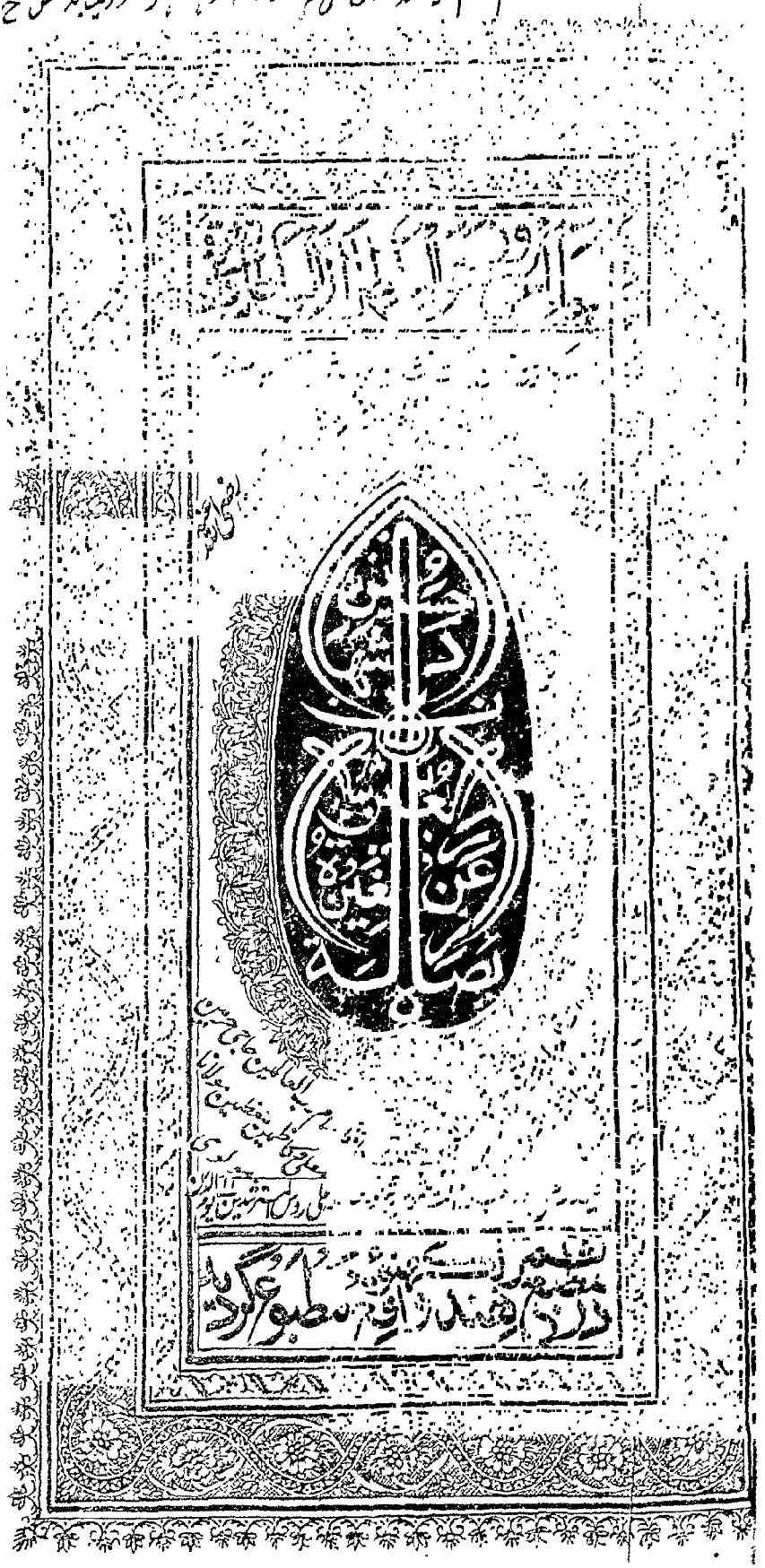
جلد ثانی ازالۃ الغین عن بصارت العین باثبات شہادۃ الحسین
علم کلام سید محمد صدیق حسن مطبوعہ تمر ہند لکھنؤ در یکہزار و سیصد و سی و سہ ھ



المقالة السادسة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشد و سداد بطلان است خلافت
یزید بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است و این مرتبی است که برای خلفای ثلثه حاصل بود انتهی جرونده قال المجیب ادعای
مرتبیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر است بیت
از کمالات مجتهد
چه عجب گر به شاشید گفت بار است ۱۲ زیرا که آنقدر بمعرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین رضی الله عنه بیعت اهل حل و عقد
بطوریکه مفید مدعا باشد صورت نگرفته و استخلاف بر تقدیر بحثش مفید نبوده و نه قهر و استیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای
راشدین چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشدهٔ ایشان وارد است که عند التحقیق نص بر عدم توانائی شد معذلک فعلیت
امامت ایشان بیعت اهل حل و عقد مؤید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بجدی پدید آمده که بنیان
سلطنت کسریٰ و قیصر درهم شکسته و معنی استخلاف الٰهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوهٔ ظهور گرفته چنانچه حضرت
امیر رضی الله عنه نیز باعتراف بدان فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدوّن گشته فلیذعن ذاک و این السماک علاوه
مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و بسط جوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته مذکالی از مناقب رواته
و الزامیت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجائب قدرت الٰهی در رنگ آمیزی موسی علیه السلام بخانه
فرعون است و از نگاشته اند مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ۱۲ هر چند ذکر آن روایات در بین عامهٔ متعسر است تا در گذشتن از مجالس
درین زمان که مخاطب بلیمی بدعوی ابطلان شهادت فرزند برگزیدهٔ سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و نوعه قوب مخلصین برافروخته
مستعد باشد لیکن بنا بر آنکه ملا خلیل قزوینی در ترجمهٔ کافی کلینی و حدیث امام صادق رضی الله عنه که بواسطهٔ ابو عمیر بیست و متضمن معالجهٔ بدین آیت کریمه اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا الخ گفته است از آن معلوم میشود که مهاجرین خانچه خصوصیت آنها ذکر کرده بودند اهل مکه نبوده اند جهاد قبائل عرب و عجم و کسر

وقیصر نیز مرخص بودند و شروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی از این جهاد راضی و خوشنود شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و حشمت آنها با ایشان رسیدن حق مرکز خود است و هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشدهٔ خلفا حالت منتظره باقی نماند و الحمد لله علی ذلک و موید آنچه گفتیم است آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه خندق صحابهٔ کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلابتی داشت که تبر و تیشه بران کارگر نمیشد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنگ برگرفت و بنام خدا ضربتی بران سنگ زد قدری ازان بشکست و نوری ازان پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد و فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند نوبت دوم همان دیگر مرتفع شد فرمود کلیدهای یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر مرتبت تکبیر گویان ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مومنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما عجب ما اللهُ ورسولُه الا غرورا و آنچه گفتیم بی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشدهٔ ایشان مقبول آنجناب باشد امکانی ندارد و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سفینهٔ صبح ازان روشن و ظاهر است که این بزرگان بمثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشدة گوشمال دیگر نفوس قدسیه در موقعه حساب ایستاده شوند هر کس که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حامیه علی عدو الملة الاسلامیه که بجواب ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه بپیرایهٔ تالیف پوشیده و هم بجواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه و تحقیقیه موید و مزین گردیده رجوع نماید مسکن تعطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب را استماع آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرومانی فی مسنده عن ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث والآثار المرویة فی الصواعق وغیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت بست تازیانه بروی میزد و ایضاً در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته و تصریح کرده که معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد خلع حضرت امام حسن صحیح است میگوید و لائق نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه یلحق بالخلفاء الراشدین و کذلک ابن الزبیر اقول اما قوله ادعای مرتبت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر الخ مردود است باینکه اسارت ادب نسبت بجناب امام عالی مقام مستقی علامه که از جمله علمای کرام و سادات عظام و سلاله خاندان نبوت و رسالت و نقاوهٔ دودمان عصمت و طهارت است و تعلیم مکرم جناب معظم بموای حدیث اصالحون لله و لطالحون لی و دیگر احادیث اهل سنت بر کافهٔ اهل اسلام واجب و لازم است

از فاضل عجیب نظر باد دعای ز لای اهل بیت بغایت بعید و غیر سدید است اگرچه بنظر بکلام ضلالت انتظام لیهجر که بعض اکابر او در حق سید انبیاء و مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفته بود بعید نباشد لکن الحمد لله بمصداق قول قائل ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت لا یعنینی اعراض از مقابله خشونت او کردیم بالجمله آنفا بمعرض بیان آمده و بدلائل باهره و براهین قاهره باثبات رسیده که وقت شهادت جناب سید الشهداء علیه افضل التحیة و الثنا بیعت اهل مدینه و اهل شام که صحابه کرام و تابعین عظام و قراء قرآن بودند بایزید واقع شده و استخلاف بنابر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره مفید خلافت او گردیده و قهر و غلبه اکثر جبابره از بنی امیه بوده فالاصول الکلام بما عادته اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت و مقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده مفید ما اصلا نیست و معارض است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم و اگر مراد ازان احادیث مذهب ماست حاشا ثم حاشا که در کتب معتمده حدیثی بثبوت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد شده باشد و فضیلت امامت شان بر بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد بود و ترک بیعت سعد بن عباده سید الانصار مادام الحیات و دیگر صحابه کرام صریح البطلان است و استیلای اهل اسلام بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سنان و مصیصه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده و غلبه تیمور و غیره سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته که معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه ظهور گرفته آلخ پس قطع نظر ازینکه در آیت استخلاف لفظ آمنوا و عملوا الصالحات وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگویم که از دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود بایمان وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه هر صاحب ایمان که در اقطار و استیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول و قضیه الضرار گفته بودند منا امیر و منکم امیر و زبیر و غیره انکار بیعت نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که ما بموجب وعده الهی خلیفه هستیم انکار شما بوجه است و دست بدامن الائمه من قریش نمیزدند و نیز در صورت قول عمر در حق ابو عبیده آمدویدک ابا لیک بی معنی خواهد شد و هم تعیین شوری در اشخاص سته که خلیفه ثانی نموده بود لانحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر و نیز درین صورت قول صدیق انا الخلیفة بعده و لیتنی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل للانصار فی هذا الامر حق و قول عمر ان بیعة ابی بکر کانت فلتة و قی الله شرها بی معنی می شود و نیز جناب ولایتمآب در صورت چرا ترک بیعت تا عرصه شش ماه می فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت و موعود بوعده الهی خال المومنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و محاربه حیدر کرار و شهید نمودن حضرت عمار اگرچه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط تمام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و مستان غیره بلاد کفار در عهد او مفتوح گردیده بلکه اگر بنظر انصاف ملاحظه نماید خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و لیوبدنه قول ابن حجر ان خلافته کانت منصوصة فی الکتب السماویة و ایمان خال المومنین بالنفاق اهل سنت ثابت است فیکون هو مصداق قوله الآیة و همچنین یزید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است کما یدل علیه استخلاف ابیه المومن بیعته اهل المدینة علی بیعة الله و الرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لامحاله داخل وعده استخلاف الذی خواهد بود خوشا بحال محبیب که در پرده همان عبارت تحریر مینماید که دلیل بر حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از ان انکار میفرماید اما انچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف بان نموده پس ناشی از غلط فهمی محبیب و خیانت مورد ثه فاضل عزیز است که الحاق کرده مذکور در عبارت مزبور قیاسیا بالخائنین الغادرین الکاذبین علی ما فی صحیح المسلم نموده کما لا یخفی علی من شرف بمطالعة نهج البلاغة **اقول** علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع فضائل خلفا و جستجوی عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب الخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله تعالی بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند نه معنی بر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاطئ البحور در کمال انجلا و ظهور است پس انچه محبیب نوشته که علمای امامیه در وضع فضائل خلفا عمر عزیز صرف نموده اند همچنین است بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل فضائل خلفا صرف نموده صورتی میداشت بالجمله هر گاه منصف خبیر تتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و معاندین جناب ولایتمآب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المومنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما نص علیه ابن ابی الحدید فی الشرح و غیره فی غیره و غرض از نهایه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه بر ین علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نمودند تا باین وسیله آبرو بکار آرند چنانچه با وجود تصریح مسلم لفقره کاذبا غادرا خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف رو ز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم محبیب در انجا نوشته و در نوشته مجبور را محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض در نهاده اند و در روایت موضوعه آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیاء که راوی آن جناب عمر و عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص و بعض منصفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم له من نظایر پس با وجود چنین اهتمام سلاطین مبین و محدثین محرفین موجود و مذکور بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت حضرت موسی نجاه فرعونست و از انجا گفته اند **مصرع** عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمر های خود بخوف تلف جان در تقیه صرف نموده اند و با وجود آن از دست ظلمه امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده و نمیعنی بجدی شائع و ذائع است که صاحب تحفه نیز بذیل استدلال بابیت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که همه دران وقت حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بزعم شیعه واقع نشده و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و مختفی بودند انتهی پس بفرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه

در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمده فرقه ناجیه نموده شود ظاهر گردد
که عشر ربع خلفای ثلثه در کتب معتمده ایشان مذکور نیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر حال روایت
کلینی که بجهت آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود ساخته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانیست و بعضی فقرات آن اصلا
شرائط بنده الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الی الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله الماجرین انما نزلت
فی المهاجرین لما اخرجهم اهل مکة من دیارهم و اموالهم اعل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم و اذن لهم فی القتال فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین
بظلم مشرکی اهل مکة لهم فما لهم فی قبائلهم کسری و قیصر و من فوقهم من مشرکی قبائل العرب
فقال لو کان کما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقد لهم بل کان لهم الی قتال جموع کسری و قیصر و غازل مکة من قبائل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم و انما امره لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم و اموالهم بغیر حق الی اخره
و نهایت انچه از ین حدیث ظاهر میشود و این است که مهاجرین ماذون بجهاد کسری و قیصر بودند و حقیت خلافت خلفا از ان
اصلا استفاده نمیشود زیرا که در احادیث معتمده اهل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوة شریف مذکور است عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اسمعوا و اطیعوا و ان امّر علیکم عبد
حبشی کان راسه زبیب رواه البخاری و نیز در همان کتاب مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رأی من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون و تنکرون فمن انکر فقد بری و من کره فقد سلم و لکن من رضی
و تابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا الا ما صلوا ای من کره بقلبه و انکر علیه رواه مسلم و عن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انکم سترون بعدی اثرة و امورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم و سلوا الله حقکم متفق علیه و عن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم و یمنعونا حقنا فما تامرنا قال اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم رواه مسلم و امثال این احادیث در کتب معتبره اهل سنت بیش از بیش
وارد است و همه دلالت واضحه صریحه دارد بر اینکه بعد آن حضرت خلفای جور خواهند شد و اطاعت آنها ضرور باید کرد پس ماذون بودن
مهاجرین بر جهاد کسری و قیصر دلیل حقیت خلفای جور نخواهند شد بلکه حدیث کافی کلینی که در ان ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد است
اشعار مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا و الا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد آنها
صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیت خلافت انهاست و در مقام سری دیگر است که الغیر
بآن پی خبر و آن اینست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت مآب افضل و اعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد و اجرای حدود و غیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه از امیر بر المتتبع
خبیر ظاهر و روشن است و کلام صدق نظام خلیفه ثانی لولا علی لهلک عمر مغنیه لا ابا حسن لما که در کتب معتمده اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر ماذون
بودن مهاجرین و انصار برای جهاد فارس و شام و غیره مستغنی عن البیان است و انچه جناب امام جعفر صادق در باب آنها نموده بسبب ان
جناب امیر بوده بسبب حقیت خلافت ثلثه و هناک لا یعد غصا الیه عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث و انچه نوشته که موید امنیتی است

انچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه خندق الخ بهیچ وجه مؤید صحت خلافت خلفای ثلثه نیست زیرا که نهایت انچه ازین روایت ثابت میشود اینست که ملک شام و یمن وغیره در قبضهٔ اهل اسلام خواهد آمد و ازان ظاهر نمی شود که کشاد این در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه برحق خواهند بود زیرا که از جمله احادیث معتمدهٔ اهل سنت است که کذا ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد لازم آید حقیت خلافت هر بادشاه فاجر و جابر و همو خلافت فرعون الجبیب و الکان الامر غیر خاف علی اللبیب و قد مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی بقیام امراء الجور بعده و ایضاً بود ما نحن فیه مافی جامع الاصول قال ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر و ذراع بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله الیهود و النصاری قال فمن اخرجه البخاری و مسلم و در مشکوة مذکور است عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی انتهی و قریب باین احادیث بسیار و روایات بیشمار در کتب معتمدهٔ اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه ببنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی حق که صاحب منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا لشیء عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس و شام کردند بخطاب تتحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای چهارده که از دار الامارة حرکتی نکردند و بنام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلا عن حقیتهٔ خلافتهم تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فتح الله علیکم خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون ثم تنطلقون فی مساکین المهاجرین فتجعلون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم و نیز در کتاب موطا که بنا بر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور که چون خبر رسالت مآب در حق شهدای احد فرمود هولاء اشهد علیهم صدیق عرض نمود السنا مسلم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب او فرمود لا ادری ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول حق بود چرا اینکلام در بارهٔ شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها در دین نبود لیست و مؤید همین است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن مسیب عن ابیه قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفهٔ برحق بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکور است و عن ابی بردة عن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل لک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و هجرتنا معه و جهادنا معه و عملنا کله معه لنا و ان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا برأس فقال ابوک لابی لا و الله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

وصلینا وصمنا وعلمنا خیر الزاد السلام علی امیر بنا بشرکہ وانا نرجو ذلک قال ابی الکنی انا والذی نفس عمر بیدہ لو وردت

ان ذلک بردلنا وان کل شی عملناہ بعدہ بنجونامہ کفافا راسلہ راس فقلت ان ابا بکر اللہ کان خیرا من عمر سے ارادہ ایشان

حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند کہ اگر خلافت خلفای ثلثہ حق بود چرا خلیفہ ثانی قسم شرعی یاد کرد بر نکرد سبب زدست

میدارم کہ اعمال سابقہ ہمین بر دشود و امور یکہ بعد از آنحضرت نمودہ ایم عفو گردد از نیکلام ظاہر میشود کہ خلیفہ ثانی التقبیل الرکن

بر اعمال سابقہ خود نیز بنجوف حبط عمل نبود چہ جای اعمال الاحقہ سبحان اللہ خلیفہ ثانی با آنہمہ دانی عارف نباشد بانیکہ حصول مفاتیح

شام دین بموجب بشارت رسول مومن باعث حقیت خلافت من و حصول اجر و ثواب ربط ذوالمنن است و فاضل محب

عارف بیان ان ہذا لشی عجاب وصاحب تفسیر مدارک و امام زاہدی در تفسیر خویش ذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی مشتمل

سوالات سید الوصیین از سید النبیین فرمودہ و یک فقرہ آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایۃ فانت لیک

باید کہ تمام علمای اہل سنت بنظر انصاف این فقرہ را ملاحظہ فرمایند و ارشاد نمایند کہ ہرگاہ مراد از حق ولایت منتسبہ بجناب امیر باشد

ولایت خلفای سابقین باطل خواہد بود یا نہ و اگر حصول مفاتیح شام و غیرہ دلیل حقیت خلافت ثلثہ باشد تصریح بحقیت خلافت مکہ

منتہی الطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنہا نباشد الحق کہ وجہ چنین روایات در تفاسیر و کتب معتمدہ اہل سنت بمقتضای

آیت وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اہتدی یرید ون ان یطفؤا نور اللہ بافواہہم واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون از قسم تربیت سوگ

بجانہ فرعون است قولہ شیخ ابن بابویہ کہ علی الاطلاق فرد کامل امامیہ است کما نص علی ذلک غیر واحد منہم انچہ در عیون

آوردہ الخ اقول لاریب کہ شیخ صدوق از جملہ اساطین محدثین و نقادان قدمای امامیہ بلکہ باشند و در جلالت عظمت شان ایشان مثل

دیگر قدمای علما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفی نیست کہ تا حال احدی بآن متفوہ نشدہ فضلا از انکہ

نص علیہ غیر واحد منہم و روایتی کہ از عیون نقل کردہ بعین بصیرت آنرا ندیدہ و کورانہ در صدد الزام گشتہ و انتصار بر نقل

محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوٰۃ نمودہ بر مطلب باطل خود مش احتجاج ازان فرمودہ و تمامش اینست حدثنا

ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد اللہ الکوفی قال حدثنا سہل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم

بن عبد اللہ الحسنی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیہ محمد بن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ان ابا بکر منی بمنزلۃ

السمع وان عمر منی بمنزلۃ البصر وان عثمان منی بمنزلۃ الفواد قال فلما کان من الغد دخلت علیہ وعندہ امیر المومنین وابو بکر وعمر

وعثمان فقلت لہ یا ایت سمعتک تقول فی اصحابک ہولاء قولا فما ہو قال نعم ثم اشار الیہم فقال ہم السمع والبصر والفواد وسیسئل

عن ہؤلاء ہذا واشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان اللہ عز وجل یقول ان السمع والبصر والفواد کل اولئک

کان عنہ مسئولا کاتم قال وعزۃ ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمۃ ومسئولون عن ولایۃ وذلک قول

اللہ عز وجل وقفوہم انہم مسئولون و ہرگاہ بریں جملہ آگاہ شدی پس میگویم کہ اولا الانسلم کہ روایت

مذکورہ صحیح السند باشد زیرا کہ حال جمعی از رواۃ آن نزد اکثر اصحاب جال محل بحث و کلام و قدح و ملام است

از انجملہ است سہل بن زیاد الادمی قال النجاشی انہ ضعیف فی الحدیث غیر معتمد

فیہ وکان احمد بن محمد بن عیسی یشہد علیہ بالغلو والکذب واخرجہ من قم الی الری وکان

لیسکنها و قال ابن الغضایری انه کان ضعیف جدا فاسد الروایة والمذهب وکان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجه عن قم
واظهر البراءة منه ذم بغیبی الناس عن السماع منه والروایة عنه ویروی المراسیل ویعتمد المجاهیل کذا فی الخلاصة وقال الکشی
قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول الی ان قال ولا یرتضی اباسعید الادمی ویقول هو احمق لیس روایت
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او وکواهی بر سفاهت او داده باشند از پایهٔ اعتبار ساقط و از
مقام حجت بالبطل است و درج روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات سطر وحه یا ما قوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکرده اند و از نجاست که علمای
فریقین برای تمییز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
وثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملهٔ اخبار آحاد است معارضه باخبار متواترهٔ متفق
علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت باجماع عترت طاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یعبأ بانتهی
مع مافی مضمونها من الرکاکة ثالثا ظاهر مضمون صدر روایت مذکور که معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
فهم مرام گردیده مخالفت مسلک کافهٔ اهل اسلام است اما مخالفت آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان مستغنی ببیان
است و اما مخالفت آن با معتقد اهلسنت پس بسبب استلزام آن است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فواد بدلبست
سمع و بصر افضل است و از جملهٔ اعضای رئیسه محسوب پس بنصوص لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی
بین است و هو خرق للاجماع المرکب و مناقض لما اجمع علیه اهل السنة من افضلیة الشیخین و ریاستهما علی الثالث
پس مستدل که وجه اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون بمصداق قول قائل گردیده ذهب
الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب مالدونان و لاجرم روایت مذکوره مطرح یا ول خواهد بود رابعا روایت مذکورة
علاوه بر مخالفت آن باجماع اهل اسلام منافی عقل اولوا الالباب است من الخواص للعوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم در حق کسانیکه نامیه مودت شان
تبکیر افراز اغرزات موسوم و اوبارشان بداغ توآمی عن الزحف و محاربات مکوی بوده چنین کلمه که دلالت
بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا اینم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و مناقشت
رجال چشم و گوش و دل و هوش شخصی از روی جدا شده باشند و بنا بر ظاهر مقاد روایت مذکوره لازم می آید
کمال اساءت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لاتفاق الناس علی ان
صلی الله علیه وسلم کان ارفع من ان یعیش غیر خائف و لا خاش و خامسا دلالتش بر اختصاص دائره فضیلت
مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که اراده تشبیه تام که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منفی است
و از شواهد این مقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مقاد و استفسار از معنی مراد
زیرا که حال این مقال نزد اهل بیت که مصداق هم البصر بما فی البیت و اعرف براد جناب رسالتمآب بوده اند نظیر قول
مومن موحد نبت الربیع البقل که از قبیل مجاز عقلی است بوده و غرض از این استفسار اظهار و کشف اسرار و نصب

قرینه علیه بمعنی مراد و استفتاء فحقار العقول از نوادر عوائد علم بمعنی ظاهری و جمود دیدان بوده و بس حاصل
جواب باب جناب سالتاب آنست که حمل سماع و بصر و غیره بر مشائخ تشبیه باز عقلی باعتبار تشبیه انفس است
در خدمت و اعداد و اکتناف شان آنحضرت چنانکه چشم و گوش محدود ببعضا عضش می باشند و لکن این امداد قائم
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاید بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و بتقریر آخری توان گفت که تشبیه در باب
مسئولیت است پس الحاق سمع و بصر و فواد بایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض انشای اشتباه کرده مدفوع است بانکه اضافت
در اینمقام باول ملابست است کما یقال هذا حماری و ذلک بغلی و ساد سا میگوئیم که بطریق موالف و مخالف بتمسک
استفاقه فائده شده که جناب سالتاب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلده ما بین عینی و ما بین العین و الانف
و بر ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لااقل کم ازان نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضته الاحباب و احمد بن عثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برأت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود و الله یحق الحق بکلماته و بعد النبیا و التی میگوئیم که در اینمقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر عمل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجیه بدفع انچه در ما ورد سلب
تقیه نوشته ضرورت نیست لیکن حاشا و تبرعا میگوئیم که نفی جواز تقیه بجناب سالتاب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات ماوثه ناطقین بر دلالت بر تقیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی الجمله دارد و قدر
بعضها فی دفع استبعاد و تقیه امیر المومنین فی بیعة السلاطین و یزید ک بیانا فی ذخائر العقبی فی مناقب فوی القربی

قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی ان اسلام یوم خمیس کان ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه بست دار الارقم
و روی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی اخره و در سیر ملا معین مذکور است ابو بکر بسیار نوشته حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبه بلیغه بر خواند و اول خطبه
بود که در اسلام خواند بعد ازان خطبه دعوت باسلام فرموده و مشرکان را بغایت ناخوش آمد و بخلطت تمام بایستادند
اهل اسلام بر خاستند و ابو بکر رضی الله عنه را در میان گرفتند عتبة بن ربیعه علیه اللعنة لعین بر گرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی و روی از رخسار بامتناز نمیگشت الی آخره پس فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بود یا بسبب
استحقاق خلیفه اول برای آن فلیخبرنا ولی الامرین شاء و همچنین بست ترک بدم بیتا لله پس بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص خدیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه ثانی شده بود بسبب فرط
احتیاط از خدیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و موید این معنی

روایت صحیح بخاری سیجا و بر جال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
بعدک الخ که نص صریح در باب ارتداد صحابه است باعدم ذکر اسامی مرتدین بهمچنین حدیثیکه در باب حدائق سبعه
جناب ایشان ایراد شده و یک فقره ان نیست فضرب بیده علی راسه و لحیته و یکی حتی علما بکائه قیل ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و در بعضی صحاح ایشان نیز کور
است عن عروة بن الزبیر عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ایذنوا له فلبئس ابن العشیرة
او بئس اخو العشیرة فلما دخل الان له فی الکلام فقلت له یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة
ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودع الناس اتقاء فحشه این کلام محرر نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه و دلالت
تمام دارد و شان نزول این آیت و اذا اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا که از جهاتی مائم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال تسلیم نمائم که آنحضرت تقیه نمیفرمود پس از تقیه ربالا اتفاق ثابت است
که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مبولغة القلوب منافقین بودند و آنحضرت با آنها اخلاق و مدارا میفرمود و این
امر باعث حقیت آنها نشده فکذا حال مسار المنافقین و آنچه نوشته که تفضیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسنات
که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب و الفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابهای مذکور از شتم عنقا
فرضی وجود تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق متقفل از راه تقیه که معمول حضرت
ابن عم بوده گذاشته اند و وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود و آن صاعقه را سر ساز
و یک ورق و صفحه از آنرا مطالعه می فرمایند همین کوه و همین بیدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و
تماشای قدرت قادر علی الاطلاق فرمایند و نعم ما قال سید الوحیدین و یعسوب الدین امیر البره و قاتل الکفرة الفجره فی کتابه الذی
ارساله الی معاویه و ذکرت انه لیس لی و لا صحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب
عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین **قول ۵** و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ اقول این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات دالة بر مذمت یزید معارض
است باستحقاق معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند و باجماع
مسلمین کما از جلال سیوطی و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد یکه اهل
سنت آنرا برای مجاز به نفس سول حجت شرعی و دستاویز قوی میگردانند و صحابه کبار و قراء قرآن عارف باستحقاق
یزید برای خلافت نباشند و فاضل حبیب عارف بان و بر ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع
صحابه عبد الله بن عمر ابن مطیع را از خروج و مخالفت نهی نمود و لقطعیت فضل یزید و شیم خود تکلیف نمیفرمود و ترک
بیعتش را از اعظم عذر ها نمیدانست دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح
او دارد از آنجمله است روایات دالة بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه
قال اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینة قیصر ای کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص اولا نختلف اهل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزا بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام ذکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة وانه من اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص اولا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اهل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستباحره واهانة
اهل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احاد فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال احمد ابن حنبل بکفره وتابعه علی ذلک جماعة وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه مبنی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برائی غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده و مهلب بان
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره پس تاویل علیل است زیرا که تقدیر
فتح یا جنت یا دلالت ثبوت مغفرت برای هیچکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث یخجل الفقهاء ویبرهن العلماء لانه مروی عن البرزوی
التقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول با ایمان آید خلف ازواج وذریات وبهشت رود وجواب
مقتضا تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا باشد زیرا که اگر این قول را راوی
در قول رسول الله نزدیک باشد وبشارت برخیزد زیرا که بشارت از احتمال میرهست واز ین تاویل این لازم آید که ان ابا بکر
فی الجنة جار بالایمان وهذا باطل انتهی واز انجمله است انچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویة ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق فرق من حدیده اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یوتی کفلین من الرحمة معاویة وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومتصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغطمش کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر ولم یرفعه احد انتهی درین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمایند که اورع صحابه یزید بن معاویه را ملک
ارض مقدس و صالح دانسته و بکلام درع الانظام لا یوجد مثلهم متفوه گردیده و نیز در کتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویة انتهی این روایت نیز دلالت
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم انکه روایت مذمت یزید مشابه و مماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویه وقد مر بعضها سابقا وتذکر بعضها ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویہ لثلثا تا مہلکات موبقات غصب الامۃ فی بذہ الامۃ فیہم بقایا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وولی علیہم
انہ سکیر اجمالیس الحریر ویضرب بالطنبور داوعی زیادا ودلا والعراق وقد قال رسول اللہ ہذا الولد للفراش وللعاہر الحجر
وقیل حجر او اصحاب حجر بل لہ من حجر واصحاب حجر واز اورع صحابہ عبد اللہ بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فسمعت یقول لیطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویہ وجملہ از منافات اعمال وخبائث افعال او ست
جناب ولا یتمآب نفس رسول عالی قبالبست چنانچہ جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب نوشتہ کہ چون خلق از محاکمہ
مراجعت نمودہ بخدمت امیر المومنین علی بیوستند بر بروش منابر زبان بلعن معاویہ وعمرو بن العاص وابو الاعور السلمی
وحبیب بن مسلمہ فہری وضحاک بن قیس وولید بن عقبہ وابو سوسی بکشادند وچون این خبر مسموع معاویہ شد امر کرد
تا امیر المومنین علی وحسن وحسین وابن عباس ومالک اشتر رضی اللہ عنہم بر منبر لعنت کنند انتہی وقد سہمت ہذہ البدعۃ
الی وقت عمر بن عبد العزیز کما یدل علیہ عبارۃ التواریخ والسیر ودر تاریخ الخلفا مذکورست قدم معاویہ المدینۃ فلقیہ ابو
قتادۃ الانصاری فقال معاویہ یلقانی الناس کلہم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فابن النواضح قال عقرناہا
فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرۃ قال معاویہ فما
امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ وقریب باین روایات احادیث صحیحہ بسیار دلالت بر کفر وفسق معاویہ دارد پس فاضل
مجیب واہل تحلہ وروالا زم ست کہ مثل ہند تفسیق ومکفر معاویہ نیز نمایند وہم ورود بعض احادیث در مدح معاویہ را قبیل وہم و
خیال وانیاب اغوال ست زیرا کہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در شرح مشکوۃ می فرماید سیوطی گفتہ وصاحب سفر السعادت نیز
میگوید کہ محدثان گفتہ اند کہ صحیح نشدہ در فضایل معاویہ ہیچ حدیثی انتہی ونیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادت نیز
حی فرماید ودر باب فضائل معاویہ حدیث صحیح نشدہ گفتہ اند انچہ ثابت شدہ است در وی کتاب او ست مر حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم وکتاب او نیز بہ ثبوت نرسیدہ کذا فی جامع الاصول وغیرہ وہیچ حدیث است الی ان قالہ امثال ان
بسیار وضع کردہ اند وگفتہ اند در اسانید ان جماعت امد کہ علم اند در وضع واقرا انتہی وعینی در شرح صحیح بخاری میفرماید
فان قلت قد روی فی فضلہ احادیث کثیرۃ قلت نعم ولکن لیس فیہا حدیث یصح من طریق الاسناد ونص علیہ اسحق بن راہویہ
والنسائی وغیرہما فلذلک قال باب ذکر معویہ ولم یقل فضلہ ولا منقبتہ **قولہ** ونیز درین کتاب در واقعات عمر
بن عبد العزیز اورده الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیکشاید ولامی باید کہ خلافت عمر بن عبد العزیز باثبات رساند
وحجت قول وفعل او را بیان سازند ونسبت میان او ودخال المومنین معاویہ بن ابی سفیان کہ حسن اجتہادش باعث
اجر وثواب در باب محاربہ جناب ولا یتمآب وقتل حضرت عمار ودیگر اصحاب گردیدہ اظہار نمایند کہ ایا او افضل بود
یا عمر بن عبد العزیز واین چیز را صواعق محرقہ روایت کردہ ومن ثم تمسک عبد العزیز بن المبارک وناہیک بہ جلالۃ و
علما ایما افضل معاویہ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل فی انف فرس معاویہ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
خیر من عمر بن عبد العزیز کذا کذا مرۃ اشار بذلک الی ان افضلہ صحبتہ صلی اللہ علیہ وسلم ورویتہ لا یعدلہا شیء وبذلک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقصۃ عمر بن عبد العزیز ان قول ابل زمنہ لانت افضل من عمر ایما ہو بالنسبۃ بما تساویہ فیہ

[illegible] سال پس از عمر عبد العزیز باشد التفات او از ضرب تازیانه محمد بن عبد العزیز فضل ابن [illegible]

و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب بیعت یزید لا اعلم عندا اعظم من ان یبایع رجلا الخ راجح است بقول ابن عمر [illegible]

و نیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ابنه یزید است

ترجیح دارد یا قول عمر بن عبد العزیز العدل التفوق را اختیار فرمایند و به بینند حواله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت

مقال ظاهر و باهر گردد و انچه نوشته که ابن حجر تصحیح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن

الخ پس قطع نظر از انکه کلام ابن حجر انه خلیفه حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه بجواز اطلاق لفظ

خلیفه بر او میگویم که بر گاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول

ابن حجر ولی عهد و بعد امیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه انکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا بازیچه اطفال و بلعبت

اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در وجا کرفته داخل خلفا باشد نه بلحق بخلفا و

اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما اجتهاد پس ان عنقا ایست که اربد و عهد خلفای ثلثه تا زمان ائمه اربعه خانه بخانه

و کو بکو سایه فکن کردیده پس هر گاه قال المومنین و مجتهد المسلمین بان علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق

نظام لا رایت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تقوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کابسا بن المجتهد المزبور پرتوی

نخواهد افکند و دلیل علی اجتهاده بیعته اورع الاصحاب بخل بخل الخطاب و اهل المدینه من التابعین و الاصحاب کالا یخفی

علی اولی الالباب من بعد کزارش میشود که جبانکه ابن الحجر در حق یزید اعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه

در حق قال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبه فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینه ان بنی امیه

یزعمون ان الخلافه فیهم فقال کذبوا بنو الزرقا بل هم ملوک من اشر الملوک و اول ملوک معاویه پس قبول کلام ابن حجر در

باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر انچه سابق بتحریر آمده میکویم که فعل عمر

بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب و مضر مستفتی نیست زیرا که

کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول

ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه لعینه اقول و

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام مورد ملام مردود است بچند وجه

نخستین انکه السلام که اساءت ادب بسبت بسادات در ذکر این مثل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجتهد کرده ام

بکلام شخصیکه بقول کبرا بابران قرار داده بود تا بر چکنان جنان کرد و کجروی الیسبب انکه خلافت یزید را بر اصول اهل سنت

بهتر از خلافت خلفای راشدین که مثل سبوط حضرت سید المرسلین بود دانسته و این مثل استعمال مسکنند جائیکه کسی در

صریح و سفسطه شدید کرفتار شود و بیانش در بصارة العین اتفاق افتاده کما عرفت مجملا و ستعرف انشاء الله تعالی

مفصلا و شاید که مقصود مجتهد ذو الوجهین که زبانش مخالف قلب است آن باشد که من عند نفسی چیزی نکفته ام یزید را

کردم و خلافت خلفای راشدین را بابران رحمت الهی تشبیه دادم بسبب انکه خود حضرت امیر و اولاد قدر دانی دادند و اوصاف کاملهٔ

ایشان را چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کما منقولا عن نهج البلاغه یاد فرموده اند و ما هم باعتراف جامع کتاب کلینی
ضمیمه احادیث خود کرده ایم اند کما تقدم و لیعضوا علی فاقام و استقام حتی ضوب الدین بجرانه و موزخین باعتراف کرده اند
و شاعران بزبان دری در نظم اورده اند و در انصاف با وصف رفض کمانی مجالس المومنین پر کشاده اند بیت عمر کرد دین
نبی اشکار ۱۲ بر آمد کیتی چو باغ بهار ۱۲ انهمه کسیو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه باید در تشبیهات وارد است که نمونه آن در بصارة العین سمت ایراد یافته و بحول و قوت الهی این مطالب را بدان تفصیل و بسط از کتب شیعه درین کتاب مانتاب ساطع که هر کس عبا نابداند که خلافت این بزرگان تعمیر قصر اسلام و دین و تخریب شوکت کفر و کافرین و تذلیل نفاق و منافقین بود این هست وجه سرکرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور و از نجاست که حق تعالی فرمود لیغیظ بهم الکفار اما وجه غیظ و غضب او بر من بحمت آنکه خلافت یزید را بمثل تشبیه نمودم پس انیست که برند باعث وسعت رزق رفضه و رواج محدثات مجتهدین ایشان گشته تا در ایام محرم رسم ماتم نامشروع و تصویر پرستی را رونق میدهند و بدعات مذهب خویش را رامزین و انشکار میگردانند و از نیست که بمقتضای کل اما و نیز شیخ بجافته در اثبات خلافتش زمین و آسمان دوخته آتش نفاق را برافروخته اند تا عوام بدانند که هر چه کرده اند بر اصول اهل سنت کرده اند نعوذ بالله من الکیدة و النفاق بعد ادعاء الاسلام و الوفاق و بنده بعنایت الهی انهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بحمل آوردم و از ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم چه کفار میگفتند که سلمنا بالقول مسلمین که قران مجید کلام الله شریف نیست لیکن دلیلی بر خلاف آن قائم میکنم که عقل چگونه تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این کیدت را حمل نمود که ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه ممثل و ممثل له و چون مطابقت بوجه کمال تحقق باید حسن و بلاغت در کلام می افزاید لاجرم در باره خلافت یزید و مجتهد عنید که بر انکار اجلای بدیهیات نفاق همت بسته و بر خلاف مذهب و اظهار فریقین خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین گفته کما ستعرفه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هر گاه مثال مذکور در نیچا اورده شد خلافت متقدمین را بیاران رحمت مماثل ساختم معنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعفا میکرد قدیم بود این تمثیل لب میکشادند انکه می گفتند که اسادت ادب بود قوع آمد مرزا کاظم علی صاحب فی الجمله سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را پیشتر بر زبان می آرند و از اهل صحبت خویش بار پارداد فصاحت و بلاغت شان میخواهند و از جمله آن عبارات این فقرا نست که در تقبیح مذهب شیعه از قلم طرافت رقم چکیده در نیجا تشیع بالحاد و فلسفیت انضمام یافته و لول یا برا زدخون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که اوجال هم بصد دل لاشک آن می برد و هم این جمله بیشتر بر زبان شانست که صاحب تحفه قدس سره العزیز در بارهٔ علم الهدای شیعه زینب رقم ساخته که دلائل و براهینی را که نسبت بیان دعوی کرده و علق نفیس کمان برده بیان مضامین مستدل له و حقیقت حیض کهنه ملتقطه از مزابل مندرسه است که بار بار عیشود و خطاهای فاحشه برای شیعه ازان پیدا و زود و نیز دوایل

او هن من بیت العنکبوت و اسخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پامال نموده و بناخن دانگشت
ترسوده اند و نهور مرزا صاحب مسطور بعنایت آلهی در قید حیات اند هر گونه خواهند شان فهمیده و این کلمات تیز نظران
آمیز را بلاد اسطه از ایشان بشنود و نیست حال آنکسان که همارهی ببصارت شناسی دارند و از انکه بر اهل این امور و قوف دارند
چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این تکلم که جناب مجتهد کرده اند غالبا تقلید حکیم آلهی بخش است که از استماع آثار سیاه
بصارة للعین بنیسطر گردیده اند و بشنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی قباب نبیل او مجد موصوف سید
محمد ادام الله فیضه و افضاله و جعل الی الخیر مآله باید نوشت انتهی مختصرا سرور شده اند گفتند که چنان می نماید که مولف این
ادب مجتهد عامی میدارد و هرگاه این شعر را شنیده اند و در هم کشیده اند بلکه از جا رفته اند و شورش عظیم پیدا شده کما فصلته
فی الدیباجة و لا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد در سند تحقیق نشسته
طلبات دارند خلط اگفتم مناسبت قوی در میانست یعنی نیم طبیب خطره جانست و نیم ملاحظه ایمان دوم آنکه سلمنا که سا
ادب واقع شد بجهت انکه مجتهد در استفتا بادی تعریف گشته بود گا فصل فی الجمله لیکن این اساءت بهزاران مرتبه کمتر
ازانست که در صوارم نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بفعل آمده و مرزا محمد بیمین لیاخبار به
که باعتراف فاضل جالسی مابین و لیالی الزماست کما حرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشنامهای غلیظ مادر
و خواهر و نیم بجاورات هندی در کتاب دریغ نمیکند چنانچه مطالعه ایرام مکالمتش همان گواه است پس لازم آن بود که
جناب مجتهد از مالی ابن چند بلغ را اول الدخو که بنابر مشهور مجتهد عالمی بود و با فهامیم دیگر که عقرب می آید می او خفتند و حیران
بلایت فرار او می او فتند و می گفتند که ای پدر تا چه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و ادعای مزید ولایی اهلبیت
امجاد اساءت ادب باین خاندان عالیشان روا میداری و را و یعنی و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی لوجه تفضلا
فاضل محلی مانند او می آری که در فنا و ای خویش سید سنی را سگ خوک قرار داده اند از آبدو ریزی دقیقه فروگذاشتند
و قاضی نورالله شوشتری مطل بوق در مصائب خویش با انکه معترف است که مرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است
لفظ مردود و سطرود و کافر مرتد در حق او می آرد و پسرش نیز اقدام پدر خود ش بمقتضای دمن یتبع خطوات
الشیطان فانه یامر بالفحشاء و المنکر در ترجمان می نماید و میرزای موصوف را ملفوظ خسران
مآل و دیگر الفاظ نابلایم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای السنه گشته اند و کرا خذلان بر میان جان بسته و عهد
احترام خاندان اصطفا و ارتضا و دوومان مجده و اعتلا شکسته اند ترا نباید بتقلید این سکان نمودن و خطوات این
دریده دهنان همچون که علمای دین و مروج سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کرده اند و شعرا در
در تخصوص مضامین لطیف و ابدار و ابیات بلیغه گفته در شاهوار نظم سفته اند حرفی ازان نیست فی نظم سادات
نور دیده و اعیان عالم اند ✦ از حرمت محمد و از حرمت علی ✦ فردا طعام معده دوزخ بود کسی ✦ کامروزاز محبت
شان نیست متصل ✦ کز لقمه از ایشان صادر شود دهیا ✦ یک بد نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی ✦ از بهر
انکه سید کونین گفته است ✦ العلماء الحبین لله و الطالحین لی ✦ و نیز در شهاب ثاقب ثابت میکنی

جنسی بودن سادات مثل کفار چون معروف باشند ولی از نمایها در بارهٔ ایشان می نمای و ایشان را فضله خوار اعرابی
بزعم خود میکند و این امر باندرو و احتیاج میرسانی که ایشان در دوزخ خواهند سوخت و کاهی رهائی نخواهند یافت
و در دیباچه ذوالفقار بکمال شد و مدتالیف کرد و آنچه دلالت بران دارد که هرکه تبعظیم و تکریم صوفته پردار و خاه
شایخ باشد خواه سادات حشر او با یزید و مردان خواهد بود و اکبر ریاست تحقیر ایشان نمودن و بچشم حقارت دیدن
و اگر خادمین مجتهد گویند که دران وقت که مجتهد جالشی صوارم و حسام نوشتند و ذوالفقار بر تحقه بلکه اثنا عشریه کشیدند
مخدوم ما لائق این موعظت نبود تا منع میکرد و پشتا مهای غلیظ در بارهٔ صاحب تحقه که مادر مکرمش از سادات عظام
است و باز میدشت از ذم و تحقیر بلکه بعین تکفر سادات و یکنیز گفتهم لانسلم که او وقت تصنیف هیچ کتابی
ازین نوع کتابها لائق نبود و چهار آئینهٔ حق نما که بر تراجم فرزندان و شاگردان مجتهد جالشی شامل است پیدا است که مجتهد
الزمانی بسبب قوت قدسیه در عنفوان جوانی کتابی در رد امامت نوشتند و سیف ماسح بعبارت عربی تالیف کرده حالانکه
برای موعظت و نصیحت این قدر استعداد و مبلغ علم در کار نمی باشد کمال نخفی بلکه از بیت خواجه حافظ که در کلام
فقیر دارد است انهم پیدا است که آدمیست هم ضرور نیست و بعد از تسلیم چه باعث شد او را که در کتاب طعن الرماح زبان
تحقیر در بارهٔ علامهٔ بلوی قدس سره العزیز بر کشاد و بر رساله ضیغمیه در بارهٔ الجناب زبان درازی کرد که از حضرت
حیدر یه هم عیان میشود که مولف آن مجتهد الزمانیست نه فانی گر فتم که مجتهد ماضی فقط برای ابقای منصب اجتهاد
و تکلم در نسل خویش وخواشامد و تقرب معتمد الدوله ضیغم خنک از القاب او بود طعن الرماح را مثل رساله ضیغمیه
بنام فرزند خود قرار داد باری بعد از لیاقت چرا خاموش نشست و بر زبان قلم هم قفل سکوت زد و کاش با صلاح در
ان کتاب می پرداخت که هنوز نا مطبوع است و بعد از تجرید در طبع می آورد و تاج خاندان عصمت و طهارت فی الجمله ادا
میکرد پس معلوم شد که تحقه حکما هم بیادش نماند بیست و دو جزء طبیعی و عقلی است و دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت
خاموشی از دو اقصین ما سر از نیک میداند سلسله تالیف ناوقتی متحرک بود که مجتهد جالشی که در ایام قید معتمد الدوله
بمجنازه مادرش حاضر نشد و بعد از رهای او بخیال کینه کشی و حفیظ و غضبش بمرض جنون گرفتار آمد و بماوا و مستقر خود
رسید این فرزند ناصح و صاحب موعظت بلیغ و رفیع و اعظ و اعظ رفیع قبیل ازان بمدتهای دراز بمرتبهٔ تکلم و اجتهاد
فایز شد تا همه ملائک ارض و سموات بمدیحت گستری و ثناخوانی او طب اللسان گردیدند و جامهٔ جن و بشر از اولین و
آخرین قربان او شدند چنانچه سابقا از کتاب آئینهٔ حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبهٔ اجتهاد و تکلم دون مرتبهٔ او تواند
فهمید چه جای آنکه مجتهد الزمانی رسائل صغیر و کبیر در قالب تصنیف آرد و هیچ از بی حرمتی سادات و قیقه فروگذارد و بقلب
پریشان پدر خویش را با اهل اشتیاق سپارد تا همه را بهیئت مجموعی فراهم آرند و اجوبة السائلین نامش گزارند عجبات
آن در نیمقام شنیدنی و در دعاء خاطر نگاه داشتنی و بلند آهنگی مجتهد یاد کردنیست **سوال** بر سید سنی لعین دین
درست است یا نه **جواب** درست است **سوال** اگر سید باشد و طریقه مخالفان داشته باشد در اصول
و فروع و از ملاقات شیعیان اجتناب نماید و دوستدار شیخین هم باشد لعین براو می توان کرد یا نه **جواب** لعین براو

می توان کرد سوال بر غوث الاعظم که پیر دستگیر سنیانست یعنی جواب حال سائر
سنیان و صوفیان یکسانست امنی یعنی دست است انتهی بلفظه المطروح والعجب ما در یک ما العجب که مجتهد نظر بصحت
حدیث انصالحون لله والطالحون لی بر وجوب تعظیم بر کافه افراد اسلام که شیعه بر تقدیر مذکور انا الجمله باشند حکم نماید و قول
بتعظیم و تکریم سادات دست بردارد و بطرفداری ایشان همت نگمارد بلکه کلمات شیعه بر زبان آرد و از نجا معلوم شود
که مجتهد الزمانی قائل بصحت و اعتبار این حدیث است کما یدل علیه ما اورده فی الخاتمه من الاعتذار فی بعض الهوادی والامور
النوادر بازعمل بران نمیکند و اگر خود قائل باعتبارش نیست و فقط حدیث را در مذهب اهل سنت صحیح و معتمد میداند پس باوجود
تناقض حکم بوجوب تعظیم که ازین حدیث مستفاد میکرد چنانچه دعوی آن فرموده چگونه بر شیعه میکند چنانچه از تعمیم کافه افراد
اسلام هویدا است لاجرم تفرقه ظاهر شد چه بیاد نمی آید که محدثین اهل حق حکم کرده باشند بصحت این حدیث و مانندان که باعتراف
مجتهد مدلولش وجوب تعظیم و توقیر سادات است هر چونکه باشند بخلاف مجتهد که دعوی صحت و اعتماد از کلامش هویدا است
کما ظهر الفحوی لاجرم این حدیث بر مجتهد حجت خواهد بود مصرع این گل دگر شگفت طرفه تر آنکه حدیث مذکور بعین الفاظ در کتاب
نامش جامع الاخبار است موجود لیس سادات بنی فاطمه صلوات الله علیها مثل خوک سگ است چنانچه گذشت غیر از سگ و خوک
و مقلدین بسائل بوق بر نمی آید و مولف کتاب مذکور احادیث را از حیث السند لنهایت ستوده پس این حدیث نیز حجت ما بر قائلین
بود و دارم که بعضی از علمای اهل سنت در خصوص انصالحون لله والطالحون لی بوضع حکم کرده اند انا الجمله علامه بهلوی
قدس سره العزیز کما بود بعضی از رسائل فرموده که حدیث انصالحون لله والطالحون لی موضوع و بی اصل است نزد محدثین
استدلال بان بلکه ذکر ان جائز نیست انتهی آری اگر این حدیث بدون سند بنظر در آمد و گفتی که مراد اولاد ی انصالحین لله والطالحین
لی یعنی گرامی دارید اولاد نیکان را از بهر خدا و بدانرا بسبب ایشان بر وضع پیوست که بیچاره مجتهد الزمانی بسبب فهم بیجا
مصدر غلط شده بدین کتاب هم در ضربت حیدریه که الفاظ ازاهم چنانچه باید نه نوشته بلکه از افواه مزاگر فته النهم معنی آن
چنانچه می آید چه سد و مقام حیرت است که چون من بحدیث صدوق که در دعوی است مجتهد کذوب را الزام دادم در صحت
و اعتماد ان قادح شد گاه گفت جلالوندانست که بدین تقدیر قصر نه بیابد و ستر زوال نپذیرد و چنانچه مفصل خواهی دانست
انشاء الله تعالی و در بخانمرا با نحدیث که نه سندش بیان میکند نه نام جامع آن میکند قصد الزام می نماید سلمنا که حدیث
صحیح است لیکن لا نسلم که حکم تعظیم شامل باشد بان مردم که کتاب آلهی محرف و سبیل اعتقاد و کشتار الهی غیر ذکر بین موجه
للکفر بلکه خرابی در افعال ستان راه یابد فقط چنانچه از لفظ صالح و طالح ظاهر است کسی ما را نتواند کرد از قرائن یقین که اگر
نگمازین و دیان عیسا زا بالله برادر و دوا نتوان کشت یا زنش باین متواند شد و هر چند اصول و فقه مقتضی آنست
که اهل حق را از فساق شمارند لیکن بزاران احادیث کلینی مقتضای آن دارد که ایشان را بدیده صلاح و تقوی در اهل مودت
کما سبجی نمود چه انشاء الله تعالی پس نکایت اهل حق از شیعه که چرا رعایت سادات ما نکرد یده بجای خود خواهد بود و اگر ادلیه
مجتهد لنطاق همت بر بندد و وضع این حدیث بر روایت صدوق و غیر او از کتب معین و ایمان خویش ثابت کنند
که حرفی ازان بظهور نمی آید سفاهت مجتهد لا ثانی زیاده تر منعه شهود جلوه کرخواهد شد کما لا یخفی علی الاقاصی والدانی

آمدم بذکر نمونہ احادیث پس بدانکہ صدوق امامیہ در معانی الاخبار حدیثی روایت کردہ کہ خاتمہ آن بر نقل معتمدین نیست
کہ حضرت امام صادق بحمران بن اعین خطاب فرمود کہ ہر کہ مخالفت تو نماید بریں امر او زندیق است حمران گفت اگرچہ مخالف
امامیہ علوی فاطمی باشد فرمود اگرچہ محمدی علوی فاطمی بود و ہر گاہ مخالف شیعہ در امر امامت ملحد و زندیق باشد
عموماً پس ناگزیر است تذلیل و تقبیح او چنانچہ از و بیاجہ ذوالفقار ہم عیانست و چون بمکتسبان اہل حق رجوع کنی خواہی
دید کہ بنیاد نجات و رفع درجات را جمہور علما بر ایمان و تقوی گذاشتہ اند و خوارج و نواصب و روافض را مستحق ذلیل ساختہ
ہمین اعتقاد داشتہ اند کہ حضرات ایمہ اہل بیت بر مذہب سنت بودہ اند و حاشا کہ راہ خروج یا بغض و فضل کاہی پیمودہ باشند
چنانچہ در تصانیف شیخ ابو حامد غزالی مثل احیاء العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر کبیر بر ہیچ خاکبوستہ کتاب ماضر
نہانیہ و منہج کہ ہم از تصانیف امام المتکلمین است بر ہیچ عاقل دلیل توان گفت و قد قال شاعرہم ؎ بر سنت اجداد
شان راہ بودہ باور بکنی کہ جملہ سنی بودند الی غیر ذلک من تصریحاتہم انہا کہ شنیدی تا وقتی است کہ در باب مجتہد
الزمانی ماننہ مقلدینش چون و چرا بر زبان نیاریم و نہ بعد از استقرای کتب چنان حالی میشود کہ نسبت مجتہد بحضرت
جعفر میسر شد کہ رفتند او را بکذاب الفقہ او دہ اند و حالش بمقتضای تصریحات معتمدین ایشان کہ در علوم دینیہ
مقتدی ہستند نہ نیست کہ مدعی امامت گشتہ بود و ہمدرین وقت دانستی و در اصول کافی باب منعقد یافتی کہ ہر کس
کہ غیر ائمہ اثنا عشر دعوی امامت او غالب شد او جہنمی است اگرچہ صاحب تقوی و مجتنب از معاصی و در مذہب خویش باشد
فکیف کہ جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکرۃ الائمہ و حق الیقین گویند کہ قمار می باخت طنبورہ می نواخت الی غیر ذلک
من الطاعن پس چگونہ تجویز توان کرد کہ پسر حضرت نوح مصداق لیس من اہلک شود و خاندان بنوتش کم کردہ و حضرت
نوح بجہت استدعای نجات او طلب مغفرت خود نماید و جعفر مذکور با انہمہ فساد عقاید و اعمال در کردہ و الا شکوہ اہل
داخل باشد و بر ناظرین کتب مخفی نیست کہ او از لطفہ حضرت نوح بود چنانچہ جمیع اخبار و غیرہ بران دلالت میکند
و بدلول خاتمہ روایت کلیتہم نیست کہ بخلاف طریقہ ایمہ اختیار کند کو پسر صلبی بود زنہار از اہلبیت شمردہ نخواہد شد
و ہرگز در خاندان طہارت بحکم ایمہ داخل نیست از نجاست کہ صاحب ابواب الجنان محصل احادیث این باب را بیان می
کند حضرت آفریدگار عالم النظر بسفیدی دل و نیکی خوست نہ بر سیاہی چہرہ و زشتی رو و قرب درگاہ و مغفرت ابوبہ بندگی
دارد نہ بکیست و نجابت و بزرگ زادگی و پلوشیدہ نیست کہ نسبی شریف تر ز شرافت دنیوی بالاتر او پیغمبر زادگی و سیادت نیست
و آن پسر حضرت نوح را او در ظلمہ ہلاکت و بدبختی و اخروی نہ رہانید و بحال جعفر کذاب کہ فرزند بلی و سلسلہ حضرت امام
علی النقی علیہ السلام انتہی ملفوظہ و علی ہذا حال بزرگان مجتہد الزمانی بر اصول ہویدا شد نہ پیش ما را در باید این
مجتہد کہ از دعاۃ روافض بلکہ سرغنہ غالبانست و با اکثری از اہل بیت عداوت تمام دارد ہمین قدر پس است
کہ حق تعالی در باب حضرت نوح علیہ السلام فرمود کہ انہ لیس من اہلک انہ عمل غیر صالح پس بحکم این آیہ بینہ و افی ہدایت ظاہر
کہ ہر کہ بصحبت حضرت نوح بود و پیروی آنجناب میکرد و نداز مومنین و عابدین مصداق اہل و شایستہ پسر
آنجناب کانہ من الغرقین معہذا بشتر بنیاد و مباحثہ بر جدل و الزام است چنانچہ مبدا نی پس شکایت مجتہد

ادیانی و ملاحظه بیت معلوم یعنی کرامات مجتهد چه عجب گر به شما شیعه گفت بارالست تا باقی نماند و انشاء الله تعالی بحقوق ما عمل
امام مقتدا رفقه از متقدمین یعنی کشی و غیره ثابت میکنم که باجماع حضرات ائمه اهل بیت مکلفان بر پیشوایان مذهب شیعه
بدیده و ذهنی معروف و بکرامتی موصوف اند چنان مسلط شده اند که در کشف و وهم ایشان هم بیشتر شیعه حیران
گر به که بر سر امامت امام اعظم طوسی در تهذیب و غیره از اهل بیت باشد و بلویش بر مجتهدین جدید کس از مردود ملان نشد
قطرات تجلیات پاشد اطراف امور و اعراب و بلور در ما نحن فیه اینست که از دار الاجتهاد بواسطه ثقات امامیه که موصوف
منبع السداد بشاله ارشاد دام مجده از جمله است چنان بگوشم میخورد که جعفر مذکور را حضرت مجتهد الزمانی و المتقی
خلعتش قواب جمی نامید فوا ویلا و اعجبا که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش را جناب شان کجا مستور خواهند کرد و
مفتریات پیش از پیش و احادیث صحاح خویش او را بر جعفر مذکور کجا دفن خواهند نمود فلا گفتم اهل غیبت رجعت را و هم با
سر دو ابها بیارست مثل خمه در سر من رای و بر جای بیشمار که در بقیع بیاسا کنند و با بیش لم یرش بین پیوسته بر جا بیش
از تحت الثری در گذشته کافی کتاب الحجة و غیره من الاسفار فی الجمله مقصود شان ازین خرافات و هذیانات تعالی تعظیم
سیادت و رود و مان خود است تا بدین وسیله و کمیدت و حیله حقوق سیادت را از خمس و غیره بدستار نیه آتش بلا
حکام کوفه و شام را هم صبح و شام از مطبخ نزید مورد عذاب و ملام شل حضرت محمد بن حنفیه بر احادیث امامیه کافی المجلد الثانی
من البحار تناول فرمایند و کثرت و اهم دو نا سیر آنقدر رود و هر که گنج قارون و دولت شداد ملعون رشک بران برد و آنچه
در حق حضرت جعفر گزارش و امام بعد از اغماض از ان اصول است که بر لوش و در شروح کافی و مجلدات بحار و تقاریر
فدمای شیعه عدم طیب فی لادت و شمنان او باشد و قس علی هذا لوازم و عوارض دیگر که تفصیلش چنانچه باید از توان کرد
ولیکن اگر مجتهد الزمان درین امور مخصوص کلام شروع فرمایند کمترین خلائق انچه درین باب از منصوص روایات شیعه
کرده آورده ام و چنان میدانم که هنود در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج نگشته و گویا گوش زمن مجتهدین
طائفه که خود را مصداق لعلمه الذین یستنبطونه منهم ساخته اند نشنده چنانچه مقتضای تفصیل است بر دو قسم
رخاص و عوام عالم را اصلاحی عام در وهم که الضرورات تبیح المحظورات است و این جوصله بنده است نه کسی دیگر
که انتیمه و بر کتب رفضه که بدجال اهل مثل دعاه مکبین در افتاده اند می بینم و نزد خود دارم و انتهد جواد ا الرکتب
ایشان برادر دم و به نتایج افکار خود همه را جمع کردم و در هیچ کتابی از تالیفات خویش بقدر یکه در ما صنعوا است و از ذکر
و نیست وال فرزندان و جگر گوشگان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و علیهم بر اصول مدعیان ولا آدمی انیقدر
و سبب مسلم است چنانچه صاحب فضائح الروافض آورده که ناگزیر است بر حفاظ ایشان لشکر نامبر امام مهدی را که صیحه
و سیزده تن باشند علاوه اده اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص بنابر آنست که درین مدام
بمجتهد زادگی متصف و انشته اند و نصوص دیگر نیز همین امر را مقتضی است و اگر همه ای رفضه در دین میدانشتند
گواهی صاحب فضائح الروافض را برابر هزار گواهی سید الستند نیز اگر او در مذهب رفض یگانه روزگار و جلیل

تصنیف همچو کتابی که امثش در میان دیرا

وبا ندیش هر یکی ازین قوم ذلیل اصلاح وبیان را بعمل آورده وند کر مطاعین رفضه خارهای مغیلان در قلوب شان
شکسته ورشته های علمای طائفه را قاطبة تراشیده بلکه در هر مقام بر ریشهای جگر ایشان نمک شور پاشیده ولیکن
بعد از تتبع کتب امامیه واضح است که شیخ عبد الجلیل رازی که از دیدن فضایح الروافض هیچ وتاب بسیار خورده
در رفضش در کتاب نقض الفضایح بران آورده که برای تکذیب او همه کافران جهان را اعلال نموده اند وبوصف طیب
ولادت موصوف پندارد مگر فتوای مجتهد جائسی وغیر او مقتضی آنست که بدون تشیع وخواندن صیغه وارجاع وقبول
بالفاظ عربیه حلت حاصل نباشد واز لطائف ایمقام است که مجتهد جائسی که مادر کریش بر مذهب حق نبود
تا آنکه پسر خود را که بپایه اجتهاد در مذهب رفض رسید مضل خلایق ومقتدر شیاطین میدانست ودر نفس مادر پسر
هم وصیت فرمود که اهل سنت وجماعت سالمان الخ وی مرا مرتب سازند واین رئیس المنافقین را نگذارند که دست
بجنازه رساند پس ولد ارجائسی وجماعتی از هواداران وخبر گیران او بگوشه نشستند واهل حق بتجهیز وتکفین او مشغول
گشتند قضارا اسمش مجتهد مذکور بالبعضی از مخلصین خود درین باب جاری شد که بدون شروط واسورند کور نکاح درست
نمیشود یکی از جماعت اهلسنت گفت که ازامر وز معتقد بامامی شدیم که سلسله طیب ولادت از فرزندان جناب
اجتهاد مآب متحرک گردیده وقبل ازین همه کس ازین وصف معرا بودند فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ كَمَا كَانَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ واحتجب نماند
بر گاه علمای اهلسنت بزرگی هم صحت بسبب حضرت جعفر موصوف اجماع دارند بران بزرگان که در اولاد وشریفش از اهل سنت
هستند حرجی نیست وهمچنین بیان اکابر که مثل این نسب بالنصب الیقین دارند وکمال تبرع واحسان درباره
مجتهد الزمانی بکار برند ولیکن او در کل ولای مذهب جعفر دش مانند خر فرومانده از قرآن مجید آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
إِلَّا الْإِحْسَانُ هم نخواند کما لا یخفی سوم آنکه اصحکه روزگار است که مجتهد الزمانی برای الزام من میگوید که از فاضل
مجیب بادعای ولای اهلبیت بغایت بعید است که سوی ادب نماید در حق مجتهد واز ین کلام عیان شد که او نیز
بصارة العین البصیرت ندیده زیرا که مراد من از اهلبیت علیهم السلام جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها وجگر گوشگان خواجه
کونین وسرور علی مرتضی وذوات مقدسات امهات المومنین اند صلی الله علیه وعلیهم اجمعین وهر که از سادات بر دوش
ایشان بوده بخوارج مارقین ولو صد مجیب بی دین ورو افض منافقین که دعوی سر سپردگی اهل بیت طاهرین پیش زبان
دارند واز دین ومذهب ایشان بمراحل دور اند وحضرت امیر را بالشهادت قطعی جناب فاطمه زهرا مانند چنین زخم پرده
نشین دانند ومثل خائنین مخفی ومستور اعتقاد کنند وبسر معطله در اصطلاح خود قرار دهند کما سیجیء انشاء الله تعالی
وذوات نورانی حضرت مرتضوی را بسبب سلب نور جرم ظلمانی خوانند وروایات حضرات ائمه را از ابنان شیخ المشایخ وشیخ
عمر وحیار کما فی المجلد الثالث عشر من البحار آرند که مفادش انیست که جناب امیر بسبب انهماک ظلمتها سورة وَاللَّيْلِ
إِذَا يَغْشَىٰ بوده انتهی مصداق وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قال الله المستکی حاشا وکلا که من مدعی ولای ایشان باشم وچگونه
چنین امر از من صدور یابد حالانکه روایات متوافره واحادیث متکاثره از ائمه اهلبیت طاهره رضی الله عنهم
اجمعین بلکه حضرت خاتم المرسلین در نکوهش رفضه طاعنین مهاجرین وانصار خصوصا الاعنین صنادید

این بنده گمان میبرد ظهور نا فقه موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متقنین بنا بخه نمونه آن در صواعق نصیر
الملة الدین نام مردی است و اعتراف این امر کتاب تحف البحرین و مطلع النیرین فخر الدین نجفی نام مشعوذ است لیس گرفتاست
و به درباره فقیه اجل آرام زنهار از من و دور نباشد اگر مجتهد در دعوی خود صادق است باید که عبارت مذکوره برای دعوی
او بکار آید نشان دهد والی له ذلک جهارم آنکه تو یقینی که درباره فاروق رضی الله عنه کرده آن امر تعلق بواقعه نداشته
و مجتهد در دکران بکاسه لیسی اولین و آخرین خود برداخته ازان جنس است که قدما و متاخرین زنقیه در کلمات
خود نهاران بار نیند بان آرند و تقریرات محققه و قیاسات ابا له مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گیرند
و بهر چند الحق بجوانیش و کتب مطوله علم تحقیق برافراخته و رسائل مفرده هم تصنیف ساخته و اقوال این مطاعن مبتدعه
و مخرجه گردانند لیکن مجتهدین تقویم کمنه سابا بندون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود را تقلید بعضی از فرق شیعه
شمرند باید مانند گسی گردند که اگر نه ابا را و امطره و گروانی لیکن با نیچه تو نشنیدی یا مثل کتیری آن قدر تحمل گوارا
اختیار سازند که هر که آن را بیند قاملش نما بجای سیلمه کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول ازین کتاب دانستی و عما قریب
بیان عنقریب خواهی دانست در همین مقاله انشاء الله تعالی بلی امور یکه متجدد است یعنی صورت در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات ایمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و انچه از تعلیقات و تصریحات در حق جناب
آورده اند از نصب و خروج خواج چیزی فراتر نهاده پس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق و حکم
گردانیده اند حرفی انان که تعلق بد و دمان زراره امام الایمه ایشان دارد مطابق امریکه در مجلد اول
مجملا گذشته انیست که روزی حضرت امام صادق موصوف بیکی از قدمای رفضه که نامش عبد الملک بن اعین بود
در وافض او را بعرش برین می رسانند و نه کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را بلفظ ضریس
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهریست در جنت و ضریس
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با انهمه از مدحت و ثنا گستری او خود را باز نمیدارند و انچه ان کور باطن شقی درباره حضرت امام با قر و امام صادق تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آیا به کسیکه بقا و لفظ جعفر و ما در انش مطلع است مخفی تواند بود و لا و الله ثم لا و الله و از نجاست
که خود علمای این فرقه مودی الاذناب باین دشنام وا رسیده اند از جمله ایشان خداوردی قاسم
افشار است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم اشتهار برافراشته و مردم را از بازار
غیبت مجتهد و تقلید بند اشته و هر که خارج است ازین دو نماز او را مردود دانسته بعد از دعوی
صحت این روایت در تمیما میگوید و فیها من سوء الادب ما لا یخفی و بعد ازین اقرار بر عترافت با لفظ
اللهم و تاویل آن افتاده و دراو کجروی داده اللهم فض فاه و اجعل جهنم مثواه مخفی نماند که میانه انجناب و عبد الملک
مطابقه و مزاج میرفت و میانه بستجی رسان می آمد و در مدائح او علمای متقدمین و متاخرین دفاتر را سیاه کردند بر حرفی تا آن انقلاب

که قاضی شیعه تراش در مجالس المومنین که موضوع آن عیوب پوشی مذهب فضل و حدوث انا القدم بدل کرده است
از پیشوایان خویش در مدح او یاد کرده که مانند عبد الملک هنوز کسی پیدا نشده و نه میگویم که چگونه کسی مثل او در روزگار
پیدا شود که امام باقر و صادق را که از جامه دو دمان اصطفا و ارتضا اند چنان گفته باشد که تکاد السموات یتفطرن
منه و دشمان او هست باز نه قلیل البضاعت میگویم که رفضه را باید از روح مثل قاضی شوشتری کاتم عیوب
منافقین طاعن انصار و مهاجرین سوال کردن که آیا زراره برادر بزرگ عبد الملک که انتقام و اجبی از حضرت صادق
که مطلع و اقطع سخن آنجناب این بود لعنة الله علی زراره و هو شد من الیهود و النصاری بدلالت کشی و غیره گرفته
و بر طالب آنجناب را بد گفته مانند عبد الملک مذکور تواند بود یا هنوز شکی و ریبی دیرین با باب و اری یا زراره بصیر است
که با صدق الصادقین بقیاس میگذاری چنانچه از مجالس المومنین و مانند آن هویدا است و اگر متوهمی گوید
که اصل این اعراب سبب آنکه در مجلد اول گذشته اعاده است نه افاده بایستی امری جدید را ذکر نمودن تا گوش هنوز
لیش از تیرهای جگر دوز دوزخ از شعله های جانسوز خالی نیست پس بدانکه ابو عمرو کشی در کتاب خود که قاضی مفتری
ذهب الذهبی نوره در مجالس المومنین نام او را ورزبان دار میگوید محمد بن مسعود قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن
حماد الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبد الله ع لیطلب الاذن فلم یوذن له فقال لوکان معنا طیق لاذن
لنا فقال له کلب فقلت فی وجه ابی بصیر قال اف اف ما هذا قال جلیسه هذا کلب شقرنی وجهک یعنی حماد میگوید که نشسته بود ابو بصیر
بر دروازه حضرت امام صادق تا برو اذنگ حضور طلبد پس او را اذن ندادند پس گفت که اگر همراه ما طیقی می بود البته برو اذنگی
میداد و در این بودند که سگی آمد و شاشید بر روی او ابو بصیر که نابینا بود گفت اف اف این چه واقع شد همنشین جواب داد
که سگی دوید و بر روی تو شاشید و ازین روایت انیهم صریح عیان شد که حضرت امام صادق بروانگی نداد و نه برای
آمدنش با وجود آن اخلاق عمیم که از جد بزرگوار خود مصداق وانک لعلی خلق عظیم میراث یافتند از نجبت آن کور باطن
و ظاهران کلمه بالمله که تمامی طبقات زمین و آسمان بلرزه در آمد بر زبان ناپاک خود آورد که خوارج و نواصب هم ازان خجل
میشوند و محصلش خیر ازین چیست که چندین شکل برای اکل یعنی معاذ الله امام موصوف داعی برای تحصیل زخارف
گذرده و ترک و بنا برای دنیا گرده اکنون خدا را از روح سوشتری باید پرسیدن که عبد الملک هنوز بی نظیر است
یا مانند ابو بصیر و نعم ما قال بعض الشعراء گفتیم جوابی نه کم از گفته سعدی + بلکه این دو غزل خوبتر از یکدیگر
فتاد چون حجت باتمام رسید حالیا اختیار واری از مذهب رفض دست باید برداشتن و غور و تامل بکار باید
برون بچشم حیرت بین دیدن که اکابر فضه دین که مرتبه شان از عرش برین در گذشته و بدعت رفض انشان
زینت داده در حق سلاله اهل بیت طاهرین که مذهب جد و اکتساب شان برای فوائد دنیوی کما سیجیئ نقلا عن الکشی بآن جناب
منسوب میسازند چه بی انداز میها کرده اند یا تقلید رفضه عنان مذهب خود را بدست این دشمنان ایمه باید سپردن
انیهم الحاد و زندقه را علمای روافض در کتب دین و ایمان خویش می نمیتند و امن خود از مجنت عشق
شان نمی جنبند و با انیهم در پوستین صحابه کرام که قرآن مجید بستایش و مدیحت شان ناطق است افتاده

نقد دین و ایمان را از دست داده اند که اگر پیرو می در عیب جوئی ایشان گفتم بتوانم گفتن را بانجام رسانم زیرا که
سخنی و بحثی در مزاح و مطایبات بنظر نگذشت که دل بخواهد که ایراد آن مفصل نماید ولیکن صناعش گرفته شد
و در حرف قناعت کرده شود که از کیاهی ایشان در صدد آن شدند که تاویل مزاح و مطایبه را برای حضرات ائمه علیهم السلام
میراث عن اب عن جد خصوصا مسلالا در صیالها بثبات رسانند محصل آن آنکه ائمه تقلید جناب امام الائمه که
مزاح بود دش مشهور و معروف است در این پیشه یدطولی داشته اند و بعضی بقصور فهم فاروق را در این معنی
مقصری دانستند و هر که در این باب تردد می دارد چیزی ضرور که کتب خاندو قدری بر کشاید باید که از باب انصاف
ناصری در آید که محقق دوران می نویسد و اما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله
یمزح و لا یقول الا حقا و امیر المومنین علی هم مزاح بود و می تا بحدیکه مردمان او را بدان عیب کردند و گفته لولا دعابة
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گفت برمزاحیکه با او میکردند آخر کل الی
الربعه این در حقیقت تائید می نیست بلکه تحریری است که رفضه در ذکران دست از عاقبت اندیشی باز دارند
و این هم نشنیده بهر ای قدمائی که بارش با هم است فاغیر ابا ابو الا ثبات با قیاند انکه ابو بصیر مذکور از معتمدان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل و اجمال چنانکه باید موجود و انیک مجالس
المومنین قاضی مقتری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تلخیص الاقوال و کتب دیگر از نیز متاخرین
شیعیین حاضر است هر که خواهد بدان رجوع نماید دیدانند که اگر او و دیگران معنوی او که قدمعبود خود را بهفت
پیچیده اند با لا پروا و لا پائین خالی میدانستند و بر ملا اجله ائمه بهای محفوظین و امامان خدا از ایشان تبرا میکردند
کما فی الکافی و الکشی و غیرهما میانه شیعه و ائمه متوسط نباشند و هائم دین و مذهب نمی مصداق وهی خاویة
علی عروشها کرده و سلسله علوم دینی رفضه بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرود یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بد گفته و دشنام داده
و در بای تو را الهی فقط یکبار جوش تزده و واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که صدوق میکند حماد بن عثمان
گفت من و ابی یعقور و شخصی دیگر بیرون آمدیم و بسوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم و سخن از دنیا می گذشت
بو بصیر گفت اگاه باشید که صاحب شما اگر ظفری یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد و لیکن چون بدستش
نیامد ترک تجرید بر گزید بنا بر این تمامید آسانی و تقویت یزدانی که باز بحال اهل بیت رسول بانی متوجه گردید یعنی بر دین فیاض
محمدی و دکاب مصطفوی مسلط شد تا روی سخن بگوید که ابو بصیر بعد از این بخواب رفت و غافل شد پس سگی آمد و خواست که بیاشامد
پس ابو بصیر غیر آشام که او را ابراهیم ابن ابی یعفور گفت بگزار دا و را و قع کمن پس آن سگ نزدیک شد و شاشید در گوش او چنانکه او بیدار شد
و خبر یافت ابو بصیر گفت سبحان الله که در این یک واقعه تجزیه و تحری نمی کنی شاید این سگ رسول باشد که بسلیط قدرت بر تو مسلط شده
صدور شنعاء هم مذهبش و معنی مطاعت خواسته اند که می شوی خود را که مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة
اعمی و اضل سبیلا شوی الاخرین بود این بود این صحبت پاک سازند و نقد دین و ایمان مرغوبی خود را برای سر بسر

دربازند پس هریکی تمامی همت خود را برای رفع جالت مصروف کرده بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ائمه
خصوصاً حضرت امام برحق ناطق بعمل آورده و آن قدر چرخ بازی و تاویلات و تسویلات نموده که اعمال
حقه بازان رشک بران می برد ولکن لا در الشیخ حیث قال ؎ سگ بدریای هفت گانه بشود چونکه تر شد پلید
تر باشد ؎ و بنده این بحث خاص را بتفصیل و بسط تمام ذیل و بعضی از کتابها آورده ام و بادله قطعیه ثابت نموده
ام هر چه علمای طایفه فاحشه برعایت مذهب این سیاهی بلی دین و بمزید محبت معنوی آن لعین سخن
سازیها بکار برده اند و در رسائل مفرده پیش پا افتاده ام کلمات مجانین ست و آنچه پیشوایان رفضه
در بدگوئی ائمه هدی علیهم السلام بعد آخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و بنا بر آن
امیدواری از حضرت باری میرود که بزودی ازین مجلد فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر مبارک لیف
کشم تا کتابی دیگر بعنوان تفصیل کردم میخواهد ضمیمه گردانم و گردن های منکرین قوم را که لاف
و گزاف از ذاتیات شان ست در پنجه آرم و اگر دو صد کتاب دیگر با هم نقاره فتح و ظفر درین باب
خاص چنان لوازم که شنوا و نخبا بگوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبد الله بن ابی بن سلول
کر شود الغرض کتب مذهب طایفه شیعه حقیقه بر مثالب و فضایح قدمای شیعه آن قدر
شامل ست که استیعاب ان پهلو یا ستحاله میساید بخلاف ما نحن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کبار که آیات
بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموما و خلوص فاروقی خصوصا ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعه مثل
کاشانی و غیر او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب منهج المقال هم موجود ست رطب اللسان شده اند
و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که صحیحین بر فضیلت یا نهیم
عداو تهاد رکتب خویش آورده اند با مور یکه تشبیه این بزرگان بحضرات انبیای اولوالعزم از انجمله ست و هم موصوف
الیشان آیات مدح قرانی را و برتر از تشبیه اولست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحی آسمانی گویا بود فاروق عمر
فاروق را بمنزله بعض مبارک خود میدانستند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این مجمل عنقریب بگوشت میرسد انشاء
الله تعالی و حال برگزیدگی مهاجرین خصوصا صحابه و بدریان و متمجم بودن انها بالبشارات جنت و دعوت ذی
همین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که کلینی آنرا باسناد خود ش تبکه التطویل کلام در چار ورق روایت کرده
و بدلالت مطابقی فوزات عالیات خلفای راشدین را بجمیع عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده بعونه تعالی بزودی
آید و سعی تمامی مجتهدین رفضه رایگان رود درین زودی بحول و قوت الهی خواهی والسنت معهذا اگر کلام مذکور
بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچه معرض آورده و داد بذیان داده و نمیشد حرف مذکور بگر
خش و دشنام کما صرح به الاکابر هم و منهم الحلی فی نهج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم فضیحتش زیاده از ابوالبصر متوقع بود
چه جای آنکه امر صحابه روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد بالجمله کسیکه جزو افضل صحابه باشد و مقتدای
کرده که اجله اصحاب کرام درین صحبت حاضر باشند و بمقتضای نسخه سلیم مقبولین لسانی ردیف رسول یزدانی بزم حضور یابند و

و تشفی از ایشان بدین دشنام کی کند و سخن بحث هم نکنند و سخن بحث هم نکنند چنانچه محقق چلپانی اما سیاه اعتراف این منع از اکابر علما نقل نموده و از اسلام شمرده کما ایتی علی نظمه فی فتح السبیل و اینجا فرق ظاهر شد و ضوحا تاما که از روایات کشی در حق ابوالبصیر شقی که حضرت امام صادق علیه السلام بد گفته بود واضح و لایح گشته که حضار واقعه کما اشرنا لیطیب خاطر خواستند و تجویز کردند که سگ به بین و گوش او شاشد بلکه بالیقین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تفضیح رسید و ایضا در واقعه قرطاس با بطال تهمت رفضه اولا دیگر قایم ست از انجمله آنکه بر تقدیر مذکور چرا علمای رفضه در ارتداد شرعی عمر رضی الله عنه از آن وقت اتفاق نکردند حالانکه بالاجماع اولا مصدر این کلمه تباکید بلیغ میدانند و بدین هم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وسلم را دشنام دهد او مرتد ست بحث تبلد الی غیر ذلک من اللوازم کما فی البحار و حق الیقین و منجرم که چگونه اکابر علمای ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضایح گفتند. انچه بران دلالت دارد که مجادرین حضرت امیر مثل عایشه صدیقه هم ریاست مومنین داشتند و هم بالیقین از امهات المومنین بودند انتهی ملخصا تا بخاتمه کلامی تتمه که کار ایشان بسیف دستان بالاتفاق نه انجامیده و بر تصریح محققین رفضه بر مخالفت مرتضوی قناعت ورزیدند چه رسد و حامل عرش تحصیل که او اسلطان المحققین هم میگوید چرا در تجدید اعتقاد ثابت کرده که فاسق مومن ست و هر که از مخالفین حضرت امیر که خاسبین خلافت هم بودند توبت بقتال نرسانیده و بر مجرد مخالفت قانع گشته فاسق ست غالبا انچه این ایمان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند گوشتر بود و الله سبحانه تعالی که در عبارت تجدید انچه علمای مسئولین محرفین بفرمایش متکی اریکه اقبال که حال خراقاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشا الله تعالی قیل و قال کرده بودند و هر یکے درین باب بادیه پیمای ترهات گردیده و بالآخر بعضے از سرخته ایشان یعنی فاضل بخاری انچه بعضی اجلاب اقل الانام از اوراق بخدمه بر مذهب تشیع گفته بودند بر فترزدند یعنی تقیه و نفاق طوسی گردیدند گفتند که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود در کتاب صوارم حیدریه علی الجوس القدریه برهم زده ام که کتابے بر اسه در خصوص تجویز توان کرد بسبب آنکه همه فضلای لکنهو حتی میر باقر علی نیز عموما خصوصا سے خود را ابدر چه قصوری رسانیدند بودند و این بزرگ که بتوفیق الهی از مذهب تشیع که مذهب جد و پدر ایشان بود تائب شده اند مستظر لیفی کرده بودند و برادر مهین مزین بی بدان نبرد و برای تاویل آنرا نعمت شمرد ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بالجمله کسے از امت طوسی و حلی گمان نتواند برد که عمر فاروق رضی الله عنه بزندگانی رسول بانی حقیقه مرتد شد و حالانکه منافقان را بمجرد گفتن آنکه فیصله شریف را قبول نمیکنیم میکشت کما اشرنا الی التصریحات علمائهم و منهم الکاشانی فی تفسیره ملخصا و از اینجا عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب و ارضای رب الارباب ست فانظر و الی قوة ایمان المقبولین و لجاجة الرفضة بان الامر النبوی متعبد الاصحاب فی واقعة القرطاس نخیش بهوا لا تمسکا بما یتراءی آمادهم بر حاشیه نبیسه که عبارتش نیست من مارس الاخبار و الآثار علم ان عمر کان ارشد سوال الله صلی الله علیه وسلم و ابعدهم

والمنصب فجری علی عادتہ فی سنۃ موت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلہ وترکہ کما کان

واما ما قال انہ شتم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فذاک من جہلہ باللغۃ وجرأتہ علی الصحابۃ لا افلح فان الہجر کما بینا ہو الکلام

الذی یتکلم المریض بہ ولیس ہو بالبتۃ شتما وہذا المتعصب لا یعرف اللغۃ وحسبہ انہ من اساتذۃ الادب وکان عمر من احسن الناس

ادبا بالنسبۃ الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما یعلمہ المتدرب فی الاخبار انتہی کلامہ تبا لفظ البطلان الباطل تمام شد حاشیہ

منیہ بحروف مجتہد **اقول** اگر مراد مجتہد الزمانی از انچہ نوشتہ کہ بر لفظ ہجر نوشتہ اند ومقامی غیر ازین برای آن نیست آنست

کہ صدر الدین اصفہانی در ابطال الباطل قائل بدان شدہ کہ عمر در حق حضرت خاتم المرسلین بدین کلمہ خوگر بود

پس کمال بی دیانتی یا خرافت اوست چہ خود کلام فاضل مذکور تکذیب مجتہد می نماید نہ بینی کہ ہر گاہ شیخ علی امامیہ کہ صحابہ

معنوی وتجنیس خطی یشخ علی دارد قصہ قرطاس را در مطاعن اصحاب عمر آوردہ فاضل مذکور چنین نوشتہ آن عمر

کان وزیر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحب مشاورتہ وکثیرا ما کان رسول اللہ یقدم علی اشیاء فیسمع

عمر ویقول لا تفعل یا رسول اللہ فیسمع قولہ فیما یتعلق ای ابن النبی صلی اللہ علیہ وسلم منہا انہ عزم فی غزوۃ تبوک ان یدخل دمشق فیحجب

ملکہا فقال لا تفعل یا رسول اللہ فاطاعہ وقبل رایہ ومنہا قصۃ الاسارای وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یشاورہ

فی امرہم فنہاہ عن اخذ الفدیۃ ووافقہ اللہ تعالی فی قولہ ما کان لنبی ان یکون لہ اسری ومنہا امر الحجاب

وکان عمر یبالغ فیہ حتی انزل اللہ تعالی تصدیقہ ومن مارس الاخبار والآثار علم ان عمر کان لہ عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ہذا المقام والمنصب الی آخر العبارۃ یعنی عمر وزیر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بود صاحب مشاورت وبسیار رمیدا دکہ حضرت

اقدام میفرمود بر چیزی وا و منع میکرد میگفت لا تفعل یا رسول اللہ وحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قول او را می شنید و

قبول میفرمود در انچہ تعلق داشت برای انجناب نہ بوحی از انجملہ انکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قصد فرمود در غزوہ تبوک کہ داخل شود

ودر دمشق وحجاب کند عمر گفت یا رسول اللہ مناسب نیست وحضرت قبول نمود واز قصہ اسارای بدر ہم مثل بدر است کہ آیت کریمہ یا

کان لنبی نازل شد موافق او وازہمین باب است امر حجاب کہ عمر مبالغہ در آن میکرد تا آنکہ نازل نمود حق تعالی تصدیق او را بعد

ازین فاضل صفہانی یعنی فضل بن روزبہان مذکور انچہ تحریر نمودہ در کتاب ابطال الباطل ہمین عبارت است کہ ومن مارس

الاخبار آنچہ کما عرفت واز نجا بر نقل قاضی شوشتری کلام صدر الدین مزبور را در احقاق الحق حال تحریف معنوی وسفاہت

وبی دینی مجتہد بوضوح انجامید کہ عبارت ماقبل را کہ مصلش در فارسی وانتہی اسقاط کردہ تا مردم بدانند کہ اشارہ ہذا المقال بلفظ

یہجر ست واز عادات عمر انمیقال بود ہم وقت صحت وہم قریب وفات شریف نعوذ باللہ من ذلک حال آنکہ مقصود صاحب ابطال

الباطل از لفظ ہذا اشارہ بوزیر بودن فاروق ست چنانچہ بر ہمگنان بوضوح پیوست اینکہ شنیدی تحریف معنوی بود اما تحریف

لفظی ایں بنقل عبارت ابطال از نسخہ احقاق عیان شد کہ مجتہد لفظ ہذا المقام را لفظ ہذا المقال ساختہ وتبریح روح

شیطان الطاق پرداختہ تا عامہ فریب خورند وگمان برند کہ مراد از ہذا المقال نعوذ باللہ ہجر گفتن ست فادخلوا ابواب جہنم خالدین فیہا

یا معشر المحرفین بلی صدر الدین اصفہانی ہر قسم لفظ مذکور را اختلاط کلام نمی پندارد وشتم نمیداند چنانچہ شیخ علی میگوید

منہ عمر عن ذلک وبدہ عنہ ومعہذا لم تعصر علی مخالفتہ حتی شتمہ فانت تعلم انہ بر تقدیر شتم قضاحتہ ای لسیارہ لا ذم حتی ایذ چنانچہ

اشارتی بدان نمودم و چیزی بعد ازین می آید و از کتب این سیر حرف هم موجود است که او اصحاب کبار را فرمز نمیشمارد و تفسیقه و تشنیع چنانچه تصانیف شوشتری همین گواهی میدهد که فاروق مرتد شرعی نیست منها اتفاق لفظ اگر مراد ش بر فرض محال تالیا سادعاء الکلام آنست که صدر الدین مذکور لفظ یسجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد از مافی الکلام او را و مراد عن فاروق رضی عنه مذبذبه باعیا تش مفهوم میشود حاصلش آنست که لفظ مذکور بصحت نرسیده و بدین عنوان در صحیح دار دشکنه و بر تقدیر صحت اثبات ادب و دشنام خواهد بود و هر که خواهد بکتاب اتفاق رجوع نماید و بعد از ملاحظه یعنی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین شکی نمی ماند و میدانست آنچه در مجتهد در بارهٔ تضعیفه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکور است و بنا بر یعنی روایات ان الرجل غلب علیه الوجع و باشانه یهجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلابد من تقریره حتی نقلعه بحد افبره و من تجرم کرایا اشتقاق هجر از هجر بمعنی هذیان تواند شد و بس و محصوره نیست که شیعه بان خو کرانده هیچکس لیس جایز است که از هجرت ماخوذ بود یعنی ایا حضرت دنیا را وداع فرموده ما انکار است یعنی حقیقتهٔ حالت احتضار و جدائی از دنیا نیست که باز ماتم و لبکوت کرایم یا حضرت را این حالت رو داده پس باید استفهام کردن تا هر چه فرماید بجا آریم الغرض استفهام از اختلاط کلام هم نشد چه جای اثبات آن کیف شیخ جلی بنا بر سلب مجی اسم آن استفهم قرار داده و بر نهم گوش نهاده که ما معنی مشتق می باشد از مصدرش هر معنی که در مصدر متحمل خواهد بود در ما هم و در نیجا قرینه مرض الموت و اشتداد درد غلبه پت و بحة الصوت چه قدر معنی مذکور را تایید میکنند طرفه آنکه او اقصر مصداق حسبی کتاب الله قرار داده و بر کتب بینه مثل تفاسیر و احادیث می آیند در نیجا فراموش میسازند کاشکی از مفسرین ایشان و خلاصة المنهج و غیره او در عمران آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در مجامع انصار بود و وارد گوش بزل کرد عبد الله بن ابی بن سلول لعنی خود بر گرفت و این کلمه گفت کنیزش مارا اذیت داد اصحاب ام جواب سخت دادند و هم با آمدند و بدست و پا مانند آن هنگامه کار زار را کم کردند پس عیاز رقصهٔ ناعاقبت اندیش کیست که بحمیه کند که عمر معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب که ام خصوصا مقبولین لسانی نکیری کرده اند اینجا عیان شده که رافضیان هم علیه استعمار نقد مستعار دین را هم از دست افگنده طرف آنست که چون کسی از حکام فدک تعرضی بحضرت امیر کرده بود و او را حضرت عباس منع از دشنام بود چنانچه قبل ازین در مجلد اول دانستی فولا دبلاکه مقبولین شیعه تیغ زبان را هم حرکت بند بند و دشنام تلخ او رحق سرور کائنات اقتدا شمرین انگارند و از ایه بخیر روایت کلینی و غیره گذشت که مومن را نبا بد در مجالس نشستن سرا گفت چه اندیشه دارد کسی که از دل نکرده اند و درین مجمل نشنیده ام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بحمیت آنکه نزد قبطیان بیرفت غرق شد پس ان لکم فیما تستکم مقبولین لسانی صادق آمد و اگر مرتبهٔ اسلام هم از دست رفت و احتمال تقیه خود مسلوب است والا لازم آید مخالفت بنوی که تقیه نمنود و قوموا فرمود و کان بهر که این خطاب بمثل عمر بود لفظ چه طالب اسباب کتابت از موافقین خصوصا امیر المومنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متبادر

است تکلیف که بقول رفضه ایشان تابع عمر گردند و اسباب کتابت بنیارند و بچه جای آنکه و شتام را هم بشتند پس قرموا
بحال ایشان متوجه است کما اشرنا الیه و موضوعی که رفضه سخن از کجا کجا رسانیده اند مدعول میبارانست که از
قیل و قال مشوش میشوند بسا وقتیکه شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیه خیر مما انت تخوض الیه کما ورد فی البخاری
رح فی هذه العقصه تکلیف که قوم اهم عموم را میخواهد بخصوص عمر را ولیکن رفضه ترا نمیرسد که زخمه بر رگ
جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا یمتنع پس کی دلالت بر حرمت دارد ظاهر شرک ترک اولی است اگرچه
در کبایر هم وارد شود اما لن تضلوا پس زنهار محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
ووجدک ضالا فهدی و از برادران یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است ان ابانا لفی
ضلال مبین فرق آنست که اصول کلیه البته دلالت بر وقوع ضلالت ایمه شیعه مثل
شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال شان دارد و نیز از ین هیچ احتمالی ابر بهمن تابد چه مزور رفضه
عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست کما قر روانی حدیث المعرفه و سیجی تحقیقه انشاء الله تعالی
گر از پیشوایان رفضه اثنا عشریه این ضلالت بعنین صادر نشد بجلالت واقعه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل برآنست که هرچه نوشتنی بود از زبانی بیان نمودند و اکثرش تعلق دارد بامور ریاست و خلافت که مدار علیه
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی آنست که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه
عبد الله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و آزمودیم که امام نتواند شد پس برآمدیم در حالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم کجا متوجه شویم پس من و احول در بعضی از کوچهای مدینه
نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم که سنی شویم یا مجوس گردیم یا مذهب زیدیه اختیار کنیم یا راه معتزله میپیمائیم یا خارجی شده
بتکفیر امیر المومنین معاذ الله گردیم انتهی حصلا سبحان الله باین پیشوایان آن قصه چنان بر قرار ایمه شیعه
که از روز الست مضمون امامت ایمه نام بنام مقرر شده و انبیا علیهم السلام بایمان امامت ایمه مامور گردیده
و اهل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نماند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقررست نه امامت
کافرزی مفاد الله که صورت بین حالش میپرسد تا این ملاعین بخواج باهل نمیشدند پس تخصیص اسماعیل ایمه هدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این ایمه رفضه منصوص شد نصا قطعیا باجماع علماء اهل صحاح هم و قد قرر ان الیقین
لا یزول الا الیقین مسئله اما حضرت ابن عباس بکلمه الزینه تحل الزینه پس از کجا بر مطاعن مظلومیه
رفضه و صفائن جمله دلالت دارد و تعظیم مصیبت به بجهت آنست که حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین و بین
سلوک بوافدین و سکوت فرمود از سوم یا بیان نرداد و اگر بقید کتابت می آمد بیان راوی نمیشد الغرض حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای جمع کردن روایات صحیحه خصوصا احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند بعد ازین
شاید ازین جهت در آوردن یا باسراحت گذرانیدن اختلاف و گفتگو پدید آمد عمر فاروق اهل حضرت را التسلی داد
اجیبوا کتاب الله و حسبنا و طلب راحیب کرد بکلمه علیه الرجوع و حضرت این رای را پسندید و آنچه نوشتنی بود زبانی فرمود

کما عرفت و باموریا طنی مشغول شده چون رقعه ضلالت پیشوایان خود را در کافی وکسی حیا ندیده بودند کما عرفت آنقدر خواستند
که ضلالت جعلیات زیر عنم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند و شیعیان این زمین
محو اعتراضات چنان بسلامت بروند والحمد لله علی الموالجق ولمعاونه وهذا الجهد بذایة من بعد بیاید دانست که
گفته که اعتراض از حشو تنبای او کردیم اسخ از تجسس است که تیری در سرین پیری از مومنین که الحاکم لا اسی در تفاق تهد
جائی ابعوام دشان اوست تا پیکان غرق شده و او میگفت که خدا این واقعه را رفع گرداند بالجمله اگر چنین سلامت
روی اختیار نمودند و یاده گوئی و سرزده دوراتی را پیشه خود نمیگردانیدند مشاهده این روز سیاه نمی کردند و تیر خاکشکاف
نیز سید جائیکه رسید و من زینها مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب غیر از مباحث تحقیقی
وادله امیدنی آوردم بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین آنچه برای ایشان از القاب مدح مقرر است بزبان می آوردم
هم چنین در باره شیطان الطاق و زراره و ابو بصیر از ائمه اهل نفاق **قوله** بالجمله آنچه **اقول** در هر مقام
بود و قدح اقوال مخالف آنچنان در مجلد اول تفصیل و بسط باد نه و براهین بکار برده ام که قلوب شیعه هم نیک سید انند
که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذهبش هم باقی نماند فلا طائل الکلام باعادته ::: **قوله**
اگر مراد ازین احادیث آنچه **اقول** مقصود بین الهما رسعادت مجتهد که خلافت راشدین اکثر از خلافت
یزید دانسته به اثبات اولیه خلافت خلفاست یعنی احادیث بمنزله نص خلافت راشده ست و نور وحی در
ضمن آن یافته و فعلیت بیعب القادیافته و استیلای شان اساس کفر را بر هم شکسته و استخلاف الهی عزاف
حضرت مرتضوی جلوه ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط باحادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
بران گواهی داده اکنون دیگر مجتهد که احادیث اهل سنت درباره خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
یا حاشیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان دارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معارضات پیش کند تا بر
هر حرفش رساله مفرده بدلائل عقلیه و نقلیه بنویسیم و اولین و آخرین مجتهد را بدانسان در شکنجه بکشیم که بار دیگر این زبان
رجعت بکونه نفرماید و محتاج بشنیدن این سر نفس نشود **اما آنچه گفته** که مفید اصلا نیست پس اگر مراد وی نیست که مجیب مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و
حال آنکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس از عجائب خرافات ست که غیر از روح شیخ چلی کسی ازان مسرور نتواند شد
زیرا که مجیب مصیب آن احادیث را آنقدر معتبر میداند که گفتن لاحول در مقابل شیاطین مبذلک چون این مقدار
با عمران این تقید الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مفید باشد چه بخیال نمی آید که حدیث
مناقب خلفا موید و مفید مذهب اهل سنت نیفتد و اگر بطور مجانا بمعنی اراده کرده که در مناظره شیعه اصلا بکار نمی آمد پس دانا
پیشوا و براهنما که دعوی خفته از قدیم الایام است که باصول اهل سنت ثابت میکنم خلافت لافصل مرتضوی و بی اصل بود ن
خلافت خلفای ثلثه و بعد ازین دعوی که موکد بایمان غلاظ بود چنانچه کتب مطبوعه و غیر مطبوع جائی بران اول دلیل
ست بمیدان مصاحبت قدم نهاده و مجتهد الزمانی بنا بر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت مرتضوی دلیل ثابت

است بخلاف خلافت خلفا پس اهل سنت در مناظره ایشان تواند گفت که شما احادیث معوالات را مشتمل بر نعم خود و مبطل
خلافت متقدمین و تثبیت خلافت امیر المومنین دانستید و حالانکه هزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
که حقیت خلافت ایشان را ثابت میکند و بدعای شما را باطل میگرداند مثل منامات سرور کائنات و تعبیرات
انجناب حدیث امامت صلوته و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک و انهم بعد از آنکه بحثی در تقریر
شیعه نکنند که مولی بمعنی اولی بکار موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع و ولایت در یکزمانه لازم می آید بر معنی
متبادر و قس علی هذا اضمار بعدیت و آنهم بالاتصال و کسی و هم نتواند کرد که اهل سنت صحاح خویش را در مقابله رفضه می
آورند بمناظره میفهمند بلی رفضه هرچه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند باعتراف اولین
و آخرین ایشان جهل ست زیرا که همیشه الزام و جدل را القول شان قصد کرده اند و از نجا هم بنیان هدم
رفضه متواصل شد چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و محدثات از محالات ست کما عرفت مشروحا سوف تعرف
بسوطا اما آنچه مجتهد بنا بر سر پرستی یزید علیه کفته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفا و استخلاف باعتراف حضرت مرتضی و بیعت و قهر و استیلا کالشمس فی الید السماء و مجتهدین آنچه برای
یزید قصد کردند لا بجدیم لفظا بالجمله گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم رفضه نباشد لیکن آنکار از افاده
ان علی الاطلاق نمودن چنانچه لفظ اصالت بران دلیل ست بر جای خود تواند بود در نمقام آنچه مجتهد جالسی
که بنا بر مشهور پدر بزرگوار مجتهد الزمانی بود در ذو الفقار مصنوع افاده فرمودند باید شنید که بعد از ذکر چندی از اصول
خویش که از انجمله امنیت که اقوال و افعال ایمه دین حجت ست پس هر یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا امر بلعن و حکم بکفر او نموده
بیقین آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است میفرمایند که بالجمله مخالف هر چندین را قبول ندارد و مکابره و لجاج می نماید اما
ضروری مذهب امامیه امنیت که ایشان چنین بوده اند پس هر که بجهت رد عداوت اهل بیت رسالت دیده بصیرت او کور
گشته و از جاده صراط محبت عترت نبی انحراف ورزیده باید و اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته بهر که خواهد از شیعان ایمه دین
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد و او نزد او ثابت شود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه
امامیه چگونه مستحق طعن و مورد لعن نیستند انتهی بالجمله چنانچه بزعم مومن جالسی ضروریات مذهبش در مقابله آن
اهلسنت را بر احادیث صحیحه و مقبولست تمسک نمیفهمند افتاد و دانسته که قول جالسی را از اغاز تا انجام مسلم داریم
و بر پریش او نخندیم ورنه ما را میرسد که بر هر قدم بذکر لعن پیشوایان رفضه مثل نزاره و غیر او مجتهد فانی را خجوق گردانیم کما لا یخفی فرق
اینست که آن اصول که جالسی در تبصر الفصوص دانسته کما عرفت معارض بهت با احادیث مثل نسخه سلیم که در مدح خلفا و لعن
مقبولین بینی امامیه دلالت قطعیه بهت کما ذکرته سابقا لا حقا و هم معارض کتاب مستطاب نوراني که مدح مهاجرین و انصار
تابعین اخبار هر جا می نماید و آن بر طور رفضه باقی ماند و اثبات امامت ایمه بطور خود معارض بهت با احادیث صحیحه اصول
کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضه دالله بر انمعنی که قول با امامت ایمه اثنا عشر مطابق مصور خیالیه شیعین از محدثات

امور ست چنانچه از صولہ حیدریہ مانند آفتاب عیم و ظاہر و ہویدا است و درین کتاب نیز ہر قدم واضح و پیدا ست بطلان اساس
کہ در مذہب اہل سنت ہست کما اشرنا کہ ثبوت خلافت راشدین و سکوت بآیات قرآن مبین و متند باجماع صحابہ و اہل بیت
طاہرین و اتفاق اہل حق و یقین ست و ہم موکد باحتجاج حضرت امام صادق کہ بحق گوئی و انتشا بعلوم اہل بیت و کتاب
محشوم محکوم بودند کما عرفت مجملا و یجی مفصلا انشا اللہ تعالی مع ذلک اگر آن اصول کہ علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی باذہان خویش تراشیدہ مناط اعتبار باشد ایہم لازم می آید کہ اکابر اہل بیت مانند کفار
و مرتد و زنج جاودان بمانند و گاہی بسا اجل بنجات نرسند و مجتہد اولین و آخرین او این کلمہ در دہن دارند کہ
اقرار العقلاء علی انفسہم مقبول دون و اقرار ہم لانفسہم فتدکر قول ۱۲ و اگر مراد او ان آنچہ ۱۲ قوال عنقریب
بر ہر کس از صغیر و کبیر کذب مجتہد بیان مے شود و مثل اجلای بدیہیات روشن میگردد کہ ہر چند مجتہد بست
و پای خود در حدیث کلینی کہ نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشدہ راشدین ست میزند لیکن انچہ لازم حدیث ثابت
و الستہ ایہم پیغ و بنیاد مذہب او میکند و خلافت راشدین را بخوبترین وجوہ ثابت میکند و این بحث عنقریب
مے آید انتظار شد در میان نیست من بعد خرابی درین ست کہ تمامے امت منصوص سنی و شیعہ اتفاق
دارند کہ بعد رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم مہاجرین و انصار بیعت باصدیق نمودند و او را بر مسند خویش
گردانیدند تا انکہ زیادہ از دو سال خلافت کرد بعد از و فاتش عمر بر ارای خلافت شد و خلافتش
ابتدا دکشید ہمچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچہ در نہج البلاغت ست کہ مہاجرین و
و ایشانرا خلیفہ گردانند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکہ در کتب معتمدہ شیعہ ہم حدیثی ہست
خلافت راشدہ و غیر راشدہ آنہا وارد نشدہ از عجائب ہست اگر محبت شیعہ و انصاف را استعارہ کنند باید شش اعتقاد کردن
بخلافت راشدہ ایشان چنانچہ از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نہج البلاغہ ہم دلیل بر آنست چہ جائے آنکہ خلافت غیر راشدہ
را ہم انکار نماید و ہل ہذا الا مخالفۃ اجماع الامۃ و شقاق امام الائمہ ایا حدیث فتن بسیار الا نوار فی التعیین و حیات القلوب
و نہج البلاغ و تالیفات شیخ علی و تصانیف مرتضای ثمانی و رازی ہموز ندیدہ کہ در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی ہست ترفہ ترا نیکہ مجتہد خرف را نیز یاد نماند کہ قبل ازین عبارت خطبہ شقشقیہ چہ نقل کردہ بود کہ و اللہ لقد تقمصہا
ابن ابی محافہ و انہ یعلم ان محلی منہا محل القطب من الرحی الخ اکنون این متمثل الحواس باید دید کہ تغیر قصہا و منہا کجا رفع ست
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید کہ راجع ست بخلافت باید گفتن کہ اکنون طریقہ بعضے از شراح کہ بگواہی بدیہ
و کتب مطبوعہ و شہادت عادلہ تو در ہمین مقالہ چنان مفصلا مے آید انشا اللہ تعالی معدول و منصف بودن
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگری و کلمات مرتضوی را در خطبہ شقشقیہ مرغوبیت
بوصف تاویل ملاحظہ منمائی مثل ابن ابی الحدید پس خلافت راشدہ ثبوت رسید فی جدہ انعا و اگر خلافت انہی
میفرمائی باہم میفرمایم ست کہ از حدیث امام الائمہ ثابت شد بر نقل تو انچہ از کلمات سیمائی سعد لک بما یمکن بعبارت
شقشقیہ نقل کردہ و ایہم گفتہ کہ حضرات اہل سنت در عبارت این خطبہ بلیغہ تامل فرمایند کہ ہر فقرہ از فقرات آن دلالت

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر و عمر بسنود بکمال اکراه و اضطرار دانستی این خلافت که از هر فرقه شقیه ثابت شد
بقبول تو راشد هست یا غیر راشد که خلافت یزید نیز و تو بهتر از آن بود فلا تغفل و نیز در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستادند موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المدعا اگر چیزی دیگر است بیانش بنویسد این هر زه درست طرفه اینکه مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
باظهار جامع آن از محاسن مکاتیب است هم ندیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت انی للخلفاء حسدت و علی کلهم نابذت حالا بیان باید کرد که آنخلفا بر اصول
رفضه کیستند و چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین تبیس ذوی الالباب تنبیها و تنبیها باید فرمود ان
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بودن خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجه ثبوت
رسید اللهم الا ان یاتو بهفوة بارده و مناقشه غیر وارده عجب دارم از مخاطب لالتاله
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد نکرد و که بجرسی در آن حی نویسد عن الزجاج قال و لما حرم الاریه
القبطیه اخبره حفصه انه یلک من بعده ابوبکر و عمر ای ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی با
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد فی ذلک ان کلوا حده منهما
حدیث ارا باید لک فعابتهما و ما فشتا علیه من ذلک و اعرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای حدیث امام النفیسه باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی بقلم می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ماریه قبطیه را بر خود حرام گردانید و در اثنای آن حفصه را امر فرمود گفت مرا سری دیگر است باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی و در کتمان آن بکوشی و اضلاع افشای ان تنمائی و آن نیست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت
شوند و بادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصر معنی خلافت راشده هست اکنون از مجتهد محیط باید پرسید که این سلطنت
و بادشاهی باغیر راشده و بهر حال بدعای ما تمام هست کما لا یخفی و هرگاه در خلافت خلفا کسی از سوقسطائی هم
کلام نتواند کرد لاجرم فاضل جلیل که علی المشهور پدر مخاطب بود در عبارت سابقه که از تصانیف او
در مجلد اول نقل تمام گفته که خطای شیخ محی الدین بجدی عیانست که جای حتی به بیان ندارد کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین در ین معنی که آنها دعوی خلافت
بالفعل نمیکردند ای آخره و نیز از عجائب هست که شراح کلینی صراحة میگویند بنحو دلالت
بران دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت بالقوه برای جناب مرتضوی
از جمله ایشان محمد صادق هست که در شرح اصول کلینی که نامش البیان الشافی فی حل احادیث
الکافی گذاشته میگوید الخلافة الظاهرة کانت للخلفاء الثلثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و بالقوة کانت لعلی انیست حال یکدو کتاب از کتب معتمده بر تصریح رفضه و اگر روایات دیگر

را ایمه از بدی در معرض فساد آرم که در آن لفظ خلافت خلیفا بترتیب معلوم و امر داست بر
اصول معتبره شیعه و اقوال معتبره مفسرین ایشان رساله نخیم میتوانم نوشت در نجا ازین هم سوال
میسمدود که حضرت امیر را از ایمه و کلمات انتخاب را در احادیث کمی پنهد از ندیا انکه چون انتخاب را
بر اصول خود بلحظ پیر مسئله بلقب کردند و دارت آن ما یلقیات را وقت خلفا هم یاد نبشته از آثار
امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرقه کافیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه بدی گفتند
و این معنی را شاید تقلید جناب سیده فاطمه زهره رضی الله عنها کمان مبرند پس معنی هادی
بودن مصور گشت بحضرت امام جعفر و لنداین و مذهب خود را با نجناب میرسانند و این کیش را
کیش جعفری میدانند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را بدین بزرگان منتهی مے پندارند
و در حقیقت نسبے با ایشان نمیدارند بنا بر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفرے و مانند
آن که اول دلیل تو ان گفت ذلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آنان
ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر ازین مطلوب مانیست آریسیانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق آنست
که اوباش ایشان با وصف دعوی الحاد و زندقه بیک طور می روند و مجتهدان ایشان هزاران احادیث جعفری الحل
می نمایند بر اتفاق خویش چنانچه تهذیب امام اعظم اول شان بران گواهست اکنون سنید غیر معطار اصول عین
دلا باید شنید که در مجلد اول کلینی اعوار حضرت امام کاظم مرویست انچه بر زبان بعضی از متکلمین از تفرقه محصلش در مقامے
محکی است که پیر معطل امام صامت را گویند و قصر مشید امام ناطق را چرا امامی که خاموش گشته و از نیم دشمنان بنشر احکام
نپرداخته البته مانند چاهی است که متعطشان از و انتفاعی نبرند و ناطق که بی تقیه سخن راند و قدر و یج احکام دین
و تشیید بنیانی ملت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماید چون حضرت بر فراشته که در سایه او از نمونه افتاب پناه
گیرند و فرومانندگان بادیه حیرت بر سمت حق پرست او ابتدا یابند و بر طریق مستقیم رسند و براه جنت روانه انتهی و انجه
الله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ انعور خود کو گشته و ره بعضی از شعار در خصوص اینجا می آورد که کوران بسیار
دران افتادند و در مزید ظلمت و مفیقش مردند و زنهار جان بسلامت نبرند اکنون چگونه خاموش نشینم و
خطای خود نگویم که با شعار اشاره کردم زیرا که احادیث بعیار در کتب دینیه هنوز موجوست که درین فصل بکار اید و فخر
فیما مات برا اهل نفاق بیفزاید حرفی از آن در مجلد سیزدهم از بحار رئیس المنافقین ابن المغابرین مجلسے که از تفاسیر قدیمے
خود باسنادی آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن او بس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد
بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا ذالک الکتاب
لا ریب فیه انحضرت فرمود که مراد از امیر المومنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم باطل خواهد نمود و نور او خاموش
کرده مامور کردند که صبر نماید گفتم فالنهار لیعلمی فرمود نهار عبارت از قائم است زمانیکه قیام کند در دولت باطل علیه
میشود و خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده با نها پیغمبر خود خطاب نموده و غیر از وکسی انها را نمیداند

اکنون قسم میدهم ترا بکبریای الهی که گاهی از صحیح مسلمانی شنیده که گوید مراد از واللیل اذ یغشی مسلمه ست چه جای
امام المتقین علی مرتضی که نزد مانوریش تا پایه عرش خداست قاتل الله الروافض انی یؤفکون والبعد لهم عما
فی الدنیا و فی یوم یبعثون و از عجائب آنکه قدوة المسولین مناقب وخصائص مهدی و دین
کتاب جمع می کند و نمی داند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در ظلمات غیبت بطوری متبلاست
که ره بجائی نبرد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکه سپر تقیه از سر و بردارد و شمشیر اظهار حق بدست گیرد و آن را
وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاذالله در بحر ظلمات بر اصول اهل
حزایات پس ظلمتش نسبت بامیه دیگر زیاده تر به ثبوت میرسد گو دعوی تجلی آغاز نهند و کوکب وری نزدیک
کنند الغرض بعد اسعان الجمیع بر مذهب مسلوب النور خواهی یافت مگر بر زبان می آرند که امام جعفر صادق تقیه نمیفرمود
و تهذیب و استبصار و گواه عادل ست بر حمل عدما احادیث ان امام بر تقیه لیکن بهر حال باطول احادیث کلینی
از آنجناب و لیین و آخرین محسیان بی دین را رسوائی سازم تا ان مذهب از جهت کمال ذات
و صفات بکامله رجوع کرده کما اشرت الیه بلکه مذهب اثنا عشر با ثبات این ظلمات و سلب ایات امامت این
کاملهم با فرستاده و چون از ایمه کسی نبوده مصداق و النهار اذا تجلی حقیقة لاجرم و حداح را ذکر باید کرد
زیرا که او مصداق اتقی ست و هر که اتقی ست اکرم ست عند الله فیکون اماما گو هرگاه امامتش خلاف
فریقین ست خصمین الصدیق و هو الاحق بالتحقیق باز میخرم که رفضه تاویلات و اسرار چرا نامش گزاشتند چنانچه مجلسی
و غیر از علماء رفضی الاذناب در کتاب مذکور بدان عبارت می نماید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می داند که همه ایمه
و چهار موجه ظلمات غیر ق اند حتی که و اللیل اذا غشی حرفی از کتاب ست ولیکن فایده که بر دگر انحدیث و اشالش
مترتب شد آنکه مخصوص ایمه منصوص گشت آنچه اهل حق بدی هدایت گم گشتگان در نهایة العقول و شرح صحایف
و مقاصد و مواقف و صواعق و نوافض و صوافع و غیران میفرمودند که رفضه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
اند مقصود ایشان باتباع پیرو و مخالفت اصحاب و اهلبیت ست پس بودن ایمه و جناب امام الایمه علیهم السلام
مصداق و اللیل اذا غشی طشت از بام ست و ائمه شومی رفض که می بینی از جهت تقیه و نفاق ست حتی که جناب
امیر در خلافت خویش هم از ان دریغ نمیفرمودند اما اسرار اینمذهب بس نمونه آن در جلد اول دانستی جا تیکه چه
چند از تفسیر و ایة الارض بعنوان تفصیل کشیدم ولیکن شما را این همه امور ظاهر را تاویلات اسرار از ان نام نهادند تا
مقلدین ملا با قرهما الکن مثل لته ها این اسرار را بپوشند و از مزابل مندرسه برخیاورده لباس فاخره برای شیعه بدوزند
آفرین بر دقت نظرش که هنوز اشاره باخفای این مضامین نمیکند و نعم ما قال الشاعر بیت زلف او رشته جان
منست و کشم خجل ز انکه اینمی چو زلفش پیش پا افتاده ست الغرض چون رفضه بحدیث امام ناطق می بالید و از پیر بانی
معطله و ظلمت و اللیل اذا غشی بسبب انتفاع و ضیای نالندرین فصل ایشان را بحدیث امام ناطق صامت میسکرداند
انشاالله تعالی از اینجا انهم عیان میشود که کلام حضرت مرتضوی بخطاب لشکریان خود که منم قرآن ناطق باصول رفضه که انجنابرا

را در خلافتش هم بیعت بالفعله و پیر مطلقه گمان می برند چنانچه نمیشود معهذا خود بقول قمی در قرآنین از نهج البلاغت ظاهرست که ناطق وصف قرآنست پس خطای حکیم الملوک از اینجا نیز ظاهر شد کما ظهر سابقا **قوله** وفعلیت امامت شأنی بیعت اهل حل وعقد بود با وجود مخالفت جناب ولا یتمآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل وعقد بود **اقول** جوابش آنچنان در مجلد سابق بتفصیل تمام زیب انتظام یافته که نزدیکی بران بخیال نگذرد پس اعادهٔ این حرف جز از لاف وگزاف چه توان دانست و اصابت آن جواب که من تقریرش بعمل آوردم بر علما مخفی نمانده بود باز اگر عاقلی از رفقه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی و صاحب وافی هم آنرا بعرض و طول تمام می آرد و دیگر امیه شیعه نیز بر دایتش غضب البیان انظور کند چگونه بر چنین بیهودگی اقدام تواند کرد که حضرت امیر المؤمنین خلفا بود نزیرا که حدیث مذکور نص درین است که خلفای ثلث جهاد با کسری و قیصر و دیگر قبایل کفار نمودند و مورد اشتداء علی الکفار رحماء بینهم قالوا هو کنایة عن ید یضع یده علی ید الخلفاء و یمشی معهم و حق تعالی از عبادات و مجاهدات ایشان خشنود شده پس اگر فیما بین این بزرگان مخالفت دینی و عداوت و دشمنی باشد چنانچه اهل رفض مدعی اند حاشا لامیر من لازم خواهد آمد یعنی جناب امیر از حق متعرض و متخلف باشند و دشمن محمد و حین قرائنی بودند و حالانکه مرتضای رفضه یعنی ثمانینی هم در شمانی و هم در تنزیه الانبیاء و الائمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق مرتضوی فرمودند که علی از حق و حق از علی جدا نمیشود و مجتهد هم از ارباب حدیث دارد چنانچه در مجلد اول گذشت یا آنکه خلفا و اتباع شان ممدوح قرآن نباشند و هو خلاف حدیث الصادق **قوله** و ترک بیعت سعد الخ **اقول** حال سعد بن عباده نیز در مجلد سابق بتفصیل تمام گذشته اگر مجتهد الزمانی آن مطالب را فهمد و در دعای خاتمه نگاه دارد گاهی مثل امقال کاینات الاخوال بر زبان نیارد و نگوید تقلید ابوجهل انتیا کند و مصداق افتضار النار علی العار گردد و علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بفضل قبحرین رفضه که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف است مع ذلک حدیث ام الکتب رفضه که اشاره بدان نمودم در جوابش کافی است و بروایت دیگران مثل ملا محسن وافی است که بر تقدیر صحت مخالفت سعد تا دام الحیات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدائح ایشان آیات بینات سابقه فرود آورده و هم معادات بآن کرده والا شکوه که مستلزم شر الیه جهاد و دعوت دین حق بودند پس البته سعد مذکور مستحق آن شد نبص جفری که دیگران او را امر بالمعروف و نهی عن المنکر نمایند و گویند که انحراف از اعتقاد و خلافت راشده مناد یه جهاد چرین و مستلزم بغاوت است و حق تعالی فرمود فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله و فتوای جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او از امام برحق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از نهج البلاغه خطبه کنایه خواهد آمد انشاء الله تعالی بدین تهدید شدید و وعید مزید که اصلاه جهنم و بسات مصیر خاتمه آنست بالجمله حدیث کلینی که محصلش از ترجمه قرد نی گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص است در بغاوت سعد و انکه او بر تقدیر اصرار بر ترک بیعت و دعوی خلافت خود واجب الجهاد بود ندانی که بعضی از نقرات حدیث شار الیه آنست که اگر تخلف مجمع شر الیه ایمان نباشد لو البته ظالم و باغی است بمومنین باید که باو جهاد نمایند تا که او باز آید و منیت او ما دون در جهاد و نه

دعوت بخدای عزوجل اسی وهمین ست آنچه جناب مرتضوی ارشاد نمودند و در نهج البلاغه وغیران موجود است
کما اشرنا پس سعد بن عباده بر تقدیر انکارش ما دام الحیات باغی وظالم شد بیعت نکردنش با صدیق اکبر هیچ
نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر امر مضرت بسعد بن عباده دارد که ازین شرف
محروم ماند و بشهادت معصومین بعادتش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفقه ست چنانچه
مجالس شهید ثالث امامیه وکتب دیگر محدثین ایشان که هم منتصف بدان بودند بران گواهیست واو تقیه را
نیز از دست داد ومخالفت امام الائمه بر روی کار آورده واز رساله اعتقادیه شیخ صدوق وکتب معتمده
دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمداً اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
لشکر خود را خود شکست دادن است ولیکن این امر زلت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
گبردان رستم نکردیلان دلاور بند کرد الا طب اللبیب یمند و در نیجا البحث دیگر آنقدر بخاطر فقیر ست که اگر ان
را بر دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود لیکن بمقدار اکتفا نموده وبجوابات سابقه از تحقیقه دالرامعه
قصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات ومقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** واستیلای اهل
اسلام آلخ **اقول** اما انچه از تخلف دیگر صحابه خرده داده پس جوابش نیز در مجلد اول آنقدر مبسوط گشته
که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت واز اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام تردد
استادی نه برده فضلا بقوت نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را بتفصیل واجمال آورده
چنانچه از عبارات که در اصل رساله بصارت العین نقش برداشتم هم واضح ست که فاقد شروط امامت
که از جمله آن عدالت ست استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک یعنی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت
خلافتش از کجا تکلیف غلبه امیر تیمور از سلاطین دنیا که انچه از ایشان صدور یافته وفاتر تواریخ بدان مملو
ومشحون ست وقلوب ناظرین ازان پر خون کاش بمطالعه کتاب وشقی درین باب می پرداختند وحقیقت
حالش می یافتند واگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسید باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دادند
وجا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی ووافی بود شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور
انچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین وسامعین مقام عبرتست وهذه عبارته وفی الاتة الثامنة کانت

فتنة التتر لنق استقوب بالنسبة الیها فتنة التتار علی عظمها واسئل الله ان یفیضنا الی رحمته الواسعة قبل وقوع
الفتنة الحمانة الناسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم وآله واصحابه **بالجمله** چون هر کسی از صحابه کبار سادات
ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد ومیانه سیاوب یا صحابیت وامامت نزد فریقین ملازمت بیست
وکسب هر یقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذایذ دنیوی وکمال جهالت ونادانی وظلم وستم منهمک
بودند وتحصیل مدارج مزخرفی رغبتی نمودند چه رسد ومن درین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ ومعنی بصارة العین
این امور را بر من لازم می گرداند بجا بجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجتماع

شروط و غیر ذالک و بجز بیعت و اتفاقات اختیاری لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام
گزشته و اگر هنوز ان بحارت را یاد نداری باز تذکیر و تنبیه بعمل می آرم که در مقال خامسه بعد ذکر عبارت شرح
مواقف گفتهام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروطی است تا انکه گفتم و ثبوت امامت بیعت
اهل حل و عقد و استخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره در وی موجود باشد عادت شیر از پنجه خونخوار طلبد
شود بختان بار زو خواهند ۞ مقبلان از زوال نعمت و جاه ۞ گر نبینید بروز شپره چشم ۞ چشمه آفتاب را چه گناه ۞
راست خواهی هزار چشم چنان ۞ کور بهتر ز آفتاب سیاه **قوله** پس قطع نظر از ان **اقول** این قطع نظر از آن
قبیل است که ابو جهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود و از اعجاز قرآن مجید منکر میشد باوصفیکه از
اهل لسان بود پس مقام آنست که ما تم اهل حق تا بگوش ملا اعلی رسد چنانکه عرفی گوید نظم مصحفم چون
در و مد دل صور بیرون زای من ۞ آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من ۞ گوش اهل آسمان و حلقه ماتم کی است
شیون تم تا برکشید آهنگ بانگ های من ۞ بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکند که لفظ آمنوا و عملوا
درین آیت دارد ست و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار دادند اگر شق
اول ملحوظ بود البته احد الخلفای گفت ابی اخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که بیعت راشدین راضی نشد
و در قلب ملول ماندند چنانچه شیعه میگوید بر شق ثانی لازم آمد حضرت معاذ الله بمعاویه لاجرم جناب چرا فرمودند و
نحن علی موعود من الله مهند المجتهد. امامیه انچنان کور باطن و ظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده و نه چگونه بعد
ملاحظه حدیث کلینی می گفت انچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بجهاد مشرکین مکه و
کسری و قیصر و دیگر کفار ماذون بودند و ماذون کسی نمیشود مگر که متبع شروط باشد که از انجمله است حافظ حدود
بودن از ظلم و جور تنزه کشتن الی غیر ذلک من المدارج التی سبحی مفصلا انشا الله تعالی و چگونه مجتهد قطع نظر
از ایمان صادیه مهاجرین می نمود و در باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشود پس این صنعت مجتهد
المنافقین کمتر از ان حکایت ایست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد و در باره مطاعن
مرتضوی مثل واقعه تحکیم مل من مبارز گفت تا انکه بسوی عالی اشاره فرمود تا که باید همزبانی کردن و داد
مناظره دادن پس متکلم نزدیک شده گفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل متمیز گرداند بایکی
یکی را اقرار دادند تا حاکم کند که فلانی بر است و فلانی بر کجی میرود و نزاع فیصل شود چون خارجی تن در داد و بگوش
راضی شد متکلم با واز بلند گفت الحمد لله علی اتمام الدست و حصول المطلوب خلیفه فرمود که بدون قبل و قال و جنگ و جدال
چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی او تحکیم جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشت
این مثل مطابق افتاد ع که دشمن بپای خود آمد بگور چنور نیخ اهم علمای رفضه و اد مرقات شعریه و خرافات
رجل بوقیه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که مر پرستی جناب امیر ایشان کرده اند و
پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر و الارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کما لا یخفی علی من طالع ماخذ الاخبار و صاحب تذکرة الائمة باجهد و شدت عناد معترف شد که آنچه سنیان بفضائل و لوازم محبت
گوشیده اند از دوستان هم نظیرش نرسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل برنمی میداند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان
رسیدن و متجمع مدایح قرآنی گردیدن انکار کرده میگوید که خلفای ثلثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیداند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بدان تمسک میخوانند و دل من بسیار زیگوید هر چه مخالف مذهب شیعه خواهد برآمد
قبول کردنی ست و خصم او بملاحظه ان هرگز الزام نتواند خورد کما قال مرا راحت اوند که اکنون هم دریابد
یا نه که چنانچه راضی شدن بحکومت شخصی مبطل طعن خارجی در باره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق اند
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بران متصور نیست چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلندی داده
و حالانکه در کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز اورا عذابی
نمیکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آمد چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود بسند مذکور افاده نموده اند
و اینهمه بر ایمان متفرع ست و مجتهد که مدعی دین جعفریست از ایمان انکار می نماید یا رخدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین چنان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت شان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع ست و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال بیند باید که رجوع کند بکتاب
کامل بهائی که رفضه کامله بران می نازند و شمل فی بابیه و غرابیه بران هجوم میسازند و مثل شوشتری بر تالیف ان
می بالند و بعبارتش بعینها یا مضمونها بعد ازین در جا جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور را کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن بر دفتر خواهم گذاشت و استیصال این احتمال تجویزین وجوه درین نزدیکی می آید تمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد مناصبی قصد اختصار کرده و دلش نداده که تمامی افادات جعفری را بنویسد لیکن درین مقام بمقتضای مقولهٔ شیخ
ب نگفته ندارد کسی با تو کار و لیکن چو گفتی دلیلش بیار از مجتهد باید پرسید که علمای شما آیت استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون هرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدما بر آن مشتمل ست و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باستناد تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می پندارد و در کتب خود استناد و بدان دارد حالانکه نزد عقلا
الفاظ آیت اغماض صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال حدیث لاد لتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموماً و حکم مجتهد الزمانی خصوصاً عیان شده
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا به ثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیرست و آن بدون ایمان
صورت نمی بندد و همچنان مناقب یکی گویم قطع نظر از انکه عصمت ذو بعد الت برمیگردد چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگویم نفس علی بذاتہا بدون ایمان تواند بود و کسی را دون جہاد بدون تعارض ماذون بہا بودن مستلزم نسبت معاویہ نمودہ شد کہ اعلیہ ابن ابیطالب علیہ السلام و مدایح و مناقب قرآنی فرع ثبوت مرتبہ ایمانیست نہ لازم آید از استدلال این مقام کہ ہر کسی را تقلید مجتہد منظر حصول اجتہاد بانسانیتش استدلال کند صحیح نباشد لاحتمال الموانعیہ و غیرہا بمعرض وقوع می آید کہ حضرت امیر پر تحقیق مرتبین و شارحین نہج البلاغہ خصوصاً کاشانی و بحرانی خلافت فاروقی را بذکر یا باشارہ این آیت موعود من اللہ دانستہ اند و خود ایمان بدلالت حدیث نہج البلاغت داخل کردہ اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا والا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی رضی اللہ عنہ قولہ از دو حال خالی نیست الخ اقول درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعہ وقت نزول موعود بودند بزعم مجتہد کہ تخصیص خلفای ثلثہ میکنند و باخراج حضرت مرتضوی و او اصحیت سبد ہد ولیکن آنچہ بریں شق وارد کردہ از قبیل گاؤ آزیست چہ اعتراض اول دلالت بر آن میکند کہ جناب مجتہد را مناظرہ با فاقد مجمع علیہ عقلاً است بیاد نماند زیرا کہ بالاتفاق وقت مناظرہ خصوصاً چون بمیق مقام ہم رسیان با شد و برپا شدن فتنہ مظنون بود امری را بر روی اہل خلاف بزبان می آرند کہ در ثبوت آن قیل و قال نکنند و زیر چون و چرا نگیرند پس افضل الصدیقین حدیث الائمہ من قریش باعتراف مجتہد بمقابلہ انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل ست کہ باستفاضہ و شہرت احادیث رسیدہ و این ترتیب خاص شہرت نگرفتہ باشد لاجرم بحد بطور امر رسید انستند و بعضی بعد از وقوع پی بردند چنانچہ حدیث عدی بن حاتم کہ در تفاسیر مرویست دلالت بر آن دارد و بسا اخبار فی نفسہا صحیح ست لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر استفاضہ نرسیدہ بلکہ بعد از ان چنانچہ مجتہد الزمانی کہ پیشہ اجتہاد دارند و استنباط مسائل فروعیہ از اولہ شرعیہ غرض تقلید کار ایشانست غالباً کہ اعتقادمند را در اصول حدیث و اصول فقہ خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظہ نمودہ باشند و شاید کہ وقت تحصیل کتب درسیہ و مسلم با شروح و الا مصنفات فاضل متبحر علامی نیز بمطالعہ شریف گزشتہ باشد پس از ہجا بحمال تدقیق و مناظرہ دو اسنے ارغام حضرت رسول ربانی پی توان برد کہ تبلاوت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند کہ بکدام لفظ ثابت میکنی کہ استخلاف مہاجرین مراد است قیل و قال بطول خواہد کشید و ایشان خواہند گفت کہ ایمان نداریم و اعمال صالحہ نکردہ ایم بلکہ مدینہ از ان ماست و شما نزیل آن ہستید پس از آغاز حدیثی خواہند کہ قاطع نزاع شود و کسی نیارست دم زدن و چون مجتہد الزمانی بریں قانون دل نہیدہ ہر جا کلاش محذوش و مردود میشود و العجب کہ مجتہد لازم میگرداند این مقولہ را بر احدا ختا کہ ما بموجب این آیت خلفا ہستیم انکار شما بوجہ ہست حالانکہ این قانون مذکور فرع این مغنی ست کہ ہمہ انصار میدانند کہ ما آیت میعاد را مصداقیم و ہو ممنوع لاجرم اگر مجتہد علم شان تمامت کرد خواہم گفت لہ الحمد کہ بکوشش و تمسن راشدین خلافت شان بآیت کتاب مبین بعرض ثبوت می آید نہ گوش و بینی و بلکہ تمامی مقلدینش را یکان می روند و تکلیف کہ بنصوص بجار و حق الیقین انصار سر پست الیست بودند و معلوم شد کہ راہ اعتراف بہ ثبوت خلافت خلفا آیت مذکورہ پیمودند و اگر مجتہد از عہدہ برنیاید پس مدعا بدست آمد یعنی ناگزیر افتاد ذکر حدیث الائمہ من قریش کہ انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند کہ نشنیدہ ایم از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و این حدیث ساختہ و پرداختہ شماست و اینکہ شنیدہ می غالباً حقیقۃ الامر است اما الزام پس بجا نشد بوجوہ

بوجوه بسیار است بر بعضے ازان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریر آنکه رفضه در کتب معتبره خود از حضرات ائمه بطور وصایا مے آرند و احادیث ایشان را در ہر باب وحی الٰہی می پندارند از جملهٔ آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہم وقتیکه او را برائے مناظرهٔ خوارج فرستادند لاتخاصمهم بالقرآن فان القرآن جمال ذو وجوه تقول وتقولون ولکن حاجهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا یعنی مناظره بایشان باقرآن مجید مکن که احتمالات بسیار دران متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تا گریز گاہے نیابند پس طعن مجتہد از کجا بکجا میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتہد را با روح مترجمین و شارحین منهج البلاغت کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلابیب معاذ اللہ تقلید حضرت فاطمه زہرا بر حدیث کافی اعور کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بان نمودید چرا احد الخلفا نگفت الخ پس ہر جوابیکه مخلصین شان بمراعات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف ما ہم بعینه یا بمثله کفایت تواند کرد منهنه اقول او ما بموجب وعدهٔ الٰہی خلیفه ہستیم حقیقة دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و تمکن فی الارض و چون ہنوز کسے در سقیفه بیعت نکرده بود پس صدیق چگونه چنین فرماید که ظاہرا ہم خلافت واقع است چه جاے فاروق رضی اللہ عنه چنانچه نعم احد الخلفا مقتضی آنست و بر تقدیر معنی قوت و استعداد الضا ہم میگفتند که بالموجب وعدهٔ الٰہی که متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفه ہستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک غور و فکر رود ہمین اعتراض بر ذات مجتہد میرسد زیرا که اینقدر خود نزد جمیع بینندگان منهج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر خلافت فاروقی را موعود من اللہ دانستند و خود را ہمدران علی الظاہر داخل کردند حالیگه گویم که مراد حضرت شیر خدا ہر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بہر حال مدعا تمام شد و خلافت راشدهٔ خلفا که موید دین الٰہی بود منصوص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن و از انچه سابق گفته بود که در کتب معتمده ما حدیثی مثبت خلافت راشده و غیر راشدهٔ آنها وارد نشده فارغ خطی دادن علاوه در انچه مجتہد در مقام ایراد نمود ہیچ عجبی نیست کما سیاتی انشاء اللہ تعالی عجب انست که حضرت امیر رضی اللہ عنه منزه باشد از سہو و نسیان در وقت وفات پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم نفرمایند که من مولی ہستم و امامت حق من ہست از وقت نزول انما و ورود والفسنا تا کار دین منتظم میشد و از چند صد آیت که شیخ حلی و مانند او از نصوص خلافت مرتضوی پندارند یک آیت ہم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر بر زبان کسی عموما و حضرت عباس خصوصا ببرند که ای عم بزرگوار مگر سنور تر دداری در امامت من و واقعهٔ غدیر را فراموش کردی که میخواہی که مرا ببری و از حضرت پیغمبر بپرسی که خلیفه کیست و مقوله حضرت عباس در عداد الاسلام ہم وارد ست چنانچه دانی و بسیار ہم او قضه

ہم بیان کردہ اند کما لا یخفی بخلافت ابوبکر صدیق کہ نہ معصوم بود نہ منزہ از سہو و نسیان لاجرم ہر چہ او را یاد آمد ذکر نمود گفت
کہ انہم در کتب معتبرہ رفضہ جا بجا مصرح باشد کہ حضرت امیر در وقتیکہ شہادت ذی النورین متحقق شد در خانہ را بروے
مردم ببست و در آن وقت ہم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت ہر گاہ ہمہ مہاجرین و انصار فراہم
آمدہ الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاش آنچہ این بیہودہ سرا در طعن الزام نگارد بلاغت
بستہ بیاد می آورد و دو بندہ عبارۃ ذلک الکتاب اہل بیت استرداد و استرجاع و خواہش اخذ منصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است کہ جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواہش خلافت
نفرمودہ بل ترکہا و اعتکف فی بیتہ فجاء الناس یہرعون الیہ و چون اصرار تمامی مہاجرین و انصار بر بیعت
از آنحضرت از حد گذشت و ہمگی التماس کردند کہ ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدک
بنا لیک در آن وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخرہ بافظہ و در نہج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری و ازاتی خیر من امارتی الخ فتدکر و لا تغفل فافترقا و العجب کہ رفضہ انہم گویند کہ آنجناب
فاروق را بدست غیر فرزند ذی النورین را بشورا نیا بن بلوائیان کشتہ پس مقصود غیر از طلب خلافت
چہ بود از بیجا شیون بوقلمونی حضرت امام الائمہ بر اصول رفضہ مفترین باید و بید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکہ از کتاب صراط مستقیم رفضہ و مانند آنہم پیدا است کہ حضرت امیر فضائل خویش را یکان
یکان بر شمردند و روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعہ غدیر را در مبادی امر ہم ذکر کردند و شارحین نہج البلاغۃ
خصوصا ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتہد فانی و زمانی در شرح آن گفتہ اند کہ مذہب امامیہ آنست کہ حضرت
امیر در خلافت خود ہم گاہی قیل و قال نفرمودہ کہ من منصوصم بقرآن و حدیث و خلیفہ بلا فصل ام غرضکہ تقریرات
رفضہ آنقدر عجائب و غرائب مینماید کہ بیانش در ہزار جزء صورت نہ بندد و چہ جای این کتاب کہ بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکہ مجتہد او را از متخلفین شمردہ بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شدہ و محو حیرتم کہ یکی از خلفا در آن وقت کہ ہنوز کسی بیعت نکردہ چگونہ چنین میگفت کما عرفت معہذا ہر گاہ
گفتگو در تعیین در آمد چسان احد الخلفا میفرمود کہ اول موعود منم حالانکہ برای تعیین شخصی در آیت کریمہ دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فہمید و سر سری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدہ مذکورہ مستلزم آن نیست
کہ ہر یکی از خلفا مطلع ہم باشد پس اگر خلفا در سقیفہ عالم بآن بودند یا نہ باز ہم آنچہ در عبارۃ البعین گفتہ ام بی غبار است
چہ محصلش غیر ازین نیست کہ تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم و استیم کہ وعدہ
صادقہ مذکورہ این بود کہ در ضمن خلافتہای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظہور نمود پس مجتہد دین ستفسار کم و تطویل
گردیدہ و بحقیقۃ الامر نرسیدہ آیا مجتہد را یاد نمی آید کہ جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی اللہ عنہما را کہ زار و در صفوف مقاتلین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم باقی ماند و حالانکہ یقینا پیدا است کہ بہ کس از اولاد امام حسنین از کبک امامت را جلوگیری
نرفتہ و نخواہند رفت بلکہ تمامی اولاد را با وصف لاتناہی اعداد و انتشار در مشارق و مغارب بلاد شناختند غلط گفتم عقیدہ ہمہ روایات اصول کافی

وبحار وحیات القلوب وبصایر بر هر یکے از افراد شیعه تا قیامت علم آنجناب محیط بود فکیف واقعه شهادت
امامین قمس علی هذا واقعات دیگر مثلا حضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی از مغازی بنصرت و اعانت ملائکه
مبشر بودند و دقیقه از شئون سے وجمیع اسباب جهاد فروگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوه ظهور
داد بالجمله هر که ادنی غور در علل و اسباب کارخانه دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتهدین رفضه از ادراک آن
نیز محروم اند **طرفه آنکه** هر امام را علم امامی که فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیره امام
خواهد شد ضرور است و با اینهمه بعضی از ائمه در اشتباه افتادند و نص امامت دیگر را ملحوظ ننمودند و بعضی از اجله اصحاب
خود را متحیر گذاشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان فتنه و تفصیل این اجمال بعد ازین مے آید
انشاء الله تعالی **قوله** ونیز در نصوص الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید او را همینی بود بشرط
مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونه همینی تواند شد الحمد لله که
چنانچه خلیفه ثانی بجمع مردم در سقیفه فرمود که ابوبکر افضل از ماست و کسی نیست که از و بهتر بود و اوست افضل
مهاجرین ابوعبیده نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرموده و افضلیت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده
وخیریت او را بر ما ظاهر گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال رد و قدح این مقدمات حقه نماند مگر ندیده که در کتب
کلامیه مثل صواقع نصوص صریحه درین باب واقع است پس حجت خلفا باین اختیار و امتحان جا برین سقیفه تمام گشت
وخود علمای رفضه این مطالب را در کتب دینیه ذکر مینمایند و چون و چرا نمیکنند چگونه مجتهد الزمانی که حامل اسفار ند حسار
نکرده باشند از حجاب کشان فاضل تبحر ابن میثم بحرانیست که در ربع اول از شرح نهج البلاغة قصه سقیفه نقل
کرده و گفته فقام ابوبکر و قال هذا عمر و ابوعبیده بایعوا ایهما شئتم فقال لا یتولی هذا الامر غیرک و انت احق
البسط یدک فلنبسط یده فبایعاه فبایع بشر بن سعد و بایعت الاوس کلها و حمل سعد بن عبادة و هو مریض فحمل فمات
وقیل انه بقی ممتنعا من البیعة حتی مات بحوران فی طریق الشام پس تحمل کرد چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار
فاروق وامین را گویا گردانید صدیق اکبر با و لوبت خود تا دران مجمع خلافی نماند و ازینجا سر عیان شد که بیعت نکردن
سعد بصدیق و امر ارشتاد مرگ ضعیف است **قوله** همچنین تعین شوری الخ **اقول** این اعتراض سوم است بر تقدیر
مذکور و من متحیرم که ایا موعود بودن خلفا منحصر در عین بود که اصحاب این ترتیب را قطعی دانند و حضرت عمر یقین کنند
که بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است و همه کس را و را نخواهند برگزید این امر بر اصول ما لازم نمی آید و ضرور
نمی نماید و اصل نیست کما اشرنا که سعی و مشورت در امور یکه موعود الهی است بیجا نمی شود بجهت آنکه امور کائنه در عالم
باسباب تعلق گرفته لاجرم بر اجتماع عرف و مشورة شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکه از معدات
واسباب آنست پس معلوم نشد که مجتهد چرا باین امور دست میزند و عاقبت اندیشی نمیکند **قوله** نیز در نصوص الخ
اقول این اعتراض چهارم است وجواب آنکه بما دنمی آید که کسی از محدثین این روایت را السند نقل کرده باشد چه جای
صحت آن یا در کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید بالیتی که جناب مجتهد سند آنرا بیان میکردند که در جناب

چندان مبالغه دانند که در سند حدیث صدوق فرد کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش سمت آید و بعد از تسلیم صحت میگویم که معمول بر توافق و هضم نفس است نه بینی که فاضل جزری در نهایه آنچه گفته در ساده خلافت مجملش آنست که ابوالی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خلیفه ام بعد از ان جناب و خلیفه کسی است که قائم مقام آناکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و مانند او بود و الحاق تا برای مبالغه است و جمع آن خلفاست بر معنی مذکر نه بر لفظ چون ظریف و ظرفا و گاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه و ظرائف اما خالفه پس کسی است که در فارسی ورا بیهیچ و پوچ تعبیر توانند کرد و نیست آنچه اکثری گفته اند در معنی آن و قول صدیق محمول است بر هضم نفس و فروتنی و قتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد که جزری در نهایه خواهش کرده در لغت نوشته توجیه این کلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول ذاستی نیز مشتمل بر بیرحمی و در مناظره قرار گرفته که الموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض ما یا بالعکس تا آنگاه تازی بکار برند و حق انست که مجال نیافتند که این احتمال را بر زبان رانند پس تلبیس و تدلیس که پیشه اهل نفاق است پرداختند اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال دارند بارے همین گو و همین میدان لیکن بحول و قوت الهی ما را میرسد که دلیلی بر احتمال مذکور برعاوا حسانا قائم کنیم که بالزام مجتهد و مقلدیش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه برائے ثبوت موت حضرت رسالت رفع اختلافهای است و استماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند و انصار را از اراده شان باز داشتند و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش منظور اولویت خود زبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافی سید مرتضی ثمانینی و بحار باقر مجلسی و حیات القلوب باقر مجلسی بر این گواه است و درین ورق مجتهد آنچه گفت دلالت بر ان دارد که بسقیفه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه برحق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی و غیر مستحق اعتقاد مینمودند بر اول ناگزیر شد که مفهم النفسه فرموده و هو المطلوب و بر تقدیر ثانی ناگزیر است که قایل باید شد که حضرت صدیق شیعی بوده چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری و حق الیقین مجلسی و غیرهما بران دلالت میکنند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بداند دون غیره و این امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جایسی و رشهاب ثاقب جائیکه نسبت رساله رب العالمین را بسوے غزالی باطل ساخته تشیع شیخین را بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رساله مذکور بغزالی نیز تشیع لازم نمی آید و نه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز و قصور خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی باشند و چون بجای خود قرار یافته که از ثبوت الشیء ثبوت بلوازمه لازم باید که مجتهد معتقد آنچه گردد که حضرت صدیق و فاروق مثل شیعه ناجی باشند و هو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل طعن الرماح وغیره و بر کسیکه کتب طائفه کامله ملاحظه کرده مثل مجالس المومنین وغیره مخفی نتواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند که سادات فرع الدرجات

واکابر خاندان عفت وطہارت را باظہار شیعہ زندہ درگور دفن میکردند وبدست خود مے کشتند وچہ ظلہا کہ
بر اہلبیت طہارت نمودہ اند ومحصل اعذارشان ہمین است کہ آنچہ خلفای عباسیہ کردہ اند از جہت ریاست
وسلطنت کردہ اند وعقیدۂ ایشان ہمین بود کہ حضرت امیر خلیفہ بلافصل اند ولیاقت امامت محصور بود دران
عصمت وطہارت ست پس اطراف امور واغراب دہور باشد کہ حضرت صدیق نزد عقلا مرتکب آن ظلہا قطعاً
ویقیناً نشوند وبر تصریح اکابر متکلمین سیعہ وکاسہ لیسان ایشان کہ متکی از انجملہ باشد خلافی نکنند جزدر باب
امامت براے حصول ریاست واز تشیع بہرہ نبرند وقضیہ مبرہنۃ الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد
وہرگاہ تشیع صدیق باظہار واتفاق فریقین باطل است معین شد آنکہ لفظ خالفہ مبنا بر تواضع بر زبان جاری کردند
فلا یعتمد علیہ وازینجاست کہ شوشتری وغیرہ او در مجالس وغیر آن آوردہ اند انچہ دلالت بران دارد کہ آدمی
انچہ روبروی احباب ومعاصرین خود این نوع مقالات مے گوید قابل استدلال نمی باشد حالانکہ
ہزاران امور دلالت می نماید بر آنکہ حضرت امیر غباری از ایشان نداشتند وانیہمہ بزرگان مثل شیر وشکر بودند
چنانچہ نمونۂ آن در کاشف اللثام عن تلمیع المجتہد المقام سمت نگارش یافتہ بالجملہ حال حضرت صدیق
باید دید کہ او با آنہمہ مناقب ومفاخر مجمع علیہا کہ در ذات والا صفاتش بود ونمونۂ آن از کتب رفضہ باز مے آید
انشاء اللہ تعالے خود را ہیچ وپوچ قرار میداد وپیروی انبیا واصفیا علیہم السلام میکرد کہ صفات مقدس
خود را نمیدیدند ومعائب را بر می شمردند وبتواضع وکسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکہ آرزوے
این بزرگان از انہم میگذشت کما فی البحار وغیرہ باز ہم رفضہ ابوبکر صدیق را از راہ سفاہت وتیرہ درونی
زیر مطاعن میگیرند وداد تیز زبانی میدہند نعوذ باللہ من شرور انفسہم ومن سیات اعمالہم **قولہ** ویلیتنی
الی اخرہ **اقول** این اعتراض ہیچ است وجوابش در کتب کلامیہ مثل الابطال الباطل وصواعق مفصل
موجود ست ومن در ہیچ مقام عبارت علامۂ دہلوی قدس سرہ العزیز کہ در تحفۂ اثنا عشریہ نوشتہ اند ذکر نمیکنم
وانچہ قلی کنتوری از راہ حماقت ومزید سفاہت خود بران وارد کردہ تعرض بدان می نمایم وبر تمامی عقلا واضح
میگردانم کہ آیا مجتہد را مناسب بود کہ این طعن را ذکر کند وازجوابش کہ بعنوان تدقیق وتحقیق بکتاب مذکور
کہ در مغارب ومشارق مشہور ست سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایۃ الامر آنکہ اعتماد بر ہفوات قلی کند کہ بالاتفاق
خارج از عقل ونقل باشد وخود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید کہ او را لیاقت
نوشتن جواب بحقہ نبود چنانچہ عبارتش بعد ازین بالتمام بیاید انشاء اللہ تعالے ونتیجہا کہ متفرع است بران صدور اہل ایمان را بکشاید
وہر کس را اطمینان تمام بخشاید وہریکی از خاصہ وعامہ اقرار نماید کہ حجت اہلحق بر رفضہ لئام تمام شد وللہ الحجۃ البالغۃ پس
بدانکہ عبارت کتاب مستطاب تحفۂ اثنا عشریہ اینست کید ہشتاد وسوم آنکہ گویند خلیفۂ اول کہ اہل سنت بحقیت
خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک وتردد داشت بخلاف امیر المومنین کہ در امامت خود اصلا تردد نداشت وبر یقین
وبصیرت بود از حال خود واتباع یقین بہتر ست از اتباع شک وبرای اثبات شک خلیفۂ اول وجوہ وضع نمودہ اند کہ در دوم البیین خود

این لفظ را گفت یا یقینی گشت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر شیء وشیخ ابن مطهر حلی بعد روایت بکلام خیلی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده اهلسنت گویند که دلیل انتر ابودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار تردد می بود نص امامت بعد از خود بمهاجری که عمر بن الخطاب است چرا میکرد و لااقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهیم می نمود و اگر این روایت از خلیفهٔ اول صحیح میشد میگفتم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب باصواب آنجناب را می شنیدند و باین کیفیت خاطر ایشان اشتفا میداشت و بالفرض اگر آنکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر از تحکیم حکمین که از جناب امیر المومنین بوقوع آمده نخواهد بود و بهمین سبب خوارج حروریه خروج کردند و از اعتقاد برگشتند و گفتند که اگر این مرد را کار خود یقین می بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که بنص استخلاف مدعی ایراد خطیر شده بود چون دید که پیش نمیرود بصلح راضی گشت و بنجایت نمود معلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی از کذابان روافض نقل نکرده و صدور تحکیم از امیر المومنین چیزیست که نتوان پوشید و نیز برین قول خلیفهٔ اول مفسده متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک باز دعوی خلافت نکردند و بر صدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از انجمله آنکه خلافت و امامت از خاندان اهلبیت نبوی برآمده رفت و همچنین من بعد باین امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سبب که اگر ایشانرا در کار حق میبود جناب امیر المومنین چرا بتحکیم و بنجایت راضی شدند و از انجمله است خروج حروریه و از انجمله است تسلط معاویه و مروانیه بر دین و اسلام و تن دادن مردم بحکومت ایشان الی غیر ذلک و صاحب صواعق نیز در باب مکاید فقصه بیضع این روایت موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش انشاء فرموده **نظم** ارین بصلک یا ذا الافک والحیل ۞ باهت وهون من غیر ومن خجل ۞ ما شک قط عتیق فی امامته ۞ فافتریت علیه الکذب والخطل ۞ فاحش الا له الناس من کذب فالکذب منقصة یلقیک فی السفل الی الاخر الابیات من بعد مخفی نماند که قلی کنتوری که مهل گویی و لاف و گزاف وحیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب این جهان شاهی همگویند که حکم بوضع این روایت مردود است بانکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است و متصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده و عدم انکار در مقام رفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح عند ذوی العقل السلیم **قوله** اهل سنت گویند که دلیل انتر ابودن آنست الخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض از کلام او ضروری باشد و معذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از وجود بر امامت عمر عهد و پیمانی بود که بایشان نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتم که بدعا اولی است الخ **قولنا** قرینهٔ حالیه نفی این مراد نامراد میکند زیرا که از روی حال خالی نیست که درت خاطر انصار بزعم ابوبکر مرجح بود یا بر باطل در صورت شق اول همان آشش در کاسه و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار باخدا است ابوبکر را از کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهم میگفت **قوله** و بالفرض اگر این کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد الخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که تحکیم حکمین از جناب امیر للمومنین علیه السلام باختیار خود بوقوع نیامده پس محل اعتراض نشد **قوله** و معلوم است

که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی آنرا **قولنا** صدور این قول از خلیفهٔ اول صاحب مغنی تسلیم کرده است و در واقع
اگر مرویات خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میداد و ندیدم چرا اینقدر در دو سر میکشید ندیدم قید کنایت میکرد که
میگفتند جمهور شیعه از ائمهٔ هدی و پیغمبر خدا علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتهی کلامه زید خزیه و ملامه بل انکه
این حق ناشناس بلکه کنندهٔ ناتراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام اوست
از اهل اعتزال است و زینها از اهل سنت و جماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق بالهیات و دیگر امهات عقاید دارد
بران اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار مهم نرسد باری بایدش به تفسیر کشیر امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن و بچشم
بصیرت دیدن که امام المتکلمین در جواب شیعه قدح تعرضها دارد و در خلافیات فرقهٔ مذکور زیر بسیاری از آیات بینات کلام او را
ذکر میفرماید و بر دو قدح آن میگرداند پس امر او از اهل سنت گفتن باجرای شنگرف است چه جای آنکه او را از قدمای اهل سنت شمارد
که بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند و بسر کوبی آنها برخاستند چون این بنجیر و تهی مغز کتب دینیه را از تفاسیر و احادیث
فقه و کلام به بصیرت ندیده و در بن مغاطه ها مانده خر در گل فرو رفته و امید نجات ازان زنهار نداشته از جمله مقامات تفسیر کبیر امام
فخر الاکملین یکی اینست که در تفسیر سورهٔ حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذا قیل المراد بقوله تعالے کتب قضی فلا جائز ان یرد الا الی من یتبع
الشیطان لانه تعالی لا یجوز ان یقضی علی الشیطان انه یضل و یجوز ان یقضی علی من یقتله لقوله فدافاضله عن الجنة وهذا ه الی النار
قال اصحابنا لما کتب فی لاک علیه قلوبهم لم یقع لا نقلب خبر الله الصدق کذبا و ذلک محال و مستلزم المحال محال فکان وقوعه محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضی فیه دلالة علی ان المجادل فی الله لیست من خلق الله و بارادته والا لما کانت
مضافة الی اتباع الشیطان و کان الاصح القول بان الشیطان اضله بل کان الله قد اضله والجواب المعارضة بمسئلة العلم
و مسئلة الداعی و اگر فهم انیکلام مشکل است باید بمطالعه مجالس قاضی ذبیب الله بنوره پرداخت که از مصابیح القلوب انچه نقل
کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکه لقب سعید برای حارثی نهاده است و حارثی را بر سند خود نشانیده و معتقد شد
تا آنکه حضار مجلس رنجیدند و فخر سلاطین دکن یعنی اردستانی هم این قصه را در کتاب امامت آورده و بر اعتزال عبد الجبار
و معتقد بودنش نسبت بفید نص نموده و از کلام قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین کما مرت الیه الاشارة فی المجلد الاول
در ترجمهٔ حسن بن محمد بن العباس معلوم تواند کرد که اهل سنت شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی را بنام دیگری میخوانند و وجه این امر
بر ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد آلهیات و مانند آن کاسه لیسی معتزله اختیار نموده اند و خود منجم ملوسی در تالیفات خویش
تصریح بامینی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقه ضاله بمذکر اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالف رای رزین نخواهد بود
سلمنا که معتزله در فروع تابع مالوده اند لیکن اعتبار اصول بالبداهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیا جورا بدید دید
که بدون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشته خصوصا بمقابلهٔ صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه
اثنا عشریه رنج زنی دهرزه چائی را شیوهٔ خود ساخته و به تلبیس عوام کالانعام پرداخته مصداق آیت کریمه
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ گردیده
بالجمله اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح مے گفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

نمیرد خود تکلیف کرا و فقط بجواب تعرض نماید و ازان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید الغرض این روایت بالمرة
انیمنی که صاحب مغنی جوابش داده و گفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چیقدر رکیک علماست
رد بعض است از قدما و متاخرین که هرچه در باب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
ثمانینی در شافی و حلی در منهج و منهج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جائسی در کتب مطبوعه ازان هم پا فراتر
نهاده و باشتراط امور دیگر هم مدعی گشته ولنعم ما قالت العرب العرب اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت والمراد
که هرگاه مجتهد جائسی هر طائفه خود دعای بدیهی قطع بدیده اگر ایشان الزام ستیان بدون امور معتمده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت بریدند بلکه حقیقة خانه روی او را نیز خراب کردند انشاء الله تعالی
عبارت کتب جائسی بعد ازین بمقامی مذکور میکنیم **اطراف آنکه** قاضی روایت جهنی بودن زراره در
مجالس نقل کرده و سکوت ورزیده در فضه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حالانکه
مویدش هزار حدیث از امام صادق در کشتی وغیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشتی
سخن تکیه آنجناب در باره آن شقی بود که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری و اظهار علمای شیعه
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت یعنی زراعید الجبار جواب داد
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالانکه خلافش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسبور و کما عرفت فی المبحث
السابق ایضا **اما انچه گفته که قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جوابش آنکه غالبا
اینها وه گوچنان یقین میکند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که او سنی باشد
و حالانکه قدمای معتزله در مسئله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسنن قاضی لازم نمی آید والعجب که خود خرافات مبسوطه کنتوری در بسیاری
از مقامات مستلزم آنست که عدم الکار در مقام رفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر معنی
تسلیم فرض و تقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس باید شش مدبستی کلام خود
کما اشرنا کوشیدن و عیوب کلمات اوستاد خود را پوشیدن اما انچه نوشته که ابو بکر معصوم نبود الخ پس نزد هر کس اضحوکه
روزگار است چه هر شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض و تهافت در کلام
علما مشهون میشود توجیهات می پردازند حالانکه بیقین میدانند که آن عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمة الله علیه در باره توجیهات
کلام قطب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین و محشین سعی وافر در اینباب مبذول مینمایند و اگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است ذهول و غفلت رو داده باری انچه مرزا محمد
در مجلدات نزهه که قلمی کنتوری را سرمایه تالیف است بتاویلات کلمات شیطان الطاق

الطاق وہشامین ومعتقدات ایشان وتطبیق آن بر اعتقادات شیعہ دربارہ توحید وتنزیہ باری عزوجل وقادر
طوال را سیاہ کردہ شاید از آنہم وہول کلی رو دادہ پس در صوارم وغیرہ نظر باید نمودن واین مطالب را
دیدن الغرض این کور باطن وظاہر از ہمہ امور اغماض صریح بکار بردہ گویا گاہی بگوش او نخوردہ و
بنظر او نرسیدہ کہ در ہمہ این کتابہا علمای شیعہ سر بسر پستی دربارہ ایمہ خویش کہ ہشامین ومانند ایشان بودند
بر روی کار آوردند وبرای تطبیق اقوال کاسدہ واعتقادات فاسدہ شان خیلی دست وپا زدند چنانچہ
در غریبت حیدریہ نیز ظاہر ست وحالانکہ باتفاق امت ایمہ پیشوایان رفضہ معصوم نبودند بلکہ اگر ادنی غوری
در صحاح مصطلح ایشان ہم نمائی کفر ونفاق شان اظہر من الشمس وابین من الامس توان گفت ودرین
بعضے از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام بذکرہ باجملہ اہل حق چون توجیہ این
قسم روایات رفضہ بعمل آرند در جواب شان گفتن کہ ابوبکرؓ معصوم نبود کمال خرافت وآلقد ریہودیانی است
کہ پایانش پدید نیست ولیکن کنتوری را کجا شرم وحیاست کہ ازین مہملات باز ماند واین قدر نفہمد کہ
قطع نظر از مقتدا بودن این زنادقہ ومنافقین در مذہب شیعہ چنانچہ مجلسی در بحار وحق الیقین برآن
مے بالد وہر کسے از اہل اسلام بملاحظہ آن مے نالد عصمت این ملاعین ہر کنتوری وہر نواخوانش
لازم اعتقاد ومرار ازین ہوا وران عوام کالانعام نیستند بلکہ مثل مجتہد الزمانی ست کما ستعرفہ
انشاء اللہ تعالی الغرض مدعای کنتوری مذکور تحریر اوراق در مقابلہ بسطور ست تا عوام بدانند کہ از جواب
تحفہ اثنا عشریہ بوجہ ابسط فارغ شد حالانکہ باعتراف مجتہد الزمانی وزکتوبیکہ بجواب مکتوب سولوی
حبیب علی نوشتہ وبحمد اللہ تعالی بالتفصیل ثابت ست کہ ہمہ علمای ہندوستان بجوابش باعجز وزبونی ہمچنین وبعلالت
وملامت تمکین بودند وعلمای مشہد مقدس وفضلای ایران ہم علم برداشتند وخود را مورد تقریعین
ساختند اما انچہ گفتہ معہذا می گویم پس جوابش آنست کہ مہملات وخرافاتش را ہمہ دیدیم لیکن تمامی جنود
او را مغلوب وخایب وخاسر یافتیم این افرای دیگر ست کہ کوچک ابدال تبیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رضی اللہ عنہ نمودہ وپردہ آزرم وحیا از چہرہ ظلمانی خویش برداشتہ اگر این کذب ودروغ اولا در
بارہ صدیقؓ وفاروقؓ مطمح نظر داریم یعنی صدیقؓ با فاروقؓ چنان قرار دادہ بود کہ اگر دربارہ خلافت من بگو
مرا جانشین خود گردانم یعنی بر خلافت تو نص بکنم ومقصود او نیمہ غصب خلافت امیر المومنینؓ بود ودر ہر وقت
ابطال حقوق اہلبیت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم پس لازم می آید مخالفت ایات قرآن مبین کہ کمال ایمان و
اخلاص را برای مہاجرین خصوصا صنادید ایشان جابجا ثابت میفرماید وانیمہ بزرگان راوائمین فردوس میگرداند
وعنقریب از حدیث ثقلین کہ احوال احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکہ اولش نمونہ توان دانست انیمہ مدارج را بتفصیل تمام
نشان میدہم پس ارتداد ونفاق را کہ کنتوری سیہ رو در چہرہ وہمن زشت خو بحضرات راشدینؓ منسوب میکند انیمہ
مخالف کتاب مستطاب وہم مفاد اصول اہل حق وہم کنندہ اصول کلینی ست پس چگونہ اہل اسلام وایمان بآن

انتفائی کنند نعوذ باللہ من ذلک اما آنچہ گفتہ کہ قرینہ حالیہ پس جوابش آنکہ کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود و
دیگر اینکہ حضرت صدیق بر فرض روایت رفضہ آرزو میکرد کہ کاش می پرسیدم رو بروی انصار تا ایشان نمیدانستند حقیقت
حال را و مکدر نمیشدند و بیشتر این امور آدمی را رو می دہد در تندرستی و بیماری کہ آرزو میکند بامور یکہ عادۃً محال
است تکلیف آن چیز ہا کہ زیر امتناع نمی باشد مدعا بر فرض مذکور ہمین است کہ چہ خوش می بود کہ سوال و بر سر کدورت انصار حضرت
از سید ابرار میکردم تا آنچہ در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کردہ بود آنہم بوقوع نمی آمد و قید مشافہ
انصار خود دلالت بسیاق این عبارت جلوہ گر است بسبب آنکہ مقصود رفع کدورت انصار است چنانکہ دانستی و زوال آن موقوف
بر بیان رسول مقبول اما آنچہ گفتہ کہ جناب امیر مجبور بود در بارہ تحکیم پس جوابش آنکہ این اکراہ اگر از جانب بلغاء بود
بالیتی دست از خلافت ظاہری بر داشتن می ہمدگر صلح کردن چنانچہ حضرت امام حسن صلح نمودند اگرچہ مجبور نبودند
تا نائرہ فتنہ فرو می نشست و در بارہ تقیہ معذور می گشتند و اگر از تقدیر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب
بودند کہ برای قتال در کار باشند و از کتب رفضہ معلوم میشود کہ معدودی پیش نباشند تا بحدیکہ از بعین ہم کفایت
میکردند روایت سلیم چنانچہ می آید و از کتب معتمدہ دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و مدار روزگار باغیان برآوردن کہ
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ و اگر این مقدار ہم از شیعہ رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد کہ درین وقت ہم تا
اوقات سابقہ کنند لان امام الایمہ پرواختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبہ و کثرت باعث این اکراہ و اجبار
شدند باین امور کہ اہل کوفہ گفتند کہ اگر فلان و فلان را حکم نکنی ترا می کشیم چنانچہ مجتہد جایی استاد کشوری
در مواعظ حسینہ تصریح بدان کردہ اند بر ین تقدیر ہم کفر و نفاق قدوہ شیعہ ثابت شد و ہم لعنت بر ایشان محیط
گشت چنانچہ قبل ازین کفر و نفاق مقبولین لسانی کہ بلعنت خدا و انمار گشتند و انیم ثابت گردید کہ خروج
مرتضوی از مدینہ و واقعہ جنگ جمل از جہت این مطرودین بود کہ خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارت بلیغہ
و کلمات فصیح در نہج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افادہ میکنند کہ ایشان محیط شدند و از جہت کثرت
خود تسلط بجناب رامانع گشتند حتی کہ جناب امیر نتوانستند کہ از اہل ہلوی کہ باعث شہادت ذی النورین
گردیدند قصاص گیرند چنانچہ عبارت نہج البلاغہ ملاحظہ کردہ شود و ان انیست قریب نصف کتاب و من خطبہ ۷۳

بعد البویع بالخلافۃ و قد قال لہ من الصحابۃ لو عاجلت قوما من اجلب علی عثمان فقال یا اخوتاہ انی لست
اجہل ما تجہلون و لکن کیف لی بقوۃ القوم المجلبون علی حدشوکتہم یملکوننا و لا نملکہم و ہا ہم ہولاء قد ثارت
معہم عبدانکم و التفت الیہم اعرابکم و ہم خلالکم یسومونکم ما شاؤا و ہل ترون موضعا لقدرہ علی شی الخ انما فیضحت درسوائے
مقتدیان متاخرین امامیہ از کوران ظاہر و باطن کہ سمگان باعجاز جعفری در دہن و گوش انہا می شاشیدند و این
حیوانات خسیس آبجوان بر ایشان می باشیدند پس اظہر من الشمس و بیت مشہور سہ ذنب النعام لتیفید لقمۃ قرنا فاب
و مالا ذنان کہ جناب مجتہد الزمانی از راہ مزید فراست جا بجا در کلام خود آوردند در حق کشوری و بیزگانش صادق
آمد اما آنچہ گفتہ کہ صدور این قول الخ جوابش آنکہ اگر از تسلیم معنی ثبوت صحت آن روایت نزد صاحب معنی

ارادہ میکند پس معلوم شد کہ از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس زنہار مفید مدعا
او نیست و آنچہ گفتہ کہ اگر مروایات الخ پس جوابش آنکہ روافض یکمدت پیشہ نفاق اندیشہ را در نعینی سر مکتوم ست
کہ ہر کہ بدیدہ بصیرت کتب ایشان ملاحظہ نماید او قوت مدد دانست کہ مقصود ایشان ازین در دسر عوام را بدام فریب
گرفتن ست تا بدانند کہ بر مثالب صحابہ اتفاق فریقین ست فقط شیعہ آنچنین نمیگویند و تہمت نمی کنند یا حال مکار
غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ وسید رفعنہ کہ از انجملہ شیخ ابو العباس نجاشی بود و ہنوز
مخفی ست کہ کتابہا در مثالب اصحاب بعنوانی پرداختند کہ خود شیعہ از دیدنش از راہ عاقبت اندیشی می لرزیدند
و این منافقین در بلاد اہل حق چندان در لباس محبت در آمدند کہ بسیاری فریب ایشان خوردند و ان روایات را
شنیدند و باعتقاد این معنی کہ راوی از متقیان اہلسنت ست از کجا بکجا رسانیدند پس اگر علانیہ میگفتند کہ روایت
یعنی را جمہور شیعہ از ایمہ ہدی می آرند کہ گوش بر آن می نہادند چہ شعار شیعہ کذب بی افتر خصوصا بر اہلبیت سید ابنیات
تا بحدیکہ این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بدنام کردند کہ بسیاری از مردم را از ایشان
اعتقاد کامل در بعضی از امور و امید کلی یعنی در روایات باقی نماند چنانچہ از کتاب مختار کشی ہم عیان ست و عنقریب
می آید و ہر کہ ممارست فن نماید او البتہ می تواند یافت کہ اقوال علمای رفضہ مثل احادیث شان ہرگز مربوط نیست
و غیر از خرافات سیلمہ کذاب چیست کہ محمد بن ابی بکر در عمر و دسائیلگی و کیل شمیانہ پدر خود و علی مرتضی تا مقدمہ عیب
خلافت را باصطلاح آرد و عبد اللہ بن عمر نیز خواست کہ پدر ش حق را باہلش بسپارد و چون معاویہ و یزید بعد پسرش
عبد اللہ مذکور را لو قیعات فاروقی نمودند متقمص بر آنکہ در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را
باید پوشید عبد اللہ ملازم گردید نعوذ باللہ من ہذہ الکفریات و خود امام اعظم طایفہ انچہ در دیباچہ تہذیب گفتہ
ازان پیداست کہ بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذہب تشیع دست کشیدند و غالبا
حدیثی مروی نگشتہ کہ معارض آن نیامدہ پس چگونہ مذہب خود را قولا و روایۃ بر روی اہل حق می آرند کہ منافق
در کتمان مذہب و لوازم و عوارض آنچنان میکوشد کہ میخواہد کہ خود ہم نداند تا بدیگران چہ رسد لاجرم اگر
روایات خانگی را این طایفہ فاحشہ دخل میدادند متناقض و متہافت مذہب رفضہ زاید الوصف عیان میشد
و خرافات مہملات این مسلک باوجود ارادہ کتمانش بر منصہ بروز میرسید و در آن وقت نظر می انجمنہا
کہ انچہ امروز بعد از استقرای کمترین خلایق ظاہر گشتہ پس طایفہ شیعہ احادیث دین و مذہب خود و
لوازم و عوارض ان مانند لتہ ہا و مناویق تقیہ کہ فرایل مندرسہ توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در بابہا
مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در ہر کتاب صغیر و کبیر چنین دعاوی کاذبہ بر دند کہ ہر چہ می نویسم از کتب اہلسنت است
تا علمای ایشان در توجیہات و تاویلات افتند و باین مکیدت مبتلا مانند تحقیق نکنند و بعد از توجیہات در اکثر
از مقامات علمای رفضہ جا بجا سر بر آرند و از کمین ظاہر شوند و گویند کہ اگر این روایات معتبر نمی بود حاجت تاویلات و
توجیہات نمیشد چنانچہ کنتوری در ہمین مقام این ترانہ سرایند نعوذ باللہ من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین

ازین مکاران پر کار بعقیدایمان اہلسنت را بسوی تشیع کشیدند تا قدامت مذہب بہ ثبوت رسد و ان منافقین
اگر برای تدلیل مردم و تلبیس ایشان رہ لباس اہلسنت داخل گشتہ بودند و مرویات شان دلالت بر رفض میکرد
زنہار بجانب تشیع نیاورند تا دقایق فن بکمیت معنی مستتر باند و چون برین دو سہ حرف احاطہ کردی معلوم شد
کہ نسبت صاحب صواعق و صاحب تحفہ این طعن را در مکایدرفضہ ذکر کردند کہ آن نصیبہ ہمین ست و ہر گاہ کسے
بی خرد و بی حیا بے بانی دقایق نمی برد درین باب ہم طعن بر آنجناب کردہ و در آغاز عبارت مرقوم ہمین
اعتراض را ذکر نمودہ کما لا یخفی علی من نظر الیہما التعرض حق نمی خواہد کہ بر و کلام این مہمل گو پہ دازم ولیکن چہ ان
حال مجتہد الزمانی ہم مثل او بہت گاہ گاہ بر اد کلامش اد لا و بر و قدح ثانیا خود را بہ ہزار کشاکشی متوجہ میسازم
بخلاف مجتہد کہ چون رسالہ بصارۃ العین را دیدہ و انواع اعتساف و سفاہت بکار بردہ خرد رشد کہ کلام
او را از آغاز تا انجام بر ہم زنم و بیخ اعتراضات او را بر کنم امنیت مطاعن رفضہ لئام کہ اساس آن بر طرف
تمام است کم از کم شیخ علی درین طعن ہم حقیقۃ تکذیب ہد گرمی کند نہ بینی کہ از کتاب اردستانی بقول علمای رفضہ توان دانست
[illegible] بیت را در خلافت حقی ہست پس طعن شکست خود بخود منتفی شد
[illegible] لَا یَسْتَوِیْ وَمَنْ قَالَ لَکُمْ کَمْ خَیْرٌ لَّکُمْ لِکُلِّ اَمْرٍ مِّنْهُمْ
مَّا اکْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ وَالَّذِیْ تَوَلّٰی کِبْرَهٗ مِنْهُمْ لَهٗ عَذَابٌ عَظِیْمٌ وچون کلام تمرا تمام تا اینجا رسید وعدہ ذکر مکاتب بیاد
آمد لہذا بر شود عدم لیاقت کنتوری باد یگر فواید عظیمہ وعوائد فخیمہ کہ بعد ملاحظہ آن بالاخوانی رفضہ درباره ادعای
مزبور دلای اہلبیت حضرت سید انبیا و آل ایشان باتباع ثقلین یعنی قرآن مجید اہل بیت سید الکونین کالفرقدین
البتوث میشود نقل خط مولوی حبیب علی بنام مجتہد عنید بجناب قبلہ و کعبہ دو جہان مرجع و ماوای
بیکسان مدظلہ العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنکہ پیش ازین استفتا بامید نیل ارقام یافتن جواب
بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کردہ بودم بنور جوابش حصول نشد از جہت نزاع ہمہ گر قطع نشد بنظر
عجلت جواب ہمان استفتا از مولوی رشید الدین خان معتمد علیہ علمای اہلسنت کہ در مذہب مامیہ ہم تحقیق کامل
میدارند نوشتہ شد بذریعہ نیاز نامہ ہذا ابلاغ خدمت ہست آن قبلہ دو جہان جواب مسطورہ را ملاحظہ فرمایند
اگر موافق مذہب امامیہ و مطابق قول مفتی بہ باشد بعد از ملاحظہ واپس فرمایند و مہر خاص بیکران بر آن
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی بہ نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرمودہ بمہر خاص مرحمت فرمایند
کہ رفع نزاع ہمہ گر صورت بندد و کتاب منوکت عمریہ بجواب رسالہ ضیعیہ تصنیف مولوی رشید الدین خان جلد
آن قبلہ رسیدہ باشد اگرچہ ہنگام مطالعہ رسالہ مبغیہ چنان یقین شدہ بود کہ اگر متقدمین و مجتہدین اہلسنت زندہ شدہ
ساعۃ تا خلف مجتمع شوند ہر گز جواب آن سر انجام نخواہد شد و ہر کہ حرمت متعہ بر مذہب اہلسنت ثابت نخواہد شد لیکن
مولوی رشید الدین خان بکمال طلاقت و متانت و استحکام جواب آن نوشتہ اند کہ بچنین تحریر از اسلاف اہلسنت تا حال
بظہور نیامدہ بود و بعد وقوع استدلات انقلابیہ و جہان مذہبیہ رسالہ ضیعیہ طرفہ غضبہ کردہ اند کہ حرمت متعہ بر مذہب امامیہ

از احادیث معتبره آنچنان ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تعبیه یا تنسیخ هرگز را نمیباید معلوم نیست که اینقدر احادیث معتبره از کجا میسر آمد ندو از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش ما معتقدان گم است برای خدا اینچیکه شود جواب ان ارقام فرمایند ورنه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدینخان سخن اهد ماند و در خور طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی فهمیم و ندر دیگر کدام عالم اهند بخدمت جناب اقدس التجا نوردم و نیز اینچه مولوی رشید الدینخان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و ذوالفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور نفرموده بودند تحریر جوابان هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهلسنت بر ملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود خبر نیست کجا بجا بر صاحب تحفه بانکار می پردازند و مولوی رشید الدینخان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیه ان انکار را دفع کرده جهل و ناواقفی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه را مفحکه می پندارند بخیه تقریر یکی آنکه تا حال و جواب تمام کتاب نشده از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم اینکه مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب چند ابواب تحفه نوشته اند بران کمال مفحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب بتایید قول صاحب تحفه و نادم اصول امامیه و حکیم مرزا محمد کاشمیری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب را تمام فرموده و در آن اکثر جا انکار ست والحال که باسناد و کتب امامیه آن انکار رفع شد جاله اجوبه کالعدم شده مفتی محمد قلی و نیز حکیم مرزا محمد کاشمیری بجیب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدینخان عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره لسانی دست کشیدند اگر توجه آنقبله و کعبه جواب اعتراضات صوارم و حسام و ذوالفقار که مولوی رشید الدینخان و انها کرده اند انجام شود و این الزام اهلسنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند دوم از تحریر جواب تحفه میزنند دفع شود و موجب سرخروئی ما معتقدانست زیاده چه عرض کند فقط فوائد مکتوب مولوی حبیب علی لبیارست از آن جمله تمامت کتاب شوکت فاروقیه بجز یکه همه میخوانند که از احادیث ائمه حرمت متعه پدید آمد و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بجز یکه مرتبه امامت و ختم نبوت الوهیت میرساند از دست رفت و غیر از مینی بریده و ردست نماند کالا یخفی علی الناظرین از انجمله انکه رشید المتکلمین اینچه بجواب هر سه کتاب جالینی نوشته اند و مجتهد جوابش نوشت نه بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواست ندخیال بست پس اهلسنت از هر طرف بتحقیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را مایه تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهور جواب تحفه تمام نشده و هر چه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه بست و انچه حکیم کشمیری و مجتهد جالینی انکار صحت دعاوی جناب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید و با همه کشمیری و قلی بالاخر تاب مناظره نیاورده و جالینی بجرد دیدن اعتراضات رشیدی حواس باخت اگر ان اعتراضات مجتهد را بردارد و بیها و رنه نزد همه عیان است که مجتهدین شیعه بر مذهب خود هم اطلاع ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کن میر جناب عزیز از جان دوستان

نشان سلمہ اللہ تعالیٰ بعد سلام مشحون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خطبان عزیز مع
جواب استفتا نوشتہ مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی ارسالہ کردہ شد
یقین ست کہ بعد تحریر ایں خطبان عزیز وصول شدہ باشد و جواب معطوفہ ہم موافق جواب مرسلہ ایں جانب ہست
لیکن آن عزیز را چہ لازم بود کہ با وصف موجود بودن علمای اہل حق از عالم غیر مذہب استفتای مسایل مذہب خود
نمایند و آن عزیز کہ خود فاضل ماند کدام ضرورت داعیہ از فاضل غیر مذہب جواب خود میسا مینمود فی الحقیقہ کتاب بسوخت
عمریہ بکمال متانت و استحکام تالیف شدہ ست و از علمای عصر بر کسی را طاقت نیست کہ ارادہ جوابش نماید لیکن
اینجانب تحریر جواب آن شروع کردہ بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستادہ خواہد شد و در باب اجوبہ تحفہ
اثنا عشریہ اینجا رقام شدہ صورتش اینست کہ مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی رانی الحقیقہ استعداد لایق تحریر
جواب ان نبود حکیم مرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشتہ اند و موافق مذہب فرقہ حقہ امامیہ جواب پرداختہ
و اینجا جناب قبلہ و کعبہ مرحوم و مبرور ارقام فرمودہ اند مزید از جدو صف ست چہ جملہ علمای عصر از تحریر
جواب تحفہ اثنا عشریہ تن بعجز در دادہ بودند و علمای دیگر دیار و امصار و علمای ایران علی الخصوص
فاضل قمی و فضلای مشہد مقدس عذر انیکہ در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آوردہ بودند معلوم ان
عزیز ہست بعد از انکہ کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد ازان صوارم و حسام ترتیب یافت ان علمای اہل
سنت ترش شدند و کسے را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور ہر گز از تحریر جواب سوال مولوی رشید الدین خان
اعراض نفرمودہ بودند بلکہ اکثر موافق شرط جناب مبرور حال الملتمس جواب جملہ کتب تحریر شدہ بالضرورت جواب ان
ارقام یافتی و این امر محال ست و مناکرہ لسانی بالآخر مجز بفساد ست ازین باعث اعراض از ان ضرور است
و اینچہ در باب نقل عبارات از کتب امامیہ برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کردہ اند ان دفع
انکار نمیتواند شد چہ اعتماد و اعتبار بر مذہب مفتی است نہ بر مذہب ضعیف در روایت شاذہ و آنکہ از کتب امامیہ
نقل کردہ اند از قبیل ضعیف و شاذ ست و اصل حال اینست کہ آن زمان نزد جناب مبرور جملہ کتب محولہ تحفہ اثنا عشریہ
و دیگر کتب متعلقہ ابحاث مندرجہ کتاب مسطور موجود نبودند و دران ازمنہ بجز کتب فقہ و حدیث و دیگر کتب
مروجہ ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفہ اثنا عشریہ و عجز علما از تحریر جواب آن ضرورت
تحریر جواب بالتتبع کتب فریقین پرداختہ شد و ازینہ باعث جناب مبرور اکثر جاور صوارم و غیرہ ارقام فرمودہ اند
کہ کتب محولہ از نظر نگذشتہ تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محولہ چنین نگفتہ باشد چرا کہ
فلان کتاب مخالف این قول گفتہ ست و صرف بہ باعث میسر نبودن کتب کہ متعلق بدیگر ابحاث اند جواب دیگر
ابواب تحفہ اثنا عشریہ تحریر نشد و فاضل مذکور کہ بجواب رسالہ صفیہ پرداختہ ست خود را در ورطہ بلا انداختہ است
دہ ہمانہ یک سالہ و یا کتاب پیش او خواہد رسید تا کجا جواب خواہد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
کہ بمقابلہ علمای اہل حق پیہ داد و جز ادبار باقی ماند نتایج مکتوب مجتہد تحریر کہ بسطرش زعفران زار کشمیر ست بس بحکم

بالا بدرک کلمه خبری اوان نیکارم ولیخواهیکه خاطرنشان عوام نیز بر دقتی سپارم تخمین آنکه جناب مجتهد که در اختیار تمسک
وعبارات ابوجهل وابولهب سابق الاقدام بوده اند اعتراف نموده اند بکمال متانت واستحکام شوکت فاروقیه عموماً وانکه علمای
عصر طاقت بردآن ندارند وزنیجا حکم کردیم بکذب ونفاق مجتهد در عبارت فرقیت چندریه زیرا که دران کتاب بچوآن نمایند وبر
راشرکت صاحب تحفه قرار میدهد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منفرداً در بلده بنارس سماحت بان فرموده بودند
به ازین مضامین تازه که بمعیت معاضدت استاد خود فرموده اند بوده وهذا الطریق جدا پس سلب حواس مجتهد هم
دیدن ست چه هرگاه تیلیح افکار رشیدیه در تنهائی بدرجه استحیان رسد البته شرکت استاد البریه که تحریر بش اعتراف
مجتهد وندان همه علمای رفضه را از هند تا ایران ومشهد مقدس کند بوده زیاده تر باعث کمال استحکام ونتانت
کتاب خواهد بود لاجرم کذب ونفاق واختلال حواس او باهم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیه الثکلی طرفه
تر انکه جناب مجتهد باقوا یعنی والد بزرگوار این فرزند سعادت کردار درباره افادات مذکوره تقلید ابن سبا وشمعون
کور خیال انهمینی دارد که محررش عامی ونادان واعتراضاتش خرافات مسیلمه کذاب معارض قرآن ست فاعتبروا یا
اولی الالباب وانظروا الی هولاء ودی الابصار دوم آنکه کابلی وقلی هرچند جواب بعض ابواب تحفه نوشتند
لیکن استعداد لیاقت ان نداشتند بنابران سیف ناصری تقلیب المکاید ودیگر مهملات ومنبعوات قلی وهم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدهی ست که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
التفات نخواهد بود فکیف که کمترین خلایق جا بجا درین کتاب هم واضح گردانیده اند که کلام کمتوری وامثالش
نعیق غراب وطنین ذبابست پس اشعار مثنوی بمقابله او بایدخواند نظم مثنوی مدفشاند نور وسگ عو عو کند
کی زعو عو ماه ترک ضو کند ای سگ ملعون چه عو عو میکنی چه عو عو میکنی بالجمله هرقدر که شیدالمتکلین انا
الدبر بانه واین کمترین ثقل بالحسنات میزانه جوابش نوشتیم ازراه تبرع واحسانست من بعد انیم عیان خواهد شد
که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صوله حیدریه علی المجوس القدریه در جواب ذوالفقار جانسی نصیرابادی ازین بست واو در نجا سوء
پیش آمد جواب طلب که مجتهد حضرت حیدریه که اقرار بتالیفش درین مکتوب نموده وگفته که علمای شیعه بسبب متانت شوکت
فاروقیه قدرت بر جواب ندارند ومن جواب ان شروع کرده ام قلی انکه تا زمیدان مناظره دانسته وذهه عبارته
فاضل الفخی ومتوقد لوذعی یکه تا مختصر که فضل وکمال مبارز میدان مناظره اشعریه وارباب اعتزال السالک الجلیل والسند
النبیل الاوحد الیلمعی السید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین مآب طاب ثراه منظم وکتاب سیف ناصری و
برهان السعادت ودیگر مجلدات مخترعه ذکر ابواب کتاب مذکور در سلک مصنفات شان منسلک بهت الی اخره بلفظه وجواب
باتب وثاب همین بهت که در نکور لحافظه نمی باشد ولیاد تمامی دین وهذهب فقیر کذب ونفاق بهت وخواص وعوام
میدانند وخود مولوی حبیب علی هم تصریح کرد که قلی وکشمیری هردو در مرتبه ثانی وثالث عاجز آمدند وهنوز روی امامیه سیاه
سرخروئی وقتی شود که مجتهد الزامات اهلسنت را زمیان بردارد وچون هنوز ان الزمات برجای خود بهت الیوم برای علمای امامیه بهت
کدیوی وجوههم ومسودة وجوههم کما یاید خواند حکم ظلمات بعضها فوق بعض همه برای ایشان باید راند واز تحریر وتقریر مجتهد بین صاف

رمان عیان است کہ حقیقت نہ مناظرہ واہنت بہ بدیہ آن نیشوند و برای ابلہ فریبی دلسکین قلوب شیعہ مغلوبین از خالب فرار سیدہ بدوالاخیر
قلوب مجتبین یا وصف اتمام و مزید اتقام مطابق ارشاد حضرت مرتضی تظہور میکشد و چہ خوش گفتہ ظرفا بعد ملاحظہ انام
مجتہد پس شیعہ کہ تا دیدہ ان مناظرہ برای امامیہ محمد قلی بی استعداد و مجنون می باید یا بیحیائی مثل مرزای کابلی نفہ
حرام مابون می شاید چنانچہ بتصریح مجتہد جائسی سرد و وصف او کہ بشرکت جنس و فعل جستہ تمام قوان گفت و جلد الی
گذشت سوم آنکہ کشمیری ہر قدر کہ جواب بعضی از ابواب تحفہ نوشت خوبست و لیکن نہ چنانکہ اہانت بجوابش ماجز آید
و این قدر بانو دست از حسن تقابل جائیکہ در مکتوب گفتہ کہ حکیم موافق استعداد خود خوب نوشتہ و انچہ قبلہ و کعبہ تصنیف فرمودند مدان سیان
ایترش کردہ لاجرم جوابیکہ بحش خلیج از تحریر و تقریرش باشد فقط کتب مجتہد فانی ست کہ سیان بجوابش زبون گشتند
و مبطل این دعوی عجیب می آید مفصلا جائیکہ ثابت میشود باعتراف مجتہد الزمانی و نیز مکتوب چنانچہ دانی کہ پدرش وقت
نوشتن جواب تحفہ کہ بعینی کتب فن رانده بود و پیظاہرست کہ چون تالیف صوارم و حسام بدون تتبع کتب کلام با
در عماد الاسلام کہ قبل از ہمہ تالیف شد کما بدل علیہ الصوارم و غیرہ چہ خبط ہا و مخالفتہا از جناب مجتہد بصدور آمدہ باشد با
و از ہمین جہت است کہ ہنوز آن کتاب در صندوق تقیہ مختفی ست تواند تبور را بنان نمودن پس چگونہ عقل
تجویز کند کہ مجتہد ہمراہ نقص تحفہ عماد را برای اتمام حجت نزد دہلوی نفرستادہ باشد چنانچہ جائسی در کتاب
خود مدعی آن گشتہ آری شعار شیعہ بود کذب و افترا و حال عماد اینست کہ عماد لکھنوی ساکن توپ دروازہ از اولاد
نواب شجاع الدولہ بکوشش ہر چہ تمام تر مجلدی از ان بالمناجح بدست آورد و نتائج بنده را از فاضل معاصر یعنی
مولوی یاد علی گاہ گاہ اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بجرح و قدح میرود و
ازیم بدان جہت ست کہ میانہ او و مجتہدین عناد شدید ست ورنہ چہ ممکن بود کہ عماد را قبل از حجت شیطان
الطلاق سوی کردہ ہند بس می نمود پس وقت تصنیف جواب تحفہ چگونہ جناب تیس المنافقین پیش علامہ دہلوی ارسالہ
تقدیس اللہ علی الکائنین و مویدات آنچہ مقام انچہ بلاواسطہ زبانی مرزا کاظم علی صاحب الدین احمد نما متخلص برق شنیدم و در لفاف
خویش او دیدم کما لا یخفی من بعد در مکتوب خود مولوی حبیب علی کہ بجواب مجتہد نوشتہ خواہی دانست کہ مولوی مذکور ہر چند مجتہد
الزمانی را در باب فرستادن عماد نداست دعا ہم افزود لیکن او بر حیلہ و عدہ ہم حوالہ نکرد و دانست کہ اگر کتاب بدلی خواہد رسید
شیدا المتکلمین تا رو بودن پدرش را بر ہم خواہند کرد و این استعداد طالب از قلمی ہم عنان المناظرہ القلمیہ بعمل آمدہ بود چنانچہ بر ناظر مناظرہ پوشیدہ
نخفی نیست اوہم زنہار ا کتاب را نفرستادہ چہارم آنکہ جملہ علما از ہند تا ایران و مشہد مقدس ہمہ عاجز بودند اعذر را بردہ و نوشتن جواب تحفہ او زہم
چنانچہ لفظ معلوم یعنی گفتنی نیست دلالت بران دارد مغلوک اگر اعذر قمی و فضلای مشہد مقدس قابل سماعتی بودند حکم کلیہ علمای
شیعہ و فخر زمانی دربارہ تحیر فانی چگونہ صحیح میشد و ہنوز ظاہر جدا و ہر گاہ جائسی بدون احاطہ کتب کہ متعلق بابحاث تحفہ باشد کہ بہا
نوشت و دیگران لیاقت ندا شتند لاجرم حقا حکم نمودند کہ اینہمہ پیشوایان رفضہ از مجنون و بابون تا الوحابک لاامتی ملعون ماند
بقیہ در میدان محرکا لالنا خود الکم کہ حضرات نامش ناگفتہ باقی ماندہ دعوی تبعی کہ ہر سہ کتاب اہلسنت امغلوب کردہ کہ ایں حکم از جناب
خرقانست کہ بار بار تشہید گفتہ کہ آوازہ الغلابر مغز شکوع است نہ بمنقبت پس از ان چنین شد کہ ایران زراہ بر پاکدمنی پاینچہ دار لخت کرد امام

در حق او بشنوانیکه دانستی بتصریح کشتی بدامام جعفر نسبت کردند که در زمرهٔ صیانه اصحاب علوم کالشمس بالنجوم است
ولیکن از انجهت او را بد میگویم و عیب دارم می کنم تا سنیان کرندی باو در مانند بعد از مجتهد را بتوسط رئیس بعاید صحبه
کاکوری غلام حیدر خان بهادر دام رافعه کتاب تنبیه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد مشهور بود
که بعضی از بزرگان نقلش از کتب مبرهنه عقاید و ابواب آلهیات تحفه که صوارم را دانست بدست و دو محصور است و این
کتاب از اغاز تا عقیده سیزدهم من است و حرفی را از صوارم تا بینقام باقی نمیگذارد حتی مطالبات جالشی را
نیز پس از اخاذ متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود بحقیقت معنی حامل المتن رانداند بجهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد چیزی چند را از تحفه رد کند حالانکه باعتراف پسر تجرد احاطه کتب نداشته و سنی بر گاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از انا قیاس
است که مجتهد فانی علی اعتراف ولده الجالی جواب اکثر مقامات تحفه بدون تتبع فقط برحسب خیالیه رجما بالغیب در
رسائل الظلام الویله و تنبیه السفیه و رجوم الشیاطین و فضیحة العنی را نه بیند و از تحریر رشیدی پی بر و باز چنین گوید و حیله
بجوید نعوذ بالله من مکائده پنجم آنکه گفته او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ والمعنی و از اقسام
ناتمام بودن بس عجز از کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مراسئل کانفقة الانام ملاحظه کند و عرق حمیتش باوصف
انواع تجلیل و تحمیق بجوشد حالانکه در ابتدا رساله مذکور را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی صلاح الدین
بهادر در دراک انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد بوده لودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساخته و از
هر طرف چندان براو تاختند که مجتهد الزمانی با وجود مجتهد فانی و زمانی سیر انداختند پس است بکوکه کانستعد لتمام حامل المتن
یعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از اغاز تا انجام است یا شروط فانی هنوز دران تحقق نیافته و صحیح دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را بدف گردانید سببش آنکه مولویصاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند زینها
لشکریان بودند والا چه ممکن بود که مجتهد روبروی شان کلامی کند کما عرفت فی الدیباچه ولا حاجة الی الاعادة
ششم آنکه مناظره لسانی باظهار مجتهد الزمانی نمی باید و ازین سبب شیخ فانی بر او نیا مد لاجرم حجت اهل حق
تحریراً و تقریراً هر دو تمام شد زیرا که بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که بنائب پسر خاتون
نرگس که بدلیری و دلداری شهره افاق مخدوم الفحول باشد گزندی مقدری برسد و ازینجا هم عیان
انچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که تلمیذ رشید بمناظره می آید پس هوش و حواس درباخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سیر انداخت پرگاه زبونی کاملین رفضه بدنجد رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع ثقلین آند و رفضه مثل مداریه و جلالیه دعوی اتباع ائمه هدی در سر دارند و بمیدانند
اگر ائمه هدی قابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا وغیره کما سیجئ من الکشی میسوختند و سرهای ایشان را
مانند زراره امام الائمه شیعه چنانچه در کتاب مذکور است بمقامع لعنت ابدی می کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشریه

اصولا بحرف حاجت است یعنی است که رفضه متبع این سبا فدراره دشمنی مین و اهل سنت تابع تفضیلین امه و چون خبر رفضه
و جواب تحفه چنان شد نقد عابد بست آمد و در نیجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
امیا تا آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی انکه نام کسی از حضرات ایمه در انجا برده باشند و چون سخن بدینجا
بشگافی دریابی که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم با عتراف اهل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از عهده برنیائم خواش انکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت عم گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضان
بجهت انصاف و سنی سوخ چشمی بعد از انکه تحاشی از نقیی می نمایند که حضرات اهلبیت برای ایشان بملاحظه احادیث
شریف بیوفائی و ترک رفاقت قرار داده اند و صاحب مجمع البحرین و مطلع القمرین و نقب رفض و رطل بوق متعصب
در مصائب و پسرش در ترجمه و غیره اعراف نموده اند که مذهب خود را مذهب اهل بیت و کافی مذهب امامیه
و کافی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قران مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورده اند چه باک و چگونه دلیل شد بر انکه خود و مار فضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حالانکه امام رازی
در ریاض و غیره و ابن حجر مکی در صواق و دیگران در غیر این مزار جا تصریح نموده اند که رفضه بر قوانین این سبا لعین ایم
و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقة نسبتی ندارند چه جای انکه از کتب رفضه ظاهر نمودم که اهل بیت ما
مداح خلفای راشدین بوده اند که دین اسلام را تائید نموده اند عقل نیز بر ان گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت گفتی
که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر انکه مذهب شیعه مذهب
اهلبیت است معاذالله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نیافتی باری بمثالی روشن میکنم که شیعه هم ما را اهل سنت
و سنی میگویند و رد و قدح بر بن مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان آنانند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی علیه وسلم می روند چه
بالاتفاق طریق امت محمدیست علیه السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعرهم ؎ ایها
السائل عن مذهبی سنی السنة لا کمعة قبل و ما عدة اعلانهم اربعة ابیه چون باوصف تصریح این امور مذهب با ملت حضرت
سید نفیست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد یا سنیان
شیعه را در مذهب اهلبیت برخلاف کتب خود که نمود حش بر زبان رفت توانند و نهست و شیعه ایما عتقاد توانند کرد و فرق آنست
که رفضه ما را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلا ریب میدانند کما فی الکمال المیهابی و غیره بلکه بطور ایمه نیز زیرا که خود
معترف اند که ایمه بر مذهب اهل سنت بوده اند جایکه انها نقین آن مظهرین را بتقیه و نفاق نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان النادر کالمعدوم بهفتم انکه مجتهد گفتگ این امر محال است گوییم اگر از شاره بانیعنی است که محال است که سنیان جواب عامل
للبین بگویند پس تبتة السفیه وغیره مکذب اوست که حرفی را امعوارم و اشالش تا مقام مذکور و غیره بانی نگذاشته اند
عامل المتن بودن کار جاهل الاسفار است و ارباب تعمیق جواب نمیتوانند و اکنون مجتهد بر ادرانش باید صولة حیدریه علی الجیوش
القدیه و غیر آن از بنده طلب نمودن تا بزودی به تبیض ان پردازم و این کتاب را موخر سازم که برین تقدیر بحمد الله عیان خواهد
رسید که این کتاب لفظا و معنی عامل متن ذوالفقار و رافع خرفشار کافلان بی سم جمیع خران بی دم است بر طور ایشان بزرگ

نفس علی و اکتب دیگر از موافقات من و اگر مراد است که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاهلیت مجتهد الوفاق و نعم الاتفاق
علی ما ورد العرب ما یهوا الدلیل عند العقلا فانهم یقولون ان المرتیس علی نفسه مع ذلک مکریا و ندارسی که چون از جناب
امام جواب بعض ابواب انهم بطور رمی طلا لازم در عمارت علم کلام بوقوع پیوست فخبطا ناقه عشوا و رفض الحلی ظاهر شد و متوجه
اداء جواب تحفه با وجود مرور دهور و امارت و حکومت کوفه صورت نه بست پس البته بظهور انجا میدکه محال است که شیعه
جواب دهند چه جای آنکه اگر صولة حیدریه بطلب نخاید و خطابای پدر علی الاخطه فرمایند جا هند دید که بر هر ورق کتاب جالشی و
یک یک رساله نوشتام تا دعوی احتمال و اجمال که سخن نکیه جالشی نسب تحفه بود خصوصا بر کتب مطبوعه باقی نماند و دهن کننده
اش دوخته شود اما انچه فرموده که ازان وقع انکار نتوانند شد پس عنقریب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که
این افاعده ازان قبیل است که تیر جوانی روئین تن بر سرین جوالاهه ضعیف بدن آمد و او را هوز لاین بقوه و از جا
تکذیب این واقعه میخواست بهشتم آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق الجات تحفه حاضر نبود البته جواب بوجه بصیر
نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکند این بسیر سعادت منتقصان استعداد پدر مستمند و الحمد لله که یوحی الیه و لم یوح الیه شیء
من اخیه و ما انا بینه بسبب این اقرار و عجز او از رد تحفه السفیه و غیره و در دنیا بهین معامله صادق آمد یا قیامند استعداد
جالشی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه الزهر کرد و لیل بر چنانست صاحب تحفه نخواهد بود مجتهد الزمانی سهر خود را
ساعتی بگریبان فکرت فرو برد و غور کند که درین مکتوب علی را الی استعداد می داد ند و در ضربت یکه تا زقرار سید هد و
درینجا بکمال متانت شوکت متقعد است و در ضربت هجوان میکند و هرگاه باعتراف او تحفه همه را حاجز گردانید پس شرکت
عزیزی چگونه موجب تخریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدر تا من الرفضه حیث یکذب کل حرف کلمة اخری پس استعداد
موهوم حامک ملعون کما نص علیه لا یمه چگونه شمر مدعای او تواند بود زیرا که تمامی معتقدات و افعال و اقوال رفضه متهافت
و متناقض ست اگر دوروی و نفاق که اصل مادهٔ تناقض است ازین قوم مرور دلوم ربود لشان مذهب رفض کجا یافته شود و هم
انکه بخیال کسی تواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد ازمانی را بهم رسد بلکه اهل عقل میدانند که انهم کذب و زور است ما
عوام شیعه پندارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش و بینش تا یقین معتقدانند که هرگونه سامان مجتهد
را حاصل شده با انهمه نتوانستند تحفه را رد کردن خصوصا بدین جهت که ایرانیان در لکهنو از مور و ملخ زیاده تر اند و کتبخانها
انقدر فراهم شده در مذهب شیعه که در ایران نخواهد بود از کتب مولفه حضرات ایمه و ان کتابها که خود صاحب ایشان بوده و بعضا
خویش مزین گردانیده اند که صدق سلیم و نعم الکتاب کتاب حیز در کوچهای لکهنو یافته ام که مجتهدان رفضه در طهران و مازندران
نیافته باشند و ازینجاست که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم مجهول و بده در تصنیفات برخود و بالیده و اگر چنین نبود و سن این
مواد کتب شیعه از کجا یافتم و پر ظاهر ست بی محنت خواه با لذات خواه با لو سائط باشد یک لقمه بحلق آدمی نمی رسد بلیت ابرو
باد و مه و خورشید و فلک در کار اند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری مبنی بر خرص بغیابت الهی حقیقت مذهب اهل سنت به ثبوت انجامید لیکن
از راه تنگ عار طریقه ابو لهب ابو جهل اختیار شد چون مجتهد از پی سائلی خبر داد و تمام نقش تحفه را بران معلق گردانید بتقام حکایت ادعای
بیادآمد که شخصی پای دعوه کرد بعد از چند گاه پای سلطانی رسم بخدمتی شرف گردم الحجاج ام لا گفتم البته سید الشهداء ضامن است و او گفت

اگر آنوقت ال مرا بدست آری که تا پرستان بیره نشانند و بهترین اسمان بهرین کردند بسلط مجتهد تمام ملک بندرا از کجا
و دولتش از دولت قارون برگذشته و کتبخانه سابقین و لاحقین نادیده و منهوز قدرت بهجوابش نیافته و در جوابش
دین اذعان توانند کرد که اگر بنده و ناعشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه خوار چند سی ارکامنین جمع مصححین بجمعت خاطر بهم رسیده
ای اندیشه جمیدند بلکه خوف جان نائل میکردید انچه تالیف میکردم خارج از حوصله تشبری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتبخانه
برفضیلی رود و قدح نمیکنند اشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق نزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
که بر جاهل وقوف دارند تصدیق توانند کرد که روزها تقلیم اطفال می پردازم شبها بعد اجبت میسازم و این بردوام را بدخلل
عادت خود بیاس خاطر جمعیان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف نم که بحمد الله تعالی آن از مدتهای دراز تصنیف
برطاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بدعتهای رفض آنا فانا در زیادتست و عوامی ماه محرم از دو هفته بدو ماه انجامیده
و هر سال صاحب الامر روافض از بلن بادشاه و جماه علی ما اشرنا سابقا بر منصه شهود جلوه گر دیده و اجاره تعزیه های مصطلح
از سی احسان و ضمیر نقدان بر کهن اینی منتظم الله بعد از این تغییر رسیده و تعصب و دشمنی عامه از نکی نگذاشته اما انچه
گفتند که فاضل مذکور الخ بحمد الله که مارا احاجت بجوابش نیست که هر گاه خود بند و ملا عتراف کرد بکمال متانت سکوت البته انچه
در جوابش خواهد گفت خالی از کابت نخواهد بود پس شیخ مکین کتابی در رساله و بهر ماه بکمال متانت استحکام توانند نوشت که
بنیادش محکم است بخلاف بناء کلام مخالف که بنا آن بر رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد قمقام میخواهند که جابانا به بندبار
ضرورت مقالات صاعقه حسامیه اکه روضرب حیدریه است و درین ایام از من طلبداشتن این کتاب را بالاخره
از من خواستن و مثل او و جمال بنور نکرین که حامل متن است با موافق پندار جاهلین لسفار اما انچه گفت و تحفا فاضل
مذکور الخ جوابش انکه بحمد الله رسیدن بصارة العین هوش حواس مجتهد پرداز نمود و چنانچه بعینی از ساکنان قصبه کاکوری
که مذهب لشت داشتند پیش از الا جناب شیخ فضل امام صاحب دام رافهم بی کم و کاست میگویند اکنون شعر عربی باید خواند
و نوبت بمن افتاد بگویند که دوران ارائش از نو کنند سند جم رد اعلا عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
و نتایج انرا که در خموشی بر لب محمد بنا در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دو جهان لجاوادای بیکسان ظلیه
تعالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض انیست که گرامی صحیفه وصول الطاف شمول آورده و سراقتخار را با اوج فلک الافلاک ساخته
جواب استفتا موفت سید اما و علی و وصول شدنی الحقیقت در امور دینی از فاضل غیر مذهب استعانت تا زمانیست
قلت فرصت الصیله و غیر ممکن الدفع بودن جواب استفتا مرتکب این امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت عمر به زیاده از حد مسرور شدم و انچنان پیش مولوی رشید الدین خان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
کراشفا مه ظاهر ساختم اوشان مستفسر آنچیزی هستند که جواب حامل متن تحریر میشود یا نه قول قوال میگویند که هر قدر مرتب
شود و زودتر ارسال شود بانجا تحریر جواب آن و تمام انتظار اتمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از نقسم ناظر ا
هرچند دل میسزیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آمد و بر کسیکه دعوی علم و تبحر کرد از دو مباحثه و مناظره تحریری
باهی ماند اگر چه احدی از علمای امامیه کابی بکسوی بحک مسئله نکرد یعنی هر گاه از جواب اصل مسئله عاجز شدند تحریر لسوء

خلاف بحث خواهان جواب آن شدند ناگزیر باجوبان برداخته شد تا عوام محمول بر عجز نگشته نگویند و امامیه را جای سخن نماند
بعد از ان هم از تسلیم ان تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلافت بحث چه تحریر مطاعن و غیره مسائل که عدها جواب آن استعداد میرزا
تحریر یافته پرداختند و بخست بیان تقاریر را اعاده کردند ناچار و جواب آن هم کوتاهی نشد بار یکدیگر از هر جنس کیسانها
با لکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فارغطهای حکیم بو علی
و مفتی محمد قلی حکیم مرزا محمد کاشمیری وغیره برین دعوی گواهست و هم میگویند که حالا اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
از خط جناب میرزا موسومه مولوی عبد القادر واضح است با وجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قابل
مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد و تا واقف از مسائل هم بحیثیه بهیچ خبر که استعداد فهم کلام
و ادای جواب بخوبی نمیدارند میسر نشدند با انهمه از میان قسم مردم هم بپهلوتهی واقع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
اراده مباحثه و مناظره و لوحی توجه بطرف تحریر جواب بود وی بپیچ شمار انگیزه که جناب میرزا مرحوم میکردند اجوبه کتب
جناب میرزا نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سه کتب جناب میرزا بهمان شرط نوشته بشود
و نیز میگویند که جواب ذوالفقار و صوارم و حسام طالب علم قطبی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهید یکه تحریر پیش
از انست بریک ورق نخواهد بود و جمله مطالب این بر سه کتاب رفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر بر هر سه کتاب
شرح ملا خوان رفع کردن می تواند و جا بجا که جناب میرزا در حواله کتاب عقاید الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است شاید و بیعنه
او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذوالفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریر یکه خلاف داب
شرفاست دیگر هیچ نیست و مضمون یکه از ان جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا پیدا است همچنان در عقاید الاسلام
خواهد بود معهذا این هر سه کتاب ما خوانده از تنزیه حکیم مرزا محمد و عذر یکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب
میرزا پیش شده است یعنی سه چار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب میرزا آن عبارت را نقل فرموده اند
بر جای خود نیست بچند وجه اول انکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فروگذاشتند پس صاحب تحفه که
بمقابلان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل لطافت و ملاحت زبان کشوده بر جای خود است دوم انکه میرزا باقر
واماد و قاضی نورالله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم انکه نفس مسائل
امامیه از منشاء مشتم انکه چه کمی دارند چهارم انکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
که امامیه اند پنجم انکه عبارت صاحب تحفه که جناب میرزا سه چار جا نقل فرموده اند از ابا موقع و محل و مبحث آن عبارت نمی داند
کرده بعیز ان عقل باید سنجید که آن بکدام مایه و زبان درازی جناب میرزا بکدام پایه و از بخه ان قبله و کعبه بر اتی تمام
انکار فرموده اند بران چه گویند کلام کردند که هر مذهب بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بران
معترض است پس اگر مذهب بعضی بموافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یکه اجماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

لفت صاحب تحفہ بر قول او مفترض ہست نہ بر تمامی علمای شیعہ و امامیہ چنانچہ در بعض جا از علمای امامیہ بر یک فاضل مثل حنفی
یا ابن عقیل درسلم ثبوت شان مفترض شود این امر بعید خطہ بود و دیباچہ مصرح ہست کہ صاحب تحفہ کلام خود را با جمیع فرق شیعہ دائرہ
کردن از تمام کردہ ہست تخصیص امامیہ و ہمین مضمون از ملاحظہ ہر مبحث تحفہ واضح ہست و علمای امامیہ از اسم کتاب
چنان فہمیدہ اند کہ کلام صاحب تحفہ خاص با اثنا عشریہ ہست ہمین باعث جا بجا با انکار از مسائل دیگر مذاہب شیعہ
ہم می پردازند چنانچہ جناب سرور جا بجا در کتب خود میفرمایند کہ اگرچہ این فرقہ را بد تر از سگ و خوک میشمارم لیکن جواب چنین
است و چنان ست دیانہ فہم و استعداد ما از تحریر جواب تحفہ میرنند و ہنوز ازین مغالطہ نجات نیافتہ اند و نیز فاضل مزبور
میگوید کہ اگر در ہر ہفتہ یک سالہ یک کتاب خواہد رسید برای تحریر جوابش حاضرم بدین شرط کہ اگر نقل از کتب ما صحیح باشد
نہ چنانکہ جناب میرور حوالہ صحیح بخاری میدہند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان ان ریوت پیدا نیست یا چنانکہ در فتوحات
و معاویہ بن یزید را بلفظ معاویہ و یزید تبدیل کردہ نوشتند دوم آنکہ در تحریر الفاظ بی ادبانہ صراحتہ یا کنایتہ واقع نشود سوم
آنکہ کلام خالی از فحش و دشنام باشد چہارم آنکہ در ہر مسئلہ کہ گفتگو رود یکسوی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا تصریح در اعتراف
از خطا یا نہ تمامی استدلال یا غلطی مسئلہ یا جواب معقول بدون طے شدن یکی امر گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود و نتیجہ مباحثہ
و مناظرہ حاصل شود پنجم آنکہ مخاطب در تحریک شخص باشد گو ہزار فاضل شریک او باشند اگر این شرائط منظور اند فاضل
مذکور برای مناظرہ تحریری موجود ست و عماد الاسلام برای تحریر جواب طبگار ست تو فکک العجلت از جواب این عریضہ
سر فراز شوم زیادہ چہ عرض کنم بر قاضی دانی عالم ازین مکتوب ظاہر شد کہ مولوی حبیب علی با وصف تشیع و مراعات
ادب نام امام زمان در تجمیل مجتہد دقیقہ فرو نگذاشتہ یعنی بتسلیم تمام گفتہ کہ ہر کسی بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید و
ہر بہانہ پیش خالی شد تا بالاخر قلم خطی داد و تقریبان در گفت تسلیم نہاد و ہنوز رشید المتکلمین تقاضای ہمت بر بستہ لفظ
ہمین گو و ہمین میدان حقیقہ بر زبان میرانند و طلبہ مختصرات اہل سنت تبمید ورق ہر سہ کتاب میتوند از پیر تقلص اہل تحقیق
می توانند و چون عماد بر خلاف مناظرہ ہست تا حال مجتہدین از حنفہ و ق تقیہ بر می آرند و ہر گاہ رفضہ در سب و شتم
از حد در گذشتہ صاحب تحفہ کہ فقرہ چند تیز تند نوشتند معذور باشند و اعتراض شان بر مخالفین اہل سنت است خواہ
مذہب جمہور باشد خواہ نادر و شاذ و نیز قول موافق چگونہ اعتراض فرمایند و ایشان با بر فرقہ شیعہ کلام می نمایند و مجتہدین
الی الآن درین مغالطہ گرفتار اند کہ کلام با اثنا عشریہ ست فقط پس چہ مجال دارند کہ تحفہ را بخوانند و بفہمند چہ شتر مہنی عالم بالا معلوم شد
بجدیکہ معنی لفظ تحفہ اثنا عشریہ ہم نفہمیدند و ہنوز کہ معنی دیباچہ اش ہم نگردیدند زیرا کہ درمان تصریح ہست کہ تحفہ اثنا عشریہ از ان
نامیدہ کہ بعد قران ثانی عشر از ہجرت حضرت خیر البشر ﷺ ہر ایہ تصنیف در بر گرفت و ہذہ عبارتہ و این سالہ را تحفہ اثنا عشریہ
نام نہادہ شد زیرا کہ بعد انقضای قرن ثانی عشر از ہجرت خیر البشر التحیۃ السلام صورت تالیف پذیرفتہ و جلوہ ظہور
در گرفتہ اہی الحفظ رشید المتکلمین متعد اند کہ ہر کتابی در ہر مسئلہ آید بی جواب نماند و قلم ایشان با عصای کلیم الہی می ماند کہ ہمہ اسباب سحر
ہنر ان ساحران را بیک لقمہ می رباید لیکن میفرمایند کہ تحریف عبارات مثل مجتہد جائی نباید کرد کہ معاویہ بن یزید را
معاویہ و یزید ساختند با پنجہ پیدا نخندد و سادہ بی ادبی نباید رفت و تا فیصلہ سخن حرفی در قعر گور نباید زد و ای عکس

شهداءکم ان کنتم صادقین وعما را بزودی باید فرستاد وبعد ازین تخییل وتحقیق کار مولوی حبیب علی بظهور آمد و کسی از سفارتی غیبت صغری وکبری این جا نتوانند کرد مجتهدین امامیه جزانکه هم بردارند دوم بر نیارند وخود را بر جهها بیارند وغیبت کبری حضرات ایشان را پیر معطله انگارند ومورد ظلمت بقضای وَاللَّیلِ اِذَا یَغشٰی شمارند مصدر امری نگشته اند غلبه التجرد ابالغه الحمد لله کار نقل مکاتب فراغت رود واد وحال عدم لیاقت کنتوری بلکه عدم اهلیت همه علمای اثنا عشری واضح شد هذا ما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارته بصارة العین اعنی مع ان الامامة بتبعیة الواحد والاثنین آه فاجمع ابی ما کنا بصدق من نقل مقال المجتهد ورده **قوله** وقول عمران تبعیه ابی بکر الخ **اقول** این اعتراض ششم ست وبجوابش علمای اهل سنت اینچه مرتب نموده اند بهر همه کس عیان ست مگر مجتهد الزمانی خود را از دیش معذور گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش ست که نور آفتاب هدایت ویقین را نتوانند دید یا عادة مطاعن را غریب وادون عوام مشغول اند اگر ذره بمقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم یا نه بهفوات کنتوری ومانند اول که جایش نقاد یافتی وعطای او ابلقای او بخشیدی در میان نهم وخود را برده ونقص آن متوجه سازم البته چنین خواهد بود لیکن مختصر در مقام بگویم که کید مجتهد الزمانی مانند انیاب غولانی نماید پس بداکه مخاطب چون استدلال بر نفی امور شرعیه والا دید همت علیا بود تقسیم امور را القا میفرمایند تا برای متاخرین خانوفی بدست آید نه نفی که حضرت پیغمبر صلعم علیه وسلم بر بسیاری از امور با صحاب کرام مشوره می فرمود حالانکه عقل فراست وقوت قدسیه ایشان بغایت قصوی رسیده وبنهایت علیا انجامیده لاجرم علمای اهل هم نوشته اند که هرچند انحضرت احتیاج باین امر نداشتند لیکن بطریق مقدس تفنین قوانین شرعیه را اتباع وشیاع بود تا بدین روش زندگانی کنند ودر مهمات امور خود را ازین طریق معذور نپندارند ودر کین سیرت مقرر شده سلف انتظام امور را نهم نگسلد اگر خلیفه ثانی کار سیاست بدن وانتظام امور بدست او بود چنین فرماید چگونه این کلام باوعده حضرت ملک علام مخالفت نماید معهذا برای رعایت ترتیب اعتبار اولیت وثانویت وقس علی هذا غور وفکر در موعود هم درکار می باشد وانجا که مقصود کلیت وتعمیم ست هر قدر که درین باب تاکید فرماید بهتر جا خود دست واگر غور نمائی البته مورد آن بشیر خواهی یافت یا چیزانم که بحسب مجمع شروط وشوری در امور چگونه بخلاف موعود ست هانوا برهانکم ان کنتم صادقین **قوله** ونیز جناب ولانیابت الخ **اقول** جائیکه تخلف جناب مرتضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی ناکثین بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای مالا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله ست جناب ولایت مآب امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح بخاری ودیگر محدثین اهل سنت باوجود بیعت ابوبکر نموده وظاهر ست که بمقتضای حدیث علی مع الحق والحق علی ما دار فلک از ان نفس سوء محال ست پس لاجرم ترک بیعت تا بحدیث دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود وجوابش در دفاتر طوال باد له تحقیقه والزامیه نموده اند شاه که

قوت مجتهد الزمانی و قائد دین و سائقین او و دفع ان و انی نتواند شد بیا بی جواب ان طرفه انست که جناب مخاطب در کتاب
صواعق از جمیکی و نصوص سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکرده اند که ابواب و فصول و امثال این کتابها موجود است برای
تبیع آن روایات که جناب امیر دیباوی خلافت صدیق بیست فرموده اند و فضائل صدیق را بیان کرده اند همچنین نیز بسیار هم
بلکه اگر آدمی غور کند بگوید و است که چون جناب امیر خود فتوی و هند که هر که سخنرانی از اجماع شود رد و او باطل خارج منه فان ابی فقاتلوه
فانباعه غیر سبیل المومنین کلام فاحش الی خواهد بود شیعه را بزبان خود کرده امور یکه مجتهد ذکر میکند و قبل ازین و انبیتی
و بعد ازین ترخواهد آمد که قول جناب امیر که انفاشتیه بنی النبا بس لنا احادیث صحیحه بنویست صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد بجانه
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیده عبد الله بن سبا را آب داده
بدامت و نا عاقبت اندیشی حضرت کرمانتعالی عما یقولون علوا کبیرا قائل باشند با مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عزوجل
در گذشته که بهیچ امری تامل نمیکردند و باستناد نمیکشتند رجوع از امری مخالفت با مرتبه ایشان داشت باین جهت
ندامت نیز داشته اند خود شاهدین منع البلاغت از انکسان که تشیع انها از کتب رفضه نرمی آید و مجتهد جالشی و فرزنده
دلبندش ایشان را تزکیه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در انچه تعلق با مور دنیا
دارد مدعی شده اند دکتوری هم در هفوات بلیه خویش بیان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقاش گذشته طرفا نگ
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و مناقح
ماسح متقدم می باشد و نه لازم آید که بسیاری از مقبولین لسانی که مدکس ازان در کتاب شوشتری مفتری منتف اند طاعن
نباشند پس به بیشتر تفویض بعد تسلیم در نگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند تمام اخبار متناقضه بزبان آوردن و نه لازم آید خلاف توشق و هم کردن
بر کتاب ابو صیکه در حقیقت فارخنی مکمل است کما مر مفصلا و سجی مبسوطا و نیز لازم آید مخالفت تقصه که تارک آن بنص حقاید صدق
تارک عبارت شمرده اعاذنا الله من ذلک **قوله** و بر تقدیر ثانی الزام **اقول** تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر تبیر عالتوان گفت که نایب
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موجود بخلافت تواند شد زیرا که از تقریبات صاحب مجالس المومنین و همچنین باز
از تصریحات مولف لوامع و مانند ایشان خود هست که آنمزدوم که زمام ریاست تامور و دهور بدست شان بود و حضرات ایمه اطهار
کرونیاز دائره تشیع بیرون نهاده و ملان مالک عظیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل علل الشرایع و امالی و تالیفات رطل بلوق هویدا است
و حالانکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبت ها گشتند و هنوز مسعود و مداح اند چنانچه بسیارات مجالس المومنین
که در صدد تبرا جمع بین نقائضین قلمی شود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بجمیع کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعوم شیعه موجود بوعده الهی باشد
و زیر افراد مذکور اندراج باید معذلک در همین منبع یکی گذشته که مقبولین لسانی باوصف لعنت کردن حضرت شیعه پیروان
حبیب قلبان اهل بیت رسول ربانی و اعتبار کیدت عبد الله بن سبای صنعانی کما مر تفضیله بزعم
رفضه از حضیض زمین تا اوج آسمان برین رسیده اند و با وصف تخالف و سه تبرا شیدن

نزاشیدن مرتبه شان تالی مرتبه ایمه هدی گردیده و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شدند کمافی البحار وحیات القلوب وغیرهما وحالانکه راه ریا و سمعه برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشته وحصول زخارف دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر مذهب رفضه اشرار مستبعد نباشد و هرگاه یزید پلید نزد مجتهد الزمانی با ائمه نصایح و ستایش گر امید انی مورد ترحم بود و خلافتش نزد او بهتر از خلافت مهاجرین باشد پس معاویه بن ابی سفیان که کارش باتفاق علمای شیعه و منهم مجیب الایضاح کما سیجئ انشاء الله تعالی بدان درجه کشیده چرا میعاد خلافت موعود نشود و حال اقوال شیخ ابن حجر مکی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید مذکور شده تازه تر آنکه مجتهد خود اعتراف دارد که خلافت براشده و غیر راشده منقسم است کما مر و اگر در خلافت معاویه اندرون خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد باری از مجرد اسقاط خلافت است اگرچه بکتب معاویه مکتوب باشد مطلبی بر منی آید یعنی خلافت راشده برای معاویه بثبوت نمیرسد فان العلماء اجمعوا علی ان العام لا دلالة له علی الخاص بل بدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین و رضای حضرت رب العالمین و اقامت شریعت متین و رواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامه جاودانی اقوم معجزات رسول یزدانی بثبوت پیوسته و از توریت و انجیل بدائع و مناقب ایشان کزرع اخرج شطاه بتمثیل و تفصیل عیان گشته و میان این مرتبه و خبر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرقی است مثل فرق حدوث و قدم و بودن بائنی است مانند وجود و عدم و هر کس که تفرقه نمیکند فیما بینهما لایق خطاب علما نخواهد بود کما لا یخفی ۱۲ و انچه گفته بلکه اگر بنظر انصاف تاریخ ماخوذ است از رساله که مرزا کاظم علیشاه صاحب در رد و جزو بجواب همین آیت استخلاف نوشته اند و ایشان در حقیقت از محدثات جاسعین بیاض علی ابراهیم خان بی سواد برگرفته اند در زمان سابق رد و قدح آن بالمجمع بعضی از احباب بنجز در بعمل آورده بودم لیکن بسبب موانع تبیض آن معطل ماند و در بیاض موجود چیزی کم که چون در آخر زمانه خلافت دنیا نصیر یزیدی رد و بدا یا مخالف آن تمکین دین است که در آیت استخلاف موعود گشته فان الواقعات النادرة کالمعدوم عند العقلاء قال الله تعالی فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ بعضی گفتند که این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین چیزی دیده میشود که پاهای بسیار دارند تا آنکه بهزار پا موسوم گشته اند و جمهور مفسرین در تعیین بجوابش میگویند که این حیوانات نسبت باقسام ثلثه کمتر در قرآن مجید مذکور است نادر اند والنادر کالمعدوم قس علیه ما انچه کلام در ان جاری گشته که اولی بحکم ندرت و شذوذ دو هست فاند دفع مرة واگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعه شهادت خلیفه ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شهید کرد تمکین دین کجا باقی ماند و انمعنی از هفوات کنتوری علیه ما یستحقه ابو منصور میرسد و نتیجه تکذیب حضرت شیر خدا کما اشرنا فی صدر هذه المقالة البتة و ثمره تکذیب امور دین بر کنتوری و هر کس که پیروی او کند انطباق می یابد فالله التحجة البالغة والحمد لله علی ذلک و قیاسد مر غوغم شیعه در مسموم ساختن امام حسن از افزودم که امیر المنة والدین صاحب صواقع و امثال او بروایات معتبره باثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از یزید شقی صدور یافته و محدثین و متکلمین همین منقح کرده اند که یزید باعث این زهر گشته و اهل نفاق را از مرد و زن بر نیکار بر گماشته پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویه بن ابی سفیان حسبارتی بیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق این بابست

زبانی بعضی از اہل کلام اداشد فیلتنیه له ہرگاہ بر تقدیر احاطہ کردی حرفی چند دیگر در مغلطہ مجتہد مرتب میکنم کہ منطق الشفا
شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا ہمچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی و قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینک حاضر است
و دلالت بران دارد کہ خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانہ این دو کلی کہ
کہ تہذیب خوانان ہم ازمان بدان دارند کہ ہر جا کہ خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است و لا ینعکس و از کلام مجتہد مقام فہم
این تحقیق بر آمد چہ در شق اولی کہ خاص بود برای مہاجرین اولین یعنی اخص اصحاب سید المرسلین ابو بکر صدیق ہم
خلیفہ شد و ہم فاروق و ہم ذی النورین و ہم ابو الحسنین و در شق دیگر کہ عام است و منتہای احتمالات رد نقض است بعد
ازانکہ بدعوی خلافت صاحب الامر کہ حال ترو تازہ شان عنقریب می آید ہمچو ترین عجوز زبونی می شوند خلافت موعود
در پدر و پسر یعنی معاویہ و یزید منحصر میگردد و ہل ہذا الا مخالفۃ اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات انا قصین
خدایا بگیر مجتہد بر اجتہاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچہ اجتہاد با وصف توسعہ کثیر در مذہب
امامیہ تا بحدیکہ عقائد الفہ و اقوال فاسدہ پیشوایان خود را کہ تعلق داشت باصول و الہیات عقائد آلیات ہم زیر اجتہاد
گرفتہ اند کما سیجئ تفصیلہ انشاء اللہ تعالی محصور شدہ در ذات پدر و پسر از مجتہد فانی و زبانی ہمین است حال خلافت
رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدان ماند کہ یکی از ملتگان مرید خود را امید وار کردہ بود بتودیع اسرار طریقت
و کشف استار حقیقت و او مدتہا انواع خدمتش کردی تا روزی این وعدہ را بتذکیر آورد فرمود لیشونکہ ہر چند چرو بیم بر
بسیاری از اساسی مقدسہ آمدہ مگر مورد انوار ہمین سہ میم است کہ نام مولی او محمد و مدار بدان مصدر گشتہ و یا خرگفت کہ
امر دیگر ہم کہ تعلق باین دقیقہ دارد خواہم فرمود باز آن مرید شب و روز بتجدیدش مشغول شد گویند ہرگاہ ملتگ مذکور
بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا تا رازی دیگر کہ منتہای اسرار است بر تو القا کنم و آن اینست کہ ہر چند غور
و تامل بکار بری باز ہمین سہ میم را بابی کہ تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور ست یعنی مکہ و مدینہ و مکن پور
بالجملہ محو حیرتم کہ حصر خلافت در معاویہ و یزید غیر از نکتہ بر اسرار ملتگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملی دیگر بخاطر فاتر نمیرسد
اما ہیچکس از خلفاء اربعہ رضوان اللہ تعالی علیہم مصداق شروط و قیود آیت استخلاف موعود با وصف این عموم نتواند شد
تا خلافت مثل اجتہاد این پدر و پسر یعنی مجتہد الزمانی و فانی دران پدر و پسر محصور گشت پس یکے بر یزید و مصدر مجتہد عنید
و شاید کہ مجتہد بنا بر حصر خلافت بذات معاویہ کہ لفظ فیکون ہو مصداق ہذہ الآیۃ باضافۃ ضمیر فصل بران دلالت دارد
برین اصول شیعہ میگذارد تفصیلش آنکہ اسباب واقعہ کربلا بسیار است چنانچہ از مجالس المومنین و مانند آن توان یافت
و بر ہمین امر علمای شان بنیاد نہادہ اند کہ شیخین بانی مبانی آن بودہ اند و شک نیست کہ امام حسن بعضی سبب تمہید اند
کہ از روز خلع خلافت بنی امیہ ایرین امر مسلط گردانیدند و با وصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچہ قول
شہید کربلا لو جاءانی بر روایت صاحب کشف الغمہ کہ حال تبحر و تحقیقش بر زبان مجتہد عنقریب معلوم خواہد شد دلیل
بران است و ہر کہ چنین باشد یعنی سبب ترتیب ذبح امام حسین رض را ازمیان بردارد البتہ ایمانش قوی خواہد بود فیکون
معاویہ بعد السم مصداق آیۃ الاستخلاف علی اصول اہل الخلافت آمدم بر حال یزید پس بدانکہ نزد اہل حق اگر کفر

متخلف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او با وجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
فکیف که روسای دین از اول عهد کردش دمنع باشند معهذا اثبات امر یقینی که او وقت نزول این آیت موجود بود
خارج از دائرهٔ امکانست اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در مبحثی بتفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه بر یقینی که نزد
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود و هو فی صدر البحث موعود پس اینست که برادر متکی ارکه اقبال در مقابله رشید الملک میز
نور الله ضریحه بعد از عبارتیکه در مجلد اول دانستی دلالت بران دارد که خلفای راشدین هرچند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام بالاتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
با وجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المومنین و بنای سب و تبرای ازجناب و اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر عناد با
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذه الدواعی جناب امیر المومنین و امام حسنین بر خلافت اینها صبر و اطاعت
تبقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و بخیه بر روی کار افتاد و دین محمدی جهاراً و علانیه مخذول شد که هیچ محرمات
زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد چنانکه اشعارش بر این شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سر زده صبر
غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انگارند مثل حال یزید میبود همه ائمهٔ اطهار با خلیفهٔ عصر
همان میکرد که امام حسین با یزید کردند انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الاایضاح و این عبارت صریح دلالت بر آن دارد
که زمانهٔ یزید بدتر از زمانهٔ خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه و رنه جناب امیر هم جهادی نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید خلافتش
ازان پیداست و هم از بحار بمذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و با اینهمه دانی مجتهد الزمانی بنابر
عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از آیت کریمه این بزرگانرا خارج میگردانند
و استخلاف موعود در ابدات معاویه و یزید محصور مینماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای سه انچه دانا کند
کند نادان ۵ لیک بعد از خفت بسیار ۵ مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
الفاظش در انمقام اینست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تقیه میفرمود و تطبیق این تناقضات درین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تامی گفت که بهتر بود خلافت
یزید مبنی بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافهٔ خاص و عام هویدا شد و بدتر بودن خلافت
یزید از هر کتاب که در دینیات بالقاب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنابر عداوت دین و اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میداند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب الایضاح و تنزیه وغیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که بر اصول و اظهار ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بود لیکن

هرگاه اصول فضه از اغاز تا انجام متناقض است حال آنچه این هاست که بر هر طلب یا بس دست می اندازند و وقت قیل و قال خود را نزد علما رسوا می سازند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادت تشش از میعاد استخلاف بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین و ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه زبیل در باره فاروق مرتضی واقعه شهادت باشد کما اشرنا و لیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر وعده خلافت در معاویه و یزید درست شود غرضکه مثل مجتهد الزمانی هیوده گوئی بنظر نمی آید الا ان کس که از خرمن فیض او با بزرگانش بوجه من الوجوه خوشه ها چیده و بصحبتهای ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میرسم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت است چنانچه خود مجتهد بعد ازین خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی سوید است و شارح صحیفه سجادیه از اکابر خود نقل کرده که و الظاهر انا ماموزون بقراءة فی هذا الزمان و امرنا بجودة لنا الزیادة علی ما فیه پس شما انهم گریست از اختیار شق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص و العوام و بر دوم باید که خلافت او محصور شمارند در ذوات آنان که امامین ابلاغ اسلام زهر دادند بخنجر کشتند که مناط استحلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد و ایمان شمر بسبب کونی الاصل بودن و خط انوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس و جلاء العیون عیانست تکلیف کثیر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را بکشتن امام حسین با قصی الغایات رساند و صدق قرآنا اگر تمسکه عند الله تقلعه بر تفسیر ایمه چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب ذبح پر ظاهر است و هر گاه ایات قرآنی و احادیث خاندانی بر عزم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تیمم تقیه در هر ساحه مهم خواهد رسید تکلیف که مثل مجلسی اول در روامع و غیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از هفتاد تاویل دریغ نباید کرد و مخفی نماند که بر اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت اهم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور میشد از تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصا مجتهد فانی جدید للاسلام بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفه و هند بایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات مثل عبد العظیم اصفهانی صاحب تفسیر حسنی را انچنان از هر طرف زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از وهی بدهی میگریخت و خود را بدجها متواری میگردانیدند و دیگران بمقتضای مثل مشهور که نایای داری مگریز و از کوفه هند بر خیز بپای لنگ گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نوردیدند و جائیکه امن یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه مجدی از ایشان صدور یافت که روزه دران زمان مید اشتند که آتشش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقا و بعبادت خاص و طاعت مخصوص مجدی مشغوف شدند که معاذ الله از مر شر خدائی هم نوبت گذشت و تمکین دین بفضه بدان مرحله رسید که در راه محرم بگوجه و بازار این شهر جز دشنام صحابه مهاجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسد که حضرت خضر و الیاس پیران عثمانیان دانسته یا نسبت شنیدن احادیث جسد انبیا نسبت بائمه هدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیمه خلفا گردانیدند و کثرت شیعه انچنان مشاهده میگردد که قریبی از شیرمال همانا استخوانیست برای بسیاری از چنگال او متبدل خوف با من بدنسان پدیدار گشت که کافی کلینی امور و علل شیخ المشایخ صدوق از صندوق تقیه بدر آورده و علی رؤس الاشهاد

میخوانند و اخبار ای قرآن علی جده مثل سوره نورین و ولایت را بر عرفا تلاوت میکنند و عبارات خطبه شقشقیه را در مجالس
و محافل بر زبان میرانند و مانند شتر میر قصند و دعای صنمی قریش را بر ملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش می آرایند که بیت
بتی دیدم از عاج در صومنات ۞ مرصع چو در جاهلیت مناب ۞ بخلاف صاحب الامر که هنوز در سر دایه سر من رای نشناخته از ایشان
یافته نمی شود و هر چند ذکر جمیل ایشان در افواه خاص و عام شهر افتاده لیکن بطور شریف ایشان بدین عنوان رو داده که گاه گاه در موسم
بهار از بطن بارشاه جمجاه نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر میپوشند و بدولت سرای بادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار
و گلعذاران هر دیار است بانواع تنعم پرورش می یابند کما اشرنا فی الدیباجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای لغایت
عن الابصار الحاضرة فی الامصار کمانی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای شیخوخت
پس معاذ الله که بحضرت صاحب الامر راه یابد اگرچه سر شریف از نهار گذشته باشد بر خلاف آیت کریمه یا ویلتی ءالد و انا عجوز و هذا
بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب مگر در رساله خواص ائمه ندیده که عمر امام هر چند بالوف کشد بگر حقوق ناز اچون جوانان ادا میکند
گویند متعه بزعم شیعیان بلا تناهی رسند روزی جمشید دریافت که پیرمردی دعجوزه عضوی سلیم ندارند و بنکار
مشغول اند پس در روضه حیرت فرو رفت و بغلامان فرمان داد تا برو دی نزد پای تخت بادشاهی حاضر آورند پیرمرد لقمه ثانی و زبان
گلوخی پیشکش نمود بادشاه فرمود که چنانچه هر دو را متوقع حاضر کردند تا بخانه رسانند و زر از سخت متحیر بودند که بادشاه با اهتمام تمام
طلبیده و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب باصواب دادند و گفتند که
علت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمه پیر اشاره بود که تا چیزی نخورم رغبت
انکار دارم و جواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم انیست حال رغبت تا بقوای ایمه هدی چه رسد اما گمان
طفولیت پس هرگز گرد آن مگرد زیرا که خاتون حکیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن
خاتون جدا پس بصورت مردان کامل یافتند و نشناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکند
در کتاب حق الیقین بعد از انکه از خاتون حکیمه قصه ولادت حضرت صاحب الامر بشد و مد آورده از طهور معجزاتش و منور گشتن زمین
و آسمان از نور شریفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش و باز گردیدن بعجلت هر چه تمامتر الی غیر ذلک من العجایب
و الغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوف که در هر چهل و زیکم تبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل و او را نشناختم تا بفرزند برادر خود گفتم که امیر و گفتست که مرا میفرماید
که نزد او نشینم فرمود که این فرزند من حجت است و خلیفه من بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب قصه وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از
یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفلی گندم گون
پیچیده موکشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس با سبت که من سزاوار ترم نماز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از زان جوانی کامل بود که دانستی هنوز فراموش
نساختی اما گمان پیری و ضعیفی پس بدین کتب معتبره شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کمن کشتی وهمچنان تازه ٭ بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسپ از جوان کرده ونیزه را بدست گرفته
اراده کارزار مصمم فرموده ونتیجه این امور را البعد ادنی غور توانی دانست که امنیه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه وانات نیست
ونیز محافظت مکان که عم بزرگوارش در سر من رای غصب نموده ونیز در مقابله سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند بظهور رسیده وقتیکه برادر معظمه اش مصائب ومحن برخت کما فصل فی البحار وغیره چیزی ازین آثار پدید نیامد الغرض
بیان واقعه بمقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور عرفا مدخلی در آن تواند بود اینست که علمای شیعه کتابی
نوشته اند للسلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است وچون کتاب مذکور درین ایام بهمنوا عقا استبر
حکایتی ازان درینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجه سمعت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قسیم برای ما روایت نمود وگفت که منزل شخصی
که او را عاکر گفته میشد واز قواحی کوفه در بعضی از راه ها که از انجا سواد کوفه نمایان میشد بودم دران اثنا ذکر قائم گذشت پرسیدم
که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هرچه خواهی بگو گفت قافله از قبیله بطی بکوفه آمد از ما غلات میخریدند ودر میان
ایشان مردی بزرگ بود در سر قافله ایشان وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتیم که از خانه علوی ترازو بیار تا غله را بکشم
آن بدوی گفت که در نزد شما علوی بهم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آینه علوی آن بود
که ما در بیابانی از آب ونان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سه صد نفر سواره یا خبری کم بودیم بجهت امر فرار نمودیم روز
در بیابان از آب ونان ماندیم وگرسنگی ما بمرتبه شدت رسید در اثنای بعضی از ما به بعض دیگر گفت که بگذارید باین اسپها تاریکی
بهر کدام از ما که تیر خورد آنرا بکشیم وبخوریم وبدین ایسپندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر با سپ من خورد گفتم
انداختن تیر این بار غلط افتاد باین ماضی نمیشود پس بار دیگر انداختیم باز با سپ من برسید آن اسپ نزد من بمزار دینار
می ارزید واز بسیار دوست تر بود آنگاه گفتم مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن برداریم زیرا که تا این روز
صید آتی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم وبسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود روانه شدم وبدانسو
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که همه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی واهل تو کیانند گفت من مملوک مردی علوی هستم که درین بیابان
سکنی دارد این را گفت ودر رفت در اثنای رفتن ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم وگفتم که مژده باد شما را بخیر
وخوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم ناگاه خیمه در وسط بیابان دیدیم ازان خیمه مردی صبیح الوجه
که از همه مردان زیباتر بود وگیسوهایش هم تابناکش میرسید بسوی ما خندان وشادان بیرون می آمد نزد ما باستاد چون گفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم آنگاه کنیز فرا صدا نمود وگفت که آبکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجوان یکی را تا نهاگرفت ودست خود را بران گذاشت بعد ازان بما داد وآن یکی را بدین نهج نمود پس همه ما
ازان دو کاسه خوردیم وسیراب شدیم لیکن از انها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم آنگاه
خودش برگشت وداخل خیمه شد وطبقه کوچکی که طعام دران بود در دستش بدوان آورد وبر زمین گذاشت ودستش را
هم بران گذاشت وگفت ده ده نفر بیائید وبخورید پس همه تا بدین نهج ازان طبقه خوردیم وسیر شدیم بخدا سوگند هر آینه

برکابی تعریض نهایت وچیزی ازان کم نگردید وگفتم که فلان راه رامیخواهیم آنرا بما نشان دهد گفت بخدای شما سوگند هرآئینه آن راه نیست واشاره بشماراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه ازو دور شدیم بعضی ازما ببعض دیگر گفت که شما ازاهل درک برای کسب معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن ازدست دادید بیائید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم ناگاه دو فرقه شدیم بعضی ازبنمینی نهی نمود وبعضی دیگر امر بعد ازان راههای بهم بتاراج آن متفق گردید پس برگشتیم وقتیکه آنمرد مراجعت مارا مشاهده نمود کمرش را بامکر بندی بست وشمشیری برداشت بگردنش حمائل ونیزه اش را بهم برداشت وبر اسب شهبر سوار گردید وسر راه را بر گرفت وگفت نفوس قبیحهٔ شما بد ترست از قبیح برای شما کند گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان نمودی وجواب قبیحی برادر کردیم ناگاه مارا چنان ترسانید که بدلهای ما رعب داخل گردید ازپیشش برگشتیم وروبهزیمت گذاشتیم دران حال خطی سیاه ما وخود کشید وگفت بحق رسول خدا سوگند میکنم هرآئینه احدی ازشما ازین خط بگذرد مگر دنش رامیزنم پس بخدا سوگند هرآئینه ازپیش او بادلت وخواری مرجعت نمودیم بخدا سوگند هرآئینه علوی حق همان پیرو بود که مادیدیم نه آنانکه درینجا هستند اما آنچه نوشته که ایمان خال المومنین آلجم ایمان معاویه ایمانی است چنانچه بقای او تا آخر عمر وتفصیل آن در وقوع وتحقق واقع است الاجرم از نهاد در بیت موعود نتواند شد خصوصاً چون دیدهٔ بقای او تا شهادت حضرت عمار بر افتاد باقی ماند بزید جناب مجتهد هر قدر که برای او سرسپری کنند بوجود سابق نزیبا می نماید وحال تسلط او واستخلاف مانند آن قبل ازین مفصل گردیده فلا نطیل الکلام بذکره لیکن اینقدر عرض کردنی است که مراد از ممکن وتسلط در آیه کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران ومنعوبان است یا بالعکس هذا را سنخ فهمیده باید گفت ورنه لشبیه احاطهٔ آتش جهنم است بر مجتهدین شیعه ومقلدین ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلائق چنانچه پیشوای ایشان را اتفاق افتاد نظم مانصیحت بجای خود کردیم ۞ روزگاری درین بسر بردیم گر نیاید بگوش رشت کس ۞ بر رسولان بلاغ باشد و بس اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول همه اش بر مجتهد وارد هست نه بر مجیب مصیب که برای ابطال خلافت یزید لبقا بصارت العین نوشته واکنون کتاب ازالة الغین او رد وصد حز و لقالب تصنیف در آورده ۞ اقول اما آنچه نوشته که حضرت امیر آه ۲ ۞ اقول این افاده تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است واتباع هوا حس نفسانی وخطوات شیطانی پیدا نشد آنکه در ایام فرمان روائی نواب آصف الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر یا بعضی از رفقه متوطن کشمیر در بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ منهج البلاغة وتراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند القصه از بعض نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده برآمد ومعلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث مرتضوی که رضی در نهج البلاغت آورده داخل است ودر تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین انچه نقل کرده اند مطابق همان نسخه است که صاحب تحفه ازانجا نقل برداشته وحال قدوة الشارحین ازگروه متشیعین عنقریب مبین میشود که اکلام جناب امیر کرم الله وجهه را بهمین آیت استخلاف مدلل میگرداند وحاجا باین آیت ذکر میفرماید کما سیجئ ان شاء الله تعالی **اطراف امور انیست** که این مبحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه بشرح مذکور نزد شان نبود چنانچه باید در کتاب ایضاح مرتب فرمودند لعنوانیکه غبار اعتراض نفضه ازدامن تقریر استناد البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه پاک بفشانند وذرهٔ را از خس وخاشاک باقی نماند وآن کتاب بمطالعهٔ علمای رفضه خصوصاً ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی مخلصانش

کہ شریک فرمین یعنی سبحان علیخان بمقتضای الکفر ملة واحدة بودند در آمد و با این ہم مخالب لا ثانی خود را بنعال فرو کردند و دیده را
نادیده و شنیده را ناشنیده انگاشتند و حق آنیست کہ بر تردد و قدح آن مقدمی نیافتند پس باشارهٔ اجمالی ہم نپرداختند
و تلبیس و تدلیس را پیر خود ساختند اکنون عبارت آنمقام را باید دید اقول کریمهٔ وعد الله الذین آمنوا منکم
وعملوا الصالحات بعین بعض نسخ نهج البلاغة موجود است مثل نسخهٔ کہ فتح الدین بن شکر الله شیبی ترجمه کرده و عبارتش
اینست و من کلام له علیه السلام وقد استشاره عمر بن الخطاب فی التشخوص لقتال الفرس بنفسه و از کلام اخیر است کہ در مرو
در جنبیکہ مشورہ کردن آن قدوه اصحاب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربهٔ اہل فارس بنفس خود و این در وقتی بود کہ جماعتی اکثر
اعیان کفرهٔ کار مملکت خود را کہ در دست اہل اسلام بود تفویض میرد جرد شہریار کرده بودند و او بنہاوند آمده با طراف مملکت
خود فرستاد و مدد طلب کرد صد و پنجاه ہزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بست ہزار مرد بر او جمع شدند و او رستم بن فرخ زاد
را امیر لشکر ساخت و با انواع عاطفت نواخت تا بمحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفه اینحال را دانسته کیفیت آنرا در نامه ثبت
کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده بایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربهٔ ایشان
بعضی گفتند برای خود عمل نمائی و عثمان فی توابع او گفتند کہ رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد بحضرت
امیر کسیر فقال ان ہذا الامر لم یکن نصره ولا اخذلانه بکثرة ولا قلة وہو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وامده حتی بلغ
ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله ولله جنود من ارضه وسماواته وجنده الذی اعزه وامده حتی بلغ
عالم امد خالق علی الاطلاق بستقیم بر وعده از خدا تعالی او وعده غلبهٔ اہل اسلام است بسیار بسیار و ادیان و عدم خود و مسلمانان از اہل طغیان
عدوان حیث قال عز اسمه وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا
یعنی وعده کرده خدا تعالی آنانرا کہ گرویده اند از شما و کرده اند کارهای شایسته کہ البته خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب
و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنانرا کہ بودند پیش از ین یعنی بنی اسرائیل کہ زمین مصر و شام بایشان داده بود تا تصرف میکردند
دران ہر آئینه تمکن و ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را کہ پسندیده است و بر گزیده برای ایشان یعنی دین اسلام
و مراد آنست کہ او را بر ہمه ادیان غالب گرداند و بدل دہد ایشانرا پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت ربالعزت
بعد از اندک زمانی بموعده مومنان وفا فرموده و جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدایشان ارزانی داشت و امید است
کہ جمیع اطراف و انحای مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزهٔ تسخیر ملازمان شده شرع نبوی و متابعان احکام
مصطفوی در آید بیت و مبدم کیست کمال دولت خدام او ۔ عروسه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت ۔ انتہی و با قطع
نظر ازین غرض آنکه چون حمد و نحن علی موعود من الله اشاره است بسوی وعدهٔ الهی پس اگر بالفرض عبارت حشو قال

عزاسمہ وعد اللہ الذین عنوانی اخرہ در ہیچ نسخہ از نسخ نہج البلاغہ موجود نباشد بلکہ صاحب تحفہ از اطراف خود اضافہ کردہ باشد درین صورت این اضافہ او راج خواہد بود بیانا کو عد الله المشار الیہ فی کلام امیر المومنین را در اج را لاسیما در اجیکہ برای بیان ابہام یا تعین مرام باشد احدے از علماء نقل بل اہل عقل نیز خیانت در نقل نمیگوید فانظر وایا اولے الدیانہ الے ماجعل المخاطب المتدین من افراد الخیانۃ انتہی بالفظہ کاش رجوع مینمود مجتہد الزمانی بشروح نہج البلاغہ کہ بعبارت عربی بقالب تصنیف در آمدہ متبحرین شیعہ و معترف داد سخن دانی دران دادہ اند کہ این آیت دانی ہر ایت را در شرح کلمات مرتضوی مے آرند وجملہ سخن علی موعود من اللہ را بآیت استخلاف مبین و معین مسگردانند اگر کلمات ایشان را استقراء نمایم دفتر از مختصر مبسوط و اطول رسد لیکن در ینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی کہ در آغاز کتاب خود عہد موثق بستہ کہ حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی ورزد و مرتبہ تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقلا از کتب شیعہ برگذشتہ و در ینجا بلفظ قدوہ اشارتے رفتہ بشنوان ہذا الاسرای امر الاسلام لیس اصرہ بکثرۃ ولا اخذلانہ بقلۃ وبنہ

علے صدق ہذہ الدعوی بانہ دین اللہ الذی اظہرہ الی ان قال ثم وعدنا بموعود ہو النصرۃ واہلہ والاستخلاف فی الارض فقال وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آہ وکل وعد من اللہ تعالے بمنزلہ عدم التخلف فی خبرہ انیست حال علمائے طائفہ شیعہ مثل کاشانی و بحرانی بر گمان این بادیہ پیمای جہل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاہت کیش کہ خیانت بکار بردند و آیت استخلاف را در ینمقام دخل دادند و ہم جا بجا این آیت را در امثال این مقامات آوردند چنانچہ مطالعہ شرح مذکور بران گواہ ست اکنون معلوم نیست کہ در بارہ ایشان مجتہد الزمانی چہ زبان درازی و دراز افشانی خواہد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواہد آورد غلط گفتم و از دائرہ اعتدال بیرون رفتم چہ برای او روایات بسیار است درین خصوص ہم از جار الانوار و ہم از حق الیقین و از منہج المناہج کہ حدیث فاطمی عبارت ازان ست وہ واللہ کہ الحق آنرا معتمد و صحیح دانستہ باشند فرق اینست کہ لفظ خاین و مانند آن رہ روایت اہل سنت بطور طعن و تہمین ست و در حدیث جناب عرش قباب فاطمہ زہرا ام الائمہ النجبا بطور قطع و تعین چیجای آنکہ در نقل آن کسی از فضہ اختلاف نکردہ بخلاف الفاظ روایت مسلم کہ بعضی بعنوان دیگر ہم روایت کردہ اند کہ نص در ینخصوص نیست کما لایخفی فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی ہفوات ہولاء الاشرار و جواب روایت کاذبانہ را بہ بسط تمام و تفصیل بالاکلام عنقریب خواہد آمد انشاء اللہ تعالی **اطرف آنکہ** بخیال حیوان غیر ناطق وقت تحریر انیم نگذشت کہ چون حضرت امیر نص فرمودند در ینکہ دین عمر رضی اللہ عنہ و خلافتش دین و استخلاف الہی است و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفوی ست پس البتہ استحقاق فاروق نزد اہل دانش و بینش عالیشان اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت غرا و تحریم متعہ و ترویج غسل بجای مسح پا و شنیدہ کردن

فاطمہ زہرا و غصب ام کلثوم و ظلمہای دیگر بسبب نفوس معصوم و گمان ہر کہ در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی ہنوز
ہنوز حالت منتظرہ میرود چہ خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی است و او بشک و ریب باجماع قریب
فاروق را خلیفہ خود نگردانیدہ و زینہار کسی توہم نتواند کرد کہ جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند
بدیگران نزاز خلفا فانہ خرق الاجماع بلکہ چون او را موعود دانستند دیگر از الطریق اولی کما اشتہر عند السفہا
و در اینجا ابحاث دیگر ہست حرفی از ان اینکہ من در مقام باعتراف مجتہد مقام بر سالہ قدیمہ این عبارت نوشتہ ام
کہ مع ذلک فعلیت امامت شان بہ بیعت اہل حل و عقد موید گردیدہ و غلبہ و استیلای اہل اسلام بر کفار نگونسار
بحدی پدید آمدہ کہ بنیان سلطنت کسری و قیصر درہم شکستہ و معنی استخلاف الہی در ضمن آن مطابق وعدہ صادقہ
قرآنی جلوہ ظہور گرفتہ چنانچہ حضرت امیر علیہ السلام نیز باعتراف بآن فرمودہ اند تا آنکہ در کتب شیعہ مدون گشتہ
این ہمہ عالم بعد از پیچ و تاب مجتہد و چرخ و بازی و گاو تازی او ہنوز بر جای خود ہست زیرا کہ جناب امیر در کلام خود دعوی
استخلاف الہی و تمکین دین متین و رواج این مذہب کہ در وقت فاروق بود بالیقین فرمودہ اند خواہ این آیت داخل
باشد در حدیث آنجناب خواہ نباشد پس انہمہ سخن سازی و شعبدہ بازی کہ جناب مجتہد بر روی کار آورند و دست
تشبث بدان دراز کردند چگونہ قادح عبارت بندہ تواند شد کما لایخفی و بر دعوی خود کہ غلط فہمی از مجیب صدور
یافت کدام دلیل قائم تواند کرد بالجملہ بعد از ملاحظہ عبارت نہج البلاغہ کہ دیگر ادعای مکابرہ نفسہ باطل شد و آن
اینکہ علمای ایشان ہمیشہ بر خلاف مذہب جناب امیر کما مر نص بر خلافت خلفا طلب میکردند و ہرگاہ بنص مرتضوی
این بنیان مرصوص باشد و خلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود و نور علی نور گردد طلب نکوز از عجائب
مقامات باشد و لنعم ما قیل فطع سالما دل طلب جام جم از ما میکرد ہ انچہ خود داشت زبیگانہ تمنا میکرد ہ خدایا
مگر قائل شوند کہ ساقی خمخانہ معرفت یعنی حضرت شاہ ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرمودہ حل مشکل نمودہ باشند و بریں تقدیر معاذ اللہ امامت و عصمت
کجاست کما لایخفی علی من طالع کتب الشیعہ **قولہ** بر اصحاب قلوب صافیہ و ارباب عقول زاکیہ مخفی و محجب نماند کہ
علمای حقہ اثنا عشریہ الخ **اقول** واقعی کہ جناب مجتہد الزمانی سخنی خوب فرمودند چہ انچہ در مجلد اول از ین کتاب
فراہم آوردم و ہر چہ درین مجلد در لباس تالیفت می آرم برای تصدیق دعوی مجتہد دلیل شافی و برہان کافی و حجت وافی است
مع ذلک مباحثیکہ در طعن لتینی آلفا گذشتہ و در ہمین اوراق نوشتہ ایم بملاحظہ آن مثل الشمس فی کبد السماست کہ علمای
شیعہ مطاعن و مثالب خلفای راشدین از کتب معتبرہ اہل سنت و جماعت ذکری نمایند بلکہ بمتواترات اخبار پست
میزنند و نادلالت آن قوی نباشد بمجرض استدلال نمی آرند و بمعنی یکہ مسالکہ کتب کلامیہ علمای امامیہ نمودہ کالنور
علی شاہق الطور در کمال انجلا و ظہور ہست و عنقریب در مقالات آتیہ از کلمات مجتہد غافل انیقہ لایاب و بالاخوانی
نشان دادہ تبکذیب این شیعین ہوا جس شیطانی می پردازم و اگر کسی را اطمینان قلب منظور باشد باید در مجلدات
بحار و حیات القلوب و حق الیقین و تصانیف صلی و درازی و شیخ مفید و غیرہم نظر کردن کہ در ہر کتابی ثابت کردہ اند از کتب معتبرہ

اہل سنت وجماعت کہ خلفاء خلافت حضرت مرتضی غصب کردند بلکہ رسن بگلوی مبارک محکم بستند وتا دار الخلافت کشیدند ومحسن راسقط کردند وحضرت زہرا را تازیانہا بعد از تہمتیکہ از بیانش عرش عظیم مرلرزد زدند تا آنکہ شہید شد وقرآن مجید را ناقص نمودند وآنچہ باقی ماند آنرا خراب کردند وام کلثوم را بخانۂ فاروق بردند الی غیر ذلک من المطاعن البسیر واقعی است کہ آنچہ عجیب مصیب نوشتہ ووضع وافتراء العلمای امامیہ نسبت کردہ سخت بیمعنی است واول دلیل برین امر انکہ خود علمای امامیہ بمقتضای مثل مشہور یعنی آتش زدن وآب پاشیدن درین مطاعن گفتگو دارند ومیگویند کہ ہمہ خلفا در قرآن مجید ہیچ تحریفی بعمل نیاوردند واین کتاب ہمان قرآن است کہ بر خاتم پیغمبران بی زیادت ونقصان نازل گشتہ بلکہ ترتیبش نیز حجت است وحضرت محسن ہرگز سقط نشد واز بطن مبارک حضرت زہرا فقط حضرت امام حسن وامام حسین از اولاد ذکور پیدا گشتہ اند وہرگز ام کلثوم را غصب ننمودند بلکہ حضرت امیر دختر نیک اختر خود را بعمر تزویج فرمود وخانہ حضرت زہرا را نسوختند الی غیر ذلک چنانچہ در مجلد اول از تصانیف ثمانینی وطبرسی وشروح شرائع وتصانیف حلی وتالیفات جالسی وہفوات کنتوری واینجا تا شہیر متکلمین ومحدثین رفضہ بسواری اخس حیوانات وسیہ روئی ایشان روبروی ہمہ کائنات عیان شد قال اللہ تعالی لِيُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ

قولہ بل الی آخرہ **اقول** اگر این عبارت می نوشتم مشعر میشد بوقعیت مطاعن خلفای راشدین حالانکہ مخالف نفس الامر است زیرا کہ از کتب معتبرۂ فریقین مناقب جلیلہ ومراتب نبیلہ این بزرگان بجای خود ثابت است چنانچہ نمونۂ آن گذشتہ وبعض دیگر آید انشاء اللہ تعالی

قولہ بالجملہ الخ **اقول** گواہی ابن ابی الحدید کہ تعدیل وتزکیہ او را مجتہد فانی در کتب خویش مدعی گردیدند برای جناب چگونہ درین مناظرہ مفید واند شد کہ روبروی ماند کور میفرمایند خود مطالعۂ ذو الفقار وبحار الانوار وکلمات بسیاری از شیعیان روزگار با وصف استتار این اسرار بر تشیع او دلالت میکند وآنچہ جناب مجتہد فانی در کتب خویش افادہ نمودہ اند مطابقۂ دلالت بر دعوی عدل وداد ونصفت ورشاد او دارد پس ناگزیر شد کہ آنچہ او در تصانیف خویش بگوید ومضرتی بمذہب شیعہ رساند در شرح نہج البلاغت باشد خواہ کتاب دیگر بر معتقدان وکاسہ لیسان او کہ شیعہ باشند حجت بود نہ آنچہ او خلاف اہل سنت نویسد بر اہل سنت حجت گردد چہ چنانکہ دانی درین رسالہ تشنۂ المبانی تصریح میکنند کہ اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است نہ نفع خود وبنیاد بر جدل می نہند فکیف بمجتہد درین عبارت بعدالت وانصاف شیخ مذکور اشارہ می فرمایند کما ستعرفہ مفصلا انشاء اللہ تعالی لا جرم بحول وقوت الٰہی ما را میرسد کہ بمیدان مصارعت در آئیم وکلمہ بل من مبارز در بنیاب ہم بزبان آریم وگوئیم کہ ابن ابی الحدید در شرح کلمات طیبات حضرت مرتضوی کہ ای معاویہ بیعت من بر تو ضرور است زیرا کہ اہل حل وعقد گردانیدہ اند مہاجرین وانصار بیعت با من نمودند آنمردم کہ بیعت کردند با ابوبکر وعمر وعثمان ومشورۂ خلافت برای ایشان بود خاصتہ ہر کرا برای امامت بردارند موجب رضای الٰہی است واگر کسی منحرف شود بالا در صورت اصرار باید تقاتلہ کردن وعید شدید برای اوست انتہی محصلہ صاف صاف گفتہ کہ مذہب شیعہ از بنیاد آمد وآنچہ در مذہب خویش ساختہ وپرداختہ بنیاد شیعہ بران نہادہ بودند کہ امامت از جناب خدا ست وبرای آن طریقی از بیعت اہل حل وعقد نیست باطل شد پس ما را نظر بعد ازین

والنصاف او کہ مجتہد الزمانی ہم بدان قائل گشتہ و بدرستی چنانچہ دلستی علم برای ان نہادہ و فقارہ نواختہ تو انیم گفت
کہ للہ الحمد کہ مصنفین و عاملین این مذہب را مستحدث و باطل و خلاف ثقلین میدانند و کلمات حقایق آیات
مرتضوی را کہ مثل رضی امام رفضہ در نہج البلاغہ آوردہ بود مخالف این مذہب اعتقاد میکنند اما آنچہ ابن ابی الحدید
مذکور بحق معاویہ گفتہ یا حجتی نخواہد بود اینک اسفار معتبرہ مثل تحفہ اثنا عشریہ حاضر ست کلام او از دائرہ حجت بر می آرد
بلکہ چنان مینماید کہ حالش بد تر از دیگران است عبارت کید لیست سوم باید دید کہ شخصی از علمای مذہب و بعضی از فرق
شیعہ غیر اثنا عشریہ نام برند و اول در حال او مبالغہ نمایند کہ وی از متعصبان اہل سنت بود بلکہ بعضی از ایشان
گویند کہ اشد بود بعد ازان از وی نقلی کنند کہ دلالت بر بطلان مذہب سنیان و تائید مذہب اثنا عشریہ نماید تا ناظران
بغلط افتند و گمان برند کہ این ہمی متعصب با وجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد
و بران سکوت چرا میکرد مختصری صاحب کشاف کہ تفضیلے و مقرر لیست و اخطب خوارزم کہ زیدی غالی است و ابن قتیبہ
صاحب معارف کہ رافضی مقرری ست و ابن ابی الحدید شارح نہج البلاغہ کہ تشیع را با غتزال جمع نمودہ و ہشام کلبی
مفسر کہ رافضی غالی است و ہمچنین صاحب مروج الذہب و ابو الفرج اصفہانی صاحب کتاب الاغانی و علی ہذا القیاس اسہار را نیز
در عداد اہل سنت داخل کنند و بمقولات و منقولات ایشان الزام اہل سنت نمایند انتہی و بریں مقدار اکتفا می کنیم چہ
در کتاب اردستانی فضل امرای ممالک جنوبی اینک موجود ست کہ از جملہ مطاعن او یعنی عمر رضی اللہ عنہ اینکہ ابن ابی الحدید در
شرح نہج البلاغت از مطاعن او شمردہ و گفتہ کہ تطہیل حد خدای تعالے نمود چہ مغیرہ بن شعبہ زنا کردہ بود الی آخر الطعن
المذکور انصاف باید نمود کہ سنی چگونہ فاروق را نشانہ سہام مطاعن تواند کرد فکیف کہ فاروق در بارہ اجرای حد بر فرزند
خویش دریغ نفرماید اما حال شیعہ پس تالیفات ایشان امر نیست بدیہی علمای لکھنؤ مثل مزین و برادرش افہمین
و مہان صاف صاف نوشتند کہ منجم طوسی حامل عرش تجسیل در خاتمہ تجرید کار بند تقیہ گشتہ و بر نیقدر ہم چہ موقوف کہ
امام در فقہ الرضا در وقتی اظہار حق فرمودہ و در وقتی دیگر راہ استتار پیمودہ نعوذ باللہ پس او با جامع ست میان تشیع
و اعتزال یا فقط شیعی ست و علی ای تقدیر کلام مضر او بر شیعہ حجت ست نہ بر اہل حق کما لا یخفی و اگر بر تقدیر فرض محال
بہ ثبوت رسد کہ معاویہ برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرد باری بیاسنگ مکاید و افترائات
عبد اللہ بن سبا نتواند رسید و از یہا مثل ہند لیست نہ سو سند کی نہ ایک لمار کی یعنی در گرگہ ہزار مطرقہ بر سندان
زند بر ایک ضرب آہنگر نتواند بود چہ او آنقدر اہتمام در وضع مناقب مرتضوی و تاسیس مذہب محدث نمودہ
کہ بلا ریب خارج از خواصہ البشری ست آیا حضرت مجتہد کہ چار دہ طبق زمین و آسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمانی
روشن ست مخفی تواند بود کہ افترائات او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منہج المقال و بعضے از علمای رجال از محققین
شیعہ نوشتہ اند کہ چون امیر المومنین بآن لعین دست یافت بار بار بسوی تو بہ دعوت فرمود و ہر گاہ اصرار ورزید و لوازم الوہیت علوی و لوازم دعوای آن باز نمود فرمود تا او را با تش اندا ختند ہر گاہ عذاب دنیوی نمونۂ عذاب آخروی گشت
تعرض ای او بآسمان بر بین دیگر نرسید کہ اکنون در الوہیت علوی الطمینان تام بحصول انجامید چہ مذہب کردن نبی آدم با شد

نامه جناب اقدس الهی هست اگر گویند از مختار کشی وغیره سوختن او بحبت اعتقاد الوهیت امیر در رسالت محل نیست
عیان هست پس رفض ولوازم آنرا چرا داخل مرادی گویم در مجلد اول باشماع تمام رسیده باشی که جناب امیر علی
روش الاشتهاد نکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین وحد وعبد افتر امفضلین خویش منفر
ورفضه آنرا برخوشامد مهاجرین وانصار وتابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او با لوهیت
امیر قائل نمیشد وخود را رسول آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را تکذیب خویش بحبت رفض وبتراد انسته عبرت گاه
خلائق که اصل مادهٔ خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان اورا بسوخت ودر هزار حدیث رفضه در بحار و تصنیف
حسن صفار وکلینی امام المحدثین موجود هست که هر که یذل اسرار ائمه باشد او قائل ائمه هدی هست بعده خطا ازین جهات رفض
ولوازم وعوارض آنرا داخل دادم باز بیاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بطهور میرسد که او را بسوختن بحبت دعوی
الوهیت امیر وبحبت اعتقاد در رسالت خویش از طرفه امیر کبیر پس معلوم شد تواردعلل بر معلول واحد ظهورا تلازم
مجوز ذکر رفض هست فکیف که او بادی این وادی باشد کما فی الکشی فاعتبروا یا اولی الابصار اگر رجعت من و مجتهد
در دنیا رود دهر وقت ظهور ریحان ریحانه منم وگریبان این مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دار وگیر بر رفضه میفرماید
که همه امیر ا لعبد کشته خون ایشان ریخته اند ودر نیقام کمترین انام از عبارات در روایات کشی که علماء رجال نام او را
ورد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند وموید انچه گفتم باشد پس بدانکه منقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود ویل برای کم دوم هست که افترا میکنند بر او البته قومی میگویند انچه نمیگویم ودر
قلوب خویش بیزاری میجویم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فروتنی مرتضوی ومزید عداوت ابن سبا عیان شد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب القوم ایضا روایت دیگر از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین ع فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیاوم آمد عبد الله بن سبا پس هر مو بر تن من خاست دعوی کرد امر خطیر را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر بکرامت وبزرگی نرسید مگر بطاعت خدا ورسولش وخود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کرامت وبزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا حدیث دیگر روایت هشام بن سالم هست که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد روبروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون بتوبه رجوع نمود
آنجناب او را بآتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستادهٔ امیر المومنین هست وآنجناب خدا هست که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بسامع حق نیوش رسید او را طلبیدند واو اقرار کرد ومدعی الوهیت علوی گشت وبلا تردد
روبروی حضرت امیر گفت که تو ئی خدا ومرا بر سم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه وسوسهٔ شیطانی است
که بتو القا میکند مادرت بماتم تو بنشیند هرگاه ابا واستکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند وتا سه روز تو بنه نمیخواستند

چون باز نیامد حضرت ادبا تش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داد که نزد او می آمد و التماس میکرد و امید انتقام
ازینها بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس ربوده و نشیب و فراز خداع
و کیدیت پیموده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون
و انتظام رابطه مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم
ملکوت و تیقن قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست
نمود که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی اعور نمونه آن تواند بود و سیجئی بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
و در آغاز احداث رو بروی تلامذه خود بمزید حسرت دست بر دست بیمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف
میگزید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص در بارهٔ او متش دارد است پس دیگران که بودند و کیستند
که با وجود او سر برآی خلافت شوند کما ستعرفه انشاء الله تعالی بالجمله اینچه آن یهودی خبث الباطن
در بیان اندیشیده و مضامین عجیب و غریب از ذهن خود تراشیده حقیقة بجائی رسیده که مزیدی بران متصور نمیشود
و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر معاذ
کسی را برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بدین و منافقین بلا عین در بارهٔ
اضلال مردم اندیشیده هیچ نباشد و بجوی نمی ارزد که منارهٔ بلند بدامن کوه الوند پست نماید کما لا یخفی بر
و گمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا موجب مذهب فرضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از هواداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص دام تلبیس
و تدلیس دادند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی
باید شنید بدایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بعین عبارت میرساند که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله
وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند در بارهٔ تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیارید
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما را پیدا کرده و روزی میدهی
حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوق شما مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امر قنبر را فرمود تا ایشان
با آتش سوخت و زنهار کسی ازین بلا عین از افراد مهتمان خود باز نگردند و معاویه از بقایای خویش هم ندامت بر کشید کما فی
کتب الفریقین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده و دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغلبا پیشوایان این رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش در آمدند و همه جهنم میگردیدند و الروایه للکشی ایضا پس بر مجموع آن بر دهم اختصار اقتصار و در
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند لیش مود بر لیشان
بزبان سریانی و تصریح نمودند که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بندهٔ خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند انت
یعنی جز تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه نمیکنید از این افترا ات و مقولات بخدا میکشم شما را پس زنهار نزد

لاجرم حضرت چند کنیدند و بیمه با مهیا کردند و ایشان را در ان انداختند تا در نیزار سوخته شدند و کسی از ایشان توبه
نرسید و در بیغام تو انگفت که ازین بحوی که مجتهد الزمانی زبانی جامع تشیع و اعتزال یعنی فاضل مرانی او اکردند بحای گردید
که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا بر گماشت بخلاف مایمان مذهب رفض که خود هم شان آنقدر باضلال خلائق
و تخریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رایج ساختند و برای وضع مناقب
جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت و غیره نقد جان در باختند پس کجا اهتمام
قدسی و کجا اهتمام ذاتی و آنهم بالاجماع و از وجود بنی آدم کسی را همچنین نشنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزار انکس
دادا ضلال دادند و دیده و دانسته باعتراف پیشوایان شیعه در آتش افتادند و بعد ازین بقول ایشان انهیم یوید المشهود
که ازینجا گفته اند که تشیع ماخوذ است از میوه و بیت و از لفظ بعد جنک جمل که در بنجدیث دانستی پی توان برد که ترقی
مذهب رفض بعد ازین فتنه هاست که این منافقین برپا کردند و در آغاز باعث بلوای مردم بر ذی النورین گردیدند
چنانچه از کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین عیان است و من در بنمقام محو حیرتم که ائمه بر قصه مثل اعور واعمی با وصف
دانستن اینمعنی که مناقب خلفا باهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجعول گشته چرا کتب و بینه خود را باین بدایع
و مناقب ساخته و پرداخته و اصعین و جاعلین خلافا لله تعالی و لرسوله مملو و مزین ساختند و در بلاد خویش بدون
تقیه و خوف باوجود بعث مثالث و ذمائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نمونه را بطور
برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان بعقرب نشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز
گرد این خیال نگردد که ادخنه و نوادر غلوی رفض منطفی شده و اکنون ازین افترات و بهتانها نامی و نشانی
باقی نماند نگر نشنیده که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلای معلی سر آمد اولاد معنوی عبد الله سبا یعنی علامه
کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کردند نگار بلاغت بسته
و تشیع خویش را باسرار تصوف مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بقالب ترصیع ریخته
هنوز موجود است و بآواز بلند میگوید و هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدابیر
عالم بدست حق پرست مرتضوی است و حضرات ائمه بترتیب معلوم و درین ابواب شریک اند و انتظام کار زمین
و آسمان بصوابدید ایشان منوط و بهرای جهان آرای این بزرگان مربوط است الغرض علی ائمه مذکور چه
هنوات ماند که مرتب ننمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد تا بحدیکه
هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
و چال جاهلان از پیروان ابن سبا و اتباع و اشیاع او از نیهم بدتر است و کثرت ایشان را در کرکوک و غیره حدی نیست
امیر دم غیر از کلمه علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند
عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آن عنصر بوم حال این گمراهان شنیدند بارکان دولت و مدبران
سلطنت فرمودند که ایشان را نماز و روزه مکلف باید کردن و خلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن باری

صران قوم را طلبیدند تا آنکه بعد مجاهده وسعی بلیغ تکلیف نماز در روزه بزبان قبول کردند و با ائمه در اعتقاد اموم
همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت و شوکت از گماشتگان جناب امیر است که او مردم را بگرسنگی و تشنگی
مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خرش در گل
فرو رفت درین اثنا شخصی پدید که در راه میرود فریاد برآورد که خدارا مرا بخشا و اعانتی بکن تا خر ازین بلا
نجات یابد باری این مسافر متوجه شد و باعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
نام دارید گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
که ما را بگرسنگی و تشنگی میکشی و خر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز ببند از پای شما یه دشمن و شما را مثل این خر
ازین تکلیف خلاص کردم این بخبر دشادان و فرحان بخانهٔ خویش مراجعت کرد و بدین مژده همه قوم را بمقرین
مسرت و شادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیا خر مکاید عجیب و غریب را بنیاد نهاد
و طرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع انگندند که هر کسی از خواص و عوام این فرقه بدان حصار منور متحصن است تا آنکه
خود کشی از اهل علم و دانش در کتاب خویش آورده و ذکر حال عبد الله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد
و اظهار موالات حضرت مرتضی نمود و آن غلو ها که در بارهٔ یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس از اسلام
بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود و اول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلا فصل و اظهار کرد در تبر ایشان
از اصحاب و حکم نمود بتکفیر مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبد الله بن سباست و ازینجاست که هر که مخالفت شیعه است
میگوید که اصل تشیع و رفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله اکنون انصاف بکن که آیا دین تشیع غیر ازین دو چیز
دیگر است که هر کسی بر همین منوال نسخ کرد و این دو چیز را درین مذهب اصلی العین گذاشت و هر چند بنیاد ظلم در جهان
اندک بود دهر کآمد بران مزید کرد و لیکن هر چه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را پیدا و رکردند و ائمه خود را بمرتبهٔ
هستی محدثات خود بنگارند زیر پدید و حرف مندرج است یعنی خلافت بلا فصل ثابت از اصحاب حضرت بشیر فند نیست موضوع
مذهب رفض که در کتب دفینهٔ خویش عوام رفض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیلا نمونه چند آورده اند که یکی
از ایشان در گمراهی خلایق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و آرزومند لقای او بود تا روزی
بمقتضای مصرع که یابند گانند جویندگان ۴ بابلیس دوچار شد و گفت میخواهم که کرشمهٔ ضلال و تلبیس خود
تو بنمایم تا داد قدردانی بدهم باری نزد مردم دهی آمد و گفت ایها الناس که شما بکارهای خویش غافلید و هنوز نمیدانید
که مردم ده دیگر عنقریب بر شما می تازند و مارا روزگار شما برم آرند ما مسافریم و بوعظ و پند کاری نداریم چون حال
آنمردم چنین دیدیم بمقتضای خیر خواهی از راه برگردیدیم و شما را خبر کردیم هرگاه ایشان مسلح بر تن راست کردند بسا کنان
آن ده همین خبر داد تا همدیگر قتال شدید واقع شد و رئیس هرگاه شنید که بیوجه باهم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد
و بقیة السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید و بانواع مذلتها گرفتار کرد و باز جریمهٔ سنگین گرفت

بن شخص ابلیس گفته دیدی که بیکدم حرف چه کردم و دادا از تو نخوهم ابلیس حرفی نگفت واشاره کرد بیا تا کرشمه خود نمایم
پس آورد او را بر سر جمعی از رهبانان که برگناه در مانده بودند چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی از ین قوم که رهبانیت و ترک محبت بن
کار او بود برخاست و بازنی پرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در جهان شب و روز بوقوع می آید و عجزا
ندارد و امر بدیع آن بود که بدو فقره چیست خون هزاران کس بریختم و بر سر بقیه قوم خاک مذلت بیختم ابلیس جواب داد که بعجز من
نرسیدی یعنی بنیاد عدم طیب و لادت از من بهست تا مثل تو بوجود می آید و افعال قبیحه را در نظر مردم می آرایند و از نجاست
که اگر نقطه آن دو حرف عبد الله بن سبا خورد کنی خواهی یافت که هر چه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای شرح و بسط
اقوال سخیفه و عقاید جیفه خود بکار آورند باخود از همین بنیاد است که آن چین گزاشته زیرا که مدار خلافت بالفصل مرتضوی بر نقیصه است
یعنی حضرت امیر شب روز غدیر امام بودند لیکن بیعت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا از جهت تقیه میکردند و در باطن ایشان را بهتر
بر بو بانبودند بلکه عداوت تا غایه مضمر داشتند و بتر از ایشان می نمودند سر گز بظاهر سبب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نقیصه
امامت خود هم بوجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه را بنگ بینند آنها نیز پرده داری میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام رسوخ داشتند
در همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقة در پی هدم بنیان ملت دین و تبع قریش و مشرکین بودند و بتر از ایشان خرورست این یکصد القصه
برگ و بار آورد که انبهه بحار با بر و فیض گل کرد تا انکه محیب الیضاح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تصریح مینماید که محرصت و
خرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند در آغاز مسئله افضلیت حضرت مرتضوی بر زبان آورند باز مناسب هر بهانه هر زبان
فتوی داوند داز تقیه و یکدست دست بر نداشتند تا انکه منجم طوسی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شد و از جمیت و بینی
و حیائی و شعی بسبب تقیه بیت فلاسفه دست بر داشت در خاتمه تجریدهم رعایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مومن واقعی
از دایره ایمان بسبب غضب خلافت بیرون نرفته اند و بحکم زیر همان قاعده تقیه اند راج دارد و بالجمله ظهور امام مهدی
منتظر ملونات و نگارنگی مختلط بودن تشیع مذاهب باطله پر ضرورست انتهی محصوله و نیمه اطوار مختلفه و انواع رنگارنگ
از همان اصول است که منشعب گشته انشعابات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر یکصد فضه نگاه کنی در هر کتابی نشانش میدهد
و در هر باب فصل آثار یکدست و نفاق هویدا ست بسبب آنکه عبد الله بن سبا هر یکی را تقریری فریفته و در خور استعداد هر شخصی یکدست بنفاق
آمیخته و از هر کس درباره احقاق مذهب عهدی موثقی گرفته و چنان در گوش هر کس دمیده که قوم فراشش در اختفا و استتار حجل گردیده
و لیکن بمقتضای نص مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه کما آورده الکلینی آن اسرار مکنون آخر از انتها بجا
قلوب بار گاه ظهور میرسد در ابواب کافی و کلینی و غیرانیچه منعقدست غیر از نقار بر غلاه چیست کیف حضرات ایمه علم ما کان و ما یکون
داشتند و هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقة خزینه چنین خزن فیض این
بزرگان اند علوم غیبیه القا میکنند و خدمت ایشان بجای آرند بعنوانیکه حضرات انبیای متقدمین متحیر اند و تمام قرآن مجید علیه تنزیل
نیست مگر نزد حضرات ایمه آنچه نزد مروان ست بیاض عثمانی است یعنی بی ترتیب و بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام و ایمه
جمیع اسامی شیعه و حالات انها و چنین اسامی و حالات ناصبین مفصل میدانند الی یوم القیمة تا انکه در احادیث مجلد اکسار و

والعام از بحار خواهی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولایتشده و حقیقة در مرتبه ولایتی بوده تکذیب میفرمودند
کرامات و ارواح مومنین دیده امام زمانه فرامامی متشیعین بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمه این بزرگان باختیار
خودی میزیستند و هرچند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت مهدی همه ایمه از انبیای متقدمین بلکه اولوالعزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بر تصحیح مجتهد حایری و حسام همین ست و حضرات انبیا بر مدارج علیای ایشان
بر اصول شیعه مثل بصایر الدرجات و عیون اخبار حسنه بر دند و هر یکی در بلاگرفتار شده و هرچه بر ایشان متقدم
گزشته ازین جهت رقمه دوین باب آنقدر غلو دارند که در علامات امام از کتب اینها بر نگام و استیعاب آن تطویل دارم
کتابی منفرد تالیف توانم کرد و گر بر دم اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود و
از پیش و پس اشیا ابرار می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند توحید الهی و نبوت
رسالت پناهی گواهی میدهد و متکلم می باشد و چشمش در خواب ست و دلش غافل نمیگردد و ملک با و سخن میکند زره
شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش انطباق می گزیند بول و غایتش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بهتر از
مشک اذفری باشد و الفقه مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند برابر انشقاق یابد و نزد او ست سلاح خاتم
انبیا ذوالفقار شیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل ست بر نامهای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
و هم جامعه و جفر که پدر جمیع علوم ازان مندرج ست و هم مصحف فاطمه نزد اوست پیدا و خدا عمودی ست از نور که در
اعمال عباد و جمیع امور ممتاز الیها و آنست انتهی مختصرا و آنچه در باره ولادت امام لاحق عوارض و غریب حجت امام
سابق نقل میکنم پیش از پیش مفتضح قوم بداند پیش ست این امور اعلی ما ولین و در دسای منافقین از غلو پیروان کشیده
و غلو را در تفویض و دعوی الوهیت ایمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ایمه آنست که هر علم ما کان و مایکون را
برای ایشان معتقد باشد و اینها را بر ابنا تفضیل و بهره از سهو ایشان منکر بود ملعون و نمالی ست پاره از ایمه در
تحقیق جهابذه علما قبل ازین در مجلد اول گزشت و از کلام دیگر اکابر در تند که در نیز همین حضرت مستفاد میشود پس همه بدان
قیل و قال نمالی شدند و ملعون گردیدند و مخفی نماند که بنیاد این تقریر که گوش کردی بر آن بود که از کتاب کشی
منقول شد و در افادات عبد الله بن سیاد شاگرد اش را گر بمقتضای کتب دیگر و مذهب امامیه جمع کنم رساله بر سهامی
باید علط گفتم کتابی ضخیم می شاید و هر کس که در کتب رجال نظر و لد و خوب میداند که هزاران از رواة این فرقه غالیانند
و بسی از شیعه ان قدر علو کرده اند که مصاحبین امام را هم در مرتبه الوهیت سهیم انگاشته یعنی سلمان فارسی و مقداد
و عمار و ابو ذر و عمر بن امیه ضمیری شریک کارخانه خدائی گشته اند و بمصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب بابلیین ست
و کتاب تلخیص بران گواه ست همچنین کتب دیگر کالا یخفی علی الناظرین و این رواة که الثابتون السابقون
اولئک المقربون در شان آنها ست چنانچه اجلاء روضة المتقین در کتاب تلخیص و مختار کشی بران گواهی میدهند
همه ملاحده دوزناوقه اند که حضرت ایمه ایشان را بسبب کذب و افترا میرانگی حضور نزد خویش نمیپذیرفتند و همه لعنت برای ایشان

میخواند نگیرد یا وندارد که ابو بصیر که هم مرسد بست بروایت مختار کشتی سکان باو جاز ایه علیهم السلام بدهن و گوش او ستا شیده نه
وزراره شقی را علمای طایفه فقط استه نام گذاشته اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه ترا مینست که بر حضرات ایشان نظر میکرد
کردقت مختار نماز عصر بغروب آفتاب بست و کشتی هم این قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و ازان مقام این امر پدیدست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکند تا انکه آفتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف راوی را بر گماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و ان شقی زینهار قبول نکرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر مرا بدان مامور فرموده باشد و ازینجا احد لامرین بر ثبوت رسید افترای ملعون بست
اضلال بحضرت معصوم و چون ثانی باطل ست اجماعا معین شد بنا علی هذا اکنون ای شیعیان بسا و زراره را کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما معتبری بودند و صحت روایات خود را بر فراک ایمه می بستند و حضرت امام صادق راز محدثین و
مبدعین قرار میدادند و هزاران هزار مطاعن خلفا وضع میکردند از شهید کردن حضرت حسین او منهم کردن بزنا معاذ الله
چنانچه مجلسی شقی و قبل کثرة الایمه او غیر او و دیگران گفته اند و بار ها دانستی که در تقلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
بد بدی و بدان را نیکی یاد میکردند و مناقب مثالب بمقتضای هر بهار و خزان پیدا ختند و از ره روایات دیگر
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص در ین باب نموده اند که این ملعون را در اختراع مسایل و اقرار نمودن ایمه
اهل بست و احداث بدعتها ید طولی ست که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و بنده عرض میکنم که از همین بست جا که قوم رفضه او را
بالصدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده اند کا اشرنا الیه مرارا
هرگاه حال امام الایمه چنین بست مناسب نمود حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بر دن و دعوای غیبی برای
مردم بی سر و پا مجهول الاسم و الجسم تقلید شارح نهج البلاغت کردن که معاویه و اضعین قرار داده بود که مناصب
بسازند حالانکه کتاب خدا بین نیست و العجب کمال مجتهدین هنوز همین ست که چون خلافت بست متقدمین بود و بنیاد
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و علی کل الشهود دلیلش مسلط بود و مردم خواسته و دانسته که البته وضع مبنای
در اینجا معقول میگردد و بخلاف ایمه اهل بیت که در زمانهای خمول مختفی و متواری بودند و راه ترک و تجرید می پیمودند و زین کرین
این همه غلط دیرینه و حفظ قدیمیست که مجتهد جاهلی را تقلید صحیحی و امثالش پیش آید تا انکه مدت العمر درین ورطه خطر فرو رفته و هرگز
بساحل نجات نرسیده اند آیا حضرت مجتهد الزمانی وقافی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ایمه اهل بیت ندیده اند مجتهد
شعرای ما چین خود را بهزاران دراهم دونیز نواخته و کاه گوشه ایشان با فتاب همقرین ساخته اند از انجمله قصه قمر و فرزدق هم
زیاد ایشان افتاد که طعن الزناح آورده اند و بعد ازین میفرمایند که چون هشام این قصیده را شنید نصیب آمد و فرزدق را بحبس مکه مدینه واقع بست محبوس گردانید چون سید الساجدین بر این اطلاع شد دوازده هزار درهم در صله این قصیده
فرزدق عطا فرمود و گفت که ما را مضره رد ارد که زیاده ازین دراهم نزد من بود بعد ازین جناب مخیل الحواس در نقل نظم ملای
جامی عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته اند خاتمه ان بیست قصه مدح بوفراش رسید چون بدان شاه حق
شناس رسید از ورم بهران نکو کرد اشکر دعا لی روان ده دو هزار درکتاب و الفقار نگاه کردند که ایجز مجتهد زمانی نقل کرده اند شاه

شیخ مفید دلالت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت است که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانیکه بازید شهید شده بودند که دینار بوزنه آنها حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوهم از فضه گوید که کثرت خزانه امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت بجناب او سعادت خویش
دانسته باوجود عداوت بجناب او دوست میداشتند چنانکه قسم بسر مبارک او میخوردند مکافی تذکره الائمه پس تسلیم دهم این تعلیل را من قصه
دیگر بیاد ایشان میدهم که ایا سبب وقف بزعم شما بر حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت و اهل بیت واقفی را در کتاب مذکور بعداوت
یاد میکنند و حق تعالی بزبانش نگذرانید و اجاری می فرماید از کتب احادیث و فن تقفند مثل کشی و نجاشی و بحار و عیون اخبار که
جامع اکثر و کامل است عرض میکنم که اگر بیاد شما نمی آید که قدمای شما چون خزینه بسیار امانت بجناب نزد خود نگاه داشتند امانت
اولادش انکار کردند و بزعم شما واقفیه شدند و ان امام را مصداق سجان من الذی لا یموت دانستند تا بدین وسیله دولت
از زوال ایشان دل کنند یا بمثابه مجتهد و اولیای او نیامده که خویش صدوق در کتاب عیون کثرت مال بجناب او بروات یا شیوخ
مذهب خویش به لاتناهی رسانیده و از یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه بنود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر
شیعه در یوقت از مجالس المومنین و غیره خود پیداست پس این گنج را پامانی نباشد بالجمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد فضه ی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشتند راوی حدیث کریب بن عبد الرحمن است
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و مردم را بسوی او دعوت کردم مرا بین بردند و از پیام
رشوت ده هزار دینار فرستادند من بهیچ قسم تا آنکه بهرود شمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بودکه خان
و خانمان شیعه شایکان بود عثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاه بانی میکرد و هم شب و روز بخدمت کنیزان گلرد یا من بودی پرداخت تا نوبت بجای
رسید که امام رضا از شاهده و استماع این امور خونجگر میخوند و آخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند و بهمگر تقریرات بسیار و
مراسلات بسیار بوقوع آمد حالانکه ایشان را توجهی بدینانبود و بسبب حمایت صدوق حرفی از آن نیست که پدرم مرد و مال او تقسیم شد
باید که اینهمه را بمن دهی آن بجنت نوشت که اگر پدرت نمرده و ترا بخیری ازان نمیرسد و اگر راست میگوئی مرا اضرر نکرده بود که
دیناری ازان بسبب تو دفع کنم و کنیزان را او بودند و در نکاح من درآمدند و اگر خبر این دو قاین دیگر را بشمار و اسامی او قفیه را
بر زبان آرم دفتر طول انجامد بهار عفران زار کشمر وقتی بهر کس تمام دوچار صد کتب دیگر از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من آید بعد ازین فرد نمیماند که تحقیق کند این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که فضه ایشان را حسود و شمن قرار داده اند و
کنیزان صاحب جمال مثل اچه جیان باصطلاح اهل الکهنو شکار فرای خوبان و هر چنانچه در دیباچه دانش نامه گذارده اند شیعیان
بی باک دست از دامن پاک بر نداشتند باین تقرب را هم خرما و هم ثواب پنداشتند و بچه تاویلات فرو نمیمانند و حضرات ایمه
در تفویض امانات بمقتضای علوم لدنیه غیر از زاده کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود و این کنیزان همینه تمثال که
مجتهدین را بارها بالزام داد مسلاح و تقلیل نوامیس شیعه را آموختند که بهیچ وقف نتیجه آن شد و بیت خواجه حافظ بیاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ و شیرین کارو شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را و ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که بعضای ما کثرت اسباب دنیوی برا صول فضه برای حضرات ایمه بود و ان حاصل شد آری هر فیکه

شرت مال و منال را از حد گزراند گفتی و شنیدنی باشد و در دعای خاطر نگاه داشتنی بود نیست که بر گاه چیزی بر ایمه مخفی نگردد و خصوصاً
اتفاق و اخلاص شیعه کما عرفت پس از پسر دل این خزاین کثیر و ان امانات لطیف بدست بچو تشخین حال علوم مذبذب سر ار لا یزیده علوم شد
و اگر آنرا از ان جنس قرار دهند که دهن سگ بلقمه دوخته معلوم شد و بر همه خواص و عوام عیان گردید نزد مخلصین خزانهای
غیر متناهیه حوا بدو و کاش بر اصول رفضه آثار ثوابهای لا تعد و لا تحصی چنان ترتیب میافت که حکمای اهل اسلام
تحقیق کرده اند بیت نخورد انکه ماند پس از وی بجائی پل و مسجد و چاه مهمان سرای و لیکن مزید ثواب لمعان نور حضرات
اطیاب بر اصول رفضه زوی اذ امامت اصرار بر کفر و از ندراست کانی جامع الاضداد از نجا دانسته باشی که خلفا
با وصف سلب این علوم در هدایت ضالین و جهاد و شمشیر کشی و تنبیه و تادیب کافرین و بدلیل منافقین و اعلای شعایر شریعت
و افنای رسوم جاهلیت چها کردند و بکمال زهد و قناعت و جهاد چیان زیستند که خود شریف ثمامیشی بران تعصبها که دارد
که اعتراف بان نمودن بلکه از کلامش عیان میشود کرد و زید که ورع اقتضا کرد ند کسی را در جنب ان وقعی نماند اما فساد با عظم که
بر علوم لدنیه در ترک و تجرید ایشان بر اصول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند و اشرت الیه مرارا حرفی نیست که شبهه
و منوندان چنانست که دیدی اگر این خزاین را در عین قصر و فناجمع نمیفرمودند سا نخه ردت که هزاران مومنین مذهب و قتضا
کردند و صراحة مزید گردیدند چگونه رو میداد و انچه مفسدهای دیگر بر این علوم مرتب شد اظهارش بوجه تفصیل از حد ادب ساست و لیکن
بشرط ابقای این مناظره تفصیلش بعنوانی منظور که گاهی هیچ کتابی ندکور نکرده باشم پس بر اصول دشمنان خدا و رسول رست ا
انچه پیشوائی کوران مادرزاد در حق سلاله دودمان اهل بیت اجداد یعنی ابو بصیر از فقهای امامیه متین ایشان در وقت امام صادق
گفته بود که چندین مسئل برای کل نواصب من ذلک و اگر بر اصول موضوعه رفضه با فراتر نهی دوا دبر گوئی بدهی هر کس
خواهد دانست که جناب سیده باجماع شیعه چنانچه از رساله تلمیذ حلی که در جواب مسئله می نویسد قالت الامامیه انها کذا عیان
میشود که حضرت فاطمه رضی الله عنها از فدک محروم ماندند و ارث فرنی قرار دادند و مدت العمر بر آن فدک زار زار گریستند پس برای عقیلین
امر توان خواند سبای خبر بودند از حال درون استیعاذ الله عما یقولون اگر انهمه زارنالها تا وقت وفات بر اصول اهل خرابات
عجب نیست زیرا که در آغاز خلیفه چهارم سعی که لمعان نظر نداده حتی که مصارعت نیز بعد از اجتماع نسبتی با شم سوی دار الخلافه برای
مناظره رد نهاده حالانکه ابو بکر صدیق بلکه دیگر راشدین نیز حقوق انجناب و دیگر اهل بیت از فدک تبقدیم میرسانیدند چنانچه
بحرانی هم بدان اعتراف کرده و در شرح نهج البلاغه فارغطی نوشته علی ما عرفت فی المجلد الاول مفصلا طرف امور انکه
بانهمه تاصیت و تجرد اصحاب امام کاظم کیچ از بی حرمتی دربار ناموس اکبر فرو نگذاشتند دشمنان اهل بیت از سر پرسنده
عثمان مذکور بهمت بر نداشته و در پوستین اهل حق افتاده اند امام اعظم ثانی ایشان هنوز درباره او ار متوقفند ست و لکن نخنی
لا نتوقف فی شانهم نفقه الله علی الفضائل و اعوانهم انیست حرفی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
برای جلب منافع خود لباس وقف ظاهر کردند و انجناب از خزاین کثیره و امانات لطیفه محروم و مشتند پس و قتیکه
ولیعهد شدند مردم انجناب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم سجاء بران گواه
است اما بر عطا فرمودن لکوک درا هم و دنانیر از خزاین مامون قدرت نداشتند و دریا دلیها نکرده اند و چه

حاتم طائی را جعل نه نمود و اند تمار البسر شیطان الطاق قسم میدهم کدراست بگوئید که دران وقت قلوب عامه خلایق بوضع مناقب
بدیع ایکه بوی غلو از ان می آید مائل گشته یا مدایح خلفای ثلثه که عوام خلایق امور را گمان نمایند و بدقایق کما ینبغی نگاه ندارند
بر جلوه ظاهری افتند و این تقریر را که شنیدی سخنی بود اگر بکتاب کشی و نحیر و روی هست آری توانی راست قطعا و یقینا که تمام
مردم بمقتضای کل جدید لذیذ با مور جدیده سخت مائل می باشد خصوصا امور یکه بسیار لذیذ می باشد و بجا اورد شان هم
ثواب دارد هم ثواب بود پس فواید بسیار این ملاحده و زنادقه را بر احداث بدعات که حرفی از ان شنیدی حاصل میشد تا بر آسمای
شهرت اهل بیت رضی الله عنهم ان مسائل محدثه را می انداختند بالجمله منقدمند مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میکنند که
گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از وی نمی گیرند گفت حال از من شنو
که حضرت جعفر صاحب تقوی پرهیزگاری بود و هیچ قوم جهال بر ایمه و محیط گشته و هر وقت بر او داخل می شدند و او در نماز
او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقتدا ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هر چه بست با میکردند
بمکذب و افترا بود تا بدان توسل و جوه معاش بسهم سانند و دراهم و دنانیر بدست آرند الغرض ایشان بر
محدثی و شکاری مطالب مقاصد خود می یافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل اوردند عوام چون افترا آت
می شنیدند باک میشمردند و بقبض انکار نمیمودند یکدو کس را از ایشان نام می برم مثل مفضل بن عمر و بنان و عجر فیلی غیر
اثبات مقدر کرا فترا نمود و اند که حضرت جعفر ایشان آموخته بزرگان خود رسانیدند که آدمی را معرفت امام
می باید بر گاه عارف شد باو حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابر است همراه هوا پرواز
می نماید و جهود آستان و زمین امام ست پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
بر امام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم از بهت دست از احادیث برداشتند و اصحاب را در حدیث
ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع ست از انکه بر زبان خود این را بطیل جاری فرماید بعد ازین کشی
حدیث دیگر آورد و حصاش انکه معاویه و اصحی میگویند که بر آمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
پس گفتم که بر دروازه مفضل ایم کر شاید شریک این ثواب شود باری همراه او سوار شدیم چار فرسخ زاده
از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گذاردیم و مفضل همچنان سوار ما نمایم بر سیدم که چیز اخواند
گفت وی گفت از نماز صبح فارغ شدم قبل از انکه از خانه بر آیم و از نیجا خدا آن محدثین پدید آمد که از
روایات این امام عالیمقام دست بر داشتند و در اندیشه افتادند و اینهم عیان شد که محدثین بر فضائل
که هر محدثی را بآن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله وظیفه خود ساختند باعث چه بود
و اگر بوهم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی محلی دیگر داشته باشد بنا بر آن عبارتش بعینها نقلی میکردیم
قال ابو عمر و الکشی قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی فی کتاب المؤلف فی اثبات امامة امیر المؤمنین ثبت
شریکیان اقوامیه یزعمون ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحدیث فقال اخبرک القصة کان جعفر بن محمد صالحا مسلما
ورعا فاکتنفه قوم جهال یغلون علیه و یکذبون علیه و یقولون قد سمعنا جعفر بن محمد یقول کذا و یحدثون باحادیث کلها

منکرات از ب موضوعات علی جعفر علیه السلام یتسا کلون الناس بذلک یاخذون منهم الدراهم و کانوا یاتون
من ذلک بکل منکر سمعت العوام بذلک منهم من بلک ومنهم من انکر وهولاء هم مثل مفضل بن عمر وبنان وعمرو
البنظم وغیرهم وذکروا ان جعفر حدثهم ان معرفة الامام یکفی من الصلوة والصوم وحدثهم عن ابیه عن جده
وانه حدثهم قبل القیامة ان علیا فی السحاب یطیر مع الریح وانه یکلم بعد الموت وانه کان یحرک علی المغتسل وان
الله السماء والارض الامام فجعلوا لله شریکا جهال ضلال والله ما قال جعفر من ذلک شیئا قط کان جعفر
اتقی بالله واورع من ذلک فضع الناس ذلک فضعوه ولو رایت جعفر لعلمت انه واحد الناس دوجه
بخط جبرئیل بن احمد الفاریابی فی کتابه حدثنی محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن وهب واسحق بن
عمار قالا خرجنا یرید زیارة الحسین فقلنا لو مررنا بابی عبد الله المفضل بن عمر فعساه یجی بمتاع والباب
قد استفتحنا فخرج الینا فاخبرناه فقال استخرج الحمار واخرج فخرج الینا در کب در کبنا فقطع لنا الفجر
علی ارقة فرسخ من الکوفة فنزلنا وصلینا والمفضل واقف لم ینزل یصلی فقلنا یا ابا عبد الله الا تصلی فقال
قد صلیت قبل ان اخرج من منزلی انتهی بلفظه وقبل ازین دانستی که افقه الفقهاء یعنی زراره وهو
شر من الیهود والنصاری عادت نماز عصر بغروب آفتاب داشته الخ ونیز مجتهد ازمانی وهر که گمان برد
که منشاء وضع واختلاق مناقب خلفا آنست که خلافت ظاهری بطرف ایشان بود بخلاف ائمه اهل بیت که در
خوف وترس بودند وبزر دست نداشتند ودراهم ودنانیر نداشتند وکامرانی نکردند ایا در کتب خویش ندیده اند که چون
ابو خالد کابلی خصومت حضرت زین العابدین فرمود باش تا مردی می رسد فردا مال اری طالب جاذبی برای
دختر خود بگو که من معالجه می کنم بشرط ده هزار درهم پاری پیغام امام باسخن رسانیدند ودختر تندرست شد واو عذر نمود
وکابلی بکمال حزن باز گردید بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه عود کرد ابو خالد بشرط نمود که مبلغ مذکور نزد امام فرستد
تا بمقصد خود رسید واین قصه هم در کشی بطول عبارت مندرج ست باختصار تمام آوردم صفحه اخلافت هم سالی
چند بدست مبارک مرتضوی ماند ومقبولین لسانی امامیه هم بقدر حوصله خود انتفاع تمام ازان برداشتند واو ترفه وتلذذ
بصحبت دلربایان وخوبرویان مثل عثمان بن عیسی که قصه اوهمین وقت دانستی واوند چنانچه قبل ازین در حال بعضی
از اکابر مرغوبی شیعه بجمله اول گفته شد پس چگونه عقل تجویز کند که گاهی این طالبین دنیا منت خشک بر اهل بیت
سید انبیا صلے الله علیه وسلم نهاده باشند واین مردم باوصف انجاح مرام ومطالب خود ودفع امراض وبلایا از خویش
چه معجزات وخوارق که رسانیده نمی کردند وعجایب وغرایب نمی دیدند مگر ناظرین ندیده اند رجال روضة المتقین ومانند ان
را که اخو ابو لبابه بیگوید که عرض کردم بجناب امام صادق ایا قدرت بر ابرا از انکه احیای موتی نماری فرموده دارم باذن خدا
واین راوی از شکم مادر نابینا زاده بود حضرت دست بر روی او مالیدند تا همه آسمان وزمین را عیانا دید والقصه اصحاب مجتهد استقرا
مجلدات نجار انموذند تا امید بندند که بعضی از خطایفه مثل حبر بغداد بود ند یعنی عجاب درزیر آدمی بر نشیند تا آنکه باعجاز حضرت
زین ذاتیان نجات یافته اند ومیانش و بنیقام ترک اولست جائیکه مجتهد مغلوب از بیت شود و دو بقول خود در بر نهند ذکر نموده این

احادیث و اخبار مناسب می نمایم از جهت این طایفه دون فطرت دست از دامن ایمه برنمیدارند چنانچه کسی از دوکان حلوائی
یا نانوائی هرروز هرچه دینار بدست می آورد کوشش و دهان و دیگر سوراخهای ایشان شاید باشد یا نباشد بالجمله آن
مردم که غیر از سحر کاری و شعبده بازی کاری ندارند هزاران کس بالبداهه و منصب همراه ایشان می شوند یکیک حضرات
ایمه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقة اختیار تام داشته باشند و هم بر علم کیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجائب غرایب دنیا
و بدایع بحقی و حل مشکلات تمام و دفع امراض و اوجاع بنی آدم و رحالی و اوان حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم از
شداند سر سام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و اشکارست و اردستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بحدیکه حضرت پیغمبر
بعد از شقایافتن در حق مرتضوی فرمودند ای علی تو الیقیناً زیادت دارند بر خلق بخصلتی چند از انجمله انیست که
مرضهارا و دردها را منقاد و مطیع تو ساخته اند و فیضه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از آن بر
سامعین و ناظرین بگذارم و فائده عمده دستش ندارد پس بسبب دفع مناقب و داد غلو دادن در شان ایمه حق باید در
شان غلطار از نیجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیا قرار دهد هرچه جای انکه معجود آسمان و زمین
گرداند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و همت از کجا یافتند که حضرات ایمه اهل بیت را باستعداد ذاتی
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هرچه از جمیع انبیا بظهور آمد نمونه از آن
امور نموده اند که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم مهمات ربانی قبل از همه پیغمبر آن بحضرت امیر آموخته
و از نجاست که تتبع نموده که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها بکرات و مرات از انجناب بحصول انجامید علی الخصوص
تشریف فرمائی نمیشد کما صرح بجمیعه الاردستانی فی کتاب الامامة و غیره فی غیره ازین بیان عیانست که منظمای مجتهدین رفضه
و سیر حیات کتب و اخبار اجلای ورع و اتقا بین حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاده و بهتر است مگر برای فریب عوام
خلایق انچنین تقریرات میکنند تا عیوب خانگی خلیفه پوشیده ماند اگر مبتدی عروان میدانست درین امر خاص رساله
تالیف نمیکرد تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر نمیشد و اگر وصف جا بلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی و غیره بزبان آرم
و سلطنت مملکت امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب ایمه هنوز امید بهت که از دیگران عشر
عشیر ان نیست و لهذا در هر خزان و بهار او هم قلم اعجاز نگار ایشان درین میدان داد جولانی میدهد و در تراش و خراش
ایشان الی الان بر طرف نمیشود چنانچه از جواب و راق ایضاح هم واضح است بوسع عامه شیعه و حوصله های ایشان در نیاب
ناظور صاحب الزمان خدا شاهد حال است که تفصیل آنرا رساله منفرده بترتیب و مردم از دیدن و استماع ان بحدی کنند که گاهی
قصه عمرو عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را در ده ارد ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود و نسبت بحضرت
امروز حضرت امام مهدی موعود را در حالت منتظره بحصول انجا میدهند عجب و خراب که بیان مترتب گردیده هست مثل غیاب عمرو
زیهار نباید دانست چه نقاب مطابق رعوسی مجلسی و از دستانی و دیگران از نمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
مهدی مزید ترای بشر و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بعنوانیکه هوش و حواس سامعین ازان پرواز نماید مثل فتح علی شاه و ایران بیک
ایران بزور فرمان و کی قباد و جمشید و سکندر بحرتش می امروزند بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

مناسات پندار دبلک برکشک آرد باعتقاد مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بلده مذکور از مجلد لسما بحار الانوار را
که مجلد چهار دهم است نشان میدهم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد از زر سرخ از یک باب تا باب دیگر میرسد یک فرسخ است و بر هر باب دو از ده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی که قوم
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازاران نتواند شد انیست حال طرف عرضش انچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد امجادش و حسن و سلوک ایشان با سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر معتبرین مذکور است آدمی را
را باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هر گاه سلطنت اما بیکه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد بجدیکه با امام منتظر نرود
رفضه ملقب است چنین باشد که حرفی را ازان بتوانشان و اولاد سلطنت ایمه را که بر لاف و گزاف این غالیان امام بالفعل
بوده اند زیاده تر از الوهیت خواهد بود گو از ذوات مقدسه شان و آیات امامت مسلوب باشد بعد انچه وقت رغبت
حضرات ایمه پیش آمدنی ست که ریاست هفت اقلیم با عتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشران نتواند بود و نیز البته
باید گذاشتن و انهیم بخیال راسخ نگاهداشتن که علمای اهل سنت و جمیع محامد مدایح حضرات ایمه سعی او افر بتقدیم رسانیده در قصه ها سایل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به الجلالی فی غیره الکند کره و غیره پس قیاس باید کرد که کرد و شیعه را
در جمع و تلفیق وضع و اختلاق فضایل این باب چقدر کوشش خواهد بود که انچه بیان خبار عجیبه غریبه مثل وگویند التمر بالنغ و النا
طور غیر طانع بخلاف خلفا که بر اظهار اهل خلاف و جلالی داشتند نه کمالی نه جنبی از اوصاف حمیده نه شمه اخلاق پسندیده
از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جاهل و بخیل و جبان و ذلیل بود ندالی غیر ذلک من الامور التی لا یناسب
ذکرها علی ما تقوهوا به و هزاران هزار دشمن ایشان در کمین نشستند مثل عبد الله بن سبا و دیگر مجوسیان اسعتا که برای محو
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات بخود را تا ظهور حضرت امام مهدی در صفحات روزگار یادگار
گذاشتند الغرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن و داد گذب افترا در مدایح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و در وضع دقائم و محو آثار عظایم اصحاب حضرت سرور انام کوشیدن کار روافض لئیام است
که مبنیا و مذهب ایشان بر کذب افترا افتاده و الحمد لله که اهل حق گاهی غلو اور باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند اما مسئله تفضیل شیخین بس هلاک امر دران است که این هر دو بزرگ را در کثرت مثوبات و اعانت سید کائنات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام ذاتیات امامت که ظل بنوت و سابقه اولی و غایت اهلیت دنزد
بر عاقل این مراز قبل و بیهیات تواند بود زیرا که ترتیب خلافت را ان بزرگان بر گزیدند که حق تعالی بگوای ایمه
کرد کلینی و غیره مندرج ست و عنقریب می آید مدایح ایشانست در صدها آیات قرانی وجود حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان وعده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس ست قبل ازین
گزشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغه عیان شد که ترتیبکه مهاجرین و انصار بر روی کار آوردند موجب رضای
الهی بود پس معلوم شد که زمینها از اولیت تا الیوم جنبی و ظلمی در آن نرفته و هرگز جوری و غصبی بدان متطرق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان باحسن
وجوه صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را باعتقاد اهل سنت راهی نماند و با آنهمه از کتاب صراط
مستقیم وغیره از تالیفات شیعه پی توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را بشبهه
مبیان فرموده اند و در آیت هم مقتضی آنست چنانچه گذشت و اظهار شیعه نیز اقتضای آن می کند که حضرت مرتضوی بنا
انکه مقتضای انتساب اعتقاد بحسن سیرت ایشان داشتند کمالات و فضائل شیخین بیان میکردند کما مر تصریحا فی المجالد
الاول فحسن تحکم بالظاهر و اما دعوی تقیه پس ادعای او راک فی القلوب است و مراد از شد و مد آنکه جناب امیر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که بعد از آخر هم زور راوی باعتراف رفضه سوید بن غفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص و افادات برقی از مخلصین انجناب بلکه اولیای اصحاب آن عالی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المغفلین یعنی ابن معلم حارثی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از نهضه سابق الاقدام است
سبب فترا با تباع خطوات عبد الله بن سبا چنان قرار دادند که این افضلیت باعث دانست که شیخین در اصل فضل
بجناب امیر تضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مقری و محدود شد و بر یکی از علمای طائفه برین بیان
میر قصد دمی نازد و حالانکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آمد که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را نفیضا افضل از شیخین می گفتند معاذ الله مقری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریفه روایت میکنند و نیمضامین از حضرت امیر و ذریت طاهره انجناب پس حاش لله این خبار از کجا بکجا بیرسد
مگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بجار فرموده انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعرفکم
بالکتاب و السنه و افقهکم فی الدین الی آخر الحدیث لطبوله بخطاب کسانیکه کمتر از شیخین بودند کما لا یخفی و قبل ازین دانست
باعتراف علمای رافضه که آنا نیشع مسئله تفضیل است تکلیف که حامل عرش تحصیل و امثالش در تجرید و شروح آن بهمین
این عبارت و بباب تفضیل مرتضوی بر متقدمین و بودن بان دلالت کنند هم علما و کبرهم حلما الی غیر ذلک من التعصبات پس فخر همه پیشوایان رفضه
زیر بصاف آمدند و از حد شریعت عزا در گذشتند خصوصا عبد الله بن عباس بر تصریح مجتهد الزمانی که عنقریب از و این
تفضیل در مقال سابقه خواهد آورد و از منبع المقال روایت خواهد کرد اگرچه بعضی از سفهاء در تسویلات نفسها سوخته زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و باجرای عجیب طریقت آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای زده چنین خرافات نمیچاپند که حضرت
امیر تقیه چنین فرمودند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقیه کردند از آنانکه جدید الایمان بودند در باره هم بعضی از عمارات
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این مسول نگریست که ایا امر مذکور از واجبات و عدم ان باعث فساد زمانه بود
زیاده بر این نیست که از مستحبات بود و باشد بخلاف تکذیب صادقین و تصدیق کاذبین تکلیف اجرای احد افراد اهل صدق و صفا از اضلال
مکلفین و القای مسلمین بر عقائد فاسده که موجب خلود جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعید از تسویلات قبیل
ابلیس خناس بدتر خواهد بود و اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و امیین مناقب تخشا قرار دهد بود و اما
دعوی استعداد خلافت برای معاذین اهل بیت رض پس جوابش آنکه اگر خلافت یعنی امیه بعد سال کشیده

است یقیناً خلافت عباسیه با همه مخالفت بلکه زیاده ازان رسیده معذا لبعضے بحبی محبان اهل بیت بودند که
هنوز مجتهدین رفضه در تبرا ازیشان متوقف اند مثل عمر عبد العزیز و تشیع عباسیان باظهار رفقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسے در حدیقه و غیره و نور الله شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بر تصریح قاضی در کتاب
مذکور و غیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه مے گرفتند و قبور ایشان
مے کندیدند و جثهای ایشان میسوختند و هر گز از زنده ازیشان مے یافتند میکشتند حتے حکایات بعضی از
ایشان و بعضی از تواریخ از نظر محقق هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک را می جستند و پیدا نمی بردند قضا را
مجنان خبر رسانیدند که فلانی در مکه معظمه است پس خلیفه که در پی انتقام بود بعجلت هر چه تمامتر بمکه رسید و مهمان
بندهای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شوم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را با یاران مردم بخوبترین وجوه جستن و بحجره ظفر بمطلوب نزد من آوردن بر اگاه این اهتمام شروع شد
برین کس که در حرم بود عجب حالتے رفت که بیانش صورت نه بندد اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد بعد ازان سر برآورده و گفت اکنیت حال من
که خلیفه روی زمین روبروی حرم نشسته و در ما بر بسته و موکلین عقوبت بخون من تشنه گشته حالیا برای خفظ نفس
پناهی نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلان بن فلانم بشنیدن نام زیاده متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود و حالا متعین انجا سید رسید فرمود هر چند پدرت بزرگان حر اگشتند لیکن اکنون با تو خبر نیکی نکنم و غم مخور که در
رهائی تو میکوشم لیکن هر ندائی که از دست و زبانم بتو رسد گوا کنی گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم بالجمله
باشاره سید بر خاست تا بر در رسید ند بر دروازه حرم که مرور مردم ازان بود سید بر دے اطراف عمامه او را بکردن و سر شر بیچید
و گفت ای فلان این وقت من بر تو دست یافتم راست بگو که چرا گریختی و ذر از من مے بردی و اشتر سواری نزد من نیاوردی
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و بوابین بیقین دانستند که این بزرگ جمال گریخته را گرفته و در پی انتقام
از و گشته پس هیچ التفاتی بسوی او نکردند تا این هر دو از ان هجوم و دار و گیر در گذشتند و براه افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی مردانی پای سید بوسید و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دینارے
چند بر آورد و فرمود مصلحت همین است که زر گیری و از همین جا بفلان شهر گریزی و بکسه بر گز اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد از انکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین امور
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نربایند سلمنا که بعضی از عباسیه بشذوذ و ندرت نیز متصف
باشد لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه تبصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در هزاران
کتابها مناقب اهل بیت جمع مے کردند بلکه تبصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را تعظیم و تکریم بالله
دست مے نشایند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگوید که در عقیده و تشیع راسخ بود و از نصرت آنمذهب مسرور می بود و لاجرم بوجهیکه در مجالس بسیم گذشته هوارد بهام
بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کمالات انسی بود با علمای اهل
خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره مالیدی و ملزم ساختی بان مسرور و مفتخر بودی و هشام
را جوایز عطایا مقرر فرمودی از نیجا هم عقلا پی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین افاق و برادران
شیطان اخلاق را که فحامت اعمال و شناعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود اصح الکتب
رفضه یعنی کافی جناب کلینی البته مذکور باشد این قدر نبوازند و تعظیم و تکریم شان پیوازند لاجرم دیگر روا
هم در جعل تلبیس و وضع ذمایم و مطاعن خلفا چها که نکرده باشند پس اهتمام ذاتی با تمام قسری آمیخته
گردد بلا از هر طرف عالم بر انگیخته القصه تا بید الهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند و
ازینجاست که امام رازی در رد هفوات دگاو تازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
مذهب ما رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب و افترای شیعه و مکاید الشان در هر طبقه و اقران
اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق با لحله غالب است و همه مذاهب منقرض یا
مغلوب اند فلیعد الحجه ابالغه بالجمله ازین مقام هم بر نهو واضح شد که سباب کذب و افترا و دگر مثالب
و غلو شیان ایمه و مویدات مذهب اهل رفض بجهات مذکور بیش از حد شمار بود و تکلیف که اصعین مناقبهم
بداند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ایمه باشند و غاشیه شکر گذاری و پرستاری بر دوش کشند
در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جای آنکه مفتریان نیم
بینند که سنیان دل و جان در بث مناقب اهلبیت خدائے نمایند و محدثین ایشان اهتمام تمام بکار فرمایند
و متوانند که بروهای و فایق مکاند انتشار عشریه که خبر خدای عزوجل کسے نداند بدرند چنانچه پدر بابویه مجلسی
و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتابها در مدایح ایمه پرداخته اند و باو مجلسی
تذکره الایمه ایشان را در بین ابواب بنسبت تشیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که اخوندی بلقان
در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و انچه دشمنان ضبط نموده اند
زیاده از دو ستانست و انچه پیکانگان ثبت کرده اند زیاده از شتایان ست الی اخره و بلفظه بعد ازین تبعد او
این کتب مشغول گشته و غالبا یکصد و بست کتاب را نام برده و سر العالمین ابو حامد غزالی با عتقاد او از اجلا
ست و چون دل دار ایشان و راز در کتب خویش یاد له ثابت نموده که زینهار کتاب مذکور از غزالی نیست کمانی
شبهات اشاعره بر آیت و امثال این مقام باید خواند کفی الله المؤمنین القتال و به یقین باید دانست که
بنیاد دین و ایمان ایشان بر همین لاف و گزاف ست بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی در حق خلفا و علما بست
تشیع نموده بغایت گفت شده و در شناعت صاحبر زبان آورده این عبارت نوشته که بلی راست میگویدان گیدی
چانیکه صدیق او باشد حیف ست که او نباشد و در امکان که فاروق او ساکن بهشت ملا و خوشحی ضرور دارد

وجائیکه گوسالهٔ یاشتر خراطنج وگاو نیز باید که باشد پس بروید که خوب رفته آید و اگر کسی آن مقام را بیند یقین کند که این نا فهیم
را استعدادی نیست که ظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق و دقایق او چه تواند رسید **اقول** وغیره فی غیده
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و متکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد مدلل
نمایم و از حقیقة الامر آگاه کنم و پرده از روی کار بتوفیق الٰهی برافگنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه
تر اینکه سر آمد رفضه در یده دهن یعنی مفصل فرمان روایان دکن در کتاب ما مت میگوید که ابن ابی الحدید در پیشی از
قصیده اش مذکور ساخته ست ولیس نکیر فی جنین قراره وفی احد فقد فرخوفا وخیبر یعنی تعجب نیست اگر ابوبکر در چنین
گور تخت که در احد و خیبر هم گریخته بود و از نجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیرا که نام آن نبی که دلیل بر مقصود بود بر زبان
نه بردند و نام مفتر لی شیعی بر دفتر زدند و اگر مراد شخصی دیگر از ست رفضه یا جامعین تشیع و اعتزال پس حجتی بر اهل حق قائم
نشد بلکه نزد هر زی مشهور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات امعنی که مناقب خلفای راشدین ساخته و پرداخته و متعین ست
حواس و هوش را بکسر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بدایح و مناقب ایشان در چار سوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآنی
پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذیب اولین و آخرین طالبه میشود انشاء الله تعالی **قوله** وغرض آه
اقول اگر بفرض رابر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بود باری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح
نظر افتاد که مناقب هر تصویر را بپوشند و در اخفای مطاعن خلفا بکوشند آیا تمامی رفضه را شکست بنکر خود منظور شد و کسی از ایشان
تشکر عمر دی موصوف نشد بلکه ظاهر است که بر عکس این هر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که وعاب مکلین را از حضیض زمین لغزش
برین بر دند و برای ابو جعفر طوسی مطابق تصریح محدثین و متقدمین مثل صاحب رجال روضة المتقین کری کلام بجهت غلو رفض و
یعنی مناظره با علمای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند قوله علاوه آه **اقول** حال متین و تقوای محدثین اهل سنت خصوصاً
بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی کتابه المسمی ببستان المحدثین نقلا عن
اکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شد و مادرش گریه و زاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت
داد ند که چرا گریه میکنی مدعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بینا یافت و کتاب او بدان درجه مقبول گشته که بلاواسطه
از روی او بود هزار کس شنیدند و بر تصحیح مجلسی در تذکره الایمه و بحار زیاده از سه صد هزار محدث از و مستفید شدند و حال
زید او بجای رسید تفصیلش در بستان مذکور ست مجملا اینکه سلطان وقت تمنا کرد که تعلیم پسرانش پردازد بخاری قبول
نفرمود بالاخر چنان قرار داد که وقت ندریس شان دیگران را بار ندهد بر نهیم راضی نشد و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی
الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد و بالجمله علما بحالش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا و دیگر
شهرها اخراج نمودند و خود بتاه و خراب شدند کسیکه این قدر رهزد ارد چگونه در احادیث تحریف کند و پیشی و کمی نماید و صلحای
امت آنچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت رد و کتاب او دلیل ست عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر ست دید که سید
خافقین صلی الله علیه وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راهی منتظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت بسبب انتظار چیست فرمود
انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکنیم چون خبر وفاتش شنید و تعزیتش کرد همان وقت منع شد که خوابش در ربوده بود

بیت تحریر ترجمہ و جلش بجناب میدیم و ذہبی مراتب خواہیکہ بزبدہ رسیدہ بود محمد بن احمد مروزی میانہ رکن و مقام دید کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمایند ای ابو زید تا کی کتب شافعی را درس خواہی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدہی پرسید کہ قربانت شوم آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر و روایات ثقات وارد است و قرائن این کتاب و روا قعات نائلہ مثل قحط و با و حل مشکلات تریاق مجربست بیاد دارم کہ در شاہجہان آباد یکی از معتقدین علامہ دہلوی عرض کرد کہ پدرم از دنیا رحلت چند دینار قرض دارد و بحال افتقار در شدائد مکروہ گرفتار گذشتہ فرمودند کہ ختم این کتاب باید کرد پس علما جمع شدند و فقیر را ہم درین سلک منسلک گردانیدند بعد ختم بہ بالین مختصر رفتیم و میدیدم و حال شاہد او را بچشم دیدیم در اثنای راہ بودیم کہ خبر رسید کہ جان بجان آفرین سپرد و چون چہار روز باشتداد کرد در مدرسہ علائیہ کور کرد آمدیم و بختم مشغول شدیم لعنایت ایزدی شدت و بار و با سخفاظ آورد از انجا کہ مجاول مکابرہ کیش لعبارات علمای اہل حق در یباب نظر نمیکنند در ینمقام نیز ضرور افتاد از کتب کلابیہ فرقہ امامیہ چیزی نقل کردن کہ ستایش و مقبولیت متحیرین اہل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسمعیل بخاری از آن برآید پس بدانکہ صاحب گوہر مراد میگوید کہ در میان علمای اہل سنت و در ازمنہ محدثین ایشان را یافتم کہ از فضائل امیر المومنین با نکہ مخالف معتقدات ایشان است ہیچ پنہان نکردہ اند و آنچہ بایشان رسیدہ روایت کردہ اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتہی کلامہ و مخفی نماند کہ ذہن باطلاق لفظ محدثین متبادر میشود بجا لعین صحاح و بخاری میانہ ایشان مثل آفتاب در ستارگانست کما ہو ظاہر لا ستوره فیہ پس صدور حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اہل حق خصوصاً بخاری از محالاتست تکیف کہ انوار لامعہ این فن شریف و برکات ساطعہ این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر و زینہا بکند و من درین امر متحیرم کہ اگر شیخ بخاری لفظ مبہم آرد بخاری از طرف خود چگونہ عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در حدیث افزاید پس ہر چہ شنیدند بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تقدیرات محتمل است کہ راوی در وقت تردد براو ایہام و عدم تردد براہ یقین رفت دلیل این معنی کہ شیخ بخاری الفاظ تلمذہ روایت کردہ بود و بخاری بنا در دیا بجایش گذاشت و گذاہنا و بد محتمد الزاماتی ست و از روایت مسلم بطور ندکور لازم نمی آید خیانت بخاری کما عرفت تکیف کہ بخاری ہم از جملہ بشر باشد و منزہ از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است انہم میتوانم گفت کہ بخاری شروطیکہ التزام کردہ در ان روایت نیافتہ و مسلم چون ان شروط را لازم نمیکرد بلکہ از میان بر می دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش مے آرد و اگر مجتہد مانند تسکی اریکہ اقتباس شروط بخاری را اجلا ہم نمیداند باری عبارت پدر را قرب مجلسے را در رجال روضۃ المتقین بہ بیند و دریابد کہ احتمال مذکور کہ تعلق بشروطش دارد و در بیجا جاری تواند شد و ان عبارت این ست وکان ابن ابی الولید کالبخاری من العامۃ یشترط شروطا غیر لازمۃ و ذکر مسلم بن حجاج فی اول صحیح شروطہ و اعترض علیہ بان ہذہ الشروط غیر لازمۃ و انی انجاہم بدریافت رسید کہ مسلم بعد از تالیف جامع بخاری کتاب خود را جمع کردہ و چنانچہ مجتہد بین المجتہدین فہمیدہ اند کہ عکس مذکور را ان مبادرست و بظاہر این امر در رسالہ مجتہد گذشتہ جائیکہ بزید انا قال ابن زبیر دانستہ لاجرم در ینمقام نیز توان گفت کہ قطع نظر از قوت قدسیہ کہ مجتہد دارد

برای مجتهد الزمانی در آئینه حق نما مدعی گشته و تاریخ دانی هم بانگاهی ریفع و مکانی منیع مجتهد الزمانی را حاصل است واین
تا خر از تر اجم این محدثین خود ظاهر است و از شروح صحیحین هم واضح و لایح کاش مجتهد رجوع میکرد بکتاب مستطاب تبیان
المحدثین که علامه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تالیف نموده و العجب که شروح بخاری و کتبخانه او بکرات
تمام جمع شده اگر بمجلد اول فتح الباری که مقدمه آنست رجوع میکرد و تا خر مذکور بر بصیرت میشد نعوذ باللہ من الجهل
والغباوة و بالجمله بخیال نمیگذرد که مخاطب باز عهده خیانت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایتها که دعوی
کرده برآید و بیدینی محدثین را ثابت کند بلی بی دینی و خیانت آنست که رهنی امام الایمه شیعه مرتکب آن شده حتی که شارحین
در عبارات نهج البلاغه بیچ و تاب میخورند و خون جگر خویش می نوشند و بهزار تاویل و تسویل میکوشند و اخر مایوس
شده بتحریف جامع مذکور قائل میشوند انکه شنیدی حال آن شارحین ست که بعدل و داد نزد مجتهد فانی و زمانی
متصف اند نگاه بکنی ببوی شرح ابن ابی الحدید که حال تشیع او از کتب فریقین جا بجا دانسته و عدل و داد او را
شنیدی که زیر بعضے از خطب نهج البلاغه میگوید هذه الخطبة من جلایل خطبه علیه السلام من مشهورات الخطب و قد رواها
الناس کلهم و فی بعض هذه الروایات زیادات حذفناها رضی اما اختصارا و خوفا من ایحاش السامعین و قد ذکرناها نحن
فیما جمعناه فی کتاب البیان و التبیین انیست حال تحریفات در خطب مشهوره پس حال تحریفات او در آن خطب که
از صناادیق تقیه هنوز بدر نیامده قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابو بکر یا عمر بود جائیکه
او صاف برگزیده ایشان بعشره کامله رسانیده اند و الحوار بینه ایشان بر شمرده و ایمه را فضه در نهج البلاغه
بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافی در یقین مصداق بهم نرسید و قطب لاقطاب رفضه بیان تاویل
و تسویل پرداخت که مجر و جاعله و مخجل ایاله توان دانست و قد بسیق فی المجلد الاول مفصلا و الحمد لله که خود
بر بطلان آلهی آنچنان دران مقام قایم گشته که هر چند روسای منافقین در تاویلاتش چرخ و بازی زیاده از حد عمل
آرند لیکن باعتراف شارحین نهج البلاغه از متجرحین رفضه و منصفین و عادلین ایشان ان مبهم معین میکرد و عقلا و
نقلا بر تعین یکی ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی در ایت عقلی بعنوانی موجود ست که رفضه ازان بستر توانند
تافت بیانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغاء و افصح فصحا بود بنا بر دو بیان محامد خلفا اکثر راه تقیه روبروی معتقدین پر
پس اول برین داشته و خواسته نام بود علی التعیین نه ایهام آن بر گروه فحاطمس و قس علی هذا بر اصول اهل
حق و یقین لاجرم ممدوح معین شد بخلاف لفظ خانا و غادر او کاذبا که بر خصوصیتش دلیلی قایم نتوانند کرد که بسا
روی دهد که آدمی مصدر غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان نمی آرد تا نه تر اینکه خود معتقدان رفضه
کذاب و ضاع بودن راوی ثابت میکنند و کتابی را که مملوست از روایات کاذبه اصح الکتب اعتقاد مینمایند بلکه از
تقریرات عادلین و منصفین رفضه در شرح نهج البلاغه چنان بوضوح می گراید که رفضه نام سلیم را هم وضع ساخته که در
اصحاب مرتضوی باین اسم کسے مسمی نبود تا بوضوح کتاب علی ما افاده الحلی فی خلاصة الاقوال وغیره فی غیرها
رسد فانه لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب ابن بابویه قمی را بکابل امیر یا بکشاینده و دریابنده

کہ مثل ہشامین امام الائمہ رفضہ کہ بکاوا کی پیری جسم وصورت باری تعالی معتقد بودند براسامی مبتکرہ ایمہ اہل بیت کی
کہ این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان باآمیختند اکنون ثابت شد یا نہ پیشوایان ایشان مقتدی
وعمل خلایق بودند یا بدان قائل شوند کہ حضرات ایمہ اہل بیت این بزرگان امامیہ را چنین تعلیم کردید کہ جسم باری
از بالا تا نات پرست وامتناعات پاجوف وخالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیہ قال حدثنا
حمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزہ قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام
ہشام بن الحکم یروی عنکم ان اللہ عزوجل جسم نوری معرفتہ ضرورۃ بمن بہا علی من یشاء من خلقہ وحضرات ایمہ قال
اللہ ولعنۃ شیطان برای این ہر دو امام رفضہ کہ حال ضلالیت شان برزبان رفضہ نیک میدانی وروی خارست تیز ازین سہا
میکرد مثل شیطان کہ امام میفرمودند چنانچہ احادیث ماقبل ومابعد این روایت دال برانست واصول کلینی
وغیرہ پرست از خرافات مذکورہ شان وتوحید باری کہ اصل الاصول ست ومقصود ورین مقام ازین
امام رفضہ بیان ست کہ جسم باری عزوجل را معتقد بود ومیگفت کہ عقیدہ ایمہ ہمین ست وہنوز علمای
ہمین اعتقاد دارند کہ او سایل توحید را ز ایمہ اہل بیت فرا گرفتہ چنانچہ از کتاب البیان الشافی شرح
کہ از محمد صادق بر کلینی ست ہویدا ست ومخفی نماند کہ ایمہ متاخرین از اہل بیت ظاہرین نیز او را مطرود
فرمودہ اند بعد از انیکہ مزیدی بران متصور نباشد فلیتدبر وورین زمان ہم تحریف وتسویل بر علمای متحرین ومجتہدین
زیب اختتام یافتہ کرگاہ داری کہ بروایت مشہور موجود وکتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم
علمای رفضہ کہ مجتہد بالائی از انجملہ مقلدیشانست نقد اہل بیت نساختہ وانکہ بحضرت امام رضا در بارہ خویشتن نسبت
میدہند ہمہ این تکذیب در کتاب عیون اخبار ہم موجود ست جائیکہ حضرت امام رضا فرمودند کہ ازین اصحاب خبر
وہمہ ایشان مستثنی ہستند اہل بیت بمذہب مجتہد فانی وزمانی چنانچہ از طعن الراح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب کسانیکہ
روی در مذہب دیگران مثل شارح جامع الزمارات محقق آسمانی اہلبیت جز ایمہ کسی نبود اگرچہ کلام شبہہ ثانی رفضہ
حکم نزدگانست ندای جہوری بگوش ہر کس میرسانند کہ بودن ایمہ از اہلبیت وبیعت تقلیب ست واین امری ست
بداہت عقل عیانست کما لایخفی علی من تفرای شرح علی اللمعہ پس لازم آمد بر تقدیر نبودن لفظ اہل بیت بجای لفظ
اصحاب بار اوہ معنی مذکور کہ بعضے ازین بزرگان نپیرو این باشند تحریف عیان شود وبرین قدر چگونہ اکتفا ورزم
وبیاد این رئیس المقلدین مذہم کہ بر اصول شما کسی نبود کہ میفرمودند خود حضرت امیر در زمان بشیر ونذیر صلی اللہ علیہ وسلم
عنایت حقوق حضرت زہرا بعد از شنیدن بر مبنی ما از ابہا بود وغنی ما از نہا چہ قدر میفرمود وبعد از وفات ہر ثلثہ
انجناب را یکان شمرد وشتی کہ غاصبین باب وانجناب را شکستند وشہید کردند اما تغیر وتبدیل مقبولین لبنانی
از بام ست چنانچہ دانی لابد بوقوع تحریف در تحریف از علمای امامیہ دریافت کہ در ہر مقام روح ہیں الحرفی یعنی
عبد اللہ بن سبا را شاد کردند بعد ازین مخفی نماند کہ مجتہد فانی باظہار صاحب مقامع حمیدیہ یعنی عبد العظیم اصفہانی با
سر آمد محرفین بودند بحدیکہ در یک حدیث وآیت قرآنی اعتقاد دہشتاد جا تحریف لفظی ومعنوی یکبار بر دہ اند بعضے

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافه لصاحب تحفة الخلافه ایراد کرده ام واگر بر فرض محال ولیاقت مجتهد ماضی و حال واستقبال از عهده تتبع مجتهد برآیند وکتابی از صندوق مثل رقعات مزور و صندوق بیرون آرند تحریف مذکور از مجتهد اصفهانی به ثبوت رسیده و بهرحال مدعای ثابت گردید چنانکه آورده اند که **بادشاهی درهند** حسد هزار روپیه یکی از سکنه فرخانه داد و خریدن کبوتران پری پرواز بر ذمه او نهاد و بزرگی نام او را در فصل حمقا نوشت پادشاه فرمود تا او را حاضر کردند و پرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون او از این ملک بدر رفت انیمه مبلغ کثیر پرواز آمد و بر بادشاه ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب التصانیف من جلیت بجای نام مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر آیت ان نساء کم حرث لکم **اقول** جرانی مجتهد الزمانی درین روایت که تعلق بآیت حرث دارد و لفظ جار دران مذکور ست و مجرور محذوف و دلالت بران میکند که جناب اجتهاد مآب در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی ست از علم بدیع که ان را درین فن صنعت اکتفا می نامند و صاحب کواکب دراری و مثل اولیسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاه ست که عرب مجرور را حذف می نمایند و بجرف جر اکتفا می ورزند بلکه باندک استقرار از کتب امامیه هم آنچنین پیدا و هویدا ست بلکه در دیگر زبانها هم درینمقامات صنعت اکتفا بعمل می آید و بنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا و مفصلا نشان داده ام طوق انمنی بگردن دارم که جناب مجتهد بفایت فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و دیگر امر مجلس مانند قدمای خود جلوه ظهور ارند بخلاف شرمساه جوانی از انصار که در فقرات مقررین اشرار بخانه مقدس اهلیت آلهار چون امانت لطیف از چشم اغیار نهفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار برافتند حالانکه در اخراین مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم و حیا بود و بجای ضرور بنود و فاعتبروا یا اولی الابصار و جمله تذکره قبل دیگر چنان ست که در حکایات آمده که پسر بادشاهی مغلوب الانوثت بود بحدیکه خود را بلباس زنان آراستی و خنابر دست بستی و از مجلس مردان متنفر گشتی و پیوسته همراه زنان نشستی حکما بفرمان بادشاهی در زوال این سیرت و صورت رای می زدند و خبر این تدبیری بدست نیاوردند که زرهم شاهنامه بوالقاسم فردوسی بیاد ش بدهند چون پسر از یاد گرفتن فارغ شد روزی بادشاه برسبیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی از انچه یاد داری بخوان بعد از تامل بسیار و تفکر بیشمار غیر از بن بیاد ش نیامد که ع نیمزه نم و خت افراسیاب پنهنی نماند که میانه حکایات آن پسر مغلوب الانوثت و حضرت مجتهد سر آمد اهل غفلت قرنی ست بین که از لفظ کم له نظایر چنان واضح میشود که درین امور مبحوثه بسیاری ازین ابواب اورا یاد ست لیکن بمقتضای علت معلوم دیگر را بمیان نهادند بخلاف پسر بادشاه که او را غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نیامد پس فرق واضح شد **من بعد باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب مجمع البیان و کاشانی و غیرا و در تفاسیر خویش نص می نمایند که بسا و بسیار که عرب عربا از حروف چاره یکی را بجای دیگری استعمال می نمایند پس ایرادی بجای من مجوز شد و اتیان او بار نساء هم لازم نیامد چنانچه از نقد بض مجتهد توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه و ائمه ایشان درین باب قطعی و رانست از جمله این امر حرفی ست

پیشوای امام اعظم علوی علیہ السلام استبصار آورده و از غرایب آنکه امری است که هر بصری ازان ناچار گزشت کرد
هرگاه رئیس اهل نفاق در حق تحریف محدثین اهل سنت شده بمقتضای سن حضر میرانصفه فقد وقع فیه بحسبه خود در تحریف
آیت قرآنی افتاده و اینهم بزیادت یعنی لفظ آن برآیت نسازگم حرث لکم افزوده چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در تحریف
کتاب دانستی برین دلالت دارد پس حق تعالی او را البته خود جزاء بما کانوا یکسبون رهین مقام بلاجملت
رسانیده و لاجرم توان گفت که ایزد سبحانه در قرآن مجید بدون آن جمله مذکور را ارشاد نموده و روح الامین
بحضرت سید المرسلین چنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
فرموده و نکته بیانیه بتجدید ریاضتی کشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم عن مواضعه گردیده بخاری رحمة اللہ
علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بے کم و کاست روایت کرده و بدین قدر چه موقوف
جائیکه مجتهد در نیمقاله کوری و کوراکی در تحریف فقره از میان حدیث عیون اخبار مدعی شده بلای تحریف و
حذف و استعداد مبتلا گردید چنانچه بیانش عنقریب بے آید انشاء اللہ تعالی قطع نظر ازینهمه که در ابیات
شعر از فن اکثامی نماید بسیاری از اثنا عشریه روبروی طائفه امامیه از اصحاب متاخرین ایمه هدی بلکه از فرقه
بابیه مدعیان تدریجیانه صاحب الامر و شیعه شیفته جوانان نگارین را بر پشت خود سوار میگردانیدند و او را علیقه و
براق لقمه بر استحباب آن بزعم خود بیان می فرمودند که پاره ازان در کتب تیقند و مجلدات بجا مثل مجلد سیزدهم ازانها
مذکور ست و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نفرموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازد کالا یمسه الا المطهرون پس فرق میانه
مجتهد که همین معامله او نسبت به پهلوانان رستم نگر و غیره مشهور ست اگر بیچاره را احیانا منع شدی از ذکر او بخلاف قدمای او که
آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد آمدم بر عبارت قبل و دو بر نهاده اند که
از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح دانست پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه
خالیه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
باقی نگذاشته و در دیار ایران نعوذ باللہ فتوی بر وقف فروج فی سبیل اللہ مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
خطوط و افر برسیده ثبت نموده و دعاة مکلمین نوجوان سینه را گرفتار میساختند درین ورطه کشتی فرو شد هزار یکه
پیدا نشد تخته بر کناره و در وقت تسلط بخت خان در دهلی هم آثار این قسم مسائل عیانا در بعضے از تقریرات اعراس
هر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابر علیه مصداق شعر شنیدی
که از بهر دون چون کور کافر بجلل ✤ و زور دون قهر خاغر و جل بصحبت زنان نادکل اندام منظر و منصور میشنیدند و
دار شجاعت و شیری و جسارت و دلیری میدادند و لیعاودت جاودانی و مرتبه آصف زمانی فائز می گشتند لیطوریکه
فردوسی میگوید نظم تهمتن چو بکشاد شلوار بند ✤ بنالو در آمد یل ارجمند ✤ چنان بر دو آورد و آورد برد ✤ که مانند
رستم پس پرده مرد ✤ و بعد از فراغ مشوبات آنرا از پس و پیش بارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
باقی ماند امر ثانی پس از دو ازدهم مستدا جتهاد توان گفت ایا بر عربیکه درین شهر چندی اقامت کرده مستو

توانند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت و همگنان اقسام اولیه خمسه منصوبات لیکن مرتبه تقدم با اشرف بهم قبلیت زمانی
برای مجتهد ثانی است و چرا نباشد که هم فرزند اکبر اند و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قایم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان
الطاق و هم بعلو کعب مشهر فی الافاق و اگر باد لاد ش نظر کند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش با قرالعلوم کانه شمس من النجوم بجای
پدر خویش می باشد و لو بحرف الالصاق و در نیمقام جز انکه طلاجی ابرد ابیت مجلسی در بحار نقلا از صحاح فتان و هم اسمی
بخیال نمی آید فی مجلد اسماء و العالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده رجل قال فقال جعلت
فداک ابی ناصب الصیان فقال له ابو عبد الله ع فقنع ماذا فقال احکمهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته و ولی قابه
عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا ثمینا و اعقله عقالا شدیدا و اتخذ السیف فاضرب السنام
ضربة تقشر عنه الجلادة و اجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی و اشتریت جزورا و عقلته عقالا شدیدا و اتخذت
السیف فضربت السنام ضربة فقشرت عنه الجلادة و جلست علیه بحرارته فسقطت منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصفر من الوزغ و سکن فی بی
انتهی بلفظه و محدثین امامیه که لفظ رجل مبهم آورده و برای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی لقمه را بما یالتن متناوله
چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال رجل می آید انشاء الله تعالی اگر یکدو کتاب دیگر بدستم می افتد پرده از روی
مقصود برمی دارم و تحریف جامعین اصول امامیه در این باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیاض کرد
حقیقت محض بی سواد بود و چیزی بر لگارند بنده بقیاس جلیه در روایات امامیه برای متقدمان ایشان آن امور را بر روایات
کتب مستفیضه مشهوره و اسفار معتمده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین و مجتهدین قوم بلا حفظ اش مخذوفه الاعجاز کردند و لی کلفت
دم بر داشتن پرده از روی کار برانداز ند و لیکن مقصود از تحمل آنست که شاید تو به نصوح مختار شود و این کتب دینیه این
امور نجسه تنزه یابد یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعریض و کنایه هم درگزرند که من حسن عقل المرء ترک مالا
یعنیه و اگر مصلحت مجتهدین شیعه در همین مصوبست چنانچه مجتهد نمائی بکتاب آیینه حق نما در باره مرزا محمد اخباری قرار دادند
کما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این بیچاره اوراق دیگر ترتیب دهند تا از اینجا بفراخ حوصلگی و دراز دستی کلام وسیع بلکه تفنی
و پهلوانی بانجام رسد و حفظ مبحث روند هد و باعث تعجب ناظرین کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعه نظم تخته رایک
فتنه نگو که در دکنی بر معرفت سراغ آمده سوی لفظ و معانیش نگر چه هیت دریاکه در ایاغ آمده بسکه نور هدایت است و
لعین سال تاریخ او چراغ آمده و در بلاد هندوستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال در میانست و کتب ضخیمه فراهم آمده
و مقالات طرفین خصوصا امامیه از انجا بانجا رسیده و قیاسات مفتضحه رفضه که نزد من بست کما شرت الیه از نظر علما مستور مانده
زیاده ازین اشاعه درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک و ایلاکه همه عامه و خاصه نیک میدانند که از روز یکه در انجمن
کلامیه قلم بدست گرفته صوارم حیدریه و ساعقه حسامیه نوشتم و در اثنای آن بصارت العین و کاسف الشام آغاز کردم مجتهد الزمانی
مجملا و مفصلا ازین گفتگو با منع نمودم اسباب تحریر را جمع گاهی انداز فقرا کوش نکرده بلکه دیباچه کتاب ساخته ام و در بحر نمود
و از غایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بدان نخواهد برد حرفی چند از ان اینست فخذ ما اتیتک بقوة و یا ایها الناقض ایمانه و وضع ایمانه
و لعن فرعون هذا الدین و ما مانه و حال این اشقی الاخرین چنین است که همه اش براد با فحش وجوه بعد دیدن کافی

رجال احدی تبرزد مهر کسی عیان نیست زیرا که خلیفه اول شان در نقض ایمان و نقیض ایمان چنانست که فارغطی رو بروی تین
الکرمین یعنی جبرئیل امین و هزاران ملایک مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار نهیشه ارتداد و کفر را بر خود مقرر
نقد ایمان را ضایع کرد پس مجتهد ازین سوراخ دنبه میرود قوله در روایت موضوعه اول اقول اول وضع
این روایت باثبات رساند باز دلیل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شروط او که پدر مجلس
بدان اشاره نموده و قد عرفت آنفا متضمن بود بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند لکیف کرد
از بعض منصفین شارح نهج البلاغه مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال باشد چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح
مزبور بران دلالت دارد عبارت ترجمه نیست که شارح کتاب گوید که مراد ازین رامیه فضلال معاویه و عمرو عاص اند و از
از منافقان جاهلیه که از برای جمع حطام دنیا حدیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منفعت دنیوی
کسب کردند دین را برباد داده بمقتضای حدیث صحیح اماده آتش دوزخ شدند از انجمله ست که شخصی در باب معاویه
وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان او فرموده که اللهم قه العذاب الحساب و علمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از
برای تحصیل تقرب در پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتمآب فرموده اند آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیا انما ولیی
الله و صالح المومنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المومنین علی
بن ابیطالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سیطل و حدیث انار و حدیث چاه دیوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
طی زمین و حدیث حجره و امثال ان باز گفته اینچه محصل انست که فرقه بکریه را ملاحظه آن جوصله وضع بهم رسید تا حدیث بابی الله
و المسلمون الا ابا بکر و حدیث انا رامض عتیک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی لیبا بمودند حال آنکه درباره علی
مرتضوی و ابوبکر صدیق احتیاجی بوضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج لبیاض نیست
مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده الغرض چون معلوم شد که مجتهد الزمانی هم فاضل مدینی را ضعف و عادل سیدالله
اکنون ما میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بجهت این تخمیس بی مشقت استدلال بازین برابر گردیده
و مناقب صدیق و احادیث صحیح بیش از بیش وارد بست و انچه از کلام مدانی ضمار وضع بسوی مینان رسد حجیت را نشاید کما مر و اما آنکه
او لیای مجتهد گویند که قبل ازین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او در باره عثمان
معلوم نمیشود و چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او ندیده اند
زیرا که مطاعن ذی النورین را بجا و دران تقریر کرده از جمله مطاعن علی و که او دستانی و در کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از دو میرا بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله و انا معه انتهی مختصرا
من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص بهت جوابش آنکه بغاوت مستلزم اکفر در روایت نمیشود
و نه ازان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بخاری و حق الیقین اشکاریست بلکه اصل بغاوت تیر و اهل شقاوت از حضرت صدیق
و طلحه و زبیر و امثال ایشان است و باعتراف موالف و مخالف آنهمه بزرگان مبین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق الجمله ایشان کسی

نیست اما اول پس برگزیده احادیث مانند بدیهی اولی ست که هزاران مناقب قبل عیاز ایشان مروی ست اما ثانی پس
کتاب تنزیه تمامی از یک حاضرست از بعض ثقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که گشت
گفتم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بگمان ایشان را بهترین خلق و در قتل ذوالثدیه نیز منقبت امیر مفضل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه بهت مناقب شریف
می پرداخت از انجمله که هم بعد واقعه جمل بود نیست که کاشانی و خلاصه المنهج آورده و از ابوسعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
خود نزد عایشه رفتم گفت اورا که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ﴾ بود یا برون
نهادی گفت آنقدر و قضای حق تعالی بود پس او از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوست ترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و ان
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس رجس از ایشان دور کن و ایشان را
پاک و پاکیزه گردان از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو ام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهلیت من اینها اند
و اگر روایات را چنانچه باید تتبع کنی باور نوانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود با اظهار حق و خیر خواهی اهل بیت و نشر فضایل ایشان
بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان بر افراشت انچه میجر اهل درایت است در روایت باشد بر اساس
ایمه لبته اند که غیر از امام حسین کسی بر کم شدن عایشه واقف نگشته هرگاه مقتل سلاطین و کن ترجمه این واقعه نموده عبارتش نقل میکنم و مطلب جمع
زنان بری ارم میگوید که کار بکه از معاویه بظهور آمده که شاید روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بجاه انداخت صاحب کتاب
اوایل الاشاعه نقل کرد که روزی معاویه بر منبر رسول بود و وجیت از برای یزید می گفت عایشه سر از روزن دریچه حجره اش برآورد و گفت
ای معاویه پیش از تو شوهر بودند برای فرزندان خود وجیت گرفتند گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
و از منبر در آمد و الحاح و سه روز کس فرستاد و التماس کرد که قوام المؤمنین اگر بدین من آئی باعث فخر من میشود و شرط میکنم که
برادران ترا هرکدامی بمنصبی که فرمائی قرار برداری کنم و چون عایشه بخدیدش رفت و جائی که پرده آنرا ک کرده بود و بران فرش
گسترانیده و بران کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود و فتنه همان چون فرو رفت گفت هنوز خانه اش تا بحجره شوی او دعا
مادر تو بجاه دیدن ست در اینجا محجت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال بجاه و هشت از هجرت واو و این مهاجرت دران روز
واقع شد و روایتی آنکه چشمش ضعیف بوده و بر خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و فرا برروی بساط معاویه از پیش خود بر زمین فرش
قبیتی معاویه دید بگریست و بر بکی شایسته مردان حمار را عرق حمیت بحرکت آمد از ان حمار ارزده گشته گفت فراطاقت این قبیل عمل
نیست اشاره با خدام کرد خر را باسوار در جای که در کنج آن خانه بود انداختند و بدین واقعه بهر تقدیر کسی علم و قوت نیافت مگر
حضرت امام حسین که پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس از آنحضرت خبر کم شدن عایشه پرسید خبر داد ش کرد اینست
معجزه گوشواره عرش برین در ناجوئی و خیر خواهی حضرت سید المرسلین و سرپرستی برگزیده امهات المؤمنین کرحمت منتشره
علی الخاص و العام البره یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز از ان تافته و العجب کز قضیه قصه عمر و عیار را شرمنده ساخته اند
و در عداوتش نقد دین را یکسر باخته اند و انچه از بیماری انجناب و عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه انیاب نوشته اند بیمه الکان

رفت وطیفکه درخصوص مدفن او رزندانبود گفت یعنی خاوین خواستند که درمقبره بنوی دفن کنند فرمودمن رضای آن ندادیم
مرا بقیع برند وهمراه خواهرانم دفن کنند ووقت احتضار مانند تبخین می نالید وبست تعنا بن بایکدیگری نالیدیا الجمله
امید است که این ذایم نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بروایت الطول کلینی عمده مطاعن از تحریف واحراق بیت و
غصب فدک واسقاط دون اسوا طرقیا مقرری او موضوع است کما عرفته چه جای این مهملات اما خال طلحه وزبیر پس از تبرئه
الانبیا دشافی وبخار وتذکره الامیه موید است که درعین معاصی هم بمنقب مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که در
تحریف واقراری بنظر اندنگاه نمی کنی درخصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی آنک علی
خیرا بعد سوال صدیقه کبری یارسول الله من از اهلبیت توام از حدیث انداخته وناز ربر عدا اختیار ساخته حالانکه درمجمع البیان
بحرسی موجود ست وکاشانی بتبع خطوات شیطانی ازهمین کتاب نقل میکند ومعنی آن بر طور شیعه آنست که ای عایشه مال
تو بحیرات واین خبر که مخبر صادق داده بر اصول رفضه هم در دنیا وهم در آخرت مطابق وقع گشت چنانچه ازواقعه جاه که رافع
جاه واعتقاد قوم روسیاه ست واضح شد ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا اگر حکم بوضع ازین جهت ست که سلب لایت از جناب
مرتضوی ودیگر برادران انجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق
که ایشان را ائمه المومنین ورؤساء المتقین دانند ممنوع ست بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرتضوی مثل جنین وخائنین وحضرت عقیل مطابق روایت کلینی درکافی موافق مجالس المومنین بدست نفس اماره
ذلیل بوده از ارباب ذلت یاغرت هرچه خواهی بدان که معدت نجفی در مجمع البحرین ومطلع النیرین می نویسد درحال
عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکرا لمثالب قریش فعاداه لذلک کان مما اعاتبهم علیه فی ذلک معاتبته الحسن
علی فرخروجه الی معاویه یعنی که ازین کتاب بهم کتب دیگر واضح ست که صبح خاتمه الیشان نیز برفاقت معاویه ودشام اوبود
سلمنا که این بزرگ بهتر میدانست برادر خود وخویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام دران بست که افضل وکه
مفضول بلکه اگر غور کنی یقیناً خاهی دانست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ علی که دو کان افاوات عجیبه بر روی
یهود ورو یعنی از سلالجین مجوس کشاده وداد تحقیق در قول علوی سر میدهد اند که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا بر او
بزعم کما عرفت سابقاً سزای مفتری دارد نه کور هم باشد کالاعمی بلکه مقصود اصلی انکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بود
که مکفار حربی بر اصول اهل فضول پیوستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تفضل واگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت مومن
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی ست که ولایت را برایمان وعمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره
الولایت دنور بین مکتب تلامذه دجال وسکه کذابان نهند ساخته نشان دهد که مناقض حدیث ست وهرگاه مجتهد مثل کبر
ایمان بکتاب ندارد لاجرم میگویم که غایة الامر به خیال جامعین تشیع واعتزال یعنی مداهنی واستادش نقیب بهزار معنی خائنات
امینست که بر قرابت من معذور میباشند ال ابو طالب اولیای من نیستند تا بدیگران چه رسد ولیی من کسی ست که بمالحت
صلاح وتقوی یعنی بعبادت وخلوص نیت بکند رشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صفا بر آمدند وهمه
بطون قریش را بآواز بلند دعوت باسلام کردند وفرمودند ای عباس عم رسول الله اغنی عنک من الله شیئا یعنی

صفیه عمه مطهره و نطفه طاهره خویش را ارشاد کردند این احادیث بطریق تحجیه در کتب فریقین مبسوط است و از کتاب صفات الشیعه در کتب مجتهدین ایشم دارد است که مگویند که محمد از ماست اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما مگر متقین پس بالصاف باید دید که آیا روایت عمرو عاص مگر محلی دگر دارد و الحاصل هر چند از بعض الحقای صحابه بغاوت سر زد لیکن در روایت حدیث نه نهاد و دروغ نه بستند بخلاف پیشوایان روافض کما عرفت بالجمله با وجود چندان اهتمام که عبد الله بن سبا سر آمد یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا انکه اجناب را از انبیا و رسل افضل گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و در باره اولاد امجادش هم داد غلو دادند برای مطاعن خلفای راشدین و الحقای نور دین دست از جان بر داشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان انطاق در هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را مزین گردانیدند بدون مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه دانستی و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فساد مانند ترتیب حضرت موسی بخانه فرعون است **قوله** و مذکور بودن آن الخ **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و در آمدن بلباس سینه آن بود که علماء را در التباس اندازند و هسته بجانب خود کشند و روح عبد الله بن سبا را شاد سازند پس بجدی در نفاق منهمک گشتند که بعهد مدارس و صوامع بقابلوی ایشان در آمد چنانچه از حال یکی و عالمی دیگر حالیست لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین بر آمد چندان باعث عجب نباشد غرابت آنست که رفضه با نهمه عداوت خلفا و تبرز بانهما مدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این هم البته از عجایب است معهذا مطاعن واقعی در کتب معتبره اهل سنت بسبب سهر تش یافته نشده و انچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که در بار حضرات انبیا و ایمه روایت نمایند پس مدعای رفضه سر انجام نمی یابد و الا لازم آمد که کسی از انبیا و ایمه لایق تولا نباشد و مطاعن انبیا و ایمه از کتب رفضه در جلد سابق بطور نمونه بر گزشته و درین مجلد هم جا بجا بحسب ضرورت گزارش یافته و عنقریب مرحله مناقب راشدین از سفار معتمده منافقین بطریق نمونه نور دیده میشود انشاء الله تعالی **قوله** و حال ایمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تبع غیر شخص مصنف است البته انکس نیک میداند که حضرات ایمه طهار عمر های خود را در تقیه صرف نکرده اند در اغاز یقتال اولین پرده داشتند باز دیار از نار قین چنانچه باید بر آورد ند بار تعلیم و ارشاد امت جد امجد خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمر های عزیز خود را صرف می نمودند و علوم و معارف بمستر شدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن فراره مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهد الزمانی و مجتهد فانی اعتراض شدید ازان دارند و تصوف را از کفر نیز بدتر می پندارند و نیز ایمه هدی را در حق گوئی دقیقه نا گزار نگذاشته اند و بمقتضای جاهدوا فی الله حق جهاده در برو می جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را معدور نداشتند مگر مجتهد الزمانی را که واقعه کربلا مانند خطیب کربه الصوت مهیب منجر مانده ایم یاد نمانده که چون حضرت سید الساجدین و دیگر بقیه اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شیعه رسیدند در برو می اهل مجلس این زیاد که در سفاکی شهره آفاق بود چه قدر ذلیل نموده اند و نیز بیاد دمشق علی رؤس الناس چه مقدار الزامات داده اند و اگر تقیه و مداهنه

اختیار می کردند نوبت بواقعه کربلا چگونه میرسید دیگر بدیهیات جلیه نیز بر مجتهدا امامیه ملتبس شده روایت جلالا العیون
وروضة الشهدا هم از فکرش افتاد و جز اهل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف بدان
در تقیه صرف نموده اند و مخفی نماند که چنانچه از دست ظلمه امت بعضی از حضرات ائمه نیز به شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبه اظهار است نه تقیه و استتار کما لا
یخفی علی اولی الابصار فکیف که هرگاه قصد بر هر دو شمشیر و وقت اجل معلوم ایمه باشد البته از وقوع کشتن و مباشرت کردن
بیزار خواهند بود **قوله** ره انیمعنی تلخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آن ست که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعه ریفضه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق و یقین باین مطلب نمی پرند که امامت و خلافت حقیقی بر طریق اهل سنت ثابت میشود فقط امثال این آیات
نزد ایشان شیعه که ایمه را در پرده تقیه مستور دانند و ذوات امامت را از ذوات مقدسه شان مسلوب سازند
و بشارات الهی را در حق این بزرگان متاصل گردانند پس راست ست و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن بکار
مجتهد نمی آید چه مجتهد قرینه وضع احادیث را بعد از نقل میکند که خصم او قبول ننماید و اگر مقصود آنست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس چنین کذب افترا ست بر آنجناب معاذ الله که او اهل بیت طاهرین را
چنین داند خصوصا حضرت شیر خدا را و المقصود بذا دون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و ازینجا
معلوم شد که هنوز دهلی دور ست و مدعای صاحب تحفه بر تمهید طایفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
نزدیک نیست که حضرت امیر اگرچه در آن وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده او ست
نزد هم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیا و الایمه شریف مرتضی تصریح نموده ست بانکه حضرت امیر و شیعه
همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده مخالفان گزرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر باشند چه جای
قبول احکام ایشان همیشه اشقیا خوف شام و هراس لاحق عمال لشکریان آنجناب باشند و معهذا حضرت امیر
یک فرد است از ان جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه ست لااقل سه کس می باید
تا الفاظ جمع درست افتد و از ایمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که همه زمان وقت حاضر
نبود و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بر غیر شیعه واقع نشده و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجدش در کتاب ازاله الخفا میفرماید که چنانکه ائمه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مخفی ماند و ایمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند از نفاق اصلا بسر نکشید
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ایمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه مسلمانان
با ایشان و یاران ایشان غائله و جنگ حربی میرسید انصفه که شنیدی کشف حال مذهب و واقف ست که ذوات
امامت را از هر امام سلب کردند و ازینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا بایمه هدی بر طریق شیعه

نه بر مذهب اهل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیه را بدین عنوان در مقابله اهل سنت نگاشتن هرگز مفید مدعی
مجتهد زمانی نیست والحمد لله که ازینجا انهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه در کتب فرقه
حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که ایمه در واقع پیشه راستی وصدق وصفا مانند حضرت
سید انبیا صلے الله وآله واشتند بلی اهل نفاق اینچنان را تقلید ملنکان گاهی مثل روباهان وزمانی مثل پلنگان
کرده اند لاحول ولا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هرچند جواب آن نفهمیدانستی ولیکن تقریر دیگر اینست که عبارت وبی باکی مدعی تهمت دهد باید دید که با اینهمه مدایح ومحامد خلفا که از کتب معتمده امامیه در عبارة العین منقول شده وتفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضه عنقریب می آید وکدام کتابی از کتب تفاسیر واحادیث وسیر شیعه ست که بران شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری وکوری مقارن گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن ازان قبیل خواهد بود که بر بلا دروغ گویند واز تکذیب کسی نه اندیشند واین میرابی شست که ازین سبا بمخاطب والا رسیده که در آخر این چنین مصلحت دید که روبروی جناب مرتضوی گفت که تو خدائی ومرا برسالت فرستادی کما سبق نقله عن کتبهم المعتبره معهذا اعجب تعجب ازان نمودن انهمه کشش وکوششها که بانیان مبانی تشیع که تکفیر صحابه احداث کردند وامامت بلا فصل را موجب گشتند وناظرین کتب شیعه از انچشم دیدند مقام حیرت ست پس وجوه مناقب صحابه کرام با وصف این عداوتها که موجدین رفض بعمل آوردند واز حوصله بنی آدم در گذشته اند البته شمول فضل غیر متناهی ست ومانند تربیت حضرت کلیهم الهی **قوله** لکن بحمد الله الخ **اقول** حمد ایکه مجتهد بجا آورد بلکه نفاق وتقیه خواهد بود ولی ما را میرسد که حمد الهی ظاهرا وباطنا بجا آریم که الحمد لله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمده از تفسیر وحدیث وکلام رفضه نموده شود وانچه در صنادیق پوشیده اند ودر خمابو دلیب سپرند وهنوز در تسویه مقید ست وبه بنفض نمیرود جلوه ظهور گیرد مانند افتاب نصف النهار اشکار گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه کبار عموما وخصوصا بعنوانی وارد ست که زینهار تحریف محرفین وتاویلات منافقین را برنمی یابد **ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم** **قوله** آدیم الخ **اقول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از طول حدیث کلینی داده اند بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد یصدق راست است ولیکن چون هر فقره ازان براستیصال اصول وفروع مذهب شیعه مشتمل ست ومناقشت استدلال فقیر بدان منوط وتفضیح اکابر واصاغر شیعه بان مربوط وعجز نبیس الطائفه الناجیه ازان بمعرض ثبوت لهذا احسن پوشیها در حدیث بکار برده اند وخبر از طولش داده محدث کنان از میدان مناظره فرار نموده اند اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت برند حالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد پس اکنون بنده بتوفیق الهی وتائید سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنم پس بدانکه امام الایمه امامیه در باب سبز یجب علیه الجهاد ومن لا یجب روایت میکند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن بکیر بن صالح عن القسم بن یزید

عن ابی عمیر الزبیری عن ابی عبد اللہ ؑ قال قلت اخبرنی عن الدعاء الی اللہ والجہاد فی سبیلہ ہو لقوم لا یحل لہم
ولا یقوم الا من کان منہم ام ہو مباح لکل من وحد اللہ عز وجل وآمن برسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ومن کان کذلک
فلہ ان یدعو الی اللہ عز وجل والی طاعتہ وان یجاہد فی سبیلہ فقال ذلک لقوم لا یحل لہم الا بسہم ولا یقوم بذلک
الا من کان منہم قلت من اولئک قال من قام بشرائط اللہ عز وجل فی القتال والجہاد علی المجاہدین فہو
الماذون لہ فی الدعاء الی اللہ عز وجل ومن لم یکن قائما بشرائط اللہ فی الجہاد علی المجاہدین فلیس بماذون
لہ فی الجہاد ولا الدعاء الی اللہ حتی یحکم اللہ فی نفسہ ما اخذ اللہ علیہ من شرائط الجہاد قلت فبین لی یرحمک اللہ قال
ان اللہ تبارک وتعالی اخبر فی کتابہ الدعاء الیہ ووصف الدعاۃ الیہ فبجمل ذلک لہم درجات یرون بعضہا
بعضا ویستدل بعضہا علی بعض فاخبر انہ تبارک وتعالی اول من دعی الی نفسہ قد دعی الی طاعتہ واتباع امرہ
قبل نفسہ فقال واللہ یدعو الی دار السلام ویہدی من یشاء الی صراط مستقیم ثم ثنی بعد رسولہ
فقال ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ والموعظۃ الحسنۃ وجادلہم بالتی ہی احسن یعنی بالقرآن ولم یکن داعیا
الی اللہ عز وجل من خالف امر اللہ ویدعو الیہ بغیر ما امر فی کتابہ والدین امر لا یدعی الا بہ وقال فی نبیہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وانک لتہدی الی صراط مستقیم فبدأ بدعوتہ ثلث بالدعاء الیہ بکتابہ ایضا فقال ان ہذا القرآن
یہدی للتی ہی اقوم یعنی لامۃ نبیہ الی آخر ثم ذکر من اذن فی الدعاء بعدہ وبعد رسولہ فی
کتابہ فقال ولتکن منکم امۃ یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینہون عن المنکر وأولئک ہم المفلحون
ثم اجز عن ہذہ الامۃ من بنی وانہا من ذریۃ ابراہیم ومن ذریۃ اسمعیل من سکان الحرم ممن لم یعبد وا غیر
اللہ قط الذین وجبت لہم الدعوۃ دعوۃ ابراہیم واسمعیل من اہل المسجد الذین اخبر عنہم فی کتابہ انہم اذہب
عنہم الرجس وطہرہم بتطہیر الذین وصفناہم قبل ہذا فی صفۃ امۃ ابراہیم الذین عناہم اللہ تبارک وتعالی
فی قولہ ادعو الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی یعنی اول من اتبعہ علی الایمان بہ والتصدیق لہ وبما جاء بہ من عند اللہ
عز وجل من الامۃ التی لقنت فیہا ومنہا والیہا قبل الحق ممن لم یشرک باللہ قط ولم یلبس ایمانہ بظلم وہو الشرک
ثم ذکر اتباع نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واتباع ہذہ الامۃ التی وصفہا فی کتابہ بالامر بالمعروف و
النہی عن المنکر وجعلہا داعیۃ الیہ وان لہ فی الدعاء الیہ فقال یا ایہا النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین
ثم وصف اتباع نبیہ من المؤمنین فقال عز وجل محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینہم
تراہم رکعا سجدا یبتغون فضلا من اللہ ورضوانا سیماہم فی وجوہہم من اثر السجود ذلک مثلہم فی التوراۃ
ومثلہم فی الانجیل وقال یوم لا یخزی اللہ النبی والذین آمنوا معہ نورہم یسعی بین ایدیہم وبایمانہم
یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر یعنی لولیک المؤمنین فقال
قد افلح المؤمنون الذین ہم فی صلاتہم خاشعون ووصفہم کیلا یطمع فی اللحاق بہم الا من کان منہم فقال فیما علاہم و
وصفہم الذین ہم عن اللغو معرضون الی قولہ تعالی اولئک ہم الوارثون الذین یرثون الفردوس

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ثم حلاهم وصفهم كيلا يطمع في الالحاق بهم الامن كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وقال في وصفهم وحليتهم ايضا الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الآية ثم اخبر انه اشترى من هؤلاء المؤمنين ومن كان على مثل مقسم انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل والقرآن ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم فلما تلا رسول الله هذه الآية ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أرأيت لو ان رجلا جاء يأخذ سيفه فقاتل حتى يقتل الا انه يقوم من هذه المحارم شهيد هو فانزل الله عز وجل التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المؤمنين الذين هذه صفتهم وحليتهم بالشهادة واخذ وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون به شيأ الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي الخشوع فيها وفي اقامتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأذن بالقتال الا لاصحاب هذه الشروط فقال عز وجل أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعه من المؤمنين من اهل هذه الصفة فيما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والجبابرة من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه وسلم والمولى عن طاعته فما كان في ايديهم ظلما وافيه المؤمنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه ايفاء الله على رسوله فهو حقهم لفاء الله عليهم رده اليهم وانما معنى الفيء كل ما رد الى المشركين ثم رجع حقا قد كان عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ اي رجعوا ثم قال وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وقال وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ اي يرجع فَإِن فَاءَتْ اي رجعت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعني بقوله تفيء ترجع وذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه وفيه ويقال للشمس اذا زالت وفاءت الشمس حين تفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك افاء الله على المؤمنين من الكفار فانما هي حقوق المؤمنين رجعت اليهم بعد ظلمهم اياهم فذلك قوله اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وما كان المؤمنون احق به منهم وانما اذن المؤمنين الذين قاموا بشرائط الايمان التي وصفنا اذن لهم لانه لا يكون ماذونا له في القتال حتى يكون مظلوما ولا يكون مظلوما حتى يكون مؤمنا ولا يكون مؤمنا حتى يكون قائما بشرائط الايمان التي شرطها الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مؤمنا واذا كان مؤمنا كان مظلوما واذا كان مظلوما كان ماذونا في الجهاد بقوله عز وجل اذن للذين يقاتلون بانهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الآية وان لم يكن مستكملا لشرائط الا بما فهو ظالم ممن يقتل ويحب جهاده وهي تجب ليس بمظلوم
ماذونا في الجهاد والدعاء الى الله عزوجل لانه ليس من المؤمنين المظلومين الذين اذن لهم في القتال فلما نزلت هذه
الآية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا في المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم الا لهم جهادهم ظلمهم
اياهم واذن لهم في القتال فقاتلت فهذه الآية نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما بالهم في قتال كسرى
وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب قتال لو كان ايما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
لهم في قتال جميع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم بخروجهم وانما اذن لهم في قتال
من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الآية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة كانت الآية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضا مرفوعا عن الناس
بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما قلت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالى لهم في ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم
من قبائل العرب والعجم بما كان في ايديهم مما كان المؤمنون احق بهم منهم فقد قاتلوهم باذن الله عزوجل لهم في ذلك
ولحجة هذه الآية تقاتل مومنو اهل زمان وانما اذن الله عزوجل للمؤمنين الذين قاموا بما وصف الله عزوجل من الشرائط
التي شرطها الله على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قائما بتلك الشرائط فهو مومن وهو مظلوم وماذون له
في الجهاد وبذلك المعنى ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين ليس بماذون له في القتال ولا
بالنهي عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا ماذون له في الدعاء الى الله عزوجل لانه ليس من حجاب
الامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قام المومنون بجهاد لو خطر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الى الله عزوجل
من امر بدعائه مثلا الى التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يامر بالمعروف من قد امر ان يومر به
ولا ينهى عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عزوجل التي وصف بها اهل اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو ماذون في الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عزوجل في الاولين والآخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والآخرون ايضا في منع الحوادث شركاء
والفرائض عليهم واحدة يسال الآخرون من اداء الفرائض عما يسال عنه الاولون ويحاسبون عما يحاسبون عنه
ومن لم يكن على صفته من اذن له في الجهاد من المومنين وليس من اهل الجهاد وليس بماذون له فيه حتى يبني بما شرط
الله عزوجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عزوجل على المومنين والمجاهدين فهو من الاذنين لهم في الجهاد
فليتق الله عزوجل عبد ولا يقصر بالاتي التي نهى الله عزوجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة على الله لتي
مكذبها القرآن ونبرأ منها ومن جلسائها ورواتها ولا تقدم على الله عزوجل بشيء لا يقربنا فانه ليس درك المتقرب
للقتل في سبيل الله منزلة يعني الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امرا لنفسه ليسر به الله
الله عزوجل وليعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

علی الجهاد وان علم تقصیره فیصلحها ویقیمها علی ما فرض الله علیها من الجهاد ثم یقدم بها وبی ظاهره مطهره من کل دنس
یحول بینها وبین جهاد ولا یقول لمن اراد الجهاد وهو علی خلاف ما وصفنا من شرائط الله عزوجل علی المومنین والمجاهدین
لا یجاهد ولکن یقول قد علمنا کم ما شرط الله عزوجل علی اهل الجهاد الذین باعوا نفسهم واموالهم
بالجنان فیصلح امرا ما علم من نفسه من تقصیر عن ذلک ویقیمها علی شرائط الله فان رای انه وفی بها وتکاملت فیه
فانه ممن اذن الله عزوجل فی الجهاد وان ابی النفاق یکون مجاهدا علی ما فیه من الاصرار علی المعاصی والمحارم والاقدام
علی الجهاد بالتحفظ والتعمی والقدوم علی الله عزوجل بالجهل والروایات الکاذبة فلقد عمری جار الاشرفین فعل هذا
الفعل ان الله عزوجل ینصر هذا الدین باقوام لا اخلاق لهم فلیق الله عزوجل امرؤ لیحذران یکون منهم فقد بینا لکم وما
عذرکم بعد البیان فی الجهل ولا قوة الا بالله حسبنا الله علیه توکلنا والیه المصیر حاصل انکه راوی میگوید که پرسیدم
از امام صادق که دعوت بجهاد وجهاد مخصوص است بقومی یا مباح هر موحد مومن را فرموده خاص است بیک قوم
وقایم نتواند شد کسی مگر انکس که از حمله شان باشد پرسیدم ازان قوم فرمود آنحروم مستجمع شروطی اند که خدا بر مجاهدین
واجبین مقرر فرموده وانکس که خالی است ازان شروط نه ماذون ست ودر دعوت نه جهاد گفتم بیان کن فرمود
خدائے عزوجل در کتاب خود درجات قرار داده واول دعوت خود واضح فرموده که وَاللّٰهُ یُضٰعِفُ لِمَنْ یَّشَآءُ اَللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ
بازبیان فرمود دعوت پیغمبر صلے الله وآله وسلم که اوعز ای سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ونیز فرمود وَاِنَّكَ لَتَهْدِیْۤ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بازبهدایت قران را رشاد نمود کهان هذا القرآن
یَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ بازدگر گردان قوم راکه ماذونست در دعوت وفرمود کباید که باشد از شما گروهی خوانند
مردم را بنیکی وفرمایند بمعروف وبازدارند از چیزبد وایشان رستگارانند بازجزاد ازین امت که ایشان ارباب
وریب حضرت ابراهیم واسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی ومصداق آیته تطهیر گشته اند وموصوف
این آیت اند ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی که میخوانم بسوی خدا ببینائی وهرکه وپیروی کرد
مرا یعنے اول کسیکه متابعت ایمان وتصدیق نمود از شرکت پرهیزید باز اتباع پیغمبر واتباع این امت موصوف
را نام برود فرمودای نبی کافی ست ترا خدا وهرکه پیروی کرد ترا از مومنیان بازبیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
که محمد فرستاده خداست ودانا نکه همراه او بند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدگر می بینی ایشان را رکوع
سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا وخوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر ست از سجده کردن
انیکه مذکور شد صفت ایشان ست در توریت وصفت ایشان در انجیل ست وفرمود در صفت ایشان یرون زرعه
فجمل نکند خدا پیغمبر را در سوا انسازد ان مردم راکه ایمان اورند بادی نور ایشان سعی شتابد در پیش ایشان
وبجانب راست ایشان بازفرمود قد افلح المومنون بازتوصیف ایشان کرد تا تقرع لحوق ایشان نکند مگر
کسیکه از ایشانست وازاوصاف ایشان یاد کرد که در نماز خود ترسندگانند وازبیهودگی اعراض کنندگانند
تا انکه ارشاد نمود که این کرده وارثین اند که میراث فردوس برند ودران جاودان مانند وگفت در صفت

این قوم میخواهند همراه خدا معبود دیگری بخوانند جائی را که حرام کرده خدا که بجز او را نباید پرستید و هر که عمل آرد آنچه
مذکور شد از کشتن ایشان بیرحمی گناه خود را دوچندان کرده شود برای او عذاب بستیز و جاوید بماند در عقاب و
بحالت خواری بیاشامد گمراه شد که خرید بدین مومنین جان و مال ایشان بعوض جنت بها دهند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کردنی بر خود درست است در توریت و انجیل و قرآن باد و بالا ساخت
بشارت ایشان و فرمود کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
معاملت کردید بان و آن بیع رستگاری بزرگ ست چون فرود آمدند الله اشتری
الا پسر دی بر خاست و عرض کرد که جزوه مرا بنی الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود در جهاد گرز کعب مهارم گردید دایا شهید شدیا نه حق تعالی نازل فرمود والتائبون الا پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و آنکه عبادت نمودند خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را در تنگی و فراخی شکر گذارند در روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و آنکه در رکوع و سجود و قائمش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مبشر بهاشت
و جنت ست باد جزاد خدای عزوجل که امر نکردند بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میباد آسمان و زمین ست برای خدا و رسول او و مومنین ست که مستحق این صفت باشند پس مشرکین
و کفار ظالمین و فاجرین که صاحب یاست اند ظلم کرده اند برین مومنین و هر چه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین ست که مورد ایت اذن گشته اند باقیمانده آنکه فقط ان مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و جبش آنکه پروانگی جهاد نتواند یافت مگر کسیکه مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن و
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرایط
مومن و مظلوم ماذون بجهاد می شود و در ظالم ست و جهاد او واجب ست تا توبه کند این شخص بدعوت جهاد ماذون
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان را جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بکسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این ایت از متاخر
بر می خاست چه نه از ظالمین کسی ماند نه از مظلومین چنین نیست که گمان بری ولیکن مهاجرین مظلوم اند
بدو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و بهمین دلیل مومنین هر دیار جهاد توانند کرد لیکن اذن جهاد بهمان
مردم ست که مستجمع شرایط باشند تا ایمان و مظلومی ماذونی مجعول ایخامد و هر که چنین نیست
ظالم ست نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با و قتال کنند و امر معروف نتواند شد

اگر امر نموده شود که چنین بکن و نهای از منکر نتوانند شد کسی که مردم را مامور شوند بانکه باز دارند او را از گناه پس هر که مستجمع آن شرایط شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند او مظلوم ست و ماذون در جهاد چنانچه ماذون شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه حکم الهی در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشند مگر بحبت خصوص علتی و حدوث سانحه و در منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا اخرین همچنین در فرایض و در سوال حساب هم برابر ستند و بدون اجتماع شروط زینهار را مور بجهاد نتوانند شد کسی باید که آدمی بارزوهای خویش غره نشود و نفس خود را بفریبند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مجتمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اشر خواهد بود که بالیقین خذا تاید خواهد کرد این دین را بان قوم ها که بهره ندارند بر بهر عاقل بعد از دیدن این حدیث مثل آفتاب نیمروز روشن ست که هر حرفش اصول و فروع قوم را قطع میکند و خشک و تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در حیرتم که چگونه تمامی فواید و همه عوایدش را که تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لابد یک کلمه شرفی چند برای تنبیه غافلین میگویم که از منطوق حدیث بدهن هر کس در آید که مهاجرین عموما و از فاقت حضرت رسالت دادند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر قبایل کفار ست که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم الهیان شمشیر خویش مشرکان و کافران را کشیدند و بر مخالفین اهل اسلام شدید تر و رحیم یکدیگر بودند و بعبادات و خلوص نیز دانی انقدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توریت و انجیل مدح و ستایش ایشان بتفصیل و تمثیل آورده و داد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب کردند چنانچه تابعین زراره و ابو بصیر اعمی و شیطان الطاق و غیر او گمان بلکه یقین دارند لازم آمد که امام صادق کاذب باشند و قس علی هذا خلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز تنبیه جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین مذکور همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم اخروی هم آثار آن ستر تب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین بجنت روانند و وارث آن باشند و بر تقدیر یکه خلافت مرتضویرا غصب کرده و فدک را از وکلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرور ست که در ظلمات دوزخ گرفتار کردند و هو خلاف النص و القضا بالجمله امام مفترض الطاعت بوضوح انجامید که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المومنون بران شامل ست در ذوات مقدسه این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین جنت الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد میشدند حقیقة یا مجازا بر تقدیر علم الهی لازم می آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آید تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بود و ایشان ماذون بر دند پس شرایط ایمان در ایشان بوجه

اتم منصوص جعفریہ متحقق شد پس کسیکہ ایشان را مرتد گفتہ خواہ معنی طعن کفر علی الایمان خواہ مجازا یعنی مکہور نفاق چنانچہ سروان شیخ حلی و رطل بوق مثل مجتہد و دیگر معاصرین از مرتدین و برادرانش فضلہ خوارشان و تضیاش از مرتبت حیدریہ خواہد آمد درین کتاب یا غیران انشا اللہ تعالی خود مرتد بودہ و ایضاً از فوائد مصحفہ جعفریہ است کہ کرشمہ دوار عذیریہ را کہ شیعہ خم طلسمات ان ساختند کہ انی ایصانی وغیرہ در امامت حجۃ اصلی بنود بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مہاجرین مومن نباشند ہذا خلف و ایضاً از متن جعفری بوضوح انجامید کہ این گروہ والاشکوہ مورد ایت کریمہ الذین لا یدعون وایت اشتر ابودند و از کفر و شرک و گناہان کبیرہ و دراز دستے و عدوان بر مخلوقات منزہ بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان را بعوض بہشت خرابہ انواع مدایح و مناقب برگزیدہ اگر ایشان بدوزخ داخل شوند وفای وعدہ الہی چگونہ صورت بندد و خلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد و ہو باطل قطعا و ایضاً بتصریح حضرت امام صادق روشن گردید کہ صفات مذکورہ ایت کریمہ التائبون الایۃ کہ بالاتر ازان در امت محمدی صفاتی نیست ہمہ در ذوات قادسیہ این مرد طیبہ فراہم و متمکن بود و امام موصوف بارہا تنبیہ بر یکہ زیادت بران متصور نیست ارشاد کرد کہ مہاجر شروط دعوت الی اللہ و جہاد فی سبیل اللہ را جامع گردیدند و ہمہ شرائط را کہ درین باب است فراگرفتند پس در استحقاق و اہلیت و حقیت خلافت ایشان چنانچہ اہل سنت میگویند انتظاری نماند چہ بارہا مفصل دانستی کہ قیل و قال علمای شیعہ ہمین بود و بس کہ ایشان زینہار مستجمع شروط خلافت کہ در کتب اہل سنت است نبودند بلکہ خلافت مستحق ان ربودند و دا احداث و ابداع دادند و مجتہد رفضہ علی روشن اشہد ازین ترانہ مثل و بنگی می سراید و در استفتا و ہم تشنید باد انیکہ نیتی خزان در خجالت ہست میگوید کہ خلافت خلفا از خلافت یزید بدتر است و در خلافت یزید ہر سہ دلیل امامت موجود ہست بخلاف خلافت خلفای ثلثہ و قبل ازین دانستی کہ کسی را گفتگو دران نیست کہ ایشان سریر آرای خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان در آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان ہمیکردند بلکہ ہیچ کس از سوفسطائیہ ہم درین امور حرف نتواند زد پس درین مقام علمای رفضہ جز آنکہ احد الامرین را اختیار نمایند چارہ نیست یا گویند کہ مطاعن خلفا و پیروان شان کہ امامیہ در کتب خویش مرتب نمودہ اند باطل و مبنی بر غرور و اعتساف ایشانست یا فرمایند کہ با وجود صدور آنہمہ ظلمہا از ایشان بر اجلہ اہلبیت سید انبیا صلے اللہ علیہ وسلم و نسبت ہدایان باصحاب و دیگر بی اندیہا و مخالفت شریعت عروت و عدالت و دثاقب اصحاب کرام بجا لہا باقی بود و زینہار درین امور مبانی ان نیست کہ ایشان مورد ایات مذکورہ باشند معاذ اللہ من ذلک و ایضاً از فوائد فصوص جعفریست انکار نمودہ تقریر آنیکہ در کتب درج کردند زیر حدیث ان اللہ یوید ہذا الدین بالرجل الفاجر کہ مصداق ان خلفای راشدین اند بخاک برابر شدند زیرا کہ مجاہدین کسری و قیصر و مرد حمیر دین اسلام ماذون بودند و مواد ات قرابت پس کجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ اللہ بلکہ عیان شد کہ ایچہ طوسی رفضہ گفت محض لغو و تشنیعہ خلفا

اتباع شان را اراده کرده و رطل بوق بیان نموده گوهی ست که از دنائت زنانه تجدید برامده دیگر اکابر مجتهدین امامیه
بکمال التذاذ و افتخار نوشش جان فرموده اند که یا کلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و انس علی هذا انچه درباره
طلحه و زبیر از حوارئین سید الثقلین گفت که محاربه کفره چه ایشان نیز ماذون و مورد آیات بوده اند و مراتب امهات
المومنین بجای رسیده بود که ائمه ازدی آن داشتند بحای تفاسیر الشیعه الغرض فتامل این نصوص بجنابست
کربلا استیعاب تواتم کشید پس چندی از آن برشمردم و باقی را براوتاران صافیه اهل بصیرت گذاشتم که غور کنند و بر
آرند که هر لفظ این نصوص گنجی است شایگان و معدنیست فراوان ۱۲ لایوصف الواصف المطری خصائصها
و ان یک سابقانی کل ما وصفا + بالجمله بعنایت ایزدی حجت ما تمام شد و بر هر عاقل واضح گردید اهلیت و استحقاق
خلفاء و مدایح جلیله و مناقب نبیله ایشان نبض مقصر شهید یعنی امام ناطق و هر کس که دران گفتگو کند فضلات دشمنان
اهل بیت مثل زراره و اخوانش که میخواستند که آن امام برحق را مجوسی گردانند چنانچه در مختار کشی وغیره هست
میخورد و ازینجا اجماع عترت طاهره بر طور شیعه کما سبق الیه الاشارة مرارا بر حقیت خلافت خلفا هم جا گزین
مدرکه اولین و اخرین گشت الا ابواب و فصول کلینی و بصایر و بحار الانوار درین معنی که اقوال و اعتقادات ایمه
اهل بیت کی ست محمل باشد هنوز این قسم احادیث که موید بکتاب و سنت و موکد بدرایت باشد و عروق مذهب
قوم را قطع کند در اصول ایشان موجود ست که من در زمانیکه مجلدات کتاب وافی را که جامع الاصول طایفه است
و امام اعظم اول هم در تهذیب و غیره بانچه مثبت است استدلال میکند و همچنین دیگر اکابر قوم میدیدم و انچه بحث را بر چسپیدم
دور بصارة العین المخلص آن برگذیدم که تا این وقت حق حرفی چند ازاد اکرده ام چه در هر جمله و هر فقره از حدیث
امام قمی و غیره بعنوانی جاریست که مذهب طایفه را زیر و زبر میکند و چون بانجا مقام رسیدی ابتدا معلوم کردی و
که در اهلیت و استحقاق مهاجرین بخلافت هیچ غباری نماند مگر انکه مجتهد زمانی بمقتضای هوا و هوس شیطانی چنان خیال دارد
که از حدیث ثابت شد انکه مهاجرین ماذون بجهاد و دعوت و متجمع شروط آن بودند این از کجا که خلافت خلفای
ثلثه حق ست و این امر قابل جواب نیست زیرا که محصل قیاسی که از عبارت بصارة العین بر آید اینست که مهاجرین
مجاهد کسر و قصیر بودند و هر که چنین است لایق دعوت و جهاد است پس خلفا نص امام لایق دعوت و جهاد گشتند
و لایق دعوت و جهاد بمنطوق کلینی ست متجمع شروط و صفات معلوم باشد پس خلفا متجمع شروط و جامع صفات دینیه
بحکم جعفری و نزاع شیعه درین بود چنانکه دانستی اکنون عیان شد اهلیت و استحقاق شان و هو المطلوب حالیا
حیف برای مجتهدین امامیه نیست مگر انکه گویند که خلفا کے مهاجر بودند و هجرت ایشان کی قبول گردید و چنانچه قبل
ازین بمعذورات رفضه مجملا نشان دادم و تفصیلش چنانچه باید از حدادب و درست یعنی این بزرگان معاذ الله بجهت
عشق و عاشقی وطن خود را ترک کردند و بمدینه آمدند کما صرح به الفاضل البصری فی الکامل و این تقریر چه
قابل آن نیست که محتاج بجواب آن باشم لیکن تا عرقی از عروق مذهب رفضه باقی نماند میگویم که خدا را بیان
باید کرد که ان مهاجرین کیستند که جهاد با ملوک روم و شام و سلاطین ایران و دیگر قبائل کافران حبشه الله

بوخلوص نیت حق بطریت بطل آورده اند و مورد حدیث کلینی گشته و در شجره صادقیه نام ایشان نزد مجوسیان ایران مثل نباتات
خواهد رسید پس ضرور است از وجود این قوم نشان دادن و آنگاه بکثرت تمام بمقابله عساکر این سلاطین
صفوف آراسته و تا مدتهای دراز بر میمنه و میسره ایشان تاخته و بر سبیل عادت داد مقاومت داده و جماعات
شان را پریشان ساخته اند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود از این مهاجرین ابولولوفیروز مجوسی یا باشجاع عبدالله
شیعه بست که تصحیح علمای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و بیک هم بلا شیعه
از مدینه رسید و با شاره حضرت مرتضوی این اسلوب خاص هجرت گزیده و سکنه آن دیار شاید بر تاریخی بمژده قدوم
پیش بردند و باستقبالش پرداختند یا مراد از این مهاجرین فقط انکس تواند بود که نزد و قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازاله بدعت نص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون نبض قطب کور آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبران بکلی
عدم رفت پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عدم رونق افزود جهاد کسری و قیصر نموده همراه صحابه
العصر از زمان بهریار جایلقا تشریف برد و برین تقدیر مهاجرند کور از عمرو عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبقت
ربوده و چون راه عذر لنگ و هر طرف مسدود و دست اکنون غیر از انکه مراد از این مهاجرین آن چهل کس باشند
که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب جان نثاری
میزدند یعنی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر دلاوران پیوشند و اول تعداد ایشان بچند هزار
میرسید باز بچند صد انجامید باز بچهل رایعین گرایید تا انکه از عشرات باحاد بمقررین گشتند و واقعه نادری بلکه
وجه خاص تازه تر و نمود صورتی بنهن نمی اید ولیکن میگویم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود دست ملاحظه فرمایند که درین جمله خبر شاذی لایعبا به از کرد مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان کرد
انصار بودند و لااکثر شحکم الکل پس عجب است کاز امام صادق شاذی قلیلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصار
را دخل ندادند باینهمه می نویسیم که حضرت امیر بگواهی نسخه سلیم که اصح الکتب بعد القران بر اجماع کل ما یعنی
بی ایمان تو ان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند و صدق سلیم ورد زبان داشتند لعین جماعت
یکصد و بیست عشر عداوت اندیشه را لعنت کرده اند علی روس الاشهاد نه بینی که سلیم مذکور جایکه بمقتضای بشریت
مدعی شد که اصحاب کبار معاذ الله بی پروانگی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
جناب چادر بر سر مبارک نداشتند روایت نمیکند نادت یا ابتاه و ارسول الله لیتنی ما خلفک ابوبکر و عمر
لم مفضیا فی قبرک تنادی باعلی صوتها فقد رایت ابابکر و عمر حوله یکین تبکیون و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالدین ولید
و المغیرة بن شعبه و عمر یقول لسنا من النساء و راثین فانتوا الی ابیکر و هو یقول انا و الله لو وقع سیفی فی ید
بعضکم لم یصلوا الی هذا ابدا و الله یا ابنة نفسی جاهدوکم لو کنت استمکنت من الاربعین لقرقت جماعتکم و لکن
لعن الله قوما یعولنی ثم خذلونی حاصل این حدیث مفتری آنکه در وقت مذکور که صحابه بی اذن

بخانه در آمدند بدیده فاطمه زهرا رضی الله عنها بعرش برین رسید راوی میگوید که دیدم ابو بکر دیوار را شش را گرفته زار زار میگریستند
غیر از عمر و خالد و معیره و عمرو بن وقت بقساوت زیاده تر از همه بلوی گفت که ما از قوم زمان نیستم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهم پس جناب مرتضوی را کشان کشان آوردند بسوی ابو بکر او میفرمود بخدا قسم میخورم که اگر شمشیر پست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخدا است که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر ان چهل
کس در قتا بوی من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدایا و بران قوم که بیعت من کرده ند باز
خذلان من نمودند بعد ازین انشاء الله تعالی از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بلکه همه ایمه محیط
است بر جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه بتجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات است
که ایشان بعد ازین رد باخلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود ایا عالمین ماکان و یکون لعنت
تواند کرد کسی را که میداند که او بر ایمان خواهد مرد حالانکه ازمی صاحب تبصره العوام که او را هم علم المهدی لقب
داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را معهذا در کتب این واقعه جا بجا مصرح ست چنانچه کتب حادیث ایشان
بدان مملو و مشحونست بلکه در مجلد سابق و دیگر هم دانستی که این کرده اینچه با امیر المومنین قریبها کرده اند قومی نه اند شنیدند
و بعمل نیاوردند و هرگاه آن کرده شقاوت پژوه که ایمه عینا و جهارا لعن کنند آنها را و خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که پنهان سرکشی و افترا و نقص عهد شان بدین درجه بود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق نداده اند و دوا بچنین فکر کنند اگر بر ایمان نمیرند چه مقام تعجب خواهد بود فکیف که نصوص قطعیه جعفریه بر ایشان
موجود که هنوز از ان فارغ نشده یم این چه غفلت و بی تمیزیهاست که از ان چشم پوشیها میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا و خاذلین حضرت اسد الله اهل بیت سید انبیا باشند و حضرت مرتضی بان اخلاق عمهم لعنت
بر ایشان بر ملا فرماید و علت آن لعنت را خذلان و نکیدت ایشان اعتقاد نمایند امری اینان باین شد و بدر
برزبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بهمان مترتب گردد باز دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و اینها را امور دان آیات قرانی پنداشتن و نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متشیعین کار
کسی از مجانین هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه تناقض و تکذیب همدگرست برای بر بستن زبان این ثرثار
خیالان دیده و سر ایکان حرچه تقدم بالحفظ کرده شود بر جای خود خواهد بود و اویلاه این قوم ملعونین متجمع آن
اوصاف توانند شد که بروایت کلینی در نصوص جعفریه دانستی بار بار و بصد تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین الاضداد است
و اگر با اینهمه اعمال فاسده و معاملات کاسده متجمع آن شروط و مجاهد نمود رفضه باشند خلفا و اتباع شان که ملاک امر
در باره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و ان خطبه بر فرض تسلیم بدان نکوش
دلفرین بداده نمیرسد که از برای این قوم مقرر متشیعین گشت چرا بر زبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
ادنی تفحص در کلام عاول و منصف مجتهدین نمایند توانند یافت که جز بر ترک و ولی محل آن خطبه نتوانند شد اگرچه بعضی از
عامه بر قصد خطبه شقشقیه را سند چیک چکی پنداشته باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان سر نیز گفت مرد است

یکی ازین قوم گفت بر مروی لعنت گفت ای مرد که خاموش کرد روایت آن از حضرات معصومین است گفت من مروی را نمی
مردان گمان بردم باقی اند اگر بولف قدما حدیث مرتضوی نافروده نمونه در دیباچه و مطاعن دیباچه نمی تواند
انتساب کالعلم الایست موجود و خرقا کتاب و بدلا و نیک دران مسرود صاحب گر حکمت پسند و دری ناگشاید انصاف
و کرم و دیگری بگویم شمول فضل الهی بحال است که سرگاه باب مطاعن و مثل شمشیر روشنی آفتاب مسدود است
در دعای ندکور که تهم از ابن عباس است و دلالتی است که نوا اخرج یدیه لم یکد یراها انسداد باب بطریق اولی ظاهر
خواهد بعد حای مذکور سند مسطور جمع کند و بداند که اندرون تاریکی است و حال راوی معاذ الله از بی دینی
و سخن سازی خصوصا در باره جناب مرتضوی بر اصول طایفه درین کتاب جا بجا مرقوم است بعضا انهاز دعا که تحریف
کتاب ست باظهار می در رساله اعتقادیه و ثانیه و مسائل طرابلسیه و طبرسی در مجمع البیان و غیرها و در بیان نمونه
دستبری و تحریف معنوی البته مراد نتواند شد زیرا که هر فرقه معنی فرقه دیگر را تحریف میداند و از باب تبدیل می خواند
حتی که خود منکرین تقیه مراد و مصدق را که مقصود از القی کسی ست که در تقیه سابق الاقدام ست بچوری نمی شناسند و بهمین
اتباع ابن سبا بدعی مزید و لاشتشنیه یا و ائمه اهل البیت محبت الاصنام و اقامت ست و ازاله بعث ابی غیر ذلک من ا
صاف العشرة الکاملة نیستا سنیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغت یاوگاهست کما لا یخفی بلکه بر اولویت
خلفاء و اتباع شان درین باب بر اصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه سلیم چنانچه بهمین وقت دانستی بجرد اشاره ابوبکر حضرت امیر را معاذ الله بدان خواری و زاری
بدار الخلافت کشیدند که تفصیلش را کسی جز رفضه کامینفی ادانکند حالانکه بسلامت و شجاعت انجناب چنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمن و آنفسه یار و تمین تن درجنبت آن واقعی باشد پس جها و با لشکر سلاطین ایران و روم
دشاهان بر زبوم ازین بزرگان البته تیقن و معلوم شد نه ازان مردم علام و ملوم که در هر بار خود و جوشن پوشند
و هر وقت بخذلان معصوم کوشند و بر وبر خاقت امام شجع نیارند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بردارند آورده اند
که سکنه شهری از صولت شیری که نزدیک ایشان در غاری منزل گزیده می رسیدند و اموال و اولاد و ماندیدند بر خود می لرزیدند تا
انکه قلوب مسافرین خسته و راه کاروانیان بسته شد بارشاه فرمود که هر که این شیر را بکشد نعمت بیدریغ و منصب و خلعت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را گشت و بگرفتن انعام موعود بیارگاه شاهی رو انه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من گشته ام بالاخره هر دو بر در پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شاه از هر دو
ماجرا پرسید و ابر قاضی بردند قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر دری سخن میگزانید تا قصه شیر بر زبان آورد دیگر
شخص حمله کرد فورا عشته بر بدن او افتاد پس قاضی دیگر را در خلوت خواند و چون همان معامله با وی نمود آن شخص
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را گشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته و بانیمه
اگر رفضه از غایت حیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابو ذر چرا مورد حدیث امام جعفر پر صور خیالی تجدید این علمی
و محدثین اعور بنا شدند پس جوابش انکه ابراهیم را واقعه ایشان در اسباب و دیگر کتب رجال بتفاصیل مذکور ست نه اینکه ایشان

نبیمه حجازیات کردند ما تفصیل حالات ایشان در بحار الانوار و خلاصة الاقوال و تحقیق صحیح المقال پس مخالف این امر
محل و حصران مهاجرین درین یکدو کس از عجائب خرافات و غرائب ترهات هم و خیال ست و قیود و الفاظ مذکوره که مفصل شنیدی
ازین اراده ابادی تمام دارد حضرت سلیمان کجا و رکبوده و چگونه مشرکین ازین بلده معظمه او را با انواع ظلم و ستم برآوردند
و در کتب قوم ایا مصرح نیست که سلمان هم بروقت موعود جهاد نزد امیر المومنین حاضر نشده و غیر از مقتدا کسے
اطاعت و انقیاد درین وقت نکرد چنانچه در مختار کشی و غیران ست پس کمال بی حیائی ست اگر رفضه این خیال محال
درباره شان بدست آرند معهذا مزید شفاوت ست که علمای رفضه حق پوشی و تر فروشی را شعار خود سازند و کتاب
اختصاص را کنایند و بیاد بنیارند که این بزرگان دران چهل کس منسلک بودند که هشت از بام افتاد چنانچه بروایت
سلیم و انتهی و مدلول روایت اختصاص اینست که چون عمار بی وقت حاضر شد ضربت حیدری بر سینه و سر زنش
مرتضوی بگوش او باین الفاظ رسید که مالکان تستیقظ من نومة الغفلة و عموماً بخطاب او و سلمان و ابوذر
چنین فرمودند که ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی خلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال المسک یا لا
حاجة فی کم یعنی برو دید هر جا که خواهید مرا شما کاری نماند هر گاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشیدن و جهاد
خود را بر ملا شکستید دیگر هیچ از شما چه توقع باید داشت چون امام الانام را با وصف علم غیب و شهادت تفویض امر
ایشان بنابر تدبیر دیگر هیچ اعتنا چگونه از ایشان و شجاعت متوقع باشند فکیف که چنانچه ایشان درین زمان داد
نامردی دادند در زمان سعادت نشان مرد و انس و جان همیشه می گریختند و اعاذنا الله منهم الیهان بهم
یک سئوال بود مگر یادداری که شیخ مفید حارثی سلمه ثمانینی چنانچه در بحار و حیات القلوب است بسند معتبر روایت
کرده که درین همه صحابه یکنفر نیختند غیر از نفر از فرزندان عبد المطلب عباس و پسرش فضل و علی و برادرش
عقیل و ابو سفیان و ربیعه و نوفل که پسران حارث ابن عبد المطلب بودند و چه خوش گفت ملا در حیات
القلوب که بواقعه احد غالبا نسبه و خبر گفت ما زینه خاک بر روی اگر نیختگان می پاشید و می گفت از خدا و رسول
او بکجا میگریزید آیا نخوانده اید در طعن الرماح در بیان جنگ احد گفته که غیر از جناب امیر کسی همراه حضرت نماند و نو و
حیات القلوب و دیگر کتب معتمده رفضه دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد دگر شاید جناب شان بعد از انکه بر وعده
خویش شرف حضور نیافتند بلکه تخالف ازان نمودند چنانچه تفصیلش در کشی و بحار و کتب مذکور زیاده تر موجود و لایق این
درجات عالیه که برای مهاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند و ایضاً نسخه سلیم حاکم ست که بعضے
ارکان ارابعه محکوم بردت و نفاق بودند پس عقل چگونه تجویز کند که این یکدو کس همه آیات خلافت و جهاد و دعوت
را باحسن وجوه سر انجام داده اند و در مقابله اهل شام و روم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و تهور و شیر مردی شده
و مانند عمر و عیار همه امور را هموار کرده اند آیا این همه حملات کمتر از آنست که ملکان مکن پوچ میگویند که هر چه در عالم
مکونات پدید آمده می آید کار حضرت بدیع الدین مدار ست خواه خلق سموات و ارضین باشد خواه جنت
حضرات انبیاء و مرسلین عجب نیست کار مجتهدین شیعه که چون از هر جهت راه فرار را دیوار بندد درین مقام مذبب

لشان بالاتر و تحسین و فیاض کنند چنانچه تفصیلش گذشت و اند مذهب اثنا عشریه چه مستبعد دارد مدعی تعریف و تحسین
برای آن بود که در دنگهوا نجانه سالم و بر مقتضای حمل هر سخن بر خرف او باطل گرداند و ورنه بعد از وجود این حدیث و بطلان
هیچ عباری و رخاطر کسی تواند برخاست و هیچ وضیعه کس نتواند گذاشت که در ان جماعتی که بصفوت برند بصلوات
جلیله حضرت جعفری خنادید مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نبودند معاذ الله پس استحقاق و ولایت ایشان بدرجه
و مهاد از کتب و شهنان جانی اعداء ایمانی به ثبوت رسید و الحمد لله علی ذلک علاوه مذهب کسی از شیعه و دشمن
نیست که خلفا مهاجر نبودند و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مهاجر بودند و بهجرت
ایشان بدرجه قبول رسیده و بهجرت راشدین مردود گردیده بلکه بر زبان نالایق و کتب مطهره دین خلاف این همین
مقاله و اثر است که عیاذا بالله همه اصحاب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کافر مذهب نفاق داشتند یا اسلام
و ایمان آورده در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راه ارتداد گرفتند و نص جعفری هر دو قول را از
میان برداشت و ارشاد نمود که هجرت اصحاب باخلاص بود و این مهاجرین انواع جفا از کفار مکه بر دوش
و از اقارب و عشایر خویش بردند و تنعم و ترفه را در راه خدا پشت پا زدند و فقر و قناعت را اختیار کردند و مظلوم
و مستجمع شروط گردیدند و بر لونگی جهاد یا کنند بلفظ اذن للذین الایه و جهاد ایشان مقبول شده هم قسم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بعد انجناب الی غیر ذلک و اینکه گفتم هم منتظر بود بفوات قوم و الاکیکه نور ایمان دارد و قول
مجید با وصف دیدن الا ان یقولوا ربنا الله و مانند ان میخواند دین و هم تواند فهماند که هجرت ایشان از راه
اخلاص نبود و از جهت نفاق مقبول نشد بر ایشان جایز بود معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید و سیدارم
که بعد از مطالعه این اوراق هر کسی را از مجتهدین و محدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق تعالی در سوره یس میفرماید
انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون و جعلنا من بین ایدیهم
سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و بنهج که ذانی سواء علیهم
انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون قوله و نهایت آلخ اقول لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار
مهاجریت خلفا نمانده کرد پس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری و قیصر و غیرهم مستجمع صفات عالیه بودند حقیقت حلال
شان ثابت شد قوله زیرا که در احادیث معتمده آه اقول اگر مدعای او نیست که از نحو حدیث لبطلان
خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع است و نهمه مغلطه لیست که او را بارها پیش آمده بیان باید کرد که از
احادیث چگونه لازم می آید بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رفضه چنین فهمیده که از این احادیث حصر
خلافت بعد از ان حضرت صلے الله علیه وسلم ثابت میشود در خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند و این امر
باطل است بر مذهب سنی و شیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فنوعا لا یخفی اما بر مذهب فضه فقس علی هذا و نه لازم
آید بطلان خلافت شیر خدا انکیف که در این احادیث در هیچ جا تفیکه مفید حصر نکور باشد و نشود و بهر گاه
از مقدمه صادقه بعض صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد بهست ما آمد که مهاجرین ما ذون بجهاد بودند

پس قیاس باین عبارت مرتب شد کہ مہاجرین ماذون بجہاد بودند و ہر کہ ماذون بجہاد است مجتہد است نتیجہ برآمد کہ خلفای ثلثہ مجتہد بودند و چون مجتہد مخطی و مصیب ہر دو است لاجرم ایشان مخطی و مصیب ہر دو بودند و ایشان را بخطا نسبت کردن جائز باشد و چون مخطی است

بدایع کرنبص امام دیدی چنان بیهوده گوئی نمیساختی که از خطابات بغیر و فسوسات تمسخر آمیز نشانه غرض خلفای جور و ظلم
نیز امیدوار نمیشدند ایشان بمجرد سماع این سخنان بیهوده و مجتهد خود را بتشویه و خیال کنند که قتل و قتال
و کشتار فی سبیل الله مستحب نباشد و اگر بالفرض مستحب باشد و آیات متلوه این بزرگان مصدر بهر جهتی
باشند هیچ دلیل از ادله شرعیه و توقیفی نخواهد بود بلی از این روایات بالاتفاق فرقین ثابت میشود که یزید و امثال
او از صدور شر عی پاک و مبرا دانند طرفه آنکه رفضه در کتب کلامیه خویش بارها می گفتند که کار عقلا آنست که شنوند
علیه را بگیرند و مخالف فیه را بپذیرند در این مقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شدید بی اعتقادی
عاقل نتواند فهمید که بعد ذکر فقره از حدیث طویل که بر حرفش خار مغیلان در بگر بای شیعیان شکسته و جهات غیر
متناهیه تاویلات و تسویلات را از هر طرف بر روی ایشان بر شته بسبق حماری انداخته دیدن که حقیقت خلفا مستقیما
نشیمه و کرد راحادیث سنیان جز از تسلط خلفائی جور و ارد ست کار حماقت زیرا که محبت و عصبیت دین
مقام هم بر اصول شیعه کلام بالزام می کند پس امر یکه در باره حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد
باید نوشت ورنه مهر خموشی بر لب خود باید زد علاوه آنکه در مجلد اول جائیکه مجتهد این قسم احادیث آورده و خلافت
مرتضوی را از خلافت راشده قطعا بدر کرده در آن مقام از جمله بیست چیز نقل کرده ام بهمه کس وافی مگر دانند
که بر خلافت راشده خلفا اول تا رابع هیچ غباری نمیرسد بلکه یکسال بر اسها بجواب مجتهد دین باب مهیا دارم
باید آن مطالب را بفکر دقیق و تامل عمیق دیدن دگران سنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بیدمانی نفرمودن
و مال یاوگی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی آنچه **اقول** درین مقام عجز از کجا چاک
گریبان مقلدین بهر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسیده و دو آه شان بگردون گردان هیچید بعد ازین
مناظره و جهاد لحور سهاله با علمای رفضه بوقوع آمد امری دیگر متصور نیست بالجمله این قول کسر انسان بجوانب
که دشمنان دین مثل یهود منافقین میگویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن مبین میشود پس اگر
سائر متشین بر امامی حدیث کلینی را بار دیگر چنین بیشتر مقبولات بیهوده مجتهد خود را بشنوید و خیال کنند که قتل و قتال
و او در حدیث ایما ابلیست از معملات مجاهدین و گرنه شته ایام خلفای راشدین مهاجرین و انصار در باب انتظام امور دینی
و سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کرده اند یعنی آن بحکم چنانچه
مذهب فقه مخمنین ست و قدم مرجل ذلک تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیت خلفا بر می آرد در همین اوراق
استعمال این مهملات با وضع بیان دانستی یا انکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد مجتهد
این هرزه درائی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین ماذون بودند و بهر ماذون مستحق شروط
است ابی نیز ذلک اما آنچه گفته والا انحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب ابی آخر دین جایز نیست آنکه مقصود امام صادق
بدایت کاذبانست بعد اثبات مدعی در اصحاب کرام از آیات قرآن مجید تا چشم بکشایند و بینند غفلت از گوش بر دارند
و شنوند که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بدون وحی قبول نمیشد همچنان

فحط الیسمعه در یا نگشته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد شان بسبب خلوص نیت شان و بجمیع شروط کامل ایمان قرین اجابت گردیده چنان نیاید پنداشتن که مهاجرین اینهمه عرق ریز بهلودجان نثار بهابرای تحصیل زخارف دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کانین این مساعی تقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه رسوخ بدان دارند و بعبارات بحضر ایشان و درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرانی در شان این بزرگان نازل گشته معذلک برین تقدیر قاتل را میرسید گفتن که بیان بغرنا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود دگر اذن جهاد شرکین مکه برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر اذن الهی که اصل بالیست ضرور ادفتا و چون مجتهد از همه علوم خصوصا علومیکه فهم قران مجید و حدیث شریف بر آنست بمکان گشته معلات امور از دو هر جا صدور می یابد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر بتوجه شود یعنی عجب است که در باره مخالفین مرتضوی که دین و شریعت را بهم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد امجاد خود نمیپاری چنانچه قدمای رفضه باکابر اهایت بارها گفتند پس جز بقبول رو میداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و الحاد مثل زراره و اضرابهم و دیگر دشمنان و حسادی افتاد و سودی بران مترتب نمیشد نه بینی که سگان بر رود و هن ناپاک این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة مضل خلایق بودند شاشیدند چنانچه درین مقاله دانستی این اعدای دین زنهار تقصیر نگردیدند و لقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ و نیز بر تقدیر مزبور می توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب ست نه خطا پس از اغماز کلماتی را حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیامد و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید و زیاده ازین قلوب اهل ایمان محراشید و پیش ازین مهمل مگوئید و بزودی بر خیزید و بروید چنانچه علی مروان خان با پسر خود صاحب بیاض سوانحی ناشسته رو گفت و مختصر این حکایت چنانست که روزی یکی از قضات دهلی روبروی او گفته بود که علی مرتضی ترویج فرموده ام کلثوم را بفاروق و او ان انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند بالاخر فرمود تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان بابا قاضی چنین میگوید راست بگو که این امر در کتب تاریخ ثابت ست یا نیست گفت که محقق و لفظ لیکن بگو از امر و زمتیقن شد که عمر مومن بود بعد ازین امری دیگر بشنو که هیچ میدانی که امام زمان چرا زمره انصار را با وجودیکه در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل و عریض یاد کردند سر مکتوم همین ست که خلافت در ایشان باعتراف جناب مرتضوی کامر نبود پس بار بار امام موصوف برای مهاجرین سابقین استحقاق شروط را بایات قرانی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود بجناب ثبات خلافت مهاجرین ست چنانچه جدا امجد بالجواب با تفاق فریقین کما یلوح من جواب اوراق الایضاح ایضا الامة من قریش ارشاد نموده اند و ازینجا مغالطه دیگر حل شد یعنی ثبوت رسید که مجتهد نائبی بر خلاف صراد امام انصار را درین زمره داخل گردانیدند و حدیث را تحریف کردند هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گردانم که محدثات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

کذب و مجالست حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد ولیکن چه باید کرد که مطلب حد باسی اوراق
کرد تلبیس از آبا السنه افزار نهاده **قوله** و درین مقام سری دیگر است **اقول** ای صاحبان فراست کمالات
این سر مکتوم ازین بنده جهول و ظلوم پا پیشنهاد که اگر مقصود نیست که بر اصول شیعه مقصد اذون جهاد بلا و اسطه در خلافت
خلفای ثلثه جناب امیر بود جوابش اینست که امام الائمه رفضه یعنی کلینی احوال حدیث مذکور را در باب من یجب
علیه الجهاد و من لا یجب روایت کرده چنانچه بالا دانستی و بر اصول رفضه واضح است که درین ازمنه جهاد بدون حضرت
مرتضوی واجب نگشته و نه بصدور آمده و الا لازم آید وجوب و صدور جهاد و قتیکه انجناب بحدیث امام امور را عامه
اتفاق رفضه مصداق چیزی مطلقا باشند چنانچه تفصیلش یاد داری هرگاه معهذا اگر صدور اذون این جهاد بالفرض
از انجناب باشد و مهاجرین از خجالت ماذون نمیگشتند و بر معاویه و یزید مرتضوی میرفتند لازم می آید استحاله دیگر
یعنی قتال رابع خلفا بر تنزیل کتاب خدا باشد و کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات
رسید انبیاء قاتل مشرکین نزول قرآن بود نه ناسخ خلاف النص بلکه بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل
قرآن نمودند معذلک بر تقدیر بایستی که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیر
علاوه اگر مراد مجتهد الزمانی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی دریابند و بران کار بندند و عمل نمایند تا
جهل ایشان بر ملا نگردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسوی جناب امیر عاید میشود والی غیر ذلک
وحشت تقریر از سینان بر می خیزد و حیرانم که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب و شهادت
بالفعل یا بالقوه پی نمی برند و جهل ایشان بر همه کس واضح نمیکنند و دلالت باینست که اصل الاصول نگفت
چه مصلحت دیدند و اگر همه چنین بست که خلفا مرضی حضرت مرتضی دریابند و بر خلاف آن عمل کنند پس مخالفت
تدبیر صایب چگونه باعث سرسبزی و سرخروئی و انگاه باین مدت دراز شده و جهل خلفا پنهان بر جمهور باند
و در زیر کی خلفا بر اصول خود ها که حق اسجح الناس را غصب کردند و خون رعاف هم نریخت سوفسطائی تهم
پیرامون زیب نمیگردد و ازین مقام بر اهل فطانت لبلبان پندار مجتهد بودن شده اما خروج مقبولین
لبسانی پس قبل ازین معلوم گشته تا بدانجا که همراه امام منصوب نبودند بلکه بالعرض رفاقت امام مثل
وصاحبت داشتند و هرگاه هر دو رای این را مسدود ساختیم معین شدند خلفا و هو المدعا اگر مراد
آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت و قت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از انجا که
اصحاب کرام میکردند و در شعبات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی است
خلفا انجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بعد مدت وفات حضرت
جناب امیر مرتبه تجدید خواستند یعنی دست از هر دو جهان بر دارند و مصداق مسکینا ذا مترتبه گردند
انجناب این یاران فرصتی ندادند و هرگز این تجدید را برای شان تجویز نکردند و بالاخره از غایت الحاح شان
حضرت مرتضوی این تعلق را عین درد دنی و تضعیف شوبات نقیضی دانستند و شریک مهمات شدند که سنت

انبیا و رسل همین است ولیکن بر حال رفضه زار باید گریست که ایشان دعوی سر سپردگی آنجناب بر زبان دارند و بر امامت ایشان بطور اهل نفاق بر خود می بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه سلب ذاتیات امامت است و حصول مثوبات جهاد و غیره و شیوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و طور ایشان که نام مبارکش بر اصول شیعه پر مطلع باشد و غالبا که این اسرار مکتومه وقتی مکشوف میشود که مجتهد الزمانی در اکبر مساجد این شهر نماز جماعت یا مقلدین می گذارند و بمقتضای السحاب لا امتی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند منتظر ورود وحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیکه مجلسی بیان فرموده در حق الیقین وغیره که حضرت جبرئیل و قتیکه نزد جناب سیدتنا فاطمی آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نمیگذاشتند و مابین جو سماوی ماندند یا در وقت معلوم که پیش دست دیگران میدارند ملائکه مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در تفسیر کاشانی ست گرداگرد استاده میشوند و حق تعالی افتخار خود بملایکه انصار میفرماید یقود بالبدمن ذلک و از آنجا که لطایف این سر دقیق محتاج بالبط و تفصیل است پس از تطویل هرگز نمیدیشیده چند سطر دیگر تا کید للمرام و توضیحا للمقام می نویسم که اگر مقصود مخاطب بلاوت کیش امنیت که خلفای ثلثه میدانستند که لیاقت خلافت محصور ست بذات والاصفات حضرت مرتضوی و خویشان ارفاقد الشرط گمان می بردند و هر چه جناب امیر المومنین مصلحت می اندیشیدند بر آن کار می بستند پس این سر مکتوم که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر تشیید المبانی مرقوم فرمودند پرده ناموس رفضه نزد عقلا دریده خشک تر ایشان همه بسوخت بسبب انکه حل مطاعن بلکه جمله قیاسات اهل تسنن از هم بگسست و انقلاب عظیم رو داد و تمامی مجتهدین روافض تیشه بر پای خود زدند بلکه خانه روی خود را مثل بتوذن سبزه واری از دست حق پرست جناب مرتضوی خراب ساختند علاوه تشیع خانها هم لازم آمد و قد مر ما فیه علیه سابقا و ستعرف ما یرد علیه لاحقا و اگر مراد انست که حضرت امیر در معاملات ریاستی از امور دین و دنیا شریک بود ند و نسبت بدیگران سابق الاقدام بجد یکه مولا علی لهلاک عمر در بارهٔ شکر گزاری در بعضی از امور بر زبان فاروقی گذشته و مفصله لا باحسن لعبارة بیان آمده پس زینهار مفید مدعای مجتهد نبوده بسبب انکه جناب امیر بلا ریب در زمان خلافت متقدمین مرتبه وزارت داشتند و از اینجاست که بعد از شهادت ذی النورین و قتیکه مردم مسجد و جهد خواستند بیعت بانجناب نکنند دست بیعت کشیدند و محصل ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که وزیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بود و بهتر از آنست که امیر باشیم و فرمان روا شوم و عبارت حدیث انیست دعونی و اطلبوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عماد اعتراف بدان کرده و خود رضی برادر مرتضای ثمانینی در نهج البلاغه آورده و بر ظاهر ست که هر چند از وزرای نیک محضر که خیر خواهی خلافت و الاویه تحکم عالیه شان می باشند مساعی مشکور لمعان ظهور یابد لیکن عقلا حد و قد مقاصد گیتی ستانی و مطالب جهانبانی بحضرات خلفا نسبت میکنند و میگویند که نصب کردن سلاطین خلافت و دعایم ریاست و شوارع امالیشان در مهمات سیاست اخر نتیجه آرای جهان آرای ایشانست طرفه تر آنکه ابو اسحق طعمه بعد چندی در یافت که بوزنیست با وسنجان و باد ابجان ست بورانی و پیر نابالغ یعنی مجتهد الزمانی شنو پلی نبرده که در غزوه فارس استشاره خلیفه ثانی رضی در تیسفون بود که جها د باید کرد یا صلح باید نمود تا طلب مشوره درین باب بود که از مدینه برآییم یا

دوبرین عوض عبارتی رفضه راحکم کردیم بعبارت کاشانی در شرح نهج البلاغه تا جبار شکنجه بجبرائی با مقبولات همه شیعه
بگوید و کلام یعنی در شرح البلاغه و من کلام له علیه السلام و قد استشاره عمر بن الخطاب فی التوجه لقتال الفارس بنفسه نیز
قصی هست که استشاره دوم ثانی بود و بعد از عبارت فارسی کاشانی که در نیز و سابق بعینها منقول شده و حاجت بنقل
عبارات عربیه و فارسی دیگر شارحین و مترجمین باقی نماند طرفه آنکه جلال این مشکل در زمان قدیم وجه بدیع کلام کریم
نظام جناب مرتضوی بوقوع آمد که کان الیسر فی الاسلام مسکان النظام من الخرز فان التقع النظام تفرق

در باب متفرق لم یجتمع فمن قبلها فاتک آن شعبت یقولون هذا اصل العرب فاذا قطعتموه استراحتم انتهی مائی ایراد
مختصر از این عبارت همه کس را معلوم شد که نزد جناب امیر مصلحت دینی تقضی آن بود که امام وقت فاروق را از
جای خود نجنبد و از مدینه بیرون نیاید ورنه تمامی مردم از چپ و راست خواهند ریخت و دول بران خواهند بست که بعد از کشتن
عمر که اصل عرب بست استراحت تمام ست بالجمله هنوز مجتهد الزمانی نامدت العمر بمعنی این کلام فائز نگشته و مضمونش مثل
قرائت خوارج خذلهم الله تعالی نا بخوف حلقش نرسیده و با نهمه علم اجتهاد بر افراشته در اضلال خلایق کوشیده
پس ای معاشر مسلمین در جهاد بکوشید و از روافض طمع بدارید که مجتهدی شوند و از نفاق باز مانند و بر دین و ملت
خود اقطع معون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون و با این همه امید وار نشوید که متکلم سنی را کتاب مذهب خود بدهند قال الله تعالی
واذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا واذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله
علیکم لیحاجوکم عند ربکم افلا تعقلون او لا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون
بعد از خطاء عنان اگر فرض کنم که مشورت فاروق تقدیر محال در این امر بود که جهاد کنم با فواج ایران یا بگریزم بدیار
جابلقا و جابلسا یا برای من ان سواری هم تواند رسید که مثل فیروز بیکدم بمنزل مقصود برسم و از دست رستم
بن فرخ زاد که شهریار ایران زمام کار زار بدست او سپرده و جهان پهلوان نامش برده بر هم و از گزند گردان
که از نسل گشتاسپ و نریمان اند بجهات یا بم یا بسواری ابر و هوا لعالم یا لارم و چندی زیر درخت طوبی نزل
حضرت امیر جا یابم کما مر فی معجزة البساط لیکن اذن جهاد که لشکر اسلام را حاصل شد و ما ذونی مهاجرین نخواهند بود
در این وقت بگ بجیت خلیفه ثانی زیرا که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند و کلام مرتضوی هم نص بر این است
که خود را حیث فاروق میدانستند نه بالعکس پس چگونه ما ذون بودن مهاجرین چنانچه مجتهد دانسته مستغنی از بیان
گشته و بجای این روز سیاه روافض سیه کار ما بکار آمده و این بدان ماند که هر چند کند بدین خندق مطابق روایات
عجیبه در بحار بفصلاح حضرت سلمان فارسی بود و لیکن نتوان گفت که امر مذکور بحکم سلمان بعمل آمده بفرمان حضرت
سید انس و جان قس علی ندایه النزاع نزد عقلای جهان **قوله** و اینچه جناب آخ **اقول** معلوم نیست که تعیین
المنافقین از این علم چه اراده نموده بر تقدیر آنچه که فاروق را فرمودند که تو جهاد مکن و لشکر را بفرست و خود در
مدینه مقیم شو و با پیروان منه لازم آمد بر بادی قیاسات رفضه که خلیفه بانی از نهایت جبن در اکثر دفعات

بلاد و کار زار و جهاد شریک نشد و از مدینه بیرون نرفت چنانچه از تتبع تاریخ هم طعن مذکور معلوم تواند کرد و خود این
ناعاقبت اندیش بر تشفی خواهد خندید زیرا که انصافیان شد که مانع ازین امر خیر جناب امیر بودند که با لیاقتی فاروق و دیگر
خلفا پرداخته و چون به اعتقاد داشتند بافضلیت اینجناب و انکه صلاح شریعت شرع سعادات و منبع حسنات است
اگر نیز اقتدار امر شریعت را بایشان بسپارند بمقتضای انوا الامور معدنها و رفالب اوقات در مدینه طیبه ماندن پس حصول
اجتماعیت او سر مر تفوقی و کوشش در انتظام امور دینی هم صورت بست و هم اعتقاد بافضیلت اینجناب
و حقیقت خلافتش در قلوب خلفا برسوخ پیوست و منع جناب مرتضوی فقط در غزوه فارس نبود که وقت غزوه
روم هم منع و امتناع بظهور پیوست کما فی نهج البلاغة و ترجمه اما شجاعت فاروق پس بحدی رسید که
شمشیر از دست او بسر در معرکه عظیم بیعت صدیق بر گرفت چنانچه مجتهد در سابق بتقریب تخلف زبیر تقریر نمود
و مزید شجاعت زبیر نه چنانست که کسی انکار تواند کرد زیرا که شریف مرتضی علم الهدای رفضه در تنزیه الانبیا نفس بران
نموده و هذا الکلام فی ذاک الکتاب لا شبهة فی ان الواجب علی الزبیر ان یعدل الی امیر المؤمنین و یدخل نصرته و لا سیما
کان رجوعه علی طریق التوبة و من اظهر ما اظهر من الخیانة و المحاربة اذا ثاب و تبین خطائه و یجب علیه ان یظهر عند ما کان
اظهره لا سیما و امیر المؤمنین فی تلک الحال یحتاج الی نصرة من یعود و الزبیر فی التجائه و انجذه انتهی مختصرا فهیم
یکسو شجاعت عمر بجای رسیده که بروایات رفضه که راوندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
حضرت قلع باب خیبری در ربوده و انجناب را بذلت تمام بر اصول رفضه در عین مزید و لای اهلبیت علیهم السلام
تا دار الخلافت بر سر کشیده و کسیکه شمشیر ازین شیر بیشه و غا و نهنگ دریای هیجا بر باید در عرصه تهور و جوانمردی
او چگونه کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را بتائید کافران و مرتدان ذلیل کند و عبدا و در کافی معلوم ست که چونست و
اگر لعابت بادگی گوید که ربودن شمشیر زبیر و جناب امیر از انجهت بود که عمر فوج کثیر همراه داشته باشد فلا یدل
علی المقصود و جوابش بعد تسلیم انکه این امر نسبت ببلاطین این زمان پیش تواند رفت که وقتیکه از دولت سر بر بیند
ترک سلطنت و سامان ریاست همراه دارند و چون دشمنی خود باشند گویا در حصن حصین متحصن شدند و حال فاروق
باعتراف اهل وفاق و نفاق آن بود که تنها در شت و یکوبکه چهای مدینه میگردید حتی که فضیحه این حرکت را در بعضی
از شبها بجهت لاف و گزاف در مطاعن او شنوده اند و لبیاری را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای حیث ینبز
بچشم عدو خود نزد گر غیب است ۵ گل ست سعدی و در چشم دشمنان خارست ۵ در لغات فص او نام برده و دولت
سرای فاروق باظهار مواثیق و مخالف بقبول کلمه زور و یشان لیس کسیکه بروائی در جنگ نه پیر نکند و حضرت حق تصویرا
معاذ الله بدان هیت مجموعی که نصد رو بروی اهل دانش و بینش دعوی آن میکنند و سر بگریبان خجلت فرو
نمیبرند در بازار مدینه بکشند چنانچه در بحار و حق الیقین ست البته شجاعت او از پایان تهور در گذشته با
و اگر صبر و رضا و مدارا پیش کنند بکو جوابش بر گشت با ما در خاتمه این مقاله عنقریب می آید ان شاء الله تعالی
و این امر خود از کتب شیعه واضح ست که امیر کبیر در بعضی اوقات از قبل دیگران نکرده اگرچه رئیس قوم باشد و گمان

مبرکه اگر حضرت امیر شیر بدست می داشت با هم اغلاق می گشید که خود قول جناب شیر که اگر شیر مسیحا تیغ چنان گزشت مثل
این کلمه نیز تقدیر اینچنین که جهاد با کسری و قیصر بجهت اذن مرتضوی بود نه از جهت فاروقی سفیر عظیم بندر مسلمانی
آمد پیش او که جناب امیر را بایشان که حکم رانی میفرمود بر قاتل عرب داد و حکومت میداد و بر خلفای این دشمنان عقل و دین کثیر عظیم بلکه کل
دانند خدا و رسول و روح مقدس امام الائمه هیچ متر سیدند مقصود و ازین تقریر آنست که بدانی که هر چه مجتهد الزمانی در رد البارة المعین
عین ضلالت و عین جهالت و اتباع وسواس شیطانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیر خواستند که فاروق اقامت مدینه بر گزیند و
لشکر اسلام از جهاد نشیند چه کوشش کردن در جمع اسباب مخالف اعتقاد آن الله لا یخلف المیعاد است چنانچه از عبارت صوارم
الزند عقیده قرانی متعلق است معلوم توان کرد و عبارت نهج البلاغه که قبل ازین در ین باب گذشتی نظر بران دارد پس تقیض عالم یعنی
عدم اذن بثبوت میرسد و مجتهد ما دو گوش و یک بینی هم نماند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب نباید کرد زیرا که حسابات
معصوب التقین از مجتهدان کهن بود ند اگرچه بنیک محضری و زاری بتقدیم میرسانیدند و اخر قابلوی وقت یافته و کسی را
از مقبولین فضله لایق این کار و مردان این پیکار نپنداشته آتش پرستی را بر گماشتند تا معلم فاروق را کفایت کرد
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل نادات شیوخ و تلامذه کلینی و صدوق موجود پس چه استبعاد است که خواسته باشند کار
فاروق بسته بظهور رسد و تکیه بر وحده الهی در نصرت و ظفر کرده آمد تا ایشان از دست رنج کوفه نشوید و در مدینه هم خلیفه
بتوسط مجوسی کینه جو با شجاع فیروز رفیقه نفاق اندوز بکفایت ابنا مدد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود گویا خیر خواهی
فاروق و لشکرش بعنوانی بجا آورند که همه دانستند که قلب مرتضوی عباری ندارد تا بعد ازین در قتل فاروق این چیز
خواهی بکار اید و سر در و بهجت بعضی وجوه پیغمبر آید و لقد ظفر و فیروزی از دست لولوی لاار و نماید لا حول
ولا قوة الا بالله انیست حال سر بکتم مجتهدان این مرز و بوم مرثیه خوان امام معصوم کانی بجا النجلی الوم که بخواند شیخ جلی
و مفرخ فات جعفر زنی شیک بران می برد و هنوز هر خرما مشخص یعنی مزین بنجات رفض آزا بجان و دل می خرد و حکایات
له روزی ابن جوزی سر بر دعوی نمود در جواب سائلین که هر چه گوید از قرآن مجید بگوید یکی از حاضرین برو تعجب گفت کجاست مثل ع
که ما جعل بچه خود را خوب صورت می بیند جواب او کل حزب بما لدیهم فرحون قوله و هذا کالذی اقول آخر مزین
بل خرفتار بعد از انکه انچار سوا و جود چند ی جستجو و عرق ریزی و لگا پونا امید گشته بمقتضای کل شی یرجع الی اصله بدین تقیه
نه و لیکن بفحوای الکذب لا حافظه له یاد ش نماند که در خاتمه این کتاب جایگه برای اثبات اینچنین که حضرت امام حسین از تقیه ممنوع بود
بروایت کلینی استدلال نموده است چه گفته که احادیث صحیحه در کتب معتمده فرقه اثنا عشریه وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعفور محمد عن ابو حنیفه رفعه الی السمار علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابا لم نزل
محمد کتابه مختوم الا الوصیه فقال جبرئیل هذه دیعتک فی امتک عند اهل بیتک الی قوله لا شهادة لهم الا مع قضی علیه السلام و نیز
در همان کتاب مذکور ست احمد بن محمد محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن یحیی ابی و تعتبر
نفسک الله عز و جل فقضی علیه السلام ازین قبیل احادیث لبیار را نمیتوان شمار و اورد گردیده پس بهمین حدیث بر مجتهد الزمانی که در بیخا
هم خست ربود و لگار بر فرمند احتجاج میکنیم و میگوییم که این بود دیر خاتم حضرت شهید کربلا امانیز خاتم امام صادق پس این حجابات

بروایت کلینی اعور امام شما برآمد بحدیث الناس واتهم ولا تخافن الا الله وانشر علوم اهل بیتک وصدق آبائک الصالحین فانک
فی حرز وامان یعنی احکام شرعی بیان کن ورویروی مردم وترس از کسی چیز وخدا وعلوم اهلبیت را اظهر نما وبتصدیق بزرگان
خود مشغول شود که تو در حفظ وامان هستی اکنون چگونه درست شد که حضرت امام صادق تقیه فرمایند وانگاه از راوی مذکور
بدین عرض طول وانهیمه کذب واقرار اگر منتهای علوم ست بدین طور ترتیب دهند وآیات قرآنی واحادیث رسول یزدانی مدلل فرمایند
که محصلش را بهزار ایجاز وانحصار بورقی چند ضبط کردم که عین افترا باشد وباب نزول آیات مناقب شان مبالغین چون
خلفا بر کتاب خدا ودعوی استجماع شروط کمال ایمان برای مهاجرین معلوم حالانکه بخطاب سائل این قدر وط شاملش کافی بود که جهاد حاضر
است بجامع شروط وهرچند اذن بخصوص هست لیکن لبعد للوم وهرگاه کسی را نشیند این امور درست نباشد لانه یقدر بقدر النصرة
حضرات ایمه که عالم مکونات بقبضه قدرت شان ودیعت بود وابرای اکمه واحیای موتی می نمودند وبر ملائکه سموات وارضین حکومت
می داشتند کما سبق چگونه درست خواهد بود خصوصا کسی را که برای او کتاب آسمانی بگواهی هزاران فرشته بر سر هر زمان نازل گردیده باشد وحق
تعالی باین نصوص وحافظ وحامی او گردد عجب امور آنکه من کمترین انام بجز درویت غلبه خود در منامات بتایید ارواح مقدسه
حضرات ایمه یعنی آیات سید کائنات علیه وعلیهم افضل الصلوات چندان دلیر وقوی دل باشم که با جمهور علمای محققین امیدیا بشل هزار اکظم علی
رئیس الفقهاء ومیرزا علی راس المدرسین وفضلای ایران مانند آقا محمد علی ومرزا مهدی استرآبادی وغیرهم مناظرات کنم ومنصور شوم
واین کتابهای دندان شکن بلکه شکننده گردن بقاتب لیف ریزم وبرای همرسانیدن کتب شیعه بشهرهای بیجور ودر کوچهای
نزدیک ودربگردم وسوانح عظیمه که از تحریر رقعه چند در بحث سنی وشیعه بر بعضی از صوفیه گذشته تا آنکه بخانه من مختفی شدند کما فصلت
الدیبا بچشم بینم وامام صادق بحق ناطق آکیدات آسمانی وتاییدات ملائکه یزدانی ورعین بیداری ملاحظه فرمایند واحکام شرعی
وعقاید نبعنی ایجهت خوف موهوم مغلوب سازند زنهار زنهار بخیال کسی از عقلا نخورد وبمیدان فراست احدی نسپرد وحاشا
که من برموا عید اهل دنیا دلیر باشم چه اگر واقعی هم باشد بجوی نمیگرم معهذا چه خوش گفت یکی از متقدمین بحجاب بادشاه عظیم که از
قوتوان بازار می ترسم فرمود بانهیمه تقرب گفت تا چشم بر هم زنی خانه سوخت وبانهیمه که شنیدی امری دیگر را گوش مکن که مدعای
مجدد سخن حضرات ایمه معرض از حکم ایشان نیست کیچون حدیث جعفری که سخن در زمان ولایت ان میرفتند بر تحمل تقیه آمد حجت برای
فاضل مجیب نماند میرا که حدیث محمول بر تقیه لایق عمل نیست پیچنین قیاسی بل اعتقاد بل انکه این هم خلاف نصوص آیه یزدانی الدعنهم خدا را
حرفی ازان نصوص بشنو وگرد وکالفت مگرد واز جهالت مجتهد اعمی بروایت برادر بزرگش غافل مشو عن ابی جعفر الاحول عن ابی عبد الله
قال لایسع الناس حتی یسالوا ویتفقهوا ویعرفوا امامهم ویسعهم ان ماخذوا اخذوا به یقبول وانکانت تقیه درینصورت نیز مدعای
ما که اعتقاد وعمل بر حدیث طول متمم بنصوص جعفری باشد گر خدا خواهی ثمره نه در بر طریق گمراهی حاصل است
که معتقد استحقاق خلفای راشدین باید بود والحمد لله ونوید این مقام ست آنچه عباد بصری را امام زین العابدین فرمود چنانچه
که در کافی ست او گفته بود در راه مکه که جهاد وصعوبتش را ترک فرمودی برچه راکه ایشان بود بر گزیدی حق تعالی
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة حضرت خیر مودایت را تمام کرد الثائبون العابدون
الایه چون آیت تمام شد ارشاد نمود که اگر این صفات با هم البته جهاد افضل ست بر فاقت شان از رجح

وشکی نیست بسلمان نارس بابرا بدو اولو انفقاری صدیق را میسر و مقارکه حق او گاهی چه فیشه مثل جناب مرتضوی بود و
چنان با کفار نمیکرد و نه چنین دشمنی با مسلمین این بیت اضافه بس با تیقین خلفای راشدین تعصب بر ابا کرد و حمان
عیان شد که چنانچه مذکور شد و ص خویش ناطق بود نه نبود. گمان آنجناب نیز مگر اضافه بیت ایمه هر ناقه ما باشد
یا متاخرین بود و بهر دو احتمال بیان دوم بران واقع است و مسامحت دلیل عصمت نمیشود و نیست هر چند جناب
مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دوخته و آتش و آب را بیکدیگر فرو فرستاده تکلیف کرد صحت حدیث ایمه اهل بیت بر اهل ناطق پوشیده
نیست احمد و عبدی خواهد ماند چنانچه از اوراق جواب باصواب نیز پدید است **قوله** و آنچه نوشته که مهدی از
اقول اگر مدعا اینست که حدیث ان المهدی من اولادی فاطمة اخرجه ابو داود و غیره از احادیث معتمده اهل سنت است و تردیدی نیست پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اعور گشته و سبب سلب بصارت یا قصور نظر
از مضمونش ساکن بهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید ان شاء الله تعالی و اگر مراد آنست که مرزبانها
معتمد نیست چنانچه معتبر نیست نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنم وجوابش میدهم که واقعی حدیث معتمد علیه است
گر قصه اش خود دلالت بران دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم اینجا نه و شما
تصحیح داده اند و ما را در اثبات اینمعنی که حدیث بخاری اشاره بشخص معین است و زبانی بخلفا نمیرسد احتیاج نیست ما را
حاجت باستدلال نیست زیرا که خود مجتهد الزمانی علامه و دوراندیش یا دعای همه دانی بین قول عایشه نوشتند که کلام
قوی تر تعیین شخصی میکند. در حدیث مذکور عبارت عایشه رضی الله عنها اینست که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب غزوه
خیبر حدیثی از ابو الیمان روایت کرده که حاصل مضمون آن اینست که جناب رسالتمآب در باب شخصی که مدعی اسلام بود
همرکاب سوار و انتساب آنجناب بود فرمود انه من اهل النار پس ان مرد باجهاد خود در اثنای جنگ قتل نفس نمود
چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود ثم یا فلان فاذن فی الناس انه لا یدخل الجنة الا مومن ان الله یوید الدین بالرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته والذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا او فاسقا و لا بعد فی قوله انا لاستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر و یمنع و فی الحدیث اجتزاء
بالمعینات و ذلک من معجزاته الظاهرة و فیه جواز اعلام الرجل الصالح لبعض اصحابه بکون بعض الجهر بما تنبیه المبادی
بلال و فتح جندسلم فی روایة قریبا عن الخطاب عند البیهقی ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و یجمع بانهم نادوا جمیعا
جهات مختلفة انتهی کلامه. ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر در حدیث عام از فاسق و کافر است
و مناداین متعدد و اطراف مختلفه این ندا کردند قتال حتی التبس الیقین تمام شد حاشیه منه بالجمله ازین حدیث بیچ
حنفی کجال خلفا نمیتواند نمود زیرا که مثل آفتاب تابنده روز از بیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آنکس همراه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت نافرمود که خدا مؤید نماید دین خود را
بمرد فاجر چرا نکه کرچه مفرقی بلاحظ این حدیث بجنانکه میرسد اگر بعد کس مدعی اسلام از مشابه مشرفه بلا عذر متخلف و
از جهاد بدان زنان سلاح بر تن راست کنند و در معارک قتال ریا و سمعه و داد جنگ جدال دهند و بالجمله ان یعینه الله تعالی

شنداید ورد خود را گشته بدوش رو مذ حضرت خلفای رسول الثقلین چیست فواطئت لواحد او اثنین در نه لازم آید
فسق وغیره مثل سلمان ما ابوذر که رفضه فی الجمله ایشان را مویدین میدانند بعین این دلیل کالا یخفی علی الفطن النبیل
ایضا از حدیث جعفری تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان بثبوت نرسیده و حیان نگشته که آیت سعیت و اشتراد دیگر آیات
مدح و ثنا در شان ایشان وارد شده و این بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس چسان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
دران است بخیال خلفا منطبق شود و قبل ازین نگذشتی که حضرت امیر المومنین و خود متبعین شیعه خلفه را مصداق امنوا
و عملوا الصالحات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که موید بآیات نا طقه قرانی است زنهار بطرف نمیگردد
اکنون میگردد آمدم بر بیان تایید از قصه سکشتن سنگ مجتهد سنگ دل از شامت رفض انکاران کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است مکرر و مالا ختصار بر حرفی چند اقتصار میکنم اول آنکه ممالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا دار امده
اجماعا حضرت صلی الله علیه وسلم هر سه بار فرموده یقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبران خواهد بود و قال الله تعالی اَنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ
اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقین این حدیث را بشارت
بخطاب اصحاب فرموده و بخلافت منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و سعایر شریعت بنویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن و فخر و مباهات بران کردن زنهار معقول و مستحسن نمیشود تکلیف کدان فاجران سلسلهٔ ابن بیش
را منهم نزنا سازند و تا زبانها نزنند و بر لبان مبارکش دروازه بکوبند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصر باشند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از منهیه ظلم و عدوان که انچه مذکور شد حرفی نرانکته است خبر داده باشند چنانچه نمونه ان
در مجلد اول بر اصول شیعه و انستی سوم آنکه ارتفاع نور دین در هر خلافت و هر جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب ازعامه بذکر این امور مملو و مشحون است نبود مگر بجهت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد افراید
کار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور نشکسته مگر سه ضرب که عبارت از جهاد ان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه وسلم بر تنزیل قران شریف نبود و نورانیش بر عالم تافته و از نجا هم سمت ظهور یافته که جهاد در باره
قران مجید انچنان نبود که در بشارت درج فرمایند و اگر احادیث محتضنه رفضه که در سجار و غیر آن در باره ظلمت و شنار
جناب امیر یکشاده پیشانی اورده اند ضمیمه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
اشرنا الیه کفایة الطالبین من بعد بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرمایند علی
الگر از متیقن پس چسان شد که معاملات و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
که انکار از تائید این واقعه کردن و خیال بدان بستن فتاب را جرم طلمانی گفتن است رسیدم بر ذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش انکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام التعظیم میکردند
و من مشتاق لقای او بدین عنوان بودم که من او را به بینم دامن اتفاق شد روزی گذشتم بر جمعی که گرد اگرد
او حلقه زده بودند و در جای استاده دروی خوب دیدم لعذ زمانی متوجه شدم راهی و عوام متفرق گشتند

کمالا یخفی و اگر عدالت از گناه کبیره زائل میشود عصمت بطریق اولی بلکه از صغیره هم کما روت الامامیه عن ایمه الهدی و ندامع قطع النظر عن حقیقة العصمه فانها علی تصریح اکابرهم مثل اللاهیجی فی جوهر المراد تئول الی الهدایة الکاملة معهذا بر هر صغیر و کبیر عدالت و تقوی خلفا ثابت شمار کتب معتمده شما و فسق و فجور و کفر و نفاق شافی مدائح کتاب مذاست لاجرم حدیث مذکور بهیچ وجهی مفید مدعای رفضه نیست بلکه چون حدیث بخاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از انجا که وصف فجور مناسب بحکم مذکور مذکور و بعموم و شمول معلوم لونیت نخواهد رسید بخلاف حدیث رفضه که بر لفظ مظهر و مضمرش تعمیم را مقتضی است چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتمدین رفضه بدان تمسک میمانند نظر بدان میکنند پس شیعه را بعد از انجا و این تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چار موجه حیرت در افتاده اند که امامدعای مجتهد حرف از تحریر این چند حرف چیست اگر مطلوب او چنانچه از عبارت اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند لعنوا انیکه فاسق و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استناج بگوید که از این حدیث که شمه اش بجا نی رسید و که منادی در چار سو گردانیدند و عمر رضه فاروق که بر خلافش سنیان مفتخر اند این نداد داده ثابت شد که تا بدین از دست کافر و فاسق گاهی بظهور می آمد لاجرم ایمان و اسلام خلفا و نظر تبایدات و سنی که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش تخفیف والزام بدرجه وضوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نفس قطعی بر بطلانش فرمودند زیرا که در غزوه خندق نور ایمان و لمعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نمودند و حضرت امام صادق ایشان را مورد ایات مناقب قرانی دانسته اعتقاد کرده اند و به بیان اکابر علما عیان شد که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصد او معلوم همکنان گشته پس نسبت فسق و فجور بایشان در حیز امکان نماند چه جای نسبت شرک و کفر و باعث حیرت است که چون زهد و تقوی خلفا بتصریح سید مرتضی در شافی و مانندان از زهد و تقوی اجله اصحاب بلکه ائمه گذشته بود و گما عرفت پس نسبت فسق و فجور بایشان کجا راه دارد و اگر خلفا معاذ الله کافر باشند جواز نکاح بقوس قدس یا بلیت حضرت خیر البریه عموما و عقد نکاح جناب ام کلثوم خصوصا چگونه صورت بندد و اما شهرت و اعتبار این حدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعه در شروح کتب احادیث شیعه و سنی و کتب سیر و تواریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کلینی و بسیاری از اصول رفضه بروایات متعدده و مستفیضه چنانچه باید دانست کار است التفصیل چنانکه حاشیه سابق باعث انکشاف استعداد مجتهد الزمانی بر خلائق گشته حال این حاشیه نیز بهمین قیاس باید کرد گو مقصود مجتهد تحریف تعلق نگیرد **قوله** وقد مضی فیما مضی آه **اقول** لا یخفی علیک انه قد سبق فیما سبق منا ان ایراد الاحادیث التی اشار الیها هذا المنصف السدید لا یدل بوجه من الوجوه علی ان الخلفاء الراشدین رضی الله عنهم الحق والتقین امروا بالجور والعدوان وغصبوا حقوق اهل بیت سید الانس والجان صلی الله علیه وآله وسلم

قرار و بلا استقرار و عند العقلا فضلا عن العلماء ولیس افواه اقوام فیل فیهم الی یقولون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون من ایدی مختبی نماند که چون مجتهد قاصر النظر تقلید اجمالی امور حدیث شریف را که لفظا امر او است بنظر مذکور دیده و تفصیلش را ندیده و در آیات بنظر نیاورده و در حل این مغلطه افتاده شرح این مجمل از نجا مجلسی مسکنم و ترجمه آن را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در ذهن جامدش در آید و شاید که دیگر جل نجابت بر شد پس بعد از کتاب کشف الغمه بزبان مترجم میگوید اینجا اشعار دارد بمکنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایه الطالب در مناقب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را بطرزی جمع نمودیم که اسانید او را از طریق شیعه عاری نمودیم یعنی بطریق عامه تالیف نمودیم تا اینکه احتجاج باین محکم تر شود و دانسته باشی که مضامین آنچه متفق علیها باشد بین طریق عامه مختار شد العقد فرین کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از انجمله است خروج مهدی بعد از یک جبابره باسناد خود از جابر بن عبد الله که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که بعد از من خلفائی اند و بعد از خلفا امرائی و بعد از امرا ملوک جبابره بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقتدای دوم اینست که اینچه مجتهد از کتب و روایات پیش چنین است که بعد حضرت ما لا تعال خلفا بهم رسند از امت حقیقی که اجله مهاجرین باشند که احرفت آنفا باز امرا باز ملوک جبابره تا امام مهدی پس حضرات راشدین خلفای حضرت باشند عقل هم دلالت بران میکند که فیض صحبت شریف در یابند کان بارگاه الهی چنانچه باید راست حقیقی جلوه ظهور دهد و خلافت ایشان مطابق روایات صحاح خلل بنبوت بود پس راشدین خلفای حضرت شدند باز دوره امرا الخ لاجرم خلفا را در ملوک امرا شمردن کار این مجتهد است که مجمل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و طور علما نمی کند و مرسوم ایشان تفحص کردن روایات و تفصیل است اما امکان پیش نظر داشتن است راست گفت لیس و لیس و هم پدرش ولد از اگرچه در نهایت رتبه خویش اما بر یکی ملحوظ داشت و مقوله هر دو اینست که ع کاهر جولابه و نداف نیست الغرض جمع روایات و ملاحظه ترتیب و تفصیل پیشه اهل اجتهاد است و از نجاست که در اصول می نویسند که مجمل محتاج بیانست و بدون بیان حکم علم و عمل متعذر شد و نیز اهل کلام میگویند که اجمال نگی دیگر دارد و تفصیل نگی دیگر علاوه مجتهد چون بکرام دلیل استدلال بعدیت متفصلا باثبات رسانیده بدون تتبع خبر الثقلین **قوله** اقول و از نصاری الخ نهار ا حدیث صور حنالیه مجتهد الزالی که خلفا فاسق و کافر بود و خلافت ایشان باطل است سود نیست زیرا که خاتم الامر کما از حدیث ثابت شود است که از بعض حنفا اتباع یهود و نصاری سر زند و مدعای مجتهد اینست که خلفا دین بعض داخل اند فالمطلوب لیس ثابت و الثابت لیس بمطلوب و در مقام اهل دانش و بینش محو حیرت اند که خلفا بنیا و اهل کتاب را از یهود و نصاری و امثال شان بنص امام صادق در روایت الطول کلینی که همه اش دیده می و دانسته می کنید و حق تعالی ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور اصل مناقب ایشان را بعنوانی نوردیدند که مزیدی بران در وهم کسی نگذرد پس خلفای خاتم المرسلین را که در تورات یهود و نصاری ماستیصال کننده ریاست و خلافت مجوسیان ایران بود ند از اتباع و اشیاع شان خصوصا

کافران دانستن کار خطیئین ست غلط گفتہ کہ مجتہدین رد افض است کہ مرتبہ خطا و ثقاوت ایشان از معاویہ ہم
دگذشتہ **واگر سخن سروری** کنند و گویند کہ مع اصحاب مراد بود نہ نبی کہ خطاب مذکور اجلہ اصحاب را ہم
شامل ست کنون باید مجتہد ما عاقبت اندیش بلاوت کیش را جواب از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین
تجویز کردن و معذرت نہادن نماند بوجوہ کہ بنا باقیماند کہ حدیث چنانچہ در کتب اہلبیت است اکابر رفضہ نیز
در کتب و بینہ می آرند و بطریق معتبر و کثیر و اسناد و شہرہ و روایت میمانند پس انصیغی از مطالعہ کجا محاسبی و مجمع البیان
طبرسی و امثالہ ہویدا میشود **طرفہ** آنکہ راوی حدیث کہ حاضر واقعہ بود یعنی ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ
بر تصریح رفضہ و اتباع و اشیاع یہود و نصاری داخل نیست پس خلفا و قاتلین کفار با وجود احتمال نیت چگونہ داخل
تواند بود و تفصیل این اجمال آنکہ از کتب حال رفضہ مثل تلخیص و منہج و تالیفات حلی و طوسی و غیرہم پیدا ست کہ ابو سعید
از غلامی و رفقای حضرت مرتضوی است بلکہ از اصفیای شیعہ آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یہود
و نصاری جمع شود ولایت و صفوت خلفا را چہ ضیر و ضرر و اگر منافات دارد ابو سعید چگونہ در اصفیا و اتقیا داخل گردد
و اگر حسب یاست و عقیم بودن امارت را تقریر کنند دار طرفش مغدرت نہند گوئیم این امر نسبت با نچہ خلفا را حاصل
قطرہ از دریا و ذرہ از صحرا بود فلا یوصلنا ضرا کما لا یخفی ہم نفعا معذلک در رفاقت مرتضوی نیز ان خیال ممکن است
پس خلوص کجا کما لا یخفی **حیرت دیگر** آنکہ کسی از علمای رفضہ در کتابی از کتب حال ابو سعید یا کہ از زمرہ
این خبر و حضار واقعہ بود در ہیچ زمانی کافر ندانستہ بلکہ امام سیزدہم امامیہ یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابو سعید را در زمرہ آن مخلصین شمردہ کہ واجب الجنت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایۃ الامر در باب او
مطابق تصریحات بعضی آنست کہ او چنین کاسہ خلفا لیسیدہ و خلفا بالیقین بر طور مجتہد کہ مذہب متصور و بہیل
جہور شیعہ است کافر حقیقی نبودہ اند بوجہ کہ معلوم ہمگنانست و در اوراق جواب ایضاح مبسوط گشتہ
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نہ آنکہ ہر چہ در مذہب یہود و نصاری رد دادہ در
اہل اسلام پدید آمد و حالانکہ در کتب معتمدین رفضہ مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیرہ می بینیم کہ از ین احادیث مذہب رجعت را کہ باظہار شمسا طی قدوۃ المتشیعین مذہب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و او اتباع آن شقی میدہند و بر الحاد و زندقہ او کتب معتمدہ رفضہ شہادت دادہ
کما عرفت فی بذہ المقالہ پس رجعت ثابت نباشد تا بالضرورت از ابو سعید کفر حقیقی صرزند و الا خبر مخبر صادق مطابق
نفس الامر نکرد و الکل مخالف لمذہبہم و دینہم و انحاش دیگر است کہ بیاد می آید کہ صاعقہ رو ضربت حیدر
جا نگیکہ اولیای مجتہد این نوع احادیث اورده اشارہ نمودہ ام کما لا یخفی علی الناظرین **قول** ۱۲ رو در مشکوۃ الخبر
قول عجب است کہ مجتہدین رفضہ اینچنین ابتدعا را از ضعفای مسلمین کہ تازہ در اسلام در آمدند و ہنوز مجال
دینی را فرا نگرفتند و نا بلد بودند تجویز نمیکنند و خلفای راشدین را کہ بالیقین قاتلین مشرکین و مجاہدین کافرین بودند
و بنیاد این اشجار را بر افگندند گمان می برند و از دائرہ عقل و نقل پا بیرون می نہند و گواہی جعفری بلکہ تمامی

ظاهر بین مانند کمال ایمان فضائی مجاهدین مقبولین کسری روسیکند معهذا اتباع طریق اهل کتاب از اهل بیت کرده فضائل
مقبولین رفضه راضی نیست که بعد سرور کائنات تجدید بیعت با امیر المومنین نمایند و تسمهای شرعی خود را
بکوب باشند و ما را از خاصین خلافت پیغمبر خود رفضه پندارند بنابراین صعود و مواثیق را که چون شمارند آنکه
امیر بن ابی طالب خلائق عظیم و مشاهد بشر قدر و بری اولین و آخرین بر ایشان ثبت فرمایند و این مرحله و مراد
بتفصیل تمام طی شده و درین مقاله از کتاب سلیم معلوم بر گذشته هر گاه انبیه ضمائم و قبائح از مقبولین رفضه
درباره انکار و عمل و ترک حق صدور یابد برای سطاعن خلفا این احادیث را تجنس کردن و معداق از ایراد
نسیان گذاشتن و او بیهوده بیت و مجوسیت دادن است و خانه روی خود را با پیشوایان خویش از دست اهل خود
خراب گردانیدن انیست شمه از حال قدما بر زعم شیعه اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب منتهی شکایت
بیان انمیتوانند شد که رفضه با وجود دعوی علم و دانش در اتباع یهود و نصاری تقدیم و بیت او رفته
غرین غلو و تعصب اهل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه و مانند آن مبین است و تا امروز جواب ایشان
و غیرهم منتظر رسیده و چگونه رسیده شود که خود مجتهدان کاسبق بحث نموده و لا حاجة الی الاعادة و بالجمله هر گاه
متعصبین بدلائل ثابت کنند که قائلین باجعل سعاذ الله خلفای راشدین اند البته حق جواب ایشان
ضرور خواهد شد والا هر دلیلی که بدان مقبولین خویش را ازین قرار دهند گرفتن و بهندان دلیل بطریق اولی در بارهٔ
جاری خواهم کرد کما لا یخفی **قوله** قریب آنچ **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمد
مروی است چنانچه می تبین حقائق رفضه پیش ازین روایت کرده اند فرق نیست که علمای ما خود ازین
ایمان و عقل و فهم معنی آن راه نفس الامری سپرده اند و بر محامل آن فرو اورده یعنی بقسم امور
مسلمین که تا بدیوده اند صدور یافته و علمای رفضه بسبب تنگ قلوب بفهم معنی آن و ظاهر تیکه بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها باشد مورد می فی طغیانهم یعمهون
گشته عزده و تفای عقل سلیم از دست داده اند زاکه بر طریق پر خار ایشان صحت رحمة للعالمین مگر باعث
تباهی و خرابی شد معاذ الله تا اخص الخواص و ملازمین و حواریین انجناب کافه مورد این و ما هم شده اند و انکه
دور ازین صحبت می مانند و همیشه باین شرف مشرف نبود و ازین سوابح مبرا گشته نعوذ بالله من شر و لیس
و من خرافات عقاید هم سبحان الله تشبیه جناب مرتضوی بحضرت هارون باحث خلافت بلا فصل باشد و تشبیه جناب
مجتبی باسرائیل اذ تحاذ عجل متضمن ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان نبود و ایضا تشبیه کنیزان و غلامان
بودن نفس مقدس اجل اهل بیت طاهرین بعض قطعی بقصه خیر الوری معداق وما ینطق عن الهوی دلیل
خلیفه اول متضمن دلالت کنیدان هذا الشیء عجاب **قوله** سبحان الله آنچ **اقول** کسی از عقلا نجوز نمود
که حضرت صلی الله علیه وسلم بشارت و هند اهل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران و در خلافت
اهل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان بجهان و جهان

تافته وجناب احدیت ایشان را بگواهی امام ناطق مستجمع هزاران مناقب قرانی ومدایح احادیث رسول زیوانی نساخته
پس اطلاق لفظ جور وجفا بر حضرات خلفا تکذیب قران وحدیث کردن وشریعت دین را برهم زدن است وعقوبت
اتحاد عجل وترک قضی بحق فرع اعتقاد تشیع است که بر مقبولین رفته چنانچه باید بشهادت کتب معتمده شان بطلان
گرفته دتبرید خلفای راشدین نزد همه کس بظهور پیوسته **قول** علاوه آنکه آنچه **اقول** در فهم این حدیث
خیلی عجیب حیوان لایعلم رایش اماده شرح این مبهم انکه مقصود او از وگراین حدیث ابطال خلافت خلفاء
ثبت سطاعن ایشان نیست کردن وبغض همد کر ورزیدن واز عبارت خاتمه حدیث ثم تنطلقون الی مساکن
المهاجرین هر هر کسی از عقلا هویداست که این تحاسد وتباغض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران ودین امر
مبتلا شوند پس نتیجه مذکور کجا برآمد انیست حال احتجاج واستدلال او که زنهار بطوری مربوط نمیشود وقطعه
با آدمی متوار گفت ماند این حیوان ✤ بچه در اعه ووستار وثعش پرونش ✤ نکرکه در همه اسباب ملک هستی
او که هیچ چیز نه بینی حلال جز خولش ✤ وحقیقت انیست نفس خبط مذکور از قدمای مجتهدین ومتکلمین شیعه این
رئیس المناقضین را میراث رسیده که در اثبات کفر ونفاق خلفای راشدین معاذالله دست تشبث
دراز کردند واز غایت کوته اندیشی وکاوفریشی ملاحظه قیود والفاظش نه نمودند وهیچ ندانستند که انجامش
بکجا میرسد وعاقبتش بکجا میکشد حرفی از جمله میگویم که هرگاه بتصانیف کلینی وصدوق وطوسی وقدمای
ایشان رجوع کنی وخلاصه وفاتر موضوعه را در تالیفات ایشان بینی با احادیث کثیره در روایات شهیره خواهی
یافت که از حضرت آدم تا حضرت خاتم کم کسی از جماعات انبیا ورسل یابی که حسد وحقد وبغض حضرات ایمه نقضاد
باشد وخود حضرات علیهما السلام نیز زوال منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انیک عیون اخبار ومناقب مرتضوی
که رفضه جامع آن هستند وتاویلات الایات که در سور قرانی باحادیث اهل بیت رسول ربانی دران مجموع است
دلالت قطعی بر این مطالب دارد وانکه کار ایشان بفاصبین وظالمین کشیده بلکه از حد وحد آن وطغیان
هم در گذشته وبانیمه کدورت وغبار وحقد وانکار این بزرگان بار دائره صفوت وصفا بیرون نهاده اند
پس خلفاء که بعد از تسلیم حسد شان همه گرگ وچرا خلافت وامامت بیرون روند ومسلوب الاستحقاق
شوند والصاف باید کرد که از این احادیث کجا ثابت میشود که ابوبکر وعمر وعثمان عصب خلافت خواهند
کرد چه اهل بیت خواهند نمود ونخلاف آن احادیث که بر اسامی مقدسه انبیا شامل است قطعا ولقضاء
احتمال دیگر ندارد انیما که شنیدی بعد از فرض وتسلیم انیمعنی است که خطاب حضرت رسالتمآب
با جمله اصحاب تعلق گرفته والا محتمل است که خطاب با موالفه وضعفا باشد که عبدالرحمن بن عوف
وامثال از این سید النبیین بود واشارات سید کائنات را کما ینبغی حمی فهمیده بودند از طرف سبحان کلام
مذکور را وارمی نمود وعقلا کی تجویز کنند که مهاجرین ابتدا حقیقی کما فی شرح الکلینی للقزوینی چنین باشند
ومصداق یرتون الفردوس شبهاوت جعفری شوند الی غیر ذلک من الاباطیل مخفی نماند که سید

سید مرتضی مناسب تنزیه الانبیاء دین کتاب و مانندان خطاب را در آیات بسیار بنابهین می برد بلکه بعضا
ابن عباس و عمومی تنزل قرآن مجید بر همین محاوره دارد و مخاطب ناعاقبت اندیش در مقاله پنجم ابن
باین عبارت نورزیده که معلوم و شایع است که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود و ایا نمی بینی که نبی
عفا الله عنک و حق جناب رسالتمآب وارد شده حالانکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض ازان تنبیه
مثل ابو بکر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره امی و رتبه میگویم دیوار تو یم شنود و شنو
و برالسنه خاص و عام مذکور است انتهی پس در اینجا انچه گفتم قبول کردنی باشد تکلیف که شکایت ناملایم عا
مجلسی در حق الیقین بخلوت بود و حدیث تباغض در خلوت آمدم به انکه شاید این تحاسد و تباغض
انگیختن مهاجرین بر حرب از انصار صدور یافته باشد چه انش انکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار
روایت می نماید چه گونه حسد و بغض مذکور را باین کرده حق تیرده نسبت توان کرد اکنون عبارت
باید شنید که اخر خطب حضرت سید الکونین است در روایت از ابو الفضل محمد بن عبد الله شیبانی باسناد
صحیح در جایش بحکم مجلسی در مجلد فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و مشورت طلبیدند
و جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند و ارواح مطهرات به تمامی بجناب منصرف
اند پس انصار گریستند تا حضرت باوار ایشان چشم بکشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصا
پرسیدند که در بنجا از اهل بیت من کدام که است گفتند علی و عباس پس تکیه بر ایشان فرموده بمسجد رفت
آمدند و خطبه فرمودند که دران این عبارت است اگاه باشید که انصار بطانت و محل امانت سوضع اسر
و مقام اعتماد من اند و وصیت میکنم شما را بتقوی از خدا و احسان کردن بایشان پس قبول کنید از نیک ایشان
و تجاوز نمایید از بد ایشان و دیباره مناقب انصار روایات بسیار مجموع ست که رفضه در دل اعتقاد ندارند و
یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم را نابر زبان آرند و لیکن بفحوای تصریحات مجتهد یعنی اقرار
العقلاء علی انفسهم جمه حرفی چند دیگر بشنوکه انصار ان چنان حامل سر اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام
و حضرت امام مهدی را بواسطه بشیر انصاری از راه دور طلبیدند و باین سعادت اورا مشرف گردانیدند و خطا
فرمودند که تو از فرزندان انصار و دلایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
بدین رتبه محل اعتماد بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و در اینجا برای هدایت عوام مقدمه چند
او انم یکی انکه رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه بنظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
قرانی و احادیث رسول سبحانی را بطریق سید هندو تدعنان الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاز الاحتمال
بطل الاستدلال و خانمه حدیث که بنزل مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیامد و بنیاد استدلال رفضه انهم زمین
دوم انکه اگر خطاب حضرت رسالتمآب با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفضه مذموم شد

جوابهم عن المقبولین جوابنا عن الانصار والمهاجرین سیما الخلفاء الراشدین واحادیث تباغض وتنافس
در کتب رفضه مثل بحار وغیره بیش از بیش موجود است که مدعین رفضه مثل حلی وجالسی وغیرهما
در تصنیفات خود میگویند که مطاعن صحابه بروایات فریقین ثابت میشود بلکه متواترات واگر باین اجمال قناعت
نمیکنی برای اشباع تو از عبارت جالسی که در مواضع جا بجا تصریح برین مدعا نموده نشان میدهم
و اینچه در سابق در جلد اول گذشته بمقتضای انکه تفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنم از انجمله در
ورق پنجاه و سوم میگوید که امامیه گفته مطاعن اصحاب ثلثه و اصحاب فی الجمله را نکرده میسازند آنرا
تصحیح میدهند بروایات فضائل آنها که از طرق سنیان وارد شده بحیثیت انست که بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جهاد و شکستن نماز جماعت برای امر سهل دنیا و طعن و تقبیح نمودن آنها رسول خدا
را و امثال ان از قرآن و حدیث متفق علیها که بدرجه تواتر ثابت است بیشتر می سازند و اگر آیت و حدیث
نباشد مطاعن آنها را که متعلق باعمال و اقوال ایشان دارد و انچه بدرجه تواتر رسیده و سنیان را در ان مجال
شکی و ریبی نیست بقید قلم می ارند از انجمله در ورق شصت و سوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل جدل
آن انیست که دانستی که امامیه هرگاه بر سنیان احتجاج می نمایند بر قبایح اعمال و خصال اصحاب ثلثه احتجاج
نمیکنند مگر بانچه متفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات و متواترانست انتهی بلفظه و بر همه کس عیانست
که این طعن را شیخ حلی در کتب کلامیه اورده و نسبت اصحاب ما ازان بزعم خود ثابت نموده و حال انست
که اطفال دبستان این مزخرفات بیهوده را بناخن و انگشت فرسوده اند سوم انکه تر سیدن عبد الرحمن
از عقبات قیامت دلالت بران ندارد که او در حقیقت مخاطب بود و از هم این جهت تناقض ضرر وارد نیاید
زیرا که خوف بر گزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد که عذاب احروی را بذات خود محصور می پندارند و احوال
و شدائد قیامت را خاصته برای خویش می انگارند و یاد داری یابند که حضرات معصومین سکین و یسیم
و اسیر را تا ستر روز بر نفوس مقدسه ایثار میکردند و می ترسیدند که مبادا اعمال ایشان مردود قبول
نرسد چنانچه عبارات کتب رفضه بیاری الله تعالی و بسط و تفصیل این امور در منتهی الکلام است
امیدوارم که بزودی مشهور گردد و مطبوع شود چهارم انکه بسیاری از تابعین باعتبار زمانه که
مصدر تناقض و تحاسد شدند در ان وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بحجة الوداع و مانند ان
تقسیم احادیث را ارشاد فرموده اند پیدا شده بودند که حال شان هنوز وحی الهی بر حضرت رسالت پناهی
مکشوف گشته بود و این کمتر ازان می نماید که مراد از عنکم در آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیه
حضرات ائمه بودند تا حضرت مهدی علیه که بعد صدها سال بوجود آمدند پنجم آنکه امامیه این احادیث را
بر غصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه و احادیث ایشان پیداست و این امر بحیرد وفات
حضرت سید کائنات بود بر بزعم ایشان و از نجا حدیث عیان گردید که تناقض بعد از فتح تدابن فارس و روم

پیدا لہذا پس لا محالہ محمول خواہد بود بر فتنہ انگیزی ستاخرین کہ باعث خانہ جنگیہا گردیدند و یکی را بر دیگری برانگیختند بہ محمول بر مہاجرین و انصار ممدوح حضرت سید ابرار و ایات بنیات ششم آنکہ بتسلیم امام را در محمول خلافی در آن نیست کہ جمیع معرف بلام جنس بسوی معہود اصل است اگر معہودی در اینجا باشد و ہرگاہ مراد معہود نباشد البتہ برای استغراق خواہد بود و خیار و اتقیہ و ابو ہاشم کسی مخالف نیست ہفتم آنکہ مراد از حمل بعض بر گردن بعض آنست کہ مہاجرین را با ہم جنگانیدند آنکہ تحریص ایشان بر قتال بقات ہم جائی خوف خطرست و فیہ من المفاسد ما لا یخفی باید کہ این مقدمات را ملحوظ داری کہ خیلی بکار خواہد آمد باقی ماند آنکہ رئیس المنافقین بسبب جنت باطنی تعریضی بخلفای راشدین فرمود کہ خلفائی من بچہار و الخ جوابش آنکہ جناب امیر از غایت خیر خواہی و دلسوزی صدای ایشان را اکثر واقعات تجویز نمی کردند چنانچہ بالا گذشت کہ در جنگ فارس حضرت مرتضوی بدلائل ساطع و براہین قاطع فرمود لاجرم عدم حرکت از مدینہ طیبہ نسبت مذکور لودہ شد اکنون این تعریض را کجا بکی میکشد بالجملہ خلفا کہ قبضہ شمشیر بدست گرفتہ اند و از دار الامارۃ حرکت نکردند بزعم ایشان در حق بقیہ اولاد مجوسیان بدین تکلم بکلمہ مسلمین بکمال مراعات و عطوفت شدہ الا نادرے و نشانی ازین ذریات در جہان نمی ماند باجتہاد فلانی و مجتہد الزمانی نوبت نمیرسید از غرائب حکایات ہست آنچہ در اینجا بتعریض قدوۃ الاشقیا بیاد م آمد کہ ظریفی در دودمان امرا از سکنہ دہلی در فیض آباد آمدہ بتعہد بعض علائق متوسل شد و از جہت نقصان محاصل و بات و بقایای از سرکار جناب عالی محسوس شد تا بدستگیری بزرگان فقیر مخلص یافتہ بصحبت معتمد الدولہ بسر می کرد و میانہ ایشان مطایبات سیر فت قضارا روزی قطعات تصویرات از نظرش میگذشت چون تصویر امام ابو حنیفہ بدستش افتاد بزبان ندیم گفت بہ بین امام خود را کہ پارچہ فروشی مشغول است و درین امر عجبی نیست کہ اکل حلال است غریب انیست کہ در پیمائش خیانتی دارد یعنی پارچہ را بگز کوچک می پیمایدگفت ایخواجہ مدلعت امام ابو حنیفہ ازین جہت در حق شما احسانی عظیم کردہ ورنہ کر طویل از کاسہ لیسان و یکدست و پا اینہمہ کہ شنیدی کہ خلفای راشدین رضی اللہ عنہم چون مصلحت دینی مقتضی میشد تا بلاد و در دست میرفتند تکرار نمیکنی در روایات سورخین معتمدین ندیدہ کہ چون ابو عبیدہ نوشت کہ نصارای شام آرزو دارند کہ شمائل خلیفہ روے زمین را چشم بنیم اگر بکتب آسمانی منطبق سود مقالید ریاست و سلطنت بی استعمال سیف و قتال باد تفویض نمام و الا بصدہ جنگ برایم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل بیلاد شام نزدیک شد روسا بستقبالش کوشیدند و ابو عبیدہ نزدیکی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاہ گردانید بمعرض قبول نیفتاد و در دہ اندکہ وقت قدوم در شہر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم مہار شترش میکشید روسا و علما در بحر افتادند و رہبانان و کشیشان تنہا آنجناب را طلب کردند فاروق بکمال جلالت و تنہا بسی را از رفقا ہمراہ نگرفت و تنہا نزدشان تشریف برد علامات را کہ علمای نصاری در کتب قدیمہ بود و ملاحظہ

همه متعلق باقتند و مقالید ملک را بدست مبارکش سپردند الغرض اقامت و نصرت ایشان همه بتدبیر و حسن مصالح
و بمقتضی اقامت بود سفر نکردند و هرگاه اقتضای سفر کرد مراحل را بقرسنگها پیاده نوردیدند علاوه کتب
کلامیه در مذهب فریقین مثل نهایة امام رازی و محصل و یافوق و شرح مواقف و صحائف و طوالع و حلالی و سنفی و حواشی
این کتابها و شرح تهذیب و تحریر از علامه قوشجی و شیخ حلی و شرح باب حادی عشر و منهج الکرامة و سلامة
و منهج الحق و ابطال و احقاق و عناد الاسلام و مسالک و بحار و مانندان بمطالعه آوردم و پیشتر از مطالب
و مباحث این کتب در ذهن دارم بیاد نمی آید که بعیت امام را در جهاد شرط کرده باشند و شافی شمانی و کتب اهل اعتزال
هم نیک حاضرست ازین شرط نشانی یافته نمی شود **قوله** و نیز در کتاب موطا الخ **اقول** در نجا ما اختی جدید و شقشقی شدید نیست
زیرا که ائمه مذاهب بر اشکال رکیکه قبال در رساله حدیث الحوض جمع کرده و از کلمات سالبین و لاحقین بر حمه و بنده
کثیرین و روان کتابی در نهاد جزو بدو مسلک جوابی و انقلابی از مدتها پرداخته نامش بلغتی الکلام گذاشته ام و بفضله تعالی
مزا حضرت بار سیخواهم و از اغوه احبا که در بلاعیب و طاهی منهمک هستند توقع دارم بالجمله از کتاب جواب این مفوات مسروقه لعل وی ادیم
که شهادت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدلیل گفته و لاء ضمیر علیهم و قرائن حقیقیه نقلیه حالیه و مقالیه بر مجموع شهدای
احد واقع است بحیث لا بشته فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز در مجموع اهل اسلام شامل شده کما هو الظاهر و مولف سلمه
در لحقائش بالبعضی از عبارات اصحاب باثبات رسانیده که ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف انفاق افتاده
حیث قال مخفی نماند که شهادت بپیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برای شهدای احد نزدیک بزمان رحلت آنحضرت
از دنیا بود چنانچه تصریح کرده بان شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت باین عبارت و چون از انجا بازگشت
واز دعای احیا و اموات فارغ شد صداع عظیم عارض گشت و بیمار شد و انصاری ذلک الیاض فی موضع آخر و فی هذه السنة
النبی صلی الله علیه وآله وسلم شهداء احد فقال هؤلاء شهد علیهم فقال ابوبکر الست معهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا
و جاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم قال انا لکائنون بعدک
ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه الله بعد عدة ایام انتهی کلامه بعینه و بلاشبهه درین آوان کثرت اهل اسلام نسبت
بسابق زاید الوصف بهم رسید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق رضی
که بنور علم او بحدیث الحوض در خبر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از خواص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است ولیکن حسن
خاتمه تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهدای احد که بنصوص قرانی جنتی باشند یقین نیست محتمل است
که درین سلسله احداثی سرزند و ازین لازم نیاید که حضرت صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد انحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم متصف باحداث کردند و مسند انیعنی که حدیث الحوض بعد از قضیه شهدای احد است
مطالعه بعضی از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق نیایته عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فی فرحة قدمت قیل ذلک القصه مدعای مولف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای

راشدین امت خاصه ثابت نشد واگر ثابت شد عامی مولف نیست من بعد الناس است که اگر مخاطب
عالی مراتب اعتقاد و امانه و که غیر از ابوبکر صدیق رضی و شرکاء و از خاصین خلافت و دیگری از اصحاب شوری و واقعه و صاحب
برشمرد ارا حمد مخاطب بنود کما یدل علیه قوله هرگاه همین کلمات سرت بتقرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب بحق
مخاطب و من مناهاه و اعماه و فرمودند پس باید که بدلیلی این حضر را ثابت فرماید و ما و امیکه اقامت او له تواند
احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر
نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و تکالیف شرعیه حواله
بر انبیاء هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث مر امی جمیع افراد فی الجمله باشد حتی یلزم عدم احداث الخلفاء
راشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر ایشان نیز از دست سپر دند و اگر خطاب بعض دون بعض باشد کما اوا
نا صف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد خواهند بود بتغییر کرار الفاظ و رجال و اوقات
و حول ابوبکر صدیق و امثال او که در مولفات محدثین مثل افادات حاکم منصوص قطعیه بران موجود است که ابوبکر
صدیق و یا غیر او بحکم نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از زمره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله آنهاست
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها که امامیه هم بدلالتش اعتراف لسانی دارند علی انه بعض المحققین
انه قال صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس انی فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
و آنیته کعدد النجوم و انی رایت ناسا من امتی لما و لواتی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری فی
کذلک فلم یفلت منهم الا کامثل همل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا و لکنهم غیروا بعدی فیصنعون
و یحدثون القهقری مستلزم تناقض و مخالفت اصول فریقین است کما عرفت و سیجی بعد ذلک مفصلا
انشاء الله تعالی کو بادی این سوال ابوبکر یا شد و لا نسلم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق و محمد
داخل گردد که قبل ازین دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غائب
حمل میکنند و واسن حضرات ایمه را بزعم خود از موت عصیان منتشره میدارند و البته این امر بدون مساحت
محاورات عرب امکانی ندارد و دور ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب با نها و پاکدامنی صدیق و امثالش از جواب تعین خاتم المرسلین صلی الله علیه وسلم بهلو نهی بلکه
یقین نیز ند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق از زمین تهمت
احداث و بدعت نماید و بسا است که خطاب بدو جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا
پس دخول صدیق در جماعت مخاطبین بالاحداث ضروری نباشد اذ اگر سوالش از جمیع افراد
امت بود و جواب آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم مستلزم صدور احداث از همه کس نیست

وایضاً محتمل است که وقت دعا برشهد البعضی از جهات اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احوالات
آنها مخفی نبود پس گوخطاب بسوی صدیق اکبرؓ و حضرت امیر و ابوذرؓ باشد لیکن مراد از ان حمد و ثنا احداث و لو حسنا
از امثال آن مردم است و دوانستی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث دعاست پس چون الحصر
بوحی یا الهام معلوم نبود که بعضی از صحابه غیر مشهورین منصدر احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد
لهذا انجناب بتفاوت تعبیر این مضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و ما
حیات باشند نکته زیادت خوف و مزید خشیت برای ان جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین
میفرماید وای بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط توبید رجات اخروی عدم ارتکاب احداث
و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است باقیماند خلجان عوام که خطاب درینصورت بکسی است و مقصود
سرزنش دیگری صاحب بجا بکسرت و قوع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته
که خطابات الهی که در بعضی از ایات مثل فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ ۱۲ بجناب خاتم المرسلین است
لیکن منظور تهدید و ترهیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است بر متوقد خبیر روشن است که چنانچه نزد
اهل سنت عصمت انبیا برجای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز منصوص
فتدبر و العجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری
و بعضی از اصحاب نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در بلاد متاخرین حکم بحجیت اخبار
نسبت بخود فرمود ابوذر بذروه عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هم گرنیستیم چنانچه تفصیل این
ما جرا در مسلک اخوخواهی دانست انشاالله تعالی و احالانکه ابوذر رضی الله عنه حضرات امامیه درین خطاب داخل
نمیکنند و از اخوت اسلامی خارج نمیگردانند و درین مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند فاعتبروا
یا اولی الابصار بالجمله حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را منصف باخوت اسلام ندانند و ذکر محامد که در احادیث
مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام مروی گشته از ابوذر نمانند پس در بیان
ابوبکر صدیق هرچه خواهند منقوه بآن شوند و الا جواب ما جواب نعم فرق اینست که در جواب صدیق بلی و لکن لا اورد
ما تحدثون بعد می ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست که بعد ازین چه احداث سزند فقط
از سوال ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر است کما سیجیئ معذلک جمله لا اورد می که مضمونش یعنی در ایت
احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
اهل حق پس از انکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوتی بود چنانچه بنوفوج آن در ما سبق بسمت
گزارش یافته و انهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر رضا صدیق و یارانش
باجماع مرکب مراد این حدیث الحوض نیستند اما اصول اما میه که موبید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول
الحق باشد پس ان نیز هوکذ و مشبد اصول اشیانست چنانچه انیم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه پس بنابرین در مسلک احرمی ایدالله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بعلم قطع حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کرده
بر سلب درایت از نفس نفیس خود فرموده باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آن وقت با جناب راجز
مهجور کما عرفت سابقا پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نظر بمنعت اسلام بعضی و عدم استقامت
باجمال ارشاد فرموده که درین سلسله ابدا صدق و خلوص نیافت گوهر امعلوم نباشد انگیخته شنید می حرفی چند بود
ازان کتاب کرامت در اینجا تصنیف کرده نزد خود نگاه میدارم و بازآن قصیر و طبع آن صحبت می ندرزند و از صحبت
و معاشق این باب تخلف میکنند و از بسط و تفصیل ان بغیر از حافظین اسرار و کاملین این دیار خبری نداده امیدوارم
که بعد از طبع و تداول ان کسی از عقلا نام تالیفات ننگی اینگونه انبال که در گردآوری روایات و تائید آنش اهتمامی
بسبب خود را جمع کرده نخواهد بیهوده انجمنکه هر دیار خواهد شهرد **قول** دوم اینست آنچه **اقول** این مضمون هم
از رساله شمس معلوم مشروح است و جوابش بتفصیل تمام و کتاب موصوف یعنی منتهی الکلام مبسوطست از ایشان
در اینجا هم سطری چند می نگارم و یعنی از امور مناسب حال و مقام می افزایم گوش دل باید شنید که معمول مولف رساله
چنانکه دانی برین قرار یافته که در مسوده خویش بمنتهای اعتماد می نماید که انور از بدیهیات هم نزول و فهور
رویسیده و بعد بیت چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است که این همان احدث کرده الجوینی است که در حق
استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ احداث استعمال یابد معنای ان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر
معتبر ازانست که در سابق جلوه ظهور یافته و پرتو بروز تافته که این لفظ اینهارا از بزرگان دین و رجوع محشر
بلکه انبیای سابقین آورده اند هرچند انقسام احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مولف بازذکر کرده
و اعاده و بعضی دیگر مناسب می نگارم تحسین حدیث حضرت امیر است و قد مر قبل و تازه آنست که در کتاب
مستطاب از الة الخفا عن خلافة الخلفا مروی است عن سعید بن جبیر عن ابیه قال قام علی فقال خیرهذه الامة بعد
نبیها ابوبکر و عمر و انا حدث بعدهم حدثا یقضی الله فیها ما یشاء و از انجمله حدیث امام صادق است که کلینی
در کافی روایت کرده و در سابق گذشته الفاظش اینست عن ابن یعفور قال سمعت اما عبدالله علیه السلام
یقول و هو رافع یده الی السماء ربنا لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و اقل من ذلک ما کان و ما سرع من
ان اخذ الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا بن ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه
اقل من طرفة عین فاحدث ذلک ما قلت فبلغ به کفر قال اصلحک الله فقال لا و لکن الموت علی تلک الحال کان
بهلکا و از مجلدات ترجمه کتاب دیگر کتب معتمده قوم در یافت میشود که لفظ احداث بر تبدیل اولی استعمال
یافته حالا می باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
باشند هرگاه حال لفظ احداث با احادیث فریقین معلوم کردی که ضرور نیست که بر تغییر امر دینی محمول شود
پس برای من عاذ بها گر مورد حدیث آنچه من و مستصف به تبدیل دینی نتواند شد تکیف که در حدیث معتمد

وارد شود که بدوزخ شوند و احدی از ایشان که نیز درخت حمایت کردند و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او مثل اجله اصحاب جنتی است لیکن آن کس که ملائکه عذاب بسوی وی مسلط شوند و او را بدوزخ برند و هرگاه خود مجتهد بالزنا فی اقراری کنند که براء بن عازب از اکابر صحابه اهل سنت است و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفاء مجتهد کفار نموده پس قسمت احداث بسوی او یعنی بسوی ترک خلیفه بحق نمودن فرع آن خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بودند و او این اعتقاد و این امر را هنوز مجتهد بدلیلی ثابت نکرده تا برا کابر اهل حق حجت شود بلی حجت بالغه الهی در نجابر مجتهد قایم است و آن اینکه صاحب رساله حدیث الحوض باتباع علمای خود بر ابن عازب را از عارفین حقوق اهل بیت میداند و از متبصرین اعتقاد میکند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای راشدین واقع است و سنان مقبولین امامیه از نسبت احداث پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد در بارهٔ این عازب و بری بودنش از قبایح و سر برستی در مخالفت حضرت امیر علیه السلام و کتمان شهادت واقعه عاذر است که حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی حزاه الله تعالی باعمالهٔ مثل خزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلافت الامو

فی معرفة الرجال منصدی التشدد است حیث قال ابراء بن عازب مشکور بعد از اصابته دعوة امیر المؤمنین علیه السلام فی کتمان حدیث الغدیر خم فاعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه بدعای مرتضوی شخص مذکور ببلای کوری مبتلا گردیده ولیکن یا معاشر امامیه بضمیم تلبس اعتقاد دنیا در حق او داریم و بجان و دل تمسک او میکنیم والحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین ثانی جاری شد که سواری ترک خلیفه بحق بعد آنحضرت احداث نموده اینست رسوای مقبولین امامیه زبانی مجتهدین ایشان و حاشا که براء بن عازب با نکه از اکابر اصحاب است در اصول تا چنین باشد پس مقام آنست که ارتکاب ندامت و انفعال مجتهدین رفته حرکت پای خود را نبیند و بروی مناظرین کردن بلند نکنند ولیکن کسیکه حیا از چهرهٔ خود برداشته خواهد بعمل آرد **قوله** و در مشکوة شریف الخ **اقول** این نیز از همان مضامین مبتذله مسروقه است پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر جائی ثابت است که حضرات مقدسه انبیاء و رسل علیهم السلام با وصف بجمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر بر داشتند و بسیاری از ایشان کمال سجودی انشاء الله تعالی شب و روز بکار زاری بسر می بردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخسار های ایشان رخمها پدید آمد و حق تعالی جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از تجلیات خاص حی ستاید و در احادیث شیعه و سنی مصرح است که ما انکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شده گاهی به تبسم اشنا نشده اند و بعد ازین بر روایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی با اعمال باد نهاد و پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و اهوال قیامت ایمن نماند

بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش
من دختی می بودم الی غیر ذلک پس حضرت مولف بجهت خوف وحشت فاروق آنچه در مقام گفتگو کرده خارج
از قانون اسلام و شریعت خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاد و بر اکه در کتب سیر و احادیث مثل شیخ
شفا مذهب رفضه و قدریه بین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلے الله علیه وسلم و باقی
انبیاء و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشند خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان اینها سهای گوناگون شنیده
و در هر بیان بر یک مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
و برادر مبین او یعنی فاضل اخباری و العلمه قامی ایمانی بعبارت خوشنما بیاید و نویسندگی از عهده بیان علامی معلول را جمال
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تحریر یا العقائد ملوسی بلکه تحقیر و توهین همه کس بیان قرار یافت که خواهد
ایشان درین کتاب و طریق بدنه و مدارا می بیاید و با وفاق میرود و در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است
پس اول چیزی از روایات دیده باشند که نزد ایشان دلالت بر غلبه رجای خلفه داشته باشد با عتقاد و مزبور کرده
شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و حشیت این بزرگان بر امامت مذهب باین مذهب گفته شد
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است بیت هنر بچشم عدو خود بزرگتر عیب است ۱۲ کمال است سعدی در چشم
دشمنان خار است ۱۲ علاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن ابائه الجمعین در صحیفه
کامله میفرمایند که انکام من در قبضه شیطانست دلیل بر آنست که عمل از اعمال ایشان بر نور قبول محلی نگاشته پس
اعمال شر کدام است که بحیث صدور آن شیطان را بر خود حاکم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد حرا نکه کمال
طیبت خاطر دست به بیعت قدوه مردانیان دراز ساخت بلکه بیعت را بر استدعای امنا مقدم داشت نا آنکه
در واقعه هر جان جناب را از منحرفین نپندارند و نیز می پرسم که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا در
وقت شهادت گریه و بکا را بحفظ آن آغاز نهاد و چنانچه معصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی انهمه مطالب را در
دفاتر مبسوطه از کتب رفضه در منتهی خواهی دید از جناب اقدس الهی طیب و قبول آن بصدق تضرع و زاری میخواهیم و امید
واثق دارم و کاشانی در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه وَالَّذِينَ يَقُولُونَ مَا أَتَوْا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ
می نویسد که از عاقبت امر آخرت نرسانند که بسا دانچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق شد و بآن مواخذ
گردند چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم شبانه روز روزه داشته و طعام بمستحق
داده و بآن افطار نکرده و میفرمودند که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ
مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا انتهی الغرض حال کافرین همین است که در حسن اعمال بغایت تصدی
میرسند و از اجوبی نشمارند و بخون عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان نازی مجتهد بر همگنان
عیان شد گذار تفضل از اخزال و غضب و خروج کشید و از کجا رسید لغو و نا بلد من ذلک و الحمد لله که آنچه مهمات

از نهایت حماقت وسفاهت غبار ریای نفاق وخش وخاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین بلند کرده بود وهمه اش پراگنده وشد کرما دشتند بالتجربی بکوه عناصف وصفای نیت وخلوص آن بزرگان بآیات قرآنی واحادیث حضرت رسول یزدانی وروایات خاندان ظاهر گردیده انهم مانند افتاب روشن آشکار گشته که خلفای راشدین در خوف وخشیت از جلال کبریای رب العالمین راه انباع حضرات انبیاء سپرده اند ومکائد رئیس المنافقین الزماً وتحقیقاً همه حل شده وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا **قولہ** حضرت سلامت الخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت حسن مجتبی وعصمت حضرت زین العباد حق بود چرا وقت وفات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی وشروح آن مسبوط است زار زار میگریستند وتسلیه حضار وذکر مناقب را در باره خود چرا سخت نکذاشتند ودر خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جنبم غیر کسی نباشد مستوجب آتم ابلیس اورا برای گمراه کردن من مهلت داد بر من مستولی شد ودر معاصی مرا مبتلا کرد الخ چون لائق عذاب شدم روا زمن برتافت ودر معصیت تو مرا فریفت بگذاشت ندشفیقی دارم که درین وقت بدو توسل جویم ونه معینی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند وچگونه توسل جویم بنوافل با وجود یکه از ذرائض غفلت ورزیدم واز حدود تو در گزشتم وبهتک حرمات تو پرداختم وکبائر ذنوب را مرتکب گشتم ازین کلمات طیبات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف خبط عبادات وتسلط عقوبات غالب بود سبحان الله حضرات ایمه محیط علوم غیب وشهادت عارف بنا شد بانکه مرتبه جلیل امامت ومنزلت بلیغ عصمت موجب بشارت رسول مؤتمن وباعث وحقیت خلافت وزعامت وحصول ثواب رب ذوالمنن است وفاضل مجیب عارف بآن ان هذا لشی عجاب **قولہ** وصاحب تغییر مدارک الخ **اقول** مجتهد غفلت شعار جاهل اسفار که بر بن حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب وغرائب است که غیر از تقلید جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست واگر جامعین بیاض مذکور ونیزه استدلال را از دیگران استعاره میکردند وبوم شوم یعنی اردستانی پیازکر وفن مضل خلائق خصوصا سلاطین وکن غور وتامل می نمود حیران نمی شد که ازین حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد ونهایه یهود بطلان خلافت راشدین از حدیث نمی آید وبطلان مذهب رافضه ومخارجیان وسلب خلافت از معاویه ابی سفیان جمعه بین رحمان وآن بصارة العین وازالة الغین وقوت القلوب وکشف المحجوب است معنی انتهار سیدن چیزیست بغایت وقرار گرفتن بران چنانچه قاموس وقاموس وصحاح ونهایه ودیگر کتب معتمده لغت بران گواه وانتباه دراز نفس لفظ همین است اول دلیل بران کتاب آسمانی وخطاب جاودانی است که این محاوره دران منصوص است وبنیاد معنی هم انان مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احدا من خلقه

و نظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوبت احدا من خلقه و نیز خود امام رازی جا بجا در
محاوره و تفسیر کثیر خود اورده از انجمله در اخر سوره دوم میفرماید ثم نقول هب ان الامر کما یقولون
فهوب تلک الریاح القویة من الاموال المادة الحقیرة لابد له من سبب و ینتهی الی واجب الوجود لذاته
المتعال عن المقدورات الله تعالی کیف ما قدرتم و صورتم و همچنین است و تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی و بغوی
و بیان می نویسد الی لا یعلم و قتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مرویست
حجت باشد زیرا که بر این تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه اورا بآیات
بسیار اکتفا ننموده بیشتر تفاسیر را همین بزرگان می آرد و معذلک می بینید تفسیر حسن است انچه طبرسی در تمام
سوره نمان از ایمه روایت نموده آن چند الا شیاء الخمسة لا یعلمها علی التفصیل بالتحقیق غیره تعالی و اگر هم
این روایت مجتهد را مشکل است باری باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیرهما
که در ترجمه این آیت دران بدین عنوان ست الی ربک لسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه ها چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در بسیاری از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال و تراجم روات بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاست الی بیت و ینتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و
المقال در حال روضة المتقین و غیرها از کتب سنی و شیعه بر ان گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر
می یابیم که بالاتر اند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بود و نیز
در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر ما بین اسمان بالاجماع انتهای نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم ازین لفظ مراد همگان چنان است که ریاست فلان علم با و تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
از زمان و مکان تخصیص می توان کرد و در حدیث معراج مدعا نیست که سیر نهایت خود رسید و انچه
شما میگویید فقط بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا تا آسمان
دوم و قسم و همچنین ازین مراتب در منازل و رگذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر دار مرتبه
بر تجلیگیری آمده و فقط همین قدر باز دی شد که از زمین بآسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و بس و از نجاست که قید نفس لفظ در بیان معنی اول و دوم تا بدلیلی اگاه شود و معانی
بین تحقیق نخواهد یافت بالجمله چون ازین مقام نیز توانستکار شد معنی اینها بس منطوق حدیث چنان منقح شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت نبوی
باو له فاطمه و دیرا ازین ساطعه نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت داشته
بر انجناب مختوم می دانند بر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

خلافت مرتضی و مابینهما همه حق شد بحمد الله تعلیقی بنویسد و مگر باین شرط و وجود آن از کتب اهل حق مانند فتاب بهوید اگشت و از کتب معتمده شیعه مثل صوارم و حسام و نجار و حیات القلوب و مسالک الافهام و شرح ان نیز پید است معنی انتهای خلافت سوی شیر خدا چه حضرات ایمه که بعد جناب امیر شیاشند در زوایای خمول بسر بردند و مدت العمر خایف و ترسان و مضطر و لرزان در جلابت تقیه مستور ماندند و در نیجا جای بیان ندارم که عبارات این کتب بنگارم زیرا که خود این رئیس السفها انمعنی را شایع و ذایع دانسته جائیکه عبارت تحفه در سابق نقل کرده که از ایمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد پس در هیچ وقتی از ذریت طاهره کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیدند در عالم شهادت نرسید کو فرزندان جعفر معلوم حقیقه حاکم کوفه گردیده باشد و ازین بیان حقیقت انتهاء ختم بدلیل الزامی بطهور انجامید اگرچه طائفه فاحشه که خاک بدهن ناپاک شان باد و آنجناب را مانند چنین رحم بدانند و لفظ خاتم الخلفا برای آنجناب بر زبان نیارند بلکه بیر معطله نالش بگذارند و این بدان ماند که شخصی را جسم نامی و حساس و متحرک بالاراده و مدرک کلیات و جزئیات دانند و لفظ حیوان ناطق هم گویند لیکن بلفظ انسان برای اطلاق نکنند و از انجا که مباحث این فن تعلق بمعانی دارد نه فقط بالفاظ لاجرم بعنایت سبحانی بحث انتهای خلافت راشده براصول فریقین بحضرت مرتضی ختم رابع الخلفا و الحمد لله که ازینجا بعینه هم از کتب معتمده امامیه در معرض ثبوت است برای کسیکه منکر البیت باشد ایاندیده که حضرت خضر علیه السلام عند الملاقات امیر المومنین را بلفظ رابع الخلفا خطاب فرمودند کما مر و اگر بکتب اهل حق نظر کنند حضرت امیر میفرماید که هر که مرا خلیفه اول گوید و خلیفه چهارم اعتقاد نکند لعنت خدا بر او باد خلیفه که در ولایت امامت و تکفیر صحابه ابداع این سبا باشد پس معلوم شد حقیقت ترتیب خلافت خلفا بحکم حضرت سید انبیا و انتهای آن بجناب شیر خدا و خلافت حسن مجتبی وارد نمی شود زیرا که از حدیث کاینی بعده انستی که اصالة این امر بهما جرین اولین متعلق است نه بغیر خلافت منکوحاتی چند بیش نبود و انضمام داشت بخلافت البته و نقل اتابع و ضمیمه اکثر میباشند و حکم نمیکردند مخفی نماند که در ختم خلافت مقصود انمعنی نیست که بحکم بعد آنجناب بخلافت حقه نخواهد رسید چنانچه ختم رسالت مستلزم آید بطلان خلافت امام مهدی بلکه مراد ختم خلافت اشده است که بالاتصال بر حضرت مرتضی مختوم گردیده و طرفه میانه آن همه مرتبه چون منطوق حدیث استشهاد بین تفصیل و بسط در مدرک عقلا جا گرفت باحتمال ظاهر مذهب فضه و دیگر براوران شان نیز باور اند هم خلافت معاویه راشد نماند پس بعید اگر دید که مجتهدین مخالفت حضرت رسول مقبول و شیر خدا مردود کنند و فضه برای تشکر نوی دیگران بینی خود بزنند ما بیان اول پس انست که شیعه جناب امیر را بر خلاف احادیث بنویه صلی الله علی صاحبها کما اشرنا خلیفه عاشر فضل قرار داده سلسله خلافت و امامت را بنابر زده کس از اولاد امجاد آنجناب میرسانند دیگران که ذات امامت بذوات شان قائم بود محروم میکردانند پس ولایت انتهی نمی شود مگر بآخر ایمه و اولیت معنوی است که ابتدا نوبت چهارم خاتمیت بر گاه را صول شیعه انتهای خلافت بر امام مهدی امری است تقرر سی کما اشرنا الیه فی

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی باوصف اینست چگونه منتهی تواند شد بقیقه اما امر ثانی پس بیانکه
مرتضوی منتهای خلافت باشده اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده باشد و بر فرض
جناب یاوران عالی انتساب معنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود و اللازم باطل فالملزوم مثله بسیان ایشان
کلام الملوک ملوک الکلام معنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود سور اضافت شهر ذا و انت الیک بلا
این حدیث که در واقع متفق علیه و بر یقین ست چنانچه دانستی ابطلان مذهب فضیحه راجح میشود و بعد تقدیر تائید امر محقق
بتخریب بنیان مذهب باطل می نگردد و گر خاطر بطول بشرح آن رغبت نماید کرد و اگر فقط الخلافة بعدی ارشاد
سیکرد ند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عناد الاسلام برین قدر از
صحت و ابطال شهادت حضرت امیر هم کمر خویش چیست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دو
مردم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون بنا فت این شرط نمود ند بلفظ انتها و دو صلت الیک
وجایت و مالت و آت و مانند آن ارشاد نکرد ند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المومنین
بوید اگشت و اینهم مثل آفتاب نیمروز روشن شد که چون در مکتوبات هر نهالی را ابدا نتی هست خلافت
از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده دنبالی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت
خاتم پیایان رسید بنشر باطل شد انچه باذهان بعض دیگر از رفضه میرسد کرانها کفایت ست از خلافت بلا
فصل حضرت مرتضی و العجب که ایشان انقدار ندانستند که مدعی ابطال خلافت راشدین باز ین حدیث
چگونه این احتمال مفسدات فکیف که تا کار از اصل برآید ضیر درت بسوی فرع روا نباشد انیکه شیخ
منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما هتمرین قوت و اتقان ست و کسی را در حجت آن خلافی نیست
مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولیین در کتاب محصول در باره آن فرموده اذا قلنا ان المفهوم
فلا شک آن دلالته اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشا پوری در تفسیر خود ذیل آیت ان جاءکم فاسق
بنبا فتبینوا هم چنین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجت انشاید سلمنا لیکن مطابق تصریحات
اصولیین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین ست که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود و حق نیست و این بدیهی
عموم مسلمین بوده چندرا استقصی ست یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زنهار بر دست حق پرست
شان بیعت نه نمایند دوم آنکه آغاز خلافت بانا نوبت و نا لیقت برای آنجناب بوده و هستی کسی دیگر در مفهوم
بخیال مجتهد گذشته پس اگر این حدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مرغوب مجتهد هست
لازم می آید بطلان خلافت بلا فصل امیر المومنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی دین پس حضرت
خیر اهل هست در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر فرض مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانست
و استدلال بدان کرد ند بیت شادم که از زبیان دامن کشان گذشتی ۱۲ گو مشت خاک ما هم بر باد رفته
باشد میگویم بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف تو انگفت که حق نبودن خلافت وقت عدم انتها چنانچه در انصاف

خلفاست همچنان وقت خلافت بلافصل حضرت مرتضی فتعارضا فتساقطا تبقی المنطوق علی ما کان او مجتهد
مقترن بالبرهان کالنص علیه الفریقان ائمه مبنی بر اطلاق صحیح یعنی ثبوت ولیاقت قبول لابد منطوقا او مفهوما
و با ائمه در حدیث وجهی دیگر ست بنا بر آنکه موجبین توانند گفت که لفظ حق اطلاق میکنند گاهی بر حق دائر
و زمانی بر حق مستقر نه مبنی که چون از شیعه در اعتقادیات بپرسی که کدام مذهب حق است گویند مذهب شیعه و مذهب سنیان
باطل است و هرگاه سوال کنی از مذهب مجتهدین ایشان مثل حارثی و ثمانینی و قمی و علی همه را حق نامند و به
ستایش برخیزند و قس علی هذا و قتیکه از اهل سنت استفسار کنی و هرگاه از جواب سرور عالم صلی الله
علیه وسلم معلوم گشته که سوال حضرت امیر از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اموری را در جواب آورده اند که دران حق را بران گنجائشی نیست چه نتوان
گفت که هم اسلام حق است و هم یهودیت و نصرانیت و هم احکام قرآن و هم اوامر توریت و انجیل مخالف
ان پس معین شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور افزودند تا بدانی که خلافت در وقت حق مستقر است
و قبل ازین حق دائر بود یعنی هم خلافت صدیق انصاف داشت بحقیت و هم خلاف غیر او از فاروق رضی
و ذی النورین و مرتضی رضی چه خلافت مفصول با وجود فاضل باطل نیست بخلافت وقت علی مرتضی که حق
خلافتش بعد ذی النورین متعین است کما عرفت و اگر ترتیب معکوس میشد حضرت صدیق خاتم خلفا می شدند کما لا یخفی
و ازین بیان هم دانستی که هیچ آسیبی و زیانی بخلافت راشدین نمیرسد چه نبودن حق مستقر پستدم نفی حقیت
علی الاطلاق و هو ظاهر لا ستره فیه چون بدین مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که خوض
انمقام ذکر کردنی است بگوش دل بشنو که در مدارک علما و معارک حکما بحکم علمای رفضه بتصریحات فضلای ملت
حقه چنان ثبوت پیوسته که وقت احتجاج و استدلال حدیث را سند باید آوردن یا از کتابی نقل نمودن که مولف
آن التزام صحت کرده باشد بالاحقین بر وثاقب مروبا تش اعتقاد داشته باشند یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب
و احادیث مشهوره مطابق افتد و اجنبی نبود و ائمه عالی آنکه از کتب دیگر مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل علیهم
چه قبل ازین در آغاز همین مقاله وقت نقل کلامش دانستی که مجتهد جائیکه در سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
ان گوشواره عرش باب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است و دلالت بر مناقب عالیه خلفای راشدین وارد گفتگو
کرده این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن نه و بیت نزد محدثین نمیتوانند
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب قبل یقین اندراج یافته و علما آنرا بتلقی بقبول نکردند و انجاست که علمای
فریقین سالمی تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت ضعف قوال نموده اند
انتهی و ازین عبارت انهم مستفاد گشته که بعد از برآمدن انحدیث و کتب محدثین هم حجت برای شیعه نتواند شد
تا وقتیکه صحت و اعتماد متحقق نکردد چه جای انکه سندش هنوز بهم نرسد و اگر در تتبع روایات نیز باسمان
روند چه مجال که حدیث مذکور بدون ضعیف دستیاب شود کما صرح به المحققون من بعد انچه مجتهد دران مقام

افاده نموده اند عمازان ثابت می شود که حدیث فتی معتمد علیه در مایه السراج تواند بود و که دلالت کند بر جنا
مستدل بسجد تواتر و استفاضه رسد و با جماع مخالفت نفتد و رتبه زنهار قابل اعتماد و اجتنابی می باشد و عبارت
مجتهد دران مقام اینست که تا نیابد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معتبر نمی شود چون آحاد خبر احاد است مفا
باخبار متواتره متفق علیها نمی تواند کرد و صلاحیت و معادست با جماع عترت طاهره و علمای امت مقتدا بره نمی تواند
و شهرت فلا یعبأ باشاره الا انتهی بلفظه و ما نحن فیه بمراتب زاکه مجتهد فاقد النظیر و در عدم اعتبار حدیث مذکور دلالت
ذکر فرموده موجود است اما حال سندش پس یقینا هنوز مجهول است و بعترض و اثبات صحت آن نپرداخته
از فنونی تن در داده و علم بر استان نهاده آما بودنش در مدارک و زابدی پس بر همه ظاهر است که مولف آن التزام
صحت هر روایت نموده اعتماد بران نزد محدثین نه نموده و نه متاخرین در باره کتب مذکوره چنان اعتقاد دارند که
محدثین امامیه در باره عیون اخبار الرضا چنانچه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی پس در هر روایت کتب مذکوره
که صحت سند یافته نشود اگر مناظری گفتگو کند بجای خویش خواهد بود و هر گاه باظهار مجتهد در کتب اهل حق بر ادله
ضعیفه و مطروحه و ما وله مندرج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نماید بر مبطلان خلافت
خلفای رشیدین که میدان احتجاج را ازین خس و خاک بروبد و رنه از زبان سامعین و ناظرین خواهد برآمد که
ذو جار الاحتمال بطل الاستدلال الغرض بر ذمه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
و اعتبار او اضح ساختن و اوفی از ذلک اما عدم دلالتش بر مدعای مجتهد پس واضحی و عنقریب عیان میگردد که زنهار بر اصول
احدی از من و ما و مفهوم مخالف دلالت ابنیاید و حجت انشاید اما سندش بجد استفاضه و تواتر پس بالبداهت خلاف آن
معلوم است اما مخالفتش با جماع پس عنقریب انشاء الله چه بدلالت کتب معتمده امامیه معلوم کردند که ایمه اهل بیت رضی الله عنهم
اتفاق کرده اند بر حقیت و اهلیت خلفای راشدین و مناقب جلیله و محامد نبیله ایشان زیرا که محابی بجار و جانبی در میان
و غیران و دیگران در دیگر اخبار ثابت کرده اند که ایمه بر طور واحد بودند اما مخالفت آن با جماع اهل سنت پس از اجلای بدیهیات
باید گفت بالجمله چه مجتهد ازان زمان این حدیث فهمیدیم خلاف اجماع ایمه اهل بیت طاهرین است و هم مخالفت اجماع فرقه محقه امامیه
اخبار متفق علیها معارض است مر ان را که ازین حدیث بخیال مجتهد گذشته پس انهم از اجلای بدیهیات تواند بود و چنانچه
عنقریب گذشت بروایات معتمده امامیه چه جای مذهب و روایات اهل سنت مع ذلک بعد ازین بر می آید چنانچه می باید
انشاء الله تعالی و الحمد لله که بار احتی نماند درین مقام بیان چیزی ازین امور مذکوره مگر آنکه واضح گردد که
که این حدیث دلالت ندارد بر مطلوب مجتهد چنانچه ایمه فریقین تصریح کرده اند اما اول پس بدانکه این استدلال
است بمفهوم مخالف آن حجیتش انشاید حضرت امام رضی الله عنه در تفسیر کنیز مدلل ایت که میفرماید لا یتخذون
یتخذون عنه الا ته می فرماید الخ همه بران دلالت دارد که ابو القاسم کعبی باین آیت استدلال کرده بود بر قطع
و جعل اهل کبائر یعنی زنهار بخشیده نشوند و بجهنم روند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید بکنیز سیا
و او خال بندگان را در جنات بر شرط اجتناب از کبائر پس معلوم شد که چون اجتناب

تکفیر و امثال مذکور چیزی صورت نبندد و علما تحلیه کبھی مذکور نمودند کہ اگر اینہا از بن راہ برآورد و کہ خصر شے
بذکر دلالت دارد بر نفی حکم از ماعدا پس این امر تردد مشترکہ باطل است و نزد ایاتی ضعیف است اگر استدلالش بنا بر آنست
کہ خبری کہ متعلق گردد بر خبری نسبت کلام آن معدوم خواہد شد وقت عدم آن پس این ہم ضعیف است نہ بنی کہ تقتضائے
سفر باید و اشکروا للہ ان کنتم ایاہ تعبدون حالانکہ شکر ہر حال واجبست عبادت کنی یا نکنی و نیز فان امن بعضکم فلیؤد
الذی اؤتمن امانتہ و ادای امانت واجبست شرط مذکور باشد یا نباشد و نیز فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان
و ہشتہا و بیست است بیکدیگر و در وزن و بر عدم حصول دو مرد موقوف نیست ازین جنس اگر آیات اشمردہ شود بآیات بسیار میرسد
تو بیست سہ در خواہد بود سہ مرتبہ چنانچہ از آیات کریمہ پیدا کردہ کہ اگر تفتیش بر گردد کلام باضافہ و قیما بطول انجامد مجتہد ازرا
ہم ندیدہ پس علمای اصول و اخبار بجمعی متفق شدند مجملا و تفصیلش بدل لقا و عجب انیست کہ قاضی عبد الجبار معتزلی ایں استدلال
را در کتب اصول ضعیف دانستہ در بیقام استدلال کبھی راستودہ لہذا تقریرش را الحق بناخن انگشت فرسودہ گفتہ باید
کہ جنبک الشئی لشی یعمی و یصم انتہی خلاصہ کلام امام المتکلمین اعلی اللہ مقامہ فی علیین عنقریب می آید کہ حال مجتہد ازرا
در بیقام مثل قاضی عبد الجبار ست بلکہ بدتر ازان انشاء اللہ تعالے من بعد بدانکہ خصیص حرف آن
درین باب بنا بر آنست کہ ابو القاسم کبھی و غیر او قاعدہ مذکورہ را در حرف مذکور آوردہ بود و ذا اما امر شانے یعنی تقریر
ائمہ امامیہ کہ خیال مجتہد بنا تمام ست پس بدانکہ از کلام مرزا محمد کہ در مناظرہ رشید النکلمین مرتب کردہ ازانجملہ
عیانست کہ مفہوم مخالف حجت نیست چنانچہ از رسالہ غربت الراشدین واضح میشود و کتاب بدۃ البیان
للاحمدار دہلی انیک حاضر ست حاصل عبارتش بدان میرسد کہ مفہوم مخالف اعتبار را نشاید و بر تقدیر اعتبار
معتمد نمیشود و گر و قتیکہ تقیید را وجہی دیگر نباشد و بر تقدیر چہ موقوف خود امام اعظم ثانی رفضہ انچہ در کتاب
منتہی المطالب آوردہ ازان ہم واضح ست کہ دلالت مفہوم حجت را نشاید عبارت اینمقام آنست و ہو العما
ان مدۃ الدلالۃ مفہوم وہی ضعیف خصوصا مع معارضتہا للمنطوق و المفہوم دراین عبارت در جلد اول کتاب
مذکور کہ اصلش ارخانہ یمین مجتہد جاہل الاسفار بہمرسیدہ موجود ست و جا بجا امام اعظم شان در تضعیف
ادلہ مجتہدین و فقہای خویش این مضمون نوشتہ فکیف کہ سید این قوم نیز کار از حجت آن نماید چنانچہ از
حاشیہ کربلائی سید است و مجتہد الزمانی با یقظا امور منہیہ بسبب تہی مغز بودن از علم و خبر محروم گشتہ پس استیفول
شیخ سعدی ہم راست آمد بیت سکین خر اگرچہ بے تمیز ست ۔ چون بار برد بہین غریز ست ۔
قولہ باید کہ تمام الخ **اقول** ہر گاہ بدین تفصیل از کتب معتمدہ فریقین بوضوح انجامید کہ
مقالات مجتہد خرف از نوع خرافات و جال و تریات و معارضات سلیمہ کذاب ست پس
تمامی علمارا ندر کردن کمال وقاحت و بے حیائی و سخت مہمل گوئی و یاوہ درائے ست چنانچہ
مصنفین خلائق از جاہلین بیاض دارد ستانے بی سواد در کتاب امامت نوشتہ اند بلی الحق را
بیاید ساوے سر آوار ست کہ صلاد ہند و گویند باید کہ تمامے علمای فریقین حقتعالی را حاضر و ناظر دانستہ

حکم فرمایند این حقیر در ضمن این بیانات دینیه نقل نکرده بیانات غیر دینی ندارد و بدون ترتیب المقدمات کسی مسلم نزد اهل
باشد در پی الزام کردن و ادعا علما میخواهد و از کتب ائمه علام نمونه هم چند از پیش آمد اگر نکرده و هو بی بیانات با
بکلام بر وزن فضلا و متکلمین میرسد و بجوه و بشارات متوجه راشدین مضمون حدیث انها در کتب قدما و آبرو نی محدثین
متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتا از صنایع بدایع او تعالی است که گوگ قوی بچه ضعیف را اندریابد یعنی حضرت
موسی را کنار فرعون پرورش بهر کرد تا بمقام احاطه فرماید خواهد الست که خبری از اندرهم برابر مجتهد گفته بود و درین
تقریر موجود پذیرا که در اجماع مهاجرین و انصار باعتراف قوی در تفسیر اهلبیت بیت مطلق تمسک نیست و
ایشان بر نفس فرد نبی در شرح یکلمه است حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بود و در اجماع عترت طاهرین منصوص
جعفر نه برگذشت که مجلسی در بحار و جمله کتبی در کتب مطبوعه وغیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کرده اند که حضرت ائمه
بر طور واحد بوده اند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اهلیت خلفا در خلافت باجماع مرکب تمسک نمانده
ریبه نیست که حدیث انما بدین امور قطعیه مخالفت دارد فلا یعبا به پس حال رسوائی مجتهد
در خاتمه این کتاب خریدنی است که برای تائید خیالات خام خویش بهیچ حماسی آغاز نهاده بود گفته
که ائمه بر طور واحد نبوده اند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته **اقول** لازم بیان کرد
شیخ ابن بابویه آنچه **اقول** قطع نظر از انکه اعتراض مخاطب بر بحث لفظی می کند و از داب مفصلین نمی نماید
میگویم که از انجا که مدعی اجتهاد و تکلم کتب نخلت خود را از تالیفات اکابر مذهب اوست و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و بنقل معجزات و کرامات و اشتهار دادن است نه دیدن و نه
استعداد دیدن فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بورق گردانی
ان کتب بمقرمین تشویش و حیرانی نگردانم و بکتاب فارسی که غالبا مجتهد الزمانی
مطالعه آن فائز شده بلکه در تالیف آن بمقتضای الکفر ملة واحدة کما قالوا مانند ضعفای
رعیت نمرود شریک بوده نشان دهم تا پسر نابالغ نبود در دبستان بماند العرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ مرین که تالیف شان ممدوح مجتهد عصر بسگال است در جواب چند
از اجزای ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده جائیکه طهارت خمر را بمذهب بعض
از قدمای رفضه نسبت فرموده میگوید که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با اجماع مفهوم میگردد
چه مراد شیخ ابو جعفر طوسی ظاهر از اجماع اجماع فرقه محقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علمای امامیه است پس چگونه داخل اجماع تواند بود الی غیر ذالک و اینقدر از غایت ظهور مثل بدیهی اولی است
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود پس آنچه گفته که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین و فقهای
قدمای امامیه میباشد و جلالت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظام کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا ان ینص علیه غیر واحد

واحد تنعم برجای خود نخواهد بود بالجمله حال علمای رفضه مطابق تصریح مجان ایضاح کما مر من قبل همین است که قابلوی وقت می جویند و حرفی برسبیل تقیح و تالیفات خویش نمیگویند و در هر مقام از میدان مناظره راه فرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواج بضاعات مزجات و ترویج مزخرفات اقتضای کمال جلالت قدر و رفع ذکر برای صدوق الکواذب کرد آن امور را در مدارج و مناقب او نوشتند که لفظ دوکامل علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث رفضه و توقیعات مزوره ظهور معجزه صاحب الامر است و کثرت تالیفات او در دین ایشان بمقتضای تصریحات محققین ایشان در علم اسرار است و هرگاه عظمت و جبروت صدوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رفضه بنفقاد پیرامون انکارش گردیدند چنین جاویدند مجبلا تناقض و تهافت کلمات تشیعین خصوصا مجتهد الزمانی و قلت استعداد او از این تالیفات القدر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از متشیعین هم خدا التحقیق غریق بحر ندامت میشوند و بخطای خود اعتراف میکنند انیست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین

قول و روایتیکه آخ **اقول** کور و کورانه انکس بصدد الزام بر آمده که بصارة العین را بعین بصیرت ندیده و فقط لا تقربوا الصلوة را انکس مطمح نظر داشته که با اینهمه مدتها نهوز پیرامون عبارتش نگردیده حالانکه بر یکی از شیعه در تالیف تشیید مزید یکی از نهند تا دیار جا بلقا بلکه مسط بلاد و قوم هنود یعنی لنکا طیه و معدود گاربود تفصیل این اجمال و تشریح این اجمال انکه عبارت بنده از مقام مذکور بنقل و اعراف مخالف است که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم در عیون اورده مثل سفینه صبح ازان روشن است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقیی ازان متصور نیست و با وجود ایمان کامل و قوی ع مفرط و اختیار زهد و مانند ان ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشده کو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیر امقتضای خیر الکلام قل و دل ایجاز محبت و کوری و کورانگی مبتلا نمیشد البته بمدیحت گستری می پرداخت و از تقلید ابو جهل که قرآن مجید را اساطیر اولین می پنداشت دست برمیداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم دو عشر از علمای رفضه را مستاصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که مدلول اخر حدیث همین ست که صدیق و فاروق و ذی النورین مثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بودند آمدم بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تا وقتیکه ان درین عبارت است که کو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسیه حضرات ائمه اهل بیت اند اگرچه بمقتضای عموم انبیا هم شامل باشد کما ستعرفه قریبا زیرا که البته حضرات ائمه در جمیع است محمدی داخل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قسم بربن خود داده که تمامی امت او در موقف قیامت از ولایت مرتضوی مسئول خواهند بود کیف که در احادیث امامیه مصرح باشد که این سوال

جمیع ایمه در موقف حساب خواهند بود هر گاه معنی تمام حدیث از مبتدا تا منتهی گوش کردی اکنون تفسیر اعتراضات
شنو اما اعتراض اول پس این است که واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نموده ظاهر شد که خلفای ثلثه
خیلی عزیز حضرت رسالت پناه نبودند چنانچه تو گفتی لیکن چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خلفای ثلثه خیلی و خوب پیغمبر
بودند لاجرم اینجا بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر و نقض پس چنین است که علمای شیعه بارها تصریح
کرده اند که تقیه برای ایمه اظهار است بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم و این امر بمثابه مجمع البیان طبرسی و بمثابه
اقالحمار و غیرها که در آیات الاحکام است پر ظاهر است و سیجیئ عبارته فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی و نیز این معنی از تسلیم بعضی
سید انبیا از خلفا و عبارات مأخذ اساس الاصول حائری متوانی یافت و هی هذه اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الایمة و وجوب
امتثالهم و وجوب اتباعهم فعند هم افعال الایمة و اقوالهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه وسلم و اقواله و تقریره فی کونها
حجة علی التفصیل الذی ذکروه بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان معلوم و قولهم و تقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه وسلم و کتب مطبوعه جائی نفس صریح است و نکته احتمال تقیه در احادیث سید انبیا راه نیابد کما لا یخفی و هر گاه تقیه
برای آنجناب جایز نیست چنانچه بر زبان عامه قوم رفته کودلهای ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
زنهار موتر نگشته پس حمل حدیث بر تقیه هیچ نه درست خواهد بود فان الانسان یوخذ باقراره لا بانکاره اما تقریر اعتراض دوم
پس این است که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر رضی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند و افضل زعمای امت
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول گردند اما تقریر دفع پس این است که در اینجا گفتگوی استحقاق خلافت
راشده می رود و از نقیبت معلوم یعنی خلفای ثلثه تبرا سمع و بصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودن مستحق
خلافت راشده چنان نیست ایشان در موقف حساب بجای سوال معلوم ستانم ساب بن استحقاق نیست
عالیا غایة الامر آنکه این بزرگان بار در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت مرتضوی علیه السلام پرسند و معلوم نیست که
از عهده برآیند جواب آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا نتواند شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ایمه و انبیا نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا را چه بلا آید
معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیا مرور بارهٔ حضرات ایمه نیک دیده در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برای مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت دشوار است از عهده برآمدن
اگر حضرت زهرا علیها السلام فدک را بحضرت صدیقه باز کنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در مخاطبه امیر المومنین گفته بودند که
مثل چنین رحم پرده نشین شده که مانند خائنان در خانه گریخته و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمیکنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفصیلش
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
از حضرت امیر خواهند پرسید که با الثقلین چه کردی و عبارت آنمقام اینست و ازین یک حدیث همه امور
که بر زبان قلم نخورد وقت تصنیف بصائر العین گذشته و قدر عرفته انفا راست شد زیرا که امامت ایمه

کہ از اولاد و احفاد شیر خدا اند مفرع امامت آنجناب است چون خود حضرت امیر از ین باب سوال کردہ شوند دیگر کہ باقی ماند
و از ملاحظہ این سوال انہم بثبوت رسید کہ سوال کردن بعد وفات قیامت و بارہ کسی دلیل بران نیست کہ آنکس افضل
باشد و الا لازم آید کہ مثل حسنین افضل باشند از جناب مرتضوی علی غیر ذلک و لم یقل بہ احد پس خلفا کہ در بارہ جناب
مرتضوی سوال کردہ شوند مفضول نباشند و در نیجا اعتراضی است جواب طلب کہ چون گفتہ بودی کہ حضرات انبیا ہم
سوال کردہ شوند از نیجا چگونہ لازم آمدکہ ازیشان در موقف حساب این سوال خواہد رفت چہ فرعیت امامت ایمہ را فضلیت
امامت ابوالایمہ مسلم است لیکن فرعیت انبیا غیر متوہم جوابش آنکہ انیک حسام جناب مجتہد جائی حاضر است و ہمچنین
کتبا حادیث رفضہ موجود و درین کتب تصریح کردہ اند بانکہ مذہب منصور اثنا عشریہ ہمین است کہ جمیع انبیا و رسل
غیر از جناب پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم افضل اند و انبیا طفیلی ایمہ اند و از حضرات انبیا نیز این سوال در قیامت واقع شود
پس این اعتراض امسامی نماند این است شرح معنی عبارت فقیر کہ در رسالہ بعبارۃ العین نوشتہ بودم و عوارض علوم
آن ہرگاہ تفصیل معلوم درین عبارت قلیل وقت تصنیف بعبارۃ العین پیش نظر من بود و اعتراضات رفضہ را
ہمین عبارت جواب دادم و تقریر مدعای خود را تمام کردم و خندہ یاجوج و ماجوج را از ہر طرف پرستم و غذر بانکہ ایشا
دیوار گردانیدم پس انچہ راس المفسدین رئیس المنافقین وعوی این معنی نمودہ کہ فلانی کتاب عیون را بکوی میدہ
و اقتصار بر نقل محمل بعض فقرات آن از قبل الا تقربوا الصلوٰۃ نمودہ بر مطلب باطل خود شل احتجاج ازان فرمودہ
عین تقریر ملحدین است کہ حرف را بینید و از ملاحظہ حرف دیگر چشم پوشند و بر دیگران از روی سرزنش نگرند و شنداما
حال اعتراضات این پیر نابالغ پس عنقریب معلوم میشود کہ و بدیانی پیش نیست لیکن باینہمہ میگویم کہ از نقل
انحدیث چنان مدغن شد کہ باز این لغت نیچ زبر مشتق بچہ جوانان رستم نکرد مانند آن از محلات این شہر خوب است
کہ بیچارہ کتاب عیون را باینہمہ کوری دیدہ و شنیدہ بر خلاف والد ابی مروت کہ زیر مشتق مفعول را بران بحر
و کتاب عیون را وقت تصنیف حسام ہم نکشود **قولہ** اولا لا نسلم آہ **اقول** مجتہد ما عاقبت اندیش بادہ تا کبیش کہ علم
تقلید را درین مقام دخل داده و بنیاد انبحاث بر حرج و تعدیل نہادہ باعث آنست کہ عیوب بزرگان خود را کہ بنو
اسکار یکشد مثل پشت از بام افتد و بر کسی از اہل حق بفضل ایزدی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخواہد بکرو فا
للاختصار حرفی چند بر و قرنی نہم کہ بر اصول فقہ و اصحاب حضرت سید الابرار کہ صدر اول بود و ند کسی غیر از مقتدا و باقی
نماند کہ از سانحہ ارتداد و تلفا کردن حقوق اہل بیت اجدا دخالی باشد تا بحدیکہ بعضی از سفہا کہ گروہی را از صحابہ در
و را جعین نشان داده و درین پرده قدا ستاذ مذہب رفض را خوانده اند لعنت شان ہم بار بار در زمان خلفای راشدین و ہم بعد ازان وقت خلافت امیر المومنین از زبان حیدر کرار و دیگر ایمہ اطہار سابقا و لحقا از کتب معتمدہ
امامیہ حالی کردانیدم و استشہای مقدا و بسبب ظاہر روایات بنابر ازخامعنان نمودم ورنہ ممکن نیست کہ رفضہ
بعد از تقریر مطاعن اصحاب کرام در بارہ انبیا علیہم السلام جان سلامت بر ندیہ جائی مقدا و ابابزار جا این قیاسات
مرتب نکردہ اند کہ خلفا در فلان مشہد گر بخفتند و خاک چنین مذلت بر مفارق خود بپیچند و جان خود را از حضرت

اصول کریمہ تصنیف داشتند و علم نفاق برافراشتند و حال آنکہ نقد را مسلمات است و در بیچارہ حیات العلوم و مانند آن ابواب و فصول در ذکر اسامی آن اصحاب معقود است کہ ہمراہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند و احادیث فراوان در مذمت از امیر المومنین کسی پای ثبات نفشرد و در سماک بن خرشہ و مانند او مستثنی نگشتہ چنانچہ درین مقالہ عبارت کتب مسطورہ مذکور شدہ پس نفاق و چنین مقدار ہستم بعرض ثبوت رسید الی غیر ذلک من الامور الت انیست حال صدر اول اما اصحاب ائمہ علیہم السلام پس ہزار بار و اسی کہ سرغنہ تمام عالم بغض جعفری شش کس بودند و اعتماد ہمہ بر اوست کہ حضرت امام صادق علیہ السلام بود خلیفہ نشست او ہم ناطق بود و ندایمہ صامت ہم ہر خاموشے درین باب از لب مبارک او قیاس کنند ہزار شاہین و شیطان الطاق و بریکہ ثانیشان کتب اصول اربع سولفہ ابو جعفر ملقبہ کہ خلاصہ اصول اربعہ باشد گواہ ہست لاجرم برای اخراج سہل از زمرہ معتمدین اینہمہ کوششہا کردن و افتاب جلالت صحابہ کرام را بگل اندودن خلاف عقل زیرین و دخول مجتہدین امامیہ در گریوہ بجا تین است آیا اخراج شخصے از وطنش مستلزم انست کہ او مطرود و مجروح بود مگر جناب مجتہد الزمانی علامہ دوراں کہ تنقید مثل منہج المقال را چنانچہ باید جرنال کردند و ندیدند کہ خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از نیشاپور نفی کردند و دیگران در دوم رطعن او کوشیدند و ملا نفی مجلسی در رجال فقیہ چنانچہ نوشتہ ازان واضح است کہ اہل سنت و شمن فضل بودند بجہت اینکہ او امامیہ عداوت او داشتند بسبب دنیا و اعتبار و وجاہت او و بندہ را عداوت اہل سنت چنانچہ مجلسی مدعی شد بخیال نمی آید زیرا کہ از منہج المقال نہم برمی آید کہ ابن کناد و شیاد در علم تفسیر و قرارت و مانند آن کتابہا بمذہب اہل سنت ساختہ و پرداختہ بود تا آنکہ بر تصریح متقدمین امامیہ محدثین اہل سنت روایت از و میکردند و او در کیش بود و بس حکم دشمنی خاطر نشین نمیشود و بلی دشمنی او وقتی تواند بود کہ پردہ از یکصدت او برمی افتاد و بہر حال مدعا اینست کہ چنانچہ فضل و بارہ سہل تنکر کردہ دیگران نسبت ما و نمودند کہ من حضر ہیراخیہ فقد وقع فیہ و توقیعا تیکہ در لعن و طعن او قدمای رفضہ برآوردند غالبا کہ جناب مجتہد الزمانی در کتب خویش دیدہ باشند کہ ملخص خاتمہ ان اینست کہ اگر او از افعال خود باز آید فبہا و الا او را نشانہ تیر دعای کنم کہ گاہی زخم آن در دنیا و آخرت الیام نیابد و ہیچ معلوم نیست کہ مخاطب جامع العلوم بعد ازین وعید شدید ایہم دیدند یا ندیدند کہ بتردد می او را مضیقی شدید در رسید تا انکہ زنہار از ان رہای نیافت و بر ادای خود شتافت و حال اعتقادش بر توحید ایزدی آن بود کہ ان اللہ عز و جل فی السماء السابعۃ فوق العرش کما وصف نفسہ و انہ بجسم پس خرج او را مساق مثل مشہور کہ چہ خفتہ و چہ بیدار باب سبل ہمہ اعتبار اما تصنیف بنجاشی و غضائری پس عنقریب از تحقیق نقال کشمیرے بمرتبہ ظہور میرسد کہ بجوی نمی ارزد و این متاخرین را مجال آن نیست کہ مشایخ جامعین اصول اربعہ بالطبع خود تصنیف کنند مشکل تر انیست کہ ہر گاہ کتب رفضہ درین فن جمع فرمای و فہرست امام اعظم اول چنانچہ بنظر فقیر رسیدہ و ہم خلاصہ امام اعظم ثانی ایشان و بنجاشی و غضائری و تحقیق و تلخیص منہج و مانند آن از رجال مجلسیہ تتبع کنی خواہی یافت کہ ہر کہ نزد ائمہ ہدی در کذب و افترا و فساد اعتقاد و تضلیل عباد فی نظر

نمود اما میدهد مرتبه او بالاتر عرش برین در گذشته و این امر بر ناظرین هر دو مجلد کبیر این کتاب محتاج بدلیلی نیست
و اگر اولیای مجتهد گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهای و غیره
او در کتاب اصول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که روا
را بجوی نخرند گوئیم اکنون بفاصله یسیر از کتب رفضه خواهی دانست که این تقدم وقتی است که سبب
تضعیف بکمال قوت و وضوح رسد و در ما نحن فیه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
اساطین مذهب شما هیچ شیطان الطاق زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان بر همین
توحید باری عزوجل و منکران علم ازلی او بودند علاوه بکدام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
و جرح او را پس پشت انداختند و با اینهمه میگویم که گفتگو در صحت سند حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی این قدر ضرور است که ثقات محدثین به روایت راوی بنیان
استدلال نمایند و آنرا معتبر دانند و از کتب قوم حال ضلالت صدوق چنانچه گفته بودم عیان شود زیرا که
عقل تجویز نمیکند که دو دین و دیانت را جم صدوق و مراتب عظمی برای او مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار دهد
باشند و خود مجتهد اقرار کرده که صدوق از ساطین محدثین است الی غیر ذلک لیس المقصد اگر نزد او این روایت
معتبر نمی بود در کتاب عیون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضره الفقیه
دارد نمیکرد یا بهم نمیگذاشت بلکه عزایت یا علت شذوذ و مانند آن تقلیم می آورد چنانچه معمول اوست
و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول ربعه است به روایت
راوی مذکور استناد و احتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول ازین کتاب به روایت سهل این زیاد
و غیبت موسوی ثابت کرده و هم به روایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
او را در روایات و احتجاج بیان نموده اولا به روایت دیگر ثانیا همچنین در مقامات دیگرش و چون کمال عظمت
و جبروت تمی صدوق و فرو کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از بزرگان
ائمه مجتهد سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم و لیکن برای مزید توضیح مدعا و تفضیح سفها سطری چند دیگر بزبان می افزایم بگوش
حق باید شنید که نهایة المشایخ در کتاب بهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل را
معتمد علیها دانسته که کلینی فقه الاسلام و رافضی که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را الکافی
بر اسناد سهل و احتجاج بروایاتش تالیف کرده اگر با دورت نباید باید اندک محنت را بر خود گوارا نمود
و کتاب شیخ اعور خود نظر کردن و بدون قصور نظر الی ابواب آن راویان که او در بعضی از مقامات بالا
فقط بر ترجمه روایت او منعقد کرده مثل باب الحائض تعرض المریض بیانش انیست علی بن ابراهیم عن ابیه

وحده من اصحابنا و فی نسخة عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی بن جعفر

قال قلت لابی الحسن علیه السلام المرئة تفقد عقله راس المریض وهی تعالجه فی حد الموت قال لا باس
ان قرصته فواخاها علیه وقرب ذلک فلتستنج عنه وعن قبره فان الملائکة تتاذی منه ذلک وروی باب حضور القبر
وان رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد له بدور وایت سهل استدلال نموده ودر دعوی حضور قبر لحد وشق
روایت اوست ودر باب ثواب من مشی مع جنازة سه روایت فقط از نقل کرده ودر روایات دیگر اوست
الصلوة علی المومنین والتکبیر والدعا سه روایت از دست چنانچه روایت از دیگران وگمان میبرم که کافی حدیث
ومجلد فروع بروایت سهل نگوید استدلال میکند در مجلد اول کدام اصولست بیرا که حال مجلد اول
که از آغاز تا انجام بروایت سهل مزین کرده از انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است
که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد وبعد از همین کتاب است بعد از ذکر حدیث
که مصدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد وبعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن سهل
باز در حدیث دیگر اورده واز انجمله است باب فرض العلم ووجوب طلبه والبحث علیه وابراهیم روایت او دست
از انجمله است باب اصناف الناس که آغاز حدیث آن از حدیث اوست واز انجمله است باب فضل
که مشتمل است بر روایتش از علی بن اسباط واز انجمله است باب سوال العالم وتذکره که حاوی نسخه
بر روایت او از جعفر بن محمد الاشعری واز انجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد
مسطور در آن نیست واز انجمله باب روایة الکتب والحدیث وفضل الکتابة والتمسک بالکتب که مشتمل
است بر روایت او دران از احمد بن محمد واز انجمله است باب التقلید که روایتش دران موجود است
از ابراهیم بن محمد الهمدانی واز آنجمله باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی که روایات
او بیش از بیش دران مروی است از احمد بن بشیر برقی وابراهیم وغیر او واز انجمله است باب معانی
الاسماء واشتقاقها که دران روایت اوست از یعقوب بن زید وهم ازین محبوب ویعقوب از ابو
فقط بر روایت او مقصور ساخته از علی بن اسباط واز حسین بن زید از درست بن منصور عن حمد
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ستة لیس للعباد فیها صنع فی المعرفة والجهل والرضا والغضب والنوم
والیقظة واگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الائمه قوم را بنظر در
تمام کتاب را بر روایات سهل محمول مشحون خواهی یافت کما لا یخفی وبعد ازین
که حقیقت حال وصدق مقال بر تو هویدا شد احتمال اینمعنی که روایات او از قبیل
تتابع واشهاد وتقویت است یا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فرعیه بموضع مخصوص
بالطور ندرت وشاذ نواست ازهم باشد کاش علامتی برای معتمد وخلاف آن قرار میدادند
واین هم صورت نه بست وشیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد لوم است در
اغلب استبصار بر یونس قدح کرده نه بر سهل پس بر فقیه مشکل تر شد

در باب رعاف که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده و ایضاً در باب
وجوب غسل میت و فاسل میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان میشود که بروایت
سهل معتمد است الغرض مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب و روایات والده بر اصول
خلفای راشدین در رساله بعبارة العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش بر داشته چنانچه
واشقی گواه بر آنست یعنی جاهلوده مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و حب وجوی عیوب ایشان
همچو خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات والده بر حقیت خلافت راشدین نیست والحمد لله که این
مدعا بعنوانی حاصل گشته که کسی را مجالی نماند که آن را رد کند والا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلینی
و هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گرداند و درین امر خباثی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که
جا معین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را پیش از پیش جا بجا مبنیاً و منهاً و هاندوان
بینهم و بین ولد محبت شمرده اند بنابرین متاخرین مرجع گردانیدند ولنعم ما قیل بیت بنی فروعت محکم آید
بنی اصول ها شرم باد ترا از خدا و هم رسول اما انچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ حلی و کشی نقل
فرموده تدلیس غایة فی الباب دعوی کذب و خلود بتعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان است
که آن کیست از فرقه که خالی و متعصب نباشد حضرات ایمه معاذ الله عمر خود ها در بیان نیکی یاران
و دیدن بیکان صرف کرده اند و مجلسی عموماً نوشته که ظلم و جور از اغاز عالم تا آخر بر غیر شیخین مندرج می شود
عموماً و دیگران قتل قاویل را خصوصاً نوشته اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار بروایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی را که
از ماند رانیست و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عدم وراثت انبیاء
نگوید که اگرچه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم انیعنی که روایت
سهل معتمد نیست و از پایه اعتبار ساقط و از مقام صحت هابط است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب دینیه ایشان درین کتاب مثل افتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
از صدر اول معاذ الله مورد لعنت مرتضوی و اولاد امجاد آنجناب مانده اند و از دایره دین و ایمان
خارج بروایات ایمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لا قرار هم علی القسم و هشامین و زراره از ملعونین
و مسطرین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این نکوشش
هم ملعنت و اعتماد است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از ایمه زیر قدح و جرح بگیرند امر سهل است بس مشکل علاوه لازم می اید مشکلی دیگر بالاتر ازان
که جرح و قدح ایمه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نه نهاده و حسابی ازان
بر نداشتند و حالانکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بدیهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثال

بسیار سهل آنکه گفته شد بعد از آنست که رفضه کبیر شدید بمقتضای ان الکبر الا ضوات لهن تلمیذ
کرده بوده و بعد از آن محتمل است که اخراج او از قم بجهت حسد و نفیه منفاق بوده باشد که از کتب مطلب معلوم
جالشی هم عیان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بوده و خود کلام مجلسی قرجال دلالت بران
دارد و تا بطبقه متاخرین چه رسد که چها کردند **والعجب** که حال عبد العظیم اصفهانی و نیز
سید بحرانی را مجتهد الزمان یاد ندارد که بدرجالشی او از راه حسد یا شیان چه اند نیشیده و چه کرده باشد
کلمات این امور بنوده اما نفاق پس تقیه دو روئی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
بعضی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر هشتیر در زمانه دایما بوده است و آنقدر باو صحت
سوید بود پس از جواب ایضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت بر نگی رنگین کرده اند اقدام بر جماعت او پس دلیلی در نیجا بر نیفتاده که نیست تا بهتم
که او چگونه با وجود مجتهدین شیعه مبتع خطوات شیطانی مغلوب هوا جس نفسانی رشک افزای
متقدمه و مخصوص بان تواند بود و چه خوش فرموده اند اکابر سنت و جماعت بلاحظه سوره نمل که سلیمان
و مجتهدین رفضه آنقدر فهم ندارند که سور چه سلیمان علیهم السلام داشت زیرا که دانست که لشکر
آنجناب بصحبت سرسری دیده و دانسته موران ضعیف را پایمال نتوانند کرد و دانش منصب
صحبت دایمی خاتم المرسلین را در صفا دیده اصحاب چنان اعتقاد کردند که ایشان جگر گوشگان پیغمبر خدا
بر انواع ظلم گرفتند و با وصف علم و خبر هیچ از دقیقه از هیچ متی فرو نگذاشتند و از نجاست که نظر فرا
در حدود و الاشیا بهمین معنی اشاره کرده اند گفته و نقل می کنم که الفضل فواره لغت که از و منجر و دوره
نبرد و انهمه که درباره سهل شنیدی مبنی بر تقریرات دیگران بود و اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او مقنن قوانین مذهب رفضه در متاخرین است و اهل ایران بر تحقیق او می تازند و بعین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالبداهه بعد از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تضعیف بیان کرده که
ضعفش منافی اعتماد بر روایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب او بست و در تقه بودنش شبهه نیست
عالیا عبارتش بعد از ادنی تتبع همین است که مخوانی او همین است یا خیری دیگر و این کتاب را اعتبار چیست بسیار
بقیمت گران یافتم و مشایخ بسیار برای الزام مانند مجتهدین و معتمدین مذهب تشیع ازان بر اورده و میکنند
معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند جستم بنظر نیامد امید از باری عزوجل چنان دارم
که مضمون نکته بیان کردم بدلالت قطعیه ازان برآمد پس صلاحیت عقلای عالم را که بعد ازین مضمون
ایستفاده فضله بیان ناطق است برای مجتهد نیابود که در حق مجیب چنین کلمات نویسد که دلالت بر
دارد که روایت عیون را بچشم بصیرت ندیده و کورانه در صدد الزام برآمده و بر لا تقربوا الصلوة کار بست پس
با انصاف مرا ستی حکم نمایند که آیا او مصداق این امور و همیه هست یا مجتهد که بجلالش نمیگذرد که ایمه فن بدند

ازجا معین اصول اربعه بلکه باقر مجلسی امام سیزدهم از متاخرین بر روایاتش در اصول و فروع اعتماد کرده و جا بجا بر دیانتش استدلال نموده و بتصویب او گواهی داده فکیف روایتی که در بارهٔ مناقب ائمه امت حقیقی علی ما اعترف به القزوینی و ائمة المهاجرین علی ما نص علیه الطبرسی فی تفسیره وارد شود پس موصوف بصفات العین را زنهار در دین با نین نیطعن و علمائم متوان گرفت و الا همه اکابر مذهب را رفض محرد و علام می شوند کما اعترف انفا و با نیهمه امری دیگر بشنو که در زمینه کشمیر جنت نظر چنین میگوید که بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی و ابن بابویه با حوال رجال انها زیاده تر از نجاشی و خضایری و علامه حلی و غیر انهاست پس تضعیف این رجال مخصوصا جائیکه در سند کافی و من لا یحضره فقیه و نظایر ان واقع اند و طعن در انها بغیر قادحی واضح مقبول نیست چنانچه محققین علمای امامیه در فن روایت و در شروح کتب احادیث تصریح بدان فرموده اند حاصل کلام رجال مذکور نزد این مشایخ عدول و ثقات اند متاخرین که این رجال را قدح و جرح نموده اند غیر معتبر است زیرا که جرح و قدح بغیر بیان تفسیر شرط اعتبار نیست و بتقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح مفسر باشد چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته انتهی بلفظه **قول** و در جرح روایات ضعیفه انچه **اقول** مقبولیت روایات و فتی تو انرا شد که محدثین کتب معتبره خود را بنویسم و بین الله حجت بندانم و الته امام صحتان روایات کتب و کتب خویش که در مذهب شان معتمد و معتبر است چنانچه از کتب اصدق و کلینی و غیره واضح و لایح است پس اگر جا معین اصول چنین تصریحات بکار نمی برند و بدین امور دکتب خویش اعتماد نمیکردند این تقریر صورتی میبست بعد از تصویص مذکوره تصریحات مسطوره تقریر مجتهد قائل ان نیست که گوش بران نهیم فکیف که دل بران دهیم انا علمای اهل سنت پس حال ایشان بتصریح مجتهد الزمانی در بیجا مانند علمای روافض است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مسطوره و ما اودعه در کتب ایشان اند راین یافته که علمای ایشان آنرا تلقی بقبول نکرده اند و اینجا ست که برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تنقیح مبانی مارات صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بر گفته مجتهد بدین عنوان است پس استدلال مجتهد بهر حدیث صحاح مثل عدم بیعت جناب مرتضوی تا ماهی چند بر عدم استحقاق اولین خلفا و بهم حیث اوبا حادیث دیگر علما برای آن مجال درست نقل کرده یا ما قول مسطور نموده اند خود بخود از معرض اعتبار ساقط خواهد بود چه جای آنکه اهل حق هزاران دلیل بر امر منفی قائم کرده باشند که صحابه با اهل بیت همدگر حقد و عداوت نداشتند و تحالف ایشان مثل شیعه و بحث جنود و تبهار معتقد فدک و عدم بیعت بوجهی چند مدعای شیعه را مستلزم نیست حالیا کجا ماند انچه مجتهد در حدیث کتب خویش شیعات بر اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بروایات دیگران اهل سنت در باب معذرت گویند که روایات بخاری و مسلم نیست و هرگاه مسلم حدیثی می آرند این را نه بر میدارند که مرتبه مسلم و بخاری نمیرسد و چون حدیث بخاری روبرو می ایشان نهاده می شود دست و پا گم کرده در رد او حرف

نیز تدقیق اینمعنی تبرزیا بیما بحکم مجتهد عین خلافت شد که بر امور معقول و مطابق قواعد و اصول طعن نما
و تبرزبان گیرند و این حماقت دیگر و مشکل اخر است که بحجت عدم اعتبار روایت سهل بر مجتهد لازم
قول ۷ و ثانیا اگر قول آن روایات را که متفق علیها بین الفریقین است و دلالت میکند
بر کفر و نفاق و سلب استحقاق از خلفای راشدین چنانچه قبل ازین گفته بود که مجتهد اعمار من است
صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت اصحاب ثلثه دارد باید دین عقل
تا به بر یکی از ان روایات یک یک سالبه بر سبیل کرد آرم و با دله عقلیه در روایات موافق و مخالف تا
که نه بمقارنقریات علمای شیعه دران بر قانون عقلا منطبق نیفتد بلکه بسبب عدم مراعات شرو
قیاسات و جادیدن خرفات بترین افتراات هر طرف متکلمین بفضد رسوا میشوند و عقلا متحیر اند بسبب ا
هر گاه روایات متفق علیها کتب فریقین که برای مطاعن اصحاب کار کرد شود موجود باشد زفضد چرا
بر موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد و وقت تضییع قلی کنتوری هویدا گشت
تکلیف کند در تکاپوی اخور و نخار مجلسی روایات ایمه مسدود شود و ابواب دانیوی منعقد گردد باید که افادات
ایمه را بر قرآن مجید و حدیث شریف عرض کردن و موافق را بسر و چشم گذاشتن و مخالف را ساقط گردانیدن
دلاریب که احادیث مدائح صحابه کرام که بارها آن از عیون و کافی و دانستی قرآن مجید موافقت دارد و حسب تلق
اَللّٰهُمَّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ وَآنانکه ایشان را بکفر و نفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاه و حال شان خراب و تباه است اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ فَذُوْقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ و بدگوئی صحابه موجب حد و تعزیر است و کسی از اصحاب شجره در دوزخ نرود
و دیگران برابر اند بلکه ایشان نزدیک و ایشان بنجوم هدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذالک من الاحادیث
النبویه اما دعوی اجماع عترت طاهره در امر مذکور پس ممنوع است درین میدان باید بمعارضت قدم زنان
و بدلیل آن اجماع را ثابت گردانیدن والی الهم ذالک چه اگر مجتهد بزعم خود یک دلیل بر مینی مرتب کند البته مقابل
کتب فقهیه بر خلاف آن مرتب تواند کرد و انیکه گویند که درین میدان بعد از دین این مناقب که بر روایات حضرات ایمه
خصوصا حضرت شهید کربلا و حضرت امام صادق است عاقل تجویز نکند که رفضه باجماع عترت طاهره
مطلع و با خود سامیرون تواند نمود ۱۰ عجب که والد از بی مروت و دلیری و فاجر گاه روایتی بی سر
یا بد که ازان حسراغی بکمالش بر نمینی تواند برد که حضرات امام صادق گوشت خرگوش نمیخورد و یا حرام است
تشنیع آنجناب بتقلید جاهلین بیاض ابراهیم خانی و در صوارم باثبات رسانده و تشنیع تمامی ایمه بران متفرع
کرده و شتر خمزه را با ضرطات البعیر و سوات الحمیر بقبول اخبار بین ضمیمه ساخته و شرم و حیا را جواب
داده و پر فضل الجلی بر داز و همچنین چون این مجتهدین عبارتی از کتب اهل سنت آنهم بروایت
غیر موثقین در نمینی بدست آرند که فلان امام مسیح پا در وضو میکرده انچه را مستلزم لوازم تشنیع تمام

مانند چنانچه از رساله سیف ماضی پیداست وعبارتش که در پارهای کاغذ نگاشته شده وقت ضرورت بیرون
نیامد بعد الحمد یحیث بعد ذلک امرا و ما نمیرسد که مناقب عظیمه و مدایح جلیله در کتب دینی رفضه برای علی
بدلالت التزامی یابیم و در اجماع عترت طاهرین بر مدعای رفضه منافقین قدح کنیم و گوئیم که چون خود سلطان
کربلا معتقد مدح جبرئیل و ثنای نبیل برای خلفا باشد و مطابق فرموده جد امجد خود ایشان باسمع و ابصر و قواه حضرت
پیغمبر دانند و نیز حضرت امام صادق که مثل شهید کربلا مسموع از تقیه بودند کما یدل علیه اصول ارکانی
معتقد نزول آیات قرانی در مدح مهاجرین که ایمه ایشان اصحاب ثلثه اند کما عرفت مفصلا چگونه انعقاد اجماع
عترت طاهره تصور کرده اند فضلا عن الاذعان والیقین فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا لشی عجاب
وازینجا بر عقلا واضح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین گو شواره عرش باالمشرفین و برهما
قرة العین و حدیث حضرت امام صادق که هر دو بر اصول رفضه امام ناطق بودند نیز معطله و امام صامت
و هرگاه این هر دو جناب معتقد مدایح و مناقب لشکریان خلفای راشدین بدان درجه باشند که دانستی و خلفای
ثلثه را اجزای بدن معطله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتقاد کنند از ایمه صامته و آبا ناطقه چه نام تواند برد
تکلیف کرد در کتب کلامیه مثل مسالک الافهام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصرح
که ایمه هدی بر یک مبین و یک آئین بودند بر چه یکی از ایشان فرموده اند و هر چه یکی از ایشان اعتقاد نموده
ایمه مذکوره اند پس بالبداهة اجماع عترت بر این امر منعقد شد که خلفای راشدین مصداق آیت مبحث و آیات اتمام
نور و روایت استخلاف و آیت حفظ حدود الله و وارثین جنت بلا شبه و مضمون وسمع و ابصر و قواه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بوده اند بر حسب آن احادیث بنقل کشمیری و زینهار نشان بیابی که حضرت ابو عبد الله فرموده اند
حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن
حدیث امیر المومنین و حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث رسول الله قول الله
عز وجل باز میگویم که مجتهد اگر دعوی نماید که عترت طاهره اجماع کرده اند بر امر مذکور و هم احادیث دلالت
دارد بران بملاحظه کتب خویش میکند یا اهل سنت حضرتی نمیرسد زیرا که این کتب و آیات و احادیث نزد اهل سنت حجت نیستند
و همین مقدار مجتهد ناعاقبت اندیش گفته بود که اگر مراد وی از احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت مذکور شده
مفید ما اصلا نیست و معهذا معارض است با احادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان
خلافت خلفای ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول من و من اقر بهم لا نقسم و اگر مراد او انست که در کتب
اهل سنت اجماع عترت طاهره بر بطلان خلافت خلفای راشدین ثابت است و هم نقسم احادیث پس حاشا ثم حاشا بلکه
اکثر کتب معتمده و فقهه هم اجماع ایمه اهل بیت ثابت شده در نصب جلیله خلفای متقدمین کما عرفت تفصیله آنفا و لا حاجة
الی الاعادة ثانیا فرض هر چند میخواهم که جواب کلام مجتهد مقام را بدو وجه تمام در دو سه ورق بانجام رسانم
لیکن حادثات و جهت اضافات انسانی هر طرف تازه ثمری خیزد و آبروی دین و مذهبش ریزد و عوام بر عوام خاص و عام بر خاص

اما دعوی اجماع علمای مذهب فقیر برامر مذکور پس چند نظر باشد زین الدین عاملی فرمود که
شان است بر مسائل که شیخ المتعلمین دعوی اجماع بران نموده و خود مخالفت ان فرموده و معصوم است از
ان فضل نیست که فقیهی بر کلامش عرضه نشود و دیگران بر کلام سیدالدین قوم یعنی شریف شما چنی می توانم گفتن که
حال شیخ و سید شما چنین باشد وای بر حال مجتهد که نفقه ما این فضلا هم نمی بیند جای انکه در کتب قوم مراجعت
کرده باشند و بحضرت ایمه متواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است علمای رفضه دعوی تواتر میدهند
اورا ندکه اخذ علم محصور بسماع احادیث از ایمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب نیست که باعث اختلاف است
نمیدانم نیست لیکن بعبارت تسلیم صاحب قیل و قال تواند پرسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
وارند شرعی است برای خلفا ساز الله پس چیز رئیس المناقضین و مضرب حیدریه راه تطویل پر کشوده اند و ازان عاجز
نموده و چنین حلی و غیره و اگر مراد اتفاق ایشان است الاجرم مخالف خامه تجرید است که بایمان و اتقی ایشان حکم میزند
و کفی الله المؤمنین القتال و اگر مراد اجماع انیست که علمای شیعه در سلسله استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون دخول معصوم ای از ایمه ها چگونه حجت تواند بود و خاتمه که اجماع
ایشان باحادیث عامه محدثین رفضه بر مدائح خلفا نهایه شهرت رسیده انچه رکاکت او مضی شده و فلا نعیدها من اقامة
البرهان باین احوال سبب فرمایش او بر ترجیح مجتهد فانی در بهر سه کتاب اعتقاد کنم بانه مسلما لیکن رکاکت اکبر باند
عقبا بلشتر از ان حدیث امامیه کیف خواهد شد مکرر شنیده که شارحین کلینی مثل صاحبان شافی صراحة گفته اند
که روایه چون از عوام بوده و از اهل لسان بتواند عدم مبالغت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم سماعت بایشان جهت
و احادیث ایمه را می باید آری رکاکت مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیده در باب فدک تالیفه چه فرمایند
در باب وصف الحاج شیخین و بذل انواع مساعی و وکالت حضرت ابو تراب کما فی حال الشرائع مثال اسد الله فرمایند و بیت
الحزنی سازند و شب و روز بگریه و زاری پرداخته و خلافت زنده و توکل و حسن وضع و زین امر بعمل اورا جنانکه
از جواب امیرالمومنین که در مخاطب حضرت سیده نساء العالمین قبل انحاد بیت الحزن و بعد از اتفاق این مقدمات
محزن باشد در بحار و حق الیقین مبسوط است هم معلوم توان کرد یعنی زهد و توکل پیش گیرد و انچه گوئیم پذیرد و زنی
سراد فرزند بنت را فضا فضا من است الی غیر ذلک و هو مما لا یخفی علی الناظرین قوله و ثانیا الی اخره اقول
ا نسلم که مخالف مذهب امامیه باشد عامه و گاه هو الظاهر زین کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان
و اتقی خلفا کما تشهد به التجرید و شرحه للقوشجی و نه در آمدن بهشت بعد از عذاب چه معنی دارد و جمعی گویند حصول
ایمان اطلاق و طرآن اند اولا و ثانیا و این مذهب هم اگرچه مخالف تفضیل باشد کما بینا فی عبارة العین مجملا و مفصلا
فی بدایة الکتاب مفصلا لیکن بر جمهور شان بیانه منافیا و محامد خلفا و این مذهب مخالفتی نیست مگر با دو سه
که مفسر بن شیعه مثل کاشانی و زین العابدین نوشته اند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که بدوزخ روند
بکسی این بیعت کرده و نیز از مجمع البیان و خلاصة المنهج و غیرها ایمان صدیق و خلوص او ثابت خاهد شد

باهل این مذهب بگوئید که این مناقب بیش از آنست که راوی در آن اختیار کرده باشند ای غیر فلک من المهملات
و هر چند بطلان این مذهب مثل مذهب خوارج و مانندان منافقین که این بزرگان را مثل خویش میشمارند بدلالت
منطوق احادیث ایمه در کلینی است و قوی تر فقه سابقا و لاحقا بوجه مهمل باشد لیکن آخر مذهب امامیه است
بلکه مشهور و متبادر پس کلام مجتهد بنا ظاهر درست نمی شود و این مقولات چنان می نماند که این بیچاره کتب
فارسی را هم ندیده و خود را باوصف اجتهاد در علم طبابت هم یگانه روزگار می شمارد و ایضا لازم که این
ترکیب مستلزم افضلیت عثمان باشد چه محتمل است که انجناب اورا بسبب امادی چنین فرموده باشند از
این مرتبه است که ذی النورین فاگزیدان شده و سخنین را حاصل نگشته چنانچه حضرت امیر مطابق نهج البلاغه
بخطاب حضرت عثمان فرموده قد بلغت من صهره ما لم یبلغ بنا لپس معلوم شد که شیخین بدین درجه نرسیده اند
اگرچه ازان مقام واضح است که شیخین در حسن سیرت از و افضل اند و ازین امر چیزی لازم نمی آید مزید ثواب
او از شیخین و من ادعی فعلیه البیان این است مرفت ذی النورین بر شیخین بحدیث مرتضوی اما وجهش
بطور مقدمه بین ازین سیاید دی پس عنقریب می آید ان شاء الله تعالی که این حدیث بر افضلیت ذی النورین دلالت
دارد لیکن مضرتی باهل حق نمیرساند چه حدیث رفضه بر ایشان حجت نیست آری برای استبصار مذهب شان
بکار میاید مگر یا دنداری که آنرا ازین رساله تراشه مجتهد بنا بر تقلید جلالتی صاحب جواهر همین بود که اقرار عقلا
بر ضرر خود مقبول است نفع بر ظاهر است که این حدیث عیون فقط برای الزام مجتهد بهر فنون است پس
اگر حدیث مذکور دلالت کند بر امر یکه فی الجمله منافی مذهب ما باشد ضرر ما چه خواهد بود آیا این حدیث را
از صحاح خویش نقل کرده ایم تا او چنین بگوید و صحیح برای فرار خویش بجوید آری مذهب رفض تمام بر خاک شان
ریخته که بایت گشت که اصحاب ثلثه گوش چشم و دل انجناب بودند و این خبر عظیم برای رفضه الیم است
چه بکلی کتب معتمده ایشان عیان شد حقیت خلافت راشده و همه خلفای و واجب العجبه بودن ایشان
و الا باید حکم کردن که نعوذ بالله العاصم و اجزای ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرا باشند و فیه من المقال
مالا یخفی اکنون چگونه درست شد استدلال بر فضیلت حضرت فاطمه رضی الله عنها بحدیث لفضه معذلک
بطور دیگر میتوان گفت که حدیث بر اصول رفضه مدعین تقیه مخالف نیست بلکه منطبق است زیرا که اصول
ایشان دلیل بر آنست که لوث ظلم و صنوف مصائب در خلافت شیخین رفته از شهادت فاطمه الزهرا
و عصب لعز شیم خدا و تحریف قرآن و دسن بسین بگاه می امیر مومنان الی غیر ذلک آری ضرب و شقاق
بر خلافت عثمان بر او و غیره و مانندان ایشان تصریح رفضه ایود و قد عرفت سابقا انهم احد توالعه سید الانبیا
و تخلفوا عن المرتضی اگر ازین حیث حضرت پیغمبر عثمان را بالتعلیب خود تعبیر فرمایند بجا خواهد بود هر اصول شیعه
نیز پس حکم بانیمعنی که مخالفت حدیث با مذهب ایشان ظاهر و عیان است و مستغنی از بیان بر متقرا استمتاع طلبه
گر بیست اما دعوی مخالفت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم فضلیت ذی النورین بر شیخین پس جواب آن

انکه شاید بعضی در دعوی اصلاح قرآن مجید کرده باشد بسبب تحریف بیاض تهانیست قصه منماید زیرا
در آن بمقتضای این حدیث همین ترتیب مذکور است کان الله السمع والبصر والفؤاد وکل اولئک کان عنه
مسئولا پس این اصلاح همان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید داده باشند و گفته باشند که باید در صحیح نقطی تصرف نکنی باری عجب
موثق نمود چون از نقل فارغ شد بعد ارادتی امانت گفت که هرچند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وجه خویش کار بستم
مگر در جایی چند چنان مذکور شد که اگر مطابق اصل ننویسم از دائره ایمان برآیم از انجمله است لفظ تا و یا که در اول
فرق ساختم حقیقة الامر انیست که اهل نفاق کرده اند در ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
نمانده و ناقص پنگارند و اعتقاد شان نیز انیست در اصلاح قرآن مجید پاکی مذاق طریقی بغیر از دین
این اعتراض گفت که مجتهد در بحث چرا نشست و من در آیت سر گردانم که حضرت باری را در اثبات
که با وصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند ترتیب
زادنی یا علی گویم لانسلم زیرا که سمع را رواج گفته اند بسبب آنکه طفل سخن عربی خود گوش میکند و منطوق
می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
دلال میگردد و گویا انسانیت از و مسلوب است بخلاف سلب بصر که هزاران از علما و حکما و قراء
کاملین فنون انچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر بسوطه نیز این امر چنان بظهور میرسد که حاجت
بجستجوی افتد اما دعوی اینعنی که مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت
آلخ پس دلالت بر کمال عتساف دارد تفصیل این ابهام انکه در رساله بصارة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفا نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقش کرده که
امامیه که در وضع فضائل خلفا و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند نه فضائل
والا بر حقیت خلفای راشدین نیست و ازین عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلفا
معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینهم که صدیق افضل است باز عمر رضی الله عنه باز عثمان باز انکه بین
برسه از جناب مرتضوی افضل بوده اند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بهر زه و بیهوده لب نباید گشود
من بعد چون محصل حدیث امام صادق را از کلینی دارد و نمودم این عبارت با عتراف موافق و مخالف
مرتب گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جهاد ایشان با قبائل عرب و عجم دیگر
و تیسیر و تسهیل جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منتظره
باقی نماند ازین الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امامت
و جهاد مقصود بست اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و در نجا این بحث نه مطمح نظر است
نه مدعای منفصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت قلم اورده ام چنانچه مجتهد
نقش نگاریسته که اینعنی بی انکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیہ وسلم باشد امکانی ندارد انتہی و مقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی و سیجیء
انشاء اللہ تعالیٰ و بعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ و حدیث رسول الثقلین این کلام
بزبان قلم جاری گشتہ کہ انیم منبہ کہ فوقیت ازان مفہوم نیست یعنی گوش و چشم و دل آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم گشتن بدون ایمان کامل و توسع مفہوم و اختیار زید و امثال آن ممکن نیست و ہو ہو میر
استحقاق الخلافۃ الراشدہ این کلام نیز ہمنوای ملبند حکم میکنند کہ حقیت این بزرگان بزعامت
کبری و اہلیت ایشان بخلافت راشدہ مقصود است بہ تفاصیل بینہم و فضلت ایشان بر سائر
امت و بر نظاہر است کہ مناظرہ بان مہملین افتادہ کہ مدعی کفر و نفاق اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
از ایشان بنمایند پس ذکر مدایح و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق در اینجا کامی است و مناظرہ
باکرد و تفضیلیہ نیست تا بحث افضلیت مد نظر باشد و اگر ہنوز مدعای من بخیال محبت بنا مدہ
باری بمثالی روشن میکنم کہ حضرت سلمانؓ و ابوذرؓ و مقداد را بر اعتراف لسانی رفضہ میتوان گفت
کہ مقبول بارگاہ رسالت و عادل و حر کی بودند و سیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبہ
اعلیٰ و اوسطہ و ادنیٰ فیما بینہم و کسی کہ مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد و روایات مناقب
شان برای الزام منکرین مجاہد ایشان آرد اگرچہ آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد و سلمانؓ
و ابوذرؓ لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت کہ این احادیث مخالف لست بسبب آنکہ مقصد افضلیت
سلمان ہستی باجملہ مقبولیت است کہ با مفضولیت و افضلیت ہر دو جمع تواند شد و چنان نیست کہ مجتہد
پریشان گوگمان برد و در گل فرو ماندہ اکنون انصافت از وی میخواہیم کہ خدا را راست بگو کہ بنی
و گوش کدام یکسا بر یابند و این شعر را من نخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من لعوذ باللہ من اختیار الانذار
علی العار من بعد بدانکہ چون نزد مجیب حقیقت ازیزید مسلوب بود و مدعی مزینش بقول اباران قرار دہد
و درین مقالہ نامضمون جا بجا ہمیگوید ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک او چگونہ خلفا را افضل
از یزید خواہد گفت حقیقۃً بلی مجتہد مدعی فرمیت و اکابرش کہ دعوی قرب شباب برای یزید در زمان
حضرت رسالت مآب دارند کمافی المجلد الاولی ضرور است مناقب آن پلید را فانا و خلافۃً بالاتری ازین
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النہی و بر فرض محال افضلیت ثالث چگونہ قادح نیمد عا تواند بود و سخن در اثبات حضرت
ابنیاکہ باب زر نوشتنی است چنین منقول است کہ اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت الغرض
باین ہفوات و یاقد و رای حدیث حضرت رسالت پناہی اگہ راوی آن گوشوارہ عرش عظیم کہ یا یعنی
حضرت سلطان کربلا است مطروح گردانیدن خبر خوارج و نواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضالہ ازان شرمندہ میشوند و لیکن مجتہدین رفضہ زندہ دارند است یعنی برندہ اگر شواہد و قراین صحت
این حدیث از کتب رفضہ ذکر کنم البتہ ورقی چند دیگری باید نوشتن مگر دو سہ حرف میگویم کہ از کتب

قوم مورد لوم باشد بجهت انکار تقیه رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم بوده است والقصه بعضی شیخ طوسی امثال
واول دلیل بر راست و خوالی ابن ابی الجمهور بدلالت مطابقی بدای آن گوش هر دوی هوش میرساند که
بزرگان و اوصاف حمیده و اخلاق برگزیده مثل حضرات انبیا علیهم السلام و شتند و تفاسیر معتمده شیعه مثل
مجمع البیان طبرسی و تفسیر کاشانی حکم بدانچه می نماید که خلفا و بعضی از صحابه مانند انبیای اولو العزم نبوده
پس چگونه تصور کنم که عزیز قلب منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنا شنده و نسخه سلیم که مختصر آن بر اصول
رفضه کتابی نیست چنانچه در بحار و دیگر سفار است دلالت تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت رفیعه
و مرتبه پس منیع برای اصحاب ثلثه قدر بود پس گوش و چشم و قلب مبارک بودن ایشان بجای خود است چگونه
این مضمون قابل جرح و قدح تواند شد بلکه موجد همه گراست و اگر تقیه را بر اصول خویش برای حضرت
صلی الله علیه وسلم قرار دهند و انکار فرمود اگر مرت الیه الا اشارة در پایه اعتبار نه نهند و معاملات شریفه
نبوی را با اصحاب از این باب گردانند پس نتایج آن همین است که از جناب اصحاب را با انواع مدایح
و صنوف مناقب بستاید و به ثنای ایشان رطب اللسان و عذب البیان باشند فیه مدار تقیه
بر خوشامد و مداهنه می باشد و هم خوف فساد و ان دخل تمام است بلکه می باید که برای دیگران مرتبی
باقی نگذارند خصوصا وقت حضور اصحاب ثلثه و چون معامله برعکس رود قطعا دقیقا تقیه منتفی
شود پس هر چه از این جنس از کتب طائفه بر سد قطعی الصدور خواهد بود فان العقل لا یقبل ان یبنی
فرعه مخالف آن بر آمد از مواضعین و واعلین پندارند خدایا اگر در صولت و شجاعت دیگران نمایان
مرتب خوف و ترس بوده باشد لاحول ولا قوة الا بالله با کجا همه هرگاه این احادیث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم صدور یافته لاجرم حجت شیعه مخلصین بر منافقین تمام شد فرد از روی زمین
خالق ارض سماء ما لم و گریبان طایفه واویلا در بین امت عبرت از این مجانین کسی نتواند بود که رحمة
فوالوجهین اعتقاد کند و بناء دین و ایمان را بکند معاذ الله من ذلک **قول** رابعا الی اخره **اقول** این افاده تازه قابل آن نیست که در روان سخنی جدید و دیباچه
قلیل هم به ترتیب مقدمات لیکن تازه پدید آید بلکه احادیث که محتمل و وجه صادر
بیان نموده در جوابش کاشف و وافی است شرح این محل آنکه چگونه عقل تجویز
کند و چسان ممکن باشد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
در حق کسانیکه ناصیه سودت شان تبکرار فرار از عزوات موسومه داد بار شان بداده
تولے از رخت و محاربات نکوی بوده چنین کلمات که دلالت بر اختصاص عدم
استراق دارد فرموده باشند که عمار جلدة ما بین عینے و آن من لبادی عمار ایها
الله من یبغض عمارا یبغضه الله و من سبه سبه الله و این حدیث وقتی صحت و ثبوت یافت

در ریاست که میانه خالد و عمار کلامی واقع شد و او شکایت عمار پیش حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برد کمافی تنقیح المقال فی تحقیق احوال الرجال و همچنین کلمات دیگر و آنچه بران در باره حذیفه وغیر او از مقبولین لسانی و از آدم تا این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنا بر ظاهر مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اسائت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لاتفاق الناس علی انه صلی الله علیه و آله وسلم کان ارطبهم جاشا غیر خائف و لا خاش و این حدیث قطع نظر از انکه در مختار کشی و مصنفات تمامیتی است باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه وسنی با استفاضه همه بر گشته من بعد محققی نماند که در کتب مجاورات و غرایب احادیث این لفظ بدون تخلیه بعده ام گویند ارطب الجاش یا رابط الجاش برای کسی که در معارک و کارزار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و فا مثل کوه الوند باشد فلا تغفل اما فرار او از زحف بلکه از ان مشهد یکه که گزند عظیم بحضرت رسول کریم وران رسیده و از کفار در قتل سرور ابرار دقیقه نامرعی نمانده پس درین باب هم مونتی نیست بلکه این مرحله در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد المقام چنانچه باید طی شده و بذه عبارتها بعد تضعیف علماء الرفضه و جمیع المسلمان اما حال بعضی دیگر بر اصول موضوعه متفق پس از انکه صدوق طاب ثراه شیخ ابن بابویه قمی در علل شرایع باسناد خود از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام ما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانه سماک بن خرشه انتهی مختصرا پس بنا بر مزعوم مجتهد کما لا یخفی علی ناظری مکاتبه التی اشرت الیها فی دیباچه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثنا عشریه از مقبولین شمرده شده اند مصداق فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر باطماع زخارف دنیا و تارک شئونات عقبی بوده باشند نعوذ بالله از انجا که حال حواریین خاتم پیغمبران و دران مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجتهد خود بانواع مدح و اقسام ستایش شنوده باشد حضرات تشیعین آنها را معتد بشمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکه و کس که بهزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب کما فی الله کره در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتهی قدر الضرورة و نیز فرار عمار و دیگر مقبولین لسانی از جاهای بسیار ثابت است مگر واقعه حنین را یاد نداری که بر تصریح کاشانی در خلاصة المنهج و بحار الانوار اشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بدست دشمنان گزاشتند و راه فرار سپردند و از حیات القلوب هم هویدا است که واقعه حنین مثل جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت فما هو جوابکم فهو جوابنا و این تقریر بر تنزل و تسلیم انهیعنی گو چنین گریخته بودند خصوصا صدیق که کوه ثبات بود بالجمله میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی است بیشمار که از کتاب بحار و کتب دیگر هم کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکائنات

ساده از ارتداد ایشان بیمه و که حضرت امیر علیه السلام فرمود و او وقت خلافت مرتضوی بیست پنج سال بود
حصول مقاصد صورت نبست بسیار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم مفسده در حدیث مذکور و چون
او بخلافت خلفای ثلثه بین که تمامی همت خود با علای کلمة الاسلام مصروف ساختند و با عمر ان اکابر و تمکین
نفس و تن پروری نه پرداختند و براه فرمایشات دین قدم نهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
اجتهادات ایشان پسندید و خلافت ایشان بسبب تشبه بانبیا علیهم السلام محل بنوت گردید پس سیاست ایشان و عمار
بعد ما بین السماء و الارض پدید آمد خصوصاً چون بعضی از اقوال مجتهد که گذشت تعمیم آن گرفته و با ذهب
عجب ارم کا مجتهد که استبعاد شدید کرده بدین این حدیث تعجبی نه نموده از مناقب مرتضوی که حق با علی آ
هر جا که باشد او نفس نمست و نیز من و روح من چنانچه در تفسیر آیه الانبیا و الامیه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام است و چون وجه معاش سیدة النساء را خلفا بر مغنوم مفتر من
تورق کرده و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات برسید
یعنی مانند چنین رحم اے اخرها ایا نفس پیغمبر صلے الله علیه وسلم و روح اطهر سور و این کلمات تواند
بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المومنین بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد و این از دلاک
تکلیف کیست بین شیعه مثل علامه ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغة اعتراف نماید که خلفای
راشدین قوت جناب سیده و فرمیت طاهره مثل حضرت سید البنین میرسانیدند کا سبق تفضله
فی المجلد الاول بانیهمه چون علمای مفضله همیشه باین نوع احادیث فضائل مرتضوی ثابت میگردید
حدیث عیون را بروایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آوردم زیرا که بالبداهت بجمال
ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که دران قدح نمایند و چیزانم که من کجا گفته ام که
مراد ازین حقیقت کلام ست پس اساءت ادب چه معنی دارد **قوله** خامساً **اقول** مرد
واین منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد دوم بحیدون مسموع است لیکن چون مستلزم
حدیث دلک رمی و لحک لحمی و غیره بر مزید اختصاص علوی دلیل باشد البته بر منع الخبر معتبر ثبت لله
ذلک الرجل مردود و مدفوع ست که بعد از تسلیم صحت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد
و بصر و فواد را گاهی جدا نمیکند بلکه بجای این اعضا کمال شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود کا
لا یخفی و جایکه تشبیه بروح ست یا احتمال حقیقت مسئولیت متطرق نمیتواند شد که مدار مماثلت و اتحاد
مقارن بودن بدن بروح ست هر چند اهل سنت هر جا امثاله و نحوه تنا گفته لیکن دیگران می خندند
لاجرم بار دگر میگویم که مجتهد را باید ازین یاوه گی احتراز کردن چنان نشود و گویند کفش خود بر سر خود زدیم
بعد احتمال اضافت باد نی ملابست در مقام علی روحی و راستی من جبینی از دست مجتهد میزد و تکیف که شاید
مفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خذ طرفک و قیکه بار مائل شود از اشتمال یعنی قریب باشد

امیر زمین بر امتد برای اضافت مذکور بکار می آید و کَاَنَّ لَیْسَ مِثْلَ حُسَیْنٍ اَمْرٌ تصریح آنست که استعجاب امام
حسین شایسته مقال ست پس جوابش آنکه این تقریر برای تمامی رد افضل و بال و نکال ست که مقصود سلطان کربلا
شهادتش و میل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفاست کما عرفت مجملا و سوف تعرفه مفصلا انشاء الله تعالی آن
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این صحبت هم بحفظ آن پردازند و حدیث
موصوف مشهور شود که ع هوا لسمک ماکراته متبوع و المنة لله تقدس که در اینجا جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرمودند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید اوست هم متضمن امر جدید یعنی که از حدیث رونق
اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب را ندانند از کجا که مرتبه مذکوره بر جمیع
اصحاب و ذوات عالیه ایشان محصورست چنانچه از ضمیر اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پسران ریحان رسول کریم ترتب یافت و اگر حدیث مذکور
محل استعجاب حضرت امام حسین می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکور را در ذات اشهای اصحاب کرام
حضر میفرمود و تعجب را می افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخته زیاده از سابق مرهون نگرانی میساخت
و بر تقدیر حصر مسئولیت لازم می آمد مخالفت نفس حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی امت
من پرسیده شود از ولایت علی چنانکه خاطر فرسود پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول است بالجمله مثل مجتهدی یا
گوئی در جهان نباشد که با نهمه عموم سخن حصر مسئولیت اغاز کند معذلک عجبست از تعجب چه استعجاب وقتی لائق
میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پدید آمد و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حاضر بدیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامد یعنی امام حسین بعد روز مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استعجاب
در حدیث چه گنجایش دارد آری تعجب در مثالب خلفا بطور فرلقین خواهد بود پس آنرا بالعقل و النقل موضوع
باید دانست و حال نسخه سلیم از مجالسی و تصانیف بیشمار و ذکر علما هویداست که توجه حسین صورت تالیفی گرفته و
کسی از ایمه صدق سلیم در زبان داشته پس چگونه امام حسین از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسین اینهمه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا فضل
بمدایح ایشان انس گیرند و لیکن رفضه مساعی امام حسین را بجوئی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
وَ اَنْفَقْتَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مَّا اَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوْبِهِمْ اکنون سلسله امید منقطع شد فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْ بَعْدِ
اللّٰهِ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ لله الحمد که در اینجا هم سر را بدست دشمن کوفتم و چراغ هدایت بعد از کشتن افعی فزار
مستتر بین برافروختم و هرگاه بدین جمله احاطه گردی پس بدانکه در اینجا امری دیگرست که تعرض بدان ضرور و
سرسری از ان نشاید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
اردستانی تتبع خیالات ظلمانی بی ادب در باره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و در این مغلطه بعنوانی
فرو رفته که او را امید وصول بساحل نجات نماند و عبارت از دستانی اینست که اما حدیث سمع و بصر با آنکه فریاد

میکند کرمن از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است سی را چشم یا گوش می دهد
گفت که در دیدن یا شنیدن این کار گوش یا چشم این شخص کند و گفته اند که خدا و جلسه پیغمبر را اعضا اند که یکی کار
از دوی می آید و یکی شغل زبان عمر که تمام تر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود و که هر چه گفتند و کردند گفته
چه چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابا بکر که نیک رایش موافق رای رسول بود و نه یکسان جنگ گاه یا خبر سانید
از غیر حاضران و گریختگان بناشد. این را سمع و آن را ابصر یا بعکس گفتن بهیچوجه مناسبت ندارد. مگر
مراد از چشم چشم آهو بره از گوش گوش کر و یکجای دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر
خود را یا استادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق یا محبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فقط نمانند
سالار و ابا بکر پیری مهموت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا ننگ
و درست در نمیغی ست بخدا که صاحب انصاف می یابد و قبول میکند انتهی هفوات و اویلا و امصیبتا
بر اصول رفضه بر گاه تحقیق چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم بدر آمد و از اضافی هم
معلوم پیدا شد که ملازم صحبت بود و بدو بالا دست بهین و یسار شریف می نشستند مع بصر توانند شد الی الوصول
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول الطهر چگونه توانند شد چه با وصف
دانستن کمال محبت مستفوی با صدیقه مطهره و چنانچه رئیس المفاندین و عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارد
گویا از بدیهیات ست صلاح دید مرتضوی بعد از قصه فاکه آن بود که بنداز پای صدیقه بردارند و زن دیگر
البته دارند و طلاق و میراث شان از مغیرین را که اراده جانی مصمم کرده اند و مورد شل مشهور اند یعنی اراده
و عدم شان برابر ست گیل باید ساختن و فلانی را چرا مفت ساخته اند و فلانی را چرا رانگاه داشته اند پس چنین هر
مغرض ابله و عقلای رفضه نفس ناطقه توانند بود تکلیف شخصیکه دل بر مخالفت سنن بنویه بهند و قسم بران خورد
روایت انه لا یحب المفندین نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز مرتبه تخالف
بدان در جا بخانه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمجرد بتعب سالت خود را آشکار فرماید و ندای یا
ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون بگوشی تمامی مشرکین و کفار رساند و مسئله توحید را تا کید بلیغ
بران بخیال کسی نگذرد و بهین سوره مدال گردانند و لکم دینکم ولی دین برای کمال تخویف و سرزنش کافرین بس
باشد کما ستعرفه انشاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه نام بلا
و خلافت خود تا بست پنج سال تقریبا بر زبان نگذرد و بعد از عثمان هم طالب زمارت باشد نه خلافت و در
سیاست خود هم را تقیه پیشه دغلط گفتم تا وقت وفات کفر ندارند و را اظهر فرماید و بگمان ایمان چنان بگوید
که جامع الاجزا بران گواه باشد. و طایفه عائشه تا امروز بهین مقتریات معتقد شوند و با وصف انتیار تقیه از
آخانه سلام و حیات ابو طالب کافی الکلینی و صحیحین عنقریب انشاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش بهند و تهمت فاحشه معاذ الله با سحاب چنانچه

در علل الشرایع و تذکرة الائمه ست کوش کند و مانند چنین رحم در پرده نشیند و دامن از چون و چرا فرو چیند و حضرت صلی
علیه وسلم بمجرد قصد افک بمجرد آید و قصد تدارک مصمم فرماید و برانگزدم که تهمت نهاند و جاری سازد و به تنبیه و
تادیب شان چنانچه باید برد ازده و وقت عدم تمکن خود از مکه بهجرت گزیند و جناب امیر مانند خاتمین نجانه بگریزد و تعوذ
بالله سازند چنانکه مقتضی سلب مدارج مذکوره از شیر خدا باشد و خوشا مدشیر یکه ازین کدورت پاک باشد و با تیغ حق با تیغ
الیقین و لاتجاوز عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجائب خرافات فضله خوار فرمان روای دکن آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد و هنوز درنمی یابد که در خلفای راشدین کسیکه تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر که تواند بود زیرا که چون حضرت صلی الله علیه وسلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی بیده سال
رسیده بودند و نفس ناطقه گردیده زیر خلافت خلفای ثلثه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش با شد بلکه
بر صغر حالیه او دنیا را حدیثی ازین باب درباره حضرت مرتضوی صحیح نخواهد بود و قد صدق الله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ
مِمَّنْ ذُكِّرَ بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ مُنْتَقِمُوْنَ و حیرانم که باین مجنون تصویر مقدم
حضرت مرتضی که مجلسی در جلد عاشر بحار زبانی حضرت فاطمه کشیده که بفارسی غریبی تشبیه بغیر در آنست هنوز ندیده و شکایت
آنجناب باره صورت مرتضوی بسیار ان عقل بمیرده و علل شیخ المشایخ رفض نصب العین گردانیده یا نه که اضلاع شکم
مبارک بنا بیتی متضح بود که از بیانی ظهر ارباب علم کشود و چنانچه می آید انشاء الله تعالی وَلَنُذِيْقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ
الْاَدْنٰى دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ کرم تر آنکه جناب اجتهاد و مآب که مولای
یاوج ماروان و مامون بهت میخواهند که با تمامی قوم میمون و اجتماع بنی آدم داخل شوند و کتب و سنه خویش را بینتیجه
و مثل مواضع را یاد نمیفرمایند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وجود تسویف دایمی با تخلاف و خصوص واقعه بهر
فرمود ندای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که از ابو بکر و عمر می ترسم که مرا زنده نخواهند گزاشت پس در آمدن مجتهد
نساس مقلدین ناحق شناس در زمره ناس مصداق حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ فِيْ سَمِّ الْخِيَاطِ اهمیت بعد آبین
باید دانست که مجتهد الزمانی بگرد آوری لغات قاموسیه مثل پاقر داماد طایفه امامیه پرداخته و انرا حصار آهنین
والله اند تا شاهد معنی درین بسفا مجوب و مستور بماند و این مخدره عفت از گزند مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه بمجرد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت به تهمتی و حرکات عنیف نیفتاد آورده اند که هارون الرشید
کنیزی خرید بلند بالا و خوبرو و حاضر جواب بنده له گوفرمود که هیچ دانی کرا خرج شطاه فاذره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه بجاست کنیز دوزانو بنشاند و گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا قوله
ساد سا آنچ اقول حال اعتم کوفی را نگرد رکتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد تحفه که مولفش قدس سره العزیز
در به وسطا عن جناب صدیقه میفرماید که تحریص نمودن عائشه بر قتل عثمان و او را تعل گفتن همه از مفتریات این قنیه
و این اعتم کوفی و همسالی ست و این جماعه کذابان مشهور اند و در واقعه جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است سخت بی انصافی ست که در حق عائشه صدیقه ذوجه محبوبه رسول الله صلی

علیہ وسلم شہادت خدا و رسول خدا را بر طلاق سہ گانہ دہ پی اقوال کاذبہ اخوان الشیاطین چندی از کوفیان
برویم و دین و ایمان خود را در زاویہ اتباع امیہ در بائیم پس باید کہ مدار روایات در مطاعن از کتب معتبرہ
صاحب تحفہ نہند و تصحیح سند را بالقبول خویش کہ مرار الحوظ دارند تا حال دفتر تحریر و وقت الاجانب پس در
تکرار تمام مذکور شدہ کہ تبصیرات علمائے اعتبار انشاید و محض بطور مورچان و مثیالست و تحقیقین ط
در مقام تضعیف میگویند کہ قول فلانی مثل روایات واعظین و موخین ست چنانچہ تقی مجلسی در لوامع و
باین امثال تنقیص کردہ ارن بعد ترتیب این قیاس دشمن مجتہد را در سیاہ پیش آید یعنی ہر چند جناب عظمت
حضرت مرتضوی لمحکمی و دیگر دمی الی غیر ذلک در بعضی از روایات کہ حمیت را نشاید فرمودہ باشند لیکن
جناب سیدہ رضی اللہ عنہا و بتولین و تحفر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک امور و جہہ از حجرہ
حاجات بضعہ طاہرہ چنانچہ آن کلمات طیبات را تقاضا نقضہ مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر متعصبہ
مذہب دین آور دند پس چگونہ احادیث فضایل مانع از بتری اہل رفض خواہد بود و نکیف کہ در فضیلت
این لعن و تبرا را بحدی وسیع کردہ باشند کہ در احادیث جناب امیر و دیگر ائمہ این ہم ہست کہ از صحبت
برخیزند و نہ شریک حال شان خواہند شد چنانچہ از کافی وغیرہ عیان ست فتحن لا نتوقف فی
المجتہد و احترازہ و قایدہ و اجابہ مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشتہ کہ جناب امیر علیہ السلام
علوم لدنی و شنیدن ہزاران مناقب امام حسین از سید الخافقین کہ حدیث ریحان حسنین
از ان کتاب و محبت فاطمی در دلہای ایشان پر تو از افتاب باشد و با وجود اعتقاد بعصمتش در
نزول آیت تطہیر تبوہین بلکہ تعزیر کوشیدند و الحمد للہ کہ بشمول توفیق ایزدی ہم کردہ سنای مناقب
قوم مورد لوم را شکنجہ اولہ الزامیہ میکشم و ہم سرای خوارج ملاعین و نواصب مارقین مدعین و لائیہ
طاہرین بمقامہ حیدریہ میشکنم و روبروی ہر یکی خاتمہ آیت مباہلہ می خوانم و تقریرات ایشان را یقیناً ابلیس
ابلیس میدانم قولہ بعد الیتاد التی اقول چہ خوش فرمودہ اند بعضی از شعرا در ین مقام
ے شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو ہ شکر نعمتہای تو چند انکہ نعمتہای تو ہ یعنی نفس الناطقہ
اعتراف فرمودند کہ گنجایش تقیہ درین حدیث نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات
حمقا نرا بے سود میدانستند رفتہ رفتہ اینقدر بمعرض ثبوت رسید کہ مدایح منیلہ خلفا و فضائل جلیلہ
ایشان در نفس الامر ثابت ست پس بتر از ایشان البتہ مخالف قرآن مجید و حدیث ثقلین
خواہند بود و ہو المقصود قولہ لیکن شاہ آلخ اقول درین مقام مارا لفظ نقل عبارت
از کتب معتمدین امامیہ کافی ست از انجملہ ست ملا احمد اردبیلی صاحب زبدۃ البیان فی تفسیر آیات
احکام القرآن و از منقولاتش معلوم میشود زیر آیت کریمہ و اذا رایت الذین الآیۃ کہ امامیہ
تقیہ را بر انبیا تجویز میکنند و حیاتی کہ تقیہ انبیا را نسبت کردہ بود بامامیہ غلط است

وزینها مستقیم نمیشود لان الامامیه انما تجوز التقیه علی الامام انتهی واز انجاکه این حصر حصر حقیقی نیست والا لازم آمدکه نزد امامیه برای هیچ کسی از انبیا وامت ایشان تقیه درست نباشد وان بالبداهة خلاف مذهب ودین ایشان است پس مدعا حاصل شدکه امامیه تجویز نمیکنند تقیه را مگر برای امام یعنی نه برای انبیا وبعد ازین اگر تقیه را برای انبیا جایز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد شد چنانچه از رسائل مجتهد غیر او واضح ولایح میشود معذلک در کتب مطبوعه جائی تصریح است براین معنی که تقیه در کلام خدا ورسول گنجایش ندارد پس معلوم شدکه استدراک بلفظ لکن مناسبتر عاسیگویم ازان قبل است که گفته اند بیت پراگنده گوئی حدیثم شنید ✽ جز اینست گفتن طریقی ندید ✽ ہم از جنس نوعے دروغ درج گیرد کہ ناگاہ فریاد خیزد زدرد

قولہ وقد مر بعضها الی اخرہ **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکرہ غیر مستلزم لمطلوبہ وانہ ما عرف ما بہ النزاع فی ہذہ المسئلة وبالجملة قد مر جواب ہذہ الہفوات بحیث لا مجال للمجادلین ولمتلقف ہیہم جبلة ولا کیدة کما ہو دأب المنافقین فتدبر ولا تکن من الغافلین **قولہ** ویزید یک بیانا آنچ **اقول** ناظرین متحیر میشوند کہ ضمیر اسلامہ یکجا راجع ست وواقعہ چیست این ست حال فعل وخوش بیانی جناب مجتہد الزمانی ومن در چار موجہ حیرتم کہ این عبارات را در مبحث التسرع چہ دخل تواند بود زیرا کہ در موضع گفتن وخود بدانشل مخالفین گردانیدن لازم نیامد زیادہ برین نیست کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین وقعات جہاد نکردند با کفار قریش در مکہ معظمہ وقبل ازین در مجلد اول از کتب معتمدہ ثابت نمودم کہ حکم جہاد بعد ازان فرود آمدہ کہ ہجرت بسوی مدینہ فرمودند بر مذہب فریقین پس اشکالی در امثال این امور نماند زیرا کہ نہ کذب لازم آمد نہ اختیار طور کفار وفجار چنانچہ شیعہ بحضرات ائمہ اطہار نسبت میکنند وہر چہ من برین قوم وارد میکنم کہ تعلق باین باب دارد بعد از ورود احکام جہاد بمدتہای دراز ہست اما آنچہ گفتہ کہ فاضل مجیب آلخ پس جوابش بر ممکنان ہویدا شدکہ نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکہ درینجا شق ثالث ست یعنی وارد نشدن حکم جہاد بر مذہب فریقین پس این قصہ بدان ماندکہ کافران بر لحوق نقل مخالب وقتیکہ پیشوائی پیغمبران در مسجد الحرام نماز میگزاردند باستخفاف پیش آمد وجہاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میدانند کہ چنانچہ ترک جہاد در بارہ نفس مقدس خود بجہت مذکور ست ترک جہاد در جہت صدیق یار غار ہمین امر مسطور ست حالانکہ نہ استخفاف بود نہ تقیہ بلی اگر حضرت ہمراہ قریش میشدند یا می فرمودند خوب کردند تقیہ میشد ترفہ آنکہ بار بار این واقعہ را یاد میکنند وبخیال نمی آرند کافران چون دانستند کہ حضرت پیغمبر تشریف برده در بستر شریف بحضرت مرتضی سپرده پس چنان صدمات رسانیدند کہ بدن مبارک بروایت سیاہ پوشان سیاہ شد در اینجا کلام رفضہ ہمین ست کہ اگر حکم جہاد می بود شیر زدان گویا در کلۂ گو سفندان می افتاد ہمین ست حال پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وصدیق اگر گوئی کہ از ین جا ثابت میشود کہ از صدیق ہم روایات مورخین فریقین بصدور آمد

بزدوناموس وافش بدسو گویه که حقیقته این کفش کاری بر روی هفوات رفضه بود والا کافران استال خورد
بگونه زیر خرف و شلاق میکرفتند و فقد صدق الله تعالی ومن کفر بجعل الله له فرقانا له من فوقه و از نجا
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را برگزیدند چون میدانستند
که در دعوت دینی بجای من ست و از جهت او عناد دید قریش ره براه مستقیم نهاده اند و کافران در سر
عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان با لذات با من ست همچنان دشمنی ایشان با صدیق
لاجرم او را در این سفر شریک کردند و در کمه نگذاشتند و حال نکرد بدعت رفضه بدان حد رسیده
که این همه جان نثاری و جانکاهی را به تعلیم کاهنین و منجمین اعتقاد می کنند و بر ایشان اعتراف دارند که ایمان
بوحدت ازادی بود بدون درخواست و صحت معجزه قهری بود و بسیار انکه میدانست که تصدیق کذابی برای حفظ
ریاست خیالی بکا

[illegible]

نظام النبوة

وسال حسن تعبیره فعبر البحر الریاسة تم قال یا ابابکر ان هذه الرؤیا موقفة علی سبقة و مسابقة توقع الصوح فی قلبه و لم یرض عبر
ما علم عقلا بالطلب الدلیل و استدعا معجزة و صاحب ثبات الحق این حکایت را بیاد او دو گفته که ابوبکر چیست
دعوی پیغمبری خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب اگر ابوبکر همان میگذشت بیان فرمود پس از صدیق هر چه را طاعت
و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صد در یافته و صبر بر انواع مکروهات و جانکاهی بوقوع آمده همه برای
جمع و نفاق بود تر در ریاب مکر و ریا و نزد اهل صدق و صفا کثرت ثواب را معنی افضلیت بران ترتیب
یافت و اینکه گفتم سخنی سرسری نیست خود نصوص احادیث صحاح در این معنی موجود ست که ابوبکر را خاص و تفرد
هم صادق دانسته بجلان دیگران که مرادر و نگو پنداشتند از جمله اکابر اهل نفاق در اینجا از سامری امت و سر عشره
منافقین و ساحرین فراگرفتند صبح عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی هر زه و لای اهل بیت
کردند چه امروز اگر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد دلیلی بر ایمان حضرت
امیر طلبد زنهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را بجانی بران نخواهد بود چه احتمال استماع بشارات ایمان مردم در
مقام بر مطرق ست بلکه بسبب قرابت و وصلت نسبت بصدیق زیاده تر پس معاذالله نزد عقل محال نیست که خبر
کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رهائی می یابم
الغرض باعتقاد کاهنین و منجمین معاذالله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه باریک خلافت
جلوس خواهند فرمود پس این همه غرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن همان بر
روز بود و این خرافت و گوئی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه کرام پیش آمد و بطلانش
مثل آفتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
که فاروق را بطلائف الحیل بدست فیروز مجوسی کشتند و عثمان را بتوسط این سبا یهودی در بلوی بجهت الحادی رسانیدند

رسانیدند چنانچه از رشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ رحلی از رفضه بران گواهی داده اند و امر اول در
مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جابجا از کتب معتمدین قوم خواهد آمد انشاء الله
تعالی **قوله** و همچنین است ترک هدم بیت الله الخ **اقول** قبل ازین درین مقاله دانستی که ترک مذکور
بامایه النزاع تعلقی ندیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجتهد الزمانی از ارتکاب آن کرده اند
کجا مناقب اهل ردت و روسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوشش من است
و فلانکس چشم من است و کجا ترک هدم که نه موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب ذنبی و ملامی
و معلوم نیست که وحی الهی بوجوب آن قرار رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه مفاسد است
تکلیف که در قرآن مجید جابجا وارد شود لا تطع الکافرین و المنافقین و با وصف امر جهاد و تسافی و تیقی
و سیانی ایهم ضمیمه گردد و اغلظ علیهم و مأواهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم مرقوم گردد که
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار است
چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین و آنهم بفضیلتی که بارها گوشزد کردیم و بخشیم دیدی
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء عموماً قادح است و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طرسی در مجمع اقرار بدان دارد و جای مرتبه سید المرسلین و از نجا واضح شد صدور فسق بلکه کفر
از دشمنان سرور عالم و خیر جمیع بنی آدم علیه و آله الصلوة و السلام و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه بتا لیفش نگاشته
بسته واضح است که حضرت خاتم النبیین بجهت خوف تسلط فاروقی وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء و در آن چنین باشد
و هنوز بعضی از معاندین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نشان دهید که از کجا در طریق ما ثابت است جواز
امساک صدور کفر از انبیاء علیهم السلام بسبیل تقیه و عاقل نیز بهوش نیک میداند که ازین امور صدور و رایه النزاع بار بار
از حضرت سید ابرار صورت بست نه فقط امکان آن آنهم هر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
حذیفه را خبر داده بود و حذیفه ثانی بسبب کمال احتیاط مختلج بود و تا از حذیفه استفسار نمود پس بداند که تخصیص مذکور
دلالت بر مایه النزاع دارد و نه از سوال گزندی بحضرت فاروق میرسد اما اول پس در احادیث مصرح است که خود
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امور که تعلق دارد
باعمال خیر و من از فتنها و اهل فساد می پرسیدم تا ازان پرهیز باشم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا درین
امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقاً او حاصل شده میانه حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصه کشتن دوازده
و باز دانستن قرآن خواندن تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص اختیار کذب همرنگ تشفی بودن کجا لازم می آید
که کلام در آن میرود بلکه ازان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر داده اند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش مکاید ایشان بوده اند و **این تخصیص بدان مانند** حکیم

استعداد دستوق یکی را از تلامذہ منا سبت یا نمی ہندوا و را بجز ا مسائل ایمان فرو دیگری بطیبے والہی بگرید و ن
تحقیقات را بادر وغلوی و دور وئی چہ منا سبت و باز دمی مقدس جبرئیل را با خر خوم فیل چہ مشابہت بلکہ
ازین تخصیص کہ در حیات القلوب ہم مروی ست الیتیم کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم انہا را با عیا ہم می شناختند
وعقلا و نقلا مستبعد ست کہ برخلاف قرآن و حدیث خود مدح منافقین بزبان آرند و نشناسند اجرم کمال بدبخت
محمد وحین کہ بمنزلہ اعضای مبارکش بودند بثبوت رسید و تہمت نفاق وغیرہ ہمہ زائل گردید اما ثانی یعنی
خلیفہ ثانی بر صحت روایت مذکور کہ رفقہ بعد و کران پیرہن نمیکنند و انرا بہزار دلیل می سنجند پس از عبارت
ابو حامد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در احیاء العلوم آوردہ ہم بوضوح می انجامد کہ حذیفہ تحاشی کرد و بر تہمت انجناب
پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بطور پیوستہ کہ حذیفہ بعد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفہ ثانی حضرت
عزیزی را گواہ گردانید پس انتساب نفاق بفاروق اعظم قابل المشد کین و منافقین از عجائب اوہام
و غرائب خرافات متقشفین لیام ست بلکہ اگر فرض ثانی کہ حذیفہ نفاق را نسبت بفاروق کردہ باز ہم قصد لمقام
این قیل و قال نبود زیرا کہ از کتب معتبرہ شان و انستی کہ عمر مورد ہزاران مناقب قرآنی و مدایح اہل بیت رسول اللہ
و گشتہ منافقین و نماش فاروق میانہ اصحاب سید المرسلین ست چہ جای آنکہ حذیفہ باین شدہ و بر نفی نفاق
و ہنوز رفقہ غبار را از رمن تا عرش بر بن بسانند اکنون عبارت احیا کہ مجتہد بدان اشارہ کردہ بشنو و قیل لحذیفہ
لا تزال تتکلم بکلام لا نسمع من غیرک من الصحابۃ فمن این اخذتہ فقال خصنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان
الناس یسئلونہ عن الخیر وکنت اسئلہ عن الشر مخافۃ ان یدرکنی فیہ وعلمت ان الخیر لا یسبقنی وقال مرۃ فعلمت ان کنز
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر وفی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول اللہ ما من عمل کذا وکذا فیسئلونہ عن فضائل
الاعمال وکنت اقول یا رسول اللہ ما نفسہ کذا وکذا فما زال یسئلہ عن آفات الاعمال حتی بنی بہذا العلم وکان حذیفہ
ایضا قد خص بعلم المنافقین واقر بمعرفۃ علم النفاق واسبابہ ودقائق الفتن فکان عمر وعثمان من اکابر الصحابۃ
یسئلونہ عن الفتن العامۃ والخاصۃ وکان یسئل عن المنافقین فیخبرہا حد ومن بقی والخیر ما سمعہ کان
عمر یسئل عن نفسہ ہل تعلم بہ شیأ من النفاق فیبراہ من ذلک وکان عمر اذا دعی الی جنازۃ نظر فان خضر حذیفہ
صلی علیہا والا ترک وکان لیسمی صاحب السر انتہی کلام حجۃ الاسلام واز ہمقام کیند باقر مجلسی سنجارد چہ ایراد
بیاض بی سواد و کشمیری نقال کہ مجتہد فانی از مقلدین اوست تا بپسر شن جانی مجتہد الزمانی چہ رسد جل شد عبارت
در رد باب چہارم این ست نگر آنیکہ امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت راوی داشتہ باشند
قدح در روایات حضرت عمر نیز لازم آید بیائش آنست کہ غزالی در احیاء العلوم روایت کردہ کان عمر یسئل
حذیفۃ ویقول انت صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی المنافقین فہل عدنی شیأ من آثار
النفاق وفی روایۃ ہل عدنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی المنافقین فی روایۃ قال حذیفۃ
لا یجوز لی ولا افشی سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی بود کہ عمر سوال مکرر حذیفہ را او میگفت تو صاحب

بیغمبر خدائی در امر منافقین آیامی بینی برین چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی یا شنیده ست امر را سوء
از منافقان و در روایتی آمده که گفت حذیفه رض جواب نیست مرا که افشای سر رسول را بکنم چه سکوت حذیفه رض و روایتیکه
تصریح نمودن را بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قرینه قوی ست در محدود بودن جناب
فاروقی نزد حذیفه رض در ارباب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر ست انتهی لفظه ادام الله تعالی
بالجمله جای حیرت ست که رفضه مدعی نفاق فاروقی شوند و بدین احتمالات قشبت نمایند و بدامن تحمل بقیاد
دست نزنند و اگر عبارت منقوله کشمیری را بدیده امعان منصوص و عدم افشاء سکوت چگونه برابر تواند بود وجه
بالبداهت متقدم ست و اگر بفرض محال کشمیری الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال پس تحمل
کند همین حذیفه رض چنین خطور کرد که بر تقدیر بیجا شی دیگران را حوصله سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی ست که من سکت سلم و من سلم نجی از ان جهت که اثری از
نفاق در فاروق رض نگذشته منافقین بود معاذ الله و هرگاه حال قاتلین چنین باشد وای بحال کسانیکه غیر از
لطائف حیل و مکائد کوشش در امور دیگر نکرده اند کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم و **گمان مبر** که امر کتمان دلیل
یقینیست زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کسی از دقائق نفاق بهراسد چنانچه
علماء در کتب کتمان موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعید در نیجا کیدی دیگر ست چگونه از جل آن اغماض
نمایم تفصیل این اجمال آنکه کشمیری نقال دلیلی دیگر بر نفاق فاروق مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة حتی قام علینا مسلما ثم قال لقد انزل النفاق علی
قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله
وجلس حذیفة فی ناحیة المسجد فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه وقد عرف
ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقه عبد الله
پسر عمر پس آمد حذیفه تا آنکه ایستاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بوده اند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله عمر تبسم نمود حذیفه
در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه سنگریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
که نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس توبه کردند پس خدا قبول توبه آنها را قبول کرد انتهی **بالجمله** اکنون
اصل و نقل این نقال را که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که نهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر ضمیمه لفظ عبد الله به
هیچ جا در این روایت نیامده لیکن فقیر نظر بحال احتیاط بر محفوظ خویش اعتبار کردم و بسیاری از نسخ آن جمیع عموم
در نهار لفظ مذکور دیده یکی از ان بیافتم و اگر کسی از متعصبین جفا کار و مفسدین بی روزگار گوش بر کلام اقل الانام نهند
بجول و قوت الهی گرد نشان را شکنجه بسیل الزامی میکنم و آن اینکه مصنف فرمان روای مملکت جنوبی در کتاب معلوم

[illegible] روایت بخاری عبداللہ مطلق

می آرد و قید ابن عمر نمی نگارد فثبت المدعا و سقط المدعی و قطع دابر المفتری و ظہر من المجالس ان الاکثر ہی یعتبر بالتسمیۃ اینکہ شنیدی حال تحریف لفظی بود یا تحریف معنوی پس عجب ست کہ نقال ہنار استفار ہا ملکہ و ہنوز از اصطلاح محدثین جاہل کہ ہرگاہ عبداللہ مطلق گردانند مصداقش عبداللہ بن مسعود را میدانند چنانچہ شارح بخاری بر آن گواہست و قطع نظر از انہ شاہد فی الاصطلاح این امر مدلل ست بکلام علماء یراکہ مطلق را صرف میکنند بفرد کامل چنانچہ بالاہم دانستی و مرتبہ عبداللہ در اصحابیت و ہجرت و قدامت مانند آن ابن عمر کجا و در بارہ او میرود بلند تر ست شیخ محقق در نفعۃ الارجال میفرماید انچہ محصلش اینست کہ ابن مسعود از سابقین و اولین ست و اسلامش قبل از انست کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر بسیار و گفتہ اند کہ او ششم ست در اسلام و آنجناب در از خواص خلق و گردانیدہ اند کہ صاحب سر حضرت شد و مسواک و نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاہ میداشت و ہجرت کردہ بحبشہ حاضر شد و در بدر و ما بعد آن از رستاخیز شہرہ و نمازگذار و دیدہ قبلہ عالم گواہ شد و برای او بجنت دنیم فرمودہ رضیت لامتی ما رضی بہا ابن ام عبد و سخطت بما سخط بہا ابن ام عبد الی آخر معرفہ آنکہ نقال فہمیدہ کہ حدیقہ بر فاروق طعن نمودہ و کسی ہم در تواند کرد و از فریقین کہ حدیقہ شایقین اولین را از مہاجرین و انصار مدح و حسن کتاب پروردگار منافق گویند پر واضح ست این ہنا افتد و عیب جویدہ قادر بر آن بنا شد و مناقب اہل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت انداز د و بشارات متواترہ الیشان کان لم یکن سازد کہ در کتب فریقین زبانی رسول نیز دانی مستفیض و متواتر ست چنانچہ بعضی آن از حضرات ائمہ ہم دانستی و چگونہ کسی از اہل اسلام اعتقاد و زرد کہ ہر چہ حدیقہ در ین حق محل گفت فقط لائق تصدیق ست و نیز بہ فاروقی دانچہ در قرآن و احادیث معصومین ست قائل تکذیب شود العیاذ باللہ تلامذہ این سیاہ دحال احدی را این وہم و خیال در نگیرد مقصود حدیقہ تحذیر اہل حلقہ ست تا از دقائق نفاق مطلع باشند و توبہ و اصلاح را مد نظر دارند آنہا کہ مذکور شد بعد از تسلیم انہ یعنی بود کہ مراد از قوم بعضی از اہل صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودند و ناتب گشتند ورنہ مناظر میتواند گفت کہ انتہم لا ترمی ممکن ست کہ بنی اسرائیل مراد باشند کہ در زمان موسی و ہارون ع مرتکب باطنی را اظہار ساختند و مصداق ثم تابوا و اقتاب اللہ علیہم گشتند کما نطق بہ القرآن العظیم از ہو التواب الرحیم و مؤید این احتمال ست فعل ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفا بر اصول اہل وفاق رد سای مومنین بودند و بر مقالات اہل نفاق کی توبہ نمودند معہذا اگر وقت شنیدن بود صیغ ماضی مناسب نیست مثلا اگر وقت ذی النورین باشد حمل جموع بر فرد ی خلاف متبادر ست قطعا و نیز حکم قبول توبہ منافقین و مرتدین امت در وقت مذکور مشکل ست بخلاف انیحکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید کہ بسیار سہل ست و اگر مفسرین بمقتضای الانحب علی بل البغض معادیہ مراد باشند فصل شان بر این مسعود و ابن عمر بنا بر زعوم او

مسلم است والا بتسلم کہ ہر فرد امت مرحوم بہتر است از اصحاب حضرت موسیٰ و ہارون سوا گر این تفاوت برفع
اختلاج رفضہ کفایت نکند بطور الزام باید شنید کہ چون حذیفہ از شیعہ جناب امیر المومنین بود کما فی التلخیص وغیرہ
و شوشتری او را در مجالس از ارکان شمردہ پس او را چہ افتاد کہ بلا ضرورت پردہ تقیہ دریدہ و لاعن شئی بر ارکان
بر سر مخالفین رسید و مطابق اعتقاد یہ صدوق تارک صلوٰۃ متعمداً گردید و جناب امام الائمہ در عین خلافت
خود گر تقیہ میگزید و در وقتیکہ عبد اللہ مسعود بر خاست و مردم حلقہ متفرق شدند و بر ابی الاسود کہ او را از خود طلبیدہ بود
بسوراخ تقیہ خزید و تو با آنہمہ مردم کہ زعمار بر متقدمہ متکلم ثابت نکردہ بودند ظاہر نمود بر خدائم در فروع بست کہ خطاب
علیہم چنانچہ از ترجمہ کشمیری نقال ہم ہویدا است پس این کلام از قبیل یک بام و دو ہوا است بلکہ از جنس
مثل مشہور صلت علی الاسد وہلت عن النقد کما لا یخفی و اگر گویند کہ حدیث داہل سنت ہمان قدر حجت است
کہ گزندش بر ایشان افتد گوئیم این وقتی تواں گفت کہ دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر ہمہ واضح
پس ہمہ را اگر پدیدہ پشت بگرداند علاوہ اگر ادنی تتبع در تصانیف مجلسی و غیر او بکنی در روایت شیعہ ہم
خواہی یافت و با اینہمہ یاد نداری کہ متکلمین رفضہ و فانی در زمانی ہمہ دعوی میکنند کہ مطاعن خلفا ثابت
نکردہ اند مگر بآن روایات کہ فریقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفہ نفاق فاروق بودے با یستی کہ
عبد اللہ میگفت کہ ای حذیفہ از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی
بیاد نمی اری وقتی را کہ بعد وفات اشرف المخلوقات بسلک آن اربعین منسلک گشتی کہ یا از دائرہ ایمان بیرون نہادند
و امام بلا فصل را فریب دادند تا اینکہ آن بیچارہ بر تو و حریفان تو بر ملا لعنت کرد و از کلام تو نفاق تو با جمعے از شیعہ ثابت
رسید فان اقرار المرء علی نفسہ حجۃ عند العقلاء اما دعوی تو بہ فانہا کلمۃ انت قائلہا چہ جای آنکہ ابن مسعود کلام
حذیفہ را دانند چنانکہ دانی و ہم بر کند نفاق فاروق متغیر نشود فکیف این عمر و ابن اقرا کہ از ان است کہ علمای قوم از نسخہ
سلیم نقل کردہ اند کہ عبد اللہ گفت وقت مرگ عمر ای پدر خود را از مظالم غصب خلافت فارغ گردان فاعتبروا یا اولی الابصار
اینست حال مضحکات کشمیری نقال کہ مجتہد ماضی و استقبال بعد از کاسہ لیسی او در کتب خویش بر نخ زنی و دریدہ
دہنی مشغول گشتند بر کہ خواہد از یاران مرزا کاظم علی صاحب کہ در ین نزدیکی رخت اقامت از نجہان بر بستند
تحقیق نماید بلکہ حاجت باین امر ہم نیست کہ تقدم و تاخر مبعوثان از کتب ایشان خود بر ہمہ کس ظاہر و باہر است من بعد
مخفی نماند کہ در مجلد اول و ہم در کتب دیگر از متعمدات شیعہ بطرق صحیحہ باثبات رسانیدہ ام بر روایات ائمہ ناطقین
نہ صامتین بواسطہ استاد کلینی کہ مجتبت اولاد حضرت آدم صفی اللہ و حضرت حوا را بر گفتہ ابلیس لعین کہ او را با یقین
می شناختند کہ از عدو مبین بر آن آورد کہ بفصل امام ہمام شرک فی الطاعۃ از ایشان صادر نشد پس کجا پسندند
از نفاق و کجا صدور ترک از ین حضرات و دیر نجا استفسار میکنم کہ اگر کسی خود را بمزید خوف از دقائق نفاق
منافق ہم شمار دو از محاسبہ خویش حسابی بر نداز د و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از ارتکاب کبایر را بجود
نسبت کند یا بجہت خوف از اجتناب پرسد کہ در اخلاق من یا لیقین می بینند کہ خیری از آثار انفاق می نگرند این امور

دلیل بر وجود منکرات و نفاق میشود یا نه بنا بر اول مقدس حضرت مرتضوی و حضرات ائمه طاهرین و حسنین کجا باقی ماند که
رتبه اش هم زیاده میگردد فقهاء و مساکین و بیچارگان را بر نفوس مقدسه خود ایثار میکردند و از محمدت و تجمل دنیا
عبادت می ترسیدند و اعمال خود را بکوهی نمی سنجیدند چنانچه از تفسیر کاشانی و التستی و تفسیر اشقوسی و غیره جاذا است
از دشمنان حضرت سید السادات زین العابدین امام زین العابدین یا شیوخ سید بسبب آنکه محصل بعض از عقیده کامل قبل از این
بگوشت رسانیدم اکنون باید بعبارت مقدس مشروح شدن و بغیر جا معان و بیدین استخوان حلق ملک الموتی استقر
نعوذ بالله فانظر تره و استهلک الی یوم الدین لا خلال نا هلت فاوقعنی و قد هریت الیک من نفاق یدنوب بموبقه و کتابه
مروبة حتی اذا فارقت معصیتک و استوجبت بسوء سعیی منطک قبل غداً جداوه بنفاقی بکلمة کفره و تولی البراءة
واویه ولیا تحتی فاضجرنی بنصبک فریدا و اخر حتی الی فنا و نقمتک طریدا لا شفیع لی الیک و لا یحتمی تو سمتی علیک و لا
یجنبنی عنک و لا ملاذ الی الیه منک و لستا توسل الیک بفصل نا. فلدع کنزا غفلت من خلایق فروشک و لذ
من مقامات معدود کالی حرارت انتهکتها و کبائر ذنوب اخرجتها حالا لفقه صیانه انیمه واضح شد مقصود خاتما
بیانست که حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر بعضی علامات
گفته که انفاق کرده اند بر انکه دو الوجهین بدون نفاق است نفاق را علامات بسیار است این از جمله آنست
و مرد یست که مروی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرد و حذیفه بر و نماز نگذارد و عمر فرمود که قضیه است
که مروی از اصحاب آنجناب صلی الله علیه و آله و نماز بر و نگذارد گفت یا امیر المومنین او منهم است عمر فرمود قسم بخدا هم بر آنکه او
من از ایشانم یا نه حذیفه گفت خدا را شاهد میگردانم که تو از ایشان نیستی و من بر کسی ایمن نیستم در علامات نفاق بعد از این
و نیز حذیفه سیفه مروی که آدمی کلامی میکند در زمان حضرت سفر و از لسن و جان و منافق میشنید آن نامرگ خود و الله
من می شنوم از بعض شما آن کلمه را و در بدن خود بار و بعضی از علما گفته اند که قریب تر مردم بنفاق کسی است که خود را پاک از آن
کند و حذیفه فرموده که منافقین امروز زیاده تر اند نسبت بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بودند منافقین که معروف
می پوشیدند ایشان را در وقت و اکنون ظاهر میکنند خود را این نفاق منافی کمال ایمان است و آن مخفی است و بعید مرد
از نفاق کسی است که خوف کند از ان و قریب است آنکه خوف در او پاک بیند و مروی گفت حذیفه که من خوف میکنم از انکه
منافق باشم فرمود اگر منافق بودی خوف ایشان نمیکردی زیرا که منافقان ایمن است از نفاق و این از ابی ملیکه گفت
ملاقات کردم یکصد و سی کس را از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و در روایتی چهصد را خائف بودند از نفاق
گفت حجة الاسلام که از این اخبار معلوم کردی که امر عظیم است و در طایق نفاق و شرک خفی و انکه ایمن از ان تواند بود
تا سجدیکه فاروق سیفه می پرسید از حذیفه سیفه می گفت که ایا من از مذکور شده ام و منافقین و ابو سلیمان دارانی میگوید شاید
از بعض امور اخیری بس خواستم که تکبر کنم در پیش خود دیدم که بقبول من فرماید و من خوف نکردم از کشتن خویش و لیکن ترسیدم از
عارض شود قلب مرا تیری بر ایمن خلق وقت بر آمدن روح من بیل باز ماندم و این از ان نفاق است که منافی حقیقت
و صدق و کمال و صفای اوست نه منافی اصل ایمان است پس نفاق بر دو گونه شد یکی انکه آدمی را میرساند بکافرین

سیگرداند بزمرهٔ ملحدین در دوزخ دوم میرساند بآتش ثانی و بادرجات عالیه اکثری نمایدو پست می گرداند زمرهٔ
صدیقین و آن مشکوک ست اند استحسن ست استثناء و آن نمودن و حاصل این نفاق آنست که در باطن و ظاهر
تفاوت بحصول نیاید و انعنی از ذکر الهی بهره سند و عجب و غرور پیدا گردد و ازین امور خالی نباشند گر صدیقین انتهی محصل
کلام حجة الاسلام مختصر **اقول** و نویسنده میگوید آه **اقول** باید در نیمقام وجه تائید را مفصل نمودن که بگونه
خبر محمل از رد شبهات اعراب دادن باعث مایهٔ النزاع ست و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض را دریابد در جمیع
مقالات رفیقه الزاماً و تحقیقاً ازین بگردد بخواهد که در هیچ کتابی نیابد پس لازم ست او را ملاحظه کتاب منتهی الکلام فی
شفعت جد دکلان تالیف کرده ام و از هر دری سخن رانده ام و گرد نهای تمامی متکلمین قوم را در شکنجه کشیده ام و از حضرت
رب العزت دعای مطبوع شدنش بهر معنی شب و روز میکنم **اقول** و همچنین حدیث شکاه آه **اقول** ازین حدیث
از بیاض سوء نقل نمود و بعد تسلیم صحت و لیاقت احتجاج ثابت نمیشود گر اینقدر که بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقعات
خلافت بنی امیه مکشوف شد و انجنان نام بر کس وقت حکایت مفصل ارشاد نفرمود پس درینجا و احتمال همین سه
یکی آنکه نام هر یکی بتفصیل ندانستند بلکه بطور اجمال دریافتند که بقات و طغات بنی امیه بر اهلبیت غیر البر پیشتر خواهند
و حقوق ایشان تلف خواهند نمود و بر عایت سوابق و لواحق در باره شان نخواهند پرداخت دیگر آنکه تفصیل
اسامی شان دانستند مگر چون مخاطب میدانست بیان نفرمودند و حاجت بیان وقتی ست که حضرت مرتضوی می پرسید
و آن در خیر منع ست از نیمقام هم هیچ محذوری شرعی و عقلی لازم نیاید که کلام بلغا بمقتضای حال و مقام گاهی مطلب است
و گاهی موخر زمانی اسهاب بکار میرود و وقتی بایجاز ادا میشود و کسی از عقلا این امور را دلیل تقیه نمیکند و بر متکلم که سخن درین
جا ریست نمیگرداند و الا لازم آید تقیه حقتعالی چه در کتاب مجید اسامی معاندین و مبغضین مفصل نمیفرماید و بر من نیز
مفاسد شتی کما لا یخفی علی اولی النهی مهنا کذب المجتهد المتوفی حیث صرح فی کتبه المطبوعة بان احتمال التقیة لاینظر
الی کلامه تعالی و لا الی احادیث رسوله المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بخلاف مدح الخلفاء و انهم بعنوان معلوم فانه
قلب الشریعة الغراء الفرض مستدل را باید که احتمالات را بدلائل بر طرف سازد و من بعد لازم ست که حدیث را بر
تقیه مرغوبی امامیه که سخن در آن میرود و منتظم گرداند و الی ذالک چه بر هیچ کس روشن ست که عدم ذکر اسامی مردم
در شکایتی چیزی دیگر ست و در رفع گفتن و اقرار نمودن در حکایتی چیزی دیگر **اقول** و در بعضی حصل احتمال
اقول قطع نظر از غلط که در نقل عبارت حدیث بخاطر برنا ظرین درین دلیل که بر تقیه حضرت سرور انام نزعم
امجد تقام دلالت تمام دارد میتواند چه ملا محسن و بعضی دیگر از علمای امامیه که در ریا و سمعه لنا که تقیه قدم نهاده و
بزعم خود از حدیث نوعی را ازان ثابت کرده اند و این بیچاره بسبب کوری و کوران گفته باد صفه دعوی اجتهاد و
تقلید السنه کرده زبهانه پی با نمعنی نبرد که من گفتگو در آن میکنم که حضرت صلی الله علیه وسلم بر خلاف افضل الامم
رؤسای مرتدین و صنادید کافرین و منافقین را بر مذهب متشیعین بمنزله اجزای بدن مطهر قرار داده اند و از
گمراهی امت مرحوم هیچ نترسیده و از حدیث اگر لازم می آید همین مقدار ست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

وارد و سلم نرمی در کلام یا مخاطب خویش کو اورا مورد سیاست و پس میدانستند که در مقابل این امور رفع واقعه کی آرد
و مایه النزاع کی بثبوت رسید خدا را ازین گمراهی بدست باید کشید و نیاز و عاز این ملامت نباید چاوید که ما مامور
و سامعین و عیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند پیرا که کلام مجیب در آن بود که حضرت
علیه الصلوة والسلام را در رفع گفتن دار تکاب محذور شرعی نمودن هم بر تقیه درست نمود و تصریح مجتهدین بر تقیه
و سلسله سخن در آن جاری گشته که آنحضرت نرمی در کلام نمیفرمودند چه مخاطب این امر از خلق عظیم رسول کریم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر فتنی الجمله افرایند قادر در آیا دیگر در آید و سوء
بر آن مترتب نخواهد شد و من خیر انهم که حاجت انیمه طویل چه بود بایستی یکدو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
بر آوردن که مخالفت حضرت سرور کائنات دقتی در مدح کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده هر تمسک در و
شده باشد و تا این وقت از کلمات مجتهد زمان ما این امر غرابت نگردیده بالجمله یا دگار عبد الله بن سبا یهودی
کو چکا بدال ابو بصیر برادر ابن ملجم مرادی در تقیه و خلق کریم تفرقه نگردد و در مخالفت عظیم گرفتار شد **تفصیل**
این اجمال آنکه از مکارم اخلاق است کا دمی از حق خود بگذرد و بانچه مقتضای نفس است کار بندد و بلا
خود واجب التعظیم باشی و شخصی در بن باب تقصیر و تقاعد کند و تو بهم بنائی و در پی انتقام بشوی و ملاطفت و
مدارا بکنی هرگاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت کا زمین قبیل است انچه جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم کار بدان بستند و اهلبیت عظام و اصحاب کرام بر آن عمل نمودند و تا بعین ایشان متبع نگشته
داشتند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم در عرض خویش غلامان و کنیزان خود را
بیرحمی ضرب و شلاق نگرفتند و خادمین و ملازمین را وقت تقصیر بجزنگردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب آسمانی نزول
یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم تگردد و صف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیض و غضب دوم
با وجود شنیدن سخن سخت برجا ماندن پس من قصد وقت بوقوع آنجناب از من چیزی بطور قرض نخریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت انیهم نفرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کبیر سخنان سخت
بزربان آوردم که شاید بلاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بجائیکه گفتم که مگر در دو دمان شما همین حیله و حواله
مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک بر دوش کشیدم و گفتم
بر خیز و قرض ما بکن فاروق تجاوز هر چه تمامتر شمشیر از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ بر زد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلوب یاران را ازین حرکات بجز آشتی جدا شود و زحمت از دوشین بر میدارم حضرت بسوی عمر
نگریست و تبسم کنان فرمودای عمر مرا چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض نخو قبرین نحو
باید نمودن پس عمر شرمنده شد و عرض نمود که پیش ازین طاقت صبر مرا نماند اگر فرمائی قرض ادا کنم حضرت بلکه
فرمود که هیچ خبری بر آن بیفزا تا مدارک غیظ تو کند و نیز در روایات **فریقین** آمده که حضرت را بعمری

پیرزنی را دید که قدرت بر کشیدن آب ندا شت حضرت رسن از دست او گرفت و مشک پر نموده بر دوش
گشید و پرسید کجا میانی رفیق هر چند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من سزاوارترم که بار امانت
بردارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پیرزن فرزندان را آواز داد تا مشک بخیمه برند و پرسیدند که
چگونه این مشک آوردی گفت آن فلان آورد که میرود فرزندانش گفتند که این مرد آنکس ست که بوی ایمان از و
پس عجوزه دوان آمد و عذر کرد و آنجناب او را تسلی داد و دعای فرمود از کشف الغمه نقل کرده اند که یکی از
خوارج میگوید که مردی را در لباس فاخر بر اشتری نفیس سوار دیدم و آثار سروری از جبینش میدرخشید پرسیدم
کیست گفتند حسین بن علی پس نا گفته نگفتم و دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالآخر گفت چنان می نماید
که تو مسافری و منزل لائق استراحت مسافران ست بیا تا بخدمت تو قیام نمایم پس خارجی خجل شد و یکی را
از اجلاء اصحاب دشنام داد ند فرمود اگر پیاله تر از دسبک آمد بدتر ازانم که گفتی و اگر گران باشد بگفتن توزیانی
بمن نمیرسد و از ابو حنیفه کوفی نیز این حکایت مرویست ائمه که در کتب معتمده مسطور و دست از باب تتمیم
مکارم اخلاق ست آدم پرداخته پس بدانکه مداهنه و تقیه مسامحت گردنست در امر دین با وجود دیدن امور
محظوره و شنیدن چیزهای نامشروع و درین ابواب تعصب نکردن و حق دینی را بسبک دانستن و از واجب
شرعی در گذشتن چنانچه رفضه برائمه اهلبیت بستند که غاصبین خلافت هزاران نسخ قرآنی را در آتش نهادند
و ناگفتنیها بعمل آوردند و حضرت ائمه جبنش نکردند و نمازهای ایشان مثل زنا و لواطه بود چنانچه روایت اکابر
امامیه مثل کلینی موجود ست و نمونه ازان در کتاب ابلیس ممالک جنوبی مرقوم ست و با ائمه امه هدی اقتدای
ایشان میکردند و پس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستایش
کافرین و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم با وصف کفر و نفاق معلقای
ثلثه بلکه با وصف ریاست کفار و منافقین آنچنان ستایش و مدح در حق ایشان نمود که سخن در آن
نمیرود پس کجا خلق کریم که از حق خویش مسامحت کردن ست و کجا دین را بسبک گردانیدن و از حق شرعی
در گذشتن و امت را در تلبیس و ضلالت گذاشتن نعوذ بالله من ذلک و ازین تحقیق بسیاری از مکایات
و خرافات مکاذبه شیعه حل شده که عوام کالانعام را بدام و دانه میگیرند و میگویند که حضرت امیر عمدا راضی برضا
بدهد تیر قضا بودند هر چه بر یکه بر جناب سیده گذشت صبر بر آن نمودند و اسقاط محسن و احراق بیت بچشم
دیدند و زخم لب مبارک نه جنبانیدند و هر چند غاصبین و جابرین بازوی فاطمی عمدا شکستند قفل سکوت
بر لب زدند و قبیکه خالدین ولید خواست که گردنی بجناب امیر عمدا رساند او را از جماعت مصلین در ربودند
و بر زمین زدند الے غیر ذلک مما لا تتناهی ائمه وقاحت و بیحیای متحمل گوی و فرزانه چاهی ست که از ابن سبا
و شیطان الطاق و دیگران از ارباب نفاق بوجه میراث بمجتهدین امامیه رسیده چه اگر ائمه صبر و مدارات و
تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابرین یعنی شهید کربلا از نهاد بهره از صبر و تسلیم و رضا

[illegible] گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر و مادر حضرت او را رخصت فرمود
[illegible] آمد و رفت بخانه ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و متعلقش کرد و شاه اسکندریه بود و او را نجدمت حضرت فرستاد
[illegible] بخانه حفصه تا بیدن پدر و برادر خود مشرف گردانید حفصه ایشان را در حجره جای داد چون سر ایشان بسته بیرون نیامدند
[illegible] رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه رقعه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله
[illegible] غیر را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگاه نداشتی و با دیگری چنین عمل نکردی حضرت فرمود
[illegible] حفصه راضی باین کیر من هستا و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم آما این سخن
[illegible] سر بیست نزد تو با ما نت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد چون میان او و عائشه مصاحبت
[illegible] و صداقت بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه عائشه بود آن دیوار را بگوفت عائشه خبردار شد حفصه را
[illegible] گفت ای خواهر قرده باد که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما را تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه
[illegible] عائشه آمد عائشه این حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا بر تو حلال
[illegible] ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات علیه
[illegible] روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود حفصه را گفت مرا سری
[illegible] دیگر است باید که آن را نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن اینست که
[illegible] بعد از من ابو بکر پدر تو مالک این امت شوند و بادشاهی کنند حفصه را از این سخن خوشحال شد و شادمان
[illegible] گشت و این هر دو سر را با عائشه بگفت و هر یک از ایشان این سخن را به پدر خود باز گفتند ایشان نیز در افشای قصه
[illegible] ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی در این آیت نازل ساخت
[illegible] لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک یعنی ای پیغمبر چرا حرام میکردانی بر خود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه را انتهی بلفظه الی کاشانی اکنون
[illegible] ناظرین و سامعین بطوفان حیرت در افتاده اند که تقیه حضرت خیر البریه از این روایات چگونه بثبوت
[illegible] میرسد و میانه این شان نزول و تقیه حضرت رسول مقبول که سخن در آن میرود چه ملازمت ست چنانچه
[illegible] مجتهد الزمانی بکشاد دیستانی مدعی آن شد و بر ظاهر ست که تعریف تقیه بمقتضای تصریح علمای امامیه مجاز
[illegible] موقوف است از تتبع اعداد ابواب کتاب امری که دقت و سعت در ست نباشد در ملت بیضا و در اینجا هیچ محظوری بر هیچ
[illegible] شان نزول لازم نمیاید زیاده بر این نیست که در باره تحریم ماریه رضی الله عنها وارد است حضرت صدیق
[illegible] و فاروق از اخبار منع کردند و این منع نهی بست و علما اجماع نموده اند بر آنکه در رجوع و تقیه لازم می آید
[illegible] اگر کسی خلاف نفس الامر خبر دهد دنی ارباب التباست ناهی را بصدق و کذب وصف نتوان کرد و این
[illegible] نهی چنانست که حضرت یعقوب بعد از آنکه خواب را شنیدند بحضرت یوسف فرمودند که پیش برادران مگو که
[illegible] باعث حسد خواهد شد و شیطان برای فریب دادن راه خواهد یافت و کسی از عقلا نتواند گفت که حضرت
[illegible] یعقوب از اداء وحی تقیه میکرد و ایشان دشمن حضرت یعقوب بودند و ماریه قبطیه دشمن حضرت پیغمبر او و اولاد

آیات متداسم تمام در سلطنت پوسعی و بدیر بجا کمال حریص ست و اهتمام ست در خلافت شیخین تا حسد و
در آن راه نیابد و ترقی دین رفته بدر و در حاصل شود حالیا از مجتهد باید پرسید کرنگونه تقیه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم لازم می آید و چه دلالت دارد بر ایمان ایشان و معلوم نشد که آنجناب در دین امر فرمایا از علی مرتضی
کرم الله وجهه و ذریت طاهره خود و مانند ایشان تقیه میفرمود یا از ابوبکر رضی الله عنهم اجمعین و چون در مسئله
امامت ایشان و قبر آن امری ثانی مهاجر تواند شد چه آن خبری بود و مقرون بشری از مبدا تی و کاینطق
عن الهوی ست و در اخبار باشد با انشاء ابرار باب تبلیغ ست تقیه را چه گنجایش کان لم یفعل فما بلغ رسالته و چون
منع مذکور حسن خیر خواهی برای شیخین ست کما مر انفا اول معین شد ولیکن دشمنان اهلبیت طاهرین را
چه باک که امام المحدثین شان در کافی ثابت کرد فارغطی امیر المومنین عند املاکه المقربین و سید المرسلین و مهتر
پیغمبر خدا با وجود آن صحبت دار فدک را کشته و خالد ولید را بر زمین زده کما عرفت سابقا و لاحقا پس تقیه مخصوص
بجای خود افتاد تا مبادا در فوری امیر کبیر در جوش جوانی شیخین را بکشد و ندیری در عالم نماند چنانچه بالفعل
غرض حضرت رسانیدند که اگر فرمائی کار شان را کفایت کنم و در مقام مقتضای ان الذین قرفوا دینهم و
کانوا شیعا تقریری دیگر ست که هر چند فضه گفتن آن مصلحت ندانند لیکن از کتب شان استنباط توان
کرد و ن زیرا که از اصول ایشانست که حضرت هر چند جا در بروبیان میکرد ولیکن از شیخین همیشه حی میرسید کما
قصه الغدیر علی روایات البحار و الصافی و غیرها که ای برادر در هر جزئی در نهای کار نصب مرتضوی میتواند شد
و این لشکر که می بینی لشکر شیخین ست پس صورت تقیه از ایشان بهم میرسید زیرا که تحریم ماریه قبطیه و خلافت
شیخین برای تبشر ایشان بود خوفا گوئیم بر فرض محال سلمنا لیکن فارغطی را چه علاج که خبر من لمس شیعا
پاک بسوخت پس چگونه با وصف ایمه هر خواهی شیخین تجویز توان کرد که قلب شریف ایشان پیرا از اذیت
حال تحریم ماریه و امامت شیخین که هیچگونه مستلزم تقیه رسول الثقلین نیست که بحث در آن میرود تا تحریم عسل
چه رسد عرضکه از کلام این بیهوده کو عیانست که تقیه مبحوث عنها نبود و خوفست پس تقیه جمیع انبیاء و ملائکه
و ائمه از خالق اکبر لازم آمد سبحان الله آثار قیامت دیده شود که چنین پرده جانان وجود فرشان
شدند نمایان کتابها در دین تصنیف کردند آمدم بر حرف پیر حرف که شان نزول مذکور از امهات
نیایم بعض امهات مومنین ست پس بدانکه روافض از خدا و رسولش حیا نمیکنند که متعلق بتطهیر از
مطهرات رسول الثقلین بتمامه امتش فرض عین گردانیده حیث قال دار واجه امهاتهم و شارحین
شرایع هم اقرار بدان کردند تا به مفسرین چه رسد لیکن فائده که از کلام مجتهد بر آمد اینست که افشاء
سر اعظم مطاعن ست که باعث وجوب سر از امهات گشته و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی
و بین غفر خائب و بین زمین فرسخ حنائب ست ؛ بنامیم دیگر باید بین و به نرسیده بگفتا پس فضه
بین ان ایشان اصل مذهب خود را مستاصل میکرد و بنده بر فرقه مرضی و دین فرد مشی و صاحبی و به

نمی آرند بتفصیل این اجمال را بوجوه عشرة کاملة بیان میکنم **اولا آنکه** من در حکایت مذکور بر غلط خود متنبه گشتم زیرا که امامیه در بعضی این نفوس قدسیه از دائره ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون نرفته اند تا آنکه بعض مشائخ کلینی هم چنانچه در جلد اول مفصلا گذشت معلوم شد **ثانیا آنکه** اگر حکم او یعنی فتحای سزا از اصول مطاعن نیست بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش نکن لاجرم گفته می شود که منع که دلالت بر حرمت دارد فکیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید دارد و مشوه چنانچه از کتب اصولیه غیر یقین است موجود است متشان باید داد که کجاست که بر نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که لم تحرم چه مآل دارد و صدد بر هم ممنوع از کبایر است **ثالثا آنکه** معلوم نیست که رفضه از نهی الهی چه جواب تواند داد که ای آدم و حوا بعد از دیدن علو مرتبه آل عبا پس خبردار باید بود و بر ائمه هدی چشم حسد نباید کشود و بر انقدر اکتفا نکرده بلکه وعید ظالمین و غاصبین خیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر حاملین اسفار آدم و حوا را بعد از تمنا عذاب ظالمین و جابرین هم نمودند و با ائمه ابوالاباء دام الاحمات دست از حسد اولاد نه کشیدند تا آنکه از بهشت برین بر زمین بمقرر ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را ترک و لے فرود می آرند پس صغیره چه رسد فکیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیات المقربین و کسی از رفضه نتواند گفت که فرق ست بجهت عصمت و فقدان آن چه برین تقدیر باید که در مخالفت پیشوایان خود با ائمه هدی عذری ننهند و داد حجت برای شان بدهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبود ند بالاولی **رابعا آنکه** احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور از فکر افتاد حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود جناب فاطمه را تا من نیایم فرزندی را که متولد شود شیر مده و با وجود یا بودن شیر دادند کما فی البحار و جلاء العیون باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین بر ارشاد نبوی کار بستند و غیر از مقتضای بشریت یا نتوانند کرد و در اینجا محتمل ست که ان تنوبا الآیة از جهت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا که انچه موجب تنین ضرورین آورد نقض بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا و عمر ابوبکر و شیطان بهمین سبب بر ایشان رود اد قطعا چنانچه لفظ خذ لا الذلک بر آن دلیل ست و این تفصیل هم در تصانیف صدوق و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بسبب ائمه بود و بر حضرت حوا بسبب جناب فاطمه زهرا **خامسا آنکه** هیچ فرقه را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المومنین را از دین و ایمان خویش گمان برند و بسبب درین عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل ست بسبب آنکه قدوه و نزول مطرات را در زمان سرور کائنات از کافرات و منافقات میدانند و نبیا و تبرا برین مزخرفات میکنند کما لا یخفی و جال پامال بر سیر غرر ال ست و از اینجا بطیب و لادت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطانی حکم توان کرد چه بلیس هرگاه در نطف دشمنان فرزیت طاهره مرتضوی شریک میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد علی ما آورده الاردستانی پس بطریق اولی در نطف دشمنان ازواج مطرات سید المرسلین که امهات و اصول اند

شریک خواهد بود و چه جای آنکه طایفه امامیه بدشمنی اکثری از فلذات کبد بتول بهم و اغدار شوند و بسیاری را
اولاد حضرت رسول مقبول و دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد مرا دشمن دارد در بهره نداشته
اولاد است و چون در ازمنه سابقه نکاح با کافرات جایز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه از تفسیر طبرسی
و کاشانی هم وضوح می انجامد و نا صبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع القمی و غیره
ام المومنین بودن برای زوجه هر نبی بمعنی معلوم مسلم نباشد **سادسا** آنکه از تفاسیر شیعه هم پیدا است که
ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد بر زخارف دنیوی
پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی هم به ثبوت رسید و کاشانی بر علیهم تصریح نموده که بسبب زوجیت سید انام
در حق تهمت کنندگان صدیقه آنقدر تهدیدات وارد شده که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظ ان الذین
یرمون المحصنات بطور مجهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه زینهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از
تحریم است و لا یحل بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است و بسیجی البغض عنقریب لاجرم در محو گشتن
ان تعوبا در آن واقع است حرفی نماند پس عوعوسگان را باید دید که بعد از بهتم از مطاعن امهات یا دنی آیند
بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان آن را از هدایت
گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان **سابعا** آنکه کلام بطرسی در مجمع و کلام دیگران غیر آن نص است بر آنکه اگر
توبه کنند از ین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه پذیرفته قبول نمیرسید سفارش حضرت منظر نهائی چرا
که طلاق بده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لا یحل عنقریب می آید
و خود در جوع تشریف اول برین مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی حرمت است پس در قبول توبه هیچ ریبتی نخواهد بود
ثامنا آنکه زنجا مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه و حضرت معظمه را ایمان کامل حاصل بود و دشمنان
که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد
کما اعترفت به الکاشانی و الحمد لله که همه مطاعن اهانت و آنکه ایشان عداوتا و عنادا در صدد ابطال امامت
علوی و نصب خلافت ابای بودند از هم ریخت و سلسله ذمایم اهل ضغائن بحمد ثبوت کمال زهد و تقوی آشکار
نهم گسیخت ای برادر اگر لختی در قرآن مجید غور نمائی مانند اجلای بدیهیات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی بکار
که بدولت سرای حبیب و سید انبیای خویش طالبان زینت دنیا هم نخواهد باشند پس غیرت الهی چگونه تجویز فرماید
که کافرات و منافقات مجمع خباثت و دنیوی و بدرجه محبوبیت او رسند حالانکه بقلب شریعت بکوشند و مثل
دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات امهم امور بظهور انجامد چنانچه از بخاری و حیات
و تصانیف صدوق ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرماید
که حلال نیست ترا بعد ازین زنان نکاح کردن و نه آنکه از پای این ازدواج برداشتن و امیقول من ماخوذ از افاده
علم الهدی امامیه است که در بعض مقالات بتحقیق تلک الفراتیق العلی خواهد آمد و اگر مردانگی طلاق با فته بودند

معلوم شد کہ بر نقیہ زدہ ایم معلوم معاذاللہ ہم جنس شان باشد کہ امثال از خانہ ہدایت کاشانہ بیرون نکردند پس چگونہ عقل تجویز کند کہ پیغمبر خود را از خطا و غلطت محفوظ دارند و ازین کلمات ہیچ محفوظ ندارند در اینجا ہم بہ تمام عبارت کاشانی اختصار می ورزم و باستیعاب عبارات دیگران کہ طویل میشود نمی کردم و آن اینکہ مروی است کہ حضرت رسالت بعد از آنکہ طلاق حفصہ گفتہ بود در صدد آن شد کہ طلاق زنان دیگر بدہد چون اینجبر در مدینہ منتشر شد منافقان زبان دراز کردہ بشان حضرت بے ادبانہ میگفتند و خوض می میکردند و صحابہ از شنیدن آن غمناک شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول شدند و از گذشتہ نادم گشتند و جازم بانقیاد و امر و نواہی حضرت رسالت پناہی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول اللہ میشنوم کہ در صدد آنی کہ طلاق زنان بدہی و آنچہ مذکور شد از عزم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلشکستگی اصحاب معروض داشت رسول ہیچ جواب نداد و در ینباب متامل شدہ انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و گفت لا یحل لک النساء من بعد نازل ساخت انتہی و در ینجا داد انصاف از تو میخواہم کہ اکنون کجا ماند غبارہای مطاعن قوم بیدین و بارگاہ حضرت پیغمبر الا بحل لک ارشاد کردند پس چگونہ عقل ازین تجویز کند کہ طلاق ازواج مطہرات بدست مرتضوی بود کما فی اللہ کرۃ للجلسی علی نص علمائہم و مہدی غاری برامہات المومنین معاذ اللہ حاوی را جاری خواہد نمود چنانچہ مجملا در مجلد اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب و غیرہما است نعوذ باللہ من مخالفۃ الثقلین و عداوۃ سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین و اولادہ و امیدیم کہ ہر یکی از ائمہ ہدی ہر ممکنونات قلوب مکلفین پی برد و خدای جہان آفرین در کفر و نفاق و خبث نیت سر آمد ازواج مطہرات فریب خورد و ندانند ایشان را بدین و ایمان کاریست و نہ ازین امور ایشان را در نماز و روزہ پس و اعجبا دا استقا کہ رفضہ باوجود ائمہ ہدی بالوہیت ایزدی معترف شوند و از اینجاست کہ بایشان ایمنہ ہب پلید بر محو ضت و صرافت مذہب خویش بودند چنانچہ دانستی و ایشان فرقہ بسبب خلط و تخلیط ازین سوا ندہ و از انسو فرماندہ اند بالجملہ چگونہ بخیال عاقلے آید کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بخلافت مرتدین و غاصبین کہ خونہای امت بگردنہای ایشانست عموما حتی خون ہابیل پسر آدم ناشتہ خون شہید کربلا خصوصا بشارت دہند و بامہات المومنین کہ ایمان و تقوای شان در قرآن مجید منصوص و بجای خود مانند سد سکندری مرصوص ست و خود ایشان اہتمام در حراست خلافت شان فرماید چنانچہ حضرت یعقوب برای حضرت یوسف علم کما بینا باز چگونہ درست شود کہ باوجود اعتقاد اینہمہ کہ خلفای ثلثہ سمع و بصر و قلب الطہر اند و خلافت ایشان ظل ثبوت و نور عدل و داد و لنصفت و رشاد ایشان عالم را محیط گشتہ و مانند نیر اعظم بر اہر آن و تور آن و شام و یمن و غیرہ ناختہ و بر ہر کسی مواقف استعداد ایمانش چو شمع انجمن پرتو انداختہ خواہند کہ فاروق را ہمراہ اساسہ بدین نیت بفرستند کہ میدان خالی ماند و علی مرتضی را بر کرسی خلافت بنشینند تا آنکہ مردم بدانند کہ فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا اللہ من الخرافات اینہا ہم بسیار از مذیانات قوم دریدہ دہن وکبری ایں طائفہ خانہ کن بعد ملاحظہ اقاویل
امام اعظم وشیخ حلی وقود جہنم شد ومیانا وجہرا از منصفہ شنود ومیدانند اہل حق در بارہ قصہ اسارا تحقیق کردہ اند
کما ہو فی الواقع ومذکور فی قرۃ العین والتحفہ والسواقع عاشر آنکہ اگر مشتاق تقریر الزام ہاشمی بایں
یاد کن کہ آن جہل کس کہ بہ لعنت شان در نسخہ سلیم دیدہ میشود وبرای تطہیر شان از دست شیطان
ستم پریشان کاغذ وقلم میرود ومذیع اسرار بود مذیانہ کہ بعد از افشای راز وبد دل آنہا ہر یکی از خلفا مالت
بیعت گرفتند ونوبت باحراق واستقا رسید واگر گویند بریں افشا شیخین را حوصلہ خلافت دست داد بگو کہ
بکذب شما کلام پیشوایان شماست وقد عرفتموہ القالیفی تعقد شیخین مغاد اللہ اقوال کاہنین بود نہ احادیث
خاتم النبیین ومحال معلی بن خنیس ومیثم ودیگر مذلعین کہ باعث انتباہ نواصب گشتند وحقیقۃ ائمہ را کشتند وما ایام
در تراوفر موشی وجابر جعفی انچہ اندیشہ وبعمل آوردہ ایم بر ناظرین مجالس منا قصین تقریرات رنیہ مخفی نیست بلکہ
باواز بلند ندا میکند کہ خاموش وزیارہ مشقی خود پردہ تقیہ را از انہ برداشت وسخن تکیہ امام صادق این
الفاظ قرار یافت لعنۃ اللہ علی زیارہ فانہ شر من الیہود والنصاری واین دغا ودغل واذاعت وافشا
بالآخر نوبت بہ لعنت کبری رسانیدہ وشیعہ را لباس یہود واشقیا مزین گردانید کما مر سابقا وازینجاست
کہ امام منتظر بجز بسرف وحکایت شیعہ دل نمیدہد وبا انہمہ افواج ایران کہ در ہندوستان بطور معلوم کہ
شہرست قدم پیش نمی نہد سبحان اللہ اکابر امامیہ حقوق امہات المومنین بلکہ حضرت سید النبیین ودر
ظاہرین وسیر رستی مذلعین قاتلین ائمہ دین چنانچہ باید داد کہ مذ سہ ہر کسی کہ زبہی باشیر یزدان پنجہ کرد
زبان آہوی تاتار است در اصلش خطاست + اکنون حرفی چند در حال اذاعت وافشا باید شنید
کہ خون ائمہ کہ بگردنہای قدمای شیعہ در عصر این زمان ست خون عمد ست یا قرمجلسی در جلد اول بحار
از اصول خود می آرد کہ داود رقی ومفضل وفضل گفتند کہ بودیم نزد امام صادق وسخن از مہر باب زد
منزل آنجناب رسیدیم چون برخاستیم حضرت یزد در ایستاد ومتوجہ شد بر ما وفرمود کہ اذاعت وافشا بکنید
امر ما را کہ مذیع مدبر ست از دشمن وہم از محاسن نقل مینماید کہ اسحق بن عمار میگوید کہ امام صادق تلاوت
نمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود کہ ایشان قتل نہ
کردہ بودند انبیا را ولیکن اذاعت احادیث شان کردند وآن باعث قتل شد وازکتب دیگر نیز مثل
اینحدیث آوردہ باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نمودہ کہ قتل نکردند مذیع احادیث ما را از روی
خطا ولیکن کشت ما را عمدا این کلمہ چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو با قیست خواہی دید کہ
حال قدما ومتاخرین شیعہ بچہ عنوان می نویسیم انشا اللہ تعالی اگر گویند کہ حضعہ وعائشہ رضی اللہ عنہا را در
ہم دریغ نمیکردند وغلام شابستہ النفاق بگو کہ اینک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد کہ حضعہ قربت می نوشانید
وصدیقہ را در تنگ گران آمد با ہمہ احمات غیر از ام المومنین سودہ بوی سنا فیر را نسبت کردند فہوا بکم عن

المقبولات جوابنا عن المنقوضات ومن حیرانم کہ جناب سیدہ باوجود شنیدن حدیث کہ اگر عصیان علی
مواد غضب من خواہی شد وقتیکہ سر مبارک مرتضوی بکنار کیر مبارک دید کما ہو مذکور فی البحار چہ غیظ و غضب
کہ نفرمود و چہ استغاثہ و فریاد کہ نہ نمود یا مستبعد شرعی نمیدانست ما از جہت غیرت و لوازم بشریت بعید در آمد کہ
حتم شرعی امیر را کہ ہیچ نکردہ ام راست نشمردہ و بتکذیب معصوم پرداختہ برای تظلم سوی پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام
روانہ شد و این قصہ در علل شیخ المشائخ ہم مرویست **واگر گویند کہ لایحل منسوخ ست بآنا احللنا لک**
بآیت ترجی من تشاء بگو کہ سلمنا لیکن اینقدر اجماعی شد کہ حضرت ایشان را طلاق با وجود اختیار
چنانچہ شما گفتید ندادہ و حقتعالے بتعظیم و تجلیل ایشان بلفظ اہانت بکار نبرد **لا یعظکم اللہ ان تعودوا لمثلہ**
ابدا ان کنتم مؤمنین امر فرمود اگر جناب جمل را ذکر کنند بگو کہ خود از کتب شیعہ مثل کشی و غیر آن
اشرنا بوضوح انجا میدہ کہ فتنہ جویان گرد بلا انگیختند و این سباد ہوا خواہانش مصدر این فتنہ گردیدند
چنانچہ در قتل عثمان ذی النورین کما فی مجمع البحرین فباین النفاق و این الشقاق و انشا اللہ تعالے
عنقریب در رد مقالہ تاسعہ از کتب شیعہ منقول میشود کہ حضرت صدیقہ وقتیکہ خبر شہادت حضرت مرتضوی
رسید چہ قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدیکہ بیہوش گردید و رواۃ قصہ گمان بردند کہ وفات یافت
و نسائہ قریش آنجناب او دست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید کہ از مقبولات لسانی رفتہ در
کتابے دیدہ باشم سلمنا لیکن حضرت مفضلہ رض کہ ہیچ جنگی و جدالی نکردکی از زبانہای منافقین نجابت یافت
شعر بانی اللہ والرسول مقالہ من لسان الوری فکیف انا اچہ جای آنکہ از نہج البلاغہ تعظیم صدیقہ بعد
جنگ جمل ہم مطابق زمان سابق برمی آید قسقط المطاعن کلہا و الحمد للہ تعالی **قولہ** و اگر فرض
محال الخ **اقول** فرض محال لیعہ انکار اجلہ علماء از یقینیات انبیاء عموما و خصوصا چنانچہ از زبدہ اربعین
و کتب منطبوعہ جالیسی کہ بروایت مشہور پدر مجتہد الزمانی بود از عجائب تقدیر آنست چنانچہ تفصیلش آنفا
و النبذتی و انچہ در بارہ موتقۃ القلوب اشارہ اجمالی کردند راقم الحروف را در جواب شان زنہار مجالی نیست
زیرا کہ در ساعت حسابیہ این امر جلہ نور دیدہ ام از ہمین کتاب در انجا عبارتی نقل میکنم **قولہ** و مع
اغماض البصر عن ذالک چون طبیب عمریہ از مدد فطرت مجرد منفاق بود چنانچہ عینی و غیرہ در انا صلح حدیبیہ
از جملہ موتقۃ القلوب محسوب نمودہ اند پس لامحالہ اظہار اخلاص ایشان محمول بر اغراض فاسدہ مثل
ریا و سمعہ و معاداۃ ایام جاہلیت یا سارای بدر کہ از انجملہ عقیل و عباس بودہ اند خواہد بود **اقول**
جواب امثال این کلمات کہ منشای آن خبث باطنی ست بتفصیل ہر چہ تمام تر سابق گذشتہ علاوہ آنکہ
پیشوایان شیعہ کہ ہمیشہ در پردہ نفاق کہ موجب ضلالت امت ست بسر بردہ اند و بکمان کتاب خدا
و دین سید انبیاء پرداختہ و در گردہ شیعہ کما فی الکلینی اختلاف انداختند اولی بنفاق و اخری باین
جہت طینت و شقاق یافتند **و بالجملہ** اگر مراد از عینی شرح صحیح بخاری ست پس ہر چند در مقام آن

بار بار استقرا و تتبع رفت نیفتاد این قول که مجتهد از سلف خویش مثل ما معین نیاموخت غرض ما بیرون شد
اثری و عینی نیافتم و اگر مراد از عینی حاشیه هدایه است پس در این کتاب تفسیر عینی و اثری از این روایت نیست
و هیچکس از مفسرین فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی را در مولف القلوب داخل نکرده و کیف که محققین تصریح
کرده اند که مولفة القلوب بعد فتح مکه بسیر سیده بود و نه پس حضرت خلیفه ثانی که عقوبت اسلام او قبل از فتح مکه بسیاری از اهل
تحقیق قائل موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد علاوه لفظ مولفة القلوب فی تفسیر
چند معنی وارد و در تفسیر آن علمای فریقین اختلاف دارند اما اهل حق فقد قال فی المنار و المولفة من اسلم و نیتهم
ضعیفة او اشرف متوقع باعطائه اسلام غیره و فی البرهان و المولفة کفار یعلون ترغیبا فی الاسلام و قیل مسلمون
یستمکن اسلامهم و قیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتالفوهم و قال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین للصدقات
هم المولفة قلوبهم و هم قسمان قسم مسلمون و قسم کفار فاما المسلمون فقسمان قسم دخلوا فی الاسلام و نیتهم ضعیفة فیه
و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یتالفهم تالیفا کما اعطی عیینة بن بدر و الاقرع بن حابس العباس بن
مرداس و اسلموا و نیتهم قویة فی الاسلام و هم طائفة فی قومهم مثل عدی بن حاتم و الزبرقان بن بدر و کان یعطیهم
تالیفا لقومهم و ترغیبا لامثالهم فی الاسلام اما ان قال و اما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب حواشی ظاهر و هویدا بر بیگردد و عبارت هذه الرابع المولفة و هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد و الاسلام و مسلمون
امن ساداتهم لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغبت النظراء فی الاسلام و اما سادات مطاعون فی قرابة
قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد و اما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا امنوا الکفار من الدخول و اما مسلمون
اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها و قیل المولفة الکفار خاصة انتهی بلفظه و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین
چگونه مدعی ملازمت میانه معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند کرد و مقصود
از این بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلامش جا بجا خلاف قانون سنت سنن و عادات و
موضوعه قوم را استقرا کنی و تتبع دلالت مجلسی را در بحار یعنی از آن بدلالت مطابق خواهی دانست که
ابو ذر را رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب کرار محیط وحی الهی صدر می یافت از آن بنود سبب
نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتمده قوم رفضه رجوع کند و تجربه کند انشاء الله تعالی

حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره و مدینه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست
ما قلت حی الکتاب المذکور مختصرا باید دانست که خود مجتهد از زمانی بعد از هوا و حس نفسانی و اتباع
خطوات شیطانی لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که صریح ست در معنی که ذیل تقیه حضرت ذکر شد
در آن میرود و مدخلی در اینجا نیست و هر گاه در اوراق سابقه بتفصیل هر چه تمامتر معلوم کردی که مکارم
اخلاق چیزی دیگر ست در دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین و کافرین بر زبان آوردن
فرق است که عرش عظیم از آن می لرزد و حجت ما بر این طائفه دشمن عقلی و دین تمام شد فلله الحمد اولا و آخرا و ظاهرا و

قولہ واینچہ نوشتہ اند **اقول** باید دانست کہ مؤلف رسالہ قدیمہ چنانچہ در آدعوی تمام جواب حضرت حیدر رضی اللہ عنہ بمساعدہ حسامیہ علی عدو الملۃ الاسلامیہ موسومش نمودم و جواب ذوالفقار کہ صولت حیدر رضی اللہ عنہ علی المجوس القدریہ ناسش گذاشتم نکردہ ام بلکہ دیدن مناقب راشدین رضی اللہ عنہم برین کتب حوالہ نمودہ ام و معمول من بر ہیچ عقلا و حکما آنست کہ چون کتاب تمام میشود و از تسوید بتبییض می رود آنوقت نزد مخالف خود میفرستم و درین امر گویا مقصود اینہم بود کہ احباب فقیر در تبییض آن تائید کنند چون شیخ محمد قشیشید را تمام کردہ چنین گفتم کما عرفتہ مفصلا فی الدیباچہ لاجرم بشغل اول فتور تمام راہ یافت ورنہ اینہمہ کتابہا نزد مجتہد بسیار و این امر خود قطعی است کہ الاہم فالاہم یعنی آنچہ بذات من تعلق دارد و تقدیم آن مناسب تر ست دار الکلام الدلخصام ہمین وجہ برمی آید زیرا کہ جواب ضربت را برای رد و قدح طلبیدہ و از طلب صولت حیدر رضی اللہ عنہ کہ تمام و رزیدہ حالانکہ مخاطب الثانی نسبت بفانی برشہور ہم نسبت فرزندی دارد و ہم نسبت شاگردی و اگر ہنوز تردد دارند در تصنیف نزد و کتاب قصد مومن مشہور مطمح نظر سازند باید نزد من آمدن تا معتمدی را مرسادن و این کتابہا را مجموعہ و متفرقہ دیدن تا حالی شود کہ جواب اکثر اجزای ذوالفقار ہمین عنوان کہ در کلام مجتہد توسلی پیدا شد و نقص کتب قدمای رفضہ کہ کوس لمن الملک مینوا ختند و بدعوی خدای کرم می افراختند مقصود بالذات بود فارغ گشتہ ام و بسیاری از مقالات حضرت را زیر نقص و حرج گرفتہ ام مع ہذا اگر جواب ہر دو کتاب را کہ ہریکی ازان در چند مجلد مختوم خواہد شد ان شاء اللہ تعالی بطور مجتہد اختیار کردم کہ ہنوز رد کتاب مخالف تمام نشد و ایشان عجلت کردند ہرگز آین امتداد پیش نمی آید غلط گفتم مجتہد را در اکثر مقامات چنانچہ دیدی سخن از ریسمانست و کلام من بر آسمان و من فہمیدم کہ در یکدہ سال ہر سخن مجتہد را در حضرت حیدر رضی اللہ عنہ نقضا و حلا و المزاما و تحقیقا جواب مینویسم و غنت ربود بکار نمی برم لیکن اینطور کہ من در کتب خویش اختیار کردہ ام البتہ امتداد را میخواہد زیرا کہ مالہ و ما علیہ را فرد نمیگذارم و در ہر مقام تمام ممکن کلمات اولین و آخرین را کہ ماخذ اخذین و سرمایہ شارقین باشد جمع کردہ در میدان مصارعت و کارزار قدم می نہم در فخر تشریف مرتضوی انا الذی سمتنی امی حیدرہ کہ شاید این رجز در نہج البلاغہ ہم آمدہ بر زبان می راندم و نعوذ و ہل من مبارز میزنم و اگر جواب این کتب را بتقریر زبانی محول گردانی بر خود لازم می گیرم کہ ہر نقیہ را از ضربت ذوالفقار در یک ہفتہ آنچنان جوابی دہم کہ علمای طائفہ بعد از مراعات مناظرہ قدح نتوانند کرد و علاوہ بی سامانی نہ آنچنان است کہ توانم گفت گاہی نزد من کاتبی چند حسب خواہش و مضمین حفظ برای این کار مجتمع نشدند چہ جای آنکسی کہ استعداد درین فنون داشتہ باشد و در تحریر و تالیف دستگیر شود بلکہ اگر بخیہ از روی کار برافتد امروز آن علمار اگر خواہی یافت کہ شریک غمرین نجابہ شیعیان یعنی سبحان علیخان درین ابواب نباشند بسبب آنکہ او مرجع خلائق ست و مدخلی کلی در سلطنت دارد چنانچہ بالفعل بعضی از مسائل فقہیہ کہ تعلق بلوازم نکاح دارد و در اثر گذشتہ بود بعضی ازین زمرہ کہ عبارت از

الوصف دارند برخی ازین مسائل بیاورند و بیست تقریب پیش گیرند و هم کس میداند که
نرا مرا شوق این فن بالذات نیست و بحکی از ایشان باقی نماند که در مقابله سامان مجتهد رسم و در دوی
دکتابها که بکار آمد کجا بدون محنت شدید میسر است و در آغاز این فن از خود داشتم که مصنفات جمیع
بینم اهل سوابق صرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن مرد از چاشت
تا نیم شب آنقدر در کوچه و بازار باد صفا کثرت گل و لای و طول مسافت میگردیدم که لی طاقت گشتم
از وجه مذکور پاره پاره شد بیت فرق است میان آنکه یارش در برابا آنکه دو چشمش انتظار تش بود
بجای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار مثل حارثی و نابینی رشک برآن برند بیت
نیستیکه احاد را بلا تناهی اعداد بود هم ندارم و بالجمله محض بتوفیق الهی و تائید غیر متناهی و نفوس قدسیه
رسالت پناهی این کتابرا باد صف فقدان اسباب در عالم تنهای بدین عنوان و انهم زیر دیوار دولت
پادشاهی نوشتم حالیا بر ملا میگویم که اگر فرمایش اجباب را در امور دیگر دخلی بنا شد و این کار بطور
سامان قلیل چنانچه اشارتی کردم قرار گیرد هیچ کتابی از کتب امامیه درین فن پلی نرود و رواج نمیگیرد
نظم اگر دست یابم برایرانیان * نرم دین این سبا در میان * نه آتش گذارم نه آتش کده
آتش از دستم آتش زده * و از عجائب آنکه کاشف اللثام را باد جود یکه نزد مجتهد از دست احباب اکر آباد
انکار کرد تا بار دیگر نقلش بر داشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم و التماس کردم
در جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود و الغرض هر که درین کتابها شک آرد چنانچه مرسوم بزرگان است
آنچه در تبیض آمده از سن بستاند بخلاف عناد الاسلام مجتهد فانی که خود جا بجا در توصیف آن بصوابدید
هنوز باد جود مرور دهور بلکه احقا از دار الاجتهاد پا بیرون نگذاشته و افترای محض برای تعلی خویش بر
بعضی از مجلد اتش را از دو صاحب تحفه فرستاده و دلیل بر این فرستاده که هنوز کتاب مذکور بطور
کلینی اعور و صدوق اکبر در زاویه دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست هند است بصد دق نگاه
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره دریغ میرود چه جای استادالبریا بصوابدید بطریق الا
و از ینجاست که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معاصم نیز از قرزندش طلبیدند
و بلا واسطه کسی از کنتوری متدعی شدند بلکه بر دو را بر غیرت برانگیختند و لیکن این هر دو نیز رو بغیرت نیاوردند
تا آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت اقامت بربست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من المدتها در بن شهر هستم و با
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن با تمام دارم و الا الان بدین آرزو
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطلب شیخ حلی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده و لیکن دستاویز
وقت دریغ میکند و درین نزدیکی صاحب منبع السداد اجزای آن از جا بجا بتوسل بعضی از امرا کسب نسبت تلمذ
فرستاده و با انهمه فقیه را بحضرت عبد الله بن عمر و این احقر نسبت میکنند و پرده حیا از روی خویش بر میدارند

دستم نیشود که من غلط میکنم والا صاحب منهج مذکور هم دریغ میکرده لاشتراک العلة زیرا که اگر میبافت او مجتهدین
بس اقتدت و معفا یعبود البتا و بهم در احتا کوشیدی **امری دیگر** که تحریر پیش مناسب می بینم آنکه تعریضات و
تصریحات اینجا باظهار جایی در آئینه حق نما در باره فرزندش نهایت زیبا است زیرا که در ترجمه اش ملا میکند
که مولدش مشهد و یکصد و نود و دو از هجرت نبوی در روز هفدهم ماه صفر بلده با سعادت لکهنو است با وجود
کثرت امراض جسمانیه و عوارض جسدانیه که لاحق حال فرخنده مآل است اگر اوقات شریفه مصروف است بتصنیف
کتب و تدریس علوم و رد و قدح مخالفین که واب علمای سلف بوده چنانچه از نتایج افکار رساله سیف صارم است
که عبارت متین با دلائل و براهین در رد شبهات لاطائل و دلائل بیحاصل عبد النصیر با استاد عالم گیر بر
مبحث مسح رجلین از ابن بطین شیخ جمال الملة و الدین رئیس ارباب عرفان و یقین نوشته است تحریر فرموده
و رساله در رد مذهب اخباریین و نقض بر کلام میر مرتضی مرحوم که از تلامذه جناب سید است و اکثر تعلیقات
بر شرح سلم مولوی حمد الله و کتابی در رد اثنا عشریه عبد النصیر بر مبحث امامت نوشته انتهی بالفظه و هنوز جواب
باب امامت را از تحفه مخلصین مجتهد هم ندیده اند با وجودیکه زیاده از بست سال تقریبا بر آن گذاشته پس
عیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن آیه یا نسخ ابان و بسیاری از نسخ اصول اربعمایه در صندوق مقفل
گذاشته اند پس **چون** کلام رفته رفته بجواب تحفه منجر شد سخنی معقول دیگر بیاد آمد که از مدت چهل سال
بلکه زیاده تحفه اثنا عشریه پیوسته و عربا و عجما اشتهار یافته و خون رفضه در عروق خشک ساخته پس رفضه نواب نبگاله را
برانگیختند تا او پیشکاشها کشید و مستدعی جواب از علمای ایران گردید و نیک میدانست بنص مجتهد الزمانی
کما عرفته فی بدء المقالة که علمای ایران و هم علمای مشهد مقدس همقرین فریبی گشتند و حال کثرت سامان
مجتهدین لکهنو بهمه روشن است و کسی از علمای هند در جواب هم ندیده و عذر مجتهد در باقی ماندن ابواب تحفه بلاد
و نقض خود بچشم دیدی و مرزا محمد اخباری با وصف سامان بیشمار غیر از سه چهار باب دانهم بعنوان معلوم نتوانست
پس جواب تحفه بعد ازین کشش و کوششهای خاص و عام هنوز نا مطلوع و ناتمام است و برمن که از
سالی چند قصد تحریر دارم و سامانی بدست ندارم این تعریضات و تصریحات میکنند و درین قول اگر
غور کنی توانی دانست که از طلب جواب ضربت سخاوت تقریرات دوالفقاریه بعضی از وجوه آشکار است
اگرچه قبل ازین بدلیل عقلی مبرهن شد که مجتهد فانی وقت تحریر پیش خود ریاض فن را هم ندیده بود و بدین پس
تالیف نمذکور در نقص الجلی و مشتر کرنگی با نواع عجیب سرزده و انچه مجتهد الزمانی بعضی از احادیث شیعه را در
از کتب خویش آورده از زبان ما دعان فرمایند زیرا که زیر محل بادشاهی میانیم و این کتابها تصنیف میکنیم
و در هر محفل و مجلس و مناظره و الزام شدید بعلمای رفضه میدهیم چنانچه همه کس میداند انا لله و انا الیه راجعون
حال جناب سید المرسلین را باظهار رابطه و وجاهت چنین باشد که بلا ضرورت و اعیه روسای مناقشه و مزید
و اعاذنا الله بحامدی بستانند که زیادت بر آن نباشد اگر بنا بر نزهت و تخویف و افتخار خویش مجتهدین رفضه

دروغ راست دانا نیند دعوی جواب باب امامت تحفه را مدعی شوند کیست که در مقال ایشان تواند
نیز اگر عین اتباع قدمای خود ست مثل بان مذرا ره و شیطان واسدی و مرادی مشعر الجمال مشکاة
و هشامین و اقران شان که کتاب جابر اسامی معدنه اهلبیت بر لبستند و انواع افترا بقول اورده
که مقصود از در آمدن و بر آمدن از ابواب منازل الله همین ادویا نجاز مختار کشی فاضح گشته و بحمد الله
مطالعه کلینی و شرح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کشی و تلخیص بر آن گواه ست و این نوع دروغ از
و ضروریات این مذهب ست حتی که بر قول صاحب فوائد خواهر زاده مجلسی خیانت که علمای شیعه
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کرده اند و چرا نباشد که تشکشت قلوب شیعیان
منوط و دل بستگی رافضیان بدان مربوط ست ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیان است که حضرت امیر
سئالت قلوب شیعه چه مبالغه با کرد در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و توسعت و اجابا
و جابلسادشان و شوکت افواج قاهره و زیب و زینت ساکنین ابنا از آنجمله ست پس مقلدین
کتاب مذکور از قسم عقاد وجود فرضی تقدیری دارد الی آخر ما قال و عجب نسبت که ساعقه
را کر نور تابید در ضمن آن برای مومنین تا ابد دبر منافقین مثل صاعقه عاد و ثمود باشد چنانچه اشاره کرد
به فواه خود سمر کنند و این خیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی را که ایزد فروزد هر آنکس تف
هرگاه جواب سه جزر سالة قدیمه در دو سال و انهم بدین اجمال و اهمال بر وی کار آمد چه قدرت دارند که جواب
نفیسه که هر دعوی را در آن بادله بسیار و براهین بیشمار مقارن گردانیدیم توانند نوشت بلکه اراده سر کردن صاحب
حکایت ابیاد سید بد که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقلیت ریش او از کردن شخصی این موضع
در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و ما بقی را بشعله چراغ نه دنا ناچار تسویه و تلفیق
باقی مانده بیکبارگاه شعله ریش آنچنان در گرفت که دست جدا شده و ریش با تمام بسوخت بلکه در وقتیکه مجلس
هم سیاه شد قول الا این کلام مذموش ست بچند وجه اول انکه آه اقول قبل این بتغلان معاویه و بیعت اهل مدینه
بیعت عبد الله بن عمر خصوصا و منع این مطیع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات هر فرقه اولین
و آخرین سیاقا بانگونه طایفه را زیر و زبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود و محسوب شد اگر
اجتهاد و تکلم مخاطب وافی شود باید شمر با استعانت بمحض از فضلای اهل حق و یکان یکان فهمیدن و تهوس
رفعات غیر مزوره مطالب آن را بخاطر گذرانیدن و گرانی هر یک را بایزان عقل سنجیدن که بهمت جمیع بین
و الزام مناضی و مغربی مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد ازین مرجا
حیرت ست که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید ست بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد و مفصلا
که عبد الصمد بن عمر بیعت یزید نکرده و در صدد بیعت او دچنانکه دانی مفید مدعا بود و نه استدلال فاسد بر تقدیر نیز
هیچ فایده بحالش رسانیده و نه قبر و اسیبلاد وقت شهید کربلا تحقیق رسیده و فسق و جهل یزید تبع علیه

پس او با وجود فقدان شروط چگونه خلیفه برحق تواند بود و از مجرد سفرت نبوت خلافت کجا فایض شود
بهر چه جاے تمریب بر خلفای سیدانبیا **قول دوم** آنکه الخ **اقول** درینمقام مجتهد الزمانی با وجود دعوے
اجتهاد و یدانی بتقلید چندی از جاهلین بیاض بی سواد گمان برند که حدیث بر کیون البحر در شان برزید
فقهای او دست اوحالانکه یزید درین زمان اگرچه موجود بود لیکن کلام درنیست که نوبت بقلمش رسیده یا نه
و انیحکم از جناب مجتهد حروف که در هر جا خیال خامی می پرد و بجواب رساله قدیمه در تشنیه پیش ما نخورد و عجبی نیست
زیرا که شیخ علی عوج بن عوق علی المشهور بالصواقع دیم قاضی رطل بوق در پلی انجمنے شده اند که یزید در
زمان حضرت بشیر و نذیر کارگزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
بوالفضولیها نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حالیکه کان فی المهد صبیا عبارت از
آنست وکیل صدیق و مرتضی اعتقاد کرده اند اے غیر ذالک من المضحکات و قد غرقت فی المقامات و حال
مغلطه مجتهد که در بنجا بنظر آمد از کتب دینیه بوضوح می انجامد در کتاب ازالة الخفا مذکور ست انچه حاصلش
بدین عبارت میرسد که ازان بلاد که در خلافت ذی النورین مفتوح شد قرس ست که حالا آنش معاویه
بن ابی سفیان بحر خلیفه امیر المومنین عثمان رسانیده یعنی هر سواحل بحر روم بلاد و قری اتصال دار داگر
اجازت دهی بمسافر دریا در انجا رویم و بر سر ساکنین انجا لشکر کشیم و سابق بذروه عرض حضرت فاروقی رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون که شوکت قیاصره بزوال آمده و دولت ایشان رو بزوال
گذشته مناسب آن می بینیم که بلاد سواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین این رای را پسندیده و
صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و قرعه بزنی بلکه ایشان را مجبر گردانی هر که بر غبت با تو همراه شود او را
درین جهاد سیری باری معاویه به همین طور لشکری سنگین بیاراست و روانه شد حضرت ابو ذر غفاری و
عباده بن صامت نیز همراه بودند و در وجه عباده مذکور زیر همراه شده هر بود همچنین بسیاری از صحابه همراه گشتند
آغاز واقعه انیست که روزقی چند پر از تحف و هدایا از طرف حاکم جزیره قرس بطرف روم میرفت همه بدست
اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری سرکه ها آراستند و جنگها نمودند و بعنایت ایزدی کار از
پیش بردند و سپاهای کثیره بدست آوردند و بالاخر مبلغی خطیر که هر سال بیت المال فرستند مصالحه
واقع شد و اجازت این سفر یکی از مرضیات الهی بود که برای ذی النورین فرخیره نهادند اخرج البخاری
رحمة الله عن انس بن مالک قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نام یوما ثم استیقظ
وهو یضحک قلت یا رسول الله ما یضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة
فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت منهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذالک
مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت من الاولین فتزوج بها عباده بن
صامت فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لرکبها فوقعت عنقها فاندقت فاخرج البخاری انضمان

عمیر بن الاسود العنسی عن ام حرام رضی اللہ عنہا آنہا سمعت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی اللہ عنہا قلت یا رسول اللہ انا فیہم قال انت فیہم انتہی ترجمہ عبادہ مذکور گفت کہ روزی سرور انس و جان در خانہ من خوابید و بیدار شد خندہ کنان پرسیدم از چہ خندیدی گفت آمد مرا گروہی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکہ بادشاہان بر تختہا عرض کردم کہ دعا کن از برای من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعہ چند بار روی داد و ہر بار مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین ہستی پس نکاح کرد عبادہ باین زن و ہمراہ او بجزیرہ قبرص رفت و مراجعت از سواری بر زمین افتاد و جان بحق تسلیم نمود و شہید شد انتہی ترجمہ روایت نمود مطابق حدیث اول از آنچہ محمد نقل بر داشت **باجمال از کرامات** محمد عجبی نیست کہ یزید را چون در حقیقت خلافت مزیتی ندادہ اند قبل از قسطنطنیہ مجاہد فی سبیل اللہ گردانند ولیکن تعجب آنست کہ حضرت پیر نابالغ دعوی مطالعہ تاریخ الخلفا مینمایند و بچشم بصیرت نمی بینند کہ علامہ سیوطی در خلافت معاویہ فرمودہ کہ در سنہ بست و ہفت جہاد کرد معاویہ و لشکر کشید بر قبرس از راہ دریا و عبادہ بن صامت و زوجہ ام حرام بنت ملحان در لشکر بودند ام حرام عند المراجعت از سواری افتاد و شہید شد و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبر داد بود و را باین لشکر و عا نموده بود پس ام حرام را در قبرس مدفن نمودند و از اینجا ہم شعر فہمی عالم بالا معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی ہم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت کہ چون جناب پیر نابالغ صراحت را نفہمیدند اشارہ را در کلام شارح چگونہ بفہمند لیکن ضرور ہست کہ جواب رسالہ مذکور بعد الختم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسند تا ع این کار از تو آید و مرداں چنین کنند **ما بعد** **باید دانست** کہ بندہ را در اتمام ضرورتی نیست کہ بہت جدید مصروف شوم فقط ملاحظہ آنچہ در اصل رسالہ بصارۃ العین نوشتہ بودم در اینجا کافی ہست و این تائید الٰہی ہست کہ در رسالہ مختصری آن امور بیان قلم گذاشتہ کہ جواب اکثر شبہات مجتہد ازان برمی آید وجہ کفایت اینست کہ حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخصوص است یزید پلید از رومانی در رسالہ مذکورہ چنانچہ داد آوردہ ام کہ اول دلیل بر اخراج یزید عنقید بشارت ہست فکیف کہ سند ازان ہم بنا شد نہ بینی کہ مفاد نص اینست کہ یزید مردود و مبدل دین ہست و برظاہر ہست کہ ہر مبدل دین و قود جہنم ہست چنانچہ در احادیث حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مصرح ہست پس یزید چگونہ لائق این بشارت باشد و الا تناقض لازم آید **اما بر مذہب بر فضہ** پس بدانکہ مجتہد جالیسی در خاتمہ ذوالفقار بنابر کاسہ لیسی اردستانی قصہ محدثی آوردہ کہ دلالت بر آن دارد کہ تولد اہل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجئ انشاء اللہ تعالیٰ لاجرم اگر بر فرض روایت نماز غیلہ کہ عنقریب فوق القی می آید مخفی و مستور ساز ند بالشہادت و نفی بر دارند بر ین مذہب نیز انقسام بشارتہا برای یزید نیز خود را تبر و را نشدین دانند کار نخواہد آمد پس مجتہد کہ اینقدر تطویل در مقام کرد و حوالہ آثار الٰہی عیار اعتراض بر فساد

لاف و گزاف او همه بهتان مفتور را شد و بیهوده گوئی و عیب جوئی او کان لم یکن شیئا مذکورا و چون در اصول
مقرر گشته که خاص مقدم است بر عام بر یزید بشارت مغفرت منطبق بعقاد و حاجت بتاویلی رو نداده
بخلاف رفضه که ایشان در امثال این مقالات مورد سیر نشر گردیده اند و بمخالفت نصوص بتویه و اعدار
گشتند **تفصیل این اجمال آنکه** از کتب طائفه بعد از تفحص بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
جلد اول گذشت خواهی یافت که بنصوص صریحه بتویه علی صاحبها آلاف السلام و التحیه مامون قاتل امام رضا علیه السلام
و با انهمه احادیث اصول که امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتمده شیعه بطبطراق تمام و تفصیل مالا کلام
روایت کردند جمعی از اکابر روافض او را ملعون نمیدانند و فقط باستبعادات خیالیه او را سرپوشی میکنند
و در اینمقام سانحه پرداخته شیخ نجدی را از مثل قصه کاهنین و سحرین دوباره افضل المصدقین کما عرفت بر باد
میدهد و صدها احادیث ائمه در تنقیص او وارد است کما اشرنا الیکن ائمه رفضه خود را بر مامون بنا بر اندیشهای
خویش فدا میسازند و نقد دین و ایمان را در روستی آدمی بازند در تحقیق و تقریر او مانند طاؤس در رجت
می نازند چنانچه تفصیل این امر در خاتمه کتاب می آید ان شاء الله تعالی **معذلک** در کتب اصولیه طرفین
مصرح است و مجتهد خود در خیریت حیدر به بار بار میگوید که تعارض فرع تکافوست و چون عام احتمال تخصیص
دارد کما صرح به العلماء منهم الفاضل المعاصر فی مبحث التعادل و در خاص احتمالی نیست پس هرگاه تکافو منتفی
معارضه چگونه صورت بندد پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را فقط رومانی در مسند خویش
نادر دانسته که بسیاری از محدثین از ابو نعیم و دیگر اجله اصحاب مثل ابو عبید بروایت نموده اند و در معنی آن
احادیث بیشمار را ایراد کرده منهم ابو یعلی فی مسنده و السیوطی فی اللئالی المصرحا باعتماده کما لا یخفی علی
من نظر الی تصنیفاته **آمدم بر تعقب مجتهد** پس آن قیاس اول من قائش است چه نزید بالاتفاق
مصدر امور شده که گفتگو در کفر او نیست نه قتل و لهذا علما بر تقدیر تسلیم نزید را خارج از بشارت گردانیده اند
و رمطاعن خلفا آورده اند ناظرین کلام میدانند که نگزیر بر پیش خود در ماند فکیف که بشارت عشره مبشره
و در باب مطهره بخصوص اسامی مقدسه در رد یافته که هیچ احتمالی را از احتمالات خوارج و روافض گنجایشی
نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هر یکی از ذوی عقل مورد تخصیص است **طرفه آنکه** رفضه در حق صحابه
مورد لکل فاعد ما عدد الله الحسنی تخصیصات میکنند و در اینجا تخصیص یکه نص نبوی و اجماع امت ثابت باشد
قبول ندارند قاتلهم الله انی یؤفکون علاوه اهلسنت را نظر بپایه عقلا قرار داده اند یعنی للاکثر حکم الکل
اخراج یزید بیسند و رفضه چون غیر از مقلد کسی را از اتقیاد بیرون نکرده اند کما یدل علیه الروایات انهم لم
تعفت بلکه اگر دعوی صد کس مثل شتر شری در مجالس المومنین بزبان آرند باز بهم برایشان وارد است کل
الشاذ فی حکم المعدوم چه صحابه بصد دلیست هزار بلکه بروایت مثل مجلسی در تذکره بچند صد هزار برابر پس فاضح
الفرق بین الفریقین جه جای آنکه تحریم لهب در فن حدیث و کلام ممنوع است فلا یسعنا و نحن کما یغنی من جوع

دینا بت نجاح شتی و صوره فارسی از طرف آن عمری قرین منصب سبت نه نسبتی اما آنکه یعلیب گوی تسابق
از رستم و اسفندیار می ربود فلان و بسیر پنجه کاوز رکه میدان شیران در افتاده شور ناکرفتی کرینه جنگ آن
بکمندی رجای اندره پوشن اچون تهمتن زدی اگذر کردی از مرد و برزین زدی در زین میدان معرکه الا بالا
هیچ فایده برای مجتهدی آفرید سه سعادت نیمشایش دادرست نه در جنگ و بازوی زور آور سبت
بمعنی مهنام او هستند لیکن تعبیر علما مجهول اند و برای نسبت و قضیه تجزیه موضوع نه مجهول مرخ و یاری مجتهد
میشد باید دید که زیر حدیث خندق که بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلافا سبت در همین مقاله گفته که از زمین ظاهر
میشود که آنانکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه حق خواهند بود چه از احادیث سنیان ثابت
ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر جالیا چکونه درست شد و از اثبات مدائح یزید لعین تکفیر یا تفسیق
جول مدینه قیصر در زمان او هم صورت نزلست چه جای آنکه فجور خلفا بر تصریحات اکابر فضه هم درست نشود
زیرا که خود پیر هادی کتاب تنبیه گفته که عرب بسا ترشریعت تمسک بود بخلاف یزید که اتفاق ست بر فجور او
ما جرم برای مجتهد که در محبت یزید مغفور و خوش و خرم ست و اشهی لی و لوالدی و یحب ان یعطی الجل بکفرهم فقلیلا
ما یؤمنون باید خواند و او را همراه یزید بحکم المرء مع من احب بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام
که یزید در آخر زمان کودک بود فلان السلام الشمول و این بدان ماند که برخی از قدمای اهلسنت جواب دادند
که آیت کریمه ما کان محمد ابا احد من رجالکم موجب آن گشته که حسنین رضی الله عنهما فرزند آنجناب نباشند و این
بشارت سبب آن نگردیده که یزید در زمره غازیان مندرج شود و الحمد لله علی ثبوت الفضیلة لیزید و الحسنین و
لعنة الله علی اعدائهم و اهل بیت رسول الثقلین اکنون بعضی از مطالب دیگر شنو که از احادیث غیر متناهیه کما مر ستالیه الاشاره بوده
المقاله ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت ست بلکه بلا حساب پس باید که اطلاب
مسلمان و غازیان محذره بسبب حصول تشیع مبشر باین بشارت باشند چه جای آنکه هزاران احادیث قدسی هم مشعر آن
بود و که حرفی ازان بر تصریح فاضل بخشی در مجمع البحرین چنین باشد که رحم کنیم بر محب علی اگرچه سر اسر عصیان من کند
و رحم نکنیم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریه بحال آن ندارند که بتاویل و تسویل آن
بر دارند و ایشان را از دائره تشیع بیرون سازند فانه مفتوح علی کل واحد و لا تسلم که مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمه اثنا عشر ست زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل هر تنوی حاصل میشود و برای مجیبین آنجناب
مساوی الاذهان ست و چون محب علی از تضاد آنی جدا ست و منعکس بالعکس کما عرفت فالملک بالتشیع
و التضاد بین بالنسبة الی ائمة الدین معهذا احادیث اصول کلیتی نص ست در آنکه پیشوایان فرقه
را از ائمه امام میدانستند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکردند بلکه اخص اهل بیت را هم نمیشناختند و نام برده اند
که ائمه اثنا عشر فلان و فلانند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این مبحث در اثبات
امامت ائمه اثنا عشر ساخته و پرداخته متاخرین ست در رساله المقروه بالاعتقادیه در صوره جیدریه

علی الموس المقدریہ بسرو دست و مجملا در آنچہ قالہم در دفع طعن و قرطاس گذشت و از تحقیقات واضح شد کہ اشنا عشریہ جوابے ندارند بخلاف اہل حق کہ بعد از نصوص بنویہ در مسالب یزید بخصوص اسمہ محتاج تاویل باخراج او نیستند **قولہ** و از آنجملہ است الخ **اقول** بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از انکہ اگر مراد از صلاح معنی تقوی ست پس خلاف اجماع امت ست چہ یزید بالاتفاق متقی نبود آری در کفر او اختلاف ست چنانچہ بارہا معلوم شدہ و اگر مراد لیاقت خلافت ست پس عجبکہ عبد اللہ بن عمرؓ باظہار مرجحین طرفین در بیعت او تن بر نمانداد ند و برای دفع انخلافت بسبب عدم لیاقت چہ مقولات کہ نگفتند و چہ صلابت معاویہ کہ رد نکردند و دیگران نیز از اہل حل و عقد از صحابہ کرام و اہلبیت عظام بہمین امر نپرداختند بلکہ دست از جان برداشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد دلالتو احتجاج نماند فکیف کہ مرفوع ہم نباشد یاد آمد **امری دیگر** کہ صاحب منہج السداد در تحقیق اِنَّ اللّٰہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ گفتہ و ذیل بنجات آوردہ کہ احتمال دارد کہ لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچہ در آیت تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ رَبِّہَا امشی اکنون دست بریں عبارت برای حقیت خلافت یزید معاویہ حدیث زدن عین عناد با اہلبیت امجاد ست و از تحصیل خرط القتاد فکیف کہ توجیہ تغلب و زور بجا چنانچہ باید صورت می بندد کما لا یخفی علی المحصلین **و العجب** کہ امامیہ در بسیارے از عمومات بحر دہوا و ہوس تخصیصات را کار فرمایند و در بنجا نص نبوی را کہ مضمونش در بسیارے از احادیث موجود و در پایہ اعتبار بنا رند و حالانکہ در کتب اصولیہ فریقین مدلل ست کہ تخصیص بعد از اقامت دلیل عین تحقیق است بلی بدون دلیل درست نیست چنانچہ جمیع اصولیین بتصریح فرمودہ اند و از تفسیر کبیر و محصول و مسلم و شروح آن و کتب فقہ استدلالیہ شیخ حلی امامیہ مثل منتہی المطلب نیز ہویدا ست **قولہ** بر تقدیر فتح باب چنین بیانات و ملازمات الخ **اقول** این شرطیہ اگر اتفاقیہ ست پس اعتبار را نشاید لعدم اللزوم کما تقرر فی الیزان و اگر لزومیہ باشد پس ممنوعیت ملازمت اثبات ملازمت اما آنچہ از صاحب سالہ مناقب السادات آوردہ پس مخالف اقوال محققین فریقین ست و مضاد اصولی ست کہ ایشان تلقی بقبولش کردہ اند و آن اینکہ مذمت یزید بخصوص اسمہ در کتب فریقین بجای خود ثابت ست و از کتب محققین در اصل سالہ بصارۃ العین مذکور ست پس مدح عام مذمت خاص را چگونہ معارض تواند شد کہ تعارض با تفاق ما و شما فرع تکافو است و تخصیص عام مبنوا نکار تعمیم خاص فکیف کہ حضرت نام یزید فرماید و خروج او بنص شارع بوقوع آید و ہیچ قیدی از طرف خود افزودہ نشود پس اول من یبدل سنتی رجل ایقال کہ یزید بلا معارض ماند پس ظاہر شد خطای کسیکہ این ہر دو را معارض دانستہ بود حقیقۃ اما بیان صاحب مناقب السادات را کہ مجتہد آورد پس لائق ساعت نیست نزیرا کہ قید امان در کتاب و سنت بالیقین در بین کلمات و قضایای عامہ البتہ ما خوذ ست و نزد لازم آید بعد ملاحظہ سورہ و آیات و غیر آن کہ اعمال حسنہ کافران مفید باشد برای شان و ہو مردود قطعا کما فی کتب الفریقین و از اینجا فرق میان آن ایا بکر فی الجنۃ و آن السادات عموما فی الجنۃ واضح شد و ضوحا تاما الا ہر تفہ و در بنمقام کتب اصول از معاہم و مواہین

و شروح آن باید کشاد و هر چه صادر مجتهدان بر آید یعنی غنایت و جعل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد
قوله و از آنجاست آنچه در تاریخ اخوان الصفا خ **اقول** فکر اخوان الصفا در مقامات مناسب
نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور بچشم بصیرت مطالعه او نرسیده باشد زیرا که بعد از تتبع
بالیقین حکم توانگر که اهل کمیدت خواسته اند در هنر فی عوام و هیچ کسی در دین اسلام یاد دارم که جایی که تاریخ
متعلق بانتظام امور ریاست ست نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین متظلمین زیاده از حد امکان
حضرت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم برای ترقی دین اسلام کوشیده اند قضوی و پایه علیه
رسانیده اند و لیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت باجنس مملوکات نباید کرد
بساره الهیت خاتم الانبیا نجا آورده اند پس مناسب بلکه واجب بود که ذکر این کتاب نیز مسطور کرده شود
منافقین از مضامینش واضح ست و کشف تلبیسات شیعه انسان نظور میرسد تا نگرگ باران دیده و نیشه
و فراز میدان اندکی نورزیده بود و نداز اشال این امور مجتنب اند تا دقایق مکاید علمای طائفه پوشیده نماند
امکان از اکسی نداند کلام شیخ گویا بخطاب بمحمد ثانی متوجه ست **ه** باید دکان خانه در کردی پنبه گ
خام آدمی نشوی پر در اندر جهان تفرج کن پیش از ان بر در کز جهان بردی و متوهم نشود که مراد مؤلف
شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار ست زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل
گذشته اند که پای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند و لیکن بحبت سیر کتب و جوب قدسیه و مطالعه احوال
اهل دانش و بینش علما و عملا گویا حال بر عالم محیط بود و **قوله** و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده **اقول**
بدانکه حضرت واهب العطایا خالق الاریا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چیز را چنانچه از اوصاف مجرد
مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قران و اختلاط
تواند فهمید از اوصاف مذکور در آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه اینی میکند که
سید بزید را مثلا از جمیع ما عدای او و تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ما عدا الوجه
و از اینجاست که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف خلط و تعریه بینی که در کتب کلامیه چنانچه
نوشته را بیان کرده اند مثلا در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا چه مقدار قیود و ضوابط
و در غیران چه قدر توسعه و تعمیم فرمودند تا نوبت بجای کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای
را ذکر نمودند و بر گاه مرتبه عموم را لحاظ نموده بر بندد و اشالش را در آن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان
مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی امیر اصل خلافت را بالاجمال و بتفصیل طی کرده اند تا بر کی
بالاشتراک و مابه الامتیاز را بخوبی تر بین وجوه بداند که خلفا بسیار اند مگر کسانیکه بکمال رشد و عدالت
بر مسند هدایت فائز شده اند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام امت و
جهاد بر دنده خلافت شان ظل بنوت بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب و روز در سیرت

ایشان ستود و مومنین را باخبارشان بمنسر فرمود خلفای اربعه عناصر دین آمد تا آنکه مرتبه اتصال و لحاق
با ایشان دارد فلان و فلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقایق از جانبدار نشوند و اگر خواص
نواصب در روافض مطاعن ایشان از احاطه غفلت و جهل ذکر کنند ضرر در سنت اهل دین را حقوق آن
بزرگان یاد کردن و نطاق همت بر دفع هملات و فخر فات فرق باطله بر بستن و اگر دیگران از کنسلک
ملوک و سلاطین بودند زیرا دم و طعن فراگیرند ضرر نیست برای آن کوشیدند که عادت ملوک و سلاطین
بر آن جاریست که در هر امر مراعات امور شرعیه بجا نمی آرند و بحمد الله که علمای مذکورین جائیکه ایشان را
در جنبش خلافت باعتبار فرشت داخل ساختند تصریح بمعنی عموم نمودند چنانچه در صواعق و صوارع وغیره
دیده باشی آنمردم که پی بدان نبردند دانستند که مثل یزید و عبد الملک را در خلفا ذکر کردن مبنی بر آنست
که خلافت نزد اهل سنت مقارن بفسق و فجورست و مجتهد المغفلین قصیات سبق از ایشان در رد بود
و معتقد بد بمعنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقی دارد و بهرست این پیران نابالغ
از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهم رسانیدند برای مطالعه کتب کلامیه تا بحقیقت میرسیدند کاش کتب خویش
را فقط میدیدند تا معلوم شدی شیعه نیز بر آثار اقدام اهل حق در امر مذکور فته اند مجلدی نانی را اگر از علماء الاعلام
مرکشای بسیاری از امور رابهان دیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کمالیه حضرات ائمه را دیدند
در زمانی توسعه تمام بکار برند از دیدن این مواضع زبان درازی مجتهد که هر جا بانگ بی هنگام بر میدارد از
شمردن ظالمین در خلافت استفاده نمیتواند نیست و نابود میشود در ایامی که مرا از مذکور کتاب بصد محنت
مشقت بهم رسیده بود برای تذکیر خویش آنمقامات را نشانمند نمودم و جواب بر آن نوشتم با ماده الزامی در بعضی
نیز دست متکلمین بامانده لیکن چون غالب عبارات را بدالوصف بود و کلمات او را تبدیل کتابت نیاوردم
هر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن آنمضامین هیچ اعتراضات مجتهدین منهدم میشود و بالجمله
ائمه خصوصا دلدار جانی چنان حقایق و امامت را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و شرط مشکل
میشود چنانچه نمونه اش عنقریب از روایات معتمده اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیر از
فرشیت چیزی ملحوظ نمی شود و اعتراض فرزند دلبندش همه بروی منقلب ست و معنی حدیث علی مع الحق
نصب العین میگردد که قریش اند امت اند ابرار با ابرار گاه و فجار با فجار با و حدیث الائمه من قریش را اگر
بجولی چنان خواهی دانست در تعقیب چیکسی بعد از شنیدنش رمی و دودی نداشته و هر گاه بر اصطلاح علامه
سیوطی در تاریخ الخلفا و اتقاشتوی هیچ غباری در آن راهی نیافته کما مر مفصلا و چه بیشتری از احادیث
ائمه اثنا عشر را بعد الت وصف کردند و بالاخر علمای شیعه مثل الهی معنی عصمت را بعد الت کردانیدند
کما عرفت سابقا و لاحقا و اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت شیر یزدان کفر را دم و فات
در مناقب عظمی گردانیدند اکنون علاجی برای مرض مزمن ایشان بحال نمیگذارد و فوق الله غرضه

ذوالاعتقام فرمایم انشاء الله تعالی دیگر بیان این نامبیان بعد از آنکه ایمقام را بطالبین مکشوف ساختم و از اقتفا
سعادت جاهلیت اعتصام اعتصام انتظامی نماند ولیکن بر ای کسانیکه مصداق فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ نشده از این جنس است پس میگویم
امامیه متحقق نطفا بلبیت نوشته اند انچه دال بر آنست که اطلاق آن بر آل عبا حقیقت است و بر سائر افراد
تغلیب پس در روایت اعتصام اطلاق خلافت بر نگران از بابت دال باشد و بر این متعلبان از راه تغلیب فکیف که
توجیه بعد از ان باشد در بخصوص که مرفوع باشد و مع هذا بر فرض احد بخلاف احادیث رفضه که بر خصوص من فوق
دلالت غراب آنکه علامه جلال الدین سیوطی باشد با کسی دیگر قائل بدان نشده که هر چه این عساکر آورده و مع هذا
وقت احتجاج بسته فکیف که ظاهر شان باعتبار مدح یزید که از لفظ اینه مستفاد محمد مضاد جامع نیز بات که از
سعت در آن باشد بدان بر سوء خاتمه یزید بخصوص اسم اول دلیل است بدلیلی که بالا گذشت چه جای انکه بر
مشعر مرجح نیز باشد نص نباشد بخصوص مدعیت ادعا لا یخفی **قول** نویسنده در کتاب مذکور مسطور است
قول قصه اندا فاق منجنیق بر بیت العتیق و دیگر بی اندا سها نسبت با خانه تجلی آشاره در کتب لغات بفتح
که در آخر میات یزید پلید بر دوا دل بر مذهب او ست پیدا باشد که منجنیق لذات و نیوی و قت جاوس
سلطنت بنسبت فدغه معدد این امور شوند و چون تسلط و تمکین دست میدهد انواع کفریات مبدل می آرند قال الله
تعالی فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ **قول** ۱۲
قول شعر فهمی عالم بالا معلوم شده مقصود من بر سالة آن بود که ضمیر عبارت ضواعق یعنی ولا یقال نظیر ذالک
فیمن بقدمین گردانم تا ناظرین و سامعین تشویش نیفتند که مطلب این عبارت و سیاق و سیاق نفس جاهلیت
لفظ ذلک و مرجع ضمیر که در بکیست و این جناب اهل تصنیف است بخلاف مجتهد که عیار از کتابی در اقوال سابقه
نقل کرده و مرجع ضمیرش هیچ ذکر نموده بالجمله در اینجا سخن از خلافت معاویه نیست تا مجتهد این تطویل بکار برده
اصل سخن نپسارد و مقام حیرت است که هر گاه مطلب معاویه بر عهده خود از کتب الهی آیات موسی پس مطلب
و چگونه الزام ایشان بثبوت امامت برای یزید بحصول اسجا میدهد چه جای انکه اگر خلافت معاویه علی الاطلاق مسلم
و فعل او حجت شیعه بلکه لائق قبول هم نقد میگفت که موافق قوانین شرعیه جرا فتاده آنکه معاویه را بر چند خلاف
و موافق که روبروی هزاران اصحاب تابعین قرار یافته بفعل آرد و قبولش در همه مردم پر فرض و بست و بر بین تقدیر
حاجت چیست که امامیه جواب مطاعن خلفای راشدین از کتب الهی و تقلین می طلبند پس ایشان بالاولی محتاج بیان
محامل صحیحه و جوابات نباشد و این مذهب اهل سنت اند مذهب اهل بدعت نخواهد که امام از وظیفه تکلیف بازداشته
در رعیت چون امام را می شناسد از تکلیف شرعی رهای میباید چنانچه قدمای رفضه دعوی ادا نشسته در کتاب مجالس
ازان مزین ست و چون امام خاتم معصوم امامت می کشاید تکلیفی از شریعت قرآنی بر او نمیماند و یعنی بالاستقلال اتباع
لال کتاب او را میباید فرق انیست که غیر اثنا عشریه بانگ بلند این ترانه می سرایند که عبارت از بعض ابیات
و از رفضه معاصرین فسوات حیرت صدور میباید معهذا بسبب دعوی فراط بقیه حقیقة امامه بدی را از دائره تکلیف

بیرون کشیده اند اما آنچه از محشی از ائمه اعزال ست اورده پس بعد از تسلیم صحت منقول و ترتب استدلال بطور معقول بهمین مقدار ازان مستفاد نشد که معاویه نسبت بقایای اصحاب لیاقت خلافت نداشت کجا سلب لیاقت و انهم بالاضافت بدون سند روایت و کجا صدور تبدیل دین از یزید یعنی بنص حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که محدثین اهل حق و یقین نقل کرده اند که اولی درجه او فسق و فجور و اعلای آن کفر و ارتداد است عند الجمهور و در حدیث دیگر آمده من بدل دینه فاقتلوه الغرض ما طوق دعان بگردن انداختم که معاویه لیاقت خلافت روبروی اصحاب کبار ندانست و یزید بهمت خود به تبدیل دین برگماشت و شتان بین الامرین اما آنچه مجتهد الزمانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آنهم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتابست فاعتبروا اولی الالباب که هر چند من بعد خاتمه رساله التماس کنم که الزام ذکر اسامی کتب باید نمود و مجتهد الزمانی گوئی بران نه نهاد و ازانجا عذر من مسموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نمایم چه بظاهر ست که کتاب مستند پانزده جزوه میشد و ازالة الغین عن بصارة العین بدو صد جزو در مجلدی چند میرسد با ائمه منقول مجتهد دلالت بر آنمیکند که معاویه در خلافت خود بر سنت سنیه حضرت نبویه علی صاحبها الاف التحیه تمیرفت و این اعتقاد ماست که سیرت معاویه سیرت ملوک بود بخلاف یزید که به تبدیل دین میکوشید و بهره از روزه و نماز نداشت و قمار میباخت و طنبور مینواخت و بلقب او سکیر و خمیر و لابس حریر بود چنانچه بزرگان جناب مجتهد بر تصریح مجلسی در بحار و حق الیقین و غیرها اتفاق دارند یزید یافته اند و ازانجا نیز امعنی آشکار شد که سبب چیست که مجتهد برای اثبات خلافت انقدر میکوشید و برای سپر بستی او عرق ریزی میکند و بیهوش شد و بعض ازین امور را در آغاز این مقوله دانستی و متوهم نشود که چون لفظ خلافت بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفاء راشدین میدانند زیرا که لا اشعر که هر که خلیفه باشد درین امت از خلفاء راشدین محسوب گردد و ازانجاست که خلافت را مراتب بسیار ست چنانچه در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا تحقیق آنفرموده اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و امامیه او را متعصب اعتقاد میکنند خود فرموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عنقریب حق آید پس مدلل شد انچه آنفا گفتم اما آنچه از دفتر اخیر روضة الاحباب نوشته پس بارها همقرین گذارش گشته که صاحب تحفه گاهی این دفتر را نشنوده و در کلماتش نهاد ازان عینی و اثری نبوده و محققین از معنی که معاویه امر نمود که سب جناب امیر بر سر منبر بگویند انکار میفرمایند و نهاد نزد ایشان این روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدهلوی قدس سره الغنی فی التحفه و در اصحاب متعین چون این امور بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم ست نظر بعمومات آیات و احادیث دالة بر فضائل صحابه بلکه جمیع مومنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار آری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت حضرت امیر داشت بجدیکه تکفیر آنجناب یا سب و لعن آن عالیجناب میکرد و او را بالیقین کافر خواهیم دانست و چون این معنی تا حال از روی روایات معتبره ثابت نشده و اصل ایمان انها بالیقین ثابت ست تمسک باصل داریم بالجمله اجماع اهل سنت ست بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافرست و چون از معنی دوم
مراد ان بالقطع بر ثبوت پیوست انها را کافر میگویند و از دیگران هر گز بر ثبوت نرسیده انها را تکفیر نمیکنند این است
منتهی مذهب اهلسنت و درین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر انکه منکر ضروریات دین
کافرست و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودن از
روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت ست پس منکر این امور کافر باشد و معاویه ایشان را از راه
نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادی ست نه کفر و درین اصل با ما
متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند **اما انچه محمد جائسی** بمقتضای بوالفضولی و بوالهوسی خود
نسج عناکب را با حبالات خام خویش همدگر بافته بود و بعنایت ازلی مرصوله حیدریه علی البوس القدریه برو
باد داده قطعیه معنوی پرو بر کرده دام که هیچ یکی از ناظرین و سامعین بر رشتن حایلی نمیتوانند و چون آن ابحاث عالیه
ست کجا تیسیر آن در هیچ مقام صورت می بندد و صاحب ابتهاج مینویسد که صدور لعن اهلبیت نعوذ بالله منه
ازان اشخاص که امامیه زعم قطعیت صدور آن ازانها دارند نزد ما لعین لعن قطعا ثابت نیست و صحابیت
هیچ یک ازانها قطعا ثابت لهذا لعن کننده بعضی ازان اشخاص را بهیچ یاد کرده اند و اتمعنی منافاتی با والهای ازیشان
اظهار ندارد انتهی بالجمله اینقدر مسلم الثبوت ست که از کوفیان بوفا و شامیان ابن سبا نوای السنه و
سب و تبرا در باره معاویه و غیره شروع گردید از تذکرة الائمه بوضوح انجامید که اهل مکر و حیل و اهل مداهنه و دغل که
فرصت را غنیمت می شمرند در راه نفاق میپرند و خونریزی و فتنه انگیزی را وسیله مذهب باطل گمان میکردند باد
این هوا دی گشتند و لیکن جناب امیر از بدعت و احداث در هم کشید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت بعضی
صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرتضوی نقل میکنند که فرمود که من بشما گفتم که عبد الله بن عباس
تحکیم نکرده و سامی گفته نباید ابو موسی نزد و اصلا از سخنان ایشان روتر ش نکرد و غلط و حسوبت نیفزود و چنین
شامیان را لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را و بر تقدیر صحت
کتاب نهج البلاغت حاکم ست که جناب امیر این امر را خوش آمدیا انکه زجر کردند دعوت اسلامی را برای معاویه مطابق آیت
قرآنی فکرلی کیدهن و بین راحی یکون بر قرار داشتند و ازین جا هویدا گشته که مقصود رضی در کتاب مذکور ایراد
رضایاتست که در قلوب دل برآن بسته اند و ازینجا باظهار فاضل مجلسی امام میرزدهم اثنا عشریه پیوسته که منع ست و لعن او
از اجماع فریقین ست **الغرض** سخن در آن بود که معاویه امر مینمود بسب حضرت امیر معاذ الله و منع ازین منع عاجز شدن
مخالف رئیس المتاخرین صورت نگرفته چه در روایات شیعه صحیحه باید ذکر کردن فقط بر روایات امور خیلی مبعد که خال علی
اعتبار شان از کتب شیعه هم واضح گشته ست اند اختن آری بعضی از روایات موهم انست که معاویه بعضی از اصحاب
مرکرد و چنین گفت مالک ان لا تسب ابا تراب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم سب
کما لا یخفی علی من مارس الاخبار و مع هذا این احتمال مطالعه مجلد عاشر از سجار و دیگر کتب و اسفار و هم کتابا تا عاشر

از افادات محمد بن محمد بن حسن حاملی اعلی غیر ذالک و در معنی هیچ شبهه نیست که نواصب و خوارج خذلهم الله تعالی
بدعت را از کجا بکجا رسانیده اند و علی کذالشهود و هم الله هو با این محدثات ردی خود را سیاه میکردند و اهل بقیه
بخوردن چلاو و قلیه سرخ و سفید برآمدند تا آنکه عمر عبد العزیز الی توفیق استیصال این بدعت نجیبه نمودند **اقول**
و در تاریخ حلامذکور است آه **اقول** از علمای اهلسنت در روایت همین قدر ثابت میشود که باظهار ابو
قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن ابی سفیان با وجود اصحاب
کبار لائق این منصب نبود و ما را درین باب کلامی نیست و این حدیث که هم مضمونش در کتب فریقین مروی است
باید افتخار برای متکی اریکه اقبال مجتهدین است که در رساله الخصوص بیاوری مجتهدین و علمای ابرار مبین درین
حدیث تالیف نموده باد اما غرض عمومی ازان این نتیجه برآورده که خلافت خلفای راشدین باطل شود زیرا که
صبر نمیباشد مگر بر بلا و هرگاه خلافت راشدین بلای بود پس در بطلانش حالت منتظره رونه نمود و فوت الشیء
کالکون فی المثل دلالت کند این حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هو نقیض المقصود
و شیخی مزید تو ضیح او ازین بیان که مجتهد الزمانی بر دقت تشیید المبانی نمودند خیان خالی شد که بشهادت ابو
قتاده انصاری و مانند او ازکرده انصار که عموماً وفاداری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین از
کتب معتمده شیعه هم دانستی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم
حرف الاستقبال بالتفهام لفظ بعد مغیر لبدیهه منصله نخواهد بود و این مغلطه دیگر است که شرعنه رفضیه
مزین مذهب شیعه در آن منهمک گشته فیضحک علیه الثکلی فضلا عن الفضلا اگر سخن فهمی و را نچه گفته عود کند
بنیاد رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق کاهی کهاد یه علی عرا قبها مهما فراهد یافت و اگر زندگی مکتبت
سید بد و مساعدت زمانه صورت تمامی بندد بتفصیل تمام در ان رد میکنم شما اکنون بصدد تفریح فراری بدر گاه عزت
باری باین دعا که در زبان انبیا و صلحا و اتقیا بود و هو نحن امت سوی انا فانصرنا علی القوم الکافرین **اقول**
و قریب الخ **اقول** زنهار ازین روایات فسق معاویه هم بثبوت نرسید تا بکفرش چه خیال تو انکر و بلکه میتوان
گفت که فرقه میان یزید و معاویه خصوصیتی بکتب اهلسنت ندارد زیرا که از کلام فاضل خباری برادر همین متکی صریح
معلوم شده که در خلافت معاویه و یزید و سیرت هر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله فصل
دانستی حاجت اعاده نیست **و گمان مبر** که من دعوی امر معنوی کنم یعنی که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت است
از انجمت میکنم تا اعتراض بر رفضه قلب تو انم کرد و در کتب رفضه مروی نیست حاشا و کلا اینک مجلد عاشر بحار
موجود است عبارتش این شنو عن سلیم بن قیس قال قدم معاویه بن ابی سفیان حاجا فی خلافه فاستقبله اهل المدینه
فنظر فاذا الذین استقبلوه امنهم فرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالهم لم یستقبلونی فقیل له انهم محتاجون
فلیس لهم دواب فقال معاویه دا این نواضحهم فقال قیس بن سعد بن عباده و کان سید الانصار و این سیل ما انضح عن
بدر و احد و ما بعدها من مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین جزلوک و ابانک علی الاسلام حتی ظهر امر الله

واسلم کار بون فسکت معاویہ فقال قیس ما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عہد الینا ما نسلمہ لہم
ثم قال معاویہ فما امرکم بہ قال امرنا ان نصبر حتی نلقاہا قال فاصبروا حتی تلقوہا وازین عبارت اسہم ظاہر است
کہ معاویہ چہ میگذارد و متابع شریعت بود بخلاف پسرش صاحب مزامیر و طنبور کہ مانند جعفری بود کہ پیشوایان شیعہ
بگذاری و طنبور نوازی و قمار بازی اورا می ستایند و از عمدۂ مرید و لای اہلبیت رضی اللہ عنہم چنانچہ باید
می آیند الی غیر ذلک من الفوائد و اگر بشنیدن عبارت دیگر کہ اتفاق روایات بر آن باشد مشتاقی باری
بکتابہ دیگر مجلد عاشر از بحار بکشا و ببین کہ مجلسی در آن چہ مینویسد قال الشیخ المفید فی الارشاد و روی
عوالم الذہبی وغیرہما من اصحاب السیرۃ قالوا لما قتل الحسن علیہ السلام بجرکت الشیعۃ بالعراق فکتبوا الی الشام
فی خلع معاویہ و البیعۃ لہ فاشتغل علیہم و ذکر ان بیعۃ بین معاویہ عندہ و عقد الا یجوز الا لتقیۃ حتی تنقضی لمدۃ قال
ثبات معاویہ نظری ذالک و در ہمین مقام این ہم مرویست کہ از اکابر علمای شیعہ کہ یزید بجور و جلوس
بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین را خاطبہ طلب کرد و حاکم مدینہ بود فرمود ما اہلبیت نبوت و معدن رسالت و مہبط ملائکہ را درست نیست کہ با یزید کہ فاسق متجاہر
و قاتل نفس محترمہ ست بیعت کردن و ازینجا ہم دانستی کہ یزید مثل معاویہ نبود اگر اندک تامل کنی تفاوت
یزید را بایک نقطہ فہمیدن و حکم بر دور ابو حدت منحرط دانستن بر حضرت امام حسین اعتراض نمودن
بدلالت کلام شیخ مفید باوصف جوش و خروش ساکنین عراق فوج نکشیدند چنانچہ درین ورق و ورق ما بعد
امام حسین با اہل عراق اول دلیل بر آنست کہ انجناب فرمود کہ معاویہ بر عہد و میثاق خود در مورد عہد شکنی
مرا درست نیست و تبا اورنده ست خروج نتوانم کرد انتہی حالانکہ حضرت امام حسین در ابتدای خلیفہ گی
علیہ بر مثل ما عدی علیکم و ازینجا فہم دانستہ باشی کہ معاویہ در زہر دادن امام حسن شریک نبود و قتل نفس
محترمہ از یزید بوقوع آمد پس نامیت رئیس النواصب را ملاحظہ نکن کہ در عدم تفرقہ میانہ یزید و معاویہ از راہ علامت
و شیعین سر مجاد لہا جناب امام حسین دار دبلکہ این اعتراض بحسن مجتبی ہم میرسد کہ باوصف عدم رضی لشکریان صلح با
معاویہ نمودند و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچہ از ہمین مجلد بحار پیدا است و آنکہ است و سوسہ
سبب مزید وقاحت در کتب خویش تاویلات آن شر مسار نیستند و با تفعال می آید کور و کور آمیزد و ہر گاہ
حال معاویہ از کتب معتمدہ ایشان دانستی حاجتی بدان نماند کہ باثر جمیلہ او کہ باعث مزید تفرقہ میانہ او و یزید گشتہ ذکر کنیم
امر اد قری باید طویل و کتابے باید دراز لیکن مجملا اینقدر گفتہ شود کہ لفظ فقیہ و مجتہد بحق او در صحاح دارد ستایش
حلی ہم در کتب استدلالیہ مذہب او را در اختلاف فقہا یاد کردہ بخلاف یزید کہ مزید جہل او نزد ہمگنان ثابت
رسید و نیز توبہ معاویہ و ندامت او بعد از حرب صفین در کتب اہل حق و یقین موجود ست و ثقہ محدث مجتہد کوفی
نجاشی روسای طرفین را نستی و شہادت امام حسین کہ معاویہ بر عہد و میثاق میرفت بر آن اول دلیل بر
عکس تہافت یزید کہ بعد ساختہ کربلا معلی بر ساکنین مدینہ منورہ چہ ظلم عدوان کرد و بصد در بنا مدینہ منورہ

صحابیت برای او بجای خود ست وحسن اسلامش مرکتب مسرود بخلاف یزید مردود کما فی تاریخ الخلفاء غیره
من تصریح العلماء ولفظ فقیهین عظیمین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی وصلح امام حسن عدم خروج
امام حسین ہم بمعنی مذکور مقتوی معتمد البعضی از احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطور دعا در خصوص معاویہ
مروی واگر در حق یزید کلمات مقدسہ مصطفوی برابر شمارم گو دلالت برآن ندارد قطعاً کہ او قاتل امام حسین
وراضی بدان بود لیکن از ہر روایت اشد فسق و فجور او واضح ولائح ست پس ناگزیر ست بلا منطلبین امور
کہ بطور نمونہ مذکور شد تفرقہ کردن و از اینجا گفتہ اند ع گر فرق مراتب نکنی زندیقی **قولہ** وتو ہم الخ اقول
الانسلم کہ فرضیکہ میانہ معاویہ ویزید بیان کردہ اند چنانچہ مجملا ومختصر اگوش کردی موقوف برآن باشد کہ در مدح
او احادیث صحیحہ روایت شدہ باشد کما عرفت انفا واگر چنین بودی اختلاف در حق او چرا میشد پس پنجہ در پنجہ سطری چند
گفتہ بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویہ پس عجب نباشد زیرا کہ اہل نفاق وتقیہ اکثر برای آنش
عیب لاکھا نمی را ملحوظ نمودند وشب و روز کباب شامی وفالودہ دمشقی میخوردند وبسیاری از اکابر شیعہ بنور معتقد
تشیع وجلالت شان ہستند در خیر خواہی اورندگاے بسر بردند وبرجی بر فاقتش مردند وطریقہ خوشامد و
کذب واقر العقول مامول ای ام المتکلمین شیعہ کما سیجیء ہم منحصر در ایشان بودہ **ومن** میگویم کہ ہرگاہ مقبولین
ما ہیہ در صدر اول مراتب خلاص وفا با حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا انچنان بعمل آرند کہ نسبت بسیلم
متکفل بیان نتایج ثمرات آنست ودر آخر شیعیان کودہ جلا تل محبت ویزید دلارا در واقعہ تحکیم بوضوح پیوندند
در وقت بیعت حسن مجتبی تخلافی ہر دو لشکر آنچنان کار بندند کہ پارہ آن دانستی پارہ دیگر را انتظار باید پس از ہر دو بانے
وطاقت سبائی کیست کہ ایشانرا مانع تواند شد واز اینجا کہ ادراک ممکنات خاطر در ہر واقعہ نہ کار افراد بشر ست
پس چہ عجب کہ بعضی گول مخمور دہ باشند ونقد انصف من قال را جما عن مذہب التشیع حصول مذہب باتفاق مدانند
ست کہ بلفظ تقیہ تعبیر ازان مینمائیم ہرگاہ مجملا ومفصلا در یافتی کہ حقیقت یزید لعین ماثر جمیلہ آن پلید بین اصول
باطلی ویقین ثابت نیست وبعضی از روایات واحادیث کہ متعرض غفلت شعار بذکر آن پرداختہ بودہ ہرگز دلالت
بر مکنون قلبش نمیکند اکنون نمونہ چندی از شواہد کہ ایمان یزید را بر اظہار مقتضی از کتب ایشان واحادیث صحیحہ
پیشوایان این بداندیشان استنباط میتوانکرد باید شنید کہ حضرت سید الساجدین بکمال عطوفت مہربانے
یزید را نماز غفیلہ کہ در کعتی خفیفہ بیش نیست تعلیم کردند وارشاد نمودند کہ اگر این نماز بگذاری توبہ تو بدرگاہ حضرت
باری مقبول خواہد شد ومواخذہ خون جناب سید الشہداء بر ذمہ تو باقی نخواہد ماند وخاتمہ بعضی ازین روایات آنکہ
سرگاہ یزید میخواست کہ نماز مذکور بگذارد بعضی از امراض شدید بر او استیلا میافت وہر کس کہ بعلم تاریخ آشنا
شدہ میداند کہ بجز دسائسہ کربلا سلطنت این بیحیا منقضی نگشتہ بلکہ سوانح دیگر مثل آن در ایام سلطنتش گذشتہ
کما مر تفصیلہ پس ازین روایت مثل سفیدہ صبح صادق واضح وآشکار است کہ او نماز مذکور را گاہی در پیدت
ادا کردہ باشد چہ جای آنکہ توبہ شرمساری مع ندامت بہت از ماضی وترک فعل فی الحال وعزم ترک در استقبال این امور

باشد مانند نماند لیکن بعد چشم زدن بمو خط آن مثل حیات ابدی آن پسر را کرنی ست عطا فرماید و بسیدنه شیر در مخلوقات
بگرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و بانواع لاتعد و لاتحصی کرزوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و همان داد
سکین مستحسن میشود بلغنا با اینهمه که شنیدی شواهد دیگر ست از انجمله آنکه بارها دانستی و درین مقاله هم دیدی و از
احوال نامیه فهمیدی که بحکم حضرات ائمه در نماز فواصب و نمامی ایشان فرقی نیست بلکه هر دو مساوی الاقدام
اند کما فی الکافی و اینهم در احادیث صحیحه موجود که چون مخالفین بمار قیام مینمایند حقتعالی بر ایشان لعنت میکند
و این امر محتاج دلیلی نیست بعد از انکه نمازشان مثل زنا باشد دیگر در کتب معتمده کلامیه و کتب احادیث عموماً
و در فصول مهمه خصوصاً بتفصیل تمام ثابت ست که ائمه هدی مثل حضرات انبیا علیهم السلام اجتهاد نمیفرمایند و بر
حکم ایشان حکم خدای عزوجل ست درباره مکلفین و قد قال الله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ فحشاء پس از حکم ایشان
زین العابدین در ادای نماز غفیله که میانه مغرب و عشا ست معلوم شد که یزید پلید من پاک بود و بمقتضای الملک عقیم ایشان
ظلم و عدوان نمی ورزند لازم آید امر بزنا معاذ الله و هرگاه حکم سادات در نماز چنگانه جاری ست فاظنک بهذا و
ازین کلام الخ اعنی آل بین فرقهات تازه جهنمات بی اندازه نیز مورد ایجاد تحول و مهبط ملام ارباب اخبار و
اصول ست بچند وجه اول آنکه حال عدالت مفترات علم و زهد و ورع عمر عبد العزیز بدان حد رسیده بود که ائمه اهل سنت در
ترجمه او هم بذکر خلافتش این امور را بروایات ثقات شرح میکنند خلافه انست که اهل سنت و جماعت از جهت
عدل و داد او را شد و سداد توقف دارند اگر شروح بخاری و نسب تقریب از نهایات کرانی مستفاد و قسطلانی و این
الشیخ خیری شمس الدین فهمی و غیرهم بدست نیاید باری تاریخ الخلفا که مجتهد الزمانی دعوی تتبع آن جا بجا میکند لیسا
دار دیا باید گفتنو که اینهمه اوصاف جلیله بلکه دیگر مدائح جمیله را برای این عبد العزیز بشهادت اکابر ثابت میکنند و اینجا
حال مطالعه این کتاب تیز میشود اسیگرد و که گویا مجتهد را بجز لا تقربوا الصلوٰة حرفی دیگر از قرآن بیاد نمانده پس بدانکه
فاروق رضی الله عنه بعد از تعیین شخص مذکور که اتباع بنوامیه عبارت از دست منفرموده که از اولاد من مردی بهم رسد
که زمین را پر از عدل و داد کند و این روایات را ترمذی در تاریخ خویش آورده و گفته که همچنان بوقوع آمده و این سعد
باین عبارت اخراج فرموده از فاروق لیت شعری من هذا المنتظر من ولدی الذی یملأ الارض عدلا کما ملئت جورا و نیز از زینب
تخریج کرده که در مقولات ما بود که دنیا منقضی نشود یا حاکم گردد مردی از اولاد من عمل او تمثیل اینچه عمر بعمال آورده و بر روی
هلال بن عبد الله بن عمر نشانی سیاه بود مردم خلیفه موعود را امید داشتند تا انکه حقتعالی عمر عبد العزیز را آورد و او
در طبقه خویش محدث جلیل القدر بود در روایت کرده اند از پدر خود و انس و عبد الله بن جعفر بن اسیطار و این فارط
و یوسف بن عبد الله بن سلام و عابر بن سعد و سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و ابی بکر بن عبد الرحمن و ربیع
بن سبره و گروهی دیگر و بهری با ائمه جلالت و نیا همچنین دیگران و احادیث روایت میکنند مثل محمد بن منکدر و یحیی
بن سعد الانصاری و سلمة بن عبد الملک و رجا بن حیوة و مجاهدین یسار و او جامع کتاب مجید شد در حالت صغر
و پدرش او را بمدینه منوره فرستاد تا ادب حاصل کند و از مغیره مروی ست که جمع کرد عمر ندکور بنی مروان را

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فدک انفاق میفرمود و تا من چیزی با ایشان نمی
آمد و حضرت فاطمه رضی الله عنها خواست که گرداند فدک را خاص برای او حضرت قبول او نمود و
همچنان ماند در خلافت شیخین با مروان اقطاع کرد اکنون من نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه وسلم
بجناب زهرا عطا فرمود ند مرا لائق نباشد بهره مند شدن از آن لاجرم آنرا بر وی صدقه میکردانم که در عهد عمر بن عبد العزیز
و محمد بن فضاله میگوید که عبد الله پسر عمر عبد العزیز در خزینه گذشت پس راهب فرود آمد سوی او و از او
نشده بود بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت بسبب آنکه پدر تو گاهی
او را در ایام عدل بجای رجب از شهر حرم را دی بگوید که ابو بکر بن سعید تفسیر نمود که سه ماه متصل فرو الحجه
ذو الحجه و محرم ابو بکر و عمر و عثمان اند چه که منفرد است ازان عمر عبد العزیز پس است و بعضی از ثقات مثل مالک
و حسن و غیرها گفته اند که چون در خلافت با در سیدند گریختند از ان سه راه گوسفندان می چریدند در دشت
بیابان چون ناظر بین آن جا در کردند راعی گفت اذا صلح الراس فلیس علی الجسد باس و بعضی از ثقات نقل کرده
که در خلافتش عیانا دیدند که گرگ گوسپند در یک مرعی همدگر بسر میبردند شبی دیدم که گرگ بر گوسپند حمله کرد و سه بن
عین گوید که گفتم مگر مرد صالح مرد چون حساب کردند خبر رسید موافق افتاد و ازین جهان نماند که امام عادل
بسا خیرها ازین ابواب صدور خواهد کرد که از متقدمین مطلوب نیابد و الفضل للمتقدم کما لا یخفی السید بن مسیب
میگوید که از ثقات بما رسید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که بر گاه اصبح بنی مروان را بیاید
رخصت و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من از هر کسی می پرسیدم چون تبدل و تحول خلافت تمام شد
قایم شد پس بار خواب ندکور دیدم و حاضر شدم و بر بیعت او مشرف گشتم و جانب اسلمی گفته که سعید بن مسیب
که خلفا سه کس اند ابو بکر و عمر و عمر گفتم شیخین را می شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده ماند او را در زمان
خواهید دید از تاریخ معلوم شد که سعید ندکور قبل از خلافتش انتقال کرد و این عثمان نقل نمود که این سه چون را
پیر سیدند میگفت که نمی خواهد از ان امام مهدی یعنی عمر بن عبد العزیز و مالک بن دینار و محمد بن واسع و حسن
ملا عمر عبد العزیز را که دنیا رجوع کرد با و او در بهار قبولش نفرمود و در پیر هار او بجای سیده بود که ثقات گویند که در اخر ایام
عمر عبد العزیز مرکب دنیا رجوع کرد با و او در بهار قبولش نفرمود و در پیر هار او بجای سیده بود که ثقات گویند که در اخر ایام
عمر عبد دولت سرای خود باز ان خود که عالمه نام داشت فرمود که اگر در بهشتی داری هدیه ما انگور بخرم مانا او را خلیفه زود
باشی و قدرت بسی نداری فرمود این بر من اسانست ارانکه اعلال جهنم در گردن من افتد و گفته اند که چون خلیفه
فریاد از خانه او بر خاست پرسیدند که چه واقعه رو داد گفتند که عمر جواری خود را خیر گردانید و گفت که هر که از شما
شوهر بشتابد هر که ازادی را دوست دارد او را ازاد کردم هر که اقامت کند از من توقع ندارد و وفا میخواهد من او را
زر در خلافت گاهی غسل جنابت با احتلام نموده باشد و حال خوف و خشیت او را زر روحا نقل کرده اند
چون داخل مسجد شد بر خاست فگند خود را در مسجد خویش میان سیگر و دعا و زاری میکرد تا خوابش ربود چون بیدار شد
تضرع و بکا از سر میگرفت در تمام شب همین طور مرعی میداشت و ولید بن سلیمان میگوید ندیدم کسی را که با او مخالف

تراز غوغا بگواهی عطا هر شب فقها را جمع میکرد تا ذکر موت و قیامت میکردند و میگریستند و چنان نمیود که جنازه
سر بروی شان نهاده بهت و گاهی در ایام خلافت کسی از دست خیمه نزده مگر ستاریانه شخصی را که در باره
معاویه بد گفته بود و انهمه که از عالمش در علم و عدل و زهد و ورع در دو مظالم شنیدی حرفی چند بهت عجب
دارم از مجتهد الزمانی که بچهاره بدین این روایات و عبارات در تاریخ الخلفا که خود وی چند بیش نیست
هم مشرف نشد و تتبع این کتاب هم بدست سابقین و قاعدین خود سپرد و نسبت تیره رای خویش و بی سوادی
شان باین امور مذکور شد و مورد استهزا و بوبیلی نبرد بلی بادیه مشاق و محن تصنیف نور دیدن و گرد آوردن
و آلام گردیدن شیوه اهل رسالت بهت نه کار اهل کسالت عجب تر آنکه حال مجتهد فانی و فرین مذهب
غولان بیابانی نیز همین منوال بهت که ریشهای ایشان بدست چنانی از بی سوادی آنست و سبب تنگ حوصلگی
خود را یکتا از میدان نبرد میدانند و چون سر بگردان زمن و اسفندیار روئین تن نرسیدند و هنوز بهمه
فخر را تمام نمی خوانند چنانکه از صولة حیدریه علی المجوس لقدیر و منتهی الکلام و غیرها اشکار است سهل تر اینه
ای غول ابیابانیان ۴ که بندی چو بندد بنجد بهت میان ۴ کمان بشکند پر تیر نری ز تیر بزنده در نه بروی بپوشی سپر
وگرنه چنانست و هم گوش بهیچ ۴ که دانی که پیچی دگر تر بپیچ ۴ مجنبان مرا تا نه جنبد زمین ۴ همین گفتهٔ بار گویم همین ۴
دوم آنکه یاد نمی آمد که اکابر ما نوشته باشند که هر اصحابی افضل بهت از هر تابعی بلی انچه از تقصیرات ایشان
معلوم میشود اینست که صحابه من حیث المجموع از تابعین من حیث المجموع معتبر اند و علی هذا القیاس پس نهتا
لازم نمیاید انچه مجتهد در صدد آن گشته سلمنا که هر اصحابی اگرچه بطلب دینار پرداز خود را بجمیع اصحاب آن شغول
سازد افضل بهت از تابعی بلا خلاف با جهاد در سر و با وصف خلافت در زهد و عدل و تقوی بدرجهای که
وهم آن از کجا که بر فعل آن صحابی با وصف نکیر اهل حل و عقد حجت بهت که خلافت میعاد و میثاق بعمل هم آرد
بلکه بمخالفت آن وثیقه کند که در دیروی جهانده مجتهدین و خیتین و عظیمتین من المسلمین بدفر و دوانحار در باره
کسی که عاری از شروط باشد تابع مذکور هر چه بکند با وجود موید و موکد بود پس با حادیث نبوی کما سبجی طابقت
و در پنجا برای بستن زبان زرچایان فارغطی آل عبا وارد فوج کشی بغایت قصوی و نسبت عنصت سعد
بحضرت رهبر ما باید که بر زبان باشد تا هر یکی از مجتهدان بهبوت و مجوج گشته سر فرود آرد و دوم هر بنیاد را تقصه
بنیاد این لاف و گزاف ریهنار بطور الحق تواند بود آری یعنی از رقصه بدان رفته اند که امام از دام و مکاید
یابیروان میگذارد و مکلف شرعی نمی ماند چنانچه در صواقع و تحفه و غیرها بتقریب بحث عدم نگشته و شاید که قلت تتبع
و دوالوحیین بودن بدین مذهب باعث آنکه در جمیع کتب فن هر روایات متواترة المعنی ثابت کرده اند
و ائمه هدی تلمیحین و منافقین را که تا قیامت اگرچه بلا تناهی رسند چنانچه باید می تنا خلقند و قلیل گوید باد نمی
توجه سیما امام کاظم و حالانکه خزائن و دفائن را باهل صفا تن سپرند و امانات لطیفه و ودائع لطیفه را بدان
تن ملاعین بستند که حرم را در شبستان نگذارند چنانچه نمونه آن را در همین مقاله دانستی و عقل بهیچ عاقلی

بجویند تا اندکی از بسیاری این امر صدور یابد و نیز کسی ممکن نبود که امام عسکری را حبس خانه توان را بعصمت برزد
فرماید و او وقت نکاح متکر باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند
رفعه اگر بنیاد مناظره بر صور خیالیه خود نهند باید که باعتراف اکابر خویش هم فارغطی نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان برآوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشت
و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند بر صور وهمیه خیالیه کما لا یخفی السوم
انکه افضلیت استخلاف بر تقدیر خویش با وجود مخالفت وثیقه دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که بغیر
عبد العزیز رسند باشد نص نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بر اکه بدل دین و منخرب شریعت متین قمار باز
طنبور نواز خلیفه ممدوح دانستن موجب ضلالت و عدم امت ست لاجرم باعث تقریر خواهد بود جهام
انکه حال قول این عمر الزاما و تحقیقات در ما سبق مفصل گذشته و ازان مقام اتهم ظاهر گشته که احتمال توقف
در آن مطرق ست یعنی اگر با کشتن بموعظت این عمر باز آیند نفوس همه سلامت ماند ورنه نفوس
ناصحین و ازینجاست که چشم و اولاد و خدم را هم وعظ نمودند تا واقعه نویسان بقلم آرند بخلاف تقریر ابن
عبد العزیز که ازین احتمال خالی ست فالرجحان ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه جزئیه را هم با وجود ندارد و ازینجا
جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام
حسین بثابت کرده هنوز سر مش نیامده که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و الا ائمه ما
نمی نشستند و دامن از تحریر بر نمی چیدند **پنجم آنکه اصل** مدعا ازین عبارات بهانست که دانسته و نا
انهمه میگویم که معنی خلیفه حق و امام صدق نه آنست که او از خلفای راشدین ست چه برین تقدیر لازم
می آید تناقض در کلام او زیرا که صاحب صواعق تحریص کرده که معاویه بر سیرت ملوک سیرفت و بر گاه
قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود معاویه در چه حساب غرض که معتمد را اختلال خواهی
رد داده تا دین مخلطا افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش
باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب **ایضاح** بعد عبارت نقل کرده جناب مصنف
از صواعق محرقه فرموده که صاحب این کتاب تنصیص کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه طریق باطل
و خارج بود او را مانع تش از طریقه خلفای راشدین در اکثر امور و بعد نزول امام حسن خلیفه شد او ممدوح
واجب و لازم شد بر مردم بر اے او طوع و انقیاد و چیزیکه واجب می باشد برای خلفای راشدین
و ازانجا که در حق و صدق در جات بسیار دارد و حقیقت راشدین باعتبار جمیع جهات بست و حقیقت
خلافت معاویه بوجه دون وجه و الاحکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و سه
متیقن و امام حسن چگونه صورت می بست چنانچه متنی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه و محصله
ششم آنکه سلمنا که قول این عمر نزد مجیب معتبر ست بسبب موافقت امام حسین لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا فلاید من دلیل ہفتم آنکہ از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط پس دعوی اجماع کہ مجتہد در کلام مجیب کردہ بود و ہر جا میکند از عجائب توہمات ست شاید معنی اجماع ہم بذہن روشن در نیاید چنانچہ معنی جبلا لا تسلم بخیال ملک زادہ کودن کہ چون ملک امتحانش نمودہ ست اوستاد او را آموخت کہ ہر گاہ علما گفتگو کنند بگو کہ لا تسلم آخر ہمہ عاجز شد ندیکی از ایشان حال دریافت و پرسید کہ در ثبوت کلمہ توحید چہ میفرمائی گفت لا تسلم اینوقت ہمہ را حالی شد کہ ع تربیت نا اہل را چون گردگان بہ گنبد ست العرض الحاق مذکور کافی بود چہ جائی آنکہ بتبر عاہمہ امور را بتصریح اکابر بشرح نمودم ہشتم آنکہ از اعتراض پیر حرف چنان معلوم شد کہ معنی الحاق ہم ندانست و خیال نکرد کہ ملحق را بمنبی تالے میگردند چنانچہ مجلسے در بحار ارکان اربعہ را ملحق و تالے ائمہ قرار دادہ و حضرت سلمان اول ارکان کہ در امامت مفترض طاعت ست و شد فکیف عمار کہ حالش طشت از بام ست کما عرفت مرارا و اکر در اصحاب حضرت امام باقر و صادق سرمایہ افتخار قوم منافقین را نگاہ کنی خواہی دید کہ از راہ منتجب بہفتاد ہزار محدث در امامت کاظمی سرد بود کما فی الکشی و غیرہ بخلاف ابن عبد العزیز کہ در عدم تنزل کوہ الوند بود و از عشر پیر حرف ظاہر ست کہ حکم مذکور را بہر حال مہمل فہمیدہ و ہل ہذا الا جہل و عناد قد فان الکلام فی الرشد لا نفس الخلافۃ و لا تسلم ان کل من کان خلیفۃ فہو داخل فی الخلفاء الراشدین المہدیین و دیر بجا نکتہ المیست بلکہ دقیق پیمائش آنکہ مجتہد کہ از فضل عمر عبد العزیز بیزار ست و از اعتبارش دست بردار و دواز تصور ضرب او بظاہر در آرباعث آن نیست مگر حزبیدولای منکرین از امامت اہلبیت اطہار و رنہ این تمیز بسوے حضرت محمد بن حنیفہ بر اصول و اخبار امامیہ میکشد زیرا کہ بر ناظرین مجلد عاشر بحار ہویدا و آشکار ست کہ جناب شان یزید پلید را امیر المومنین اعتقاد میکردند و این لفظ را بر یزید اطلاق می نمودند حالانکہ مخصوص برای حضرت امیر ست حتی کہ اگر برای دیگران از ائمہ ہدی کسی اطلاق میشد بلی دین کرد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اہل فضول وعیدی و عقبی و علتے در وینیاد چنانست کہ بیانش بدون اشد ضرورت از حد ادب دور ست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدہم کہ یزید بعد از مدحیت گستر جناب محمد بن حنیفہ فرمود یا عمی یا اما القاسم فقال نعم یا امیر المومنین و چون ایشان را نفقہ سہ صد ہزار درہم برای شما امادہ کردہ ام تقریر جواب شان بطور ظرافتین ست کہ حاشا کہ من برائے اخذ و خزاین سفر را اختیار کردہ باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المومنین ست و بعد ازاں جواب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشت فانے قد قبلت یا امیر المومنین

قولہ اما اجتہاد الخ **اقول** چہ خوش گفتہ ست بعضی از شعراء ای مگس حضرت سیمرغ نہ جولانگہ ست تو را غرض خود می بری و زحمت ما میدارے یعنی مخاطب ہرزہ چا ہمودہ سراپچہ بر اجتہاد حاوی بر کہ تردد اہلحق مختلف فیہ ست چنانچہ از صواعق و تحفہ اثنا عشریہ و صبیح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن جامی و کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه است تا آنکه گروه بسیار ناشی
و جوه و پیشوایانش انطباق می یابد چه در زمان آنها پیشوایان رفضه چندان فرخ حوصلگی در اجتهاد بکار
برده اند که حضرات انمار ملاحظات آن خون ناب جگرها می نوشیدند و با وصف تقیه از گروه شیعه تحمل
و بزجر و منع این مبتدعین و محدثین مردم را متقرر میگردانیدند این ملاحین هرگز حرفی در
از زجر نمی شنیدند کما مرت علیه الاشارة و تقیه حضرات ائمه از امامیه از مجلد اول بکلیتی هم ظاهر میشود
جائیکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادق آورده و سائلین را از شیعه خاص و متعینین
باخلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بی اعتمادی بداندیشان و کورانگی ایشان بلا نقطه
می آریم دستمایه پیش داور داد برس بر میدارم کرائے یومنا هذا اجتهاد در قضیه القدر شیوع پیدا کرد
که در هر دیار مدعیان اجتهاد مخالف طریق ائمه امجاد موجودند که اگر قرآن مجید ذبر دی شان است
قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از چند مرثیه میر و دیگر مناقب میرزا سبز واری بر زبان شان نمی آرند
و عامه بلند بر سر می بندند با وصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجالس قاری تبر پا
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در انجا فراهم می آیند و با دائے
مخارج فروف و صفات سنهای خویش را اشکاری نمایند و لیکن زنهار از جواهر الفاظ خبر ندارند تو کوئی
که کتابے بر این سبا مدعی نبوت خود الوهیت حضرت مرتضی کمانے المتمار الکشفے قرا لیفات غیر
من العلما فرو آمده که استش از دیاد گرفته اند حرفے از ین باب بشنو که در آن ردر مخرج با
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد لفظ جُرُزًا که بجیم و رائے بے نقطه و زائے معجمه
واقع است بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بجیان آمدم و لفظ قرآنے را بشان دادم
و انهم گفتم که عجب است از جهودین که هنوز الفاظ را با ذکر فقه در پے ادای مخارج و صفات گشته
کاش مجتهدانے زاکه در ترجمه آیتے و حدیثی مصدر بهفتاد و هشتاد خطا میشود کما مر مجملا
و مفصلا خاتمة المجتهدین قرار میدادند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد از جاهل تا مشاه بهان نام
و شت کربت و غربت نور دیده و صورت بهبود ندیده تا میشود یکی از سادات باده یعنے پدر سید قاسم علے
برائے تحصیل سید پنجم مراحل بعیده طی کرده در خدمت طباطبائے و بهبهانے مسبر در افتاده و بالبداهة
بمقتضائے یَجْزُونَ اَجْزَاءَهُمْ بر پشت نهاده و لیکن قیامت انیست که مخاطب لانائے کرغیر از
اجتهاد خانگی صناعتے ندانند و این اجتهاد بسم الله ایشان و خبر خطائے اجتهادی چیزی در
ندارند و نتایج آن در هر بیاری هستند و بر هستند اجتهادی نشستند و خوشه از خرمن تقسیم و عدیت
و اصول و عربیت هم نمی چینند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند جیسے که قاتل ابن سعد پدر عامی پیدا
و بیعت ابن عمر را در اصل استقبال از سنت شمرند کربلا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

اختلاف بخلافا افراد کثیر و بر تعمیم خلافت اقتصار در معاویه می انکارند و خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
شمرده بر خود می بالند و بیت قد اوجبوا بالضرورت بر یزید منطبق میگردد انتهای غیر ذالک من اکاذیبهم
حالیا طایفه امامیه مطیع و منقاد اویند چنانچه در سابق زراره را امامیه انستند و بر جلالت بلکه اعلمیتش اتفاق
میداشتند کما فی التلخیص و المنهج و غیرهما بخلاف اهل سنت که در اجتهاد معاویه مختلف اند کما عرفت و اجتهاد
را بشرطی معتبر کرده اند و بالاتفاق تا روایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه فاضل
بخاری در مقدمه الاجتهاد و مجلسی در بحار با نیمه تعصب و عناد اعتراف نموده و زراره و هزاران محدثات اختلافات
انقلابین ایجاد کرده و در تحلیل و تحریم هم رای خود جسارت می فرمودند تا انکه ابو عمر و کشی از ابن سکان نقل می نماید
گفت که کردیم نزد زراره در چیزی از امر حلال و حرام پس از رای خود چیزی گفت پرسیدم از قیاس
خویش احداث کردی یا از روایتی برآوردی گفت من خوب می شناسم ترا باین امور چه کار تا نی که بسیار سخن
است کبر روایت ترجیح دارد این همه یکسو انجو به روزگار و اضحوکه هر دیار باید شنید که در مدت العمر همین
امر بگوشت میرسید که مساغ اجتهاد در مسایل فروعیه هست نه اعتقادیه و در ین ایام خجسته انجام بگاشت
همیشه بهار کتب فضه گل دیگر شگفت پس چگونه در ین زمان سخن نشوم و مثل غنچه تا کی خون جگر نخورم که
اکابر علمای طایفه الحاد و زندقه زاره را از انکار علم از لی و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیس مجوسی
و بربهمنی توحید و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریرش میکنند همه را بخطای اجتهادی محمل
کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدفترهای دراز لیکن مبتنی نمونه خروارند انمکی از بسیار کشی در مختار
خود روایت کرده که از حضرت صادق در استطاعت سوال کردند فرمود نه دین من هست و نه دین پدران
من راوی می گوید گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و نکوه نخواهم
داد امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانیده خدا جبر
ایشان را بر آتش گفتم قربانت شدم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود مراد من نیست مگر
قول زراره و اشباه و انتهی مختصرا بنیمه خیانت اعتقاد بر الهیات و اتباع خطوات و جهال و سیله کذاب که نتیجه آن لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری بود و اکابر علمای یهود تسویلات عجیبه مطمح نظر ساخته اند و لقد دین
و ایمان را و مجتمش باخته و این هم تاویل را مقتضی است لیکن بدو حرف اکتفا می ورزم که ملا محمد تقی
پدر با قر مجلسی در رجال من لا یحضره الفقیه در ین مقام داد اصابت میدهد یعنی بعد نقل این روایت
تفسیر قول امام میکند که مقصود از حضرت صادق اینست که قول شان باطل است لیکن بدین حدیث
گردا جب شود و بتبع ایشان وجه بن اینست که خطای اجتهادی است انتهی ترجمه کلامه و اصل عبارتش اینست
ای قولهم باطل لیس بانهم یکون بحسب الواقع منهم و انما هو خطاء فی الاجتهاد پس هم شخص مذکور مصداق لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود و النصاری باشد و هم مصداق خطای اجتهادی و چنانچه بتقریب اشکار بر کسی که در کسر خشم

نخواهم داد بما تهم روایت امام از فضله ابو عمرو کشی ست از ولید بن صبیح با شاد وش که من میگذشتم
در روضه بهدینه ناگاه مردی سخن میگوید با من چون التفات کردم معلوم شد که زراره ست گفت پروانگی طلب
من از امام خود برای من پس از سجده بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام مشرف شدم و خبر دادم حضرت
ریش مبارک بدست گرفت و فرمود و بارکه اذن بده او را که آن مرد و دمیخواهد که در پیرانه سر بدهب تدلیس
افتخار کند و حالانکه از دین من و بزرگان من نباشد **باقی** ماند آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
سفارش فرمود جوابش تبر اعا آنکه محتمل است که قائلین با استطاعت مردم دیگر باشند و در ضلال ضلال زراره
شریک من الیهود و المجوس مخبل و دجال و مخبر ابلیس نباشند لکیف که زنهار در آغاز ذکر زراره نبود پس دیگران
شمرده شدند که بعض امام باقر جمعی نبودند و امام صادق سفارش شان نمودند بخلاف زراره که کاسه لیسی
مجوس و یهود و چه تبرع را نیک میدانی که امامیه بما آموخته اند که کلام دشمن ما تا نقدر معتبر ست که مضرت
باو وارد و بالجمله جناب اجتهاد و آب خوب نکردند که درباره اجتهاد و باب مطاعن را بر اهل سنت کشودند حالانکه
باستحالات شیخ فانی یا بعض دعوی فرمودند مجتهد جائی مسند اجتهاد و ریاست را شل یزید مزین فرمودند چه مقام
تقیه بی است زیاده ازین پرده ناموس مجتهد ندریده کرد و تفصیل و تطویل نگردیده بدعای پردازم و میگویم که لا
که اهل تاریخ این کلام از معاویه آورده اند بطور دعا که خدایا اگر چنین ست او را باز رویش مرسان و اگر این امر که میگوئی
بسبب علیه محبت پدری ست این کار را منقلب گردان و شاید که یزید بسبب مزید جهل و تلبیس نسبت بمعاویه چنان
معامله میکرد که فسق و فجورش بر او ظاهر نمیشد چه منافق هوازم و عوارض نفاق معنوی را استعمال میکند بوالقدر مخفی میدارد
و نمیخواهم خود هم ندانند تا بدیگری چه رسد و چه عجب که اهل دنیا بپاسداری یزید و فریدمروتش که بر روایات امامیه حضرات
اهلبیت بدان اعتراف کردند حالات او را تا بمعاویه بمیرسانیدند و انکار اهل دین و نکیر ایشان بر نفی بکمال تقوی محمول
میشد و الله اعلم بالصواب **و اینجا** بتشبیه کامل حکم تو انکرد که جائی مثل معاویه با وجود گرگ باران دیده و بوزش فریب خورده
از پسر خود تا فضایاش در آئینه حق نما منطبع گردانیدند و آنهم بحدیکه نه تنها ملائک ستاخوان او شدند که جن و بشر جمله قربان او
و حال جهل او بعد از سماع از سنه چنین ست که از ین کتاب پیدا ست سیما و قتیکه او بر مسند اجتهاد و تقهر و استقلا با وجود دیگر گشت که
گفته اند ۵ بمیناگیری از خر فتاده ۵ پدر مرده نشست بر اجتهاد ۵ و چگونه بر یک اجتهاد مسلط نشود که پدرش بمقتضای مصلحت با مزید
محبت و بریت مذکور معاذ الله اینجا اهل کودنرا بر حضرات ایمه ترجیح داد پس پیروی همان امر مذکور از معاویه بن ابی سفیان که منشبه بود با فراط
اجتهاد و شاید بیچاره ندانست حال او را چنانچه سکندر ملیح آباد از زندگانی حکیم الهی بخش مرحوم المصدر یعنی دیباچه کتاب نشان میدهند و عجب نیست که
بعض علما بطبع بر قوت اجتهادیه او قت امتحان پدر در ذات پسر جلوه دادند و در زمانی چند از اوراق کلامیه بهیئت تالیفی پرداخته
بنامش مشهور ساختند و در روز سیاه دست او گرفتند و با دشاه و وزیر از سبب جهل و ضلالت که بعد از نواب مبارز جنگ بر ایشان
مسیط بود و هم از جهت که قضیه بلده شب و روز بدو مائل اند بلکه بهلوانان رستم نگر نیز بدلیری او گرفتار اند مبادا افتنه برپا شود همین
رد ندپس قهر و استقلا هم نسبت باهل استعداد و لیاقت مثل سید محیب علی فیض آباد بسلمه الله تعالی متحقق شد پس ایمه اسباب خصوصا طرق شدید مردم

رسد شد و حدیث باب بست پیارم کتاب التوحید کہ باب البداست گفت ابو جعفر پس حکایت کرد مرا حدیث ابراہی امام جعفر صادق پس
برای تصدیق گفت تحقیق میگوید آنچہ ما معلوم شد بقول امام کہ در معتقدات ما یمہ خواہد ثابت ما فوع می آید با وصف ما اخبار صدق
اسلام ما بران از دیگر جہت ائمہ معصومین و بعضا از اشتہار مضمون صحیح جناب امیر بر مقتضای حدیث خود و نہج البلاغت علامت ایمان است کہ اسنی مصرا
خیانکہ نی بر وقوع کہ سرا مر مقید بشرط الزیادہ میخواہی جمع کن بمعنی دیگر این باب کہ تا مس می آید الا ترجمہ ما لیت دادہ بر انکہ چون ایمہ وعدہ نمایند گو بند چنین
خواہد شد موافق نفس الامر است باید گفتن صدق اللہ اگر خلاف واقع شود باز ہمین مقولہ بزبان آوردن باید شد و باز داد شود از حدیثی کہ علی بن
یقطین این بیت از امام کاظم است یعنی مفہوم است کہ برای حیات و قرار شیعہ ما گر نیز خواہد بود چنین اعتقاد دارند و بشارتہا دادن شاخ قرمزی در ترجمہ این
بیگوید کہ گفت امام موسی کاظم کہ جماعت شیعہ خوشحال کردہ خواہند شد بارزوہا از سال دویست ہجری مراد سالیست کہ ما موں امام رضا علیہ السلام را ولی عہد
خود کرد و شیعہ آرزو ہا یہ در خاطر ہا قرار دادند انتہی قبل ازین مخبر موثقین یاد کردند کہ امر علی العلم است نزد ان شہر فہما از امام کاظم بود ند و خبا نتہا
دوم مقرر شد و بخبرت رضوی و آنکی مذاہب چیلہا کہ در آداء امانت مذکور کردند کہ امر عنت این عقولات افعال ایمہ این بس مذکور خطائی اعتقاد
باشد آنچہ شیعہ صادر شد عوکہ خواہ موزنی باشد یا بیگو خطای حتما دینی نصوص کہ بر جانبی تعمد یا آید ولیکن معلوم نیست کہ کدام یک مخبر
و مدبر است اگر چہ تو قع از مجتہد الزمانی آنکہ عنایت نفس خاص الیش محبوبہ موصوفہ نزد او ہم از حضرات ایمہ باشد چنانچہ از سابق و لاحق نظر بعبارات
شیعہ مفہوم گردان کہ دلیکہ بدیہی اولی تواند است انیہا کہ شہید ہی حرفی بود از خطای اعتقادی کہ بحدیث امام المحدثین اہل نفاق دانستہ کہ مجتہد
بقایا این امور دبارہ قائمت فرض نخود بجای حین بیش آید و حال آنکہ مجتہد الزمانی جہالتش چنین است کہ امر بکتاب تعلق است تحوا ای اجتہادی یا باب شیعہ بر انچہ
سہر دکنی و افرا باشد و ملتفت نگشتہ از زمان خلفا کہ بکو سایہ فاکن بود و ہمین بدیہی چگونہ ظل عنایت نگستہ اند کہ ہمین امر کہ این الفضل در انکہ اجتہاد تو دابل است
بہ مرتبہ الاستطرای شد و ہیچ شرعی از شرط و قیدی از قیود ندارد یعنی بلوجود جہل و نادانی زید اشیانی تجدید توانا شد اپس صلاست عقلای عالم
کہ حال این تفتیش بلید بینند کہ بر اہل سنت چنین تہمت میکند کہ جاہل کودن را مجتہد میدانند و بر انکہ بدیہ این بزرگوار معلوم خانہ کہ
بعض کتب صولیہ یکی کتب است کہ برای اجتہاد شرط را ذکر میکنند و قوت استنباط مسائل فرعیہ از ادلہ شرعیہ ضروری نیداند انیک صاحب کتب
صنعیہ کبیرہ در ہر باب بلکہ قریب دہ باب معجوعی کہ خود علمای فضلہ از انجملہ نہ و نہ بینند و علم مذکور بدرجہ کمال نمیرسند و قبل ازین ہم فصلی این شیعہ را
و مجلد اول انتہی تا وجود فسق و کفر او و تصانیف علم الہدای نمانینی مثل شافی نیز اول دلیل بر نمیتی است کہ جہل و فسق او در علم مثل افسانہا مشہور و بر زبان
مردم مذکور و علم الہدای نمانینی جامی این مطلب را نوشتہ کہ اول دعوی کردہ کہ خوف جناب تعصوی از ابو بکر زیادہ تر بود بسبب خوف کہ
امام حسین از یزید داشت پس اینجا تقیہ نمود و امام حسین تقیہ را اختیار نکرد و ابو بکر در صحبت ابا از صحابہ مدینہ صاحب جاہ بود و صاحب دین انصاف پیدا و بخلافت نیکوکی جاہل بی پاک و فاسق کہ ہمہ کس او را چنین میدانستند و امام اعظم حلی و منتہی المطلب دیدہ را
مجتہد میپندارد جائیکہ خلافت او را در مسائل ای او دو یزید ابرابر غازی شمارد و بالجملہ در کتب اصول حتی اجتہاد و شرط و قیود
باید دید و بر رسی و از مجتہد باید جستہ کہ کلامش در نیمیات از منقولات شعرا و نظر فاد منقوط از پایہ اعتبار و رگذشتہ کہ گفتہ اند ؎
منش کردہ ام رستم داستان کہ زیبا بود داستان و از عجایب ہر زہ درا مجتہد میں این ہذیان مخصوص است کہ قوت و سیلہ در دعوی اجتہاد برای
عوشیدن بر کتاب کتب و بگیتا بتہای نمایند او عامی تکلم را حقیقت بران بے افزایند و کسی از علما و فضلا و چنین خبر کی تشنیع نباشی
اند صمایین بغالیط معلومہ شدہ باشد انہم در کتابیکہ بیش از دہ دوازدہ جزو نباشد و از انجا کہ بیانہ والد ارلی مروت و عبد العظیم اصفہانی

روز بعثت شریف می پندشتند البته مزین و معتقدین او چنان می گفتند که در رساله حدیث اثنی عشر هزاره در باب می نویسد که از ان توان دانست که خلافت راشدین بلای بود تا حکم بصحیح رشاد شد قس علی هذا الی مبعث شریف و اینه عظمی شد که بیچارگان صبر می نمودند و اگر فقط ایمعنی متحقق شی بحدیث کافی جزع نکن تا ازان بیانی که چنانچه مبعث شریف بلای بود امامت مرتضوی نیز بلای بود و امامت مرتضوی نیز بلای بود سیمی را چنانچه تعجبی نمیماند در اساعن ابی عبد الله ان امیر المومنین لما بویع بعد قتل عثمان صعد المنبر و خطب بخطبة ذکر فیها القول فیها الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه و الذی نفسه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سباقون کانوا قصروا و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا و الله ما کتمت وشمة و لا کذبت کذبة و لقد بنیت لهذا المقام و هذا الیوم و از انجا که فقیر مترجم شنوا سه خواهد بود چنانچه بار ها دانسته از شرح فارسی معنی آن می نویسم تا بفهم او نزدیک تر باشد کتمت بصیغة مجهول باب تفعیل است مفعول اول ان نائب فاعل شد و مفعول دوم آن وشمة است ابو بفتح واو و سکون شین ابی نقطه و میم و تاء دو حدیک غالب است باد شاهی یعنی ریوت است از امام جعفر صادق که امیر المومنین چون بیعت کرده شد با مامت بعد از کشته شدن عثمان بالای منبر رفت و خطبه گفت مردم را بخطبه که ذکر کرد او آن خطبه را امام جعفر صادق از اول تا آخر می گفت امیر المومنین در آن خطبه گفت آگاه باشید بدرستیکه تکلیف شما تحقیق گشت مانند روز اول آن تکلیف و در روز یکه فرستاد الله تعالی نبی خود را باین معنی جمیعکه تابع ایمه ضلالت شده بودند بر شک شدند در باطن و امروز دعوت ایشان بحقیقت اسلام میشود و قسم بانکه فرستاد الله نبی را بالقران که البته امتحان شوند در میوسه ها نوعی از امتحان و فتنه می شوند بعز ازال نوعی از پیشین تا آنکه میگردد و پائین تر شما و مرتبه ایمان بالاتر شما و ان مرتبه و بالاتر شما پائین تر شما و هر مرتبه سبقت خواهند گرفت البته مرتبه امان بانیا سبقت کرده گان تقصیر کرده گان در ایمان در زمان رسول مثل عجم و برابر نه بقصر خواهد کرد و بنهایت سبقت میرسند کانی که سبقت گرفته بودند در زمان رسول مثل عرب اشاره بزمان غیبت مهدی موعود زمان صلعم و دولت او است که آن از حدیث دوم این باب تا بعد از عرب خواهد بود بحدیکه قسم که پنهان داشته نشد از من یک غالب شدن و بنا بآنچه که بر باد شاهیکه میشود بعد از رسول خدا بر ایشان گفت از من چیزی پنهان نگردد هرگز دروغ و هرآینه تحقیق خبر کرده شدم بانیم تبه و دین و زبانیکه نبی گفت که باد شاه در فلان روز خواهد رسید چون تحقیق اعور الدجالین و تشریح خبر اشارحین تمام شد بشنید یم خاتمه بر عادت قدیمه حرر و شروع کردیم حرر فی چند که بنوفوح معاظیه و باشد باید شنید اول آنچه شارح زمانی ما صادق گفت که چون بیعت کرده شد با مامت مرتضوی بیعت بود و ناس الناس بنفس بعجزه و زنه تعرض بران بایستی کردن که عین هبت راستی بود و امن طریق بهانست که رفضه انکار آن دارند و اول و منصب پیغمبر و بقا مجتهد الزمانی در شرح نهج البلاغت بلا خط امثال این عبارت گفته بود که بنیاد نهیم خانه از بنیاد و آمد طرفه آنکه مجتهد با عاقبت اندیش اساس تمیز زمانی خود و از عار استعفا و سلاح این کتاب بر آن ریخت که متقدمین خلیفه شدند بدلیلی بخلاف برند که خلافتیش محکم شد بسه دلیل و اگر گویند که استخلاف ابو بکر متحقق شد گوئیم لیکن بعد از بیان مفاسد خلافت بلا فصل و هم بعد تصریح مانند بنا بر معنی استعفا جمیعا بنص حضرت مصطفی و قد اقر رانه لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و چون بغور بنگری که حضرت امیر الوقت در خانه نشسته می شد و بیرون نمی آمد با وجود اصرار الامر دم الا بعد یاس و الحاح شان استعفای وصیی پیغمبر حقیقت ثابت می شود تکلیف که خاتمی کمل وقت نزول لال کتاب تا ربود کار که خلافت محرمه و محدثه مومنین و طلسم شوم عذیر خایقه اول تشیعین را برهم زد چه گوئیم که چه کرد و باز با نصاف باید نگریست که معجزه بعد از دعوی می باید

محیط نباشد و بلندی مراتب شیعه از حقیر پایه تر نیست که در تحکیم کمر عزت ارارد قبل جناب تصوری داد و آن قدر خطا
جناب منعود ند که بدلالت نهج البلاغت قلب لیف را خون نمیگردانیدند و آگر لاعلمی ایشان نسبت بر افزون برگزیده سرور عالم
و ائمه را عمداً انگشتند باز در سوگواری و ماتداری نشستند بر اداء امر و حضرت عهد از ایشان در غیبت و استتار و از قول منقل
ایشان نیز اورد منهوز از کمایدیشان ترسان و لرزان است و دامن تقیه را از دست نمیگزارد چنانچه نمونه تفصیل آن انشاء الله تعالی آید
و خاتمه عبارت شارح دال بر آنست حضرت صلی الله علیه وسلم نص فرموده بر امامت مرتضوی پس فرق امیست که اصحاب
ثلثه کوشش و تدبیرهای خویش مرعالم محیط شدند و امیر از شب هجرت چنانچه مسطور کرد خدا ایشان را در جنگ و جهاد نفس
هر خلافتی اکابر و فضله مثل سعید مرتضوی رطل بوق و سرشاق قنبر بردند و مجالس المومنین انمیمی النسابه و مجتهد بیخبر جناب
امیر را استیلای تقدیر در عین خلافت قرار داده ازین کتاب نیز بخلاف اصحاب گاهی حفظ نفس خویش را رعایت میکرد و غیر
چنین کردن لا یفعل لحاصل شارح از غضبیت و عداوت اصحاب چنان کورانگی اختیار کرده که زیر احادیث صحیحه مرغوبی ائمه
اصول خود را فراموش میکنند مگر پاره داری که از اصول معتبره مدلل کردیم که بنصوص ائمه جدا بجدا ایشان را موکد که اصحاب
نجوم هدایت اند بهر که اقتدا کنند راه دین خواهند یافت و اختلاف ایشان رحمت ست و ثواب لیشان جنانچه
این مباحث تطفلا در میان آمد پس میگویم که بالجمله فضد را که تواند دوخت هر چیز خواهند روایت کنند و هر چه تواند لاف
گزاف نامند و ریخا بالخصوص سخن بنده در تاویلات بلکه تسویلات شارح قرونی بود که زبان ما مست حضرت سجاد در شرح جایت
بوقیست چگونه وقت فراغت حضرات اهلبیت تواند شد اگر گویند که آنجناب در دولت آسوده و شیعیان ایشان پای گذیده بودند
جواب آنکه مگر شارح قرونی را هم بلای ریبی کورانگی مثل مجتهد رئیس العقل و فرزانگی بلکه زاید پیش آمد که در کتب معتبره دیده
ایچه مجتهد دیده و شنیده که میگوید که ظلم و جور خلفای بنی امیه بنی عباس بر اهلبیت جناب سالت مآب یا در ظلم خلفای بنی عباس بر جناب طالبیان
بود چنانچه سرایندهٔ سبکسیکه تتبع سیر و تواریخ معتمده اهلسنت نموده کالشمس فی الرابع النهار اظهار و اشتهار آیا نفی بینی کما بود جور
طلبیکه پدید بلعون بر جناب سید الساجدین زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب و عبد الملک بن مروان که مدح او از بان او رع صحابه سابق منقول گردید
آنحضرت را قید غل در زنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین بن طلحه در مطالب السئول منیفرماید این عبارت چنانکه دانی عجز نیست
من حاصلش بفارسی میگویم تا خطای شارح مذکور در ادعای انیمنی که امام موصوف و شیعه او در آزمان فراغتی داشتند تبین و روشن گردد
که ابن شهاب زهری حکایت میکند که حاضر شدم نزد امام زین العابدین روزیکه آنجناب را بحکم خلیفه مسطور میبردند که در ایام طلب
دشنام بر دند پس آنگه بانان پرده گفتم خواستم که سلام کنم در خصوص بخاطرم پس آن را دزدید و در امید که در قید مغلول و سلسل و میدم دگر گشتم و گفتم
حاش من بعید از بند افتادی و تو سلیم می بودی فرمود ای زهری مگر گمان داری که این قید باعث کرب
و اضطراب من ست در بن اوقات باید عذاب خدا را یاد کردن نه از دست دنیای خود را این قید و بند را در آورد
الخ بلی اگر این جور و جفا بسبب خوش حالی در رفاه و فراغ بالی برای مومنین مدعین میرسید و لاجرم شارح جنانچه
مدعی شده بود اشد عجبی نیست لیکن حال حضرت امام در آنوقت نسبت بمقامات عالیه این بود که شیخ نظام میکند قطعه هی گر غم از
مرمان بگو و بدشت که خرخدای نبوم بدیگری پرداخت قیاس کن که چه عالم بود در بن ساعت که در طریق نامحرمان بباید ساخت و حجب مباد

که مجتهد زمانی که بزعم خود این قصه را از کتب سنیان اورده نقل باو ام است و نه در کتب شیعه چنین حکایتی بنظر رسیده بلکه بعضی از معاصرین میگویند که این حکایت از کتب سنیان هم نیست که مجتهد مذکور بدیدن آن فائز شده باشد و بعید نیست که مجتهد مذکور بعد از تعداد و تحقیق در این نوع حکایات گفت کار را گر عاطفه ظلم خلفای خود نموده شود دفتر ما سیاه گردد چنانچه در مقالات دیگر عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی و العجب که جناب مجتهد دعوی ظلم راشدین هم کرده و لیکن بمقتضای مثل مشهور بیاد شان نماند نیست حال فاه ای امام سجاد و اگر جمعیت خاطر فرزند ارجمند امام محمد باقر خواهی از من بپرس که خود در روایت امام المحدثین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بفارسی بیان می کند که روایت است از ابو بکر حضرمی گفت چون برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که از خلفای بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت یاران خود را و هر کرا که بود در مجلس او از بنی امیه و قتیکه دید مرا که سر زنش کردم محمد بن علی را بعد ازان دید مرا که ساکت شدم پس باید که رد آورد بر او بر سر سر زنش پس باید که سر زنش کند او را بعد ازان امر کرد که رخصت دخول داده میشود برای او پس چون داخل شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشارت دست بجمع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان را بسلام بی امتیاز هشام بعد ازان نشست پس زیاده شد هشام باعتبار کینه بر امام علیه السلام لیک مراد سلام او بر هشام بخلاف رسول علیه السلام نشستن او پس رخصت پس رد آورد سر زنش میکرد او را و می گفت در اینچه میگفت او را محمد بن علی همیشه مروی از شما بحقیق شکافت اتفاق سلف از خلیفه متفق نماند که تغافل کرده از نیکه اتفاق بر او میکند جاهل باین نباشند چیز اختلاف در مسائل دین است دانست فی الحقیقه شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که او است امام بسبب کم عقلی دانستی و سر زنش کرد او را بانچه در خاطرش رسید که سر زنش کرد او را پس چون ساکت شد او را آورد و بجماعت مردم بعد از مروی سر زنش مر او را تا تمام شد سر زنش در اخر مجلس چون ساکت شدند از جماعت بر خاست امام علیه السلام ایستاده بعد ازان گفت ای مردم کدام راه سیر دید از او بسوی یا ضلال و کجا خواسته میشود بهای شما یا غوای شیطان و خذلان رحمان ایا جهت یا جنود هدایت الله تعالی بنا بیقین شما را و باختم هدایت میکند آخر بین شما را پس اگر باشد شما را بادشاهی کز دو منقطع میشود پس بدستیکه ما راست بادشاهی که دیر بر طرف میشود و نیست بعد از بادشاهی ما بادشاهی که نهایت ندارد ما اهل عاقبتیم میگوید الله عز و جل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار بهای پرهیزگاران عذاب الهی ست پس گردانید هشام با امام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت با ظهار حق پس نماند در زندان مردی مگر انکه فریفته سخن او را و بغایت مشتاق شد بان پس آمد زندان بان شام را پس گفت ای فلان بدرستیکه من سالم بر تو ان اهل شام که بر ان شوند مثل تو پس نشستن تو در بن مجلس حکمت بعد ازان خبر داد او را بخبر امام و قبول هشام که از زندان بود و جمیع کلام او را پس امر کرد هشام امام علیه السلام را که فردا شب باز آید بین که شامل است او یاران او تا باز گردانند مشهور بسوی مدینه و امر کرد که اگر احیانا باز آید بعد ازین سر آورد و بزندان بر الشان بازار ها واقع شد میان ایشان و میان خوردنی و اشامیدنی پس راه رفتند سه روز بر بها که یعنی یافته خوردنی را تا شامیدند تا رسیدند

بعد ازین کہ شعیب علیہ السلام بود پس بسبب دشمنی بروے ایشان پس شکایت کرد بیاران او گرسنگی و تشنگی را راوی گفت پس امام علیہ السلام بالا رفت کوہی را کہ مشرف می شد بر ایشان پس گفت بہ بلند ترآواز خود ای اہل شہر یکہ ظالم اند اہل آن من بقیۃ اللہ تعالی ام کہ مرسل وحی کرد بامعنی کہ آن علم در من باقیماندہ میگوید اللہ تعالی در حکایت نصیحت شعیب اہل مدین را در سورہ ہود باقیماندہ اللہ تعالی بہتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم بر شما نگاہبان تا وقتیکہ عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اہل آن شہر پیری کہن سال پس آن نیز آمد نزد اہل آن شہر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم کہ نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم کہ ہر آئینہ اگر بیرون نیزد بسوی این مرد بادار ہر آئینہ گرفتار بلا می شوند البتہ از بالای شما و از زیر قدمہای شما پس راست گو دانند مرا در ین بار و فرمان بردار می کنند مرا و دروغگو می شمارند مرا در انچہ می شود بعد ازین از کارہای شما چہ بدرستیکہ من ناصح شمارا راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران او بازار خود را پس رسید ہشام بن عبد الملک حج آن نیز پس فرستاد محمد را بسوی او پس برداشت او را از انجا بسوی ہشام پس ندانستیم چہ کرد با او ولیکن قرویني و پیروان او را میرسد کہ بگویند کہ این کمال خوشحالی و طیب عیش است کہ قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند باز ہر گونہ نعمتی بایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و ہر سر موئی شکر پروردگار بجا آرند چنانچہ از صوام تواند است و چون تمام آمد مصطفی خود را ازین نوع احادیث کہ خود بشرح آن مشغول بود تغافل نزدہ اگر بفرمائی حال حضرت امام صادق علیہ السلام بدہ و حرف باز نمایم تا اتمام حجت الہی از سر گوشہ نمود دارشود و در وبروی ما اقرار نمایند و گویند کہ در کتب معتبرہ ما جور و ظلم ظالمین زیادہ بر این ہست کہ گفتہ اید الحاصل مجتہد در خاتمہ مقام مذکور حال امام صادق علیہ السلام بدینطور ضبط کردہ فلما دخل جعفر علیہ اوعدہ و اغلظ و قال ای عدو اللہ اتتخذ اہل العراق اماما یجبون الیک زکوۃ اموالہم و تلخذ فی سلطانی و تبعیۃ الخرائل فتلقی اللہ ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او دخل شد کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ باللہ کہ ای دشمن خدا اہل عراق ترا امام گردانیدند و زکوۃ مالہای خود جمع کردہ سوی تو میفرستند در سلطنت من رخنہ ہا میخواہی و فتنہ ہا می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید کہ شہادت حضرت امام رضا علیہ السلام بسبب انگور یکہ مامون ملعون خورانیدہ در کتب فریقین موجود الحمد للہ کہ حال طیب عیش بر چہار امام کہ ذکر مبارک شان در کلمات قرویني آمدہ بود تمام شد در ینمقام دو حرف دیگر کہ فذلکہ حساب تواند بود این ہست کہ برای اہل اسلام ایام طیب تعیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزہا ہم حضرات ائمہ ہدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بران نمایند چنانچہ دانستہ باشی و خواہی دانست کہ ہنوز جشن عیش نگرانست کہ ملکش باد گرانست پس حضرات ائمہ را کہ منہمک در بحر تقیہ و غم و غصہ بودہ اند ایام جمعیت کجا دست دہد و شاید کہ بگوئی کہ روز غدیر ہنوز باقی گوئیم ازین ایام بر سول خدا انچہ در نصب حضرت امیر نصیب شدہ بسبب مستعفی گردیدنش آیا بر علمای شیعہ مخفی تواند بود کہ از ہمہ مصائب عظیم تر ہست علی ما عرفتہ لک من الوجوہ و در ینمقام حکایتی عجیب ظریفانہ ہست کہ در ذیل اوراق تو انی دانست انشاء اللہ تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعضی از معصومین کہ قرونی ادراک

دشمنان ایمان درستی رفاه و رخا مینماید و اگر احیاناً کابرق الخاطف بعد از تنزل و تسلیم انفاق افتاد نزد عقلا دشمنان ایمان
توانند بود که جناب امیر الجیوش بلغاری در مقابل بلاد و در بلاد هفتاد و سه سال باین عبارت ادا توانند نمود مگر بدانی که اهل ملت و مخلب اکثر
حکم کل داده گفته اند مصرع یکی بر صد آید نه صد بر یکی پس بعد از سبعین بر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم غیر خلافه کبری
و کشور کشائی و جهانبانی نتواند بود و از اینجاست که در نصوص این بزرگان منصوص است خود شارح در حدیث اول باب معلوم
نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرد که ای ثابت بالیقین الله تبارک و تعالی بفراغت ما و شیعه ما ظهور امارت ائمه را در
سال هفتاد هجری تعیین کرده بود باذا و بجیب و راست تخیر میگردد که مراد فراغ امام سجاد است بخانه مشیتی حالا که لفوز بگیر
که در باب نزول کتاب مختوم در کافی موجود است همین بس است که در خانه منزوی شود خاموش باش که یقیناً و قطعاً بلای عظیم
تقیه بست پس این اخوشحالی و رفاه و رخا توان گفت یا اشتداد مصیبت که ترقی دشمنان شب و روز ملاحظه کنند
و نتوانند که احکام الهی بیان فرمایند بلی در سعت عیش و طیب خاطر اگر برای شیعین باشد بر جای خود خواهد بود
که باب هدایت بسته و قلوب مناصبین خسته و راق تلبیس و دروغ و افترا بر ائمه بدی ای تدارک سر اکشاده شد نعوذ بالله
من الانصاف و ترک الصدق و الانصاف الغرض همه چیز تم چنین محق سبیل یعنی خلیل قزوینی زاد در حدیث الا بسیر
بلا و چه بلا پیش آمد که بقول حافظ مصرع آنچه گفت بر سید صبا بر سبا یان گفت و انمقدار را هم نصیبا عین نگذاشت
که حضرات ائمه چه منصب داشتند که همچو پس از انبیا و رسل متقدمین نسبت بگذشته کما مر و در روایات آن علما چه نوشته غلط تم
جناب ایزد در تخصوص چه مروی شده شیما جناب اعز المحدثین از حضرت امام رضا در اصول کافی تحقیقات کرده حرف الزمان در تقام
اجمالاً است و تفصیلش عنقریب انشاء الله تعالی بعد ازین می آید که معبوث شدن حضرات او صیا برای هدایت در زمان اختلاف
از نشان آیت است و آن مقتضی بود که مرجع خلائق شوند یعنی بر بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی متدین شوند
دائمه از عهده های خویش که کمال دینی و دنیوی ایشان در بر اند و چون اینچنین صورت نه بست باید که آنزمان وقت بلا
باشند نه وقت رخا فکیف که هر جح و مرج در زمان عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم زائد الوصف مظنون باشد و خدا نخواسته
در سر آن رود و بر که مبادا درین فتنه ها گرفتار شوند که بندگان گفته اند و در شما بر زبان اهل تحقیق دائر است مصرع
در بلا بودن به از بیم بلاست و در قرآن مجید باید دید چه نازل است که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا تا چنانی علماء
دلیل توحید باری عز و جل چه بیان کرده اند و بتفصیل تمام چه ذکر فرموده اند و شیخ در گلستان میگوید که دو درویش یکی
نخسپند و دو بادشاه در اقلیمی نگنجند و پیدا ظاهر است که یکی از دو بادشاه اگر آرام بزرگی میخواهد و دیگری ذلت او کسی
حبس را و دیگری اطلاق او را و این اختلافات سرمایه فساد میشود و خون هزاران هزار کس می ریزد و گرد آشوب و فتنه
در عالم می انگیزد و بهر گاه این هرج و مرج موجب زیادت بلا و محن و آشوب و فتن است رفاه و رخا در چه مقام چه گونه
و چگونه عقل تجویز کند که حضرات ائمه و قتیکه عالمی در سوز و گداز باشند فرمایند مصرع که در دکان ما را کسی نمی بندد چنانچه
حکایت صاحبدلان بالا دانستی پس بشارح شروحی را هیچ معنی بی غبار بر ست نمی آید که قلوب سامعین و ناظرین را تاثیر
فرماید و اعتراض ما نیز مرده ثانی القران حکیم طالقه غالباً هنوز بر جای خود قائم است زیرا که تو قعست هدایت معین کردن

برانی چیزی و آن یا یقین در حدیث مرتضوی مرآنیه موجود که تا هفتاد و پنجری بالاست و بعد ازان خاد بقوال خمانی و تقریر
خنه صورت رخا بعد امتداد نیز نظر نیامده **اما آنچه حضرت امام باقر تجیال شیعه فرمودند** پس چگونه کافی و مشود و هرگاه
تحریر آنجناب که اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل جابر بن عبد الله انصاری از و علوم حضرت میگرفتند کافی نباشد تقریر و تحریر
زیر کان مسلمین چگونه کفایت نماید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آیا میان عالم کفایت پس شکی نیست که در وشت جناب
میر باعتراف حضرت امام باقر و صادق و جمله ائمه اهلبیت و قیمت مذکور بلو قوع آمد و هر گونه مخالفه خلاف الامر افتاد چنانچه در ذکر حالات
زید مذکور از اصول شیعه بوضوح پیوست بلکه در بنجا امر دیگر است بیانش آنکه از و محال خالی نیست که جناب امیر افاده امام باقر را مستند
یا نه بر اول باینکه میفرمودند که بلا تا هفتاد سال است اگر اعتقاد کرد بلا پیش میاید ورنه تا صد و چهل سال بلا بر ما نازل خواهد شد
که در صورت کلام مقدس از دائره عوائل بیرون آید و بر هیچ از دو جهات است که اگر خبر بچیزی دهد باید که مطابق نفس الامر باشد و غیر از دو نوع
گردان نگردد و چه جای جناب امیر است که انظم الصادقین و اصدق الصادقین است که پروردگار عالم بندگان را فرمود کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ کما بین المجلسی فی شرح الاربعین
و بر شق ثانی حضرت امام باقر این اسرار چگونه دانستند که کم اخذ علوم از همین در علم و حکمت بود و پس از و بچکیس و انیمی را اطفال جواری
شیعه نیک میدانند پس محال شد که ائمه متاخرین باشند اسرار بوند اصل و منبع علوم بجز ازان باشند ذلک ظن الذین امنوا منکم و اعملوا
اهل البیت الطاهرین علی الاطلاق به اصول المستعین ان شاء الله تعالی در ذکر علوم معصومین یعنی از احادیث می آمد و هیچ رگی و ریشه این توهم
و خیال باقی نمی ماند وَاللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ **اما آنچه** گمان کرده که هر که چیزی از اوراق کتب شیعه و مختصرات ایشان دیده
میداند که عصمت و علوم ائمه را از خواص شروط امامت از راه غلو گرفته اند امامت جناب مرتضوی را بر خلاف اعتقاد مهاجرین
و انصار امامت حقیقی حضرت سید الابرار باعتراف شارح قرویني بلا فصل قرار داده امامت متاخرین ایمه را بهمان طور بران متفرع ساخته
معتقد امنیمی گشتاند که آن فرشته که همراه حضرت صلی الله علیه و سلم ملازم بود برای حضرات ائمه نیز پس ایشان از احالت متناهیه و میان
نمانند اگر چه حضرت را امیبود پس باین احادیث علوم غیبیه را در باره ائمه بعد از تاویل و تسویل برین محمل نشاند ند که بادنی توجه ایشان حالات
مستوره غیبیه و بواطن امور ارثیه بکشوف یشد و در کافی و دیگر کتب اصول ازین جنس عزیز الوجود خروار با موجود و در دفع دغلها همراه
تقیه کما ینبغی مسرود چنانچه مختفی نشد در نجز امام صادق و ششم آنجناب بر شیعه که با اینهمه ما را عیب ان میدانند باز اذعان و قرار در بعضی
غلوت و قیل و قال عین بیچ بیچ بروایت کافی گواه هست طرفه تر از که از مغیبات اسرار در عالم شهادت خبر میداده و با وصف عمو نوری که در بر دی
ایشان سر بآسمان برین کشیده و مخزن اصناف و سنائی در بران بمنتار گردیده می دانستند که طائفه فاحشه از دعین مزید و لا بلکه تا ایمین ائمه لعنه بخطا
هر وقت برای تلبیس شیعه که کار ایشان جز دلازمست نمیدهند چیز دیگر نیست کمافی مختار الکشی محیط اند مصحح یار ایار ای بود از یار یار اند لشیعه کرد پس نظم
[illegible] که چوله کرده راز خوشین فاش ؛ عراقی را چرا بدنام کردند ؛ عجب تر آنکه با اینهمه علوم آنها غالب و
مغلوب بوده اند و با وصف چنان منهای از اذاعه و همی جدا گانه تراشیده اند و اگر طور ائمه زندگانی میکرده اند همه اهلسنت بود و باعتراف متقین
تبعیه نقطه باجرا میباست و این اختلافها که فرق شیعه بصد ها رسید چگونه روی میداد و بلکه مذهب یکی میماند و شیعه بزعم خود تقلید ائمه میکردند
و اهلبیت از گردند و سب جان بسلامت می بردند این قوم عجلت پیشه بر خلاف عادت محصلین بمسائل خلافیه کتب خویش را پر ساختند
[illegible] و بعمل بکمال تبریز بانی علم تبهار پرداخته و معمای عجز و عفت ائمه مثل مهود گشتند حالانکه ائمه در دولت قائم محکوم بستار بودند چنانچه جابجا

نمونه آن بافتی و آثار رضع فاخره ای ایشان بسیاری و تعدیه ائمه در خلافت بیعت تعلیل اهل بیت شناختی آن و دیگر اصول این کتاب و مقدمه
که بیشتر شکر یاران اند بود و خرق در نمونه و جی مقرب بدان الله و قوته در می نماید و در میان ایام چنان چیزها نمود و داد و خالی نمود شکر
در باره مواعید و تسلیه و تملق شیعی آید انشاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نمودند و مطابق روایات ابو محمد ثمین مذهبی جهوری
و رداوند که وقت ظهور دولت آل الله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را معلوم نیست انقدر هست که قطعا میدانیم که اگر دولت
سید الشهداء را فاقه کربلا نگذشت در هفتاد هجری نور دولت ندیدند و اگر طالقه را فضه نهب یاران که در پرده تقیه مخفی بودند اش گران
امارت ما را در سال صد و چهل هر کسی میافت اینکه شنیدی خلاصه اصل اول است که ما عرفت سابقا و شیخ امام اعظم اول کتاب
حدیث مذکور را باین زیادت آورده که الوجه ثمانی گفته بود که یقینا جناب امیر میفرمود که بلا تا سال هفتاد و هجریست باز نخواهد
است و هفتاد منقضی شد و هیچ نماندیم حضرت امام باقر در جوابش فرمود انچه انفاقا دانستی **اصل دوم** آنکه توقیت کنند
همه دروغ گفتند و این مستعجلین هلاک شدند و مسلمین بسلامت ماندند **اصل سوم** آنکه کسانیکه وقت ظهور دولت مذکور را مقرر کردند
همه مفتریانند و اهلبیت ازین کذب افترا منزه اند و ارباب دانش و بینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقتی برای چیزی حتی که شارح قرینی هم بدان اعتراف کرده پس در صدور توقیت و تعیین که بلا تا سال هفتاد و هجریست و ایراد
رفاز جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردد نماند چنانچه در کتاب الغیبت مبین است بلکه توقیت بلا و رجا بر دو عیان شد میتوانا
بر تحقیق مزین که بعدیت را بر اتصال حمل میکنند و دیگران شریک او گشتند و اگر بحار مجلسی و کتب دیگر متعلقه باصول در ترجمه آن
بر کشائی زیاده تر عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه و عیش و نشاط پیش آید و حاجت بروشنی
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد و توقیت و تعیین این دولت و خلافتهای حضرات ائمه یکی بعد از دیگری
هشتاد و هزار سال هست و از سنه سلطنت و کامرانی دیگران قبل از ان از اولین و آخرین و سابقین و لاحقین و عاجلین
و عاقبین بیست هزار سال باشند و بر این مقادیر چه موقوف که بعد از دیدن روایات خواهی گفت الی غیر ذلک مما نقلوا عن
ائمه الهدی و اگر بالفرض این توقیتات و تعیینات همه از ائمه متاخرین باشد سخن سابق را اعاده بکن که ایشان آن را فاده دیگر
غیر از ارباب حکمت و علوم کجا آورده اند اگرچه آن روایات خارج از دائره تعداد باشد حتی که بعضی از معتمدین ایشان
باندک تتبع و استقرار روایات متعلقه سلطنت قائم آل عبا و غیره را بشش صد رسانیده اند کما لا یخفی علی
من رای ما رواه الجزائری فی تالیفاته و یکفیک مطالعه مثل البحار من بین الاسفار و چون این روایات را با تعیین
و توقیت ادنی تلاش کنی بدایت و نهایت آن در ائمه هدی بجناب امیر میرسد و هو عقلی و نقلی و اگر از ائمه دیگر باشد
باز ضرر متکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اهلبیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اهل ضلال عیانست که ایشان
حقیقة در اهلبیت داخل اند و حضرت بتول بضعه رسول مقبول مجازا الغرض امامیه را بمقتضای آصر سجایات امر مقدس
چنانچه دانستی که زینهار اهلبیت طاهرین توقیت و تعیین نکرده اند و آن موجب کفر و لعنت است ضرور افتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائره اهلبیت بدر کردن و این امر در معنی مگر کمتر از قتل حضرات ائمه نیست بدست خود عمدا
حتی که این برگزیده گاه بارگاه الهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند و صورت ذبح خویش را برای مبین

ستید یعنی بچو تالی القرآن حکیم کرده بلی دین کرای العین نموده اند چنانچه روایت قصه از روی هشام بن سالم بلکه جناب
میر عبادبا الله از فقهای ستة زمان امام صادق در کافی مبسوط است و نیز از ایشان چه بعید که ثقة الاسلام شاگرد
که بعد از همثال فقهای ستند این بدعات را ترویج این کتاب در عالم منشر ساخته جناب عرش قباب فاطمه زهرا
مفتعله حضرت سید انبیاء را از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بابی در اصول کافی بران اصول مخرجه مشتمل
وعنوانش اینست باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة و این خلیل بی عدیل با وجود مرتبه خلت و دعوی محبت
ولای عترت بتایید آن پرداخته هر که خواهد بمتن و شرح کرشانی نام آنست و عبارت عربی رجوع فرماید پس
بغدادی مخت تو آن دانست که دیگران از علمای رافضه علی آثارهم مهرعون یعنی برین جاده بجد و جهد میروند
و غایت توجیه و جیز دراین ناصبی و شمن غوی اینست که نصبغه پاک شاه نولاک حقیقتة خارج آمد و مجازا داخل تا
بصدور در وغ از حضرت وصی مطلق خلیفه بلافصل برحق چه رسد که محدثین ایشان اهل مناقب آن جناب را
اطما کفر و کمال ایمان تا وقت شهادت برشمرده اند پس درین امور سبیل این جماعت ظاهر است و راجع لله و هو نا پاک عالمی
سیان خاکیم و فنا کان نه پاک مهر چند خلیل در شرح فارسی که پاره از ان بزبان کوشش نموده است تفصیل اخراج داد خال بر گمارد
لکن گویا خرهمان ناصیت از کلامش متشرح است لقطش اینکه چنین نیست که اراده میکند الله تعالی که ببرطرف کند
از شما چرکی شک و ریبویت رب العالمین را که اهل خانه بنی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم پیچ اهل بیت
بیت ایمه علیهم السلام را و امامت ایشان را هر که داخل شد و در امامت داخل شده و در خانه بنی صلی الله علیه و آله در
کلام مختصر نیز اشاره شده که بجناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل ست نه عصمت ان جناب را
شامل و ایمه هدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی ست که در ریبویت خداوند عالم شک نمیکنند
و اگر خلفا را داخل نمیدانند تبرزنا نمیکنند و میدانند که هر نی ازان اینست که حیوانات نیز دران شکی ندارند و پروردگار
خود را میدانند گوینده قصه کرسی در تقریب شادی کتخدائی پسر گفت خوب شد که یاد ایجان شد و اگر بیل بودی
مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بی عدیل در اخراج حضرت بتول زهرا حقیقة
کمال مراعات ادب احسان عظیم بجال جناب زهرا نموده و لفظ اشاره نظر باحتیاط اورده و نه لفظ دلیل می
چنانچه در بحث خلافت حق اذا انبهت الیک مذکور ست فالافضل مخفی نماند که شارح خلیل بی عدیل در بعضی
ازین احادیث تجرفی چند گفته که مراد نفی تعین قبل از سال وقوع ست پس منافات ندارد با پخه گذشت و
حدیث سی ام باب هفتاد و نهم و نزد احقر الناس کتاب اصول کافی نسخه کهنه و صحیح ست و لیکن نامربوط و مخلوط
ست از مقامات متعدده پس این باب را هر چند جهد تمام فهم و حال هیچ اسی او در نیفتاد چندان عیان ست که بر اوده
طلبه هم مخفی نتواند بود پس در حقیقت بثبوت بنا قصی دیگر توان فهمید نه رفع آن و دیرین زمان فقط پاره شرح
فارسی مذکور نزد من ست قریب بهشت خرده گیریهیچ اصل چهارم که فی الجمله مبسوط و مشتمل بر فوائد ست بر عهده
شارح آنکه مراد بوقاتون جمع اند که دعوی علم بوقت چیزی از مستقبل میکنند بی اعتماد بوحی الهی پس دعوی

علم غیب میکنند آن موسی تا آخر استشاف است برای بیان اینکه علم غیب بغیر الله تعالی ندارد و صدق در اول بتبع دال و در دوم بتبعیض دال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که یا برای ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین ست پس سه بار گفت دروغ گفتند جمیعکه دعوی علم بوقت چیزها میکنند بلی وحی اشارت است باین معنی که این بتوسط وحی و همچنان از قرآن باز نرسیده همچو بیان انکه غیب جز الله تعالی کسی نمیداند انیکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد رونده بسوی صاحب کل خیتار خود بمجانیکه مامور بود برفتن بانجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز چنانچه وعده می کنند مردم بایکدیگر از روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت اینده و صلحا دران وعده انشاء الله میگویند موافقت قول الله تعالی در سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و غیر صلحا نمیگویند پس چون ریا کرد الله تعالی و رنگ موسی را بر سی روزه روز گفتند است او که تحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند انچه کردند که گوساله پرستی باشد مراد انیست که موسی کلیم الله عالم الغیب بود و وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط شد پس وقتیکه ما نمیگوییم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده میکنم شما را که چنین میشود انشاء الله تعالی پس بعمل آمد آن سخن بران نهج که ما گفته ایم پس بگویید براست اورد الله تعالی باین معنی که ممکن بود و نیز که براست نیاورد و اگر گوییم شما را سخنی پس آمد بر خلاف انچه خبر دادیم شما را بان پس گویید راست گفته الله تعالی لا یعلم الغیب الا الله باین معنی که استدلال بانبوا قعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوند دوبار اول بسبب ایمان بغیب که مستحسن است میان برد و قول دوم ایمان بامامت ایمه هدی که مختص است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل خلایق استدلالی انتقاص علم غیب الله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت است از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بار زدهم از سال دویست هجری مراد سالی است که مامون امام رضا علیه السلام را طلبیده ولی عهد خود کرد و شیعه آنرزمان را در خاطرها قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث سیم از باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که تمثیل بظهور دولت مهدی شود و الله اعلم و نزدیک انمیضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال لی یقطین لا تبدی علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم کان من بخرج واحد غیر ان ان امرکم حضر و اعظیم صعبه فکان کما قیل لکم و ان امرنا لم یجئ قط الا بالامانی فقیل لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة بتبیت القلوب لرجع عامة الناس عن الاسلام و لکن قالوا اما اسرع و ما اقرب تالفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج شرح طلنا بعین بی نقطه بصیغه مجهولی از باب تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب هست بمعنی تعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و مانند ان الغل بفتحتین

و العلل بفتح عین و فتح لام اشاره میدان کسی را شر بتی بعد از شر بتی یعنی چنین گفت که و گفت یقطین پسر موسی علی
ین یقطین را چیست حال ما را گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم میرسد و چنین و چنان میشود
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد حسین
گفت پس گفت او را علی بد ستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ایمه هدی علیهم السلام باشد
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شد یه صبح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بد ستیکه کار ما حاضر نشده
بود پس مشغول گردانیده شدیم بار زو ها چه اگر گفته میشود صبحا ما را بد ستیکه این کار میشود مگر تا دو بست سال یا
سیصد سال مثل اهل ایمه سخت میشد دلها باین معنی که در می ایمان بر بوبیت ربا لعالمین در دلها کم میشد
و بر آنینه بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ایمه گفتند چه زود دست آن و چه نزدیک
است ان برای طالب لفت دلها می مردم با یمه و برای نزدیک شدن فرج مراد قدر مشترک میان
حصول ثواب آخرت بمردن و میان ظهور دولت حق است دمی تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
چنانچه گفتند شخصی را اطال الله بقاک گفت کفی بالانتهاء قصرا محتفی نماند که نظر این تعلیل ست باحتمال
زود آمدن قیامت که در قران و احادیث نبوی لبیار ست مثل عسی ان یکون قریبا و مثل ان هی الساعة
اصل ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلاک الناس من استعجالهم لهذا الامر ان
الله لا یعجل بعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة ولم یستاخروا روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت چنین نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
وی پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
پس امام علیه السلام گفت چنین نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
حق بد ستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بد ستیکه این دولت اولاد عباس را اخر لیست که
میرسد بسوی آن آخر پس اگر تحقیق میرسیدند اولاد عباس بآن آخر پیش نمیشدند یک ساعت و پس نمیشدند مخفی
نماند که این از قبیل تعلیلی ست که مذکور شده در حدیث سابق تا احتمال این دهد که بانقراض دولت اولاد عباس
مهدی موعود شود و امیدوار باشند بد انکه شارح قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاده نمود دال بر آنست
که حضرت موسی علیه السلام بطور خیال و امور عظیمه دیده وعده کرده و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که ظهور نیست
لا بنبیائی اولی العزم هر چه فرمایند یقین وحی الهی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از انجماعت صلحا هم
نبود که انشاء الله تعالی درین اوقات میگویند و بالاخره بقیه مذکور که از فتن عظماست نوبت رسید که گفتنی نیست اهل
اسلام را باید غور کردن در انچه از علمای رفته بی باکی و شوخ چشمی در هر مقام معذور می باید که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت آبرار صلی الله علیه وسلم بر خلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
در ترویج دین متین در مشارق و مغارب بران ترتیب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

نوشتند. آنچه ایشان در تمامیت ملت و شریعت محمدی مساعی جمیع متقدیم رسانیدند از کسی بظهور نیامد با آنکه اکابر رفضه و مشاهیر و تکفیر و اتهام و شان بیزار از ان کتابها نوشتند حالانکه بحکم مقدس هر قضیه که در صحیح البلاغه اجماع اهل حل و عقد امامیه بر آن منعقد شود حجت خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الحوالة که در اهل سابق و لاحق آنرا هم دانستی که ایمه منصوص احادیث خویش چنین توقیع و قیع بعمل آورند که ایشان را پیروی ایمه خویش بجا آورند و شیعه را پیروی ایشان واجب داشتند و بر تقدیر نیز پیروی ایشان واجب داشتند بر افاده شارح خلیل فی تعدیل حال حضرت نبوی لیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بصد از دو در گروه شیعه داخل گشته چه بود چنانچه در تقاسیر شیعه مسطور است و این قصه طویل است بر محدثات امامیه در اینجا بطور ایجاز حرفی چند گفتم و گزیر و اطناب نگشتم و فایده که در تخصیص بر تقریر شارح ترتیب یافت آنست که هر چه بر السنه مقدسه ایمه موعود شده باشد خرد و نیست که مطابق نفس الامر گردد لاجرم همه امور را که در کتب دینیه مؤسس و مبنی گردانیدند و بکمال شد و مد آوردند زیر و زبر شد چنانچه بعد از فوت یافت انیست حال مواعید ان بزرگان که اقوال و افعال شان ماخوذ از تعلیم و تشدید ملائکه مقربین و منصوص و ماخوذ از جناب امیر المومنین و حضرت ختم المرسلین است و اگر در مقالات راشدین یکی از همچین امور پیش آمدی علمای قوم در دولوم چه قسم اقتحام بر پا میکردند کما لا یخفی اما آنچه در متعلقات اصل همچم گفته که مراد سالی است که حضرت امام زمان رضی الله عنه ولی عهد شد پس جماعات شیعه که مثل سنیان از انجناب راضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست که نام انجناب از نخبت رضا شد چگونه تن بر رضا ندهند که بر خزائن و امانات موسومی گردد و حقیقت تعلق بانجناب داشت قصد قربا بکار بودند و انتصاب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشتر آنست و فارغ البالی هر چه گفته شود بجاست تکلیف که مکاران عذار بمقتضای تقلید مامون هم سیر و تماشای پیاده و مومنین تن و قتیکه بر تقبل انجناب کمر بستند و بهجوم آوردند دیدند و هم و ساخر چون شهادت ان امام بر هر متحقق ماند اری و سوگواری در زیدند و اینچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا سبب تطویل است و لیکن سخن مختصر آنکه تراجم روایات بجا باید دید که دلالت بران دارد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه تا قیامت منقضی نشود و تا روز جزا باقی ماند و بعد از انقراض و انقضای ان دولت که اهل انرا از زمین بر انداز بر زمین سیر سایند و در سیادت شان کتابها نوشتند کذبان دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متعلق بظهور صاحب الامران دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان دلالت بر دلالت بعدی و نهایتی نیست زیرا که بعد دیدنش واضح میگردد که هرج و مرج بیش از پیش شدنی است بعد از انکه بعضی از اینجا بر زمین و ظالمین از کمین بر آمده و عقل و نقل آنرا مویدست زیرا که در کتب فن جا بجا ذکر کرده اند بلکه خواص عوام هم میدانند که فریقین در استغاثه بحضرت باستغاثه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی وقتی رونق افزاینده که روی زمین از ظلم و جور پر شده و از دین ملت جز نامی نماند بعد ازین سیر تعجبها انیست که در حال وفات و کثرت فضایل علی بن متقیه کتابها نوشتند و از هر دری کثرت مناقب جلیله او چیدند و در باب سه سری که گفته اند و خود اعتراف بدان کرده که استفاده او

از یک معدن است یعنی ایمه اهل بیت طاهرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ الله بر اصول اهل فضول دیدن
است که حضرات ایمه چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهم رسد و ظهور مهدی زینهار بوقوع نیاید و
وعده موقته حضرات ایمه هدی در وقوع شاید و قبل ازین شارح گفته بود که ایمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه موقتین مهدی کذاب و ملاعین اند پس در آغاز جناب ایمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بعد دو سه چند او یال مقلدین
شان را چنان تر کردند که زینهار خشک نمیشود و این غوائل بکلمات مقتدایان امامیه طرفه تر آنکه حال مقتدایان
خویش و فضائل جمیله چنان محقق کرده اند که منوعه آن بدفاتر ضبط متعذر کرده و حال قساوت بدین درجه رسید
که بدون استماع قصه های دروغ پیشوایان شان روبراه نه نهند و داد و اضطراب و پریشانی بر دهند و بی تابی
را بپایان رسانند پس بالقبهای شیرین علی ما اشر نا دهنهای این مذبذبین را حضرات ایمه طاهرین میدوزخنده
گمان مبر که عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیرا که آیا
از کلینی و کشی یا وندار ی که ارکین این تخلف و محدثات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و منتخبین از
تمامه دنیا آرزوی مذهب تکفیرین حضرت امام الدیمه داشتند و با نواع تذبذب افتادند گانی بسر کردند کلان ترین
شان زراره مصداق و بشر من الیهود و المجوس رئیس المذبذبین بود تا وقت قریب موت بامامت قرآن مجید
قائل شد و معرفت امام نداشت و بموت جاهلیت مرد شما بر بیان مجتهدین و فرقین کما عرفت مرار اپس از قبول
مذکور هیچ سعودی باین کرده زینهار نمیرسد اگرچه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و وفا تر اشل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه بنص مرتضوی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که نسائی ایمان اختیار صادق
و راستی ست اگرچه مضرت شدید رساند و اجتناب از دروغ اگرچه مستلزم فوائد دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت و علوم غیبیه و لطائف لاریبیه که برای حضرات ایمه حاصل باشد درین مبحث جز انکه کتابی میفرد بعنوانی
نویسیم که دلم میخواهد صورتی بخیالم نمیرسد حق تعالی اسباب راهیا گرداند و توفیق تام رازفیق سازد از انجا
که هنوز مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی می برم و پرده
بسیار را برای کشف ملمیات مجتهد میدرم و امیدوارم که این مراحل بهمین طور اقتصاد قطع کنم قبل التوفیق و بیده
ازمه التحقیق **قوله** دیدل آه **اقول** لما ادعی المجتهد ثبوت امامته یزید بتبعیة عبد الله بن عمر فلابد علیه من بیان
عدة امور الاول ان المورخین المعتبرین صرحوا بها و قد علم کلوا حد من الناظرین انهم انکروعنها حتی لو جری علی
لسان احد کلتیهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان بذه البیعة منقدمة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه و قد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی المغلطة بالاستدلال بتبعیة واحد من اهل الحل و العقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان فسقه مجمع علیه و کفره مختلفا فیه فکیف یکفی بیعته من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویة ایمة و هذا بعد التسلیم کما لا یخفی
علی من له ادنی طبع سلیم **قوله** من بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب خاتمه
مواعق هم نکرده و اگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از اغاز تا انجامش ندیده و دل برین مدعا بسته پس

ضرور شد تمام عبارتش بموافق اشاره وسابقه ذکر کردن وآن اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید
ابن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذبت بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک
(اول الملوک معاویه فلا متعلق لهم بنسبة هذا لا لخلافة لمعاویة لان معناه ان خلافة معاویة وان کانت صحیحة الا انه غلب علیه شائبة
الملک لما خرجت عن سنن خلافة الخلفاء والشیعیین فی کثیر من الامور فهی حقة وصحیحة من حیث نزول الحسن علیه السلام
الناس باهل الحل والعقد علیه وتلک من حیث عقده وقع فیها امور نادیة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یاتم
لکنها تحط عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع وهم الخلفاء الاربعة والحسن رضی الله عنهم من
(طلق علی ولایة معاویة انها ملک الراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرنا ما ومن اطلق
علیها انها خلافة اراد انها تنزل الحسن له واجتماع اهل الحل والعقد علیه صار خلیفة حق مطاعا بجهة ان من حیث
(طاعیته والافتیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله ولا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل
الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه
لحق بالخلفاء الراشدین وکذلک ابن الزبیر انتهی **واین** کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب صواعق در تفسیر
و توجیه می کند وقدمر ما ان الموجه مانع وان المانع یکفیه الاحتمال پس برزعم مجتهد الزمانی اگر نیست تارک
کن فرمودن این عبارت را برای اثبات مدعای خود آورد ان الغرض اعتقاده ان معاویه بر سیرت ملوک بود و در
خلفای راشدین نمیرفت زینهار مخالف قول سفینه نیست ومن ادعی فعلیه البیان نگفته که در زمره ملوک
بعضی از اهل عدل می باشند وجماعتی با وجود ستمگاری وجفاکاری اصرار بر طغیان وعدوان دارند بلکه قریب
کفر میرسند من بعد میترسم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نست که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است
پس پنجه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بصارة العینین این امر را نشان داد ان الغرض وجانب کلام را اهل
وبجمل نگذاشتن وقبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
مشوش نشوند چنانچه شرح کردم فتذکر واگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض ست فانی قوة الجزئیة

قوله علاوه بر پنجه سابق پنجه دیگر بر آمد **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی مدعای مجیب
مصیب زینهار نفهمیده مقصودش نقل ذر ایم یزیدست یعنی انکه خلافه او را که مجتهد بهتر از خلافه راشدین والتشبث
کند در روایت نماز عقیله که مرد بن یزید یعنی رفضه آورده اند پنج برکند احتمال ما ول بودن مثل این حدیث نزد منصف
باقی نگذارد دوبرین امر دلالت دارد نقل حدیث ثمانی وتانیا نه اعدل خلفای مروانی وذکر حدیث حضرت
رسول ربانی صلی الله علیه وسلم خبر فیسیی دادند ومعجزه شریفه نبوتی نزد اهل فضل وخبر بظهور پیوستن اری
فضله خواران حلی وشوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین متولد گشته چه جای استدلال
ودر زمان سیدانس وجان بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران نابالغ کار بالغان هم کرده چنانچه تفصیل
در جلد اول گذشته **فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا**

یکسیون باجملہ از نص نبوی بدلالت قطعی بثبوت رسید کہ یزید نہ ہا لایق خلافت نیست زیرا کہ مبدل دین و مخرب شریعت متین ست و ہر کہ چنین ست لیاقت خلافہ ندارد و فان اجتماعہا جمع بین الضدین و جمع بین النقیضین و قس علی ہذا از تغریر عمر بن عبد العزیز سبب خلافت او عیان گردید و ہر کہ بعبارت من کہ درین رسالہ گفتہ بود مع رجوع کند نیک میداند کہ بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین کہ ازان بطریق اولی می برآید ہیچ کسی از فضلا ہم دران بعد از مراعات قانون مناظرہ تعلیل و قالی نداشتہ باشد این عبارت مرتب گردانیدم کہ در باب بطلان خلافت یزید آنچہ در احادیث بنوعیہ و تصریح اکابر اہل سنت مذکور ست اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن دست باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی الخ بلی چون مجتہد بگمان خود فہمیدہ بود کہ عبد اللہ بن عمر رض بیعت یزید قبل از خروج امام حسین کردہ لاجرم بمقتضای گفت بیعۃ امامۃ یزید گشتہ پس بعد تسلیم برای کشف این تلبیس گفتم کہ بیعت عبد اللہ بن عمر علی کتاب اللہ و سنۃ رسولہ و منع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شہید کربلا و ملاحظہ جور و جفای او در حق سلالہ خاندان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجہت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود فلا یوصلنا ضرا کما لا یجر بہم نفعا بعد ازین واقعہ را شرح نمودم کہ قبل ازین عبد اللہ بن عمر این کلام گفتہ بود کہ مجتہد بار بار نقل میکنند القصہ چون ثابت کردیم کہ یزید مبدل دین ست و اہل حل و عقد از ائمہ و مجتہدین ہم در وقت معاویہ و ہم بعد جلوس آن بدبخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند ملحقین باخلفاء الراشدین بر ان مرحوم کہ او را خلیفہ گفتند تا زبانہا زدند اکنون این ترانہ مخالف اصول سر ائمہ دین کہ کلام در حقیقت خلافت یزید در بدو عہد الی آخرہ بود دیدہ بیانی ست کہ پایانی ندارد و در مجلد اول آنقدر در انکار اہل حل و عقد روایات و عبارات آوردہ ام کہ ہم شامل ست وقت معاویہ را قبل از خلیفہ شدن یزید و ہم بدو عہد او را کہ یک رسالہ کامل این امور منفردا و ست تواند شد اکنون بار دیگر پیر نابالغ را بمقتضای مثل مشہور کہ طفل بگریہ مکتب نمیرود دلی بر ندش کشان کشان باید برد ان و کتاب صواعق کہ کتابی سلیس ست پیش او کشادن و گفتن کہ اینک مولف آن در جائیکہ شہادت امام حسین را ذکر میفرماید صاف صاف صاحب میگوید کہ یزید بسبب نبت الاشعث را فریفت و بتوسط او حسن مجتبی را زہر داد و چون مردان بیعت یزید از مردم میگرفت اہل حل و عقد مثل عبد الرحمن بن ابی بکر جواب دندان شکن دادند و نکیر شدید نمودند و اینہمہ قبل از واقعہ کربلا و ہزہ بود یا بعد ازان و العجب کہ مجتہد چنین گوید و ہنوز ذرہ او مشغول باشد باثبات شروط خلافت برای یزید و بیعت اہل حل و عقد و باندآن بعنوانیکہ مرتبش بر خلفا بہ ثبوت رسد فاعتبروا یا اولی الابصار و الابصار و انظروا الی المجتہدین الذین یجعلون

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداه الله الى سبيل الرشاد

وبیعت عبد اللہ بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت
خلافت اوست زیرا کہ جلالت شان و تورع و تقدس او بمرتبہ ایست کہ صاحب استیعاب نوشتہ قال میمون
بن مہران ما رایت احدا ورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و تقدس جناب ایشان اینکہ بسبب فرط احتیاط و دور
از بیعت خلیفہ چارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب انکار و اعراض فرمودند و بلبیب خاطر ضمیم فواد بیعت معا
بن ابی سفیان را از جہت تحقق شرایط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر
بایع معاویۃ ولم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقۃ ولا ینعها عن جماعۃ ولم یبایع معاویۃ حتی اجتمع علیہ
و ہرگاہ اہل مدینہ خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان انحاء ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچہ در جمع
الاصول از بخاری و مسلم آوردہ قال لما خلع اہل المدینۃ یزید بن معاویۃ جمع ابن عمر حشمہ و ولدہ قال سمعت رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمۃ وانا قد بایعنا ہذا الرجل علی بیعۃ اللہ ورسولہ
فانی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعۃ اللہ ورسولہ ثم ینصب لہ القتال وانی لا اعلم احدا منکم
خلعہ ولا تابع فی ہذا الامر الا کان الفیصل بینی وبینہ انتہی بالفاظہ قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان پیش
ازین مذکور شد علامہ رشید المتکلمین نانا اللہ برہانہ الی یوم الدین در کتاب ایضاح بہ لایل و حجج قاطعہ
رسانیدہ اند کہ عبد اللہ بن عمر با وجود اعتقاد بحقیت خلافت امیر المومنین از حروب بغات متقاعد شدہ در
ایشان مقبول جناب ولایت گردیدہ معہذا ندامت و تاسف ایشان در آخر بر عدم بیعت اجناب منقول

است واین تمه انصاف البته موجب تورع ومدح ایشان تواند بود کما نطق به القرآن المجید اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طٰٓئِفٌ مِّنَ الشَّیْطٰنِ تَذَکَّرُوْا فَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ زنجای شورش وسرزنش والا اکثر مقدمات ممهده واصول سیاه پوشان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لایخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعی التماس میدارد که تخالف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام ودیگر بنی هاشم که معرد لعن وقتال است ودر طلب انتهاچندان اهتمام مبذول شد که وقت توجه بعراق وعده ووعید هم از امام مظلوم نسبت بانها بعمل آمد وسودی نکرد علاوه بران بیعت یزید اختیار کردند وحالانکه گناه ایشان که موجب ضعف عذاب است کافی در تورع وتقدس انها تواند بود وایانه والعاقل یکفیه الاشارة بارخدایا مگر مراد از لعن رحمت ورافت ایمه اطهار یا ابعاد از مقام ابرار واز لفظ قتال دفع عین الکمال باشد وفضلت دبرزگی عبدالله بن عباس که طوق احسانهای جناب امیر علیه السلام در گردن داشتند واز فضائل وکمالات ایمه بسبب قرابت لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالبا ناشی از همان امر باشد که در وقت خلع امام حسن از ایشان وقوع پذیرفته که نظر امعان موجب واقعه کربلاست فانه الاقرب مع آن والاقرب کالاجنب یا ممنی بر عدم بیعت شهید کربلا بوده که روبروی شان نهضت فرمودند واز رویای صادقه خود خبر داده ومتوقف شده ومنابر را بانها نهاده ای مثل عبدالله بن عمر زار زار میگریستند وبمنطوق ایت کریمه اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ دینی نگریستند بالجمله مقبولیت این برزگان که پاره از وصف شان بقلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرضیت امامت دارد حالیا علمای ایشان را غیر از انکه بنا بر تطبیق روایات وسلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت امام طریق تاویل مسلوک دارند وگویند دلالتش بر وجود امام در هر زمانه ممنوع است ووضع اضافت برای عهد است نه برای استغراق وترتب وعید وقتی است که امام موجود باشد ومعرفتش حاصل نکنند یا وعید با وجود معنی تثنیه محمول بر مبالغه وتاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا یعنی قرآن است درحقیقت علاجی نیست والکان لبعض هذه التاویلات محذور شافی زعم بعضهم وظهر مما تلونا علیک ان تخلف المتقاعدین عن نصرة الامام من اهل الکوفة المتخلفین علی انفسهم واموالهم واولادهم ونسائهم من سطوة یزید وقهره وعناد عبدالله بن زیاد لنصبه لم یخرجوا من دایرة التبع فکیف بعدون من جملة المرتدین علی اعقابهم بل هم الاکرمون عند الله لاختیارهم التقیة وقد قال الله تعالی اِنَّ اَکْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ **قوله** حال بیعت ایشان پیش ازین مذکور شد فلیتذکر الخ **اقول** حال رضای ابن عمر بر بیعت یزید وعدم رضای او بر بیعتش در ماسبق بدلائل واضحه بتحریر آمد فلیتذکر وکلام فاضل رشید که در ایضاح نوشته لا یستاهل لان یقابل تثبت باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا ومن ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان واعتقاد ابن عمر بحقیت خلافت جناب ولایت مآب با وجود ترک بیعت آنحضرت که بنا بر روایت خودش من لم یکن فی عنقه بیعة لقی الله ولا حجة له دلیل موت جاهلیت است وهمی پیش نیست وترک جهاد بلغات وخواص

در رکاب سعادت انتساب سید المرسلین و حبیب رب العالمین بوده و مالامال در رکاب مستحق ملامت گردیده و ما بسبب فرط محبت ایشان
دلیل دیگر بر سوء اعتقاد و بحقیقت خلافت نفس رسول افزوده است ع این کار ساز تو آید و مرد آن چنین کند یا از
دلیل عمده بر سوء ظن این عمر کنیت بصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد در رکاب سعادت انتساب ایشان
است! بقبول عذر و ندامت ایشان پس مری عجیب است که از قلم مجیب چکیده نه یا اگر کسی شبهه عی داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
ساقط وجوب از یشود و معذور میگردد پس با وجود قبول عذر و ندامت اخر عمر معنی ندارد و طرفه آنست که فاضل غیر
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا نشمرده
سبحان الله قتال مانعین زکوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را بحیثیکه مثل عمر بن الخطاب الذی یتزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام علیه السلام مخالف احتیاط نباشد و جهاد در رکاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل اولین و اخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشی عجاب ازینجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آن حضرت بفاضل عمر نیز حاصل نبوده والا ترک بیعت و اطاعت امام برحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه مجیب نوشته که این شمه انصاف البته موجب تورع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک بیعت را انصاف دانسته یا تقاعد از جهاد و ریا ندامت بسانی را که در اخر عمر منقول است و پر ظاهر است
که مناسب اخر عمر بر تقدیر تسلم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
تورع او کرده میمون بن مهران بر سبیل عموم نموده کذب صریح خواهد بود من بعد لتمس ست که ترک بیعت امام برحق گمراهی
نیست یا صغیره و کیکه تارک بیعت باشد مدح او تورع و تقوی دلیل فسق و ماح است یا نه و استدلال مجیب
بآیت اذا مسهم طائف من الشیطان تبصرون بعد از انصاف ست زیرا که ترک بیعت امام برحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبائر بیعت آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد و عدم حقیت جناب ولایتمآب ست و انچه نوشته که والا اکثر مقدمات مهمه دینیه ازین
هم خواهد شد غلط فهمی عجیب ست زیرا که اصول عقلیه شیعیان بواسطه ایمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل امین
ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین ست و هم کردن آن از فاضل مجیب و اهل سنت و غیر ممکن و از غلط
الاقوال امریکه باعث ابطال اصول فرقه ناجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و
و تعریف لیسیاه پوشی که از جمله علامات ماتم ست راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصحیح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر دجال
المتنین بوده و ان نشان را نشان بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و اله وسلم می گفتند نیز بسمع شریف رسیده
قوله من صح التماس سیه دارد که تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال
است اقول از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان برد و بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست که جمله

عجب غیر مرتب سرا پا مملو و مشحون بتعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و اجمال مخل ابی
الاجمال می باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مورد لعن و قتال چه قدر نادر از محاورات فصحا و ارباب کمال است
بانیه عجیب مذکور معتاد مذکر بتحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده بهیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا
اقتصار نماید و این طرز غیر شدید که عجیب مفید در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین
بمراحل دور افتاده طرفه اینست که بچنین عبارت که عاری از معانی و شواهد و در مقابله خصم می نویسد می نازد و
بر خود می بالد بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از مساوات صحابت جناب سید الشهداء خامس آل عبا علیه افضل التحیه و الثنا نمودند و قبول دعوت
آنحضرت نسبوی جهاد نکردند از دایره ایمان خارج گردیدند کاتا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
مطلب و خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان بسبب
ضعف عذابست عجب عجاب ست خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه باوصف نص قرانی وَمَنْ يَأْتِ
مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ در باره ازواج رسول قائل بضعف عذاب و نکال ام المومنین
بوبال محاربه نفس رسول که عین محاربه جناب رسالتمآب ست نمیشود و بلکه لبذر نامو جه خطای اجتهادی
معذورش میدارد پس چگونه حرف تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد عجب تر آنکه
فاضل مجیب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم پوشیده و در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
بر آمد حالانکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت ست در ملل و نحل میفرماید الخلاف
الثانی فی معرضه انه قال جهز واجیش اسامه لعن الله من تخلف عنها فقال قوم سیجب علینا امتثال امره و اسکت
تمریز عن الدلیته و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا یسع قلوبنا لمغارفته و الحاجة ماسة فیه حتی ینصرای شی
یکون من امره انتهی کلامه بار خدایا مگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت ست قوله فضیلت دیگر
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشتند الخ اقول بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و کیاست مخفی و مخیت نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها بیش
از بیش وارد گردیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد سند او عدد امثال احادیث مثبت
نیست لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاریست و اگر صدور امری منافی اصول مذهب حق از ایشان
بثبوت میرسد البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن الفضل را که پسر صلبی امام ست بسبب سوء عقیدتش بدیده اند پسر عباس
را که امام نبود چگونه می نی دانستند اما چون مثالب ابن عباس بعرض ثبوت نرسیده جای اعتراض
نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس ست اما در
فرقه حقه پس از انجمله ست حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره در باب مرسل

فرمودن جناب ولایتمآب ابن عباسؓ را بعد صبح جمل نزد عائشه وارد شده و بعض فقرات ان مذکور میشود ان
امیر المومنینؑ بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینة وقلعة العرجة فقالت رحم الله امیر المومنین ذلک
عمر بن الخطابؓ فقال ابن عباسؓ فداه الله امیر المومنینؑ وان ترجعت فیه وجوه وزعمت فیه بعاطیل ا
والله لهو امیر المومنینؑ وامس برسول الله رحما واقرب قرابة واقدم سبقا واکثر علما واعلی مناراً اکر
ارامن ابیک ومن عمر الخ ونیز دران کتاب زعمدویه منقول ست قال اتینا ابن عباسؓ بعوده فی مرضه ا
مات فیه فاتمی الیه فی البیت فاخرج ابی صحن الدار فلما افاق ان خلیلی رسول صلی الله علیه وآله وسلم قال
انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرتی فهاجرت هجرة مع رسول الله وهجرة مع علی وانی ساتمی فغمست و
ساغرق فاصابتنی حکة فصبرت حتی اهل فی البحر فقتلوا اعنی فغرقت ثم استخرجونی بعد وامرنی ان ابرا من خمسة
من الناکثین وهم اصحاب الجمل ومن القاسطین وهم اصحاب الشام ومن المخوارج وهم اهل النهروان ومن
القدریة وهم الذین صابوا النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر ومن المرجیة الذین صاهوا الیهود فی دینهم
فقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حی علیه علی بن ابیطالبؑ واموت علی ما مات علیه علی
بن ابیطالبؑ قال ثم مات فغسل وکفن ثم حمل علی سریره قال فجاء علی ان ابیضان فدخلا ساقته
فقته فرای الناس انما هو فقته فدفن انتهی مخفی نیست که ازین روایت حسن عقیدت ابن عباسؓ تا
غایت شان ظاهر میشود ومثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه ناجیه وارد گردیده
ذکر آنها باعث طول ست وما روایات اهل سنت پس صحب بجری ورزخایر العقبی نوشته عن ابن عباس
قال ضمنی رسول الله الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه الترمذی فقال حسن صحیح والبغوی فی معجمه والطبرانی
اخرجه البخاری وقال ضمنی الی صدره وفی روایة له اللهم علمه الحکمة والکتاب اخرجه ابو عمر وزاد ا
القرآن ولم یقل ضمنی وفی حدیث آخر اللهم بارک فیه واشر منه واجعله عن عبادک الصالحین وذ
علما وفقها فی الدین قال ابو عمر وکلها احادیث صحاح وفی روایة اخرجه الحافظ الثقفی راوه فیها
علما انتهی وابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباسؓ ودعای جناب رسالتمآب
در حق شان منقول ست می فرماید وهی کلها احادیث صحاح وقال مجاهد عن ابن عباسؓ رایت
جبرئیل عند النبیؐ مرتین ودعا لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحکمة مرتین وکان عمر بن الخطاب
یجیبه ویدنیه ویقربه ویسایره ومع اجلة الصحابة وکان عمر بن الخطاب یقول ابن عباسؓ فتی کهول له
رسول وقلب عقول الی اخر ما قال واز کلام شاه عبد الحق دهلوی مستفاد میشود که عبد الله بن عباسؓ
در بعض مسائل رجوع بابن عباسؓ می نمود وعمر بن راشد گفته که عائشه رضؓ نزد وما اعلم ان ابن عباس
لیست قال فی شرح المشکوة فی بحث الردة وبعضی از علما گفته اند که اختلاف در ین باب بر قول
ابن عباس ثابت ومتعین ست که وی این قول را بسماع از حضرت نبوت نگفته ورد ا شده که همچنین قول عظیم

بشن واجتهاد نمود وابن عمر درین مسئله مراجعت بوی کرده واز وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه وآله وسلم
ربه پس وی گفت آه پس ابن عمر تسلیم نموده وقطعا برادتر دد وانکار نرفته وعمر بن راشد گفته که عایشه نزد
ما اعلم از ابن عباس نیست انتهی اینست مجملی از فضایل ابن عباس که در کتب معتمده فریقین وارد شده واگر احاطه
آنها نموده شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای رضوان الله علیهم اجمعین روایات ضعیفه را
که در باب ابن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط دانسته اند چنانچه جناب علامة العالمین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین در خلاصة الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله کان الله تعالی
علیه السلام وتلمیذه جاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام الشهر من ان یخفی وقد ذکر
الکشی احادیث تشعر بن قدحا فیه وهو اجل من ذلک قد ذکرنا ما فی کتابنا الکبیر واحیانا عنها انتهی کلامه
اعلی الله مقامه وعالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جمله ما ذکره الکشی من الطعن
فیه جمله احادیث کلها ضعیفة السند والله اعلم بحالها انتهی ومحمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشیعه
الی تحصیل المسائل الشرعیه میفرماید عبد الله بن عباس حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین الشهر
من ان یخفی روی فیه مدح وذم وهو اجل من ذلک قال العلامة وبعض الذم الوارد فیه محمول علی انه
فی ابتدء عبد الله ویحتمل ان یکون الوجه ما فی زراره انتهی پس فضیلت وبزرگی ابن عباس نبا بر مذهب فرقه
ناجیه بسبب خلاص ایشان از جناب سید الوصیین وبرمذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی وتقلید فرزند
لاثانی ایشان ثابت ست نه بنا بر انچه مجیب توهم نموده وقیاس حال ابن عمر که مناقب او متفق علیه نیست
بر حال جناب عبد الله بن عباس چه قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی بابینه دانی در حق
ابن عباس شیخ کهول وله قلب عقول فرمایند ودر مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک جمله صحابه
نمایند واورع صحابه خلف رشید خلیفه لاثانی در مسئله روایت وغیره رجوع بابن عباس نماید وعمر راشد علم
ایشان را مساوی یا زاید از علم عایشه داند وفاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل ان الاقرب کالعقرب در حق
شان فرماید اما انچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالبا ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه کربلاست الی اخر پس دعوی بلا دلیل ست فاضل مجیب لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
بر معرکه کربلا باثبات رساند ودونه خرط القتاد واگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد کرد که باعث
شهادت حضرت سید الشهداء وخامس آل کسا همان ثبوت خلافت به بیعت واحد واثنین وعدم اشتراط
عصمت ونص ست کما لایخفی وترک بیعت حضرت سید الشهداء امید وان اثبات عدم عذر شرعی بسبب مدت
ابن عباس نمیتواند شد ودنیا داری ابن عباس بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیا داری عبد الله عمر ندارد که الیشانرا
قصد جهاد حضرت سید الشهداء را محمول بر طلب دنیا نموده وبلوند ومعند از زبان میگریزند وبمطوق آیت
کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون دم نمی گیرند و

واپخ نوشته بقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرضیت امامت وادعوی
بلا دلیل ست و در مقابلہ خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظرہ نہایت بعید واگر امامت از قسم فرو
می بود اورع صحابہ چگونہ یک شب بدون بیعت عبدا لاک جواب منفیر مودو کما ستطلع علیہ و در تاریخ روضۃ الاحبا
در احوال طلحہ کہ من جملہ عشرہ مبشرہ است مذکور و بعضی از کتب اہل سیر و تواریخ ست کہ قبل از مفارقت
روح سواری در گذار آمد و در خیال چشم طلحہ گمان سوار افتاد او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
کہ کدام لشکری سوار گفت از زمرہ اصحاب علی بن ابیطالب امام طلحہ گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت
امیر المومنین را تازہ و خود را شایستہ رحمت بی اندازہ گردانم و چہ مناسب این محل ست و آنچہ
گفت قطعہ یک سر مو دولت سفید نشد بہیچ مو بر تنت سیاہ نماند ہای حسن توبہ آن زمان کہ ترا
کہ تا طاقت گناہ نماند سوار پیش طلحہ رابہ دل ساخت و بعد از ان سوار روحش از مرکب تن پیادہ گشت و در
بجانب جہان جاودان روان گشت سوار باز بملازمت جناب ولایت پناہ خلافت دستگاہ رسید
و کیفیت حال ممسر بہ بالعرض جناب آنجناب رسانید فرمود کہ حضرت عزت شانہ نخواست کہ طلحہ را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من بہشت فایز گرداند و اللہ ولی التوفیق و پیدا ست از تتبع التحقیق و ہو کما شف الکر
انتہی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اہل سنت مذکور ست پس اگر امامت از جملہ مسایل فرعیہ بود
آن مقبول اہل سنت بیعت سواری نمود و بدون بیعت موت خود را گوارا نکرد و حالیا علمای ا
غیر از نیکہ بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسالک انصاف در حدیث من عرفت الخ اقول محقق و مجیب نماند
کہ حدیث من مات ولم یعرف امام زمانہ مات میتۃ جاہلیۃ از روایات صحیح متفق علیہا ست و علمای فریقین
بطرق متعددہ انرا روایت کردہ اند و این حدیث از جملہ دلایل دالہ بر وجود ذی جود حضرت صاحب الزمان
خلیفۃ الرحمن عجل اللہ ظہورہ ست و قاعدہ مسلمہ بین الفریقین بلکہ جمیع فرق اسلام اینست کہ بدون قرینہ صا
جلیہ یعنی آیت و حدیث را از ظاہران صرف نمی نمایند و از نجاست کہ ابن عمر کہ اورع و اعلم صحابہ بود حدیث
مذکور را محمول بمظاہر شمرد و فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید و جمعوا علی ابن سمیۃ اتاہ ابن عمر فقال عبد
بن میتۃ لواء لابی عبد الرحمن وساذہ فقال لہ عبد اللہ بن عمر انی لم اتک لاجلس عندک لاحدثک حدیثا
سمعتہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول من خلع یدا من طاعۃ لقی اللہ یوم القیمۃ لا حجۃ لہ و من
مات ولیس فی عنقہ بیعۃ مات میتۃ جاہلیۃ و ابن ابی الحدید در شرح نہج البلاغہ نوشتہ ان عبد اللہ بن عمر طرق غا
بابہ لیلا لیبایع بعید الملک لکیلا یموت تلک اللیلۃ بلا امام لانہ روی عن النبی انہ قال من مات ولا امام لہ مات
الی غیر ہا من الروایات پس ہرگاہ اورع صحابہ بقدر اہتمام بر بیعت امام زمانہ کہ یک شب بدون بیعت خواب نمیرفت
واستدلال بر عدم وجوب ترک بیعت باحادیث مذکورہ نماید چگونہ عرف حدیث متفق علیہ مذکور از معنی ظاہر صحیح خواہد بود و
انصافت برای عنود بعنی ست و دلالت بر کمال جہالت و اجنبیت از فنون علمیہ دارد و احتمال ترتب و عدم

وجود امام که عجیب نوشته اگر مراد ازان وجود عام از ظهور و عدم ظهور ست فهو المطلوب و اگر وجود بالمعنی خلوه
استعمال کرده محتاج بهینه ست و احتمال مبالغه در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بمراحل بعید
و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب بجا لبست زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
فرموده من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و غایبین الی یوم القیام ست پس تغیر امام
کرا از اضافت امام مستفاد میشود دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرت دارد و مصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و بذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و ارادة قرآن
مجید از امام زمان بعید ست اولا لیس دلالت اضافت بر تغیر امام و القرآن لا تغیر و لا تبدل و ثانیا بانکه
مراد از معرفت قرآن اگر معرفت و اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام دران شریک اند و اگر مراد از معرفت
فهم معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست ابیاری از اهل سنت ازین خارج معرفت و داخل در بیوت جاهلیت
خواهند شد قوله و لهم ما تلونا علیک آن المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة الامام الخ لا یغرب عن ولی البصائر
ان من تخلف عن نصرة قرة العین الرسول المختار و لا عذر له لقیل شرعا فهو هالک لیس بحق النار فکیف
یعد من الشیعة و الانصار للغرة الاخیار و لیت شعری ما یقول هولاء النوکی فی المتخلفین و المتقاعدین
عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان من الصحابه و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اهل بیعة
الرضوان فانهم مع عدم الخوف و عدم جواز التقیه عندهم لم یخرجوا عن دایرة السنة و الجماعة و لم یعدوا من
اهل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا عنها بتر کهم سید المرسلین و افضل الاولین
و الاخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم الله لقد فروا فرارا و ترکوا سید المرسلین مرارا و مع ذلک لا یطعنون
ابدا بهم کما نوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الملک المتعال انه
سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشباه الامم بنی اسرائیل و یاوی
الحبیث بالتاء و ان الشبیه بالشیء یعیل و ابردی الخلیل بقوله کذلک یفعل الذین من قبلهم الخ انتهی
منتهی کلام المخالف بلفظه اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد مخفی نماند که مجتهد الزمانی تبع خطوات شیطانی در اصل استدلال
ست یعنی خلافت یزید را بهر صورت خواه به بیعت عبد الله بن عمر بزعم خود خواه استخلاف خواه قهر و استیلا ثابت
میکند و میگوید که بر ین قوانین خروج امام حسین بغاوت ست نه شهادت و قتل علی ندا چون کلام متحیر شد
بخلافت امیر شام معاویه بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال ست که ابن عمر بیعتش نمود و دست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نداد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نبود و ابو بوده جناب
امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام ثانی بعد از فراغ از رد و قدح اول نوشتم که او رضی الله عنهما بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب اهل قبله شریک بوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بار ندا

بروش اوفتاده و تفصیل این امر را بایضاح حواله کرده بس فقط لفظ مجتهد کوان کلام لایق نسبت
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر شیخ المتکلمین انار الله برهانه توجیه است از طرف عبد الله بن عمر کما مر
فی الکلام و در مناظره بجای خود ثابت شده که الامر جهة مانع و المانع یکفیه الاحتمال نکتیست که در ایضاح حال
هر امر را از احتمالات که پیش فرموده شد باهم بیان نموده پس قول مجتهد که لا تسلم است بر آن متوجه
تواند شد و ذمه او در نیمقام فارغ تواند ساخت باید او بابطال آن احتمالات و لالی قایم کردن و
وسر سری نگذشتن و تا آن احتمالات باقی است انتهاض دلیل و استدلال کجا تواند شد لابد
مناظر را میرسد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آمدم بر بیان این معنی بتر حاکه کسیکه رفیق امام نشود و ممکن
است دران تعدد احتمال و این معنی از کتب رفضه که در دین و ایمان ایشان معتبرست نیز پیدا است
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند دینی که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
و اراده خروج مصمم نموده و خواست که با برادر خود حضرت امام محمد باقر مشورتی کند امام معصوم چون
ما از حد گذرانیده و صورت خروج را زینهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرده و
گیر و بر انچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش نهاده و شمشیر برآمد و داد مردی و مردانگی داده
شد بسبب انکه مدعیین مزید و لا چنانکه میدانی اورا در دست دشمنان گذاشتند و بر انچه حکم نمود عمل
نکردند بهر چند جناب مجتهد فانی در ذوالفقار چندان بی خبر بوده که از ان واضح ست که زید شهید بر
امامت نکرد و گفتگو که واقع شد میانه زید و هشام بن عبد الملک بود ولیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر مذهب ما میه حق ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آئینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن البجار و عن
بن بکر بن دماب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی و معه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجماعهم و یامرونه بالخروج فقال
له ابو جعفر هذه الکتب ابتدأ منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم علیه فقال بل ابتدأ من القوم
فتهم بجمعنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و لما یجدون فی کتاب الله عز و جل من
مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها فی الاولین و کذلک یجریها فی الاخرین و الطاعة لواحد
منا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور
و اجل سمی بوقت معلوم فلا یستخفنک الذین لا یوقنون انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا فلا تعجل
الله لا یعجل بعجلة العباد و لا یستبین الله فتصبر کما صبر اولوا العزم قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته و ارخی ستره و تبطن عن الجهاد و لکن الامام منا من منع حوزته و جاهد سبیل الله

حق جهاد و دفع عن بیعته و ذب عن حریمه الی آخر الحدیث بشود یعنی زید موصوف بخدمت امام باقر
قرار میدهد و همراه داشت مکاتبت اهل کوفه که او امامی طلبیده نزد بسوی خویش و خبر میدادند که ما گرد آمدیم برای جهاد
باید که بزودی خروج فرمائی امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکاتبت را با وی چند نوشتند یا در
جواب تو عرض کرد از طرف خود آغاز نمودند چونکه حقوق ما و قرابت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدانند و وجوب
مودت در کتاب الله می یابند و فرض طاعت ما میشناسند و خبر کافت و تنگی و بلای ما میشنوند امام فرمود که خدا طاعت
را فرض گردانید و طریق را جاری ساخت در پیشینیان و همچنین در متاخرین و فرض طاعت برای یکست از انا فرض
است برابر نیمه و امر الهی جاریست بحکم موصول و قضای جداگانه بعنوانی که در ان هیچ ما لعنی نیست و اندازه معین و حدی
تمام نهاده پس باید که ترا برنگیزند آنانکه یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع هیچ مکروهی نیستند پس عجلت مکن
در خدای عزوجل عجلت نمیفرماید بعجلت بندگان و سابق قدم مشو از تقدیر آلهی پس عاجز کند ترا بلای و ترا برین
بیندازد راوی گوید که زید بن علی در ین وقت بغیظ و غضب در آمد باز گفت که از ما اهل بیت آنکس امام نتواند شد
که در خانه خود بنشیند و در پرده انزوا گزیند و ورزنگ کند از جهاد و لیکن امام از ما کسی است که حدود و اسلام را
حافظ باشد و در جهاد در راه خدا بهمه وا از عیت خویش شر مخالفین را دفع کند و از جریم خود فساد را دور گرداند
از افادات امام محمد باقر و پدر شهید رضی الله عنهما واضح شد که زید نمیخواست که برادر خود را در جهاد شریک کند پس آنجناب
شریک نشد و اگر انجناب امام بود او را طاعت نکرد بلکه مناقبات امامتش را بر شمرد و انیکه بشنیدی از زید شهید حرفی
بود از حالات و صفات امام نسبت با پنجه از امام رضا و کافی مردیست و چون افتخار علمای رفضه بر آنست انشاء
الله تعالی بذکر ان او هم خامه چنان جولانی مینماید که میتواند ایشان را تا بالا میازد و خشک و تر ایشان
را هیزم باقی نمی گذارد و آما قدمای رفضه مثل هشام و احول پس لاف زنی و دریده دهنی شان از کافی وغیره در کتابها
مذکور و معروفست و بیوفائی ایشان نسبت باهل بیت بر السنه علمای فریقین مثل عذر شیعه کوفه مضیفین شهید کربلا
خود در کافی مسطور کتن بر صنای ایمه نداوند و هر چه خواستند بر آسامی شان وضع ساختند و بهر حال مدعای
این فصل از اصول رفضه بی غبارست و بهر طور یعنی خواه معامله بر دو برادر باشد و خواه خذلان قدمای رفضه
نسبت یزید بود بر عبد الله بن عمر صادق نمی آید چنانچه دانستی و خواهی دانست انشاء الله تعالی صورتی دیگر انکه
کسی معتقد امامت باشد و معذرت نهد و در قتال شریک نشود و امام او را ملزم نگرداند چنانچه اسامه بن زید
و امثال او را اتفاق افتاد و این امر بر حال عبد الله بن عمر منطبق ست بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای تفهیم
معاویه بکجا رفته و در کدام وقت با و قیل و قال کرده و نه بقول تکی اریکه اقبال منقول عیشد کجائی رسائله مرته بعد
اخری و اگر کسی را از راه سخافت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکوره را برای اسامه زید بن حارثه کلبی
که نوشته هزاران کتب بفضل و عنایت ایزدی از نظر گذشته و این امر هرگز بنظر نیامده لاجرم توان گفت
او را معذور داشتن و بر عبد الله طعن کردن ظلمی دیگر ست فکیف که اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کافی تالیف الحلی وصلوات الکفعمی وقد تقدم فی الاصول کالکلینی وغیرہ ان من یدعی الامامۃ نفسہ وہو لیس کذ
الاثنی عشر فہو کافر بإتیانہ عطا رہ عطا پس احتمال فتر وغیرہا دارد وکسی اخص چیزہا نابت نمیسراب کرد اورا بخشید
کما لا یخفی واگر کتب دیگر یعنی صورت دعا وغیرہ تعدد احتمالات ہم میرسد کہ ناظرین بعد دیدنش لاحول خواہند
واستہزا کنند وبدون غور وتامل ہم بگویند کہ حسن سازی وشہد بازی ہست وصاحب فطرت بربیان
جرات نتواند کرد دیگر برای تجہیل قوم ما ثابت اندیش شوخ چشم بدکیش بقول حافظ ازین ہمہ شہد
وانجا بہ سامری پیش عصا وید بیضا میکرد دشمل اگر در اصول ایشان دیدہ باشی کہ محمد بن حنیفہ زیارت
حضرت سجاد نبود اگرچہ انکار او از خود گذشت واز کجا بکجا نوبت رسید کہ باستشہاد وحجر سوسمار
مقصود اونزد متکلمین متاخرین ایشان عین مصلحت بود یعنی ظہور معجزہ از برادر زادہ وخویش چنانچہ در کتب
مبسوطہ ست محدثین طوائف شیعہ کہ از ہمہ فرق متاخرین باشند چنانچہ خود تعب اثنا عشریہ بران شاہد است
گویند گواہی حجر اسود برای امام سجاد بود وہ دیگر آن بعکس قائل گشتند وبانچہ در لآل کتاب مذکور ست از صحت
وخاموشی وانمزوای حضرت سجاد در ستدلال میکنند در کتب مبسوطہ مذکور ست کہ تفصیلش را دفتری باید
دراز وشاید کہ قلم قبول نشد ساعدت وقت جولانی کند واہل خرد ازین اختلافات البتہ یافتہ باشند کہ این
امامت مخترعہ در حقیقت انکار ختم رسالت ست وقطع نظر ازان چگونہ متحمل شود کہ محمد بن حنیفہ با وصف کثرت
علوم وحامل گوای مرتضوی بودن بی خبر ازان باشد غلط گفتم استدلال فرماید بابطال امامت مذکور
ولیکن صد آفرین بر ہمت خام امام زین العابدین کہ در طلب حق خود تصوری نفرمودند وبرای متناع محم
بزگوار رنساق ہمت بربستند ومعجزہ را کہ امامت بران موقوف بود پیش کردند بخلاف امام الایمہ کہ نصوص
ومعجزات ہمہ را فراموش فرمودند شاید فاعتبروا یا اولی الابصار کہ وقت نزول لآل کتاب نوشتہ بودند علی
الملایکۃ المقربین بالای جناب سید المرسلین اگرچہ احیانا باحاطہ سہو ونسیان منقض ان عمل فرمودند
کہ بعضے را از ارکین خلافت بالای سر بر داشتند وبر زمین فرو کوفتند وبعضی را از بار سر بکبد دش فرمودند
حالانکہ امام بر اصول موضوعہ سہو نمیکند چنانچہ این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصہ حجر اسود باید
شنید روی الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبیدہ زکریا بن آدم جمیعا عن
ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنیفۃ ابی علی بن الحسین فخلا بہ فقال لہ یا ابن اخی قد علمت ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فرض الوصیۃ والامامۃ من بعدہ الی امیر المومنین ثم ابی الحسن علیہما السلام
وقد قبل الوک رضی اللہ عنہ وصلی علی روحہ ولم یوص وانا اعمک وصنو ابیک وولادتی من علی فی سنی وقدیمی
احق بہا منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیۃ والامامۃ فجاجنی فقال لہ علی بن الحسین یا عم اتقی اللہ
ولا تدع مالیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاہلین ان ابی یا عم صلوات اللہ علیہ اوصی الی قبل
ان یتوجہ الی العراق وعہد الی فی ذلک قبل ان یستشہد بساعۃ وہذا سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ

عندی فلا تعرض لهذا فانی اخاف علیک لقصر العمر ولثبوت الحال ان اللہ عزوجل جعل الوصیۃ والامامۃ فی
عقب الحسینؑ فاذا اردت ان یعلم ذلک فان خلق بنا الی الحجر الاسود حتی احاکمہ الیہ ونسالہ عن ذلک قال ابو جعفرؑ
وکان الکلام بینہما بمکۃ فانطلقا حتی اتیا الحجر الاسود فقال علی بن الحسینؑ لمحمد بن الحنفیۃ ابدا انت فاسئل الی اللہ
عزوجل وسلہ ان ینطق الحجر ثم سل فاسئل محمد فی الدعاء وسال اللہ لم دعا الحجر فلم یجبہ فقال علی بن الحسینؑ
یا عم لو کنت وصیا وامامالما جانک قال لہ محمد فادع اللہ انت یا ابن اخی وسلہ فدعا اللہ علی بن الحسینؑ بما اراد ثم
قال اسالک بالذی جعل فی بطنک میثاق الانبیاء ومیثاق الاولیاء ومیثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی
والامام بعد الحسینؑ بن علیؑ قال فتحرک الحجر حرکا واوان یزول عن موضعہ ثم انطق اللہ عزوجل بلسان عربی مبین فقال
اللہم ان الوصیۃ والامامۃ بعد الحسین بن علیؑ الی علیؑ بن الحسین بن فاطمۃؑ بنت رسول اللہ لذلک فانصرف محمد
بن علی وہو یتولی علیؑ بن الحسینؑ ہرگاہ از اصول امامیہ این احتمالات متعدده پیدا شد پس چہ باعث ہست کہ تقریر
وتحویل بندہ را بہ پیر مذہبی آزاد در مناظرہ زیر حساب نگیرند واز اینجا مغالطہ مجتہد الزمانی واضح شد وخوض
کالا لامر فیہ چنانچہ در اول جہل پدرش مجتہد فانی کہ صاحب تحفہ را با وجود نادانی خود دشنام امامیہ
ودروغ علامت بر پیشانی خود می نہد وانکار می نماید کہ زید شہید را با امامؑ باقر مناظرہ وانکاری نمودہ و
عبارتش انیست چون عبد الکاذب الصادر در میان ہشام بن الحکمؓ وہشام عبد المالک امتیاز نمودہ این
مناظرہ را بر مناظرہ امامت رجما بالغیب حمل نمودہ حالانکہ عدم امتیاز نیز از همین ابو جہل صدور یافتہ
وبا نہمہ دشنام ہا دادہ ع چہ دلاور دست وزدی کہ بکف چراغ دارد ۱۲ والعجب کہ مراد صاحب تحفہ اصحاب
فرعونی امام صادقؑ اند مثل ابن حکم وسالم وشیطان الطاق کہ بازید پر خاش ومخالفت کردند در امامت
نہ ہشام از بنی خلفای امیہ ولنعم ما قیل ع ہر ان جولاہہ کو خود را معلم پیشہ میداند ۱۲ سخن از آسمان
بر ہم کلام از ریسمان راند ۱۲ اکنون امور دیگر بوجہی چند باید شنید کہ برای تفصیل مقالات متکلمین را بکار
آید وقوت بیانی برای ایشان بیفزاید فاقول وباللہ التوفیق این لاف ہای فرسودہ وگذافہای
بیہودہ مخروش ومرد ودست بوجوہ بسیار وتقریرات بشمار مگر بقصد اختصار بر وجہی چند اقتصار میکنم
اما اولاً پس از انکہ ہر چہ مجتہد الزمانی بسبب استیلای جہل ونادانی درین باب نفس سوزی وکینہ توزی
بعمل آورده بود ندیمہ را در اغاز مجلد اول مانند ودر دفتر دوم مردود کہ از تند باد چون تودہ رماد نیست ونابود و
گشتہ گردانیدم بعنوانیکہ ہر کس کہ آن را بیند کاہی نام مرخرفات مجتہد کہ درین اوراق ترتیب داده ہرزہ بان نگیرد
بلکہ احدی از شیعہ اگر حیای داشتہ باشد بعد از دیدنش فی الجمل پسر دود لیکن از آنجا کہ کتاب ازالۃ الظنین
عن بصارۃ العین رفتہ رفتہ باصرار متعطشین ولی استبداد مسترشدین کہ بارد صیقل کشید در ہر باب تفصیل وبسط
را طلبگار ند ومکاتب از نزدیک ودور می فرستند ومنت خشک بدستور این زمانہ بر کردنم می نہند دکمی
تا امروز از شاگردان باوصف امیری ومسندنشینی نہ پرسیده کہ بیچ سامانی پرخر ورہبت تا درین مسافت

و شریک شویم که بدون آن کاری برنمی آید و کیف چنین تالیف که برای شکار و باه سامان مشیر و کار است پس
مناسب نمود که بعضی از امور را اعاده کنم و بعضی دیگر را بطریق تجدد و گر خاتمه تا اگر کسی را اجمالا دل بهم رسیده باشد
یا نچه در نیجا بجوابش که از دعائیم تحریر مجتهد است بیند دل خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این و هم
مجمل بدین گونه است که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و سفار معتمده اهل بدعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی الانظراتی ما قال اه و لویده عاده و تفهیم و شرح فاضل عالمی بر نهج اهل
سنت بتصحیح مجتهد الزمانی و رشید البیانی و تصحیح مجتهد خانی در کتب مطبوعه معدل و مزکی ست و تفصیل این مبهم بجوابی
در شرح کتاب مزبور و هم از کلام یکتا زبیان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبد الله بن عمر
بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و مفتخر گردیده و نیز اشاره گو صراحتا از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید شقی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت یاران و گاه تا مقبل
دو اسپه شتافته و در هر منزل مردم را از رعایای آن بلاد منهاد شورانیده کامی البحار و الاروستانی
و غیره و نحو دار و بروی امرای شام تبیخ و سرزنش آن بی سعادت به انجام مثواب جاودانی فایز گردیده
و صولت دبدبه و فتاکی و بیباکی او را بر ابر غازی نشمرده درین امر از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از قضای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او باید خود درین
باب وعظ و نصیحت را بغایت علیا رسانیده و و قد اشرت الیها فی المقاله السادسه ایضا و از اثبات الحق
ایراد نمودم که عبد الله مزبور برای توبیخ معاویه وقت بغاوتش خروج کرد و مواعظ را از زمین بعرش برین
رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در اغاز مجلد مسطور از ان تواریخ که تصحیح مجتهد الزمانی و مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بهاست بعبارت
متین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عبد الله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سودی نبخشید و هر قدر
که صلات متواتر و دوانه کرد تا انکه بلکوک در اهم رسید لیکن ان امام الزاهدین التفاتی بآن نفرمود بالجمله
این مطالب مهمه و فواید جمه را بعنوانی دران مقام متصلا ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نخواهی یافت من بعد باید ناظرین را و بعبارتی از ان این حرف نصب العین داشتن که اقرار العقلاء علی
انفسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در حوار هم مجتهد خانی بجا
تازه تر امر ست که اگر علمای رفضه اثر ابه بینند یا بشنوند دیده از پشته های خجالت بر ندارند بیانش انکه
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از وکه حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از
هزار بود ند اصحاب جمل زیاده از صد و بست هزار همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چار هزار کس بود ند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد مشرفه و سائر مردم از اهل کوفه و قلیلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
نبود ند بلکه اسلام آورد ند بعد الفتح و معظم آن چار هزار ناصر انتخاب بود ند و اوکسی را بر بیعت خود اکراه

نکرد و نه جنگ بالمباشره خاطر همراه او شد نه از اهل بدر قریب بهفتاد کس و یکصد مرد از انصار حاضرین احد و بیعه بیعه و تخالف
نبود و از مهاجرین و انصار کسی او نبود و از مهاجرین دو الف نامه کسی مگر همراه او بود و بخواهش خود و دوست میداشتند او را و دعای
نصرت و ظفر او میکردند و غلبه او را بر مخالفین میخواستند و ایشان را از جنگ نگرفته همه بطیب خاطر سعیش کردند و همراه او بجنگ
رفتند مگر چند کس که بیعت نمودند و در وقت جنگ متردد افتادند محمد بن مسلمه و سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید
انتهی ملخص عبارت سلیم که اهل استعداد او را از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت ولیکن چه توان کرد که امت
کرا بین بسا از امت بقدر مجلسی آنرا وحی آسمانی می پندارد از این کتاب هم هر کسی دانست که عبد الله عمر بیعت خلافت مشرف گشته
ولیکن در حرب اهل قبله مثل اسامه بن زید وغیره متردد گشته پس از زمانی مصلحت شده و اگر با بخاب عبارتی میدید اخر مساعی
جمیله در باره آنجناب زود در میافت چنانچه مجملا و مفصلا سابقا و لاحقا دانستی اما ثانیا پس از انکه مدعای من حواله مطلب
معلوم بر تحریر رشید المتکلمین رحمه الله علیه بود چنانچه معمول مؤلفین فریقین است پس می بایست که عبارت ایضاح را نقل کرده
بر عادت مناظرین گفتگو میکرد و عقلا یا نقلا مخدوش می فرمود و آن صورتی نه بست و بنیادش بر اجمال مخل فراگرفت الکمال
اگر نیز افتاد که عبارت ایضاح را نقلی کنم پس بدانکه رشید المتکلمین از ائمه الدین بر مانه در رد هفوات متکی ایرکلا قبال تبعیتین چنین
می فرماید که احقر العباد در جواب شرح استفتا در مقام توجیه تقاعد ابن عمر از بیعت حضرت امیر المومنین این عبارت نوشته بود که آمده
بر بیان وجه تقاعدش از بیعت خلیفه چهارمین پس میگویم که آن نه بنا بر انکار بود بل باین کار اجماع مسلمین تردد دی در امر دین
پیرما قائل میداند که بسا امور حقه بحیث یعجبی اسباب در اول نظر بعضی مردم را مورث تردد میشود و بعد خوض تامل در ادله اش تردد زایل
می پزید و چون خلیفه وقت از کرام ناس بودند لهذا ابن عمر عذر خود را حمان بتواضع و ادب بر آنجناب عرض نمود چنانچه ابو حاتم در
تاریخ خود در ذکر خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه میگوید قال لای لعلی علیه السلام ابن عمر انشدک الله و الرحم ان تحلی عالی الاحمر
الی اخره و آنجناب خلافت مآب نظر بر کرم ذاتی خود و عدم توقع فساد از وعذرش با دیگر متوقفین قبول فرمودند چنانکه در
استیعاب در ترجمه حضرت امیر المومنین علیه السلام میگوید یتخلف عن بیعته نفر فلم یجبهم و لم یکرههم انتهی پس جناب عالی را ابطال این
توجیه بلا خط جمیع قیود ماخوذه دران لازم بود و ملازمان توجهی بطرف آن نفر موده با همان سخن بیعت بعض متخلفین و تقاعد او
بیعت جناب امیر المومنین اعاده نموده اند و کلام بر تقریر موجه عذر ندکور از جانب ابن عمر کرده اند و رفع مقبول افتاد و
عذر ابن عمر سخنیا با امیر المومنین حیدر علیه السلام باجمالیکه مصداق الغنی فی البطن الشاعر باشد ارشاد کرده اند پس بجواب اعاده تقاعد
ابن عمر از بیعت حضرت امیر المومنین بدون اعمال یادی برانچه که در شرح استفتا نوشته بودم اگر بر عبارت جواب شرح استفتا
کرا نقلا نقل کرده اند اکتفا نمایم زود از کنای سخن فهم استعدادی نداشته باشد لیکن بنا بر عموم افاده اند کی بشر حران می پردازم
و عرض میدارم که تقاعد از بیعت خلیفه دو قسم می باشد یکی بسبیل انکار اعم از انکه انکار بحیث طلب خلافت برای نفس خود
باشد یا بر عدم لیاقت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا بر عدم دیگر مماثل ان و این قسم با نواحا از ابن عمر واقع نشده
چه او طالب خلافت برای نفس خود نبود چنانکه در تاریخ طبری متعاقب قصه تحکیم مذکور است و کان من هم ای من الحاضرین
عبد الله بن عمر بن الخطاب حاضر الا یطمع فیه و کان غیره کلهم یرجوه انتهی و تو هم نمایی که عدم لیاقت خلیفه چهارمین

و برای خلافت هم زعمی دیگر مماثل ازین ازو هم باطله است که در همین روایات فضائل و مناقب جناب امیر المومنین
لوا له بیاقت انتساب برای خلافت اند و بالشافه از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده و بود و استقلال میداشت
و از انجا که آن اخبار از قبل اخبار غیبه معارض بهنافی متجاوبینات و نسبت باین عمر قطعی البعد و با آن سرور صلی الله
علیه و آله وسلم بود و لهذا تو هم و تسنح و تاویل آن و عدم اعتقاد او دی خصوصا مثل این عمر بان نزد او نو الابصار احتمال الرد
پس با وجود روایت اخبار کنایه تو هم زعم این عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین یا تو هم زعم دیگر مشابه این تعوذ بالله
از عاقل دین پرور غیر متصور و قسم دوم از تقاعد است که برای تحصیل علم استدلالی که مورث اطمینان قلب باشد
نه بحث شایسته انکار گو مطالب قریب بضرورت باشد لیکن بحث حیض و بیض منکران که روزه ما بجو هر جانی ان در نفس
بعضی غبار پیدا شده باشد و بعض محققین برای ازالهان محتاج بتاویل شده باشد صفاته ذکر الخواص و عقیدت

الاختصاص می فرماید فان عمر معترف بامامة علی رضی الله عنه بعد و من قعد عن نصرة قتیل لیس فی قعود من قعد عنا
یقبل امامة و یفتقر علما عن بطلان تقاعد من هم معتقد لحقه امامة و وجوب طاعته لکنهم قعدوا و تورعا عن قتال اهل القبلة انتهی مختصرا و
ازین عبارت نور کلام رشید الملکین در بیان باقی ست من بر قدر ضرورت اکتفا ورزیدم و درباره این کلام متانت التیام
در کتب رفضه خصوصا کتابیکه تالیف کلیتی نزد اهل دانش وفرهنگ اصول رفضه پیانگ آن نمیرسد چنان بتفصیل و تایید
موجود باشد چنان بیهوده گوئی نمودند که قابل البته نیست لایق آن نمی که آدمی بجوابش بپردازد و نقل این عبارت خود را
مشغول سازد عقلا را باید که بل انصافی وجوه وجهای مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استجواب و استغراب فرو روند بلا
تغییر صحیح متنبه نیست ازین کرده مکیدت پرده نیرا که پدر مجتهد الزمانی کلام رشید الملکین را که از بنارس تحریر کرده نزد او
قابل جواب نداشته بود و الحمد لله که اگرچه کلام الله ان از مجتهد جهت دشمنی و سعادتمندی نسبت پدر فانی محال بود لیکن بحسب
ع بر محال از بهت تو ممکن شود و ان اشکالات را دانسته در حضرت حیدریه متین و بتوصیف ان نگار بلاغت آئین
بثبت بکتابیکه فریقین آنرا بتصحیح فرمین و برادرش متین میدانند غرضیکه مجتهد الزمانی از عهدها مسلوب الجواب شده الحق
و اکنون حال همنوائی ایشان که از پدر خود بمیراث یافته اند چنانچه دانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن چنین
ابواب و فصول درباره عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از کتب معتبره فریقین کلمات بیهوده میخاوند که اعتقاد ابن عمر بحقیت خلافت
جناب مرتضی با وجود ترک بیعت الخ و غیر ذلک این قسم کلمات بهر کسی نسبت بخصم خود تواند گفت ازین امور زیاده
تر بذات مجتهد مکشوف نشد لیکن اذا القیت جلبابا لیخافس شبابا ما ثاما پس از انکه بهر گاه در سابق از کتب
فریقین هویدا گشته که جناب امیر ابن عمر را بتکلیف حروب بغات نمیکنند بود انستند که او از اهل بغاوت و فتنه نیز نباشد
فکیف که در خواص اهل بیت نزد شیاه دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز میداند پس ابا معذور داشتن او این کار
را دلیل سوء اعتقاد ابن عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرتضوی پنداشتن مخالف صریح با جناب سید الموحدین نمودن نسبت
فکیف در حق چنین معتقد و دمان اهل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح لاحقه بحبت اهل بیت رضی الله عنهم
شاهی داده باشند پس مسماع مشهور را باین طور ملاحظه باید فرمود که این کار از تواند مردان چنین کنند با اهل خروج

بغاوت باغیان وصوابرای جهان آرای مرتضوی عیان گردیده این ندامت چگونه بامعذور بودن و
سقوط جهاد منافی است گزندانی که اگر او همراه جناب مرتضوی کشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیش
ازبیش درین خصوص هم می یافت نسبت بانچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرماید
تا تدارک مافات بوقوع آید ودیگران را سرمه بصارت وبصیرت گردد وباعث آن شود که مردم زیاده قدر
بمناقب مرتضوی بجان ودل گرانید وبینند که حال اجله اصحاب چنین است وندامت مذکور را مدنظر دارند که
وقت از دست رفت وتردد زمانه تحکیم درگذشت ومهاجرین وانصار مجبین آنجناب کما عرفت آنفا بعد
از مایوسی مراجعت کردند وخبر این اختلافات وحروب مشهور ومنقح گشت بالجمله هرچند حضرت مجتهد
رفضه از غایت خرافت وسفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور وروبروی اهل هنر
ندامت عبدالله بن عمر بجای خود است وهمین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمه که در آغاز
مثل عبدالله بن عمر بخیال احتیاط ماندند واز حروب اهل اسلام دست کشیدند وهرگاه خطائے
ایشان متحقق شد وصواب رای مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت وخبر بتواتر رسید مثل عبدالله
بن عمر ندامت کشیده اند وتا مدتها پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمده آمامیه واضح ولائح میشود که در
آغاز وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه برتن دریدند ودر قلق واضطراب افتادند ولفظ الشیبا
ولویحوا بزبان راندند وزار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرائع نقل نموده ومجلسی در
بحار از اصحاب اثار نیز آورده که عبدالله عمر میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضوی بر قتال باغیان وسعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخنده ما قدم وما اخر وقلق
ومزق وقال والله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حیوا وهرگاه وارد شد بر معاویه داو گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه عذرش نپذیرفت وگفت اگر من شنیدی جنگ با او نکردی انتهی محصلا واز گرشمهای تقدیر
الهی وتائیدات سماوی آنکه روزی بامداد ان بر مصلی بودم واجزای این کتاب قریب نظر نهاده بود که
تقریر بروایت صاحب رقعه مزوره بخاطر آمد گفتم برای قلب تقریر مجتهد الزمانی خوب است پس صوارم را
از مقام رویت کشادم که جناب مجتهد فانی پیرو سقانی وارث بلاغت سحبانی حدیث امام رضا را ذکر نماید
ومحصل آنعبارت مطنبه اوانکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس الهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند وهریکی گفت باورم نمی آید تا بدرم نمی آید پس آنجناب از هفتصد نفر از هفتاد هزار را منتخب گردانید و
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت وایشان در دامن آن بحکم موسی
بودند وکلام باری که بخطاب آنجناب بود از جهات ستة شنیدند عرض کردند ایمان نمی اریم تا حضرت باری را عیانا بنیم
پس مصداق فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ شدند وحق تعالی بعد زاری موسی همه را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و به بین و خبر ده پس هر چند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و تو از بیمار عتابی و عذابی نیست در ین وقت طلبت نمود و کوه
شق شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ
بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلطان خراسانی رضی الله عنه که قول
عذر و توبه موسوی امری عجیب است که از حکم فانی چگیده زیرا که اگر کسی را رزشت بی است به باشد حرمت
از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی نیز لیس حضرت موسی با وجود قبول عذر و معذور امر و رطلب
رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ آیا تو ش که پیشه عناد داشتند باز می طلبیدند
و خدا امر میفرمود موسی علیه السلام تو به خود را می شکست سبحی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرات ایمه را قاعده لیسه او
آمد که رب العالمین با چنین میعاد موافق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با هیچکسی از اخس کائنات
نفرموده باشد دل بجوش آمد که درین وادی بتازم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردم و از پیش
در گذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شی باسم نفیسه است و لیکن قال الله تعالی کُلُوا
بِمَا لَذَّتْهُمْ شرحان آمد بر آنکه چرا از اغاز تا الستند که مواجب جناب حضرت مرتضویست و جواب
انکه جناب امیر را مثل و یگر خلفا بر گزیده عالم بعد الانبیاء اعتقاد میکردند و قت خلافت آنجناب و قطعا آنجناب را
جنتی میدانستند و لیکن با انهمه مرتبه عصمت نزد شان خاصه حضرات انبیا خصوصا سرور عالم افتخار بنی آدم بود
نه بنی که چون صدیق اکبر خواست که با مانعین زکوة مقابله فرماید در آغاز امر صحابه باختلاف نمودند و خود فاروق
با صدیق گفتگو کردند چنانکه آدمی برای حصول طمینان کلام می کند و هرگاه بعد از تیقن و قال و الستند که رای او
بر صواب است همه با تباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا برای اداء اجماع متحقق می شد حاجت
کجا و ضرورت بمناظره می افتاد الغرض عبد الله بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
و اله وسلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه در زمان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه و اله وسلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس قسم درین باب خورد و ندانست حجیت
عبد الله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی و تضرعات
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی بر دلست و معنی آیت کریمه که در
بصارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شدت دلش تلقب شدند تحقق یافت فرق این است
که انقدر عبد الله بن عمر یافته بود که معاویه بر خطاست و او را نمیرسد بجنگ و جدال پرداختن
و قیاسا تشریط و دلایلش مضبوط نیست از نجهت برای تفهیم او کمیت بحث نیست و مراتب و مدارج
حضرت مرتضوی بر شمردن چنانچه در مجلد اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه

اما سادساً پس گوئیم مجتهد الزمانی انیم نفهمیدند که الکلام یجر الی الکلام حالا اگر این امر لیست که مزین در خصوص
بمثل این مثل عذر کرده بود کما لایخفی علی من رای مکاتبات رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون بسیاری
از مفردات که زینهار تعلق بابحاث ندارد و محتاج الیها نیست بلکه در حقیقت سخن از ریسمانست در کلام مجتهد
راه یافته کما عرفت مرار اوسبحی ان الله تعالی الغرض مجیب را بذکر انیمعنی که بکدام وجه این عمر بگوشه قرار
گرفت و رفاقت مرتضوی درین وقت نکرد و بر تفضیح ابن عمر حمل کردن و او حماقت دادنست زیرا که معمول
جمیع محققین انیست که کلام را بعنوانی او امیکنند که اعراض متعرضین و شور و جدل مشاغبین بعد ازان صورت
نه بندد پس این امر نزد عقلا درباره هر کسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
پژوهی حمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لایخفی و مجتهد شیعه را مقصود انیست که مقلدین بدانند که رساله
بصارة العین را جواب داده اند و رد کرده اند و هرگاه کلام من مثل حدود الاشیا را که شیخ رئیس حکمت بنائیه
نوشته جامع و مانع بود مجتهد الزمانی تا امروز که زیاده از نصف کتابش را باد له عقلیه و نقلیه زیر نقض و جرح
گرفته زیر و زبر کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در ان تحیر و تردد دیده
و بخلاف مجتهد که در هر جا بر دادین رساله صغیر پیش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل یا تجاهل
از بند عار او بجائی نبرده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل مسقط و مطرح کلام کنند و
به تحفه جناب مرتضوی برخیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعراض
بر ایجناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سابعاً پس تحقیق موت جاهلیت و ورود
این وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده بعنوانیکه رفضه رو بر وی آن تقریرات سر نتوانند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث دنیست است که صاحب روضة الواعظین نیز بایراد شش راه فرار
را بر اخوان خویش دیوار روئین ساخته و محصاش همین است که هر که وصیت نکند بموت جاهلیت فایز
و حال وصیت از قران و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بمرتبه فرضیت نمیرسد اما ثامناً
پس از انکه انچه بر صاحب تحفه قدس سره الغریز وارد کرده است و حقیقت بکوری دکوراتگی خود عقلای عالم
را صلا داده است و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم دانش مدلل گردانیدن تفضیل
این اجمال انکه لفظ مجتهد دلالت بران دارد که صاحب تحفه خیری دیگر گفته مخالف انچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی و او اعتقاد بحقیت ان ندارد بلکه حکمی نماید که انچه عبد الله بن عمر
نموده که شمشیر بر روی مسلمانان همراه مرتضی نکشید بهتر بود و بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش این نیست
بلکه مدعا همانست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور نه ازان جهت بود که
امیر المومنین را لایق خلافت نمیدانست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون ندامت آمد
ندامت کشید پس انچه حضرت صاحب تحفه قدس سره الغریز تقریر نمود و عین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند و بر شنیدن نواصب و خوارج همت میگمارند امادم بر نیکه از کلام صاحب تحفه چگونه بانجا
رسید که عبد الله بن عمر بعد ازان نادم شده و جوابش انکه در تحفه اثنا عشریه نصوص اینچنین بتصریح تمام موجود است کوری
و نادانی مجتهد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع اغاز نهاد و معنی آن زنکر الاصوات را نزد هیچ
کس بیان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جواب الله خیرا داد در جواب طعن هشتم از مطاعن اصحاب عمر مابعد از بیان جهاد
بسیار یها که مهاجرین و انصار همراه شیر خدا بجا آوردند و مساعی بلیغ در حروب بناء بجا بتقدیم رسانیدند و جابات کثیره در
شهادت رسیدند حال عبد الله بن عمر بیان میفرماید که عبد الله بن عمر که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است
بالاستقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیر در حروب بنفس شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه انچه مجتهد از راه هفت قسمه
و تبلیغ خوارج و دشمنان حسنین در صدد جفاکاری و دل آزاری برآمده و لذا بمقتضای الکلام لفیر لغته لیعنا حکم
کرده میشود که مدعای علامه ممدوح همین است که عبد الله بن عمر معتقد خلافت راشده مرتضوی بود لیکن چون حروب
با شرکای اسلام نامل قبل پیش آمد بخیال احتیاط لتقاعد نمود و حضرت امیر اعذارش قبول فرمود و با اینهمه که تقاعد
کرده بود در حق مدایح و مناقب انجناب بیکوشید ندامت و تاسف میخورد که چرا دور رفاقت نداد اکنون
مطالب همه کتب درین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریه خواه عبارت فقیر
خواه عبارت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب قرة العواص گفت پس فی قعود من قعد عنه التحیل
الامامة رضی الله عنه فنقض طاعته بل القاعد منهم منعقد بصحة امامته و وجوب طاعته لهم قعد والنور عاعن قتل
اهل القبلة کما عرفت سابقا اما ما سمعت پس ازانکه قیل و قال حضرت فاروق رض در باره مالک قبل از تصحیح
اخبار بود چنانچه در مطولات کلامیه مسرود است و ازانجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویره و انکار
او از زکوة نقلا عن کتب الفریقین بکمال بسط و تفصیل مذکور است انراخلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکذیب اکابر مفسرین و محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره رض
کرد و انفس و انراز اجلهٔ مطاعن اکه خلفای راشدین میدانند بشیار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت یکدو
حرف ازان در نیجا قابل گفتار اول انکه از تقریر این طعن عیان شد که طبیعت فاروق رض مجبول بر کمال انصاف
بود زینهار خباری باجناب مرتضوی نداشت والا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کذاب مفتری
یعنی نور الله شوستری در مجالس المومنین و غیره او در غیر او تشیع او را بلن تلنیها و لاف زنیها با آسمان
رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند و اگر در نیمقام بعد یاد کرد ن روایات در
حال مالک خولیش کما اشرنا ابن مملوکین دست از تشیع او بردارند بهر حال این تقدیر از احدی
کله الراجحین خالی نباشد دوم آنکه چون فاروق رض در قتل مالک که از احاد ان مسلمین و
آمدگان و با انکار زکوة از راه دین برگردیده بود چنانچه از منهج الصادقین هم عیان است

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند کراو قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و رسن محکم بر گلوی انجناب
پیست بازوی فاطمی شکسته بلکه معاذ الله دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که رفضه از خدا و رسولش شرم نکردند و چنان افترا نمودند که عقل سد سری هم باور
نه کند ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن ۱۲ **بالجمله مولف تحفه هرگز حکم نفرموده که قتال**
در رکاب سعادت انتساب خاتم الخلفا الراشدین خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
همانست که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت ازان باشد بلکه اشاره بسوء
ندامت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
ضمیر دائر باشد در نزدیک و دور اولی القرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن انیکه بعد ازان گفته
ام والا اکثر مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
به عنقریب هویدا میشود که معنی این عبارت بدون انکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
صورت نمی بندد و لیکن از نیجا که مجتهد الزمانی هنوز پی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضربات العیر و قسوات الحمیر ازو صادر
می باید و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک و سر تقدیر مقصور بر مشیت بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش انکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون معین شدن ندامت درست نمیشود
زیرا که حق تعالی مدح میفرماید ازو روی تذکر و تبصیر که عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ایمه کما ستعرفه چه معنی آن آنست
که چون القیار اد وسوسه شیطانی و گزند لغزانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصر سبب
دفع میگردد لیس تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آمد مدح ابن عمر بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است و انچه در اینجا تقریر کردم عیاشی باسناد خود ش از حضرت صادق آورده حاصلش
انکه مراد از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند **و من در امواج حیرتم**
که از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود انچه عبارت من نقل میکند دران لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ اخر را بر ظهور بغاوت معاویه چرا حمل نمینایند که شامل باشد معهذا علما کجا نوشته اند
که توبه اخر عمر باوجود ثبات هوش و هواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواقف و
شروح تجرید منجم آسمانی فضله خوار دولت جنگیر خوانی هم ندیده بلکه اینی ازامه جاودانی هم نشنیده که
ازان تواند فهمید که فرعون اگر قتل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود و قال الله تعالی حَتّٰی اِذَا اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْٓ اٰمَنَتْ
بِهٖ بَنُوْٓا اِسْرَآءِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ءَآلْـٰٔنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ
مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ **حیرت دیگر** انکه ندامت عبد الله بن عمر دلیل تقوی است بنص حضرات ایمه
ادی و معتمدین اهل صدق و صفا لیس منافات و کذب در کلام میمون بن مهران ازنجا من ادعی

الثانیة فعلیه البیان حیرت دیگر انکه ظهور بغاوت اهل شام از زور مل عمار است در صفین بخلافت امیر
خلافت حسن مجتبی بعد حضرت مرتضی است و معاویه را خلافت بعد از خلع حاصل گشته و در جلد اول منقول محمد بن کعب
در ریاست معاویه بست سال گشیده و خلافت راشدین سی سال مانده پس رحلت معاویه بسال شصتم هجریه
و سلطنت یزید بچار سال منقضی شده و پیر نابالغ فرمودند که این عمر بکمال عجلت در بیعت عهد الملک در
و خلافتش بعد از یزید بمهلت دراز بوقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمینا بشصت
سال ازاد و اخر عمر فهمیدن ذو القرنین را با امام حسین جنگانیدن است سلمنا که ندامت مذکور در بخاری
مفید باخر حیات است لیکن دلالتی ندارد بر انکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه پر ظاهر است که
چون چیزی بدوام کند چنانچه از عبارت تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در اخر حیات هم خواهد
بود و ازین تطبیق اغراض وقوع انفکاک میانه علت و معلول یعنی ظهور بغاوت معاویه و ندامت ابن عمر
میخیزد حالانکه کلام ابن عمر که در شانی ثمانی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با باغیان مصداق
حدیث تقتلک الفئة الباغیة جنگ کردم و نیز اعتراض دیگر هم محو میشود که تقیید و تعمیم منافی همدگر است چنانچه
از تقریر مجتهد یعنی هرگاه ندامت اخر عمر توان فهمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا اخر حیات ماند حالا از زوایای
اطلاق و عبارات دوام و امتداد و روایتی از تقیید همه مربوط شد حیرت دیگر انکه چون از کتب
قرن یقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمر معتقد حقیت خلافت مرتضوی بود باز بخیال احتیاط منروی شد
پس کبیره و صغیره چه معنی دارد و زیرا که گناه مذکور متفرع بر انست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
باد له منروی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اهل فتنه نداند و معذور دارد پس نه صغیره و نه کبیره
بلکه ندامت او بر مافات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما قرر ناحیرت دیگر انکه طایف عام است
از زلت و صغیره و کبیره پس انچه گفته که استدلال عجیب بایت اذا مستم الآیه مغلطه محض است که محض را بایکدیگر
آوردن و در مقاله ثامنه از تصریح ثمانی در تنزیه و طبرسی در مجمع خواهی دانست اطلاق و سوسه بر محرفین
کلام مرسلین انشاء الله تعالی و با اینهمه کر شنیدی هنوز بعد از غور یعنی مغلطه ها در کلام پیر خرف باقی کما لا یخفی علی
المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تساط جهل و نادانی نه حدیث و تفسیر را پیش نظر دارد و نه بدین مقدمات کما
همت میگمارد بلکه خیالات نفسانی و مزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در ورطه ضلالت گرفتار گشته و من
یضلل الله فما له من هاد توبه و ندامت از کرده مقبرین کجای ایدا این امر شنیعا انقیاست نه شما اشیعا
نعوذ بالله من ذلک قوله ز انچه نوشته والا الخ اقول حال اصول اصیله شیعه نزد عوام کالانعام بداهة واضح و لائح است
آمد نم این است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجودیکه علمای امامیه غایت سعی و دین بانتقید بهر نمودند
قدم این مذهب مستحدث ثابت نگشته بر اکثر خود از کتب معتمده رفضه پیداست که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی را خلیفه
بلا فصل داند و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و ندانم را که ادیان کاذبه این امر مهم ساخته خود را بر خلیفه اثنا

بیدین گردانیدند هم متبرک تعیه و هم بجهت لعن کردن امیر المومنین برانیها و بوضوح انجامید که بر اصول شیعیان
این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه خو بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
مقام نیز پدید شد که دعوی اهل دغا و دغل و افتخار ایشان بر چیزی که دوازده صحابی در میدانی خلافت
صدیق شیعه بودند یعنی سلمان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابو الهیثم و خزیمه و مانند اینها و ابو بکر را بمناظره
بنبوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجامید محل برآمد چه جای انکه ناظرین و سامعین همه در نیمی محو
حیرت باشند که عمار دران وقت حق را بر کرنشاند و صدیق را ملزم گرداند و بنص حضرت امام باقر و صادق
مواد خاص حیصه گردد و در خلافت جناب مرتضی متغیر شود یعنی ع او نخواهد شد که راهبری کند پس
خبر آن راویان بجگر سوز که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مطارحه کردند همه در دغ بفروغ گشت
بالجمله عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت بلافصل امیر نزد اهل انصاف زینهار راست نمی نشیند و
دعما در حال خالد بن سعید صراحه گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بودند
پس اظهار رفض غدیر و احتجاج او بر ابو بکر بما کرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردید و سر
پستی اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده و آتش در خرمن انداخته باز بمنصب خود برگردید و هرگاه مجلسی
در نجفدار دستانی در کتاب آمامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العباد
تجویز نمیکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذر غفاری با اقتدای جناب مرتضوی در وقت بلوی بعثمان میگفتند
که بر سیرت شیخین عمل بکن چنانچه از نهج البلاغه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابوذر
ابو بکر را غاصب و منافق و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهائی
و غیر عمار و تن است که جناب امیر در حق خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم وقتی که در صفین واو رفاقت داوند فرمود که ایشان
اگرچه در اغاز مرا مجدول کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر نصوص مرتضوی خاذل اهل بیت در
اغاز بودند پس چگونه خواستند که صدیق از خلافت باز ایستد و دست از زعامت کبری باز دارد و چون این مدارج را
احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لاحافظه له **معذلک** اینک نهج البلاغه جامع مقالات
صحیحه موثقه مرتضوی کما اشترنا من قبل حاضرات بعد الغرض و التسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضوی رو بروی صدیق
اولهم مرصوصیه امامیه را که از قران مجید و حدیث شریف دلالت برین دو مطلب دارد و از نصوص است بیان فرمودند بلکه بر
خلاف آن نص قطعی میفرمایند که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند بعثیش نمایند بعد ازین اگر شخصی شور و شغف اغاز نهد و از اطاعت ایشان سر تابد باید با او قتال
کردن و او را باغی شمردن بسیر حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد و منعقد نشود تا حاضر شوند عامه مردم
باید که راهی برای آن یافته نشود بلکه اهل حل و عقد کلی نمایند بر غائبین باز اختیار نمی ماند حاضر را که رجوع کند و نه غائب را که کسی را بدهد
از گریزند. اینجا اشتباه دیگر اول بوضوح انجامید که اگر بفرض محال این صحابه اثنا عشر معرکه قتال و قال بر طریق اجتهاد فیصله می کردند باری

لان وگران شان از فهم توجهی خواهد بود کرا میرسد به الامام ائمه که تشنید می جناب امیر و بروی ایشان
و مواخوانان و بیان شاران کما سبق تقلا عن سلیم وغیره و در کتب خویش افاده فرموده اند فقط بجواب ایشان
مطالبی چند را درین باب گردانیده و ائمه را از ارباب الزامیات ندانسته و خوشامد اصحاب قمار ندانسته بالجمله امیر بر سر انیه
مسائل را مخالف مذهب حق تقریر کردن و قسم یاران خوردن و از حد و ضرورات برا حاد بعید و دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هر چه بعاویه نوشته اند انهم امر تحقیقی است و من غیر از کرا
جناب امیر را در باره امامت خویش دلیلی بهم نرسیده که جامع بین الحقیقة والالزام باشد خود آیات قرآنی قطعی المتن
و قطعی الدلالة مثل ایت اعتاد لیکم انفسنا الی غیر ذلک من الایات بل الالوف بهمین نهج یاران حدیث مثل موالات
و منزلت و قس علی هذا موجود کرا آنهمه را شیعه از متواترات و مسلمات امامت بلا فصل در مناظرات بیشمار و کاوش دیرینه
دراز که سی سال باشد هر چند پی از ادله قناعت میرفت افسوس که انهم صورت نبست پس بسیاری از مطالب الحقانی
سعی با هم نقیضه و مصائب قاضی بر باد رفت سه این که گویند که بر آب نماد است بهمان پشتوانی خواجه که تا در
لنگری بر باد است پ و از نجا انهم عیان شد که علناً در مناظره نیز کوئی سابقت بودند که با وصف ضیق وقت و فقدان
فرصت هر چه از ادله تحقیقاً و تفحصاً تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب دوار الندوه بود سر تا پا امید کردن از
بیان شان نه پیچید و احدی یارست دم زدن در رد و قدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ما کان و یکون داشتند
و نه امتداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلافت جناب امیر کرتا بست و پنج سال در کمین بودند و معرکه کارزار و داد
و مناظره پیش آمد و دلیلی مرتب نفرمودند و چندی بر اصول و فضه خلافت راهم زیب و زینت بخشیدند و لیکن برهانی را
بر کرسی بیان نه نشانیدند که مستلزم مدعا باشد عجب عجاب انکه چون مردم از نزدیک و دور جمع شدند و خواستند
که بیعت کنند صراحة فرمودند که دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عمدة الاسلام اعتراف
بدان فرموده و ارشاد نموده اند که حاجت بیعت چیست ایا امامت به بیعت ثابت میشود امام راهنمایان خواص علامات
که معلوم میباشد و از پس و پیش برابر میشد و سایه اش بر زمین نمی افتد کما سبق نموذجه فی المقالة السادسة و انتهای
علامات نبی نبوی صلی الله علیه و اله وسلم کما رواه اهل الدجل والدغل فی الکافی انکه امام بیست خویش سنگریزه
زمین با نگشتهای مالد تا مثل دقیق میشود باز بجنبش دست میفرماید و بهمه خوردان عجمین را مزین مینماید چنانچه من و تو
تو نمودم و زن مخاطبه بدون تاخیر از جناب امیر ا ابان امتحان نمودند کانی تیر یافت تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
و رهنمای راه و قتیکه ارشام مراجعت فرمود بشافت انجناب هم با وصف قلت فرصت آن علامت را با و نمود چنانچه
ابای صالحین شفاها بر سنت سنیه حضرت صلی الله علیه و اله وسلم سلوک نمودند و عبارت کتاب مذکور برای رفع اجمال
انست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکره اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبد الله
بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه قالوا جاءت ام سلمة
الی النبی صلی الله علیه و اله وسلم وهو فی منزل ام سلمة فسالتها من سئول الله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعة یجی فانطلقت

ندام سلمة حتى جاء علیه السلام فقالت ام اسلم بابی انت وامی یا رسول الله انی اعترات الکتب وعلمت کل نبی ووصی
موسی کان له وصیا فی حیاته ووصیا بعد موته وکذلک عیسی فمن وصیک یا رسول الله فقال لها یا ام اسلم وصیی
فی حیاتی وبعد مماتی واحد ثم قال لها یا ام اسلم من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة فی الارض فعرکها
باصبعه فجعلها کشبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیاتی وبعد مماتی فخرجت
من عنده فاتیت امیر المومنین فضلت بابی انت وامی انت وصیی رسول الله ص قال نعم یا ام اسلم ثم ضرب
بیده الی حصاة فعرکها فجعلها کهیئة الدقیق ثم عجنها وختمها بخاتمه ثم قال یا ام اسلم من فعل فعلی هذا فهو وصیی
فاتیت الحسن ع وهو غلام فقالت بابی انت وامی انت وصیی ابیک فقال نعم یا ام اسلم وضرب بیده واسند
حصاة فجعل بها کفعلها فخرجت من عنده فاتیت الحسین ع وانی لمستصغره بسنه فقلت له بابی انت وامی انت وصیی
ابیک فقال نعم یا ام اسلم آتینی بحصاة ثم فعل کفعلهم فمرت ام اسلم حتی الحقت بعلی بن الحسین ع بعد قتل الحسین ع فی منفرجه
فسالته انت وصی ابیک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین وحال اتقان وصحت انیقصه زبانی
زنی دیگر که او با وصف ارتعاش از نجبت رسیدن عمرش بیکصد سیزده سال درین واقعه جوان شد عنقریب می آید
بحدیکه همه ناظرین وسامعین را انتعاش افزاید ومضاحیک ایام جوانی رو نماید انگه بر سر محفل از زبان شان بر خوانی
وَمَا نَرَىٰ لَهُمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
قوله انکانا فلا تعقل بالجمله این مذهب را بحضرات ایمه نسبت کردن کمتر ازان نیست که بجاهلیه مدار یه سفوات
خویش را باین بزرگان انتساب مینمایند وبران مینازند حاشا که این بیهوده سرایان تو انند که مذهب خود را بایمه متاخرین رسانیده تا بمتقدمین
که اهتمام شان در جهاد کفار واعلای شعائر دین بحکم حضرت رسالت ص بود چه رسد پس انجناب عرش قباب حضرت
سید المرسلین ص که خلفای ثلثه را سمع وبصر وقلب وجگر گردانیده بودند کما فی عنوان الاخبار الی خیر من الاسفار چه
گفته آید وبرای جبرئیل امین که بار بار باشتیاه همقرین شده وبالآخر امور آسمانی را سوی حضرت سنده نساء عالمین
بر وجه اعتقاد دینک افزاید پس فکر کسی تا بحضرت دیان یوم الدین که مدائح انصار ومهاجرین در قرآن مبین
باد فرمود میگوید مراحل پیمایدازی اصل الاصول را فضیان معاصرین بعد از تراش وخراش همین دوام است
خلافت بلافصل وتبرای بی اصل که باعتراف اهل علم کما نقله الکشی مستحدث رئیس المضلین ومنحوت رائس
المنافقین قذوه الاشقیا عبد الله بن سبا است فانتهی الامر الی من حید رغنه واثار محوتات هم در اصول ایشان
دانستی که البته حضرت فرمود که امام کسی است که مثل افعال حضرت از وصدور یابد وآن اعتقادات حقه واعمال
صالحه ومردم را بایدان دعوت کردن وبحوزه اسلام را بانتظام شرعی نگاه داشتن وجهاد با کفار ومشرکین نمودن
وحدود وقصاص را جاری فرمودن نه آنکه خس وخاشاک وحصاة امالیدن وخمیر کردن ومهر زدن وفار نخطی نوشتن
که اگر به قرآن مجید را تمزیق کنند وکعبه را بهدم نمایند الی غیر ذلک هر از لب بر ندارند چنانچه واقع شد باز
فار نخطی در آدای امور بامال نمودن بکشتن صوبه دار فدک ومصادرت الی غیر ذلک کما عرفت دیگی

مفصلا پس نمیماند باین خرافات وحال آنکه منافقش کما عرفت مرارا قابل نشود بلکه بگوا بالله وایانه ورسولکه
وبه فرض محال بالیستی بروی جنگرین این کرشمها روبروی شاهدین بمعرض شهود آوردن وثبات راز خلوت
بجلوت رسانیدن آیا انبیا معجزات راهم درپرده اخفا گذاشته بودند معاذالله تا بین اتباع شان نکتد آمدم
برسنیکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر نمیشود وجوابش آنکه هرگاه کسی از عقلا که ظاهر عقلش مجوف
نگردیده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه دفاتر مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ جلی ومشوایان
از اصحاب را فقط باینمعنی که کلمه ندامت ازوی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند والکثری را باین
در معتقدین نام برده اند که در فلان وقت ببصحبت جناب مرتضی داخل شده وبرخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانسته که در صفین همراه بودند بهیمات بهیمات چه پرده غضب وعناد است که بر بصر اکابر شیعه تنیده وچه عرض
نفاق ولجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه این مقبولین
لسانی که رفضه افتخار بر ایشان دارند وقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیگنجند حقیقة از اهل بیت منحرف بودند
بسبب فتنه گری وجفاکاری وبدجوئی وهمه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول وآنفا در مقالة سادسه
دانستی حتی بلعن مرتضوی داغدار گردیدند چگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آنامی از ایمه عاقبت نیک برای شخصی بداند یا ازاو رانعنت نماید واز نیجاست که علم الهدای ودوم یعنی
سید مرتضای رازی در تصریح در تنزیه تموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه چگونه ایشان را
در عداد امامیه وصلحاء القیا نام برد وعبدالله بن عمر را در دشمنان امیر المومنین شمرده حالانکه عبدالله بن عمر
مناقب مرتضوی نزد رئیس لغات بیان نموده خواست که آورا از خلاف امیر المومنین باز دارد وبر هیچ چیز نیزید
ابی باک وسفاک خروج کرده هزاران دام ودنانیر را که معاویه فرستاده بود در دفتر مرود وبروی عیدگشتن نیزید را
نشمرد واز بیعتش انکار کرده بهجرت گزید از نیجهت نوشتم انچه دلالت بران دارد
که گر رفضه ندامت عبدالله را نظر نزدارند واورا بلحاظ این امور از مقبولین نشمارند اکثر مقدمات ممهده واصول
موضوعه شیعیان بطریق اول درهم خواهد شد کما لایخفی علی من طالع خلاصة الاقوال واز بین بیان وجه اولویت
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبدالله بن عمر بعبده وامه خود اولاد امجاد مرتضوی مثل محمد بن حنفیه
ازان محروم مانده اند چنانچه مجملا میدانستی وبعد ازین مفصلا هم خواهی دانست انشاء الله تعالی
فضلا عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معارین وکاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین ساختند
وبرای مقبولین لسانی خود انقدر هم ندنظر نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هرگونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس وهتک ناموس
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید المرسلین
بود وهیچ عاقلی تجویز تواند کرد که بجون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند وصورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری بصره چه میکاند بلکه این امور اول دلیل
نفاق و طلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم بر سفره دوست نمایند و اهل نفاق برای تحصیل
دنیا چها نکنند **نظم** بداندیش را لفظ شیرین مبین ۞ که ممکن بود زهر در انگبین ۞ منه در میان راز با هر کسی
که با سوس همکاسه دیدم بسی ۞ و ازین بیان بر تو اشکار شد که لفظ و الا مقدم شرطیه است زینهار معنی
آن درست نمیشود تا ضمیر ندامت راجع نشود زیرا که چون تقاعد و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود
که اگر ترک بیعت یا تقاعد از حروب باعث توسع بحر ابن عمر نباشد فساد اصول مقدمات ممهده رفضه لازم
نمی آید و البته نه مما لا یخفی میعین رجوعه الی الندامه و هو المطلوب و ازینجا نیز حکم تو ان کرد که عقل مجتهد بمعانی
این عبارت واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیدی** تقریری بود از اولویت و تقریر
دیگر بنیز دران ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری پس سترگ و چیزی است بس بزرگ و صاحب خلاصة الاقوال
بعضی را فقط بر نمیغی ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حالانکه گواهی جماعه رفضه بثبوت
میرسد که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که توسع او درین باب بحدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره
دو سه حرف رد و اکردم از کرده مقبولین میداند بهمین سبب که او را بر سم قاصدی فرستاده ندکجا ندامت و توبه کجا
ذنوب است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دینداری باوریی با وبدهی بلکه متوقع سازی اختیار
آن مطلوب و مرغوب از نمیغی مقبولیت کجا لازم آمد هزاران کسی را دیده باشی که بر شائره قلیل بکمال شجاعت
در میدان کارزار رجز خوانی میکنند بلکه برای طلب نانی نقد جانی میدهند انهمه خرابیها در مقدمات ممهده اکابر قوم انا
بیان حجت است که ایشان کتاب خدای عزوجل را که وسیله محکم و عروه وثقی از ارض تا سما بود از دست
دادند و تحریف لفظی و معنوی آن پیدا نکنند کما عرفت و سوف تعرفه تقلا عن الکافی و احادیث رسول
ربانی را بایه اعتبار نه نهادند بخیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد مذهب
خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبرای بی اصل را مذهب خویش ساختند و تلعین را از دست بر نافتند و در
لباس اسلام نفاق در آمدند لنعوذ بالله من خبایث مکائدهم و قبائح عقائدهم **قوله** و تعریض سیاه پوشی
حقیت الخ **اقول** حال حقیت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده
در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجائب
استدلال است و خبر از نشان سیاه دادن خبر از رنگ قلب سید بدآیا انهم بدین مجتهد نیامده که گفتگو بطور تعریض
درین بالیست که رفضه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان بگمان ذکاوت و نصفت
و عدالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانیده و چنان دانست که نشان چون بین راهم
انحکم شامل است **آمدم بر وجه تعریض** پس بدانکه در اصول آمامیه مثل کلینی و فقیه و غیرها از حضرت امام صادق
در حدیثی طویل مرویست که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نار است لفرانکه مجتهد الزمانی افعال خلفای عباسیه را احتجاج

می ارد با دمکیه شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده ازان معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در رد کردن انیمردم بسبب مذکور قرشیت و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و ازینجهت حنیفیه مین را که ازدائره ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما و تحقیق عمار منصفا
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میانه شیعه معمول و مرسوم است رسم و دیرینه حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار و رو سای کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر و الابصار بر تصریح شوشتری ذهب الیه مبنوره
در مجالس المومنین بودند و تقی مجلسی و غیر او در لوامع شرح من لا یحضره و تذکرة الائمه و غیرها چیها گفتند
انچه دلالت بر تشیع جمهور شان میکند و انهمه ظهوران خرابیت که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبرئیل
روزی بلباس سیاه بخضر پیست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ازسبب ان پرسیدند
فرمودند که عباسیان بهمین لباس اند انتهی مختصر آ این استدلال بر اصول رافضه البته بتر ازان معارضه
است که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خنجر معلوم بدست گرفتن که حضرت
جبرئیل مرتکب آن شدند در روایت این بابویه است که مجلسی در بحار و غیران آورده معهذا چون محمدیان
فرزند دشمن صاحب الامر یعنی جعفر کذاب فاسق ملعون شریب ماجن کما فی الکافی رساله در ابطال شهادت
امام حسین و حقیت یزید پلید و انکه خلافتش معتبر از خلافت خلفای راشدین بود بنویسید و بجهالت بگوشوارد
عرش عظیم قائل شود کما سیجئ و حال در دلش از بروکنش ظاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام محرم
وقت سیاه پوشی سراپا بالظلمت غرق میشوند و تقلید غلفای عباسیه بزبان خویش می ارند شیعیان پاک
بر اصول خود باید که خنجر هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بزعم خود بپذیرند به نیت انکه هنوز اولاد امجاد بضعه
مطهره سید کائنات و ایمه هدا ه در ملک حجاز ابقید حیات اند سه ای زاده زیاد نکرده است هیچگاه پ ثمر و این عمل
کرتوشد او کرده پ و حقیقت انیست که سیاه پوشان این مرز و بوم سبب دماغهای نازک دارند که اده روز بلکه قریب دو ماه
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در بدیوی مثل مردار بافتاب مرداد است بسر می برند و مانند جعل بخوبی
زندگانی میکنند اری فتجتنبات للجنبیتین قوله ازحسن مبانی اه اقول برین بالا خوانیها هم صنوف ملام و ضروب کلام
وارد است بیانش انکه حق تعالی باعتراف اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی
استرابادی و مرزا قتیل هندی از انجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کما ینبغی عنایت فرموده بود و مجتهد
الزمانی و پدر فالی عبارتش را در کتب مطبوعه و نا مطبوعه ظهور طوطی نویسند و بعضی از مقلدین ایشان اغلاطی
رانشان میدهند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گو بامر بنده
فقیر را در فن انشا قرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند درین باعث فخر و مباهات من است
ندکر شان تا النفس حرشوریش آید لیکن نزد عقلا کار مجتهد باعث استغراب است که زینهار در سیح

سالبة درین ارعاسالک منسالک جهل ونادانی نشده دنیا هم بانتباع هوجس ظلمانی پرداخته والا بادنی تامل
کردن کرد وبقیام دعاهای دیگر تقیدات نفشیه ومنویه چگونه لبابرات فقیه واقع شده وترکیبات غیر لازمه کجا راه
یافته ومتعف وتالیف واجمال منتقض باجمال کی بطور پیوسته وهیچ ندانم که لفظ مورد لعن وقتال کدام قباحت
را مستلزم گشته وخلاف محاورات فصحا چه عنوان لازم آمده تامن مبالغ کثیر او را تصانیف مجتهد فانی از صوارم وحسام
وهم ذوالفقار وعناد الاسلام عموما وخصوصا پیش کش کنم وهم انکه حکم کردن باینکه کسیکه در بیع جاشاهد
ودلیلی در رساله نیاورده ام که دلالت بر دروغ مجتهد الزمانی میکند واورا از محیط عدالت بیرون میگرداند ودیگر انکه نماز
مومنین پاک نیست سر این فتاک بیباک چگونه جائز الثبوت فانه اوافات الشرط فات المشروط **اما بیان دروغ**
پس بوجود لاتعد ولاتحصی تواند شد مگر بالاجمال سخن بطور قواعد کلیه از اغاز رساله سیرود که در سیدای آن سخن بمذهب
بکفرین نیز نرفته ودر انجا انچه نوشته ام بی دلیل وبی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مورد
قیاسات برهانیه در انجا چنانچه باید موجود است واقترانیات وشرطیات همه باعتبار شروط ولوازم وعوارض خود
کما ینبغی مسرود آنجا که جناب مجتهد الزمانی ازین فنون مدتیست که دامن برچیده اند وقت تحصیل ودرس هم قوت
حافظه وحدس نداشتند واز قواعد عقلیه محروم مانده ذهن ایشان چگونه بدان رسیده دلیل وبرهان را دریابد باز
ملاحظه کن اغاز بصارت العین را که انچه در انمقام گفته ام بشکل بدیهی الانتاج برمیگردد وآن اینکه ایمان نزید مشکوک است
وهر کچنین باشد لائق ریاست اهل اسلام بدلیل کلام مقدس عزیز علام نیست پس نتیجه برآید که نزید رئیس مسلمانان نتواند
بود ونزد کسانیکه او را کافر میگویند این دلیل درباره سایب یاسین بطریق اولی جاریست کما لایخفی باز انچه نوشتم که بیعت
عبد المهدین عمر الخ اشتباف ودفع دخل است وهرگاه نوبت بطلان خلافتش برمذهب مفیدین رسیده آنهم مدلل ومبرهن گشته
یعنی بیعت اهل حل وعقد که ثبت خلافتش برتقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین وقوع نه پذیرفته واین امر نزد عقول
اکابر فن مرصوص شده وچنانچه باید سلب شروط امامت از نزید بربته بداهت مقرون گشته وتفصیل مادهٔ امامت از شرح
مواقف وامثال آن بتفصیل هرچه تمامتر بقلم آمده ووقتیکه نوبت بمنع استخلاف وقهر واستیلا رسید در انجا هم سخنها از کتب
معتبره بربان خامه رفته وجائیکه اشتراط استخلاف را مدعی گشته ام از روایات جمانده فن اثبات آن نموده ام واز کتب فریقین
شروطی را که میانه حسن مجتبی ومعاویه موثق ومؤکد گردیده بیان کرده ام ودر تصانیف کلام واذیال مقام بتراعاد لطفا مخلها
اولین واخرین رفضه را بمرغ حال آورده ونزیر بطلان قهر واستیلای نزید پلید وقت نهضت امام شهید عقلا ونقلا علما واقعا
برهان برافراشته ام ودر ذیل کلام استیصال مقالات بیهوده پیشوایان رفضه مدنظر داشته ام ودر جائیکه مجتهد الزمانی
خیر خواهی نزید را بقضای عایات رسانیده وبر جمال حقیت خلافتش جان نثاری کرده وخلافت خلفای راشدین سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم را باتباع خطوات شیاطین کمتر دانسته ملاحظه فرمائید که چه اولا از کتب شیعه دالهی بر بطلان آن انتماس یافته وبعکس
حکم مجتهد بچه دلائل موکد ومشید گردیده وثانی علی هذا در مقامات دیگر اکنون قوم رفضه را اختیار است خواه کاذبین وجابرین را
از منصب امامت معزول بگردانند ونماز ما نخود را بلکه تمامی اعمال را کما لایخفی تباه کنند وخواه بتدارک مافات پردازند

سوم انکه ناظرین کتب غیر معین چگونه انحکم توانند کرد که فلانی در هیچ جا شاهدی
و حالانکه در هر مقام رد کلام مجتهد تمام را الفدر درین کتاب مدلل و مبرهن میشنه که در کتابی ا
بسطر را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود بیانش بوجه اکمل درین کتاب مسو
و تحقیق چنانچه باید پیش نظر نمانده اگر در اصل رساله اغلاط هرگونه بشماری آید درین کتاب بتفصیل انجا
ابلهور میرسید و سخافت مجتهد بدین درجه نوبت میکشید بیچاره مجتهد الزمانی چون باز کتب غیر یقین پرشته
و بحقایق آن نمیرسید اگر چنین نگوئد چه گوئد و اگر این عیبها بر خلاف نفس الامر نخوئد چه چیزه درین هر د
باشاع تمام نخوهم تا بده و صد جزو نوبت رسید تتبع هزاران مجلدات از مذهب طرفین بالکلیه پوسته و همه روایات را
از اسفار اهلسنت و اهل بدعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان سنجیده ام چنانچه در تالیفات خود تما
باین عبادت قیام دارم حتی که تبیض هم غالبا بدست من اتفاق افتاده یا انیمه مصابیح انواع یکه
تلف جان و ناموس که در مقدمات کتاب دانستی که از دگران درین وقت حرفی سرانجام نتواند یافت و سیمی در تنهای
انیهم بود که اگر کسی لائق مشوره و شرکت بنظر آمدی جعله خفیا کما که مصرع یار را یاری بود از یار یاد اندیشه کن الغرض
اگر ناظرین فن کتابی متین بعبارت موثر بینند خواهند دانست که هر چند مولف کتاب دلیل هیچ جا نیاورده مگر بدعوی ا
بجای خود مقارن برهانست و نزد دانا نکته دیده ای شان چون دیده های خفاشش کو از شمس البته صحیح قیامت
بر ایشان شب دیجور است درین قوم قصید الادراک مسلوب الاستعداد بعد ازین بسط و تفصیل هم نتوانند
گفت که دعاوی بیدلیل است و فحاوی رکیک و علیل چهارم انکه حکم بانیمی که بجیب این ترجیه اختراع کرده
و از عبارات سابقین و لاحقین دور گشته دلالت بر آن دارد که این ترجمه غیر تنها مقتضد کلینی اعور کتب فریقین
از افادات قدمانند بیه انیک تصانیف حضرت امام رازی از اهل حق و تصانیف ثمانینی از اهل باطل موجود
نشان دهد که کجا کتب خویش و مخالفین را بالتزام نام می برند پس وقت تالیف رساله لعبارة العین در ذهن
من چنان رسوخ یافت که این رساله که در جزوی چند مختوم ضرورات است بزودی انرا مطبوع ساختن و مشهور
گردانیدن تا عقائد عوام سلیم ماند و گمان نا بیت نسبوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهلبیت اند برود
گویا اغاز مناظره با مجتهدین است پس بدان مبتر که در بعضی از مقامات عبارت را موجز گردانم و اسامی کتب
شیعه را در برخی از مواضع بزبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون مرکب اهل
گرکوک علی باعرفت قصتم در کل فرد مانند تا تکذیب مولف متوجه شوند و مانند طاعی سبزواری بانگ بلی هنگام
بردارند و هر گاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر قابل اعتبار خواهد
و شیعیان او هم خواهند دانست که خلاف و گزاف پیشه ندارد و تمامی بضاعتش ابله فریبی و تکذیب صادقین است
و امید عابدون این نوع تحریر بظهور نمیرسید لاجرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شد و بحمد الله که در
مقامات بسیار بمدعای خود فائز گشتم و هنوز به تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم اما دعوی و نا زیدن

وبالیدن برای من پس انهم بجای خود نیست زیرا که من در تمامی عمر خویش متن ارائی و تحسین صورت
و تجمل ظاهری التفاتی نکرده ام و بقالب عنصری غیر بقدر ضرورت نه پرداخته و یاد ندارم که گاهی دعاوی لاطائله
بر زبانم گذشته و لاف و گزاف مقارن کلام من گشته این نازیدگی و بالیدگی از انا نرامی سرد که مغلوب الونشت
کردند و شب و روز برای زیب و زینت دستهای خود را رنگین بحنا گرداندند ۵ بخون عزیزان فرو برده رنگ
سر انگشتها کرده عناب رنگ ۵ و خویشتن را باوصف ریشائیل بودن و همشکل عمر و عیار و عزازیل و پیری
گشتن بکمال زیب و زینت بیارایند زخیره و پیاده برگشند و به خوردن برگ پان نیت کنند را از سر نو بیاد ظرفا
و هندسه کند شد دندان کوه از برگ پان ۵ خنده زد دریا بر لبش آسمان ۵ دنده من در مدت العمر کلام شیخ
شیراز و امثالش ملحوظ بود که ۵ روی زیبا و جامه دیبا ۵ صندل و عود و رنگ و بود هوس : این همه نسبت
زبان باشد الخ **قول** ۸ بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه الخ **اقول** این لاف و گزاف هم مردود است چه هرگاه
علمای شیعه تاریخ این اصل اند نباید که ببساری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دائره ایمان خارج گردانند
زیرا که عنقریب در بیان حالات و اقوال و افعال عبد الله بن عباس ترجمان قران مبین سلطان المفسرین
مذکور میشود انچه ازین بزرگان در تخلف از جناب ایمه هدی و بیوفای و کور نمکی بر اصول اهل فضول
صدور یافته و با اینهمه معتقد ایان طایفه بمزید نفاق خویشتن را بر ایشان فدا ساخته اند آنوقت انشاء
الله تعالی بتذکیر این اصل می پردازم و دران زمان بر زبان می ارم که مرا یاد و تر افسوس بالجمله
از سبب ذغاوه و غل و استعمال انواع مکر و حیل حضرات ایمه این مردم را بر اصول منافقین هم لعنت
کرده اند و بر تصریح مجتهد علمای رفضه ایشان را برای دین و مذهب خود برچیده اند بعد از انکه هزاران
مطاعن بجهت گرفتن دیاوه گوئی درباره خلفای راشدین تقریر نمودند پس بنی و هر دو گوش خود را هم
این بی ناپاکان پاک بریدند و هم تیشه بر پای خود زدند اما اثبات غدر شرعی برای عبد الله بن عباس
پس ذمه شیعه است به بینیم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند و عنقریب این بحث بالا مزید علیه می آید
و هر چه مجتهد از مناقب او بر روایات مذهب خود می آرد انشاء الله تعالی بافحش وجوه بروی منقلب
میشود بدانکه درین مقام کمترین انام را در تعلق اوراق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح پیش امد
و در تالیف لفره افتاد بیاد نماند کدام این ابحاث فارغ شده بودم روزی وقت فرصت قلم بر گرفتم و این
تحریر شروع کردم ناگاه اتفاقا اوراق سابق بدستم آمد مصلحت آن دیدم که هر دو را باقی گزارم زیرا که مشتمل بر تناکر و
تناقض نیست و فرقیکه میانه هر دو هست اجمال و تفصیل است حالیا مفصل باید شنید که صاحب تحفه کمال
این فن هم حاصل بود که بارها با مرزا علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی استرابادی بنده را صحبتها بهم رسیده اویز
ایشان انچه میگفت محصلش انکه کمالات صاحب تحفه قدس سره الغریز زبانی مسافرین می شنیدم و هرگاه
کتابش دیدم و خوش بیانی او در نثر فارسی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد و لیکن در دهلی آنوقت نرسیدم

که انجناب رخت اقامت انجا بنا برسبتہ بود پس فراوان حیرت رو داد گفتم که حکایت قدیم جدید بارش
که بزرگی برای ملاقات مرزا عبدالقادر بیدل رحمۃ اللہ علیہ از بلاد دور دست قصد کرده
بیدل قدم رنجه فرمود و دم گفتند رزقی چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون بر سر تربتش
رسید زار زار گریست و بعد از دعا و نیازی نزد مجاور درین تربت لشت و اشتیاق خود را
شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که نعم البدل است چون بطور فال برگشاد سه
ورق این مطلع برآمد ؎ چه خون جگر در لحد خورده باشم ؎ تو برگور آئی و من مرده باشم ؎ دو بزرگ
دوم که عالمی است متبحر در فنون عربیت از معانی و بیان و فقه امامیه را نیک میداند و در مبادی
آن ایام که هنوز ندانسته بود که من مذهب تسنن میدارم وقتیکه ذکر صاحب تحفه در میان آمد گفت
که ملا عبدالغنی ملای کلانی بود اهوال و فروع مارا نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
بکمال چستی و درستی نوردیده کتابش را در امیران یافتم علما در جواب او بجان آمده اند و
موجب مزید حیرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف اند و انچه قبل ازین
در خصوص بحث دانستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیلی بالاستقلال کما لایخفی و اگر همراه
این قصه ها میخواهی که عبارت استادی ماهر فن انشای فارسی بگوش آری و بعد ملاحظه اش طریق
اذعان را مسلوک داری باید که پسندش همت علیا بکاری اما مرزا محسن متخلص به قتیل پس در لعقن
رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر اینست که هرچه درین باب گفتم از راه تبرع است
که بر صاحب فهم و دانش و طبیعت مستقیم و ذهن سلیم سلاست عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه می یابد
و میگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای انچه در مقاله سادسه گفتم دانست
اکنون حال قدردانی جناب مجتهد فانی که علی المشهور پدر مجتهد الزمانی بود از کتاب صوارمش که افتخار
قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی رطل بوق ماخود و مسروق
و بشنو که بعد ذکر و اب علمای کرام و سنن ارباب کمالات والامقام میگوید که بخلاف انیت بحال
کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض بتین درارد
و بعد ازان آنرا منقض سازد و حق انست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افزون
بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار هر بافتده و حلاج نیست
المحاصل هر مردی و هر کاری انتهی واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
و زدن چوگان سطیر بر کوی دلداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
بازی او خوشدل شود و زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
بقوت هرچه تمام تر گوی سبق و طبق هر دو بے ربایند و قلب او را شاد نمایند

باز در قصور عبارات وفقدان قابلیت صاحب تحفه مے نویسد کہ می باید انسان
ہرگاہ مشغور داشتہ باشد ارادۂ تصنیف و تالیف نہ نماید تا وامیکہ قابلیت آن بہم رساند بالجملہ باید متحان
رسیدہ کہ ناصب عداوت اہل بیت ہرگاہ مسئلہ علمیہ کہ اندک وقعتی داشتہ باشد در اثنای تحریر آن دست و پا
کم میکند و تاویہ مراد غیر بلکہ مراد خود قسمے کہ باید نمی نماید از انجملہ است ایمقام کہ دران کمال انتشار و پراگندگی
بکار بردہ نمیدانم کہ این بسبب عجز و قصور ست یا آنکہ عمدا مقدمات را منقح ساختہ مذکور نکردہ تا در وقت
دار و گیر ایراد علمای امامیہ برائے خود گریز گاہی رجای پناہے داشتہ باشد لیکن نفہمید
کہ ہرگاہ آتش قہر الٰہی را مورد و مستوقد گردید ہمہ تر و خشک او خواہد رسید و بباد فنا خواہد داد
و ہیچ حیلہ و دیگر دران وقت مفید نخواہد افتاد و بالجملہ ازین کہ تفصیل و تحقیق حال مسئلہ ہا بر نہج
انچہ قبل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کردہ ایم بعرض تحریر می آریم انشاء اللہ تعالیٰ بطلع وقوع
این مزخرفات چند کہ برائے فریب ابلہان نوشتہ عنان قلم را منعطف مے سازیم
و بکشف معائب و قصورات کہ از عبارات نامربوطہ او واضح و لائح ست دمار از روزگار
او برمے آریم و از عجائب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشرار روزگار حرفے باید شنید
کہ مجتہد در آغاز این تمہید کہ برائے مغلطہ لفظ و معنی صاحب تحفہ قدس سرہ العزیز
مرتب نمودہ تاویہ مدعائے خود بطور ے فرمودہ کہ ناظرین ازان مے خندند و باصلاحش
بدین عنوان دل مے بندد کہ انسان را باید کہ ہرگز گرد تالیف نگردد تا لیاقت بہم رساند
کہ ہم مختصر شد بقدر ثلث عبارت و ہم مشتمل بر مبالغہ و مساست مع ذلک حکم تصنیف و تالیف
ہر دو در عبارت طویلش برابر بود و درین فقرہ موخر جدا جدا زیرا کہ چون کرد تالیف
کہ ادنی ست علی المشہور نباید گردیدن گرد تصنیف بطریق اولے الی غیر ذلک فیکون
راجحا و ذلک مرجوحا انیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون مہار از بینی او وقت
شورش رفت بالیقین مثل ناقہ عشوا لبادی خبط ہا افتد بجد یکہ انچہ بعنوان شایستہ
در سطرے ادا کنی او در سطری چند نتواند ترتیب دادن معہذا این دلدار از غایت
نظر روبروے اہل نظر پا بر زمین نمی گزارد و رقص الجلی آغاز نہادہ شتر غمزہ می آرد
صہ چند خرامی و تکبر کنی ؛ دولت پارینہ تصور کنی ؛ پیش کسی رو کہ طلبگار تست
ناز بران کن کہ خریدار تست ؛ حالانکہ مدتے در خدمت متوسل امیران سمرنیش
بزانوے ادب فرسودہ و تا زمانے زیر مشق شان بودہ و قس علی ہذا عبارت بقیہ
تمہید کہ موجب ریشخند و رتبۂ عبارات فرزندش بمزید جہل ازین ہم بلند
چنانچہ حالش از تشہید مبانی ایمانش خوب دانستی مع قیاس کن ز گلستان او بہار مرا

و کار جناب مجتہد الزمانی در رسالۂ طعن الرماح در باب عبارات کتاب مذکور از راہ
ہنر شناسی تقلید مجتہد فانی ست کہ جا بجا خرابی بیان در دارت عبارت صاحب
تحفہ را بدلالت مطابقی بر زبان مے آرد و در ابرام طعن فراطاس بر فاروق اعظم
مے گوید کہ درین مقام نیز کما ینبغی بہ تبیین وجوہ طعن نپرداختہ اختصار بر ذکر بعضی از آن
بالاجمال ساختہ در دارت تحریرش از سماے ہر وجہ کہ نقل کردہ پر ظاہر ست اے آخرہ
بلفظہ پس عبارت فقیر را چگونہ مدح تواند کرد ولیکن عاقل بلمعی حقیقۃ الامر را از تذییم مجتہد
نہمیدہ باشد کہ چنانچہ رشک و حسد بہ تنقیح عبارات تحفہ باعث شد درین ہا و نیز
غرق رشک و حسد بسرش در جوش و زبان این زاز پا در کرۂ کور در خروش آید و ہر کہ در
کلامش نظر کند تواند نہمید کہ در کلام مجتہد چند دعوی بہم رسیدہ یکے آنکہ عبارت بجیب
سراپا مملو بتعقیدات لفظیہ ست دوم آنکہ ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکہ مشتمل بر ضعف تالیف چہارم آنکہ اجمالش مقتضی اے الاجمال ست اکنون
بمقتضای قول بزرگان ۔ نگفتہ ندارد کسے از تو کار ۔ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ۔ اوّل
جناب مجتہد شرح فرمایند کہ ماہیت تعقید چیست و بجمیع اقسامہ مخل بلاغت ست یا بعضش
و اگر دوم جاے آن متکلم صدور یابد اما از بلاغت کتابش پر میخیزد یا نہ و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی ست
یا نیست و حال ہر شعراے مشہورین بعد ازان چیست و در ینجا تعقید لفظی بکدام وجہ ثابت کردہ شود
و وصف اخلال باظہار در آید و در بیت عرفی کہ خاتمۂ قصیدۂ اوش باشد ۔ منکہ باشم
عقل کل را ناوک انداز ادب ۔ مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداختہ ۔ بتصریح شارح مسمے
بہ محمد شفیع و اعتراف کسیکہ مایۂ ادراک داشتہ باشد تعقید لفظی بوقوع پیوستہ یعنی حقیقت
من زیادہ برین نیست کہ مرغ وصف تو میباشم چنانچہ بلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
ادب عقل کل را کہ ہزاران زبان اوصاف تو با وج بیان مے پردہ تخصیص عجز و زبونی
فرو انداختہ پس منکہ مرغ وصف تو ہستم مر البطریق اولے اکنون بفرمایند کہ عرفی را از بلغا و فصحا
شماریم چنانچہ اہل لسان مدح او کردہ اند و میدانند کہ در نظم ید طولے دارد خصوصاً در قصیدہ گوئی
چنان بینظیر ست کہ ندیدہ باشی یا نشماریم و در نیمقام خاص چگونہ تعقید لفظی از بندہ وقوع یافتہ
یا بر ضمیر منیر نائب صاحب العصر و الزمان مسیح زمین و آسمان نور سوق اللیل تافتہ چنانچہ قدماے ایمہ مسیر المومنین
بنام بزرگان در مجلد سیزدہم از بحار یافتہ اند ہر گاہ جناب مجتہد ازین عہد بابر ایند البتہ ضرور ست در
رعایت لفظ سراپا کہ مقتضی وقوع این تعقیدہ در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگارند بلاغت
بستہ و از انجا کہ تعقیدات را برای تذییم عبارت تقیید بلفظیہ نمودہ بنا بر آن گفتہ میشود کہ از نیمقام توان دانست کہ تعقید معنوی

زان واقع نشده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است ؛ و مراد از درازی عمر یافت معلوم است
اگر گوید که لفظی مستلزم معنویست پس فرزوق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کند
بیت مذکور را گویم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و سو محال
خذ ایاگر گوید مخل است من حیث المجموع وهو کما مر ی قال من ادعی وقوع الجمیع فی کلامی
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزوق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل است انیست
ع وما مثله فی الناس الا ممالکا ؛ ابوامه حی ابوه یقاربه ؛ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا و در افتاده و موجب این هرزه درائی گشته بار
بفرمایند کدام کتاب و کدام رساله است که دران چنین رو نداده مگر انشاء ابوالفضل هم در مکتب
نکشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
مجتهد فانی در بارهٔ که صاحب تحفه که مشعر بفرومایگی که در صوارم است برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک اینیدان را از اغاز تا انجام بر دید ناگزیر است اوله وعدی
دوم انتهاض فرمودن که ترکیبا تش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرور است که لغات وحشیه اجنبیه
در تمامی رساله نشان دادن باز نوع تضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذوذ و ندرات اجمال پر طوامیر
افادات نهادن و بدون این امور بقدر ریاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکانی ندارد
و هر که عادات این والد و مولود و شاهد و مشهود را نیک میداند و یقین میکند که مجتهد فانی کار نامه
جواب صوارم و حسام را که تنبیه السفیه و فضیحة الغبی نام آنست دیدند و مانند مار بر خود پیچیدند
و بعد دادن چند دشنام سکوت تام ورزیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله را که کاشف
اللثام عن تلبیغ المجتهد المقام ملاحظه نمودند و قتیکه باشارهٔ بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
تدبیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه رو بردی حافظ غلام محمد صفی پوری از وصولش انکار کردند
تا من نقلی دیگر از ان بخدمت شریفه بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت انزهاق
روح از پس و پیش بر نخاست پس زینها امید نیست که مجتهد الزمانی دم و دودی داشته باشد که عنقریب
خواهی دانست که معمول این ذی الوجهین در دغگوئی و افترا ساز لیست و در تصنیف کتب دینیه
مقلدین را بدام و دانه گرفتن نه امرے دیگر اینکه بشنیدی جواب ادعای اولیود متعلق بعبارات اما انچه
گفته که در هیچ جا دلیلے و شاهدے نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی روبروے
سفاهت و نادانی خویش قصه های پارستانی را از صفحه هستی یکسر زدوده حکایت عارفی را
که در روز عاشورا از وزیرے پرسید که ذوالقرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

ازیاد مردم ربوده چنانچه دانستی که بیعت عبد اللہ عمر اگر بود بعد از شہادت امام حسینؓ بود
نہ قبل ازان پس ابطلان شہادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید کہ مجتہد در آغاز استنتا
بچیزش متفرع کرد چہ صورت دارد غیر از تاریخ دانی کہ عارف یزدانی را پیش آمد و ما نہم بظاہر
ورنہ بتحمل کہ در رویش استفسار کردہ باشد فقیر از خلاف مجتہد فانہ ما افاد ہذا الا الزاما و تحقیقا و بعد
از نصف کتاب دو یدن مباحث بی حساب چنین مے گوید کہ فاضل مجیب ہیچ جا نہ سند و دلیلے
مے آرد نہ شاہدی بر مے کلام خودش می نگارد لاجرم منظور افتاد برای تفہیم این بزرگ کہ ابتدا
رسالہ العبارۃ العین لعبارت سلیس بار دیگر بنظرش آرم و پیر نابالغ بمکتب بنشانم پس بداند
کہ اساس رسالہ العبارۃ العین بر سہ مسلک گذاشتہ ام کہ علمائے اہل سنت در استبار خود یاد
کردہ اند یعنی تکفیر یزید و توقف در بارہ او و تفسیق و بندہ در دلیل مذہب اول نوشتم لقصد در الامر
بقتل امام و البتہ این استدلال بکلام محققین ہست کہ علامہ تفتازانی در تالیفات خویش
نقل کردہ فانہ کفر حین امر بقتل الحسین رضی اللہ عنہ و باوجودیکہ بریں دو مسلک حاجتے
بایراد دلیلے نبود لیکن بہر حال تنبیہا ازانہم در نگذشتم جائی کہ گفتم چہ احدے از کفار
و کسیکہ در اسلام او تردد باشد لایق ریاست اہل اسلام نیست وَلَنْ یَّجْعَلَ اللّٰہُ لِلْکٰفِرِیْنَ
عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ سَبِیْلًا و اگر کسے را نظری در کتب فریقین باشد میداند کہ درین عبارت مختصر
تحقیق و الزام ہر دو را جمع کردہ ام زیرا کہ این امر را مفسرین فریقین بدین نہج نوشتہ اند
از جملہ ایشان فاضل کاشانی ہست چنانچہ بر ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و ہرگاہ کلام در مذہب
متقسمین یزید جاری شد در آنجا چون نظر متیش در میان بود اولہ ابطلان خلافتش بدلگیری
تمام سرد کردم اغاز دلیل ابطلان در بارۂ حقیت یزید ازین قولست کہ بیعت اہل حل و عقد و لو کانوا
واحد بر نہج کہ ثبت خلافتش و مبطل شہادت سید الشہداء او بزعم مستفتی باشد وقوع نہ پذیرفتہ
و در نیمقام استدلال بکلام علامۂ دہلوی است چنانچہ گفتم قال العلامۃ الدہلوی قدس سرہ العزیز
آہ این دلیل اول ہست بریں مسلک بعد ازین بقیاس استثنائے ابطال حقیت خلافتش نمودم
کہ کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی ہست کہ مستجمع شروط را برداشتہ باشد لیکن چون یزید
بے بہرہ ازان بود و فسق او مجمع علیہ بیعت ابن عمر رضی اللہ عنہ مفید نتواند شد تکلیف کہ ما لا یطاق
معلوم ہمکنان ہست باز دلیل دیگر آوردم کہ مع ان الامامۃ ببیعۃ الواحد و الاثنین موقوف
الی آخرہ و این عبارتے است کہ مجتہد از اختلال حواس بنفسش نرسیدہ و در عقدہ ہیچ
در ہیچ کہ در حل آن رہ نبردہ بہیچ در افتاد و ہرگاہ نوبت گفتگو با استخلاف کشید
در انجا ہم برائے ایمنی کہ آن استخلاف بکار نمے آید دلیلے تحقیقی الزامے

مرتب شد کہ وشیعہ بحسن بحبنی را بر ہر دو مذہب ذکر کردم کہ دران مذکور ست بگواہی اہل بیت عظام و اصحاب کرام کہ معاویہ را در ست نیست کسے را ولی عہد کردن بلکہ باید بکتاب اللہ و سنت رسول مقبول و سیر خلفائے راشدین رفتن و ہرگاہ مجتہد دفتر تہور و استیلا بازکرد بعد از منع آن تبرعا گفتم کہ بر بطلانش اقامت برہان میتوان کرد اما نقلا فلما مر آنفا و اما عقلا پس از انکہ بر تقدیر تہور و استیلا بزید بالیستی کوفیان را کہ شیعہ بودند تلقہ کردن کما فی المجالس وغیرہا چنانچہ بعد از آمدن عبید اللہ زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر افتیکہ درین قیاس مندرج شد بہ نظر فاتحی نمی ماند بسر نوبت بشروط امامت از کتب کلامیہ افتاد و در انجا دلیل بدین مضمون مرتب شد کہ اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در بحث غیر منصرف از کافیہ بنظر مبتدیان گذشتہ و عامہ ہم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استدلال میکنند و ہر چہ در ضمن این امور بسخنہا آمدہ از متفرعات اولہ بودہ چنانچہ ناظرین بے بآن مے برند و لہذا بلفظ من ثم و مانند آن بطور تفریقات اداشدہ و ہنگام طعن و ملام بر طائفہ شیعہ نیز ذکر کتب در میان آمدہ الا احیانا مثل حکایت جوان انصاری از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضاے تناسل خویش کہ اہتمام نگاہداشتش باصول فرضہ بر ذمہ اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلی کہ در مکہ معظمہ حاصل شد خلاف بودہ ست کہ در ابواب الجنان وغیرہ مذکور ست لیکن علماء کہ از تامیر اسامہ بر فاروق خیلی زبان درازی کردہ و منافی وزارتش و السنۃ در تخصیص خیال نفرمودہ کہ این چہ مذہب بود کہ امام اہل بیت اطہر را بدان سرفراز نفرمودند حالانکہ ضرورت ہم آنرا مس نکردہ چنانچہ بر ناظر قصہ مخفی نیست چہ جاے کسے کہ متعلقاتش را درین کتاب دیدہ باشد سہلے در بنجا ہم برائے بازگوئی فاروق و اصفین حکایت خانہ روی خود را مانند موذن سبزواری خراب کردند کما ہو المشہور فی الحکایۃ المنظومہ و از ترک ماخذ قصہ مقصود رسوائی مجتہد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش مزید جہل و نادانی ثابت کردہ شود کما لا یخفی و لیکن جناب مجتہد آنرا فراموش نساختہ بلکہ مد نظر داشتہ و نیز در بعضی از مقامات عمدا تطابق مبتدا و خبر متروک شد کہ اگر گفتگو نماید اعتراضش بکتاب آسمانی نامہ جاودانی ورود یابد چنانچہ واقع شد و موجب مزید فضیحتش گردند و مبلغ علم او در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیادہ تر بوضوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتہد الزمانی کما مر الاشارۃ الیہ و ہرگاہ نوبت مذکر او آنہ حقیت خلافت راشدین پدید آمد دیدہ باشی کہ از کلینی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم کہ ایشان قطعا و یقینا مرتبہ استحقاق داشتند بلکہ مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم عزیز بودند

وجناب ایمہ اجماعا وراثت جنۃ الفردوس بزائے شان از کتاب اللہ بدیان تفصیلیکہ فروتر
بران در وہم وخیال بلیغی نگزرد ثابت نمودند کہ تا امروز مجتہد الزمانی بجوابش چہ رسید و تاب
بلکہ بے خورد و خواب و جگرش خوناب و زہرہ اش زہراب و کارگاہ دین و مذہبش
ہنوز بے انتظام و خراب کہ دست و پائے خود را درین معرکہ گم کردہ و مانند گاؤ بے سم
گشتہ و بکمال عجز و بیچارگی ہمچو حیوانات ذوی الاذناب دم بر داشتہ و زعفران از رخسار ان
نشناختہ و ازین گفتار ہا عیان شد کہ کمتر مقامے باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال ہزال کہ انکار بحث از ایراد شاہد و دلیل کردہ چنان رسوخ یافتہ کہ تا متکلم
لفظ دلیل و استدلال در کلام خود استعمال نفرماید دلیل صورت نمی بندد و ہر چند مناظر
دلایل ساطعہ ترتیب دہد و براہین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت اے بیخبر دلیل آنست
کہ مستلزم مقصود باشد و مطلوب را ثابت کند الفاظ مذکورہ معبران لودیانہ بلکہ ہزار جاہل
خرد در کلام بلغا و فصحا دیدہ باشند کہ لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند و صاحبان گیاست و فراست
بمغز سخن پے مے برند کہ استدلال و انتہاض دلیل است چنانچہ در قرآن مجید و حدیث
شریف بیش از بیش موجود چہ جائے آنکہ در رسالۂ بصارۃ العین حروف مذکور کہ برائے
ذکر دلیل و تعلیل غالبا مے آرند نیز بقلم آمدہ کما عرفت و اگر مجتہد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمے کند بارے او را باید کہ کتاب پدر مشہور خود را بہ بیند کہ در صوارم مے نویسد
کہ تمام کلام معجز نظام چنین است کہ القبدون ما تنحتون وَاللّٰہُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ و شک نیست
کہ سیاق این آیت مقتضی آنست کہ وَاللّٰہُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ در معنی حجت و برہان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتہی و الفاظ مزعومہ او چنانچہ بلغوای کلامش
نوشتم زینہار در قرآن مجید استعمال نیافتہ الغرض اگر ہزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتہد را تعلیم و تفہیم کسے سود مند نیست ہر چہ بخیالش مرکوز شدہ ہمان میگوید و از جہت
تسلط جہل مرکب زینہار منہج حق و انصاف را نمی جوید و ہمان خرق کہنہ از ہم ریختہ را بتقلید
قدما از فرا اہل مندرسہ بقول روسای متکلمین فراہم مے آرد و از جاہ یہودیان و مجوسیان مے شنود
ع سگ بدریای ہفتگانہ بشوی چونکہ تر شد پلید تر باشد این یک ورق کہ در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق و بیان امورے بود کہ در رسالۂ بصارۃ العین جلوہ ظہور گرفتہ اما اگر در بیخبر طالب
اولہ الزامیہ باشی و قلوب دشمنان بذکر کلمات مجتہد از رسالۂ تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش انیست کہ اگر عجائب دیگر زاد رکلام این قلیل البضاعت نشان دہم ہر سامع و ناظر
گوید کہ چنین خرافت و بلاہت کسی را محیط نشدہ باشد چنانکہ مرا و مسلط گشت و آن

تکذیب نفس خویش است که بنبقه هم گاهے مرتکب آن نگردیده باشد برائی خدا املا خطه
بکن که باین همه تصریحات یقینیه ونصوص قطعیه که مجیب هیچ جا دلیلے وشاهدے ذکر
نمی کند اوله را در کلامش خود نشان میدهد واز تکذیب خویش نمی اندیشد پس بنده بعد ازین
سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب اورا نشان دهم درین بودم که بنائید
ایزدی وتوفیق ازلی نگاه من بر ورقے افتاد بدل گفتم این لطیفه الیست غیبی چنانکه
شیخ در گلستان میگوید ؎ همچنان در فکر این بیتم که گفت ؎ پیلبانے بر لب دریائے
نیل ؎ زیر پایت گر بدانی حال مور ؎ همچو حال تست زیر پای پیل ؎ یعنی بے مؤنت
تجسس وتلاش این عبارت در تشیید بر آمد که اول دلیل تو ان گفت که میگوید منحفی نماند
که این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکه بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه
بود باب ترک جهاد افحام مے نمودند والزام مے دادند انتهی بلفظه بعد ازین لطاق همت برائے
او این اوله بایسته وشایسته درمقامش کرمے آید انشاء الله تعالے غورے وامعانے بکار بری
سر خود را بسنگ خارا بر شکسته وکوهے کنده وکاهے بر نیاورده وروسوئے عقلا ذلیل گشته وبنده
درپے اغلاط لفظیه من حیث هی نشده ام ورنه در یخا نیز مفصل گفتمے که ترکیب عبارتش
خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود لفظ دلیل نوشتی
وثابت کردی که مجیب دو دلیل هر یک مدعا قائم کرده اکنون اندک شرم بکن وببین که لاف
زنی تو که او در هیچ جا دلیلے وشاهدے نمی آرد دروغ بفروغ وتکذیب نفس خودت شنیدیا نشنید
باید سر خود را گریبان خجالت نگون کنی وباز دیگر چنین حرف بیهوده نزنی وبنیاد اجتهاد خود
که بقول تو سابقا بدون عدالت وقوت قدسیه حاصل نمیشود نکنی چنانچه بر زبان گوسالهٔ خود
بقرشاه در ضربت حیدر یه آوردی اینست حال مجتهد نساس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیه الرحمة نصیحت کن دران چند انکه خواهی ؎ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ؎
واز جمله مقاماتیکه در تشیید اوست وثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که اوله الزامی
در انجا انتظام داده ام وخلاصه اش اینکه از نهج البلاغت استحقاق خلافت راشده برائے
حضرات خلفا ثابت کردم بعد ازان برائے قلب اوله اهل قلب یکدو حدیث جدید ذکر کرده
گفته ام که بر مذهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم مے آید که در حقیقت بدتر از مجوس ویهود
نزد امامیه هدی بوده اند پس باید که آن قوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفائے حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

وجناب ایمہ باشد و خلافت بالکفر نزد ایشان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبرہ شیعہ از کجا
و وانی نشان دادم و تلخیص مضامین آن نیز وارد کردم و نتائج آمد بدلالت شکل بدیہی الانتاج بر شما
از ان مقام ہم سمت وضوح دارد استدلال و ترتیب قیاس لازم مجتہد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
والاصفات خویش دیگر چہ خواستہ کہ راہی بخیر ازین نگذاشتہ و از انجملہ آنکہ در مطاوی این امور خصوصاً
جائیکہ بعبارت منہج البلاغت معین گشتہ در روان چنین نوشتہ کہ این مدح دلیل خلافت عمر نیست
پس میگویم کہ سلمنا کہ آن استدلال در فکر ظلمانی مجتہد الزمانی محدود باشد لیکن این قدر ثابت شد
کہ مجیب درین رسالہ دلیل آوردہ و ہو یکذب نفسہ و ما ارد نافی ہذا المقام الا ہذا از انجملہ آنکہ نزد
سنیان عمر بہتر از علی است و او گواہی داد کہ جناب مرتضوی شیخین را کاذب و غادر میداند نہ عمر
پس مدح او چگونہ دلیل حقیت عمر می شد و ایضاً بتقرب ما تقدم مثبت مدعاست از انجملہ آنکہ در المقام
بالخصوص چنین چاویدہ کہ لفظ اقام السنۃ و ذہب نفی النبوت برائے دیگران ہم ورزدیافتہ
کہ مثل شیخین نزد سنیان نبودہ اند انتہی ملخصاً ایضاً دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین ما
ذکرنا الفاظ و از انجملہ آنکہ برائے تائید افقہ الفقہاء والستہ یعنی زرارہ کہ حضرت امام صادق قیماً
وقعوداً این وظیفہ را لیلاً و نہاراً بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیرہ لعنۃ اللہ
علی زرارہ وہو شر من الیہود والنصاری میگوید اما آنچہ کہ ببعض مثالب زرارہ وغیرہ نمودہ پس
جوابش در صوارم و نزہہ موجود انتہی انصاف بکن کہ بیان امور استدلال نمودہ بودم بر قدح و عیب
بانی مبانی رفض بانہ بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل انعی بر خود پیچیدہ و دلش مثل جثہ این سیاہ قشر
حیدری خاکستر گردیدہ بلکہ بالبداہۃ گفت کہ بے دلیل است و در نمیقالہ چون بعضی از عبارات را بایجاز
نوشتم خود را بتغافل و تجاہل زدہ و دعوی اجمال مخل آغاز نہادہ و بر فکر مجیب نہ تازیدہ کہ چگونہ در
چند سطر گلزار و بہار زعفران زار نزہت کشمیر و عیش بنگلہ بند حرفش را بطیش خریف مبدل گردانیدہ
چنانچہ از شرحش کہ درین مجلد ست بر ہمگنان واضح مے شود و حال استقرار و تیقن مجتہد الزمانی
نیز فہمورے آید کہ یا آنقدر بلند ست کہ ہرگز نفہمیدہ بسبب آنکہ ماخذش ندیدہ یا بتغافل
و تجاہل خود را زدہ و حقیقۃً بر روان قادر نگشتہ تا عقلا بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد گفتنش ع رقص کردن خود ندانند صحن را گوید کج ست ؛ و ازین بیان عذر
بدتر گوئی بندہ درین مقامات و امثالش واضح شد تا مجتہد برائے فریب عوام
و مقلدین نافرجام نتواند گفت کہ بطور قلت و بحث و اتفاق چنین
رود داد و مرا معذور باید پنداشت اگر شمۂ انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی و گفتی کہ تا خن بدل مے زند و حلہ بر اعت

بر دعوی تشابه بالجمله بدون آنکه آدمی شمه انصاف حاصل کند و او سخن از وی صورت نمی بندد و بخیال خویش
مثل سزا کافر ملعی صاحب کمتری را یافته ام که بدین صفت متصف باشد و سیبش غیر ازین نخواهد
نیست که مدتهای در صحبت مولوی نور الانوار رحمة الله علیها شرف تلمذ یافته بود و اخلاق مستقیمه
برادر نافه سالی چند بر جالست و محادثت گذشت که باتنخاب کتب امامیه صحبت بایشان داشتم که اگر خللی
بهم رسید باتنخاب پرداختم ورنه مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفته
و شنیده رخصت شدم و هر روز اشتیاق آن بزرگ را دیدیافتم اگر چندی اتفاق میفتاد و فرزندان
عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و امر مذکور از انجهت بود که از تصنیف من فاش
نشود و در فضیلی نبرند که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکند و مادهٔ
فن الزام و انقلاب را جمع می نماید هر چند مزای موصوف از مان نکو نابینا بود مگر حواس او بتحمیل
نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که بقرینه حالش دانسته باشد منع نکردند و هیچ صحبتی خالی از ذکر فضائل
صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعت شان نبود با وجودیکه کتاب صواقع خود خریده
قبل ازین ایصاحب صوارم داد طرفه انکه لطایف و ظرافتهای صاحب تحفه قدس سره العزیز همه
بر زبان داشت و بعد ذکران خیلے میخندید و الله اوتمام از آن می یافت مجتهد بر حد خالے
اباغ نزد امن خشک و مباغ باد چراغ را کجا شمه انصاف ست تا بمفر سخن رسد و انصاف کند خلاصه
خلاصة الام انکه اگر بکتاب او را استیعاب نمایم از رساله او مدعا مقام را شان توان داد و لیکن بیش
ذوی الوجهین و لسانین را هیچ اثری نیست فَاِنَّهُمْ يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ اگر گویند که
مراد من از تیقول که مجیب در هیچ مقامی شاهدی نمی آرد و دلیلی نمی نگارد انست که در اثناء آن
دلیلی و شاهدی نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از انکه این تقریر بر نگ شبهه عامه
الورود است زیرا که شنیدنی هم تواند گفت که محبت الزامی در طعن الرباح و بارقه حنفیه و ضرطه مزنی
غیر از دعاوی لاطائله در هیچ جا دلیلی نیاورده و همچنین مجتبی فانی طعام عمادو فواقار و صوام و
جوابش پر ظاهر است که هرگاه نزد مجتهد فانی دریانی و غیرها امام رازی علیه الرحمة الله منتوالنتائج
که هیچ دلیلی بدون تبلیغ و تلبیش بر امامت خلفاء رضی الله عنهم بلکه حضایص مذهب خویش قائم کنند
بلکه حجة الاسلام غزالی هم همین طریق اضلال و تدلیس مسلوک دارد و چه مجال که در هیچ مبحثی از مباحث
النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه تفتازانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی
و علامه قوشجی و علامه دوانی و شارح کرمانی و حافظ متجر عسقلانی و شارح قسطلانی و در متاخرین
و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح مسلم مجالی ندارند که اقامت بر مذهب خویش دلیل کنند و در هیچ
مقامی گوی از میدان نربند بلکه کلمات ایشان مرد و دو عبارات نامربوط و بی تادیه مقصود من مجاری

درجه حساب شمار باشم کردلیلی مرتب نمایم که جناب مجتهد الزمانی آنرا در شمار آرند در هر گاه دیباره آن بر دو برگ
جناب فانی دزمانی مصدر لعن دلیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود کرم الیقظ
ما صل عجیب یاد فرمایند و از من تقصیر من گیرم و کسی از معاصرین من برابر خود نیجم و از اینجا اهل دانش
بیش بی می برند که در خدمت این بزرگان چه فکری اندیشه کرده ام تا نتیجه اش این الفاظ شد و چندان مخالف
شدند کر از دشنامهای خلاف دست کشیدند مفصل سخن انیست که چون من خدمت ایشان بطوری کرده ام
که دعای ایشان خوب میداند بر دشنامی که در حق من تجویز نمایند سزاوار آنم و هر عیبی که نسبت من بلکه
عقوبتی روا دانند مستوجبم و در جواب آن بشلا و بافحش وجوه مختارم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا نباشم ولیکن بعد
ذکر این بزرگان که حق ایشان بر خود دارم عوعو نفرمایند چه جای اهلبیت مطهرین و اصحاب مکرمین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین اکنون بجوابش همین باید م گفتن که بر اهل بصیرت و دلائل یقینیه مخفی نیست مگر مجتهد من امامیه حصوصا
فانی دزمانی در تالیفات خویش مستلزم گردانند دیگر تراجمه بجال که برهانی برای تائید مدعای خود اقامت کنند
دلیل اول دلیل برانمانی کتاب ازالة العین ست کما لایخفی ۹ کمال بیکال ارکافرم خواند پیمراغ کذب را
بنود و فروغی چسلمان خوانمش هر مکافات دروغی راجزا باشد دروغی از آنجله آنکه در اثنای این اسهاب همین
مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل این اجمال آنکه مجتهد در استفتای خود حقیت خلافت یزید
بامری چند کبیعت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از انجله باشد ثابت کرده و در رقعه در غمته کلام مطعن آن بزرگوار
جاری گشته حالیکه مجتهد کلام متکی آریکه اقبال را برای زیب و زینت نقل کرده که او رجوع بودن عبد الله مذکور
میمنی بر آن تواند شد که بیعت جناب امیر در ینا مذبی بیعت ظلم رفت و بنده در جواب ثابت کردم چنانچه در مجلد
اول گذشت که او بیعت حضرت مرتضوی مشرف گشته و بیعت ظالمین متعمد نکرده لیکن بقتال مسلمین
شریک نشده و چون خطای خود دریافت بسبب آنکه بغاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متبصر گردید و در عدم
رفاقت جناب امیر ندامت کشید حقتعالی در مدح آنکسان که بعد لغزش خود تذکر نمایند میفرماید اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون پس مجتهد ثانی لامانی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکور در بعید از
انصاف ست و بعد سطری چند زیران همین تهتک و شهق آغاز کرد که مجیب هیچ جا شاهدی در دست ندارد
نمی نگارد لاجرم بمقتضای مثل مشهور الکذوب لاحافظه له و اقتضای قول معروف بر عکس نهند نام زنگی کافور
صدوق الطائفه لقب باید نهاد کر ریاست اهل صدق و صفا بذات او منتهی گشته قوله چنانچه در همین عبارات
سزاج اقول من کجا بفصاحت و بلاغت دمحاوره نویسی در عبارت عربی و فارسی مدعی گشته ام تا من
این اعتراض وارد شود و نشان باید داد اگر نمایند خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز کتاب خویش
بدلالت مطابقی میگویم که این امور را از من توقع ندارند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول افتد فذلک
العزیز العلیم و الا فلیست هذه الخطیات من ذنب المحققین شیخ در گلستان فرموده ۱۰ گاه باشد که کودکان

غلط بر هدف زند تیری و دیگری هم بدانسان کسی ان دو خصام را بدوزد تا بسوفار غرق شود و این بدان ماند
که کسی بعد جواب شخصی گفت که قافیه درست نشده پس گفت آنچه گفت و مجتهد المومنین هنوز بر سبیل یقین
بر خاطر نیاورد و با اینهمه که شنیدی و در کتب فقیر دیدی مجتهد رفضه را در بردی بلغار سوار گردانم که آیا نظر این متجر
بکتب لغات قرآن و حدیث هم نیفتاد که محدث در مجمع البحرین و مطلع القمرین بر بسط قتل که ماده قتال است
میگوید قوله تعالی قاتلهم الله انی یؤفکون قیل معناه لعنهم الله و قیل عاداهم و قیل قتلهم الله و مسئله قابل تقدیر
لیصح فاعل و ان کان سبیله بین اثنین فرما یکون من واحد کسافر و سفر فقال بعضهم الصحیح انه من المفاعلة
و المعنی انه منصف بمعارته الله تعالی و من قاتله فهو مقبول و من غالبه فهو مغلوب پس بر قول دل قتال
مرادف لعن ست و هیچ کتابی دیدی که شرح منتهی مبنی و جواب سوالات باشد و از مرادفات خالی بود
و در هر چیز از دو می نگاه کن در اینمقام که مجتهد لفظ املو و مشحون آورده و در محاورات فارسی بمترادف می آرند
و قس علی هذا در عربی و از اینجاست که بخفی مشحون را بمعنی مملو در آیت قرآنی تفسیر کرده و نیز در بین عبارت
میگوید با اینهمه مجیب معتاد بذکر تحکمات و دعوی بلا بینه گردیده و پوشیده نیست که معنی هر دو مرادف هم گر
دیگی بجای دیگری مستعمل میشود و قس علی هذا در بین عبارت که بمقابله خصم مینویسد مینازد و بر خودی بالد
غیر ذالک مما لا یتناهی و اگر بر محاوره دوم حمل کرده شود یعنی معادات ست چون مجتهد مختلفین را از مومنین
شمارد نیکند آنهم بجای خویش یعنی تخالف شان از امام حسین موجب لعن و معادات جناب حدیث ست
بسبب خروج از دایره ایمان و اگر بر معنی ثالث حمل کنند آنهم درست چه هر گاه آن بزرگان متخالف شدند از
دایره ایمان بدر آمدند کما اعترف به المجلسی الاول و ستعرفه انشاء الله تعالی پس در محاربه خداوند مبتلی بودن شان
در بین بلا کدام ریبی باقی ماند کالایخفی چون اینمقدار جا گزین مدرکه ناظرین و سامعین شد اکنون لعل شدیدی
قلم بجناب مجتهد یاقوت رقم کلیه میگردانم که بر اهل فطانت و ذکا مخفی نیست که مجتهد الزمانی نائب امام
مرگسی و مسیحی در بجائی نسبت آنکه رنگ قلبی خویش را بصیقل عقل نورانی و بلاغت سحبانی نزدود
چه قدرها در از محاورات فصحا و ارباب کمال ست با اینهمه محبت کور معتاد بذکر تحکمات و دعاوی بلا بینه
گردیده بهیچ جا در بین سر نشهاشاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتصار
می نماید و این طرز غیر سدید که مجیب معتقد میباشد در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات
سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده طرفه اینست که بچنین عبارت عاری از معانی
میشواهد در مقابله خصم خودی نویسد می نازد و بر خود می بالد **اقول** بالجمله اعتقاد فرقه
ناجیه آنا عشریه اجماع **اقول** زنده گی این منافق عدو بین اشتیاق میگذرد که از طرف
عبد الله بن عباس باد صف آن گروها که از ایشان نسبت بارکان اربعه دین و ایمان
یعنی جناب مرتضوی و حضرات ریحانین بتوسط حضرت علی بن الحسین معاد الله از کور ملی

وچندان در عین فوج کشتے و تخلف از جناب سید الشہداء بمقابلہ یزید شقی و آراستگی کار حرب و بمقابلہ امام
زین العابدین ثانے اوہم صفی علیہ السلام صدور یافت بمقابلہ یزید شقے جماندہ علمای ملت
عبد اللہ ابن سبا یہودی چہ معذرت رحمی تمہد و چگونہ بر اصول خود آن بزرگوار را در دائرہ ایمان داخل
میکنند باید دیگر بزرگان کہ ہمراہ حسکامہ مجادلہ و مکابرہ را با امام زمان کردند و در خلوت و جلوت
چہا گفتند کہ اے برادر زادہ برادر و پدر ما پدر بزرگوار تو بودم و در حیات و حقیقت
خود نگذاشتم و ضمیمہ و میسر و شان را بر ہم زدم و معرکہ با آراستم دعوی امامت نمیرسد من مجاہد
باشم و امام نشنوم و تو ہیچکارے از امور ضروریہ امامت نگفتی با وجود من امام باشی پس اینہمہ مادہ حسد
چرا کہ در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبے از غایت فراست با اعجاز خود با ہدایت او لے یافت
و او را خصوصاً با استماع وصیت اخیر روز وفات خود بہواخت و صراحۃ فرمود کہ مادہ حسد
کہ موجب کفر و عناد است در تو می یابم و بمقتضاے من شر حاسد اذا حسد بر تو خوف میکنم
در روضۃ الکلینی باسنادہ عن ابی عبد اللہ ع قال لما حضرت حسن ابن علی علیہ السلام الوفات
قال یا اخی انظر ہل تری من ورائی شیئا من غیر آل محمد علیہ السلام فقال اللہ ورسولہ وابن
رسولہ اعلم منے قال اذا مضے محمد ابن علی فاتینہ فلما دخلت علیہ قال ہل حدث الا خیر قلت
نعم ابا محمد فجعل علی شمع علہ قلم نسوہ و خرج معنے بعد و فلما قام بین یدیہ سلم فقال لہ الحسن
علی اجلس فانہ لیس شلک یغیب عن ان یسمع کلامہ یحییہ بہ الاموات و یموت بہ الاحیاء کونوا
اوعیۃ العلم و مصابیح الہدی فان ضوء النہار بعضہ اضوء من بعض اما علمت ان اللہ تبارک
و تعالی جعل ولد ابراہیم علیہ السلام انبیاء و فضل بعضہم علی بعض و اتی داود و علیہ السلام
زبورا و قد علمت باستار ثیہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم یا محمد ابن علی انی اخاف علیک الحسد و انما
وصف اللہ بہ الکفرین فقال اللہ عز و جل کفارا حسدا من عند انفسہم من بعد ما تبین لہم الحق و لم یجعل اللہ عز و جل للشیطان علیک سلطانا یا محمد ابن علی الا خیر ک با سمعت من ابیک
فیک قال بلے قال سمعت اباک علیہ السلام یقول یوم البصرۃ من احب ان یبرنے فی الدنیا و الآخرۃ
فلیبر محمد ولدے انتہے مقام الحاجۃ بطولہ و لیکن این مادہ حسد کہ بظاہر و باطن متعلق و ائمت
بجناب امام حسین ہم تخلف بروز کرد چنانچہ درین کتاب بارہا دانستی و در بارہ فرزند آنجناب
ہم بقیۃ اولاد طیبہ او بود با نکاریکہ مزیدے بر آن متصور نباشد و نزاعیکہ و لہاے سنگین بر آن رفیق گر
در کتاب استماع آن واری باید کہ نشنیدن قصہ بروایت جناب اعور المحدثین روے توجہ بازآری کہ در
نزد یکی تمامش دیدے و مضمونش فہمیدے روے باستادہ حقیقت انیست کہ اگر حجر اسود
آن روز بحال امام موصوف بقیہ اولاد امجاد حسین بمقتضاے و آن منہا لما یہبط من خشیۃ اللہ

رقت ورحم نمی کند بر این بزرگ را که معاذ اللہ بر اصول رفضہ مصداق اوشد قسوہ تو ان گفت
خواستہ بود کہ نشانے از افادات آدم ثانے ہم بگذارد و شکر شقاوت ارشیعہ کوفہ بر حال زارش
رحم کنند و زندہ بگذارند و صاحب حضومت فرماید کہ امام حسین ع کے فرصت یافت کہ تراوے
نماید و آنا کہ این بزرگ را امام دانند و قول آنھا بر قواعد مقررہ مجتہد فانے در زمانے قابل اعتبار
باشد چنانچہ از صوام طعن الرماح و فضرت حیدریہ واضح ست بدلیل آنکہ مفتدیان حال امام خود را
نیک میدانند خصوص آن مردم کہ بعد از و سلسلہ امامت را با عضا ایشان جاری نمایندہ در
اولاد حضرت زین العابدین و تا امروز بسر پرستی او مشغول ماندہ و رجوع نکنند متفق بر آن باشند کہ
او امام مستقل بودہ و گاہے با امامت علے بن الحسین ع قائل گشتہ و ہیچ عاقلے قلب خود را متوجہ
باین نزاع و ظہور معجزہ مذکورہ در روز روشن تواند کرد کہ غیر از رفضہ کسے بدان قائل نباشد و علمائے
اہلسنت جامعین علوم و اخبار اولین و آخرین بر تتبع این کمترین خبری تحقیق ازان ندہند
و چنین واقعہ عظیمہ را در کتب خویش معتقدانہ ذکر نمایند و از کتب روافض یکسوے گوشہ گیرند
امام بجا و برآمد شے کہ خود کتابے محتوم صراز لب صامت خود نبر دارد و بر زبان سیار کشش زند و تشفی
مذاکتابنا ینطق علیکم بالحق حکم کنند کہ اطرق و عصمت دالزم منزلک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین
و صاحب اثبات الحق گوید کہ در بروے مردم بست و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسوے خود راہ
نمیداد و این علما مطابق کلینے درین باب ہمین عزلت را شرح کنند چنانچہ کتاب محتوم بذہب احمد بن
و متقن شد بخلاف کار مدعین امامت محمد بن حنیفہ کہ روز بروز در عروج و ترقی بود و ہیشہ در افاضہ
و ارشاد و شاملین و مریدین کوشش می نمود و این امور را شیعہ او بسط میدادند و در ہر کوچہ و
بازار این ترانہ را می سرائیدند و چون جناب زین العابدین ع بحکم روایت کلینے قاہر النفس چنین
باشند اگر شیعہ محمد بن حنیفہ بجا موشے گرایند و سر فراز نمایند و بر خویش بنالند و بر دست نالند و جیب
غرابت خواہد بود القصہ میانہ اثنا عشریہ محدثین و شیعانش این امر ہنوز دائر ماندا ثنا عشریہ بشہادت
حجر اسود را برائے امام زین العابدین قرار دہند و طرفداران محمد بن حنیفہ مثل زرامیہ
اورا بدلیل آنکہ در بصرہ بلکہ جابجا لوائے لشکر نصرت اقتباس حضرت مرتضی بدست او بود و دعوی امامت
دانند و کارہائے نمایان در حروب از و نقل می نمایند چنانچہ برائے جناب مرتضوی در عہد کرامت
عہد حضرت نبوی از کران رکابے و جہان پہلوانے و گواہی حجر اسود را مختص گردانند امام حویش
نہ بحضرت امام سجاد پس این نزاع میان ایشان ماند کہ یکی بر دیگرے را شہید میگوید فاللہ یحکم
بینہم یوم القیامۃ فیما کانوا فیہ یختلفون و امام بعد از و فالش پسرش ابو ہاشم را قرار دہند و دیگرے را از اولاد
امام حسین و کریمہ اتباع ابو کریب گویند کہ امام بعد از جناب مرتضے اوست و بس و او از نظر مردم

نائب گشت و بار فنای خود را کوه رجوعے اقامت کرنید و در وقت موعود ظاہر خواہد شد و این معنی را امام داند نہ کسی دیگر پس اصل دین ما این نحو لیاد ضلالت و کفر است ابو کریب است کہ محمد ابن حنیفہ را امام منتظر قرار داد و اثنا عشریہ چون گویند کہ امامے بایستے نیست و در بارہ فرزند خاتون پرسس گاسہ ولیدہ بہار اردی بہشت ہر کسی را در غیب آن بزرگ نمودہ بہ بہت افترات مستحق دوزخ می شمند و نیز از نظر فدار ان او اسحاقیہ اند کہ در امامت نام امامین ہمایون بر زبان نیارند و او را وصی حضرت علی پندارند و سلسلہ امامت را باذلاد ش میرسانند و اتباع کیشان ہمگی انگار ا امامت حسنین دارند و زنہار در وقت محمد موعود امامت کسی معتقد نمی باشند زیرا کہ حسن مجتبی بہ بہت خلع خلافت و صلح معاویہ لائق امامت نماند و امام حسین ہم از بہت اطاعتش اگرچہ بقلب نباشد معاذ اللہ از استحقاق برافتاد پس تا بہ امامت امام زین العباد شہادت محمد میرسد و نزد دیگران اگرچہ نزاع محمد و علی ہمدوش را اصلی باشد ولیکن گواہی مذکور را بہر جاے کہ باشد بینا دے بود و اگر بتعلیمین محمد گوئیم در رد دلائل علماے اہل سنت خواہ متقدمین و خواہ متاخرین چنانچہ نام ایشان بردیم نہ بہت غلطہاے ایشان و مبادے و مقدمات و نہ بسبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسلمات سنت بلکہ باین اعتبار است کہ انحاز مذہب حق عدول کردند و مجیب از ہر امر مہم اجمل بعید و در افتادہ و بسبب باہمالا شیئے محض گشتہ و جواب آنکہ بر تقدیر مذکور زمرہ مجتہدین بود کہ جہل مجیب از قواعد یقینیہ ادلہ و علم مناظرہ و از طرق وصول بمجہول تصورے و تصدیقی ثابت میکرد تا ملشت از بام می افتاد و ہمگنان میدانستند کہ اولیا قت در استیفاق تالیف بجواب مجتہدین ندارد و بر فرضہ تنزیع وقت بخطاب اولا لم یکی افتاد و اکنون بر جمیع مجتہدین و متکلمین امامیہ این نقیصہ مسلط شد کہ شخصے لاشیئے محض است ہر چہ میگوید تقریرات مجانین است و مجتہدین و اہل قوت قدسیہ در پے رد کلام او گردیدہ شب و روز بجواب کلامش زندگانے خود را ضائع میکنند و درین امر خوض مینمایند و حقیقۃ الامر اینست کہ چون مجیب در زمان تحصیل کتب درسیہ کہ بعضے از ان نجہت علماے امامیہ اتفاق افتادہ بلکہ رفتہ بلند آہنگے شروع کردند کہ بنحوی پلنگے عادت کرفتند و در ہر مجلس مطارحہ مذہب میکنند و با اہل حق پرخاشش میماند و اصول دین تحلت و خود را از راہ بہت و عداوت امر خواہ بالذات بواسطہ قدماے خود فراموش میسازند و یاد نمیکنند کہ حضرت الہ گہ بر فضہ دعوی مزید و لا و اما عتہ شان در ہر امر وارند از مناظرہ سنیان اصحاب کاملین خود را منع کردہ اند لاجرم پارہ از عمر عزیز خود را بمطالعہ کتب اولین و آخرین ایشان صرف کردہ و زیادہ در رسم مناظرہ و تحقیق و ادلہ و اقتلابے را بجائے رسانیدہ کہ ہر کہ بجوابش کردن را برافراخت سر تنش را آنچنان نگون گردانیدہ کہ دیدہ خود را بہ پشت پاے خجالت برد و خفت تو گوئے کہ گرز آہنی بود کہ بر کاسہ سرش فرود کوفت

باسابقه تبدیر نفس را پاک بسعوخت کلام او را لاشئی گفتن آفتاب را بگل اندودن سهت و برای
خویش بلکه تمامے قوم بجهل سفاهت را میرین کردن و علمائے سابقین را صفر دریے نبود که بمقام
رفضه چنانچه باید پردازند که از جهت فقدان ظهور وجود و عدم ایشان را بر ابی شمرد و از معهذا کتابهائے
ایشان را کجا انشائے جزو همها بود و باید یاد جابلقا و مانند آن بالجمله بر گاه چیزے ظاهر شد بقدر استطاعت جمع
کردند و حیل و قتال را شروع نمودند همت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان یعنی
کوفه بند اقامت در زید و نقد جان شیرین بر نصرت ملت برون نثار گزاند که همه کس میدانند
که در هیچ وقت کسی بکار نمی آمد در این کتابها تالیف نمود که تا امروز در سریک رساله مختصرش مجتهد مختل
الحواس گشته و در جوابش از دانش و بینش دست شسته کسی را از رفضه مجالے هست که باسراعات
علوم عقلیه و نقلیه در رساله صغیر با مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام همپائی کند
چه جاے میدان داری و جرئت برانی و انگاه در کتب مبسوطه مع نهد سنے باو از رابطه تواند گفت که مجتهد نیست
متقدمین خویش که تبلونات البسه یکین بودند و بجهل و تلبیس در روایات آنها کی داشتند و عدم التفات
علمای اهل سنت و اغنیت شمرده یعجب جوئی میکوشیدند هیچکاره محض سهت و غیر از تقلید اهل سیاض
بے سواد و گرد آوری افسانهائے پیشین و خدمت ناقصین که اگر راست پرسی مجیب همه را بر زور رکیک
و تار و پود واهی لیمن و آخرین را بر هم زده و در انسان خویش چه دارد که مصداق آنست که زده را میتوان
و از نجاست که چون راه و رسم الزامات و تقلیبات مجیب را عموماً سیما در دفع تیز زبانیهائے خویش ریا یافته
نتوانستند مثل مجتهد فانے و مانند او در از نفسی نمودن که میدانند که چیثیات و اعتبارات از نصوص
حضرات الله دین باب جنان برآورده که آثار موت را برائے ایشان بعد از بستن حصار آهنین برادرے
مفسدین فے الارض نمایان کرده پس غیر ضرطات بعیر و فسوات حمیر از رفضه و می و دده
در جوابش بر نمی آید اکنون وجوه فقره که مجتهد بلاحظ آن عبارت مجیب را از دائره فصاحت و بلاغت
بیرون کرده باید شنید و در استماع خرافاتش متوجه باید گردید که لفظ لعن و قتال از نجهت بر زبان قلم آورد
که در احادیث ائمه برائے بانیان مذهب رفض مثل زراره و هشام بن و احول بارها آمده و هم متقدمین
این بزرگان دین و هم متاخرین بارها ارشاد کرده اند معهذا عبارتیکه بعد ازین متعلق باین
امور می آید بلفظ قتال هم تعلق دارد که قتال کشیرے سیرے عجیب و غریب بذکران نظارگیان
بدایع روزگار را نموده و بزعفران زار وطن خود برده و منزوهین عقلا بلفظ قتال بدان رفته که ابن عباس
و برادران امام حسین از مخالفین بر اصول مامیه کمال استراحت بر زند و حقیقة بجهاد خدا در سوشش
مشغول گردیدند لاجرم برائے الزام شیعه که مصلحه کما اشرنا این جماعت را نیک میگوید مناسب
ترشد کما لایخفی آمدم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مصیب ظاهر است یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی اللہ عنہ و دیگر بنی ہاشم کہ موجود و معین و متمال ہست دراین امر خوف ہست بر تضییع
حالات ایشان بالاجتماع مالانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اہل عناد و متعلقات آن
و لیکن مجملاً بیانش بر طبق تقریرات قاضی رطل بوق و غیرہ آنکہ بزرگان مذکور بخصایص حضرات
ائمہ مخصوص امام حسین علیہ السلام کہ شب و روز بصحبت آنجناب و تشیع آن حالی جناب مشرف بود و اطلاع
کامل داشتند بسیاری از قوانین دینی روبروی اکثر ایشان قسترا یافتہ و نور خواص امامت
در کتاب اللہ و احادیث نبوی شرف نزول و ضیاء ورتافتہ پس ایشان بگوش خود شنیدند
بچشم دیدند انتہی حاصلہ و با ایمہ قاطبۃ ارادت آنجناب دل در بندند لاجرم ایشان معاذ
مانند آن اصحاب باشند کہ ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در امامت
بلافصل امیر کرم اللہ وجہہ بلا واسطہ گوش کردند چنانچہ قاضی در تصنیف خویش ذکر احادیث از قبل
حضرات ائمہ ہدی فرمودند کہ بعد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہمہ اصحاب راہ ادارت پیش گرفتہ
الا فلان و فلان این تقریرات بطل می آرد کہ در بلای این ردت اجلہ اصحاب گرفتار شدند نہ بنی
کہ اہل قرابت قربت بودند و در ایشان سخن نمیست و دون آن اصحاب کہ حضرت دور و دراز بودند بلا
صحبت بودند بجہت آنکہ ایشان منصوص جلیہ در باب خلافت مرتضویہ بلا واسطہ می شنیدند چون
بر این عمل نکردند بلکہ دم استقلال و استبداد زدند مذمت را بر ایشان اطلاق نمودند و ہر چند ایجا
بران وارد میشود در ظاہر ہست کہ قاضی در مجالس و مانند او چشم از کتب خویش پوشیدہ جائیکہ عا
مذہبش آمد دم را از آنجملہ شمردند کہ از فرضیت زکوۃ سر پیچیدند مثل مالک بن نویرہ و غیر و را می
وارد رد بری مے نماید چنانچہ از مصاحب او ہم ظاہر ہست حالانکہ ایشان کہ شمشیر علیہ را البتہ بچشم خو
دیدہ بودند کہ مفاد فرمان حضرت پیام شریف را بہر کس از نزدیک و دور رسانیدند کہ ہر کاب
شوند و تخلف نکنند و از نجاست کہ در ین سفر نوبت ہر ایشان از اہل بلاد و بوادی بسبب
و پنجاہ و بست ہزار نوبت رسید پس بعید از عقل ہست کہ چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرد
باشند و بر فرض محال این قصہ را کہ از حد تواتر در گذشتہ بود بالیقین نشنیدند جناب سید معذ
این کہ باذکور شدہ کہ صدقات بخدمت خلیفہ برحق رسانیدند پس بہر حال مقصود مدعائے و بحث
مذہب رفض خبث الباطن بیہودہ شغلے بریان قاضی حاصل شد کہ این طعن زمانے شیعہ بحقیقت
رسید کہ ملازمین صحبت سیارکہ ہمہ مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکہ از آنجناب دور ماندند و تقدیما
بسلامت بردند و در تالیفات بندہ حال بر ہمہ مقبولین مسلم یکان یکان بر اصول این بسا
صفحات عیان گشتہ و طشت از بام افتادہ و در مجلد اول ہم ازین نوع تحقیق و الزام بیش از بیش
گذشتہ و بسیاری از نبی ہاشم شامل گشتہ حاجت اعادہ آن مضامین برائے خطاب معاندین نیست

پس شناعت این مذہب دوبالا شد کہ بر اصولش حال اہل جرأت و اہل صحبت ہر دو از نزدیک و دور بسبب
ترجمۃ للعالمین چنین ست و فیض آنحضرت اگر باشد منحصر بہمین فرقہ متأخرین ست کہ صاحب الامر از نفاق شان
بغیت گیرے رو پوشیدہ ایشان حضرت پیغمبر را ہرچند ندیدہ و لقمہ از خوان انوار صحبت چیدہ اند لیکن
حاضرے غلام ایمنی حضرت عباس رضی اللہ عنہ کہ بالیقین میخورند و انوارش کہ شب و شبر است در بار
ملازمین رسول مختار از مہاجرین و انصار میدہند و بر سر خویش خس و خاشاک میریزند و از سینہ
کوبے شور رستخیز در ماہ محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانہ بگیرند کہ ہرچند صدر اول شیعہ چنان
بودند کہ مراتب مہانداری امام حسین ع کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان نیستند و ہرگاہ
شنیدہ باشی کہ چاہ کندہ را چاہ در پیش و اول خویش بعد ازان در ویش لاجرم ضرر افتاد کہ ابن عباس
و دیگر بزرگان را از اہل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید قرآنش ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم
ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا دانستن کہ اولا بتصدیق حضرت رسالت صلعم بطیب قلوب نمودند
بکاسہ لیسی خلفا و جاہ و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند کہ خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجہ شدند نعرہ فریدولاز دند و ترانہ تشیع ابن سبا سر ایدند باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی سائر
و باز با اہل شام در پیش شان آمد از شکار انجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت خنجر شمر بخون همان کربلا سرخ شد
و انتہای کفر و شقاوت بلا واسطہ آنکہ از ریحان رسول الثقلین یعنے امام حسین ع تخلف نمودند ولیکن جناب
محمد ابن حنیفہ از ہمہ گوے سبق ربودند بجہت آنکہ پدر امام حسین ع بودند کہ بیعت یزید می نمودند بعد ازان کہ
دو اسپہ از مدینہ منورہ تا بہ شام بزیارتش رفتند و ہم او را بخلوص اخلاص امیر المومنین میفرمودند
کما فی البحار وغیرہ آن عیدہا کہ درین خصوص وارد گشتہ کہ تفصیل آن خیلے مستحسن ست اگرچہ در اصول
شیعہ ہمین ست و ہم ویت شہید کربلا تحصیل کردند و تا مدت ہا بنما را لتعزیۃ لاتحصے از احسان نیز بدیہی
بارہا دانستی مشمول بودند بخلاف عبد اللہ عمر رضی اللہ عنہما کہ بریزید شوریدند چون خبر شہادت شنیدند
و برائے لعنت و ملامتش خروج نمودند رفضہ منور از بد گوئے او مصداق شعر مثنوے ہستند ؎
از برون طعنہ زنے بر پارسا یزید بود و در درونت تنگ میدار دیزید بود از عجائب آنکہ در کافی آیت کریمہ مذکورہ را
کہ حرف شتم در بیان ایمان و کفر وارند و او زیادت آن چار یار در آن واقع شدہ بر خلفای راشدین
قاتلین کفار و مشرکین کہ ہمراہ شان ارکان اربعہ جہاد مے کردند چنانچہ از کافی و دیگر مقتے
و نیز حضرت الہ کمال تقوے و عدالت شان باستدلال معلوم کردے میخواہند کہ بطریق
گردانند و انے لہم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین کہ ظہور آن از اصول
شیعہ مثل آفتاب رابعہ النہار ست بالجملہ از حیث غضب و لداد این طائفہ کہ با اہل بیت
عظام و اصحاب کرام از حد در گذشتہ سخن بطول می انجامد و شدید تر قلم جولانے می کند

بہر حال اور از توستی در میان تعیین تشنیع یا نداشتہ بنقل کلام قاضی از رضا مینویس می پردازد
تا کسی را توہم نشود کہ در اینجا محض تیز زبانے و بالا خوانے و الا دیدہ بہت عجیب مصیب گشتہ شما
و کلا پس آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنیفہ و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصابہ
عجیب اما اولا و المحدوم الشیرازی فی فواتحہ اقول فیہ نظر اما اولا فلان قولہ تعالے کنتم
خیر امۃ الآیۃ لا ینافی ما ذکرہ الکشی لان المراد الکشی من الصحابۃ بہا من عداہ و ہی القرینۃ من اصحاب
النبی صلی اللہ علیہ وسلم و من اما ذکرہ من مشاہیر الصحابۃ المداومین علی ملازمۃ النبی صلی اللہ علیہ
و آلہ المتمیزین للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیہ السلام لجمیع الصحابۃ من الاکابر ہم و اصاغرہم
و لہذا لم یذکر علیا و فاطمہ و السبطین صلوات اللہ علیہم و من کان معہم من بنی ہاشم و تابعیہم و سایر
مع الظہور ان الکشی لم یعتد ارتدادہم فبقیت الطائفۃ الکثیرۃ التی لم یکونوا من مشاہیر الصحابۃ مستثنیین
بنص سالمین عن نسبۃ الارتداد الیہم و ان دخلوا تحت تابعۃ المرتدین لاشتباہ الامر علیہم بعد از دیدن
عامۃ عبارت قاضی دل بجوش آمد کہ معماش وا مرست یکی آنکہ در حدیث محمد بن عبد العزیز کسے
کہ ہمہ اصحاب در روت در آمدند و طریقہ سابق را از دست دادند و اہل عبا و تابعین ایشان و ہمچنین
بسیارے از اصاغر اصحاب کہ نص جلی را شنیدہ بودند مستثنے از روت ماندند دوم آنکہ تابعین خلفا
از استثناء رو داده بود کہ دانستند کہ ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین در ورطہ نجات یافتند
و پیروی جناب امیر نصب العین نمودند و وجہ جوش و خروش در بیان حقیقت چندا مرست
برائے اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کردہ می شود کہ مخفی نماند کہ رفضہ چون دیدہ اند
کہ اصول خود اصحاب سید المرسلین ہمچو سلمان و ابو ذر و مقداد مرتد گردیدند بلکہ در کتب تقیۃ اہل
منہج و غیرہ این ہم ہست کہ راوی بامام صادق گفت کہ عمار را جبرا ذکر نفر سوی ارشاد نمود
او ہم در آن تردد باد در آمد و اگر کسی را میخواہے کہ بر طرق قدیم ثابت قدم و راسخ دین بود و غیر از مقداد
کسے را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضہ چنانچہ بر بینندگان تالیفات فقیر مخفی نیست
بر خلاف بیان قاضی رطل نوق دلالت دارد کہ در استثنا نعیم مقصود ہست یعنی اخراج آن دو گروہ
مسطور و قبل ازین در ہین ورق دانستہ کہ آن صحابی بر تغیر حالت امامیہ کہ بود و شرف حضور از دم عالی
بر نصب امیر نداشت یا این امر عظیم را بتواتر نرسید قاضی چون دیدہ کہ بعد از قول بارتداد اصحاب بسیارے
از اصول و فروع کہ ماخوذ از قرآن مجید و حدیث متین ست و نافیین اصول و فروع
بین مردم اند اعتمادی نمیماند این تاویلات را شروع کرد و فریب و حیلہ سازی آغاز نہاد و میخواست
کہ مثل فرعون موسی اما بقائے بنی ہاشم بر طور سابق پس در اجلاء ایشان ابن عباس سلطان التفسیر
است کہ نزد جناب امیر المومنین مانند اور اہل بیت کسی نبود او منافق و صاحب ریا و سمعہ و غاصب

حقوق مسلمین و خاذل امام ائمہ دین برآمد کما عرفت سابقا و الاتحاد مال پدر بزرگوارش کہ برای
بقای عہدہ سقایت چاہ زمزم در غضب ام کلثوم طرفدار عمار و ق شد کما ذکرنا فی مقامہ ہم
طاہر و باہر پس از رؤسای بنی ہاشم شاید حضرت عقیل را کہ برادر بزرگ جناب امیر المومنین بود و مدت
رفاقت معاویہ بن ابی سفیان بسیر جنبتی خواہید نہ کہ کذلک یخلق مثلہم فی البلاد و از دہند و حال مقدمہ
مذکورہ چنانکہ حضرات ائمہ برا صول و شئون اہلبیت بشر مگاہ تغیر کرد مذکافی مصائب اقتضای ایضاد
اظہر من الشمس و درین مقام از نقال کشمیری بتقلیدی علمای رفضہ متعلق بمباحث تفظیعہ و تزییفیہ
بچہ بوقوع آمدہ لائق آن بود کہ در رسالہ منفردہ درج شود و مشتہر گردانیدہ آید کہ چنین خرافاتہا
از علمای طلبہ صادر نگردد ولیکن چہ توانکرد کہ کلام بطول خواہد انجامید الغرض اجلہ بنی ہاشم را بایستے
بدست خود کوشیدن و نہ زبانی گفتن کہ اینہا ہمہ نامردانند مگر پاوندار کہ بمجرد گرفتن ذوالفقار
با علاف متفرق شدند و نزدیک خواستند کہ قبر فاطمہ بکنند برای نماز جنازہ مدوا گر از تو انیم نشود برخیز
تا پایداری بگیرد کاش حضرت امیر شکر خود را کہ ملایک شاکی السلاح بودند بفرق منافق امام علیہ السلام
القی فوج خود بر متوکل علی اللہ ظاہر فرمودتا معلوم شد کہ زمین و آسمان را بر کردند فضا
کالعشی علیہ من الموت چون او نود ہزار سوار مسلح را بر آنجناب ظاہر گردانید تا امام مرعوب شود
و از ارادہ خروج باز ماند کما فی الترجمہ بحرانی کہ در ینصورت خون اعاف ہم نمیریخت و مجال
خطبہ باقی نمی ماند بلکہ حضرت عباس بار منت بر فارق نمی نہاد کہ ترا بامالک محروسہ و مقبوضہ
حفاظت کردم و گرنہ بمدریاست تو بطرفۃ العین فانی می شد و نتیجہ سقایت زمزم ہنر حلال بیشد
بالجملہ بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ کہ بر فاقت امیر شام بود
و بمدد آن جاد الحی اجل راالبیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منصوص
جناب مرتضوی بحق سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اہل بیت موجود دلیل بر گوسالہ
پرستی او یعنی اطاعت خلفا بطیب خاطر و پدر بزرگوارش نیز بر ہمین مذہب جان بجان آفرین
سپرد چنانا مرور از نظر کسی نگذشتہ باشد کہ مذہب این خاطر خبر دوان بزرگ از ابن
باب مختلف بود و اگر باشد رہبری فرمایند و ازین بیان ہویدا شد کہ قاضی را خبر شعبدہ بازی
و گاو تازی و یہودن طلسمات چیزے منظور نیست تا عوام بدانند کہ ہنوز او در صدد
الزام و عجز مرز امخدوم شریفی رحمۃ اللہ علیہما میرود از عوعو خود دنبالش نمیگذارد
بلکہ نوید ظفر بگوش شیعہ میرساند حالانکہ خرافتش از الفاظ او سافی عیان ست و ارادہ او در ہدم
مذہب را ہیچ غیر محتاج بہ بیان کما اشرنا پس بالضرورت یاد باید کرد کہ لن یصلح العطار
ما افسدہ الدہر بعد ازین اہل جدل و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال با

[illegible] ایشان [illegible] آنکه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

قلاوحنی رقابهم و رغبتی اعنا تهم کما نطق به الکتاب والسنة الی آخره ستار فتامل
بهرگاه بسیر نعمان زار شریف کشمر یر روایت کشی وغیره او دربارهٔ روت صحابه معاذ الله
متوجه شوی خواهی دانست که تطویل مقالات همین راهی مفتوح نموده که اصحاب کرام آنچه
از اخلاق کریمه نسبت بجناب رسالت و اهل بیت داشتند بعد از وفات شریف از ایشان
اخلاق سیئه بدل کردند از دائرهٔ عهد و میثاق سابق بدر آمدند حاجتی بدان نیست که در
اینجا تمهید ست بذکرش زیاده تر راه تطویل کشایم و شارح تمرینی اینچه در شرح فارسی
گفته عنقریب بطور اختصار خواهی دانست انشاء الله تعالی که بر اصول شیعه زیاده تر گفتگو
بلکه آتش افروخت چون اینقدار ممد شد که مراد از ارتداد روت شرعی نیست یعنی
طریان کفر علی الایمان پس از متقدمین قائلی باید پرسید که اباکشی ازین قاعده ضروریه
مذهب امامیه که در اصول جا بجا مفصل ست و در کافی کلینی هم مذکور که در آن باب
منعقد ست باحادیث معصومین مجلس نزول کتاب مختوم مشتمل بر دوازده صحیفه ست که
هزاران فرشته همراه جبرئیل علیه السلام بودند و طی قوا از آخر جو از ایشان بوقوع آمدنی
انکار در مهبط وحی غیر از حضرت نبی و جناب وصی کسی باقی نماند و بعد از جوش و خروش
و ماتم بقیهٔ آل عبا را خواندند و از کان بکان فارغ شطی نویسانیدند و بمهر بران کنایند
که اگرچه کعبه را منهدم کنند بنیاد اف گفتن و دم زدن انتهی مختصر او لعلک عرفته مفصلا فی
المجلد الاول و کتب اصول از اولین و آخرین رفضه مثل نسخه بسیم و حق الیقین بران گواه است
که بمجرد وفات شریف جناب سیده را بر دلدل بے زین سوار کرد امنیده بتمامی اولاد و خویش
حتی کلثوم شیر خواره برای اظهار بیکسی و فوج کشی بهبت کاز ار با مام المهاجرین والانصار
در بدر گردیدند و چون تظلم سکنه فدک که یهود بودند بگوش حق نیوش رسید بنای بازار قضای
خویش بر نائب صدیق تا ختند و هم اهیان بیک اشاره شریف باز سرش از دوش او
برداشتند کما فصل فی المجلد الاول و در واقعات دیگر در دو انگشت خالدین ولید را
چنان فشارے دادند که جامه خود را پلید کرد و قریب بود که مسجد امام المسلمین بخس شود و چنانچه
در حق الیقین ست و در یکه اراده تبش قبر کماعرفت قبضه ذوالفقار محکم گرفتند علی
ما فی العلل و ازینجا بروایت صدوق ظاهر تر شد که قبر جناب زهرا معین نبود نه بطور فرد منتشر و
در سنگ فاروق را پیرون شهر دیدند و خبر بسماع شریف رسیده بود که موسنین پاک را بد میگوید
جناب امیر علیه السلام گمان بے تیر اثر دهاساختند که فاروق خبر یا با الحسن ادرکنی چیزے
گفت کذا فی کفایة الموسنین ابا ازین امور خصوص فریاد رسی بهود از هدم کعبه و تحریق

قرآن همین زیاده تر بود پس عیان گشت که حکم کتاب محتوم را نشنیدند و البته در وی نقص موافق که
وجود دارد حضرت سید انبیین و ملائکه مقربین بلا واسطه قرار یافته بود کوشیدند و انچه وقت
مطالبه فدک و منعت مصارعت جناب سیدنا فاروق اعظم بر اصول معاریض منافقین
بعد فوج کشی یعنی رفاقت نسار بنی هاشم بعمل آورند هم فراموش شد که وجال
عورة مجلسے بدگر در کافی و بحار جبر ازان بر روایات اکابر شیعه دارند و انهم یادست تا نیا
سیا گشت هرگاه رد و مے و نقض چنان موافق در احادیث کافی وغیره موجود باشد پس کجا
استجاد آنهم بلا استناد که کسے چگونه زوت فلانے را با آل عبا نسبت تواند کرد و سوارے دلدل را
بے زین ازان مفتم که تا اولیت برائے عایشه صدیقه زهر فرعوم ناصبیان بے دین و مدعیین فریب
ولائے اہلبیت طاہرین باقے باند و ملعن علمائے قوم خصوصاً جناب اقدم الاقدمین در کتاب
معلوم و اعور المعین در کافی برجائے خود باشد ورنه اولیت حقیقه برائے حضرت زهرا و انهم تقدیم
یک قرن لازم مے آید لیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا پس لفظ بے زین که در سوارے جناب فاطمه
رضے الله عنها بر اصول مدعین مرید و لانوشتم خالے از لطافت نیست کما اشرنا به جائے آنکه کجا
زین سوارے که قریب وفات رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم ست بلا اختلاف فهم فے ذلک و حقیقة
رد و مے و نقض هم موثقه بود بخلاف تبغل و تقیل هر غوم رفضه اصحاب فیل معداق سنسمه علی
الخرطوم السلویل که اگر باشد و فرض کرده شود لائق تر برائے مادر مکرم صاحب الامر بود که در قید و بند
موکلان عباسیه نزد قاضے سوراب در کمال ذلت و خستگے روانه کرده شد که در انجا فرد سوارے
قبیل هم امکان تدبیر بود و فرزند سعادت کیش حله هائے حیدرے بزعم خود بابت غصب مکان نمود
و در ینوقت از حقوق مادرے دست بر داشت و هیچ غیرت کارے نفرمود و لو فرضنا المحال کان التفضیل لبعض
القرون و الدهور کما قلنا و این امر در بارهٔ جهاد و فوج کشے که شب و روز حضرت فاطمه رضی الله عنها
جناب امیر و بدان مامورے ساختند چنانچه از کتب شیعه هویدا ست و از علل شیخ المشائخ شان
و اضحش پیدا ست هم از اولیات آنجناب ست بمجرد یکه اگر روز مطالبه فدک جناب امیر
معاذ الله بر اصول دشمنان دین مانند جنین حریم پرده نشین نمی شدند و مثل خائنان در خانه نمیخفتند
و شجاعان میدان و غا یعنے بنی هاشم دست بدامن صدق و صفا میزدند و ایمان و جهاد
بر اصول شیعه بین سه بار ئیس اتفاقا بر طاق نمے گذاشتند البته کار زار سام و نریمان و جهان پهلوان
از یاد مردم بلکه پیر و جوان هم میرفت لطف اینست که ائمه در حقیقت او و مے و نقض موافق
و عهو و باشد و شب و روز بر تبغل مرغوم طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
را در هر دو جا رعایت نفرمایند نه در زوجیت ام المومنین نه در بضعیت سیدة نساء العالمین

وغیر ہم بنوبہ ملعون سوار مدینہ بر بنج روایت وجلال اعور مے آید کہ در واقعہ حسن مجتبے بیان خواہد کرد
وبندہ قبل ازیں ہیچ خیال نبودم کہ سوار شدن بزرین کہ روز وفات حسن مجتبی بسوے ام المومنین
نسبت میکنند تا کسے نتواند آنجناب را قریب ضریح مقدس بیرون از روایات ست کہ نزد محققین
معتبر باشد ولیکن اعور دجال بکمال طراق مے آرد وکما عرفت القاکنندہ ایجا او ہمین فرمایش برادر دینی
خود الزام صحت روایات در آن کردہ واحادیث کتاب را مبنیہ بر بین التہ حجت پنداشتہ وجایکہ اجمال شد
تفصیل را بر مساعدت وقت حوالہ ساختہ وبیاچہ نسخہ صحیحہ بسبب کمی مخدوشی وسوصول بود ورنہ زیادہ
حضایص او را بر شمردے القصہ سخن دریں بود کہ صدور آن امور را از جناب سیدہ علیہ السلام کہ
بیانش سوارے ودلدل بے زین بقصہ جمع فوج انصار ومہاجرین وحقیقۃ نقض عہود رب العالمین
وسید المرسلین نزد ملائکہ مقربین واقع شدہ الیہ در روت شرعے میگیرند یا در تبدیل اخلاق می نہند
معاذ اللہ وحشی علے ہذا حال جناب امیر کہ تارندگے جناب رسولخدا را بر اصول رفضہ خاطر دارے
جناب سیدہ را ضرر احدے نبود چنانچہ قصہ کنیز جمیلہ واعتاق او برائے مسرت جناب فاطمہ رضی اللہ عنہا
بر آن گواہ وطلب کنیز ہم تا مشقت تدبیر منزل بعد ہمسر سیدن کثرت اولاد کم شود عذر خواہ کہ جوانی
در آسیا کشیدن وطعام پختن بدست حق پرست فاطمی بود یا آنعبادات کہ از حوصلہ البشری خارج است
وبعد از وفات سرور کائنات حال اخلاق خلیفہ اول رفضہ بدان درجہ رسید کہ استغفر اللہ
خلفایہ تہمتیکہ از تصور شش قلوب مخاصین میسوزد وعرش عظیم مے لرزد کما فی علل شیخ شیوخہم آ
غیر والک ستم ساختند وامر کردند تا دشمنان آنجناب را بتازیانہ نوازند وآخر نوبت بقتل رسیدہ
کار ستر نا وجناب امیر از جاے خود بجنبند وقص علے ہذا ورنہ کسانے کہ بنی ہاشم ہمراہ رفتند
حضرت ممدوح بجدے نمرد ے مخفی شدند کہ جناب سیدہ یا آنہمہ اخلاق عظیمہ کہ از وراثت یافتند
ارشاد فرمودند اینچہ امر واقعے بود کما عرفت وسبحانہ اطرف آنکہ قریب وفات در بروی شیعین بستند
ودر بیمار آمدن شان بعد ازیں جور وجفا تجویز نمے نمودند وجناب قانع ودر خیبر تکفل حسل
این مشکل بجا آوردند یعنے در کشائے وفد لان این وکالت را بلاغت ہمقرین ساختند کہ قصہ
درویش برجان درویش افتاد کہ شیعین را ہمراہ بردند کما فی العلل والانکہ بلغا گفتہ اند سیخواہم از
خدا ونیخواہم از خدا ویدن حبیب را وندیدن رقیب را وشرح این تجدل اخلاق کہ اگر بروایات
رفضہ نایم مجلد قتن مجلسی خانہ خراب را زینہار کسے بخوی نخواند از قلب مبارک فاطمی نظر بدلالت
حال ومقال باید پرسید وبلوا ویلاوا اسفی باید گریست کہ خانہ چگونہ سوخت ومحسن چگونہ سقط شد معاذ اللہ
واز نجاست کہ اول وآخر بیماریکہ در دنیا بعد از رحلت رسولخدا را رو دہد مقدمہ سقط جنین یعنی حضرت محسن
خواہد بود کما فی البحار کہ در حقیقت فرع اختفای جنین رفضہ بود ومفسرین معارین تجمل او تعالی را اذا

ق وقائع سلف و تقلید ائمہ معصومین بین استثنا کرد اینده و اندا گرچه بکذب ایشان در کمانی جناب اعوا
ید چه شنیے کہ لفظ مودت نازل گشته بود کہ آنرا بدل کردند و مودت بسا قتسند و الفاظ افاده خاص
امام صادق است ثم قال اذا المودة سئلت بای ذنب قتلت یقول اسئلکم علی المودة التی فرضت لکم
و فی تسخیر ذلک علیکم فضلها مودة القربی بای ذنب قتلتمونی عن ذلک اعجب تراقات
طل بوق و اما آنکه در مصاحب خویش و فضل صدیق و فاروق ذکر الیته بے کندیدن زمین تعجب
شریف ممکن نبود تقلید الرجال کما ذکرنا اقرار بهد للا موجب کمال سارت دانسته یعنی تقلید کرا آرزو
ما فی کتبهم گرفته سائل نیگشت بے کندیدن و استعمال معاول چگونه حاصل میشد نیز از عجائب عمد
حاصی رطل بوق آنکه انهم در آن نوشته که روزی بر آن زمین مقدس صاعقه افتاد و ابرے ارجمند
شیعین باقی نگذاشت در روایات ائمه معصومین را این ناصب عداوت اهلبیت پایمال ساخت
د صاحب الامر او فق خواهند فرمود و این هر دو صاحب حضرت را ارشاد خواهند برآورد و فرمود
حمانه فی جمیع کتبهم فی ذالک فاعتبروا یا اولی الابصار و النظر و الی عنق الحمار و غیره من حامل الاسفار
روایت کلینی اعور در کلمے که حال محمتش دانستے و باستظهار وفای وعده هستی باید شنید و بهذا الاسناد
عن سهل عن محمد بن سلیمان عن هرون بن جهیم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر و لما احتضر الحسن بن علی
قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیک بوجیهة فاحفظها فاذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله
صلی الله علیه و آله حتی احدث به محمدا ثم امض فینی الی امی فالمها ثم رصنی فادفنی بالبقیع و اعلم انه سیتعدی من الجهل
ما یعلم الناس من ضیفها و عداوتها لله و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و عداوتها لنا اهل البیت فلما
قبض الحسن علیه السلام و ضع علی سریره و انطلق به الی مصلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الذی کان فیه علی الجنائز و صلی علی الحسن فلما ان صلی علیه حمل و ادخل المسجد فلما ان وضع علی قبر
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلغ عائشة الخبر و قیل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علی علیه السلام
لیدفن مع الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرکبت بغلة علیها سرج فکانت اول امراة رکبت
فی الاسلام سرجا فوقفت و قالت نحوا بیتی عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء و لا هتک علی رسول الله صلی الله
علیه و آله حجابه فقال لنا حسین بن علی قد باهتکت انت و ابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله و
دخلت بیته من لا یحب رسول الله صلی الله علیه و آله قربه و ان الله سائلک بمن ذا لک یا عائشة عن اتی
مرنی ان اقربه من اتیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیحدث به عهدا فاعلمی ان احی اعلم الناس
بالله و رسوله و اعلم تاویل کتابه من ان یهتک علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستره لان الله تبارک
و تعالی یقول یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم فقد اوحشت ابیت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم الرجال فیزاوره و قد قال الله عز و جل یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق

صوت النبی ولمری لقد ضربت انت لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المعادل
وقال الله عز وجل ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی
ولعمری لقد ادخل بوک وفاروقه علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لقربهما منه الادی وما رعیا من حقه
ما امرهما الله به علی لسان رسول الله صلی الله علیه وآله ان حرمة المؤمنین اموتا ما حرمتهم احیاء وقبائلهم
یا عائشة لو کان هذا الذی کرهته من دفن الحسن عندابیه صلوات الله علیهما جائزا فیما بیننا وبین الله لعلمت
انه سیدفن وان زعم معتسک قال ثم تکلم محمد بن حنیفة وقال یا عائشة لو یوم علی بغل ولو یا علی حمل فیما
لیکمن نفسک ولا تملکین الارض عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنیفة هو لا القوم
یکلمون فاکلامک فقال لها الحسین دائی تعذرین بمحمد امن الفواطم فوالله لعدد ولادته ثلثة فواطم فاطمة
بنت عمر بن عائذ بن عمر و بن مخزوم وفاطمة بن اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن واقعة
بن مجر بن عبد مغیض فقالت عائشة للحسین علیه السلام نحوا ابیکم واذهبوا به فانکم قوم خصمون قال فمضی
الحسین الی قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقیع یعنی امام باقر فرمود که امام حسن وصیت نمود که ای برادر یا
که چون بمیرم سلمان اخر دی بسباز و ربردی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را تازه کنم باز ببرم از نزد مادر
مکرمه باز به بقیع دفن کن عنقریب ست که از عائشة مکروهی بمن برسد که مردم بیدانند عداوت او را
بجد او رسول و با اهلبیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد جائیکه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نماز جنازه میگزارد و جنازه محازی قبر شریف گذاشت عائشه را خبر کردند که امام حسن را برای
دفن آوردند بسرعت هرچه تمامتر سوار شد بزمین درازگوشی و کسی از زنان بزرین سوار نشده بود قبل
ازوی پس گفت جد اکنید جنازه را که هتک حجاب از حضرت نتوان کرد امام حسین گفت که از سابق هتک
حرمت مقدس تو نمودی و پدرت در داخل کردی در خانه آنجناب کسی را که حضرت دوست نمیداشت
نزدیکی او را خدا از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازه را آوردند و برابر امام علی
بود دفن کردند چنانچه تجویز میکرد حقتعالی فرمود ای مومنین در خانهای پیغمبر در نیایید مگر بعد از پروانگی و فرمود
که بلند مکنید آوازهای خود بر آواز پیغمبر تو برای پدر و فاروق او کلمند نزد گوش حضرت ردی و خدا میفرمود
که بدرستیکه آنمردم که پست میکنند آوازهای خود را نزد رسول الله خدا قلوب شان را آزموده برای تقوی بالیقین
پدرت و فاروق او اذیت رسانیدند بحضرت بسبب قرب خویش در رعایت حقوق نکردند که حضرت فرمود
حرام ست از مومنین در حال موت انچه حرام ست از ایشان در زندگی نیز قسم شرعی میخورم که دفن امام حسین را
که کرده داشتی اگر جائز بودی میانه ما و خدای تعالی البته میدانستی که او عنقریب دفن کرده میشد اگرچه
بمیرم تو نجاک می آمودی محمد بن حنیفه گفت که روزی بر دراز گوشی و روزی بر شتری سوار شدی
حالانکه نفس خویش و زن من میستی بجهت عداوت بنی هاشم عائشه گفت این گرده فاطمین کلام حکیمه

توکیستی ای پسر حقیقه امام حسین جواب داد چگونه بعید میشماری او را از خواهر کسیکه فاطمه تعلق دارد
دختر عمران و فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زائده عائشه گفت بریدجنازه را که شما تومی هستید که خصومت
دارید بنده را در اینجا بسبب عداوت باهلبیت برائمه افترا کرده بوجود بسیار بلکه بیشمار نظر بست بگیرید
اختصار مد نظر متین آنکه احادیث نهج البلاغت و شروح آن دلالت بران دارد که جناب علی مرتضی
بکمال تعظیم و توقیر نسبت بام المومنین پیش آمده و کسانیکه نسبت بآنجناب گستاخی میکردند بکمال ادب
تنبیه منع فرموده کما سبق فی الجلد الاول و چگونه چنین نباشد که بر همه مومنین از جهت مادر
و حرمت ناموس اکبر شان تعظیم و توقیر واجب ست و علی مرتضی رئیس مومنین و یعسوب المتقین
و امثم بزبان مبارک آورده که حرمت ام مادر زنی لب فقه جمل هم چنانست که در زمان حضرت صلی الله
علیه وسلم بود اگرچه بعض حمقا بر حرمت نکاح حمل میکنند و ندانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و آنکه با
نزد همه مسلمانان که در هیچ وقت باد جود وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا چنین خیال کند که حرمت نکاح
باقی ماند نعیاذاً بالله بر گاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که امور دجال بر روایت آن
اقرار کرد محمد بن حنیفه چنانچه درین روایت ست و ابن عباس در روایات دیگر و نظم و نثر این بر دو وجه
حساب دوم آنکه بر گاه جناب صدیقه دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود چنانچه در بسیار از وقت حضرت
پیغمبر ثابت کرده نکاح جناب پیغمبر با وجود کفر و نسب چگونه درست شد فکیف فرید محبت پس این ملعون
بصفت سرتیکشد و جعل الحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ الله و علم علمای امت این سا
لازم می آید و درین قدر چگونه اکتفا توان کرد که معاذ الله تقریر بر امام حسین بر افترای امور دجال بدون
حرف منقلب میشود که صدیقه خصوصاً و دیگران عموماً رسول خدا را بقرب ابو بکر و عمر اذیت دادند
و جناب امیر کرا بعد از جنگ جمل صدیقه را در آن حجره مقدسه آباد نمود و مقیم و متولی گردانید چنانچه
نهج البلاغت و شروح آن هم ظاهر ست باید ایذای شدید شدیدتر نسبت باز و آنچه جمل که تمام بر کفر
و جمل هذا الا انقلاب فاعتبروا یا اولی الالباب مجال اگرچه خود و قائم نظر بود و غالبا شیوخ او مثل اسامی
نمود بر باشند لیکن در ایت هم مقتضی رعایت ادب ست پس در کذب و افترای فراوشبهه باقی نماند
و انچه واقعی ست و هم مقتضای در آیت مذهب الحق ست که امام حسن بکمال مراعات ادب چنانچه شیوه
سعادتمندانست پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن حجره مقدسه دارم صدیقه فرمود خاکرا
نیکن چنانچه صدها روایات ام المومنین درباره فضائل و علو مدارج امیر المومنین و سیدین در کتب خود ست کذا بها چون
مروان مخالف این و دمان حکومت در آنوقت داشت مانع شد و اصحاب بخدمت امام حسین عرض کردند که خاکه
جنگی مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور و منع جناب صدیقه را بیابد باشد سنهای قوم بلیاس نفاق و
شقاق هرچه خواهند افتر اکنند قطع سخن چنین دانم چار کرد و کتاب من خود نگویم او چه خواهند بود لے اصغر

نتوان برانداخته اواز خود سخن می افرینند چهارم انکه باتفاق محققین طرفین واقتضای درایت ونقل کتاب
مستطاب ابوبکر رفیق ویار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب اشالش افتاب راجرم ظلمانی دانستن
است وامام حسین ؑ به کلمه مهمل لب مبارک نتواند کشود وامام علی باقر ؑ بیهوده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن تکیه
فرزند ارجمندش امام صادق بود ؑ ولدنی ابوبکر مرتین فکیف که از افادات ائمه در لقاسیر می آمد
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را بر گزیند وشرط صحبت انیست بفرموده مرتضوی ؑ لا تصحبن
فی سفرک من لا تری لک من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرماید یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ
وَالْمُنٰفِقِیْنَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ فکیف که علمای رفضه ومنصفین وعاولین شیعه ازین نوع آیات انیهم
استدلال فرمانید که حضرت ایشان را باعیانهم می شناخت واز کتب فقیر انیهم ظاهر است که حضرت اورا
درین سفر مختار فرمود واختیار هم نمود واو همه صعوبات راعین راحت دانست وطالب ثواب شد چنانچه در نبتی
دانسته باشید وانکه امام حسین ؑ از جد امجد خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه ؓ راچنان درجه قرب
ومنزلت عنایت فرموده که این هر سه را گوش وچشم وقلب خود قرار داده بود کما عرفت والبته از قرب
چنین مصاحبین مردم درزندگی وموت خورسند می باشند واز نجا بروایت حسنین ؑ اجازت شریف برای هر یکی از
خلفای ؓ راشدین حاصل شد پس لفظ تک حرمت وناموس اکبر چگونه کسی ازعقلا بزبان تواند آورد که البته
هرکس بودن این اعضا نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام مجتبد جدائی را محال میداند کما لایخفی علی من تتبع
او القی السمع وهو شهید علاوه سبب کمال حیرت است قول امام ؑ عائشه ؓ داخل کردی کسی را در خانه خود که حضرت دوست
نمیدشت قرب اورا حالانکه انیعنی ظاهر ابجناب مرتضوی ؑ صادق می آید که حضرت ؑ نخواست متیش را نزد نواصب
چنانکه خواست برای صدیق ؓ که اذ یقول لصاحبه واین وقتی توان گفت که حضرت ؓ خواسته باشد صحبت اورا نه وقتیکه
حضرت ؓ مکروه میدانشت پس رفضه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب اورا بلکه افتقار کردند برامام حسین ؑ وایضا
مقتضای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن حنفیه را سرزنش فرماید که خمیرش از حسد بود وفسادش
مقتضی بحکومت حجر اسود شد تخلف کرد از امام حسین ؑ وبزیارت نیامد رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او
گفت که هزاران دراهم دوتا نیز برای تو مهیا دارم فرمود برای تحصیل زر نیامده ام فتعین المطلوب الی آنکه حال
سواری برای فوج کشی ولشکاوری قبل ازین بالاجمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
تقلید جناب ؓ شنیده خواهد بود مگر فرق انیست کما عرفت که آن خلاف فارغ خطی نمذکور ورود وحی واین مجرد
سواری دراز گوش مرا یاد وترا فراموش واگر عقل رسا داری بر ملاحظه این وجوه روی اکتفا آری
وخود را متوجه روایات مفتریان نسازی نعوذ الله من مکائدهم واگر مشتاق مهملات قاضی رطل بوق باشی
که در صاعقه قهر مشتعل حقیقی گرفتار شد وانواع عقوبتش را شرح کردن مستحسن می پندارم پس نمونه آنرا
هم بگوش دل بشنو وخاتمه آیت ندع انبا لنا تلاوت بکن روی ان فی بعض السنوات القدیمة قد تزلت

صاد عقد من السماء علی قریب من ضریح النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من شقہ بعض تلک الارض المقدسہ
دخن تعلیم بالبداہتہ ان ہذہ الصاعقہ انما نزلت لاحراق الشیخین واخراجہما من البین جزاء بما فعلاہ من الظلم
والشین وتطہیر الجنت طیبتہا عن ساکنتہ یعنی الثقلین واما ثانیا فلان احتمال فقل علی صلوات اللہ علیہ الی
جواز النبی صلی اللہ علیہ وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمین سیما الائمۃ الطاہرین غیر جائز فی الشریعۃ المطہرۃ
فلا یاتی للملک النقال الاقدام بنقل علی علیہ السلام ولا احد من المسلمین انما یاتی لہ ذلک فی الکفار والفجار
الذین لا حرمتہ لاجسادہم کما فی شرح السید المختار فخرج عن جوار الابرار للا یاتوا بہ واما باستماع زفیرہم وشہیقہم فی القبور
الخ یعنی در رسالہای قدیم قریب ضریح مقدس نبی کریم صاعقہ چنان شدت افتاد کہ قطعہ زمینی از ان جدا
پذیرفت وما گروہ شیعہ بالبداہتہ یقین کردیم کہ برای سوختن اجساد شیخین واخراج ایشان از قرب سرور
عالمیان این آفت واقع شد چونکہ ظلم بسیار کردند پس ساحت قبر شریف را از خبث طینت این ہر دو پاک
ساختند تا ذرہ از جنانت دران ضریح منور باقی نماند واثری را ازان نامی نباشد چنانچہ از عبارت
مصائب قاضی ظاہر و باہر شد سیوم آنکہ احتمال مزاحمت دم شریف کہ بر حدیث ملک نقال ثقل جثہ جناب امیر
لازم می آید بسوی جواب رسول مقبول جوابش انکہ کندیدن قبر مسلمین در شریعت مطہرہ درست نیست تخصیص
قبور حضرات ایمہ طاہرین پس فرشتہ نقال را از کتاب آن حاصل نباشد بلی نقل اجساد کفار فجار حاصل است
کہ حرمتی ندارند در شریعت از نخیت بیرون کردہ میشوند از قرب ابرار تا دماغ این بزرگان از فریاد شان
در قبور پریشان نشوند انتہی حاصل قول القاضی منحصر آنیدہ در ہیچ مقام طبیعت خویش را از توران داوہم قلم را
از جولان کہ دادن دشناہای سخت است بر عادت شیعہ باز داشتہ باین حرف چند قناعت میکنم کہ البتہ دعای
حضرات ایمہ کہ برطور امیر المومنین علی بودند واجعلنی عند قبر نبیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم مستقرا وقرارا وران
ماثور است وقت ازان قرار نبش معمولہ قبول شدہ باشد پس این استقرار وقرار ایمہ وشیعہ بیان فرمایند
کہ چگونہ بود معذلک از تحقیقات مجلسی عیان است کہ چون حضرت مستدعی بود برای دیدن عذاب
شیخین معاذ اللہ دعای رسول خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشتہ باشد پس تناقض لازم آمد کہ
کما لا یخفی سبحان اللہ قاضی میگوید کہ شیخین در خلیرہ مقدس نیستند تا دماغ شریف مشوش نشود و مجلسی
وغیرہ او بخصوصشان قائل آند تا قریرت عین باشد فہم فی کل تیہ یہیمون وفی الجہل والسہل یتیہون وشیاطین
رطل بوق را یاد نماندکہ نقل تخت بلقیس رضی اللہ عنہا در کتب او چگونہ نبود فلا تنقل ومراد من از کتب
نصوص آمام جعفر است کہ مامور باحکام نفس الامر بودند وعمائد مفسرین ایشان حکم بدان کردند وعفریت
آنکہ ہر چند تخت را کہ مکلل از جواہر والفس شیا بود بکمال سرعت نگاہ داشتند لیکن ملائکہ بحکم الہی وطی الارض
پیش حضرت سلیمان علیہ السلام نہادند وسرعت وعجلت ملائکہ بتقریبیہا پیدا در عقل ہر کسی از مسلمین تواند آمد کہ چون
علاقہ را کہ برادران در مکر حضرت یوسف بستہ بودند وقت انداختن آنجناب در چاہ قطع نمودند حضرت جبرئیل

از مقام خود بحکم ایزدی چنان بعجلت در رسید که حضرت یوسف بر سطح چاه نیفتاد و از کمر مقطه محفوظ ماند بالجمله
این امور بخرق عادت و ظهور اعجاز و کرامت است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعاره
نماید پس نقل جثمانی ایمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بکندن قبور نشد و ظهور آن بر حواس بشری
لازم نیامد که رطل بوق برای رد سخن مزراخدوم شریفی پیچ و تاب وارد وطی ارض و قدرت ایزدی را حقیقته
انکار میکند پس جثمانی مقدسه ایمهٔ از جناب مرتضوی تا حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریف خواهند بود
لاجرم قبل ازین شیخین رض فقط همخوابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ایمه هم شدند و مصداق
نور علی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا بپا شد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
عطا و خادم و اولیا نواب آصف الدوله فرمود مگر تمامی درگاه فهم شد چنانکه اشاره کردم اورده اند
که چون بر اهل شهری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت بهجوم آوردند و خواستند که
عمارات مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عالمین از مزدوران احتراز کردند و ترسیدند تقالی
گفت چرا دریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند مهمت انشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی منتقل شدند و کسی از انشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشرنا والعجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را باخراج
و در حقیقت دلیلی نیاورده و بر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه اوخال را و برین تخصیص لازم
آمد محرومی ایمه از انچه تمنا میکردند و کفی بذلک دلیلا علی بطلانه مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
و زینهار باین روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مغرور
نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قلب او را شق کرده بودی و قتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا است
و از روایات بنوز وجودش در قبرش واضح میشود بحکم انکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
بنوز از تیز زبانی در حق او حکم میکند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ایمهٔ هدی بود و هم بر سادات دیگر تا بحدیکه
انشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دائره تشیع بر تحقیقات قاضی پا بیرون نه نهاد خدایا بود نش
بقدر ساعت در قبر آنچنان زمین مقدس را خبیث کرد که لوازم آن بنوز بر زبان رفضه جاریست و طهارت
جسم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه وسلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر ایمه را الشیخین رض باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه و ز گناه قابیل را غیر چنانچه در کتب انشان مذکور
است در عدل و داد امام مهدی پس سهاب قریب را چرا از نظر ساقط میکنند و مذهب کاملیه و ذمیه را که

عنقریب می آید ان شاء اللہ تعالیٰ بظاہر ہم اختیار نمیفرمایند تا اہل شیعہ داد این بزرگان از رفضہ چنانچہ باید
بستانند و انتقام کشند غرضکہ داد این ہفوات و کلمات جز از خالق ارض و سموات از کہ تواں خواست الا
آنکہ ظلم شیخین معاذ اللہ جز بر یک ذات یعنی حضرت مرتضوی نبود کما بدل علیہ نہج البلاغت چہ از ان واضح است
کہ عدل و داد ایشان بر ہمہ کس مشہول داشت مگر بر جناب امیر و عاقل میداند کہ این ہمہ بر افترات بلکہ از
جواب ایضاح واضح کہ ہنوز در ربر ہ دمات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
و گرنہ واو و کالت و کفالت میانہ شیخین و حضرت زہرا رضی اللہ عنہم چگونہ میداد و لنعم ما قیل ؎ گر بہ باہم
بے عدد داریم ؛ یار ما اللہ بیکران دارد ؛ الغرض در جہان قبور ظالمین را رفضہ تجویز نکردند کہ صاعقہ
بران افتد مگر خطیرہ مقدس سید المرسلین را از جہت قرب شیخین و در نفس حقیقۃ الامر حضرت میزاد اکردہ اند
و یعنی نظام ہم نمودند شاید کہ بتوفیق الٰہی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتباق زیارت است اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کند کمافی شرح القزوینی بالجملہ بر ایمان ایشان محکم تر از ان دلیل نباشد کہ رطل لبوق
بدان افتخار میکند یعنی روایت صاعقہ را از مؤنت خود کافی میداند نزد اہل سنت ہمین جہت صاعقہ
قہر الٰہی برادر اکبر آباد افتاد کہ فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝ سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝
این امور تعلق داشت بقاضی مفتری نور اللہ شوشتری وہب اللہ بنورہ و اہل عالم را چہ خاص و چہ عام
باید کہ بی اندامی رطل لبوق را بجناب رسول مقبول نگاہ کنند کہ باعتماد ان صاعقہ بر مقبرہ مقدسہ نازل
شد و شانی نداد کہ از شیعہ کہ نوشتہ از کاملیہ باشد یا ذمیتا قاضی ذلہ ربائی ایشان کرد کہ آنہا از بدعتہ
نبی و وصی رضی اللہ عنہم دریغ نمودہ اند کاش بیان میکرد رطل لبوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید المشیر
صلی اللہ علیہ وسلم از کتب خویش کہ بعد چند سال این واقعہ ہائلہ پیش آمد یعنی صاعقہ مذکورہ در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بصریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی ہیست تا عیان میشد کہ ان لی
ادب کیست ازین قوم تیرہ باطن و کفار و فجار ما جن کہ این سیہ روی را بہ نیت خبث معلوم شد در گشتہ
و چہرہ او مصداق قِطَعًا مِّنَ الَّيْلِ مُظْلِمًا گردیدہ ولیکن چون مقصود افترا است بمزید جرئت بر فضل گر
تمامہ کتب رفضہ را غربال کنی کسی را از سیہ کاران نخواہی یافت کہ بقید سنین در ریاست سلاطین مقید
کردہ باشد و انہم قرینہ بر ایجاد و حداثت نابکاران و اہل فریب و مکار است اینکہ بگوشت رسید
سخنی بود افتراعی و خطائی کہ این قوم بی حیا از ان خجل نتوانند شد ولیکن خود درین عبارت بر انہین
قطعیہ بقدرت ایزدی و تائید الٰہی بدان سان قائم است کہ رگہای اعناق این طائفہ فاجرہ خصوصا
رطل لبوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذہب و دین این مغارین می کند زیرا کہ از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوہ اہل شر این قدر مثل بدیہی نزد شیعہ قطعا ثابت شدہ کہ از ثبت این ہر دو

بزرگ معاذ الله بلای ندکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد و کسی از فریقین بر خود از ان نمایه
نزینهار رجای قرار از ان نیابد و دل و جگر این قوم مورد لوم را بسوزد و آتش جهنم بجز من الیشان بر فروزد
باید شنید که خلافت صدیق اکبر که متصل وفات سید عالم و فخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال و چند ماه بوده
و مدت خلافت فاروق اعظم بده سال کشیده پس تا زمان متدان مقام مقدس بر خیال این دجال ناپاک
ماند از ثبت طینت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خود شش تصریح کرده و تا مدتی دیگر بعد شهادت
و دفن فاروق زیاده تر بلوث ماند بالیقین تا او وارا ما متهاد خلافتها نه لبطن و تخمین فالخزی والبوار علی من
یلزم من بقوله کذا و کذا و بعذاب الاخرة اشد و ابقی و هر که در افاده حضرت امام جعفر ادنی در حدیث کافی
عذر نماید مقصود اصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
بالا رفتن بر سقف مسجد شریف وقت ترمیش آن بود که بعد اشراف حضرت را باحد الامرین خواهند دید یا
نماز یا توجه بعض ازواج و از مجمع البحرین عیانست که حال مومن بر زخ مانند اهل دنیا است از باکل و مشارب
و ملابس و زیارت حضرت بطور مذکور بدون انکه تخته ها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
جعفری رض عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید و مقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگر چه منافی ظاهر
میگفت که گزند بقبور شیخین رض حاصل شد ذهب المحامر لیستفید لغة بقر فاقاب و مالة ابنان ۱۲ و دیگران
و دیگر انکه این خبیث معتقد است و اعتراف دارد بملائکه نقالین و عهده شان باظهارش همین است که خبیث را
از قرب مزار ابرار دور کنند و آن امکنه مقدسه را از انوار پاک سازند تا اکابر دین از غیره و شیعتشان
او ذیتی نکشند یا خدا بران قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به بینند بی انکه صیحه شان بجانب
بشنوند حیح استفید الله مما تقرون ۱۲ پس برین تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است و از قلم او بر آمده
باید گفت که امی مطرود شیخین رض کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد و اساس دین و ایمان ترا بر باد داد
که یقین کردی و بیروان تو همه حکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة و کسی از
مجانبین هم نتواند گفت که مخرجین را از ان مکان اخراج کردند اذ اخراج المجرج محال فلزم من اعتقاده
الباطل بالا یقدر الانسان علی تغییره الا بعد تکفیره و اگر اکنون معتقدین او قائل شوند بطلان لتقل و
و تحویل ملائکه مذکور لازم می آمد تلوث مقبره شریفه تا افتادن صاعقه و هل هذا الا اقرب من الاولی
بل کما قال الله تعالی وما تاتیهم من ایة الا هی اکبر من اختها واخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون پس گاه این
بی ادبی و بی ادبیها از علمای طائفه فاحشه کسبیه کما فی النزهة الکشمیریه دیدی اکنون او غان توانی کرد
که اغلب که از دست اشقیا بران و بیروان این سیاه در زمان قدیم نسبت بقبر شریف منور مقدس گذشته
بحبت دشمنی شیخین رض غلط گفتم بمقتضای حدیث بعضی الغضهم بعبا ادب شان بحضرت اهتمام رفته و موجب حزن
ضبط کردند و محققین هم نشان دادند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نخواهد بود

همه نفس الامری شد تا از انجهت حفظ و حراست من حیث العمارت هم بجای گشته گرداگرد قبور مقدسه
ثلثه چنان سدی محکم ببستند که پای کوشش کفار فجار را شکستند قال الله تعالی فما استطاعوا
ان یظهروه وما استطاعوا له نقبا و تا زمانیکه مقبره شریف از بالا محکم نگشته بود بلی انه امیدهای
گروه شقاوت پژوه را هر دمی و منائی بود که بکدام زبان تعبیر کرده شود پس اکابر دین و اصحاب یقین خیلی
اهتمام بحفظ و حراست بعمل می آوردند حتی که از اصول رفضه که کتاب کلینی از انجمله است نیز قران یافت که در
زمانیکه سقف مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم راه درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعض را از رفضه شیطان
در دل رسوخ یافت که همه بالا روند و مشرف بر قبر شریف شوند زینهار حضرت امام صادق تجویز نفرمود
که ایشان بر سقف مسجد بلند شوند و نظر کنند پس ایشانرا بعنوانی تسلی بخشیده که نتوانستند سر باز زدن
و مخالفت نمودن لسبب نابینا شدن و کور شدن ظاهر هم گشتن چنانچه از عبارتش این تخویف را هم خواهی فهمید و
آن اینکه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی کنا یقال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی
یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون ویترلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی
ابی عبد الله علیه السلام اللیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه
لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه وآله فلما کان من الغد لقینا هما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل
قد سالناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا امنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه
قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه وآله ومراد از بعض ازواج که رواه مبهم آورده قلوب
شان اجازت نداد که ممتاز گردانند البته عائشه صدیقه خواهد بود که این حجره خاص برای او ترتیب شد
چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف آنکه اقامت و اوامت هم دران شد و مزید محبت
و انس آنجناب با عائشه چنان نیست که دشمنان دین یعنی روافض منافقین و خوارج مارقین دران مقالی
داشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم انکار است که آنجناب بحجرات دیگر سیار شد و متمنی نبود مگر با قامت
در بین بقعه مقدسه چون ازواج مطهرات امینی را یافتند استدعای شریف را کار بستند و هر چند مرضی بعض
صحابه بلکه اکثری آن بود عند الاختلاف که جنازه منیف را به بقیع برند ولیکن صدیق فرموده که من شنیدم از
حضرت النبی یدفن من حیث یقبض ولیکن نظر بمرده و رای ابتاع ابن سبا انقول آن بود که صدیق برای خفت
و ستر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن بنا زم بحد بالغه الی که خود این حدیث بر زبان مشکل گشا جاری شد
و زخم قلوب قوم مصداق فزادهم الله مرضا کاری شد و مدفن شریف تجویز نفرموده مگر همین حجره منیف را
پس مزید محبت و انس بهر طوریکه باشد عیان گردید خواه بلطو عشق معاذ الله چنانچه حال اهل خبله و جنون بران
دلالت دارد خواه بمحبت مزید مشروبات و علو درجات و چنانچه اهل حق بملاحظه قران شریف و حدیث حضرت بشیر
و نذیر میگویند و شکر ایزدی در باره تنزه صدیق از تهمت مذکوره زبانی حضرت ایمه معصومین علی بجای آرند چنانچه

بیانش از کافی کلینی می آید و خاتمه اقطع هفوات قاضی رطل بوق انکه فعل ملائکه تقال را در حدیث نقل و تحویل که منشا
آن قبل ازین یافتی و دران حصر کرده بود که جنبهای ثخین را از ساحهای مقدسه طین جدا می کنند کما مر و در نجا
نبض جعفری حضور بعض از ازواج مطهرات نیز نزد حضرت عیان شد پس انچه قبل ازین گفته بودم با فاده آن امام
و نفس او عیان گشته که رقعه اگر اصول خود را رعایت کنند آنجناب را مثل خود ذو اللسانین و ذو الوجهین داشتند
که در صحیفه آنجناب چنین قلم زده بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باش پس مجمع جمیع ائمه
همان مقام است که صدوقین و فاروقین هر دو مصاحب و وزیر همراه حضرت در انجا از قدیم باشند و حق مصاحبی
و ندیمی ایمه را امامیه تنگ میدانند فکیف حق صحبت شریف که درجه درجه است حتی که در مدح قصیده حمیری که
باعتراف متقدمین شیعه روی او وقت احتضار سیاه گشته بود و قد تقرر ان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة
فقط حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم بامام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
و تواضع پس امام بیدار شده و هر چند حجره در نظر تنگ ظرفان تنگ باشد مگر در وسعت بروایات فریقین
روضته من الجنان کما لا یخفی عبارت حدیث جعفری بروایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ ترتیب
و زینت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابی العباس امیر المومنین علیه السلام فقال یا علی ان الناس
قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بقیع المصلی وان یاتیهم رجل منهم فخرج امیر المومنین ع
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اماما حیا و میتا و قال انی ادفن
بالقبعة التی قبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم یخرجون
ازینجا تشنیعات منافقین اتباع این سبابی حزین گجا ماند که جنازه را گذاشتند و تا دو سه روز بسامان
اخروی نپرداختند این امر بفتوای جناب امیر بود که اخر شب روز سوم دفن شد و با این همه اهتمامها که
درباره حفظ قبر امت مقبره شریف که شنیدی درین زمان هم انچه زبانی ثقات بگوش میرسد تفصیلش
از حیث مستجن بودنش مستحسن نمینماید که بزبان اهل اسلام بلا اشد ضرورت رود و بمعرض بیان درامد
و ازینجا است که رفضه را یارا نمیدهند و درین امر مزید اهتمام بکار می برند که بسیاری میافته اند که هنگام زیارت
قصد بی اندامی داشتند پس چارسان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال این
مردار خصوصا وقت مغرب که باهتمام تمام و بکمال حزم و هوشیاری نبودی از تعویر فارغ میشوند که مبادا
کسی از پیروان ابن سبا بهودی اندرون مشبک شریف کیدی اندیشد و روی خود را وقت روشنی تخلیه
مقدس مثل رطل بوق سیاه کند بالجمله اگر به بقای اثار مقدسه شیخین قائل اند چنانچه از افادات ائمه طاهرین
است خصوصا از افعال امام نرگسی فقد وشرنا الیها سابقا بلوث معنوی زاید الوصف و پریشان دماغی
معاذ الله به ثبوت میرسد که بر اصول شان حرفی بقول رطل بوق دیدی و شنیدی که هنوز شناسی ندارد و جنجال
جناب منتقم حقیقی کیست که حزاوا شدارد در کنار شان نهد و سزای قوم نابکار چنانچه باید و بدید

ربنا لا تجعلنا على القوم الظالمين واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم
و در بقام لبیت نبده علیه السلام جوشش و خروشش بود لیکن میخواستم که از کتب شیعه نیز مفصلا ثابت
شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شده اند ولیکن ترسیدم که تنگ ظرفان
کتاب نبده را از جهت تطویل نخوانند دیدم پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب بهمین حدیث و رکاست
قصر کردم عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکة والمسلمون
والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته
انزلت هذه الآیة فی الصلوة علی بعد قبض الله ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند همچنین در سلوف
که چگونه از عمده های غیر متناهی معطل مانند جواب ش از آیت ولا یئوده حفظهما وهو العلی العظیم
واضح است و هم از عجلت حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمام
دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین و رنگی نمودن جناب مرتضوی
داده کس را در حجره داخل فرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد در نگی حضرت امیر میانه ایشان بستاد و این آیت
خواند ان الله وملائکته تا تسلیما پس ایشان نیز می خواندند تا همه اهل مدینه و عوالی آن فارغ شدند بعد
از ینمقام بهم رسید شد که بحکم علی مرتضی صورت نماز چنین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و آنچه در
بلفظ امام محمد باقر است للمفصل گفته سجاده خم او خل علیه عشره فدار واحوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم
فقال ان الله وملائکته الآیة فیقول القوم کما یقول حتی صلی الله علیه اهل المدینة واهل العوالی و بهر گاه در
تاسیر یکه بروایات ائمه ضبط کرده اند ذکاوت کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم بر وصی است که حضرت
او را بجای خود نشانیده و تفویض امور بدست او کرده مغز این آیت است و فواید این احادیث هم بسیار
است ولیکن اختصار مانع از آنست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه مدار
اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند بکجای گشته و العجب که حضرت عباس استغاثه عجلت
نمودند و روزیکه بر جناب زهرا چها گذشت بدولتخانه استراحت فرموده اند و هم در واقعات دیگر بخلیفه اول
خویش تخلفی نمودند و با وجود اجتماع اصحاب بر عجلت دفن فقیر را هم از دست داده اند حالانکه وصیات حواس شان مشکل نیست
مگا یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخین در آن مقام متحیر که بسبب کثرت بین ملایک و منتهای آزدحام تشکیل نماز
علی الاراکیک راست نیستند پس ائمه اهتمامها که حرف و حکایتش را پایانی نیست و در قضیه مانند نامه اعمال خود

کما عرفت وذریات انجناب صدور یافته وبال آن همه در نامه اعمال این هر دو نیز گ یعنی شیخین گشته میشود
معاذ الله پس تجاسات وجنابات آنمقام مقدس را سابقا ولاحقا انتهای نیست وحال مسجد نبوی که تاسیس
آن نزد اهل اسلام ببشارت وتقوی وذکر وحمد او تعالی است براصول رفضه که احکام ظلم وستم دران متعقد میشد
ومبدا رجمیع مسرود عالم باشد ناگفتنی است که آیه ناصبین دران می نشستند ومهاجرین وانصار که ایشان را
بر مسند خلافت بحکم پیغمبر نشانیدند هجوم میکردند کما قال الله تعالی فی کتابه العزیز حافین من حول العرش
یسبحون بحمد ربهم وجناب امیر ما اقتدای شان تا بست پنج سال پشت سر خلفای ثلثه نماز میگذارد
لمر محاسبی واخوان الشیاطین دیگر را مثل قاضی رطل بوق در مصائب همین خیال است که گویا امام مثل ستونی بود و
نیت اقتدا مفقود وبرین تقدیر این لمعات که علم الهدی بلفظ مازال تجفیه در تنزیه وشافی تعبیر ازان میکند چگونه
تا فردن دور هر مخفی ماند که برحاضرین جماعت خصوصا کسانیکه اعدای جناب امیر باشند وعیب جوئی وحسد ودشمنی
وبدگوئی وتیره شان بود در یکدو وقت واضح تواند شد که اقتدا است یا انفراد لاجرم این روسای منافقین که ایشان
اهل سنت را مثل اسالفین مسجد قرار داده اند خود را کانهم خشبت مسندة فهمیده باشند وهو المطلوب علی ما نطق به الکتاب
المستطاب شاید برای تنبیه وغارت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ازان
خبر میدهد چنانچه مضمونش از من لایحضره الفقیه واضح تواند شد ولیکن نصوص جعفری را در اصول رفضه که نماز وروزه نامی
باصبان هر دو برابر توان گفت چه علاج بهر حال از کتب شیعه عیان شد که ابو طالب تقلید رسول الله صلی الله
علیه وسلم را برای تحصیل مزید ثواب گذاشتند واصحاب کهف را مقلد شده بر تفسیر اهل بیت وروایات کافی
اهتمام شان بران بود که زنار می بستند وباعیاد کفار مثل مقتدایان خود شریک میشدند ودر روایات بگیر موافق
وداعت انکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تا دم وفات شان همین آرزو بود که کلمه توحید از زبان شان
میشنیدند کما عرفت آنفا زینهار صورت نه بست وکتب شیعه درباره حضرت مرتضوی بدان ناطق که جناب امیر تا
زندگی شان مقلد شان ماندند الغرض طور جناب شیر مردان سابقا ولاحقا بعنوان واحد بود کما مر مرارا امابعد
التجزه فانه عند البعض کان مخلوطا ومقام حیرت است یعنی سلمنا که با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
درونش کجا معلوم ولیکن چون بدلیل عیان شود ودر جواز قتلش چه کلام است که عمر رضی الله عنه درین وقت
اور اگشت وحضرت مبسط وقاتل ملقب بفاروق گشت فکیف که طشته از امام افقد ودر تحریم حلال وتحریف
قران والواع ظلم وستم بر اهلبیت علیهم السلام دقیقه باقی نماند نعوذ بالله من ذلک پس از آیات اقتباس باید کرد
ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین ونصرنا علی القوم الکافرین
واگر بعد از ادراک نقض آن عهود ومواثیق که از حضرت امیر وجناب فاطمه بر اصول یهود اشقیا صدور
یافت یا تبدیل اخلاق بظهور پیوست وتمونه آنرا دیدی از حال امامین رضی الله عنهما حیرتی را مشتاق باشی
حالانکه حاجتی نمانده باید که بمجلد اول این کتاب روی توجه آری وخود را از مطالعه زان بعد ورنداری

کرخود مجتهد الزمانی و امثالش ایشان را در تشیید المبانی از متخلفین اولین خلفای راشدین و هم خلیفه ثانی
بشمارد گویا از کتاب خواتیم و صحف ایمهٔ طاهرین و فارغ خطی این بزرگان و خردان خبری ندیده و نشنیده اند
کانهم لا یعلمون و دلیل متخلف بودن امامین اگر یکی بعد دیگری دامن صدیق و فاروق را کشیده و که تو کیستی که در بیشه
جبدم قدم نهادی و هرگاه امامین را بران امور که در مدارج فلم اعلی ثبت است کما عرفت سابقا تعرضی نرسید
مزاحمت منبری که مقبولین لسانی نسبت بصدیق اکبر بزعم قوم بیجا اورد و فضل مشهور بیان نشد که مدعی سست و گواه
چست پگونه درست تواند بود پس بنایت ایزدی مسافت قصه ای طویله که در کتب شیعیه بیش از بیش دیده بودم
و همه خلاف عمود و مواثیق بوده بزودی نورزیدم و بخیال من در ایقای مواعید این فضول انچه باقی است
بعبارت نزهه و شرح کافی ست اما بیان اول پس انست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم قال نزلت فی فلان و فلان و فلان
امنوا بالنبی صلی الله علیه و اله و سلم فی اول الامر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله
علیه و اله و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم امنوا بالبیعة امیر المومنین ثم کفروا حیث مضی رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فعولا لم یتب علیهم من الایمان
الاشی روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز و جل در مضمون ایت سورة نساء روایت سورة آل
عمران بدرستیکه جمیع کسانیکه ایمان آوردند بعد ازان کافر شدند بعد ازان ایمان آوردند بعد ازان کافر
شدند بعد ازان زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان یعنی که توبه از شرک پیش
ز حالت نزع نمیکنند و چون عالمند بمکلمات قهران توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان شد
در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از مشرک مقبول نیست اصلا یا از نزع نمیکند
برای بی توفیقی امامه گفت که این آیت نازل شد در ابو بکر و عمر و عثمان باظهار ایمان کردند نبی صلی الله علیه و سلم
در اول کار و اظهار کفر کردند حالیکه وانموده شد بر ایشان ولایت امیر المومنین علیه السلام و قتیکه گفت نبی
صلی الله علیه و اله و سلم هر که بودم اقامی او پس علی اقامی اوست بعد ازان اظهار ایمان کردند به بیعت
برای امیر المومنین علیه السلام اشارت است بانچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابو بکر و عمر
در روز غدیر مصافحه کردند و بعد ازین بامر نبی صلعم سلام کردند بر علی علیه السلام بامیری مومنان بعد ازان
کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باین روشن که اقرار کردند به بیعتی که کردند
بعد ازان زیاده شدند باعتبار کفر بنسبت فراگرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المومنین
را بانکه بیعت کنند برای ایشان از سقیفه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی
یعنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود باکار مبدل شد مثل ایمهٔ ضلالت و بعض تابعان ایشان
و هر کدام که در باطن مومن بود مرتد شد و مثل اکثر تابعان ایمهٔ ضلالت این عبارت شارح قزوینی ممنوعا

دلالت بران دارد که آن قوم که مومن بودند باعتقاد باطنی انعام مرتد حقیقی شدند و خلفا و بعض تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند مبدلین اند و ازینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلیمان
فارسی مورد منا اهل البیت و ابوذر صدیق کما فی البحار و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب و مواطات
لسانی و جنانی داشتند بر دق مبتلا شدند که ظریان کفر بر ایمان باشد که بجب قتله و بانت امراته و لا یقبل
توبته فی ندا المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بخوبی بدست آمده ورنه آیت خسر الدنیا و الاخرة
ذلک هو الخسران المبین بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلا نمی آمد که کسی بعد این از پیشگاه
خلافت رود و کسی قاضی نشاندنش شود و ترانه دینوی با صول آن بسر آمد و اگر بر فرض محال و اختیار مکابره و
جدال و بیهوده سرای مجانین بلکه شیاطین و اغوال این بزرگان را از زروت حقیقی باز دارند پس بروت دوم
ساکه بعبارت تنزیه کشیر بنظر اهل تماشا می آرم و از تطویل برای مزید توضیح مقصود در نیمقام باکی ندارم چه مجال که
رفضه لب انکار کشایند و اگر تردد می داشته باشند باید که بتماشای تنزیه کشیر در آیند و رجائی که این تقریر
مختصر را کرده و گفته هشتم انکه انچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه و اله و سلم بعالم بعقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد ازان ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار و روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی دارند او خلقی یعنی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله و سلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل ردت و نظائر انها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال خجسته و اعمال
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
اجر رسالت است و دیگر کردار ستوده الوار محمدیه که در عهد کرامت مهد آنحضرت ابران مجبور و متعذر
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
دین و ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین ساهله و لاهنه نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه
رعیت ممدوح و محمود است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده و غضب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة و الثنا
ورنجانیدن خاطر عاطران بضیعه خیر الوری صلی الله علیه و اله ازینها وقوع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ
بآن ناطق است و در اکثر مطان این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی

در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات و المشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
و المذکور علی السنة الثقات تدل بظاهرها علی ان بعضهم قد حاد عن الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و الباعث
علیه الحقد و العناد و الحسد و اللداد و طلب الملک و الریاسات و المیل الی اللذات و الشهوات انتهی
یعنی انچه واقع شده است و میان صحابه از محاربات و مشاجرات بر وجیکه در تواریخ مسطور و بر السنه
ثقات مذکور است بظاهرش دلالت میکند بر انکه بعضی از انها از طریق حق انحراف ورزیده بحد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران گشته دعناد و حسد ولداد و طلب ملک و ریاسات و میل بلذات و شهوات نفس
چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمود و بخیر موسوم نه قال المولوی الجامی
ہر کرا روی بہبود ندارد روی بن سود ندارد ازین عبارت واضح گردید که کشیری
نقال بیان کرده بطور علمای شیعه کسی ازان نجات نمیتواند یافت و اگر شخصی را فرض کنی هم در البیت
عظام و هم اصحاب کرام که برکرانه می ماند و محفوظ می گشت غیر از جناب مرتضوی و حضرت فاطمی بقیه
و چون بر اصول رفضه حال این بزرگان از کتب و دین و ایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر هیچ توقع وا
تواند شد که از اقسام اخیر خصوصا از اول آن نجیب باشد و دامنش نیالاید و تنزد بار روایات موافق
در آیات است یعنی کسانیکه حق شریف صحبت نیافتند و از ملازمت دور و دور نامند بلای رویت گرفتار
شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیلی از مدت تا هم همه را چنان کفایت فرمود که فلک گفت
فلک گفت نه بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله و تنویر دین متین کوشیدند
بنابر اهل سنت اجماع بران دارند و کسانیکه از نواصب خوارج و روافض در مطاعن این بزرگواران
یزدی و خلفای بنوی می پردازند گرد منای شان در شکنجه انواع عذاب و نکال بلویری می بینند که کسی را
مجال که باز کرد منای شان را راست گرداند فَلَا يَجِدُ لَهُ لَا نَصِيرًا وَلَا نَصِيرًا کما لا یخفی بلکه هر کس از فرق
مذکوره مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ الا عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است چون
بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ یابی خواهی دانست که مهاجرین و انصار خود مستثنی هستند و از نجاست که نقال
کشیری بعنوان عجیب کندی کرده یعنی بابر او لفظ انتهی قصه مختصر نموده و موجب تردد عوام گشته و با اینهمه در این
عبارت برهان آلمی و حجت بالغه او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفاد
میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم و فسق رسیدند اگر محامل صحیحه گفته نشود و باب قیل و قال مفتوح نکرد و
ورنه بسر حد ظلم و فسق هم نرسیده اند بلکه بشبهات در خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که در زمانه یزید پلید بود این
ظلم و فسق بلکه کفر او قوع آمده لاشک فیه عند کما فی کتبهم الاخر چون در نیمقام خاص غرضی بدان متعلق نبود و توجه
بتقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلد اول گفته شد نوشتی بعنوانیکه خفته بخت جاگان
و خسران نخویش اقرار ظاهر میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آغازش منصور و گفتند که بکمال جامعیت گوشته و دلدار احسن
فرزندان دلدار فانی را بتشیعات از خواب غفلت بیدار کرده و سر حال پاره پاره شد بعد لاحقه عبارت شریف
که گویا اخذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین و مفرین و غیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای
راشدین مبدلین دین اند لاحول ولا قوة الا بالله فکیف که کتاب الهی و از کافی بخصوص بعضی که شاذ و نادر شمرده شود
و تا درین معرکه میسره قرار داده اند عیان گردد ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان و انوانیکه
بدانی که مظلم آیات مدحیه کتاب مبین حَتَّىٰ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ و در شان این بزرگانست که دین اسلام را رونق

داوند و برای همین نیت سلطنت کبری و قیصر همه راتاه و بالا کرد پس حجت آلهی بر هر کسی از قوم شناس که عوام
کالانعام باشند هم چنان قایم شد که کلاب حین منکس و آنهم اجماع ایزد هدی زیرا که باتفاق کتب شیعه این بزرگان اختلاف
نداشتند کمافی الصوارم وغیره و این بحث کر تعلق داشت منصوص امام صادق قبل ازین بخبر و زیرا بی مجتهد الزمانی جلالا
مزید علیه دانستی و هرگاه مذهب شیعه بنا بر مزید عناد همین است که روایات خلفا و قابصین ایشان قابل اعتبار نخواهد
پس روایات مقبولین لسانی که مرتد حقیقی گردیدند و دین اسلام و امامت ائمه اهل بیت را از ملاعب ملاهی
شمردند کما سبق بتفصیله و سوف تعرف القواعد و اضافه علی ما تقتضیه المحال و المقام بطریق اولی برهم شد چه جای
آنکه خود جهانده علمای رفضه مثل پدر باقر مجلسی خاتمة المحدثین و المتکلمین ملا محمد تقی تصریح کنند که مارا کاری باصحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب مرتضوی نمانده کما عرفت و سیجئ ان شاء الله تعالی پس باغ سبز تفرقه
که شنیده باز نقال کشمیری آنرا ارسته بود و هم گلزار و بهار و زعفران زارش به تسلط و تطاول بهمین دو دی از
انجاث این کتاب همه پایمال شد قال الله تعالی حَتّٰى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا
حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و این حرفی چند متعلق بعبارت علامه
کرشنیدی بعد از تسلیم عبارتش بوده والا بعد جمع نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی شد که یقینی نیست زیرا که
در بعضی از ان موجود و از بعضی مفقود و چون این خدشه را مجادل کینه توز و محدثات افروز کی یاد نمیکند
ازین وجه علاجش بدان نمیکنم تو گوئی صاعقه مصائب که بر قاضی رطل بوق افتاد خرمرسح علی الدلخضام محمد طعام
را نیز بر باد داد و گر مهما دا شتد ت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید بالیقین
آنکه در بارهٔ ضیغمیه مجتهد الزمانی بعبارتی از کتاب مستطرف احتجاجی در باره حلت متعه انار کرده بود و حالانکه نسخ را
جمع کردند و زمینهار بر نیامد پس جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگر آنست لب معذرت بزبان باقر شاه که
او را مولف ضرط زراری قرار داده کما اشرنا میکشاید و راه انفعال بر خود می نبود که پوشیده نماند که نسخ که
مستطرف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
ابراهیم خان طاب ثراه بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ شهاب کربلائی داشت
موجود بود و در نسخه دیگر نیافتم پس بنا بر ین متحمل است که اسقاط حکایت از قبل بعض نواصب بوقوع آمده باشد
چنانچه در بعض شروح مقاصد شاهد و معاین گشته که عبارت مشهوره تفتازانی اما ما وقع بین الصحابة من المحاربات
والمشاجرات الخ بالمرة ساقط کرده و بحذف نموده اند انتهی و شاید که مختلج شود که واحتمال آنکه حکایت ظریف
چیست پس بدانکه رفضه در مستطرف بمقتضای اختلاط طینت خویش باکفار حربی چنانچه از اصول شان
گذشت و می آید ان شاء الله تعالی الحاق کردند که یحیی بن اکثم لشیخی از شیوخ بصره گفت که در حلت متعه بر اقدا
میکنی گفت بعمر گفت او رضی الله عنه سخت ترین مردم بود در تجسر متعه گفت بسبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

فرموده است خدا و رسولش من آنرا حرام میکنم پس گواهی او را قبول کردم و تحریم او را الغرض آنچه در کلام
شیعه مهد شده است که مقبولین لسانی را بر اصول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف و حکومت دنیوی دیگر
مقصود نبود و کرگوساله پرستی بر اصطلاح محدثین محدثین نمودند و عهد های جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
ابن عباس را مشعبد جلل دانستن و ایشان را مجتب قرار دادن ظلمی دیگر است و رای انچه در باره
عبد الله بن عمر تقریر می کنند که از عهد امام منصور نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طرفه تر آنکه قاضی ربطل بوق در مجالس خویش ظلمهای خلفای
عباسیه صراحة و اشارة نقل کرده باز ایشان را در امامیه داخل شمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریه طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خراسان از انجمله باشند و عنقریب ظلم دیگر التعلق
بجسم امام محمد تقی و پاره کردن اجزای بدن مبارکش وارد می آید ان شاء الله تعالی و بنای این امر یعنی از شیعه
ناجیه دانستن شان شیخ خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنانست و در آغاز بحث
هم دانستی که فرش عدالت گستردند و ظلمت عالم را زدودند و بنور اسلام نورانی کردند چرا در شیعه ناجیه داخل
نباشند اما انچه مجیب لاثانی فرمودند که حذف و اسقاط عبارات کار سنیان است که بر اصطلاح او ناصبیان باشند
پس جوابش پر ظاهر است که هر که منافق و دوانو چنین و لسانین باشد بر نگهای بوقلمون در آید و در هر بهار و خزان
حلیه های تحریف و تبدیل بپوشد و کین باشد و حضرت سید المرسلین را رئیس محرفین قرآن مبین نویسد کما فی عناد الاسلام
لله تعالی کار آن مطرود است ولیکن شما بمثل کربلای ورکتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده باشد
و حرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و از اینجا حال کتابهای اهل سنت
توانی دانست خصوصا انکتابها که مدرس و تدریس شهرت نیافت و مخالفین در گوشها بجنث نیت و الزام نصب العین
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب درین بلده هم احیانا بعد تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سخن چین را تو انم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چیزه ولی از مقدری نتوان برآمد
که او از خود سخن می آفریند اگر رفته بلباس خویش می ماندند و بلباس تلبین بر خود نمی آراستند کما فی مجالس المومنین
من اوله الی اخره و خبث نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با انیمه تعنات
انیز دی مذهب ما مثل آفتاب روشن و تیر جگر دوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در لیت پس در خصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکنندگی کردن مجتهدین خانه کن است بنا بران چند سطر دیگر
می نگارم باز ادهم خامه را از عنوان باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر مشیخی از شیوخ لعبره پیری تا بانفے
بدفتر جامی نیم خامی با قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمانی در بارقه نصیحه آورده و نیز غم خود دشمن ثابت کرده که
استدلال شیخ لعبره بعد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی با شنیدنش مرد و متوالست دم زد کما یدل
علیه المقام بخیال فقیر می رسد زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با امامیه در مناظره هم بسیار قوی تمام

داشته حتی که صولت و دبدبه خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بحوی نشمرده لطاق همت بر اعلای کلمته الله
بربست و قتیکه منادیان جهرای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات زبانها برکشادند پس او بعد از دیدن
اینحال آراده بحث مصمم نموده و فرستاده گانش محمد بن منصور و ابو العیناء را آمدند و دیدند حال غیظ و غضبش و
شنیدند کلام خلاف الهش و رحق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی بر طبق وعده خویش فرار سیده و بمناظره
و مشغول شده و بآیت قرانی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و آمان دست برداشت و مجال رد و
قدح بلکه راه قرار نیافت و معنی الحق یعلو و لا یعلی علیه پیوست تاریخ یاقتی و رین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام
عبارتش درین مقام بردارم شبی درین فکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی بقلب من القا فرمود که باید بکتاب گوساله
سامری رجوع کردن تا به تجسس برآوردم و منظر بمد عا گشتم چنانچه در همین ورق مذکور می شود ان الله تعالی
و مخالفین را باید که مامون را و خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایه علوش خصوصاً در مباحثه و مناظره از باب
ادیان بجای رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متبحرین بنفر مالش جمع کردند پس بعد از مانوس و مالوف ساختن
و مطمین گردانیدن مناظره شروع کردو بانتها رسانیدند یعنی هر یکی ملزم و محجج بلکه مهوت شد تا از غایت انفعال
و اختلال حواس توقع ندا شتند که بجا نهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
به بینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است و بر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند و بر طور او
افتخار دارند و ان الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفضه شورش نکنند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
به تحقیق و الزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند و دیدها از لپشت پای خجالت مستعار بر ندارند ولیکن از حبت
اعتقاد تشیع او چگونه مفخر و مباهی بنا شنند که انچه او با امام رضا و فرزندش از زهر دادن و کشتن بعل آورده
یعنی بدست خود و خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایته الموحدین اینهم روایت نموده که با حضرت
موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر انجناب نبود و انهم روبروی دختر مامون که زوجه انجناب بود از دست
مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
را در معجزات انجناب شمارند خواه بر ئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ بصره بواقعه روایت منبری اگر واقعی بود بحوی نمی ارزید ورنه چنین یکه تاز میدان
معرکة الآرا یعنی مامون سپر نمی انداخت و از گفتگو پهلو تهی نمیساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل

من اهل الدخل فی مقام عجز راس المتبحرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
و الحمد لله که مارا حاجتی باو له دیگر برای اثبات متبحر مامون باقی نماند که غنمر یب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید
و روبروی عقلا زبان را میکشاید و ذلک هو الحجة البالغة عبارت موعود از کتاب معلوم است روی محمد
بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعة فقال یحیی بن اکثم ولابی القضا بکراغدا
الیه فان رایتما للقول وجها فقولا والا فاسکتا الی ان ادخل فدخل علیه وهو لیتاک ویقول وهو متقاظر

متتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعهد ابی بکر رضی الله عنه وانا انهی عنهما من انت یا جعل حتی
انهی عما فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر بعد ازین ذکر کرده که یحیی بن اکثم آمد وآیت الا علی ازواجهم
وروایت مزوره مفتعله بر تحریم متعه استدلال کرد وماموں الرشید را ازان حکم باز داشت وبر ارباب بصیرت
ظاهر وروشن است که اگر کلام عمر دلالت بر تحریم متعین میکرد ماموں الرشید باوجود انکه خلیفه ماموں سنیان بود
واز جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است واعلم واقعه به نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح نموده
واز جمله عرب عرباء واقحاح اهل حجاز بوده چگونه بهمین معنی متبادر که شیعیان بان طعنه بر عمر می زنند از کلامش فهمیده
زبان طعن وملام برا وکشاده بخطاب صدق آیات من انت جعل وحق ان بوالفضول متفوه میگشت آیا عربیت
دانی ماموں خلیفه با انهمه دانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی نبوده ولا یرضی به احد من العقلاء انتهی مقام
الضرورة من کلام جعل الذی هذیس اهل الذغل لیس نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی یحیی بن اکثم از کلام
شیخ ابصری اگر روائیتش به ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من لبعد باید دانست که چون سامری امامیه بزبان
گوساله خویش بمقتضای مرض مرکب که ازاله آن از اطبار خداق هم نتواند شد بعضی از محلات وتشنیعات نمود وول
مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هر چند لطفلی باشد وان اینکه دعوی اینمعنی که روایت تحریم متعه
مزوره ومفتعل است بحضرت امام الائمه وحضرت امام رضا میکشد زیرا که چون بکتب حضرات معصومین که خود تالیف
ان برای هدایت امت کرده اند وعینی ازان کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نماند که جامع امور دینی باشد رجوع
کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بران دارد که جناب امیر علیه السلام بتفصیل این معنی نمودند که حضرت رسول کریم بعد ازانکه
متعه را حلال فرمودند در سفر جهاد وقتیکه جوانان متحیر گشتند که چه باید کردن لبسبب آنکه در شدت غربت گرفتار
شده بودند حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست خیر فی المتعه اعلم یا اخی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعه
فقالت جعلت فداک بروی جدک امیر المومنین ان النبی صلی الله علیه وسلم حلل المتعه یوم فتح مکه وحرمها عام
حنین وهی عنا فقال صدقوا فی الروایات انما والله منسیه حرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجوه الحدیث ال
ان قال علما انما حللها النبی صلی الله علیه وسلم لشبان عرب کانوا معه فتنکوا الیه غربتهم فاطلق لهم المتعه ولا
سالهم فی تلک الحاله لکیلا یقعون فی الحرام واما من تمتع وهو قادر علی التزویج او علی شدی الامته وهو بالحضرة
او مقیما فی مصر من الامصار من غیر ازعاج ولا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین واستباح
لنفسه ما قد حرم الله علیه من فروج الحرائر بغیر ما قد امر الله فی کتابه ثلثه والله یقول فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون
فاولئک هم الظالمون وقال فقد ظلم نفسه ما بنی با المتعه الا عند الاضطرار او الضرورة للمضطر فمن اکمن
له خیرا فلیس له ان یتبع وسئلها مثل قول الله تبارک وتعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر الی قوله
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم یعنی ای برادر من پرسیدم امام را علیه السلام
قربانت روم حال متعه چگونه است روایت کردند تو امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه حرام گردانید سال فتح خیبر و نهی کردازان فرمود راست گفتند در روایات بدرستیکه متعه بخدای عزوجل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه روایت و بعد از نیظری چند که بعضی از الفاظ دران مخدوش بود از میان انداختم امام موصوف افاده نمود که حضرت علل لفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در غزویت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان و دیگران که مانند شان باشند دران حال تا در حرام نیفتند ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا تحریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای اضطرار و سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرد بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود انچه حرام کرد بر او حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای ما نداد او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از حدود الهی پس ایشانند ظالمین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من نبوده است جواز متعه مگر وقت مضطر گشتن و کسی که بر غیر شش قدرت دارد او را جایز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد در باغی و عادی نشود پس گناهی بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه و ان عین حدیث نبوی است پس آن سلسله قطعاً و یقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که رفضه در کتب فن مثل صوارم و حسام نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ایمهٔ اختلافی در میان نیست بلکه بر همه بر یک طور بودند چه جای آنکه حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه همایونش مزین بنام مبارکش عبد الله علی بن موسی الرضا باشد و ائمه متاخرین ازان عدول نمایند لا و الله ثم لا و الله که بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم نکند چه جای رسوخ پس باجماع ایمهٔ معصومین این تحقیق برای الزام غلاة یاد داشتنی است و بر صفحه خاطر باب از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب غربال کنی در بسیاری از کتب محققین بدینها خواهی یافت که از برای کتب دیگر ز سینه ها رندکور نگشته مگر بر نام کتابی نشان و هم تا مبالغه حمل نکنی پس بدانکه خواهر زادهٔ مجلسی در کتابی که فواید هر جنس دران جمع کرده انچه در مدحتیش گفته ازان واضح است که صدوق که در محدثین قم مثل و بی نظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است مرجع میداند الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب و این امر خود هر ایت عقلی مبرهن است که کجا جمع کلینی انعوره تلامذه بدگهر و اساتذه اکفر بزبان جناب مجتهد دنیا فروش دین فروش کجا التفات حضرت امام رضا که بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب و حضرت هر چه می تواستند بعمل می آوردند و تقیه را در خلافیات سپر خود نمی ساختند فارجع الی البحار و تراجمه بل تالیفات الصدوق و تلامذته و نیز بجهت اینکه درین امر خاص کسی ازان مردم نبود که امام صادق را دشنام دادند مثل ابو بصیر و بتلمیذ ایزدی سکان بردهن ناپاک شان شاشیدند ما ایمهٔ در حق انها مثل زراره و ظریفه لعنت میخواندند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خولیش میراندند چنانچه در مختار خود کشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورقی دیگر از کتاب آنجناب که این سیاطین برادران مدخلی تمام باشد فکیف که نیز آن روایات بمدرگ
مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالاربوده و بعضی بالباس معتبر گردد و نیز بالاکراه متعه نیامده کرد و تجدید شریعت
و نمایم دیگر بر عدم تجدید دلالت دارد و هم شاگرد عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن و مال بخوات می آرد
گشد که چون نیز بان امام باقر لفظ حلت متعه آمد روای گفت امیر المومنین عمر نهی از متعه کرد و آنرا تقریر شیخ مذکور را دیدم
کشید و نوبت بلاغنه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
روی مبارک گردانیده ملزم شد و جزیری نتوانست فرمودن حالانکه در شریعت چنین مقرر است که از خداوند
دارو شرم دارو نیز این ایمه هدی بنده ای جبوری مخاطب خویش را فرمودند که پلید مکن بار تکاب متعه نفس خود
را و بعلی بن یقطین ارشاد شد تو غنی هستی ترا با متعه چه کار و انهمه با فاده و سابق راجع است که فقط مضطر متعه
توان کرد چنانچه گوشت خنزیر توانند خورد حالانکه نفسه حرام است معهذا لازم میآید که حضرت امام رضا شاگرد
این مطرود دین و حجوسین باشد کما اشرنا و چون میدان پرخار و دشوار گذار پاک شد پس اعتماد بر همانست که در دو
اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بمجرد بدلش خواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک بنا بنکه گفتم
مذهب ایمه است بر اصول عثمان و لاف زنی نواصب یعنی مجتهدین مجلای آید که تحقیق سابقین ملاقتین ایرا باطل
میگرداند معاذ الله باز زمره خویش را نواب ایمه دین قرار میدهند و حال آنکه این امام چنان بود بدلالت
روایات صدوق در چون که آنجناب زینهار از مامون تقیه بنکرد و اگر تقیه میفرمود البته نوبت بکشاکش
و فرستادن پهلوانان عراق بلشکر گی عمامه شیعه برای قتل آن معصوم و تیغ رانی شان چرا می رسید کما فصل
فی المجلد الاول چون این امور بمدرگ که تو در آمد اکنون از مقوله مجتهد الزمانی که بر مسند زراره نشسته و از
سر انصاف برخاسته و نام نهایت صاحب الامر بر خود برنوشته و سطری چند از من بشنو که این سامری یقیناً بزبان
گوساله خود در ضرطه زراره که نزد او و بغربت حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در فائده ثامنه تشکر میکند
و قلیان می کشد که لله الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخبیری ثم التحلیل الادطاسی موید او غیر موید بچیک
قابل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
نیست بلکه تحلیل مسمّر من صدر الاسلام قایل اند فلا تیجه التشنیع علیهم چون مذهب رفضه معلوم شد باعتراف
مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر و مجتهد فانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و زنهار
نزد هیچکی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش صدق تحریم
نگشت و سنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال اطلاق همت بر بستند لاجرم خواهد افتاد جناب
امام رضا را در رد ایشان مذهب پایانی و استناج نتائج را ازان حاجت بیانی نیست مگر بر چندی ازان تعلیما
للمتعلمین اقتصار میرود و درین عجاله نا فهه نوشته می آید از انجمله انکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور از تحقیق حضرت
رضوی دیدی بزرگوار عالیمقدارش و روایت شهسوار میدان لافتی و صاحب ذوالفقار مصداق سوره هل

وحدیث حضرت رسول مصطفی صلی اللہ علیہ وعلیہم کہ ہرگز تجویز نفرمودند متعہ را مگر برای جوانان غرب وآنہم در سفر
والنگاہ در حال اضطرار نامی ونشانی نماند زیرا کہ اجتماع این ہر دو مذہب اجتماع بین النقیضین است وقسم ایمہ
طاہرین ہم برین مذہب پلید دروغ شد چنانچہ از کتاب حضرت امام رضا دانستی وہل ہذا الا عداوۃ الائمۃ
الاطہار فاعتبروا یا اولی الابصار طرفہ انکہ علمای اہل سنت وخلفای راشدین را نواصب واعدای اہل بیت ودر ہر کتاب
تمام ستادند چنانچہ از احقاق قاضی وصوارم وحسام جالبی وکتاب گوسالہ سامری از ہر باب وفصل ولفظ ومعنی آن
پیدا است وحقیقۃ الامر اینست کہ ہرگاہ تحقیق آن برگزیدگان بارگاہ ایزدی بر دفتر آید کما لقلنا عن اکاذیب نظامیہ
یقین بکن کہ ہمہ ہفوات این تابک طائفہ رقاص کہ رفض ورفض مذہب وشیوہ ایشانست ہیہات منیشاء جاء الحق وزہق
الباطل ان الباطل کان زہوقا سوار کان من خرافاتہ او ہفوات ابیہ او مما قال القاضی رطل بوقا این حرفی بود
از فواید العبارت سد اسرا فادت وبشارت کہ از ہر لفظش بنا بیع حکم در جوش ومطابقت عقل ونقل در تشیید
متعہ بلجم خوک نزد اہل ہوش دانستہ رفضہ در فریاد وخروش چہ مجال کہ ہمہ فواید را چند ورق ازین کتاب بر تابد
اینکہ شنیدی باقطع نظر است از نیکہ اکابر طائفہ کتابہا ورسائل در رفع اختلافات فریقین نوشتہ اند کہ اکنون
بعد نوشتن افادات رضوی تطویل می مینماید پس ہمان بہتر کہ بکمال ایجاز باشارات اجمالیہ نمائم باز بزودی
باصل مدعا گردیم از انجملہ انکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بامار یہ رضی اللہ عنہا در مدینہ طیبہ متعہ کرد بود
واین خرافات را گویا شان نزول امات کریمہ سورہ تحریم قرار داده اند چنانچہ عبارت کتب متخاذہ قوم باید دید
اول مجملا بر مفصلا روی الکلینی فی الکافی وقد نقل فی الصافی عن الصادق علیہ السلام المتعہ نزل بہا القرآن
وجرت بہا السنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وتفصیل را در کتب ایشان باید دید کہ متعصبین قوم صحبت
حضرت را باکنیز یعنی ماریہ قبطیہ ام ولد مکرم حضرت ابراہیم رضی اللہ عنہا را برای ثبوت دعوی مذکور کہ متعہ بود پہ
انواع خرافات آورده اند کہ ادمی منصف بعد از دیدنش متحیر میشود ووجہ تحیر لبیر اجمال عنصر بیت معلوم میشود
کہ علمای عامہ بنداشان با آن رتبہای بلند زینہار از احاطہ سفاہت نمیدیشیدند کہ تکذیب امام رضا دانستی
جماعت قادسہ ایمہ ہدی لازم می آید وسوزشش جگر مخلصین میآفزاید واویلا واصیبیا کہ با این ہمہ عفت ونا صیت
رد بروی ماہیچ عوج بن عوق گرد مہنای آفزایند وہنوز دعوی مزید ولای اہل بیت سید الانبیا صلی اللہ علیہ
وسلم بر زبان می ارند از انجملہ آنکہ بیان کنند کہ رسول خدا در کدام وقت بغزوہ تبوک گرفتار شدند حالانکہ در وقت
نصب رایات عالیات امہات المومنین را نوبت بنوبت ہمراہ می بردند پس غزوہ تبوک واضطرار شریف وانہم در مدینہ
طیبہ باوصف نہ محجوبہ مشہورہ تا آنکہ شعر اہم نظم کردند وبودن ماریہ قبطیہ از ملک یمین رضی اللہ عنہن اجمعین از
محاجب مضحکات یا ایہا الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند اللہ ان تقولوا
ما لا تفعلون شاید بر روایات نواصب وجہ اضطرار چنین باشد کہ اگر باقی است در کثرت ثواب اعلی درجات
مرتبہ خدائی است ولو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا ولیکن این ایہ کریمہ تنزد ایشان از ملحقات

باشد مثل بعض آیات سورهٔ بنی اسرائیل در حق جناب خاتم الانبیاء معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لرئیس اهل النجف
والعلاج و از عجایب انکه مومن حالی انچه در عناد الاسلام درباره تحریف قران مجید آورده از ان نمایان است
که انهمه تحریفات از خاتم پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود دخل آوردند فاعتبروا یا اولی الالباب هرکه این
را مستبعد و مستغرب داند باید بیرد و کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد از انجمله انکه تقیه اینقدر
حال حضرات ایمه ی که معصوم بوده اند و بعیت ملائکه و تسدیدشان بسر برده اند و خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا
بار با در شعبی یا امامیه مصرحه بار و داده ولیکن تو انستند که متعه ایمه از کتب معتمد خویش که لائق بتماعت باشد و در
مناظره بکار آید بحیثیت برسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه آنقاد دانستی و چگونه بتجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شدند و متوجه بامری گردیدند که بر زبان نتواند آمد و امام حسن مجتبی بمطلاق شهرت یافت و بدین طرف که بهم خرما
هم ثواب بود التفاتی نداشت از نجا قیاس کن سفاهت طائفه جهل و تلبیس و شوخ چشمی این جعل سیرتان که بتقلید
صاحب خلاصة المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند رافضی برخیزد کرمنی او بریده باشد عیاذا بالله
از انجمله انکه مجتهد دشمن عقل و دین حدیث نهی متعه را مزور و نقتل گفته بود چون عیان شد حرمت متعه بروایات کتاب
ست طاب راست گو که باب افتعال بانفعال مجتهد مبدل شد یا نه و حضرت ایمه از امام رضا تا جناب امیر مزور گردیدند
یا نگردیدند و سلسله از کجا بکجا میرسد لعنة الله علی من یلزم من کتابه کذا ازانی ع دوستی با خر خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایهٔ ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماند و الا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم روزه افتعال حضرت ایمه بود نزد او فرستاده داد خواه شده گفتی که این ناصب عداوت را
بدرگاه پیر بخارا باید فرستادن تا قوم معلوم بخدمت او مشغول شوند و داد دل خویش بستانند یا بیرسند اجتهاد الشان
از انجمله انکه چون مزید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین و درجه چهارم درجه حضرت رسول الثقلین بهم رسد کمافی
خلاصة المنهج و مجلسی رساله منفرده در صحت انحدیث و مانند آن تالیف کند چنانچه در بلده شاهجهان آباد نزد
رئیس کشامره از گروه رفضه که قریب شیش محل میماند دیده شد پس جناب امام محمد باقر چرا بمخاطب خود عبد الله بن عمیر
وقتیکه گفت تجویز میکنی الخ نفرمودند که موجب علو درجات و شرف دودمان ماست سکوت را بر خود گوارا کردند
و کره بر انگیزد و اگر امر متعه بخصوص بدیگران بود ممتاچیرا دعوی مذکور برای جناب رسالتمآب و ایمه اطهار
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت از انجمله انکه مجتهد لاثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میداند کمافی الاصول و قد اشرنا الی بعضها و انکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی بتحریم آن بوقوع نپیوسته و کتاب امام رضا هویدا است که چون
در سفرهای جهاد شدت غربت و بعدای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش بردند
کائنات بیرون حضرت بتجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن غیر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذوالقرنین را با حضرت امام حسین در خیال خود جنگانیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

نشیند برای عجب دین امامیه و در حقیقت برای نفس خویش ادعا نمود علم تاریخ را هم چنانچه باید فرا گرفته و از روایات
چنان ظاهر است که حضرت جبرئیل این تحفه را وقتی آورده که حضرت سلمان فارسی در آن وقت شرف صحبت حضرت
حاصل می کرده و همه جا هیچ کدام که واقعی در صدر اسلام در مباحثات بوده که آیت سوره مومنون و معارج از احرام گرداند
والیشان میگویند چنانچه دانستی که گاهی حرام شد فاعتبروا یا اولی الابصار و النظر والیهم خصوصا الی هذا المزار
لیکن بعد غور و امعان در مضمون که تو انکار اباحث در صدر اسلام کرده باشی و اگر کردی اصلاحش بکن که اباحث
سابقه در سنت است تا حرام شد بعد سوره مومنون و معارج تا زور مقامات مختلف مباح شد و حرام کردند بالاخر
مودبا و در حاشیه تقلیب المکاید چنین گفته قد ذکر دلا تفعل عن عبارتها تحاسس انکه چون برای مردان کوچه
زن شد با چهار بازار متعه ظلمی است برای زنان که بر یکی قناعت کنند و در کوچه بازار میگردد برای متعه عبارت
حاشیه انیست و روایات فضائل متعه که حرکات مرد و زن را در ان بمناسک حج و عمره در ثوابش داخل کردند
از سلمان فارسی آورده اند و علمای ایشان مثل مجلسی تصریح کرده اند که در ان ایام از زندگی حضرت صلی الله
علیه وسلم خبر دو سه سال باقی نبود فلا تعقل از انجمله انکر رفضه هر جا دعا همین دارند که حضرت ایمه هدات
رو برو شیخ حقیقت حکم شرعی را منقلب میگردانیدند و سخن تکیه اولین و آخرین رفضه دیده و شنیده باشی هم در
تالیف امام اعظم اول در اصولش مثل تهذیب و استبصار و هم در تالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی و مجلسین
پدر و پسر لفظ محمول علی التقیه در لوامع و بحار و از مناظره امام ابو جعفر با عبد الله ندکور و لفظ الاخنک عیان است
که زنهار در بیان مسایل خوفی نمفیر مودبی کم و کاست بیان می نمود چنانچه تفصیل عبارت صحیفه ایشان که از اسی
برای ایشان نازل شدی می آید ان شاء الله تعالی پس بهمه ایمه اعظمین امامیه در دغگو شدند بسبب حمل کردن
احادیث ایمه هدی بر کذب کما لا یخفی و از انجمله آنکه مجتهد الزمانی و فانی جا بجا همین ترانه بر زبانه میرانند که
دعوی اینکه حضرات ایمه مذهب بتن داشتند از اولیات صاحب تحفه است و خدا این بزرگواران را چنین
نمیدانستند باطل بر آمد بدلالت کتاب مستطاب امام رضا و رنه عبد الله ندکور نمیگفت اعیذکم ان تحللوا شیئا قد حرمه
عمر که تا وقتیکه آن جناب را هی ندانست چگونه بدین عبارت جواب داد پس زنهار از اولیات متاخرین مثل صاحب
تحفه نیست سیمان از زمان قدیم حدیث این بزرگان را از اهل سنت اعتقاد میکردند و عبده در مطولات
از مقاد مقام باثبات رسانیده ام و تکذیب این دالره و مولود و شاهد و مشهود قوم چنانچه باید نموده ام
والمنة لله تعالی این امری چند را با عمال از کتاب موصوف نشان دادم و استنتاج نتایج دیگر را بر عهده
وقاد ناظرین و سامعین اذکیا گذاشتم اما آنچه مجتهد بعد از عبارت یافعی علیه الرحمة گفته بود پس جواب آنکه
تحمل کرد بسبب اجمالیکه آن روایت دارد فهم مامون از ان قاصر شد خصوصا بحیث تسلط سلطان القوی که عبارت
از توران عظیم و عجب است کما فی التاریخ الذی کور شیخ میفرماید ؎ نه مرد است آن تنبر دیک خرد مند ؎ که با
پیل دمان پیکار جوید ؎ ولی مرد انکس است از روی تحقیق ؎ که چون خشم ایدش باطل نگوید ؎ بهمین حال تسلط

خصب یا مون ایکه دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی علیه السلام استفاده در امور خلافتی تقدیم رسانیده بزره وی شمشیر برست
گرفت و دو دیده و پسر امام رسید و بدن مبارکش را بقطعات تیغ بدیر یکدیگر جدا نمود بلکه پاره پاره گردانیده و بعد از اکمال
صبح شده و خادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شاه یکهزار دینار باو داد و خادم شد و تفصیل این واقعه در ترجمه
تراجم و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقوال برای کشتن امام رضا علیه السلام مراوه مومنین پاک برگشت
و الیشان بکمال خویش مشغول شدند و بر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوخ چشمی و گستاخی و بیهوده سرائی
و هرزه چاپکی مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را معذور و مامون نداشت
و سفلگی و فرو مائگی خویش را به بیند و جهل و قت سلامت حواس للغیر را آورد و لیتوانیکه علاجش توان کرد کما قال العرفی
فی قصائده و صد که جهل درد سر از را یکه کل یابه بلبل از سر بدر داش نسایه مندل بدن بعد مخفی نماند که دنیا
قائمی مثل بوق مثل مجالس للوعظین و مجلسی قدیم و جدیدیم کشوشتری این خلفا را بزمره شیعه ناجیه حرکت کرده
و نقد عمر عزیز را بکوشش تمام بران خرج و دگیران پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند و لیکن
یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد هر طایفه و مرئیت آدمی نماز دختی کرار نمود
کلامش صاف ظاهر است که نهایت غرابت دارد و نفهمیدنش معنی روایت منبری بحالانکه لبسا دیده شد که عرب
در تحصیل علوم دیگر جد و جهدی نمایند و از تحصیل علوم عربیه فروماند لغو در انیمعنی که خود اهل لسانند و محتاج
بمعانی و محاورات نیستند حالانکه مراتب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از ترکیب عبارات بلغا را بدون تعلیم
دانسته اند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت انیست حجة بالغه چنانچه بالا
دانستی نه انچه بادی بدا در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت لب امتشیان غریب را دیدم که چون گفتگو
در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و خاصیتهای ابواب را بخوبی نشناخته اند گل ماندند و فضلای
هندگوی سبق ربودند چون علاج از من پرسیدند سبب مغالطه را بهمین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی برجستند
و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اعتراف نمودند که بغرور ند کور ازین دولت محروم بودیم حالا
حقیقت الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده اید که صاحب قاموس صبحدم بمدرسه میآمد و عرب را می خواند که
بیائید و زبان خود را بیاموزید پس بعد از انکه کتاب قاموس را بادراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فرا
گرفتند حیران ساختند طرفه انکه مجتهد در صور و همیه خود چنان منهمک شد که از واقعات حدیث هم اغماض
صریح بکار برد مثلا رطل بوق در تالیفات خود مثل مصائب خویش نمیزنی نویسد که مردی از مخالفین آمد و از صادق
رضی الله عنه پرسید رحال مجیدیه و فاروقیه حضرت امام جواب دادند امامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق و ما ماطیه فیلیهما رحمة الله یوم القیمة و خواص اصحاب متحیر شدند و بلند تمامی مجلس معنی ان پرسیدند
بسبب انکه باظهار علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان الیشان رخت افادات کشاد و بازار تحقیق گرم شد
اگر فهم مامون همچنان بمعنی مراد نرسید عجبی نباشد و منافی عربیت او نگردد و الحمد لله که از تحلیل متعه باز

گردیده در همین مقام امور دیگر از حسرت عوب عریا که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قرن مجید یاد دارم
و انیم خیال بهست که مبادا ناظر و سامع ملول شوند ولیکن از جمله امور یکه بخاطر دارم و بدخیال نتوانم که همه را بسلک بیان
منسلک سازم سیاه در ین ایام که وقت تهذیب کتاب است و من از اهل دربار خبرهای موحش می شنوم و در پی
عیلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم بشامت بوم معلوم دارم و سخنی بخاطرم رسید و ذکران مناسب میدانم انکه
انچه حضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام زبانی آنجناب آورده اند آغارش اینست که امام یعنی پیشوا است
و کفار هم پیشوا دارند و مرادم همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بدوستی شیخین گراه شده و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم اینمعنی ظاهر تغییر شدند و بال
این گمراهی یکه آمل عیشو دلیس بر مقولات رفضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک بود از ینمقام
هم عیان شد که ائمه هدی را سنیان بپیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زمین ادب
می بوسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین نیست چنانچه مجتهد فانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و اخرت افتادند و انیقم اوله را اگر بجوئی در کتب طائفه کسیه کما اشرنا زیاده از صد مقام بهم خواهد رسید
فانتبه و لاتکن من الغافلین اما انچه مجتهد سفیه از راه ناعاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
الخ پس جوابش انکه ناگزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل عقد باثبات رسانیدن لاجرم توان گفت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محلق از محلقین که بذات خود بر وعده خود حاضر شد از محلقین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تخلیق غیر از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی بهم نرسید و چون سلمان رض باب الله و ابو در صدیق امامیه درین فصل همراه او نتوانند گنجید از عمار به نام میاییم
که بر نقل قاضی رطل بوق در مصابیش اگر عین را از و نگیرند مار است و اگر میم را حد کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی نابکار ناهنجار فکیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
ماده امامت و استحقاق شخص بظهور و فعلیت می آید مراد در ایت کریمه اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ
مِنْکُمْ کابرند کورین باشند نه کسی دیگر کما انما الصدقات للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون و الذین تبوءوا الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم و لا نطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لننصرنکم و الله یشهد انهم لکاذبون لئن اخرجوا لا یخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ینصرونهم و لئن نصروهم لیولن الادبار ثم لا ینصرون لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله ذلک بانهم قوم لا یفقهون لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة او من وراء جدر بأسهم بینهم شدید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعقلون کمثل الذین من قبلهم قریبا ذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یمحق الله الربوا و یربی الصدقات و الله لا یحب کل کفار اثیم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رءوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل و لا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب و لیملل الذی علیه الحق و لیتق الله ربه و لا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یملل هو فلیملل ولیه بالعدل و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احداهما فتذکر احداهما الاخری و لا یاب الشهداء اذا ما دعوا و لا تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها و اشهدوا اذا تبایعتم و لا یضار کاتب و لا شهید و ان تفعلوا فانه فسوق بکم و اتقوا الله و یعلمکم الله و الله بکل شیء علیم و ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته و لیتق الله ربه و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه اثم قلبه و الله بما تعملون علیم لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام و ما کانوا خالدین ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین و ما ارسلنا من قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله ایاته و الله علیم حکیم لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض و القاسیة قلوبهم و ان الظالمین لفی شقاق بعید و لیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم و ان الله لهاد الذین امنوا الی صراط مستقیم و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تاتیهم الساعة بغتة او یاتیهم عذاب یوم عقیم الملک یومئذ لله یحکم بینهم فالذین امنوا و عملوا الصالحات فی جنات النعیم و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا فاولئک لهم عذاب مهین و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه و ان الله لعلیم حلیم ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله ان الله لعفو غفور ذلک بان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و ان الله سمیع بصیر ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل و ان الله هو العلی الکبیر الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة ان الله لطیف خبیر له ما فی السموات و ما فی الارض و ان الله لهو الغنی الحمید الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض و الفلک تجری فی البحر بامره و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرءوف رحیم و هو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ان الانسان لکفور لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر و ادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم و ان جادلوک فقل الله اعلم بما تعملون الله یحکم بینکم یوم القیامة فیما کنتم فیه تختلفون الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء و الارض ان ذلک فی کتاب ان ذلک علی الله یسیر و یعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا و ما لیس لهم به علم و ما للظالمین من نصیر و اذا تتلی علیهم ایاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر یکادون یسطون بالذین یتلون علیهم ایاتنا قل افانبئکم بشر من ذلکم النار وعدها الله الذین کفروا و بئس المصیر یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب ما قدروا الله حق قدره ان الله لقوی عزیز الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس ان الله سمیع بصیر یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و الی الله ترجع الامور یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اعتصموا بالله هو مولاکم فنعم المولی و نعم النصیر قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون و الذین هم للزکوة فاعلون و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون و الذین هم علی صلاتهم یحافظون اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا اخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیامة تبعثون و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق و ما کنا عن الخلق غافلین و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون فانشانا لکم به جنات من نخیل و اعناب لکم فیها فواکه کثیرة و منها تاکلون و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیرة و منها تاکلون و علیها و علی الفلک تحملون و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون فقال الملا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم و لو شاء الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی اباءنا الاولین ان هو الا رجل به جنة فتربصوا به حتی حین قال رب انصرنی بما کذبون فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا فاذا جاء امرنا و فار التنور فاسلک فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول منهم و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون فاذا استویت انت و من معک علی الفلک فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین و قل رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین ان فی ذلک لایات و ان کنا لمبتلین ثم انشانا من بعدهم قرنا اخرین فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون و قال الملا من قومه الذین کفروا و کذبوا بلقاء الاخرة و اترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون ایعدکم انکم اذا متم و کنتم ترابا و عظاما انکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون ان هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا و ما نحن له بمؤمنین قال رب انصرنی بما کذبون قال عما قلیل لیصبحن نادمین فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعدا للقوم الظالمین ثم انشانا من بعدهم قرونا اخرین ما تسبق من امة اجلها و ما یستاخرون ثم ارسلنا رسلنا تترا کل ما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا و جعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین الی فرعون و ملائه فاستکبروا و کانوا قوما عالین فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون فکذبوهما فکانوا من المهلکین و لقد اتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون و جعلنا ابن مریم و امه ایة و اویناهما الی ربوة ذات قرار و معین یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم و ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون فذرهم فی غمرتهم حتی حین ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون و الذین هم بایات ربهم یؤمنون و الذین هم بربهم لا یشرکون و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون و لا نکلف نفسا الا وسعها و لدینا کتاب ینطق بالحق و هم لا یظلمون بل قلوبهم فی غمرة من هذا و لهم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب اذا هم یجئرون لا تجئروا الیوم انکم منا لا تنصرون قد کانت ایاتی تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم تنکصون مستکبرین به سامرا تهجرون افلم یدبروا القول ام جاءهم ما لم یات اباءهم الاولین ام لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون و لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون ام تسئلهم خرجا فخراج ربک خیر و هو خیر الرازقین و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم و ان الذین لا یؤمنون بالاخرة عن الصراط لناکبون و لو رحمناهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون و لقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون و هو الذی انشا لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون و هو الذی ذرءکم فی الارض و الیه تحشرون و هو الذی یحیی و یمیت و له اختلاف اللیل و النهار افلا تعقلون بل قالوا مثل ما قال الاولون قالوا ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون لقد وعدنا نحن و اباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل افلا تذکرون قل من رب السموات السبع و رب العرش العظیم سیقولون لله قل افلا تتقون قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون بل اتیناهم بالحق و انهم لکاذبون ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلا بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون عالم الغیب و الشهادة فتعالی عما یشرکون قل رب اما تریننی ما یوعدون رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون ادفع بالتی هی احسن السیئة نحن اعلم بما یصفون و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحون الم تکن ایاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسؤا فیها و لا تکلمون انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا امنا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فاسئل العادین قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق لا الا هو رب العرش الکریم و من یدع مع الله الها اخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها ایات بینات لعلکم تذکرون الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلک علی المؤمنین و الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم و الذین یرمون ازواجهم و لم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین و الخامسة ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین و یدرؤا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین و الخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین و لولا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله تواب حکیم ان الذین جاءوا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم ما اکتسب من الاثم و الذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و قالوا هذا افک مبین لولا جاءوا علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون و لولا فضل الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الاخرة لمسکم فی ما افضتم فیه عذاب عظیم اذ تلقونه بالسنتکم و تقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم و لولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین و یبین الله لکم الایات و الله علیم حکیم ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرة و الله یعلم و انتم لا تعلمون و لولا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله رءوف رحیم یا ایها الذین امنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و من یتبع خطوات الشیطان فانه یامر بالفحشاء و المنکر و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا و لکن الله یزکی من یشاء و الله سمیع علیم و لا یاتل اولوا الفضل منکم و السعة ان یؤتوا اولی القربی و المساکین و المهاجرین فی سبیل الله و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم و الله غفور رحیم ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات اولئک مبرءون مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم و الله بما تعملون علیم لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن او اباءهن او اباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او بنی اخواتهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربة من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اماءکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله و الذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا و اتوهم من مال الله الذی اتاکم و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا و من یکرههن فان الله من بعد اکراههن غفور رحیم و لقد انزلنا الیکم ایات مبینات و مثلا من الذین خلوا من قبلکم و موعظة للمتقین الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه و الله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور الم تر ان الله یسبح له من فی السموات و الارض و الطیر صافات کل قد علم صلوته و تسبیحه و الله علیم بما یفعلون و لله ملک السموات و الارض و الی الله المصیر الم تر ان الله یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاما فترا الودق یخرج من خلاله و ینزل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء و یصرفه عن من یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالابصار یقلب الله اللیل و النهار ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار و الله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر لقد انزلنا ایات مبینات و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یقولون امنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون و ان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین افی قلوبهم مرض ام ارتابوا ام یخافون ان یحیف الله علیهم و رسوله بل اولئک هم الظالمون انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا و اولئک هم المفلحون و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن امرتهم لیخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة ان الله خبیر بما تعملون قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلغ المبین وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض و مأویهم النار و لبئس المصیر یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل صلوة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلوة العشاء ثلث عورات لکم لیس علیکم و لا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض کذلک یبین الله لکم الایات و الله علیم حکیم و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استاذن الذین من قبلهم کذلک یبین الله لکم ایاته و الله علیم حکیم و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة و ان یستعففن خیر لهن و الله سمیع علیم لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج و لا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت اباءکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة کذلک یبین الله لکم الایات لعلکم تعقلون انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاذنوه ان الذین یستاذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله فاذا استاذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم و استغفر لهم الله ان الله غفور رحیم لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم الا ان لله ما فی السموات و الارض قد یعلم ما انتم علیه و یوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا و الله بکل شیء علیم تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا الذی له ملک السموات و الارض و لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و خلق کل شیء فقدره تقدیرا و اتخذوا من دونه الهة لا یخلقون شیئا و هم یخلقون و لا یملکون لانفسهم ضرا و لا نفعا و لا یملکون موتا و لا حیوة و لا نشورا و قال الذین کفروا ان هذا الا افک افتراه و اعانه علیه قوم اخرون فقد جاءوا ظلما و زورا و قالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة و اصیلا قل انزله الذی یعلم السر فی السموات و الارض انه کان غفورا رحیما و قالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا بل کذبوا بالساعة و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا اذا رات هم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا قل اذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد المتقون کانت لهم جزاء و مصیرا لهم فیها ما یشاءون خالدین کان علی ربک وعدا مسئولا و یوم یحشرهم و ما یعبدون من دون الله فیقول ءانتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء و لکن متعتهم و اباءهم حتی نسوا الذکر و کانوا قوما بورا فقد کذبوکم بما تقولون فما تستطیعون صرفا و لا نصرا و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا و قال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائکة تنزیلا الملک یومئذ الحق للرحمن و کان یوما علی الکافرین عسیرا و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی و کان الشیطان للانسان خذولا و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلا و لا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیرا الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر مکانا و اضل سبیلا و لقد اتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا فقلنا اذهبا الی القوم الذین کذبوا بایاتنا فدمرناهم تدمیرا و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم و ج

اقران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم واصحاب کرام این بحث بتو و متبلا کند و خون جمعی بریزد البتہ بمراحل از عدالت دور
و اجتہاد را نیز در ذات او ثابت کردن بر ضرور و محمد آنرا اہل گذاشتہ و چنانچہ باید نپرداختہ تا بیت اہل حل و عقد
کاشف باشد زیرا کہ قبل ازین از کتب کلامیہ بعرض بیان آمد کہ بیعت موجب امامت نیست بلکہ کاشف است یعنی چون
شروط در ذات شخصی فراہم شد استعداد و قابلیت بہم رسید ولیکن خلیت آن بر اختیار اہل حل و عقد باقی چون
او را برگزیدند و بیعت کردند امامت بالقوۃ بفعلیت رسیدہ ہر گاہ این امور ہنوز در پردہ اختفا است و مجتہد بر اثبات
آن مقدرتی نیافتہ لابد گفتہ میشود کہ اینچہ بر اہل سنت لازم می گرداند و کاوروزی بکار می برد الزام ما لا یلزم است
بلی بر طور مجتہد توان گفت کہ چون او یزید عنید را در بارہ امامت و خلافت بہتر از خلفای راشدین میگوید و میداند
چنانچہ درین مجلد بالتفصیل دانستی و قہرا استیلای مامون خلیفہ شیعہ ناجیہ بر اصول مجتہد زیادہ از یزید بود کہ امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت پسوی خود کشید و زینہار آنجناب نمیخواست کہ جدا شود کما فی البحار وغیرہ و
در الت نیز آنرا مقتضی است باز در پی آنشد کہ بدن مبارکش را پہلوانان شیعہ عراق با تباع شیعی پاک پارہ پارہ
کنند و شمشیرہای زہر آب اصفہانی و خراسانی از سلاح خویش بالشان بعد از دعدہ عطای خطایر مقنطرہ
و تقرب مجلس خاص بخشید و بعنایت ایزدی و برکات اسم اعظم کارگر نشد و بالاخر بخوشہای انگور بعد از تقیہ
زہر بلاہل علی ما نقلہ المجلسی فی تالیفاتہ بدست خود شہید کرد و چون خراش و سوزش در امعاء و جگر شریف
بمرسید و آنجناب بقضای حاجت در رود بپرسید کجا میروی فرمود جائیکہ فرستادی باز جسم مبارک امام محمد تقی
را از شمشیر خود ریزہ ریزہ نمود اگرچہ آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دو بارہ یافت
و در ایام رجعت بار دوم رونق خواہد افزود و اگر بر جعت دوم اکتفا واقع شود ہمچو حضرت موسی کہ چون
با سبازت شریعت باری مامور شد کہ وکالت قوم قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ادا نماید و در سوال
رویت زینہار اد اگر ندہی نخواہد بود بمجرد تجلی بر کوہ طور از ہیبت بر سنگ افتاد و جان بسلامت برد و در
زمان رجعت ہمراہ جمیع انبیا از دنیا خواہد آمد و نہ رجعت ایکہ بار بار خواہد شد چنانچہ از تفسیر قمی و بحار ظاہر است
الی غیر ذلک من الکتب المعتبرہ و این اعمال از یزید منقول نیست پس امامتش بہتر از امامت یزید خواہد بود
کہ بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتہد قرار یافتہ تکیف کہ بر اصول طائفہ فاخرہ عنقریب می آید اجماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با کفر و شرک کما لا یخفی علی المنتظرین و مخفی نماند کہ لفظ جمیع خلفا از ان گفتم کہ
بر اصول شیعہ جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد کہ بجائی خویش بلبیک خاطر شریف آمر و ناہی باشند زیرا کہ
دران وقت از قبور شیخین علی می پرسیدند اگرچہ قاضی رطل یوق نہ تر سید و گفت انچہ گفت حق کہ در القای
بدعات متقدمین معاذ اللہ مداہنہ میفرمودند حالانکہ در آغاز ارشاد نمودہ بودند علی ما فی کتب الفریقین
کہ تقلید کسی نخواہم کرد و لیکن بر مذہب این نواصب عینین مزید ولا پاس سخن شریف ہم از یاد نیست
رفت حالانکہ امام منزہ از سہو و نسیان میباشد بخلاف مامون کہ ہر چہ کرد بی تقلید کرد چنانچہ رئیس مستقل

میکند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز رای خود را دخل الا کبی مناظره قبول نخود و علم و فضل او بحدی بود که در فضم
در مباحث کلامیه بر منوال او می رفت و از کاسه لیسی او باز نمی آمد و این تجرع قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مسترشح
میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذوب عیان است کما مر از نیجا اهل سنت را باید که تصریحا
بگویند نه تعریضا که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه و فتوی خود را که همراه مسواک بود بر باد داد و خیر باد گفت
حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا بر طور شیعه بود خلیفه که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم پدرش نیز مدلل
و فتخر بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این بود پس بعد از دراج مامون و هارون
درین محلیس و تقید ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید
کردن امام محمد تقی علیه السلام ورثه شیر خدا دیدن معجزات لاتحصی بر دو بدو در زعم خود بلکه نفس الامر چنانچه
از دخترش در کفایه الموحدین منقولست انهم بالامر یدعلیه را کفایت گردد سابق ازین بنفوص جعفریه استحقاق
خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی ظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور فرق
انیست که مهاجرین ممدوح و منصوص جعفریند کوره بر مذهب و اطاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذهب امام رضا
و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با جم غفیر
از اهل سنت و غیرهم در باب اثبات تشیع و سنفصله انشاء الله تعالی کما قلنا ۵ جزین قدر نتوان گفت در جمال
نوعیت چه که خال مهر و وفانیست روی زیبا را ولیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق شیعه النفاق
و شاید که ازین مقامات پی می برمی که هر جا استیعاب عبارات کتب فضه نمیکنم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم
تا بجواب همه مضامین و عبارات بستان طبیعت بنده بجوش تر نرود و هم خامه لوتنی نکند چنانچه درینجا هم دیدی
و بمیزان فراست سنجیدی **قوله** و انچه نوشته الخ **اقول** زینهار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای
بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند بر اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بتبدیل بهمل و نادانی
گیر و علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی علیه
قال لا رجو لمحسن منا اجرین و اخاف علی المسیئ منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی ص و روی
محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین علیه زین العابدین علیه
انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی
من ان یکون کما یقول انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الآیتین یا نساء
النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف له العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا
و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین و اعتدنا لها
رزقا کریما **اکنون** محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصة المنهج کاشانی نقل میکنم
جناب مجتهد الزمانی بمعنی آن پی برند یعنی من امیدوارم که از برای نیکوکاران مادو اجر باشد

از ثواب وی ترسم بر بر گردد تا کہ عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکہ ازواج پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بآن موعود شدہ اند و علی بن عبد اللہ بن الحسین از پدر خود آوردہ کہ شخصی علی بن الحسین بن
زین العابدین علیہم السلام را گفت شما اہل بیت پیغمبر آید و منفور بید و حق تعالی شمارا مواخذہ نکند آنحضرت در غضب
شدہ فرمود تا سزاوار تر بیم آنکہ جاری شود در ما آنچہ حق تعالی جاری ساختہ در زبان پیغمبر از آنکہ باشد
همچنان کہ تو میگوئی بد رستیکہ مامی نیم برای نیکو کار خود دو مقدار ثواب و از برای بد کار خود دو مقدار عذاب
بعد ازان این آیات تلاوت فرمود و انتہی بلفظہ باقیماند تذکیر مطاعن جناب صدیقہ و جواب آنکہ ایشان
طعنہای دینیہ است کہ علمای ما چنانچہ باید از اصلش برآوردند پس بدون رسوخ عقلا یا نقلا چگونہ یاد
کردنش بمجتہدین می رسید و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزار کنتوری ایشان را می فریبد و نہ
میگویم کہ اگر طعن از نحیت است کہ صدور گناہ از ام المومنین عائشہ لازم آمد بحکم این آیت پس علمای رفضہ
قابل خطاب نماندند زیرا کہ این آیت قضیہ شرطیہ است نہ بینی کہ لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود و لیکن بسبب آنکہ
جزای شرط افتادہ مجزوم گردید و ہر دو طرف شرطیہ را کہ مقدم و تالی عبارت از انست مطابقت واقع
ضرور نیست پس تواند بود کہ قضیہ شرطیہ صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بجناب این مجتہد کہ
ان کنت حمارا فتکن ناہقا البتہ بر جای خود خواہد شد و حماریت مجتہد لازم نخواہد آمد و اگر فی المثل معتقد وقوع
در آیت کریمہ نشود و معاذ اللہ باید کہ از ان نیت خود دست بردارد و بہ تکفیر خود ہم بپردازد و قتیکہ فاحشہ
بدا بر امر قبیح مستہجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است کہ میدانند صدیقہ و حضرت امیر محاربہ
بوقوع آمدہ و حالت منتظرہ باقی نماند گوئیم مگر کتب اہل حق ندیدہ کہ محدثین مورخین نوشتہ اند کہ روسای
ہر دو لشکر یعنی جناب امیر و حضرت ام المومنین و دیگر بزرگان بمسالمہ راضی شدند و انتقام ذوی النورین را بر
اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یکدو روز چنان قرار یافت کہ بامدادان روسای دین بخلوت نشستہ
و بالاخر منادی ندا کرد کہ زینہار کسی از اہل بوا نشود یک نشود پس این گروہ بیشرم سخت متحیر شدند
و چارہ کار از عبد اللہ بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند و بتعلیم او دل بران بستند کہ چون اہل لشکر غافل
شوند حرب شروع کنند و بازرخنہ در کار ایشان افگنند القصہ بصلح و صفا انجامیدہ و مدعای جناب
صدیقہ کہ اصلاح امور مسلمین بود بروی کار آمدہ بود کہ این جنگ جویان و فتنہ انگیزان کردند انچہ قرار
دادہ بودند و ہر یکی خیال اینمعنی ماند کہ عذر از جانب دیگر بہت و از کتب امامیہ مثل مجمع البحرین نخفی و غیرہ عیان
است کہ بلوای ذی النورین از جہت این سبا بود کہ او را علت تامہ فتنہ انگیزی دانستہ اند و غیر او را در جنب
او یرا بر غازی نشردہ و قبل ازین کوشش این مطرود و اتباع او در ریبہ ہی دین و اسلام از کتب معتمدہ
امامیہ عیان گردید کہ مزیدی بران متصور نتواند شد تا بحدیکہ این مفسدین عالم و فجرہ مین مذہب بنی آدم
دست از جان خویش بر داشتند و علم اضلال بر افراشتند و از کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

جمل ثابت است پس این منافقین هر امری را که فیصل میشنید بر هم می زدند و نائره بلوی را که قریب الانطفا میگشت
نار اذات لهب میگردانیدند **الغرض** چون حضرت صدیقه را قصد جنگ نبود چرا معذور ندارید اهل
رفضه را باید از طرف حضرت زهرا عذر نهادن که بر تلاف قرآن و حدیث و تمکین و وقار آنهمه فوج کشی
بر مهاجرین و انصار نمایند یعنی لشکر بنی هاشم را بر تقریح مجلسی و بحار جمع فرمایند و خود مقدمة الجیش
شده و در مجالس اصحاب سیف زبان برکشند و بالآخر چنانچه در کتب مجلسی وغیره است امام الائمه را
بحمیت اختیار سکوت و عدم مقاومت خلفا و شتاعها دهند کما سبق مجملا و سوف تعرفه مفصلا و حالانکه رویز
هزاران ملایک مقربین و جناب خاتم المرسلین توثیق شان این بود که بهر ظلمی که غاصبین خلافت کنند صبر
خواهم نمود و قفل سکوت از لب نخواهند کشود کما عرفت نقلا عن الکلینی وغیره و با ائمه خود موثقه و مواثیق
موکده چنانچه مجلد فتن از بحار بر روایت کافی گواهست کشتی و کشاکشی با فاروق که رئیس المرتدین بود معاذ الله
نمایند یعنی با خذ تلابیب عمر و کشیدنش بسوی خود مرتکب شوند نعوذ بالله من شرور الرفضه و مکایدهم
بعد ازین کتاب الله در باره صدیقه رضی الله عنها باید کشاد و غور باید کرد که حق تعالی با وصف تنفیر
امهات المومنین مجمل فرمود و این بالله است بد گفتن ایشان حرام شده در سوره نور ارشاد کرد **یَعِظُکُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهٖۤ**
اَبَدًا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ از تعمیم لفظ مثل بوضوح انجامید که هیچ گناهی را مثل ان بسوی
صدیقه نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است و لاریب که عداوت حضرت مرتضوی گناهی است که در کبیره بودنش
شکی نیست و ازینجا نیز حکم نمودیم که قصد انتصاب محاربه حضرت مرتضی نبود و الا باید که رفضه با حد الامرین قائل
نشوند که جنگ با جناب مرتضوی با وجود تصمیم کبیره نیست حالانکه از خاتمه تجرید حامل عرش تحصیل کفر محاربه انتصاب
ظاهر است یا انکه حق تعالی عالم بانجام نبود تا عموما تعظیم امهات المومنین بر همه امت واجب نمود بالجمله چون
ضرورت تذکر اسمقدمه مطابق اصول رفضه چنانچه دانستی داعی شد که بر مثل عبد الله بن عباس رض بر تقدیر
تخلف دوگونه عذاب مسلط شود اکنون استعجاب حکم بفضیحت خویش و نصیحت دیگران غیر از جهل و نادانی
بر چه چیز حمل توان کرد یا در تحقق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلا علاوه ذکر حرب جمل مبنی بر آنست که
از لفظ مبنیه عقلت یا تغافل اتفاق افتاد بلکه بر عادت خود شر رو داد زیرا که دانستی بر بهان قرانی که قصد
محاربه نکردند و جمع لشکر با تمام بلوائیان که مثل مور و ملخ بودند واقع شد و الاصلاح ذات البین پدید امد
لیکن اهل فتنه چنانچه باخبار امر موحش باعث نهضت امیر گردیدند طالبان آن جمل نمودند حضرت امیر در آن وقت
چنانچه از نهج البلاغت ظاهر می کرد و محکوم شان بودند کما مر سابقا تا بیک ناگاه فتنه برپا شد و لفظ مبنیه
دلالت بران دارد که گناهی باشد قصدا و جهرا مثل انچه لعبد الله بن عباس رض صدور یافت که کشتی
و مجلسی وغیرهما بالطور آن اقرار دادند کما سیجی ان شاء الله تعالی **قوله** عجب تر انکه الخ **اقول**

حکم مجتهد باعلم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دولالت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناظرین
کتب کلامیه در حال مخفی نیست کاش منهاج السنت را میدید یا نمیداند آنکه عجیب که در یمقام دکه تخالف این
عباس می نماید و در تخالف اصحاب کرام بر دعوی رفضه لیام جبالی برنمیدارد و بر جای خود است زیرا که مجتهد
در ابطال شهادت امام حسین ع سخن راند اینجا باید نامهای آن مردم را گرفتن که زبان رفضه بذاتب
شان میگردد و حالانکه از امام حسین ع تخالف اندیس عجب نیست که مجتهد امینی را بجالش نداند و دعوی تخالف
اصحاب نماید مسلک مجتهد حدیث تحفه چیش که بلفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
حضرت صاحب تحفه در یمقام میفرماید انچه دلالت بران دارد که این خاتمه بر تبه صحت پرسید بلکه موضوع است
ولیکن چون مجتهد الزمانی سباق و سیاق کلام علمای اعلام را نمیفهمید انکر الاصوات را از سر می آغاز نمود و حرفها
را بنیادی سند تفصیل این اجمال آنکه درین شهر متکی آریکه اقبال رفضه این اعتراض را در کلام خود تقریر
کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و رفضه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش انسلاک
داشت در پیرهن نمیگنجیدند و قطعا چنان می فهمیدند که او بر شیر نر زین نهاده چون جوالش و زا انصاح و یدند
خس بدندان گرفتند و دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان
عقل باید سنجید قوله وهم انکار تمه حدیث تحفه چیش که در ملل و نحل موجود است انتهی اقول
حضرات امامیه تحفه حدیث اسامه را برای انجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاما علی اهل السنه از
کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار خود آن تمه در کتب مسند محدثین معتبرین اهل سنت بتصحیح
که استدلال روایت در همچو مطالب موقوف بر آنست فرموده پس او مانع صحت آن جمله باشد و در ثبوت اثبات
صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی
که نه از کتاب حدیث نبوی و نه آن جمله دران باسناد مرد یست منع صاحب تحفه را چه ضرر و چه ضرات
امامیه را کدام نفع متصور پس بوجود ان جمله در مثل کتاب ملل و نحل لعن بر صاحب تحفه نا موجه باشد انتهی
انیکه شنیدی تقریر یست مجمل در لفظان تحریر که از متکی آریکه اقبال رافضه صادر شد که بر یکده جمله
اکتفا کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال خیابای مقام فرو ایای کلام باید شنید که هرگاه
یا رفضه این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را رو بروی اثنا عشریه گذاشتم و گفتم که در افادات علامه
قدس سره الغریز تامل کار برند و بیدماغی نفرمایند پس هر چند کاوکاو لبسیار کرده اند و اصوات منکره آغاز
نهاده اند لیکن بالاخر مطلبی غیر ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده والتی منتج نشد تینی که عبارت تحفه
چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح هم باشد منع
است که اسامه را تنها گذاشتن و از عهم بر میان برای انمقام نزیدن سارند پیلو تهی کردن حرام است
و چون ابو بکر بخدمت امامت متعین شد از خصه امور او را استثنا واقع است بلا شبهه قال الشهرستانی

فی الملل والنحل آن ہذہ الجملۃ موضوعۃ مفتراۃ و بعضی فارسی نویسان کہ خود را از محدثین اہل سنت شمردہ اند و در سیر خود این جملہ را آوردہ برای التزام اہل سنت کفایت نمیکند زیرا کہ اعتبار حدیث نزد اہل سنت بیافتن حدیث در کتب مسندہ محدثین است مع الحکم بالصحۃ و حدیثی کہ سند ندارد نزد ایشان چون شتر بی مہار است کہ اصلا گوش بران نمی نہند انتہی کلامہ اعلی اللہ فی الجنۃ مقامہ و پر ظاہر است کہ چون رفضہ را در احادیث مسندہ صحیحہ ایمہ ہدی کہ در تصانیف صدوق صاحب رفعات و مقنن توقیعات و مانند دوست خرفشار باشد کما فخر و درین جملہ کہ زینہار در ہیچ کتابی از کتب مسندہ حدیث با وجود ذکر قصہ تامیر اسامہ و حدیث تجہیز جیش موجود نباشد و نہ سندش ہنوز پیدا شود و محدثین و متکلمین در کتب کلام و احادیث انکار نمایند بگونہ کلام متکلم و لب سوال برای طلب صحت سند نگشایم چہ جای آنکہ غیر یقین برای اتفاق کنند کہ بعد از ثبوت ایمان شخص بعقاد تاویل برای او باید کرد کما یظہر من اللوامع و غیرہ من تالیفات المجلسی الاول و ہکذا صرح علماؤنا فرحمہ اللہ تکلیف کہ تاویلات رفضہ دربارہ منافقین مثل شیطان الطاق رد و کلام ما بمقتدمہ صحابہ سیما خلفای راشدین و امثال ایشان جاری خود کہ باعتراف ملا خلیل در شرح کلینی کما ستعرف امت حقیقی باشند کہ ہزاران مناقب شان از آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی بظہور انجامد چنانچہ در مجلد اول خصوصا در مقالہ سادسہ از آغاز این جلد نقلا از کتب معتمدہ رافضہ عنقریب گذشت پس بگونہ عقل ازین در مطاعن بندگان دین اینہمہ بی احتیاطی را تجویز کند القصہ مجتہد الزمانی کہ در ینقام ہم تشبث بر جملہ لعن اللہ نمود و عبارت شہرستانی آوردہ و انتہی کلامہ گفت حقیقۃ تقلید کنتوری و کاسہ لیسی و فضلہ خواری است ہا وصف اینکہ خود را رئیس المجتہدین می پندارد و اورا لائق جواب تحفہ نمیدانند کما سبق تفصیلہ فی المقالۃ السادسۃ و من ہر چند در نقل ورد کلامش استکراہ شدید دارم لیکن الضرورات تبیح المحظورات پس بدانکہ کنتوری شیادزیر عبارتیکہ از تحفہ نقلش برداشتہ چنین میگوید کہ اما آنچہ گفتہ و جملہ لعن اللہ من تخلف عنہا ہر گز مورد کتب اہل سنت و جماعت نیست پس دلیل جہل و نادانیست زیرا کہ جملہ مذکورہ در کتاب ملل و نحل شہرستانی اشعری کہ در شرح مواقف نقلا عن الآمدی و در رسالہ عقاید ملا یعقوب بنبانی بر سبیل تسلیم و در کتاب شرح نہج البلاغۃ ابن ابی الحدید معتزلی مذکور است و چون در نقل و حوالہ این ناصبی صفت کذب و افتراء بسیار است بنابران مادر نجا بر تحفہ و الہ مکتوبہ مذکورہ اکتفا نکردہ بنقل عبارات انہا می پردازم پس بدانکہ در کتاب ملل و نحل در ضمن

اختلافات صحابہ مذکور الخلاف الثانی فی مرضہ انہ قال جہزوا بعثین اسامۃ لعن اللہ من تخلف عنہا فقال

قوم یجب علینا امتثال امرہ و اسامۃ قد برز من المدینۃ و قال قوم قد اشتد مرض النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلا تعلق بنا لمفارقتہ و الحالۃ ہذہ فتحیر حتی بعد ابیتس یکون من امرہ انتہی و این کلام کنتوری کیا دضحکہ صبیان است بچند وجہ اول آنکہ لفظ انتہی دلالت بران دارد کہ تمام کلام شہرستانی نقل کردہ حالانکہ چنین نیست بلکہ حقیقۃ مقولہ شہرستانی را در شکم فشردہ تا عوام بدانند کہ این جملہ در ملل و نحل مذکور است

بی آنکه تعرض بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب خفته و دیگر جهابذه فن کلام و حدیث از نقل کرده و نص صریح در موضوع و مفترق بودن نیامده است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز هم عدم اعتماد این جماعت بر متن عبارت شهرستانی بی تکلف بری آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جلیه معلومه را از نظر انداخته ساقط میگرداند پس بیاد گوئی و لعن و عیب جوئی رشیدین بر امثالش گذاشتن نزد صحیح عاقل مسموع نیست و الجرد ذنبه که اشیخ این بنکاره بر ای علامه دهلوی گفته خود دران گفتار شده و تفصیل عبارات ملل و شهرستانی بر عدم اعتماد و خلل عظیم فصل می آید انشاء الله تعالی و این شمول محض لشمول تامید الی است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی جمع کردن اقوال و اعتقادات بنی آدم و تدوین آن احیانا نه در قدح بران و در همین مقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رفضه دل بدان بسته اند دوم آنکه چون یا تحریف کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام دانست کجا لازم آید یا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی مذکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن ذکر نکرده اند سوم آنکه حال ابن ابی الحدید بخوبترین وجوه درین کتاب از سابق و لاحق الزاما و تحقیقا عیان گشته اکتفاش استناد نمودن ما چرای عجب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه ضعیف که او جا ها در رد مطاعن شیخین ترکش خود را خالی ساخته و در بعضی از مقامات نزد دعاوی دخل یافته خصوصا وقتیکه بنزل نقیب استاد خود را دخل میدهد برای غیر ذلک الغرض کنتوری از راه کرپنی و یاوه گوئی جرح و بازی بیار کرده لیکن صحت بماند کوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده بنوزید رجعه بثبوت نرسیده آمدم بر نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم در همین ایام منقول شده است از نسخه که نزد یکی از رفضه شهیر بود دو گویند از زمان مجتهد جائسی درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کهنی است باران دیده و روباهی است کوه و هامون نوردیده درین نسخه ترین عبارتیکه کنتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی اینست و انا

قدمت هذین المتاخرین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات الموثرة فی امور الدین و هو لیس کذلک بل کان الغرض کلا اقامة مراسم الشرع فی حال تنزل القلوب و تلکین ناثرة القشة عند تقلب الامور انتهی کلامه و محصول این کلام چنانست که قشه قرطاس و تحریر را تقدیم ازان دادم که رفضه این هر دو را ازان خلافیات مقدم دانستند که رخنه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بجاست غرض صحابه اقامت مراسم شرع بود و قت تزلزل قلوب و تلکین ناثره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول فکیف در امور دگر که کمتر از انست انتهی بالجمله اسامه همین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را در چنین حال گذارم و بلشکر گران و نیز وقت که غبار شورش اعدا از هر جانب خاسته از مدینه برایم الطلیب مادر خود شش پس از کوچ باز گشت و علم بر دوش نصب کرده و بچرد و فات سرور کائنات اصحاب کرام نحفظ ملت اسلامی مساعی مشکور تقدیم رسانیدند

تا آب رفته بجوی آمد و کسی را از مرتدین و اعراب حوصله کار زار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و بدین ایشان نزا
زنبات النقش سازد بالجمله این عبارت عربی و حاصل و محصولش بفارسی مطابق نسخه جدید بود اما نسخ قدیمه پس بدانکه
اکابر علما متصل عبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش دانستی از انجمله است صاحب صواعق محرقه مولانا نصیر والملته الدین امام المتقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی و از انجمله است صاحب مواطع مشرقه یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع و اصول که برای تائید افاداتش این شرح نوشته و از نظر ناظرین برگذشته و از انجمله است علامه
دهلوی خاتمة المحدثین و قدوة المتکلمین و انبوه المفسرین و از انجمله اند بعضی دیگر از علما که متجرد در حدیث و لغه
داشتند و بر کتب فریقین نظری انداختند و بر این نسخه قدیم معنی عبارت صاحب ملل و نحل بر این طور مرتبط
میشود که قول او و این جمله موضوع و مفتری است دفع دخل مقدر است گوینده میگفت که حضرت صلی الله
علیه وسلم متخلف را ملعون فرمود و تو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که نزد محدثین
اینجمله بحوی نمی ارزد بلکه موضوع و مفتری است **الغرض بوضوح پیوست** که گفتگوی رفضه در همین
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جمله مزبوره می آرند بخلاف عبارتیکه نقلش کردم
و محصلش ذکر نمودم که در آن کلامی نیست و چگونه کلام توانند کرد که مجتهد عصر در مقاله ثامنه هر چند ترجمه
تمامش را نقل نکرده ولیکن انچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جمله مذکوره دلیل باشد معین
میکنند و صاف صاف ازان بوضوع می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی انچه میگویند که این
دو امر ازان خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد از لاف و گزاف را فضیلت و در واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کنتوری هر زه دراید نیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجهیز اعتبار را نشاید از میان انداخت و انتهی کلامه بر زبان خود جاری ساخت و حماقت مجتهد رئیس
السقما تمام آکرد نیست که عبارت سلیس فارسی مترجم را هم نفهمید شاید بدین او چنان راسخ گردیده که تضعیف
حاصل نمیشود بالفظ مذکور باشد تلفظش باستعمال نماید **طرفه آنکه** کنتوری در دیده دهن تلمیذ گرگ کهن
بعد از عبارت منقوله و تفصیل اجمال کذب و افترا را از مزید نادانی و اتباع خطوات شیطانی با وجود دیدن

صواقع و شرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما انچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
آن همه الجمله موضوعه مفتراة پس کذب صریح و افترای فضیح است و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است آنفا نقل نموده شد اما انچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
و در سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مراد شان از بعضی فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن لطف الله فی حاشیته الصواعق و جواب آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
را از محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحال تم

اگر برای الزام اہلسنت کفایت نکند پس دلیل مکابر و ایشان است انتہی گویم این مکابرہ را باید دید
کہ دامن خود را باوجود خیانت شستہ یا چگونہ پاک میکند یعنی مدعی انیقنی است کہ از عبارتیکہ نقلش کردہ
صحت جملہ بہ ثبوت رسید اخوذ یا للہ زینہار نہ بندی کہ رسید کہ روافض برای خاتمہ حدیث در مناظرہ
توانند آورد نہ صحت آن از کتاب ملل ثابت گردید بلکہ خلاف آن واضح شد کہ عدم اعتبار این جملہ است
وخیانت کتوری وحماقت مجتہد مثل نیم روز روشن گشت اینہا کہ گوشش کردی بعبارت
لاحق تعلق داشت کہ ذکرش را مجتہدین ومقلدین منافی خویش عرض دانستند اما عبارت سابق کہ اعتبار
را از مطاعن راشدین عموماً مسلوب گرداند وبالخصوص خاتمہ حدیث تجہیز را از بیخ برکند این نیست کہ
قبل حدیث از قرطاس شہرستانی این عبارت گفتہ اما الاختلافات الواقعۃ فی حال مرضیہ ولبعد وفاتہ
بین الصحابۃ رضی اللہ عنہم فی اختلافات احتہادیہ کما قیل کان غرضہم فیہا اقامت الشرع واورثتہ
مناہج الدین بارفضہ قرطاس بروایت بخاری آوردہ وخلاف ثانی ہمین تجہیز جیش را قسر ارزادہ بالجملہ
شہرستانی کہ افعال اصحاب حتی رسالہ را خیر خواہی وورزد دینی ودر اجتہادات می آرد چگونہ امید
بعصمت لعن اللہ من تخلف از اہل سنت داشتہ باشد واگر گوئید واز مقولہ شہرستانی فی الجملہ
وتخصیص آن دوام بادامت مناہج شریعت معلوم میشود وتو تعمیم کردی گوئیم ہرگاہ قصہ قرطاس مجلس
دیگر از ان روز صحابہ را در مرتدین شمردہ ودرین تخلف ہفت طبقہ زمین را بآسمان بردہ اعتماد
شہرستانی چنان باشد تعمیم مذکور بر امور دیگر کہ فروتر از انست بالطریق اولی خواہد بود کما اشرنا عندہ
تلخیص مقالہ فکیف کہ از کلامش اما الاختلافات آہ صراحۃ بثبوت رسد کہ غرض صحابہ کرام در ہمہ این امور
احیای مراسم دینی بود چنانچہ مذکور میشود وشرح آن امور دیگر عنقریب می آید بعنوانیکہ تحریف اولین
واخرین اہل کمیت رد نمایم اگر در عبارت ملل غور کنی واستیعاب اینمقام نمی خواہی دانست
کہ مولفش مزید اہتمام در دفع مطاعن نمودہ حالانکہ ذمہ او بدان مشغول نبودہ زیرا کہ مقالات اہل عالم
را جمع کردن کار اوست نہ رد وقدح واما طلت اشواک وتاک ساختن خس وخاشاک کما لا یخفی مجملا
تقریرا واز سابق ایمنیست کہ شبہات زمانہ آخر بعینہا مانند شبہات زمان اول است واکثر شبہات زمانہ
است حال امم سالفہ اگر بسبب تمادی زمانہ مخفی است باری درین امت مستتر نتواند بود کہ منافقین بامر
نبی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی نبودند وخلاف آن بجا می آوردند والخویصرہ گفت اعدل یکن کہ
عدل نکردی وحضرت فرمود اگر من نکنم کیست کہ عدل تواند کرد پس ہمو ای نفسانی مقابلہ لفظ نمود حتی اکثر بر بالا
سید الانس وجان گذشت کہ قوم مارقین از دین بیرون روند وگروہی از منافقین گفتند ہل لنا من الامر من
شیء ونیز لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ہہنا ولو کانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا
کہ صریح انکار قدر است وقول گروہی از مشرکین لو شاء اللہ ما عبدنا من دونہ من شیء وقول

بهمی یا نطعم من لو یشاء الله اطعمه تصریح است بسیر دو دیگر آن راه مبدل پیش گرفتند در ذات مقدس
باری عزوجل تا ممنوع و محروف گردیدند بقول او تعالی ویخرسل الصواعق الایة تسلین امور در شوکت و تمتع
حضرت بود منافقان از مخاوعت دست برنمی داشتند و نفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض بر حرکات و سکنات
سمد در کاسات پس اعتراضات منافقین مثل نخسم بود و شبهات زائغین و ضالین که ظاهر شد مثل زروع و غروعیت
و بنجا معترضی میگفت که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه احیای
مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را باسمان برد
چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شریف است که مستقر راس شریف است و انصار میگفتند که مدینه دار الهجرة
و مدار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف ازان بود نشان دادند پنجم تقریر امامت در سقیفه ششم
امر فدک و روایت عدم میراث هفتم قتال بالمنین زکوة هشتم قصیص بر خلاف فاروق نهم اختلاف امر شوری باز
اتفاق بعد ذی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اهل صفاین را بر خلاف راب خود نسبت کرد این
و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطالبی معقل و نقل بالنور آمد کما قلنا **الکنون**
خرافات رفضه از قدیم و جدید باید دید که عبارات او را از میان برانداختند و اند هر طرف شور و غوغا
بر داشتند و مثل زاغ و زغن و بوم شوم خانه کن از هر جانب کاوکا و کردند و داد مکایده تعالب دادند
از انجمله است محقق جیلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربود
و در فتح السبل و انمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانهاست
در و بید از انها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از انجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین
قوم که کنتوری هم فضله خوار سار تست الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که همت بتحقیق حق میگمارند ضرور
است غور و تامل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و بیزاری از نفاق اهل شقاق
جستن و دل بر احقاق حق و ابطال باطل بستن **وحق اهل سنت** که در زمان متوسط لص متغلب که او را
محمد کی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از انکه اتمام مدارس بدستش آمد و اعتبار تمام و وجاهت تالا کلام
او را بهمرسید پس در تحریف روایات و تلبیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد بیکار و جاسوس هر شهر و دیار
گویا غایب عن الاحساس و ملقی وسادس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد ظهور مکاید اعوادش
افراه رسانید و زین الدین عاملی را در سپاهی اولاد انید که ندای سروش یعنی لو کنت عبدی فاصطبر بعد از خرو شش
رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله اش می سرانید و قلوب نومومنان می ربانید باز در تلبیسات ماضی مذکور
را بر اصطلاح هندیان بسبب تقرب بسرکار نور جهان شهید ثالث بالخیر و امام المسئولین و خاتم شهدای شیعین
توان دانست که از تالیفات اشنی الجاهیت که علمای شیعه چندان وجاهت در دربای سلاطین بهمرسانیدند

کرشنی الاسلام را کشتند و مسلمی نماندند و دیگر آن راه در دین و غمخواری بر قتل او کشادند و افسوس کردند
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام چه حضرت امیرام کلثوم را بفاروق دادند باز بتعلیم فیروز برچنین خلیفه اعظم
فیروز گشتند باز دختر کرمه خود را بدو تحفه بردند و لیسوگواری نشانیدند کما فی تهذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد جمعی از اکابر امامیه بلکه امیر هدی او جنیه بود که از خانه فاروق برخاستند و مثل مادر خود بر هوا گشت و ایام
عدت را بر باد گردانیدند و مامون با وجودیکه از فرقه ناجیه اولی الابصار بود کما فی مجالس رطل بوق بزهر دادن
امام تن برضا در داد و امور سلطنت مطمئن و مامون شد هم در رسم ماتم بنیاد نهاد و تسلط اول سلاطین صفویه در
ایران بلباس مشیخت و تصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از پسرش بدعت رفض ظاهر شد و بر
اظهار قاضی تره در رفع گشت باز بتقیه داخل شدند چنانچه افیونی در کوی افتاد و دانست که در خانه داخل
شد قضارا نابینا رهبران افتاد افیونی نعره زد کیستی که در خانه در آمدی گفت عجب است که بینا باشی و خانه
خویش دانی انگاه دانست که حقیقت حال چونست پرسید چه پیشه داری گفت قند فروشی گفت دانگی بگیر
قندی بده **بالجمله زمین و آسمان** و خیر و ملت این بداندیشان غیر از مکر و لور منافقین چیزی
دیگر نیست قال الله تعالی لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش و کذلک نجزی
الظالمین و در زمان متاخر مثل جامعین بیاض کسی را نخواهی یافت که بفر مائش علی ابراهیم خان دست
از دین و ایمان بر داشتند یعنی در تحریف و تبدیل ازواج با نیان مذهب رفض راشاد ساختند مثل
سمسامی که تاریخ طبری را بر حالش نگذاشت الی غیر ذلک اری در باره کتابها که مثل افتاب مشهور بود کید
ایشان متمر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل ملل و نحل که نسخ آن کمیاب است بحدی که در این شهر عظیم هزار جهد
بهمد یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جز دو سه نسخه زیاده نیست **مدتی میگذرد** که در این شهر
بیشروع پرسید و بزبان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلافیات ائمه صحابه را که حالش السنتی
از باب نفاق میداند و صاف صاف میگوید که انچه ایشان در واقعه قرطاس و جیش و سقیفه و مانند ان تقلید
بلیس کردند بر ذریه محدثات دفتن و اصول همه مبدعات زمن بود پس طالبین و مستبصرین در چار موجه حیرت
افتادند و اضطرابها و قلقها داشتند باری بعد مشقت کتاب ملل و نحل برای نمودن شان بهم رسانیدم
بعد رفضه از نسخه جدید چنان حل کردم که بر عاقل دانست که تلبیس مجتهد و اجمال و ابهام او پیش نمیرود
که اقرار العقلا زجة علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه دفتنه فرو نشست و حیرت و دهشت از میان برخاست قال الله
اولا داخرا و ظاهرا و باطنا و **در این مقام گمان نباید برد** که کیش من از سیمای جگر دوز خالی
مشد زیرا که بجنایت ایزدی معتبر میشود که چون مجتهد در مقاله ثامنه باز این آتش بزدم را خواهد فروخت تیز ان
نار الوقود بلهای هر زنه در ایمان بی انصاف را باز خواهد دوخت یعنی بعنوانیکه من تجویز میکنم باز بر و زبر میکنم
که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یهودیان بی یقین از هر طرف زبانه خواهند و کلمه این امر بحواله

وعلم الرداى ثمانينى مثل ابليس حدث كنان از اواز اذان بگريزد و مجلسى مقنن قوانين خاكستر مذلت بسر بفارقد
رفضه برزيد **قوله** بارخدايا الى اخره **اقول** مخاطب لانانى علامه دورانى درين مقام فوج خود را
خود شكست ميدهد زيرا كه جمهى كثير از اكابر مجتهد مثل حلى وشوشترى ميگويند اسامه كه بار بار مخالفت نبوى
صلى الله عليه وآله وسلم نموده وبيرو وحى بدخعات پرداخته بلكه از انجهاد كه حضرت براى آن رخصت نموده لعن الله
من تخلف فرموده بود در و برتافته زير رحمت درافت مندرج گرديده فرق انيست كه نزد ما جمله لعن الله زينهار
ثابت نگشته وجماكابر رفضه برين جمله بر محاوره سر خود تراشيده اند اگرچه اركان مزعومى شان تخلف در زيد
وچون نفس تخلف از تجهيز موجب لعن است رد وحى وانهم بتكرار بطريق اولى باعث لعن خواهد شد وهرگاه هنوز
مجتهد وبزرگانش باسامه حسن ظن دارند بايد كه اين لعن را بر رحمت فرود آرند چنانچه سخن تكيه امام صادق را
اعنى لعنة الله على زراره وهشام من اليهود والنصارى برمزيد رحمت ورافت آن امام حمل نمودند چنانچه صوارم
پدر خانى مجتهد الزمانى وشروح كافى وغير ها بران دلالت دارد چه جاى آنكه اسامه باعتراف مرتضى ثمانينى در
ثانى فى جواب مغنى از احاديث ومعاملات حضرت نبوى صلى الله عليه وسلم فهميده بود كه امر جهاد على الفور است
ودر نهاد تراخى درشت نيست وباظهار شوشترى اسامه خذلان اهليت طاهرين هم نموده در شوت هم گرفته
وبه تحصيل زخارف دنيوى مصروف گشته والله تعالى اين همه مباحثه را از كتب معتمده رفضه چنانچه بايد در مقالات
آتيه باثبات ميرسانم واين همه عظام مجتهدين را بلاوى ومستقرشان همقرين ميگردانم وبآواز بلند فقره فلكيس
منوكى المناقيش بجوانم **رسيدم بر حاشيه منيه كه عبارتش اينست** ميگويم عبارت عبارت

شرح مواقف است وهى هذه قال الامدى المسلمون عند وفات النبى صلى الله عليه وسلم على عقيدة واحدة
وطريقة واحدة الا من كان يبطن النفاق وينظر الوقائع ثم نشأ الخلاف فيما بينهم اولا فى امور اجتهادية لا يوجب لدعانا
دلا كفرا وكان عمر ضمهم منها اقامت مراسم الدين واقامة منهج الشرع القويم الى ان قال وكاختلافهم بعد ذلك فى التخلف
عن جيش الاسامة فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله صلى الله عليه وسلم جهزوا جيش اسامة لعن الله من تخلف عنه
وقال قوم بالتخلف انتظار الما يكون من امر رسول الله صلى الله عليه وسلم فى مرضه انتهى موضع الحاجة من كلامه وابن
ابى الحديد معتزلى نيز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذكر نموده منه لاعفا الله عنه اگر مراد انيست كه چنانچه
صحت جمله لعن الله از ملل عيانست صحتش از عبارت مذكور در معرض تبيانست جوابش انكه هنوز سندش را مجتهدان
كتب حديث پيدا نكرده تا بصحت سند چه رسد آيا نميدانند كه سند عبارتست از رواة وصحت از ثقات واحيانا كه مجتهد
چون مار سياه بر خود مى پيچد از قانونيكه در سابق براى تتقيح يادكرده ميگريزد والله تعالى در مقاله آتيه
از كتب كلاميه همقرين تعيين ميشود كه انكار از صحت جمله مذكور نه كار متاخرين است تا مجتهد بر تقصير بدر رفانى در
صوارم براى خوشنودى خاطر خويش وچندى از مقلدين بلادت كيش بگويد كه اين تعصب از عادات معاصرين
است نه از متقدمين كه چنين باوه نبوده اند بلكه خود محدثين ومتكلمين از قدما تصريح مى نمايند كه اين جمله را هيچگاهى

مقرون بسندی نیافته ایم و از ملحقات بر فضه شناخته ایم چنانچه عنقریب بتفصیلش بگوشت میرسانیدم و انیم ضمیمه
میگردانم که از شیخ حلی و غیر او سند را طلبیده اشته بودند و انیما یکه عظام رفضه چون بحر بیکران فرو رفته و بر گزارنده
عهده فارغ انگشته و اگر مراد انیست که نقل ان از آمدی نموده اند پس لازم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد
چه مجتهد در مقاله ساوسه گفته که اکثر روایات مطروحه یا مأوله در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم
کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تسدید در ایند و هر گاه
مجتهد برای تحقیق حدیث منه ابن بابویه کتابهای کشانیند اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تسدید قبول خواهند
معهذا احتمال دارد که آمدی بر طبق رطبین رفضه آورده باشد و قرینه انیست که عدم اعتبار این جمله از کلامش
مثل کلام شهرستانی پیدا است زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه در ین امور اقامت مراسم دینی مینمودند نه مخالفت
و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و مواقف بطور پیوسته و
اجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نکشاد و این تقریر هم او را فایده نداد بلکه مواقع اشاره سابق محنت
بر باد و گنه لازم افتاد **قوله** بر اصحاب فهم و فراست اه **اقول** ارباب عقل و کیاست نیک میدانند
که بر ین هفوات نیز اعتراضات و اسکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی ازان ندارند و خلاصی نمی یابند
اما ولا پس از انکه ظاهر الفظ احادیث متفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من
با حضرت عبد الله بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذ الله از دائره وثاقت بیرون می شمارم
حاشا و کلا بلکه این تخاشی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شیعه هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که بجهت
ورود الزامات اگرچه مجتهد را نبا بر پیشه بزرگان خود یقینی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه
نیام است چنانچه ناظرین بعبارة العین از هر خاص و عام بانچه معتقد اند گوجناب پیر نابالغ خود را تغافل
نکنند و اساس دانش و بینش خود را بر کنند **اما ثانیا** پس از انکه انچه گفته که بعض روایات الخ بانچه بر جای
خود تواند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جماعه نه بر سبب میشعین مثل کشی
از قدماء و تقی مجلسی پدر باقر اصفهانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین در اعتماد و اعتبار سابق
الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب
قد یصدق راست گفت که انمقام از معارضه عاریست **اما ثالثا** پس از انکه بنیاد تقریر سخیف الف بر انست که
قدمای ایشان صاحب عدل و داد در شد و سداد بوده اند و این کلام را در برون تقریر گفتن از عجایب و غرایب خواهد بود
آیا بخیالش انهم نگذشت که علمای سنت تواند گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پسر صلبی حضرت خلیفه اول است
و بتبنای خلیفه چهارم از مراتب جلیله و مدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق
و مرتضی که اولین با تفاق روایات فریقین در خیر خواهی ذی النورین میکوشیدند مزید محبت او داشت
حتی که مرتین بشکایت متنادی الاضلاع تغییر میکنند و چهارمین بحفظ و حمایتش بسعی بلیغ میپردازد تا انکه اولاد

امجاد خود یعنی حسنین گوشوارهٔ عرش رب المشرقین را بین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و در آن
ایشان بمعارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد و صحابه دیگر اگر مصدر بجور و جفا می گشتند چگونه نمی ستودند
و اگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رفضه بیان میکنند البته برقدمای ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که
روافض تهمتها که روند نسبت باصحاب کبار بنابر وجوهیکه در صواقع و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور
مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد فانی است که مجیبین آن ستمظریفی هم بکار برده اند هر که خواهد بران رجوع
نماید و اعتقاد خویش بفضل و بلاغت این پدر و پسر بفهمد **اما رابعاً** پس از آنکه دعوی مجتهد بانیمغز
که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
بودن کتب معتبره شیعه بروایح اولیس مضر بتکذیب آن می آید و بر عقلا از ان واضح میشود که این دعوی عین
بیهودگی و اعتساف و یاوگی و لاف و گذاف است و زینهار بر اصول موضوعه شیعه شنیعه انطباق نگیرند و
بجهت ظلمت و فساد نیت این سیه کاران بر کسی نمی نشیند **اما خامساً** پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام
و انچه بزبان عبد الله بن عباس رضی بخطاب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زینهار بر مدح او دلالت
نمی کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه در باره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً ضاد دیده
ایشان ایجاد کرده اند فکیف که اگر ابن عباس اینچنین اظهار داری نمیکرد حضرت امیر المومنین علیه السلام را که محیط اسرار
غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خود می آورد و تنعم و ترفه را روا
می بخشید و مؤید آنچه گفتیم است تفسیر اهل البیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی نگار تصنیف آن بر بسته تیر است که از مطالعه
آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت اتخاذ عجل
بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت از وچگونه بعید تواند بود خود شیخین رضی صادید اصحاب سید الخافقین که
که در اعانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و در نصرت دین و شکست کفار و مشرکین سعی بلیغ
که بروی کار می آوردند حتی که از معذرت شریف و استغفار در تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل
تالیفات حارثی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خدا لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین رضی میدانست
و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان لهذا تصدیق میفرمود و این هر دو
در خانه های خود بعبادت لات و عزی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین انهم
کوششها برای امید دنیا مبذول میداشتند و آنهم بسبب آنکه مضامین بشارت یعنی حصول خلافت
از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمده شیعه بوضوح پیوسته **آما سادساً**
پس از آنکه مجلسی در مجلد السماء و العالم از بحار الانوار بتصریح برنمیگی کرده که برادر مرتضی جامع
نهج البلاغه را درین کتاب مقصود اینست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواعظ جناب امیر
جمع کنند که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و بجان دل آنرا خرند و همچو کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس هرچند این کلام برابل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر ازان بعرض ثبوت رسید که بر
مرویات رضی در نهج البلاغه اتفاق رفته حاصل است و عنقریب از کلمات طیبات بدید مجتهد فانی ثابت
میکنم که مکتوب نهج البلاغه که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام ضغائن دارد بنام عبد الله بن عباس است
نه برادر او کما یدل علیه الشواهد والقرائن اما سابعا پس آنکه بعد ازادنی غور بملاحظه این روایت که
مجتهد مخبل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباس بقلم آورد بتقیض مدعا به ثبوت می آنچه مدحیه در مقاله
سادسه عنقریب گذشته که علمای روافض درباره حدیث امیر المومنین که هرکه مرا بر شیخین تفضیل دهد
حد مفتری بر او خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات پنداشته و این تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که نکرت
شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است و عبد الله بن عباس باحضرت مرتضوی ابوبکر و عمر را در علم
و سابقت ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته کما هو الظاهر پس البته نزد کاسکیشان شیخ علی حامتال او که تاویل
مذکور تراشیده اوست قابل حد و تعزیر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
برای ایشان بخوانم ؎ ذهب الممار لیصفید لفسره ۔ قفزا فاب ومال اذمان دامامتا پس از انکه هرگاه
در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر نقیصه عبد الله بن عباس دارد نه مدحیه او
زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تیر تعلیم فرماید عبد الله مذکور را از ام المومنین
و طلحه و زبیر و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد و غاصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و هزاران
نسخ آن بعداوت اسلام در آتش نهادند و مهبط وحی را سوختند و ام کلثوم را بالتصبب بر زدند و تمامی دین و
شریعت را بر هم زدند و عالمی را بمزید نفاق بدام و دانه گرفتند و روز سقیفه خون خامس آل عبا ریختند
چنانچه در ضمنی بسیاری از مضامین برقتراک ایمه گذشته که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قائلی
ستوشتری امنیت که لهذا معقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر و عمر را از حضرت

امام باقر سئوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما فطرت فطره من دماننا و دمار شیعتنا الا وهی منه
اغاظ فهو الی یوم القیامه و همچنین منقولست که چون زید بن علی را در معرکه قتال تیر بر پیشانی رسید گفت ما
اقامانی هذا المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتهی و مخفی نماند که حدیث امام باقر علیه السلام ازان قبیل
است که برای مقوله ابن عمر ایما بالبنا نخطاب خالعین بیعت یزید پلید کار می آید یعنی چنانچه امام باقر
شریک بنود و لکن بامثال خود گفتند من دماننا همچنین ابن عمر نظر بحالهین که احباب و هم وطن بودند
الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشرت سابقا الی کثرتها لاجرم معقول نمیشود و مناسب و ظاهر
است که حضرت صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد نفرمایند پس عبد الله
بن عباس درین وقت هم لیاقت عجل در ساختند یعنی از زعانیش خود را معذور نداشتند و چگونه
تجویز کنم که ابن عباس در نفس واپسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

از گوسالہ پرستان یا شند فانہدم اساس مذہب الرور فض او لازم شد بدیل المدائح بالنقائص واین خود تحیل کہ تقول
ابن عباس اعنی اللہم انی اجی وانموت لصنعہ استقبال توبہ و استغفار است ورد وقتیکہ مردند و مرضیکہ از آن
جہان بسلامت نبردند پس اشعار یکہ مجتہد الزمانی در مابعد نوشتہ اعادہ آن در ینمقام لطریق اولی واجب نشتہ
ے یکسر مودلت سفید شد ز سیم تو بر تنت سفید نماند ۔ ای حسن توبہ آن چنان کردی ۔ کہ ترا طاقت گناہ نماند
واز ینجا بر ہر عاقل تیر عوش ظاہر شد کہ کلام مجتہد الزمانی لطور استنتاج از روایت ثانی کہ از ینحدیث حسن عقیدت
ابن عباس تا وقت فوت شان ظاہر میشود نظر سرسری بلکہ خشک دماغی وخیرہ سریست وچیز انما شد کہ اگر مراد
اینست کہ روایت مذکور دلالت بران میکند کہ او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فہو تحانی
ما روی استاد وصاحب الکافی و قدم محصولہ سابقا واگر عندالوفاتست فقد عرفت جوابہ انفا **امامتا سبعا**
پس چال نمردم کہ احداث وابداع بعمل آوردند بقول مجتہد فانی در تالیفات خویش اینست کہ بحکم حدیث کافی
توبہ شان مقبول دن باجابت باری منیست ومضل ملوک جنوبی در ہفوات خود بخصوص این امر میگوید وجالبی
ہم بعد نقل این قصہ در باب علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز دست از انصاف می شوید عبارت مضل مذکور
نیست کہ در حدیث آمدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ لکل صاحب ذنب توبہ الا صاحب البدعتہ انا
بری منہم وہم منی بر او یعنی ہر گناہگاری را توبہ است بغیر از کسانیکہ بدعتی پیدا کنند کہ من ازایشان دورم
وایشان از من و توبہ صاحب بدعت درجہ قبول نمی باید چنانچہ مشہور است کہ در بنی اسرائیل مردی عالم النہ
و پریشان بود شیطان او را وسوسہ کرد و ببدعتی چند ہم رسانید وبدین سبب جمعی کثیر بر او گرد یدند وصاحب
سامان شد چون بفکر خود اعتماد وار کردہ پشیمان شد وحی بپیغمبر آن زمان آمد کہ آن مرد تا بر انجماعت اثبات
حق نکند وآن مردم را براہ راست دعوت ننماید توبہ او قبول نشود پس آنمرد مجلسی ساخت وانجماعت
را بحق دعوت کرد و ہر چند گفت کہ انچہ قبل ازین گفتم باطل بود کسی از دلنشنید وہمہ گفتند کہ انچہ اول گفتی
درست است و ما ازان بر نمیگردیم وچند روزہ تضرع وزاری کرد کہ جان بداد و فائدہ نکرد در قیامت
عقوبت آن ضلالت خواہد یافت پس توبہ محدثین بعجل وخاذلین اہل بیت چگونہ ہمقرین قبول کردد چہ جائیکہ
انجمنی بنیارانند وکوششی دران نہ نمایند غلط گفتم در وقت موت ہم رعایت بدعت بلکہ کفر معنوی فرمایند
و بتزانہ سابق سرایند **اما عاشرا** پس از آنکہ علمای رفضہ دست سخن دراز کردہ بودند واوراق کثیر
درین باب سیاہ کردند کہ مراد از قدریہ کہ مذمت شان در احادیث متفق علیہ غیر ثابت است آنمردم اند
کہ قدر را ثابت کنند نہ آنمردم کہ انکار از قدر نمایند ومقولات اہل حق را کہ تعلق بامر امر معنی ثانی دارد
مضحکہ می پنداشتند الحدیثہ کہ بحدیث ابن عباس کہ او را مجتہد از عیوب پاک نیکنند تصدیق اہل حق
مثل آفتاب نیمروز روشن گردید این است بعضی از فوائد ولطائف وعوائد دیگر ین روایت بسیار است
اندکی غور ناظرین وسامعین دران کار است لیکن فیما ذکرنہ کفایۃ للمستبصر تبدین وہدایہ للمتدین **قولہ**

مثل این ہر دو روایت الخ **اقول** اگر موصل تقریر و تحریر باشد باید کہ روایت دیگر را از امثال ایں ملفا خویش بیاری و دقیقہ در ین باب فروگذاری تا از منطوق آن بشنویم اگر دانم کہ نقیض مدعای تو از ان در نیست است و انچہ فہمیدہ مست تر از نسج عنکبوت و البتہ عقلا میدانند کہ اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعا یت اول می بود البتہ از ذکر میامتی و بد کر این امور نمی پرداختی بحمد اللہ کہ من آن روایات را تتبع در تالیفات بعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم از ین وادی در گذشتم و بر استقراء و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فتذکر دایا اولی الالباب **قولہ** اما روایات اہلسنت الخ **اقول** اگر منشای ذکر این روایت آنست کہ من استغفر اللہ منکر مدائح و مناقب عبد اللہ بن عباس م و ذمائم و مثالب آنجناب را کہ بر زبان آوردم و در لعبارۃ العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جوابش غیر از تحاشی چیست چنانچہ در سابق گفتم و نازہ ترآمری کہ موید تحاشی باشد آنکہ خاتمہ فقل تعالوا ادع بقام نخوانم یعنی لعنت اللہ علی الکاذبین بزبان میرانم و اگر بسیش اظہار تحیر و کمال تتبع خویش است پس حق الشہر آنکہ ما التبہ با نمیفی معتقد تو انیم شد در بعضی از جزئیات کہ تحیرش زیادہ بر تحیر والد فانی اوست کہ بچارہ عیون اخبار را ہم ندیدہ و بمطالعہ مجالس المومنین فرانرسیدہ و ہمچنین کتب دیگر بملاحظہ نیاوردہ و من بمعارضت برچیدہ تا مدتی زیر مشق فحول علمای اہل حق گردیدہ و این ہمہ بعد از آنست کہ اول گاو نازی او با حضرت امام رسید بود پس در غماد الاسلام حقہ بازی ایشان باید دید و نسج حیاکت ایشان در محاورات عرب باید سنجید و از ینجاست کہ قلب مزین در مکاتیبش بخواب است کما لا یخفی علی من نظر الی رسالۃ المکاسب لمردیۃ التعالب و التعرایب و الصاف آن است کہ جناب مجتہد الزمانی را در ین مناظرہ چہ حاجت است کہ تجر خود را باین امور اظہار فرمایند زیرا کہ ہر کہ از طرفا مقولات جناب ایشان در تشدید پنجم عبرت بین می بیند وقت خیال انمینی کہ این مقالہ با مقالہ دیگر چہ نسبت دارد این بیت را یاد میکند ؎ گفتیم جوانی نہ کم از گفتہ سعدی ؛ بلکین دو غزل خوب تر از کید گیرا فتاد ؛ و اگر مقصود آنست کہ مدح ابن عباس متفق علیہ فریقین است بخلاف ابن عمر چنانچہ مجلا گذشت و عنقریب مفصل خواہد آمد پس در ہمان مقام واضح خواہیم ساخت کہ انکار مجتہد از فضائل و مدائح عبد اللہ ابن عمر علی الاطلاق محل است زیرا کہ مدح او در احادیث معصومین موجود است بخلاف ابن عباس کہ مدح او در مذہب رافضہ انچنان است کہ میدانی یعنی معارضانش بیشتر از بیش است چندانکہ در احادیث اہلبیت میخوانی **قولہ** چنانچہ جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم ما لیغہ شما انست کہ ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچہ محب و تلمیذ خلفاست پس لازم آن نماند کہ امام اعظم شیعہ شیعہ او را بستاید زیرا کہ ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند المحاذقین و العلماء الراسخین ان بداہ الامتیاز غیر ما بہ الاشتراک و اگر مدعا اینست کہ او محب و تلمیذ مرتضوی و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اہلبیت است کما سبق ذکرہ آمدم بر دعوی اشہر بود ن پس اگر مرادش

انیست که در مذهب اهلسنت و اصول شان مزید شهرت یافته و بتواتر و استفاضه رسیده البته قابل آنست که هر یکی
از سامعین و ناظرین گوید انا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهر بودنش در مذهب فضل و اصولش پس
در جزء منع است و سندهای منع بسیاری گذشت و بسیاری عنقریب بعد ازین می آید و حال کتاب کبیرش از مجالس
المومنین معلوم میشود که اثری و نشانی از آن کسی را بهم نرسیده با وصف فاصله چند صد سال از شیخ حلی تا طبقه او
عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اینست که انا اجوبه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش ازانکه به بیاض رود و در قفسی که بعد
از وفات بادشاه مغفور سلطان محمد خدابنده ماضی واقع شد بالبعضی از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه ازان بنظر هیچ کس از افاضل روزگار نرسیده و نشانی ازان ندیده انتهی بلفظه ولیکن عقلای
و هر بعید از دیدن دعاوی شیخ حلی که بوی سفاهت این هنبقه ازان می آید و در خلاصه الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور ورد زبان می دارند بتر حج قیاس کن زگلستان او بهارش را اما
انچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی و پیروی شیخ حلی است ایا ناظرین نهج البلاغت یاد ندارند
که بهجو و مذمت ابن عباس دران لبشد و مذکور است و مکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی و قبل ازان نفس امام ستیزدهم رفعته یعنی صاحب بحار الانوار در نمیخی گذشت که هرچه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغته است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المومنین صدور یافته و بمرتبه اعتماد رسیده پس
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال حیارت و حیرات است غلط کفتم سراسر ناصبیته است که از
امام اعظم و شهید ثانی غولان بیابانی سر زده **قوله** و محمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام او است و عمرش نسبت باین مجتهد لقدر یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم و تازه از عتبات عالیات برگردیده و من وقت شنیدن انواع مشاجرات
میانه ایشان دایر است و دیدن زبر و بینات ایشان زیر ترجمه هند په که آنرا التفسیر قران مجید قرار داده
خصوصاً بملاحظه دعای فرج که بزبان دهقانی نمودند و بحسن اتفاق روبروی مرزا مظهر علی بنجه کش از مندمای
مجتهد احباب فقیر خواندند بیت گلستان شیخ شیراز را بارها بر یاد کردم ؎ حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه پیچاره خار میخورد و بار می برد ؎ و در حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللثام را ورد زبان دارم ؎
ترا کی میسر شود همقامی ؎ که با ابن امت خلاف است و جنگ ؎ **الغرض** جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
ورین نزدیکی دانستی اما انچه نقل کرده که بعضی از دمایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است برانکه
درباره عبید الله برادر اوست پس ما را حاجتی بجواب نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
مجتهدی را برای من درین باب باقی نگذاشته اند انیک مواعظ حسنه او موجود است که برای تقرب امرای
این شهر مانند دب اکبر نوشته عبارتش انکه هرچند که از بعض جاها مزید علم و فضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از دلیلی قصور باصادر شده از انجمله است که چون حضرت امیر عبید الله
بن عباس را حاکم بصره گردانیده اموال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متعاقب
شد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بمن مسلم دارد و بعضی گفته اند که عبید الله
بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر آنکه
عبد الله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعبد الله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد محمد خدا
که یودم که شریک سازم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بحمایت
یاری و معاونت و ادای امانت تو پس همگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن را
بر تو گردانیدی پشت را و سلوک برباد کردی و با خیانت نمودی و از مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از شما مطلق نیست قربت منظور نبود و گویا که
تو در دل آرزو داشتی که هر گاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه وسلم خیانت کنی یا آنکه فرمودند فسبحان الله
ما تو من بالمعاد و ما تحاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دزدان محسوب بودی چگونه گوارا میشد طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان مسخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را بایشان رد کن و انتهی بلفظه بالجمله چگونه
بخاطر کسی از رفضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدی با بابویه در
سند رضی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
در ین کتاب وارد کند انیست آنچه مقتضای اصول مذهب رواضف است که سخن بران میرانم که هر یکی از آن
حسن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای هیئت مجموعی مگر نور مجتهد الزمانی با دعوی مزید و لای شیر نر دانی
متردد است در کلیت کبری که هر که خاذل مرتضی است ملعونست پس آیات قرانی و احادیث رسول نر دانی را کیسه
قرار بوشیش کرده چای آنکه کور نگی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر قضایا هم
بر زبان مقدس رود آری مثل مشهور المرء یخذل بقراره را در میان آوردن و درک کردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لا یخفی علی اولی النهی اما انچه از صاحب وسایل نقل میکند که تحمل آن یکون للوجه مانی زراره
انتهی پس البته بر اصول مذهب رئیس المضلین نحن نفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات تو بحمی
خوب و تاویلی است بغایت مرغوب بیانش آنکه درین مجمل آمری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره دلالت
بران دارد که میانه زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظه لعنه الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری فتاما و قعودا و علی جنوبهم یا دمیفرمودند او هم
بر ملا بکمال هیچ و تاب و غیظ و غضب داد سب و تبرا میداد و انچه مقتضای درایت بود که حاجت بروایت هم
نداشت چنانچه فیابین حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروش گندم نمانا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان انجمنها بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه انیست
پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد انچه ایشان در خلاصة الاقوال وغیره دعوی کرده بودند که ابن
عباس علی محبت امیر المومنین میداشت و تخم اخلاص در قلب خود میکاشت و حضرت امیر او را معتقد خود می انگاشت
و این امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح تغییر میکنند هیچ بعید نیست دوم انکه حضرت
امام صادق چنانچه معاینین زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مبالغه ابن عباس بیان نمودند پس بینیم
نتیجه اصول امامیه چنانکه می گفتم پیدا شد **باقیماند** تسویل و سخن سازی و خشک دماغی و گاو تازی
یعنی هرچه جناب مرتضوی مطاعن او را شاد کردند برای آن بود که مبادا او را مخصوص دودمان اهل بیت
دانسته ایذا بینند و بمقتل بیرند و این امر تایید سابق می نماید کما لایخفی و از نجا انیهم دانسته باشی که علاعنه
حضرت صادق نوزراره پیر مغان مصلحة بود یعنی چنانچه حضرت امام حراست او میکرد او هم حق حفاظت امام آخر الزمان
بجای می آورد و ورنه معنی هل جزاء الاحسان الا الاحسان کجا ماند پس کو تزد متبعین هوا جس شیطانی باعث رفض
و شادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش و بینش باعث مزید حیرانی است زیرا که درباره فرزندان خود که در حفظ
و حمایت ایشان علی مافی نهج البلاغته و غیره اهتمام بسیار می رفت و چگونه تردد که خود فاروق معاذ الله روزی
قابوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجالسی غالیاً فی جلاء العیون و غیره گاهی
باعتراف رفضه این کلمات معاذ الله بزبان نیاورده اند این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی
را ازین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرموده تا خوارج و نواصب داد قدردانی میدادند
و میدانستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و قس علی هذا پس هر مصلحتی برای زراره و
امثال شیطان الطاق بود و هر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین **مغدلک**
خون سلاله اهلبیت مثل جناب سیدة چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت بر آنجناب بستند و بازروی
آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی بلبیب خاطر و بخوبی تمام دیدند انچه دیدند و شنیدند انچه شنیدند نه
برای ابن عباس انهمه کرامات و اکرامات بوقوع امد و انهمه در آوان خلافت خود شان رو داد که حروب
بغات و خوارج در پیش بود سبحان الله قربان برین سخن ساز یا که بلغای امامیه بلکه عظما و شهدای ایشان
گوی سبق از سحبان وائل می ربایند و در زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان ببرند چسان
لعنت الله ورد زبان گردانند و به تقلید امام صادق بوظیفه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست
که مزین طالفه شیعه این مقالات را دیده و بر خود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور و کر گردانیده یا از غایت
تنگ بمقام قارون رسانیده و من درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس
بحفظ و حمایت و صحبت مرتضوی بود و لشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر و بنی هاشم مانند بید
بر خود میلرزیدند و در وقت امام حسن علیه السلام یاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعان ملحق بمعاویه گشتند و حق خیر خواهی بجا آوردند و تخلف از شهید کربلا نمودند پس برای
حفظ جان و ناموس لعن و طعن انسان در آنوقت کی منزور و لاجرم بثبوت رسید که چون معذور عنایت شد بدید
گردیدند و با وجود وفا دادند و نجات یافتند امام الائمه پرداختند و قلمداد و ترفه و نیوی را پیش نهاد همت
ساختند و مطاعن و ملاعن جناب امیر گردیده مدد را مابین همین که در وقت شان عبد الله بن عباس مصدر این
کبایر گشتند البته بر اصول رفضه چگونه خود را از قهر داوی معذور داشته باشند کما لا یخفی این دمایم و مثالب
حرفی چند بتقریر جناب مرتضوی بود و بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض بدین مقدار
محصور نشده بلکه بمقتضای روایات مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر کتب اصول زبان ایرد متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ع و امام باقر ع و صادق ع ناطق بود و هم زبان ایمه لاحقین مانند امام رضا
و دیگر بزرگان و درین ازمنه اولاد عبد الله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند و جناب موصوف
بلک فقار رفتند پس ضرورت بیان ذمایم و قبایح برای حمایت و صیانت ابن عباس رض کجا راه داشته باشد
و انمیه از روایات فریقیه امیر المومنین ع که مجملا در مثالب ابن عباس رض رضی الله عنهما نشان دادم متبرعا
بود و رنه نیک میدانی که بعد ورود مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بیان نماند زیرا که نه
ایمه باهم دگر خلاف داشتند نه معاذ الله که مخالف عبد امجد خود بودند محصل اجماع المعصومین علی مثالبه فوائد
من مذهب الفاجرین و مکیدة الماکرین لاجرم انچه مجتمد از کتاب و سائل نقل کرده تقریر مخالفین است تا از
تضلات ملاحده و منافقین کما حداث در دین نمودند و خطوات ابن سبا پیمودند و همین است حال زراره
که ورود و لعنت بر او از طرف ایمه لاحقین همه تاویلات متشیعین را از سر باطن میکند سوم انکه بعد از تلفیق
روایات کتب شیعه مثل کشی و غیره در باره زراره توانی یافت که آن مطرود با امامت شخصی قابل بود که رفضه
برای او میگویند که صورت به بین حالش پرسش و عنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن اقلم قرار داده اند
و درین کتب انیهم بجای خود است که کمتری از اصحاب هم زکوة را واجب دانست حتی که شیطان الطاق فیرخنده
و متحیر گردید و اصول کلینی و بصائر الدرجات و اکمال الدین و دیگر کتب معتبره دلیل بر انست که هر که دعوی
امامت کند غیر از ایمه اثنا عشر مردود و کافر است همین است حال کسیکه او را امام داند پس با وجود ضلالت
و اضلال زراره انیهم بشنو که بر روایات کشی و مقتضای قیاسات مجتهد الزمانی خاتمه او بر سر گشتگی واقع
شده و زینهار از او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگر چه او وقت مردن قرآن مجید را کشاده و بر سینه
خویش نهاده و مردم را بمقتضای مکیدت خویش بلکه خدای عز و جل را نیز بر قضای عقیدت خود کما قال
الله تعالی یُخٰدِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا او این نیز از گمراهی زراره اعجاز امام صادق ع بود که قبل از مرگ
نیهان در راز صورت بسته و آنجناب انیهم ارشاد کرده که قومی را نقد ایمان بعاریت روزی شده و تمام شان
مغارین است زراره بین ازین همین کرده بل یقین است هرگاه حال تشبیه و مشبه بمجلا از اصول اهل

فضول دریافتی حال ابن عباس علی از نجا قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب امنیه مذهب باطل را استقرار
کنی گمراهی و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال مشبه را بر حال مشبه زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجلت در پیش این کتاب نمیگذارد که تفصیل ضلالت و اضلال او پردازم
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان رافض درباره زراره برانداز که مهم طبع منتهی الکلام در پیش دارم
در جناب فقیر تحلیل و تسویف نظر بمصارف کثیر اجل می آرند و معلوم نیست که شب حامله خبر دارد چه زاید پس
تکمیل این مبحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عزوجل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
جداگانه باضمام ضمیمه و فضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفتر نهم تا حال
ایمه قوم که زراره از بهترین شانست روشن شود و تقریرات صدوق و کذوب شان مانند شه روانماید
قوله پس فضیلت آه **اقول** اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس علی بر اصول
متشیعین ابلیس خناس مثل زراره است پس درین تفریع کلامی باقی نماید نعوذ باللّٰه من الکفر بعد الایمان
و من النفاق بعد الاذعان **قوله** و بر مذاق اه **اقول** مذاق اهلسنّت را نوکر کردن بد کرد مقوله
حسان عجم است بسیاه روکشتن مجتهد مثل زاغ و زغن ؎ خاقانی آنکسان که براه تو میروند ؎ زاغ آمد
و زاغ را روش لیک آرزوست ؎ **قوله** قیاس حال ابن عمر اه **اقول** مختصر درین مقاله ساده گذشته
که حضرت امام صادق ع مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
که اوازمهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل اللّٰه و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
هویداست و مجالس نوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بران میکنند شکی نیست پس حکم مجتهد که مناقب
او متفق علیه بود از حلیه صدق و صحت عاطل باشد کیف که هرچه درباره او به ثبوت رسیده موافق
کتاب اللّٰه گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس بر اصول رفضه حرفی مرتب شود مخالف حکم
معصومین بلکه امام الایمه خواهد بود جائیکه بر فساد نیت و نفاقش نصوص قطعیه فرمود و از نجهت اصول
روایات کلینی آن را بر نمیتابد چه جای آنکه عبد اللّٰه بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهر بجان کوشد
و بر مثل نبید سفاک خرج کند و خرد و شارد در هر وقت خود را ازان معذور ندارد و اظهار فضائل
اهلبیت را لازم شمارد **قوله** سبحان اللّٰه اه **اقول** سبحان اللّٰه مجیب مصیب شمارا الزام میدهد بر اصول
شما و شما خود را بثقافل می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از نجا گفته اند که سخن از اسمان و جوالبشر
از ریسمانست **قوله** اما انچه نوشته الخ **اقول** باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود احاطه دارد پس ضرور نیست که دلیل را نوکر کنم **معدلک** اگر انکار زاید الوصف
خواهد کرد و من بعد از ان دلیل بران مرتب خواهم نمود روبروی عقلا مزید جهالت او بثبوت خواهد رسید
و الحمد للّٰه المنعام علی حصول ذلک المرام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

از بناشی آن را تالیفات عالم مذهب خود یعنی سماطی خوانسته و بمقتضای الکتاب قد یصدق الرجل را راست
گفته میگوید که عبد الله ابن عباس علیه السلام بر بنیای معاویه غره شده و رفاقت امام حسن علیه السلام گذاشت و باز ملحق شد
و متوهم نشود که درین باب چنین دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم
و حاصل ترجمه آن است که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیه السلام بمعاویه رسید و میان او و امام
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن علیه السلام خواست که لشکر را آزاد باید و آنها دانستند که صلح میخواهد در اثنای
راه عذر کردند تا غائله یکی مصلای آنجناب در ربوده و گریختند بران مبارکش رو معاویه درین وقت
خواست که عبد الله بن عباس را از رفاقتش جدا کند لیس اورا افریفت بکثرت دراهم و دنانیر و بسیاری زیر
فقد ها بسوی او روانه کرد و لعنت آخر را بروقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبد الله بن عباس
با تنی چند از یاران خود سوار شد و رفاقت امام حسن علیه السلام بگذاشت و سوی معاویه روانه گشت و وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبد الله بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن
مجتبی حال خواص دید که چنین بیوفائها کاری میزند درین وقت بصیرت آنجناب بر مقوله راوی این قصه
زیاده شد و معلوم گردید که روسای قوم بخذلانش ساعی هستند الغرض چون عبد الله بن عباس نزد
معاویه رفت بانچه وعده کرده بود وفا نمود پس عبد الله بن عباس کمال سرور و ابتهاج همقرین شد
و قیس بن سعاده را هر چند معاویه در مکاتیب خود فریفت او زینهار بخطام دنیوی فریبی نخورده جواب
درشت نوشت و زینهار دست از رفاقت امام حسن علیه السلام بنداشت بعد ازان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده انچه حاصلش همین است و از روایات دیگر تعین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویه
نزد ابن عباس آمد و چون امیدوار دراهم کثیر را دید هوش و حواس و علم و دین همه در باخت و بخذلان امام
پرداخت و عنقریب خواهی دانست که تعین این دراهم مبنی بر مبالغه است و زینهار خطی از و اقعیت ندارد
و درین باب اردستانی نیز از کتب خود همین قصه را شرح داده و منصوص قطعیه خذلان ابن عباس را
باثبات رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران گواه است و مقصود او غیر ازین نیست نزد احدی
از عقلا و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم یا دینار بود و پس و آنهم نسیئه نقد
و از نیجا ارزانی دین متین حضرت ابن عباس بر اصول کاسه لیسان ابن سبای لئناس عیان شد پس چرا
مجتهد الزمانی علامه دورانی بر عبد الله بن عمر حکم بدنیا داری نفرمایند که صلات معاویه را که بلا مبالغه صد
هزار درهم بود رو نمود و التفاتی بدان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر نیزید کردن همراه حضرت
امام حسین علیه السلام و کجا خذلان گو شواره عرش رب المشرقین **و گمان مبر** که در توصیف و تعریف ابن عباس
همین قدر در کتب طائفه کسیه دیده ام و پس زیرا که محمد تقی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال روضة المتقین
بعد ذکر عبارة خلاصة الاقوال و مانند آن مینویسد که و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرة

عنه فی مدائح امیر المومنین وغیره من اصحابنا والعامة رووا عنه فی فضائله اخبارا کثیره بدل علی جلالة قدره
ولیس فی اخبارنا خبر نفتهی الیه لایکون طریقه ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم وعن اصحاب امیر المومنین بالائمة المعصومین فلا تحتاج الی معرفته فالتوقف فیه اولی فان اخبار الکشی
لیست باخبار اکثره من طرقنا وطرق العامة وتخلفه عن الحسین علیه السلام ظاهر وکذا عدم ارتباط علی بن الحسین
بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری کما تقدم والله تعالی یعلم والطاهر ان ما رواه اصحابنا عنه فی امیر المومنین
کان لمجرد الرد علی العامة حیث یعتقدون جلالته وفقه انتهی بلفظه ازین عبارت آنچه بحصول انجامیده بزبان
فارسی بشنو واز هر فائده آن که ازمزید تاب بزیره ومشتری برابری دارد غرض خود بجو که این بابویه صدوق آنامیه
در امالی بسیاری از اخبار روایت کرده از ابن عباس در ستایش ومحامد حضرت علی مرتضی وغیر صدوق نیز از اصحاب
ما ازو روایت نموده اند واهل سنت روایت کرده اند از فضائل در حضرت مرتضوی اخبار بسیار ودلالت دارد بر جلالت
قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست که منتهی شود بابن عباس که طریقش ضعیف نباشد زیرا که اصحاب
ما را بپروائی نماند باصحاب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وهم بپروای نماند باصحاب مرتضوی بلکه کار ایشان
بائمه معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف در او بهتر است زیرا که اخبار
کشی که در قدح ابن عباس آمده معوید ش پیش طرق ما وطرق عامه رسیده وظاهر وروشن است که ابن عباس
از امام حسین علیه السلام تخلف تمام کار برد وبرین قدر چیزه موقوف که باحضرت امام زین العابدین ارتباطی نداشت
وودوکان افاده خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد الله انصاری که او بدامن اهلبیت متعلق
بود چنانچه گذشت وظاهر اینست که اصحاب ما که روایت کرده اند از ابن عباس در باره مدیح مرتضوی بود برای
رد کردن اقوال اهل سنت والزام ایشان بسبب آنکه ایشان بجلالت وثاقت او اعتماد کلی دارند واورا
مقتدا وپیشوا میشمارند چون خلاصه عبارت تقی مجلسی گوش کردی اکنون لطائف آنرا البطور نمونه بر صفحه
خاطر بآب زر باید نوشت اول آنکه اگرچه صدوق فضایل جناب امیر پیش از پیش از ابن عباس میآرد
وهمچنین اهل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست که ماخذش ابن عباس باشد وضعیف نباشد بجهت آنکه
ما را باصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله ویاران جناب امیر کاری نمانده وحاجتی نیست مگر بائمه معصومین حجت
که اورا بشناسیم ووقت خود را ضائع نکنیم پس اولی آنکه توقف نمائیم چنانچه در اخبار فساق وقد قال الله تعالی
ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا واز آنجا که بقرینه سباق وسیاق مراد از ائمه اصحاب ایشان اند پس فضله را کاری
نماند مگر تمثیل زراره وشیطان الطاق پس بروید که خوب رفته آید کبوتر با کبوتر باز با باز بگذارید همجنس
با همجنس پرواز دوم آنکه قلب ابن عباس علی ما فی الاصول چنانچه در خلافت جناب امیر وامام حسن با معاویه
بود وقت امام حسین همراه یزید رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید واز سعادت کونین محروم گردید سوم
آنکه کاش با امام سجاد ارتباط پیدا میکرد حالانکه دکان خود را بر خلافیات ائمه بدی بر حسب آنکه این طاهرین ومعصومین

مثل امیر المومنین رو در ابد میگفت کافی اکافی شقه المحدثین چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از احد روایات
او در فضائل حضرت امیر الزام مسلمانست که مقتدای شما چنین فضائل نه روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
امور خویش پنجم آنکه از نجا بالبور رسید که خطبه شقشقیه و دعای صباح در قرآنش بجای خودش صحیح نیست زیرا که
ما قبلش ابن عباس است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازال البدعة واقام السنة و رحق راتند رین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند مبان هرمان مرموض و صور خیالیه رفضه کالعهن المنفوش ششم آنکه
هر چه کشی در فضایح و ذمایم او آورده موئد است بروایات و اخبار لبسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او که البور نموذج در مجلد اول واین مجلد والتی بر قرار ماند و بعد از ملاحظه آن هر کس را از سامعین
و ناظرین کلمات جعفر رملی که وقت خواستگاری دختر غضفی نوشته بود بیاد آمد که پنج عیب شرعی چه پشم است که بنده
بنجاه عیب لبعی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لبش لیاقت بابوس
مدارد سرش باستان شان ازدور باش ادب نمیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در تخلف از امام حسین
برای ابن عباس قادر باشد و درین خوائر اگر مزیدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در امور
موضوعه موجود و درین کتاب هم جا بجا ند کور است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قمار باز و طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمه علیهم السلام است لیکن بالآخر
از جمله سادات است اورا لعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید و جواب اینکه در زمان
این مجلسه بحث اتصال نسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوای مجتهد فانی و غیره برگشته پس
در وقت چنین و سوسه بدان رجوع باید کردن و سر بگریبان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتیاب ابن جبیر
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلس اول گوش کردی مگر بینی انحراف نیست و اگر ذمایم او را باذیم
حضرت عباس بالمناراد دست و کلینی و تفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث و دیگر جمیع کتبی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شوانیدن لشکر حسن مجتبی و تخلف از شهید کربلا حرفی ازان ذمایم و مثالب
لا بعد ولا تحصی است که از عبد الله بن عباس سر زد بخلاف عبید الله بن عمر که هر گز بر حرف و حکایت معاویه
گوش ننهاده دوست از محراب عبادت برنداشت از نجا مجتهد الزمانی را زیب همید بدین داری ابن عباس
و بدنیا داری ابن عمر حکم راندن و آیات قرانی مثل ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون نواندن
اما آنچه گفته که ابن عمر بجای امام حسین را بر طلب دنیا حمل کرده پس قطع نظر از آنکه حمل فقیض بر نقیض
است کما لا یخفی در مجلد اول ابواب فصول در تحقیق کلام ابن بوالفضول مرتب شده فواد بلاد اعجبا بیت
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا مخصوصا مجتهد بیهوده سرا بریزد و دمار روزگارش بر انگیزد
اورا بر این تالیف نالائق محمود و ساز دچه گاهی طعن او اکابر بر مذهب شیعه میرسد و زمانی علامش اولاد
امجاد جناب ایشه که نزد امامیه مقدار بر دند اگرچه با امامت فائز نگشته الطباق میباید و قتی اعتراض

بیهوده او نجناب سلطان کربلا کما سیجئ بیاید بعد ذلک ان شاء الله تعالی متوجه میشود و جهل دشمنان آنجناب
را ثابت میکند و چنین حرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فما قال کما مل الفرقة الکاملیه
فی نهر بتة اثنا عشریه فهو وارونی سفانه و منطبق علی تدیانه ۵ مرحبا ای فقیه دانشور ؛ ای تو مجموعه کمال
هنر ؛ با خدایت گهی است قال و مقال ؛ با رسولت گهی است بحث و جدال ؛ کلک طغیان تو گاه جدال ؛
میزند طعنه بر پیمبر و آل ؛ فقها را ز کلک تو آزار ؛ روح شان از جدال تو بیزار ؛ شافعی حنبلی دگر حنفی ؛
با همه بحث داری از دعلی ؛ مالکی خالی از جدال تو نیست ؛ خارج از خیطه مقال تو نیست ؛ هست چون ما همه ملل
کیست بکس ندانست چیست آنچیست ؛ قول تو جمله حشو و طامات است ؛ نزد تو گرچه از کرامات است ؛ کرنه سنجی بگیر
امی ذلیشان ؛ هست قول تو لعبت صبیان ؛ فی غلط هست مایه تلبیس ؛ مقتبس از وساوس ابلیس ؛ مرحبا
مرحبا زراه غرور ؛ گشته از ره هدایت دور ؛ گشتی از راه کرو نخوت و جهل ؛ با همه فضل نائب بوجهل ؛
متصدی شدی معارضه را ؛ با جناب شه منشه دوسرا ؛ قول اورا که هست وحی تمام ؛ پیشماری تو از فضول
کلام ؛ به یهودیت امی ظلوم و جهول ؛ میکنی نسبت کلام رسول ؛ آنچه آن متقبس ز قول نبی است ؛ لعن
بروی نمودن از دغلی است ؛ لعن آن لعن بر رسول خداست ؛ قدح آن قدح آن شفیع رواست ؛ قول
اورا لفحکا انکاری ؛ باز دعوی دین او داری ؛ دین تو لعن سرور دین است ؛ این چه دین است این چه
آئین است ؛ رد وحی است رد قول رسول ؛ کی بود قول اهل رد قبول ؛ الحذر الحذر ازین گفتار ؛ وقنا
ربنا عذاب النار ؛ تفصیل یعنی ازین مجمل که درین نظم است نموده می آید تا بدانی که مطاعن مجتهد که بزعم
خودش درباره اجله اصحاب رضی رساله تالیف تترتیب داده بود حقیقة ابواب رسوائی بر روی مقتدایان شیعه
می کشاید اگرچه قلوب عوام الناس می ربابد لیس بدانکه متوهم نشود که حضرت امام حسین علیه السلام بنی هاشم را از مجالس
خود خلیع العذار و مطلق العنان گردانیده بودند لاجرم عبد الله بن عباس و امثالش لسعادت رفاقت
فائز نشدند و ذلک ظن المسوئین و من شکوک الملبسین نه بینی که باقر علوم محاسبی در مجلد دهم از سجاد خطبه حضرت
امام حسین علیه السلام را که از کشف الغمه منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیداست که حضرت مالک
تخریص میکردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل انمردم که داد رفاقت دهند و همراه آنجناب بدرجه
شهادت رسند چنانچه باید بیان میفرمودند الفاظ مقدس آن خطبه اینست که الحمد لله و ماشاء الله و
ولا حول ولا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم خط الموت علی ولد آدم محط القلاده علی جید الفتاه
و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کانی نا و صالی اکلتها عسلان
الفلوات بین النواویس ذکره فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله
رضا ما اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له
فی خطیرة القدس تقر بهم عینه و تجر لهم وعده من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل

معنا فانی راحل صبحا ان الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت یعقوب و یوسف اشتیاق دارم و این سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا پر کرده و دواتیه بر قاتل تقدیر رفته زینهار سر من نپیچد و بجز رو بجفا نیفتد میکنم و امید دارم مثوبات صابرین ایم و بر فاقت حضرت پیغمبر و در علیین قرار گیریم و موجب چنگی چشم مبارک میشویم هرگز القاء الهی و ثواب تمامی منظور باشد یا بد اورا جز امن شدن که من وقت صبح بخفت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون یعنی از مکاتیب شنو که حضرت امام حسین بسجد و جهد سوی بنی هاشم عموماً و محمد بن حنفیه خصوصاً فرستاده و از ایشان نصرت طلبیده و بحث را باختتام رسانیده که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن و طالب شهادت گشتن و هر که لاحق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجا نزاره روایت میکند از حضرت امام باقر که کتب الحسین بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی و قبیله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد و من لحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابو جعفر که کتب الحسین بن علی الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی و قبیله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن والآخرة لم تزل والسلام و اگر ازین قسم مکاتیب مقدسه که ببرادران و بنی هاشم از عبد الله بن عباس و غیره نوشته اند و دران مکاتیب ایشان را از دنیا ترتیب نموده بآخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع بسیار ذکر نمائیم کلام بتطویل انجامد و اهل این زمان که همم قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم و حالانکه اینهم از آنجناب و در همین مجلد از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که اراده نصرت ما را نشود که بقتال تعلق گرفته یابند سوء دعا را و اجابت نکند و همراه ما نشود و بفریاد ما نرسد مرد راست بر خدای عزوجل که او را سرنگون در آتش اندازد و انهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفة الزائر مروی گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول در گذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را که خاذل تو باشد و دور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند و اجابت ننماید و یاری نکند و مددگار تو نشود و لعنت دیدان این چند سطر کسی را تو هم خواهد شد که عبد الله بن عباس و محمد بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را نشنیده بودند و عذرهای شرعی داشتند تا حق تعالی ایشان را بوعیدهای مذکور بر اصول رفضه مبتلا نگرداند و بباد افراه نرساند مگر خدای عزوجل تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقالات آینده از اصول موضوعه رفضه ظاهر و باهر میگردد که حضرت مرتضوی این عباس را آن صحیفه نمودند و بروی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر رطب و یابس شامل بود خصوص بر واقعه کربلا و اسامی قاعدین و متخلفین و ناصرین الی غیر ذلک و هرگاه حال بگردان

چنین باشد البته محمد بن حنفیه را که فرزند سعادتمند بود ندان صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خاذلین
ومتخلفین هم دیده باشند فتذکر **طرفه اینست** که عبد الله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات وزیارت
وادای لوازم محبت برای امام حسین ع حاضر شود وزار را زیارت بدیده واین بزرگان ازین هم محروم مانند که بکیده
منزل حاشا که کنند وسعادت دینوی دریابند مگر یاد نداری که ملا باقر مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
خویش نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین ع حاضر شد که صبح آن قصد
نهضت داشتند پس وقتی موعظت ونصیحت کشاده وزیره پیش شاه کربلا نهاده وانگاه بعنوانیکه خانه روی
رفته خراب ودلهای ایشان خونناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه بابد رتو وبرادر تو
چه کردند می ترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی وبکمال عزت وحرمت
مانی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه عناد بر سر من فوج کشد واز حرمت من حرمت حرم خدا
ازهم پاشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت وبیابان راهی شو که بر تو کسی قدرت نمیابد
امام حسین ع فرمودند که فکری میکنم ورا آنچه گفتی بامداد ان خبر رسید که امام حسین ع کوچ نمودند محمد بن حنفیه در اثنای
راه آمد وآن وقت مانع شد وبی ادبانه عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امر یکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن همین نتیجه داد که می بینی پرسید وجه عجلت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم تشریف وارند وارشاد نمودند که ای حسین ع از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن حنفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت انا لله وانا الیه راجعون وقطره
آبی از چشم نبارید وترحم بر یکسی آن ملهوف ومظلوم نیاورد وگفت باز چرا اهل وعیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن حنفیه این حدیث شنید ولبکار خود روانه شد وحال عبد الله بن عباس ازین هم عجیب وطرفه
است که گامی چند همراه آنجناب برداشت وعجلت کنان درگذشت **خدا شاهد حال است**
وکفی بالله شهیدا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستم واشک خونین از چشم من فرو میریزد
واین مضامین جان گزا لوعه قلبی برمی انگیزد بالجمله حال این برادر آن چنین بود که بر تصریح ایمه قوم
بچشم دیدی وقطعا ویقینا بگوش هوش شنیدی وهنوز مجتهدین را در سر پرستی ایشان بعد از تسلیم
اصل مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دایره ایمان است کائنا من کان شرمی
نمی آید حال مجتهد چه مانا است با قصد بر همنی که مکاید زنان همه دید واز اعتقاد عفت زوجه خویش
زنهار بر نگردید اکنون از اله وهم دیگر میکنم کرشاید نصوص قرانی درین باب بوقوع نیامده بود
لهذا عبد الله بن عباس ع ومحمد بن حنفیه که سلطان المفسرین وامام فقهاء والمحدثین بر السنه این
منافقین کاسه لیس زراره ودیگر شیاطین بودند ومقولات ایشان تا بحلق این بدانديشان مثل خوارج

نمیرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگذارید پس گوش فرا دارد و بشنید نیز همت بگمارد که حق تعالی
در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع دادجان نثاری بدهند پس برای ادراک
این مطالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از ائمه کبار نمودن تا بدانی که بسیاری از آیات
قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم دران زمان خصوصا بر اقربا و احباب و اصحاب
که همرکاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من ازهمین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول امامیه منقول
است که هرچه حضرت امام حسن ع بجا آورد و از خلع خلافت بهتر نبود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرد و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت کُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده نبود و قتال
حتم راهگاه واجب شد بر ایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند که رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا
أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض
کردی بر ما این جهاد و چرا مؤخر نکردی ما را تا زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران ترا
قوی نمودیم یعنی آراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم ولا نسلم بر زبان آوردند و آن زوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه
قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
والا نظر بروایات شیعه توان گفت که خود حضرات ایمه را خبر نشد که آیت سورهٔ نار را السورهٔ ابراهیم
علیه السلام پیوند نمودند و غلط بر او صول رفته بکار بردند و انیقسم امور خود از کلینی پیداست و هویدا
کما لا یخفی و چگونه نتوانم گفت که حضرات ایمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر مجلسی
زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتک و نتبع الرسل بعد از دیدن
عذاب چنانچه قرآن مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
پیغمبر آن ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضا ملای مذکور از اصول خویش بروایت امام صادق
می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و در عین جهاد همراه
امام حسین ع رد نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند
در روایات دیگرش هم درین باب پیش ازین مسرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که
کُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیهم القتال نازل گشت در شان حضرت شهید کربلا یعنی آنحضرت

فرض گردانید حق تعالی جهاد را با لشکر یزید پلید و فرض گردانید بر امت که بسر کاب او شوند و دمار از مخالفین برآرند بر این چند حرف اکتفا نمودم و برای تتبع روایات کردن تطویل نگردیدم اکنون گجا ماند و هم متوهمین که بدلالت کتاب و احادیث عترت این بزرگان مامور بخود ندجهاد کردن در مخالفت امام حسین نمودن والا شریک میشوند **قوله** و آنچه نوشته اه **اقول** این قول نیز بدستور تر هات سابقه تهوری و تسرعی تنش نیست بچند وجه **اول** آنکه اینمان صورتخیالیه است که مجتهد عمل کودر هر جا ترتیب میدهد و مشاهده روز سیاه میکند یعنی هر کس با دلیل میرود و یقین میداند که در بصارة العین آنچه حکم کرده بودم بر این بران هر جا قایم میشود و جهل و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید **ثانیا آنکه** درین مقام آنچه برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقه خود بند کر آن ذلیل گشته تفصیل این اجمال آنست که این روایت را فاضل مدایی که حالش بارها درین کتاب یاد کرده ام و بر انصاف و عدالتش این پیر و پدر تصیص نموده اند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفضیح بزرگان خود می پردازد پس بر اهل سنت احتجاج از ان نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح نهج البلاغت و غیره که غیر مالیش و زیر علقمی که حالی تشیع او از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته بر مجتهد خانی و زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یحتد باقراره **ثالثا آنکه** دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبد الله بن عمر خواب نکرد بدون بیعت و لیکن مجتهد الزمانی را ما و نمانده که بارها میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین به ثبوت میرسد که تا خلع خلافت امام حسن ع عبد الله بن عمر با معاویه بیعت نموده و با وجود حکم قتل که از یزید بسر زد راه انکار سپرده و بجرم مکه التجا برده و هجرت کرده و بر فهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از زمان دراز رو داده لفظ بالیعنا بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان بر میرسد فرعیت امامت والا بر مرغوم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب در رباید و اگر درین امتداد زمانه خوابش بر بود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عادة بلی این کار حضرت صاحب الامر باشد که در هر شهر بسیر و تماشا می باشند و روز بهدایت شیعه عموما و هدایت مجتهدین خصوصا مشغول باشند و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس بسر برند که جهاد اکبر است و بسبب تکثر فعل مذکور از الوهیت یا فراتر نهند فاعتبروا یا اولی الابصار و این حکم البته غرابتی دارد که پایانش پیدا نیست پس باو جود آن امور که از انجار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت ثابت شود و لاجرم روایت فاضل مدایی را در مقام کسی عقلا بجوی نمی خرد و غلط گفتم که مجتهد الزمانی کهامل الاسفار و انگشت نمای هر شهر و دیار و بهتر از شیخ علی و درین روزگار اند مهملات او را بجان و دل می خرند آری آنانکه یوسف ع را فروشند تا چه خرند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

اهل تحقیق بر آن معتقدند و میگویند که پیشوایان معتبریان مثل صاحب مروج المذهب ابن قتیبه عبد الله
ابن عمر نموده اند و کم لله تقاریر فی کتبه **رابعاً** آنچه از روضة الاحباب احوال حضرت طلحه نقل کرده آنهم
دلالتی بر اصلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند گویا
واجب میدانستند پس زیاده برین نیست که اهتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آید این از کجا که بر چیزیکه
اهتمام در آن رود ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چیزیکه توبه از ان
کنند حرام باشد حضرت موسی علیه السلام بعد از پرستش گوساله توبه کردند حالانکه گناهی نکرده بودند اما بر خیال امامیه
پس از انکه وکالت آنمردم نمودند که خدا را جسم کثیف رنگین متحیز دانستند الی غیر ذلک والیق را زوال
نیست اما بر طریق اهل سنت که بجوارالنفس رویت رفته اند و ازین واقعه سوال هم دعوی خود را اثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر وغیره دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتر ان بود
که آغاز درین سوال نمیفرمودند و عجلت نمی نمودند و رطلب رویت و بعد الاجازت درین سوال
لب میکشودند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی **وریغاکه هنوز** مجتهد را خبری نیست که از
مواظبت چیزیکه ایمه هدی علیهم السلام میکردند و ترک آن نمی نمودند وجوبش کجا لازم می آید بلکه جوازش هم
ضرور نیست بلکه آن چیز فی نفسه حرام است نزد رفضه مثل لعن زراره کما عرفت جهارا التقیه پس چنانچه
ایمه بزعم رفضه از سینه تقیه میکردند از شیعه هم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان وقد عرفت
مرارا و من بمقتضای حدیث وصیت که اگر ادمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاهلیت بمیرد
چنانچه در مجلد اول بروایت آن دانشمند میگویم که ای مجتهد اگر کسی آن را از دست و هر راست بگوید
فتوی میدهی بر کفر او و بر فرض محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهم کرد
و کفر بسیاری از اکابر مجتهدین رفضه با ثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امراض مردند و نام دینت
بر زبان نبردند **معذلک** این روایت اولی نیست از نیکه سند اش را اصلیت امامت قرار دهند
زیرا که در مرغوم شیعه طلحه و زبیر نقض این بیعت کرده بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
مهاجرین حضار جنگ بدر مبایعین بحت الشجر ممدوحین ایمه اطهر بدلیل اصول احادیث اعوار از اصول
دین باشد با بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچه علمای شان بالتصریح کرده اند و
گمان تواند کرد که سنی این واقعه را تولیه و برحضرت طلحه چنین یاوه گی آغاز دو لویده و بشارت مرتضوی را
در حق او کان لم یکن سازد و حسابی از آن بر ندارد و نعوذ بالله من ذلک علاوه از بوائیش معنی
استحیات واضح است که مزید رحمت مقتضی اینست که قبل از ان وجود رحمت بود فثبت المقصود و نخفی
نیست که خلاف عمد حرام است در ادنی امور **قوله** و مطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در هزار کتاب
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد بهمان بیان که در نیجا دانستی **قوله**

منفی و محجب نماند الخ **اقول** عجب است دلیلی بهرین دعوی نمی نگارد که این حدیث چگونه دلالت دارد بر وجود
حضرت صاحب الامر شیعه که فرزند ارجمند بی بی خاتون مرحبس بودند و صیغه نکاح جناب والد ماجد شان
با خاتون مذکور در حال شرک و نصرانیت او و بروی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت
خاتم النبیین ﷺ در خواب صدور یافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک مافات
بعمل آوردند یعنی او را مسلمان کردند و این قصه را البولها در کتاب اثبات الخرافه لعباد حب ثمره الخلافه
مفصلا چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در انجا نگاه کند که چگونه رگهای گردن
قوم را در شکنجه اولگ کشیده ام و بنجهای طائفه مورد لوم را سراسیمه ام که تو گوی ع عمر بیچه بر پیچ
دیو مریچ و شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده و شنیده باشی و یا آنهمه میگویم تفریع مجتهد الزمانی یعنی
از نجا ابن عمر الخ وقتی صورت کرد که اولغ بر آن کرده باشد که در نحدیث موت کفر مراد است قیمت
بنوعی از جاهلیت و بر این تقدیر ضرور بود که عبد الله بن عمر را عبد الله بن مطیع بحث را پهنا در کند و صاف
صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه و اله وسلم بجهت نقض بیعت
بر آمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین بر گوئی مخاطب دست از تکلف باز میداشت
یا واقعه نویسان در اخبار بسط کرده پیش نمیرستادند و موجب ترحم بر حال عبد الله بن عمر رض
زیاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورت می بست کما لا یخفی و چون زمینها را این مبحث را طول داده
وزود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته تخصیص بر کفر
خالعین نه نمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بتمرهیب
تا خود را بتهلکه نیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر ابن عمر ناقص بیعت نیزید قرار ترک
بیعت اورا کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با نیزید خصومت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بان فتاک بی باک می گفت و از صولت دو بدبه او
نمی ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند و حلی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که نیزید
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروق بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوارج نه اهل اعتزال
نه الحق فتعین تشیعه و هو المطلوب پس او شیعی باشد من جهت الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسین ع از راه
ملک و سلطنت بود و بس و مامون مقلد او گشت و در حق او از و در گذشت که امام رضا را بدست خود
زهر داد و می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المومنین است **بالجمله و برین روایت** و حدیث
لفظیات متقیه جاهلیه وارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو دران جاریست که چگونه موت بر کفر
ثابت میشود حالانکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیاید الغرض
حمل کردن این حدیث بر انمعنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است ایا عبد الله بن عمر رض این

بزرگان را کہ طعنہ تیغ بیدریغ بنی امیہ شدند کافر میدانست معاذ اللہ من ذلک بلکہ خلاف آن مثل آفتاب
نیر در رویش است کما عرفت نمونہ بمثار الیہ انفا و اگر در رسیدہ تواریخ لکنہ کنی خواہی یافت خلاف اعتقاد
مذکور را گزاردن نماز جنازہ و استادن بر قبور و دعا و مزید ولالہ بر لوازم ایمان و اگر معتقد کفر شان بودی
گفتی خوب شد کہ بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زرارہ کوفی و ابو بصیر لایوفی را کہ کور مادر زاد و بدتر از
اہل کفر و الحاد بود بنظر می آید مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا
القصہ حدیث بر معنی تشبیہ محمول شد و پر ظاہر است کہ احکام مشبہ و مشبہ در ہر چیزی نمی باشد بلکہ وصفی
جامع باید میانہ ہر دو کہ دران شریک باشند و این امر ہم بکتب مخالفین مدلل است از آنجملہ ملای
مجلسی در بحار تصریح میکند جائیکہ در مجلد چہاردہم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابلہ ابن طاؤس بعضی
افادات گفتہ و لگدہای بلاغت بستہ کہ حرفی ازان انیست اما قولہ لم یحکم بکفر المتجسم الخ قد علمت ان الظاہر
من التشبیہ بالکافر انہ لیس کافرا و انما یدل علی اشتراکہ معہ فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتہی
مختصرا اما آنکہ در حدیث مات میتۃ لفظ میتۃ بالکسر است و مراد معنی تشبیہ است پس در حاشیہ شرح عقاید نسفی
و اگر پاکستر ترنمی در شرح روح معانی باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و بمغالطہ مجتہد کہ ہنوز بشعر
از الفاظ حدیث خبری نیست باید گردید و بریں مقدار چگونہ اقتصار و زرزم کہ ملا خلیل قزوینی در شافی
شرح کلینی تصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفتہ آنچہ من گفتم الفاظ او انیست المیتۃ بکسر المیم
مصدر نوعی من باب لفر میتۃ جاہلیۃ ترکیب اضافی او توصیفی انتہی مقام الحاجۃ اینقدر ست کہ جوا
بین الاولین اخیر یعنی ابن تشبیہ معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد کما لا یخفی علی الماہرین **قولہ** و احتمال
اضافۃ الخ **اقول** کجا است منصفی کہ در قول مجتہد غور و تامل بکار برد و بداند کہ جواب اول را در بارہ
حدیث معرفت لظاہرہم رد نتوانست کردن و رنہ برہانی قائم میکرد اگر یارای آن داشتی پس بخبر و زبونی
او باقصی الغایۃ رسید کہ قفل سکوت بر لب زد و نتوانست برای مقلدین حمقا دامی گستردن و دانہ افشاندن
چنانچہ در مقامات یافتہ لگاز سحر کاری برای فریب شان لبتہ معذلک کہ میست عاذل کہ قول او را بمنتہی
پستی رسانیم مقام عادہ نماید و گوید عجب عجاب است کہ خود فضیحت و دیگران را الفیحت مجتہد ند کور ر معتاد بدکر
تحکمات و دعاوی بلا بینہ گردیدہ بہیچ جا شاہدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتضا مینماید
و این طرز غریب دیدہ کہ مجتہد الزمانی مخترع ساختہ از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتادہ
طرفہ انیست کہ بچنین دعاوی کہ از شواہد و ادلہ عاریست در مقابلہ خصم می تولید نمی نازد و بر خود نمی بالد
آہ در نیجا باید اقامت دلیل بر جہالت واجبیت عجیب از فنون و علوم قایم کردن و این احتمال را بمعنی
گردانیدن و چگونہ تجویز توان کرد کہ این امر لی معنی است حالانکہ این احتمال را علمای عربیہ بر آوردہ اند
و اکابر محدثین کہ در علوم بلاغت بمرتبہ قصوی رسیدہ ذکر فرمودہ از آنجملہ است علامہ دہلوی قدس سرہ

الغرض چنانچه ازافاداتش که درین امور فرموده ظاهر است وتبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد خاصه وعامه باهر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعة النهار بلکه از طعن الزناج نیز یعنی این امور پیدا میشود دگر شب کوری وچشم مرکب را علاجی نیست **قوله** واحتمال تعریف وعید الخ **اقول** هرگاه امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال با اهل بغاوت کردن وحوزه اسلام را از شر کفار نگاهداشتن وفتوی بر مذهب حق دادن بهیچ معطله توان گفت چنانچه از قدردانی غولان ایرانی در باب حضرات ائمه که کسی را در وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی وغیره در مقاله سادسه پی بروی حالیا در حق امامی که در تولد او کلام باشد وبعد از تسلیم صدها سال بران نگذرد که امور ضروریه امامت همه ازوی مسلوب گردد غلط گفتم از هزار سال نشانی واثری نزد عقلا از و یافته نشود چگمان توانی کرد اگرچه مریدان او پیروی محدثین هزاران رقعات مزوره در دریا اندازند وخود را مورد فاغر قواد او خلوانار اگردانند لاجرم نزد عقلا وجود وعدمش برابر خواهد بود وقبل ازین در مجلد اول گذشته که ضروریات امامت نظر بمذهب فریقین انتظام امور دینی ودنیوی است وسیاست مدن وجهاد کفار وتثنیه وتادیب اشرار ازمن است چون بعد ظهور بسبب سلب این امور فعلیت امامت وخلافت حقیقة نمی ماند واورا بالقاب تاسزا قدمای رفضه معتبر توانند کرد کما اشرنا چه جای عدم ظهور که اتفاق فرقه فرقه اثنا عشریه از حفه کشان دکاکین ننگ سایان بران واقع است ودیگران تولد او را منکرند وهنوز خواص شیعه در تحیر اند باشند ورنه بجای نبرند وانیمه طالبین ومسترشدین بالاخر خاک بیابان بر سر ها بپیرند وخس وخاشاک حرمان بر روی خود ها بریزند ومدعیان ملاقاتش که بیش از بیش از وارد دین وصادر ین قبل از خروج سفیانی وندای اسمانی وملعون می شوند حالانکه بنقل علما بجای خود قرار یافته ولو تائید حکما هم بران تافته که انمحای لازمی مستلزم انتفای ملزوم است فکیف که امور متعلقه امامت همه مسلوب باشد ومخفی نماند که سخن در وجود من حیث الامامت است یعنی وصف عنوانی را ملاحظه باید کردن چنانچه مجتهد در طعن الزناج بمبحث وراثت انبیاء میگوید ودر انجا بسبب سلب جاهلیه یا تجاهل وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا لشئ عجاب کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه وآله التحیة والسلام واز نجا عیان شد که مراد از وجود وجود امام مقارن ظهور است بالحاظ وصف مذکور واز عجائب خرافات مجتهد ناشسته رو انکه شق اول را با انهمه امور ظاهره عین مطلوب میداند وچنان پنداشت که چون بر انگیختن او برای واتیات ولوازم امامت باشد غائب کردنش با وجود لقای وصف او مستحیل است ازان قبیل که زید قاضی بلده گردانند وگویند که جای اقامت بکن که کسی نتواند رسید ونتواند دید سبحان الله عجب است درمیان قعر دریا تخته بندم کرده ۵ باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش ۵ وبرین تقدیر جمیع

عقلا سر بر زیش در از فتح علی شاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود
عدلیه نهاده اند و هنوز پی نبرده اند که عدل باری عز و جل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل و قال سر بر آورد
و برای ملامت حضرت جهان آفرین بهانه جست بدنامی فتح علیشاه از قوم قاچار که نام پدر قبیله مذکور از
شیطان مشهور تر است لیکن تمثیل و اسهام است که ؎ گفتش سلسله زلف بتان دانی چیست ؟ گفت
حافظانگه از شب یلدا میکرد ؛ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدارئ مروت دل آزار پیدا است و در این مقام
نیز شبدیز قلم در لوث نی بود بیزار کشاکش او را باز داشته با صل بدعا که زبونی مجتهد مقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم و از سر الطناب در گذشتم و در لغاکه طالبین
و مشاقین انیمه مساعی مبذول دارند و بمشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آمد که
که قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم و قتیکه ایشان را در خانه خود دید گفته بود ؎ یارد
خانه و ما گرد جهان میگردیم ؛ آب در کوزه و ما تشنه دهان میگردیم ؛ اگر به لبتان سرای این پادشاه
جمجاه رسی نهاد ندپی با نیمنی می برند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشای سوق اللیل
در مکه معظمه بمقربین معجزات و کرامات مراودت با صاحب کوشکی می نمود اکنون شب و روز بحکم ضرورت
نزد ازواج قادسات نزول اجلال میفرماید و فرق اینست که برای حضرت پیغمبر و حضرت امام صادق
بارادی را تردد می بود که در قصر شریف متوجه بزوجات خود باشند یا به نماز و درین خصوص غیر ازین
امری نیست فرق دیگر انکه حق نرگس روامی نماید لیکن از بعض امهات المشیعین خورسند است و از
بعض دیگر مصداق للطیفه غیبی و سروش لاریبی بیت چرا چون لاله دل خونین نباشم ؛ که با نرگس
او سر گران کرد ؛ سر گرانی دارد و از آنجا که ابن بابویه شیخ المشایخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و غیران ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است و لقب الحاضر فی الامصار
نیز مقتضای همین است کو از نظر مردم غایب باشد انچه این پادشاه یعنی نصیر الدین حیدر و موالیانش
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه نتوان کرد که دیگر مزبوم
را حضرت صاحب الامر لقدوم خود نورانی فرمایند و بلده لکهنو را که محج اهل تشیع و موضع مخصوص ریس المومنین
جالکسی است خصوصا برای کارگاه اجتهاد و خصوصا بستان سرای پادشاهی که با نواع زیب و زینت آراسته
و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و بصنوف عطریات معطر و وقت شب بروشنی شمع کافوریها منور
شده و در لطافت و صفا و نضارت و بهاء ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد در گذشته
رونق افزای انجمن نشاط و سرور اند و زگلشن انبساط لشونده آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
خضر علیه السلام کردی و زنش گفتی کاش من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
لیاقت داری لعبد چندی زن با مردی تمنی خوشروی در ساخت و از لقای فرحت انتهای او در

خلعت کلیه اخوان خود آنچیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمه انجیوان از ظلمات
بدر آمد تفت شد و صیحه بر زد زن گفت مگر خضر را فراموش کردی که بر من تهمت می نهی من کی لیاقت و پذیرش
دارم اینکه گفتم حکایتی بود دلپاستانی درین روزها بمشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر بعبادت قدیم همراه مربیه خویش بپادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمره قادسات رد بر گردانیدند دگره بر ابر وزد هر چند پادشاه می پرسید که موجب
سرگرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این ملال امر لیست مشکل ملک فرمود
هر چه هست لفیر ما تا من در اصلاح و تدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند و مراطلاق دادند و فرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین
بگیر و ازین مکان مقدس بیرو و اگر مهر تو ندهد بیاد بر کند سلطنت او را بر هم زنم پادشاه او را نبرودی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای لکوک دراهم و دنانیر از حریفان خود کام دل می یافت و تبدارک
مافات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است ولی تجویز مجتهد که بر سند نیابت صاحب الزمان
نشسته بطور پوسته و درین امور و تقریب عقیقه هزاران درهم و دینار و اجناس و لباس فاخره برای او
قرار یافته و قصه های متواتره که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیانش موجب اطناب است درجای دیگر
شرح آن میکنم ان شاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زینهار پادشاه و اراکین سلطنت قریب
آن نگردیدندی **الغرض** بر حال آن گروه از فرقه اثنا عشریه که بر تلاش امام غائب منتظر بیابان
و کوه نهاده بودند و درین باب گفتگو شده بود مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت ؎ صبا
بلطف بگو الغزال رعنا را ؛ که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ؛ غزال رعنا را یدگر لیست قضا را لعبد ازین
از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم و بلیغ در هر زبان و دعوی فرستادگی و از
طرف نیابت امام غائب نمود و مدتی باظهار کرشمهای جدید و اخذ وجه مشغول شد انیمه که بگوشت رسید
قصه های دنیوی بود انچه متعلق بدین باشد حرفی ازان باید شنید در یک حسرت و حرمان بر مفارق شان
باید بخیت و لنعم ماقیل ؎ افتاب اندرون خانه و ما ؛ در بدر میر دیم ذره مثال ؛ که اگر غلیظ از نیز
علت است که مذهب رفضه مخالف مذهب ایمه هدی است و ایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود اشقیا
و این المواعید من الرجعه و این الوفا لیس یهودیت مجتهدین و مقلدین از کوفه هند یعنی لکهنو تا بارا
زین به ثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین و رنه امامت عموماً و خصوصاً از دست رفت زیرا که در حسام
و منهج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا محصور لواشد
هر امام را ضرور است نه هر نبی را و از لوازم امامت است نه نبوت و اگر در شخصوص این امور ضروریه
را منکر شوند و مثل صوفیه خویش تقریرات کنند و بکشف و مراقبه مایل گردند حشر ایشان همراه یزید

بشمر خواهد بود کما اثبت الجاثلیق فی تصنیفه الغیر المطبوع ولیکن هذا العلاج قبل الوقوع محقق نماند
که چون در بعض مجالس ذکر این امور از لوازم امامت در میان آمد جمعی از ایشان لزوم را انکار کردند
و گفتند بلکه گاه هست و گاه نیست پس ضرور شد که در اینجا نام کتاب معتبر سنی زبان ارم تا زبان از بیابان
تحیر و گویان لبته آید و آبروی این هر زه درایان زو برود و روسیاهی شان بر پیر و پس بدانکه قلمی
المشوری و رشید المطاعن از مجلسی نقل می نماید آنچه دلالت بران دارد که امام منصوب میشود برای
دفع اختلافات از امت و دفع اختلافات از مخلوقات گوناگون بدون جهاد و تنبیه و تادیب و صدور اقدام
چگونه ممکن تواند بود و از اینجا سر انجیغی آشکار شد که در نبوت این امور ضرور نیست بخلاف امامت که در آن
انتظام همه امور باید کردن و هم از طرف خدا در رسولش احکام شریعت رسانیدن پس تحقق نبوت
گویا بر اصول شیعه محتاج بدلیلی دیگر نماند و مذهب منصور قوم نیز همین است والاساس علی ذلک کما لا یخفی
والعوارم لاجرم کجا ماند که گاه هست و گاه نیست بلکه از اصول شیعه حتی مجلد اول کافی و مجلد ثالث آن
عینی روضه هم پیداست که بعد از تحقیق حضرات ائمه آرا ده هم نداشتند چه جای کوشش و دیگران را
ز سادات هم منع میکردند پس در حقیقت امامی ندارند جز نرگسی ریحانی که بهارش هنوز زیر استلاء بهمن دی
و حقیقة لاشئی که تا قرب رستخیز ذات آن بیچاره بر مذهب بیچاره عین انتظار است و از فعلیت هیچ بهره
ندارد و لنعوذ بالله منه **العرض** از دائره امکان بیرون نیست که آدمی امام بالفعل باشد با وجود استلاء از این امور از همه
انیهم دانسته باشی که شیعه را مناسب ان بود که لقبه را برای امام که برای اختلافات منبوث گشته زنهار
تجویز نمیکردند بخلاف حضرات انبیاء و العجب که طبرسی در مجمع البیان عکس آن از محققین خود نقل فرموده و
زیاده تر ازین حکمی که موجب سلب حواس سامعین ناظرین تواند شد در عالم حیرت نباشد که از علمای
شیعه صدور می یابد که حضرت صاحب الامر در جابلقا و مانند آن چنان استلاء یابد که مالکان اقالیم شیعه را
در خواب هم نبوده باشد باز از برای او دعوی لقبیه اکابر شیعه بنداری بلند می سرایند و گاهی خجل نمیشوند
بزرین نزدیکی عبارت عناد الاسلام مومن جالسی همراه حدیث حضرت امام رضا علیه السلام تقریرات معلم
ملکوت استاد شیخ و سید جول الله دقوته می آید و حیرت مذکور را در قلوب متحیرین تضعیف مینماید و در باره
دعوی فقیر الجنان تمام می آفزاید **قوله** و احتمال مبالغه در وعید الخ **اقول** بارها گفته ام
و بار دیگر میگویم و این پیر نابالغ را باز بمکتب می نشانم که جیب مصیب را که موجه است فقط ذکر احتمالیکه
عقل آنرا تجویز کند کافی است او محتاج باقامت دلیل بر آنست بلکه مجتهد را باید ذکر برهانی بر ابطال
این احتمال نمودن چون دلیلی نیاورده از قانون مناظره بدر رفت و آنچه گفت بر او منقلب شد
یعنی طلب دلیل در اینجا از فهم و فراست او بر احل بعید است بان جیب مصیب را میرسد که بگوید
این تقریر از قوت بفعل آوردن در تبدیل خویش بلکه دیگران نیز از معتدایان بتشیع کوشیدن است

زیرا که علمای رفض قدیما و حدیثا برای اثبات امامی که اعتقاد امامت بر مکلفین مانند اصول دیگر است
از توحید خدا و نبوت انبیاء و غیرها و برین دعوی اهلیت مثل شما یقینی و کراجکی و شوشتری از احقاق و مجلسی
و جائسی در تالیفات خویش احادیث را دلیل آورده اند پس باید که دران احتمال معارض یا تهمت نشود
زیرا که چون معارض و مخالف دران راه یابد دلالتش بر مدعا کجا باقی می ماند و در نجا احتمالات بسیار
پیش آمد پس طلب دلیل از خصم خلاف مناظره است بلکه از کتب در سینه هم پیدا نیست که موجد احتمال بر دلیلی
در کار نیست بلی هرگاه سندی می آرد کلامش قوی میشود فکیف که تقویت بران اسناد کثیر بلکه اولئه نیز یافته
شود متبرعا چنانچه عنقریب می آید بالجمله ذلت مجتهد که درین معرکه پیرامنه میرود به ثبوت رسید باید برای
تحلیل مجتهد قول او را در نیمقام یاد کردن که برای محیب گفته بود که هیچ دلیلی نمی انگارد حالانکه باید
اورا دلیلی بر ابطال این احتمال انتهاض کردن و او بران قادر نشد اما ذلت دیگران پس قطع
نظر از آنکه ذلت سلطان العلما که لقب مجتهد است ذلت شاگرد است بدین جهت حاصل که اهل رفض هرچند
کوشش خود را مثل فرهاد در کوه کنی صرف کردند ولیکن لقمه شیرین بحلق فرو نبردند بلکه کوهی کندند و کاهی
بدست نیاوردند و جز تیشه بر سر خود نزدند و خسر الدنیا و الاخره گشتند و حاشا که حجتی دیگر را در اصلیت
امامت و اقعیه چنانکه اهل حق گویند یا تراشیده خیالات خویش نشان داده باشند و اگر می یافتند
چگونه در دریغ میکردند که اساس نجات از عذاب اخروی بر ایمان است و بنیاد ایمان نزد شان
بر امامت واگذاشته امامت محدثه نوین سباکه هیچ اکیتی بدلیول خویش بر این امامت مخترعه نفس نیابی
و امامت این سباکه علی روشن الاشتهار در و بروی جناب مرتضوی دعوی رسالت خود کرد چنانچه در مقامش
بدین اوراق مذکور است آنرا بسینه زوری نفس میدانند و قران مجید را این قوم خالی از عقل پندارند
هنقبه زمان یعنی شیخ حلی امام اعظم حقا چنین نفس را بآیات میرساند و داد افتخار میدهد و صدر الدین حقیقت
انرا در ابطال الباطل چنان در رد کشف الصدق کذاب مذکور بیان میفرماید که ایشان هم امام اعظم
رفضه را قطعا شیخ حلی اعتقاد میکنند و قاضی در ابرام آن و نکته ای نوازد اگر کتب مجیبین او را باید دید
که بکشف تلبیساتش چه قدر داد تفضیح او داده اند و من میگویم که اگر این کتب که نزد ما در زمین مزین
بود هم نرسد باری اساس الاصول و لدابای مروت که در بلده لنج ان بقیمت هم دستیاب میشود از انهم
باعتراض سمت وضوح دارد که زینهار معنی نفس در آیات آن نیست بلکه اساس و بنیاد آن باعتراض
بر ظاهر آیات و احادیث است پس بعد ازین دعوی در کتاب مذکور که ظواهر و نصوص کتاب حجت است
دلایل خویش را ذکر کرده زیر دلیل هفتم بعد ذکر احتجاج جناب سیدة نساء العالمین رض از کتب خود بر افضل الصدیقین
در باب فدک و قتیکه ملزم شده از مجلس مهاجرین و انصار برگشتند و جناب امیر آمنی چند در میراث
امو ختند چنانچه از کتب رفضه در نفق این کتاب منقول است میگوید فانه لو لم یکن ظواهر الکتاب

حجة تم بها الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابي قحافة بتبرك الكتاب فان ولاية سليمان لداود عليهما السلام
تنافي وراثة النبوة بل يحتمل ان يكون المراد من الوراثة وراثة العلم وكذا وعمار ذكرياء وكذا اولوا الارحام
وكذا اية الميراث فان العموم ليس من باب التنصيص فانك علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ على
معنى بحيث لا يحتمل غيره حاصلش انكه اگر ظاهر كتاب حجت نباشد محبت جناب فاطمى واعتراض بر صديقه تبرك
كردن قران مجيد تمام نميشود وصحيح نميگردد زيرا كه احتمال وراثة علم باقى است عموم چيزى ديگر است و
نص انست كه احتمال ديگرى را برنتابد وزير دليل يازدهم كه حديث امام تقى است رضى الله عنه ميگويد
آنچه دلالت بران دارد كه اين حديث صريح است در حجيت ظاهر قران مجيد زيرا كه ولايت كه از انما وليكم
الله وحديث مولى وغيره معلوم شد ليس در خلافت نيست بلى بقراين معلوم توان كرد كه مراد خلافت است
چنانچه در كتب مسطور است **انيكه شنيدى** باعتراف مجتهد هست كه نصوص نيست بلكه از ظواهر آيات
واحاديث است پس اينمذهب كجا ماند خصوصا مباحث امامت بعد از مدايح مهاجرين وانصار ومبراث
فردوس يافتن ومتبوع گشتن ايشان براى تابعين اخيار وتبع تابعين الى يوم القرار باقرار طبرسى
در مجمع وغيره واعتراف ديگران در ديگر اسفار وهر گاه ادنى غور كنى واضح خواهد شد كه چنانچه نص نيست
ظاهر هم نتواند بود مگر بضم مختصه عات خياليه طائفه رفاض كه آب ندیده مونه بر كشند وداد پاى كوبى
در نسخ زنى دهند لتفصيل اين امور جابجا در كتاب خواهى دانست انشاء الله تعالى وليكن آنچه در اينجا
مناسب مى بينم سخنى چند ميگويم تا سينه ناملى همه رفضه از ملاحظه آن زيادة تر پديد آيد كه حضرت رسول خدا
صلى الله عليه وآله وسلم همينه لقب امير المومنين را با وصف درود تذكرات وتاكيدات غير متناهى از
جناب اقدس الهى تا از صد بار بر گذشت خصوصا در معراجها وتسويف مى انداخت وباظهار رفضه كافى
مبحث تحريف القران من عند الاسلام قدرت بران نمى يافت بسبب شدت خوف وتقيه ومعلوم ميشود
كه اگر كسى بين اصول موضوعه مقدمه كلبه ضم كند نتيجه آن البته چنان سر زند كه هيچ مسلمانى بلا ضرورت
بر زبان نتواند آوردن زيرا كه از ان صريح مژده فتح وظفر بگوش خوارج ونواصب ميرسد بلكه از
تصورش قلب اهل اسلام مى لرزد ودر روزهاى غدير بعد از نزول يَا اَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ
اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ چنين اغدار مرتب فرمود كه قطع نظر از
مثالب مرتضوى كه اگر او را نصب كنم همه مرتد شوند وسعى بست وسه ساله رايگان روز مزيد حيرت وافسوس
پديد آيد كه همه بحيثيت انفرادى وهيئت مجموعى كذب محض بود كه اى برادرم جبرئيل اين لشكر كه بعدد پنجاه
هزار كس رسيده لشكر شيعين است كه احاطه كلى دارند پس چگونه على را در تنهائى نصب كنم بگذار تا ديگر
رسم واين مهم را سر انجام دهم حالانكه در مدينه طيبه غير از منحلفين يعنى منافقين ونساء واطفال
ومسلمين كه بود كه پشتى كند ودست مبارك بگيرد با اينهمه معذرتهاى غير واقعيه كه حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و تسلی و تسویت را بنیاد نهاد اگر بمثل آن فقط از رصافی پیدا نم ورق چند دیگر بایا
اما سخن تکیه حضرت علی رئیس الاشتهاد بین بود که بل بلغت وحضار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
بدرجه مقصوی رسانیدم یا نه واشهد رب العالمین را گواه میگرفتند که بلی کما ینبغی ازین عهده برآمدی دو فرقه
دران فرو گذاشتی مجتهدین متکلمین رفضه اقرای دیگر را که سینه ملکی انسان را باسمان برین رساند لیل
آورند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرد و فرمودای جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الهی
زین رسالت کدامی مستعفی شوابی غیر ذلک من المزخرفات التی لا القول بعد سوتها الوسماعها الا لعنة
الله علی الکاذبین المفترین حیث جواقصر اردبد موا مصرا لم خربوه ایضا وجاؤا بستان عظیم تحیل عند اهل
العقل صدورها عن احد من الانبیا سیما عن سیدهم وامامهم ولقد صرح الحاکم الکاذب فی حسامه مطلقا
وانکر بعد و روایته فی باب استعفا وبنی من الانبیا کما ستراه انشا الله تعالی مکانه ما راسی کتابا من
تصانیف العلما ولعلهم سالوا درجه الامامه لما رأوها افضل من النبوه والرساله عند بعولا الاشقیا وفاعتر
یا معتبر العقلا وهذا الذی ذکرنا من قصه الغدیر قلیله من البحار وبا اینهمه اگر شکی دریتی داری وکتب
معلم الملکوت یعنی شیخ حارثی نیابی یاری تبفسر صافی که ماخوذ از اصول موضوعه وعلوم متعارفه قدما
رجوع کن که استعفای حضرت صلی الله علیه واله وسلم لفظاً ومعنی بر دو در امر غدیر ند کور خواهی یافت
واستعفای معنوی را در صدها کتاب خواهی دید که بالبیان ومردجان این مذهب در هر لباس مشهور
ساخته والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون واستعفای شریف بهر دو حشت برصافی چه موقوف که کتب تو رعیل
یعنی لقبر مجلسی فتنه انگیز مثل بحار وحیاة القلوب دلا ونیر در استعفای لفظی ومعنوی وافی وشافی
است اینست نمونه از آیات قرانی وشیخ جلیل قوم برادر بزرگ این هفده غالباً قریب صدآیات
را در نهج الحق آورده وبخیالات خویش کوئی سبق از دیگر متکلمین برده واز تالیفات محدثین ایشان
توانی دانست که چند صد آیت را بهمین محترعات وضم موضوعات ومفتریات بر شمرده اند که عمده ترین
دلیل را بطور نمونه نباندک تفصیل وبیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفار
چون تاکید وتشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند وتا زمان در از جناب وصی مطلق را
در غدیر برداشتند ومیگر دانیدند ومیفرمودند هذا الحکم بعدی که عقلا بعد دین تمامی وفضل باب
درگردش نوازد قاه قاه میکنند ونعره واه واه مینمند ودر حق مدعیان ودر دتسلسل وآنهم از فتا تمام
سجد یکه اگر رو مین تن بودی دعائم بدنش در هم شکستی مطابق آیت سوره الفتح علیهم دائرة السوء همچنانکه
ونقاشان چین صورت دائره مسطور را بر دفتر های قلوب میکشند ونه تصویر گردش ندکور که در
کتب طائفه است بکمال نمیرسد کر خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول زبانی
پس حدیثی را نمیتوانند داد دگر بملحوظ کردن سرور محمد شه چرا نباشد که نمیر کالبد عنصری السیان

بالینیت نواصب آمیخته کافی علل والشد الله لعبد وق الکواذب وکذوب الصواذق اعنیها که شنیدی
متعلق بدان بود که ظواهر آیات واحادیث را ایمه عظام رفضه نفوس والستند ارعایت این ظواهر پس
نیست که خلافیات رفضه بدین قاعده بیان نوانند کرد که عمر اهل بیان بپایان رسید ولتداد آن بحدیکه آنجا بد
درینجا هم نمودنی می آرم که در آیت استخلاف یعنی لیحی الله الذین امنوا منکم الآیه ضمیر خطاب ظاهر است
باعتراف امامیه که آن بزرگان که بیمنند خلافت نشینند از جمله حاضرین باشند والیشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف بدیدند نه سر اکه تمکین وین تشیع که مرضی الهی تمر والیشان بود وبحنین تبدیل خوف بامن
صورت نه بست بسبب انکه آنجناب نخود بالله اظهار کفر واتردادی نمود والگاه تا وفات کما فی حیات الانبیا
پس بایت را برای امام مهدی که هنوز غایب است واز مخالفین می ترسد قرار دادند ویرای اثبات ایمنی
استدلال بدان نمودند ولاریب که رعایت قاعده مذکور پامال شد کما اشرنا وقس علی هذا مثل ایت انما
ولیکم الله ورسوله گه گویند که چون خضر از انما به ثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثه نماند وعیانست که ظاهر
از خضر حضر حقیقی است چون این ظاهر درمیان آمد البته امامت یازده امام رفت وگزشت ودر نیمقام
آثار عقل هم برای الیشان باقی نماند که چه آراده کردند ونتیجه آن چه حاصل شد پس در سخن سازی وحقه بازی
مشغول گشتند ویازده انگشتری طلا که هیچ غالبا آلتی در آن اثر نکرده وکتاب مختوم بدان مذهب بوده
پرداختند ودر اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند والعجب کسی از قدمای
رفضه هیچ حله که کلینی معتبری راوی آنست که آنچه جناب مرتضوی در رکوع بسایل داد حله هزاران دراهم
ودینار بود نه پرداخت ونبده میگویم که هر کسی چگونه پردازد ودافذکه بقول مجتهد فانی پیرو بقانی کار هر
مولا به وندان نیست یعنی بمثل خود اشاره میکند واهل عقل وفراست نیکو میدانند که آوای نماز بخشوع
وخضوع بهتر است وایها در عین فرود آوردن حله وجدا کردن انگشتری وزدودنش بکف دست سایل
چنانچه تیر حکمی بر نشانه قاتل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار بیت از کمان ناجنبه وچشم تحیر کرده جا
شیعیان گو تیر حکمی بر نشان انداخته ۲ وبر گرده انصاف نپرده بوشیده نیست که مجتهد درین کتاب
چنانچه دانی جا بجا صواة ومعنی تصریح کرده که روایت هر قسم در کتب فریقین اندراج یافته ولیکن تا
به تنقید نرسد اعتبار را نشاید واحتجاج را نبا بد فکیف در مهمات عقاید بیما در امامت ایمه خصوصا
اما میتکه اصل همه ولایتها وصایتها باشد وزعامت دیگران متبنی بران بود اما احادیث پس
آنرا بر همین طور قیاس باید کرد فرق اینست که قران مجید را زنهار بسبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصا بعد از انکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تبلیغ وفور جهد
وداع بار بار اهل بلغت روبروی صد وپنجاه هزار صحابی فرمایند وانما اللهم فهم عرض نمایند که کمال
تبلیغ بر حکم از آن عیان میشود وخصوصا تبلیغ آیات قرانی نامه جاودانی معجزه رسول نیز دانی

فکیف چون آن روایات اجاد را که بوی تحریف از ان بدماغ جمهور رفضه می آید بر منسوخ التلاوت که باجماع
فریقین وحکم قطعی ما نسخ من آیة ثابت است فرود آوردیم که البته تنزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل افتاب
نصف النهار رهوید ایشود ونیز اکمال دین واتمام نعمت فرود آمد و واضح شد عدم تحریف ومخالفت آیات قطعاً
ویقیناً باقی نی ماند مثل وَاِنَّا لَهٗ لَحَافِظُوْنَ بخلاف احادیث که خود و آیت کریمه کَمَا بَدَاَكُمْ تَعُوْدُوْنَ الی غیر ذلک قدیما
ومتاخرین در کتب معتبره مثل بحار وغیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد وعلامتش انیست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید ومردود
را مطروح گردانید واز نیمقام هم لبطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شده ثبوت دین
کجا زیرا که در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه واله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا واگر آنهم کفایت نکنند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن لقد رضرورت انیست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابائه ومحمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات والشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عزوجل فالعمل به لازم ولا عذر لکم فی ترکه وما لم یکن فی کتاب الله عزوجل وکان
فی سنة منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی وما لم یکن فی سنة منی فما قال اصحابی فقولوا له مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدای وبای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم واختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهلبیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتماب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله ضرور است بران عمل کردن وشما در ترک آن معذور نیستید واگر در کتاب نباشد ودر سنت من
بیابید دران نیز همین حکم است واگر نباشد در حدیث من بس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید واختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من وچون امت را ناگزیر شد رجوع باجله اصحاب ملازمین صحبت بحکم انحدیث وضرور
است عرض آن بر قرآن مجید بحکم حدیث ومشهور معلوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
بنیاد دین وملت خراب شود مثلا اگر زر بدست آید ومحک درست بهم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیار شش معلوم خواهد شد قطعاً ومعصوم هر وقت کجا بهم میرسد
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار الا رسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند وبجای
لفظ علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس ویل دینی ومصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
همه بتحریف قائل شدند واز هزار رسال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند وانچه شنیدی
سخنی نبود برای تفضیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین از تعصیف

تقه الاسلام و صدوق الکواد سبحانی گذشت که قلوب شیعه نیک میداند و اگر درین مقام تازه
تر میجوئی بیاد آور حدیث امام نقی را که در آساس الاصول در بحث ندکوری نویسد انچه بیان دلالت
دارد بر باب افضلیت صدیق بوده اند و مقام نتیجه ببر در زیرا که یحیی بن اکثم قاضی بغداد از بن
حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
میفرمائی در حدیث که جبرئیل فرود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که بپرس از ابی بکر که از من
خوشنود است یا نه که من از و خوشنودم امام ابو جعفر داماد مامون فرمود که من شگفت فضیلت ابو بکر نمیتم حضرت
صلی الله علیه و اله وسلم در حجة الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده شود هر که بر من دروغ
بندد بجهنم خواهد رفت و لیکن چون حدیث یابید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید و انحدیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم بانسان از رگ جان پس کی
تجویز کنند که جبرئیل آمین کنون قلب او را نداند تا بپرسد معاذ الله و هرگاه این امام مقام اقرار بفضیلت
صدیق داشته باشد پس البته نخواهد بود دیگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه و اله
وسلم است و اگر از ابطلان فضیلتی و حدیثی بطلان فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
صحیح نباشد و نه کسی فاضل و محکم شریف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لا جرم فضیلت
صدیق اجماعی شد چنون ملیق مجتهد الزمانی بدین که جا بجا دلیل بر ایمان راشدین می جوید اما حضرت
ایمه قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف کفر و نفاق و ارتداد نوا نند شد و اگر چنین هر زه بجوئی نگذارند بقای
عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون لقط جعلت لکم آیاتنا از آیات بینات هم باید
نداد و آری سخن همین است که بزرگان گفته اند بیت اگر خود هفت سبع از بر بخوانی نه چو اشفی الف با
نا ندانی نه و لیکن چون رفته جناب لاتیاب را مظهر کفر نویسند و فضائل راسلهٔ بیت رسانند اگر لعکبن نیز
قابل شنوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحدیث نجوم و بر خصوص مضامین بسیار در دل میجوشد
پس چیزی چند از ان مصرات نیز بنویسم و باجمال مائل شوکه حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت و خوال آیت
در کساء و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر بنا بر
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه تناسبه اهل عبا و بر طبق تقریر مجتهد الزمانی در لعن الرماح حقیقت را نتوان گفت
پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب انکه در روت و نفاق در آمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
ورد و قدح آن نتوانستی قلع نظر ازین مشکلتر اینست که حدیث نجوم را چنانچه ایمه اعلام رافضه مثل ابو جعفر
طوسی از امام صادق آورده اند صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت فرموده اند که چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند بتصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جد امجد من است
و لیکن مراد از اصحاب انانند که راه ارتداد پسپرده اند و دین را تغییر نساخته اند پس اکنون بنده مصحف و ایمیم

که شکی نیست که خاتمه حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جواب سائلین فرمودند که مراد از اصحاب اهلبیت من اند امام رضاع عالم ماکان ویکون ولی عهد رئیس المتکلمین یامون کما فی العیون پیگونه نمیدانستند قطعاً پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بلکوک میرسیدند دو گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب کسا که محصور در چهار کس بودند نیز این تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر و حضرت سیده که باشد که عهود را دیده و وداع نشکستند و وثیقه حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل دریدند گریدند و اطفال مرفوع القلم بیچاره را نیز بر دوش گرفتند و بعد محرومی و منعتهای مصارعت بعمل آوردند و جناب امیر بمقتضای الکنایه ابلغ من التصریح موافق جارت حق الیقین بخطاب فاطمی چه ها نگفت که روزی ترا دختر پیغمبر نمانست را خداستغفر است صبر کن و دامن توکل بگیر الی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند چنین و خانین و انست پس تغییر و تبدیل بمرتبه قصوی رسید و آنگاه باعتراف همدیگر بر اصول مدعین مزید ولادین فروش دنیا خر و اولا و معصیناکه اثری و نشانی از دین رفته باقی نماند بر اصول شان و چون حال اربعه متناسب بال عبا چنین است دست افسوس بر دیگران زیاده تر باید مالید و بهایاهای باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه نرسیده و بمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه با نیمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است کی باب فضل کتب فقیه را کفایت تواند کرد فکیف ابواب فضول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تهذیب وغیره مخفی نیست و با نیمه شوخ چشمیها بر محدثین اهل حق طعن میکنند که از روایات ۱ ایمه متاخرین کمتر گرفته انداه و یاد ندارند که در کتب تنقید جا بجا در تراجم اکابر خود شان انفی حجد یلم اورده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرد عن الایمه یعنی از امامان روایت نمیکند پس وقاحت هم برین یاوه گویان ختم شد چنانچه بث مطاعن ایمه هدی عیاذا بالله و در نیخصوص خواسته بودم که رساله برا سها نویسم ولیکن از تنهای و بی سامانی فرصت دم زدنی کجا و حال امام حسن را در کتب مدعین ولا دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شروح جامع الریاز ات که از سبع سنائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی نبوده اند فالمستغاث الی الله تعالی فی هذا الدنیا والعقبی ولعذاب الاخره اشد وابقی پس تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشد قطع نظر از انکه که گاهی در اغماز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی تقیه والبته کسی که مظهر کفر باشد بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکانست الا من سید عصم آمدم بر تقدیر دوم یعنی حضرت ایمه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول یا دوم گفته اند بالوجوه دیگر و از مجاز بعض برای حاضرین بجهت مزید صحبت و لزوم معیت شریف الی غیر ذلک لفظ اهل بیت مرادی گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد بزبان که از ایمه تسعه و ابو ذر و سلمان یعنی بر دین نبوی باشند و یعنی متغیر طرفه تر آنکه چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابو ذر در اهلبیت مذکور باشد درباره سلمان لب

اقرار کشوده و برای ابوذر انکار نموده پس کتب معتبره روبروی ایشان نهاده مثل کتابیکه اغازش روایت
ابوالاسود دؤلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
و کسی نبود نزد حضرت مگر امیرالمومنین و سیدالوصیین حضرت نشسته بودیس خلوت را غنیمت دانستم و حضرت بسیاری از اقارات
بطور وصیت فرمود و در اثنای ان تاکید تمام کرد که تو از اهلبیت من هستی تا سر همه فرو شد و راوی زمان حدیث را
سر معین کرد که در ان وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده نام آنست و ارشاد نبوی در اغاز ملازمت بود و تشریف
مرید صحبت و ملزوم از سیمای حدیث پر ظاهر و انچه از وی بر اصول رفضه مسند و ریافته از روات و فساق و
اهلبیت و انچه بدان تعلق دارد تا بر ناظرین منتهی و این کتاب مخفی است پس رفضه چرا سر که بر روی مالید اگر
اولویت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تغییر ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینند بعد ازین سخنی دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرموده و مراد بوده اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
گیرند چه بدی کرده باشند مراد از جمله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر شریف
که دار و رفیق دین محمدی داوند و خوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان عین رحمت باشد پس اتفاق
و اجماع بطریق اولی انهمه ادله مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و ابطلان رفضه ولیکن اقرار زبانی
نمیکنند و چون حدیث تغییر سلمان و ابوذر و غیرهما از احادیث خویش اصغا میفرمایند بر یکی مصداق کانما اغشی
علیه من الموت می شود و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شاد ان اللهم قومی فانهم من الصراط
مالکیون و من ایده الایمان خارجون فکیف که محققین شیعه گفته باشند که ائمه اختلافی نداشتند دور تر چیرا باید
رفتن و دست سخن را دراز کردن که پیرو دهقانی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می اورد که میانه ایشان
اختلافی نبوده و مجتهد نامشته رو در ین کتاب میگوید چنانچه می آید بحول الله و قوته که ائمه مثل انبیاء بنی
اسرائیل باحکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعه را بحق و راست
فتوی میدادند و احیانا بتقیه و اختلاف احادیث انها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
عبارتش اینست ان اهل البیت لا یختلفون و لکن یفتون التقیه بما الحق در بما افتوهم بالتقیه فما یختلف
من قولهم فهو للتقیه و التقیه رحمه للشیعه پس ائمه بر ملت فرقوی بودند و هی اظهار الکفر و ابطال الایمان
و اگر ماتور نمی بود تا هم عقل بمثل مشعور همین حکم می نمود که بچه ماهی را که تواند شنا وری آموختن دیگر
چه گویم که در کتب رفضه چه تمثیلات وارد است و العاقل یکفیه الاشارة و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بحجت ظواهر سخن پیرو دهقانی میرود چه مباغی
که دران از وی بعید و بمی آید کما لا یخفی علی من له ادنی اساسه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدلا
و مبرهنا که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهائی علی الاطلاق
شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زیاده ترین نیست که محل بر هر قول شتان عموما چنانچه از

لفظ ای اقوال هم ظاهر است بعد هم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلا پوشیده نیست القصه از اینجا
بحث ابتدا و انتها را مبهم واضح شد که مزین بچه پرده ناواقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دفاتر افضل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا ماهی بر جهل و ضلالت اولیه دیرین
منتهی گواهی داده مقصود مرا که الزام رفضه است در تخصیص یا تحقیق است درین نصوص و فصوص هم نفهمیده
پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر نبینده چیست که حضرت ایمه هدی
صحبت آنرا انچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای انکه بدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
در راه خدا از قطعیات بداند انسان روشن باشد که رایحه النهار توان گفت قال الله تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر درمیان شماست و این شرف شمارا حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور کوس نفرماید افسرده خاطر نشوید ولیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گرد هست بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپارد پس هادی
و مجاهد اهلبیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم کار جهاد و تعلق فارغ شدند و بجای
سیفی و سنانی پرداختند نه قومی دیگر مصرعه کو نخوتیشتن گم است که را رهبری کند و اگر خرافات رفضه زیرین
ایت کریمه نشان و هم وقت ضائع شود و روح این سبا شاد گردد مگر حرفی را از ضلالت ایشان در تخصیص
یاد باید داشت که بر حضرات ایمه داد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المومنین و از ان سه لفظ
خلفای ثلثه را شدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار و حالانکه فروتنی شارح کلینی با وصف کثرت تعصب و خود
راهی و خود بینی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت و حجت
بالغه الهی است که هرچند رفضه پیچ و تاب بخود دهند مدائح ایشان زاید الوصف میخورند ولیکن خداوند عالم کلمه
حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفضه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
البته از اختیار این محدثات همیشه بمقبر اصلی خویش که سازت مصیر او در شان الست میروند حکایت آورده اند
که ملنگی از گروه مداریه پیش مریدین خویش روزی سار بسته گشاد که میم سته مهم است در اسامی مولی
و محمد و مدار باز چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و مکن پور حمقا کتب خود را باین مضامین
پر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و هر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین است که خلفای ثلثه
را بر ارائک خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اہلبیت کردند اکنون رفضہ نقیض آن قرار دادند کہ دوست میدانستند اورا و دشمن مینپداشتند
ایشان را و پیروی ہمقانی در محبت ظاہر قرآن مجید و حدیث شریف چہ قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد
کہ فی ہدایت کریمہ اینست کہ ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا انچہ اہل حق بیان نمودند
پس برای استاد کلینی کہ در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیہم السلام باید زد کہ
اذا القیت جلباب الحیا فاقنع ماست و برای پیر و ہمقانی پیر و غولان بیابانی قول شاعری ہم تبدیل حرفی
یاد باید کرد ع کہ ہنر کند حملہ و قلبش ندہد یاری علاوہ راہ اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت
کہ تفسیر ایمان بذات و الاصفات جناب مرتضوی اولی است کہ از آغاز تا انجام ایمان شان نبود مگر
قلبی یابند ذات مقدسہ دیگران کہ ہم اقرار لسانی داشتند و ہم تصدیق جنانی کما مر من النصوص المعتضدۃ
فضلا عن الکافی و غیرہ بالجملہ بعد ازین بیان کہ مبرہن از کتب رفضہ دانستی کہ بر ہر تقدیر حقیقت و مجاز
ہر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمہ مراد اند و سلمان و ابوذر بجہت صحت و اختصاص
پس انصاف از تو میخواہم کہ خداوند عالم را حاضر و ناظر دانستہ بگو کہ علمای رفضہ خصوصا شوشتری مقری
طل لوق انچہ در کتب خویش داد نظم و نقل دادند و این بیت را آوردند کہ ۵ صحابہ گرچہ جملہ کالنجوم
اند ولی بعضی کواکب نحس و شوم اند پس بکجا باز میگردد و از نجا از بزرگان شنیدہ باشی کہ ان الرفض
یستلزم النصب و الخروج لغو ذبا للہ من ہذیانا تہم و خرافاتہم القصہ ہرگاہ این نواصب معاندین ناصبیت
را تا بجناب سید المرسلین رسانیدند کہ در نصب مرتضوی تعلل میفرمود بلکہ مفاسد آنرا بکمال شدت و مدلل
مینمودند و بالآخر نوبت استغفار بیا تیدن لادعوی رسید پس چگونہ این گروہ اعتساف پژوہ
خود را از ناصبیت پاک سازند بلکہ اگر ادنی تامل کنی ناصبیت نواصب بمجاز میکشد و این ناصبیتہا بحقیقت
می انجامد زیرا کہ سنیان چون خلفای ثلثہ را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی
گردیدند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت کہ موجب حرمت است و ہمچنین روایت استغفار کردن و
فارغطی نویسانیدن و آنرا در کتب دینی بالاطلاق مثل انحور و جال درج کردن و چون در کتاب اللہ
کہ سراسر اعجاز و مخدوم اہل اسلام الی یوم التناد است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم کہ آخر کلام بشر است اگرچہ تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اہل انصاف
چگونہ درست تواند کرد و این لفظ برای آن افزودم کہ ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بد بلاغت
قرآن مجید ترجیح میدہند و بر جلوہ طاؤسی در ظرائف از آغاز تا امروز می بازند غلط گفتم زیرا کہ بلاغت
بعد ازان است کہ محاورات یقینا و قطعا صحیح باشد حالانکہ در قرآن مجید چنین نیست چہ در اصول
ایشان مانند تفسیر اہلبیت نصوص در یمنعی بر مرعوم جہانند و این بدانند ایشان مرصوص کہ در قرآن اغلاط
کثیر واقع است چنانچہ از آیت کریمہ کہ دران مستخف باللیل و سارب بالنہار وارد است سمت ظہور دارد

واین دفتر هم بیابان نمیرسد اگر فرصتی یابم الفاظ دیگر را بکثرت نشان دهم والله ولی التوفیق و ترجیح
کلامی در بلاغت وقتی درجه صحت داشته باشد که از اغلاط خالی باشد کما لایخفی و بعد اللتیا والتی
باید دانست که مقصود مجیب مصیبت در مادة النزاع آنست که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریه مفصل نتوانند گفت که فلانے از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید الثقلین تخلف نموده پس لغت بر وباد تا پرده از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعه بمنصه ظهور نرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام یعنی من مات ولم یعرف امام
زمانه ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ایمه هدی از لعنت و غضب خدا
محفوظ ماند طرفه تر انکه رئیس مجتهدین عبارت سلیس اینمقام را هم نفهمید بلکه از قواعد مهمه مناظره دور
دزدید و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه در باخت
و ندانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است والموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال واذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه پدرش در صوارم و حسام عرضه کلام دارد و جا بجا ذکری نماید مثلاً در آغاز
المهمات جائیکه سخن از وجوب معرفت الهی عقلا و نقلا رفته لفظ رسول را در آیت کریمه و ما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکند حالانکه مدعی اجتهاد بار ها شنیده باشد که در کتاب مجید نازل گشته
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
و نمی فهمد که خصم او بالضرورت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث شریف هزاران
بار لفظ رسول وارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شوخ چشمی و لدار بی مروت و خیره سری
دلبری فتوت مداح پدر خود چنانچه مفصلا برگذشت ملاحظه کردنی است که از شریعت بیضا سندی در
دست ندارد و این خرافات پیش علمای آرد حالانکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه باثبات
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیه حمل میکنند و این حمل حامل نخواه باجتهاد
باشد صواب یا خطا یا خواه تقلید اهل ضلال مثل ارباب اعتزال بهر حال بدان ماند که ملحدی آیت کریمه
حرمت علیکم امهاتکم را بر خوردن گوشت محمول کرد الحاصل هر که سالک منهج انصاف باشد و خواهد سخن
لطیف گوید و از مفضول احتراز او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری منتظم گردانیدم و از راه خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و لقد ایمان تا بمنزل مقصود و بسلامت بردن و از بنجاست که در بصارة العین بانبات شهادة الحسین ع
لفظ سلوک مسالک انصاف افزودم تا بدانی که تقلید گمراهان باید گذاشت و انچه از دلایل عقلیه
مستندة الی النقلیه عیان شود کما قال المزین بلسانه لا بجنانه نمی رسد لیه دل بر آن باید نهاد و با نهمه
اجمال و تفصیل بر مقامهای خویش مجتهد جلیل و نبیل میداند که بر مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر باب فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر چشم بکتاب دوازانمک عقلبتا به زاید خود را یا علمای شیعه
در باب اصلیت امامت مستدل نخواهد یافت نه علمای اهل سنت بلکه اگر غور و فکر کند جماهیر علمای سنیان
را نخواهد یافت که گاهی بر اصلیت امامت مستدل شده باشند بآیه یا حدیث یا بامری دیگر که فرض کرده شود و پیر
ظاهر است که اگر استدلال میکردند چرا چنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول لیکن جا بجا
در قران مجید مذکور میشود از انجمله آنکه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وچگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از اغاز مبعث شریف تا اخران که بیست سه
سال باشد لکوک مردم را در دایره دین ایزدی بمقتضای یَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا در اورد و بفرمود
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند بامید بن و خارو مع
وذی القرنین و عمر مرتضی را پس اهلسنت انچه در ملت حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که بر عایت و تقلید مذهب این سبا استاد و محدث ساختند
رفض و مخالفت ملت اسلام پیخاستند و خویشتن را بتقلید نعش خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبین الاصول و تفضل اهل الاحداث و الفضول و مقصود من از تقریرات سابقه در حدیث معرفه هدایت
گمراهانست تا اتباع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که بنجوم هدی هستند از
نرود حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود بایه
در قران مجید لفظ کفر و کافر درباره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
انچه مضمونش اینست که مبالغه چنین ارشاد فرموده چنانچه از کلام مجلسی نیز جا بجا و بحار و کتب دیگر دیده باشی
و ایضا در کتاب مجید در حق بخل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کریمه سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
گفته قسمی الله البخیل کافر لوتس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
و انهم یادداری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجله در حق حضرت
سلیمان مردی است کما لا یخفی و ایضا جا بجا شیخ الطائفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران عمل نموده
و احادیث ایمه را در محل مبالغه می نشاند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از انجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر فرمودند که ۵ و سه ۳ غرفه آب تواند بود بلکه تعیین بدان
عبارت از انست و در ۵ و سه ۳ غرفه هم ضرور نیست و علما زیر آن نوشتند انچه حاصلش این است که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی و الادانی
و از انجمله آنکه حضرات ایمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

چنان قرار دادند که بر عتقه قرار گیرد و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افتادگی
بیرون عضو مذکور در اصل خلقت گاو و مم است و مائل بر نشیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی کما لا یخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد ولا تحصی و انیکه شنیدی تعلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنانست و اگر مراد شان بول بر مخرج باشد در حساب نه کورس انیم
نصب العین ماند که حضرات ایمه یک مثل اثر بول آب قرار گردانیده اند و هم دو مثل فاعتبروا یا اولی الالباب
که چه دقتها بکار میرود و شیخ بدوم فتوی میدهد و اول را بدان سان تاویل میکنند که اگر سنیان بوهم راوی
تغییر کنند رفضه موجب عجز و زبونی میدانند و می خندند حالانکه کجا دور ایکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جا با مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فدک نه کور فلا تغفل و نیز مقام
حیرتست که در باره خمر نبیض کتاب لفظ رجس که در باره خنزیر است فرود آمد و خمر عین نجاست شد و فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی بجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاصرین
را در باره صدور تا امر نور خیال همین است که طاهر نمیدانند بلکه بجس معفو میگوید و چون امر استظهاری است
تبلکه نیب الیشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی تصفح میآید
از کتابیش دهم دیگران تقریح کرده اند باید دید که طاهری نویسد نزد صدوق و اگر نه همیشه نجاست
معفوه بود و البته خلاف آن نه نمودی کما لا یخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که تقریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بخرد لا تجری تعبیرش کنند
مدتر خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
هم نباشد ولیکن چه توان کرد که شیخ صدوق نطاق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته کانو نماز را جائز نمیداند در خانه که خمر در آن بوده باشد و چنین میگوید
نماز آنکس را که خمر بثوب و بدنش برسد انتهی محصلا **الغرض** صحیح **معلوم نیست** که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در باب النزاع که بر اثبات آن تیر عالبسیاری از اولو له قائم تواند شد و امثله را تناهی نیست بعید
دانستند و از صاحب احتمال و موجه حدیث رسول متعال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و در جبه
تکلم خود را نزد طلبه بر باد دادند چون سیاقت جواب تا بانجا رسید صدر کلام که سابقا دانستی باعتبار مغنی اعاده
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز بدست
ندارم و قس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محالست
مگر نطاق همت بحبل فضل ایزدی بر بسته ام که بزرگان در محامد شر نفشی بدین مصراع رطب اللسانند ع هر محال از دست
تو ممکن شود ۱۲ و نزد عقل رسا فلک فرسا هوان علیه الکنون نزد کمترین انام باقی نماند مگر لبسط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه لعبارة العین گفته بودم برای تمهید توضیحات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان بقلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرضیت امت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که نمودجی از احادیث امیدوار امیدوارم که بیان فرمائی اگرچه اسیاق
دشوار باشد پس بدانکه در نیقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع النست و نامش و تمامش در تحفه
اثنا عشریه مندرج نگشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته قلمی میشود و استیعابش در رسیاله مصلحت متیاز المراد
بمحبته من یحب و البغض من یبغض محبة حقیقته و مقامه و بغضها کما تصوره فی نفسه دون شخصه الجزئی یدل علی ذلک
ما رواه فی الکافی عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه و ان کان المحبوب من اهل النار
و لو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه و ان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة فقیه عنه اذا اردت
ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته فلیس فیک خیر فیک خیر
و ان کان یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصیته و الله یبغضک المرء مع من احبه و فیه عن الصادق ع قال ان الرجل
لیحبکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله بحبکم الجنة و لا یخفی ان الحب و البغض من حیث الطاعة و المعصیة یرجع
الی محبة المقام و الحقیقة و بغضها دون الشخص الجزئی و لا سیما اذا لم یر المحب و المبغض محبوبه و مبغوضه و انما
سمع صفاته و اخلاقه و من ههنا حکم نجاة کثیر من المخالفین الواقعین فی عصر حفار امام الحق المبین لا یمتنا و ان لم یعرفوه
قدرهم و امامتهم کما یدل علیه قول امیر المومنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ع و اما الثلثة ابوذر و
المقداد و سلمان فتبعوا علی دین محمد و ابراهیم حتی لقوا الله فقال الاشعث ان کان الامر کما تقول لقد هلکت الامة
غیرک و غیر شیعتک قال فان الحق و الله کما اقول و ما هلکت من الامة الا الماضین المکابرین الجاحدین المعاندین
المتکبرین التوحید و الاقرار بمحمد و لم یخرج من الملة و لم یلبسنا علیه الظلمة و الشک فی الخلافة و لم یعرف اهلها و لا تهاون و لم
ینکر لنا و لا تیه و لم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم ضعیف له الرحمة من ربه و تخوف علیه ذنوبه فی الکافی باسناده الصحیح
عن الصادق ع قیل له ارأیت من صلی و صام و اجتنب المحارم و حسن ورعه ممن لا یعرف و لا ینصب فقال ان الله یدخل
هولاء الجنة برحمته و فی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن اقتدی بما علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف
و رد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم و نجاته من النار و دخل الجنة بمن وفقه الله و من علیه و احتج علیه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من ائمتهم و معدن العلم ابن بیته قلت عند الله سعید و لمن ولی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثة مومن یعرف حقنا
و مسلم لنا فهو ذاک و ناصب یتبرء من ولی و من نامر لنا العداوة یتبرء ارشاد یلیقها بستحل دمانا و یحمد حقنا و یدین الله
بالبراءة منا فهذا کافر مشرک فاسق و انما کفر و اشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک یسرک ما یقبح
بغیر علم و رجل اخذ بالاختلف فیه و رده علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولاتینا و لا ما تم بنبیا و لا لعیاذ بالله و لا یعرف
حقنا فنحن نرجو ان یغفر الله له و یدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف و قال رجل للصادق ع نتبرء من قوم لا یقولون ما نقول
فقال یقولون ما لا یقولون قال نعم قال و هبوا لنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نتبرء منکم قال و هبوا لنا ما
لیس عندنا فقراه طرفا قال فقولهم و نتبرء منهم ان من المسلمین من له سهم و منهم له من له سهمان و منهم من له ثلثة

اسم الحدیث لطوله وروداه فی الکافی وقد مرنا فی معناه فی کلمه مراتب الایمان والکفر والدلیل علی هذا من کتاب الله
عزوجل قوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها وقوله لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی
یبین لهم ما یتقون وقال الصادق ما احتج الله علی العباد فهو موضوع عنهم ومسئل من لم یعرف شیئا هل علیه شئ قال لا وندا واضح تحمید
من لیس له مسئل الی الخلق فعلیه بالتقلید وبه نجاته وعلیه فحیاه ومماته ولیس له الخوض فیما لا یعنیه ولا التعمق فیما لا یهمه
بعد از ان متصل گفته قال حجة الفرقة الناجیة نصیر الملة والدین محمد بن الحسن الطوسی فی بعض رسائله اعلم ایدک الله الاخ العزیز
ان اقل ما یجب اعتقاده علی المکلف هو ترجمة قول لا الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فینبغی ان یصدقه
بصفات الله والیوم الآخر وتعیین الامام المعصوم کل ذلک مما یشتمل علیه القران من غیر مزید وبرهان اما فی الاخره
فبالایمان بالجنة والنار والحساب وغیره واما فی صفات الله فبانه حی قادر عالم مرید لیس کمثله شئ وهو السمیع البصیر
ولا یجب علیه ان یبحث عن حقیقته هذه الصفات وان الکلام والعلم وغیرهما حادث او قدیم بل لا یخطر بباله وما
مات مومنا ولا یجب علیه العلم الا وله التی حررها المتکلمون بل مهما خطر فی قلبه تصدیق الحق بحیث والایمان من غیر دلیل
وبرهان فهو مومن ولم یکلف رسول الله والعرب بالکثیر ذلک و ایضا هرگاه بکتاب نهج البلاغه رجوع کنی خواهی دانست
که خلافت وامامت بر مشوره اهل حل وعقد قرار یافته یعنی ماده مجتمعه در ذات شخصی از شروط آن بعد از بیعت بفعلیت
می گراید ومنکشف میشود وبدیهی است که اهل حل وعقد در امر مذکور مهاجرین وانصار بودند کما هو مصرح فیه وایضا امر
مؤید مذهب تسنن است ودلالت بر فرعیت امامت دارد ودر نه در اصول عقاید کسی را چه وقعی تواند شد کما فی اعتقاد
المبدا والمعاد والملائکة والنبیین والکتاب ما حدش آنفاد النبی واز حدیث مرتضوی کرم الله وجهه انهم عیانا به ثبوت
رسیده که اختیار کردن این اصحاب یکی را از میان خویش ونشانیدنش بر اریکه امامت پسندیده است نزد او تعالی
وتقدس وعبارت احدیت قبل ازین معلوم شده چه ضرور که باز از عادة ان یعمل آمد وفهم صحیحه مقتضی مذکوره آنکه
هر چه مرضی اوست تعالی شانه البته موجب نجات است پس مذهب تسنن موجب نجات خواهد بود وهو المطلوب وانه تمام
اشکالی دیگر بار شاد وهدایت حضرت مشکل کشای واز ین بهین بیان حل شد که امامیه از راه بیزارگی چون لفظ خلیفه
رسول الله در باره افضل الصدیقین میشنوند دلهای ایشان مجروح شده وز بانهای ایشان منجر وشد که حضرت اورا کی خلیفه
نموده بود وحقانه المستند یا خود را بتغافل زدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بسیر روایات غدیر یقین در غزوه خندق بخلافت
راشدین اولا وثانیا وثالثا اصحاب خود را اشارت داده وهم باشارت خلافت شیخین بخطبه معظمه بذکر نام هر دو بزرگ
ارشاد نمود ند پس خلیفه رسول الله اورا گفتن عین ابتاع حدیث سرور عالم وبارشاد مرتضوی عین رضای رب العالمین
خواهد بود واری بعیت راستی موجب رضای خدا است بکس ندیدم که گم شد از راه راست مگر طایفه رفضه که مثل ایشان
از ماست که بر ماست زیرا که چنانچه مضمون رضای ایزدی از کتاب نهج البلاغت پیدا است خلافت ایشان در مجمع البیان
طبرسی مولای مجتهدین هویدا است والحمد لله علی ذلک و ایضا موقوف داشتن جناب امیر بود خلافت خود را بر
حضور بدر سین جمیعت ایشان بر عین بیان مذکور که فرعیت امامت ازان در ظهور است و ایضا ارشاد امام سجاد رضی الله عنه

وعن آبائه الطیبین کامید وارم کہ از برای ما چنان قرار یابد کہ آنہا کہ زوج مطہرات سیدانام یعنی دوگونہ ثواب نسبت بدیگران در عبادات وحسنات وتضعیف عذاب معصیت پس شرط عصمت از میان رفت واز عصمت شرط فوت مشروط است وبہ گاہ مذہب شیعہ باطل شد مقصود مذہب باطل شود آنچہ امید وارم ایضاً نجات یافتن مختار او دوزخ پدستگیری حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ در احادیث امیہ کہ بتالیفات مجلسی وغیرہ مذکور است حالانکہ او بمقتضای روایات ہمین محب شیخین بکرمین بود وبہ اصطلاح مقلدین اعور المحدثین ورکانی از علماء مشرکین معدود پس اگر او را سنی دانند ثبت المقصود عند العقلاء اگر خارجی ونا صبی گویند وطلب ثار را برای سلطنت دنیوی قرار دہند چنانچہ از جلاء العیون ہم عیان میگردد بطریق اولی واگر شیعی بودی با انہمہ حسنات چگونہ در دوزخ رفتی بلکہ مثوبا تش از حد در گذشتی کما لا یخفی علی من رای رسالۃ الشیخ المرتضی وایضاً از کتب علامہ حلی عیان است کہ یکی از مقتدایان سنیہ نیکی کردہ بود او را در بہشت در آوردند وہرگاہ عمل سنی بکار آمد ثابت شد ایمان بکار آمد زیرا کہ از حضرت صادق علیہ السلام باستفاضہ وشہرت رسیدہ اند کہ عملی کہ صادر شدہ از غیر متقی نزد او تعالی بدرجہ قبول نمیرسد واین روایت در منتہی الکلام واین اوراق نیز بجای خود مندرج است والمنۃ للہ تعالی کہ اہلسنت ما زبان ودل فدای اہل بیت اند خصوصا جناب سید الشہداء امام حسین رضی اللہ عنہ فکیف کہ بتقیہ ہم اعتقاد ندارند چنانچہ از مجموع معتقدان ہنود بخلاف رفضہ کہ بحبت خلاف آنجناب بفرضیت ووجوب آن لبن ضرر واگاہ بامور سہل قائل نبودند ہر کتاب فن احادیث را از راہ دشمنی آنجناب کہ کردن تقیہ زدوقلع اصل اصول شیعہ از دسترزد یکمال زیبود زینت وطلاق روایت میکنند کہ ہر کہ تقیہ بکند دینی وایمانی ندارد وچیزی از عبادتش مقبول نیست تا بشہادت چہ رسد الی غیر ذلک من الاحادیث التی روی الاعور الدجال ایضاً فی کتابہ وغیرہ فی غیرہ بالجملہ سنیان تابع حضرت امام حسین اند وقد تقرر ان تالیفہ تاج الشیعہ وقدرت آلمی دیدنیست کہ واقعہ شہادت آنجناب را دلیل دلیل برائی خلافت راشدین ساخت کما سبق فی رسالتنا القدیمۃ وسیجیئ ہذا البحث انشاء اللہ تعالی واین احادیث وروایات در تالیف شیخ حلی وشوشتری ومجلسی ممتہن نقال کشمیری وغیرہ موجود است وایضاً ثبوت وراثت جنۃ الفردوس برای اصحاب کرام خصوص اجلاء ایشان بروایت ثقات المحدثین امامیہ کہ اطول احادیث است از خصوص امام صادق بحق ناطق معتزا از تقیہ بشہادت کافی ودعوی انعینی کہ آن اصحاب رجوع کردہ بودند تشیع خطی است کہ یابانی ندارد چنانچہ کذاب شوشتری در مجالس المومنین وغیرآن برای بعضی ازان اصحاب نمودہ وقس علی ہذا البعض دیگر از رفضہ مفتریین مگر این مطرودین نسخ باطلہ وشرح آن خصوصا شرح بحرانی وعادل ومنصف خویش را ہم ندیدند کہ فاضل بحرانی کہ تشیع او اجماعی است زیر کلام شریف جناب مرتضوی اقام نسبتہ وازال البعد عتہ وقوم الاود وداوی العدالی اخرہ کہ بمدح حضرت صدیق یا فاروق وارد است میگوید کہ رفقای حضرت امیر المومنین پیشوایان سنیان بودند آنجناب بغایت واستمالت ایشان مبذول میداشتند وشیخین پس ثابت شد کذب کذاب مقری وکفی اللہ المومنین القتال وکان اللہ قویا عزیزا وہذا ما اخرجہ یدہ کذا یکتبہ العبد الضعیف ابو الحسنات عفی عنہ وعن والدیہ وشیوخہ وجمیع المسلمین بہ واز افادات پدر مجلسی ملا محمد تقی عنقریب ظاہر شد کہ امامیہ از اصحاب بنوی ومرتضوی ہر دو بریئہ اند وہو

مرا زند پس اگر آنستا که در صدر اول محسوب اند و مزین بپیرایه همت خود بر بعضی بر گماشته که از اصحاب حضرت چند کس را
برآرد که شیعه باشند و بالآخر مایوس شد شیعه بودندی چرا این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له خط من تتبع الکتب للمتقدمین والمتاخرین وقد اوردت نموذجه من قبل وهو یکفی المستبصرین و این نوع اوراکه
حرفی چند ازان گفتم و نظر بتطویل و قصور همت ناظرین از استیعابش درگذشتم برای فرعیت امامت پایانی نیست اگر
استیعاب میکردم البته آیت کریمه ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتٰبَ الاٰیه نیز می آوردم که ریخته در آنهم ظاهر کتاب و باطن آدابرا طاق
نموده اند کما لا یخفی علی الناظرین فارجع الی هنوات المجتهد رئیس المفلسین **قوله** و انچه نوشته که مراد از امام پیغمبر است
زبان است الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و الگاه تا بقیامت
میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا بعهدهٔ قضا مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غائب
بودند الی غیر ذلک من البلاء والحرب والجهاد بر آنجناب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد پیغمبر است مدعا
حاصل ورنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق و موت الکفر در پس باخبار قوم کاذب باز اگر جناب امیر
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و باجماع در آمدند حتی که از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیره این هر دو امر حاصل شده و چگونه نباشد که آنجناب بنص قاطعی طرفدار شیخین کردند و تا دم وفات
دقیقه وکالت و کفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تالیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گشته من شاء فلیرجع
الیها و نیز جناب امیر همیشه پشت سرشان نماز میگذارد و غیر ذلک مثل اجلهٔ المجتهدین الآخرین پس دامن آنجناب
منزه شد و رنه معاذ الله موت جاهلیت که وعید اشد است بر طور مجتهد دنبال شیعه نمیگذارد و چگونه این کوه الوند
مثل کسفا من السماء بر مفارق طالعه نیفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تا روز
شهادت کما فی جامع الاخبار بلکه اگر غور کنی اجماع ایشان بران حاصل است بدیهه و اگر از جهت تقیه امیر در خلافت
خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام مید انست بدون بیعت مهاجرین و انصار و الگاه در مقابل
صدیق مرجح اصحاب کبار پس یا وصفیکه مخالف احادیث منیف اوست که آنقدر از نهج البلاغت در اثنای خلافتش
و انسنتی و هم در آغازش بر روایات جعلیه چنانچه نمونه آنست در کشف الغمه که تحویل خرمنود خلافت خود را بر بیعت بدیر
با وجود لزوم رد وحی و نقض میثاق یعنی فار غطی که بسبب مبارعت با خالدین ولید و دشنام فاروق نیز ظهور یافته
از حق الیقین و هم بر روایت تمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود و المواثیق و قت نزول الکتاب المختوم
فاین الذاتیات و اللوازم للامامة التی تظهر من الحام و نبح السداد و غیرها حتی صار الامام لهذه الاسباب افضل
من جمیع الانبیاء و المرسل المتقدمین علی المذهب المنصور فکیف که حق تعالی در کتاب مستطاب فرماید فَلَا تُزَكُّوٓا اَنْفُسَكُمْ
هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰى مع هذا کلام در بین است میانه فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام بلا فصل از بین هر دو
بزرگ کیست الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما تحلل شیخ المشائخ پس گواهان با وصف
مدعی چرا انطاق همت بر گواهی بدین چالاکی و جستی بر بستند و زبان بشهادت روز بر کشادند و دو خار زار ضلالت

و بلیغ سفاهت دلالت فاحشه و دلیل بداهت ابتداع این سباو تقلید الممتاعلاو بدیهی عقلا و نقلا و زمانی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند حسنین رضی فرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که بر این تقدیر وعید حدیث نبوی صلی را احدی
نمی ماند الی آخر ما فادت و اسیادت علی اصولهم عجب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستقاد میشود
و وجه تعجب اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و انهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف الیه از اضافت حاصل گردد و پس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمر باید تغیر بخهاف یفهمند و هرگاه آن حال و کتاب بدانند باید که زید
و گویند مال و کتاب ما متغیر شد بحمد الله تعالی که بدون تفرس و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر مرادش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمانی و پدرش مجتهد فانی که معلم پسر جانی بود خواهند خندید که اخذ عددی از دراهم نکاسته
و دورقی از کتاب زنهار لقرنی زده و انداشته کما فرخنا بر این کشاکشی از سر چیست مجتهد الزمانی این اجمال
را بیع شرعی نمیکند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفضل او را مضرق میدهد و باعث کشف تلبیس او میشود
و محل قرار او را باقی نمیماند تا بامالش او اکرده بزودی رفت و گذشت چنانچه پدرش و صوارم میگوید بدو
یکمان خود صاحب تحفه را سر زنش میکند و تالش اینست که از عادات فرومایگان قلیل البضاعت است که چون
بر سر تحریر آیند براه اجمال میروند و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی و گریزگاهی داشته باشند و ایضا
مجتهد الزمانی را در نظیر که مرد از ما یاد نمایم ع کالش چو بلند شد جهان سوخت پ یعنی متکلم سنی در پی خواهد شد و شقوق را
مفصل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و خشکی و گری و سردی را از احتمالات نخواهد گذاشت
و همه را سوخته برباد خواهد داد چنانچه در پن کتاب خواهید دید اتفاق افتاد اکنون مجتهد تواند از هیچ طریقی در پن مباحث
قرار نمودن و راه گریختن دارد اگر خلاف متبادر را در خصوص در حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و الیتمن مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغیر میدهد قطع نظر از انکه زمان از گردش اسماء
پس ضرور است دلیلش بیان فرمودن که بذمه مختص البته میاید و اینهی از اصول عقیده هم ظاهر است و تا امر در برمانی
قایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر نگذشته پس چگونه مجتهد قدرت بران دارد کما لا یخفی معهذا باید که در زمان الفصیر الدین حیدر چنانچه
حقیقه و وضع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علیشاه امامی و دیگر همچنین و از منه فرمان روائی اولاد
و قس علی هذا در سلطنتهای ایران و غیران پس لعنت خدا بادبر کسیکه با وجود دعوی تشیع و مذهب و لا و حیات متغیر الامام
باشد چنین اعتقاد و ادر حالانکه هر که تبریادت و نقصان ایمه قائل شود در کفر و جهنی بود دلش بر اصول اثنا عشریه هیچ
شکی نیست کما فی الکلینی و روضته و غیرها و تبقیر سر دیگر تفهیم این مجتهد مینمایم که شاید این سه هوش و نه فیورت از خواب
سر گوش بیدار و از غفلت شدند هشیار شود و بداند که آن امام از ایمه هدی و خلفاء که بود که متغیر نشد پس بداند که
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی پیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت پیش گرفته و در زندگی بار بار بیمار شد
و تندرست گردیده الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل تمالی در خلیفه امامت نیز پس امر اصل تغیر و تبدل باظهار

واختار زوردیر عرض مکمد تغییرات راخصوصاً بر اصول اہل فضول حدی نیست کہ حرفی ازان نیست کہ اختلاف درامت
میاندانست خصوصاً در شیعہ امت ابن سبا کما یدل علی ہذا الاختلاف حدیث الکلینی وکیست کہ تبدل وتغییر جناب امیر را شرع تواند کرد
زکانی وبجارو دیگر اسفار خبر بر سالہ منفردہ کہ ایمان آوردند بر نبی کریم ومقلد شدند باصحاب وکف رہم بمرجوم منافقین زیرا کہ
آنہا بدلالت قرآن مبین متجنب گردیدند از صحبت کافرین وہجرت گزیدند از قوم بیدین وحضرت امیر منہمک بودند بملازمت حضرت رسالت
بدین وجہ لفظ زعم نیز اشکار شد مثل رائتہ النہار واگر تجدد واشتمال بر شرح کتم الطول انجامد یقین شود کہ کائنات وموجودات را ہر آن
تجدد وتغییر است غیر از ذات واجب تعالی کہ الان کما کان صفت وشان اوست ولیکن بر تحقیق مجتہد الزمان کما سیجی انشاء اللہ
المستعان واگر تنزل کنی وحضرات انبیاء علیہم السلام را بر شماری نظر بر سیم وعادت بین تغییر در ایشان ہم جاری واگر اندک غور
کنی بر اصول رفضہ درین خصوص نیز گوی ایشان گوی سبق از ملاحدہ ربودہ اند کہ بر طور ایشان اختیار نبوت روزی بود بعد تمنا
واستدعا از ان بکمال استدعا کما شرنا علاوہ در قیاسات عقلیہ وضروب فتجدیدہ باشی کہ العالم متغیر وکل متغیر حادث پس اضافت را
در تغیر چہ مدخلی باشد کہ زمانہ خود بقول حریفانش نام تغیر وگردش آسمانست ومتعلقات حال صاحب الزمان مخالف امور مقرر
واز ہمہ پیشتر کہ سماعی ہم معنی حملت خفیفاً خفیا وہم حملت جلیا ثقیلا باز طلق بر طلق وقلق بر قلق یا مداد علی روشن الملائکہ الاماجاد
باز وسط دالات وشیر دہی ورفتن آنجناب بآسمان وآمدن ازان وبامور معاش ومعاد پرداختن حال حل نزکسی خود از بحار وحوت
ولبعد ساعتی چند در اخر شب پدید آمد کما عرفت وچون پیدا شد غیر از اقرار بر عبدانیت وشغل بعبادت وقہرارت جمیع کتب اسمانی ودر
ولای انمعراج جسمانی از امور زمینی ومگیر چہ بود باز در ہر ہفتہ معراج مذکور روبالیدگی در ہر روز محسوس تا بحدیکہ خاتون حکیمہ عمہ کریمہ
کہ برای زیارتش میآمد روزی در نیولا ادرا دید ونقاب کشید بخیال آنکہ مردی اجنبی است وامام حسن ثانی خندید وفرمود عمہ کہ ہنوز
رعیت ولطفال ایمہ کہ از آثار امامت دارند بیان فرمود عمہ گل اورد سعدی سوی بوستان بگو یا حافظ لسان الغیب در خصوص ملہم شد
وگفت عمہ کہ این اطفال یکشبہ رہ یکسالہ میروند من لمید تمق معکوس رود کہ اہل زمانہ جوانی دبودن مرد اجنبی چون واقعہ نگزیر حضرت امام
عسکری رہ نمود بہ یکبار طفلی صبیح وملیح در آمد وچنان صبیحہ بر عمہ نزد گوار کہ بعد اعلای عمہ عفیف روزگار کہ تمار باز وطنبور نواز مدتی
بر اصول مجتہد بین دین فروش ودنیا خر بر بزد تا مرعوب گشت وباز پس گردید حالا نکہ در سکرام الخیانت خواستہ بود کہ امام جنازہ شود
باز چون از مہم فارغ شد خبر شتاختن در ہم ودینار وجید وکم عیار چہ رہ نمود واگر میفرمود کہ امروز در زمین سانحہ قیامت را معتدبہ
دارید وفقط بر کلید وعلامت امامت قناعت کنید بقول مزین در سایل چہ بلا نازل میشد واگر بغور بنگری اول بر صدور معجزہ دیگر
کما ادعا نا الیہ بلکہ امام سابق را بالبیتی درین سرای سپنجی از دینار سنجی منع کردن وتقلید جناب مرتضوی نمودن کہ از کمال حزن چندی
انزوا گزید بود تا وجب زیارت رجوع شیعہ میشد والمومنان قلوب میگردید شیعہ مرتد نمیشدند ورو بہ من خر نمیاوردند ولیکن
عجب نیست کہ تارفضہ سر بردارند وگویند کہ امام از انجہت در انوقت از منبع بالکل بگنج شد کہ جناب حجہ باحجہ بحجرہ دوفن حضرت رسول ام
رب ذو المنن ودعوی فدک غازیدہ کمافی المنتہی وسنی وذیقام تواند گفت این گل دیگر شگفت فاعتبروا یا اولی النہی ایمن
در عالم شہادت وحضور واقع شد ودر افادات امام شیعہ وتعلیم وتلقین ایشان کہ طوایف شان بمباہات سید ہنور مفتوع بود ودر غیب

مصری توقیعات و مکاتیب مزور و مبرهن پیدا شد بازار اهل کیدت گرم و قلوب اهل عقیدت همه سرد گشت و در زمان غیبت کبری ایشان
من هزار دانه ناریان کثرت امتحان میدهد که اگر برای جناب شیخ کبر بالاتر از صد هزار کمال بالاعت ترتب داوند کمالی روا یا تم
در تخصیص اضعاف مضاعف را از کمال نازه نیاز بالاتماهی میرسانیدند لیکن هزار و باغ جا لیقا چنان دل مبارکش در ربود که گاهی
تا چنان تو در القول شاعری زمستان یا دنکرد که ۵ نی مژده وصلی نه پیامی نخدیشی ۵ در کوی تو نیستند مگر پای صبا را نه و از ان تیم
و ترفه و سیر و تماشا سیر نشد تو گوئی که آنجناب از اینجا گاهی برخود نمیدند و لیکن بنحوی محقق تحقیق محققین خصوصا صدوق الکوا و ب
مشرفین این است که الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار و با اینهمه گردش دوار بر بهای خود برقرار و انهم بعنوانی در عدد اولاد
امجاد لبید مار سید مدد هرگاه بمآت یا الوف بجری سر بند که در حیات الخلود و ماخذ آنست عدد یعنی هر لغوج کشی و میدان داری گران
رکابی مشهور کرد و از پرده غیب برآید اکنون که هنوز از زین میهود تقیه میکنند و میلرزد چنانچه عنقریب سایر فقرا میرسد جناب مجتهد بیب
و را اختیارست خواهد نیمه حرکات دشیب و فراز و کر شمهای ما مانست و را در تغییر شمار دو خواه در تکمین و قار فاعتبروا یا اولی الابصار
با اینهمه لبسی در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی در قصص الانبیا که بر نبی زمان چنین وحی آمد بلکه در صوارم جالس
بعضی از مقامات لفوارم قاضی رطل ابرق حاصب تبات تبر بیاد میآید صبح لوی تغیر از ان مشموم نمیشود و قس علی هذا و چون کلام کریم
این زمانه چنین فرمود هرگز تغیری در ذات و صفات عالیه و بلالان ختم نبوت نتوانی یافت و رنه لازم آمد که گوینده این کلام متکلم تتم
نبوت مشهد جالسی لبود و ما کسی دگر پس نخویش جناب مجتهد الزمانی بحکم تغیر از حیث اضافت هم از نجا بفتوح میا نجامد چنانچه تا زمانی از
مباحثه باستقلالی لاجرم جناب امیر متعین شد بالیقین نکیف نبد الاستغنا پس وصایت کجا فان نبوت شی ابشی فرع الثبت بعینه لتحقق
تحقیق الاستقلال الا لبید للبشیر و النذیر اکنون تو آگفت پر نجاده خاصل انچه خرابید و دیا سیه از گرده شیعه بدان اعتماد دارند بلکه
بر معتقدات اثنا عشریه تغیر انهم با و لویه زیرا که چون کتب تفاسیر و اخبار ایشان مثل شرح جامع الزیارات را بینی خواهی فهمید
که غیر از جناب امیر مصداق الا من ارتضی من رسول کسی تواند شد که وحدت ماده هم قرینه الست و هم دلیل ان زیادت علم امیر
نسبت بجناب بشیر و نذیر الی غیر فولک که در مناقب مرتضوی میبر سن نموده اند چنانچه در مقامش تفصیل این مجمل اورده ایم
و اگر قران اهلیت بدست اید بلکه فقط سوره الولایت بهر سد برای ثبوت نبوت و رسالت جناب امیر کافی است پس کجا فرق فارض
و نهم بحر فلو و کجا دجو و رسالت و شان عیا از نجا سر انمی باشکاشد که استاد بنده جناب میر بخت علیها صاحب فیض الهادی چرا با ان شخص الفت
شدند با وصف علم که سوره مذکوره از ظاهر الیشان گزرانیده قال الله تعالی علمتقا و المنافقین و لذلک انتناک حکمتنا تلک الامین
عفا الله عنا و عنهم العلم بر حیلی و بخشیده تعلق نزاند زد و در من مرتبت انا ما یا الله تعالی مهذا خود استغفار سوال دلیل بر سلب علم ضرور لیست
مزید علوم و افتند و از حسام مجتهد تا استغفار عمو ما مستحیل و قطع نظر از دیگر انبیا عم از جناب سید المرسلین در کتب دینیه امثیل صافی
و حیات القلوب و غیر ها بثبوت سیده ایجاهل کودن انکار نموده و زیر عقیده هشتم از بانجم تحفه که میبینی از سوال استغفار نموده و از
ادای احکام الی عذر نیاورده و بمین است مذهب اهل السنت و امیه گویند که بعضی اولوالعزم از رسولان استغفار رسالت نموده الخ
و تمثل و مدافعت پیش آورده و عذر بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام الی اخر التقریر میگوید اقول هذا بهتان عظیم است
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر مرید کاذب و خائن بهره از صدق امید

چه اقول احدی از علمای امامیه بروایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی است که مولانای طبرسی در ذیل
قوله تعالی قال رب انی اخاف ان یکذبون گفته لیس ذلک فلا مانع منه و انما خاف ان یقع منافی تلقی الامر بل طلب ان یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره و تحسین
در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابو بکر از حیث استقلال
او بقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من نمیدانم ای ان الامامة تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام و طلبه
الی الامة ان یختار و اخیره لیعلم من اقال نفسه و انا لم نمنع من ذلک المرتضی و اصحابه القائلون بان الامامة بالنص و ان الامام
معرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام لیتعین خاصة دون کل واحد من المکلفین انتهی پس ببین هر گاه حال شیعیان در باب امام از
حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده انها در باب نبوت الی اخر ما قاله بباید دانست که رد و قدح این لاف
زنی و خود بینها در تالیفات خویش بکمال بسط و تفصیل نموده ام و اگر سیر و بیقانی از امید بر ندانند تمنای خطره الی وقت جانکنی بگور
چه لازم کردیدان از سر تو القانی تمام و اگر خداوند عالم میخواهد عنقریب بیاید یرفلیف که عرض اصلی آن بود که دلدار در ترکتاز خویش
چون افاله را از امام مستحیل میدانست اند از احد الانبیا الیه الی اولی و این عرض بعنوان شایسته صورت بسته و اگر راست بپرسی و انصاف
رابینی انهم تو انی گفت که این قیاس با لا و لویه عمر مشق غولان بیابانی را صواب نمی نماند که یاد دارم که از نجبات سپید بر
علامه مرحوم تحسین مرقده انور میفرمود و بسبب عدم ذکر ما حذف لدلیل نمیدانم که در ذیل جمل فضه بنت خباب سپید چنانچه واقع شده و استقصا
از احد الانبیا بالکل از اشرف انسان تا از کتب دینیه معتبره فرقه ناجیه بثبات رسانیدم و مرگ جان بر جانان بر تابیدم پس لفینا بدانکه تکذیب فضه
خاتون جبل البشا مستحیل و لیکن بجا پی را اعلم و انست و ایضا باید سپید که وزارتی چرین ادا کی که کشف الغمه و غیره حضرت امیر فرموده است
یا امری دیگر و بقول امام الائمه یعنی علم الهدای ثانیتی از کتاب حرام شده و عصمت و امامت رفته بقول عادل و منصف تا نور بجا بی نوشته و اگر گوئی
امتحان بوده گوئیم در تبدیل نیز مفهوم ذلک میشود اصول امر و نهیست که امام بشناسد حال قلوب و اخلاص مردم را بسجلات اصول رخصه که امام میداند
پس افاضل پوزه بر خود مالند بخلاف قول امیر نافرمان عند العقلا و شاید که تفصیل انحقام نمیباید اگر ایزد تعالی بشانه خواهد بالجمله اکنون
رجوع میکنم بحثی که دران مشغول بودیم که ایضا وحی الهی بتوسط جبرئیل امین جناب سیده و نساء العالمین شب و روز متواتر و متصل سپید بر
جناب امیر بدرجه اولویت در ایام مستحیل این منصب شد که جناب سیده در رعیت ایشان بودند قطع نظر از انکه قرائن مجیده بران ناطق است که
الرجال قوامون علی النساء و لو اتر ابوصال از انگفتم که اگر وحی بر جناب بتول گاه گاه سپید چنانچه بر حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و در
رسیدن صحف آنجناب که نسبت بقرائن مجیده اضعافا مضاعفه است چگونه در مدتی قلیل بر سبب اقتدام میگرفت گویا از اتمامش و خوددیدن
تن و توشی که ابلهان فریبه نشان میدهند دیرین خویش میگنجید بر اصول محوله جبرئیل امین هیچ کاری در مدت دو نیم ماه مشغول نشده
باشد چنانچه بر اورش که نزد رضه روح عظیم است و بعیت و تسدید بعنوانی ایمه مامور بوده که بیچاره را در بجا اوری عهده تعلیم و تسدید
ایمه پسیر اسمان هم نصیب نگشته و از مقام توانی دانست که کسی از رعیت بیاشد که در بعضی امور از امام زمان میان الاقدام میگردد و با وجود
الوهیت و مولی و اقا بر چه پیشه بی و کارگذاری منفی ندارد تا انکه جناب امیر فقط عهده کتابت وحی یعنی مصحف فاطمی یافت و با نهی با وجود
رسیده که در کتابت کتاب اسد عز و جل یعنی وحی حضرت رسالت شرکای دیگر بر روایات غیر یقین بودند کما هو مذکور فی الاصول مثل البحار و غیره
و از اعلام الاصابه باعلام الصحابه که مختصر استیعاب است تو انی دانست تا که انشکا مثل ابی بن کعب از قرار و تفاوت اصحاب بوده اند که مجتهد ان

بزرگ را زیبا نفتیں تا فاجعہ دایا اولی الالباب اگر بنا شد کار زمرکور و سرفرازی جناب امیر چگونہ بانجام میرسید خدایا بپنجہ معصوم را غسل
اگر معصوم حضرت امیر الہی رض طفرہا میکرد و جناب امیر جنازہ و سلمان فارسی چکی میرسید فہم نمیچنین فہم کتابت وحی را غیر مسلم الانجام
باشند الغرض اگر صدیق را در انتظام امور صحابہ کبار بحیث زید تجربہ و سہ ائی خدمتا کما نقل فی السیر والتواریخ تعلم استشارت ہای
نباشد تکلیف کہ ثمرات آن ہر دو مرۃ بعد اخری عیان گردد کما ستعرف شرح الملل ہی الیضا انتقد لین ترمانی و بالا خوانی علمای شیعہ
ہر جا عیان میشود و قواعد ایشان گاہ نص المنکوس مروی ہا ہا مانند نقرہ مسوس میگردد و درین باب یعنی امامت حال بنیاد رفتہ
پدر تراز سابق است کہ در کتب و بنیادش بفضیلت علوم لدنی و مانند آن گذاشتہ و ذاتیات و عرضیات امامت کما یجی را برطاق نسیان گذاشتہ
مدار شان انکہ افضلیت شاہ اگرچہ کار امامت بر بادہ معکوس گردد و متحیر کہ مجتہدین رفتہ دربارہ ملک طا و حیہ سنجی معقول نگویند
خفرات داود در لشکر شان بود بلکہ رسول خدا با وجود بیت اولی در لشکر امام مہدی خواہد بود و نیز چہ علاج چو ہند از برای عادل و مشفق
حکیم بیاد خویش فاضل ملہی کہ ہزا طامش در زبان دارند حضوصا در کتاب لعن الراج و نقض الراج فی کیفیۃ البناء غافل اند و حکیم
و عاقل در آغاز شرح نہج البلاغہ خدای عزوجل را میستاند ابو بکر را با وجود معقول بودنش امام گردانید برای صالح الخ کہ مرجع ازان
تواند دانست کہ اگر او تعالی منصبا بامداد ی در آن وقت جناب مرتضی را عین مناد بودی کما مر مرار انیکہ شنیدی اغاز شرح او ست
و لیس ہذا اول فارورہ کشت اری حکمت مختص است اگر لطف بیان افرین نہ خالف کند بندہ مصلحت عام را باد صف تمرا گر کند مرتکب
بابل رفض بہ حاجت مشاطہ نیست روی دلارام را بہ در جہات احکمت کلیہ تو ان دانست کہ جناب امیر را در رتبہ مذکور تکلیفی نداد و چون
دعوی مرجعیت بر وفاق شریف داشت چنانچہ مرین در رسالہ حدیث الخوض العلوض او در مظاہر از کتاب لعن الراج فراگرفتہ داد بکار لیسند
دیگران مشغول گشتہ بر حال جناب سید ہ را نبز دل معصی اعظم نواختند و برای تسلی چنین متحرن ابی باللہ و فانی رسول اللہ متسلی اند
ہم نازل النساختند فاعتبروا یا اولی النہی او قولوا او دیاوا اسفی انیکہ شنیدی سخنی بود و رنہ خود کلام مرتضوی در خطبہ جناب فاطمی کہ مرکز
توکل بر کسیہ و رزدی تراد و رزندانت راحت اندامن است شہادت میدہد بر انکہ جزع و فزع و نوحہ و ابکا بر فتن فدک از دست مبارک
حضرت زہرا بعد نبرد فارقت حضرت رسولخدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و لیکن با نیہمہ لبقا و فنا کہ بمدرکہ ناظرین و سامعین رسوخ کلی یافتہ
بعد از تقسیم شیخین کریمین و دیگر اجلہ یاران و غمخواران طور ایشان بر گزیدہ و یقینا و قطعا دانست کہ اشرف انواع اتباع حضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم ہمین است پس در نہایت شرعی چنان سعی گردید کہ خارج احصای تقریر و تحریر بتواند شد تا انکہ سیہ کاران امت ابن سبا ہنوز
معتقد اند کہ دور از اعتماد و خصان تا دم شہادت خود در کفر و ردت منہمک بود و لا حول و لا قوۃ الا باللہ قولہ و ہذا مع قلۃ الاطلاع
استدلال ابن عمر اقوال از کجا ثابت شد کہ استدلال آن بزرگ بر مقصود مجتہد و بزرگانش اتفاق افتادہ کہ مراد از موت جاہلیت
موت علی الکفر بود ہ با وجود معنی تشبیہ و نوعی از جاہلیت چنانچہ باعتراف شارحین کافی کلینی ہمچو خلیل قروینی مفصل النسی بخلاف فرض
مناقشین کہ در کتب ایمان و دین خویش موت علی الکفر را بدلالت مطابقی و اگاہ در مناقب علی مرتضی شیر خدا قال بادر حیرتی بکمال
جد و جہد روایت کردند و دعوی مزید دلای اہلبیت طاہرین را برای نفوس خبیثہ خویش بنوانی ثابت کردند کہ قلب کسی بعد از
رویت با استماع این کا فکر نیست کہ در بہی نمیگردد کہ لو کشف الغطا ما ازدوت یقینا و بر ناظر و سامع باین مصرعہ مشغول است ع
سگ بسجدہ ای عاقل از عقل و دین ۲ و از نیمقام در حق صاحب جامع الاخبار کہ حدیث موت علی الکفر را برای لیسوب المتیقن

آورده تعین مضمون این باید کرد که قاضی ربطل بوق بن الپشم والپا نرده در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بر زبان توان آورد و بیعت محبت شمردان مجوز پل پدری نه که دست غیر گرفت است پای ما در اوده بالجمله در حدیث عبید الله بن عمر رضی الله عنهما چنان مراد نیست که این خبیث بدگهر فهمیده بلکه مقصود تهدید و تعلیظ است تا فتنه و فساد بوقوع نیامد و سد باب تباهی و خرابی برای مکنه مدینه طیبه علی افضل ساکنها الاف الصلوة السلام باشد و کم از نظایر فی کتب الفریقین تهدید او تر هیا و قدر عضیا منقولا عن کتب لقومین فکونوا علی بصیرة الیقین و لا تغتروا فی الامر بغیر یقین اما طرفه انکه مجتهد را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی ابن عبد الله بن الحسن رضی الله عنهم نوشت و مضمونش انکه خبردار از خلیفه مخرب مشود و اطاعت او بکن و در پناه او باش چنانچه ثقة المحدثین فضه دوخانی او در خبر نیست و این افادات کاظمیه القاب بدست خلیفه افتاد تا مخلص شد پس امام گویا پیروی عبید الله بن عمر نمود که بخطاب عبید الله بن عمر مرقوم کرده بیعت پیر شکسته آراده مقاتله نمود لکنه بود که عند نزاید که راه و چنین پیر و تعرض این عمر نمود فرق انیست که در ین مکتوب اطاعت خلیفه اظلم بر پدر شیخ و دعای بقای اوست و در کلام ابن عمر فقط تحذیر از قتال و تحذیر نوعی از جاهلیست که کراهت را هم شامل است و هم قسمی از ضلالت که همچنین است نبصل بیعه که چون راوی پیر مراد کفر است نفرمودند بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نمودند کما فی الکافی آمدم بر انکه تقیه لازم آمد و جواب بظاهر است که اگر تزد و امثال این رقعات بعد از واقعه کربلا برای حفظ نفوس و ناموس انچنین کلمات جائز نبود در رساله تقیه چرا نگر کردی الغرض نخمار ابن عمر گمان بود که او ولایت برای عهد پزید قبول نفرموده و ضلالت جاهلیه را در کفر زیرا که در ازمان کسی کردن نمیزند نخمار وقت تفهیم انچه گفتا لایخفی و لفظ پیروی هر چند بشیعه مشاق باشد و لیکن در بین اوراق انچه در باره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم امر صواب حضرات بایمه بر قدر دم البته مشکل این کرده تواند شد چه جای انکه دران توهم بعرض تحقیق اید که حضرت قمر مود اختلاف اصحاب من رحمت است و شرط قدما هم نوشته شد فالحمد لله علی ذلک باز اند که غور کن که این مقتدای سنیان فدائیان بابیت و صحابه حضرت سرور عالمیان و صفوت آدمیان ناقصین بیعت پزید را کافه میدانست که دل عهدی او را قبول نکرد و صلات هزاران درهم و دینار را رد نمود و بهر آنچه تا دلبیاری را از و شوریده ساخت و بعد از بیان شهادت شان میگریست چنانچه بر باطن پیر تواریخ و کتب شروح احادیث مخفی نیست و از نجاست که این قصه از د متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون نشسته و غیره سهید او را خبر گاه خلایق گردانیدند که پیغمبر حال ایشان که فرزند سهر و عالم را میکشند و از خون پسپیر سند پس او چگونه تواند گفت و اعتماد تواند کرد که حضرت امام حسین گوشواره عرش رب المشرقین بپوش جا بابیت مرد حالانکه چون بکبر رسید شنید که انجناب بسوی عراق سفر کرد لفاصله منزل چند مقاتلت در رو بید و از مزید محبت هر چند که خواست که باز گردد و انرش پدید نیامد و در پردی تقدیر مشیت الهی کار گر نیفتاد پس انجناب را بناخوش گرفت و ستو و عک الله من قتیل گفت و زار زار بگریست و حقیقة الامر را چه میدانست که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار و زاید چه بوقوع آمد و کی نظهر را سد بلی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگر چه دور بود و بزودی فرا پیمود و بصورت انجناب پرداخت و بسعادت ابدی فایز شد بالجمله انیمه بزرگان از اهل اخلاص بودند و هر کسی تو همی ازین سفر مانع شد و کسی که بر حال ازان قیود ابرار مطلع شد تقرجان بر او ثنا کرد یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما فکونوا عباد الله المخلصین اما واده قران مجدد امام زمان بعید است اولا بدلالت اضافه بضمیر امام الحق اقول مقام حیرانی است که بار بار اضافت مذکور بر سبیت غیر امام تمیز داده بی انکه دلیلی و برهانی بر آنکه دلیل و برهان پس غیر بحیث بار مطاع تر تیب داده بود که شاید بی نمیگارد و هیچ دلیلی نیارد و چشش دلیلی که جهال با تجاهل بخدمه لوه برای لوی مشقت و رنج تقدیر الهی انتظام یافته

کہ مانش منور باتبلا بفیضت او دیگر از نصیحت چون مینمام بار دیگر اضافت او موجب تغیر امام و فتنہ ضرور افتاد تقریر دیگر بہدایت
کردن کہ شاید از جہل مرکب امراء قدرت ایزدی نجاتی رود بہ وآن اینکہ در کتب طایفہ کہ در فن حدیث مشتہر مولید و دعا بالقاب بنیغ
حضرات آئمہ ہدات مسطور شدہ کہ حضرت امام حمید را لقبی چند مقرر کردہ اند کہ یعنی از ان القبی دیگر و تفصیل ذکر کردن و
نوشتن است و گذشتن و گذاشتن نیست و مطلب اقطاعین اللہ است کہ در ترجمہ و زیارات اجناب علیہ القاب مذکور شود و چون اضافت آیہ
منحوم بجمیع الزمانی پس ناگزیر شد تغیر عین اللہ سعاد اللہ و کارخانہ آسمان و زمین و مابینہما بلکہ سایر مخلوقات و انتہا بسلسلہ کائنات بر
ذات بکریا میرود بر شد طریق اول ہو و ظاہر علی مذاق جمیع المتکلمین و الحکماء الحاذقین نمیرا کہ در تفسیر بنی اسرائیل از کتب قدیمہ شنیدہ یا دیدہ باشی کہ بنی
از غفلت و خواب حکم شد کہ از تماد و کشتن زندہ دار بجای ہیکلہ شوند و بہ بست ہر یکی شیشہ مملو باشد از چربی قتیل بہ بینند کہ انجا شتہ
آئل شود و باری اینہمہ شیر ملیافتہ شدند ہیکلہ ادنی تغلق بایشان نگرفت و شیشہ بر زمین افتاد فرمودند کہ این ست حال شیشہ ہا بدون
قلیل کہ باین غفلت زیر و زبر شد آسمان و زمین را باوصف غفلت کسی ست کہ حراست کند ذکر ہ حفظہما و ہو العلی العظیم قال اللہ تعالی
و سعہ کرسیہ السموات و الارض و لا یؤد

که مجتهد الزمانی فقط بر انیعنی که عوام را بدام و دانه صید کنند و از زمان شان بگویا نه که قبله و کعبه ما صد هزار ان کرامات شده که جواب چنین رساله
را که در شکنجه دلائل آنهمه کس گرفتار بودند و صد مصیبت و تالیش میخوردند از اغاز تا انجام بگله بگله و دوش بدوش با وجود ثبات حواس
و هوش نوشته و بزودی قبل سانحه رجعت فارغ گشته و حقیقة الامر را غیر از صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب و چه
و مجتهد را در جوالیش چه خرافات و در ترتیب و در متی انچه افتها پیش آمده و چه سفاهتها رو داده و در چه مقام و سعت نمار و دهم در بیان انشاء
و هم تقریر شواید و اوله و لیکن گرد تطویل نگردیم و بزودی بمقصود رسیدیم و شاید اگر خدای عزوجل تفضیح قاضی ر ملل یوق مقلد عوج بن عجق
خواهد مباحث دیگر متعلق انحدیث کعین تفتح تو انگفت باید قوله والقران دالیغیر لاتبدل اقول این معقولات هم دلالت بر اندارد که
مجتهد الزمانی یا دعوی اجتهاد و تکلم بلکه قوت قدسیه و همه دانی امور غروریه راهم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدل و تغیر کتاب الصدا
بر معتقد الحق پس امر است لفس الامری چه احدی از الحق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرانجید تحریفی یوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی
تغییر و تبدیل نماید یا معتقدان باشد تکفیر او می پردازند که مستلزم انکار ایات قرانیست کما مین فی موضعه پس حاجتی نبود و بالا گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه انتباه امامیه است یا نعنی که اراده قرانجید از امام بحدیث معرفت بخوبی تواند شد فکیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا قیمت
امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر با درک امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرعقران منا کم و فیه
قران کریم را از عمه عزیزه خود طلبیده ببینه کشاد و اعتقاد بر امامتش بربست و عهد است را بشکست گفت و امام من هیست چنانچه امام
المتقدمین در مختار خود آورده بالجمله عدم تغیر و تبدلش در اعتقاد اهل الحق مانع از امامش در اعتقاد مجتهد که از
تغییر میداند مقلدینش پیروی او میکنند نخواهد شد بلکه تغیرش موجب امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغیر است و حدیث دلالت بر تغیر
امام دارد با نحراف او القصه الحق اعتقاد همین معنی دارند که در قرانجید بعد از نسخ که روبروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانای او
لبسی در تفسیر خود زیر آیت کریمه وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیان کرده بجای خود مخفی
و خود دشمن است بلی بعضی از رد ایات نزد عامه بوهم تحریف گشته که در بعض آیات زمانه شریف حضرت رسالت چنان میخواندند که در نیوقت میخواندند
و معنیش انکه در امتداد بیست سال یعنی زمانه رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه انکه تلاوتش تا زمان وفات شریف بود و اهلبیت او صحابه
که نجوم هدی و مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجات امتغیر ساختند معاذ الله و چون انند گان این امور قطعا و یقینا از زمین
محبت و خصوصیین بارگاه رسالت بودند نسخ از مایه النزاع خارج شد که این تصرف لیست کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالت
و ران اختیاری ندارند و مجال نمیابند که دخلی و ران توانند داد که در حقیقت تقول است و در قرانجید میفرمایند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْأَقَاوِيلَ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ الغرض ازین ایت وافی بر ایت عیان
که حضرت اگر از مقام خود زیاده یا کم کند و رین وعید که مزیدی بران متصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی بر یا می ساخت البته میگرفتم از دست
راست را باز میدیدم رگ قلبش پس در شمار کسی نیست که از دست شود پس وای بر قومی که از عناد الاسلام الیشان واضح شود که رب العالمین از
فرمود کنیچه و حفت انزاد و نیچه کرد انیدیکه موافقین داد و دیگری مخالفین را فاعتبروا یا اولی الابصار آیا این بازیچه اطفال بود و آنهم از کسی فرماید که شما را عیب و هنر
پیدا کردیم و ازان هرگز نه دامن خود را منزه نمایید و نیز بین تقدیر ایضا در گیرد که نسخه غاصبین با شد کلام خدا چگونه ماند که بهترین رسل آنحضرت و خلفا را تشنیع
فرمایند و کسیرا دخل و تصرف نماند ان شاء الله تعالی جائیکه موقع سخن میابیم به بسط و شرح متوجه میشویم بالفعل سخن اجمالی هیچ بر کسی که اتمام حجج انبیاء

مدار دینی بر نسبت خلفا بحضرت بجای آن زند باحادیث فریقین که سمع و بصر و قلب و روح سطر انجنابند و دند و میراث فرد دین محمدی صلعم یافتند کار عزیزان کمال سعای ایشان در ریاب ایشان ظهور یافت و نوبت بدانرسید که کسی بهیچ قرینه دهی حرفی نتواند افزود و لفظی نتواند کاست و باز از کلیت نتواند راست عیاذا بالله غایة الامر اینکه آن آیات و الفاظ منسوخ را بعد الثبوت خارج از بحث تواند بود باین که بلا تشبیه تصرفی در منسوخ ها دارد و در چه جای آنکه کسی از محققین آیات معلومه را بحسب علم تواتر و حجیت ساقط الاعتبار داند بهیچ الجمله چگونه بتجویز تواند کرد که خداوند عالم باستلاف ما موسوم سازد و بدان خوشنود باشد که واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و بر حسب تعیین ما ایشان را بر حسب تعیین ما ایشان را بر [illegible]

و بکار رسم و منکر را الا وه را بمعروف که حضرت در مدت عمر از [illegible]

فیکف کتاب کافی حکم کرده بمانسبة الا بلیت نسخ است امر [illegible]

رو بر تافتند بر خلاف و تشتیت پیروان شان که بر قرائت [illegible]

انجناب الی هو که از پرده غیب ظهور نمود بحیثیتی هم تواتر اشعر قرائت بیدا شد و نسخه امیر صفحات ضمائر حق الیقین بکار و غیر آن جزوی بر [illegible]

او بکر بر اصول اشرار زمانیم مهاجرین انصار دید و باز پس دامید و مرفر مود کار امر و زبا امام کسی نخواهد دید و ظاهر این بیت همین است که امر و زبا امر تلقین الفارغ شده بود و فاز افات الشرط ثابت شده بود بحسب صحابه که بر اخبار شان این نسخه پرداخته نشود نه زمانه بلیت او اصحاب بگیست چنانچه [illegible]

شیعه مختلف اند و یکدیگر بحسب دانند فرق است که آنها مصداق حدیث کافی اختلفوا فی التوحید و العلم اند و ایشان در باب اجتهادیات و بسان بنیاد و عبادات چنانچه

است علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد بن حمزه قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام انا لک اختلفوا فی العلم فقال لیس هکذا انما قال فعلیکم لم یزل الله عالما قبل فعل الاشیاء کما علم بعد ما فعل الاشیاء و قال علیکم بعد ما علم الله عالما لا نعنی علیکم لیعلم فان بنینا العلم فقد ابتدانا الازلی بشیء الخ و بهمین در توحید بقوله مولای چنین است که امام تعلیم فرمود که بود و توحید مختلف انما الی غیر ذلک و ازین باب است روایت سهل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی الرجل الخ من قبلنا من والی فقد اختلفوا فی التوحید فنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة فلیف بخطه بما من لا یرد و توقیعا ﴿و در بن بحث هم چیز تهائی بسیار است﴾ چیزی را دار که بیاکار خواهد آمد که در جاو تهاد هم در خلوتها گفتم کاش شما بکلمات محققین خویش رجوع کنید مثل تمامی که در بحث نکاح خواهد آمد از حضرت امام جعفر یعنی ام کلثوم صان صان گفته که عمر بسیار شریعت متمسک فلا اشکال بود و کس را رفضه سر خلیفه را مساوی الاقدام سید اند و در بن که عقل کل است و معاصرین بلطلاح خود مثلث مناوی الاضلاع خواهند پس چگونه عقل کسی تجویز کند که چنین کتاب متواتر را که حال اتمام تبلیغش را قبل از بلوغ نمونه شنیدی متغیر و ناقص داند و بدون سبب در تحریف و جعل بتاید و مقتضای تمسک بسایر شریعت آنبود که حفاظت کنند بر بن امر اعظم یعنی تبدیل و تغیر شریعت بلوی تخیر و خون عام هم نریزد و بسیر دان و شاهم دان آنچنان باشد که آید فرمایند چنانچه دعاء الطیب خاطر منجوست همه سرمای خود را گریبان الله اشتند و بعد از فکر موافق بزرگان خویش چنانقرار داد نه که چون آنایات دال بر مناقب و فضائل اهلبیت بود و محو نمودند و مستغنم ساختند باحوال اکثر آنروایت نشاند ادم که خیال نکند که در بن آیات بنیاد اثری از ان بمشام عقلا نرسد مگر مذبذبة و شدد و دالی غیر ذلک احیانا مثل فی علی در ایت بلغ و مجتهد فانی که حقیقة تحریف را دو غباد الاسلام بسوی جناب سید المرسلین گردانید اقرار نسوان از کلاشس مسبط است کالا یخفی علی من نظر الی نبذه المباحث فی الکتاب المذکور پس چنانچه در بن خصوص توان گفت که در زمان سعادت اقران و اتقین نمیتواند بود غیر اتقین بحیثیتی اند و مقصد امیر سامی نمیتوانند و در دوران زمانه گفتوگو نوع آمد یعنی غیر آن بطریق اولی محتمل است لا ستلزام نکیت نسخ بودن که نخواندنش بحکم امام معتبر متعین باشد که دشمنی ممنوع از تصدیق و از ترک قرآن است نسخ هر دو بطریق

ازان قبیل که فرموده اند که دانذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد مانند آیت انذاره بر نکته بیان کمن ماست
ورا که اوست مستحق تر دیگری زیرا که عام ست بتحمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بالفصل امیرالمومنین ع
بدلیل خلافت متقدمین واگر بیان آنرا بروایات رافضه پندپذیریم استعمال آن بر استعفا از رسالت ست که
سیاقش مجملا دانستی که بنیاد دین را که این سبا قصد بدم کرد موافق کتب شیعه نیز میکنند چنانچه در صافی و حیات القلوب
در شرح استفتا کرده اند که ابلیس را خطوه داده اند و امام اعظم حلی را دیده یا نه که در خلاصة الاقوال سبب حصول
نسخه سلیم ملالی بر بعضی از موضوعات گفته الکتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را یاد ندارد باری مجتهد
نیز نا بلغ بیت گلستان هم یاد نمی کند که ؎ اگر بر که پرکنند از گلاب ۔ به سگی در روی افتد کند منجلاب
و هر گاه آیت کریمه تمام و مبهم ست یعنی ما انزل الیک من ربک هر یکی از طائفه فاحشه در معنی آن چیزی
نو انگیخت یعنی شاید که معاذ الله مثالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه برمی آید و موید ش
در کتب شان باعتراف مجتهد در صوارم وغیره موجود که ای عائشه اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نار اینک
می آیند تا حضرت علی ع و عباس ع پیدا شدند استغفر الله این حدیث را اولا در بی مروت بتقلید عادل و منصف خویش
کاسه لیس علقمی دین فروش جهمی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رفضه گفته اند کما عرفت مرارا کمتر
ازانست که خوارج و نواصب ازو سابوس و موجب تقریر کرده اند بلکه زیاده برانست زیرا که چون از جناب
رسالت ص بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد طیب خاطر شریف نماند از خلافت و اما تشش
چه نام توان گرفت که تفرع بر نست دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد و حاکم
بتسلط تمام اورا مجبور نمیگرداند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین خصوص لال کتاب مختوم کارنوی
تمام کرد تا ظفر خطی کمل از شاه ولایت روبروی ملائکه بتاکیدی نویسانیدند بر تحقیق جناب ائمه المحدثین که گاهی
گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد والحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او
کرم الله وجهه عما لاناف الطائفة الرفضه که از روضه کلینی منصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
برای ایشان از ازل مقرر گشته و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهانیدند محدثین
ایشان مثل نجفی وغیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این لقب را در بست یا
فرموده اند و ازین ست که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمیم اکابر رفضه این
لغت را موافق روایات شیعه دشنی جاری نموده و در صد حدیث موجود ست ارشاد ایمه که احادیث ما را بر کتاب
و سنت عرض کنند الخ و متوهم نشود برای مقلدین مجتهد که مثالب جناب امیر چگونه بر طور رفضه
تواند بود زیرا که در حقیقت بنص غدیر نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصیب امیر را در بر وی
جبریل بار بفصل فرمود مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها علاوه هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد
مثالب او نیز کما قرر و افی باب زراره الذی یقیوه بافقه السنه و اصدق الصادقین و هو شر من الیهود و المجوس

پس شاید که بیان مثالب بجهت محافظت نفوس از دشمنان بوده باشد که در کثرت عدی نداشتند و نیز مستحق نگردد
بر وجوب محبت برای حضرت مرتضی مستلزم خلافت بلافصل و امامت کبری و سلسله خلافت از خاندان است چه اگر چنین بودی
حضرت امام محمد باقر العلوم مخطاب برادر خود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای سر فردی از افراد بیت است علت
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را بجائی نرسید عبد الله بن سبا
را برکرده که در کتب فن بعرض استدلال مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متعین است برای امامت و اگر
مقصود مجتهد نیست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی بقول پدرش در صوارم
آن قبیل خواهد بود که قلب ادراکشان تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب مصیب تاویلات حدیث متعارفه
پیروان امامیه است کما دل علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم طعن الرماح و غیره بما مدعی تبدیل و تغییر برگونه آمد و دل چیزی
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی و بعینی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسیده آنها گفتند که شما خود بفضیحت
گرفتارید و دیگران را نصیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله قایلید آنوقت جزدم تولیت دیار و محل ساختن
تعلقات روزگار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه اشان علی رؤس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیت
مبیده وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
روشن شود و تنها و هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه پشت دو تا گردید بلکه افسوس که مناظره مذکور
در آن نشد و نه امید این معنی بود که از شیعه هم انکار نمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از قسمتی بیت
که قدمای ما بران مردند و لیکن از چندی در پرده قضیه بسر بردند اگر عناد و الا اسلام را از مسائل الهیات پنجمی
محکم خواهی کرد که خود بت سنگین دل یعنی دلدار پرکار قصه دراز ابواب تحریف را کوتاه کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را حقیقة محرف قرآن مجید پنداشته و مجازاً اصحاب کرام را مبدل و مغیر انگاشته که نزد او
بدتر از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسا مردم ازین هر دو فریق بوده اند که بر ایشان ظلم و عدوان بر اهل بیت
رضی الله عنهم نکشودند و این مرتدین و معاصیین تا مرور دهور جگر پاره های حضرت رسول را بانواع مصائب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین و سرگروه کافرین هر چه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود تکرار لا اکتفا
و المنافقین موافق تمنای شان پرداختند و نسخه اول را بدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین و دیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد بشب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برارند و شروع کافوری
در روی آن برافروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسرین و نسترن بران افشانند گر سهو آیتی را در آنوقت
مقررین تلاوت نگردانند که نص جعفری در کافی اعور بخطاب قاری آیا قرآنا بالهیت است که بازمان ازین قسم را
بخوان مطابق تلاوت این امت چون امام بر کسی قیام و رزد آنگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفتند که
در آن وقت نیز همین قرآن شریف خواهد بود کفی الله المومنین القتال الغرض بر اصول اهل حق اینهم خالی

از خرفشانیست چون بعضی استبعاد کردند گفتم مگر قول صدوق و اتباع او را یاد ندارید که این بساط را یعنی تحریف
چنان بهم زده اند ع که ترکان خوان یغما زایشی چون قائلین تحریف پیدا رشد ندارند نباشند لیکن بحسب انیست که
منافق از پدر خود هم پرده دارست مرد سن آنکه شاید صدوق و پیرو انش بحکم علم المدای تمایشی را مقتضای وقت باعث
بر انکار تحریف شده چنانچه صاحب تجرید گفت فوالغوة مستقد و ازین بیان رفته رفته چنان بوید اشد که معاذ الله حضرت صلی
علیه وسلم محرف کتاب الله باشد نعوذ بالله من هذه الهفوات و کلام رب العزة دلالت بران میکند که زمرهٔ مقدسیه پیغمبران دین و شرع
از بارگاه حضرت احدیت اورد ندوبی کم و کاست تبلیغ کردند که موافق خواهشهای آنها نبود فلعنة الله والملائکة والناس
اجمعین علی من کذب وافتری علی الله تعالی و علی رسوله المصطفی بلی نسخ آیات البته ازین تحریفات که کلام ورا
میرد دامری دیگر است که هیچکسی را از عطا اوران کلامی نیست حتی علمای رافضه نیز چنانچه از مجمع وغیره دانستی معهذا خود تصریح
میفرماید ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها و از ملاحظه آن جمیع شهانیکه رفضه و بیطا عن اصحاب کرام میکنند
و در حقیقت ان بحضرت مبطل وحی میشود و کلام را لفا باطل و بی اصل میگردد و بر فطن صاحب غور و تامل مخفی نیست
که اگر خلفای راشدین و دیگر تحریف قرآن مجید می بودند اول بایستی که آیات نقایض و معایب خویش را که نزد امامیه اول
دلیل بر نسبت که مهاجرین و انصار حضرت را دوست کفار خونخوار گذاشته و بفرار بینها و ندای غیر ذلک می پوشیدند و دیگر ایشان
و نشان میکردند و چنین عیوب اولاد خویش را حالانکه درین امور هم دار راستی و صفا دارند مثلاً آیت کریمه وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ
حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا الایه و آیت فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب
کریمه معتقد علمای رافضه و زکوش اصحاب کرام و صدیقه رض و حفصه رض مغفره از کبیره هم درگذشته و ایشان چنانچه نازل شده بعینها
در قرآن کریم بر جایش باقی گذاشتند و هیچ تصرفی دران روا نداشتند پس معلوم شد که نسبت تحریف بسوی صحابه رض
چنین تهمت و افترا ست و خلاف کتاب الله و قدم نشود که با وجود خطاب یا جهات المؤمنین اصحاب را چرا خلل دهد
نمیداکه درین رعایت اصول قدمای شیعه است که تفسیر قرآن مجید بروایات ایمه میکنند و آیت موصوف را بطور یکه
می خوانند که ازان واضح می شود که در زمره اون پیغمبر شریک شان بودند معاذ الله و هرگاه کتب شیعه از غیر
کنی به بداعت می انجامد که در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجود یکه اختیار کذب سراسر برای تشان
مفید بوده ترک کردند و صدق را که از آغاز تا انجام مضر بود و اختیار ساخته اند کاش بمباحث فدکی و قطایر
و متعلقاتش جوع کنی که زیاده بران طعنی نیست ایضا مقام انصاف است که چون حضرت مدة العمر نتوانند که امیر را برابر یکه خلافت
نشاند و برای خاطر اصحاب نخود یگر پرداز د کافی عناد السلام مطاعن ایشانرا چه گونه درین نسخه باقی گذارد و هم چنین نصوص
امامت جناب امیر را که مدار نزاع بر آنست ایمه از خاطر شریف محو شد که ایشان اهل لسانند و بقای نصوص را زینهار در کتب
المتدیجه نمیکنند و از نیجا هم کالشمس فی الرابعة گردانند است که بر مذهب فضل نیز مطاعن خلفا در قرآن مجید ست نه خلافت و امامت
فتحرر قدم رفضه و ثبت لهذا ایضا قطع نظر از انکه خاتمه حدیث معرفت یعنی نوعی از عجایبیت دلالت بر کفر و ارتداد ندارد که کافر نشود خلفا
از جمله اول و هم انجمله لفظ لاجته او انشاء الله کجا در امور مذکوره نفس مستعمل و مفوان استلزم آن هم نیست حتی یقول اصلیة الله و من اجرم علیه السلام و علینا

رده باقامة البرهان و از اینجاست که حضرات ایمه مراعات عهد خیلی میکردند کسی از ایشان بعینی رانشکسته و جهتها
ایشان مقتضی کسر و انکسار نگشته و متوانمند گفت که من حیث التقیه زیرا که قبل ازین بکلام حضرت سید الشهدا سلطان
کربلا بایه التحیه و الثنا اشکار شده که نقض عهد درست نیست و در اینجا تقیه چه گنجایش بوده که باوزار مجتهد الزمانی
در صحیفه آنجناب که در لال کتاب بود چنین حکم برآمد که قتال کن بلشکر یزید و شهید شو و بیاد نمی آید که از کسی مجتهدین پوشیده
در باره حضرت امام حسین نقلا عن الصحیفه المسطوره تقیه و اظهار باختلاف اوقات و عقل هم تجویز نمیکنند که چون دران صحیفه
حکم اظهار حق باشد در اوان دیگر حکم مقابله باشد که بهزاران مدارج کمتر از مصائب کربلا نبود و لو فرضا و ارا نجا که این بحث
در حدیث معرفت امام میرود و امامیه دران شق سخن سازی زائد او صف بعمل می آرند بهر طیب و یابس التفاتی دارند بفضله
تعالی تقلید القدما ثم برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب لدار چنین ما فاده کردند که امام ما اگرچه مفقود است و لکن
در جا باقا موجود و باوصف طول مسافت خبر ما بین خویش از مجتهدین ما میکرد و با غائت و تائید ایشان مشغول است بخلاف
امام شما که امام شما نه در دنیا قدم نهاد پس بعینی از نظر فا گفتند که اگرچه روح مطهر امام ما باوجودیکه تا حال باتن مقدس تعلق
نیافته لیکن باقتدار او صفات ذاتی و نسبا که مجلا شنیدند بهتر از امام شماست که بدان اعتقاد دارید و شرح این کلام
مجمل بعضی از وجوه و جمال اغانت دوستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه عنقریب می آید که معلم بن علم الملکوت استاد
شیخ و سید رفضه درین باب چه میگوید باز بمقتضای عصبیت و ملعون رفض چه رفضها و غمزها میکند و پیرو بتانی بران از
ره قدردانی چنان داد پاکوبی بخورمی و شادمانی میدهد سبحان الله مبعوث شد این امام برای رفع اختلاف از عالم
نمود و چنانچه دانستی و معدثات عالم سیما اختلافات رفضه در زمان امامتش از حد در گذشت حتی که طائفه زیدیه سر بخلاف
بر آورده سر از اطاعت کردند و کاملیه امیر المومنین را بایمان یاد نمودند تا بدرجه کمال رسیدند و غرابیه و ذبابیه مطاعن
حضرت جبرئیل بر زبان داشتند در کتب ملل و نحل رفض تفتیش شیخ المعالی و غیره و سند بریخت پس ازان بلطیف حیلها
صحیح بعیسی نمایند که چنان تقریرات کردند و هزاران توجیهات بر اسامی ایمه های نهادند و عهود و امانها بشکستند و باظهار
و سیمای رفض الیقین بانتهی بهود گشتند تا بمدیکه امام زمان از مکاری و نداری ایشان روپوش گردیده و در لباس
مسکین از دست رفضه بجا باقا جان بسلامت برده و معهذا هرگز نخیال کسی از اهل فطانت نمیگذرد و بمقتضای
وجوب اصلح که امامی را برای رفع اختلاف و حفظ بلاد کما نقل الکتوری فی تسدید المطاعن و غیره فی غیره عن الاشعریین
مبعوث و ان امام بدون کورنگی شیعه بدریای محیط مالح یعنی عصبیت کبری غوطه زنند و در کان نمک رود و اصل نشوند
مرتبه امامت نکند و ازینجاست که ایمه واحد بعد واحد قاعهم بعد قاعد اولاد و اخوان خود را وصیت میکردند که
شیعه خصوصا رفضه عراق پرحذر باید بود و بربیان رحل لبوق در مجالس المومنین اخلاص ابا ابو صفوان مشتمل
و ازینجا بر اصول معتبره شیعه هویدا شد که تباین و تخالف ایمه و ایشان حدی بود و ابهم عن ابهم تکمله
این بزرگان در هر کتاب سخن خواهی یافت که بر حرف و حکایت شان گوش نهاد نمادن ۵ غره شود بعضوه
شیعه که این کرده پیکاره می نشیند و محاله میرود و الحمد لله تعالی اولا و اخرا که بر هر کسی تباین واضح شد

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصالیت امامت دلیلی ندارند برای رفضه عذاب عظیم و نکال الیم است بعد از
تحریر اینمطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیر این حدیث گفته تکمیلا للمقام بنقل و تفحص آن متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تشقیق که فقط برای مجرد خریف در میدان مصارعت سیافت سخنی چند بکار رفت
حاجتی بر دستخان نامربوط او هن از سنخ عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار روشن و پیش
رطل بوق ترین سوق السبوح مینویسم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی شاطره سیگردم تا دستار خوان
مجلس سید محسن در میان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن نمود و گفتم که چنین گوید
درین حدیث ایا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح ست و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام در حدیث قرآنست و تاویل او آنست که من مات ولم یعرف
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنا بر ین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یک از مردم واجب عینی
باشد با آنکه هیچ احدے بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرارت آن بر شخص
در صحت نماز واجب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت در حدیث امام را مضاف بزبان ساخته
و گفته من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زبان چنانچه در حدیث واقع شد دلیل است بر اختصاص
اهل زمان باینکه معرفت او بایشان واجب ست و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین ایام فاتحه است
تخصیص مذکور را فائده نے ماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر از ان تاویل علیل بر گردید گفت
بنا بر حدیث مذکور حال من و تو برابر ست در مقتضای آن و درین زمان گفتم حاشا که حال بر منوال باشد که تو گمان
کردی بلکه مراد درین زمان امامیست که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس ما و تو برابر نیستیم گفت ان امامیکه اعتقاد با امامت او داری هرگز او را نمے بینی و جا و مقام او نمیدانی
و در دین خود از و بهره و نفعے نے یابی و فتوای سائل خود را از و نمے شنوی پس من و تو در ین حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر انکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر انکه فتوای مسائل خود را
از و باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازان نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من او را می شناسم و دلائل
و اضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت
بلنمایم و انست انچه بمقتضای حدیث مذکور بر من واجب ست زیرا که حضرت رسالت نظر موده که من لم
یاخذ من امام زمانه انقیادی همچنین نگفته که من لم یعرف مکان زمانه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
و الحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد انست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی ست پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن بانمقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امام
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند و میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت

و را یابم و آنگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال در این وقت ترا امامی نیست پس در این وقت از اهل جماعت
و اگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو در این ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
از اهل سنت ست زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در هر زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شدند و جوابی نگفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شده سفره برداشتند و هر یکی بمنزل خود رفت
نمود و فاضل هروی نیز بایشان رفت انتهی کلامه زید اکرامه و ملاکمه پس از تسلیم حکایت با جمیع امور
عدم ملاحظه صحیح مشهور ع که لیکن قلم در کف دشمن ست میگویم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام
در باب معرفت امام هست پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافیست که این کتاب تتمه کلام حضرت باریست
تعالی وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ پر آنکه اکثر از انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت نمیکند و بنجا هم لما تقرر فی محله من القرآن العظیم عجب عجائب آنکه حضرت قاضی رطل بوق
مصداق عوج بن عوق خود فرموده اند که از این حدیث غیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر نمی آید
اعتراض تعلم مذکور که ترتیب کردند و آموختن قرآن مجید را واجب یعنی قرار دادند حالانکه آموختنش بقدر
ضرورت متعلق بحکمت عملی دارد و بحکمت نظری ندارد زیرا بیش نیست قاضی را باید گاه و بی گاه بن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقرار ماضی در نگذشتن تکلیف کردن قاضی
رطل بوق در هندوستان بر مسند قضا قضاء مربع نشستند و در شهور امامیه ثالث بالخیر گشتند دارد و عوی
تشیع درست شستند و لباس حقیت بر خود آراستند و مواطات قلبی را خیر باد گفته نفاق را نصب العین گردانیدند
آمدم بر تخصیص پس بر تقدیرش خاص شدند اهل زمانه اولین بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بحسن مجتبی
و قس علی هذا الی یوم القیامة کربلا که اهتمام در باره ایشان ست یعنی ایمه اثنا عشر و ازین اختصاص تخصیص لازم
آمد که رفضه از آغاز عهد امامیکه ذکرنامش در خلوت موجب لعنت ست کما فی الاصول مثل البحار و غیره بمعرفت کسی
از ایمه سابقین مامور نباشد جز امام زمان خود که وصف او معلوم ست که نامعلوم ست و همچنین در زمانه دیگر
ایمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شد نه معرفت سابقین و لاحقین و هل هذا الا ترک الکل
و بر تقدیر یکه همه اهل زمانه را عموما واجب کرد و معرفت تمامی ایمه اعشر اصلیکه قاضی
بر فاضل هروی نموده بر ذات حضرت رطل بوق وارد نمیشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات و لم یعرف امام زمانه تخصیص امام باهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده دلیلست
بر اختصاص اهل زمان بامامیکه معرفت او بایشان واجب ست و بر تقدیر وجوب معرفت جمیع ایمه بر جمیع اهل زمان
تخصیص مذکور را فائده نخواهد ماند پس لعنت خدا بادبر ناصب عداوت اهلبیت اجداد که وجوب معرفت ایمه
سابقین و لاحقین را کلامش برابر داد و دعوی مزید آغاز نهاد اینک اصول کافی کلینی اعور و تفسیر قمی بدگمان
و کتاب البصائر و تمامی آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصا کتب مصنفه مجتهدی

وفانی شل و دوانفقار وغیرہ کہ دلالت بران دارد کہ معرفت دوازدہ امام ضرور بود بر خلفای ثلثہ و اخراب
ایشان در زمان سید الانبیا و انکار بعد از استغفار ہم در وقت شیر خدا و در اوقات
دیگر ایمہ بسند مجموعہ و عبارتش بعد از ذکر اصول اربعہ فضول این ست کہ پس
بنا برین مے گویم کہ منشا تبرا از اصحاب ثلثہ و عایشہ و حفصہ و طلحہ و زبیر
و معاویہ و اخراب آنہا مخالفت ہر یکے از ین اصول معتبرہ مقررہ نزد یکا شیعہ
امامیہ ست چہ باتفاق معلوم ست کہ ایشان و تبعہ ایشان بامامت ایمہ اثنا عشر قائل بودند و نیستند
بنحویکہ شیعہ قائل اند انتہی بلفظہ کمافی الحسام و ازین عبارت عیان شد کہ معرفت ہمہ ایمہ اثنا عشر واجب
بود بر خلفا و ہم واجب ست بر تابعین ایشان یعنی اہل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبرا گردیدند و بہتر
روشن بہت از کتب شیعہ کہ خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الائمہ بنوبت استغفار سید پس الا بامامت
دیگران چہ گفتہ آید و در کتب معتبرہ موجود کہ حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود و مجلس حدیث موالات
و مفصلش قصہ استغفا پس ہمہ کس دانستند از عقلا کہ ہیچ اصلی نیست برای ازین امامت محدثہ و ہمہ اصحاب
مومن بودند بدون اعتقاد و چنین امامت مخترعہ امامجرد من کنت مولاہ فعلی مولاہ فدلالتہ علی المقصود و ہم
ممنوع و وجوب محبتہ رضی اللہ عنہ سلم لکن لا یستلزم و لا یغنی من جوع و لو تری الکافی لوجدت روایاتہ و ادلتہ علی
ان جمیع اہل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی اللہ عنہم واجب المحبتہ و لکن دعواہ للامامتہ عین الکفر
و من اعتقد بامامتہ فہو کافر فعلی اصولہم یقینا یدل علی ان زید بن علی کان منکر امامتہ اخیہ و خرج علی نبی
امیتہ انتہی منع مناقشہ شدید او اگر گویند کہ وجوب معرفت سابقین و لاحقین بدلائل دیگر
ست گوئیم از مدتہاے دراز مشتاقیم کہ آن ادلہ را بہ بینیم مگر سر بازی اینست کہ بعنایت باری باصول
معتبرہ شما ثابت کنیم بسط و تفصیل نقیطی بدعا یعنی غیر عارف امام نیز مغفور و مرحوم ست کما لا یخفی و سنتعرض
فی ہذہ الصفحہ پس این ترانہ کہ جناب مجتہد بدان بانگ بی ہنگام و مباحث انجام بر داشتند کہ کمتر زادوار زمانہ نیست
کہ بزرگان فانی و زمانے در لشکر سید سالار مسعود غازی بی اصول مے نواختند و از راہ حجاز نہاوند میر
شیخ میگوید مصرع کجا کجا تو سروی بتر کستانست بہندا اصدق الصادقین رطل بوق یعنی زراہ نتخب
متجنبین دنیا آن ادلہ را زیادہ دوقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید و بر سینہ خود کشاید و گواہ گرداند
عمدہ شیعہ خود را کہ ہزین کتاب امامی نمیدانم کمافی الکشی وغیرہ از ہزار سال برادلیای رطل بوق و مجتہد
عرفوق آن ادلہ مکشوف شوند ذلک عجب عجاب من بعد اگر اینہمہ قبل از عذیر ست لازم آید کفر کسیکہ
نشناسد امام را قبل از بیان و تذویر او بر خلائق کہ بعد از استغفار و خرابی کوفہ و بصرہ پدید آمد و بل ہذا
الا الظلم و العدوان و اگر بعد از انست لازم می آید کفر عمار چون گردید بصدیق و گردید از صدیق کما
فی الکشی وغیرہ حالانکہ مضمون حدیث متفق علیہ کہ در حق حضرت عمار ست یعنی لا یتصور بنہ الضلال ابطل

اصول ابن سبا و دجال است فالحق مع عمار و عمار مع امام المهاجرین و الانصار طرفه تا آنکه ترجمه فتن بجا
از علمای نامدار تا مرض وفات شریف نفس ست بر تقیه بنی مختار پس اگر نص امامت فرمایند حضرت باشد
نه تدبیر بعد از آیت عصمت یوم الغدیر یلزم التقیه عند الوفات وعده مانی زعم الرفضه یوم العرفات وبی
سقطه اخری اشد من الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه بنت اسد و سکرمه امیر المومنین کرم الله وجهه
در جواب منکر نکیر فرو ماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من ست در میان آرند گو گو
تا لا علینا چه مجتهد مرده شو بار بار تلقین کرد که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط ازین حکایت بر مرتبه ثبوت
رسید که امامت از اصول نیست و نزد آنجناب جاهل و مجتهد رئیس ذوی الالباب عارف باشد و عارف
چنان که سکندر ذو القرنین را با امام حسنین بگذاشتند یا از که گیرد و از اهل حق خود را برانداند تا ویل شرم و
حیا پس از عجائب اشیاء موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز کنار مبارکش
پرورش یافته بود بلکه هم شیر ابو طالب نوشید و هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از کلینی وغیره واضح است و در
عبارتش همراه شرح قرب نی آنکه عن ابی عبد الله قال لما ولد النبی ﷺ ابا ما لبس له لبن فالتقما ابو طالب
فقسه فانزل الیه ثدیه لبنا فرضع ابا ما حتی دفع علی حلیمه السعدیه فدفعه الهما یتوانند بود که مراد بندی انفستان
ابو طالب خودش باشد و میتوانند بود که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المومنین ست چنانچه می آید
در حدیث سوم بولد امیر المومنین ع که رسول او را از خود گفته و گفتن او امیر المومنین را برادر خود بسیار واقع
شده و منافات نیست میان این میان ترویج فاطمه چنانچه متفق علیه ست حرمت انکاح مادر رضاعی و خواهر
رضاعی ست ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق لا یحرم من الرضاع الا ما کان
مجبورا روایت کرده در شرط حرمت اینست که رضاع باستیجار و مانند آن باشد رضع بطیبة معلوم باب فرب
و علم ست یعنی روایت ست از امام جعفر صادق گفت وقتیکه زاده شد نبی در نگ کرد چند روز بر حالیکه نبود
برای او شیری مراد اینست که بسبب فرض والده او بی شیر ماند پس انداخت او را ابو طالب بر پستان خود
چنانکه برای تسلی اطفال را شغول میکنند پس فرو آورد و در پستان ابو طالب شیری پس شیر خورد و از آن
پستان چند روز تا فرو آورد ابو طالب و گردیدن بر اکلیب دایه بر منزل حلیمه سعدیه پس داد او را بحلیمه آنچه پس مادر مطهر جناب
سرمقصوی چیزی در بارهٔ آنجناب بایستی فرمود قدرت الهی ست که هر چه بمقتضای ان الباطل کان زهوقا
رفضه در جواب اهل حق فرومی مانند و عند المناظره زمین را از آسمان نمیدانند و زعفران از زعفصلان
نمی شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرا گیرند و اگر بعلاقه سبب
فی الجمله معرفت را بر بیعت و اطاعت فرود آرند هیچ فائده پیش نمی آید و معنی چنان فرا دهی باید که هر کرا خود
باشد بیعت و اطاعت نکند امامی را که در زمان او بود و نوعی از جاهلیت مرده زیرا که قبل از اسلام
نیز صاحب وجاهتی رئیس قبیله میشد لیکن همه کس بهیئت مجموعی اطاعت شخصی نمیکردند بخلاف

حضرت سید المرسلین خلفای راشدین و مؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده اند غیر ذلک و محصل آن روایات همین ست که امام یکے ماند و دیگران را تبلیغ و موافقت
و شاید و مجرد معرفت بدون بیعت بکار نمے آید بلکه وبال و نکال اخروی می افزاید و خاتمه
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه را یگان نمی رود زیرا که مقتضاے زمان کفر و عدم جاهلیت اطاعت
و خود بینی و خود رائی و با طاعت شخصے بودن ست قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم
ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین به بین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
حجة و انکار و عاقبت مفسدین را عبرت گاه خلائق ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و اقوال
حیدر کرار مثل آن تو امر و الخ و انما الشوری للمهاجرین و الانصار و افادات جناب امیر
بعد ذی النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه و ترجمه ان ست اے غیر فلک از اول
با شمار مانند آفتاب را بعه النهار ست که اهل حل و عقد در بر گزیدن مجمع شروط اختیار دارند
و چون از زمانه دراز ایشان را مدخلی نمانده گناهے بر ایشان لازم نیست بلے گناه وقتے بود
که اختیار رسیده باشند و کسے را لائق پسند داشتند و مختار نمیساختند الغرض امامیه باضافت ضمیر
خاص و معهود میگردانند امام را بدانی نه بوجود و اجتماع ناس در ذهن عام و خاص پس مضاف
گردند بزمانه مکلف تا معلوم شود زمانه وجودش و عیان گردد اوصافش پس هر که نداند او را و اطاعت
نکند و بمیرد نوعے از جاهلیت همراه برود و نه معذور باشد اکنون بر بعضے از فوائد که در عبارت
عریق و مولای مجتهد یعنی رطل یوق بوضوح پیوسته و مغالطه مجتهد ازان بظهور رسیده اعلام
مے نمایم که مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته بود در باره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عهد ست الخ و مجتهد بجوابش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد بمعنی است
و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون و علوم دارد از انجا که جناب قاضے رطل یوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده بد و بر طلبه مخفی نیست که عهد و تخصیص را بیک معنی در بساط مضاف
می گیرند لاجرم بشهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت و اجنبیت مجتهد از فنون و علوم
پس حجت بالغه الهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکور مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
بر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم بشهادت چنین شهید که در حکم زندگانست
که قول بیت کاملست هم در حق او نتوانند گفت و اگر مجتهد الزمانے برای نفس نفیس خود اعتقاد
قوت قدسیه دارند چنانچه ازین کتاب و ضربت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج نهایت ست
زیرا که مدعی اجتهاد اند و بر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیرست که قاضی رطل یوق را مضاف الیه
الفاظ مذکوره گردانند لیکن یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون قوله گفتم

چه میگوئی درین حدیث آیا اے قولہ پس بگو کہ امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات وجوب وجود ش در ہر زمانہ و آن ممنوع ست لا یدیہ علیہ من دلیل و سند منع و رد و بسیارے از احادیث ست از انجملہ حدیث حضرت ابو ذر رضی اللہ عنہ ولیف حضرت پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدہ بود در آن حال کہ یا رسول اللہ اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرمود کہ این تواند بلکہ بیان نمود حکم آن وقت اچنانچہ مفصل گذشت فکیف کہ قاضی رطل بوق بدان آورد نمود کہ اہل سنت قائل نیستند بوجود امام در ہر زمانہ و حکم بوجود او در ہر وقت نمیکنند تا قاضی ہر دی را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و منع لازم معتد ایتم بر او و عاقل آن چیزے کہ قاضی بر بینت خود و ثواب خبر یل یافت کہ نیتہ المومن خیر من عملہ پس سوال قاضی کہ بیان کن کہ امام تو کیست اول دلیل بر سفاہت او باشد و ہو لا یشعر بذلک ختم اللہ علی قلبہ و سمعہ و جعل علی بصرہ غشاوۃ و من یہدیہ من بعد اللہ افلا تذکرون قولہ ختم بنا بر این لازم نیاید کہ تعلم قرآن الخ معلوم نیست کہ جناب قاضی رطل بوق تعلم قرآن مجید را از کجا دخل دادند کہ خود را معترف دارند کہ فقط معرفت ضرور ست و این اعتقاد بر سنی ست کہ این کتاب اللہ بر حضرت ما نازل شدہ و فائدہ تخصیص باہل زمانہ قرأت ضروری آنست کہ ما را بآنہمہ حقہ بارے انکارش نتوانست کردن و قصہ انقطاعہ منتخب از دنیا یا دنہ نمودند کہ عنداللہ بر امامت قرآن کریم دلیلے دیگرے از ائمہ متاخرین قائل شدند و سجدے انشا اللہ تعالے علی رؤس الائمۃ المتقدمین و ما کان ہذا وقت التقیہ لذلک المنافق الامن اللہ تعالے و آیت یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نے علی ہم از ان تلاوت نکردند و فقد جان عزیز را باعوان ملک الموت سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کہ این کتاب تمام کلام حضرت باری ست در اسلام و ایمان کافی ست قولہ تعالے لیس البر ان تولوا وجوہکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن باللہ و الیوم الآخر و الملائکۃ و الکتاب و النبیین لغرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و موختن قرآن عظیم را درین مقام قرار دادند زیبا نیش نیست کہ وجوب اموختنش بقدر ضرورت بحکمت عملی تعلق دارد و در اینجا بحکمت نظرے سخن میرود و جناب قاضی را باید کہ تا رے نکردن دار قرار ما فی الضمیر در نگذشتن وجوابب فاضل ہر دے خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن کہ در تالیفات خویش مثل اتحاف الحق اعتراف دارند کہ فقط تسلیم و مشتقات آن در مناظرہ بزبان آوردن ہیچ ضروری نیست آمدم بر تخصیص کہ نوشتند کہ تخصیص مذکور را فائدہ نمی ماند جواب این ہم کما قدمنا بر فطن مخفی نیست کہ فاضل ہر دی کہ تمثیلش در اول گذشت کی کتب فقہ دیدہ بود تا بر تنگنیی سوال

والزام وانقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث او افسر باید
بلکه درین ست که کتب دینیه تحوز را سم کما ینبغی دیده بود یا نه و خدا داند که آن بیچاره
چه گفت واین شوشتری مفتری چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة معذالک ما سابین گیاه
ضعیف این گمان نبود و که رئیس الکذابین در نقل کلامش بجا آمده اگر از اغبار بحث گفتند
که بجهد در رسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت و از حذاق این مذهب
بود مبهوت شد که زبان او را مے بست فکر دنش را می شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاص
میرود یعنی امام مهدی چنانچه قول رطل بوق برآن دلالت کرد که مرا امامے است
که اعتقاد به امامت او دارم اے قوله معرفت او بدلیل حاصل کرده ام اے غیر ذالک
ولیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هروی در خاص و عام سخنے گوید
وبقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مردم برداشتند و قدم برنداشتند و قدرت ذکر دلیل نیافتند
وانچه گفتند برنیستیم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک پس هم تابعا و هم متبوعا
چنانچه مجملا و مفصلا گذشت و شاید که باز بمقتضاے مصلحت و حال و مقام نمونه دیگر از
حالات این امام منتظرین و مدعیین پیروے او برائے مزید بصیرت ع گفته آید در حدیث دیگر از ان
طرف آنکه چون فاضل هروی گفت که امام را هرگز نمی بینیم و فتواے مسائل خود را از و نمی شنویم
و مقام او را نمی دانیم و هیچ نفعی دینی از و بمے بری قاضے در جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالتے برآن باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه اول دلیل برآنست که وجود امام هم برائے
انتظام دنیا و هم انتظام دین ست تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث را ضلال امت قدرت
نیابند و اختلاف در اصول و فروع و قوع نیابد گو بر اصول امامیه حدوث بر ائمه صادق نیاید
کما مفصلا و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار ست و تناقض و تناکر آن بدانے
و نهایتے ندارد و چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمے ماند حتے که در آغاز تهذیب است
که جماعتے از علماء از تشیع دست برداشتند و سنی شدند البته شخصے باید از جانب خدا برائے رد
این همه امور معصوم و موید بروح اعظم و نه باید برائے او امامی دیگر فهلم جرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضرورے نبود حاجت مردم بسوے امام چیست آیا فقط همین مراد است
که بنشانند و می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد مجتهد بعمل مے آورند کما مر مرارا و ازینجا
ظاهر شد مذهب رفض تحریرات خود را که برائے اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث است
متابعت چنین امام را ضرورے شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرورے شد تا از خطا ایمن شوند

گوش بر کلمات مضلین نہ نہند و بہ ملاقات امام مہدی شوند و بدون حاجت لزوم دور و تسلسل
کما یباشید و اہل سنت کہ ضرور ندانند وجود امام را در ہر زمانہ ادلہ بران قطعاً قایم کردہ اند
ازان ثابت میشود کہ شناختن امام چنان نیست کہ معرفت پیغمبران صلے اللہ علی نبینا و علیہم
عموماً و خصوصاً و دلائل این باب در کتب کلامیہ مبسوط است و این اوراق ہم ازان خالی نیست
علاحدہ اے الاعادۃ و آنچہ مزین نوشتہ از متابعت و اطاعت دیگران آن را بادلہ شرعیہ
ثابت کردہ اند اگرچہ در سواد دیگر قرار یابد مگر معنی ہمین ست کہ مجتہد فانی در حسام آوردہ از جملہ
احادیث نخفی در مجمع البحرین میگوید قولہ انی جاعلک للناس اماما ای یاتم بک الناس
متتبعونہا و یاخذون عنک لان الناس یومون افعالہ اے لیقصدونہا و ینہاد بہ مقتدا
خود معلوم ہمگنانست کہ ع شنیدہ کی بود مانند دیدہ و در روایات متواترہ اقل قلیل بارہا حدیث
مذکور در مقامات لفظ امام بیان می نماید کہ یقال للطریق امام لانہ یوم ای یقصد و یتبع قولہ و
نہا بامام مبین ای بطریق واضح و الامام الکتاب ایضا قال تعالے یوم ندعوا کل اناس
بامامہم ای بکتابہم و قد قیل بمن ائتموا بہ من نبی او امام او کتاب الغرض ہر اطلاق
بجای خود می نشیند و مستدل را بر امینی کہ امامت مثل نبوت از اصول ست و ہر کہ اعتقاد
چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر است دلیلی ضرور ست و شروط
اتباع ملحوظ باجملہ کار را طل بوق عجیب ست کہ میگوید این حدیث جز بر معرفت دلالتے ندارد
مسلمنا و لیکن دلالت عقلی دران موجود ست بجہت آنکہ امام البتہ مقتدای مردم ست و شناختن
او واجب ست تا استفادہ کنند کہ قول و فعل او ہمہ حجت ست چنانچہ جانے و غیر او نگفتہ
باجرم ضرور ست ملاقات کردن و ایام سفار تہا از مدتہا منقضی شد بمجرد غیب نامہ پس
معرفت مقام ہم لازم افتاد رفتہ رفتہ و ہم عرض مشکلات و استفتای مسائل عویصہ بجہت
آنکہ رویت آنجناب ہر وقت تواند شد و حال معضلات خصوصاً و عموماً چنانچہ لفظ سائر است
بران دلالت دارد و اگر مراد از است قوم این سبا باشد بدلیل آنکہ ناسوت جناب شاہ ولا
بلاہوت حضرت عزت پیوستہ و متحد گشتہ و پیشوای بسیارے از علما و ممدوح و مقبول امامیہ
کما نے کتابہ رضی اللہ عنہ یعنی امام شافعی مطلبے با آنہمہ مقتدای ناسوت خود ندانست
کہ علی ربہ امم ربہ اللہ و این سبا کہ دعوی رسالت می نمود علی رؤس الاشہاد و بر دی
حضرت مرتضوی صاف صاف گفت کہ مگر بیاد جناب نیست کہ مرا بر سم رسالت فرستادے
تا بالوہیت جناب دعوت کنم و این عہدہ را چنانچہ باید بجا آوردم طرفہ آنکہ مرا بسوختن
می ترسانی من اینک حاضرم ع ہر چہ رود بر سرم چون تو پسندیدہ و است القصہ چون لوبیت

باحتراق رسید صحیحه برزد که بخدائی تو یقین داشتم اکنون مطمئن گشتم زیرا که عذاب کردن بآتش خبر خدا
کسے را نمیرسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدین و مانند آن در تنقید و مجمع
محدث نجفی رجوع کردن تاول او مانند خاطر ابن سباقرین اطمینان گردد اما انچه رطل بوق فرمودند
گفتم حاشا لخ جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق را فضی که امام خود را بدولت اسلام از بطن
سلاله مشرکین داند و التباس جناب سید المرسلین را مرقوم کرده نهد و نزد فاضل پدر بزرگوار امام بسے
بران نکاح بندارد که در حال شرک و انهم بمنام وقت نظر نیست بر جس رود والی غیر ذلک من الاقبائح
علی اصولهم باشی که امام مهدی را ابا و امّا از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع
و امام حسین معتقد بود و مادر مکرمش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و هیچ سواد
نه چوید چگونه برابر تواند شد ممکن است که حمار ناهق با ایشان ناطق مساوی شود لا و الله ثم
لا و الله قال الله تبارک و تعالے هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود ازان حاصل کردند اگر غیر از خرافات اهول و اعور و اعمی و شیاطین جن و انس
دنیا باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم و کسے را از رفضه قادر بران نمی بندارم
پس همان بهتر که مانند لتهای معلوم در مزابل مندرسه مخفی و مکتوم ماند فان البدعة انما
تمات بترک ذکرها و انچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انها
کلمه هو قایلها و المنة لله تعالے که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث است
و معرفت عام است از انکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث را
ازان اوله ملے شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد مغلطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهے دانست و انچه قاضی رطل بوق
افاده نمودند که من او را نمیشناسم غالب که تقلید اوست باشش یعنی معلم بن معلم بن معلم ملکوت که
که خود را عارف نامند و عارف برسول الله و عارف بالایمه قرار دادند حالانکه حرفے از وفور
معرفت نخواندند و پر ظاهر است که آن شقیکه خدا را نا ماهیت اندیشش قرار دهد و او را منبع
قوای عقلیه داند و بسند رسولان او را بر وحی بستاند مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معانی تواند کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او را نخواهی یافت پس بر دو ممنوع
و مانع همراه ماموم کشیده انچه محسور خواهند شد در دریاک مقامهم دوزخ معذب خواهند شد
انهایچه برای اکابر اصحاب افتراء میکنند نفوذ بالسد جوابش آنکه زینهار بدلائل سابقه آنجناب را

نمیدانی بلی او برا کما ینبغی میداند و همه طبقات آسمان و زمین بر او روشن است پس زمان حاکم
باین کلمات رطب اللسان است که قرآن بمیدند و لالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
السلام چون یکدیگر را بر راه خلاف نفس الامری رفتند اکابر زمان راست ایشان را هم در فروغ
پسندیدند رطل بوق که در مجالس المومنین اکابر صحابه و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و رازی
رافضی قرار داده و در هر مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاده که دجال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
درین دعوی راست کوشیدار یم و دیگر رفضه را که بنیاد مذهب شان بر نفاق است چسان
بر استال این تحکمات صادق انگاریم و پر ظاهر است که اگر مدعین مزبور دلا درین دعاوی
صادق می بودند و بینات ایشان در اعتقاد این بداندیشان منقوش نگشت چرا غیبت
کبرے بعد از صغرے پیش مے آمد بالجمله این امام عقاصفت که کتاب احمر بکنار راست و عمود
نورانے بر دیوار اداده نه کرسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم متکای او و لامکان دولتسرائے
او و در هر هفته نبض امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جبار الحق و زهق الباطل
مهر اماست و درة التاج او و خاصین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند آهنگی بالاخانے
رفضه گوش مے نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست بر داشتند در خواب
یا بیداری تسلی می بخشید و اطمینانے مے افزود و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
تر بود عاشق که شد که باز بجانش نظر نکرد و به ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
و انچه قاضی صاحب داد هدایت دادند که دلائل واضح الخ جوابش آنکه امنا و صدقنا
بر بین قاطعه و دلائل ساطعه داریم و لیکن دعوی لزوم متابعت ازان قسم است که یقولون
بافواههم مالیس فی قلوبهم خود کلام مجلسی خاتمه المحدثین بران گواه است که اهل غیبت کبری
مانند یهود اند کما مر غرض از اداء تقیه و نفاق از کرده یهود بوجود آمده چنانچه در قرآن و حدیث مبین است
و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت برپا کردند که تشبیه یهود ازان در معرض
ثبوت است که مجلسی گنده دهن پابوس کاسه لیسان او دست کما لایخفی ما انچه رطل بوق گفتند
و نجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد باهل سنت مسلم است که مودت
اهل صفا چه در روچه در قفا و اینهم از قدرت الهی است که لفظ سائر است معین این مدعاست
و لیکن دعوی ملاقات اهل رود ریا از ذریته ابن سبا در خیر منع ست چون خود باقرار کاملان شیعیان
آن امام توقیع مے فرماید که هر شیعی که نام من نگیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
این توقیعات را در حق خویش اعتقاد نمیکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
در شب و روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی بلنباهس دوستے در تقیه و نفاق بکوشند و انواع

ندانند از دست حکام نوشند و مانند مامون و اتباع بر طور رفتند او از شیعیان پاک دین را
بینیا فروشند و خاصت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل حارثی و طوسی و نمانینی با اتباع بهشام
شیطان انطاق بوشند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل بعمل آرند و بزرگی را از اهلبیت
اطهر در پهرز ناخه دارند و بدست نواصب سپارند ۵ دربرابر چو گوسپند سلیم ۵ در تقاضچو گرگ
عردم در ۵ چنانچه بحار مجلسی و لوامع تقی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است علیک که کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمده اهل اصول و اخبار دلیل بران
باشند که بکرامت امامان طاهرین سگان بر روی عمامه رفضه مثل ابو بصیر می شاشیدند و امامیه
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیدند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تمنای یهود و لیت اشیاخنا
یعود است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب
یعنی اتم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله که صاحب وافی نیز آورده در بارهٔ
قاضی مقبول شد که کتب خود را با وجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی از سبب تبرا بر
کردند و ایت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین را ندیده جناب رطل بوق
بتوسل و همنامی بیت نوز جهان گرچه بظاهر زن است ۵ در صف مردان زن شیر افگن است
بمستقر الخلافه رونق افزودند و به پنجه تقدیر گرفتار آمدند یعنی بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
خرمن دعاوی لاطائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص مجاورین قبر شریف
رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است
فاعتبروا یا اولی الابصار من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است ما بعد ازان لکن الاول باطل کما عرفت و یحیی فتعین الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسعه صاحب الامر در لباس عربانی
بجلیم که خواهد بود بعد از مدتهای دراز بش جهل او مرکب است نه بسیط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
باعتراف مجلسی در حق الیقین و غیر او و غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که ما در
بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی

و این ظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامیده و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد ازین همی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده پیش خروج سفیانی و ندا از آسمانی در رمضان کور و افترا کننده و است انتهی بعینه پس تجویز ملاقات خود با وجود اشتد مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشترنا و انکاه در هر وقت عین افترا و عداوت شدید با ایمه هدی ست بنا بر علی هذا رطل بوق از وطن شریف تشریف آورد ند باریش کثیف چنانکه شاعری از امامیه میگوید ؎ ریش باید دو سه موئے در نخدان پوشی ؎ تا بدانسان که دران بچه دهد خرگوشی ؎ و در اکبر آباد همه ریش و بروت را تراشیدند و آخر در دل خود بر خلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه ر و خراب کرده اوست بنا نچه خطیب سبزواری گفته بود و قتیکه حباب مزبلوی بینی او بریده بودند و از فوائد عظیمه این توقیع نیست که خدا این فساد تها در دل رفضه پیدا کرد و این حرفی ست از فوائد غیبت کبرے و قبل ازین تعصب ملا عین ایقدر کجا بود که دختران جمیله خویش نکاح سنیان پیدا کردند و صیغه را بعنوان حال کجا مثل هقانی ضرورے پنداشتند و در کوچها و بازار کجا کوه خبیز میخوردند و در باره تصویرات اصحاب المومنین کی بے ادبیهاے میکردند و وجوه خود را مثل ذوی الالقاب سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت ۱۲۷۰ شنوم و در تهذیب کتاب مشنوم و انچه گفته و اینست الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است حدیث را بمعرفت امام و معرفت امام است پس امور عامه کما بر بین خلصه دلالتی دارد فلیست که نصوص متواتره ایمه مخالف آن قرار رسد که حرفی ازان بگوشت رسیدم و در گرد آوری آن بتطویل نگردیدم و انچه نوشته زیرا که حضرت الخ جوابش آنکه ادنی درجهٔ معرفت تمام است و آن خود مسلوب است از رفضه لیام حتی هر که نامش بر زبان آرد ملعونست بخلاف اهل حق که هم نام و الا مقامش بحکم حضرت سید المرسلین و ایمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ے شناسند بقید انبیت و هم القاب گرامی او را بر زبان می آرند و بیان آنرا ثواب میدانند. کما مر تفصیله لا جرم دعوی خدم مساوات میانه خود و فاضل هروی علی الراس و العین لیس فیه غبار بلا مین و حکم امینی که ما مور نیستم تا آنکه احکام از امام بگیریم از عجائب و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کوراتگی داده و زیرا که انعادات امامیه دلالت بران میکنند که هدایت بدون عصمت تمام نمی شود و از نجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگرے هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیر ست از ادی دیگر و هلم جرا فیلزم التسلسل و هو محال لیست قطره را دریا می محیط علم کلام اما احادیث ایمه علیهم السلام که یازده تن در مجلد اول و ثانی پیش تنفیس میکنند بر انکه مقصود از انتهاض حج زیارت امام و ادراک احکام ست بلی چون تا نخی

رطل بوق دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جزیه از شیعه می نمودند و دین خود را که بکمالش مذهب جعفری بود برای دنیا بعبادات جعفر فروختند اگر زیست ایشان را چنین ارشاد ساختن ورنه آب آمد تیمم برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدمای رفضه برای تحصیل دنیا چنان کرده اند همشان در تقلید نواصب بسر شد که بعضی بدعی معاند بعمل آوردند و صدها روایت برآشیدند که ایمه بلکه امام الائمه فرموده اند که خود هم لعن کرده باشید و هجرت را واجب نگردانیدند و قبل ازین دانسته باشی که امام جعفر نبود با صد لعن جد امجد خود می شنید و شیعه خود را بهمین و تیره امر میکرد حالانکه یکی گفته بود که مے خواهم که بینی لا اعن را بدندان گزین کمانے تراجم الجرایح و آخر چون ضبط اسرار ایمه عظام بزعم علمای شیعه شیعه ابن متکل افتاد باظهار آن بسیکدشی و رفع قبض پرداخته اند چنانچه در مقالهٔ سادسه بچشم خود دیدی لیکن بمقتضای هوا نمساک ما کرته بتصوع مارد یگر محصل دوسه حرف بقید کتابت می آرم که بسیارے از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام دوانه میگردانند و مقلدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیف از عبادات برداشته اند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افترات شیعه عراق و غیرهم با عتبار محل جدید لذیذ و رفع تکالیف هزاران در اهم و دنانیر این مردم را میدادند اینکه شنیدی حال امامت حضرت امام صادق است که مامور باظهار حق بروایت کلینی در اصول کافی بود پس در اوقات آن ایمه که همیشه در تقیه بسر بردند و بالآخر غیبت صغری خصوصاً غیبت کبری پیش آمد و کسی نماند که تدارکے فرماید چه خواهد بود که هر غرابے نعیق و هر حماری تهیق آغاز کرد و هر کور سوادی دام اجتهاد گسترد و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند و بره زنی ساده لوحان زائد الوصف کوشیدند و بعضی ازینهم با فراتر ک نهادند و دد و مشاطگی دادند یعنے زنان نازک بدن را برای جوانان تهمتن هر هفت گردند فغان کین لولیان شوخ و شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را چه کما مر مجملاً و فی الصواقع مفصلاً از روایات اخذ و جبر بقرائن اصولیکه بتکرار ذکر شد و شیعه ازان جهات ایمه را دوست برنمیداشتند حرفے از کتاب بتو گویم و پرتوی را از آفتاب جویم امام غطریف طوسی با عتراف خاتمة المتاخرین یعنی مجلسی و حق الیقین مے فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میگوید اندکے تغیرے گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوئی با او همراه است

بسیارت تجارد بتماشای در آستین خود دارد و پس عمر دی اشاره کرد مرا بسوی آنجوان که او دست انکه مجوا
من نخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف خود را اعتنا با
مداشتم خواست داخل خانه شود عمر دی گفت که اگر سوالی داری بکن دیگر او را نخواهی دید چون رقم سوال
کنم گوشش نداد و داخل خانه شد و فرمود ما مونست او نیست کسیکه نماز خود را تاخیر کند تا انکه ستاره در آسمان
بسیار شود و ملعونست مامونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کند تا ستاره بطرف شود و انتهی بلفظه اینجنین
از اخلاق اولاد مصداق آنملک لعلی خلق عظیم تواند بود کر شخصی بعد مشاق و محن و صرف اموال جمیل
و خدمتهای وکیل بحضرت ایشان آمد و خواهد که بتکمیل استفاده برد از امام گوش ندید و نماینده
باغ سبز فرماید که باز او را نخواهی دید و غیبت تامه نباشد پس معلوم شد که این حقایق بلندگان باز
میگردد که در نمودن و پوشیدن امام و اجعل قبولیت در تعاث ضرورات اختیار کلی داشتند
و امام را هم مثل دلالان وا نمودند که مشک و زعفران میفروخت حالانکه بحر دامامت مربی عوالم
ربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نمونه آن جا بلقا و جابلصا بیت بر ترجمه قرونیی بسیر کنه
ابو بصیر گفت امامیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود مثال گفتی یا آنکه قیاس کردی
آیا نمیدانستی که دنیا و آخرت از امام پست میگرد و از آنرا هر جا که میخواهد و میدهد و از انهر که میخواهد باز میگیرد
امام را انچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام نمی باشد یک شب هرگز نمیر جالیکه الله تعالی
او را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه پرسند که با اهلبیت و قرآن مجید چه کردی مثل امور دیگر از دنیا چه رسد فان فیها ما هالکة
و ازین یکروایت دو فائده ظاهر بعقول آمد یکی اخذ و جر و هم لعنت بر قوم اکفر و انگاه تبکر از فاجر و ایا او الا بعد
اگرچه جناب مجلسی لعنت را بر خیال مزید فضیلت در حدیث امام ریحانی حمل کردند و مثل سفرا
بعد از دوم بر داشتن سبزه زار نمودند و بارها دانستی که اقرار بر ضرر حجت ست فقط انیکه شنیدی
حرفی از غیبت صغری بود او لاد معنوی قدمای ایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از نائبه
مقدسه بر انسداد طرق سفور مقلدین شیخ حلی را برای فلاح دنیوی مایوس نمیگرداند و تحریر تیه
ضلالت را باعنای هنر نمیایند چنانچه متواتر از مسافرین بغداد شنیده باشی العجب که بارگاه بهائیه
نصیر الدین حیدر با در امام زاده الله بلده لکهنو نشان نمیدهند و شاید که در یخصوص کلامی مهیا
مساعی بلیغ مبذول میدارند و غالبا جناب قاضی رطل بوق بقضاتن برضا داده با میه
تائید امام شبکنجه قضا محقوق شدند و اسیر پنجه تقدیر گردیدند و معنی مکروا و مکر الله و الله
خیر الماکرین بعد از تسلط ملائکه معذبین نمیدانند و در مستقر الخلافت بادسه و مستقر
و شنود و مجاور معلوم نبگاه بانی قبر شریف و او ملازمت نمیدهند اما شکر و سپاس

چیزی که حضرت رطل بوق زیاده از طاقت بشری در معرفت امام ثانیا سعی بلیغ بجا آورند
و شاید که در ادعا بمعرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را
با عالم ملکوت که معلم حادثی هرچه بود کمانمر نکرختوی بر مذهب حنفیه نمیداد و بخلاف جناب رطل بوق
که در این قضیه هم گرفتار پس سنگ اصحاب کهف را نسبت بمقلدین شان چه روز بازار در برابر
یابند که امام را مے شناسند و امامے دارند و فاضل هر دو می نمیداند و دو مے شناسند و بر مقلد شیعه
زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را شناخته باشند
جد امجد او حسن مجتبی است و اهل تدقیق نوشته اند که بادهٔ امامت در اولاد هر دو امام مشترک است
و درین خصوص نکتهٔ تدقیق دیگر عمیق اینست که جد مطهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
دست برداشته بود پس حق تعالی در جلد دی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر مکرمش
حسینی باشد خلیفه روی زمین گرداند و بهمان داری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف رفضه
که ایشان را و را و خال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن
حرفشار عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه با عتراف مجلسی در بحار جمع در ترجمهٔ آن
مثل جلاء العیون وغیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم را سفری پیش آمد پس وقتیکه
ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه بر من وحی نازل گشته که پسرے متولد شود پس او را
شیر بده تا من بیایم حضرت فاطمه هر چند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
حضرت افسوس فرمود الحمد علی الرادی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمود
شیر نه ہی اگرچه یکماه منقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را بکنار مبارک نهادند تا
حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
سبحان الله در دغگویان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب سعید در خیال خود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار دانند اری و قائق و حقائق
مذهب ملنگان و اولاد معنوی ملنگان همین است و عجبا که رفضه این امور را سبب وجود
امامت و باعث سلب قرار دهند و ندانند که در بحار و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
مسفر بود و شیر بده و لعاب دهان مطهر در دهن اولاد طاهرین او می انداخت و زبان وحی ترجمان را
بدهن ایشان میگذاشت و از اینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساقط و باطل نمایند و با تفاق مسلمانان
که امام حسین روزی چند استفاده نمذ از زیاده از امام حسن نموده باشد که امر جده و طبایع محالات است
یکے دو سه بار خواهش و ارد و دیگرے زیاده کاش قائل میشدند باشتراک چنانکه دانستی و زیادتی
و کمی را در تو و نگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نه امام بهم میرسیدند در فرزندان بسیله

اگر بعضی بیدا نشد تکه حساب دوستان در دل نه انکه آن بیچاره از سیع سنابل اولاد مخصوص
حضرت فاطمه نیز خارج نوشتند پس خروج و قاضیت بر ایشان ختم شد خدایم الله تعالی
و ادر عجائب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی رطل بوق بالوصفیکه در مناظره
شخصی و را عتاد نکه بر اختلافات شیعه و مزخرفات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی ندارد
و رنه چگونه مخالیطش بی رود قدح بیگذاشت و نیگفت ع ای سبک ماعون چه عوعو میکنی بشگرا
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
هاوای تو یعنی جنسی اندازد پس حال فاضل بروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
رید پوری معاصر تقیر که تا در وطن خود بود اذعان اینمعنی داشت که جز شیعه اثنا عشریه کسی انها
مذهب در جهان نمانده چون این بزرگ ابتدا آرد بلده لکهنو داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید و گفت عجب ست که این موذن مسلمان است و کلمه امیر المومنین نمیگوید که اشهد ان
امیر المومنین و امام المتقین الخ آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لا یحضره
لعنت کرده اینهم در کتابها خود ندیده بود پس تعجب کنان بمسجد در آمد و دید که مردم بست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
بکمال اجلال و تعظیم یاد نمود و بهرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه آئین
گفتند مذهب سنت تحیر او ز یکبیار کشید که بعید است از سنیان بخبر نامی نمانده و مطابق
حکایت طوطی و زاغ تحیر سنیان از و هم زیاده بود که این بزرگ کریمی است که از خرابه در آبادی
افتاده پس بعضی میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد می غلطیدند بالجمله خصم حضرت قاضی رطل بوق
نا بلد بود با زحساب شان دست و پا کم کردند و از انچه محقق است تردد محققین شیعه کما استعرف
که امام زبرای رفع اختلافات از امت مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل میفرماید خود را بتغافل زدند و چون بجواب البطال الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد لیکن بغلبه جهل مرکب چنان نکردند که این امور البته
تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسیدنیست آری راست گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیال اینمعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هرچه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بداند که تعداد انتقادات بالاستعاب در زیر ارقام
خارج از دائره امکانست پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که از باب جهل مذکور ست که در رجوع
بنقل امام اعظم خویش یعنی شیخ علی بمجانست معنوی مثل مجانین مشغول شدند و گستر از ان تواند بود
که قاضی با نمی برای تواضع و شکستن نفس ثقل نام قدیم را بر دوش گشتند و بهر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقولهٔ شیخ علی در عینی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید انس و جان بدان عمر رسیده بود که قدمت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که مذر ها بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکردند و ایضاً تناقض صریح
در کلام شیخ چلی اما میه لقینا در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی الثوبین نوشته
و در جای دیگر انکار ازان نموده چون صدر الدین مذکور تعرض کرد و غیر ازانکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دم بردارند و حدیث کنان از میدان راه فرار پوینده بلکه مانند جنین در پرده
نشینند هیچ نکردند و درین اشکالات مانند خرلنگ بوحل در افتادند حالانکه بقوت هر چه تمام بر عجم
تا فرجام بجنگ مشغول بودند و ایضاً چون این هفده یعنی شیخ چلی این عقیده را برای فریب تقلید
خود ها را آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل و هیچ امر سے نے باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند و کمند همت بتائید آن آویختند و از روایات و اقعات غدیر
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابے بود بر اصول شیعه یکسر خود را تغافل زدند کانهم لا یعلمون شیئاً
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقةً مستعفے بود و مفاسد خلافت
و نصب علوی بزبانیکه ناطق بوے بود مے شمرد و مے فرمود که بجز و نصب در نصب خوش
نخواهد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بست سه ساله رائیگان خواهد رفت پس حضرت
بر عایت امر نهم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهدهٔ ستایش آن بر نیامدی معهذا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستعفے شد لفظاً و معنی و بر تقدیر
چه موقوف که روضهٔ مفید هم این عجائب از ها را نشگفانید که رشک افزائی بهار باغ شد او نیاشد
کما لا یخفی و بعد از محقق شدنش درین خصوص انچه بر مجتهد جائسی و اولاد و مقلدینش تواند گذشت
خارج از اندازهٔ تحریر و تقریر تواند شد که او در حسام چوبین از کتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعهٔ خویش را یکسر پشت پا زده بالجمله کسی را چه محال که آنهمه مغالیط در نقل استیعاب
کند همچنین نصب این دشمن اهلبیت را که قاضی رطل بوق عبارت از دست پایانی نخواهد بود زیرا که
در مصائب خویش انچه درباره خواهر مطهرهٔ شهید کربلا یعنی ام کلثوم ام ابی ذامی دلی ادلی کرده در روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلے الله علیه و علیهم را آزرده
نخواهد بود من ذلک و لکنی اتقاله لاشد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را انهمه متینها
بجهت مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد کیف که باوصف اختیار کما عرفت
نقدی نکرد یعنے امام گم شده را باز نجست تا او علانیه یا من وراء الحجاب بحل این مشکلات پرداختے
و تصویرات اجنحه کتاب او را آراستی و قاضی رطل بوق را بعد از سبکی هم از بار گران سبک ساختی

حالانکه بشل امروز آن روز جوان نبود و در گهواره نبود لیک از شیر مادر نشسته بود و مشکلات نفسه
حل میکرد کما اشعر نامرار او چون دران آوان دستگیری حسرت زدگان فریاد رس گردون اقتدار
تکلیف اذاکان بشر استویا بهر حال یکه و حرف را بطور نمونه از اکاذیب علی و رطلی نشان دادم بلے
اگر کسی دل داده استیناب آن پا بفترها باشد که موجب مزید رسوائی این هر دو در مجمع خلق الله گردد
و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب
برادر مزین را خوان جستجوی او جستن که این دو کتاب است نام یکے تبیین الحق و نام دیگرے
تعریف زور و این امر خود از اقتیکه مزین دبیر او بزرگش در جواب ایضاح نوشته پیداست
حاجتا که گذافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر دهند این اخبار از ان باب بماند
رفضه توهم کنند که سبیان نام این هر دو کتاب را افتخار اشتمل مجاج انسا لکین وضع کرده اند
حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب تبصرة الابمان از معاصران در بلده بنارس برآمد و
اگر بیشتر گردد ببلده الله آباد رفتن و بدائره شاه محمد اجمل مرحوم داخل شدن که انچه در انجا پست
اند جواب سوم است که مبادی کلامیه آن را من مجمل و مفصل دیده ام بالجمله چون قاضی ملا قات
صاحب الزمان برای اولین و آخرین امت عموماً و انگاه هر وقت بخوبی می نمایند و حضور و
ظهور انجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس از ارتکاب موهومات و خرافاتیکه فرد از ان بسلوک
فوذجی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن بار شایع کردن چنانچه قدمای
رفضه متقدمین برای ترویج محدثات خویش نسخه سلیم را پیش حضرات ایمه بردند لیهدة علیهم
بعد از عرض حضرات آیمه صدق سلیم نوشتند حالانکه منصف و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة اسم سلیم را بی کسے دانسته و بر فرض محال اگر حضرات ایمه از راه تقیه
و مبال گذاری ازین کفار تتاری انذیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ با لقمه دوخته به و لیکن
چون لاف و گزاف علمای رفضه حدی و نهایتی ندارد عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
با لیقات قاضی از اخبار آحاد مهدی نمازی و کرامات و معجزات آن انور کواکب در از است و
درین مقام نزد اهل انصاف که تصنیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب الیقین است
که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را میدانست که جز دل خراشی
و شیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی پیش نیست حتی که موید امینی شده و در مصائب خود
که از خباثت شیخین سماذ الله صاعقة آسمانی بر خطیرهٔ مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم
کما مر سابقا نفس او را امام زمان با جمیع مقلدین بقهار حقیقی سپرند و قادخلوا جهنم خالدین
در باره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی رطل بود است

ورنه اصول از شیعه کما مرت الیها الاشارة خصوصاً بحار روح الیقین بلکه روایات مثل طوسی هم
پیدا است که در غیبت صغری بدون محن شدید و صرف مبالغ خطیر و گذشتن از سنه مدعیان ملاقات
صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبری چه رسد بلکه تو قیعاتیکه بنزد ناصیه مقدسه باسامی
سفرا صدر وارد یافت و ال بر آنست که مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً کذاب و مفتری و ملعون
ابد بیست و از اینجا احاطه فحصت را برین قاضی رطل بوق سوشتری قیاس باید کرد و نکته غیر از آیت
شریفه وَاَنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ هیچ عبارتی مبین آن نتواند شد حرفی از زمن توقیعات بعینه
در دستنامه که بنزد نام محمد قلی قطب شاه دارای سکندر دستگاه رفضه پیرایه تالیف در پرده
و در تصانیف مجلسی هم مذکور شده و غالباً درین اوراق ترجمه اش گذاشته برای فرید تحقیق
اینست یا علی بن محمد السمیری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینی و بینک ستة
ایام فاجمع امرک و لا تعرض الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض
جوراً و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
و الصیحة فهو کذاب مفتر و این بشارتیست بمقتضای قوله تعالی فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ مبرای آقای
مجتهدین و مقلدینش نه دیگران که شیعه ترش اعتقاد گذاشتند که هر وقت مشاهده امام را تجویز
کرد و بی اجازت امام تبرک تقیه کافر شد حالانکه شیخ المشایخ رفضه شیطان الطاق احضرت
امام صادق ع از مجلس شریف بهمین علت راندند و سفارش را بنهار قبول نکردند مگر این
شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظره غالب بود و قد ردی فی الاصول ان کلهما مبتوم
قطعاً و تعیناً و کفی به ذما ایماء و کتما مبینا و حال خرابی رفضه و بی وفای ایشان و عدم انصاف
بشروط جنا و در زمان حضرت صادق خود از کلینی و غیره معلوم ست که اهل اخلاص و شیعه
پاک اینقدر در زمانه شریف نبودند که بدست رسند بلکه بروایت دیگر بعشره کامله کشتند پس درین
زمان که بارشاد جناب ملای متبحر محمد باقر طشت از بام افتاد یعنی مشاکلت شیعه یا یهود از حق التقلیم
موضح انجامید چنانچه باخود بودن تشیع از یهود اختیار کشتی و قسوت قلبی را حدی نماند چه گفته آمد
خواجه حافظ شیراز نی میفرماید ؎ همه کس روزبی میطلبد زین ایام بشکل اینست که هر روز
تر مبین الغرض چندان مدهوشی و حق پوشی بر دل و دماغ این الاغ مثل مشهور قاضی
چون پور مسلط گردید که از احادیث ایمه خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
جاهل و مجنون گردانیدند و بکار خود هشیار شدند که بزرگان گفته ؎ دیوانه باش تا غم تو
دیگران خورند ده آنرا که عقل بیش غم روزگار بیش ده اکنون محنت اصلاح کلامش که مولانا

مجتهد الزمانی و پدر او ست برین مجتهد افتاد با وجودیکه از مدتها در رد رساله قدیمه این مرد
اهل و غل باعجز و زبونی دست و بغل بود و غایت حیرانیها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
آنچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
ضروری نیست مگر رطل بوق اینهم بغرور اجتهاد فراموش کردند که جناب امیر با وصف اغنی
از کثرت ابواب علوم بطبین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقة منتفخ شد بر معتقدین غیر و عیار
و لیکن هزاران مشکل را بعد ارجعت شریف حضرت پیغمبر بدنیا پیش کردند و گنجایش آن در بطن
شریف نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید و دران وقت بودند رتبه علم علی الاطلاق مگر ازان جناب هم
برگذشت که حاجتی نداشت با مری مگر آن امام را که در گرفتن ناشی هم عقیده شدید طریقت بشناشد بازار
اهل کوری پیچ نمی برد چنانچه مشهور است امام را شناس و از گناهی مهراس فاعتروا یا
اولی الابصار و قولوا ان هذا شی کالعنقا و بعد ازین اجمالا ما تفصیلا سے آید انشاء الله تعالی
سر آنهم صورتے نه بست اکنون در تتبع قاضی گاے چند فراتر بنه دیگو که بکر کافی کلینی هم از مطالعه
و نگرشت تا یاد میکرد که اصحاب ایمه که قاضی مهل گو درجه یا بوسی شان هم ندارد بار بار کلمات
خویش را پیش ایمه می بردند حتی که امر اض نالائق خود را قهرا تهار حقیقے عبارت از دانست خود را هم
بیان میکردند کما مر و بقان حکیم ایشان ابو حمزه ثمالی و غیر او با آنهمه علو درج بعرض امور
مے پرداختند و این بتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضرور نیست و امر هم همین لفظ بعرفت است و بس و هیچ دانے که چرا بدامن همین معرفت دست
در نیخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعثت امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن و انگاه او را بحدی مغلوب و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی در باره امامیه بدین طور تکلمے نکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفته ضروری رویته مغیوبی و بنده او عملے
مشاکل اطمینانے دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانے بر در دولت مثل آنکه نشسته
اذن در آمدی طلبد البته سے فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله افاکاهد
مولای بپیش و در صوارم است و همچنین اشالش را نوشته اند که تا از مرار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب کذاب را
باید دید که بر وقت او را زیارت امام تواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد از اندکی
غور چنان ندعن شد که هرگاه میدانست که بالیقین امام از در خود خواهد راند زیرا که او همچنین
دراد انسته و مخالف نتوانا مطابق اصول اصناف ممتاز بوده لاجرم عرض مسائل را چگونه قبول

کند هر چه باد باد گو ضروری بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیری پرسیدند حالانکه آنجناب
امام وقت نبود کما سمعی و ایضا چون فقط معرفت امام را طل بوق کافی میداند ضرور افتاد
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ناجیه قوی البصایر
شمردن و از اینجا بالادلی می باید که بیزید ازین زمره باشد و بعد از تصفح این اوراق بلکه بدیهیست
وجه اولویت پر ظاهر است پس لعنت خدا بر کسیکه رافضی باشد و چنین خرافات چاپ و در بخارا خوانند
و بر دیگران تگاور براند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و انکه شنیدی
با قطع نظر از انست که او فتوی میداد بر مذهب امام ابو حنیفه حالانکه رفضه و روایت منعنی
انار اللیل و اطراف النهار شمل پیروهقانی در تالیفات خویش بر زبان دارند که صدها حدیث را
رد کرده مناذ الدهر من الافتراء و از علم الراوی خویش خبری ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقص آن کلمه لایوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور مذکور پیداست مگر معتقدین علم الهدی بود نش
برای بقای عزت و ناموس او باشتباه تعبیر میکنند و او را معذور می پندارند حالانکه بر مذهب
صد هزار حدیث ابمه هدی پایمال شده و از تقریر مومن جالیقی در سبحت خلق افعال واضح است
که رعایت دو قواعد و اصول بر ضرورت اگرچه عمل بالاحادث از دست رود پس او هم مانند
مقتدای مذهبش در مقام قارون کما فی البحار فرو رفت و ظاهر اشیخ المتقیین را که شیخ الطایفه
و امام اعظم اقدم لقب ایشانست در کتاب عده سبب بعزت از طرف علم الروی خواجه تاشان بود
یعنی مدرس بودن بر یکی نزد مفید حارثی پسر معنوی عبد الدین سابا بودی که برای رفع محذورات
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقه و دیگران چگونه
بگویند در حق او انچه در حق امام ابو حنیفه بی اندامی میکردند و از اینجا نزد عقلا واضح شد که این
کرده طالب دین و حق پرور اند لاحول ولا قوة الا بالله و عجب از حاضر فی الامصار که علم الله
چنان دارد که کسی احاصل نتواند شد حضرت خضر و چه حساب که بدرجه تلمذ هم نمیرسد گاهی قاضی را
اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را اهالک و ضال و مضل
میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة فیکیف لا تهاجر فیها اما در اقامت
وطن پیشه جنابزی بلب نانی نتوانی رسید و از صناعت حیاکت که مجاور و ادیمه در بارهٔ مقبرین
خلعت نکوهش نتوانی پوشید که در هند تنور ضلالت تفت کردی تو طوفانی بآسمانی بردی
و لباس فاخره قاضی القضات بر خود راست نمودی ای مرد دول نشنیده که بدست
اهلک نفسه کردن خمیر مایه از دست بر سینه پیش امیر و ای مرد که من ترا که قاضی و مفتی

گردانیدم ۵ برو هر چه بایدت پیش گیر ۵ سر ماندارمی سر خویش گیر ۵ واگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت بنشیند لیکن کو هم معلوم نشد و
هم دشمنی امام ما او را شهید ثالث بالخیر در اکبر آباد گردانید حکایت آورده اند که چون دراین
دولت بر دار سید دولت در و فرار سید یکی از ظرفا تردد و ستی آمد و گفت ع گوشهٔ زاهد از
باز گزار ۵ و از ظالمت بدر آمی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در ساتین نجف اسم شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شگوفه سرے جنبانند و در خی سیر قصد تا بر در باغی یکی را دیدند که بپیرایه
جهوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان بر شمارد و هر گاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران ببینیم ع سالیکه نکوست از بهارش پیداست پس یکی را
دیدند که بالادست نشسته و بحث مزید تکمین و وقار از سر مواد هوس برخاسته مطالبا بچیزی کاتهای
داشته ظریف گفت از سیمای او چنان مینماید که بدعوے خدائی مغرور گشته پس بکمال ادب
هر دو دست بر بست و زمین بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت بر زبان دارد اگر فرستاده شماست لعنت شاد و تیز تیز نگریست که برخیز آن قوم ساق
من برسم رسالت کے فرستاده ام نزنند و برانند و بعضے از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
و کافی کلینی که مدینه و بین الحرمین است و حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند بحدیثی
و موضوع ضعیف و انستند که شاید ضعف می رسانید ضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بگشاد و دولت قدمبوس هر سید
پس بدین گمان که بشکل فتوے حل خواهد شد سوال را پیش گزوند حضرت سلطان کربلا
قرمود مرا اجازتے نیست و این امر متعلق ندارد و کسی مگر بصاحب الامر تا بهدایت انجناب بحجت
امام زمانه رسیده و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متاخر
تعالی ست یکسان بینند استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه هدی ست و این خود تا شخص بر اجتهاد
خبیث خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را بر ابر نمازی نمیشمارد ای کبر و نی
ست مرا و ارسد کبریا و منی ۵ که ملکش قدیم ست و دانش غنی ۵ چون این شبهه ثالث بالخیر
بر عدالت باری فرو رسید که بر برادر و پدرش گیر و داری رود و او را کس نپرسد پس چنین نادیده
از دو هیزے زند حالانکه نتیجه عدل بر اصول رفضه اینست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجود و محمد
قتل کند نزد خدای عزوجل بر منظر استحسان جلوه ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد البته
نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول بعیدٌ فی الصوارم وغیره و خلوا کبیرا و اصلاها جهنم
و سارت مسیر عجب ست که مطرد و جالشی اینهم نداشت که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا لفظ

پیغمبر حق مقرر نست یعنی بهیچ وجه قتل شان حق نتواند بود کما بسطه انما ینهی عن الله اراد او نفید
مفهوم مخالف دانسته وحفظ خود انه نار تلظی لا یصلاها الا الاشقی الذی کذب وتولی نتوانسته
او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه باعبد الرحیم خانخانان ملاقات کرد وی دانسته بود که او السعاتی
قوی بدین دولت مثل پدر خود ندارد ودر اثنای محاوثت تغریضی بفاروق اعظم کرد وی خوشتن متقابل
نمود کما اشرنا الیه واین بیت که در مجالس خود نوشت نزد او برخوانده محبت شده مردان مجنی بی پدری نه که دست
گرفته ست پای ما دارنده طرفه تر بلکه مشکلترین جمله مشکلها که بر مذاق شیعه توانند بود آنکه قاضی
رطن لیق عرض فاروق چون روبروی نور الدین جهانگیر بادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبر آباد برای مناظره نشستند وبرو دت مالیدند وخیال کردند که من الملک الیوم فانهم عن
کشفنا فاغلون ویاد نکردند که تقیه بطن ضرره واجب میشود چه جای یعنی در وقت مسئله کرامیه الاولیاء
حق از جهت عادت دریده دهنی در حق مربی بادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه مصدر
تیز زبانی شدند وبیاداش خود رسیدند وحق آنست بر صور خیالیه امامیه که او را صاحب الامر
بسبب تکبر وغرورش که دانستی که بقهر الهی سپردند القصه تا کجا شرح بیهودگی این یهودی توان نمود
شود که هر جا که نهایتش را قصد ممکن تازه نر مضمونی دیگر پیش می آید وبعد اتیی از امر
دیگر فرا میرسد که دلالت بران دارد که جا بجا این یهود متعین مجوس مشتاق ائمه را بیاد فنا
درین فصل اگر کسی را از راه جدل تنگ رو دهد باید که مسائل متاخرین را ببیند که حالات آن
مجتهدین نوشتند که در عنات عالیات بازار افادات خاموش وبی بهره خود کرده داشتند وگویا
آن دیار مقدسه را از اعمال ومصافات مملکت ایران تصور کرده عاجز اور رقص شروع نمودند
تا بالآخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از طرف حضرت کبریا علیه غضبه بوجه اطلاق رسید
او اصها الله تعالی رسیده که درین بلده هزاران مغول را در تاشقش مانند غرابیب شود مشاهده
میکنم قضا را درین ایام روزی باقر احمد بخاری ملاقات دست داد وسبب این سانحه خیر از فرید
فسق وفجور دران حدود مقدسه تا بنیه بنباب امام حسین رضی الله عنه وتخویف دنیا بحیث که ازین
اعمال بارائید ورند فتنه پیش آید که از دفع کسی نتواند چیزی نفرمود والله علی ما اقول
شهید هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که فلانی زبانی شما انچه نوشته است راست
بفرمائید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رقعه الحمد ومطره بقول خواجه حافظ است
ه هر چند آزمودم از وی نبود سودم ه من چربه الجربا علیه الندامه ه وچنین تراجم
چراغ مثل کفایه المومنین وتالیفات اردستانی ومجالس مثل بهار وغیر آن خصوصا مجالس
سیزدهم ازان بطلانه خود آری وبی وما سعی وفاداری که مقصد ومن الزام طائفه فاحشه است

تا سر خود با گریبان مخالفت فرو برند و اگر برد از ند صورت مذہب خویش و رین دبستان
مذہب و کلش مشاہدہ فرمایند کہ ؎ آئینہ سکندر جام جم است بنگر تا بر تو عرصہ دارد احوال
ملک دارد چہ من بعد عقل کے اجازت میدہد کہ چنین مجتہدین کہ قتل باب بارگاہ امام حسین
رضی اللہ عنہ بعد از نصف شب حضرت ملائکہ مقربین بکشایند بے نہ بند کہ امر فتاوی تعلق ندارد
مگر بحضرت امام مفقود و حضرت سلطان کربلا معزول است ورنہ چہ ممکن بود کہ حضرت امام حسین
با چنان اخلاق نمیدہ کہ از جد امجد خود بمیراث یافتہ چنین مجتہدین را میدید کہ برای استفادہ آمدہ بودند
از در خود محروم گذارد و معذرت فرماید کہ من مجاز فتوے نیستم کہ زمان صاحب الزمان است
پس رفضہ دیروز امام حسن و امبیض وجوہ از اولاد خاصہ جناب رضی اللہ عنہما کہ بتبع سنابل
عبارت از انست برآوردند و او خروج و نصب باخر آمیش دادند و قصور شان ہیچ نبود مگر
صلح با رئیس بنی امیہ کہ نزد رفضہ برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین و انہم بطریق
اولے زیرا کہ شیخین از امثال این امور ابعد بودند و ہو الاقرب و امر و زجناب امام حسین را
با وجود او خال در سبع سنابل قرانی کمانی شرح جامع الزیارات از دائرہ قضا و افتا باز داشتند
و این امام بیچارہ مظلوم شہید غیر ازین در واقعہ کربلا چہ کردہ بود کہ اصل الاصول رفض را
ترک فرمودہ اولاد امجاد دیگرش نیز بر راہ مستقیمش خواہند حالانکہ بشہادت امام محمد باقر
از اہلبیت بودند کمافی اصول الکافی بالجملہ فوزیہ طاہرہ امیہ این منافقین را الملقب مبارک
رفض کہ قدمای شیعہ آنرا بدتر از دشنامہا دانستند سر فراز کردند و ہنوز حال شان ہمین ست
کہ بتسویل نفس مے پردازند و ندارک سیاہی پیشانی مثل مشرکین بدانع سفید مینمایند
کہ المسود ہو العدو المبیض ہو العدو الغرض گناہ شہید کربلا و اولاد اطہار ایشان ہمین بود و رنہ باقی
کہ جناب امیر ہم آن مجتہدین را کہ در فتوے متوسل بآنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکردند
و اولیس فلیس و قس علی ہذا بشرح و حواشی دیگر کہ بر جامع الزیارات نوشتند و کدورت صفا
آغشتند و مثل تغارہای طینب خود با خمیر نواصب آمیختند اینہا کہ بگوشت در آمد متعلق و وجوہ مجتہدین
ولیکن صاحب غور و ادراک را این قصہا موجب بصیرت در دین می شود کما لا یخفی
اما جناب مجتہد یعنے مومن جانشی نائب اول امام در زمان دار المومنین شیعہ کہ بقصبہ سندیلہ
زندگی دیگر داشتند و در باین فراغ مزعومی و سفر عتاب عالیات بیزنگی دیگر بمیرٹھ گماشتند و درین
تلونات پیش نیاید کہ مقدمہ معاش بود کما ستعرفہ حتے کہ در حق امام اعظم شیعہ یعنی شیخ علی
آنچہ میگفتند رشک افزای اخیار یعنی مثل غلام حسین و فدا علی و برادر کمترین از معاصرین
چون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دہلی بمقتضای المستشار مؤتمن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجوه که هم خرما و هم ثواب باشد غیر ازین نمی نماند که چندی زیشق نعوال ایران
باید شد و کتاب شرائع وغیره بخدمت شان گذرانیده کوس اصولیت در دارالمومنین لکنهو باید نواخت
که امروز در آن بلاد این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب و مزید اشتیاق سفر کردند و بزودی
معاودت فرموده و نقاره تکلم و اجتهاد نواخته بر مسند تفقد نیب و زینت افزودند و بدلیری تمام
حد تمام بکتاب حسام در بارهٔ امام مبجل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم بامور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از انها
کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ایلهام
وجه باکانه بمجالس المومنین وغیره اهم نظر کرده دیدند که مولوی آقای شان چه خرافات و ان
جاهلیه امد پس کوری و کورانگی شان دیدنیست ولیکن عذر شان همین بس است که موئفات فاضلی
رطل بوق که درین شغل مطالعه آن پر ضرر است وقت تالیف ذوالفقار که بعد از یکدو مجلد
عماد الاسلام رو داد ندیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند معاملت همه
شوخی و دلیری آموخت و دغا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت و از اوراق فقیر که در مقالهٔ دوم
مجلد دوم جمع نمودم عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره ما خذ تحفه آنا عشریه و ماده
جواب بعض ابوالبش بلاد اسلام که بهم رسیده لاجرم توان گفت که مجتهد ربقهٔ تقلید از رقبه خود
جدا نکرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت و دل آزاری عمل کرد و الغرض چون بر تحدید
مجتهد باید چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود سطری
چند می نویسم تا خود بخود عیان شود که انچه مومن جاسی در کارگاه خود تار بود تحدید تنیده
زیبنا بر اصول و قواعد مذهب فضله بهیچ امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنه الی الان
منطبق نتواند شد و اینهمه سعی مجتهد اگرچه نزد مقلدین گنج شایگان باشد و لیکن در حقیقت
همه رایگانست و این تقسیم از منه چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غلبه کبری
پیر را که علام الهدی و کاسهٔ لیس او در تنزیه و مجالس خلافت آنجناب را بی مغز و بیمعنی قرار داده
با فضاحب الامر که غیبت هزار و چند ساله یکی از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی گفتنی
اینست که در احقاق شوشتری مذهب الله بنوره و هم در کتب دیگر مردی است که شخصی اختلاف
امت را در باره شیخین معظمین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
میجویند بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمود هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

ناتا علیه فعلیها رحمة الله یوم القیمة و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مضامین با مضامین
دیگر در کتب بایش از ذکر بیت چندان مروی است که بیان نمونه آن را هم وقتی باید طول
را نهم اظهار زبانی مطابق شهادت قلوب است و بتواتر انجامیده و با آیات بینات قرآنی مؤید
و شنیدگردید که طالب دین و اهل یقین را سرتابی امکان ندارد و که ع بهر زه کرشد
هیچ غرت نیافت پنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض بقلب وفا و مجتهدین امثال شان
از اهل صدق و صفا در تالیف خود ها مبسوط گردانیده اند و اگر راست پرستی علمای رفضه بر حسنه
و احقاقی مناقب راشدین زائد الوصف کوشیدند لیکن با آنهمه کشش و کوشش هنوز آنقدر
ازان در کتب معتبره مروی است که اگر بذکر حدیثی بطور نمونه قناعت کنی چیزوی از کتاب تواند بود
و آنهم از افادات امام صادق بلا شرکت دیگرے از ایمه بحق ناطق چنانچه در مقاله سادسه
از نفحات جعفریه که در کافیست بمنصه شهود جلوه گر شده و عیان گردیده که هر فقره ازان بے
استیصال جمیع رطب و یابس رفضه از وقت مذهب احداث شان یعنی این سبا یهودی
تا با فرمحلی بلکه مومن جاسی کافی وافی است و لیکن صمم مخترعات و موضوعات را چه علاج
توان کرد بمقتضای قول شیخ ع هم از جنت نوعی دران درج کرده پس رفضه در خصوص
میگویند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواه بیست که بعد انقضای صحبت جواب سوال
بعضے از عمار زمان را از زنهای یعنی شیعه ابن سبا یهودی صنعانی متغیر شدند و تعجب کردند که
مدار زین محامد که در باره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرمود مراد از ایمه
پیشوائی کفار است که حدا فرمود وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ معاذ الله الی آخر ما القوه از قصه
بنقله و طول خرافاته و تسویل نفسه و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار و رموز
نبوده اند بلکه کلام در بارهٔ صحبت است و نه البته عادت تقیه را مبنی انستند تعجب نمیکردند که
همه احادیث آنجناب بر بین عمل می نشاندند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان راجع میکردند
پس معلوم شد که امام ازین متعجبین که بمکر و زور افتاده بودند تقیه فرمود و زینسان نجات
یافت و دهن سگان بامتد بر دوخت و بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که آنچه شیعه بر حضرات ایمه
از قتل عمد رفته از دست نواصب بلا اسطه بایشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی زیاده تر
خواهد بود و هم نزد عقلا و هم بین متدفانی باشرم و حیا کمافی ذی الفقار و ایضاً حکم توان کرد
که شاید مجتهد باستخاره و طلاق و خفت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این تفهیم مذکور
و باره امام بعمل آورند و لفظ و معنین را دخل ندادند بلکه مسلمین را تسلیم نیاورند و لفظ نا را
نشان دادند و باز اگر اندکے غور کنی رعایت این توسعه در قیود و تجدیدش جا بجا ملحوظ نظر کردند

میگویند که مذهب ما آسمانیست و پیران ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیاست
و تادیب مردم بمعبودان ما متعلق گرفته همچنین اقامت حدود و وضع شروط در کتب مجاهدات
معبودان ما مهابهارت است که هیچ رزم و پیکار بر براهمان نتواند شد و مراد از کفار مخالفین ما
و جهاد و قتل برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال
کفار و مشرکین زائد الوصف ورود یافته چنانچه اسامی کفار بران دلالت دارد که راجع دین
و شیوه دین و گیا دین در لکهنو و فیض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه زبانی ثقات
مسموع شده که در دهلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر
از اسماء مشرکین عرب پرسیدند بجز مناف و عبد اللات و العزی و غیران بران اول دلیل
و لیکن سخنی در تخصیص یاد آمد که نام علمای سنت در هیچ جا مدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه
بعینه ملفوظه که کتب مطبوعه و نا مطبوعه مومن جائسی عبارت ازانست که مطرود نام صاحب تحفه
عابد العزی و عابد اللات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا آن الفاظ را در حق
امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از روافض باید اندیشید که چقدر توسعه در تسمیه
خواهند فرمود و لطیفه که اگر مناقب آنجناب را کاتم ایمان و مظهر کفر روایت کردند کمافی جامع الاخبار
حاجتی دانا اولی الابصار و فائده تعمیم در تجدید امام انچه کمنون خاطر این و مدارست اکنون
سزد اذ کیا آشکار شد یعنی چون مجتهد از هر طرف دیده که آن قیود زنهار بر حضرات ایمه صادق
نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ایمه مدعی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج نشوند
معاذ الله بدان معنی که رفضه او عادی آن بر اسامی ایمه بسته اند دلهای خود را بکتابند
و خوشوقت شوند و در صدق آن بعلت تلبیس و اضلال است و انداختن اختلافها در طوایف
روافض که فرق ایشان بصد ها رسید شکی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ایمه که
اختلاف در گروه شیعه ما انداختم فلا تغفل اما بحیثیکه تعلق بحدیث جعفری با مامت و عدالت
شیخین مکرمین دارد پس در کتاب صاعقه حسامیه چنانچه باید زیب رقم یافته و لیکن بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک جمله حرفی ازان میگویم که بدو رحلیه رحی الجواب تا بار محنت منتظرین سبک شود
بر آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدائح شیخین مطمئن و دلالت می کند
که مزیدی بران در امت نباشد حتی که خواص مرغوبی عیانا و استندو تعجب کردند کما اشرنا
سابقا و آن احتمال دارد که شاید متعجبین را خیال ایمنی باشد که امام دشمن شانست
و قضیه ایمه از شیعه نیز بوده بلکه زاید کمافی اللوامع و غیره و سیجی انشاء الله تعالی فی تقیة سلمان
عن ابی ذر و در این امر خود عقلیست زیرا که هر چه با اهلبیت ارشاد اند و مصائب رسید و از بیوفائی

رفضه بود و کما تبین فی هذا الکتاب خصوصا از اذاعه و اظهار چنانچه در هر اصلی از اصول مو
پس البته دبال تلبیس و اضلال سائل و غیره بر بین فرقه دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
چنانچه در آیات بینات قرائت و احادیث رسول ثقلین مبین است لابد من قول حق تعالی جعلنا
ثم امة یدعون الی النار و نیز اما القلیطون فکلوا الجهنم حطنا الی غیر ذلک
همه بسوی علمای مفترین منافقین منقلب شد و حال این قوم مورد لوم بر بین عنوان است
که افادات ایمه را بضم مختر عات خویش بازیچه اطفال و پایمال پیروزال گردانیده اند کما
تلبیسات ایمه در حقیقت پاک و صاف ست و از بنجا مثل بنده ست که در پاکا بگانون بر آبی
یعنی هر که بدریا قضای حاجت کند نجاستش همین است که نمایند بر روی او بمیرسد و قیمتیکه
مذکور بنهایت ایزدی با سجاز تمام انجام یافت اکنون وعده این فصل که عدم انطباق مجتهد
مجتهد بر ایمه هدی بود وفا کرده میشود اما اقتدای ناس پس شکی در این نیست که متفرع بر آنست
که امام موجود و محسوس باشد تا به بیند که طور راه و معراج المومنین یعنی نماز چگونه است و قس علی
و رشد و طه و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند فانها مبنی الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل محدثات رفضه و دانما بیک و تیره بینیم نه یا در موسم زمستان
مسح پا میکنند و در تابستان میشوید بلکه در معتمد و مفتاد قالب میروید و انچنان در مخالفت
بزرگان خود بمر عوم قوم عجلت مینمایند که بر موزه مسح مینمایند و انهم مشابق مثل مشهور
که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جا بلقا و جزیرة الخضرا و ره مسیح او تا روزی تمام مشغول
و در سفر و مساحت دنیا سه روزه انشان میدهد حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
تقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از انجمله مسح موزه باشد و چون کتب قدما بر کنابی
مکذب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی هذا بسترا
و کشادن ست در نماز رکنا باشرطا الی غیر ذلک و خبردار و خیال مکن که راقم متن بلقا قسم
درین خیالات از جهت غلبه هواجس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی و دست بداشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد و که بعد از مزید تفحصهای رفضه خصوصا جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین بود ایشان
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید
علم الهدی بزاری ست که متبحر علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور ست و گویا اورا کوچک ابدال اول
که بعد از ملاحظه لیشب فرار از مذاهب فریقین و تتبع تمام و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب ابتوسط جناب دو
مرزا فتح علی فیض آبادی سلمه الله تعالی که در تتبع مطالعات کتب در سیده ایستاده من اند و بعد از تحقیقات بسیار از نسخه

فریقین اصولا و فروعا و براه مستقیم اهل سنت نهاوند و داد تبرا از مذهب فحش چنان داوند که بیانش مفصلا هر بحث
مینماید نزد مجتهد فرستادم تا درین باره و آورد حیرت مجتهد که قابلیت هر گونه دروغ دارد تش محصور زیاده تر منکشف شد و تعصب
مذهبی بدو و مان مزاحم صاحب جمع صوف بمقتضای کشمیریت مثل مشهور بخندان شهرت داشت که در وقت گنجد و میزان
میان تسبیح حکایت جدشان آزروی فرزندی داشتند و برنمی آمد باری گنبزی باردار شد قضا را روزه دوشنبه او را درد
شروع شد و آن روز نزد شان منحوس اکبر بود بزعم اینکه روز جشن بنی امیه ست حالانکه مواقیت روایات دوز بنی امیه را
سه شنبه توان گفت و دوشنبه را روز ایمه چنانچه صاحب شباب الحق تا جیه و فضل داد کمنیب مجتهدین شیعه در وه و این کتاب اکبر
نزد مجتهد بین بود رساله مسطوره را بلا غداشتم و نزد فرین بتوسط قدرت علیخان آباد حسین جانیخان تا اولین و آخرین بهوت
گشتند و بیاد آمد و بخصوص هم بر ایشان سرزنش شد که لا تقادوا الا الامام فانها تهاو یکم القصه جد فرزای ممدوح فرمود تا
تا کثیر مذکوره را بحاقه آهن بسقف دوزگون آویختند و بسی بر نیامد تا مادر و پسر مرد و نقد جان بجان آفرین سپردند انگه
شنیدی از موسم زمستان و تابستان برای مسح و غسل با و خیران یکه و مسئله از کتاب مذکور بود که علم الهدای دوم ایشان
دران درج کرده که برای اختصار در سطری چند ازان خبر دادم و در نه او در عایت بهار و خزان وصیف و شتا رایخیلے
نصب العین گذاشته که کتاب مذکور را گر از همیشه بهار توان نامید بالجمله موجود و محسوس بودن امام که مقتدای ناس است
بر ضرورت باد انند که در مذهب او ملوست بالطور واحد و از پهلو به پهلو بر نگیرد و دو ماند از اردو لیز نیست علاوه تا مقتدای
ناس بودن آنکه او را از جان و دل عزیز میدانستند و همینی مقتضی آن بود که دیا ایشان زندگانی نماید و عمر خود را اگر چه
بلکوک رسد در نهاد بسر فرماید و هر گاه او غیبت کبری بر گزید بعنوانیکه ایشان هم با و نتوانند رسید معلوم شد که بوی از صفا
و اخلاص نداشتند و تابع حرص و هوا و محمد تا با بن سبا اند و کریم چ زیرا که بر اصول نقضه مفروض است که او مطابق عموم و نوری و غیره از
خواص ایمه نیک میدانند که فلانی با بن سبا بود و خبا لص و ارد و فلانی حقیقه نفاق می ورزد و حالانکه او اجتناب ورزیدن از همه چنانچه از توقیع صدر
نمایه مقدسه دانستی قطع نظر ازین برهان عقلی عیان شد که زنهار مقتدای ایشان نبود و نانهاد مقتدی که ای همیری کسی را نا
خود مکن که زمان انقطاع در رسید سلسله ملاقات گاهی ماهی هم باقی نماند و از انجا که بزرگان امام نیز بعد از تجربه کثیر دانستند که
مقصود این گروه ضلالت پژوه تحصیل دنیاست نه اطاعت امام نصب کرده خویش کما ملوح من الکافی و سیجی انشا الله تعالی
پس غیبت و غرلت ندکور زیاده از زهر اردلیل ست بر آنکه نه ایشان مقتدی او باشند نه او مقتدای ایشان بلکه بیجاره و از نگاه
ایشان مفقود الخبر و مسلوب الاثر شد که نه رفصه با و توانند رسید که هر روز انواع مصائب از ایشان بکشته روی این بدکیشان
به بینند هر چند ایشان زمان بلند بالا و خوبرو یا سمن بو از هفت اقلیم بر چیند و دامها بگسترند دیرا آو در قصور نشناسند
و دانها افشانند که حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان پس او بمقتضای ع بدام و دانه نگیرند مرغ دانا
از تتمه این بیوفا نقبین عرض نمود نیست باشد یا مستفید مزید باشد یا دیو مرید و بر دعایای بزرگان خویش کار ریست
که اینها اگر چه بظاهر از علامان ذول آمد دلی در باطن امت عبد الله ابن سبا و عبد الله بن ابی بن سلول اند بخلاف
اصحاب رسول مقبول که در جان و دل خدمت آنجناب بیکدگر نمادند چون دانستند که مدینه و از البهرت ست بر دنیا و مافیها

لیست پاز وندر فاقت شریف را بر گزیند و خق تعالی در کتاب مجید و اقدر را ضا داد و حضرت پیغمبر علیه السلام و آله و سلم
همراه ایشان در مکه و مدینه و اهل بیت شریف و قبیله از بکانی تمام نمود و شیخین مغلبین دان عالم سر بمهر خواجه حضرت گردیده چنانچه
از جناب میرست که این رفاقت را از کلمات تلبیات میرو رکانات می فهمیدم که در احادیث شریف و مخصوص بودن در بان
فلان مجلس بودم و ابو بکر و عمر و من چنین کردم و ابو بکر و عمر اگرچه مفید عارفی معلم الملکوت که بوی نصب حارث آخر بدانع اهل
بیرسد و یکدیگر تا بعیس از تالیفات ارشاد میشود و هم استفید رشید او که خلافت امام الامیه را یعنی میداند چنانچه جای
باین امور اشاره میرود و شاید که عبارت مفید فلقلا از عناد و الاسلام با فهمیم مرامد دیگر بمقام مناسب بیاید و ملتمس این استاد
شیخ و سیلته الفاتحه زیاده بر و بریخت غیبت امام بر کسی کل شود انشا الله تعالی و تکون در نگارنگی و لخامه غایت عن الاعجاز الی ما
فی الاعمار نباید دانست که جد امجد ش در نقد الرضا مدرج فرمودن بعضی از مسائل بار احسانهای عظیم بر سرد و ش سنیان
میتر موش نهاده اند این امر خود عقلیست زیرا که از تالیفات صدوق مثل عالی سمت وضوح دارد که سنیان هم از آنجناب
راضی بودند البته رضای ایشان بی حسن ظن در باب اهل بیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار آنجناب اطوار آنچنان
چگونه معقول میشود و از بنجا هم دانسته باشی که قدمای سنیان هم حضرات ایمه را بر طور خود میدانستند چنانچه کذلک
جائی گمان برده کما ستعرفه انشا الله تعالی و این نوع امور که هیچ کس تالیفات جائسی و استادش کشمیری باشد
در تالیف بنده بیشتر خواهد آمد پس در ضمن عنگبوت شدار و بدانکه چون قلم بدینجا رسید یاد آمد امریکه در بین بحث تصحیف
و آن اینکه حدیث جعفری هما الامان الخ فوائد بسیار دارد که بعضی از آنجمله بدیهی ست که چون امامت و عدالت و اصالت
و علو مدارج اخروی از برای شان ثابت شد البته عمارات مطاعن شان از فدک و قرطاس و امثال آن که سنیان
بدان پرداخته مشتهر ساخته اند از هم ریخت و آن علاقه سلاسل طویله و عریضه از هم گسیخت چنانچه تفصیل جعفری
که در کافی و تهذیب و افی و همچنین تفصیل دیگر از ایمه هدی که قبل ازین مکرر بطور نمونه دانستی و برخی از آن
نظری که اندک غور دران درکار ست از انجمله آنکه ایمه آنچه از مزید خیست خویش در احزان ضمیمه گردانیدند که چون
صحبت منقضی شد و سنیان برخاستند یکی تعجب کرد الخ دلالت بران دارد که آن مردم و سائل از رعال شیخین
حضرت امام را همی دانسته استفاده و حاضر میشدند و اینها همه از قدمای سنیان بودند نه متاخرین دون همین جائی
در کارگاه اعتبار و هنوز بروت می بالند و در صولارم می مالند و از سهام تقریرات صاحب تحفه قدس سره العزیز تحقیق
که قدمای او با هم انصاف داشتند و بالمره دامن انصاف از دست نیگذاشتند یعنی ایمه اهل بیت طاهرین را فضلی می
خبردی و احداث صاحب تحفه دیدنیست که برین دعوی هر خود برداشته که حضرات ایمه مذهب تبستن و اشتند پس کجا با
این استغاثه و تظلم و فریاد و نزد عقلا بلکه باید که همه تبکذیب بپردازند و گویند که هنوز این بخیط قدما را از متاخرین
ممتاز نگردانیده و التقلید درویشی نموده که سکندر ذوالقرنین را با حضرت امام حسین جنگانیده فاعتبروا یا اولی الابصار
امار ضای حضرات ایمه از جناب امام رضا که شیخ الشایخ در علل خود آورده اند پس چرا نباشد که ولی عهد خلیفه وقت
بودند لاجرم شیعیان توقع دنیوی بیش از بیش ایشان در بارهٔ خویش داشتند و از تقریر شارع قصوری

اصول کافی این طایع و تتبع واضح است و در وقت دیگر توقع این بود چنان بر ای ایشان بود که تتبع لقمه برای کلب عقور و در تتبع
قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب باز نگران مانع است ورنه بخوبی مطلعین میشدی در باره قرباهای شیعه که فقره
چندین شکل از برای اکل مذمام ایشان تواند بود چنانچه بیان جاثلیقی در کتاب حسام حدا امام عموماً خصوصاً بر ای
آن امام که جاثلیقی در بنا بتش زیر کلیم نمیکوبد و فقیر امید وارم که از انچه در خدمت جاثلیق بن گذشته آمده بیدا عی
که پیشوایان امامیه مثل ابو بصیر در حق حضرت امام صادق تا که بر حدیث فقه الاسلام کلینی در صحیفه خویش از تقیه
ممنوع بودند این مضامین از علیه هواجس نفسانی تراشیدند و با نهار آن نگردند تا گمان بعزت آلهی بر مدعا امامیه
مسلط گردیدند و بدین این مرده دلان زنده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضه المتقین بران گواهیست
حق انست که اگر فضه نیت خالص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر بدرجه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام رضا
شیعی بودند عقل چگونه تجویز میکرد که مامون سر غنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق بر ظاهرست آنجناب
بدرست خود شهید سازد و این امر از انچه اکابر شیعه انکار آنمینی بدلیل و اراده کرده اند قوی ترست زیرا که آنها
یاد نکردند یا خود را تغافل زدند که امام الائمه امام کلثوم را بفار و ق تزویج نمود خواه بلا واسطه خواه بتوسط حضرت عباس
عم جناب اشرف الناس ع باز جناب امیر ع معاذ الله بتوسط فروز بشهادتش فیروز گشت و عالم لمن حقیقه بدل انصیف
خود شد زیرا که برد اشتند کسی را که عالم را از عدل و داد پر گرد و بر دی کار آورد ند کسی را که ظلمش ما عبر اف جناب امیر
در نهج البلاغه و احادیث دیگر جهان را خراب ساخت حتی که حضرات اهلبیت و سائر طبقات مردم درین بلا جبر ابود ند
بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود مگر بر دارات مرتضوی فقط این بدان ماند که مکافی فرنگ بخلیه کسانی
کردند که دیگران را بر سند نشانیدند و نواب سعادتعلیخان مبارز جنگ ارمیس ساختند که در معمات ملکی با و
بنی آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخت آنرا از پدر خود مامون
کمافی مجالس المومنین تقلید جناب امیر و قتل داماد نماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
چنانچه قاضی در کتاب ند کور گفته کیف که او بر قتل امام رضا کفایت نکرده و فرزند ارجمندش را نیز که امام محمد تقی بود
بدست خویش به تیغ بیدریغ نکشته اگرچه با عجاز خودش نقد جان بسلامت برده باشد کمافی ترجمه الجرائح و این حکایت
بدان ماند که در شبی که از غایت وحشی دعوی ربوبیت النهار میکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعین مزبوره الاسب
معراج تو انی گفت بحکم آنکه مامون بتقرب بارگاه خویش و عطای فناطر زر سرخ آن نکوکیش را موجود ساخت
و همراه تهمتنان و تنومندان فرستاد و آنها سی پهلوان یا چهل بودند تا مهم رضوی را کفایت کنند همه آن گردان
آلات حربی را بر آنجناب میریزند و اثری از ان بر بدن مبارکش ظاهر شد چو مامون بدید آن چنان دست بر د
شد اندیشش از زخم با خورد خرد بچه حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غربال کنی قومی را نخواهی یافت
مثل طایفه منافقین که هر چه از دست ایشان ظلماً و جوراً بر حضرت ایمه گذشته بیکایکی از ظلمه بر مظلومین نرفته
و آغاز و انجام را هم نصب العین باید گذاشت نگاه بکن که از کان ثلثه مزعومی در ماتم اولی بعد از وفات سرور

وقتیکه مهاجرین و انصار بیعت صدیق اکبر شرف شدند چه جنگجوئی و فتنه انگیزی بها پیروایات رفضه از قرطاس بطل
آوردند و مومنین ذوی الابصار و البصائر شب و روز در قتل اهلبیت چه اندیشیدند اطراف آنکه در واقعه کربلا رسم ماتم
و شیون را هم تقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سوگواری بجا آرزند باید فرمودن که بار اهلبیت را که کشته و زسواد ذلیل ساخته کمافی الموعظ الحسنیه و همین بود
حال مامون بعد از امام رضا حقیقت است که دیده و دستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هنوز از دوستی
دست برندارند تا آنکه مهدی آل الان ظاهر نشود و بلکه یقین میکنند که اگر ظاهر شود و حق را اظهار کند اورا بسیاری از
طوائف الیل بکشند و قریب بامنی امور دیگر غرض آید این کلام که رفته رفته منجر باشهادت شد و هنوز متعلقاتش
بحوف تکویل متروک ماند تعلق دهشت بلفظ اقتدای ناس که جناب من قدیم و محتمد جدید نوشتند و گویا از معنی آن
خالی ذهن بودند شاید که سر بسکری تقلید کسی اتفاق افتاد که او را معتقد میش بلقمان حکیم تشبیه داده اند کما فی
اساس الاصول ایضا اما قیود دیگر یکجا مجملا که بیاید که قائم مامور بست باشد الی اخره پس درینجا اول بجواب اجمالی
اشاره کرده بیشود که قیام مشهور و سیاست و تادیب است و اجرای حدود و حفظ مردم و حدود اسلام بجا و بدون خلود
و مساعی مشکور بلکه حکومت نیز چگونه در دائره عالم اسباب با وجود قصور و در زوایه یعنی غیبت کبری دیگر توانند گنجید
که اگر نحو کنی نقیض یکدگر اند و حدند کور را ضرورست طرد و عکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق امامت
بر وی امام مطلق که خاتم الائمه ست بایستی از آغاز تا آنکه حالیا هم بعد از هزار سال جایش مثل صفتی ست بحال متعلق
در عالم مجاز چنانست که اعظم خمر امتثالش بنداری و آنهم در خواب نه بیداری پس معلوم میشود که دلدار بیمر و ست خاتم الائمه را
که منسوب بغیبت ست درین تحدید یا دو انستند یا انمش بجهت سلب ظهور بر طاق گذاشتند و دست از نیابت برد اشتند
و مثل ناصبین و ظالمین زمانه دم استقلال زدند و باوفا خود نبود در عالم پا نگر کسی درین زمانه نکرده کس نیاموخت
علم تیر از من که مرا عاقبت انشانه نکرده و درین مقام ظرفا لو انند گفت که این اعتراض مخصوص بدلدار تنها نیست
زیرا که مجتهدین در بلاد ایران دیگر انند از قدما و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه نشان لیسیده و درین تحدید
تقلیدشان گردیده پس حرکت بنده را خواه در احسان تقریر تجویز کنند خواه در اساءت و لیکن بهرحال دلدار خود را
درین سیر و سفر تنها نگذاشتم بقول شیخ سعدی و دیده سعدی و دل همراه تست ۱۲ تا پسندار ی که تنها میروی ۱۲ علاوه
اگر امروز از تحریر دیگر مضمون شروح متبع کنی قدما هم نوشته اند که امام را قیام بامور است و سیاست و تادیب و اجرای حدود
و جهاد با کفره تجزیه بر ضرورست و شاید که امام مفقود غیبت یعنی از هزار سال مصلم دارد یعنی نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم برای ذات شریفش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بجز اگاهی بود که حدود آنرا بخار بافته بودند
و دیگری از بیرون قرض خود را ازو میطلبید پس گفت که من در هم ادای قرض تو میکوشم که موی چند از سر گوشه
در خار ها خواهد پیچید و قتیکه ازین راه دشوار گزار خواهند گذشت پس جمع نمود و گفت بیا فم و قرض از قیمتش
ادا کنم و تو انهمه کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد ازین نظر تقریر بسوی آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

میباید گفت که از دو حال خالی نیست که معرفت امام بر دیت خواهد بود یا تعیین اوصاف خاصه و در صورت اول منفعه و اما
اول البته مسدود است چنانچه بارها گذشت پس خبر راه دوم مسلوک نیست و آن هر دو قسم خواهد بود معرفت مبدئیات یا غیر مبدئیات
علمای امامیه اینچه بعد از تحقیق و تفتیش در کتب کلامیه گفتند و حضرت مجتهد در کتاب حسام دُرهای شاهوار گفته اند همانست که
از پرده گوشهای مخاطبین شنود و اگر اندک غور کنی البته پی بدان میبری که ذاتیات نسبت بعرضیات رجحانی دارد
و لاشک فیه سیاق و سیاق مقام که هر لفظ و معنی آن موجب فر و شان و شوکت امامی است که منصبش از نبوت و رسالت افزون است
چنانچه انهم دران کتاب بجای خود مبسوط و اگر بالاتر ازین میجوئی برای آنکه مومن جائلیق در تجدید مذکور لوازم ذاتیه را
یاد نموده بیانش اینست که متصل حسام کجا نرسیده یاد دارد مینویسد که هر نبی را ضرور نیست که جمیع این مناصب موصوف باشد
لاجرم ضرور افتاد که این امور مذکور از لوازم ذاتیه باشد که از امام انفکاک نیابد تا امام افضل باشد از انبیای متقدمین بلکه
از جمیع اولوالعزم شان نیز مثل حضرت موسی و عیسی علیهما السلام که فعلیت مدارج شان در کمال وضوح و ظهور در بیخا کلام در انست
که امام مهدی پیدا شده است یا نه فاعتبروا یا اولی الالباب تعلم تفلحون پس عیان شان که خدا نام هر امام خصوصا خاتم الائمه
که بر زبان قلم نامبش یعنی حضرت مومن پاک جائلیق بی باک جاری گشته و از راه شوخی و دلداری و غنج و دلال
و دلبری توجه نفرموده اند که انجا نامش بیچه میکشد و دیگران هم بکوری کورانکی به پیروی شان در افتاده اند حالانکه بزرگان
گفته اند نرگس از لاف زدن از شیوه چشم تو مرچ خجلی روند اهل نظر از پی نابینایی ۱۲ چنانچه حال مقالات دیگران
مثل صاحب منهج السداد و لطائف الارشاد دیده یا شنیده باشی الی غیر ذلک من علمائهم المتقدمین المتاخرین اما اگر
تفصیل اجزای حد تمام سخنهای باید که بشنیدن این سطور اضعاف فرمای که سیاست تادیب است نیز موقوف بر حضور
بلکه تادیب سیاست الوف مردم دلکوک بنی آدم را لشکری مطیع در کار است که برای تنبیه و تادیب هر جماعتی سرگش
روانه نشود و کار بر امر شریف بسته آید پس تا که رو به پیروی نیارند لشکریان امام دنبال آنها نگزارند و بالجمله امثال این
امور عظیمه مطابق مذهب شیخ بو علی نیز بر ذمه مجتهد است و ازین بیچاره چه گونه متوقع باشد که یکه تاز میدان تقریر و تحریر
و جدال و تلبس کمتری مثال و در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نفس معدوم النظیر توان نسبت داد و بحار و حق التقیید
و تالیفات دیگر عرق ریزی ها کرده و در محنت اقلام پیکر عنصری خالی نموده و سعی او بجای نرسیده هر که خواهد او را در
تالیف او رایگان بگان بلکه حرف حرف بشمارد اگر جنابا امام زمان از حسود یعنی مکاید مجوس و یهود نجات یافتی
و بیاست و رقق و دقق اقالیم پرداختی و همت برای انتظامش بر گماشتی بلاد و ایران که سا کنیش دعوی مزید
ولا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است چرا ملک شان تباه میشد و نوبت بخرابی و ویرانی بجهت
احاطه مجلسی اصفهانی و شاگرد انش میرسید و مصداق لطوائف الملوک چرا میشد و بیاری از ان بدست سنیان
مثل احمد شاه درانی چگونه می آمد بعد از انکه نادر شاه کشته شد و هنوز تمه کنان همیشه راه ایرانیان میزنند و قوا
ایشان را تاراج میکنند و صدها مغول را بعقوبت تمام گرفتار کرده بیازار ها و کوچها میفروشند بر
محمود الله خان تنصر نبوا در سفر بلاد عجم مصیبتها گذشته روزی او را در مکان بعضی از اجانب دیدم و حال

بی کم و کاست شنیدم و از استماع آن رجعت کشیدم القصه بدست قوم مذکور گرفتار شده و میتیش بجای رسید
که دو سه قدمه و بجا ملاذ را فروختند که و شیزده ثمن بخش و را هم سعدوده من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
حکام شده روزی استاد او در بوستان تبعایم قصاید بدیع از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد نوا سنجی داد تا آخر بعد اشاباش و صد آفرین گفت و طفل را یکدو تازیانه
زد و نفرین و نکوهش کرد که چنین ملا را ابتلای گرفتی و این نوا و صحبت رفضه مذهب شان افتیار و در بند و بستان
کرده بود بالآخر قضیه بطور دیگر و اگر پرتو حکایات واقعیا عتباری نباشد باری به بحار الانوار مجلسی رجوع کن و بعد الکلام امام
منتظر که در تحصیل همه فقه و حدیث از ذات شریف او علی انتظار ست و نظر بهر یکی از ان اشاره الموت قبا گفت
و پنجه کشا کشی عم بزرگوار خود کرا و را خران بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند و جناب محمد المهدی الزمانی نظر بعضی
از وجوه دلیلی بود دلش از نسل و بعد از سماع این لقب نیز که بر روی با لند گرفتار شد سبب این کشا کشی غیر از طالع فرزند
دینوی و اهم بطور دوم که مرا را پیش نیست امری بنود که ۱۲ دو عاقل را نباشد کین قیکاره ۱۲ و اما نی
ستیز دبا بکسار ۱۲ و ان قضیه مکانی ست که بوجه میراث مال صاحب لامر بود و چون حمل خاتون نرگس
چنان مختفی بود که شب ولادت امام نرگسی هم خاتون حسکیما پسر و تا بظهور امور دیگر چو رسد کراین
فرزند امام حسن ثانی و مورد ملا کآسمانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری سبب اخوت قائم
شد و هم نشین حسینی را در قابوآورد و نعره صفدری و حمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی و سوسنی
در صدد بیان نظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه ست از ان جمله آنکه جعفر مسطور که ندمن خمر با صول
شیعه بود علی رؤس الاشهاد در شب با پکبتی نشستی و قمار بانتی و طنبور نواختی چون دعوی مکان کرد
و انبوهی گرد آمدند و گروهی بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی مملکت و دار الامامت خاتم الایمه
در آنوقت از دست رفته بود حمده و اسلامیه و بلاد مسلمین و مومنین را چه نام توانی برد الحق جعفر مزبور
در همه لحوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ تیز رفتار سوار است و تکاور بسوی او میراند باز دار
هر چند جست خایفت و مرعوب شد و با نهمه صفدری و حمله حیدری که در مقابله عم خود کرده شنوا نیده در شان
او ست و آن هم برای فایده دنیوی که متاعی پیش نیست ان سوانح که بر مادر کریمه و خاتون نرگس گذشت
و لایق تفصیل نیست تغافل بر گزید و لیکن بحکم لا نیز ک کلا حرفی از ان مطابق کتب تنقید و بحار و غیره گفته و
نقاره زیر کلیم نواخته میشود انشاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خواهی دانست کار تکاب خلاف امیر که چنان
امیر آخر اعالم شهود علامه لایمان بنج الیلاغته میدانستند و میفرمودند علامه لایمان اعتبار کل لصدق حیث
نصرک علی الکذب حیث تنفعک هم از ان ریحان و سوسن باغ صدق و صفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من
بار دارم و این امام فرزند حیدر کرار صاحب ذوالفقار همه عار و شنار را گوارا کرد و مانند چنین رحم پرده
نشین شد و مثل خابیان گوشه گزین گشت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرود آمده و گریختن صدیق مثلا کشریک لیلا می در واقعات پذیرفته اند توانند گفت کدین امام الاتقیین ماورد
معظمه خود را چگونه در دست دشمنان خون خوار گذاشت و برای رهائی مکانی مسلح گردید و چستی و چالاکی بطل
آور و مرد افگن و از شجاعت او مدحی نگاشت حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جا بجا مذکور است از انجمله
وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ و از جلادت او تعالی شانه عَذِّبْهُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و غیر ذلک
و کیفیت کر و فر حیدر کرار علی ما سبق خاصة آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریف با اسری و قیصر
جهاد کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدید و قد سبق کفانی الکافی مفصلا اگر راست پرسی و از قهر
خدا بترسی آن نونهال چمن نشر نبیست و گل تازه بوستان قیصریت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود کاین همدم و همراهی جانکاه و مصائب هوش ربا از پی رسند تهور و حیای فرزند ارجمند واقع شد اگر اندکی توجه
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را کانوقت برابر نظر
بیمار بود گرفتار سازند و آن سرو آزاد را بالقید و بند اندازند پس حرفی از نوحه خالون مذکور توانند بود و آنچه
در گلستان منقول است ؎ گر از عهد خردیت یاد آمدی ۔ که چاره بودی در اغوش مش تیکردی امروز
باسن و غلک کوشیر مردی و من پیرزن ازین زیاده ترحد تام برای این الواصول رفضه لیام نتواند شد
که در بارد و در و دیوار و سقف و کشف چنان تهور فرماید و در واقعه ناموس اکبر چنین بی پروائی بعمل
در آرد ولیکن چه توانکرد که مادهٔ محبت ابن سبا میهودی نه چنان در رگ و پی این طایفه تماشیری کرده که کسی بتوان
آن کردن تواند بالخصوص جناب مجتهد را که هنوز براده و رسم ارکان دولت اصفی میرونداز خواب مخمل و
دیبائی پیدار گردانند تا از خمار به دو چشم فتان آن سیهودی شیطان که سحر سامری در جنب داشت خلد الله
نجات می یافت رفضه و نظر افتخار منجم و والزمه نمی گاشت و اعیان قال الله کَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ
فِي الْبَابِ مَا يَفْتَحُ الْحُرُّ و افتخار علم السردی به بیت شاعر بدی چنانچه کو والستی که خدا را از ظلم سنوه گرداند
و احتجاج و است. لال بر عدلش نمود نزد عقلا چنان ست که خادم یکی از رفضاء و تعالی را نجات داده بود
آورده اند که او در سفر بود و ماه محرم پیش آمد پس اقامت کرد و یکی را چاکر نمود و وشش تصویر گلی آراسته
با و سپرد که هر روز یکی را پیش آور و خود غائب شود اول روز بر تخت نشست فقیر بدست گرفت و
گفت هان بیا را و صورت نخستین روبرو گذاشت و مخفی شد می شنود که میگوید از سیمای تو دانم که ابو بکر
بستی عمر تو در خدمت حضرت و ملازمتش بسر شد تراچه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از غیظ تمام
بتبر بر سرش زد و درهم شکست روز دوم وسوم صورت فاروق و ذی النورین را بهمین و تیر ریزه ریزه
کرد و نجارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب امر تقضی میکند
که با وجود قلع باب خیبر بماند چنین رحم پر دو نشین شدی و چون خاتمان در بر خانه گرسنه بخشتی و همه
دین و ملت زبر و بالا شد به خود نه نجنبید و اگر گفت و هم سلیم بکفایت رسانیدند روز نجم با تصویر حضرت

بشیعه دتند بعتاب نماز کرد که چندی از منافقین را با وصف دانستن چنان نواهی که بر اهل بیت غالب
شدند و خاهیشه می فرمود و تو در نصب امیر کبیر تعلل روا داشتی و صاف نگفتی کلمات خود که خود امام است
از من اطاعت او بکند تا انکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضلترین عبادت را که متعه بود حرام
کرد اینداین همه گفت و بی اندامی نمود و روز ششم تحیر خادم نکی بهزار کشید که این صورت کیست
و کرا باقی ست تا شنید که غیظ و غضب ان بعین یا رب العالمین است در عتابها می کوشد و در
غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که بتبر بزند و تصویر را بشکند که خادم از پس دیوار بر جست
و صورت مادر ربیبه مغل نابلد در عقبش او دید و او در خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است
قصه را اعاده کرد و گفت امروز خادم از این بلعون نجات بخشید گفت لا و الله که تو خدا را از این کردند نجات داد
نزد این حکایت چنان باشد که اهل خرافت در بعضی از تذکرها ساخته باشد و لیکن کابله از فرق شیعه بذم الجبر
جناب امیر علیه السلام چنانچه در کتب مقالات می پردازند و غرابیه و دنابیه حضرت جبرئیل علیه السلام را
بر ملا لعن میکنند و ذمیمه اناسها تبتشیعات حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو جهان روی
خود را سیاه میسازند و حضرات اثنای عشریه انچه در باره مصحف حضرت زهرا توسط جبرئیل علیه السلام
اعتقاد دارند مگر از مذهب غرابیه کمتر ست چنانچه در تالیفات کثیره بر این قطعیه خواهی یافت که بمراتب از آن
زیاده تر ست و اگر حکایت بعض معقول در تالیف بنده مکرر شود بیدار باش نفرمایند بلکه مطالعه را مام فرمایند
و هر که تالیفات فقیر بالخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب امیر معاذ الله بر اصول
اهل فضول بعذر خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا در جنبان مینت و نابود هست زیرا که
مقدماتش مخدوش نظری و اینهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجدش
نیز صلی الله علیه و علیها بر اساس مذهب کفره کاستغفار از رسالت حرفی از اکنست پس باقی نماند مگر
مطاعن واجب تعالی و هر کتاب کلامی رفضه متضمن ان ست خود صوارم پیروهانی نالب بام نرسی و ریحانی
دلیل بر آن ست که اگر خدا بران طریق نرود که عقل از ساخته و پرداخته هر حکیم او را ملامت کند دان
می زید معذا زین به بین که بیشتر افعال الهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه دارد و انصاف بکن که و قتیکه خدا
بر تارکین امر معروف و نهی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شامل
می باشد کما فی خلاصة المنهج و غیره پس هر کس برین عدالته کرتا بعین عدیله اعتقاد دارند قاعده کلیه
فاعتبروا یا اولی الابصار و از متفرعات قاعده این رئیس المحققا در صوارم و فتراباز نگاشتیم
حرفی از ان این ست که قبل خیبا و حیا و فرزندان جناب خاتم المرسلین بعضی از صور حسرات انچه علم الهی رفته
در عمر در رسیدند نقیض صریح آن پس لعنت بران قوم که پیشوای او زرباره ست بوشر من الیهود و النصاری
طرفة تا نگه گویند که ترک امر معروف و نهی منکر موجب چنین عذاب ست و حضرات ایمه که بهای هدایت مبعوث

شدید بخود و در دروغ و خیانت کرد امیدن بشیعه صرف نکرد بدانی کافی و غیره و ادبیات اگر مسلمانی ازین است
که حافظ دارد و آلا گر اذیل امرو لبود خیر راسی فیه الامور وقست فی البین فلرجع الی فکنا بسعدود بالجمله
این باکه شنیده می در باره صاحب الامر خاتم الاوصیا و خاتون نرکس است که ابا بسه مسلمین رفتند را
مانند بابیه باغ سیر نمودند و آن مراست که قبل ازین بارشاره اجمالی ادا شد در باب حضرت مرتضی رضا
و خاتون قیامت فاطمه زهرا است که رفقه را پیش آمد که از ازل مردم بعد از یاد کرد نش وظیفه بفسته
الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری موافق مختار کشی سے خوانند و این اشقیا هنوز شاد ان و
فرحان اند و بر عیوب فاحش خود می مالند و بر دبا بمزید بجیانی خود می مالند و هنوز در بن خیالند که این بعضها
ائمه در باره پیشوایان شیعه سیما افقه الستة عمل بر علوم لدنیه بود چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکه اگر کتب اصول به بینی عمل بران حضرات ایمه را کی بالیستی کردن که مقامات درجه موسی کلیم الله بود نه
رتبه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنة الله علی من مال الی ذهبهم کسیکه حال ایمه او طشت از بام باشد
و بهیچ فرومی از ائمه امام تحدید مذکور صادق نیاز مذنب و قائم مقام او را چه حاجت بسیار دیگر ذاتیات امامت
تلاش کردن زیرا که حاجت و قتی می افتد که صورت اشتراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و نهر سبعی هم
نیاید اکنون بران تمیز او چه احتیاج خواهد بود که دیگر اجزا را باعتبار مغنی تلاش کند و راه اطاله پیماید و تو هم
کشمس و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که پرده حیا از
روی خود بردارد و نعوذ بالله من کفرهم و از امثال این مقامات دیده باشی که صاحب صواعق محرقه و بوارق
موبقه و مفتاح الروافض و نهج السلامة خواجه نصیر الدین سید سند نصر الله کابلی فصلی بدین معنی می نگارد
در صواعق المطاب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از خلافه شروع کرده
و کفریات شان بر شمرده و چون نوبت با مامیه رسیده امور ی از ایشان نقل کرده که از بیانش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از هیچ مسلمانی سر نزند حتی که ردوحی از انحضرت صلی الله علیه وسلم
بار بار صدور یافت و هم مجادله و مناقضه که رب العالمین بتاکید یکه مرادی بران متصور نباشد ارشاد
فرماید که علی را نصب کن و حضرت مفسدان را بتکرار بر شهر و چون بزار جا تصریح کردند که وَمَا يَنطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ پس ضرور افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین را معاذ الله بکذب
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک مما فصلناه فی
الاوراق ثم لابد من مطالعة تالیفات این المعلم سیما کتابه المسمی بالروضة فانک بالقول بعد رویة ان الخارق
للعادة هو معلم الملکوت و تیره کاتب الحروف این کفریات را نظر بانیمعنی که منشعبت است بانشعابات کثیره
نهایتی نیست و اگر همت ناظرین و سامعین بدین امر اثبات که بفارسی سلیس نوشتم تعلق کرد بار حاجت
بکتب دیگر نمی ماند انشاء الله تعالی و در امریکه سیاقت سخن بود از سرنامه هر امام خصوصا

صاحب الامر و فصلے کہ مقوم ماہیت بدست آمد یعنے امام برائے رہائی مکانی حملہ حیدرے آغاز و
برائے مخلص مادر مکرمہ معظمہ ہرگز نہ پردازد و این وصفی است کہ بالاتر از ہمہ باشد و گریہ و زاری
و فریاد و بیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بودہ است کہ اگر صد سال بعد از رجعت بگریند حرفی از آن
استغاثہ نوندبہ نتواند بود و از باب ندبہ اوست بدلالت حال این مضمون کہ شاید از سر من کن فیکون
شدہ باشد و ایضاً اتو یمن سپرسے من بجذامیر سپہ سپجان اللہ آن بیچارہ در عشق امام حسن عسکری
چہ مجتہا کشیدہ و چہ بلاہا دیدہ حتی کہ سلطنت روم را گذاشت و از ان عیش و کامرانیہا دست برداشت
و آوارہ کوہ و دشت گردید و بر فروختن خود و انہم بثمن قلیل راضی شد و رفیق یعنے فروشندہ خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در ہلاک خود میکوشم من بعد
بانتظار معاودت این فرزند سعادت منجیہ خاگستر حسرت بر سر خود بیختہ و شب و روز خون ناب از
بر دو چشم بریختہ کہ اول خفت نمیدند کہ تفصیلش بگویم و عرصات آلام و مصائبش را با قدام
اقلام بپویم کہ واقعات نگاران محنت اشتداد الموت را تا مدتی در مقام عیش کہ سراب سہر من رای
باشد نقل میکنند و للمتاخرین قال بعض الشعراء ؎ فی مزرعۃ وصلی نہ پیامی نہ عدیشے در کوی تو لبستند مگر پائے
صبا اللہ الغرض مصیبت خاتون نرگس را پایانی نیست کہ اگر صبر کند و من از دل صد جا چاک میشود و اگر او
فغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میگردد و نیز منافقین و منافقات و مزورین و قعات نگار
بازارہای خویش کامیاب اند و او درین ہیچ و تاب نقد جان بسلامت نمی برد و نہ ازین زندگے کہ بدتر از
سکرات الموت بود نجات می یابد پس بے اختیار در مقام جانگذار ہوش بردار شعر مشہور بدین طور
بزبان خامہ میرود ؎ علی رہ سیاہ نرگس خاتون تماشا کن کہ روشن ساخت نور دیدہ اش
چشم سفیران را یعنے نگار بنگی زمانہ را ببین کہ مادر معظمہ در فراش خون بگریہ و ہر یکی از نشاکیر
آن بیمود بتوسط سفرا بمدعا رسد و حال آنکہ اعین چنان باشد کہ خدای عزوجل درباره شان فرماید فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ
مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ کما ثبت ہذا المضمون فی حق الیقین و متوسطین
ہزاران دراہم دونانیز بگیرند و اہل رقعات مزورات کیسہ ہای خالی را پر کردانند ؎ کام سفیر داد و
از غیبت امام و رماع دین چہ بالکل دشمنی کردہ ؎ اے زادہ کذوب نگردد است پیچگاہ نمرود
عمل کہ تو شداد کردہ بکاش ہمہ ہفت بند کاشتے را بخطوط کردہ ہنتا در اخود در مصیبت خاتون
ریحان ترتیب دادمی تا خوش مصیبت بسنگ میشد حاشا و کلا واویلا واسفی چون حال برین منوال
است و خوف اطناب در پیش و ملامت لاعنین در پس بنابرین توجہ را از دست گزاشتم بلے چنان
نمیشد بمقتضای اطوار جہلیان ہر نگیر خاطر است و انتہم بنوع افسوس و خیر خواہی کہ اگر خاتون دران
وقت سلاح می یافت حقا کہ فوج علامان خلیفہ را کہ ہجوم کردہ بودند ہے شکست بلکہ رخنہ غیبت

عیب فرزند را مثل سد سکندری می بست و بهم خود از قید و بند های مے یاقت و بسیر جا بلقا می
پرداخت و پروا نکی کوچه گردے و بادیه پیمائی بفرزند نمیداد و میفرمود که بیابان نوردی و کوچه گردے
کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان برید ند این امور از خاتون
کس متوقع بود بسبب انکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بحصول
انجامد که در تب و تاب عشق شب و روز میساخت و می سوخت و سواد بر کونه حسرت و افسوس
می افزود چنانچه جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صد یا انبوه کردند بقوت هر چه تمام انیمه را از کشاکش
جناب امیر باز میداشت غلامان خلیفه را مغلوب میگردانید ولیکن از امام باوصف مسلح بودنش هیچ مروا نکرد
بلکه شمه از حیا صد و نیافت بهمت آنکه او مقتدر جنین پرده نشین بر اصول اتباع این سبا لعین بود
کما لا یخفی سند ذکر سابق که در باره امام لفظ بی ولے و مانند آن گوید کافر میگردد و در باره شجاعان و هر اشد
علی الکفار و مقاتلین اولے باس شدید که در محاوره قران مجید اهل تهور را گویند و عقل هم بر شجاعت
ایشان گواهی میدهد هر که بدون دلاوری و دلیری چگونه هر کافران شدید بلکه کردند و دین نرد شت یا
از ایران بردند و شام و روم را از ترسایان پرداختند مختش و بزول معاذ الله هر چه گفته اند بجای خود
تواند بود فاعتبروا یا اولے الابصار و بحمد الله از زرنگیه من بعد استقراء کتب شان مثل علل الشیخ الصدوق
و غیره آن این معنی بر آورد م که در اعتقاد همه ارکان رفضه گنجینه جز حضرت امیر کبیر دیانت همه
ارکان مذکورین هنوز دین پناه و مهور دستگاه اند بالجمله محتهد الزمانی بعد ازین
گمان و فشار جامه اش را نجس کرد و حقیقت نار و پود تکلم را این ناپاک پاک
بسوخت و اکنون خواند که طبل زیر گلیم بنواز د هر چند از انتفاح اضلاع
لبطین شده باشد که حاجت بدهل هم ندارد و لیکن فراخ حوصلگی او را باید دید که هنوز بهر صورت اصلی است
اما بودن امام واجب الاطاعت من جمیع الوجوه پس این دعوی علی رؤس الناس حقیقة زیبای مومن
بالله مستقیم زیرا که این تمرن از سابق او را حاصل ست که هم حامل سنیانست و هم شکاتیے ندارد و جز وے
را نمی کشاید که از مطالعه اصول عیانست که حضرات ایمه قریکه در باره نصب امام میانه ناصبیان و شیعیان
بر آورد نمانیست که هر دو امام نصب کردند و لیکن انها آطاعتش کما ینبغی بجا اورد ند و شیعیان
هر گز اطاعت نکردند از نجا هم مثل سابق بنصب شیعیان بشمول عنایت الهی هویدا تواند شد اگر دل بسته
این وجه در سعی ناصبیت باشند کما لا یخفی علی من راجی الکتب الکلامیه من الطرفین و عبارت حدیث
کلینی از اصول معتبره شان و دین بنظلم جانسوز و حکایت غم اندوز این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن محمد بن عبیده قال قال لے ابو الحسن علیه السلام یا محمد انهم اشد تقیة

ابو البرکات قال قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسلک عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال
ابو الحسن ان المرجیة تعذب جلالم تفرض طاعة و فلدوه و انتم فرضتم طاعة ثم لم تقلدوه و لم ترشدکم
تقلیدا و ازین حدیث خواهید بسیار بری آمد از انجمله انهم که اطلاق مرجیه بر اهل سنت هم کرده اند با همین که جناب
مرتضوی را یعنی از اصحاب ثلثه امام سیدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از جمله اشیاء غریبه و عجائبه
واضح میشود و شکی نیست که چون کتب ما را جمع کنی تقدیم شیخین و امثال احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام معلوم
میشود بلکه از مجمع البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس بیان شد که اطلاق
مرجیه بر چند فرقه اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن و قدمان انصارم قدس سره
و الجواب قد یکتفو فلا تغفل و از انجمله انکه از فرض طاعة صاف صاف بر آمد انچه قالع اصول بلکه اصل الاصول است
یعنی هم نصب ایشان و هم افراض الطاعت با وجود عدم اطاعت ایمه ازین بر کیشان و کفی بهذا خذلانا خذلهم الله تعالی
خلاصه حدیث بدین دقیقه هم بی توانی برد که آن قوم مورد ملامت و لوم نهین ست که امام را برای خود برگزیدند
و کلام را از بنیاد خصومت استعمال سیف و نصال نشیدند عدو دعوی فرمودند ملای اهلبیت بر آسمان سانیدند
و وقت تلافی عکس این نتوانستند بر زمین قایم شدن تا انکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تمنا و آرزوی ایشان
با صحاب معلومه بدل سازد و در امثال این تمنا با بلاغت سحبانی کوتاه و از بیان خیانت های سان که دل و
جگر شریف را خون ساخته عذر خواه حقیقت آنست که اگر نه قدمای اهلسنت یعنی شیعه مخلصین همراه جناب مرتضوی
می بودند این شیعیان ظاهر زیار قصد خونریزی انجناب و ماتم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که قتیکه
بدست معاویه سپارند و تشیع محدث را با تمام رسانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذارند
چنانچه بعد از نسیم این جنس چیزها می امد و با عتراف جهابذه قوم موید این جور و جفا در حق ایمه هدی
می باشد اگرچه ایزابیلسه از امیر سوء حضرات مدعین و لا محمول دارند و دست از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی انشاء الله
تعالی من بعد در معانی مسافر کرد لابد چه میباکردند و قتل و شهادت ائمه متاخرین بر دوی کار آوردند
کما اشرنا موجب تسوید وجوه شان در دنیا و اخری بیمای علمای قوم ملاحظه کردنیست که ایمه تصریحات
بر نگوهش و نفرین قوم ملعون می بینند و بهره وافر مطاعن اهل بیت اطهار مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار نمیشوند و هر چه از خرافات در قلوب شان به هواجس شیاطین خطور میکند بی خوف و هراس میگویند
و هر گاه درین تقریرات بمغز سخن سخن مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان نداشته
پس تقریرات او در طبقات رفضه که فضایح شان کالنار و طشت از بام علی الاعلام است کرنا داشتند به الریح فی الیوم عاصف و الحمد لله علی ذلک
حمدا کثیرا و انچه جناب امیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من
حیث هم بر و باطاعت نمی آوردند و در شیخ البلاغت مروی گشته و چنان است

از حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زار نالی از بیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا
بحدیکه هر که از ایمه مختصر میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرف و حکایت این منافقان گوش
ننهاید و از صوامع و تحفه در عربی و فارسی بر روایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السماء
و العجب که همه ایمه بر اظهار زبانی مجتهد فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
واجب الاطاعت و معترض بطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از ان
بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم
و معترض و الطاعت و قس علی هذا در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگر
نکوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعاده
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعذیرات پس ایراد ان تبجدید مسطور در وقاحت مجتهد
از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل سجار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه رافضیان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند
که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گزر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و برزگانش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بانی مبانی محدثات ابن سبا چون انکار بداهته در نیمقام نتوانستند کرد در
حق ایشان گفته اند الممکون لبعائر الشریعة پس جز شیخ بجدی و عبد الله بن سبا یهودی
هیچ کسی که مدعی حدود و تعذیر بر ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرموده انچه دلالت
بران قطعا دارد که اگر ایمان نمیاورند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت اوست پس رسول خدا با وصف یافتن
سبب جدا اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجوه دیگر
در جه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی ؛ پس ضرور
بود بطور وصیت بیفرموده یا علی اول این کار بکن که مصداق لا یخافون لومة لائم هستی
تحقق که انجناب وقت تظلم یهود فدک از کسی پروا نکرد و سر زنش فدک حداکه کرد انیست حال
سید اوصیا و شخین مکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی بر نخاستند بلکه در مجمع البیان
طبرسی و دیگر تفاسیر ممدوحه روافض موجود است که وقت شکر ریختنها در امور خانگی بتادیب
و تنبیه می پرداختند و جنبه داری حضرت را زنهار نمیگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت
نباشند که امیدوار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد اطاعت شریف بر همه سب
حتی که صاحب مجمع البیان هم نمی نویسد و مجالی ندارد که در ان گفتگو کند که اگر رسول خدا
حایل نمیشد میانه فاروق و دختر ش ام المومنین حفصه او دختر خود را بمجرد تعریض کشته بود

الغرض چون خاطر داری خلل انداز و در ایمان دیگران در رسالت و ختم آن بطریق اولی
معاذ اللہ و لیکن این امور با کسی تو ان گفت کہ رسالت را با وجود می یفتها با حضرت
رب العالمین و دست بر داشتن از ان چنانچہ بارہا دانستی نشانی بر اصول آیا بندد و از تالیفات
معلم ابن معلم کہ در حقیقت معلم ملکوت بود و علانیہ حکم بوضع اخبار موید محمد ثابت رفض
کردہ کما ذکرہ صاحب الصواعق لزوم انکار رسالت و از تالیف دیگر اکابر رفضہ اشرے
از آثار وضع و افترا بین در حدیثی طویل کہ امام حسنؑ در معاملہ جمل و شرای نافہ ہمراہ امیر المومنینؑ
قبل از جنگ بصرہ بود و این مجتہد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرماح تسمعوا ما ذا عوی ذوالکلب فی الفلاۃ
وضع الاجنار و الحاکم بصحتہا ہذا الحمار و ہرگاہ استفتا از رسالت بدین شدہ و بدیہ وقوع او آمد روایات
روضہ جاری شقے ہم دلالت بر ان دارد و مجلسے امام سیزدہم مدعی آن در تالیفات
خودش باشد و تفسیر صافی نیز لفظ در آن بود پس چنانچہ خلافت جناب امیر بی حقیقت
و بے معنی باشد کالنقش علیہ الرطل بوق فی المجالس متبعا لعلم الروی قس علی ہذا حال
الرسالۃ بروایت استادہ رئیس الاشقیا معذلک عشق و عاشقی در نہادہ خود جنون ست کہ بار رسالت ممتنع الاجتماع است
وہو الظاہر عندنا العقلا تکمیل المقام و تتمیم المرام بدان علک اللہ تعالے کہ جناب مومن حالے
گرکانی کلینی را بمطالعہ خویش سے آرد و باب نادر را از مجلد اصولش کہ از نوادر روزگار مبین فضائل
و معرفت خواص و آثار امام است و سرمایہ افتخار و در کتب ایشان دیدہ باشے کہ برین نوادر
پیشتر حوالہ سے کنند یعنی حضرت امام رضا کہ در افادات خویش حالت منتظرہ باقی نگزشتہ بیان انواع
اوصاف از ذاتیات و ضروریات امام بکمال اہتمام پرداختہ میکشاید ہیچ حاجتی نبود کہ تجدید شے صعوبے
بردارد بلکہ ہمہ اصل و زر بر کردن راوی می افتاد و مختصرش را بایستی تفکر دن بر روایت ابو محمد قاسم
بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعۃ فی بدء مقدمنا فاذا ہو یذکر امر الامامۃ و
ذکر واکثرہ اختلاف الناس فیہا فدخلت علی سیدی فاعلمتہ خوض الناس فیہ فتبسم ثم قال یا عباد اللہ
جہل القوم وخدعوا عن آرائہم و ادیانہم ان اللہ عز و جل لم یقبض نبیہ صلے اللہ علیہ و آلہ حتی اکمل
لہ الدین و انزل علیہ القرآن فیہ تبیان کل شے بین فیہ الحلال و الحرام و الحدود و الاحکام و جمیع
ما یحتاج الیہ الناس کملا فقال عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شے و انزل فی حجۃ الوداع و ہو
فی آخر عمرہ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و امر الامامۃ
من تمام الدین و لم یمض حتی بین لامتہ معالم دینہم و اوضح سبیلہم و ترکہم علی قصد سبیل الحق و اقام
لہم علیا علما و اماما و ما ترک شیا یحتاج الیہ الامۃ الا بینہ فمن زعم ان اللہ عز و جل لم یکمل دینہ فقد رد
کتاب اللہ و من رد کتاب اللہ فہو کافر ہل تعرفون قدر الامامۃ و محلہا من الامۃ فیجب ان تفعل ذلک

ان ا الامامة اجل قدرا و اعظم شانا و اعلی مکانا و امنع جانبا و ابعد غورا من ان یبلغها الناس
بعقولهم او ینالوها بآرائهم او یقیموا الامام باختیارهم ان الامامة خص الله بها ابراهیم الخلیل بعد
النبوة لاحاجته الی الانکار فانها فضیلة الانسان بل الجبوان ان قالت نملة و قد رأیت انتظام امر النمل
الی غیر ذلک فکیف اذا خیر النبی و الحجة مرتبة ثالثة و فضیلة شرفه بها و اسناد بها و ذکره
فقال انی جاعلک للناس اماما فقال الخلیل ع و من ذریتی قال الله تبارک
و تعالی لا ینال عهدی الظالمین فاطلب هذه الآیة الامامة کل ظالم الی یوم القیامة صار
فی الصفوة ثم اکرمه الله تعالی بان جعلنا فی ذریته اهل الصفوة و الطهارة فقال و وهبنا له
اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات
و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین فلم یزل فی ذریته شهابعض عن بعض
قرنا فقرنا حتی ورثها الله عز و جل النبی فقال جل و تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین
اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا و الله ولی المؤمنین فکانت له خاصة فقلدها
علیا بامر الله عز و جل علی رسم ما فرض الله فصارت فی ذریة الاصفیاء الذین اتاهم الله العلم
و الایمان بقوله جل و علا و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهو فی
ولد علی خاصة الی یوم القیمة اذ لا نبی بعد محمد فمن این یختار هؤلاء الجهال ان الامامة هی منزلة
الانبیاء و ارث الاوصیاء ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام امیر المؤمنین ع و میراث
الحسن و الحسین ع ان الامامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المسلمین ان الامامة
اس الاسلام النامی و فرعه السامی بالامام تمام الصلوة و الزکوة و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفی
و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله
و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله و یدعو الی سبیل الله بالحکمة و الموعظة و الحجة البالغة الامام کالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم و هی فی الافق بحیث لا تنالها الایدی و الابصار الامام البدر المنیر
و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادی فی غیاهب الدجی و اجواز البلدان و القفار و لجج
البحار الامام الماء العذب علی الظمأ و الدال علی الهدی و المنجی من الردی الامام النار علی
الیفاع الحار لمن اصطلی به و الدلیل فی المهالک من فارقه فهالک الامام السحاب الماطر و الغیث
الباطل و الشمس المضیئة و السماء الظلیلة و الارض البسیطة و العین الغزیرة و الغدیر و الروضة الامام الامیر
الرفیق و الوالد الشفیق و الاخ الشقیق و الام البرة بالولد الصغیر و مفزع العباد فی الداهیة تنوبهم الامام
امین الله فی خلقه و حجته علی عباده و خلیفته فی بلاده و الداعی الی الله و الذاب عن حرم الله الامام
المطهر عن الذنوب و المبرا من العیوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدین و غز المسلمین و غیظ

لنا نقين ويراد الكافرين الامام واحد وجبره لا يأتي احد ولا يعاد له عالم ولا يوجد له بديل ولا له
مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل ايوبا بكم
تراه الذي يباع معرفة الامام او يمكنه اختياره بهيمات بهيمات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب حسنت العيون ولصاغرت الفحول وتحيرت الحكماء ولقاصرت الحلماء وحضرت الحكماء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت الفطناء عن وصف شان من شانه او يصلح من
فضائله واقرت الخطباء بالقصور وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه
او يغني غناه لا كيف والى وهو بحيث النجم من يناله ليس ووصف الموصفين قاصر عن الاختيار من هذا وابن
العقول عن هذا وابن يوجد مثل هذا لكن ان ذلك يوجد في خيار آل الرسول محمد صلوات الله عليه وعليهم
والله انفسهم وتهتم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا وخطا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم ساموا العامة الامام
بعقول حائرة بائرة بقصور آراء مضمحلة فلم تزدادوا الا بعدا وقال العسقلاني في حديثه قالوا لهم الله اني يؤفكون
ثم اجتمعا في الرواية وبعدها سواء صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا وقفوا في الخبرة وتركوا الامام عن بصيرة و
زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين عجزوا عن اختيار الله يرجع الى النبي سبحانه والعرق واسفه
معاذ الله وآخرام المومنين بان الله اختار الشيخين بعدي ثم امر آل العباد بان يكبوا ليس لنا الدعوى في الامامة
فعل الملائكة احاطوا من في الحجر يوم افادة الرضا فصلوا على الاصابع واسماء غشاوة كما حبل جبريل غشاوة على بصر
العمد بقبحيث لم تطلع في اي آل صلوات الله اختياره النبي وهي اراد الصلوة فكيف اختيار جبريل بالفضل الشيطان
وانما قال الله تعالى اذا رأيت الذي ينهى عبدا اذا صلى اختيار رسوله اختيارا لقوله وربك يخلق ما يشاء ويختار ما
كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال عز من قائل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الاية وقال مالكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يعقلون ام قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ام
وعصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار الامام الامام لا يحيل واع ولا
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل الطهرة البتول لا معرفة في نسب لا بداته وحسب ليست من البشر
والذروة من هاشم بالقمة من الرسول خاص من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع الامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قايم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤيدهم من مخزون علمه وفوق علم اهل زمانهم في قوله جل
ذكره افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون وقوله تبارك وتعالى

وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَالْحِكْمَةَ تَمَامُ الْعَقْلِ وَقَالَ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَقَالَ اللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَقَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وَقَالَ فِي الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَعِتْرَتِهِ ثُمَّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا

وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة وألهمه العلم الهاما فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه من الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد امن من الخطاء والزلل والعثار يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده وشاهده على خلقه ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فمن يقدر من علمائكم على مثل هذا فيختار وه ويكون مختارهم بهذه الصفة فيقدموه ويعدلوا بيت الله الحق وبنبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون وفي كتاب الله الهدى والشفاء فنبذوه واتبعوا أهواءهم فذمهم الله ومقتهم وأتعسهم فقال جل وتعالى ومن أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله إن الله لا يهدي القوم الظالمين فقال تعالى كم تعسا لهم وأضل أعمالهم وقال كبر مقتا عند الله وعند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على قلب كل متكبر جبار صلى الله على محمد وآله وسلم تسليما كثيرا حاصل اين روايت آنكه عبد العزيز بن مسلم ميگويد كه همراه حضرت امام رضا در شهر مرو بوديم چون دگر روز جمعه در آغاز صبح روان آن ديار پس مسئله امامت دائر شد واختلاف مردم در آن من حاضر شدم و امام را خبر دادم تبسم فرمود و گفت اى عبد العزيز قوم علما ارند وعقول خود را در امور دينى دخل دادند حق تعالى وفات نداد پيغمبر خود را تا دين او را كامل نگردانيد نازل كرد قرآن را كه بيان هر چيز بجوئى در آنست حلال وحرام را بيان نمود وظاهر ساخت حدود واحكام را وشرح كرد امورى را كه مردم محتاج بران بودند فرمود ما فرطنا في الكتاب من شيء يعنى هيچ چيز را چنانچه بايد درين كتاب بيان نمودیم و در حج اخير كه عمر شريف با آخر رسيده بود فرمود آورد اين آيت را اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا راقم الحروف گويد كه در بسم الله حديث اشكالى ست بسيار قوى وعويص كه متقدمان طايفه رفاض خبيث نتوانند از ان راه فرار جستن بلكه نقد جان ازين معركه بسلامت بردن وبيانش مفصلا درين اوراق متعذر مى نمايد پس بحر محيط را بكوزه گنجانيم واز رشحات آن تعطشش را سيراب گردانيم كه علماى طائفه سيه كار خلافا للائمة الاطهار اذعان اين نمينمايند كه حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از تكميل دين وبيان هر شيء كما ينبغي در كتاب مبين وشرح آن در احاديث خواسته بود كه چنان كاغذى بنويسد كه گاهى در بست سال اتفاق نيفتاد همانا آن نسخه ترياق مجرب رافع ضلال را از امت مرحومه همراه خويش ببرد و بمنع فاروق ازان تمنع ننمود از تبليغ چنين امر كه در وجوبش بر اصول اين طائفه شكى نباشد ورنه بحث قرطاس

پاره پاره شود و دست بر داشت چنانچه روز غدیر مستغنی شد پس در حقیقت طعن قرطاس بر اصل
استغنای رسالت ست پناه بر خدا کفر قوم مرده یوم چه نسبت این امور بجناب نبوی مآب البته
عین کفر می باشد لاریب فیه و الگاه در روز وفات چنانچه از طعن بالرماح تحقق عادل و منصف
مجتهد فانی و زمانی که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مدابنی بوضوح می انجامد که روز
پیمان روز بجد و بر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرامید حالانکه بعد از نزول عصمت
یعصمک الله من الناس که در غدیر اتفاق افتاد بقیه نزد مجتهدین مذکور زینهار جائز
نتواند بود پس اگرچه قبل از ان قضیه عمر شریف بسر کرده مدتها از رسالت باقی نمانده یا خاتمه آنجناب
چه جای امامت که متفرع بر آنست و میدید چه جداد الحمد لله که بیاتی نبود و باعتراف طائفه
فاضل وقت طلب قرطاس مکرر امر امامت مرتضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان باشد
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان نفرماید بمقتضای فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند
پس نصیحت مبین و ستر بر منکرین راه خلی نتواند شد یا مدارا کفار قریش خصوصا ابو جهل و ابو لهب
حضرت را سنگسار کردند کما فی مجمع البیان دیگر آنجناب در تبلیغ رسالت قصوری و فتوری نفرمود بحمد الله
چنین پیغمبر بالفرض از منع فاروق تمنع تواند شد عیاذا بالله این خیالست و محال ست و جنون بالجمله غرض چون
طائفه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعد م بیان در رد کردند قرآن مجید بفرض امام کافر شدند و مذهب
ابو حنیفه باز تلبیس روایت راوی مذکور متوجه باید شد که حضرت ستر آخرت اختیار نکرد دیگر بیان فرمود
برای امت خود نشانهای دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم امام مردم
را محتاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر حق در معرکه غدیر بعد از امور شان نصب
امیر مفاسد خلافتش بیان کرد از تهمت کفر و ارتداد وغیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید و
این امور و شن را طفلان هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این جمله دعاوی ست خالی از دلیل
بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تفلحون قلوبهم بعضهم با وجود یکه اهل سنت
بودند بعد از حدیث موالات در ان مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن بیعت محبت کنند آیا وجوب محبت مراد ست
یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار و غیره و من الاسفار انیست حال اجله اصحاب طاعن
پس چه گمان دارے بدان قوافل که رخصت شدند و بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت بسیاے
از احادیث که نمونه آن از ارکان اربعه امامیه در تفسیر استاد یکلمنے مرویست نظر باول دارد و قرینه
قیاس ست زیرا که منطوق احادیث نزد فریقین کتاب الله عقل اکبر ست کما فی التفسیر المذکور پس
باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث مولے امامت مراد باشد تو ان گفت که رسول خدا امام
جمیع انبیا بود و جناب مرتضوے پس صدق در استے در همه ادعا کجا دارد اگر گوئید وقتے که حضرت

تحریر آن خواست در صفت آن لن یفعلوا نزد فریقین مرد لیست پس معلوم شد که رفع ضلالت
نشد گوئیم قطع نظر از آنکه مشترک الورود است کما اشرنا جوابش در پرتو کتاب فمن موجود که ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن وامر دیگر باشد یا آنچه ان قال اللہ تعالے فان جزاؤک جہنم خالدا فیہا
و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت تو هم باید کرد که واجب باقی ماند معاذ اللہ چنانچه بحدیث امام و
رد کتاب اللہ ست دان بنص امام کفر ست بلے بر رفضه اشکالے عظیم ست که گویند ترک امری که
له واجب ترلو دکالا یخفے بار خدایا مگر مقلدین دجال اعور گویند که رسول خدا صلعم بعد از انکه جناب امیر
لفن شریف را محکم در گرفت و تحریکے داد تا بدینیا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلات اشکال احل موجود
تریاق چگونه بر طاق ماند ولیکن چون ائمه حال مفصلات و خلوت بود و غیر از جناب امیر که علوم ملدانی
زمان قدیم داشت آن لسخه غیر از الوجود را که تواند یافت و دفعش بر ظاهر ست که حضرت رضا فرموده که گمان قلبی ضلالت
رد قرآن و موجب کفر ست پس هر چه حضرت را تحریر آن در قرطاس متعذر بود دهم
اظهار آن جناب امیر چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد بعد ازین راوے حکایت کرد که هر که گمان
کند که خدا دین حضرت را کامل نگردانیده و رد کند کتاب اللہ را و هر که رد کند انرا کافر ست بندیگ
انفاد انستے که آن قوم رو افض اند گوئید طبیب روحانے تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بجنت برد و هر گز حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و نفاد او
و ازین تقریرات بوضوح پیوست که بجنا کتاب اللہ اعتقاد هر مسلم پر ضرور ست و هر که آن را
رد میکند مخالفت ائمه هدے می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکه از دست می بازد
و هر دو جهان خود را رسوائے ساز د و حال فاروق بر همه واضح ست که جان و مال خود را در
در تکمیل دینے فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفضه مشحون فقه
ارضاهم واضح ست که رفقا و تلامذه اش بدرجه اجتهاد رسیدند فکیف که کثرت علوم
بعلم بر اورش بحدیث افتد و اد ذکر احادیث نبوے پر ظاهر ست و نمونه شمائل شان اگر میخواهے
بکتاب اکتفا رجوع لبعضها امامغرات مستر آمد پس مجمع البیان و بحرین هر دو مقتضے اشتراک ست بینها
و بینهم مع ان معاینها لا تعدو لا تحصی علے اصولهم حتے ان لکل لفظ سبعین الفا من المعانے
کما فے تالیفات شتا علاوه غیر از مهدی که هیچ زبر او در هیچ کتب قدر معانے قرآن مجید مجرد دارد
ے شود حقیقته کسے دعوی جامعیت معانے آن از ائمه هدے بر اصول رفضه نتواند کرد کما مر
فے تالیفاتنا و لا حاجة الے ذکره کما مرت الیه الاشاره بینها و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ جسبنا بر زبان رفت و ازینجا هم بایجاز عیان شد که این اعتقاد بار شاد امام هر کس را
پر ضرور ست و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر ست اخباری باشد یا اصولے چرخ بازی مجتهد

تمسک نمودہ قرآن مجید بر امام نہ گرفتہ علی المشہور و ما ذکرہ تقریر حق است و تحقیق بر اصول امامیہ مثل کتاب الغیبۃ و غیرہ از امام
صادق آنکہ بعد از چہار یا زدہ مہدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین مبعوث شود و نزد اکثری از محدثین ما اصلی ندارد اگر
کسی گفتہ محققین ما را تقیید کردہ اند بقاعدہ عدم حمل مطلق بر مقید جواب آن است کہ ما حدیث ست ملیکن
معلوم نیست کہ تراجم ایشان نیز ہمہ مثل شما قید خواہد شد کما ہو ظاہر بلکہ و تفصیل ہذہ المباحث فی اصول الفریقین
الیوم لقد ریچ ضد فی ندارد بمقتضائے قول و تعالے وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ تا دلیل بر وجود مستند کسی بود نشاید کہ کفر و فسق بر کفر و فسق ثابت
کہ شما بنے اقرار کردہ در تزویر و غیرہ کہ از بسائر شریعت غرا متمسک بود چہ مملات حاویدہ و این ہمہ نشاید
کہ علامہ تفتازانی نے چہ فرمودہ کہ باب تاویلات بر جانبین مفتوح ست اگر اہل خلاف بر آن
قادر آمد ما نیز قدرت بر تضعیف اندار یم چنانچہ از حواشی فقیر کہ بر طعن الرماح جا بجا نوشتہ ام و در حقیقت
کفایت مبسوط ہر کسے تواند دانست کہ تعالیط او را اگر رعایتی نیست کہ خرافاتش را نہایتے نیست
بازاوی گفت کہ امام فرمود کہ بعد شناختن مرتبہ امامت امتداد در آن چہ دخل ماند شان امامت ارفع از نست
کہ در ربانبد مردم بقول خود و کسے را نشانند باختیار خویش حق تعالے بر گزیند امامت را برائے خلیل
خود کہ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا دادار غایت سر و رعرض نمود وَمِنْ ذُرِّيَّتِي جواب داد کہ لَا يَنَالُ
عَهْدِي الظَّالِمِينَ پس امامت ہر ظالم تا قیامت باطل شد و نماند امامت کہ در اہل صفوت و صفا
کہ فرمود حق تعالے وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ وَاِيْتَاءَ الزَّكٰوةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و ہمیشہ
در ہمین دودمان ماند تا نوبت بحضرت رسد کہ اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ
اٰمَنُوا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ پس برای حضرت بود خاصۃ و آنجناب تلاوہ اش بکردن جناب امیر کہ انداخت
بلعر الی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند کہ علم و ایمان ایشان را و اوند کہ اَلَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ
وَالْاِيْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰبِ اللّٰهِ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ پس در اولاد امیر کبیر بود خاصہ زیرا کہ رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بعد تنزل و تسلیم میگوید کہ این امور با چہ فرق تواند رسانید کہ من در
نبوت در رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیست از اہل سنت کہ تواند گفت کہ امت را دخل ست
در نبی گردانیدن تخصیص بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و نیز در رابطہ کہ از تصور شان بر
روح الامین میسور و دیگر از صاحب رفعہ فرورہ و حارثے سزہ و راد تمانی علم الروے و طوسی امام اعظم
نیست کہ این کہ یک شب تا بسحر اعضد الصفو بیفزود الغرض در دنیا امری دیگر ست یعنی رسالت و شاید
کہ جناب امیر را بر اصول رفعۃ التباس رو داد تا مامول فرمود خلافت خویش را در بیعت خود و بعد از الذین
بر بیعت بدریین کما یجیئے نمود چہ پس امام رضا اگر بر کفایت راوی حیث بلغز و عیبی نباشد لیکن مغیر

واضح میشود که قرآن اہلبیت والی بر رسالت جناب امیر است که در وقت مہدی ظاہر شود و ظہور رسالت او و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی ست از نسخہ اہل بیت که سورہ امام حسن و حسین ست چون آن نسخہ کامل جلوہ ظہور یابد باید دید که الوہیت حضرت رب العالمین باندیانہ تا بہ ثبوت نبوت آنہا از انبیا چہ رسد کویا ہمین ست معنے کلمات فیرین و بہرا در متن در چند رے از اجرا کہ بجواب ایضاح بطانۃ القال نوشتہ کہ حاصلش اینست کہ مذہب امامیہ مخلوط خواہد ماند ہمیشہ و خلوص و محو صفتش نخواہد شد الا وقت ظہور مہدی راقم الحروف میکوید کہ از ین آیت قرآن دانست کہ حکم صاحب تحفہ کہ امامیہ مشل ہدایہ و علامیہ اند عجب نیست زیرا کہ حق تعالے از کفار یکہ کہ دم از اقتداء محبت حضرت خلیل میزدند و معتبر نداشتہ مانیز ہمین حکم در بارہ این شیاطین نمودیم کہ ہمہ کید در ریاست معبودان شان روز قیامت انکار خواہند کرد کہ ما کے گفتیم تا پرستیدید فلا تعقل بخلاف امامیکہ سیان باطاعت رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم بعد تخیر شریف کہ ان تولوہ تجدوہ ہادیا مہدیا فانکم تاتمونہ سیگویند کہ مہاجرین و انصار و مانند ایشان را اختیار کردن و خلے دارند بالجملہ در امامت اولی اگر دخلی ہست برای انبیا ست کہ تواند رو وحی کردن و گفتن بر اصول رفضہ کہ قبول نداریم این رسالت را چنانچہ نمونہ ان از کتب طایفہ کبیرہ علی ما فی النسر بہ الکشمیریہ گذشت پس انبیا علیہم السلام بر اصول این کفرہ فجرہ کافر شوند و او یلاد امصیبتا اللہم العن من یجور کذا لعنا وبیلا و قتلہم تقتیلا و ازین قرآن مجید جا بجا ظاہر است کہ اگر انبیا بلکہ سید ایشان خلاف احکم الحاکمین در زود عذاب روز عظیم بران مرتب ست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ العرض راوی احدیث کہ پیر نا بالغ بود و ہنوز از آنست کہ ہر کسے را اصطلاحی داده اند یکے را بجای دیگری کرفتہ و از مضامین را سخہ ضمیمہ خود حدیث ساخته شروط امامت نزد علمای ما اسلام و جزیت و ذکورت و اجتہاد و عدالت و مانند آن ست چنانچہ در رسالہ قدیمہ بدلایل مبسوط ست و شروط امامت کہ افضل از ہمہ مدارج البشری باشد و خواص امام را حدی نبود چنانچہ نمونہ آن سے آید و کیست کہ اجتناب ان تواند کرد کہ خود علمای کبار در رسایل منفردہ اورده اند و بعضے را از شروط کہ کتاب اللہ بران شامل بکمال شان مثل حلہ ہزاران دراہم و انگشتری کہ محصول شام و فیش کم شود و کافی الروضۃ و غیرہا من المناقب المرتضویہ در عین رکوع بسایل بخشیدن مطابق مثل مشہور فرو گذاشتہ در رنج حیرت فرو رفتہ اند چون باعتراف راوی اورا کش از عقول متواند شد عجب نسبت کہ مقولہ حضرات ملایکہ مقربین درین باب چنان باشد کہ

ے اگر یکے سوی بر ترپرم شرف فروغ تجلی نبسوزد پرم پس امیر نابلغ مذکور ہنوز در تفرقہ
بردو اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کردہ اما پایہ علم پس بقول
بزرگان سے توان شناخت بیک لحظہ از شمایل مرد کہ تا کجاش رسیدست پایگاہ علوم
حکایت چندی از طلبہ در مذاکرہ اغاز کاوینہ بحث ہمیکردند شخصے عامہ بند بار تبہ بلند میان ایشان
بزد و کسے پرسید کہ در ہمہ کتابہای من دیدیم کہ لام چار میاشد سبب چیست یعنی
با وصف لام منصوب است پس فکری کرد باز سر برداشت و گفت این اعتراض
خطای محض است زیرا کہ مجرور و منصوب از صفات لفظ است نہ معنے پس معنی چگونہ
مجرور شود الغرض از مراد اہل حل و عقد علما و مشایخ اند کہ حال مختار خود
را نیک میدانند و ازین جہت بود کہ جناب مد تقوے خلافت خود را
بر اجتماع بدرہین موقوف نمود و کامر تقلا عن کتبہم بے ادراک عصمت و ازگاہ از ولادت
تا موت کاری است پس مشکل پس از بدرہین بالبتی سوال کردن عصمت مذکورہ را
کہ چگونہ دانستند و بعد از انکہ جناب امیر تماشای عجیب دیدند در وقتیکہ بر سر منابر
سمتہا بر جناب سیدہ معاذ اللہ کردند و تازیانہا زدند و میپنداشتند تا انکہ قتلہا عمر
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرۃ الائمہ موجود و زنانی جناب سیدہ از دست مرتضای
شیعہ از زمین باسمان رسیدہ میگفتند حق الی اخرہا فی حق الیقین امامرتبہ عصمت موصوفہ مثل کوہ اوند
بود لاجرم کہ العوا صفت تم این کانت المعجزات و المنصوص علی مایہ عینہ الاصوص و درین چہ
شک کہ نالین را مرتبہ امامت چگونہ تواند رسید فکیف کہ در امانت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس بضعۂ سید البشر را نگاہ ندارند و آن جناب چنانچہ این زمانی در دنیا
فرمود و ہمچنان دفتر شکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباب باز کشاید بر ین قدر چہ موقوف
کہ روز رستخیز خاصمت رو بروی پروردگار فرماید و اوراق روز نامچہ ہمہ ماجرا
یکان یکان باز نماید کما فی الکتاب المذکور و درین مقام نظر بفہم و ادراک
عوام طلبہ سوالی ست جواب طلب کہ اصحاب بزرگی علل الشرایع و تذکرۃ الائمہ را دیدہ بودند
کہ مدت صد و ہزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف در آمد و جوابش انکہ کلام در ان روایات و احادیث است
در خصوص تالیف صدوق و غیر او و در ظاہر ست کہ معانی آن احادیث ایمہ و جناب امیر باب مدینہ علم ست کہ
ایمہ از و فراگرفتند و او از جناب رسالتمآب چنانچہ اصحاب الغرض ہر جا کہ این شبہ عوام رود ہمہ تقریر کافی خواہد بود
باز راقم اوراق بخطاب اوی نابلغ میگوید کہ مقام نبوت و جای ملک و سلطنت در بنی اسرائیل جد اجد ابو
باز در اہل بیت محمدی صلے اللہ علیہ و علیہم بر مثل مشہور در این بزرگان جمع شد۔ الاندرۃ و شندہ

وبالاتصال وغیرب آلهی نخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلے الله علیه
وآله وسلم دنیا طلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه وعشیرخود تسهیل داد چنانچه
غیرت مذکور نخواست که پیغمبر او در طفلی بمکتبے نشیند وعلم وادب اموزد که امروز راوے
روت لیش خاصة حضرت را درین حدیث پایمال نمود والد شدید الحال والتشا التدقیق فی
مکتب نشیے بعض ایمه که باقر العلوم وکالشمس بین النجوم باشند عنقریب می آید کجروی
این طایفه ناهنجار باید دید که یکے نزاز اسباط نبوی تمامے مراتب بالا استیعاب بیخشند
واولاد دیگیرا از علم هم وایمان محروم گردانند وعذلیه عدلیه بر آن تفاخر کنند
آن هذا لشے عجاب فیکیف که حضرت رسالت یقینا بداند تقدیر
خلافت شیخین حتما وبالطبل آن بکوشد چنانچه در مجمع البیان
وبحار است بترتیب وخلاف قرآن مجید بعمل آرد وکان امر ربه قدرا
ہود باشد ویهود هونزیی بدان نبردند که یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك وانهم
اتیهم عذاب غیر مردود اگر قرآن مجید لایق استدلال بنا شد در بیع الحق واحقاق فضول
ایمعنی مقصود که مخالفت بنی باامر آلهی غیر ممکن وغیر موجود واینچه راوی در باره حضرت
وجناب امیر لفظ خاصه بوتیره دانه الاشراک آورده مگر فرق انیست که اول را بدیهی
دانست واقامت دلیلی بران نتوانسته بخلاف ثانی که فرقه دلیلی است که بوی استدلال
نمیم در آن نیست بلکه ربطے ندارد زیرا که ختم رسالت را چه ضرر دکان امر مخصوص باشد بجناب امیر
واولاد امجاد کما اشرنا حالانکه غایته لمافی الباب قد لک الحساب اتباع حضرت خلیل بود کرتبا
رسول خدا مومنین امت مرحومه شریک بود ند چنانچه هذا النبی والذین آمنوا انه امیفرماید وچندانکه
برایمان مرتضوے اورد نزد شیعه مخلصین قایم است برائے خلفائے متقدمین نیز بلکه بطریق اولے که
بیان شان باعتراف جناب امیر وحضرت امام صادق بتصدیق دل واقرار زبان در
کافے وذکر اصول مثل کوه الوند است بخلاف جناب امیر که باظهار طائفه فاحشه فقط بالتبعیه کما
مرغرمرة وطور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که کسے ازینها تقیه نمود ند چنانچه آنجناب در
دیدن جحیم مرد دیس باید که هر چهار عنصر دین جاهل آن باشند نه فقط جناب امیر که اولاد اطیبا ش
وفرزندان حضرت رسالت بوده اند وحال قلاوه برهمه کس از کتب معتمده رفضه ملتست ازانجا که
بعد از رد وے واستخفاف رسالت که عین کفر است معاذ الله بر اصول اهل کفر وفساق اتفاق
افتاد واگر از خوف مالک الملک چکیے بر سبیل اجمام بر زبان رفت در حدیث موالات بارغد الوفات
فارغ خطے از آل عبا بر دے کار آمد چنانچه تقه الاسلام رفضه در کافے بیان نمود وما عتبر دایا اولا الابصار

پس انحصار بروے رئیس الاسرار بعار بلکہ افتخار بار بعد ازین رایت خیسال نکہ
کہ مقدمہ امامت و ریاست خیلے آسان است بلکہ این امر در سایہ حیوانات حسد نمایہ
است چنانچہ می آید حضرت بابا فرمودہ لعنت الخلیفتان فاقتلوا الاخر کا تمامن کان ستہ غرال
حجۃ الایمان رفضہ بعد از توبہ کردن از تسنن و سراب العالمین آوردہ و ہم چنین از
افادات رضویہ کہ در حل است توان فہمید۔ و ازین کتاب یعنے بسند ظاہر است
کہ افادہ مذکور رضوی از قبل دلیل تمانع است و ظاہر کتاب سنت موافق آیت
اقتضاد بین است کہ امامت از اصول نیست زیرا کہ دال بر آن است کہ خیبہ
عارف امام نیز بجنت خواہد رفت و بعد از دخول جنت خروج بسوے عذاب
کجا است اگرچہ علم الروے دو سی پنج دو عشری خورد و مبدل شد باز بندہ کمتر
را در ما بعد ہم نظر ہست کہ ان امر معلوم در اولاد امیر کبیر بود خاصہ
زیرا کہ رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کسے بر سم رسالت پناہ
الخ پس میگویم آمدم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت کہ رفضہ از راہ
تقیہ و نفاق و بسبب خوف اہل حق نبوانند کہ مکنون ضمایر حیث و ذخائر خود را
بدون ظہور مہدی عاری شدح دہند و خصایص مذہب خویش را بمنصہ
و صرافت بر زبان آرند چنانچہ از افادات مزین و براوران صوری و معنوی
او بوے این معنے بمشام اہل فراست می رسد کہ ان بدون دولت صاحب
الزمان امکان بر تر نیست چنانچہ نمونہ آن در زمان بعینہ پس وقت اظہار
مذہب البتہ غیر از فضلات این سبا و قاذورات و جال دیگر محو صحت
و صرافت چہ خواہد بود پس بدانکہ بعض نصوص قرآن اصحاب کرام خود
دلالت دارد دیگران رفضہ بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات فقیر
بدلایل دیدہ باشے جائیکہ آیت کریمہ ذکر کردہ ام الامن ارتضے من
رسول در فضایل مرتضوی از کتب شان و معلوم نیست کہ گروہ بنی ہاشم
بچہ حیلہا قلوب اصحاب را کہ اہل لسان بودند بر آن اوردند تا مضمون
رسالت را برای جناب امیر در نسخہ خویش بلے گزاشتند یا خود مندرج
ساختند کہ سحد سامری و طلسمات حکما رشک بسان می برد خوب میدانند
غضب کہ بر امامت ان جناب ہمہ آفتہا رو داد چنانچہ حضرت اندیشہ ان
شب و روز میدانشت و تقریب استفاضہ میفرمود پس برای ذکر رسالتش چہ

بدون لطالبین حیل تن بر خناور داوند که در جواب وحا محصور بود نشن در وزیارت
جناب مرتضوی زین مقدار ربنا بلد اهل نصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصا یاران
انجناب کفایت مے کند کہ ای کاش بر نہم این طایفہ بعد از نیت راوی حقوق اہلبیت
طاہرین خصوصا ہر دو گوشوار دعرش تعظیم استقامت مے ورزیدند و کرد و
تلونات مے کردیدند ولیکن مشکل این ہست کہ استقامت ہم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکہ سراسر عداوت قلوب قاسیہ ایشان پدید آمد چہ حسن سبحے را
با وصف شرف اولیت در وزیب طاہر از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زہرا علیہا التحیۃ والثنا اخراج کردند چنانچہ از شرح جامع الزیارات
بوضوح مے پیوندد و پر ظاہر ہست کہ بر آورون امام حسن از ولد مخصوصہ
فاطمے و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی ہیچ معنی ندارد فکیف
کہ امامت بالکلیہ از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظہ این قسم امور کہ
کہ رسالہ منفردہ کافل آن نتواند شد و ضیق وقت و قصور ہمت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق ہست کسی از عقلا بر دعوی قلیلے از ولای اہلبیت سید انبیا
گوش نمیدہد چہ جای مزید و الا انیست حال نسخہ صحابہ ہ مزعوم رفضہ مجملا
کہ رسالت جناب میر از ان برمی اید اکنون از قران اہلبیت یعنی سورۃ النورین باید شنید
کہ در کتب شیعہ مثل تذکرۃ الائمہ وغیر آن موجود و اہل نقل مقالات عالم پر نور کتب خویش مثل
دبستان مذہب حکایت میکنند و منقول ایران از علما و اتقیا خبر از آن میدہند
و ہزار انکس تبلاوت ان بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بران میکنند کہ
وزدی جامعین قران مجید بہ ثبوت رسید و ان آیت این ہست کہ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ
قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ اَنْ يَّاْتِيَ
بِاٰيَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ فَاِذَا جَآءَ اَمْرُ اللّٰهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُوْنَ
وچون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلک گردانیدند
پس معلوم شد کہ وصی حضرت از گردہ مقدسہ مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر کسے نتواند شد زیرا کہ در اصول شیعہ بدلایل بیشمار اینہمہ عا بیان کردہ اند
از انجملہ آنکہ حضرت ہبنے اوصے بودہ اند در زندگی شخصے دیگر و بعد از وفات
شخصے دیگر و حضرت سید انبیا ایمی خواہد بود ہم در حیات و ہم بعد الممات و ان جز جناب
امیر با جماع شیعہ دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
ہم از ان بمدارج اہل عقل میرسد کہ جناب امیر قبل از رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ

وسلم برتم رسالت مبعوث گشته بود اکنون باوصف رسالت مثل حضرت ابراہیم بدرجہ امامت
هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذهب شیعه چنانچه در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
شد واگر این وصایب مجرد از رسالت باشد البته عزل رسول لازم آید و فوک
باطل باظهار هم فی باب الامامه فحصل المطلوب به بین مفتریان را که چه دوا بی و مصایب
بر حضرات ایمه هدی برانگیختند که اگرچه سوره امامین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کرد ولیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمود و نیز سفاهت علمای شیعه را
هدی نماند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تقریرات بستند که از نسخه قرآن اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صد تا آیت ثابت میشود و شیخ علی که علامه این کرده و امام
ثانی این قوم باطل پژوه است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط در نهج الحق قرار
داده بے انکه آیتی ازین آیات گرندی بکسے از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
و علیهما برساند پس شور شوری دیگر علمای رفضه باید دید و هم مثل هندی باید شنید
که اولتا چور کتوال کوتوال انڈی که خود آیات قرانی را بجیا کیت و افترا نسبت کنند و الحق
راد زدوقرار میدهند و مبین خرافات و کفریات ایشان است اچنه در ترجمه کشمیری نقل
از کافی آورده و دیگران غیر آن که امام صادق منع کرد کس را که آیتی از آیات
قرآن اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان مبین قرآن را که اصحاب جمع کردند
مردم تلاوت نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود تا دولت مهدی پس
کسانیکه سورة الولایت و سورة النورین و سورة الاوصیا را باتمام تمام از خطا طین
نویسانیدند و مثل کتاب المختوم مذهب و مسلا گردانیدند و در معارضه قرآن اصحاب
کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند یکه در مخالفت اصحاب
و ایمه متقدمین گرفتار و ملعون اند که قرانیکه تا منسوخ التلاوت است از معمول
التلاوت گردانیدند فکفروا انفسهم من حیث لا یشعرون لاجرم افتخار رفضه
فجار عین عار و شمار خواهد بود والمنة که رفضه بر طرف کفر میکنند
لعن و ویل و نبال نمیگزارد و اگر رمقے از ایمان ایشان را حاصل میشد یا این
کفریات نمیگردیدند و لبتایت ایزدی در حمه میچشکه مهاجرین و انصار
رسول مختار علیه السلام کردند لوازم آن برای نفوس خبثه ایشان ظهور نمی انجامد
نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت یادگار و ازین جا هم
عیان شد که راوے مطرود هر چه از خرافات مضمر داشته بر نام امام رضا

بر سبته و ابواب ضلالت بر روی شیعیان کشاده معهذا احتمال تقیه چنانکه قبل ازین
ار شارے از تصریحات شیعه رفته هنوز باقی زیرا که بطلب با مون که تشیع او را
جناب رئیس المومنین در صوارم ثابت کرده اند میروند پس اگر از اشتهای راه
رعایت آن کرده امامت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجیب و کدام
استبعاد پس ازینجا نیز پیری و نابالغی راوی معلوم توان کرد که بسبب بلاوت کثرت بی تحقیقت بسر
و جا بجا پیش پا خورده بعد ازین راوی غاوی نتیجه که از کلام برآورده انیست که این جمله را
بچگونه اختیاری باشد و را امامت که امامت منزلت انبیاء و میراث ایمه هست و خلاف خدا و
رسول و مقام حضرت امیر وارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین صلاح
دنیا و علیه مومنین و بنیاد اسلام نامی و فرع سامی هست و بجهت امام نماز بکمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
جهاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انمقام تا نیکه اندیشه اجتماع شان باشد
نگاه داشتن و کنار ها بلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و
دفع دشمنان می کند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بحکمت و موعظت نیک و حجت
کامل باز کمترین انام گوید که امام بخیال راوی اختیار امت را از جمله اهل امامت بالمره برداشته و شاید
چنان در خیال راوی رسوخ یافته باشد انچه امروز رفضه بر زبان دارند تقلید مجتهد در استفتا
کرامت هر کرا از میانه خود بیعت کنند بدرجه امامت میرسد و شروطیکه در کتب کلامیه مبین هست ازان
غفلت تامه ورزند پس ضرور او فتاده تجدد ترا بیانش کردن در بصارة العین و این کتاب
از کتب معتبره نشان دادن چنانچه دیدهی و دانستی و این امریست راجع بخیانت و هم
تکذیب امام الایمه در قولش ائما الشوری آلخ موقوف داشتن خلافت خود و قضیکه بیعت بدرستین
اهل یکجا جمع شدند و چنانچه بازمے آید انشاء الله تعالے و شان امام ازان ارفع هست اگرچه باب
تقیه خیلی وسیع باشد حتی که از شیعه شیخ الطائفه یعنی شیخ مفید هم دریغ نتوانکرد چنانچه نمونه اینمباحث گذشت
یا عراف معلم الملکوت حارثی بهرحال انشاء الله تعالی خواهی دانست راوی از امام نقل کرده که
جهال چه مجال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بر سر انصاف بودی دانستی که مذهب
اهلسنت انیست که اهل حل و عقد یعنی علماء و اتقیاء و خلی دارند نه جهال و فساق و از نجاست که حضرت
امیر در مبادی و وسط خلافت خود این امر را بمهاجرین و انصار شاگردان و ندمای حضرت سرور
کائنات راجع فرموده ایشان را اجاهل دانستن تکذیب جناب مرتضوی هست معاذ الله من ذلک
و این امر چند بار بایجاز و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بتقریری مجدد و تجدید را
باید گوش فرا داشتن که اگر از کتب اهل سنت میخواهد بیش بکتب ایشان که در هر اقلیم مانند آفتاب جهانتاب مشتمل

مشکوة شریف رجوع بکند که حضرت عمر فرمود اگر ابو بکر را امیر گردانید لایق آن ست و علی را القیاس عمر و علی را
و لا ارتکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو و وجوه و جناب امیر
این حدیث و امثالش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذو النورین
محمول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل بدر از مهاجرین و انصار و هر چند دیگران امرار
در زیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هر گز دراز نه نمود پس اگر تعیین از
کتاب و سنت در باره خلافت ضرور بودی و امر امامت خصوص در نصوص و معجزات کشتی این تحویل
چرا میان آمدی پس این امر ثالث نبض مرتضوی که در کشف الغمه هم مذکور است و حال
جلالت مولنش از مختصرات هم مثل تشیید مجتهد واضح از کجا پیدا شد تا انکه عادل
و منصف این پدر و پسر در شرح نهج البلاغت مجبور انه گفت که مذهب امامیه بملاحظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق بر گزینند انیهم طریق انعقاد
امامت است و العجب که معجزه هم دران وقت ضروری که بعضی میخواستند که خلافت بوی بعد العد
بن عمر باز گردد و برطاق ماند علاوه انکه حضرت پیغمبر فرموده و مزین در رسایل نقل نموده که چون
لشکر بسوی روميان میرفت حضرت فرموده در مرتبه سوم اگر فلانکس شهید شود و الجیوش بر
را لایق دانند امیر سازند و بر خلاف من احادیث امر مذکور چون افتاب ابعه النهار است آشوب و زر
صدر اول بوقوع آمده است و جنابت لسانی ست که یکی را بزای سرواری میانه خویش پدید ارند
بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سروا رنحل در قران مجید حکایت است و حال گسل و انتظام
معاش شب و روز می بینند که مهمات را رئیس ایشان سرانجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم شمارند
مگر کرده رفضه که هر چند یکی را از ایمه نصیب کنند بعقتضای خود گر حاشا کرا طاعت نمایند چنانچه بنصوص
امام الایمه و اولاد امجادش و انهم بروایت ثقة الاسلام شان دانستی و چگونه اطاعت از
ایشان مشاهده کنی که ذوالوجهین برایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
اربعین عقل رفضه برابر ادراک مور چه نمیرسد نزد فقیر برابر مگس هم نیست فقد جمع
المطالب و المطلوب و هر گاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس البته میباید
که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم با تهمه جفا کار از کفار بر داشته گاهی
دروغ نگفته بخلاف امام بلا فصل که مدة العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
شمه او بوده باظهار صاحب جامع الاخبار تا شهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
امامیه دون امامت عشر دین و مسلمین پس کسیرا از اهل حق دران کلامی نیست ولیکن انصاف
سیرت و امامیا خلافت بنصوص صریحه ایمه میمانند بین کجناب علی الوق امامیه مرد میباید مجلس انچه تحقیق خود

بعد از انکه در اوصاف جناب مرتضوی خاتمه حدیث مشهور دان امرتم علیاد لا ارکیم فاعلین زیب رقم نموده مختصر
این ست اما بعد بر خماید حافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت غلبه تشریعیه علیه الصلوة
والتحیه تا عصور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله برهانهم الجلیه در میان شیعه علیه بلیه تقیه اشتداد تمام داشت
و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علماء و فقهای اشاعره و معتزله بود و چون علمای شیعه بعلت تهاوی استیلای
اصحاب شقا و شقاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ و انچه در اواخر
امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین رادی غادی سطری چند آورده جوابش عنقریب گذشته و این همه
ابواب را کفایت کرده و العاقل یکفیه الاشاره و الغافل لا یجدیه الف العباره اما حال عبادات خمسه پس انتظام
آن انا یمه ناگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد
فرموده اند که نماز و زکاتی نواصب بر دو برابر ست که امام الائمه قدس اسرارهم زیاده تر فرموده و حضرت امام صادق
با وصف ممنوع بودن ازان عمر خود را در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده دست ناصبی می بوسیدند
کافی کفایته المومنین و غیره با معاذ الله انیست حال معراج المومنین که اگر قبول شود امید مطاعت دیگر باشد و الا
خلاصه ما بعبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را بیان کردن ایا از علما صادر نمی شود پس کجا ما به الاشتراک و کجا
ما به الامتیاز و شاید که مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است و درین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده بلکه بالغ
هم دیده نیست و بالآخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم را بر کردن راویان گزاشته اند که فقیر
بمراجعات ادب آغاز و انجام این باب را بیمن و تیسیر ادا کرده که در وضع بر کردن راوی غادی کما لا یخفی علی الماهر
الحاوی و از انجا که در اصول رفضه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
مضمون نه ان کما عرفت آنفا و حال آنکه حدود و غیران قبل ازین بطور نمونه و انسنی فالاعاده موجب الاطاله
ولیکن و درین مقام اگر اشارتی بمعنی جملا اخیر حدیث ان امرتم کنم خوبست که جناب قاضی رطل بوق آغارش را که استحقاق
تحسین متظرین مقدم بود حذف کردند و نداند که مقتضای عطف چیست و این هم از ان بوضوح گراید چون
حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میکشادند تا بالآخر
مفاسد بسیار ملاحظه فرمودند و این حدیث مستفاض شدند و خاتمه ان بر حدیث کلینی انکه فاغرط کامل نوشانیدند که فرمایند
بران متصور نباشد بالجمله تعین حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی اساتذه شنیده که کهابودند
ولیکن احتمال قویست که سائلین و مخاطبین بنی امامیه باشند و موید انست که مهاجرین و انصار بالسلاح و اصرار
بیعت بانجناب کردند و خلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین رضی الله عنه بنو امیه نبودند اگرچه علمای امامیه این حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور ست و الله اعلم بما ذا وقع من الثقات النقین پس تواند بود
که لفظ مذکور اشاره باشد بانچه بنی امیه در آغاز خلافت و اجتماع در ترکه عثمان در ملک شام بجهت
شهادت شیخین مشهوره که ذکرش جا بجا در تواریخ و شروح اخبار وارد ست پیش آمد حتی که آنها طرف مقابل شدند

و ازین معنی که حضور نبی امیه را وقت ارشاد حدیث مجوز ست وجه عدم ذکر ذوی النذورین نعم توان فهمید که هر قوم بحوالهٔ
که خلیفه از ما باشد و حال بلغاء بر ناظرین عالم بلاغت خود معلوم همکنان ست که مقتضای حال و مقام را در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خداوند این آیات بنیات و احادیث سرور کائنات انمیدانز نیک فهمیده اند و علمای
رفته هم در احادیث خوانیش خوب میدانند چنانچه در تهذیب استعصابا شرح حسنات لاشب روزی می آیدانجا که استعفای حضرت
رسالتمآب بر زبان قلم آمد و از دیر بار در خاطر بود که مومن جالیسی در حسام بلاغه استعفای حضرت موسی منیق
شفیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید انبیاء و حضرات ایمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود هستند
عوام طلبه انگارش نتوانند کرد ولیکن جناب مجتهد که مدتها زیر مشق مغول ماندند و بر سند اجتهاد نشستند چه
فرمایند بجا ست که گویند مثلی جاهل از مفتی پرسید مادران زن می شود گفت زنهار گفت من بارها کردم و توبه
میگوئی زنهار الغرض چون نوشتن عبارت حسام و فهمیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
ست پس او لا التفات بر می دارم که عقیده شتم انکه هیچ بینی از رسالت استعفا نموده و از ادای احکام عذر نیاورده
و بین ست مذهب اهل السنت امامیه گویند که بعض اولوالعزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل و مدافعت پیش
آورده و عذرها بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام ست که چون او را امر تعالی بلاد استکبر فرعون
فرمود و ارشاد نمود که ائت القوم الظالمین قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از انکه مرا بدروغ نسبت کنند و از قبل دل و قال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد در تقریر
گوتاهی می کند و نیز من تقصیر دران قوم دیگی را از انها کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من ست رسالت داده و مرا معاف دار و این مضمون را از ایات قرانی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
حال انکه استعفا از رسالت متضمن جرد وحی ست و مستلزم عدم انقیاد لامر الله و انبیا ازین معصوم اند و
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه بهان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قران مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده اینهمه
خویش فهمی این فرقهٔ نافهم ست آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از انکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
و دلتنگی و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون برامتثال امر
و تمهید عذر و طلب معین و این خود حجت قبول ست مثلا به آنکه بادشاه شخصی را بمهمی معین سازد و آن شخص
علت منقامی خود و کثرت اعداد شوکت آنها بیان نماید با ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
غرض انکه از حضور بادشاه با و مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیه و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد
به ازری و اشرکه فی امری تفسیر این مبهم وارد شده که عرض ایشان بشریک برادر خود بود در امر رسالت
نه مدافعت از خود و هارون را عوض خود ساختن و هم چنین اخاف ان یقتلون محض برای استدفاع بلاد

استخلاب حنفا از جانب خدا بود و دفع این منصب الی از خود معاذ الله من سوء الفهم وسوء الظن لاسیما فی
حق الانبیاء خصوصا اولی العزم من الرسل انتهی اکنون کلام حاکم جانبی شروع میشود که بعد چند این بیت
مکرر است و ما وصاف او ولیکن هذا السک ماکرر تیضوع ع حاکم کجا و فهم رموز سخن کجاست کورا هنر
شناختن تهان مهمل ست یعنی ربته تجارت و بزازی هم ندارد کورا از آلودگیها صاف کرده در مکانی بارد کاری
مرتب کند بایزد مشتریان بعنوان شایسته ببرد و بنماید چنانچه پدرش در فیض آباد می آمد و نزد اعتیاد امرا بسیار
اثواب میکشاد و می نهاد و مثل جواهر علی خان و دراب اقول هذا بهتان عظیم اینک تفسیر و احادیث کلام شیعه
اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود ست اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میدهشت چرا
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی آنست که مولانا
طبرسی در ذیل قول او تعالی قال رب انی اخاف الایه گفته ولیس ذلک لتعلمانه و تقیه قال تلقی الامر علیه
لایکون معونه علی امتثاله و تمهید عذره و هم چنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول ست اینکه این
الی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن ست بر ابو بکر از حیثیت استقلال او بتعول ابتلوی
مذکور ساخته جواب گفت که من مذهب الی ان الامامة قد تکون بالاختیار کیف تمنع عن حوار استقلال الامام
وطلبه الی الامة ان تختار و اغره لعذر یعلمه من اقال نفسه و انما منع من ذلک المرتضی و اصحابه القائلون بان
الامامة بالنص و ان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها التقیة خاصة دون واحد من
المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان دارد
در عقیده انها در باب نبوت آری این عقیده یکی که امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی
لیست بخیرکم و علی فیکم می زیبد تا شیعیان را بسبب تاسی امام سنیان بحضرت موسی محال این نشود که بر زبان
طعن کشاینده و او را نظر باین استغفار منهم بعدم استحقاق خلافت سازند انتهی کلامه زید خرقه ملامرا ان قال
و بالله التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود هنوز ندانست که تیر به کجا رسید و تکذیب صاحب تحفه
قدس سره العزیز شروع کرد و حقیقة مصداق آیه وعید یعنی ویل یومئذ للمکذبین شد که اگر در تالیفات حارث
معلم الملکوت و استاد شیخ و سید ندید و در روضه او خزامید باری انهم بخیالش نگذشت که لیسیر و بجا پرداز و
خود را ازین تماشا معذور نساز و اگر در شناوری و غواصی ان امید نجات نداشت و میدانست یعنی
ولا تخطنا تهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا واضح خواهد شد و بالا خر این ندا بگوش
او خواهد رسید لان وقفک علیت قیل وکنت من المفسدین بالیتی ان تفاسیر را دیدن که علمای نجلتش
نه برایات کریمه الزام افادات ایمه هدات نموده اند و من ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی معلف
جامع الاصول عندهم المسمی بالوافی چون این هم صورت نه بست یا او را کش از فهم عبارتش قاصر شد
باغشاوه تعصب بعبارتش تنیدند چنانچه بر دیگران روزیکه برای صدور استغفای لفظی و معنوی پس علمای رفضه

از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر اصول و قوم نوعی اطلاق همت بر بستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای فضه تسویل نفس و تعصب مذهب پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوب است و علیهذا از مطالعه کتابهای تالیفات مجلسی رئیس للتشیعین مقلدین بیچاره نشین کافی حق الیقین که تراجم سبعه عبارات ایشان تواند بود و فارسی خوانان آنها مشاهده میکنند و مطلوب نیست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس سبب نزول آن بعد که جبرئیل نازل شد من سه مرتبه هر مرتبه از جانب خداوند سلام رساند و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام تمام برسانم و سیاه را با نکه علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و خلیفه من ست و پیشوای امت من ست بعد از من و محل وارث من محل هرون ست از موسی مگر انکه پیغمبری بعد از من نیست و او لی بامر شماست بازبیان فرمود قصه ذکوة زاد رعین رکوع و سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم که پیروان کاران که اندو منافقان بیسا انتهی بلفظه اخذ الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید که دم و دودی بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن الکتب المعتبره عند الشیعه باثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المومنین چنین قرار داده شود که در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما و بر اوردن روایتی درین خصوص صاحب تحفه قادر نشد چنانچه تار و پود این عنکبوت بشکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وارد این یاوه گو بهانه جو را درین مباحث دینی و مناحج یقینی با حضرت پیغمبر ذوالطهرش چه کار پس میگویم که این ارزوی او هم بعنایت ایزدی سر دست میسر اگرچه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا مستغنی شد حاجتی بیان امر باقی نماند که او طبگار آنست معهذا بعد از ادنی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت موسی علیه السلام ذکر کرده بتغییر یکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس او را باید بنسخه صحیحه محشی اعنی الصواعق المحرقه لاخوان الشیاطین و الضلال و الزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیان جعل او دون زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست و چیز و پیه از سکنه بیگ و لال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر اللهم صله الله تعالی معظم آبادی یعنی گورکهپوری او آن را من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آن نداشت و بالای ان لفظ صواعق محرقه نوشته بود دانستم که در وکنم فیض باد بجانب ما وزید و چه خوش شد و چه خوب که مبلغ کثیر از جناب مستقرض کنم و من در آنوقت همت بتحصیل کتب در سر می گماشتم و صواعق محرقه را هم ندیده بودم القصه چون او را صواعق مذکور بهم رسید و بروی مردم این تدلیس در پیرهن سنی گنجید و شب و روز بطالعه ان منهمک بود تا بمرزا فتح علیصاحب و امثال فهم میگفت که تفهیم دریم که عبارات مواقع را بر حواشی صوارم

بیرج کنم تا دور دنیا بطهور انجامد و دست تهاز نیست و بعمل نیاورد و غالبا بعد از فکرهای عمیق و اندیشهای دقیق فهمیده باشم
کرا گر مجادلات نرسه بدست سنیان افتاد و از ماخذ صدارم وغیره منع قرة العین خواهند و او و اولادش کرد و غیره
خواب ندادن این نکته را ندانسته در ضربت حیدریه بعد ذکر عبارات صواقع مسطور مدعی سرقه شدند و حمقا و بیاچه
تحفه اثنا عشریه را هم ندیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس مونفش برمی آمد نه سرقه بخلاف حایک که از اسباب
معده او استقلال ذات خویش و اختفای ماخذ خصوصا تر هویدا می شود حالانکه مهیا کردن مجلد اتش نیز وقت
زندگی مرزا محمد کشمیری در لکهنو بخدمت ولد ارجمندی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او
مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استاد ان سابق نیز این امثال را نظم آورده اند که
بر نائب امام نرگسی انطباق دارد یعنی دلبرنے مروت و دلدار بی فتوت ؎ دل از من برد و رو از من نهان کرد ؎ خدارا باکه این بازی توان کرد ؎ چرا چون لاله خونین دل نباشم کد با من نرگس او سرگران کرد
امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات او از مجادلات نزهه
کتب دیگر یا خود هست با وجود دعوی استقلال و در تالیف و نتایج افکار ابکار و شاید که مزین تقلید او کرده و در خاتمه
رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک دلدار شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
قدیم خویش بر روا فتاده و نعوذ بالله علی ایچه گفته در بیچاره می زیبد ؎ هر چه گفتند بقیبان همه باور نکنی ؎ جمله والله علی ما اقول
غلط چنانچه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر الملة والدین در کتاب صواقع مبفرقه
المطاعن الثالث والعشرون فی ان نبیا من الانبیاء لم یعتذر عن الرسالة ولم یستعف عنها وزعمت الامامیة
ان بعض الرسل من اولوالعزم اعتذر عن الرسالة واستعفی عنها وهو باطل والحق ما ذهب الیه اهل السنة وجماهیر الامامیة
من ان احدا من النبیین والمرسلین لم یعتذر ولم یستعف عنها لان ذلک ینافی الوحی وعدم العصیان دائم الله تعالی
والانبیاء علیهم معصومون عن ذلک وتمسکوا بقوله تعالی اذ نادی ربک موسی ان ائت القوم الظالمین
قوم فرعون الا یتقون قال رب انی اخاف ان یکذبون ویضیق صدری ولا ینطلق لسانی فارسل الی هارون ولهم علی ذنب
فاخاف ان یقتلون ؎ فانه یدل علی انه اعتذر عن الرسالة بضیق صدره وعدم انطلاق لسانه واستعفی عنها
وارادان یکون المرسل اخاه هارون وخاف من القتل والتکذیب کذا ذکر حسن بن سلیمان الحلی
فی ملتقطاته انتهی گوش کردی برای تکذیب اولین و اخرین مکذب کفایت میکند و دیگر اینکه حکم مکذب صاحب
مبنی بر قصور نظر بلکه کوری و کورانگی مجتهد جالیتی بتقلید اعور دجال و استعداد اوست که دیباچه تحفه را
ندیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی ست که مذهب شیعه و اصول و فروع آن نیک دیده باشد تا
بداند که اعتراضات کتاب بر این مذهب لبته وارد ست و لات حنین مناص پس اگر ذکر ماخذ و بعضی از مقامات
نباشد گو میاش عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که بمذهب شیعه و اهل سنت
اصولا و فروعا باهر دو اشنا باشد و هر که یکی مذهب را می شناسد و بمذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قابل مطالعه

این رساله نیست و اگر عبد بیکسب شیعه بوده باتمام او را میسر و با مذهب اهل سنت چندان اشنائی ندارد و نیز این رساله منع ندارد شد و اگر بعکس این مذهب شیعه را کما ینبغی نمیداند و مذهب اهل سنت را باستیفا فراگرفته است اصلا از این رساله بهره نخواهد برداشت زیرا که اصل کلام و درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب مناظره با خال خود بوده که مولوی رحم علی نام داشت و بصحبت او مقید و مطالعه کتب ایشان بحکم نیم لبیب خطره جان و نیم ملا خطره ایمان شیعی گشته بود بلکه صاحب تحفه را بدین الشوه انگاشته دعوت این مذهب می نمود چنانکه گفته اند و کم عم یکون اتم منک و کم خال عن الخراب خال فور مبادی رسیدن فقیر بخدمت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب ارشاد نموده که در قرب یکسال با وصف مهمات مدرسین و دیگر اشغال ضروری از تالیف فراغ یافتم و عقده که بخاطر مانده اینست که خال مذکور در اثنای تحریر رخت اقامت از دنیا بربست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله وصایا و صحبتهای دیگر این بود که چون ازاله تالیف را در اعاز مناظره تمام وصرف نیاید کرد و احیانا اگر عبارات ترک باید نمود لا اگر تکذیب کنند موجب سوائی شان گردد که هنوز کتب خوانش را ندیده قصد مناظره و تالیف کرده اند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و بینش پنانچه مجتهد میرزا بجواب تحفه و نقض رساله قدیمه که پیش آمد که دانشوران بر ریشهای کیف خصوص مجتهد خسیس خندیدند معهذا احتمال دارد که چون کتاب صواعق عزیز الوجود کمیاب بود شاید مقام استعفا بود مخدوش و ناقص باشد نه بینی که نسخه صواعق که بتوسط سکندر بیگ از کتب مولوی مدن مرحوم برآمد اگرچه در صحت و بخشی نظیر خود نداشت لیکن از اغاز ناقص بود تا انکه سبب معلوم و انستم که صواعق محرفه است و این نسخه را مجتهد الزمانی چنان غیرتی پیدا کرد که هر چند احباب فقیر بالذات و بالوسائط طلبیدند معذرتها برانگیخت نسخه دیگر جدید فرستاد و بهر حال مجتهد فانی که تکذیب صاحب تحفه نموده و باوصف میسر آمدن چنین نسخه تکذیب را مرار کرده و اصلاح و بیان ان در حاشیه نه نموده نه اولادش بران کار بستند چنانچه بر ذوالفقار اتفاق او فتاد جائیکه مجتهد فانی از دفعات لاعیان عبارتی نقل نموده و گمان برده که وان برآنست کرنتن با صحبت جناب میر متبع الاجتماع ست بالجمله اگر مجتهد جالیتی استغفانی حضرت و در کتب پیشوایان خود لطبطراق تمام مینوشت [illegible] بین است چنان انکار کرد که ذانی پس کید او را فیما بین باید کرد و که با یانش پسندیده نیست و در عیب پوشی این مذهب پلید از زنان هم در گرشته ای هنر بانهاده برگ دست غیبها را گر قصه زیر بغل تا چه خواهی خرید ای مغرور ذرور ماندگی بسم دخل الغرض در نسبت نایت بکر غلط کردم زیرا که از کافی و جال بر می آید که این خانه جناب میرست که خود میفرمود اگر در شریعت جائز بود می مثل من کسی بدرجه مکرز سیدی و پیدا ظاهرست که میگفته گرم هنگامه خلافت فاروقی را که باعتراف انجناب و نهج البلاغت تاریخ دین خدا بود سرود فرمود و در بین وقت متعلم انجناب مجوسی فیروز بود که فتح و فیروزی بتوسط او و بمنود و شهادت

ذوالنورین فرمود بحال زیر سیاه بود و ما از ثارت فتنه اثر منع و صیام ثلثة ایام فی البحر و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ملاحظه شد

و هم از جمله حضرت عثمان معنی ایات اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات

من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون بو ضوح پیوست و لیکن هنوز قوم مورد بوم با وجود چنان سوء امور و ملخ اورا قتیل الدار

گویند و خنین و غائب الدار علمای امامیه بند فراموش فرمودند نعوذ بالله من ذلک و مما یحیی بعد هذا من بیان

المهالک بهر تقدیر روایت اعور و حال امنیت باب الکر و العذر و الحدیقه علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن

هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المومنین لولا ان الکر و الحدیقه فی النار لکنت اکره الناس و ازین نظم و ترتیب

این هم بر مرعوم شیعه خصوصا شیخ حلی که اورا امام اعظم ثانی لقب داده اند و بر اظهارش در نهج الحق قتیل عثمان ثانی

جناب امیر بود و مفاد الدم ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک صاف میدانستند و متصف بصفات

حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم

صنعا و اگر وفر احسانات ذی النورین عموما بر مردم و خصوصا بحضرت مرتضی از کتب فریقین بنگاشتیم تطویل لازم

آمد و امروز دل بر یکدیگر میگوید انگاه بر ملا نواختند بلکه منادی می گردانیدند اگاه باشند که تحریر فلانی الحنا

بسیار وارد پس هرگز نه بینید و اگر صاحب فهمی ادنی غور بکار برد این عیب کتب امیر المومنین و اولاد امجاد

را چه حد من سطری چند ختم کنم ایشان در ورقی نتواند کرد و اگر عبور بر کتب شیعه میز نگشت رد تحفه نمودن قبل

از استعداد کار کسی جز این چنین نیست ع این کار از تو آید مرد ان چنین کند پ راست گفته اند که اگر دانا بودی

خاموشی اختیار کردی که در تکاپش رسوائی برد و جهان برای او مرتب شد که خیر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین

سامعین جا گزین شد بنظر جلی بود و اگر غور و تامل بکار بری عیان خواهد شد که تار و پود و مجی و ذهاب سیر

الحاکمین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی زیر دشق معول ایرانی محض بیکار بلکه عذر لیست بدتر از گناه

و صحت معتقدان در بر و جهان روسیاه تفصیل مجمل آنکه عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگوید آنچه که خود

هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه خزینه ست و انچه از مجمع البیان مولای خواهد آورد مضمونش قبول

حکم ست از حضرت کلیم الهی یعنی رسالت را بسر چشم کرست و در پذیرفتن ان قیل قالی نفر مود و ازین

مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین و دیگر ازلفه امامیه چنین گویند

و موالی مومن جا التفی نقل کنند کفایت نتواند کرد و مکذب صاحب تحفه نتواند شد زیرا که دعوی اجماع نقلی

و انقل اینجی در صحت حکم از یکی کافی ست و مکذب انقل ان از چند کس کفایت نتواند کرد زیرا که تکذیب

دلالت بر آن دارد که هیچکسی از رفضه چنین نگفته و در هیچ روایتی نیامده و ازینجاست که مومن دهقانی

درخواسته که بالیتی نام احدی میگرفت در روایتی برمی آورد و چنانچه عبارتش بارها دیده شود اگر مزیه کاذب

خاین بهره از صدق میبود الست چرا قول احدی از علمای امامیه که مرتد چنین و کاسه لیس خائنین ست و انگاه

بر نقل مرتضای ثمانینی کما یجی فی المقاله الثامنه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و ازینجا بدریافت

میرسد کہ بیچارہ در ہفتانی زیر مشق نحولان بیابانی تہذیب علامہ تفتازانی ہم تفہیمیدہ کہ طالبہ آزمایند ہر طالب
می خواہند پیرا کنون ہمہ اطفال بر پیش در ناز او میخندند کہ ایچہ بیاہی تکذیب صاحب تحفہ نقل نمودہ
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتہاد و دست و این مغالطہ ایست کہ او ستاد و اجا بجا پیش آمدہ بلکہ در باب نحو
از تحفہ کہ واقعہ است بیشتر فقال کشمیری پیش پا ناخوردہ بلکہ بتوان دانست کہ کتابش متعلق بمسجد مسایل
فقہیہ نان پرگشتہ پس بیچارہ مقلد او کہ دعوی اجتہاد می کند شعر خواجہ شیراز در ینمقام بہین حال اوست
ع ما مریدان رو بسوی کعبہ چون آریم چون تو بسوی خانہ خمار دارد پیر ما و اگر این مغالطہ را کہ استادش
ہر جا دران لب کشادہ بجشایم البتہ خواہی گفت الحق المصباح فقد طلع الصباح و لم در بارہ اظہار دولت
آدمی خواست کہ درین مقام از فتاوای منطقیہ مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود بر منطق التجرید چیزی بر نگارم
لیکن خود را ازان باز داشتم کہ این امریست کہ طلبہ کتب اہل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن و حقیقت را
است و تفصیل اغلاط امور کہ بر حواشی صوارم جا بجا نوشتہ ام و نیکجا تنبیہ السفیہ بغایت قصوی تواند بود معلوم
خواہد شد۔ و قس علی ہذا القیاس ایچہ گفتہ کہ موجب تازگی عقاید بشیعہ گشتہ نیز بوضوح خواہد پیوست یعنی ایچہ در نخوا
نوشتہ موجب روسیاہ است برای رفضہ نہ روز روشن و نظارہ بہار گلشن اہل خلاص کار باید نجا و حمل ان عاکردن
تا چنین توفیق بجشند کہ انہم پیرایہ جمع و تلفیق پوشند رسیدم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفہ کہ آن عبارت ابن
ابی الحدید ست بخیال آنکہ او را مجلسی امام شیعہ دہم از اعاظم اہل سنت گمان می برد بلکہ بیقین می کند چنانچہ
در حق الیقین است واو واو لا معنوی او از عبارتش کتب خود را بر کردہ اند ما این دو کتاب یعنی صوارم
و حسام کہ بمقتضای طبع اللہ علی قلوبہم قلایل و منون الا قلیلا در قالب طبع می آمدند پیش پا افتادہ اند
اما کتاب دوم پس کتاب لمعن الراح کہ رفضہ بران دارد افتخار میدہند و بعد از ذکرش در پیرہن
نمی گنجند کافی و وافی است کہ کم مقامی باشد کہ کلام ابن ابی الحدید را دران یاد نکردہ و نوشتہ او تا بیست
ننادہ باشد از آغاز کتاب تا انجامش ہمین طور دیدم و ان را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجا من اللہ
ان یوفقنی تبیغہا و طبعہا یاد دارم کہ مزین در بعض رسائل خویش نوشتہ کہ اگر جہان پہلوان و سام زمان
تنہا باشند چہ توانند کرد پس ازینجہت کہ اجباب فقیر تداخل در فرمایشہا نمودند و بازار رسم تایید یکدگر بر فتر
زعم خواہی والست کہ بخدمت یک فاضلی ہم نہ دست کشیدند و با تہمہ و تنہای بشرکت کسی کہ صاحب مشورہ نبوانند
مصور از آغاز تا انجام نتواند رسید چہار کردم و از علو ہمت مزین حرفی باید شنید کہ من زبانی لغات متواتر
شنیدم کہ مزین تنخواہ گاہی چیز دہم صحیح از روشن الدولہ و رفقایش کہ یکی از نیشان خواجہ میرا
ہم بود دیگر فت حال بندہ اینکہ در کانی منزوی بودم و لیکن از کابر بلدہ آمدند و کسی پایم بوسیدند و کسی
کفش پایم پوشیدند تا بجر و فسر در شہر کاپنور در آمدم باز مشہور کردند کہ خدمت فلانی می کنیم بلکہ
یکدو بار مردم جمع گشتند و بخبر تقرر و جہ معاش مشہور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچہ

فرموده که چو نهند کرا اقبال دستش گرفت ستایش کنان دست بر بر نهند واین همه منت خشک بر گردنم نهادند وحقیقة موجب مستقر عظیم برای فقیر شدند کما لایخفی زیرا که آن مردم کرگاه گاه چیزی از مصارف از کلکته بالکفوی فرستاده حاصر شدند وده استند که حاجتے نمانده الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بنوبر بینی بی اختیار خواهی خواند که تمهاکیر من نفعها واو آن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از انکه متضمن بر مغلطه ثامنیی ست که اورا بحکایات موضوعه از حضور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم المهدی ملقب کرده اند چنانچه در مجالس رطل بود غالبا ونیز در تالیفات دیگران باطناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر ومقبول بارگاه جناب امیر کبیر نداند که این قیاس تقاید ابلیس ست وحضرات ایمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند واین روایات در امثالش در کافی بروایات متعدده مروی ست علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت مے باید واهل سنت که این اقاله را مستحیل وحرام میدانند که نزد شان اجتماع اهل حل وعقد در امامت کفایت مے کند واین هم طریقی برای ثبوت امامت ست حتی که اطفال دبستان میدانند پس جهالت او را چه پایان مینست اما بنا بر پس از انکه بیچاره علم المهدی که درین مبحث علم الهروی شد این هم نداند شد که در نصوص جناب امام رضا تارک واجب مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این معنی قبل ازین گذارش یافت وشاید که اکنون هم چیزی بیاید انشاء الله تعالی وخود قول فاضل منصف وعادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع وذو الفقار مصنوع درین باب کافی ووافی ست که دان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من المکلفین بهین حال امام رضا بر اهل فضول که بکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت وحیا نمیرسد از انجا وقاحت پیشوای ملنگان که خوی پلنگان دارند دسکے را در معرکه زیر برابر خود نمے پندارند باید دید وخرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید انشاء الله پس بشنو که امام موصوف فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند وبار خلافت بر دوش مبارکش گذارد وگاه گاه خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم واگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم ولیکن این بر اصول رفضه تقریر در حقیت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد وانگاه بطریق اولی بیانش بالاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود طالب شده نظر باین معنی که مظالم را رد میکند شاید فدک را که از ما غصب کرده بودند باز پس ندهد لاجرم حق او باشد یا نباشد تقاضا پیدا معنی دارد پس بدو حرف تقریر امام رضا باقی نماند فکیف که چون مامون خلافت میداد واندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لامحاله بالبتی گرفته که مدار شریعت مطهره بر ظاهر ست فکیف که فیض خلافتش بر هر کبیر وصغیر میرسد پس چرا دریغ فرمود وگنج عظیم دیده بود دانسته اختیار نمود واین امر بدیهی ست که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی کمودالیوم بدار حضرت رب العالمین اند بلطف نعمائه وعظمت آلائه از ظلم ظالمین نجات یافته در مهد امن وامان پرورش مے یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی بر احادیث فریقین بلا متناهی میرسد پس چنین

مشوبات خلیفه باقی دستدام را از دست دادن کار علمانیست تکلیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود کراگر او
بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف وانهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
گذشت چه جای مرآنکه او روزی بجملت افضلترین عبادات یعنی متعه النساء کما فی تفسیر الکاشانی
و رساله المجلسی حبث حکم فیها بصحتها من حیث الاسناد منادی گردانند بعموما وهو مخالف لما فی فقه الرضا
و روزی معتقد حرمت شود قطعا حالانکه هر که جانب آنرا انکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد کما فی التفسیر
المذکور بحکم الحدیث النبوی صلے الله علی صاحبها لم یر داکیف فعل المرتضی رضی الله عنه بالفاروق مع انه کان
اعدل زمانه علی جمیع المخلوق الاعلی نفسه کما فی کتبهم مثل سفینة البحار عند الشیعین بجلالت ایلمون چنت
کان من الغابرین اما را بعا پس از انکه ما را حاجتی و خشم سنوحی بجواب قاله باقی نماند بعد از انکه مغلطه علم الرای
ثمانینی بانی وسبانی نجات شیابنی کالسش فی رابعة النهار بکشف فاضل مدانی حکیم مذهب جدید ریش بالیش منکر
نگشته تصور اینجا میدهد بسبب آنکه خلاف از اصول نزد ایشان نیست پس حقیقتا اعتراض مذکور از حقیقت خود منقلب
شد معهذا از غواصی بحار چنان منتظم و مرتب می شود که بعض ارکان اربعه باثلثه اما بایه فضیلت امامت
و تفوق را اگر بپه فتنه بر وازی و حقه بازی بود تقدیر هم کردند پس صدیق را قیه و حسین شدید و ترتیب
تا دیب بطریق اولی میرسند تکلیف که الزام هم ندهد و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن نکرداند
که چون آنها گفتند صار ابو بکر اما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که حضور سامعین و ناظرین
و علی رؤس الشاهدین فرماید لست بخیرکم و علی فیکم بلکه علما بر وایات الحدیث و سیر گفته اند که صدیق در خانه
نشست و در خانه را بر وی مردم بر بست بلکه این هم فرمود که از فتنه و فساد و ازدحام اعراب ترسیدم و خلافت
را رد دیدم امروز اگر بیعت مرا شکنند و دست به بیعت دیگری بگشایند من اول مبایعین خواهم بود
و بر علی هیچ حرجی نیست بیعت کنند یا نه بین کرا و چنین تواضع کند و منکرین خواهند کرا و را بینهم ملامت نمایند
پس بال بین مرقوم ست علم الهدای الیشان باشد باعلم الروی ناصب عداوت اصحاب بود یا
اهل بیت سیدانبیا صلے الله علیه وسلم واین بدان ماند که این پیر دهقانی در فتاوای خویش بر سادات
اهل سنت زبان بر کشود و قد نا هم کما والقوه قد صرفی مفتح هذا را المجلد بالجمله حال صدیق بسلامت روے
معلوم شد تا انکه اجلاء اصحاب و را بکمال راضی و الحاح از خانه اش بیرون آورند و باز بر مسند خلافت نشانیده اند و از تفسیر
اهل بیت عبد الشیعه اجماع جمیع مهاجرین و انصار قبل از وفات جناب سیده بدلالت مطابقی صحت و نفوذ دارد و اگر روایات
این باب باتفاق باشد چنانچه از صوارم صیاقلست که تا روایت متفق علیها و متواتره نباشد در مطاعن نمی آریم
تحصل التحقیق و الالزام جمیعا و الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا و المنة لله تعالے و تقدس که از حرفی در بن لغزیده او بالا شد که بر هر تقدیر صدق و کذب استحقاق خلافت بر فت زیرا که منصف و عادل پیر دهقانی بعد از
کشف تلبیس علم الروی این هم گفته بعد ربعلمه من قال نفسه یعنی و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فلتہ برداری و حقہ بازی یارکان مرعومی رفضہ پس محل شکایت نیست زیرا کہ جناب امیر
ایشان را لعنت هم کرده بود کما فی المجلد الاول بلے غلط این ست کہ لعن را با صول رفضہ مظہر
وین ضمیمہ نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون وازین مقام انہم عیان شد کہ پیر
حرف دہقانے چرا در تیر اول مشدود ماند و بار بار دست بر سر خود می مالید و بدرگاہ باری
دست دعا دراز کردہ می نالید وچون در نیابند علم الروی ومے دو دوی نداشت آہی ہم
نیز دو کرم نکشید ولبسر نیز نتابید ورنہ عادت ہر بود کہ اول وسناے چندے از بعد ازان قدم در
معرکہ مے نہاد باقی ماند آنکہ پیر دہقانے حرف در آخر می گوید پس ہر گاہ حال شیعیان آہ
جوابش بعد ازین اجمال و تفصیل پر ظاہر ست زیرا کہ این تفریع ست وحال آنکہ مقدمہ اتیکہ موقوف
علیہا ست یگان یگان اشکار شد باعتراف شخصے کہ پیر حرف او را حکیم رحمانی قرار دادہ بلکہ
تمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نہادہ چنانکہ شاعری گوید ؎ رشتہ دگر دنم افگندہ
دوست ؎ مے برد ہر جا کہ خاطر خواہ اوست تو از کتب فقیر مدلل وخواہ از بحار مجمع البحرین
تشیع او پیداست ہر کہ خواہد بکتب فقیر یا این ماخذ رجوع بکند مگر بندہ از اغزال او دلتنگ
زیرا کہ بعد از سیر مقالات اہل عالم و کتابہاے ملل ونحل ظاہر میشود کہ اکثری از ارباب اغزال
در امامت و فروع فقہیہ تابع اہل سنت اند و بعضے بر فقہ راجع اند و امامیہ در اصول
عقاید کالسنہ لیس اہل اعتزال اند و در فروع تابع حضرات ایمہ اہل بیت الی ہیچو نصیر طوسی کہ فعل پس معجون
چیست الی ید مرکب از اعتزال و تشیع ست و تکلیمن رفضہ کہ بہ پشتی او نیز مقابل اہل حق دارند چگونہ
تشیع او اقرار کنند کہ بدون این معنی کہ او را سنے گرد انیدہ بر پشت خود نشانند طاقتی نمی یابند
و ازینجا بر این معنی اشکار شد کہ رحل بوق عالمے را بسوی خود کشید و او را بر بستر نرم راسخ
الاثبین شاع وما اضمر احد منہم سے قابلہ الا وقد ظہر فی فلتات لسانہ ہر کہ استہزا و سخریہ ابن ابی
الحدید در شرح بیند بر او مخفی نخے ماند کہ او درین پیرایہ استادیست بر کار و اعجوبہ روزگار
و امثال و افرانش بلای ہر شہر و دیار الغرض فاضل یحیی از نیجا بے تواند برد کہ خبث الحدید
و امثال و افرانش در تحفہ مذکور اند و خبث نیست شان از تالیفات شان واضح ایشان را
بچہ سبب بر حال تسنن راسخ دم و ثابت قدم گذاشتہ و از اعاظم علماے ما فہمیدند چنانچہ مجلسی
و مانند او حالانکہ او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر تنظیم کردہ و در تحفہ بران شرحی نوشتہ اند فاعتبروا

یا اولی الابصار قوله چه گمان داری آه جوابش نگاهی پیرو هقانی ماشاکه گمان داشته باشم بلکه قطعاً
ویقیناً حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شماست علمای فضلی و معنوی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
در کتب معتبره و بینه از رسالتی ثابت کرده اند که بدان ایمان یافته و بر کسیکه کتب رفضه دیده بالیقین میداند
قرطاس اولین و آخرین همین قیاس ترتیب داده اند که فاروق نگفتن چیزیا حکم کتاب الله دهی را رد کرد و
هر که رد وحی نماید کافرست پس نتیجه این قیاس اینچه در مابه النزاع برمی آید بزبان جاری متوان شد و هقانی
محل گوگمان و وهم را می پرسد و بینه اند که کدام از دیدن رو و احادیث این جماعت بنیان مبانی تشیع اثنی عشری
و اطمینان قطعی حاصل ست چنانچه درین معنی گنج منقدم بتفاوتین می باشد الغرض حواس پیر فرتوت نسیج
نسخ عنکبوت و بین البیوت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت ست باد صبا گرا کبیشت او این
ابی الحدید ست منتشر گشته و معنی بیت الذی کفر از ان مثل افتاب رابعة النهار آشکار شده علاوه اهل حق بالتقدیر
بلکه الحمدلله خویش مستقر ارام دارند و زینهار مستمر از ال ستبند و میدانند که از جمله امور یکه کفر رفضه بدان ثابت
میتوان کرد انحقاقست علاوه آنکه پیرو هقانی متبع حواجس شیطانی این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه
از کلامش چه گمان داری در عقیده و آنها و باب بنوت ظاهرست حالانکه قیاس مذکور درین جا زینهار وجودی
ندارد و پیر خرف را درین صحبت دم و دودی نیست زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثنا عشریه این است
که اعتقاد دارند که جمیع ائمه از جمیع انبیا و رسل منقدمین افضل اند و عبارت آن مقام انیست بدانکه مذهب منقد و
درین مسالست که جناب امیر داولاد طیبین ان حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه کونا صبی اشعار باین قول
کرده و چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قابل تفضیل جناب علی بن ابی
طالب و باقی ائمه دین بر کافه انبیا و رسل ما دای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی ست و معهذا مختار متاخرین
علمای امامیه نیز همین ست بلکه میتوان گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی
آخرها تفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود قوله آری این عقیده آلخ جوابش از کلام عادل و منصف
او چنانچه باید مستنبط شد و انتقاد درین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز حرف بسبب جمود و عنین بران قدرتی نیافته
باخود و اورین معارک شغافل و تجاهل زده و کتاب او بدین امور پرست و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر
ناظرین تنبیه الفیه و فصیحت العنی واضح ست و از حواشی کثیرین امام بر صوارم و حسام چیدا و هویدا و درین مقام
سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که اینجا ابن ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده
جوابش آنکه اشعار مذکوره کلمات جامعه صالحه موجودست گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور
بتقلید اولیای نعمت که حکمت از امام افتاده و بلند بود پیش نهاد از منکر اشعار گردیده باشد قصیده جامیکه صاحب
تحفه فرموده انبیا بهتر این مخلوقات اند غیر نبی بر پیروی در ثواب قرب منزلت عند الله نمیتواند شد چه جای آنکه
از و افضل شود و همین ست مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم خرشتا

بسیار تبرّ بقید رخود واجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل از ملک نیز اگر اجماع ندکور واضح شده که بعضی از
انبیای متقدمین ان فضل واشتمل چه هرگاه ازاولی العزم افضل ایند از غیر بطریق اولی وازین امر خود اشعار بی غبارست نیز اگر
چنین منقدمین بعضی هستند نه کل ایشان واز نجا حال شقاوت او واضح تواند شد و بخصوص که گفت اشعار ندی نکرد اما اینکه باقی
ایمه را حال علمیت پس بودن شان وحکم جناب امیر از رسائل صغوم ست وضوح دارد تا بکبیت کیتر چه رسد وقبل ازین معلوم شد که تالیف کتاب
برای عارف مذهب بود نه جاهل وندکوران خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی سَمْعِهٖ وَقَلْبِهٖ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ غِشٰوَةً فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ فَلَا تَذَکَّرُوْنَ قول مرمعند
انچه گفته سنیان راضی نیست جواب آن اگر این هم غلط ست چنانکه انتهی کلامه تمام حجت ولزام نقض بود واگر نه ما واتقیا یعنی اهل حل وعقد
اختیاری دارند چنانچه ملامان طایفه اسمعیلیه وقت موت کسی دام تزویر تواند کرد که در فلان روز وفلان ساعت وحی بر فلانی میاید
یا اولیا دان بشوت بموازتواند کرد معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح بام کلثوم وختر جناب تصوری حضرت عیسی
علیه السلام اشرف الناس منسوخ عن الادناس راتبهت وتحریف نزاع خدیت شقاوت ومردم سوء می خود کشیدند تا او وکیل شد وشرط
خدمت فاروق بجا آورد وهرگاه روح الامین راتوانند تعریف تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لایخفی وچون برین مباحث
احاطه کردی آخرین تشیع که پیرو حقانی مصدر بالاخوانی واز تراکم انبوه باقی وجوه منقلب شده عیان شد که اگر حسن بن سلیمان
بجای علم الهدی گردانند بسبب انکه تمامینی دخل در مغالیط غوطه خورده بساحل نجات نرسید نهایت زیب می دهند زیرا
او بر گاه روایات استعفای حضرت سرور کائنات را در کتب دینه خود بیش از بیش دیده بود واینچه ازان لازم آید
بقیاس برهانی وتشکل بدیهی الانتاج متوان پوشید کما مر تا لاشارة الیه پس در کشکول خود گویا چنان ثابت کرد که
این استعفا از حضرت موسی که از ابنای اولوالعزم بود علیهم السلام در کتاب الله ثابت ست یعنی بعد ازین هیچ
استبعادی در استعفای شریف نبوی نمی باید نمود پس این تقدم بالحفظ او پیش هندی لایق آنست که او را بلقب ثمامینی مشرف
فرمایند ایشده اختیار دارند که پیرو حقانی رئیس الحاکمین را بجوار عرش چنانچه در تایید خود بیان آن نمودم مطابق حکایت
مشهور رسانند یا در کارگاه جهاد نگاه ارند ع ما باچه ازین قصه کرگا وآمد بود خر رفت بسبحان الله تقیه را استغفار فته رفته
بکجا رسید وخدمت راوی مقتری در افادات رضوی برصور خیالیه ومنوز باقی فلیجع ابی ما کنا بصدده اما انچه راوی از
زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند افتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از روح او باید پرسید که این معنی با ایمان ظهور
تعلق دارد یا به پوشیدگی وتقیه وپرده ظاهرست که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین ومن ملحق بهم نه
بر اصول رفضه برای امام که غیبتش از هزار سال میگذرد وسلسله پرده های ظلمت یکی بر دیگری تو بتو می پیچد وموجب زیادت
ظلمت میگردد وبا نهمه در کتب دینه خود بعین مزید محبت دولا میگویند که باری عزوجل بکتابت متطاب خویش در باره
امام الائمه وَالَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی فرموده وخود بتفصیل ان بنامه فرستاده در آنی کار بستند در گفتند که حضرت امیر در
زمان ائمت خویش چون مغلوب اهل ردت گشتند وظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکور شدند
واهل خرد بعد از دیدن اصول موضوعه وعلوم متعارفه میگویند که ایمان را کی ظاهر فرموده بود بلکه در وقت رسول خدا

تقلید پدر بزرگوار بود و او بپیروی جناب گفت مشغول یعنی شریک مشرکان باند باز تا وقت شهادت ملاحظه کفر معاذالله جمی نمود
بعد الاحقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که جمله اللیل و افشی را در تحلیل کافران نوشته اند
یا در باره اخلاد اصحاب معاذالله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت دیجار اگر عمداً
است معاذالله پس کلام امام رضا بوی از نفس الامر مزار و دو عهود الدین و شیعیان غیر از هلاک و غرق نصیبی نیست چه جای
آنکه در کشتی البیت مجال جلوس قرار یابند و اگر در روضه باشد پس تبار و اعتماد از و مسلوب شد اکنون بر هنمائی عقل بجوع باید کرد
و باید یافت که این قدر خود مجمع علیه ایشان است که حضرت پیر در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیرو کافرین و مرتد
بود و بحجت اعتبار کفر و کتمان ایمان چنانچه نظر بر گزیده و خترنیا لاختر خود را معاذالله بر رئیس النواصب و اکرم الحسن العین بود و معاذالله
الی غیر ذلک من انواع الاتباع بعد از ترتیب این مقدمات کرانا جماعیات محققین ایشان باشد البته کسوف و ایمی و اماطه ظلمات
بعضها فوق بعض ثبوت می رسد پس نور رشدی بر اصول اهل سنت نیز سنگها در راست اکنون بجا ماند که امام مثل اختابی است
سنور عالم بی قید لکهنو و طهران فاعتبروا یا اولی الابصار همچنین در بر وصف امام بر اصول اهل الحمام گفتگو بار الرامیه می باید نمود
و خصوصی ابن بابویه تمیزان بشکند اگرچه وضوئی بی تیمم خالد از جناب هم نشکست چنانچه شیخ بهاء الدین عاملی کرد و علمای شیعه قائل
و بی نظیر است و باعتقاد معاصرین پیامبر و نعمانی تصوف هم که شیعه است از تنن کافی الصوارم هم نداشت در وارث اسفر حرمین
شریفین نظم کرده و بر گاه بر مقالات رفضه و انتی که امام الایمه کرد مرتبه رابع خلافت یافته و لشکر کشیها و میدان داریها بعمل آورد
را ایمان را پوشیده و کفر ظاهر فرموده برای ایزد دیگر که بدین درجه هم نرسیده چه کمان تنویر بر عالم داشته باشند کا امامت ایشان از
منفرعات امامت انجناب بود و قضایای این تقریرات و نتیجه این قیاسات انکا نیه متاخرین غیر از حضرت شهید کربلا لازم آن
غیر تقه مانند و این از عقل بود است بغایت بعید است که جناب پیر در مدت عمر شریف خویش مستجمع شروط جمعا و تقه رفضه
جمع نیافته باشند تا بالتقیه بجهاد کوشند اک نفس لی قاصرین و اعتقاد الغائبین و ازین مقام شیعه تراشی و افترا سازی
اهل بوق در مجالس و عیاق میشود که همه کس را در مومنین پاک بشمرده و عاقبت اندیشی نکرده و اهل دانش و بینش نیک دانند
که صاحب اجماع شرائط غیر انا اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه و منتهی و غیره دیده باشی که اشتراط بوجود مجاهدین با
امس میرسد و انهم بهم نرسیدند لاجرم بر طور بدکشان در جنگ صفین وقت شریف و خلافت نیز صلح شد چنانچه تا
در کتب فقه مانند صوارم و حسام و بحار و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما از کافی و فقیه و علل و تهذیب نیز
هم شروح و حواشی این نهاد ثابت کار اجتهاد برایزدین حرام بود که موجب اختلاف است و آن محظور و ممنوع و با نهمه اختلافات
در روایات فتاوی ایمه که بلا نهایی میرسد و این کتاب کفیل نمونه ای است و در صورتیکه امامیه همه زمین است که هر جا باب
مدینه علم العمل آورده و دیگران بر همین جاده رفته اند الا شذوذ فا پس جمهور حضرات ایمه صاحب هدایت است و تنویر عالم
نموده اند و این همه مقدمات چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند متعانند احدی را نتوانند کرد
پس عیان شد افترای راوی رئیل هل و غابر امام رضا و هو الداعا و عوی نمی که امام مثل پایه معین و عذب و شیرین
است که تشنه را سیراب میکند پس بنده و شیم بر اصول مجموعه اهل خرابات سکری چند می نویسیم که هر گاه پیر مطلق

لقب امام متقی است یعنی هر دم از و منتفع نشوند پس آب شور از ان تیز مطلب بیرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه بیرون
برای اهل مروت و حیا مقام غیرت است در عالم مگر فضه را غیرت بجا و عبارت کافی بر روایت و جمال کلینی برای بیان
شوکت و شان حضرات ایمه که محمد بن الحسن علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی و بیر معطله و قصر مشید قال البیر المعطله الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق و مثل
ازاد یگران هم روایت نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیران از کتب امامیه شرح ناطق و صامت باظهار و تقیه
کرده اند کما لایخفی علی العقلاء ایضا زیرا که بدیهی ست که جناب امیر بغایت ایزدی همیشه ناطق و ابلغ بلغا بوده و لیکن
چون کلام ایجناب نزد طایفه دوی الوجهین که بریکی از ایشان مصداق سواد الوجه فی الدارین ست منصوص
رسول الثقلین و این هم از کافی سمت وضوح دارد مخلوط و آلوده بود بخلاف نفس الامر الی مدة العمر و الاحاجة الی دلیل بعد
ذکره مرة بعد اخری البته صامت انزع خواهد بود و میترسم که با همه معنی کدام وقت سه تا نطق یافتند که رفضه در روایات
مناقب ایجناب و بباره کفر خویش قید موت بیان کردند چنانکه شب و روز دانستی و بعد از موت نطق کجاست خدایا مگر بعد از
تکلیفین نسبت بنوی صلی الله علیه وسلم جمیع شبهات عویصه و مشکلات و دقیقه حسن مجتبی را حل فرموده باشند پس نطق در آن
زمان بر اصول فرومایگان ناحاقت اندیشان بحصول ایجابیه بر مظاهر ست که این مباحث بقانعین بخلاف موسوم است
خلط ان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود و هو المقرر حقیقته و بارها دانستی که عمدهای شریفه حضرات ایمه در
گرفتن و نوبت باظهار حق رسید پس آن شیرین از پیر معطله کجا جاری تواند شد و غالب بیان راوی که آن شمس راوی
باشد مراد از ان افق مغرب خواهد بود نه افق مشرق که در اول از پیشانیه هدی چنانکه دانستی قریب ست و لیکن مشکل تر انیکه
از کافی هویداست که یکی از ان دو شهر که امام مهدی و اولاد امجادش بران تسلط میفرمایند در مغرب و دیگری در مشرق است
پس با وجود غیب لقیه درین کشمکش نیز گرفتاریست کاش غیب او قریب قیامت چنان بودی که اهل شهرک برای اکابر
خویش قایل شده اند که مشعر باستراحت ست و راوی میگوید که لا نملها الا بدی الا بصار حالانکه در نیوقت افتاب بنظری
بارخدایا معنی ان مباشد که هر چند رافق ست و لیکن از تناول هر دو خطه واحده محفوظ ست و نزد اهل خرد این هم
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام ایمه اهل بیت از بحر و بر از محفوظ بوده که آنجناب بر اصول فرقه بیرایه بکشتی جناب
زهراء قوج خلفا مبتلا بوده اند بلی صاحب الزمان بدست دشمنان نیفتاد و لیکن بغایت شدند که هنوز بعد از هزار سال
هم نشانش پیدا نیست و بسالت مادر مکرمش بتقلید حضرت زهرا رضی الله عنها باید دید که بر جای خود ماند و جناب نبی
هم صنعت مصارعت با فاروق بر روایت اعوالمی ثمین در کوچه دباز ار بقل آورد دگر بیان گرفتن و کشیدن و هم
فوج خلفا را عاجز نمودن چنانچه تفصیل این واقعه در این اوراق ست کیا بند کانند جویندگان اگر درین مقام که واقعه
اخذ تلاهیت در کافی کلینی ست جناب ملا خلیل فروینی بمقتضای جباد مروت بر زبان آورد ندانچه خلاصه اخذ تلاهیت
که معنی اخذ تلاهیت آنست که کسی را فرمودند او گریبان فاروق محکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوری و کوری
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله بقضای خلفا تخلف مواعید خاتمان جهان پهلوان نادان

اتابیاً ذکر کرد بود گریبان فاروق اعظم و صحابه و مجاهد گرفته و سبب چیست که با وجود مفاخرت و حقانیت حضرت خلیل
قزوینی نامش نگرفتند و روح او را بفاتحه و درود و ثنا و دعا نساختند که چنین بزرگ بنده شیعه کار ستر گ نماید و مجهول الاسم
والجسم بقول پیر دوستانی باشد با بستی شیعه نامش را بهر و فخر نوشتن لیکن معمول رفضه همین است که بعد از انکه در اکناف
عالم آتش فتنه چون بلند شد خواه خود را معذور دارند قطب الاقطاب ایشان این راه و رسم و رافاق پیدا کرده و
مصداق او صاف عشره کامله الله بلاد فلان را برای شخص مجهول قرار داد و خلیل فروینی رو بطریق او سنا کرد فهم
علی آثارهم یهرعون وکان اکثرهم یعقلون ولیکن بر طور خلیل آن مامور بحیث ترک تقیه نکرده
رفته باشد و امر را کرد رفضه بی پیر خویش بدر نمودند که می پرسید سبحان الله جناب امام الائمه در پس خلفا اقتدا کنند
و نماز گزارد و سر دفتر مشیران و خیر خواهان باشد و دیگران او را دلیل کنند ۳۲ بی خبر بود از حال و زبون
استغفر الله مما یقرون القصه مراد از گریختن و غائب شدن بالخصوص این غیبت هجرت نیست که هیچکس را از
حضرات ائمه نوبت بدان نیفتاد و نه کسی از علمای رفضه مدعی آن شده و اگر بفرض المحال و مجانین و زنان و
ریشهای موهوم و موجود می خندید فدور رفضه بجائی میگریختند که نامش هم کسی نمیدانست بخلاف ما من امام سوی
گردالاخر نامش معلوم شد پس یا یقین حضرات ائمه هجرت نکرده اند بلکه خود تقیسات نواصب بمقتضای روایات شیعه
گوش میکردند و در وقت بر خاستن و ستهای شان می بوسیدند که عرفته حالانکه در قرآن مجید منصوص ست انکم اذا
مثلهم کامر غیر مرة حتی رو در یکا امام رضا السوی شیعه مسافر نشد یا وداری یا نه بکمال جبر و قسر نزد مامون بن هارون
رشید رفت و اگر اختیاری می داشت زنهار سفر نمیکرد چنانچه از تالیفات صدوق و مجابوشل عیونین هم عیان است
و دعوی ایجاد درین جا هم مثل دعاوی سابقه و اخفادات سابقه ست ایسب شد ضرورت بخطاب یاوی مصراعی ای
گلستان بر صول اعدای دین درین مقام کافی ست او خویشتن کم ست که راه بهری کند و از انجا که رفضه با بهره دعا
مزید و لاکه در عالم شهادت دارند از امام محروم نوا و از غایت اجتناب نصرت انا ایشان بنیاد حصار آهین گردا
کرد و جا بلقا ریخته و از بعض روایات معتقدین کتاب محتوم مذهب حصار طلاثابت میشود بهر حال برای حفظ جان
و مال و ناموس خویش از دست یهود یان بدکیش اندرون قلعه نشسته و با بهره از نظر شیعه امنا عشره غائب گشته و اهل
بلده نه کونا گرچه از دو نسب باشد لیکن چنان محکم و بلند ست که لا یستطیعون ان یظهروه فاد و لا یستطیعون له نقبا بر
هر برج دوازده هزار سوار سلح برگاشته و بر خوشامد این منافقین و صاحبین رقعات مزوره در عیون حاریه گاهی دل
نسبته و التفاتی نکرده و نگهبین وجوه دانسته که بر تلهای دشمن تکیه کردن ابلهی ست پا پای بوس میل از
پا افگنند و لیدا رراه العرض بعد از او راک حال اخلاص این نکوکیشان شیراندیشان و انهم بروایات ایشان
هر گه شکی آرد او را از زمره مزوره دلان باید شمردن و نام او در دفتر محاجین در سطر اول ضبط کردن و کلام و
دیگر او صاف چنان ست که سامعین و ناظرین را تعلیم کردیم و قانون الزامی بدست ایشان سپردیم باندک
غور و فکر عامه بهم از ان جوابها استنباط توانند کرد و الفاحای آب شیرین دهار و که آتش صدور تشنگان فرو

دهر یکی را از ایشان سیراب گرداند و بعمر جاودانی رساند واضح گشته ولیکن بقول ما بیائی تبدیری ۱۲ بهار
عمر ملاقات دوست یاران است ۱۲ چه حظ بود خضر از عمر جاودان تنها ۱۲ آمابودن امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
پیش مسافرین ظهور و رنه مثل دود و مانع سوز هر مخلوق است و برای رفع گزند هر ما میرد وقتی بکار می آید که ملتهب باشد و کسانیکه
مانند جنین در پرده های ظلمات مخفی باشند و مثل دود از ایشان چه سود و برای دفع برف زمستان و چه روز به بود و هر چند
فقرات روایت بحسب ظاهر متفق و بسیار تعرست لیکن باعتبار معنی خلاف واقع و بلی مغز ما فقره من فارقه فمات لک پس
حقیقة بسیار درست و بحسب افاده خیلی چیست که بر فقه محرومین از فیوض امام کما ینبغی شامل و بر اعلا حظان نقد مدعا
حاصل فتحن علی ذلک من الشاهدین آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین گرم ترانیست که دعوی مزید سفقت برای الهم
در نیجه حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بولد صغیر و در اینجا قصوری از نگهبانان
و قاصر نظران البته بعید و نکرد ما اصول موضوعه نظم دری می ایجاد معنی را و ای مقلدین سبا را قید سیمودی بالیست زیرا که
امام الایمه بجز دشنیدن از ظلم یهود و فدک با خواص خویش برای تنبیه ظالمین و تادیب غاصبین سوار نشد و بار بر نیائب
صدیق از دوش برداشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سیده زمان عالم رحمی ننمود و کافی البصیر
و رنه این نظم را نمی خواندم ۱۲ دوستان را کجا کنی محروم ۱۲ تو که با دشمنان نظر داری ۱۲ و نیز در ادای امانت صحیح
گزاری امام خصوصا امام الایمه چگونه کسی متردد تواند شد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق امانت و
دیانت بکار بردند بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او و اتمام
اکمال الدین و اتمام النعمت هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آوردند زیرا که گاهی در جلوتی
نفرمودند که امام بلا فصل منم اصحاب گیستند که دم استقلال نزنند و نبیاد الصاف همیکنند و اول دلیل بران دعوی
منافقین تبقیه و عذر خواهی است یعنی اگر چنان ارشاد میکردند دامن عروه و تقای لا انفصام لها چگونه بدست می ماند
سبحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله این فرقه بکنند دیگری کیست از اصحاب
اشرار که چنین ادعا آغاز کند بر یکی از ملایکه و جن و بشر بلعن ایشان بپردازد پس مقام حیرت است که راوی
غاوی چنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنها نماید و ازین گذرد انتراشرمش نیاید و مزید تحیر اینست
که راوی رفاقت خود را در آغاز قصه ظاهر کرده و دعوی تشیع و مزید و لا از کلام او بر هر قدم ظاهر است لیکن ازین
سفیه یاد نمی کند که حضرت رضا سلاله دودمان اصطفا و ارتقاست بر نام او این تاروبود را چگونه نسج توان
کرد و قد تقرر ان اهل البیت ادری بما فیه بازا وصاف دیگر که حکایت نمود بر هر حرف آن اهل دانش زار زار
همیگریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت همین ایمه که هنوز اوصاف ایشان بانها نرسیده بر کعبه معظمه
و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پرده ها بسوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رود داد که از بیانش قلوب اهل اسلام همی لرزد که قبل مساکین آن بلده طیبه و بلی تا سوسی ریاحدی بنود و
بخلاف واقعه کربلا معظمه که خرآمد که یزید شقی ببرد و جماعت لشکرش متفرق شدند و واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بود و میخواهم که درین واقعات رئیس العابدین یعنی حضرت محمد بن حنفیه خلف الصدق حضرت
تابع باشد بخبری چادر گوشه نشستند و هر جا که باشند آنجا اراده یزید پلید میشنیدند و باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد
داشتند بر اصول شیعه کما مر همان هست که مانند عیان در پرده نشیند و درین واقعات خاموشی برگزیند و از
مشتبهات آخرتی کلی چنین پس امام برین اصول یعنی قوادر امامت عبد الله بن سبا و عبد الله ابن سلول
چگونه ذات اکرم حرام الله و رسوله تواند بود و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت بعد آن مذکور پهلوانی بی نظیر بود
حتی که عوام ناقد رکه مدار از نوع بشر نمیدانستند و علاوه از شقاوت ابن سبا در بارهٔ پدر بزرگوارش آنچه گفته اند
ازین قبیل ست یعنی از نوع پسندیده اند و در آن امور که نمونه آن درین اوراق دانستی بصد و زمی آید لاحول
ولا قوة الا بالله و استغفر الله و ایضا بود جوگیر هم ظاهر ست که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
سجاد را در بردی خویش طفل مکتب میدانست و بزودی خود شیعی که در صفین از دو صد و زر یافت می نامد
و شاید که این امور حاجت بیانی ندارد که از شمایل و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و دلیای مخلصین هنوز
ازان خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در اوصاف شریفهٔ امام این هم راوی غادی ضمیمه گردانیده اند و نوشته
بتکرار که امام مسلمین ست الخ خدارا انصاف بکن که مسلمین همین ست که نزد رکن رکین متشیعین علم العدای امامیین
خلافتش معنی باشد و پر ظاهر ست که عیاذا بالله اگر خودش همین و بیشتر نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش
چرا همین شدی و نیز شهید ثالث ایشان رطل بوق چرا گفتی که ازان وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
انجامید که غیر از لباس تقیه یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدل لباس
و تلبیس النباس معذرة از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت مینمایند وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ
اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ كِتٰبًا مُّؤَجَّلًا در تفسیر بودن امام نیز ازان قبیل ست که بتصدیق آن لب باید کشاد کرد از
هزار سان سخن شنوی گلهای رنگ رنگ و بوی بوی تمامه عالم معتبرست و دماغهای نظارگیان انسان معطر
و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه نادره بوده ست بعد از انکه جناب امیر گواهی
داده اند که واقعی ست که حرام شد متعه بعد از حلت کانی وقضاء الله رضا تا این عبارت و دلیری در
افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که طرفا گفتند که متعه نادره شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه
شیعیان صاحب بصر و بصیرت قائل دوام امام کافی الیهون والکفایه این بود که اگر روزی بعمامه سرچه تمام
ترحکم ندای حلت متعه در داد و روز دیگر بعد از مناظره علم بر آستان انداخت و مصداق وخیبة الکافرین
والمنافقین منصب رب العالمین و سید المرسلین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب سرور
مختار بود و زکریا بیغمبر بهم الکتاب رد شان شانست و چنانچه امیر در ایشان داخل بود و نزد و بر اصول شیعیان
و بارهٔ انجناب هر چه هست معلوم همگنان ست یعنی انظهار کفر و کتمان ایمان و انچه درباره بسر مثل و بسر
تیکر دسبی مذبه بود ان امام عبارت آرائی نموده البته بتصدیق بعض باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الائمه کسی را حاجت نداند بود و کرشمه ایام نوا صبیه ای قید و نهمه ما در رکرشمش مجروح نمایند و دیا و جو
بر گونه اختیار پرده و غیب بر ندارد و برای رهائی مکان سکونت خویش از دستی و میدان داری فرا یابد و
جوهر شجاعت و دلیری ها بمردم عموما و عرب بزرگوار خود خصوصا بعین آرد راست است و درست است که نزد این ترهم
صاحب حیا نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقا است کسی بچشم نمی بیند الا آنکه بچشم شنید بلکه بگوش هم نشنیده
ست خوش کارنامه ایست که آید بروی کارهٔ این کار از تو آید مردان چنین گفته اند یا بهت گر بسخن چنجر گران
بدست عاجز روی تو هنر آفرین کند نیز فرق تر آنکه مایه الاثبات برای امام این وصف را قرار داد که
خاصه حضرت خاتم المرسلین است که او ماهر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الائمه کذب است زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکوا داب حضرت امیر فرمود در علت تلقین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از ان بگشود و اضلاع شکم متشعع شد و من آنچنان گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در اینجا ثابت می کند که حضرت امیر منیر فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم مرا بسبعین باب
تعلیم نمود چنانچه طائر بچه خود را بالکمال جهد و جهد دانه میخوراند پس دعوی این معنی کار ناقص در پی طالب علوم
نباشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که از این بیان هویدا است که طالب علوم از جناب
امیر هم بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود پرطائر بلکه ان هم شیر نمیدهد تا بچه نمیگیرد
تا بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شدید بچه انتظار باقی ماند
و در این قول تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ را الحق باید داشت و نیز از این واویست که بزرگان گفته اند
تا نگفته فهم سخن مسموع نشود از متکلم جرئت فتح دهان اراده بیار تا نه مرد سخن گوی گوئی این بحث
اصر خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وسلم که در مکتب نزد معلمی نه نشسته و از جمیع علوم بهره مند گردیده
و حکمت علم را هم در کتاب مجید بیان فرموده اند که اذا ارتقاب المطلوب طرحی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای وَلَوْ كُنْتَ تَقْرَأُ كِتَابًا وَتَكْتُبُ بِيَمِينِكَ لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ طرقنا الی اکتساب الشک فی امر کذا الله
الریبة فصعفه الناس فی بیوتهم و القاموا انا لقد امر علینا ما جمعه من کتب الاولین فاملاه علیه
و انشائم اتیت بها عجزا عنه و جبنا ان یعلموا عنه من عند الله تعالی ولیس من عندک اذ لم تتعلم
ان تنشا الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره و یراه فی حضره سفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم بانی بشی بعجز الکل عنه و من بعضه و لیقرا علیهم اقاصیص الاولین المخطط الی الشرایع
و در تالیفات صدوق کتابی عجیب است و در تهاست کم از صندوق برآمد و امیران فیض آباد با تمام
تمام ترجمه است از حافظ علی اصغر و درخواستند تا بدان مشغول شد و دل کتابی از تالیفات شیخ صدوق
همین است که فقیر در آغاز تحصیل نام مصنف بشنیده بیشتر از این باغ و بهار زاید الوصف فیضیاب گردید و این

واین بزرگ حافظی کامل بود در صحبت رفته مذهب پدر پیش گرفت پس حال حفظ بران وجه پرسید که چون آیتی در کتب دیر
برآمدی صراف علی صاحب می پرسیدند کجاست؟ نشان میدادم که شغل حفظ نبود هشتم دیرین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض دیرین شهر لوبکر حافظ علی امد و سیر ستاده و او میفرستادند که فلان آیت در کدام جزو هست
روزی گفتم حافظ را چه صاحب کرا زود گیری پرسید نظر بحق استادی در رعایت مذهب خویش کردان وقت تعصب
شدید داشتند والحال ازان بابت شدید جواب دادند کرا ثقلت فرصت شغل تلاوت نماند و نسیان غالب شد
پس بتحقیق الامر پای بردم و دانستم که بقای کتاب مستلزم بموت حافظ بی اعتقاد صحیح بحفاظ قرآن مجید و جامعین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طالب مام و کوشش او در تحصیل علوم انکه جناب ثقة المحدثین شیعه در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت و امام
را طلبیده و نام پرسیده و فرموده قبل داد پیش شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
و سلام ایشان و بشارت شریف رسانیده چون بمکتب امام از کافی به ثبوت رسیده البته ظاهر شد تفتیش حدیث
امام رضا که کلام در آن می رود و افترای راوی در هر دو بظهور میرسد زیرا که دلالت بران دارد که امام علم را
طلب نمی کند و علم او دیدنی میباشد لیکن نه کسی بیچاره و جال امور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش قاصر
و استاد الاستاد با وصف عامی بودنش در لجه زندقه و الحاد انهماک داشت ؎ عالمت خفته است و قوخفته تر
از خفته کی کند بیدار تا کنون ضرور شد برای هدایت گمراهان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن که در دو جهان
بیه موشگاف دقایق بود با تناقض و جال قاصر النظر بهمگنان ظاهر کرد و عبارت حدیث اینست عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
الانصاری کان اخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وکان رجل منقطعا الینا اهل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وهو معتم بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقر العلم فکان اهل المدینة و
یقولون جابلیا سیجر فکان یقول لا والله لاجیرن ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول انک ستدرک
رجلا من اهل بیتی اسمه اسمی وشمائله شمائلی تبقر العلم بقرا فاذا کان ذلک فالقه منی وقد عا الی ما اقول فنینا جابر ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بباقر فقال له ذلک الطریق کتب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه وآله والذی نفسه بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه ویقول بابی انت واحی ابوک رسول الله فقیر تک السلام ویقبل
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر قال یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه لمرقی النهار وکان اهل المدینة یقولون واعیا لجابر یاتی هذا
الغلام لمرقی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ابن مصغی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه بن علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم مجلس یحدثهم عن ابیه بنا کان تقاضی

فقال اهل المدینة ما رأینا احدا اجرء من هذا فلما رای ما یقولون حدثهم عن رسول الله صلی الله علیه وآله

فقال اهل المدینة ما رأینا احدا اجرء من هذا یحدثنا عمن لم یر فلما رای ما یقولون حدثهم عن جابر بن عبد الله

قال فصدقوه وکان جابر بن عبد الله بابه فیتعلم منه ویشاهد من سامعین وناظرین بگذرد که مقصود

بچند فقره حدیث حاصل بود تمام حدیث چرا ذکر کرد وتطویل پرداخت وانا لاین وهم ودرازالة الغین

انکه تا حال محدثین محدثین زیاده تر بوضوح انجامد که سعی ایشان در ابطال حق واحقاق باطل چگونه میبود

وبریکی ازین اعور واعمی ورتبه ضلالت چسان می دود وبهر چند جا پرخود ورده بجائی نمی برد خصوص

این قاصر النظر که پس وپیش را چنانچه باید نمی بیند وباوجود سعی او در ابطال دین وشریعت وظهور آن

بر پهلو نمی نشیند آری مقتضای طبیعتش اینست بدانکه حدیث مذکور بی کلفت دال برانست که امام محمد

باقر در مکتب می نشست وبرای طلب علم تکاپو می کرد وان زر وحال خالی نیست که نشاندن پدر

بزرگوارش بود یا خود بجوی اگرچه ظاهر اول است ولیکن نمی باید درباره نفوس قدسیه گفتن که طفل

بمکتب نمی رود ولی پندش واز نیجا حکما گفته اند که برجمنی نرسید انکه رجمنی نکشد پس مکتب هم تجویز فرمود تا هم

هرد وجناب بوده بعد ازین حرفی از غلو اهل عتو وغلو باید کن که حضرات ایمه در بطون امهات قرآن

مجید را تلاوت میکنند ولیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه اهلیت کما ابطال خصم بنوت خاتم المرسلین

حرفی ازانست کازین اوراق توانی دانست مدللا واگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدمای

ومعاصرین مامیکنند عین کفر وعدوان خواهد بود چنانچه در سائر نسخات ایشان انیست حال ایمه ما

امام ایشان پس حال جناب شان مشکلترین جمله مشکلها تو انگفت که روز ولالت قبل از نزول قرآن

مجید بده سال در کنار شریف تلاوت نمود در حقیقت تعلیم حضرت پرداخت پس ایشان را بمکتب

چه حاجت واین حرکات نعوذ بجناب امام زین العابدین وباقر العلوم میکشد وحجج الهی ازین عیوب

منزه اند پس ان امور که حرفی ازان شنیدی مقتضای غلو وطبیعتا ایشان بوده هست وعیان شد

که ایمه دیگر بطریق اولی در مکتبها بتحصیل علوم کرده وطالب ان بجد وجهد بوده اند لاجرم کجا مانند قول

راوی افترا علی الامام که بارها دانستی واز ین حدیث یک متعلم ودو معلم بوضوح می انجامد یکی معلم مکتبی دوم

جابر بن عبد الله انصاری وعادت بر همین جاری است که چون فراغ از مکتب دست میدهد نزد علمای

متبحرین می آیند وبکمال میرسند ولیکن وجهال اعور میخواهد که معتقدات باطله خود را بمهملات خویش یا قدمای

خود سوید گرداند وثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پرداخت ذلک عجب

عجاب بعد هذا الفضل والباب قد لکة الحساب فصل الخطاب غالبکه در تقریر مکتب تعلیم ملای مکتبی منظور

باشد وشاید که مدعای شبار همین کلینی مثل خلیل قرعیتی کرد زیرا قصد مکتب لفظ برای مصلحتی می افزاید وفرو مانا

خود را بتصویر صاحب صوارم ظاهر میکند این هم باشد ودیگری عنقریب می آید واز ین همه قال این معنی

بعید نباشد که معاملا استادی جایز را منقلب ساخته شده و خاتمه حدیث بلا خلیل و دیگر علما الصور خیالیه خویش
بهمین معنی گردانیده و هر صاحب عقل میداند که هر مردم لفظ مصلحت تواند گفت ازین گفتن مشکل حل نخواهد شد بی خرد
چون مکتب فریبای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر تو بیان آن کردن بدانکه لفظ مصلحت قناعت و زیرکی
که هیچ چیز نزد بونی قائل انسان بر می آید و لنعم ما قیل ع طرفه شاگردیکه می گوید بسبق استاد را و فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه اولا و ثانیا پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در اغلب افادات و حدیث احسن
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است وهم یحکمون بظاهر الامور والله هو العلیم بذات الصدور و شرط
آن آن جهت افزودم تا بدانی که از ذوات امام باقر پس بعید است اگر چه حدیث باشد که توسط ابای کرام خود
یا اساتذه دیگر که اول را محدثین سنت بسلسلة الذهب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین امور
دیگر متعلق این بحث بیاید و انسباط خاطر فرماید انشاء الله تعالی میر حال لا فرق فاصل النظر و امثالش
عیان شده این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر بدو مه رفضه ماند که او هر چه از علوم حضرت
فرا گرفته همه اش از جناب امیر بوده زیرا که مدینه علم همین یکدر دانره بود و حکم قرآنی نزد شان اینکه از همین در
بیایند و بدر دیگر نروند و لطالنه ظاهر معهذا از کتب دیگر خصوصا فقه الرضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
خویش تا از خود من الصحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضه که علوم جمیع ائمه دینی است و زینهار در مکتب
شیعه ماند باطل گردیده و چون صحابی مذکور با قرا العلوم را تعلیم کرده و دیگر ائمه متاخرین بیک واسطه یا
دو شه نه و پنج و الی یا نه که بر اصول رفضه است عبد الله بن ابی ابن سلول و عبد الله دیگر زندیق مظلوم و جهول
یا بر نهم کور از جمله چهل یا چهل و چار کس بود که همیشه امیر المومنین را تا زمانی مجتهد فریب می دادند که دیروز
جویش در عذیر دیدم که رسول خدا تا بر سیصد و پنجاه هزار صحابی گردش میباد و ارشاد می نمود و هذا هو الحاکم
الفاصل صاحب بصائر و غیره و بالاطلاع امر و زر نطاق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
گزینی بر خیز و جهاد بکن و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر را نکشد کما فی شرح العالمیر
و کشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آید انشاء الله تعالی و جناب امیر می فرمود که مخالفین کوه آهنین
اند و جواب میداند که بیعت را دو دل بر کشود بشکنند کوه را پاره پاره گنند گی ابر انبوه را باد و کسی بر وقت معهود نیامد
جز مقداد که دران زبان داد و جوانمردی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار کرا نیشان میدید
آن اخلاق عظیم لعنت میکرد و هر چند باظهارش حاجتی نبود قال الله تعالی ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره
جزای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب لغرض چون کار جنا
به و مانند و همیشه نفاق بود بر اصول رفضه که قبل زمان حضرت رصلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فراری پیمودند و حق تعالی فرموده فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه پس رجوع
ایشان و انقطاع بسبب اهل بیت نظری است ظاهر پس تلمذ ایمه از گروه حق پژوه مهاجرین که عمر خود

ہم در زمان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ بجہاد صرف کردند و ہم بعد وفات شریف دین خدا را بایران و روم
رسانیدند کما فی الکلینی بالاجمال وقد ذکرت ہذا الحدیث معلقا عن الکافی فی عدۃ اوراق فی المقالۃ السادسۃ و
ہناک احال الاجلۃ کما اتممت علیہ الاولۃ اولیک ہم الراشدون فضلا من اللہ ونعمۃ ودرین مقام امری
ز متعلقات این بحث یاد آمد کہ رفضہ تقریرش می کردند وتفصیل آن موجب اطالہ کلام است ولیکن از جواب آنہا
مے آید استنباط آن تواند شد وان اینکہ برای قصر مسافت بصوارم وہمقانی رجوع باید کرد کہ قلت استعداد
و فرومائگی ثابت مے کند برای کسیکہ کم مایہ باشد وتالیف شروع کند کہ این بدنامے تا قیامت خواہد بود

پس غور بکن کہ حضرات ایمہ کہ صدہا نسخہ اصول ترتیب تالیف دادند بعد آنیکہ فقہ الرضا حرفی از انست
باین انداز کہ از کتاب وسنت ظاہر است کاری نہ بستند بلکہ بر اصول لاف زبان وکاکمین خویش را بجلای
دیگران آراستند چنانچہ شمہ از خرداری واندکی از بسیاری وغرور بود کہ اول مجتہد وہمقانی بران عمل
مے کرد بحکم لم تقولون مالا تفعلون ودر توفیقی نیافت کما بینا فی ہذہ الاوراق ایضا سبحان اللہ فواست
طایفہ فاحشہ کہ ماخذ کتب ایشان مذکور شد باید دید کہ استفادہ از ایمہ صحابی موجب عار دانستند وبر کردن
تالیفات را باعث ہنر تقدوا من المطر وقفوا الحب لیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معذلک از اصول
اہل فضول چنان مبرہن شدہ وشاید کہ از اوراق سابقہ پی برده باشی کہ امام وقت مسند نشین چار بالش فضل
وکمال فتوی مے دہد نہ بر امام کہ قوت بر امامت دارد وفعلیت او را حاصل نیست وشان تصنیف از آن
ارفع است وشان سائل نسبت بعالی ہمین ست کہ دخل ندہد اگرچہ بکمال تفقہ رسیدہ باشد ومراعات
ادب اقتضای آن دارد وچنانچہ از کشف الغمہ ربلی کہ عظمت وجبروتش از ین کتاب مہتر نمودہ است بدانکہ
حضرت امام حسین را در بروی جناب امام حسن ہمین طور بودو گمان مبر کہ مشروط است بحضور بلکہ عام است
از حضور وغیبت چنانچہ بنظر وتمثیل برگذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید کہ بہ بخصوص
از مذہب متکلمین امامیہ در سطری خبر دادن محصلش آنکہ امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت
تا وفات پر ضرور ست وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا موت برابر می باشد ودر بطن مادر مطہر تلاوت
کتب آسمانے نمی نماید کما تالیف الاروستانی ومو ید بروح قدس ست وخطا ونسیان از وی بنظر سہو
نمی انجامد واز حال امام نگرگی وسوسنی وریحانی ہم پی برده باشی کہ مبہوتین را چگونہ وقتی کہ در عہد بوده است
دستگیری فرمود کہ شیخین بطیب خاطر بہ پیروی کاہنین ایمان آورده بودند یا امامین ہمامین وابو
ہما خیر منہا از مہدی ہم کمتر باشند ودر کتب فریقین بکتب امامین ہم مذکور ست چنانکہ بکتب امام محمد
باقر بلکہ بالاتر یعنے نام معلم امام حسین رضی اللہ عنہم اجمعین این عقب مشہور بوده لیکن رفضہ سیاہ
درون را چہ علاج توان کرد کہ از بدیہی اولی اغماض می نمایند چشم مے پوشند بلکہ از ہذیان واہیخام شان تحریر
کوری وکورانگی وتلبیس وہیرزده چانگی وبایہمہ توان گفت کہ ربقہ شروط مقدم ست واز جملہ علم ما کان

وبکون تسدید دیمی ملک اعظم کہ بچارہ در عہد و تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد کہ گاہی بسیر آسمان
نہ پرداختہ وچگونہ تماشای عالم علوی پردازد کہ فرصت کی یافتہ الحاصل ہرگاہ بکتب گوشوارہ عرش ارباب العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است تا ختم بآخرین بنی حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مستغنی
است کہ گاہی در کتبی نہ نشستہ و نزد معلمی برای تحصیل علمی نرفتہ سوی عالم آمدخ افروختہ بنور علم لدنی
در آموختہ وجبش نیز انفاذ از قرآن مجید بر زبان علمای رفضہ جاری گشتہ قیوجدیہ وگیوجدیہ
اللھم صل علی محمد وآلہ العظام واصحابہ الکرام بالجملہ ہر کہ ادنی شعوری بکار برده وراہ تدقیق سپرده میداند
کہ امور وجال باقصد و نظر از ہر گذر میرائیکہ از کور باطن و ظاہر یعنی استادان خویش یافتہ مثل ضریر تسے
و ابو الحارود و اعمی شیطان البحر والرفضہ المتحیرین در کتاب خود کہ برای ثبوت کفرش کافی است بحکم سیدے
بہ ولایتندی چہ باغ و بہارے نماید کہ سابقا بدعوی نزول کتاب الاحمر المذہب المختوم بر معصوم رابوده
صحیفہ و دستور العمل نواختہ و در حقیقت برای مسنونیت قرآن مجید بحصول تقدسش و مخالفتش دہلی
زیر یگلم نہ نواختہ و درین بمقام خاصہ حضرت را کہ نزد کسی از معلمین زانوی ادب تہ نفرموده باطل ساختہ
افسوس و صد ہزار افسوس کہ نوعی دست نمی دہد و رنہ آنچہ او درین کتاب ابطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صدد جزو گفتی و در بای خرافت ہی سفتی و از انجا کہ استفاده امام باقر علوم و پیشوا
دین واحد العین جہول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سنبلان نشیره جہان پہلوان و نریان میخلیت قرار
یودو کہ مثل استادان خویش گردد و درین عبارت کہ دانستی بزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرد کہ امام
باقر شاگرد جابر رضی اللہ عنہما بود بلکہ جابر اخذ علوم از و کرد چنانچہ در شرح قرمینی است و دیگران نیز
ہمی گویند الجرم گفت کہ چون امام زین العابدین ہنگام سفر آخرت بر گزند بنابر کرامت و بزرگی جابر کہ صحابی حضرت
ہی آمد حالانکہ بر واقع آمدنش در وقت امامت برای تکمیل علوم بود کہ قاعده حکمای اسلام ہمین است
باید کہ گیرد اندر گوش بند در نبشت است پند بر دیوار ہچہ جابر بن عبد اللہ انصاری تلمیذ ان و جانثار
حضرت سید ابرار کہ پدر بر گوارش تعظیم او بجا آورد پس امام باقر زمانی جابر از گلہای آفاد آت سید ابتیا کنار و دامن پر کرد
و ازین سیاق مفہوم نمی شود و انجناب ثابت میشود و بہ بین کہ چون امام باقر واقعہ مکتب پیش آن جناب بیان کرد
فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معاملہ نمود گفت بلی ارشاد فرمود کہ از خانہ پدر میا تا برادران باقر قربہی
و کید ہی نکنند چنانچہ با حضرت یوسف علیہ السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت ہمین اعور منصوص ست و الفاظش این است و فی نسخۃ الصفوانی علی بن ابراہیم عن ابیہ عن جناح
بن بشر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال اللہ و انی لمجالس عند علی بن الحسین و عنده ولده او جابر بن عبد اللہ
الانصاری فعلم علیہ ثم اخذ بید ابی جعفر فخلا بہ فقال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اجہنی انی سادرک حلاز
بالمدینۃ فقال لہ محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاذا ادرکتہ فاقرئہ منی السلام قال وسنے جابر و رجع ابو جعفر و جلس الی

علی بن الحسین علیهما السلام اخوته فلما صلا المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای عمی قال لک جابر بن عبد الله الانصاری
فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقرأه منی
السلام فقال له ابوه فداک ابی وامی ما حملک علی هذا بنی ما حملنی الا یقینک بقول علی هذا فکید والک کید اکما
کاد اخوة یوسف لیوسف علیه السلام حکم امام زین العابدین که یازدهم خانه باشد و بکتب مرقوم شده بحدیث جابر انصاری
کاز حضرت نقل کرده اگر آن جناب این حدیث را میدانست در روز آل اهتمام میکرد و بعد از ادای بشارت و رحفظ
وصیانت میکوشید و می فرمود ملازم خانه شوم تا ترسم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا بتلا سازند یا وصیفکه تو
کاد بحمایت الهی مامون است و عالمی بارشادش مهتدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را بزیب و زینت نبوت بیارایند
خواهد رسید پس شیخین معظمین با وجود اعتقاد این معنی کر حافظ کتاب مجید رب العالمین است چنانچه فرمود وانا له لحافظون
اندیشه بلقب آن نمود و بجمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سزاوار سرزنش مورد سرزنش بعد از
استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از بعضی از مجتهد و متقای روشن است و اگر این قسم
امور را تتبع کنی از کتب رفضه بسیار خواهی یافت که لبهای این هرزه درایند و زود لیکن این بیهوده گو نا شسته
روزا بعد از تالیف رساله ذوالفقاریه مصنوع و اختیار سکوت مجلات نزهه نقال کشمیری بسعی مرزا کاظم علی پدر است
او فتاد و صوارم چوبین مثل ذوالفقار مصقول بوق بدست گرفت که بلعبه اطفال شاد و را کی مطالعه کتب چنانچه باید الفقاد
افتاد یا اند کی بحقیقة الامر پی بردی و راه چنین بیهودگیها کشر سپردی و چون در حدیث مکتب و انچه بدان
تعلق گیرد و غیر از بین فکر کنی غیرت میشمار و فواید بسیار از ان توانی برآوردن از انجمله آنکه حضرت امام زین العابدین
راوی این خصوصیت است تلمذ جابر حاصل شد پس تلمذ و معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعور
حضرات امامیه معتقد بت متعلقات این فایده بتفصیل بر آید انشاء الله تعالی از ان جمله آنکه چون در مکتب قصه
بشارت رسول و الله بحکم کل نیز جاوز الاثنین شایع این خبر در مدینه طیبه خصوصا با خبار معلم و اطفال که بوجود
ایشان معلوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه کم مجانین بودند که در آمد رفت جابر نزد باقر العلوم
سر زنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد و در دیوانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت
تا انکه لفظ یتقطع البنیا در همین حدیث بر روایت جناب او عور موجود و جابر بعنایت الهی نزدیک بچهار ماه
چنانچه از خواتیش این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت
برد از انجمله آنکه هرگاه خود با بای اجداد امام بدین وتیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله
عز وجل بعینیه بسیار کلا بجناب برسند پدر بزرگوار نشنیده این هم بداند که دلش بلوای مردم و نکیر اهل مدینه است
بوسط اساتذه خود را خواه اباء کرامش باشد و خواه دیگران براندازد و این طریق مخدوش را برگزیند و
قص علی بذا سمعت عن رسول الله بشیوه خود سازد تا انجناب را هر یکی از سکنه مدینه دروغگو گوید و کذاب
پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان امت خوف و تقیه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

اہل مدینہ و نوفر عادرین باب گفتگو کنند موجب تعریف و سزر لسزا عورشتی و استادۂ آن نخواہد بود و بخیال نمے آید کہ اہل سنت بدان الفاظ لب کشایند و اولا جہاں سبب بنا شد۔ مگر امام از مذہب اہل سنت مثل سید مہدی زیدپوری چیزی نداشت کہ دنیا ازین مذہب پرست و بیزار گاتم ہمہ برین طریق سنت بودہ اند از آن جملہ چون جابر چنین شیعی باشد کہ از دیگران میبرد و پیوستہ با اہل بیت پیوندد و در مسجد شریف نام مجمع اولین و آخرین محمد باقر را تلاش کردہ بیا قر علم ندا نمودہ باشد حالانکہ او را برہنمای و نمائی چہ حاجت بود آدمی عامی بجز و تتبع نام ہم از فراموش نے کند جابر را این ہم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صدہا محدث از وی روایت کنند تو او فاتش از وی استفادہ نمایند پس معلوم شد کہ مذہب اثنا عشریہ قدیم نیست حالانکہ فضہ بکمال جد و جہد گویند کافی البحار وغیرہ کہ اہل کتاب ہم نامہای ایمہ محفوظ ترتیب ادا شتند کما یکرفون ابنائہم کما یکرفون ابنائہم بلکہ بنوہ در محاورات خویش آنہا را یاد مے کنند۔ کافی تذکرۃ الائمہ بلکہ یاد دارم کہ در مجلسی بودم و ہمہ کس در آن معتقد مجلسی بود نداتفاقاً نام کشن و بلش بتقریب ذکر مذہب ہنود آمد گفتم و علیہم السلام پس تعجب کردند از جرم از عبارات تذکرۃ الائمہ نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین کسنند تذکرۃ الائمہ نام مجلسی از علماء شیعہ دانستی فتدکر و لا تنقل و ہر گاہ بشروح کافی رجوع کنی خواہی دانست کہ امام محمد دران وقت بلوغ رسیدہ بود و بچارہ از جستجوی او گاہے بمسجد مے آمد چنانکہ دانی و زمانی در کوچہا متردد باشد چنانچہ از کافی مے خوانی و کسی حیرت او را رفع نکند کہ غیر از محمد بن علی دیگر کہ تواند بود کہ نیابیع حکمت بر زبانش جاری شود نظر ازا مور نہ کورہ مزید تعجب انکہ امام ہمہ جا دہیشہ ملازم مسجد نبوی باشد خصوصاً در اوقات نماز پنجگانہ و نفر مائی جابر ہوش تو کجا رفت ہمیشہ او را نزد من دیدی و شمائل او را میدانی باز دلبلنش حیران می مانی یار ورخانہ و تو کرد جہان سیگردی ۔ آب رکوزہ و تو شتہ دہان مے کردی ۔ و در احادیث نبوی گر یاد نداری کہ از تکاب این امور منع نمودہ اند کہ ایشان را مرجع سمت کنند و نوبت بدان انجامد کہ اہل مدینہ تا دیوانہ میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبب این امور میشوی بلکہ بعضی از نقاد ایران ہم مے فرمود کہ مے دانم کہ مقصود تو اتصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام بیا ہمراہ من و شمائل حضرت را در آئینہ بین و ہر چہ از امانت در ضمیر خود داری بگو و بیزودی ازین تحمل فارغ شو این معنا و بہا از بہر چیست و حقیقت این است کہ چون بشارت معلوم شد از ان روز بہ بعد و ذہاب خصوصاً مکتب مسدود شد تا دشمنان خانگی دست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقاء این قصہ را یاد کرد و گفت گاہی در کتابی مذیلہ باشی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای کسی سلامے فرمودہ بشارتی داده باشد کہ غایت جلالت اکرام ست گفتم راست و درست و لیکن گفت استدلال دلیل برآنست کہ انہم از خصائص باشد گفتم بہ تواتر ثابت کہ حضرت ایمہ چنانچہ خصائص حضرت را برای دیگران نقل کردند و در بحث دابۃ الارض نیز آنچہ از ابن حجر آوردیم رحمۃ اللہ علیہ نشان دادم

از جملہ صاحب منہج المقال ست کہ در اہل تنقید بسیار طولی دارد عبارتش را بخوان کہ از آن چہ بر می آید و قاضی شہید

تالب بالخیر پس رو و قدح چه می نویسد باز گفتم مراجعت دیگر است کلا بلغا بانهمه عظمت و ربا ده امام محمد باقر شما بان
اعتراف دارید لفظ رجل و مرجالا انکه صدوق آن از فارق ثقات بشرط صحت موجب فی انداعی و بنی آدم پیدا نند
پس معلوم شد مغلطه شما و خلاف بنود ش تعظیم و معنی نیست که چنین مرد معظم را که دنیا را وداع مسکینانه بوقت که کاهنت
و هند و پیدا سازند و علاوه این لفظ را علمای شما بر ای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و شارحان اصول هم بدان تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیر ما خوذ از ایمه
تحقیر پیغمبر را ست لازم است کما لایخفی و اگر این لفظ را از کتاب الله المجید و احادیث شریف استعیاب نمایم مبسوط
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه بهمین قدر اکتفا رفت و از ان جمله انکه از رجلا صاف ظاهر است که امام باوجود
بلوغ تحصیل علوم می کوشید و مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای اهلبیت
البته در این معنی حجت بالغه باشد که محققان باعتراف محدث نجفی رجل را به بلوغ مفید کرده اند اما الطلاق غلام پس
اگرچه در کلام معصومی نیست و لیکن عرب بکهول هم اطلاق می کنند و از کتب محاورات پیداست چنانچه
از مجمع مذکور هم توان فهمید بهر حال کمال حرص امام تحصیل کمالات واضح شد تا بیاقریت علوم نوبت رسید
در گلستان دیده باشی که چون از جحاد لاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی بدین درجه علوم فخر معدوبهر چه
دانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بانجمله فتوای صریح راوی بر امام رضا بهر حال معلوم شد و الحمد لله علی ثبوت
المدعا الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب یزید رسوخ و اعتقاد جابر میشد و هم سر
بصیرت دیگران در نه استفاده دو معصوم به ثبوت رسید کما اشرنا ازین جاست که این هر دو بزرگ
تعلیم جابر زیاد لو صف می نمودند و در عایت مراتب لیه ایشان همیشه می نمودند چنانچه رفضه براوا فراکردند
کما ذکرنا و جعلنا الاغلال فی اعناقهم فهم مقمحون و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجلالی و تعظیم جابر
پیروی جناب امیر منیفه مودند که از اجمن از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی که او را دیدی بر پا
ازان جمله انکه امام باقر باوجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب منجوم و صحیفه معلوم رعایت مذهب اهل سنت
بر حدیث مکتب بار بار میفرمود پس برآنانکه دعوی رکوب سفینه اهل بیت دهر دم و بهر قدم نمایند مراعات
مذهب ایشان ضرور ست و نه طرق مخالفت ایمه اهل بیت البته در کردن ایشان خواهد بود سبحان الله
حضرات ایمه هدی سلالا عترت سید انبیا طریقه ادب مسلوک داشتند از جدل و جدال محسن بودند و در فضه
و ترک و طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده سخات راسخ کرده اند و نگفته علمای ایشان هنوز لکهنو و
ایرآن دار الصلح ست تا ظهور حضرات مهدی و تارکس نماز عمدا لکافی الاصول المذکورة سابقا از آن
جمله انکه هرگاه مدعای رفضه بحجته بالاخوانی و علوی لن ترانی انیست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
و امر واقعی را باطل گردانند پس بحجت خبث نفس و مختلط بودن طبیب شان با خمیر نواصب کار غیر مرة
براه تنافص افتاد نه زیرا که مقصود عوام دفع طعن اهل مدینه بود بتاویل و تسویل اهل خرافات پس البته

آمد و رفت آن امام تر و جا به برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم وحصول مسند خواهد بود کما
است بزید عاد از نیجا است کما ثار هم تصدیق بران مترتب شد با عتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گ
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام انکار یعنی کی آمدی کی پیرسش
جوابی از تصدیق مذکور تصور بلکه از دهان توان نمود کما اهل سنت امام راستی میدانستند ورنه بقول میرزا
سنیان را بشیعه چه کار کما حد علوم دینی از ایشان نماینده مجتهد دهقانی در صوارم وغیره وچنین ما صفا و ا
که قدما زنها را مسنی میدانستند این احادیث متاخرین مثل صاحب منتظم است وتکذیب او درین خصو
زیاده تر ازین بار ها نمودم والله ولی التوفیق وبیده ازمسته بعد ازین خواهد چند دلیلی دیگر بر تلمذ بشنو کما اگر
صحیفه آن امام را از کتاب محتوم بیاورند نیز داخل فراست جمالی نخواهند یافت که سرای خود را از پشت پای
نجالت بردارند وبیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ الله دروغ
خواهد بود پس واقعیت سند محصور درهمین ست کما استاد وامام شاگرد او باشد ورنه واقعیت کجا
الدعا سر حریف باشد کرفضه معی مزید فالا باشند وگوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذبانه نبوه
بالله پس سیه روی هر دو جهان برای قوم مورد لوم ثابت فلیختار وا انهما ساؤا آنچه درین روایت وجمال
اعور تقیا امام خیال بسته وابواب غیظ وغضب بر روی شیعه مخلصین کشاده جوابش خود از روایت
دیگر این کودن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یکدو اخراج حدیث کرده است پر ظاهر ست تا خواهی گفت
که خیال وجمال اعور بدیهی البطلان ست اگر مرض جمود ذهنی وتصور نظیر لا علاج بود ومحتضرش در فارسی
انکه هشام بن عبد الملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید وبا حاضرین گفت که چون امام بیاید و
از تودیع او فارغ شوم هر یکی از بنی امیه خصوصا با خیر وسر زنش نماید بالجمله چون در آمد و بدست خود
یک سلام کرد عموما و بتبست زیاده تر بر هم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت ولی اذن
جلوس فرمود تو بیخ مشروع کرد که همیشه از شما یکی خروج می کند بدعوی امامت از جهت قلت علم و
سفاهت وهم چنین پر گوئی کرد چون فارغ شد هر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سر زنش بجا آورد هر گاه
ساکت شد امام بر خاست وفرمود بتوسط ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را او بما هدایت
ختم می کند آخرین شما را دنیا چند روز در بدست شما آمد وملک عقبی بدست ما کما ازذوالی نیست تخوفا
فرمود والعاقبة للمتقین پس امر کرد تا بزندانش برند چون داخل شد وکلامی شروع نمود هر یکی میگفت
خبر کردند که بنا دا اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که انجناب را بفقای او را بی اب لعام بدینه برند
وروزی چند گزشت وباب دین را مسدود یافتند وکلفت ازایدا لوصف برداشتند امام هر کوه
برآمد وآیت کریمه بقیة الله خیر لکم الایه تلاوت فرمود بزرگی ندا کرد که این بلده وقول حضرت شعیب است رد

ندارک نمایند ورنه بسازی خود میرسند باری ارباب معاش بدست آرد وخبر بشام رسید شیخ را طاقت نماند معلوم نیست
کرباوچه کرد مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت وقهر ملوک بنی امیه را
بنظر نیارد وانتقای بجان خود ورفقا در راه خداوند تعالی نکند ایشان حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم را بدروغ
باو نخواهند کرد واز جا برنشینیم که می گفت رفقه که رسول خدا چنین فرموده چه بهتانی ودروغی بالنگه اشتند که در
دین خلط نکردند وتهمت آن برایمه نه بستند جزی ربه عنا مفضل الجزا ای انتقام الاعادیات وقتل
فعل از آن جمله نگه چون بشروح این کتاب بشرح قزوینی رجوع کنی ازان ندامی آید کراین مقدار عور بهر گاه
دید که بعد از ثبوت مکتب ای حضرت امام باقر لاف زنی علمای شیعه کان لم یکن میشود واو حمان امام
تنه وبالا میکرده اینجا از ناعاقبت اندیشی درین امر باذمان خود تراشیده نیست نابود میگردد ولفظ مصلحت
برای تقرر مکتب افزود کما اشرنا سابقا ومیچ معلوم نمیشود کآن مصلحت چه بود پس فرومایگی او جا بجا از
صدارم خواهی یافت بعضا انیکه از تصفحات کتابش معلوم تواند شد که هم دعوی وهم علتش بهرد وبرشارح ندکور
انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام باصول شیعه طلب علم نمیکنند واورا حاجتی
بتعلیم زید وعمرو نمی افتد پس تقرر مکتب چه معنی دارد وطلب معلم از بهر چه باشد گوییم مبنی بر مصلحتی خواهد بود پس
باد گریز برای خود پیدا کرده وندانست که اگر در دین مطاعن صحابه کرام جایگه قبلت علوم برای شان ثابت میکنند
اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان چیچ وتا بها خواهد که خود کرده را درمانی نیست الغرض ملا
خلیل بانیمه دانی وخوشی بیابانی راه گریز درین نصوص مثل نصوص پیدا کرد وکیده وبای آغاز نمود
لاجرم می پرسم کاگر مصلحت این بود تا برادرانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند دانست که این هم مثل تمامی
وچنان نیست که نتایج حکم بی تعلیم برزبانش جاری شود وبسند امامت قرار کرد ومرجع خلایق شود
وما مجردم ماتم وهدایای شیعه عراق وخراسان نیابم پس چرا واقتل کنم وازپا درجدا سازم گوییم درین صورت
جابر باوجود خلوص تشیع ومنقطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که زان روز مکتبش معقوبت وود
معلی مسدود شد معنا برادران دیگر وعمر کمتر بوده اند ازان جناب چنانچه کتب ایشان بران دلیل است
وظاهر همین یک مکتب است واگر ده دوازده باشد تعدد وبرادران چگونه مخفی تواند بود وخصوصا ازان
برادران که روایات ازانها بسیار هر ویست وازاطبقه اهل علم بوده وحسد ورایشان اکثر الحسد ان انکه
در بقیه فرزندان امام سجاد که براظهار بعضی از علمای ایشان عشره کامله بوده اند چیچ اگر شیعه نباشد در منصب
نزدیک فقه کالمی نیست پس چگونه نام امام خامس وخصوصا یعنی اورا وانکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة نمیدانستند وبدین اعتقاد برگردیدگی او بر تمامه عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شده اند واولا علمای رفضه
برای اضلال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که خاموش نمی شنیدند ودر بهر باب کلام ایشان رنگی دیگر دارد
ونظر بهمدگر پیدا نمی شود قال الله تعالی ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء

وچون این اسرار بشیعیان رسید برادران طریق اولی و اگر چیزی دیگر نزد و مقلدین خلیل باشد باید
تقریرش کنی تا در و محکمیان را بخانه شان رسانیم و اگر جواسی باقی باشد از ناکلان نمایم تا آیت کریمه بی انتیکم
از نهایت برآید که فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ آن آن و جلالت که بار بار حیرت و عبرت می افزاید که حضرت امام زین چه فایده
تصور نمود که طوطی پدر بزرگوار او را دست داد که شیعه را ذکر می نمایند و مثل جابر مطعون شده و دین تبدل و تحویل
قطع نظر از بلوای ایشان قریب بود که دامن عروه وثقی بر اصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود و بار
طریق دیگر مختار کرده یعنی سمعت عن رسول الله و آن هم همان آش و کاسه افتد پس سمعت عن ابی را کنار نافع
بود با وجود واقعی بودنش بر اصول امت عبدالله بن ابی بن سلول اکنون معلوم شد که این اگر ترتیب اسیاد کرده
محدثین محمدثین درست باشد ترسم سر زنش روبروی رفضه توانی خواند و آنچه دانا کنند ناوان نیک
و بعد از فضیحت بسیار و محقق نماند که از حدیث بکتبی بعض امام صادق این هم ثابت شد که همه بنگارگی و بوقلمونها
یعنی سمعت عن رب العالمین و سمعت عن سید المرسلین و بالاخر سمعت عن جابر بعد از ان بوبکر امام برسند
امامت و افادت نشستند و از پهلو به پهلو گردیدند و از نفس حدیث هم بلوغ آن جناب در مکتب آنقدر معلوم نشد
و بهر چند در صحیفه دوستور العمل خود از تقیه دخوشامد ممنوع بودند فاروه الکلینی فی الکافی و لیکن چون شیخ
المقفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب و هم احادیث فرزندارجمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کما ینبغی
علیه دستور العمل نبدیده و در تهذیب الاحکام و هم در استبصار بر تقیه عمل می کند تقیه را دخل تام دارد بالجمله در این
معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده و بعضی از اجداد چنانچه محدثین مانوشته و هذا هو الحق
الصریح رفضه این مضامین را شنیدند و بعد از تمهید قنطرة الاسلام خویش کرد بر حدیث بکیت قصه عدم تقیه آن امام
از هشام بن عبدالملک بن مروان آورده دیدند از ناب خود پاچ و تاب دادند و استبعاد و از غایتش گردانیدند
بحیثی آن مدعا عبارتش بعینه نقل کنم اگرچه بطول کشد تا کیدا و اکلیه تامل نماید و برای ثبوت مدعا قدرش کافی بود

الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر الی
الشام الی هشام بن عبدالملک صار بابه قال لاصحابه و من کان بحضرته من بنی امیة اذا رایتموني قد سخنت
عینی بمحمد بن علی ثم رایتموني قد سکتت فلتقبل علیه کل رجل منکم فلیسبه بحضرة امیر المؤمنین له فلما دخل علیه ابو جعفر ع
قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فاراد هشام خفاءه ترک السلام علیه بالخلافة و جلوسه بغیر
اذن فاقبل یسبه و یقول فیما یقوله له یا محمد بن علی لا تزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین و دعا الی نفسه
و نحو انه للامام سفها و قله علم و دسبه بما اراد ان یسبه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یسبه حتی انتهی
آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون و این یراد بکم بنا هدی الله
اولکم و بنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا موجلا و لیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول
عز و جل و العاقبة للمتقین فامر به ابی الجسر فلما صار الی الجسر تکلم فلم یتبین الجسر رجل الا تبرشقه و جر الیه

فجاء صاحب الجسر الی بشام فقال لہ امیر المومنین انی اخاف علیک من اہل الشام ان یجیء لوا بسیفک و بین
مجلسک فانہم اخبرہ بخبرہ فامرہ فحمل علی البرید ہو و اصحابہ یرید و ادا الی المدینہ و امران لا یخرج بہم الا سواق و حال
بینہم و بین الطعام و الشراب فسار و اثلثا لا یجدون طعاما و لا شرابا حتی انتہوا الی مدین فاخلوا باب المدینہ فوجدہم
فشکا اصحابہ الجوع و العطش قال فصعد جبلا اشرف علیہم فقال یا علی صوتہ یا اہل المدینہ الظالم اہلہا انا بقیۃ اللہ یقول اللہ
بقیۃ اللہ خیر لکم ان کنتم مومنین و انا علیکم بحفیظ و کان فیہم شیخ کبیر فاتاہم فقال لہم یا قوم ہذہ و اللہ دعوۃ شعیب النبی و اللہ
لئن لم تخرجوا الی ہذا الرجل بالاسواق لتوخذن من فوقکم و من تحت ارجلکم فصدقونی فی ہذہ المرۃ و اطیعونی و کذبونی
فیما تستقبلون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی و اصحابہ بالاسواق فبلغ ہشام بن عبد الملک
خبر الشیخ فبعث علیہ فلم یدر ما صنع بہ دار تقدیرات خالق لیل و نہار آنکہ این حدیث ہم برہان دلالت دارد و کرامت شیخ
بزرگوار کہ مصاب را بکوشش تمام از حضرت امام و رفقایش بر داشتہ اسباب زندگانی بعشت خویش نزد شان
فرستاد حضرت امام را بر روایت ثقۃ المحدثین ہذا الرجل تعبیر فرمود از نیجا ہم مغالطہ لاف زبان و ہنر ارجایان و رنقصہ
قرطاس عیانست نخرجون ہو نجم بادیہ پیما و ایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار و کجا بزرگی حق پرستی محجوب
الاسم و کجا فاروق قدوہ اصحاب کہ جان نثاری و خدمت او حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ را شہرہ آفاق کرخواست
بود قبل و خیر خویش را بمجرد تعریف نسبت بحضرت رسالتمآب از ہشال این فصل است قول بزرگان ؎ ای مرا
تو مصطفی من چون عمر زبرای خدمت بندم کمر او صحاورہ لفظ رجل اگر دران کتابہا بینی کہ در بیان واقعہ کربلا تصنیف
شدہ اند و رمذہب شیعہ بیش زبیش خواہی یافت کہ در مقام عطوفت و ترحم امام حسین بر زبان آوردہ و لیکن
معلوم نیست کہ با وجود ذکر جلیہ لوجع چرا علمای شیعہ از ظلم و حیف باز نمی ایند و بمہربانی و رحم عمل نمی کنند اللہ تعالیٰ
فی قلوبہم من العمل بکرمہ قلیلا ما یومنون بعد ازان انچہ راوی حکایت کرد از جناب امام رضا و اوصاف امام
و تقریرات طولانی مقتضی و سجی تا اختلاف بنسخہ صفوانی آورد و خلاصہ ثمانین حرفی چند میرسد کہ چنانچہ عالم در کنہ
ذات و صفات باری عزوجل متحیر اند و بعد از سرگردانی و کشیدن مشاق و محن زیادہ تر در لجج وحشت گرفتار
میشوند دست و پا میزنند و پایانی نمی یابند قس علی ہذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونہ کسی را تواند
برگزید حالانکہ بکنہ او زینہار نتوانند رسید و محصور بست امام و آل حضرت رسول پس دیگران را کہ از طرف
خویش معین نمودند از راہ حق دور افتند و خلایق را در خار زار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخہ صفوانی
رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نمود و قاتلہم اللہ انی یوفکون در بارہ اہل حل و عقد فرمود جوابش
بعد از دیدن اصول موضوعہ و علوم متعارفہ بسیار سہل ست و لیکن ہیچ کس از طایفہ شیعہ در خطاب بالا اہل
تقریر عش آنکہ در اصول ایشان امام مہدی را عین اللہ گفتہ اند چنانچہ بر ناظرین اوعیہ یارائش مخفی نیست
پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی زیرا کہ خود آن جناب فرمودہ انا عین اللہ و درین خصوص ما را
فقط مبتدا و منتہی در کار ست چنانچہ اشارتی درین باب می آید غنیمت دیگر اگر باشد فبہا و الا فلا بلی حضرت

خواه کبیه حالش مجملاً یا مفصلاً تواند یافت پس رای مهاجرین و انصار باندبیر آلهی قریب تر باشد
چنانکه بالتقدیر ایزدی موید و موفق شد سنگ لاخ بسبب ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین
بامهات المومنین بشارت داده بود و هم در جاهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
کما لا یخفی علی اهل البیت علیکمان از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهر از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن
عشق و محبت مثل آنچنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
شفقت بر حال مرتضوی مفاسد مخالفت بلا فصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
فرمود که اگر او را نصب بخم محنت بست سه ساله رایگان شود و اعتقاد و توحید و
بنوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود و کما مر مفصلاً پس از نجا هم اصحاب الخیر
کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند تکلیف کبالم
حضرت انه آن جناب و تقیه الی عبا بعد از حدیث مولی فاز غطی مکمل نو لیایند و بر روایت ثقه الحدثین
و اساتذه و تلامذه او کما مر غیر مرة حقیقة مخالفت متقدمین را موفق گردانید ذلک عجب عجاب و کم لنظائر هذا فی الاعالم یا
اولی الابصار سبب سفر حضرت تعالی راج داشت و سبب گریه تن سرتاج و داشت پنهان کردش چرخ نیلوفری چه نادر بماند و دان
نادری چنانکه گفته اند بدهر کسی نیاید که شب حامله فرو اچزاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی
چنانچه دانی نفاق نسخ حضرت امام رضا پس از نسبت ضلال و اضلال با صحاب سیاه نیا
از انکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح دانستند و امام را
ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمود و حالانکه
آن ایات نه منفرد بلکه مجموع عامه هر که مدعی باشد البته اثبات آن بر ذمه
او خواهد بود چه جای آنکه جد امجد امام رضا همچو ابن عباس را نظیر من کور اهل بیت جناب
مرتضوی بنود کما یدل علیه اعترافه کرم الله وجهه بذلک و قد مر قبل هذا از استدلال بآیات قرانی
منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغت مجموع است و مناظره خوارج بهمین بحث امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از ایا داشت بانها منع فرمود
و بهر حال با مایه مضرت شدید رو نمود چه اگر یا دبود مخالفت ثابت شد عمدا و بر تقدیر
دوم نسیان امام به ثبوت رسید وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا پس بر دو
معتقدین اعور العینین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن مکلف که بعلت
کردن اسلام صادق بر ایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لا یحضره الفقیه
و غیر او از افادات صدوق واضح است که هر که انکار معصوم نماید ملعون است زیرا که منکر

از سهو برای نبی که جز بارسی عزوجل ثابت نیست و هم ذمه این معتقدین ببدان مشغول است
که بدلائل ظاهره آیتی ازین آیات که در حدیث مذکور است دلالت قوی بر مدعای این فصل دارد و کما آنکه
و بنده برای انکار ازین معنی ورقی چند قرار ندهم تا از آن ظاهر شود بالاستقلال که ذکر آیات
قرآنیه در این حدیث تسویلی بیش نیست که راوی و مانند او کمال جسارت دران نموده اند و مدعای
ایشان ازان آیات هرگز بثبوت نمیرسد و انشاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک امام آن
کسانی کرده اند بنوعی ایمه موافق حدیث کافی لازم نصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را واجب
دانند و آنها نیستند مگر فضه بمقتضای ان الرفض یستلزم النصب والخروج که ایمه را منصوب
و مفترض الطاعت گردانیدند و از پیروی پیچیده ملعون ابدی گردیدند و بعد از آنش زدن
بخبث و نفاق برای طلب ابتغاء الفتنه از هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرد که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جاهل نیست
فقیر میگوید قطع نظر از تکرارات مخل و مضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
و قدر مغیره منفولا عن کتهم باز برای شیعه چه مفید بحضرت که ذات مقدس داد واسطه همه
نقصهاست نفرماید و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ و محکم نکرد و بارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت او بنزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ خلی
الانفصام لهارون بروی ملایکه مقربین نوزیسایند پس ذکر امام و مزید علم او و اد نون جعل
براو بیچ وجهی از وجوه راوی غاوی را مفید و برای سنیان مضر نشد و ورنه لازم آمد که آنچه
در شریعت مطهره نبوی صلے الله علی صاحبها منسوخ گشته خالیاً سمت جواز داشته باشند و تمسک
بان درست گردد مجلسی درین معنی نصوص لبیا را از حضرات ایمه در عین الحیات غیره آورده که
این معنی است ضلالت گردیده که از ناسخ و منسوخ عقلت کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت و اولوالعزمی آنکه توریت و انجیل منسوخ کرد کجا باقی ماند مع ذلک
طلسم خم غدیر شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا ولیعهد ساختم
و نه بهر حال صبر بکن و همین است تطبیق این طلسم و فارغ خلی چنانچه مجتهد در طرح
الرماح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آمد
سکوت حضرت بر ضلالت امت که خلاف لعنت است حالانکه سکوت شریف دلیل جواز
نمی باشد فاقرا و تفکر مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا بدست من بیعت من
نکنند بر آریکه خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مسند نشاندند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضوی

اجماع قدمای اہل سنت را معتمد دانستہ نہ اتفاق اہل بلوی کہ اہل بدعت بودند وحجۃ الاسلام
غزالی وقتیکہ بر معتقدات باطلہ اہل رفض مذہب سنت ما گزاشت وتشیع اختیار نمود ورسالہ
سر العالمین نوشت وحالش را من در تالیفات خوش بیان کردم حدیث از ابو بکر الخلیفان
آہ کما اشرنا سابقا در آن آوردہ وصاحب مجمع البحرین بلال اعتراف کردہ کہ اختیار
اہل حل وعقد در امامت از آن مجرا ودر بلکہ در تحقیق سید مرتضای ثمانینی چنانچہ در علماء الاسلام
منقول گشتہ واضح است کہ شیعہ ازینہا درست نیست تعدد امام اگرچہ عقل تجویز کند
پس خدای عزوجل زینہا را اجازت نداوہ کہ دو کس را برای امامت بردارند پس اختیار علی
بحکم ابو بکر آہ کہ محدث مخفی از سر العالمین نقل مے نمایدیکے ظاہر شد وعیان گردید
کہ در اختیار یکی مستجمع شرائط باید انتقیاد کردن واگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند با ایشان
قتال نمودن واگر فرصت زمانہ بیعت ہر دو یکی است زیادت فضایل را من حیث ہی
باید دیدن وزیادت عمر وتجربہ را نگریستن وحال تجربہ از کتب شیعہ خود ظاہر است کہ حضرت
عباس وقت غسل شریف فرمود دست بکشا تا بیعت کنم وکسے سر نہ پیچد جناب مرتضوی
فرمود حاجتے نیست کہ منم نہ دیگری دریں بودند کہ خبر آمد کہ صدیق را بر گزیدند وامیر نداست
کشید وامور دیگر را چہ شرح کنم کہ چہ لازم آمد معہذا عمر شریف بچہل نرسیدہ بود بخلاف
صدیق کہ از شصت بگزشت واین از ان گفتم کہ خلافت حضرت بود حضرت بعد چہل سال
مبعوث شد پس او لے آنکہ خلیفہ حضرت نیز واین قبیحہ را رافضے ہم امذا بو عبیدہ مزید تجربہ صدیق
آوردہ کہ در مجمع اصحاب فرمود وقد تقرر ان النادر کالمعدوم حیرت بر چرب می افزاید
کہ حدیث بیعت دو خلیفہ شاید باب مدینہ علم را نرسید تا معاذ اللہ مثل اطفال نگفتہ ارکان ایمان
چنانکہ دانی از جا رفتند وامادہ کار زار گشتند وکار بر آیت کریمہ وَمَا اٰتٰىكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ
وَمَا نَهٰىكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا نیہا رنہ بستند وزبان سلمان محمدی باب اللہ مسدود شد وبالقاء نور
مشورہ داد حالانکہ بالیتی کہ اگر دیگران بر پیکار سے برانگیختند او دادند کہ ایں حدیث او شنائش
مے داد فکیف کہ پشیمان گردہ گردد بلکہ بلا واسطہ آنجناب را برانگیزد وبخلیفہ وقت
کہ مہاجرین وانصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سہو وامیہ خصوصا
امام الائمہ از دست این اکابر رفت وملامت بر مذہب شیعہ آمد این ہم یکسو بر تقاعد
رفقا کہ بمقتضای قاعدہ شریعہ صد بار اگر توبہ شکنے باز درست تواند شد وہم بحجیت حدیث یعنی
لعن چگونہ روا باشد کما عرفت سابقا والقا پس سہو در سہو متداخل شد وناصبیان وخارجیان
اگر بشنوند گویند کہ جہل مرکب بود وعیاذا باللہ بخلاف صدیق کہ مروت او را حدی نیست

کر بر روایت این قتیبه بر افضی و ما تو سیاست فرموده که علی مرتضی را اختیار کردم بیعت کنید یا بخانه نشینید
حالانکه او را تعرض باستخلاف پیر سید بنا تمه حدیث مذکور که فتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است بر ابیین صدیق وقت و در جناب سید ما بر ابواب شان و تفکیه بر اصول رفضه بر بال
سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی بارادهٔ فوج کشی و میدان را بی از دولت سر برآمد نه چنانچه فوج
سلیم و هم روایت دیگران بران گواهست انچه روبروی شان گفت بر جمله احادیث است که اگر بر آنها
این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قابو بدر رفت
باز سلامت روی صدیق باید دید که پس از ارادهٔ خروج شریف بطلب بیعت قناعت ورزید
اگرچه این قتیبه مطرود نه بد فاطمی رضی الله عنها او در امامت و سیاست بحر ش بر بن رسانند
اگر کسے این کتاب را در کتب اهل سنت شمرد عجبی نباشد که احادیث فضایل اصحاب هم دران
ذکر کرده و آنفا به اصول امامیه در حدیث امام نرگسی بهار فرد الوحیدی و پیرده داری و پیرده
که موسی علیه السلام از هزاران کس بهفتاد مرد برگزید حلانکه مبتلای نفاق بودند پس التباس این ما
تتبع تمام کتاب نکرده باشند هیچ بعدی ندارد و بلی بعید این ست که قدمای رفضه ندانستند که دعوی
شهید برای امامت خویش است یا بامور دیگر و چیزدی امیه حالانکه او مناظره کرده با امام محمد باقر رضی الله عنهما
را انکار امامتش نمود و از بن خروج انکار شدید فرموده کما فی الکافی و این امور مجملاً و مفصلاً سابقاً
و لاحقاً در تالیف فقیر درین کتاب و غیران ناظرین دیده باشند حاجت اظهار نیست معهذا بران
کتب را از اول تا باخر چگونه نمیدیدند که زندگی کی و فا میکرد و بالجمله مکاشفی در امامت و سیاست ایمه
امیر کبیر مسئله تقیه را که تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودم و دراغاز و هم درین انجام حالانکه کثیر از
اهل بیت از آن عفلت نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرموده التقیه جبلة امین پس از مقتضای زمان چگونه پهلو تهی توان کرد و اویلا و اصیبت اگر رفضه
در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب با خود
از کافی کلینی وغیره واضح است و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذهب چه نوع بود و عیاذاً با
التفصیل ذکر بیعت مردم بمحبت امامت هر جا می آید و انفاگذشت که اکبر دودمان اهل بیت یعنی حضرت عباس رضی
بر آغاز این کار تعین بیعت را ذکر فرموده و می بالیست بر اصول اهل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست که دعوی امامت هم نزد اصحاب نبود تا بذکر او له یعنی نصوص و معجزات چه رسد و بنجه
هم چنان بالبتی انتشار کرین که الشتق الثریا بیعت چه درکار و اگر باشد بوده و از دو کس کافی بود و مثل شهرت
خویش بعد نان در ویش حالانکه بر بری هاشم عدو او شجاعتش چیچ قبیله عرب نبود کما هو معلوم فی قتم بالجمله بارهٔ بیعت چند کس
صیرفی را باید بر مهک عیار زدن و پیش پیران دینار سنج بچو کاغذ زر برای سر بوه ن کردن غرض کرد بحضرت

کرحالیا بنابر نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت موالی پرسید چه مقدار باشند لکوک را آهسته آهسته میشمرد و
آنجناب استبعاد میکرد بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام در البصره بود و بعد نماز گله گوسپند را دید و رام
نمود که بشمارد گفت هفده ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد رسیدی خروج کردمی و علمای شیعه
را و یاران آنجناب را هفتاد و هشتاد هزار کس میرسانند و عیان را چه بیان که صبر فی راز دار موالی را نصف
دنیا گفته بود و از اینجا بوضوح انجامید که چندین تشکل برای اکل کذا خضوع این الله را حدی نبود و کمافی العیون
و با وصف کمتر بودن ظاهرشان هم خراب بود ورنه امام مثل دیگران فیرب میخورد پس شیعه در هر زمان منافق بود
و ذلک هو المقصود و اطراف در حیرتما آنکه چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است گو
مانند خوردن میته وقت مخمصه پس وقتیکه در بعضی از بلاد و اهل اخلاص چنان بودند که جناب امیر علیه السلام
در حق خلفا میفرستاده و انها شرافت بجا می آوردند شلاً فیروز قاتل فاروق را بر سواری برق آسا
روانه نمودند و خبرش بتاز برقی فرستادند و آنمردم در دعوتش از زن جمیله مسم دریغ نکردند پس بیعت
خود بخود شکست چنانچه حکم مخمصه وقت یافتن طعام حلال که در مثل گویند آب آنتیمم برخاست پس خذیکه
می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان نشنید آیا این عهد و میثاق از قفا نخلی که کرد بر روی سید المرسلین
و ملائکه مقربین نوشتند و روز دیگر پایمال نمودند زیاده تر بوقوعش که بجرم اسم از دست رفت قطع نظر از آنکه احادیث
معتمده دال بر انست که اگر جناب امیر حواشی این عالم را تبه و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق
بران گواه بست و نمونه ان در کتب دیگر و بهم قدری ازان در مجلد اول آورده و ان احادیث را پایانی
حتی که ازان عیانست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهراء و ائمه طاهرین و ایشان
و امر واقعی انچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در سطیری
عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض امور مذکوره بدست این بزرگان و تقیه ائمه متاخرین که رفض
وضع کردند سبب غلبه امامیه شد و موجه لعنهم الله بقول صدوق دین و ملت خود را زیاده تر خراب ساختند
و امامیه در پیروی شان میکوشند چنانچه از من لایحضره الفقیه توانی برآورد و القصه زمانیکه امام صادق در آن بود
وقت جهاد بود که کار اوشان بطور ملوک دنیا میرفت و سادات این دودمان عالی بمقابله شان در زمان
بنی امیه و عباسیه خروج میکردند و بگاه و زشهادت سر فرو میشدند تا بقید و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان
خلفای منقدمین که سیرشان چندان نزد الله مستحسن افتاد که امام الائمه برآن رفت و عمل مجتبی مروثیقه که بالاتفاق
فیرتقیین تمام فرمود یاد کرد که معاویه را باید بسیرت خلفای راشدین رفتن چنانچه مفصل گذشت پس جناب
امیر را چگونه درست بود و بیعت را شکستن و دل بر قواعد محدثه این سبا بستن که بیعت باکراه بود چه جای آنکه
در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود فان کنت فی مرتة فلو جمع الله
تجدده کذلک بحول الله و قوته و الاکراه را کثر یک الباری فرض کنیم یا آنکه صدیق انجناب را اختیار کرده بود در بیعت

کما مر الفا پس سگفت جناب امیر با خالد بن ولید تا آنکه جامه اش بخش بخش و کشتی معتبره حضرت سیده را
با فاروق باخذ خلافت بعد از فارغطی چه جواب دهد پس مقام علمای عامه بندر و اهل شعلهای بلند مقصد و تسویلاتی که شد و
چگونه از ان بالمره اغماض کنم حرفی از ان اینکه ملا اسمعیل قوچی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما مشهور
گشته بعد از پیچ و تابی و جگر خواری میفرماید که جناب فاطمه خود گریبان فاروق بسوی خود نکشید و بلکه دیگری را
فرمود تا او چنین کرد حالانکه در کافی بسند نام جناب سیده لفظ اخذت بتلابیب عمر با فاذات امام محمد باقر مروی است
جعفر صادق و در قصه فدک و بیوه دست و دیگران هم همین طور در کتب دیگر این ائمه محمدین آورده اند که حال
مزید حرص و نیوی و بارهٔ حضرت جده ماجده شان بعد از نوشتن فارغطی بحکم رب العالمین پیش ملائکه مقربین
این میگوید هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط شده که در
اهلبیت مطهرین اقتداء الدو کفر و ردت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر بگواهی فاطمه
رضی الله عنها ماند چنین رحم پرده نشین نشود و کسی جوانمردی نکند و قتیکه فوج صدیق آنجناب را از ان
پرده بکشد و جناب سیده را بعد از تهتما کما فی علل الصدوق بگشد و آتش زنند و خانه را بسوزند ان مرد
و جوانمرد که بحکم جناب زهرا اینقدار تهور بروی کار آورد که بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دفتر اسامت را از نامش نصیب و زینت میدادند و اقل مداح آنکه جریده تشنیع را از اسم
مبارکش خالی میکردند شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از و ترک تقیه به ثبوت رسید کسی از متعصبین
تبر بدست او را ندیم و طعن همراه حاضر حضرت عباس حلم بردار و بحلم و لیصل و خام تجاول فرماید دیگر چی پیدا نیاید که قطب اقطاب دهلی الله
را سبب چه بود که نام شخصی پوشید که در زمان ثبوت بلا در افتح کرد و تقاره ظفر در مغارک بکوفت و عرصه را
از بدعات بروفت الی آخر او صافه فی نهج البلاغت خدایا مگر بحبت آنکه گوی سبق از سید اوصیا مانند
و مداح مورد الفی در والیل اذا یغشی در ربود پس دانستی که راه اخفای نام چنین کسان قطب را و ندای
گرگ باران دید و نشیب و فراز گیتی نور دیده بکشاد تا اولاد معنوی مثل قرد بنی او بر انار بش میرو ند خوشا بحال
شخصی که دانش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشر کامله نهج البلاغت شده خوشا بحال حضرت هم تفضی
که سفاسد خلافتش بدان رسد از کفر و ارتداد که دانستی خوشا بحال کسیکه که گریبان بحجت عمر کشد و لیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بسعی که سرخود بر حکم فاطمه فرود آورد غالبا که از کماهین و تخمین انهیم
گشیده باشد که اگر اوب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده داش در عقد تو خواهد آمد عیاذ ای تو محبوبه خود را کلاست
گوئیم اطراف انکه مجتهد الزمانی هر مقتضای هوا جس قوم خود بر آرائش زنی از رعایت خویش نیاید در
طعن الرماح مشغول شد یعنی انچه باب پاسخ جناب فاطمه بر اصول طائفه صدور یافت در رده
دینی در اتمام حجت را تقلید با قرمجلسی از ان استنباط میکند و معلوم نیست که اجتهاد ش برای جناب امیر
کرم الله وجهه در مخالفت حضرت زهرا بود چه فتوی خواهد داد العرض کسانیکه نزد شان فضائل علما اهلبیت این امور بانشد از

از نقص عهد خاص سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و مبنده بعهد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که آن
حافظ ناموس اکبر باری در زمره چنین نواصب پا نمال کنندگان عترت اطیب اکجا باید اشمرد که اینقدر فهمیده که معاملت
با خذ تلاوت خلاف رتبه فاطمی خاتون جنت سیدة النساء حاکمیان بی شبهه و بلا سلطنت بود اینقدر
حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت نگذاشتند و دروغ را بر خود واجب گردانیدند
غنیمت باید شمرد و باید خواند ع کز عهده شکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی
که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود بعد ازین فارغطی که سرحه خلفا بعل آرند دم نخواند در چه بود و
نیز در باره حضور جناب سیده بعد از جمیع نساء بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله و سر سبز در مجلس
عاصمین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیرشان حرفی با قلم
نگذاشتن و گردن تقیه زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که اینقدر عمد و خلاف دستور مذهب و قصد صریح
و توکل و انهم سر سبز بود یا نه اگر گوید که انهم دیگری بود از نساء بنی هاشم روح ملا را زنهار نیازرد می بلکه آسایش
او دل بستی که حضرت زهرا از بین تبصره هم پاک نمود و لیکن رد علاج تو انکرد کرد فضه اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلا عنها از سبحان و الل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زنان اگرچه از بنی هاشم باشند راوی
بهر حال مکرر است را بسیار دخلی داد که شرح آن نیز موجب ملال شد و مطلع لمدعی که دشمن به پای خود آمد بگور یعنی
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بارها بوضوح
انجامید که حضرت مفاسد نصب را بشمرد و بعد از حدیث مولی فارغطی نویسانید پس واقعه نزول لال
کتاب و صحف دوازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و بدین سبب رفض را نشانی نیست کالا
یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قرائن محل انکار نیست و لیکن سخنی که گفته
است انکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الایمه مشرک نبود پس عبد الشمس و غیر او را
چگونه بنی نام و نشان تواند کرد و همچنین حال ابوطالب را بر شرک که در تفسیر قمی استاد کلینی منصوص و در بحار
و غیران رفضه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جاجا دیدی و
دانستی طرفه تر آنکه راوی القاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ایمه از امام
الایمه تا اخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیاطین
از حفوات این سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
ختم رسالت را اثری نمیماند کما مر منوذجه و از نجاست که از خوف اهل اسلام ربیعی را هم از آن
ظاهر نکردند بلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خواهد پوشید که امام نرگسی بهار امامت خود نماید و گلهای
تر و تازه بر اصول رفضه بشکفاند باید دید که دران زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا نه ع قیاس کن ز گلستان او بهار مرا و آیت قرانی که غایت ما فی الباب تواند بود یعنی انهم

نیهدنی الایه تحقیقش نیز عنقریب می آید بحول الله وقوته ولیکن وجه حرف بالاجمال باید شنید که هرگاه
حال ایمه از امور مذکوره بطور نمونه معلوم گشته که بکمال جد وجهد حاجت بتعلم داشتند و پیشین
معلم التبیان می نشستند و متاخرین بعد البلوغ نیز مکتب رانگذاشتند و بعد الامامت هم بحاجت استصحاب
شاگردان و اصحاب میرفتند و تالیف ایشان هم بدون استفاده از اوائل اصحاب بپایه اختتام
نمیرسید فهم کیف یحکمون والی یذهبون و بظاهر است که قیاس غیر انبیاء بانبیاء مع الفارق است
پس چگونه حکم توان کرد که چون حضرت از مدرسه عالم لم تکن تعلم خلعت خلافت یافت خلفاء ایمه نیز چنین
مرتبه داشته اند اگر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنده می ماند
امام ضرور بود که همین رتبه او را حاصل میشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و آنچه آورده که چون خداوند عالم بنده را برمی گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینه او را برای ان الی آخره از این حدیث قوتیت معلوم شد و رفضه از مرتبه رسیدن بدایه در جمیع
اوقات و اوانی در جه مطابق تصریح شراح کلینی انکه انکشاف هر امر یکه پیش آمد بر توجه شان
موقوف هست باز حالت منتظره نیست و این هم ندانند که خود جناب واحد العین از ایمه چه افاده
آورده حرفی از آن اینکه خواستند جناب امام صادق تادیب کثیر را و متواری شده باز
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجه نبود و بانکشاف حالش حی که مثل
مشهور هست در همه محاورات که علم شی بهتر است الغرض غلوی رفضه بجای رسید که از
بدیهیات اولیه منکر میشوند و ایمه بر این امر همیشه تنبیه و ترهیب میکردند ولیکن اندرز شان هم
گوش نکردند و همین اعتقاد دارند که ایمه در هیچ وقتی محتاج هیچ کمالی نبوده اند و فریقین بیان
می کنند که حضرت صلی الله علیه وسلم در آخر عمر شریف خواستند که جناب مرتضوی بعهده قضا
سنوی یمن برای فصل خصومات روانه فرمایند عذر آوردند که من این امر عظیم را نمیدانم پس
حضرت متوجه شدید دعا و حاصل شد مدعا و نزد رفضه برای حضرت مرتضی شروط امامت بخصوصها
پیوسته بود در مکه معظمه قبل از هجرت حضرت مصطفی لبسالها چون در قران مبین آیت وانذر
عشیرتک الاقربین نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سه بار انکار کردند و جناب
شیر خدا اقرارش بر زبان آوردند و فی علی هذا در مواضع متعدده و حال قضا که ضرور بست
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت و علی هذا القیاس حال جمیع ایمه بالطریق الاولی
و اگر تسلیم کنیم که جناب امیر روزها تلاوت قران مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
در کنار مبارکش پس آیا بر استنباط مسائل هم از ادله شرعیه کما جتهاد عبارت از ان ست تا
آن وقت قدرت نیافته بودند که رفضه اجتهاد را برای اولاد امجاد هم از جهت انحطاط

مرتبہ تجویز نمایند فاعتبروا یا معشر المسلمین آنانیکہ امام گاہی و بیع امری متیسر نمی ماند و بہر سہ ال
جواب میدہد پس در اختیار قضا چرا توقف بود کہ نمی شناسم و در کتب کلامیہ مثل صواقع و
تحفہ از کتب شیعہ منقول است کہ جناب مرتضی پرسیدہ شد فرمود کہ افسوس پرسیدند
از امری کہ حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رفضہ چہا میگفتند و از کجا بکجا
جہل او را میرسانیدند و معلوم نیست کہ وقت استنار مثل جنین آنچہ خطا و غلط و سہو و زلل واقع
سد یا نہ یا جناب سیدہ مصدر ظلم و حیف در حق آن جناب شدند و بر ہر تقدیر سہو و عمد
مدعا یعنی تکذیب رفضہ حاصل کما لا یخفی ہر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیہا محجوج میشوند
و بہوت میگردند مگر متبصر نمی شوند وَاللّٰہُ یَہْدِی مَنْ یَّکُوْنُ مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ و در آخر حدیث
کہ دعوی عصمت و توفیق و غیرہ بعمل آمدہ حالش از شکایتہای جناب عصمت مآب عرش قباب
فاطمہ زہرا بر جمہ عوام و خواص از سجار و حق الیقین و غیرہا اظہر من الشمس و ابین من الامس گشتہ
امر واقعی ہمین است کہ ع حق زہرا بر ون و دین پیمبر داشتن زیادہ ترین عصمت و توفیق و تائید و تشدید
ملایک چہ خواہد بود کہ فوج مہاجرین اذالہ علی المومنین ہجوم نماید و حضرت شیر خدا نفسہ حضرت راحیلی الناس
علیہ و علیہا در مقابلہشان بر گردد و فن مصارعت و زور آزمائی آنجناب را تماشا فرماید و اگر بی اجازت
انہمہ معرکہ کارزار و ہیجا چنان لازم می آید مفصل نتوانگفت لا حول و لا قوۃ الا باللہ سبحانہ اللہ عما
یفترون و لفظ او یکون مختار ہم ہمین الصفدا ہ دلالت بران میکند کہ جناب امام رضا نفسہ اجتماع بدین
ہم یاد نبود کہ ایشان مختار خود را برای یکہ خلافت نشانند و آنجناب از حضور ایشان خوشوقت گردد
پس انصاف باید کرد کہ مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا او ہم ازین صفات عاری بود
معاذ اللہ و راست بگو کہ آیت کریمہ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَہٗ بر اہل حق صادق می آید کہ شب و روز کتاب
اللہ را بانصاف بعین گزارند و حسبنا حسبکم کتاب اللہ گویند یا کسانیکہ سور موضوعہ مبطل ختم رسالت
بکمال جد و جہد بجویند و حسبنا را کہ از ضروریات اسلامی است کما حقہ موجب تکفیر فاروقی گردانند
بالجملہ رفضہ بشہادت آغاز و انجام حدیث امام رضا ہم مصداق مذہب قرآنی و ہم مورد مقت و نفس قرآنی
میشوند مصادر و اعلی عین و واللہ رب العالمین یا قیماند نظر در روایات مبینات کہ راوی بمقتضای
واغوا آن را در بحر حدیث داخل کردہ و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را کما مر سابقا از قطار
گردانیدہ از آن بالیست کہ مدلولش ہیچ تعلقی تصور خیالیہ رفضہ ندارد و دلیلی بران تا روز حشر قایم نتواند
کما لا یخفی پس میگوییم کما مآیت وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِیْمَانَ پس علم انکر این وصفی است کہ مہاجرین را نصف
بدان چندان موصوف اند کہ غیر از اہل سقطہ کسی انکار نتواند کرد زیرا کہ بلا واسطہ تلامذہ حضرت بوده اند
در ذوائی ایشان اساتذہ ایمہ ہدی ہستند چنانچہ تفصیلش گذشت و مویدش این مدعا است

کہ بہتاد کلینی نے کتاب مقدسہ دانستہ علی ما فی صافی وجہ تایید بظاہر ہست اما الفقا پس انرا کہ بہت تقیہ
آن معنی چنین شد کہ انانکہ دادہ شدند علم و ایمان در کتاب ایزدی آنہا خواہند گفت ہمنکرین قیامت پس
اصحاب کرام شب و روز بایشان در جہاد سیفی و سنانی نبودند لایق باشد بقول مذکور در رد
قیامت نیز و اما معنی پس سبب آنکہ ایمان شان ہم بظاہر بود و ہم بباطن و جناب امیر ہر اصول ما درین رد
مفسدہ داخل بود بنجاوت اصول شیعہ کہ بمقتضای آن ترنیما داخل نتواند شد بلکہ منکرین قوانند گفت
و اعجبا در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاہر کردی امروز بظاہر ایمان آوردی کہ ہمہ قرار بان دارند و ایمان
مخفی عیان ہست و نیز کتاب اللہ چنانچہ بر ایمان شان گواہ ہست بروایت اطول در کتاب کافی چند آنکہ
نمائش در مقالہ سادسہ مفصل ہست ہم چنین بر علم راسخ شان کہ اجتماع شروط معلومہ آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب امیر بر اصول رفضہ خروج ازین دایرہ ہست خروج دیگر ایمہ بجز
بحکم اولی تکلیف کرا لایق ادای این سر زنش روز بعثت ہمہ اہل علم و ایمان خواہند بود و خصوصیتی کہ ہست
برای اصحاب ہست زیرا کہ از مجمع البیان ہم زیر آیت والسابقون عیانست کہ ایشان البتہ در ہر امر از
ملازمت صحبت و حصول ہر گونہ مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات برائے تکمیل دینی
گوی سبق ربودہ اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنہ گشتہ اند ہر کہ خواہد بتفسیر مذکور رجوع کند و کلمت
مستفسر رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
پس انطباق آن بر حضرات رفضہ بعنوانیست کہ بعد از ملاحظہ الفاظ و معانی در نکار نکی شیعہ ایشان
حکم کردن کہ غیر ایشان کسی نیست زیرا کہ لفظ مستبصرین اول دلیل حتی کہ ارشد تلامذہ شیطان یعنی
مزین اینہا ہب در کوفہ ہند در بعض مکاتیب خود جائیکہ در باب عدل باری و ماننان از طرف تخصوص گفتگو
کردہ گفتہ مرا مستبصر ہست یعنی شمعی ولیکن استفادہ نوشتہ و مرا بمبارزاین میدان دانستہ خدارا دستگیری من
بدین مسایل فرمایند بجوابش لب کشایم کہ چون عذاب می آمد بگینانان راہم در میگرد حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و ہم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا کہ مقتضی صدور شر از ایشان
فتعالی اللہ و تقدس ایشر کون الی غیر ذلک بخلاف اہل حق کہ گاہی نزد امامیہ مستبصر نبودہ اند و حال
بیوفای و عذر رفضہ نسبت بامیہ خصوصا امام ربانی حق کہ آنجناب از ایشان بریدہ و در بحر غیبت کبری فرو رفت
قبل ازین دانستی فلا حاجۃ الی الاعادۃ و الاطالۃ و اللہ الہادی ہر کس کہ باین نکتہ پی برد و لفظ مستبصر را بنور
بصیرت بیند مطابق نسخہ صفوانی تلاوت خواہد کرد آن آیت را کہ حضرت امام ربانا در بیتقاضم اند بود کہ فَأَتَى اللَّهُ
بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ اما آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ بین انکہ در بجاد و احتمال استبودن لفظ ما
نافی و موصول و طبرسی مولا این پدر و پسر بلکہ مفسرین متاخرین عموما میگویند کہ معنی ہر دو در حقیقت یکی
است چنانچہ بعد اختصارش در فارسی اصل عبارتش می آمد عقیب بمشیۃ اللہ تعالی تقریر اول آنکہ خدا پیدا میکند آنچہ را

آنچه را میخواهد و اختیار دارد بندگان را اختیاری نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن منزه است و این آیت دار و شد برای رد مشرکین که گفتند بایستی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیره مکی و مسعود بن عروه ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه و اختیار میکند حق تعالی چیزیرا که برای بندگان است اختیار دران و در هر دو صورت معنی این است که خدا اختیار است و اختیار بدو راجع است غیر او را لایق نیست زیرا که اختیار او را بایه که مختار خود را بهر وجه بدانند و این شان غیر او نتواند بود و معنی اختیار گرفتن احرنیک آنست و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طرسی صاحب مجمع البیان باید شنید و اختلف فی الآیة و تقریرها علی قولین احدهما ان معناه و ربک یخلق ما یشاء من الخلق و یختار تدبیر عباده علی ما هو الاصلح لهم و یختار للرسالة من هو الاصلح بعباده ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم و علی هذا یکون ما نافیا و یکون الوقف علی قوله و یختار و فیه رد علی المشرکین الذین قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم فاختار ولید بن المغیرة من مکة و عروة بن مسعود الثقفی من الطائف و الاخران یکون ما فی الآیة بمعنی الذی ای و یختار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقف علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة و هذا الضمیر فی معنی الاول لان حقیقة المعنی فیهما انه سبحانه یختار و الله الاختیار لیس لمن دونه الاختیار لان الاختیار یجب ان یکون علی العلم بما جوال المختار و لا یعلم غره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار هو احد الخبر و کلف ما خذا الخبر من الاشیاء من لا یعلم الخبر فیها سبحان الله عما یشرکون ای تقدس و تنزه عن ان یکون له شریک فی خلقه و اختیاره القصه بر ناظرین عادت طرسی معلوم ست که جائیکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود می باید آنرا فرو نمیگذارد و مجملا یا مفصلا اشاره یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقة نه تضمنا نه التزاما دم فرو بر جمه تعرض بدان نساخته و بذکر مهملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود دانسته که رسالت چیزی دیگر ست و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هر یکی جدا جدا و چگونه گفته شود که کافی و مجالس و المکال را ندیده که جا بجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید و اگر چیزی بر خلاف او بکار آمد البته آنرا بدفتر مسیار د پس اگر دلالتی بر مدعای می یافت چرا خاموش می نشست و از سر ذکر اولة تویه بر مذهب امامیه بری خاست و متاخرین رفضه که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور و اعمی این آیت را در باب امامت بر دند و در حقیقت مقتدایان ایشان بر حضرات ائمه مطابق ذات خود بر بستند جبریه می استاد و اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگری و در کافی و مجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آیاتش میرود یکی و زیادت در ینباب آورده اند و در صدوق اکمال الدین از امام نرگسی روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند و مولود مصلح نامفسد گفتند مصلح گفت ممکن ست که مصلح دانند و مفسد بر اید گفتند بلی فرمود سبب همین ست و بر اینکه عقل تو قبول کند آنکه موسی با وصف رسالت هر چه از هزاران هزار مهتاد کس را در حقیقت منافق بود و لکن لتؤمن لک حتی نری الله جهرة قول ایشان بود و هرگاه حال ایمان چنین ست مهاجران و انصار را که می بینی

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سرائر و ضمائر است و نزد ایشان هم آیت که سمه را دو معنی است یعنی
نمیرسد احدیرا که اختیار دارد بر ادیا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچه در صحیح
از امام صادق است که نواصی خلایق بدست خداست نیست عبادی بیک نفسی و لحظه مگر بقدرت و مشیت او از بین
کتر ایم نتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و ارادهٔ او و این آیت خواند و ربک یخلق الایه عبارت صافی هم باید
شنید الخیرة کالطیرة بمعنی النظیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه او لیس لاحد ان یختار شیا الا بقدرته و مشیته
و اختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد او یزاحم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشرکون عن الشرک بهم ثم قال
یختار الله عزوجل الامام لیس لهم ان یختاروا و فی الکافی و المجالس عن الرضا فی فصل الامام و صفته قال اهل
یعرفون قدر الامام و محلهم من الائمة فیجوز فیما اختیارهم الی ان قال الله در اموا صعبا و قالوا الکبار ضلوا ضلالا
بعیدا و قوله الخیرة ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل
و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و قال عزوجل و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن العالم ع انه سئل عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام بنفسهم قال مصلح
ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان یقع خیرهم علی المفسد قیل ان العلم احدا عصی قال نعم رجل من جهلاء اهل فساد قیل
قال فهی العلة اذن و ربما لک ببرهان یقاد لک للشک ثم قال اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله عزوجل و امنهم علیهم
و کلمهم و ایدهم بالوحی و العصمة اذنهم اعلام الامم ابدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی هل یجوز مع وفور عقلهم و کمال علمهم
بالاختیار ان یقع خیرتهم علی المنافق و هما یظنان انه مؤمن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه یزول
الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره و خیرتهم ربه عزوجل سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجد اختیار من قد اصطفاه الله عزوجل للنبوة رافعا علی الافسد دون الاصلح
و هو یظن انه اصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و تنصرف
الیه السرائر دان لا خطر لاختیار المهاجرین و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما اراد و اهل الصلاح
اقول هذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول لایه و یدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعة عن الصادق فی
کلام له قال فتعلمان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لحظة الا بقدرته و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء
مملکته الا باذنه و ارادته قال الله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار الایه و ازین بیانات که حضرات ائمه بزرگوار اظهر فرمودند
معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولوالعزم باشند خواه از افراد امت و حضرت امام رضا هیچ
برای رسول خدا ثابت نموده چنانکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل و کانوا مستبصرین
رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله صلی الله علیه و آله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء و یختار الایه پس اگر

حضرت که بر اصول تدنا قضیه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدرنهین که فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است فرموده باشد با وجودیکه نطق آنجناب بنود مگر وحی الهی که فلانی را
اگر برگزینید بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد افلم یدبروا ایا اولی الابصار لعلکم تفلحون وما کان وما کان
هو من وکا کو منیه پس انکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عزوجل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی ست که کسی را از مومنین اختیاری نمی ماند و قیاس را مانع می شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت رانشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلافصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسنه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر لیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زیب و زینت دهند
کافی بعناد الاسلام و همه اهل لسان باشند دران نسخه نام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور علیل الهام اعظم
شیخ جلیل امامیه نموده آنرا زیاده از هشتاد آیت در منهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
گرگ باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود نفهمید یا کسی از اهل لسان نبود هف و عذر همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص را باین کثرت بعد وفات شریف در نسخه خود چگونه باقی گذاشتند حالانکه
از ترکیب فریقین جود و دنام در قرآن مجید نیست زید و ابی لیث و اگر کافی را کشایند از انهم همین برمی آید که نام ائمه
در آن نباشد که بحث در اینست فلا تغفل مع ذلک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی بر ملا گفتی انچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیرخواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگرے چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور بین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چست و انیمه بعد ازان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار پیش گرفت و ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فرید الدین عطار گشته ؎ بر در آمد بنده بگریخته ؎ آبروی
خود بصیان آمیخته و غایة ما فی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه بیست نخرکم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر بیست و مخالف جمهور پس
تشبث بدان و ترک امر بدیهی و متواتر مذکور بر ابر هزار دلیل تواند بود بر انکه واقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
بی پیر و اتباع طلسم عبد الله بن سبای غالی ست و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استعفای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت آلهی که هر که در ابطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجمله یا جازت
حضرت و بشارت آنجناب بتقدم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بالیقین که در پی سعدین عباده میشدند و ازوی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا ولی الخلیفتان وامثالش فاقتلوه که کانا من کان در ان وارد
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون ادرا در انوبت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان دین بر نسبت دل و استحقاق صدیق بودند ایشا اگر این آیت مخصوص باما ست بودی با تعلق بدان
داشتی البته طبرسی در مجمع البیان از ان باب چیزے گفتی حالانکه ناظر نیش میداند که حرفی را از ان امور
خاص نیاورده و سکوت تام ورزیده و بالاتر از همه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار دارند و شب و روز
دلهای خود را می سوزند و زمین را با آسمان میدوزند و صاحب صافی از انجمله ست او هم چیزے نگفته
و العام لا دلالة له علی الخاص کما مر مرارا و عرفیة لبلاء و نهارا یلی امر یکه گفتنی ست آنکه راوی معلوم در ردایت
من امر هم آورده اند هم دلیل بر دروغ گوئی اوست که دروغ زن را لحافظه نمی باشد و امام را بر اصول امامیه علیه
متبعین علیه نسیان عارض نمیشود و خصوصا در کتاب الله که کلام الله المجید را حجرین بزرگان که جامع و حافظ قرآن شد
چنانچه جناب اعور المحدثین یا یی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمه آن احادیث چند تخریج فرموده و بعبارت
ملا حظه نمایند و عصبت را هم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب است باید که
لم یجمع القرآن کله الا الائمة و انهم یعلمون علمه کله محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمر و بن المقدام
عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب
و ما جمعه و حفظه کما انزله الله الا علی بن ابی طالب و الائمة من بعده و در روایات دیگر هم در بیان آورده که جامع
بندگرش نیست و از بنجا توان دانست که لفظ جمع یعنی حفظ هم می آید و موید ان روایا ست که جمیع علی را یعنی
تکمیل حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد و غیره اصحاب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظ خود را
کامل کردند و ورنه لازم آمد که هر یکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرز جدید تالیف کرد تا بابطال ختم رسالت
نوبت رسید کما عرفت و در ثبقام بعد نقل باب و ترجمه بحدیث واحد نیز او هم خارج عنان اینگسلد بهر حال فهو نادر
بجد و جهد گرفتم و تفصیل بصور را بر اوراق دیگر محول گردانیدم که قبل ازین نوشتم یعنی تا بزودی این میدان
طی شود و مباحث تشیید باز بنظر در آید اما آیت کریمه فاکلم لیف تحکمون پس در انهم چیزے نیست که انکار
راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال قیامت
می ترسانند و این بر جای خود ست که معتقد اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست بنا بر انکه
ظاهر ست و اگر فرض کنم محال را حاضری نمیساند که چنانچه در دنیا خوش عیش هستم مارا در ان عالم نیز خوش عیش
که نواخته را نباید انداخت ۸ قیاس کن زگلستان من بهار مرا خداوند تعالی شانه فرمود آیا کتابی از انهم
نازل شده که دران چنین حکم رفته و شما را بر ما این موانیق و معهود ثابت گشته که انچه برای خود خیال دارید
همان پیش آید و از مجمع و صافی همین مضامین توان فهمید و امری نیست که در بارهٔ امامیه شیعه را لکار
آید تا بعد از ادراک آن در پیرین نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانند و آیات
دیگر بر مجددین شیعه حجت ساخت که گویند تا امام نفرماید هیچ آیتے حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت بما
لغز و معما ست که جز ائمه کسی نمیداند گوئیم قانون نهاده امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خواهد بود

نه اجتهاد بایه بین که در خمر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات نفظ رجس در قرآن ست و رجس
در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بمخالفین ایشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر را گرفتیم
چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین و طاهرین
همین ست که ایشان خمر را طاهر گویند حج چو کفار کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ؟ انهم مسلم که بسبب اتباع شیاطین
دامن ائمه هدی را بامثال این فتاوی ملوث گردانیدند ولیکن هیچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صدوق
الکواذب فتوی داد چنانچه در مجامع عباسی ست که نماز در خانه که شراب در ان باشد روا نیست و اگر بدن یا جامه
ملوث باشد روا ست فاعتبروا یا اولی الالباب آرے نتیجه اتباع زراره لعین بدتر از یهود و نصاری و صبیر فی طاء و الحاء
یعنی شیطان الطاق که این لقب برای او در کتب ایشان موجود ست کما فی المنتهی وغیره همین باشد شاباش
و صد آفرین چنین ابلهان را و ملامت ایشان را که کلام مردان میرفت چگونه علاج توان کرد که بینی خود را برای خود نفهمیدن
سنیان برنجیدند و ائمه که ایشان را بسبب بیوفائیها دشمن خویش میدانستند پرده ناموس انها دریدند که لفظ
که فقط یک معنی دارد در دعا اینکه اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قرآن را باید حدیث و سخن فهمیده باید گفت
و اگر چنین بودے قرآن محکم نشدی پس در کتاب مجید با وجود تحریفات که نمونه آن در تفسیر قمی و کافی و احتجاج
طبرسی و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از متشابهات چه باقی ماند و در ینمقام چون گفتگو دران جاری شده
که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر داده اند چه گوئیم که مسلمین چه معاملات گفتند و اول باب تکذیب کشادند تا بآنجا قرار گرفتند و حقیقة قرار دادند که خمر طاهر نیست زنهار لیکن بعضی فتوے بنجاست معتمد داده اند و طهارت
مذهب فقهای ما نتوانند شد جماعتی چون دیدند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادم با وجود خشک لبی رفع خجالت
بتر زبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان شده اند که اگر گوسفند موشی از چاه برآید تمام آب
چاه باید کشید و اگر تمامش بحال خود برآید بست دلو برآید پس از قضای حاجت بدبیهه مثل الکل اشهی من الخمر و هم
غافل شدند یکی از حنفیه گفت که سلمنا ولیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کسی میداند که چون موشی بدیه
می شود دهم مسفوح ازان برمے آید از نجیدن حکم مذکور نمودند در تمام آن چون منفسخ و منتقع میماند الی غیر ذالک
و از عبارت فوائد حرفی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد بر ائمه روا نیست الا مجتهدین چه بسا حال انکه حرام میدانند و فتوا
که کار مجتهد اختیار قواعد و استنباط احکام ست بر عایت آن و از اینجا تجویز اجتهاد بر حضرت پی توان برد ولیکن جهت
قصوی ست از وی و احیانا اگر غلط افتد رب العالمین بیان میفرماید کما اخبر عن سلیمان الم الاصول و در مقام
نیز ادهم خامه جولانی مینماید چون امر تطفلی ست از تعرض و اصل که نقض شده ست و در افتاده ام لقاد در آوردم
و بلاهت شیعه باقرار علمای شان نوشته بقیه آیات را بنظر احباب رسانیده در پی مقصود میروم پس باید دانست
که صاحب دبستان بعد سطرے چند مذهب متاخرین شیعه را مینویسد که الشان لی لم و لا تسلم ابلهانه هر چه از امام
بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه الشان طریق قطعی ست و قطعی را بظنی چه نسبت و متاخرین شیعه گفته اند

مجتهد را رسد که بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت کمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل باجتهاد
سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوهم نشود که صاحب دبستان که خود را نامه نگار جابجا می گوید از فرقه
مجوس است اگرچه شیعه مجوس امت باشند کما فصلنا فی مالنا و ما سمانی الصولة الحیدریه از جهت قدیمیت بلکه او
از امامیه است چنانچه از دیباچه مرهان قاطع که در کلکته بمساعی بسیاری از علمای ایران نگاشته برمی آید و
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بما نمیرسد زیرا که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جملا
کلامی نیست و یقیناً بجا باشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصول و اخبار به نقل اکبر را که محل صحت
و غلط اخبار بود و معجزه یافته محرف و متغیر و مبتدل دانند و پیرو هفوات جناب رسول یزدانی را معاذ الله در عناد اسلام
چنان گویند که بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را بانقل اصغر هم تعلقی نمانده ولیکن بجای خود
هر چه خواهند از دعوی اتباع ائمه هدی و مرید و والا گفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگے
بکوچه خود دعوی میکند شیر آن ست الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه الهیت در پرده
کتمانست و بغیر ائمه کسی نمیداند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبر و عبرت
گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از هفوات ایشان عموماً و خصوصاً اثرے نماند و الحمد لله علی غیر ذالک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دبستان مذاهب نقل آن میکند و ضلالت املی
ایشان از اوهام پیداست میگوید ثقلا عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذهب است مثل امامت و غیره
میدانند که در مذهب شیعه ناگزیر است چون احادیث بسیار صدیکد گر اند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که جمیع
کنند بحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن برآید عمل کنند و مخالف آنرا بران حمل نمایند اگر در محکمات انتهی بهم نرسد
نظر کنند بمذهب مخالفین هر چه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان را البته پیدا نمایند اگر بر دو هیئت
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و ازینجا معلوم شد که بے آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانند
کارے برنمی آید و آن از قوم مذکور چگونه تواند شد پس سلسله دین و ملت از هم گسیخت یا نقل میکنند که اگر کسی
گوید که ناگزیر است عمل کردن تا چند صبر کنم آمدن امام معین نیست عاقل را غرض کار است که این کلام بعد از
کبری است و بارها گذشته که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه شود تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم ؛ باز جواب آن سوال حکایت میکند که معنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتهاد است و تو هم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام ثبت شود چه
بعد از غیبت کبرے شفاه در فاه کجا و خود از عبارت مذکوره این مضمون هم بدلالت عقل پیداست و این علما
که تقریر شان منقول شد بعد از غیبت امام بصدها سال پیدا آمدند پس عموم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در استماع روایات از حضرات البته وسایط بابا شند و حال پر اختلال شان از ین کتاب هم معلوم شد که تجهیز
از دنیا ملاعین و شیاطین بودند یا این همه خیرگی و شوخ چشمی مجتهدین طالبه را باید دید که آنکس که از سر دو دیدن

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده برادر و اردگیر میکنند و چیپ و راست مذهب خویش نمی نگرند چنانچه
از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد بتاح در کتاب طعن الرماح صحت ظهور دارد و حق تعالے کمترین انام را
چنان توفیق بخشد که حواشی که من بران نوشته ام و شیعه را در هر باب بهار این فن نموده ام صورت تبیض نگیرد
تا بگوئے که اَعْمَی اللّٰهُ اَبْصَارَهُمْ وَاَطْفَاءَ اَنْوَارِهِمْ فکیف که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
اصول شیعه جل و غرائب احادیث ائمه مثل مجمع و شروح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور نادر پود
خود را بهم باقد و در کارگه دار الاجتهاد یعنے لکهنؤ از کسے نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت
بآیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعاے شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمے آمد و هر که
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان ؎ نگفته ندارد کسے با تو کار ؎ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ؎
اقامتش بر ذمهٔ اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان ست که هیچ وجهی هیچ آیتے
تائید این امامت محدثه که از مخترعات این سباست نمیکند و از عبارات منقوله الهی محدثین رفض
باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت مے کند و دیگری
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیومین که نابینائے مادرزاد هست بیان
مے فرماید از جا رفتند و گوش بران نهادند و بحکم کل جدید لذیذ دل دادند و خیال
نکردند که اوّلین ایشان بدتر از یهود اشرار بود و دوم اسم با مسمّی بلکه از ابلیس در چستی
و چالاکی و مخالفت نصوص قصبات سبق میبرد بایه و ثالث بالخیر چنان است
که امام صادق را بد گفته و کبر است آن امام سنگے بر دهن و گوش او شاشیده تا عاقل
بداند که توسّل او بائمه فقط برائے انجاح مرام دنیوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه شنود
قابل اعتبار نیست کما قال الله تعالے یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
یَعْلَمُونَ پس رفعه ابابهانه بدان موضوعات دل بسیه نهند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دلے بود با فراتر مے نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را عنین میدانست که
گاهے بزنی نظر نکرده حالانکه بانتهای جوانی رسیده پس بیشتر ازین حسرت بود دے
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق صحبت زنان بچه طور مے باشد باری خوشوقت
شد و گفت اول بنظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون برهم شد
بر روی او خندیدن باری شیخ روزی بر لب چاهے هجوم زنان دید و فرمان مادری بتقدیم سمایند
هر گاه زن شیخ خواند و بود التفاتی ننمود پس شیخ خرسنگی بر دزد تا بچاه افتاد شیخ بمادر خود خبر داد گفت علاجش همین است
که خاموش باشی و بخبری مادر از بازار نخود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید و بآواز بلند
آمد و گفت بر خیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد روزے دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا مے کند کیست که زنے را بسیاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید دوان آمد و گفت بپرسید از و آن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که بازان نخود و تفل بادیه دمن بجرص تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه ست فرق این است که اورا جنون مذکور بکبار رسانید که بمزرگان در حق امثالش نظم کردند ؎ تبدیلی در همه احوال خدایا او بود ؎ او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد ؎ دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست ؎ و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد ؎ گفتمش جام جهان بین بتو کے داد حکیم ؎ گفت آنروز که این گنبد مینا میکرد ؎ و این فرقه را بتعامی و کوری از آیات بینات که صاحب مجمع ازان تجدیرے کند و بغور و فکر امرے نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان مے دهند و قس علی هذا صاحب صافی قول طبرسی و نقل او را بتائید تفسیر خویش مے آرد جائیکه در سورهٔ نسا آیت کریمه أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا است هم امرے دران نیست که فهم راوی را تائیدے باشد و در مجمع البیان زیر آیت مذکوره بیش ازان گفته و رد و قدح بر آنها کرده که گویند معنی قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت إِنَّهُ تَوَّابٌ واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود که نزولش در بنی عبد الدار ست که از ایشان کسے مسلمان نشد جز مصعب بن عمیر و یکے دیگر حلیف ایشان که سوبیط نام او بود و اگر بنده در بارهٔ ضلالت رفضه بعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گسسته عنان تطبیق و تقریب را مدنظر داشته و بطاق گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالے ما را از فضول کلامی پرحذر دارد و اهل فضول را سزاے اعمال شان بدهد تا حسرت و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که باوجود تلفظ به قال عز و جل و لفظ قال در هر باب ان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید هست یا نه چنانچه در بارهٔ آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ اشارتے رفته حالا که نسبخ اصول کلینی بسیار صحیح و کهنه و معرب دیباچهٔ محشی وقت تحریر اینک حاضر ست و بی کم و کاست ازین نقل برداشته میشود و جاے دیگر سورهٔ آل عمران یا نساء و قریب تمامی چیز و پنج رواه را چنان اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند داده و شارحین در تدارک آن افتاده و باعذار لنگ راه تنگ را بصد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید مصرع خرلنگ جان بمنزل برد و بحضرات ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن تو انکرده حافظان

قرآن شیعه از مخلصین این میراث یافته اند و در فضه ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از نشان کسی نگذشته باشد که او در زمان مشهود بالخیر از فزار شمرده شود و مراد از حافظ کسی است که او از اغاز و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نه کسی که در حال تستن یاد کرد و باز در صحبت او باش نشسته و از سیه درونی او بمقتضای یُخْرِجُهُمْ مِنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمٰتِ این دولت جاودانی از و مسلوب شد و در فضه لعجز و مباهات این لقب را بر و راسخ گردانیدند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهمین منوال عیانشد و در نمینی قصه هاست که شاید بعضی را برائے تفضیح اولاد مفرین یاد نموده ایم و از فضه های دیگر بسبب اطالت کلام اغراض نمینائیم ع نصیحت کن در اچند انکه خواهی شکه نتوان شستن از زنگی سیاهی شه و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین معمول التلاوت می انگیختند پس باحداث این گروه باطل پژوه پی باید برد زیرا که بحکم امام صادق خلط آن و قرارت و تلاوت سازد آن درست نیست و انچه در کافی موجود و نقال کشمیری هم در تزیه آورده پس چگونه چنین باشد و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الهی بدلالت آیت کریمه مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَاْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ اَوْ مِثْلِهَا و انچنین ماند پس اینطور را هم محدثین ما بمیراث علوم از الهمه بدست یافته اند و در صحاح و غیر آن ذکرش نموده اند و از غنا و الاسلام هم توانی یافت که بعضے از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول فضه اینهم پیدا است که ذکر نام کسی جزو و نام در قرآن مجید وارد نشده کما لایخفی و چون حال اغالط راوی و تجرد و ذکر آیات بدان درجه رسید که دانستی احتمال اقتباس بعد از قال الله تعالے کجا ماند فاعتبروا یا اولی الابصار رسیم برآیت اَفَمَنْ يَّهْدِيْٓ اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَّا يَهِدِّيْٓ اِلَّآ اَنْ يُّهْدٰى که حمقای شان بدامنش آویخته اند حالا آنچه احب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصا مولای این بسیر و پدر یعنی مجتهد الزمانی و پیر و هقانی زیر آن مے گوید انچه حاصلش این است که در حق هشتان که اموات امت تواند هست و تفصیلے که کرده نقل آن موجب تطویل است بلے در صافی از ضریر قمی از امام باقر رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنے افمن یهدی حضرت صلے الله علیه وسلم و آل او است و مصداق نفی مخالفان از قریش و غیرهم قطع نظر از انکه حال این کتاب بسیار سقیم است خصوصا از جهت ابو الجارود که حالش مے آید عنقریب با مذهب ما چندان منافاتے ندارد که ظلمه بنی امیه و عباسیه از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل و عقد بر همه و بزرگیدن شان از سنت استجماع شرایط ممنوع و خود پدر مجلسی صاحب لوامع مے نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از امهات تصریحات می نمود و کان ظلمه لایق اینکار نیستند و اعانت سلالا این بیت می کرد و گفته اند که این موجب حبس بلکه موت او گردید و بعضی گفته اند که بیت هم فرموده و هر گونه مدد مے نمود آمدم بر ذکر حال اجمالی ابو البجاد و پس بهانکه ایماز اخانه ملاقاتش خواه بسبب مزید فراست خواه بسبب علم قدیمه او را سر جوب لقب داده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمه بر او لعنت کرده اند و حال انیمردم مثل مگسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دو بنال دو کان حلوا فروش نمیگزارد کما سبق مفصلا فی المقالة السادسة و چگونه حضرات ایمه اولاد آخر ابرا و لعن نکنند بخصوص ایمه که ملعون نسبت فعل حرام العیاذ بالله بجناب صدیقه محبوبه مطهره حضرت سید انبیاء وقت سفر بصره درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و ایمعنی قطعا و یقینا موجب کفر او ست و ایا ممکن بود تلقیب بکور و لعن ایمه بتبیین و تخصیص بدون کفرش چنانچه علم الهدی نزاری ایشان در تبصرة العوام گفته و برایمعنی خود مجتهد الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچه میدانی و در تشتیت میخوانی که کسیکه بصدیقه فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر ست لعنة الله علی المقصرین و علی من یمدح ذلک الکتاب من العابرین حالانکه این طریقه ندیم چنین کتاب یا جنود است از امام اعظم ثانی رفضه که هرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلالی خلاف واقع یافت در خلاصة الاقوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات پشتر شامل است تا کی امثال آن بر شمارم مثلا اعتراضات ایمه بر آیات قرانی می نویسد و باقی میگزارد و کافر می شود الی غیر ذلک من امثاله پس شعر ناطق باین طور باید خواند ؎ بر شمارند اگر گفته یکروزه اور و زداوایدوان گفته نیاید بشمار معلوم شد که ان مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث منصف بود بخصوص و قتیکه تفسیر آیات کتاب الله مبین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اسامی ایمه هدی خصوص باقر العلوم تهمت بر بسته لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بخدای عزوجل که هر که این ایات را منسوب بحضرت ام رضا می بیند متحیر میشود که چکسی جز راوی غاوی تواند گفت که امام رضا چنان استدلال نابلد بود که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید و نه هر کسی آیات بینات را در هر دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قربان ایام کتب فلسفیه را از زمان یونان بزبان عرب نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علما ان قواعد را در مناظره مصرف میکردند پس مامون از خلفای عباسیه چنانچه از عیون هم ظاهر ست قطعا از مناظرات امامون اگر بکتاب عیون رجوع کنی البته معلوم شود که صدوق را اعتبار بران منظور ست و ان مقدمات را که در کلام او بخطاب علما جمهور آورده واقعی میداند و اگر احیانا بای مناظره معلوم جای بر عدم صدوق نخشیده اصلاح و رفق بر آن بخشیده و دگر تدارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میدهد در خاتمه از انقل نموده

سر دراز نا سرده و حق را از باطل متمایز می کردانم انشاء الله تعالی اما ذکر آیتی که بر حال ملک طالوت مشتمل است که بدو را
دلیل بر پادشاه و امام وقت گردانیده اند و بنی آنوقت آنچه در وصف او فرموده و بسوی حضرت ایزدی نسبت
نموده بسبب علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست میدان و ثبات قلب
بقی شجاعت در سر کرما چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثالش پس آیت کریمه برای
حجت است نه برای شیعه که وصف امامت را باعتبار شروط از زمین و آسمان بنهاد برگردند چنانچه
نمودجی را زان در ین اوراق دیدی و استیعاب شروط و اوصاف او را مصداق لاتناهی توان گفت
بین که با وجود حضرت و او د طالوت خلیفه شدن دور تر چرا می باید رفتن و باوج فلک چرا خرامیدن
و حال امور خانگی چرا نه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و اصحابه و سلم و جناب مرتضوی
سبا لعین باشند و بیعت امام مهدی بردارند و بهار گلزار امام نرگسے و ریحانے از سیاست بلاد
و گنبد ستانی ملاحظه فرمایند کما فی تالیفات المجلسی و الاردستانی و تالیفات قدمائهما من رسائل الرجعة
زیاده برین نیست که نبی تمام طالوت را بر امت بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلی الله
علیه و سلم با مهات المومنین خبر داد و مبشر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در صحوت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این هر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابو بکر رضی الله عنه را خلیفه کنند اولا
آنست و همچنین عمر رض و بر همین قیاس است علی و لیکن اجماع تمامی امت بر او نخواهد شد کما ذکر را
سابقا و لاحقا الغرض آنوقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق رض را بر مسند
نشانید باز دیگران را وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
که مدوحین کتاب مجید بودند محول گردانند و نص ننمایند باکی نیست جمع قرآن مجید را هم مهمات بود و اجماع
بر اصحاب گذاشتند و قس علی هذا اخراج متکرین ابی غیر ذلک بلی بر طریقه شیعه وصی حضرت که از مرسلین بعد
یعنی جناب امیر چنانچه ذکر رسالت آنجناب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل انکه بجمال راوی اگر حضرت رضا را
بر رسالت امیر و نزول وحی بود هر چه استدلال فرماید بجاست و کسی نتواند دران شکی نمودن عیاذا بالله و خواه بر اول
نسبت دار کند که قیاس مع الفارق است یا حال اصحاب کرام بین نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
و تجربه و فضائل او دیده امام گردانیدند و بنا و کفر الغایت الهی استیصال نمودند و نزد دانشمندان عین مصلحت بود
که واقع شد حتی که منصف و عادل و حکیم عند المجتهدین در خطبه شرح نهج البلاغت امیر یعنی اختیار ابو بکر صدیق
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر را رضی الله عنه خلیفه میگردانیدند مفاسد
معلومه پیش می آمد و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردید که رفضه بصد دل از جهت
نفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از عزیز ثمانینی توضیح می انجامد کہ بر اصول اہل سنت می باشد یا بر اصول رفضہ و مباحث حضرت آدم و دیگر انبیا و مرسلین در بارہ امامت ائمہ و تنت و عنادشان در اصول رفضہ سرد و دست از منتہی الکلام در مجلد اول این کتاب واضح ست چونکہ کلام ما بہ ایجاز رسید و ہر کسے دانست کہ آنچہ باقی ماند از اقرارات بر دوے مثل جملات سابق ست و ہنوز افادات جارے معلم ابن معلم ملکوت کہ آن را خاتمہ محتبات توان دانست بسبب آنکہ تعلق تحقیقہ خاتم الائمہ دارد و باقی در فضہ بر آن مے زند و دلہا از مرور تکمیل بسیارے از امور امامت را در عنا دالاسلام بر آن موقوف دانستہ مے نگارم و خدمت و بنجامی آرم دریں یوم کہ افادات او را نقل کنم کہ یکے از جناب گفت کہ حال غفلت علمای بدیں درجہ رسیدہ کہ چنیں تفصیل و بسط را نمی فہمند پس از عوام طلبہ چہ امید تا بر اذہان شان گذاشتہ شود لاجرم حرفے چند دیگر از قرار دوم کہ حال از بعضے آیات آرین اوراق بخوبے معلوم گشتہ کہ اول باید صورت استدلال درست کردن و آنا بوقت لبطلون نہ پیوستہ مع ذلک اختلاف مفسرین رفع نمودن حالانکہ طبرسے در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود کہ مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و مراد از فضل نبوت ست و در آل ابراہیم امامت ست اکنون مباحث معنی آل پیش آمد و حال حسد انبیا در بارہ این بزرگان ہر چہ بود و نمونہ آن کفایت دانستے پس کجا بعضے آیت قرآنے و کجا دعاے دولن ترانے متبعین خطوات شیطانے از آنجملہ آنکہ تے در تفسیر مینویسد کہ خلافت بعد از نبوت مراد ست و مقصود از امن جناب امیر و سلمان و ابو ذر رضی اللہ عنہم و عمار اند حال آنکہ جناب امیر عار بار معلوم شد کہ ہر جا بر زبان نتواند آمد تا بدیگران چہ رسد کہ طشت از بام ست کہ کراین ذکر کشادہ مودہ باب جمیع من کہ منافقین برائے اصحاب می کشایند مسدود گردد بلکہ بر اصول شیعہ در امن بودن عدیہ انقلاب عظیم لازم آید و عصمت در چہ حساب کہ از فسق تجاوز نمود کما فصل سابقا من رد الوے و تقض الیہود و غیر ذلک و تبذوا الکتاب وراء ظہورہم کانہم لا یعلمون ہمچنین تقیہ یکدو آیت بر فضہ برگردد و تقطعا نہم و اہل اعمالہم پس بعد ازین مسطور مینویسم کہ عبارتہ و قد تحقق لمقام حق تحقیقہ الشیخ السدید الشیخ المفید رغالانام فی الحاضر فتدکر عبارتہ توضیحا للمقام قال الامام قال الشیخ ادام اللہ عزہ قال لے شیخ من مذاق المعتزلہ و اہل التدبر بمذہبہ شبہم از بدان السالک عن مسئلہ کانت خطرت ببالک و قد سالت عنہا جماعۃ ممن لقیت من متکلمی الامامیہ بخراسان و غارس و العراق فلم یجیبنی فیہا بجواب مقنع فقلت لہ سبل علے اسم اللہ ان شئت فقال ابرئنی عن الامام عندکم الغائب اہو فی تقیہ منک کما ہو فی تقیہ منا و من اعدائہ فاقتہ فقلت لہ الامام تقیہ من عبادہ لا محالۃ و ہو ایضا فی تقیہ عن کثیر من الجہال الذین ہم من لا یعبر فقہ و لا یسمہ بر فیعاد بہ او یؤدی الیہ ہذا علے غالب الظن و العرف و نسبت انکر ان یکون فی تقیہ من جماعۃ تنتقد امامتہ الآن فانا انا فانہ لا تقیہ علیہ فی معرفتہ بحقیقۃ الامر فی نفسہ و الحمد للہ

فقال هذا والله جواب لطيف لم اسمعه من احد فبارك فاحب ان تفصل لي وجوهه وكيف صار في
تقيه من لا تعرفه وفي تقيه من جاءه تعتقد امامته الآن وليس هو في تقيه منك فقلت له اما تقيه من
اعدائه فلا حاجة الى الكلام فيها للظهور واما تقيه من لا تعرفه فانما قلت ذلك على غالب الظن
وظاهر الحال وذلك انه ليس سعيدان يظن لهم لكانوا بين امور اما ان يسفكوا دمه بانفسهم ليسألوا
هذا لك المنزله عند المتغلب على الزمان ويجوز ذا به للمال والرياسة او يسعوا به الى من كل هذا فعل به
او يقضوا عليه وليسلموه اليه فيكون في ذلك عطيه دون عطيه وهلاكه عظيم الفساد وانما غلب في
الظن ذا لك لان الجاهل بحقه ليس يكون معه المعرفه التي تمنعه من السعي على دمه ولا تعتقد في الكف
ما يعتقده المتدين بولايته ويهوي الدنيا منقبله الى من اوقع الضرر به فلم يبعد منه بادعنا
بل قرب وبعد منه خلافه واما وجه تقيه من يعتقد امامته الآن فلانا المعتقدين لذلك ليسوا
بمعصومين من الغلط ولا مامونا عليهم الخطايل ليس مامونا عليهم الفساد والارتداد فلا ينكر ان يكون
المعلوم منهم ان لو ظهر لهم الامام عليه السلام ادعوا فوا مكانه ان يدعوا هم وداعي الشيطان
الى الاغراء به والسعي عليه والاخبار بمكانه طمعا في العاجله ورغبه فيها واثاره لها على الاجله
كما وقع ودا عي الشيطان امم الانبياء الى ارتداد عن شرايعهم حتى غيروها وبدلوا اكثرهم وكما عانه
قوم موسى بعينهم وامامهم هارون عن ارتدادهم عن شرعه الذي جاء به هو واخوه موسى عليه السلام و
اتبعوا السامري ولم يلتفتوا الى امر هارون عليه السلام وبهيبته الافكر وفي وعظه وزجره واذا كان
ذلك على ما وصفنا لم ينكر ان يكون هذا حال جماعه من يتجلى الحق في هذا الزمان لارتفاع العصمه
عنهم فاما حكمي بنفسي فانه ليس يجب لانه يعلم كل من شاركني في المعنى الذي من اجله حكمت وانما
خصصت نفسي بالذكر لانني لا اعرف غيري عينا على اليقين مشاركا لي في الباطن فادخل
معي في الذكر والمعنى الذي من اجله نقبت ان يكون صاحب الامر متميزا مني عند المعرفه بحال
لانني اعلم اني عارف بالله تعالى وبرسوله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم وبالائمه عليهم السلام
وظهر المعرفه منتف من اليقين كفر وغير مغفور واليس على دم الامام بل اخافته عندي كفر
غير مغفور واذا كنت على تقيه بمعنى من ذلك لما ذهب اليه في الموافات فقد امنت ان يكون
الامام في تقيه مني او ممن شاركني فيما وصفت من اخواتي واذا تقيه انما هي الخوف على النفس
واخافته الامام لا تقع من عارف بالله تعالى على ما قدمت قال فكانت انما جوزت تقيه امام من
اهل النفاق من الشيعه فاما المعتقدون للتشيع ظاهرا وباطنا فما لهم كذلك وبهذا يزول عنك
المناقضه الذي توهمه الناقل ليس بمعتقد للتشيع في الحقيقه فليجز ان يكون هذا فعلت له ليس الامر كما
ظننت وذلك ان جماعه من معتقدي التشيع عندي غير عارفين في الحقيقه واما المعتقدون

الدیانة علی ظاہر القول والتقلید والاسترسال دون النظر فی الادلة والعمل علی الحجة ومن کان بهذه المنزلة لم یحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة الناتج بدلالة الخبریة عن انفکاکه من صاحبه لیستحق بذلک الخلود فی الجنة قال ذلک ثم قال المعترض لی اخبرنی الآن اذا لم یکن الامام فی تقیة منک فما بالة لا یظهر لک فیخبرک انه بالمنابذة وبین لک کثیرا من المشکلات ویلوسک بتبرة وبتعظیم قدرک یقعد وبشرفک بمکانه اکان قدامن منک الاغراء به تیقن ولا تیک له ظاهره وباطنه فقلت له اول ما فی هذا الباب انی لا اقول ان الامام یعلم السرائر وانه ممکن لا یخفی علیه الضمائر فیکون قد اخبرت رهنی بما یعلم منی بما اعرفه من نفسی فاذا لم یکن فی ذلک منهلکی وکنت اقول انه یعلم الظواهر کما یعلمها البشر وان علم باطنها فبا علام الله تعالی له خاصة علی لسان نبیه علیه وآله وسلم بما او وحی الیه من النصوص علی ذلک او بالذی یعلمه فلا تکلیف ابدا ویسبب عن غیره بهذا انقطع سوالک من اصله لان الامام اذا فقد علم ذلک من جهة الله تعالی اجبار علی تخییر علی غیری ممن کرهت فاوجبت الحکمة تقیتی منی وانما نفیتها علی الوجه الذی ذکرت انفاه لم اقطع علی حصول الامام ولم اقل ان الله تعالی قد اطلع الامام علی باطنی وعرفه حقیقة حالی قطعا فتفرع الکلام علیه علی انتفی لو قطعت علی ذلک لکان ترک ظهوره لی وتعرفه الی وجه واضح غیر التقیة وهو انه عم قد علم انی وجمیع من شارکنی فی المعرفة لا نزول عن معرفته والاجر عن اعتقاده امامته ولا یتاب فی امر بادام غالبا وعلم ان اعتقادنا ذلک من جهة الاستدلال مع عدم ظهوره لحواسنا اصلح لنا فی تعاظم الثواب وعلو المنزلة باکتساب الاعمال واذا کان ما یقع من العمل بالمشاق الشدیدة اعظم ثوابا مما یقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم علیه السلام ذلک من حالنا وجب علیه الاستتار عنا لیفصل الی معرفته وطاعته علی حد یکسبنا من المثوبة اکثر مما یکسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبه التی یکون فی حال الغیبة فی الخواطر وهذا اخذ بالانصاف مع ان اصلک فی اللطف بوجوده ما ذکرناه ویوجب ذلک لانک تقول انه لا یجب علی الله تعالی فعل اللطف الذی یعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه کان اقرب منها اذا فعلها معه فکذلک منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعة الامام یکون عند غیبته اقرب منها عند ظهوره ولیس یکفر القوم به فی کلتی الحالتین وبدا بین الاشکال فیه فلما ورد علیه هذا الجواب سکت هنیئة ثم قال هذا الجواب یستقیم علی الاصول التی ذکرتها والحق اولی ما استعمل فقلت فانا اجیبک بعد هذا الجواب جوابا آخر اجزا مما قد سمعته لانظر کلامک علیه فقال هات ذلک فانی احب ان استوفی ما فی هذه المسئلة فقلت له ان قلت لک ان الامام فی تقیة منی وفی تقیة ممن خالفنی ما یکون جوابک علیه قال فتطلق انه فی تقیة منک کما هو تقیة ممن لقیک فقلت له لا قال واما الفرق بین الامرین فقلت الفرق بین القولین (یعنی) اذا قلت انه فی تقیة منی کما هو فی تقیة من خالفنی او هممت ان خوفه منی علی حد خوفه من عدده

وان الذی یحذره منی ہو الذی یحذره منه او مثله فی القبح واذا قلت انه یتقینی ومن مخافتی ارتفع هذا
الابهام فقال فمن ای وجه انفی منک ومن ای وجه انفی من عدوه فصل الامر لی حتی اعرفها فقلت
تقیته من عدوه هی من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاه من سعیه علی ذمه وتقیته منی
من اجل خوفه من اذای علی سبیل السهو والتحمل والتعرف بمعرفة بالمشاهدة وعلی التقیة منی من
او غیره الیه من اخوانی فی الظاهر فیعقبه ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فقال ما انکرت ان
یکون هذا الوجب المساوات بینک وبین عدوه لانه لیس یتقی یک کما لا یتقی بعدوه فقلت له قد بینت
الفرق وادضحته هذا سوال قد سلف جوابه وتکراره لا فائدة فیه علی انی اقبله علیک فاقول لک لیس
قد هرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم فی الغار خوفا علی نفسه منهم فقال فهل
تهل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومکانه کما عرف ابو بکر رضی الله عنه ذلک لکونه معه قال
لا ادری قلت له فهرب عرف عمر ذلک ام لا عراف ذلک جمیع اصحابه والمومنین به قال لا قلت فما فرق
کان بین اصحابه الذین لم یعلموا بهربه ولا عرفوا مکانه وبین اعدائه الذین هرب منهم وهلا ابا بهم مثل تستر
باتقائهم علی امره ولم یستر ذلک عنهم کما ستره عن اعدائه وما انکرت ان یکون لا فرق بین اولیائه
واعدائه وان یکون قد سوی بینهم فی الخوف منهم والتقیة والا نما الفضل فلم یات بشئ اکثر من انه جعل
یومی الی معتمدی فی الفرق بین ما الزم ولم یات به علی وجه من تفسه العجز من ذلک ومخفی نماند که ترجمه
این عبارت طویله بالفاظها صعوبتی دارد وخود مومن جالسی اقرار میکند بسقم نسخه چنانچه خواهی
دانست انشاء الله تعالی پس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی بعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل بوق که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
همچنین تحقیق بدرش بلکه بالغزهای ایشان را نهایتی خصوصا مجتهد ثانی نهایتی نیست بدون آنکه کسی شرح
سفاهت وحماقت شان را معرض بیان آرد واگر طریق تبیان سپارد پس برای عوام طلبه نور علی
خواهد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس بدانکه مجتهد اول دار المومنین لکهنو
در عناد اسلام میگوید که تحقیق این مقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اهل خلاف پس
برای توضیح وتکمیل ذکری کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین مقدمه که بانی
مبانی مذهب اعتزال بود روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گرفته واجا عیکه
ملاقات کردم در خراسان وفارس وعراق جوابی که سامع نشنید نش قناعت ورزد ومطمین گردد
نداده از متکلمین امامیه گفتم بپرس بر نام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام غائب
عزیش ایا او از تو تقیه میکند حالانکه شیعه مینماید چنانچه از من که من مخالفم با تقیه وخوف او فقط
از دشمنان است گفتم امام از دشمنان بقضیا تقیه میکند واز جاهلین هم که او را نمی شناسند ومنحیث

کوشش نمیکند یا او را دشمن دارد بار او محبت او بسیار بد و انکه میگویم گمانم است و انکار نتوانم کرد که از جماعتی که اعتماد باو ماست و اینکه اکنون نیز خوف میکند و تقیه میماند لیکن از من تقیه نمود امد کرد که حق معرفتش را دارم شیخ معتمد له گفت که قسم میخورم تجدا که چنین جوابی نشنیده ام از کسی نشنیده ام پس میخواهم که اجماع کند ارا بسط و تفصیل وجوه بحث بر کارے که چرا تقیه میکنند از ان مردم که او را امنی نمی شناسند و هم چگونه تقیه می کنند از ان مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال واز تو هیچ خوفی ندارند گفتم اما وجه اینکه تقیه میکنند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را امنی شناسید پس این قول بتلبیه محتاج است و ظاهر حال تو ان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی از این امور نتواند بود یا خویش از دست خویش بریزند تا ترد خلفائی غاصبین و متغلبین عزتے پیدا کنند و یا بجهت و علل برسند با کار پردازان اشغال سلطنت و او تمامی هدیه ها او را گرفتار کرده با ایشان سپارند و او را انواع معیتش و اگزارند و در هلاک او فساد عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که هر کس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و اعتماد نمودن از یار ماندن من مثل کسی که اعتقاد می نماید با امامتش حالانکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه بکسی که امام را احضر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از او امامه تقیه از کسیکه غالبا اعتقاد امامتش دارد پس بیانش انکه معصوم نشنید از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند او در دنبال سبب التبع موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش ندانند بکوشند در او برای حصول دنیا و اختیاران بر آخرت چنانچه پیش امد ارتداد امتهای انبیا را که شر الع را بدل ساختند اگر تشان به بین که قوم موسے علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از اسمان خلاف کردند از موسی و هارون برگردیدند و بسامری گرویدند و التفاتے نه نمودند با مر حضرت هارون و نهی او و فکری نکردند در موعظت و نصیحت چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که در بن زمانه اند بسبب انکه معصوم نیستند اما انچه برای نفس خویش حکم کردم و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد در انچه معنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از نجهت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم انچه بر خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم بر سول صلی الله علیه و آله وسلم او و حضرت ایمه و این معرفت مرا نافع است از کفر مکه بر کرسجند و بشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او نزد سومن کفری است که نخشیده و نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد در انچه بیان کردم شیخ معتمد له گفت گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از کرده شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تناقص می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دارد پس چگونه چنین باشد جواب آنست که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
نزد من حقیقه عارف نیستند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر بادله و عمل کردن بحجت
کجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که مانع باشد بدلالت لا احدیث از خلود در نار
تا مستحق خلود باشد در دوزخ پس مائل باید کرد و در تمام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه میکند پس
وجه انیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید بمعجزه دادن و بسیاری از مشکلات
ترا حل فرماید و تعرب خویش ترا مسلس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدهد که از او
خوف ست و میداند که تو بموجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان دعوی بدلهم گفت دلیل خاص
انیست که اعتقاد ندارم که امام علم غیب دارد مذهب من انیست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشند جامه
بر زبان پیغمبر صلے الله علیه وسلم که او نصوص را از امام و ولیعت گذاشته بران یا در خواب صادق پس
خلافی دران نمی باشد بایستی غیر ازین پس اعراض تو ساقط شد از احمل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایذا و تعالی پس تجویز کرد این امر اینچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من و
من نقی آنکرده بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر یقین نیستم بر حصول ان البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گرداند اگر چنین بودی بتو انگفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد وجهی میشد و اضح غیر از تقیه و ان انیست که امام البته دانسته ست که من و مشارکین من در معرفت
رجوع نتوانند کرد از اعتقاد امامتش و شک نتواند نمود تا وقتیکه عیب ست و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال ست با وجود یکه امام ظاهر نشد بر جواز ما و این اصلح ست از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد با کتساب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم تر میکردد
نسبت بسهولیت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما فحوزه واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یابیم نسبت با مام ظهور و منتفع شدن شبهانکه در غیبت باشد در دلها و این صید
امر لیست که گمان کرده بودی با وصفیکه اصل تو در لطف موید امر لیست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
قائلی که لطف بر خدا واجب ست چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن اشرف باشد
ازان چون کند ما همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف ست از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امر لیست که شکالی در آن نیست
چون بر شیخ الاعتزال این جواب رد و می یافت ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد باز گفت قسم بالعمر خودم
می خورم که این جواب استمرار بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باستعمال ست گفتم بعد ازین جوابی دیگر میدهم
گمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بران دارد نشنود گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که درین

مسئلہ پرگوی بگی گفتم اگر گویم امام تقیہ میکند از من واز مخالفین من اعتراض بکن بران ہر چہ خواہے گفت آیا چنین توانی گفت کہ تقیہ از تو واز مخالف ہر دو برابر است گفتم اگر چنین نیست گفت بگو فرق چیست تا من ہم گفتم فرق اینست کہ چون گفتم کہ او در تقیہ است از من چنانچہ از مخالف من ترا او ہم می شود کہ خوف در ہر دو جا برابر است وحذر او ہر دو جا یکی است یا مانند آن فرمود چون گویم او تقیہ میکند از من واز مخالف من ہر یکے بر سبیل مثال گفت از کدام وجہ تقیہ میکند از تو واز کدام وجہ از دشمن حق پس تفصیل کن ہر دو را تا بفہم نزدیک تر باشد گفتم تقیہ از دشمن ازین جہت است کہ ظلم خواہد کرد مرا امام را و ضرر خواہد رسانید و ما ہم احتراز میکند کہ مبادا سعی کند در ریختن خون مبارکش تقیہ او از من ازان جہت است کہ خوف اظہار وارد از من از راہ سہو یا از نجہت کہ من بزیارتش فائز شدم واین شرف عظیم است یا ازین جہت کہ عار بر را یارے نبود واز یار اندیشہ کند پس فرق در ہر دو ظاہر شد گفت انکار نکردمی درین باب کہ اعتماد از ہر دو جا رفت گفتم تفرقہ بخوبی بیان کردم اکنون پرگوی دران بی فائدہ است این بدان ماند کہ ملکی بگفت اول در عالم ہیچ نبود مدار صاحب آتش را خواست فروختن دود ش آسمانی و خاکستر ش زمین مشد و اخگر ہا ستارگان و دود شعلہ آفتاب و ماہتاب کسے گفت زمین نبود پس آتش چگونہ می افروخت گفت اے حجتی لاستی در بارہ مدار حجت میبار کہ من ازاو دست ندارم ولیکن بشنو کہ من اکنون این اعتراض را از تو می کنم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابا بکر را ہمراہ خود بغار پناہ نگرفت بخوف کفار گفت بلے گفتم آیا معرفت عمر بایں امور چنان نبود کہ معرفت ابو بکر بسبب آنکہ ہمراہ حضرت بود گفت ندانم گفتم پس جدا شدن و سفر کردن حضرت را ہمہ میدانستند اصحاب و مومنین گفت نہ گفتم پس چہ فرق است میانہ آنکہ ہمہ میدانستند سفر و مکان او را و میان دشمنانش کہ جدا شدن او را از بہت شان و چرا مستور نمود او را صحاب چنانچہ پوشیدہ از دشمنان و تقیہ کرد و انکار نکردی از آنکہ فرقے نبود میان ہر دو شان و دشمنان او ہر دو را برابر بود ورنہ فرق چیست اما آنچہ مقید جارے تو واضع احادیث ناصب عداوت ائمہ بجہت آنکہ علوم لدنیہ ائمہ و شہادت اکثری را از ایشان سلب میکرد چنانچہ در ضمن ابحاث معلوم خواہد شد و علی العموم بشیعہ خود اجازت و منع می داد کما فی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش مورد رفضہ و شیعہ بر جنازہ او را ہ منہ میگویند تا اشارہ باشد کہ بر او سمعہ و ترویج محدثات او گفتہ فلا حاجۃ الی الکلام فیہا اللہم پس کمترین انام را دران نظر و کلام است وان انیکہ ضریر قمی کہ استاذ ثقۃ المحدثین ایشان است در تفسیر خود و ہمچنین شاگرد انش از ائمہ ہدے بطرق متکاثرہ و روایات متظافرہ ثابت کردہ اند کہ امر بالمعروف و نہی عن المنکر شان ایشان بود و چگونہ اہتمام این امر شریف و عمدہ بزرگ بجا نیارند کہ مبعوث نگشتہ اند مگر برائے انتظامش پس ہرگاہ امام منتظر با وصف گزشتن صدہا سال تمہید این تقریر میانہ رئیس الرفضہ و المتعرلہ تقیہ از اعدا میکرد قطعاً و یقیناً دوست از مواعظ و نصایح

و امر نهی برمیدارشت بلکه بجاره بطور خوارج در نماز روزه وغیره عمر خود میگزارد وعیان شد که این شخص
زینهارنه بر دین رسول صلی الله علیه وسلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بطور
ایمه که نهی منکر و امر معروف را بحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکرت خاصه خویش
میدانستند و لفظ ایمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امته وچون بارشاد رب العالمین و اظهار حضرت
صادق و رضا از روایات ایمه هدی است امر معروف نهی از منکر وان باقرون و دهور مساوب شد
پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انتظار است که نزار سال برآن دیگر گذشت و پرده
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت وحضرات را یاد نمانید که اگرچه قرائت مذکور موجب
فضلت ماست ولیکن قهر و رویش برجان و رویش و تردماین وبال بر محرف بدکیش افتاد که واد تحریف
داد و لفظ ایمه بجای امته نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید وخروج سفیانی را کسی
بنور ندید ورنه ایشان در دهای دل یاد گفتندی و در عاآن از جستندی که در گهواره خود هدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفته اند ع مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش ☆ کو تبا شد تا حل معما میکرد و شاعر هندی
در حال اشتیاق مایوس چه خوش گفته است ع زهی منتظر منتظر یار کی به دیدی ندیدی هین دیدار کی وچون
در نیمقام تقریری بایست که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده ازان مغلطه بر میدارم که بقول
اولین و اخرین شما در حدیث منزلت جمیع منازل هارونی برای جناب امیر علیه السلام حاصل
ویکی ازان بلکه عمده همه منزلتها الخ که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در فتن آنجناب بجانب
طور و فراکرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
کسی مشتلش ندیده بود و توجه برادران کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در ارتداد
مذکور و حضرت هارون مراتب خیر خواهی و مدارج امر و نواهی در جهاد بسانی چنانچه باید تقدیم برسانید و ما
قرانی نبض رب العالمین در نهاده عنقریب انشاالله تعالی می ایید و جناب امیر وقت ارند او اصحاب عیاذا بالله
با مامت خویش هدایت نفرمود بلکه معاذالله شهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت برابر
هزار شهادت بر اقرار زبانی شیعه تواند بود و مانند چنین چهره پرده نشین و گوشه گزین کشت الی اخره لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت
امامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقة وست پاکم کردند بلکه جمیع خواص خمسه را خیر باد گفتند
و اصول حضرات ایمه در نیمقام را دیده و دانسته پایمال گردانیدند و قائع انچه در تفاسیر و احادیث از حضرت
اهل بیت در زوانیات و خواص ایمه بدرجه ثبوت رسانیدند محو شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق باتو گفتم
و بعد از حدیث رضوی و کشف تلمیعات راوی حقیقة درین باب رساله به اسهاتر تیب دادم که هر ورق
بلکه هر صفحه و سطرش خرمن ترهات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خس و خاشاک شنان

پیرو بدو اگر منصفین قوم تجاهل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب افهیدم باید صاف صاف گفتن
تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت هارون در وقت ہدایت کوسالہ پرستان کہ بنتا دہشتا و ہزار بودند
بدل و جان کوشید چنانچہ در نصوص قرانی است یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی
بارئکم و در تحصیل ان مفسرین خطبہ ہارونی نقل نمودند و جناب امیر بالمامت خویش دلالت نہ فرمود
یا بانشائے خطبہ در معرکہ صحابہ رضی اللہ عنہ چہ رسد لیکن وجہش انکہ چیزیکہ در حدیث منزلت مستثنی
باشد نبوت است و انیمہ امور یعنی امر بالمعروف و نہی عن المنکر و غیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانچہ
نبوت مستثنی شد لوازم ان نیز فان الشئی اذا ثبت ثبت بلوازمہ و اذا انتفی انتفی لوازمہ و غیرے نباشد
نماند زیرا کہ حضرت ہارون را تقیہ روا نبود بسبب نبوت بخلافت جناب امیر علیہ السلام کہ تقیہ بر او
واجب شد بسبب سلب نبوت و وجود امامت پس دعوی تقیہ کہ مفید حارثے نمود و نیز اے امام منتظر از
اعداء و نہ ہم قطعا و یقینا در صحت ان انتظاری نماند و نیز دہ میگویم کہ قطع نظر از انکہ رسالت
جناب امیر علیہ السلام بر اصول شیعہ نبض رب العالمین از قرآن اہلبیت ثابت کردم چنانچہ
بدیہی و دانستی پس اعتراض اہل سنت بسیار قوی شد زیرا کہ با عتراف مجیب ضرور افتاد و جہاد
بلسانے و ان صورت نیست پس سلب ان سلب نص شد و الحمد للہ معہذا از احادیث طالعہ ہم ثابت
دادم کہ تعیین ہیچ شان یعنی امر بالمعروف و نہی عن المنکر و ہدایت کم گشتگان از صائص ایں
است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافتہ کہ انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است پس
ز امامت ایمہ خود بر اصول شیعہ نشانے یافتہ نمی شود و چون حال اصل الاصول چنین است
فروع را بران قیاس کن کہ بطریق اولے و اگر آن رسالہ را کہ بر حدیث رضوی نوشتم و خطا یا
و اغلاط راوے ان را پیشکش نمودم ملاحظہ کنی و بشرط انصاف بہ بینی خواہی گفت کہ اکثر اوصاف
و خصایص امام را کہ بسوی حضرت رضا منسوب ساختہ ہر لفظ و بر معنی آن مخالف نسخہ نگر
روافض است مثلا از اوصاف امام است دران حدیث انتفای حدود و اجرای احکام و منع
تغور و حفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نہی عن المنکر چگونہ صورت تواند
بست کما لا یخفی و قس علی ہذا دعوت براہ دین الہی بدون اوامر و نواہی چسان متصور تکمیل
کہ بر یکی از نبی ہاشم علیہ السلام نہنگ در پای شجاعت باشد و از اغاز اسلام تا این زمان
بوفور موجود و مذہب رفض بجدی رواج یافت در ایران و ہندوستان کہ اگر سنی نام سیادت
بگیرد بروی می خندند پس ذلت و بنی و دنیوی را چگونہ سادات رفیع الدرجات در صدر اول
قبول کردہ باشند حالانکہ بالاد انستی کہ حضرات ایمہ دہ یازدہ کس را از شیعہ در مہم جہاد کافے
دانستند و شجاعت جناب عمر تفوی از ہمہ زیادہ تر بود اگر چہ از دستانی از غولان بیابانے

ثابت کند کہ از روز یکہ امام حسین علیہ السلام در معرکہ کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب امیر رضی اللہ عنہ
زیادہ مردم رفت الحمد للہ کہ انیقدر و در اصول خود دم تحریر یاد نیامد ورنہ آنچنان کفتی و آب بے
لجام خوردے کہ دشمنان ارادہ میکردند کہ حاضرے حضرت عباس رض علمدار رضیا نمایند
تا داد تبرا از دوستانی و آقران او بخصوص اسامی بدہند و دیگران بیاموزند کہ بیشتر با حال یوم التناد
و ایضا حرفی ازان نیست کہ امام مانند پدر تحقیق مے باشد انصاف ہمین است کہ جناب مرتضوے
علیہ السلام پدر است باشند و ارتداد پسر ندان بنید و خاموش نشیند و انصار الذاب عن حرم اللہ و الدائع
اے اللہ صفت امام است پس آں مردنا ہے بود لس لامحالہ یکی از ذاتیات آنست و السلام از ان
امکانے ندارد پس کسانیکہ گویند کہ لوازم نبوت از امر و نہی و مانند ان از امام متقی بدلیل استثناء شد
دشمنان امام رضا اند از زمرہ نواصب اشتقیا خواہد بود کہ امام رضا کا در وغ کو دانند معاذ اللہ
بالجملہ کسے کہ عہدہ جواب را بدین طور ادا نمود کہ ضرور است لوازم نبوت را ہم سلب کردن یعنے آنہم
و ناہی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پس امام بیچارہ البتہ بر طور او مصداق صم بکم خواہد بود و سیفہمد و
ست فہیدہ اورا کہ شریف ثمانینے است چہ کویم خواہ معلم ابا بسہ باشند خواہ ملائکہ ختم اللہ علی قلوبہم و علی
بنورہم و اعجبا کہ پیر دہقانے در صوارم و حسام جاسحاتی گوید کہ در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و احیا
عدو و غیرہ مے باید و ضرور است نہ در نبوت و نہ علو درجہ امامت بر نبوت چگونہ ثابت شود فاعتبروا
یا اولے الابصار کہ دمحیب در ینمقام قلب کرد این تقریر را کہ از اصول ایمہ کہ نمونہ ان گذشت ما خود است
راہم از تصریحات جماعۂ متکلمین شیعہ را پس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آمد بداہۃ آرے راست
گفتہ اند انچہ پس جسیم و کم دیدیم و در کار است و نیست پنیست و سالم بخر انسان کہ بسیار است و نیست
الغرض علماے رفضہ بحر طرف می کریزند و این روز سیاہ جان بسلامت نمی برند در نیجا صاف صاف
قائل بہمانست میانہ مستخلف و تابت شدند کہ امیر المومنین چگونہ باعث ارتداد او گفتگو مے کرد کہ امام بود
ما را در منصب نبوت گفتگو نیست بلکہ در درجہ امامت است و ینے را تقیہ جائز نمی باشد و امام را
تقیہ واجب میشود اگر بر نہم استقامت وارند و کرد فرار نکردند رسائل نوشتہ قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیہ انبیا عموما و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خصوصا بعد از قول مجیب و مطالعہ مجمع البیان
و غیرہ کہ از انہم حاضر بر می آید کہ انبیا تقیہ نمیکنند بلکہ ایشان را جایز نیست لبطلان صریح بدیر فتہ و حاجتے
نماند کہ در جوابش قلم بدست کریم و ساق و محن بہ بدیم و الحمد للہ علی ذلک و فانہ مایقی شتی بنا لک
سمعنا چون ان رسائل و تقریر است مجتہدین را خواہی دید ازان پیدا است کہ رفضہ در غیر مایہ النزاع
تطویل لا طائل بکار بردہ اند خلاف درین است کہ آیا انبیا علیہم السلام بعد سر فراز شدن بعہدہ نبوت
مرتکب کذب میشوند اے غوزک من المنہیات فی وقت الخوف باندر رفضہ در رسائل خوف انبیا عرا

ثابت میکنند نه امر تراعی زاد حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
ما لحوق خوف و حرق پس کسے چه تواند دران کلام کردن که مابه النزاع نیست واحدی در جهانست
که از خوف منزه باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالے پیشتر است بقیه
کجا و چند انکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و شان انبیا علیهم السلام بعد از نبوت اینست
که لا یخشون الا الله یعنی تو اگفت که فقیه از خدا میکنند و انچه مابه النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت بائمه میکنند که منکران را بد میگفتند و لعن میکردند الی غیر ذلک
و در حق منتخب از حمامی نیاوظیفه لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری میخواندند و اختلافها در علوم
شیعه اند اختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب دیم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و ایضا ان یکیست در افراد است که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان خلف نمیکند حالانکه
ان امری دیگر است پس ان رسائل که افاده مابه النزاع نمی کند خود بداتها باطل شد معلوم نیست
که مجیب موصوف در باره کسانیکه بر مرد انیه خروج کردند همچنین در خلافت بنی العباس و شهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کافی اصول الکلینی و تالیش و محمدت بنیان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبسر و تندیر چنانچه باید بجا
یا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد یا از جماعت ایمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور انکه هر چه رفضه در کتب خویش اورده اند دلالت
بران میکند که جناب امیر در فلان وقت در مقام چنان افاده فرمودند و ان مخالفت اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و یافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرانی و قدم نمود جها برآمده بود و جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هر زه
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت بتلفیق چرا چنین اعتقادی نمودند که حضرت امیر
منازعت و تذکیر لقمر مود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کافی التفسیر الکبیر و غیره معلوم شد که اصحاب
بر مذهب حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بودند القصه هر گاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون نبی پس بر نگ دیگر که بر تقبیح قوم دین فروش دنیا خر متضمن باشد چه گویم
که کسے حضرت هارون را پطلین نوشته سیاطور یکه شیعه مرکب ساخته اند کما فی حلال الشرایع
در رنگ و قد و قامت مماثل نگیدگر نگفته بلکه انچه جناب سیده در بیان صورت جناب تقوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گویم بار بار که دال بر آنست که بیان هر دو بزرگوار به الاشراکی صورت جناب
و پیدا ظاهر است که کما شود نمایوجه طبعی ندیدیم و کما بطلین بودن فرقه بر تحقیق ما بویه قمی تقیه که حضرت بابای یا ابواب
از علم خود تعلیم فرمود و اضلاع مبارک تشنج شد معاذ الله چنانچه از کتاب مذکور عیانست و مجلسی امام شیعه رحمه الله تعالی

صورت جناب مرتضوی در بجا آورده هر که مشتاق باشد بدان رجوع نماید و فقط معاذ الله از آنجمله گفتم
که بر اصول امامیه از انتفاع مذکور خواهد بسیار برآمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب فی جمله
ثابت و باب مدینه علم بودن از اینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکلتر شاهل نشده دیگر وقتیکه حضرت
بعد از غسل و کفن بدنیا رجعت نمود و حال ائمه را بر دفتری از حضرت مرتضی نویسانیدند و شاید وجه کتابت
آنکه سواد البطن مبارک از کجا بکجا رسد فلا تغفل و ارجع الی اصول ثقة المحدثین الذی کان من
الکافرین مقصود ازین حرفی چند متعلق بخدمت منزلت آنکه تشبیهه صورت بصورت البته منتفی است
و چون وصف تذکر و تنزیهت و مناظره لسانی یا اهل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
بهوت سهت و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه مجیب گفت اکنون بفرمایند که غیر از
خبر گیری و خدمت پس ماندگان و مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که ازان زعامت کبری
ثابت میفرمایند فاشفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة الخ قطعا فکیف که خود گفته باشند در
واجبات و اوصاف امام انچه بیان آن بکمال شرح و بسط دانستی پس بما قصفات راحدی نماند و در فضله
را غیر از عداوت و مخالفت الله که لعنت خدا و ملائکه و همه جرم نزد شان متفرع بر آنست چیزی بدست
نیاید یا مفید باشد یا مستفید و مزید باشد یا مرید و علم الهدی باشد یا علم الروی من بعد فرائد تقریر مفید
حارث علیه ما علیه را چگونه استیعاب نقل کنم و چرا اهمال گزارم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته مناظره
او با یکی از علمای کاملین متقدمه چنانچه خود ش برای خود و سای گفته تا عیان شود که چنین کس را مغلوب
و محجوج گردانیدن بعد از انست که حضرت امام بسیر گذاز و بهار جا بلقا و غیره خرامیده که جز اعین رات و اذان
سمعت او چیزی حقیقة معبرش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و محکم بودن عمارات و تکلفات آنرا
شرح کند که بر هزاران بروج شامل و بر هر بهج دوازده هزار سوار سلح منتظر فرمان میباشند و تفصیل
آن خبر تالیفات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که هندوان در توصیف لنکا رشک برانی
می برند و جیب و دامن را می درند و لیکن برای تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف السنه
ایشان که بهفتاد و هفتاد هزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشد
حرفی چند از کافی و شرح ان کافی تواند شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان لله
مدینتین احدهما بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منهما الف الف مصراع
فیهما سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما
و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عز و جل را دو شهر بست یکی بجانب مشرق
و دیگر بجانب مغرب هر یکی را خشتهای آهن مرتب شده و بر هر یکی ازان هزار هزار در مستور گشته و در هر شهر هفتاد
هزار هزار زبان است که سخن میگوید هر قوم بزبانی بخلاف اهل زبان دیگر و من میتنا سم جمیع آن بانها

وہرچہ در آن دو شہر ست و ہرچہ درمیان آن ہر دو شہر ست شارح قمر و بینی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود و من جمیع قرآن امید انم پس منافات ندارد و با جمل یعنی بالفضل یعنی آنچناب
از قرآن مجید استنباط تواند کرد و نیست بران دو شہر حجتی از خدا غیر از من و غیر از حسنین و برادر و عم بعد از من
بفاصلہ و آنہا بتصدیق بامامت ماکردہ اند انتہی مختصرا و مقصود من ازین قمر ہ اخیر آنست یعنی نیست بر من
و امام حسنین بر ہر دو شہر امام و آنہا تصدیق کہ امامت ماکردند کہ بداند کہ ہمہ ساکنین این شہر یا
موسن اند و ائمہ را موجب اطاعت میدانند و ہر گاہ از کلام مسلم این علم حاصل میشود پیداست کہ امام زمان
یا یقین از دشمنان خویش تقیہ میکند البتہ ساکنین ان ہر دو بلدہ کہ موسنین اند مطاعنش را فرض
میدانند امامیہ در لباس تقیہ خواہند بود و تشیع شان از تالیفات دیگران ہم منصوص ست پس
علی ہذا تمامی فوج کہ لاتناہی عبارت از ان باشد و شاید اگر کسی را توہم در گیرد کہ در فوج ہزار نفر بعضی
از مردم مخالفت و ملت دین ہم میباشند فکیف افواج غیر متناہی گوئیم کلام مجملے در سر کتاب معین
جا بلقیا بلسا قرینت اثبات کثرت نفصہ نفی و نہی ست کہ احدی در ان شہر از رعیت باشد با فوج
منے نیست تا بخارجی و ناصبی چہ رسد و از نجہت بکثرت شیعہ در دنیا حکم میکند چنانچہ در تالیف اتم
الامام این امور منقولا عن اہلہا مرارا و قدح آن بر جای خود ش ثابت و بقید طائفہ معتد بہا تقیہ
تقیہ امام را از دشمنان بدیہی میداند اکنون تقید امام کہ آن ملکہا نیز نگین او ست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد للہ کہ ہنوز مذہب اہلسنت غالب ست و حضرت امام ربانی از صولت
و دبدبہ اہل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی ہمی ترسند و مانند بید ہمی لرزند و مجالسے و غیرہا را
و ہر زہ درائی میکند و ہو المطلوب و از اینجا کہ از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز و بیچارگی متکلمین رفض
در تقریر و تحریر عیانست ثابت شد کہ در احتجاج ہم مغلوب و اگر بعد از ہبوت شدن گویند کہ شان
امام ما چنانست سہ ایکہ در ہیچ جا نداری جا دبو العجب ماندہ ام کہ ہر جای پس از عجز و زبونی
گوئیم و ہمین جواب تحقیق مفید عیانست سیر اگر این الاغ ہنوز ندانست کہ تقیہ بجہت خوف و عجز میباشد
و ہو اصحابہ من حیث لا یدرون و با اینہمہ تقیہ میکند کما صرح بہ المفید علی نقل المجتہد المرید پس البتہ کہ
جا بلقا و جا بلسا تاثیر نفاذ الامر کما کان و سبحان اللہ ابن سباپہ کو ششہا در اطفای نور دین اکمے
بعمل آورد و جنابت ہا و در اسبب غلو و تکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود و بدلیل آنکہ
بر مفصل خود بر ایشان ہشتاد و نازیادہ تقریر فرمود و مہما امکن ہم تلامذہ او را کندہ و دوزخ گرداند و آنکہ
میگوئیم از تحقیق کشفے در کتاب مختار رعایت مرنداد بست و رزیرا اصول مذہب رفض جانبدار
با وصف قرابت بدیہیہ دقیقہ کر و خدع معاذ اللہ در جہان باقی نگذاشت تا فاروق ذوی النور را
سا شربت شہادت نوشانید و مجاہدین بنے سبیل اللہ را بنابر حسد و عداوت از دنیا محو نمود چنانچہ

والحق بارها عیان گردید نقلا از کتب قوم اشتیاق دارین بیان این هم ظاهر است که رفضه بینی و گوشمالی خود از راه
حسد بر یدند و فقر دین و ملت را در یدند اما خود ستایی معلم الملکوت حارثی زبانی شیخ معترف او انهم تسلم
شرعی که بجناد در خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و بمه را غربال کردم و کسی بر جواب ایے قدرت
نیافت که بر آن قناعت تو انکر و غیر از جواب ناصواب تو که هر خاموشی بر لب اهل حدیث زند و علة تحقیق بر
جسد اهل تشکیک می تند فرق انیست که عطای انحله اگر در رکوع بودی امر فرو غیر ترا خلیفه بلا فصل
پس این امر یست که هر یکی از علمای رفضه برای نفس پروری خویش یا بالتعصب مذهب میکنند و از نجا
هم توان پے برد که حشن پوشی و کثرت عبادت او را که نقل میکنند از ان قبیل باشد که پیشوای ایشان
یعنے زراره شر من الیهود و النصاری رو بروی مردم بعمل می آورد و پیشوایے ما حضرت جعفر صادق
رضے الله عنه و قیتکه این خبر شنید فرمود انیمه بجهت رو در ریاست و نزد حق تعالے بجوی نمی ارزد
و حق در امثالش این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا
کما فی الکتاب المختار و انیهم از عادات ایشانست که مناظر خود را ایستا نید بلکه در بحر علوم
بعرشش بر ین میرسانند و بعد از شنیدن سفے از تحقیق صاحب جواب خواه خود شان باشد یا کسے
از ائمه اطیباب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی ارند که صراحة از ان یعنی جعل و تلبیس پیداست و تلک
حجته بالغه گردیدے که زندیقی بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که
امر مشکل جوابش نفس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب واضعین قصه نسبت دادند
که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و دیانهمه زندقه و الحاد خبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نمیگفت و انگاه
در جواب امور یکه اگر طفل مکتب می شنید میخندید انیست حال سفاهت طرسی کتاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داد و نفهمید که انحوکه هر شهر و دیار خواهد شد و امر یکه در آن بود م یعنی مناظره
قاضی رطل بوق با فاضل هر دے نیز از همین باب طنین این ذباب ست و باعث قاه قاه
بر ریش این خانه خراب چه اگر او مذهب شیعه واقف نبود این همه حرف را چه اعتماد که از امور یکه در مذهب
رفضه چنانست که ناظرین احادیث وحق الیقین در اذهان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزید
و سطر دو نزد اهل علم رسوا گردید و این بدان ماند که پیر دهقانے مجتهد فانی بدان امور یکه اشاره کردم
پے ببرد و مناظره حضرت مرتضوی که یقینا مفعول و مقرے ست از احتجاج طرسی بقدر جزوی از کتاب
اورد و تکمیل مقام عنوالاسلام ابذکران قصد کرد آری چون کتاب او عین دشمنی ملت و دین ست
کمالش همین ست که بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و اتم با انیمه میگوید او ویلا و اسیمتا
که آمروز با وصف انتهاماکه رافضه در امامت مصنوعه بهر کتاب نمودند و حضرات ائمه را در آن شریک
غالب گردانیدند آنچنان بهم در سیدکه بے کلفت بر امامت مذکوره دلالت میکرد هر چند گاهی بضعف

زرگری دوازده انگشتری کہ محصول اقلیم شام در ثمن ہر یکی ازان کم نشد ۵ کہ بوزش نگینی در انگشتری
فرماند در قیمتش جوہرے بہ مرصع گردید چنانچہ تقلید امیر در اتنا ازان بعین رکوع ناگزیر انتہا دانیم نصف العین
خواہد بود تا شروط امامت طابق النعل بالنعل باشد علاوہ بسیار از انگشتری ہای قلب این قوم مغلوب
برائے خلفای متقدمین ہم چنانچہ قلوب ناظرین بر باید وضع کردند در زمین جعل و تلبیس و تزویر صریح و تکلیل
اہتمام تمام بر نام منہن مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود کہ در صافی دیدم بروایت خود ش
دانہم تقسیم شرعی کہ چہل انگشتر بے ترتیب دادم و ہر یکی را در رکوع نماز بسائلی بخشیدم و صفای پیش مرا بایدہ
کہ گفت کہ برائے علی مرتضیٰ آیتی در قرآن نمیدید نزول جلال یافت و برای من فرود نیامد و ندہ عبارت زیرے
من عمر بن خطاب نہ قال واللہ لقد تصدقت بارلعین خاتما وانا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابیطالب
فانزل و باعتراف مفسرین شیعہ کہ صاحب صافی در زمرہ ایشان ست ہمہ الہ باقی نیز این امر عظیم بجائے آوردہ
و میسنہائے الذین یقیمون الصلوٰۃ و یؤتون الزکوٰۃ وہم راکعون کہ بر انہا متفق شدہ پس اگر بر خلفائے متقدمین
خصوصاً فاروق اعظم ہم عموم و شمول نماید ہیچ استبعادی ندارد کہ بنصوص جعفریہ این مہاجرین مجاہدین
سرے و قیصرے در دور ما جامع آیات فضائل بے انتہا در کتاب خدا بودہ اند و بر فرض و تسلیم اگر فضائل
این روایت را نزد ما بصحت و اعتماد نرسانند و بفرض محال ثابت گردانند کہ فرو رست امام را چنین انگشتری
در رکوع نماز بخشیدن گوئیم شمول بطریق اولے دانہم بنصوص جعفریہ معدلک فاروق اعظم جناب امیر
بودہ بخلاف ائمہ متاخرین کہ از وجود ایشان در آن زمان اثرے نبود و پر ظاہر ست کہ داد و دہش بلا
و شبہہ در تقدیر اگر کسے بود و داماد و بمنزلہ فرزند می باشد علی ما لا یخفی العرض علمائے رفضہ گاہے
صناعت زرگرے چنانچہ باید بتقدیم رسانیدند و زمانے مثل مجتہدین رد سائے مومنین را بگیرند
کوفہ ہند علمائے زرین تبار زر دوختند و بر سائل تنیدند چنانچہ از کافی کلینی اعور و غیرہ روایت جلد
ہزار دینار برے آید و مخفی نیست کہ شیوخ دینار نسیج ہر دو حدیث را در بارہ انگشتری موصوف بعلہ
سترہ میفرمایند و ہر یکے را از ان کامل العیار میدانند و صاحب صافی بیان ہر دو تطبیق می دہد
کہ در رکوعے جملہ بسائل بخشیدند و در رکوعے دیگر خاتم عنایت فرمودند و چون ہر دو بخشش تمام شد
آیت کریمہ نازل شد و معلوم نیست کہ معاملہ حضرات ائمہ عطائے ہر دو بود یا قناعت بر یکی و از شروط
امامت داون ہر دو مگر یا دادنے علی التعیین یا علی التخییر با شرط امامت بالاتصال عطائے ہر دو
یا بالانفصال عطائے یکی از ان ۵ ہر مرتبہ از امام حکمی دارد و اگر فرق مراتب نکنی زندیقی و بہر حال
اہل این انگشتر بے بعد اختلاف و جنگ زرگری دو ضع روایت حلہ زربفت از زمین قرآن مجید
نتوانستند بدون خم ضایع در اخلافت متقدمین رخنہ گرے نمایند و در خلافت متصلہ برائے کنند
در خبرے بکشایند پہ جائے آنکہ دعوی علم و معرفت صد و چہل ہزار زبان را دلوکان بالاستنباط

سن ہذا القران نقل فرمایندہ آنہم برائے حضرت امام حسنؑ کہ در اولاد خاص جناب سیدہ یعنی در
سبع سنابل بربیان شارح جامع الزیارات داخل نمودہ اند بار خدایا از قرآن مجید اہلبیت رضی اللہ
عنہم اجمعین برا ستنباطش قادر باشد کہ نص بطلان ختم رسالت و ربارہ سید کونین ﷺ در آن بدلالت
قطعی نازل شدہ تواند بود و بر بعض تقدیرات کہ مراد فاروق رضؓ از نزول آیتی مستقبا باشد بہ شمول
و عموم و شاید کہ نزول آن را تمنا میکرد بعد وفات حضرت رسول مقبول ﷺ چون ملاحظہ نمود کہ مصحف اکبر
بر جناب زہرا رضؓ افرود می اید و جبرئیل بآید و رفت در شب و روز مشغول نہ بطور وحی سابق کہ بشیر بالانفصال
بود و بعذرت مقرون کہ انما منزل باذن ربک و شک نیست کہ بخشیدن چہل انگشتری در عین رکوع و
سوال سائل در نماز عادے نیست بلکہ اتفاقی ست ابتدا در زمانہ را میخواہد و لا عقل مدتے باشد کہ شیوع
در عمر شریف جناب زہرا رضؓ اہبط وحی خدا بعد وفات سید انبیا علیہ و علیہا التحیۃ و الثنا تحقیق گردید کہ بر
اعتقاد یانیان رفض بدو نیم ماہ میرسد و شاید کہ فاروق رضؓ بعد در ستی چہل انگشتری معاودہ مصداق
انگشتری جناب امیر مصرع کو سلیمان زمانست کہ حاتم با او ست سایلان را رشوتے داد و
نا بلطائف حیل آزمودہ ساختہ و طریق سوال و طور اخذ مجہل آموختہ باشد و خود ہم شتران پوشیدن حلہ
بعنوانے نمودہ باشد کہ در عین رکوع از تمامے بدن بیک اشارہ خفیف جدا شتو د تا مفسد صلوٰۃ نشود بدہ و بر
تیر انگشتری بہدف نشنید و خطا نکند چنانچہ عرفے گوید ؎ از کمان ناجستہ در چشم تحیر کردجا ؎ معرفت گوید
حکمی بر نشان انداختہ ؎ چنانچہ انگشتری جناب امیر وقتیکہ بسوے سائل برتافت زینہار خطا نکرد و در است
و چپ مائل نشد و بے کلفت بر بعض روایات در رسید اے غیر ذلک من الاحتمالات فانظر و استأمل ثم تنصف
کہ رفضہ امامت بلا فصل را کہ مدار ایمان قرار دادہ اند بر این ضمایم می تنند و بعد ذکر ان بر خویشتن
مے بالند و بر دیگرے مار ای ابطال خلافت راشدین بروت می بالند کہ بہ بینید از قرآن شہادت مدعا
ثابت کردیم حالانکہ ظاہر قرآن و سیاق آن بدان مرادو نسبت کما فی الکتب الکلامیہ سیما الالزامیہ آنچہ از روایات آوردند ہمہ ضعیف و قابل
بشاشت و آنہم باختلافات و جنگ زرگری بدا ہۃ عقل ہم از ان ابائے صریح دارد کہ روایات امامت و اوصاف آنرا
جناب امام رضا بروایت راوی معلوم چہ قدر داد و شرح و بسط داد این شرط را در آن ہیچ دخلی ندید
معہذا آن امور ضروریہ در ہیچ امامی بالفعل بر اصول شیعہ یافتہ نشد بکلیتہ مفصلا پس مناسب ہمین ست
کہ قول خواجہ اثیر فنامہ در اینمقام یاد کنم و بمدعائے این فصل مشتمل شویم ؎ جہودی مسے را زار اندہ بود
و کان غار تیدن بر آن سود کردہ و چون بنیاد این مذہب مطابق کتاب مختار ابن سبا یہودی نہاد
اینحکایت چہ مناسب افتاد و نعم ما قیل ؎ نظم نظامی بلطافت چو در ہ ز در گہرش جیب جہان گشتہ پر
و ایضاً در استشناے نفس خود ش کہ ہم از ارباب خود فروبستے و خود نمائی ست حرفی دیگر باید شنید
کہ میگوید کہ خاص بگردانیدم نفس خود را بذکر نمودن مگر از بخت کہ غیر خویشتن را بر سبیل تعیین شریک

خویش در اخلاص باطن و وفاداری نمیدانم تا او را ذکر کنم الخ کما عرفت فی تلخیص کلامہ بالفارسیہ پس واضح
و عرفتہا ہمین است کہ شاگردان خود را از شیخ و سید بیشتر تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین مقدور بندہ قدرتے
مدار دو دیگر ظاہر ست کہ اگر این نقل مطابق اصل نبود در میان ما کہ مین بینے مجتہد فاضل و در صواب
مطابق ذات خود و ستائی ہا دادی کما قدروا اللہ حق قدرہ و اذ قالوا ما انزل اللہ علی بشر من شیء
ہذا حال معرفت قوم اکفر فی قدرہ خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمین ست کہ در
کتاب ردہ علی ما ذکرہ صاحب الصواعق انکار اللہ بر یا نہ آنجناب را مستغنی از رسالت قرار دادے
و بر مقدر چہ موقوف کہ از روایات قدیمہ در کتب مجلسی تفسیر صافی و غیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس راست
بگو کہ چون حضرت بر دروغے الٰہی نسبت دادی بے شبہہ کافر شدی یا نہ و قدما و متاخرین تو در مطاعن
خلفا و ق از آغاز قصہ قرطاس چون لب کشودند یا نگفتہ اند کہ حضرت طلب نمود و اسباب کتابت
نا نبوشید در حضرت کہ گمراہ نشوند امت حضرت بعد از و چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس
شان تو و تلامذہ بو کہ شیخ و سید بعد از این سبابہ ی باشند و ہم بعد از ایشان از اتباع این ہر دو جماعت
میکنم کہ ہر کہ پیغمبر ما را معاذ اللہ نسبت بکفر کند یعنے مستغنی بر او دے قرار دہد البتہ در کفر او شکی نیست و
ہر گاہ کفر ثابت قرار علماے شیعہ عیان شد پس میگویم کہ کافر چگونہ متولی پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گردد مگر
انہم نشنیدی کہ خدا میفرماید و حمد و الہا و استیقنتہا انفسہم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبۃ المفسدین
و ثمر قیامت دیدنیست کہ چنین کافران مطرود دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفہ انکہ بیجا رد
شیخ المعتزلہ نجاب ابن علم الملکوت ہنوز ندانست کہ این پیشوا ے امامیہ و غیر او در باب حضرت رسالت
چنین تحقیقات در بارہ حضرت نمودہ اند کہ چون حکم بنصب جناب امیر وارد شد حضرت در مخاطبہ حامل
وحی مناقب خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود و ازین رسالت مستغنی شد
و لیکن ہر کس میداند کہ حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفہ تر آنکہ با وجود حق معرفت خدا
و رسول او تعالے این مردود حق معرفت ائمہ را نیز چنانچہ باید او اگر و سماحق صاحب الامر را نمودہ مجیب
شناخت کہ با وجود اقامت در مصار اینچنین جاہلقا و جاہلسا در قاقت افواج غابرہ غیر متناہی
در تقلیب سر بے بردو چون بجاے خود قرار یافتہ کہ ہر گاہ چیزے ثابت شد اگر بر ست ثبوت لوازم آن ثابت
بعد فتوح انجا میدہ کہ در دیار ہند کور خطبہ خلفاے راشدین چار عنصر ملت دوین حضرت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار بحال بلا غت میخواہد و افضلیت صدیق و فاروق را علے رؤس الاشہاد در
منبر بیان میفرماید و در نیمجہ استبعادے ہم بخاطر کسی از رفضہ کہ کتب خویش دیدہ باشد راہ نمیباید
زیرا کہ در آن پیروے جد امجد شان امام الائمہ اہلبیت میباشد کہ در ہنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود کہ ہر کہ ایشان را مفضول گوید از من او را ہشتاد تازیانہ خواہم زد چنانچہ در صراط المستقیم

نیز مرقوم نموده است و آنچه جناب مغفرت مآب الملة والدین و مقید بخلعتهای اتباع ابن سبا لعین سبحان دائم متعرض شده اند نفوس مومنین پاک مقایسه کردند از قید و بند امام و تمامی و سفاهت پس ما را بجوابش قطع نظر از آنکه از قبیل قیاس شیخ بندی است زیرا که ایشان را بر شیعه قیاس کردند مانند یهود و اند پنداشته از حق ایشان بیداست و هم تالیف دیگر از کتب مجلسی حدیث کافی از حضرت ائمه که غالبا تفتیش هر گوشه در جوابش کافی است که دیگران امامی نصب کردند در تقلید شش کوشیدند و شما را نصب کردید و پیرو بے بجا نمودند و بر ناظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هر چه از صدر اول شیعه اهلبیت گذشته و میگذرد و از دست امامیه بوده و هست در امام صفین بسیارے چنان اندیشیدند که امام الائمه را قید و بند کرده بدست امیر شام سپارند و هزاران هزار بانظار اکابر شیعه آنجناب را بر تحکیم حکم خاص آورده و گفتند و نه ترا میکشیم و حضرت امیر آنچه در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از نهج البلاغت پیدا و هویدا است و در تفسیر امامی باید رفت که معتمد الیه و مشار الیه آنجناب یعنی ابن عباس بر روایات رئیس المقدمین در کتاب مختار سبب شکست و ذلت شد ما ذا الله پس از دیگران چه نام توان برد و از اینجاست که جناب مغفرت مآب الملة والدین بالآخر امیر مقدمات را یاد فرموده خود متقدمین امامیه ریحانتے را که غیر از امامیه اثنا عشریه فرقه دیگر نباشد در مشقوق مذکور داخل فرمودند و اگر غدارے و دغل شان را یاد نمینمودند در قلم ایشان را لمجا میکردم که هیچ علاقے تمیز نتوانند کرد که در بسیاری از بلاد و اخوانیان امر و ما جعین مزید دلاد افواج کثیره موجود باشند و امام خود را چنان غایب سازد که نام و نشان مقام خود را بر ایشان مخفی بماند پس راست گفت مجلسی و برحق الیقین که شیعه این زمان مثل آن یهود اند که منتظر قدوم حضرت بودند فَلَمَّا جَآءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهٖ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ هر که خواهد این دلیل عقلی را کما اشرنا از آن کتاب در حال امام منتظر بیند و حاضرے حضرت عباس علم بردار بخورد و داد تیر از ایشان داده بنشیند و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقلا و نقلا ثابت است دار بجا بر کسے اعتماد نمی فرماید و بر مثل مشهور تر سایه خود میگریزد و از کافی عیانست که در وقت امام صادق اجلاء اصحابش نصف دینار اشیعه میدانستند و هفده کس قابل میدان بدید نیامدند و اے برین زمان که خبر سبحه خاک پاک کربلا و نشان سیاه بر پیشانے نورانی چیزے دیگر از علامات تشیع گردانند و از صفات ائمه بعد المشرقین نصیب ایشان شده پیر دهقانے در رسانده و الفقه چه خوش که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بر ین علامات فریب نباید خورد و الغرض عمل امام زمان بر همین است و بس که اعتماد ندارد بر هیچ کس و چگونه بار دیگر در قابو ایشان نیاید که لدغ من جحر المجرب حالت به را میماند پس هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقدمین او چندے از سطور نوشتند آخر ما دخل فیها و نحن علی ذلک من الشاهدین و بالآخر آثار یهودیت این قوم بر زبان مقدس شان هم جاری شد

چنانچہ مجلسی بعد از تتبع احادیث اورد و بود کہ نباید مرا پس انصاف باید کرد کہ معتقدین امامت
این بزرگ سوسنی در سیاست غیر از اثنا عشریہ کیستند کہ امروز اگر امام بر ایشان ظاہر شود و تدبیر قید و بند
و نمایند و بنحو یزیدے او سبوکہ کربلا معلا بگرداند و چنانیند کہ فکر این استاد شیخ دیدہ اینان بجا
رفص نخواہند رسید و تیکہ در مکتب بودم چنان می پنداشتم کہ مدار سے بر کسیکہ دیگر بر البغر نباید این شخص
ہر گز عاقل نیست و امر و چنین کس را کار فریب پر جاذبات نادان میدانند الغرض گویا ما
اختیار حال اثنا عشریہ خاصہ بزبان شیخ الشیوخ بر نفس جاری شد از قصہ سارے و گوسالہ پرستے
تبرک رفاقت حضرت یارون و اتباع علے العموم و حال خود فروشے ابن شیخ نجدی انگاہ کوش بر
شد کہ حاجتے باعادہ ندارد و مگر آنکہ این نائب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند کہ زینہار
چنان سلوک نفرمایند چنانچہ سابقین و لاحقین شیعہ بعمل آورد و عدہ قال اللہ تعالے وَکَاَیِّنْ مِّنْ
مَّلَکٍ فِی السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ شَیْئًا اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ یَّاْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیَرْضٰی
و نمی کند اللہ الا القوم الخاسرین و قال تعالے کَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ
ثم اِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِیْمِ ثم یُقَالُ هٰذَا الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهٖ تُکَذِّبُوْنَ کَلَّا اِنَّ کِتٰبَ الْاَبْرَارِ لَفِیْ عِلِّیِّیْنَ
و ما ادرٰک ما عِلِّیُّوْنَ کِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ یَّشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُوْنَ چون ازین آیت خود را بتغافل
زدند پاستنباے نفس خود پرداختند کہ آن معرفت کاملہ در باب امام کہ حالش بطور نمونہ با تو گفتم
ایشان را از دعا و جفا در ریختن خون شریفش مانع خواہد شد حالانکہ ابن عباس را جناب امیر و
اہلبیت خود یگانہ روزگار میدانست و بر خلاف آن جلوہ ظہور داد بر اصول اہل ریا و عناد کہ الشیخ الشیوخ
نفس لیاقت پابوسے او ندارد و اے غیر ذالک من الاشارۃ الشواہد شیخ درین بیچارہ نفس
کہ معترف بے حاذق را مغلوب کردن بدیہات عقلیہ و نقلیہ دست برداشت و اینچہ در آخر گفتہ
کہ از من تقیہ نمیکنند قطع نظر آنکہ مخالف ظاہر ست زیرا کہ جناب شیخ معترف کہ در حق خدا و رسولش واغ
تقیہ نمیکنند اسباب تقیہ امام ست علی ما عرفت انفا و پیدا ست کہ کسی کہ در حق حضرت استعفا از رسالت در
وحی در کتب ربنی خود بنویسد و البتہ مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکہ سید الثقلین
معاذ اللہ خواہد دانست و العجب کہ شیخ رئیس لا ابالہ را انیہم یاد نماند کہ صیغہ اخوت خواندہ بود و حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم میاز مسلمان محمدے باب اللہ و میانہ ابو ذر غفاری صدیق است نزد رفضہ
باز حال ایشان چنان بود کہ اگر او پے می برد بانچہ در دل سلمان بود قتل میکرد و او را پس در پارہ
دیگران چہ گمان توانے کرد ایام مرتبہ ایمان این شیخ از ارکان اربعہ ملتفتہ ہم در گذشتہ بود کہ میگوید کہ ایضا
دارم کہ تقیہ از من نمیکنند و انہم بدین عموم کہ از دیگر خبر کاے من نیز در مقام حیرت ست کہ بعضے
از اکابر شیعہ مثل ملا خلیل در بارہ حضرت سلمان و ابو ذر و سبب صدور امر مذکور در شرح کافی
چنین افادہ فرمودند کہ ملعلان ہم از ان میخندید نیز برا کاذیب او دل نمی بندند و آن اینکہ سلمان
حاکم مداین بود از طرف فاروق و حقیقۃ نائب امیر عمر بود کہ محاصل را بآنجناب می فرستاد و او میداد
و افتخار بران میکرد کہ از جانب من ست و خود را در بارہ محاصل تغافل میزد و اغماض میکرد

اگر ابوذر بر بین راز آگاهی شد و از کم حوصلگی و مزید عداوت فاروقی روزی برای او اظهار نمش تفتیقت
را ظاهر کردے باعث قتل سلمان گشتی و از اینجا توان دانست که سلمان با وصفیکه قبل ازین سبب
تخلف و سرتیر اشیدن در وقت معهود مستحق لعن جناب امیر شده بود و لیکن بیچاره تدارک فی الجمله
بعمل آورد و تا فاقه شکنی اهلبیت و شیعیان ایشان بر زعم رفضه صورت بست حالانکه فاروق آنچه
مقرر کرد برائے مرتضوے دیگران را موجب غیظ بود کما لایخفی علے من لاحظ بسیر و تواریخ لیکن
بیشتر طیکه سکندر ذوالقرنین را با حضرت امام حسین چکاند و قصه عارف مشهور را تازه نگرداند اما ابوذر بسبب
ترک حوصلگی باعتراف شارحین کافر بحال خود بش مبتلا ماند انیست حال صدیق امامیه با وصف
استحقاق لعن کما مر فی المجلد الاول طاعن اصولیم معاذ الله و دیگران از مقبولین زمانے رفضه
هم بحال سابق ماند پس شاباش و صد آفرین بحال سلمان و چگونه خدمت اهلبیت اگرچه در حقیقت
خیانت باشد نکند که منا اهلالبیت در شان او در و یافت و بخلاف دیگران مقصود این فصل آنکه
چون سلمان تقیه کند از ابوذر یا وصف مواجات که از سرور کائنات اگر امام تقیه فرمایدا شیخ مجدد
صاحب نرهات هیچ نکرده باشد و زینهار استبعادی ندارد خداوند که شیخ المتبحر لحاذق که مدار بسیار
بود دگر از دریاے عمیق حابلقا آب بی لجام خورد که نه آیتی یاد داشت نه حدیثی و بر هر تقریر شیخ بے
مبالات می نمود اگرچه ضرطه بعیر فسوه حمیر باشد کما لایخفی و قضارے این باب آنکه بر اصول رفضه
که در تالیفات فقیر جا بجا مسرود دست حضرت را در باره ارتداد بر هیچ کسے از امت خویش خواه
صحابے باشد خواه از اهل قرابت المیناے نبود و جز جناب مرتضوی شیخ چے مگر دعوی مساهمت
با امام الائمه دارد که چنین خرافات هیچ او دو مثل طوطے در حق خود چنین لفاظ بر زبان نے آرد
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود میبر ے زحمت ما میدار ے و در نیمقام بعضے
از امور که از خاطر رفته بود و بیاد آمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول محدثین ست که اصول قواعد
فن حدیث شریف را نصب العین میدارند سیما وقت شرح کتاب احادیث خصوصا کما فے
که اقدم از کتب ثلثه ست و اعور دجال بر زور و شور علم خود که ابلیس از دیدن و شنیدن شان غرق
عرق انفعال ست در بست سال جمع کرده حتے که قرآن مجید مسلمین را حکما بنسبت ائمه هدے
منسوخ ساخته بعد از انکه بدعوے نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قرآن
اهل بیت بتلاوة منسوخ گردانیده چنانچه هر دو امر در کتابش مدلل و مبرهن ست و قبل ازین
بار بار یافتے تعرفات جلد قواعد مشار الیها یکی آنکه زنادقه راوی را اعتبار میکنند و اجال را
از ان برتبه تفصیل می آرند لے غیر ذلک و از انجمله سیاق حدیث را زیاده تر در نظر میدارند
لے ربط نشود و ملا خلیل قزوینی شارح کافے کلینے و غیر او از اکابر و تا و یلی که در کتاب خود

سپرده در آنوقت این هر دو را از یاد برده اند و از نسبت کلام شان مخالف حدیث گشته زیرا که حدیث
درین باده خاص باعتراف جمانبه و محدثین و متکلمین امامیه بدین الفاظ وارد شده و تفصیلاً و دعاتاً
و این طور منافی بیان حکایت اوست زیرا که او در آن اعتراف کرده که ابوذر مُرید عداوت با فاروق
داشت و هر چند برائے ثبوت این امر سندی در کار نبود که هر شیعی را مرید عداوت با وی ضرور است که
بزعم رفضه اصل مادهٔ غصب خلافت و ایذائے اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین او بود و چون
صدیق امت نزد امامیه عداوت شدید با فاروق میداشت محال ست صدور دعای نیک
برائے چنین دشمن از چنین دوست جناب مرتضوی که از محاوره عرب واضح ست که دعا بلفظ
میگویند در دعائے نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس اینجا نیز بهمان صورت امکان ندارد که
اگر ابو ذر پیغمبر سلمان را که من از طرف جناب امیر حاکم هستم و ازین جهت محل ملک را نزد
آنجناب میفرستم نزد فاروق البته سبب اینجا باشد که فاروق او را بکشد یا ابوذر دعای نیک
در حق فاروق که قاتل اوست فرماید و حق مواخات حضرت صلی الله علیه وسلم را رعایت نکند
و این امر محال ست و اعجبا که گوسپندے از غنیمت گم شد فاروق تلاش کنان بصحرا رفت و او بر
بلندیے دید و فاروق نیز پس مضمحل شد تا فاروق او را بر دوش برداشت و میرفت امیر در اثنا
سادبر خورد و حال پرسید و بعد از اطلاع فرمود که درین تعوذ کرا ب و هن هیچ شد و مغرور استخوان
پیوست چنین جزاسے و عرق ریزے از کسی نخواهد شد و علی هر تقدیر شکی را دید که خوب چیست نیست و
سوے تیر تیز تند نگریست گفت فرزندت حسین برائے همانے قدرے حسل گرفته بود فرمود
حقوق مسلمانان بدان شامل بود برو و او را بیار و قمازیانه بدست گرفت الے آخر القصه الهی تخصیص
من قبل پس ازین نفوس قدسیه چه ممکن که درچنان امر عظیم قبل از تقسیم خراج تصرف کنند و فاروق
خاموش بنشیند قطع نظر از آنکه مثل آن از اطفال اهل اخلاص زینهار صدور نیابد تکلیف از سلمان
و برادرش اما اول پس اینقدر این هشیار بکار خود و دیگران بر مذهب امامیه میدانست که اگر سر تیر
دیبا سیاه روم از دست عمر کشته شوم اگرچه سی سال از عمرم گذشته باشد پس تخلف نمود از حکم جناب
و حکومت مآب و صدقنا گویان یعنے بجبر و اکراه قبول فرموده امابرادرش پس یا وجود اعتقاد
خلافت بلافصل امیر و آنکه سلمان از اهل بیت ست خود را قتل کنانیدن و دست دعا در حق قاتلش
بدرگاه کبریا بردارد این خود امرے ست بدیهی البطلان و شمن تفسل الامرے آنکه مسند
حکومت بار شاد فاروق بود و فرستادن خراج ملک نزد بزرگے دیگر از باب خیانت و مثل سیستم
کنان کسے خوردن و شکر دیگرے بیا آوردن در هیچ ملتے جواز ندارد و در زمان ابن عباس کرا میدانست
که هزاران درهم و دینار که از بیت المال بصره گرفتم حصهٔ منست کما فی المختار لکنتی من بنات

بلکہ تہمت بجناب امیر عاید شود معاذ اللہ و ازینجا نسبت دیوانگی بحضرت سلمان باب اللہ بر مذہب امامیہ
نمودم چنانچہ دانستی بار خدایا اگر گویند کہ ستیش انیست کہ امام بر اعتقاد سلمان خبر حضرت امیر کسے بنمود و سر
انجناب در حقیقت مالک تمام ردی زمین باشد چنے کہ در تفاسیر امامیہ کہ محدثین تالیف کردہ اند امام را مالک
ارض تعبیر نمودند نہ فاروق کہ منصب خلافت بظلم و جفا گرفتہ و جوابش بر ظاہر ست کہ در مقالہ شانزدہ
از کتب اصول رفضہ بنصوص جعفریہ کہ در کلینی ثقۃ الاسلام و امام اعظم اول شیعہ و غیر ست بمعرض
اثبات رسانیدہ ام کہ استحقاق خلافت اقالیم برائے آن مہاجرین بود کہ جہاد با قیصر و کسرے نمودہ اند
و لاریب کہ از ایشان فاروق اعظم بود مستقر و مجاہد در دین خدا کما حقہ فتح البلاغت پس اعتقاد سلمان
کہ تبکرار معلوم شد ہم جہل مرکب باشد و ہم دیوانگی بر نقل شارحین کلینی مثل قروینے کہ تقدماے رفضہ
بر بعضی از تقادیر چنین حکایات رجبتہ للتدین خیال وضع کردند کہ مذہب ائمہ چون مذہب شیعہ ست
ہر چہ برائے دفع روز سیاہ اختلاق نمایند نور علی نور خواہد بود و تا بید ائمہ بعد ازین غور بکن کہ ایا افتخار
فاروق باین امر بود کہ سلمان فارسے از طرف او حاکم مدائن باشد ای دشمن خرد ہمہ اجلہ اصحاب
ناصرین و کارگذار او بودہ اند و ہر گاہ خود حضرت امیر المومنین وزیر نیک محضر او باشد و این عہدہ را
طالب شود کما عرفت از دیگران چہ نام تواں برد و این وزارت بر مذہب فریقین ست چنانچہ از صحاح پیدا ست
و از مطالعہ کشف الغمہ نیز ہویدا ست غرضکہ تماے امور رفضہ بر ہمین مکائد موسس ست و خلاف
بداہت عقلیہ و نقلیہ کہ مجانین را ہم از دیدن و شنیدن بے اختیار لفظ قاہ قاہ از زبان ہمی آید و
اہل وقاحت بمقتضاے سر ہمین شیطان اعمال شان را مسرور اذا القیت جلباب الحیا فاصنع
ماشئت الغرض ملا خلیل قروینے را بایستے کہ روایت دیگر را نہ رعایت کردی چنانچہ در شرح خود میکنند
مثلا در باب کراہت توقیت وغیرہ و ازینجا کورے دگورانگی اختیار کردہ و بتوجیہ را بر کم حوصلگی صدیق جو شیر
و بر قصہ کہ بداہتہ مجعل ست بنیاد نہادہ و گاہی ناظرین اوراق را وہم نخواہد شد کہ از عجائب اقوال از دواصحاب
و اہلسنت اولا بینا بیا ست زیرا کہ این امر مشترک ست بین جمیع علماہم کہ ابطال احق و احقاق باطل
را طمح نظر ساختہ اند ایا حملات نرد و سلم الدے در شانے و تبصرہ و مزخرفات امامین اعظمین و لیس
قانسطین علیہم ما علیہما یوم الحشر و الندامۃ و زیاد ساہت و میخواہد کہ باز تالیفات ایشان بر کشایم
و حساب از سر بگیرم و کسے نیست از رفضہ کہ بگوید کہ لا اعتبار بما طرفہ تر آنکہ روایات جہنمی بودن اصحاب
خصوصا حضرات راشدین عیاذا باللہ خود ابو ذر رضی اللہ عنہم نزد رفضہ روایت کردہ و حال عمر و ہر دو
برادرش بلا واسطہ از حضرت مخبر صادق صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ کہ ایشان ہر گز از کفر و ارتداد خواہند
تائب نشوند و در فلان مقام از دوزخ در شتابید عذاب و عقاب باشند و گاہی نجات نیابند الے

غیر ذالک من الاحادیث الموضوعۃ التی رویہا ابو ذر صدیق الامامیہ فی افہم یساقون الے النار ظمأ

معلمن یعنی ایشان را از حوض کوثر براند بسوے دوزخ در حالت شدت تشنگی و تفیده لبے
و خشک زبانی کما فی تفسیر القمی و استاد امور اہل ضلال و ہذا اطرہ بالنسبۃ الی البصار پس چگونہ
عقل ہوشمندی در مذہب فضہ تجویز کند کہ ابو ذر غفاری برای قاتل سلمان محمدی رحم فرماید و چنان تصور
کردہ کہ دعاے مغفرت و ترقی درجات نماید آنچہ چنانست و محالیست و مجنون استعیذ اللہ حمایت مذہبے
کہ شنیدی تعلق داشت بجملہ اولی و دعا بقاتلہ بحیثیت مذکور اما امر دیگر کہ متعلق باشد بسیاق حدیث
و پیش از انہم چیزے بطور نمونہ گوش بکن بیانش بر سبیل ایجاز آنکہ بعضے از قدماے رفضہ کہ حال شان را
بعبد الحمید مداحی جامع اعتزال و تشیع عادل عند المجتہدین در شرح نہج البلاغت آوردہ از دنیا
طلبے و خوشامد امرا و اخذ امور از ملوک و دنیوی و در حقیقت این بانیان رفض کابیے پر پرو و تسمن بعید
نقاہت رسیدند در زمانے وقت بحول دول آشکارا بودہ اند و بمقتضاے ہر بہار و خزان را رعایت میکردند
کما فی شرح اوراق الایضاح آن ملا علی شیعہ اعوا و لیتین چنان ثابت کردند کہ جملہ متقیلہ جزاے شرط لو علم ابو در بانے
تقلب سلمان کنایہ از فرزند محبت ست پس عیاذا باللہ کہ کلینے وغیرہ را ہم مذید ند و سیاق حدیث را
نفہمیدند کہ در وے در صحبت شریف حضرت امام زین العابدین ذکر تقیہ در میان بود تا صادر شد
حدیث لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان الخ و در روایتی بکبت و کبر آمدہ کہ دعاے نیک در حق قاتلش کجا اورد حالانکہ
عقد مواخات داشتند تا بسایر طبقات چہ رسد پس سیاق حدیث ہرگز باقی نماند و چون تقیل بر منہج
خود شیاع شدہ صاف شد کہ سلمان تقیہ میکرد از ابو ذر بادصف اخوت پس تقیہ از سایر مردم
بطریق اولے و ہر گاہ کتب شیعہ را نیک بینی تقیہ امر از جملہ شیعہ بیشتر بود و نبینی کہ لقمان حکیم شیعہ
کہ ابناے عامر تے لیاقت جلبہ بوسی او ندارد دعوی انا خیر منہ بزبان حال می آرد و غلط گفتم
بلکہ عجبی ہمسرے امام الائمہ گردن می فراز د و گوے چوگان میبارد کما عرفت مخاطب شد بلفظ ادعیتہم
در ریاے بداد و قہر خدا جوش بر شیعہ زد بسبب آنکہ اذاعت قتل ائمہ ست علیہم السلام پس از قاتلین پیش
تقیہ حضرات ائمہ را واجب تر شد از دشمن خانگی حذر باید کرد چنانچہ مجتہد جاے نائب امام ترسے
وصیت نفرستادہ ایضا کم خوصلگے صدیق امامیہ بظہور آمد و نوبت بقتل سلمان اہل البیت
منصوص ائمہ رسید و یکرچہ در قیقہ باقی ماند کہ شیعہ فرو گذاشتند و نتیجہ این ہمہ امور آنکہ ائمہ با یقین
باعتراف اکابر شیعہ از خواص خود تقیہ میکردند پس ما را در بطلان این مذہب ہمین قدر کافی و برابر ہستند
دلیل پس تمامی حرمن مذہب رفض ہمراہ خاکستر ابن سبا بر دست حضرت مشکلکشا و ائمہ ہدے
بر باد فنا رفت کہ ممن تکیہ شیان تقیہ ائمہ از ما و اظہار حق نسبت بمومنین و بخلاف اکاہی نیکو یم کہ جعفرات
از سنیان تقیہ میکردند بلکہ بریں باشم و بر ہمین بگذریم کہ ائمہ بر یک دیگر تقیہ بود و ذہبیہ ہذا لیس
بشیء و ند کہ حضرت پیغمبر بر انہا لعنت فرمودہ کما فی الکافی فریدا نہا سلاما و انس و اخاد و ملت و نسبت

بر اہل حق داشتند و ہم افاضہ انوار طریقت و حقیقت و الحمد للہ کہ این امور مثل آفتاب بر رخ اسوا
روشن و مثل شکفتگی گلہاست در گلشن اکنون احتمالے از مہملات شیخ باد صبا تنا کہ کلمات متناقضہ
او باقی ماند مگر آنکہ شیعہ سعود کنند انچہ کنند جوابش ہم عنقریب بسمع خواہش میشنوع خود تو در ضمن عبارت گوش دار
النصفہ ہر چند رفضہ در ابطال امر واقعی یعنی فرید الطاف ائمہ ہدا بکوشند و دوبین را بدیدہ شپرہ
و نور خورشید را بپوشند کماری از پیش نمی برند بلکہ پردہ ناموس مذہب و نخلت خود نزد عقلای دنیا
بعد ازین شیخ جی انچہ در بارہ معرفت خود با مامیہ داد خواہ از دست اثنا عشریہ فرمودند
کہ این معرفت مانع است مرا از ایقاع کفر کہ ہرگز بغفور نتوانند شد و گوشش در قتل او نیز چنین است
بلکہ او را تخویف کردن نیز کفر یست غیر مغفور شاید کہ این شیخ الاباللہ با نے مبانی قواعد مذہب شیعہ
متفرعات قاعدہ عدل را کہ امامیہ علیہ بدان مفتخر و مباہی اند یاد ندا شتہ چہ از مقتضیات قاعدہ
مذکور در صوارم یکی اینست کہ اگر پیغمبرے را بوجوہ مستحسنہ قتل کنند ارباب استحسان خواہد بود و ظاہرا
قتل اوصیاے انبیا بطریق اولے کما لا یخفی و از بیان شیخ جی صفای نیست و اخلاص اعمال خویش
بر ظاہر ہست و انہم کہ دل دریا بیش از شوائب انفاق پاک و پاکیزہ ست پس اگر تخویف پیغمبر امام
بلکہ قتل او از دست شیخ الشیعہ صدور یابد بہر حال مشتمل بر مصالح خواہد بود کہ فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ
مثلا جناب شیخ المشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند کہ امام بیچارہ در ین مدت مدید شاید انتظار را بیش
از پیش کند و مثل مشہور است کہ الانتظار اشد من الموت معذا لمین و جفا کارہاے شیعہ شب و
روز در انواع مصائب سانیدہ در مصداق کا یموت فیہا کا یحیی گردانیدہ اند پس مستحسن
نیست اورا بطائف حیل شہید نمایند ہمشکہ خنجر تیز حلق مبارکش را ببرد و آنجناب بلا مہلت بعیش ابدی
میرسد و گامگشت فردوس می نماید چنانچہ از صوارم ہویدا ست و چون این احسان از دست
چنین محب اہلبیت صدور یابد از گناہ چہ حرف تواتر دریا بکفر و انکار غیر مغفور چہ رسد و بعد از ادراک
حقیقت عادل و متفرعات آن یاد کے کلامش اظہر من الشمس و ابین من الامس خواہد بود
و العجب کہ چون شیخ المتقدمہ اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کہ ما بینے پردازد بین
متفرعات کہ من حرفے را از ان مطابق اصول بگوشش رسانیدم و اطلاع دادم حساب بر ندارد
باز مسئلہ ثواب و امثی را فعل سید اگر تخوف مغلطہ در عبارتش عیان بود سہ انچہ از عبارت
عنایۃ الاسلام و ہمتائے ہویدا ست و اکنون نسخہ آن نزد من نیست تا مقابلہ کنم و اندوہ
بردارم البتہ کلام تفصیلے کردمی و در روح شیخ جی را شاد و خود می کہ بر عکس نہند نام زنگی کافور
دیدہ کہ چون شیخ جی از آغاز در دو حل افتاد و ندمعلوم نشد کہ خواطب خود را امر بتامل چرا میفرماینده
کہ ان بیچارہ چون کتب شیعہ را ندیدہ بود و ہر چہ او را فرمایند اختیار دارند کہ زشتہ مانند ابلیس در گلو بیشہ

دارند و بهر طرف که میخواهند می پرند و دماغ او را خالی کردند از تقریر ما پریشان تا او بجواب ما
نتواند و مزون و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که ترکش ایشان
خالی شد زیرا که در خواب شان چنان گفتن که امام امام مثل ما و شما است بلکه مانند عوام ظاهر امیدانند
نه باطن را حالانکه ائمه هر دو را امید انستند مگر با وندارند که کسی مثل ایشان بار بار لاف دوستی زیر
امیر فرمود روح ترا در زمرهٔ مومنین نیافتم تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و قس علی هذا
اصول دیگر ما تواتر معنا و دور تر چرا نباید رفت که علمای اصول را خبار قائل بصحت جناب سید
پیدا علم ما کان و یکون است که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و ضرورت بودنش نزد هر معصوم کما لا یخفی
علی من طالع احادیث البحار و عموم نورے چه کمی دارد که بخط مستقیم سر بفلک میکشد ابراهیم کرد و روے
بر امام برافراشته اند شیخ جی دائر گون گردانیدند و جفر جامع و دفتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
در سوئے خدا الهدی رجعت الی الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب مرتضوی دادند و آنجناب انهمه
را با عهدے بواسطهٔ ائمه رسانید کجا رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات بحدیکه از تعلیم شان
فرصتی بهم نرسید که سیر آسمان پردازد چه شد اے غیر ذلک ما اثبتوه للائمه حتی که بخوردن انار یکه معلم الامین
از دست آنجناب یافته بود و خبر غیبات و حال ضمایر میگفت و حضرات ائمه بارها این میوه را خورده بودند با کدام لسان
ایشان از سیب و خربزه بهشت ست کما مر من الاصول همه را شیخ نجدی گمان کرده و شمرده و قضا
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین مالوف رسیده در یعلم برابر عوام گردانیده و غیر از
منصوص نبیے و منایات چیزے را یاد نکرده و حکم ایشان در منایات مقدسه که مانند نصوص اخبر یقینی
میباشد و عیاری ندارد و تخلف نمیشود و دلالت بران میکند که قصه دیبار را کنام جناب سیده
موجب التباس شد در تفسیر استاد کلینی مکرر دیدند تا میگفتند که انبیاء علیهم السلام شیاطین را بمقتضائے تفسیر
عزیر و در باره کسیکه مصداق آیت نظیر بود و با منایات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه و غیره ایشان را در آل
حکما شمرده اند بحقیقته و الله این حکم هم سندی قدیم و قوے داشته باشد که شیخ جی از آن غفلت
کرده اند تا بدون این علوم و نصوص مقلب بشیخ مفید گردیدند پس انچه در آخر فرمودند که ساقط شد
سوال شیخ الاعتزال را سائل تو ان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعا و محصل این امور بعد از تنبیه
امور چنانچه بارها گفتم آنکه این امور با و لے توجه امر را حاصل میشود پس بمقتضائے علم شے بر
جهل سے امام التفات نفرمودند بدیں معنے که کیست از مجتهدین تا بدو النفس گریم و متقرب گردانم
و اگر لایق هدایت امت است او را بشرف نیابت رسانم و بدون سوالش ارفی النظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهم و اگر بجواب دیگر خطاب لن ترانے او را یاد نمکنم اگرچه بلور و کالتلا
بوده باشد الغرض مقام آنست که شیعیان در امام باره باقر جمع شوند و حافرے علمدار حضی الماء

بمہ وجوہ مرتب کنند و بر نام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق بر نام زرارہ یعنی داد تبرا دہند
کہ صاف صاف در حق ایشان گفتہ کہ شیعہ از دشمنی امام ما مون نیستند پس اگر امام ظاہر شود
بامکان او را دانند در قتل او سعی کنند و بدین فروشی متاع و دینار آخر ند چنانچہ امم انبیا علیہم السلام
را ارتداد پیش آمد و اظہر این بود کہ شیخ حارثے از غایت سراسیمگی دور دور نمی دوید و واقعات
ائمہ را نام می برد کہ چنانچہ شیعہ بعد از شہادت شاہ شہیدان مرتد گردیدند و قس علی ہذا بعد
از وفات امام باقر صادق رضی اللہ عنہما حتے زرارہ منتخب از دنیا چنانچہ در منہج المقال و مختار
از کتب تقلیدی الرجال بعد ازان نوبت بدان میرسد کہ شیعیان اثنا عشریہ وقت خود را بدان یہود
تشبیہ میدادند گوسالہ سامرے را پرستیدند و حضرت موسیٰ و ہارون سلسلہ دین و ملت را
بریدند و انداز قدیم نشنیدہ بیت چون سامری مباش کہ زر دید و از خری ۔ موسیٰ بہشت داد بے
گوسالہ میرود ۔ و ازین بیان اینہم عیان شد بالہام شیخ جی کہ حضرت ہارون را باوصف آنکہ قریب
کہ او را اسیر کشتند و گردانیدند و ضعیف گردانیدند کما ناطق القرآن المجید اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَ
کَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ نہ ترسید از زجر و غضب و توبیخ و تہدید دقیقہ فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت
ہم نکرد تا بمباد لسانے باغا بین خلافت چہ رسد پس جمیع مراتب ہارونی برائے آنجناب
کجا باقیماند غیر از نبوت کما شرحنا آنفا اینست حال حدیث منزلت کہ در روایت صحیحہ ثابت است
امار وایات احاد غیر صحیحہ در نبیط الیہ عمدہ کہ مدار ایمان ست پس چہ گفتہ شود و آنچہ از کلام
شیخ جی اشعار میشود کہ امام از اعلام آلہے بلا واسطہ محروم ست بندہ را در آنہم از جہت
نصوص ائمہ نظر ست زیرا کہ از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگران
پیدا ست کہ امام از روت ولادت با شہادت مہبط ملایک بود و چون در آنوقت او را
صدہا بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانے بلا واسطہ مشرف گردید بعد از امامت
و حصول مراتب علیا بطریق اولے پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نہادن کہ از شیخ جی
واضح شد کمال ناضیف خواہد بود کہ یا در العرش برین رسانند یا از خضیض سین بگزرانند ع این کار
از تو آید و شیعہ چنین کنند ۔ و از ینجا سمت وجوہ مییابد کہ بجشکہ قاضی رطل بوق با فاضل ہروے نمود
وان دلالت دارد بر آنکہ قاضی مذکور بر وقت کہ خواہد با امام ملاقات نماید چنین شد زیرا کہ
حال پیشوائے او بلکہ مقتدائے شیخ الطائفہ چون چنین ست فکیف حالتش کہ بعقیدہ موسی اولیا قتی دارد
یا نہ و در نجا شیخ جی تقیہ امام را برائے خود ثابت فرمودند چنانچہ برائے غیر خود ثابت می نمودند
باید کہ غافل نشوے اما آنچہ بعد ازین فرمودند کہ امام یقینا میداند کہ شیخ جی و جمیع مشارکین
مرتد نتوانند شد پس بالا در یافتے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یقین انمیعنی بسلمان فارسی

باب اللہ و ابو ذر صدیق شیعہ ندانست تا بشیخ جی و امثالش چہ رسد تکیف کہ امام حال در غار غیبت
شیعہ ہزاران بار دیدہ و دمیزان عقل سنجیدہ باشد و غیبت بر غیب اخبار نمودہ باشد با وجود یکہ
انتظام جمع امور دینی بلکہ دنیوی نیز باو تعلق دارد و تقیید غیبت کہ از ما دام غائبا ظاہر ہست دال
بر آنست کہ بظہور آفتاب رسالت برآن ہیولا کہ معداق فَلَمَّا جَآءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهٖ بودند ترک اصلاح
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشتہ از امثال شیخ جی پس استبعاد او از رطل بوق و امثالش
بطریق اولے و از ینجا ہم پے توان برد جہل گوئی او و غیر او کہ دعوی میدارند کہ ہر وقت کہ خواہند ملاقات
کنند و ہمیشہ لغت خدا میشوند چنانچہ دانستے سابقا و غیبت ازان جہت خلاف مصلحت ہست کہ اضلال
شدید بہم میرسد در است خصوصا کہ صدہا فرق در تشیع ظاہر شدند و ضلالت و اضلال را حدے نماند
پس کجا سلامت ایمان چند کس و کجا گمراہی و بدعتہاے ہزاران ہزار و للہ الحمد ما قیل غفلت مشیا
و غایت عناک اشیاء و ایضا پیر امر کہ چون غیبت ضرور افتاد پس البتہ جہل قاصر رطل بوق کہ
مدعی جواز ملاقات ہست در ہر وقت عیان شد پس این جاہل ہمہ کتاب ہاے مناظرہ در عین جہل
نوشت و نیز بجہت ترک للہ رو بروے بادشاہ ہندوستان نور الدین جہانگیر انار اللہ برہانہ مصداق
ات سیئہ جاہلیہ شد و ایضا چون استتار امام موجب مزید اختلاف ہست بسبب اجتہاد کما فی المثل
خصوصا اجتہاد مثل مجتہد الزمانے کہ حال فقدان علم و استعداد او از ین کتابہا بین من الامس است
پس لطف و اصلح ہمین ہست کہ بر شیخ جی ظاہر گردد و او را از دعاے مذہب نجات دہد و فرماید کہ از ریا
تبرہیز اگر ملاقات من میخواہے و از موافقت سنیان احتراز کن و تقلید شان انکار علوم نما بکن و ہم
انکار شہادت اے غیر ذلک مما لا یتناہے و ایضا مقام تجبر ہست کہ آن کیست از ارباب ایمان کہ ادعاے
ابدا نماند حال او کہ چون امام را از مہد بر ایمان باند و بعد رویت معجزاتش معتقد نماند آری راست
گفتہ اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراہ یا معاذ اللہ عطاے ترا بلقاے تو نبخشیدم و ما چنین میدانم
حال حضرات اہلبیت کہ در مثنوے مولوی معنوے منظوم ہست سہ ای تقاے تو جواب ہر سوال
الے آخرہ و مسئلہ لطف را کہ شیخ جی شروع کردند مناسب نمیست درین وادی قلم بر داشتن
کہ تا یقین در بیان این قدر نوشتہ اند کہ اہل اعتزال و کاسہ لیسان ایشان را مبہوت گردانیدند
کہ احاطہ آن مشکلست چون تار و پود اہل اعتزال را تہ و بالا کردند اہل تشیع کہ بکاسہ لیسی آن مشغول شدند
ہیچ ما چہ وجودے دارند کہ بمقابلہ اہلحق جہلا زند در ینجا ہم حاذق مذہب اعتزال و مدبر آن خیر اللہ ما ذرہ قدیر
توانست در جوابش نہادن دو می بنا راست را کردن آری بزرگان گفتہ اند و لیکن قلم
در کف دشمن ہست یا ابتر چہ شیخ نجدی در تفرقہ تطویل الاطائل بکار برد و ذہنی و شش در تعقیبات بندہ
جا بجا مشغول شد و حاجتے نماند کہ باز در آن گفتگو نمایم و مسئلہ عدل را نیز بطور نمونہ پیشکش کردم بسیار

از جزئیات را از ان اخراج تو انکردن بعد چگونه مناسب بود امه را که شکایت شیعه نمایند از انچه صدور یافت باشد از ینها بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بگلبنی رجوع کنی خواهی یافت صراحة لفظ اذعنتم و تفرع شدن بدابران بجدیکه بگذشتن بهفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در دنیا مقرر بود و باز بجهت اذاعت بر امتداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست شیعیان بظهور پیوست ذلت و مسکینیت را باعتبار امتداد زمانه حدی نماند و حقتعالے ایشان را خوار و ذلیل گردانید مثل یهود و ایامیندارے که احاطه علم باری در آنوقت کمتر شده تا نداند است که شیعه از راه سهو باذاعت پردا خته اند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذا بالله پس معلوم شد که اجله این قوم کر طینش نفاق آمیخته مثل لقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور اذعنتم بوده کما عرفت و شیعیان پاک اعتقاد وقت مهمانے حضرت مهمان کربلا بخلوص و اخلاص عمدا چنان بجا آوردند که بقول شان شداد و نمرود هم نکرده باشند اے غیر ذالک من الوجوه التی زینها الشیخ النجدی نفی هذا التقریر و عقل عن شله بل افکه نے مقام آخر کما لا یخفی علی من نظر له تالیفات اکابره مثل تفسیر القمی بلکه در تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها نداشتند بمعجزات امه پس دبال شان هم کمتر باشد و شیعیان چون میدانستند و چنان گلها کردند که میدانے بیزاری امه و تقیه و تقرب شان از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن ست بنصوص امه و کتب حدیث و تقلید مبسوط جائکه امه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه و اقفیه زیاده تر احتراز میباید کرد و نسبت خوارج و نواصب اے غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن و التخمین پس میگویم که انچه شیخ نجدے حارثے پرسیدند که فاروق میدانست حال هجرت شریف و فرودگاه آنجناب را چنانچه میدانست ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام برآورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال کتاتیب و پیرزال قدرے دیده اند میدانند تواند دانست پس عیان شد که البته انچه معلم الملکوت در تبجر و صدا قتش در صدر کلام تنصیص نمودند از هواجس شیطانے بود و تا بینیا و خود فروشے بران مهد لاجرم گفته میشود که اصحاب مجملا از هجرت اگاه بودند بسبب شنیدن سنامات شریف و اجله اصحاب زیاده تر ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر نشنیده حدیث شریف نبوی که ارشد تلامذه بود در عز نوشته حالانکه نبز در فقه چهارده طبق زمین و آسمان بر اے تو منقوح گشته که حضرت صلی الله علیه وسلم بخطاب مرتضوی کرم الله وجهه فرمود که انشاید برے مالایری الغائب فکیف که پیشتر از هجرات با ابوبکر صدیق مشاورة این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بام حضرت که بمدینه میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدر فدا در مدے تو با

سید بهت فرمود نعم واین حدیث در صحاح مروی است وارد شد آمد که در خواب دید که ماهی فرو رفت
تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی او را فرا گرفت و مدتی آنجا
گرد و بسیاری از کواکب همراهش بمنش درآمدند باز آن ماه همراه با هزاران کواکب بهوا رفت و در یک
نمرود آمد و زمین مدینه همچنان لامع بود مگر سیصد و شصت خانه یا کمابیش و هر گاه تا تمام در مکه نازل شد
باز بر وشنی او تمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد و زمین
خانه نشگافت و ناپدید شد پس ابوبکر که در معتبرین مشهور بود دانیم دانست که دختر بشرف صحبت حضرت
مشرف گردد پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگریست بازار باب صحبت سر نوشته اند که چون
اصحاب بمدینه میرفتند کفار را داغ عظیم پیدا شد که حضرت بمدینه روند و در قفا بهم رسانند و دلهارا
از عداوت بریشت بجنگ حالے نمایند یا در دار الندوه مشورت در آمدند و متحیر شدند که با وصف
در رسے چگونه در آمد پرسیدند چه کسی گفت از بخدا اگر حضور من شاق باشد مدرروم و اگر اجازت
باشد یا نه شاطرم نه بار خاطر و از کجا دستوری داده بود دانستند که از مکه نیست فرق نهین بود که او قدیم است
شیخ نجدے جدید باری بدگر گفتند سه درختی که اکنون گرفت ست پای بابیزدی مردی برآید جهان
دگر همچنان روزگاری بلے با بگردونش از بیخ بر نکنیم یکسی گفت بقید آهن در اندازیم و سه
نمایم و از روزے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لا یموت فیها فلا یحیی بازخود هلاک شود شیخ نجدے
علیه اللعنة گفت بدلم نمے آید شاید یار انش روزے بر هانند دیگری با خراج اشاره کرد شیخ نجدی گفت
از اول مهلت ست که هر جا ببلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل رزین و کلام
دار و تبا ابوجهل گفت که مصلحت اندائم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس دیت و هیم و بر هیم پس شیخ نجدے درست نشست و گفت
راے متین همین ست تا اتفاق کردند و جبرئیل آمد و گفت که خدا امر هجرت میفرماید حضرت
چادر خود بعلی مرتضے داد که بپوش تو اگر و بینے نرسد از دولت خانه برآمد و غار ثور رسیدند تا نهم ربیع
خواندند و خاک بر سرشان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشه کارسازی غذا نموده بود
و پسر صدیق و غلام از اداد عامر بن فهیره بر مجرے در سانیدن غذا مامور گشتند و ازین بیان
که کتب شیعه از تفاسیر وغیره معتمد است انچه بالا گفتیم و همین شیخ نجدی را ازان بردو ختم عیانشد
و این امر خود بدیهے ست که بسیاری از اصحاب خبر نداشتند و ابوبکر صدیق و علے مرتضے
که همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن بایشان تعلق داشت میدانستند بالغلام انجناب
که امشب بهجرت خواهد فرمود انچه واقع شد از جستجوے کفار و احاطه ایشان کرداگرد غار و بر فرق
رسانده صدیق درباره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابوبکر را زیاده تر معلوم بوده چنانچه در

وہم اسرار ہا در از دینار ہا و بجز ہا کہ در مدت سفر شب و روز رو داد کہ خود حق تعالے فرمود کہ یا او
کسی دیگر صاحب اوامی مومنین چنین نصرت کنند کہ ابو بکر کرد و بیاد آرند قصہ ہجرت را اذ اخرجہ
اخرج الذین کفروا ثانی اثنین و حضرت چون میدانست کہ مشرکین با ابو بکر دشمنی زاید الوصف دارند
بسبب مزید نصرت و دعوت دینی وغیرہ او را ہمراہ برد و بر اصول رفتہ چون علی مرتضے مقلد اصحاب
کہف بود چنانچہ بارہا دانستی او را در اہل و عیال خود گذاشت کہ مبادا بکفار پرداز د چون بغار محیط شدند
اے غیر ذلک از انجا گفتہ اند کہ کردکہ نیافت و با در سید از دست کفار انچہ چنانچہ بر ناظر تالیف فقیر
پوشیدہ نیست کسی میداند کہ نقل کفر کفر نباشد و ہر گاہ ہجرت در شب مذکور واقعی بود نہ امر متدرج حضرت
پوشیدہ سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البتہ زمانہ در از بعد نزول این امر بایستی و بمقتضاے
کل سر جاد الاثنین شاع کافران را کہ در پے شہادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راہ شدندے
و نوبت بشمشیر انجا میدے حالانکہ ہنوز امر جہاد نیامدہ بود بلکہ با تفاق فریقین بعد از اقامت در
مدینہ طیبہ و انہم پس از مدتے آیت کریمہ اذن للذین یقاتلون بانہم ظلموا چنانچہ در کلینی ست نازل شد
و مہاجرین با تباع امر عالے کار بستند پس اگر چنان میکر دند کشتہ میشدند و مدعای شیخ نجدی علیہ اللعنۃ
و العذاب بر می آمد آن اصحاب کہ خبری نداشتند اگر چہ میان شان و کفار فترتہای بسیار ست و
بعد المشرقین کما قال اللہ تعالے لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنۃ اصحاب الجنۃ
ہم الفائزون لیکن چہ عجب کہ در عدم دانستن مساوے بودہ باشند چنانچہ در بسیاری از امور
مثل ضروریات ستہ اے غیر ذلک کہ از خصائص نوع انسانیت و بر ظاہر ست کہ روزی چند
حضرت در غار معنایات ایزدی در مدینہ رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری ہجرت
و گروہی بعد از انبوہی شرف حضور یافتند و بالا در یافتی کہ این سلسلہ از مدتے جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بجمعیت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بر عنت
افزود بلکہ حالات عجیبہ او بر مذہب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد کہ امام سوسنے مادر مکرمہ
خود را کہ خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز ہمراہ نگرفت با وجود یکہ کسی بنود کہ او را حفظ
و حراست نماید بلکہ حاسدان و دشمنان بودند چنانچہ عنقریب می آید حالانکہ ہر امرے را کہ از ضروریات
و غیرہ بود اگر خواستی بے کلفت بسبب ماندو تسدید ملائک بظہور رسیدی و از نجا قیاس بکن
کہ چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود و امام حسن عسکری رضی اللہ عنہم اجمعین
داشت البتہ منصوص امامہ ہدی کہ نمونہ آن در مجلد اول ست پر در نش و انتظام عوالم اربعین باد
تعلق یافت با انہمہ رفاقت مادری اختیار نکردہ او را در تملکہ عظیم در گذاشت کہ زینہار نہ گفتگوی
امروز بہر از تدبیر نہ نقشے کہ ملا مجلسے و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش علے

علی و سلام اشتہار دشان وارند و قطرہ از بحار و مانند آن پیشکش میکنم کہ آن بیچارہ را گفت کہ بجائے
خود باش کہ می آیم پس قطع نظر از سخن استطار غلامان خلیفہ عباسے و مجوس گردانیدہ و قیاسی
شتر اب سپر وند و ہمہ این مردم باظہار شاکر دان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلم جبار
بودند پس قساوت قلبی و بے ناموسی را نہایتی نماند پیکس از اہل دانش و بینش بہ کفر و اسلام
چنین پروائے و عذر و بہونائی در حق ما در خود نتواند کرد آنچہ ازین امام صاحب مروت و حیا
صدور یافت و انہم بعد از حصول علوم لدنیہ با ادنی توجہ بانکشاف کما اورد ما نمودہ نے ہذا الاول
اطرف آنکہ براصول موضوعہ طائفہ عم او جعفر کذاب تمار بار نبور نوازند من خمر لے غیر ذلک من
الکبایر بود و اینہم بخیال تیامد کہ بعد از غیبت چہا خواہد کرد چون بر مکان امام سلطان شد پس سبب
اشتہار این معنی کہ امام حسن ثانے ولدی نگذاشت آنچہ واقع شد حرفی ازان این ہست کہ امام جہان
پناہ منور دستگاہ پردہ غیب را دریدہ سلاح پوشیدہ بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شدہ حملہ آور شد
و ایضاً وقتیکہ چند صد سوار بے وفا خواستہ بودند کہ غارتگری نمایند چنین معرکہ آرای و جولانے
کرد با ہمہ دانستند کہ بدست او کشتہ میشوند پس خبر تضرع و زاری و فرار چارہ ندیدند پس برائے
حفظ مکان و اثاث البیت آنہمہ مجاہدات بوقوع آمد و بہت حراست و نگاہبانے مادر معظمہ در عبادت
شریعت غرا ہیچ کوششے و کششے دگران رکابی و سیہ انداری بنظور نمیدہ ہنوز انتظار در انتظار است
بقول علامہ دہلوے قدس سرہ الغیر نزع این امامت نشد قیامت شد۔ الغرض اینجا بی جزوے
و بے ناموسی ست و ہم تبدل احکام شرعی و در اینجا تجربت ست از بلا و کفار و مشرکین کہ
کار سنن مرسلین بود کما فعل ابراہیم صلے اللہ علیہ و علیہم اجمعین و نسبت نزاع میان من
و تو در مجر د خوف کہ آن در حقیقت از لوازم بشری ست کما لا یخفی راست بگو کہ علماے امت در
سیر شریف چہ نوشتہ اند از انمقامات دین و دانش را استعارہ بکن کہ با وصف ریاست کفار
و دشمنی شان حتے کہ روسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کافی مجمع البیان وغیرہ از
دعوت دینی دست بر ندا شتہ و گاہی مدح مذہب شان نفرمودہ و سیزدہ سال از رسالت
خویش در مواعظ و تذکر و بیان خرابی مذہب کفر و شرک بسر کردہ در مقابلہ بیان پای استقامت
فشردہ و در جہاد لسانے افزودہ با اینہمہ سفر شریف و ہجرت مینقش را بہ تقیہ تغیر میکنی و بیخ دین
و بنیاد خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش ہم از خداے عزوجل نمی ترسے و قصد
ہجرت براہمی پرسے کتب خویش را ہم مگر ندیدی کہ تقیہ برانبیاء روا نیست و محققین مذہب
شیعہ گفتہ اند کہ تقیہ بر حضرت انبیا حرام ست و بر ائمہ واجب ست چنانچہ اخبار بہم مینویسد و از
معتمدین اما آبو عنی طبرسے یکی ست کمار و بالیسہ کہ تقیہ را برای انبیا تجویز نمی کنند و ایا الشیاں لیل

این اشکال را گویا جذرا صم میداند و می پرسد که چرا حضرت امر ہجرت را پنہان فرمود از بنجا ہم توان دانست
کہ بہتر او را از قصہ ہجرت شریف خبری نیست و در تمام شب حکایت راشنیدہ و تا بامداد ان بداشت
کہ رفیقان بودیا مردان بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفہ مدت العمر پے بقصہ نبرد شاباش و صد آفرین بپیر
باید مجدداً قصہ را آغاز کردن و گفتن اے پیغمبر در شبے کافران بر شہادت اتفاق کردند و حکم
ہجرت در رسید نش کہ حضرت جناب امیر را کہ از اہلبیت بود و ہم امانات مردم را کہ بحضرت می سپردند
بجہت آنکہ ایشان را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاہر ست کہ با ہر کسی کہ در ست
معاملہ و راستی اختیار کنی امین گذار و درست گردار خواہد دانست فکیف کہ در روایات فریقین ہم آورد
نیک میدانست پس او را در خانہ مقدس گذاشت و بعد از تسلیہ او صدیق را ہمراہ گرفت کہ دیرہ او ہشتند
پیروی حضرت و دعوت و دین بود نہ تقلید اصحاب کہف و رقیم بر گمان رفضہ بدین و بر بارہ امیر المومنین
کہ فی الکہف و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت او بیش از بیش داشتند چنانچہ عداوت حضرت
بنابران او را رفیق خویش گردانیدہ بسوی غار متوجہ شد و ہم بفراست وجوہ دیگر یافت کہ اگر او
در مکہ بگذارد کافران زندہ نخواہند گذاشت و از بنجاست کہ رئیس شان ابو جہل بر ہر بلندی و پستی
ندا میکرد چنانچہ اہل تحقیق در نصرہ الصدیق آوردہ اند کہ اگر کسے خبر دہد بحال حضرت او را بنتہامی
آرزو یش رسانم و ہمچنین مخبر حال ابو بکر او ہر گاہ کفار بعلی مرتضیٰ در آنوقت چندان عداوت نداشتند
آنقضای مصلحت ہمین بود کہ او را ہمراہ نگیرند و برائے ادای امانات و حراست اہلبیت بگذارند کفار چون
دانستند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نخواہد رفت خواستند کہ آنجناب را قتل کنند ابو جہل بحمیت عرب و ریاست
و ولا دری کہ در سرشت بانگ بزد کہ سخت نامردی باشد خفتہ را کشتن اول باید او را بیدار ساختن تا
حوصلہ او باقی نماند و میانہ ما و او حربہ رانے دائر شود و پس سنگر نہا انداختند حضرت علی مرتضیٰ ہر گاہ چادر
ارزدی مبارک بر کشید گفتند و اعجبا علی را فریبید و خود گوشہ گزید پس ہر طرف دویدند کہ اگر یابند بکشند و ہر گاہ
رفاقت و الفی و صحبت قدیمی و دعوت دینی ابو بکر را مسدا نستند تجسس کنان بر در وازہ ابو بکر آمدند تا حال
شریف او را بندا سماء و خبر صدیق از خانہ بدر آمد پرسیدند پدرت کجاست گفت نمیدانم کجا رفتہ ابو جہل لعین طمانچہ
بر روی او چنان زد کہ گوشوارہ اش بر زمین افتاد و ہر گاہ مایوس شدند و دانستند کہ ہر دو بر فاقت ہمدگر
رفتند ابو جہل مردم را برای تجسس می انگیخت و بآواز بلند میگفت انچہ دانستی این امور را بقیہ یابہ الزام
تو انگفت ای پیغمبر این ہجرت ست کہ تو او بش را کہ از کتب قدماء و متاخرین تو باحادیث حضرات ائمہ جمع کنی
شاید از زیادہ عناد بگوئی کہ ریزہ بکرمان می بری و فلفل بہندوستان می اری الغرض چون امر ہجرت و معنی
بہ تدبیر بحی و در شب اتفاق افتاد نہ روز و اگر حضرت در آنوقت نازک اصحاب را جمع میفرمود و میگفت کہ
در فلان غار روزی دو برای تہیہ اسباب سواری و غیرہ بسر میبرم چہ سود و حاجت چہ بود کہ چنین فرماید

بعد از انکه بسیاری زاید الصورت رونه فرمود و بسیاری را میدانست که متعاقب می آید پس بطلب
شیخ نجدی انیهم تو انگفت که برای بیماری خود دوائی بطلب ظاهر اطبیب حاذق خبر عمل طائر که خدا بش دهد
تو بیش از بیش ما تو رست درمانی خواهد تجویز کردن و اگر آن بروایات راهوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول بیرون و بزودی از مرض خود فارغ شو که این منسوبه برگشتن هر دری هم موقوف نیست چنانچه در بقاء
ساده سه گذشت انیوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زائل تواند شد ولیکن زوال مرض جهل
مرکب مشکل است که با انهمه دعوی معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول صاحب
حدائق آنجناب را مستعفی از رسالت نوشتی بر گاه رد وحی را نسبت دادی بیشبهه کافر شدی و باین
از همه امور اطرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقیر آن را کما ینبغی نشان دادم لیکن
جهل مرکب در جهل مرکب متداخل شد که با انهمه دعوی معرفت در سرداری و گمان مبر که شاید شیخ مذکور
در باره باری عز و جل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر چه قبته الامر را دانسته الشیء
برسم رسالت بفرستادی که انتقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بانکه معرفت امام نیز او را از ایمان
حاصل است که با وجود خیال سلطنت داس و حراست و افواج غیر متناسی تقیه را از دست نمیگذارد
و عجبی نیست که خطبه خلفاء راشدین و افضلیت صدیق را تحمل جدا مجد سر منبر نخواند بلکه انهم که هر کرا او
معصوم گوید هستاد تا زیانه نزند کما فی الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدان نظور باشد که در نفحه در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی پیغمبر صلعم بود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابو بکر تمنا کرد پس دست
بر چشمش کشید بعد دیدنش دانست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
مانع است از کفر یا باعث آن فاعتبروا یا اولی الابصار چون قلم تا بانجا رسید دعنانش زیاده محمد و تشنیع
شد که مجتهد دهقانی پس از تفلش در عداد الاسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخه مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة فد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت بهم
بذکر نش نیافتم و بر بین ابحاث اکتفا ساختم و در حقیقت ابحاث مذکوره نیز لطفی نبود نه مقصود و اصلی تا فقیر
نه پندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن زگلستان من بهار را
تکلیف که انهم معلوم نشد که پیر دهقانی در ان باجتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاش
در چه باب بوده و در اصلش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظام**
سر گاه ابحاث کتاب الخ منجر شد مذکر حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و غیبتش لاجرم بخواهش
مشتاقین یکدو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند میشود و که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کنند بهر یکی انتقام از اعدا بگیرد و گمان مبر که مجلسی در کتب خویش بتسرتر جمه آن کسند و زید

وبے سند وبی رفع روایت بحضرت باب مدینہ علم نبوی سماع از حضرت اللہ ویگر این احکام برائے
اجتہاد خویش جاری کردہ اند حالانکہ نشان در علوم اصولیہ و فروعیہ نہزار بار گفتہ اند کہ اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی کہ تقیہ از جہت خوف می باشد بلکہ تصریح کردی کہ تقیہ ترس و خوف ست و حضرت
مطہرہ انبیاء و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکہ خود این امر مبغض ایزدی مذکر کتاب مستطاب نازل است
مگر ترا و دیگران را از اساتذہ و تلامذہ بوجہ اند یشہ کہ رد وحی و استعفائے رسالت را بسوے حضرت
سرور کائنات نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن بار قدم در ین
ابحاث بنہ زدا دحماقت پیش ازین مدہ کہ قبل ازین ترا منی باید پرسیدن آنکس کہ بقرآن و خبر
زد نرسم انیست جوابش کہ جوابش ندہم معذا ہر گاہ امام تہمار و بردی چند صد سوار و راہ
دینوی از اثاث خیمہ وغیرہ مقابل شد اکنون در مقابلہ چندین ہزار چہ انتظار کہ آنیکہ از سر گذشت
چہ اندیشہ و چہ یک دست چنانکہ از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکہ امام جعفر صادق وجود و ہفدہ کس
را از سوالے در جہاد شرط ندانستہ کما فی الاصول الکافی اللکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
کہ از لطف خویش صدہا مجاہد متعہ زادہ دا گرچہ برائے امۃ از فقہ الرضا حرمتش برمی آید برآورد
کہ از ہجوم مبارزان رویئن تن و جہان پہلوانان لشکر شکن سر نہ پیچند بلکہ نکاح زادگان و نیاز
حبت تہور شان ہمہ ہیچند بس انتظار دو ہزار مجاہد کامل از جملہ فرزندان خود کما فی الاصول مثل
حیات الخاود از باب لزوم مالا یلزم خواہد بود کہ ہر فردی از تتمہ زادگان بدان زیادات لبث کنند
واز ین بیانات ہم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعہ بثبوت رسید کہ علمای شیعہ مروا ین میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید ہمہ بنفاق و ریا مبتلا ہستند ریا حلال شمارند و جام باده حرام
زہی طریقت و ملت زہی شریعت و کیش ریای زاہد سالوس جانمن فرسود قدح بنوش و بنہ
مرہمی بر آن دلریش ورنہ امام روز بروز بدریای غیبت منہمک نمیشد کہ بر گمان شیعہ ترقی دین ست
و ما ہم می بینم کہ تعزیہ دارے و سوگواری شہیدان کربلا در ین زمان از عشرہ محرم شریف بدر و ماہ شہید
و در امام باڑہ آغا باقر شور و شر چندانست کہ گاہی گوش رس نگردیدہ بود در ہر سال کثرت شیعہ زیادہ
از سال سابق شد و ہیچ تقریبی از شادی ہم بدون مرثیہ و نوحہ خوانے نمیباشد حتی کہ مجانین دانستند کہ
چنین ذاکرین چگونہ اہلبیت طاہرین جور و جفا کردہ باشند و بندہ قول امام زین العابدین بر زبان
می آرم کہ اگر شما ماتم اہلبیت نکنند دیگران کنند کہ اہلبیت را کشتند چنانچہ قبل ازین ہمراہ نام کتاب
و استے پس اگر امام تو از شما مدعیان بولائے اہلبیت مطمئن میبود البتہ روز بروز در غیبت ترقی نمیکرد
و در حصار ہائے آہنین پناہ نمیگرفت و پردہ ہا رو بردی خویش فرو نہشت و باوجود یکہ بر روایات مجلسی
وغیرہ او در اقصائے عالم گشتہ و با در دہر پست و بلند بر صحرا بغیبت نورزیدہ اند مقدار شیعہ شریک دین و ملت

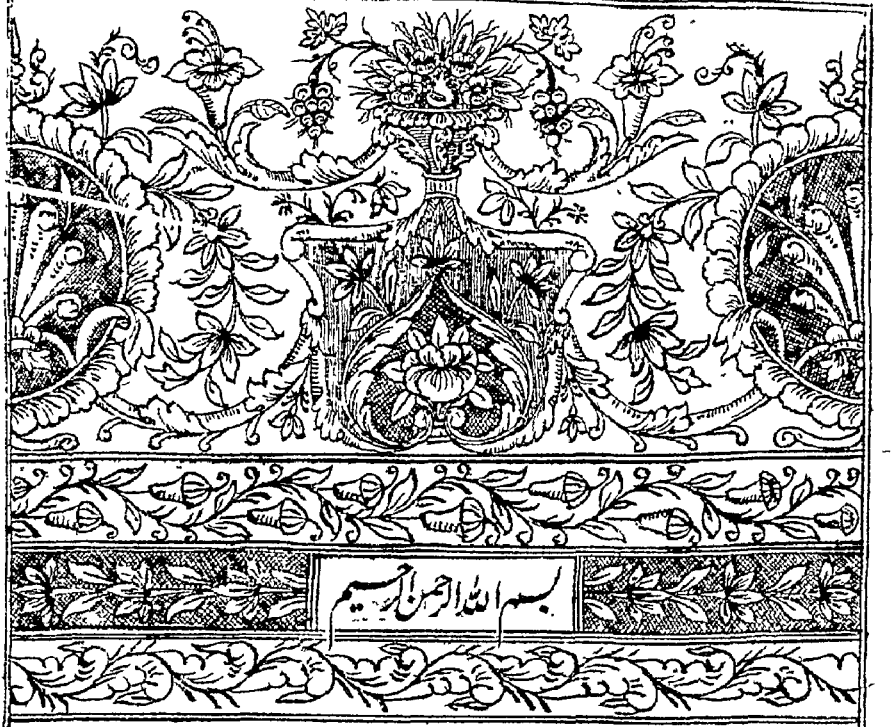
در ابهم رسیده انداز جای خود نجنبد و نطاق همت بر کمر نبندد پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعه مثل یهود اند و بحر و ظهور مقابلا امام در میان مانند شان خواهند گفت اِنَّ هٰذَا لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ
سَاهِمُونَ وَاِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ و از اینجاست که چون حال اثنا عشریه را عیانا دیده مثل بزرگان خود بر شما اعتماد
نمیکنند و همه را مصداق مَكَرُوا وَمَكَرَ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ دانند و بنفاق دریای شما پی برده
اگرچه عرضا بسفاهتین تازه و اغلاضهای بی اندازه مینویسد و در انهار جاریه بیا بلقا میفرستند و هر چند
ناگزیر آن میکنند و لیکن او اکنون بدام و دانه شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریه گرفتار نمی شود
و التفاتی نمیفرماید الغرض دیروز دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای حسانی طبع افسرده وقت
و تذکیر زندهٔ شان دل مرده روبرو بویک ناگاه مجددا نگاه بر این غزل افتاد از لطائف عتبه دار الاسبقیه
که هم بر زار و نالهٔ اهل نفاق شامل و هم توقیع و قیع بنوالهٔ بدیع در آن حاصل بهت اگرچه زبان حال
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که در این ابواب بضاعتی دارد باستفسر تسلیه و استالت شیعه
بر تر افتد و قلوب اهل اخلاص را نجر اشد کمانی کتاب التوقیعات بالجمله زار نالی و خیر سگالی محررین و نامه
تبغر یکدیگر و بلفظ انیست نظم از خون دل نوشتم نزد امام نامه ها انی رایت دهرا سن علینک القیام
من از فراقت در دیده صد علامت رلیس دمو ع عیبی بدا لنا العلامه ها پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدها عذاب فی قربها اندامه ها گفتم ملامت ار دگر گرد دوست گردم ها و الله دار ثنا حبا بلا ملامه ها حال
درون درویشم محتاج شرح نبود ها خود میشود محقق از آب چشم خامه ها دعبا زحالم ناگه نقاب برداشت
کالشمس فی الضحا ها تطلع من الغمامه ها اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع مسطر از ناحیه مقدسه بعد
از استماعات رفضه اثنا عشریه از اولین و آخرین قوان شعر و بعبارت بلیغه موجزی و کلامی مختصری بس ابلغ
سه هر چند آزمودم از وی نبود و سودم ها من جرب المجرب حلت به الندامه ها الحاصل حارث سلم بن علم
الملکوت را باید اندک غور و تامل نمودن که در مایه النزاع تقرب امام و گوشه گزینی ست از رفضه و حضرت
را شب و روز صحبت و انس دائمی با صحابه مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام پروردگار
انام بود حتی که خطبه آخرین موافق روایات در بحار رفضه هم ستایش و در عین هجرت رفیق گرد و امین
صدیق غمگسار و سفارش اصحابست و شیخ نجدی چه مجال دارد و از اهل قلب کی در قلب این امور
حقیقه لب خود کشاید و از در الزام و افحام الحق در آمد از مجرد اینمعنی که حضرت را خود را در نسب بهر
بهر کسی از اصحاب نفرمود بقیه مایه النزاع چگونه لازم می آمد بینوا تو جرا و این مشکلات که دانستی
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل ست خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه باد عقیله و نقلیه
که میتواند که بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظره از میان بردارد و با صلاح حملات او پیش آید
هر چند علم الردی داد فخر بر آن پدید در ماده تربا ستفاده بکوشد کمانی عناد الاسلام طرفه تر آنکه استاد

فرزند حضرت خلیل ست بلکه پسر خر قبیل ست علیهم السلام که قومش بر روایت کامل الزیارت در رسالت رجعت پوست او کشیدند و ایذاهای شدید دادند و حقتعالی ملائکه عذاب بر ایشان قوم بیباک فرستاد و حضرت اسمعیل تن بر فضا داد مگر آنکه همچو حضرت امام حسین وقت رجعت با کمال جرات و غلظت بر خیزد و مار از دشمنان برانگیزد و امام حسین بران کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود کتاب صفات الشیعه که مجلسی در کتب خویش بیشتر تر جمه آن میکند دلالت بران می نماید که هر که انکار رجعت کند از ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر ست یعنی در تردد دران شک کننده ست در حشر و نشر محض بیدین ست و رجعت الی عموما مطابق احادیث صحیحه ست اتفاقان آن باید کرد و در رجعت حضرت سید البشر احادیث از آنهم زیاده تر ست و در رجعت امیر المومنین و امام حسین اخبار متواتره بحد تعین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طول لا نیست که بشمار در آید ولیکن در بعضی از انچه باحادیث ائمه مدلل و بروایات جمابذه مکمل ست مقدار سش چهل و چهار صد سال ست و انیقدر که شنیدی زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر ست که حضرت شاه مردان با شیطان و جنود وش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صوله صفدری آغاز کرده با ائمه کفر و ضلال و ایشان را بشکست که شکست بر لشکر طرفین یکبار واقع شود و حضرات رفضه بمقتضای فَقَرَّقُوا اَمْرَهُمْ زُبُرًا کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ از یکدیگر جدا شده بنفاق و تقیه مصداق لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ کردند چنانچه مقبولین رفضه را در احد و غزوه رد و اده علی رأس السرایع و غیرها و طعن رفضه در باره دیگر اصحاب بایشان منقلب شد چه علمای ما الله قیاس تشبیه کرده بودند که هر که از میدان احد بهزیمت بالضروریت دشمن حضرت منافق ست حالانکه محدثین لا فرانیعنی منبر جزء کردن حدیث فرار شیطان از سایه عمر تمام مقدس صرح تقوی بود و در مقامات دیگر منبر و این جزو امر عقلی تحقیق تر سید نش از شاه فرو نیست از خائفان نبود ان خلیفه ایا اگر بقید عدم رجعت مقید گردانند ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه بیگانه و در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آبخت و قدم بمعرکه مردآزما نهشت و حالات روز سابق زیاده بروز العرض حین شکست کنند در خیمه و قبیله خانه بلکه بسیاری در دریای کوفه که فرات ست غوطه خورند و از ترس شمشیر ابلیس جان بسلامت برند که ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با هزاران ملائک بسواری ابرق فرار سند و حربه کوار اسے در دست حق پرست داشته و هر چند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بیاید و لیکن افواج قاهره ملائک از هر طرف محیط شود تا حضرت پیغمبر بهان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع و اشیاع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عزوجل را بیگانگی بیوسوسه دیو اندیشه بپرستند و هر شیئے را هزار هزار پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت ایزدی چپ و راست مسجد بخفا اشرف قلوب ناظرین بر باید و هر یکی را نضارت تازه و بهجت بی اندازه بیفزاید و اینهمه گلگشت فرادیس و جلوه های طواویس در وطن اگر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

لیکن کہ در مدینہ اکمی پرسد کہ اجلہ سائلین آمدند و مقرر شوند بعد ازان بعذاب دائمی می روند
گفتگو بیان آمد یعنی کہ اکنون از بنیہ ما سر بر آورده اند گفتند ما را بقیہ حجت در خیبر ان داری حاجتی نیست
کہ کشتی شیطان با امیر مومنان در زمان سرور جمیع انس و جان ہم در کتب با مر ولیت سنی گفت غفلت
شیاد و غایب عنک اشیاء یعنی از اصلاح حدیث ان الشیطان یغیر من ظل علی ثری نماند چہ بدیہی است
کہ شخصے چنان تسدد باز کشتی کند وقت حضرت قبل از رجعت باز پیش بشمشیر بگذرد پیش از رجعت تا بہشت
شدند جباد صف پشت ما پشت دوتا گردند دست پست گردانیدند و سنی پشت پا زد کہ فادخلوا ابواب جہنم
حدیث رواہ الفریقان من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعدہ من النار اطرف اینکہ دابۃ الارض مجاذا اللہ آنجنابست
بر روایات جہابذہ رفضہ طعام میخورد و بہ بازار ہا میرود و بازنان جماع میکند انیست حرفی از ان خصایص کہ جنس
حیوانات بلا مبالات برای جناب مرتضوی ہر دو اصول معتبرہ خویش وقت رجعت نشان میدہند
مثل روایات سلیم و مانند آن کہ ہنوز از جسم اغیار مکتوم و مستور میباشد پس اگر این اصول ہم نرسد
بکتب مجالس تراجم بحار و حق الیقین و حیات القلوب رجوع بکن تا دریابی کہ اوامیہ مضامین را باطنات تمام پایہ اختتام رسانیدہ
و من دریاے زخار ناپیدا کنار بکوزہ گنجایندم و با اینہمہ جلوہ طاوسی و افادات طرسے نلوسی
باقیست حرفے از آنہم باید شنید کہ در کتاب بشارت و غیرہ کہ نگارستان خیال و بہارستان جمال باشد
منصوص جزمیدہند کہ عمر دنیا بست ہزار سال برائے مردم دیگر ست و ہشتاد ہزار سال برائے امہ
اثنا عشر سلنا کہ حضرت امیر در بارہ خلافت تا بست پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
آنجناب را ہر قدر کہ بیفزایند بجائے خویش ست ولیکن تحیر م کہ قصر ازامام منتظر را کہ وجود شریف
سراپا انتظار ست در چند سال انوچگونہ ضبط کردند کہ تمام عمرش با چند ہزار سال در انتظار و غیبت
بگذرد پس بہتر آنکہ ہر روز خلافتش را مصداق الف سنہ مما تعدون قرار دہند چنانچہ معنی بے بقصر
ان بروند باز زبان بیکی استعراض کنند طرفہ آنکہ رجعت قیصر را کہ یکبار باز رود و عہد خاصہ صاحب الامر گردانیدند بایکی
مشترک فہمیدند چنانچہ بر ناظرین مجلہ اول مخفی نیست پس حال امام منتظر شب و روز باید گریست و عمل بیداد بر اصول خود بست
باید آنجناب علم الملکوت یعنی حضرت محمد الزمانی کہ چار دہ طبق زمین و آسمان بر ایشان روشن است
چہ عجب کہ این کتابہا را مطالعہ فرمودہ باشند پس زیادہ ازین تحریر و تقریر مناسب نباشد
سا گل آور دسعدی سوی بوستان ۔ بشوخی و فلفل بہندوستان ۔ اگر حضرات امامیہ ہدایے را در دنیا
پیر معطلہ قرار نمیدادند و مثل یہود براہ نفاق نمیرفتند و این بزرگان را در ظلمات شک نمیانداختند
و آیت کریمہ الیکل ازا لیشئے کہ اہل اسلام در شان رد سائر کفار بے نویسند برای امام الامہ ضبط
نمیکردند علی ما المجلد الثالث عشر من ما الجواہر و ضع می شد و معتبرات زخما کشیدند و باطمینان تمام می آرمیدند و در
بخار زار ضلالت مانند ہشام و شیطان نمی ماندند بدشت قیچاق تا قضات نمی افتادند کل فی

فیقاتلونهم ویقتلون ویجاهدون فی سبیل اللہ کہ از تکمیل و تتمیم نیز فارغ شدم اکنون اجازت باید داد
تا در انچہ مقصود اصلی بود یعنی مناظرہ باکریمک ابدال قاصی زہیب اللہ نبوذ کہ مجتہد الزمانی ست رجوع کنم واللہ
ولی التوفیق وبیدہ ازمۃ التحقیق قولہ لیس یعزب عن اولی الابصار الخ اقول لایخفی علی اولی البصائر
ان من تخالف عن قصرۃ قرۃ العین المصطفی علیہ وآلہ الصلوات الملک الاعلی ایاکان من اولاد العباس المنتہی
عن الاوناس او علی المرتضی رضوان اللہ تعالی علیہم فہو ہالک علی ما اعترف بہ المجتہد الرفضہ وقد تخالف عن
شہید الکربلا محمد الحنیفۃ وکثیر من اخوانہ ومثل عبد اللہ بن العباس علی تصریح جہابذۃ العلما ممن تباع ہواہ
کاین السباد لیس لہم عذر یقبل فی الشر الغرامع انہم سمعوا نصوصا متواترۃ صدرت عن سید انبیاء
وائمۃ الہدی کما بیناہ مرۃ بعد اخری فکرۃ بعد اولی والرفضہ النوکی علی ما یقبہم قدوۃ العلما اسلالۃ السادات
الوری من الذریۃ الطاہرۃ النجبا مولانا نصر اللہ انار اللہ برہانہ فی الدنیا ویوم التقا بعدد ہم من الصفا
اہل البیت ومحبیہم ومتقدیہم ومویدالملۃ البیضا دون خلفا سید الانبیا الذین السنوا الذین وجہوہ
بالیقین فلیت شعری ما ذا یقول ہولا السفہا سیما ہذا الحائک علی السنۃ الائمۃ اعنی المفتری علی اہل البیت
لانہ ادعی نیابۃ صاحب الامر فی الدنیا وہو لنائک من الزمرۃ الکسبۃ کما بین المقال الکسبی الذی الف
نسرتہ الاشعی عشریہ ومدح مذہب الکسب نا فلا عن اتباع ائمۃ الجعفریۃ وانہ المنار عند المدینۃ النبویہ علی صاحبہا
الاف اسلام والتحیۃ فی اہل المدینۃ مع انہم بذلوا اسیعہم فی حقن دم امیر المومنین عثمان وقصدوا محاربۃ
اہل الجواز وبعد وان منعہم کما منع ملائم اصرارہم والحاحہم فاولئک الصحابۃ من اہل بیعۃ الرضوان وعلی
المرتضی والحنان المنان قد حفظوہ ودفعی البلا عنہ حتی خرج بعضہم مع امتداد البلوی علیہ لاکما
اہل النفاق والشنین من ذوی الوجہین ان امیر المومنین علیا کرم اللہ وجہہ ہو القاتل الحقیقۃ وہو
الجانی ولیعن من قبلہ فی سہل او جبل لیقول اسف اقسم بین الرکن والمقام ما قتلت عثمان
وما شرکت فی دمہ قط وہو الصادق المصدوق فلا نخلان یشیخ الی المکذوب حیث یلقوا نکذا وہو یقول لیضع
بین ایدی العقلا فی کتاب نسبہ فی الاصول والفروع وقد عجز عن جواہر القاضی رطل فوق وہو عند
اہل الحق فی اعناق الباطل کالعوج بن عوق ولکنہ قد فرسنہ ومرکما کان الشیطان یفر من ظل علی اوعمر
وبالجملۃ الاجلۃ من الاصحاب تبتوا علی الدین القویم واستقاموا علی الیقین یعنی لم یعینوا الباغین والطاغین
فکیف یخرجون من دائرۃ سیاق المرسلین فالعجب من بعض علمائہم انہ عارض روایات صحیحۃ دالۃ علی اسمہم مسفرۃ عن اسرتہم
ذوالنورین وذوالوا عنہ اہل العدوان والحیف بعد ما سفوا من استعمال النصال والسیف فالامر الذی اتحد علیہ
زمان لقدر شہرا وشہرین ثم ان الذین لغوا علیہ مکرا واکبارا ولقبوہ البلاد وخلوا بیتہ نہارا وقتلوا ابن بنت
صلی اللہ علیہ وسلم ووصیتہ جہارا وما تذکر ہذا الجاہل من اہل العین ان التعارض لایوجد الا فی الامر بین المتکافئین
وما عرف ان جماعۃ من الطلقاء ذوقوا من الغنا بقلوا عند نصرۃ ذی النور فی ایام البلوی ولذا مارایت

فتلا صحا من ثقات والاعلی از شکلی بزا انحار سول التقلین انهم صارد اقصر من اعامة شر کوانی قتله فکیف کمن
در وایتین و انظر الے ما ثبت فی الکتب الدینیة مثل التیسیر فاحذ ما هو مثل التمام و ترک تیسا قوا مشهورا بین اهل
الاعلام فمال فوی النورین فی نصیحة البقاء کسیدنا الحسین حین حصر فی الکربلا و قال للمقاتلین حیدان ملتموفی
لا تجدوا الرقة فی قلبی قالدینا ابدا و اما قتل الاصحاب الکبار من اهل الحدیث فی واقعة الحرة فلا یدل علی ترکهم
فی ذم ذلک الملعون و المظلوم کما لا یکون دلیلا علی تحلهم عن سیدنا الحسین رضی الله عنه فان اهل الظالمین
الفاسقین کما لا یکون متبرء کذلک اهل الحرم فی ذلک السفیه الے قوله تعالے واتقوا فتنة لا تصبن الذین ظلموا
منکم خاصة فالظاهر انه صرف الکلام عن موضوعه کما تشهدت به تفاسیر الشیعة حیث تدل علی ان لا لیست النفی بل
هی لام التاکید المشبعة فالآیة لیست دالة علی العموم بل تدل علی الخصوص فی الظاهر المتبادر منها فعموم تعبیات
حقیقة فیه و قد خسر به الفاضل الکاشی فی تفسیره المسمی بالصافی حیث اظهر اسباب هذا الفتنة المدینة فی الامر
بالمعروف و النهی عن المنکر الے غیر ذلک من الواجبات و نسبوا کل ذلک الی الائمة الطاهرین حتی بالقناع
الاختلاقات فی الشیعة علی ما فی الکلینی الے ان وصل عدوهم الی الممات ثم هم لا یعیدون فی روایات الاصول
ان سلمان الفارسی لما راے میل حیطان المدینة الطیبة الے الاهدام منع فاطمة الزهراء رضی الله عنها عن الدعاء علیهم
فلعلها تشفی او خاف علی نفسه فتثبت العموم و هو المطلوب ثم ما نظر الناظر العنید الے حدیث سیدة النساء
رضی الله عنها ایضا فی اخبارهم حین ظلمت فی ایام امامة امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
و دعوت علیهم لیلا نصلی البلاء من لم یدخل فیهم و المحال ان اهل الظلم الکثیر کانهم طلاع الارض کلها
و من لم یرض به اکل من سبته فی البیداء فاعمل ذلک الجاهل برای عدل الباری عز و جل علی ما اورده
رئیس اهل الدغل فی مباحث الصوارم و لم یبق شیئ بعد ملاحظة تلک الآیة الکریمة و الروایات المبینة
عن بضعة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لیس هذا موضع التفصیل و لکن اوردتها للتکمیل فان اشتبه علیک بعض
الامور المتعلق بهذه النورین فعلیک بمطالعة المجلد الاول من الثالثین فانک تعجب من هولاء ذوی المعقول انهم
فی اصحاب الرسول المقبول یمیزون بعضهم بالخصوص و یسمونهم بالارکان الاربعة و هم قد خرجوا علی اصولهم من محیط الاخوة
و ترکوا النصوص و رفضوا سید المرسلین بین ایدی الکفار و المشرکین بعد ما قسموا بالله جهد ایمانهم انهم لن یفروا ابدا کما
عرفت العبارات التی نقلتها عن کبیرهم مرارا حتی لعنهم رئیس الموصلین علانیة و جهارا و لکن لا ینطق اللسان بما
کانوا منافقین و صاروا بعد النبی صلی الله علیه و سلم مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الملک المتعال انهم سیجاء برجال من امتی و
بهم ذات الشمال علی ما فی نسخة مسلیم و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشبه الامم بنی اسرائیل کما فی البخاری و غیره فیقول الشیعة ما هم
حتی انهم جعلوا بعد الله جبال و عزایل و قد لفقت اصولهم بان الاحداث و الارتداد قد صدر من ثلثة عشر نفسا حتی و العیاذ الله و ذی طبعه
لا یجسر فی السلک الثانی من المنتهی و لکن وقع القصور فی طبعه و اشتهاره من عقلتنا غافلین اللهم تقبل منی ذلک الکتاب انک انت السمیع العلیم
طبع عند الاولین و الآخرین و نور به قلوب المسترشدین و دوایر من ابدا الطالبین و نشره فی المشارق و المغارب بجاه سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه الطاهرین



بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة الثامنة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جملہ خلفائے اثنا عشر کہ در حدیث نبوی منصوص است شمردہ پس لابد کہ ہر کہ یا یزید محاربہ کند از جملہ محاربین خلفا بودہ باشد انتہی بلفظہ قال العجیب الغیر المصیب ظاہرا ایں حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است کہ در نہج البلاغہ دارد شدہ ای لعن بلاد فلان کہ در تعیین مصداق آن در میان شیعہ خیلی اختلاف و اضطراب بودہ و ہر کس مطابق فہم و ادراک خود در توجیہ آن سخنی گفتہ لکن تعداد یزید در خلفائے اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا کہ خلافت اعم از حق و باطل گرفتہ کما فی الصواعق المراد تم مطلق الخلافۃ التی فیہا کمال و غیر لما مر ان من جملتہم نحو یزید بن معاویہ الخ و من ادعی الاستلزام فعلیہ البیان و علینا التسلیم اورد ہ بالبرہان علاوہ بریں تقدیر تسلیم در وافی و کافی مروے شدہ در باب الزام شیعہ بجوبترین وجوہ کاوہ خواہد بود چہ از ان منکشف میگردد کہ شرک و کفر و ہم منافی خلافہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نیست بلکہ ہر قدر کہ انکار توحید و سوء اعتقاد ہمشہ باشد استحقاق و فعلیت خلافت داشتہ جناب خاتم النبیین صلے اللہ علیہ وسلم زیادہ تر خواہد بود تفصیل این اجمال آنکہ صاحب وافی از امیر المومنین آوردہ کہ روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بار خدایا رحم کن بر خلفائے من گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلفائے تو چہ کسانند فرمود آنہا کہ بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواہند کرد انتہی مضمونہ و ناظر کتب طائفہ شیعہ نیک میداند کہ زرارہ و ہشامین و مومن الطاق در اصحاب ایمہ شہرہ آفاق و در علم کلام و فقہ و اصول و حدیث

وتفسیر در قدمای شیعه کالشمس بن النجوم انما نزاع وقفا الواوی خفیفه مهموزه نزاع وامامیه فانه
قائل باصحاب ابی عبد الله کلهم وحال ومن الطاق وغیرا وعموما از تصریح فاضل شهرواری عیان میشود ولیکن
سائر بزرگان خودمی نویسد که ایشان رؤسای شیعه در فقه وحدیث وکلام بودند وکتابها تصنیف کردند
ومسائل را جمع نموده وهریکی از ایشان اتباع وشاگردان بسیار داشتند انتهی وحال نزاع بسبب سوء
اعتقادش بکجا میرسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بری امت خدا و خواسته
وعلل دیگر این از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از صحاح ستهست معلوما باید شنید که بشهادت تکفیر ایمه
این رؤسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند ومیگفتند که او تعالی از بالا
سه انامل صدوچهار باقی اجوف وخالی است وایمه از استماع این عقاید زائفه بر علانیه میکردند وبرای
آن انها می جستند واز این مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده بتنصیب صلی الله
علیه وسلم باشرک وکفر بود وامامیه جمیع می تواند شد چه جای فسق وفجور واخذ احادیث از کلاب ممطور
وحدیث رجوع بعضی که ذکرش بامامیه نمیرسد با انکه نافع دیگران وبحکم حدیث کافی مفید مدعاست
مخالفان نیست قول برجعت شنانست کلا انها کلمة هو قایلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون پس
بحمل جسم بر ذات مستقل وصورت بر حقیقة الحقایق ومجموع عالم را ذات خدا کفتن واسفلش را مشبه بخلا
واعلی را روحانی وصمد قرار دادن ولفظ لعن وقتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیها الاشارة وامثال ساختن
بمعنی ابطال حقیقت ولایت وتوثیق تصاریف ومن یخدعونه وهم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب
الثانی من المذکورین والیضا در کتاب علل الشرایع که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه
از صدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضیل از امام رضا علیه السلام آمده فان قیل لم لا یجوز
ان یکون فی الارض امامان فی وقت واحد واکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله وتدبیره
والاثنین لا یتفق فعلهما وتدبیرهما وذلک ان العالم بجذاتین الا مختلفی الهم والاراده فاذا کان اثنین لم
یخل همها وارادتهما کان کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون من
ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا وهو عاص للاخر فیعم المعصیة
کل اهل الارض ثم لا یکون مع ذلک سبیل الی الطاعة والایمان ویکونون انما اتوا فی ذلک من قبل
الصانع والذی فضح لهم باب الاختلاف وسبب التشاجر اذا مرهم باختلاف المختلفین انتهی بلفظه
واز این تعلیل امامت مامون مالعبض دیگر از عباسیه که هم جنبت ودوش بر دوش او باشد لازم می
چه سوال از امامت متعلقین باوجود امام رضا نتواند بود والا در بطلان آن بفقدان عصمت تمسک
بالبتی فرموده تربیت انمقدمات که نه مطابق واقع است ونه مخالفین بان قائل اند چه مصرفی داشته
باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة الاجتهاد وهو

باب اختلاف و اما عبد الواقع فلا یخفی ان ذلک کذلک الا تری ان ذاب لما مورین باظهار الحق ان یحبسوا
سلطان الشی والاخر بخلافه والثالث هما یخالفهما مصرحین بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الی المخلصین
فما ظنک بالمخالفین واما مقدمة ثانیه پس آن نیز ظاهر السقوط است چه این استقراء در معصومین مخالف
نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سیر الماضین من انبیاء بنی اسرائیل فکیف یخفی علی المتحرین تبعی که چون
موسی برای اخذ توریت بوادی ایمن رفت کوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دود انحراف بدماغ
آنها پیچیده بود از شاه راه هدایت بخار ضلالت مبتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت بامامت هیچ فتنه
برپا نشد معهذا در معصومین وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود فانهم لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون
بلکه در هیچ کام اتفاق می باید که اصلاح امور امامت از معاش و معاد انها زیاده تر متحقق کردد و کما عرفت
چه جای انکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد ومن العجائب دعوی ان الطاعة احدیها علة لعصیة
الاخر وازینجا دریافت کردید که سوال از امامت معصومین هم واقع نشده پس متعین شد که سوال از خواص
خلفا در وقت واحد بوده واین کتاب از عجائب افادات ایمه اثنا عشر است وکمال قدرت الهی در ضمن
آن جلوه کر چون ذوق سخن تا بانجا رسانید بعضی از علل دیکر برای عبرت وجبرت سامعین وقطار
واجب الاظهار است قال امیر المومنین واما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی یا ماقح دلک
الباب الف باب وازدحم فی بطنی فنفخت عن صلوعی ملخص انکه از جناب امیر پرسیدند که شکم مبارک
چرا منفخ شده فرمود روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا بکباب از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم
ازان در سینه من کشاده شد پس شکم من در از انتفاخ بدین مرتبه رسید مخفی نماند که انتفاخ وارتفاع بطن
از کثرت علم مرسیست که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میکرداند ازینجا ارتفاع شکم مبارک جناب
رسالتماب صلی الله علیه وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود علاوه انکه هر کاه دماغ
که مقام حواس است از نیکونه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین
واثق است که اگر سید ابن طاوس وملای سبزواری امامیه ورقضای تاویل وتوجیه انحدیث بعد از
رخصت فقرے بلند پروازی هم میکردند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را محدثین
اهل حق تصحیح وتنقید میکردند بلا شائبه تکلف مجتهد آن امامیه در کوچه وبازار انهندوستان تا ایران
زمین منادی میکردند که اے بندگان خدا تعصب سنیان را نبینید که جناب امیر رضی الله عنه بمقتضای
عداوت باطنی خود که برابر بغیه کباک یا ماکیان میباشد بنقل انیکونه خرافات همشکل عمر وعیاره ساخته اند
نعوذ بالله من ذلک وانیکه مذکور شد قطره از ان دریای زخار وذره از ان صحرای نابیدا کنار
تصور باید کرد اگر زمانه مساعدت کند واین قال ومقال باقیماند واقامت وطن اتفاق افتد ان شاء الله
تعالی از عجائب دیکر که ملاحظه کتاب مذکور و دیکر اسفار معتمده امامیه بهر سیده وهنوز در کفتکوی

علمانیاورده اند که بیان نموده حدائق آمالی و آمال الحق بالفارت تازه و بهجتی اندازد خواهد و
انتهی کلامه **قولہ** ظاهرا این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغت دارد و شرو
اعنی شدائد و قالان الخ **اقول** کلام مجرد نظام که در نهج البلاغت واقع است بنا بر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیران بعمر کرده اند و بر هر دو
تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که اینمدح دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود و
در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج منهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و در روایت اهتم منهم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان معصوم
بیان اورع صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رأیت المدینة و بها سبعمائة من التابعین اصاغرهم یومئذ انا فما رأیت فیهم رجلا افقه و لا اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و فقیهها بن ذؤیب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس اثنا
و ولد مروان اثنا عشر قال عباد بن لبنی قبل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یؤخذ عنکم ان تغفر ضوا من نسائکم
بعدکم فقال ان المرء ان ابنا فقیها فاسالوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع حامل خود و دیگر اشیاخ قریش میدانست و از منقسم احادیث در حق خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد علاوه انکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت یانکس دارد و همچنین
لفظ قیل العیب صریح است در اثبات عیوب برای و او امدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان و غیره رجحانی داشته و لا اصبر فیه باقی ماند لفظ اقام السنة و ذهب لقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع الیه نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه اثنا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و امامنا المنتصر
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهل سنت مذکور شد و خطبه شقشقیه که بنا بر
تصریح ابن اثیر و فیروزابادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و در آن کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما در این مقام از حضرات اهل سنت سوال می نمائیم
که کدام خلیفه دوم الذی ینزل علی رأسه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا فتی

جناب ولایت مآب خلیفتین را کاذب وغادر وخائن میدانست پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خلفا بود
فظاهر است که سیکه کاذب غادر وخائن واثم باشد مصداق نفی الثوب نمیتواند شد علاوه برین میگوییم
که بهرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهم لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن باوجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
برانحضرت باعث مدح اصنام نشود ومدح جناب امیر رضی باوجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا لشیء
عجاب اینست حال حدیث لد بلا دفلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محلی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر مفسده برهم میخورد پس تشبیه تا دال است بر حدیث اثنا عشر بمش ملا پوشیده بالفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص وزیر خاص ونائب با اختصاص حال المومنین وقتال الانصار والمهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده آنست اینست قوله لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ اقول چون فاضل مجیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بر نقل عبارت رساله ثمرة الخلافة حمی غائم وان نیست او لا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات واخبار
مذهب خود شانست فی تاریخ الخلفاء عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یزال هذا الامر عزیزا منصورون علی من ناوأهم
علیه الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما واللفظ لمسلم ولا یزال هذا الامر صالحا ومنها
لا یزال هذا الامر ظاهرا واهما احمد ومنها عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ومنها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة ومنها عنده لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة ومنها
عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش ومنها عند ابی داؤد و
بزیادة فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج ومنها عنده لا یزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیه الامة وعند احمد والبزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفة فقال سألنا عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اثنا عشر بعدد
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام وفیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الحمد انه قال لا یهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی ودین الحق منهم رجلان من اهل البیت محمد انتهی وبر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع بر بعضی حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تغییر بلفظ
امرا که خالی از تحقیر نیست نمیفرمودند وهم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت ومناعت
دین اسلام وصلاح امر خلافت وقیام امامت ووقوع هرج بعد ازان ونسبت ایشان بعدد نقبا
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محلی دیگر ندارد وخصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر ونفس است برانکه هیچکی ایشان عامل بهدی ودین حق

خواہد بود پس انکار مرجح قابل الکار و قدح است و ثانیاً ظاہر حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را کہ مستدل
در استفتای سابق بان اشارہ کردہ بود ملاحظہ نفرمودہ اند والا چنین توجیہ غیر وجیہ و تاویل رکیک کہ از فقیہ
ما و ل القول بما لا یرضی بہ قائلہ است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال القاضی عیاض ولعل المراد بالاثنی
عشر فی ہذہ الاحادیث وما شابہا انہم یکونون فی مدۃ عزۃ الخلافۃ وقوۃ الاسلام واستقامۃ امورہ
والاجتماع علی من یقوم بالخلافۃ وقد وجدنا فیمن اجتمع علیہ الناس الی ان اضطرب امر بنی امیہ
بینہم الفتنۃ الولید بن یزید فالصلت منہم لہ ان قامت الدولۃ العباسیۃ قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن ما قیل فی الحدیث وارجحیۃ لتائیدہ بقولہ فی بعض
طرق الحدیث کلہم یجتمع علیہ الناس والصلاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادہم للبیعۃ والذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین بصفین فلم یستمر معاویۃ
یومئذ بالخلافۃ ثم اجتمع الناس علی معاویۃ عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولدہ یزید ولم ینتظم للحسین علیہ السلام
امر بل قتل وقیل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولادہ الاربعۃ الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم ہشام وتخلل بین سلیمان ویزید عمر بن عبد العزیز
فہؤلاء ثنیۃ بعد الخلفاء الراشدین والثانی عشر ہو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیہ
لما مات عمہ ہشام فوفی لہ اربع سنین ثم قاموا علیہ فقتلوہ فانتشرت الفتن وتغیرت الاحوال حتی
یقتضی ولم یتفق ان اجتمع الناس علی خلیفۃ بعد ذلک انتہی موضع الحاجۃ واین کلام ابن حجر عسقلانی ازین
بیانکہ معاویہ ویزید را در سلک خلفای دوازدگانہ مثل خلفای راشدین منسلک و منظوم ساختہ علیہ
اگر احادیث مذکورہ حاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین ہم لازم خواہد آمد و ثانیاً
ہرگاہ حضرت مفتی یزید را در نظم امرای دوازدہ گانہ منتظم فرمودہ و جادہ انتفای ملامی را سپاہ
وابن حجر عسقلانی بمسدود انداختہ قطع نظر از دلالت روایات مذکورہ بر مدح اثنا عشر و عدم آن تا چہ
چندکہ دران اخبار مذکور گردیدہ مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امورات
و مانند آن لابد کہ در زمان خلفای اثنا عشر کہ از انجملہ یزید بن معاویہ است یافتہ شود و در زمان یزید امر یکہ
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرات اہلسنت تواند بود غیر از معرکہ کربلا و قتل جگر گوشہ
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نہب حرم محترم آن قتیل بی وقوع نہ پیوستہ چہ معرکہ جرہ و قتل و غارت مدینہ
بزعم اہل سنت باعث دین اسلام بوده فانحصر الامر فی معرکۃ الطف پس وقتیکہ قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونہ مثلش خوانند و قتل او را شہادت حقیقۃ دانند و ان ہذا الا جمع بین الضدین و قولہ
بالتثنیۃ فتین **قول** علاوہ بریں تقدیر انچہ در وافی و کافی مروی شدہ در باب الزام شیعہ بحجر بترین
وجوہ کافی و وافی خواہد بود آخ **اقول** بحر تم کہ چرا این قدر تعب مشقت و رنجیدہ چرا بکتاب الہی

کہ آنرا ملقب بہ بیاض عثمانی ملقب نمودہ رجوع نکردہ کہ میفرماید وجعلکم خلائف الارض پس معتبر آنست کہ بخلافت
تمام خلق فائل شود واز مذہب فریقین دست بردارد معلوم نیست کہ باوجود این آیت چرا ابوجہل وابولہب
وشمر وعمر سعد وہر فاسق وکافر را خلیفہ نمیداند وگاہی باشتراط اجتہاد وگاہی بشرط عدالت می پردازد
خلاصہ آنکہ کلام در خلافت بمعنی ریاست عامہ وزعامت کبریٰ است وتجنیب غیر منصب ہر جا کہ لفظ خلیفہ
می بینید یا بمعنی آن نبردہ قیاس بر ماتحن فیہ ومبحوث عنہ میکنند ومعلوم است کہ احدی از فریقین
بمعنی مبحوث عنہ رواۃ حدیث را خلیفہ نمیداند اما ایمانیکہ بعض مثالث زرارہ وغیرہ نمودہ پس
جواب تفصیلی آن در صوارم الالہیات ونزہہ اثنا عشریہ مذکور است در ہنگام مجملاً نوشتہ میشود
کہ ورود لعن بر بعض رواۃ در ہنگام فساد اعتقاد آنہا دلالت بر سوی حال شان بعد استقامت ندارد دیر
ظاہر است کہ ہرگاہ لعن جناب رسالتمآب بکلام معجز نظام لعن اللہ من تخلف عنہ در خلافت باصطلاح
متخلفین خللی نہ نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواۃ چہ خرج خواہد کرد وبرہمین منوال است لعن
آنحضرت بر معاویہ کہ سابق مذکور شد معہذا احتمال تقیہ در روایات مثالب رواۃ بنا بر صیانت آنہا
از اعداء مستطرق است ومثل ذہبی آنرا نقل کردہ حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسرہ حدثنا
سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زرارہ بن اعین بالقاع وسیدہ فقال ان الی الیک حاجۃ
وعظمہا فقلت ماہی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد اقرا منی السلام واسئلہ ان یخبرنی انا من اہل الجنۃ
فانکرت ذلک علیہ فقال لی انہ یعلم ذلک ولم ینزل بی حتی اجبتہ فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرتہ بالذی
کان منہ فقال ہو من اہل النار فلما رجعت لقیتنی زرارہ فاخبرتہ فقال لی من اہل النار فقال کان ذلک
من جراب النورہ قلت ما جراب النورہ قال عمل معک بالتقیۃ انتہی پس روایات مثالب از درجہ معتبر
روایات مناقب کہ در انہا احتمال تقیہ بسبب عدم خوف ہلاک نیست ومعاضد باجماع فرقہ حقہ
است ساقط واز منزل قبول بالبطل خواہد شد وایضا این قول شریف بدان ماند کہ گفتہ شود
بمقاد حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواۃ اہل سنت کہ بعضی از صحابہ وبعضی از تابعین
وتبع تابعین بودہ اند برابر انبیاء بودند پس مثل معاویہ ومضر وکمس وجہیم برابر حضرت موسی علیہ السلام
وعیسی علیہ السلام خواہد بود وحال کفر معاویہ سابق بتحریر آمدہ وحال کمس وغیرہ از کتب المذاہب
تحریر نمودہ میشود قال وسنہم المشہہ الحشویہ المضر وکمس والہمی قالوا جسم کالاجسام من لحم ودم ولہ
الاعضاء والجوارح ویجوز علیہ الملامسۃ والمصافحۃ والمعانقۃ للمخلصین الذین یزورونہ فی الدنیا ویزورہم
انتہی بلکہ از عبارت علامہ تفتازانی کہ در شرح عقائد نسفیہ نوشتہ ظاہر میشود کہ اکثر محدثین اہل سنت
مجسمہ بودند حیث قال اکثر المجسمۃ ہم الظاہریون المطیعون لظواہر الکتاب والسنۃ واکثرہم المحدثون
ولابن تیمیہ ابی العباس احمد واصحابہ میل عظیم الی اثبات الجہۃ ومبالغۃ فی الفتح فی نفسہما وردات

فی بعض اتصانیفه انه لا فرق عند بدیهة العقل ان یق وهو معدوم وبین ان یقال طلبه منی فی جمیع الامکنة فلم
اجده ونسبت المنافین الی التعطل آه پس لاجرم اضعاف احادیث از کلاب ممطوره اهل نجاهر مجیب خواهند بود
نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع انها با مامیه نمی زیبد همان کلام مجمل است که بحلیتین
نمیزیبد وتاویلات کلام رواة که بعض علمای ما نموده اند مشابه ومماثل است بتاویلات آیات واحادیث
واله بحریم تشبیه که غیر شیمه اهل علمای اهل سنت نمودند پس اگر کسے از مجیب بگوید که این تاویلات مفید مانیست در مسئله
ولایت وتوثیق انصاری ومن یحذو حذوهم است البته فاضل مجیب جواب باصواب بے آنها بخویز خواهد نمود وفوق هذا
بعینه قوله علاوه در کتاب ملل النشر ایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صنیعه مبالغه از صدوق
اقول در لقب صدوق بنابر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغراب بے هست در صحت خطاب صدوق
است نسبت بقبائل ان سے شیطانا نافیز بنی باوجود ثبوت کذب از صحیح مسلم وغیره وباوصف حدیث صحیح
متفق علیه الصدیقون ثلثة خرقیل مومن آل فرعون وحبیب النجار صاحب آل یسین وعلی بن ابیطالب
بالجمله این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال وقال او نموده ریرا که سوال مسائل در نیجه بیث
زسبب عدم اجتماع واما م واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده وانحضرت در جواب او ارشاد
فرموده که فعل وتدبیر یک شخص مختلف نمیباشد وفعل وتدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور
باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آمد وانچه جواب عین صواب است وانچه مجیب توهم نموده
که سوال از امامت متغلبین واقع شده دعوی بلا دلیل است وفقره کانا کلاهما مفترضی الطاعة صریح
ابی ازان اما انچه نوشته که مقدمه اولے نه مطابق واقع است ونه مخالفین قائل بان توهمی بیش نیست
زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات
متعدده پس چون حکم الهی بنابر رجوع اهل سنت باطاعت ما دی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
موافق فعل وتدبیر مجتهد خواهد بود باختلاف فتوی اختلاف فعل وتدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف انکه دو مجتهد فی وقت واحد وجب
الاطاعت باشند چه درینصورت اگر اختلاف فیمابین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید
که مقلد نقیضین را اختیار نماید اینا نمی بینی که بزعم اهل سنت جناب سید الوصیین وافضل الاولین والاخرین
وطلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند ودر مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردید اختلاف نمودند
پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود انجاست که علمای
اهل سنت رای معاویه را خطا میدانند ورای جناب ولایت مآبی صواب اما انچه نوشته که این جواب
واقع نیز نیست لان داب المامورین باظهار الحق ان یجیبوا سائلا بشیء والاخر بخلافه والثالث
بما یخالفهما الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم کاختلاف

احکام النبی وکلہ علی طبق حکم اللہ وظاہر است کہ ازین اختلاف اختلاف فعل وتدبیر ثابت نمیشود وہذا
فی الظہور کالنور علی شاہق الطور ومن لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور واینچہ نوشتہ کہ مقدمہ ثانیہ
یعنی ان الاثنین لا یتفق فعلہما وتدبیرہما ظاہر السقوط است بیرا کہ لا نسلم کہ در انبیا بنی اسرائیل دو منصب
در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند ویکی مامور باطاعت دیگرے ولو بحیثہ نبود والمدعی مطالب
بالبینہ واختلاف رائے حضرت ہارون علیہ السلام یا حضرت موسے علیہ السلام در باب گوسالہ پرستے
قوم از کتب وثقات معتمدہ اہل سنت ثابت است علی انا لا نسلم ان ہارون لم یکن مطیعا لموسے وکان
مبنیا براسہ واختلاف راکبین سفینہ از کلام الہی نیز ثابت است پس تغییر از اختلاف انبیا بخر فشارے
نمودن دلیل دینداری وحسن اسلام عجیب است خلاصہ انیکہ این حدیث بمشابہ دلیل تمانع است کہ در آیت
ہدایہ لو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا اشارہ بان واقع شدہ وعلمائے فریقین در باب ابطال نیز یک بارے
بان تمسک نمودہ اند پس اگر مجیب را در پردہ ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع واثبات تعدد
آلہہ منظور است صاف تفرمایند کہ در تعدد آلہہ از کذب وظلم ومقتضیات بشری مبرا ومعصوم اند وچہ
اختلاف ہر گز معلوم نمیشود دیگر کہ در ہنگام اتفاق وتعدد آلہہ می باید کہ اصلاح امور امت از معاش ومعاد
آنہا زیادہ تر متحقق گردد وچہ جائی آنکہ موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد قولہ این کتاب
از عجائب افادات ایمہ اثنا عشر است اقول مخفی نماند کہ ایراد این مورد بر روایت مذکورہ دلالت
بران دارد کہ انیکس از مشرب فریقین دست بر داشتہ زیرا کہ مثل مضامین روایت مذکورہ در قرآن
مجید وتفاسیر وکتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچہ حق سبحانہ
تعالی در قرآن مجید فرمودہ الم نشرح لک صدرک بیضاوی در تفسیر آن نوشتہ الم نفسح حتی وسع منہ
الحق ودعوہ الخلق وکان غائبا حاضرا واذالم نفسح بہا او وعنا فیہ من الحکم وازلنا منہ ضیق الجہل او بما یسر لک
ملقی الوحی بعد ما کان یشق علیک وقیل انہ اشارۃ الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم فی صباہ او یوم المیثاق فاستخرج قلبہ فغسلہ ثم ملاہ ایمانا وعلما ولعلہ اشارۃ الی نحو ما سبق بیرا
بر طبق کلام این مجیب نافہم می توان گفت کہ سینہ علم خزینہ سید مکہ ومدینہ بہ نسبت دیگر سینہ ہا وسعت
داشت وعریض بود وقلب کہ مشکل صنوبرے واجوف نیست چگونہ از علم مملو کردہ شدہ معلوم است
کہ مثل عبارت از درا کست وان تعلق ارد ماغ دارد پس پر کردن قلب از ایمان وعلم چہ معنے دارد وسید
شہاب الدین احمد کہ از کبار علمای اہل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آوردہ وعن ابن طاوس عن الاعمش
عن عمرو بن مرہ عن ابی البحتری قال رایت علیا کرم اللہ وجہہ صعد المنبر بالکوفۃ وعلیہ مدرعۃ کانت لرسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم متقلد السیف متعمما بعمامۃ وسمعتہ یقول سلونی قبل ان تفقدونی فانا بین الجوانح منی علم مشیر ہذا اشقطع العلم واشار الی بطنہ وجوانحہ ہذا العاب رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم بذا مارفنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رقا من غیر وحی اوحی الیہ او مجملش انکہ جناب
ولایتمآب فرمودہ سوال کنید از من قبل از انکہ نیابید مرا پس بدرستیکہ درمیان ہر دو پہلوی من علم بسیار جمع
است واشارہ کرد بطرف شکم مبارک و ہر دو پہلوے خود و فرمود کہ این جا بدان علم است واین اعلام
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است واین است انچہ جناب رسالتمآب مرا خوراینده مثل خوراندن پرندگان
جوجہ ہائے خود را پس موافق تعریض ابن مجیب ناواقف تواں گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام
جامدان خورد و شکم مبارک جناب رسالتمآب جامدان بزرگ بود مقر علم دماغ است نہ جوانح و بطن
پس چرا انحضرت اشارہ بطرف جوانح و بطن خود نمود و فرمود ہہنا علما جما و چرا انحضرت کہ افصح عرب
بود لفظ زق را کہ بمعنی خورش دادن مرغ چوزہ را بدیں است کما فی الصراح وغیرہ در حق خود جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ استعمال نمودہ و نیز در ہمان کتاب مذکور است وعن علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قلت
یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ ثم استقم قال کرم اللہ
وجہہ قلت ربی اللہ وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت والیہ انیب فقال لنہنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم
شربا ونہلتہ نہلا رواہ الحافظ ابو نعیم فی حلیہ انتہی پس مجیب انصاف نماید کہ علم عبارت از ادراک است
یا از دین و آب وغیرہ مشروبات و شرب آن چہ معنی دارد و کسیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
بطن او خواہد شد یا نہ ظاہر است مجیب غیر مصیب ادبرده اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خروج از اسلام منظور است و بظاہر چنین استعارات در کلام
حکام نیز بسیار واقع شدہ ایانمی بینی کہ بسیاری از علمای اہل سنت و مدح اکابر خود لفظ عالی الکعب
استعمال نمودہ اند پس بر طبق کلام مجیب میتوان گفت کہ ارتفاع کعب بسبب کثرت علم است کہ
سامعین را از کثرت خندہ پشت دوتا میکرداند از نجا ارتفاع و علو کعب جناب در رسالتمآب قیاس
باید کرد کہ در چہ مقدار خواہد بود عجب تر انکہ ہرگاہ دماغ کہ محل حواس است از کثرت علم مرتفع
نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چہ معنی داشتہ باشد و ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کردہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وابو بکر رضی اللہ عنہ اساسہا وعمر حیطانہا وعثمان
سقفہا وعلی بابہا وازین روایت بنا بر مرعوم مجیب ثابت میشود کہ لوازم سقف از قسم جیب و تخمہ و پیچ
ہا نبی در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و ہمچنین لازم می آید کہ لوازم اساس در خلیفہ اول و لوازم دیوار
از قسم خشت و کل و آہک در خلیفہ ثانی موجود باشد و عجب تر انکہ با وجود جمع کردن لوازم بیت در مدینہ
فکر بدر رود بیت الخلا درین بیت موضوع نہ نمودہ اند اگر ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ را کہ از حفظمای
محدثین است بدر رود این مکان و معاویہ رایت الخلا قرار میدادند انسب می بود و یقین است
کہ اگر دیلمی با فردوس برین برود و باز بر زمین آید و صحبت تقرے نماید در تاویل این روایت نگذارد

بجای نخواهد رسید بعد از اکراستال انحدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه تقیه و تنفیح میکردند بلا شائبه تکلف علمای
سنیان در کوچه و بازار از نبد و ستان تاریخ منادی میکردند که ای بندگان خدا التعصب فرقه شیعه را بنگرید
که خلفه ثالث را بمنزله سقف قرار داده و خلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان جاری
میشود ظاهر اخلافای ثلثه را بمشکل عمر و عیار ساخته اند و این روایت که مذکور شد قطره از دریای احادیث
سنیان است اگر زمانه مساعدت بنمودن ابن قال و مقال ما فی ماند انشاء الله تعالی عجائب دیگر از
مشابهت عائشه رضی الله عنه بایان شکسته در شتر باو کور شدن ملک الموت بیک طبانچه حضرت
موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امانی و امال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد
داد و الله ناصر عبده و معز خنده خلاصه انکه بطنین از القاب شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه
علمای فریقین بان تصریح کرده اند و لوجه تسمیه آن اشعار نموده و شعرا در اشعار بان تنصیص فرموده اند
فمن ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفته مدینه و هبره ۱۲ و مرت له اخلاق سهم
متقع ۱۲ فلیعتصم بعری الدعا و لیتمسل ۱۲ بامامه الهادی البطین الانزع ۱۲ رعت عن الاثام طرا نفسه ۱۲
و فمن کالانزع المنوع ۱۲ و حوی العلوم عن النبی و ورثه ۱۲ فهو البطین کل علم موضع ۱۲ و هو الوسیلة
فی النجاة اذا لورے ۱۲ رجحت قلوبهم لهول المفزع ۱۲ و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب المسئول
چنین فرموده و حیث الفصح ما اتاه الله تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمه فیا عتبار ذلک وصف
بلفظ البطین فانها لفظه یوصف بها من هو عظیم البطن متصف بامتلائه و کان علیه السلام امتلا علما
و حکمه و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمه ما صار غذاء له حملوا به وصف باعتبار ذلک بکونه بطینا
فاطلقت هذه اللفظه نظرا الی ذلک هذه هو المعنی الذی اراده هداة الرواة الی السنة الاقلام و وراء
معنی اطلعت زهرة بروج هدایة الالهام و انبعثت زهرة مروج الی روایة الافهام یطرب سامعیه و یعجب
من یعیه و لا غرو ان اطرب و اعجب بلیغ المعانی و فصیح الکلام و تقریب تقریره و تهذیب تحریره ان
لفظ بطین هے فعیل و لفظ فعیل معدوله فتاره یکون معدوله عن فاعل کشهید و علیم عن شاهد
و عالم و تاره عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تاره عن مفاعل کخشیم و ندیم عن مخاصم
و منادم و تاره عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من محال ما یکون معدوله عنه
و اقسامه مفعل فیکون لفظ بطین ههنا معدوله عن مبطن و قد اشتهرت الاخبار فی الاعتبار و
ظهرت الآثار فی الامصار ان علیا علیه السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفته وافره و دراته وافیه
اظهر بعضها لشمول معرفته بمصلحة و عموم منفعته و البطن بعضها الی حین حضور حمله و کان مما اظهره
فی بعض القضایا ما حقن به دما قد اتفق بسبب ارافته دما قد به خلقا حما من الحیرة
لاشکال واقعة حتی حصل له الاعتراف بعلمه و معرفته فانه و حضر الی عمر رضی الله عنه بن خطاب رجل و تهمو

حینند امیر المومنین علیہ السلام امراۃ رایتہ وہی حامل فامر برجمہا واقامتہ حد الزنا علیہا فقال لہ معاذ
انہ لاسبیل لک علی ما فی بطنہا ذو ہا عمرہ قال لحصر من الصحابۃ لولا علی لہلک عمر علامہ شہرستانی
در ملل ونحل در ترجمہ فرقہ خارجیہ فرمودہ کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعۃ علیہ یسمی
خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابۃ علی الائمۃ الراشدین وکان بعدہم علی التابعین لہم باحسان
والائمۃ فی کل زمان انتہت عبارتہ بلفظہ **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از نقل
این عبارت آنکہ ہر گاہ از شرح مقاصد وشرح مواقف وجامع الاصول ثابت شد کہ یزید خلیفہ برحق
است بالضرورۃ تمام این مقدمہ معلوم شد کہ ہر کہ بروی خروج نماید خارجی است فلزم ان یکون الامام کذا
وکذا فضلا عن ان یکون مظلوما مستشہیدا وبحمد اللہ کہ استعمال این استدلال از سوابق ولواحق
بر ظاہر است زیرا کہ خلافت وتسلط نام یزید ہنوز ثابت نشدہ بود چہ جای حقیت آن اگر نزد مستدل
ثابت باشد عجب نیست کہ علمائے مذہبش در باب مختار از روایات معتبرہ ذمایم وقبایح او بالخصوص
دعوی نبوت کاذبہ آوردہ اند عیان ست مع ذلک در حمایتش ہرگز کمی نکردہ اند وکفر شخصیکہ مدعی
نبوت کاذبہ ویا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نہ محل خلاف اگر بمدح یزید وحقیت
خلافتش ومقبولیت کوفیان بوفا نیز قایل شوند وحمایت ایشان مدنظر دارند دور نیست وعجب
از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیہ ونقلیہ ومجتہد طایفہ امامیہ کہ در عبارت ملل ونحل عورہا
بکار نمی برند ودر نمی یابند کہ در عبارتش چند قید واقع ست اول انکہ در خارجی بودن شخص خروج بر امام
برحق بانکار لیاقتش معتبر ست دوم برحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان وغالبا اگر باشد بسیار نادر ست
کہ شیعہ خاص حضرت مرتضی علی علیہ السلام اندہر صورت نیست دوم آنکہ اہل حل وعقد برای
او اتفاق کردہ باشند وہو ایضا کما تری وفسادہ فیما نحن فیہ مما لا یخفی سیوم آنکہ خروج بر تابعین
مستلزم شناعت ست کہ از تابعین باحسان باشند وہر چند یزید از تبع سے زمانہ تابعی بودہ لکن
از قید مذکور از عدالت وامامت برامدہ ومراد از ائمہ در ہر زمان کسانی اند کہ متجمع شروط مذکورہ باشند
وجعلنا ہم ائمۃ یہدون بامرنا لما صبروا وکانوا بایاتنا یوقنون باشند نہ مثل وجعلنا ہم ائمۃ
یدعون الی النار ویوم القیمۃ لا ینصرون غالبا این ہمہ زکون نفس وتشمیر ذیل بواسطہ اثبات خلافت یزید لید
کہ از جناب اقدس حضرت مجتہد الزمانی علامہ دورانی جلوہ ظہور میگیرد وبمقتضای حب الشی یعمی ویصم
ہر انہ می برد در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب اجتہاد مآب والد ماجد خود ش خواہد بود
کہ درباره او خال پدرش بدر زمرہ فاسدہ خلفای راشدین واخراج امیر المومنین چہ تحریفہا کہ بکار بردہ
اللہم العن صنمیہم وطاغوتیہما وابنتیہما جزاہ اللہ شر الجزاء **اقول** مقصود مخاطب از تضمیمہ این عبارت
انکہ الخ **اقول** چنانچہ این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل ست ہمچنین بر اسد دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی انفقت الجماعة علیه
واز عبارت سیوطی اجماع مسلمین واتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اهل سنت
لاجرم مجاهد او مصداق انچه شهرستانی نوشته خواهد بود ولفظ کذا وکذا که مجیب بدعوی ولای ابن امت
باوجود غفلت از عبارت ابن مالکی واول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
تحریر نموده بظاهر اشاره است بطرف انکه مراد از کذا وکذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب وغادر
وخائن است کما فی صحیح المسلم ویدل علیه جوابه والله یعلم انه بار راستی الخ وانچه نوشته که استیصال این
استدلال از سابق ولاحق ظاهر است پس بر مانیز ظاهر وباهر است که سابق ولاحق عبارات وروایات
اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما انچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار باوجود
روایات ذمایم وقبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب واقوال فرقه حقه است زیرا که
احادیث در حق مختار مختلف وارد شده بعض انها دلالت بر مدح وحسن عقیدت مختار دارد وبعض بر
وسوء عقیدتش نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت نفریه جهابذ اکبر او ترجیح داده اند
وبعض بالعکس وبعض توقف نموده اند پس بدون اثبات انکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مشکوک است
فکر مجیب بجای نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق واز جمله خلفای دوازده گانه
ندانسته وکسی را از اکابر شیعه نکشت بیعتش را از اعظم عذرها نشمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفه انکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل
القدر نشان بردار مختار بود حیث قال قلت اسأ ابو محمد بن حازم وضعف احادیث ابی الطفیل وقال
کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لاشک ولا یوثر فیه کلام احد انتهی پس معلوم شد
که باوجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه باشد چنین صحابی جلیل القدر چرا نشان بردار سے وحمایت
مختار اختیار نموده وبمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اقتدا بابو الطفیل
نموده حسن ظن از مختار وحمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد وسابق بحر تحریر آمد که مضر وکعب
وغیرهم مجسیم محض بوده ودر رواة صحیح بخاری وغیره صحاح داخل اند وعمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
اثر وقاتلین فرزند خیر البشر بود بنابر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث وثقه بوده چنانچه در تهذیب
الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة وقال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
عن ابیه احادیث وروی الناس عنه وهو الذی قتل الحسین وهو تابعی ثقه انتهی وعمران بن حطان
از جمله خوارج بوده ومدح ابن ملجم نموده معهذا روایات ان ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بان تصریح نموده وابو داود نسائی از شیث ربعی
که رئیس وسرکرده پیادهای لشکر ابن زیاد وقاتلین فرزند سید ابرار بود روایت کرده اند چنانچه

د تقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحده ثم مثلثه ابن ربعی التمیمی الیربوعی ابو عبد القدوس الکوفی
معمر م کان موذب شجاع ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحت علیا ثم صار من الخوارج علیه ثم ما
فحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطه الکوفه ثم حسر قیل المختار و مات بالکوفه بعد سنه و الثمانین
اخرج له ابو داود و النسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج و مجسمه و قاتلین سید شباب
اهل الجنه هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار بنظر باحادیث دالله او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود بلی بمقتضای الانا تیر شیخ بما فیه انیمه عناد و عداوت از مختار غیر از نیکه او قاتل قاتلان فرزند
رسول بود وجهی وجیه ندارد **قوله** عجب است از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه و نقلیه
مجتهد امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برد الخ **اقول** بمعاد المرء تقیس علیه نفسه سبب
نهایت نافهمی و سفاهت اسناد عدم غور بسوی دیگران می نماند انچه گفته که در خارجی بودن شخص
خروج بر امام برحق بانکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل و نحل اصلا مذکور
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش انکه عائشه رض و معاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند
از خوارج خارج سازد این خیال محال است چه هرگاه انها جناب امیر علیه السلام را منسوب بکفایت قبایح عثمان
رضی الله عنه بلکه شریک خون سید انستند پس لاقل که سلب عدالت از انجناب می نمودند و این مستلزم
انکار لیاقت امامت است علی زعم المحیب و حقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و مسائر اهل سنه
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار و کوفیان
ننجار ثابت است و ادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدمای انها بعضی بسبب فرط احتیاط
از معیت رکاب سعادانتساب جناب والا تاب محروم ماندند و بعضی نکث بیعت نموده محاربه بان
حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیت انحضرت ترک نموده باوطان خود رفتند
و متاخرین انها محاربین نفس رسول را بجهة اجتهاد مورد ثواب الارباب دانند و کسیکه بالای منبر سب
انحضرت نعوذ بالله نموده او را مخاطب بخطاب خال المومنین بنامند و معاندین انحضرت صلی الله
علیه وسلم و قاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانند ستم بر جان انصاف است
سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و کسانیکه انحضرت رض را وصی بلا فصل میدانند و محاربین انحضرت را
تکفیر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا لشیء عجاب و انچه نوشته که اهل حل و عقده بر اجماع
نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی و غیره در ما سبق ظاهر گردیده و انچه نوشته
که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است که از تابعین الهم باحسان باشند پس قطع
نظر از نیکه اطلاق این لفظ بر مجتهدین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین
میگوئیم که بعد استخلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که احد اصحابه منصوص الخلافه بود و بعد

بیت او رع اصحابہ ونیز خطاب وبیعت اہل مدینہ کہ صحابہ کبار وقراء قران وتابعین بہم باحسان بودند داخل بودن یزید در تابعین لہم باحسان البتہ محل اشتباہ نخواہد بود وانچہ نوشتہ کہ مراد ازائمہ در ہر زمان کسانی اند کہ مستجمع شروط مذکور اج کلام محمل است صاف بیان نمایند کہ از جملہ خلفا عباسیہ کہ خلافت انہا را سیوطی متفق علیہ ومنصوص دانستہ کدام امام مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ بود وکدام مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ وسوء ادب نسبت بمستفتی علامہ کہ از جملہ سادات علمای علام است مثل سنا رجز وبذیان نسبت سید انس وجان است ولنافی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ ونسبت تحریف بطرف جناب علیین مآب انہ اللہ فی العالمین ووارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات بدلیل مسئول از درجہ اعتبار ساقط وباطل است انتہی کلام العبد بلفظہ **اقول وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد** باید دانست کہ انچہ من در جلد اول بابحاث متقدمہ بعنایت ایزدی نوشتہ ام وکلمات مجتہد بلکہ مقالات اولین واخرین اوراز یر وزبر کردہ ام بتفصیلی است کہ این مکابر حیا بیدا متعصب عنید را بمہ زائل میکند ولیکن برای تنبیہ ارباب عوام طلبہ کہ چندان طاقت بر تقریر مدار مذ زیر ہر قول مخالف بلید سختی میگویم بانچہای سابق را نشان میدہم وبتذکیر وتنبیہ می پردازم نا ابلہان بر عجز متکلم حمل نکنند وشاید اگر مجلد اول بدست نیاید مجلد ثانی رافع انتظار کردد وکما اشرت الیہ فی المباحث المتقدمہ **قول ۱** کلام معجزہ نظام کہ در نہج البلاغت واقع است الخ **اقول** بودن شخصی مجہول الاسم والجسم از کردہ انصار کہ تا امروز باوجود مرور وہور کسی از رفضہ او را در ہیچ کتابی معین نکردہ باشد او مصدر ائمہ اوصاف جلیلہ ومناقب نبیلہ در زمان حضرت سید انس وجان بود احدی از عقلا بہیچ وجہ معقول نمیشود کما سبق تفصیلہ فی المجلد الاول وبیقین میدانم کہ چون ناظرین این مبحث را در جلد مذکور خواہند دید داد خان خواہند کرد کہ قطب دین ومذہب رفضہ بچہ رواز مقولہ اتش خشک وتر شان بباد فنا بر مذر زیرا کہ در ایجاد خویش قطب امامیہ این امر را مطمح نظر ساختہ کہ خصایص مرتضوی در جناب مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم بحمت عداوت خلفائی رضی اللہ عنہ متقدمین بکسہ ببرباد علی ما ستعرفہ انشاء اللہ تعالے **قول ۲** وبعضی تفسیران بعمر کردہ اند الخ **اقول** چون عمر فاروق رغم نبض حضرت مرتضوی علیہ السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ومزیل بدعات اہل فضول ومداوی عمد ومقوم او دست الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیدہ والمحامد الجمیلہ بس ہیچ عینی واثری از مذہب رفض باقی نماند چہ باجماع تمامی امت بلکہ باتفاق اہل کتاب نیز در خلافت او بعد صدیق ز کسی را مجال انکار نیست گفتگو در نیست کہ او دین نبوی صلی اللہ علیہ وسلم رواج دادہ واقامت سنت کردہ یا بدعت واحداث برروی کار آوردہ وچون نبض امام الائمہ

ثابت گردید که فاروق با قامت سنت سنیه سید المرسلین پرداخته و باز اله بدعت انتظام عالم سائغه بنیاد
تمامی مطاعن او کرد قضیه بنا بر خشک باقی و خیره بنظری تقریر میکرده و با جابت بدیع و تبدیل و تغییر
اوراق می نمود ما بهم رکیت و انتظارش و حقیقت خلافتش باقی نماند و در بجا مقتدا لیست و قیمت و آن
انکه تمامی امام سبزه و هم در بجا بیانند آن اقراری نماید که هر چند در تتبع البنا عنت گرید آورده و اند اجماعی تقریر
است پس بحکم دلالت المتمسک بیان شده که اجماع شیعه بر اوصاف عشره فاروق مشتمل است و بر گاه
ظاهر کتاب مستطاب مویدین اوصاف است زیرا که تجلوه من ایمان مهاجرین و الانصار ناطق است
و ایمان او صاف بر اکامل العیار چیسان و حضرات ایمه بر وفق مجلد اقول بجار ارشاد کرده و اند که بر من تقدیر
احادیث ما را قبول کنید و بر شر در دیوار زنید این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارض را که
خلاف کتاب است بر دیوار شیطان الطاق دادیم و الحمد لله قبل هیئت ما مذهب ما قرآن عزیز را بر است
ستوان نیشت همکان اذا خیتم و چه جای آنکه در مقابله سادسه انهم بعد ما تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند کما سبق
و بمنابعین کاملین و احمایت المومنین بشارتها بجا فتند این بزرگان داده اند کما یتعرفها مرة بعد اخری
پس از تشقیقه و دیگر بنیات شیعه شنیده شد اکنون در میان نماند کیف لا و قد قال الایمه واحد بعد واحد
و قالهم بعد قالهم و ورد الصدوق الا بواب و الفصول فی علمه و اماهم الاعظم فی تالیفات مستفیضه
ان امام الایمه دعا الخلق علی امامتهم و ناصح بنصوص خلافته فکیف و نحن و سیهم علی رؤس المنابر
فاعتبروا یا اولی البصائر و ازین کتاب بار با دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا بر حضرت خویش حجت است
بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هر چند قطب الاقطاب ایامید زمین را با آسمان دوزند
و قلوب خویش را با تلش فکرت لیشور غیبی ایشان بجای نمیرسد و زیج شمرده نمی شخشه و در زیجا برای
بیان مزید و لای رفضه تقریرات بسیار است حرفی ازان باید شنید که ملهنا قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی بذکر این اوصاف راه نفس الامری رفتندی ثابت شده و آیات زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسله امامت بلا فصل را از و شروع کردن و هرگاه فیلسوف
امامت مرتضوی در جناب شریف نبوی علی مافی الاخفاق محل خرفشار قوم و دیار است پس انصار
در جناب سرور کائنات کوی سبق در ربوده چنانچه ابو بکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید المرسلین و این بیان ماند که وجاح الانصاری باظهار اجله رفضه مورد اعلی و مصدق و استقی
است در نجا هم موصوف باین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم صحت و استفاضه اجماع
ابو بکر صدیق علیه السلام نه حضرت مرتضی پس نتیجه این مساعی مشکوره همین است که رفضه ناپاک
بجای عداوت خلفا دینی خود را پاک بریدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا بر اصول رفضه در

شاعری داوند البته وثوق خود را خود برهم زدند کما لیظهر من مجمع البیان وبحثی عبارته انشاء الله تعالی
من بعد مخفی نماند که هرکسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلاست که هرگاه بحکم مجتهد دوم دار اقامت
سنت وازاله بدعت ودیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا گله جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شدند دلالتی برحقیت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد وچسان نصی از نصوص را بر منقبت ومدحیت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید وتا کجا مثل سایر مدعی سست وگواه چیست را برخویش خواهند چسپانید پس پای حدیث
طیر در هواست ومعارضات ان درباره اجیت صدیق در کتب علماست وحدیث بخشیم میانه جوشا
وحدیث موالات خود مشتبه است نص النصار نزد مدعین مزید ولای اهل سنت اظهار کمالی انصاف
المجلسی مثل النجار وحدیث منزلت بمنزله لو کان بعد نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکاشی
فی خلاصة منهج الصادقین فانظر وا معاشر المسلمین فکیف که ثمانینی علم الروی در شافی رد مغنی
وشوستری در احقاق الباطل ومجلسی در بحار بذیل طعن تجنر صریح میگویند انچه بران دلالت
دارد که امور خلافت امیر تا اخر حیات بشیر وند یرنا قض بود وخواسته بود ند که بحیله تامیر اسامه
اعدا را از مدینه بیرون گردانند ومورد حدیث عذیر را بر سریر نشانند کما سیجی انشاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را بامر نبوی ستود ند فلان مبنی بمنزله السمع الی اخره چنانچه تفصیلا
نجوبزین فارق در مقاله سادسه گذشت در بیان مناقب وحقیت خلافت مرتضوی کجا وثوق
ماند مگر بادی مداری که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بنص
قرانی نزد حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بجوی نیرزید فکیف که آنجناب چون
از ابوبکر رضه وعمر باوصف چنان بودن شان می ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
لافتی زیاده تر نرسیده یک مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمرو عبدود رسید اکرنه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکرد
ذوالفقار حیدر کرار جگر کاه زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
این قصه را بتطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار بر چندی از سطور اقتصار میکنم تا بوش
دل باید شنید وهی هذه پس خدا را از انصاف پیگانه مشو ودر مباحث کلامیه کور وکورانه هر وکه بر سند
وخوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره اولرزد یا خوف ازان بدولان شاید که بارها
در معرکه فرار از ایشان سر زد چنانچه رفضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام برجا
می بینند وشروح کلینی وترجمه علل الشرایع هم بران اول دلیل است اقول چنانچه روایات دالة
بر مدح خلفای بنی امیه وبنی عباس دلیل حقیت انها نیست اقول امیدواریم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفائی بنی امیه و عباسیه دارد و نص در نیه عبا باشد و از حضرات معصومین بجهت
استفاضه فایز بود چرا کوچک ایذال کفره و مقلدین عباسیه و نی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابنان
حارثی معلم الملکوت و کشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در نظر که بمیان نمی آرند و از کتب اهل حق زنهار
والا نچه در مقاله سابق بعضی از خبارات بی سر و پا و مدح غازیان دیار قیصریه و قسطمونیه آورده جوابش بطور
داده شده که اگر مجتهد آب در چشم دارد کاهی ازین قبیل حرفی بزبان نیارد **قوله** ایضا **اقول**
خوب می بینم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینم باوصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن مقلدین
ساده نوشتم اگر حوصله تحریر تقریر دارے در نقض و معارضه ان تمامی همت خویش بلکه تمامه همم
و سابقین هم بر کمارے مع ذلک هیچ عاقلی تن بر ضا ندهد که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح اولب مبارک
در روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول گذشت
قوله و در حق خلفائی بنی عباس آه **اقول** از خدای عزوجل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
در نیمقام کجاست و انحدیث چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست دنیویه
و ایشان با مداد خواهد کشید و لا نزاع فیه در نیجا بر مجتهد سیفیه شتبه شد ما به النزاع و یاد نماند اورا که کلام
در حقیت خلافت میرود نه امداد و قصران پس مقصود بدست نیاید و انچه بدست آمد مقصود نیست
بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
منصوص است چنانچه از عیون و عمادو منهج الرشاد و غیره معلوم توان کرد و ائمه حجت ماست بر فضه
که از مثالب تقیه آبای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کافی و غیره را مانند اعمال یزید و شمر سیاه
کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض
اولادش را سمی و ذکر محدثین اورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص است یعنی است که حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموماً و از تاریخ دمشق عموم این دعا برای
شیعه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجامد و بروایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق اوفرزندان
او وارد است بلکه نص است در نیکه روزے بخانه انجناب رونق افزودند و همه را زیر کلیم گرفتند
و همین لذا اهل بیتی بزبان اورده اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بحار نیز دلیل است
زیرا که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه و عباس
رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس بر فضه خصوصا ابن پسر و پدر شکست بر شکست
افتاد که در عماد و طعن الرماح گفتند انچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی اعور و تابعین و منجمین
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او اندهم و طعین تناول کردند و کسے را از اهل بیت ندیدند

نیست مگر نسبت متقدم بعد از تتبع بوضوح انجامیدہ در بعض احادیث غریب ذکر امارت و خلافت بعض
اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمدہ چنانچہ از دار قطنی و اصفہانی وغیرہما توان دانست
ولیکن روایات صحیحہ نص در مدح خلفای عباسیہ نیست و للہ الحمد کہ اہل سنت در بارہ اکثر عباسیہ
اعتقاد نیک دارند و بر اصول رفضہ کہ در زبان ایشان ست ہمہ اولین و آخرین خلفای عباسیہ
غاصب و ظالم و قاتلین اہل بیت اند کما لا یخفی **قولہ** اما احتمام اصبتم الخ **اقول** جوابش نیز در مقدمہ
سادسہ بتحقیق والزام والتی الکنون چرا بفضیح خود قائلین و سابقین خویش زیادہ تر می پردازد
و خود را مثل ہمیشہ انگشت نمای عالم میسازد **قولہ** ثم ذکر سیوطی از نافع الخ
اقول ازین روایت کجا ثابت شد کہ عبد الملک ابن مروان را فقہ و اتمک
و اقران بود در خلافت درین اوصاف جلیلہ تا اخر ایا این کلام احتمال ندارد کہ نافع رفیق عبد اللہ
جن عمر قبل از انکہ عبد الملک بدرجہ خلافت رسیدہ چنین گفتہ باشد زیرا کہ از کتب تواریخ و
شروح احادیث و ہم تراجم خلفا ورواہ چیدہ ست کہ عبد الملک در علم و فضل و تقوی و تحمل
قبل از خلافت یکانہ روزگار نبود پس اینہمہ محامد و اوصاف او قبل از تسلط بخلافت است
چنانچہ در مجلد اول جائیکہ مجتہد الزمانی در باب عبد الملک سخن رانی کردہ و کلمات متکی ازیکہ اقبال
خویش را در حل دادہ و بوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کردہ و در پشتی او در
چند نوشتہ این کید را حمل نمودہ ام طرفہ انکہ در ہمان مقام کہ جلال الدین سیوطی قول الواسطی
نقل کردہ قید مذکور پیش قبل الخلافۃ ذکر ساختہ چنانچہ عبارتش ملاحظہ فرمایند و قال ابن سعید کان
عالما ناسکا بالمدینۃ قبل الخلافۃ و ازینجا تحریف مجتہد الزمانی بر قاضی دادہ و ہی شمل اتصافہ بہا و رکن
و معلوم گشت کہ جامعیت اوصاف مذکورہ او را حاصل بود قبل از ریاست نہ بعد از ان یا بجملہ
کجا ستایش علم و فضل عبد الملک کہ از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ ماند او در کتب اہل سنت وارد است و ہم
قبل از خلافتش و کجا مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی اللہ عنہ کہ جناب پاک تقوی رضی اللہ عنہ بنا کید اتمام بلیغہ
ادا کردند و از بعد بارادہ فلان علی تا آخر کردہ الرضی تا آخر کلام ہم خلافت و ہم صاحب خلافت را بعنوا
ستودند کہ ہفوات کافہ شیعہ مصداق و کانت ہباء منبثا ہست و از الزامات ادامی حقیقی مرتفع
و مانند آن از محامد نبیلہ و فضائل جلیلہ علی رؤس الاشہاد بعد وفات سرور کونین بلکہ بعد وفات
شیخین بیان کردند کہ قصر صور خیالیہ منافقین قاطبۃً از یاد آید کہ خلفا در زبان حضرت سید انبیاء
مومن بودند و اخلاق حمیدہ داشتند یا در پردہ نفاق و تقیہ بسے نمودند و در صدد تحویل اخلاق
جاہلیت را سنخ کردند و بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیلہ اختیار نمودند
و حقوق اہل بیت را بالغصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بر روے کار آوردند معاذ اللہ

من ذلک الغرض بعد کواہے حضرت امیر انیمہ خرفشار حاملین اسفار مانند عنبار ازہم پاشیدہ و گفتے نماند کہ تاریخ الخلفا کتابیست صغیر کہ حکایات و روایات دران مجملا ادا میشود و باینہمہ اگر حال خلافت عبد الملک ملاحظہ کنے خواہی دانست کہ در زمان او ظلمہا ستمہا انقدر بر صحابہ کرام و اہل بیت عظام رفتہ و امرائے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتادہ کہ بعد از ملاحظہ آن خبر تکرار استعاذہ چیزے بر زبان نخواہی اورد و بعد اگر مجلد اول چنانکہ نشان دادم بہتی خواہی دانست کہ انچہ رفضہ دربارہ بنی امیہ عموما و عبد الملک خصوصا در تبیل عمر و عیار لیتہ مولف بجار و انبان ایہ عنام خود روا نیہا دارند از عجائب افادا نست کہ زینہار بیانش بطور یکہ من ذکر انجا آوردم تدریج کتابی نخواہی یافت و از غایت قاہ قاہ و عروض تعجبہا محو حیرت خواہی شد قول لہ این اگر مدح عمر الخ اقول بعد ازین بکشف تلمیعات کہ خود از مطالعہ تاریخ الخلفا تواند شد کسی را این توہم عارض نمیشود چنانچہ مجتہد را عارض شد زیرا کہ مدح نافع و غیر او دربارہ عبد الملک قبل از تسلط است قطعا نہ حینا و مدح حضرت مرتضوی رض در باب حضرت صدیق رض با فاروق رض بعد از خلافت است یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی دشتان بینہما قول لہ علاوہ انکہ الخ اقول این جواب را بجہت اجمال و اہمال نفہمیدیم باید پردہ از روے مغلیش برداشتن و اجمال و اہمال را تدارک کردن تا معلوم گردد کہ مفاد ان چیست و سبب این قول و دلیل این دعوے چیست و لفظ فلان کہ بودنش در حدیث مرتضوے ممنوع است چسان دلالت دارد و در مجلد اول گذشتہ کہ در حدیث مرتضوے نام مبارک احد الشیخین بود بلے علمای اہل حق مطابق مراد در حق لفظ فلان ہمزبان می ارند لیکن اعتقاد ارند کہ در حدیث انجناب این لفظ نبود و در بعضے بجہت جنابت رفض خود کہ از اغاز وجودش بحکم تاعقیہم لفا قا از لوازم ذاتے بود کما یشہد بہ الرجال این لفظ اورد و دا تحریف در کلام مرتضوے دادہ قول لہ و ہمچنین الخ اقول این بحث خاص در مقالہ خامسہ کہ مقالہ اخیر مجلد اول است بالا مزید علیہ گذشتہ و الزاما و تحقیقا چنانچہ باید ہر زبان قلم رفتہ و بادلہ قویہ رجح قطعیہ ثابت کردیدہ کہ قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود و لیکن جناب مجتہد کہ بدولت قاروے مست و تبکر مزوے متصف گشت بکتب عقلیہ و نقلیہ کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقب اوست و صغیر و کبیر این دیار او را از راہ جہل تزویر قایم مقام ولد خاتون ترکس قرار دادہ اند ہملات او ہمپایہ مزخرفات سلیم کہ بہتر از وے آسمانے است نزد رفضہ خواہد بود و درہمان مقام از کتب شیعہ مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب امام مقبولین لسانے ایشان بمعنی عدیم الکبیر اورد ام من شار التفصیل فلیرجع الیہ و این رجع باضافت دیگران مثل حضرت ابی ذر رجحانے داشتہ باشند ولا ضیر فیہ قول لہ باقی ماند

اقول سبحان اللہ فن مناظرہ بر جناب مجتہد الزمانی ختم شد شاید کہ بمعنی این عبارت ہم پی نبرد ند کہ در میان ہزاران مردم کہ غوغای عام بود دلبسیارے از مخلوقات دعا برائے متوکل می نمودند و مبالغہ در ثنائے او میکردند کسے انیہم نگفت کہ متوکل در زندہ کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتہد در نجا ہم راہ اجمال و اہمال سپردند و فرو مایگے را الزام کردند و بیان نفرمودند کہ این شخص کہ ثنای او را بدین رسانیدند ثقہ بود یا غیر ثقہ و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض کہ نزد اہل دانش و بینش این سفاہت و خرافت را پایائے نیست کہ چون روایات شیخ صدوق و مانند او را از ان کتابہا کہ در اصول معتمدہ شیعہ محسوب میگردانند از حضرات ائمہ اہل بیت علیہ السلام نقل میکنم جناب مجتہد چہ حیلہا کہ دران برنمی انگیزد و چہ ہیچ و تباہیہا نمے خورد و چہ ہفوات کہ در انجا خلاف مناظرہ نمی چاپد و درین مقام انہم بجائیش نمیگذرد کہ قائل کہ بود و قتیکہ مناظرین از اہل سنت خواہند پرسید چہ جواب خواہد داد. نعوذ باللہ من السفاہۃ والبلاہۃ چہ جائی آنکہ جناب مرتضوی را در بارہ صدیق و فاروق علیہ السلام بغوانیکہ دانستے و خود امام الرفضہ در نہج البلاغت آورد و مجلسی رواتیش را متفق علیہ فریقین اعتقاد کرد کما مر غیر مرۃ باین لفظ بی سر و بن در یک پایہ نمی نہد و دادو ظلم و اعتساف میدہد عاملہ اللہ تعالی بقہرہ و عدلہ و در نجا باید دانست کہ اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا مجتہد را می رسید کہ گوید کہ در ہزاران کس البتہ نفات ہم خواہند بود للہ الحمد کہ حتی قال قایلہم باعتراف و نقل مجتہد درین عبارت واقع است کہ یقول قائل پایان مبالغہ مذکور است و دلالت ندارد کہ ہر کسے از ایشان مبالغہ را از حد گذرانید و چنین گفت کہ والمتوکل فی احیاء السنۃ الخ شاید جناب مجتہد کہ رئیس اہل خرافات اند چنین فہمیدہ باشند کہ ہر یکی ازین جماعت کثیرہ جم غفیر چنین گفت پس چگونہ حجت خواہد بود و ہرگز نفہمیدند کہ مستدل را انتہاض دلیلے باید و مانع را احتمال کفایت مے نماید

قولہ و عدم رضای آنحضرت الخ **اقول** جواب ہر قول و ہر روایت را انچنان بتفصیل و بسط بعنایت ایزدی مرتب کردانیدہ ام کہ طبایع شیعہ بعد طبع کتاب و شہرت ان بین الطلاب خواہد دانست و حالا ہم ہر کہ این کتاب را از اہل استعداد دیدہ انقدر از دیدنش متاثر شدہ کہ اگر گروہ حقیت مذہب نشتن براد متیقن گشتہ براہ غلط نرفتہ باشم و چون مباحث این کتاب اوقت مناظرہ با فاضل معاصر صاحب منہج السداد و جناب مرزا فتح علیہ صاحب سلمہ اللہ تعالی و اطال بقاءہ پیش کردہ ام زنہار بر جوابش قادر تی نیافتہ اند **قولہ** و خطبہ شقشقیہ **اقول** چون بجای خود مقرر است کہ خود کردہ را درمانے نیست این چند حرف میگویم کہ ایزد بحار الانوار فاضل مجلسی جا بجا پدید است کہ رضی برادر مرتضی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد کہ اتفاق فریقین بر اعتبار ان منعقد است لاجرم چنانچہ اشارہ کردم اینقدر بہ ثبوت پیوست کہ رفضہ بر او صاف عشرہ

که سخن دران میرود اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صدور ان از جناب معصوم خلیفه بلا فصل است
و اهل سنت از سابق و لاحق برین امر اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبه شقشقیه بر ما حجت باشد این ادعا
وجود خواهد بود که داعی مکلف از طایفه رفضه این خطبه را در کتاب خود در روایت نماید و آن را بر
اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت مرارا ان المحتج صرح فی هذا الکتاب بان ادعا العقلا علی النفسهم
حجة دون الادعا علی انفسهم اما ے لغو بین معاد این خطبه را مطابق داب خود حمل کرده اند و فی حدیث
علی گفته اند و یعنی چنین فرموده اند که منسوب الیه رضی الله عنه هذا الخطبه ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبه ممنوع است ایا احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند با عتبار انچه بر زبان شیعه
شب و روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاوید ان لفظ الیه برای بتان ندیده اند
و مفسرین در تحقیق ان همین میگویند که من گفتم مسلما لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرابت و شذوذ و مانند آن و صحت قسمی از انست و بارها گذشت
که وجود عالم مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نیست پس توان برد که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی ازان ارفع و دامن انجناب ازین الوان اطهر است چه جای آنکه اجماع
علما بر نفی معنی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ذمایم ربنهار به ثبوت نرسیده
و رفضه هم در تراجم نهج البلاغه و در غیر آن این امر را نقل کرده اند و در آیت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظهور نرسد و مردم
یاد ندهند که در واقعه غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفه کردند و شما بیت نمودید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نصوص الایات والاحادیث و شیخین و صدوق +
بدین امور ابواب و فصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد گردانند و علم الدا ے رفضه در تنزیه
صاف صاف گویند که زنهار سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب اشکار نشده و در امامت
مانند و معدل جالبی امامیه یعنی شیخ مدائنی در شرح نهج البلاغه صاف صاف گفته که شیعه میگویند
که جناب مرتضوی مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشیده و از نصوص امامت خود تذکر
نفرموده چه چگونه عقلا تجویز کنند که ذمایم و قبایح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رود و معاندان
بدین ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفضه و دیگر ایمه عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند بامامت خود و از مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند و نه از دار الخلافه خلفا با سبب تجسس تحرت کنند
هر چند جناب اقدس ایزدی برای انجناب و اعلاد آن عالی قباب بنابر روایت سعد بن عبد الله از حضرت
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که اوسع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر یک
بطرف مغرب و دیگرے در جهت مشرق پرداخته باشد و هر یکی را بحصاری از اهن محصور و محاط

گردانیده باشد که بهفتاد هزار باب میسوب گردد و ساکنین این شهر با هفتاد هزار لغات مختلفه متکلم باشند
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله دره بیضا برامثالش محمول است لاحول
ولاقوة الا بالله قول ۱۲ و دران کلام آه ۱۲ قول بعد از انکه روایات امامیه را تفحص و تتبع نمودم
و کتب ایشان را غربال کردم چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبدالله بن عباس است و خود
منهج البلاغه در ابن معنی مخصوص دلیلیست منصوص و چون تتبع کتب اهل تشیع پیدا است لاجرم اهل
بصیرت ازینها رنجیده متوانند کرد که جناب امیر که مجال بد گفتن نصوص بهم میرسانند و دعوت بهفت
خود نکنند و مکنونات ضمیر مقدس را در جوابات معاویه پوشانند چنانچه آنفا مدلل و معین گشته چگونه
قدرت بران یابند که خلفا را رد و بدی و مرید کامل بد گویند پس البته اتباع ابن سبا بر نامش این تهمت
نهادند اما انچه مجتهد بخیال خود اینمعنی را نسخ فرموده که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس خبر از جبل
مرکب یا انکه فربهی چیزے دیگر متصور نیست اما بجلالة شروح من لایحضره المطالعه مجتهد نرسیده تا
دریافت که ایمه از فضله تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت حضرت
علیه السلام مطابق احادیث بحار روزی بلباس و صورت خلفائی مذکور در آمدند و خنجر در کمر نهاد آنهم
ولیس الخبر کالمعاینه را بپدر رسول صلی الله علیه وسلم داد ندپس اگر از راه تقیه برے آمذا بهنه و خوشا جد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشند بحمی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بارزوے تمام کوشش برانهم
و دل بر زمایم خلفای مذکورین بندد و بر بنیم در خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی استقدر تسلف
نخوردم انچه افسوس بر بینی بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده بانجام نرسید و اگر
کافی کلینی را عور را بهر دو چشم به بنید خواهند دانست که ایمه هدی بروایت زراره تقیه ازان نخاسمان
نموده اند که اگر ایمه اشارتے میکردند بدریای محیط غوطه می زدند و بآتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضے از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجملاً و مفصلاً خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان بیخابرد و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خورد و نگه که تقیه
ازین حرفها از واجبات بود کما لایخفی علی من طالع ماحررته فی مجلد الاول قول ۱۲ و مادین مقام الخ
۱۲ قول در جائیکه مخاطب مفصلا انحدیث را در اخر کتاب تشفی خواهد یافت و بتحقیق و تنقیح آن بعمل
خواهیم آورد تا ازان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق الزام حضرت عباس نیست طرفداری حضرت
مرتضی و دفع تطرق بعضی از اوباش دران باب بود که حضرت عباس و جناب مرتضی فی الحقیقت متحد نمودند
پس چون وعده عنقریب بوقائی انجامد باید این آیت روبروے مجتهد الزمانی خواندن که الیس الصبح
بقریب ای ناظر کلام اقل الانام خباید ترا عجلت کردن و قریب این مجتهد که هر جا این چنین حرف
را بجهت جهل و یا تجاهل ذکری نماید حوزدن چه او تقلید ابوسفیان میکند و فتکیکه در معرکه احد می گفت

ای القوم محمد افیکم ابن ابی قحافہ افیکم ابن الخطاب و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخار میفرمود کہ
خاموش باشید و ہیچ جواب مدہید تا بعد از تیقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماند گاہ فاروق رضی اللہ عنہ مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا مراد خود
بر سیدی کہ ہمہ ایشان موجود اند کہ نام بردی پس تو ہم درین سہ کہ باید کہ خاموش باشی و صلحات نکنی چون
محمد مقلد ابو سفیان و مرید یزید و مدعی مذہب و کلیۃ بحصول مراد خویش یعنی عجز علمای اہلسنت بلکہ کنند و
باطمینان قرار شد کہ کسی در نہیدان نماند کہ ارادہ معارضت نماید و نعرہ ہل من مبارز بر زبان آرد و دیگر از
پائی شجاعت درین معارک فشارد قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبۃ المجرمین و لا تحزن علیہم
و لا تکن فی ضیق مما یمکرون و ان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرہم لا یشکرون چون تحقیق و تتبع
این روایت موقوف است بر مقام مذکور در نجا یگید و حرف بطور الزام و معارضہ با یدشنید کہ عجب
دارم از مجتہدین رفضہ کہ قدمای ایشان بریں لقب می نازیدند و خود مخاطب لانامی نائب صاحب
الزمانی ہم اقرار بدان دارد چنانچہ دیباچہ ثمرۃ الخلافت دلالت بران میکند و قد مرت عبارتہا فی مقدمۃ
الکتاب ولی بدان نمی برد کہ احادیث مذمت رفض و رفضہ در کتب دینیہ ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین ہم بران شہادت میدہد و اخیرا در معنی و این محاورہ چیزی معین نمیشود مگر آنکہ رفض عبارت
است از بد گوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم کہ بمنزلہ فصل مقوم شیعیان است
چون این مقدمہ را دانستے حالیا میگوئیم و سوال بتمامہ کہ نزد شما جناب سیدہ کہ بالیقین بعد حضرت سید المرسلین
حضرت روح الامین صلی اللہ علیہ وسلم مصحف مجید را آنقدر بر آنجناب نازل کرد کہ زنہار بر حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم نیاورند و از نجاست کہ در اصول کلینی امثال این امور موجود است بشہادت
جناب مہبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نہج المباہج و غیرہما جناب امیر مانند جانبین و جنین بود
پس چگونہ مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواہد بود و کسی کہ مثل جانبین مکرر بود و مانند جنین
باشد و واجبات شرعیہ از و متروک شود کما فصلناہ سابقا او چگونہ واجب الحجیت تواند بود و چسان
مولای تمامی امت بمعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرآنی برای امامت او نازل خواہد کرد چنانچہ
شیخ حلی صاحب امامیہ در کتب کلامیہ و دیگر حمقا و سفہاء مدعی ان گشتہ اند و زنہار گمان نبا ید برد
کہ ہر دو تقریر مجتہد تحریر و این فقیر بعل آور دا زیک باب است و فرقی میانہ این و آن نیست زیرا کہ
غایت امر یکہ مجتہد از صحاح یا تقلید جامعین بیاض بے سواد بر آور دا ین ست کہ فاروق برای ابو
حضرت عباس و طرفداری جناب رضوی کہ ہمہ گر پرخاش داشتند و قد اورد و صاحب الاحتجاج الشیعہ
فرمود کہ بکر شما ابو بکر ما و مرا چنین گمان کردہ بود ند پس اعتقاد و حزم جناب مرتضوی بعد زہ و خیانت
و کذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شہادت جناب سیدہ و در بارہ کلمات طیبات ما این

خاتم النبیین من النبیین کما تقرر فی القرآن المبین ونطقت به السنة الانبیاء والمرسلین آمدم بر بیان
آنچه بروزگار واضحی که هر شهر و دیار که تامن عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه از
کتب خود مثل وجیزه المباهی وغیره بهمین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفضه برادر دم در وبروی
صغیر وکبیر الشان در بلده فیض آباد ولکهنؤ همچنین در بلاد نزدیک و دور نهاده م زنهار کسی سر خود را
بر نداشت و هیچ تاویلی را در نیمیرکه سپر خود نساخت لیکن چون فشار حاملین اسفار خصوصاً مجتهد بار بزار
باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر همه اش مجملاً و مفصلاً نوشته ام چنانچه حکمه دانی
هوس خام را پخته و بعد از تامل بسیار چنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین پیش
پا خورده و جملات عظیم کرده نه تا کلامه زاد الله خیره و ملامه زیرا که هرگاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در اغاز جلد اول دانستی تبرا نموده ندارد کسی که حق
حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که باوجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقتن مذهب ماست
تبرا میکنی فرمودند اگر باشد پدر را و هر دو نزد من ملعون اند که برای بد شگونی دیگران بینی خود را
بریده اند بر مجرد مسامحه قلم ستر جم بنای طعن و تشنیع نهادن از عقل و دیانت بر اغل بعید است خصوصاً
هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسیاست که علمای اعلام تعلیلاً للمؤنثة
ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرامی میفرمایند سیما
وقتیکه قرینه عبارت کتاب بجا رسوکند این احتمال باشد پس چه بی دینی و بے دیانتی است که بمجرد
ملاحظه چنین عبارت که اصل استناد آن بعالمی از علمای موثوقین غیر ثابت در صدد الزام بر آمدو
الی اخر ما تفوه به و اینکه شنیدی خاصته در لفظ گریخته بود که بنیاد الزام بران در همقام خاص نهاده
بلکه سوء اعتقاد و جناب زهرا رضی الله عنها درباره حضرت مرتضوی ازین کلمات طیبات باثبات میرسانم
کما عرفت انفاً مادر لفظ خائنان پس مزید حرافتش اینست که در عبارت حق الیقین لفظ خائنان
از خوف بود بجای آن لفظ خائنان از خیانت نهاده اند انتهی محصل همه مانه جعل الله له سبیل
من قطر انه اقول اهل بحث و نظر را شرم می آید بر دادن مهلات بر داختن مگر چون عوام سکوت
را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بر زبان قلم می رود و به ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین نموده میشود و
تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه مشایخ و اساتذه نوشته
هم کتب حق الیقین و هم تذکره الائمه را در مصنفات او یاد نموده و مجتهد با انهمه ادعای تکلم و اجتهاد مگر
انهیم یا ندارد یا بدیدنش همت نمی کمارد که خود مجلسی اینچه نوشته و در فهرست و مانند ان گفته دلالت بران میکند
که کتاب حق الیقین خاص از تحریر اوست و کسی دران شریک نبوده و این امر را عقل می پذیرد زیرا که کتاب مذکور کتابی

است صغیر و قطره ایست از بحر مطیر نسبت به بحار که بسبت و پنج جلد اختتام یافته پس شرکت حاشیه بوساط فیض مناط درین کتاب لایق تقبل نیست بلکه از ان جنس است که معاندین کفار مغبون درین خود را شریک الطیبین میگردانند مسلمانا لیکن چگونه عقل تجویز کند که ان مترجمین تحریر خود بمجلسی در هیچ مجلسی نه نمود و نه دارد تا دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گرفته مطابق اصل حدیث نیست و دیگرے را هم توفیق نشد که تبارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای انکه اگر مجلد متن را از بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بیند مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعه که خود شریف مرتضی از جمله نصب باطنی دل بران بسته و در کتابش از روست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی ان هیچ و تا بها خورده و بعد از مشقت بسیار راه بجایی نبرده بلکه اگر جمع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جمله کلان پرداخته بعد از انکه نقار ها نواخته و مرسوم و معمول اینست که علماء کار سهل را بر شاگردان حواله می نمایند نه انچه مشکل ترین مشکلها بود چنانچه از ما غارش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه چنان که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که از ین خطبه هویدا است که نه هاشم بلکه اعدای امام الامیه لباس زنان پوشیدند و در خانهای خود خزیدند و افواج ازواج مقدسه خود را که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقاتله مهاجرین و انصار و متعلقین روزگار فرستادند و امام الطاهرین محبت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون بلی ندعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند انیست حرفی از اغاز و انجام آن تیازم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده ریزیها بعمل نیاورده و چه تصویرات که به تزویرات نکشیده حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای تصدیق خویش نزد حمقا نیز یکان یکان بر شمردند و در رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار و راویان حکایات عمرو عیار هر کرا در کلام فقیر نزد دمی رود هر بجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن یکدو جزو که خطبه فاطمی در انست خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بکل غرائب آن مشغول گشته و بمحنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده و بنده را سهراز جستجو بازین مجلد عارته بهم رسیده راجرم از ما غارش نشان میدهم تا نگوئی که کلام فقیر از قبیل لاف و گزاف است و در نمودنش عاجز شوم الغرض مجلسی میگوید و لتوضیح تلک الخطبة الغراء الساطعة عن سیدة النساء صلی الله علیها التی تحیر من سماعها و الاعجاب بها اصلام الفصحاء و البلغاء و بیننی الشرح علی روایة الاحتجاج و نشیر اجمالا الی روایات اخر

قوله اجمع ابو بکر ای احکم النبه و العزمة علیه لاثت خمارها علی راسها عصبته و جمعته یقال لاث العمامة علی راسه

یلوتہا لوتا الے شد ہا و ربطہا اقبلت فی المتہ عن حقدہا اللمتہ بضم اللام و تخفیف المیم الجماعۃ قبل ہی مابین
الثلثۃ الے العشرۃ و قیل اللمتہ المثل فی البس والتراب و قال الجوہری الفاعوض من الہمزۃ اللزاتیہ
من وسطہ و یحتمل ان یکون تشدید المیم قال الفیروزابادی واللمۃ بالضم الرصاحب والاصحاب
فی السفر والمونس الواحد والجماعۃ بالتحریک الاعوان والخدم بطاویلہا ای کانت اثوابہا طویلۃ تستر
قدمیہا تقنع علیہا قدہا عند المشی بالحرم مشبہا مشبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والحرم الترک والقصر
والعدول والمشبہ بالکسر الاسم من مشی یمشی مشیا ای لم ینقص مشبہا من مشبہ صلی اللہ علیہ وسلم
شیاکانہ ہوالخ بالفتح و قد یحرک الجماعۃ انیکہ تجذف و اختصار شنیدے فاتحہ خطبہ است کہ تصور
لباس و رفتار باشد و ہرگاہ تفصیل گفتار را بعد از انکہ جناب بتول در مجالس اصحاب رسول تقبول
شرف یافتند و درین جہاد سیف زبان برکشادند بشنوے خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
کہ ہرچند غم وفات خواجہ کائنات ہوش و حواس را کسیر ربود لیکن دعوی فدک طلاقت لسانی
بضعہ رسول ربانی بر اصول متعین خطوات شیطانی چندان افزود کہ بلاغت سحبانی و
فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت کہ دزہ را بصحراء قطرہ را بدریا باشد پس بآواز بلند
کہ خلقہ گوش ملا اعلی کر دید آن خطبہ را باین مطوالت و وقوع توقف بعد از ہر فقرہ مقفی و ہر
جملہ مسجی بسبب مزید بکاء حاضرین ادا کردند اکر در تمام رورے ازان فارغ شدے البتہ از عہدہ معجزات
حضرت زہرا مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت ساعتے
کم کردند و باین روز اضافہ فرمودند تا ہمہ خطبہ را بطور معلوم کہ کریبانہای سامعین بر ہر فقرہ از
شق پیشد و آہ و نالہ مہاجرین و انصار باعث سکوت خطیب بر بار می گشت تمام فرمودند و من
محو خیرم کہ چون این حرکت قسری با طبیعے و ارادے در اغاز خلافت صدیقے بود مشق
و ممارست مناظرہ و تبحر در جدل و الزام چگونہ حاصل شد خود در روایت کتاب اختصاص کہ قائم
آن از اجلہ دو دمان اصطفا یعنے حضرت ابو عبد اللہ است برابر ہزار دلیل است بر انکہ حضرت
زہرا از ہمین فنون حرفی نمیدانستند یعنے بمجرد شنیدن حدیث لا یورث ذہبا جوابی نداد ند
و مہر خموشے بر لب زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم دو آیت قرآنے اموختند و
برای مناظرہ فرستادند چنانچہ الفاظ این روایت را در دیباچہ کتاب دانستے و از خصایص روایت
اختصاص حر فی دیگر بنوشتہ اگر حدیث لا یورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا نفرمود کہ ساختہ
و پرداختہ شماست پس صحت حدیث بر اصول رفضہ عیان است و حاجت بایراد حدیث کافی اعور نیست
لیکن اگر اہل سنت میگویند کہ صدیق مسئلہ را درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی
انیاب اغوال بہ می آرند و در کہای کرون قوی میکردانند بالجملہ سادگی ذہن حضرت زہرا از کتاب اختصاص

هویدا است بارخدایا چنانچه تعلیم یابی موجب فتح هزار باب و انتفاح حکم مبارک مرتضوی شد کما سیجی ان شاء الله تعالی
علی اصول الامامة العلیه الجلیه بجاز مرتضوی و روایات قرانی هر جا برده طبق را نورانی گردانیدند تا داد مناظره
و مباحثه دادند و مهاجرین و انصار را بمقرین زبونی گردانیدند و لیکن بعنوانیکه بعد از دیدنش بی اختیار
خواهی گفت که در رابطه مثل افادات ائمه در روایات زراره و هشامین مضبوط و در ثقافت مانند میان مذهب
این سپاه مرصوص و لغات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحدی در آن راه یافته که در هر فقره
بلکه هر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تفصیل و تردید و اختلاف روایات و تصحیح الفاظ و توجیهات را در آن فضل
میدهد و چرخ و بازی بلکه سینه زوری و گاو تازی بعمل می آرد و لفظ امکان در بیت لعل و الیمال و حذف
تاویل و احتمال را در زبان دارد و غرضیکه بدین رساله مذکور در مجلد فتن حکایت ظرفا بیاد می آید
که چون باقر اول یعنی داماد شیعه را بخاک سپردند در جواب منکر و نکیر این لغات عویص بر زبان آورده
که این بیچارگان هیچ ندانند و گریخته باز صورت واقعه خبر دادند که خدایا فلانی مرد و این عبارت در جواب
گفت که نمیدانم حتی از آن تفهیم و بر اصل این مشکل برگردیم جواب آمد که حق بجانب شماست سن خود
در فهم آن جرائم مصلحت همین است که او را بحالش بگذارند و بار دیگرش زحمت سوال ندهند راقم
الحروف میگوید که امروز که الفاظ آن خطبه معین و معانی آن در کتب خصوصا بحار بدون شرح خطبه بلیغ
مجتهدی نهم مجال ندارند که بدون غور و فکر مطلبش بشنوند و مخاطبین را تسلی بخشند و ترجمان بسلاست
بگفتند نیم بکیف اگر عبارات این خطبه را باعراب صحیح مثل دیگر کلمات بلا تامل بخوانند و بدون فلتت
لسانی و لغزش زبانی تلاوت کنند طوق اعتقاد ادیب بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املای مجلسی مستفیدین خویش سیارد و خود را از آن تقلیدا للبوته معتقد
دارد و بفرض محال باز بدینش سپردار د و آنگاه در مدت عمر خویش گاهی تدرک آن نسازد و دیگر علمای
این کتب باتبع نمایند و همان ترانه را مانند جنین رحم الخ بسرایند نعوذ بالله من هفوات الجاهلین و خرفات
الجاهلین و سفاهه الغابرین و بلاهته القاصرین لیس نسبت بیدینی و بی دیانتی که مجتهد بدین منوال
اخوان الشیاطین بعلمای اهل سنت نمود و لو بعلمای رفضه اهل شد و مدعای فرقه حقه حاصل گشت
والحمد لله من حضر بیرا لخصمه فقد وقع فیه بحمد من بعد عقلا متحیرانند که بعد ترتیب این خرافات
و تاسیس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشمیری تقال مرتب کردانیدند که ترجمه ار مجلسی نیست
اکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعه از احیای غزالی حجة الاسلام و المسلمین
و امام رازی فخر المتکلمین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین برای الزام آورده
احتمال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود حالانکه رفضه در لباس تقیه
بمدارس و مباطلات کاسه لیسان بزرگواران می لیسیدند و جانشه بساط این نامداران می بوسیدند

وزکین می بودند و شرکت باد در تالیف از خدای عزوجل استدعای نمود و مردم را بدام و دانه میگرفتند و روباه پرفن و گرگ کهن بر آشیانه میساختند و مادام الحیات نام تشیع بر زبان نمی آوردند و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصا تصانیف متاخرین مثل بوانع نقی مجلسی و مجالس المومنین بشوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود ظهور مدعیات رفض و انکار شدن محدثات این مذاهب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه ها می مانند و دلها بر میروت تا مدتی در سند و یله بلباس متبعین عیله مانده یکے کتابها بتقیه در انجا خواند و قبل ازین زمان بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بار بار بحرمین شریفین رفتی و از جانب امرای لکهنؤ حج و عمره نیابت محمد مذکور بعد از اخذ و جر کردی حج اولش همراه والے رام پور نواب غلام محمد خان انار الله برهانه بود و بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علے با من تعارفی داشت اگر تمام عمر خود بصحبت او بسر میکردی کاهی نام مبارک مرتضوی بر زبانش نمیرفت چنان ملکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمباهاة بیان می نمود که همراه رئیس افاغنه در کشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع اطعمه لذیذه درین سفر از جهت تقیه می خوردم و امام جماعت شان من بودم و چون رئیس دانسته بود که مرا بجلوار غیبت بسیار است هر روز حلوای پی در پی بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر اهل سنت و فقت تالیف بر مستقدمین خود اعتماد نمودند و این همکی امان که قابلوے وقت حیثند خود را در وقت شرکت معذور ندارشتند و نزد هر کس عیان است که سنیان عادت تقیه ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عبارتیکه آوردم اغار قضه مطالبه فدک بود از خطبه مذکوره که منافقان استهزاء بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان یافتند ولیکن چون سلف شان مانفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس ما اضلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان وغیره من تفاسیرهم و تفاسیر ما اگر خلف هم بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا کَانُوْا مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یَضْحَکُوْنَ وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ یَتَغَامَزُوْنَ وَاِذَا انْقَلَبُوْٓا اِلٰٓی اَهْلِهِمُ انْقَلَبُوْا فَکِهِیْنَ اکنون حال خاتمه مضربات شیعه شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقة سخن در انست تا بنوکه مجلسی در مجلد فتن از بحار میکوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها العبد ابراهیم الحسینی صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجدت بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر رضا عین او با عن فدک استقبلها امیر المومنین فجلست تعتقه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنے بر حاشیه

کشف الغمه که صحیح و منقول از خط مصنف لوح و بعد ایراد خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت بنا فرمود
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا از تردد ابوبکر لعین بنیل مطلب بر خاست حضرت امیر المومنین بتسلی
پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا در شتی و غیظ و غضب باز بعد از مهلتی چنین فرمود که مانند
تهم الخ و ازین کلام هویدا شد که امام الائمه رفضه یعنی ثمانینی معتقد این کلمات طیبات است و بکمال چنین
اهتمام در ضبطان نموده و بدست محمود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین
ترکیب و ایراد لفظ ثم پیداست که جناب سیده وقت بحوق غیظ و غضب انچنان در شتی تا بالفعل آورده
و عفت و خشونت کردار تمنای عبارت ساقط است و ناگفته بهاست انیمه در کوچه و بازار افتادن
افتاد چنانچه ارباب عبارتش یعنی لفظ استقبال الضعیمه لما خرجت من عند ابی بکر ظاهر است و این
دشنامها یعنی تشبیه باجنین و خانئین قطره از عمان و بر گے از درختان است چه لفظ ثم دلالت بر
تراخی دارد و این نفوس قدسیه را بعد از توان حقانی و جوش و خروش جنانی آن قدر غیظ و غضب
کجا باقی می ماند و از عبارت مجلسی هم در حق الیقین پیداست که انچه را ملامی خطبه بر زبان آورده بعد
ازانست که جناب سیده در خانه قرار گرفتند و ازان جوش و خروش باز ماندند اکنون مبنی عبارت
حق الیقین بعد زمانه دراز حمل شد و ان عبارت این است پس حضرت فاطمه رضی جانب خانه بر گردید حضرت
امیر المومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای
درشت الخ و از عبارت سید مرتضی و روایتش در باره استقبال شیر خدا چنان بثبوت میرسد بلکه مانند
آفتاب عیان میگردد که استقبال شریف مرتضوی حقیقة بخطبه فاطمه زهرا بوده و موید آنست
انچه مجلسی در حق الیقین از امیر المومنین در خطاب سیده نساء العالمین آورده و نصحتش بدان رسید که
زهد و توکل اختیار کن و دست از انهماک در طلب تدرک بردار مدعای جناب امیر انست که هر چند انیمه
تدابیر کردی و کوششها را بقصای غایات رسانیدی جز رد وحی و نقض عهود و شکستن مواثیق
چه حاصل شد بعد از انکه بر کتاب بالوصیت مهر نمودی و ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین بلکه
رب العالمین را گواه کردی تو صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود هر چند خلفا حقوق را پایمال نمایند
و هتک حرمت کنند و کعبه امنهدم گردانند الی غیر ذلک و حال کتاب الوصیته و عهود و مواثیق بر اصول گفته
و غیره بارها دانستی و انچه از جناب امیر در حق الیقین بجواب درشتهای جناب سیده شنیدی انهم دلالت
بران دارد که انیمه حرکات خلاف زهد و توکل و قناعت نبود و هم خلاف رای جهان ارای حضرت امیر
و ازینجا انهم معلوم گردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا وست از عهود و مواثیق بعد توکیه بار دانستند بعد
حضرت ولایت پناهی هم پرداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضوی
کرم الله وجه حضرت فاطمی را بطریق مناظره با خلفا از ایات قرانی می اموختند و بار بار بمجالس اصحاب ای ابیات

سیفر ستاد نه غیر خنیکه داد این کور نمکی و شقاوت پیشه و ایان رفضه که در لباس دعوی مزید و لا بکار
بر وند غیر از احکم الحاکمین بارکه توان خواست کاش رفضه بر نیمقدار قناعت میکر دند و بر خشاک یا کان
منی بستند که من بعد حضرت بتول بیت الحزنی قرار داوند و مدت العمر در ان میگریستند و بجا صل فدک مے
مگریستند که حدود ان بر نصوص کا ظمیه کانی البحار تا سمرقند و بخارا میرسید و ویلا بعد از انکه علمای رفضه
با بر و ریزی و بجیائی دشمنان اهل بیت و دعوی صدور نکث عهود و نقض مواثیق الی غیر ذلک من
الکبایر العظیمه از نشان کما عرفت انتقاد عی انمیغی شده اند که گریستن در بیت الحزن بر ای مفارقت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود فاعتبروا یا اولی الابصار وقولوا ان هذا لشئ عجاب و از نجاست
که فاضل متبحر یعنے بحرانی در شرح نهج البلاغه چنانکه دانی و از مجلد اول می خوانی بخط علمای خویش در
مبحث فدک قائل گشته فغروا من المطر و وقعوا تحت المیزاب چه بر اصول رفضه نه از علم فاطمی نامی نه از زهد
صبر بعد از مهر نشانی نه از حیا و مروت اثری نه از ادای واجبات برکی و ثمری خصوصا چون حدیث قاصر النظیر
کلینی اعور و مقالات کاسه لیس او یعنے مجلسی بدگهر در مصارعت و کشاکشی حضرت زهرا ما فاروق در وا
اعمی و احول نصب العین و ای کامر پس چرا علمای رفضه در اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خبط
عاقه عشوا نشوند و الحمد لله علی هذا انیمه قهر الهی است که از هر طرف آتشی می افروزد که خشک و تر رفضه را
از هر جانب بسوزد اما انچه جناب سید ه برای جناب امیر الفاظ معلوم مرتب کر دند و نص قطعی وارد
فرمودند پس حین مقتضای اصول موضوعه ایشان افتضیا نست غلط گفتم مقتضای ان را هر چند در ین کتاب
بارها بیان کرده لیکن ادب از شرح و بسط ان باز میدارد اما ممکن که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کرنیه
چون بر زوجه عفیفه او را تهمت زنا کنند و خاموش نشیند چون داد ضرب و شلاق دهند و برای اهل نفاق
گرهمت چست بندد و رتق و فتق ارض و سموات او را بحصول پیوندد و غیرت و حیای او مقتضی آن
باشد که زوجه خود را بمقابله ظالمین فرستد و غنجامه زنان پیوشد و هیچ وجهی از وجوه برای او نکوشد و انیمه
بعد از ان صدور یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه ع
فرمود ای علی از رده میکند مرا انچه از زهرا دیده اول او بمن ملحق خواهد شد پس بعد از من با او نیکو سلوک
کن چنانچه از بحار و جلاء العیون متموج و آشکار است حقیقت این ست که انیمه حوصله جناب سید ه
نبود که بهمین چند لفظ یعنے مانند جنین اه اکتفا کر دند چون از نسوان حقانی قرار گرفتند و غالبکه تقیه
نمودند و عاقبت اندیشی را کار فرمودند یعنے بر اصول رفضه انیمه زنا لیها در بیت الحزن بتقیه
عمر شریف معاذ الله تظلم از دست مرتضوی بود اما تهمت زنا بر اصول و امهات رفضه پس عنقریب
می ایدانیها که شنیدی تعلق داشت بلفظ کر و نخته و غیره اما انچه سید حرف در باره من
تحریف زاده عی شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آورده و بجای خائفان خانیان نهاده

پس تحریف بزرگان خود که واقعه چنین میباشد و چه روایت میکنند و آخر بمسئله حضرات ایمه و اعدا
میشوند یاد دهانید امروز در هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خاتینان دران باشد و خدا گواه است
که دوم تحریر این اوراق پس از نسخ این کتاب راجع کردم و غیر از لفظ خاینان چیزے دیگر نیافتم و کتب
دیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است و با نجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر الجبت و من حیرانم که هر گاه جناب مرتضوی نظیر هر نظیر مطابق ملل الشرائع قرار خود
بدلیل فرمایند حضرت سیده مصداق او رسی چگونه در بلغ نمایند و مجتهدین قوم چها از شنیدن نشنوند
گیرند و این بحث در کاشف اللثام عن تلمیح المجتهد المقتدام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه عاما وه در نجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بود ی باز هم این ملامت
و توبیخ و تذلیل اصول دین و سخت رفضه را بر کندی و در سو بسیارے از مقاصد خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی و این تقریرات لعنایت ایزدی نمودی بسیار نوالی یافت
خصوصا مردود شدن خرافات جمعی از اهل زیغ و بور که بارها چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است و کسی از طلبه باور نتواند کرد که مجلسی در جوابش نفسها سوزد
و زمین و آسمان را بهم دوزد کما لا یخفی علی من نظر الی حق الیقین و این سه و حرف نگویم که فقط برائے
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بعد الحمد که پیرایات
این حدیث را بدست خود و باهتمام تمام نوشت و توقیع او را ایمه عظام رفتند بچشم خویش دیدند
و گواهی بران دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اظهار ثانینی میدان این احتمالات را
بروفت و همه خشک و تر با پاکان پاک بسوخت و مختفی نماند که مجلسی شقی بعد ازین بیان که
برجا شید کشف النعمه چنین با تمام در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته و از بیانش پیداست
که شیعه چنین بروایت شریف بدین است که خود را فرع این شجره و ثمره این دوحه قرار
میدهد پس نفس حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و عن ابائه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
و خلاصة المنهج بالاولی تضعیف عذاب و خلود عقاب را مصداق میگردد و قال الله تعالی
یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا و از الفاظ بیزدانی و تائیدات ارواح
مقدسه این بیت رسول ربانی آنست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم و از نماز
انتقام فراغ یافتم و قدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق و المغارب مظهر العجائب و الغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنها خاتم الخلفا
مشرف گشتم و دیدم که در مکانی ارسته بر فرش مکلف نشسته اند و جماعتی از فضلا و علما
گرد آنجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره بتفاخر تمام در آمدم و بچوبترین وجوه

باطمینان بالا کلام نظر کردم کہ علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز در لباس فاخر و بر وے جناب
مرتضوی کرم اللہ وجہہ دست ادب بر بستہ و بکلامی مشغول گشتہ و سخن مقدس در اختلاف فرضہ
و معائب مذہب شان میرود و چنان متعین مے نماید کہ انجناب بر نخلت ایشان استحقار آ اضحک
میفرمایند و الحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً **اقول** علاوہ برین میگویم الخ **اقول** بر
ہمگنان ظاہر است کہ مقصود من از اشارہ کردن بحدیث مرتضوی کہ در نہج البلاغت است
و نوشتن این عبارت کہ ظاہر از انحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آہ چنانچہ در اغاز
این مقالہ دانستے الزام است تا شیعہ سر بتابند و راہ فرار را بر خویشتن مفتوح نیابند و از انجا
کہ در تعئین مصداق ہر دو حدیث یعنے لعن بلا دو حدیث دوازدہ خلیفہ اختلاف است بعض
شیعہ کہ از لفظ رنگ پید است بحصول انجا میدہ و لفظ لیکن کہ در عبارت بصارت العین آمد
برای دفع توہم است کہ شاید فرقی میانہ ہر دو حدیث بین الشیعہ دانستی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکہ دانستے تدارک ان نمودم تا بدانے کہ شیعہ در تعئین مصداق حدیث مرتضوی
رہ بجای نبردند و نقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکہ گفتند کہ شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود از جملہ انصار چنانچہ قطب الاقطاب علمای ذوی الالقاب دل بر
بستہ و بای ارادت شکستہ و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکہ صدیق اکبر یار
غار حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ہوا لمطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
او فرع خلافت صدیقی است مستلزم مدعا است بلکہ بر روایت مخالف بطریق اولے
جہ ہر گاہ خلیفہ ثانے بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزلیہ و محامد بنیلہ باشد ابوبکر بطریق
الویت مورد آن خواہد بود و این بحث لغو است کہ اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعہ باشد
و باعث استلزام مدعا کردد در مجلد اول بمالا مزید علیہ گذشتہ باقیماند آنکہ اہل حق در جواب این
اشکال کہ رفضہ بملاحظہ حدیث اثنا عشر خلیفہ بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
ہمقرین نمی شوند چنانچہ مقتضای لفظ پس عنقریب استدراک است درین مقالہ بمفصل مذکور خواہد
شد انشاء اللہ تعالی و مثل بدیہی اولے بر تو حالی خواہد کردید کہ زنہار از انحدیث حقیت خلافت
یزید پلید لازم نمی آید و از معانی انحدیث کہ محدثین اہل سنت بیان کردہ اند حقیت یزید تفہیدن
لیست کہ تہذیب خوانان می خندند بعد از ادراک انمعنی کہ ترتیب اجناس متعددہ است بسوی
و ترتیب انواع متنازل است بسافل و بسا انواع است کہ زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد و افراد
بہمہ وجوہ ہمکر برابر نمیباشند الغرض بعد از ذکر للہ بلا دکہ در نہج البلاغت است و از اعلمای
شیعہ بر سر و چشم سکیدار نہ بلکہ باظہار مجلسی متفق علیہ حمی پندارند چنین گفتن کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ

علیہ وسلم مدح بنان کردہ اند و حقیقت انا فاطلاق الغرانیق سفید مدح بنان نشد و لہذا بلا دیگر باعث
مدح خواہد بود سراستار جای دندان سرای است زیرا کہ باتفاق شیعہ و سنی کسے از اہل ہر دو مذہب
احدیت سر تقدیری را از قبیل ملک التراشیق نساند و از باب القای شیطانی نمی خواند لاجرم این قیاس از
اول سن قاس برگذشتہ بگرزنہ قائل شدند کہ شیطان در وقتی از اوقات این کلمات را القا نمود
رایہ رسید کہ این قیاس مرتب میکردند و اولیس قیاس فکیف کہ قصہ تلک الغرانیق نزد محققین
مرتقین باعتراف فاضل جایسی در صوارم قابل استناد نباشد پس مجتہد الزمانی را بہ بین حکایت
شبہ ثبت کردن و بدیل این واقعہ خود را متوارث کردانیدن چسان درست بود و سعادت مند
فرزند نیست کہ رضا جوی پدر و جہ ہمت علیای او باشد اکنون عبارت صوارم باید شنید کہ کم
تنبہی خواہد بود کہ بعضی از روایات بی اصل باطل و بران مذہب نباشد مثلا روایات عدیدہ از
طریق عامہ مرویست کہ جناب سید المرسلین صلعم سورہ والنجم را تلاوت می نمود چون بہ تلک
الغرانیق العلی من
الثلاثۃ الاخری و شفاعتہن لترتجی رسید شیطان بر زبان وی انداخت کہ تلک الغرانیق العلی من
شفاعتہن لترتجی پس می باید کہ مشرکین بجہر دادن این روایت بر اہل اسلام احتجاج نمایند الی قولہ
پس عقلای دین دار باید کہ درین باب قاعدہ و ضابطہ در دست داشتہ باشند تا از مقتضای آن در
اثنای جدال و مخاصمہ پا بیرون نگذارند و آن اینست کہ احتجاج و الزام بر خصم بانچہ خلاف مذہب او
بر کتب او مسطور باشد بیارد او علمای آن مذہب مذکور نمودہ باشند باید مسلم الثبوت طرفین باشد
یا انکہ بتواتر و شیاع رسیدہ باشد کہ باز اہل انصاف از احمل بر کذب نمایند انتہی مختصرا ازین کلام معلوم
میشود است کہ القای مذکور نزد محققین مسلم الثبوت نیست و مخفی نماند کہ چون جایسی در صوارم و غیرہ
جائیکہ سیانہ کلام علامہ دہلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می پندارد تشنیع می کند بنا بر این طریق
اقتفا و لا تارد می باید فتذکر و لا تکن من المستعجلین و دیگر انکہ علمای سنت انچہ در تزییف و توہین
این روایت و رواۃ گفتہ اند اگر کسے خیال استقصاش نماید بجمع اقوال اہل تحقیق پردازد و کتابی منفرد
باید ش پرداخت بنا بر آن بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل چند ازان می نگارم کہ قسطلانی در مواہب اللدنیہ
بعد از ذکر عبارتیکہ مجتہد الزمانی در حاشیہ منہیہ آوردہ و عنقریب خواہی دانست میفرماید انچہ محدثین
گفتہ اند کہ محال است کہ عمدا یا سہوا حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چیزی در قرآن مجید بیفزایند خصوصا
انچہ مغایر یگانگی حضرت احدیت باشد و انکہ یعنی گویند کہ جریان الفاظ مذکور بسبب مقدمہ نوم بوقت
عیاض از اکردہ و گفتہ کہ زنہار درست نیست این تجویز تسلط شیطان در جواب و انہمہ کہ از مواہب
باختصار تمام شنیدی بعد ازان ست کہ از امام فخر الملۃ والدین رازی نقل فرمودہ کہ این قصہ باطل
است در رواۃ مطعون اند و در بخاری با وجود کثرت طرق این قصہ مسطور نیست و ہر کہ تجویز کند بر من

صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم او تان البتہ کافرست بر اکہ اعظم سعی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را برباد میدہد و امان را
از شریعت محمدی مرتفع میکرداند و نیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواہب لدنیہ انچہ فرمودہ حاصلش باین میرسد
کہ جمہور مفسرین بر آنند کہ مراد از تمنی تلاوت ست و مراد از القای شیطان اشغال بخواطر یا تحریف سامعین
و سوی تاویل کہ جناب ایزدی ازا بمقتضای نص قرانی زائل میفرماید و نیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمہ من
حدیث شریف طعن قوی این قصہ نقل نمودہ و صاحب کواکب دراری کہ از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شہاب الدین عسقلانی ہم این جادہ می پیماید و متکلمین و فقہا و محدثین بتضعیف و انکار این قصہ را بیان میفرماید
و ملا یعقوب بنانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را وصل دہم قطعا و یقینا از بحث
بکمال تطویل کشد انیست سطری چند از کتب سیر و حدیث و تفسیر با لجملہ اہل تحقیق زنہار بدان معتقد نشدہ اند
کہ گاہی بر زبان حضرت سرور انس و جان مدح بتان معاذ اللہ گذشتہ باشد تا فرزند محمد جالیسی چنان گوید کہ
کہ دانستی دواد سعادت مندی بدہد و ہر چند روایات شیعہ در باب تلک الغرانیق از این جنس باشد بلکہ
آنان ہم زیادہ ترکہ علمای ما آن را رد کردہ اند لیکن محققین ایشان بر زبان ہمین میگویند انچہ اہل حق بدل و زبان
دارند انیک تنزیہ علم الہدای رفضہ کہ بعد از تجسس بسیار از دستے بہم رسیدہ موجود است ملخص مقال او کہ تعلق
باین بحث دارد انکہ اگر گویند چہ معنی دارد و ما ارسلنا الا یہ ایما مروی نشدہ کہ حضرت چون اعراض قوم و دیگران
آمد بر او و از دکر در دل کہ نازل شود انچہ موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و النجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق او قریش خشنود شدند و ہمہ در سجدہ رفتند حتے ولید کہ سنگی چند نہاد و سجدہ کرد و جبریل
خجالت اورد و حزن شدید رو داد پس برای تسلیہ فرود آمد و ما ارسلنا الا یہ گوئیم آیت دلالت ندارد بحسب ظاہر بر این
حکایت و مقتضای ظاہر نیست مگر انکہ بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بر اول معنی انیست کہ ہر گز فرشتہ چیزے
چون تلاوت کرد انچہ بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یہود و بر انبیا لیکن
بشیطان منسوب شد بسبب انکہ وسوسہ او بود باز خدا قطع میکند آن مادہ را و تسلیہ شد حضرت را درین امر از
کہ گفتہ پیغمبر مدح نمود بتان را و چون بمعنی آرزو گریم معنی آیت این ست کہ ہر گاہ آرزو کرد پیغمبر شیطان
وسوسہ داد بباطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکہ درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چہ شامل آن امور یست کہ انبیا از آن منزہ اند نزد عقل فکیف ضعیف و مطعون
باشد نزد محدثین و خدا انجناب را از وظائف محفوظ دارد و از مدح بتان حفاظت میکند و بعضی گفتند کہ چون
رسیدند بر لفظ والعزی قریش دانستند کہ مذمت خواہند کرد پس کسے بمعارضہ گفت تلک الغرانیق العلی بسیار
دانستند کہ حضرت فرمود و ممکن کہ در نماز باشد کہ کفار قصد الغاد ران میکردند و بعضی گفتند کہ حضرت در فصول
آیات توقف می نمودہ احتجاج میکرد بر قریش پس بر ای انکار فرمود تلک آہ و کلام در نماز با غاز اسلام دا

وبعضی گویند کہ تلک اشارۃ است بما الکمہ لیکن مشرکین مدح نمیدانستند وبعضی گفتہ کہ تلک آیات قرآنی بود در وصف ملائکہ چون چنان فہمیدند منسوخ کردید وانیہمہ مطابق ان ست کہ ذکرش کردیم از ناظرین اذا تمنی ازین کلام تمامی کہ سیر معان طائفہ است معلوم شد کہ روایات در مذہب شیعہ بہ ہمین منوال وارد است کما ہو ظاہر لیکن معانی صحیح ہمان ست کہ در تقریر آمد غرضکہ قیاس مجتہد بر مذہب کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد کہ مدح نمیدانستہ کہ حضرت پیغمبر معاذ اللہ فرمودہ موجب ستایش انہا نشد پس لہذا وجگونہ مدح شیخین نباشد نعوذ باللہ من ہذہ الخرافۃ العظمی آلادم بر حاشیہ منیہ کہ مجتہد یکاسہ لیسی قاضی رحل بوق ترنیت دادہ کما لایخفی علی من نظر الی کتابہ احقاق الحق وعبارتش اینست قولہ علاوہ بریں میگویم کہ ہرگاہ مدح اصنام الخ مخفی نماند کہ در کتب معتمدہ وتفاسیر معتبرہ فرقہ اہل سنت این روایت بطریق متعددہ وارد کردیدہ واگرچہ علمای انہا اکثر طرق روایت مذکورہ را ضعیف دانستہ اند لیکن بر اہل انصاف ظاہر است کہ ضعف روایات بکثرت طرق است چنانچہ صاحب مواہب لدنیہ بعد ذکر طرق روایت مذکور ونوشتہ وکلہا سوی طریق سعید بن جبیر اما ضعیف واما منقطع لکن کثرۃ الطریق یدل علی ان للقصۃ اصلا مع ان بہا طرفین اخرین مرسلین رجالہما علی شرط الصحیح احدہما اخرجہ الطبرانی الخ وازین عبارت چنانچہ می بینی ظاہر می شود کہ طریق سعید بن جبیر دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منہ کما عفا اللہ عنہ

اقول مغلطہ مجتہد در ینمقام بر عقلا ظاہر است چہ از مواہب این قدر بہ ثبوت رسید کہ این قصہ را اصلی باشد وازین لازم نمی آید انچہ شقی وازین دعوی کرد یعنے رسول الثقلین صلی اللہ علیہ وسلم مدح بتان بر زبان آورد نہ زیرا کہ بسا دیدہ باشے کہ اصل ذرہ بیش نیست وعامہ ازا کوہ الونک میکنند وقطرہ را در تعبیر بسیلاب میرسانند یا دداری یا نہ کہ رفضہ مثل مجتہد فانی در فنا فقا میگویند کہ نعوذ باللہ صحابہ کرام خانہ حضرت زہرا سوختند ودر خانہ را بر شکم مبارکش فرو کوفتند ودیگران آخر درین باب چنانچہ دانی وتفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شدہ گفتند کہ اصل ہیچ قدر است کہ بر زبان عمر تہدید ادا رفت کہ خانہ را خواہم سوخت بالجملہ تہدید وتہدید ہم چنان گفتن کجا متضمن است بر وقوع سوختن وکوفتن الی غیر ذلک مما افرسی علما الطائفۃ اللئام صلی الاعنی الکرام مع ذلک ہر چند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انہم چون بالاتفاق لایق احتجاج نیست بحیث انکہ مخالف معتقدات واصول است ومضاد قطعیات قرآنی وادلہ عقلی کما عرفت چگونہ مناط اعتماد تواند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن کہ جاری شدن مدح بتان بر زبان آنحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین بابتواتر رسیدہ است چنانچہ مجتہد فانی صنا الطبرا قرار داد بارہا فرمودند انچہ بر آن دلیل ست کہ مطاعن سنیان ومپیشوایان ایشان بر روایات مسلمہ بل بازادعای

مجتهد یعنی هرگاه مدح اصنام الخ شرک و کفر مجتهد بتصریح اجله علمای فریقین ثابت کردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم راستهم باین تهمت ساختند ای راست فرمود عارف رومی که یزید در جهان بدنام شد چون غور
بسیاری را یزید خواهی یافت پس ابوجهل و ابولهب و ولید هرچند مردند و کشته شدند و کنده دوزخ
گردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده سلمنا که
ابلیس پر تلبیس القا کرد تلک الغرانیق لیکن انهم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نمودند
چه محتمل است باعتبار علاقه سببیت که مراد القا همان باشد که علما تقریر کردند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین باد شما بنی از علمای رفضه تقریرش نمود
کما عرفت پس باوجود انهدام معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن کار
مجتهد الزمانیست ندیگری از غولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است و معمول کفار بعد از انکه بمعارضه قرانی عاجز شدند این بود که استماع قران کوش نمی نهادند بلکه
تخلط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مگر لوا قعه سببیت بشیطان نسبت نمودند و این علاقه
علیت و مغلوبیت در زمان و تلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بنحو عنوان ثابت کردند فکیف که از روایات دیگر که در تفاسیر آخرند کورست چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود و ایشان را در توهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترجمی از انجمله است تفسیر تبصیر الرحمن و سیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم و خیال
حضار حضور صامت کین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوٰة والسلام جاری کردید و از در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قرات کرد که در قلوب مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرمود تا انکه مشهور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا بر مین حبشه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق و یقین زید نعوذ بالله من الکفر و الزندقه و از نجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این ست که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی و حتی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی آنمعنی نمیشود و الا تکذیب باید مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصل دارد و او در صوارم چنانچه دانستی تصریح میکنند که اسناد
نماید برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا فاده تحقیق فانی دل بندیم بعد از
بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان انچه در امثال این امور توسعه کرده اند
تفصیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت
روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن تیر مغان مجوس چگونه باعث
تحقق روایت عند الشیعه نکرد و لیس در نیجا کمتوری در دیده و هن و مجتهدین پر مکر و فن بعد از بالا حظه
تشریف ثمانینی چرا نمیگویند که روائیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردید
و اگر روائیکه ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ما چرا این گرگ کهن نمی گفت لبساط
که انچه شما نقل کردید نزد شیعه یکوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زنهار ما بجواب
دادنش محتاج نیستیم شیعیان در مذهب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت بر خود
گنجیم و بر فرض محال جوابش انیست با لجمله بظاهر کلام ثمانینی همان است که روایت مذکور حدیث
امامیه و قصه را اصلی باشد برین قدر رحیه موقوف که منع دیگر نخیزد و پر ورده باکرم و سر و گیتی
بسر برده در تفسیر مجمع البیان انچه آورده صریح است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرسی یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدرجه
صحت نرسیده پس توان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و صلیت روایت از دست
نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهرش نزد مجتهد آن است
که این روایت صحیح داند و شاید که آن صحت از ان جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه باشد
گما مر و جیه مرار اطرفه تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان ابیض وقت تلاوت
مشابه آواز آنجناب این کلمات بر خواند که سخن در انست و بر ناظرین روایات این باب عیان است که
قید برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه وسلم چون او را در بین سیرابه مشابه جبرئیل دیدند
در التباس افتادند پس واویلا و اسفی که کاشانی گوید که روائیکه سید مرتضی بجوابش داده مرضی
اهل تشیع نیست و در حسین تفسیر بلکه ترجمه بوسادس شیطان ابیض قول بندد و قید ابیض الغرة حقیقة الا ترا
انداند و بعد از تتبع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان است که این شیطان لعنه ابلیس علیه اللعنة
والعذاب بود الغرض انچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که بعض دران نیست که شیطان
بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس عوالان
بیابانی در خلاصة المنهج القای شیطان ابیض را بطیب خاطر قرار دید و انچه بران متفرع شد و یعنی البته
حضرت پیغمبر بدان راضی شود و نعوذ بالله من ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموما و مجتهد

خصوصًا باحادیث جناب پیغمبر ما تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی بعنوانیکه بیگمی راد رانیب وقم سلمه
از عداوت وحسد اہلبیت طاہرین باقی نگذارد وصالح سلمان وابوذر ومقداد بطوریکه خصوصیات عترت
مطہرین را برہم زند کما لایخفی علی من طالع الاخبار فکیف قوانین اسلام واصول دین را بر بعض ان بنیاد نہادن
قصر بیہودہ مذہب فضہ بدون استیصال فقیر از یاد آمد بار خدایا مگر گویند کہ از قرآن ثابت شدہ در بارہ
ہر نبی وہر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی وتمنای نفسانی لیکن جناب امیر بمقتضای اصول فضہ
مثل احادیث کلینی اعور واقرار مجتہد جالسی در حسام وغیر او در غیرن نفس سید المرسلین بوجود در تبہ ایمہ
از انبیای اولوالعزم ہم در گذشتہ وامامت برمرتبہ نبوت ورسالت راجح گشتہ پس احادیث انجناب در زیر
طاہرہ آن عالی قباب ہنوز برجای خود است وانیکہ ستیدی بر طور شیعہ غایت قصوی است پس ایشان را
حقیقتہ با احادیث رسول اطہر کاری نماند وانچہ است کہ قال قال رسول اللہ در کتب ایشان نخواہی یافت
الا شذوذا اتا انکہ در تخصوص تاویل وتسویل پرداختہ اند چنانچہ بر ناظرین شروح کافی ومن لایحضرہ الفقیہ
مخفی نیست واین ماولین در حقیقت از اصول خویش کہ باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شدہ اند کہ
میگویند کہ اہل بیت ما قال رسول اللہ بر زبان نمی آوردند مگر بجہت خوف اہل سنت وتقی مجلسی ودیگران
از علمای قوم مسطور صاف صاف گفتہ اند چنانچہ سابق دانستی کہ شیعہ را با اصحاب رسالتمآب کاری
نماندہ اگرچہ ابن عباس مانند او باشد کہ در حق او وپدر او نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکہ ایشان
از اہلبیت آنسرور بودند چنانچہ فتن بحار ہم بران اول دلیل است کولی خرد جالسی واین مجتہد انکار اطلاق
اہل بیت جز بر اصحاب کسا نمایند کما فی اطعن الرماح ومن حیرانم کہ اگر شخصی سلمان وابوذر یا کسے دیگر را
مستثنی فرماید وایشان را بدلیل تشیع فراگیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکہ بطریق اولی ایمان ودین
شان نزد شیعہ مسلم الثبوت گردد زیرا کہ درین کتاب لعنت اہل استثنا از ایمہ ہدا خصوصًا جناب شیر خدا
جابجا منقول است وقتیکہ ایشان با جناب حضرت امیر عہد بستند وبزودی شکستند وسوختن بسط
وحی واسقاط محسن وامور دیگر کہ تفصیلش ہر جا نمی باید بچشم دیدند وغیر از مقداد کسے دل بایفای
بیعاونہ بست جالیا کسی نماند کہ حدیث از و گرفتہ شود دیگر از حضرت امیر وجناب سیدہ وحسنین وچون
بر اصول رفضہ حال اہل عبا چنان باشد کہ بر کتاب الوصیت مہر زنند وعہود ومواثیق را رو بروے
ملائکہ مقربین وحضرت سید المرسلین مشید کردانند وبرد وحی بار بار بر دانند وہمہ مواعید موکدہ را
برابر غازی نشمارند ووصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برہم زنند چنانچہ در مجلد اول چند بار دانستی
واین مجلد نیز بر ان مشتمل است پس سلسلہ حدیث کلیہ گسیخت چہ جای آنکہ احادیث مرتضوی علیہ
السلام اقل قلیل باشد وروایات حسنین علیہ السلام وجناب سیدہ علیہ السلام از انہم کمتر بود وچال
قرآن مجید خود بر اصول رفضہ عیان شد کہ بیاض عثمانی بیش نیست وچون حال اہل کسا چنان باشد از شتا حسنین

ایرا چه نام توان برد که کار ایشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و بداهنه و خوشامد کردن است و التنای ایشان
بگفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن پس بر زبان ایشان و قوفی نماند و ازین تحریر که نزد عامه مقبول
بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی آنچه مدعی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و بحیت
بتان ثابت نشد همین است حال آنچه بر زبان مرتضوی گذشت انتهی بر اصول رفضه البته حرفا حرفا
منطبق است بلی امر یکه برای رفضه باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرگس خاتون
که بمکاحش با امام حسن عسکری در حال شرک و نصرانیت صورت بسته کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار و الغائب عن الابصار که کتب معتمده رفض بران گواهست چنانچه
در دیباچه کتاب معلوم کردید بهر مجتهد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
بعد گردد باشد میرساند بعنوانیکه فریب شیطان و بهاداران مدخلی نباشد اگرچه جناب فاطمه زهرا را
فریفته باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت که استاد کلینی او عورجمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افادات
خود را بشیعه انجنان القا میفرماید از مکاید شیطان ابلیس فراغ کلی رو میدهد اگرچه حضرت پیغمبر را بدیدن لباس
شدیده واقع شود که جبرئیل است یا اعزائل چنانچه آنفا دانستی و الحمد لله که این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدم تا بمطالعه آن مکاید شیوخ بخنیه در بسیاری از کتب کلامیه از هم
پاشیده مقصود این شیاطین از تیز زبانی در حق علمای سنت سینه آن بود که فریب دهند مقلدین خود را
در اسخ نماند در قلوب ایشان که زنهار در مذهب شیعه چیزی و اثری از قصه تلک العرانیق نیست
اگر می بود جماعه علمای شیعه چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نهادند
قوله تعالی لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیٰی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ من بعد مخفی نماند که مجتهد الزمانی قید زعم عجیب
در تقیه حضرت رسول بیفزائی می افزاید تا بدانی که تقیه انجناب نزد مجتهد متبع خطوات شیطان لاریب
است و اهل دانش و بینش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبی و شهید
کربلا و تقیه نمایند هرزه تقیه دیگر کیست که بالای اعلام دین پرداز فَاعْتَبِرُوْا یٰٓاُولِی الْاَبْصَارِ
وَ قَالُوْٓا اِنْ هٰذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ **قوله** اما روایت اثنا عشر خلیفه الخ **اقول** جواب روایت بخاری
که بواسطه عمرو بن العارض است در مقاله سادسه مذکور شد مفصلا چنانچه واب این فقیر است اما آنچه
هنبقه بحکایت ملاوسازه اشاره کرده و بکلامش تشبیه داده پس انهمان اجمال و اهمال است
که بدرشان موجب فرو مایکی در کتب مطبوع خویش میداند باید این حکایت را شرح کردن و انشاء
الله تعالی عنقریب معلوم میشود که این مضحکه هم بر فضه راجع میکردد قال الله تبارک و تعالی
حکایة عن نوح کُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ مَلَاٌ مِّنْ قَوْمِهٖ سَخِرُوْا مِنْهُ قَالَ اِنْ تَسْخَرُوْا مِنَّا فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُوْنَ
اما آنچه در باب حدیث دوازده خلیفه تخییل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالی در قول آینده

علاج خلل دماغ مخاطب چنانچه بایه میکنم **قول** الاحرون فاضل مجیب درین جواب الخ اقول مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت ثمرة الخلافت دست تشبث دراز کردند لاجرم من جواب آن را از رساله اثبات الخرافه لصاحبه ثمرة الخلافة که حالش در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بجنبت گذاری مجتهد مشغول میشوم بعضی از تلبیج جدید را باثبات الخرافة ضمیمه میگردانم وخود تشنید ورسائل دیگر بران گواه است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع هرج ومرج چنانچه بایه ابتدا دال نگشته و در قلب طبع نیامده وحال ہمچو مردم بجائی رسیده که اکنون منتظر اند که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلغی غایان چرخ کند وکتاب را مطبوع کرد انیده خود حصه های مردم برساند بلکه بر نهیم توفیق مطالعه کتاب دهد نمی یابند خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله بصارة العین وکاشف الدیام تقسیم کرده جامع اوراق اورا می معین نماید واگر باری این بار هم بر دارد باز هم محنت این بیجاره رائیگانست که زر را خواهند خورد وکتاب را بیازار خواهند برد فالمشکی الی الله تعالی کساد بازار علم بدانجا رسیده که امروز درین شهر باده صفیکه آبادی آنرا نهایتی نیست کسی را لائق ان نمی بینم که ساعتی نزد او نشینم والتعاب والام را که بسبب تنهائی درین تالیفات برمن است پیش او شرح کنم واو بداد من برسد دوست از ملاعب وملاهی بردارد وچیزے ازین کتب ومینه نشنود وعلما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند والفاظیکه مصطلح طبعین ومنطقیین است یاد گرفته اند وامثال مراکه وبعان جوانی به طبع از مائی این فنون را دیدیم ودرس دادیم ومانند سرقات شعریه پنداشتیم واکنون بعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم بچشم استحقار می بینند عیاذا بالله مقتضای الکلام بحسب الی الکلام از کجا بکجا افتاد مجز درین بود که از اثبات الخرافه جواب محتهد بزرگوار پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته محصول دو حرف است یکی انکه بعد در این روایات چرا لفظ امیر آوردند واین بحث قطع نظر از انکه از داب محصلین نیست وبحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در ان کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء القصیر علی نفسه بیان این مغلطه بقدر ضرورت این ست که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش ودر روایتی است قال لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال کلمة خفیت علی فسالت ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش ہذا روایة البخاری ومسلم رح ودر روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و در صحیح بخاری است تحته
محمد بن المثنی حدثنا شعبة عن عبد الملک قال سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول یکون اثنی
امیرا و ازین روایات که شتی نمونه خروارے داند کی از بسیاری بود عیان شد که تغییر کردن بلفظ
هم اتباع سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مسرود است پس اعتراض را
بنیادی وجهت و نظر را اعتمادی نماند بلکه ازین بیان هم نهویدا شد که اگر تغییر نمایند بلفظ دوازده مرد
نیز اعتراضی دارد نمیشود کاش رجوع میکرد مخاطب لطرائف ابن طاوس که ذران هم امیر او جلا
طرفه تر آنکه بچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمل الدین صدوق الکواذب را هم ندیده نه افتاد
او را زمانی کسی از ثقات شنید که او حدیث میکند باسناد خود الفاظش اینست حدثنا احمد بن
الحسن القطان قال حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن عبیده النیشابوری قال حدثنا ابو القاسم هارون
بن اسحاق یعنی الهدانی قال حدثنا عمی ابراهیم بن محمد عن زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر و باسناد
دیگر انیست حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی
قال حدثنا سهل بن عمار النیشابوری قال حدثنا عمر بن زرین بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن
سعید بن عمرو عن الشعبی و اسناد حدیث دیگر این ست حدثنا عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنی ابو
احمد بن محمد بن یحیی القصرانی قال حدثنا ابو علی بشر بن موسی بن صالح قال حدثنا ابو الولید خلف
بن الولید البصری عن اسرائیل عن شمال و انیمه احادیث جابر مذکور ست بلفظ اثنا عشر امیرا و لفظ
کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی بر نجمله حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
پس از علامات قیامت است که چنین مهمل کوئی حیله جوئی کتاب علم کلام تصنیف کند و رساله البصائر
النصیریه نامزد نماید یاد نمی آید که او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی ارزد یا بروی با فخش وجوه منقلب
نکرده در نیجا نکته لیست دقیق و لطیفه عمیق بیانش انکه خاتمه فی الباب از طرف شیعه این ست که قلوب
سنیان بخلفای جور مائل شد و نه این احادیث را با بستے بر دوازده امام حمل کردن و من میگویم
که انچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث اخیر را نقل کردند نفس ست در تخطیه رفضه و تصویب
اهل حق که خنفا را از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیار را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
مسند کبیر بر دفع بدگمانی مجتهد جمیر دلیل اقوی ست و انچه مجتهد نقل فرمودند و حرفی درین باب انگیزودند
برای اهل سنت من و سلوی چه بسیاری از محققین ایشان میگویند که دو کس از ان منحصر اصحاب کسانند حضرت
مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر در ابر قلت حمل کنند امام مهدی هم داخل
تواند بود بعضی از وجوه الغرض ازین نوع نصوص علمای ما حکم کرده اند که صفت جامعه میانه ابن حنفا
فرشیت ست و بس که منصوص ست در اخبار فریقین کما عرفت و اگر صفت جامعه هاشمیت و فاطمیت می بود

تعمیم نمیکردند بالجمله حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند واهل حق را ملاهن می پنداشتند مانند
زقوم وحمیم گشته که همه اسحاء رطاعن ایشان در خصوص فوریخت وخفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای اثنا عشریه
متفق علیها بین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه دانستی وکان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
ولا ینکر مثل خبیر ودر نیقام باوجود انیمه افادات روشن ابحاث دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
از انجمله انکه مجتهد الزمانی باوجود بلند پروازی ولن ترانی بربان قطعی مربت کردند برانکه احدی از ایمه دین
احادیث داخل وباین خلافت واصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
وآنفا دانستی که جماندہ علمای فریقین لفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تبدیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل برانست حال این استدلال درست شد اگر ایمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر وتذلیل ایشان لازم می آید واللازم باطل فالملزوم مثله واز نجا هم حکم توان کرد که مجتهد وقدمائی
او همه مرفوع الاقلام ومنصوب الاقدام اند وحقه وعداوت شدید ایمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ایمه را تحقیر وتذلیل کرده اند لیکن فقیر را تعجبی نیست چه قدمای ومدار الشیعان
هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الایمه را خصوصا بدابة الارض تعبیر فرموده
وخود این حقیقا گفته اند که دابة الارض ریش دارد ودم ندارد ومیانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله واز انجمله انکه مفتی اعظم که لفظ امیر اورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او بمقتضای
نقل مجتهد در رساله ثمره الخلافه چنین فرموده وشمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امر که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغلطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب ووقع این اعتراض از خود واضح گردید یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه وامیر ورجل اتباع سنت
است وهیچ غباری درمیان نیست بلی غبار وخس وخاشاک بلکه غوایل واشواک همه بر فهم مجتهد نشسته
است که در لفظ امر تحقیر فهمیده وبجهت لفظ رجل تذلیل ایمه هدی او را لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نمود وجواب انکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقا یا گمان کرده
که او انیمه خلفا را فاطبة بدمیداند پس ممنوع است لایدلیه اقامة البرهان کیف لا وفهم معاویه
بن یزید وعمر بن عبد العزیز واگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
ولیکن تکبیر مجتهد تحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است فانه قد مر غرره ان فسق یزید
مجمع علیه وکفر ومختلف فیه ولو بیده مافی الکتب الکلامیه وغیرها من فظاظة امره والاتفاق علی فسقه
والاختلاف فی کفره درنجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای وامرا نمی تواند شد
فکیف که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیرا که محمد وحسین یعنی خلفای اربعه باحسن مجتبی وضمیمه ابن زبیر وابن عبد العزیز ومعاویه یزید وحضرت مهدی بعد دته میرسد ونزد

دیگران ست کس از ثقات عباسیه نیز شامل شده بیک ملة عدیم فایز نشوند فالتطبیق الاغلط علی السنة
والعجب که حدود فدک از اقالیم ریاست وحکمرانی باهیرون نهند وبسمر قند وبخارا رسد سلامی مجلسی وغیره
برای فدک که وهی پیش بنود حتی که شوشتری وهزاران کس از علمای رفته بیاغی هم معتبرش کنند وبل
تغلیب وفتن بحار بالفظ امید برزبان آرند واین تغلب اعقلا ونقلا وفاتا ووحدتا محو ظاندازد چه
انگه قبل ازین از کتب شیعه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود پس مدح یزید و
اوازخلفای جور وعینه لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است تغلیبا وهدایت ورشد برای شان
است یقینا بخلاف قرشیت که برای هرکسی ازینشان بادله دیگر هم بجای خود مخصوص است وبرای ما برای
وبخارا بالفجار بادر روایت علل الشرایع هم منصوص مع ذلک میگوئم که انچه دراعتراض ثالث
تقریرش نموده تخلی ست خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانستی که ان بزرگان که یزید را از جمله
این خلفا شمرده اند سبیش انست که خلافت را بر معنی عام فرود آورده اند واز حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تاسی سال فهمیده فلاجرم اخاذ
اثنا عشر امیر اورجلا وخلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر بادرت نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافت مجتهد القین نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا عضوضا وتطبیق ان بر خلفای اربعه وحسن مجتبی گفته اگر کوئی این خبر منافی دوازده
خلیفه است گوئیم زنهار منافی نیست زیرا که الف ولام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محضور است دران پنجگس ودرین احادیث خلافت مطلق مراد است وملک عضوض را
هم شامل است تا انکه مثل یزید هم دران داخل است انتهی محصلا ونیز احادیث حدیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده وجوابش بتفصیل هرچه تمامتر در جلد اول او اشد اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضے از خلفا ممدوح و بعضے مقدوح باشند پس رشاوت
ومدح یزید از کجا بثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید وجمله خلفا بمعنی مذکور رشد یعنی غلبه
وحکم رانی ونه بودن خلیفه دیگر در زمانه ان شاء الله نوع انسانی واین نمقام انکار است ونه مستلزم
استحقاق الجا اصل انسلاک یزید لعین در زمره خلفا بامعنی چیزے دیگر است وانسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امرے دیگر است وکسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
وچنین اعتقاد نماید که از انسلاک او در زمرهٔ خلفاء باعتبار جانبانی ونبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید واستحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست ملکا وست
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی وهرگاه معلوم شد از صواعق ودیگر کتب
حدیث وکلام که خلافت در بنجا عام است وزیر این عام انواع مندرج است یعنے

قایل مدح وجمعی مستحق قدح و مناط تعداد این کرده عموم است وخصوص بنابران تفریع بدیع
مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنهم
هم لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الباب است چه هرگاه چند نوع را
زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم وآن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلا گوئیم که انسان و نفر و غنم حیوان
اند نفس حیوانیت که امر بسیط مشترک در همه البته ثابت خواهد شد وخصوصیات نوعیه و
صنفیه از کجا وقس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات قرار گیریم و گوئیم زید و عمرو
وبکر عالم اند زنهار لازم نخواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون نظر حکم را
وبنودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین وجابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای
همه ثبوت رسید وخصوصیات هریکی برای هریکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل واحد
وانکان مخفیا علی المجتهد و این مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه برطور
علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالمی
فرگیرد و هرکه خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد
این علما یزید را در خلفا نام برند و هرگز حقیت خلافت برای هریکی در احدی ازین مقامین بثبوت
نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین برتقدیر
مذکور و هو عندنا ممنوع لجواز التغلیب وامثال من الامور واگر مجتهد الزمانی بداد و معروضات
کمترین فرارسند مثالی در نیمقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب هر تضوی مؤلف
سمع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشیعین آرم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات
ائمه اثنا عشر را که کلهم من قریش وصف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور
داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور
ومستفیض است که هیچکس بدانمرتبه نمیرسد نه گوشوارهٔ عرش رب المشرقین حضرت امام حسن و امام
حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناقب
مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب و در وسط ان بروایت اسناد کلینی در تفسیر این بیت
معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه انکه جامع الاخبار دال بر است که نور جناب
نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چاکوز را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب دیدم
عبد الله و ابو طالب و برادرم علی بسبب آنکه این هر چهار کفر را تا وفات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
جوابش بر اصول موضوعه انگه خفای شان تا شصت سال یا هفتاد و هشتاد باشد ولیکن صاحب الامر
چنان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر انیهمه افعال بود نیز پوشیدند و بدریای غیبت چنان

خوطه زدند که نزار سال تخمیناً ک غوطه شناست پس بسبب مذکور قریب قیامت بوجه اتم محقق گشت و بهمین
امید بنیابت و حالانکه توقع آن بود که شده امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
آرای سرور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی و کیمیای سعادت ابدی و مهمات
المقدسین و منهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند دیگر فرزندخاتون نرکس که از سلاله نرگس
و نصاری روم نمیرسند یعنی نجاحش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین متبرک اتفاق افتاد
کما فی النجار و غیره من کتب المجلسی انیمه مرتبها رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبه خلافت
و حق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضوی و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
از اول منابعین او باشند و در لشکر یانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که اصول منافقین سید
المرسلین بودند و فضائل مصطفوی بفینا لبش نمیرسید کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
و حالانکه عزل موجب نقصست و نفرت است کما قالوا فی حدیث المنزلة پس نشان باید داد که چون انها
خلیفه برسنوال واحد باشند این مرتبت و نقصان از کجا ثابت یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت و منقصت و نفرت خلق دارد یا نه و هی هذه فان قیل لم قلتم انه بوسعه
هارون بعد موسی لکانت خلافته ثابتة بین موسی قلنا لانه اذا ثبت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلا
ان نزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لا یجوز ان یحظ عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی عدم
التنفیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحرم که این دیوانه بکار خود
هشیار همه امور را که موجب تقریر تذلیل است در کتب خود می بیند و آنرا شاید موجب تعظیم و
تکریم می پندارد پس ذهب الله بنوره بین مقصل صادق آمد یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر را تا دم شهادت ظاهر کند و هیچکسی از مدینه
از دو مشهور نباشد بلکه او را پیشوای خود داند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بترین جمیع اشیای عالم یقین می کنند امری را که کلام دران سیرفت لاحول ولا قوة الا بالله علی و
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از انکه همه
ایمه چراغ سحری باشند و مهدی رفضه کوکب دری بود اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
هدایت فرزندخاتون نرکس ثابت کرده اند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت و حدود بلاد
اسلام و انتقام از کفره لئام و بجا آوردن حدود و قصاص و اجرای احکام و انواع سعادت است
و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مطهره خود یعنی جناب صدیقه
حد خواهد زد پس اکنون ارمجتهد باید پرسید که دیگر ایمه با وجود یکه بیر معطله بودند بسبب ان
ذاتیات از نجمان تشریف برکه و حسام و غیرچگونه است باین قصر شید منتقم از اعدای دین و امام

دلیقین زیر خلافت کہ عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کبتهم مسلک توانند شد
واگر کتاب این بابویہ صدوق را کہ کمال الدین نامش گذاشتہ ارسند وثوق بکشایند بسیاری را از مولدات
این تقریر یابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند کہ حمل جنسے بر افراد مستلزم سواب نمیشود گوئیم
فقد تم الدست وحصل المطلوب فرق این ست کہ کجا بندیدن پیر معطلہ و نحن بریں نشاط و بنود دن پیر
درجہانیاں کمتر از دولوچ جمل فی سم الخیاط نیست بخلاف کجا بندیدن خلفای ظلمہ زیر خلافت وحکومت
رانی کما لایخفی علی الاقاضی والادانی قال اللہ تعالیٰ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْ حَآجَّ اِبْرٰهٖمَ فِیْ رَبِّهٖۤ اَنْ
اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وایضا در تفاسیر شیعہ کہ از حضرات اہل بیت بر مزعوم شان منقولست دیدہ باشید
کہ حق تعالیٰ بزید را در مقطعات قرانیہ جا بجا کہ ہدایت وصبر وعطش امام حسین علیہ السلام وعظمت کربلا
معلی را در کھیعص می شمارد نام می برد وانچہ در کتب قوم بمجرد این امور دیدہ شد انست کہ چہ انچہ
ہدایت وعطش وصبر انجناب در کربلا بغایت علیا رسیدہ ظلم یزید ہم بدرجہ قصوی انجا سیدہ لہذا
مراد از ریا یزید است فانتہوا معشر الناطقین محصل مرام وفذلکۃ الکلام انکہ بدیہی است
کہ چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البتہ در ضمن آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازدہ را
بر نیک وبد حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنتہ وحدیث ملکا عضوضا وحدیث دخن وحدیث ہفتاد و
علی ابواب جہنم ومانند آن واز ہذا الامر نفس حکومت بدون شرکت غیرے ارادہ نمودند ودیگران بملاحظہ
غلبہ دین ودولت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی امام بر شمردند یعنی صدیق رضی اللہ
عنہ وفاروق ذوی النورین وحرتضی ومجتبی رضوان اللہ علیہم ومعاویہ بن یزید وعبد اللہ بن زبیر وعمر
عبد العزیز وحضرت امام مہدی باز تقیہ را از ثقات بنی العباس رحمۃ اللہ علیہم نشان دادند ورائے
جمعی بران قرار گرفت کہ دیگران مراد اند کہ بالاخر باین مناقب برسند واحوط انیست کہ تعداد ضرور نیست
زیرا کہ ظاہر احادیث مقتضی امتداد زمانست بلکہ در نفس احادیث حتی یقوم الساعۃ موجود کما فی نہج الشیخ
الحلی نقلا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد کہ تا قیامست بعضی دیگر منتہم عدہ مذکور بہمر سند
وارا یک خلافت محمودہ را نیز بہ دہند وایضا بنج شش وہ دوازدہ بر قلت عدد محمول می شود
وہفتاد وہشتاد را بر کثرت فرود می آرند ومناسبات امور را نگاہ میدارند وعدد فی نفسہ نص در مطلوب
نمیشود قال اللہ تعالیٰ فی قصہ نوح فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا یعنی استثنا
برای تنقیص عدد وارد گشتہ ورنہ ظاہر آن بود کہ تمامۃ وخمسین میفرمودند وماہرین سیدانند
کہ استثنا برای تنقیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد را لاحتمال قلت باقی می ماند
چنانچہ در واقعہ خطبہ جمعیہ سورہ وَتَرَكُوْكَ قَآئِمًا لاجرم محصل کلام انیست کہ خلفای جامعین اوصاف
جلیلہ ومدائح نبیلہ باوصف از مئہ متعددہ بلکہ تا قیامست بسیار کمتر اند ومال فہم رفضہ کہ لن ترانے

و بالاخوانی شیعه و این محدثین است کما ستعرف انفاقا و ان نبیا اگرچه ایمه هدی بر اعتقاد مرحمین مزید ولای
نظام ذاتیات امامت از جهان تشریع بر نمی آمد فرض بر آنکه چرا فقط بر ایمه اثنا عشر کلمه حمل نکرده و اند وجه ابش
تطع نظر از سابق آنکه خلافت سایران بزرگان که متروی بوده اند بالاتفاق حکم بانی نفرموده اند حمل کردن بعید
ر فهم و فراست و خلاف ظاهر است و از حسام فضلیت امور متعلقه امام معلوم می شود کما لا یخفی و قدر قبل
ذلک و اگر از خلافت بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر مراد گیرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
فاق و اند مانند اشال شیطان ابطاق نزد اهل بدعت و نفاق و این بحث عنقریب بمالا مزید علیه می آید ان شاء الله
تعالی مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تحدید اشیا و تعیین امور بما به الاشتراک نیاید بلکه
ما به الامتیاز شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و افصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای
نشان دادن خواص امامت از ها شمیت و فاطمیت و حسنیت و اخراج حسینیت بر قید کلهم من
قریش اکتفا فرمایند و اسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند و خصائص امامت را که
ز عشرات بلکه مآت در گذشته نام نبرند از حصول عصمت و علوم لدنی و مسرور پیدا شدن و مختون و
بیوجود آمدن و ارکشح ران بهم رسیدن و بجرد ولادت سجده کردن و انگشت شهادت بر داشتن و کتب
آسمانی و صحف نیرانی همه دران وقت خواندن و عهودی را که سر باسمان برافراشته و نورش از فرش
تا عرش تافته نصب العین گذاشتن و انگشتری در عین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فالحفظ
و التحقیق الذی لا یشوبه شی من التشکیک فانه ینفعک کثیرا فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه و امیر العبد
زین حاصل نماند که اقوال دیگر را رد بکنیم و لیکن برای مزید توضیح و تعلیم این قدر سطری چند دیگر زیر کلمات
بیهوده اش می نگارم قوله لا نا نشا انکه هرگاه مفتی آنچ اقول این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق
ندارد بلکه مشاغبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت و قوت دین در زمان خلافت یزید لعین و مدح آن پلید
بر مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور امریست باطل کما سبق تحقیقا و الزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن
جوابی باشد انقلابا پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم جناب هند گفت که هرگاه مستفتی حضرت امام حسین
در نظم امر آید و ازده کانه بر خلاف مدامت بلکه بر نصوص دالله بر نیمعنی که هر که غیر حضرت امیر را امیر گوید بر فر
مجتهد کرفتار آید که ترک ذکرش اولی است منتظم فرموده جاده اقتضای قمی و طوسی و حلی و بلای مجلسی
بیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم ان او صافی چند که در ان اخبار
مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور امت و مانند آن حتی که کلینی
اعور در کافی نگارد بلا عنت مذکران سبته لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
باشند یافته شود و در زمان خلافت انتخاب امریکه باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر نفاق
اهل نفاق تواند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم

بوقوع نه پیوسته وعلت ان غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره وقتیل وغارت مدینه بزعم رفضه باعث
هتک دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار ولیشعر به ماسبق من عباره الفاضل الاخباری للرد علی کلام
حامل الاسفار فاختصر الامر فی معرکة الطف پس وقتیکه قتل وشمنانش باعث عزت ومناعت اسلام
باشد ومنیاد بمن ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند وقتل او را شهادت دانند وهل هذا الا جمع بین النقیضین
وقول بالمتناقضین بالجمله تقریر مجتهد در نجا نیز بانحاء وجوه منقلب شد فرق انیست که بر اصول موضوعه
رفضه مادهٔ اشکال بجای دیگر هم میکشد وآن انیکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه
اعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین وآن سلاله دودمان اصطفا دار تقضا بحکم روایات کلینی و
بصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند بسکوت ومناعت اسلام ودین بسبب ظهور از روی این سبا لعین وقتیکه هزاران کس از
ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیه والسلام قتل کردند ولویت بتعطیل مسجد نبوی ودیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد باین خلافت راشد خلافت یزید ومروان شمارند ودست از مدح خلفای اثنا عشر
بردارند تقیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراض وهر عاقل بالمعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین جنابها
مبا صول موضوعة بتواتر واتصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه یا زاید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت ومناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سیدهٔ عالم
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند وتازیانها بر آنجا بزنند وبازوی مبارکش را کبود کنند وخانه
کاشانه را بسوزند وام کلثوم را بقصب پیچند چنانچه بارها در مجلد اول از التنبی وصاحب شافی هم در حل
حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بقصب ام کلثوم نموده واین همه تائید دین وملت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بالفعل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه وسلم در نفس بازپسین سفارش فاطمی باجناب مرتضوی نموده بودند که ای علی ازار او ازار من بیابد
بزودی بسوی من خواید آمد باید که باوی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بحار هم موجود است پس از نجا حال
حسن سلوک دوبین داری وحیا وصروت وعصمت وطهارت وحسن تدبیر خلیفه اول وامام الامامیه معاذ الله
باید دید واز اصول رفضه بهزار دل وزبان تبرا باید گزید وچون بتفصیل تهمت زنا خاصهٔ بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان داده ام در نجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکذاب مینویسم که ابن رئیس المفترین
راس الاباسله والشاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله ع قال ان الکبایر سبع فینا انزلت ومنا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم وقتل النفس التی حرم الله

لا اکل مال الیتیم وعقوق الوالدین وقذف المحصنة والفرار عن الزحف وانکار حقنا فانا اشرک باللہ فقد نزل فینا ما نزل
وقال رسول اللہ فینا ما قال فکذبوا اللہ ورسولہ واشرکوا باللہ وقاتل النفس التی حرم اللہ فقد قتلوا الحسین
بن علی رضی اللہ عنہ واما اکل مال الیتیم فقد ذہبوا الفضة الذی جعلہ اللہ لنا واعطوہ غیرنا واما عقوق الوالدین
فقد انزل اللہ ذلک فی کتابہ فقال النبی اولی بالمومنین من انفسہم وازواجہ امہاتہم فعقوا رسول اللہ
فی ذریتہ وعقوا امہم خدیجة فی بیتہا واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة علیہا السلام علی منابرہم واما
الفرار عن الزحف فقد اعطوا امیر المومنین بیعتہم طائعین غیر مکرہین ففروا عنہ وخذلوہ واما انکار حقنا
فہذا ما متنا عون فیہ یعنی امام فرمود کہ گناہ کبیرہ ہفت است در حق ما نازل گشتہ واز ما باستحلال آن
شرک بخدا و کشتن نفسیکہ خدا حرام کردہ خوردن مال یتیم و نافرمانی مادر و پدر و بزنا متہم کردن زن عفیفہ را
و گریختن از جہاد و انکار حق ما اما شرک پس نازل کرد خدا در بارہ ما انچہ نازل کرد در حضرت ہم فرمود پس
بگذشت خدا و رسول کردند و شرک بخدا آوردند و قتل نفس کشتن امام حسین است و خوردن مال یتیم
ربودن فدک است کہ خاص برای ما بود دادند غیر ما را و عقوق والدین مطابق ارشاد قرآنی نافرمانی
پیغمبر است در ذریت او و نافرمانی حضرت خدیجہ است در اولاد او اما تہمت زنا بر عفیفہ صالحہ پس
البتہ نسبت آن کردند بفاطمہ زہرا بر سر منبر و فرار از زحف آنست کہ بیعت مرتضوی بطیب خاطر نمودہ
و باز شکست و دادند انکار حق ما است کہ نزاع دران دارند و انچہ در اوقات خلافت بقیہ خلفای
ثناعشر امامیہ بوقوع آمد کہ رفتند بشیستان حرمہای محترمہ شکستند بعد از انکہ عہود و مواثیق با این
خلفا بستند و ایمہ ہدی با وصف علم غیب و شہادت در فریب این حرامیان گرفتار گشتند و مفاسد
ایشان مفصل گشتہ نعوذ باللہ من شرور انفسہم ومن سیئات اعمالہم ہیچ عاقل تجویز نتواند
نمود کہ این بزرگان کہ ہزاران معجزات بدست داشتند و افرینش عالم و دیگر را مانند خدای عزوجل
می پنداشتند خلفای پیغمبری باشند کہ در تبلیغ احکام دین جہاد کفار و اعلای اسلام تا دم باز
پسین زاید الوصف کوشند و گاہی لباس عزلت بپوشند مگر یکدم در ذہن براے درستی ساختن
در خانہ ہمراہ رفیق نمکسار دیدہ راستفضے بملاحظاش نجستہ و این خلفا دعوے
خلافت وقت اشد ضرورت ہم بزبان نیارند و نام منصوص ہم نبرند و ہمیشہ در پردہ تقیہ
و بر فرمان منصوص باشند و از ہجرت و کرد و ری اہل اسلام کہ سنت سنیہ سید الانام بود ہم دست کشند
چنانچہ فی افادات السید و نا الدینی تلمیذ الحلی و علل القمی حالانکہ بدلالت کتاب حسام این امور ذاتیہ نا کردنی
برای امامت نفس نبوت و رسالت ہمین بس باعث افضلیت امامت و برجای خود مقرر است
کہ ہدایت اہل اسلام آسان تر است از ہدایت عابدین اصنام و با ایمہ این بزرگان ہیچ کوششی
و کششی ہم نکردند پس ایشان خلفا نباشند یا رفضہ مانند سہو واند قطعا و یقینا نہ ظنا و تخمینا کما فی النجا

وحق الیقین وغیر ہا وعلی ای تقدیر مدعای ما حاصل است ومذہب بے فضل شیاطین یہود واہل لاجرم
حصر عامت در ایشان کہ حال ہر خلافت ایشان معلوم است اعجب خواہد بود از انکہ چند کس از ظلمہ در زمرہ
خلفا بطور اصلاح شمردہ شوند **قولہ** بحیر تم از آخر **اقول** چرا جناب مجتہد الزمانی قبل از خروج بیقین
واستماع ندای آسمانی خود را بجا رموجہ حیرانی باوصف عالی کعب بودن سرنگون می بیندازند واز غایت
حیرت چنان می پندارند کہ گاہی ازین گرداب ہوش ربا بساحل نجات نخواہند رسید کہ من بمقتضای
شعر پاستانی ؎ گفت او وکلیم خویش بدرمی برد زموج ۔ وین سعی میکند کہ بگیرد عریق را پایہ او میگیرم
ومی گذرم ومیگویم کہ زنہار درین درطاب نمی مانی بچند وجہ **اول** آنکہ مقصود مجیب از لفظ بیاض عثمانی
تحمیل طائفہ شیخ مجدد ضیعانیست تا رفض را کذارند واز رقص الجلی دست بردارند وپینہ غفلت از گوش
ہوش برآرند وخود را غریق لجہ مخالفت ثقلین نپندارند وحریق لہب مخاصمت رسول رب المشرقین
نشمارند بجہت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچہ صوارم محتہد فانی وخود این تشیید المبانی وتفسیر علی بن
ابراہیم قمی اعمی وکافی تمہید اعورش موجود است ودر منہج السداد لطالب الرشاد تفصیلی بذکور است وبدل
کلمات الٰہی بعبارات غاصبین حقوق اہل بیت رسالت پناہی ودلالت تمام وارد وتفسیر اہل بیت الحاق الفاظ
نیز ثابت میگرداند واحتجاج طبرسی در ساختن آیات والحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغہ است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اہل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد وہنوز مجتہد ازین امور خود را دیدہ ودانستہ بتغافل
میزند تا بدانی کہ بیچارہ از نیمعانی خبری ندارد ومجیب معاذ اللہ کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود بر اصول
خویش چنین مینویسد حاشا وکلا علاوہ بتقریر دیگر تو انگفت کہ ہر چہ اولین جمع کردند مکرر اتہام زائد الو یصف
ذی النورین نجا اورد کافی الصوارم الیضا واولین ہر گونہ تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیا طاقلوتا تو کوی کہ
نصف بیشانست وجمعی از محققین بر اندکہ این قران مطابق ہو جس نفسانی دو سادس شیطانی ست پس بر اصول ایشان بالیقینی بیاض
عثمانی شد چنانچہ از عناد والاسلام بر می آید واین اتفاقا مثل حکایت شخصی ست کہ زنی مالداری را بنکاح آورد چنانکہ پدر مرحوم
اخباری اکبر آبادی بر اظہار مجتہد جالسئی کما عرفتنی المجد الاول اتفاقا یکی از دوستانش کہ سوابق حقوق
داشت ودران شہر بکاروان سرائی رخت اقامت انداخت این شخص آمدہ دفتر شکایت باز کرد مسافر
تو معذوری واز دست زن مجبوری گفت چنان نیست کہ پنداری بلکہ حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانہ آمدہ عرض کرد کہ منعمای آرزو میکنم کہ فلانی چندی در خانہ من بیاساید زن فرمود کہ حرجی نیست
باری روز دیگر دستار خوان کشیدند وبخورد ند صاحب خانہ بر زن خود بواسطہ کنیزان حکم رانی بسکرد کہ فلان
چیز بزودی بفرست ودر دال ماش چرا تاخیر میکنی زن دانست کہ حال چونست یعنی دوست خود را آگاہ میکند
لفظیہ خویش بہ کنیز را اشارہ کرد کہ خلاف مطلوب بر سرش چنان بزن کہ گلوی او در کاویش مطوق شود بعد تمام
لباس وبدل البودہ گشت ودرین اثنا کنیزی دیگر در رسید ومشتی زد تا چیز شکستہ از کردن بیفتاد مسافر گفت ای بابا

بر من بار بار این شد اید رفته لیکن محال ندانستم کہ بلوق را از کردن جدا کنم و ریش و بروت را پاک کردانم پس این
ساده لوح در دست نشست و بروت ناتاب داد و گفت کہ والله گاہی در خانہ من از جانب زن انفیلد حکم
نمی شود و زن بہر حال مغلوب است و من غالبم حال جناب مجتہد بالاتر همہ تصریحات بندہ چنین است کہ احتمال
دارند کہ بودن قرآن مجید بیاض عثمانی نزد شیعہ نیست بلکہ عند المحبیب ہست نعوذ بالله من تلک الاسفاہۃ
و البلاہۃ تمامی علمای اہل سنت اعتقاد دارند کہ ہر کہ آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است دوم
آنکہ معلم نظر بلند محبیب انیست کہ ہر چیز و فضہ را بحجت بالغہ آگاہی و بمقتضای المرء بوعنہ باقراره بکتاب ستا
لزام توان داد در یرا کہ در شروح کلینی بسوطت و خود کتاب کافی ہم وال بالست کہ ائمہ شیعہ سالہا قرائت و
قرانیت ہمین نسخہ مشہورہ کہ جالس دانستہ تا قیام دولت آل محمد امر فرمودہ اند لیکن ناکاملا اصول موضوعہ
بین سبا و دیگر اشتباہ برآمد استدلال بآیات کریمہ و بروی این انتہا نشاید فکیف کہ در کتب شان محدثین
تصریح کنند کہ سورہ اخلاص یعنی قل ھو اللہ احد در مناظرہ رفضہ بنیا نیا بد افادہ توحید نمی کند تا امام
فرماید و آوازش بلند نہ کند از انکہ چیزی او قرآن مجید کم کردہ شود اگرچہ بعض باشد و بزعم تو اکثر ملائکی فی بیا
الاصول نقلا عن المجتہدین قد کان بنا و من اصبح بالباب و شتبدار کا نہ منع من الاخذ لتی و من الکتاب و الاخبار
لقبا اعنی صاحب الفوائد و لا شیخ الحر و من تلاہما علی ان القرآن کلہ متشابہ بالنسبۃ الینا جمیعا حکی عنہم ذلک
تبع الحیوۃ و ہو غیر تہم علیہم حتی حدث عن بعض مشایخان قولہ عز من قائل قل ھو اللہ احد یحتاج فی فہمہ
الی الحدیث مع ان کلا العلم صریح فی ذلک انتہی مختصرا غرضیکہ علمای رفضہ بسبب اجابۃ نفاق اولین
و آخرین خود ہوش بجا نداند و درباره قرآن مجید بر اصول مجعولہ خود آن الفاظ می سرایند کہ اہل کتاب بہت
بعد یت و انجیل از زبان برنمی رند سوم انکہ محبیب را بتیم ملحوظ است کہ حضرت امام الائمہ چون
بن عباس را بمناظره خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرآنی بسبب آنکہ وجوہ و بسیار دران محتمل ست
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند کہ ہر گاہ دلیل از حدیث آرمی راہ
خلاص نخواہد یافت چون دانستم کہ خارج بمقتضای سگ زرد برادر شغال اخوت بر روافض دارند
و بعد گفتن اجلہ اصحاب و اہل بیت شریک ہمدگر اند و فرقہ را از ایشان در قرانیت سورہ یوسف بسبب
آنکہ عشق زلیخا کلام ست نہ در سور و ایات دیگر و رد روافض در دعوی تحریف قرآنی عموما بر اور کان
خوارج نہروانی ہستند و بدعوی تحریف قرآنے زیادہ تر نجار بیمای نادانی می شوند و قت استدلال
بآیات ربانے بالاخوانے دلن ترانیہا میگویند و زینہا راز ہفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقت
لایق خطاب فرقانے نباشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی کہ وصیتی بود برای ابن عباس رضی
باید شنید لما بعثہ لاحتجاج علی خوارج قال لا تحاجہم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوہ یقول
و یقولون ولکن حاجہم بالسنۃ فانہم لن تجدوا عنہا محیصا این حدیث مرتضوی رضی اللہ عنہ

بر نہج البلاغت آوردہ و مدعا ہمانست کہ انفاً بعبارت فارسے دانستی و در نجا تمام کہ ذکر رفضہ
و اعتقاد تجریف بر زبان آمد انچہ برین عقیدہ دربارہ ایشان باعتراف اکابر رفضہ
در مناقب مرتضوی لازم مے آید بدو حروف باید شنید و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را در مدرکہ خویش باید گرفت یعنی کہ من لوازم تصدیق ان من نیکر حرفا من فضلہم مما وجب اعتقادہ فہو منکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من اسن لکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن مومنا بالکتاب
لان اللازم لہ تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان وکذا یقول
فی آل محمدؐ ان حکمہم حکم الکتاب دلیلہ قولہ ص انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی اہل بیتی الخ
یعنے از ضروریات تصدیق انیست کہ انکار حرفی از فضل و بزرگے اہل بیت کہ اعتقادش واجب
است مستلزم انکار ہمہ فضائل است نہ بینے کہ ہر کہ ایمان آرد بنام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قران مجید و گوید کہ این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس از نجا حال رفضہ
فائلین بتجریف آیات و تنقیص ہزاران کلمات و تبدل بعض آن بعض بلکہ اعتقاد بزیادت
بعضے از الفاظ چنانچہ استناد کلینی و طبرسے نیز بدان مشعوف است عیان شد و الحمد للہ کہ خود
بزرگان رفضہ تکفیر بزرگان و خردان خویش بر خلاف مثل مشہور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعمل آوردند و این سطور دین را قابل آن ندانستند کہ قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کردہ شود
کما لایخفی چہارم آنکہ مجتہد الزمانے مبنے قول من کہ بنیاد تقریر بر آنست نفہمیدہ اند و ان
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافہ آن ہمین است کہ چون خلافت در مرتبہ لاشرط نیست
و ناگزیر است برائے آن ملاحظہ شرط چنانچہ تفصیلش از کتب کلامیہ در اوراق سابق بوضوح
انجامید و از کلام این مجتہد ہم اشتراط بمعرض ثبوت رسید و قد تقرر انہ اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فاتت الشروط فانتفت امامتہ یزید باعتراف المجتہد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای فلک تقدیر العزیز العلیم افادہ انمیکند کہ چون شما مثل یزید پلید را خلیفہ برحق
پنداشتید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را بر خلافت خلفای راشدین ترجیح دادید حالیہ
من ہم شروط را ساقط کردانیدم و از کتب شما باثبات رسانیدم کہ خلافت باشد ک و الحاد
بر مذہب شما جمع گشتہ کما عرفت فما ہو جوابکم فہو جوابنا فرق انیست کہ چون یزید را
از میان بر داریم گوئیم خس کم جہان پاک و رفضہ مجال ندارند کہ از بن ملاحدہ قطع نظر
نمایند و ساعتی بر فرض خود قرار گیرند کما لایخفی علی من لاحظ بصارۃ العین بوجہ البصیرۃ و راہی شرح عباقہ
فی المجلد اول علی ہذہ الوتیرۃ پنجم آنکہ مجتہد از راہ جہل یا تجاہل تقریری کردہ باقحش وجوہ بر او وارد است
زیرا کہ سخن در مطلق فرمان روائے و کشور کشائی نبود بلکہ در حقیت خلافت بعد آنکہ بعد از بیعت با استخلاف

استعداد سابق کہ بشروط حاصل میگردد بفعلیت میرسد و خروج زاکزندے میرساند
و مجتہد ہر جا کہ لفظ خلیفہ و قید دوازدہ می بیند بے التفات بمعنے بحث و قیاس میکند کہ یزید
نزد صاحب صواعق و مانند او کہ یزید را از جملہ شمردہ اند خلیفہ برحق شد و معلوم است کہ مکنار با
کہ این علماء نہار او را خلیفہ برحق ندانستہ اند بلکہ او را فاسق و فاجر و پلید و مبتدع و مخالف نص خبر
حکومت و ریاست دیگانگی و حکم را بے چیزے ارادہ نکردہ اند چنانچہ عبارت صواعق را در این
باب نشان دادم پس حقیت کہ بحث دران بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین را در بعضے از
صور گزندے تواند رسانید و ہیچ معلوم نیست کہ مجتہد چرا باوجود این آیت و آن حدیث
تخصیص یزید میکوشد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شہید کربلا خلعت خروج و ناصبیت
می پوشد و ستم و ابن زیاد و مثل نمرود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتہاد سے
خرد شد پس انبیا علیہم السلام چگونہ مجاہد فی سبیل اللہ باشند و آنانکہ مقبول شدند چسان درجہ
شہادت یابند و حیرانم کہ باوصف معاملہ عصمت مآب نسبت بضعہ حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم
آنجناب چرا عصمت را دخل میدہند و باوصف قرب خویش ایمہ ہدیٰ را از دست رفتہ تا انکہ شبستان
حرمہاے محترمہ شکستند و بدار البوار پیوستند کاسبق مدعے علم ما کان و ما یکون برائے ایمہ ہدیٰ
گشتند و زمانے ازین نیرنگی و قلمرو نیما تجاوز کردہ امامت را افضل از نبوت و اولوالعزمے دانستہ
و ایمہ را از انبیاے اولوالعزم نیز در جسام بہتر قرار دادہ و دیگران بالوہیت رسانیدند قاتلہم اللہ
انی یؤفکون۔ ششم انکہ مجیب مصیب آیت کریمہ خلائف را چگونہ ذکر نماید کہ باعتراف مفسرین
ہمقرر آیت انی جاعل فی الارض خلیفہ است و خلافتیکہ سخن دران است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی اللہ علیہ وسلم یعنے جہاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجراے حدود
و قصاص و نصب قضیان و قضاۃ و غیر ذلک چنانچہ نہایۃ القول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامہ تفتازانی و شرح مواقف علامہ جرجانی صحائف طوالع اصفہانی و صواعق یکی و صواقع محقق کابلی و کتب جلیل
مثل تحفہ حق و مسالک و احقاق و ہفتواتِ کشمری و نکیدا و جالبی از صوارم و حسام انیک حاضر و ہفتہ ایمہ
ایمہ غیر از جناب مرتضوی و انہم و قت خرابے بصرہ و آبادے کوفہ این ذوات و اوصاف را
سلب نمیتوانند از خلفاء میدانند پس پریشان خلافت مذکور کہ مجیب مصیب دران مقدمات
الزامیہ مرتب کردانیدہ دلازم افتاد اما اشتراط عصمت وغیرہ پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد کہ بعد
کہ آنفاہم حال عصمت و انسے چہ جاے انکہ اگر باصول کافی رجوع کنی خواہی یافت کہ ایمہ ماموریں باظہار
حق مدت العمر بہ است گفتار و درست کردار نبودند بحجوبین بتقیہ و استتار چہ رسد باینکہ چیدہ روز
بشرح کافی را کہ از محمد صادق است تتبع کردن و شرح قزوینی را بغور دیدن و انچہ ملا صدرا

بزور بازوی معقول جامه فرسائے کردہ نصب العین گذاشتن ہفتم انکہ مقام حیرت انیست
کہ علی وطوسے وعاملی ومجلسی در کتب خویش مثل نہج الحق وغیرہ استدلال میکنند بحدیث مثل تبلیغ
کہ علی مرتضیٰ را فرمودند روز نزول واندر عشیرتک الاقربین تا بنی عبد المطلب را جمع فرمود وطعامی قلیل
پیش نہاد وہمہ آسودند واعجاز ظاہر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما کہ ناصر من شود برین دین وطاعت
من کند وخلیفہ من باشد کسی ازین جہل مرد بزرگ چنانچہ در روضۃ الواعظین است قبول نکرد وکمر خدمت
مرتضوی بر میان کہ حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفہ من است در شما پس اطاعت کنید وگوش
فرا دارید وجہ حیرت انیست کہ اگر مراد از خلافت ما بہ النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثہ
نظر بانچہ حدیث کہ امام اعظم رضہ وحلے وغیرہما باسناد خود با ورند ومتفق علیہ فریقین دانستند
زیرا کہ عیان شد از نیحدیث کہ مسبوق بالکفر بودن مانع خلافت نیست اور فضہ انچہ از لا ینال عہدی
الظالمین فہمیدہ اند بر ہم کردید وپر ظاہر است کہ بنی عبد المطلب ہمہ مشرک وکافر بودند وکسے اسلام را
تمان وقت چنانچہ مدلول حدیث است قبول نکرد واگر مراد از خلافت معنی ہو الذی جعلکم خلفاء است چنانچہ
فرمودہ اند کہ علماء دارثین انبیاء اند فالعلم کالدلالۃ علی الخاص باحدی الدلالات الثلث والخبر
است یقول مجتہد اللّٰھم ارحم خلفای فرق انیست کہ در نیحدیث لفظ خلیفہ را باظہار تحقیق اہل سنت
اہل بکسبدت درج کردند در حدیثیکہ من آوردم لفظ خلفا اجماعی است یعنے زنہار کسی انکارش نکردہ واگر
کتب رجال را بفرمودہ حضرت مجتہد در مقالہ سادسہ برکشایم خواہی یافت کہ این حدیث اعتبار الفاظ
در نیہا بران اعتقادی نمی باید وہر مزید حیرت دانست کہ چون کتب دین ومذہب رفضہ بر کشائی
خواہی یافت کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نصوص مرتضوی را در آخر حیات خویش ہم مستور میفرمود
پس در نیخصوص وآنہم در آغاز اسلام چہ کمان توانی کرد چہ جای انکہ خود حدیث معراج کہ بعد ازین
واقعات ست کہ در آغاز اسلام رو داد در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا کہ چون
از انحضرت حق تعالیٰ پرسید کیست خلیفہ تو در امت حضرت فرمود من ندانم تو نیک میدانی ودر غزوہ
خندق کہ قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب اجلہ اصحاب ہم عدم دانست بود چنانچہ
امانے شیخ بران اول دلیل است ونیز اصول کافی نص دانست کہ بعد نزول الیوم اکملت وحجۃ
الوداع حضرت باستنار امامت ہفتنی بودند ومیفرمودند امتی حدیثو عہد بالجاہلیۃ ومنی اخیر تہم بہذا فی این
عمی یقول قائل ویقول قائل الخ طرفہ انکہ رفضہ از نیحدیث بہ بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
ہرگاہ این بزرگان شریک مجلس نبودند وانعقاد آن فقط برای بنی عبد المطلب بود کما ہو منصوص
فی الحدیث وقد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتفی لخصوص التخصیص پس ایشان را چہ ضرر وضرر بآں
چنین باشد کہ خلیفہ در اہلبیت من علی مرتضیٰ است دون غیرہ ونزد اصادق لانہ خاتم الخلفا وتتمہ ثلثہ

تحفۃ الحسن المتعبی ہشتم انکہ رفضہ حسبنا کتاب اللہ ساورزدہ الزام اہل حق میسازند وی پندارند
کہ پندار کتاب اللہ کافی نیست و در واقعہ قرطاس خیال می کنند کہ در صحیح بخاری و کتب دیگر نیز آنچہ مخصوص
شدہ دانیست کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از طلب سامان کتابت بسبب شدت مرض بیہوش گشتند
از نجہت اختلاف در حاضرین بمقتضائے جبلت انسانی در اوردن و نیاوردن بہمرسید و مجالی بران بنا نمیشد
کہ حضرت را حرکت دہند پس اگر مردم را کہ تحریر شدید لاحق گشتہ بود دمیدانستند کہ اگر کتابت
رو نماید ضلالت دینی لازم آید فاروق تلی داد و اشارہ کرد بانیمعنی کہ ضرورتے نیست بگفتن او
وحسبنا یا حسبنا کتاب اللہ بر زبان آورد و بیہوشی آنجناب در نیمرض بحدی بود کہ بمقتضائے
روایات بحار و تراجم آن مثل جلاء العیون کہ ہیچ حسنین رضی اللہ عنہما انشا ختند زور و فتنہ عظیم
در بصرۃ المتعلمین نیز عیان ست کہ ایشان اضطراب میکردند فرمودند کہ کافی بودن قرآن مجید
البتہ از احادیث رفضہ نیز کما ذکرنا می القالہ السابقہ بلکہ خود از آیات رب المشرقین مثل اضغاث
و رای بر محدثین رفضہ کہ دست از کتاب مستطاب برداشتہ و بتحریف قائل گشتہ تمامش ناشایستہ
دانستہ اند کما مر اتفاقا و اہل اصول معتقد تحریف و تبدیل مانند توریت و انجیل اند بحمد اللہ کہ ہزاران حدیث ایمہ اہل بیت
خواہی یافت علی ہا رواہ المجلسی فی مجلد الاول من البحار و غیرہ فی غیرہ من الاسفار کہ ممیز سیاہ حق و باطل
و معیار احادیث ہمین کتاب ست کہ موافق آن را باید قبول کرد و مخالف را بدر و دیوار زد پس تکافا رفق را کہ خواہد کہ بدین
و سامان کتابت را در وقت ہوش با وجود پرسیدن اصحاب نہ طلبید قائل استحسان باشد نہ لاحق العرفض
و اگر کلمات صحیحہ فاروق را خلاف شان ان سرور دانند انچہ بران لازم می آید کہ ناموس حق و ملت
ازان برباد میرود در رسالہ سادسہ برگذشتہ و انچہ در جامعیت کتاب آسمانی در کتب فریقین مروست
تا بحدیکہ ائمہ ہم اعتراف بدان فرمودہ اند و در حق الیقین ہم وارد است پیدان عیانست کہ لا یحتاج
الی البیان و حاجت اعادہ ہم باقی نیست مگر در نجا کہ بعنوان تجدد مثالی چند سطر دیگر مبین میشود
تا بدانے کہ لا رطب و لا یابس الا فی الکتاب مبین معرف جامعیت این کتاب است ضما بستطرف
من کل مستطرف عبد اللہ بن مبارک حرا ورده کہ بہ نیت حج و زیارت از خانہ برآمدم روزے در بیابان
زیبا بلہنازی عجوزہ را دیدم پرسیدم چگونہ در نیمقام افتادی فرمود وی من یضلل اللہ فلا ہادی لہ
و نیز شنیدم کہ راہ گم کردہ گفتم کجا خواہی رفت گفت سبحان الذی اسری بعبدہ لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی پی بردم کہ حج گذارد و راہ بیت المقدس فرمودہ گفتم چند روز
است کہ در نجا بسر میکنی فرمود ثلث لیال سویا گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی بینم از کجا میخوری
جواب داد ہو یطعمنی و یسقین گفتم بچہ چیز وضو میکنی این ایت خواند فلن نجد وا ماء فتیمموا
صعیدا طیبا گفتم طعام ہمراہ دارم اگر حاجتی باشد پیش کنم تلاوت نمود این ایت را کہ

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ گفتم و مبارک باد مسلمان نیست ما را توشه دارے فرمود وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ گفتم از اشل من کلام تمکنی این آیت قرات کرد و صابیفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پرسیدم چه کسی فرمود وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ گفتم خطا کردم مرا معاف دارد و مواخذه مکند ارشاد نمود لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ پرسیدم حاجی دارے که ترا برنا توشه نشانم تو نافاقه برسانم فرمود وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ پس من چشم پوشیدم و گفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه گریخت پس عجوزه بخشم آمد و این آیت تلاوت نمود وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ گفتم و مکی صبر کن تا ناقه را بشتر ببندم پس این آیت خواند فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ تا حجل گشتم دوانوی ناقه ببستم و گفتم حالیا سوار شو چون سوار شدم این آیت این وقت را بیاد آورد که سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ عبد الله منیفرماید که من زمام ناقه گرفتم و همراه او با فتخار تمام میدویدم و آواز را بلند میکردم تا این آیت کریمه بر زبان راند وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ پس من آهسته همراه او اشعار عرب ترانه می کردم فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ گفتم لَقَدْ أُوتِيتَ خَيْرَ الْخَيْرِ یعنی حق تعالی فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ چون باز گشتم بر سیدم شوهر دارے ایرا آیت برخواند یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ پس من در وقت سکوت فرزدیم و نهایت خجل گشتیم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله ایست که ترا شناسد و با تو معرفتی دارد فرمود وَالْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دانستم که فرزندان دارد و گفتم حال ایشان را درج بیان بکن این آیت قرات کرد وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ دانستم که ایشان معلمین کشتی هستند و با دبان را بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او مصدر عبارات نمودم و گفتم از اسامی شان آگاه کن تا من او را دهم فرمود وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ پس من با واز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی و ای موسی و یحیی چرا نزدما در نمی آئی ناگاه می بینم که این جوانان بسوی ما متوجه اند و بجمال حکمت و کمال سنے که از پیشانی ایشان لامع است فرا رسیدند چون ملاقات کردیم و نشستیم عجوزه فرمود فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ لا جرم مکی برخاست و طعام پاکیزه آورد پس روبروے من نهادند و عجوزه ارشاد نمود كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ گفتم طعام شما بر من حرام است تا قصه او را مفصل بگوئید و از حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده گفتند که این ما در ما است از چهل سال کلام نمیکند مگر با یات قرانی بخوف انیمعنی که شاید نفرشی رو دهد

وباعث خشم الہی گردد سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین
والحمد للہ رب العلمین این حرفی بود از سہولت آیات بینات وجامعیت کلمات طیبات کہ در کتب پیام
وگریبانی از سنت وایجاز کشایم اطناب ونمایہ مگر نشنیدہ کہ امام رازی رح ہزاران مسائل را در تفسیر کبیر
زیر یک جملہ از آیات قرانی نشان دادہ وہنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کنار ان جواہر زواہر بجیب ودامن
غواصین مستطیعین مجیدا ریم میرسد ع کہ کتاب میکند بانجم بابری واگر امور غریبہ را بیان کنم خواہی
دانست کہ عرب عربا در تحقیق آن عمرہای خود بسر کردہ اند چنانچہ بر ناظرین مجمع البیان وتفسیر امام
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست وکفاک شاہدا ما ہر من قول امام الائمہ یقبل ویقولون واگر مروی
عن اکابرہ ابن عباس چرا عرض نمیکرد کہ مگر مکابر در حدیث شور وشغب بر نمیدارد چون کلام در حسنا
بانجا رسید قصہ طولانی یاد آمد از مناظرہ لسانی بر حرفی از کتاب وپرتوے از انتخاب کفایت میکند فہم
کہ یکی از اذکیا ہمہ اعتراضات استقبالا بہمین لفظ جواب داد وچون اتباع این سبا مطاعن فدک را
بر پا کردند فرمود حسنا کتاب اللہ وایشان بجمود ذہنی متحیر گشتند گفت مراد اینست کہ از ایت غامہ وبدیع
مہاجر وانصار فضیلت صدیق پدید آمد وقد تقرر ان الیقین لا یزول الا بمثلہ واجاد ومعارض تقوا
بآیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس لطیفین قرطاس پنہا بر ندمناظر خندید کہ در ینمقام
حسنا ہم موضوع وہم محمول یعنے عقل کی باور کند کہ اصحاب مصداق اتبعوہ فی ساعۃ العسرۃ باشند
واین سلول را بجہت تعریضش بر مرکب حضرت رسول ذلیل کنند وسرہای منافقین کما فی خلاصۃ المنہج
وغیرہ از دوش بردارند ومقبولین شیعہ نقد ایمان بسلامت برند پس ابن قیاس کاسہ لیسی اول من
قاس ہست فحسبنا کتاب اللہ وجنبکم ما یوسوس فی صدور الناس من بعدہ در دفع ہر تقریر ہمین لفظ
کار خود ساخت چون تیر وکمتیں نماند ہر یکی ہمین اوازہ بر داشت کہ بگذار این حرف قدیم را فرمودہ دل
داد ہ مذہب قدیم دست از ان بر نمی کشم شما کہ جنگ بدامن بسیار دیدہ باید شما را دست از اہمیت واصحاب
بر داشتن پس رفضہ مبعوث شدند زیرا کہ میدانستند کہ اگر مذہب خود را بحضرت مرتضوی نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می نہند ومیگویند کہ حضرت امیر مقتدای ما ست واللہ اعلم
ہو العلیم بذات الصدور فثبت المطلوب کالنور علی الطور قولہ الا ایا
الخ اقول ازین کلام ہم مترشح میشود کہ زہیا رمجتہد الزمانی یعنی کلام سن فایز نمیشوند یا خود را بانہا
نمیزنند وجائیکہ در عبارۃ العین تا ویلات اولین وآخرین قوم را در بارہ مفسدین فی الارض یعنے یاجوج
وماجوج امامیہ از زارہ وشیطان الطاق وغیرہا بہم زدہ ام پی بدان نمی برند تفصیل این مبہم از شرح
عبارت بعبارۃ العین عنقریب می آید انشاء اللہ تعالی بعنوانیکہ مزید بران متحمل نباشد وتمامی مزخرفات
ترہین نیز کہ تعلق باین مبحث دارد بملاحظہ آن از ہم باشد وہر یکی اعتقاد کند کہ بحریر آن عبارت در بسیار

تقدیمہ برای استبصال تاویلات شیعہ است خصوصاً تاویلات نزیہ لیکن مجتہد بچشم بصیرت نمی بیند ۵ منعم
کنی زعشق وی ای مفتی زمان منعم وردارست کہ تواورا بدیدہ اما انچہ بچارہ مجتہد الزمانی نام صوارم بدرفانی
برزبان بردہ بلکہ ازرا اصل وفرعہ رافرع آن بجہت عطف قرار دادہ پس مقام حیرت اولی الالباب است وبعد
ازدیدن صوارم کہ درحقیقت بکاسہ لیسی کشمیرے نقال تصنیف کردہ ہر مطلبی راکہ اوافرمودہ مذہب
شیعہ زیادہ تر مہمل کردیدہ چنانچہ برناظرین جوابش وہم تصانیف کمترین مخفی نیست ودرین کتاب
جابجا دانستی خصوصاً بمقالہ سابعہ حال پر اختلال حضرت ابن عباس کہ دراہل بیت جناب امیر بہتر
ازکسی نبودہ کمامر براصول رفضہ مثل آفتاب نیمروز گشتہ حال تقریرات فرزندش یعنی مجتہد الزمانی دربارہ
رواہ احادیث بطریق اولی روشن شدہ نیست حال بہترین اہل بیت کہ بدی انجام اوست واے برحال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمہ لغوہم کمافی ترجمۃ العیون ایضاً **اقول** وبرظاہر است الخ **اقول** ہیچ معاوضہ
نشد کہ بنیاد کلام براصول کیست ایا مجتہد باحادیث مسندہ ما ثابت کردہ کہ خلفا متخلف بودند
بلکہ خلافت آن ازکتب ما بہ ثبوت می انجامد واگر بفرض محال خاتمہ حدیث تجویز بدرجہ صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل ومزکی بنصوص قطعیہ میدانیم ومعنے تخلف را علی مافی الصواقع
والتحفہ بتقریر ارباب معقول ومنقول واصول بیان می نمائیم واستثنای صدیق وفاروق رضی اللہ عنہما
دراقامت خلافت حق عیان میکنم وانہم کہ صدیق جیش اسامہ را بر مہمات دیگر تقدیم داد پس خلل
درخلافت نگوندراہ یافت ابا براصول رفض پس عیان گشتہ کہ انا اسامہ تا ابوبکر وسلمان ہمہ نکوہش
داجذار ندوازدایرہ اعتماد بدرگشتہ اند وورحق رفضہ مثل مشہور یعنی خود کردہ را درمانی نیست بنظر پیوست
بالجملہ خارج ازدایرہ امکانست کہ صدور لعن وصفی درخلافت اصطلاحے خلل ندارد ولعن کردن حضرت
صادق قیاما وقعودا وعلی جنوبہم بتصریح اسامی پیشوایان امامیہ بعبارت لعنۃ اللہ علی زرارہ وہو شہر من
الیہود والنصاری حرج نسازد باوجود اعتراف سید مرتضی در تبصرۃ العوام کہ امام لعنت نمی کند کسی را تاکافر
نباشد وطبرسے از کذب ایمہ بقیۃ تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگویم کہ تذکار حدیث تجویز بکرارے نمک است
کہ از جناب مجتہد درچند جا بتقلید بوقوع آمدہ وجوابش گذشتہ وتفصیل این بحث خاص چنانچہ باید
بزبان قلم رفتہ لیکن بار دیگر بمقتضای وعدہ سابق بطرز جدید بقلم می آید کہ مجتہد الزمانی در تشیید المبانی
گفتہ بود کہ احادیث قوی وضعیف ہمہ درکتب فریقین اندراج یافتہ باید سخن بہ تنقید راندن وقواعد
اصول را دخل دادن وسند حدیث فہمیدن وکرد تنقید گردیدن پس عجب است کہ مجتہد این قول را
ہم کہ در مقالہ سادسہ بشد ومدار درکردہ یاد نمی کند وبخیال نمی آرد کہ شہرستانی ازجامعین مقالات
اہل عالم ومولف مذاہب بنی آدم است ونزد محدثین اورا پایگاہی ورفعت منزلت وجاہی نیست
باز مجتہد را شرم نمی باید کہ چون من میگویم خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین کہ بوا

گوشوارہ عرش رب المشرقین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین کہ باعجاز
الزبان پیدا شدہ و شیخ و سید طائفہ ہمہ از خرمن فیض او خوشہا چیدہ اند نقل کردم مجتہد در سند آن
گفتگو کردہ و درین خصوص صحت سند را از نہاد نشان نمیدہد و میخواہد کہ انچہ در ذیل سند ثبت شدہ کہ
المنزل من اسماء پنداریم و در ترای صنادید اصحاب سید انبیا بجبر و این الفاظ بی سر و پا دست از نقل
ہم بر داریم حالانکہ علمای کبار ما میہ نظر بمقتضائے ہشیاری یا بدستی در کتب و مینویسند کلمہ حق بر زبان
می آرند و زنجا حرفی از تذکرہ الائمہ کہ ملا حیدر علی در کتاب الاحیای کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمردہ مینویسیم کہ حضرت پیغمبر ہرگز دشنام بکسی نداد و عصاۃ و متمردین امت را نفرین نکرد انتہی
بقفلہ خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از جملہ اصحاب و صنادید ایشان تبرا کردن عجب
تر انکہ این بحث امروزے نیست اگر مطالعہ کتب شیخ علی نمائی و این بادیہ را تقدیم تحقیق پیمائی
البتہ اذعان توانی کرد کہ چون این سیاہ پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریاد بی ہنگام بر داشت
و این طعن را علی الاطلاق تمام در منہج نوشت بعضے از علماء کہ ہفوا تش را بر محبر و باد خویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت شد طلبیدند حالانکہ از رفضہ کسی را مجالی نشد کہ صحت جملہ مذکور پیدا گردد
و کلام شیخ علی را ازین نقیضہ وار ہا ند از جملہ آن عبارات کہ تعلق دارد بانکار خاتمہ حدیث

این حروف ست ان ہذا کذب موضوع باتفاق اہل المعرفۃ بالنقل فان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم لم یقل لعن اللہ من تخلف عنہ و لم ینقل ہذا باسناد قط بل لیس لہ اسناد فی کتب الحدیث
اصلا و ببین کتابہا کہ علماء در رد شیخ علی رفضہ نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکہ از تراجم علماء
چنان معلوم شدہ کہ خود شیخ علی این رد و قدح را دیدہ لیکن نتوانستہ کہ تدارک نماید و زنگ سفاہت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچہ بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیدہ نخواہد بود و ہمچنین
رفضہ کہ در مطاعن جنرات خلفا زیادہ تر آب بی لجام خورند و ہوسہای خام را پختند نیز در تیمر کہ چیزاند
چنانچہ غایۃ السعی ایشان از احقاق مشتری باید دید و کلام او را در بارہ عجزار تصحیح خاتمہ حدیث کہ ضمن
دران بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفہانی در ابطال الباطل جملہ لعن اللہ من تخلف
عنہ را از مکیدات رفضہ دانست کہ در لباس تقیہ بکار برند و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین تواند
گفت کہ شہر ستانی آوردہ و حال اینقولہ بی سند انقا دانستی و انہیم در یافتی کہ شہر ستانی بر خلاف داب خود
در امثال ایمقام جواب میدہد و سخن رفضہ را کہ در باب اصحاب برای طعن تخلف مزیت کردند رد میکند چون
عدم صحت جملہ مذکور پیدا ست از کتب فریقین انہیم ہویدا ست کہ صدیق رضی اللہ عنہ ایمقام را چنانچہ باید بدست اسامہ
تقدیم رسانید اکنون مجتہدین رفضہ کہ نام تخلف ایشان بر زبان ہا آرند و او تخلف از ایمان میدہند انہیم کہ
شنیدے بحث ماضی معروف و مجہول بود اکنون شنو کہ بہ بحث حال علاقہ دارد

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مستر شدین که نبوشتن مکاتب سوی این
کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند لشنوکه
مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را بالوف حیل و صنوف مکاید و دخل مشغول توجهات
سازند پس طعن تخلف ساختند و سخنی چند بهم یافتند تا عامه بدانند که امامیه باولا الزامیه
ایشان را محقوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده برجمعیت شیعیان
بتازند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان پردازند و اگر اهل سنت قادر بران
بے بودند البته علمای شیعه انیمر حله را بدلایل الزامیه نمی پیمودند و بعد از تفحص بکتب امامیه
هویدا میشود آنچه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و
صحه ثبات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است
روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال انکه در مجلد سابق خصوص اوراق
مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که در امامت و مطاعن سنیان
ازان روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار و الجایسی فی صوارم الالهیات
و قد عرفت العبارات مرارا و نظرت الیها لیلا و نهارا و از نجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از اغاز تا
انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما
در مذهب شیعه باسناد متکثره و طرق صحیحه از ائمه هدی بدلالت مطابقی مروی باشد و انهم ضمیمه گردد
که در زمان خلافت شیخین رضی الله عنهما بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب الفترین نکرد
بر لعن کسیکه متخلف بود منادی میکردانیدند آری فرق انیست که علمای مابوضع جمله اخیره تصحیح
کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین
جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لا یخفی علی من
طالع البحار وغیره و مجتهد فانی در عناد الاسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دیگر
تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در الجزای مجلد امامتش مرتو دوستی بچشم خود دیدم
و یقین میکنیم که اگر کتاب مذکور بدست آرای در راه تطبیق نقل بسیاری خلافی نیابی اکنون باید
پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نامبر اسامه و تجهیل منصب او اتقام زید
بن حارثه و اهتمام شان این واقعه و برآوردن و مار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست
یا خالی شدن مدینه بر مزعوم اهل کینه از اهل ضغاین و دیرینه یا ظهور زوت و نفاق اسامه
صاحب عامه اما شق اول پس سراسر مقام حیرانی ست زیرا که هر چند تخیین و ابتداع و ابتضار

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن انقدر از اصول اہل قبول عیان گشت کہ این بزرگان مرو
امیہ ان و مقام گردان روم و شام بودند و کمال مرتبہ تہور داشتند تا بقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفضہ از کجا نیست و نابود گردید کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہمہ شب با ایشان راز ہا گفتہ
تا این وقت تجربہ نبودہ و بدولی ایشان ہمیشہ ظاہر بودہ و اگر معتقد شیعہ را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
کہ ایشان را جناب سید المرسلین برای این مہم بزرگ و امر سترگ بر چنین رکیک کہ چار ہزار منافق و طلقا
بلکہ زیادہ از آن برای حمایت اسامہ بر کرسند بلکہ بتصریح ثقہ بودہ اہل افترا بنفی مجلسی شقی و غیر او تا مستفر
احدی را از اہل نفاق نگذارند کہ ساعتی بعد از این حکم باستراحت بمدت کمابیش و فرصتی ندہند کہ در مدینہ
طیبہ نفسی برآرد چنانچہ از مجلد ختن بحار الانوار ایشان مبسوط است تو گوئی کہ شمعی است و در انجمن مہتاب
نیم و در روشن دہ و عبارتہ ثم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمع اولئک الثلثین و من والاہم علی حربہ و طلبہم
علی عداوتہ و من کان من الطلقاء و المنافقین و کانوا ازید من اربعۃ الاف رجل فجعلہم تحت ید اسامۃ بن
زید مولاہ و امر علیہم و امرہ بالخروج الی ناحیۃ الشام و باقر مجلسی در ہمین مجلد انیہم نوشتہ کہ قیس بن عباد
مامور فرمود تا ہمہ کس را کہ نامزد شدہ بودند باسامہ ملحق گردانیدہ گفت ای اسامہ ہرگز ترا رخصت ندادہ
اند کہ تخلف کنی تو در نہضت درنگی روا داری پس ہمین وقت برو بالجملہ قریب است کہ خاک گریبان
عقلا در ماتم سلیب حواس رفضہ تا دامن رسد و سر ہای ایشان بلنکب خار ارتیش گردد کہ مقصود
شریف در این حادثہ انتقام زید بن حارثہ و جعفر و دستی اہل اسلام بر کفار لئام باشد و جماعات منافقین
و طبقات حاسدین و معاندین را کہ عادت شان حیلہ جوئی در جہاد و فرار از برد و مصاف بود و برین کار
بردارند فاعتبروا یا اولی الابصار مخدلک از قرآن مجید واضح است کہ حق تعالی جنیب خود را فرمود
کہ چون بمدینہ باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنہا اذن جہاد و طلبیدہ باید گفت لن تخرجوا معی ابدا و لن
تقاتلوا معی عدوا انہ تفسیر من شیعۃ و منہم الکاشانی ہم تصریح میکنند کہ مقصود از ان نہی منافقین از شرکت
در جہاد است اگرچہ دستوری طلبند برای غزوہ دیگر انتہی حاصلہ فکیف کہ تستفز ازان باشند و دل بر فرقت
مدینہ تہند چہ جای آنکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را بالاستقلال بجہاد مخصوص گردانند و کسی را بر
لشکر از اہل ایمان و اخلاص نگذارند کہ در آید و قصد حرب و کارزار نماید کما عرفت و ستعرفہ انشاء اللہ تعالی
علاوہ حدیث اطول جعفری کہ از اصول کافی در مقالہ سادسہ گذشت دلالت قطعی برآن دارد کہ از شر و طلبہا
استحقاق او صیاف آیت کریمہ التائبون الآیۃ برای مجاہدین پس طعن رفضہ از اصل مقلوع شد و این اوصاف
برگزیدہ برای این بزرگان نہایت گشت چہ جای آنکہ شیخین سمع و بصر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور افتاد کہ روافض باحد المرین معتقد شوند یکی آنکہ خطاب تحریر و تفنید با جناب امیر
بود و ند جا بر آمدن سلمان و ابوذر و حذیفہ و مقداد و عمار یا سر و غیر ایشانست کہ بر زبان نفاق ترجمان شیعہ داد

اخلاص میدادند بزودی همراه اسامه عزم رزم کرده هلاک از رده بیان برانگیزند تکلیف تجهیز لشکر و اماده
کردن اسباب جهاد تعلق بنفسی ندارد که او را برزعم شیعه بارها امام بلافصل کرده اند تا در تخصوص هم فرمودند
که باید قرضی را ادا کردن که برای دستی اسباب این لشکر گرفته ام چنانچه قدمای شیعه او را وداع کرده اند و اگر کتب
ایشان هم نرسد باید بکلام کنتوری اجوع نمودن و بارها دانستی که از روز حدیث منزلت نزد جمعی از شیعه حضرت
امیر امام بالفعل بودند و دیگران بیافه درای دیدی زیر کلیم میگویند پس اگر شیخین را بحدیث تجهیز مخاطب دانند در حقیقت
انقلاب مذهب لازم آید چه از حکم تجهیز بوی خلافت بدماغ اهل فراست میرسد بالجمله چون جهاد از ذاتیات امامت
است کلام مرا او تجهیز مقدمه آن پس لامحاله تعلق یافت باجناب امیر و کار زار تعلق گرفت بارکان ارکان دین و اتباع
و اتباع این مخلصین گو ابوبکر و عمر و ناصرین و تابعین شان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون بالاتفاق
مقبولین لسانی مرام شریف رسول ربانی کاری نه بستند و از خانهای خود هم در انوقت بیرون نرفتند انچه لازم
عبانست که بیرون از حد بیان است اکنون شیعه را راهی نماند مگر باختیار اعتراف از اعدالامرین بمقتضای من لا یحضره الفقیه
مبلغین و آن اینست که در نگ اسامه و همراهیانش مبنی بر مصالح بود از مزید محبت مصطفوی و تعلق خواطر اولاد
حال شریف و شاق بودن جدای در اشتداد بیماری و غیره چنانچه اهل حق میگویند و چون مراعات این امور را
در خصوص انمقام پیشوایان رفضه تجویز نمی کنند چنانچه ثمانینی در شافی گفته و حلی و آذربادانی و کرکی و مجلسی و جا
و کاشانی مقلد او گشته اند لاجرم احقر العباد از تعلیقی که جابجا بر کتابش وقت مطالعه نوشته ام سطری چند
می نگارم که لیت شعری ماذا یقول علم الروی فی اوامر الله تعالی و وحیه الی رسوله المصطفی فی نصب المرتضی و تسلیط
علی الزعامة الکبری و تسویفه صلی الله علیه و سلم خلافة امیر المومنین حین الی حین حتی نزل العتاب البشیر بعضهم
المعاندین علی سید المرسلین ثم ماقال البشیر الله یرضی فی حدیث العدیر لیس لیضیق فی امامة الامیر و الرضا قد نقض
فی الغدیر ما یدل علی رعایة المصلحة و التفکر لحدیث سعید الوری خطایا لخاتم النخافاحیث سال النبی صلی الله علیه
و سلم امضی فی امرک فورا ام التفکر مصلحة فقال صلی الله علیه و سلم بل یری الشاهد مالا یری الغائب
و از نیمقام بذهن هر خاص و عام در آمد که تاکید شریف در تنفیذ بر اسے آن بود که مبادا اصحاب بجهت
ارتداد اعراب و بلوای هوا خواهان مسیلمه کذاب و دیگر فتنات گوناگون و روداهی روزافزون غفلت
در زند و در تنفیذ جیش متقاعد کردند و الحمد لله که صدیق بعجلت هر چه تمامتر اسامه را فرستاد
و این بینچه تاکید شریف بود که فروے رود و چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی انیمه که گفت
در آمد حال شق اول بود که تناقض اقوال رفضه و نهافت مقالات ایشان لطهور پیوست
آمدم بر بیان شق دوم که امام اول ایشان سید الطائفة النوبختی یعنی ثمانینی علم الروی
دل بران بسته و پای ارادت بدامنش شکسته و فرو رینی بر آثار قدمش رفته و مجلسی
از غایت بلاهت بزعم خود در پای لطیف ابدار اسفته و شوشتری ذهب الله

بنور حس وتماشاک امیدان بمژگان روفته وچون بر حقیقت احوال واقف شوی
خواهی دانست که هریکی ازین حمقا بایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات
والفاظ ایشان روبروی تو بخوانم پستر بر جهالت وبلاهت ایشان مطلع گردانم پس
بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکور دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از
تصانیف اوست وپیشوایان ر مقتضی سیر وایه افتخار سیدانند وبرابل حق آنرا انتهای بلقطه
از مزایل سنه ر سه میشمارند وتاویلات تسویلات او ورا بناخن دانکشت فرسوده تمامتی را نقل
مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب معنی میگوید فاما
قول صاحب الکتاب واعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان بعدهم
لایمنع من ان یختار والامامة فیدل علی انه لم تبین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
احدا عن لایقول انا لعدهم لیلا یختاروا الامامة وانما یقول انه لعدهم حتی یغیب لعده فی
الامر من نص علیه فلایکون هناک من ینازعه ویخالفه انتهی واز نجا هویدا گردید که او میوید این
مطلوب است واگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی به بینی باید برای
تتبع مجلدات بسیار خصوصا جلد فتن وامن فرا چینی بعد ذکر اینمعنی که همه منافقین وطلقاء را
اسامه گرفتند وبخروج تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی مینویسد که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
باصنع من ذلک ان تخلو المدینة منهم ولا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا وکذاب مفتری قاضی
ر طل بوق شوشتری در احقاق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفیذ جیش اسامة و
جعل القلنسوة تحت راسه لبعدهم عن المدینة عند وفات النبی لیلا یتوا ثبوا علی الامامة بعد النبی صلی
الله علیه وسلم ولهذا جعل الثلثة فی الجیش ولم یجعل علیا وقس علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که
در میدان مصارعت از راه حماقت رجز خوانی میکنند وزنهار بحقیقة الامر پی نمی برند ومنطوق بعبارات
ایشان همین ست که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفیذ اخراج اهل نفاق وحسد مقصود داشت تا بجناب قدسی و
بجوبترین وجوه تخت ودرهم خلافت را بیارامد هیچ منافقی وحاسدی تا بوینامد هرگاه این امر را احاطه
کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل ست زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدینمعنی اشارت ست
وهزاران بار وحی الهی ورود نمود که خلافت خلفای ثلثه شدنیست وزنهار تبدیل مانعی ومزیلی بر طرف نمیتواند
شد چنانچه از بحار وحیات القلوب وکافی ولبصایر مثل آفتاب است وحاصل واقعه کتاب لوصیت
که کلینی بطریق آورده اینست که اهلبیت اطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که در
خلافت غاصبین اگر ظلم وعدوان بغایت مقصوی کشد وچون وچرا نکنند وانیمه ما بر شریف

بنوی رود اپس چگونہ این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت کہ میدان مدینہ
را بردیم و علے مرتضی را بر سریر امامت نشانیدہ سرہاے دشمنان بگویم و اگر اندک غور در کتب رفضہ نماے
تو انے دانست کہ ما را ہر در تے نزد این خرافات و لاف و گزاف کہ ثمانمئے و مقلد پیش گفتند نیست
زیرا کہ ائمہ ایشان از قمی و کوفے و طبرسی این مطلوب را بانچنان برابر کردہ اند و ما للاختصار در اینجا بر عبارت
صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانے اختصار میکنم و اولا آیتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراہیم خلیل فرمود و اعرض عن ہذا انہ قد جاء امر ربک و انہم اتیہم
عذاب غیر مردود پس معلوم شد کہ چون محقق شود حکم بتقدیر حتمی کردن خلاف آن از حضرت باری
زنہار درست نیست پس کوشش در آن چہ معنی داشتہ باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمہ
نہ بندند گوئیم قال البطرسے نے شان نزول قولہ تعالے انک لا تہدی من احببت و لکن اللہ یہدی من یشاء
قبل نزول نے ابیطالب فان الینے صلی اللہ علیہ وسلم کان یحب اسلامہ فنزلت ہذا الآیۃ و کان یکرہ اسلام
وحشی قاتل حمزہ فنزل فیہ یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ فلم یسلم
ابوطالب و اسلم وحشی و رووا ذلک عن ابن عباس و غیرہ و فی ہذا النظر کما تری فان الینے صلی اللہ
علیہ وسلم لا یجوز ان یحاول ان یخالف اللہ سبحانہ فی ارادتہ کما لا یجوز ان یخالفہ فی اوامرہ و نواہیہ و اذا کان الامر
تعالے علے ما زعم القوم لم یرد ایمان ابے طالب و اراد کفرہ و اراد الینے صلی اللہ علیہ وسلم ایمانہ فقد
حصل غایۃ الخلاف بین ارادۃ الرسول و المرسل و بسیارے از مفسرین بتصریح اشعار کردہ اند و کاشانے
نیز بنا بر عدم آن پرداختہ چون کلامش بفارسی ست تلخص بر میدارم تا بخوب ترین وجوہ بذہن ہر کس
خصوص مجتہد رسوخ یابد کہ اہل خلاف بر آنند کہ آیت در شان ابوطالب نازل شدہ چہ رسول صلے اللہ
علیہ وسلم بسیار طالب این بود کہ ابوطالب ایمان آورد و کارہ اسلام وحشی قاتل حمزہ بود و قصہ
برعکس شد کہ ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبہہ نیست کہ این سخنی ست بغایت ضعیف
و رکیک چہ جائز نیست کہ ارادۂ آنحضرت مخالف ارادہ حضرت رب العزت باشد ہمچنانکہ جائز نیست مخالفت
اوامر و نواہی او ہر گاہ کہ بر عزم مخالف حق تعالے ارادہ ایمان ابوطالب نکردہ باشد و مزید کفر او باشد
و ارادہ ایمان وحشی داشتہ باشند و کارہ کفر او و پیغمبر او بر عکس این ارادہ داشتہ باشد پس غایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم نعوذ باللہ من ہذہ الاعتقادات الفاسدۃ
الفاوتۃ اقول قطع نظر از آنکہ طبرسے و کاشانے را مغالطہ شدید رو داد چنانچہ بعد از دیدن نہایۃ القول
و تفسیر امام المعقول و منقول و غیرہ آن از کتب کلام و اصول ظاہر و باہر ست می پرسم کہ کمال مخالفت
در ہین ست کہ اہلسنت بر فرض صحت روایت کردہ اند یا در آنچہ علماے رفضہ تسطیر داد و عذر او لین
و آخرین ایشان بنیاد حدیث تحمیر بر آن نہادند کہ مقصود و تشریف از زوایہ کردن تحمین ہمراہ است

ردن سید ان امامت سید المرسلین و صاحب لولاک ازین حس و خاشاک بود کہ بین منازعت و مخالفت
خالق الافلاک بہت پرداے آنکہ در تقاسیر اہلبیت بنوت علیہم السلام کہ شیعہ بدعت آیند ثابت ست و نمود
بر سے مذکور در جمع البیان آورد کہ حضرت سید انستند کہ خلافت تعیین شدنیست و زوال نخواہد پذیرفت
پس کجا مخالفت مرسل یا مرسل در ایمان ابو طالب کہ حلم بموے بدیہی کہ حق تعالے ارادہ آن نفرمودہ و قبل
از نزول آیۃ کا تقدیر بمنع ست و کجا مخالفت در امر مذکور کہ اینجا ارا صول موضوعہ متقدمین تعالے
وقتی و کاشانے و مجلسے و شوشتری بوضوح می انجامد مقتضے آنست کہ کار مرسل از مرتبہ عداوت مرسل
معاذ اللہ بہم در گذشتہ معنی کہ بر اصول مزخرفہ سادہ لوحان خواستہ اند کہ لوح محفوظ را بر ہم زنند و علم
الٰہی را بجہل و دروغ و منقلب گردانند کما ستعرف تفصیلہ انشاء اللہ تعالے و اما اینجا بتصریح طبرسے
صاحب مجمع کہ مجمع علیہ قوم سور دلوم ست محکم کردیم کہ طلسم خم غدیر کہ رفعہ بستند در ہم شکست زیرا کہ از
کتب دینیہ طائفہ خود می آرد کہ حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم قبل از حجۃ الوداع باز منہ در از یقین میفرمود کہ خلافت
شخص امریست مقطوع چون از الا آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونہ زد ابو بکر کہ جبریل علیہ السلام
ہمہ واقعات را منفصل مے آورد در فرا فردن نیگفت اکنون بعضی از روایات درین باب کہ حضرت
رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم از غصب خلافت مرتضوے و تلف حقوق اہلبیت خود مجمل و مفصل
خبر دادہ و آن روایات بحدے رسیدہ کہ لا تناہی اعداد عبارت از انست از مجلد ششم کہ جلد ہشتم از جلاء
العیون راست باید شنید و اینجا ثانیا مجلسے و غیرہا از راہ نفاق در تحریف و تدابیر اسباب ناقبت اندیشی
بکار بردند بمیزان عقل باید سنجید یا بجملہ فاضل مذکور در باب اخبار اللہ تعالے بنبیہ و اخبار النبی صلی اللہ
علیہ وسلم امتہ باجرے علی اہل بیتہ من الظلم و العدوان از ابن عباس حدیثے آورد کہ تکفیل آن
در فارسے اینست کہ زوری آنجناب نشستہ بود دار بعہ تعناسبہ آل عبا را مشاہدہ نمود و پس باشارہ
شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مناقب ایشان را یکان یکان
مے شمرد و انچہ بر ایشان از دست اعدا جور و جفا خواہد نمام می برد چون نوبت بنبوت و مصائب حضرت
زہرا رسید فرمود کہ حرمت او را ہتک خواہند کرد و حقوق او را تلف خواہند نمود و میراث او را غصب خواہند
و پہلو شکم او را استقاط خواہند ساخت تا آنکہ او ندا بیا محمداہ و فریاد وا معتصما از زمین بر سرش بر زمین خواہد رسانید
و کسے این تظلم و استغاثہ را نخواہد شنید و این ارشاد بعد از ان ست کہ در حق مرتضوے فرمودند
کہ البتہ اصحاب عذر نمایند و خلافت را بر ایند من بعد از کتاب امالے شیخ و مجالس سید از ابو
الفضل رضی اللہ عنہ روایت نمود کہ چون کران شد بیمارے حضرت چشم کشود و قتیکہ ما میگریستیم
پس سبش پرسید گفتم میگریم بسبب مرگ تو و انقطاع خبر آسمانے و بر اے امت تو کہ چہ واقعہ رو دہد
حضرت فرمود اگاہ باشید البتہ بر شما ہر و ظلم رود از جناب مرتضوے با بستاد پیشوایان قریش

روایت کرده که بعد از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته بمن
حدیث نمود که ناگزیر ست عدد بیوفاے قوم و این قضاے ست مقتضی و تقدیری ست حتمی و هر که
افتراکرد او بخیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ با سناد ش مروی ست که جناب مرتضوی کرم الله وجهه
گفت که حضرت عهد بست و از من توثیقی گرفت که اصحاب او بیوفائی دهند بعد از من و هم درین
کتاب ست که حضرت صلی الله علیه وسلم روزے زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غصب و نیز از امامے محکی ست بروایت ابو سعید خدرے که خبر داد حضرت
صلے الله علیه وسلم علے را بانچه بعد وفات شریف رو نماید تا گریست و قسم داد حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالے او را همسایگی خود طلب فرمود دعا خواهد که دعا
کنم برائے قضاے محتوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس مفید از زید بن علی ست از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی بیماری موت بکنار امام افضل بود رضی الله عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
امر امامت برائے ماست بشارت دهد و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود هیهات مغلوب میشوید
بعد از من و نیز از نسخه امان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با بن عباس رسید بهاے هاے
میگریست و حسد را کواه میگرفت بر محبت خود بحضرت مرتضوے و اولاد امجاد ش و عداوت
خود و بدشمنان ایشان باز گفت که روزے بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد و از برائے
من قسم نمود که پیغمبر صلے الله علیه وسلم املا نمود و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال نزدیک بر خواندن انکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد و بارث بشارت بگریست و مرا هم گریانید و بود در انچه قرارت نمود و حال غصب خلافت و شهادت
یافتن حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبے باطن صحیفه را حالانکه بود در آن خبر انچه واقع شد و انچه شدنیست تا
قیامت و حال خلفاے ثلثه و مقدار زمان از خلافتهاے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علے مرتضے و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و نامهاے شیعه که مقتول شوند انیست حرفے چند از مجلد فتن کربا اختصار تمام نمودم قطره از بحار
و پرتوے از انوار و انمودم و اگر اصول دیگر را از کتب رفضه برگشایم خواهد دانست که هر امر را که
کرده اند درین واقعات پیش آمد بقدر روز و شب بلکه ساعات روبروے اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و انهم ارشاد نموده که زینهار از رسائل متواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی علیها
بر کشاے و جعفر جامع و غیره را و امامے اعتقاد خواهد کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه براے مغفرات
امه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق کل رطب و یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون ایشان از وحی آگاہ بودند و مکتوم و قضائے محتوم کہ ہیچ تدبیرے از ارتفاع نگیرد و ہیچ حیلے
زوال نپذیرد کما سمعت مفصلا پس اگر از تجمع خویش قصد امیر مومنین کنند کہ علی مرتضی را بر تخت خلافت نشستہ
و حق بر مرکز خود یافتہ بیسند گاہ زمین بلرزد و عرش عظیم نجنبد و طناب آسمان بگسلد و احجار آسمانی
کہ بواسطہ جبرئیل امین رسیدہ و منقولہ حضرات ائمہ طاہرین کہ روئے جدنا عن جبرئیل عن الباری است از ہم
پاشد و خلاف نفس الامر گردد و تباین کلی میان رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقق یابد فاعتبروا
یا اولی الالباب و قولوا ان ہذا لشیء عجاب و متوہم نشود کہ علم تعصب خلافت و شمار این واقعات
ہول ناک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک رود و دادہ زیرا کہ از مطالعہ کامل و غیرہ خصوصا مسلمہ مذکور
از کتاب بحار ہویدا است کہ در معراج شریف از ین سوانح خبر یافتہ بودند کہ البتہ شدنیست چنانکہ حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت مے نماید کہ چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکہ گفتند کہ البتہ آزمائش
در سہ چیز بوقوع آید یعنی حقتعالے اول بیازماید کہ صبر تو تا کجا است در گرسنگی حضرت قبول فرمود و در ضیق
توفیق از خدا طلبید دوم تکذیب کفار و دشنامی ہمہ جا دہ ایذاہائے اشرار در ین وقت ہم برا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اہلبیت خصوصا مصیبت حضرت مرتضوی
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و واہیہ حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و ہتک حرمت و در آمدن
اصحاب در خانہ ملائک آشیانہ بغیر اذن و اسقاط حسنین و در ہمہ این امور وعدہ صبر و تسلیم رفت
و اگر مثل دریں امور روایتی نیے بود دگر حدیث کلینے اعور کہ در جلد اول مفصل و در تحقیق
مشورہ آن وا نمودے البتہ کفایت میکرد پس محال عقل ہست کہ خود حضرت سید المرسلین عہد مذکور
را برہم زنند و تقدیر مبرم و قضائے محتوم را منقلب گردانند و لا راد لقضائہ و لا مانع لارادتہ
شیئا منتیا باز ندلا حول و لا قوۃ الا باللہ اگر فیہ در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین امیہ
ہم مطلوب باشد چہ دانستے کہ بنیاد این امور کہ جا گزین مدرکہ سامعین شد متعلق بود بشق دوم
ہر کسے از عقلا دانست کہ در عالم تقریرات ثمانینی و مقلدین و متبوعین او در ورطہ ریخت لاجرم نماند مگر شق
سوم یعنی مقصود اصلے ظہور نفاق و ارتداد اسامہ بود تقریرش مجملا آنست کہ اقرار العقلاء علی
انفسہم حجۃ قطعیۃ بیانش آنکہ از مجالس المومنین و بحار و ہفوات کتور سے آشکارا است
کہ او امامت مرتضوی را بر طاق نہادہ و در خلافت خود افتادہ بلکہ بتصریح جلی چنانچہ در مقالہ ہفتم
گذشت از دعوی خود دست نہ برداشتہ و ہر کہ مدعی امامت باشد غیر اثنا عشریا مثل اصحاب منحرف
کردد و از اہلبیت اطہار مرتد و منافق ست کما عرفت مرارا و از عبارت شوشتری کہ عنقریب می آید نیز
میتوان یافت کہ او چشم بر دنیا دوختہ و دلکندہ و نفاق را از اصحاب آموختہ و این امر بطور تبرع ست
و در ینجا در رد از روح ثمانینی باید پرسید ان کہ چون پنجہ در منافق و طلقا کرد آمدند و از نسخہ سلیم و تذکرہ آن

لمعان ظہور رسید ہند کہ تمامی اصحاب چار صد ہزار بودند و ہمہ مرتد شدند غیر از سعد وی پس قلوب این ہمہ
کس مطابق احادیث امیہ سہ راہ ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر معلوم بے اہل روم چنانچہ واقع شد زینت تخت
و دیہم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبہ اہل روم و شام بر بلاد اسلام محیط میشدند و کلمہ توحید ہم
باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا کہ باظہار صدق الکواذب در علل حضرت امیر دعوت امامت
خود نکرد و جہاد باخلفا نمود بلاحظہ ہمین معنی اما اسامہ پس طفلی بود از اطفال وبستان کہ بر شوت شیخین
یا ایشان لغزیدہ بود و فقرہ چیست از راہ برگردیدہ چنانچہ خواہی دانست اما حضرت مرتضوی پس ہر کلام تمامی
کہ محاسبی در بحار آوردہ فردی بود از جملہ بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعنوانیکہ
منازعی نباشد چنانچہ علم الروی گفت چگونہ متصور و از نجا حکم توان کرد کہ خود ثمانینے بے ادراک مطلوب
صاحب معنی نطاق ہمت بر دو قدح آن بر بستہ بالجملہ اگر مقصود از نام امامت بود پس روز غدیر ہزاران
ہزار کس نص مرغومی را بگوش خود شنیدند و برابر دانگے تفحص ندکردند کما یظہر من الصوارم پس تحریر و
تقریرے را کہ در غیبت اتفاق ے افتاد کہ قبول میکرد خصوصاً بعد از انکہ لشکرے سنگین کہ بدرستے
اسباب حضرت قرضدار شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر سنگین کرد و شیخین بر رومیان
ہم ظفر یابند و گوش شامیان بر اللہ و در پیرہن نگنجند و بر خود و بر اللہ لاجرم انچہ ثمانینے و معتقدین
او از حدیث تجنیر بخیال آوردند کمتر از ان حکایت نیست کہ واضعین برائے صاحب الامر کہ در جابلقا
و جابلصا سریر سلطنت را می آرایند و سامعین قصہ ہائے عمر و عیار و کرشاسپ و اسفندیار را تصدیق
تمام می افزایند وضع نمودند تدارد و بقیاس او لویت بی ادعای امامت مبرہن ست چہ او صریح
بار بار مخالفت وحی کردہ از انظار راہ برگردیدہ چنانچہ از کتب شیعہ عنقریب خواہی دانست و قتل
زبیر معلوم کردی کہ حکم مقدس مصطفوی او را علی رؤس اشہاد فرا رسید کہ زنہار توقف و تخلف مکن
خصوصا چون اصول رفقہ مثل بحار مجلسے را بینی کہ تا دم واپسین مکرر بزبان مقدس میگذشت
کہ درین سفر اسامہ را باید عجلت کردن و تاخیر نمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشتری
مناس بتغییر یسیر در عبارت احقاق چنین خواہد بود الثانی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا ینطق عن الہوی
ان ہو الا وحی یوحی فما امر بہ اسامہ یکون واجبا و کل من خالف الوحی یکون کافرا بقولہ تعالے ومن لم
یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون وقد تخلف اسامہ فلا یکون مستحقا للامارۃ والامامۃ الثالث

ان رد کلام النبی صلی اللہ علیہ وسلم یکون ایذاء لہ قطعا و ایذاء اللہ یوجب استحقاق اللعنۃ من اللہ تعالے
بقولہ تعالے ان الذین یؤذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرۃ فلا یکون متولیا و امامیا اما دعوی
رجوع پس اول دلیل بر نفاق است و بالیقین و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بمثلہ قال المجتہد فی
العبارۃ الصفیۃ پس چگونہ روایات ضعیفہ معارضہ او تواند کرد کما ستعرف باعتراف الحلی پس سراسر ظلم و

دستم ست صدیق را در تحکیمین قرار دادن نا اسامہ را کہ اشتر نزیر اگر کار تخلف او از حبت تر فتن ست پس
جواب آنکہ حضرت رسول مقبول او را بر تقدیر یکہ برائے این سفر نامزد فرموده بود مستثنے گردانید چنانچہ از
روایات و کواکب دراری و فتح الباری و عمدہ القاری و مانندان از شروح جامع بخاری و تصانیف
ثمانینی و بحار مجلسی و از نقل دیگر علمائے ایشان مثل بدیہی اولی ست کہ خانمہ تقریر خلافت در ستیفنا این بود
کہ کیست از شہای انصار کہ دل خوش کند بر تقدم ابا بکر حالانکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم او را امام
مسجد گردانیدہ و کسی را برائے این امر نپسندیدہ و اہل نزاع حرفے نزدند و در بنہار احدی نگفت کہ این افترائے
شماست حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے او را امام نماز مقرر کردہ بلکہ او منبعث بنوی متخلف ست از جیش و ہر متخلف
بلا ریب ملعونست چہ جائی لیاقت امامت صغرے و انگاہ در امامت کبری و ہر گاہ انصار دم نزدند حدیث
استثنائی صدیق بر تقدیر معلوم جمیع علیہ شد و بہ ثبوت رسید کہ رفعہ در بین طعن فقط تہمت نہادند بلکہ خود او
تخلف او ندیدہ سبحان اللہ بر مذہب قدمائے شیعہ از خدائے تعالے بوقوع آید کہ مکلفین را بامرے فرماید و چون
مصلحت نہ بیند بخلافش حکم نماید و باتفاق امت خلیل خود را بذبح حضرت اسمعیل امر کند باز فدیہ در ستد
و حضرت را باو حود بشریت رد ا نبود کہ شخصے را نامزد کند بجہاد یا باستماع نماز بر گمارند سا و قتیکہ چنین احتمال
باین امر راہ یابد تا بحملہ آنکہ مقصود اظہار کمال تسلیم شیخین بود تا مردم بدانند کہ این امر شریف را ہم بر سر و چشم گذاشتند
بلکہ خواستند کہ بعد اجازت شریف قتل کنند کسے را کہ گفتہ بود خوب نشد کہ غلام زادہ را بر ما بر ضا دید ما جرین
امیر کردند چنانچہ در کتب سیر و کلام مبسوط و در معنی قاضی القضات بنقل ثمانینی مضبوط بلکہ ایہم انسان در
مقرض ثبوت کہ عمر بجہت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت کہ کسی رو دیا بر زد من ہمراہ اسامہ
میرد م و از تحملہ آنکہ حضرت چنانچہ عالم بود و بقرب وفات عالم بود و بانیمعنی کہ خروج شیخین صورت نخواہد بست
بلکہ این ہر دو مہمات دینی خواہند پرداخت لہذا صدیق را بامامت نماز برداشت پس تحمیل بر بعض تقدیرات
کہ مقصود از تامیر اسامہ بر شیخین ان بود کہ کسی استنکاف نورزد و باب توقف مسدود گردد و مخفی نماند
کہ زینہار ما نمیگوئیم کہ ہر تامیر حربے بر فضل کلے دلالت میکند و لہذا اعتقاد نداریم کہ در بین عمارۃ فضل کلی
دارد و بر حضرت جعفر کہ مامور بود و امیر اے غیر ذالک پس مرتبہ عمر را چہ ضرر و ضرر چہ جائی آنکہ بریں تقدیر
لازم می آید کہ حضرت ختم المرسلین کہتر باشند از فرزند خاتون نرگس زیرا کہ در حق الیقین ہم بر ثبوت
رسیدہ کہ آنجناب در لشکر مہدے از اول متابعین خواہند بود و ہیچکسی از رفعہ ہر زبان نیاورده
کہ امام مہدی بہتر از پیغمبر خدا ست اری فرق انیست کہ امامت بر تصریحات قوم و منعم صاحب العمام
بہتر از نبوت و رسالت ست و العیاذ باللہ افضل اند از انبیا معاذ اللہ من ذلک از تحملہ آنکہ در تامیر اسامہ
قلبش کہ پدرش مقتول گردیدہ و او چون ماہے بے آب طپیدہ محتمل بود و بعد الاحتمال این استدلال نگفتہ
در طعن الزاح گوئیدکہ افضلیت اسامہ را شاید کہ سنیان قبول نکنند و بعد از نہ گویند انچہ ظاہر شان اینست کہ

اینمذہب کسی نیست فی باجماع باطل ست واگر اساس کلیت کبری کہ ہر امیر بہتر ست از مامور بر مذہب خود نہند فلا یقوم حجۃ علینا و این احتمال بدان آنست کہ کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آمد کہ بارہا شنیدی حکایت از شنیدن ست و مسئلہ کہ محمد حنیفہ با علی بن الحسین تا نوبت بگواہی حجر اسود برای آنجناب رسید اظہار معجزہ بود و معذالک مساوات اسامہ با فاروق کہ ہزاران مناقبش زبانی اجلہ اہلبیت اطہر بکتب فریقین موجود و نمونہ آن قبل ازین مسرور خیال کسے نمی آید چہ جای افضلیت علاوہ علم الہدے در تنزیہ اعتراف کردہ کہ عمر بسائر شریعت تمسک مینمود بخلاف اسامہ کہ بر نقل کنتوری وغیرہ مرتد گشتہ بود و بہ امامت مرتضوی کہ نزد او ثابت بود بجناب علمائے شیعہ دعوی بسکند الفاقے نکرد و ہر گاہ شیخین با ائمہ فضائل کہ دانستی کہ روبروی جناب مرتضوی امام نتوانند شد اسامہ را درین دعوی غیر از حصول کفر وجود چہ نقد بہبود و تفصیل بعضی ازین امور کہ فرو گذاشت مختصر بیک می آید انشاء اللہ تعالے من بعد باید دانست کہ لفظ تسلیم از آن آوردم کہ بسیاری از متکلمین و محدثین از مامور بودن صدیق انکار کردہ اند و ثمانینے باوجود صرف تمامی ہمت در رد معنی جزو دیتے بے سر و پا درین باب نیاوردہ و اہل حدیث انیقولہ بر زبان داشتند کہ صدیق بجیش اسامہ نامزد نبودہ و اگر کسی گفتہ محتمل ست کہ از لباس تلبیس فریب خوردہ و بخبث نیت شان پے نبردہ و شاید کہ چون ابوبکر برای اہتمام تجہیز لشکر یا برای ترخیص اسامہ ہمراہ او رفتہ باشد کہ عین جہاد فی سبیل اللہ و در رد و نفی تخلف بود مردم گمان بردہ روایت نمودہ باشند کہ او ہم ز سران تامیر ست و اللہ اعلم بتحقیق الحال و الحمد للہ کہ در شروح صحاح مفصل ست بلکہ در کتب معتمدہ فریقین مبسوط و مدلل کہ صدیق بر دے تمام جیش اسامہ را بر ارا ست و این امر را بر جمیع دیگر بزرگان اصحاب مقدم داشت و اہل ارتداد و اتباع و اشیاع مسیلمہ کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند کہ اصحاب پیغمبر اگر متوش نمیبودند از بلوائے ما حصلے بر سد لہذا این لشکر عظیم را بمقابلہ رو میان نمی گماشتند پس مجتہد رفضہ بدعوی تخلف افضل اصدیقین بر دنیائے دنیا و آخرت حاصل نمیکند ایدعی فرید و لای اہلبیت اجماع تخلف اینست کہ اسامہ بعلل آورد کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم ہر چند خواستند کہ بر دوی کوچ کند گرش نہاد بلکہ اجماعی است کہ بعد نہضت از مدینہ باز گردید و رجعت قہقری گزید پس لبلوز تو بوضوح انجامید کہ مقصود از تامہ ظہور ارتداد و نفاق اسامہ بود تا مردم بر آن فریب نخورند کہ او محبوب حضرت سید المرسلین ست چنانچہ علمای شیعہ نیز تصریح بآن کردہ اند و پر ظاہر ست کہ ہر گاہ امیر باز گردد مامور البتہ معذور ست و ہر گاہ متخلف از اسامہ در بنجا ملعون ست پس اسامہ بسبب در نگ کردن و باز گردیدن بطریق اولے مطرود و ملعون و از اینجا الہ الحطام رفضہ مثل شیخ علی در خلاصہ و دیگران در تلخیص مردود گشتند کہ ہر چند طشت از بام افتاد و مخالفت بلکہ عداوت اسامہ با شیعہ تا روز قیامت بوضوح انجامید الیشان ہنوز متوقف اند و ندانند کہ او بوصایا پیغمبر ما ہم کاری نبستہ بلکہ بخلافت بزعم شیعہ پیوستہ نکرا می دانند ای معاذ اللہ از مردگی رانیدہ ما الا نکہ پیش

غلام امیر المومنین جناب عرش قباب خدیجه کبری ست رضی الله عنها و اسامه غلام حضرت زهرا سوگند
بعد از ذکر ترجمه او از استیعاب و ذکر این روایت که غیر از برای او پنجهزار دینار از بیت المال قرار داد و دیگر
پسر خود عبد الله کرد و هر کرا عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل داد می دعا لانکه من اغنیا ی حضرت
بودم و اسامه فقیر بود عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و ندیده عبارتی و لک الکذاب
مولف گوید که عمر در تفضیل تفضیل کاذب ست بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد الله تعالی
بسیم در زود عده امارت تقریب داده در متابعت بنی هاشم و قدح در خلافت خود متوقف ساخته و در نهب
تخلیم منت داشته آورده اند که چون ابو بکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با و خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنی علیک فمن استخلف علی بعد از ان سمعا و مطاوعة ابو بکر
و عمر بصحبت او در قید رضا و تسلیه او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور ست که چون ابو بکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر بردار و متوجه طرف شام شو گفت
آنها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند من روم بجانب شام
روم و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و آنها که امروز اعوان و انصار تو اند ابو بکر از من سخن نپذیرفتند او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از پیش شده
نصب چگونه میرسد این دعوی دقاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که کرد تجرع می نماید
بنی علامه حلی و حسن بن داود در روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرمود
که اسامه آخر رجوع نمود بس نگویید در حق او الا خیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فی که عبارت از مال خراج
غلیمت ست چیزی مده و اسامه زید را بده که او را بر تمیکه پدر او بود و سعد و زر داشته ام لیکن شیخ علامه در کشف
فرموده که در طریق این دو روایت ضعفی ست که بیان ان در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفت که او لی
انست که در حدیثی که راوی آن اسامه باشد توقف نماید استی و از نجا هم دانسته که همه بغض و عناد
رفضه ما اجلا اصحاب کرام ست عموما و در خصوص طعن تمیز بحیثیش هم بغض و عداوت با صنادید قریش
ست و آثار و انجام این همه عناد بتقلید ابلیس و عبد الله بن سبا لعین الاشقیا ست و اگر نظر
بحقوق اهل بیت سید انبیا می بود و بالتبع مطاعن اسامه در کتب خویش و سایر بشد و مدفون شدن عمر
حضرت خدیجه کبری و جناب بضعه سید انبیا یعنی حضرت زهرا که از اسامه سر زد و حالانکه هر دو غلام ایشان
بعض اکابر رفضه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بود ند کما سیجی انشا الله تعالی لیکان یکان شمرد
و انچه بران ترتب کرده باد آورد و دارد بمقام انیهم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن اسامه

بر اصول اہل ضغاین مسند و موسس ست دائمہ رفضہ مہور مدتنزعہ او بلجز و زبونی ہمقرین اند پس غزل او
از شوشتری خانہ خراب مقتری کذاب ذکر کردہ از صدیق عمن کرامت ست نہ جای شورش و ملامت
عجب تر آنکہ شیخ حلی باعتراف قاضی رطلبوق روایاتے را کہ در تزیہ اسامہ ست ضعیف و اند مویدگران عطا
و نوال اللہ را مرسل مثالب او اعتقاد کنند و پے بدان نیرند کہ حکمای ملت اسلا یمین در امثال سائر چہ
گفتہ اند و باید اند یشان ہم احسانہا کردہ اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذہب اللہ بنورہ ہم عیاں ست
زیرا کہ بالا و استی کہ او دین را بدینا فروختہ و در اہم و دنانیر شیخین را برانداختہ و از ملاحظہ این امور دلشاں
بسیارے از محققین رفضہ او را در منافقین شمردہ اند از جملہ ایشان احمد بن عبد الرضا ست کہ او را بہبہانی
الدین لقب نہادہ اند در تفسیر مبانے البیان غدری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نہد و پیشانے او را داغ نفاق سید بدو صاف صاف در تفسیر مذکور کہ خیلی مبسوط نوشتہ و او را
باصول خویش مضبوط کردہ مینویسد آنچہ محصلش اینست کہ تخلف او در کنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیرا کہ او بلاریب سید انست کہ طاعت امام فرض ست و در حروب خصوصاً
کہ از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ کہ میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من ست و صلح تو صلح من لاجرم
زینہار او مغرور نشاند و نفاق او بر جای خود ست انتہا بخلاف عبد اللہ بن عمر کہ در مجلد سابق معلوم کردہ
کہ او بفضلات معاویہ کہ از الوف گذشتہ و بلکوک ہمقرین گشتہ التفاتے نفرمود و ہمین ست حال
سعد و قاص و در انمعنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعدہ گذشتہ باید شنید کہ دلالت بر آنمیکند کہ شقاوت
ابدی بر اصول بلجز افت از اسامہ بسبب تکرار رد و نیز رد او رجعت قہقری بعد از تبلیغ او پیدا ست ہم کردہ باید دانست کہ قطع
از اظہار شیخ مداہنی کہ متکلمین بر فضہ مثل جیلانی در فتح السبل براہ مینازند و در تالیفات خویش مرویات او را می آرند
انچہ از تقریرات مجلسی بحار در مجتہد فانے در عناد و دیگران غیر آن جلوہ ظہور دارد اینست کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم امیر گردانید اسامہ را بر لشکریکہ اجلہ صاحبین در انصار در آن بودند مثل ابو بکر و عمر و ابو عبیدہ
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ و زبیر و مامور گردانید او را کہ بوادی فلسطین قیام کند و مار
از قاتلین پدر خود برآرد پس رنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در ہر گرانے و سکی مرض
بر دو انگی او در دو انہ کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامہ گفت اگر بابت کنم مدر و مادر خود را تا مدتے
تو در نگ کنم حضرت رد او نداشت و بعجلت مامور گردانید باز اسامہ گفت تو بر ین حال باشے و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
کہ کردہ دارم کہ خبر تو از دیگران پرسم فرمود زود تر برو و بہوش گشت و اسامہ بنا چارے تجہیز کرد
چو حضرت بہوش آمد پرسید از اسامہ و فتن او گفتند کہ سالمان و درست کنند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد کہ خلاف نکند متخلف را از رد و بار بار تکرار این حدیث بر قرع آورد پس

اسامہ بیرون برآمد حالانکہ رایت بر سرش بود و اصحاب روبروے او ہر گاہ در حرف نازل گردید و
ہمراہ او بودند ابو بکر و عمر و اکثر مہاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوہ
اصحاب ناگاہ فرستادہ ام ایمن رسید نزد اسامہ کہ بزودے بیا کہ حضرت در نزاع ست پس اسامہ
تعجیل کنان بمدینہ آمد و رایت را بر در دولت ایستادہ کرد حضرت در آن وقت اشتغال فرمود فاضل
مدابنے این روایت را معتبر و معتمد دانستہ و براے تاکید آن زیادہ از حد کوشیدہ پس واضح تر شد
کہ آنچہ این حقارا در باب اسامہ بر اصول خویش بالستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
بلکہ بافترا تر می نہند حالیا از کلام نقیب استاد مدابنی کہ مایہ فخار طائفہ نوکی ست و استاد طلبہ تواند بود
چیزے گوش کن کہ جا بجا در کتابش دیدم و مجموعا و متفرقا بان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر
صلے اللہ علیہ وسلم اسامہ و پدرش را بمحبت و نازپروریدہ کہ زید در خدمت ام المومنین خدیجہ کبریٰ رضے اللہ عنہا
پس عطوفت زاید الوصف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوہ موتہ زید بن حارثہ از دست
رومیان شہید شد شب و روز دل فرزندش کہ اسامہ بود براے انتقام میطلبید تا التماس او بدرجہ
اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل تسمین در آمد و حنان طور اختیار کرد کہ ایشان پشتیبان او شدند
قضارا مرض شریف باشد ادا آمد و با استماع این خبر بمدینہ داخل شد و تسمین را چنان زیادہ بحصول
انجامید کہ رئیس لشکر محکوم ایشان ست و اگر برابر دگرہ نرسنے حرفی چند از تحقیقات مجلسی دسمبا
با تو در بیاب بگویم پس بدانکہ آن روایت خدیفہ ست و در چند ورق تمام شدہ آغازش دلالت بر
این میکند کہ چون رسول مقبول از سفر باز گشت بخانہ حضرت ام سلمہ قیام فرمود و دیگر ازواج را اجازت
نمیدادند تا آنکہ عائشہ و حفصہ بمشورہ تسمین آمدند و در بحیاد و در بایہا بکار بردند و حضرت علی مرتضی را
مختار فرمود در نگاہ داشتن و طلاق دادن ایشان و چار ہزار طلیق را زیر حکومت اسامہ محکوم گردانید
و مقصود تخلیہ مدینہ بود و در نیوقت حضرت بیمار شد و ایمن دم در نگ کردند و قیس را نمندہ لشکر و جناب
بن منذر ایشان را بہ لشکر تحکم بنوی لاحق گردانیدہ پس تسمین و ابو عبیدہ با اسامہ گفتگو کردند کہ در وقت
نباید مدینہ را خالی گذاشتن اسامہ پرسید چرا گفتند رسول خدا از سفر آخرت رسیدہ اگر مدینہ خالی باشد
بیم اشوب ست مورنیکہ اصلاح آن از دائرہ امکان بدر رود پس انتظار کنیم و ببینیم حال چہ باز در رفتن ایشان
را مصلحت لاجرم لشکر باز گردید و فرد آمد در منزلیکہ از انجا رفتہ بودند و فرستاد و تسمین نزد صدیقہ رسید او
پیام فرستاد کہ زینہار نباید رفت و من خبر بروقت و شما میرسانم چون من نگفتم نشد صحبت را صدیقہ قبول
ابو بکر و عمر دست او گرفتہ نزد اسامہ بردند تا او شدت مرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامہ طلبیدند
پس او پروانگی داد و گفت بعجلت بمدینہ روید کہ کسی نماند اگر عاقبت خشت نزد من بیائید خبر کنید
تا من داخل شوم در جماعت تسمین وقت ست آمدند انتہی مفتعر اداز نجا ہم عیان گردید کہ اسامہ امور

ببازگردیدن تشخین وتخلف کردازامرنبوی دردوحی نمودودشش باایتیروم بودانیست ترجمه بحار ربانی مجتهد
حامل الاسفاروالمنة لله تعالے کہ من ازتحریرایتقام بعنوان موعود فارغ گشتم ومخالفت اسامه وتکاپو
ردوحی کاروسرزدبراصول اہل تشیع بگوش ہرکس رسانیدم وایتم بربہرحاقل عیان گردانیدم کہ او
چون بمدینه بازگردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شدوزینهار خلافت سرتضوی رابرزبان نیاورده
دربرین قدرچه موقوف ست عبارت حلی راوراخر مجلداول ذکرکرده ام کہ دلالت برآن دارد کہ اسامه
مدعی خلافت خویش گشته وازخلافت بلافصل صدیقی ومرتضوی حسابے برنداشته وبراظهارشوشترے
مقترے چشتم برزحارف دنیوی ودوخت دوخرمن الطاف وایمان رایکسوبسوخت لاجرم حکم بایدکردکه
مرادحضرت صلی الله علیه وسلم ازتعجیل اوآن بودکه میدان خالے شودازاسامه مدعی زعامه واین
معجزه نبوئے بوداے متخلف ازتقلین تخلف این ست که ازاسامه سرزد
وہم ازدیگرمقبولین لسانے کہ بتحریص کردندبلشکرفتندونترتخلف اینست که دراعانت امرتضوی
بکاربردندتاآنکه خودجناب امیربرایشان لعنت کردندواوری بحضرت داوارسانیدندکاشف غطاء
امیرومقبولین لسانے چون درنگ اسامه ازنزدیک ودوردیده بودندخودخیمه بیرون می زدند
وداوجهادمیدادندوبرارکه خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستندواگرجلوس
میمنت مانوس روزی نمیشدبسبب غیبت درعدم اعانت فاطمی مغدورمیشدندوبهمه کس مکشوف
کراحراق وتهمت معلوم بعدازآنجناب صورت گرفت ورنه حلفا محالے نداشتندکه دروازه برشکسته
بکوبندوجهادوحی رالبسوزندوتشبیه چنین وفائنین هم برزبان نیرفت وکلمات شنیعه درمیان نمی آمد
خدا ناگرگویندکه تجهیزجنازه شریف میکردوجوابش آنکه تسخین چنانچه انیکارازدست حضرت امیرالمومنین
گرفتندوخودبسقیفه رفتندچنانچه طاعنین گفتندجناب حسنین رامکلف میگردانیدندوہم رازدست
ایشان سرانجام دادندبلکه امیدآن بودکه حسنین رضی الله عنهما بتعلیم یاتلقی محتاج نمیشدندوقصدعبث
تن مقدس سول رسانے نمیکردندبخلاف جناب امیرعالم سروعلن علے ماروی المجلسے فی مجلد الفتن و
تکلیف اماامین برتقدیرست که برآمدانیکارازسلمان ومقداد وحضرت عباس جائزنبوده چنانچه اولا مسنوے
ابن سبابیهودی نگاراین قانون درمجارد دیگرکتابها بستندکه ناگزیرست که غاسل نبی وامام معصوم
باشدبعدذلک این هم کمترازغسل سلمان نبودبطی الارض مجرتقل تابدراین باشام درچندگام رداوحالانکه
بامامت سلمان کسے قائل نگشته اگرچه دعوی عصمت نموده باشندچنانچه ازکتاب اثنا عشریه ملامحمدبن محمد
بن حسن عاملی ثبوت می یابدوبعدازاحاطه این تقریرات باقی نماندازینقولات بگمان کمترین بکونات
مگرانکه درتنقیدجیش تعصودشریف نبوی این بودکه هم میدان امامت رابربندوهم سرمارابدست
دشمن کوبندوهرکرا فیرکشته شودسودواسلام جبه الیشن آنکه اگرمبطادی کلام سابق ولاحق عذرکنے

چنین جامیت و مالفت بکار رفته کرچ رطب و یابس رفضه بے جواب نماند و زیرا که در تسی سامان لشکر منتقد
که بهر مائل بود بکرد و صحیفه ملعونه طایفه مشعونه نوشتند و اذن تعیی بدست براه زدن تکیف و تیکر بر دوسیان نظر کرد
دار حصیص زمین بعرش برین رسیدند کما عرفت سابقا پس فرض شق مذکور شکست لشکر موسین بدست ازدحم زن
توحید رب العالمین کرجناب قدس تعوذی برای خطاب و حشار دعوی امامت برداشت پس انچه قرار محلور بود
امر و در صورت می نبست علاوه منافقین اکر عادت قرار داشتند که پیکاشت چه الشان بجرد دیدن کلمان
شمشیر مدینه میکر بختند و بکار مصروف میشدند و کار بصحیفه مرغومی می بستند بلکه می نستند همراه ابوسفیان بد
عبادت لات و غزی در تسیب سامان و جنک متوجه میکشتند لاجرم متبر آن بود که حضرت اشاره میکرد تا شیر خدا
سمهای خامسین چنان می برید که کسی از قاتل ایشان نشانے نمیدید و حوصلا صحاب صحیفه تنک میکر دید و قبل
اهل نفاق بجر د تعریض منافقی بحضرت سرور کائنات امویست بزرگ و کار یست بس سترگ کما فے علامه الفهم
تکلیف وقت تبدیل دین و صدور فتن بالیقین چه جاے آنکه بعد از صر کردن بر کتاب لو میته سر موبه دار الزبر
و پرده ناموس تقیه امامیه را بدر بندد و بلا اشتباهین و ذوی النورین سمع و بصر قلب اطهر حضرت پیغمبر با تشدد
در مقالات سادسه منفصل از کتب شیعه دانستی و حضرت در تفضیح و قتل ایشان یکه تشد و تیغرم کما کر متعرضین بمقتضی
المتعرض لا مذهب لا در باره فرستادن جناب امیر در جهاد هین ترا زمی سرایند رفضه چکونه از عهده جواب برآیند
در ینمقام اشعار تشدی فقیر را بیاد آورد لظم از ینجا پند کیرای صاحب هوش ۵ که شیعی را نیکا بشناسی و کوش
مطاعن ابنچشم خویش بینی ۵ ضغاین را بکوش خود شنیدی ۵ بحرفی یا بی از بد کوئی شان ۵ کر کردد متلبق پیشوایان
مکر حرفی که جان شان خبر داشت ۵ اصول رفض را در هم بپاشت ۵ کندار وی شان را بتر ازد ۵ مدبر جیب ایشان را بدرد
برانیشان هنک لعنت را بیارد ۵ و مار از زر در کار شان بر آرد ۵ **قوله** و برهین منوا لست الخ **اقول** خوانندکان
در سابق بعنوانی اداشتند که هوش ملبوق از دماغ پریده حواس عرفوق برهم در هم کردیده دسر عرج بن عوق از
آسمان بر زمین رسیده تا مشاهده آن عقلا ایمضرع بر زبان آورد و مدع عصای نیستی که عوجی بکشت تعالا
این کلمه را بار دیکر بر زبان آوردن داد فصاحت دادن **اقول** الله معهذا الخ **اقول** دشمن ترین الهی لعنه
مجلسی با وجود دعاوت مزید فضول و بوالهوسی مصداق انه لکم عدو مبین در تذکره الائمه اقرار کرده و اکر
حقیقة الامر مبنی از بدیهیات جلیه نیست که اکثر علمای سنیان نسبت حضرت امام باقر می امدند فیض دینی تحصیل میکردند
و بعد ازین لغوے سه نیش عقرب از فی کمین است ۵ مقتضای طبیعتش اینست ۵ مجلسی پس از ادعای علاوت
اهلبیت قلوب سنیان میفرماید که انحضرت را دوست میداشتند بدیکه قسم مبارک او خورند و بدیر مجلسی دیکر
شارحین اصول اربعه در قواصع و رومنه و بیان شافی و غیر آن بکه کفته اند اول دلیل بر آنست که سرامان کس از
اهلسنت بحضرت امام صادق از تردیک و دور می آمدند و به اداب حسنه و متعالق علوم پر نور منکشتند و انتخاب
مقتدای خویش میدانستند پس تاویل رکیک مجتهد که مدعای ائمه در ذکر فضایح متقدایان اهلسنه از زاویه تقیه حیات

نفوس و حفظ ناموس شان است اولی از آن نیست که خون ایشان بایشان بشد چه هر گاه تلامذه اسمدی از اهلیت ستر
و بر فرض محال شیعه باشد البته دانستند که زراره و شیطان و هشام بن ملعون از نیز دانسته اهلیت عناد چنانچه حق تعالی
میفرماید لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم یعنی بایستی که گوش این دشمنان دین
داعای اهلبیت سید المرسلین را بیش از اغوغ می نهادند لاجرم انچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در صوارم و آویخت
کشمیری نقال گفته حکایت چند گمراهی ست که در چاهی افتادند و افیونی از ایشان هنوز میدانست که من بخانه خویشم
شخصی گفت این چاهست و من قصد فروشم که صحبت نابینای نیفتادم گفت خدا را قصه در میان منه دانگی بگیر و مندیش
بالغرض چندانکه افیونی با وصف افتادن در چاه و بیمار مقصود طالب آنشد همین ست حال مجتهد که گفت الله هدی
بنا بر حفظ ناموس رواه مثالب ایشان بر میشمرند نعوذ بالله من مرید العقله و السفاهة **اقول** و مثل ذلک الخ
اقول در اینمقام که عبارت شمس الدین فهمی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفت تا
جهنی بودن زراره مقتدای مجتهدین بر فضله و خود دوزخی بودن ایشان خصوصا و عموما بهم و محتمل بماند و کسی گمان نبرد
که در کتب فریقین است خالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان و کتب دیگر وارد ست بعد از ارشاد
جعفری هو من اهل النار را نیست فوقع فی نفسی مما قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار او من اعتقاده الباطل و ازین عبارت بی عبار صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق تاریت تمامی فرقه امامیه را ثابت فرمودند بالعموم و نار بودن زراره بالخصوص مسجل و
مدلل گردانیدند که ناریت دایر شده بر اعتقاد باطل که بهر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام بناریت امطرودو قوم مردود بدلیل بطلان اعتقادشان
درین عبارت مبرهن ست و در تحفه هم منقولست آمدم بر دعوی تقیه که جناب فاقد البصیر دقت فرمودند و متامل
بر روایت فهمی آوردند چواب آنکه صدور این دعوی از آن کس ست که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرت الله هدی ست بآن نصوص قطعیه که پاره از آن بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پاتکش کردند
دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست ذلیل تند نذیر اکه اهل سنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس لاشقیا را چگونه محل اعتماد پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
حقیقة آنجناب را بخنجر ستم مثل شعر که شنیده کرده خدا او را بحجت آنکه قبل ازین در مقاله سادسه باصول معتبره فضل
دانستی و کتاب تنزیه پیر مغان نیز شنیدی آنست که تقیه از ابرار ائمه ست و آغاز بجار دلالت بران دارد که
تذیع اسرار ست ائمه را بدست خود ذبح کرده و باز خون عمدا ایشان بر گردن خود گذاشته بگفتم در نیاب
احسان بسی ولیکن نشنیدی ست با هر کسی ۴ بخور مردم ازار را خون مال ۴ که از مرغ بد کنده بیه و بال ۴ چو گیری
نوازی کبوتر خورد ۴ چو فربه کنی گرگ یوسف درد ۴ و تازه تر از جمله روایاتیکه در اصول کافی اعور باشد و
دلالت نماید بر آنکه تذیع اسرار ائمه و مظهر دین ایشان ملعون و مطرود ست آنکه حضرت صادق فرمود و تبسم شد

کرنیست آن ناصبی کیمنگذ یا باشد بیتر از آنکه افشا نماید و نیز این امام محق نا ملق فرمود اعملی بیشتر اسرار ما نگاه
نکن که موجب عزتست در دنیا و نور یست در عقبی کسیکه شد صاحب خود را بجنت و هر که فاش نماید ذلیل شود
در دنیا و ظلمت اور ا بجنهم رساند الے آخره مصلاً و چون باصات المومنین قبله ایمان و دین نزد رفضه منافقین سب
افشای راز یکه حضرت پیغمبر علیه السلام و عیدی قطعی بران کرده نموده واجب التبری باشد پس زراره موصوف
اللعین فالح المدعو بهدی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه مطرود مذکور تقیه را بجناب امام صادق نسبت داده
در کتاب الوصیت بر خلاف آن گواه هست کما فی الکافی و الوافی و بحار المجلسی و بر هیچ اصولی تقیه مذکور درست
نمی شود بلی معمول ان شقی چنانچه بر ناظرین سر کشی او واضح و پیدا است هم از سر کشی آن بود که کلام امام را گوش
نمیکرد و نمونه آن در مقالات سادسه دیدی از نماز عصر وقت مغرب پیوسته گذاردن و نحی امام را نشنیدن و بر رای
خود عمل کردن و روایت را بگوش خود جا نداد ن کما نقله عن المختار الکشی و مخفی نماند که بن این سوال زراره و جواب
حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و موید ات آنرا خود کشی پیش از بنیش آورده پس محو حیرتم
که آیا زراره را فقه الستة اصدق الصادقین رفضه نمیدانست که امام تقیه میکند و بر دین امامی امجاد خود است
و از اینجا توان دانست که دعوی تقیه از محدثات متاخرین بست و زراره بمقتضای لیس الخبر کالعیان بدل
خود اعتقاد انچنین مثل ابوجهل داشت که امام این بست در دروغگو نیست و نه پسر خود حسین را برای خصومت
نزد آنجناب نمیفرستاد که چرا امر بدیگری امر اچنانچه مردم بمن روایت میکنند کما فی الصوارم مغدلک اگر معتقد تقیه
نمیبود چگونه امام صادق را بدیگفت و غبار بهم بر سایید چنانچه در کشی بست بزعم شان سلمنا که معتقد تقیه بود
لیکن توسط سنی که منکر جمله مذکور بود بان شد و دیدکه خود در بن روایت متردد بست پس معنی زاره خدایا اگر
اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقوله امام اعتقاد خواهد نمود و این امر چه ما نا ست بحکایت دجال لعین فلعنة الله
علی زراره و اتباعه و اشیاعه الے یوم الدین و الجب کطبرسی در مجمع البیان انچه در باره کذب تجاشی میکند از انجا بست
که اگر بر گزیدگان بارگاه کبریا مرتکب دروغ شوند دان وثوق کلام شان بر خیزد چنانچه در حدیث کذبات ثلثه معاریض
کلام را دخل میدهد و نیز سه انجماعت فاسده باین الفاظ مینماید که تنزه حضرات المهدی از کذب تقیاس اولویت از ان
بر می آمد و نیز اعیار تنا الانبیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا لا تقع الامان پس اگر کذب را جایز بکلام ایشان
البته این بزرگان از دائره صفوت و صفا و نبوت و اصطفا خارج شوند کما لا یخفی پس حقیقت انست که چون
زراره را مفری نماند و بروی زادوی مسدی بود خویش اگر امام را دروغگو پندارد چگونه خود را از عهده جواب
نگرندای که ملحدین را بلباس گوناگون در آمدن کلمات متناقضه گفتن و هر رنگ رنگین گردیدن عین مصلحت است
زراره علم باری را قبیل حدوث اشیا انکار میکرد و العیاذ بالله عالم ما کان و یکون نمیدانست مگر میگوید
که زراره را بدایت متوسط در دین و کمالت منظور افتاد لیکن از خیالش بدر رفت که چون امام تقیه کند در امانی
و بعد از استیعاد دلائل علت ثانیت هم بیان کند پس متوسط چگونه خواهد بود بلکه متوسط بسبب نا

سن مایصال خبر رشید متوجه خواهد گردید پس اهل تقیه را بسبب خود رائی و خود بینی و دوگوشی و یک بینی هم نماند اگر اجازت
دهند در اینجا شعر ظریفی برای حضرت زمانی و فانی باز نقل کنم و ذهب الحمار یستفید لنفسه و قرناب آب مالا دخان
الغرض آنچه مخاطب لاثانی برای تنبیه زراره مجمل و مجاله تاویل صیانتش ارشاد کردند و دل بر کذب حضرت
صادق بستند شغله بود که در مدینه زار صبر و قرار من اعتماد یا استدراجی بود که دجال و شیطان الطاق شک بر آن برد نداد
اهلحق شعر ند کور را باین طور میخوانند ای زراره نکردست هیچکاره دجال این عمل که تو شنیدا کرده اما آنچه
مدعی مزید ولای اهلبیت سید انبیا گفت که در مناقب او احتمال تقیه راه نمی یابد پس جوابش از سابق برمی آید زیرا که
ازان مباحث بثبوت میرسد که حضرات ائمه در بحر تقیه چنان منهمک بودند بر اصول رفضه که از امامیه هم تقیه میکردند
و اگر مختار کشتی بکشائی از مثالب زراره خواهی یافت که بروایات شیعه ست دهر کاه مثالب مذکور محمول شد بر
خلاف نفس الامر پس وثوق کجا ماند کما افاد البطرسی و قد عرفت کلامه انفا فاطمئنک بالائمه فی روایات مناقبهم
بعد التسلیم حسن راد اقویا کثر ایجبون زراره و اخوانه و یجری علیهم امره و سلطانه **اما دعوی اجماع** پس قبل
ازین واضح گشته که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر مزعوم قوم ملوم و حال امام از کتب اولین و آخرین
امامیه لائح ست که از ملاحظه معتقدات و مبدعات آنمردود داغ بر دل داشتند و ناسور در جگر و مستغیث از زهد
بودند پیش خالق اکبر لاجرم انچه فرزندان صوری و معنوی آنملعون بر قرار کن حضرات ائمه هدات بر بستند بجوی نمی ارزد
قوله و ایضا الخ **اقول** عجیب ست که جناب مجتهد از ما نخستین رساله موضوعه ملا علی قاری نوشته هم
ندیدند و نه در کتب دیگر علما مثل قسطلانی و زرقانی مستقلا نظر کردند پس قیاس ایشان بی اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث
بثبوت نفس در مدعا نتواند بود زیرا که محتمل ست که مراد از تشبیه کثرت باشد چنانچه دیگر آن بر جای خود است
هم برای امت مرحومه رسول جلیل و هم درباره حضرات انبیا بنی اسرائیل و اگر ادنی تتبع در کتب امامیه رود
ملکه فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده خواهی دانست که در اینجا هم عاقبه قهر الهی بر سر رفضه
افتاده و خشک و تر ایشان را بباد فنا داده زیرا که اکابر علمای ایشان در بحث حدیث چنین تصرف کرده اند
که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من در اینجا هم کرامت مجتهد بطور سابق میدانم که بتمذکر حدیث
علمای امتی این بحث مرا یاد دهایند تا کذا ازان فضیلت شیطان الطاق در زراره انگشت نمای افاق بر
انبیای اول العزم لازم آید نعوذ باللّٰه انه مذهب ابن سبا سر املا شقیا و **من تجشم** که مصغر و همس
وجهی که مجتهد فانی هم زیر مشق ایشان در صوارم بودند گمیتند ایا بمذهب ابلق پیشوا در علوم دینیه اند و هم
پایه زراره و شیطان و هشامین و ابو بصیر میباشند در مذهب امامیه که بتصریح امام میرزا هم رفضه بر دسائس
طائفه شنیعه بودند درین علوم و برای رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچه در رساله بعبارة العین دانسته
و تازه ترانیست که پدر شش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکه از ائمه هدی معاذ اللّٰه
نقل میکنند بشر المتحبن بالجند یزید بن معاویه العجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم زهرا

ربیعہ بخبار امتنا اللہ علی حلالہ وحرامہ لولاہ لا رالا نقطعت آثار النبوۃ وا ندرست ونیز لقب اک امام صادق لیست
کہ ان اصحاب ابی کانوا رینا انبیاء وا سوا تا اعنی زرارہ ومحمد بن مسلم ومنہم لیست المراد ی ونیز بدا لتعلیے خطا کار
قوامین للہ بالقسط وہم کبار السابقون السابقون اولئک المقربون ونہ وار جلا ین کلمات ہمہ
کہ اگر این ہمہ کور ین واسطہ تبیض امہ بدعی بنا شد ودر ایصال علوم اہلبیتوی شیعہ متوسط نگر دند علوم دین
ہمہ مندرس کردد وآثار نبوت منقطع شود وامتیاز حرام از حلال باقی نماند ونظام قوانین انصاف وعدل
انشا نند ومتقربین بارگاہ احدیت واہل بیعت طہارت وسابقین اولین در مدارج جلیلہ ومراتب منیعہ
این بزرگانند بالجملہ بنیاد انخلافت را بدینمقام بر مقتدای وپیشوای در مذہب سیاہی نہادہ ام ودیدہ بصیرت
من حیث الروایت گفتگو کردہ ام ولہذا در آخر این رسالت نوشتہ ام کہ از مقدمات بشکل اول برہانی النتاج
ثابت میشود کہ خلافت راشدہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم باترک کفر برا صول ایمیہ جمع تواند شد چہ جائے
فسق وفجور واخذ احادیث از کلاب مسطور والذین عبارت بوضوح انجامید کہ مبنای قیاس بر پیشوائی
وپر ظاہر ست کہ اگر شیعہ مقتدایان مذکورین را از دائرہ توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی وپدرش و
ہمچنین دیگر جہابذہ رفضہ سلسلہ علوم دینی از ہم بگسلد ولفظ چہ جائے فسق وفجور الخ دلیل بر آنست کہ این امور
را در خبث شرک وکفر حقیقی نیست وکفر وشرک ایشان کہ خدا را جسم میدانستند بمعنی ابعاد ثلثہ بمعنے
استقلال خود در رسالہ قدیمہ مبرہن ست وتازہ تر آنکہ علم الہدای دوم در تبصرہ العوام وغیرہ من الخواص
تصریح کردہ اند کہ امام لعنت میکند ہر کافر را پس اگر مجتہد مانند شیخ علی سر معارضہ با مجیب میسب دارد
باید کہ اولا پیشوائے ومقتدای انچنین کس را از کتب اہلسنت ثابت فرماید چنانچہ از کتب معتبرہ شیعہ
اثبات رسانیدہ حالانکہ اگر چنین کس مثل مفر وغیرہ از رواۃ بدرروند مفتری بالحق نتواند رسید برخلاف آنکہ ذو
وشیطان از گروہ قدمای رفضہ بدر کردہ شوند الغرض حال مجتہد روزگار کتاج کار عبارت شعار
دیدہ نیست کہ بدون اثبات پیشوائے مفر وکمس کردن بمعارضہ برمی افراز د حقیقۃ خود را وبروے
عقلاء رسوا میسازد بعد ازاں نفس روایت مستلزم تستین ہم نیست تا بر پیشوای پہ رسد یا در روایات اہلسنت
شیعہ بنوو ندیا شیعیان از سنیان روایت نمنوو ند ومفہوم حدیث موثق عموم ومشمول دارد یا نہ وجامع
کما ینکہ غیر از ارکان اربعہ در احادیث آن کسی نباشد غیر از سلیم کہ امام اعظم رفضہ در حق ان الکتاب موضوع
میفرماید کیست ودلیل ودعوے مجتہد باختصاص انہم دوم بروایات اہلحق چیست واز کتب رجال رفضہ
پیداست کہ در رواۃ اثنا عشریہ بسیاری از واقفیہ اند کہ الہدی سنا بر انچہ در روضہ ومنہج المقال وغیرہ
اند ست ومجتہد کربلائے ہم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد ونصوص قطعیہ ارشاد کردہ اند کہ واقفیہ بتر
از خوارج ونواصب اند واگر نفس اخذ روایت مستلزم تستین بودبازی والد مجتہد الزمانے چرا در صواعق
وغیرہ تصریح کردہ اند کہ بسیاری از خوارج بسیار روایت میکنند وخود مجتہد در تسدید نص نمودہ کہ سنیان

خوارج نیستند اہل سنت دیگر اند و فار جیان دیگر پس نتوان این رواۃ را ہم مجتہد الزمانی ثابت نکردہ مقام حیرت اولی الالباب ست کہ چنین حیلہ جویادہ کو کہ مطلوب را ہم چنین نتواند کرد کتابہا تصنیف کند و بر مسند صاحب الزمان نشیند بلکہ اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست کہ این دشمن خرد کور و کور از مطالعہ صوارم پرداختہ و نتوانستہ کہ مطلوب را چنانچہ در آن کتاب ست بی تحریف بنویسد و پدرش کاسہ لیسی کشمیری نقال یادگار مضحک و ہزال نصب العین گذاشتہ و او انتار اقدام چندی از زمرہ بیسواد و مولفین بیاض پیمودہ در ینمقام از کتاب فاضل ملتانی کہ تبیینہ السفیہ نامش نہادہ و در گوشالے مجتہد فانے داد زجر و توبیخ دادہ عبارتے نقل کنم بچشم انصاف باید دید و بر ربیش موجود و معدوم زبانی وفانے باید خندید کہ ہنوز در نفس تسنن ایشان بر تصریح اکابر علما کلام ست تا بمقتدائے چہ رسد **قولہ** مثل منفرد کمس آہ **اقول** بارہا گذشت کہ مدار تسنن بر قول بخلافت خلفائے ثلثہ یا متنقض نبودن ایشان نیست بلکہ حقیقت تسنن اتباع سنت نبویہ ست در جمیع عقائد و اعمال و ظاہر ست کہ مسئلہ خلافت خلفائے ثلثہ و ترک بعض ایشان در فروع عقائد ست و تسنن بہ بایشان از جسمیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکہ این اصل عمدہ را منکر شد و اتباع سنت ممدوحہ نمود ممکن نیست کہ از اہل سنت معدود شود این را فضیلہ بر کرا قائل بخلاف خلفای ثلثہ یا تارک بعض آنہا میشوند مثل معتزلہ و نواصب و قدریہ و مجسمہ ہمہ را سنی میدانند و اہل بیت می شمارد و بروے مثل مشہور صادق آمد ہر چہ کردی طاس و ہر سفید کہ یاس لیکن محال تعجب ز بلادت او انیست کہ ملل نحل شہرستانے را دیدہ ست و در آن کتاب ذکر این فرق ضالہ را شنیدہ و اہل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانستہ باز این بصیر نگے می نماید اذا جاء القضاء عمی البصر و بودن انیم دم از اصحاب مالک یعنی رادیان حدیث از و تابعان فروع فقیہ او انہا را از اہل سنت نمی گرداند چہ جمیع نواصب در فروع فقیہ تابع ائمہ اہلسنت بودند و معتزلہ قاطبتہ در فروع حنیفہ اند و معدا جمیعہ و دیگر قدریہ و در فروع تابع مالک و کرامیہ تابع ابو حنیفہ و جسمیہ تابع احمد بن حنبل اگر بعبیت اہل سنت در فروع شخص را از اہل سنت گرداند می باید کہ جمیع این فرق از اہل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اہل سنت قرین حال ہشامین و شیطان الطاق علاوہ انکہ جماعہ معدودین در اصحاب مالک ہم من حیث الروایہ معتبر نیستند بعد ازین صاحب تنبیہ السفیہ از کتاب لسان المیزان حال شان نقل فرمودہ چون نسخہ ستیم بود محصلش نوشتہ مے آید کہ از عبارت کتاب مذکور معلوم شد کہ دار قطنی صفر را بثبت بوضع بعضی از احادیث کردہ و نیز او در حق احمد بن عطار الحجی لفظ متروک و مانندان فرمودہ و از علی بن مدینی حکایتے درین کتاب وارد ست کہ او را بر کذب در حدیث پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام تفسیح کردہ انتہے بعینہ و محصلہ **من بعد گذارش ست** کہ جہی بنسبت نام کسیکہ از چنین رواۃ بیاد نمی آید و بخیال نمی گذرد کہ در میزان و لسان و تہذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمہ او نمودہ باشند چہ جائے توثیق و ہمہ چیز تمکہ از

کس را ارادہ کردہ ہلاک امر نیست کہ سبای این اسم صادق اللہجہ باشد و بدروغ در روایات متصف نگردد
اگرچہ بعضی مصداق رمی ما یقدر بود و اما مضر پس باید او را بہ اسم معین کردن چہ مضر بن محمد بن حمید را نجوے
نمی شنید و از دیگرے بعضی از روایات آمدہ و در حق مضر بن نوح لا یصح گفتہ اند مجتہد را باید اعلام نام معین کردن
یا رمت رد اتیش باثبات رسانیدن و الا مہ عقلای عالم خواہند گفت کہ مجتہد در و مضر عقیدا متیازی مذا نر
ما جہم پس چنانچہ بعضی نزد شیعہ باین نام از اصحاب ائمہ مثل امام کاظم اند و موثوق گشتہ اند ہمچنین نزد ما ہست
یا بجملہ در ہمچو مقام نیز باید مطلوب را کہ جہی ہست معین کردانیدن از علامات قیامت ہست کہ چنین بزرگ متاخر
کتابے در جواب رسالہ قدیمہ نویسد و بتصنیف آن سر کشد و پایش در ہر مقام بلغزد و ہر یکی از سلاطین این شہر
خلعت فاخر و جواہر زواہر باو نبخشد و رمینا قسمۃ الجبار فینا + لنا علم و للاعداء مال + فان المال فان عیقرب
و ان العلم باق لا یزال + اما دعوے کفر معاویہ پس جوابش بتفصیل تمام در مجلد اول گذشتہ و ہر کسیکہ ان
مباحث را دیدہ بالیقین دانستہ کہ مجتہد مانند خر در گل بسر فرو ماندہ اگر اولیای او دستش فرا گیرند و دیگران
بابہامی او را محکم بدست آرند و حرکت عنیف نمایند نتوانند انسان خلاب بدر آورد ن اگرچہ خر اہل کرگوک
بشتقت و جہد از گل بدر آمدہ باشد چنانچہ قصہ اش دانستی و انچہ از بحر المذاہب نقل فرمودہ اند پس
بعد از تسلیم صحت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلالتی بر تسنن شان ندارد چہ جاے علم و فضل
تکلیف مقتدائے و پیشوائے کہ کلام من در آن بود و تقریر من بر آن مبنے گشت و انگاہ مثل مقتدائے
و پیشوائے ہشتاد من دشیطان در مذہب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان مضرت شدید بحال ہیچ
لاحق شود چنانچہ بحال ما میہ لازم شد مہذا از عبارات تمانعے و عزر در رد بطرسے در مجمع البیان و غیر ایشان
از ائمہ عظام شیعان بوضوح می انجامد کہ شبہ خشویہ در گروہ شیعہ بود نہ و ظائر ترک نتوان کرد یکے
قاطع و حجتے ساطع امیدوارم کہ ان دلیل را مترتب فرمایند تا ازین یا دیگہا و اجمال و اہمال کہ دلیل فرمایند
علی ما صرح بہ ابو ہ فی الصوارم ہست بدر آیند و اگر گویند کہ جناب مجتہد اسامان بتصانیف و فارغ البالے
و کثرت کتبخانہ نیا دہ از انست کہ بحساب و شمار در آید و از عمارت چہار دہ علم چہار دہ طبق زمین و آسمان
برا در دشمن ہست چگونہ تحریر تواند کرد کہ او در شناختن کتاب بحر المذاہب کہ در وقت بعضی از متاخرین
سلاطین دہلی تصنیف شدہ جا التباس افتد نا قید بعد از تسلیم صحت نقل آرے و عدم التباس ناظر در بند
گوئیم قطع نظر از خطا با و خرافات گذشتہ بلکہ معراج ہر ہفتہ کہ برائے مستخلف او قرار یافتہ بود کما عرفت انفا
بعرض تبیان مے آید کہ عبارت دیگرے را مجتہد شما کلام علامہ تفتازانے در شرح عقاید نسفیہ کما بحقہ
چہ جائے کہ در کتب درسیہ چنین باشد از نسبت بر نقل او زنہار اعتمادے نماندہ پس لفظ مذکور بجائے
خود خواہد بود علاوہ مناسب ان بود کہ جناب مجتہد مرجع ضمیر منہم را کہ آخر عبارت منقولہ ہست معین فرمودے
افسوس کہ انہم بہت فرمائگے صورت نہ بست **قولہ** از عبارت علامہ تفتازانے الخ اقول

بعد از دیدن اینمقام تحیر شدید بود در ظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمه باشد نه اهل سنت مگر جناب مجتهد
عبارت خود عوام را در امواج اشتباه سپرد ند چه نیز بنظار این عبارت در شرح عقاید نسفیه بخیال الاحقر الریه
نمی آید ولیکن بنا بر اغتیا بابرا تیمنی اعتماد نکرده کتاب مذکور را غربال نمودم هرگز نشانی از ین عبارت
پیدا نشد لاجرم ضرور افتاد که شعر مذکور بر زبان ارم ؎ چه خوش گفت سعدی در زلیخا الا یا
ایها الساقی اور کاسا و ناولها و بعد ازین پیر نابالغ را بازکشادن کشان بمکتب نشانم و از حقیقه
الامر آگاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیه اینست الحمد لله المتوحد بجلال ذاته و کمال صفاته المتقدس
فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص و سماته و الصلوة علی نبیه محمد المؤید بساطع الحج و واضح بیناته
و علی آله و اصحابه بهذاه طریق الحق و حماته و فاتحه شرح عقاید عضدیه چنین ست تا من و فقنا لتحقیق العقائد
الاسلامیه و عصمنا عن التقلید فی الاصول و الفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجة
و البرهان المشید بلوامع السیف و السنان و علی آله و اصحابه الاعیان المبشرین بالدخول فی غرف الجنان
و درین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی نمانده مگر بر مجتهد امامیه که بر عکس صاحب قوت حدسیه
بدیهیات اولیه حکم نظریات حقیقیه نموده و در کتاب تشئید پیدا کرده و این نوع التباس برای صحت
مذهب مجتهد الزمانی بجهت فانی برای بزرگ دلیل توان شمرد اگر ضرر فائده علی ما هو المشهور بیقوا ینید
و اسرار فرمایند و بر بنیده کتب فانی خاصه ذوالفقار شان شکار است که او درین التباسات یگانه روزگار
ست بالجمله بعد از اندک فکر بیاد م آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامه صدیقی
دوانی ست که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن ازان عبارت سنی بودن آن مجسمه هم ثابت نمیشود
تکلیف مقصد البودن شان در مذهب سنیان که سیاقت کلام در آنست اری اینقدر از عبارت
افضل المحققین بر ثبوت میرسد که اگر مجسمه محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند و بای گفته ایشم که محدثین
نبودند هشامین مقربین و زراره شمر من الیهود و النصاری و شیطان لطاق و حال تمامی آفاق
که بشهادت کلینی امام الائمه رفضه خدائے عزوجل را جسم تحقیقی و صورت حقیقی قرار میدادند از سر تا
ناف و از ناف تا پائین اجوف و مصمت اعتقاد مینمودند و قد معبود خود را هفت شبر نفس او می پیمودند
و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر لوازم میولانی و عوارض جسمانی بیان میکردند بلکه گواهی میدهم
که چنانچه از محدثین اند هم از محدثین اند طرفه آنکه جناب مجتهد الزمانی عبارتے را از آغاز عبارت منقول
ساقط گردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
این نوع کافران را بحق مذهب سنت چگونه در فرقه خویش خواهد شمرد لاجرم او حال ایشان
در گروه رفضه بگوا ہے کلینی لائق شمرد کما لا یخفی و سعرف انشاء الله تعالی و متوهم نشود
که من درین خصوص بخیانت مجتهد قائلم حاشا و کلا چه خیانت مستلزم علم این امور ست حالانکه

گوسالہ باید شد و کاد تشد بابا برائے رفع ابہام و تفصیل مقام مناسب افتاد کہ تمامی عبارت محقق
دوانے علیہ الرحمۃ را تا ایں مقام نقل بردارم پس بدانکہ شارح ممدوح زیر عبارت متین دلایشار الیہ بناو
نہاک ولایصح علیہ الحرکۃ والانتقال مینفرماید لما سبق والمشبہ منہم من قال انہ تعالے جسم حقیقۃ ثم افترقوا
فقال بعضہم انہ مرکب من لحم ودم وقال بعضہم ہو نور تیلالار کالسبیکۃ البیضاء طولہ سبعۃ اشبار بالشبر المتعارف
ومنہم من قال انہ علے صورۃ انسان فمنہم من قال انہ شاب امرد وجعد قطط ومنہم من قال انہ
شیخ اشمط الراس ومنہم من قال انہ فی جثۃ الفوق ومماس للصفحۃ العلیا من العرش ویجوز علیہ
الحرکۃ والانتقال وتبدل الجہات وبانا العرش تحتہ اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وہو یفضل
علے العرش بمقدار اربع اصابع ومنہم من قال انہ مماس للعرش غیر مماس لہ وبعدہ عنہ بمسافۃ متناہیۃ
وقیل بمسافۃ غیر متناہیۃ ولم یستنکف ہذا القائل من جعل غیر المتناہی محصورا بین الحاضرین ومنہم
من یشیر بالبلکفۃ فقال جسم لا کالاجسام ولہ غیر ولیست لہ غیر لیس نسبۃ الاجسام الی اخبارہا
وکذا ینفی عنہ جمیع خواص الاجسام حتے لا یبقے من الجسم الا الاسم وہؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیۃ واکثر المجسمۃ ہم الظاہریون الی آخر ما نقل المجتہد ازین عبارت ناظرین وسامعین را معلوم شد
کہ فرق مشبہ را بیان مینفرمایند زیر متن مذکور چنانچہ داب شارحین ست ایں از کجا کہ مشبہ از اہل سنت اند
یا بالجملہ بیان مذاہب مشبہ مقصود ست عام از آنکہ سنے باشند یا شیعے وخارجی بود ونداند ما ہیچ
وایں عموم بعد از انست کہ تسلیم کردہ شود کہ ایشان را اہل سنت توان گفت ورنہ سنی کسی را
کہ ہر سنت مردیہ از اہل بیت واصحاب رد و دماشاکہ در احادیث ایشاں اثرے از گونست وبوست
ومانند آں از مقولات مشبہ کہ نص در مدعاست وارد شدہ باشد وہر گاہ اصول کلینی کتاب التوحید
وغیرہا دلالت بر آں کردہ کہ ہشامین وزرارہ واحول درین امور سابق الاقدام ومرفوع الاعلام
اند و بارہا دانستی کہ پیشوائے مذہب شیعہ باسامے ایشاں مسلم ست وائمہ ہدے دقیقہ از تکفیر
وتضلیل ایشاں فروگذاشتہ اند وایشاں در کلینی مبسوط ست پس تکفیر وتشنیع برائے ایشاں
باشد اللہم رد ولا تنقص دریں باب حرفے از ان احادیث قناعت می ورزم روے الکلینی عن محمد
بن ابی عبد اللہ عن محمد بن اسمعیل الحسین بن الحسن بن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراہیم بن محمد الجراز و محمد بن الحسین قالا دخلنا علے ابی الحسین علی بن موسے الرضا فکلمنا
ان محمدا ارائے ربہ فی ہذا الشاب الموفق فی سن ابن ثلثین سنۃ وقلنا ان ہشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انہ اجوف الی السرۃ والبقیۃ صمد فخر ساجدا للہ ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا ما وحدوک فمن اجل ذالک وصفوک بما لو عرفوک لوصفوک بما
یہ نفسک سبحانک کیف طاوعتہم انفسہم ان یشبہوک بغیرک اللہم لا اصفک الا بما وصفت بہ نفسک

سبحانک کیف ملاوعتهم النفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک
انت اهل لکل خیر فلا یعجلنی سخط القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال اما تو همتم من شیئ فتوهموا الله غیر ثم قال
نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یستقینا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
حین نظر الی عظمة ربه کان فی هیئة الشاب الموفق من ابناء الثلثین سنة یا محمد عظیم ربی وجل ان یکون
فی صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کان یتراءی لرسول الله صلی الله علیه وآله کان
اذا نظر الی ربه تقلص عنه کل مظلة نور فوق نوره نور الحجب حتی یستبین له ما دونه من نور الحجب نور یتلألأ
ومنه ابیض ومنه خیر فالک یا محمد ما شهد له الکتاب وانتم فحن القائلون به انتهی بلفظه یعنی ابراهیم و محمد
میگویند که نزد امام رضا علیه السلام رسیدیم و بیان کردیم قول هشام و شیطان الطاق و مشبه که حضرت پیغمبر و
خدا را جوانی صاحب اعتدال در عمر سی سالگی و آنکه ایشان ایشان را میگویند که نصف جسم خدا خالی و نصف
پر ست امام رضا بخوف الهی سجده کرد و گفت نه معرفت تو حاصل گردید ایشان نه بتوحید تو قائل گشتند از جهت
خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند اگر می تنا خشتند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحان الله
سبحانک بما وصفت نفسک نه تراست بغیر تو تشبیه دادند من نه توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیه نتوانم داد
بمخلوقی تو اهل هر خیر هستی مرا باین مشرکین حشر مکنی باز با خطاب فرمود که هر چه در وهم شما بگذرد بدانید
که او غیر خدا است ما آل محمد افراط و تفریط نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید بصورت
پیغمبر جنان بود که جوان سوی الخلقت سی ساله باشد خدا منزه ست از آنکه در صفت مخلوقات باشد
گفتم و بانت ستوم آنکه بود گوهر دریای دی در حضرت بود ند امام فرمود جناب پیغمبر بود که چون
نظر قلبی بخدا میکرد خدا نوری مفرد مانند نور حجابها تا آنکه ظاهر شود مراد را نچه در حجابها بود الا به ادراک
نور خدا خبر و بصر رخ و سفید و غیر انها ست اے محمد هر چه ترا گواه ست کتاب و حدیث ما بدان قائلم
نتیجه محصوله از بن حدیث عیان شد که ملاعین مذکور که امامیه ایشان را ائمه عظام خود بخالفت
معنوی اهل بیت علیهم السلام قرار دادند بحمد الله بحسم حقیقی کافر و مشرک گشته از دائره توحید
بدر رفته اند و چون این حدیث از حضرت امام رضا ست کالشمس فی کبد السماء واضح و هویدا شد که خالق
ایشان بر شرک و کفر بود چه ایشان وقت امام رضا را ادراک نکرده اند و همین ست حق حقیق نه آنچه کشمیری
نقال مضحک و نهرالی بدان خیال بسته که این پیشوایان رفض در آغاز مبتلا باین عقائد زائفه بودند و بعد
از آنکه بصحبت حضرت علیه السلام رسیدند رشد و اهتدا یافتند انتهی عجب عجاب انکه رفضه همیشه یاد میکنند
دم دم را از راه می برند اکنون یاد نمیکنند که الیقین لا یزول الا الیقین مثله طرفه انکه این الممه شیعه
بدلالت حدیث کلینی و کشی بحمد وفات امام صادق معدوق نمال و مطرود شدند و امام رضا
که بعد از حضرت کاظم امام گشتند تنصیص بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول عارفی در باره

ایشان راست آید سزاوار شدی و شیخ شدی و دانشمند بدین جمله نسبت بنی مسلمان نشدی
انشاء الله تعالے عنقریب بتفصیل این امور بدانستان تربت وہم کہ ہر کسے از سامعین و ناظرین گردد
کہ فریبے بر آن مستولی نیست بلی اگر در ذکر ہمایین در زیارہ خصوصاً شیطان تکراری ملعون گردد
و درین معنی شعر مشہور را باید بنظور باید خواند سہ اعد لعن شیطان لهم ان لعنه ہو المسک اکرہ
متنوع ہ اما حال ابن تیمیہ پس آنہم چنان نیست کہ ابلق الزام بدان خورند اولا از آنکہ غایۃ الامر انکار
و بلکیفیت ست نہ تصریح بحسبیت و انکہ حجت علی را اقتضاے ہست لیکن مجہول الکیف و نا یافتہ در
الزام چنانچہ غالبا پیر نایافتہ را در مناظرات یکہ میانہ علماے امامیہ و علماے اہل سنت بعد از جلد
و این بیتہ گذشتہ بنظر رسیدہ باشد کہ اقوالش را جابدہ علمای فریقین دقت نمی نمایند اگرچہ او را
بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر منقولاتش سر نمی جنبانند بلکہ ناخنہاے زنند و بر حسارتہاے او
خوشنود ہستند حتے کہ بعد از ملاحظہ تقریر آتش خشمناک می شوند و این دفاتر را اکثر بر کشایر طول
بسیار بیش ایدیس برائے اہل لفت ہمین اجمال کفایت میکند و فریدہ توضیح و تفصیل درکار
کہ کتاب ہا بنگارند ان پرست و ناظرین ازان غافل ہستند و ماہرین ازان اعراض می ورزند و تجلید
ز حد و رتجاوز نے نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین ہمین ست کہ در مثنوے
میفرماید ع مرد آخر بین مبارک بندہ ایست و نعوذ باللہ من الحقد واللداد والعصبیۃ والعناد
قولہ اخذ احادیث از کلمات مطور الخ **اقول** شعر فہے عالم بالا معلوم شد زیرا کہ مدعاے
من در رسالہ قدیمہ آنست کہ بر اصول رفضہ خلافت ابتر کی و کفر جمع شد کما عرفت بیارہ و نفتی و
نجور رواج و گرفتن احادیث از کلاب مطور خارج از باب دیبرون از حساب ست مقصود اینست
کہ در بنجا ازین حیثیت بحث نیست کہ امامیہ ازان فرق کہ بکلاب مطور و ملقب اند روایت میگیرند
و بر روایات واقفیہ اعتماد می نمایند گفتگو در آنست کہ منکرین توحید بلکہ بر ہمنان کان معرفت
ائمہ خویش گردانیدہ اند و حال عداوت ایشان با ائمہ ہدے و بالعکس آنچنان نیست کہ نہ
جملہ توانند پوشید سماعہ ابن مہران را کہ واقفے ست بتکرار ثقہ نوشتہ اند و بر روایت او تعویل
دادہ اند و بر مذہب مذکور شش کتاب تلخیص گواہ ست و حسن بن محمد بن سماعہ در وقت تعلیم
شیخ ست و او را توثیق میکنند و بر ہیچ کتاب مذکور شیخ عدل ست الی غیر ذلک من الکتب ایا آنکہ ابت بن ہرزاد
خوارج و نواصب پس کتاب مجتبے کہ بر لامی نقض ست و دینیاب کہ اصحاب ائمہ ایشان ابتر از ایشان
اند و زیادہ و کفرہ و مشرکین نام ایشان نہادہ اند و بیاورم می آید کہ عبارتش بعینہا در سابق گذشتہ
کہ ایشان را نیز بتصریح تعمد مذکور کلاب مطور میگویند و قبل ازین در مقالات سابقہ غالبہ مقالہ سادسہ پیرایہ نمود
در بر گرفتہ کہ سبب وقف کثرت مال فرید حسن و جمال کنیزان صاحب غنج و دلال بود کہ حضرات ائمہ

زردشان بود بیعت پسر دند و آن ملاعین مثل خوان یغما بر دند و حرمت حرم شریف را بر تصریح جاندند
رفضه شکستند و در باره مطالبین مثل حضرت امام رضاء چها نگفتند که هر باز ذکر تفضیلے آن خلاف
آداب بالجمله مقصود من آن بود که حقیت اخذ روایت را از نزاع پیروان گردانم و جناب مجتهد بحجت پیرے
فرنا بالغی پیچے بر ابدان بزند همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را قلب کنند و کتب خویش را بر اهل فرقه
فرا بخوانند بر وعوے کمترین انام مقرون بدلیل و برهان ست و دعاوی مجتهد خیالات دجال و وساوس
شیطان فقیر بفضله تعالی بیمان کلام محمل ست الخ اقول عبارت رساله قدیمه علے ما عرفت بعد
نقل المجتهد انیست و عدم رجوع بعضے که ذکرش با ما سه نمی رسید بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول بر حجت شما نست کلا انها کلمة هو قائلها من کلام
یحتج الیه یوم یبعثون بدانکه حدیث رجوع بعضے مبتدا ست و قول بر حجت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم روایت کریمه دلیل بطلان رجعت ست و قوله ذکرش بما سه نمی رسید جمله
انیست که صفت مبتدا ست و قوله بانکه نافع دیگران دیگر ست برائے موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعاے مخالفان نیست بعطف صفت سوم ست برائے موصوف مسطور و
باے تحکم از برائے تعلیل ست و ازین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم پس گاه اعتماد را بالاجمال احاطه کرده باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفضه از کتب معتمده شان ثابت کردم و الزام الغایت قصوے بردم خیال آن مدکه مرزا احمد کاور اکامل
طائفه کامله تو انگفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکوره میرود بحجت دعوے غضب و ظلم اصحاب و دعوے
تقیه جناب امیر که مثل چنین بحر پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را بر باد داد پس چرا کامل کامله
نشود و این امور در نظر کشمیری خوش باز بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
جابسے دکنوری کاسه لیسی او اجمالا یا تفصیلا اعتبار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این بزال و تحریرات این کشمیرے نقال را که مخالف مرضی الله هدی حضرات اهلبیت سید انبیا ست بر هم
زنم و بنیاد آن را بر کنم زیرا که این مطرود دین را ائمه هدی باوصف اخلاق عمیم از مجالس خود
دور از سفارش اصحاب نزد خود نمیخواندند کما سبق مرا پس اگر شد در رساله قدیمه که تفضیل الفواضل
بر ناقصه بزده اجمال رفتن و ذکادت مجتهد را امتحان کردن تا اگر نفهمد جوابے دهد نزدیک عقلا رسوا شود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید اکنون شروع میکنم بعبارت کشمیری را تا عبارت من که ترکیب آن جا گزیر
مدرک سامعین ست کلام مورد ملامش را از اصل بر کنند پس بدانکه او در روایات پنجم تحفه زیر خرافات
معتقدایان خویش از رهنمایان و دیگر شیاطین که اگر ایشان میانه رفضه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی برباد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه در رجال رفضه ثابت ست نمونه ان داشتے

می نویسد و اینچه بعضی رجال در روات احادیث قول بجسم و صورت داده منسوب ساخته اند بها ما این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن بحضور فایض النور ارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوٰة افضلها و من التحیات
اکملها از اقوال مزالقه اجتناب ورزیدند و اشتهار این اقاویل بها و عدم اطلاع از فرمودهٔ رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساخته اند و در حقیقت ساحت قدسیه عقاید آنها از لوث امثال این
هفوات منزه و مبرا است چنانچه شرح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند و در قواطع النصوص میفرماید
اما ما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة من الاسماء هؤلاء و نفی الائمة علیهم السلام ذلک فعقائد
فیمکن ان یکون سوالهم امالانه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک محبة الائمة و رجوعهم الی الحق بسبب کشفهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و ملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمهٔ هشام بن حکم زیر
فرموده ست قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم نسبت ادعای مذکوره هشام
بن حکم ظاهر اصحد در آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جمهور داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جمهور برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید و کان من
اجل هشام مذهبا فی الدین مذهب الجهمیة حتی قیل انه دخل علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل حتی اعلم ما استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده فخطوات فتذکرت رواته و خبثه فانصرفت علی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته برواته
و خبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تخوف علی فجاءت من قولی و علمت انک عشرت فخرجت مستعجلا
الی هشام فسالته ما حاجته و اعلمته انه قد اذن لی ان ادخل علیه فناداه هشام فاستاذن و دخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه سال ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام و بقی متحیرا فساله هشام ان
یوجه فاجابه ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه فاوجع الی
عبد الله علیه السلام فاجره ابو عبد الله بها فساله عن مسائل جری فسالها جلده و عقد بذیه فخرج هشام متحیرا
متحیرا قال فبقیت اما ما لا افتق من حیرة قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
فاستاذنت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام ینتظر فی موضع کذا و کذا
فالتقی معه غدا انشاء الله تعالی اذا راح النهار قال عمر فجئت الی هشام فاخبرته بمقالته و امره فسر بذلک
هشام و استبشر و سبقنی الی الموضع الذی کان سماه له فجئته هو اتیانی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلته فلما بصر به و قرب منی حالتی منظره و ادنانی حتی بقیت لا اجد شیئا القوة به و لا انطلق لسانی لمسائلته و ارادت

من مناظرته وقف علی ابو عبد الله علیا ینتظره وما تکلم وکان وقوفه علی الا یزید الا انبیاء وتحیرا علما از ذلک نمی
ضرب بغلیه وسار حتی دخل بعض السکک من الحیره وتیقنت ان ما اصابنی من هیبته لم یکن الا من قبل الله
عز وجل ومن عظمه موقعه ومکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی عبد الله علیه السلام ورجع
عن مذهبه وفاق اصحاب الحمید الله کلهم والحمد لله یعنی گفته است ابو عمر وکسی از عمر بن یزید روایت کرد که برادرش
من هشام مذهب جهمیه داشت ودر آنجماعت غلبیت بود پس سوال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق
علیه السلام مستفید گردانم تا بانحضرت مناظره نماید واو را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
پس نجدمت آنحضرت فایز شدم واز آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
از حضور انور برخاسته چند گام رفتم که حدت ورداوت او بیاد آمد بحضور آنحضرت برگشته حدت ورداوت
وتعصب او را در مذهبش بغیر عرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود ایامی ترسم بر من از قول خود
شرمسار گردیدم ودانستم که بغرض از من توقع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
رفتم ونوید اجازت ملازمت باو رسانیدم وگفتم که در باره ملازمت تاخیر نماید پس هشام منادرت نموده و
دستوری خواست وبملازمت اقدس فایز شدم من پیرهن او نجدمت اشرف اندر گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسید هشام در جواب آن نماند واز آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت وچند روز در طلب جواب مضطرب بود واگاهی از جواب او را
حاصل نشد پس بار نجدمت آنحضرت بار یاب گردید آنحضرت او را بجواب آن مسئله ارشاد فرمود وچند
مسئله دیگر از و پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم ومتحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز
از حیرت بافاقه نیامدم عمر بن یزید گفت که بار هشام مرا گفت که بار سوم از برای دمی دستوری از انحضرت نخواهم
پس بحضور انحضرت مشرف شده دستوری برای خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر
من باشد که در انجا بادی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز برآید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد انحضرت برآمده
در پیش هشام رسیده او را از حکم وفرمان آنحضرت خبر دادم هشام بان مسرور ودستش
گردیده پیش از آنحضرت در ان موضع رفت که در این آنا انحضرت سواره بر استر خود اقبال برادموده
هشام گوید چون انحضرت را دیدم ونزدیک من رسید از دیدار فائض الانوار انحضرت رعبی وهیبتی
بمن عارض گشت که نامدی نمی دانستم چیزیکه با انحضرت بگویم وزبان من روان نشد پیچیزیکه میخواستم گفتگو
بکنم فا انحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود واستادان او ریاده نمی کردم مکر هیبت او وغیر
پس هرگاه انحضرت این امر را از من مشاهده فرمود استر خود را زور روان شد تا داخل بعضی از کوچهای
حیره شد ویقین کردم که هیبتی که بمن رسیده بود مگر از جانب خدای عز وجل دار بزرگی قدر ومکانت
ومنزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام آنحضرت برگشت ومذهب خود را ترک کرده

وسدید من بدین حق گردید و بر سهو اصحاب انحضرت فایق گشت و الحمد لله تعالی انتهی کلامه زاد الله تعالی فخره و علا
ازین اوراق همین قدر بحصول پیوست که هشام از مذهب جهم بیدار حضور فایض النور رجعت نمود بدین
جعفریه پیوست و جواب خود از بعض امام رضا علیه السلام که در همین اوراق خواهد آمد بیرون آورد و
حدیث انجناب آنجا مذکور شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد مشبهه ایمان رفضه مانند سید بر جهنده
لرزید و بزودی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاد الوصف تر سید و قبر معذرت بگشاد
و نص صریح گفت که مراد ایشان خدا را شناختند و نه بته حیدر قایل گردیدند و امام در خانه مناجات نیست
و نیز سبحان الله عما یشرکون بطلانش عقلیه اشاره فرموده که لا یحل لی و من القوم الظالمین و هر گاه در اصول این مرتبه
گمراهان است فی الفروع که ظلمه عظیمه اشاره فرموده که لا یحل لی و من القوم الظالمین و هر گاه در اصول این مرتبه
باشند که انچه از امامی صدور یافته طور ائمه دیگر همین بوده پس باجماع ائمه اهل بیت سید انبیا این ملاحده
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بود و صحاح ائمه دیگر هم تکفیر و لعن ایشان مینماید جلد اول کلینی ثابت باشد
حاجت نیست پس بعد ازین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر انکه شامیین و شیاطین مذکور از قبور خویش برآمده ازین عیوب منزه گردیده باشند و قیکه فرزندی کس
بعد از قبر حروف کسر نفیت کبری فرو برد و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات خرورده
و بنا پاک شد و حق تعالی بایما تنصیص فرموده که کفار و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیات
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نخواهد بود پس در
بطلان این رجعت هر گونه شک و کافر گردد و ازین رجعت این تقدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
هر کس مطابق روایات قوم مورد لوم معین نیست بسا رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز بهنگامه خرافات خود را کرم کند و دکان حرف خویش دیگر بلین
شریف یعنی کوفه بیارامد چنانکه گفته اند جهودی مسخی را زنده دکرده دکان عطاری بر انسود کرد
عبارت کتابها از مطان آن وقت تالیف بر نیامد لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص و عموم
کافی ست که مقصد تمام در اثبات رجعت ست بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محقه حقیقت رجعت ست یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
منکران بسیار ننگ و عذاب بسیار بلا بنابر منکر و عذ منکران برای اینکه بدیدن دولت الله خود دیده
روشن کرده و لعنی از خزانی نکبای خود ایشان در دنیا بر سر و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه تمنی خواستند که اهلبیت رسالت بر سند و استقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبر ها بمانند تا روز قیامت مشهور شود چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده ست که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض
الا بسیار مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و از اینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والوان و زرارہ و شریں الیہود و النصاری و ہشامین کہ خدای عزوجل را بادجود جسم اجوف و صمت اعضا
میکردند براعتقاد رفضہ بمراتب قصوی و مدارج علیا رسیدہ اند پس ناگزیر است کہ ایشان باز افادات خود را برائے
شیعہ خویش مرتب فرمایند و غذاہائے مناسب ترتیب و ہندآری ہر کندہ پزیر اکندہ خوریست و این جواب
بعد تسلیم این حرف است کہ در مذہب جمیہ این ہمہ خرافات بود و در زیچون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویہ
بخطاب ائمہ موجود باشد کہ ہشام بن الحکم بروایت میکند از شما ان اللہ جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راہ
داشتہ باشد چہ بروی عنکم صریح دال برآنست کہ بعد از صحبت مرغوبی این افترات بر ائمہ ہدی کردہ و دول برین
خرافات بستہ و نیز لفظ موالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مسافتہ و مکاتبہ چنانچہ در کافی در باب اختلاف
عن الصفوان بن یحیی و صف ربہ نفسہ تعالے جا بجا بہ صریح ست در ادعای دوستی ائمہ و ادعای شیعہ بودن
وان مانند مذہب جمیہ و انگاہ خبث و تعصب او چگونہ بصورت تواند بست و اگر پیر ما بالغ بالجار و اضطرار از مرتبہ
کہ مدعی موالات و انتساب بود و ندود لا اصل لہ گوئیم مرحبا بالوفاق و جندا الاتفاق مدعای ما از ین مناظرہ
ہمین بود و بس کہ پیشوایان رفضہ منافق بود و ندو توسل اہل طاہرین نمود ند چنانچہ ابن سبا رئیس یہود
توسل جناب امیر و غلو در بارہ آنجناب بکار بردہ بود و دیگر آنکہ اگر ہشام قبل از ملازمت امام بار ارین
افادات را گرم میکرد و مذہب جہم میدانست شیعیان اہلبیت چگونہ تصدیق او میکردند فرقہ ہشامیہ
چرا در طائفہ شیعہ بہم میرسید ین فرقہ سالمیہ و شطانیہ و حمیہ چگونہ پیرو این ہا السنہ میگشتند مہذا ہمہ حیرم کہ کامل
طائفہ کاملیہ ہنوز ثابت نکردہ کہ جمیہ مدار اجسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بہفت شبرش می پیمایند و
بر و خالی اعتقاد میکنند اے غیر ذلک من الخرافات این امر در خیر منع ست باید بران دلیلی قایم فرمودن
و انچہ بیاد من می آید اینست کہ مذہب جہم بن صفوان وقت اقتضائے دورہ بنی امیہ پیدا شدہ کہ بارے
عزوجل صفات از لیہ ندارد و او را خر بقدرت و خلق و صف نتوان کرد و بہشت و دوزخ بعد از آمدن
اہل اسلام و کفر فنا پذیرند و مقصود از خلود کہ جا بجا در قرآن وارد ست مبالغہ و مجاز ست حقیقت خلود
و زینہار مراد نیست و مذہب او در بسیاری از امور با معتزلہ موافق ست و بعضی از کتب ملل بران وارد
کہ جہم مذکور در مسائل آلیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن چیز رفاقت ہشام بن حکم برگزیدہ
یعنی کاسہ اتباع او لیسیدہ پس ظاہر را کہ علما بالعکس ست و استادی و اضلال ہشام از ان برمی آید چگونہ
پیشوان گذاشت اطراف از ہمہ آنکہ خود بنقال نزل در اوراق سابق عبارتے نقل کردہ و در ترجمہ آن
گفتہ جہم بن صفوان در ین قول موافقت ہشام بن حکم فرمودہ فاعتبروا یا اولی النہی بالجملہ مار فضہ و لیلے
قایم نکنند زینہار بر سخن محل ایشان گوش نباید نہاد کہ خرافات ہشام کہ سخن در آن جا ریست در مذہب
جمیہ بود و از کتب کلامیہ قدیمہ عیانست کہ شیوخ رفضہ در امور مسطورہ سابق الاقدام اند حتی کہ ملل
و نحل ابو عیسی الوراق و زرقان و این ابو بخت و غیرہم بران دلیل ست و از کتاب تلخیص کہ بعضی از علمائے

مبدا و تالیف کردند و این هم عبارت کہ در اوراق و بیانات آن رفضہ بودہ اند پس با وصف تصریحات ایشان
در استادی و تقدم ہشام قول نقال و نہزال را بگونہ مسموع کنیم و بروی معتمد را پس پشت اندازیم
در روایات کلینی را بخطاب ائمہ اختلاف موالیک و اصحابنا فی التوحید را و قیتکہ ہشام و غیرہ در دنیا نبودند بلکہ
بزبان حضرت امام حسن عسکری علیہ السلام کہ جلد و عایم بدن شان از ہم ریختہ و مضمحل مورد و ملخ گردیدہ
از نظر سابق نامیم علاوہ برین جواب نقال کشمیری در عبارت رفض داکر و علم رفضہ زیادہ شد بر علم حضرت
امام رضا و ہم ائمہ دیگر کہ او را تکفیر کردند و قالہ اللہ گفتند الی غیر ذلک و علوم الہ مرجوع شد زیرا کہ رفضہ
ہنوز ہمین اعتقاد دارند کہ ہشام دروغ بر ائمہ از عیوب و نقایص پاک اند و این جا ست کہ زمام مذہب خویش
در علوم شرعیہ بدست ایشان سپردہ اند و الحمد للہ علی اتمام الحجۃ فان اقرار العقلاء علی انفسہم بانہار افضل
دلیل و من ادعی لنفسہ ہفوۃ فہو عاجز و دلیل امیہا کہ شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول اکنون
جواب دوم را شرح میکنم اعنی ذکر شان با مامیہ می رسد باید دانست کہ دلیل این امر متین تکیہ پیشوایان رفض
در بارہ مصاحف ایشان ست کہ از بت پرستی رو بروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان تکفر و
شرک مخلوط بود بجلول سریانی و انیمہ کشش و کوشش کہ ہمراہ جناب پیغمبر نمودند حق تعالی از ان جنبہ را
برای تفضیل مزبور پس وقت دعوی رجوع ہشام ازین مخرجات مورد ملام بعد از تنزل تو انیم گفت کہ
یحتمل چون در اختیار بدعات جمیعہ کہ من بانیش کردم دنیا بدست او دنیا مد لاجرم بصحبت امام صادق فایز شد
کہ ہم جمال صورت و کمال و معنے داشت و از علوم غیبیہ و ترقیات مردم در امور دنیویہ و دینویہ بعلوم لدنیہ
خبر میداد و خزاین لاریبیہ بدست آنجناب بود بمدیکہ لکوک و نانیر در بعضی از نقاریب خرج میفرمود چنانچہ
نمونہ آن بمقدار ساد سہ از کتب شیعہ سمت وضوح یافتہ باد جود مرتبہ اینہا کہ یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ
مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا اما بحدیکہ سمعت شنیدم کہ مردان راہ خدا بدل و تمنان ہم نکردند تنگ آمد بالاخر با عتراف
ماضی در مجالس دیگران در غیر آن نوبت بتقریب خلفا بتوسل حضرات ائمہ بدان وسعہ رسید کہ ہشام مذکور بر اریکہ
می نشست و از خلفای عباسیہ جواہر و عطایا بدست می آورد و بالجملہ دعوی جوع از مذہب جہم بتشیع بعضے
امامیہ را زیب نمیدہد ورنہ کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید کہ در بارہ مہاجرین اولین مصداق حدیث
طول کلینی مورد آیات ناطقہ قرآنی و وساوس شیطانی را بنیاد نہند و در بارہ ابن شیاطین ازین
احتمالات کہ بقیاس اہنے و دلیل اقوی مالش پیدا و ہویدا ست چشم پوشند این تقریر ہمہ بود
در شرح لفظ معلوم حالا کہ در بیجا تقاریر دیگر ست بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اقتصار میکنم بیان اول
انکہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم را رحمۃ اللعالمین در قرآن مبین فرمودہ اند و حال این رحمت وسیع بر
اصول رفضہ معلوم ہمگنان ست کہ مجلسی بلوم در تذکرہ این عبارت مینویسد کہ قوم وی تمام مرتد
شدند و چار صد ہزار صحابی دارد دین بر گردیدند الا قلیلے انتہی بلفظہ ایا غیض صحبت امام صادق علیہ

صاحب قاطع النصوص باعتراف نقال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران ہم بدان خیال بستہ اند برابر آن
خواہد بود پس احتمال ارتداد در بنجا بطریق اولے مطرق ست چہ جائے آنکہ از روایات رفضہ در اصول
کافی و مختار کشی کما سبق نمودہ فی المقالۃ السادسۃ ضلالات ایشان بنص قطعی ہویدا باشد کہ اصحاب
جعفری کمراہ شدند و ہشام جوالیقی و شیطان الطاق بحر و در فاتش بتکفیر و تنقیص مرتضوی ہم خیال
بستند و در جلد اول کلینی ایشہم موجود ست کہ حمانے گفت کہ ہشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد امام کاظم
مر او را لعنت فرمود و بادمن سبر امیکنم از ین اعتقاد اے آخرہ چہ مجال مقتدایان امامیہ بدین منوال
طشت از بام ست و دعوی رجوع ہشام کے بامامیہ زیب میدہد حرف دیگر آنکہ در بسیاری از ادلہ اصولیہ
و فروعیہ امامیہ مقرون بلاف و گزاف خواہی یافت کہ فلان امر قطعًا و یقینًا ثابت شد مثل خلافت مرتضوی
و حدیث منزلت بروایت و اعتراف اہلسنت و الیقین لا یزول الا بالیقین مثلہ پس میگویم کہ ائمہ کفر و الحاد
باعتراف کاملین رفضہ بہ ثبوت رسانیدیم و این یقین بر جائے خود ست از اوہام فاسدہ و خیالات
کاسدہ کے تنزل میشود پس ذکر حدیث رجوع برائے رفضہ در سر پرستی این ملحدہ تشفی زیب نمیدہد تا غیر
ذلک حالیا شرح وصف دوم کہ جواب سیوم ست یعنی با انکہ نافع دیگران نیست بگوش دل باید شنید
مدعا انیست کہ چون بجائے خود ثابت ست کہ ایمان رند برائے شخص دیگر کفر و زندقہ و محو ثبات اختیار کند
منتفی نمیدہد پس توبہ ہشام کہ بعد از غربال نمودن کتب شیعہ بروایتی بہر رسانیدند برائے شیطان الطاق
و بیرا در انش چگونہ مفید خواہد شد و دیگران را از ملاحدہ آفاق چسان بکار خواہد آمد حالانکہ سیاقت
سخن بطور عوام ست نہ خصوص اما دعوی اجماع شیعہ پس جہل مرکب ست چہ اگر احادیث بالفرض دلالت
بر امامت بلا فصل کنند لیکن مخالف اجماع صحابہ رضی اللہ عنہم ست سعد بن عبادہ و لا حاجۃ الی الاعادہ معہذا اصحاب المیہ
ایشان را محرب توحید بگواہی کلینی و تکفیر ائمہ سیدانستند کما لا یخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح
قول من کہ بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکہ مقصود از زیادہ کردن این
عبارت آنست کہ اینچہ زاروستانے بالتفصیل و کاسہ لیسی او محتمد جابسے بالاجماع در خاتمہ وافقا
وار دکردہ و آن تفصیل و اجمال قابل جواب کامل طائفہ کاملیہ ست ذکر کنیم تقریر ثانی محصلا اینست کہ تو
صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود و بعد از استقرار دلیل این مسئلہ چنین ست کہ رجوع آنمردم کہ بسبب
بدعت آنشخص گمراہ شدند در حیز قدرت باقی نماند پس توبہ پیشوایان امامیہ کہ سخن مرآن میرود چگونہ
با وصف عدم قبول برائے شیعہ مفید تواند شد اما آنکہ دیگران در مشارق و مغارب باختیار بدعت این
مضلین تابعین و حاملہ وارثین ایشان گمراہ شدند و اسرار بر آن کردہ بدوزخ رفتند پس شہرت فرق مذکورہ
ایشان یعنی ہشامیہ و سالمیہ و یونسیہ و زراریہ و غیرہا کافیست و در احداث و الحاد ایشان بتصریح مجتہد جابسی
کلامی نیست بالجملہ مجتہد فانی بعد از انکہ در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نمودہ کہ حکیمیہ و یونسیہ و غلاۃ شیعہ غیر عم کرد

الهیات و نبوت و امامت آرائی سیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده و نزد امامیه کلاب مطرود نجس الیر
دیده و اند عبارتی نوشته که سزاوار و زیبا آن بر می آید احداث و بدعت این فرقه ضالله که اسمی مضلین و خوار انعنی کرده
هم در تشبث بافیال طاهره و غیر عدم محبت اهلبیت سید انبیا مثل شان باشند و آن عبارت اینست که قبل ازین
اشعار کردیم که بسا اوقات در بسیاری از جزئیات اهل فرقه با کسیکه آن فرقه بطرف او منسوب باشد مخالف میباشند
چنانچه صاحبه ابو حنیفه و اشعری و ابو الحسن الخضر پس از کبار اینچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الاخر
و در اینمقام امری عجب عجاب بگریاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگذرم یعنی جالیسی فرزندان او در طعن الرماح و بارقه
ضربت حیدریه انچه گفته اند دال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند جالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا و این فرق را بجهت همان مزخرفات تکفیر مینمایند سبحان الله جالیین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشد و مضلین بدان مدارج عالیه میرسند که پایانش پدید نباشد و الا سفی اتباع الرجس
امامیه ختم شد که تراز عم هشام که او را بکنار خود پرورید و فاق اصحاب اعبد الله کلم را بدیه بزبان و ار نزد زبانه سابق
مینوازند و نصوص صلوی و کاظمی را پایمال میسازند اگر این ائمه با وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر و تضلیل
شان مینمودند کفر از کعبه برمیخاست بجهت آنکه کذبی است نمایان و افترائی است پایان و خلاف سعادت جاودان
غیر بحال این پرستان هشام و فدویان زراره و شیطان الطاق بنصوص المبارکه میگوییم انشاء الله تعالی
اینست اغاز مناظره من برین سازه صغره که از کجا بکجا پایه سخن را بلند گردانیده جامعیت و مانعیت را قطعاً و یقیناً
ملحوظ داشتهام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه ساماننا که کسی را از علمای فریقین حامل نیست هر جا بگواهی پدر خود را
فرو مایگی داده و از سعادت مندی محروم گشته اند و شاید که در اجمال اهمال تلاوت آیت کریمه لم تقولون ما لا
تفعلون و دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم دانسته باشد که مجتهد البته
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را بر باد دادن است لیکن مجالی نیافت
که کلامی درین امور بکنند فللله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلم می کرم دان نلیت او تسریه بحمل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه بنولا و اعلی را رد و حاد و صدر را
اوتاد و لفظ لعن و قتال را تاویلات کیکه کما مرت الیها الاشارة تاویل ساختن بمعنی ابطال حقیقت و لایت ائمه و توثیق
نصاری و من یجد دهم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکور بین بدانکه قوله و تسریه معطوف بر جمله جسم
و صفاته الیه تسریه یعنی هشام و غیر تسریه بحث محذوف پس مضاف با مضاف الیه مبتدا شد یعنی پاک گردانیدن مسلم و غیره
بدین ظاهر که جسم اگر و کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته اند و حقیقت آن بطول و عرض و عمق اراده نکرده معنی جوهر کرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم یعنی
و پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که پیشوایان و مگیر کما فی الکافی درباره حضرت احدیت تعالی
عما یقولون گفته اند و مطلوب ایشان است که خدا حقیقت جمیع حقایق است قوله در معنی ابطال حقیقت و لایت ائمه و توثیق نصاری الخ

خنده هم خواهد بود چه مبتدای مذکور است و ما انیست که تاویل مسطور بالمحل کردن امامت ایمه هدی است و توثیق و تعدیل سر
وجود و امثال الیشانست و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تشریه و اسفاش معطوف بر مجموع و لفظ اقتال نیز
معطوف است بران و بزاین هر سه مبتدا الی الحال حقیقت الی اخره است و لفظ در معنی بجای فی الواقع است و بخید و خدوهم
بجای یقومون قائم که سهو و مجوس و مانندشان باشند و مراد از کتاب ثانی سوله حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذوالفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق در انست و مذکورین تبعند است زیرا که در مقاله سادسه ذکر دو کتاب بیش نبود
یکی را نام برده بودم دوم جواب ذوالفقار که نامش در نجا بر زبان اوردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطنبه ناپاک طالفه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی و صورت است مثلا بلکه مراد ازان موجود لیست قایم
بذات مستقل در وجود این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود عنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوهر لفظ مشترک
بین معان کثیره والذی نقتصر علیه ههنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوهر کل موجود عنی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود بهذا المعنی جوهر و باوجود وضوح مراد اگر متجاسری بالتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکند شنا عتی بر او عاید نخواهد بود و موجب تکفیر
قائلش نخواهد گشت و لو فیقی بودن اسمار الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی بغیر اذن شارع اطلاق بطریق تسمیه است نه بسبیل توصیف و همانا منشای وقوع انها درین وطن
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که انچه بحس مدرک نگردد حقیقی ندارد و لتصدیق بوجود نفسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا انکه فعل طبعت و فعل نفس و فعل عقل را بالطریق معاینه می بینند لیکن وثوق الیشان بوجود نفس
و عقل انقدر نیست زیرا که اجسام طبعیه را مشاهده میکنند و افعال طبعیت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجردش ازان شدیدتر است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهر تر است مردم بوجودش واثق تر اند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی و حقیقی ندارد چه معقول بجهت آنکه مجرد است حس از ادراک آن عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و ازینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود و غیر معلول است خصوصا افلاک اعلی بجهت بساطتش و بعضی از ملیین و اسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد با و منسوب سازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تحیز و تبعیض باشد بلکه بمعنی

کہ اعلی وارفع است از ابعاد مشہورہ و ہریک از جسم و ابعاد و نظایر آن را کہ بر واجب تعالی اطلاق میکنند و مجہول الکنہ دانند و در ورود و متشابہات کتاب و سنت کہ در بعضی از آن اثبات اعضا و اجزای جسم مانند ید و وجہ و جنب و عین و یمین و قدم و امثال آن بواجب واقع شدہ و در بعض عوارض اجسام مانند صورت و نزول و صعود بکتاب اقدسش اثبات شدہ موجب توہم و عبارت ایشان برین قول گردید چنانچہ برخی ازان ہم درین مسئلہ و برخی در مسیلہ سیزدہم بعون عنایت ایزدی منقول خواہد شد و مراد از صورت در قول انہا صورت جسمیہ و صورت نوعیہ و صورت ذہنیہ نیست بلکہ مراد انہا از صورت حقیقت است و لفظ صورت گاہی بر حقیقت اطلاق کردہ میشود چنانچہ شیخ الرئیس ابو علی بن سینا التصریح بان فرمودہ فاضل ہروی در شرح رسالہ قلبیہ نقل از دہ نمودہ در شرح قول علامہ رازی میگوید المراد بالصورۃ ہہنا الحقیقۃ مطلقا و قد یطلق لفظ الصورۃ علیہا کما صرح بہ الشیخ انتہی و اطلاق صورت باین معنی بر جناب اقدس الہی مخدوری ندارد و در عبارت عرفا نیز تعبیر از ذات اقدس بحقیقۃ الحقایق واقع شدہ و ہم برین نہج الفاظ دیگر کہ اضافت جناب باری جل مجدہ بآن جائز دارند مراد از انہا معانی انہا نیست بلکہ محامل و تاویلات صحیح دارد چنانچہ مفصلا بعرض بیان می آید صدر المتالہین در شرح کافی بعد نقل اقوال ہشامین از ظل و نخل شہرستانی مینگارد کہ شکی نیست کہ اینہا بحسب ظاہر اقوال باطلہ و آرای سخیفہ متہافتہ اند و بہانا کہ این اقوال رموزات و تجوزات است نظر باینہا فاسد و بواطن اینہا صحیح است کہ آنہا را تاویلات و محامل است از قبیل رموزاتیکہ در کلام حکمای سلف در باب مبدا و معاد ورود یافتہ و ناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نمودہ کلمات را از مواضعش تحریف نمودہ اند و اینہا را در نقول بان اقوال مصلحت دینی و غرض صحیح بودہ باشد و اللہ اعلم باسرار عبادہ پیر منصف ہیچ مخفی نیست کہ اسناد تحریف کلام رجال ناقلان چنانچہ صدر المتالہین فرمودہ است استبعادی ندارد چہ اکثر اکابر باین بلیہ گرفتار شدہ اند کہ جہال و فرومایہ برخی از عقاید فاسدہ در کلام انہا الحاق و تدسیس نمودہ اند و در حق رجال امامیہ بعضی را بہ تدلیس و تحریف حسد داعی شدہ و بعض دیگر را تعصب و عداوت دینی بران کار آوردہ تا باتہام بتقاید فاسدہ و اضرار بلکہ قتل و ہلاک اینہا بدست اوہن حیلہ شرعی ممکن باشد پس در اینجا احتمال تحریف اقوی است عبد الوہاب بن احمد بن علی شعرانی در کتاب جواہر و لواقح اورده است کہ زنادقہ در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسدہ بزیر وسادہ اش تدلیس نمودہ بودند اگر اصحابش از صحت عقیدہ او اطلاع نمیداشتند یعنی موجب فتنہ میگردید تتبع کتابی بنام مجد الدین فیروز آبادی در رد ابو جنیفہ مشہور ساختند و چند مسئلہ بر خلاف اقرار نمودہ ملحق باحیاء العلوم نمودہ اند ہمچنین بر خود شعرانی در کتاب بحر در رد و چند مسیلہ و عقیدہ فاسدہ کردہ شائع ساختند موجب ہیجان فتنہ گردیدہ نیز در کلام شیخ محی الدین

خبر لبعضی عقاید مدسوس ساخته در فتوحات و دیگر کتبش درج کرده میگوید و جمیع ما عارض من کلامه ظاهر البشریة
وما علیه الجمهور فهو مدسوس علیه کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابو طاهر المغربی نزیل المدینة المشرفة ثم اخرج النسخة
الفتوحات التی قابلها علی النسخة الشیخ التی بخطه فی مدینة تونیة قلم ایضا شیئا مما کنت توقفت فیه وحذفته حین اخترف
الفتوحات وقد دوس ازنا وته تحت وساده الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زالقه ولولا ما کان اصحابه
یعلمون منه صحة الاعتقاد لافتوا بما وجدوه تحت وسادته وکذلک وسواعلی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز
ابادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفه وتکفیره وکذلک وسواعلی الغرابی عدة مسائل
فی کتاب الاحیاء وکذلک وسواعلی انا فی الکتاب المسمی بالجواهر الموروجملة من العقاید الزالفه واشاعوا
تلک العقاید فی مصر ومکة نحو ثلث وسبعین وانا بری منها کما نبهت ذلک فی خطبة الکتاب المذکور وکان
العلماء کتبوا علیه واجازوه فما سکنت الفتنة حتی ازسلت لهم النسخة التی علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیحمل ان الجمعة
وسواعلی الشیخ فی کتبه کما وسواعلی فی کتبی انا فانه امر قد شاهدته من اهل عصری فی حقی انتهی نیز شیخ مذکور
در کتاب یواقیب وجواهر اکابر بسیاری را ذکر نموده که از مکر حساد ببلای قتل وجلای وطن مبتلا گردیدند
مانند سمنون وسهل بن عبد الله تستری وابا سعید خراز وجنید ویوسف بن حسین رازی وابو عثمان
مغربی وشبلی ونسیمی ومانند محمد بن فضیل بلخی که مذهبش مانند مذهب اصحاب اجرای آیات صفات
بر ظاهرش بغیر تاویل وایمان بان وتفویض علم بخدا بود وجوه تاویل کلام هشام بن صدر المتالهین
در شرح کافی برین نهج بیان فرموده است که لفظ صورت در اصطلاح علما سوای معنی که
در عرف شایع است که بمعنی شکل وخلقت باشد مشترک است در چند معنی چه صورت را
گاهی اطلاق میکنند بر ماهیت شئی وگاهی بر وجود عقلی او وگاهی بر کمال هر شئی وگاهی بر موجود
بحث که تعلق بجسم وجسمانی ندارد ومانند ذوات مفارقات از مواد واجرام ومیگویند که ذات
خدای تعالی صورت وحقیقة الحقائق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود باطل الحقیقت است
بحیثیکه محتاج است بمصور که او را بپیراید بصورت بیاراید واز خضیض قوت وامکان بمنزل
فعل ووجود رساند پس بر این تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد بجسم لازم نمی آید خواه اطلاق
آن از طرف شارع ماذون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و
نیز در حدیث مشهور میانه عامه وخاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق آن وارد است
ومراد از این حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانه جل شانه ومیان مثال ومثل
فرق است چه مثل شئی مشارک اوست در تمام حقیقت او ومثال مضاهی اوست در سلوب و
اضافات وجناب اقدس الهی از مثل در ذات وصفات منزه است لکن مثال ومضافات
در سلوب واضافات که خارج از ذات مقدس اوست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

غیر من قائل ولہ الشان الاعلیٰ فی السموات الا بنا انتہی کلام ذلک الطغام زاد اللہ تعالیٰ خزیہ وملامہ اہلبیت
حال شعبدہ بازی وسخن سازی تانک طائفہ حائک مقالات زائفہ کہ برای رعایت ملحدین بمقتضائے
حیاشت رفض چہ بنگامہ برپا کردہ ولبقصد حمایت زندیقین دشمنان ایمہ دین لطاق ہمت بر میان جان
بر بستہ وپا بر زمین نگذاشتہ بتدقیقات فلسفیہ پناہ بردہ پس زمانی باشارات این سینا وعبارات
میر زاہد ہروی وکلمات قطب تحتانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مہلکات نمودہ ووقتی مقالات
صدر المتالہین شیعہ را تا آنکہ او تصریح کردہ کہ ہشام وپیروانش بالیقین این امور دقائق را فہمیدہ
باشند پیراستہ باز بدعوی تحریف پیوائیت وجواہر مائل گشتہ وانیمہ ندانستہ کہ انیمہ کفریات در کلینی
کہ بر اصول طائفہ فاحشہ کہ اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است ونقول مجتہد فانی در رائنہ حق نما اگر در کتب
امامیہ حق است این کتاب ہمچنین است موجود بخلاف امور یکہ بعلمای اہلسنت منسوب است کہ ہم
اش افترائات ملاحدہ بود کما نقل المطرود وکافی را اشرف از قرآن مجید گفتہ کہ مقتضائے اصول
موضوعہ ذلازم بین است مگر ندانی کہ جامعین کتاب اللہ مرتد وکافر ومنافق نزد ملاعین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتہد در تشیید کہ امام المحدثین است والبتہ مجروح چنین
کسان بی اعتبار است معہذا غرض شان تخریب دین بود وغرض اعور کان من الکافرین ترویج وتہذیب
آن پس قبلیت کہ یقینا مقصود ازان زیادت شرف است عیان شد وہو بدیہی وبیانش چنانچہ دانی
اوراق بی ربط است کہ قابلین بالتحریف بدان زبان دراز یہا در بارہ کتاب مستطاب می نمایند چنانچہ
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوہ واگاہی کامل طائفہ کاملیہ در ذیل التصوف در آمدہ کما سیجی
انشاء اللہ تعالیٰ پیشوایان خود را ہمراہ نیرد وشر واین زیادہ در گرداب مخالفت ایمہ امجاد سپردہ
مایہ شقاوت ازلی اندوختہ این دو حرف ہم نیا موختہ کہ عقیدہ ندکورہ وتیصوف تائل شدن ومقالات
آن زیادہ از ہمہ کفر والحاد است چنانچہ فرقہ اصولیہ واخباریہ از کلینی وغیرہ مدعی انیمنی ہستند و
ملا طاہر قمی در رسائل خود چہا کہ درین ابواب نگفتہ ودیباجہ ذو الفقار مجتہد وتمام شہاب ثاقب
وحاجی نیکر دلیلی بہین دعوی باقی نگذاشتہ وبا انیمہ چہ خ بازی وسینہ روزی وکاسہ تازی
خلاصہ مقالات این اقوال ہزال نائب ابلیس ودجال مصداق ع ای سبز قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست نکتہ این مقتدایان رفضہ بلفظ جسم معنی استقلال وجوہریت ارادہ میفرمایند واز صورت
حقیقۃ الحقائق مراد میگیرند یعنی ہر ممکنی را آفریدگاری ومصوری باید واو تعالیٰ محتاج بمصوری و
آفریدگاری نیست اکنون انچہ از عبارت رسالہ قدیمہ استنباط توان کرد بجواب این مہملات لبشنو
کہ حضرات ایمہ محیط ہر غیب وشہادت این امور را کہ رقائق امور دقیق واسرار عمیق نام ان نہادند
ہرگز ذکر آن بالیدند ودر پیرایہن نگنجیدند فہمیدند یا نہ بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را ہدایت کنند

وتلخیص مقالات راکه در چند حرف سلیس بیان کردم فهمیدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
وچون معامله بعکس وتلخیص گشید یعنی جناب ائمه اهلیت طاهرین تکفیر وتضلیل شان بعمل آورند وبالله
الله ولا تجعلنا من القوم الظالمین را لسنه مقدسه راندند وروبروی حضرت ایزدی زارتیالیها کردند
وعرض نمودند که خدایا این قوم ترا شناختند وبتوحید تو قائل گشتند وبمیچ ولی اندامی وبی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا ادفع عنک شر
البحیران واستعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقة البطال امامت ائمه طبسین
است وهم توثیق ترسا وجهود ودیگر مشرکین است زیرا که درحق ایشان همین الفاظ در قران مجید
وحدیث شریف وارد شده وعلمای فریقین نظر بران حکم بکفر وشرک کرده اند پس قاتلهم الله
ومانندان که برای ایشانست دفع عین الکمال چگونه نخواهد بود کما سیجئ فی کلام المرود بعد ازین انشاء
داری خواهی زماده برین تقریر را لقیاس اقترانی حملی در سیر ایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مسدر الحاد ومخالف توحید دانستند وائمه هدی ایشان را لعنت کردند
وقاتلهم الله گفتند وهر که چنین است او ملعون وکافر است وقبل ازین دانستی که جهابنده علمای رقاص
انهیم صراحتة گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد واگر خواهی تطبیرات
ببری وچنین گوئی که اگر این تاویلات دلت بر ایلات درست باشد لازم آید البطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنروم که منصوص الکفر اند واللازم باطل فالملزوم مثله وعلی ای تقدیر مدعا حاصل وانچه مقصود
من بود در رساله قدیمه لقد عاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر ولو تضیح عبارت رساله بود ودر ینجا
الزامات رفضه ووجوه نکوهش ونفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
کنم وابحاث دیگر را بر زکاوت سامع وناظر بگذارم وآن اینکه هزال درین نقول جدیده که نفخ ودلال
بلکه شتر غمزه اوافزود انیهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الخ خواهین قول تالفظ فهم وعبارت بیچاره
وعامی بودن هشام وغیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه ویابند شدن بالف وعادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل ضلالت وسفاهت است بحکم انکه بزرگان گفته اند نه هند هوشمند باد آب
تا نه بیند نخست پایانش ۞ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه خلفا فالائمه الطاهرین
والعقد مار الماهرین نه اینجانست که توان ایشان را سبق کما سبق نمود چه من حق الیقین ورد ضه المتقین طرفه
نخود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از علل ماهر بودنش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال در همین رقاصی ودست افشانی برای انبساط مجلسیان ایرانی حواس گم کرده خانه
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم علیه السلام هم اورد ایا د نماید انعم فهم
نقال لبیب رقص درین رقص وبای کوبی سخت متحیر است هم جهالت دعامی او در برای ایشان ثابت میکنند

سجد یکه اگر در انچه از تعلیقات شیخ بجای تا ئید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این جاهلان
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است و احساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
بحث بوده و صحبت ایمه هدی ایشان را هیچ فایده نرسانید واین هزال و هرجه آورده مدخول است
قابل التفات مخول نیست بخلاف نوادر هزال نقال مشهور که چون در مجلس شادی کنخدای بزرگ
وزیر علی بحبت امتداد لیالی وایام در نقالی بستوه آمده بود دید که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر و مهاجنی مالک زرخطیر و مالیولی یعنی ذوب کبیر و رئیس فوجی جم غفیر واز هر طرف این اشخاص
واز یل من مزید میدهند نقالی شروع کرد که اهل فرمایشش همه هوش و هواس باختند پس بخطاب
نواب گفت ایخداوند هرگاه بر لشکر شجاع الدوله بهادر شکست افتاد و ایرانیان تاراج لشکر
خود دست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد خود برد و لاجرم مغول لشکر را زیر و زبر نمودند
قضارا چار کس شریک رنج و راحت در لشکر بودند جماعت ایشان نیز پریشان شد چون فتنه
خرد نشست و یغما بر خاست از مهاجن پرسیدند راست بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر گریبان
انداخت و گفت هم تاراج کردند و هم مسخرگی ها نمودند و کشمیری که عادت سخن سازی و لاف و گزاف
دارد اگر مثلی انگشتی خلانیده بود گفت که دست را تا بساعد رسانیدند و سپاهی زاده دعوی کرد چندان
مقعد را پیچید که انگشتی چند جدا شد و مخنث گفت قربان برین یغما و تاراج که همیشه نصیب دوستان باد
حالا بقول دیگر از نقال هزال در باب وجوب وعصمت بودن معبود مقتدایان او و انچه اصل و فرع
آن باشد باید شنید تا لاف و گزاف این کشمیری که انگشت را بساعد رسانید و سپاهی زاده دعوی کرد عیان شود و استماع
آن نیز ضرور است که منتهای مساعی اهل کید و زور است و نه عبارته و انکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است نیز حق را و این عالم طبیعی یا اسمان و زمینش و
انچه در انها و در میان انهاست مثال مثال اوست بدرستیکه عالم غیب با انچه در دست گویا حاویست
بر صور تیکه مطابقت عالم شهادت را چه علم او سبحانه بذات خود همان عالم اوست بعالم پس ظاهر شد بر
صورت انکه عالم است باو از ان حیثیت که عالم است باو پس صورت جوهر بالجمله ذات اوست واز حیثیت
کم متصل قار شدت وجود اوست واز حیثیت کم غیر قار که از زمان است سرمدیت اوست واز حیثیت کم منفصل
عددی عدد و اسمای اوست واز حیثیت کیف سمیع و بصیر بودن او و از حیثیت این بودن او است مستوری بر عرش
واز حیثیت متی بودن اوست در ازل واز حیثیت وضع وضع فرمودن اوست شرائع را و کشاده بودن
هر دو صورت قدرت اوست بر حمت واز حیثیت اضافت بودن او آفرینندگی خلق واز حیثیت حدت و ملک
مالک الملک واز حیثیت فعل کل یوم هو فی شان و سنفرغ لکم ایتها الثقلان واز حیثیت آن منفعل بوالدی
فضیل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات یعنی میگیرد صدقها را و میشنود و عار ایس بسبحانه تعالی است بر وجهی که اعلی و اشرف

ازانچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده یا بتصور نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هرچه ماسوای
اوتعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر نفرموده است مگر ذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان نظیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجدش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هرآئنه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر انچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر ازان نیک دریاب که این معنی سر معرفت است یعنی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده پیشتر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و غیر النظم که جامع و حاویست بر
همه معانی آن بر الملک و جوه اختصار فرموده ان را آدم نام کرده چنانچه مروی است که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی اَلَمْ تَرَ
اِلٰی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاکِنًا تامل نفرما تا بدانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجود اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتیه از
شهادت بسوی غیب رجوع میکنند چنانچه دلالت میکنند بران قول او تعالی و لوشاء لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَیْنَا قَبْضًا یَسِیْرًا پیشتر فیض کردیم او را بسوی
خود اندک قبضی نیز **صدر المتالهین** میفرماید ما را در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه وان انیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشند که
بعضی از انها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی ازان جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر انهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجود ذات
او و ما را اندر بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفة الحدود و دوم
ازان نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه این مقدمه تمهید
یافت پس میگوئیم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل الابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

ازان اخس وادنی است وبعضی اشرف واعلی پس بعضی ازان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا باد فقط یا آتش فقط وبعضی ازان جسم است که جمادات وعناصر اربعه دران بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن نموده ایم لیکن انکه فقط جماد است نمود حسن وحیات ونطق ندارد وبعضی ازان جسمی است که متغذی ونامی ومولد است وجسمیت او کامل تر از جماد ومعادن است وبعضی ازان جسمی است که با وصف بودنش جسم حافظ الصورت متغذی ونامی مولد وحساس صاحب حیات حسیه است وبعضی ازان جسمی است که با وجود بودن او حیوان ذی حیات ناطق ومدرک معقولات است که در وبانتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود اند درین وجود جمعی تضاد درمیان انها نیست بحیث بودنش بروجه الطف واشرف وآن وجود انسان است وانسان در عوالم متعدده موجود می شود وبعضی ازآن اشرف واعلی است واز بعضی دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است وبعضی ازان نفسانی وبعضی ازآن عقلی اما انسان طبعی پس اورا اعضائی محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست ونه موضع دستش موضع پایش ونه هیچیک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس اورا اعضای متمایز اند هیچیک از انها بحسب ظاهر مدرک نمیگردد وادراک او منوط بچشم وخیال یا حس باطن مشترک است که بعینه می بیند ومی شنود ومی چشد ولمس میکند ومی شمد واین اعضا در جهات واوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی وجهتی ندارند واشارت حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیرا که درین عالم ودر جهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بیند اورا انسان در خواب وخواب جزوی از اجزای آخرت وشعبه از انست وازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما انسان عقلی پس اعضای اوروحانی وحواس او عقلی است اوز البصر عقلی وشم عقلی ولمس عقلی است اما ذوق فانیست عند ربی لیطعمنی ولیسقینی اما جسم فانی لاعبد ریح الرحمن من جانب الیمن بدریستیکه من یابم بوی رحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله یکفی بینهن اورا دست وقدم عقلی وپهلوی عقلی است واین اعضا وحواس عقلی موجود اند واین است آن انسان که مخلوق است بر صورت رحمن واو خلیفه خدا است در عالم عقلی که مسجود ملایکه مقربین است وبعد ازو در رتبه انسان نفسانی است وبعد ازو انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع ومرتسم گشت بوضوح پیوست که معنی که مسمی بجسم است اورا چند بجواز وجود است که در شرف وحسب وعلو ودنو متفاوت اند از وقت طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی مانند او نیست سمیع است وبصیر است ومسمی است باسماء الهیه ومنعوت است بنعوت ربانیه بالانکه جائز نیست که در واجب تعالی خللی امری از امثال وجود یه باشد وذات احدیت او تعالی جهتی نیست که منافی جهت وجوب وجود باشد ودر وی سلبی نیست مگر سلب اعدام ونقائص دینیه

وجود او بعلم بجمیع اشیاست وجمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود وعلم او که آن وجود ذات و
وجود اسمائی سنای او وبوجود صفات علیای اوست بمعانی کثیره انها که بوجود واحد فیومی صمدی
موجود اند پس وصل المتألهین ودر توجیه اقوال انها بجوف ابی السره والنباتی صمدی شرح
کافی فرموده انها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد وذات واحد است که او را جسم وروح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک الاقصی بانچه در وست وروح او روح کل است ومجموع
صورت حق الهه است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت انچه در وست از معنی قوت امکانیه
وظلمت هیولانیه که شبیه بخلا وعدم است وقسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی ومادهٔ ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
وملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است موید انمیبنی النست که سند الحکما باقر داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل شخصی است وحدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است وشمس بمنزله قلب وسائر نافیه بمنزله سائر مانی الانسان الصغیر
از بطون وماغیه واعصاب وریاطات وشرائین واوردهٔ وشعاریف وشرائف وعظام واعضا
وجوارح وعقول ونفوس مجرده بمنزله قوای عاقله وعامله که مبادی اوراکات وتحریکات اند نفوس
منطبعه بمنزله ارواح وقوای نفسانیه وحیوانیه وطبیعیه وحسکما این شخص جلی را لب آفاق شمالیه
وجنوبی حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمالی ویمین بجانب مغرب ودوجه بوسط سمایا
جانب قطب جنوبی وشمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند وگویند که سر کراهیت خوابیدن بر دهنه
یا جانب قطب شمالی است که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنابرین قطب شمالی علو میشود وقطب
جنوبی سفل وبحسب افاق جنوبی وباعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی ویمین بجانب
مشرق ودوجه بوسط السمار پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار وقطب شمالی اسفل انتهی وتوجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است بانکه اضافت ابعاد باو سبحانه وتعالی رضرد کنایه است از راست او
شانه ویدو دلنش مصداق اسم الرابع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از اعدای ذات او جل مجده وذات با انکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شایبه تکثیر ندارد وعلم اجمالی اشیاست باجمالیکه فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بدانش مندمج ومنطوی است مانند الطوای نواه بر شجر والوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس بالبساطت حقه صرفه عالم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست وذانش با این بساطت صرفه حقه که بنحوی از انحای کثرت اصلا شائبه تکثر در آن نیست
اولیست واسع در نهایت وسع مترتب میشود بر آن انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود انها بیک نهج و نسبت که تغیر دران متطرق نمی شود و بودن ابعاد
او متساوی کنایه از انست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساویست نهج جهتی از جهات فقر و امکان
و نقص و حدثان در و نیست بلکه واجب بغرشانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد
از دست بنابر مشهور قدرت کامله است و بودنش مانند سنیکه پیضا که از هر جانب نلالو و لمعان دارد
و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و ملمسه اشاره است بسوی حجتی که سالک آنرا در مبادی سیر سلوک
قطع میکند و ایماست بسوی انوار تجلیکه او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس باذنی ملابست
است الی آخره ما قال ناصب عداوه العتره الطاهرین ما دل خرافات الهاشمین و الشیاطین انهیه تاویلات
که دیدی و تسویلات او که شنیدی تمام است و هنوز دفتر ها مانند نامه اعمالش سیاه و با انهمه لباب
عبارات و اسمات نقول و حکایات ملخص آن پیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش
مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیدند و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شد و انحای
وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رو نمود تا دانستند که مجموع عالم با انهمه تن و توشش و جوشش
و خروشش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه البیت لبسیط او
در عالم تفصیل بحر لیست محیط و با انهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الی از تقائص زوال و معائب محبوبه
انتقال منزه الیست و هو الان کما کان و الکان کل یوم هو فی شان و الحمد لله تعالی که انچه سالقا مرتب
کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسنده است و نص علی
انچه در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت ارائی و خاک بیزی نمودند که
لیس فی الدار الا الشیطان انما العمد مصداق النست تازه تر انکه سخن من با جناب مجتهد قائم میرود و او
با اتباع شیخ فانی هنوز بر ین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده
وحدة الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان
همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مردان است لاجرم مدعای ما بمرتبه هدایت اولی رسید و کفر و الحاد
هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بطور انجامید و لیکن
چون حال متعصبین قوم چنانست که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل
نگرداند دامن از دست نمیگذارند و گره بر ابرو نمیزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه
این نقال بادای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از انکه ثابت نموده
که نزد صوفیه در مخلوقات و خلائق آن فرق اعتباریست و انهمه موجودات با این همه شیون
مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند مداد و ظهورش

درحروف است وامواج وطوفان وتلاطم باشیون رنگارنگ عین دریاست وجز مذهب صوفیه هیچ مذهب
منها ما رواه الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسناده عن الامام علی بن محمد الهادی علیه السلام فی جمله
حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفونا وطریقهم مغایره لطریقنا وان هم الا النصاری او مجوس هذه
الامة ومنها ما رواه الصنعانی فی الکتاب المذکور باسناده عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعة او لضلالة او لسخافة ومنها ما رواه عن الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناده
قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویشبهون بهم
ویلقبون انفسهم بلقبهم ویاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا ونحن منهم برآء ومن انکرهم ورد
علیهم کان کمن جاهد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومنها ما رواه ابن حمزه والسید
المرتضی عن الشیخ المفید باسناده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینه فاتاه جماعه من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان رجلا بلیغا وکانت له منزله عظیمه
عنده ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیه وجلسوا فی جانبه مستدبرا واخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام
لا تلتفتوا یمینا ولا شمالا واعینوا فانهم خلفاء الشیاطین وفجروا فواعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
ذهب الی زیارة احد منهم حیا ومیتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعباده الاوثان ومن اعان
احدا منهم فکانما اعان یزید ومعویه وابا سفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان متعرفا فاسحقوه فقال
فنظر الیه شبه المغضب وقال دع داعیک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا الی اخره لطوله ومنها ما نقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیه السلام انه کلم اباهاشم الجعفری فقال یا اباهاشم سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکه
مستبشره وقلوبهم مظلمه منکدره الستة فیهم بدعه والبدعة فیهم سنة والمومن منهم محقور والفاسق عنهم موقر امراؤهم
جاهلون جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سایرون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه فلم ینکر بلسانه
او بقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله ومنها ما رواه الشیخ بهاء الدین فی
الکشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
صوفیه لیسوا منی وانا منهم یهود امتی اصل من الکفار وهم اهل النار این چند حدیث را وانهم باختصار از کتاب
مذکور بیان کردم پس وای بر کسیکه پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل تصوف بکشد وذالقه کلمات
الیشان لکاسه لیسی بچشد وزینهار این کتب را نه بیند ودامن از اوامر ونواهی حضرات ایمه فرا نچیند
وطوق لعنت باعانت متبعین اهل تصوف در گردن اندازد وبا ابن زیاد زنازاده ویزید پلید بازد
ولعنت بران قوم تا قیامت باد که بصحبت حضرات ایمه هدی فائز شوند وهزاران فصوص شب وروز

بشنوند و بگوش دلنشین اهل بدعت و ضلالت بگوش ارند و یکی را ز ایشان غاری نشناسند و توحید باری
عزوجل را سجای رسانند که متقشفین مجوس مصداق بیت بوستان ؎ کشتیشان هرگز نیارزد بروآب
بنظما چو مردار در آفتاب ۱۲ از تصورش حیران بمانند و از مضمون هفت شیر و خانی و پیر بودن بخلاب
تجلت فرو روند و انهمه مهلات و خرافات را که مجیر ابلیس و مخجل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت ببندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خارزار ضلالت بدام و دانه گرفتار کنند
اکنون محصل این لغوص بحری چندی گنجانم که امام تقی ع فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن ما هستند مثل
نصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا بکر است یا گمراهی یا حماقت
و مردی عرض کرد قوم صوفیه بهم رسیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هر که
بایشان مائل شد محشور گشت بایشان و عنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما را غا زند و ما از
تصوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند ما از ایشان تبرا می کنیم هر که اقوال ایشان را روا نماید
گویا همرکاب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم جهاد کرده باشد و امام تقی ع با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت و بلیغ بود در زهد
و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تهلیل شروع کردند امام فرمود التفات مکنند ایشان خلفای شیاطین
و مخرب دین اند هر که بزیارت ایشان رود در زندگانی یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین یزید و معاویه و ابوسفیان است شخصی عرض
کرد اگرچه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست و فرمود هر که بحقوق ما معترفست عقوق ما نمیکند و امام عسکری
فرمود دعامی ابو هاشم عنقریب مردم باشند چهره های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است و سنت بمثابه بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحب توقیر هر که وقت ذکر صوفیه
انکار نکند بزبان ما بقلب او از ما نیست و هر که انکار نماید گویا رو بروی حضرت حجت دعا می کند و حضرت ع
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه بهم نرسند بسود امت من اند گر اژدها تر از کافران همه اهل دوزخ اند در ما تحیر
ایشان که مخرب توحید الهی بودند و الله تعالی که از نصوص معصومین الحاد پیشوایان رفضه و ما دلیل
به ثبوت رسید و توثیق نصاری مجوس لازم ذاتی انفکاک گشت و مجتهد فانی در صوارم و دیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع نصب عداوت اهلبیت است و بیاد فقیر نیاید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه وسلم منصوص باشد انهمه اوراق نرنه کشمیر تمهیدی بود و باتمام بالصاب ممل و چون با نیل مدعا غور کنی انحاء
مخل و غرض استیعاب مباحث نیست که تعلق تجفه دارد لیکن بالاجمال نگاشته میشود هم که نقال در نیمقام ترجمه عبارت
صدالمتالهین نموده انفاظش اینست که بالجمله این مرد یعنی هشام بن حکم رتبه اش ز ان جلیل تر است که جاهل
باشد از انچه میداند اکثر مردم در حق او تعالی از سلب جسمیت و صورت او سبحانه یا امر ابکند بر ایمه و اولیاء

لیس بالتقیاند که کلام او را وجهی صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه انیمعنی برا و منکشف و بیانش برا و مفتوح
شده باشد یا ندا العلم عند اللہ از نیجا انیم عیان شد که توجیهاتی بود لایرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور
که مدعی سست و گواه چیست و علمای امامیه روزگار علم بمردم نمودند و بدوستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دیدن
کلینی و کتب این بابویه که نصوص در اقتدای او بر اهل البیت طاهرین است با نمعنی که این عقاید از حضرات ایمه بما رسیده
و یگرش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیدیم نفی افترا از عجائب و غرائب است بعد ازین انچه گفته مالش
بدان نمیرسد که سائلین و ناسبین این عقاید بطرف هشام وغیره حمقا و جهلا بوده اند از نیجهت ایمه حقیقت
الامر را بیان نفرمودند و اوهام شان را قاصر ازان یافتند و جوابش دانستی که تلخیص آن امور بدو حرف
سلسبین چنان اورد م که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحریفات حالانکه اصول کلینی دال بر انست که
ایمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس انیزدی است که ایمه هر بار تکفیر و تضلیل
ایشان پرداختند اما انچه از ملل در باره هشام نگاشته و دلیل بر غرور و امعان او در کلام آورده پس منافی
غرض صاحب تحفه قدس سره الغریر و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین باب
که ایمه هدی الحاد و ضلالت را بسوی انها موکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود یا حسن
طرق بحصول انجامید معهذا حاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم حیری دیگر است
و راه راست یافتن و بصحبت ایمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هذا دون ذلک اما انچه در تضعیف
بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نظری دیگر این کاسه لیسی نرید و شمر گفتگو کرده و مجتهد در مقالة
سادسه بتفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را
مد نظر دارند هزاران احادیث ایمه و فتاوای حامیین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود مع ذلک
ما را حاجتی در نیمقام بکشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود این نقال در جواب باصهارم تحفه انچه نقل تازه
می آرد مصداق کریمه نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثًا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشائخ
عظام از ضعیف عیب و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی انکه تصریح ایراد
بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی وغیر انها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند در روایت را
ورای مقتضی عدالت آنراوی و صحت ضبط و عدم غفلت او ست نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و این بابویه باحوال انها زیاده تر از تحاشی و غضاری و علامه حلی وغیر انهاست پس تضعیف این رجال خصوصا
رجالیکه در سند کافی و من لایحضره الفقیه و اظار ایران واقع اند و طعن در انها بغیر قاوجی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند انتهی
قدر الضرورت و المنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
است که برای او رتبه تقدم بالشرف نسبت بفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمامیکه کلینی

درکافی نموده وتا مرور دهور در همین بحث وتفتیش ماند از کتب این فن مثل تلخیص ومنهج وغیرهما مانند آفتاب
عیانست وحاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ایمه هدی سائلین را مقصر ومعترف وعاری از فهم
وادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بارها دانستی
تکفیر وتضلیل نمودند وشیطنت اشانا بثبات رسانیدند وبه بارگاه الهی استغاثه بردند ولفظ توحید
از انها کردند اما لفظ مغزول عنکم پس حاشا که مسلب فهم وادراک شان لفتی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم وصورت دانستند وبروحانی قرار دادند وسائلین که با وجود دعوی تشیع اهلیت هنوز در
افتاده اند حقیقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند واین مرتبی است که بعنایت ایزدی بهمه رسید اما انچه
گفته ومحصل اینست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را در لغ نداشتن فواویلا آوریدا که چون این
الحاد وزندقه یا وجود کمال خبث وتعصب دران کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا تکلیف بعد از تکفیر ایمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین وانصار نامبرین دین مختار مفضول قرار
هیچ کلامی را در تاویل وتوجیه بلکه اولا قطعیه را در کمال عدالت وتقوای شان نمی شنوند ودرباره
این ملاحده چنین یاوگی دارند وقبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره را جهابذه علمای شیعه توثیق
تبکار نموده اند اما حال مضر وماند اولیس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی پیر نابالغ آورده بود وجوالیش تفصیل
تمام اداشد وحماقت وسفاهت مجتهدین از فانی وزانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری ومسلم روایات کفر ایشان آورده اند باز حدیث از ایشان گرفته اند الا جرم
احتمال قویست که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از بلکه برآورده ودر نامردم داخل کردند که علمای
تبکفیرشان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیمانده انکه رفضه باهل سنت تحریف وتبدیل را نسبت میتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی ما تباع نقالین نقل نموده وجوابش انکه نسبت این امر با نامردم اولی باشد
که لباس نفاق پوشیده ودر مدارس ما مانند مجتهد فانی بمانند وبر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه ونفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد وایچنین نشناسا نمود ومردم اورا از فرقه خود پنداشته
البته فریب تواند خورد واین نشنار امشهور تواند کرد باید برای چشم انصاف دید ان که رفضه خوکرده
بنفاق وتقیه اند انتهی یکیل وذن کتنا بخلاف اهل سنت که این عادت ندارند واگران علمار ابشمارم که
عمرایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتعقه علی مذهب الشافعی ویری رای الشیعه الامامیه فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین ولم یعلم
المذهبین کتب صنفه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه لظاهر مذهب امام شافعی داشت ودر
باطن شیعی بود ودر هر دو مذهب بحسب ظاهر وباطن فقیه بود وبر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا کہ شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی خلاف البیان حالانکہ گفتگو در رسالہ
فقیر مبنی بر پیشوای و مقتدای است نہ اخذ روایت کما فصلتہ سابقا ولاحقا اما ایراد در روایات جسم و
صورت و جنب و ساق و نہادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جہت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند کہ در کلینی است پس فیض صحبت
ایمہ کجا رفت مع ذلک در صوارم ازین احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجلہ اصحاب ایمہ بدین
روایات سنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور بر بین اوراق رطبی و یابسی از کلمات نامربوط
این نقال ہزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم کہ ازین مباحث ہم بیامعیت و مالنیت فارغ شدم
اکنون فقرہ چند از حدیث امام رضا کہ برای این قسم محبین مسئولین و مبادلین اقوال ملحدین بخصوص ایمہ
طاہرین وارد است بار دیگر بشنود و داد انصاف بدہ کہ ایا ہمہ را فضیان در محبت ہشامین و شیطان الطاق
و غیرہم کہ توحید خدای تعالی را بر ہم زدند و او را جسم و صورہ قرار دادند و نصف را پر و نصف را خالے
دانستند خصوصا از نقال تا مجتہد فانی و از فانی تا مجتہد الزمانی ہمراہ ابالسہ و شیاطین و یزید و شمر
و ابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل نار بجہت کشتن ایمہ اطہار خواہند رفت یا نہ عبارت آن حدیث
اینست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراہیم بن ہارون القاضی فی مسجد الکوفہ قال حدثنا محمد بن
عبد اللہ بن جعفر الحمیری عن ابیہ قال حدثنا ابراہیم بن ہاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت لہ یا ابن رسول اللہ ان الناس یضیفونا الی القول بالتشبیہ والجبر فما رأیک
من الاخبار فی ذلک فقال یا ابن خالد انما یطالب الایمہ بتفسیر جمیع ما روی من الاخبار فی ذلک فعلت بل ما روی عن ابائک
فی التشبیہ والجبر اکثر ام الاخبار التی روی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ فی ذلک فعلت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فیقولون ان رسول اللہ لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیہ قال فیقولون انی ابائی الایمہ
انہم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیہم ثم قال من قال بالتشبیہ والجبر فہو کافر مشرک ونحن منہ براء
فی الدنیا والاخرۃ یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیہ والجبر الغلاۃ الذین صغروا عظمۃ اللہ تعالی
فمن احبہم فقد ابغضنا ومن ابغضہم فقد احبنا ومن والاہم فقد عادانا ومن عاداہم فقد والانا ومن وصلہم
فقد قطعنا ومن قطعہم فقد وصلنا ومن جفاہم فقد برنا ومن برہم فقد جفانا ومن اکرمہم فقد اہاننا ومن
اہانہم فقد اکرمنا ومن قبلہم فقد رفضنا ومن رفضہم فقد قبلنا ومن احسن الیہم فقد اساء الینا ومن اساء
الیہم فقد احسن الینا ومن صدقنا فقد کذبہم ومن کذبہم فقد صدقنا ومن اعطاہم فقد حرمنا ومن حرمہم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا عالما بعلومنا فہو من معادن دیننا ومن کان جاہلا بعلومنا فہو من
ردہ الخ **اقول** حاشا کہ مماثلت در نیاوجہ صحیح وجہی یافتہ شود چہ حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ایمہ فن کلام در غیر آن بمقالہ مجملہ ہر چہ تقریرات غیر مانند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

نظهار مخالف نیست ماسنت مردیه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم واهلبیت اتقیا واصحاب اصفیا
وانچه بایمه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری است بخلاف انچه شارحین کلینی
پیچ وتاب خورده وباظهار استعداد فلسفیت وکاسه لیسی طبعین خیال خام پخته وبالاخره سیر دهر کرد
وعلم بر بستان انداختند وبرای پیشوایان خود لیجائب پرداختند وحال نقل وغزال وکاسه لیس او
درصوارم خود معلوم شد که انچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تاویلی نیست بلکه خنجر لگدی است
بجوی حضرات ایمه هدی راندن وکلمه شر وابن زیاد خواندن است کما عرفته مفصلا واز تاویلات اهل
سنیه بمقابله مجسمه دعوی ابطال حقیقت ولایت ایمه کبیر نا بالغ کردند چه معنی داشته باشد بلکه هر دو
مذهب سیان که اشاره بدان کردم مقبول ایمه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه وهم مذهب الجهت
که مفید بلاکیف است چنانچه از تنزیهه هم عیان است واگر بالاصول کافی در احادیثیکه لعن وکفر شیعه یا
رفض وارد است غور کنی نیز واضح است که هرچه در قرآن مجید آمده اذعان آن داریم بلی بر فرقه
وقت سر برستی وتاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت ایمه چنانچه مرة بعد اخری
تفصیل واجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که براو اشکالی نیست
تقدمتین ان الورود لا تیسور هنا ولا المماثلة فصلا عن الغلبة فغیبة مبدل الغیبة وخیره مبدل الشینه

قوله در لقب صدوق الخ **اقول** وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است بر وبالاختصار
هرچندی ازان اقتداری کنم **اول** انکه رفضه در معایب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند وایمه اهلبیت را اعظم انگویند پس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم یعنی بحال رفضه باید گریست که بر دیگران این طعن کنند وحضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند وصاحب قعات مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند **دوم** انکه اکذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبر امیکرد وغبار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بجهت انکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی است اصدق الصادقین واقفه الشیعه وغیران لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال بانبساط خاطر ذکر کرده اند **سوم** بیک انکه چون بالذات سخن بگو بسا له امامیه میرود
مجیب اشاره بانیمعنی کرده که نزد شما باید اورا مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه هزار اورا
صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بجهت انکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قرآن مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند ومجتهد انچه درینباب عقیده دارد وهم مجتهد فانی
از کتب ایشان عیان است که در تنقیص نصوص امامت ایمه ومدائح ومناقب اهلبیت شکی نیست خلیکن علی
اعتقادهم کذب بالاصادقا ولا صدقا **چهارم** انکه متاخرین هم مذهب او را در جامع عباسی وغیران
نقل میکنند که نماز را اجانیز میدانند با وجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد وتجویز نمی نمایند نماز را در خانه

که خمر دران بوده باشد وهل هذا الا کذب علی اللہ ورسول وحتی یجعل
هست الخ **اقول** اگر در کتب اهلسنت ملاحظه کنی مانند آفتاب منیر و زعیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر
عتیق حرفی از کتاب و پیروی از آفتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقیت او حکیم حاکم در مستدرک
از جناب مرتضوی کرم اللہ وجه قبول کن که چون از انجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمود ذاک امرء سماه
اللہ صدیقا علی لسان جبرئیل ع ومحمد صلی اللہ علیه وسلم وهم بروایت او از احادیث دیگران لشروط
صحت واز صدر الدین اصفهانی در کتاب البطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم بر قض
است واگر تو انی بحدیث بخاری رجوع کن وگواهی حضرت رسول مقبول را الشنوا ثبت احد فانما علیک
نبی وصدیق وشهیدان وبحدیث مسلم وابن ماجه ابن ماجرا بر کوه حرا هم رو داده چنانچه مفصلا در ازاله
الخفا عن خلافة الخلفا وقرة العینین تفضیل الشیخین مذکور است ولبعنایت باری عزوجل کتب رفضه
هم بران گواهی میدهد وجهابذه علمای ایشان بدون رد دیگر وتهیق حمری آن را ندانند از انجمله صاحب
منهج المقال وصریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویدا است یعنی صحابه پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم در زمان
آن سرور مثل صدیق کسی را نمیدانستند وقس علی هذا وابن لقب ملقب میسا ختند پس حدیث لقب
ابوبکر حقیقة لشهرت تواتر رسیده اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث الطول کلینی هم در مدح او وهم دیگر خلفای
راشدین دقیقه را فروگذارد واین امور ازین احادیث بدلالت قطعی است اما ایتالیس خودش بمعنی
مظنه است از منطوق ومفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله وحال انحدیث قبل ازین
گذشته باز بطور می آید که رفضه را بجز بی افراید انشا اللہ تعالی وصدیقیت ابوبکر رضی اللہ عنه از روایت
رئیس اهل عناد استاد دجال اعور در تفسیرش ودیگران در غیران سمت ظهور دارد ولیکن اهل نفاق
وجدل بوادی فضول وهزل برده اند شب ورزور در مطاعن فاروق ایت کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند ولیکن درباره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت وبر زبان
فقیر آمد انه لقول فصل وما هو بالهزل انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ایا دوی آید که این بحث جای از تقصیر قمی نوشته ام
قلیر جع الی انه الغار فی روایته اما اغرای شیطان پس بعد از تصحیح حذاق وعدم دخل مکیدت اهل
نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغرار شیطانی برای حضرت آدم ودیگر انبیا از کتاب اللہ یقینی باشد
برای صدیق چرا مضر تواند بود فان البنوة ارفع شانا واعلی مکانا من الامامة فکیف که مراد ازان اخوة
عضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی در نیمقام حاشیه می نویسد که علامه جار اللہ زمخشری در تفسیر کشاف بذیل
تفسیر ایت وامانینک من الشیطان نزغ الایه نوشته وجعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انها
لما نزلت قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم کیف یا رب والغضب تنزل وانا بین غنک ویجوز ان یراد
بنزغ الشیطان اغراء الغضب کقول ابی بکر رضی اللہ عنه ان شیطانا یغیرنی ومطابق این عبارت

در تفسیر مدارک نیز مذکور است ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه خطبه خلیفه اول نقل نموده که بعض فقرات
آن اینست الا وانکم ان کلفتمونی ان اعمل فیکم بمثل ما عمل رسول اللہ لم اقم بہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم عبدا اکرمہ اللہ بالوحی وعصمتہ بہ وانما انا بشر مثلکم ولست بخیر من احدکم فراعونی فاذا رایتمونی
رغبت فقومونی واعلموا ان لی شیطانا یعترینی الخ وقریب باین در تاریخ الخلفا مذکور است پس بعض
علمای اہلسنت کہ انکار صحت روایت آن لی شیطانا یعترینی نموده اند بعید از انصاف واعتساف
صاف است مند الاعفا اللہ عنہ این حاشیہ مرتبہ ابوبکر صدیق را کہ صدیقیت بود موکد و مشید میگرداند
زیرا کہ مادہ آن صدق است پس ابوبکر بر سر منبر حال خود را بیان کرد و محصل اینست کہ نتوانم مثل
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر امر بجا اورد ن زیرا کہ حضرت پیغمبر موید بود بنزول وحی ومن کجا و
اینمرتبہ دارم وہمچنین معصوم نیستم پس مراد از اعمال وافعال مثل انجناب ندانند باید ما را اعتقاد بصدق
وسداد ابوبکر بسر سانیدن کہ حال خود را مقرون بر ائتی بیان کرد والبتہ صدیق بہ تقریر بلیغ مولی
وافای او در مجمع البیان کسی تواند بود کہ ملازم صدق وصفا باشد نہ مرتکب کید ودریا فلا تغفل
ولکر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان وتصدیق فرا گیرند انیمعنی ہم بر حضرت ابوبکر صادق است
وہم بر حضرت مرتضی ولکن الاول اولی چہ در نجا اتفاق امت است بر اظہار ایمان وثبت آثار معنی
صدیق از جبت نثار مسجد ودعوت الی الاسلام وراہ یافتن صنادید قریش از اجلہ اصحاب بتوسط
او الی غیر ذلک وخود جناب مرتضوی داد این قدر دانی در بارہ حضرت افضل الصدیقین داده اند
کما ستعرفہ ان شاء اللہ تعالی اما آنچہ از نتائج این حاشیہ صحت این کلام بر آورده پس ہنوز دران نظر
است بلحاظ امر یکہ در مقالہ سادسہ گفتہ بود وقد بینا مرارا بالجملہ از سلف تا خلف معمول ہمین است
کہ در ردا بیکہ علمای رفضہ بطاعن اصحاب کرام می ارند قید صحت ازان می افزایند کما انتم بہ تبصرون وفی
انفسکم افلا تبصرون حضوصا بعد ظہور مکاید اہل نفاق الخ تمام این قید ضرور می افتد والعجب کہ پیش ما ہا
را مرة بعد اخری بمکتب نشاندیم وبارہا فہمانیدیم لیکن او ہنوز اعتقاد انیمعنی دارد کہ صواعق محرقہ
تصنیف ابن حجر عسقلانیست واین پیروی غولان بیابانی است فتدبر ولا تغفل وہمچنین از حضرت
علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز کہ الشمس فی کبد السماء تکرار صدور خطا در صوارم ثابت نکرده بلکہ
در تخطیہ او راہ بجائی نبرده لیکن با انیمہ مجتہد فانی این دشنام مید ہد کہ یک خطا دو خطا بار سوم
ما در بخطایش می توان گفت خوا معیتیا کہ خود مجتہد جالسی در رد الفقار مصنوع نص بر انیمعنی کرده
کہ دشنام ما در وخواہر ہیچ مسلمان وکافر ا در ست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان ہذا
لشئ عجاب **اما جواب** از حدیث الصدیقون ثلثة پس بعد از تسلیم صحت دلیا قت احتجاج
وعدم صدور بکمیت از اہل لجاج اینست کہ اگر حصر مراد نیست درین صورت بزرگ لا جرم مناقاتی با قصد

ابو بکر ندارد و اگر مدعا حصر است پس وارد میشود اولا حدیث صدیق بودن ابو ذر غفاری که در کتب رفضه
مثل بحار ثابت است بروایت خود کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
حضرت را گاهی صدوق نامند و ترجمه آن حدیث ترجمانی مجلسی در حیات القلوب اینست که ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابو ذر صدیق این امت است
انتهی بلفظه ثانیا کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
و سوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خبر قبیل
علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا
یعنی در خاتمه و هو افضلهم مردلیست و حاصل حدیث انکه در امم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
صدیق اند و علی افضل الیشان پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد یکی انکه هم صدیقیت انبیا دران منفوص
است کما اشرنا و هم افضلیت الیشان از صدیقین و شهدا و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیحه و باجماع
اهل حق کما نطقت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترین از انبیا نتواند رسید
چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جای
قبول و تاویل و توجیه اتمام احتیاط خواهد بود کما لا یخفی و بر بینده لطائف ثمانی رفضه مثل در رغیر
عیانست که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که بادله آیات قطعیه و احادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته
احادیث کثیر را رد کرده بنده را احتیاجی بکشیدن کلفت جدید نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب انچه مینویسد
وکافی و وافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقدا للاصول
الخمسه و ضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلد فیها لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
اصلا لکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تعاضد بعمومات الایات و صرایح الاحادیث الکثیره
السابقه شطر منها و اذا عرفت ذلک فلا شک ان کل حدیث و قول یخالف لظاهره هذا الاصل یطرح
و لا یلتفت الیه و لذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه ثالثا
خود اصول ثلثا قضیه شیعه و شروح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ایمه هدی دارد و انیهم منافی ظاهر حصر است
کما لا یخفی و اهل خراست نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در تفسیر
اهلبیت و مسعود و قرویینی لفظ صدیقین را که در قرآن مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
ال فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقدس حصر میکردند بجای خود بود چه حال جناب
مرتضوی بر اصول رفضه کامله مانند آفتاب عیانست و قس علی هذا ابو ذر و سلمان بلی مقداد قبضه
شمشیر گرفته در سر پرستی اهلبیت میکوشید و مثل شیر غرین می خروشید و الیجا هیچ عاقل
راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه داشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده باز صدیقیت

ابوبکر را بآن شد و مدیان فرمایند و بر خدای عزوجل نبندند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ دانستی و اگر گویند کہ اینحدیث در کتب سنیانست بگو کہ از امام محمد باقر رضی اللہ عنہ عنقریب منقول میشود بعینہ دعای بد ہر کسیکہ متقد صدیق بود نثارش بنا شد و از مطالعہ صوارم و سیف ناسخ و غیرہما پیداست کہ ایمہ ہدی لفظی واحد بوده اند قول اول ایشان قول اخر ایشانست و در بعضی ابواب و فصول در کتب اہل قبول منقد گشتہ پس مرتبہ صدیق بآن خصوصیات کہ مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ایمہ اہلبیت طاہرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خاصہ از آیت کریمہ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ عیان میگردد کثرت صدیقین در امت مرحومہ سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد کہ درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی اللہ عنہ اری تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را مقتضی است و او چنانچہ واسطہ وصول فیض نبوی صلی اللہ علیہ وسلم در حیات شریف از رلیان اسلام بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچہ باید سر انجام داده و مزید حیرت در نیست کہ سہم ارکانی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بہار بلکہ تالیفات حاملین اسفار بوده و انکار است کہ از امم سالفہ تا امت لاحقہ ناگزیر است بودن جمعی از اہل حق تا دین و ملت قیام دارد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاہلین از تنبیہات و تحقیقات شان بر باد بوده و حصر ایشان در سہ عدد و انہم بشمول نسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام است کسی از عقلا باین امر نمی گراید کہ سبقت مذکور غیر ازین سہ بزرگ صادر نشود و ایا در امم سالفہ واقع نشده کہ جمعی بحد ظہور پیغمبری زمین خدمت بوسیدند و بوحدت ارادی مشرف باسلام گردیدند و ہر گاہ در ایکہ برای ترتیب مراتب اربعہ من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین فکر کنی تراوانی دانست کہ صدیقین در امم چنان بکثرت گذشتہ اند کہ انبیا و شہدا و صالحین بسا و سا لبسیاری از علمای امامیہ کہ ارد ستانی قطب شاہی از انجملہ است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند کہ ہر چہ اربلی در کشف الغمہ آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتہد الزمانی شکر گذار تحقیق و تبحر اوست غلط گفتم شیخین خود در امور دا عتراض اربلی ساخته و تبدارک آن نپرداخته ہر دو را در طوفان لعنت چار موجہ سفاہت انداخته کما سیجئ مفصلا ان شاء اللہ تعالی و این حدیث نعم الصدیق کہ صاحب تحفہ قدس سرہ الغریر آورده از عروہ بن عبد اللہ است پرسیده بود کہ ایا جایز است شمشیر را بزیور مزین کردن امام محمد باقر علیہ السلام فرمود کہ ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برخیست و رو بقبلہ آورده دو بار فرمود بلی صدیق میگویم ہر کہ او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون ثابت

بکمال مدح ابوبکرؓ دال است وراه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم معنی بیع عمد شود و سبب خیر گردد خدا خواهد در نیمقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل بوق که انکار آن را سامنمودند و مجتهدین که حدیث را منقول از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای الیشان اعتقاد بکتاب ارباب دارند سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال بقیه خصوصاً در باب شمشیر بر اصول منافقین موجود بالجمله باوصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قران وحدیث همین یافته درائی اغاز یده تر انهائی

رفض سرائیده اند فلا صدق الله اقوالهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجله والاجله وازینجهت هم حضرتش مذکور باطل شده و هنر انیعنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق نوا ندشد عیان گشت یعنی بدوعای ایمه در حق رفضه باعث حسد و دراین خرافات است ولیکن هنوز در توبه باز و مجتهد را اختیار است که سنیه پر کنید را هدف تیر دعای خامس ایمه هدی سلام الله خامس ال عبا گرداند وازو ثوق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ همپیمانند سالما غانما خود درین حدیث اختلاف شدید مرویست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه وبعضی سه زن فرعون را نشان دادند و جمعی خر قیل را نام بردند و در بعضی از روایات دهو افضلهم اوردند و در روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند تا تکفیر و اطرفه عین الی غیر ذلک ثامنا از سابق ولاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر از انکه ملتزمین صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایه و روایه بجای خود مرصوص است واین روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی است از انجمله آنکه بیاری از محدثین که ابن ابی خیثمه از الیشانست در کتاب فضائل الصحابه از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت از من در چار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران وقت در شعب بودم او اسلام خود را اظهار میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت لقبه دانی جناب مرتضوی درباره صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض بنوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول همه درکار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است در انکه جناب امیر از روز یکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل است مقام احتجاج انیست قال السایل بنبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

داد او ما کنتم علی بن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حتی ظهر امره قال
بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا بنبوت در حالت صبا
رسیده ولکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور مشروط فی الامامة لا فی النبوة کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی وصوارم النجاشی بالجمله اگر احصای روایات کنی واندک مقالات علما را
تتبع نمای سخنهای یافت خلافی را در ایمنی که صدیق انواع کوشش در افشای اسلام اولاد آخرا
بعمل اورده وبازی از همه افراد امت برده از انجمله انکه محدثین مثل هزار در سند وغیر او در غیر آن
روایت کرده اند از جناب شیر خدا در قضیه جنگ بدر که تنها ابو بکر همراه حضرت پیغمبر بود وهر کسی از شجاعان
عرب میخواست که مهم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابو بکر مثل شیر می غرید وشمشیر در دست داشت
وهر یکی را جواب میداد ومیگفت اقتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان میفرمود
ومیگریست واز سامعین پرسید که ابو بکر افضل است یا مومن ال فرعون که مقوله او مقوله ابو بکر
بود چون سفارش کلیم اللهی رو بروی فرعون نمود جمله خاموش ماندند وحضرت اسد الله جواب
داد که ابو بکر معتبر است از مومن ال فرعون زیرا که قران مجید ناطق است بایمنی که او می پوشید ایمان
خود را از قوم ودران وقت اظهار کرد بخلاف ابو بکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود ومساعی مشکور
اولعان ظهور داد از انجمله انکه این عساکر وغیر او از ابو هریره اورده اند ومضمونش از اجلا اهلبیت طاهرین
هم ماثور است که تباشرت الملایکه یوم بدر وقالوا اما تروون ان ابا بکر الصدیق مع رسول الله فی العریش
واز نجا به ثبوت پیوست که دیگر ملایکه هم او را باین لقب می ستودند وقدردان رفاقت وشجاعت او بودند
وقد تقرر ان الملایکة لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیق لغوا
تلثة بجهت فریب خوردن از اهل کبود آورده اند لکین اعتقاد ایمنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابو بکر را بخصالیکه
کسی را بدان نامزد نفرموده از جمله آنخصال اینست که او را صدیق نام نهاد وباین لقب شریف او را برگزید
ولبسا دیده باشی که محدثین روایات بسیار می آرند واعتقاد به بعضی ازان میدارند وقد سبق شطر منها وصاحب
صوارم بتقلید کامل کاملیه این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی واز نجا اینهم بوضوح انجامید که رجحان
بطرف این احادیث است هم من حیث الصورة وهم من حیث المعنی واگر فقط روایات اهلبیت طاهرین را
استقرار کنم باید مراجعه ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا بانجا رسید بعضی از معارضات را
بشنو وبجناب پیر نابالغ بگو که انچه امام نیز در هم شمارد رتبة الیقین لطمطراق آورده وعلم الهدای رفضه لگار
بلاغت بسته یعنی حدیث فاطمی علیها السلام دلالت بران دارد که صدیقیت بمراحل است ومجتهد را زینهار
ازین ورطه اشکال امید ساحل نیست منعذلک بر اصول این کذاب اشر جناب امیر را الیه قدیرت سفر لقم و
کاشتان وجا بلقا وجا بلصا است گفتاری که مادة صدیقیت است مدت العمر اتفاق نیفتاده علاوه در حدیث

مذکور بخطاب مستطاب حضرت امیر علیه السلام وارد است که خود را ذلیل کردی امنیت صغرای قیاس و کبری از هزار حدیث مستنبط است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنانست و درین باب ما را مشقی پیش نمی اید زیرا که زیر مشق متوغل رئیس اهل فضول جائیکه به پوستین درویشان و خاکساران افتاده داد تحریر در فن حدیث در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تنبیه زبانی و در فشانی اوست پردازم در شهاب ثاقب روبروی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می ارد ابراهیم ادهم را گفتند گاهی شادی تو نرسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی در از اهل کشتی میخندیدند و مسخره دران جا بود هر ساعت امدی و مومیکندی وسیلی بر روزدی من خود را بمراد خود یافتی موجی عظیم برخاست و هم غرق مستولی شد با شاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بیندازند طوفان ساکن شد وقت گوش گرفتن خود را بمراد دیدم بار دوم بمسجدی رفتم وضعف بر من غالب بود هر دو پایم گرفتند و میکشیدند و مسجد را شش پایه بود بهر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی پایها بیشتر بودی سوم بار جائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد انجا نیز شاد شدم انتهی مختصرا الکنون مقول مجتهد فانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و انکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی میفرماید مزری را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانی را سگ و نه جایز باشد اهانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد بعمل اورده و این کار بصبر و رضا باید نگر از دیوانگان کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور او را مگر ذلت نفس را نشنیده که فرمود وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ پس مومن عزیز جی باشد نه ذلیل و همچنین روایت دیگر از ان امام عالیمقام و در کتاب مناقب ابن شهر اشوب است که مردم بحسن مجتبی عرض کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عبد المومن انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و هیبت در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از ملت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود کسانی را که اهل عیال را بگذارند و برخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ائمه هدی علیهم السلام بعمل ارند الی اخره ازینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سزاوار شش مذکور بران دلیل است چندان ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بر بندند و در بازار مدینه بگشند و در را بر شکم مبارک معاذ الله بگویند و قمر زند را ساقط کنند پس وجوب رعایت ذوی القربی هم از دست رفت و بحیث اذلال نفس که عین اذلال اهل بیت طاهرین بود معاذ الله نشانی از نفس امامت باقی نماند تا بصد لیاقت اقصی و دیگر مدارج اعلی چگونه تواند رسید والحمد لله که خود مجتهد فانی انطریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اهل تقلید زمین ادب ببوسند و باندرز مجتهد بگوشند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب الامر منتظر لی رفیع و مقامی است پس منیع

اگر بوقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما بپیش باری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذارد واز نکته
عبارات نامربوطه که بجرئی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول وفروع شیعه را هم نیک دیده پرهیز
پاش وخود را با تمامی بزرگان در تلاطم مینداز ترجح در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن قوله بالجمله
این افاده حدیه که از قلم مجیب پیکیده کشف حال وقال او نموده الی آخره قوله بر سبای انکه موجب ضلالت
او بندگان خدا باشد اقول برین ترا نمای را مشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
الم وحید میکنند وچون حضرت مجتهد را بکشف حال ومقال خود بلکه سابقین ولاحقین نیز هنوز هوسی باقی
است کیفیت واقعی را بهمی چند بیان میکنم نخستین انکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پس شیعا تیکه برمن ازین راه کرده بود بسوی اوایل وفر ومانگی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمد لله که من از اغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد جزو کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه اولا
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف وفراغ خاطر وعدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که لفیارة العین را لفحمه وحق اینست که کسی نتواند که دین ومذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بردارد ولو کان علم الهدی وصدوقا بقوله تعالی قل جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا دوم انکه نقول بانیمعنی که انچه مجیب توهم نموده که سوال از امامت متقلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است دلالت بران دارد که بعبارت رساله ندکور زینهار دهنش سنجیده وجوابش از
شرح مشتوق والبطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله اعنی وازین تعلیل امامت
مامون یا بعبنی دیگر از عباسیه که هم جنب ودوشش بدوش او باشد لازم میاید چه سوال از امامت متقلبین
با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود والی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
سه صورت پیدا است اولا انکه سوال سائل از دو بنیفه متطلب ثانیا از دو امام مختلف یعنی معصوم ومتقلب
واز دو معصوم متفق وچون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما بطلان دوم پس از انکه
برین تقدیر بالبیتی فرموده که امام را عصمت ضرور است واذا فات الشرط فات المشروط وهر جواب قلع نظر
از واقعیت هم مسافت قلیل است وهم ترک بر تقلیل وچون امام رضا چنین نفرموده ندانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبود امام صورت سیوم پس بر اینجا تمام در عبارت مرقوم لبطلان الشق الثانی یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند وهر یکی مصداق لا احیصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود وچون حضرت
موسی وهارون بلکه در فتنه وقت اجتماع ایشان نبود بود وبعد از جدایی گمشود لاجرم هویدا شد که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول وهو المطلوب واز انجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرموده معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جابرین بر اصول متقلبین
بدرجه ثبوت رسید وتشیعا تیکه بر اهلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت پیر خرف را بیقین

میگوید که آنچه مجیب گفته دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب وانظروا الی ما یقول رئیس
ذوی الالقاب وازموییات اجتماع دو امام با وجود دیر بانشدن فتنه بران امور لیست بسیار که در کتب
رفضه موجود است ولیکن بچه وجه احتقار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید وفی ثبوت المنازل لعلی ع ثبوت فرض طاعته کفرض طاعة رسول الله فان قیل هذا لو جب
کون علی اماما فی حال حیوة النبی والمنقول عن السلف خلافه قلت الظاهر یقضی ذلک وفی الاصحاب
من قال ان منزلة الامامة کاتب ثابتة فی الحال باز بفاصله سطری گفته که ممتنع است اجتماع خلیفه و
مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد انه یمتنع اجتماعهما لاختلاف مقتضاهما وامرهما
فبطلانه غیما نحن فیه ظاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکم کل بمجرد اشتهائه کالحکام الجائرة
او بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطاء ولیس الحال فی النبی ووصیه المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی وامیر المومنین باب مدینة علمه وعیبة سره فلا اختلاف الخ واین امر در هر دو امام از ائمه اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغلب وهو المدعا ومقصود ازین
بیانات الزام رفضه است بمسلمات مقتداء رفضه شان ورنه انچه در باره دو امام نزد ما محقق گشته
منصوص بنوبه در اغاز کتاب گذشته سوم انکه فقره وکانا کلاهما مقر فی الطاعة را صراحة الی اخره
از سوال مذکور دانستن دعوی دیگر است که دلیلی همراه آن نیست واین هم بر قبالت بضاعت واتهم
مرجات دلالت دارد چنانچه مجتهد فانی در کتب مطبوعه اعتقاد بدان داشتند ومیزبین عقیده جان داد
وچون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی یقین خواهی دانست که وکانا کلاهما الخ مقطوع است
بر شرط یعنی فاذا کان امیئن وذهن جناب مجتهد از قواعد ضروریه خالی نیست که ضرور نیست صدق مقدم
وتالی دانسته شده وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
موضوعه رفضه خلافت مرتضویه را غصب نمودند وصحابه ایشان را واجب الاطاعت میدانستند بحجت
موافقت شرع ونظر رفضه بحجت تقیه همچنین الطاعت مادر حیات پیغمبر ما وجود وعدم عصمت الی غیر ذلک
طرفه انکه احادیث وجوب طاعت خلیفه والکان بحجه عادر مقاله ساده چنانچه باید ذکر کرده ام پس مثل
مشهور صادق آمد مرا یاد و ترا فراموش مضمون اگر وجوب اطاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب بصیغه رسول مقبول قائل کشتن فکیف که کتاب آسمانی زیاده تر از صحابت قدر از
بر انجناب فرود آمده هر چند جناب مرتضی کرم الله وجهه اجهاد خلفا پر انگیختند وچها که نگفتند آنجناب گوشتر
مبارک بران نه نهادند واگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الامین فی باب ولیسق غراب باغ اهل حق را
پریشان سازند وذکورت را شرط گردانند گویم سلمان فارسی رضی الله عنه منصوص قطعیه نبویه علی صاحبها
الاف الصلوة والتحیه از اهلبیت علیهم السلام بود وکل من دخل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیذهب

عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا معنداً اقرار اش طاعت کجا و اگر بسبب احادیث دیگر یعنی ایمان بسلمان
واجب است وجوب طاعت را مدعی شوند اثنا عشریت را نامی و نشانی نماند و قدر تقریر عند ہمان الا
لا یزیدون و لا ینقصون و ارکان التسلیم و اتباعه بخلاف یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
و ہم یعقلون و در نجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد از ان بر امر ثانی اثر اول
بمعنی نشد و بر اول چگونه حضرت امیر را جانیه باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از سی سال
متجاوز نبود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که زیر تازیانه
بگیرند بجبت صرف یک رطل از عسل و انهم برای اکرام ضیف نه از راه جور و حیف پس عصمت کجا ماند و چنین
وقتیکه خود در الشهادت جناب سیده ذلیل نفسه مودند کما عرفت انفا و از نجا ہم لاف زنی و انصاف
دشمنی برای رفضه ہویدا شد که بجبت سلب خلافت از خلفای راشدین و تقلید ابن سبا لعین
شرط عصمت تراشیدند و برای بدگوئی دیگران بنی ناپاک خود را پاک بریدند چہارم انکر
مقصود مجیب قبل ازین والستی که او درین عبارت خلافت و امامت را بر اصول شیعه که از خبرات
ائمه بوساطت صاحب قعات فرد کامل علی الاطلاق مرویست یا جور و فسق جمع کند چنانچه قبل ازین
باکفر و الحاد بر اصول شیعه جمع کرده بود و جوابش بر اصول امامیه باید شافی و در الزامیات انتفاء
باقی است و مزید بیرت انیست که جناب مجتهد کامیکه در اجتهاد رانده اند بر صحیح مذہب است نمی نشنیده و
ہرگز انطباق نمی گزنید زیرا که در باره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مساغ
ماند فان المجتهد یخطی و یصیب الثبته و المعصوم لا یخطی ابدا و اگر سخن مقدس در باره منقلبین میرود باری
فکر فرمایند که چگونه بدون عدالت مجتهد تواند گفت مگر مذہب اہلسنت را نوز با وجود یکه کتب اصول
ایشان از مجتهد فانی فرا گرفتند و او توضیح و تلویح و مسلم الثبوت و غیر آن را در مدارس ایشان خواند
و تا مدتہا زیر مشق ایشان مانده نفهمیده اند و العجب که ہر چند بحال مجتهد این شہر نزد خواص عوام
گفت از بام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتہاد گردانیده اند چنانچه قوانین تحریر
بران دلیل است فدعوی الاجتهاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را ورود
مستغلب قرار دادی و در ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را در میان نهادی بگو مجیب
این عبارت باعتراف مجتهد گفته فان النانیه الاجتهاد اه و ہو فتح باب الاختلاف یعنی غایته مافی الباب
نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است و آن کلید در اختلاف است کما قال الامیه الامجاد بالجمله ہرگز
وحی و ورود ملائکه و تسدید ایشان برای راشدین قایل نیستیم پس منقلبین که بسوائی انفسانی عکس
میکشند چنانچه حضرت قاضی رسائل بوق افاده نموده اند و قد عرفت عبارته بطریق اولی از سلامی
خواہند بخشید و دیشنامی خلعت خواہند بخشید و باعث فتنه و فساد خواہند گردید و امام

واحد در مسئله واحد نیز زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داد و زراره که از هفتاد هزار محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
رفضه بجان ریختند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن پر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود کافی الکافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتبه فضه بار بار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب ما در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و این مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بران دارد که کلام معصوم نفهمیده
زیرا که مراد آنجناب نیست مگر انکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی بالضرور و
تشاجر و اختلاف دائر نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رضا باشد بلکه بر جناب صاحب قعات مزوره فان روایة اقرار بلا امتراء چهارم آنکه اختلاف مجتهد را
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که اینچنین حکمای فلسفیه
و علمای راسخین منتفح گشته بیاد جناب نجانده اگر منطق الشفا و شروح و حواشی ان از خواجه انصاری
و شیرازی و محمود و غیرهم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
را بسوی منطق تذرحاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد رسد و از حواشی متعلقه آنمقام اطلاع افزاید این ست که عقلا هیچ گونه نزاع دارند و تناقض
در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بخوبی بیند بیابد که معتقد امور یست متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکری نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت و
فکر جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب ان در زمان دیگر متناقض نیست گوئیم در نیمقام دو زمانه است زمانه
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه القاع و انتزاع یکزمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
انیست محصل فاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
ازا میدانند ولیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای عجز و احتظان کبیر
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند انکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصا مجتهد اخیر

واقع نشده و اینچنین مثل چهپنجم آنکه سلمنا که باختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیاید لیکن کلام در تشاجر بود که بلا ریب بر اختلاف احکام متفرع شده و اسفی که حضرت مجتهد باز مقلد اعور و اعمی گردید نه این الفاظ مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثنین ثم اختلف اراء هما فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر لم قال الله تعالی فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و بعجب که دلیل مجتهد در رد مجتهد بلکه حد مجتهد نیز بار نیست لان فعلهم انما هو اثبات المسایل الشرعیه عن ادلتها التفصیلیه و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله در نجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث پیکانه است زیرا که حضرت امام رضا لازم گردانیده اند تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که گر دو مجتهد مختلف نشوند و در نجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و رحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصا صدوق الکواذب حیث روی فی علله ششم آنکه در نیمقام مجتهد الزمانی علامه دورانی قصه را مجمل فرمود و اطراف و جوانب را اهمل گزاشتند بایستی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که آحاد مجتهد باید کرد و هر چه فرماید بلی انچه درین شهر نسبت بمجتهد دیده میشود ازین هم زیاده ترست پس مقام حیرت است که مجتهد دراغاز بحث دعوی کرده بود که سوال از دو معصوم است که چرا در وقت واحد منصوب نمی شوند و در نجا از اجتهاد مجتهدین وان هم بیهودگی سخن میرانند که عرفت و اصول خود را نمی خواند که اجتهاد در امامیه حرام است و حکم امامیه از نصوص قطعیه است بلکه ایشان مختلف الا یکه و مهبط فرشتگانند و باری عزوجل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابدید ایشان تفویض فرموده و در هر واقعه و هر جزئی از جزئیات غیر متناهیه هدی حکم قطعی معلوم دارند و ملایکه بتجدید ایشان مصروف اند و ایشان حکم را نی بر ملایکه میفرمایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قران مجید ایشانند و بر تمامه علوم که بملایکه و انبیا و رسل رسیده محیط میباشند و بسبب علم ماکان و مایکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان پوشانند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر مستعد است که اگر این دفتر را بر کشایم از بیان مطالب دیگر باز مانم هر که خواهد بکتابش رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خود را که بصایر ست و تصنیف بزرگان ایشان نصب العین دارد و العجب که در اصول کلینی عورانیم از اجلا بابیت اظهر ثابت است که ایشان خواستند که کنیز را تتبیه فرمایند و ابجر و از حجرات خانه متواری شد و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملامت و نکوهش میکردند شیعه را که با نیمه سر با اقرار میکنند که ما علوم غیبیه نمیدانم حالانکه غیر از خدا علم غیب را کسی نمیداند و عبارت حدیث اینست عن سدیر قال کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبد الله علیه السلام اذ خرج علینا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب لا یعلم الغیب الا الله عزوجل لقد هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و از نجا انهم باطل شد که رفضه تاویلا

بلکه تیوبلا علم ما کان و یکون را بعد از وارد گیر اهل حق چنان قرار داده اند که هر چیز که ایمه هدی استدراک
آن فرمایند مخفی نماند و حالانکه کنیز معلوم قشد یا وجود حبست و جو پس اثری ازین گفتگو نماند الی غیر لک
من الامور التی خفیت علیهم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتهم وهم قد خانوا فیها
کما عرفت سابقا و العجب که پیشوایان رفضه ببطلان اعتقادات خود رامی شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجهت ضبط ماوه خبیث بدر دشکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فسر ریختند مقدم آنکه کتب خود
را جناب مجتهد بگشایند و ببینند که حضرت عقیل چه کردند هم در رفاقت مرتضوی ماندند و هم
نزد معاویه تشریف بردند و انواع فواید برداشتند و هرگز این امر را از تداد کفر ندانستند
و لاجرم حکم کردیم که رفضه آنچه در حق معاویه فتوی داده اند غلط است و الا لازم آید که حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که رفضه بر زبان دارند در ان وقت مرتد
و منافق باشند معاذ الله من ذلک آرای مزید تقوی چیزی و یگر و ایمان محض چیزی
و یگر است بلکه آنچه محدث یحیی در مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غیر ایب نقل از ایمه در احادیث
معتبره مذکور و دال است بر انکه ملازم معاویه و لشکریش بودند و هم در شام فوج کردند بر قاتلت رفیق
اعلی یعنی داعی اجل را لبیک گفتند و آنچه در رهای تحقیق سفتند دلالت بران دارد که فعل
ایشان که ملازمت معاویه بود زینهار ارتداد و کفر نبود امید بخیر و خوبی اخرت داشتند و خبر
انداز ند که اصرار بر مقاضیت مرتضوی با نیهمه مضایقش میکردند فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ (فَتَعْلَمُونَ) گو از مدایح علیا که در نصیب شیعه اولی قدمای اهل سنت و رامازان محروم باشند
و ان عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابیطالب کان اسن من اخیه جعفر لتسعین و کان
اکثر الناس ذکرا لنسابه قریش فهذا وجه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مقاضیته لاخیه علیا
و جزوجه الی معاویه حتی قال یوما لمحضریه ندا ابوزید یوم تعلم بانی خیر له من اخیه لما قام عندنا و
ترکه فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی و آیت جزلی فی دنیای و فدائرت دنیای و اسل الله خاتمة الخیر
تو فی بشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسعود العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست که بر فاقت
کسیکه نزد شیعه از کفار حربی بود رخت از دنیا بر بستند و باب نقمت بر روی او گشادند و اجماع
اهل حق البته بر صدور خطا از معاویه واقعست بعد از انکه حضرت عمار از دست لشکریانش مقتول
شد یحییان گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مانند
ان بجای خود مبسوط شتم آنکه جناب مجتهد خرف اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرار داده و سر سری گذشتند و در کتب اصول

فریقین بادله قاطعه مشیده و مبرهوس است که اختلاف این احکام گاهی بوحی متلو است چنانچه اهل کفر و حیف بمرور آیت سیف بعد از انکه قتال در میان نبود و ادعای غیر ذلک من الامور و گاهی بنواهی میگیرد چنانچه اصولیین و محدثین بیان کردند و بسیار مقدار اتفاق دارند که منسوخ یعنی کتاب بکتاب و حدیث بحدیث چنانچه محصول و تنقیح و توضیح و تلویح و تفاسیر آیات الاحکام و صحاح اخبار بران گواهست اکنون مبین فرمایند که اختلاف احکام ایمه چگونه بود اگر بنسخ میگردید معاذ الله احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده بودند پس این امامت تا قیامت شد بحالیکه کفر مدعین نسخ لازم آمد بسبب انکار نص قرانی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و این اختلاف احکام البته تبلقی وحی بود و باشد خواه در بیداری خواه در منام و علی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا که اینها اقسام وحی است و اطوار نبوت چنانچه در بحار مجلسی و غیر آن مفصل است و لیکن رفضه تواند گفت که رسالت جناب مرتضوی و قرآن ایشان طاهرین مذکور است و درین کتاب بیانش برجای خود است الی غیر ذلک من الخرافات و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر چند بحسب ظاهر بجواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا بحدیکه بروایت شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام صادق که مجلسی در بحار و حیات القلوب آورده روزی ابوذر غفاری بطلب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بباغی رفت و حضرت را در خواب یافت خواست که معلوم کند که حضرت در خوابست یا بیداری چوب خشکی را گرفت و شکست حضرت سر برداشت و فرمود ای ابوذر ایا مرا بازی میدهی مگر نمیدانی که ما بنیم اعمال شما را در خواب چنانچه می بینم در بیداری چشمهای من بخواب میروند و دل من بخواب نمیرود و همین است حال حضرات ایمه هدی بر اصول شیعه چنانچه دانستی ۵ سحر کرشمه و حملش بجواب میدهیم بزودی مراتب خوابیکه نه بیداریست بدو اگر خواهی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو که مجلسی در حق الیقین می نویسد که کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده که امام زاده علامت سنت پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزمین می آید دستها بر زمین میگذارد و صدا بالشهادتین بلند می کند و محتلم نمیشود و جنابت در وبهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی انچه واقع شود و ران حالت میداند الخ بلفظه فکیف که انقلاب کلینی و غیر آن عیان است حضور ملایکه و ملازمت روح عظیم شب و روز پس اختلاف احکام انهم در وقت واحد و مسئله واحد بعنوانیکه فقه السنه میخوانند چگونه بود و این امور چگونه بوقوع آمد پس ختم نبوت بر اصول رفضه باقی ماند الغرض حضرات ایمه اگر علم ناسخ و منسوخ داشتند پس اختلاف و تشاجر میانه طوائف شیعه چرا انداختند چنانچه در بصائر العین گفتم و با اصول شیعه اشاره کردم و رئیس المجتهدین دیدند و دم نزدند و اختلاف هم تا بحدیکه رفضه در اصل الاصول اسلام می چگینند و از کلینی هم زنار بانی ایشان واضح است که امام مسئله توحید بما بیاموزد که اصحاب ما اختلاف دران داشتند و همه عقلا اتفاق بران دارند که اضلال و تلبیس البته منافی امامت است خصوصا با عتراف حضرت امام رضا و اگر نداشتند امامت چگونه بحصول انجامید و درین باب

خود حدیث علیل کلینی از جناب امیر کافی ست وانچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتابیکه موسوم ست بمرآت
در خطاب ابی بن غفاری مذکور ست و دای شانی بهرحال در عقل سلیم عاقلی نمیگنجد که حق تعالی باوجود نصوص
قطعیه در بارهٔ ختم نبوت ان بزرگان را مرة بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر در امامت ایذارند
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نائب ان حضرت صلی الله علیه وسلم با وجود عصمت و افتراض طاعت با
ور فضه ایشانرا بهتر از انبیای اولوالعزم قرار دهند بلکه احادیث در تمیز نهم وضع کنند که علمای شیعه کامر بهتر از
انبیای بنی اسرائیل انتفاعتر و ایا اولی الالباب چون جناب مجتهد از سوای اصول و فروع خود تر سیدند و در تمیز مقام اطراف
و جوانب کلام را باجمال و اهمال هم انکرده از خوف تو ارامیان حدیث کنان باز بجنبند سهم آنکه بعد فرض و
تسلیم میگوئیم که اختلاف فعل تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه باعتراف
امام رضا به ثبوت رسیده و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد مانحن فیه جناب دعوی البته حکم به بطلان لازم خواهیم کرد یا ما کان و چون دلیل لزامی
هست نقصان بابیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قلیل البضاعت
آنست که اجمال و اهمال بکار نبرند پس فقط لم و لانسلم بر زبان آورند و در تغمزه و عشوه دامن
کشان گریخته ندایا جناب مجتهد در قران مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب باین هرد و پیغمبر فرموده در
سورهٔ اذهب انت و اخوک بایاتی و لا تنیا فی ذکری اذهبا الی فرعون انه طغی و بعد از
فاحملا یکید و آیت ارشاد نمود فاتیاه فقولا انا رسول ربک کلایه ایضا بعد ازان بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فارسل الی هرون و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون
قال کلا فاذهبا بایاتنا انا معکم مستمعون فاتیا فرعون فقولا انا رسول رب العالمین و ازین ایات
بنیات سبعت هرد و بزرگ بسوی فرعون بادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد مبعوث شدن ثابت رسید بلی نیقدر ست که بعض از علمای شیعه
معروضات حضرت موسی را که من خوف قتل دارم و هم لکنت زبانی الی اخره بر استعفا حمل میکنند چنانچه در صواقع مدلل
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و انیقدار خود اجماعی ست که حضرت موسی و هارون هرد و انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد در یک شهر بر قومی
و آنکه هرد و مثل یکنفس بوده اند و ازینجاست که در اینجا صیغهٔ مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتاب صفت لسان ظهور
میدهد که در هر معرکه شریک یکدیگر بوده و خود دعای موسوی اشرکنی امری مقبول گردید کما نطق به القران المجید پس
الطاعت و انقیاد باهم و مثل شیر و شکر ماندن عین موعود ست که چیزتر از دنیا بهتر از وفاق نخواهی نتیجه زیرا که جوابی دنیا
و اخرت بدان منوط است و انتظام عالم بران مربوط و نیز مجتهد فاضل نخانده که مقصود من از ذکر اهل دو بزرگ تشبیهی و تمثیلی بود و مدعا جمع
کردن دو امام معصوم ست بعنوانیکه یکی هر دیگر را مثل ایشان اطاعت کند و احد هما منقاد و دیگری باید و هم
آنکه زینهار بیاد نمی آید و چگونه بتجویز تو انکرد که در تفاسیر معتمده اهلسنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

کسی ازین دو بزرگان منع میکرد کو سالہ پرستی را و دیگری معاذ اللہ تجویز می نمود کما ہو ظاہر عبارۃ النوادر

ع چہ کفر از کعبہ برخیزد کجا ماند مسلمانی ۔ از قطعیات قرآنیست کہ حضرت ہارون کو سالہ پرستان را منع فرمود و ایشان بر نصیحتش گوش نہ نہادند پس حقیقۃ ہر دو جناب مانع بودند انا تحاد عمل و ذلک بین القبیح والذی مثالہ بالبینۃ قال اللہ تعالیٰ ولقد قال لہم ہارون من قبل یا قوم انما فتنتم بہ وان ربکم الرحمٰن فاتبعونی واطیعوا امری وقال تعالیٰ فی مقام اخر حکایۃ عنہ یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین

واز عجائب اینست کہ باز مجتہد چرخ باز شروع کردند و گفتند علی ہذا الا تسلم پیغمبر ضرور افتاد کہ از ایات دیگر نشان دہیم کہ دلالت دارد بر انکہ تورات ہم این ہر دو بزرگ را عنایت کردند نہ تنہا و این ہر دو نبی در رسیدن بنبوت ہم شریک بودند قال اللہ تبارک وتعالیٰ واتیناہما الکتاب المستبین وہدینا ہم الصراط المستقیم پس بالجملہ اگر در عمر گفتگو رود حضرت ہارون سابق الاقدام است حتی کہ مفسرین در آیت اذہب انت وربک انیم گفتہ اند کہ مراد حضرت ہارون است بسبب آنکہ پرورده بود حضرت موسے را و اگر کلام از حسن تقدیر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شہادت موسوی در براعت ہارونی بمراتب اصح و اسنی لسانا کافی است و قس علی ہذا در ہدایت امت چہ حضرت موسیٰ با انکہ میدانستند کہ دیدار خدا محال است و طالبان خود جہال جامہ و کالت ایشان بر تنہ بت فضہ در بر کشیدند و در بارگی گفتند و نزد بعضی تحقیق موت ہم چشیدند و بالاخر تو بہ کردند حالانکہ ترک واجب چیزی و دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر و اگر سخن از در اخلاق بگذرد و مطالعہ کتاب لمناقب ابن شہر آشوب درین باب کافی است زیرا کہ دلالت بران دارد کہ در حسن اخلاق ہم حضرت ہارون گوی سبق ربود و استقلال نبوتش وغیرہ در کتب کلام مثل تحفہ اثنا عشریہ ہم مذکور است و قس علی ہذا در کتب شیعہ مثل بحار و دیگر اسفار ظاہر اچون مجتہد الزمان از اہتمام عیاد مذہب خود مثل عبید باشجاع الدین خویش و اتباع مکاید این سیاہ اندیش وعید تولد صاحب الامر از بطن بادشاہ جمجاہ نصیر الدین حیدر کہ تاج شاہی بر سرش نہادند فرصتی نیابند و گاہ گاہ مانند یہود قرآن مجید را بزعم الزام اہل اسلام میکشانید و می بینید کہ نام حضرت موسیٰ بر حضرت ہارون ہر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر ہارونی می آید و ہر کہ چنین است مستقل نباشد اگرچہ بسبب تشبیہ سید المرسلین بہتر از اولین و آخرین باشد پس برای مجتہد سور طہ باید کشاد و ہم آیت سورہ چہارم رو بروی مجتہد باید نہاد کہ باستقلال ہارونی دلالت نماید و ہم تقدیم نام آنجناب ازان بر آید قال اللہ تعالیٰ انا اوحینا الیک کما اوحینا الی ابراہیم واسمٰعیل واسحٰق ویعقوب والاسباط وعیسیٰ وایوب ویونس وہارون وسلیمان واتینا داؤد زبورا ورسلا قد قصصناہم علیک من قبل ورسلا لم نقصصہم علیک وکلم اللہ موسیٰ تکلیما و ازو ہم انکہ ہر گاہ خود در قرآن مجید وارد است کہ حضرت موسیٰ

علیہ السلام فرمود لا تواخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجالی نیست کہ دران دم زند زیرا کہ مقتضای بشریت است آری بر امامیہ اشکالی است ظاہر
کہ انبیاء و ائمہ ہدی منزہ اند از نسیان و خود صدوق الکواذب رین امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفتہ و رفیقہ بسبب انکار نسیان رو و قدح بسیار کردہ و کفی اللہ المومنین القتال و باینہمہ خالیان از حقیقت
صدوق خود را کذوب قرار دادند یعنی لفظ سہو برای بقای حرمتش آوردند کہ در نسبت بہ سہو با ینما خود ستایی
و نادانی است چنانچہ مخفی نیست بر کتب باطر قوم غالی و عاصی طرفہ تر انکہ حضرت موسی منزہ بود ند از نسیان
و استاد و معلم خویش را بالابردند بر زمین فرو کوفتند چنانچہ تفسیر ابابیت یعنی افادات قمی بران اول دلیل است
و ہر چند در غلبہ صنعت مصارعت برای استادی باید لیکن در مخصوص بر خلاف حکایت گلستان عکس ان
از حد در گذشت و ان جناب کار خود کرد و سران دانستی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب دیدن غرائب امور وعدہ خاموشی نسیا منسیا شد کہ حضرت خضر را بہم رسید و رنہ ارصدہ مذکور
چگونہ جان بسلامت مے برد بلی کشیدن گریبان فاروق رکہ کلینی اعور و غیر او بجناب فاطمہ زہرا و حاشا
جنابہا عن ذلک نمودہ نسبت تدقیق عہود و تاکیدات شہود بعد نوشتن فارغطی چنانچہ حدیث اعور مذکور
وقت ورود کتاب الوصیہ در کافی دلالت بران دارد طرف از بہمہ خواہد بود عبارت اعور اہل ضلال
در اصول کلینی است محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبہ عن عبد اللہ بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد اللہ علیہما السلام قالا ان فاطمۃ علیہا السلام لما کان من امرہم ما کان اخذت
قبلا بیب عمر فجذبتہ الیہا ثم قالت اما و اللہ یا ابن الخطاب لا لانی اکرہ ان یصیب البلا من لا ذنب لہ بعلمت
انی ساقسم علی اللہ ثم اجدہ سریع الاجابۃ طرفہ تر انکہ بعضی از انان رفضہ را باغ سبز میانند عوام متنفر از ین
مذہب نشوند چنان از طرف خویش قرار دادند کہ کسی را با شیعہ امر فرمود با او فاروق را رسوا کرد لیکن بر انہا
نام ان تہور و ستمگاہ تقیہ کردند چنانچہ تفصیلش بیاید انشاء اللہ تعالی و از نجا انہم عیان شد کہ جناب سیدہ نیز
بعدل باری قائل بودہ اند کہ عادت شریف او تعالی بر ہمین جاریست کہ ہمراہ عاصیان انتقام را ہم مغذب میفرماید
بیچارہ مرزبن در ہمین وحشت و جنون مطبق گرفتار ست کما لا یخفی علی من رای اضطراریہ اختلال حواسہ فی رسالۃ الکاذبۃ
و ہر گاہ بجا رحجابی از دواعتا کہ متصل فات شریف بر اہلبیت طاہرین بزنم او گزشتہ بکنایی و اند کی تامل فرمائی خواہی
یافت کہ اخذ تلابیت وقت کشتی جناب مرتضوی بعبارت یہود امت محمدی مستعمل ست سبحان اللہ جائی این ہمہ
نوشتہ اند کہ ہر یکی از اہلبیت طیبین ملایکہ مقربین را وقت ورود وصیت گواہ گرفتہ کہ زنہار دم نزنم و امر خلفا
تتابم و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند طرف آنکہ از نسیان ایمہ منکر اند باز وقت کشتی مدعی میگردند
کہ چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را بر زمین زد خواست کہ بکشد بیادش آمد لال کتاب وصیت یعنی صاحب
مخجل لعنۃ اللہ علی الکاذبین و ہم تلامیذ ابن سبا اللعین سیزدہم آنکہ حضرت مجتبی فرجستہ رفضہ خرجستہ

این سبا کہ مثل خر زمین اند و خر چال و ارادہ خرشین دارند بجہت بیدست و پای خر چل اند و بمناظرہ اہل حق
خر خر میکنند و بالاخر خر بیا میشوند در لفظ خرفشار کہ بمعنی تشاجر عظیم استعمال کردہ ام چنانچہ در تحفہ اثنا عشریہ
وغیرہ موجود ہست خرخشہ کردند و از کلام ایشان کہ مثل خر قوت ہست بمغالطہ شدید مبرہن است و چنان
می نماید کہ حامل الاسفار چون خر در کل فرو رفتہ اند با ہنوز بجواب خر گوش اند یعنی فہمیدہ اند کہ
کلام در انبیا علیہم السلام ست و حاشا و کلا بلکہ سخن در دو امام مجہول و انگاہ بعد از تسلیم و امر مفروض
منطوی بستہ شق مذکور اول دلیل بران انیست کہ بعد از تفریغ گفتہ ام کہ سوال از امامت معصومین
ہم واقع نشدہ انیست حال خر موش کہ ظاہرش بلباس زیبا مثل خر چکو ک ہست و بنفس الامر مثل
خر پنبک میرود و در ہر جا بارادہ جنگ مقابل میشود و مثل خر کوف کہ خر الاغ یعنی محاسبی و بخار او را بمرشیہ
خوانی سودہ خر و روخر و یلہ دارد سبحان اللہ تو کہ حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیہ کردہ بودم خر
نمیخ فہمیدند کہ لفظ خرفشار درباره ایشان استعمال کردہ ام بخلاف امیر کہ از خزیدہ رخصہ بصدور آید کہ
شعب بوطالب را کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دران تشریف داشتند مانند رحم و سید المرسلین را
بقلیدابن سبا رئیس الملحدین معاذ اللہ مثل جنین قرار دادو کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفہ
و انگاہ مفروض و مجہول و کجا بی ادبی بجناب رسول مقبول و در نیقام سلیما و در انجا ایجاد باد از مز
بمبارت مجلسی شق الزاد از مجتہد حرکس تحقیقا چنانچہ در مقالہ خامسہ دانستی و ہر کس کہ آن بی ادبی
را دید گفت خدایا برین خر بور خر سنگ لعنت بار و این خر بو از را در چاہ جہنم مثل خر ہوا زمعلق بدار
باقیماند فایدہ لفظ تسلیم و مفروض پس بدانکہ مقصود از عبارت رسالہ یعنی معہذا در معصومین و جہا اختلاف
و خرفشار ہرگز معلوم نمیشود فانہم لا یعصون اللہ ما امرہم و یفعلون ما یؤمرون انیست کہ ہرگاہ دو معصوم بہدایت
خلق منصوب شوند و انچہ یکی اندیشد دیگری ارادہ آن کند خرفشار و تشاجر رغبت بران مترتب نخواہد شد
بلکہ ہیچ وجہی در خرفشار متخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر انست کہ علت
شیخ المشایخ امامیہ را بر دارم و دامن حضرت رضویہ را از غبار و کدورتی کہ صدوق الکواذب بر انجناب
افشانده پاکسنم کہ نگیر نیست بر تعدد و حکام اختلاف احکام و ضرورست بر اختلاف احکام تشاجر امام پس
نسبت خرفشار بانبیا و ایمہ فہمیدن کار مجتہد نافہم و بی ادراک خرسلاک ہست و ازین تحقیق انیہم معلوم شد
کہ خرفشار در دو خلیفہ مفروض ہم نیست بلکہ نسبت سلبیہ در رغبت دو خلیفہ مفروض ہست و انطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونہ ممکن ہست جائیکہ گفتم نہ یعنی کہ چون حضرت موسیٰ برای اخذ نوشتہ بواد
ایمن رفت کوسالہ سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل کہ دو اتحراف بدماغ آنہا پچیدہ بود از شاہراہ ہدایت بکنار
ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان نسبت بہ ہیچ فتنہ برپا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراہ نشدند
و توحید را گذاشتہ بضلالت تر فتند و تشاجری میانہ ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر انکہ نسبت مذکور

برعیت است عبارت آینده است که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت اقراق و با انهمه در اینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فانهم لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت پس
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خرفشار بر عیت و قد تقرر ان الافاده خیر من الاعادة و فائدة الامر
آنست که اگر مجتهد سوا دب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر کرد مانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نکردم هرچند بر من دایر و قیل و قال بعجت عدم ذکر خرفشار مجتهد علیم المثال تنگی کنند
ما قال الشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب ۔ شاید که نمی زآب توبه ۔ پس فرقیکه میانه من و مجتهد خرد بطراز
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلیس لعین با صرار تمام سرکشی کرد و گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
و بر عقلای عالم مخفی نیست که اینچنین از غایت انصاف بر زبان آوردم بغایت ایزدی آسانست لیکن مشکل
اینست که جناب مجتهد که در خرباز می منهمک اند و در تحریر جواب بصدارة العین طوق خرمهره ما بگردن انداخته خرمک
از کلوخ نکشاده اند و نزد ما ناظرین نخول مثل خردل اند تقلید مجتهد فانی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستانی
نموده و در رد خاتمه تحفه مشتمل بر سر تبا کا لواخذنا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست و اگر اندک غور کنی در باره
خرفشار بر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریفات بعمل آورد نور چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هرگاه صدور بے
ادبی اندیسا بهر تقدیر که باشد از رفضه غرابتی ندارد ما را شکایتی از و بلکه اولین و آخرین او هم غیبت و اگر کسی در
اینمعنی شکوه فقیر آغاز نهد که در خری حضرت مجتهد الزمان لفاظ و محاورات لبسیار را دخل دادی و خروار ی را ازین باب
بر کشادی گویم که لفظ خر بر کمالی ربزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالتی عجیب دارد و فقط خساست و رذالت او
مقصود نیست فتذکر ثم اذکر انکه تقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که الهدایه من مقتضیات السیر
منزه اند و لاریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و غیر مدنی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم بقید
تعالی قل انما انا بشر مثلکم لاجرم میگویم که اتفاق را در دو معبود فرض کنی و گوئی که هر چه یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم توانند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری هیچکاره
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف بجا بجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من در نمیقام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی او فتاده او را در اینجا عثرتی
رو داده و این مقام خالی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستعمل کرده بیاوش نمانده که تکمیل
تالیف میانه دو اله است پس بجای امت لفظ عباد می باید و نعم ما یقول العرب من حفر بیر الجهنم فقد وقع فیه بحسبه

اگر گویند امامت را گاهی بزنده و الحاد و زمانی با تقلب و احداث جمع کردی و از ضروریات مذهب شیعه چشم پوشیدی
بگو که قطع نظر از انکه ضروریات مذهب شیعه تا قیامت ثابت شدنی نیست عدالت واجتهاد و ایا شرط امامت
مزدمانبود و تا بهر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آری که کرد که نیافت و که نسبت دیگری
بداند شید که خدا و را خراب نساخت **قوله** مخفی نماند که ایراد این امور بر روایت مذکوره دلالت دارد
بر انکه این کس از مذهب فریقین دست برداشت الی اخر المقاله الثامنة **اقول** بعد از کشف تلبیسات
مجتهد الزمانی واضح خواهد شد که مذهب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس اعلام دین و ملت برافراخته
پس بدانکه بنده در رساله قدیمه برای تحمیل مجتهد الزمانی بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیه
که علل الشرایع است و چه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از ان خجل
گردانیدم مجتهد الزمانی انرا بر مجاز حمل کرد و بعضی از روایات که صریح است در کنایه و معنی مجازی در مقابله
ان دارد کرده و ندانسته که این راه در روایت این بابویه قمی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب امیر بروایت
محدث مذکور بیان فرمودند که سبب بطین بودن من انست که روزی رسولخدا صلی الله علیه وسلم بر زمانی از غلام
خود آموخته که هزار باب از آن در سینه من گشاده شد و از حام شدید نسبت مضیق شکم بوقوع آمد پس انضلاع
و اطراف شکم منفتح شده و نوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت این بابویه معنی حقیقی آن بر
هر کس بلکه اطفال و مجانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعا و یقینا و چون بر نام جناب امیر شیخ المشایخ
و چنین افترا کردند البته تحمل علمای رفضه نزد عقلا بهترین وجوه صورت بست اگرچه علمای رفضه بمزید بیحیائی
کلاه گوشه خود را بعرش برین رسانند و در بروی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند عبارت رساله قدیمه بر نقل
مجتهد بار دگر باید شنید که اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شامه تکلف مجتهد آن
امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا بایران منادی میگردانیدند که ای بندگان خدا تعصب سینان را ببینید
که جناب امیر را کرم الله وجهه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ناکیان می باشد بنقل این گونه خرافات
هم شکل عمر و عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک انتهی اما بیان مقدار بغض و عداوت به بیضه کبک یا ناکیان بهم مولانا
قاضی رطل بوق در خوان معنوی او جا بجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید و شکل عمر و عیار را داستان گویان
و قصه خوانان حضرت امیر حمزه در هر روز و بوم بیان بتوضیح میگویند که اعادة ان فضول مینماید و خالی از استهزا
و لعب هم نیست لسبب عدم ضرورت و لزوم آن پر ظاهر است زیرا که بدن انسانی و نشو و نمای ان اگر تدریجی است
و تناسب اعضای باشد و چون عضوی خاص بیکبارگی زیادت پذیرد و منتفخ گردد و دیگر اعضا بحال خود باند البته بر
نظر هر کس بدنما است و کراهت منظر عبارت ازان ست لاحول ولا قوة الا بالله هر چند در رساله مذکور این هم
نوشته بودم که اینچه مذکور شد قطره ازان دریای زخار و ذره ازان صحرای نابیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانه
مساعدت کند و این قیل و قال باقیماند و اقامت و طن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجایب دیگر که بلا حظ

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علما نیامده اند که این بیان نموده حدا یق ما نی
و آمال اهل حق را فشارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض تمامی مجلدات بیاض علی ابراهیم خان که اغازش بهمین ابحاث تعلق دارد که فلانی از
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین است میکشادم و
بالاستقلال کتابی تحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که بر روایات
رفضه جلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از دریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک و تقیه منافیتین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
محدثات در کمین بوده اند حق که بر اعتقاد در طل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس سنیان
بود پس شیخ چه خوش فرمود ؎ چه دانند مردم که در جامه کیست ؎ نویسنده داند که در نامه چیست که
امام اعظم ثانی و اتباع او را بوجه معاش تعبیر نموده از رزاقی او تعالی و آیات اعجرت غفلت گزیده اند
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم بایشان رجوع آرند و اینها دا تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بران چیزی
بیفزاید لاجرم بر احاطه شان توانی خواند اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ الغرض چون امر مذکور موقوف بر جمع تقیل بود یعنی
اسباب جمع کردن و کتابی بر اساسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از مکه معظمه جمعیت اسباب کجا باقی ماند
خانه اذا فات الشروط فات المشروط پس ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
باستحالا می زند حالیا بجواب مجتهد ثانی لاثانی التماس مینمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله ان بحکم مجتهد در طعن الماح بتقریب بحث میراث متعلق لفکک از معنی حقیقی
تحاذر نتوانکرد پس معارضه بذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت نخوارندار د زیرا که مفاد عبارتش که
مخاطب فقید الفهم آورده غیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایشی نیست پس حاصل ارشاد باری عز و جل آن است
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که تو فرستادیم و قبل ازان بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی انیست که بفراخی حوصله از معادات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد که
بقول مفسرند که بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را بتا کید یاد دهانیدند و سبب نزا مفسرین مطابق نقل
صاحب مجمع البیان که مولانا فانی وزمانیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سوالی نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیاء را منجیر
هوا نواختی و بعضی را قدرت احیاء موتی عطا ساختی فرمود ندایا یتیم نبودی که ترا جا دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه دراوردم بارشرح صدر و وضع وزر از نشان دادند پس هر جا عرض کردم که کجاست مدعا اینکه ادای این رسالت
و تحمل این عبا از توفیق من است باید بشکران رطب اللسان بودن و نیز از ابن عباس ورده که اصحاب عرض کردند

الحلاصت شرح صدر چیست فرمود متوجه بمبدأ و معاد بودن و از دنیا که دار الغرور است دور ماندن و در
انقطاع الهی که نور متمثل بجلال کسی است که باگران براو منی و آوازی از پشت او برآید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آنمعنی بر حضرت معز قضوی که بحر و تعلیم بابی از علم از دحام در بطن مبارک پیدا آمد چون
ضیق مقام بود و اصلاح من از هر طرف منقم شد اگر سنیان چنین حملات روایت میکردند البته رفعه آسمان
زمین میگردانیدند که مقدار عداوت سنیان از بغیه کبک و مایکیان بمبارزه بلکه بلند بمقدار کوه الوند رسید
و بنده در تعداد بغیه های پرندگان در کتب این در رندگان بغیه سیمرغ را نیز دیده ام با لجمله خرافات علمای
رفضه حدی و پایانی ندارد و تا کجا کسی شرح آن تواند کرد و بخدای کریم وَاِنَّهٗ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُوْنَ عَظِیْمٌ که هر گز
از معارف نشنیدم که مذهب محدث اختیار کرده باوی گفتم که راست بگو قبل ازین مودت اهلبیت و اشتی و تقیتکنی
بودی قطعاً و یقیناً محبت ایشان بجا و من دل داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کمی و بیشی می گفت الان کما کان و اجل
نیشده و لیکن چون وساوس ابلیس لعین در هر صحبت سیه کاران بیدین محیط بود و روشنی اندرز علما کجا فایده می بخشد
و این همان حدیث حضرت ایرست که شقی ازلی را در دولش نکته سیاهی بهم میرسد و سبب الهی تقیم میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی اخره پس باید از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شکسته کرده اگر اتفاق شود بنظر می آید پس این تشبیهات
بکلام بلغا از آن پرست و لیکن مقامات را بالفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
در این امور که گفتم خواه از آیات بینات خواه احادیث سرور کائنات خواه از ریاضات ایمه هدا گنجایش مجاز است بلکه متعین
بجان ما نحن فیه که بر حقیقت صورتی ندارد و امعنی را مجتهد هم می یابد و لکن مَا اَنْتُمْ بِتَوَّانٍ قُلُوْبَهُمُ الْبَعْضَ یَکْفُرُهُمْ
تَقْلِیْلًا مَا تُوْعَدُوْنَ حافظ شیرازی فرمود ؎ چون سامری بساز که زر دید و باز خری موسی بهشت و از پی کوساله
عمه الفرقه در میان ظاهر است که در شرح صدر فریقین بیان قائل ندوا مر بر است که کیفیت ان نیز از علام الغیوب بیابند
و در تیاخس کاسه لیسی ابن بابا و تمام محدثانش بمقتضای هر گنده پزی را کنده خوری است و چون آنمرد و شنیده بود که جناب
مرتضوی عدو فکر او هستند بهر افترا که ممکن شد پرداخت فتفهم الحادیث امیه که این بیا چنین میگردد و شمنی او را حدی نبوده قبل از
دشمنی و در نجا هم پی برده باشی که بی تکلف و تفکیک بحکم مقدس مرتضوی مجوس شد گفت که من رسول قوام مرا بعبودیت
الوهیت خویش فرستادی و آن بیهوده خواسته بود که حضرت امیر را باین تهمت بر کاند خویش فراگیرد چنانچه زراره تلمیذ حضرت امام صادق را در بیرانسری مجوسی گردانید فلعنه الله علی ابن بابا و تلمیذه زراره و هوشر من ایهود و النصاری
کما فی مختار الکشتی الحاصل چون خود جناب امیر چنان بابن بابا فرمود یعنی از دحام علوم و تنگی این بازار انتفاع اضلاع تخلیش
اکنون کجا گنجایش مجاز و تشبیه است و رنه لازم آید سد باب حقیقت پس دلالت نصوص قطعی شد که هیچ احتمالی را تحمل نیست و
بنای دین بر شیخ صدوق الکلوذبه همین بس و اگر علامه قدمای شیخ صدوق را که پیشوای اولیا و بندیعنی میشمارند الطاق الکوفه
در پیش آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق میدانستند و صفت شبر قطار را می نمودند و از اهل بر تعقید میمودند
و اسفاش را اجوف و کاواک تراشیدند و تا ویلات نقال کشمیر و دیگران از قوم بی پیر را هرگز دخلی نماند فکیف که شیخ

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ایمه ایشانرا لعنت کردند و باوصف اخلاق
عظیم از درخود راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان ست که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که از کسی نتواند دید و شکم و انتفاخ و صلوع آن از امور ظاهره بدیهیه ست یعنی چون حضرت در قرب وفات
باجناب مرتضوی سرگوشی فرمود تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المومنین و اعمام حضرت پدران خویش را
طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب امیر فرا رسید سر مبارکش بسینهٔ اقدس کشید و چنان امونست
که حالش دانستی ولیکن چیزی نمی رساید که هزار باب بسینهٔ مبارک کشاده شد مگر ز نیها را این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل و کفتن بر روایت و از نیاز فضلا اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب کردند
و خداوند تعالی در کتاب مجید مدح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق مستر شدین میگرداند در رایت و بورود الایة
کاچی عنقریب ثقة المحدثین دریده دهن برخلاف قول صدیق لئن یجمع الله علیک المومنین بدینار حجت نمود و باز
از سر نو تعلیم مرتضوی مشغول شد و بالیقین لطین بودن انجناب قبل ازان بود که حضرت هنوز از نیجهان انتقال
نفرموده پس باید که بعد ازین لطینی را حدی نباشد ولیکن تو انگفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا بدو فرزند
اگرچه مشهور و سبب افضلیت انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ؎ علمیکه تحقیقی است در سینه نه
درسی نبود در اینچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود و آلهی پناه میجویم از ان شیطان
که صدر جناب امیر را بحبت عداوت و شکاف فی به کمال تنگی گردانیدند پس عالم قبر را بر انها تنگ بگردان و از بحبت
که ایمه بر اند لشیه بودند کافی الاصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید و رنگ در دفن چنان شد که مزین
تا عاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گذرانیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را زیر مطاعن
گرفته و کتب خویش را مذیده که نماز جنازه مشریف را چند کس گذاردند تا بآخر شب دوم روز سوم نوبت مشریف فرو
رسید بفتوای جهان آرای جناب تصوی پس از تکمیل و با نیمه کوچکی حوصله ها رفضه بحدیث زمان وغیره که همه کافی
ماخذ الاحتجاج و الاعتماد و الاعتقاد که علوم هر دو جناب برابر بود بی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را حضور بجناب نشناخته اند
بلکه صدیق مذهب حق و ابوذر اینقدر کافی نواخته اند که اگر پی بر دبضمیر سلمان او را قتل کند یاد عابرای قاتلش نماید و قرینی
در شرح ان قصه جهلی طویلی آورده و لفظ کم حوصله رقم کرده حالانکه گویند که مرتبهٔ ایشان تالی مرتبهٔ ایمه هدی ست و سلمان
کله اول و بابا لله ست و اویس قرن و صدیق امت ست سبحان الله این امور را پیش نظر ندارند و بر شخصین معظمین که در
بعضے از مسایل اجتهادی اختلاف کردند همت می گمارند و نقایص حضرات ایمه مطاعن بلکه امام الایمه را در کتب دینیه
که از راه کوری و کوراگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و در نمیقام اعتراضات رفضه بسوی
جناب جلال مشکلات زیاده تر آئل ست و مدعای این منافقین متقین حاصل مگر ندانی که روز طلب قرطاس کتابت
تمامهٔ عالم بدان منوط بود هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم بر بود ند سامان کتاب نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

درجیب استشهاد و بعضی ذره مفضله بفکر رسا نمک فرسا چون دیدند که در تیمار ک برادامیه بمکث بیهوده گذشت
ان تسلم جناب امیر نمیر که بوده باشند و ندانستند که بحث بیهوده گناه و لازم افتاد زیرا که کلام مبتنی بقول حکایت ایراد امور
و طعن ارباح فلسفه بران وارد که علی مرتضی در وقت رحلت شریف حاضر نبا شتند چنانچه وقت وفات حضرت
فاطمه کما فی کتبهم شامل بالشیخ فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا دلالت حسین متاعن و نعینی از طعن ارام سمت ظهور دارد
چه مجتهد دران کتاب نیز بتاثیر معجون خبث الجد یدحوالش کم کرده و نقل نموده حاصلش آنکه او به پیروی بعض
محدثین که سه ایات خاصه او عند المحققین بمعنی ازین میگوید که روز قرطاس بجره و بخاستن اصحاب حضرت رسالتماب لتقا
فرموده قبل المقصود و بالجمله طایفه ذمیمه از طوایف شیعه هر چند در مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کلمای منه الاتعا
روی خود را و بر دو جهان سیاه کردند لیکن در مقام کم حوصلگی را با جناب نسبت نمیدهند بخلاف اثنا عشریه که صورت
بسیر و در الفور کشیدند و با وصف اعتقاد و نعینی که نفس رسول بودند مت کرده از ذمیمه با فراترک نهادند و انگشت
بر دو فرقه را محقق منت میدانند و جنانچه نعینی انکه حضرت فاروق خطا گرفت و جناب سید حسن ظن نداشت من بعد اگر
نحو رکنی درین فصل بالیقین قوانی دانست که رافضه چنانچه تناسب با عضا و حسن و جمال ظاهری حضرت مرتضوی از راه
عداوت باطنی کام از دست و اوند استعداد معنوی جناب امیر نیز بال ساختند که با وصف التقاح هزاران ابواب علوم
قدرت استنباط و حل مشکلات بنود و تا سامان اخر دی حضرت را در تراخی افگندند الی غیر ذلک و حق تعالی در کتاب عزیز
خود و مع استنباط میفرماید که وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و دیگران از نظار فضل
شامل فاضل کاشی اهل استنباط را که از کتاب الله احکام را برمی آرند محصور و رایمه پندارند و چون مناظره پیش
می آید اجتهاد را بر ایشان حرام میگردانند موجب نقصان مرتبه ایشان میدانند گویند که احکام ایشان از ائمه
خطیئه بود و حالانکه قرین بچاره تا امروز یکبار بتا کی مشغول است و حقیقت استنباط از انچه گفته ام نمونه بهترین وجوه مفهوم
میشود و مجانب ره رفضای رفیق بسیار ست که تا حساب قیامت با تهانرسی عبارت کتاب بذکور انیست زیرا که
کریمه کوالتی متصل لفظ منهم قبل ای تنجون تدبیره بتجارهم و انظارهم فی الجوامع عن الباقر هم الایمه المعصومون
و الصحیح عن الرضا یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القرآن و یعرفون الحلال الحرام و هم حجة الله علی الناس فی
الاکمال عن الباقر من جمع و لایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر اهل الت فنون من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله
عزوجل و جعل الجهال و لایة امر الله المتکلفین بغیر حق زعموا انهم اهل استنباط علم الله فکذبوا علی الله و زاعموا عن وصیة
الله و اطاعته فلم یفعلوا فضلا الله حیث و ضعه الله تبارک و تعالی فضلا و اضلوا اتباعهم فلا یکونون لقولهم الضلالة حجة و بایمه
و عیدنا که شنیدی محققین مذهب شیعه که مجتهد فانی و زمانی بدون لفظ معولی نام ایشان بر زبان نمی آرند بلکه
خویش را از اقوال مفسرین اهل السنت پرساخته اند کاش اهل انکار تفسیر صاحب مجمع البیان رجوع آرند و هم کتب
دیگر تا بدانند که بدو اما نعینی چاره ندارند و ناگزیر است در امور دینی توسل بایشان کردن و ایمان در چیست
چون حضرت امام رضا احادیث را از ایشان در کتابخانه گرفتند و شاگرد و ادانی اصحاب سبط دیگران باشند

ولیکن اہل تربات ہر چہ خواہند گفتہ باشند کہ از آنکہ تا حضرت ورزارہ ہمہ ساختہ امام رضا بودند عیاذا باللہ
فاہم فی خرافاتہم نمیکنون بعد ازین خاطر کمترین حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ کہ در وجہ نزول سورہ اذا
تشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آوردہ متعلق است تا بعضی از فوائد آن
استنباط نماید کہ موجب ندامت گردن قزلباشان قوم گردد اگر ایشان شرم وحیا را مستعمل نمایند ولیکن
بحکم مالا یترک کلہ حرفی گفتہ میشود و آن اینکہ در قصہ بعضی از مطاعن راشدین را بمعنی نقل میکنند و از
کاسہ لیسان شان مزین مذہب بغض است در دیار ما کہ میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیدہ گفتہ اند
ای کاش چنین نمیکردیم و ندانستہ کہ این دفتر اگر در کتب شیعہ بر کشایم بسیاری امور در پنجہ از متعلقین
شیعہ بہم میرسد کہ اصول مطاعن میکند انہ را بر طاق نہ نگاہ بکن کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
فرمود کہ من در جناب اقدس رب العالمین دران روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و عدم خلط متقین امامیہ کہ در لباس اہل حق قصد خون خواری دارند
و در مطاعن اصحاب جہانگیر دند و با وصف بیزا و جزا کہ بایشان وارد از دینا بطور نمونہ نرسید بعد
الاخرہ اشد و اقوی تو انگفت کہ در کلام خلفا پیروی انبیا و مرسلین بلکہ خاتم النبیین بود اگر گفتہ باشند
ذرہ از خطا را بجای کوہ الوند قرار دادند کہ معمول اہل زہد و طالبین مقامات عالیہ اخرویہ ہمین است
حسن اجتہادات را بر فہم نسیان زدن از پشتی اعمال را لوح و قدم داشتن و چون طالب علوم دینی قصہ بات یلقیفر در کتب
ملت می بیند البتہ ندامت را اصل الاصول عبادات خواہد یافت و کنتوری و غیرہ نوشتہ اند کہ جناب امیر بر گفتہ
حضرت عباس چون دست برا تخذ سبت نکشاد ندامت بر و و پز ظاہر ست کہ بعد ازان ہیچ تغیر و تبدیل دین و ملت را
وجودے نبود و انہم درین اوراق گذشت کہ رفضہ دران گناہان کہ اکبر کبائر توان گفت تاویل ترکی
قرار دادہ اند فلا تعقل بار دیگر فواید حدیث شریف نبوی را کہ شان در دو سورہ مذکور بود بر ذمان صافیہ اہل
استنباط حوالہ کردہ میگویم کہ مجتہد را از ذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی ہیچ فایدہ نشد کہ یقیناً بر حقیقت خویش محمول
نیست و در انفتاح بطن مبارک مرتضوی متعین ست پس آنچہ در بارہ فقیر گفتہ پیروی پدر فانی خویش کردہ
کہ عشیر و تالیفات او خواہی دید کہ خطای منیگزارد و صادر ست و صاحب تحفہ را سیدی بعلت بدگہری یا میکنند
و این میدان را در صولہ حیدر یعنی المجوس القدر یہ چنانچہ باید طی کردہ ام و از اتفاقات حسنہ و حجت بالغہ الہی
انکہ چون نام این کتاب و تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتہد دیدند و تیر و قت صحبتہا پرسیدند و پیش ایشان
بیانکردم اینکتاب برای رد رسالہ ذو الفقار مجتہد فانی نامزد شد قریب ہشتاد جزر سیدہ ولیکن از استغال
با امور دیگر فاتمام ماند اگر جناب مجتہد الزمانی را حوصلہ دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نماید
خواہم فرستاد و ہر قدر کہ قانع نشود و بفرستند باز دیگر را الطلبند در ہیچ امر ابہیچ در یعنی نیست کہ مقصود اصلی خطاب
بایشان ست مذیر اکہ بعد از مدتہا دید از انتقال مجتہد فانی قدری سامان تالیف بہم رسید تا شروع کردم و در زندگی

شان هر چند جستجو کردم غیر از حق الیقین و جلاء العیون و امثالش چیزی نیافتم و کسی دستگیری نکرد و لیکن محض از تالیف فقیر بحقیقت پی برده بود و حوصله او نوشیاندن کتابی که رساقط شده و انهم دانست که بجهت استدعای مقلدین و تقاضای ایشان شب و روز عیش شیرین بر من تلخ خواهد شد التفاتی بدان امر نمود و بهر حال از محب ها مغفیرین هنوز امید دارم که چنان سامانی از کتب فریقین خصوصاً کتب فقه و تفسیر و محدثین و مصحح یابم تا در معرض طبع درآید و آنچه باقی است انشاء تمام نمایم ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم یا بحال آنچه در سلامت و سرزنش کمترین انام گفته در جواب ایشان میگویم که بلی نسبت حضرت بمقتضای تناسب با عضا نسبت باشال و اقران خود و جمیع بود چه حضرت را بعید المشکبین نوشته اند و حسن صورت انجناب بان زد خاص و عام است و لنعم ما قیل ؎ آفاق را گر دیده ام مهر بتان ورزیده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری و اعتقاد من بجناب بتقوی چنانچه بارها بایشان شنیده ام نیز همین است که سوی الخلقت بود و نه چنانکه مجلسی در بحار زبانی جناب سید در شمائل جناب امیر المومنین آورده که ترک ذکر شان و تشکل صنوبری برای قلب علما در کتب اخلاق و سلوک هم نوشته اند مسلم است و چون چنین است اول بیان باید کرد که ایمان و تصدیق خدا و ایمه چه باشد که ادعای ان داری چگونه در دولت جاگزین شوی و اگر حلول است از وی چه مش کدام و معنی عبارت مشهور را که ایمان تصدیق بقلب است چه فهمیدی اگر معنی آن خواهی دانست تو اگر چه بخواهی فهمید مگر ناظرین توانند گفت که سخن همین است و حیرت این است که گفتگو در شکم است نه دل و جمیع متکلمین و متفقه بر این اجماع دارند که محل ارادات و خطرات دلست در اینباره لحم چگونه انهمه ارادات و خطرات و گنجد و سدای افعال غیر متناهیه گیرد و در مردمک چشم تمام محسوسات منطبع میشود و جانوران دیگر که چشمشان از گربه لاجرم تصویر میکند در مردمک چشم آنها چگونه عالم گنجایش دارد و الغرض خیمه را اگر کسی بحقایقها نداند بقول خواجه حافظ که کس نکشود و نکشاید بحکمت آنمعمار شود لیکن آنچه علوم متعارفه است مطابق آن سخن میرانند و از حضرت آدم تا الیوقت کسی نتوانست گفت که چنین علوم تحصیل کردم بطیر رشدم و اضلاع آن انی تفاخ یافت پیشوای قوم رفضه که امیر المومنین از وساوس و هواجس خود چنین و انفرا کرد و مجتهدین فضلیت پرچنین تاویلات یکیکه شدند انهمه ابعد تر از گمان و توان گفت بالجمله هر کا امور ندکوره را تشبیه کرده قلوب مومنین نور ایمان دارد و معلوم بالست و پر است از علوم و قلب مبارک حضرت را بمزید علوم و معارف پر کردند و هیچ کدورتی و کشافتی در ان نگذاشتند تصدیق خواهد کرد و لیکن انمعنی را تجویز نتواند کرد که کسی بگوید که بعد از مزید علوم و ادراک و انکشاف اشیا بالطبع شادم و حالت بطین شدن انیست که مجوسیان از حضرت شاه ولایت نسبت میکنند و بران می نازند که صدوق چنین کتابی نوشته که بهار مروی را چنین علتها معلل و ندا دلدل ساخته ؎ مصرع هر چه گیرد علتی علت شود شاید که بروح شیطان الحاق کرده هم مثل زاره انچنین دیانت دران وقت کرا این کتاب صدوق تصنیف میکرد و بندش تعلق گرفت زیرا که جسم اسفل معبود خود را چنین اعتقاد میکرد کا مرو تفصیل این امر هم مناسب بنیم بنابران تقیه کلام مشغول می شوم که آنچه گفته که سید شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده عن ابن طاوس آنچه کبیر در نشر

در علمای اہل سنت و شہرت و اعتبار کنایش چنانچہ پدرش در ذوالفقار می طلبد باید ثابت کردن و بہر قیدی از
قیودش اتفاقی نمودن نہ آنکہ لاتقربوا الصلوٰۃ بہ بینید وانتم سکاری را برنگیرند من بعد اینچہ در
روایت است اشارت ہست بطن مبارک و جوانح آن پس البتہ اشارہ شد بقلب شریف و عنقریب گزشت
کہ در تنعیق ہیچ اندیشہ نیست قیل وقال در اصل بطین گشتن و انقلاح اضلاع النست از کثرت علم پس از مطلوب
در تنعیبارت نشانی نیست و ہم چنین لفظ رزق کہ برای مزید اہتمام دارد در موضوع تشبیہ شد بحال پرندگان
کہ در سیر کردن بچگان خود سعی موفور تقدیم میرسانند در ہندی ہم این تشبیہ مستعمل ست تلامذہ فقیر جوانان
اہتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمہ این عبارت کردند و میکنند و درین امر ہیچ قباحتی نیست فتنبہ
نیست کہ کسی نسبت کند بیکی از بزرگان دین کہ شکم من از جہت مزید علوم بدنجا رسیدہ و فلوع ان منتفخ
گردیدہ پس اینچہ ثابت شد مقصود نیست و اینچہ مقصود بود بہ ثبوت نرسید و مجتہد حدث کنان بجہت غلبہ
نفخ از مناظرہ بگذشت و ہر چند او در کار گہہ اجتہاد قیام و اقامت دارد دیگر چون مقصود را یاد نمیکند و
یاد کی می آغاز د حقیقۃ بر دخردمندان راہ فرار پیمودہ ست کما لایخفی بلی دانشمند انست کہ بمغز سخن رسد
و مابہ النزاع را فراموش نسازد کلام درین نبود کہ حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشارہ
فرمایند بشکم مبارک کہ اشارہ بقلب شریف شد والبتہ این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور ہر چہ گویند بجا خود ازان صحت مابہ النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیہ البیان و علینا رد ہ بالبرہان و شکم مقدس جناب سالمتاب درینعبارت زنہار مذکور
نیست مجتہد خود کردن شہ ممونہ جزای اخروی و از الحنا یافتہ چنان در مجلد اول مفصل گزشت و در
جاہای دیگر محل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانہ ہر دو جناب باقتضای قلت و کثرت درجات
در مذہب در روایات ماست ولیکن مناقب جز تفنوی کہ علمای رفضہ نوشتہ اند و ہم روایات عوالم
اربعین کہ در مجلد اول مجلا و مفصلا آمدہ وال بر مزید علم جناب امیر ست پس خردی و بزرگی را گنجایشی نباشد
و نسبت مساوات علم خود در کلمینی موجود ست و چون اعتقاد شیعہ چنان ست کہ چیزی از ہر علم حضرت بنود
کہ از جناب امیر کنداشتہ باشند پس مساوات ظاہر ست و ہم چنین مہاجرین امام نشدہ اند بدون امام پس
علم ہمہ برابر ست و بنا بر اصول شیعہ در تالیفات خود ثابت کردہ ام کہ خاتم الائمہ جامع جمیع علوم قرآنی از
بخلافت بزرگان متقدم و این بیان خود در رسالہ جداگانہ ست اگر کسی را ہوس دید لنش باشد تقریر التش
نتوانم نجد تش میدانند بشرطیکہ خود نویسد یا از کسی نویساند و باز پس دہد بالجملہ انتقاد بر برای جناب پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم درین عبارت دخل ست کہ آن جناب ساد بود و کمال اہتمام در تعلیم مرتضوی مبذول
میشد چنانچہ در خطاہر پچہ خود دلالت دارد و ایضا ظاہر ست کہ در زید مانند شیر ست لازم نمی آید دیگر امور بلکہ نسبت بجمیع
امور بخصوص تشبیہ حضرت در مزید اہتمام ست پس مقصود مجتہد بحث اینمعنی ست کہ صدوقا لکذا از جناب امیر بسبب

رحلت بطینی سن آنست که حضرت مرا یک باب علم آموخته بود پس از وحام کردند علوم مجتهد نسبت مصوب نظرون چنانچه اهل مغرب
نوشته اند وان موجب انقطاع اضلاع شد و من بطین کشتم قانون بدامن خاک واین مالسمک من السماکا مارویت
حاکما ابو نعیم در حلیه پس انهم بر جای خود بست زیرا که تشبیه بست بکسی که تشنه باشد و با سود گی آب بتو شد و یا در محل
در قران مجید و احادیث شریف موجود هست و تشبیه در کثرت و آسودگی هست در نجا هم علت انتفاع یعنی
کشتن نیست مگر مرض جهل مرکب مجتهد اد وائی نتوانکر دلی خردی او باید دید که باز اصل تشبیه رائی فهد جانشا
میسیا احدی در پی اعتراض نباشد بر جناب مرتضوی فکیف حضرت مصطفوی بلی کابلیه و ذمیه از فرق شیعه
پیشوای مجتهد نظر با صول رفض و حیث تشیع معترض متعاند بود و محبت بر هر یکی از ملی ادیان لعنت میکنند
کاثلیه باشد یا ذمیه خواه اثنا عشریه خاصه فرق ناریه چنانچه جابجا درین کتاب و تالیفات دیگر میدانی و دلیل
بر طوال درین باب می بینی و می خوانی گاری رفضه قرآنات بر جناب بیه بلکه امام الائمه مینمایند و بر تصنیف صدوق
می بالند باز در نیمقام غور باید کردن که مردم چه پرسیده بود ند سوال از بطین کشتن تا جناب امیر بر خیال صدوق
الکذاب چنین فرمود و ورنه لازم آمد جنون صدوق زیرا که اگر سوال از کثرت علوم باشد باید اهتمام حضرت بیان
فرمودن یا مزید شوق خود را تیز تر نمودن ازان سوال چنین جواب چه معنی گفت که کثرت علوم از وحام
در شکم من بطین شدم لاحول ولا قوة الا بالله دیگر باید انکه در وجه اضلع بودن جناب تقوی ایخدا فاده نمودند
تهم بر معنی حقیقی محمول هست چنان نیست که آسمه خواب هست ایجنین باشد و یکیام و دهمو دار و لبحث پیوسته کالمسیر
فاروق و امیر المومنین مرتضی هر دو اضلع بودند که موی بر اغاز سر شتند چنانچه در کتب مرویست مگر بزرگی از حفاظ
علمی شنیدا گر بخیالش چنان رسوخ یافت که اضلع نمیشود مگر قوی که جناب بیه بر سر مسلمانی دست مبارک کشد چنانچه
قصه وحی آمدن از شیخ الوطی بر سبا صنعا مجمع البحرین نقل کرده که زنی اضلع نمیشود بجهت کثرت رطوبت پیچیدن خصیان که حرام
شان قرمیدن اج زنانست دیگر هانظر در اعتقاد ند کور سخره واشی مختصری از قصه دانکه هرگاه از حفظ کتاب مجید فارغ شد
و سامع در تراویح در کار بود حافظ فارغ نبود باز کی قبول کرد این بزرگ مردی انا فاتحه معمری ضعیف البصری لیشر
آن بود که چون تشابه پیش آمدی و وسه آیت را گذاشتا غاز دیگر ایت را نشان دادن روزی از پیر سبب پرسیدم گفت شیکر
ندانست که قدم من در نیمه کره هم پیش میرود و منزل هم زود طی میشود بعد از نماز مزید گری مفتضر و سر برسنه بود پس
باران سر و چه جنانید ند ظریفی گفت کا نیوقت معلوم شد که موی سر نداری گفت بلی که لبست حضرت مختار کشاست در خواب دیدم
کا جناب سرم دست مبارک میکشد از ان روز پیچه حسرت تر قنی بر سر دارم و مو نیاورم بخیر غابر خاست کیبا پیچه میمار کرد ادیارت
کنید اغان بنرسیدند که نه روشنی نه گلدسته نه شرینی باری ظریفان ازان شب سماعانی مذکور را بعد از فا
مرتبه میکردند و پیر مرد هر شب راست نشسته و گلدسته بر سر نهی و هر کس بزیارت فایز گشتی با طلبه چنانچه جناب هر تقوی اضلع
بود حقیقه بوهم بطین بود و در حقیقت و چنانچه در ضلع مع اصلی ست در بابه النزاع نیز دنوشته اند که بعضو دیگر نیز از
اصحاب کرام بطین بوده اند مثل اسامه صدوق الکذاب با قدیای مذهبش در بیان تعلیل مانند سنهای

خواستند فرود ند معلوم نیست اگر احادیث فاطمه را که مجلس در بیان حلیه مبارک آورده یاد میکرد چه وجوه منظم میکرد میترسم که در بیان
ابرهیمی چنین بی سواد و کور رنگ جمع شدند و برای خلفای راشدین بمقتضای کلام شیخ لیکن قلم در کف دشمن است اینصورت را کشیدند و کسری را
عیوب خانگی بنظر نیامد و از نجاست که مزین بدکاوت شان اعتقادی ندارد و کما ذکرت تو رساله المکاتیب در نیمقام و لم خوش مزه زند
که تصویرات دیگر را برای تخیل فضه ببیان شان دهم و لیکن ضرورت رفع شد بتفصیل آن تمالی از سخاوت نیست نعوذ بالله مبرا قوال
النواصب و اقوالهم اما یکسه زیاده تر شرب نماید او را بالطبین خواهند گفت بتحقیق بتحدید امر نظری است باید اثبات کرد که
هر روز آدمی گرسنه و تشنه می شود پس باید که در وقت گرسنگی و تشنگی بالطبین بگویند و بچه مرد الخبر بالطبین گویند وقت سیری
از آب یا طعام الحاصل اکنون مجتهد را در جواب رساله قدیمه بجنوبی عرض شد که باید او را مسلسل کردن فرد است که مجتهد فانی تابه
بازار لکهنو بیاده باد رود و زنجیر در پا نداشت و پس شیخ چنین حالت و بهر سایند فاخبر و ا بما ایا اولی انبا و قد لوا ان ما اتی شیخ جواب
آنچه گفته و نظایر چنین استعارات در کلام اعلام او جواب آنکه در دیگر کلمات چنانچه خود گفت البته استعاره و مجاز است و در بابه نیز
ممنوع است لابد علیه من اقامة الدلیل و چه مجال است اورا که بعد از دیدن این اوراق دعوی اقامت کند که فلق صبح روشن
گردانیدم که آنچه سعد و ادراک الکواذبی عمل خود آورده زینهار جز معنی حقیقی معنی دیگر نداد و آنچه گفته ایم نیز جز این نیست که عرض کنیم
جناب مجتهد را بسیر اهل طغام زیاده تر زاد و سفاهت داده اند زیرا که مالک بمعنی عالی قدم است و کما یست استعمال زمان اعظم در
صناعات و بداهة گعب بمعنی علو لازم است و میترسم که در بیخ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چرا ذکر کرد ایا علاقه استادی
بود چنانکه در افترای صدوق تا بدان نسبت قیاس نموده شود چنانچه در عبارة العبیر برای پیرایه تتمه کور و معتقدان
و اتفاق افتاد چون در مجلد اول ذکر شریف راه خلافت سپرده از راه نفاق بدان خوگر شده کیست از اهل اسلام
که مدار کار خود را بجهت سواد با مقام رسانیده عالی کعب قطع نظر از سایر فضائل بجهت او شده بمعنی کوری تحقیق ان چه ضرور و حال مجاور
خود معلوم است اگر هر چه زمان زده شده همان معنی بسر هر چه تمام بهم می آید و معنی حقیقی را در نسب ان عیب نمی باشد ایا الطبین مجاور شده
او بر آن کثیر العلم بمعنی علما اگر الطبین باشد در صفت او توان آورد ان که الطبین از کثرت علم و کوه علم گویند یکی از علما الریب تیز رفتار
آهسته آهسته میرفت و بعضی طعن کردند کسی در تاویل گفت که چون او کوه علم است اسپ اگر تیز رفتار باشد متوانند دوید
الحاصل این تغییر مع ما فیه معنی نمیشود که بر دسوسه صدوق حمل مراد کشته شود در خصوص بلفظ غالی کعب نمانی انقاب چنان بلکه شیخ
رسیده که بعضی از اکابر اهل سنت که این لفظ را در مدحیت این مجتهد را ورده اند کتابه از همین معنی است که مفصل در همین مقام متوانگفت و از این جهت
شهرت میتوان منفت بلی اگر بیت بلبل گلستان شیراز بدفتر سپرده شود بجای خود باشد شه گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست
مجبوبی بدستم داد و گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم تا الی اخره بهمین قدر کفایت کرده شد زیرا که حضرات اهل
کرام الحباد و حامی جبانی بودند و برای شیعیان خود از بر معالجه دردم نفرمودند چنین حاجی میست که بنخه آن قبل
ازین گرما گرم دانستی باد میفکر و اصول دیگر حضرات افاده میفرمودند که مومن ماچیز نمیشود و در باب کنت شیخ
الشوخ ایشان دیدن بهت تا بدانی که ان علامات که این بزرگان شیعه خود را از ان منزه نمودند میست
در رمزه مومنین پاک خصوصا اولا و اکابر مجتهدین خواه قانی باشد خواه زمانی زیاده تر یافت

میشود پس از زنجا نیز حکم تواند کرد این کرده از شیعه امامیه بوی نسبتند بالجمله لفظ عالی الکمت در کلام آن بزرگان
بر معنی حقیقی در باره جناب مجتهد از زمانی محمول است که غلو کعب و رافضی لیست و بجاهای دیگر که احتمال آن کابت
و ظرافت دران نباشد و مطایبات و مضاحیک را دران راهی نتواند بود حمل آن بر معنی اول است ع هر سخن
وقتی و هر نکته مقامی دارد و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
که باضافه میانه لفظی نه ساتر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب
نیست رسیدم بعد از نسیان برانمعنی که جناب مجتهد در علم تشریح دخلی داده اند و از غایت اعتلال و لقصان در
خوف و هموز بودن خود حکم فرموده اند که قلب را جوف نیست و بجوفی ندارد و این بدان ماند که در اصل
استفتا برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب زنان بیعت
عبد الله عمر رضی الله عنهما را سبب امامت بر ندعلیه مستحقه قرار دادند و ان اگر باشد بعد از واقعه
شاه شهیدان سقف انگاه بدلی دراز پس بتقدیم سبب بر مسبب اتفاق افتاد و گو پا مثل
معماری اسکندر ذو القرنین را با امام حسین خیکاینند و تاریخ دانی خود را بر خاص و عام عیان ساختند
و در اینجا فائده حکایت برزگی را از مقامات تازه گردانیدند که مسافری در وهی رسید و فرد وگاه
را چندانکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
می بازد گفت این چه حرکت ست قاضی جواب داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نمازی باشد و اوقات
نماز در بیخ محصور ست پس چرا دمی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی ست با صواب لیکن درازی
ثواب را اگر بزیر ران داده چه جواب قاضی گفت گیرم سفری بهم نرسد شوار بخس خاشاک بتک دفع میکند گفت
حضرت خاطرم جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده و ناله میکند قاضی فرمود نوبت بسر ما
رسیده بود در کتب طبیه جنار خیر دیدم پس تیز در گردنش انداختم و خیار را در شیر مگاه او گذاشتم فقط
قاضی باید دانست که بشیء بطبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری در ین فن ماهر بود مجتهد را
مقدمات سبق از دو در بود و جائیکه حکم فرمود در باره قلب که جوفی ندارد و چگونه از علم بر کرده شد اکنون بسطری
از احوال مجتهد ضرور ست نموده میشود که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قلب پرده ایست میانه و در تجویف
جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح توانند شد فافهم پس میشود پس انکار
از جوف بودن دلش از عجائب و غرائب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سالفین خانه زنبوری بود
اتفاقا او را لانغری شروع شد چندانکه علاجش کرد سودی نداد تا بانکه نبض و شکمش چاک کرد و اعتقاد سلیم
بود چون دلش برا ورد و دید در جوفش سنگی خرد طاهر شد که مرجش این بود و مشخص نشد اگر جناب مجتهد
که قلب را مصمت میدانند بدین مقدار مطیع منشوند و عبارت کتابی چند اینک عبارت شیخ الرئیس حسین بن علی بن سینا
مع الشرح باید دید اما القلب فانه مخلوق من لحم قوی لیکون ابعد من قبول الافات منتج فیه اصناف اللیف

قویه شدیده الاختلاف الی ان قال بعد عدة سطور وبعد اشرایین هو من التجویف الایسر من تجویفی القلب
انتهی مختصرا بعد ازین علاء الدین علی بن البنی الخ قرشی در شرح می نویسد وآنهم طولی دارد پس محتاج
الیه کفتا نموده میشود ان فعل القلب کما بیناه اولا ان یولد الروح الحیوانی ویوزعه علی الاعضاء
التی وتولیده ذلک کان بتسخین الدم وتلطیفه حتی اذا خالط بمافی الرئة من الهواء صلح ذلک المجموع
لان یتصرف به الحیوان وذلک فاجعل فی القلب لابد من ان یکون له تجویف یجوی الدم الذی یتسخن
الی تسخنه ذلک مما یحدث فیه من الغلیان الذی تلزمه تخلخل الحرام وانبساطه فلذلک لا یکفی فی ذلک
ان یکون ذلک الدم محاطا بالعرق الا عرق لا یتسع لهذا الانبساط الذی لا یحتاج الیه لاحل ترقق القوام
جدا ولابد من ان یکون له تجویف اخری یجوی الروح الحیوانی ومنه ینفذ فی الشرایین الی جمیع
الاعضاء ونهده الروح لابد من ان یکون شدید اللطافة هو اسه الخ اما دماغ پس تجویفات آن
مشهور است ودر کتب مبسوطه عبارت هایش خیلی بایدشنید که اما التی فی الباطن فهی ایضا خمس
الحس المشترک والخیال والوهم والحافظة والمتصرفة اما الحس المشترک فهو قوة مرتبة فی مقدم
التجویف الاول فی الدماغ لتقبل جمیع الصور المنطقة فی الحواس الظاهرة وهی غیر البصر لانها انما تقبل
النازلة خطا مستقیما والنقطة الدایرة بسرعة خطا مستدیرا ولیس ارتسامها فی البصر اذ البصر
لا یرتسم فیه المقابل وهو النقطة والنقطة اذا ارتسامها انما یکون فی قوة اخری واما الخیال فهو قوة جسمیة
فی موخر التجویف الاول یحفظ جمیع الصور المحسوسة ومثلها بعد الغیبوبة وهی خزانة الحس المشترک واما الوهم
فهو قوة مرتبة فی اخر التجویف الاوسط من الدماغ تدرک المعانی الجزئیة الموجودة فی المحسوسات کالقوة الحاکمة فی
الشاة بان الذیب مهروب عنه والولد معطوف الیه واما الحافظة فهی قوة مرتبة فی الاول التجویف الاخیر من
الدماغ تحفظ ما یدرکه القوة الوهمیة من المعانی الجزئیة الغیر المحسوسة الموجودة فی المحسوسات وهی خزانة القوة الوهمیة
واما المتصرفة فهی قوة مرتبة فی البطن الاوسط من التجویف الاوسط من الدماغ من شانها ترکیب بعض المعانی فی الخیال او
مع بعض وتفصیله عنه مقصود ازین بیان آنست که بنابجهت خلل دماغ که بوقوع محن کثیر در جواب سوال دویمه حاصل
جناب مجتهد در باره دماغ ترانه انکار بر زمانه خویش البرنید بالجمله از کلام نافرجام مجتهد طاعم واضح شد که قلب
مضغه است وبهوی ندارد لاجرم پرکردنش از هر چیز بامحال ست وخداوند عالم در کتاب کرم میفرماید ایچه دلالت
دارد که دلها اصحاب بایمان واخلاص پرکرم وشیطان اعمال قبیحه را در قلوب کفره نگنجیت واز اعتراضات اسبوعی
قرانجیده رجوع میشود کرایی بیت مجهول باشد زیرا که دل جوی ندارد واین امر باعث خنک چشم وبجمد فانی او میکرد
که در ذوالفقار وصوارم وطعن الرماح مدعی هر گونه تحریف وتبدیل ونقصان کتاب الله تقلید شیاطین خویش و
آنها احادیث اسیه در باره تغییر هم زیادت در کتب بینداورده اند بلکه زیادت ایات را تحریفا والحاقا بنام مبارک
امام الایمه قلوب اهل اسلام اسکنه الله جنانه چنانچه طبرسی در احتجاج وغیره وغیران بر تحریف آن می بالند ودلایلی مروت

تمع و دلال خود را بتکذیب علامه حلی در باره لفظ دیادت داد پاگوئی و رقص بجلت جهل و رقص میدهد
و نزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافر است بقوله تعالی فی سورة البقرة وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ بسیانکه باسمان
کتاب و مانند آن یافتو و شیر حق تعالی میفرماید فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ در شان اهل بیعت الرضوان و بدلیل
قرائن مدح ایشان و سیاق آیت دران وفا و اخلاص را مظروف ان ظروف قرار میدهند پس باید
بجناب این پاسید گفتن کرد و خیر عصمت که هیچ جوئی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شود
و کدورت زالغین و رنگ قلوب منافقین مقتضی امینی شد که معاصرین ما را میدانات ناهقین گویند
که زینهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص مهتمرین نشده حتی که در عهد کراست مهد سرور عالم گردد
نفاق تحقق بوده و بعد وفات شریف عیانا و جهرة بوقوع انجامیده چنانچه جابجا دانسته پس این
اهل نزغ و دغل باقتضای الامر لقیس علی نفسه چنانچه مخالفین را غایبین بمنافقین دانستند الحول
ولا قوة الا بالله و ایضاح تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
پس ناظرین را بر بیان مجتهد حیرت زاید الوصف مترتب میشود که بدون خوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد اینکه بشنیدی از غرایب و عجایب رصفات کثیرات
بود و اطراف انکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر فتراکی امیده ی خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب تقوی می باشند و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رفضه باوجود خفت جهنگنجیدند البته شرابی داشت
لیکن نماند انکه جناب امیر با وصف ان تن و نوحش و لبین شدن بر حدیث صدوق بی هوش و شبه
بودن بیشتر در کتاب بقرار جناب سیده بضعه سید البشر تقریب شکایت در باره مصحف مقدس لیه
صدریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در برابر این حکما
تحت ابطال جزء لایتجزی دیده باشنیده باشی البته محال آن و کسی از متکلمین هم از ایتجویز نکرده و بقدر صدق الله تعالی
فی کتابه حَتَّىٰ لَا يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ الا قدر مجتهد هر قدر که جوید بجایی نمیرسد از گوشزد اوبال عظیم و سفالت
وسیم پیدا میشود و ویلا مجتهد بناب صاحب لزمان تداخل اوصاف را بدون جوئی در قلوب تجویز نکرده
حضرات ایمه هدی تداخل جوهر را در جوهر ثابت فرمودند و خلفای راشدین را در حدیث طویل
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیدند باز ایشان را عین کفر و فسوق و عصیان
دانستن شاید که در قضای آسمان و زمین هم تواند گنجید لکن مِنْ مُنْزَجٍ بِالْكُفْرِ صَدَقَ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ کرزاده هوشرم الیهود و النصاری و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس قادسه حضرات ایمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کردند که تبدون و تناقض خیر شائعه حالانکه شان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ارفع از انست

ه موحد چه در پای ریزی ورش چه شیشه چندی نهی بر سر شش امید و هراسش نباشد رکس امید بشر
بفضل خدا است و بس ﴿قوله﴾ ابن حجر اسخ اگر دل را فضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته و
کاکون سینه اش از آتش حسد برافروخته باید ش در حد شیکه دلی رفضه بر داتیش دل سته در ان
نظر کردن که آتش غیر ازین چیست ﴿قوله﴾ که من شهر علم علیهم و راست ﴿ه﴾ درست این سخن قول پیغمبر
است یعنی حکیم طوسی فردوسی چون اصطلاحات در حدیث یافته به ثبوت آن حکم نموده بعد ازین چون جناب شاه
ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهنگ و ما تعلق
بذلک منتظم ساخته اند چون روی دروازه و بین بلده یا از چوب و آهن شکست داده نصب نموده اند
چنانچه مسجد کالی کوٹ از ملک پیٹو سلطان و بهر حال لابد ازم ان در هر دو صورت ناگزیر گشته
و هرگز حضرت روح الامین مجیبا دو بابا گردیده پس اعتراض مشترک الورود هست و لطفی
ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انتفاخ اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
علیه وسلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
برکشود نزد پس تنگی حوصله جناب ولایت مرا صول رافضه دل تنگ و تنگ چشم صدر نگ باید دید
و این خود بر صور حیا لیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکواذب طعنی است که بارها گفتنی نیست
مگر بتعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و کوزن بودی اینقدر دماغ امور زمره خود را پریشان نساختی
گو بالشان پیر شده گاو نشود بور عبارت بصارة الیعبر و اشاره کثرت و قلت موجود ست شاید اگر آن الفاظ از فکر
افتاده باشد به بین که بعد ذکر حاصل حدیث علل شیخ الشوخ گفته بودم که انتفاخ لبطن از کثرت علم امریست
که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگردد از ینجا ارتقام شکم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب و کتاب ست
یعنی علت الطینی کثرت علم بود که در حقیقت قطره از ان و رایت پیدا صفت قلت انتفاخ اضلاع و کبر لبطن
بظهور رسید و قبل ازین باعتراف فرو تنی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیقا مامیه بطور نمود ج در فرو شیشتر دم
که رعشه گویند که صدیقا مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المومنین بود و حاشا که ال حق آنجناب را چنین میگفته باشند با
الحق باوجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقدانه بیمعنی نیستند که انبیه فیض ان در یا پیدا کنار است که علی مرتضی صدیقا و فاروق و ذالنورین
و دیگران ازان بحر العلوم بهر ها ے وافر اندوخته و همه اصحاب مانند نهر ها و اسطه فیض رسالت گشته اند نکته را یاد دارید که چون
از جناب امیر شنیدند فرمودند که از غلامان این بارگاه هم وقس علی هذا دیگران بهر لفظ و معنی رطب اللسان بوده اند و ابو
صدیق خود را خالفه گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی پی حقیقت تمام امنیه غلو و عدوان اعتقاد
روا فض است که علوم هر دو جناب را مساوی قرار داده ابواب علم را بر روی خود کشاده اند و آنچه حرف تواند بود ان
از افترات و خرافات شان که زیاده تر از سیر در هر جا پیر کتاب از اصول موضوعه شان نشان دادم که هوشمند

وحواس از سر اهل اسلام بشنیدنش می پرد و هر کس از عقلا در ماتم جنون رفضه گریبان خود تا دامن دریده دارم که چون سفیر گور کهنه پور پیش آمد و اهالی آن مرا برای مدرسی طلبیدند روز تعطیل یاران در مجلس نشسته و از هر دری بفکاهت و حکایت پیوستند تا سخن از عالمگیر و حماقت شان میگذشت یکی گفت که چون پیر یکی ایشان بعد از زنا هی چند بر دستور قدیم آمد پس بزودی برخاست و مرغ را ذبح کرد و پخت و پیش من نهاد و سر می جنبانید گفت حضرت این مرغ تیمی بود این مرغ با مداد ان کردن گوسفندی پر کوشتی نرم و در لفظ نیم اشاره کرد بحقارت مرغ و در کردن اشاره نمود بعجلت حتی که کاری بر کردنش بدون تسمه خواهد و گر اینچه پیر شرینت ذبح بران دمیده باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از انجماعت گفت که این حکایت را نقالین ساخته باشند هیچ مدعی اسلام بپیر خود چنین تواند گفت و آن گوشت تواند خورد پس نوبت بدان رسید که آواز ها بعداوت بلند و محبت نسبه شد گفتم که بندی و جنگجوئی مناسب نیست ازین زیاده تر اخبار عصبه جهل دیده میشود اتفاقا بعد چندی یکی را ازین منکرین حاجب الدوله بهمراهی مسلمانی تا منبری کوچکی در مسجد شیخ بخشت و آهک بنا کنند از معمار پرسید که گاهی چنین منبری ساختی گفت صنما این چه پیشست من منبر های ساختم همه خندیدند و منکرین خجل شدند انحرف و حکایت بگوش خود شنیده ازان آورده ام که درباره آل عبا بالاتر از انچه رفضه بر اصول خویش تحقیر و تکفیر کرده اند بجا بجا حکم ضرورت دارد و برای هدایت گمراهان بارها گریزی آمد و لیکن کسانیکه شکمهای خود را از شراب محبت و پیروی رئیس یهود و مجوس پر کرده اند بدستان را بمنزل مقصود رسانیدن کار ما و شما نیست و زینهار از عبارت بیجا بپرهیز از لوازم عبارت یعنی چوب و تخته و خشت و آهک لازم می آمد چنانچه بالا گفته شد که در تشیید مذارفتی مقصود جناب تقوی مآب آل الله حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تعلیم و ترتیب است و هم اهتمام علی مرتضی کرم الله وجه در اموختن و علم آلحنه و شوق تمام و اگر فتن فرق این بچگان کلمات ایران چون قوی شدند هیچ کلفتی بمادران و پدران نمیدهند و مادر و پدر کلفت میکشند و در مذهب فضه حال جناب امیر در قرب وفات شریف نیز کلفت فزائی بازخانه و رسانی بود و بجدیکه رسول خدا بعد از رسیدن حضرت مرتضوی بسی و سه سال پس از وفات نیز خواه براه تکلم از طرف خود خواه بدانستن حسن طلب بحال کلفتها کشیدند حق که در منزل دل دیر شد و رفضه کیکه باعث ان شد نزد شان نزد یقینا و فاتره مطاعن بایجونا مهای اعمال خویش سیاه کردند و هم لایشعرون بذلک بل هم بعنوا علی روایاتهم هنالک و اگر از خلفای متقدمین حرکتی ازین امور بصدور می آمد رفضه نیک نظرت تنگ عدد و رسعید چشم و سیه کار شمل و لا محجتهدین رفاضی اورد تاهی میدادند و این خود از بیا خیالات و اوهام نیست بین که در کتب کلامیه نه بطوریکه مجتهدین رین کتاب تصنیف کرده و بارها دانستی در باره فاروق آورده اند که او سوره بقره را از حضرت در دوازده سال اگر فت و شادیانها کرد و حالانکه از کتب معتبره شان بالا دانستی و هنوز میخوانی که هر هر لفظ قرانی هفتاد و هفتاد هزار معانی دارد و اگر جناب

حلال مشکلات وساده آرای مواعظ فرقانی میشدند تفسیر فاتحه باز هفتاد شتر میشد چنانچه در مناقب مرتضوی است حالانکه سوره فاتحه از یک آیت سوره بقره هم قصیرست بلکه بنصف عشر نمیرسد پس کجا شیک جوید سلیکو رفضه بداند لیشه عجلت پیشه باید دید که نقاره بر زمین نواخته و علم وقاه راه بر آسمان بریده اند یعنی فاروق چنین کودنی بود و اعجبا بر روایات اصول طایفه کسبیه کما هو فی التذکره الکشمیریه نوبت بکم حوصلگی و تنگ ظرفی دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت وانهم ملحوق اشد حاجت گفتنی نیست وحقا ادراک انمیعنی نکردند که چنین برادرش را پلید بهمه مهاجرین وانصار کار و بستاد الکلینی فی التفسیر بزعامت گری رسانیدند واین مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه در شرح کافی است ونیز عادل ومنصف نزد والد مسلم بلکه مجلسی واکابر او نیز در شرح خود بر نهج البلاغت اعتراف جناب مرتضوی بعدالت واجتهاد ودریا دلی وسبقت او در ولایت وامامت اعتراف فرمودند پس لازم آمد که همه این بزرگان دین چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات منصف باشد ودیگران عاری ازان وبا اینهمه آن روایات هم منقولا از کتب شیعه در کتب کلامیه مثل صواعق وتحفه اثنا عشریه باتفاق فریقین بجواب بعض مسائل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از امریکه ندانم وآن بزرگ که مثل او در اهلبیت کسی وبغایت بکمال درشاد رسید یعنی حضرت عبدالله عباس در بیان معنی لفظ فاطر بعجز وزلولی همدوش گردید کما فی مجمع البیان وصدیق بنود کما فی نهج البلاغت للمرتضی علم الهدی والرضی الموکی والمختار للکشی امامیه باعتراف اکابر علمای شان که عنصریه البتی ازدیم لم حوصلگی بدر نیامد وسلمان رکن رکین مذهب شیعین که باب الله بود کما فی البحار وتراجمه وباب سینه بودن او را پر ضرور چنان در جهل مرکب وماند که معاذ الله قصبات سبق از شیخ چلی دور بود کدام این بیچاره وقتیکه پر اولاد خویش بخیالات نفسانی متغیر شد دسبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقادش همین بود که ان سبو دوباره عود کند ازان ایزد یکه شعبه تجارت وکنخدائی وسپهرسیدن اولاد وتقاضای شان در باره شیرینی است مملوک سوار لیست که بارادهی برود وحضرت سلمان معاذ الله از غایت جهل انهیم نمیدانست که صوبه مدارین کسری بحکم فاروق حاصل شده واو از غایت جهل مرکب میدانست که بحکم مرتضویست پس جمیع امور خلافت راجع بحضرت حلال مشکلات خواهد بود لکشره عدد واستفتاح لبشه کجا ماند لیساری از احادیث رفضه در کتب شیعه بسجلات یعنی متاخرین مثلا که ایشان در بطون اعتماد طیبات کتب آسمانی ونامه جاودانی تلاوت میکردند سلمنا وصدقنا که ثبوت شی لشی فرع المثبت له ولیکن قیامت اینست که در روز دلالت خوبش بنگار حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرآن مجید را قبل از نزول بده سال بگوش مبارک رسانیدند غلط گفتم بلکه امو ختند بار تحصیل علوم قرآن چندان حیا او نداشت که سر منبر چه فرمود در ایامه ایشانیا نشنیدند وفقه افاطمی بود بدون فهم معانی بار بزاز فی رسول الله چه پیش آمدن مشتهاد ولعلم وچون رفضه بل دین کفر را در کتب شیعه ما بحیات یا شهادت رسانیدند پس غالبیکه تیر قوان

حضرت بود که چنین خواهش کردند با قرآن اهلبیت که تبلیغ رسالت خود بایشان رسانیدند یا آنرا بیش ازین امور
چنین یاد دیشان غالباً بیش نیامد و حضرت این کلمات اکثیکه بر مستبصرین مشتبه نماند و ایا اولی الابصار حرره
ولا یکن من الغافلین و استغفر الله لی و لکم و کاید الشیاطین فاهم اراد و ان یجعلوا اشل یا اشتر کا تلبیسا للمسایر
الی غیر ذلک مما لا یعد و لا یحصی و قد سمعته و ستسمع غیره و انشا الله تعالی ابعد ازین چیزها نیست که رفضه چنانچه
مساوات علوم را میدانند حضرت مصطفوی و مرتضوی و سبطین و سبتین چنان و درباره قیمه امیه مهدی از ورتجیه
و دعوی مساهمت دارند مگر تفریق این هست که ائمه امامیه روز و لادت خویش بکنار رسول خدا قبل از زوال
وحی بده سال قرآن مجید را تلاوت کردند غلط گفتم تعلیم انجناب پرداختند و دیگران بعد از نزول
بعد ها و چگونه تجویز تواند کرد که فقط مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهره و نمی بردند پس ایا بعد از
چیزها بعد از بلوغ نیز ائمه علیهم السلام را میمانی ساختند و بمکتب میفرمان استاد مثل حضرت باقر العلوم می فرستند
کما مر نموده و دربی پروائی از حفظ کتاب الله و عقاید و علوم شرعیه که حاصل ایام شیعه مقدار و عید های
شدید در احادیث فریقین وارست آیا انمیشل هم بگو شهای این بزرگان دین نرسیده بود که محنت یاد و گفته
لازم و حال محنت خود از بحار و دیگر تالیفات مجلسی ظاهر که امیر المومنین تا وقتیکه قرآن مجید را جمع میکردند چنان
مشتغل بود که بکار های دیگر ضروری نمی پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اهل سنت در عهد کرامت مهد حضرت
چون فرست از جهاد نبود این وقت تامل فرمودند و اگر کسی برای ضروری آمدی رو بر دوش مبارک
نمی انداختند و کلام ضروری فرمودی بکار خود مشغول میشدند و علم الهدی کمانی مجمع البیان تقلید حی تالیفات
اصلا ثابت کرده که رسول خدا و اصحاب با صفا بهمین ترتیب قرآن مجید را ختم میکردند و چون علم الهی قرین مانه ایشود
و کتاب الله اصول و فروع راهم خوب میدانست الا جرم باعتراف میشدند حکم تو انکرد که بهمین قرآن اهل اسلام حافظ و عامل
بودند که حضرت از تحریف نمودند حقیقة و اصحاب محاذا کمانی عناد الاسلام ولیکن بچونی از بر کتاب و بحار
و غیرها ظاهر است که تلاوت این قرآن از راه تقیه بود و هم تحریف ان معاذ الله و خود شیعه جناب امیر را طهار کفر
بودند و انهم تا وقت شهادت کما فی ماخذ البحار پس آنهمه مسالک نفوذ شد و دیگر ائمه چون بر همین جاده استقامت داشتند
پس تکلیف مرور که صاحب الامر در تقیه هست کما مر مفصلا تلاوت همین قرآن تو امام الائمه از انها غائب حافظ همین کتاب بودند
و باز در ین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلم خود که تعلق بکتاب آسمانی داشت چنان تکلیف میدادند که گفتگا
ایران و حضرات خلفا انمقدار مشاق و محن را بر اشتند و نداوند به بین که خلافت را که انتظام همه امور بدان
منوط بود و کلام در همین مباحث کثیر و مسائل انجام دادند که خود جناب امیر تقل فاضل امینی هم در شرح نهج البلاغت
که عدالت و انصاف و نزد این پسر و پدر ثابت هست چنانچه تالیفات این هر دو دلالت بران دارد متوقف بودند
کما عرفت از نجا انصاف بکن که کثرت علوم متعلقه امامت بکدام جواب زیاده تر است و انهم لکمال فراغ
خوشگلی و عدم وقوع اختلاف در امت و بدون حصول مشقت در تعلیم شان کما لا یخفی و رفضه بر مخالفت

هر دو جهان و سر سبزی در دین و دنیا است می گوییم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار رسالت
به اعتقاد و لا خلیل و خطبه اخیر فرموده بود بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حزین امور چیزی
دیگر نمیخواهم فقط ارد رفقه همین میخواهم که این حرفی چند از حدیث شریف بوسیله خاطر نگاهدارند و به بینند
که درین معرکه بازی میرود که گاه و ناز می میکند پس بدانکه عدل و داد تحسین مظلمین را که تمام آفاق را
تیره و تار و خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند عدل
و داد بر افراد عالم چنان گسترند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای خیر دجل میخواستند
که امام چنان بهم رسد که بر سیرشان رود و از وثیقه حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که سیره خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کونین است و پر ظاهر است که اگر
واقعه عذیری را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کاذبه العاذ بالله چه الظهور نمیرسید که ای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع دشمنان من است اینقدر
مهلت یابم که بمدینه رسم و این مهم را سر انجام دهم حالانکه حاجیان معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
حضرت حاضر بودند چنانکه چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاده که حجة الوداع عبارت از آنست خبر دو مرتبه
طیبه مان و طغیان و چندی از منافقان نگفته که بودالی غیر ذلک پس بالبتی فرمود بر سر یا علی بعد از خود از تو میخواهم
که این امور و چون چنین تقرر یافت معلوم شد که تعیین کسی بعض صریح نکرده بلکه تعیین امام را بر رای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله فرمودند و این بدان ماند که جمع
قرآن مجید را خود متکفل شدند و بر امت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک تغور کنی برهانی و رانیجا برامت
غیر مرتضوی قایم ست و آن اینکه معصوم بود پس او را چگونه نفهمند و نیابند و فرمایند که خبر دار غرابین جمع
ممکن پس معین شدند تحسین مطابق آنچه دانسته بودند که ارادة الهی بآن ایشان تعلق گرفته کافی
مجمع البیان و الالزام آنجا است مرسل یا مرسل و هو محال کافی نهج الحق و غیره که حق تعالی را تمامی
بندگان را الی یوم القیامة تابع ایشان گردانیدند چنانچه طبرسی و جمهور اجله اصحاب تصریح نموده اند
بدان نباشد که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر فرموده اند در روایت فریقین کافی المنتهی مولانی این میرسد
و مجمع البیان اعتراف بدان دارد و نیز آیت کریمه والسابقون الاولون و غیره عبارة قبل نزلت فی ابی بکر
یعنی صلی الی القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن و ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع بیعة الرضوان
و هی بیعة الحدیبیة عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر قلیلین من المهاجرین الاولین و قیل هم ابن مدرک
عطاء بن ریاح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کمترین خلایق میگوید که بهر معنی که دلالتی ابوبکر
صدیق از سابقین است بلکه بهمراه سید الثقلین بلکه امام المهاجرین کامر باعتراف امیه ارفقه بارها افاده میکنند
که سهم ایشان از سابقیت برای چیست لان سابق الامة متبوع غیره فیکون متبوعا و غیره تابعا له فهو امام

فیه وواجع الی الحیرة مسینة الیه وکذلک من سبق الی الشیر کون اشوحالا بنده العلة من المهاجرین الذین ناجروا من مکة الی
المدینة والی الحبشة والانصار ای ومن الانصار الذین ان سبقوا نظر انهم من اهل المدینة خلاصة انکه بعضی از مفسرین گفته اند مراد
از سابقین آن اصحاب اند که نماز گزاردند بسوی کعبه معظمه و بیت المقدس و بعضی گفته اند انکسانند که در بیعة رضوان شریک بودند
پس هر که مسلمان شد بعد از ان و هجرت کرد و از اولین نیست و جماعتی گویند که اولین اهل بدر اند و گروهی گویند که آنانند که اسلام آوردند
قبل هجرت و سبب مدح ایشان انیست که هر که سبقت کرد دیگری پیروی او شد لاجرم اول متبوع گشت و ان دیگر تابع پس متبوع امام است
و دعوت کننده بنیکی بسبب انکه پیش قدم است و هر که رسم کفر و گمراهی نهاد حال و بدتر شد بهمین حجت مهاجرین انکسانند که از مکه بمدینه رفتند یا
بسوی حبشه و انصار باشند گان مدینه که از اسلام خویش سیقت گرفتند و کسانیکه پیروی کردند مهاجرین و انصار را در تنگی و داخل شدن
در اسلام بعد شان و راه مهاجرین و انصار فوگرفت تا روز قیامت خدا از افعال شان راضی است و ایشان از خدا که ثواب ارزانی داشت بر طاعت ایمان
و تعلق شان و مهیا نمود برای ایشان باغها که زیر آن نهرها جاریست و جالیکه همیشه دران باشند بقای الهی و رفعتها این فلاح عظیم است که هیچ
نعمتی با آن نتواند شد این آیت دلالت کرد بر کمال بزرگی صحابه غیر شان بسبب انکه بر داشتند انواع محنتها در تائید دین که اقربای خویش را گذاشتند
و دین قدیم مالوف خود را پس پشت انداختند و نصرت دین خدا بجا آوردند و با وصف قلت از کفار نرسیدند و بسوی ایمان سبقت کردند و دعوت
دینی اغاز نهادند و فواید کلمات طیبی را تیر نمیتوانم که در ین اوراق گنجانم بطوریکه بعد از ملاحظه ان چیزی از مطاعن اهل عناد بر ما قادر نماند تعالی الله
تعالی کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف الایه اکنون که قاصر باید کردن که ان امری چند که حضرت
صلی الله علیه وسلم از کمار نمایا امور است بدان جهد و جهد خواسته بود و حتی که فرمودند که غیر از ناس آسر نمیخواهم از انکه سر انجام یافت امر
حقیقی اجماع بران دارد که آنچه تخمین معظمین کردند کسی سر انجام نیافت و اگر کسی از مخالفین اهل اسلام گوید که جناب امیر فرمود که بعد من خلایق عدل
و داد ایشان بایگیرد و بجور نبود مگر من گویم که امیر نقل خود از ان قبیل است که خورشید را جرم ظلمانی گویند و از اینسه مقصود علاج مرض خویش بجویند
مهما یکن بالغرب لعاطین بشوایان ما فقیر در جواب رقیه بنت الصنام شهید المتکلمین مؤید حق و یقین نور الله ضریحها ای یوم الدین اقرار بدان دارند
کرخلفا تعظیم و تکریم امیر المؤمنین بنصب العبیر مشتمل بر اسیم برباب مطاعن پس دیده باشی که بالاخر علمای ایشان در بیرداد و خبر بدلهای گرفتند چه خیر
می گفتند که اگر سخنی درباره فدک و قرطاس دارا عاجز گردانیدیم از دیگر دعوی برای ما باقی نمیماند و امیر اصل در بیرکبت خصوصا حواشی طول الامام
و تجدید آنرا و تعلیل بر او لعدم انتخاب قصه فدک و قرطاس از جمع مطاعن و نوشته جواب علامه حلی قدس سره العزیز در پیرایه نمیگنجید و بنده چنان
خیال داشم لکن گذاشتن اوراق را بکاتبین صبات کنند و حق تعالی اهل حق را از اغتیاب توفیق بخشد تا ترتیب و تهذیب آن مشغول شوم و الله
بد سد جز کلمان آن بر سد هر قاصی قران مجید برای طعن الرماح کالقرطاس فی المنقوش و کالعین المنقوش را تلاوت
و فواتح خطی اکابر رفض را بالا تر از تمنای خود بیند و اگر از فضایل این بیت حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی در کتاب الجهاد و کامر فی
المعالی السادسة حدیثی بر نگیرد بغیر خواهد که دعوی جویز بر او اجماع و اتفاق مستحیل است چه جای امام ایمه اهلبیت و رنه باید که خلفای ما
با نهمه و اثرین فردوس باشند و هو محال اکنون چنان بگیرد که از جناب امیر بر اصول اهل فضول چه صادر شد پس بدانکه
حضرت از والی امت در اغاز وصیت ترحم و عطوفت خواسته بودند بر روایت کلینی مقتدای محدثین طایفه
و حال جناب قضوی ایست که چون بگوش حق نیوشش رسید که صدیق را صحابه جرین و انصار بر اریکه خلافت

نشانیدند جناب سیده را بر دوش سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و ارادهٔ خون تبری از
حقیقی داشتهم در مدینهٔ الرسول صلی الله علیه وسلم بعد وفات شریف منعم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
علم بلالی در نسخهٔ خود آورده و دیگران بسر چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث فقیه که لا دین و لا ایمان لمن لا
فقیه له و خود را با جمیع اهل بیت بکشتن ندادند و خون خود را معاذالله بدر گردانیده زیرا که محدثین شیعه شان
حدیث را در کتب خود میآورند چون بیعت کردن شنوند و خلیفهٔ خیر را باید گشت چنانچه از رسالهٔ ملة العالمین جواب
ابو حامد غزالی که بر مزعوم علمای رفض یکی از مجتهدین است و قلیکه مذهب تسنن گزاشت و تشیع
اختیار ساخت پر ظاهر است و نزد شیعه برابر هزار دلیل تواند بود کما لا یخفی اگرچه مجتهد قالی پی بدین افتراء او نبرده
مانند برده اند و ایضاً حضرت امام رضا اجماع دو امام را محال دانسته و دیگری را کشتن یکی لابد داشته چنانچه
مر آید انشاء الله تعالی و هر که گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در یک گلیم بخسبند و پادشاه
در اقلیمی نگنجند و این انحراف جناب امیر را بر اصول قوم بی پیر از تمنای حضرت شبیر دانند سر اگر اول شمارند
جای آن دارد بلکه بهتر است از آنکه اول گردانند قول اصحاب را بخطاب حضرت عباس که ای برادر زاده دست
خود را بکن تا بیعت کنم و دوم اگر از تو سر شمارند مجملش جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود جز من جاء انکر
رسول خدا را بر اصول موضوعه هزار بار خیر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق چه
صادق خان مابالذات قوی تر مابالعرض نماند الخ ان دوم آنکه ابو بکر صدیق در مهاجرین اگر بود از بیعت
عمر و اسلام و محنت قدیم و نصرت و مواریث حتی که مصیبت حضرت را بار ها بر خود گرفته و مونهٔ آنها باری
عز و جل مصداق الطلق کل شیء بر اقلام رفضه جاری ساخته که تبکار در این کتاب از روایات شیعه در افادات
معصومین برگرفته که شیخین معتقد کار نشین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش بر غبت و طیب خاطر بود
نمایند و مواریث و انچه بدان متعلق دارد تا روز بخلافت رسند دهند و در انمقام نوشتم که جناب امیر را بر اصول
رفضه بر قیاس اولی که لیس الخبر کالمعاینة کما مر مفصلا الحاصل تمنای دوم حضرت آن بود که او را بر گمان قوم را تعظیم تمام
نماید و بر قرار داد در فقه معامله بالعکس بلکه بالنقیض کنید انحراف سوم آنکه از جناب بضعهٔ طاهر فاطمهٔ زهرا گیت که التفات نفرمود
حتی که خود جناب با وصف آن اخلاق عظیمه در مخاطبه حضرت امیر فرموده که حالم بدین درجه رسیده و تو از جای خود حرکت
نمیکنی و زنده دلاوری بجاست که گردان جهان را بر خاک و خون افگنند می و اکنون بر نصرت دوستگیری من شتاب
نطاق همت می بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله علیهم ابو بکر را باعلم امامت حضرت
میدانستند چنانچه در دیگ حضرت در خطبه فرمود مردی را مجبور کرده بودند و او سفر آخرت بر گزیده و البته مقتضای تواریخ
مهاجرین نیز همین بست چنانچه در امام جماعت نماز که با یقین از صاحب عامت گرمی گشتی باشد اگر امامت اختیاری بود
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث الیتوبه علی مصدرها الاف السلام و التحیه و بدین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی و غیره گفته که مهاجرین و انصار ابو بکر را چندان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در مجلس او

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند پس کاش حضرت امیر در سلک عالمین منسلک گردانیده بتوفیر پیش می آمدند بلکه
بجای طایفه جاوم می پنداشتند و حکمی نافذ است یا آنکه ملایکه تعظیم شان مسکنند و اصول رفضه بر خلاف آن دلالت
دارد که بسیار ابا و جود چنین منصب کرامت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار بمقدار گردانیدند و خود
برای ادای شهادت در مقدمه فدک بر خلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طرف الرام
مجتهد الزمانی استنباط نموده انکار دفاع راجح و تذلیل شیخ اول و تحقیر او در تفسیر متی هم عیان است مع ذلک عدالت
اصل الاصول یعنی تقیه از دست رفت و بالاتر از همه آنکه فاروق اعظمی را که در بروی جناب سید المرسلین و ملایکه
مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و انگاه دیده و دانسته نه سهوا و نسیانا فاطمه الزهرا رضی الله
عنها علیه لاعلی زوجه المطهره و لاعلی احد من اولاده المعصومین باحال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشمنان مشرد افتند
و هم گریبانش کشیدند چنانچه از تفسیر فتی و بخاری پیداست انحراف پنجم آنکه چسان ایشان را باچیز گردانیدند
بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زد و مرتد شدند و این امر چنان نیست که رفضه یا انکار شان
زبان بر کشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم مسمی بسبب سه سالمن را یکان رود و مردم
مرتد شوند اگر چه خبر مولی و محبوبیت و ما تعلق بها و انهم بی سر و دلی و انکاه بعد الاسعایه می نفرمودند و انچه مجلوز را
اصول معنی دیگر برای دلکن الارکم فاعلمین برمی آید کرا لا یخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب علما امکان شما چگونه
کیف ما کان میاد و ارم کرا یخ حدیث شیعه هم می آرند بلی چون و چرا کما المشهدی فی تالیفه و هو عند حکما الملوک و غیره فی غیره
پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا انجا بود و باقیماند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس ربادی
الرای چنان می نماید که جناب امیر بحفظ این امت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قروینی مکاسته هم را انجا
دولت کرشید تا انکه لوا ن اخوانه العاقبه للامر المتقین و هر گاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتماد نیست مگر
بر خواتیم کما فی القران المبین سیجا فی الحواسیم ولیکن چون دقت نظر را کار فرمائی و از دایره تقلید برای خواهی
دانست که چرا غم دین در دولت کشته شد تفصیل این اجمال در هر دو مقال انکه هر گاه فاروق اعظم میخواست و مشوره دیگر
اصحاب در پی عزم سفر برای جهاد بیشتر امیر المومنین بر بلاغت خویش چنان پیمانه از مقدمات عقیله و تالیه میمودند که عزم
فاروق فسخ میکرد و اصحاب بتر بدان او غان می آوردند و قطعا و یقینا میدانستند که مزید خیر خواهی و عقده کشائی
همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیری منجر بدان شد که فیروز را رضی آموختند و بکار
پردازی نرسستادند بالاخره او بر ولایات ایشان در نقبی که معاول عقول رفضه انراکندید بجهت انکه
از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز ازان نقب میگذشت و بمسجد شریف میرسید و این مقدمین را یاد نمانند
که عدل او بر همه خلایق سایه فکن بود و روایت دیگران در دیو آخانه فاروق او شمری زد که برصورت ذوالفقار حضرت
حیدر کرار ساخته بود نه در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر اصول مکاذب بهر حال غنیمان فتح و فیروزی قلاع
باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و چنان انمود کردند که از نیما انهم بقایا بعملای می نشیند که ارکان اربعه

توفیق این ثواب نیافتند و بالاخره امام المتقین فیروز را یافت تا بکفایت این مهم پرداخت ولیکن عاملان
دیگون چنان مقتضی شد کذی النورین رض همه مخلوقات را عموماً اهل بیت را خصوصاً مظلوم و ملهوف گردانیدند
و زمانه او نیز بسبب بدیگران بدرازی کشید عباذا بالله من ذی الوجهین علی ما افاده و بنی الحرمین
کرامی الکلینی و غیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عزوجل دو موت را بر تو نخواهد پسندید و تعزیت اهل بیت مطهرین نجبا او
بر منبر آمد و از انجا که دسامان اخروی عجلت مامور بهاست خطبه شروع نمود و از آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم بجنت خرامیده حتی که خود سامعین را ذاتیان دادند
که گویا گاهی این ایات را نشنیده بودند و بحظای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
ورنه بر جنازه شریف شمشیر ها از غلاف برمی آمد که زنده را دفن می کنید و پر ظاهر است که غسل و کفن
و دفن بر ثبوت ان موقوف بود دیده می است که هرگاه اجله اصحاب انکار وفات نمایند و درین شبهه افتند
که مرض حضرت تب شدید و در دسر بشدت بود پس کرا مجالی باشد که تدبیر غسل نماید و درین حالات
بیهوشی بمدعی عارض میشد کراز صحاح روایات پر ظاهر است که روزی حضرت پرسید چیزی نقد در خانه
دارید ام المومنین عائشه عرض نمود که دیناری چند که تصدیق فرمودی درین اثنا حضرت بیهوش
شد و مجالی نیافت که بگوید حاضر ست انچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
داد گفت اورده ام باز بر اسحاب بخشی محیط کشت القصه غائبانه در بار سوم فرمود که نزد علی بفرستید
تا براه خدا بدهد که مناسب بنات که پیغمبر بجوار رفیق اعلی بپیوندد و بخانه او درهم و دیناری نباشد
سباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بهوش گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عزوجل
تمام نرسیده و در روایات رفضه هم بر بیهوشی عظیم دال است اگرچه در طعن قرطاس ازان بگریزند ابروی خود
بر خاک مذلت بریزند کما مامر همه این احوال بر حال حضرت میگریستند و اسحاب و از ایشان نشناخت چون
خبر دادند ایشانرا بسینه خود چسپانیدند و دلاسا دادند سیدم بر مدعا که صدیق اکبر چون امید ان
راحلی نمود فرمود اکنون یا امانا اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه وسلم ظاهر امفهر آنا این اختلاف را هم برداشت که حضرت وصیت امیغنی الجلی فرموده بود و انکه عباس را در
اغاثت او کوشند و عبد الله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را کور شام لکثره اخوانه من الانبیا باشد یا کما
معظمه بوطنه یا جنت بقیع الخ ما تیز بدلایل فتح گردید شبهه این که الغنی بدفن من حیث یقبض و امیر المومنین شاد ایمغنی
او امنود که هیچ موضعی بهتر از ان نیست که روح شریف دران مقبوض شده و رفضه در این امر بلحاظ روایات بحوت و شبهه
مستقضی ایمغنی است که ایمقام مقدس بدتر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان بالجمله را از دو سر
مابر داشتند و دایم بسیار برای و دشته ثابت نمودند و از ایمه مرفوعا احادیث معتبره آورده اند کذا ذکر قصته

و بعضی از اکابر طائفه خیال خام چنین می پختند که ابو بکر بسبب مان جنازه شریف پسر دانست حدیث مذکور را در باره تعیین مقام دفن را خود دفع کرد تا فضیلت دفن خود ثابت نماید در حجره او تا قیامت زیارتگاه خلائق بماند چون ایشان امر دنیا عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه وغیره بر آورده ام گویا در بین ایشان بلقمه گرم بزود ختم غایته الامر در پیچیدند آنرا چنانچه بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند و هم اهل عائشه او را خود در امر خلافت دیدند تا او بهر اسیان خود بشتر بفسل و مشغول باشد و میدان خالی ماند و جواب این مقالات هزل از آنچه گفتم پر ظاهر است و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم غسل نمیدهد پس اگر ابو بکر غسل شریف را بدست خود میدهد میگفتند که این بسم الله کتاب غصب و جور ست زیرا که متولی امر علی مرتضی بود و او این منصب را در روز ولیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیغمبر آمدی غیر از وکه بوجهی او در نزد عقلا بن امر علی مرتضی بود و او این منصب را در روز ولیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیغمبر آمدی غیر از وکه بوجهی او در نزد عقلا این امور را بر عرف عادت حمل مینمایند و پس اگر چه این قاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم هزار اعتراض بر او محذوش ست کما هو مذکور فی الکافی و شرحه بعض لوجوه ولیکن ما را وصیت شریف بعلی مرتضی در خصوص وافی و شافی ست هو حضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید کما شیخین بکر مین و بینیاب چه باشد پس بطور رفضه باید شد تو انگفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بیکو کبر مفاسد خلافتش بیان نمود و اقوال حضرت هم از متعلقات احکام بعد از اصلاح مجتهد طعام وحی الهی بود کافی طعن الرماح الی حاصل اگر جناب امیر وصیت و تمنای شریف را لقب العلم گذاشته وقت اختلاف اصحاب در موت خطبه میخواند و آنچه صدیق کرده بود قبول از ان بعمل می آورد و دوبر اخلاق حضرت کما هی بست از کریم علما و خیر خواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد و اگر قول آنجناب را قبول نمیکردند نقص امامت خود را بطور وحدت از ادی بیاد ایشان میداد و رنه بوحدت قهری میپرداخت بعد اظهار تحزبات آنها را ترک کردن و برای فوج کشی اماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از همین دنیا همین اصول فتنه ترتب شد پس شیخین اگر آنچنان خواسته باشند عین اتباع وحی الهی خواهد بود یافته واقع نشود فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **قولہ** و این حجر مکی در صواعق الخ بنماید دانست که عجیب مصیبت تبکر از تمام نوشته که بر گاه حدیث علت کبر لیلینی برای جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علل بر معنی حقیقی نص قطعی ست کما ذکر سر سنا ضرور ست که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینه العلم بخاطر خود در اسخ گردانیده باشد که نزد او اصل باب و فذلکه الحسابیست و اینهمه را سینان برای مناقب خلفای ثلثه موضوع گردانیدند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار دادند چون لوازم در از عمارت در آنمقام ضرور باشد در لزوم آن هیچ قباحتی در آنمقام بخیال نمی آمد که اصل و فروع همه مناسب و مطابق شد **قولہ** و عجب تر آنکه آه در ین افاده نیز کمال تاریخ دانی خود در اجناب مجتهد الزمانی ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را به بیند چنین بیهوده سرائی نتواند کرد یعنی در زمان حضرت که این حدیث صدور یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن باید نمود و اول دلیل بر اینکه بیت الخلا بعد از ان قرار یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین ست که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحت تواند بود در تسلیم قول شان تواں گفت کہ باری ما منکرین احادیث ملف
اہل سنت چنین خیال میباشد کہ مخالفت امور مقررہ و نفس الامر پر بنیان نمرود و بخلاف محدثین رضی
اتباع ابن سبا کہ خلیع العذار و کسیہ عہار بودند و این امر از ان قبیل گشت کہ از خرس موی بس است
کہ بسا غیر باور اصول موضوعہ قرار دہند کہ مخالف واقع میباشد و کشف قلع میکند با مزید بر آں
مدعی اجتہاد کہ حدیث دیلمی خویش را بحکم بفحوا و اعتبار فاروق دارد تعالی خیال نکردن کہ در آن کہ
مذکور ست باجماع امت حقیقی و مجازی قطعا و یقینا اقرار ست تفصیل این مجمل آنکہ علامہ دہلوی
در تحفہ اثنا عشریہ فرمودہ بود بجواب قصہ قرطاس قول عمر از ثلث عرض بصلحتے بود جناب امیر
مصدر این امور باشد پس شمارے چند بر شمر از کتب خود و کتب شیعہ یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم اللہ وجہہ بر طور شیعہ حیثیکہ جناب رسالت مآب در مرض فاطمہ زہرا را نزد
فرمودہ ارشاد نمود کہ علے را بدہ دیگر کہ حضرت عنایت فرمود تا طعام از بازار بخرد جناب امیر
آن را برداد و پس مجتہدین این حدیث را بعد از حکم باعتبار آن تمامش را در طعن الزام نقل
و بدعوے نا خبیت ادب کشود و آن متضمن بر اینہمہ ست کہ حضرت در اثنائے راہ ناقہ خرید بقرص و دیگر
گرفت تبغد و گفت مقصود دیگر ست کہ بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آمد و جہاد و بکفار غنائم امیر المومنین
فرمودہ تا امام حسن استیفای در اہم نمود و عجب ست از دہلوی کہ مولد جناب حسن مجتبی در اصل
خود ندید و جناب مجتہد ثانی الاثنا عشر ندید بدین کہ کلینی در ولادتش میگوید ولد الحسن بن علی فی
شہر رمضان فی سنۃ بدر سنۃ اثنین بعد الہجرۃ و در دی انہ ولد فی سنۃ ثلث و بہر حال امام حسن چگونہ
شریک معامله مذکور شد و از اینجا کہ امام حسن در آنوقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
کہ کوچک بود از دیگر نہ کجا لائق بسبحان اللہ رئیس المغفلین این خبر ہا ندانست و کتاب تصنیف
و لیکن ہر گاہ حال پدر شش چنان باشد کہ خرد ریات را نداند و عناد الاسلام تصنیف نماید و فوائد
بر دستور دلربایان خلع او نشاند و قت عجب نباشد پس شرالبقہ بسعادت تواند رسید کہ گفتہ اند میراث
پدر خواہے علم پدر آموز مذہب دیگر آنکہ جناب مجتہد ایا فرمودند قیتکہ غان التفات بقلب عباد
کردہ اند کہ رجعت بر مذہب سنت ست یا رفض و بدعت بعد ازین خیال نکردند کہ چون
دیلمے بگذشت چنت خواہد او چگونہ بدنیا توجہ فرماید شبہہ نیست درین واقعہ کہ اصحاب
بہشت من و سلوے نہ فروشند بر قوم دیگر و خواجہ میفرماید ترا از کنگرہ عرش میزند صفیر
ندانست کہ درین دامگہ چہ افتاد ست کہ اے بلند نظر شاہباز سدرہ نشین نشین تو ازین
کنج محنت آباد ست بیا بجملہ حقیقت منصوص چیزے دیگر ست و مجاز و شبیہ چیزی دیگر ست
و مجتہد تغافل مسلند و در مغلطہ فروی او و تفرقہ میانہ روایت محدثین مابین ابو بکر اساسہا و عمر حیطا سعاد عثمان

استفهاد علی با بعاکه دیلمی سنیان نمود در روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین علیهما السلام نیز که دیلمی شیعیان در ارشاد ارشاد کرد مانند آفتاب نیمروز روشن ست و اگر بهمین تفرقه در سر دو دیلمی که او پیغمبر فردوس برین است و دیلمی را فصد چون بجزای اعمال خود بمقتضای فلیبوء مقعده من النار بجهنم رود ضرور ست که تمنای رجعت نماید و کلام ارجعون بگوید احدی از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که بینهار بخیال نمی آید که چنین مجتهد صاحب قوت قدسیه علی ما فی ذلک الکتاب و للفرقة الجدیدة روایتی را که موضوع باشد مضمون آن یا اجماع تمامت حکم باعتبارش نماید پس ضرور شد نقل آن از طعن الرماح برداشتن و درین کتاب یادگار گذاشتن تا هر کسے از ناظرین تا قیامت اد را نکوهش و نفرین فرماید بلکه یکے مرد یگرے را وصیت نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات میفرمودند کار فضه پر حذر باید بود خصوص اهل عراق هانهم اهل النفاق عبارتش انیست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخاے جناب امیر المومنین و ایثار در راه خدا و ظهور معجزات آنحضرت دلالت تمام دارد و فاضل معاصر بسبب غایت عصبیت و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه کوارنکرده بذکر بعضے از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز ناشی و اتقای خواجه نصر الله کاملی را که عادت بسرقه کلام دارد نموده ست قرار نموده لهذا اولا نقل آن روایت تمام همی پردازم بعد ازان انچه تعلق بجواب ناصب عداوت اهلبیت دارد بعرض تبیین می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ماثور گشته انچه ملخص آن آنیست که وقتی جناب امیر المومنین بمکه معظمه رفته بود ند اعرابے را دید که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از درگاه الهے مسئلت مینماید آنحضرت پیش رفته فرمود اے اعرابی چه میگوئے او گفت تو کیستے و نام تو چیست فرمود منم علی بن ابیطالب گفت انت و الله حاجتے نخواهد شد حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواه حاجت خود را گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که بآن خانه بسجرم و هزار درهم که بان تعیش در زندگانے کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل دارے بدینة الرسول یعنے انصاف کردے اے اعرابے در دنیا دو نوع طلبیدی چون از مکه بیرون آے در مدینه رسول خدا خانه فرا پسر تن آن اعرابے بهفته در مکه توقف کرد و بعد ازان در طلب آنحضرت بمدینه آمد و ندا کرد که کیست که مرا بخانه امیر المومنین رهنمائے کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه با و برخورد و فرمود که ترا بخانه انحضرت می برم اعرابے از اصل و نژاد انحضرت استفسار نمود چون دانست که ان گوهر شاهوار بحرین نبوت و ولایت ست استدعا کرد که نزد امیر المومنین رفته معروض دارد که اعرابے که قصد حاجت گزارے او فرمود بود سے اینک بر در ایستاده ست پس حضرت امام حسین بخانه رفته آمدن او را بعرض قدسی رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسے را فرمود ا بسلمان حدیقه که رسول خدا برائے من کاشته بر تجار بخرید ازان عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرد و بدادو

هزار درهم فروخت آنحضرت از انجمله چهار هزار درهم آن اعرابی عطا فرمود پس مومنین مدینه که محتاج بودند
ازین معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب ریخته بود هشت هشت
ازان برمیگرفت و بهریکان یکان عطاے فرمود تا برائے آنحضرت پنج یا شش درهم نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیده نساء العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برائے تو غرس کرده بود
فرمود آرے فروختم بچیزے که بحسب دنیا و آخرت ازان بهتر است حضرت خیر النساء گفت حق آنجناب دعا فرمود
بعد ازان گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزے قرض گرفته صرف محتاج ایشان سازد و در آنحالت جناب رسالت
قدم مبارک در خانه داشتند و فرمودند که اے فاطمه پسر عم کجاست عرض کرد که بیرون رفت فرمود که این ساعت
اگر چیزے پسر عم آید دریغ مدار که باین دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید چون آنجناب بیرون رفت امیر المومنین علیه السلام
باز آمد و فرمود بوی خوش میشنوم همانا پسر عم یعنی رسول خدا آمده بود آنحضرت خیر النساء فرمود آری آن همه بوی او
و آن هفت درهم چیزی بود که آنحضرت فرموده بود بیار گفت فرمود حسین خیز و با من بیا پس بیرون آمد مردے دید ایستاده
و میگوید که من بقرض الوفے احملے که قرض میدهد بخداے وفا کننده بوعده که خزانه کن مکانتش از مال
و نعمت برست یعنے هر که باین عطاے دهد چنانست که بخداے تعالے ان را بقرض داده باشد و عوض
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن علیه السلام فرمود یا بنی تعطیه الدراهم یعنی اے فرزند عزیز
درهم را باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهم را بوے عطا فرموده بدر خانه
مردے روانه شد که خیرے از وقرض طلبند در یوقت اعرابے برخورد که با وے ناقه بود یا آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود پس مے تسنا یعنے قیمت آنرا همراه ندارم اعرابے گفت من
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهر سانے گفت بچندے اعرابے گفت بعبد درهم فرمود پس این ناقه
را اے حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابے دیگر با او برخورد
و گفت ما علے ناقه را اے فروختے فرمود اگر نفروختم باین چه خواهے کرد گفت بر آن سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنے رسول خدا صلے الله علیه وسلم کند فرمود
اگر قبول کنے این ناقه را بتو بخشم اعرابے گفت صد و سبعتاد درهم بتو میدهم حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمودند که بگیر اے حسن ناقه را بوے تسلیم کن صد و سبعتاد درهم ازان اعرابے ست
که ناقه را بما فروخت و هفتاد ازان ماست امام حسن علیه السلام صد و هفتاد درهم از و گرفته
ناقه را تسلیم نمود پس جناب ولایت مآب فرمودند که من رفتم تا طلب اعرابے
که ناقه را ازو خریده بودم تا قیمت آن را بدو دهم رسول خدا صلے الله علیه وسلم را دیدم
در مکانیکه قبل ازان ندیده بودم کنار راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابو الحسن اعرابے رامی طلبی کہ ناقہ را بتو فروختہ تا قیمت آن را بوے رسانے گفتم آری بخدا
فدائے تو گردند پدر و مادر من فرمودیا ابو الحسن فلانکسیکہ ناقہ را بتو فروخت جبرئیل علیہ السلام بود
و آن کسیکہ ناقہ را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقہ از ناقہائے بہشت و آن درمہا از نقود
رب العالمین بود کہ مارے در وقتے اشارہ بعیارتے ست کہ آن سائل گفتہ بود کہ من تقرض اللہ فی
الملاے بعد ازین مجتہد الزمانے کہ این روایت معتبرہ از ارشاد دیلمے آوردہ و اقرار کردہ کہ در
کتب معتبرہ دیگر نیز محدثین شیعہ آوردہ اند میگوید انتہے اینست روایت دیلمی در ارشاد و الفاظ
اکنون بکمترین مے نویسد کہ در موضع بودن این روایت چہ شبہہ باقے ماند کہ امام حسن ع در ین معاملہ
پیام اعرابے رسانند حسن مجتبی در داد و ستد بکوشند و مہار ناقہ بکشند در وقتیکہ ہنوز غرفہ
بدر زر اہلتے باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب ست کہ بر سر مقربان و مدعیان فریدولاے
اہل بیت سرور عالم صلے اللہ علیہ و علیہم صاعقہ شتر بار افتد بعد ازین اگر آدمے بعقل خود
رجوع کند میباید بمحبت علما و طلبہ علوم دینے کہ امامیین در آخر عمر شریف سفوف را بر ہم می زدند
و بر گردون شریف سوار شدند در معاملات مذکورہ چگونہ شریک توانند شد و مزید تعجب آنست کہ مجتہد
ایتھم یاد نکرد کہ صدوق شیخ المشایخ رفضہ در علل خود چہ روایت می نماید کہ چون سبط اکبر گفتہ بود
ابو بکر را انزل عن منبر بے امیر المومنین فرمود تا کید تمام کہ این سخن بتعلیم من نیست عمہ میداند
کہ او در عین نماز با حضرت چہ معاملات میکرد انتہے مختصر الملخصا و اگر زمانہ متحد بر ین امور گردد
این توجیہ بر زبان صدق ترجمان نرفتے و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشادندے کہ
تقلب دینی ایشان در کتب کلامیہ نیز مشہور ست مثل شرح مواقف و از رسائل فرین نیز
واضح ست کہ عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بود و یاد دارے یا نہ کہ مجتہد لاثانے در ین
کتاب یعنی تشیید المبانے نیز قول امام حسن ع آوردہ و توجیہ حیدری را کرم اللہ وجہہ یاد نکردہ و الحمد
للہ کہ در ین مقام نیز حجت بالغہ اے در کمال ظہور ست کہ وزیر نیک مخبر ہم در کشف الغمہ بر مے نویسد
کہ عمر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو دو عمر تاب نیاورد دیگر بست و گفت راست
میگوئے کہ منبر پدر تست نہ پدر من و امیر قسم بخورد کہ بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر
آمد و امام حسین را در کنار گرفتہ ببرد چون دلنشانید و در فضائل او بر شمرد کہ حضرت میفرمود محافظت کنید
در باب عترت و ذریت من کہ خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکہ بیازارد مرا از ازار
ایشان انتقام اے متوجہ باد بطائفہ شوم کہ چنین مجتمعین و فدائیان اہلبیت مکرمین را دشمنان
قرار دادند و بالجملہ اگر عبارت اصول کلینے را کہ در سحاب نوشتہ نہ فہمیدہ بارے بشرح فارسے آن کہ
از محقق خلیل قروینے ست رجوع کند تا بداند کہ او بعد از روایت ثانے در ولادت امام حسن ع

و نقل حال وفاتش بعبارت و مضی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع و اربعین و مضی و هو ابن سبع و اربعین سنه و اشهر الا ام فاطمه بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام در نیمه ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول شده که او در شد در سال سوم و رفت از دنیا در ماه صفر در آخر آن ماه در سال چهل و نزدیک رفت از دنیا در حالیکه او در سن چهل و هفت سال و چند ماه بود و مادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله است بدانکه در اینجا چند سهو واقع شده اول آنکه در سن او سهو کاتبان گمان میکنم که سهو شده باشد و بجای واشهرا باید چهار گاه و دلالت در آخر او در سن سال دوم باشد بنا بر این وفات در آخر صفر سال چهل و نه باشد عمر او چهل و شش سال و نیمه خواهد بود و اگر سهوی جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و بعثت او و هجرت او و وفات او در ربیع الاول بوده میدانند از تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر باستصواب عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد مبدای تاریخ هجری را و از ربیع الاول محرم انداخت چنانچه ابن خورنق در کتاب تنقیح ذکر کرده و تواند بود که این تاخیر مبدای آن باشد که شنیده بود که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق است و مضی باصطلاح لاحق که تاریخ وفات مبنی بر است رمضان سال اول سهوی شود دوم اینکه این تاریخ وفات نیز در تحت ورود داخل باشد و مرضی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که می آید در حدیث سوم پس و مضی در اول بتقدیر و امضی است و در دوم ابتدای کلام مصنف است که و ثم تا قیقه که در جواب اول باشد بجای خود است و بآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که حسنین و سنه ثلث باشد اما در مقام خوب نیست چه سن فاطمه علیها السلام در وقت هجرت هفت سال بود و بعید است ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور است که تزویج فاطمه در سال دوم بود و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این مسامحت نشده از میان تاریخ اعتقاد خود را و نه در جواب اینست که قائل شود بانکه سهو کاتبان در سنه تسع و اربعین شده چه آن منافات دارد با حدیث دوم انتهی کلامه و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن علیه السلام در سال چهارم نوشته اند و بهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع و چون سبط اکبر چنان نباشد که دانستین روایت از تلامذه ابن سبا لعین نوشته و پیروی شیاطین کرده پس معامله بکند امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات انیم وارد است که حصول لطف آنجناب با مستعد کشیده بود علاوه کذب حضرت میکائیل لازم آمد که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است در غزوه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن اما مین این پند کور توقع شرکت بجنگ بدر داشت ایا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای بیعت جناب سید الشهداء علیه السلام

چون مصیبت و تنهای او دیدند عرض کردند و حکم شد که برو دید و مار از لشکر پزید برارید و ایشان در جمع اسباب
بیرکردند چنانچه برناظرین کافی از نسخه صوانے مخفی نمی ماند پس گویا تنهای سیکا مثل علیه السلام نیز ازین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بابع باشند خواه مشتری ازین قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آرند و نیت آن حرامدار ندلاجرم توان گفت که او معاذالله آب از دریای جابلقا بے لجام خورد
چنانچه قدمائے فرین باعتراض در سکاتیب و راه بجای نه برند خورند و حواس خمسه را بر مذهب تسکلیس
و عشره را بر مذهب حکما باختند و لیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نیت نیک و اعتقاد داشتند فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون ایا در کتب شیعه
که فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصا رئیس الکروبین بر جناب حضرت سید الاولین
والاخرین همراه این کروه والاشکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصا
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آوردند و ایشان اری و بلی گفتند و هرچه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضول برناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذالله من
ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقے ماند انچه مجتهد از آغاز تقریر بر زبان درازی در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله محمد یوسف فرقه
مطوره و محذوره هرچه در عالم بے حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت
سید بهر یکسا نیکه بلقب شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشام بن و شعیب
کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوے خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواعق نور الله
خبر ایجمار از ان احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت مطهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش بدینه
در فقه ازین قبیل خیرها در دے کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مخترعات شیعه چه در کار ایا احادیث
معتمده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الهی مقصود بود یا مثل شیعه کاسه لیسی یگران را قصد کنند و در
نور کے بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا مانند خمیر نواصب و طنت اهل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند کما قال الخبیثات للخبیثین
کار فرین بی دین متبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی در هر دم و سر قدم
تلمیعات ادعیان گشته همچنین حال مجتهد فانے وغیر او که دکاکین خویش را بکالای یگران آراستند و در معارف
بنجر خوانے پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز شان متقبسین دارد و مضامین عبارت بعضی
را بفارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کتابش هر کسے از اهل فراست میابد
و باوصف شان متقبسین بطریق تبرع باب فصل بر اصل حمی فرماید عفا الله عن شر الذوائب و اجزاه
الله فی الدارین خیرا الحاصل بعد ازین امور مار العنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شان

شیدان وصف تسکن منیدان از کتب نمیدان بود بسیم بلکه آنچه در تاریخ حسن مجتبی از کافی آورده ویم کافی بود
تکیف که بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد الزمان شانی - اثانی نیز بیاریم ولیکن از زیادت عبارت
خواهید دیگر نیز نیاز بود حرفی از ان نیست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جای اینان نمیشد
در بعض انقلاب بعمل آریم بگوش ظاهر هم نمیشود تا بگوش دل چه رسد مثلا اهلسنت گفته اند در روایت غضب
الخ که در اصل وحدیث بود در اوی بغیر خود در روایت بالمعنی نمود بمقام یعنی طلب را موقوف فرمود و باز در آن
کلام نکرد و لایق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر برجا ماند که هر دو در اصحاب اهلبیت کرام برگزیده
بودند و نیز وعید شدید کتب فریقین در باب هجران سیما کافی کیلنی بجناب سیده متوجه نشد الی غیر ذلک من الامور
الرجم هنا ذلک و بر این امور اداه بر اهین متعاقبه ایم ست چنانچه در مجلد اول این کتاب بلا خطا در رده باشد
که رکهای گردنهای سرفرازان آن قوم ضلالت و گمراهی در انجا پیچ و تاب شکنجه عذاب الیم پیچیده و پیچیده ایشان
راه فرا هم ندیده و لیکن بوجیکه از طرف علمای رفضه خصوصا ملا خلیل قزوینی بلکه از جانب دجال اعور یعنی کلینی
میتوان کرد بر شایع افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین داخل بود معاذ الله بلکه انتظامش بر این سلک نمیتواند شد مگر مجازا الغرض مار ضیین و اعتبار
معتبرین قول یوم ینبذ للحسنین فیا کلیبک بعد بالدین الیس الله بأحکم الحاکمین اینست حال شارح
قزوینی و کلینی و اگر تمهید شیخ المتکلمین ابو کرشاهی بسا خواهی دید کار او بر تحریف رواه هم حدیث را حمل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردم و برای اظهار مقامات دیگر انتظار میبرم و متحیرم که سواد الرامیه تا کی بپایان
رسانم و غالبا که انیقسم توجیهات قبل از نیهم گوشمس گردیده باشد که کار باشخصی افتاد که بسیاری از امور
تبکرار تمام در رساله چندی از اجزا مرتب فرموده و پیری نابالغی خود را بر تقلدین خویش وانموده سن بن حکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت مکرمین رجابا لغیب در مناقب الظلام ست عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فائده اندیشیده شیطان چون بعضی را بیدار
کرد که زود برخیز ورنه آفتاب از مشرق برمی آمد و نماز صبح فوت میشود و فائده که در نیت خود مصمم داشته بود
مرجح شد مولوی معنوی از اینمعنی کشید از رفع قرد نمی باید شیعیان امور اسوال کردن که ان فایده را بیان بکنن مستکبار
در نفاق از شیطان همیگزرد و ظاهر اینست بر خیالات رفضه باید که این تاخیر از برای حضرات اهلبیت مطهرین
مقرر باشد خلقا مکرمین بکار آید در زدن بارده قروی تو انگفت ه این گل دیگر شگفت یعنی محبت بر باد و گذارم
لیکن دیگران را در این امر محتاج فکر و غور ست و فرصت کجا که قعد عالا زین باب بدست آمده لیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگزرد که محرم را سبدای سال هجری از ان قرار دادند که شاید چون وقوع این مصیبت عظمی تحمل یاد
و تاریخ نشیند و بودند اینهم بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه بسنه در آمد
که امامت را بعرش برین رسانند و باز از تتبع بیدریغ چون فرزند پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم را نه گزارند

پس سیده روئی شان در عالم زیاده تر مشهور کرد و در این امر خود از شروح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عنه صاحبها و هم
ثبت دیگر جا بجا پیدا است که معاملات ائمه و شیعه و احادیث نسبت انکه اصل فطرت پاک از طینت ست الفرض سلام آفتاب
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده اند در بیان مطاعن هیچ چیز ندارند و انچه زبان زد هر خاص و عام است انکه چون حضرت
سرور عالم سید اولاد سنتهای قدیم دولت اسلام شد هجرت را الموخواد اشتند و سبب برای محرم آنکه این ماه از اغاز سبب
مشهور غیر پیوده ست چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می انجامد نیز در کتب لغات و محاورات نوشته اند
که محرم از ان گفته اند که قتال در ان ماه حرام بود مختصر انکه شارح در ینمقام کلام بکمال شوخی پیدا کرده نوشته و داد هر زگی داده
و از انجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم بشنوده میبود که ما خاب من استشار و ندارک ما فات شیوه
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود با پستی در باب تعرض کسب کشادن نخ و لهذا بر امثال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابو بکر انکار داشت که امامت جناب
شریف نماید و خود امام شده کما فی جلاء العیون اگر فقیر هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت و الاتبار و منا
اصحاب سرور ابرار را بر هم زنند شهاب ثاقب کتاب و سنت مکاید ایشان را بباد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محنت از بر گوشته بر اثبات میرساند و واضح میگرداند که احکام و استواری خلافت راشدین و ارتباط
و اخلاص همدگر موجود نگشته و نیک محضری هر یکی برای دیگری بطور پیوسته فاروق اعظم باعتراف این ناصبه
عداوت امهات المومنین و اصحاب سید الثقلین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق بامر فدک دارد گفته بود
با فاطمه زهرا این مقربه را بما بگذار تا انتظام امور مسلمین نمائیم و داد و جهاد کافرین بدهیم و رنه خلافت را بازستان و
جناب سیده از ایجال گذاشت و سبب عهده مذکوره رد انداشت معاذ الله بگرد دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگویم که چون خیال دیگران بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که کاینفی از عهده بر نیایند و بگوشه نشستند و خاموشی بر گزینند حتی که
اگر گرگان بافراس پردازند ایشان بر خویشتن نجنبند پس ضرور ست که عهده خلافت بدست شان مسلم باشد
چون حال مجتهد محله دار خریف فرین کناس مرانستی که حکم او در باره صحت آنواقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع ست بجوی نمی آرزد و خلاف واقع ست اکنون اگر باب شنیدن حرفی چند از اقرارات مجلسی قدس
او داری بشنو که از نیهم در جعل و اقرار افزونست و بعضی از مواعید راقم الحروف که در ینمقام بود بوقا مقرون
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بقضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطوری نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حایل گردانید چون فاروق از نصیحه
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبر دارید تنها میائید الحال از مجتهد حایل سفار باید پرسیدن کما گذشت تحالی
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود بیت الخلا نرفتند و هر گاه این امر
را بحسب ظاهر این ناصبی دشمن تمامی اهلبیت طاهرین و هم مجتهدانه نتوانست کرد پس اعتراض و در باره

بیت اخلاد بدرد کہ در کتب قدیمہ ایشان مذکور ست و من اینوقت تمام کتاب بیاد ندارم از دائرہ انصاف البتہ بعید
ست و حاجتی بیان نماند کہ طلبہ علوم دینی فکرے بخویش نمایند بلکہ حکایات ظرفا کما سبق برائے تاریخ و اتباع
جہان آرندا و ساہرال ہر دیار مثل شیطان الطاق گردانند کہ باوجود منع حضرت امام صادق علیہ السلام پیشگے در
سکاکہ و سیمنود و اتہا لیش فلان آن سطر و دار صحبت انجناب شبہ بجد یکہ سفارش اصحاب را در حضور او زنہار نمیدہ
چنانچہ از کتب معتدہ شیعہ مجلا و مفصلا بار یا آورم و زبان کسر و گویان و دہانہائے تراتر چایان و عیب جویان
ہر بستم آمدم بر ذکر اقرائے مجلسی و پیشوایان او کہ مدعے آنمینی شنید کہ فاروق معاذ اللہ بعد از تہدید و تریب خلافت
کہ طمانچہ بر روے مبارک امام حسین زدند و بالاعلی المقربین من الاولین و الاخرین اینکہ شنیدی بطور اجمال
بود و اگر تفصیلش آرزو دارے باید شنید کہ مجلسی تقدائے قوم متقربین اگرچہ جملہ بدنفس را آتش تمرا لعنے
مانند این سیاہ روے بآتش تقریر اسد اللہی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت اویند بسبب آنکہ
وقت خویش فرد کامل بود پس اگر کمال او بسبب اضلال خلائق ست یا بجہت ہدایت بہر حال بر رجعت
او امیدوار باید بود چنانچہ مدلول اصول مامیہ ست و بحار و غیران مفصل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید کہ القاضی قطب راوندے بسند معتبر از حضرت موسے بن جعفر علیہما السلام روایت کردہ کہ روزے
امام حسن و امام حسین برائے قضائے حاجت بیرون آمدند تا آنکہ گفت کہ چون عمر ایشان را نہایت
خواست کہ ایشان را ہلاک کند ناگاہ صدائے شنیدند کہ اے شیطان میخواہی یا دو فرزند محمد دشمنی کنے تو
روز با در ایشان کردے آنچہ کردے و بدعتہا در دین خدا پیدا کردے و خلافت اہلبیت غصب کردے
و حضرت امام حسین نیز سخنان درشت با و گفت پس دست راست خود را برداشت کہ طمانچہ بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست کہ بدست چپ طمانچہ بزند دست چپ
و خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما کہ دعا کنید کہ حق تعالے مرا رہا کند دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین دعا گفت کہ خداوندا او را ازین بلیہ رہا کن و آہن را غربالے
گردان برائے او و مجنے گردان برا پس حق تعالے دست او را رہا کرد و با ایشان روانہ شد و نزد
امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع در مخاصمہ کرد و این واقعہ چند روزے بعد از رجعت سقیفہ بود پس
گفت اینہا را بکجا فرستادہ بودے کہ برائے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفتہ بودند مگر بقضائے حاجت
پس یکے از منافقان کہ حاضر بود در دل حضرت را کشید تا در دل حضرت شق شد حضرت امام حسین با ایشان
منافق گفت خدا ترا از دنیا ببرد تا آنکہ قدم ساقے کنے اہل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق و غیر خود را برائے مردم مے برد تا آخر این قصہ گویا داستان عمرو عیار ست
غلط گفتم داستان گویان آن قصہ را چنان مربوط و دلکش ساختہ اند کہ ہزاران کس برائے شنیدن آن
مشتاق میشوند و برائے این مزخرفات باوجودیکہ مجلس دانہ دار باشد و اصطلاح اہل لکھنو کشان

گمشان میروند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکذیب یا رفضه چه صورتے پدید آید اگر دیدها بالبشت
بدورند و از کاد و کاد دست بردارند عقلاے ہر قوم را اضحوکہ بر دیار گردانند کہ از ملہم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد کہ فاروق در تعظیم و تکریم اہلبیت دقیقہ فرو نگذاشتی باز بہ بین اصول و جمال کلینے را چنانچہ بارہا
دانستی کہ چون جناب سیدہ روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقوت ہر چہ تمام معاذ اللہ بسوے خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حسات الحلو و ظاہر کہ چند صد کس از مہاجرین و انصار در مقابلہ و قیمتکہ اعانہ محنوق گردند
جناب امیر را خوار سازند کہ بہ یزید عاجز شدند پس فاروق را دست فرو ماند حتی کہ زبان را حرکت نداد
و راہ مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی ہذا کما عرفت انفا و الحمد للہ کہ خود شارح بہ بعضے از مقامات
در عین مابہ النزاع اقرار کرد کہ جناب سیدہ مصلحت فاروقے را دانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
و رو نفرمودند و درین وقت نیز خبر عرض و التماس مصلحت چیزے نگفت و بر گاہ امام حسین دامنش
گرفت سر سبز خبر ملاطفت و مہربانے امیری از وی بعید و رینا مد کما عرفت انفا و این امور در اغاز کتاب
مفصل شدہ در اینجا بالاجمال یکدو حرف تعلم آوردم بالجملہ فاروق اعظم عادت ہمین داشتے کہ خود با چون
غلامان پنداشتے چنانچہ جناب امیر را نفس نفیس خود را یکے از عبد حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دانستے
کما فی اصول الکلینے و ہر گاہ کسے از فرزندانش راہ غیظہ سپردی و فاتر مناقب آقاے انسان بر گشادے
و این امر بحد شہرت و استفاضہ رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا کہ
بالآخر علماے لکھنو از مرتبین و مجتہدین سر کاے ایشان در حقیقت فارغطی از تمرد خویش نوشتند چنانچہ
در رد بعض اوراق ایضاح مندرج ست و قدرے غیر مرہ و مدلولش غیر ازین نیست کہ چند جاے
از مطاعن کہ مابہ النزاع ست و سخن در آنہمہ دو طریق خلفا تعظیم و تکریم اہلبیت بود کہ در وقت یزید رفت
و لہذا صورت فوج کشے در کوفہ واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند ہمراہ ایشان ایخنان حضرات معاصر
ائمہ میکردند کہ امام حسین بایزید کردند ہمہ یکسو معنے اَتَوَلّٰی الدَّھْرَ ثُمَّ اَتَوَلّٰی الدَّھْرَ حتی قیل
علے و معاویہ چہ تواند شد و اگر معاذ اللہ شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند کہ او را محنوق سازند و خشش را
غضب کنند و روجہ اش را تاراج نہانخانہ را بسوزند و خانہ را بسوزند القصہ او را باید کہ انہاے مصائب و انواع
ظلم ظالمین را وقت آہ و نالہ یاد آرد و از نجاست کہ صاحب تحفہ الزام میدہد کہ اگر آدم و حسد الہ میکرد
باید کہ در سبب اخراجش از بہشت ذکر این گناہ کبیرہ کردن نہ خوردن چند دانہ از درخت گندم و با ایہمہ کہ تقتل
و فراست دانستی ہنوز دلائل دیگر ست کہ در عین خلافت خویش فاروق اعظم ایخنان با امام حسین
فروتنی کردہ اند کہ کسے دیگر بعمل نیاوردہ از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود کہ
کہ فاروق از تنگ شہر بانو دختر یزدجرد بالے ادبم بر آمد و خواست کہ او را بفروشد و حضرت امیر امر فرمود کہ باید
او را اختیار سازند ہر کہ را قبول کند او شوہر اوست کوید اول عمر روبروے او گذشت بینید کشائے

آشنائی دو سر بلندے شہر بانو فرمود و پیرست بکار من نمی آید اگرچہ خلیفہ روے زمین باشد باز جناب
با اسمہ بطپین بود نشست و بر و آمد و ہر چند قبل ازین حضرت زہرا شکایت صورت آتش علے ما فی الضمیر
نقل کردہ بود دگر شہر بانو پرسید گفت خوب ولیکن فاطمہ علیہا السلام زہرا را چہ جواب تواند داد و ہر گاہ امام حسین
را دید گفت سبحان اللہ ولیکن مطلاق ست یعنی طلاق بسیار رسید ہد پس دست بر دوش امام حسین
گذاشت بہ بین واصفین و متقرین امامیہ تشیع او را بعرش بریں رسانیدند حالانکہ او در بزرگانش
در آتش پرستے مبتلا بود و ندو بہمین جہت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مہاجرین و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصہ تشیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و خطبہ نکاح خواندن میانہ او و دختر خویش امام حسین بعنوانے کہ چون آنکہ کیاے تو گویند
و عشق و عاشقے شہر بانو بجلالت تمام دست قبول بر دوش مبارک بے چون و چرا نہادن فرع است
و طولے دارد و صد در التباس و نسیان از جناب رسالت مآب چنانچہ در نکاح امام حسن عسکری
با خاتون نرگس بصر اینہ با وجود آیت وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ و تدارک تا فات کہ در ہر دو مقام
از جناب فاطمہ علیہا السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجائب روزگار تو گفتہ
خواہد شد بتطویل و اندیشہ اینجا کہ خاطر فقیر بعد تحریرش برائے بیان فوائدش جوش خواہد زد متروک
نشد لیکن اجمالیکہ درین فصل ذکرش پر ضرورست و مقصود اصلے انہا بالنسبت آنکہ فاضل طبری در کتاب
کامل بہائے میگوید کہ بعد از آنکہ شہر بانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق بتہیب و شداد
حکم فرمود امام حسین را سہ روز بر اسپ سوار نمودہ ماسیتہ او را بر دوش خود کشید و بحلو داری ہر روز
حاضر مے شد پس ازینجا قیاس بکن کہ چون سلطان روے زمین خادم ست حضرت امام حسین باشد
کو کبہ سوارے و اجتماع خلایق در چہ مرتبہ خواہد بود و ہمبرین قیاس تعظیم و تکریم را در بارہ حضرات اہلبیت
سطیر من بخلافت عمر حدی نبود الطرف آنکہ چون ذکر این کتاب بتقریب بیان شادی کہ خدائے بر زبان آنحضرت
بعضے از معزز درین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانہ مولف و مولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتاب
از محیا السلمین تقاضے رطل بوق خمر در پیالہ شتم تا حال عامہ بندان و سر بلندان طائفہ زیادہ تر
عیان شود و غفلت دربی تمیزے ایشان بغایت قصوی انجامد گویند شنیدہ در مطلب علو یخان نشستہ بود
و مرض بواسیر داشت چون زور بر و آمد او دانست کہ آن مرض دارد و بیان نمود اتفاقا از زبانش
آنکار بر آمد فرمود کہ مرض بواسیر عاری و ننگ نیست از شرمگاہ خود خبر داری الحاصل قاضے در ذکر بہاء الدین
محمد بن صاحب واقعہ از بر ریاست آوردہ نوید کہ مجلس شریف مجمع فضلاے حق جعفری و محط
رجال او باد فضلاے اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علے الطبرسی کہ از جملہ فضلاے امامیہ و از
فاضل مجلس شریف خواجہ بہاء الدین محمد بود در خطبہ کتاب کامل بہائے گفتہ الخ و بعد ازین رفضہ

اختیار دارند خواه فاروق را بمرتبهٔ عداوت اہلبیت منصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه اویمیرسند و ہر گاه
حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس بکن از عجائب ترہات و خرافات آنکه
مجتہد خود را در ضربت حیدریه با انبیاء و اربعون متصف میداند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ ہر چند اہل کتاب
نیز او را دشمن میدارند ولیکن انیم میگویند که چنین مدبر و ناظم در اہل اسلام پیدا نشده و اری ہر چه دانا کند
کند نادان بلیک بعد از فضیحت بسیار و بیچکسے از عقلاء در جہان باشد که حال فاروق بر روایات شیعه در بیان
خراست بسنجد و ایشان را بدترین حیوانات نداند و از اینجاست که بعضی از شعراء ملهم شدند در تاریخ محمد
خانے تا ماده تاریخ بصیر ابادی بے کم و کاست برآمد و ہر گاه که جانور مذکور بر قاذورات حریص تر است او
پنجه در خانمه صوارم و خاتمه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرده و بریدن می لیسید
و جنونش که بارہا بذکر بیش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بازار نهر از ان پیاده پا برآمدی و پیوان طبیبے
را خواندند که دست شفای او مشهور بود بار اقسم صدق مودت میدانست فرار و در آن زمان از غایت
حلم و وقار و صدق گفتار از اولیای شمر دند بیان میکرد که طشت رو بریش آورد و عاد الاشکال کما کان
ولیکن ہر چند خواست که بیند بمنظر آنکه در تقیه برآمد و علاجش آسان گردد از اسباب و علامات پیس
بزودی بر دند و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر گماشته بودند که خاکستر
این سه بالعین را بر او میریخت و در آن مکان بزودے این طشت را می ربود و مخفی نماند که کلام
در اقتراے مجلسی و مقتدایان او بود که عمر خواسته که امامین را در صغر ایشان ہلاک نماید پس میگویم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کاہنین و منجمان نابع بود تا بسبب اظہار مودت و آتش بنهاے از روے
خود رسید بارے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از بیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را ہمی خواست و الحمد لله که این امر وقوف بر توبه دارد و الحاصل
من الدنت لکن لاذنب له و اگر بفرض محال مسلم داریم که خواست که طایفه بر بندپس عین خیر خواہی تواند بود
تا از شر اعداء سیما مصداق اشد عداوة الآیه بالکشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت مرباد وصف
مرید محبت باین فرزندان بضرب دنیکر تادیبا پرداخته و امیر المومنین در عین جوانی امام حسن را از تغریر
معذور نداشته و قتیکه قدری عسل برای همانے از مشکی بدست قنبر گرفته و قد تقرر آن النظر الی امثالهم
و کالغضب ایضاً تغیر بر فکیف که تازیانه بدست گیرد و قنبر را فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا اما رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس دلے انیست که برای هر ندیه محبت و خیر خواہے باشد تا ایشان را تنها نگذارد حالانکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیان نگذارد زیرا که گمان میبرد که امیر زمین را از وہا گردید مثل عصاے
حضرت موسیٰ کما فی الخراج و ترجمها خنده که خونش تا مرگ در دل داشت و باستقبال و اصرار مرتضوے

بعبارت تمام طرحاً و کرہاً بپرداخت من بعد در رد خرافات مجتہد تقریر جامع باید شنید تا ہیچ فرقش کہ مخالف
و نقل باشد بیاقی نماند و آنچہ باقامت اول نہ متمثل این ہر زہ چاوہ نہ بقعہ کہ بہر جہ میگوید پراکندہ و بدون دلیل و برہان
کما عرفت سابقاً و لاحقاً و انچہ از حج بالغہ آفریدگار ست کہ تحریر بندہ را سابقاً چنین دانستہ بود تا بقدرت
الٰہی و انتظام ناتمنا ہی گرفتار آمد پس بدانکہ از مشرب فریقین آنکس دست برداشتہ کہ صدق اوقایل
گشتہ بہ بطلین شدن جناب مرتضوی و انتفاح اضلاع آن منفعہ و کم حوصلگی شان و قلت استعداد قطعاً
معاذ اللہ بجدیکہ در قیلم بائے از علوم شکل عمر و عیار خالیش شد کہ بمہ اعصار بر اصل خود ماند مگر بطن مبارک
کہ بر جای خویش نماند زیرا پدرش از مذہب فریقین یکسوی اختیار ساختہ کہ رفضہ تحریف قرآن مجید را با تفاق
راجع میساختند و آن مسطور و بین دریدہ در بیان باب ترقی برگزیدہ یعنی در بدگوئی بحضرت سید المرسلین رسیدہ
و این چہ بدیہی ست کہ اہل سنت قرآن مجید را منزہ از ان میدانند و دامن اصحاب را از ین الودگیہا پاک الا تفاق
میکنند چہ جای ختم المرسلین ہبط وحی رب العالمین صلوات اللہ و سلامہ علیہ و آل اجمعین و پدر این مجموعہ
نسبت تحریف الصحابہ مجازاً میگوید و حقیقتش بر تحریر او آنکہ رسولخدا این نسخہ را کہ الیوم بدست اہل
اسلام ست تالیف نمود موافق خواہشہائے ابلنفاق معاذ اللہ در بغا لیسکہ برای الزام رفضہ گوید کہ انہا
در علت بطنی جناب امیر را ہمشکل عمر و عیار ساختند او از مذہب فریقین بیزار شد و آن متقی کہ بر مذہب
خود در سولخدا خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ و علیہم را محرف القرآن قرار دہد رئیس المومنین پاک باشد آن
ہذا الشئے عجاب عبارت پیر دبقانی در کتاب عناد الاسلام یعنی در مجلد اولش باید دید کہ تعلق بہ
الہیات دارد این کتاب نزد من بعاریت بود وقت ضرورت بدست نیامد ہر کہ او را بہمرساند آن را
فہمیدن کہ معنیش ہمین ست تا خبری دیگر و اگر ممتاگوید کہ بحکم ایزدی چنان بعمل آورد ند و صحف مقدسہ
امہ بدے کہ برای نشان نزول جلال بدان حکم نمود گوئیم کہ آن کتب مطلقاً مذہب و صحف احمر حکم نزد
کہ از ہر چہ خلفا بعمل آرند نیز بنا بدان و از جاے خود بنا باید جنبید و ہیچ سالک نجیر ہوذ زراہ و رسم منزلہا
و انچہ حکم برای امام الامہ و بقیۃ اہل عبا بود حتے گرفتن خار خطی از پنہا خلیف ما و شما کافہ انصار آن بے بہرہ
از دین و دنیا منزہ از عیوب ست و نزد مقلدین محبوب کہ با وجود علو کعب کہ نزد شان روایتی
کہ بالاجماع و الاتفاق فریقین موضوع و منقرے ست معتبر و معتمد پندارند و نقل تمامش بطبراق
بردار دو قاری ابے بن کعب را کہ قرآنش نزد امہ عصمہ مین رضی اللہ عنہم اجمعین معمول بہا باشد
ابے بن سلول بر شمارد و قائل بوفاتش در زمان حضرت رسول مقبول باشد الے
غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التی تخیل منہ الدجال و غیرہ از سل علی ما شرحناہ فی کتابنا الطویل
اعنی کقش الرماح فی کبد النباح و لوازم عمارت از خشت و آہک و سنگ در تشبیہ شان ضرور گوید
و چوب و آہن و تتمہ تخصیص ذی النورین بجوید و انہم بمذہب اہل سنت کہ گاہی غیر از استعمار

و تشبیه چیزی دیگر در بین ابواب نگاشته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که اصلاح شکم شریف را متضح
گوید ضرور نگر داند و نزد او فکر بیت الخلا و بدر رد اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه ارادہ کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامہ بن زید را که حضرت امام رضا سلطان شهید
مقدس او را در کتاب ستطاب خود استناد خویش گردانند یعنے استناد بر روایات ش فرمایند زیادہ برین
نیست کہ یعنے از اہلسنت بر تصدیر یکہ یکمیت رفضہ را بنوع رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را بہ بطن شریف بے دعوی انتفاخ آنچنانکہ از جہت تعلم یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلا
زینہار ایشان را ضرور نباشد بلی برائے محدثین شیعہ کہ با انتفاخ اضلاع و نفخ شکم حقیقتہ قائل شوند
در ینجا ضرور باشد چنانچہ ہمہ کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابو ہریرہ بیچارہ را بدرد
گردانیدند بجہت آنکہ بعیت صدیق نمودہ و مانند جناب امیر ہر بای و تمعی را دخلی ننمودہ و بمقتضائے
نور ایمان بجان و دل بقبول آوردہ یا ازان سبب کہ ابن قتیبہ را فضے چندی از معاب او در معارف خویش
برشمردہ و دل از پیروت تقلید بعضے از منافقین انرا حلوای بی دود گمان بردہ ہیچ بخیال نیاوردہ کہ ابن
قتیبہ در بنباب دو کس اند یکی دینوری کہ تسنن او در کتب منقول و دیگری ابراہیم کہ او ہم کتاب خود را معارف
نام نہاد در فضل او در تشیع رفضہ چنانچہ باید مسرود و فقیر بصدد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول کہ مطاعن او مذکور نیست بلکہ در ثانی ست کہ حجت را نشاید بلکہ مصداق قول بزرگان ست
باطلست انچہ مدعے گوید اغرض کہ بزرگان امامیہ و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوہش کہ بعیت
ریا نمودند و تلقیب کردن امام الائمہ در حق ایشان کہ اسبق فی مجلد اول تلمیع ایشان منکشف شدہ
جواب از طرف معاویہ قریب باین تقریر ست و اگر استخراج آن بر طلبہ متشکل افتد و مجتہد را بسبب جمود
ذہن و قلت قابلی کہ اثری نمے پذیرد باعث تشویش باشد بیانش آنست کہ معاویہ را در آن
جنگ و جدال شبہات بسیار پیش آمد و قرائن آن بکثرت بہم رسید خصوصا بر طور این بیچارہ یعنے
تیغ جلے صاف صاف نوشتہ کہ جناب امیر قاتل عثمان دے النور بن بود پس جنگ و جدال او
صورتے دارد کما لا یخفی و ایضا متشکل اینست کہ حضرت عقیل با وجود تشیع سر اداد بود و ندد اطراف
آنکہ رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امید وار حسن خاتمہ بودند چنانچہ محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشتہ پس چون از دائرہ رفاقت بدر رفتند راست بگو کہ ایشان و اتباع ایشان با اصول امامیہ
معاذ اللہ لائق ہر دو ام معلوم گشتند یا نہ و دیگر و دیگر مقبولین لسانے امامیہ حضرت پیغمبر صلعم را در
حالت احتضار گذاشتہ و از مدینہ بدر رفتند چنانچہ صاحب گوہر مراد یعنے محقق لاہجی و غیرہ او بدان اقرار
دارند پس مجتہد ہر چہ در شان ایشان گوید بدان ماخوذ نیست و کما تَدِینُ تُدَانُ و فی الآخرۃ طرفہ
انکہ این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برائے اہتمام بیوت اہل بیت و فتنہ پردازی عود

نمودند و آتش خلاف و عداوت که قریب الطفا بود از طرف ایشان بخیر بطفے
خویش سر کشید و حالات شان و دین کتاب جا بجا پیدا است موجبات پریشانے دماغ اہل
انصاف از مقاماتش ہویدا پس محبت رسول مقبول و برزوات شان کجا بود تا از مطاعن
محبت نجات یابند بہ بین با سامہ بن زید و دیگر اصحاب کہ باتفاق فریقین برائے سفر
جہاد خیمہ بیرون مدینہ طیبہ زدند و چون جراشتداد مرض و حالت احتضار شیندند بچشم گریان
و با دل بریان باز گردیدند پس یقین ست کہ اگر دیلمے و غیرہ ادبار شاد قلوب و زبرے دل
و جگر قساوت را مے گذاشتند و از وضع روایات و اضلال دست بر میداشتند این
طاؤس بجلوہ خود غیرہ او مانند زرارہ و شیطان الطاق در زمان امامت نونہال نرگسے
و سوسنے و ریحانے یا قضارت پائے تازہ و رنگارنگے بے اندازہ رجعت قہقرے نمودند
و لعلت بر فض و اور قاصے میدادند از ان رہگذر کہ مذہب رجعت دارد و در تاویل حدیث
فکرا و بجائے نمیرسید بلکہ بہ فریدر سوائے مے کشید اینکہ دیدے الزام رد افض ست بسبب
آنکہ قائل برجعت اند و مجتہد حرف کہ در پے انقلاب عبارت رسالہ قدیمہ گردیدہ کلامش
بمغیرست نہ شگرف و لغز آن را کہ ہنوز ثابت نہ کردہ دلیلے کہ مذہب صاحب فردوس
دیلمے رجعت ست و کیف تمکن کہ او از اہل سنت باشد نہ از اہل بدعت و قول برجعت
کہ محدث ابن سبا یہودے ست کما فے الترجمہ تاریخ السماط الرافضے اختیار کند فاقول
یا ولے الابصار فان التشبیہ بصور و عمر و العیار لا یمکن الا فیما ذہب الیہ بعض الاشرار اما بحسب
ظاہر پس دیلمے ماکہ بسیر فردوس مشغول ست بحکم آنکہ متبع مہاجرین اولین بود
چنانچہ عنقریب حال متبوع بودن شان از مجموع ایمان دانستے و آن زمرہ مقدسہ
بحکم حدیث اطول کلینے و ارتمین حشا الفردوس بودند و بر ہر لیات رفضہ تمنائے رجعت
خواہد نمود فکیف کہ فرزند سعادت مند کہ لذ بطن آن مفرا پنہ زایدہ باشد کہ یکا حش
در حال شرک اتفاق افتاد و تجدید رونہ و حمد برزندہ کردن اجلہ اصحاب ہمخوابہ حضرت رسالت
تاب و امہات المومنین از ازواج مطہرات سید کائنات متوجہ باشد و اینہمہ بزرگان
دین را برا مول رفضہ علے مافے البحار و حق الیقین و غیرہما من کتب
الشیاطین بشکنجہ عذاب کشد حالانکہ اصحاب و امہات المومنین بر ہمہ
منصوص قرانیہ واجب التعظیم اند و بالیقین انا یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم
تطہیرا بمعنے حقیقی مراد نتوانند بود فانہ یستلزم البطلان چنانچہ در ابوت آنحضرت صلوات
اللہ و سلامہ علیہ پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پدرامت مرحومہ ہست در عظمت و بزرگے

وقبلہ وکعبہ اہل اسلام وایمانست ازواج مطہرات اش کہ بنص قرانی انیست دنیا را پشت پازدند ودار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نہ امہات منافقین کہ منحرف از ثقلین باشند وقران مجید را منحرف دانند وجناب سیدہ
را بالیقین از اہلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی وشرحہ للقروینی الی غیر ذلک الطرف انکہ در باب صدیقہ
محبوبہ حضرت سید عالم گویند واز کتب ایشان میل تجرید منجم طوسی وغیرہم عیانست وکافرہ حربیہ را باز دران
حجرہ مقدسہ کہ خود امیر المومنین فرمود کہ بہتر ازان مقامی مقدس در جہان نیست کما عرفت نقلا عن کتبہم
آباد گردانیدن ہذا شی عجاب بالجملہ بعد از فتنہ جنگ جمل کہ باخوای ابن سبا وامثالش رسوا داد علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمد ومراتب خیر خواہی وخدمت لایق حرمت دناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا اورد حالانکہ
کافر ومی نزد شیعہ بخس العین است فکیف حربی معہذا فقط نخواندن کلمہ پاک عیشود اگرچہ پنجاست یعنی دارد
الحاصل ویلی رفضہ را التبہ تمنای رجعت باشد چنانچہ جوابش نیز از قران مجید واضح است یعنی اتمام الکلمۃ
حق قاتلہا ومن وراءہم بزرخ الی یوم یبعثون پس التبہ ویلی شیعہ ہوس رجعت مثل کفار دارد وزار
نالی اورا کسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم مذکور رہائی یابد عجبی نخواہد بود
کہ ایمہ درین عالم از دستگری شان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتہد ناصبی طریقہ مجیب را در قلب نمیدارد
بدریافتہ اتباع او برای قریب عوام خواستہ تا خیال کنند کہ مجتہد بر انقلاب ہم قادرست ۵ خاقانی انکسار
کہ براہ تو میروند زاغ اند زاغ را روش کبک از دست ۱۲ قولہ مشابہت عائشہ پایان شکستہ در شور داد
کور شدن ملک الموت بیک طمانچہ حضرت موسی اقول وباللہ التوفیق من از مجتہد الزمانی این توقع داشتم
کہ او مطابق شہرت ذہن رسا وطبیعت فلک فرسا دارد والتبہ نتائج افکار خویش را در جواب نتائج من خواہد
نوشت نہ چنین امور کہ اوائل طلبہ در جوابش مناقیط امرا شرح توانند کرد واورا اضحوکہ ہر شہر ودیار مقرر
خواہند نمود ودر حق او خواہند گفت کہ کسی برین عظام رمیم کہ علما جوابش بکرات ومرات نوشتہ اعتراض شیعہ را
از تقریر پایمال ساختہ اند دل نخواہد بست اما اول پس باید درین تشبیہ قباحتی را بیان نمودن حالانکہ بر
ہیچ یکی از محاورات عرب عرباً بلکہ اہل فارس من ہند قباحتی متنظر نمی آید کہ درین غذا آب گوشت ونان حرارت
کہ بمد گرامنجتہ وہضمش اسان گشتہ کہ در التقدا ذا از اقسام دیگر در گذشتہ واین طعام در حقیقت سرد قشر جمیع
اقسام است کہ اگر از کتب طبیہ فضائل ان نقل کردہ شود رسالہ جداگانہ باید تصنیف کردن مختصر اینست
کہ چون این غذا عند القرب بسیار مرغوب وخوبست مذا الشبیہ شد پس بر محاورہ عرب کلام را ادا فرمود کو نیز
چون بعضی را حکما منجر گردانیدند کہ یک غذا باید خورد ہر چیز نزد تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل ہمین
غذا میخورد وتندرست شد بالجملہ قبل ازین گفتہ شد کہ در اختیار لفظ ترق مقصود شریف
مزید اہتمام در تعلیم است واز ان لازم نیامد کہ متقارنی باشد برای معلم وہم متعلم و
متقارنی خود را در متقارنچہ نہادن وحوصلہ را بکلفت تمام جنبانیدن و بعضی

ن مردن بتکلف بمرسیدن میچ ضرر نیست در نیجا هم شکستن اعضاء ما یتعلق به حرا ضرور باشد آزاد
ثانی پس هر کسی میداند که اغراض شیعه کنگی دارد و هم مقتضی است که ناظرین و سامعین تحکم نمایند
که تبعین و مقلدین شیعه غور و تامل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنا بر سبب حافظه یاد دارند
و نه نگاه میکنند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمه از انچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز پیدا
صریح عیان است که قصه ملمانچه زون حضرت کلیم الله و کور شدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
است تا بران تفریع نمود چنانچه می آید و حال بخرارت علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات
رشتانی وغیره او واضح است و دو رجیز اردیم که ازین کتاب مجتهد ثانی لاثانی بقلم او خواهد امد انشاء الله تعالی
ای که حال عیب خویش تن آید ۱۲ طعنه بر نفس دیگران مزنید ۱۲ مجتهد ظرف با مجیب مصیب سر مقابله
دارد کجا نتایج افکارش که بعد از تتبع کتب رفضه بری اورد و کجا هفوات ناکارش که عین تقلید
جامعین بیاض بی سواد مصداق سواد الوجه فی الدارین است ولیکن مزید بیحیائی مجتهد را چه علاج
که هنوز بتقلید دیگران با وصف محتاج اجتهاد و بعد ازین عاقل پلمیی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
از دست کلیم اللهی بس باشد که این واقعه بجای خود حق بناشد فضلیت جناب سیده فاطمه زهرا
بر حضرت موسی چگونه لازم اید و متفرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که لفیفه طاهره شد اید بیماری حضرت میدیده و خیلی میگریست
و بر مفارقت انجناب جان بلبش رسید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اهلبیت بمن رسد تو باش
پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بلقضا نشد و در جوار و همسائگی رفیق اعلی تن بر رضا
نداد و با فرشته فرستاده خدا بند مضارعت آغاز نماد و از نمیقام واضح شد که جدل و جدال با ملک الموت
بعد از دانستن امنی بود که ابن فلانی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
تلا یفتهم و لا یعتدی من جیع و اگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من در امده و با من در اویخته
او را دفع باید کرد استدلال عیسی بر مغلوبیت حضرت کجا پیش میرود پس در نیجا بر صور خیالیه او تلاوت
بکن که خر عیسی صحقاء الضا ظاهر شد که انچه در روایات صحیحه ما آمده و علمای ما فهمیده اند تقریر تفهیم
نیست بر دانستن ملک الموت بودنش بخلاف روایات رفضه و رنه تقریب دلیل کجا قلیفظ هذا التحقیق
فانه قاطع مادة الشکیک و من نباتین عدم کونه الزامنا در نمیقام امور دیگر که در تفصیل انکار اید
و دست دعای مجتهد از دیدنش کم گردد از گوشهای خاطر فاتر سر میکشد بیش از بیش است و حرفی
ازان اکتفا میکنم و بر دفتر میزنم و میگویم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت خاری ازین وهم
خلیده باشد که در نیجان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
حق تعالی که دو کونش یکی قطره در بحر علم تدارک خیال او کرده باشد و از دستی که در جوان دارد

فقد کان کما تو سی فقضی علیہ بالموت مغلوب گردانیده وملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد وعادت
الی هذا جاریست خدا وصاحب نسبت بندگان مقربین از ملائکه وانبیا و مرسلین یاد نداری که موسی علیه السلام را
چون خدا پرگزیده و تورات عنایت کرد گمان برد که در علم از همه زیاده ترم باکسی گفت از تو کسی را از علم ندیدم فرمود
من هم بنا قتم کمانی الصافی وغیره پاسخ دادند که اهل خلائق امروز کسیست و بخیالش افتاد که منم و حق تعالی بجبریل امین فرمود
که در باب بنده مراد گو که سفر جمیع البحرین کند که یکی را از نهنگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
الامر یلی ازین خیال فارغ شوی پس بمقتضای امر سفر پیوسته و حال شکستن کشتی و قتل پسری صبیح و طبیح و اقامت دیواری
که صد دانه ام لوز معلوم شد و صحبت بپرودی به پایان رسید و در نه بیش از بیش کم منتهای علوم لدنی جلوه ظهور میکنید
الی غیر ذلک مما لا انتهای دارد ازین کثرت اشاره کرده ام باینچه دیده ام در مناقب بعض امم که فرمودند که اگر من لدونی
العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالا نکه در بعضی از امور محتاج بتذکر حضرت خضر گشته اند کمانی احاد شهم معلوم نیست
که قصه النثر شته که مورخش بالاوزین محابد گذشته باشد و خبر عالمی و فضول همه باو کرده و در نظر مجتهد جامع کمالات
خرد آمده یا نه که در وقتیکه از اسمان و زمین اثری نبود و یکصد شتر از جمله ملائکه همه را آفریده و بعد از آفرینش بخیالش
آورد گم شده و قهر الهی بجوش برده او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانیده و اگر او را بجهنم میبرد کی مانع تواند شد که
تا کسیل هما یقبل و هم یستعیرون ان است قال الله تعالی و من یقل منهم انی الله من دونه فذلک نجزیه جهنم
کذلک نجزی الظالمین من اینرو درین مقام یعنی کربطن شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر رشید
قبل ازین در سفوات مجتهدان باقی ماندهم قطع شود که بزرگ سید شهاب الدین نظر بسیادتش اگرچه مسلم و لیکن
بودنش از مشاهیر و در جمعیت علما بتحقیق او و استنباط و استنباطش از نظر فقیر نگذشته و من کتابش را انکار نمی کنم
چنانچه پدر فانیش در کتاب مشهدی ورد والقفار انکار کرده با وصف بودنش درین بلده و لیکن انقدر میگویم که
استنباط علما و شهرت کتابش چنانچه مجتهد فانی طالبیه باید از کتب معتمده ثابت کردن معهذا مجتهد الزمانی آنچه
نوشته چه پسندند کسیکه زیاده تر شرب ان نماید باحث ارتفاع بطن او خواهد شد یا نه جوابش انکه ظاهرا کربطن
بزیادت شرب از مادات حیوانات است مثل پشه وغیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از امتصاص
فی الحال کبر میشود و در نگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از اکل طعام او را البطین نخواهند گفت
بلکه کظه او را و بگر تعبیر خواهند کرد و کما لا یخفی و تمثیل بقیه و غیره امری مستهجن بنسبت اری تطبیق می باید و قال الله تعالی
ان الله لا یستحی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها و درین قبیل نمیدانم مطالبت علمای رفته چه است که در حق
جناب امیر لفظ لوحشه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید منتهی الکلام
رجوع کردن و التعجب که مجتهد سیری و سیر ابی را یاد کرده که او را البطین خواهند گفت یا نه و البطن او مرتفع خواهد شد
یا نخواهد شد و این را یاد نفرموده اند که در باره گرسنه و تشنه که متاسر البطن شد چه خواهند فرمود خلاصه انکه بسیر
و البطین در تمام عمر چنین است البته طبیکه از بیماریها الاغرنشود و خود بیماری لاغرنی ملحق نگردد و کسیکه البطین و بسیر

نباشد اورا همیشه بلاغرض وصف خواند نمود اگر بیاری اورا مداوا نگیرد جناب امیر در بر حالت لطیف
بودند نه انکه بابی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک واضلاع آن منفتح شد معاذ الله واگر لطیف کرستیه شد
یا اسوده طبیب حاذق البته از نبض او پی تواند برد بخلاف امتلاجیین نیست که لطیف را غیر لطیف گویند واسوده
وسراب را لطیف بدانند وعلما وشعرا انچه درباره جناب امیر آورده اند غیر ازین چیست که نفس لطیفی را
توجیهی کردند که مشتمل بر منقبت شاه ولایت است نه انکه لطیف نبود وچنین گفتند واسامه بن زید بن حارثه
لطیف بود وچون علمی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جهل مرتد وکافر شد چنانکه مدعی خلافت شد کلام
نقلا عن کتب الشیعه اگرچه بواسطه استاد حضرت رضا بوده باشد کما عرفته الفیا در ترجمه اش لطیف میگفتند
وانچه در لطیف بودن جناب امیر توجیهی کردند پر توی انست که درباره مولوی اصغر علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصرات ومتوسطات کتب درسیه نسبت تلمذ
بایشان دارم واو در کتب درسیه خصوصا تدریس فواید عجیبه خیلی مشهور وبعد از وفاتش بکید وحیث
حاشیه کتاب مذکور از خزانه کتب او برآمده بود شرح مسلم هم تصانیف اوست که نزد خود دارم ذکر گردنش دارم
بغایتی بود که تا لبته میرسید ودوستانش وقت تدریس میگفتند که صندوق علم است که ازان برمیآرد
وبر مستفیدان تقسیم مینماید ودر واقع پر چه بود معلوم همگنانست ومطالب السئول بلکه مطلب السیول
کمافی کشف الظنون را دیده ام انچه درباره صاحب الامر شیعه نوشته ازان پی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزندی که داشت حالانکه از تحقیق معتمدین ثابت است که میراث لبنم انجناب رسیده چه ممکن که پسر را
میراث نرسد وهرچه باشد عم بزرگوارش ببرد وخصوصا شخصی که مدمن خمر ورقاص وقمار باز ودر کوچه بازار
طنبور نواز بر تصریح اهل تنقید خصوصا صاحب حق الیقین وغیران باشد وقضاة وحکام فرزندش را محروم
گزارند ان هذا لشئ عجاب پس انچه در باب کمال الدین بن طلحه میگوییم کمال استیاط است یعنی ثابت باید کرد
که او را مشابه علما است تمل بخاری ومسلم یا امام غزالی وامام رازی چنانچه مجتهد فانی گفته که مشاهیر علما مانند کلینی
هستند اه حالانکه از سنیان خوف تقیه نداشته که از مطالعه کتب رفضه غافل بوده اند بخلاف اهل تشیع که عمر
ایشان در لباس مکاری گذشت که خود را سنی میگفتند وفریب میدادند ولبسیاری از تالیفات خود را
در باب کوهش ونفرین خویش حقیقتا یا کارگذاشتند رجوع کن بکتابی ضخیم که مولف آن خود را سنی وصوفی قرار داده وسخن
تکیه او جا بجا این ست عن شیخنا امام سنی بی کینه ام ۱۲ دبالا خره چون سبب تصنیف بعد از غور تامل سنی باوجود
مناقب اصحاب که اگر جزو کتاب خود نمیکرد که از جهلا در دام ودانه اش گرفتار نشدند این امور ست که میگوییم یکی از اول
آن چهارده معصوم که فلان ابیه وفرزندان شان قبل از ذبح از دنیا بخبث نیز امیدند محسن بن علی مرتضی
هست که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از لطن جناب فاطمه زهرا سقط شد واهل خرد او را غبار و
مکار میدانند وبکوهش ونفرین او تقرب الی الله تعالی میپردازند وعوام این امور را چه میدانند فانهم کالانعام

بل ثم اصل سبیل الحاصل اگر کتبتقات را بینی ایشان نیز بطین راهان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه صحاح است می نویسد که بطن بفتحتین کلان شکم شدن و بطین بزرگ شکم و محدث نجفی که غرائب لقاب احادیث امیر را حل میکند میگوید بطن بالکسر بطن فبو بطین اذا اعظم بطنه و نام کتابش بارها دانستی که مجمع البحرین و مطلع النیرین است و انچه مجتهد میگوید که اشاره فرمودند جناب مرتضوی به بطن مبارک پس باید گفت در جوابش که مجتهد بنده شکم رنور اهل دلان چه میداند نکیف رئیس اهل قلوب لتعجب این است که نفهمید که اشاره بشکم اشاره بقلب شریف و سینه بی کینه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را عیانا و بهارا میفهمند اگرچه کسی ذکر بطن کند و مخفی نماند که لفظ سقط در عبارت سید شهاب الدین لغاست نه لقاف برای رفع مغلط تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السیول درین فقره فانما لفظ تو صیف بها من هو عظیم البطن منصف یا متلائه که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت پرداخته دارد و اگر معنی چنین قرار دهند که جناب امیر بطین بنودند ولیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در جواب ش حدیث جناب سیده و بارده شکایت صورت باضمیمه اهل البیت ادری بما فیه کافی و وافی است کما لا یخفی و تسلیه جناب زهرا هم موید کلام ماست و هو الظاهر عند اولی الالباب و ورده لازم آمد که جناب سیده از کثرت علوم و تناسب اعضا بنیز ار باشند و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب بتقیید مشتمل بر تراجم اصحاب که لفظ البطین مذکور بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیهی بنا بر اظهار فضیلت و منقبت انجناب کرده اند منافی بانیست و کثرت علوم خاتم الخلفا الراشدین که در عالم زیاده ظاهر شد مبادی آن ظهور اختلافات در امامت است و این زمره احمد شین ما انکار کرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر بر صاحب مطالب السیول نوشته اگر مراد ش انست که زمان جمل وقت اخر صدی بود نزد فاروق پس ممنوع است معهذا بالبتی انکار کردن و گفتگو نمودن چون قیل و قال نفرمود بلکه شکر گذاری بر واجب معلوم شد که مسئله را میداند است و از جمل بی خبر بود و جناب امیر چون جمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و رفضه در پی اثبات جمل فارد شده و ذلک جمل عظیم و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **قوله** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است و همچنین بر اسد دلالت بر حقیقت خلافت پدید دارد جوابش هم در نظرت رسیده و قتیکه مستشاد خبر داین کتاب را از کاتبی نویسانیده نزد تو فرستادم پس هر چند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بجناب خویش فرمود ع معذور دارمت که تو اورا ندیده ۰ ولیکن من چگونه تر ابعد از فرستادنش معذور دارم که قطعا ان کتاب را دیدی نکیف که چون دلدار دوم یعنی دلدار حسین برادر تبارک حسین بالفاظ تو پیدا خت بعد از انکه بیقین دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاد و او در خلوتها می بیند و چنان می نماید که قلبش مانند درخت بید از تند باد می لرزد و با انهمه از غایت بیحیائی و او عیش و کامرانی میدهد و متوجه بجواب نمیشود و هر گاه تذکره ان در خلوت می آید و منع میگیرد تا یاران از دکرش

یارمانند وعوام وخواص شیعه لطلب جواب هجوم نکنند پس او موقعی در تقریر نیابد بعد از فاتحه یعنی از اقرار با
توانست یافته از در دین حمله گفته وبرای برانگیختن تو هر چه در دولش آمده نیز بالش رفته می کرد وا
تیز زبانی داده وان کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنام نبوده باشد ولیکن چون در باره طلب
بود در پی تذلیل او نشد می ودعده حتمی نمودی واثری ازان پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور للطلب
انجا میدهد که نیز کند حلالی اخره پس اگر اکنون پوست خربزه در پا کردی ولعلمت هر چه تمام بر جلد گر مش
نشستی واز مرض مرمن بهدایت وعلاج طبیب صادق حضرت امام صادق کما یلقا عن اموک تارع کشی پس
شود به بین چه افواج بر سر تو ملکه اولین واخرین تو از زراه مجوسی وعبد الله بن سبا یهودی کشیده وا
میدان وادی داده امچنانچه سکندر ذوالقرنین بتائید اسمانی در مقابله واران بهمن گیانی که اکنو
زمان حال باین ابیات متکلم است ؎ تو ان انگه کوهی نیزه منم ؎ کجا نیزه یابم که بازی کنم ؎ نه شمشیر و تاج
نه گرز گران ؎ همین گویمت بازگویم بیان ؎ معهذا مراد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل وعقد است
که اولی الامر اند وارسیانه خویش یکی را مستجمع شرایط دانسته بیعتی گزینند وبعد از اتفاق ایشان امامت
آن شخص از مکمن لطیف که مادهٔ امامت است بارگاه فعلیت وظهوری آید چنانچه امام رازی بشرح ولبا
بیان فرموده وبنده همراه بیانش باظهار مغالیط مجتهد کی نموده بقول خواجه بلطامی ع که سستی نکردم وران کا
بیچیده ودر حقیقت کار اهل حل وعقد اتباع سنت نبویست چنانچه ماخذش بارها بگوشت رسیده وجناب امیر از
کلام خویش بعد از اقتباس از ایات بینات واحادیث سرور کائنات بیان فرموده وچراغ هدایت فرا راه
روشن ساخت که انما الشوری للمهاجرین والانصار الخ وقس علی هذا الخصوص که زیرا فرادات راویان ومقرار
بر امام رضا در بین اوراق نقل کردم واین امور دران اجزا که نزد مجتهد ارسال داشتم چنان مشروح ومبسوط
که اگر مجتهد احاطه نماید وکج فهمی را بکذارد والبته بشرط حیا روی خود بمقلدین هم ننماید تا باهل سنت چه رسد زیرا
ازان واضح است که هرچند معاویه بن ابی سفیان بیعت اهل حل وعقد بر ولایت عهد یزید می توانست ولیکن
حسین شرافتین پرداخت قبولش نکردند واگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبد الله بن مطیع وامثال او
ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ظهور افعال قبیحه از ظلم وغیره نیز بیعت آن پلید را شکستند وخود را ازین
بار گران رهانیده عازم قتال گردیدند وحال عبارت شیخ جلال الدین سیوطی را چه در مثل تاریخ الخلفا
ضبط فرموده بلوری در تفصیل آوردم که قلوب ناظرین نیک میداند که در انجا نیز بنیاد تقریر مجتهد بر
هرزه چاهی وخود بینی وخود رایی است که شاید در هیچ کتابی آن شرح ولبط نخواهی یافت دلیکن
از انجا که مجتهد خود را در لجج تلبیس وکامرانی سپرده علاجش در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست و
طبیبان کاملین چه توانند کرد چون مرائین عمل بر رهنمائی شان نکنند وکوشش بر اندرز کسی نه نمند
المعرض اگر تمام کتاب را نمیدهد مگر بعض این مقامات را انعم مرفل ودر اخفیف نیکو زاینده ومتعود

رفیق انست که بمیزان عقل گران سنگی اندامی سنجید پس نسبت رویش وعدم رویت هر دو بیرابر است
و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی و بی باکی او را بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند بخط جان و ناموس خود
کوشیدند چنانچه از بعض روایت بری آید اگرچه نفس در مدعای رفته باشد بابر آنچه علمای شان و دیگران
گفته اند پس حماقت مجتهد و مقلد نیش باید دید که بران نمی خندند و دول بران هم نمی شوند که عبارات تحفه
را بنظر ملاحظه کنند و مابه النزاع را درباره تقیه دریابند و در این ابحاث هم کلام محققانه چنان اورده
ع فلک گفت احسن ملک گفت زه ۔ یاد نمی آید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابله مجتهدین امامیه
از کار رفته باشد که بر هر مقاله اش بعنایت ایزدی مجلدی صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردنهای
این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در بیعتش بماند غالبا که از اسمان اتش بارها ببارد
و بعضی خط بفکر جان و ناموس افتادند که مبادا لشکرش بر ما بتازد بعد از نزول هجرت وللناس فیما یعشقون
مذاهب و مقصود از بیهوده گوئی در این مقام تعلیم این پیر نابالغ بود تا اگر مجمل را بعهد تفصیل کار خود کند هر گاه حال
چنین باشد اگر باز اعاده ان مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهم شد و اوراق اینده مجتهد جواب
خواهد ماند بالجمله بر مذهب حضرت امام حسین ع بکمال تقوی در خصوص عمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان
جابر فتاک بی باک خروج فرموده و در دین داری بغایت قصوی رسیده مجتهد نمی گوید که بر ان بسته که
شهادت انجناب را باطل گرداند و از راه خدلیت بخاطر عوام اندازد که هر چه کرده بر اصول اهل سنت کرده
تا خود را از لعنت شیعه برهاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین ع بر اصول شیعه باطل
است بسبب انکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر ع است که بیعت فرمود با مخرجین کتاب الی غیر ذلک و امام حسین
کردن تقیه زود و معاذالله از دایره ایمان برامد خواست که بطلان شهادت را بتکلف تمام بر سنیان نبندد
که امامت یزید ثابت شد بر بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین ع دیدنست که اگر بیعتش بعد واقعه
کربلا بود عیان شد تلبیس او و ۵ در بسته بروی خود زمردم پنهان عیب نگسترند مارا به در بسته چه سود عالم الغیب
و انامی نهان و اشکارا ۔ ۞ و لفظ کذا و کذا که مجیب او سال عبارت قاضی ابو بکر باقلانی پیش ازین
مذکور شد و ماخذش هم دلیل بران گشت پس که اورا مثل سابق و لاحق مغالیط پیش اید ۔ این ام
خاص دوم را پدرش در صوارم اورده و محصل جواب صاحب تنبیه السفیه بر باد من انیست که این شهر
آشوب ما زندرانی مدح امام حسین ع را که اول خارج فی الاسلام بود با ضافه یای نسبت به تا صبت خود بدل گرداند انتساب نمود حالانکه مغیث این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم
خروج فرمود نه انکه معاذالله خارجی اول در اسلام امام حسین ع است و بنده میگویم که العیاذ بالله خود
بدیهی البطلانست زیرا که خارجی باعتراف سنی و شیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی
و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام حسین

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میداند چنانچه مذهب اهل ایمان است که بر شیخین حضرت نبویه میروند و بحدثات متلائمیشوند پس بنا بر جهت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی انجناب البته از دایره لسنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و این شهر اشوب مقتری پیشوای رلل بوق شوخشری است که نزید بایات او عمل نمیکند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام این شهر اشوب ازان جهت نمودم که پدر مجتهد الزمانی مومن جایسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکنند در مباحث صوارم که این شهر اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قیتبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت قیتبی همزیه قبل ازین در مجلد اول بعنوان مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را گاهی فراموش نشود که قارئ کبید مجتهد کوفی هر دو کباب شاهی شد فتذکر و بیاد میاید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد فانی رفض و بتان و داعی بودن لبسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای این شهر اشوب باقتضای شمل مشهور رسانا زندران نماید الا و چنین یکی دیو مردم دگر دیو نیز ثابت فرموده و محصل تقریرش لبعد ازان اینست که چنین کذاب را در نقل مذکور بتصدیق نباید کرد که اصل کلام قیتبی دلالت بر مدح امام حسین دارد و خلاصه انکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابله سلاطین ستمگار ورآمدند حضرت امام حسین ع است بازید بن علی باز نفس بر کمه و قس علی هذا به بین که از راه بهتان لفظ خارج را آن ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا رلنسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت صلی الله علیه و آله را محرف القران نوشتند کما فی عناد الاسلام شاید که درین تحریفات متوقع مزید ثواب باشند معاذ الله من ذلک و ایضا خارجی حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیری نماید که جناب امیر ع او را در نهج البلاغت ببرابری و مساهمت خویش می ستاند و در خصوص قرابت داماد می او میفرماید که قد بلغت من صهره ما لا و بر شیخین معظمین ترجیح میدهد و بهمین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه را ازایمان بدر می کند و در عقوق والدین یعنی حضرت زوجه مجوبه مطهره او مثل رفضه مصداق سواد الوجه فی الدارین است الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلا که جناب امیر ع نسبت بحضرت ام المومنین پس از فقد جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش امد و حضرت امام حسین ع نزد ما البته بر دتیره پدر بزرگوار خود بود لا رفضیه اگرچه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلاف میانه جناب امیر المومنین ع و حضرت امام ع باشد که او تاد م شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه را بر کند کما ذکرنا مجملا و مفصلا مرة لعد اخری ذکره لعد اولی و از عجائب و غرائب انکه محدث یخفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقة من فرق الاسلام سموا خوارج لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قبل منهم یوم النهروان انفی لفس و کان یدخل سوالغرب بسیفه

حتی یخرج و ذکر الخوارج عند علی ع الکفار هم قال من الکفر فروا فقیل لهم منافقون قال ان المنافقین لا یذکرون الله الا قلیلا وهم یذکرون الله کثیرا والله کثیرا وقوم اصابتهم فتنة فعموا وصموا بالجملة نزد ما بهر حال کہ معنی از ارام دانی یا خاص یا اعم گردانی دامن مبارک امام حسین علیہ السلام بدان الودہ نتواند شد بلکہ پاک و پاکیزہ است چنانکہ دانستی ولیکن بعد از ملاحظہ اینمعنی کہ محدث مذکور اخادہ جناب امام الایمہ نقل فرمودہ و مجلسی دیگران ہم نسبت شان را نسبت بدیگران نستودہ اند و محماش بدان میرسد کہ خارجی نہ کافر است نہ منافق بلکہ اگر فتار شدہ و متناہی و شیوای خود را دریافت پس بر اصول رفضہ باید گفت کہ حضرت امام حسین کہ تارک تقیہ بلکہ کشندہ ان بود کما لایخفی در زینہ اسلام کمتر از خارجی است بسبب انکہ تارک تقیہ تارک صلوۃ است عمداً کما فی الاصول و ہر کہ تارک الصلوۃ باشد عمداً کافر است کما فی الاحادیث پس وای بر مدعین ولای اہلبیت طاہرین کہ با اینہمہ لوازم ہنوز از دعوی محبت شان دست بر ندارند بلکہ عجب انست کہ دعوی مزید و لابر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی اہلبیت را برابر کاہی نمیشمارند پس توانی گفت کہ از نسبت بخارجیت کہ بوی اسلام ازان می آید دل مجتہد ناصبی سوختہ و آتش عداوت در سینہ این لنیہ تو زبر افروختہ اکنون لاحول باید خواند اما اینکہ اول خارج فی الاسلام بزیادت با می نسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچہ مجتہد ناصبی مفتری دعوی کرد پس دامنش بگیرد و استدلال باید گرفت و تا دلیلی و برہانی بران نقل نکند و نمایش ننماید گفتہ است دانی لہ دلیل فانہ فی ہذہ المعرکہ کلمبہوت و دلیل والله یہدی من یشاء الی سواء السبیل و بحمد الله کہ درین مقام نیز دلیلی الزامی بعنایت ایزدی خاصہ از کلام تمام علماء مرتب توان کرد کہ چون خود اعتراف کردہ کہ خارجیت امام حسین معاذ الله مدلول احادیث سنیان است در حقیقت این معذرت از طرف ایشان تواند بود کہ تابع طریقہ و روش بر گزیدہ حضرت اند پس الله معذور شد نمیخ کہ سالک بی نجم نبود در راہ و رسم منزلہا و این بدان ماند کہ خود در بارہ مختار عذر خواہی میکند و او را از سر ابتدا باز میدارد و محصلش چنانچہ دانستی باز می آید انست کہ از انجا کہ احادیث حضرات اہل بیت در بارہ او مختلف مروی گشتہ شیعیان تابع آنند ہر چہ باد باد اعتراض دختی بود کہ ایشان بر خلاف احادیث ایمہ چیزی میگفتند پس بندہ میگوئیم کہ از اعتراف مجتہد بدلالت احادیث دامن کسیکہ معاذ الله چنان گوید بر فرض محال ہم پاک شد چنانکہ دامن رفضہ باعتقاد مجتہد از تقریر مذکور و این قدری است واضح کہ اول الزامی است ثانی تحقیقی معہذا میانہ انچہ در بارہ مختار گفتہ فرقی است دیگر کہ جمیع اہل اسلام بران اجماع دارند کہ مدعی نبوت کاذبہ در دین و دنیا جمیعا بالیقین کافر و مخلد فی النار است و محدث ندیمی کہ اہل آن حضرت ایمہ را مستحق امامت ندانند در حکم کفار بدار القرار اند و این اجماع در خصوص ممنوع است کما لایخفی و ایضا مجتہد اقرار دارد کہ خارجیش و لای الاسلام مدلول احادیث سنیان است

ونزد ما ثابت شد که احادیث ائمه اهل بیت بر مدح مختار کذاب دلالتی نداشته باشد کسی چه کفر از کعبه برخیزد
کجا ماند مسلمانی پس واز اینجاست که حضرت امام زین العابدین هدیه آن رئیس الکذابین را قبول نفرمود
وصاف صاف کردار نالایق او را مذمت نمود چنانچه روایات این معنی بر است شاهد برانست واگر قتال ما مقاتلیه
امام حسین علیه السلام تائید دینی می بود البته امام موصوف پیش کش او را رد نمیکرد و دعا امام حسین
برای قتل انمطرود انطباق همت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیکشاد پس حاشا
که ائمه اهل بیت با وجود ان علوم مدائح او باشند بلی اگر باوی بداء امر او بر غیر ائمه اهل بیت ملتبس ماند
بر جای خود تواند بود که مختار سر سریست این دعوی مان است علاوه مخلص او باید کوشید علاوه در این اوراق
انهم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم مروی است چنان نیست که مخصوص
باشد بکتب اهل سنت حتی که اگر کتب شان را غربال کنی فاقتلوا الاخر کما ثامن کان معهذا نیز خواهی یافت
علل الشرائع کتاب صدوق رفضه نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و مجتهد الزمانی
امرا بحکم امام رضا مثل دلیل تمانع میدانند و این بحث قبل ازین بالا مزید علیه گذشته پس مرویات سنیان
در حقیقت مشترک شد و برای رفضه بنهایت باری سر باری گردید آمدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
مذکور در رساله قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتهد درباره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
پس میگویم که خرافت و هرزگی مجتهد باید دید و ناصبیت اورا میزان انصاف باید سنجید که اگر کذا و کذا نگوید
و تصریح به نتیجه قیاس او می نمودم در تمامی بازارها و کوچهای این شهر منادی میگردانیدند که ناصبیت مجتهد
دریابید که در حق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیعه می نویسد و مردم کی می دانستند که این نتیجه
قیاس از مجتهد ناصبی شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم و تصریح را گذاشتم باز مرا مورد اعتراض
واتهم میسازد و وجه مهلت آنکه مدار اعتراض بر صورت گذاشته نه بمعنی تفصیل اجمال آنکه بعد از ادنی
غور توانی دانست که در واقعه تولیت فدک چون جناب امیر مطابق حکم شیخین مانع از القسیم شد و حضرت
عباس علی الاقسام آن بالتصنیف منجر است و آن موهم لقسیم میراث بود و سیما برای متاخرین حضرت عباس را
خیط و غضب در گرفت تا انکه لفظ کاذب و غادر الی الاخره در باره جناب مرتضوی نیز زبان آورد و مدار
بر روایت شیعه فیما بینهما نیز وقوع یافت که عادت همین است که مداحت بعد از سخت گوئی می شود بخاری
چنانکه از اوستاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هر چه بهر حال در انجا کاذب و غادر اند کور
است و در داده نه اعی و قیاس مجتهد ناصبی الفاظ دیگر مستهجن می باید که هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد و ظاهرا
که عذر و کذب را با امام حسین علیه السلام راهی نیست اری بزید عذر نمود و هم کذب و هم خلاف وصیت پدری الغرض
بنده که متحمل و مودی روایت بودم بر من منطبق چگونه نشد بخاری روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجه قیاس
مجتهد در باب النتراع برآوردن و این کنایه و انهم بحسب ظاهر همین آن تواند بود که غادر و خائن مراد است

در حدیث بخاری ای بل خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقه
قهر الهی است که در هر قول بر مجتهدی افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکند نزد عقلا بجزای انمیعنی
که در ضربت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتهد صوتا
کصوت الحمار لیکن بنا بر مصلحاتش می توان گفت که لفظ کذا و کذا لبطا هر اشاره باشد بامر یکه جناب سیده مظلومه
بخطاب مستطاب مرتضوی تقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بسبب انکه حضرت امیر از
وصیتهای رسول خدا اعراض نمودند چنانکه بارها دانستی الطرف انکه بسیاری از نسخ حق الیقین دیدم و زینهار
دران نیافتم که بجای حانان خانقان بوده باشد چنانکه این رئیس المحرفین قرار داده و مکتوب اخیرش
بسوی معاویه سلامة الله سلمه الله تعالی دلالت بران داشته و این تحریف قهر الهی حقیقة بعنوان دیگر است
که بدرش دلدار اهل ستم نگر مقطع الاصل و بدگهر در عناد الاسلام انچه گفته ازان واضح است کجناب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و اله درباره قرآن مجید رئیس المحرفین است و ازینجا در متل می گویند که کرد که نیافت
و هر که آدنی نحو در شکایت جناب معصومه نهایه که رسولخدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
و اعاده سالش ناگفته بیالیقین خواهد گفت که لفظ خانان را خانقان ساختن هیچ فایده برای این
دشمن خدا نتواند کرد که عبارت سابق و لاحق یکی مانند حنین رحم پرده نشین شدی و گمان میدند و میبینند
تو از جای خود حرکت نمیکنی و ای بر من محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت من بسوی پدر من
است و مخاصمت من به پروردگار من است کار خود کرده پس از جناب شیر خدا اعانت آن مظلومه می نمود و حراست
ناموس اکبر نمیتوانست کسی مجال می یافت بتازیانه زدن و پهلو شکستن و خانه را بالتش سوختن و تهمتها متهم
کردن طرفه انکه چون لباس حشن حلقه در گردن شریف افتاد و چند صد نفر میکشیدند جناب سیده بقوت باطنی
و تعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که همه بر روی خود می افتادند پس خلیفه اول
محقق امامیه باد بیرون در کشاکشی گرفتار بود پس این معجزه عظیم از جناب سیده صدور یافت که این
بیچاره جان بسلامت برد اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و الحکایة خادم و حکیم راست آمد که امروز
خدا را از دست او رهائی دادی انهمه محبت های الهی قائم میشود و قهر خدا بر مجتهدین اولین و اخرین می افتد
و نهنوز بخواب خرگوش مشغول اند و کارهای خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال الله تعالی اَفَاَمِنَ
اَهْلُ الْقُرٰۤى اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا بَیَاتًا وَّهُمْ نَآئِمُوْنَ اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰۤى اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًى وَّهُمْ یَلْعَبُوْنَ اَفَاَمِنُوْا
مَكْرَ اللّٰهِ فَلَا یَاْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ اینهمه که بگوشت خورد از مراعات ادب نسبت بحضرت
امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
بوی نیز مراعات ادب نمودی ولیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذهب اعدای رب العالمین
و سید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باظهار نتایج اولیه ایشان که قیاسات ابلیسین بعین

وبرہم کردنش لعبہ ازان البتہ ناچارم واگر مجتہد انداز مراد رخاتمہ رسالہ قدیمہ وجدیدہ بگوش ہوش
می شنید زینہار وزنہار ذکر اسامی مجتہدین بمراعات ادب بہیچ دقیقہ فرو نمیگذاشتم ولیکن وطدار در مقابلہ
علامہ دہلوی وفرزندش در مقابلہ بندہ براہ دلارامی نرفتند بلکہ طریق دلازاری سپردند پس بمقتضی
جوانمردی ہمین شد کہ در بلدہ الیشان جا دکنم وہر کز کر دخوف وترس نکردم پس چنانچہ قدما می اہلسنت
دل وجان در تائید اہل بیت مطہرین بمقابلہ نواصب پیر داختند در دیار الحکومت رفضہ داد جان نثاری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت لکھنو در جمع کردن کتب شان وجہاد تالیف در کتب دوازده گانہ
بعد حضرات ائمہ قریب بست سال کشید واگر مراد از دلالت عبارات وروایات مجرد سلطان فرمان
روائی یزید شقی است پس مسلم است ولیکن لانسلم کہ برای مجتہد فایدہ دہد کہ اولیاقت یزید را برای امامت
بسنجید زوری وکری وکوری ثابت میکند واگر مراد النست کہ آن دلالت دارد بر حقیت خلافت او پس
ممنوع است لابد علیہ من اقامۃ البرہان عقلا او نقلا وفرق میانہ ہر دو ظاہر است ولیکن در مجلد اول تبرعا
بیش از پیش اولہ قایم کردم کہ زیادت بران متصور نباشد تا ہمہ ناظرین باحیرت ہمتر ین شدند وگفتند حالا
یا مقالا کہ از مجتہد انیمقدار کوری وکورانگی بخیال کسی در جواب رسالہ قدیمہ نمیگذشت باانہمہ سامانہا کہ از
برای او مہیاست کمالا یخفی **قولہ** اما آنچہ نوشتہ کہ علمای مذہب شیعہ در حمایت مختار الخ واقعی کسیکہ انیمقدار
علمی در کتب شیعہ وعبور بر دفاتر اصول نداد کہ حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند ومعاملات
دینی ودنیوی الیشان باکدام از عطای در ایہم محتاجان وابتا رقیمت ناقہ واخبار اعرابی جناب امیر را
کہ بر در دولت استاده ومانندان از افعال شریف الیشان بر جنگ بدر متقدم است ما ازان متاخر وابی
بن کعب قاری از اجلہ اصحاب رسول مقبول عبد اللہ بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف ومجہول
ودر زمان حضرت ہمر دیا بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نقد جان بجان افرین سپرد وواقعہ کربلا مقدم است
یا زمان بیعت عبد اللہ بن عمر اگر بمعرض ثبوت در آید وتا میر اسامہ در مرض شریف بود کافی لطعن الرماح
یا در صحت آنجناب در روز یکہ امامت حقیقی خود را بنی مہاجرین وانصار را ہمراہ براق طلبیدند وہیچ جاری
نداشتند چنانچہ در کافی لثقۃ الاسلام کلینی مروی وبشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی الی اخیر ذلک مما لا یتناہی
فی تالیفات المجتہد العریب اوزیادہ تر اطلاع دارد یا عجیب مصیب کہ کلامش ازین مغالیط پاک وصاف
است وسفسطہ لاف وگزاف کردن تحریرش نمیگردد مع ذلک حکم باختلاف احادیث ایمہ مخالف نصوص این
بزرگانست زیرا کہ باظہار نجاسی نائب امام مرتکبی از محدثین ومتکلمین رفضہ ودلدار ومدار وخود مجتہد الزمان
حامل الاسفار بتواتر معنوی در بحار وصوارم وغیرہ رسیدہ کہ ایمہ زینہار اختلافی ندارند وبرای دفع
اختلاف از امامت مبعوث شدند چنانچہ مقلد الیشان نیز بر ابرام طعن قرطاس در تشہید المطاعن لتقریر بجا
امر نموده پس ہر چہ اول الیشان فرموده متاخر ہمان جاده پیموده پس ثابت شد کمالا ینبغی کہ این اختلاف

هرگز از ایمه بعید نمیماند بلکه ایمه بر کذب و افترای مختار اتفاق داشتند و او مثل مسیلمه کذاب می پنداشتند
و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مسدود بود و روا و رخصه شیاطین از زراره و هشام بن سالمان
الطاق و مشعر کلاب محدثات خود را دخل دادند فلا یعبا بما یقال الا من بدره و انیقدار عقلا و نقلا نزد خردمندان
و دوربین مثل بدیهی اولی است که حضرات ایمه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ
دین متین **قوله** تقریر جهاد اکبر الخ از نجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و ریحانی
هستند احاطه تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند سخ که نکته دان
نشود کرم کتابخورد پس زیرا که این جهاد را باوصف اظهار انیعنی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث ایمه
وارد است اگر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب لبغات از صفین و خوارج بی دین علی ما هو المشهور
قرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه از زبان جناب امیر گفتند و در تحفه
وغیره مرقوم است چون جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه وسلم بودند آصغر باشد البته در اکبر بودن
جهاد مختار لقفی برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره و زمره
مجتهد جمع نشود و لفظ ارت مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضاً می توان گفت که هرگاه
بدریین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر جدیث ارشاد و تعلمی رفضه آزرده مند معیت ایشان باشند
و بنص جعفری در کلینی بروایت اطول احادیث ایشان مجاهد بهر گونه کفار باشند و بعد حضرت دین قویم را در مشارق
و مغارب منور سازند و سالمت کسری و قیصر را برهم زنند امام جعفر ایشان را وارثین فردوس گردانند با وجود دیگر
رب العالمین در صحیفه شان فرماید که تو در حفظ و حراست مائی علوم بزرگان خود را در بر بده و از بحکیمین مترس
نزد ذفضه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر از مسیلمه و برادر خردش که خواهد بود الحیثیات للحیثیات تغیر
چون مختار محبت شیخین در دل داشته پس مطابق روایات قدمای شیعه مثل استاد کلینی وغیره بالیستی اجر او در
افلاق محبوس داشتن نه از بند گران رها کردن که حضرت امام حسین او را از دوزخ چنان بر باید بروایات محدثین
ایشان که استعراف نمونه جهنم یعنی خواهد عفا شکار خود را دفعته پس سنبان را فرده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت
حضرت را ترحم آمد تا حضرت امام حسین او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا مدد نفرماید که خود از
جهاد مجدد خویش شنیده بود که ابوبکر و عمر هر دو بمنزله گوش و چشم من اند و هیچ و تبالی که مجتهد درین مقام داشته
و علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله و از گون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا شد
و انیمه که شنیدی با قطع نظر از انست که جناب مجتهد انداز پدر خود را لبب باختیار الغار و اجمال پس لشیت
انداختند که او کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را بفهر و مانگی داغدار میکند بنا علی هذا ضرور افتاد
اهلسنت را سر منبر عبارات پدرش از صوارم و غیران بر چیدن و سفلگی و فهر و مانگی فرزندش با بانگ انرا
بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا

میدانستند که بدین اولیا خاص مدح و قدح مختار دیوی کار آمده و درمیانه غاما خرفشاری پدید گشته تا ترجیح قدح
و خود بخود در شمن آن بهبوت میسیدوا استحقاق لعنت برای ما دین عیان میگردید والبطلان این معنی که فلکویت
بجای خواهد رسید بهر کس و ناکس چنان واضح شد لوگوئی که سفیده صبح از مشرق بدمیده و آنچه گفته که لیکن التفاوت
فرقه حقه کسی مختار را امام بحق داز جمله خلفای اثنا عشر ندانسته الخ جوابش نزد اهل خرد پر ظاهر است که چون
خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و بمعنی قائل شده که ایمه هدی مدح او کرده اند و شیعه را جهه
مختار محل طعن نیستند بلکه سنیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را مذموم میدانند و ایمه کلمات
دال بر انست که او طرفدار مختار است پس اگر او را بزبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه زور
بسبود که مباحث کلامیه بمعنی آئل بست نه بصورت لفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم
مگر تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را نورد یده عصمت را بعد الت
آوردند و محقق لاهیجی ازین جماعت بست در گوهر مراد پس دائره خلافت وسیع گشته والعجب کیف یتقضای
بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشینی ست و در طفلان زنان بسر کردن واز
جهاد دل در دیدن و پرده خروشتن و تدارک امت ننمودن ولیاست نه پرداختن اگر مدار امامت
بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع
مدار آنرا کجا بر عصمت گذاشته بلکه جهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بده که مهاجرین
بر نصوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قران مجید بوده اند و بعصمت شان که قائل شده اگر مختار
را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث منصوص جعفریه مستلزم المحال
است ورنه بار دگر گفتی واز اغاز تا انجام آوردی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
واگر قران مجید بر کشائی آغاز شروط امامت مطالبه ارشاد حضرت صادق از تا نبوون بست بلکه اگر
اندی غور کنی در انحدیث نیز خواهی دانست که غایته ما فی الباب وخذ لکته الحساب در امامت جهاد است
در راه خدا و سیاست امت سید انبیاء بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و
مورد مدائح حضرت صلی الله علیه وسلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله مخصوص اطول شروح هم مدح او فهمیده
است که ریاض السالکین نام انست یک دو سطر ازان می آید که تا بدانی که عصمت که بینه و بین الله است
و برای هبوط وحی الهی در کار است غالیان امت از اذهان خود در باره امامت ترشیده قلوب الهی را
باخراج راشدین خرشیده اند و بالاخر خود نغزیده در دحل افتاده اند یکدو سطر از کتاب مذکور در حق
زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات
را غیر از عبد الله بن سبا یهودی که امامت بلا فصل و تکفیر اصحاب ایجاد اوست کما فی الکشی مرجعی
و اغازی نیست و محدثی و کارسازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر

نشده تعریضی بسوی اهل حق فهمیده میشود وجوابش در سابق ولاحق انچنان در دفتر اول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میداند وظاهر است که آنانکه نزید یشقی را دران زمره شمرده اند از کلام شان پیداست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی ازانها مستحق باشند وخلیفه برحق وبعضی ازان غیر مستحق
زینهار گاهی نگفته اند که یزید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل ودرین مقاله
بحیث آن مشوح وحاوی مبسوطا گذشت چندان ودرهم نیست که باعث سهو ونسیان شود از انجا که مجتهد حریص
مختار راهها داکبر قرار داده پس البته تمسک بعقیدش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب ادعان آن
کنند واز زبان انکار ننمایند چنانچه مدار مذهب شالست ودر احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
ذوالوجهین نامیده لعنت کرده اند واز نجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اکبرش ضرور است
که اورا بزرگان بر اصول خود ترجیح دهد که در پرده نشستند واز مسند امامت ولوازم آن برخاستند
واندرز زید شهید که سیف مسلول ورمح مصقول وفرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه ازنهم بافراتند
نهند زیرا که درین اوراق از کتب شیعه لبطور انجامیده که کشتگان جنگ نهروان نه کافر بودند نه منافق
پس جهاد مختار البته جهاد بر تر نازل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شانا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که بنسبتی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موعود انیست
که صاحب ریاض الا لکین نقل مینماید از روایات صدوق بعد از اسناد قال امیر المومنین قال رسول الله
صلی الله علیه وآله للحسین یا حسین یخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی یهود اصحابه رقاب الناس
غیر محاسبین یدخلون الجنة بلا حساب چشم انصاف بکشاد وبه بین که حضرت سید المبین اورا بدین اوصاف
ستوده وامام حسین سید الشهدا از ابوجود اوبشارت داده وهرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم رابپیش مامون بردند واو جبرش نخشید بحبت برادرش حضرت امام رضا وخطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین وچنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود واگر
رعایت منزلت تو درمیان نبودی البته اورا قتل کردمی که انچه کرد امری صغیر نبود امام رضا
فرمود یا امیر المومنین برادر مرا بر زید بن علی قیاس مکن که او از علماء آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا وجنگ نمود با وشمنانش تا انکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصر افزایدا ین سطور بیش از بیش است براندکی از ان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره پیدا ست که چون امام رضا الطیب مامون سفر خود را بطبیعتش رسید تا مدتی
تمنا داشت که امام عهده خلافت را قبول کند زینهار حضرت رضا تن بر ضا نداد ودخلاف او دمی نمود
مقصود من انکه با عتراف اجله علمای شیعه تقیه درمیان نبود واین همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
می گفت واگر این خطاب را در کتب رفضه بجوئی در کثرت حدی ندارد پس سیاه دلی طائفه فاحشه

کسیه کما فی النسخة الکشمیریه باید دید که در اصول خود جا بجا بالطماق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصة از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی لبرای خود خواهد
یعنی بالون خواهد شد پس ملاعین بنی خود را برای بدشگونی دیگران بر یزید و ملعون ابدی شدند
مجملا گفتم و بر تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند همان
است که غیر معصومی برآرند و اگر در آنچه این نواصب گفته اند غور کنی تو ان دانست که از نواصب گوی
سبق در ربودند زیرا که تقریرات و متفرعات مذهب نواصب نیز عقلا و نقلا دیدم و لیکن این کفریات
زمینها نظر نرسیده نعوذ باللہ من ذلک فرقی دیگر که مناسب فضل باشد انکه فرق بین بزرگ یعنی
رند شهید البته محال خواهد بود چه جای کفر اولا چنانکه در اصول کافی ثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار امامتش ثابت است و دخول او دوزخ و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل سنجیدی
پس اصلیت امامت محمد بن عبد اللہ بن سیار اصلی نماند و الحمد للہ علی ثبوت اصله و بطلان خلافته
و از نجا باطل شد صور خیالیه مومن و مجتهد اول که در ذوالفقار یافته و تا فته بود و تفصیلش در صوا
صیدریه علی المجوس القدریه خواهی یافت **قوله** طرفه انکه این حجه در مقدمه شرح صحیح بخاری
الخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام انچه بیث برمی آید پس ممنوع است لابد علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد فی الجمله است پس ابو الطفیل را از ثقه بودنش برمی آرد و لبیاری از اجله
قبل از دعوی بنولتش احسانات برشمار کرده اند و چه میه انستند که شب حامله فرد اچه زاید اما تخصیص
حدیث بخوم لبنیان پس دال بر انست که جناب مجتهد الزمانی با انکه قوت قیاس دارند چنانچه از تالیفاتش
ظاهر است و قدم مانده فی هذا المحل مگر راه هم محیط اصول و فروع خویش بلکه فریقین نیکا عرفت
المجلد الضیاعیون اخبار الرضا رانديده یا التفصیده اند پس اختصاص حدیث لبنیان خارج از ارنگ خواهد بود
زیرا که طور علما در کتب شان متبادر الی الاذهان همین است که بر قیه و اعتبار به شامل میباشد
پس تبادر اذهان شد از لفظ حدیث بنیان با نیکه شیعیان این روایت را حدیث حضرت صلی اللہ علیه
وسلم نمیدانند و ان منافی تحقیق امام رضا است رضی اللہ عنه که حدیث عبد من است کو سالار فضله
نور حالی این حدیث از عیون الاخبار ندانست و این معرکه در کتاب منتهی الکلام بنهایت ایذای علی
شده و بر بر ناظر عیان گشته که حضرات ایمه عموما و حضرات امام رضا خصوصا تلقیح این حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را بغیر مرتدین منطبق گردانیده و ان موجب خنکی چشم ماست هر که خواهد بحوصله خود
را بیازماید که ان صحابه گستند که راه ردت پیمودند و ان بزرگان گستند که خاکستر شان بر باد
داده اند اکنون الضاف را استعاره بکن و به بین که تفوق از برای کیست اگر چه مجتهد رئیس المضحکین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرارت میشود که ذکرش مستهجن است و لیکن بحکم انکه

ع مگذار کہ زہ کند کمان را بہ دشمن چو بہ تیر میتوان دوخت ۞ اگر موقع سخن باشد در مناظرہ نگارش یافت

بیان آن نمودن و کہ دلش فرسودن طرفہ تر آنکہ درین اوراق ہزار جا دیدہ باشی کہ رفضہ مخالف تقلید کردہ با تباع شیطان و اقتراش پرداختہ اند پس بیچارہ ابو الطفیل چہ رتبہ دارد کہ او را مقتدی گرفتہ اکنون تفویل و تفوہ بانیغنی کہ چرا محل طعن خواہند شد بر جای خود خواہد بود و در نیقام نفیہ بانیغنی مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم کہ علمای شیعہ مثل صاحب استقامۃ وغیرہ او موضوعیت مضمون انحدیث در طریق اہل سنت ثابت کردہ اند پس الزام مجتہد کجا ماند بلی ما او را الزام توانیم داد کہ بنص رضوی حدیث مذکور صحیح است نزد شیعہ فقط اما ابو الطفیل پس باید ثابت کردن کہ او از اجلہ بود نزد رضوی ہرگاہ مطابق کتب تنقید کسی نبود کہ تردد نکردہ باشد در امامت بلا فصل مرتضوی خبر مقدار اسود کندی اکثری از ارکان امامیہ خارج ازین رتبہ بود ند پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیہ تقلید او کنند پس ذکر حدیث مذکور بر حال مجتہد را زیب نمیدہد بلکہ صریح دوستی مبنیان و عداوت بنی آخر زمان ازان مترشح میشود و اگر مراد انیست کہ ابو الطفیل از اجلہ اصحاب است نزد اہل سنت بدلیلی کہ درین مقام نوشت از مقدمہ فتح الباری پس لازم کہ از عبارتش برمی آید بلکہ نفس صحابیت البتہ مسلم است بانیغنی کہ در جنگ احد پیدا شدہ بجز یارت و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گردیدہ پس از نبوتش اجلہ کجا بہ ثبوت میرسد نہ یعنی کہ حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید کہ عامر بن واثلہ بن عبد اللہ بن عمرو بن جحش اللیثی ابو الطفیل در حالتی عمر او لد عام احد و رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم و روی عن ابی بکر فمن بعدہ علی الصحیح و ہو اخر من مات من الصحابہ بقال مسلم وغیرہ پس اجلیت را جناب مجتہد الزمانی افزودند و بر ظاہر است کہ ہفت سالہ را نقدر صحبت کجا کہ در اجلہ صحابہ بشمارند و قرابت و ہم خانگی ہم نداشت کہ ہمیشہ صحبت شریف بہم میرسید و این امور بدیہی است و اگر مراد از عبارت مقدمہ اجلیت گیرند منافی ترجمہ او خواہد بود کہ در تقریب است و ہو ایضا ظاہر عند العقل و الکان مخفیا علی رئیس السفہاء الغرض چون مجتہد در مزید محبت مختار منہمک است نشان بر داری و ثابت کردہ اجلیت ابو زعم خود نمود پس برای سفاہت خودش نشانی گذاشت کما لا یخفی ﴿ولا﴾ و سابق بحیر بحر آمد الخ جواب ش در سابق چنانچہ باید گفتہ شد در انجا بنظر انصاف باید دید کہ ﴿ھل تری لھم من باقیۃ﴾ معہذا مذہب بعضی از محدثین آنست کہ اگر کسی مرتکب احداثی شود و داعی بہ بدعت خود نباشد و صادق اللہجہ بود روایت از وی توان کرد چنانچہ از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زرارہ کہ چنان داعی بود کہ نحو است کہ امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راہنمای و رہبری و انہم بقول آنجناب در پیرانہ سری چنانچہ در کشی است مقتضی آن شد کہ رفضہ او را از مشتبین و نیا بر چیدند یعنی با فقہ الستہ لقب دادند و خصائص الصادق الصادقین گذاشتند کہ انجناب این تعظیم و تکریم را از رفضہ گاہی در خواب ہم نشنیدہ باشند

وحس علی ہذا ہشتاد ہزار شیطان الطاق واخوان واقران شان کہ پیشوای شیعہ گردیدہ اند سالہا مخجل ابلیس و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند و جسم اورا معاذ اللہ ہفت شیر می پیمودند کجا برہم کردن توحید رب العالمین و اختلاف شان دران و کجا بعید از تسلیم بندہ بود کورہ مرتبہ فسق مقاتلین یقینا دانکہ انہا از دنیا منتخب بودند بلکہ قدوہ المتقین و اگر باورت نیاید از علمای سنت بپرس کہ مضر و کمس و غیرہم کیستند نام ایشان ہم ندانند و کجا تقریر رفتہ بر قول مجتہد کہ علمای امامیہ اجماع کردہ اند بر پیشوائی و مقتدائی شان و بر بندہ ع شمہ از کمالات ایشان کردہ و مدار بایں الفاظ در صوارم یاد میکنند و کتب تنقید دلالت بران دارد مثل منہج المقال وغیرہ و اگر این قدماء واسطہ نباشند میانہ ائمہ عشریہ و ایمہ ہدی سلسلہ علوم سرور انبیاء را از ہم بگسلد و ابواب افادات پریشان گردد و اطراف انکہ از عبارت و افادات دلدار ای مروت و دلبر ای فتوت کہ در صوارم بحجت عدل باری عزوجل مندرج گشتہ دلالت بران دارد کہ اگر معاذ اللہ کسی حضرت خیر البشر را در محشر خلاصہ موجودات و سرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل ہا دیان سبل را بوجہ دشنہ بکشد مستحسن خواہد بود چہ جای فرزندان کہ بطریق اولی فان ما بالذات اقوی مما بالواسطہ عند العقلاء و آن عبارت درین الفاظ مرتب گشتہ ہر کہ خواہد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل عند شیعہ میگوید بباید دانست کہ یکی از اصول خمسہ کہ بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانہ و تعالے است و آن بحسب اصطلاح عبارت از انست کہ او سبحانہ تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح انست کہ فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب انست کہ فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم بار مجتہد جالسی نائب امام نرسی در دار المومنین لکھنو ورقی چند از سیاہی گرفتہ بجواب امام رازی رضی اللہ عنہ معروف شد کہ فرمودہ بود کہ تکلیف خالی از قباحت نیست بیان آن اینکہ عقلا قبیح میدانند فعلی را کہ برای غرضی واقع سازد با وجود اینکہ فاعل عالم باشد باینکہ این غرض دعایت بران فعل واقع نخواہد شد بلکہ مقدمہ بالعکس آن خواہد بود این ترجمہ عبارت عالم موصوف بود کہ مومن جالسی نوشتند باز ترجمہ عبارتش بعد از سطری بقلم خود کتابت میفرماید کہ چنین والدہ ہرگاہ بداند از حال ولد خود کہ ہرگاہ با و سکین داده شود بان سکین پسری از پسر ان را خواہد کشت و یا خود را بان ہلاک خواہد کرد و با این یقین و قطع سکین بدست او دہد و بگوید کہ غرض من از دادن سکین این بود تا او بآن قتل را تبر اشد پس از پنجا ظاہر شد کہ ہر کہ امری برای صلاح بکند و داند کہ آن صلاح بران مترتب نخواہد شد بلکہ عوض آن فاد بعمل خواہد آمد آن امر قبیح خواہد بود نہ حسن باز مومن جالسی یکدو ورق نوشتہ میگوید کہ تمثیل رازی بجہت این در نظر عوام لتکلیف مستقبح میاید کہ فرض این نمود کہ پدر یک پسر دارد و لیس و لست الی با مکلفین عباد چنین نسبت

و فرض این نموده که ان پسر قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در نظرها اگر باجهات محسنه نباشد بسیار
قبیح است نبی یعنی که اگر درهمین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این را داشته باشد
که چون ان پسر ان نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان ان نسبت باید الا باو نسبت باید چشم زدن
زبان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسر ان پدر
باشد مخالفت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قبل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا
فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لا تزال باو بخشد و بانواع نعم لا تعد و لا تحصی
که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکین سخن نمیشود انتهی بلفظه پس اگر قاتلین
امام و مقاتلین ان عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و بر نمیخیزد که گوئی
الا صل بودیم و هر گز چنین باشد او شیعه است اگرچه ابو حنیفه کوفی بود و مدار تشیع بر اعتقاد است
و آن تعلق بقلب دارد و امام را بدوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول
هجرت فرمود بمکه معظمه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل کبشی ذبح کنند و همراه خویش حرمت حضرت
شریف ببرند و اگر او بسوراخی پناه گرد زمین را بر کنند و او را بکنند پس در زمین وسیع گنجایش
نماند و معنی وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و زور بر دزاور ا با فرزندان و اصحابش
در شکنجهای مصائب دنیوی می کشیدند از نیجهات و هم از خوف انواج یزید که روز افزون بود بر
جان و ناموس رسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی پیش نیست پس انجناب
را بدین نیت خالص بجنات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم
یقین است که چون خدای عزوجل عادل است و نزد دلدار مدار کما قال فی صدر الصوارم سخن بجا
ایشان بیند انهیه را الشهداء کربلا لاحی سازد و امر فرود در بلاد مشهور به پیگو بر ما لبیاری از شیعه
و سنی موجود اند که در ده روز از محرم بماتم امامین مشغول میشوند حتی که بیهوش شده بزمین می افتند
چنانچه سنیه را وقت ماتم از دست میکوبند لشیت را شبیث و سرین را بسرین بغایت جد و جهد میزنند
و روز شهادت هرگاه تعزیا را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط و طاهی
و بلاغت و مثل روز عمولی سوی خانهای خویش برمیگردند و چون از علت این افعال سید پرسیدند
گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او محنتها کشیدیم در نجنا بر داشتیم اکنون
که انجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی
میدهیم الغرض چون دلدار و مدار قید وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهه امور و مانند آن زیر آن
سند درج گشته که حرفی را بالطور تمثیل نشان دادم و گر دگر متفرعات بالاستعاب نگردیدم و انچه
درباره مادح ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش لیسیده بجوالش در رجوم الشیاطین

وتنبه السفیه مبسوط است ومن امیدوارآن بودم که مجتهد نتایج فکر را بترتیب آورده بصورت تصوری وتصدیقی جلوه خواهد داد تا من بخراسنا خواهم گرفت افسوس که این آرزو بصورت نرسید ومجتهد از آنچه آورده در رجال شبث قلق نظر از تحقیق والزام که استبا ما آن توان کرد مقلوب است مراد بوجهی که افخش باشد زیرا که از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند واگاه بنص صاحب معالم یعنی حضرت مرتضی بحدیکه از کفر ونفاق پاک ویا کیزه ساخته اند وزیاده برین نسبت که آنها در فتنه مذکور بشورش وهواس در باخته اند ودیگران از عمائد محدثین ومتکلمین مثل مجلسی نسبت شان را که مبدای افعال است بخلوص مسلم دانند بلکه بدین حسبت گوی سبق در مدح شان ربوده اند وحال مجسمه خود معلوم که فخر تنزیه توحید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعه منتخبین اند حتی که بعد از انتخاب شان از هفتاد هزار در وقت امام صادق تنها ی ستة باشند که زرارة شر من الیهود والنصاری رئیس آنها شد وحالش چون گشت از بام والبیس در اشرار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام موصوف را جوسی گرداند کافی مختار للکشی قماطنک بغیره ونیز اگر در زمرهٔ محدثین رفضه ادنی غور کنی واقف حدی ونهایتی ندارند ولصوص ایمه را هم پایانی نیست که اینها بدتر اند از نواصب نخوارد شمنان اهلبیت اظهار دیرظاهر است که انچه از انها صدور یافته نواصب را شرمنده ساخته که جز این کانات ایمه را خورد وحرمت حرم ایمه مثل لینما بردند ودر ابردی شان بر خاک مذلت ریختند واز هر گوشه بر ایشان بلائی بر انگیختند تا اثری از مدعیان ان نماند وعلمای رفضه در اخذ احادیث از ایشان کمی نکردند چنانچه محمد کربلای یعنی سید محمد طباطبای در حواشی مدونه کلیست اصول اورا بیان وتحقیق در داده واین کتب بدولتخانه معلیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض ابادی برادر میر علی صاحب ولد اصغر شان هنوز موجود معهذا کجا یکی مثل شبث وکجا لبیاری از اهل جنت واگر نخوزان میرود که خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زهر داد وفرزندش یعنی امام تقی را به تیغ بیدریغ از خیال نابهیت گشته چنانچه ترجمه خرائج نیز بران مشتمل است معهذا اگر بمطالعه عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواهی دانست که چون او در قتل این هر دو امام وحده لاشریک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدما ومتاخرین این جماعت را بر لسنج تحقیقات او اساس نهاده اورا رئیس المتکلمین خوانده اند ولبیاری بر تشیع ونازیده اند چنانچه برنامگرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که در باره مجتهد حقیقت اینست که بر فنان بزرگان گرسته ۵ چون خدا خواهد که پرده کس درد پیشش اندر طعنه پاکان بر دد عجبتر انکه علم المدای رفضه صاحب غرر در رد توجیهات روایات ابوهریره وغیر او از مرتدین وقتلان اهل بیت طاهرین معاذ الله دل داده وکتاب خود را بدان بیراسته فاین السمک من السماک

واین ہذا من ذلک **قولہ** انہ عناد وعداوت از مختار نیز از نسل او قاتل قاتلین فرزند رسول بود وہیچ وجہ ندارد باید دانست کہ مجتہد را ضرور ست بریں مقدمہ دلیلی قایم کردن ورنہ انہ نست توانند گفت کہ چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود وہدیہ او بدرجہ قبول آنجناب نرسید پس معلوم شد کہ نفرت امام از و بدرجہ قصوی بود حتی کہ او از زمرہ اسلام خارج شد ورنہ بخیال کسی از عقلا نمی آید کہ امام خلق عظیم از جد امجد خود بمیراث یا بہدیہ مجاہد اکبر را کہ بروایت صاحب منہج المقال بست ہزار دینار بود قبول نفرماید ووجوہ نفرت بسیار ست از وحی نبوت وادعای امدن جبرئیل الخ ایجاد وانحاء اعانت مذہب کہ اند اختیار نمودن بلکہ نزد امامیہ خود وجہ ان بودن کمالا یخفی علی اہل التتقید وحضرت امام زین العابدین ودیگر معصومین را از عہدہ امامت معزول گردانیدن وغیر معصومین را بر مسند کار آوردن کہ بالیقین بر اصول امامیہ کفر ست بالاجماع ورنہ باید کہ مذہب مذکور نداشتہ باشد ہف کاش مجتہد رجوع کردی بہ کتب تنقید وکتاب صغیر را کہ منہج مذکور ست دیدی ومذہب مختار پی بردی وپایش بسنگ مغلطہ بر نخوردی کہ از برای آن رسالہ جداگانہ نمیباید نوشتن این وجوہ را کہ اشتن ودیگی حضر کردن ستم بر جان انصاف ست واز کہ کلام بندہ بادعی اجتہاد ولکلم میباش عجب ست کہ این وجہ وجیہ را ہم ہنوز ندیدہ کہ در اصول ثابت شدہ واز نصوص حضرات ائمہ موید گردیدہ کہ حق تعالی چون چنین مقام نمیخواہد پس بر ظالمین کسی را بر می انگیزد کہ بدترین کائنات باشد نمی بینی کہ در قصاص از قاتلین حضرت یحیی بر انگیخت بخت نصر را تا مار از آسمان بر اورد وبانواع عقوبتہا معذب گردانید پس قتل مقاتلین وقاتلین جناب سید الشہدا دلیل بر خوبی افعال او نخواہد بود وقرینہ ہم در نیمہ تمام موجود کہ در اغاز شیعہ اولی بر فاقت کیسان از برای تفریق جماعات وکشتن قاتلین امام حسین رضی اللہ عنہ برخاستہ بودند الیشان خود در ین کشش وکوشش شربت شہادت چشیدند وحق تعالی قتل قاتلین از دست مختار گرفت وبالاخر چون کفر واعدات او بر القیاد صلحا عیان شد بر قتال او لشکر ہا آراستند واورا واماد امام شہید کہ مصعب بن زبیر شوہر خاتون سکینہ اخت الشش بود بجہنم فرستاد واز نیجا الزام کہ اہل البیت ادری بما فیہ این قصہ ہا بسیار دزار بود ولیکن لقد نورت او را افرومائی وہرزہ چابکی مجتہد ونفاق او وپیشوای او یعنی مختار انتخار شود وبالی لہ ان المنار ذیل ان ذکر اشغل من النار اگر فی الجملہ طالب تفصیل باشی وبدانی کہ او در جہنم معذب بود باوجود یکہ نیچند حدیث در بعض رسائل موجود کہ شیعی بی حساب در جنت میرود واز ذوالفقار واضح میشود کہ شیعی غیر اثنا عشری وایی ابدوزرہ معذب میگردد ومحصل حدیثی از منہج المقال کوش بکن کہ چون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر صراط بر آید دو پس او علی مرتضی ومتمسکش حسن مجتبی وبرادر قدوش امام حسین شہید کربلا باشد مختار استغاثہ کند

از حضرت امام حسین کہ یا امام مکن یا نمیکنی کہ کشندگان ترا چگونہ کشتم و انتقام تمام از ایشان گرفتم و اکنون در عذاب دوزخ گرفتارند گفتم و کسی بداد من نمیرسد کہ زہی پایم حضرت فرمایند ای حسین اورا بزدی در رباب پس امام حسین مثل عقاب در رسید و مختار را از ان عذاب برآرد و اگر قلب او را خوش میکرد ذرہ البتہ محبت شیخین در او نمی یافتند چنانچہ از نزہتہ و غیر آن بیادی ایید از نجا ہم ثابت شد کہ دل آدمی خوش دارد و لیکن بمقتضای المرء تیس علی نفسہ چون مجتہد دلبر دلدار سنگین دل است و قساوت و راب و کل دارد و ازین امور انکار شدید می نماید و سبحان اگرچہ برین حرف و حکایت احاطہ کردند مگر او را دشمن خدا و رسولش مثل متبنان خانہ خراب یافتہ بہ پیروی حضرت سید ایا حیدر لقب او کذاب گذشتہ اند اگر بعد از التیام محبت شیخین و اشتہ باشد و قرابت بعبد اللہ بن عمر راستی موجب رضای خدا است و لکن ندیدیم کہ گم شد از رہ راست و اگر در ماخذ امری حیرتی پیش آمد علاجش ازین سطور باید جست کہ از تالیفات خود کہ بنور بجہت فقدان اسباب ناتمام وی نشان نو بنام مست بچشم الفتاف باید دید و گرد عتاب نباید گردید کہ از مطالعہ مختار کشی چنان بوضوح پیوست کہ عادت شریف حضرت باری بران جاری است کہ انتصار و انتقام نمیگیرند مگر با تشار حالا مجتہدین رفضہ را دو گوش و کیا بینی ہم نماند چہ جای حق بینوشی و حق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور را مینویسد علی بن الحسن عن عباس بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کنت عند ابی عبد اللہ علیہ السلام استاذن علیہ فجاء اسمعیل ابن جابر فاستاذن علیہ فلم یجئی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی یونس ابصاحبنا انہ کتب الیہ یسئلہ عن الرجل من تقصر بہ لدن

اہل بیت گذشتہ از دست امام مذکور گرفتنی است بلکہ احادیث معراج او کہ در روز اول حوالہ تشتہ بحصول
انجا میدہ و ہمچنین احادیث دیگر ازین قبیل بر النست کہ وجود باجودش فقط برای انتقام از اعدا است و سفنا
با انہمہ درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و نمانند کہ چون در بارہ خلفای راشدین خلفای حق یقین
چنین چیزہا دیدہ اند فاین الافتخار یصدر عما عن خاتم الانبیاء بالمحاجہ عیان شد حال
حدیثی کہ رفضہ بعد از اخراج آن دار دینہ زبانی میدادند و در پیرہن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانہ
میگیر فتند و مجتہد رئیس الطائفہ الناکہ مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دقت گذاشتہ
و بوسوسہ ابلیس و دجال حاشیہ نگاشتہ و عیوب خانگیہای خود را مطمح نظر ندانشتہ و چہ خوش گفتہ
صاحبدلی بعد از ملاحظہ این امور تو بر او ہم فلک چہ دانی حبیبت ہچون ندانی کہ در سرای تو کیست ہچو
بمقاد المرء یقیس علی نفسہ الخ اقول قیدی کہ مجیب معیب افزودہ از اول شرعیہ ماخوذ است بلکہ بران بیاری
از براہین قطعیہ قایم گشتہ بر یکدو از ان اکتفا میرود مثلا حق تعالی در کتب مجیدہ در حق عائشہ صدیقہ و حفصہ
بہ زیر ثبوت منافقین ارزہ بودند میفرماید کہ ان تتوبا الی اللہ فقد صغت قلوبکما الخ چنانچہ از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان بوضوح
پیوستہ و ہذہ عبارتہ بحث قولہ تعالی الخبیثات للخبیثین الآیہ قیل فی معناہ اقوال احدہا ان معناہ الخبیثات
من البنات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا ترى انک تقول انک لتسمع الخبیث من الرجال
الخ فیقول اغفر اللہ لفلان ماذا من خلفہ ولا ما یقول عن ابن عباس و الضحاک و مجاہد و الحسن و الثانی
ان معناہ الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید و الثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم والحیائی وہو المروی عن ابی جعفر
و ابی عبد اللہ علیہما السلام اقول ہای متل قولہ الزانی لا ینکح الا زانیۃ او مشرکۃ کہ الا بتہ ان اناسا ہموا ان یتزوجوا من فیہا فہم اللہ
عز و جل ذلک کرہ ذلک لہم او لیکن سیرین ما یقولون الطیبون یتبرؤن ای منزہون من الکلام الخبیث عن مجاہد و
قال المعنی الخ یعنی بہ عائشۃ و صفوان بن المعطل وہو بمنزلہ قولہ تعالی فان کان لہ اخوۃ و الام تحجب بالاخوین
فما زاد علی تغلیب لفظ الجمع ام مغفرۃ ای لمولاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرۃ من اللہ لذنوبہم و رزق کریم
ای عطیہ من کرامتی فی الجنۃ انتہی بلفظہ و انانکہ از رفضہ خوستہ اند کہ راہ مستقیم را بگزارند و راہ کجی فرا گیرند آیات
ذکر میہ را از کجا بجا برند باوصفیکہ مفسر مذکور را احاطہ بران دارد و اسرار نشان میدہد لیکن بنحوی تمشیا رد
فللہ الحجۃ البالغۃ ہر گاہ وعدہ مغفرت و حصول جنت برای ایشان بہ ثبوت رسید پس اگر قید مذکور
معتبر نباشد باید کہ چنین بزرگان کہ سفر بصرہ کردند کافر یا فاسق باشند و ہو خلاف القرآن العظیم پس معلوم شد

که سفر مسلمانی بر قصد نیک و اصلاح اہل اسلام بود نه از عداوت خلیفه برحق که محبت او از واجبات باشد
و آیات تائقه و احادیث صحیحه دران وارد شده و ایضاً برهانی دیگر بیانش باختصار و ایجاز آنکه خدای
عزوجل ارشاد فرمود کیعلمکم مما تعلمون فاعلم انه لا الٰه الا اللہ واستغفر لذنبک پس معلوم شد که حرام است فعلی را
صدیقه نسبت کردن که مانند آن باشد و ان گناهی بود کبیره و خروج بر امام برحق نیز کبیره است اگر گناه
پس اگر قیدند کور درمیان نباشد نسبت کناه کبیره بسوی ام المومنین لازم می شود و لقد ایمان آزرده
می رود لاجرم ضرور افتاد این قید افزودن تا دامن آن پاک کرده و از کافیه تا بیضاوی دیده باشی
که لفظ مثل و مانندان درمیان می افزایند برای تعمیم و شمول پس البته لفظ مثله و انگاه لفظ ابتدا کنید
تمام دلالت بران کرد که آن گناه باشد یا مانندان انتساب نکنند باو اگر ایمان دارید پس اہل ایمان را
ضرور افتاد قید معلوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن اما رفضه که لفظ مومن برای خود بیش
خاص گرداند و از حقیقت آن بهره ندارند و کار ایشان جز ریا و سمعه و نفاق چیزی دیگر نیست ایشان را
با قرآن مجید و حدیث شریف چه کار پس مواخذه ما چه ضرور یار از ستی و دیوانگی جام میخانه است
صرفه درین بزم نیست ساغر جم داشتن یا نیم خیال نکردند که طرف ثانی موعود بمغفرت و جنت است و مجرد
حضرت سرور دو عالم و اہلبیت اوست که فریقین در واقعه افک نقل کرده اند که حضرت سرور فخر موجود
که یعنی مرا در اہلبیت با اہل من میرنجاند و اذیت میرساند و محدث بحقی در مجمع البحرین و غیر او نوشته اند
که اہل یعنی اہل بیت است علاوه بر این عداوت خلیفه در زدیاید که امیر المومنین واجب المحبه و برحق باشد
هست و نیز صدها حدیث مناقب مرتضوی از صدیقه مروی است و همچنین مناقب او از حضرت مرتضی و تعظیم و
تکریم و اباد کردنش و اقامت نمودنش در خطیره مقدسه الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی و نیز بر مذهب تحقیق
لازم می آید کافره جریره را در آن بارگاه باز داخل ساختن ایا شرط ادب ان مکان ملایک آشیان همین
بود معاذ الله این حرفی چند تعلق بحضرت ام المومنین داشت اما معاویه بن ابی سفیان پس حیث و رفاقت
او که حضرت عقیل بن ابی طالب برادر عینی جناب امیر المومنین یکا اورند حتی که در رفاقت شام سوخته
دریاب مذکور کافی است عقل خردمندی چگونه تجویز کند که همچو حضرت عقیل دیده و دانسته الکار لیاقت
نماید و مثل خوارج کفر انجناب باشد که الناس علی دین ملوکهم و هل نرا الا الکار البدیهی و ماخذ این همه
در سابق و لاحق این اوراق از کتب معتبره رفضه یافتی پس چرا وقت را بایا عاده ان ضائع گردانی کیف
که صاحب معامله در نهج البلاغه خود فرماید که امسجنا نقاتل اخواننا و بر طور شان پر ظاهر است که چون اخوت
فیمابین انجناب و خوارج نتواند شد زیرا که نواصب و خوارج از طیب ولادت بهره ندارد کما ثبت فی محله
حتی ان بعض الاحادیث مروی فی مجمع البحرین ایضاً پس اخوت اسلامی متحقق شد لاریب فیها و ملاحظه
قید مذکور ضرور افتاد و انچه در نیمقام یاد کردم حقیقه تبرعی بود زیرا که قیدی فی الاسلام بعد از اخوانند و

خود مذکور است فثبت ما قلت بلفظ المعصوم واگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاذا بالله شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم اید قومی فانهم جاهلون وعن الصراط ناکبون واعجبا که انتخاب منفیین بیشتری از اصحاب باشد اگرچه مهاجرین و انصار همراه جناب مرتضوی بودند و انجناب را نپسندند خلافت نشایند و بر روایات رفضه چنانچه والنسی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند امرار و رزیدند و بران کشته شدند و بعید کشتند از اسلام چنانچه تبرا از کمال بشهادت کتب شیعه این احکام و روایات منجر به بعض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالبا مبنای بغض مذکور آن باشد که اکابر این نجلت بر ملاد کتب دینیه استغفای حضرت از چنین رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی وغیره و آن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی از چنین اسباب بهمین حکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت بر می آید و حضرت امیر خود را یکی از غلامان انجناب میدانست لهذا مستغرب نمود که چنانچه عبد الله بن سبا دامنالش را سوخت و بدریش نیز در صوارم نوشت ایشان را هم بهمیه دوزخ میگرداند که البته تابعین در حکم متبوعین می باشند و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر شیخین بهتاد تازیانه برای رفضه منبر مقرر فرماید برای تکفیرین شان هر سزای که تجویز نماید کمتر خواهد بود فقوله بلکه شریک خون میدانستند الخ جناب مجتهد الزمانی بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المومنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود کسی دیگر بجای او نشنیدند و در تخصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هر قسم در کتب فریقین مندرج شد پس باید فن تنقید را پیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی محصولا یا در کتب فریقین مذکور نیست که انجناب لغت مفتعل مودند قاتلین عثمان را فی السهل او الجبل پس ام المومنین که صدها مناقب امیر المومنین را روایت کرد و چگونه تکذیب تواند کرد و ازینجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک و قرار داد بعد ازین در همان کتاب نهج الحق انچه گفت صریح انکار آن بود و چون فضل این در همان در ابطال الباطل خرمود که تناقض او را باید دید قاضی رطل بر طل شوشتری غیر از ینکه حدث کنان مثل المدلسین شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزد و آبروی خود نزد عقلای عالم در احقاق الحق مسمی باسم لفیفه بریزد خبری نتوانست کرد پس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فارغطی جناب امیر رو بروی ملایکه مقربین و حضرت بشیر و نذیر بر احادیث تحفه الاسلام در کافی چه خواهد بود و مضمون فارغطی عند نزول الکتاب المختوم درین اوراق و مجلد اول بارها معلوم شده حاجتی باعاده باقی نگذاشته بنیوا توجروا ایضا چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق المظلوم را که کم کسی بود که از مواید احسان و امنوان انگشته قتل فرمودند بدین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فریاد کردند و دیگران که در پی اعانت شان شدند بر حق باشند با حضرت امیر که وصیتهای رسول اورا معاذ الله پایمال نمودند که از انجا

مراعات فریاد رسی مظلومین بود چنانچه در شرح حدیث کافی بتوضیح آن پیش نمودم و مختصر پیش گذشت بعد الامر
امنیت که چون مجتهد از ملاحظه کتب خود در امعان و در گردانید زیر هر قول و اسباب فضحتش میسا میشود و هر کسی بر تشهیر
دراز و کوتاهی حوصله و سخنه و بر یکه جناب امیر فرمود که اگر در قول من متردد اند میانه بر کن و مقام ایستاده بیشوم و
قسم میخورم که دکشتم نه شریک قتل گشتم نام نمودم عین مدعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امیر
بکمال سبد و بعد بجال مستر از نزد عثمان رسانید و چون خود بغیر و رات رفتی اولاد امجاد خویش را برای حفظ و مراقبت
مقرر فرمودی و بر در دروازه عثمان گذاشتی و حقیقت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش باجماع خاصیان نابکار و کوفیان ناهنجار
ثابت است کوفیان را که قدمای شیعه بودند و در سر واقعیه خدمت گزار امامین بلکه پدر بزرگوار ایشان
شوند بالخصوص حق مهمان گرفتن چنانچه باید ادا کردند یعنی هم تیغ بیدریغ ستم بر جناب آنحضرت و هم در
کوفه ماتم شان از هر گوشه بر انگیختند و امام سجاد فرمود چون شما سوگوار باشید راست بگویید آن کیست
که ما را دیدین روز سیاه رسانید کمافی المواعظ لابنیه ناهنجار گفتن کار مجتهد است نه دیگر لسبب انکه راه و رسم
حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در اغاز آتش افروزند چون بلند شود برای نیاد سمعه آب پاشی
مقصد کنند صدر اول از ارکان اربعه رسولخدا را در عین انتصار گذاشتند و انهم خیال نکردند که
بر حضرت و بر اهلبیتش بعد حضرت چه مصائب رفته باشد که آثارش عیان می دیدند و لبسامان اخروی و نماز
جنازه هم نپرداختند حالانکه طفلان و زنان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مضافات نشیر و رقیکه از
فرو زیدن فتنه انگیزی چیزی نبود یا خود امام الامیه در فریب ایشان گرفتار شد و هر گاه تخلف بار
یا رویدید بلغت و بیل در فشان گشت و دیگران که نزد صاحب صوارم در تشیع شان شبهه نیست کمافی العموم
و حاکم کوفه باشند مراتب مهمان نوازی بدست خود بجا اورند و دعوا امام معصوم را بخیال خویش بخوبی
رسانیده بسبوگواری پرداختند و چرا چنین نباشد که مطابق هزاران روایات اصول در زور اول
محبت ایمه و امامت ایشان را روح کشتی نجات و حق انبیا الاندره دشد و ذاخر اهل کوفه حتی که گونیند
دلیل تشیع شد چنانچه سابقا باشاره دانستی و انشاالله تعالی بقیه را بعضی از تقریبات و تقریرات نیز
خواهی دانست و اخر علمای شیعه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع اورند که همه این مردم در نفاق یکتا
دل عدیل بودند و کار ایشان خرد و الوجنبی چیزی دیگر نبود و این نفاق پیشگان درین جوش و خروش
انهم یاد نکردید که حال دوازده کس از ایمه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چیست و مقصود ازین
مناظره همین بود که بدون کنج و کاه حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول خویش را مجالس نبل شد جناب مجتهد
دیگران را که طرف نقیض شان باشند از کجا بهم خواهند رسانید شاید که جناب شان مشکوی شاهی و کار
اجتهاد را دار المومنین لکهنو گذاشته لبسفر جا بلقا و جزیره خضراء تشریف برند و قبل خروج سفیانی و ندای

اسمانی نیز بیارت مبارکش کسی در رجعتی بصورت مجسول یا هیکل معروف نوع ناس لباس مشرف شوند ولیکن مسلم
انیست که امروز نیز درس همین قران خوانند شنیده و خبر تقیه و ذوالوجهین امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچ
بعضی از وجوه وقت خدمتگزاری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند و اگر خواهی که مشکلترین
جمله مشکلها بر رقضه زیاده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد معاقو
تتبع کنی که خواهد برامد که وقتیکه حاجب الامر طلوع فرماید همین قران خلفای متقدمین در دست او خواهد بود
پس سبحان که بعنایت ازدی بموافقت قران مجید بر همه فرق غالب اید باید که این مژده را شنیده ستایش
الهی بگزارند و رفضه بدانند که قران اهلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کمافی الزینه دران زمان هم
هیکل خواهد بود پس اصل تشیع که در قران اهلبیت بنصوص قطعیه ثابت است بلا فصل موجود است و رفضه در توقع آنند که کی
میکروند و انهم از دست رفت و از هر طرف بالبی الظهور امده بنوح پیوست فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین من ابدا حرفی از وفاداری قدمای ایشان این نبود با اعتراف بزرگان شان که چون جناب امیر
بی پرده بود که در مقابله عمرو بن عاص حکومت ابوموسی اشعری قرار یافته داد مردی داهی زمانه است مناسب
انکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زینهار قبول نکردند و گفتند که اگر رای شریف بدل کنی اول تر
میکشیم پس حضرت ناچار شد چنانچه اکابر بحلیت رفضه اظهار مینمایند و پدر مجتهد نیز از انسانست بالجمله این مردم همیشه
روی خود را بهمین عنوان در زنخدانی جناب شاهمردان سیاه میکردند و چون انجناب را زرد میساختند که برای
تفصیل انکتابی دیگر میباید نوشت ناچار تقیه اقوال رو به مجتهد امامیه را تعرض مینمایم و درباره رفضه تا رهم حجت بالغه
الهی چنان مرتب تواند شد که اگر پای انصاف درمیان باشد مجتهدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدن نشر سرای
خود بگریبان خجالت بدانسان فرو برند که باز فرصتی پیدا نکنند تا رو بروی اهلسنت بردارند یا نش انکه ایشان مقدمه
جماعی است که مختار مذهب کیسانیه داشت و گردن بگردون گردان میافراشت و نزد اهلسنت مدعی نبوت بود
و رفضه اگرچه صاف صاف نگویند مگر دلیل زهر گلم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انفا معلوم شده که
حضرت علی بن الحسین او را ملقب کذاب یا دخر مود و هیچ یاد را قبول نمود پس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام در نیست
که او خود موجد مذهب کیسانیه است یا نه از کتب رفضه مثل منهج المقال بی کدورت ظاهر است که او احداث
نمود و دیگران پیروی کردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید و المختار هو الذی دعی الناس الی محمد بن علی
بن ابی طالب بن الحنفیه و سموا الکیسانیه و هم تبع المختار فکان لقبه کیسان و بهر تقدیر خواه موجد این مذهب باشد
خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات و محدثات بر همه عیان شد اکنون در ضمنی که او در امور آخروی مثل کفار
است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیما و حدیثا خصوصا
تالیفات مجلسی محفل افروز مذهب و نحلت ایشان و عناد الاسلام و ذوالفقار و صوارم و حسام فاضل جالسی مجتهد
اول در کوفه هندوستان و افادات فرزند اکبر او که کیسانیه و نادوسیه و واقفیه و دیگر فرق باطله از شیعه بر مذهب مختار ایشان

زینہار ایمان ندارند و امام اعظم ثانی ہم از شیعہ در کتب خویش تصریح بدان می نمایند و کان تحقیق چنان میکنند
کہ ایشان در آخرت مثل کفار مخلد فی النار و عیان است بیان کہ بودن مختار در دوزخ در ہمین تردید کی بتوضیح
انجامید کہ تقدم قومہ یوم القیمۃ و ردہم النار بئس الورد المورود و العجوانی ہذہ لعنۃ القیمۃ بئس الرفد المرفود باقی
ماند انکہ جناب امام حسین بار شاد حضرت صلی اللہ علیہ و الہ ہمت علیا بر گمارد یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آرد این خود
مرلیست کہ حجیت را نشاید زیرا کہ بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج متیقن باید کہ
اتفاقی باشد نہ اختلافی چنانچہ از بارقہ ضیغمیہ بر می آید و رحلت متنعم ذلک در کتب خویش تصریح کردہ اند
جایجا کہ کلام و روایت مخالف ہمان مقدار حجیت است کہ او را ضرر نرساند نہ انچہ مفید باشد مثلا امیر فرمود
ربیر را در واقعہ جمل کہ تو کفتی انچہ دال بر النست کہ من در مبشرین بجنت کہ عشرہ کاملہ باشند داخل ہستم لیکن
بودن تو دران محتاج بدلیل است کہ من انکار میکنم بر ہمین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم کہ دخول او در نار
ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید ازا بدلیلی ثابت کردن قطع نظر ازان عقل چگونہ نہ تجویز نماید کہ علمای
شیعہ حال فرق ضالہ مستدہ خصوصا کذا بین شان را نیک دانند کہ مخلد فی النار اند و حضرت سید المرسلین
ندانند و امام حسین غافل شود و مقتضای عدالت و انصاف ہمین است کہ ادلی ایمان باشد بسبب کہ سابق و او را
از دوزخ برارند بلکہ بعد او سحقا بالیستی فرمودن الغرض چون این ہمہ خلاف اصول است زینہار لائق
شنیدن نیست و برین قدر چہ موقوف کہ تا و سیہ را ہم توثیق نمایند کہ بر امام صادق امامت را متوقف
گردانند و انجناب را مہدی موعود قرار دہند و از امامت اولادش انکار کنند و نیز از مقالات شناعت
کہ زور بی نقل میفرماید کہ جناب امیر وقت شہادت خود بخبث خبر امید ولیکن قبل از قیامت زمین شق
شود و حضرت بر خیزد و بلا ارض قسطا و عدلا کما ملیت جورا و ظلما ولیکن خوبتر معلوم شد کہ این
ہمان وقت است کہ دابۃ الارض بر اید و ریش دارد و دم ندارد و میانہ ہر دو شاخ او بر اصول اثنا عشر
و بعد المشرقین است معاذ اللہ کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضالہ رفضہ مثل واقفیہ
چہ شرح دہم کہ گفتنی نیست پس انشاء اللہ کہ کردم و مختصر بیک گذشت کافی است و در بارہ تا و سیہ ہم
طریق اجمال سپردم و ہر ہمان مقدار اکتفا ورزیدم کہ محدث بحقی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
کردہ و چون معلوم شد کہ این فرق ایمان ندارند خدا را بد و سہ حرف توثیق ایشان کہ اکابر
حضرات شیعہ اثنا عشریہ در کتب و سیعہ خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتہد الزمانے
تا دامنش باید درید کہ ایشان اجماع کردہ اند بر ثقہ بودن آبان بن عثمان و تصحیح
می کنند احادیث این بی ایمان و مرتبہ او را تا الی متقدمین میدانند از ہمہ اینہا
بوزر ازہ و شیطان لیس الفضاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجا ثقہ
بودن عمر سعد نزد بعضی کہ از پدر خود کہ از اجلہ اصحاب کرام بود روایت میکند

والیناد وزندقہ مثل ابوالجارود وکاسد پس او استاد وکلینی اخبار نیز ملاحظہ بکن کہ در روایات کیست واین
مجسمہ وتمثیل است بحث دران نمیرود کہ فاتر طوال دران وفا نمیکند پس بدانکہ امام المتقین
عبدالعزیز کنانی میگوید دیگران واد پیروی او می دہند وقال الکشی بر زبان دارند اگرچہ بامامت
واعظمت رسیدہ باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ایمان من اہل البصرۃ
وکان لیسکن الکوفہ وکان من النادرسیہ ثم قال ستیہ القہما من اصحاب ابی عبداللہ اجمعت
العصابہ علی تصحیح ما یصح من ہولاء وتصدیقہم لما یقولون واقروا انہم بالفقہ من دون اولیک
الذین عدونا ہم وسمیناہم ستہ نفر جمیل بن دراج وعبداللہ بن مسکان وعبداللہ بن بکیر حماد بن عیسی وحماد بن عثمان وابان
بن عثمان وکتب دیگر نیز بران اول دلیل است کہ اجماع علماء اثنا عشریہ بر توثیق ادمی نمایند وایشان
اورا بصحت مے ستایند وحکم بے ایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش مے فرمایند وعمر
سعد نزد بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناہ کبیرہ نمود بلکہ اگر کبایر
وبالاگرشت کہ نزد دلہا ردم دار مقتل انبیا علیہم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکہ بوجود
محشہ مستحسن بود واز انجاکہ این حکم متفرع است بر عدل باری عزوجل وان امریست کہ جمع فرقہ
عدیلہ بران اتفاق دارند وچگونہ این برادران شغال او ذوی الاذناب اجماع بران نکنند کہ بدولت
ان کسی مومن نمیشود چنانچہ بدلالت قطعی از عبارت عدیلہ شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
قبل انبیا عموماً وخصوصاً بر قتل سید وسرورایشان بطریق اولی کہ مفاسد امامت جناب
مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملایکہ مقربین بدلل فرمود ودوست از چنین رسالت
باز کشید کہ انہمہ امور داعی وجوب قتل شریف عیاذا باللہ بر اصول امت رئیس یہود خواہد بود
وازین اجماع شاید کسی از قدمای عدیلہ مستثنی تواند شد وانہم بعضی از وجوہ نہ کلیت ان پس من
حیث العدل سخن زمین است دگر ہیچ ہر کہ خواہد درین میدان تکاوری نماید وبلبیند کہ فتح و
فیروزی برای کیست وسبب شکست ندلت علماے اثنا عشریہ از بہر چیست لنعوذ باللہ
من ہذا المقالات علے اصول اہل التر ہات من بعد بیاد باید آورد کہ رفضہ نیت خواجہ
راستودہ اند کہ مکفر جناب تصوی بودہ اند چہ عجب کہ نیت عمر سعد ہم چنین باشد باوجودیکہ
او کفر نبود ولیکن حسب نیا او را بران آورد چنانچہ رطل بوق بن عوق سوسر دربارہ مادر
ومامون مانند ایشان داد بلاغت سید ہد ومشہدی ہم بیش از پیش میگوید ودر ملاذ اعتقاد
پناہ مے جوید واین باب اگر بکشایم عمر بپایان رسد وہفوات رفضہ بانجام نکشد این حرفے
بود از توثیق نادیدہ واقفیہ پس بعدی ونہایتی ندارد تالیفات محبتہ کربلائی از رسایل
وکتب طباطبائی باید دید کہ چہ مے نویسد کہ مضمون روایات متواترہ از ائمہ طاہرہ

یقیناً دلالت برآن دارد که واقعه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم السلام انقدر و ماتم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحذیر کرده اند که بالیقین بالاتر از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گزشت کز زبان آن امور ارخوارج و نواصب بصدور نیابد و آن همه دشمنیها را که تواند ضبط کردن و بے اندامیها را که تواند نوشتن بخاشی رئیس فن تحقیق ابراهیم بن ابی سمال را که واقعی پور نقل میکوید و دیگران هم توثیق می نمایند و هم واقفی پیدا نند برای تمثیلے برین دو حرف اکتفا نمودیم و گرد و تطویل نکردیم پس همان بهتر که قصد را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رویه مجتهد دراز دم و گاه هم نظر نمایم قوله نمرنش آنکه عایشه و معاویه را ان لنج ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو در یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکر کشی و صف آرای نمودند و این امر از کتب فن برنمی آید بلکه دران زمان معاویه در شام بود چنانچه از صواعق محرقه لاخوان و الشیاطین و الضلال والزندقه هم بوضوح می انجامد و نسخه صحیحه تحفه اثنا عشریه که مرزا کاظم علیه صاحب از سکندر بیگ لال خریده بدست و مجتهد ما مل گزرانیده و موجود و هر چند فقیر بوساطت احباب طلبیدم نسخه دیگری فرستاده و ازانها رندا و سبب این و هم ازین مجلد هم ظاهر است یعنی تحریر مجتهد ازاد در هر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقاماتش پیداست و امیر که بعقل و نقل در سفر بصره یعنی واقعه جمل موید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المومنین بسوی بصره شد احاطه قتله ذوی البوترین هر بارگاه جناب امیر المومنین بود حتی که عشر عشیر آنچه آنها بالهام ملهای شیعه در باره تحکیم جناب امیر گفتند و با وصف دعوی تشیع تحکم بر جناب کردند و از نهج البلاغت هم مخالفت ایشان چنان برسے آید که جناب امیر را در طاعوی خود آورده بودند و متبع ان انها و وقتے شد که جناب امیر یکے از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بے کم و کاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شهر چیست فرمود اصلاح امور است و اهم مطالب انکه طلحه و زبیر از ظلم و عدوان قتله عثمان و خوف بربادی ناموس و جان از مدینه بطیبه بدر آمدند چون مطمئن شوند و را نتظام خلافت هر تصوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت سر انجام باید و کسی را مجال بغاوت باقی نماند پس قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شرط وفا بدان از هر جانب در مسلمین برانگیخته اند جواب داد که چون انها شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر امروز انها دست اندازیم فتنه دیگر برپا شود و درخشه اخر پدید آمد پس همه گر ترسل و رسایل چنان

وهرچه دران مجلس قرار یابد بر آن کار بندند ابن سبا شفی و دیگر هوا خواهانش دیدند که صدور
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قتل و اخراج ماست این دربار ریا زیخار است
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت وچون شهر کسی بداند که عذر از جانب
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هرگاه نوبت
بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شتر صالح است یا خر دجال وموافق آیات
قرانی و علور تبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل و مفسر مبسوط
بقلم آمد اگرچه بعضے از مورخین اخبار دیگر که مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بنوی باشد
نیز آورده اند که تفتیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که تحقیق میکنند
بداقول الواعظین وذلک تحریر المورخین وچگونه چنین بنا شد که بهبانی فساد و سبب فتنه
اهل عناد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کمالی مختار الکشی وسبب
ضلالت شیعه بحدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشته بحدیث تحقیق در تحقیق فقط
زندیق آورده و گفته اینچه مقصود شن در فارسی این ست که بعضی گویند زنادقه قومی اند
از سبائیه اصحاب عبد الله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان بلند نمود باز قابو یافته جهال شیعه را بران اورد که معتقد بعبودیت
والوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمود و
ازینجا انهم معلوم شد که سرکشی ابن سبا و تلامذه او را حدی نبوده کما در کتب دیگر از محققین شیعه نقل کرده ایم
است که حفتا دهفتا در اخضرت مرتضوی ناگستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا والاخرت شدند و بجای خود فایز گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب شیعه
جابجا مذکور ست که امیر المومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین ست که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای انجناب می نمود و علی رؤس الاشهاد بخطاب
شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع چه دلاور ست دزدیکه بکف چراغ دارد و نگه میکرد یا ندارد ی که
مرا برسم رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کردم پس بعد ازگرفتاری او پس از اخراج سوی
مدائن هرچه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعزیر او عین مصلحت بوده باشد نه از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفا و انگاه بعد اظهار اسلام بنوعی پلید
کار او را مختار رفضه هم درگرفت و هر چند محدث کبیر رعایت لمذهبه برای تلامذه او فتد جهال فرودند تا
دامن علمای قدیم خویش پاک سازند ولیکن باد بی عود هنوز از عبارتش بوی انیعنی بدماغ

اہل فطانت و ارباب فراست میرسد کہ مخلوقات الٰہی طبایع مختلفہ و اوضاع جداگانہ دارند عامہ را با عقاید
الوہیت رسانند و خاصہ را بمقارن این درجہ گردانند کہ علی مرتضیٰ خلیفہ چہارم امام اول است و
خلفای معتقدین و منتقدین شان کافرین و مرتدین اند چنانچہ از مختار ابو عمر کشی واضح است
و ازینجاست کہ محققین این فن معتقدین الوہیت امیر المومنین را بوسوسہ آن ابلیس لعین ارشد
تلامذہ او قرار دادہ اند تا ہمہ مدارج اعلیٰ و اوسط و ادنیٰ نورزیدہ شود و قدماے رفضہ بہ
توسط باشند و ادنیٰ برین تلامذہ آن بے دین مطابق واقع فرقہ تفضیلیہ گردند و لاینکشف
خیبر **قولہ** لااقل کہ سبب عدالت از آن جناب می نمودند و آن مستلزم انکار خلافت امامت
اقول معنی لااقل نزد ہر محاورہ آن بلکہ ادنیٰ طبقہ نیز ہمین است کہ کمترین درجات باشد
پس این مغلطہ دیگر است کہ از جناب مجتہد الزمانی دقیقہ شناسیش اجرام آسمانی صدور یافت
تفصیل این مجمل آنکہ ادنیٰ درجہ در تمیقام عدم تقید احکام است و آن احتمالات دارد یکی آنکہ
سبب عدم تقید حکم بر قائلین و اہل یلوی شوکت و جمعیت شان بود کہ بدون اتفاق و اجماع اہل اسلام
باعث رخنہ مہیب عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچہل ہزار میرسد و کمترین عدد و شان
دوازدہ ہزار است پس مقابلہ و مقاتلہ شان جنگ یرانیان و تورانیانست و معلوم است
و مثل مشہور کہ جنگ دو سردارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر اینقدر موجب
تسکین مجتہدین شیعہ نباشد باری بکتاب نہج البلاغت رجوع فرمایند و یاد آوریم کردہ
سابق در مقالہ سادسہ غالباً عبارت بلیغہ خطبہ شریفہ نوشتہ ام و مضمونش بدان ماند
کہ اہل بلوی ما را آنقدر زیر حکم خویش گرفتہ اند کہ ایشانرا مالک و ما را مملوک توان گفت و از
شوکت و سطوت خویش احاطہ تامہ پیدا کردند و نوبت بجائی رسیدہ کہ شمارا بر گونہ مصیبت
و عذاب میرسانند و انواع مکروہات و واقعات می چشانند و مقامے باقی نماند کہ دمی
بیاسائیم و بتدبیرے مشغول شویم و از نیمعانے عیان ست اینچہ محققین اہل سنت دربارہ
حواریین حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در تحفہ وغیرہ بتقدیم رسانیدہ اند و
خواص و عوام چنانچہ باید بفہم ان بے کلفت رسیدہ اند کہ بلوا کنان کہ اصرار بران
داشتند و بعد ذکی النورین درپے دیگران افتادند و خواستند کہ حواریین را
بدان مظلوم ملحق سازند مدتہا چار اہنا از مدینہ طیبہ بیرون رفتند و شد اینچہ شد
و از ارباب تواریخ و سیر داد تحقیق دادند و در تمیقام دم میخواست از تائیفات
تحقیقیہ کہ عبارت شان را جمع کنم و لیکن قلت فرصت و اندیشہ اطالہ کلام و امتلاء
مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست کہ زنہار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را بایشان نسبت کردن افتاب را جرم ظلمانی گفتن ا
سبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست وهزار آن احادیث فضایل حضرت امیر واشد
بذات انجناب را خود واین حوارئین وامثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده ودانسته انکار توانند کرد بلی لایق این انکار وتکفیر دشمنان حضرت امام التقیر
خوارج بی دین اهستند که شیعه بجهت شامت رفض قدر وان ایشان شدند وبهیت
ایشان را که از مبادی افعال واقوال شان است بدوندانستند وسر پرستی خوارج که از
امامیه بصدر آمد وجا بجا دانستی ودرین کتاب نقلا از کتب مجلسی ومجمع البحرین محدث
یحفی بار بار خواهی دانست وتیره تیره اثنا عشریه است واز نجا انهم عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل واصحاب سرا وجهرا مصروف است عیاذا بالله دوم آنکه تفحص وتعیین
قاتلین برای قصاص وتعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
گشته پیوند کرد ودرین نزدیکی دانستی که چون وسایط هلوانیان از اجنار مرتفع شدند
فرستاده امیر المومنین از یکدو منزل بخدمت عائشه صدیقه وحواریین در رسید وحقیقه الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه ایشان را رای زبیر پسند یدند که قصاص بصدور از قاتلین عثمان بدون
اتفاق اهل اسلام نتواند شد ولیکن منافقین که کار شان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند ودر عین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند وکار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا وشیطان وزراره وهوشر من الیهود والنصاری که
ام المومنین وهمراهیان او عدالت را سلب کردند واین ادنی ترین درجه بست ومستلزم انکار
لیاقت واستحقاق جناب امیر از خلافت ست نعوذ بالله من ذلک بالجمله درینهاده عدم
تقید حکم ست با وصف اقرار انیعنی که قصاص از قاتلین می باید ولیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم ست الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت قوله علی زعم المجیب اقول درینجا هم سفلگی
وفرومایگی خود را بر همکنان مطابق ارشاد مومن جالیسی ورصوارم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگردانند
چه معنی زعم مجیب که بتبادر الی الاذهان است آنکه انچه گفتم از جماعت قتله عثمان بلکه مشارکت در
اخوانش حکایتیه عنهم مستلزم انکار لیاقت ست بر گمان باطل مجیب ودر واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید وهو تناقض قوله سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض او بعد از امر که انفاقا گذشت
پرظاهر ست که کلام در تحقیق بود چون عذر شنیدند انهم رفت وگذشت واگر کسی از مقلدین سابقین
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت ازین جهت نمود وقید زعم المجیب فزود که خود قایل بعصمت امام
است فکیف امام الایمه واثنا عشریه خصوصا عصمت یکی از شروط امامت میدهند باید گفت لابد من

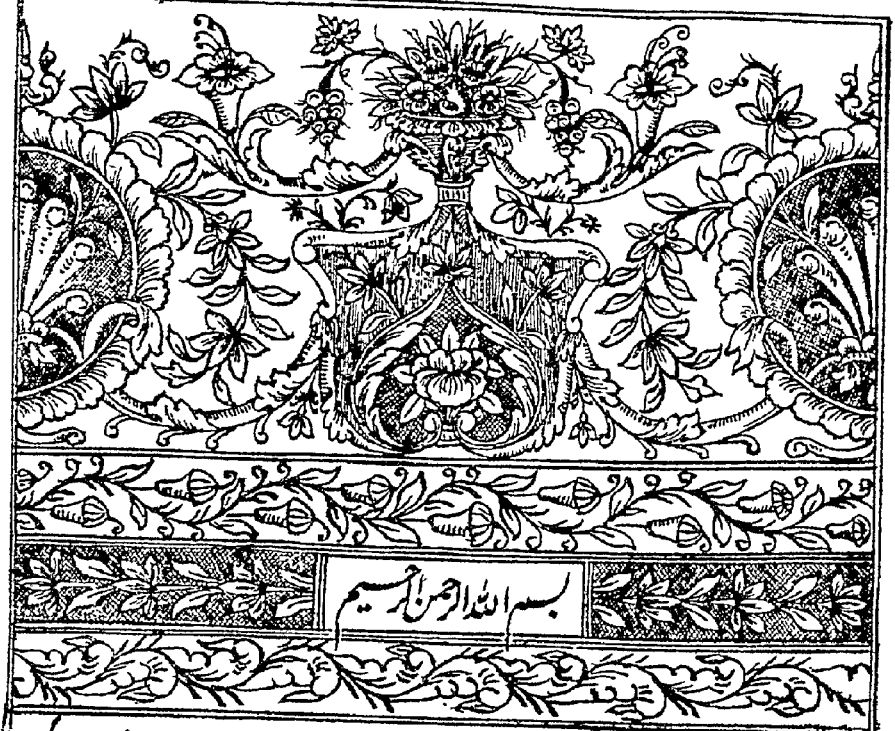
سع نوابار ہا معلوم شدہ کہ مباحث کلامیہ از مباحث نقطیہ نیست بالذات محققین رفضہ بالاعنصت طا
بکمال عدالت راجع ساختہ اند علی ما سیئ تفصیلہ و بانیمہ می تواں گفت کہ ہر چہ مانع عدالت
است مانع عصمت ہست علی المشہور عندہم و لاعکس تحقیقا لمعنی العموم فی العدالۃ والخصوص فی العصمۃ
و اگر وجہ تخصیص اینست کہ مجیب عدالت را شرط امامت میداند و دون غیرہ پس ایمنی خلاف کتب
کلامیہ ہست کہ عدالت را مصنفین آن مشروط امامت گردانیدہ اولہ برآں قایم کردہ اند چنانچہ از
شرح مواقف وغیر آں برگذشت و ہمچنین از ازالۃ الخلفا و تحفہ اثنا عشریہ و امثال آں داد
چنین فہمید کہ این زعم مجیب ہست فقط حاشا کہ چنین باشد آری در امور اختیاریہ و اضطراریہ
فرقی ہست ظاہر پس از رفع اشتراط از ثانی رفع آں از اول لازم نمی آید و این ابحاث
در سابق بعنوانی گزشت کہ لا مزید علیہا پس باید بہ آں رجوع کردن و دنبال این مدار گرفتن
و بر اصطلاح او رطعن الرماح تفوق جستن و اگر مقصود از زعم المجیب آنست کہ نزد او ثابت شد
کہ ایشان منکر لیاقت امیر شدہ بجلالت امامیہ کہ نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیرا کہ وحیت مصطفی
و فارغ خطرا اہلبیت پایمال نمودند بر تقدیر یکہ مجتہد کلینی را دیدہ و مضمونش را فہمیدہ باشد فالامر اعظم
و المشکل شدید مجیب فلا میفی للمجتہد مقر و لا مضر الا الہادیہ وَمَا اَدْرٰىكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَهْ قولہ و حقیقت خلافت
یزید تا آخر جوابش در مجلد اول چنان گذشت کہ اگر اولین و آخرین ہمہ رجعت قہقری نمودہ ہر گاہ
امام نرگسی رونق افزور بہار و گلدان کوفہ شوند ہیئت مجموعی قصد کنند کہ ابحاث آنرا بقوت علیہ رد
کاری از پیش نخواہند برد بنابران اعادہ آں مباحث تطویل دانستہ بقیہ اقوال مجتہد الزاما و التقاطا
تہ و بالا می نمایم و افحش وجوہ این ابواب را از کتب رفضہ برای مزید البصیرت مشتاقین بدفتر
می سپارم و میگویم کہ جناب مجتہد ادعای تشیع خاص بر او قدای مرحوم می نمایند کہ بعضے از آنہا باعراف
عورا لمبین مصداق کان من الکافرین ولی الحلال باشند و ہو مستور و بعضے را زیر این
قصہ درج کنند کہ علانیہ دشمن اہلبیت بودند و معلوم ہست بر اصول شیعہ کہ ہر کہ دشمن اہلبیت
است از طیب و لادت بی بہرہ ہست پس باید دید کہ این شناعت از کجا بکجا میرسد زیرا کہ عوام
ہر کسی جدا مجتہد دشمن صاحب الامر بجدی بود کہ ازین اوراق ہم عداوتش پیدا ست و از بجا
و غیر ان بجا لست ہمہ حقوق آنجناب را تلف کردن و مکانش را ہم غارتیدن و نعم خوردن
و دادن و قاضی و طبنوز نوازی و قمار بازی و دادن و پر ظاہر ست کہ تالیفات مجلسی خاتمۃ المجتہدین و
المتکلمین و ہمچنین تالیف دیگران بقیر یبا بعد ہزار سال و شقدد و منہد سال ست کما پیش کہ ایشان
حال او را بدین عنوان نوشتہ اند و ہزاران کس از قدمای رافضہ جناب امیر را در قابو ی خود
گرفتہ و داد شقاق میداد ند و در واقعہ تحکیم آنچہ گفتند عنقریب معلوم شد یا آنکہ خود آنجناب بحکم شان

را بطول وعرض تقریر فرمود واز وقت وقوع بلوی بر جناب فی النورین وواقعه شهادتش
وسند نشینی خویش بیان نمود ودر نهج البلاغت ارشاد فرمود انچه دال بر انست که من محکوم وحکمرانی
از آنها نیست پس نه دامن مبارکش میگرفتند ونه طاعت می نمودند ودعوی مزید ولاچنان بر ما
مے نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشیر ونذیر در مناجات صادقه محکوم شد بدعای بد نمودن
تا آن ملاعین پایمال شدند وبیوفائی آنها در تمام عالم افسانه گشت وهزاران کس از مدعین تشیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران وکسی آنجناب را مجروح کرد وکسی
مصلای شریف در ربود وبسیاری آنجناب را مذل المسلمین ومسود وجوه المومنین نام نهادند با وصف
اظهار آنکه امامت احمل الاصول ست بانمیعنی که بدون آن اعتقاد توحید ونبوت ودیگر اصول بکار آخرت
هیچ نمے آید واهل تسویل با وجود ذکر مطاعن فاروق در حدیبیه برای شان این امور را از باب
تهور وخیر خواهی حسن محبتی قرار دادند وهزاران هزار ازین قبیل برای مجتهد در بیعت حضرت شهید کربلا
عجب حجتی بر بستند وبجبر آن این زیادان بیعت مبرم را شکستند وهمراه یزید شده حضرت امام حسین
واولاد واصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بملاحظه وجوب تقیه نه فرط احتیاط
آن جماعتی کثیر را حضرت سجاد فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران گویند که ما را گشتند وبعضی تخالف نام از آنجناب
نموده بعد زیارت یزید واخذ خون بهای امام شهید ازان پلید داد عیش وکامرانی دادند وجمعی غفیر بعد از
وقوع واقعه کربلا بهمه مرتد گردید الا اندرة کما فی منهج المقال وبعضی دوا مام را بدست خود گشتند وماتم نشستند
وصبح وبلغ نیز بسبب بسیاری از پهلوانان را برای تسخیر کردن بدون امام رضا همراه برد واین سیر وتماشا
سبب دیدن علمای رفضه مدعین حزن ومحبت فاطمین ایام واین نظائر گویان را در اهل تشیع داخل ساختند وذکر آن
سنتی را که منهج است که امام صادق را در پیرانه سری مجنونی گردانند مداق الصادقین لقب گزاشتند و
امام صادق را مدار العمر در وقوع مرتد میدانستند که بدان راضی نمیگردد بدیه گفته کما فی الکلینی طرفه تر آنکه در حق شاه
عسکران وشیر یزدان در کتاب جامع الاخبار از اغانا ملام تراوفات منظهر کفر شیعیت کرده ایا جناب امیر المومنین
وقوم بعضی پیچ زنار بگرد او مبارک می انداخت نزد این کفره فجره مثل اصحاب کهف الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابو طالب شد المقلدین بار گویند که آنجناب کافران را می گشت ایا صورت ولباس ورود ایشان را
تغییر میکرد ما تند امام زکسی بی وقت کما فی حق المتقین والبحار نعم خیلی این امور را رفضه هنوز با وصف
خرسنار بسیار ونهیق وشهیق حمار چنانچه از تالیف قدماهم اشکار ست چنان نگفته اند که آدمی مسلمین شیعه بسبب
انکه در لجج عداوت امام الامیه چنان گرفتار اند که امید ساحل نجات ندارند ودر باب مجتهدین رفضه خصوصا
رطل بوق چه گفته شود که تبلا وتیلا در مجالس المومنین چها نوشته که آخر شعله تراشی ودلخراشی نزد رفضه
هم طعنه گردید وجمعی این روایات را بنام جناب امیر ساخته اند که شیعه لعن وسب هر قدر که خواهند

بحکم تقیہ در باب من گفتہ باشند کما فی الاصول و متوجہ فی الوانی والصافی و پلاو قورمہ بر دستار خوان
نواصب بخورند اگرچہ عمر ہا دران بسر نمایند بخلاف النبی و اصحابہ حیث ما جرد او تمرکوا او طاعم رحمۃ
امام صادق و دیگر ایمہ ہمیشہ سبب جناب امیر می شنیدند و دست ہای نواصب می بوسیدند و تحسین
دیگران را مامور میگردانیدند کما فی ترجمۃ الخزیج ذکر حضرت عقیل فاقت معاویہ را مستحسن نمیدانست
چرا بقیہ عمر در محبتش ماند و ہم بر فاقلش وفات یافت چنانچہ مجمع البحرین و مطلع النیرین است محمد
بن ابی بکر را با وجودیکہ در بلوی شریک شد و جناب امیر بلوایان را دفع میکرد و آب و دانہ بعثمان
میرسانید با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیہ این فصل را بستہ الستد نظم کردہ
گر ترا خال بایدت ناچار پور صدیق را تو حال شمار انیکہ شنیدی در وقت تکور بود و ہر گاہ
گفتگو در قتلہ عثمان شروع شد امیر المومنین فرمود مرا میباید کہ من و مقام ابراہیم روبروی کعبہ بیرند تا قسم
خورم کہ شریک بلوی نبودم تا بامر قتل و بشرکت خون چہ رسد ببین کہ از نیجا حال سنی و رافضی عیان شد
کہ اہل ایمان قسم شاہ مردان و شیر یزدان را قطعاً و یقیناً راست میدانند و متبعہ را و کان در دفع مخلص پندارند
و تقلید امام اعظم ثانی می نمایند کما مر ممنوجہ و برین قدر چہ موقوف کہ این بابویہ صدوق الکواذب قسم
آنجناب را کہ غباری از شخین ندارم و ہر کہ خواہد در مسجد مقدس بنوی قسم میخورم در علل الشرایع و اصول
دیگر آوردہ پس معلوم تو انکرد کہ ہمہ در دفع بود و ای برین نواصب کہ باز دعوی تشیع کنند فیاعتبروا یا
مزید و لا و الطاعت و اتباع فاعتبروا یا اولی الالبنی کہ قول او را در دفع پندارند باز دعوی دین او
و افیقیکہ ہیم خزاین امیہ بودند و ہم بر حرمہا شریف تصرف نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند
و نادوسیہ بی ایمان را کہ باعتراف ایمہ اعظم شان چنان بودند رواۃ مذہب و ثقات سخلت خود گردانیدن
و آنان را کہ مباشر قتل معصومین بدست خود بودند رئیس المتکلمین فہمیدند و بر تقریرات شان تازیدہ
کما فی عیون الاخبار وغیرہ و نیز جناب امیر را پامال کنندہ پیشہای رسول خدا شمردند چنانچہ نمونہ آن از
دیدی و دیگوش نوش درین کتاب شنیدی سبحان اللہ چنین اشخاص شیعہ خاص باشند ان ہذا الشی عجاب
و کسانیکہ امیر المومنین را وصی حضرت نبی و در بسیاری از امور کما فی شرح المدائنی اعتماد کنند و گویند علی
قسیم النار و الجنۃ و ہی المصطفی حقا امام الانس و الجنۃ و در غیرت و حق گوئی و حق جوئی و امثالش شیر
و خاتم الخلفاء الراشدین قرار دادند و احتمادات آنجناب را مقرون بصواب و مخالف او را بر خطا اعتقاد
و نواصب را بدترین کلمہ گویان دانند و نیت خوارج را نہ ستایند خلاف اکابر امامیہ کما عرفت مرا راشیہ خاص
بناشند فاعتبروا یا اولی الالباب قولہ جواب آن از عبارت سیوطی وغیرہ در ما سبق ظاہر گردید اقول
بتائید الہی و توفیق نامتناہی جوابش کما ینبغی پیرایہ ظہور پوشید و از مدلی توسط احباب لقمات پیش پا افتادہ
بمقلدین او قرار سیدہ و حوصلہ ایشان از دیدنش تنگ و مطالعہ ان صد گونہ مورث عار و ننگ گردید

قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین **قوله** بهرقطع نظر ازینکه
اطلاق این لفظ بر مجرمین تابعین محتاج بدلیل ست الخ دلیل این معنی خود از قرآن مجید بذکر آیت
کریمه والذین اتبعوهم باحسان و تفسیر ان از مجمع البیان عنقریب گزشته که رگهای گردن مجتهد
شکسته وراه نفس را بر ایشان بربسته اگر مقداری انصاف را استعاره کنند و بمطالعه آن پردازند
البته ایشانرا بمنزل مقصود رساند و هرگاه مجتهد و مقلدین او از جهت غلبه جهل مرکب بنا بینا شوند
دکور و کورانه درین بادیه روند حال شان مانند امم سابقه و مفسدین سالفه خواهد بود قال الله
تعالی واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی فاخذتهم الصاعقة عذاب الهون بما کانوا
یکسبون **قوله** میگویم که بجهت استخلاف الی قوله عدل اصحاب و منصوص الخلافه بود **اقول** این اوصاف را از
کتب اهل سنت برای معاویه و ابوسفیان بروایات صحیحه باید ثابت کردن باز بر زبان آوردن کا عرفت
وهو کما تری و فساده حالا یخفی نه بینی که از کتب معتبره در سابق عیان گشته که معاویه بن ابی سفیان
مثل خلفای راشدین نبود و در فوج کسی و میدان داری و بغاوت راه خطا پیموده و در کتب کلامیه تحقیقات
امور دینیه این مورجا بجا مصرح گشته و در مباحث سابقه و لاحقه در تحریر و تقریر آمده ازان
غفلت نمودن کار مجتهد الزمانی از متبعین خطوات شیطانی خواهد بود و هرگاه جمهور متکلمین و مجتهدین
اهل حق احدی را از خلفای راشدین منصوص الخلافه ندانند معاویه را چگونه بدین درجه شمارند
چنانچه در نهایة العقول امام فخر الملة والدین الرازی و تالیفات علامه سعد الدین تفتازانی
و سید سند علامه جرجانی مفصل مذکور ست که حضرت سید المرسلین بتعیین خلیفه را بر صوابدید
امت حقیقی خویش برگذاشتند که باعتراف ملا خلیل قزوینی در شرح فارسی اصول کافی
مهاجرین و انصار بودند عقل و عقلا هم تایید آن میکنند که این بزرگان حاضرین مشاهد عظیمه
و بیعة الرضوان و ملازم صحبت سرور دوجهان و صدر اول مسلمانان بودند ایشان خلفای
راشدین رض و خلفای حق یقین را برگزیدند و زینهار خلافت معاویه را در مقابله شان نپسندیدند
و جناب امیر استدلال به بیعت شان فرمودند و این امور را عوام طلبه فریقین میدانند
چون مجتهد خود بکور انگی زده و هرزه چانگی از و بجای فراست و فرزانگی در مقابله
مجیب مصیب سرزده پس علاج او جز بعل طایر طیار نتوانکرد که بلند پردازی او از حد در
گزشت معهذا بر روایت محدثین خالی از ستایش و ثواب هم نیست کما مر مرارا **قوله** و بعد
بیعت اورع اصحاب الی قوله محل اشتباه نخواهد بود **اقول** بزید بد نصیب را از تابعین بهر
باحسان دانستن کرامتی دیگر از کرامات مجتهد توان دانست پس او حسن الاجتهاد و بزرگان
از جهت تصوف در کرامات شریک شدند ولیکن فرقی که مطابق روایات حق الیقین و بجا

وکتب تفسیر مثل منهج المقال وشرح کلینی از ملا خلیل قزوینی میسانه بزرگان پاستانی وخود مجتهد
الزمانی تواند شد چنان مینماید که آبها خمر میخورند وعربده میکردند واین بیچاره گرد خمر میگردد ولی از
یاده عشق وعاشقی در کمند بسم الله محمور وسست می افتد تو گوئی که در نشأ بنگ زاد ورزگی داد وحیرا
ما را باین گیاه دنیئت این گمان نبود لاکن کلام چنین بدست که مثل نامه اعمال خود سیاه کند امر
واقعی هم برآید که اهل مدینه بیعت یزید را شکستند وزینهار قول کسی درین باب نشنیدند پس چه
اکنون این ترانه مثل وسبکی سراینده وآمرانی سبیل الله موجب صواب نمیفرماید ومیکوید
از جمله تابعین لهم باحسان بود لاحول ولا قوة الا بالله گویند نظر بقی از شخصی پرسید که در
راجه نام گذاشتی گفت یکی را انشاالله ودیگر را ماشاالله ظریف گفت مصلحت چنان دانم که اگر خدا
پیدا شود نامش فی سبیل الله باشد وحال شیخ جلال الدین سیوطی واصطلاح او درین
خلافت خلفا بیشتر عیان گردیده که در حسب خلافت اینهمه خلفا را جمع ساخته واین بدان
ماند که هر چند افراد نوع انسانی مراتب مختلفه دارند وکسی گوید که در انسانیت شریک اند
واین بدست چنان در کیفیت اجتهادیه خیال کرده که در حقیقت خلافت برابر گشته
نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر تراشد قلندری داند نعوذ بالله من هذا الخیال
چندی کتب سیر وتواریخ مطالعه نماید تا خود بخود واضح خواهد شد که
اینهمه زیر این آیت مندرج اند وان کسان مصداق این آیت کریمه دیگر اند
ولیکن شرط این است که قدمه وچند ارشود وخود پرستی بدی
را کنار کند واز کمند کور وحیرانی بدر آید وبهر کار اغاز متعال
سادسه درین مجلد دیده بر وی مخفی نیست که در بحث مذ
تیز زبانی بهر امور متعلقه تحریر مجتهد اوانی
وبیرقانی وبهقانی فعلوائی شده که مرید
بران رخیال اهدنی انعقلا خطور
نکند وبمیزان سیم در نگنجد
لله علی اکثیو



بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة التاسعة قال الفاضل المجتهد هدانا الله تعالی الی سبیل الرشاد

غزالی کہ از اعاظم ائمہ اہل سنت است روایت ماجرای شہادت حسنین علیہما السلام حرام دانستہ و گفتہ تحریم علی الواعظ و غیرہ روایۃ قتل الحسین والحسین رضی اللہ عنہما وحکایۃ ما جری بین الصحابۃ من التشاجر والتحاصم فانہ یہیج الی بعض الصحابۃ واللعن فیہم انتہی ما نقل قال الفاضل المجیب

چون قصہ زہر امام حسن و واقعہ کربلا بنا بر مشہور نزد امام غزالی اکثرش مما لابقت بواقع ندارد و ضعیف و سقیم است و بسیاری از مقدمات اختلاف تمکین و صبر و شکیبائی اہلبیت واقع شدہ بلکہ موجب اہانت و تحقیر ایشان گردید و ہمچنین اخبار تحاصم و تشاجر اصحاب کہ خالی ازین امور نیست اگر بحرمت ذکرش ہر کسانیکہ تفید حدیث و تمسکین الرطب و الیابس الشیاع دارند بنا بر فرید استحکام فتوی دہند بعید نباشد و مخفی نیست کہ بسیاری از واعظین قدیما و حدیثا ہمچنین بودہ اند و لہذا اہل تنقید در بیان روایات موضوعہ و ضعیفہ میگویند کما ہو دأب الواعظین و حال بعضی از وعاظ و مقاصد فاسدہ اشہار بعضی از تفاسیر اکابر امامیہ مذکور است کما لا یخفی علی الناظرین خواجہ حافظ شمس الدین شیرازی بر امثال این واعظین زبان تعریض بر کشودہ و در حق ایشان گفتہ ؎ واعظ شہر کہ مردم ملکش منخوانند ۔ قول مانیز بہیچ است کہ او دم نیست بالجملہ عایت قول الواحد غزالی فانہ یہیج اہ برای ہر دوام معا ممنوع است کیف لا وقد قال بعض المدققین المنع عن ذکر التشاجر فقد ذکر سببہ واما ذکر قتل الحسین رض فلما رای من غلو الرافضۃ بنقل اشیاء لم تتیقن وقوعہا بحیث یفضی الی الامار بل لیست العلۃ المفضیۃ الی ذہن عقاید العامۃ کما ہو المعلوم من عادۃ الرافضۃ الکذبۃ

والوعاظ الجهلة الذين لا يميزون بين الصحيح والسقيم من الاخبار على ان هذا النوع من الذكر من جملة الثرة
الالهام راتمى ملحضه ولو سلمنا تقرير العلة في بعض الصحابة ظاهر وان كنت طالبا للتفصيل فارجع الى الاتقان
علاوه بعضى ازامامية محفوظين كه اصحاب خود را از قرائت قرآنى كه حضرت امير از آن خبر داده بود منع مى نمودند
باز داشتند وگفتند حتى اذا قام القائم قرء كتاب الله على حده ودر گمان آن كه اكبر الكبائر است كوشيدند
وبياض عثمانى را كه نه الطمنش درست است ونه ترتيب ان داعى وما انيمه تبديل واسقاط دران القاى نمايند
وهر گونه تحريف دران وقوع پذيرفته رواج دادند اين اظهار واخفاء قرآن مجيد مبنى بر كدام سابقه بوده است
ايا از جداء مجد خود انحرافى وبسوى محرفين كتاب الله ميلى داشتند ياعيادا بالله مطابق مال البعض از اخبار
شيعه كما مر محملا اضلال وتلبيس امت مد نظر ايشان بوده ومنع از قرائت قرآن مجيد اگر از دلايل وقرائن
نفى قرانيه است پس جمع بين الضدين لازم آمد والا منع غزالى بكدام دليل مستلزم نفى شهادت باشد هر گر
كه از ذكياى اماميه حل اين مشكلات نمايد منت بر ذمه راقم مهند مگر ظاهرا بذل توجه وصرف همت در خصوص اخفاى
قرآن مجيد تا قرب قيامت مبنى بر اهتمام شان است وغالبا ازين وادى است انچه از معتقدين اماميه شنيده شد
كه جوانى بحسن صورت وسيرت الصاف داشت روزى باستماع عذاب زنانيان اعضاى تناسل خود بمبرد
وحضرت امير بحفظ اين امانت ونمود دلش بمرهم عند الحاجت قيام ورزيد قضارا در زمان فاروق جوان
مذكور عازم زيارت حرم شريف شد جناب امير در باب اعزاز واكرام او سفارشها با امير قافله نمود اتفاقا در ان
ميان زنى محسن طلعتش مايل شده مكرر در نظرش خود را جلوه داد واتفاقى بسوى او نكرد اخر الامر شبى زن
نالايق كيسه خود را در اثاث او پنهان كرد وصبحدم فرياد برآورد كه مال مرا در ذبرد برگاه بتجسس كنان بمكانش
رسيدند كيسه را يافتند وداستند كه صورتش ملمع وسيرتش قبيح است خواستند كه جوان را بسزايش برسانند
كه امير قافله را سفارش امير المومنين ياد آمده واز سر تقصيرش در گذشت هنگام معاودت زن را بار دار ديد
گفت كه بار همان جوانست اورا مقيد نموده بمدينه رسول صلى الله عليه وسلم آورده باجناب امير شكايت كردند
مجملا بحكم ان حضرت اهل مدينه جمع شدند وامانت سابق ووجوب دستى بپيغمبر صلى الله عليه وسلم دران مذكور را
جناب حسن وسلمان فارسى همراه آوردند زن را زير كليمى بر پهلو خوابانيد ووجوب را بر پهلوش نهاده واز جنين
نام پدرش پرسيد باواز بلند وزبان فصيح نشان داد من لعبد حقه سر مهر برابر كشود واعضاى تناسل اورا
بهر كس واكمود شور از خلايق برخاست وفتنه غوغا نشست يعنى جوان را نجات دادند وزن را لعبد ارذ مع
حمل محدود نمودند انتهى ملخصه وبر كسيكه ادنى بهره از كياست دارد مخفى نيست كه در نگاه داشتن ذكر
وخصيتين در خانه اهل بيت طاهرين وانيدن ما انيدت در از غير از اهتمام شان حاجتى متعلق نبود بلكه
همين يك حرف كفايت ميكرد كه جوان مقطوع الاعضاست قدرت بر زنا ندارد وگر سخن مرا گوش
نميكنند انيك جوان حاضر است والنظر والا فليس له مالرجال لا قليل ولا كثير والله اعلم وبه التوفيق

صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر مجدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی الجمع من الناس فعلیه لعنة الله

و یوقیعی دیگر باین الفاظ برایید که ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر دصریح تر خبر نیست

که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر یا خدا یا مگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود

که این همه مخصوص نبر بانی بوده که دشمنان در تقلو و جستجو آنجناب افتاده بودند و فیه ما فیه فلیتامل حالیا

ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در

حق ایشان بپیرایه ورود و پوشیده بنا بر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول

باطل بیداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف

نمی شمارند و قول الواحد غزالی بجرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض

از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما نتوانند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی

للممنعین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال ولیسا عدیم با اورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره

فی غیرها قوله چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا نبا برمشهور نزد اماء غزالی اکثرش مطابق

بواقع نداردالخ اقول قصد زبردادن حمیده ملعونه بحکم خال المومنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ

معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ناجرای کربلا بحتی مشهور است که کتب سیر موالف مخالف از ان

مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطا

بواقع چگونه میتواند شد علاوه انکه لانسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت ان از ذکرش ممانعت نموده کیف

تخصص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام در حیصورت بی وجه است بلکه بروایات وفات سید کائنات

و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت است و بعض

اصحاب از تهییج بغض است و موید انمعنی است تعبیر از شهادت انحضرت بلفظ قتل که در کلام غزالی وارد

شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از خزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق

محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیاتی بسط قضیته ایما ہی

الشهاده علی الداله علی مزید خطره و رفعه درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک

الیوم مصابه لم یتبع ان یستعمل الا بالاسترجاع امتثالا للامر والاخره از ابمارته الله تعالی علیه بقوله

اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ولا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک ونحوه من بقایا کم

الطاعات کالصوم وایاه ثم ایاه ان یشتغل بصنیع الرافضة ونحوهم من الندب والنیاحة والحزن او بشیء

من اخلاق المومنین والا لکان یوم وفاته صلی الله علیه وآله وسلم اولی بذلک واخری زیرا که

هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالتمآب و اسمان و آفتاب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده

باشند ممانعت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد با عدم ثبوت شهادت ان شفیع یوم معاد

عملی ندارد دعوت اعظم سبنیان کہ پیرو ان ایشان است از کلام ابن حجر و غیر و تیز ترقی کردہ و حکم فرم
و سرور دین روز منحوس کمودہ چنانچہ در کتاب عنہ الطالبین کہ بتصریح قاضی عصمہ الدہ محشی شرح
جامی و ملا عبد الحکیم مترجم غنیہ از مصنفات اوست می فرماید ولذلک یوم عاشورا الا یتخذ یوم المصیبۃ
ولان یوم عاشورا ان یتخذ یوم المصیبۃ لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور الخ و از نجا است کہ اہل
مکہ و مدینہ تا حال بروز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنا بندی و لیس الیہ فاخرہ و معالقہ بصحرا
معمول می ارند کما نقلہ الثقات و آنچہ مجیب نوشتہ کہ بسیاری از مقدمات اختلاف صبر و شکیبائی اہلبیت
واقع شدہ بدون بینہ مقبول از درجہ اعتبار ساقط است و اہانت اہلبیت مشابہ و مماثل بہانت انبیا
مسالبقین است کہ از دست ظلمہ امت بآنہا رسیدہ مانی بنی کہ کلمات سوء ادب نسبت بحضرت مریم کہ نبی
اسرائیل بزبان حی اورد ند در قرآن مجید مذکور است فکما لا تمنع ذکر ذلک فکذا ہذا و انچہ نوشتہ کہ
اخبار تحاصم و تشاجر اصحاب تیز خالی ازین امور نیست معلوم نیست کہ مراد ازین امور چیست اگر عدم
مطابقت اکثر ان بواقع است پس غزالی را تخصیص تحریم باخبار کذا یلزم لزوم و اگر مراد ازان انہا
صحابہ است پس الاسلم کہ این امر موجب تحریم روایت تحاصم و تشاجر باشد کیف و قد ذکر اللہ سبحانہ
فی مواضع من کتابہ المبین اقرارہم و اکثر قبائحہم التی موجب ہا نعتہم و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکہ تنقیح
و تمییز بین الرطب و الیابس ایشان را میسر نیا مدہ بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیہ
القول بالا یرضی بہ قائلہ است و انچہ مجیب در باب مبالغہ و کذب و اغلین مبالغہ نمودہ قبول الاطلاق
است زیرا کہ غزالی منع روایت مخصوص و اغلین نمودہ تا این تاویل علیل ابی بیروی کارا رد بلکہ
بلفظ غیرہ علی الاطلاق ازان ممانعت فرمودہ پس مذمت و اغلین بیاس قول حجۃ الاسلام نفی عایر
مجیب نخواہد کرد و بعض افاضل عصر کہ نسبت این رسالہ الطرف دہلی میکنند و درین بلدہ بوعظ قیام مینمایند
معلوم نیست کہ مصداق بیت حافظ ہستند یا نہ علاوہ اینکہ درین صورت تخصیص ذکر شہادتین بای وجہ
است بلکہ غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود و آنچہ نوشتہ کہ علت قول غزالی برای ہر دو امر
ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات و محاورات عرب است زیرا کہ فقرہ فانہ یہیج الی بعض
تعلیل جملہ واقع شدہ و جملہ یحرم علی الواعظ روایۃ قتل الحسن و الحسین و حکایۃ ما جری بین الصحابہ
پس چگونہ تعلیل متعلق بہ نصف جملہ خواہد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل و الشرب و الجماع
علی الجنابۃ عمدا فانہ منتہی عنہ تعلیل تمام جملہ است نہ بعض آن و موید ما ذکرنا فی شرح المقاصد و ہہنا
خان قیل فمن علماء المذہب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمہم بانہ یستحق ما یربو علی ذلک و تمریہ
قلنا تحامیا ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما ہو شعار الافاضل علی ما رود انی اوعتیم دیگری
فی ایدتیم غزالی المتفوان بامر الدین افحام القوام بالکلیہ طرقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد فی

ماحال ونقل فی الی فی قوله یهیج الی بعض الصحابة ایماء لطیفا الی ما اوذینا الیه فکن علی لطف القریحة واما
العبارة التی نقلها عن بعض مدققی اهل السنة والجماعة فی عبارته عن الدقة والمتانة ومملوة عن السخافة
والرکاکة فان العترة الی حرم روایته شهادة السید المظلوم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کما زعم
هذا المدقق کان ینبغی له ان یحرم روایته فوت سید المرسلین وامیر المومنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
ان استناد ذلک الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلال وتمسکوا بذیل مودة النبی والاله خرال فرقة
بلامریة وادعا بلا بینة واما انا بنیه اهل بیت سید المرسلین فهی مما تماثله باهانة الانبیاء ال البقین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء وما کانت امک
بغیا وبراء الم المرتین عن قول الافکین مذکورة فی کلام رب العالمین ثم یقول ان الاستدلال
علی الدعوی لعبارة المدقق المجهول بعید عن التحول فانه لیس بحدیث ولا انه فلیس للخصم ان یعتمد علی تلک
العبارة قوله علاوه لبعضی از ایمه محفوظین که اصحابه خود را از قرارت قرانی که حضرت امیر المومنین به
کم وکاست انرا جمع فرموده بود باز داشتند اقول اطلاق محفوظین بر ایمه معصومین با وصف اطلاق
آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم تناقضت وتناقض وتکذیب مفاد آیات تطهیر است بالجمله این افاده
تازه واین وقت بی اندازه که مجیب انرا از انکار انکار دانسته نزد اولو الابصار مضحکه خوان
وتلعبه صبیان بیش نیست زیرا که بر روایات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث شد الحیا مقبول
جور وجفای شیعه او فی برای ترویج دین وترقی شرع حضرت سید المرسلین اکثر قرانها را احراق
نمودند وعبد الله بن مسعود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب انتناعیکه که در عطای قران خود نمود
ضرب وتادیب فرمودند پس ایمه معصومین واوصیاء مرضیین که قران اصل را اخفا فرمودند جه میشود
محافظت نفوس خود از جور وجفا وحفظ قران مجید از احراق خلفا بود ومعلوم است که ظلم وجور خلفای
بنی امیه وبنی عباس بر اهل بیت جناب رسالتمآب زیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب ولایتمآب بود
چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر وتواریخ معتمده اهل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و
اشکار است ایا منی بینی که باوجود ظلمیکه نزید ملعون بر جناب سید الساجدین وزین العابدین
نموده بود عبد الملک بن مروان که مدح او از زمان اورع صحابه سابق منقول گردید آنحضرت
را بقید غل وزنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السیول میفرماید ومنها
ماتقل عن ابن شهاب الزهری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملک
بن مروان من المدینة الی الشام فالقله حدیدا وکل به جفاة فی عدة وجمع فاستاذنتهم فی ایصال
علیه والتودیع له فاذنوا الی قد خاست علیه ونبوحی قبته والاقیاد فی رجلیه والغل فی یده فبکیت
وقلت ودوت انی فی مکانک وانت سالم فقال لی یا زهری او تظن ندامای تری علی دفی عنقی مما بکم

امانوشتست ماکان وانه ان بلغ یک من امتالک غم لیند کران عذاب الله ثم اخرج بقیه النقل ورجلیه مرا الخ وخلعت رشیدابن خلیفه یلید ابوفراس شاعر الحوض النشادیک قصیده در مدح الحضرت تذلیل نمود مجبوس ساخت ومتوکل ملعون که بتصریح محی الدین قلب ظاهر وباطن بود در جناب حضرت قبر مبارک جناب سید وخامس آل الکسا اهتمامیکه نمود مشهور وبر السنه خواص وعوام مذکور است وصاحب روضة الاحباب که تاریخش معتبرین سیرست در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام چنین نوشته ودرسیاری از کتب معتبره مسطورست که ابوجعفر منصور دوانقی روز دی ربیع حاجب را باحضار ابوعبدالله جعفر الصادق رضی الله عنه مامور گردانید وچون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا بکی خواهی که فتنه انگیزی وخون مسلمانان ریزی صادق رضی الله عنه فرمود والله که من سعی نکرده ام وداعیه ندارم اگر بتو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده واگر عیاذا بالله انچه گفتی کرده باشم پیغمبر یوسف علیه السلام نکرد ند عفو نمود وایوب علیه السلام چون ببلا مبتلا شد پست ورد امن شکیبائی گرفت وسلیمان را علما داد ند زبان مرغان وباد لشکر بکشاد واین جماعت پیغمبر انند ونسب بدایشان می پیوندد منصور گفت صدقت وانجناب را بمنزلی خود نشانید پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن رسانیده است آنگاه فرمود تا ان شخص را بمجلس اورد ند واز وی پرسید که انچه بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که بلی گفت سوگند می توانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهاده صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من اورا سوگند میدهم گفت همچنین کن آنگاه امام رضی الله عنه با آن شخص گفت بگوی تبرات من حول الله وقوته والتجات الی حولی وقوتی لقد فعل کذا وکذا جعفر وان لعین اندک اندک اشنای نمود وبالاخر سوگند خورد وهم در مجلس افتاد بمرد ومنصور گفت تا پای مرا کشیده بیرون افگند ند ودر مطالب السیول مذکورست فلما دخل جعفر علیه اوعده واغلظ وقال ای عدو الله اتحدک اهل العراق اما یکفیون الیک زکوة اموالهم وتلتحدی فی سلطانی وتبتغی الغوایل قتلنی الله ان لم اقتلک الخ ومقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی کاظم علیه السلام را وشهادت جناب امام رضا علیه السلام بنسبت انکور یکه مامون ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود است واگر احاطه ظلم خلفای جور نموده شود دفترها سیاه گردد پس بر اهل انصاف وتارکان اعتساف ظاهر وروشن است که درچنین حال اخفای قران مجید از اعالم طاعات واجل فضایل عبادات مستلزم حفظ قران ناطق وقران صامت که ثقلین اند از دست ظلمه امت است خلاصه اخفای قران مجید لبب ضرورت شدید وعدم اختیار واقع کرد ند در تحریم روایت شهادت حسنین علیهما السلام سوای حفظ صحابه از هیجان لغض فایده دیگر نیست فان قیاسهم علیهما قیاس مع الفارق علی ان الائمه الاثنی عشر معصومون عندنا ومحفوظون عندکم بخلاف القرانی فانه عند

معصوم عندکم ایضا فاین ہذا من ذاک واما التعریف منحریف قرآنیکہ الیوم در دست مسلمین موجود است
وفاضل مجیب آنرا بار بار تحریر مینماید فکل تبر سید عجائب میداند پس ناشی از عدم اطلاع او بر روایات
معتمدہ مذہب خودش نیست زیرا کہ احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتمدہ اہل سنت
دلالت بر حذف و اسقاط قرآن مجید دارد ولا یغنی بالتحریف الا ذلک چون این مقام لطفی است
لہذا بالاجمال لتعرض بذکر انہا نمودہ میشود در صحیح مسلم باب قرء الذکر والانثی روایت کردہ عن
ابراہیم عن علقمہ قال قدمنا الشام فاتانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقرء علی قراءۃ عبد اللہ فقلت
نعم انا قال فکیف سمعت عبد اللہ یقرء ہذا الایۃ واللیل اذا یغشی قال سمعتہ یقرء واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا واللہ ہکذا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقرءہا ولکن
ہؤلاء یریدون ان اقرء ما خلق فلا اتابعہم ازین روایت چنانچہ می بینی ظاہر میشود کہ لفظ
ما خلق از ملحقات نست و در اصل قرآن نبود و نیز در ہمان کتاب روایت کردہ عن علقمہ قال
قلت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اہل العراق قال من ایہم قلت من اہل الکوفہ
قال ہل یقرء علی قراءۃ عبد اللہ بن مسعود قال قلت نعم قال فامر اللیل اذا یغشی قال
فقرات واللیل اذا یغشی والنہار اذا تجلی وما خلق والذکر والانثی قال فضحک ثم قال ہکذا سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقرءہا و جلال الدین سیوطی در الیقان از ازین روایت کردہ
کہ گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورۃ الاحزاب قلت اثنین وسبعین ایۃ او ثلثا وسبعین ایۃ قال
ان کانت لتقابل سورۃ البقرۃ وانا کنا لنقرء فیہا ایۃ الرجم قلت وما ایۃ الرجم قال اذا زنیا الشیخ
والشیخۃ فارجموہما البتۃ نکالا من اللہ واللہ عزیز حکیم و نیز در ہمان کتاب از عائشہ روایت کردہ
کانت سورۃ الاحزاب تقرأ فی ایام النبی صلی اللہ علیہ والہ مائتی ایۃ فلما کتب عثمان المصاحف لم نقدر
منہا الا علی ما ہو الان و نیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کردہ اخرج ابو عبید
وابن الضریس وابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد اخذت القرآن
کلہ ما یدریہ ما کلہ قد ذہب منہ قرآن کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظہر منہ وازین قبیل احادیث
بسیار در کتب معتمدہ اہل سنت وارد شدہ کہ دلالت بر کم شدن قرآن مجید دارد و اینجا است
کہ اکثر علمای اہل سنت مراد از حرف شیعہ کہ قرآن مجید بر انہا وارد شدہ لغات شیعہ گرفتہ اند
چنانچہ شاہ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوۃ ذیل شرح حدیث انزل القرآن علی سبعۃ
احرف مینویسد و شرح را اختلاف است کہ باین ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر بر انند
کہ مراد بان ہفت لغت است کہ در عرب مشہور و مشہود بفصاحت بودہ اند و آن لغت قریش و ہذیل
و ہوازن و اہل یمن و ثقیف و ہذیل و بنی تمیم است اورده اند کہ اول کہ قرآن نازل شد بلغت

قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم وچون بر سائر عرب الکلم بدان شاق آمد آنحضرت
از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بر لغت خویش بخواند وبعضین متخذ
تا زمان امیر المومنین عثمان رضی وچون وی رضی اللہ عنہ مصاحف متعدده بنویسانیده ببلاد اسلام فرستاد
قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق رضی واستصواب عمر فاروق رضی جمع کرده بود امر کرد
بحرق باقی لغات بحجت مشاهده اختلاف مردم بایکدیگر تکفیر بعضی بعضی را و نماند ازان لغات مگر بقدری
اندک ومتفق شدند بران صحابه وباقی ماند بعد ازیشان تا رسید بقراء سبعه باسانید متصله
وباقی ماند اختلافی که درین لغت مقرره بود از ادغام و اماله ووقف وجزان از انچه میان این قراء
حسب اختیار وترجیح مختلف افتاده است انتهی اینست حال تحریف که در قرآن مجید واقع شده ایا مطابقت نظم پس هر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه وادبیه داشته باشد ظاهر است وامامدم واقعیت
ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره ثابت است ابن حجر در فتح الباری در ذیل حدیث متفق میفرماید
فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب النمائی وکان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم
النساء ثم ال عمران ولم یکن علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول
اوله اقرا ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی اخر المکی ثم المدنی
والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابوبکر الباقلانی یحتمل ان یکون النبی
هو الذی امره بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد الصحابة الی اخره وجلال الدین سیوطی
در اتقان فرموده واما ترتیب السور فقیل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه خلاف فجمهور
العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابوبکر فی اخر قولیه ومما استدل به لذلک اختلاف مصاحف السلف
فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی النزول وهو مصحف علی کرم الله وجهه کان اوله اقرا ثم المدثر ثم نون
ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر وهکذا الی اخر المکی والمدنی وکان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم
النساء ثم ال عمران علی اختلاف وکذا مصحف ابی وغیره پس هرگاه روایات وعبارات اهل سنت بر نمونوال
باشد بنمیدانم که این لاف زنی عجیب از چه راه است واطلاق بیاض عثمانی بر قرآن مجید بنا بر مذهب
فرقه حقه که بالاجماع مامور باطاعت وتعظیم همین قرآن در زمان غیبت اند صورتی ندارد ای کشته
خلیفه آنها قرآن مجید را بیاض خود دانسته تحریف وحرق نموده واز هتک حرمت آن اصلا خوف
نکرده صورتی دارد اما آنچه نوشته که ایا از جد امجد خود اخرافی ویسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند
الخ پس بدان جی ماند که حضرت موسی که به مصداق کان معالشهم بالتقیه از بنی اسرائیل بسر میبرد
نعوذ بالله از وین حق انحرافی ویسوی فرعون واخراب میلی داشت وجناب رساله تاب که در یکه معظم
اختفای امر هدایت میمود نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هر چه فاضل مجیب در پرده واعتراض بر شیعیان انتها

نماید از فهم او بعید نیست و اضلال امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیتواند شد و کم
لنظایر فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والاخرین قال اللہ سبحانہ فی کتابہ المبین وَذَرْنِی وَالْمُكَذِّبِينَ
أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و قال تعالی فی سورۃ الکافرون لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ازانجا ظاہر شد کہ منع از
قرارت قران در طہور عدم اختیار دلیل بر عدم قرانیت نیست بخلاف منع از ذکر شہادت جناب سید الشہدا
در صورت اختیار و عدم ضرر و ہذا فی الظہور کالنور علی شایق الطور نعم من لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ
من نور مقولہ و غالبا از ہمین وادی است انچہ از معتمدین امامیہ شنیدہ میشود کہ ہوای بحسن صورت
و سیرت الصاف داشتہ اہ اقول بعد اغضای بصر از نیکہ این روایت از جملہ اخبار احاد است میگوئیم
کہ بسا امور در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک می باشد ایا نمی بینی
کہ در حرمین شریفین شائع بود کہ زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند و امہات مومنین
نیز ہمین عمل میکردند و از ہمین سبب خلیفہ ثانی ام المومنین سودہ بنت زمعہ را شناخت و رعایت
حق ام المومنین ننمودہ کلمات سوء ادب با نجناب بزبان آورد و وحی الہی مخالف رای ان لانانی
نازل گردید چنانچہ در صحیح بخاری مذکور است حدثنا ابن یحیی قال حدثنا ابو اسامہ عن ہشام عن ابیہ
عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت خرجت سودہ بعد ما ضرب الحجاب لحاجتہا و کانت امراۃ جسیمۃ لا تخفی
علی من یعرفہا فراہا عمر بن الخطاب فقال یا سودہ اما واللہ ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین
قالت فانکفات راجعۃ و رسول اللہ فی بیتی و انہ لیتعشی و فی یدہ عرق قد خلت فقالت یا رسول اللہ
انی خرجت لبعض حاجتی فقال عمر کذا و کذا قالت فاوحی اللہ الیہ ثم رفع عنہ و ان العرق فی یدہ
ما وضعہ فقال انہ قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتہی و بر ظاہر است کہ در ین بلاد بپیادہ رفتن
زنان نہایت معیوب است و از ہمین باب است انچہ در صحاح اہل سنت وارد شدہ کہ جناب رسالتمآب
عائشہ را از لباس خود پوشانیدہ امر بہ ملاحظہ مفتان نمودہ بود زیرا کہ ہیچ یکی از اغرہ بلکہ غیر اغرہ
مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود و از ہمین وادی است انیکہ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابہ بروایت کردہ
عن ابن عمر قال دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم علی القبطیۃ ام ولد ابراہیم فوجد عندہا نسا لہا
قدم معہا من مصر و کان کثیرا ما یدخل علیہا فوقع فی نفسہ شی فخرج فلقیتہ عمر فعرف فی وجہہ فسالہ فاخبرہ
فاخذ عمر بسیفہ ثم دخل علی ماریہ و قد تہیا عندہا فاہوی الیہ بالسیف فلما رای ذلک کشف عن نفسہ و کان
مجبوبا لیس بین رجلیہ شی راہ عمر فلا رجع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فاخبرہ فقال رسول اللہ ان
جبرئیل اتانی فاخبرنی ان اللہ قد برا ما الخ زیرا کہ کشف محل مقطوع برای حضی و مجبوب و نظر کردن
بطرف ان در ین بلاد نہایت معیوب است و معہذا حضرت خلیفہ ثانی بان غرتیکہ تو میدانی از ملاحظہ محل
متقطوع اصلا ہیچ ہیچ نشدند الا افلح اللہ حالہ علاوہ بر ین میگوئیم کہ نظر بطرف ذکر انسان برای معالجہ

وختنه نزد اکثر علمای اہلسنت جائز است فی الفتاوی السراجیۃ یجوز النظر الی الفرج للختان والقابلۃ والطبیب عند المعالجۃ وغض البصر بالاستطاع ودر اکثر روایات اہلسنت وارد شدہ کہ جناب حضرت ابراہیم علیہ السلام در سن ہشتاد سال ختنہ خود نمودہ فی جامع الاصول قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختتن ابراہیم بالقدوم وقال العضہم مخففہ وقال ابو البقاء ہو اسم موضع مشدد وہو الذی فی البخاری ومسلم وزاد وقال اختتن ابراہیم وہو ابن ثمانین سنۃ پس ہرگاہ نظر بطرف ذکر انسان کہ مقتل بچشم او باشد محل استغراب واستعجاب نباشد نظر بلبۃ عضو مقطوع ومقتل چگونہ محل استعجاب خواہد بود اری محل استعجاب واستغراب ومصداق ان ہذا لشیئ عجاب اینست کہ مجتہد اکبر سنیان وامام اعظم ایشان نظر کردن حجامی بطرف عضو غاسل تجویز فرمودہ اند فی جامع الرموز گان ابو حنیفہ بری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورۃ زیرا کہ نگاہ کردن حجامی بطرف ذکر وختنین فایدہ بخیر تذکر عمل قوم لوط ندارد وسبحان اللہ امام اعظم سنیان رویت عضو یکہ مقتل بچشم است بدون ضرورت جائز دارند ومعذا الحمل للعن وتشنیع نباشند وامریکہ در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل لعن وتشنیع باشد وانچہ نوشتہ کہ در نگاہ داشتن ذکر وختنین بجا نہ اہانت طاہرین حاجتی متعلق نبود پس ظاہر است کہ حاجتی سوای اینکہ بعمر فاروق بوقت حاجت شان نمودہ شود وانمام حجت بر او کردہ آید امری دیگر نبود وانہم بحکم حضرت سید انبیا واقع شد فما اجراہ قاتلہ اللہ علی انتہاک حرمۃ الرسول وآل الرسول وعلت عمری کہ شاہ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوۃ آنرا بسبب ایستادہ بول کردن خلیفہ ثانی قرار دادہ اند عبارت حاشیہ قاموس وقانون موید ان البتہ در ذہن مجیب قابل حجت بودہ باشد والعاقل تکفیہ الاشارۃ این توہمات واقذارات غیر از اذہان رفیعہ جائی ندارد پس در ذہن کسی از عقلا آنرا در نمیگیرد بلی قیاس جلی کہ شامل باشد بر اصول کفر وفجور یعنی رفض برایمہ کرام ہرزہ معاذ اللہ در فکر ہر مجتہد خصوصا رئیس المنافقین ریشہ باد وانیدہ باشد قولا وفعلا ویقینا کلام مرا ضرور شدید من بعد این بریدہ بینی ودریدہ دہن وخشک دماغ وتر دامن نخواہد شد کہ نسبت بحضرت فاروق باین قرات در ذہن ہیچ عاقلی نیاید کہ او مقاعد جمیع اہل ایران را کہ گردانتش پرست بودند شق کردہ اینہمہ سخن سازیہا از انجہت است کہ از ذہنہای تمکین در دلہای خود دارند بخلاف ان علل کہ ایجاد مستفیضہ ایشان قیاسات جلی بشکل اول بدیہی مرتب گردانیدہ رد بر کتاب حق موجود است ودر فصہ قرآن زبان داوند زیرا کہ انرا از مناقب عظمہ حضرات ذریۃ طاہرہ انرا قرار دادہ اند وچون علقیت اندیشی ایشان از حد بیان افزونست گاہی چنان نگردند کہ دلالتش قویست واین بدان ماند کہ کتاب الوصیۃ را ہر وقت بر زبان آورند از طرف حضرات ایمہ وقتیکہ مباحث اقوال وافعال ایمہ شروع شد وند انستند کہ دران چہ مذکور است ومعنی آن چیست باز دعوی فدک وغیرہ وہم فوج کشی وارادہ بہا دادن یعنی چہ واز نجا الفرقۃ ما میانہ لازم اہانت ہیچ وانہم در کتب متداولہ انکار آن انکار مذہب خویش نخواہد بود چنانچہ بر مقامش مفصل مذکور وکجا انعیار ان کہ تا امروز

یا وصف کوشش ما متذان یا فهم لیس کمثله ما بین السماء والارض میباز د بهر دو متحقق است
فلا تعقل وانچه نوشته که انظروا الیه لیس له مثل حال اگرچه نظر بانچه قبلی از خلیفه ایشان بعمل آورده پورد تغییر
دارد لیکن بدون اثبات جواز نظر للبرق محل مقطوع نزد فرقه حقه اثنا عشریه موصوف ندارد تحول الفتیا در
توقیعات صاحب امر صاحب قضه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس
فعلیه لعنة الله اقول شعر فهمی عالم بالا معلوم شد احادیثیکه درباب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الانس والجان عجل الله تعالی فرجه وارد گردیده دلالت بر تحریم ذکر نمیبت و دیگر احوال
آنحضرت بالقاب شریفه مخصوصه ندارد و لهذا دعای تعجیل ظهور انجناب و اقرار بامامت آنحضرت در ادعیه ماثوره
معتمده فرقه حقه بکثرت و استفاضه بزبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثوره مذکور است
پس قیاس نهی از ذکر اسامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح مخفیه وارد یا فته بر نهی از ذکر احوال شهادت
حضرت سید الشهداء و شفیع یوم الجزا علیه افضل التحیه والثناء بر مبنای قیاس اجماعی نه قیاس شیطانی است معهذا شیعیان
درین ماده متمسک باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که تشبیها عن النفس نهی از ذکر شهادت جناب
خامس ال عبا نموده گذشته و برآن اکتفا نکرده معلل تبیح بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شرع غالبا
توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قائل بتحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
نمیتواند شد و کسیکه از بقاء النفس خود به تشبث قائل آخر معمار و ایت شهادت فرزند رسول را حرام داند
البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و آنستی که در اکثر احادیث غرت طاهره بلقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
الزمان و قائم ال محمد و غیر انها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر
است که این القاب قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال
نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
شهادت آنحضرت بالمره میشود و فایین هذا من اوکد و انیمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
است اما بر تقدیر حمل انها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و امام طلب ان امام هدی کما هو مذهب البعض المحققین
پس لطلان این معارضه حاجت ببیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است
میفرماید قال افقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی والشیخ المفید
قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی ولکنیه کنیه وهم یظنان انهما لم تذکرا اسمه ولا کنیته وهذا
عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه والطلب له والسئوال عنه فاما الان
فلا والله اعلم و از انجاست که علمای ما در بحث امامت نام نامی آنحضرت مذکور می سازند کما لا یخفی من تتبع
کتبهم اما انچه این مجیب غیر مصیب در باب آنحضرت اشاره ببحث و منع کرده بقوله فیه نافیه پس ناشی از جهل
یا تجاهل اوست کیف و اکثر تواریخ معتمده اهل سنت ناطق است بانیکه معتضد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

نموده بود چنانچه در شواہد النبوت مذکور است که شخصی گفته که متصدم را باد و کس طلبید و گفت حسن بن علی در
سر من رای وفات یافت بروید و در خانه و بیرا فروگیرند و هر که را در خانه او به بینید سر و بیرا بمن آورد او
گوید که رفتیم و بسرای وی در آمدیم منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارت او فارغ
شده بودند و در انجا پرده دیدیم فرو گذاشته از ابرداشتیم سردابی دیدیم و انجا در آمدیم در پای او پرده
در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی نیکو ترین صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده بر
سبیل التقای تکرد یکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و
اضطراب میکرد نام من دست و یرا گرفتم و خلاصش کردم و باندم بعد ازان نفر دیگر خواست که پیش رود و ندا
نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدا تعالی و از تو عذر
میخواهم که من ندانستم که حال چیست و بکجای ایم از انچه کردم بخدا تعالی باز گشتم هر چند گفتم با التفات نکرد
باز گشتیم و قصد رایش معتقد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارند والا بقرایم که شما را کردن زنند انتهی و مطابق
این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل ستبرین سیر است مذکور من شاء فلیرجع الیه اما انچه
نوشته که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگویم که نهی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی
از کتابت رسول الله در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین بنا بر عظمت و جلال الهیه
که اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة النقل فتعین الثانی نعوذ بالله منه و ازینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال
شجاعت و دلاوری بکلام لبطالت نظام لست بنی الله حقا الخ مفوه میشد ندعجب دارم از حضرات اهل سنت که امور
امور را باعث انحراف و اعراض نمیدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب
الحضرت و توقیفی بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند این شی عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الزراد
للمنافقین فیه مجال الخ فهو کلام فی غایة الاجمال تستر اعن الامور اقتضاح قابله عند اولی البال فعلیه ان یفصل
ما زعمه من المناقشة و الجدال حتی تتبین حقیقة الحال و حقیقة المقال عند اصحاب العلم و الکمال و الله یحق الحق و
هو الکبیر المتعال **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد** بر اهل عقل رزین که مباحث رساله کبارة العین را احاطه کرده اند مخفی نیست که مجتهد در اصل کلام
دلائل کنکه بر ابطال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اصول اهل سنت سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه بزعم
خود مرتب ساخته کلام حجة الاسلام غزالی را هم در ان ادله پنداشته و مجیب مصیب انرا بتوجیهات برداشته
و مجتهد الزمانی هر چند بکوشش خود دست و پا بسیار در تشیید المبانی زده و لیکن نتوانسته که دلیل خود را از
خاشاک و غبار پاک سازد و تفصیل این اجمال انکه انچه از حجة الاسلام نقل کرده عبارتش اینست یحرم علی
الواعظ و غیره روایة قتل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه

میرسیح الی بعض الصحابۃ والطعن فیہم انتہی از تخصیص واعظ جواب مستفتی ظاہر است حاجتی بتقریر ندارد ولیکن بنا بر توضیح وتفہیم ان بذہن جامد مجتہد شرح میکنم کہ اگر مقصود امام غزالی تعمیم بودی ضرور بود انکہ فرماید یحرم علی کل واحد سالا بخور لاحد روایۃ قتل الحسن والحسین رضی اللہ عنہما وہرگاہ چنین نگفت بلکہ گفت یحرم علی الواعظ التصریح حرمت شد بر صاحب وعظ وہر کس از شیعہ وسنی وامثال الیشان از ناظرین کتب ہمین فہمید کہ واعظ را حرام است بیان ان وجہ این حکم مخصوص غیر ازین نخیال نمی اید کہ واعظ بنا بر مشہور ہذا القول الواعظین شخصی است کہ سرمایہ علمی ندارد ونشیب وفراز میدان علوم دینیہ ندیدہ است ومیخواہد کہ کار معاش او تمشیت پذیرد ودر علما نزد عامہ شہرت کردہ چنانچہ اگر تتبع کردہ شود خود از احیاء العلوم این امور بمی آید وایضاً از کلمات ومحاورات علماست کہ این کتاب واعظانہ ست ومحققانہ نیست پس اگر کسی در مجلس وعظ اعتراض نماید کہ حضرت سبب چہ بود کہ جناب امام حسین رض را شہید کردند واو گوید کہ بیعت یزید نکرد پس سائل سنی دانند گفت بر مذہب شیعہ کہ امیر المومنین بیعت باکسانی نمود کہ مرتبہ فسق وکفر انہا معاذ اللہ از یزید در گذشتہ بود زیرا کہ با وصف قتل امام حسین بحکم ان کشتہ شقیقہ وشوری وکربلا قرآن مجید را تحریف کردند وحضرت زہرا را کشتند وخانہ را سوختند ودین محمدی را مبدل نمودند وراہ ارتداد پیمودند الی غیر ذلک مما تعلموا بہ پس اگر واعظ را فضلی باشد سر بجیب تفکر چنان فرو برد کہ نشاید وقت نفخ صور ہم بر ندارد وسائل بقیاد قطعاً بداند کہ امام حسین مخالف دین ومذہب پدر بزرگوار خود بود زیرا کہ در مجلس وعظ عوام وخواص مجتمع می شوند بلکہ عوام الناس پیشتر می روند کما لا یخفی پس شہادت شہید کربلا با وصف مخالفت ندکور چگونہ وچرا اولیاقت درجہ مذکورہ از کجا وقدر تقرر فی الصوارم والحسام والتصانیف المجالسی ومحررہ انہم ما کانوا مخالفین فیما نہیم فکیف کہ انجناب محکوم بصیر وسکوت بود وحالانکہ چندین ہزار کس را از فوج یزید بکشت واگر قطرہ ابی می یافت ہمہ را بہ تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر ہم اتفاق افتاد وہم نقض عہد سابق کہ بارشہادت برای نخستین امت بر دوش او بود ورد او چنانچہ بنظر ارباب رسایل شیعہ کافی وکفیلی واضح است وعقد بیعت نمودن ان میآید بلکہ ہزاران کس را از امت سید امجد خود بجہنم فرستاد وبر قدر ضرورت مکتفی نشد مثلاً بر در خیمہ خود ہمراہ فرزندان در رفیقان برای حفظ جان وناموس اگر می نشست ودادخواست میداد ووقت یورش نخوانیان پرسیاذ والفقار از غلاف میکشید ومانند مظلومین شربت شہادت می چشید واگر طالب خلافت بود با بیستی ہمراہ رفقا یکپارہ بر لشکر یزید ریختن وکرد بلا از چار سو بر انگیختن کہ اگر فوج ہفت اقلیم مقابل میشدند شکست میخوردند کما لا یخفی من تتبع التواریخ والامامہ للارو ستانی واگر واعظ غیر را فضلی باشد وسائل عود کند وگوید کہ خدا فرمود کہ خود را بہ تہلکہ میندازید ودو آنست در چار موجب ہلاکت بپا رسید پس او اگر چہ مثل اول لاجواب نکردد وبگوید کہ ظلم وفسق یزید ثابت بود لہذا خواست کہ او را دفع کند یا خلایق از ظلم او نجات یابند فلیس کہ وثیقہ سابق ہم موید امام حسین باشد لیکن کار بر او ہم مشکل باشد وسلسلہ یا منتہا نگشتد یعنی بوجوہ دیگر ہم اعتراض پیش اید

که چون مصیبت دست کربلا احدی و نمانده بود شادی کند ذالی را و ران وقت بگوید کجا است باشد و را
سر که مقر عالش را اقرار نیا و تصریح دخلی بوجه من الوجوه چه ماند که مورخین سیر و ران و اعلمین می نویسند
و خلاف عقل ازین حکایت میکنند و شاید که بوتیره قدیم در لباس تین امثال این حکایات را برای ایکا سانه
و یافتند و اگر واقعه خوانی مرسوم را دخلی باشد مجالس و اعظین بحفل پادشاه و نصیر الدین سید رمبدل شود
که چون نوبت کتاب خوانی در مشکوی سلطانی سر بر آمد و زنان محلات بشنیدن اصل واقعه شهادت قیام
شدند و در استماع آن همه تن گوش گردیدند پس اهنگ خبر را و یان جگر سوز و ناقلان روایات غم اندوز
بدینگونه بمسامع ایشان در آمد که روزی حضرت روح الامین از بارگاه رب العالمین بحضور حضرت رسالت
درود گویان فرا رسید و سلام خداوند جهان و جانیان رسانیده و بقچه سربسته پیش حضرت نهاد حضرت
پرسیدای جبرئیل این چه راز نهانی است باید این رمز مخفی را بالحکم جهان آفرین آشکار کردن فرمود که
هر یکی را از آل عبا بنوبت ما این بار را بردارد و بر سر خود گذارد و مدارج عالیه عالم اخروی بدست آرد
پس چندانکه هر یکی از اصحاب کبار برداشتن آن کوشید آن بار از جای خود نجنبید تا حضرت خامس
آل عبا آمد و از جایش در ربود و بکمال آسانی بر دوش کشید و بر سر گذاشت و نوبت شاباش و آفرین
پدید آمد ع فلک گفت احسن ملک گفت زه پس حضرت روح الامین با دل بریان و چشم گریان دفتر
شهادت گشاد و پیش جناب رسالتمآب نهاد تا بخشنودی مهربان دفتر زند و فرماید که بر قتل حسین
راضی شدم چون مسطورات این مضمون شنیدند نعره و واویلا و امصیبتا از فرش زمین با اسمان بر
رسانیدند و بهوش و حواش را خیر باد گفتند از انجمله زنی سر خود را میکوفت و میگفت بخدا که در خلوتم
نمیگیرد که پیغمبر م بکشتن چنین نواسه دلبند و فرزند ارجمند رضا کند و بنویسد که بران راضی شدم که بحکم
از اخیار و سنگین دلان روزگار این کار بعمل نیارد ناگاه واعظ کتاب خوان ندا در داد که حضرت سرور
ثبت فرمود که بجان و دل پذیرفتم زن فریاد بر اورد که یا رسول الله مرا از تو چنین توقع نبود که بر
تو مار شهادت مهر کنی و چنین جان و دلم را بکشتن دهی هر چه کردی کردی به بینم که دل مادر و پدر
چگونه این واقعه دل گذار هوس پیرا را قبول تواند کرد که سینه سنگ خارا با وصف صلابت از شنیدنش
شق میگردد که در همین هنگام صدای دیگر بگوش رسید که جناب امیر المومنین سر تن بر ضا داد زن سر
در روی خود را خراشید و گفت الهی مردان از قوم عرب چه قساوت دارند که در قبول شهادت چنین فرزند
هیچ دریغ نمیکنند اگر هزار روایت در کتاب باشد باور نکنم که فاطمه زهرا قتل حسین مرا تجویز فرماید
زن در ین حرف و حکایت و شورش و شورش مشغول بود که فریاد کتاب خوان زبان جناب بتول
شنید که راضی بر ضا شدم و هدف تیر قضا گشتم زن چنان نعره جان کاه بر آورد که دیگران هم همراه
او در خروش آمدند پس شیون و فریاد را حدی نماند چنانکه عرفی گوید ع گوش اهل اسمان و حلقه تم

شیونم تا بر کشید اینک بابا بای من بزن بندای جبوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا که رضای فاطمه را
زینهار بخاطر خطور نمیگردد ولیکن چه علاج که زنان عرب بنیروی سنگین دارند و زیتها بدین غم و
اندوه متاثر می شوند الحاصل اینها که شنیدی تعلق داشت بتخصیص حکم مذکور لواعظ که اصلا اغراض مجتهد
را در حقیقت ورودی نیست با مدینه قیاس او که ابطال شهادت حضرت امام حسین است نزد ارباب دانش
دبینش برابر و اگر مدار التعمیم حکم مسطور بران می نهد که لفظ و غیره ضمیمه آنست پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
میگویم که ضم این لفظ نیز در باره تعمیم نص نیست و بطلان شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
اختصاص حکم حرمت بواعظ احتمالی بود که شاید کسی بگوید تحمیل که غیر واعظ را حرام نباشد مطلقا بنابران
با ضافه لفظ غیر آن وهم را اینجا برداشتند تا بدانی که غیر واعظ مثل مورخ را که در پی صحت سندی باشد
دبرای تحقیر او میگوید هذا لکفول المورخین نیز شامل باشد و تحقیر واعظین خود در رساله العبارة العین
اشارتی رفته و عقلا را کافی گشته و مجتهد هم ازان با وجود عصبیت نرنجید و اما بیان دیگر پس لطور نمونه
از کتابیکه علمای فیض اباد و لکنهو در جواب فاضل مازندرانی نوشتند و لکار تحقیق دران نیستند و نامشر
وسیله العصاه للغوا و النجاه گذاشتند باید شنید محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
را بی سند نقل میکنند زینهار نیست باید که سند بمعصومین رسانند و قوت و دلالت آنرا بمیزان عقل بسنجند مورخین
را چه اعتماد که باین و ان بایل میشوند دگاهی شیعی میشوند و گاهی السنن اختیار کنند تا انکه ظرفای سابقین
در حق مولف حسب السیر گفتند ۵ خواند مبرمکی سنی گهی شیعی بود ۵ چون غلیواز می که شش مه ماده و شش
مه نر ست ۵ اری کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای برامکی سندی بیان کرده اند البته معتبر
است مثل کتاب بحار الانوار و حیاة القلوب و جلاء العیون ملا باقر مجلسی و غیران است بالجمله لفظ غیر هم
موجب انشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود اوست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مبطل شهادت ریحان
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم پدید آمد و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
کما لا یخفی پس حالانکه روایات قدیم و خطب صحیح بلکه موجود و بقول عرفی ۵ از نقش دگار در و
دیوار شکسته ۵ آثار پدید است صنادید عجم را ۵ چنانچه مجتهد در اوله سابقه از برآوردن نتیجه نصب عداوت
خویش در باره جناب سید الشهداء برگیرند و خائب و خاسر از میدان مناظره باز گردید و درین استدلال
هم کوشش او بجای نرسید لاجرم اگر سالفین و خالفین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
درین کتاب و طعن الرماح وغیره جا بجا می آرد بر خانم و او را درین معرکه مرد آزما بمقتضای قول
بزرگان روا گردانم ۵ سوم پرده دریچه ایست بتن ۵ که شود می در دیده نخوانند ۵ وان شعر اینست
۵ ذهب الخمار لیس یفید لنف ۵ شیئا فاغاب و ماله از نان ۵ الغرض معنی لنست که غیر محقق را روایت کردن
درست نیست بخلاف مجتهد محقق که فهمیده و سنجیده قدم در میدان و خط خواهد نهاد و موجب ضلال

که حرفی هم از نمونه آن نوشته ام در ورق نخواهد گردید و مزید توضیح برای تفهیم مجتهد آنکه چون واعظ با طلاقش
به بینی نسبت عموم و خصوص هم میرسد که شخصی هم واعظ باشد و هم محقق چنانچه علامه دهلوی بود در قریس سره
النصر نزد در قریبا این زمان که در جمعه و سه شنبه مشتاقین در مدرسه او جمع شدند و صحبت و عظ قریب یکپاس میشد
فی لبسبت و علمای تفسیر بنیاوی و نیشاپوری و کشاف دیگر تفاسیر مشکله در دست میداشتند و میدانستند
که درین وقت فلان اشکال را ازین تفاسیر حل خواهد و همیشه میدیدیم که هر کرا اعتراضی در دل هم میرسید و تقریر
کرد او را مطمئن میگردانید و از فیض صحبت شریفش اکثری از کفار مسلمان میشدند و متردد بین قوت اعتقاد میماند
و سفر فقیر برای تحقیق مذهب بود چون بدین صحبت التزام کردم همه شکوک و اوهام رفت و گذشت که لو کشف الغطاء
از دوت لیقینا پس فقط برای التزام رفقه نقل کتابی چند برداشتم و در حقیت مذهب لتسنن بر سیح شکی و شبهی نماند
و این نقل و تحریر فقط برای آن بود که اگر کسی از رفقه سر خود بجدال بر دارد بلا تجسس بر دازم و شخصی دیگر انکه
وعظ میگوید و فقط طلاقت لسانی دارد و برای شهرت خویش مجلس برای آراید و زیب و زینت میدهد بر واز
تحقیق علم و عمل بهره نمی یابد بلکه مصداق این کلام بلاغت نظام است ؎ واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت می روند آن کار دیگر میکنند ؎ و در تخصیص مجتهد پایگاهی رفیع و بارگاهی منیع دارد که در تابستان روزه
نمیگیرد و از برف افطار میکند مثل حاکمی سحر خیزد چون کسی گفت حیف باشد که روزه نمیداری و سحور نمیخوری گفت مگر
تجویز میکنی سحور هم نخورم و مطلق کافر شوم و یکی دیگر که تحقیقی دارد و فقط واعظ لنفس خود است نمیگوید چنانچه
بعضی از اهل تحقیق چون از علوم فراغ یافت باشیخ گفت که مردم مرا تکلیف موعظت میدهند و اصرار میدارند مصلحت
چیست فرمود مناسب اینست که اول در خلوت قرآن مجید بکشاد و ببین که رب العالمین چه میفرماید در سه آیت کریمه بخشید
در سوره بقره کو آتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون دوم این سوره بجوار
از زبان حضرت شعیب حکایت فرموده اند و ما ارید ان اخالفکم الی ما انهکم عنه ان هذا الا اصلاح ما استطعت
آیت سوره صف یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بزدی در گو
عالم شد و گفت بعد ازین این آیات دل من از زید و ستادان نرم خواهد و عظ در خود نیافتم پس تبت بعضی از محققین همین
است که رسم و تعلیم و موعظت از همان بر بخیزد چنانچه گذشت پس اقدام آن میفرمایند و بسیدایت خلق میپردازند و در
زمان مشهود و باذن چنین انتظام بود که تدارک این امور بوقوع می آمد حضرت خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله
علیهم اجمعین چون در بصره داخل شدند واعظان را دیدند شنیدند که به پرکوئی و قصه خوانی مشغول و مصروف اند اشارت
از مساجد بیرون گردانیدند تا باز قدم در میدان جسارت ننهند چنانچه بر متقدمین بروایات مخفی نیست و حال
این زمانه هرچه بهتر چنان پیداست که چون بر جمعی دارد و گیری رفت خانه ایشان را از شک اغرای خرابات دیدند فاتار
فسق و فجور انقدار یافتند که مثل مشهور از زبان هر ناظر عبرت بین برآمد که لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام
روزی در مجلسی که مشائخ و علماء هم دران مجتمع بودند و شیعه و سنی فراهم آمده بودند بودم دران مجمع هر جا که می نشستم

بسبب صوت جهوری دماغ فقیر پریشان میشد بالاخر ازان مجلس بدر رامدم دنیر یاد دارم که بزرگی بشوق مجالست
درمجلسی مرا طلبید وبجهت مذکور امتداد زمانه پدید آمد تا شام شد آن بزرگ خواست که وقت نماز خفتن بزودی
رخصت کند که مبادا خفیر حال اهل مجلس دریابد وکلفت کشد وراه ملامت پیش گیرد ونوبت بر سوائی شان رسد
شب دیجور بود یکه وکس را بر اهم کرد بگمان انکه هوش وحواس در سر دارند وخفیر از نیحال خبری ندارد شتم پس
رهبر بمقتضای عادت خویشتن گم شد کرد راه رهبری گندد راه گم کرد پس ازان کجا بکجا افتادم عرض کرد امیدوارم
که تا شروع گاه برسم ناگاه قائد التوفیق رفیق شد ورخنی در اثنای راه تافت پس صاحب سواری مرا شناخت
ومشکل اسان شد وقس علی هذا در لفظ وغیره که این مشتقوق در انهم لطور استیعاب وحصر احتمالات جاری که
بعضی انقد متقید روایت بدست دارند ومجاهیل را دخلی ندهند وحکایت را بدون سند نیارند ولبسا باشند
که فقط قصه خوانی شعار خود سازند وگروهی باشند از محققین وشغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذهب بجای
خود ولبست مذهب والحام عوام اهتمام لطور خود میکنند امام غزالی انچه مصلحت دید بر روی کار آورد وعقل را انجا نیز
کرد ولیکن بر اصول وفقه مذهب لبست حضرات ایمه چنان بود امام چراغ هدایت می افروخت ودل افقه السته یعنی زراره
بران میسوخت وبالاخر تاب ضبط نیاورده پرسید که زیاده برین مشکلی نیست که سه کس ازامر واحد پرسیدند وهر یکی را
مخالف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت لقای باد شما نیست حالانکه امام محکوم بحق
کوبی بود در هر صورت امن وخطر الی غیر ذلک مما حصل من الکافی الکلینی پس واویلا که امام اهتمام مذهب فرمود بخیر حکم
حرام بود یعنی اختلاف در شیعه انداختن حالانکه مبعوث شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب شنید المطاعن لفقه دل افقه السته یعنی
زراره بران سوخته انجا فرق آسمان وزمین هر دو مذهب پدید آمد که اهتمام البیت بهدایت واهتمام شیعه بضلالت
ودرین باب امثله بسیار در دلم جوش میزند خدا را حرفی ازان بشنو که محرفی ذکر کلفی نمیدهم امام اعظم اقدم امامیه در سند بیگوید

اخبرنی الشیخ زیده الله عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن عن ابان عن الحسین بن سعید عن حماد بن عثمان عن زرارة بن اعین
قال سالت اباعبد الله عن المرئة تری فی منامها ما تری الرجل علیها غسل قال نعم ولا تجد تو من فجیده علیها یعنی راوی همسر که زنی
دید در احتلام انچه می بیند سر وصادق فرمود غسل بکند ونگوئید این حکم را بزنان ناقله گیرد انند انرا ودلالت این حدیث را صریح
کتاب اعتراف کردند بر انچه گفتند که نباید تعلیم کردن پس لازم امد چون از نماز زنان در حالت حیات بدین اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زمان الی وممنوع از خاموشی در صحیفه اسمانی وبخوان عهد چون کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی
بعد ازین مجتهدین دست وپا گم کردند وگفتند که انچه را زمان وسیله خروج حجابها خواهد کرد ایند وباو نکردند که در تنزیل حیض دارد
از سبب که الرجال قوامون علی النساء واگر اندیشه باشد که خفیه بجز لفان پردازند پس حرف طلاق هم معصومین را یاد نماند بلکه
که این ایمه مامور باشند بیان احکام وچه باد اهتمام دینی کوشند وانانکه مامور باشند برای تقیه اتهامهای شنائع کیست که
بیان کند وکیست از متقین نشنود ونخوذ بالله من المقتریات این امور که شنیدی تعلق داشت بظاهر بر مقالات قاضی رفیع الدین
ودیگران از اساتذه وتلامذه او که ایشان را ارجاعده باطنیه تو انگفت صدور این امور از امام غزالی بخوف وتقیه بوده باشد

تا اہلسنت بکنوات خیرش بی بہر ندو مدانند کہ او مذہب شیعہ در دل خود بر گزیدہ چنانچہ خواہد انمعنی در کلمات مجتہد الزمانی مرحوم آخوند
جا یکہ رسالہ ملز العالمین را بان بزرگ یعنی غزالی اسناد کردہ و از تقلید پدری بدر آمدہ و دو کلمہ لیسیتی قاضی نذکور الیہ بعد فرد انمل کردہ و دلیل
بر سادہ تمنی او قرار دادہ و اصل این سادہ تمنی از تالیفات مومن جالسی است و چنانچہ خوش گفتہ از شعر اپرسیدند کہ گفتہ اند چہ شعر است
مارا بایں گیاہ چہ بطلان گمان نبود ہ نہایت سخل خاتمہ استدلال ممتنع بامثال دربارہ ابطال شہادت امام حسین کہ ہیچ پیروی ندارد و قولہ قصہ بہ بر دادن
بعد ملعونہ بحکم خال المومنین سابق از روضۃ الاحباب وغیرہ تواریخ معتمدہ الخ اقول لغت جعدہ شاید مبنی بر تقیہ باشد کہ عباد است
دغا لش نکردند بمقتضای اصول سابقہ و اقوال سالفہ کہ جناب امام حسن علیہ السلام الی امامت نماند و آنہم بمقتضای عباس المومنین کہ فضہ
نسبت کردند قتل جناب سید الشہدا را الشیخین کما عرفت پس این نسبت بجناب امام حسن اولی تواند بود فان القریب اولی من البعید
کہ در نسل آنجناب امامت ہم نماند بلکہ بسیاری از مطاعن آنجناب در کتب شیعہ مذکور است کہ حقہ شہادت از جملہ ستالست کہ زیر دفاتر
مستگیر است چنانچہ تفصیل آن در منہی برای تفضیح شیعہ خصوصا مزین ناعاقبت اندیش دانستہ باشی و غیر از اولاد مخصوصین
جناب سیدہ ان بحکم رسول الثقلین را خارج کردند کما فی شرح جامع الزیارات الی غیر ذلک پس ضرور شد از زیارہ بانحو ملہمت
حین جمعہ کردن تا این لعین بے بروبیشتر او رد و اع چیسا در ابر دارد و این خیال چنان مطبق است کہ با دعا و الحکم برای فارہ فی العلم
در ضربت حیدریہ قائل شدہ بالجملہ این مذکور رفتہ رفتہ مکنونات خاطر دلیر دلدار را از قوت بفعلت می آرد و از ہای ہوی
او را از ریا و سمعہ بر ملا قاش میکند و بیت خواجہ حافظ را بیاد مردم میدہد ؎ بوی ناقہ کا خر صبا زان طرہ بگشاید نقاب
جعدہ شکینش چہ خون افتاد و در دلہا و ہم ازین رہگذر نہ ا مقولہ ان بزرگ بکمال تضرع و نیازی بدرگاہ حضرت باری بر زبان
دارم واللہ اذ تمام ازان بر میدارم ؎ و در میخانہ ببستند خدایا مپسند ؎ کہ در خانہ تزویر و ریا بکشایند الخ مترجم از زبان ہندی
اکنون آرگنندہ نفوذ با بسملہ محرر لبسم اللہ بسیرون برایند و با بجواب تحریر کوش داخل نشوند و بر تقریرات سابقہ خویش اکنون اعتراضی
فرمودن بذکر رفتہ حایک قدم است بر تقریری کہ قبل ازین در تشنیع بما آوردند بنبایستی بہمہ اش مردود شدہ و ماندہ و مردود
ہمہ پریشان گردید و گر تصریح بایشان سید معنی ایت کریمہ کما قال تعالی ان شانئک ہو الابتر یوم عاد عاص الجہول آدم ہیچ بدلیلی و تعلیلی
نیاورند کہ پامال نشد خالیا جمیع مقلدین و سابقین را بید بخیبت باید در سوگواری و ماتمداری نشستن از سر ہوا ل و مکابرہ برخاستن
و از عجائب بشمار حال خود بدید بسیار کردن و برادر خود و پدر او را بوصف سخت فراموش گردانیدن در حیث او مومن و نیت سوم از فرقانی دولت
الہیہ در ایام غرامر تب ارزق و ظلمت محاہ الیقان بواسطہ بعیدہ است و این جود محمد در نیا بکا نیست چنانچہ اگر کسی بدین حقیقت حجج الی را الہیا
علیہم السلام باشد تمسک کند مردود من بعد بسیار بسیار علی الشہود جائز بلکہ مستحسن باشد کما سیجی ملتقطین صواعق فی المقالۃ السادسۃ ایضا تقویۃ
دیگر کہ تا کی بیانش در روایات تو انکر دحرفی ازان باید شنید و سر بگریبان فکرت باید انداخت کہ مجملا از جناب مرتضوی گذشت متواتر الکتب
شیعہ کہ انجناب بعد بہای خبر دادن امید توجہ بیت العتیق و السیادت میان رکن و مقام حضرت ابراہیم علیہ السلام فرمود کہ در برای عثمان سر بکنند
و نہ شوای قتل دادم و بہ بای کشتن و مدینہ کہ الیہ در بارہ ی شریک شدلیکن از قتل او را نہ دیدم و مخالفت جناب امیر کرای عثمان کہ مجرد تو
را بہ نسبت کردن یعنی از اشعار رحمتی حکیم سنائی خال خویش قرار دادہ اند چنانچہ از کتب متاخرین ہم سمت ظہور دارد لاجرم شیعہ کہ مقلد
شیعہ را باید بجہول الانجامید نیا مبادید ساخت و ہرگاہ بعقل خود در رجوع کنی دار حکایات و روایات زہر دست بردارے

توانی دانست که حضرت بتبلی بہ یعنی حسن مجتبی و اظہار نمیعنی کہ زہر کہ فرستاد و سبب آن کہ بود کہ
دا داحتیاط عظیم چنانچہ لایق شان آنجناب بود بکار بودند و بر زبان خود نیاوردند از نیجا امر مزبور
مشتبہ ماند و خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست ورنہ سوال نمیفرمود و عقل برہمین دلالت میکند
کہ چون یزید سفاک و بی باک بود البتہ او ہمان بسبب مبتلا در دست کہ امثال این مقولات از مہفوات
اوست ریاعی روبر سر افلاک جہان خاک انداز ہ می میخور و گفتو بر ویان می تاز ہ چہ جای عبادت
است و چہ جای نیاز ہ کز جملہ رفتگان کسی ناید باز ہ و انچہ گفتہ کہ اکثر روایات ما بجرای کربلا چنین
معنوی رسیدہ کلامی ہست مجمل کہ باظہار مومن جالیسی در صواعق و غیرہ قلت استعداد و قریحی قابل
انسان پیدا ست تا اگر کسی از دو اعتراض در آید مجتہد از دروازہ دیگر برامد و راہ فرار از انسو پیدا و از
نتایج این اجمال و ابہام حرفی ہست کہ ہستیاب آن نتوان کردن و ثمر اتش را یگان یگان نشمردن
بعد ازین محجب نماند کہ ہرگاہ جناب مجتہد ہا در زمانی در تواتر معنوی چنین افادہ میفرمایند معلوم نیست
کہ در عقیدہ ایشان تحریف قرآن مجید متواتر لفظی و معنوی چگونہ گنجایش دارد کہ کتب بدر ایشان
از صواعق و حسام و غیرہما طعن بر ارباح و این کتاب تشیید ایشان از عقیدہ تحریف و انہم بصحیح معلوم
برگشتہ و ہر کسی آن را دانستہ و بالحاق و زیادت ہم ناظرین باحتجاج طبرسی پی بردند تکلیف کہ بسا کس
از علمای شیعہ بدان ہم قایل شدہ باشند کہ کلام بارہ از جہات کمال بلاغت معجز نظام ہست پس باید کہ بطیب اولی لایق تحریف و الحاق تبدیل نباشد حاصل انکہ یا از اعتقادند کور کہ خلاف ایمان بالکتاب ہست و ہست
بشوند تا ازین تقریر حرفی نگویند کہ اہتمام اہل اسلام در حراست و حفاظت کتاب مجید مطابق وعدہ بیریب
انی انا لہ لحافظون زیادہ از حد بیانست و جہابذہ رفضہ ہم تصدیق این اہتمام در جواب مسایل طرح
کردہ اند در میر باقر اسلرق خود دلالت این آیت را بر امر مذکور مسلم دانستہ بلکہ خود بدان استدلال نمودہ چنانچہ
از مجلدات نزہہ واضح ہست الی غیر ذلک قولہ علاوہ آنکہ لانسلم کہ غزالی بنا بر عدم مطابقت آن از ذکر
ممانعت نمودہ الخ اقول از کلام مجیب مصیب توجیہ کلام حجت الاسلام پیدا ست و پر ظاہر ہست کہ مدعیہ ما ہست
و منع بر منع در مناظرہ درست نیست پس قول او کہ لانسلم او بجای خود نخواہد بود و تقریر منع مجیب در مقابلہ
استدلال مجتہد ہست بر عدم ثبوت شہادت امام حسین بقول بجرم او چنانچہ بعد از لانسلم گفتہ و تفریع کردہ
یعنی پس معلوم شد کہ سبب این ممانعت ہمان عدم ثبوت شہادت الخ و خلاصہ توجیہ مجیب آنکہ لانسلم کہ وجہ تحریم
عدم ثبوت باشد بلکہ سبب عدم مطابقت بسیاری از امور نفس الامر باشد پس استدلال درست نباشد
لہذا لاحتمال و موید این امر است انچہ غزالی بانکار یعنی یزید در احیای العلوم و کیمیای سعادت گفتہ
و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات ہست مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسین پس بحال چہ ہمہ
مجتہد باید دید کہ جا بجا در مقابلہ مجیب مصیب مصدر مغالیط گشتہ و ہوش و حواس او از بجا رفتہ

تحریر اوراق بمقابلہ اوراق برای تلبیس عوام مدنظر داشتہ وخواستہ کہ ایشان بدانند کہ مجتہد از مہم جواب
رسالہ تمدیہ فراغ کلی یافتہ نعوذ باللہ من شیاطین الانس والجن علاوہ بخیر و استلزام فہمیدہ میباشد کہ
روایت شہادت امامین وذکر وفات شریف حضرت سید المرسلین ووفات خلفای راشدین یعنی چون عبارت
ذکر روایت شہادت امامین بر واعظ وسوزخ حرام میداند باید کہ ذکر وفات شریف وخلفا را نیز بر واعظ حرام
گرداند پس باید دلیل استدلال راند کور ساختن بعد از آن این اعتراضات ممنوعہ بالجملہ بر ذکر وفات کہ
ہیچ ظہور مفسدہ نیست ومن ادعی فعلیہ البیان بخلاف ذکر شہادت ہر دو امام چنانچہ ممنوعہ بعضی از مفاسد
مذکور شد ولا حاجۃ الی الاعادۃ اما تائید یکہ بدو وجہ آوردہ پس در حقیقت تخریب است نہ تائید بقول
بزرگان شرع این عمارت مبنیت ویران کردہ اند زیرا کہ محاورہ جا بجا در قرآن مجید انیست کہ بقتلون
بغیر الحق ویقولون الانبیاء بغیر الحق وکما ہو کذلک کہ این قتل بہر طور یکہ باشد یقینا بغیر حق خواہد بود زیرا کہ
قتل بدون ارتکاب کبیرہ شنیدہ وداند یقینا اتفاق معصوم اند پس قتل ہمہ البتہ بغیر حق خواہد بود پس شہادت
شک نماند وایراد جناب بحدیث لتقتل فرقۃ مارقۃ نہ چنانکہ مالک مشتری بصوارم در مغالطہ افتادہ وشرح آن
در جای دیگر کردہ ام بعبارتیکہ اگر بہ بینی خواہی گفت کہ جا بسی کلاغ ماند الخ چنان در دجل مغالطہ فرو رفتہ
کہ ہر چہ دشمن را یقوت تمام بر داشتہ از تحت الثری کہ مقام قارون بود نزد اہل سنت ومقام حضرت بالا نزد
نزد اہل بیت کما بنیا فی کتبنا نقلا عن اصولہم مہمیدہ ہر کہ خواہد بگنبز در رتمامی رجوع آرد کہ در حقیقت رجوع
چراغی فراراہ گمراہان برافروختہ لیکن جا بسی کہ متمسک بظلمت جہل مرکب است ہر دمیدہ وحت آرزو کہ انوار
چیزی ہمیند در روشنی چراغ چہ بیند الغرض اگر لفظ قتل مرتبہ چنانچہ مجتہد فہمیدہ در قرآن مجید بانکار شہادت
بلاغت در کلام مخبر الانام واحادیث حضرات ائمہ علیہم السلام باقی نماند کہ بدہی انکار شہادت ازان برباید
نعوذ باللہ من ذلک والعجب کہ بر کسی لفظ مقتل برای رسالہ شہادت شاہ شہید امیر گرانیہ ایراد مظہر شہادت شہید
ان جناب بود واللہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ طرفہ آنکہ منہ شیعہ مقتل این بابویہ مقتل ابو مخنف میگویند ومجتہد نزد
ایشان میکند فانقلب الامر علیہم بالیقین ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوہ بعد ازین خواہی دانست کہ کتب
شیعہ پر است از ذکر لفظ قتل بالجملہ بہ فہم روی این بی خرد چنانست سد عظمہ بر می خیزد کہ لا یخفی آبادہ دلیل
معلوم نیست کہ اکثریت از عبارت صاحب صواعق از کدام لفظ فہمیدہ در عبارتش نہ نہار معنی اکثریت را نہ زدی
ونشانی نیست بلکہ نزد او از کتاب الہی آنچہ برآمد بران حکم نمودہ اعم از قلت وکثریت ومجتہد کہ دعوی اکثریت
وتخصیص میکند البتہ دلیلش بر ذمہ اوست کہ سہ نگفتہ ندارد کسی با تو کار دارد ولیکن چو گفتی دلیلش بیار کما مر بالکرار
دلیلش آنکہ کثرت رانی نفہما مراد گیرند ولیاباشد کہ بمعنی اصنافی از ند چنانچہ از کتب بلاغت پیداست چون ہمہ زیر
اکثریت مطلوبہ دلیلی قایم نکردہ مدعا یقینا ثابت نباشد کما لا یخفی مع ذلک مجتہد الزمانی در اصل استعفا لفظ اہل اینجا
دانی افزودہ وبندہ چنانچہ باید مدلل گردانیدم کہ اصول فقہ مقتضی حرمت خروج است بر یزید بما بعد انا کردہ

و شکر تر آنجناب محضور شد و در کربلا معلی بوجوب تقیه و التحتم علی کتاب الوصیه پس هر گاه شهادت بر ثبوت
نرسید از ندبه و تابعه که متفرع بر آنست نامی و نشانی نماند فافهم اذا لم یکن راس المال نکیف یربح فما
رجحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین بلکه بیان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز حکمت
خواهد بود بیقین نهر الدلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل انست حال اصول اهل فضول اگر گوید
مختوم مشتمل بود بر دوازده صحیفه دان صحیفه که نامزد و بود بحضرت سید الشهدا حکم حتمی نمود بخروج و
وقال و استعمال سیف و نعال گویم کتب شامله و رسائل منفرده علمای رفضا دلیل بر آنست که
ایشان ثابت کرده اند از آیات بینات قرانی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر تقیه واجب است
پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه اقصی و مرتبه اعلی رسید که مافوقش متصور نباشد
و تارک تقیه مقصود مادر وقت یقین بحکم کافی کلینی و غیر آن بهره از دین و ایمان ندارد و لا صلوة
له و لا زکوة له الی غیر ذلک مما لا یتناهی فکیف که وجوب تقیه را در این احادیث معتمد نهایی بناشد پس
اگر حکم کتاب وصیت انهم بصیغه امر که استعمالش برای متعالیها می آید کما بین و لکنه فی الاصول بر حکم قرانی فجا
آید اعتبار کتاب الله متواتر و مشهور فی الآفاق الی یوم التلاق معجز و مستدام حضرت پیغمبر سید بصلوات الله السلام
بر می خیزد و اگر حکم این نامه جاودانی غالبه شد عترت کتاب مختوم که علمای رفضه بر حفظ ناموس مذهب سا
و با فقد کما بینبغی تالیفا نثار در هر کوی عالم می ریزد و نزد عقلا همین امر محقق است که آنرا وجودی بلکه اثری
و نشانی هنوز یافته نمیشود و خود از کافی ثقة الایمان و المومنین دران باب که از ایمه خبری بعبد و رسی آید بر
اینجا بدان مامور اند و همدران قصه کتاب احمر را در حدیثی چند آورده مانند اقتباب الله انها لبیده سنت کرام سنوا کما نظم
آنرا باوقت سوال ندیده بود پس ارنی و لن ترانی هر دو نشانی نداده بلکه حاصل مضمون تمام رفضا همین است
بالخصوص من دان علما که علوم ایمه را از طفلی با پیری قلیل و کثیر دانند بعد ازین مخفی نماند که بقطع ینع الفرضه منقضی
بلکه برابر هزار دلیل بر آنست که طور ایشان را صاحب صواعق منع میکنند و تحذیر شدید مینمایند چونکسی یاد آرد و اقتفا
امام حسین را دبکرید از آثار رحمت آلهی و مزید محبوبیت بار یحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود بدلیل گریه حضرت
بر یاد کردن ابراهیم فرزند خود و چنانچه فی الیقین بروایت ان کرده اند الی غیر ذلک مما لا یتناهی است که قتی بدگوی امر شنیع
اعور در تفسیر مرغوب و جوب خویش که در حقیقت تفسیر شیطان سر جوب است از در اج خبث خود بمقتضای طبع اعور ابدا انبطا
خطا نکند و تقصیر نکرده و بتهمت فاحشه بر بارگه قبطیه رضی الله عنها ثابت نموده یعنی چون عایشه ام المومنین گریه حضرت
دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حالانکه او نطفه جریج بود پس حضرت نگفت که او نزد شیعه تیتراه
سهمت بستن و در افترا و قبیحه گری کشادن بود بمجرد شنیدن کلمه مذکور از و حکم قتل آن بیگناه بحضرت مرتضی یا بغار و
داد چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره ولیکن این امر کمتر از ان نیست که او حکم داده بود بر جم حامله بعد از ثبوت زنا بر
و حضرت امیر در هر دو جا ندارک کما فات نمود یعنی بعد از بر داشتن کامی چند بار آمد و عرض کرد که در هر امر شریف نجابت

ابکار بردہ باشم یا ثانی دغور و فکر نمایم فرمود بل الشاہد یری بالایری الغایت و این قصہ را ثانیا بمن ہم و غیر
آوردہ کما لایخفی و بعد از ملاحظہ مضمون اینحدیث تہمت رد وحی از فاروق اعظم نزد عقلا مسلوب میشود
بلکہ توانی گفت کہ فرقی است بین زیرا کہ حکم خلیفہ ثانی بر جبش بعد اثبات زنا بودہ است و نہ شیر خدا کی گو
مسافر معود و نمیگفت ای عمر زنا ثابت نشدہ و تو گفتی کہ سنگ ساکنید و دلالت عقلی ہم از نجا ہر بری میکند
یعنی زیادت ہمین است کہ شہادت شاہدان بر نہج شرع بعد از تزکیہ و تعدیل مع الشروط بود نہ آنکہ بدون ع
زنی زنی فتنہ انگیزی نفاق پیشہ کفر اندیشہ چنانچہ رفضہ گویند فرمان روائی فرمایند کہ یا علی سین بگ
و برخیز و قطعی بیند از و خونش بریز عیاذا باللہ و از نیمعنی ہم مانند آفتاب نیم روز روشن گشتہ کہ نفس
و رمطاعن خلفای متقدمین بلکہ جمیع خلفای راشدین ہم خون خویش و ہم آبروی مذہب و کیش میریزند
من بعد در عبارت صواعق ہر کہ ادنی غوری بکار برد تایید تقریر من کہ در معنی عبارت امام غزالی نوشتم
میکند زیرا کہ او میگوید کہ از و تبرہ رفضہ پرسند باشید و با نیہمہ واقعہ شہادت حضرت امام حسین را بیان نمایند
پس عیان شد کہ این طور محققین است در مذہب اہل سنت و عموم باقی نماند کہ بیان شہادت حرام است بر ہر کس
چنانچہ مجتہد از سبب بہوفہ ہن بلکہ تزویر و نفاق مدعی آنشد و الحمد للہ علی حصول التطبیق و اگر چیزی بنویسند
بگویند ناظرین میتوانند کہ بایشان با و بحث و جدال ویزند و بعضی از مقدمات را کہ در بارہ امامت محرفہ آرند
و در کتاب عناد الاسلام مذکور است ہم پیش کنند کما لایخفی علی الناظرین و المناظرین و اینکہ گفتم محض برای الزام
مجادلین است و نہ مطلقا کہ بعبارت محدث تیمی قرار دادم بی عبارت است پس مقام و ویلا است کہ دل این ناصب کہ
معاند اہل بیت طاہرین است اجازت ندادہ کہ تحذیر صاحب صواعق از عادت نواصب فرنماید چنانچہ بتحذیر راوی
از راہ در رفضہ ذکر نمود بصورت تمویہ و تلبیس بہر سد و کسانیکہ این کتاب را ندیدہ اند یا سرمایہ علم ندارند متر دشوند کہ
چنانچہ علمای اہلسنت از طور رفضہ بیزار اند و تبرا می میکنند از نواصب چندان بیزار نیستند برای دفع این توہم
مناسب نمود دیگر عبارت لقطوا عق محرقہ در بارہ تحذیر از اتباع نواصب نیز پس از انکہ بوی لفش بعد از عبارتیکہ محمد تحفہ
نقلش بر داشتہ کما ادانا ایہ نویسد و عطف میکند بر آنچہ گفتہ بود و ایاکم ایاہ ان یشتغل بہذہ الرفضۃ تو خود از ابتدا
الناصبۃ المتعصبین علی اہل البیت و ایمۃ المقلدین الفاسدۃ الفاسد و البدعۃ المبتدعۃ و الشر بالشر من اظہار کلمۃ الفرح و اتحاد بعد
و اظہار الزینۃ فیہ کالتخضاب و الاکتحال و لبس ثیاب الشباب و توسیع النفقات و تلبیغ الاطعمۃ و الجلوس للتہنیۃ و قبول التہانی
و اعتقادہم ان ذلک من السنۃ القتادۃ و الستۃ ترک ذلک کلہ فانہ لم یروی ذلک شی یعتمد علیہ و لا استرجع بہ الیہ
و قد سئل عن بعض ائمۃ الحدیث و الفقہ عن الکحل و الخضاب و تلبیغ الجلوب و لبس الجدید و اظہار السرور یوم عاشورا
فقال لم یرد فیہ حدیث صحیح عنہ صلی اللہ علیہ وسلم و لا عن احد من الصحابہ و لا استحبہ احد من ائمۃ المسلمین المالکین و غیرہم
و لا من غیرہم و لم یرد فی الکتب المعتمدۃ فی ذلک صحیح و لا ضعیف و ما قیل ان من اکتحل یومہ لم یرمد ذلک العام
و من اغتسل لم یعرض کذلک و من وسع علی عیالہ فیہ وسع علیہ سائر سنۃ و امثال ذلک مما تقل الصلوۃ

توبہ آدم و استوار السفینہ علی الجودی و انجار ابراہیم من النار و افدار الذبح بالکبش و رد یوسف علی یعقوب
فکل ذلک موضوع الاحادیث التوسعۃ علی العیال لکن فی سندہ من تکلم فیہ العلما فصار مولانا المحلم
یتخذونہ موسما و لیک کفضہم یتخذونہ ماتما و کلاہما مخطی و مخالف للسنۃ کذا ذکر جمعہ بعض الحفاظ و صرح
الحاکم بان الاکتحال یومہ بدعۃ سمع و ابا خبر من اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم یرمد عناہ ابدا لکنہ قال انہ منکر و من
ثم اورد ابن الجوزی فی الموضوعات من طریق الحاکم قال بعض الحفاظ و من غیر تلک الطریق المجد اللغوی عن الحاکم ارسالہ الاحادیث
فی فضلہ غیر الصوم کفضل الصلوۃ فیہ و الانفاق الخضاب فی الادہان و الاکتحال و طبخ الحبوب و غیر ذلک موضوع
و تقرری و بذلک صرح ابن القیم ایضا فقال حدیث الاکتحال و الادہان و التطیب یوم عاشورا من وضع
الکذابین و الکلام فیہ حض یوم عاشورا بالکحل و یا مران التوسعۃ فیہ لہا اصل ہو ذلک فقد خرج حافظ الاسلام
والد دین العراقی فی امالیہ من طریق البیہقی ان للبنی قال من اوسع علی عیالہ و اہلہ یوم عاشورا اوسع اللہ علیہ
سایر سنتہ ثم قال عقبہ ہذا الحدیث لین لکنہ حسن علی رای ابن حبان و رد طریق اخر صححہ الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
و قت زیادات منکرۃ و ظاہر کلام البیہقی ان حدیث التوسعۃ حسن علی رای غیر ابن حبان ایضا فانہ رواہ من
طرق عن جماعۃ من الصحابہ مرفوعا ثم قال و بذہ الاسانید و ان کانت ضعیفہ لکنہا اذا ضم بعضہا الی بعض اخذ
قوۃ و انکار ابن تیمیۃ ان التوسعۃ لم یرد فیہ شی عنہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہم لما علمت و قول احمد انہ حدیث لا یصح
ای لذاتہ فلا ینفی کونہ حسنا لغیرہ او الحسن لغیرہ یحتج بہ کما بین فی علم الحدیث یعنی چنانچہ بنا بر محدثات رفضیہ مثل کردن
و ستعمال کردن نباید اتفاقی باعمال نواصب نمودن از دشمنان اہلبیت رضی اللہ عنہم اجمعین و متقلدین محدثات کہ مقابل
اعمال فاسدہ رفضیہ بجا آرند و در ازی بدعت دیگر خلاف آن اقامت کنند و از کتاب شرح منیہ یعنی روز عاشورا
چنانچہ رفضیہ او بیاحت و ماتم و ہذا لیشان آنرا روز عید گردانند پس بہ زینت کنند و سرمہ کشند و انجیرہ
پوشند و زیادت بر عادت خویش از خرج کردن و طعامہا پختن باز شدند و معتقد این معنی شوند کہ رسم حضرت کہ سنت
است میروند و طریقہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترک آن ہمہ بود کہ مردی نشدہ از انجناب روایت معتدہ و اثر صحیح دران
وارد نگشتہ کہ علما بدان اعتما کنند و رجوع آرند و چون انا میمہ فن حدیث و فقہ مردم سوال نمودند از سرمہ
کشیدن و خضاب بستن و جبوب پختن و پوشیدن لباس جدید و اظہار سرور در روز عاشورا ہمین فرمودند
کہ حدیثی وارد نشدہ و نہ اثری از اصحاب کرام و نہ ایمہ سلمین از مستجب استہ اند و نہ از مجتہدین اربعہ
و غیر ایشان کہ علما باشند و نہ در کتب معتمدہ مذکور شدہ و انچہ گفتہ اند کہ ہر کہ روز عاشورا سرمہ در چشم کشد
دران سال گزند رمد بر ندارد ہمچنان است اگر غسل کند دران روز مریض نشود دران سال و ہر کہ وسعت
نماید بر عیال خود تمام سال تنگدست نماند و علت آن روز بوجوہ بیاراست کہ توبہ آدم منہ شد
و کشتی حضرت نوح علیہ السلام بر جودی قرار گرفت و حضرت ابراہیم علیہ السلام در آن روز از آتش نجات یافت و کبش عوض حضرت
اسمعیل وارد شد و حضرت یوسف علیہ السلام بحضرت یعقوب علیہ السلام پیوست امینہ از موضوعاتست مکروہست کردن بر عیال

لیکن در سندیش علما کلام کرده اند پس جاهلان آن روز را عید دانستند و در واقش روز ماتم و هر دو فرقه در خطا افتادند و مخالف سنت رفتند چنانچه بعضی از محدثین کاملین شرح این امور فرموده اند بعضی محصله اجزاء الضروره پر ظاهر است که اگر ازین عبارت متخذ و فقه چیزی مجتهد الزمانی نقل میکرد و امیدها چگونه از نیکتاب به ثبوت میرسید که چنانچه اهل سنت معتقدات آن روز بتوهمات کرده اند و بطور دیگر هم قایل شده اند هر دو مبرا و منزه گشته از افراط و تفریط مجتنب گردیده اند و بطور اقتصاد میانه هر دو فریق می روند چنانکه طریق اهلسنت است پس تردد مجتهد مملحت همین شد که عبارت صواعق را که ذکر کردم خدمت نماید و بدین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطایفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تهذیب شروع آوردن و ضعفات این شیخ المتقلین بنظر خویش داشتن و اورا مثل اطفال و مخانین پنداشتن حاصل کلام او در کتاب مذکور چنین است که در صوم عاشورا هم ترغیب از حضرات وارد است و هم کراهیت اما اول پس از حضرت امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است سند که جناب مرتضوی فرمود که روز عاشورا بدایرید او روز نهم که گناهان یکساله را فرو میریزد و از امام ابوالحسن مرویست بالاسناد که روز عاشورا حضرت روزه داشت و ابن عباس روایت فرمود از امام محمد باقر که صوم عاشورا کفاره یکسال است و ایضاً حضرت ابوجعفر فرمود که آنروز یوم حضرت نوح بر جودی قرار یافت پیر جزو النشر که در سفینه برزند حکم فرمود که روزه بگیرند و امام موصوف فرمود میدانند که این روز کدام روز است تو حضرت آدم و حوا درین روز بدرجه اجابت رسید و دریایی اسرائیل را راه داد و عوض و عشکرش اغرق گردانید و حضرت موسی بر فرعون غالب شد و دلالت حضرت ابراهیم درین روز بود و هم توبه قوم حضرت یونس درین روز پذیرفتند و حضرت عیسی پیدا شد و ظهور حضرت صاحب الامر نیز درین روز هست امام رضا از ابیات کرامت سین انست که بزراره از امام محمد باقر و صادق روایت کرد که نه روز عاشورا ماند عرفه در حرمین نه در وطن تو نه در اهل و از شهر یا دعارث عطار میگوید که پرسیدم از امام ابوجعفر که روزه عاشورا چه نیست فرمود متروک شد بنزول رمضان پس بدعت شد راوی گوید چون انجناب وفات یافت پرسیدم از امام جعفر چنان فرمود پدر بزرگوارش فرموده بود باز تصریح نمود که این روزه نه در کتاب الله هست نه بطور حضرت بران جاری شد بلکه سنت آل زیاد است که بقتل امام حسین روزه گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بخطاب جعفر بن عیسی که نرسیده بود از صوم عاشورا چیست که می پرسی از روزیکه آل زیاد در روزه گرفتند بقتل امام حسین و این روزیست شوم نزد آل حضرت نزد اهل اسلام در روزیکه چنین باشد چگونه روزه آن و متبرک بدان درست تواند بود و روز دوشنبه محس است که حضرت در ان وفات یافته و پنج شنبه است که مادر درین روز پس شوم شد نزد ما و متبرک تر نزد دشمنان ما در روز عاشورا امتیاز شد امام حسین و این هر چهار بدان برکت گرفت و نزد آل حضرت شوم ست کسی که روزه عاشورا دوشنبه دارد و ملاقات خواهد کرد خدا را در حالیکه دلیش ممسوخ خواهد بود و محشور خواهد شد همراه کسانیکه روزه این هر دو روز را مقرر کردند و علیهذا پسر زراره گفت که شنیدم که امام صادق فرمود در جواب سوال از روز عاشورا که هر که بدارد او را حضرت بدین هر چهار خصلت خوال زیاد است

گفتم مراد از حسد و نصیب چیست فرمود آتش دوزخ اکنون شیخ المغفلین میفرمایند که اگر کسی روزه بدارد و سنت
حزن بر مصیبت حضرت و آلش مصیبت شد و اگر روزه دارد چنانکه مخالفین مابنیت تبرک و نفل قبول
گناه و خطاست فاعتبروا یا اولی الابصار و امر مرجوع غلط بر بارهٔ نامک طایفه اخ بیمه و ازین جهت کردم
کر آن ایمه بعد تکمیل دین و شریعت و تقرر نامخ و منسوخ اختلاف در امت عموماً و خصوصاً در طوایف
شیعه انداختند و ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختند شیخ جی عاقبت شان
بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یاکلون فی بطونهم نارا همه را در شکم خود فرو بردند
و انچه نگاه نکردند که سر و فتر واه در دین جعفری بزعم شان زراره بود و پسرانش بر محدثات او
که حدیث کشی امام المتقین مصداق لعنة الله علیه زراره و هو شر من الیهود و النصاری گشته و زیاده ازین در مدارج
علمای او چه تواند شد که ان ملعون بنظر حدیث پیشوای اهل تشیع ند کور خواسته بود که اما صادق مصداق
را گمراه کند و انهم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخر در عین ضلالت جان بخازن جهنم سپرد
فعلیه و العذاب کما لعنة اما منا الصادق الناطق بالحق و الصواب اما انچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرمودند
چنانچه مخالفین مالخ پس پر ظاهر است که مراد از ان پیروان قاتلین حضرت شهید کربلا باشند که انجناب خط
شان برای اتمام حجت اظهار می نمود که آنفلان و فلان به بینید مکاتیب خویش را که شما را طلبیدید و اکنون تیغ بروی
من کشیدید و بار ها گرشت لال بیت ما تماران و سینه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
شما چنین کنند بیان کنید بار ها گذشته بالجمله اهل سنت بر سنت نبویه طریقه رضیه و مر تضویه میروند و ثواب می یابند
بحول الله تعالی و قوته آن نیت بد طویت که شیخ اجلاف نمود عموماً البته دور تر ست آری چون شیخ سدو
و درین خان معتقدین زراره همقدمین ان نیت باشد بجی نخواهد بود و انیجا در مثل میگویند آن الرئیس
علی نفسه الغرض سخن محقق این بود که فتوی بر ثواب روزه عاشورا که کفارهٔ عام یکساله است پدهند و
گویند که چون باحادیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بدرجه ثبوت رسیده مناط
اعتبار بر انست زیرا که برای این بزرگان در صحاح ایشان بحکم احادیث کلینی حکم همین بود که مسایل
و احکام دینی را منتشر فرمایند و جز مذاز کسی نرسند بخلاف دیگر ایمه که باتباع صحیفه خویش تقیه میکردند و از صولت
دشمنان در خوف بودند خواه ناصبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین ایضاً شیخ المغفلین نمونه آن
برگذشت اما حکم بخوست دوشنبه خصوصاً پس تقصیر بر کتاب اثبات الحق در جواب مهملات شیعه کافی
و وافی است زنهار بخیال سخی آید که تناقض و تهافت با فادات آن دو امام که حال دستور العمل
شان مدلل معلوم کردی راه یابد اگرچه بر بصارت شیخ المغفلین پرده ها کسیست بمقتضای فتلک ابصارهم خاویة
فساده بما کنتم تصنعون لا یرجعون چه جای انکه روز شهادت امام حسین قطعاً روز دوشنبه باشد و خود علامهٔ
شیعه مینویسد که اصح همین است که روز شهادت خامس آل عبا روز جمعه بود و چون نحوست عظیم دوشنبه

وفات شریف باشد روز شهادت آن امام کہ از همہ دو بہی زیادہ تر بود چگونہ روز جمعہ مبارک تواند شد فکیف
تجسا معاذ اللہ و ایضا روز ولادت شریف او روز مبعث است کہ اصل الاصول جمع سعادات باشد چگونہ
موہوم شبہہ را نحو نفرماید القصہ درین باب سخن محققانہ ہمان ست کہ کتاب اثبات الحق بران شامل است و نگاہ
اہل اسلام شب و روز ہمین مقالہ بر زبان دارند کہ ؎ مرد باید کہ گیرد اندر گوش ورنہ اندرز گوش را سوراخ ست پند بر دیوار و
واللہ یہدی من یشاء الی صراط مستقیم این ست بعضی از مباحث این مقام کہ از صولہ حیدریہ برای ہدایت امم
بقدر ضرورت مبین شد تا کیدات و مزخرفات مجتہد الزمانی و اولین و آخرین از غولان بیابانی ماندند گشت
و تندباد روزگرم از نم پاشید کہ لا یخفی علی من الق السمع وہو شہید و فوایدین اصول را تعرض نکردم
و بزودی ازان در گذشتم تا وقت فوت نشود مگر حرفی بالضرورت می نویسم کہ حضرات امیہ ہوی قصر متہ
یا بر مسئلہ چنین شہادت حضرت خامس آل عبا را کہ در حقیقت شہادت رسول خدا بود کہ بینہ صاحب التقوی
القدسیہ فی سر الشہادتین تعبیر از قتل میفرمودند پس معلوم نمیشود بر تقریر مجتہد الزمانی کہ ایشان قائل بان
بوده اند یا مثل مفید حارثی کہ از شہادات بیاری از ائمہ ہوی و خواص و خصائص ایشان اعتراض داشت
کلا مرد باز جوع باصل مطلوب کنم کہ نظر در تشیید مجتہد الزمانی تحقیق ہفوات پسر پسر و ہقانی است رسید بر آنکہ
حضرت رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم و افتخارہا بنات حسرت دران دوریختند و جوانش بر نظاہر ست کہ حضرت فرزند
خود ابراہیم و ہم زید بن علی گریستہ اند وقتی کہ او را شہید کردند و نفس مطہر او را بر دار او نخیتند و نیز فرا فین مبارکش
بخنجر در آمدہ العیاذ چون کتاب باحمر مختوم و پیام ہی قیوم و حکم نویسا یندن لازم ہوی عند الوفات ہمراہ ملائکہ مقربین
فرا رسیدہ و عصای شریف کہ بر زمین چنانچہ از روایت کلینی و رکانی معلوم ناظرین میگردید و ہر دو عورے رفضہ از طرف ایشان
الحاہرین سا قط گشتہ و این ایام را زہار روزہای ماتم و نوحہ نگرداینیدہ اند و عبارت صواعق
نص در یمعنی ست کہ از محدثات رفضہ احتساب باید کردن دلالتش بر مدعای مجتہد کجا ست کہ ثبوت عناد باید
باشد با اہلبیت اجمادیا انکار از شہادت ریحان رسول رب عباد حالانکہ صاحب صواعق مبین واقعہ شہادت
برای حضرت امام حسین ست و ہم حصول رفعت و درجات براق آنجناب و مزید ثواب از برای ان عرش قباب
کما عرفت پس ادعای عناد و انکار شہادت کمال ظلم و عناد این معاند بی دین خواہد بود و عقلا اینک میداند کہ انچہ نفس
میکنند کہ خیمہ و سیدانی و میر بختیاران را دران می نشانند و فوج می آرایند و ہر چہ مقاتلین امام حسین بعمل آوردہ بودند بعمل
می آرند حتی در خیمہ سید را یند و دست بغارت میکشند کہ تفصیل آن بدفاتر طوال چنانچہ باید مگر البتہ کار معاندان و
دشمنان اہلبیت طاہرین خواہد بود فرق ہمین ست کہ کیسان نمیدکرد و ہنوز ہر سال و این ایام بہ نوز در دیار ایران کہ
بلاد مجتہدین ست بطہور میرسد کابر و لا لتفات و قبل ازان یکی را امام حسین میگرداند و روز عاشورا امام را بحی میکرد
و این مزبلہ کہ پیری میفرماید بوسی از زندگی می بود و لبدا آنکہ مزید ثواب اخروی میدہد و ترقی او لا و خویشان و اعوان
سلاطین و امرا بیقین میدانست خود را بکشتن میداد اتفاقا یکی از فراغنہ قاتل او را کشت پسر او را گرفتہ پیادہ شاہ پیش

افغان گفت عجب است که من شعر را بکشم و تو مرا بکشی و دعوی ولای اهل بیت بکنی بادشاه حق بجانب او دیده و ازان روز ترک شعر را گزاشت و آنچه اکنون رواج دارد کتشابه بزید و لشکریان او و جفاکاران کوفه هست کاعرفت و تزدفرقین مردیست من لتشبه بقوم فهو منهم کاش برآن علمای شیعه بگیرند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر ماخوذ نمیکردیدند چنانچه این مجتهد و برادرانش که هرچه نصیر الدین حیدر محدثات را بر پا کرد و از همه بگردن او خواهد بود که در حال صاحب الامر روایات موضوعه خویش را بیان میکردند هرچند ملک و سلطنتش در جابلقا تقرر یافته ولیکن او سیاحت میفرماید و همه را می بیند من حیث لا ترونه و هنوز ترک ناهل نمیاید و در روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از ریاضات بگزرند و بالوف رسند چند انکه لایق جهاد دشمنان دین شوند و دمار از روزگارشان برآرند از پرده غیب بدر آید و لقب مبارکش از همین الحاضر فی الامصار و الغایب عن الابصار است پس این قسم مواعظ و روایات بادشاه مذکور را بران آورد که بسیاری از معتمدین را در تحبس نان دلدار و دلربا بزنجیخت و جمعی را از ایشان که شاهدان خلج و نوشا و رشک بران میبردند الیشان بهجاوره خویش اچهوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرانی است کلم یطمثهن قبلهم انس و لا جان و ملکوک دراهم و دینار را برای تزئین مکانات و لوازم آن صرف کرد و در صبح بامادر خودش خدمت ایشان کردی و بانواع ترفه و تنعم پرورد و نظر بامور مذکوره صاحب الامر عقد بستی و در هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شهر قی معکوس بجا آوردی که از حد تواتر برگزشته و شواهدان که مصداق ما یاتیک الفاء و تریدون گشته اند هنوز این امور را دیده اند و فقیر دران آوان این کتابها تصنیف می کردم و از تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکهنو در دکان کاغذ فروشی رو برو کوتوالی تماشای زیب و زینت این تقریب یعنی عقیقه شریف بچشم دیده ام و قریب شام بود و هنوز سواری بادشاه جمجاه که صاحب الامر در آغوش او شیر می مکید و از حجره نشسته میرفت نرسیده بود و تلقا میگفتند که الزاغات صبح صادق این کتابها شروع گشته و هنوز ناتمام ست لهذا مختصر تحکیس دیده یا شنیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اذن زیارت بادشاه رفته گفته باشد که چون متوسل این شوکت و دولت ام اگر خاموش بنشینم گناه هست یعنی تقریبات و حدثات بنطر برای ملوک بلا تناهی میرسد پس مناسب نمیاید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات بر زبان آمد می اندیشم که اگر روزی انجناب بر این امور بعطف و غضب اردو در آن وقت کسی نیست که تدارکان نماید پس چگونه تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر را و را معزول کردی بلکه او را خیرخواه حقیقی دانستی و از محدثات مذکور خصوصا از رسم ولادت وضع که محلا شنیدی که در شب وهر یکی از کرام کاتبین میزند تو اب را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی و در نیاید رفتن و دست سخن را دراز نباید کردن که درین روزها ماجرای عجیب گزشته که یکی ازین بیخبران وقت سحر چون دید که بادشاه بهمراه مادرش بدستور قدیم می آید اثار رنج و ملال بر پیشانی نورانی پدید آورد تا استفسار فرمودند که سبب این حزن و اندوه با اینهمه ناز و نعمت و ادی خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور بر من صادق است گوئی مشکل و گره

گوئی شکل درین وقت اصرار از سعد و گرشت تا گفت ندانم کہ از من چہ تصور بوقوع آمد کہ صاحب الامر
شب مرا طلاق دادند و ارشاد نمودند کہ مصحف خود بالتمام از نصیر الدین بحساب جوجو بگیر و ببر و بگو کہ
اگر شد طلاین فرمان بجا نیاوری در طرفة العین سلطنت را بر هم میزنم و همه را نه بالا
میتایم پس بادشاه ترسید و ماند درخت بید بلرزید و تمامی معصر را در بر وی او نهاد اجازت
داد تا مطلق قول شیخ عیان شد کہ در مغاره دزدان بجای بد نشست و عاصی شد بالجمله
مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چگونه این پندار اسیکرد و بالفرض اگر خود رونق نیز بودی کسی را
بمبدا انگیختن این هم ضرورت نه بست ازین حکایات کہ تعلق بمجتهدین و اعتقادین دارد و تفصیل نیز
نه گنجد مقصود م آنست کہ هرچه در لکهنؤ از ساختن تا بوتها و رسم دلدل و تیرها در پرانش غلامان
و رنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم یزید بجا آوردن همه در وفاتر اعمال محاسب
خواهد بود کہ علمای او از مجلدات بحار و تصنیفات فمی و کاشانی هرچه در کتب و رسایل خود فراهم
کرده اند دلالت بران دارد کہ غائب عن الابصار و تلنگه پرده غیب از نظار گیان بکشاید و بمدینه حضرت درآید و
ملایکه مقربین همراه او باشند او را گیرند تا کہ زود بر شیخین کریمین خواهد بود پس پیغامها گویند
کہ همخوابه رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابو بکر و زرای حضرت پیغمبر و عمر کہ بود کہ باین دولت
فایز گردد پس فرماید کہ ایشان فتور را بدرآرند پس حسدهای ایشان چنان نماید کہ گویا امروز در میان
سنیان زیاده تر معتقد کرامت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید کہ بر درختیکه بر کهانداشته باشند
آن درخت خشک هماندم تر و تازه گردد برگ و بار آورد و سر در سنیان از یکی سهبر از گرآمد باز نزدیک
گروهستان شان از دشمنان جدا شوند پس سنیان را فرماید کہ دا و برا از ایشان بدهند گویند
سبحان الله با وجود عدم مشاهده این کرامتها معتقد شیخین بودیم اکنون چگونه نیز از شویم بلکه
باید ما را تبرا از تو کردن پس تند بادی سیاه بحکم حکمش چنان وزد کہ تاب سوزش آن نیارند
و بکمال سختی بمیرند باز بفرمانش درخت بزیر آرند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در عرصات قیامت جمع
شوند فراهم آیند و امام دران جمع گناهان جمیع امم و ظالمین اولین و آخرین را برای تخییر میان این
قاطعه و دلایل ساطعه ثابت گرداند تا بحدیکه گناه قاتلین ابراهیم را نیز دهم گناه و بمرد و گفت برای
حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی نیز بر گردن ایشان خواهد بود
و این امور از کتب کبیر در رسایل صغیر تقریر مجلسی پیداست و چرا نباشد کہ این عدیله امامیه در اثبات عدم
باری عز و جل و بیکار و غیره زیاده از دیگران کوشیده و لعنه الله علیه و علی اسلافه کہ عدیله رفضه لکهنؤ بود
از دهم گوی سبق ربوده و طرفه آنکه تخیین اقرار بهر گناه کنند و در آنوقت هم از ایشان کذب بعید نباشد
چنانکه از کفار قریش و اقدما کنا مشرکین بخلاف جناب امیر معاذ الله کہ روز حشر وقت سوال حضرت

که با اهل بیت من چه کردی جوابی دهند که بالیقین کذب محض است کما فی تفسیر العیاشی و تفسیر المنافقین تا این
بیچارگان را خاکستر گردانند و در هر شب و روز هزار هزار بار این عذابها بر ایشان بگذرد و این همه که بطور
نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اهل خرابات مثل مجلسی علیه ما علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
پیدا و هویدا است از عقوبات دنیوی است و عذابهای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کجا است
که از تفاسیر قدمای ایشان مثل ضیر رمی و مسعود عباسی ذخیره این محدثات و بدمعاشی و غیر ایشان
مفصل بیان کنم تا بدانی که همه اش رشک افزای پیدنجم زنانست و باور نکنی که حکایت آن زن محتاله از اکابر
اکابر شیعه کمتر است که صحبت هر روزه حریف را بانواع مکاید و حیل خود و جهل شوهر خود ش را بر ملا گفت
و چون حیرتهای حریف را دید بیک فقره چیست او را ازین لجج نجات بخشید که هرگاه بیدار شدم اثری از آن
نه دیدم و شاهد که شخین از بنی آدم هم نبود در تاهد ظلم و جورهای اولین هم بر کردنهاشان در بین همتها
موضوع و محمول شد معلوم نیست که وان آدله امام که انیمه ظلم و بیداد را عین عدل و داد گردانند از تمیز
بیاض عثمانی بود یا نسخه اهل بیت رسول زیرا که هنوز بحکم کافی کلینی منسوخ التلاوت است و بعضی از شارحین ان
ترویج همین نسخه در میان مسلمین بازبان هم نشان میدهند و شاید که دلالت آن ایات برین عدل او غرور حال
که از نوره چنگیزیهم در گذشت از نظر اهل اسلام مخفی باشد بجلالت متشیعین. اما احادیث پس چگونه مخالف کتاب عزیز
قبول کرده شود غرضیکه محدثات این بساوزراره و دیگر شیاطین کلدارهای عجیب در نظرهای مدعین میزند
ولای اهلبیت طاهرین جلوه دادند که مقلدین ایشان این ترانهها بر زبان دارند و در تالیفات حواشی
الی الان میسرایند و همه درین دانه دام گرفتار اند خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین بعلاوه درین
بیان آیا هیچکسی را از فریقین تردد می باشد که هر چه از وقت اول ملوک تا آخر این آوان احداثها
خواه تعلق بواقعه حضرت امام حسین داشته باشد خواه نخاتمه ایمه دوازدهمه برقانی و زمانیست و این قیاسی است که
نزد عقلا قابل قبول است نه انچه در قصه در باره شخین مکررین ترتیب دادند غلط کفتم چیرا لایق اصغا و استماع
بناشد که عدل باری عز و جل مصداق لا یظلم مثقال ذرة انسان که در کمال ظهور است حتی که بقول پیروی
مجتهد فانی در صوارم که ناسش تیغ مسروقت کاشتر ناسا بقا کسی مومن نمیشود تا بعدل ایمان نیارد که از
غایت این اعتقاد امامیه را عدیله نام نهاد و قد قطع دابر القوم الذین ظلموا بالجمله عنان قلم را بقابو ده آورده باصل
سخن متوجه میشوم که حزن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که امام المومنین ام سلمه در خواب دید دلالت ان ندارد
که هر روز عاشورا برای ماتم باید بر گزیدن زیرا که در اصول فریقین چنان مقرر است که تعزیه میت تا سه روز است
و تعزیب مسافر فقط یکروز و چون این شریعت زمانیست چگونه تصور کرده شود که باز قانونی دیگر نهاده شود پس قرار
داد همانست باتفاق فریقین مجملا که بگفتار و زاید زیادت بران بدلیل مقبول الطرفین چنانچه از بارقه مجتهد واضح خواهد
زنهار بدست شیعه تمیت نگذارم آمد چه از زیادت و نقصان در باره قوانین شرعیه و ان بالاتفاق جایز نیست اگرچه

لحا لیفہ شیعہ برای حضرات ایمہ ہدی چنان معتقد باشند کہ قواعد ملت دین لیپا شند بلی در استباط ا
اولہ شرعیہ مضایقہ نتوانکرد چنانچہ امام زادی در تفسیر تحقیق آن فرموده کالا یخفی و بیادی آمد کہ بعضے از علما
رفضہ بدیمعنی تمسک نموده اند ہزاران ملایک اگر ذاکر حضرت مقدسہ شہید کربلا تا امام رجعت برای بکاء زاری
قرار دادند پس ما اگر تقلید شان نمایم چگونہ مستحسن بلکہ واجب نباشد گوییم الا تسلم کہ ہر چہ برای ذاتی آن ملایک باشد
ذوات انسانی ہم و ہر گاہ این مقدمہ نظر کرده شد چارہ جز این نیست کہ بدلیل مقبول کہ اشہر ثبات رسانند و لنعم ما قال الشیخ
فی نظمہ ؎ قضا تقاضا تقضا نشود با ہزار ناله و آه + بشکایت برآید از دلتی فرشتہ کہ وکیل است بر خزانہ باد چہ غم خورد
کہ بمیرد چراغ بیوه زنی حالا نکہ اگر تصفح کنی بر اصول موضوعہ توانی دانست کہ استبعاد محال کہ این ملایکہ چون حال قلت اسباب
تمثال برای حضرت شہید کربلا دانستند عرض کردند کہ توقع داریم کہ اجازت بحصول انجا مدہ اند این بندہ کہ بس مظلوم
تنہا بود و با جنگ و کارزار بدیم کہ لشکر یزید ظلم و ستم او را نہایتی نیست حق تعالی فرمود بر دید و مدد کنید ایشان را بر
اسباب جنگ ستی و درنگ نمودند تا کار از دست رفت الغرض ایشان رسیدند کہ بلا امعلی فرود آمدند و چنانکہ شہادت
بشاه شہیدان واقع شده بود پس عرض کردند کہ الٰہی ما مور شدیم کہ بکربلا فرود آیم و عجلت نایم و نصرت امام سجاد آریم پس ما را
شدیم و توقف رخصت نمودی قبل ازین اکنون چہ حکم است ارشاد شد کہ لازم گیرید قبور او را تا ازان بیرون آید پس دانوقت مدد
کنید اکنون بگیرید براوده بلرچہ از شما تقصیری و تقاعدی رفت کہ شما مخصوص شدید بنصرت و بکار او پس ما ایکہ گریستند
بتضرعی و اندوه بر فوت نصرت چون برآمد از قبر خواہید کہ در نصرت او عبادتش با تمام زیرا کہ شہادت و قتل بر فاضل علی
ایشت و فی نسخة الصفوانی زیادة علی بن ابراہیم عن ابیہ عن عبد اللہ بن عبد الرحمن الاصم عن ابی جمیلة البزاز عن جبرئیل قال
قلت لابی عبد اللہ جعلت فداک اکل تقاتلہم ابن البیت و اقرب الیکم بعضہم من بعض مع حاجتنا الیکم فقال ان لکل امر
حقیقة و بنا یحتاج الیہ الناس فی مدته فاذا انقضی فانہا یامر بہ عرف ان الجملة فحضرتا ما النبی یعنی الیہ لغة و اجرد کالا بحد اللہ
و ان الحسین قد صحیفة الی اعطیہا و فسرلہ یا یاتی یعنی و لقی فیہا اشیاء لم تقض فحرج للقتال و کانت ملک الامور الیہ ان الملایکة
سالت اللہ فی نصرته فاذن لہا حکمت بستعد للقتال و تناہبت لک حتی قبل قرت و قد انقطعت مدته و قتل فقالت
الملایکة یا رب قد ت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته فی لحد زمانا و قد قبضہ فاوحی اللہ الیہم ان انزلوا قبر حتی نرده
و قد خرج فانصروه و ابکوا علیہ و علی ما فاته من نصرته فانتم قد حصلتم بنصرته و بکائکم علیہ فبکت الملایکة تغبرا و حزنا علی
ما فاتہم من نصرته ما ذا خرج یکون لنا ضاره الحاصل این طور ملایکہ چہ قدر ما فاست با بچہ از ارکان امامیہ عصر آرزو
کہ بر وقت ظہور او در مدینہ بود ازانکہ ابو بکر رضی اللہ عنہ بمسند خلافت جلوس فرمود و جناب مرتضوی گوشہ گرید چنانکہ
معاذ اللہ علمای رفضہ متصل مجلسی نشسته میدہند و حدیث جناب بیده نقل مینایند پس گفتند و احسرتا کہ روز عدد بر مسند
خلافت بنام تو آوردند ما را کہ رخصت کشادی فرمودی اگر رخصت کنید و سخر تحلیق روس نمودہ بیائیم تا مقابلہ کنیم و جزء مقاد کسی
بر وقت نیاید و دیگران بمقتضای دل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره عذرہای بدتر از گناه برانگیخت کار بسیار
بہم رسید تا وقت از دست رفت و شد آنچہ شد چنانچہ در مجلد اول بتفصیلش یافتی و صحابت باعادہ حاجت و ایضا این بقصہ

ملایکہ نامہ بین و کاتبین بحال شیعیان کوفہ مامتداران حضرت شہید کہ بلاچہ در شتابہت دارد کہ
آن چنان عرضداشتہا فرستادند و ہرگاہ آنجناب بکربلا رسید حراست و مدارج مہمانداری چنانچہ باید
بتقدیم رسانیدند و خود دستخطہای خویش را میکوفتند و قتیکہ اسیران اہل بیت در کوفہ داخل شدند
رئیس دارالبیت فرمود نہ چون شما با تم ما مصروف باشید نشان دیگر ما را کہ کشتہ و نا بدیجا نربیت رسانیدہ
اید تعیین دلک من التشبیہات علی اصولہم الموضوعہ الفصاحت باید کرد کہ این ملایکہ بعد تمنا نصرت
آن جناب را خود از خدای تعالے استدعا کنند و ہرگاہ حکم نشود بروید و نصرت کنید
بچہ اسباب و آلات آنچنان متوجہ شدند کہ دانستے کہ محروم گشتند مگر ایشان را در ین امور
انتظار ہا بایستے کشیدن و در مجاہدات حضرت علی الفور حاضر شدند و ہر چہ بدان ماموز گشتند
بجا آوردند اینان را چہ بلاذکہ در نفس حدیث معصومین بحکایت شان لفظ کنت کہ بمعنی
ورنگ کردن ست موجود و معلوم نیست کہ این تقصیر و تقاعد از باب صغیرہ تواند بود یا کبیرہ
عذر کوفیان عرب و کوفیان عجم چیست کہ قبول شود بدین معنی کہ ہرگاہ از ملایکہ این امور سرزند افعال
کوفیہ در چہ حساب باشند و در روایات اہل سنت اینقدر دیدہ شد کہ حق تعالے بعد از واقعہ شاہ
شہیدان ملایکہ را فرستاد کہ مونس شوند و گریستہ باشند این حرف و حکایت در تقصیر نصرت
بنظر فقیر نیامدہ غرضیکہ در ہر سانحہ امری تازہ محدثین محدثین و رافادات ایمہ از نظرت خود
امادہ کردند کہ قوت سامعہ اہل اسلام آنرا بر نمی یابد و نوشش رو میدہد چنانچہ بر ہر تہمت بر ما ریزہ قطعیت
ہم دانستی و ندانستند کہ عاقبتش چیست و بجا میکشد فصل ابتدا فوا بہم و عجائب قدرتہای الٰہی را
تا کے شرح کردہ باشم کہ مجتہد ناصبی چون لفظ قتل در کتب ما بحق حضرت اما حسین دیدہ
از آن چہ نتیجہ بر آورد و در ین یک حدیث دو سہ جا لفظ مذکور موجود ست کہ بر عباد شیعہ و
انکار شہادت دلالت دارد و حال اصول مجتہد بارہا دانستی کہ ہر چہ انقلاب بر لالت میکند آری
من بیدل حقیر از بضاعتہ فقد وقع فیہ بحسبہ بعد از ین التماس ست کہ امید شفاعت از سید الشہدا در
روز قیامت برای شیعیان ست یا سینیان اثار اول خود در تخصوص یافتہ نمیشود بلکہ خلاف
آن موجود زیرا کہ جناب امام حسین اصل الاصول مذہب شیعہ را کہ تقیہ بود چنان برانداخت
کہ عیان را چہ بیان لاجرم بے کلفت گفتہ میشود کہ سالے کہ نکوست از بہارش پیداست
تکلیف کہ در اصول شیعہ مذکور باشد کہ در روز قیامت چون استغاثہ مختار بگوش حضرت
برسد بامام حسین فرمایند کہ تدارک بکن و او را در باب پس آنجناب او را از دوزخ چنان
برباید کہ عقاب شکار خود را حالانکہ او از اول و جان محب شیخین مکرمین بود چنانچہ در ان
اصول خود مصرح ست و نقال کشمیری آنرا در نزہہ آوردہ و دیگران ہم بدان اعتراف

دارند معهذا رفضه بعد از اعتقاد خلافت بلافصل دعوی وولای اهل بیت مطهرین خصوصا
محبت جناب امیر المومنین ع یقین دخول جنت خویشتن دارند و درین مدعا صدها احادیث ایشان
امجاد در باب قدیم خویش کما عرفت روایت میکنند پس البته این امید وازی شفاعت
از برای ما خواهد بود مصراع کرستحق کراست گناهگار اند که بزرگان ایشان یعنی شیخین
مخلصین اساس مجاهدات باشکر این زیاد بدینها دچنان نهادند که هیچ کسے از ایشان در میدان ریا
با وصف قلت فوج خود لشکر کثرت مخالفانش که از مور و ملخ بیش بودند برنتافته و رتبه شهادت
دادگر دیگران این کار باخلاص کردند بپیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
حرفی چند باید شنید در کتب کلامیه نیز مثل صواعق و تحفه اثنا عشریه باین امور مجملا و مفصلا
آورده گفته اند کار شیعه اولی مثل سلیمان بن صرد خزاعی و رفاعه نطاق بهت برین کار بستند
و با لشکر ابن زیاد شقی داد گران رکابے و میدان داری دادند و علمای شیعه در رسالهای
واقعات مابعد واقعه کربلا معلے تالیف نمودند و در آن هم این امور را شرح کردند کما لا یخفی
علے الناظرین و از کتب تنقیح سیما از تحقیقات حافظ ابن حجر عسقلانی هم واضح است که سلیمان
بن صرد مذکور صحابی حضرت پیغمبر است و از کتب دیگر هم پیدا است که از شیعه مخلصین بود و
لشکری آراسته و داد دلیری و شیر مردی و شیری داده و بار رفقای خود شربت شهادت چشید
و سید ارجمند علیار سید و افقدر او بقتل لشکرش کوشید که بیانش درین اوراق نتواند گنجید
و احسرتا که منهوز علمای شیعه داد افتخار بران میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند و سنیان متردد اند پس کجا درجه اهل یقین و کجا رتبه متردد ین و از اصول و
روایات خود بخبر گشته اند و درین باب لقمه های بسیار ست از انجمله حکایت زراره است
که منتخب است از مخلوقات دنیا بلکه افقه است در زمان خود که درین کتاب دانستے که مجتهد نقلش
نموده که او متوسط بینے آنزود است که حال خود را دریابد که از اهل بهشت است یا از
اهل دوزخ و حضرت صادق فرمود که از اهل نار است و الحمد لله علے وضوح الحق کالنور
علے شواهق الطور یعنے هرگاه حال زراره چنین است که بمقر اصلی خود همیرود دیگران بطریق
اولے و الیقینا بظهور آمد آنچه بر اصول شان بار بار دانستے که مغایرت از بیان شهادت
غیر از عناد با اهل بیت اجداد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد مجلے ندارد و قوله و غوثه
اعظم سنیان آنچ اقول این امر در کتاب صواعق تحریر یه چنان مفصل است و در جواب
ذوالفقار پدر این فرزند سعادت مند که مزیدی بران در خیال ناظرین و مناظرین نگنجد
پس بجهت قصر مسافت بر بعضے از وجوه آن قصر کرده میشود که این دلالت ممنوع است

یعنی ترقی و آن از حکیکه بیان صاحب صواعق ثابت شده نه ز نهار از عبارت غنیه مسلم نیست بلکه مدعا نیست که اذا تعانقا تساقطا و آنرا بدین طور بیان کرده اند که روز عاشورا روزی عظیم است بسبب وجوهیکه خود در روایات شیعه از ایمه خصوصاً از امام باقر و صادق ع آمده منجمله بسیاری از مظلومین اوست ظالمین اسے غیر ذلک پس در عاشورا نظر بدین وجه هم نظر بوجه خصول مصائب حضرات اهل بیت و وجعت جمع شده و مقرر است راذا تعارضا تساقطا قطعاً پس نه استحباد و ماتم باقی ست نه استحباد عید کما لا یخفی علی اللبیب و چون این معنی در عبارت غنیه محتمل ست استدلال باقی نماند فکیف که ماقبل و مابعد عبارتش را موید و مسند باشد الغرض آنچه غنیه الطالبین بدان حاکم ست همچنان ست حکم صواعق و زینهار ترقی در غنیه که آنرا نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم دلالتی بر تاریخ دانی مجتهد الزمان میکنند و رنه بکمال فن انشا و خوش بیانی و اقوال علما هنوز انتساب غنیه دران ممتنع ست یقیناً حکم برای آن نتوانکرد و کر شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موید آن ست آنچه محدث دهلوی شیخ عبد الحق نور الله مرقده فرموده فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح می انجامد که معاودات با ایام بنماید کرد فافهم تعالی و کم یوم القیامة چنانچه مولفش بخطبه اش دم میزند که روز دوشنبه را مبقوص دارند و روز بنی امیه قرار دهند و از افادات ایمه خلاف آن نظهور می آید و از عجائب آنکه کتاب مذکور نزد بنده بتوسط قدوت علیخان سلمه الله تعالی و اما حسین علیخان برادر مزبن رسیده بود پس من چنانچه نزد او فرستادم و او نقل سکوت بر لب زد و نیاست که بر خود نخنید مجتهد مثل بار کوفته بر خود پیچیده و جوابش هیچ نه اندیشید که فتوی او درباره منحوسی روز دوشنبه معلوم همکنان ست پس سیکه نار را بر عار نه برگزند توقع رجوع از و پس بعید و مقلدینش نظر بدین باب مبالغه میکنند از سابق و لاحق میدانی پس بگمان خویش همچنان در باب منحوس بودن روز عاشورا حکم رانی مینمایند و روزه او را بدعت بثوتش بر روایات مسنده منکر و حرام میدانند و وجوب نقل میکنند که نزد عقلا بجوی نمی ارزد چنانچه نمونه آن می آید انشاء الله تعالی و انهم از جمله نا عاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان پندارند علامت شد برای آنچیزی که روز عید قرار میدهند اگرچه بر زبان نیارند چنانچه و تیره ایشانست آری دوستی بی خرد خود دشمنی ست یعنی بر چند میخواهند که دانهای عناد اهلبیت اجداد را از پیشانی خویش محو نمایند ولیکن دانهای دیگر بهم میرسد و انچه محدث مذبور بسبب پیشان قصد کرده بود و بنال ایشان نمیکند ارد فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بوجهی بعد تحقیق نامه که سن از ثقات اصحاب انچه شنیدم و بدان اعتقاد دارم ست کرال حریر شیرین حدیث ساکیر میکنند و تکثیر طعام ملحوظ میدارند در روزه مطابق احادیث میگیرند و اتخاذ ماتم و سوگواری را محدث میشمارند و گردان نمیکردند و طریقه تعزیت

میت مزدشان بان ہست کہ در سابق اشارہ بدان کردہ شد و نیز چون تقریب زیارت حضرت عمر و
عنہ سید الشہدا پیش می آمد باوصف انکہ در احد سانحہ عظیم گزشتہ و مصیبت شدید بوقوع پیوستہ بود کہ قا
وشیون را شعار خود نساختہ و بانحاء مجلس سوگواری نپرداختہ گرچہ شرح آن ایام گزشت کہ این واقعہ
دران رو داد و در سوز اگر کسی آنرا در کتابی بیند و زبانی کہ شنود و بگوید آثار رحمت آلہی خواہد و چون حقیقت طریق الشان
در باب واقعہ کربلا و رسم جاہلانہ نیست و انیمہ گفتگو تعلق باہل علم دارد عوام را بہ انتہار و طریقہ اجتماع
مردم و اعتقاد و مجالس برائے تعزیہ و تعزیہ سر سم و راہ صالحین نبود نشان باید داد کہ حضرت امام رضا
بولی عہدی مامون و دامادی او رسید و شیعہ تشیع مامون را بجائی رسانید کہ مامون را بجائی رسید بہ تقانی در عوام و غیر ہا
میکنند ولیکن مجالی ندارند کہ باثبات رسانند کہ حضرت امام رضا از این مجالس و لوازم آن در آن
ایام بعمل آورده و زنہار از نظر قاصر نگشته و اگر امام رضا در این باب قدم نہادی مثل جد بزرگوار
رقصائے دوکان یعنی کسیکہ از تشبہ وجد بید الاسلام کرد و برای خوردن گوشت گاو ملازم دوکان قصا
میشود البتہ مامون این منزل را بکمال شوق بپیمودے و دادِ سوگواری دادی ہر کرا یطریق در آمد
باثبات رساند بکمال جسارت او خواہد بود کما لا یخفی علی اہل العلوم و قس علی ہذا حضرت امام با قر و
صادق علیہ السلام بران عمل نفرمودند با وجودیکہ مامور بمیثاق احکام دین و محظوظ بخرد آنان
رب العالمین بود و اند الحاصل طور اہل سنت طور قدیم است کہ در شریعت غرا قرار گرفتہ کہ در
کتابی در این واقعات چیزے در مجلس علما شنیدند آنقدر میگریند کہ رقت متکلمین در تمامی عمر نگریستہ باشند
و این طور سنیان نزدیک تر باخلاص ہست و از نیجاست کہ در قتال لشکر این زیاد علیہ ما یستحق قومای
گوئی سبق ربودند کما اشرنا **قول** و اینچہ عجیب نوشتہ کہ بسیاری از مقدمات آن خلاف
صبر و شکیبائے اہل بیت واقع شدہ بدون بینند مقبول از درجہ اعتبار ساقط است و
بشنوید اے دوستان این داستان کہ جناب مجتہد آنچہ در این قول افسانہ فرمودہ
از آن ہمہ عقلائے عالم حال کتاب بینے جناب شان مے یابند کہ نیچ نیست و زندگانی
این مجتہد ثانی لاثانی باخر رسید و حال جناب سید ہم پدید از عظمت و جبروت
حضرت سید عالم و عالیان باقی و نشانی باقی نمیماند و این امر را اگر بروایات دجال بینی
معلوم توان کرد کہ آنجناب با وجودیکہ امام الائمہ المجاہد ہی بنود و نہ در آفاق امر نہ وقت
ولادت امام حسین علیہ السلام زیرا کہ جبرئیل علیہ السلام آمد و خبر رسانید بولادت
شریف او بضمیمہ اینچنین کہ امت او را شہید کنند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
بعد از شنیدن آن راضی نشد و این الفاظ فرمود و حضرت چون ثواب بودن ایمہ
اقتدا عنہ و اولاد طاہرین او شنید راضی شد و جناب سیدہ فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا

دشمن بر بنا و در بنا و در شاید گمان بری کہ او ہم بعد از صراحتہار راضی شدہ باشد زیرا کہ نفس حضرت امام جعفر رضی
خصوص بدین کتاب موجود ست کہ ہیچ زنے در جہان نیست کہ پسری زاید و ناخوش باشد بخر جناب سیدہ
و در کتب دیگر کمال شدہ ماند کور ست کہ امر وز ہم جناب سیدہ در ماتم امام حسین رضی اللہ عنہا در بہشت برین
بسر میبرد ماند و شرح اینہمہ از رسائل فقہائے شہر باید جست کہ شاید در رسائل دیگر بہیئت اجماعی این امور بخوانند
بلکہ از ان ابلغ تر ثابت ست کہ حال حضرت زینبین ست و البتہ شعر النظم کردند کہ راضی نیست در آنخانہ کہ بیمار
ست تکلیف کہ چنین ماتم برپا باشد و قلب ہر کسی را بیکبارگی الام و غم خبر اشد و نیز شیخ در بوستان میفرماید
کہ بر خاطر بادشاہان غمے پریشان کند خاطر عالمے ۔ چو نحال این بزرگان دین و شمع مجالس حق و
یقین چنین باشد دیگرے کیست کہ او زندگانے را و تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم کہ ہزاران اسباب
شادی و انبساط منتظم و مترتب گردد و لیکن نیست بیماری چو بیمارے دل و ایضاً از رسائل این متاخرین
کہ از کتب معتبرہ اصول جمع کردہ اند پیدا و ہویدا ست کہ معاذ اللہ خاتون شہر بانو جہان شاہ خود را بدریا
فرا انداخت و بدین موت رہگزاے عالم قدس گردید و حالش در مراعات فریاد شونات و تشیع و احتیاط
بجاے رسیدہ بود کہ چون فاروق بہدایت مرتضوی حکم داد کہ ادہر کرا پسند و شوہر او ست و جناب امام
پیش آمد فرمود سبحان اللہ و لیکن فاطمہ زہرا را چہ جواب توان داد این وقتے بود کہ بنور دین و ملت نوانی تمام
پس علم و تقواے او بعد از تشریف بنکاح شریف امام حسین رضی اللہ عنہ مترشح خواہد بود حالانکہ بسیارے از علماء روایت
کردند کہ خود را بدریا ہلاک کرد و اختیار صبر و شکیبائے لازم بود و بعضی روایت نمودند کہ خاتون موصوف
مادر مکرم جناب سید الساجدین بر اسپ امام حسین ع کہ بعد از شہادت شاہ شہیدان لشکر یزید را بہم زد
و او بہزیمت و ادبار شتر کوہستان رے غایب شد و او لاد خویش و تمامی حرم محترم امام را در بین واقعات
و مصائب گذاشت و برائے خود خویش آسانے بگزید کہ خلاف عقلست و گفتہ آید کہ ائمہ از تعلیم اجناب
بود معاذ اللہ حالانکہ جناب امام حسین ع بعلوم لدنے سید انست کہ تکالیف و محن درین واقعہ از دست
ظلمہ متوقع از پیش ست و لیکن چنان خواہد شد کہ امت عبد اللہ بن سبا دربارہ خواہر امام حسین رضی اللہ
عنہا مثل دجال اعور روایت میکنند و بارہا باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم ازان می لرزد و انبیاء اولیاء
و اہلبیت شان در زمان سابق از دست ظالمین چہا شدید و مصائب چشیدند و چہ سختیہا کشیدند لیکن
چنین جزع و فزع نکردہ مصدر معاصے نگردیدہ اند بلکہ ہمیشہ راضے برضاء و ہدف تر قضا ماندند و ازینجا
ست کہ رب العالمین جا بجا ایشان را در کتاب عزیز خود بکمال استقامت و شکیبائے ستودہ
و در عطاے ایشان لفظ بغیر حساب افزودہ و انواع نعماے فردوس برائے شان در
محکمات تنزیل منصوص و مانند بنیان عرش مرصوص نمودہ ست و کلمہ مقدسہ وَاللّٰہُ یُحِبُّ
الصَّابِرِیْنَ در بیشترے از مقامات وارد ست و کلام درین اہانت و تذلیل بود کہ نفس ان را وظیفہ خود

کردانیدند و ظلما کار اهلستم دولت مقدسه متقدایان دین رسیده و اگر بتوانی بکتب دینی رجو
روزن پس موافق استعداد خویش مرتبه چند از دلکیر و ضمیر باید کرد و در دون و نظر نمودن کرچه امر
باقی نمی ماند انچه در سکنه محالات بادشاهی درباره عشق و عاشقی در شادی کتداسی
قاسم عرض نمی آید از بیان عروس و داماد که تفصیلش نیز باردل نمیخواهد اگرچه نزد رفیقه این دیار
موجب افتخار و اعزاز گردد و اگر مرتبه احسان دیگر برادر انش را بنظر در آرند که بقول منتظم
چار تقریر میسا ختند و اکنون درین بلده عموما بعمل می آید ابلیس و شیطان الطاق هم از شنیدن
جمل میشوند یا بجمله با نیمه اظهار و اقتضای واقعات مذکور که درباره او ساط الناس عقلای اهل
اسلام تجویز میکنند انتساب آن با هلبیت رسول رب العالمین محرم محترم سید الشهدا و در زوار
دربار لب انکار کشادن از قوت قدسیه اجتنا و در جناب میمن المجتهدین پس تعجب و حیرت می افزاید قوله
و انچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر نیز خالی ازین امور نیست معلوم نیست که مقصود ازین امور
اهانت و تحقیر ست که بربیان تفصیلی متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن متغیر میشوند و بسبب
میروند و ما موریم بکشف اللسان مگر در اصول خود ندیدی و درین اوراق هم نشنیدی که در
در اخر خطب درباره اصحاب خود چه فرمود که تجاوز نکنید از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
مقدسه خود فرمود و مضمونش بتواتر معنوی کشیده که حق صحبت مرا در ایشان نگاهدارید و حضرات ائمه
چنین امور را هم در حق اصحاب و هم اهل قرابت بشیعه خویش آموخته اند چنانچه در کتاب حضرت صادق
مصرح ست و بر ناظرین روایات و افادات ائمه هدا مخفی نیست کنداهذا و لا نسلم که حق تعالی ذکر
صحاب را که در کتاب مجید آورده مقصود از ان اهانت ایشان باشد یا کسی از اهل تحقیق تواند گفت
که مقصود از ذکر قصه حضرت آدم و نسبت ظلم غوایت و عصیان برای اهانت ست بلکه مدعا نیست که بنی
نوع انسان را باید که توبه و ندامت و تذلل بدرگاه باری بجا آرند چنانچه پدر ایشان بجا اورد و مورد مرحمت
اصطفا رسید فکیف جائیکه واقعه امد را ذکر فرمود بچه مقدار تاکیدات اوامر و عفو کناه کسانی را که جنس
ایشان از رخنه کوه موجب سانحه امد شده بود و لقد عفا الله عنهم ان الله لغفور رحیم
امیدانند که دیگران بچنین حد نرسیده بودند در گذر ایشان بطریق اولی بود در بعض دیگر سوانح مقصود
تنبیه از تنبیهی بود که بر کثرت خویشتن مغرور نباید گردید که روز چنین چه بیشتر آمد ممکن تو انجه تعالی
هم مهاجرین و انصار را از سائر ایات قرآن مجید و باخلاص و مرغاد کمال دلیری و صدق و صفا بیاد
و هم اهانت شان فرماید حاشا و کلا ذلک ظن المنافقین من ارباب الحیل و اهل الریا و الدغل که
گویند که امیر المومنین مجموعه نسخه قرآن خود را تصدیق نمود و علی رؤس الاشهاد در مجلس مهاجرین
چنانچه حضرت حق الیقین و بسیار بکمال آب و تاب آورده و همان حدیث روایت کرده که چون ابو بکر آن قرآن

برگشود آیات بجهو مهاجرین و انصار از آن برآمد و شرم نمیکنند و از روز حشر و نشر نمی ترسند مگر خدا عز و جل را صاحب سهو و نسیان قرار دادند اگر آیات نامه جاوید آثار محفوظ ندارند و معتمد و راندیاری حدیث جعفر ے را بلکه لفظی را از ان هم نسیانا منسیانا ساختند که صدوق ایشان روایت میکند اِنَّ الَّذِیْ لَا یَسْهُوْ وَهُوَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ پس بریں تقدیر تو انگفت که بر اصول رفضه الهٰی چنانچه درکثرت ثوابات و درجات عالیات از انبیا و رسل حتی اولوالعزم سابق شدند کذالک انجناب هم در استجماع صفات حمیده و اوصاف برگزیده قصبات سبق بودند که ایشان از لحوق سهو و نسیان منزه باشند و حضرت پاک و پاکیزه از ان بناشد پس لعنت کردن امام بر کسیکه از سهو پیغمبران در نماز که مثلا نماز چهار رکعتی را دو رکعتی خواندند خبر بر اثنا عشریه فرقه ناجیه کجا انطباق دارد چنانچه در تحقیق ابن بابویه صدوق در ینمقام مرقوم است و العجب که ایشان در ینمقام نیز انجام کار را ندیدند که آخر بتعجب برای آنقدر آن تناقض مجموعه جناب امیر مبرهن بود که تا ظهور امام منتظر قرآت ان بحکم امام جعفر در کافی کما مر غیر موضع حرام ست و از قید ظهور دانسته باشی که بعد از قیام صاحب الامر تلاوت آن اجماعی این فرقه ضاله باشد حالانکه هنوز مختلف ست کما ینظر من البیان و دیباجه و مجمع البیان و از شراح کافی کالمنتهی هم انسیعه بظهور میرسد و از ینجا ست که آن قرآن هنوز در غواشی بقیه نگاه میدارند بخلاف قرآن مجید اهل اسلام که در تمامے عالم تابان و درخشان ست و حاشا ثم حاشا که مجموعه جناب امیر بسبب باین قرآن کریم شبیه و کم بوده باشد چنانچه در تالیفات خود مذکر عبارات اکابر رفضه باثبات رسانیده ام پس جمع کردن کتاب مستطاب مطابق قرآت حضرت رسالتمآب با عتراف اکابر رفضه همو تمانینی کار خلفای راشدین و پس و اگر ثابت صحیح باشد انکار از جناب امیر بدون اختلاف پس انقدر مثل آفتاب روشن که بهیچ مستمل بود بر ترتیب نزول و لیکن بدین خوبے کجا که تربیب نیز حجت و موافق قرارت شریف باشد از اول تا آخر کما لا یخفی و عایت فرخشار صدوق و غیر او امیست که تسمیه سوره و الضحی و الم نشرح و سوره الم ترکیف و لایلاف در قرآن اهل اسلام زیاده ست و الحمد لله که رفضه اقرار بدان دارند که بسم الله آیتی از قرآن مجید است نه کلام بشر تا لازم آید الحاق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس منتهی انیست در خرفشار شیعه که یک آیت مکرر شده و از ینجا ست که ائمه قابل بدان بوده اند که قاری فصل نکند میان این سوره و تسمیه نه نماید و برائے الزام شیعه مقلدین صدوق امری دیگر ست که الهام زبانے تو انگفت یعنی اگر بسم الله تعداد سوره قرانے در آن عبارت که از مجمع البیان گذشت بر حال خود شان باقی نماند کما لا یخفی بلی میانه سوره انفال و توبه تسمیه نیست چنانچه در قران اهل اسلام ع و اینهم نشان ز کنج مقصود و تراپس غفلت نباید کرد و در خصوص چیزها در اصول شیعه دیده ام که اینوقت بیاد من نماند شاید بحول و قوت الهٰی در وقت دیگر آید پس همانوقت باید نوشت مثلا ائمه به تسمیه قرارت کردند و در تقیه بنودند الی غیر ذالک باز رجوع کردم بامر اول که سخن در آن بود که خدائے عز و جل ذکر فرموده در کتاب غیر امورے را

مستلزم قبایح ست از تناقض و تناکر یعنی هم مدح مهاجرین و انصار و هم قدح ایشان اگر این مسلم را
پس لازم آمد مثالب و مطاعن ارکان رافضه نیز کر آن ها را از چند صد هزار اصحاب کرام بر چیده اند و
بالیقین باظهار پیشوایان رافضه مثل مجلسی در بحار و غیر او و غیر آن اصحاب مقبولین و در آن اصحاب
شریک بود و خضرت را بقول شان در دست و شمنان گذاشتند و نفاق و شقاق خود را اظاهر
ساختند لنعوذ باللہ من ذلک قولہ لیس فلیس یعنی چون مجتهد قائل بمثالب شان نیست پس
مکذب خود در حکم مذکور خواهد بود و در هر جا یکه از مقبولین خویش تقریر خواهد کرد همان جواب ما
خواهد بود کما لا یخفی علاوه بر آن معنی امانت و تخفیر را فهمیده بلکه هر آنچه شکر نزید نسبت بخیر مخدرات
اهلبیت ظاهر سن از نهب و غارت بعمل آورند حمل کرده و مراد من لیست کلام حسین قبل از شهادت
وصیت باکرند و در وقت ترخیص نیز ارشاد فرمود بدکونیان عصمت و طهارت را در آن معاصر
مبتلا نشده بودند که هیچ قومی در آن کرفتار نشد که ماتم نکنند و طمانچه بر او نزنند و سینه را نکوبند و مو
پریشان نه نمایند و لیکن کرد و خون را منع نمیکنم و در فصه فیما نحن فیه در کتابها و مرثیه برای اهلبیت مطهرین
امهمه امور بتفصیل تمام و خود هم آنرا بکمال فصیحت در سواء و شور و شعب نقار بانجامی آرند و هر کرا
بر آنرا پسندیده و این ماتم و سینه زنی و غیره را بآن بزرگان دین منسوب می نمایند پس ایشان
آن بزرگان از دست ایشان با وجود ارتکاب نهی و اعتقاد بنبوات آن واقع نیشوند پس باید که
بخطاب مجتهد الزمانی ایمیرزا برخوانی غ سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست و ایضا اگر مدایح
باشد یعنی ذکر قبایح و مثالب اصحاب پس البته حدیث جعفری که مدایح قرآنی را برای جماعتی
کسری و قیصر ثابت کرده مناقض آن خواهد بود و این احادیث عموما طول احادیث کافی خصوصا
قبل ازین بالتمام مذکور شده و الحمد للہ علی ذلک قولہ و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه
معتقد حدیث و تمیز بین الرطب و الیابس الخ قبل ازین بتفصیلیکه ما فوق آن با ذهان ناظرین مخیل
نباشد برگذشت که تعمیم و اطلاق حجة الاسلام را منظور نیست و تحریم که مجتهد بار بار بهمین گوید و نکند
که برین تقدیر کافی بود و لا یجوز لاحد الی غیر ذلک من العبارات المتقرره و لیس فلیس بالوجه
از تفصیل مدعای او حامد عزایی و اتهم مدلل چنین حکم کردند که کلام مصیب توجیه القول بالایجاب
به قائله ست سفاهتی ست شدید و لیکن کسیکه در حق غرض جهل مرکب کرفتار باشد و در اره علاج
آن در ین اوراق باستفاده وجوه غیر محتاج قولہ و این عجیب در باب مبالغه و کذب و اغلین
نموده تطویل بلا طائل ست اه از اینجا حاقت و عقلت دیگر برای مجتهد الزمانی مدست می آید
انچه از تخصیص باقی میماند برای آن بلقا مدارک نمیماند و در تحقیق مجتهد در خصوص عبارت کافی
از مقام غیر متصرف کافی ست و لیکن برای الغیر و انی عبارت شیخ علامه عثمان بن حاجب

ان العلیا لاتجامع موثرة الاما سبی شرطه الا العدل ودرین اشعل شارح آن در فوائد ضیائیه بسیار باید استثنا دیا منتے
من الاستثنا والاول امی لاتجامع علیه غیر ما هی شرطیه الا العدل ودرین اشتغال ان العلمة تجامع معلولا موثرة کمافی خبر واحد
شرعانیا کمافی ثلث وخمر بلی کلام حجة الاسلام خامند کلام موثر تمام نیست که جامع جمیع وجوه بلاغت باشد بمانوق
این متصور نگردد چنانچه مفسرین اهلبیت وکاسه لیس الیشان در بیان اسرار بلاغتش سعی وافر بتقدیم رسانند
وبلاغت آنرا قطعاً معترف است الی یوم القیامه اتفاقی میداند وکلام هیچکسے را بهمچو جهی برابر آن نمیگردانند تا به
فوقیت چه رسد بخلاف جابذه روافض که کلام حضرت امیر را بعضے از وجوه فایق دانسته گفته اند که بلاغت کلام
اختلافی نیست بخلاف بلاغت مرتضوی که اتفاقی ست برابر نبرار دلیل انیست حضرت پیغمبر که بخصوص قلیله
صاحب جوامع الکلم بود متوانست مثل ان گفتن دیگرے را چه مجال وهو ظاهر لاستیره فیه الغرض ناگزیر شد ما را
در تخصوص توجیه کلام وبیان مقصود بقدر الاسلام آن چنانچه باید صورت بست ودر مقصود دست بکشاد تفصیلیکه
مجتهد اگر سته انصاف را از دیگران بستاند باز تشقیقات ووسم وخیالات راه خلل ندیابد وآمنا وصدقنا گویان
بمقام پرود بهر که نیره باطن نیست وبر دیره نیکان میرود بنک بیداند که هرچه در باب واغلبین ومورخین گفته ام
از سنده بوجه نگفته ام دالزام وتحقیق را چنانچه باید درخصوص هسم رعایت نمودم جائیکه حال موخرین را
از کتب معتمده شیعه نشان دادم پس نسبت مبالغه بسوے بنده لافے وگزافے خواهد بود واضافه
لفظ وغیره دلیل آن محض نیست که بخیال مجتهد الزامے جا گرفته ست فمن ادعی فعلیه البیان وبعد ازین تفاصیل
نامی ونشانے از مکامد مجتهد باقے نمانده کما لایخفی اذ را از ذکر این امور علمه هیچ فائده مترتب نمیشود
قوله ومر بعضی فاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دهلی میکنند الخ اگر مجتهد را معلوم نشود که مصداق
کدام امر اند عجبی نیست زیرا که بارها کش معلوم همکنان گشته که در مرض خرس وعلت مستحسن گرفتار ست
بحمد الله حجت الهی در بیجا هم قایم ست که این بزرگ را بفضیلت ستوده واعتراف بعلم شان نموده پس در
ثبوت جهل مذکور از برائے مجتهد حالت منتظره باقے نیست ودر سابق بتر غامد دلل کردیم که مراد از واعظ
وغیر او نمردم اند وقلیل الاستعداد را باشد در تحقیق حق ودر خصوص که بسبب استفتائے مجتهد از شهادات امام حسین
چه بود وچگونه ان دفتر زمن رسید ومجتهد را در فهم مضامین جواب شرح بلاز دواز جهت فرمانگی او نوبت
بآن رسید که اعتراض وبر بعضے از عبارات رساله بر الفاظ قرآنمجید کشید وهر کسے از علما بر ریش دراز
خندید در اغاز مجلد اول گفته شد حاجتے باعاده آن امور باقے نماند واز ان اینهم عیان شد که مجتهد در
مقابله دوسر ایسمه گشت تا بجواب رساله مذکور چه رسد واز انجا که بنیاد بر تقریرش درین اوراق نهادیم
پس چگونه میرسد نام شهادت سید الشهدا سر بفتر گرفتن وسرشته انصاف را گذاشتن بر اصول خود
قوله علاوه اینکه هیچ سبب تخصیص ذکر شهادتین چنانچه باید مبین نشد وتحریم ذکر همچو قصه ها حجة الاسلام را
چگونه لازم می آید دلیلے بر آن قایم نکردند وچون مانعم البته اقامت دلیل بر دعوا ست زیرا که قوانند

کہ ذکر چیزی ممنوع شود بسبب علتی و آن علت در چیزی دیگر نباشد پس اول ثابت کند کہ این علت در جمیع
قصہ ہا یافتہ میشود و نہ مرحبا لشکر شما در کتب فریقین محقق است کہ حضرت امام حسین چون بزمین کربلا رسید
ظاہرین و اصحاب خود را سید و عبید اللہ بن زیاد پیش از رسیدن آنجناب عجلت در شہید کردن
لشکر تا مبادا از اطراف دیگر فوج کثیر ہجوم نمایند و خنہ در سلطنت یزید پلید بوقوع آید و رسای این
لشکر نیز بعد از محاصرہ جناب سید الشہدا نظر بامر مذکور بر کمال عجلت پیش نظر داشتند و نمیخواستند کہ کسی
فرصت ندہند تا بہ قیل و قال تمام فرصت عبادت در آن سبب بہم رسید کہ تفصیل آن موجب تطویل است
پس بمجرد رسیدن جمیع انظالمین نقارہ جنگ نواختند و میدان کارزار آراستند و فرصت ندادند کہ
در کلمنے از حضرت محمد بن حنیفہ فرزند جناب خلیفہ اول ہاشمیہ مروی است کہ چون دعوی امامت خویش و انکار
امامت برادر زادہ خود یعنی حضرت امام سجاد نمود گفت کہ امام حسین کما فرصت یافت کہ امر عظیم امامت
در واقعہ کربلا بتو تفویض فرماید پس در آن ہنگام کہ ہمہ تشنہ و گرسنہ باشند و برای قطرہ آبی جان بلب آورند
و اطفال شیر خوار بگریند و تلاطم عظیم در خیمہ حرم شریف برپا شود حکایت کنخدائی قاسم بن حسن مجتبی را قتل
و قال داماد و عروس کما گفتہ اند کہ شیعیان نقل میکنند و تعلق بلوازم ایجاب و قبول دارد موجب تحقیر و اہانت اہلبیت طاہرین است
اے عزیز ذلک من صنع و در امور لا تتعلق بشناسم و مجتہد فقد الادراک شوخ و شنگ و بیباک تحقیر و اہانت را
بر تظلم آن جفا کاران حمل کردہ کلام در بیان این قصہ ہا و تحقیر شان و اہانت آن بزرگان بود کہ
و اعظان جہلا از اترتیب امید ہند پس مجتہد براہ دیگر افتاد چنانچہ تشنیع میفرماید ترسم نرسی بکعبہ اے اعرابی
کین راہ تو میروی بتر کستانست ۔ قولہ ناشی از عدم اطلاع الخ اقول فاللہ التوفیق و ہو المعین
و کفی التوفیق از این عبارت پیداست کہ مجیب قشیدہ فن عربیت را نمیداند لیکن صدور این حکم از شخصی
سہل است کہ ہنوز از ترکیب مبتدا و جزو احکام و شروط آن بہرہ ست و اعتراض میکند کہ قول مجیب ان الامامۃ
بنیۃ الواحد الا اثنین موقوف حقیقۃ خیلی از عربیت بعید چنانچہ این کلمات مذکورہ را چنان بقلم و بدقلم
طوال سپردم کہ قلب مجتہد الزمانے بنیک سیداند و ہم قلوب شیعہ مقلدین مثل دلدار حسین
برادر تبار ک حسین و غیر او کہ در تقریبے شریک بودند چون ہجوم مردم کم شد از مجلس برخاست
و بہر دو دست بستہ امان خواست و زین ادب بوسیدہ گفت کہ مولف ازالۃ الغین از دست
بر کار زار ے مار از نہمائے کار ے رسانید و در لقصویر جوابش دیوانہ شدیم اگرچہ ہوشیار بودیم
و از ہر طرف لشکر دلہ و براہین و براہے نہب و غارت مذہب با دست تعدی و عدوان کشادہ راہ گفتگو
بر بست و طلار مان حضرت حود را تبغافل نمیزنند دیدا و مانی رسند افرین بر علو ہمت صاحب ندا
و صوارم و کم مایہ مدت با وصف فقدان اسباب فرصت و ہجوم اشغال از تعلیم فرزندان

مستل حضرت و نوشتن فتاوی و استنباط آن از ادله شرعیه و انچه متعلق بامور احیاء و اموات تعلق دارد که الا
شاهی و عبارت ازان تواند بود کتب کثیره در فن و رسایل تصنیف کرده اند جناب سامی باو میباشد ان جمیع اسباب
درجوالش قلمدست میکنند و با انهمه فریاد و زاری الیهای شیعه چندی از اجرای انها زیر نقش و جرح
میگیرند انهمضمون که بگوشت رسید باظهار بعضے از دوستان که حاضر مجلس بودند متفق علیه است چون صورت
و لباس ایشان مثل اهل رفض بود گمان نبردند که از انست و ایشان بعد از معذرت مجتهد بر خاستند و
و مضمون آنکه بعد از ماه رمضان عزم جزم بتحریک شما میکنم و شما انچه گفته اید در دو دینی ست و لیکن کثرت
حوصله را پیشه کرده اگر دست بردارم مخالفت با دشاه دست و با وجود همه امور فرصت کجا می ماند و لیکن
بهر حال این کار را بانتها خواهم رسانید مطمئن باید بود و بعد ازین روایت دیگران انکه جناب مجتهد باز
چنین معذرت نهادند که مشکل اینست که حریف پر گوئی میکند و هر زبانی اورا حدی نیست بر هر لفظ
و معنی او چون در عروق پیچوشد سامل عرض کرد که اگر عادت مذکور ش جناب چشم پوشند اخلاق حمیده
حضرت از کران تا بکران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
که حریف مغلوب شد و شیعه شکست خورد و عجب نباشد که با دشاه نیز متغیر شود و اگر بدشنامهای
سلاطین کشایم در شریعت جایز نیست و دل نمیخواهد پس بعد از ماه صیام هوا دار بغض بشنوا میگویم
بهر طور یکه مناسب دانند تعلق بعبارت شادارند بنویسید هر چه بتوانند کاش جناب مجتهد مباحث
لفظیه گرایند تا مشهور شود که کتابے آمده بود و جوابش رفت و حقیقت را کرا میداند چنانچه در من مذهب
در مکاتب خود معامله منتهی الکلام اندیشیدند و مباحث لفظی را پسندیدند و حقیقة الامر آنکه در آن هم
عاجز شده و شان امامت شروع کرد دگر من مجتهد را اجازت مباحث لفظیه و ادم که ازین فریب
هم ورنه گذرند سنگرکه دست ما بگریبان ما چه رسد پس صدور دعوی فن عربیت و انشای محاورات فارسی
ازیشان چنانست که کسی از دعوی خدائے با تباع فرعون مورد لعنت و لوم باشد و بروای هم ارا ضلاع
بلده تسلطے نداشته باشد در سال گذشته که به تنقیح این مجلد در لکهنو مشغول بودم که ناگاه مصائب هجرت
بر من گذشت اول در سواری صندوقچه مکاتیب فرزند شیع یعنی سجا نعلیخان بکمال حراست و حفاظت
با کتب مولفه دوازده گانه خویش نهادم چندی ازان خطوط دلالت قطعی بر آن دارد که گفتگوی تحقیق
بعضے از محاورات عرب در میان آمده بود و تعلق بعبارت منتهی الکلام داشت چون نورالدین جهانگیر
و جهانگیر و جهان پهلوان و جهان شان رسندے برای تصحیح مقال خود از عبارت پیر و هنان اورد و فرزین
مذکور بدفع ان پرداخت که فن تکلم اگرچه برای مولوی دلدار علی مسلم ست و لیکن در تحریر شما محاورات
عرب سلیقه نداشتند پس قول شان لائق استناد نباشد و از اینجا دلیل الزامی بر تحریر مجتهد در تخصیص عهد
تقریر سر آنکه چون سرمایه تحصیل علوم شان بدین پیر و هنان میرسد پس البته مجتهد الزمانے بیگانه ازین فن چرا باید بود

اگرچہ خود را از سبحان بہم برتر دانستہ باشد و چرا چنین اعتقاد نکند کہ شنودہ از علل خویش حقوقا جہل مرکب
نیاندیشہ چنانچہ از زین مجلد ہم دانستی و از ادلتش تو انستی و اگر با ایہما این فرخندہ معاد تشنہ خود را از ریا
دامن پیش قطع نظر از مثل مشہور عطر آنست کہ خود ببوید نہ کہ عطار بگوید سبق استاد را ہ تو انگفت کہ معنی آن
ازین فن گوی سبقت از پدر و زر بود کہ ابو مقتضی القول رسیدم بر آنکہ ضرور ست کہ عبارتیکہ بعد از ادراک
تعلق بہر دو داشتہ باشد خواہ دلیل باشد خواہ تمثیل شنیدہ ایم قاعدہ را از نہار در کتب عربیہ دیدہ ایم از نحو با
یا بلاغت بلکہ در رباعیہای دیگر نیز از تار سے دہندی و این امر با ذہن تصفح عیان تواند بود اگر بندہ بسبب امور
مذکورہ فرصت سر خاریدن ندارم و چنان در خاطر قرار دادہ کہ از خاک تیرہ ہندبر ایم و بار قصد مراجعت نکنم
بسبب آنکہ روی وفا و اخلاص بنظر نمی آید و لعل اللہ یحدث بعد ذلک امرا و اگر قاعدہ مذکور را در کتب عالیہ
چرا نشان ندادہ بر مجرد ذکر مثالی و ابہام صناعی قناعت ورزیدہ بلکہ باید گفتن کہ فریضہ را باید دید و بتعلق آن انسان
رعایت کردن اہمیت لاحظہ نمود نہ بخلاف نفس الامر نشود و مذہب متکلم را باید بغیب الغیب عجز انشتن از ان نوع عنا
کہ گویند اولہ جالا یرضی الی غیر ذلک من المعانب قاملہ چنانچہ از احیاء و کیمیاء و بسیار سے از کتب صفحہ اللہ
تو انیافت کہ او در بسیار از شہادات و مدارج عالیات این گوشوارہای عرش عظیم الخطر اعاذہ و معاذہ اللہ کیف
کہ او و متبع جا ہیر المحق ست و در کتب او فضایل این بزرگان دین بکثرت موجود با لجملہ شنیدہ متبع چنانچہ
گوئیم بر متبع من مطابق رسالہ قدیمہ یعنی بصارۃ العین ست کہ جائز ست کہ دلیل مذکور برای متبع فکر تمام
باشد و دلیلی بر دعوی مجتہد کہ تعلق بعمر و دارد میطلبد و انی لہ ذلک زیرا کہ در مجلد اول دانستی کہ مجتہد ان
ہمہ اسباب جمعیت خاطر محالی بر آن نیافت کہ بر تفلیظ عبارات فقیر دلیلی جز استبعادات موہومہ قائم کن
بعد از انچہ موید احتمال بندہ ست کہ تعلق دلیل بسوی قریبست آنکہ علمای طریقین در جواب اعتراض متعلق
بحدیث ورود تشہد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم کہ مشبہ بہ اقوی میباشد فلا یبقی افضلیتہ
گفتہ اند کہ محتمل ست تعلق آن بلفظ آلہ پس لازم نیاید از اعتراض مذکور ان ابراہیم افضل من المخاطب
علیہ و آلہ وسلم محصل کلام و قد لکمہ الزام آنکہ گاہ باشد کہ دو چیز را ذکر کنند در اول یا مانعے در البتہ بدان
امور دیگر معلل نگردانند و گاہی دلیل را بر دو متعلق سازند و این امر خود ظاہر ست کہ از عداوت جمعے
یزید و عبد اللہ بن زیاد این امر متحقق شدہ نہ از جہت اصحاب افر زہرا را خود حضرت امام حسن فطر
باین احتیاط معین فرمودہ و گفتہ کہ اے حسین اگر سبب زہر ما ایشان ست کہ مظنون من ست فاللہ عز
ذو انتقام در بہ در قصاص من چرا بیگناہی گرفتار شود چون واقعہ شہادت با اصحاب تعلق تمام
بدایتہ حاجت دلیل نہ باشد مغز اے را باز لزام رفتہ چہ کار کہ خلیع العذار و مطلق العنان بے ادب میزند
شتہ کہ در کتب ایشان و از واقعاتے را کہ در وقت حضرت آدم بوقوع آمد بر گردن تعین نمایند و چندان
بادراک و بے بصر شدند کہ چنین تقدم و تاخر را ہم ندیدند و در اعتقاد عدل بازی کہ بقول پیر دستگیر در عنوان

شبہ نمی شود تا بدان معتقد باشد سنگ شدند کہ خدا تعالیٰ اظلم قرار دادند پس اقوال و افعال مجانین قابل التفات نخواہد بود و الحمد للہ علی ذلک چون این نبذہ را شنیدی شاید بگوئی کہ از مجیب نتوانستہ کہ از کتب معتبرہ احتمال خویش را قوی گردانید پس باید شنید کہ امید عاجز سر دست حاصل تواند شد کہ بیاد می آید کہ در خصوص سر اسیکے دانستم و بالہام الٰہی بخیال آمد کہ در وقت تلاوت منزل قرآنے خیال بکن چون نوبت بنجر و ثانے رسید این آیت بیاد م آمد کہ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ اِلَّا اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ تا پے بردم بحصول مقصود و شکر بدرگاہ ایزدی بقدر طاقت بشری بگذارم زبان گویم کہ بجا آوردم تفصیل این اجمال آنکہ جناب حدیث بکتاب مستطاب میفرماید کہ نکاح مکنید کنیزان را مشرکہ تا کہ ایمان آرند کہ کنیز مومنہ مسلمہ بہتر ست از زن آزاد مشرکہ اگرچہ مال و جمال او شمارا در شگفت آرد و دختران خود را در نکاح مشرکین مذہب ندہید تا کافر خواہ اہل کتاب باشد خواہ غیر ایشان تا وقتیکہ ایمان آرند کہ بندہ مومن بہتر ست اگرچہ مال یا جمال و جلالش شمارا خوش گردد کہ این کافرین دعوت خواہند گردان زنان را بمذہب خود کہ آتش دوزخ ست و این ارشاد الٰہی بیان سبب و علت ست زیرا کہ بشیر انیست کہ مرد زن خود را بمذہب خویش دعوت بکند و تمام آیت کہ در آنجا نیز بطور طرے از تفسیرش بمودم اینست وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ اکنون مجتہد الزمانے را باید از روح مولای خود و دلدار خود کہ ابو علی بود سوال کردن کہ حضعالی در حکم فرمودہ بود کہ نکاح بمشرکات مکنید و دختران خود بکافران مدہید تعلیل را یکی از بر و تخصیص چرا کردی زیرا کہ اولیک یدعون الی آخر الایہ تعلیل جملہ واقع شدہ وجملہ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ است پس تعلیل بر نصف حکم خواہد بود مثلاً در قول قابل یحرم علی الصایم الاکل والشرب والبقاء علی الجنابۃ عمداً خانہ منہی عنہ تعلیل تمام جملہ ست نہ بعض آن پس بر جواب لیکہ ابو علی طرسے گوید جواب ما خواہد بود و شاید کہ مجتہد ظاہر عبارت را کہ یحرم علی الصایم الاکل والشرب والجماع والبقاء الخ بود چرا گذاشت تا تقصیع برای علم الہدا سے رفعہ زیادہ تر نشود زیرا کہ او در کتب خویش قائل بدان شدہ کہ دلی فیہ کلام رد نمی تواند کرد پس برائے او زیادہ تر سوائی نیست اگرچہ قلیلے بالاتفاق باشد چنانچہ خواہے مختصر نافع و غیرہ نیز دلالت دارد بر انکہ او میگوید کہ مراد از نہی از نکاح آن سہ چیز ست بطور عادت پس اگر کسے عمداً بر گمانے کہ مرد ختان و ملمع آن کہ عادت بدان ندارد بخورد و شکم خود را پر کند روزہ او بجائے خود ست و این در حقیقت چیزہا رہند و انست کہ علم الہدی تسعہ در باب اکل و شرب آنرا

مختار خود گردانیده و اگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر بولی غلام بر زن او اگرچه حرام باشد
لیکن مفطر صوم نخواهد بود و العجب که بقیاریت را من حیث الصوم نیز منسی عنه میدانند حالانکه کتاب الله
باعتراف اکابر شان و دلیل برآنست که تا طلوع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست اینهم حرام نباشد
و چون شغلی باز وجه باکیزه خود صحبت کردن تا دم صبح جواز بقای مذکور البته ثابت شد زیرا که استنجا از بول و
غسل باب کرم در زمستان و صیفا در تابستان نیز بدون امتداد زمانه متوانند شد فیکون مجوزا و فرمانی
وقت واحد عیاذا بالله در نیقام نیز دلم میخواست که آنچه از کتب فقیه خصوصا رسائل و کتب امام اعظم
رضی الله عنه بیاد دارم و هم اختلافات رفضه اثنا عشریه در لطافت و نزاکت روزه و صلاتش که از
تشنگ برگشته و بجز خواندن شعری سکند دیده دام بیان سازم ولیکن کیست که داد سخن دهد و از اطیلوک
نماند پس قدر درویش بر جان درویش ست اما آنچه گفته که شاید در قول عز اسمه صح اسمه نعض الصیام
الی اللیل لطیف باشد ولیکن ان ایما محدث اول لسلالة اهلبیت پیر سد یعنی امام حسن که خلافت مستقرا
در خانه اهلبیت بود از دست داده و به کافر حربی بر اصول رفضه پیر و ند داد و لویت بحبت آن بیت پر ملالت
هست که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادق رضی الله عنه روزی اجازت داده بودند که از
کیکے بعد دیگرے نباید و بجواب شبهات خویش مطمئن گردد سدیر بشتیر رفت چون ذکر امام حسن آمد عرض کرد
در اینجا حضرت قوا الله ذکر خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد فرمود خاموش اگر چنان نمیکرد فتنه عظیم بود
و اینحدیث از علل الشرایع که صدوق جامع ست مختصر امنقولست و نزد عقلا قطع نظر از اطمینان بخرفات
در معامله آن جوابے نیست و من تحیر که بران واقعه کربلا نزیب یافت در جهان ازین زیاد تر هیچ واقعه
بر اصول ما بیه تواند بود فاعتبروا یا اولی الابصار و فتنه های ارتداد شیعه اینجا بران ترتب یافت گفتنی نیست
هر که را اشتیاق باشد کتب تفتیش روات را به بیند که از سائحه کفر و ارتداد که باقیماند و در نیقام جناب محمد
فارسی ملایان مکتبے گذاشته و پرلی کلام عرب شده بیاد من از کتب عربیت چنان راسخ ست که صلاة النفل
بلفظ عن از نظرم نگذشته و بنده بعد و مباحثه نطقے از دو قیکه انمباحث و فوع آمد بمقتضای مقام و اجبانا بر
عدو ریافته بضرورت شدید بود در اینجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعنوانیکه اهل لسان
پسند فرمایند مشکلست البته تحریر عربے چگونه از نابدین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که بسبب یادان
آسان ترست و بفهم عامه هم نزدیک ترست چرا از دست بگذارم که در حقیقت احسانے باشد بر مجتهد سر چنانکه در انسی
مباحث لفظیه که موجب تضییع اوقاتست گذشته خواهد شد و العجب که در اینجا نیز مثل سابق قدرت نیافت تا دلیل
دعاوی خود بیان کند و تحریم بیان شهادت اگر مطلق بود می امام عز اسمه البته قید و اعظ بیقرو دی بالفظ دون
بود زین اشاره نفرموده چنانچه تفصیلش بالا مرقوم گذشت و قس علی هذا آنچه بعد ازان گفته و آنچه نوشته که
آن مبنوے شیعه حق رفض کردند از قبیل حق بزربان جاریست زیرا که از مجمع البحرین بخفی دیگر دمیدست که

ازین لعب بزبان سلاله جودبان استثناء از اقتضاء یعنی حضرت زید شهید که بر شهادتش حضرت پیغمبر صلی الله گریسته و بر مصلوبی او انسوس
فرموده جاری گشته و لیکن قوم این جوفروش گندم نما و اد بیوفائی داده ند و از سفاقتش پهلو تهی کردن پس انچه معنی ارشاد علم
تقریر توان داد است که ایشان انفها عتران مجتهد نیز بثبوت رسید اگرچه قدمای شیعه آنرا بد تراز دشنامها دانسته استثناء
می نمودند و شان خود را نسبت آن منفوض و بثبت خود ارسنتوده اند کما مر مجمع البحرین و الحمد لله و جواب عدم مجتهدانه قرآن مجید بدا
جائیکه فرموده اند ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین ان اولی الناس
بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الله ولی المؤمنین زیرا که درین آیت کریمه از عرب که مدعی پیشت
مرید محبت حضرت خلیل اللهی بودند اولویت را سلب نموده اند اگرچه جودرا اولاد فرزندار جمندش میدانستند
خویشتن را برآنجناب فدا نمودند پیش ثابت شد که دعوی محبت بزبان گمان دین بدون اتباع شان امکانی ندارد
و چون پیشوائی ارفصه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس دیگران بطریق اولی پیرو انکسب نما شد اگرچه سنه
ریا و سمعه گشت و روز نماز حضرات اهلبیت نماز برجراحت مخلصین پاشند الغرض عصبیت و غلو در پیروی
ابن سبا ایشان را خراب گردانیده که ازین افراط و رصحیحین غالی بپیروی ابن سبا منهمک گشته مصداق این
قول گردیده اند که گروهی با آتش بروز آب نیل ؛ کاش بمطالعه منهج البلاغت بدون فساد نیت و عناد
پیروا فتند و میدیدند که خود جناب اقدس امیر المومنین درباره سفر طلبین چه فرموده اند بالاتر از همه آنکه در نکوهش ایشان
زربان حضرت سید المرسلین چه صعید باشد جاری گشته قول الله و برائت ام المومنین عن قول الافکین الخ
قول برارت جناب صدیقه رارب العالمین در قرآن مبین باهتمام تمام و تاکید بالا کلام نازل فرموده بیان
و بهارت و حبتی بودنش اثبات نموده آنکه عامه مفسرین شیعه بدان اقرار کرده اند چنانچه از مجمع البیان طبرسی
بالشته و انهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصة المنهج وغیره گفته اند که عذاب مفتریان برجایت ناموس اکبر حضرت
سید المرسلین بدان درکات رسانیده اند که برای هیچ کافری چندان بیان نفرموده اند با اینهمه اقرار و اعتراف علماء
رفضه را تهذیب و استبصار حاصل نشد بقصه کفایت تکرد یعنی از بد گفتن و عیب جوئی کردن دست بر نداشتند و
اینکار از تو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او تواند شد تا ارباب دیانت که کلام در آن بود
و انیم در خصوص اهلبیت جناب پیغمبر علیه الصلوات و السلام مجتهد میفرماید فی تماثله بابانته الانبیاء السابقین
در زیران بهت بحضرت مریم نسبت کردند کرمنیاید و لیکن شاید که چون این آیت که تعلق سرزنش حضرت مریم
شتمل بر ذکر هارون است فهمند که هارون نبی بوده اند است که این هارون مرد صالحی بوده که در اثنای این مقامات
در ایام کید دشمنان یعنی مریم تو در عبادت و تقوی خواهر هارون بودی این چه کار کردی و تمی استاد کلیمی چنانچه ایل و ایراد
که این هارون مردی فاسق بود یعنی آغاز سرزنش از دست پس هنوز کلام در صلاح و فساد و راست بهتان
کجا گنجایش باشد و کلام مجتهد صحیح شود و تحمل که دعوی ذکر انبیا کردن و حال حضرت مریم را بیان نمودن بسبب
بر اصول خود شان باشد که تا مدتی وحی بر جناب صدیقه سیده نساء عالمیان نازل میشد مصحف آنجناب تحنیا نیفتاد

وہشتاد ہزار آیت رسید باوجودیکہ نقص عہود و مواثیق مرۃ بعد اخری بعد در آمد کمافی اصول و فی ارشاد
ہر چند از برای حضرت مریم اعتقاد برأت دارد ولیکن میباید مجبوبہ حضرت سید المرسلین باشد
بلکہ در بارہ او اجتناب از وقوع فعل حرام لازم نیست بجوار یعنی آنجناب آیت میگذرد و چشت ندکور در تفسیر البیضاوی
عبارات من اقر لی انگر دکلمہ اسلام بہ بحر تطویل انند مفوضہ لعلم اللہ علی ما من لا یحضرہ الفقیہ نمود امدو شل قول کہ
برشل ہندی لشکر خود را شکست میدہد چنانچہ خاتمہ سورہ تحریم بر کمالش دلالت بران دارد و در جلد اول این کتاب
عبارات آنش را دیدہ باشے پس این گمراہی مسلمان شدہ و در براہ ایمان نیاورد بہ سبحان اللہ از شان معوس
شان مجتہد پیدا دہ ہویدا است کہ خدای عزوجل انواع عطوفتہا برای زوجہ مجبوبہ سید المرسلین مبذول داشتہ
چنانچہ ایما بدان کردم و از ارباب اہانت نمیشمارد بر آن عباد کہ خدا ارادہ تطہیر ایشان از پرخش فرمودہ
کہ این خر بیدم و دگا دبے صم چہ خواہد تجویز کردن کہ رخش عین نجاست را گوئید و از نجاست کہ صادق
رفضہ در تصنیف خود غالبا معاملے الاخبار مشترک و مانند آن تعبیر ش کردہ فواسف علی حاقہ
الاشقیاء و ویلتی علی سفاہہ السفہاء مخفی نماند کہ ہار و ان شخص متقی باشد یا فاسق شقی ہر دو صورت جناب
نزدی تطہیر و ذہاب حضرت جریم است کہ فرزندش در مہد بدان نطق فصیح گویا شد یعنی حصول بنوت و عطا کتاب
برای خویش مامور بود و بین البیت یا در مکرم خود باحسان و اخبار سلامت خود تا روز حشر ثابت گردانید
فی الجملہ سخن از عبارت رسالا قدیمہ جواب استفتای مجتہد درین بود کہ نزد غرامثلا واقعہ کہ بلا شمائل کردہ باشد
خلاف نفس الامر و موجب تحقیر و اہانت اہلبیت ست از جہت و اعظمین پس نزد او این مردم را
بر تبعید بروایات قدرت ندارند و بتحقیق نرسیدہ اند بیانش درست نیست امیمون را اعتماد از غفلت
شوخی بکجا یزد تا نوبت بدین امور رسید گفتہ میشود کہ نعمان عانے از زبان شاہ اورنگ زیب نارانی
نظم کرد چنانچہ می آید قصہ اش آنکہ بادشاہ را روزی صدمہ سقطہ بسیار رسید و بطبیبان دواپا میسا ختند بیماری
میفزود اگہ کجی کردن باز علی کہ ندیم و مشیر او بود بہ بغود مراہم فائدہ خواہد بخشید و نعمان از جہت بغض
حسد او در دل داشت این قطعہ مرتب کرد ؎ روغنی چون سر بند فرماند ا نعمان از لوازم دار و ست ؎ بسر بندش
بہ پیش باز علی ؎ آنکہ یکسان نبود نفع و ضرر دوست ؎ گر کند این علاج کردن او ؎ بہ بیشک ابسپار یا نکو ست
یعنی از زمرکہ گفتم ؎ کہ نہان چون اشارہ ابرو ست ؎ منتہا یکہ ما پیا کردیم ؎ وز رآنہا ہمہ بگردن او ست
و مراد من گردن مجتہد ست زیرا کہ در کتب مذہبش مروی ست کہ امام مہدی جمیع وزر گناہان اولین و
آخرین را شیعین معظمین بنسبت خواہد فرمود بندہ اعمل را نسبت بمجتہد بیان ساختم و از انتقام فارغ گشتیم قولہ
بقول ان الاستدلال علی الدعوی الخ میقول ہم دلالت بر آن میکند کہ بنور جناب مجتہد الزمانی مدہوش نزد
علمای مناظرین در نوم غریق و جواب خرگوش گرفتار اند و باوصف الفاظ دقیقہ پیدا نمیشود زیرا کہ
در سند منع این عبارت اورده بود و او بنور منع را استدلال قرار میدہد حالانکہ احکام استدلال

قرار سید بحالانکه احکام استدلال و صنع مختلف اند در استدلال قطع حاصل میشود یا نه بلکه گاه احتمال صحیح الاستدلال ما یا
سے نماید یا بجمله تا دلیل از غبار نقض و معارضه پاک و صاف باشد بکار نمی آید و مانع را منع مجرد کافی نمی شود و کما
لا یخفی ، الحال اگر این سخن کجا بکجا رسیده باید از خیالات سابق که دعا میکردند که خدایا این واقعه را در دفع گردان خود را
خالی کردن سه مانصیحت بجای خود کردیم در روزگاری دیرین بسر بردیم اگر نیاید بگوش رغبت کسی بر رسولان
بلاغ باشد و بس قوله اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین الخ اقول جناب مجتهد الزمانی باتباع محدثات ابن
سبای ضعیف در این افاده دجل و تدلیسی بوجهی چند داده اند اما اولا پس از انکه اطلاق لفظ محفوظین بر ایشان
موقوف بر حدیث مروی جناب اعور المحدثین ست که در کافی آورده و بحضرت امام محمد باقر و صادق رسانیده
و حال این کتاب بهکنان را معلوم که نزد ورافض بچه درجه علیا رسیده حتی که مجتهد فانی در ائمه حق نما از اجناب خویش
نویسانند ایچه دال بر آنست که اگر مذهب شیعه حق ست در حقیقت احادیث مبدای آن کتاب شبهه نیست
پس در آن این آیات را ملاحظه بکن که ائمه هر چه کرده اند مطابق آن صحف ست که از برای ایشان توسط سفیر
انس و جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هر چه باشد باشد و لیکن بالخصوص این دستور العمل در صحیفه حضرت
امام محمد باقر و جعفر صادق مندرج بود که خوف میکنند چیزی خدا از کسی نرسید و علوم خاندانی خود را بی کلفت بیان
کنید و شما در حفظ و حراست ما هستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین
ما بین خواهد بود که مرا یاد و ترا فراموش جهل این مجتهد را باید دید که چنانچه فهمید که از ثبوت لفظ محفوظ عصمت
ائمه معصومین کجا باقی ماند و این جهلی ست عظیم که مجتهد جاموس هنود در آن محبوس بلکه در نجات از آن مایوس است
اینهم ندانست که زید فی نفسه شخصی بیش نیست و بسیاری از کلیات را برا و حمل توان کرد قائم و قاعد و راحل
و راکب و کاتب و شاعر اسے غیر ذلک مما لا تتناهی پس در اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر و صادق علیهما السلام که عبارت
صحیفهای ایشان را کلینی روایت کرد حفظ و ایات حضرات رب العالمین برای ایشان نشان داد
کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان را مؤید شد و این مجتهد عمر خود در اجتهاد بسر کرد و گاه را
از خرد شناخت و کتب خود را مانند صحف هم ندید که حضرت چون در نصب امیر معذرت نمود فرمود رب انی
و الله یعصمک من الناس پس حفظ از سر شیعین و عصمت حضرت مؤید یکدیگر گشت و اد مناقات
دانست و مانند الاغ در دجل مغلطه افتاد و هوتس و حواس را خیره باد گفت اما ثانیا پس از انکه
انکار اطلاق لفظ مذکور اگر از نجهت ست که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ
محفوظین برای شان مناسب نیست جوابش پر ظاهر که محقق لایحی در کوه هر را ایچه میگوید
ازان تو انی دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی ست و مجتهد اینهم خیال نفرمود
که حفظ و امان ایزدی اصل و منشای جمیع مجاهدات و اوصاف برگزیده و اخلاق حمیده ست
چون مجتهد ازین اصل و منبا بمراحل دور گشته ست و بهوس و حرص منهمک او ایچه قایق را

پرسید اندہ لیکن در نیابت او نسبت با مام نرگسی کلامے نیست ہر کہ شک آرد در ترور رفعہ کافر گردد
کہ حول ولا قوۃ الا باللہ کہ ابلیس باز معلم ملکوت شد اما تا لنگا پس از انکہ نشان دہد و بیان کند
کہ اہل حق کجا خلفائے خیر راشدین را محققین گفتہ اند در کتب ایشان عدل عادلین و ظلم ظالمین
مطابق نفس الامر مذکور شدہ تا ہر کسے را بمقامش چنانچہ باید گذاشتہ اند پس کسی را با مام حسن از ائمہ
سب اند و بعضے را از مخلصین بایشان و کسے را از ملوک و جمعی را از اسرار ایشان و این ما بہ الامتیاز
و باعتبار ما بہ الاشراک یعنی نفس حکومت و قرشے بودن بکجا ہم آوردہ اند مقصود اینست سب
ہر مرتبہ از وجود حکمے دارد کہ فرق مراتب نکنی زندیقے و العرض ترجمہ خیانت جراے اصحاب کرام
ثابت ستا کنند کہ متوسط اند میانہ انبیا و امت کاش برجوع میکرد بکتاب مستطاب تحفہ اثنا عشریہ
ملقب بتسعۃ المومنین و فضیحۃ الشیاطین کہ شب ور روز این پسر او پدر ش علے المشہور در طالب
آن عرق بود و ہر فقرہ کتاب مذکور را آتشے میدانستند کہ بمغز دل و جگر ایشان تا دامن بر سیدہ
بمبارکش زان مقام اینست کہ سب طعن انبیا ہ از آنجملت کفر و حرامست کہ وجہ سبب یعنی ملاے
و کفر در بین بزرگان یافتہ نمی شود در موجبات تعظیم و تکریم قدیما و حسن بوقور موجود و از ہمہ
جاے تا بشند از و تنبیہ کہ اسباب تعظیم داشتہ باشند گناہان ایشان را مغفرت تکفیر سیئہ
قرآن ثابت شدہ باشد بالیقین ایجابہ در حکم انبیا خواہد بود در خرمت و سب و تحقیر و اہانت
بدگفتن نہایت کار آنکہ انبیا را از انساب تحقیر موجود نیست و اینہا را بعد از وجود معدوم شد
و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلیست در حق باب لعن و آیت را بگناہ او تفسیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از اصحابہ نمیتوانند کہ تکفیر سیئات و مغفرت گناہان ایشان را بالقطع از وحی و تنزیل
معلوم شدہ باشد و بقبول طاعات و تعلق رضاے الٰہے باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شدہ باشد
پس فرقہ محمدیہ برزخ آمد در میان انبیا و امتیان ابا را بعا پس امتیان اند کہ در عیان شد
کہ اطلاق محفوظین بر جناب معصومین مطابق حدیث کلمتے ست چنانچہ در انتقے کہ این اصطلاح
مطابق اصول شیعہ باشد از استلزام تناقض و تہافت و تکذیب معنی آیت تطہیر و استدلال خطبی او
و مستنباے این خرافات ہمانست کہ مجتہد در جعل مرکب گرفتار ست و با کتاب خود نیز اورا نسبتے نماند
اما ذکر آیت تطہیر بدین عنوان کہ اطلاق خطا خالف آیت کریمہ مذکورہ ست پس دانستی کہ او را
راہے بکلام بندہ نیست و اگر ہست باعتقاد مجتہد تواند بود زیرا کہ دلالت بر آن دارد کہ چیزے از
رجس در اہلبیت بود کہ خدا میخواہد کہ آنرا ازین بزرگان محو نماید در فقرہ بزبان خود میگوید کہ از
روز ولادت تا رفات عمداً و سہواً و صغیرہ و کبیرہ منزہ بودہ اند و صدق و حق در سعاے الاجابہ
آوردہ کہ مراد افریات رجس شرک ست کما مر پس ... فرقہ ست و تکذیب ...

نعم مجتہدین امامیہ ست بالجملہ این افادہ تازہ زیادہ تر موجب ظہور جہل و نادانی مجتہد الزمانی شد چنانکہ
بعضے از معتقدانش از راہ افسوس نظر مودیکہ از و برای تحصیل دینا صادر شد و نمونہ آن یافتے آنچہ مو
بزبان آوردند ہر کہ ہست از فقیہ پیر و مرید و بزبان آوران پاک نفس چون بدینای دون
فرود آمد بعسل در ماند ہمچو مگس قولہ بالجملہ این افادہ تازہ و این وقت بے انداز و الخ نیز گاہ
مناظرین در خرفات مجتہد را عنید کہ تلمیحاتش از ہر طرف مکشوف گشتہ البتہ ہمین الفاظ از زبان شان
خواہد برآمد کہ آنچہ راجنا مجتہد الزمانے حصار آہنین پنداشتند مثل نسج عناکب معلوم شد وان اوہن البیوت بیت
العنکبوت و برابکار افکارش چون در خلوت نگاہ کنند عجوزہ فرتوت و مضمحل ہمچو اوراق توت
خمان برند زیرا کہ قبل ازین بتفصیل ہر چہ تمامتر بدفعات تسریم کردہ ایم چنین نیست کہ او فہمیدہ و بر حضرت عثمان رضی وارد
نمیشود و آنچہ مجتہد از غایت بیحیائے پیش میکند باید تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن گران سنگے
جواب را در میزان عقل سنجیدن جائیکہ قصہ شہادت حضرت عثمان مفصل اید علیکم جمیعا الیہ و اعیبا
کہ مجتہد غفلت شعار بلوائیان را کہ از مکر و تزویر عبد اللہ بن سبا و فتنہ گری او فراہم شدند کمافی مجمع
البحرین و غیرہ و دل بر قتل ذی النورین نہادند و قابو یافتہ بعمل آوردند شیعہ اولی قرار دادن زیادہ
بر ہمہ جنفہائے مجتہد ست زیرا کہ شیعہ اولی چنانچہ از منہاج و تحفہ و غیرہ عیان ہیشود کسانی مستند کہ دائر
رفاقت مرتضوی داوند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت و پیروی جناب امیر از
قاتلین عثمان مسلوب ست نسبت آنکہ جناب مرتضے اظہار الغضب میفرمودہ ست کالوا
فی السہل و الجبال چنانچہ بارہا معلوم شد و در نہج البلاغت واضح گشت کہ بسبب کثرت خود حکمرانے
بر جناب امیر میکردند و آنجناب قابو ی وقت می جست و ہم میرسید و بالآخر چون دست یافت بر عقوبے
شان ہمقتادر اکثرہ دوزخ گردانید کمافی المختار فاعتبروا یا اولی الابصار پس تشیع
جناب مرتضوی کجا باقے ماند فکیف این تشیع خاص پس قول او کہ شیعہ اولی نسبت بعثمان رضی چنین و چنان
کردند جنطے ست کہ مثل آن نتوانے یافت نعوذ باللہ من وساوس المجتہد دجالہ و افترائہ و خرافاتہ
و انا اشہد باللہ و آیاتہ انا نسبت احراق آیات قرآنے بذی النورین پس اگر مراد انیست کہ اعراض
التلاوت تجرید معمول التلاوت فرمودند و سوختند بجہت برپا شدن فتنہ کہ ہر گس فراست خود را
فرا نمیدہ ست و از قرارت دیگر انکار مینمود و رای ذی النورین بران قرار یافت و اصحاب دیگر
نیز ہمین راے زدند جناب امیر فرمود کہ اگر عثمان این اہتمام نمیکرد من نمودمی و میگویند در حق او
مگر نیکی کہ رو بر دے ان این اہتمام برائے دفع فتنہ بعمل آورد معہذا شیخ المشایخ و سید السادات الشاہ
اگر این ادلہ نمیدیدند چگونہ دست ازین طعن کہ از ہمہ مطاعن زیادہ تر ست بر میداشتند کما لا یخفے
و بطلان اثبات انیعنے از کتب شیعہ لغایت مستبعد ست و لیکن بمقتضای مثل مشہور رہ مشکلے نیست

کہ آسان نشود۔ مرد باید کہ ہراسان نشود۔ برای حل این امر عویص عاد الاسلام پدر مجتہد الزمان
کشادن و بلاحظہ عبارتش پرداختن تا بدانی کہ ہر چند از کتب الحق نقل میکند ولیکن در روان او
ملکہ اساسے و وجودے ندارد رو بعد از غور و امعان در امعان در انیقانات خواہی دانست کہ اہتمام شیخین در
جمع کردن قرآن مجید ازان بود کہ در واقعات خلافت صدیق اکبر بسیاری از قراء و علمای امین در
جہاد کفار شربت شہادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات را بسیار غنیمت شمردند ولیکن تحریر قرآن
متعول التلاوت در زمان ذی النورین بحصول پیوست بجہت آنکہ در آن حضرت خلیفہ کہ تحریر کنان
آن زمانہ و ناظر اختلافات مسلمان آن اوقات بود کہ یکی مردیگر را در قرارت تکذیب میکرد فقط قرارت خود
قرآن مجید میدانست نہ قرارت مردم دیگر را و این قریب کفر و سبب خانہ جنگی بین المسلمین بود
حالانکہ این اختلاف محض برای توسعہ امت وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاد یعنے نازل شد
برلغت و محاورہ قریش و این محاورات با کلمات دیگران مثل بنے تیم و قبایل دیگر و تذکر
و تانیث و خفت و تشدید اے غیر ذلک قدرے مخالف بود پس حضرت در آن اوان ابی بن کعب را
عرض میکرد و اجازت آمد کہ در محاورات خویش بخوانند و ہر گاہ در قلوب رسوخ یابد
رجوع بلغت قریش بہتر دانند پس ہمیشہ مستدعے ماند و اجازت حرفے بعد حرفے و لغتے
بعد لغتے از حضرت مسہل مشکلات تعالے شانہ فرا میرسید و انتہاے آن ہفت بعد دلوغات
گشید کہ عرب در بلغا ہفت قبیلہ شمردہ اند شدند و خود را اے و خود پیرایہ بنود بندگ کہ بدان
تجوز حضرت در قرآن مجید دخیل شوند و در نفس الامر تحلیل کردند پس رائے ذی النورین
تجرید مصاحف از منسوخ التلاوت و اختلافات قرارت یافتہ فرو شیندہ قرار گرفت
و جمہور اصحاب خصوصا حضرت مرتضوے ہیچ تقویت فرمودہ الا چہ ممکن بود کہ بر اصول رفقہ
برائے تدارک تظلم بیوہ زن کہ بر مرتضے شہسوار میدان لافتے باجاعتی از رفقا سوار شود و
تدارک مافات بعمل آرد و تدارک قرآنیکہ در آتش سوزان گذاشتنیم ہیچ نفرماید بلکہ تجویز ذی النورین
را مستحسن گردانند مثل عرب بر مدعین مرتدد لا منطبق شود وصلت علی الاسد و بلت عن التعدد و جوابے دیگر
از اہل بلوے کہ برائے حفظ و حراست بعضی از طلب مردان چنان بلوی کنند کہ زمانہ دراز بران
گذرد و برائے نامہ جاودانے واصل الاصول دین و ملت رسول پر دوام آوازہ جنبد نقل رسائی
خلق فرسا نیاز و پس چنانچہ اختلاف قرارت را حضرت پیغمبر علیہ السلام برای توسعہ و آسانی امت
رای ذی النورین و جمہور اصحاب اہلبیت برای دفع فتنہ عامہ الوزود بر تجرید قرار یافت کہ تا این امور بنیاد
و علمای عوام رسوخ یابد نہ قرآن مجید را بقرارت مختلفہ تلاوت نکنند و اجیلہ لغت قریش را نصب العین و نشانہ
و نزاع برخاست و اختلاف قرارات بر حواشی بیت بنود ند و منسوخ التلاوت را کہ ہیچکارہ شدند رجوع دخوانے خلی ندارد

بعد ازین پیرو ہقانے چون پیرو طریق منافیست و بوقوع ہر کونہ تحریف و زیادہ جا و دانیست
و بنا بود و لنتظار گفتہ زنہار کلام حضرت یزدانے را ملاحظہ نمی نماید کہ در کتاب مستطاب حمید میفرماید
انہ لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسہ الا المطہرون تنزیل من حکیم حمید
الی غیر ذلک و العجب کہ فقیہ در معنے ذکر حضرت راذکر نمود و ندروایت انا نحن نزلنا الذکر و انا لہ لحافظون
و لفظ نزلنا را ہم ندیدند کہ مقتضای ان چیست علاوہ تحلیہ علمای شان نیز لازم آمد کہ باین ایت کریمہ تحریف
تمسک جستہ و بر ابطال کلبا قرا لاسراق کما فی النسریۃ و غیرہا الخ و حاصل المطلوب ارا با و تحقیقا
پس این نصوص را نیتہا نمی بینند و در عناد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریہ شقاوت خویش را اساس
می نہند و می نویسد کہ چون رسول خدا از اصحاب خویش ہمیشہ تقیہ میکرد و از خوف ایشان متوانست کہ حضرت
مرتضوی را بر ملا خلیفہ خویش کرداند و نیز میدانست کہ این اصحاب نیہا بامل نسخہ قرانے نازل من السما
کہ مشتمل بر اسامی ایمہ ہدی و ذکر اسامی منافقین از اہل سمعہ و ریاست رجوع نخواہند کرد و تحمل آن
نخواہند نمود آن نسخہ را بمحرمان اسرار خود مثل جناب امیر تفویض فرمود و این نسخہ دیگر را بخاطر دار
و بقامی ایشان بر اسلام بحکم الہی تالیف نمود پس از انجا کہ اصحاب باعث این تحریف گردہ اند تحریف
قران مجید را مجازا بایشان نسبت مینماید و در حقیقت محرف نسخہ اولی ثانیہ خود رسول خدا بودند فاعتبروا
یا اولی الابصار کہ ہمیشہ زمانی علمای شیعہ می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر صرفی و اصل
الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج طبرسے می دیدیم کہ اصحاب وقت ترویج نسخ
قرانی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل اورند و از عناد الاسلام الکنون بسعی مجید جا بسے
چنان برآمد کہ حقیقۃ رئیس المحرفین خود جناب سید النبیین اند عیاذا باللہ و تفصیل انمعنی بامعانے
دیگر در ہمین ورق در بارہ تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشا اللہ تعالی و بالجملہ
پیرو ہقانے بعد از انکہ در معرکہ این مصاف دمی و دمی نداشتہ اعتقاد تحریف قران مجید و استناد
آن بجناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب کرام حقیقۃ و مجازا می نماید و بوجوہ انرا در عناد الاسلام
بمیشمارد و ہنوز از راہ تقصان علم و ادغان متردد می نماید و عجائب امور و غرائب مہور و جوہ
ترتیب میدہد کہ بدان ہیئت مجموعی در ہیچ کتابی ندیدہ باشی و از نجاست کہ کتاب او را بعناد
الاسلام بتعبیر میکنم کہ ہیچ متکلمی بکلمہ اسلام انرا بر زبان نتواند آورد مگر انکہ در نفاق منہمک باشد
و قد تقرر ان بغل الکفر لیس بکفر از انجملہ انکہ چون قرآن کریم برای آسانی امت بر سبعہ احرف نازل شد
و متقرر بران شد کہ کاریہ در آیت ملتبس فی علی می خواندند زمانی بدون آن و خلفا ازان مانع آمدند و
این امر شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را از انچہ بران نازل شدہ بود و از الجملہ
انکہ حال حضرت بخوبی معلوم است کہ کمال تمنا داشت کہ در زندگے خود جناب امیر را خلیفہ گرداند و

حضرت بمرند خوف و تقیه از اصحاب بر نیاید باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بیشمار است که مقام
گنجایش آن ندارد و پس نزد عقل محتمل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهری آن نسخه اصلی را که بر اساس
ائمه معصومین امامت شان شامل بود و هم بزیادهای منافقان متضمن گشته بود و باهل اسرار مثل علی مرتضی میرد
و امر ایزدی تا جمیع اصحاب مرتد نشوند که سبب است که تحمل انمعنی تتوانند کرد و که ائمه هدی بدان درجه اولی رسند
و ایشان منصوص اتفاق باشند پس بر ایشان ظاهر فرمود قرآن مجید را مقدار یکه مصلحت دانست و جمع
باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را بایشان نسبت کردند و بجای خود افتاد و ازین وجه که ظاهر
از ادله و مکمل میداند صاف ظاهر شد که قرآن مجید نسخه پیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر
اصحاب منافقین پرداخت و از انجمله انکه مراد ائمه هدی از نسبت تحریف باصحاب نسبت حقیقی
که ایشم مستبعد نیست بسبب آنکه آنقدر شیخ مران منتشر نبود که درین زمان منتشر و مشهور گشت پس
ممکن بود تحریف آن دران زمان و از انجمله انکه مقصود حضرات ایمه از نسبت تحریف تحریف معنوی
یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد او تعالی گردید چنانچه بعضی از فضلا گمان برده اند
ولیکن حضر دران بعید است بسیار نظر به بعضی از اخبار و از انجمله آنکه ائمه با اختلافات مقامات و قوم
پذیرفته باشند و قائل شدن بانمعنی که روایات تحریف در کتب معتمده امامیه نیست لائق ان نخواهد
بود که کسی کوشش بران نهد اما روایات سنیان در تصرف عثمان بعضی ازان گذشت و بسیاری باقی را
که اگر ذکر کنم کلام طویل خواهد شد بسیار دامی آید که پیرو هقانی بر فضلای مذهب خویش برد و قدح برده
افسوس که تتبع به نقال کشمیری نیز از ارباب ادبیات تخته اثنا عشریه نزد من نیست تا دهد بمن که مفصل
بینم که میر باقر اشراق در وقع تحریف قرآن مجید جا گفته ولیکن غالب ظن آنست که او هم بپیروی
صدوق قارغ خوطه نوشته و سخن محقق آنست که از ما کسی معاشر سنت قائل تحریف کلام الله نگشته
بخلاف رفضه که بحسب قول بتحریف ایمان باکتساب از نیشان بمراحل دور رفته بعد ازین باید دانست
که گفتگوی بنده در اعتقاد انمعنی است که نسخه اهل اسلام محرف و مبدل و زاید و ناقص است
از کتب و هقانی رئیس اهل خرابات و متبعین خطوات شیطانی و هم پیرش محتهد ثانی مشل و لفظ
و صوارم و طعن الرماح ظاهر است بالجمله مدار تشیع احقر الانام در روایات نیست تا توهم شود که این روایات
احاد معارضه بالنصوص فرانیه کند که حرفی ازان بمخلوق گذشته برگذشت پس چنین روایات کاری بر نمی آید
زیرا که در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرع تکافو است یعنی چون بر دو قومی دلیل یکدیگر
باشد تسلیم را چه مجال که با صحیح مقابل شود و احاد را چه یارا که با متواتر المعنی بحیکه فکیف با متواتر
اللفظ و المعنی که قرآن مجید است سر مقابله داشته باشد پس روایات که ائمه را درین باب ملحوظ نداریم
و اگر درین باب سخن مرا گوش نکنند عبارت سومن عبارتی در صوارم و حسامش باید دید و بعد از

از غور و فکر مرجعیت بران باید کرد که جا بجا همین ترانه بر زبانه می سراید که مجرد روایت چیزی دیگر است و اعتقاد امری اخر است و استدلالی در میان نیست و چون کتاب نزد فرقه کثرت موجود صاحب فکر عنان اتش نماید تکلیف کند و طبع در اندوصحت و غلطنا مه پیر همراه دارد و علما و دکه اکابر شیعه مثل شیخ صدوق و علم الهدی رفضه و مولای طبرسی این پدر پسر یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعدم اعتبار آن روایات می کنند دانسته را بهیئت مجموعی بجوی نبخرند و بنده به نمونه محاصل نسخه ان ترا نشان می کنم و عنقریب بوضوح می انجامد و لداری مروت و زدگران روایات در صوارم و غیره هنجار یابی دانی گشته و لیسش باوجودیکه مخالفت پدر خود جا بجا میکند چنانچه بر ناظرین این اوراق مخجب نخواهد ماند دینجا او تقلید و کاسه لیسی او میدهد و بعد از بیان آن وجوه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو راه نفاق خواسته اند که دین متین را شکست دهند و هر گز بعد ذکر آن روایات بمنبر حقیقت نرسند و بحسبان دین و دنیا هم قرین گشته **قوله** مضحکه نسوان الخ اگر غور کنی و اندک فکر نمای در تشتت محمد لاتانی ان دو سه حرف که برمقام خود بود و باشد این حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود بمقتضای مثل مشهور که میگویند الشیعه نسوان بذه الامه و چون پیری دانا یعنی مجتهد مسمی بگو ساله ساحری بعد از ملاحظه حال کتابش مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شبهه و شک نباید نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول انچه افاده فرموده که حضرت عثمان برای ترویج دین الخ خالی از دو وجه نخواهد بود یکی انکه چون خدیفه از مقبولین مسلمانی شیعه است و او اخبار بلاد را همراه فتح ارمینه و غیران پیشگاه حضرت عثمان رسانیده فریاد از اختلافات اقوام جدید الاسلام کرده بود که بزودی امت محمدی صلی الله علیه وسلم ادراک بکتن مبادا حال ایشان نسبت هر دو اختلاف چنان باشد که یهود و نصاری در عبارت توریت و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع جمله صابرین و انصار برای خود بیان کرده و جناب امیر المومنین بگمان طیب خاطر همراه دیگر اصحاب ان رای رزین را پسندیده فرمودند الفاظ مذکوره عبارت مجتهد رین معنی محمول خواهد شد که او از برای رفع اختلاف کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شرع حضرت سید المرسلین الخ دوم انکه دگر خواهد دید که طعن احریق عبارت قرانیه که منسوخ التلاوت گشته بود قوی شد خواهد گفت که مقصود من حرق شما و سخریه چیزی نبود پس این ذوالوجهین سواد الوجه فی الدارین در مقام عبارت خویش اچنان در فتر نوشت که بهر حال راه فرار دران موجود ست تا از ان طرق تواند گریخت قال الله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین مفسرین شیعه در صافی وغیره از کافی حدیثی امام باقر نقل اورده اند که محصولش باین حرفی چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و بر رسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند تردد نزد حضرت آمدند و گفتند که اگر فائده دنیا از مال و اولاد و عافیت زیاده شد رسول و انهم ورنه فکر کنیم پس ندا فرمود چنانچه دانستی و بر طور استهزا ایت شان منافقین باید خواند که واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزون

وانا بجاره فاطبین گاهی چنین مطالب او در تحریف قرآن مجید ندیده و نشنیده بود و اندیشه دارم که رفته رفته
در بیقام شاید کاوکاو کنند و داغ سنیان را پریشان کردانند که مولف در بیقام دا دیتر بانی داود مناسب
کرنقل عبارت پیر دبقانی را بعینها بنوعی از اختصار بقلم آرم و ازان مقامات که مولف ضناد از کتب اهل سنت پیدا
معذرت از طرف ذی النورین آورد و روان کامی چند برنداشت و تیر و کمش از دست برانداخت پهلو تهی نمایم
چندان ضرورتی بذکر آن نیست خصوصا بعد از اقرار پیرش ترویج دین که گویا تقلید پدری باشد پیدا کند
پیر دبقانی در عناد الاسلام میگوید که بالجمله بعد التتبع و الی مقتضته تلک الاخبار ان التحریف فی الجمله فی ابدا
القران بین ابدینا بحسب زیاده و بعض الحروف و نقصانه بل بحسب بعض الالفاظ و بحسب الترتیب فی بعض
قد وقع بحیث مما لا شک فیه مع تسلیم تلک الاخبار نعم لا مجال لتعقولنا فی هذا الزمان بحصول الجزم باجمال الوجه و الجزم
عند النقل لکیفیه و قوع تلک التحریفات بعینه فان الاحتمالات هنا کثیره و منها ان یکون المنفی من التحریف
ان القران لا کان نزل علی سبعه احرف لو سعا علی العباد و کان نحو شلا ان یقرأ آیة قوله تعالی کذا
الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و قد رویت هکذا منع الخلفا عن القرار ذا الاولی و نسخ اسما الشریف
و کانهم حرفوا القران مما انزل علیه و منها ان یکون معلوم من حال النبی کما لا یخفی علی المتفحص الرکی ذی الحدث
انه مع کمال رعنته علی تخلیفه علیا کان فی غایة البقیه عن قومه و لهذا عندی دلیل و امارات لا تسع المقام لذکرها
فیحمل عند العقل ان النبی حفظا للبیضة الاسلام الظاهری او دع القران اسرارا تشتمل علی نصوص اسماء الائمة هدا
شلا عند محارم اسراره کعلی یا مرار لسابر تد القوم باسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلک و اظهرهم بقدر ما علم
المصلحة فی اظهاره و لما کانوا هم الباعثون للنبی علی ذلک کان الاسناد الیهم فی محله و منها ان یکون مراد هم
من تحریف الصحابة التحریف التحقیق فانه لا استبعاد فی ذلک نظرا الی عدم انتشار نسخ القران فی ذلک الزمان
کانتشاره فی هذا الزمان فی اطراف العالم بحیث لا یکون للمنسلط مجال التحریف الیسیر اصلا و منها ان یکون مراد
هم من التحریف هو التحریف المعنوی ای عنی انهم فسروا البعض الایات بوجه خلاف مراد الله تعالی منها کما قد ذهب
الیه بعض الافاضل لکن القول بالحصر فی ذلک النحو من التحریف بعید جدا نظرا الی بعض الاخبار المسطوره و منها ان یکون
کل ذلک وقعا باختلاف المواضع والله یعلم و القول بالجزم بعدم ورود تلک الاخبار المسطوره فی الکتب المعتمده
الامامیه عنهم غیر مسموع و لا لیق بورودها فی محله بل لا یکاد یقدح فی حصول الجزم بعدم وقوع التحریف فی هذا
هذا الروایات العامیه الدالة علی بعض التصرف الثانی منه فیه مرشطر منها و قد نفی اکثر منها لکن الکلام یطول بذکرها
انتهی درین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انهم بحکم جناب احدیت عجب نکردی
و خبطی نظر بوده انجامیده پس برای مزید توضیح میگویم و ناواقفان را بر سیمه از ان مطلع میکردانم که در آغاز بعض
وجوه زیادت را بر اصل قرآن مجید بعض حروف و غایة با فی الباب بعض الفاظ و عدم ترتیب را تمیض
سوا قع میکردانند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل باند و خود از ملاحظه ان روایات که مناسب احتجاج

بطرق تمام زیادات آیات طویله مناظره جناب مرتضوی همراه ذریعه بقی بچند ورق نوشته واین سفینه بکمال اهتمام
نقش برداشته معذور پنداشته حالا که اگر یکتا نباش یعنی عناد والاسلام رجوع آری مانند بدیهی اولی است که ان
اوراق مناظره را تکمله و تتمیم این مباحث کرد انید و که متضمن است بر الحاق آیات موضوعه وانهم در بحور سه رو
کونین مثل ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیاة وضعف الممات ثم
لا تجد لک علینا نصیرا پس مکرر و در این حیله ساز و حقه باز یکجا بیرسد که از غایت دغل و لطائف حیل
میخواهد که نفاق و شقاق خود را خود هم ندانند یکبری چه سد و این آیات اند آیات دیگر در مثالب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم گلیته به بعض حروف معبر بسیاز دو درین مضاف مرد آزما کو دچوگان می باز د و اگر عدم ترتیب
دل نقاضای کتاب الله را کرد بصد تقدیم و تاخیر منجر می شود خیال داری تبفاسیر قدماء ایشان رجوع آری
و اگر ان تفاسیر بر بجوع عما بست بیاید باید که بملاحظه کتاب ضریر تحی همت بگماری که بیشتر در بلا دیافته شود تا بالتعیین
خواهی دانست که ان مقامات بیش از بیش است که چون بدان رسی بر مفسرین رفضه البته بکمال غیظ و غضب
لعنت خواهی کرد و هر چند مجتهد فانی کوشش بلیغ می نماید که این امور هنوز در پرده بماند و چنان مخفی باشد
کسی از اند خوب فرمود رئیس السالکین در مثنوی مثنوی سه ده مرده مرد را احمق کند ۱۲ عقل را
بی نور بی رونق کند ۱۲ این کلام بطور محاوره و اصطلاح است که ناظر احادیث امامیه و متضمن کتاب کافی بحمد الله
نیز خویش رسیده اند کمالا یخفی و ایضا حال بی انصاف علمای رفضه باید دید که با وجود صدها حدیث در بارد آیات مبنیه
قرانی از قرآن علی سبیل الهدی که این لفظ ساخته و پرداخته جامعین قران مجید است و در اصل چنان لفظ بود و حصر
نمودند تحریف آیات قرانی را بتحریف معنوی و برای عیب بعیب شی بانیان مبانی مذهب خود انکار بدیهیات
نمودند و بمقابله صاحب تحفه قدس سره العزیز بر خاستند و لطاق بهت بر بستند و زمان بدین پایه کشیدند
و نفهمیدند که هر کسی از شیعه و سنی معنی دیگر برادر آیات بنیات متعلق امر خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
کمالا یخفی پس گفتگو در التعلق نیست غالبا مکرر تحریف لفظ فکیف که آنها همه کتب خویش دیدند ولیکن بسبب در حقیقت
انکار تحریف هیچ ندیدند حالانکه کلام در مرد و روایات تحریف نیست بلکه در عقاد امامیه است بتحریف آیات بنیات
بمحال صحیحه روایات خویش واضح می کنم تا بدانی که بر تحریف دلالت ندارد کما اشتر نا و اگر اند ک فرصت می یابم
ان روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهم و الله ولی التوفیق قوله اکثر قرانها احراق نمودند الخ
جمع کردن قران مجید غیر از چند کس را اتفاق نیفتاده بود کما فی العماد و غیره و احراق با نچه در سینها محفوظ بود معنی
ندارد و لا جرم معین شد کالا میکه منسوخ التلاوت کردید چنانچه لفظ ما سواه در صحیح بخاری آمده و تحریق با تحریق
ان محکم مخطوطین بلکه معصومین برای دفع فتنه ها عین مصلحت بوده چنانچه لقاء عمارت کعبه معظمه با وجود خرق
حطیم باقی ماند انکه اطلاق لفظ قران مجید بران کرده اند یا نه و جائز تواند بود یا نتواند بود لیس نظر بر و آیات صحاح
و غیر صحاح لفظ قران برای ما سوره موجود بحدیکه در صحیح بخاری و مسلم نیز اطلاق قران بر منسوخات

مرولیت و حاجتی بدان نیست که در اثبات کلفتی و تجسس آن کشیده شود اگر خواهی که بدو حرف بران اعتقاد کنی پس باید شنید که در کتب رفضه هزار جا این طعن دیده باشی که جامع قرآن را بسوخت اگر او را بحرق خویش است پس بیع علی چنین کار کند [illegible] که منسوخ التلاوت بوده و به ثبت [illegible] نشان بحدیکه عار هم لایق استماع نماند بلغایت عجیب و غریب بلکه مخالف نصوص ایمه هدی است که جناب مجموعه اذا بعمل آورند از شنیدن قول محصل جعفری خود را معذور گردانیده اند که به اصحاب مرتد شده اند الا مقدار دو حدیث آن جناب را بر برگ گیاهی بلکه کاهی قرار نداده اند بالجمله یونس عبد الله بن مسعود از محدثین اصحاب بطور شیعه اگر کسی را منظور باشد کمال تعصب و تحت است که با فاوت سلطان خراسان رجوع نماید که نسبت فقهای رضای ما نند و حال محدثات آن بزرگ معاذ الله که حضرت صحت رات او را ستوده اند و او را جلیل القدر گردانیده اند باید دید که امام رضا علیه التحیة و الثنا کجا رسانیده و اندیشی او را از زمره محدثین گردانیده اند که کفر معنوی نزد مجتهدین و مرتدین تواند بود چنانچه کلام مرتدین معلوم در رساله حدیث الحوض حرفی از آنست و اگر بر طریقه علمای اهل سنت میخواهی باید که بقیه امام رضا را رجوع فرمای که او را به براهین لقلیه این محدثات میسر ساخته و دور تر چرا میروی که خود مجتهد اول که مفوض علمای اسلام خویش نقل آن بر میدارد امام رای و اجتهاد پس نزد او بهتر آن بود که بطور قدیم میگذاشتند و هرگز او این اختراعات رای جهان آرای جمهور حتی رئیس المعصومین بود اگر نبینی و نادیده به قوع آید خلاف قوانین شرعی متواتره کالایحصی و کم در نظائر فی مذهب الفریقین مما لا تعد و لا تحصی نه بینی که چون جناب امیر المومنین علی مرتضی می شنیدند که عبد الله بن عباس بر بیت المال البصره تصرف نموده و بطائف رفت سر منبر بنج از حیر متی اوه دقیقه را باقی نگذاشتند بنت حال حضرت امام الایمه معصومین نسبت با فضل اهل بیت کما فی الخبار الکشی تا بدیگران چه گفته اید و او را دعا از دشمن دین امر دینی را بتقیص آن منقلب گردانید که گفت که حضرات ایمه معصومین در کتمان قرآن مجید حفظا بر او از جور خلفای خلفا قصد کردند حالانکه حفظ دین و ناموس در تقیه می باشد و از نجاست که حضرت سرور کونین تقیه را سیر مومن قرار داده و در که در چنین وقت خلاف تقیه بعمل آورده اند از دایره دین و ملت با عتراف موحد و مقر بیرون و از انجا که این امور در هر زمره مجمله کلمات این کتاب سابقا و لاحقا بگذشته مجملا و مفصلا باید که در این مقام مرا از ذکر آن معذور دارند بعد از این گرد خیال نگردد که چون بر رود و مال است عموما و خصوصا بر طبیعه پاک جناب سرور کائنات [illegible] امور گردد علی الخصوص الرد فضل پس بعد از پی ناموس و تهمتها و زدن تا نیا نها بلکه فعل آنجناب نیز ایراد و قیقه از دقایق ناموس حیات آل عبا نکرده تمامی بنی هاشم نیز باقی بوده تا از رعایت فرمودند ع سخن شناس نه محمد خن این جاست و انچه اظلم و جور خلفا سخن راند دلیل بر بیان این رئیس المومنین سنتهای بسیار است که نگذاشته که قاضی محاورین در این امور چیزی گفته و از متولات مامون خلیفه عباسی چیزهای شنیده و جا جا نقل همه غیر از این چیست که الک عشیره بنی امیه اگر به یکدیگر قاضی رطل بوق شنیده باشند و ظلمها و جور با بعمل آورده منافی تشیع

ایشان میگوید تواند بود پس محتمل است که مثل عباسیه ایشان را اقرار دهد یا تفرقه میانه ایشان بدلائل و براهین ثابت
گرداند و انیعنی از دوم و دوم آن مطرود که مولای این بسر دیده رست البته بیرون میدانیم والحمد لله بر نیقدر اقرار او
کنظام خلفای متقدمین انیقدر نبود و در تحکیم نیز جوری جفای و حیلی با تجاهل کار بسته زیرا که مجلسی در حق الیقین
و دیگران از معاصرین از زمره فرقین در جواب بعض اوراق ایضاح اعتراف بتعظیم و توقیر نسبت باهل بیت
طاهرین نموده اند پس واجب ان بود که حضرات راشدین را ازین دائره بیرون می نمود و بر بان انیمقام سابق
ازین چنانچه باید مرتب کرده شد و فیما ذکره هدایة للمسترشدین و بصارة للمستفدین ذا مری دیگر که بهوش ناظرین می باید انکه در
عبارت انیم گفته که مقصود حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بوده بنده در حرف در نیمقام میگوید بغور بشنو که آن قرآن
که نزد اهل بیت بود و بنو پیش صاحب جا بلقاست انچه زائد است بر قرآن مسلمین بحکم احادیث ایمه خصوصا
انچه در کافی است منسوخ التلاوت است و در نخصوص نصوص ایمه نقل کردم و خود نقال کشمیری که استاد معنوی
مجتهد اوست کما نقلنا فی مصالیفنا در نزهه آورده پس منسوخ التلاوت البته سوختی بود یا پاره پاره کردنی
بر امی ان امیه امتمام مهما یعنی چه پس باید اکنون بجنون مجتهد قائل شدن و این امر البته برای انمعنی که معتقد گشتن
کرامین مطرود در حضرت حیدر به فاروق اعظم را مجنون گفته بود آری من ضحک ومن آفاق افاق و مقام
حیرت است که شب و روز قیاده و قعود او علی جنوبهم از نفضه غیر از انچه مثل سایر بران صادق آمد یعنی مدعی
بگواه چیست صدور نمی آید و اهل حق را تعجب تعجب می افزاید یعنی چون خلافت و ریاست در خانه حضرات
ایمه می ایده بلکه قیام می پذیرد از ابد شمنان میدهند و خود را باد جود یکه میدانستند که بود نقش ذ و اهل خلاف
موجب بر کونه ظلم بر مخلوقات خصوصا ذریه و مصائب بر حضرات اهل بیت طاهرین است ازان متبره میکردانیدند پس
قطع نظر از انچه در سابق بوقوع آمده که انرا نفضه گاهی باکراه و اضطرار تعبیر میکنند و زمانی خلاف ان حال حضرت
امام رضا انچه کابر شان متفح کردند انیست که بعد اثبات تشیع مامون و طلبیدنش انجناب را بمرو از نیازه اشتیاق و تعظیم
تکیه بمیکند زیاده از ده بیانست بجشه راد انیعنی وا ذکر کرده که ای فرزند پیغمبر چون خیزد الوم امامت نیست باید که قبول
کنی و حضرت بر گز قبول نفرمود و گفت اگر تو مستحق ای خلع خویش ازان دست نباشد و اگر مستحق نباشی گر قتن این
منصب مرا چیزه دست افتد و انیمه امور تا مدتی دار بود و هرگز امام رضا تن بر ضا نداد و ولایت عهد نه فرمود مگر بدین
شرط که در هیچ امری دخل ندهد باز شکایت بمکاتبت و روز در لعن و لعن مشغول بود ن بعد ازین نفوس قدسیه
خواهد بود کما بدیهی الاحاجة لنا الی بیانه اما انکه قلوب شان صاف نبود و دلیل انعنی می بود ند کر ایمه
اباببت را ذلیل کنند و همه کس بداند که ایشان ترک دنیا للدنیا کرده بود ند پس جوابش پر ظاهر است که دفع
ان از دیگران می تواند شد بدو قسم و چیست و انهم بفهم انیکه رعیت از خلفا منحرف میشدند و از شجاعت و حسن
تدبیر شان و دشمن خلفای گشتند جناب امیر را بجبر بر اصحاب رفضه در باره قتل خلفا چه اندیشه و چه
تامل آورد که بدانستند که انجناب فاروق دوی الفوز بین را کشته و بسر نیزه رفضه نظر بمهالح فرعونی

صاف صاف گفتند و همه را با ما می اندوختند و لیکن بعد از ان مثل علی و غیره و دل بر یکدیگر نمی نهادند
بعد از ثبوت اینچنین که عمل بعلوم دینیه پر ضرورت است حالانکه شیعه انکار میدارند و نسبت کفر باین میکنند
میگویند و میگویند و کفر میورزند و الله هو العلیم بذات الصدور و در رد و تزییف ما یاد کرده
که عنقریب باین اعتراف بزبان خود مجتهد درین کتاب بمقاله عاشره خواهد امد ان شاء الله تعالی پس ضرور بود
که خلافت را بطیب خاطر میگرفتند و مثل حضرات شیخین کریمین از عدل و داد و خویش همان را پیش میبردند
و سیرای مشوبات اخر و می زائد الوصف برای خود جمع میساختند و بعد از تقریر حضرت امام رضا علیه السلام
توان گفت که این اعتراض عام الورود است مثلا میانه جناب رابع الخلفاء الراشدین و معاویه پسر ابی سفیان سخن بتقویض قاتلین عثمان رض در میشد و بالاخر منجر بخلافت گشت پس اگر او دست از ریاست اقلیم شام بر میداشت و بحضرت خاتم الخلفا میداد البته انجناب را ضرور بود که فرماید که اگر مستحق آن نیستم تو انم گرفت و اگر نیستے باز هم زیرا که مالک ان نکشتی لاجرم نزاع بمیانه شد و قس علی هذا چون اقاله کرده اکبر و فرمودنست بخرکم و علی فیکم چنانچه رفضه در مطاعن او اورده اند که بهر تقدیر صدیق و کذب ظاهر رفت و گزشت و جوابش بمقامش چنانچه باید دانستی حالیا جائز نباشد جناب امیر را اگر فتنش همین وجه که امام رضا تقریرش فرمود تکلیف کرد امام کاظم از صدی فدک را خود طلبیدند چنانچه انمورالمحدثین از کلینی روایت نمود و شارحین بتفصیل ان بکار بردند که عجب باشد یا امیر المومنین که مظالم دیگران واگذاری و از مظلمه ما خبری ندارمی پرسید ان مظلمه چیست پس فدک را ذکر نمود و حدودش بر شمرد و در نیجا هم این منزل است چه او مستحق بود و مانه طالب از وجه معنی وارد که مکذب روافض است که مغصوبنا بل مسلوبنا و این امور را تا کجا توان گفتن پس وای بر شیعه که از وساوس شیاطین دست و پا بسیار می زنند و ما نوم شوم خانه بامی کنند و بعد حالا میرسند الغرض اصل درین ابواب نار مخطی معلوم است یعنی کتابیکه تمسک جمیع سلاسل ازان منقطع میشوند و لیکن نبود رفضه بمقتضای اوستادی این سلسله جنبانی او نمیگذارند مقلدین او را همین مناسب است که خاکستر شوند و لیکن از مقولات خویش سر نه پیچند آری مردان همین است شاباش و صد آفرین الغرض از اغاز سلسله خلافت بالیتی صبر فرمودن و عهد شانه شکستن و لیکن قوم رفض بد معاش و بد کیش اند هر چه او محدثات خویش در زمانه یادگار گذاشته بدان آویخته از هر گوشه شور ها بر انگیخته اند و هیچ دانی که مجتهد زمانی بقاطبه بیت چرا بعد ذکر چنین امینه و دیانتی گفت و جناب امیر را تنها چرا ذکر کرد و جنش نیست که اخوان الشیاطین در گوشهای ایشان چنان دمیده اند که اگر گوید عدل و داد شان جهانرا اباد نکرده اند انکار بدیهی خواهد بود پس جناب امیر را مشتبه گفته باشد یعنی عزیزدات حضرت امیر نزد همه داد عدل پس محدثین امین و سوسه را بسوی جناب امیر راجع ساختند معاذ الله چنانچه دتبره دتبره ایشانست داد ندو عاقل تیز هوش میداند که شیطان ان تکلم علیه

وتاسعها الی کما لمن لناصحن بعید که اگر جناب امیر عدل و داد نبود چگونه جناب امیر بکمال نیک محضری و حسن خواهی شرف الطنه وزارت را بتقدیم میرسانید چنانچه روز بیعت خویش این امر را هم اعاده فرمود و بالاخره ازاغاز تا انجام اِلّا آیاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا قرار شیعه نیز بهمین بیعت بدین محول نمود و ازنهاد دین سطر که گفتم امری واقعی است پس بالبتی مجتهد محبون را نام سیده بر زبان او رون که آنجناب از اوست عم معاد الله مقتول شد نه اشنای جناب امیر و از نجا هم حکم توان کرد که خواص شریف مجتهد از زمانی مسلوب شد کما لایخفی و از لفظ اصل قران فهمیده باشی که مجتهد بعضی از مطالب را که پدر شیخ بود در عناد الاسلام و آنقدر دانستی یعنی رسولنا اصل نسخه امثل جناب امیر سپرد و نسخه دیگر را بصیاغه عنایت نمود و یاد میدارد لفظ اصل بر عبارتش خود می افزاید ولیکن بیچاره نصوص جعفری را فراموش کرد که ان نسخه هنوز نسوخ التلاوت است بلکه بعضی از شروح کافی دال برانست که در زمان صاحب الامر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود نزد همین قران را مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود از انحفوظ کردانیدن بکمال آنکه خواهند سوقت بعضی محض است که مجنون هم بکار خود هشیار باشد و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب چون نقل کلام پیر بقدر ضرورت ضرور افتاد اکنون برای اظهار بیزه درایی و خود بینی و خود رایی مجتهد ضرور است در عبارت پدر بی ادبش حرفی چند نوشتن تا عیان شود که مرین بخیال در دو دینی بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام پدر خود در رفع ندارند و زنهار از جماعت فرزندانش با نیهمه جمعیت خاطر و آمادگی اسباب صورت نبست و پر ظاهر است که چون اغلاطش را حدی نباشد این بیچارگان چه کنند بلکه استعداد از کجا آرند پس درین عبارت که از ان نسخه منقول است که خود مجتهدین مطابق نسخه پدر رسمی نقلش از کاتبین کرده فتند و برای نام آوری با ضمنا فرستاده عیان شده که مو نقش از علوم عربیه بیگانه محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و شلاد در وجه دوم در موقوف و تقیه حضرت نوشته مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا و بیاد نمی آید که بعد از لفظ رغبت علی می آرند بلکه در مقام اعتراض برای لفظ مذکور عن مقرر است کما فی القران المجید و الحدیث الشریف قال تعالی وَمَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِیْمَ و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون بمعنی رغبت می آید و صله اش زنهار علی نمی آرند بلکه فی دانی قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مولف عناد هم کتب لغت و محاورات دهم کتاب مذکور تر در خود داشت چنانچه از تالیفش معلوم است ولیکن سه ان تمی معترا حجه علم و خبر که براه نمیرم است یاد فتر و الیقا لما کانوا هم الباعثون و ندانست که الباعثین می باید در حال نصب و رفع چنانچه در سوره شعرا است الی غیر ذلک ولیکن شیعه او را می بیند که چون گوینده او از نصب خیلی نبیز ار بود رعایت ان تقرر موده بنده درین کتاب بنصب فضه جا بجا باثبات رسانیده ام کما لایخفی و الضمایر بلفظ هم راد هم عم بلفظ التحریف اورد پس سپرد همقانی را محاوره اهل هند یاد ماند و بکلام مجید التفاتی نماند که یُرِیْدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ الی غیر ذلک من الآیات دران نازل کردیده ولیکن چون مجتهد

پسر میر معین دیقاتی بود که در ماه شعبان سفر فیض آباد کردی و در روزه رمضان شریف خود را
داشتی و بعد از فروختن تهانهای ململ وغیره و کرد آوردن قیمتها قریب ماه شوال گفتی اب عم پسر
سی سفر کرده گھر کا جائیں سمین گلبیاری ہا تھہ کے عید کے دن تکم بڑی دست گا میں عجب
که بدین لهجه یعنی از الفاظ در عبارات عربی استعمال کند وصله من بعد لفظ نکوهیده عبارتش بسیار است واگر
استیعاب کنی در کتاب ضخیمش برین قیاس نوبت این یقضه بهذا رسد بلکه بیشمار توانند سید بیرون طرحی چند
باین اغلاطی چند راد محمد الله که مجتهد الزمانی هر قدر که در دو سه مقام گفتگو کرد و لیلی بران متوانست
ذکر کردن کما مر مفصلا مقصود من کشادن با بیبارت من خطیات لفظی نیست بان خرمگیر ابه کلام او در فنا
واضح بوده است و ابطالش ببلوری پرداختم که قلوب شیعه نیک میداند و من در نیجا بنیت بنزین
مصراع بر زبان دارم که مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود و وجه این تضعیف بر ناظرین مکا
شریف پر ظاهر است حاجت باظهار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاسب را وقت تبصر
این کتاب نوشتم و شاقلن بست بدست و نوبت نبوت نرفتند و مشهور کردند علما و انچه گفته چنانچه
بر یک یک انخ میگویم که بر دنیره این تیره در دن اجمالی و اجمالی اندرون عبارتش را دیافته زیرا که معین نیست
که این اشاره چه اراده کرده و لیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل فانه را در کلام امام غزالی بسبو
هر دو امر بر گردانیده در نیجا نیز چنان و تیره خواهد رفت پس واو میشود که هنوز او از کتب ما ثابت نکرد
که ظلم کردند خلفای متقدمین بر اهلبیت طاهرین در هم بنی امیه و عباسیه و لیکن ظلم اولین از ظلم آخرین
کم بود و چگونه انیعنی را ثابت تواند کرد حالانکه خود جماند در فقه مثل این میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه
و غیره گفته اند که اهل سنت اجماع بران دارند که از جناب مرتضوی در باره خلافت هیچ شکایت از متقدمین
به ثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتمده با ثبات رساند و قوع ظلمهای قلیل بر اهل بیت جلیل
حالا یخفی بلی بر اصول معتمده رفضه وانهم در کتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از دفن
شریف بر جراحتهای حضرت زهرا پیش از پیش تمک پاشیدند تا نوبت بدان دشمنا عما رسید که تمکن
دانستی که مانند جنین رحم الی اخره و چه ممکن بود که ان صدیقه ملازم صدوق صفا بدون ادنیا بدین
دشمنا عما لب بکشاید و از در کذب و افترا در آید چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی تو خود مجتهد
بکمتر بودن ظلم های متقدمین اعتراف نمود و بعد ازین مجالی ندارد که خلاف آن بر زبان آرد دور نیست از بهر طرف
بر او احجار نعت بیارد بخلاف خصم او که تواند گفت که انچه از جناب امیر خلاف دیانت و تقوی و خیانت
و تقصیر خدمت نسبت بجناب بتول زهرا رضی الله عنها خواجه هر دو سرا صدور یافت از هیچ کسی خواهی باشم
خواه بنی امیه بر اصول ما میرسد بعد و نیامده و با وجود یکه بکمال شهرت رسیده ان الا قرب کالبعید
طرفه تر انکه نمک پاشیها بجدی امتداد یافته که عند الوفات انجناب هم بوقوع آمده که حضرت

بهر آنست که کلام شیخین من وراء الجدار هم گوش نفرماید تا دردولتخانه را بربست و جناب امیر برای
کفالت و وکالت ایشان جسته پدید برخاستند پس در بسته را بکمال کشش و کوشش کشادند و هر دو
را همراه برده و بدان مقام رسانیدند که جناب نهر ابر بستر بی آرامی افتاده بود و بزبان حال در فراق خضرت
سر بر کونین ان بیت بربان داشتند ۵ ای در و توام درمان بربستر ناکامی و ی یاد تو ام مونس در گوشه
تنهائی پس این ایذا از نمک پاشی هم در گذشت و نوبت کارد باستخوان رسید و معاذ الله بدردم
اتفاق افتاد چنانچه انهمه امور در محل تشیخ المشایخ و غیره بجای خود مرصوص و بکمال بلاغت و خوش
بیانی منصوص و بر کس مبدانه که در بن وقتها از اقارب انچه ازایذا اگرچه قلیل باشد بقدر ذره بر سد زیاده تر از کوه
الوند می باشد تکلیف که بجای نمک زهر بلاهل بریزند نعوذ بالله من تلک الاصول التی رواها اهل التفضیل
کالمجلسی فی تالیفاته وغیره فی غیره اما انچه مجتهد بر محملات سابقه تکیه کرده جوابش انجناب بزبان قلم رفته
که کسی از رفضه و لرا حسین باشد یا تبارک حسین یا دیگران مدلتما در هوش نیامدند و بعد از افاقه چه ملامت
باقیماند که مگر چون درین باب مجتهدین کیسه بصابون زدند و جز سها اطیر اولین چیزی در دست ندا شتند و انهمه
درین نوخیز دلی نام و نشان کردید اکنون بجوابش باحیرت همدوش اند که نتوانند بر بام فلک رسیدن نه بمقام
قارون در تحت الثری خزیدن و بهم در وی پیوستن و انهمه سزای ایشانست در دنیا و لعذاب الاخرة اشد
و ابقی و هیچ معلوم نیست کرا نچه جناب سید الساجدین علی بن عبد الملک بن مروان در بساط تخت نشینی
او نوشتند و او برای انجناب خدمتی بجا آورد نیز بدین این مرده دل و زنده تن باقی ست یا نه که شارحین
کلنی هم ازان در ریخ نکردند حالانکه حالش از اغاز تا انجام بر انجناب مکشوف بود بخلاف دیگران که انچه دیده بودند
از کثرت علوم و حرمند عبادت تا دیده داشتند و انچه شدنی بود و از انچه میدانستند و از نیچا گفته اند که جنت
بر نفس ناکرده و بسا الها معلوم شما انچه در باره قید و بند حضرت امام زین العابدین و حضور این شهاب زهری
و ترحم او بر حال امام رضی الله عنه و کریستن بران جناب نقل کرده و بس مقام انست که شکر ایزدی بجا آریم
که این دوره از آثار محبت پیشوایان اهلسنت است درین وقت نازک بخلاف رفضه که ایشان حال
امام به پرسند و شرف حضور یابند و وقع و حشت نمایند و باعث انس انجناب کردند که شان انها نفضوا
قائم الرواض فض فرزند ارجمند آن امام است و ازان وقت این داغ بر پیشانی همه قوم بی وفا زیاده
تر ظاهر شد و اگر از کتب تنقید رفضه بدین امور نگاه کنی خواهی دانست که بعد از واقعه جناب سید الشهدا
کسی را بدین عین مزید ولا نبود که مقرر شده باشد همه از اهل بیت طاهرین برگشتند و انچه ایشان کرده اند
زینهار قتل خطا نبود بلکه منصوص و طبعا ایمه قتل عمد بود یعنی کلمه نواصب میخواندند و در صحبت شان شب و
روز حاضر میشدند و غیر از او مان خمر و عمر بودند اگر مان در حق اهل بیت عم کرد یا چیزی دیگر از ایشان بعید و
عمی آمد جنانچه در زنهمه نقال کشمیری هم و متعلقات ان پی توان برد و اهل تقلید از شیعه نام رهبری مانند او

اعلای اهل سنت است در زمره مشتبی گرفته اند فرحمة الله علیه علی من اتبعه ولعنة الله علی من خالفه الا
الشدید الیوم تقاتلوه وقتلوه ظنا منه انکه بعد ازین سخن گماری و ماتمداری را شعار خود ساخته تا مبادا کسی از امید
تعارض او فرار را بر ایشان سد سکندری کرده چنانچه شیعه مخلصین در معاونت ابن زیاد و تبعیر شیعه
مروان حالی لشکر ارستند و انقدر کشش و کوشش کردند که همه بدرجه شهادت رسیدند کما اومانا الیه
قبل و حال ابو فراس نیز قبل ازین دانشی و چرا دران وقت بمقابله ظالمین و اوجبا و لسانی نمودند کما از مخلصین
نازرخشه منافقین و انچه متعلق بود بحال متوکل بتفصیل تمام در مجلد اول این کتاب بعنوانی دانشی
مکاتبه علمای شیعه ازان نیز حل گشته و این قصه بالها و علیها در دفتر مذکور گزشته منظر بصیرت باید بود و
پیرامون ذکریش نباید گردید اگر مخالفت الجناب در میان نمی بود البته چیزی ازان بنوک قلم می آورد و
دیگر بران می افزودم و انچه درباره روضة الاحباب عموما بارها تکرار کرده تحقیقش و چند جا بعمل آمده و هنوز
ازان اسوده نمیشود پس علاج او جا بجا نموده شد حتی نسخ را از اصول معتمده او تلخیص دادم و لیکن سودی نداد و
العادة طبیعة ثانیة و انچه درباره کرامات حضرات ایمه نوشته ام معتقدانم که صدور این امور از خلاف ایشان
بعید نبوده فکیف این نونهالان بوستان عفت و طهارت بلا مظنت و لکن
هرچه برایشان از دست خلفای بنی امیه و غیرهم میرسید بعد از تحقیق چنان عیان می شود که از رفض
برای تقرب خویش عند الملوک مجرمها بعمل می اوردند و سر این مصائب امید مفهم چنانچه جابجا این
واقعات را باعتراف علمای شیعه نشان دادم و ادنی محنت در تتبع روایات طائفه شیعه توانی یافت
که دران زمان پیشه رفضه همین نمامی و جاسوسی بود که بقبول عمده احادیث ایمه هدی مستظهر شده
در کافی و غیران بتقیه جناب امیر را اصول خویش امیدوار فرمود تو اب درین پیشه می بودند در باب
التوقیت از کافی و غیران از ابواب دیگر خوانده باشی که هرچه باهل بیت از مصائب و قید و بند شهادت
رسید از جهت اذاعة اسرارشان بود حتی که ایمه هدی بخطاب لقمان امامیه که او مانند زراره پیشوای قوم
سوء دنکوهش و لوم است ارشاد فرمودند که شما اذاعت اسرار کردید تا این مصائب و سختیها رسید یعنی ما
ال مطهرین که نزدیک بود اکنون قریب حشر نیشتر نجامید الغرض هر کس که بهخوات و نقولات اوراقی
او را بر صراط مستقیم نمیداند و فواید این نقول معتبره و قصه را که شیعه پیش از پیش نوشته اند بسیار است از انجمله انکه
امام قسم خود بر انکه نیت خروج بر ین ظلمه ندارد و ان از و حال خالی نیست و در صورتیکه نیت جهاد نداشت
لازم آمد رضای او بر خلفای جور و افتاد که همه پیرو فضه قائل شوند بضلالت امام بلکه ضلالت اکثر ایمه هدی
که باظهار شان بر طوع و اعد بودند و امروز معتقده امامیه مکشوف شد و قبل ازین مردم میدانستند که نزد شیعه جعفری
ایمه بر مذهب بزرگان خود بودند که بظاهر مجبان راشدین باشند و در باطن دشمنان پس حضور تا ایمان نزد
قوم برای ایمه باقی نماند و چون قسم خورند که ایمه خروج ندارند البته در حکم امنها شدند به بین حال امام ابو حنیفه

خواص شیخ می نویسد ازان ملعان ظهور رسید که راضی نبود بحکومت خلیفه وقت و معائب او را فشهر و در هر گاه
امام واجب جهاد نداشت ایمان امام بر اصول امامیه کجا باقی ست و از کتاب مذکور انیم عیانست که از سبب
مذکور امام ابو حنیفه را محبوس گردانید بلکه موجب شهادت او شد و اگر داعیه داشت لازم آمد که قسم
امام در دروغ باشد و بدین امر جسارت نتواند کرد مگر کسیکه رافضی باشد و از ایشان چه دور که اظهار حضرت
امیر را که حاسا که بشیخین عناد می داشته باشم ره در دروغ می پندارند چنانچه از علل شیخ الشیوخ مستفاد است
و قدم مفصل البعد از ین کلام در ین است که شیعه اگر بداعیه مذکور مطیع امام شد ندیس ترک جهاد
با وصف جمعیت رفقا گمراهی است عیاذاً بالله و اگر مطیع نشد ندیس بعد اب دایمی گرفتار آمد ندیس
معرفت امام و پیروی او کجا که امامیه هر وقت مدعی بدانند معهذا از قران مجید واضح است بحجت در اشار
این اوقات پس چرا جائی نرفتند که فیروز بعد از فتح و فیروری بدان رفته بود و جان بسلامت هر دو فیروز گشت
و نیز کلینی و رجال جابلقا وغیره از امام حسن مجتبی در کافی آورده و هم کثرت ساکنین ان در هم کثرت
محاورات که بهفتاد هزار زبان می انجامد و عبارتش اینست ان الحسن بن علی قال ان لله مدینتین احدهما
بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کله احد منها الف الف مصراع و فیها اثنتان و
الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات فیها و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری
و غیر الحسین علیه السلام الحی شارح بعد نام هر دو که جابلص و جابلق است و متعلقات حدیث در معنی آن می گوید یعنی
امام حسن فرمود که بدرستیکه الله تعالی را دو شهر است یکی آنها در منتهای عمارت مشرق و دیگری منتهای عمارت
مغربست بران دو حصار است از اهن بامعنی که بهر یکی ازان دو حصار است که بجای خشتهای ان باجرهای
اهن است و بهر یکی ازان دو حصار هزار هزار در است و دران شهر هفتاد و دو هزار زبانست که سخن میگویند اهل
هر زبانی بخلاف زبانی دیگر همچو می آنست و من شناسم جمیع ان زبانها را و هر چه دران دو شهر است از مشرق
تا مغرب بامعنی که جمیع آنها از قران مستنبط میشود و من جمیع قران را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی
بالفعل و بیست بر دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین برادرم بعد از من فیفا صله مراد اینست
که ایشان نیز مکلف اند بتصدیق امامت امام مفترض الطاعة که مصداق الهیت رب العالمین اوست و واجبات
بر ایشان عمل بمضمون آیت سوره براءت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة و خواه ان آیت بایشان
رسیده باشد خواه نه چه مضمون ان معلوم است بشواهد ربوبیت از زمین و آسمان بامراد اینست که ایشان
تصدیق بامامت ماکرده اند و مومن مذکلیف که اگر میچوشید بر روز بر بساط ابر میرفتند و کسی پی بدان نمی برد
کما لایخفی و بر گاه بهجرت با اختیار خود نکردند پس وعید باسی قرانی را در ترک هجرت چه علاج که فاولئک
مأواهم جهنم و ساءت مصیرا و از ان جمله انکه ضرر دارد که حضرت ایمه زمان خود را محفوظ نسیند از لفظ امیر المومنین
سیما در حق این ظالمین پس ذکر مشرفهای شان بدون لحوق اشد ضرورت بر زبان نتواند بر آمد کما لایخفی و این

بحث بجهت شد ضرورت فعل از ین برگذشته واگر گویند که امام الائمه هرچه گویند مطابق خواهد بود گوییم نه
همین این کتاب بکار امده و مانند سیر شدن زاده مر برای خلفای راشدین بکار خدا آمد زیرا که بدین لسان نظر
کنند تعرضی نباید کرد ازین زیاده دادن چیزها و برگیری دیگر جای حرفی باشد و این بیان ان که برای معاصر
همین رود فرمودند اعلموا انکم چنانچه در اصول شیعه نیز وارد است حتی یاد دارم در نسخه سلیم دیدم
تواند بود چه کسیکه بر اوکمال اطمینان دارد و اشاره و یا صراحة بعهده جلیل فرار میکنی گوید هرچه خواهی کن
وبد معاش نیست گاه باشد که دیگران می پندارند که ما را سر فرار خواهی کرد پس علامت مهمانی
مهر کنند که گاهی خلاف ان نخواهم کرد و نقش بیاض نخواهم نمود اگر چنان شخص که بران عهده و قائم خواهد شد
یا سفید برخود نخواهم چید و نه بار بر خود نخواهم چید و ذکر انکه خواندن دس امام کاظم هرچه باشد
قران و خلی ندارد خاتمه تعرض بانکه نسخه از حضرت محمد بن عمر اوی در فن فلاحت مذکور ساخته
بعضی از محققین شیعه دال بر مرزند محبت با امام رضا بوده نه چنین و بعضی از این اختلافات میدانند علمای طالبین
یعنی چون آن امام را نسبت بسیار بود مامون اهتمام بران بیش از پیش نمود و نه می در مقدار زیاده
از دست بسیار حاصل شده سبب فات شریف کرید و عبارت مجتهد هم اشاره بدین است یعنی بتحقیق
و این قصه دخلی ندارد و پس یعنی میگوید که از عقل بسیار بعید است که مامون جناب از راه دور
طلبیده و در تکریم و تعظیم و خاطرداری هیچ دقیقه باقی نگذارد و بر خلع نفس خود مصر باشد و هرگاه
نرسد بولایت عهد رساند و دختر خود در بیع ندارد و باز چگونه آنجناب از هر خورانده و حال این است
رفضه در تالیفات کمتر دیده باشی که این چنین نسبت ما عالی شان و در کتب شیعه دیده و شنیده
ادانی باوجودیکه لاد عوی و فار تخطی نوشته باشند پس با وجود تشیع مامون عدم اظهار قران اهل بیت چه معنی
باشد و بر فرض شیعه گرا و بر حکم احراق مصحف محمد اصرار کردی نقصان دین و شریعت چه بودی
که آن نسخه از منسوخ التلاوت پس در محو آن چه کرند چه جای انکه نسخه مذکور دلالت بر امور بی کند که
بضلال دین محمدی صلی الله علیه وسلم قطعاً و یقیناً گردد از انجمله انکه نسخه مذکور نایت میکرد اند رسالت جناب
امیر را پس ختم رسالت کجا می ماند و این را هم خیال کرده باشی و قتیکه این امر باثبات رسانیدم
و اطناب او امثال این حکایات بعید از درایت عقل است بلکه مناسبان بود که اما فضا اظهار این امور
و رفضه را در مناظره عاجز و مبهوت گردانیده چنان میکردند که گاهی کسی نام آن قران بر زبان نیاوردی
باید گرسوره آیاتش که مقاسد اصول بران متفرع میشود چه رسد تا باصلاح آن متوجه میشدند و معاذ الله
مجتهد مسلمین میگردانیدند کما لا یخفی برای حفظ و حراست چنین کتاب کوشیدن و آن را بر حاشیه گذاشتن از عقل
دانش و بینش بغایت بعید و مستلزم تائید بدمعاشان چیزند و مجتهد در عبارت خونش حکم ناطق بنماید که
از تقلین کدام یک است و چنین عصامت ازین هر دو و از فتوای این بدهوش و چنین از حکم دیگر خیالی

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب فیل چنین قرار گرفت که قرآن مجید نقل صامت است و نقل ناطق بالحق والصواب اہل بیت مطہرین اند و حال تقیہ و خاموشی ایشان از اضلال و تلبیس و اظہار شکی بدان و بدین شکلان بر صوب فضہ بر ہمہ کس عیان شد و این بحث و متعلقات ان در مجلد اول این کتاب مفصل گذشتہ فلا حاجۃ الی التطویل و ایضا ازین مدہوش باید پرسید کہ یا گاہی ہیچکسی از ائمہ بخلافت نرسید بلکہ باجماع تمامی امت جناب امیر روزی بخلافت رسیدند و نسبت با متداد و خلافت صدیق زیادہ بر حکمرانی و جہانبانی فرمودند پس چنانچہ رو بر دوش مبارک نہ انداختند و بمزید اہتمام در جمع ان خود را مصروف ساختند در زمان خویش تزویج ان باسیتی بپرداختن و چنین قسمہا خوردن و بر ین تقدیر زیادہ تر در قبل معذور بلکہ ماجور میگشتند پس قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان و زمین گنجایشی ندارد و محل مخض بہ بین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفائی راشدین چہ مشقہا کشیدند حتی کہ حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ ان دست نمیکشید کما فی مجمع البیان پس وصی آنجناب را کہ غیر از جناب مرتضی بر اصول فضہ دیگری نبود کجا شش درین باب زیادہ تر واجب بود و انہم صورت نہ بست بلکہ باعتراف این بیہودہ گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکہ آن کبیرہ ایست کہ تخدیر میرساند و نتیجہ ان نبض قرانی اُولٰئِکَ یَلْعَنُہُمُ اللّٰہُ وَیَلْعَنُہُمُ اللّٰعِنُوْنَ پس برای رفع فتنہ و فساد نبی مسلمانان کما عرفت مجملا و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ماسوای قرآن چگونہ موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم فیہ و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف واو و انہم تا مدتی برای رفع فتنہ و فساد و کجا کتمان اصل قرآن کہ ہدایت امت بران موقوف باشد خصوصا امامت ایمہ کہ مدار نجات اخروی بود و انہم تا امر نہ بلکہ تا ظہور صاحب الامر کہ بعد از ممکن فیکون شدہ باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی العجل حسبہ خوار و ازین بسط و تفصیل انہم مثل رابعۃ النہار است کہ نہیقی از قیاس مع الفارق برداشتہ عین اتباع اول من قاس و پیروی شر انخناس فاین یذہب من ذاک و این ما السماک من السماک مع ہذا غوری در کار است کہ بر تسلیم انمیغنی کہ تعلیل در کلام حجۃ الاسلام بہر دو تعلق گیرد فائدہ آن حفظ و حراست اصحاب از تیز زبانی قوم سرکش خواہا بود و بس و این فائدہ مگر نزد او ہیچ حقیقی ندارد حالانکہ حضرت است جو کوا زیمغنی تخذیر بر شدید کردند چنانچہ در بحار و حیات القلوب و غیرہ بہ ثبوت رسیدہ انچہ خلاصہ مضمونش اینست کہ انصار خدمت او بعد من انچہ کردند زاید الوصف است پس ازیشان اگر کسے باشد باید از دور گشتن و در پی انتقام نگشتن بلکہ صبر نمودن ازجست من پس و در کتب اہل سنت بتکرارات اکید این امر بروایات مستفیضہ بہم رسیدہ مردم را از تیز زبانی و لعن و قطعن در حق بعض انصار با وجود مسی بودنش منع فرمودہ باشند پس بدگوئی مہاجرین چگونہ حرام نتواند بود و لمزند شر فہم چہ جائی ظہور مجامد ایشان کالنور علی شواہق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر صادق چنانچہ در اوراق سابق دانستی مع ابطال ما تفوہ بہ کہ مزیدی برآن متصور نتوان کرد. ورد و نقض اقوال این سفیہ

قابل تادیب و تنبیه و درین ورق نیز بخوبی معلوم شد که کتمان قرآن مبین نزد ما بدست نیست باکه گناهی است
که بدستان شرک و کفر است که از ارتکاب آن بعد از توبه بدرگاه الست [illegible] توان کرد و بهشت برین را
بگزیدند بالکیه و جمیع کتب فن ذکر کردند که جناب امیر فرمود که اکنون این قرآن بدست کسی نخواهد رسید
که امامی معصوم از اولاد من پیش سلسله نازل نزد او نباشد و معاذالله کمالی لعناد و غیر مراد الکاتب المتبره
لاجرم مجتهد عصر درین مقام نیز بمغالطه شدیده افتاد کما لایخفی و در کتب شیعه نیز مثل جامع الاخبار
وغیره مذکور است حدیث حضرت پیغمبر ﷺ که هر که مرا دید گویا او را قتل کنید و هر که حق را بجناب من بدگوید او را
تغیر نمائید پس معلوم شد که مجتهد بنور کتب خویش با هم ندیده و بدون ان بشغل تالیف و آمده و این امر بیست
خلاف مذهب درش در صوام وغیره لاجرم قطع نظر از ارتکاب مغالیط سعادتمندی او نیز مثل رابقه السنهار
ظهور بیست و انچه در علاوه گفته امریست که عوام طلبه که تحصیل شان تا قطبی و حاشیه سید سند علامه جرجانی
رسید برایش راز مجتهد قاده میکنند و او را نقل مجالس قرار میدهند شاید که قطب یعنی تحتانی قطب الدین رازی
نزد محشی معصوم بود تا جابجا تاویل کلامش میپرداخت و اگر مجتهد بسبب فقدان حافظه ازین کتب سیر غفلت
تام برگزیده صوام بدخویش بعد از غور و تاملها بینند که درباره شیطان الطاق و همشالین چه قدر داد سخن الهامی بلکه
تسویل و خودرائی می دهد یا ایشان با وصف اقوال سخیفه و عقائد نالفه کشیفه دانهم در ذات و صفات باری خواهند که اهل
الاصول باشد رتبه عصمت حاصل کردند که پدرش بعد از دیدن تدمیم و تضلیل شان چه قدر بر خود و مثل اقصی می بیچید
و چه دران مقامات مقالات او باشد همه هیچ ست و عجب که این دلدار دلبر پرشوق افاضه ستم نگر نمیم فشید که بدفعه
در شرح من لایحضره الفقیه که در فارسی نوشته چه می فرماید که بعد ثبوت ایمان شخص افتاد تاویل برای او بالکلی بیکار
و کوششها تقدیم رسانیدن و نصوص ایه و هی قبل ازین بیم گزشته که ایمه مهاجرین اعضای رسمه حضرت
رسالت و مصداق آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و انیمنی بدون کمال ایمان ایشان را چگونه حاصل شده و پس
چون برای شیطان فرزاره تاویل باید کردن برای مهاجرین صد تاویل باید نمودن که با عتراف شما رجال
کلینی مثل جلیل قرونی است حقیقی این مهاجرین و انصار بودند که هم اساس دین را محکم کردند و هم عمارتش را
بلند نمودند خدایا مقام حیرت است که این جمل گو مگر قسم خورده بود که هر چه گوید در جواب رساله قادیه یعنی ابطال الغیه
حرف گوید ناظرین تشدید مجتهد زمانی از راه انصاف راست بفرمایند که هیچ جا دیده اند که این رئیس کاسه لیسان
آتش پرستان درین میدانی قدمی درست نهاده و سکندری نخورده باشد بلکه هر جا و در هر که مردانه
رو بروی مخول بر روانتاده و داد قولی از بار داده و وصف تراگر کند و رنکند اهل تفتیش را حجت
مشاطه نیست روی دل ارام را **قول** و اما تعریض تحریف قرانیکه الیوم در دست
مسلمین موجود است و فاضل مجیبان را الخ اگر مغنی نیست که چون مجیب بصیب اگفتگو در عقائد حقه
قرآن مجید است و در روایات صحاح صحیح بخاری و مسلم تمی جنبید پس مرحبا بالوفاق و جندالاتفاق زیرا

گاهی چنان رومی دهد که روایات نزد علما محمول فی باشد بر نوعی از تاویل و معانی صحیحه چنانچه درین قسم روایات
خفقرت مبین می شود ان شاء الله تعالی و در اصول عقاید لکا بر نمی آید زیرا که ان عقاید بادله قاطعه قرانی و احادیث
متواتره و مستفیضه حضرت رسول یزدانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادله الشرعیه و این
کلام بمقبولات پدرش و در صوارم و سهام بخیران موید است و حاجتی بدان ندارد که تتبع بالغ در کتابین مزبور
یا عیاد الاسلام نمایم ولیکن برای حصول اذعان عوام چیزی از ان سهام نقل می کنم بگوش اصغا باید شنید و دم بالا تید
میگوید که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در رد ش اعتقادات حضه امامیه را که مبنا بر آیات و احادیث متواتره
و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق و اب محدثین اخبار
احاد را بهر قسم که مالو ترکشه مندرج خمر موده و لازم نیست که محدثین انچه روایت کنند مطابق ان اعتقاد
هم داشته باشند و الا لازم اید که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها لبسیاری از احادیث
مخالف اهل اسلام و با مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب لسنن و این بمرتبه عیان است
که شائبه احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان اجتبت و افضلیت بار محتاج به توضیح و بیان است
و از نیجاست که با وجود اینکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن است که احب الخلق الی الله
علی بن ابیطالب است سنیان با فضلیت انحضرت قائل نمیشوند الی اخره بلفظه و درین عبارت ما جرای عجیب
انیست که در عناد الاسلام و سهم رساله ذوالفقار اعتقاد تحریف ایات قرانی را که متواترات قطعا و یقینا بلا اختلاف
روایات که باعتراف صدوق و ثقاتین و غیر الثقاتین لایق ملاحظه نیست یا ما و ان اند ضرور می نپندارد و بلوقوع هر گونه تحریف
دران قائل است پس قول بتحریف قرانجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد چالاکی بدان برو ند و اولاد
و دیگر اولوای او و مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ بیرون ازین اعتقاد تحریف زندگانی
میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بدان نیست که قرانجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
و فلان سوره و کلام تصرفی راه دخلی هست او را کافر میدانند کما لایخفی بالجمله توقع از ابتداع اهل بیت که سخن نکته
شیعه خصوصا این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که فارغ خطی او از عقیده تحریف دران داخل است بر سر و
چشم میگذاشتند و دست ازین کفریات می برداشتند نه انکه وقت بیان و بحث این مسئله ان را رد کنند و اجماع
اهل بیت را پامال سازند باز دعوی دین جعفری کنند این خود خ چشمی را حدی نماند و اگر مراد اینست
که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قران مجید بر حال خویش است و تحریفی و زیادت و نقصان در ان نشده لیکن باید
دران راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیحه خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد بجوابش انکه از
وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت یلو و میخواندیم یافته نمیشود
و تحریف ثابت نمیگردد و اعتقاد تحریف ازان لازم نمی آید که هر مجتهد الزمانی محل نزاع را نیافته
که عیبیت و از تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بعموم خود زیادت و نقصان

و تبدیل بعض الفاظ و ایات را بعض دیگر و انکار اهل سنت انیست که معاذ الله که اصحاب کرام این امر را بعمل
اورده باشند که خود تمامی عمر در ترویج فرمان و دین و شریعت و عدل و داد بسر بردند و بموجب تقدیر سبحانه الی
باقی نمی ماند و قول تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون دروغ میشود معاذ الله و نیز قوله تعالی و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل
باقیماند روایات قلیل بالبسیار ربانی رواست که قبل ازان چنان میخواندیم و این سوره زائد بود و ان آیت طویل
بود اکنون چنان نیست و بجوانب یک حرف تمام میشود که مفسرین ما و شما گفته اند که بعضی از ایات هم معمول
الحکم و منسوخ التلاوت می باشد مثل آیة اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و بعضی معمول التلاوه و منسوخ الحکم چنانچه
و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج
و منسوخ التلاوه و معمول الحکم چنانچه ایت رجم الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما نکالا من الله و الله عزیز حکیم پس
خواهند که از تفاسیر شیعه این فصل را باعتبار کلیات و جزئیات دیدن باید تفسیر میانی البیان رجوع کنند که در
متعلقات این امر را بیش ازین ورده که ان تفصیل در کتابی دیگر از نظر ما نگذشته و این کتاب در دهلی کتبخانه نواب
محمد میر خان موجود است و در باره نسخ تلاوت فرموده اند ما ننسخ من ایة او ننسها نات بخیر منها
او مثلها و هرگاه این اقسام نزد علمای فریقین مسلم است و اینهم که ناسخ خبر باری عزوجل کسی نیست پس
تحریف و قتی به ثبوت میرسد مخالف اعتقاد اهل حق که روات میگفتند که بعض ایات چنان بود و جامعین انرا
زائد ناقص گردانیدند نه اینک گوو اینک وعیدان بیاسید و ثابت گردانند که از روایات صحیحه مسندة این امر
قطعا و یقینا نه بثبوت میرسد حاشا و کلا جمیع مرویات این باب را دیدیم و یقین بران پیدا نشد سبحان الله بعضی
و مدعیین تحریف مذکور ازین روایات مدعای خود را چگونه ثابت توانند کرد که اصحاب کرام قرانمجید را خراب
کردند حالانکه بالاتفاق جهاد ایشان بر تنزیل قرانمجید بود تا مدت العمر به پیروی حضرت پیغمبر و خدای عزوجل
بخصوص صادقیه از جهاد ایشان راضی شده پس این محو و اثبات لفظ تلاوت کار حضرت رب العالمین است نه تحریف
اصحاب سید المرسلین و راویان انچه از قلت و کثرت سخن راندید مراد شان نسخ ایات است بلی بعضی را فرمود
که حقیقت را دانستند و بعضی خبر نداشتند و این امر بطور تحقیق کار علماء زمان صحبت بود مانند خلفای راشدین
که شب و روز باین سعادت مشرف اند و فرمودند علاوه ذکر عهد سعادت نص برین نیست که اصحاب بعد از وفات
تشریف بعمل اورند و از طرف خود محو کردند که زمان نبوت تا بست سه سال بود پس هم آنجا ایات نازل شده و هم
محو گردید یعنی نزول آن سوره طویله و بقای آن در رجال قصه در اوقات مختلفه شده و مدت نبوت به قبل ازان
ازین چنین معنی دلیل را بدیهیت عقلیه و نقلیه و اعتراف صدوق و ثمانینی و غیر او در کتاب الاعتقادات و جواب مسایل
طرابلسیه و محج البیان از دست برداشتن و بخیالات شیاطین نیافتن که اصحاب کرام مجاهدین انام تغیر و تبدیل و زیادت و نقصان
کتاب الله نموده خراب کردند کار همان گمراهانست که پیروی شیاطین کردند و بغرور و ریه ضلالت گرفتار اند پس مبنی هم انست که
نوشتند که انهم قلت و کثرت در عهد حضرت بوقوع امد در بست و سه سال نبوت و اصحاب کرام فسوخ ها را بدل کردند و انتخاب دیگر کردند که ان الله

نگذاشتند والحمد لله والمنّة که مولفین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات و افرید گار عالم را در کلام خود اختیاری نباشد العزیز زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این همه در بدان ماند که در قرآن مجید فرمودند فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ حالانکه سوال بر اعمال در هر دو زمه در قیامت شد نیست و انهم بجدی که سید انبیا در موقف باشند و از جناب امیر پرسند بالنقلین چه کردی و هم این امر یعنی عدم سوال فکذا هذا همچنین ان تحقیق هذا المرام والله هو الفضل المتعام و اگر این چنین روایات در مقابله آیات قرآنیه متواتره بخیر اعتبار در آید قوانین کلیه شرعیه برهم میشود مثلا بین الفم یقین این اصل مدلل و مرصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر بیقین این روایات اگرچه در صحاح مروی باشند لیکن تواترش کجا مثل قرآن مجید پس یقین ان کتاب مستطاب چگونه بملاحظه این روایات زوال پذیرد یکی روایات ائمه بدین مضامین در کتب رفضه غالیا دیده میشود که نازل ایت کریمه شد چنان و چنین بدین هیئت گردانیدند اگرچه منظار معتقدین تحریف یعنی رفضه در خصوص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب موثر چگونه زایل شود ولیکن چون بحر ریب امور دینی در حقیقت می پردازند تمسک بدان روایات موضوعه نمودند از جاده مستقیم برگردیدند کما لا یخفی بعد ازین ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است پس عقل تجویز نمیکند که صحابه کرام بلا سبب ایات قرانیه متواتره را از اصلش برگردانند و موحد باشند و پیروی دین و ملت زادالوصف بکوشند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت راسخ دم و ثابت قدم باشند چنانچه بر نبوت جمیع انبیا و مرسلین خصوصا حضرت سید المنبیین و تقرب ملایکه مقربین و منکر ایتی از قرآن مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیا دانند که کفر است یقینا و قطعا و بر همین قرآن منزل از آسمان بالشکرهای سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر داد جهاد سیفی و سنانی و هم جهاد و نفسانی منصوص ایمه بدهند و خون لکوک میگزین بریزند و اوازه دین محمدی صلی الله علیه و اله وسلم از اطراف و اکناف عالم برانگیزند پس بر تخریب و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی و باعثی در اذهان منافقین خواهد بود و بعد از دید کتب ایشان غیر از عناد و لداد با اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اسامی و نصوص امامت را مستاصل گردانیدند و ازین قرآن مجید برآورند و ایمه اعظم رفضه در بر کتاب این ترانه پی برده می سرایند که درین قرآن مجید نصوص امامت شان قریب پانصد موجود است و کتابها دران نوشتند ایا جامعین کتاب کریم اهل لسان نبودند و نصوص را نفهمیدند پس چون این امر بدیهی البطلان است فتعین مغالیط هولاء المنافقین و بسیاری از روایات که این گروه شقاوت پژوه بر تحریف قرآنی نصوص پنداشته اند نزد احدی از اهل کتاب و غیرهم هیچ دلالتی بر فضائل اهل البیت طاهرین ندارد تا بامامت چه رسد چنانچه در کلام این رئیس السفها عنقریب بیاید ان شاء الله تعالی و عقود مکاید قوم میکشاید باز حضرت قدوه المرسلین بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قرآن را محرف گردانند و خوشدل این اصحاب

پیش نمی‌رفت تحریف کلام الٰہی را بتقدیر میدانند کما عرفت لقلا عن غیاث الاسلام اگر مسلم اہل الاسلام ما ذکر
والی یوقف ان سبحان اللہ یسجنین مکرمین جائیکہ دختران ایشان با فشای راز رسول ربانی تبلیغ
ان را تحریف نکنند و بر قرار دارند بلکہ مطاعن نفوس خود را کہ بزعم فرد ما کان لی ان اضاعت بجا بجا
این مجتہد مجمع سفاہت کما مر در قرآن مجید باشد عنقریب بحذف و اسقاط آن تبرد ازند و بدشمنان
و نفوس خویش باشند حقیقت ہمین است کہ اگر حکما و المبای یونان باز بردنیا بیایند نتوانند علاج
امراض صعب نمودن و رنگہای قلوب ایشان زدودن ۵ زنا پاک زادہ مدارید امید کہ زنگی شب
نگردد سفید و بالجا چنانچہ حضرت رسول یزدانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی دقیقہ نامرعی نگذاشتند
حرفی از ان خیانتی نکردند و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منہ بالیمین ثم لقطعنا
منہ الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین ہمچنان شیخین منظمین در ترتیب و اظہار کلمات ربانی آثار اقدام شریفہ
پیمودہ اند تا انکہ بزرگان نظم نمودند ۵ ہر سہ شدہ یک نہاد و یک راہ چون یک الف و دو لام اللہ
از تعجب جناب مجتہد الزمانی مرا التعجب رو میدہد کہ او مقدمہ تحریف قرآن را بغایت سہل میشمارد و بخیال
نمی آرد کہ مقولہ او انیست کہ خواص و عوام شیعہ باطور صاحب الامر ما مور بالاتباع و تعظیم آن ہستند
و ہرگاہ چنین است انرا محرف دانستن در حقیقت مستلزم تناقض است چون کلام الٰہی مشتمل بر کلام بشری
شد قطع نظر از انکہ اعتبار و اعجازش یقینی نماند و از ہمین است کہ امام جعفر ایتی را از آیات محرفہ
تلاوت فرمود و انرا باستحقار بر تافت چنانچہ پی کلفت از اصول شان بری آید اما سخن سازی پس ازا
حدی نیست زیرا کہ برخصم نیز در تاویلات باز است کما قال العلامۃ التفتازانی حالانکہ ایمان مکلف درست
نمی شود تا بران یقین نیارد کہ از اغاز و انجام کلام باری عزوجل است مثل انکہ ایمان بجمیع انبیا بر فرض
است و انکار یکی از ایشان انکار ہمہ خواہد بود و کسانیکہ ایمان بعضی آرند و از ثبوت بعض انکار دارند
و در حق شان موجود است اولئک ہم الکافرون حقا پس عجب مصیبت کہ مابار بار تحریف مینمایند و این محقق
را بچشم حقارت می بینند بثبوت در ردینی و حصول مثوبات یقینی از برای اوست نہ محل تعجب مگر کسی کہ
ایمان بر کتب نمی دارد البتہ این تعجب از وی بعید نخواہد بود و طرفہ انکہ بعد از حذف و اسقاط میگوید
کہ ولا یعنی بالتحریف الا ذلک و نمیداند کہ پدرش در ذوالفقار قایل بتحریف قرآن مجید است و برای
تعمیم لفظ ہرگونہ می نویسد و در تبدیل و تغییر لفظی را بہ لفظی دیگر عمل کردن روایات را عامل
او در اصول بحد تواتر میرسانند پس این حصر را چگونہ گنجایش ماند و ہل ہذا الا تکذیب لابیہ بل تکذیب
لنفسہ و علمائہ ایضا ولیکن این بیست را چگونہ کسی ہوشیار تواند کرد عاقلی اگر در تیمقام ادنی عزوفی
کار بر دتواند دانست کہ در الحاق لفظ و ما خلق ہیچ فایدہ برای جامعین نبود زیرا کہ قبل ازین
دانستی کہ مقصود شان ان بود کہ مناقب اہلبیت طاہرین را از قرآن مجید بر کنند و الحاق آن امور

برای رسول خدا و ایمه هدی نمایند که موجب کسر شان رفیع ایشان باشد کما فی احتجاج الطبرسی و ازین هر دو در
السیاق لفظ و ما خلق و رایت و ما کانَ لِلَّذینَ آمَنُوا اَنْ یَسْتَغْفِرُوا الآیة بر اصول مجتهد عصر نامی و نشانی یافته نمیشود پس معلوم
شد که مجتهد رفضه بر هیچ اصلی از قوانین مذکور کتب خویش چرا اقیام نمی ورزد و الینا و رینهاب التقریری
دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر غور کنی وجود چندی از النصوص امامت ایمه اثنا عشریه رضی الله عنهم با تحریف
قران مجید متروی نمیشود تکلیف وجود النصوص ثلثمائة و خمسون زیرا که گذاشتن ان النصوص در کتاب بر کمال
محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تناقض عند المجمع ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
وجود النصوص کجا است و اگر النصوص موجود است تحریف یعنی آبای اگر انها اهل لسان نمی بود ند این وهم پیش تواند
و هو بالحل قطعا و هدایته بالجمله علاج مجانین و پیران نابالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
الهی معین گردد که بر محال از دست او یسان شود فقد کذ و لا تقبل اما حال عبد الله بن مسعود پس نخندان
استبعادی ندارد زیرا که قرائت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قرارت او موخت
او این لفظ در رود نیافته باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد ازان بعدی او رده باشد و او را اتفاقا از ان اطلاع
نشد و شاید که مطلع هم شد لیکن بخبر احاد و الیقین لا یزول الا بیقین مثله امامیه گویند که جناب امیر در مرض
وفات شریف مثل خبر و لا نیفک بود و لیکن اخر بمقتضای بشریت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
واقعه قرطاس حاضر بود ند و ان واقعه را بچشم خود دید و بگوش خود شنید و بر طور شیعه هیچ استبعادی
دران راهی نیست زیرا که در تفاسیر رفضه این واقعات بنظر در امده که در بعضی از اوقات فقط خرقی
منزیل خیال جناب رسالت صلی الله علیه فرود آمد و انهم بعد روز سے یا کما بیش مگر یاد نداری که از عناد
الاسلام هم اشاراتی بدان رفته است که حضرت همیشه تمنی امیمی بود که امیر المومنین را خلیفه گرداند و صورت
نمی بست و وقتیکه حضرت جبرئیل آیت بلغ ما نزل الی علی اورد حضرت انچه در معذرت تقریر ها خرمودند مطابق جهاد
و امثالش غیر از و کر مفاسد خلافت مرتضوی دران چیست و ازان هم تصدیق جالسی توان کرد
که حضرت متمنی بود و نمی توانست یعنی تعلل می بود بالاخره ان لم تفعل فما بلغت رسالته وارد شد آنوقت
سخن جناب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر را لشکر شتخین باید و انست و مرا
التصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین جهم فارغ توانم شد و با این همه معذور نتوانم اگر این حکم از
من بعد انشود و استفتا ازین رسالت از طرف من باید کرد باز حضرت جبرئیل را صعود و سقوط رو داد و حضرت
در انتظاری گرد رانیدند تا و الله یعصمک نزول اجلال فرمود بر نهم حضرت مطمین نشد تا بعد روز دوم یا
سوم لفظ من الناس معرف باللام نازل گردید یعنی ترا از شر شتخین معاذ الله حراست خواهیم نمود پس
اگر بدین طور بعضی از الفاظ سوره واللیل اغازش منقبت جناب امیر است کما عرفت قرار شد و با تمام
انجا بعد عجمی نخواهد بود فکیف که از عناد الاسلام انهم واضح است که انچه در صدر رایت نام مبارکش نبود

منسوخ گردید و بند عبارت مکررة ان القران لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد و کان کذلک
مثلا ان بقراءة اشارة قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و تارة بدون اسمه فامتنع الخلق
عن القراءة الاولی و نسخ اسمه الشریفة فکانهم حرفوا القران مما انزل علیه و پر ظاهر است که چون مقصود
حضرت رب العالمین و سید المرسلین بر اصول منافقین ان بود که اصحاب مرتد نشوند پس مقتضای مصالح
همین که از نامهای ایمه هدی نامی در نامه جاودانی مذکور نباشد و ظاهر روایات کلینی در مجلد اول بدینمعنی ناطق
جائیکه اجمال ایات احکام را ثبوت میرساند و بیان و تفصیل را موقوف بر ارشاد نبوی میگرداند کلا لا یخفی
معهذا اگر نسخ را هم بخلاف نگردانند قطع نظر از انکه انها بر مذهب کسی از قوم بین ماسخ نتوانند شد غرض مختل
جاهلی که نسبت بحقیقی تحریف بسوی حضرت است و نسبت مجازی بسوی خلفا فوت میشود حالانکه لفظا نهم نیز
برین مجاز اول دلیل است کما لا یخفی و هرگاه خوری دیگر بکنی توانی دانست که در جامع الاخبار انچه مروی است
مختصرش دلالت بران میکند که نور لامع که شعشانی ان راسدی نبود خود حضرت بعبد دیدنش در پهلوی عرش
بشب معراج فراوان حیرت داشت و از لفظ جناب الهی معلوم شد که نور علی ابن ابی طالب است و سبب مزید
سعان انکه ایمان را پوشید و کفر را اظهار کرد تا وفات باز بجار محاسبی دلالت بران دارد که ظلمت بر جناب امیر
معاذ الله در وقت خلفا چنان مجلی شد که گفتنی نیست حتی که والیل اذا یغشی همین ان است و فاروق مهار
هر دو امر یعنی نزول و ما خلق بعد از قرارت عبد الله مسعود و نزول من الناس در واقعه غدیری بعد
از معذرتهای حضرت پیغمبر الی غیر ذلک عقل سلیم است که حضرت از پهلوانان جهان نترسند و برای جهاد
سوی مصافات روم نشوند و در مکه شریف حضرت را البولهب و غیر او سنگسار ننمایند و حضرت عمل بر
تقیه نفرمایند و در تبلیغ قاصر نشوند و در معامله غدیر با وصف اجتماع اصحاب که بصد و پنجاه هزار صحابی نوبت
ثبت حضرت مستغنی کردند و مجتهد فانی گوید که حضرت متممی تحلیف می بودند و کتب معتبره دال باشد بر انکه
نصب را بیان می کرد مذکرنا بها کانوا یذکرون بقوم یعقلون و بزرگی عبد الله بن مسعود بر مذهب و روایات ما ثابت
لیکن سکم او دران وقت مقبول تواند شد که خویش مخالف جمهور اهل البیت و اصحاب نباشد کما هو الظاهر و این قرائن
مخصوص باو دست فلا یحیم لنفعا و بر مذهب شیعه و روایات شان قطع نظر از مدت الصحابة کلهم الا افلان و نفر
که او یقینا و این استثناء داخل نفیست متیوانگفت مکمال ابن مسعود لایق ان نباشد که بزبان قلم در آید از
احداثهای عجیبه و ابداعات غریبه چنانچه در فقه الرضا هم موجود و اینقدر خود معلوم است که برای الزام
اهل سنت نیز کار نمی آید لبست مخالفت جمهور و هرگاه معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین در ذکر
این روایات سودی برای مجتهد نیست و اهل سنت چگونه بالحاق جمل و ما خلق قائل توانند شد و زیادت
لکلام ربانی دخلی توانند داد که تجویز استقاط لفظی هم بحکمی از ایشان قائل نگشته خواه متکلم باشد خواه محدث
بلی اعتقاد تحریف چنانچه گذشت مذهب مخالفین ماست چنانچه کتب قدیمه و جدیده شان مثل فروع الکافی و حق الیقین

تالیفات مجتهدین اول دلیل بران است آما استبعاد انیمعنی که از چنین صحابی جلیل القدر امر مذکور بصدر آمد
پس بر مقام خویش نمی نماید که خدای عزوجل میفرماید وکان الانسان اکثر شیء جدلا توجه شود بحال حضرت ابوذر رض
صدیق امامیه که در مسئله کنز و ذهب و فضه چه اصرار ایشان بصدور آمد و انهم در مقابله اهلبیت و اصحاب حتی که
در حلم و وقار را بر روی خود بستند و شریعت اخبار را بید بیضا و عصای معجزه اهما بحضور ذی النورین شکستند
خیلی این مسعود که در کسی را دشنام داد و نه احدی را ضرب و شلاق نمود ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که با وصف
امتداد اورا محقق نشد که لفظ و ما خلق می باید خواند که از کتب فریقین خصوصاً تهذیب الاحکام که شیخ الطائفه امام
اعظم اول قوم تالیف کردند عیان است که حضرت امیر را لعبد از گذشتن و قریب سی سال معلوم نبود که ندی ناقض وضو
باشد یا نه و فی حد ذاته نجس است یا مانند نخامه تا بتوسط مقداد اسود بحضور حضرت رسالت این مشکل حل نشد و
روزی بروایت صدوق بحدیثی مخاطب نشدند که لفظ یا علی جماع را بدین طور کن و بران طور مکن در صدد مقاتله
مرد لیست الی غیر ذلک من الوجوه و هم از اجله اصحاب این افسوس محکی که زیاده بنوت شریف به لبست و سه سال
گشید و ما موفق نشدیم که فلان امر را چنان بایستی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود بعبد الله بن مسعود
اکنون حال ریوتا جلال الدین سیوطی را از زبان بشنو که ابی بن کعب فرمود چه قدر ایات سوره احزاب اکنون
بتلاوت می آمد گفتم هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرمود قبل ازین برابر سوره بقره بود و ما میخواندیم در ان ایت
رجم را پرسیدم که ایت رجم چیست گفت الشیخ و الشیخه اذا زنیا فارجموهما البته نکالا من الله والله عزیز حکیم ازین
مجنون یعنی مجتهد ملند پرواز که لایق انست که حکیم مرزا محمد علی یا حکیم الهی بخش برای او نسخه عمل ظاهر البطلان
و هر دو موجب ثواب بر اصول خویش باشند باید پرسید که ای مدعی تحریف وجه دلالتش را باید بر مدعای
خویش نقل کردن نه مانند فرومالگان کم بضاعت آن را بقول پدر خود فروگذاشتن ایا معنی ان چنین نتوانند
که این سوره کلان بعد از نسخ تلاوت اینقدر باقی ماند این از کجا که جامعین آنرا از قران مجید اسقاط نمودند
دلیلی باید بران قایم کردن و تا وقتیکه انتهاض دلیل نشود چگونه این طعام را باید شنیدن و احتمال
هم بد انسان که ایات کریمه چنان گرشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکنند و فریقین باقسام تلفیق نسخ کلما
قایل اند و مزید تفصیل آن در کتاب معانی البیان است کما عرفت سالفا و شاید که مجتهد خرد اخبر را هم از کتاب الله
یاد ندارد بلکه بتلاوتش نیز همت نمیگمارد و سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله و طور نسخ تلاوت یا نسخای شتی بود
که کسی شبها یاد کرد شب نگام وقت صبح هیچ بخاطرش نبود اخر دیدگار عالم متصرف است و بر همه چیزها احاطه
دارد که و نحن اقرب الیه من حبل الورید انچه در دهمت نباید آن کند و ایضاً ما نابین فصل است که حضرت
صلی الله علیه وسلم بحال شب قدر مطلع فرمودند و میخواست که از ان خبر دهد و امت را ازان مشرف
گرداند ناگاه دید که دو کس از انصار بمجلد گرخصومت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطر مبارک
چنان محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند و بر حقایق و دقایق ان اطلاعی داشته باشد

سه حدیث از مطرب وی گو وراز دهر کمتر چو نه که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را سبحان الله عقل بزرگ
هم بهمین مجتهد باقی نماند که در کتب رجال است حضرت امام رضا در سفر خراسان امانت قرآن مجید را نزد او فرستاد و
گفت چیزی خود نگهدار و نظر کن بر وری ان قرآن مجید را گشاد و سوره لم یکن و ران بسیار طویل بود با خود
اتفاقا شخصی آمد و قرآن مجید از دستش گرفت و بر لطی هر چند خواست که حرفی را از ان یاد کند زبان او
از ان بخاطرش نیامد و انیمه از کرشمه حضرت امام بود مقصود از حکایت بر لطی محو شدنش بود انچه حفظ کرد
باستیعاب این قصه چنانچه دانی لیس بهمین منوال سوره طویل احزاب را الفقد ربانی گذاشتند که اکنون
مسلمین میخوانند الی غیر ذلک من انما حتمانه لا لعد و لا تحصی از انجا که مجتهد غفلت شعار تیره روزگار سرگ
شد این امور را بطور حکایات بیاد ش میدهم که شاید چیزی از ان بشنود و یاد گیرد و ورنه حالش از
چنان است که شیخ فرمود علیه الرحمة ع نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال ؛ بالجمله از مقالات مجتهد
حیرت بر حیرت می افزاید که بجز دان روایات قرآن مجید متواتر بامین الدقتین را همین چگونه محرف
دانیم و آیات کریمه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و لا یاتیه الباطل بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید را که
مستلزم بخوانیم و باقامت ادله عقلیه هم ثابت می شود فالحظ نبه فی الکلام متدا خل فی الغلط
برای مجتهد در اینجا هم توان خواند خود غلط انشا غلط املا غلط اکنون از تفاسیر رفضه مثل فی
صافی چیزی منقول می شود تا بدانی که مجتهد الزمانی از انهم چنانچه باید چیزی ندارد قمی که نزد علماء
شیعه صاحب منهج السداد از غالیان این عصر زلوم ست بتحریف قائل اندی تولید و اللیل اذا یغشی
قال چنین یغشی النهار و هو قسم و النهار اذا تجلی اذ ظهر و اضاء و انث فی و ما خلق الذکر و الانثی و ما
یعنی و الذی خلق الذکر و الانثی و جواب القسم ان سعیکم لشتی قال منکم من یسعی فی الخیر و منکم من یسعی
فی الشر اخبرنا احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن
محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر ع عن قول الله و اللیل اذا یغشی قال اللیل فی هذا الموضع الثانی
یغشی امیر المومنین فی دولته الذی جرت له علیه السلام ان لا یصیر فی دولتهم حتی ینقضی قال و النهار
اذا تجلی قال النهار هو القایم منا اهل البیت اذا قام غلب دولة الباطل و القرآن ضرب فیه
الامثال للناس و خاطب تبنه و نحن فلیس لعامة غیرنا یعنی و اللیل اذا یغشی صم است و مفعول یعنی
میدهد است یعنی قسم است و قتیکه زور بپوشد و مراد از تجلی نهار روشنی او ستاد و امر حیله است
یعنی قسم بشخصی که نر و ماده پیدا کرد و جواب قسم انیست که کوشش شما مختلف است یعنی بعضی مشغول
در نیکی و بعضی در بدی باز باسناد خود ش روایت میکند از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام
باقر ع تا فرمود که مراد از شب دیجور خلیفه ثانی است که در دولت خود امیر المومنین را با همه دوستان
مثل چراغ سحری گردانید و مراد از نهار امام نرکسی است که غالب شود بر دولت باطل و در

مرقوم از مجید منزب امثال است برای مردم وخطاب بحضرت است وبما غربا این امور را که تواند دانست
تمام شد حامدا ومصلیا وقسم تواتم خورد که این افادات را بجز ائمه که تواند گفت واین دریای شاهوار
را که تواند سفت که کتب دیگر بتصدیق آن تواند کرد زیرا که از کشف الغمه عیان شد که جناب امیر تمنای
درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد والبته بر عاقل بلیغ ظلمت دولت خود را بر اصول
رفضه طالب مشیود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخر ازین معنی منوره تواند شد
گاه در دل ساز وگه در دیده جا نه برود جای تست یا بدر الدجی سبحان الله جناب امیر را
این قوم بی پیر چنان در قبا آورده اند چنانچه قدمای شان با انجناب خود را مملوک وانها را
مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغت است ودر جاهای دیگر است که می نالید وچنان وغا با برای
تباهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قاتلهم الله لقد ملئوا صدری قیحا مقصود ازین نقل وحکایت ان بود
که به بین چنین عالی را که اگر چه معنی را باقرارت قدما خراب کرد ولیکن قائل تحریف لفظی شد که کلام
دران سار لیست وبالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود بالحاق وما خلق یا صرف ما یدون
خلق باز ما را برای تکذیب بدر این مجتهد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی الصوارم
اما روایت ام المومنین صدیقه پس انهم لی غبار است زینهار صدور تحریفی ازوی النورین ثابت
نمیشود لیعین ذلک البیان وقبل ازین بهمین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات است از انصاف
دیگران متکلم ومولف هر چه خواهد بتصرف بکند اثر اکسی تحریفی نتواند گفت خبر مجتهد الزمانی که تحریف
را انجا ورد ش نداده میکند حقیقه پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد ونسبت ان بجناب
رسالت ورب العالمین است کو نسخ بای حکم صاحب کلام حیات ش بر زبان رسول علیه الصلوة والسلام
بطوری دیگر ممکن نیست والبته جمهور ملازمین صحبت غریف انرا نیک میدانستند معهذا انهم نیابت
کنند که دران آیات کذیر اسقاط وحذف اند در مناقب اهلبیت دلصوص خلافت شان بود که
اصحاب بد اصور را پذیرفتند غیر ازین امر که انرا تحمل کرده اند همین دانستند بهیچ گونه قبول آن ممکن
نبود به بین مرتبه اصحاب را که خدا ورسولش چقدر دل جوئی وخاطر داری شان ورعایت دین
واسلام انها نموده اند محقق شد که امری متاصل بود نه چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود حال میکنند
وپیرا به میروند واگر چه جناب امیر پاسداری والقای مرتبه اسلامی را النصب العین میگرانستند
ولیکن رفضه میگویند که این همه بزبان بود نه بقلب ولکنی انجناب بخالد ابن ولید ومگر سیان
فاروق اوخیتین ودشنام دادن وایشان را ذلیل گردانیدن وبرای قتل انها در کمین گاه
بودن متفرع بران شد که انرا نفق موافق وعهود بعد تو کید ها نوان نامید وبر تقدیر اینکه
رفضه درباره اصحاب خصوصا فاروق قرار میدهند ردوحی وکفر توان گفت العیاذ بالله رفضه

در کتب کلامیه ابواب وفصول منعقد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که کافه امام مرسل بود مخالفت
روادار و همچنین آل عبا محال است که خلاف حضرت نمایند و با امامت رسند باز چنین روایات و مقولات در
سر دارند و بسبب ارتکاب آن نزد عقلا ذلیل و خوار میشوند مدعای صدیقه از روایت و حکایت است
که از اصحاب کرام خصوصاً جناب امیر منقول شد که تفسیر قول حضرت عثمان است یعنی عثمان با وصف کشش
و کوششها که در ترویج قران نمود چون مقدار سوره بکاهی نیافت پس نسخ ان ظاهر میشود و در مانحن فیه
لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر شیر تر حمله کردند و از گوسفندی ترسیدند یعنی بلوی کنند بر اوانی
امور و اسقاط و تنقیص قران و تمزیق و تحریق ان قران حسابی بر ندارد حالانکه اشد کفر دارند و بود
و لزوم این نوع امور بر مخترعات رفضه زیاده از تعداد و احصاست مثلاً در واقع سبب خروج حضرت
ابو الآبادام الاهمات جدال عباد اهلبیت سید کائنات بود و دام و دانه گندم مذکور ساختند فاعتبروا
یا اولی الابصار پس احتمالیکه از روایت صدیقه بلاحظه دلیل بلکه اوله و براهین بر اوردیم بتبرعا چاپ
خود متحقق باشد و استدلال مجتهد بر تحریف قران مجتهد باین روایات از هم باشد اما انچه از دستور سوره
نقل برد اشته علماء در حواشی نوشتند و پدرش را در شکنجه عذاب کشیدند که قید کلمه را باید که بر زبان
نیارند که موهم کذبست همین بهت از عبد الله عمر نقل میکنند که نباید گفتن که روزه تمام ماه رمضان
بر گرفتم زیرا که موهم انست که در شبهای رمضان نیز خورد را از مفطرات صوم باز داشته و در اصول
دیده باشد که ضرور نیست که هر متی وال بر تحریم باشد کما لا یخفی معهذا بر امتناع صور خیالیه بر دو منهون
از فانی و زمانی اولا عقلیه قایم است که بر این تقدیر باید که عبد الله بن عمر را از قاتلین بتحریف قران فهمیده
و البته باشند و از وانید سبب را نقل کنند و اولیس و طریقه علم الهدای رفضه نیز همین است و فرین
انرا در رسائل خود جابجا رعایت میکنند و کلب عقور یعنی قلی سالار کتور اگرچه انرا شهادت علی النفی
در تالیفات خود خصوصاً تقریر اینکه بخدمت رشید المتکلمین نور الله مضجعه گزرانیده و البته و العجب
که اعور المحدثین بر حضرات ایمه در اصول کافی در خصوص اقرا ها نموده که میفرمودند که غیر ما کی عادا
تمامی قران مجید نیست پس بوان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تقدیم او قات معاد الله
افتخار نمودن کار هر زه در ایان ست حاشا هم عن قریب پس ثابت شد که همه این بزرگان از قدمای
اهلسنت بوده اند و سنیان در حفظ ان بر طریقه قوم ایستان میروند و مختار در حفظ این نامه زیبا
می کشند بجد یکه حضرت امام الائمه تا مدتی در بر دوش مبارک نیفکند و اگر مراد حفظ نسخه اهلبیت است پس
اصول کلینی بر نهیم دلالت دارد که حضرات اهلسنت انرا منسوخ التلاوت میدانستند و قرارت انرا روا
نمیدانستند پس بدون تلاوت و کشیدن کما اشرنا الیه منتفیا چگونه حافظ کردیدند و حفظ تلاوت و حفظ قران
منسوخ چگونه جایز میشد فتعین الاقراء و هو المطلوب انیها که بشنیدی بیازده امام است اما امام

وریحانی کہ دعوی نیابتش مجتہد الزمانی میکند پس احتمال دارد کہ روزی این منسوخ التلاوۃ اوراد وقت ظہور وخروج بکار خواہد آمد ولیکن بر کلام بعضی از شراح کافی انہم ہیچ ولوح است کما مر مرارا وتازہ ترانکہ صدوق ومرتضی ثمانینی وصاحب مجمع ودیگر اکابر الیتان امر مذکور را خلاف نفس الامر اعتقاد میکنند ورنہ لازم اید کہ امام مہدی متبع حضرت رسالتمآب وکتاب مستطاب نباشد بلکہ تتبع مسیلمہ کذاب ومستغل درین باب باشد معاذ اللہ من ذلک پیہ اتباع حضرت کتمان کتاب اللہ علی حدہ بود وہرگاہ جناب امیر را امور دراین سوال کہ بالقلبی چہ کردی کمافی تفسیر النعمانی کردانند حقیقۃ او در چہ حساب اما آنچہ جناب مجتہد الزمانی بعد ازین روایات وقت استنباط فرمودہ اند کہ ازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتبرہ اہل سنت وارد شدہ کہ دلالت بر گم شدن قران مجید دارد پس بجمیع وجوہ باطل نیست زیرا کہ تصرف رب العالمین کہ در بیلکر قبیح بود با سیاب وجہات شتی از کسی تحریف نتواند گفت مگر بعنوانیکہ زمین را از اسمان بستانند ولایق ملوق ورنجیر اہنی باسمان کمالا یخفی واز نجاست کہ علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز در تحفہ اثنا عشریہ این قید افزودہ ودر بیان عقیدہ قران مجید این عبارت فرمودہ عقیدہ دہم انکہ قران مجید کلام اللہ است ودر وی تحریف وزیادت ونقصان راہ نیافتہ ومن باید اثنا عشریہ از امامیہ میگویند کہ انچہ الیوم در دست مسلمین موجود است تمام ان کلام اللہ نیست بلکہ بعضی از الفاظ زاید مردم داخل کردہ اند ونہ تمام قران است کہ بپیغمبر نازل شدہ وتا حین جناب پیغمبر باقی بود بلکہ سور وایات بسیار ازان ساقط کردہ اند واز نجا ظاہر است کہ کمتر بودن این قران نسبت بجمیع ایات منزل امریست اتفاقی دران اہلحق را ہم کلامی نیست وچگونہ این امر لایق نزاع وقیل وقال باشد کہ روایات صحیحہ بران دلالت میکنند کہ بعضی از ایات بحکم رب العالمین منسوخ التلاوت گردید چنانچہ در احکام ہم نسخ رو داد کہ شیعہ وسنی ہم قایل اند بران گفتگو درین است کہ انچہ حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذاشتہ دران زیادت ونقصان وتبدیل وتغیر از جامعین قران مجید بوقوع آمدہ قدمای رفضہ از صریقی وتلمیذ اعوش وہم طبرسی صاحب احتجاج وغیرہم ومتاخرین رفضہ خصوصا معاصرین ما از ایران تا ممالک بنگالہ ہم بہ نقصان مذکور وہم بالحاق وتبدیل قایل اند وہم درین باب روایات منتشری در کتب خویش نقل میکنند واز غایت جہل مرکب چنان برای تقریب عوام پیدا نہ اند کہ سنیان شریک الیتانند عیاذا باللہ کلام در عقیدہ است چنانچہ از تحفہ عیان شد نہ کلام ونفس روایت بمعنی نسخ تلاوت خشتان بہنجا اما انچہ تصریح کردہ ونگفتہ واز نجاست کہ اکثر علمای اہل سنت مراد از حرف سبعہ کہ قران مجید بر انہا وارد شد لغات سبعہ گرفتہ اند چنانچہ شیخ عبد الحق دہلوی پس میگویم کہ اگر مراد شان اینست کہ فایدہ قران مجید از تجرید مصاحف کہ ذی النورین بمشورہ اجلہ اصحاب مانند علی مرتضی وحذیفہ وغیرہما بعمل آورد در اصول وفروع ناقص شد پس این فہم واورا مجتہد فتاک وپی باک باطل است بنفس حدیث شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم در روایات فریقین زیرا کہ خاتمہ این حدیث متفق علیہا نزد فریقین اینست کلما نشافہ وکافہ پس صاحب بخم مذکور البتہ مخالف نص

پیغمبر علیه الصلوة والسلام شد باید که ازین بیهوده گوئی و بد فهمی توبه کند تجلود را خلاص سازد براه آرد و نظر بر اصلاح
و بیان ان معطوف دارد و بنشر باید که بعباد الاسلام بدر خود رجوع کند و هم کتب دیگرش که این نامه در آن
یقینا منقول است و بنده میگویم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هر یکی ازان کافی و شافی نباشد لیکن
از تنزل قرآن مجید که بادی و مهدی و نورانیت و غیرها نام است برای ضلالت فرد و آمد و حضرت رب العالمین
و برائت خود شفیق تر از پدر و مادر بود از توسعه آن غیر از سهولت و بقای فایده ایشان دیگر چیزی
و اصل همه حروف مجاوره قریش بوده و خلفا اصلیت ان را رعایت کردند و حروف دیگر را بالفرع
ان گردیدند چنانچه این امر محتاج دلیلی نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد المشوره اندیشید
هم مقصود قرآن مجید که کفایت و سفاهت بعضی از انجامید و هم فتنه تکفیر بعضی مرتفع شد و زعم
بدریهی البطلان گشت و اگر مرادش چیزی دیگر است لابد علیه بیان اختصاص الیرهان و مخفی نماند که چون
میانه محاورات اهل لکنهو و دهلی و دیگر بلاد و دیار فی الجمله اختلاف است مثلا انها جعرات را بذکر تلفظ
میکنند و دیگران مونث داشته و لیفی گویند و هان وجاعتی میگویند هوان و جماعتی صرفی زنند و
و برخی میگویند وی و مقاصد همه امری دیگر واحد است پس اگر کلام پادشاهی در حکمت نظری و علمی
بمحاوره اهل دهلی وارد گردد و حکم شود که بهمین محاوره یاد کنند و تلاوت نمایند البته قلع تسلسل
عادات خود بر ایشان شاق خواهد گشت و دفعة مگر چون عادت گیرند پس حضرت راکه اجازت حروف شتی
شده سهولت مع بقای وحدت معانی ظاهر شد و چون درین توسعه در یک زمانه مخصوص چنان قسمی
که هر یکی محاوره خویش را کلام الله میدانند و محاوره دیگر را انکار میکنند البته برای رفع ان کوشیدن و اتفاق
نمودن ضرور گشت معهذا ان محاورات کلیه نیز امانت ده و اصل قرآن مجید چیده گشته که هر کس بالاتفاق
و الست که کلام باری عز و جل است که بزبان نازل شده بود و معنی آنا لها لحافظون مثل افتاب رابعه النهار
شد بخلاف کتب اسمانی دیگر که این محافظت برای ان کجاست که هرگاه دریده شود نتوانند بالیقین اصل کلام
را نشان دادن و ازینجاست که به وقوع تحریف در ان قرآن مجید ناطق است قوله این است حال تحریف
که در قرآن مجید واقع شد و حیف است که بدرش رسول خدا را حقیقة محرف نسخه اصل قرار دهد و رضا دالاسلام
لما عرفت مفصلا و حقیقة ذی النورین را مرتکب آن گوید درین کتاب قطعا و یقینا و خیال نکنند که چون اهل
دانش و بینش خواهند دید درباره این والد و مولود چه خواهند گفت بالجمله تحریفی که مابه النزاع بود زینهار
به ثبوت نه پیوست و اصل قرآن مجید بی اختلاط قرائی غبار باقی نماند بخلاف انچه این پدر و پسر گفتند که اصل
قرآن مجید که جرمان اسرار را داده بودند اثری ازان و فایده ان باقی نماند و بود و نشش درجا بقلة بلکه
بر اید بلکه انهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول شان نشانی از قرآن اصلی باقی نیست
پس گمراهی شان باقرار شان عیان گشت و اگر گویند که اهلبیت ما را کفایت میکنند که ما بر در ایشان

گوئیم ازین دعوی هیچ فایده برای رفضه برنمی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم خلیل میکردند وحی تعالی تکذیب ایشان فرمود اهل اسلام را متبع ایمان قرار داد همین است حال رفضه بی کم و کاست فکیف که انهم ازین مقام بوضوح می انجامد که متبع اهل بیت اهلیت اند زیرا که ان قرآن که ایمه اهلبیت حفظ ملت و تلاوت آن میکردند و شب و روز بتلاوت و تمسک بدان مشغوف بودند بدست دارند بلکه اکثر بیان لبنیه هم محفوظ دارند بخلاف رفضه که قرآن اهلبیت را منسوخ نوشتند و گاهی حافظ ان نبودند معهذا در چند حدیث شان موجود که بر قرآن مجید احادیث ما را عرض کنید موافق اگر یابند و مخالف از ابر دیوار بر نهند کما فی البحار وغیره چون محک امتحان خراب است تحقیق دین چگونه توانند کرد که گرفتنی است و که از دست انداختنی است کما لا یخفی و اما انچه گفته که عدم مطابقت نظم الخ جوابش اکمال بهکمال از کافرم خوانده چراغ کذب را بنود فروغی بمسلمان خواهشش بهر مکافات دروغی را خراب باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قدوه جمیع علمای رافضیانست چون در خدمت پدر خود بکمال عبریت و علوم ادبیه رسیده هرچه درباره نظم قرانی گوید عجبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در قرشین پیدا نگشته و فتش علی هذا تلامذه او بواسطه بواسطه مثل سید مرتضی تمانی که او التصدیق کلامش توان کرد چنانچه غرر درش بران شاهد است و هم مولانی پدرش یعنی طبرسی که جا بجا در ایات بنظمش انچه میگوید مصدق این پسر تواند شد و هم پدر رشل نیز که در تالیفات خود در نظمش سری جنباند و میگوید هر جا که در کتابها عبارتی از قرآن مجید می آید اگرچه مخلوط باشد مانند جواهر میانه ان می درخشد لیس البته این نظیر بنابر همین است که نظمش خراب است و مستهجن و مستقبح ان بکمال درجات بلاغت فایز گردیده الغرض سخن از کلمات انبیاء حضرات انبیاء و رسل این است که ازان را بتسخ خاضع ماشند و انچه نوشته و اما عدم مواقعیت ترتیب پس ان نیز الخ ظاهر اجناب مجتهد الزمانی نظم و ترتیب را از یک باب تفهیمیه و از متاخر و فات ندانسته پس تطویل بیهوده در غیر طائل نظم و ترتیب ازان جنس است که شیخ در گلستان فرموده ع نماند مسلمانرا این نظم و ترتیب نه پس قصره نه ترتیبش واقعی از باب ترادف است و کلام علما ازان خالی نمی باشد چنانچه در سابق بیست و بلند آن نورزیده خود از کلمات این مجتهد تمثیلا تا ان برگذشته لاجرم گفته مقصود که در نیمقام راه تطویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم همگنانست که ترتیبش مطابق منزل نیست بلکه مطابق روایات ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب معنوی عبارت ازان است که اگر حرفی را ازان بردارند گویا چنانست که سماک جواهر زواهر را نظم و بالا کردند چنانچه از بیان طبرسی و غیر او پیدا ظاهر است در کتب امامیه و العقل ما تشهد بذلک الا عداء بحمد الله که انهمه دشمنان حسین ترتیب آن را معتقداند و هر جا بر ابر ان می پردازند و سوره را بسوره و ایت را بایت منضم میگردانند و تفسیر عزیزی نمونه این نظم و ترتیب تواند بود که بعد از دیدنش همه جمله با منسوق النظم است و بزیر ناظر عیانست که استادی ماهری از جوهریان عقود گوهرهای شاهوار را منتظم گردانیده و تفسیر بارادهٔ تکمله تفسیر عزیزی خیال دارم و مبادی و مواد ان جمع میسازم اگر توفیق دست دهد خواهی دانست که من حیث الجمع و ضبط روایات و نظم و ترتیب و مباحث اصولیه و کلامیه و فروع و دقایق علوم کمیه چنان باشد که ناظرین خوشوقت شوند همچو

کما عندرزدست بدست برندو مثل اصل ازجان ودل عزیز ترداارند ولیکن دشمنان دین ہرگاہ امتیازی نمیز
کتاب اللہ ندارند وبلطائف حیل سبب شقاوت ابدی نمیرسند وچنان از انصاف دشمنی حکم میکنند کہ بی انتظام است معارف
یعنی نظم وترتیب ندارد پس در رسالہ قدیمہ گفتم کہ براصول شما انیہمہ معائب دراین نسخہ حاصل است وایراد ازاین داد
وبجانب خویش گفتند کہ ہمین قران رابخوان ونمی کردند از قرائینکہ امیر المومنین جامع ان بود وان ترجمہ حدیث کانی
کہ بارہا دانستہ باشی وخاتمہ ان حرکتاب اللہ علی حدہ است وحاصلش انکہ یکی قراءت کردآنی راازقران اہل بیت امام
جعفر صادق منع فرمود وگفت بخوان چنانکہ مردم میخوانند واین قران وقتی کہ خواندہ شود کہ امام غائب حاضر شود الفقیہ
درین عبارت مدعی این معنی نگشتہ ام کہ این نسخہ مسلمین ترتیب نزولی دارد تا بگویید کہ نقیض آن ثابت است وترتیش نزولی
نیست وہرگاہ علمای اہلسنت نگفتہ اند پس من چگونہ خلاف کتاب بگویم وطوری راکہ مخالف ہدایت است بچہ دلیل
ہم شعر فہمی عالم بالا معلوم شد وکید مجتہد ازین تطویل حل شد کہ مقلدین بدانند کہ مجتہد ما چنانچہ برند بشیعہ اطلاع کامل
دارد یا حاطہ کتب اہلسنت نیز ہمت میگمارد **قولہ** پس ہرگاہ حال روایات الخ ای دشمن عقل ودین من کی گفتہ بودم
کہ قرانجید اہل اسلام ترتیب نزولی دارد تا انیہمہ متشابہ در نقل عبارات علما بر خود گوارا فرمائی وعیش خود را بار اتہام
منغض گردانی وملاف تمثل وقتی تواند بود کہ گفتہ ہم کہ ترتیب این قرانجید باعتبار نزول سور وایات است واو لیس علیہ
قولہ واطلاق بیاض غمائی بر قرانجید الخ معنی بیاض غمائی انیست کہ نزد رفضہ خلفا لیاقت علمی نداشتند پس چہ گران
شان البتہ اعتبار را نشاید فکیف کہ معاذ اللہ مرتبہ شبہند وعداوت اہل بیت انیشان را باعث جمع آن کردہ بیاض
نزد اہل سواد کتابی باشد کہ ترتیبی ندارد چنانچہ از مکاتیب غرائب اسالیب مزین ہم واقع انیست چون بر اصول شیعہ
قران مسلمین باجمیع صفات موصوف است کما عرفت کہ بی انتظامی یکی از انست پس مذہب رفضہ البتہ ہمین است بزبان گویند
یا نگویند چنانچہ کتب مجتہد وحال رفضہ بدان ناطق است واز کلام مجتہد الزمانی درین عبارت ہم ثابت میشود کہ این تعلیم
وتکریم قران حضرت باری تا غیبت مہدی عار لیست وہرگاہ زمانہ صاحب الامر پدید آید کجا تعلیم وکجا تکریم لہذا چنانچہ خواجہ
حافظ رحمۃ اللہ علیہ میفرماید ؎ بندہ پیر مغان ہستم کہ لطفش دایم است ؎ ورنہ لطف شیخ وزاہب گاہ ہست وگاہ نیست
چنانچہ برجا سین آنوقتیکہ مہدی در مدینہ منورہ آید وبیداد ہا وداد رگیر ہا رود کہ شاید درین کتاب ہر چہ کشم وبنیاد
از اوراق تو ششم نمونہ آن ہم نباشد حتی کہ در زمانی ظلم وعدوان بنی ادم بر انیشان باشد واز ہیبت عدالت باری
عزوجل کہ لا الظلم امتعال دزہ شان اوست ہزاران دران مدت ہا باز در شب وروز زندہ گردانند ومیرانند دیر
سہ ہزار بار زخم وگوزہ کردہ لند مرا بہنوز تلخ مزاجم زمرگ شیرین کار ؎ عقوبتہای دنیوی مانند حضرت جرجیس انیشان
مبتلا کنند معلوم نیست کہ در بارہ نسخہ انیشان چہ بی اندامیہا رود وچہ بلای ادیہا پدید آید کہ گفتنی نیست بالجملہ ہمچنین
چون اہل کتاب واتش پرستان وہندو وانرا ہم دشمنی راشدین در سر است ولیکن بمقدار دشمنی رفضہ نسبت بر
کہ ابلیس ہم ازان شرمندہ میگردد **قولہ** قرانجید را بیاض خود دانستہ تحریف وحرق نمودہ الخ ولیکن جناب امیر المومنین
ودیگران ہم از مقبولین بسانی چشم دیدند وتبریکنندران گردیدند چنانچہ قبل ازین مفصل عیان شد وصاحب ما الا سلام

مجالی نماند که گفتگو دران نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب تکیری میگرفت و صدای العبد در
می آمد البته در اظهاران دریغی نمیکردند چنانچه تظلم سهیو دسکنه فدک هیچ دریغ بعمل نیآمد تا انکه سر نائب صدیق اکبر را از
دوشش برداشتند و انر اجهادی سبیل الله پنداشتند و وقتیکه جورها و انواع بی اندامیها النسبت بجناب سیده بوقوع
بخلاف کتاب الوصیه می پیوندد حضرت امیر و جمیع شیعیان ایشان سیر و تماشا میدیدند الی غیر ذلک مما ظهر منه کرم الله وجهه علی
اصولهم علاوه هیچ عاقلی تجویز تواند کرد که کسی سعی خود را به یاد فنا در دهد چنانچه از عبارتش واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار دادند و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زنهار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر منسوخ
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قرائت خود را قرآن مجید می پنداشت و قرائت غیر را قرآن نمیگفت بلکه
میگفت زنهار قرآن ما نیست و ازینجاست که پدرش حقیقه تحریف قرآن مجید را در عناد الاسلام بجناب سید المرسلین نسبت
داد معاذ الله و دین و ملت را منقلب گردانید و ازین نسبت و انتساب چنان بوضوح می انجامد که هر چه جامع القرآن
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سنیه حضرت رسالتمآب هم بوده بلکه بطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عناد الاسلام انکه چون انجناب برای دفع ردت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام الشیعه را بر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت و غیره را که سبب تکفیر همه گردر امت محمدی شده بود بر حالش گذاشتی
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق یعنی سوختن بری آید و قد عرفته سابقا و لاحقا البته
ترویج ان فتنه و بقاء امت بر کفر لازم امدی و هرگاه در دفع این فتنه علنی اصل قرآن مجید که تردیش بر گفت
قریش لوبد باقیماند و ترک ان متضمن غلط و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس سترک بحصول انجامید و
هیچ غائله خلط در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه ندکور از جهان برخاست و الحمد لله علی ذلک قوله البیر
بدان می ماند که حضرت الخ ازینجا هم فرو مایگی و بی بضاعتی مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عیان میگردد که ایا
معالیشت حضرت موسی کدام وقت بوده پیر ظاهر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدین نرفت پیغمبری نرسیده بود
و درجه رسالت بعد از انست که چندین سال بخدمت حضرت شعیب ماند و گذاشد و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت مادر مکرم خویش در اثنای راه درجه رسالت بهم رسید پس اهل خود را دران برف زمهری و تاریکی شب بحوف
و روزه همچنان بر حفاظت حافظ حقیقی و عنایت لم یزلی گذاشته بخط مستقیم نزد فرعون رونق افروز دعوت
دینی اغاز کرد چنان که بدان مامور بود پس اگر عبادت آنجناب مخفی باشد که وقت اقامت مصر حنیکه پیرورش
فرعون نامزد محل انکار نخواهد بود و رفته از ان چه سود که بعوت موسوی بسوی عقاید حقه البته بعد از پیغمبری
قطعا اشکار بود بدون تقیه و استتار و العجب که مجتهد این هم نمیداند که انجناب دران زمان بدرجه رسالت
کی رسید و انهم او را یاد نماند که مولای اوطبرسی صاحب مجمع البیان علی رؤس الاشهاد چه گفت که انبیا علیهم
التقیه نمیفرمایند و اهل اسلام در نمجا نظر فرمایند که طبرسی افاده نموده که ملاحظه وصف عنوانی دران هست یا نه و پس جا
تعجب رو میدهد که این مغرور و مدهوش از باده دولت و گنج قارون در اثبات وصف عنوانی چه اطول الیل

در طعن الرماح کرده و در اینجا ائمه را بخاک برابر گردانیده و لعالبهم بالتقیه را پیش نظر داشته ع خشت اشیا
و نایت عنک اشیا را هر که خواهد بتفصیل این مجمل باید و لیطعن الرماح رجوع کردن و در مجموعه اش را در نیافتن آن
کفایت بادی بد و مجلد رسیده بچشم انصاف ملاحظه فرمودن پس طبرسی مولی ذا قای این بد و لپسر اگر دین باید
راه کذب نمی سپارد البته عیان شد که وقت معالیشت حضرت موسی زمان پیغمبری هر گز نبود و صاحب دلش
و بینش اگر در عبارت جناب حجت الاثنا ادنی غور فرماید بی کلفت تواند دانست که قطع نظر از و عمل قوت تقیه
که از لوازم درجه اجتهادیه است چنانچه مطالعه این کتاب و خبرت حیدریه بران اول دلیل است تاریخ دانی
هم برین قدره متکلمین رفضه ختم شد زیرا که دعوی تقیه حضرت موسی از بنی اسرائیل فرزندان حضرت
یعقوب علیه السلام مینماید و میگوید که پس بدان می ماند که حضرت موسی که بمصداق کان لها شیهم بالتقیه از بنی اسرائیل
بسر می برد و ایضا صاحب فهم و ادراک از انچه درین ورق هم مرتب شد نیک میداند که هر گاه در بارهٔ ایضا
عموما تقیه حکم نمیتوان کرد چنانچه طبرسی در مجمع گفت جناب سید المرسلین چگونه تقیه خبر باید که نابالغ ذراع
میانه سنی و شیعه است یعنی کذب و دروغ ازان لازم آید حالانکه طبرسی اقرار میکند که حضرت را کفار مکه
خصوص ابولهب سنگسار میکردند و حضرت از مواعظ زنهار دست حق پرست نمی برداشت طرفه تر انکه
میگوید انچه حاصلش اینست که حضرت در مکه مظلمه امر هدایت را مخفی میداشت و نمی فهمید که چون نزول آیت
جهاد نازل نگشته لوث شمشیر دران بلده نکشید ولیکن در امور تبلیغیه زاید الوصف میکوشید و صدیق امت
نیز دران تائید میکرد و هم از سبب اظهار بود که بلوای کفار بارها بهم رسید و ابوبکر صدیق چه معتقد انگشت
حالانکه درین کتاب تلفیق بر داشته ولیکن شاید که بتحصیل معنی آن همت بر نگماشته یا بسبب حافظه ضعیف
گشته بلی جناب امیر البته بر اصول رفضه با تباع پدر خود می کوشید و او موافق و مطابق کتب اصول موضوعه
مقلد اصحاب کهف بوده و در اعیاد و عبادات مشرکین شریک و دخیل می ماند اهل نفاق هر چیه در بارهٔ
این خرد و بزرگ لذت کنند عجبی نخواهد بود کما فصلنا فی حواشی لطعن الرماح فی کوفته الهند والحمد لله
که بنده کمترین از روز یکه این همایون سیر امت این سیاه شروع کرده بعد از رساله قدیمه که طبع از نای قاصر
دران ملحوظ بود مبسوطا و مشروحا گفته هر چیه گفتند هر گز هر گز مقام استقرار و پرده داری نبوده پس
گمان مجتهد ذی ابوجهین صاحب نفاق و تقیه و سواد الوجه فی الدارین بر جای خود بنا شد و امر واقع این است
که در انچه حضرات ایمه بر اصول رفضه بجا آورند که اصل خسران را پوشیده ندارد و اگر کسی از شیعه بعد کشف سر
پی بیان برد و قرارات آن شروع نماید او را نهی کردند و مثالب زراره منتجب از دنیا و اقرانش انچنان
بیان فرمودند او را در باره اضلال و مکر و عذر بر اهل کتاب ترجیح دادند نه اضلال است و نه تلبیس
تدلیس بلکه عین هدایت تحقیق باید دانست الی غیر ذلک من الامور التی شرحناها فی هذه الاوراق و قس
علی هذا امثالب الهادین و شیطان الطاق اما ذکر ایات کلام شریف لیس حواشی از تفاسیر شیعه مضبوطه

صحیح البیان و مانند ان عشر بیب در مقامات ایشه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش ایمان شود
که مجتهد اگر در مدت العمر احیانا بقران مجید التفاتی نموده انهم برای ادعای اولی بوده و انچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که بر زراره چنان لعن و میل کردن و همچنان بر تعنیف
دیگر اضلال شیعه بود با نبود و شیعه امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا النصوص حضرت که کلینی لقه المحدثین
انرا در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از انها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غضب نمودن حقوق ایشان نبود بحث الفردوس در میراث یا طبقه
در عالم اختیار صدور یافته باد در عالم مجبوریها با وجود شط و حراست خداوند عالمیان چنانچه از
کتاب مختوم بر دعوی کلینی بر ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بدار دنیا می قیامت گر غایر
و در دست ملایکه عذاب محاط شوی غیر از چنین رحم که بعد از ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جواب انصار برا نجات نخواهید که هدر دو تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت در سر
بیرت خواهد بحیث و از نجا ظاهر شد در ین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر سواران شوند و بنی هاشم را بر قاقت بر گیرند و سر صوبه دار قدرت را از دوش بر دارند
و زمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیر مدیر دارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق برآید که
امروز خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بگشند و دشنام دهند و چون این بر سبیل امتحان بگوید
اگر شما را انجار از ضلالت بگشم ان وقت ما من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لضربنا
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم و لیکن جواب این معنی باید داد ان که چون در خلافت انجناب
مصاف کارزار را حدی نبود ان وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مرد که در طعن الرماح التصریح نمود
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواعق و تحفه و غیرها ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منی الکلام و ارانه
الغین فارغطی کامل از اکابر شان طرا بهم رسید که رساله المکاتیب بمین المنت از ان روزها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زینهار در واقعات زمان سعادت نشان یاد نمی اید امور یکه بکثرت ان در ین
عبارت تخصیص کرده که حضرت صلی الله علیه و اله وسلم در ان اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ایمه ازان در یغ نکرده موالی و اصحاب خود را بنجار از ضلالت سپرده اند و ایات
و فصل را حدی و نهایتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که نطاق همت بران
بسته که در افادات معصومین که بابواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بیاید و متحیرین را الطریق المستقیم
بدایت فرماید از جمله حضرات ایمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق اند که بر روایات

لفقیه المحدثین در کافی بصحیحه خویش در کتاب مختوم مامور بحق کوای بود انیس بشیخ تهیر بسط ذهب بن وهب
از امام ابو عبد الله علیه السلام در مسایل متعلقه بقضای حاجت روایت می نماید و میگوید فاما ما رواه
احمد بن محمد عن البرقی ذهب بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان لنقش خاتم ابی العترة لله
جمیعا و کان فی یساره یعنی بیاد کان نقش خاتم امیر المومنین علیه السلام الملک لله و کان فی یمینه
الیسری یعنی بیا فهذا الخبر محمول علی التقیه لان راوه ذهب بن وهب و هو عامی متروک العمل
بما تحقیق بر روایتیه علی ان ما قدمناه من آداب الطهاره و لیس من واجباتها یعنی اگر کسی در بن مقام
حدیث امام صادق را ذکر کند که آنجناب فرموده که نقش انگشتری پدر بزرگوارم امام محمد باقر علیه السلام
بود و در دست چپ آنجناب می بود و استنجا بدان دست میکرد و نقش انگشتری جناب امیر کرم الله
وجهه الملک لله بود در دست چپ و استنجا از ان دست می نمود پس این حدیث بر تقیه محمول است یعنی بجهت
روای مذکور که شیعی نبود حضرت امام جعفر حکم شرع را که عدم استنجا در ان حال بود متغیر فرموده و مالش
انکه بر پدر بزرگوار و جد عالی مقدار افترا نموده این اضلال و گمراه کردن خلایق کار شیاطین است نعوذ بالله من ذلک
معاذ الله و دامن مبارک حضرت پیغمبر از ان پاک و پاکیزه است رفضه هر چند اسمان را بزمین بدوزند
و دل و جگر خود را درین مشاق و محن بسوزند چه مجال دارند که از کتاب الله و یا احادیث سنیان این چنین
روایات ارند و شیخ جی امامیه که شاگرد رشید ابلیس لعین اند علاج ایشان غیر از احتقان چه می باید کرد
لهذا مرا را که هم خر است برای شان و هم قواب فاعتبروا یا اولی الالباب باقی ماند امری آخر و را نجا نوشته
علمای رفضه مانع از انست اگر مقلدین شیخ المضلین و رئیس المکفلین و دشمن اهلبیت طاهرین ادنی امعانی
در معانی ان کلمات بر بندتوانند یافت که حکایت راوی مذکور بلفظ کان یستنجی و فی بیده خاتم کذا و انهم در
هر دو جا ظاهرش دوام و عادت است پس چنانچه فعل حرام را نسبت کردن باین معصومین و دشمنی ابلیس
است البته عادت ایشان بر بین امر زشت بخیال هیچ عاقلی از محبان عترت طاهره نمی آید و از عجایب اگر شیخ
امامیه بعد ازان اصلاحی دیگر فرموده در بار در روایت ابو القاسم از همان امام عالمقام مامور بارشاد ما
لنفس الامری که رسیدیم که شخصی بخلاء اراده کرد و همراه داردان انگشتری که نام خدای عزوجل بران نگین
منقوش بود نزد من خوب نیست گفتم اگر نام رسالتماب باشد ارشاد نمود که هیچ مضایقه ندارد و خصم
معلوم نیست که جناب شیخ جی الباب تنقید را چرا بروی خود بستند که دگیران دهلی بسبب عجز زیر کلیم نوا شدند
و نهایت کار سخن ارائی و هرزه درائی ایشان اینست که استنجا دران نیست فقط استحباب سلب
و ضعف این سحر کاری نظر بعبادات ایمه معصومین که خاتم در دست چپ میداشتند و امام الائمه پیشوایان
عمل استنجا میکردند و حمل بر تقیه موجب مضحکه است کما عرفت نعوان پوشیدیس اگر شیخ المقلین نام این
کتاب سحر سامری یا طلسمات بخیال یا تخریب الاحکام میگذاشتند مناسب می بود از انکه نامش مهذب

الاحکام منادند و دعوی مزید ولای حضرات اهل بیت علیه السلام اغاز کردند درین حال سحر کاری
ایشان و عداوت حضرت اهل بیت بوضوح انجامید درین قدر چه موقوف که خود علمای امامیه باوجود
اتحاد مذهب بر شیخ الطائفه زیر لب تبسم میکنند ورنه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شرکار
خود را میخواهند از سبب مزید اخفا که خود هم ندانند تا بدیگری و لوکان شیعیا چه رسد بالجمله چون راه
انصاف درین معرکه مسلوک شود نسبت باین همه ان کلماتی بزبان می آید که در دیباچه دانی دیده
باشنیده باشی الوقت اعتقاد خواهی کرد که مولف این کتاب انچه در باب تبدیل نام تهذیب گفته است
سخنی است قرین حق و صواب و امری است لاجواب لجد ازان مختاری خواه در دل خود نگاه داری خواه
در مجلس مدعین تشیع نیز بزبان آری بر خلاف عادات ایمه است حال حضرت رسول خدا که در بیع حدیبیه
مکی و مدنی بیابی که تلبیسی و اضلالی را راهی باشد و زینهار ازین آیات که مجتهد درینجا از سفاهت و حماقت
خویش بی مراجعت تفاسیر نقل کرده نتوان یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم امر هدایت را در مکه رو بروی
صنادید قریش که انجناب را استسکار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرمود الامر علی ناظر شد و حضرت التقصیر
و لقاعدی نمود سبحان الله مجتهد انیم ندانست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در اغاز بعثت
بود امر جهاد در مکه کی نازل شد پس میخواهد که در افعال الهی دخل دهد و انیم در قرآن مجید نمیخواهد یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْقِتَالِ
فِیهِ قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ و تا زمان صد در جهاد و اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ایمه که بعد نزول
امر مذکور است بمرتبه و حدیث الجهاد ماض الی یوم القیمة در کتب فریقین است فاعمی الله ابصارهم پس در همه
لفظ اضلال امت و مانندان اوردن سینه خود را لبنان گیو سفتن و حق را بباطل نهفتن است بلی بر اصول زیاده
و وجاهله البته بزبان حضرت معاذ الله در واقعه نصب مرتضوی هم تعللات بود و هم استعفا از رسالت چنانچه
بارها درین اوراق دانستی و دور تر چه اروی که غیر از خلافت بلا فصل دیگر چه بود که آسیای نجات بران
میگردد و چیزی از عقاید و اعمال در اخرت بدون ان عقیده لکار نمی آید معهذا حضرت هرگز ان امر را بخود نسبتی
سوی امت نرسانید و از اصول روافض حتی از حواشی این کتاب یعنی تهذیب شیخ الطائفه در کمال ظهور
است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فصل امر امامت مرتضوی را بحاضرین نرسانید و بگوش
ایشان ندمید مگر در اخر عمر چون زمان فارغطی مقارن گردید بوقت نزول کتاب احمر المختوم و انهم
لعهد بیان مفاسد این خلافت که نتیجه ان ارتداد امت است بر تقدیر یکه جناب امیر را نصب فرماید و بارها
دانستی و از نوع بدیهیات است که چون حضرت بداند دشمنی اصحاب رعیت را با جناب مرتضوی پس
خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد ایا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت
در قبالوی او نباشد یعنی اطاعت او نکند العرض دو ایت قرانی را بعد از یکدو سال بهم رسانیدند انهم
بعد و امام حاضر فی الامصار غایب عن الابصار که برای خبر گرفتن ازواج طاهرات خویش مصداق

الیقین من لسن تابعیم و کیفیات نزول و اشتمال و مکانات تفسیری میفرماید طرفه آنکه در بیضاوی هم همان نوشته
که چگونه این آیات دلالت دارد بر انتفای هدایت و اضلال امت معاذ الله خود و مفسرین رفته مثل بابویه
رئیس و قدوه ایشان در مجمع البیان ان آیت را مهمل و کفار دانسته چون این آیت تهدید کفار و اوست
و بر دلالت ترهیب کفار دارد و مبشر گشت برای حضرت و امت مرحومه انجناب چنانچه بر ناظرین منذیه مخفی
نیست یعنی ای پیغمبر از تکذیب این منحرفین چرا غم میخوری که اینگونه خدا را قبول ندارند و حشر و نشر
را اعتقاد نمی نمایند که من رئیسان ایشان را بدادن حکم جهاد در روز بدر که عقریب می آید یا تمام
میکنم چنانچه همدران ایام بدون انکه کسی گوید بعد از سر من کن فیکون شده باشد ذلت و اوبار ایشان
صورت بست کرز و جنگ پدر از شوکت و ابهت خود بدر آمدند و ترقی اسلام چون انجناب از ظلمات
آمد که هفتاد کس از صنادید کفار طعمه تیغ بیدریغ گشتند و بما وای خود رفتند و هفتاد کس از سرکشان و
گردن فرازان کافران بدست مسلمان اسیر شدند پس تهدید کفار و تبشیر سید الابرار را اختفای هدایت
و معاذ الله اضلال امت دانستن و تذییر رب العالمین را حصر پنداشتن چنان گمراهی باشد که ساحلش بدید
نیست و با انهمه اگر قول مرا باور نکنی باری باز بمکتب نشین و مکتب خویش رجوع بکن قال الطبرسی صاحب
المعنی ثم قال سبحانه مهدد الکفار و زنی یا محمد و المکذبین الذین یکذبونک فیما تدعوهم الیه من التوحید و ترک
العبادة و فی النبت و الجزاء و هذا القول العامل و عنی و ایاه اذا اراد ان یهدده و هو لعب علی اند مقبول
منه اولی النعمة المستغنین ذوی الثروة الدنیا ای کل خیر اسهم الی و لا یستعل قلیلک بجاز انتهم و مفسر کاشی
خود مسمی بالصافی بعد از نقل امینی زیادت حضرت ایمه را بیان میکند لیتی صاحب کافی از حضرت امام باقر
که مراد از مکذبین کسانی هستند که تکذیب امام الایمه نمودند راوی گفت چنین نازل شد فرمود بلی از احوال نقل
کرده قول امیر المومنین در منافقین که رسول خدا این مکذبین را مقرب خود میگرداند همیشه تا الیوم السان
با انکه می نشانید مین و لیسار خویش با انکه بپروانگی و اوبه لبیک گرداندن ایشان که در ایمه سابق
که واهجر هم هجرا جمیلا تمام شد خلاصه ان و در حقیقت آن تفسیر لعیر لصی تواند بود لعبا صاحب مجمع که انچه در اصول
از ایمه اثنا عشر آمده و حیرت انیست که این اسور متقدمه بست خود در نسخه جناب امیر سوره چهارم چنانچه از نقل مجمع
و السنتی و مفسرین هم اشاره بتقدیم ان کرده اند و از مجمع هم توان فهمید و شاید که ترتیب تمامی سور قرآنیه
درین مجلد یا مجلدات حواشی لعن الرماج مفصل ذکر کرده ام که نزولش در مکه بلکه اغار بعثت شریفه بود یس
در مکه قضایای مکذبین کجا پیش امده که بوصایت و امامت بلا فصل تعلق دارد یا صاحب مجمع کجا گفته اند و
از کلینی و شروح ان پیداست که ابو بکر و علی همه مثل شیر و شکر بودند چون حضرت بجوار الی مدینه رسید و در شهر داخل
شد ابو بکر صدیق گفت حالا چه انتظار خیر مود متطر قدوم علی هستم از ان روز غبار رنجش در دلش پدید
ولیکن شیعه را با مطابقت واقع چه کار که الحور العین الیشان در روایت غار تعلی که حدیث چهارم است داد

روایت کرد انچه اول برانست که این معرکه در شب معراج پیش آمد و هم اشتهار ملایکه مقربین بران و نزول
کتاب احمر مواثیق وعده شریف بود و فاعتبروا یا اولی الابصار پس مکذبین پیغمبر و حشر و نشر مراد باشند نه منکرین
وصی کما لا یخفی اما ایت دوم پس معتمد منی ان چنان فهمیده که شما بر دین خویش باشید و من بر دین خود
باشم حالانکه بمقتضای بیان طبرسی انیهم از قبیل متهدید است نه اما جت عبارتش اینست ذکر فیه وجوها احدها
ان معناه لکم جزاؤکم ولی جزاء دینی فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه وثانیها ان المعنی لکم کفر
کم باللہ ولی دین التوحید والاخلاص وهذا والکان ظاهره اباحة فانه وعید وتهدید ومبالغة فی النهی
والزجر کقوله اعملوا ما شئتم وثالثها ان الدین الجزاء ومعناه لکم جزاکم ولی جزائی قال الشاعر اذا لقوتنا
هم ودنا هم مثل ما بقرضونا وقد تضمنت السوره معجزه لنبینا من حیث الاخبار بما یکون فی الادفات المستقبلة مما
لا سبیل الی علمه الا بوحی من قبل اللہ سبحانه العالم بالغیوب وکان ما اخبر به کما اخبر وفیها دلالة علی ذم التقلید
فی الدین ووجوب مخالفة الکفار والمبطلین والزاجرة منهم وروی زرارة وبن الحصین عن ابی عبد اللہ ع قال
اذا قرات قل یا ایها الکافرون فقد برئت من الشرک واقرات لا اعبد ما تعبدون فقل اعبد اللہ
وحده واقلت لکم دینکم ولی دین فقل ربی اللہ ودینی الاسلام تقدیر تسلیم که خبر از عدم اعتبار میدهد در حقیقت
اساس مذهب خود را کنند بدین است زیرا که مدار مذهب شیعه واصل الاصول ایشان تقیه است واصلا امت در تبدیل
احکام بر حضور وبرگاه این امر در میان نباشد تسنن حضرات ایمه مانند افتاب رابعة النهار است دیگر چنین نباشد که خواص
ایشان هم میدانند که ایمه هدی اگر خوشامد و تقیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا گرفتار میشدند بلکه داد تمرد میدادند
میدادند بعشرت وکامرانی بسر میبردند پس تسنن ایشان بی شک وشبهه متعین است بلکه در مغابتقرر گرفته گفت که نصب ایمه
که این نواصب در هر دور تقدیم رسانیدند و ایشانرا مفترض الطاعت گردانیدند باز داد افشای راز حضرات ایمه مخالف
ایشان دادند کما فی الکافی بحقیقه ایمه را لقبل عمد نیست و نابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود انفا مفصل دانی
که حضرت امام صادق مامور باظهار ما هو الحق روبروی مذهب چنین موهبت فرمودند که دران اقرار صریح
بر جناب یعسوب الموقنین حضرت باقر العلوم اولین واخرین است که برخواستیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود واین بزرگان
بدان دست که انگشتری دران بود استنجا میکردند والبته جناب امام صادق بحکم دلدار در صوارم وحسام بر مذهب
این قدوه اهلبیت خواهند بود زیرا که اختلافی بعمد کرده نشد پس البته به ثبوت امری وصدور ان از امامی بحکم دلدار
متشیعین حکم اجماع تواند کرد لاجرم ایمه بلکه تا امام نرگسی درین شناعت گرفتار کشتند معاذ اللہ وسعاذ تمندی
حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بغایت قصوی رسید طرفه انکه باوجود حصر حفظ قران مجید در ذوات ایمه کما
الکافی آیت ومن اظلم ممن افتری علی اللہ کذبا هم از یاد ایشان رفت وانهم بخیال منیف نیامد که اقرار برین
بزرگان بر حضرت رب العالمین در جناب سید المرسلین است واین امور از جناب امام صادق واتقیه ایمه القدر
مردلیست که عیان را چه بیان حتی که کلینی وتهذیب وشروح وحواشی ان بدان پر است تا از ذکر عبارات آن

پسلوتی کردن صرف زرافتاد و اگر گویند که تحمل که برین تقدیر ایستجا باید ست همین بوده باشد گوئیم قطع نظر از
که مرجع ضمیر یا العبد لفظ ایستجی غیر از عبد پسار دیگری نتواند بود پس ما از انقلاب بالقهقری الشرع بمثال
منافقین نمیگزارد و از اینجا بر طور مجتهدین نواصب عیان میشود که آدمی بر اصل انچه او را ناصبی از حصول امامت
مرفوع القلم میشود حالانکه در مدارک علما چنان قرار یافته که هر مانع عدالت مانع عصمت هست بالعکس و ایضاً
پیر مذهب جمهور است اگرچه دیگران عصمت و عدالت را قریب همدگر گردانیده اند کما اشرنا سابقا و الحاصل فی
الاوراق و غیرها من الموافقات و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک دیده فهمیده اند طور دیگر است
و فراش مذهب تشیع مصروف اند و لن یصلح العطار ما افسد الدهر ثم العجب العجاب انکه حضرات ایمه چون زبان
بر سادات حسینیه کشایند همه وعیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یاد فرمایند و هیچ مضمونی را از این
خبر و نگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بلا سهو و نسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قرابت جز از
و از دعای اهل کتاب زنهار شدنی نیست کما قال تعالی لن تمسنا النار الا ایاما معدودة هیچ از عمل زشت خواهند کرد و این
جزای آن داده شود و رعایت حسب و نسب درمیان نیاید که یا بنی یانک مسئول یوم القیامة تا دانسته اند
بمن اثبت و این بزرگان وقت اضلال امت و تبدیل احکام شرع عیچ ازین امور را نظر نمایند شاید که را نظر نمایند
را بر نفوس خبیثه خویش قیاس میکنند پس بوجود انکار قیاس بتقلید اول من قاس هنوز گرفتار اند و انهما دعاه
در نهایت الغایت اختصار دارد کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعه بکمال اهتمام و تفحص
است و علمای فیض آباد و لکهنو از مجتهدین و مقلدین در رد رساله عبد المجید بازندرانی ذکر کرده اند
اولا بطریق تام با معالج سخن مناظره کرده و رد پیروی اولین و آخرین دعای تو به از و استعاذه نموده اند
با نهایت و خسارت ان دعا رسیده و در شهر از غایت هجوم مردم نشد و بست فوج هم بود تا اهل نفاق با این اطلاق
سبیل جان بسلامت برند و او منکسر و منصور از شهر بر آمد و براه خویش افتاد و بعد ازین کتابش مجتهدین و مقلدین
نوبت بتحریر رسانیدند یعنی مشتمل بر گلهای خود تراشیده و اصول را دران یاد کرده اند و بر آن اساس استوار نموده اند و ذکر ان
اصول مفصل موجب اطناب میدانم و عنان به تقیه اخوات مجتهد میگردانم اما اظهارا معنی که حضرت ایمه و فقیه ایمه
احکام را بدلگر نمیاسر و کرده اند اختیاری نداشتند در جوابش ملاحظه عبارت صحائف ایمه موصوفین که از اسمان
برین بتوسط حضرت روح الامین همراه هزاران ملایک مقربین نزول اجلال فرمود کافی و وافی و نزد مجتهدین
از کده و رتها صافی است که دران مواعید شریف الهی در باره حفظ و حراست این نفوس قدسیه بکمال شده و وارد
است ایا الیتان بشنیدند نشئه متوجه نشدند یا بران مواعید دل ننهادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلام چون
پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند و دیگر به زاری داد تضرع دادند و ندای آسمانی در رسید که سر بردار که ترا
عذاب نرسانیدم و با انبیه سر نهاده اشتند تا این ندا بگوش امد که من هرگاه وعده میکنم مختلف ازان نمیکنم عرض کرد که با انبیه
اگر عذاب نکنی کیست که مانع تواند شد این ایمه بدی چگونه با وجود ان مواعید تلقته و بشارات قطعیه الجنة

بودند معاذالله تا باضلال است کوشیدند و مقام مزید حیرت است که با وجود چنین بی اختیار بها که بر زبان نالایق
مجتهد نسبت بایشان جاریست احادیث تبرا خصوصا از شیخین مکررین چگونه ازین ایمه صدور یافته باشد
چنانچه در رشایل رجعت قدمای شیعه خصوصا متاخرین ایشان بکمال تحقیق ثابت نموده اند که هر ظلمیکه از زبان خصت
آدم علیه السلام تا قیامت از بنی نوع انسان صدور یافته در نامه اعمال این هر دو بزرگ ثبت گشته و قد
تقرر ان الله لا یظلم مثقال ذره واز نیجا خود را بعد الیه ملقب کرده انداری ع بر عکس نهند نام زنگی کافور
واز نیجا حکم توان نمود که مجتهد هیچ درختی را که بر شاخ ان لیطیب خاطر نشسته بود چگونه میکند و نیز معلوم شد که
مقالش از موضوعات و مقتریات است زیرا که روایات منع را در باب تبرا بر سالهٔ جدیده کاشف التمام
عن تلمیع المجتهد القمقام نشان داده ام بلکه انهم که راضی لاعن راخود جناب ایمه لعن گفته اند اما دیگر ایمه که منهک
در تقیه بودند بقول مقتریان چگونه مجال ان با وجود بی اختیاری عقلا و نقلا میدانستند قیشت ما اقر ابهم وهو طلب
کاش جناب امام صادق قاری قران اهلبیت را میفرمودند که این قرارت و عمل بدین نسخه وقتی است که تقیه
نباشد و حالیکه کرب اهلست است همین بیاض عثمانی را باید که لقب العین گردانی که انهم صورتی داشت کنی صریح
از قرارت نسخه اهلبیت که رخصه بعد از تحقیق انرا مثل مذکرة الادلیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده اند صریح دلالت
بر انحراف از جامع ان دارد که بر تحقیق پدرش در عنادالاسلام جامع ان رسول خدا لوده اند بلکه محرف میانمر
عثمانی نیز و تعین وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه کم شد چنانچه باب کرابیه التوقیت از کافی دیدنسبت
و یاد داشتنی چون افشای رازهای ایمه ازین مقتریان و مفتشیان بار بار صورت بست پس انچه یهود در دین و ملت
و مسکنت فرو ماندند تا انکه اگر کسی از رفضه چهره خود بر فروخته و کلاهی کج نهاده و تند بر تخت نشسته راه و رسم
سلطنت و جهانبانی و کیستانی نمیداند بلکه کاسه لیس و غاشیه بردار دیگران است الغرض حضرات ایمه قرا انجید جناب
سید انبیا و حضرت شیخ خدا را منسوخ التلاوت گردانیدند و باز خود را ایمه هدی میدانستند و قد قال الله تعالی حتی اذا نزل
الی سبیل الوری فلا تقربوا انفسکم هو اعلم بکم الی فکیف که چنانچه مهلت و تعین قیامت کسی نداند حتی الظهور صاحب الامر کسی
و ریحانی بر اصول غولان بیابانی تعیین قیامت بدوش بلکه هم اغوش واز نیجهت بسوار ان معارک امامت چه خوش گفته اند این
امامت نشد قیامت نشد که تقریرات علمای رفضه را از قدما و متوسطین و متاخرین نیک دیده و میزان خود چنانکه باید سنجیده
ببریکی درین باب پیچ و تاب میخورد و اسباب کوشش خود را از حیض لعین باسمان برین میبرد مگر بجواب حرفی ازان که این
مصراع ولافه مبین است زنیها رنمیرسد اگرچه بگوش صاحب جاه بلقا خروش فریاد خود را بر سانیده ما بر عرش برین پرواز کنند
و در نیمقام مجنی چند یاد امد بقصد اختصار ببریکی ازان قناعت کرده شد که متکلمین و مجتهدین رفضه میگویند که در کتب فقهیه
سنیان دیده میشود که نوشتن قرانجید بخون بد بد و مانند ان است و این کمال بی ادبی است نسبت بکلام باری عز و جل
و جوابش انکه حاشا و کلا که فقهای ما انرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جایجا منصوص است بلکه بحکم شرعی
از اجماعیات که اگر کسی بی ادبی بقرانجید نماید مثلا انرا در قاذورات و نجاسات اندازد کافر خواهد شد و ملک

پس نوشتن آن معاذ الله بخون و مس علی خزا بلا ضرورت کفر کاتب است لاریب فیه و معاذ الله که فقها بدین مرتبه
در حالت بیعت تجویز کرده باشند و این معنی هر کسیکه کتب فقهیه دیده باشد مخفی نمی ماند پس باید متون کتب فقهیه
و شروح از امیطالعه خویش اورد و صورت ضرورت که دران انحکم را تجویز نمودند ملیا سهای متعدد و توانند
مثلا در سفوات شیعه دیده باشی که در کتب خویش یافته در انها کرده اند که اگر اسامی ضناد یداصحاب کرام را معاذ الله
بهمراه لعنت بنویسد و تعویذی ازان بساز د باعث شفای مریض است و این امور زیر قاعده عجیب و عناد مندرج است
چنانچه یهودیان مصداق اشد عداوة ازین جنس قلیل بسیاری از امور را مرتکب میشوند پس اگر مسلمانی در بلاد اسلام
بحبت سوء اتفاق فکر دوالیشان اورا مجبور نمایند که چنین تعویذی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال خالی نباشد
اگر فرمان برد و حالیکه میداند که ایشان مراخواهند گشت مضایقه ندارد و اگر گشته شود البته بدرجه شهادت خواهد رسید
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق پدر و مادر عمار یاسر رضی الله عنه ارشاد نمود و چون امتناع نمودند از انچه
کفار قریش میخواستند و هر گاه عمار با سر گریان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر و مرتد نگشتی روایت کریمه نازل شد
الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان در بحر از اصول رفضه انچه معلوم میشود زیاده بر انست که سنیان بر اظهار
رفضه تجویز کرده اند یعنی اگر نه نویسد کشته شود بموت حرام مرده پس کجا تجویز سنیان و کجا حکم وجوبیکه از مجتهدین
رافضیان صدور یافت و شان بیجا الحاصل نزد سنیان از اجراعیات است که بی ادبی و بی انصافی نسبت بکلام
شریف موجب کفر از تداد و اضلال و نزد شیعه لاتسلم که چنین باشد زیرا که امام اعظم در ترتیب می نویسد انچه دلالت بر از
میکند و درین اوراق مطالعه ان اتفاق افتاد که این المرا ما کثر است از القای حران مجید در قاد و رات و القای
اسامی متبرکه ایمه هدی در نجاسات پس انچه نسبت باهل سنت خواسته بودند برای القوس الیشان بر ثبوت رسید غلط گشت
در امر مذکور که تعلق بکتب سنیان دارد لضرورت شدید است چنانچه گفته اند و هم اگر جاز متن فن تجویز کنند که شعای مریض
بدون تعویذ از مجون مذکور بانوشتن ترجمه مرض نتواند شد چنانچه بعضی از فقها تجویز کرده اند و انهم غیر از ایمه حنیفه نه امام
اعظم نه صاحبین و نه دیگران در مسئله استنجا که از ضرائر یه پرسیده و امامان بیان انکرده اند ضرورت کجا است لاحول
ولا قوة الا بالله مخفی نماند که فقیر را یاد دی ایدور زمانیکه مرزا کاظم علی صاحب پدر بزرگوار مرزا محمد رضای برق زنده بود و کتاب
کتب فقه برا مده بود که تجویز نوشتن قرآن مجید بخون مذکور بتوال کا و جایز است اقلا التفصل علاوه اگر امر ضرور نباشد مسایل قهریه ان
در ترتیب امام اعظم موجود است کما عرضنا قوله دازنجا ظاهر شد که منع از قرارت قران در صورت عدم اختیار دلیلی بر عدم
قرارت نیست الخ اقول درین خصوص و حکم مخصوص جناب مجتهد ثانی لاثانی را حدیث طویل نزول الال کتاب که فذلکه عمل
و حساب ایمه لطیاب است که مشتمل بود بر دوازده صحیفه بر اساتی مطهره دوازده امام محفوظ نماند بزیر اکه دران بصحیفه حضرت
امام صادق رضی الله عنه امری است موکد بایدکه از اهل خلاف تبری و غیر از خدا خایف بناشی زیرا که در حفظ و امان
هستی پس علوم اهلبیت را بسط مکن و منتشر کردان برای هدایت مردان و خایف مباش لاجرم حکم جناب مجتهد که ازینجا الی اخر
که منع از قرارت قران در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم فرانیست همیشه حمل خواهد بود زیرا که از حدیث کلینی که از امام موصوف

ثابت شد که قرآن اہلبیت منسوخ التلاوت است وعلمای شیعہ نوشتہ اند کہ اگر کسی منسوخ التلاوت را قرآن گوید کافر است ودریں جا برہان عقلی قطع نظر از انچہ در تریہ کشمیر جنت نظیر است قایم تواند شد بیانش بالاختصار انکہ بر اصول رضہ در کافی وصافی چنان قرار یافتہ کہ قرآن اہلبیت را تلاوت نکنند مادامیکہ امام نرگسی در بہار وگلذار بحد حسن وجمال خود بہ رسد بقول خواجہ حافظ شیرازی حدیث سرو وگل ولالہ میرود ہ دیں بحث تا لالہ عارضہ میرود می دہ کہ نوعروس چمن حد حسن یافتہ کار ایں زبان صنعت ولالہ میرود ہ بودہ باشد پس ہر کہ قبل ازاں بتلاوت ان نسخہ پردازد البتہ مبارزت با خدا میکند پس کیکہ جنگ میکند با خدا وحکم او را برباد میدہد البتہ کافر است بعد ازیں جہات مجتہد لاثانی را اختیار است ہر چہ خواہند برای نفس خود اختیار فرمایند دلالی نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای انچہ کہ حکمای سلف ایں نوشتہ اند مرد باید کہ گیرد اندر گوش ور نوشتہ است پند بر دیوار اولی محنتی ونشستی بر ذات والا صفات خود نگوار افروده بکتب معتمدہ خویش کہ جا بجا ایں قید ملحوظ دارند چنانچہ از طعن الرماج پیدا است رجوع فرمایند بہ بینند کہ نسخہ اہلبیت درین زمان منسوخ التلاوت ہست یا نہ وچون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت ہست بحکم حدیث کلینی البتہ انچہ گفتم مثل افتاب عیان شد رسیدم برانکہ غزالی رحمتہ اللہ علیہ انچہ گفتہ کہ حرام ست بر وا عظ کہ بایہ تحقیق ندارند بیان واقعہ کربلا معلی وان مستلزم انکار شہادت ست گویم کہ کتب مولای واقای خویش مجالس المومنین باید دید کہ جناب مجتہد الزمانی وغیرہ او مدلل ومبرہن کردہ اند کہ ابو حامد غزالی تشیع اختیار کردہ از انکہ رسالہ او سر العالمین دلالت بران میکند کہ اصحاب رسول عذیر بیعت در امدند وبعد وفات سرور کائنات نکث نمودند وازاں ہر گز رو نہ پیچید ولیل نداد الا الرفض وچون رفض او بہ ثبوت رسید لقیہ از وجہ دور وجہ بعید پس حکم بحرمت بیان ماجرای شہادت جناب سید الشہدا رضی اللہ عنہ چگونہ موجب انکار شہادت خواہد بود زیرا کہ حکم سبب چیزی دیگر ست وحکم بالاضطرار چیزی دیگر وبندہ را یاد میاید از تالیفات مجتہد کہ او بالکل بدین ست وانچہ قاضی رطل بر رطل بر دریارہ او حکم کرد بتشیع وان را میرہن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتہد لاثانی مقلوب شد والحمد للہ علی ذلک حمد اکثیرا چون تقریر بہ اینجا رسید بخیال آمد امری از یاد رفتہ کہ محتمد جایکہ در باب قرا نجید عدم نظم وترتیب کلامی نوشتہ این حاشیہ بران مرتب نمودہ وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً اول ہذہ القصہ قولہ تعالی وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادّٰرَاْتُمْ فِیْهَا وانما فکت عنہ وقدمت علیہ لاستقلالہ بنوع اخر من مساوئهم وهو الاشتهار بالامر والاستقصاء فی السوال وترک المسارعة الی الامتثال وقصته انه کان فیهم شیخ هو میسر فخلف ابنه بنوا احیته طمعا فی میراثه وطرحوه علی باب المدینة ثم جاؤا لیطالبوا بدمه فامرهم الله ان یذبحوا بقرة ویضربوا المیت ببعضها فیحیی فیخبر بقاتله یعنی اقول وبالله التوفیق وهو حسبی ونعم الوکیل ما لاحت از مطالعہ این مقام جنون سرشار برای مجتہد سیہ کار پریشان روزگار بطور می انجا مد زیرا کہ در ینمقام فکت نظم بایں امور ضروریہ پدید امد در کتب معتبرہ دیگر از تفاسیر ملقین مثل تفسیر کبیر امام فخر رازی علیہ الرحمتہ وتفسیر مجمع البیان مولای طبرسی ایں بسیط دیدم بعضی بانشی کہ وجوہ تاخیر متقدم وتقدیم متاخر را حتی انچہ باید بیان میکنند اگر تفسیر امام را بنجا مطالعہ نماید برای بتفسیر مولی ومقتدای ہمت بر گمارند کہ او دریں مقام چہ بنویسد ایں تفسیر کہ بزبان فارسی ست حاصلش در فارسی سنویسم تا بفہم مجتہد کہ حال فہم او را کہ نیست

نبود بگیر باشد یا بجمله مفسر بگوید یکه امثال این تقدیم و تاخیر در کلام بلغا بسیار میآید و در قرآن مجید در جا مایه بگیر واقع است
از جمله آنکه تعالی فرمود الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا قیما و تقدیر آنست انزل الی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا باز مفسر مذکور بشرح عبارت کرده که غالبا جناب مجتهد و عمل آن به پیچ و تاب افتاده و راه بجای نبرده
و هم از جهت شرح عبارت ناصر الدین بیضاوی سوقوف داشتم که بدون الکتاب جا گزین نمود که عکس المجتهد فیفقد الاوراک
نتواند شد و مراد مفسر طبرسی التقدیمات تحریف نیست یعنی جا سعین قرآنجید این تصرف نمودند خدا چنین نازل فرموده انزل الی
عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا و چون هر یکی میداند که مفسرین مذکور از معتمدین شعرا و بلغای عرب و چنین شیخ صدوق
الکذوب و دیگران از ابناء او تکذیب قائلین بالتحریف میکند و قس علیهذا اسیاء امامیه بانی سائی نشیخ که بقول مجتهد قبله
زمان امام بود آنچنین تصریح میفرماید و مدلل میگرداند که قرائت رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین ترتیب بوده که در دین اسلام
رایج است پس بنی اعلمای و تحریف و تبدیل چگونه سوی قرآنجید راه تواند یافت و ورنه لازم آید که این جمع اکابر مفسرین و قضاة و
متکلمین الشان کاسه لیس خلفای راشدین باشند خلاف واین بسیار از قسم هدایت اول است کسی چنین تواند گفت پس جنون مذکور
بر اجتهد تیره درون بشبه تدرسید و معلوم گردید که کلام مجیب معیب را نظهیده و گرد مفسر نخشن هرگز نرسیده و این تقدیم و تاخیر را
که عرب عرباء در کلام خویش میبازند آن تقدیم و تاخیر سیداند که از اقسام تحریف است معاذ الله من ذلک بلکه تقدیمی و تاخیری
که در آغاز سوره کیف و انستی و در کلام اوستاد کلینی واقع است که اولی الحکم لنفس سیدیا علی نفسیر آبادی از غالبان
در باره تحریف قرآنجید بیشمارند نیز دال تحریف نتوان و نست بسبب همان وجه که گفته شد از مجمع البیان هم وضع گشت بطلب
متحمل است که بسبب غلو اد بتحریف حمل تو انکر دو چون در کلام این بافضی عالی تقدیم و تاخیر مسطور و درین امر نفس نباشد در کلام فصحا چگونه
راه باید که سر هر معتقد بحریف را مطلقا پسندان بتحقیق الزام ما میگویم و بتوفیق ایزد و بچراغ هدایت فراراه هر متحری انور فروزم و آنچه
از غربال کردن بالفات قدماء و متاخرین قوم مستنبط میتوانند شد آنکه در مائه ثالثه رابعه علمایند کورین در جامع جمیعت افتاده بود
که اگر گویند احراق با تحریق مصحف مجید و انهم علانیه تا خفا هر ای تغیر دین و ملت بود پس چرا حضرات راشدین بر نیکتاب مستطاب
بگونه متعسو شوند که هر گز بقبول نکنند این کتاب را و او یک رنگیم و هر گز نشکر شود تا مر اسپین با الحیکم و نیز حق تعالی حافظ و حامی قرآن
بتاکید است تمام فرموده ضرور است که وعده صادقه الهی در ضمن این اسباب و مجاهدات لنظهوره امده و ورنه بعد از سر نگون نشسته باشد
معلوم شد که بتجرید قرآنجید از زوائد مثل منسوخات منظور افتاده و ذکر هیچ و نعمل در آن زمان عین مصلحت شده و ورنه در نفس تامه جاده
و کتاب اعمالی چنان اختلافی مشهود میشد که غیر ازی بران مخیل نباشد و فیما بین المسلمین تا قیامت این شور و شغب رو میداد و پس شیخ آخرین
بایو نه از علمای شیعه در اعتقاد به خویش فارغ نوشت و جمعی از ایشان اتباع شیخ المشایخ لازم شمرند
و تتبع تحقیقات او کرده بدید معهذا امور دیگر نیز که چو هر ذاتی این طایفه باشد در آن ملحوظ چه بعد
از تلبس تلباسات و ثوق کجا فکیف در وغ مایه بی انتها کاهو ظاهر عند العقلاء و لیکن بهر
حال این علمایه قوم ازین طعن احراق که تقریرش دانستی دست بر داشتند و المرء
یوخذ باقراره و از عجائب و غرائب آن که پیرد همانی کتابی چنان طویل و عریض

وعدیض نوشت و در بر کتاب فن از مطبوع و غیر مطبوع ذکرش داد و افتخار داد که در مجلدی چند پرداخته از نوشتن ابواب مطاعن برسم و عادت علمای خویش دست بکشته و بیان تعصبها و سنگین دلی که از لوازم دلداری و دلربائی است سر تائید حالانکه عرضه کلمات و مقصود اصلی مجاذات در مباحث امامت ایمه هدات بود و بنده در گرداوری آن مجلدات زاید الوصف کوشیدم و چندین نسخه اگرچه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر ذات اوست فراهم نمودم و بالجمله تمامش بمرسید از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم نشانی از ابواب و فصول مطاعن در آن نیافتم حالانکه از آغاز مرسوم است و هر کتاب بزرگان مضبوط و مختوم بلی پیرش دو طعن را که فارک و قرطاس باشد در طعن الرماح برگزیده بمعتقدای انیمعنی که متکلمین الشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهلسنت این هر دو طعن عظیم را از میان بردارد و در تخصیص ما را ملزم و مفحم سازد بعد ازین دم و دودی در علمای ما نمی ماند والحمد لله که من در خدمت گذاری ان کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقض الرماح جوشیدم و گویا دود غرور را بر داشته مغز او را خوردم و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده ؎ چو برداری از رگ زرد دود ز پشه مغز مرد را خورد و در نقض و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیموده چنانچه در رد و قدح نشد اداد و تیره ندکوره اختیار ساختم بلی قلمی کنتوری و تمائید مطاعن زنخرانی بسیار کرده و در رد و تحفه دماغ خود را سوخته و لیکن معلوم ناظرین و سامعین است که قطع نظر از انکه مجتهد الزمانی او را مستحق انیمعنی نمی داند که در مقابله حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز قلم بگیرد کما بر منصفان عوام طالبه او را بر هم و هر قدم چنان محقون توانند کرد که عوعو خود را فراموش کند و لیکن افسوس منست که کسی از اغنیا توفیق آن نمیشود تا کتاب نقض طعن الرماح را که آنهو ذخیره مباحث کلامیه مثل این کتاب و ردیه ای از مجلدی ضخم مرتب نمایم تا در تارب و مشارق الی یوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی در دفتر اعمالش مرقوم گردد و ترتیب آن بعنوانی ظهور نماید در ضمن آن هفوات کنتوری هم مجملا یا مفصلا کان لم یکن شیاء ذکور شود و چون حال مجتهد جالئی معلوم شد که چنین ابواب و فصول را که سر دفتر مقاصد فضله تواند بود تمامش از نظر انداخت و قدمای او را بنابران مذهب رفض طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوعه بود پشت پا زدند و رنه بحرکیف قرار نخیدند که از ان فارغ نوشتند ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنانست که ایشان را چنان توفیق دهد بعد از دیدن تالیفات فقیر که از مذهب رفض کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقض الروافض بنوشتن چنین کتاب موید دین اسلام شوند. رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قوله بعد اغضای بصر ازین که این روایت از جمله اخبار احاد است الخ بعد از تسلیم انیمعنی که روایت مذکوره از احاد است و هر روز اثبکه چنین باشد مالیوجب علما و لا عملا چنانچه مرتضای ثانی گفته بلکه جا بجا جمله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو را بر او تنگ گرفته امد و بنده درین برد مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان قبیل برای خوردن دیگر است و برای نمودن دیگر است بکار می اید زیرا که در کتب معتبره مبسوط است و در

مناقب جناب امیر و مثالب حضرت فاروق مضبوط و دعوی پیروی ایشان در پیرو و کتاب مطبوع غیر مطبوع معلوم
همگنان آنست که موجب رسمیه مجتهدین پیشانیل است پاس سخن نمیکنند و چگونه مراعات کنند که عاقله نداند
باریکیو بیند که الحاق فریقین بران بنیاد و آنرا پایمال ساخته اند و نیز از کلمات ایشانست که دلالت قوی دارد بر
حالانکه وضع آن نزد عقلا مثل الجهة النهار است و از دیدن و شنیدنش خود را بکوری دگری متصف گردانیده اند
و بر ظاهر است که اشیر الا بتواتر بهر معنی که فرض کرده آید در خصوص مفقود است بلکه ضعف آن و موضوع و مجعول
بودنش بادله عقلیه و نقلیه بر جای خود مشهود کما لسلفنا و تکلمنا علیه سابقا و لاحقا و از صوارم نیز آن امور بوضوع
می گراید که لایق قاه قاه مخالفین غلیت که پیرو مهقانی در اساس الاصول بمباحث اخبار پیگوید اما دعوی السیاطی
معظم الفقه یعلم بالضرورة من المذهب و الاخبار المتواترة فعلی تقدیر صحته لا یصح هذا الا بالسنة الیه بقصده معاصریه
بالسنة الینا بحصر الدعوی فی متضمنا لانکار البدیهیات و مناقضا للحسنات و الضروریات فان من تتبع کتب الفقه
لا لکاد ان یجد لنه المسائل التی هی من ضروریات المذهب الی ما لیس کذلک کنیته واحدا الی الالف و قد رایت فی بعض
مصنفات بعض الاعلام انه قد استوعب ضروریات المذهب فی کجوزقه او در فتین مع رد و جاله بعض المسایل فیها
علی الاحتمال و الحال ان مسایل الفقه لا لکاد ان تنضبط فی مائة الف بیت قال صاحب العالم فی جواب کلام
لما ریب ان ما ادعاه من علم معظم الفقه بالضرورة و باجماع الامامیه ممنوع فی هذا الزمان و اشباهه فالمکلف فیها
بتحصیل العلم غیر جائز و بعد از یک دو سطر مینویسد و کذا دعواه العلم بالمتواترات فان وجود السنة المتواترة و
الاخبار المتواترة فی زماننا شاذ و نادر و النادر کالمعدوم **قوله** و در اکثر روایات اهل سنت وارد
شده که جناب حضرت ابراهیم اسخ از مجتهدان ما لا تعالی الترجب می آید بعبارت حدیث چگونه ثابت کرد
که حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام محتاج شد بطلب خاتن حالانکه در روایات این قصه
بیاد می آید که هرگاه حکم ختنه کردن فرا رسید حضرت ابراهیم مشغول بود بچیزی که درستی
آن محتاج بقدوم یعنی نیشه بود پس بعجلت هر چه تمام ختنه خود از ان فرمود لاجرم
مدعای مجتهد از کجا به ثبوت رسید که خاتن آمده هر چه بالستی کردن کار بر آن بست
چه جای آن که خودش نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراهیم در آن وقت
به هشتاد رسیده بود پس حاجت خاتن چرا باشد بلکه با دلی حبس تیشه بر تخته چوبی حاجت روا
شده باشد پس مدعای مجتهد که از عبارت حدیثش بر آورده که هرگاه نظر بطرف ذکر انسان
متصل که بجشم او باشد محل استجاب و استعراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع منفصل
چگونه محل استجاب خواهد بود بجهول نه انجامید و مزید حیرت آنکه در محل نزاع نه قضیه خته را
دخلی هست نه بیمار و طبیب را بین تقریع او فضول باشد نه قابل قبول و اگر او نی لو معانی
در حدیث همین کرد یا مجمع البحرین محدث بحثی که در حل غرایب احادیث ایمه است سید ید

زینهار در بین لفظه هیچ الاعنی در معرکل سیاهی فرو نمیرفت بیانش آنکه نقطه قدوم بر تحقیق
او بروزن لفظ رسول است که تیشه نجار باشد هر چند مطرزی در مشرق گفته باشند که نام
موضعی هست پس دلیلی برابر هزار دلیل دستیاب شد برانکه اختتان بدست مبارک حضرت خلیل الرحمن
بود و خاتن هیچ دخلی نداشت زیرا که اگر خاتن می آمد البته آله موتراشی می آورد چنانچه در
امور عظیمه و عرفیه قرار یافته نه نجار همراه تیشه خود و بخصوصیت تیشه ازان است که نجار هر چند آلات
دیگر هم دارد لیکن آره موجب کمال اذیت درین باب است که اجسام رطبه را بدرنگ ببسیاری می برد و بسبب
آلام و شدایدی است والسنان میگریزد ازان و عادت عاقلی نیست که تا کار بسهولیت برآید بطرف مشکل بگراید
و دست افشار دیگر که همراه نجار می باشد قطع کردن چیزی و بریدن محتاج بضرب آله دیگر است بر دنبالهٔ آن
پس تیشه متعین است که آنرا العربی قادوم گویند و بهر حال خاتن را درین باب دخلی نبود چنانچه مجتهدگان برده
و ازجهٔ انظر با وصف اتصال انفصال را اولی و مابینی دانسته فاعتروا یا اولی الابصار که افهم ندالنست که
در قصه جوان انصاری اولویت برای همالست که قبل ازین تقریرش بعمل آمده خواه حضرت باشند خواه جوان
انصاری که در ساعت به سلامت و تندرستی رسیده خواه جناب امیر که زینهار بگرفتن امانت ثلاثی مجرد بدست
مبارک محتاج بود پس با مثال این تفصیل ضرورتی درمیان نهیت مگر چون هیچ نابالغی را در مکاتب نشانیده ام
این پرکوئی بکار بردن بلکه گلستان شیخ سعدی او گاشتن و انهمقام از ان کشادن سعدی بوریا باف گرچه یافته
است بمدرسش بکارگاه حریر یعنی حاجت حضرت ابراهیم هر زعم مجتهد اگر بود نجاتش بود پس ذکر قادوم بقدوم
مناسب نباشد چون قول شیخ را پدر دهقانی پسر کمن با معان دیده بود و بیچاره با بسا آنحضرت در تصنیف
خود نمودن تعریضی سوی علامه دهلوسے میتواند که کار بر جولاهه و نداف نیست و رعایت قلم است این پیشه ها بر آلهٔ
خود میکند یعنی البته برای کاریکه صاحب تخصص اختیار کرده و دزدانی و جولاهگی عادت قدیمی و کهنگی نگذاشتن نمیخواهد برآید و انهمقام
برامین مسلم است دون غیری و هر چند مصراع مذکور فرزند سعادتمند او نیز میخواند ولیکن جز تقلید پدر استاد کمن مصداق
حدیث حضرت صلی الله علیه وسلم کما اورده علیه الشیعه بنوعد ذا المحول فی الصوام الحاکم للامتی چیزی بدست ندارد و اگر
درینمقام بعضی از ابحاث دیگر را آرزو داری که علمای فضله انجمنها بخویش سابکران امور روشن میکنند و دلراتخر و میابات برآن میدهند
که یا نعم و یکری شریک پیدا میکنیم که انبیا علیهم السلام از بطون امهات مقدسه مختوم مسرور پیدا می شوند و فس علی هذا
ضرور است که آبای کرام ایشان موحدین پاک باشند و مشرک و کافر نباشند و جالسی دهقانی در عرف والاسلام
بعضی از قوای راضحه بر شکنه و نقش تحقیق خود را بران بسته کما لا یخفی علی من نظر الیه باید که روی توجه بگوش انصاف
بدین سطری چند آری گر محصل احادیث صحاح و جلل النشر الیع را از جمع الجزین محدث یخفی نشان میدهم و بعد ذکر
تلخیص بفارسی عبارتش را نیز بدقت میزنم پس بدانکه راویکفت بحضرت صادق که قدمای ما میگویند که ابراهیم ختنه
خود کرد بقدوم نمرود حضرت امام تعجب نموده مرورد روی بر آنجناب بستند پس راوی طالب تفصیل وجه تکذیب شد

لاجرم امام گفت معمول چنان بود و گویند ولادت انبیا پوست زاید از شرمگاه و علاقه ناف روز هفتم خود بخود جدا
حضرت اسمعیل را این دستور میشد آمدن بعد حضرت ساره حضرت ماجر را امر نمیشد و توهم چنانچه خاتون
بر کنیز او مسکر بست و حضرت اسمعیل از گریستن مادر در گریه افتاد چون حضرت خلیل در رسید سبب پرسید اسمعیل
بیان کرد آنجناب بمصلی آمد و نماز تا این غم بگریه از ماجر بدر رفت بعد از مدتی ولادت حضرت اسحق
الدراق افتاد پس روز هفتم رشته ناف ساقط شده پوست شرمگاه باقی ماند حضرت ساره مغموم شد
و حال باز گفت باز حضرت ابراهیم بمصلی مناجات نمود وحی آمد که از جهت تو بریدم ساره را چنین کردم قسم
خودم که اکنون پوست دور نشود پس ختنه اسحق بعمل آورند باین سبب از آن روز جاری شده و مقام
حیرت است که بیان امام چگونه مطبق شد بر تکذیب روایت مذکور که راوی گفته بود که قدمای ما چنین گفتند
و امام فرمود که دروغ بستند زیرا که مقدمه صحیح چنین است اکنون اصل عبارت کتب مذکوره باید شنید و فی
صحیح البخاری ابی هریره باسناده الی ان رسول الله قال اختتن ابراهیم بعد ثمانین و اختتن بالقدوم محققه قال
ابو الزناد و القدوم موضع و فی کتاب المحاسن و علل الشرائع ماند الفظه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن قرعه قال
قلت لابی عبد الله ان من قبلنا یقولون ان ابراهیم اختتن بقدوم نفسه بقدوم عزون فقال سبحان الله لیس کما یقولون
قد نبوا علی ابراهیم قال کیف ذلک قال ان الانبیا کانت تسقط عنهم علفهم مع سرریهم الیوم السابع فلما ولد لابراهیم اسمعیل من هاجر
سقطت عنه علفته مع سرته و حیرت بعد ذلک هاجر بما تعزیه الاماء قال فبکت هاجر فاشتد ذلک علیها قال فلما رأها اسمعیل یبکی بکی لبکائها
فخل ابراهیم فقال ما یبکیک یا اسمعیل قال ان ساره عیرت امی کذا و کذا فبکت فبکیت لبکائها فقام ابراهیم الی مصلاه فناجی ربه فقال
ان یلقی ذلک عن هاجر فالقاه الله عنها فلما ولدت ساره اسحق و کان الیوم السابع سقطت عن اسحق سرته و لم تسقط عنه علفته فحیرت
ساره من ذلک فلما دخل ابراهیم علیها قالت یا ابراهیم ما ندری احادث الذی حدث فی ال ابراهیم ۲ و
اولاد الانبیا و هذا ابنک اسحق قد سقطت عنه سرته و لم تسقط عنه علفته فقام ابراهیم الی مصلاه فناجی ربه فقال
یا رب ما هذا الحادث الذی حدث فی ال ابراهیم و اولاد الانبیا هذا اسحق ابنی قد سقطت عنه سرته و لم تسقط
عنه علفته فاوحی الله الیه ان هذا لما عیرت ساره هاجر فالیت ان لا یسقط ذلک عن احد من اولاد الانبیا
بعد تعییر ساره هاجر فاختن اسحق بالید فاذا قه حر الید قال فختنه ابراهیم بالید فجرت السنه بالختان فی اسحق
ذلک الکنون کجا ماند مجالس را آراستن و کتب را فهرس ساختن با فادات حضرات ایمه هدی که قواعد و عقاید
امامیه بلا شرکت غیری و انضمام دیگری چنین زیب و زینت یافته و انوار فیوض ایشان بدان تافته که
ولادت انبیا از بطون مقدسه آمهات مطهره مختوم مسرور میشود این بیچارگان را کجا شرکت تواند بود
با حضرات ایمه قادسه خصوصا امام نرکسی ریحانی که از بطن نرگس نصرانی پیدا شدند و ببارگاه وجود در
آمدند و بیکدیه عظمه جابلقا و سیر جزیره الخضرا رفتند زیرا که آنچه من از عبارت مجمع البحرین بخفی الفا نقل
بر داشتم نص است بخلاف آن یعنی ولادت انبیا بدون ان بلکه همراه غلف و سرته آنهم همیشه ای روز

ششم آن علایق بطرف میشد آنهم تا چندی و برنه جائی حضرت اسحق بعد از آن اتفاق چنان شد که دیدی
و دانستی پس ظاهر حدیث حضرت امام ابو عبد الله صادق بدینمعنی ناطق است که برای جناب سید المرسلین
هم محزون و مسرور بودن اتفاق نیفتاده بلکه حضرت رب العالمین املاء فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
انبیاء بمقتضای وقوع نکرده زیرا که اول صورت نه بندد و همین صورت باقی ماند که مثل اسحق حر جدیدی میخندد
و دیدند آنچه دیگران میدیدند اینها گوش کردی طوعا یا کرها امری بود از امرین که رفضه رنگ امتحان بر آن
میخسبد و در حقیقت کرد بلا دفتنه بود که از هر گوشه می انگیخت اما امر ثانی پس چون ریشهای بسیار در عباب
کثب دوانیده پس قطع عروق آن چنانچه دل میخواهد در صورت ایجاد بغایت مشکل است و لیکن بطالع
مستقیمه و اوضاع سلیمه تکیه نموده با جمال و ایجاز گفته می شود که افتخار بر آن نمودن مقتضی آنست که والدین
هر دو از مومنین باشند و آن ظاهر مقتضی آنست که مخالف ظواهر تنزیل شود زیرا که از آیات بینات شرک
و کفر پدر حضرت ابراهیم عیان است کما لا یخفی و شاید که اگر بکتب قدمای خود رجوع آرند و دانند تعین کنند
که در اصول شیعه نیز مادهٔ شرک و کفر برای از منصوص خواهد بود بلکه اورا منجم و معلم مدعی الوهیت خواهند یافت
ملاحظه فرمایند که استاد کلینی در تفسیر مشهور باستاد خود ش روایت میکند از حضرت معصومین در این امر یعنی ولادت
انبیا از صلب و بطن اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جابجا در کتاب مستطاب لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین
من آبائی فردی از افراد آن تواند بود که گمه آری خلیلی زنجانه گنی اشنائی زیگانه و این امر خلاف تحقیق نیست
البته که مقدورات الهی را احدی تمی باشد خلاف آنچه تعلق دارد بعقاید الهیه و داده شود در شرع محمدیه صلی الله
علی صاحبها و اله عقلیه مخالف آن باشد معهذا عنقریب در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
تعلق بدان گرفته که نیکان را از بدان کیفیت ظهور چه نشانه اکنون بشنید پس متوجه باید شد که استاد کلینی در
این آیت کریمه وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ روایت میکند باستاد
خود از ابی عبد الله فرمود که کشوف شد از زمین و هر که بر آن است و از آسمان و هر که در آنست و آن فرشته
که حاملش گشته و کشوف شد از عرش و هر که بر آنست و آنچه کروبیان شد بحضرت و جناب امیر و حاصل حدیث
دیگر آنکه هر گاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین انتقالی کرد و دیدیگر را که ناحی کند پس دعا نمود
بر اولاد بهمین دیگر پیارسه کس را اینها نیز فرمودند و وحی آمد که دعای تو مستجاب است بر شبه گانه و دعا کن
که من اگر خواستمی پیدا نکردمی و مخلوقات را به سه صنعت پیدا کردم صنعی هست که عبادت میکنند او را و شریک میگیرند
پس ثواب خود هم داد آنرا و صنعی عبادت میکنند غیر مرا شیان از دست من کجا فرا توانند کرد و صنعی ثالث
اند که از صلب شان خواهم برآورد و عابدین خود را و زیر آیت کریمه فلما جن علیه اللیل الا به تا حدیث آن امام علیه السلام
که از پدر را بر ابراهیم منجم نمرود بن کنعان کوه در روزی با و گفت که من می بینم در حساب نجوم که در سر زمان پیدا شود مردی که
این دین را محو کند و دعوت دین دیگر آغاز نماید نمرود گفت در کدام شهر خواهد بود جواب داد که در این بلاد

ودر آن ایام پادشاه بابل نمرود بن کوش بن سام بن نوح بود و باش نمرود در کوثی بود پرسید که چه زاده شد گفت هنوز پیدا نشده پس تفرقه کنان میانه مردان و زنان
پس جدا کرد ایشان را تا ملتفت شد بار حضرت ابراهیم و آثار حمل پدید نیامد چون وقت قریب شد گفت ای آزر بیا
گذشته ام و میخواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن جدا میشد وقت بیماری از شوهر خود پس در غار در آمد
بعد از بیرون رفتن آزر غار در آمد آنجناب را در غار محکم بر بست از سنگها و شیر از انگشت نر جاری شد تا می مکید و مادر
برای دیدنش می آمد و برگاشت نمرود برای هر زن باردار شخصی را تا هر فرزند ذکر نذر ذبح میکرد پس در ربود مادر
حضرت ابراهیم ابراهیم را بخوف هیچ و در غار حضرت ابراهیم نشو و نمائی یافت در هر روز چنانکه غیر او نشو و نما نماند
در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد ازین مادر زیارت کرد او را چون خواست جدا شود دست بدامن
او بخت گفت مرا از غار بیرون کن فرمود اگر پادشاه بداند که تو در آن زمان پیدا شدی ذبح کند تر اچون مادر بیرون آمد
او هم بیرون شد آفتاب در آن وقت غالب گشته بود و زهره روشن شده در آسمان گفت این است پروردگار من چون غائب
شد فرمود اگر پروردگار من هیبود زایل نمیشد و آفل غالب را گویند پس ستاره را چون دید گفت این است پروردگار من چون غائب
گشت گفت ربه من نیست که بزرگتر است چون زوال نیز رفت فرمود لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین چون
صبح شد و آفتاب برآمد و دنیا را روشن نمود گفت این است ربی که بزرگتر و حسن است چون زایل گشت خدای عزوجل
بگشود فرد انبیاء آسمانها تا دید عرش او کسی که بر آن بود و خدا و ر ا ملکوت سموات و ارض خود در این وقت فرمود و کذلک
نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین و وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و ابو عبد الله فرمود
راوی را که شرکت بود از غیر او نه از و چنانچه قبل ازین دانستی و ازان استبعاد فرمود در بعض رسایل و فرق شرک بیاید
که گفته بود مقتضای عدل و داد عموم است نه خصوص حالانکه مرتبهٔ انبیا بالاتر است کما لا یخفی بالجمله چون مادر او را
داخل کرد بخانه باز رسید گفت این کیست که باقی ماند حالانکه ذبح میکند پادشاه اولاد مردم را مادر شر
گفت این فرزند تست و قتیکه جدا شده بودم از تو از گفت اگر پادشاه بداند عهدهٔ ما را سلب کند
برود از رو بیرد او اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میداد بتان را با و لاد خویش پس میفرستاد
و از رمتکفل بر بتخانه با و و در گفت بر تو هیچ نهست اگر فرمود مطلع نشود باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
مطلع شود کفایت میکند تر اد لیلی و حالانکه آزر را محبت او مغلوب میکرد بتان را میداد تا بفروشد
چنانکه دیگر برادران حضرت ابراهیم رشته می بست بگردن بتان و می کشید بر زمین و می گفت
که میخرد چیزی را که نه نفع دهد نه مضرت رساند برادر آن خبر دادند که ابراهیم چنین میکند آزر منع کرد و او
قبول نه فرمود با و را از محبوس کرد بخانه خود و اجازت خروج نمیداد الی آخر الایات الکریمة العزیز
ازین احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام با ما بینا معتبر و استاد کلنی در تفسیر اهلبیت
مرتب کرده پدر حقیقی بودن آزر چنان پیدا و هویدا است که شمس چارم آسمان رو در کشیا
پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخوف و تقیه ارشاد فرمود البته مخالفت وحی نمود

وصحیفهٔ آنجناب باطل شد که از آسمان بتوسط روح الامین و دیگر ملایکهٔ مقربین و بوسط جناب ایشان
فرود آمد و رب الفرقهٔ حافظ و نگاهبان او شد کما عرفت سرا البته اضلال امت و افترا بر حضرت ابراهیم
ازان لازم آمد بداهتهٔ و در بطلان مذهب ایشان شکی نماند پس افتخار امامیه و قواعد مقرره ایشان
البته لاف و گزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قدما چیزی دیگر ازان بدفتر سپارم و نظر بایشان
بگذارم و یا ائمه حرفی میگویم که ذاربی سه بار برای انکار نتواند می بود چنانچه بعض ایمه متاخرین ارشاد
کردند حالانکه در هیچ جا همراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیحه در واقعه قرطاس استشهاد الکار
داده باشند و رفضه از حمل روایات که دران مذکور شد بر تقدیر همره مانع شوند و برای اثبات هجر معاذ الله
اصرار ورزند مع قطع النظر عن استقامة المعنی لو جزما عرفته سابقا قولوا ان هذا الشئ عجاب پس قول حضرت
امام صادق مصدوق بخطاب رادی کما عرفت کجا باقی می ماند و این نیز از قسم مذهبی اولی است اگرچه
مامون باوجود فلسفیت آنرا قبول کند و زیر تفاسیر دیگر قدما مثل عیاشی بکشائی خواهی یافت که امامیه
را ازان گشایشی حاصل نتواند شد تا باب افتخار بروی خود بکشایند و از در احتجاج در آیند و اعجب
نزدیدن این مقامات هر عاقل دور اندیش میداند که تقنین قوانین برای حضرات انبیا و مرسلین
که قوم مذکور مینمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از القاد نار هست تا قیامت درست شدنی نیست
و حقیقت آنست که کاری هم ایشان را با نبیا و مرسلین بمانده است پس هر قانونی که اختراع آن بروا
موضوعه و محدثه نمایند درباره آن بزرگان هیچ کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ایمه
کسی را چه مجال که لب انکار کشاید و در طلب حجت افتد که بهر شکی آرد کافر گردد و این هم بعد ازین معتقد
باید بود که ایمه در افادات خود و ما هیچ گاهی اختلافی نمداشتند و هر چه علمای امامیه در کتب و تبیه ترتیب
داده اند همه از تقاقیات و اجماعات است پس عیان شد که نزد در و نکو هر کس را جواب است فاعتبروا یا
اولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین مجلد حفظ دارد توقع دارم که علاج کشمیری نقال سیه کار شعبده
روزگار و دلدار بی مروت سنگین دل مردم آزار بفهوالی کند که بار دیگر کسی ارواح این مطربین و نقالین را
که ترانه بر ربانه می سرایند و خلق خود میدزدند و دماغ ما پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان
مطربی دور ازین خجسته سرائی کس دوبارش ندیده در یک جائی تکلفت حضور ندهد قوله آری محل
استعجاب و استغراب و مصداق آن هذا شئ عجاب انست الخ اقول مغلطه که درین مقام
جسته الزجانی متبع خطوات شیطانی را پیش آمده براداء طلبه بعد از ادنی غور مخفی نماند گرچون
بدیهیا گرت حلیه در نظر این صاحب قدسیه حکم نظریات محضه پیدا کرده بیانش میکنم چنانچه
در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکه مجتهد تخصیص مینماید عورت را بمرد خوانش که
ذکر و خصیتین باشد بتقلید ملا رفیع اللسان بلیغ البیان در کفایت بحوالهٔ انصاری حالانکه عورت عام است

والحلاق آن خصوصاً نزد حنفیه از زمره مناف تا برکتین میشود لاجرم او را بر مراد خویش کوبیدن ذکر و حضور
باشد و بحث در آن بحکایت جوان انصاری که عرفت میرود انتهاض دلیل بر مراد مخصوص او در کار است
و دور نه خرط القتاد پس در جوابش همین قدر کافی تواند بود که لا دلالة للعام علی الخاص یا جمیع الادلة
الثابت کرباره در مقالیط و از آغاز دانسته فایجب که وقت تصنیف تشنیف کسی از قاریین خصوصاً بالتفات
جناب مجمد اصولیین از بیدار دلان انهم زهری نکرد که آیا انعنی خواهد شد که مقصود امام ابو حنیفه از اجارت
مذکور اینست که حمامی را نظر بان اعتقاد درست است که میانش و انتی عورت بود و نشود و الا فاسد است
بلکه اختلافی نیست الغرض هر گسیکه تواریخ حال عرب دیده یا ز بانی ثقات حال ایشان شنیده باشد بکلی
میداند که در ان دیار هر یک پیشه ضرور بحمام دارد حتی که زنان تیره روز هر هفته بحمام می روند و برای ایشان
وقتی جداگانه مقرر است بلکه بعضی از حمامها مخصوص بنسوان اند که هیچ مردی را در ان مدخلی نیست و خادمان
آن غیر از زنان نمی باشند و همکنان را معلوم که در حمام شیعه و سنی فیر الیم می آیند و حمامی برای خدمت هر کس
حتی یهود هم حاضر می باشد و میگوشد که پیشه او همین است خدمت هر شخصی بجا آوردن و وجه معاشی بهم
رسانیدن و رخصه در ین باب بغایت توسعه دارد حتی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی در کتاب کبیر خود
چنین احادیث از حضرت ایمه هدی مستدار روایت کرده که نمونه آن در کلماتش دلالت بر آن دارد که حقیقة
فیر راهم در اندام نهانی بشمار دو گوید که آن خود در حد ذاته سر حقی است پس فکر و حضور حین وقت غورت
مردی پندارند و واجب السری شمارند و انهم بعضی از قیود و شروط کما لا یخفی علی الناظرین ذکر نموده بعضی
دیگر اثبات نمایند مویدا ین فصل خواهد بود نه مخرب آن کما لا یخفی چون حال بدین منوال بود لاجرم درین
رختی بوقوع آمده باشد بر تحریر صاحب جامع الرموز یعنی او را نظر کردن الفخذین و السبتین دست
و این تجویز بحسب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در مرثیه خوانیش میگوید و مجلسش بدان میرسد
که محرم بخش بود و لیکن چون بی ایمه در خوردن محرم موقع بسیار بود و نسبت بوجیت ایشان آمد و رفت مردمش
از بیش بود و اجتناب از ان مشکل افتاد حضرت ایمه هدی تجویز فرمودند که بجامه مخلط بحمر می نشست و شوهار بوان
گذارد و نعم ما قال الحافظ الشیرازی ؎ دوعا میا بادشاه خطابخش جرم پوشش که حافظ قرابکشی شد و مستی پیاله پوش
و در کلام فقرا نچه در تشبیه تردد مینماید که شبه الجاهر دیدی و چشی در حقیقت بون بین است میانه هر دو زیرا که حمامی و
دیگر ندارد اگر مورد رخصت باشد همین و این امر ظاهر است که عامه در انجمن خلفاء امامیه الفاقا دخل می یابند و بهر شد و بد
بدرت حکم توان کرد بخلاف متعلقات حمام کما لا یخفی فلیف که تاویل کشمیری نقال را خود متون احادیث ایمه
میکند و پایمال مینماید چنانچه بخیالت خواهد بود که قبل ازین محققین قوم اقرار بطهارت خمر جابجا زبانی هم کرده اند و میگویند
که احادیث شان نص و ظهارت است و اگر بران بقدر اشارت کنایت بکنی از امام اعظم و ائمه ابو جعفر طوسی که گفته اند
چنین مفتی بعد از و پیدا نشده و از بجا است حالانکه این مکار عذار برای تحصیل علوم در دار السلام بغداد آمده

وتا ندانی در لباس اہل سنت خصوصاً شافعیت بود و مردم او را لغطو تکریم میکردند بکر و فریب او از غایت تقیہ و نفاق
بی نمی بردند چون او را در بازار خویش و حاشیہ بہ سید و میل رجوع بمذہب شافعیہ و صحبت معلم من معلم ملکوت جاری زیرہ
تا بگوئی و مردم را از راہ بیرون اندازد کہ از مذہب شافعی رجوع کرد قال اللہ تبارک و تعالی وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ
اٰمِنُوْا بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ کہ ناصبی در مذہب خویش ایمان قرار دادند کہ حضرت امیر علیہ السلام
توقع بدارند چنانچہ استعمال صیغہ تفضیل بر ان دلالت دارد و این بلعمی عظیم بود از ایشان بر اہل سنت کہ ایشان را اعظم علمای کردند
کہ بد و حرمتی بر ایشان نکردم بلکہ بر ایشان منقلب گردیدیم با وجود مذہب فرق با عتبار اصول شیعہ و سنی زیرا کہ اہل سنت چنانچہ
از ائمہ اہلبیت کسی را معصوم نمیدانند مجتہدین خود را نیز بخلاف فقہ کہ ایمہ را معصوم دانند و با ایمہ مجتہدین خویش را اعظم میدانند
مثلاً زرارہ کون بخت را اصدق الصادقین لقب نہادند و امام جعفر را الصادق یاد کنند و در یعاد خاص سنا قی طاہر
امام اعظم و اقدم قوصح العرق و ضوحاما با وجود مع ان الفرق بوجوہ لا تخفی با دنی تامل کما لا یخفی ہر کہ خواہد بداند و این اجمال
التفصیل مراد ان در باید بمولفات احقر الانام رادیدن فوشتہ تا از خرمن فراچیدن رومی نہد الشیخ الامام الاعظم المذکور
فی الکتاب المسطور باسنادہ عن ابی سارۃ قال قلت لابی عبد اللہ ما ان اصحاب تو بی سنی من الخ اصلی فیہ قیل الی العصیر
قال لا باس ان الثوب لا یشکر و نیز باس بیا و از ہمان امام عالی مقام ازین یکہ قال سال رجل ابا عبد اللہ و انا
عنده عن المسکر و النبیذ نصب الثوب قال لا باس مرا از ابی سارۃ قال قلت لابی عبد اللہ انا نخالط الیہود و النصاری
و ندخل علیہم و ہم یاکلون و یشربون و ربما اہدوا لنا قبیحا علی مائدتی الخوفقال لا باس الی غیر ذلک مما روی سرحا عن
الائمہ ان الخمر حرام من جمیع الاشکار و النبوت لیس بمسکر فلیس بنجس دا زمرورسائی و دور جام
قول شاعری چنان یاد آمد ؎ بیا زد و صاف مرا کم نیست دم در کش بدہ کہ ہر چہ سافی ما ریخت عین الطاعت
و از لفظ نخالط الیہود و النصاری کہ در ین روایت و روایات دیگر است توان دانست کہ مخالطت حضرات
شیعہ معصومین پاک باطنی ایمہ خصوصی ندارد پس مخالطت فرع بہ اصل از میان نیز بر میخیزد و نیز معلوم گردید کہ فقط علی الاستیناف
را ضعو کہ میگردانیدند کہ نزد یہود و نصاری نیز این طایفہ نقل مجلس شراب کبابی و نان و لیکن شاید بگویند کہ در بنی امیہ
عیب جمع شد یکی آنکہ وقت مردن فرع میشوید و بصورت وسیم او مسح میکردند کما فی الاحادیث فقط فی الجارحن الا یدلا طہار
بخلاف مت ابن سبا اگرچہ در زندگانی ہم تبرا و لیای حسین عین حیض میشمرند لقل صاحب الفتوحات و ہم حکیمون فی مقال التشیع
دوم آنکہ اہل کتاب دشمن حضرت رسالتمآب اند بخلاف نواصب کہ عداوتش اہل بیت الطاب و معلم جات رسالتمآب اند
کہ روز و لادت قرآن مجید قبل از نزول بدہ سال آموختہ کما فی المناقب المرتضویہ الامامیہ و من العجائب انہم جعلوہ مشترکا فصار
کما کانوا منافقین و ہذا من عاداتہم فی لباس المحققین کما ذکرنا فی ترجمہ امامہم الاعظم فاعتبر و آیا معشر المسلمین اما الاشتراک فہو ایضا الا حوز من
کتب المشیعین حیث کلموا بان اہل السنۃ مشترکون لا ذجا منہم فی الخلافۃ غیر المعصومین علی فی المجالس و غیرہ و اگر بتاویل
دشمن حضرت باشند رفضہ نیز دشمن آنجناب از بحبت خواہند بود زیرا کہ ایشان قطعاً و یقیناً دشمن مہاجرین
و انصار اند کہ نزد شراح کلنی مثل قنبر و سلمی ایمہا امت منافق حضرت رسول مقبول بود نہ و ہم دشمن ازواج

سلطنت بلکه خود حضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود و هم حضرات ایمه که دشمن ایشان دشمن ماست کما مر فی سر ما ذهب الیه اصحاب الجناب
من حیث لا یشعر آنکه مرد شیخ الطائفه زیرا که چون احیاء باید فعل جرلهم را نسبت بصدیقه کرد ند البته دشنام دادند بجناب سید المتقین حالانکه
اصحاب الجناب اطهارت محمول است بر تقیه امام صادق که حال آنجناب از صحیفه شان باریا معلوم گشته که باظهار ما هو الحق مامور گشته امر
مدت العمر بهمین طریق گذشته تا الحین تقیه نکرده اند و صدوق السناد الاستاد شیخ مذکور بطهارت عمر رفته و گفته که احادیث بخاست عمر
بر تقیه است الخ و همای ما وقع نظر از مناقض که در نجا لازم آمد بجا باقی القا نیست که حضرات ایمه بر مذهب ایمه اخوان شیاطین از
جمله مبغضین ست اجناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله بود پس بحکم لسان لازم نقض باطل شده و هو المطلوب فی سایر الکتاب
عند اولی الالباب باز برای مزید توضیح نیز عرض دارم که آنچه مجتهد ما بر باز از ذهن بیرون می آرد و اجازتش دلیلی می طلبم و
پیشش را بحجت نمی نماید لشان میدهم که چون نیک نیندیشند درین بحث منصب استدلال دار قرین ثابت میکند
که امام ابو حنیفه رحمة الله علیه اجارت نظر مراد دلیش داده من در توجیه آن میگویم که تحمل که مراد ازین جنان
باشد که گفتیم و قد تقرر انه اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال پس ما پیش نشد انچه گفته و انچه بثبوت میرسد همای
مجتهد پیشینه ما نحن فیه مخصوص ست بحامی که در محله تحت الیمین را مثلا به بیند گمان بگار نمیشود ازین لازم نمی اید بجواز نظر
کردن بحجوری که بحث دران میرفت کما لا یخفی قوله و انچه نوشته که در لگاه داختن و نگریستن بخانه اهلبیت
طاهرین حاجتی متعلق نمود پس ظاهر ست که حاجتی سوای اینکه بعبر خارج وقت بوقت حاجت شان نمرده شود و انجام
بحث برد کرده اید انرا دیگر بنهاد اقول هرگاه حیض علامت حیض بر خلاف حیض بر خصه که روز ده بیرمی و حادثه عظمی فاطمه
عضب فدک که پرده نشین بود و نهار از نشستن خود بدر نیامد و هر چند جناب سیده فاطمه زهرا باعث بر خروج
شدند و دشنامها داد و بر خیرت شدید بر انگیخت و تحریر تا مرتب نمود و لیکن از جای خود حرکت نفرمود بر طبق فصح
مثل خود گفت که لطمه فلان بن فلان است که در رحم این زن بزنا ریخت و از هر پس مردم بگریخت و خاک
ذلت بر سر خود و مرتبه خود ش بیخت و حتی بر اکه این زن متهم نمود محض بیگناه و پاکدامن است حالانکه بارکاب
کبیره آلوده دامن بود عقل سقیم مجتهد ما مطرود باید دید که قایل باین معنی شد که باین همه شهادت حیض
و ان هم به تفصیل نه باجمال باجمال مدعی روبروی مزاران برازان کس این معنی است که ضرور شد که خلیفه
اهل قوم بدگر دگر و خشین اورا علی رؤس الاشهاد بدست خود نماند و به کمال بلاغت قصه اسش
از آغاز تا انجام بگوید و آن را بسمانند تا اثر بهر کس بران افتد و از بیجا تمام و آنگه زاین نمایش و
فرمایش و حرکت بی برکت خالی نباشد این سخن بر مقتضای همت بلند بر بلندی بوده باشد
بلکه الثار را شیخ سعدی با قتضای علوم لدنی میفرماید دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
هر که عقبش ذکر خیر زنده کند نام را پایه فضلاست عقلای عالم را کلاهت و سفاهت مجتهد ما
ملاحظه فرمایند که اعتقاد بضرورت این نمایش دارد و آن را اتمام حجت می ماند حالانکه
این امر شهادت مردم اکل است و دلیلی مستقل از آن حاصل نیست و هنوز دران

مطرق تواند بود که چگونه به ثبوت پیوندد و کدام این اعضا جزو بدنش بود تحمیل کرا و با وصف نکاح دختر خود با که دیده بود
تدلیسش یکین فی نشستند حق مصافانیکه میان او و این جوان خوبصورت و خوش سیرت متحقق باشد بجای آورد
وشاید که بکسی از خنان اشارتی کرده باشد تا او الات تناسل کسے از بیت کند جدا کرده بزرد و در آورده
زیرا که همه عالم زیر یکین اوست بلکه جهل عالم را میپرورد و بهر کسیکه اشاره نماید از ملایکه مقربین انیکار معصیت
طاعه بجا تواند آورد و تکلیف شیاطین جن و انس که زیاده تر دم اطاعت و فرمان برداری دارین امور مینمایند
و هر چه فرماید برانند مهذا در بین مجمع اولین از صحابه مهاجرین و انصار سابقین کسے باین واقعه لبی نجنبانید
کو من بخشم خود قطعاً حکایت قطع را نیک دیده ام یا ابتدا نشنیده ام که امری بس عجیب بود الغرض تمام
حجت و آنچه در خیال خام مجتهد طغام بر شهادت همان جنین است نه طالبیدن درج ... ج از ثلاثی مجرد لیکن هر
آمد بران مزید کرد و از انجا که این معجزه در مجمع عام بود خلایق از هر طرف مجتمع شدند و در خلوت بیوت لم تفعل
بیفتاد پس اتمام حجت بخبرین وجوه واقع شد و هر صغیر و کبیر دانست پس زینهار در ج ثلاثی مجرد را بر شود و
و از اسهر کس نمود ان که خلیفه شیعه بعد ازان مرتکب شد هیچ ضروری نباشد کالا یخفی لیکن این امانت بنفس
نزد نفوس رفضه خبیث ضروری الاهتمام بود پس مقام انست که رفضه نقد بها نهای لطیف بر مسند مشکوره
قدر گردانند که تمامی همت و الا نهمت خود را بر رهائی انجوان خوش طلعت و نیکا اخلاق مصروف ساخته و بدین اهتمام
تمام نجات او را از قید و بند درخواسته و او را تعزیز بازداشته و امانت حضرت رسالتمآب را که بضعه معصومه اش
باشد بالاجماع انچنان ذلیل دانسته که خونش بدر گردانیده چنانچه بارها دانستی و بالاخر انجامش سرور تحریر
خواهد شد که یعنی قتی در تفسیر این بیت که حقیقتاً اغاز و انجامش از شیطان سرچوب با خود است میگوید که چون جناب
پیغمبر را نوبت رسد که از جناب احدیت طلبند و سوال فرمایند که یا علی با ثقلین چه معامله کردی ریش و بروت چون تر
امام الایمه شیعه بمالد و در جوابش بر خویشتن بیالد و فرماید که حق اطاعت و حفظ و حراست بجا آوردم فانظر و ایا
اولی الابصار الی ما نقل هذا المحمار عن الکرار الغیر الفرار و هو باعث غبطة الدجال و المسکمة الکذاب رئیس الکفرة
الاشرار و انیهم وال آنست که سرچوب یعنی زینهار در هیچ وقتی از اوقات بر طور اسلام نبود اگرچه رفضه تا امروز
فضلات محدثات آن شقی بمقتضای یاکلون فی بطونهم نارا لاتوش جان میکنند و الحمد لله تمام بر بهر تمه اش رسیدند
فکلوا هنیئا مریئا لقد جئتم شیئا فریا از ین حکایت جوان انصاری که همکیسی میان اصحاب تصدیق بقطع اعضای
تناسل و قبیکه خلیفه اول رفضه بیان فرموده در تصدیقش لبی نجنبانیده و نگفته که من همداران صحبت شریک بودم
یا علی اتو شنیدم راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب اینان از زبان سرور دو جهان شنیدند و اعضای
تناسل را پاک ببرید و مقام اینگناه آن بود که او را سزا بدهند که خلاف شریعت غرا حرا العبل آورد حالانکه وحی آلهی
بر حضرت رسالت پناهی در رفع بر کردن راوی فرا رسید که علاجش بجا آرند بنویسند او پیروان زند فرمایند تا علی مرتضی اعضای
او را بکمال احتیاط در بیرون ج بخانه خویش نگاهداری سخن همین است که مصراع هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

وتبیین ارجبلا شکالا نیکه بر مذهب شیعه وارد ست انهم یکی از آن جمله باشد کما لا یخفی علی من طالع عمدة الاصول وغیره من کتب الاصول واگر شیعه بلاحظه مذکور بجناب از فاحشه زنا خواجه سرای اختیار فرماید البته مورد تحسین وآفرین خواهند بود اما حصر حاجت در منو ونش بفاروق پس در حقیقت تکذیب این نائب مسلمه کذا لیست زیرا که بر عموم دلالت دارد آن روایت وجمیع خلایق دران مکیف که در آن انهم فاراه همرای ضرور بجنازه عند النبی وازهمان وادی ست که آنقدر معلوم همگنان گشته چه دزین مجمع خلایق البته او هم شریک خواهد بود که خلافت زیر نگین داشت واگر او نباشد کذلک بجهت زیاده ترغیب صریح مذکور شود که امام بالفعل عمل شیعیان حقه را برکشود واعضای مقطوعه را بهر کس می نمود وتذکر قوم لوط بعمل آورد تصور امکان او تصدیق بقا الزاما کان او تحقیقا وبعد ازین اجبار عظیم حاجت بدان چه بود کرامام اول رفضه از ارتکاب این حرکت شنیع فرماید درج را کشاید وثلاثی مجرد بدست گیرد وبهر کس برای مزید تذکر عمل قوم لوط چنانچه مجتهد قبل ازین گفته بود نماید کراین حرکت از عجائبین با الطفال هم متوانند بود وحضرت فاروق بر اظهار رفضه مجرد قول جناب امیر را تصدیق میفرمود حتی انجذرات فی المجال پس بعد از تنزه جوان باین معجزه قوی چگونه خاطرش محتاج خواهد شد حالانکه سلامت روی وتواضع او همه را معلوم است کاهر خود شیعه در مطاعن اداین امور را نیز ذکر کرده اند لتوقع ثواب دارند وبر فرض تسلیم اگر کسے باوجود روایت معجزه مذکور نیز قرین ریب وشک میگردید بایستی بدان صرف وحکایت لعب کشون وبرای حفظ جان آن جوان گفتن کا نظر والیه لیس له مالرجال لاقلیل والاکثر کما ذکرنی الرساله القدیمه عند ذکر هما الروایات قد تقرر فی الشرع ان الضرورات تبیح المحظورات قوله ولهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شده اقول از قران مجید این الفاظ هم از ذهن حامد اسر آمد که ان الله لا یامر بالفحشاء هیچ عاقلی که حسن وقبح اشیا را عقلی داند واین ابحاث را چنانکه باید از کتب خود نفیر ها وقطمیر ها بجوانند وچنین حکم در تالیفات خویش بر اند که حکم حفاظت این امانت ونفس اشیا از جناب سید انبیا بوبلا ضرورت کما عرفته سچه او در مجمع خلایق ذکر وتحسین بعد از وقوع چنین معجزه عظیم را بهر کس نمود بر عمل مذکوران جوان را لایق تفیر ونکوهش بود چه راه حکمت الهی را در باره تناسل باطل وکیکه اعضای خود را بهر حال واز دین وملت معلوم کرارتکاب کبره کبرین درجات آنست او در امور چنین تفضلات گردانند که بر شرمگاه او بیت مبارک بمالند وانواع تفضیل واکرام مبذول دارند جناب امیر سفارش او بامیر قافله ارشاد نمایند اینهمه اهتمام رواه واضعین قوم ست که برای تذلیل خلفا وتجهیل شان بعمل میاورند تا عوام بدانند که هیچ حرفی را از مسایل فقهیه ندانستند وبخیال نیارند که انجام این موضوعات بالاتر بجا میکشد که جهل امت حقیقی حضرت سید السنن که مهاجرین وانصار بود ند ودر محبت حضرت بدارج کمال رسیدند بدین درجه فایز شود که چنین جاهلان را مسند خلافت نشانند اگرچه در اغاز امور چنین جاهل تواند بود که حال نواقف وضعوا هم ندانند چنانکه حضرت حال خود بیان فرموده که من کنز المذی بودم واز حیث شته دامادی حاصل کردم ونه پرسیدم وبتوسط مقداد حال مذی معلوم

کما سبق فی التحقیق وتنبیه من الاصول ومقام شکایت نیست مگر بر مسلک ورویش که تصریح کرده اند که عمر تا ایه الا انشاء
که علوم حضرات ایمه هدی از طفلی تا بجوانی واز جوانی تا بپیری یکسان نبی باشد پیشی او یحی را در طفلی دران نیست اختلاف
از دستانی هم در کتاب امامت می آرد وبر آن می تازد وبرین غلو وتعصب بسیاری از مشکلات متوجه است که عمر با نهایا
رسانند مسایل وطهارت کما ینبغی ندانند قوله فما اجراه قاعله امیدارم تعالی خود اکابر علمای شیعه می نویسند
وجناب اعور المحدثین در کافی نوشته اند که معاذ الله وبر خبران دوشیزه حضرات اهل بیت غاصبین وکاسه
لیسان شان تصرف کنند وجناب هر اسر منبر تهمت امور فاحشه نهند ایشان نویسند که هیچ کس از اهل اسلام
تطییب خاطران امور را نقل نتواند کردن الا باشد ضرورت ودر احوال حضرات ایمه هدی چنان محقق
گردانند که تا مدت العمر عادت ایشان ارتکاب کذب بود ومنکران را بلعنت واغذار گردانیدن فقه
برین کائنات را بانواع مدارج علیا ستودن چنانچه کتاب مختار عام المنتقدین بران گواه وقس علی هذا
کتاب الجهاد از کافی اعور المحدثین ونسبت انواع مکر وحیلها در باب کشتن فاروق اعظم وذی النورین
آوردن وانتساب آن بجناب امیر نمودن بدین فهمیده هم که جناب امیر المومنین مبرا مقصود که حاشا که من شریک
اهوائیان بوده باشم اگر خواهند مرا در مقام حضرت ابراهیم خلیل ایستاده بگفتند تا قسم شرعی بخورم وتحاشی نمایم ودهها
شیعه مینویسند انچه بران دلالت کند که انجناب شریک قتل عثمان بود وکافی نهج الحق وغیره وخلفا بانواع عقوبت وبلا
جناب سیده را دنیها رسانند از ضروریات تاریخها ودیگر مدارات که گفتنی نیست امام مبین مشیده در کتب دینیه نشوه وبا اینهمه
مثل کافی می آرند که حضرت سید المرسلین وثقه ترین وبروی تمامه متقدمین از ملایکه نویسانیدند که هیچ دعوی نکنند خواه دعوی
خلافت باشد خواه دعوی فدک ومانند آن باشد باز خلاصه آمد در کتب بینه انچنان بشدید می آرند که نمونه ان
درین کتاب جا یجا دانستی ویقینا خواهی دانست پس حرمت اهل بیت از دست این نواصب بی دین کار امروز نبا بر
مصلحتها لباس تشیع پوشیده اند وقدما وبانیان انهمذهب همه منافق بودند چه باقی ماند تا کسی معاذ الله در بی انهها
آن باشد الحاصل سخن مختصر انکه عزت وحرمت آدمی محصور درین است که مقید به قوانین شرعی باشد رعایت ان لازم
شمرد وهرگاه ازان پهلو تهی وشوخی بدر آمد هر چند در دنیا اسباب معاش جمع کند از کثرت عمارات وگنجهای شایگان
نزد حر وعاقبت بین هیچ ولوچ در انکاست حضرات ایمه هدی را یا معامله با خالق است یا مخلوق اگر گفتگو در ان
با خالق است میرود پس چنانست که در هر دم دقیقه که حضرت از آل عباء عند ابو فات نویسانیدند ملایکه مقربین
حاضر بودند وبار بار اشهاد ایشان بوقوع آمد پامال کردن نسبت معامله حضرات اهلبیت با خالق ارض وسما ومعاملات
شان یا بندگان خدا هم پوشیده نماند زیرا که بر اصول افضه غیر ازین چه بود که اختلاف در ایشان می نهاد تا آنکه
منصب شان بدلالت کتب رافضه مثل تبصیر کتنوری رفع اختلاف بود وایضا بر قرار داد مجتهد بی یقین تو انگفت که چون
خلیفه اول شر دران جمع اولین وآخرین ذکر خبیثین آن جوان را بهر کس نمود البته آن دیگران نیز شریک
حاجت مذکوره خواهند بود وتصویر حاجت غیر ازین چیست که دران زمان لفظ امیر المومنین بر فاروق اطلاق میکردند

و این صغری بدیهی است و در جمیع کتب من موجود که هر کجنین است بر اصول مجتهد بابون بابون است پس
ناکریر شد بمه شیعه آنوقت را نمودن و بر ظاهر است کار ایشان و دیگران بی روایت چگونه تواند بود و معاذ الله لا استطراد
ضرور دیدم اینجا کیفیت که وقت تقریر این لقب نکیر نفرمایند که این درست نیست مگر بمعنی یکی کالا یخفی و همیشه خود او را
باین لقب یاد فرمایند حیاذا بالله و ایضاً تا فرون و دنور بیان را بنیک گفتن و نیکان را بمه ی یاد
فرمودن چنانچه از اصول شان بمراث عیان کردید پس عزت و حرمت این بزرگان را تو همان
اهل بیت بقدر روزه باقی نگذاشتند پس زبان درازی مجتهد کذاب مجعل مسلمه و دجال اهل سنت معاذ الله
انتهاک عزت و حرمت میکنند از عجایب خراقات خواهد بود پس ضرور است در تیمقام تبشرای این یافته
رسیدن الاشقیا و رقاتی چند از توقیعات بحار بملاحظه آوردن و ان را نصب العین گردانیدن و در
نفس و نکوهش او آن مضامین را در جای خود نیاوردن تا رفته رفته هر کس را بتکرار انظار ور
یاد آمد و غفلتی از آن نرود که سزای لایق بدگویان و بتراپیان چون درین زمان بقایا تو میست نسبت
عدم سلطنت و وقوع ضعفه در بند و بست قواعد مسلمین پس اکتفا بر قدر ضرورت ضروری باشد
تا این امور کلیه محو و منسی نکردد و وجه تخصیص نقل ان در بحار و غیره اعانت الزام است که در سایر این
و غیره مباحث کلامیه مرعی و ملحوظ است و آن عجایب و غرایب دیگر انکه درباره انقلاب اعتراضش اگر
کسے او لی التفاتی بکار برد مے تواند کرد لی کافت یعنی بالا زیادت و نقصان منقلب کردانند و بترتیب مقدمات
دیگر حاجت نیفتد مثلاً چون بداهة عیان شد که قطع الات تناسل خطای است عظیم و گناهی است کبیر پس امر بکاهیدن
اعضا و نمودنش تعلق خدا از حضرت سید انبیا چنانکه دانستی زنهار عقل این قوم نیز تجویز نمیکند پس انتهاک حرمت
را بسوی مجتهد بی تکلف قلب قوا نکرد و در حق او تو انگفت قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول
و آل الرسول خصوصاً زوج البتول و کم و علت عمری که شاه عبد الحق الخ در تیمقام برای خل یکدست
این کیا دشنیا ضرور میدانم که عبارت شیخ دہلوی از ترجمه مشکوة شریف نقل کردن و هم عبارات
دیگر شارحین نوشتن که هر جا از اختصار کار تصنیف خصوصاً در امثال این کتابها بمن آید اما اول پیر
انیست و عن عمر رضی الله عنه قال رانی النبی گفت عمر که دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا ابول قائما و من
بول میکردم ایستاده فقال پس گفت انحضرت صلی الله علیه یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما
بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از انکه انحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد مرا
الترمذی و ابن ماجه و است همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحقیق پیغمبر نهی بجهت لازم
آمدن کشف عورت و بجس تن و جامه و ترک مروت و آنکه مولف میگوید رحمة الله علیه که قال الشیخ الامام
محی السنة رحمة الله تحقیق صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق به ثبوت شده است از حذیفه بن الیمان که گفت
آمد پیغمبر بسباطه قوم جا کرویه کروهی را فقال قائما پس بول کرد ایستاده متفاوت علیه قیل کان ذلک لعذر

بعذر گفته شده است در توجیه این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری از این
عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل وخیر انام علیه الصلوة والسلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق ومحامد افعال زوال پذیرفته وبول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای
عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذر یکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اثبات میکنند بعضی گویند دردی بود در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بودن وطاقت نشستن
نداشت وبعضی گویند که عرب استشفا میکنند وعلاج مینمایند در رفع وجع صلب ایستاده بول کردن وامام شافعی رحمة
الله علیه برین رفته وحاکم حدیث ازین عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در زانوی وی بود وکذا قال الشیخ ابن حجر بعضی گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده بول کرد زیرا که
خاکدان از یک جانب بلند بود وجانب دیگر پست نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را پس پست کنند ودرین
هنگام کشف عورت لازم آید بر جاعة که ازان راه میگذرند واگر جانب بلند را رو آوردیم افتادن دارد وزمباطه در
غالب نجس وبلند می باشد وقابلیت نشستن ندارد وبعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز
وتعلیم امت بود وواساتی کردن بایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
ودر فعل آن نیز رخصت است ودر عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاهدارنده
تر است وبرائیش تواند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میدانست که ضرر از جانبی دیگر برآمده باو خواهد رسید
ازان واما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توانکرد وتکلم توان نمود والله اعلم بعبارة دیدن عبارت شیخ
ولی رحمة الله علیه اینچه در خاطر محتقر بایون رسید بنابرش زراه ناعاقبت اندیشی وکاسد فکریش خطور کرد بود تهمت محض برآمد
وبجهت سیه رو در جانب وخاسر برگردید زیرا که موافق این عبارت کلام در آن بود که عذر یکه برای فاروق تجویز میکنند در
اعذار شریف جاری است ولیکن بقای جاهلیت بچه ثبوت شریف ازجهت ابطال ان وتکمیل مکارم اخلاق بود ودیگر عذر
اخیر که فاروق را اندیشه بود که در نشستن چیزی از نشست برآید وموجب حرج گردد در نماز ودیگر عبادات وشیخ ازان نگاهداری
فرمود ولیعضرت منزه است ازین امور کرا دمی نشنیده براي بول وحاجت عالیه وبسا که آن پیش آید پس اهل نظر را باید که گوش
بران شوخ چشم نمودن که سبب اندیشه فاروق را علت خویش قرار داده چنانچه در مثل هندی مشهور است چوری کی داڑھی میں تنکا
وقصه اش چنان مشهور است که دزدی گفته بود که اگر خود را در سیخواهی اهل قبیله را فراهم کن وزود را نشان میدهم بار مجلس
منعقد شد آن بزرگ همه را دید واین کلام گفت داد بریش خود دست بگردانید تا پاک کند دزد پندارید که اشاره کرد تا او را
بخلوت برند وگفتگو دیده ودرنه تر ایشان همه رسوا کند وبدار رسانند انصاف باید کرد که این ابجاث از صدها سال در مکاید ومطاعن
رفضه وارث است وعلمای فریقین در تایید وتزیید قدح آن گفتگو دارند ولیکن یارا نمدارم که غیر ازین بایون ومقلدینش صراحة
یا اشارة بکسی برزبان آورده باشد واحدی مانند او رسوا شود وکاسه ضرورة وآویزا واسنی لحفظ علت در
هر کتاب بمعنی مرض علی الاطلاق دیده باشی ایا امراض نزد غوی شفی محصور است در عین حرض کذا فی اولاد الشر

درآن گذ فتار اند خصوصاً با تر کا از قرز ندانش دار و غه عدالت است در ین مرض انگشت نمای خاص و عام در روز و
حسب اتفاق بلعبنی از او لاد او را ز و اجباب فقیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هندبه قسمی از نیو رحسم
یا زوی دلچوبیس مزین بود در دل گفتم شیخ در گلستان چه نیکو فرموده مصراع اینهمه شیرینی زندان باشنو گاهی آیینهم
در خاطر میگر دید خط بلعلش و سبیلتی دارد و جای طوطی لشکر ستانست چه گویم که بر نوجوانان افاغنه
بعد از عیش چه تلخکامیها و تلهفها و تاسفها پدید آمد که اگر ایشان خاتمه فتح را یعنی فاتر ره فاستقامت
فاستوی علی سوقه یاد میکر دند او بحال یا قال آغاز سخن را نشان میداد که انا فتحنا لک فتحا مبینا چنانچه
در حال هارون الرشید و کنیزه نوخریدش روایت کرده اند بخاطر آنکه عبارت شیخ دهلوی را بآنهمه سلاست
که دارد با وجود قوت قدسیه اجتهادیه خویش که درین کتاب بضرب حیدریه خود مبین آنست حقیقة بفهمیده نمیرسد
دران بربان قطعی لقمی بر بطلان خیالات رو به مجتهد اصولیه موجود است جائیکه فرموده که در عذر عمر رضی
الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که بقولش بول مذکور احرس است پشت را پس تواند کرد آنوقت اورا حلق
عارض بود که بدان ملاحظه میدانست که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد ازان و اقامت دلیل
بدینطور است که اگر معاذ الله مقصود آن بودی که مجتهد بمعنی المرء القیس علی نفسه قصد آن کرده البته قول شیخ
که دلالت بر عروض فی الحال دارد منافی ان شدی و تفصیل آن محتاج شرحی است مستجن اندکی دران
و هر خرد مجتهد محتاج آنیه هست که او شرح و بسط آنرا نیک میداند بچه باو از قرون دو هور میگذرد پس مراد ازان نقل
و نفخ است که آدمی را با قتضای بشریت فی الحال بهم میرسد و موجب خروج ریاح و بلغم وغیره از
پشت میگردد و با وصف آن چون فاروق کسی را دید که بول ایستاده میکند ما تباع حضرت
صلی الله علیه وسلم منع نمود چنانچه آنجناب در امع فرموده بود و مراد از فی الحال همان وقت
است که حضرت او را چنان دیده بود کما لا یخفی حال مجتهد در کیفیت اجتهادیه چه ماناست بحکایت
اعرابی که موی زناری تراشید و نفاس چنان او را در ربود که غضونا سلش بر زمین افتاد
چنانکه مگسی ما از نبی خود در انحال چنان راند که بینی هم بدانشد پس بیدار شده و بیادش آمد که زخم نارد
بزودی بمیشود حضور را بر جای بینی چسپانیدند و بینی بر شرمگاه چون مردم بعد از خشکی می پرسیدند گفت
که او رنگ زیبی برآمده بود اگر بر مجتهد این سانحه رفع البته بقلیه قوت قدسیه اجتهادیه بی منت مخلوق
آنرا اندرون بردی و امانت خود را نفس اشیا شمردی و با نال رسم تکرار ایه طلبیدی پس گویا این نظم از
زبان اوست بی منت مخلوق مرا روزی داد پنا از در خود بر مرا یشان نشدم بعد ازین اگر
نمور در خاطر مجتهد احتلاجی یافته است و در بعضی از خصوصیات میخواهد که تشفی و تایید را بشنود
بمرقات شرح مشکوه از ملا علی قاری است متوجه شود و حلش و بفارسی بشنود که مرویست از فاروق
که حضرت مرا دید و در حالیکه ایستاده بول کردم فرمود ای عمر ایستاده بول مکن پس ازو خطابی هم سیر نمی

وعلتش نادرست بکثرت سهو نسبت به نشستن تا اندیشه رجوع بول پس ایستاده بول نکردم بعد
ازان باستدلال امر شریف ترمذی انحدیث را بروایت کرد و تضعیف و ضعف آن بدو وجه ست یکی آنکه
رافع آن عبد الکریم بن ابی المخارق ست که محدثین او را ضعیف میدانند و سجستانی او را تضعیف
کرده و دیگران را نیز در و کلام ست دوم آنکه فاروق گفته که بول نکردم ایستاده از وقتیکه اسلام آوردم
و این اصح ست از حدیث عبد الکریم و میرک ازار ها نقل کرده که این مسعود گفته که ایستاده بول کردن
خلاف مروت ست بروایت ترمذی و مرا در وجه دوم نظر ست زیرا که جمیع تواند شد با نچه فاروق
انچه فرمود مراد انست که از وقتی که اسلام آوردم و نهی شریف شنیدم بول نکردم ایستاده زیرا که حسن
و قبیح بدون تصریح شارع چگونه معلوم تواند شد رواه ابن ماجه امام مجیی السنه فرموده که بصحت پیوسته
از حذیفه رضی الله عنه که حضرت امد خاکروبه گروهی را بول نمود ایستاده و محدثین درینجا سخنی چند گفته اند
و بعضی بر انند که نهی تنزیهی بوده نه تحریمی و جمعی گفتند که برای حرمت بوده و فعل انحضرت عذری داشت
و مکانی نیافت برای تشبیق ما مافی بوده از قعود در پای مبارکش و الوالمامت کوید بعضی تجویز کرده اند
ایستاده بول کردن را و مکروه پنداشتند بعضی مکروه بری و حنیفه بدین رفته اند و در لفظ متفق علیه
بعد تحقیق سیاقی نویسد که شیخ میگوید که اگر این حدیث صحیح بودی بپذیرفتی بودی از جمیع ما تقدم ولیکن
دار قطنی و بیهقی ضعیف دانسته این حدیث را و اظهر انست که فعل حضرت برای بیان جواز بود چنانچه
ابهری نقل نموده و در شرح قبل کان ذلک بعذر میفرماید که سید جمال الدین گفت که گفته اند در انجا
از کثرت نجاست محل نشستن نبود و گروهی گفته اند که اگر نشستی میکرد و بخار و اجتمال کشف بود
برگندگان اگر استقبالش می نمود اندیشه فقط بود و هم بار گردیدن بول و جماعتی گویند که اندیشه
بوده باشد و در نشستن بجهت برآمدن چیزی از پشت و جمعی گفتند که زخمی بود در پای شریف چنانچه
حاکم و بیهقی از ابو بریره آورده اند که زخمی گشته بود اندرون رکبه شریف که کلفت میشد در نشستن برای
بول و از امام شافعی رح مرویست که عرب چنان میدانند که بول قائما در وصلب را رفع میکند
پس ارتکاب خلاف عادت شریف نمودیدا نجهت ورنه عادت شریف همین بود که بول قاعدا میکرد
و مختار همین ست و در احیا گفته که چهل طبیب اتفاق کرده اند بر انکه بول ایستاده در حمام هفت
مرض واقع میشود چنانچه زین الدین عراقی گفته مقصود در اقسام ازین تکرار و تطویل عبارات آن بود
که مجتهد بعد از دیدنش باز در مغلطه بداندیشی و کافر کشتی چون خزر در کل فرو برود و انقدر بداند که در
باره فاروق انچه گفته بود مذاز برآمدن پیزی از پشت از بهان جنبش امراض ست که بعضی برای
حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کردند و شیخ عبد الحق دهلوی انسان انکار فرموده در بین ابواب
میانه علما البته اختلافی هست که بعضی تجویز کنند امری را بر وضعی تجویز نه نمایند مگر تحفه اثنا عشریه

را از مقام تحقیق بہجر و ہذیان ندیدے کہ چہ قدر تفصیل در آن بعمل آمدہ کہ جائے تعجب نیست را اقسام آن را
مجوز دارند و جمعی بتجویز نکنند و صدوق شیعہ وقوع سہو را از حضرت در نماز جائز نہ پنداشتہ و دیگران
ازان انکار می نمایند و می خندند پس غایتہ الامر گروہی از اہلسنت ممکن سیدانستند برآمدن چیزے
از نشست وقت نشستن برائے بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و مجتہد بنا بر الحاد و زندقہ
خود در فضلات وقاذورات افتاد و عیاذا باللہ من ذلک و بر عادت خود رسوا شد در افریکہ بسوے
فاروق انتساب آن کرد وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و اگر میخواہی قدم خویش
فراتر نہی صحیح مسلم را بر کشاد و در شرح اندکے غور بفرما تا بدانے کہ استادہ بول کردن از عادات
عرب عربا بود منافی دیانت ایشان بود اعم ازینکہ بلاحظہ جناب مذکورہ باشد تا بعضے ازان کہ اجتماع
آن خارج از دائرہ امکان نیست در جاہلیت قوم عرب در محل عبارت چہا نمیکردند تا بحدیکہ ظروف
را بر ہنہ بجائے اوردند و درین باب حکایتہا در کتب فریقین دیدہ باشے از آنجملہ آنکہ زنے آمد کہ حسو
و جمالش در عرب مشہور بود پس ہجوم کردند و ہر یکی او را مستانہ در آنحال میدید و از غایت ہجوم
بر ہمدگر می افتادند و ہر یکی پیام میداد و او خطبہ کسے را قبول نکرد اے غیر فلک در رسم بول قائما
در لسان تامد تے مدید بود حتے کہ رواۃ بجناب امیر رضی اللہ عنہ نسبت دادہ اند و من تتبع کہ ہر گاہ ہمہ یا بیشتر
ساکنین حجاز شریف بت پرستے میکردند و مشرک بودند و خبر شادے و معدود دے مستثنے بودند
پس این امور را کہ میبیند آن را کہ بجہال می نہ آرد بہ بین کہ ہر گاہ بکمال خلوص توبہ تصریح بموجود
کہ قول او تعالے شَاۃٌ فَعَلَّمَ مَا فِیْ قُلُوْبِہِمْ حرفے از نست علو مدارج ایشان و آثار آن بہ پہلوے
عرش عظیم ہمقرین شد فرق انیست کہ بر اصول ما در ہمہ اوقات دل و زبان ہمہ از تصدیق موجود
بود و بر اصول رفضہ بداندیشان تا وقات مختلف افتاد پس کار انفس حیوانات ست ایشانرا ہمیشہ چنان دانستن
و ستائیدن ایزدی را از دست بر تافتن و در اثبات عادت شریف اینچہ در روایات صحیحہ خصوصا از ارشاد حضرت
ام المومنین صدیقہ وارد ست مذکور کتب معتبرہ مثل تحفہ وغیرہ بیان آن موجود کفایت میکند کہ ہر کہ گوید کہ عادت نکرد
و در حال قیام زنہار تصدیق او نکنید عادت آنجناب ہمین بود انتہی و خلاف آن بر وجود مذکور مجمل
کما لا یخفی فوائد و عبارت حاشیہ قاموس الخ روزے چند میگذرد کہ چون بر این بحث نظر افتاد و
بسیارے از ارباب طمع را احباب فقیر بعد از وعدہ تقریب وعوائد دنیوی بر انگیختند بر این حمل اشیاے را بر کیف
کہ تواند بود استعارہ کنند خواہ از قاموس باشد خواہ از قانون بلکہ ایشیم نگویند کہ بسیارے از متعصبین
اہلسنت بعد از دیدن عبارتش مذہب شیعہ اختیار خواہند کرد با اینہمہ نشانے از آن بہم نرسید
و ہر چند ارباب طمع زمین را باسمان بدوختند و زنہار فہرستے در ذکر مولفات جلال الدین سیوطی
بدست ما نداد کہ دال بر حاشیہ قاموس و قانون باشد اینقدر البتہ بعد از جستجوے بسیار معلوم شد

که شیخ بعضے از لغات یافته که ذکر آن در قاموس نیست و در باب رساله نوشته و بهر کس خصوصاً مجتهد قافله سالار مجانیست میسازند که بیان لغت آنچنان در قاموس موجود نیست پس شرط ذکر هم یافته نشد بنشان شتر و از کجاوه عمر فقیر در این شهر که مجمع هر خیر و انگفت برای دیدن این حواشی مجعول بسر میشود تا امروز که سنه هجری مقدس هیکزار و دو صد و شصت و چهل رسیده تبلاش این امور و مانند آن افتاده ایم اثری پیدا نمیشود و از هر طرف انواع گرد و غبار رسوائی بلکه ظلمت قهر الهی روی در دغلویان و تقیه بازان را سیاه میسازد من بعد دعوی تائید آن برای تیز زبانی مجتهد ادعای دیگر ست و لیکن در امثال عرب آمده و بهر گوشه از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش ثم انقش فکیف که در ثمن عقل و دین مدعی انچنین باشد که عبارات حاشیه قاموس و قانون مویدان البته در ذهن مجیب قابل عیب بوده باشد و العاقل و بکفیه الاشاره مقام هیرتست که هر گاه عمار در طلب ماخذ هفوات مجتهد رئیس الملحدات بسر شود و بهم نرسد و خود مویدان در ذهن مجیب چگونه مرتکز باشند عنقریب درین نزدیکی انچه از قیاسات تقیه و دلائل رفضه مرکز خاطر ست زیاده بر جلوه افروز انجمن رفضه میشود و بیانش بر غایت ایجاز در اختصار آنکه چون مرد با ایمان بر دو کتاب شیخ الطائفه را که تهذیب الاحکام و استبصار ست نیک بیند و موجبات غسل و غیره خصوصاً انچه تعلق دارد بنساء ملاحظه کند تو الدوانست که حضرات ائمه هدی شیعه را چنانچه باید اجازت دطی نه الدبر بطیب خاطر داده اند بلکه از اکثر انچنین از آیات قرآنی باثبات رسانیده کیف و رایام عادت مقرری زنان که پروانگی آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه شیعیان عموماً بمقتضای کل جدید نه دیده بهره وافر ازان بر میدارند و تقلید حضرت ائمه میکنند و در کتب بلیبه دیده باشند که هر گاه زن هم بدان عادت گرفت او نیز متلذذ میشود و بعد از وضع حمل بر فرزندان و بالون و بالونه میگردد و ازینجا هم حکم توان کرد که هر صاحب این مذهب چنین ست و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت انچه دلالت بر آن دارد که بعض قدمای رفضه بکمال انبساط ملا کلفت از عادت مقرری خویش خبر داده و حضرت ائمه نسخه مجرب برای شان تجویز فرمودند پس تبرعا ذکر ان برای مجتهد زمانه و اولاد ثمین او نیز بر وجوه در آغاز این مجلد نوشته شد و لیکن از هیچ کسے گوش رس نگشته که مجتهد بر خورد ی ضربتی زده و پوست کرمس را مشتهر خویش گردانیده باشد چون از غایت انهماک درین عادت و لذت سلاح الله را کوش گردند علاجیکه ما معشر اهلسنت تجویز کنم چگونه بر آن کار بندند قیاس دیگر که منطقی بدیهی الانتاج غالبا بدین اوراق مادہ آن بر گذشته باشد آنکه از روزیکه فاروق اعظم لفظ امیر المومنین بعد صدیق اکبر لقب امام گذاشته پس همه اصحاب را قبول کردند حتے جناب امیر و ائمه متاخرین خصوصا ائمه اربعه همین و یرده داشتند و خود رئیس شجاعان دهر یعنی محمد بن حنیفه که حال پیلوانے ایشان هر کسی میداند که عدیم النظیر بوده اند و قتیبه برای زیارت یزید در دمشق رفته و در سنه نجاه و هفت ابو و ندخ از لفظ مذکور و قت خطاب بزید (۱)

نیاورد و ندد حالانکه از غایت خیرخواهی و امر بالمعروف و النهی عن المنکر میفرمودند که حیف باشد که خطبا
بر منبر نام تو گیرند و تو از خمر توبه نکنی و جزین نیز بسی برای او تجویز نکردند و اولاد امجاد امام کاظم
خصوصاً حضرت امام رضا شب و روز امون را بهمین لفظ یاد میفرمودند بسیار روز یکه نکاح با دختر
بیست پسر هم خریاد هم صواب بحصول پیوست حالانکه در آغاز و انجام زنهار هیچ اکراهے نبود و اگر تعریض
بحال پدر بر هم این بلفظ دیگر تا لفظ نمیفرمودند که موجب زیادت انبساط خلفا و سبب اعتزاز و عیدهای شدیده
یعنے این لفظ در میان نمی آید حالانکه باهرین فنون بلاغت الفاظ هجو را چنان در صحبت ظلمه ادا کرده
که زنهار گاهے مدبر نشوند بلکه بمزید التفات پرداخته اند و این قصه ها در تواریخ مبسوط است از انجمله آنکه شاعرے
آمد و قصیده خود را بتقدیم رسانید و امیر و موالے او همه سر جنبانیدند بعد از ان تا هر انیقش آمد صنعت او را شناخت و امیر را تعلیم کرد
که هر بیتش مادح و قادح هست تا او را جستند و نیافتند ؎ هست در سلسله خاقانے ؛ مهر دارد که
ندارد دندانے ؛ و در سخن چونکه ظرافت آمیخت ؛ از زبانش کهربا ریزد بریخت ؛ همه اش را بر همین وتیره
نظم کرد و گوے سبق وصله در ربود و در جهان یادگار گذاشت و ازینجا عیان شد که چگونه از آباء
اکابر شیخ خالے در الوقت ازین مرض فرمن نتواند بود زیرا که در اصول اصلیه رفضه بروایات
جهانده علماے ایشان چنان قرار گرفته که این لقب خاصه جناب امیر علیه السلام بود که از آسمان نازل
اجلال یافت و روایات او در اصول موضوعه مثل کلینے و فقیه و بحر الیقین و کتب مناقب
مرقوم و مجالس المومنین عدے نیست و اگر چنین نمیکردند عامه مذهب ابن سبا لعین چگونه رونق میشد
و بمقتضاے احادیث متواتره لمعنے چنین لمعان ظلوم یا کبر ے دیگر نمیشد ازینجا این لقب را تجویز نکرده اند
پس هر کسے که شیعه باشد براے غیر جناب این لقب بر زبان خود آرد ضرور است که درین مرض
گرفتار شود و مرض جناب مجتهد ثانے و اولاد امجاد ایشان است پس این قیاس عقلی و نقلی کار رفضه را
تمام کرد و ایشان ثابت شد که ایشان در باطن از نواصب اند چنانچه جابجا در بحار و در سائل علماء
کبار غلتش همین است باز شوخ چشمے این جا باید دید که دیده را بادیده و شنیده را نا شنیده انگارد
و معلوم نیست که این اشکالات را معاذ الله مهدی دهزاران افراد شیعه را فرا میگیرد بلکه هیچکسے را
زانجا بانے نمیگذارد و چه جواب خواهد بود و غایته الامر غیر ازین نیست که مثل شیخ المقفلین بلفظ مذکور
بر تقیه حمل کنند و جواب شش در ضمن این تقریر عیان است که هیچ اکراهے در میان نبود و در ماده
حضرت امام رضا بالخصوص بنصوص قطعی قایم است که اگر آنجناب تقیه میکرد و دشمنی مامون چرا ازین کم نبود
و از زهر ازین بسیار نرسید با وجود دو امادی و جهل باشی پهلوان را چرا تمثل کردن آنجناب سماه صبح دیلمی میفرستاد
و بالاخر بعد از پاس چرا اهتمام مفید در زهر خوراندن فی البدیه امام سید اند فرر را از دفع و مقام تقیه را از
غیر تقیه پس نمیدانم جواب راست و تمیز دروغ چگونه تواند بود الغرض بمقامات قیاس در هر جا بمقتضا

اصول امامیه مثل بدیهی اولی تواند گفت پس البته جناب مجتهد ثانی غیر از نیکه بروح این بساط متوجه شود
وبگوید اورکنی دیگر چه میتواند کرد وامروز اگر کسی از ین مجتهد ایزمانی دیگر آن از ارباب جهالت
ونادانی بعد از آنکه تقیه را شعار وشار خود گردانیدند هم در اعتقادات وهم در عبادات ومعاملات توبه وانابت کرد
ورزید لایق آن نماند که انابت ایشان پذیرفته شود مگر بعد از اصلاح وبیان وحصول اطمینان بر وقوع مرتب
خویش چنانچه صاحب تصانیف وغیر او را اتفاق افتاد وقتی عرفت نمود چه پس سخن کیست ایشان خود ایشان را در
معرض هلاکت آورده اند وایه نجات وینوی بدر کرده خود ادعای تقیه کردن ایشان نزد اینجا معنی قول
او تعالی بر هر کس عیان شد که فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین وهم حدیث هر تضوع که دیال نفاق اول بر منافق است
بعد ازین اگر کسی در عبارت بلیغش تند امامیه دانی غوری بکار برد امور دیگر مستجن الذکر دانهم متناقض و
متهافت از آن برمی آید برچه فنی از انجمله مطابق سر سوم اکتفا می ورزم کر انفا ملامت بسیار از نمودن ذکر
وخصمین ونگاهداشتن این امانت در خانه هدایت کاشانه نسبت بفقیر نموده بود وند انست که آنهم بر صاحب
ابواب الجنان که پیشوای اهل نهیر انست آل میشود نه فقیر کمترین انام که نابر ضرورت الزام از کتاب بیشتر دمنان
اهل بیت او بکسر شان رفیع شان نقل نمودم ودر هدایت بردی ایشان کشودم وبحمد الله که او را نسبت
محمد علی هزار ال بجزای کردار خود رسید که روزی او در کوچه گذشت که زنی صاحب جمال ولطافت و
اعتدال مکانی داشت ودر آن ملا رفیع بعلت پدلی نزد او آمدی چون اسپ او را بر در شش دید بلطائف حیل
داخل شد وبا در خیمه به ملا گفت راست بگو که بهمش چیست گفته سه اشرفی یکی بجالش ودیگر بخط شتیعا کیم
نیک مینویسد سوم بعلم او وملا چون دلتقریرش شنید دانست که امر وزمرا نزد همه رسوا میکند تا گفت یک اشرفی
بعوض جمال دمیدهم وفضل وکمالش را بجوی نمیتوانم ورنه کدان ملا رفیع چرا نمیدهم ملا بر خود پیچید وعیش او
منغص شد ومحمد علی خوشش گرفت وابواب الجنان را بر ملا ابواب الحزان گردانید بالجمله در عبارت مجتهد
پس ظاهر است که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان الخ وجه لزوم تناقض
انکه تحاشی سابق دلالت دارد بر پوشیدن واین دلالت میکند بر ممنون وعبث هم لازم آمد زیرا که
بدلالت عبارت کتاب ابواب الجنان که تمامش عنقریب می آید یعنی است که جناب خلیفه اول امامیه بعد
از اجتماع مردم حقه سر بمهر را بر کشود وآیات معجزه ذکر وخصمین آن سر جمیل را بخلایق نمود وان عبث
محض بود چه اقتضای ضرورت بقول مجتهد این بود که معاذ الله بالبتی نمودن بجناب فاروق واهم ضرورت
وقت ضرورتش که معاذ الله وقت خلوت بود پس انچه واجب بود بر ذمه این امام اول هنوز بالای ذمه
متروک ماند ومعنی واجب بنیست اجماعا مگر انکه تارکش معذب شود ودر فسق بمیرد واگر بی توبه ازین گناه
بگذرد وتا اینوقت در هیچ کتابی نه دیده باشم که او توبه کرد از ترک اینواجب بعد از انکه بلم شریف نبوی صلی الله
علیه وسلم ضروری الادا بود چنانچه خاتمه عبارتش بران اول دلیل است بحاقال وانهم بحکم حضرت نبیه

وقت شد الخ اکنون لیاقت خلافت و اولویت آن علی الاطلاق کجاست تا بخلافت بالفعل اولیت آن
چه رسد و وجه عجب پر ظاهر است که مقصود بالذات امارت آن حضرت را بود و که حکم بهم دارد و قبیل و دلالت
چنین که البته مستلزم موقن بود و تکلیف چنین چنین که بالیقین بهتر بود از چنین رفضه که جناب سیده اورا
تشبیه کامل بچنین داده و بوالی غیر ذلک قال بنی حکیم الملوکان الناطق افضل من الصامت کما عرفت
فی المجلد الاول و بالاتفاق جناب مرتضوی در آن زمان صامت بود اگرچه صاحب ابواب الجنان آنجنان
مشل قاضی روز جزا قرار دهد فاعتبروا یا اولی الابصار و برارتکاب علیت و نفوذ هم بقای امامت صورت
یعنی بنده و زیرا که چنین معجزه ظاهر شد اکنون خلاق البته مطمئن شدند و در دو بر حضرت فرستادند و عدم اطمینان
کرا نقصان و را امید فتند کنیم معجزات را از انواع سحر نبی الهشم خصوصا قافله سالار شان میداند چه اعتبار که دو
و هم را بمثل مشهور حضرت لقمان هم نیافت و انکارش از معجزه کمان بی تیر کردن خرج بقطب الاقطاب فضه موجود است
و تیر همین هم آنرا بصراحت نوشته اند پس ظاهر است پس کسیکه این معجزات را بابر کاهی نشمارد و انه نمودن ذکر خصوصیت کرا تمام
اول رفضه بدان کاریست هزار اتفاق تواند برآورد کما عرفت نمود جه و در کلام مجتهد اجازت ضرورت رفض خلیفه اول
شیعه و نمودن امانت هم ظاهر است زیرا که مقید کرده بوقت حاجت در آن نبود دگر بزعم او سعا الله وقت خلوت
و البته وقت خلوت فتن بکسی درست نیست ورنه لازم آید انقلاب طعن فاروقی بجناب مرتضوی که شبی من
در اما الباب بر جمله گرشتار رفضه دست سخن بر او دراز کرده و در کتب ایشان مبسوط است
و علما جوابش نوشته اند پس این تناقض دیگر پیش آمد کما لا یخفی و لا یقلع الساحر حیث اتی و اگر از کیا
در عبارت بلیغ مجتهد کما اشرنا تامل نمایند و درین عبارت بسیر دقایق و حقایق از
تناقضات کثیر جلوه ظهور دارد و شاید که اکنون سخن فقیر را از فضول دانسته باشی پس بشنو که
چون وثیقه یعنی فارغ خطی بعد از واقعه بریدن اعضای تناسل بود در قرب وفات شریف و آنهم
در حضور ملایکه مقربین و املای جناب سید البشر حالیا در اشاره فقیر جله اختلال جا قیامت زیرا که مضمونش هنوز
بخاطر تو خواهد بود تو ای اعلی اگرچه کعبه را منهدم کنند ساکت باش و چیزی مگو و اگر قرآنجید را پاره پاره
کنند خاموش شو پس انصاف بکن که وجوب حفظ و حراست جوان انصاری که بلاریب مرتکب گناه بود
از قرآنجید و هم از کعبه شریف زاده ها اشد شرفا و عظمة زیاده تر بود و الله تعالی اعلم پس غور بکن که خلیفه اول
رفضه بر اصول ایشان از مقاصد شریعت غرا چه قدره و را فتاد که امانت رسول خدا یعنی فاطمه زهرا را از دست
داد و از حفاظت و حراستش دست برداشت الی غیر ذلک مما لا تتناهی و از برای حفظ امانت معلوم چون
انصاری که قطع نظر از ارتداد و مرتکب گناه بود در خصوص چه کوششها از ممکن قوت بفعل آورد از اینجا که عدالت
ابواب السنان را در رساله قدیمه نظر بعضی از وجوه تعنیا نا و ردم بلکه نامش ننبردم کما اشرت الیه
مجملا اجتنب تفصیلا و مایدان عذر باقی نماند لاجرم مناسب معلوم میشود که در ینمقام تمامش ایراد نمایم تا

ساکنی را التماس باقی نماند و پیر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر صفحه خاطر خویش بندد و در صاحب ادراک و فطنت
بر دلیش محاسبین شان که برای جهل فارغ اقرار اکردند بجند و قصه جوان انصاری که اعضای تناسل
خویش را بریده بود در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله جوانی بود از اولاد انصار صورت
احوالش بزیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از سر هوا و هوس نفسانی برخاسته بزیر دستی قوت
یمان نفس مارا ربر دست خود کرده و روی دست وساوس شیطانی نخورده پشت پا بر لذات و نیای
فانی زده بود همچنان رقم طاعات بر صحایف اوقات میکشید و در مضمار زندگی باجرا رقصب السبق بندگی گذار
میگذرانید تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد سالی اراده حج کرد و در وقت رحیل قافله کاروان اهل یقین حضرت
امیر المومنین علیه السلام سفارش پیر حاج نمود و باغرار و اکرام او وصیت فرمود تعهدی انجوان را احوال و خور
و خواش صورتی مناسب بانسیرت کرامت کرده بود از اهل قافله دیرا دید عاشق جمال وی گردیده در نوشیدن
شربت وصالش مدتی تباه کامی گذرانید تا شبی خود را با در سانید پرده از رار خود گشود بر زبان لابه و چاپلوسی
مراد خود نمود و جوانمرد در شنوای ما نع نه و گرنه فریاد و کنم در میان قافله ترا رسوا سازم زن ناچار باز گشت و در
منزل دیگر آمده زمره ساز کرد و در تحصیل مراد نفس اماره دیگر باره فسونگری آغاز نمود جوان همچنان استناع
کرد و در منزل سوم ان زن بد گهر دیک زرد گردن بندی مروارید انگشتری یاقوت که نام شوهر بر نگین ان نقش
با خود برداشته شب در وقتی که انجوان بمشغول نماز بود نرم نرم با سر انگشتان پا امده آن صره را در میان
باروی انداخت و بمقام خود باز گشت چون صبح شد و قت رحیل رسید زن فریاد و برآورد دست بر سر
زدن گرفت اهل قافله بر سرش جمع گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان خوش
آنرا از من دزدیده اند کاروان سالار فرمود تا بارهای مردم کشودند و امتعال را در میان اسباب یکان یکان
تفحص نمودند الا انجوان صالح که حضرت امیر المومنین علیه السلام سفارش فرموده بودند و از غایت ظهور
صلاح و تقوی دامن از عرض از لوث طمع منزه و پاک میدانستند بنا بر آن شرم میداشتند که اسباب او را
نیز تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جهت استعلی خاطر ان زن نزد انجوان آمده گفت مالی از ین زن گم شده است
بار مردم را بدان سبب میجوئیم شما ابتدا بکنید مجملا چون تفحص کردند آنصره پیدا شد زن گفت این است
مال من چون نشان از وی خواستند نشان بایکیک باز گفت امتعال بزن دادند در میان قافله آوازه افتاد
که مرد آن مرد صالح بوده ست و ظاهرش چنانچه در باطن بوده نیمود پس او را بسیار زدند و قصد کشتن
او کردند یکی از ایشان گفت انجوان را این عمر رسولی زیرا که سپرده ست و سفارش کرده سزاوار انست که
او را بیقید ساخته نگاه دارید تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام ببرند و دار
که گرده آنحضرت را اخبار کنند تا حد شرعی بر او جرا نمایند انگاه دست و پایش بستند و بر تختی بر افگندند چون
بکوفه رسیدند او را بچنان بسته بپای کوهی انداختند و مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند تا از تبش آفتاب تفش

چون کباب برتابه سنگ سپیده دم از حرارت هوا پیکر شاهی دریای عرق کرد و دیده بود در حین حالتی آن زن بهیانزد او آمده گفت کام من برار تا ترا ازین عذاب هائی دهم جوان بچنان ابا نمود و زن با او سخن باز گردید در میان کوهستان کمین گشت اتفاقاً غلام سیاهی از مغیره دو چار شد و ستار بخت ده بعد از چند روز از حلش ظاهر گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که آمر و زنا من زنا کرده من اندیشم بگفتند چرا با حال گفتنی گفت نخواستم که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حمل پیدا شد دیگر فضیحت انجامید ناچار اظهار ان کردم تا شمارا بران گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و بانجوان بیگناه را چنان مقید بر شتری افگنده می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیر المومنین علیه السلام باستقبال او از شهر بیرون آمده از پیشتر و کاردان احوال آنجوان صالح پرسیدا و گفت یا امیر المومنین صالح مگو که او دزد و زانی است اینک از دنبال میرسد آنحضرت چون باخته قافله رسید او را دید مقید و بر شتری انداخته امیر المومنین علیه السلام آنشتر را امر داد تا بدر مسجد فرود خوابانیدند و آنجوان را بمسجد اورده پس دو قرة العین یعنی حسن و حسین علیهما السلام را فرمود که بسقیفه بنی النجار روید بخانه بزرگی بلند در بکوبید زن صاحب جمال بیرون آمده شما را گوید مرحبا بکما باسعد رسول الله بگویید قاضی نشسته است میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگویید پدر ما علی بن ابیطالب مجملا چون زن نام امیر المومنین علیه السلام شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان روانه شد چون بخدمت ان امام عادل و ممیز حق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق انمیزد چه میگوئی گفت چه گویم پاین عم رسول الله در حق او که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من از و آبستیم و اهل قافله همگی بر آن شاهد حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله رود و چوبدستی آنحضرت با حقه که در فلان موضع ست نزد من آرد چون چوبدستی و حقه حاضر شد امر فرمود تا آنرا بپهلو خوابانیدند و کلیمی را برابر او بنشاندند و آنجوان را بر پهلوی او نهاد فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم سلام بر تو باد ای جنین در رحم حکم نطق افرین زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا بن عم رسول الله آنحضرت در جواب گفت وعلیک السلام یا عبد الله مرا خبر ده که پدرت کیست از دست تا بنده ستانا پاسپیدار حلال بر تو آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که خدا ایست خدائی و پسر عم تو محمد رسول خدا و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی ست از مغیره و میانمن و او حاکم احکم الحاکمین ست که نطفه مرا بخشت نه بحلال امیر المومنین علیه السلام گفت بشهوت مادرت بود تا بشهوت پدر گفت بشهوت هر دو در رحم پدر باد برادر ند در دو در دو بحضرت سید کائنات فرستادند گفتند از خدا یعالی استفتا بکنم از خطائی که کردم در زنی که بر بجوان بیگناه بردیم انگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام آنحقه سر بمهر را بگرفت و مهر از ان برداشت مرآلتی خشک شده با دو خیصه از انجا برآورده حضار از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود آلت انجوان چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بر منبر خطبه خواند و این آیت را تلاوت فرمود [illegible]

کاینکه مجهار الاذان انجوان از مسجد بخانه رفته آلت رجولیت خود را بدید جبرئیل آمین آنچه را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نزد او رفت خون از رودان گشتند و آلت بریده در پلیتین وی
افتاده بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیات زنا شنیدم از آتش شوق تو سیدم و آلت خود را
قطع کردم پس اطبیب علتهای درون و آمز هم ریش جگرهای پر خون دست مبارکهای خود را بران
موضع مالیده در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این حقه نهاد و فرمود یا علی
عنقریب این جوان را بعد از وفات من بچنین کاری مبتلا خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه در آن
حقه ست بمردمان بنمای تا شگفتای او معلوم شود پس ان مخرب سنت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
آن را سنگسار کنید که زنا کرده ست معارضه دین حضرت امیر المومنین علیه السلام او را از ان حکم
باصواب منع نمود و فرمود که در اینوقت او را رجم نتوان کرد چه او آبستن ست و رجم او باعث هلاک ان
طفل بیگناه میشود پس ترک آنزن کرد بعد چندانکه وضع حمل نمود و کودکان را تمام سر کرد آنگاه سنگسارش
کردند انتهی بحروفه بعد از اینکه بر تمامی قصه جوان انصاری و آنچه بدان تعلق دارد از افادات مرتضوی
احاطه کردی باید دانست که در خصوص گرسی در خاطر کمترین خلائق باقیماند بمقتضای قول شاعر زمانه غیر المزمار
نیست تضمینش ۱۲ و لم ارصفحه فهرست برگرفت سواد ۱۲ از نیکه بعد بریدن نام شانه شود ۱۲ گره کشاده نگردد در طره دلدار
بیانش مفصلاً مقتضی اسهاب ست لیکن موجز نش آنکه از جمله وحیهای علامه دهلوی قدس سره العزیز که زمانی بما
شنیدم بحمد الله که درین شغل از ان باله در نگذشتم این بود که در مقابله مخالفین منافقین تمامی قوی
را یکبار نیاید ریختن و خاک مذلت و رسوائی بر سر ایشان دفعة ریختن بلکه آنا فانا و زمانا فزمانا که حال ایشان
یقیناً و قطعاً مانا بکلابی ست که لیاقت فهم قواعد شکار ندارند پس همینکه نوعی صنفی کامل را دیدند عوعوی
حیوری آغاز کردند بر روی انعامی آیند بلکه سیگریزند و لیکن از ندای مذکور خاموش نمی نشینند و خود را از این
معدور نمیدارند و انهم از آنجناب بلا واسطه استفاده نشده که با وجود عادت ذکر کتب و بعضی از مقامات گلو سوز
آتش افروز باید سکوت و ریدن تا بعلت هر چه تمامتر گویند که ماخذی نیافت و به اقرار داخت پس از هر طرف هجوم نمایند
و مانند لشکر زاغ و زغن حاصل کنند باین تعویق مشتق و مساغ را پریشان گردانند که از مقربات فلانی ست که چنین اعظم را
بفرقه حقه نسبت کرده و ماخذی نزد خود نداشته و هرگاه نام کتاب بعد ازین انکار وقت مجلس مناظره مالتو جیتن
جدید بعد انکار مخالفین بمیان آید و از عبارت نشان داده شود البته موجب فریدرسوای مجتهدین تواند بود
عوام طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط بکاوتاری قدم در میدان مناظره می نهد از تصفح و تتبع روایات
بهره ندارد و تا بکتب اهلسنت چه رسد و آنچه بگفتار در آمد بنشر طبیعت که ابتدا در زمانه بمقتضای آبا شد در زمانه
گره کند کمان را و دشمن چو به تیر میتوان دوخت ۱۲ لاجرم بمقتضای وصیت شریف در نیاب خود را از گزند
نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن بعبارت خود معذور داشتم تا مجتهد این قصه از غرائب

وسبب ننگ وعار دانسته تکبیر شدید معداق ان اکبر الکبائر صفوات القوم تا الجملہ آغاز کرد ولیکن چون
وقت درس سالہ قدیمہ کہ باحراز بزرگی اتفاق افتاد کہ سبب این مباحث درباره شهادت حضرت امام حسین
رضی اللہ عنہ شدند و باعث بر ذکر نام ماخذ کتاب گشتند و در خصوص خبری از کم حوصلگی فخر اوساط ایشان
بظهور آمد چنانچہ در دیباچہ این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بجز برآمدن نام کتاب از
زبان شان طلبہ کتب درسیہ کہ استفادہ ازان بزرگ میکردند اکثر انہا شیعہ بودند تا مجتہد رسانیدہ
لاجرم انکار این حکایت بعمل آوردند ورنہ انچہ من درباره استعجاب و استغراب اینقصہ تقریری کردہ ام وانچہ موجب
عار و ننگ ست ہرگز از ذکر ان بتقریب معلوم معذور نمیگردانیدند و صاف صاف میگفت انچہ از عادات پدر
و ہمقانے او بود شنیدہ ام حسام دیدہ باشی کہ در عقیدہ کہ تعلق بصدر در استغفار از حضرات مرسلین دارد
سنگ بندانچہ دال بر امتناع وقوع انست از حضرت موسی علیہ السلام خصوصاً از دیگر انبیا عموماً و انکار صحت
از روایت آن بنماید و بنده استغفای حضرت سید انبیا از رسالت درباره نصب جناب مرتضوی اثبات
رسانیدم و این بحث را قبل ازین انتہی حاجتا طناب نیست و در انجا ماخذ استغفای موسوی نیز بطور اعم
بالجملہ مجتہد خود بیانگ بلند میگفت کہ تا قایل بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونہ تجویز کردہ شود کہ شیخ بر دل
وحی قایل شود و گویند کہ چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود بردید باز برای استاد
علاجش وحی الہی رسید تا حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خویش بر شمشیر نہادہ ایشان را دید چون
در ہمانوقت زخم بر شمشیر باز بدست خود پرست ذکر و حسبین او را از زمین برداشت و بدرجی نہادہ
مہر بران زدہ بحضرت سید الوصیین این النفس امانت پسپرد و حکم فرمود کہ در ہبوط وحی از نگاہ دارند
الغرض مجتہد ما بر اخبار طلبہ از حقیقت حال ماخذ مطلع شد و از سر خطہ مجیب و تیز زبانی در حق او چنانچہ بر ہمہ
قدیم بالبتی در گذشت و انچہ بران تفرع میشد چنانچہ در جاہای دیگر از عجلت و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس این بیقدر در دل ما قیامند کہ حکایت مثل سابق بدست نماند اکنون بعضی از عرایب امور کہ تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکہ زن از منزل ادل ساز دباز و آمد رفت آغاز کرد در روز بروز رشد
پس ضرور بود کہ جوان بسہولت او را می فہمانید زیرا کہ عشق خوبان امر اختیاری نیست و بر لنظاره ہم موقوف
نمی باشد کہ گفتہ اند ع نہ تنہا عشق از دیدار خیزد ۔ بسا کین دولت از گفتار خیزد ۔ فکیف کہ شب و روز صورت
جمع ملیحش بچشم بیند و بیتاب و بیقرار باشد کہ در ایام جوانی چنانکہ افتد دانی لین و طرز او بہ مناسب بود و کار
جوان بصدر در آمد کہ اقربای تا بانہ میساخت و میسوخت و عموم و ہموم بیماری دل را می اندوخت و میخواست
کہ سوز سر آتش قلبی را بشربت وصالش فرو نشاند پس بر ذمہ او بود کہ میگفت مگر نبود نشنیدہ کہ من از ترس
جوش تباب و عذاب اعضای خویش را بریدم و ہنوز این امانت در حقہ سر بمہر نگاہدا شتہ میشود و پس اگر
قبول میکرد جوان از سطالبہ و تقاضای انجات مییافت کہ مرد آخر بین مبارک بندہ ایست و ذا البرہان

می ورزید جایز للمضطر الا یجوز لغیره و ما یجوز فی ذلک الوقت یقدر بقدره و دوم آنکه از قافله کسی را رفیق نسازد و میگفت که همین صحبت تو از ین بلا محفوظ خواهم بود و که دارد همین دیده از دیده شرم بود این امر بسیار آسان بود که خود رئیس قافله بسبب وصیت جناب امیر ع اغراز و اکرامش بعمل می آورد و خدمت میکرد اگر او ازین باجرا حرفی میگفت سالار قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشانید و زن مجالی نمیافت که با وی مراودت کند و سلسله مجبی و ذهاب را جاری دارد و سوم آنکه چون با وصف تهمت و زدی آنهمه جور و جفا و ضرب و شلاق مردم بکشد و حرفی بر زبان نیارد که و دو چیز طیره عقل ست دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی حالانکه این هیچ یک از ینان نبود طالب هوا و هوس بود و سبب عداوت و تشنی نیست و هنوز دنبال مرا نمیگذارد و در حال من بعد از شنیدن عذاب ینان بدین رسید و دو کس در قرب رخت من دزد فلان قوم باشند و بشنوند گوش بر سخن او دارند تا من ازین بلا بوجه شرعی نجات یابم که درین ایام متبرکه هم آمد و رفت او کم نمیشود فکیف وقتی که با مردم قافله زن مذکور را اظهار حال آن جوان و گفت که من البته چیزم آنکه با جرای عجیب باید بر همه اینست که این صالح را اینجا نگذارد تا برای حج دادای مناسک از خانه خویش بر آمده و ازین مصائب این عبادت خاص از دست میرود تا سال دگر می که خود زنده که ماند و طفلی و مجنونی هم چنین نکند که مردم او را زنند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفیع گفت و در همه اوقات خاموش باشد و با وصف صلاح و تقوی حقوق الهی را بر هم زند اهل صلاح و تقوی اینحرکت چگونه توانند کرد حالانکه بر صلاح و تقوی او همه متفق اند در روایت ملا رفیع ازان پرست پس از روح او سوال باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسائی او نشر ده شود چگونه عقل تجویز نماید که عفیف و صالح این خبر دزدی را از برای آخرین تجویز کند لاحول ولا قوة الا بالله دزد از انجا که ملا معتقد این امور است و پارسائی و زهد او را بر ملا میگوید پس چرا خلاف چه تو انگفت پنجم آنکه بخیال عقلا نمی آمد که مسجد شریف محل اجتماع اولین و آخرین مسلمین مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصبه قطع را قطعا یا ظنا یا وهما نکند و نگوید که این جوانیست متقی و پرهیزگار خایف از عذاب پروردگار الی آخر القصه مجملا یا مفصلا حالانکه حضرت امانت او را بکمال احتیاط و حفاظت به سید او صیا سپرده گوشش را اینمعنی دانسته که مبادا این قصه نسیا منسیا شود بلکه باید که شهرت پذیرد که حفظ و حراست ذات او اهم امور بوده هر قدر که مشهور سازند ضرور تر ست و هم امانت را اینجا باید نصب العین دارند ششم آنکه مورخین اهلسنت از چنین واقعه غریب حرفی ذکر نمکنند و از اجتماع خیلی وقت نطق چنین در تنگنای عدم مادرش خبری بر زبان نمی آرند حالانکه ادانی کرامات و خرق عادات را از دست نمیگذارند پس بسا تعجب باشد که چنین معجزه عظیم را کسی از ینان بدفتر یاد گار نگذارد بلکه بر زبان نیارد و دست و قلم را رنجه نفرماید و هر سوم شان چنان بود که هر چه دال بر مناقب اهلبیت خصوصا جناب امیر ع باشد بیکم و کاست نقل نمایند کما صرح به اللاهجی فی جوهر المراد و غیره فی غیره من اهل الرشاد و العناد و بهذا ظهر

کرنه فقیر اینحکایت را دیدنا زدیگران شنیده بتصحیف نام و استقرای مالا کلام داشتند بقسم انکه مقام هزیدبصر قست که علاوه
بیشان در تبلیغ البیان را کرفضه از شنیدن عبارتش و ادر قصاصی دیانی کوبی کسیده بشند و طرز و تقلید نفعی از
ساکنان باره تواند گفت که اگر ممکن باشد باید که ضمیمه نهج البلاغت باید نمود و ضمیمه قرار نجد که بلاغت خدای عز و جل
تفاوتی هست بخلافت بلاغت جناب امیر ره که اتفاقیست کما لا یخفی علی من طالع النظر او سوعند هم من الاوراد
و الوظائف و درین امر خاص موجب جریت عوام و خواص آنکه محسنات لفظی و معنوی از علم بدیع مراعات بعد
زان هست که کاتب و شاعر اول در بیان امری رعایت مقتضای حال و مقام چنانچه باید کرد و باشد و در عبارت
مختاری و مطالعت حکایت منتخل الاوبرا اهم مهمات پندارد و ورنه او در آیات مسلمه کذاب تو انگفت حالانکه
کلام ملائی مذکور اگرچه نقلاً باشد از قبیل مثل مشهور هست که دروغ گویم بر روی تو بیانش بر سبیل اجمال انکه
خود او لاً مینویسد که هر گاه زن ناپاک قابو یافته در فرودگاه جوان بعد انی برسید که او لی خبر بود از ان فرشتگان
عیادت پروردگار عالمیان کیسه خود را باتاش او تعبیه کرده بهمچنان رفت که گفته اند ای دل حدیث ما
بر دلدار ما بگو ولیکن چنان مگو که صبا را خبر شود و بضمیم فریاد کرد که سرمایه معاش مرا در زیر دوایر قافله
قرمود تا بار بر کس بر انکشادند و کیسه زر دیده را تلاش کردند نیافتند پس ملا مینویسد که بار همه کس کشودند و جمله
الا بار انجوان که امیر المومنین در اغرار اکرام او سفارش نموده بود در نهایت صلاح و پرهیزگاری او پس بسکانتی زان
قافله سالار حاضر شده گفت که قطار برای دلجمعی او نیخواهم که اغاز جستجو از بار تو باشد پس از زروح ملاکه ادهم در بار
عشق محبوبه خود علی ما اشتهر بالبته این زن بود کما قال العرفی ؎ شرع گوید منع لب کن عشق گوید نخر زن
کی توهم در راه عشق خود عنان انداخته باید پرسید که ای هرزه سرا راست بگو که کشادن بار انجوان از تشدیدات
مذکور در اغاز بود یا انجام و هم بمقتضای حال و مقام فاعتبروا یا اولی الابصار پس شاید که وقت نوشتن انحکایت
غلبه جگر دوشش و حواس ملا بعیش و کامرانی نزد محبوبه خویش باشد که هم جا داشت و هم کمالی و نزد حریف ملا کمال او بجوی
نمی ارزید و ورنه حریف ظریف سیر من ملا البته میبوسید چنانچه بوسه فرج زن و منتظران فرج خویش تعلیم و تلقین میفرمایند
معهولست کما لا یخفی بالجمله اگر امر اول راست ست از جستجوی اثاث هم پس محل قافله سالار شش انجوان البته کاذب
و یا بعکس حالانکه شیخ علی امام اعظم امامیه کتاب سلیم را در خلاصه و فاتر میبوسد و فن بیفتد موضوع گفته سبب یا شد ان
بعضی از امور موضوعه در نسخه او پس وضع این روایت بطریق اولی دانسته میشود که قطع نظر از ین کذب بتداء
و انتهایش همه خلاف عقل عقلاست چنانچه دانستی و هم خلاف صلاح و تقوی قوت قدسیه مجتهد را که از ین کتاب
و ضربت حیدریه بار بار نشان داده ام امتحان تو انکردن که چنین تناقضات و افترات در ان موجود باشد و ادعای
تغییر و اضافه بنمای و انجواب بتوان بردن که اگر کسی از علمای مقلید طائفه رفضه که داور قاصی بتشیدن عیار بار نفع
رسید هزار قافیه سنجی او فریب خورد و از ملا عقلش ملا مدچنان پندارم که در ستمظر نفی مقلد محمد علی مذکور باشد زیرا
که در ذکر حکایت دعوی جوان انصاری بعدم رعایت مقتضای حال و مقام که اساس بلاغت ست طلبت از ایشان

نزد خواص عوام ست یا تقطیع مثل مشهور مشتی نمونه از خروار ی داند کی از بسیار هشتم آنکه نظر فامیگوید که مجتهد
چگونه در روایت مناقب جناب تصنوی قبیل و قال نماید باین امر و امور دیگر که بیانش گذشته و بقیه می آید
و همه اش حرف بحرف دلالت برجنون واضح باجوان انصاری دارد بلکه عقت و زهد و عبادتش را هم بر هم میزند
که اینچه یقینا بالاجماع موضوع ست آنقدر البعد از حکم بفحشش و رسناقت آل عبا می پذیرد و کمالا یخفی علی من
طالع تالیفه من طعن الرماح وغیره و هو موضوع باجماع الامته محو میترم که اینا مناقب عظیمه جناب مرتضوی
بروایات صحیحه نزد مدعین فرید ولای اصحاب عبا میعرض ثبوت نرسیده تا علمای شان روایات موضوعه
را بجان و دل میخرند پس حقیقه پرده ناموس مذهب خود و بروی اهل دانش و بینش میدرند و بجلال الله
تعالی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب اینچه بصحت انجامیده چندان یکثرت رسیده
که بیشمار ست بخلاف شیعه منافقین که انشان را بهمین موضوعات و محدثات دربن موضوعات و مجدثات
درین مباحث رونق بازار ست کمالا یخفی علی اولی الابصار نهم انکه مضمون این روایت بهر طور یکه باشد
که روزی اینجوان بیگناه را متهم خواهند کرد ای علی اینچه در من حقه نگاهدا نشته باشد بمردم بیانا بیگناهی او
پیش ناظرین ثابت شود دلالت بران دارد که حضرت اینواقعه را چنانچه بوقوع آمدنی ست بوحی
و عقل اینمعنی را تجویز نمکند که جناب امیر از علوم غیبیه در بخصوص مفصل خبر داد و حقیقتا امامین همامین را بطلب
فرستاد و اینچه بدان اختیار نمود همه ترتیب و قوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان مطلع
نباشد پس چون از افعال جوان آگاه بود و هم اینچه بردی گذشت از مصائب زود و کوب لاجرم در حقیقت
شکایت از و خواهد بود از ماست که بر ماست خواه تهمت دزدی باشد خواه نسبت زنا که هر دو بسبب سکوت
جوان بود چنانچه دانستی دا گر اوه اشاره باصل قصه مینمود که زن طالب حرص و هوا بود چون بار بار او را
امر م بجهت عداوت مرا متهم گردانید غالبان بود که بر مجرد قولش اعتماد کردند که او را و زید و تقوی بلند
دیده بودند و بجهت سفارش جناب امیر همه معتقد او گشتند خصوصا رئیس قافله و اگر مجرد قولش باور
نمیشد پارچه چست بر شرمگاه می بست تا بعد از نظر البته بین التجار و الاستار باور میکردند که سخن او
راست ست ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بفرض محال اگر باور نمیکردند عمل بر مثل مشهور شرعی
مینمود که الضرورت تبیح المحظورات آدمی وقت ضرورت چها نمیکند به بین که چون فاروق بسیف اشاره کرد
خواجه سرای که همراه ماریه قبطیه از مصر آمده بود بحکم ضرورت هر دو را نومی خود کشود و فاروق نگرے
نفرمود که سبب برائت او شد کما تعلمه المجتهد فی هذا المقام عنه و نقل فی الدر عنه عند علی کرم الله وجه و البیان
کالبرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ببشارت دادند با لجمله خود اهتمام نمیکند
اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که اینواقعه شهرت یابد و بیگناهی او بر خلق عیان شود و علاج واقعه
پیش از واقعه بر طور امامیه نموده آید و اینجا هم حکم میکنم که رفضه بر تجمل حضرت فاروق چه تو دها از اقرارات

برپا کردند و نه بسیاری از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این تهمت بیجاست
بلکه نه حاجت باعجاز بود و نه حاجت باراءت ان اما انت فالعجب وما ادریک ما العجب اصول و
فروع دین و ملت همه تا بالا شود کما عرفت مرارا و جناب امیر نه معجز نمایند نه نصے را از قرآن
نصوص بزبان آرند و درین امر چندان اهتمام بکار برند و هم آنکه انچه کلای واعظ از زاده عداوت
و نفاق کلمات بے ادبے در حق فاروق اعظم چاویده حق اینست که او بمصداق شعر مشهور خواجه
حافظ شیرازی رحمة الله علیه ؎ واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند ؛ قول ما نیز همین ست که او از دم
از دائره انسانیت بدر رفته و کمال عصبیت از برای خود ثابت نموده نرسد که تحقیق مباحث دینی از غیر
حدیث شریف و تشیید علوم شرعیه انچه بکوشش و توجه فاروق بظهور رسیده در هیچ خلافتے
بوقوع نیامده پس میرمن محراب و منبر و زیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بے ادبے اندامے
کردن سواد الوجه فی الدارین ست و کذبی ست که نزد هر صاحب دانش و بینش پیدا ست
و این تیر زبانے دبی ادبے را هیچ منشا نیست مگر فسق و فجور این واعظ مشهور بلکه مابویت او
چنانچه قبل ازین باظهار محمد علے و انعم بیکدو دینار عیانست و اینهم بظهور پیوست که او لائق خطاب
نماند مگر بخطاب خافظ شیراز رح بر و بکار خود ای واعظ این چه فریاد ست ؛ یاد دهم آنکه استقبال
امیر المومنین برائے ان جوان رعنا الزاهدین و مهار تعرش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن و
زن را بفرستادن هر دو فرزند دلبند خویش طلبیدن و خلائق اجمع ساختن و سلمان فارسی را برای آوردن حقه
امانت زدوانه کردن و عصای حضرت سید انبیاء را طلبیدن و تعجب عظیم را مرتب گردانیدن با نفر او با مجموعا
دال برانست که حضرت مرتضوی رخلافت فاروقی حاکی بود و مالا استقلال که بی اعلام بخلیفه تا بدا وری و خصوصا
فیصلها چنین و اقعات مشغول میشدند و رفضه تقیه انجناب ناچاری و بیش نظر دارند و انجناب را امر بچنین
درایا دی خلفای راشدین نمایند پس ازینجا قعه بعنایت ایزدی و اعتراف اکابر قوم کذب لیشان عیانشد تا
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرد و انمسئله حایل بود که رحم زن بعد از وضع حمل و ولادتش میباید نه قبل ازان
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح جنین و جواب سوالات امیر المومنین این هم از عجائب و غرائب خواهد بود
فافهم تلبیب الی الالمعی و المعابین و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نصوص
الشدد و قس علیهذا بنور و زبور و مصداق آیات مدحیه دیگر کما عرفت فی المقالة السادسة مفصلا در حق شان چنین
خیالات خام نمودن کمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان میفرماید ؎ دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست اگر از
رفیع الوعظین الماهرین صدور یافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات ائمه معصومین ست و موجب لعن علمای متفقین اما
واقعه دیگر که بزنی زنا به ثبوت رسیده و خلیفه ندانست که او حامله ست پس ممکن ست که دران عصر سے و دو زنے چنین بدایت
لیکن ثبوت حالت انمسئله در انجا هم نتواند شد و نه قیل و قال بوقوع می آمد که جناب تضوی میفرموده که رجم بعد ولادت

می باید داد میگفت معاذ الله قبل از آن و حاشا که نزاع دایر شده باشد اجماعا پس بمرتبه عیان رسید که
که هر کی سید است حقیقت مسئله را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حمل او و حال جنین پس بمقتضای
اصول اهل فضول بر جایش رحم آورد و زن را در آنوقت از رجم باز داشت که بار دار است اعلام از آن مخبر
و فاروق سمعا و طاعة شکر گذار شد و گفت بولا علی لهلاک عمر تواضع کند هر شمند گزین و مهند شاخ پر
میوه سر بر زمین و با قیمانده آنکه اعلام از اخبار ثقات بود یا بطور کرامت و فراست هر دو محتمل است و صدور
کرامت و فروست از غلامانش بعید نیست و وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة و فلیحفظ هذا التحقیق فانه لا
یشوبه شی من التشکیک دوازدهم آنکه انچه واعظ قزوینی رئیس النواصب بخاتمه حکایت موضوعه در حق جناب امیر
احسانی متکثر و گرامی غیر مترقب بکار برده و لفظ معمار مقصوره وین آورده اگر بر اصول اصیله اهل سنت است
پس کسی از متبعین حضرت را چه مجال که در آن گفتگو نماید و از در اعتراض در آید که بی دیوار ایمان بود
کارش ولی شد حارد از چار یارش و اگر بر اصول خود از راه قصور نظر گفته پس توان گفت که اگر بر عکس
گفتی باز در توجیه این اقتادی که ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید اعورا المحدثین را در کار
مد نظر داشتی عجیب نبودی زیرا که انجناب بر قتل حضرت زهرا کافی علل الشرایع للصدوق سکوت تمام ورزیده
و آنهمه هتک حرمتهای ناموس اکبر را بچشم خود دیده و از جای خود نجنبید بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملک سابق
از دست رفت و فتنه بر فتنه بین المسلمین پدید آمد تا بحدیکه فضه بخلافت را بمعنی گفته و بیان کردند که احکام انجناب
غالبا بتقلید شیخین اتفاق افتاد پس هر کسی بعد از دیدن کتب شیعه در جواب ناصبی فرومینی معتقد کلینی مصراع
مثنوی بر زبان آورد مصراع این عمارت نیست ویران کرده اند بخلاف فاروق اعظم که دین اسلام
بتقویة او قوی شد و جمیع محدثات در سوم کفار ضعیف گشت و سلطنت کسری و قیصر و هم شکست و اگر باور
نمیاید باید بتواریخ رجوع آورد ون دفتر سالهای سلطانیه که فاضل کرمانی نوشته و در ایران هم متداول و هم مطبوع
گشته مطالعه کردن که در آنهم این اعتراف موجود است و از مضامین عبارتش چنان برمی آید که چون خلفا
بمقدور بر طریقه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفتند نور اسلام بر بلاد و احاطه کرد و ظلمت کفر بر طرف شد
هر گاه کلام تا باینجا رسید امور دیگر را که هنوز در زوایای روایت و اعتقاد فریقین موجود است و ابحاث در آن
روز افزون است از تعداد و شمار بیرون برد کلوات ناظرین مناظرین گذاشتم و نظر در اقوال آئینه مجتهد
اصولیه بنا بر عجلت ضرور پنداشتم قوله شعر فهمی عالم بالا لاح حق الیقین است کریا هر چند تمامی الوازم و عوارض
مذهب رفضه و افادات ائمه را در کتب ایشان بشگافیم و الفقد متخالف
و متهاقب یافتم که سعی وافر شیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه در انتظام مذهب نرا یگانست چنانکه
ابن تیمی یعنی ملا حسین و قفهانی مدار کامگار بجا بجا نیز اعتراف بعجز و قصور ادعی فرمایند و کتب مجتهدین هم بران دلالت
دارد و شارحین در آنجا به جزئی است گاهی به قاه قاه میخندد و گاهی بملاحظه ان بویل و ثبور می کرید یعنی توجیهات

وتا ویلا تیکه در تهذیب و استبصار مسرود دست چنانچه باید صورت نمی بندد و بنده بیشتری را ازان کنه مجلس
برتبعیه ایمه باشد براضلال امیت منطبق مے یابد کدا زخدام شان هم بعید باشد خدا را دادانصاف بده که چون
سنی حانفی پرسید کران انگشتری که آسامی مقدسه باری بران کنده شده وصاحبش بدست چپ پوشیده
از آن در بیت الخلا استنجا تواند کرد آنا مدلل فرمودند و میرهن که بزرگان ما همچنان میکردند و سنی علی هذا
فرق دیگر پس دراست چنین مبدعات را حادث کردن و دل بدان بستن پیشه ایمه براصول اهل ضلالت
وغمه بود و هرگاه شرح وحواشی بهم نرسد باید دید پاچه وانی فاضل نامدار کاشی توجه فرمودن واضح شود که
که در بارهٔ شیخ الطایفه واعتقادی ندارد و حرباسکاس امور شریعت وکیست که بشرح وحواشی پردازد و
وحقیقت کار را بشکافد حواشی شیخ معین غیر کاشی نیز وزین درکشف حالش کفایت تواند کرد پس ایچه
برای مجیب مصیبت یعنی مولف لبصارة العین درین هفوات گفته بود که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد فتدبر
غیر از خامه حکایت مشهور نیست که ریدن غلیواز بلند پرواز و رشید نش در حلق مجتهد شعبده باز و آن
واحد خواهد بود و این امر مبرهن و مدلل است کا اشر نا بخلاف دعوی مجتهد در شعر فهمی عالم بالا که بی حال
مقال و سر سر مقرون باجمال و اجمال که بر تصریح پرسش در صوارم دلیل فرومایگی است و مخفی نماند که خود
بهتر حد شیکه متن از رساله نقل کرده برتسمیه است یعنی هر کس که نام ایام زمان بر زبان برد کافرست هر چونکه
باشد خواه در مخفی گوید خواه غیر آن و ترقی شد از اولی با علی زیرا که در لفظ ملعون هم نقال کشمیری اوستاد و
هم شاگرد او بیرنا بالغ دهقانی مدعی اجتهاد و گمان خود در تاویل میتواند کشاد که مرا و از ان را بعاد مسمی بکا
از مقام ابرار ست چنانکه ناظرین نزبه کشمیر یه مخفی نتواند بود و هر چند سید مرتضای رازی علم الهدای ثانی
در تبصره و غیره هم گفته باشد که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس این هر دو ناصب نماند زینهار تصریح او را گوش میکنند
اکنون که امام ضرار فی برضا خود لفظ کافر را ایراد نمود البته در تاویل بر روی هر دو مانند در رحمت الهی سدود
شد و باب رحمت و قهر تا منتهای فراخ گشت طرفه تر آنکه مجتهد ثانی فرزند پیره دهقانی و بدتیم اعتراف دارد که
که خود علمای شیعه نام نامش در کتب مذکوره نمایند پس قیاس بر دو مقدمه صغری و کبری با یجاب اولی
و کلیت ثانیه بدین طور تنظم شد که اسانده امام اعظم اول و سید مرتضای افخم قدیم نام مقدس او را در
تالیفات خویش که برای شهرت دوام است ذکر کردند و هر که چنین باشد ملعون و کافرست و معتقدین او
علما را نمی باید که از ملاحظه این تقریر میهر که بر بره و مالند و از دست معاشر اهل حق بنالند چه این ذاکرین
نام امام البته بعد ازین قیاس بر بادران زراره شدند که ایمه هدی خصوصا حضرت
امام صادق بطور وظیفه میخواندند که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری پس زهی
قسمت وحی نصیب که علمای شیعیان همقرین رافقه فقهای سته گشتند و کمال اقتدا بایمه ایشان را
مثل زراره بهمرسیدا و بجهد از همه تحقیق از زمان و چون اعنی از ذاتیات مذاهب رفض شده تا بحد یکه شعه

مشهور زبان زد عوام وخواص گشته ۵ در ندیکیا باشد لغت نبیاید تذهب معلوم واهل مذهب معلوم پس کره
لغت میان ایشان واریشد وازجناب تلقاق آنکه درصحاح وارات گفته میشود که فلانے گهه میخورد و
مراد بے گیرند که بزرگان را بد میگویند ودرحال شاه جهان بادشاه دهلی نوشته که ملا دوپیازه بحضرت
حاضر جوابی دیده اورا فرو عینی نامزد شد تا بخدمت واستحان شاه ایران درآمد روزی مناقره درمیان
قرار یافت وخروسی مالک گردشاه پرسید ملا بگو که این مرغ سنی است یا شیعی گفت شیعی است فرمود
از کجا دانستی گفت قسم بپای تخت حضرت که بارها دیدم که گهه میخورد بادشاه وارکان سلطنت همه بخندیدند
جواب داون ونیز در تواریخ گفته اند که روزے در شکارگاهی کسے خواست که یارا از بر گرگے سرد بدبادشاه منع
فرمود که شاید زمان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر گرگس دراز میباشد ملا عرض کرد که
خاطرم جمع شد گفت چگونه گفت چون اینقدار از مراعات ادب درباره جانوران آن زمانه نیست پس
درحق صحابه کرام خصوصاً همخوابه سرور انام بطریق اولی خواهد بود فرمود که رسم بد گوئی محو شد پس
ازینجا حکم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی درین شهر بدورنگی واعطان مشهور اند وبدین معنی بغلیواز
منسوب تمام وارند حتی که صاحب وسیلة العصماء درحق طایر مذکور این مثل آورده مصرع چون
غلیواز ی که شمس همادة وشمش مه نزاست پس توان دانست که مجتهد اول بخوردن پنجال غلیواز شیرین کام
شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فهی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید ونعم ما قیل ۵ حمد چه حمی بر
ای شست نظم بر جا فظ قبول خاطر ولطف سخن خداداده ست تو حکایت زبان زد مردم آنکه شیخ سعدے
رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود ۵ برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتر
معرفت کردگار تو این بیت بدرگاه الهی مقبول شد ونورانیت ان بعارف شیراز محسوس گشت
گویند که یکی از اهل هوش دنیا پرست بجمع خود در آز مود گفت ۵ هر گیاهی که بر زمین روید وحده
لاشریک له گوئید پس رو بجانب آسمان کرد ومنتظر اثر قبول گردید تا ببیند که بجود خلقش
فرارسید یا نه واین حکایت بعد ازانست که کفر ورزندقه ائمه عظام مجتهد ومقتدایان اطراف بصیر وغیر بصیر
که سکان بگوش ودهان شان شایند همچنین معتقد وغیر معتقد زبانی اعلام ومعجزات واقادات ائمه معصومین از
معتبره رفضه مثل رابعة النهار اشکار ساخته چه جای مجتهد فالاعقل قولہ ولالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر
احوال آنحضرت بالقاب شریفه محققه ندارد واین یاران برزه گی مجتهد العصر باید دید که در رساله قدیمه نوشته
بودم که ذکر نام صاحب الزمان را رفضه در اصول خویش کفر نوشته اند وهنوز اکابر خویش را محب اهل
بیت میشمارند حالا درین اوراق واضح شده که منع شیعه هر جا از روایات امامت شده نیست ما وتحقیق
دارد که کوکب وری شمس بین النجوم است وهرگاه امام غزالی برای بند ولبث مذهب الجام عوام نوشته
که حاصلش بدان میرسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن در مقاطن وغیر ذالک من التحقیق

بہرہ ندارند ذکران و ذکر مشاجرات صحابہ حرام است او را منکر شہادت میگردانند بلکہ تمامی اہل سنت را منکر
شہادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر او محمول بر تقیہ شان می پندارند انتہی حاصل
مقصود آنکہ باید آن مردم را زیر زبان گرفتن و طعن شان نمودن کہ ذکر نام چنین امام را کفر میشمارند و معلوم است
کہ ذکر غیبت امام را چہ مدخل است کہ تعرض بدان میتاید چون ذکر نام و ذات امام کفر باشد از عوام من چہ
چہ نام توان برد پس اگر عرض اینست کہ ہر چند ذکر نام کفر است ولیکن امامیہ ذکر غیبت و غیرہ میکنند و کافر
نمیشوند گوییم امام غزالی غیر محققین را منع میکند از بیان واقعہ نہ عموما ہر کس را اگرچہ محقق بودہ باشد
و بار بار این ندا است بر روی کار آمد و لیکن عدیلہ شیعہ ہنوز قبول ندارد پس ہیچ غباری و اعتراضی نیست
و لازم می آید از تحریم ذکر شہادت بر و اغلط انکار شہادت حضرت امام حسین مطلقا کما لا یخفی الطرف
انکہ ضمیمہ کلام منافق ہم دلیل آریست کہ امامیہ اجازت نمیدہد کہ نام مبارک بر زبان رود چنانکہ خوش بو بشت
و اگر ذرہ از موادت این دو مان داشتی بجای نفی اثبات بر نگاشتی و نقارہ علم کراشتی بلکہ بہترین متمم لغو حقا ایکہ کاز
میشوند وَيَدْرَءُونَ عَلَى أَبَا الْيَمَامِ وَيَقُولُونَ بعیز او این خود از دیر باز مدعای ما بود کہ امامیہ از نام نامی
چنان متنفر ہستند کہ شیطان از نام این بزرگان و بنا بر نیست کہ حضرت ابلیع بلغاج البلاغۃ فرمودہ اند
و رعامۃ کلام ابلغ انظام خویش و حق و رویان و کنزہ گویان کہ ہا منہم لعدم نوجنا نہ الاوقد ظہر فی فلتات لسانہم
کفریات قول مجتہد کہ امامیہ نام نمیگردند بلکہ ذکر غیبت و مانند ان می کنند لعنہ تقلید بزرگان خود است
کہ تیر حارا شکاف تا سور فا غرق شد و ان بیچارہ میگفت خدا این واقعہ را دروغ گرداند و خود مجتہد از حساب
کشف العمہ چنانچہ گذشت و باز می آید مقصد الا در حال مشایخ نقل میکنند انچہ دلالت بران دارد و ہر دو شیخ یعنی
بابویہ و میفید در طائفہ شیعہ این منزلہ و شیخ جلی بودہ اند پس دانش و بینش سر بر این مجتہد خم شد الفقیہ بہر کتاب
در سیر و اخلاق حسنہ تعنیت شدہ خالی از مناقب حضرات اہل بیت و بیا نجختہ بر محبت ایشان کہ غایت کار ش
ابتلاع این بزرگان باشد نخواہی یافت و اینکتا بہا چنانچہ در تذکرہ الائمہ دیدہ باشی بعید ہا و ہزارہا انجا میدہد
از موطا تا کتب متاخرین و اگر تتبع و استقرار کردہ شود خود علمای شیعہ مثل اجسار و غیرہ را نیز در مناقب اہلبیت
گفتہ اند و چگونہ چنین نباشد کہ آل عبا را اہلبیت نامیدہ اند و امامین را گوشوارہ عرش رب العالمین میدانند
و در کلام امام غزالی نیز مفاخر و مناقب این بزرگان بیش از بیش است و استقصا نمودہ آن بر زبان سماعت و خلف
بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقایدہ ہم ماثور و مذکور بحدی کہ وجوب محبت و اتباع ایشان کہ زبدہ این
باب است بدلایل قاطعہ و براہین ساطعہ مبرہن است و ہمہ علمای ما در بیان آن مساعی زاید الوصف تقدیم رسانیدہ
شیعہ را بر اتباع طریقہ اہلبیت بر انگیختہ اند و در این ابواب فصول چہ تا کید ہا و وصیتہا بر روی کار او
و از عارفین کاملین ماثور گشتہ و رعلین اختصار و ایہم کہ ذرایعا رفضہ تا بکار از غایت عناد اہل سنت را نام صنم
نہادہ اند و خود از اصل محبت و مودت اہل بیت غافل اند حق تعالی بر مسلمان ابران میباد و زندہ گرداند آمین

فرق آنست که رفضه در وقت ذکر وجوه هنوز در سبق مضمرات خویش بسیر میرسند و پس ترقیه بر روی خود گذاشته بی سیر بطریق
اندوه از هنوز بر زبان نمی آرند تا مبادا زیاده تر موجب رسوائی شود و اهل حق بقوت دین اسلام و اظهار حق
بابتباع جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا روحی علیه الفدا لعنه حیدری می آغازند و به بیان صاف
صاف چراغ تحقیق فراراه مستر شدین روشن می سازند یعنوانیکه بتمه از آن سابقا و لاحقا دانستی پس از تحریم
ذکر شهادت آن امام معنی معلوم که از همت علیای خود مثل عقاب خود اغم دم را از دوزخ بر اصول شیعه بر آورد
که قلوب شان پر از محبت شیخین کریمین بوده است و اعمال دیگر شان بیار و سمه قیاس انکار شهادت مرتبت
گردون هیچ از قیاس ابعد خواهد بود که ابی از انکار دگان می انگارد این معهذا اهل سنت در ماده مذکور
که هر چه موجب اهانت و تحقیر باشد برای اهلبیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرانی و احادیث متفق علیها از حضرت رسول ربانی اند بخلاف
مجتهد که لتشهی نفس امارة را بر گزیدند و بهر دریکه رفتند صیح عمر نی نیافته و زینهار نور ایمان بر تحقیقش که
عین تشکیک بود نیافته و از مدتی بدین هفوات متعوه گشته که تحریم مذکور مستلزم انکار ابو حامد غزالی بلکه
دیگران نیز از شهادت است بلکه بزید شقی نزد شان اصولا لمعاذ الله بهتر از راشدین است کما ذکر فی
بده الاوراق مرارا و تلونا علیکم لیلا و نهارا و در هر کتاب فن ظلم و فسق بزید مذکور است و اینقدر متفق علیه
نزد هر کس بلی اختلاف در کفر و لعن اوست باسمه کما ذکر فی الدفاتر البسوطة اما انچه گفته که این الفاظ
قایم مقام اسم مبارک الخ پس دلالت واضحه بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیرا که اگر بجای اسم
است بخشکه انچه کار از نام بر آید انهم پس باید که لعنت بران نیز دایر باشد که اذا ثبت الشی ثبت بلوازمه
زیاده برین غیبت که در انش بر علمای طایفه برابر داده قبته زراره بنا شد و زینهار اینها اشتباهی نماند
که خواسته بود آن مطرود که حضرت امام صادق مصدوق را مجوسی گرداند که هنوز بطور رطیفه
لعین الفاظ بر زبان نالایق طایفه جاری که نزد شان حکم نام دارد و ذکر نام موجب کفر از کجا پس لعنت هیچ
انچه از آن فرار کرده بجان رفته سیاه او را در پیش آمد و انچه گفته که غزالی که تحریم ذکر شهادت انحضرت
منعوه علی سبیل الاطلاق منعوه وجه البش نزد اهل تحقیق نیز از ین جاست که لعنة الله علی الکافرین لین
لعنت و در حقیقت از دهان خود ش بر می آید و بقول طرفا در حدود الاشیا که الرافضی فواره لعنت که از
رهنمای شر نکوهش و نفرین می خیزد و بر خود ش می ریزد زیرا که عبارت امام ابو حامد غزالی را
جانیکه منقول نموده بقید و احتیاط است بالاتفاق و از ینجا سبب حافظ مجتهد صاحب قوت قدسیه علمی زیبا تمام
ریحانی هویدا شد سبحان الله بعد از دیدن رساله قدیمه هوش و حواس او کم گردید باز این کاوش
سم خواسته که جوابش تحریر نماید و ندانسته که اگر بعد هفوات جسارت نمیکرد قدری حالش مخفی میماند
اکنون که نوبت بدین سوا نیها انجامیده بلقاء تلمیحات او در احقا ممکن نیست راست گفته اند که ناداند

چیز خاموشی علاج نمیباشد و اگر او علاج دانستی نادان نبودی و بعبارت دیگر نیز باختلاف پیرو می تواند گفت
که تحریم و منع از ذکر نام نامی حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علی الاصول المنافقین و اخیره الله
تعالی الی یوم القیامة علی اعتقاد المومنین زیرا که ظهور من بر گمان اکثر اهل الحاد و زندقه موجب ابطال
قرآن مجید و سبب پرگونه ظهور محدثات است چنانچه پاره آن در ین مجلد یافته باشی از کتب دین قویم
هم خواب گان حضرت رسول مقبول و فصیحت و رسوائی امهات المومنین پس دعای عجل الله ظهوره اول
دلیل بر نفاق و دشمنی اسلام و دین است اما آنچه گفته اند که حرمانست ذکر نام و حال بر آن نیست که ذکر
غیبت و امثال آن از احوالش بالقاب محققه حرام است منافی آن است که بعد ازین خواهد گفت که این
الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت نخیکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آن حضرت انتقال نمیکند
کما عرفت بیانه و لا نسلم که دعای تعجیل ظهور و اقرار باما متش در ادعیه ماثوره از عترت طاهره برای این
شخص که بر بادی دین اسلام از وی نقصی کنند کما اشرنا الی ممنوعه وارد شده باشد و فرق علی
هذا القیاس مهدی و صاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصراع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
چنین شخص که پاره از اوصافش شنیدی مهدی خواهد بود یا دجال که ناموس اکبر حضرت پیغمبر را بباد
دهد و اقامت حد و تعزیر بر او نمایند با وجودیکه در قرآن مجید بعفت و پارسائی و ایمان و بزرگی
و قطعیت جنت تصریح فرموده باشند باعتراف جمایده علمای این گروه چنانچه در مجمع البیان است
و شاید که بالاگرشت و از نیقامات نظهور میرسد که عترت طاهره البته خلاف این ارشاد کرده
باشند نه چنانکه این ملحد زندیق آرزوی آن دارد از متصال بنیاد دین شوا و الله دحضه و وجوه مقلدیه
فی الدنیا و الاخره و ذلک جزاء الناصبین المعاندین پس بجب شدید آنکه مجیب مصیب در نام و ذات
آن ثمره فواد در مجلس روم گفتگو دارد و لو آنرا بایه صان می بری و درین لطایف جهل پرده
مذهب خود زیاده تر میدارد و بعد از یوسف فروشی بقصه خاتون نرگس علمای شیعه مهار زعفران
از کشمیر نثار گیان را نمود ند ز تحارف دنیا می خری و دعای عجلت ظهور و فرج و گشایش
شیعه چگونه در ورد زبان ندا دی که لکوک دراهم و دنانیر شیعیان عراق و خراسان و زرمان
قدیم حاصل گردانند و انهمه را بوسیله سفارت و رقعات مزوره بمقتضای یاکلون فی بطونهم
نارا در شکم فرو برند و درین زمان مزید دولت و زینت دنیا توسیط از دواج این
امام حاضر فی الامصار و الغایب عن الابصار شرا حاصل می شود پس دعای ظهور چنان
امام نسبت مجتهد کسی پیرامون شکی نتواند گردید و قبل ازین و زین اوراق و فاتر بارینه معلم
بن معلم الملکوت چنانچه باید جائیکه یکی از انها کالمستزله بجمالیش و رد بیانش اقتدا نموده بوعظی
گردیده شد لوازم دعوا رمن انراچه می باید یاد کردن مصراع کان قدح لشکست و ان ساقی نماند

وهرگاه براصول توشهادت جناب سید الشهدا درست نباشد بلکه شهادت مذکوره برایان خلافت راشدین کرد چنانچه از رساله قدیمه گذشت تفصیلش نیز بعضے ازوجوه خواهد آمد اکنون باید بندد بست حضرات ایمه هدی را مطابق اصول خویش پیش نظر داشتن که بتجویز گزاردن نماز زنان در حالت احتلام داد تفقه میدادند چنانچه از تهذیب امام اعظم اول شیخ بی تکلف برسے آید پس البته ازواج قائم صاحب الزمان در مشکوی نصیر قطعا یقینا مرفوع القلم خواهند بود معاذ الله نه مصداق آیت قرآن لم یطمثهم انس قبلهم ولا جان نیز و تولد بعد ازین در عقاب شیخین امامیه از طعن سے وجاب یکی مجتهدین لکهنو از فانی وزمانی باید تلاوت کردن فبای آلاء ربکما تکذبان و لفظ شیخین از آن آوردم که قدمای شیعه خطاب این آیت کریمه در حق شیخین معظمین قرار داده بودند کما لایخفی علی الناظرین اونچه لفظ مصالح مخفیه بر زبان آورده یعنی لفظ مذکور گفته وسخن نگفته شرمش نمی آید که اکابر مذهبش از اعداء اسرار گردند وسبب عین ایمه شدند بلکه خود حضرات ایمه از اعداء را قبل خویش دانستند نه خطاء بلکه عمدا واین امر را بارها بر زبان آوردند که از بیوفائی شما نوبت بدینجا رسید کما سابقا پس اظهاران مصالح که نزد اهل نفاق مستور مخفی است آیا از نهم زیاده تر تواند بود ومقام مزید حیرت است که در اصول ایشان نه آن قدر مردیست از صدور بیوفائی های شیعه که گرپایانی داشته باشد که هرچه باد فرتر دم حقیقة نمونه آن هم نیست پس همان بهتر که بران اجمال قناعت ورزم وهرچه ذکر دتفصیل نه کردم که زنگ قلوب رفضه از تعصب وعناد مانع حق مبین وحق نبوتے گشته وبیان مصالح مخفیه چگونه باعث مفاسد تواند بود واین حجاب واین نقاب بعد ازین رسوائیها که دربیان مذهب مجتهدین دیدی تا کے بگوش در آید الغرض این نائب شیاد بیان آن کند یا نه کند بر عقلا از هر کتاب واضح است هم از انوار الانوار وهم از تصانیف مفید وغیر مفید که آنچه جناب صاحب الزمان را امروز حاصل است یعنی کثرت لشکر شیعین که از مور وملخ وزاغ وزغن زیاده تر باشند واقامت بر وجه فعلهای مشیده که سنان هر مان بروی آن امروز مخفی است بسبب جهالت که هر هر خ بلند آن کردن بگوه الوند برمی افزاید ونیز از کثرت تجارت وزراعت ومحاصل ملک ومزید دنیها که گنج قارون هنوز از مزید غنت تحت الثری فرو میرود اکنون حکم قطعی توانگردکه روز ظهور چه تواند بود آری کاله آوردن که شیخین باتفاق روایات شیعه از منبر وهمراه حضرت رسول برابند وکرامتها داشته باشند ودر لباس چنان بر هنه مصداق چون جامه عید نیکبختان گردد واینجا ارباعتراف دشمنان است یا از انکار ایشان لاف زنی را چه اعتبار آوردن چون باینهمه سامانها واسبابے بر نمی تابد که الانطباع آن مطابق احادیث کلینی معلوم نیست پس آنچه مزین ویرادران صوری ومعنوی او در آذراق معلوم نوشتند که مختلط بودن

نسبت اثنا عشریہ بہ مذہب بابا یا بطنی یعنی است باعتراف شان یا آنکہ بعد از ظہور ضرافت و محو غیبت این مذہب
عیان شود و پیش نظر یاران و کرانِ شان ہمین معنی دارد کہ حضرت مہدی بعد از ظہور ایشان کسی را زندہ
نگزارد و قتیکہ بعد بلوغ و نا ایشان بہند چنانچہ از گشتی ہم توان دانست و اینمقدار محلہا برای ہمین بود تا
پردہای نفاق ایشان برطرف گردد کہ مبنا فقین شوند و در لباس اسلام سوار شوند پس جان مال ایشان باید
کہ محفوظ ماند و ہر گاہ در زمین فتنہ و فساد ظاہر شود حال ایشان بہتر وجہ عیان گردد و حضرت ایشان بیچ وجہ
دخیالی راہ نیابد چہ تیغ بلند فرماید اقتل یا مسیح و زمین را از لوث نجاسات پاک سازد و با قیماند مطمئن
از ما حرہا مباحث اسراد ہمین اوراق چہ سہر فہم کند آمدن ہمن محمدین انام از بلاد مشرقیہ در حقیقت
برای تائید شوکت فارقیہ و محو ساختن سنت سنہ زنیلویہ تا نقضایت الٰہی تو اہم گفت آنچہ خواہد نظامی گنجوی
خود فرمود مصرع کہ سستی نکردم دران کار پیچ پس تفصیل این مجمل را بر کتاب کبیر صاعقہ حسامیہ علی
عدو الملۃ الاسلامیہ مذکور گردانیدم و در شکستن و کندیدن بنیاد حضرت مذکور طوری اختیار کردم
کہ در حقیقت جواب تمامی کتاب ایشان حاصل تواند شد یعنی چون صاحب استعداد در کتاب مخالف یعنی
حضرت مرا بہ غور کند خواہد یافت کہ پیشتر اعتراضات مبنی بران بود کہ بر غیر معنی صاحب شوکت فارقیہ
حمل میکنند و در فہم آن اورا اغلاط پیش آید چنانچہ از دوالبش در کتاب تشدد انستی کہ از فہم معانی قاصر
است یا دیده و دانسته خود را تغافل میرنہد پس از مقالہ اولی مبنی و بست اکثر مقامات نمود و جوابش را شروع
گردانیدم و ہر چہ نوشتم جامعیت را در ان نصب العین گزاشتم چنانچہ بر اہل انصاف عادت تحقیق مخفی نیست
ہر کہ خواہد ان رجوع نماید بل چون این وقت آغاز تکلم بود و در تسوید آن مکرر بسیار بعمل آمدہ بود
و الاخیر ہو المعتمد علیہ بحالت ترحقلا و تقلا و ہر گاہ در قصہ تحریر میشد از بعض رسایل و لوا بہا باشکنند
گردون شیعہ یا فتند ذکر ان کتاب شروع گردید بجہان انکہ بنور و در تعریضات اہل حق سلیم سنت یعنی مجتہد
الزمان چہان مواد تحقیق و الزام دران سیخته کہ کسے را مجال دم زدن باقی نگذاشتہ و بندہ تمام خود را در بیوت
ظاہر نکردہ چون ذکر مباحث انہا در رسیان نہادم مجالی نیافتند کہ مغالیط مجتہد را تارک نمایند باقی
جملہ باقی نماند کہ از ان امور کہ تعلق بمتعدد اہل حرف و اکنند و از ان بیان مترشح بود کہ
شخصے خدمت آن کتاب بجا آورده و لیکن در بی طالب گشتند کہ چنان بود دانش بہتر از انست کہ عیان شود
و کشف تلبیسات مجتہد نماید و من چگونہ با ما بش می پردازم کہ بعضے از احباب فقیر مرا بسوی رسایل مزبورین
متوجہ ساختند و بعضے باثبات بشہادت جناب سید الشہداء ملتفت گردانیدند و معنی او اعلی و طبقہ برای مرا و صفت
تنہائی در معال جمیع علماء شیعہ بہم رسیده و نہ مواعید اعانت پدید آمد و در ضمن کتابی خصوصا از متاخرین
نمی یافتی کہ لباس است ماند معہذا اکنون چند حجت ازین دیار بنا ہی تمی بینم و البتہ ناگزیر است کہ طریقہ سلیمہ
در ینجا نیز بر گزینم و باید دید چہ پیش آید ع کار امروز بفردا مفگن ہر چہ در فردا شدنی است کہ رہروان طریقت گفتہ اند

در بلا بودن به از هم بلا است ولیکن ما بمقدر بقدر این معلوم است که درین نگاوری و میدان داری کسے
شریک نشود و با اینهمه در تحقیق انا انهی یا احرم حرفی میگویم که متکلم گاهی مقصد را مجمل میگوید و گاهی مفصل
جمع کردن روایات روایان از اجمال و تفصیل و تفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت تواند کرد
یعنی ازان معنی صحیح خود بجوید و پیدا خواهد شد که فاروق فرمود نه من منصب تحریم دارم نه درجه تحلیل مرا حاصل
است بمین حرمت اکتفا کردم و قرار دادم حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان میکنم این امر البته بر قرار داد اهل حق
و شیعه را از ابطالان ختم رسالت و نبوت چه اندیشه که صراحة از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور
شرعیه همیشه در زمانه امامت ائمه بوقوع می آمد کاش باساس الاصول که رساله صغیره است نسبت بکتب
بسیار ایشان از هفوات و لغزشگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات ائمه دال بر انچه گفتیم
درآن هم موجود و چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از شهرت
طعن مذکور شوریدند و حضرت ابو عبد الله آن شوریدگی را رافع نمود و مجملے قرار داد که قوت اشکال باقی
نگذاشت و حق همانست که بعد از جمع مرویات اشکالی را متوانند ترتیب داد و در نمیدان مبارز طلب
ساختن تحصل المدعا الزاما و تحقیقا بما افاده السلطان الممدوح فی کتاب المستطاب و از جو بعد الرجوع
الی ذلک الکتاب ان لا یمقی کید من الکیود و لا عرق من العروق و زاقفات حسنه آنکه هرگاه
احباب را حسن ظنی باحقیر بود هر چه از کتاب مذکور در نقض ضربت زراریه از خامه چکیده ایشان
غنیمت دانستند و بچو کاغذ زر دست بدست بر دند و در مرتبه دوم چون سؤدش بدست خود بر داشتم
بدرجه تحقیق رسید کما اشرت الیه که نقاش نقش ثانی بهتر کشد زاول و الکمد لله علی التوفیق و بیده ایمه
التحقیق **قوله** و اینهمه بر تقدیر حمل روایات بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق است و اما بر
تقدیر حمل آنها الخ **اقول** واویلا جناب مجتهد الزمانی را از انچه علمای امامیه بر صاحب الزمان
در آن وقت تجویز کرده اند و روایات را در باب مقابله عم بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آورده اند که
حضرت امام سوسنی در یحیانی نگاوری و حمله حیدر انی نمودم و داد کشتگی داد چیزی نیست که موالی او
از متاخرین که امام سیزدهم مجملے در بحار مطابق این تعداد بر روایات هم قدما قطره زنی و هم نورانشانی کرده
که چون عم بزرگوارش دار و گیر در عمارات و مکانات شروع کرد خیلی مقید ارشد و درین اوانان پرده
غیب بی محابا در رسید و دران معرکه بجمال شرعی دولیری تازید و درین نگاوری از آغاز تا انجام رسید
و ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چند انکه جستند نشانی نیافتند این حکایات
منقوله در روایات ماثوره بنظر ما و قطعیه ما برابر هزار دلیل بر البنت ما که چون کردند راز مستور
فاش نزاعی را چه ابد نام کردند و لیکن تعلق خاطر بعمارات مرتفعه و مکانات عالیه و بحارات
و بساتین مثمره و رایحه بمقتضای احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی

یاتی الله بما فیه بران آورد و این بدان مانند که هرگاه امیر المومنین روبروی کفار در
کنده فرمود که بعد ازین سال در مسجد حرام داخل نشوند فرایش ازین مصیبت عظمی مناصب دیگر را
بروایت استاد کلینی که در تفسیر صافی است فراموش کردند و وایلا بر زبان آورد گفتند که در ایفا بتجارت
از دست ما رفت و عیال ما ضایع شدند و خانهای ما ویران گشتند تا این آیت وافی بدایت نازل شد
اینهمه خواهشهای دنیوی و میلهای نفسانی حضرت امام نرگسی ریحانی را بدان جهاد و جولانی محکم
فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید و لیکن آنچه بر احباب از و احباب و فرایض و هم از زاه
دنیا عار و ننگ شدید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون نرگس در آغاز عشق امام حسن
ثانی عیش و کامرانی خود را بالمره گزاشت و بالاخره خود را بیاد دیه پیمای بدشت و کوه آورد و بسیاحت و
دور مفارقت این فرزند سعادتمند وقت فتنش چها القاب آلام دید و تا مدتی بر سر راه بتحیر و منتظر ماند
باز عقید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حمل که بر زمان راست کوشش معمول بود از نجا بنجا رسید
یا نیمه از فرزند دلبندش نرجولانی در میدان بود و هیچ حربه رانی این تقریرات نیز گاهی با جمال
و زمانی بتفصیل برای هدایت مجتهد سابقا و لاحقا سبیل آمد و لیکن زنهار بیدار این غفلت شعار نمیشود
و از هرزه گوئی و قلم فرسائی باز نمی آید و نمیداند که ابروی مذهب او زیاده تر ازین بر گوئی بر خاک ذلت
میریزد و خبار بلامت برای او از هر گوشه می خیزد الغرض مضل مخفیانه مثنا عشریه و تکفیر کردن امام ناحی
در مزایل قدمیه مخفی بود و لیکن از غایت لطافت و نظافت نزد قوم خبیث پیروز نمود یعنی چون دیدند
که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرایند که هیچ وقتی از حجت با
امامت خالی نمیباشد و درین قرون و هلم جرا از امامت و زعامت اثری پدید نیست برای حفظ این
قاعده غیبت امام را که در هر وقت امت بدو محتاج و ظهورش منحصر صلاح می فهم اختلافات لاعلاج که فرق
ایشان بلاانتهای میرسید و هر گسی دعوی اتباع اهلبیت در سر داد از زمان خویش تراشیدند
و نه فهمیدند که باینهمه حاجت شدیدا درین زمان که سر گلاه رشد و رشاد و هدایت و سداد گم شد این غیبت
و انگاه بدین امتداد یعنی چه معهذا زمان غیبت صغری و نیابت جلیل و امام روزی در پرده مستور و روزی در کمال
ظهور و سفرا و دران ایام ترویج توقیعات بلیغه و افاده رقعات فصیحه موجود و مدعی ملاقات بکثرت و وفور موجود
و الیل الیل و ذلک بلیش مصداق نور علی نور و درین زمان بسبب ورقون و دیهوا ثری از آنان نه که
تمانند مدعی ملاقات بسطر و دو ملعون کاسبق شطر منها پس معامله بعکس لولی بود و بحکم در سفاهت کتر از آن
حکایت نیست کرزنی صاحب جمالی پدید آمد شنیده و سرد و گرم این فن چشیده هر چند می از جوانان عرب گرشت و دقایق
با ایشان نموده سلام کرده بعجلت تمام رفت پس پیرمکی مدعی شد که التفات و سلام برای من بود تا بزودی دریابد
و گفتند خدا را صاف بگو که این تخصیص برای که بود خندید و گفت که هر که از شما سفیه تر باشد پیرمکی دعوی

مزید جماعت برای خود آغاز نمود و گفت هیچ یکی را باید قصه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا من حکم کنم که
التفات و سلام من بر او هست نه غیر او پس هر کسے از جماعت مذکور بر قصه حماقت خود چنان گفت که سامعین
و ناظرین بر زمین می غلطیدند الی آخر الحکایة بطولها گاهی چنین خرافت در صحیح کتابی دیدی یا زبانی کسی شنیدی که
شیخین رضی الله عنهما نامی او گیرند و فتوی بکفر خویش بدهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آنرا بطیب خاطر نقل
فرمایند که این سفیه و شیخ مجلی از شنیدنش در تاه باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این امر بالخصوص مانا
بحکایت چندکسے است که نماز جماعت میگزارند یکی دیگر را دید او گفت ای مرد نمازی این نماز است نه دیده باز
سوم گفت نماز تو باقی تماند چهارم گفت هنوز خاموشم معذالک مقام تعجب است که مرتبه طبرسی خصوصا شیخ مفید
کیف استاد شیخ و سید که بانی مبانی رفض باشند و در لباس شیعیان داد یقه در بغداد هند معنی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و روایات ایشان چنانچه باید محقق گردد یکدیگر بعضے از سنیان ایشان را نیست شباهت
در مذکور من حیث المذهب نیز نباشند و گویند امنوا بالله والیوم الآخر وما هم بمؤمنین
یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون لحظه نداشتند و صاحب کشف العمه از بلی در این باب ترجیح دادن
از غرائب امور است فکیف که بقول مجتهد ابرمانی در این کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الروی اقرب بزمانه
حضرات ایمه باشد و امثال این را در این باب رعایت نکنند و از دیباچه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
زیاده بود و بر شیخ الطائفه چه جای انکه همراه ارباب کے نباشد چنانچه از لفظ اری که در کلام اوست بوضوح
می انجامد علی ما لا یخفی المجتهد عنه و انچه گفته که در باب امامت مذکور می سازند باید نام انها بر زبان راندن
چه در تمام کتاب مغالیط او را حدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد و تواند کرد معهذا جماعت کثیره نیز
محکوم بکفر نشدند این گل دیگر شگفت و پر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا خلوت مکروه است
از درج کردن نام نامے امام در کتب مع الخصوصیات سیما کتب دینیه موجود زیاده بفساد و شهرت
است پس لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت و ایما میرسد کالا
یخفی اللهم نزد و لا تنقص منه شیا و از انجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در رمزه محققین دارد که قول
شیخین را رد بردی تدقیق او صحیح است پس ضرور است نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد و شیخ
نزد او و شیخ بخاری باشند خصوصا شیخ مفید که اقرب بزمانه امام بود و زیاده تر از ثمانینی پس هر سگان
پیر و جوان لعنت خدا و رسول را فزون باشد و بنده را در بودن طبرسی اندک تامل است زیرا که اگر مراد
صاحب مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الروی چه او در تفسیر دیگر شر
گفته انچه دلالت بران میکند که جار الله زمخشری صاحب کشاف از معاصرین اوست پس
پیرای او معین شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بربسته

وبیش بسیار باشی یعنی مفید البته جوان بلکه پیر بوده وقتیکه او خوابی دید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
و امام حسین را نزد او آورده و بتعلیم شان درخواسته و شیخ در مدرسه خویش متحیر بوده تا نزدی از سادات
رسیده دو فرزند همراه داشت یکی رضی و دیگری مرتضی و بعد از استدعای او دانست که
تعبیر خواب همین است راست و دروغ بگردن راوی بهر حال چون ان هر دو بدعای مادر بدرجه
ثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد یا زمانه صاحب الزمان که مردم بقول محققین شیعه در پی
تحقیق حال امام او فتاده در وقتیکه خوف قید و بند بوده و مخالفین در حبست و جوی او زیاده
تر میکوشیدند و هر طرف سوال از حالش میکردند و اگر مراد طبرسی دیگر باشد یعنی صاحب
احتجاج اثبات ش بر ذمه مجتهد است کما لا یخفی و اینچه بیاد من است آنکه اربلی درین عبارت بعد
از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقدان حافظه شیخ طبرسی نوشته والله اعلم
وعلمه احکم و اقران لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد و شاگرد هر دو را ذکر کرده که
هر دو در وقت خود ملقب بشیخ بوده اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و هم قرینه دیگر آنست که
اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت بدیگران مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
شرح مقنعه مفید بجوبترین وجوه پیداست شهرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرا یاد نمی آید
قول مهدی و صاحب الزمان و قایم آل محمد و غیر اینها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب
آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر است که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه
ذهن سامع نظر بر سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را در نهم نظر است زیرا که اکثر القاب
مذکوره و غیران برای محمد حنفیه مقرر گشته لنسبان ائمه که بزعم شیعه بر زمین مخفی گشتند مدتها
در نزد اولیت غیبت برای جناب امیر است مزید و غلاة ارشد تلامذه ابن سبا محدث مذهب شیعه
چنانچه امامت بلافصل مزد شیعه و عنقریب بیان این غیبت بقدر ضرورت می آید انشاء الله تعالی
و هم غیبت دیگران ائمه تا بدانی که این تقلید سابقین است قناهم علی آثارهم بهر عون پس اگر
گویند ما را با ایشان و استاد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المتقدمین یعنی کشی را از خود
آزرده خواهند ساخت که او این سبا را محدث شیعه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته و
کفران نعمتش نموده زیده و غیبت بر زمین برای آن بزرگوار چنان پدید آمد که سید حمیری هم قایل بدان بود و
که حضرت صلی الله علیه وسلم در حق او بخطاب امام رضا فرموده شاعر ما و مدینا چنانچه در کتب کلامیه مذکور
و حاجتی به برادر دن فضایل قصیده اش نیست که حافظ و قاری و سامع ان آن را غیر ذلک مطابق روایت معصومین
بجنت خواهد رفت و شاعر مشهور شیعه در حالتیکه میگوید و غیبت او را در کوه رضوی ثابت مینماید و اعتقاد دارد که السید
ثالث و انگاه با تمیاز تمام بوده که لو حدثه و لا یوجد فی غیره در اشعار شریعت ۵ الا ان الائمه من قریش

ولاة الحق اربعة سواء علی والثلثة من بنیه هم الاسباط لیس منهم خفار قسبط سبط ایمان وبشر و
وسبط غیبة کربلا روسبط لایذوق الموت حتی یقود الخیل بیده بهما اللواء یغیب فلا یری فحین زمانا
برضوی عنده عسل وماء پس انتقال ذهن سامع بسوی حضرت امام نرگسی وریحانی فقط و
ممنوع است وتفصیل این اجمال از مقالات اهل عالم وکتب کلامیه در مباحث اهل سنت
وامامیه هویدا تواند شد پس کسیکه جاهل باشد ازان امور سابق وآنچه در کتب ضبط کرده اند
ودر او کلامی نیست که چون ندیدند حقیقت را افسانه پنداشتند واما ازان آخر دم که علم باین مقالات
دارند وکور وکورانه نمیروند پس ذهن ایشان البته بمحمد جعفه وحضرت امام محمد باقر وصادق
ودیگر بزرگان متقدم میرسد کما لایخفی که اصل درین باب محمد بن خنیفه بوده که روز صفین صفهای
میمنه ومیسره اهل خلاف دریده بعد از آنکه علم لشکر جناب مرتضوی بدست او بوده وچنین
شجاعت از وصدور یافته که همه متحیر بودند بخلاف امام نرگسی که چنین جنگ آزموده نداد
میدان داری گران رکابی داده بهیچ معرکه سر از بارگاه بچشم خود ندیده لهذا نازونعم ونعمت وترفه و
عیش وکامرانی ومعراجهای آسمانی برو ختم شد لیکن اینقدر البته مسلم است که چون
بر حال عم بزرگوار خویش اطلاع کلی داشته عادتش خبر قمار بازی وطنبور نوازی
ومطربی ورقاصی بر اصول رفاضی امری دیگر نیست پس هر حمله که نرود بعید ورآمد بر جای خویش
نه دلیل رافضی بداند نیز واین خدمت عم بزرگوار با خبار متقدمین شیعه در تالیفات کاشانی و
مجلسی وغیرهما باستقاصه وشهرت رسیده بخلاف اخبار دیگر که مخص افسانهای واضعین
است که شیعه هم گوش بران نتوانند نهاد به بین که شارح مقاصد چه نوشته وازمامون که تشیع
او در کتب موجود ودیگران چه نقل میکنند که خلاصه ان بدان میکشد که اگر آدمی را سیر و
تماشای روایات کاذبه منظور باشد روایات شیعه را بشنود وقرینه عقل ونقل هم بران دلالت
میکند که گاهی ایام منتظر ریحانی را نوبت بکشیدن شمشیر نیفتاد اصفهانی باشد یا خراسانی وازنیست
که در کمند بسم الله یعنی قاعه جابلقا واسمه بلباس هرته وتلیقه زندگی خود را بسر می برند کما مر قبلا
وچون وقت رزم وکارزار هنوز نرسیده هرچه امامیه مثل مجتهدین لکهنو نیافتند یا مانند دیگر
قصه خوانان یافتند همه باده وهرزه خواهد بود وایضا تقریر دیگر باید شنید که اگر مراد از سابع
جاهل است که ذهن او بدیگری انتقال نکرد پس او را چه اعتبار بلکه خس کم جهان پاک وغایة الامر
ازان قسم شد که لامشاحة فی الاصطلاح لکل ان یصطلح بما شاء علی ما شاره اینجا گفته اند
عکس نهند نام زنگی کافور ۱۲ واین فصل نیز موید انتکاس امور است زیرا که حال
امام زمان از تحقیقات شیخ مفید که بران مجتهد فانی در کتاب خود نازیده وبدان تجمیل

تمام گردد قبل ازین معلوم گشته نیز بحال حدیث کلینی رازی بر امام رضا رضی الله عنه انتشار کرده تا تعلیم
تمام فصاحت و بلاغت باپایان رسانیده زیاده ترعیان شده و کرد نیهار صاحب الزمان را بدایت است
امامت مثل نماب خود علاقه نماند بلکه مخالفت بالعکس بود و داد و شنود بلاوت همین اینجا بس عثمانی اگر
از مغز و یات خویش که اشاره آن گذشت و می آید فارغ نمی شود دیر نه از دبلکه خصوصیت
بند سب تشیع ندارد و نعم ما قیل ۵ بهفتاد و دو ملت کز دو شن چشم تو عینا زد و ۵ یکپاره رنگین کرده همه
شهر و محلها اگر همین مقدار تا اندور و تسلسل متتابعه یکهزار یا چند هزار فرزند مجاز بهم رسانند مجموع
و ما تند حنفیه صحیح صادق اظهر است که چون آن امیه که در عالم شهادت حکم زانی و جهانبانی بزعم
متبعین جلوات شیطانی داشتند و هر کس را موافق مسلک و فتوی میدادند و اصحاب کاملین شان
کز نفس حضرات ایمه بولا بولا پدرست العلوم الدینیه شان شان بود و اختیار مذهب خوارج بکفر و
دشمنان مرتضوی را آزر و کردند و بر دکانی نشسته ترک تجارت گرفتند پس نزدیکان حق عالم غیب
چگونه باضلال امت نه پردازند که در قلمرو ایشان هیچ مخالفی بنظر نیاید تا بگفتن چون و چرا گرآید و اگر مراد
از سلام کسی است که نشیب و فراز علوم دینیه نور دیده باشد پس لازم نسلم که ذهن او انتقال نکند از آن
اوصاف و القاب بدیگران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقدام و صدها سال تقدم براو
داشته باشند و انتظار شان وافر و محن و مشاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب ملل و نحل علمای
مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کردند و این خصائص بر السنه علما و ایر و سایر ماند پس حال
محمد بن حنیفه از جمله غائبین بر مذهب کیسانیه و مختاریه که تشیع دران زمان گویا دران محصور بود
و هم در زمان متاخر باید دید که هر کسی دم از نان می زد و افتخار بران میکرد چنانچه مصداق شیعی
و مذکر تیا هنا و اعتقاد خود بران ریخته و سور غیبت او در قلوب دیگر شیعیان برانگیخته و چرا چنین نباشد
که او را از قبیله گفته اند که پادشاهان ترکستان بوده اند (منه) مجمع البحرین و مطلع النیرین محدث بخش بران دلالت تمام
دارد و می اید انشاء الله تعالی صاحب ملل و نحل اعتقاد او را می نویسند که سید مذکور نیز معتقد غیبت
بود که محمد بن حنیفه نمرده بلکه بکوه رضوی پناه برده و حق تعالی شیری و پلنگی را برای
حفاظت او بر گماشته همه شبها که پاسبانی او بجای آرند و دو چشمه آب و عسل نزد او می جوشد و بعد زمان
غیبت روزی ظهور خواهد فرمود و زمین را از ظلم و جور پاک خواهد کرد و داد عدل و انصاف خواهد داد
اکنون بجا ماند لاف و گزاف اثنا عشریه که غائب از زمره ایمه امام مهدی ابن حسن است که فرش انصاف
و سیاست بر غیبت خود خواهد گستر د و گر هیچ پس محنت و مناقشت بر حنفیه را بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
بر بیان معصومین برای او چنان تقرب و عظمت و جبروت ثابت فرموده باید دید که در غار کوهی تنها
بلکه زاید تناسبت در زد و ام

تمام نقل وقوم وبصل هنوز بر زبان بیمار و نوبت سبز نشد اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي
هُوَ خَيْرٌ برسد باز ملاحظه بکن برای امام غائب حمیری خمار که نه در کوه مونسی و غمخواری دارد نه
یاری و مددگاری ازینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که شرط ندکور بر و سیاهی مرده و رفضه
و رنمیعنی افزا بر جناب امیر گردند که رونق افزود و در آن وقت و سیاستی بسیفه بمبدل شد و رنه
لازم آید جنبی بودن غیر اثنا عشری و هو باطل عندهم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در اماکنی
جنس باز هم امید وار بلطوفت و کرم میباشد کرشاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زار س
گاهی رحم آرند درین زندان غیر از حیوانان و انهم مغیرش دیگر کیست بخلاف مزید تنعم و عیش
و کامرانی امام نرگسی و ریحانی که هر جا اسم باسمی است حتی که بعد از عیش و کامرانی در جابلقا و جزیره
الخضرا سبب مهیا شدن اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدائی آغاز نهد بعید نماید کما عرفت نمونه
پس مقتضای قدردانی و فیضرسانی رب العالمین نیز همین است که اورا از محنت انتظار محن مشاق
اول نجات دهند و عنان او هم زمانه را بدست او دهند یا لوای فتح و ظفر مثل سابق از مزید
دلاوری و قوت خویش آسمان برین برافراز د و اگر اکابر و اصاغر کسانیه را در محنه ثمین
اثنا عشریه که در زمان سابق رونق بازار بودند و امامیه از انها اصول ایمه فرا گرفته اند مفصل
برشمارم این مجلد بد و صد جزو هم تمام نشود و لیکن عاقل بدین اجمال بسی برد که تعظیم و اکرام
حمار حمیری بدانجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش قطعیت جنت دایر شد دیگر از مراتب عالیه مدارج
عالیه او چه باید پرسیدن و ضرورت اثنا عشریت را در مرتبه مذکور واجب و لازم فهمیدن کرا حد اب
ان از امور بدیهه تواند گفت که بعد از ایمه متاخرین پیدا شده و چون بر سر محمد بن حنفیه تاج مهدویت
نهادند و اورا قایم آل محمد و امام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
یا دو صد سال تخمینا بر امام مهدی تقدم دارد و موضوع الدین الغاظ شد و از دیگران که در غائبین معلوم متوسط
اند نیز متقدم است لحما لا یخفی از غائبین بر اوی زمین و چون غیبت و غیره متحد شد بدیگر این امور دان را
بطور جامعیت در دفتر گنجانیدن و انچه منظر کمترین و زملهاگر نشه تواز کتب رفضه بسیاری بطور تبادر
در ذهن قاصر آمده دخل دادن گویا پایان ندارد پس ناگزیر رجوع باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
گوش اصغا فرا و اشنو تا وعده و اقبل الانام بوفا بخامه دوان بیان اجمالی تمته الباب و قد لکه الحساب گردد
پس بدانکه قدمای رفضه مثل هشامین و احول شیطان و میثمی و زراره امام باقر را حی لا یموت دانستند و با مامت
زکریا پسر انجناب قائل شدند اگرچه از کلینی امری دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب مقالات بجوی نمیرزد باز
زکریا را نیز مثل پدر بزرگوارش غایب اعتقاد نمودند و برخی با مامت امام صادق قائل گشتند و برای خویش
امامیه لعنت گزاشتند لکن البتان نسبت بدیگران زیاده شدند باز ناصبای جدا جدا انها و نه هشامیه سالمیه

شیطانیہ زلیہ واگر کسے را استبعادی در تسمیہ شان بشیطانیہ پدید آید باید چندی ازکتب تنقید نمودن و بتجار مجلسے رد آوردن تا احلاح قلبی زوال پذیرد باز برخی از ایشان امام جعفر را منصب غیبت دادند و نبیا در رواج امر غوبات خویش بر رجعت او نہادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند باز مختلف شدند و او را خاتم الائمہ لقب گزاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند کہ نامش محمد بود و در فرق سہ گانہ امامیہ قدر مشترک اینست کہ زمانہ تکلیف کہ خالی از امام عادل نمیباشد و فرقہ نفیسہ از نشان امام محمد نفس زکیہ نبیرہ امام حسن مجتبے گردانند و بغیبت او یقین نمودند و گفتند کہ او شہید نشدہ رجعت خواہد کرد و باقریہ از امامیہ قایل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی اللہ عنہ کہ ابو جعفر در کتب حدیث کنیت ایشانست علی الاطلاق و کیسانیہ دیگری تعنید و گویند کہ او نخواہد مرد و امام منتظر خود اوست و حاضر بہ اعتقاد دنمایند کہ پسر امام باقر غائب است در کوہ حاجر پس وقتیکہ او را اذن الٰہی خواہد رسید ظاہر خواہد شد و ناوسیہ پیروان عبد اللہ بن ناؤس بصری گویند کہ امام صادق غایب است و مہدی موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیلیہ ہشت فرقہ اند اتفاق ایشان بر انست کہ بعد حضرت صادق پسر او اسمعیل ولد اکبر امام است زیرا کہ او نص فرمود کہ امامت حق اکبر است تا عیبی در خلقت خود نداشتہ باشد معہذا او در نجابت نظیر خود ندارد کہ مادر مکرمش فاطمہ است دختر حسن بن حسن بن علی رضی اللہ عنہم اجمعین و فرقہ اول از اسمعیلہ کہ مبارکیہ است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الائمہ میدانند و مہدی موعود و قایم و منتظر نزد شان اوست نہ کسی دیگر و قرامطہ معتقد آنند کہ اسمعیل بن جعفر خاتم امامت است و زندہ ایست کہ نخواہد مرد و ہر چند بہر غایت و منتظر از ین مذکورین کہ غیبت شان بر زمین است بر منتظر و غائب اثنا عشریہ متقدم باشد و لیکن از ہمہ غیبت جناب امیر متقدم است زیرا کہ فرقہ اولی از غلات گویند کہ آنجناب بآسمان رفت ابن ملجم شقی شہید نشد بلکہ در ابر مختفی گشت و بنوبہ در ین اختفا بسر برد و بتدبیر و تدبیر دنیا مشغول است و این بیچارگان در ہمیقام فقط سیر دنیا و تدبیر انتظام آن را ذکر مینمایند و اکابر اثنا عشریہ برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین با ثبات میرسانند عمامہ و نادوم شہادت شریف معاذ اللہ در حالت کفر نویسند کما فی جامع الاخبار بلکہ نزد ما ین در جمیع کتب ایشان مسطور حیث لیس ہو الفیتہ الیہ کرم اللہ وجہہ الی تہامۃ حالا کہ این ہا دلیل بر چنان علیے است کہ صحیح وجہ صحتے ندارد زیرا کہ عبارت حدیث را ہر گسے کہ دیدہ بالتحقیق دانستہ کہ نص است در اظہار کفر و کتمان ایمان کہ آغازش پدید نیست حتی کہ منبعث شریف را نیز مبدای ان خوانان گفت فضلا عن ابتداء الاسلام و ابتدای بعثت از وفات رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فاین ہذا من ذاک و این السمک من السماک و بطلانش بدیہی است کہ مدت دو سال بلکہ نے ماند کہ بہ اظہار کفر باشد دران نہ کتمان ایمان پس ابتدائے معکوس از آغاز

شعور باشد تا و لاوت حالانکه دران روز قرائت قرآن مجید بود قبل از نزول افزاید و سال بیان
معین خواهد شد علی ان قد تم لخبثه فی بطون امهاتکم ورنه لازم آید که تلاوت کتاب الله کفر باشد
و آنرا هیچ مسلمانی دیگر تجویز نتواند کرد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا اصعل هولاء الا
اشرار و از عجائب تلک که چون مطارحه این روایات در قرب این زمانه شروع شد و متمعین متحیر شدند
چاره اش جز این ندیدند که باخبار و آثار ایمه مشغول شوید تا نوبت بدان افتاد که ما خذ را یافتند
و در پی توجیهات شافتند اگر این ابحاث را درین وقت نگارم از انچه در آن بودم
محروم مانم و العجب که برخی از حمقا بتوجیه قرارت قرآن مجید قبل نزدیش بده سال چنین
تدبیر کردند که آنرا مشترک الورود گردانند تحرم کرطل بوق و مقلدین او چنین کس را
رافضی نوشتند پس کید شیعه ظاهر تر شد یعنی بر بقای بعضی از رافضه بر تسعین و هزار آن شیطان را
بطرف خود کشیدن و او را جز تقلیل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر بابن هفوات
سنیان را الزام داده اند پس قاضی مذکور و مانند او را جائیکه خرالاغ رفته می باید رفت
القصه که اصل سخن در غیبت ایمه و اوصیا به دیر روی زمین از کوه و هامون در نگارنج ایشان
امتد بو قلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را تمام کنم بدو حرف که غیبت حضرت امیر در طبقات
ابر پست در رعد آواز او ست و برق چابک او و بر و فتح از جانب فوق بزمین خواهد رسید
برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسمائی بزبهمه تقدم دارد و آغاز غیبت
ارغنی از محمد بن حنفیه است و موحد آن ابو کریب حزیر و موید و مروج آن از اکابر شیعه
ناظم قصیده معلوم نیست حمیری خمیر شهره آفاق شارب هندرستاق ولیکن چون محب
جناب علامر تضی و ناظم قصیده لام محمر و بالعلوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم تعظیم او حضرت امام رهنما مامور نموده حالانکه اثنا عشریه گویند
که جهه شیعه غیر یاد رحکم کفار اند و تازه ترا مری دیگر یاد داشته است که این بزرگ
بزرگان رفضه یعنی حمیر حمیر که نهیق و شهیق او قصیده مذکور است بربیان محدث
بحقی در بحر البحرین و مطلع النیرین چه درجه عالیه نزد حضرات معصومین دارد اشعه مختصر
در فارسی آنکه حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا سمنی ابو قبیله است و این در زبان
قدیم در ایشان بادشاهان پیدا شدند و سید اسمعیل حمیری گفته است عظیم المنزلت و
رفیع الشان از شعرای اهلبیت این شهر آشوب در مدح او در از نفسی بسیار کرده نظم
قصیده لام عمر و بالعلوی مربع همین است و در حدیث فضل رسان مذکور است که چون
حضرت امام صادق این قصیده را شنیدند فرمودند خشش کیست گفتم سید بن محمد حمیری

فرمود خدا رحمت کند او را عرض کردم من بچشم خود دیدم که پسندیده نوشید فرمود خدا
رحمت کند او را باز گفتم بچشم خود دیدم که شراب بتیاق میخورد فرمود مراد تو انیست که خمر
می نوشد گفتم بلی خمر می نوشد باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انیهم ارشاد کرد که مگر رجال
شکل است که بخشد محب علی را باز مولف کتاب مذکور مینگوید که از اینجا ضعیف شد قدر حیکه علما
در حق او میگفتند و از شیخ مفید است که انحراف از امیر المومنین در قبیله سید حمیری بیشتر
بود عیانا و جهره بدرستیکه در اخبار وارد شده که شخصی نزد سید حمیری آمد و او در غرفه خویش نشسته بود
گفت در این قبیله تا بیاری از مسالها امیر المومنین را لعنت میکردند و پدر و مادرین
نیز او را لعنت میکردند و در هر شب و روز بمرات کثیره تا آنکه گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
خوطه نجات داد سبحان الله این کلمات را زبانی دایم الخمر بر زند و جایکه از امهات المومنین
نیقیم کلمات مے آید که قبله دین و اسلام اند با یات بنیات آنرا متمسک میباشند فاعتبروا
یا اولی الابصار و اصل حقیقت اینست که چون این بیچاره و اصحاب کرام را دران قصیده
بد گفته و همه رفضه از متقدمین و متاخرین در بد گوئی این بزرگان صدر دین و اسلام و
منهمک اند و شب و روز در فضله ابلیس میخورند ازین جهت هر گز طرفدار او دست و نداشتند
که اگر او از ثقات جلیل و کملا نبیل حقیقتی بودی روی او چگونه وقت مولتش سیاه گشتی و این امر
خود از کتب معتبره شان در تالیفات نبذه مبسوطست پس چون سیاه روی او امری است یقینی هم
بروایت شیعه و هم باعتقاد اهلسنت پس لمعان و درخشانی چهره اش که بعد ازان سبب رونق بتاویلات
گفته و روایت نیقته آورند چگونه بثبوت رسد علی ما اشار الیه رسد مگر فایده اولی از بارقه غیبیه
مجتهد الزمانی که برای خوشامد نواب معتمد الدوله برای رفع عبارتش تا بیتید پدر نوشته
که وجوه ان در تالیفات محترمین و شاهد درین کتاب کبیر نیز مسرود شده باشد ندیدی یا چنین
خیال داری که امری متیقن را امر ظنی تواند برد و شته نیرا که دران منصوص است که امر یکه اجماعی
باشد مرتفع نمیشود تا بروایت اجاعیه به ثبوت نرسد و الا ذلک تنبیه عظیم بنده را قطع نظر از آنکه
چون القاب امام ربانی باعتراف محمد ثانی بجای علم قرار گرفت پس مخدوم این باب و بنال
شیعه نمیگزارد و لعنت آسمانی بر ایشان محیط میشود مقام حیرت بوجه دیگر است که محمد ثانیان
دیوانه شد که بکار خود نیز هوشیار مے ادبانه تیست تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بدلالات
صریحه و بنیات واضحه نزد هر کسے از افراد انسانے اعتراف کرد که البته ذکر نام شریف امام
ربانی موجب کفر است و متعالست که در دلالت احادیث این باب هیچ گفتگو نماید و در ان دار
حضرات معصومین که خود این امام سوسنی و حضرت سلطان مشهد مقدس مسبر فتح نمود آیند و لیکن

بمقتضای مصراع بهم از خبث نوعی ورزد و برج کرد و چنین گفت که لیکن این تحریم نام نامی
دلالت نمیکند بر آنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریفه بالقاب مختصه او حرمت دارد نظر بر آنکه چون
ذکر نام حرام شود کفر شود علی الاطلاق البته ذکر غیبت که بزعم مجتهد مختص یافته بود باید که موجب کفر
باشد چه مقصود از تحریم نام حفظ وصیانت بوده است مثل تنخنی نام مبارک گرفت و مجرمان خبر رسانیدند
ورسای وقت در گرفتند که فلانی اگر میداند و نزد او مجهول مطلق است نام چرا بر زبان
میراند پس لاجرم معتقد شوند و بعد از کشش و کوشش و استفسار حال و پرسش تا بسفرای
رسند و آخر نوبت بگرفتاری امام می کشد چنانچه سابق ازین بعضی از وجوه و سلسله مذاب بوضوح گرایید
و در ذکر غیبت و سر دادن اهل قرابتش خصوصا والده معظمه خاتون نرگس چشم و چراغ شاه دام عمره
از احوال مختصه زیاده برین امور و از ایشان روسای مجتمع میشود یعنی دختر یا نبیره او بود مثلا گفتگو
وقتیکه بزعم امامیه بدانند که قاتلین و دشمنان اهلبیت طاهرین و قاطع اساس ناصبین همین طفل یا جوان است
و طریقه کفار قدیم مثل نمرود و فرعون نیز همین بود چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قرب تا زمان
برهم کننده دین و دولت پیدا می شود پس برای مخدوم کردنش چها کردند و هزاران کشتند و هر جا که منتظنه
داشتند دست خود را کوتاه نکردند قس علی هذا بر کسی در طلب دشمن میگردد شب و روز بر غایت حفظ و حراست
میباشد و لیکن طور عقل را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند بودی بی خرد خود دشمنی است
الغرض چون ذکر نام محرم موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالاولی چه جای آنکه مجتهد الزمانی اعتقاد
همین هکرده باشد که القاب مختصه مثل مهدی و صاحب الزمان قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه در
سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و در نجا هم قیاس بالاولی جاری تواند شد یعنی هرگاه نزد مجتهد
جنایات مختصه چنین است و غیره مختصه یعنی مشترکه حرام خواهد بود فرض کنیم که زید وصفی دارد که در شهر او دیگری چنان
نیست پس البته محکوم خواهد بود که معدوم النظیر است و ران و نیز او را وصفی دیگر حاصل است که او را
دیگران نیز مثل او یا نه پیشوا البته برین تقدیر محکوم خواهد شد بوجوه نظیر این چه معنی دارد
که اوصاف مختصه و غیران اما اوصاف مشترکه حکم واحد داشته باشد لیکن چون در باب استدراج توان
گفت که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر اوصاف مختصه او بزعم
مجتهد نیز چنین است و البته احوال غیر مختصه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت ذکر در
ذهن هر کس بهر طرف منتقل میشود نه بنیک شخص بعینه و ازین بیان چنون سر شار برای
مجتهد تیره روزگار اشکار شد مثل رابعه النهار مجدیکم مایاتش پدید ارنیست کما اشرنا
الیه فی الصدر قوله اما انچه مجیب غیبه مصیب در باب طالب آنحضرت
اشاره به بحثی است که کرده الخ الا نسلم و مجیب مصیب اشاره بدین امر خاص کرده باشد بلکه مقصود

او بالذات بینیت و حلیت تخین امامیه است و بارشاد جناب مجتهد الزمانی ہر اعاظم محققین نیز کہ علیہ
ارباب باشد ہم حماقت و سفاہت مذکور شامل شد و امید وارم کہ اگر مجتہد زندہ ماند و باز بجواب تقریر بندہ
لب کشاید حماقت محققین او روز افزون گردد زیرا کہ از حماقت تخین ہیچ حماقتی زاید الوصف
در خیال و وہم کسے نمیگذرد و لا عین رأت و لا اذن سمعت کہ خود را امامیہ اعظم رفضہ مہبط لعن نمایند
و ہم الاثنی عشریون بذلک حتی کہ گویند نام امام حضرت رسول مخاست مثلاً و ما را اعتقاد بدان دارند
کہ ہنوز نام او بر زبان نیاوردہ اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا نگشتہ اند و از بجا
پے توان برد کہ تخین امامیہ نیز مثل بزرگان مجتہدین مصداق حدیث نبوی بودہ اند کہ پدر
مجتہد در صوارم نقاش برداشتہ کہ الحمائک لا امتی و در نمیدانم شکی نیست کہ استاد جناب اعور
الملحدین یعنی علی بن ابراہیم قمی ظاہر ایمان اعتقاد داشتہ کہ از تفسیرش پیدا است کہ چون نوشتہ
مذکور در دلالت حضرت عیسیٰ و قتیکہ خاتون مریم مادر مکرمش نخلہ یابسہ را از انہار شد
کہ کجا است دان کردہ براو خندیدند و دعای او در بارہ مقبول شد بحماقت و زوال کبرت
امامیہ ارباب مذکور کہ رو بروی تقریر و افادات تخین امامیہ ہیچ و پوچ است نزد مجتہد اصولیہ
پس از آن کہ نسبت غیبت صغری کہ ہفتاد سالی چند باشد نسبت باین غیبت کبری گویا نسبت تناہی
بغیر متناہی است نسبت ذرہ بآفتاب بگو و الوند مہما چنین نصوص در بارہ آن بعید و رنیامدہ کہ ہر کہ مدعی ملاقات باشد
ملعونست مگر بعد از خروج سفیانی و ندا آسمانی و با نیمہ خود امام پردہ غیبت را بقوت خود مید رند و بر مسند خود
جعفر کہ جد اعلای مجتہد الزمانیست مجملہ حیدریہ می نازند و صفہای حاضرین و ناظرین مید رند و بخواب
دیگر ہر یکی از سفرای او تا حسین بن روح نوبختی را بشارت و بہارت و اظہار توقیعات متضمنہ میکوشید و شیخ افشای سر رفتہ
یعنی صدوق الکواذب بر عبارت بلیغہ خودش بزبان قال و حال می نازید پس و در لعن و کفر بزدا کرنام
غیبت کبری می باید یاد غیبت صغری بیشاید کہ ہم خلاف عقل است و ہم مخالف نقل کہ خداوند عالمیان میخواہد
کہ ہیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بعد ہر دور و ہو احتجاب امام از انظار غیبت مانند آسیابیست ز ظلمات بدر
آید و از بیخ و بن محاورات اہل ہند میگویند کہ جد ہر مولی او ہر ولی و افسانہا کہ علمای امامیہ در ذکر حالات
این امام کہ مقیم عالم غیب است و در بارہ ساکنین عالم شہادت چون موضوعات ایشان را حدی نباشد ہر یک بطریق
تبرع فرموده باشند الغرض چون ہر فسانہ غایب عن الابصار بشکل حکایت عمر و عیار و مولای او مانند آسیابیست ز ظلمات بدر
مساوی الوصف تمام چنانچہ بکرات اشارہ بدان کردہ ایم از بہجت حسابرت بدیگران نگردیم و اختصارا النسب
پنداشتم و بر روی متوجہ اقوال دیگر مجتہد شتم تا مقصود اصلی از دست نرود و قول او اکثر تواریخ معتمدہ اہلسنت الخ قطع نظر
از آنکہ لفظ اکثر دال بر نسبت ہوا فق دلیل مولفین کہ بعضی از ان بر خلاف آن دلالت دارد و از بجا کہ قول ملحق جا بجا بر
گشتہ کہ ایشان قایل بوجود و غیبت او ہستند عقل ہم دلالت بران دارد بلکہ تالیفات قلمی کنتوری نیز بر آن دال است

احد الامام برای رفع اختلاف از امت ست خصوصاً پس البته در غیبت او این مقصود بر هم میخورد و خیانت
و اهانت علانیه دید و در تلاطم امواج حیرت فرو رفت پس ذکر عبارتے از کتاب کے حالش عنقریب می آید
بلکه نه برای جناب مجتهد دریے کہ الزام اہلسنت ست مفید تواند بود کہ جاہیر شان مذہب دیگر دارند معہذا
در بین بکنی خواہی دانست انشاء اللہ تعالے کہ مجتہد درین کتاب نیز در بارہ چنین احتجاج تشنیعہ برپای خود
زدہ باشد و مجرد ذکر عبارتش چنانچہ بارہا دانستی امثال این دلائل را از ہم پاشد چنانچہ باز خواہی دید
و بر حال مجتہد بیچارہ خواہی گریست کہ از پاے خود بگور افتادہ و ندانے یا عبد اللہ بن سبا در کنے
در دادہ و فی الجملہ در شواید النبوت مذکور ست کہ شخصے گفتہ کہ معتضد مرا با دو کس طلبید الخ باین
روایت کہ راویش نیز مجہول باشد چگونہ جاہیر اہلحق را الزام تواند داد بلکہ فرق شیعہ را نیز کہ خلاف
ان معتقد اند و زینہار بعبث قایل نگشتہ اند و این امور را از محدثات اثنا عشریہ مے پندارند و کسیکہ نظر
او متصور بکتب فارسے باشد او ہم بعد از دیدن حق الیقین و رسائل و غیبت رجعت و مانند ان
نگذ پیش یقین تواند کرد کہ مجلسے بر غایت قاعدہ کلیہ کہ بارہا منقوض گشتہ بروایات اکابر شیعہ شان
کما یتبادر فی تالیفاتنا مبسوطا یعنے معصوم را غیر از معصوم و غسل نمیدہد میگوید کہ امیر دکہ بر بروے آب
خصرے کستردہ و بنماز مشغول گشتہ وقت غسل الحسن طفلی بود پس دلیلے دیگر بر اثر وضع این قصہ
ہم رسید اکنون جز خیال دہم چیزے دیگر بنظر نمے آید کہ گستر و سجادہ بر بروے آب چہ حالت
پنداشتہ تا کہ خواب بود و شاید کہ بجہت سفاہت از طرف مجتہد خود بگوئے چنانکہ ملنکان گفتند مر کسے
را گفتہ بود کہ اگر زمین قبل از ربیع الدین مدار بود بارے بگو کہ آتش مدار بر چہ چیز بود کہ تو حکایت میکنے
کہ در عالم ہیچ بود مدار آتش افروخت و دود شد آسمان شد و اخگرہا ستارگان شدند و دو شعلہ آتش آفتاب
و ماہتاب گردیدند و خاکستر ش زمین شد ملنگ برجستہ شد و گفت ای جہتے لا امتی بار دیگر در حق
چنین مدار بگو زیرا کہ خود مجلسے خاتمۃ المتکلمین و محدثین چنین گفتہ چنیکہ روایت کنند کہ جناب امیر
بعد از جنگ اخذ گفت امام حسن را کہ ذو الفقار بیر و بیار در خود بگو کہ بشو چون بعد از شستن آورد
ہنوز نقطہ خون باقیست ذو الفقار بگفتار در آمد کہ من این نقطہ را جذب نکردہ ام تا چون مرا بر کستے
وقت جہاد ملائکہ مقصد تو یاد کنند و رو بر تو نجوانند مجلسے میگوید کہ بخیال نمی آید کہ طفل دو سالہ
را فرمایند و بیر و بیار و امثالہ مختصر او توہم نشود کہ این امور در کتب شیعہ کمتر ست زیرا کہ چون
تتبع کنے بیشتر خواہے یافت بلکہ از صاحب کشف الغمہ کہ شیخین را ممدوح بر بروے او با وجود بلندے
منصب مجتہد بپستے نگرایند پس چگونہ بذہن کسی در آید کہ آنمرد وقت غسل پدر بزرگوار خود طفل باشد و
قرب انزمان جوانمرد بوے غیر ذلک من الاثار معہذا مولف این کتاب ملا عبد الرحمن چاچی رحمۃ اللہ علیہ
در کتاب مذکور اشارے فرمودہ کہ از ان چنین بر می آید کہ این نقول و آثار در کتب شیعہ ست نہ اہلسنت ہر جا کہ خواہد بان رجوع نماید

علاوہ اگر در کتب اہل سنت بود بے باز ہم مرا میرسید بالگفتے کہ ہر چہ گوئد حجت باشد
خود دریں کتاب گفتی کہ در کتب فریقین بسیار روایات ہست کہ ہنوز بعیار نرسیدہ باید سند آنرا
در کتب متقدمین بر کشادن اگرچہ صدوق امامیہ جامع آن روایات باشد کہ در ترجمہ او گفتی الفقیہ من لا
در کتب شیعہ از ائمہ اعلام شیعہ یاد می آید پس باید شنید آنرا بعد از تتبع بعنوانے نوشتن کہ بر کدام معتمد
باشد و از پس نلیس و تلبیس خود دلیل عقلی و نقلی ہست اجماعاً کہ میراث حضرت امام حسن مجتبیٰ
مجتہد نباید بلکہ رئیس البتہ اصیب گرفتہ اگر امام پسر حسن بودی برادر چگونہ میراث یافتی یا وجود فرزند دانگ
سداد تند کہ باعم خود چنان کرد کہ پارہ از ان شنیدے و ہیچ دانگ سبب تحقیق در ین باب پارہ تر بایستے
و رسد کہ چون امام حسن موصوف از دنیا رخت اقامت بر بست و مبسماگی خداوندھا ہم پیوست
و غلامان و خادمان عباسیہ ہجوم کردند و از ہر طرف محیط شدند در آنوقت از زنان راست گو
خاتون سوسن چنان بر آمد کہ بار دار ہست تا نواصب احاطہ کردند و نوبت بقید و بند رسید
و بالاخر قضائے شور اب رسانیدند و لیکن در خصوص این امور جسم انتکاس شدید زد و داد
کہ امام بمقابلہ عم خویش پرداخت و در ادائے حق مادری پہلو تہی ساخت و نہ چنانچہ در مقابلہ
عم یکے از جلہائے حیدرے کفاعت کرد و در ینجا یک تکاوری نیز می نمود زیرا کہ بر اصول رافضیہ
کماء البحار مقابلہ یا مطرب رئیس الرقاصین جدا علائے مجتہدین بود لفظ جعفر کذاب در حق عمو
با نواصب نخشب شعار دیگر چہ گویم کہ رعایت دو دمانش قفل سکوت بر زبانم زدہ و لیکن لفظ
کذاب چون در کتب رفضہ بار بار خوانے یافت مضائقہ ندارد بخلاف امر یکہ اشارہ بدان کردم
کہ نا ضرورت شدیدہ تر نباشد ذکرش مناسب نگردد و العاقل تکفیہ الاشارۃ و الفاضل
لا یحتاج بہ الف العبارۃ **قولہ** و مطابق این عبارت در تاریخ روضۃ الاحباب کہ بنابر الخ
قبل ازین جواب حیل یا تجاہل مجتہد بار بار گذشتہ کہ این مجلد را بہتر ین سیر نگفتہ اند پس اکنون
بدلیلے این دعوے را ثابت باید کرد و علاوہ ما را حاجتے بدان نیست کہ محتاج جواب
آن باشم چہ انفاگذشتہ کہ از روایات مجاہل در وقت احتجاج و استدلال چہ بر زبار آرد خود
میگوید کہ آن روایت مطابق این عبارت ہست پس چون سادے بر روایت شواہد مجہولیت
باید سینه ش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن در آن عبارت این کلام جا ریست و الحمد
للہ تعالے کہ بچشم منوتی و اشکال مرغوے مجتہد را حقیقے باقی نماند **قولہ** پس میگویم
کہ تنے الخ در آنجا باجماع فریقین بلکہ باجماع امت بگفتہ رسول اللہ صلعم نشستند جنگ عظیم در پیش بود
خدا و رسولش خواستند لقائے طرفین در آنوقت و آنکہ مکہ معظمہ بعنوانے فتح شود کہ
ہر کسے پسند و شکر نعمت عظمے صورت بندد و در ینجا ہیچ جنگے نہ صورت بندگے کما لا یخفی پس جا ہر

احد بماہر آخر از چہ باب باید فہمید بطرفہ آنکہ ہر جا میگوید کہ اصل من فاس ابلیس نمذا ہوا ابلیس و انچہ از حال حدیبیہ بر طور فردا یگان قلیل البضاعت مانند غیر ماہرین فنون دینیہ و این صناعت کہ علم کلام و مناظرہ تعبیر از انست نوشتہ چون در حواشی طعن الرماح و فقرہا مفصل سپردہ ام باعادہ آن درین پریشانی اللہ معذورم ہر کہ خواہد بدان نظر کردن و فرو ماندگی مرا زہ چاشنی مجتہدین دیدن باید رجوع بدان حاشیہ آوردن کہ موجب تسکین قلب آوخواہد بود انشاء اللہ تعالے لہ ناسش بفضل الرماح فی کبد الصباح گذاشتہ ام اگر زمانہ امہلش مساعد شود خواہد دید کہ آنہم مثل این کتاب ذخیرہ مباحث کلامیہ و سوزندہ اکباد جمیع علماے امامیہ ست قولہ و از انجا است کہ خلیفہ ثانی الخ این کلام را خلاف اسلام دانستن کمال سفاہت مجتہد ست کہ شیخ کلمہ گوے چنین بیہودہ گوے نگذارد قیعہ این کلام در بارہ جہاد از عترت طاہرہ بخطاب حضرت امام حسین صدور یافت بہ بخار غوطہ بخور و چشم خود بر مقاتل علماے خودش بگشا علاوہ کسانیکہ با گلستان وغیرہ در دبستان خواندہ اند آنہا نیز مسدانستند کذا لست برگ در قرآن مجید آمدہ و البتہ بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدی دلالت کردہ و در جاہاے دیگر نیز انیطور وارد و مولاے مجتہد یعنے قاضی طلبوق شوشتری بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و لمکخوارے حمل کردہ و در تصنیف فقیر موجود ست اگر مجتہد قدرتے بدان داشتہ چرا التعرض بدان نکردہ و بر این اجمال قناعت کردن کار این فرومایہ دستگاہ ہست دون غیرہ و آنہم نبض پدرش در صوابدید و لیکن چنانکہ شیعہ ایست از ایمان او را کجا حاصل ست قال من یضلل اللہ فما لہ من ہاد الغرض بضاعت ایزدی این سنگلہ را در شرح طعن الرماح کہ بطور جرح مبسوط نوشتہ لم باید دید و عجب نیست کہ اگر در بیا خش آرند و ہمہ حواشی را ترتیب دہند بمثل این اجزا بدو صد کتد و لیکن قلت فرصت ازان مانع ست چہ کنم کہ نہ معینے دارم کہ در تبییض الفجوہ ہمت بندد و نہ شغلے کہ چند کس را دستگیرے کند تا بہ بیاخش بزند و چند کس را در تصحیح آن نگاہ دارد کہ دران عرق ریزے نمایند طرفہ انکہ چون طلبہ در کتب درسی استدعاے کنند من اشارہ با صراحۃ می گویم کہ درین باب ذمہ ہیچ کسم کہ شمار او در مدتے قلیلے دانگاہ مآسانے تا منزل مقصود برسلم و ثنا در سوئنت من اعانت کنید کما تھتدون و یسألونک عن الموت و ہم یظلمون و بعضی بودند کہ در تصحیح بقول بعضے از کتب فقیر وعدہاے حسنی نمودند و بعد روزے چند ملاقات را ہم ترک نمودند و کسانے را کہ برین کار نوکر گرد انیدم وعدہ خود را در کتابت مسودات و تصحیح مبیضات فوگذار دند و الا شانے ندرۃ و اتفاقا قد بعضے از کتب را نو لیسانیدم و حساب آن اگر بجمل روپیہ بود بصد روپیہ کشید و مکرر بہ تصحیح کتاب بے پرواختند بندہ وقت مطالعہ آن کتاب

را ممسوخ یا فتم چگونه یم که وقت من درین غم و غصه چون سیگذرد وَمَا ذٰلِکَ اللّٰہِ بِعَزِیْزٍ و بعضی را
یا فتم که در کتابت نزد من اقرار نامه نوشتند بحساب اصل و فرعش را چنان در کتابت پرسیدند
ساختند که حسابش مضاعف شد چون نوشته پیش کردم گفتند نه فهمیده بودیم و دانستم که در
قیل و قال وقت ضایع شود احرت بحساب شان دادم وقت مطالعه دلم سیسوخت که در
آتش غم دنیا در آب سلسله تصنیف بسبب تعلیم الفاظ از دست رفت و اکنون از کثرت مطالعه
کتابت صحیح نویسیں بخط ما یقرا باد موصول بهم نمیرسد یگر بار تا فته و مشکل نیست که هر روز تبرعی بنویسم
و اجنبیت از کتب دینیه بجدی رسید که فضلا بتقریب تعلق آمدند چون وقت امتحان رسید متوانست
عبارت فارسی را بسلامت نخواندند و در تصحیح عبارات و اسامی رواة متحیر گشتند چه گویم که درین
از ما تا فت اسباب چه میگذرد بعد تصنیف بر کتابی خصوصا درین زمان که اقامت در بلده حیدرآباد
که فرخنده و بنیاد نام آن گذاشته اند چه پیش آمده که منتهای آرزویم این بود که هر چه بتقید تسوید
در آمده بتوسل امرا به پیرایه تبییض در آید تا مبادا ابهم در آفات مثل تالیفات قدیم برباد شود
مدتے بعضے را بدین کار برانگیختم که بیک اشاره تو ممکن ست کتب را فراهم کردن و جمعیت کاتبین و
مصححین بهم رسیدن پس چنان میشاق و عهد بر بست که مزیدی بر آن بوهم و خیال نگذرد پس اجزائے
چنین کتابها که پاره حالش گوش کردی طلبیدی و کاتبی هم که غالبا صد جزو را بعد بر و پیه تواند نوشت مکرر
داد و بطور بشارت پیام داد که مدعا بدست آمد لیکن قبل از انکه قلم بدست گیرد این قدر سابق در آمد
ان میطلبد پس وزی فتم و در اندکر آن عهد و مواثیق شرمنده ساختم و گفتم اگر مرا قدرتے میبود بر بن امور
که چند نسخه بنویسانم و بعد از تصحیح و مقابله مثل اصل گردانم ترا بجز آنکه تکلیف میدادم مداخل من در بر در شهر
قبائل و اقربای خویش که از ویرانی هند بتاه شده اند و فا نمیکنند همچنین دیگران از غیبلا اهل ریاست
کرده اند و همیشه نگاه آن نبوده و خزانهای خود را بر باد داده اند خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ
از اینجا بالجمله مجتهد خادمی میباید و داعی کیاد درین مقام بر ملای نامی عبد الرحمن جامی این تهمت نهاده که او قابل
بدا آنست و از کتب اهلسنت نقل میکند که امام دوازدهم فرزند سعادتمند حضرت امام حسن بن علی
و بعذر زنانه غیبت اختیار کرد بسبب آنکه معتضد خلیفه عباسی خواست بتوسط کارپردازان سلطنت خود دست بهم بارکشی را جدا کردن
پس او مختفی شد حالانکه ملای نامی قدس سره السامی بر مذهب شان این بنیا در انخته و هر چه او را بعد از ان بود
بر مذهب سنت و جماعت آویخته پس ناگزیر شد کید این منافق بذکر عبارتش هلک کردن اگرچه باطناب کشد تا او
در نیفتد و حق نیز از قلم فقیر چاشنی عذاب فلت و خواری نچشد پس بدانکه ملای موصوف در شواهد بعد از
ترجمه الحسن بن علی عسکری میفرماید محمد بن حسن بن علی بن محمد علی بن موسی رضی الله عنهم و هی امام دوازدهم ست کنیت او ابو القاسم
ست و لقبیه الامامیه بالحجه و القائم و المهدی و المنتظر و صاحب الزمان و هو عندهم خاتم الائمه عشر

اماما دانهم نیز عمون انه دخل السرداب الذی لبسرداب الذی لبسر من رای وامة تنظر الیه فلم تخرج الیها وذلک
فی سنة خمس وستین ومائتین وقیل فی ست وستین ومائتین وهو الاصح فاحقی الی الآن علی زعمهم ما وردی
ام ولد بوده هست صقیل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک وولادت وی در سر من
رای بوده است فی الثالث والعشرین من رمضان سنة ثمان وخمسین ومائتین وقیل
فی لیلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین ام حکیمه عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه
گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه در آمدم فرمود که ای عمه امشب در خانهٔ ما
باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد من گفتم ای فرزند از که خواهد بود فرمود
از نرجس همچون ام موسی علیه السلام که حمل وی خبر وقت ولادت ظاهر نخواهد شد امشب
چون شب نیمه رسید برخاستم ومتجگزاردم وبعد از ان با خود گفتم که وقت فجر نزدیک رسید وانچه
ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد از مقام خود آواز داد که ای عمه تعجیل مکن بآنجا نه که نرجس آنجا بود
باز گشتم مراد پیش راه پیش آمد لرزه بروی افتاده ویرا السبینه بخود باز گرفتم وقل هو الله احد
وانا انزلناه وآیة الکرسی بروی خواندم از شکم وی آواز آمد که هر چه من خواندم فرزند وی نیز
بخواند بعد از ان دیدم که خانه روشن شد نظر کردم فرزند وی بزمین آمده بود ودر سجده افتاده
ویرا بر گرفتم ابو محمد رضی الله عنه از حجرهٔ خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر پیش وی
بردم بر کنار خود نشاند وزبان در دهان وی کرد فرمود که سخن گو ای فرزند من باذن الله تعالی
گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة
ونجعلهم الوارثین بعد از ان دیدم که مرغان سبز ما را فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی از ان
مرغان را بخواند وگفت خذه ما حفظه حتی باذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد پرسیدم که این
مرغ که بود وا ین مرغان دیگر کیانند فرمود که آن مرغ جبرئیل ودیگران ملایکه رحمت اند بعد از ان فرمود
که ای عمه ویرا بدروی باز گردان کی تقر عینها ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولکن اکثرهم لا یعلمون
ویرا پیش مادر وی بردم چون متولد شد ناف زده بود وختنه کرده وبر دست راست مکتوب جاء الحق وزهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا واز دیگری روایت کرده اند که گفته است که چون متولد شد بدو زانو
در آمد وانگشت سبابه بجانب آسمان برداشت وعطسه کرد وگفت الحمد لله رب العالمین واز دیگری
آورده اند که گفته است که بر ابو محمد در آمدم وگفتم یا ابن رسول الله خلیفه وامام بعد از تو که خواهد بود بخانه در آمد
پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته که گویا ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی فرمود که ای فلان
اگر نه پیش خدا بتعالی گرامی بودی این فرزند را بتو نمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه
وسلم وکنیت این کنیت وی هو الذی یملأ الارض قسطا کما ملئت جورا وظلما واز دیگری آرند

که گفته است که روزی بر ابو محمد رضی الله عنه در آمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بآن فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود که آن پرده را برداشتم کودکی بیرون آمد به کمال طهارت و پاکیزگی بر رخساره راست وی خالی دگیسوان گذاشته آمد و بر کنار ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این است صاحب شما بعد از ان از نزد وی برخاست و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم بانخانه در آمد و من بوی نظر میکردم پس ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که در بخانه من کیست بخانه در آمدم هیچکس را ندیدم و از دیگری آرند که گفته است معتمد اه و این روایتی است که مجتهد نقل کرده و بران رنگ التزام نمیکنیم زیرا این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مراورا دو عیب اثبات میکنند یکی غیبت قصری یعنی که از آن زمان ولادت وی است تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی دراز تر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدا تعالی ظهور وی را مقدر کرده است و در غیبت قصری وبر اسفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگرے که واسطه بودند میان وی و سائر خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند و جواب آن می آوردند و آن سفارت بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرین و ثلثمائة بوده و از وے آرند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما نوشته است و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد لقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و هیچکس وصیت سفارت نه نمود بعد از ان وقت غیبت طولی در آمد الی ما شاء الله تعالی و این طائفه را در مدت غیبت قصری وی از حکایات بسیار است از انجمله آنکه یکی از اهالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی بر آمد که همه اطبای حله و بغداد از علاج آن عاجز آمدند و گفتند که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بعرق اکحل که از قطع آن حیات منقطع میگردد نزدیک است اسمعیل گفته است که چون از اطبا مایوس شدم عزیمت مشهد مقدس سر من رای کردم بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرداب در آمدم و از حق تعالی استعانت جستم و از ائمه استمداد نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم یکروز بکنار دجله رفتم و غسل کردم جامه پاک پوشیدم و بمشهد شریف متوجه شدم دیدم که از آنجانب چهار سوار پیدا شدند شمشیرها بسته و یکی نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرمی در برگستان بردم که مگر از سرقفائے

مشهد اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طرف یمین فرجی دار بایستاد
و آن دومی دیگر بر طرف یسار وی آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل خود خواهی رفت
گفتم آری فرمود پیش آی که ریش ترا به بینم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد و ریش مرا سیفشرد
بسیار درد کرد آن نیزه دار مرا گفت افلحت یا اسمعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا و افلحتم انشاء الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم و پیراهن بر کشیدم
و زانوی او را بوسیدم پس روانشد و من نیز روانشدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت باز گرد مصلحت آنست که باز گردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دو بار ترا گفت که باز گرد تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری برفت رو باز پس کرد
و فرمود چون ببغداد رسی مستعصر تراخواهد طلبید زنهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر من
غائب شدند بعد ازان بمشهد آمدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه با صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خرما و نمودی
گفتم آری آنرا بیفشرد و آن بر ران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نماند بود از هشتی که دارم ترسا
افتادم که شاید بر ران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود و مردم بر من از دحام کردند و پیرهن مرا بدریدند
خادمان مشهد مرا بخانه در آوردند و از زحمت مردم مرا خلاص کردند چون ببغداد رسیدم این خبر
ببغدادیان رسیده بود بر من ازدحام کردند چنانکه نزدیک بود که کشته شوم بعد ازان مرا پیش مستعصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت دیرا هزار دینار بدهید گفتم نمیگیرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستعصر گریست از پیش وی بیرون آمدم و هیچ نگرفتم بعد ازین مرا میفرماید
که بنداما قالوه یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود باز گفت و فی جامع الاصول فی اشراط
الساعة و علی امامها عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک حتی یبعث الله فیه رجلا منی
او اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما
و جورا و فی روایة اخری لا یقضی الدنیا حتی یملک العرب الا بیتی رجل من یواطی اسمه
اسمی اخرجه ابو داؤد رحمة الله تعالی و فی جامع الاصول ایضا ابو اسحق رضی الله عنه
و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه وسلم و سیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه وسلم یشبهه فی الخلق و لا یشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصة لملاء الارض عدلا اخرجه ابو داؤد و لم یذکر القصة و قال صاحب الفتوحات
المکیة فی ذکر المهدی و انه یکون معه ثلثمائة و ستون رجلا من رجال الله الکاملین اعلم ایدک الله

وایانا ان اللہ تعالی خلیفہ یخرج وقد امتلئت الارض جورا وظلما فیملاہا قسطا وعدلا کما ملئت ظلما
الا یوم واحد لطول اللہ ذلک الیوم حتی یلی ہذا الخلیفہ من عترۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ولد
فاطمہ رضی اللہ عنہا لواطی اسمہ اسم رسول اللہ صلی اللہ وکنیتہ کنیۃ جدہ الحسن بن علی بن ابی طالب بین الرکن
والمقام تشبہ الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الخلق لفتح الخاء ونبزل فی الخلق بضم الخاء لانہ لیس
احد مثل رسول اللہ فی خلقتہ واللہ تعالی لقول فیہ وانک لعلی خلق عظیم ثم قال ویبایعہ العارفون
باللہ تعالی من اہل الحقایق عن شہود وکشف بتعریف الہی رجال الہیون القیمون وعونہ وینصرونہم الوزراء
یحکمون اقالیم المملکۃ ویثبتونہ علی ما قلدہ اللہ تعالی ثم قال وان اللہ تعالی یستوزر لہ طایفۃ حساتہم
فی مکنون غیبہ اطلعہم اللہ سبحانہ کشفا وشہودا علی الحقایق وما ہو اسر اللہ علیہ من عبادہ فتسناوہم
ما یفصل وہم العارفون الذین عرفوا ختمہ وما ہو فی نفسہ لوقوف من اللہ تعالی قدر ما یحتاج الیہ منزلیہ ومرتبتہ
لانہ خلیفۃ مسدد یفہم منطق الحیوان مسری عدلہ فی الانس والجان وقال الشیخ رکن الدین علاء الدولہ
احمد بن محمد السمنانی قدس سرہ فی ذکر الابدال وافطابہم وقد وصل الی الرتبۃ القطبیۃ محمد بن الحسن
العسکری رضی اللہ عنہما وعلی اماتہ الکرام ائمہ اہلبیت الطہارۃ رضی اللہ عنہم وہو اذا اختفی دخل
فی دائرۃ الابدال وترقی منہا حلقۃ حلقۃ الی ان صار سید الافراد وکان القطب علی بن الحسین
البغدادی فلما جاد بنفسہ دفن فی شونیزیہ صلی علیہ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ عنہما وجلس مجلسہ
وبقی فی مرتبۃ القطبیۃ تسع عشرۃ سنۃ ثم لوحاہ اللہ تعالی برفرح وریحان واقام مقامہ عثمان یعقوب الجوینی
الخراسانی وصلی ہو وجمیع اصحابہ علیہ وہو فی مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم فلما جاد الجوینی بنفسہ
جلس احمد کوچک من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ مجلسہ وکان توفی العجم وصلی علیہ وفنوہم
لاصفہ بالارض غیر مشرفہ وبنیتہ لا یعرفہا غیرہم وہم یزورونہا کل سنۃ بازدر آخر میفرماید کہ چون حضرت
حق سبحانہ توفیق اتمام بیان بعضی احوال وافعال وکرامت وخوارق عادات ائمہ اہل بیت رضوان اللہ
علیہم اجمعین دادہ باز رجوع بذکر بعضے از صحابہ کرام رضی اللہ عنہم اجمعین کردہ مے شود
می باید کہ فضیلت وکمال ولایت وکرامت اہل بیت را منحصر درین دوازدہ تن ندانی اگر چہ
انسان بمزید فضیلت وکمال اختصاص اشتہار یافتہ اند زیرا کہ اہل فضیلت وکمال از اہلبیت
بسیار بودہ اند چہ در طبقات ائمہ مذکورین وچہ متاخرین از ایشان وبعضے از متاخرین
ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیہ مذکور شدہ اند چون ابراہیم سعد
علوی وسید عبد القادر گیلانی وغیرہما قدس اللہ تعالے ارواحہم والتوفیق
من اللہ تعالے تا ذکر حال سعد زید بن عمرو بن نفیل کہ یکے از عشرہ مبشرہ است ومناقب
وفضائل او شروع کردہ ازین عبارت کہ از آغاز تا انجام برای اطمینان وناظرین نوشتم

حالی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمهٔ صاحب الامر امامیه موافق کتب ایشان بعمل آورده که اثنا عشریه ایشان بر وجود و غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکر احوالش ابواب تراجم حضرات ائمهٔ اثنا عشر مصطلح شان برین خاتمة الائمه ختم فرموده و بعد ازان از مختار مذهب اهل حق خبر داده و طور کشف و اشراق صوفیه سابقین را هم ضمیمه ساخته اول از حال ولادتش فارغ گشته باز بغیبت و متعلقاتش توجه کرده باز اصول خود را انچه در کتب معتبره بود قلمی فرمود و ضمائم را نیز تعرض نمود پس اگر مراد مجتهد آنست که ذکر حکایت معتقدین غیر از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لابد من و بلبل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بی محابا بدولتخانه در آمدند مگر بمراد خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صغری و کبری منقسم گردید و در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهم رسیده اند که میانه حضرت امام و رعیت واسطهٔ وصول فیض بوده باشند و خاتمهٔ ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد انست که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا حکایت خلیفه برین نمط نمود تو و صاحب روضة الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود نیست بدلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است ولیکن چه توان کرد که بقول عرفی ؎ تا بصد قرن دگر امر بدیهی بکند ؛ عقل اول ببراهین تبیینش تفهیم ؛ اساس این تقریرات طویله و مطنبه برهین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمهٔ امام غائب عن الابصار اعجوبهٔ روزگار شروع فرمود که امامیه برای او لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمهٔ دوازده امام است و بزعم شان داخل شد در سردابی که در سر من راست و مادرش میدید و انتظار او مے کشید پس بسوی او باز نیامد و این غیبت در سال دویست و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و اصح همین است پس امام مختفی هست هنوز بزعم باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی نتواند نمود از برای آنکه ملا بر طور شیعه سخن میراند و این امور بر طور شان میخواند و در اثنای روایات اینهم آورد که ازان واضح ست که اختلاف کرده اند راویان که این غیبت در زمان پدر بزرگوارش بود چنانچه راوی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابو محمد در خانه در آمدم و من بگفتهٔ آنجناب داخل شدم و اثری نیافتم پس ملا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داد چنانچه در تاریخ آن در همین مقام و بعد ازین طور اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی موعود که هنوز پیدا نشده و ایضاً در مابین این هر دو خیان نوشته که شیعه امامیه برای او دو غیبت ثابت میکنند قصری و طولی الی آخره اینهم نص قطعی ست بر انچه گفتم و با اینهمه یاوگی مجتهد باید دید که میپندارد که حکایت

معتقدند و رفتن آنکس برای شهید کردن امام از روایات اهل سنت است و لیکن هم
پیوسته در نه در محل استدلال چرا می آورد و نیز عبارات ملای مسطور در اثنای بیان
که چنین اورده اند و دیگرے آرند الے غیر ذلک این افعال اگر بشیعه مسند است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال و الزام هست وضوح دارد و اگر مردا و مسند
بسوی اهل سنت هست پس مجتهد لایق آن نماند که عوام طلبه نیز باو خطاب نمایند تکلیف
متکلمین اهل سنت و لیکن بیچاره گان چه کنند که هرگاه کتابے از مؤلف کارگاه اجتهاد
بر آمد هوا خواهانش که شب و روز اور العیش و کامرانی و خواهش های نفسانی میرسانند
شور و غوغا بر آورند و غلغله در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ مصنفے
ظاهر نشده و اگر راست پرسی با معنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین هست که هیچ
موکفی مرتکب چنین بفضیات و هفوات و لاف و گزاف نشده و نخواهد شد پس ضرورے شود
جوابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و در دام و دانه او گرفتار نگردند و ایضاً چون ملای نامی خواست
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و مذهب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده کرد که بذا
تا قولوه تا سامعین و ناظرین آگاه شوند که ترتیب شیعه بانجام رسید و معتقدات اهل سنت در بارهٔ مهدی
موعود که از نسل امام حسن هست شروع شد الغرض کوری و کورانگی مجتهد را پایانی نماند چنانکه دانستی
من بعد اگر او را عذر کرده شود و بیچاره مجتهد درین امور معذور هست که خود قدمای او
درین تار و پود بصیرے و بصیرتی نداشتند بر اکه در دور سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام هجوم
نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام بتوسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نماند و باب رفعات دیگر هم مفتوح شد تا کتابها
دران جمع کردند و توقیعات نامش نهادند پس درین صورت تبا اندیشهٔ فتنه ها بسیار
بود زیرا که چون سفرا که بر غیبت خود قابو نداشتند گرفتارے شدند و حکام می رسیدند
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان می سپردند چنانچه خواسته بودند
که جناب امیر را بدست معاویه سپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در کربلا
چه مهانیها بجا آوردند حتی همراه لشکر یزید شقی گردیدند و نبض امام سجاد کما مر مرارا سبط اصغر را
شهید نموده گریه وزاری و فریاد و بیقراری آغاز کردند و مامون بتقلید شان ماتم هم بجا آورد
پس امام را خود بایستی لذات اهتمام فرمود که غیبت و ظهور بدست او بود بخلاف سفرا
که چون گرفتارے شدند نمی توانستند از محبس غائب شدن و بدلالت سوی امین
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفرا در میان نمی آمد و امام این مهمات را بتقدیم میرسانید

واگر این امر را مجتهد نتواند فهمید باری تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد
و ملک اعظم برای تشدید و تائید او ملازم باشد بجد یکه گاهی بسیر آسمان نپردازد حاجت بسفری
نیست چه جای سفر السیر بعجلت تمام ببلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هر گاه
منافقین فرصتی برای جنبش ما قبل جمع شوند چنانچه صبح ولیمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد
که همه مثل جعفر عم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور میتوانست در پرده
تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نسبت دنا بود نمودن ببین
که بیک فقره چیست امام معاصر هارون غلام حبشی که جز نفس الامری از فضل وزیر داده بود هلاک شد
و وزیر را با وجود یکه بخیر خواهی امام و اطاعتش معروف بود آسیبی نرسید بلکه خلیفه مذکور از دغدغه فضل او
فارغ گشت حاصل آنکه چنین امام که پرورش او قطع نظر از دنیا بر عوالم اربعین محیط باشد و از هر گونه اختیاری
و قدرتی هست چنانچه از حدیث بساط در مجلد اول بوضوح پیوست او هر چه خواهد بعمل آرد بلکه
توان گفت که هر محال از دست او ممکن شود و ازین ابحاث زیاده تر عیان گشت که هر معامله
که بوقوع آمد خلاف مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و انکاش امور شریعت و طریقت
موجود گشته لاحول ولا قوة الا بالله پستر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای ممدوح
نتایج دیگر بر آوردن یکی از آن این است که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش رو
بوده و بسیار یرا فقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و مدعای مذکور
در نسخ همچنین یافتم که خلیفه ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد دشمنان خدا
لشکری آراید و بتائید سماوی و توفیق ایزدی محاربات سیفی و سنانی را بپایان
میرساند و دین قویم را بقوت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر است و در جاهای
دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعیه در آنست زیرا که در نکته اینجا که آن بزرگ از اولاد
سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون او حسبة لله باعث حقن دماء عسکرین عظیمین
در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تعالی ازان راضی
شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت
عنایت کرده تا داد عدل و داد بدهد و زمین را که پر گشته بود از بیداد و ظلم خالی سازد و این
دلیل برابر هزار دلیل است بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبد الله موافق والد حضرت صلی الله علیه وسلم
رفضه گوینده نامش حسن است و نام مادر مکرمش را اهل حق آمنه نوشتند و در مابه النزاع نرگس و سوسن و ریحان
و صقیل بیان کردند چنانکه بارها دانستی ما بالجمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه انطباق
یابد و ایضاً هر گاه باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که این عطای خاص در جلد دوم

حق حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون است و در حدیث هم منصوص که حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبغی ستوده و در روایات صحیحه مرفوع گشته پس محال است که اولاد
امام حسینؑ باشد زیرا که خلع خلافت متفرع است بر حصول آن و خود مجتهد قبل ازین در مقالات
دیگر اقوال محدثین اہل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضاً رفضه روایت
میکنند چنانچه رئیس اعاظم امامیه وزیر اربلی در کشف الغمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور بست که بطلانش از کتب فریقین بدرجهٔ ثبوت میرسد
صدق آن بر جناب امام حسینؑ از جمله محالات است و ازین حرف و حکایت بخوبترین وجوه ثابت شده
که صاحب فتوحات زینهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسنؑ ثانی است که امام باقر هم بطور امامیه باشد
ورنه تناقض صریح است و این از امثال او خارج از دائرهٔ امکان فی العجب که رفضه پی بدین تناقض فهمانند
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسینؑ است الی غیر ذلک من مقالات الشیعه و شیخ فتوحات را تتبع نکرده و بنده چون خیال این معنی
داشتم نسخ کثیره فتوحات بهمین طور یافتم که خالی از شائبهٔ تناقض و منافات باشد و این امر را از کرامات شیخ
توان دانست که رساله عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکیه ساخته اگر آنرا به بیني البته با عقائد جمهور
اہل حق مطابق بست و زینهار مخالفت ندارد هر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چون بهت
بران گماشته اند که کاملین ایشان را بسوی مذهب خویش بجد و جهد تمام کشند تا قدامت مذهب محدث
خویش ثابت سازند سعی ایشان یعنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و تا ظهور امام مهدی ثابت شدنی
بیست و عقلا البته در دام و دانهٔ ایشان گرفتار نمیشوند اگر عوام بدیدنش از جا روند تعجبی نیست که بصیرتی ندارند
و در ینمقام بعضے از امور که امامیه مصدر آن در متعلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باید شنید که جمعے گویند اجماع امامیه بران بست که حضرت امام حسنؑ ثانی
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصاً حضرت صاحب الامر که اگر بر
جمیع حالاتش آگهی رود بدایقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم تسبقت برده و انچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالے مقرر گشته برای احدی از انبیا بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت الخصوصیة توجد فیه و لا توجد
غیره فی حق ابانه قال الکلام فی الامتیاز لا فی الاشتراک اگرچه حکام بعد از تفتیش
و تتبع میراث امام ابو محمد علیه السلام بجعفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و انچه بر آن
ترتیب یافت عوام را هم ازان شرم سے آید کما مر الیه الاشارة و الصراحة جمیعاً و ایضاً اجماع

دار عجائب انکه در علمای ایشان یکی را بر چیدند که از متشیعین است چنانچه نامش می اید و او همین قدر گفته که حضرت
ابو محمد والد محمد مهدی قائم منتظر است عند الامامیه و این الفاظ و عبارت را بلکه عوام نیز نقض دانسته در اجماع ایشان و حال
فهم و دانش او بعد از مطلع در اکثر مقام همین است و این امریست که اطفال دبستان فن منطق بران خنده میزنند
اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه چرا نگفتی و بخمسه فیکه سور موجب کلیه باشد مصدر نکردی و از انجا که در فهم
معنی عبارات تحفه بر جاراه غلط سپرده که لفظ امامیه گویند را بر اسجات حمل کنند و در اینجا چگونه براه صواب
رود و هر چند او را نمایند از غایت جهل مرکب گوش بران نه نهاد داری ۵ تهیدستان قسمت را چه سود
از رهبر کامل ۵ که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را ۵ برین معنی نقل کرده اند که از خاتون نرجس پیدا شده
بنام مفصلا مع ورود الفضائح و القبائح علی علماء الرفضه و گفته اند که حضرت ابو محمد بخطاب عمه معظمه خود در حشر
که غائب عن الابصار بلکه امیه از گشیخ زان بوجود آمده اند و از قدرت باری عز و جل کسی را چه مجال انکار است
هیچ استبعادی نباید کردن و در ولادتش از همین نگشتن که ۵ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَیُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَکَذٰلِکَ تُخْرَجُوْنَ شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و دو
کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که از گشیخ زان پیدا شده ند پس اشتیاق دیدنش زاید الوصف
داشتم باری بچندی از اسباب که بعضی سوالات مذهب از انجمله باشد ملاقات فقیر را مستدعی شد و
در ملاقات اول چنان یافتم که هر چه او گوید او را می نرسید و از مخلصین کسی را چه یارا که در رد عادی مذکوره
گفتگو کند بعد چندی در معاملات حال لاف و گزاف و چستی و چالاکی او بوضوح انجامید تا در دل گفتم که بزرگان
راست گفته اند نوع شنیده کی بود مانند دیده ۵ و بسی برنیامد که از روایات اتفاقات نیز تواتر انجامید کرد در
دنیا داری و دین گزاری انگشت نمای اخاق و رضا جوئی ملوک و لطائف الحیل بدربارستان و تیره
اوست معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را برابر او قیاس نمایند بلکه هر که در همین شک آرد از نوع
اتفاقات نباشد الغرض هر چه امام عسکری فرماید علی الراس و العین لکن بشرط ان لا یکون مرویا عن الاصول
ذوی الوجهین فان ذلک بعید عنهم بعد المشرقین و المغربین و برخی دیگر نیز از رفضه امور مذکوره را الموف
عمدة الطالب فی نسبت ال ابی طالب نسبت کرده اند و بران افتخار دارند و نبده برای اظهار حقیقت انچه
از کتب معتبره امامیه بعیار صحت و شهرت رسیده بیاد اهل نقل و مباهات میدهم که ایا شما را عفلت تام رو داد
از انچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هر که نام مبارکش بزربان آرد او ملعون و کافر است خصوصا در
زمان که غیب کبری عبارت از ان باشد و عینی و اثری از صاحب غیب پدید نشود فکیف که صاحب عمدة الطالب
ان اسم را یادگار گزارده و چنین نهی شدید و وعید اعظم در نظر نیاورد پس در کفر و لعن او هیچ غمایه نماند بلکه
در سابق و الحق که چنین کسی باظهار معصومین و شیخین امامیه مستحق لعن بوده پس کفر انکس بدلیل الزامی
بمفرض ثبوت رسید و نیز بحکم احادیث معصومین و هم باعتراف علم المدای رازی که هر چه عیار کند کیست که او را

شهر واند یعنی هیچ نشاند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام چهل علمای طائفه باظهار تشیع الطائفه امام اعظم طوسی مثل رائحة النهار عیانست که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امریست تقریبی و تحقیقی الست که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا الیه سابقا یعنی زمانه تکلیف خالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الائمه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال مذهب اهل سنت هر کس را معلوم است که متکلمین و متصوفین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد ازین تفصیلات که رسالت بر جناب ختم المرسلین مختوم شد و هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهرا یا باطنا که بر من صحیفه و دستور العملی نازل شده بران کاری نیست احکام ان مخالف قرانجید بوده باشد یا متقدم نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کما لا یخفی بر کان و دیگران هم همین معنی را مشید و موکدی کنند که وحی منقطع شد بعد حضرت ﷺ بخلاف دلالت و گویند لیک باید تا قیامت ان ولی خواه از نسل عمر خواه از علی و دور نیجا بتحقیق بعضی از اهل دهلی هر چند در سابق گزشته باشد بیاد امد که شعر خود را الحاق کردند لیک از نسل علی اکثر بود زانکه نساش نسل پیغمبر بود و این اشاره شد بحدیثی که محدثین از ان روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و الفیا چون حضرت فاضل اند با مامت عم بزرگوار غائب عن الابصار لیس احد منهم بحجة متحقق شد همرانکه امام حسن عسکری محمد فرزند خود را گذاشته زیرا که چون همچو فرزندی دلبندی سعادتمندی موجود باشد برادر را امام را امامت چگونه تواند داد که از اصول معتبره پیدا و هویدا است که انچیزی حجت برای امامین همامین یعنی امام حسن بعد از وفات امام حسن کسی را حاصل نگشته اجماعا قطعیا دبرین قدر چه موقوف قبل ازین باندک فاصله هر کسی را معلوم شد که طوائف دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الائمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه توانند گفت که این گلذار و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگس و سوسنی و ریحانی است فقط و اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله میخندند که ذاتیات امامت جهاد و دفع اختلاف و حفظ حدود اسلام است چنانچه در سابق به بسط و تفصیل دانستی پس چنین امام را خدای عزوجل مبعوث گرداند بعد ازین فرماید بنی نام و نشان شود کار خود مشغول باش لا حول ولا قوة الا بالله و بر گاه صاحب عمده الطالب چنان مغلطه پیش آمد و از بدیهیات اعراض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال غائبین خود را بیان کردند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلاشبهه متاخرند چنانچه سابقا کشی کرا بحر شیعه از روی خارجیت میکردند برابر هزار دلیل است بر تاخیرشان محدثات ایشان و تناقضات این گلزار را نهایتی نیست حالا نکته نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و در نجا امری دیگر باید شنید و بر شمای موجوده و معدوم ایشان باید خندید که کتاب اول ایشان که از همه مقدم بر باشد و معانی اغانی در ان بخیال نگذرد و لسنه سلیم است که بفرمایش امام الائمه غور عایت کمال شروط جمع گشته و خود حضرت ایمه مرد

مرقع لعبه اخری صدق سلیم بران نوشته اند باظهار ایمه عظام اثنا عشریه مشتمل است بر امامت ثالث عشر پس
کتاب موضوع باشد چنانچه در تالیفات فقیر والنسبتی باحقر امامت در اثنا عشر باطل بود که بقول شیخ از احدی
الراجیین خالی نیست که دشمن را کشتی تا از ظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای مذهب ایشان
خواهی گفت که چون داد تصفح و استقرا دادند و در رنج زنی خیره سری گرفتار شدند فاقد و در عقده
پیچ پیچ که در حل آن ره نبرند پیچ و ایضاً بر کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلد ناهر
شریعت باشند دوم لفقه زنند و طوق تصوف با باطنت را درین مباحث زیب عناق خویش گردانند و
حکایت این هفته را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابو جعفر اسپراد و حسین بن
روح و علی بن محمد خاتم سفارت را بباطن خود دیافتیم که بر اصول مجتهدین لکهنو باختیار این امر شریر خویش
را بایزید و شمر تجویز کردند چنانچه از رساله ذوالفقاریه اول مجتهدین مومن جالسی انکار است و باظهار
جمعی از کافی فقه المحدثین جا بجا پدیدار و این امور را از غایت بیحیائی روبروی ما تقدیم میرسانند
بلی این چنین اجماعیات و هفوات را اجماع بدمعاشان مکن پور توان گفت که گویند ملنگان ما
بر وجود و بقای انار شیخ بدیع الدین مدار اجماع کرده اند بر این هم اجماع شان یافتیم که هر چه در عالم
شهادت کسوت وجود می پوشد و جام هستی می نوشد به ترتیب و پرورش و کمال لطافت و قوت
اوست و هر که دران مناقشه و مجادله کند ذکر و عید حتی لا امتی مرا و را نیکو است بلکه بعد از تتبع روایات
بحار و حق الیقین متعلقات ان و دیگر کتابها که تعلق به سفر او رنگارنگی و مشعبده بازی ایشان
داشته غیبت امام پیرایه تصنیف در بر گرفته از مساعی طوسی و نعمانی که کسی دران گفتگو نتواند کرد اگر چه
علم الهدای ثمانینی بازاری و سلار قافله سالار ایشان باشند حکم حازم باید نمود که سفرای ایشان
در ادای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوی پلنگان گرفتند و روباهی را با نهار سپاه
یعنی کسی که در دام و دانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زر سرخ از مشتاقین زیارت امام
بتحصیل نساخته بعد از انکه در انواع مشاق و محن او شان را انداخته اند و بالاخر مساعی بلیغه شان
از طالبین و متوسلین خراحاطه لعنت راهی نگشوده بلکه لعنت را بر لعنت افزوده و غیر از خسران
دارین چیزی دیگر نبوده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الابصار و حاضر فی
الامصار بخطاب من این بود که ملعونست هر گز تاخیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
شوند اری هر چه کرد لعنتی لعنت شود و درین خصوص بر حدیث اسفارهم در تهذیب شیخ الطائفه
نظر افتاده از حضرت مرتضوی کرم الله وجهه در جواب کسی که از وقت نماز سحر پرسیده بود
خرموده که حمورت شخص نظر اید و الفقیه درین حدیث وقت ستاره گان نمی باشد
واین ازین سبب گفتم که خاتمه امام هر کسی اینست تبکرار لعنت که ملعونست ملعون کسیکه نماز صبح

گزارد وقتیکه ستارگان بر طرف شوند فلا تفعل پس اگر سفرای رفضه عادل باشند ورفضه معتقدین شان
باکشف واشرق بالمنیت پی بران برند بالیقین مشتق از عدول وعدیله شیعیان خواهند بود ولاجرم درین
معرکه بطور رنجر خیدری توانیم خواند که عدل تقدیری وتقدیر عدالت غلط است چرا نکه این مسئله
تحقیق شد از باغ فدک ۱۲ واویلا نیز اصول موضوعه وعلوم متعارفه طائفه کسیبه فاحشه مدعین مزید دلا
جناب متاه مردان وشیر نیزدان مانند جنین رحم در پرده نشینند وخاتون قیامت معدن عفت وطهارت
بعد از وثیقه کتاب مختوم که بزیر از فار عظمی فایق تواند بود پیشه اند تلابیت علی مافی الکافی بر ملا
برگزینند وبر کتاب فتن بجار اکابر طائفه نتواند که جوابی دهد وسکوت تام اختیار کرده قصد را پیشتر
جناب امیر بیان فرموده دوایت قرانی بتعلیم انجناب یاد گرفته باز نطاق همت برای مناظره بندد
وناظرین وحاضرین گوینده بزه معلمه که هرجا این محاوره را بی اشد ضرورت شرح نتوان کرد پس بهم
دهم روحی ونفس عهود بعد توکیدا بیرای جناب سیده بدین شد ومدعیان شد وسلامت روی
فاروق منیر باوصف اوسختین وگریبان کشیدن باانداختن چادر بگردن وکشیدنش سر فرو افگندند
وکردن نتابیدند وشاعر بر چنین شخصی سلیم اقرار کرد وعلمای رفضه انرا مانند قصیده حمیر چهری حمیر وار
زبان وشعر ندکور را برای او نظم نمود ساختند وامیدوار میراث فردوس شدند واگر علمای
قوم شاعر نباشند در مادی بودن هرکس از ایشان تردد نیست کما قال الله تعالی والشعراء
یتبعهم الغاوون پس غوائب را دیده ودانسته اختیار کرده مصداق خسر الدنیا والاخرة گشته اند
فرق این است که طرفا در حکایات عجیبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور وانبساط شاعران
را طلبید پس نظم خود را از قصاید وغزلیات انشاد کردند ونعمتهای فراوان یافتند ومرخص شدند
ناگاه نگاهش بر طفلی افتاد که اثار اقدام شان می پیاید فرمود تو کیستی وبچه کار امدی گفت
ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دربار چه روزبازار گفت
مگر نشنیده که خدا بعد ذکر شعرا غاویان را یاد نمیفرماید که والشعراء یتبعهم الغاوون پس بروی
الیشان کردیم که هرگاه حضرت شهریار شعرا را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک را
سخن طفل لغز گیض امیز پسند امد خلعت ونعمت بخشید واز صحبت شاعران اجتناب ورزید بهین
حال رفضه که از غایت غوایت فساد مزینست که بخسران معنوی انجامید وطفل لعین وکامرانی
رسید ونیز در اینجا افتراق دیگر است وان این که چندان که تتبع روایات کنی پیشتر خواهی
یافت که مدعی رویت بارشاد حضرات ایمه عموما وجناب صاحب الامر خصوصا ملعونست پس
قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لاجرم درینجا نیز معنی ایت کریمه وان جهنم لمحیطة
بالکافرین پیدا است ولا اسلم که نزد ما ثابت باشد که رویت بزرگان چنین است

پس ہر دو جدا شدند الغرض بعد از رجوع بتصنیف مجتہدین ہند و عتبات عالیات این قصہ
را ببیانات مختلفہ بتواتر معنوی خواہی یافت کہ بعضی از مجتہدین کربلا معلی بعد از نصف
لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشہدا را فرمودند مرا اجازتی
نیست کہ مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیایان صاحب الامر دلالت کنم پس
بعد از حل مشکلات زمین خدمت بوسید و ازین قصہ ہا کہ حرفی گفتم نیز احاطہ لعنت از فوق
و تحت و یمین و شمال بر علمای رفضہ پر ظاہر است زیرا کہ مدعی روایت اند عین و لا قبل
خروج سفیانی و صیحہ اسمانی ملعونست کما مر ما را پس حال مجتہدین لاحقین نیز ہمانست کہ
منافقین مثل شیخین مشیعین دران گرفتار اند و انہم باعتراف اکابر و اعاظم متکلمین عیسی اربلی
وزیر و بدتر مذہب شیعہ از انجملہ باشد کہ اسم کنیت امام را صاحب بیان میکنند ثم ہم لا یشعرون
عجب عجاب انکہ چون نیک بینی وقت شیخ مقید را از جملہ ہمان زبان خواہی یافت کہ قرب
صاحب الامر باشد کہ باز از غیب صغر اکرم و ولہای شیعہ از مخالفت عباسیہ سرد بود
و ذکر و طلب زیادہ از حد و خوف و ترس بر وفور بلکہ لا تحصی و لا تعد باز میگویم
کہ اگر مراد متکلمین اثنا عشریہ این است کہ خلاف انصاف است کہ سائر مدعین رویت را از
روایت مانع شوند و خود در روایت بلاوری را قبول نمایند و در فضل مبین یعنی مسلسلات
آرند و جواب بش بنظر سر سری انکہ وجہ انکار از سایر مدعین اینمعنی تواند بود کہ ایشان
بنصوص متواترہ نقل میکنند کہ امام لعنت نمودند مدعین رویت را و مدت را ہم باجسار
خود بیان فرمودند و بعد لعنت امام قبول روایت چہ معنی داشتہ باشد بخلاف یسینان
کہ یعنی واثری ازین امور در کتب شان نیست و اگر می بود مجتہدین شیعہ از احلوای
بید و دمید النتند و تنہا نمی خوردند و فقیر در بارہ بلاوری الیقین و الثق ندارم و در بارہ
کمال الدین محمد بن طلحہ شافعی و ثوق من بتشیع ازان است یعنی علما ء بمکیدنش پی نبردند
و شیعیان کلام او را بیشتر در مناظرہ اوردند کہ انہا بحقیقت امر مذکور محیط شدند
و جہنم برانہا احاطہ کرد اما ابو عبد اللہ محمد بن یوسف گنجی پس البتہ یقین و الثق بسوی
تشیع او میکند دلیل انکہ شیخ حلی در تالیفات خود گفتہ کہ بعد از ملاقات و بیان
حالات بباطن اولی بر دم و گفتم کہ چیز اظہر نکنی تشیع را جواب داد کہ مولانا علہ و یل از کجا
ارم و وجوہ معاش را چگونہ از دست بگذارم الغرض این کید و بلا ہمیشہ عام بود کہ علمای
رفضہ اغوا و انجام مذہب لعنتی را دیدہ عالمی را البتہ سوی خود کشیدند حالانکہ در السنن
شان شکی نیست با قدامت تشیع باثبات رسانند و جمعی را مثل گنجی چنان مقرر کردند

به ایشان سنیا نشد تا بلاحظه اقوال شان از گیرو دار در باب معارضات از اهل حق نجات یابد
و عوام بدانند که سنیان را از کتب شان حاجز کردند و ذلک کید المنافقین من بعد این بعض
اهل التصوف مکابره ملاحده را در مولفات خویش چنان نقل می نمایند که کم کتابی از تالیفات
محققین خواهد بود که پدرش نیامد و میدان دل نباشد و بر اصل خود باقی مانده باشد العرض
بتصریح او محرفین همیشه داد تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند
و در این امر نسبت بامام احمد بن حنبل چها کردند و همچنین نسبت بدیگران پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که حکایات تحریفات ملاحده و زنادقه ندکور کردند نیز خراب کردند
کما گفته اند ؎ خوی بد در طبیعتی که نشست ۔ نرود خبر لوقت مرگ از دست ۔ و کار مرد
راه خدا اینست که چون توفیق ازلی مدد فرماید ایشان همه را دگر بر نفس خود
نموده از عادات قدیم باز می مانند و از عذاب الهی می ترسند و از اینجا است که برای
اهل اعتیاد سوء منقول است که اگر کشتوی که کوه از جای خود منتقل شد باور مکن
و باز ماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین
ادعا نکرده اند که ان بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولا و اثبات غیبت
صغرای او ثانیا و غیب کبرالیش ثالثا و بدنزادی عمرش رابعا و ناگاه بدین حد
کشته اند او همین است که رقصه یاماست و غیب او قائل اند نمیدانم که همچنین ایشان
او را از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نوبت قایم مقامی او
از کجا بکجا کشید و اولیا را بلکه را او اهل ریاضت بسا اختفا می باشد بخلوتهای
اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتهای سلوک را با غیب غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار را چه مناسبت ولیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار و انهم یکدو
روز و انگاه برای امادگی اسبات معتنش علیها گردانند و این فارسین سید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس بافرا نرهند هیچ شکایتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند غیران را تنزیل مثابه غیبت امام قرار دهند لفت بهرین
تحقیق شیخ و سید و غیرها که مخیل دجال و مسیله کذاب باشد پس بالجمله باز همان مغلطه
در پیش آمد که بیشتر علمای رفضه دران منهمک می باشند که مزیل ان قضیه مذکور
است مرارا که لا دلالة علی الخاص للعام باحدی الدلالات الثلث الغرض از اغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو بعمل امده هنوز مجتهدین و متکلمین رفضه
مانند خراهل کرکوک از کلابه این مغالیط بر می آیند و تحت الثری برای لقای خبرت

انتظامی فارق می روند درین مقام که عبارت شود اید ازانوشتن بضرورت معلوم
اتفاق افتاد واین اطناب واسهاب بعمل اید کیست از ناظرین که این مباحث را بشنود
ازغایت انبساط گوید که هل من مزید پس عنان ادهم خامه را کشان کشان بنقض
اقوال اخر میکشم ومیگویم قوله باوجود جواز ذکر القاب انحضرت وتوفیقی بودن احکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هذا لشیء عجاب حال جواز ذکر القاب مختصه وغیر مختصه
امام نرکسی عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گزارش یافته وانهم بعنوانیکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب خرگوش بیدار شود ومتعلقات آنرا
درباره سفاهت شنخین طائفه نیز بخبری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که شنخین خویش را ازان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالعه ان پردازد
وخود را ازان معذور ندارد باوصفیکه دلدار حسین بچاره مراتب خیرخواهی را بعنوانیکه از
مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید ولیکن چون راه اعتراض را در مجلد اول ازهر
جهت مسدود یافته بچاره مصلحت دران ندیده که کلامی کند والحمد لله علی هذا وسخن اینست
که اگر در اغاز این امر وقت تحریر مستفتا باز وقت تالیف نشنید خیال پیش امدی بچنین بدتها
این امر نرسیدی ونوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند که
انچه واناکند کند تاوان دهد لیک بعد از فضیحت بسیار نه وانچه در توفیقی بودن احکام شرع
حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نماند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر انجناب انچه قرار گرفته از وعید های شدید که قلب وجگر اهل ایمان ودین از
دیدن وشنیدنش می لرزد ودرون مجتهد ازان خوشنود میشود اگر توفیقی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چراذکر فرموده اند وحضرت ایمه برای اغیار
چگونه یاد نموده اند باوجودیکه از سهو منزه بودند ومرارا پس معلوم شد که سعی امامیه در نتائج
ان یوما فیوما متکامل است وتناقض هم دران متداخل قوله اما ما قال من انه فیما نقل
عن الغزالی الخ جوابش انکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب بمثل این امر
بتقدیم رسانیده بود لیکن جناب مجتهد باوصف خطا در فهم ان از جوابش دریغ نکرد درینجا
باوصف انتراک چرا خود را بتغافل زده هیچ جوابی از خطا وصواب افاده نکرد حالانکه
عدم عابر اهل فطانت که ماخذ این ابحاث را در مجالس المومنین وغیره دیده اند مخفی نمیماند
شاید بتقلید پدری در ذوالفقار بمطالعه ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
تحریرش جابجا موجود است وان انیکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل لوق واین مقلد

بدهوش آنست که غزالی از تشیع توبه کرده در رساله سر العالمین وکشف الدین نوشته وجناب مجتهد از
ان رساله مفتری بر نام غزالی بصیغه جمع عالم میخوانند و درین مغالطه دست پا میزنند وقرینه آنرا
که من برای تعلیمش نوشتم ملاحظه نمیکردند تا قاضی زاده فیض آباد جدید الایمان را ازان
مطلع گردانیدم وخدا داند که بعد ازان از خواب خرگوش بیدار شدند یا بر جهل مرکب هنوز مصر
اند پس اگرچه درین افاده تکذیب وتقبیح پدر اوست که در تالیفات نخویش انکار رساله مذکور
کرده ودلالت انرا بر تشیع معتبر نداشته وگمانم آنست که این بحث نشاید در شهاب ثاقب مرقوم
ومن در تالیفات خود جائیکه بحث تصوف کرده ام نشان داده ام ولیکن مابعد تصدیق مخالف
درینمقام برای الزام میگوئیم که هرگاه غزالی از متشیعین است لاجرم مناقش را میرسد که او منکر شهادت
باعتراف مجتهد بوده وواعظ را در ذکر واقعه شهادت مرتکب حرام دانسته پس معلوم شد که الفاظ
شهادت که بر زبان شیعه جاری میشود غالبا محمول بر مسامحه وممالشاه تقیه وتوریه بوده باشد
والا وجهی وجیه بنا بر اصول ایشان بخاطر نمیرسد اینست تقریر مناقشه که مذکور در ذهن
مجتهد بلکه زبانی که در کمند بسم الله مانند جنین رحم در پرده می نشنید خاید وجمود فکر
برای او ثابت گردید درینجا مشکلی دیگر در پیش آمد که خاتمه وتلفقار نیز دلالت
بران دارد که توبه اهل بدعت زینهار مقبول نیست وقصهای این باب
که در روایات مذکور است موجب اطناب یعنی هزاران کس
از مریدانش معاذ الله بضلالت مردند کی رجعت کردند ویا تهدا رسیدند
تا بدرجه قبول رسد وانچه فهمیده که برای التسراج اقتضا
کار برده این کلام را بنده البته نوانم گفت که با صف
شغل تالیف مباحث شیعه وسنی مطلب
این مقام را نفهمید وعند العقلا زیاده
تر رسوا گردید فاعتبروا یا اولی
الالباب

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة العاشرة تقال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

پس اطلاق لفظ شہادت در ما نحن فیہ کہ احیانا بر زبان اہل السنن جاری می شود غالبا کہ محمول بر مسامحہ و مماشاۃ بالتقیہ و توریہ بودہ باشد و الا وجہی و جیہ بنا بر اصول موضوعہ ایشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از ذکبای علمای شان متفطن بآن شود بہ بیان آن ممنون سازد بینوا توجہ بقال المجیب المصیب

ہر گاہ درین اوراق مطابق آنچہ در عنوان اشارتی بدان رفتہ حقیت خلافت یزید علیہ ما یستحقہ بر ہر مسلکی از مسالک ثلثہ باطل شدہ و شہادت حضرت امام حسین بر ہر میکی از طرق مزبورہ ثابت گشتہ نتیجہ بمقدمات مجتہد الزمانی کسراب تحسبہ الظمان ماء حتی اذا جاءہ لم یجدہ شیئا خواہد بود و در تفصیل جواب لفظ احیانا کہ اطلاق لفظ شہادت بر سبیل اتفاق از ان مفہوم میشود ملاحظہ آداب و القاب جناب سنگ راہ عزیمت ہست لکن از تقریر سابق و لاحق مجلس بر فطن عارف المعنی مخفی نخواہد بود و ادعای تقیہ و توریہ و مماشاۃ فرقہ امامیہ در استعمال لفظ شہادت در باب شہید کربلا یا لیتنی کنت معہم فافوز فوزا عظیما منظر واقع سورت استبعاد اہل دانش است بہ وجہ اول آنکہ امامیہ موقوف بہ نیست کہ لفظ مذکور فقط بر السنہ متاخرین اہلسنت کہ بعد از وجاہت و سلطنت سلاطین صفویہ در ایران زمین بحر سیدہ بودند جریان یافت و ہو مہتان عظیم زیرا کہ کتب قدیمہ اہل سنت در خطب جمعہ و عیدین الیشان مملو از ذکر واقعہ شہادت آنجناب حاضر ست بعضی از ین کتب قبل از غایت صغری و کبری تالیف شدہ و اکثری در ازمان دولت تصنیف در آمدہ کہ علمای شیعہ مانند

بودند بین اوزاد کائنات در سواد بلاد میخرمیدند و در بجای نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاهی در
وسی اعتزال و زمانی در لباس نصب و خروج منحصر بود و اولیس فلیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة
و تقیه و توریه اهل حق در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین رضی الله عنه وقتی متصور باشد
که شهادت امام حسین بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و حقیقت واضح گردد نه میشود
که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از مدتی بلباس دوستی در آمده کبار
خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شهادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم
چه حرف میتواند زد ایضاح این ابهام در لباس استفتا نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه
اثنا عشریه در اینکه شهادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت هست یا نه در صورت اولی
وجه ثبوت آن بیان شود و چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادهما الله شرفا و هم از آنکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز نداشت
زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فرج کنیزاده داشته باشد و اینهم در صورتی که از ضمیم قلب و قلب
ضمیم جمع شود و مستجمع صفات کریمه التائبون العابدون لا یه بوده و نه باعتراف
مورخین و محدثین زیاده تر از چهل هزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی الله عنه موجود بودند
باز تقیه و مداهنه در زبده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حسن تقیه رو داد و حتی
نه در بدایت حاصل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات اولیه
تواند گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش هوش باید شنید
ابن بابویه بسند معتمد از جناب امام رضا رضی الله عنه و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد
و یزید پلید بعد از و بر مسند خلافت باطل قرار گرفت عمدة حاکم مدینه آنجناب را الحکم یزید برای بیعت طلب کرد
حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و معائب و ذمائم یزید علیه ما علیه ملا بر شمرد گفت چگونه بیعت کنم
با کسی که بحدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از استماع این سانحه غیظی
بر آشفت و تاکید تمام نوشت که اگر مخالفت امر من میفرماید زود تر سر مبارکش باید فرستاد من بعد چون مروان
در اثنای راه تلافی شد در باب بیعت یزید تاکید شدید آغاز کرد حضرت در بیوقت نیز عدم استحقاق آن
ملعون ببانگ بلند ظاهر نمود و هر گز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و چنانکه
محمد بن حنفیه تنبیه خیر خواهی نمود امی مراسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد که اگر
هیچ جا ملجا و ماوای خود نیابم باز هم با یزید پلید بیعت نخواهم کرد این است حال ایشان در مدینه
طیبه بعد از خلافت یزید قبل از خروج ازان اما در وقت توجه بعراق پس آنیک در روضه
بحار الانوار وغیره موجود است روایات محدثین امامیه که در ان مذکور است

دلالت دارد بر انکه غیر از سعدودی هیچ کاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال
بیوفائی کوفیان بدکیش در باب خلع بیعت باخبر خویش علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت
مسلم دیلمی و عبد الله بقطر در اثنای راه متحقق و ظاهر شد بحضار خطاب نمودند
که از شما هر کس که اراده جدائی داشته باشد بر وجه جی نیست که شبیان دست از یاری ما
باز داشته اند پس متفارن اینحال غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه
آنجناب باقی نماند با این همه قلت اعوان و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره آنحضرت
از مور و ملخ بیش بودند هرگز بیعت یزید تقیه اختیار نفرمود و مصائب و شدائد اورا علی رؤس الناس
یاد فرموده هنگامه جنگ و قتال را گرم نمود و از اینجا مثل آفتاب نیمروز روشن و هویدا گشت
که جناب امام حسین رض با وجود وجوب تقیه بهر حال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت
و مانند آن از قواعد شنیدید اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج
قسم است قسم اول واجب و آن وقتی است که در ترک اعمال آن علم باطن بضرر اشد و هلاک خود
یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب و آن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر آجل
یا ضرر کثیر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
و ترک بعضی فصول از ان سوم مباح که فعل آن بر هر کس ترجیح دارد و از ترکش ضرری
عاید نمیشود و ان تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر
عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام مذهب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر
عاجل و آجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر مرویست که انما جعل التقیه لیحقن بها الدم
فاذا بلغ الدم فلا تقیه انتهی و هرگاه صور چهارگانه تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام باشد
در سخن فیه بدایتا باطل ست پس صورت اولی متعین خواهد بود و لا معنی للوجوب الا ان یکون
تارکه مستحق العذاب مستوجبا للجزی و العقاب آمدم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب
اعمال و ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در
قول او تعالی ان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله تقیه و استتار است و مقصود از سیئه اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از اخبار
آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزی محبوب تر نیست
هر کس که اختیار کند خدا مرتبه او را بلند گرداند و تارکش را خوار و ذلیل و بی مقدار و مفهوم
از اکثر روایات این ست که هر که تقیه نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه و دین بزرگان
ایشان ست و از جواب امام هادی رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل
عمار بن یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد و با قر رضی الله عنه فرمود که مومن مبتلا می شود بهر بلائی

ومی میرد بهر نوع مردنی غیر از انکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکند تا مرا ذاعم ازان وعن یونس
بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله با سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه
اذل الله واین چند حدیث در کتاب وافی وترجمه کافی مشتمل نمونه از خروار است وهرگاه از حضرت
امام حسین هم اذاعه واظهار وترک تقیه واستتار در وقت وجوب آن وهم کشتن خود بهر نحوی
که فرض کرده شود وهم مناهی از اعمال مقبوله پیغمبر صلے الله علیه وسلم وهم مخالفت مسلک حضرت
امیر کرم الله وجهه که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجمله وهم خلاف حسن مجتبی بوقوع آمده باشد وهم
خروج ایشان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض وموجب طعنان بعضی از شیعان گردد پس بنابر
اصول واخبار موضوعه حضرات ائمه دین وایمان دشمنان آنجناب مقام بحث وتفتیش خواهد بود
ومثوبات آخروی حصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذ لم یکن راس المال فکیف یربح وهمان
این امر مزیتی است که تنها در حق سید الشهدا از اصول شان لازم آمد اگرچه سابق ولاحق انان را نیز شامل
واز نجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی وهویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا بالسنه وعلی
اقلام مصنفین الیشان جاری می شود از قسم فلتت لسانی ولغزش قلمی تصور تواند کرد که در پایه اعتبار
نیست وبر فرض وتقدیر اگر تعمدا دران دخلی باشد بلاشک وشبهه از خوف اهل حق وتوریه وتقیه از نیشان
یا معاشاه وخوشامد سنیان وسیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواه بود
واز مویدات آنچه بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم بتوسعه طعام وشراب وطبل نوازی وجلاجل زنی
وتعزیه سرانهای موسیقی که از اسباب سرور وانبساط وآلات شادی ونشاط است ورواج
فضائل عاشورا وثواب روزه آن وانکار وصول ریح بجناب علی مرتضی وفاطمه زهرا وقت استماع
سوانح کربلا است وحکم باستحبات غسل وپوشیدن لباس نفیس واستعمال عطر در روز مذکور بتوهم
دلالت آیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه بران همچنین زینت فروش ورونق افزایی قنادیل
وطیاری شیشه آلات وآراستگی مکانات وجریان آب وجوش فواره ها ودیگر تکلفات معمول ومرسوم
عوام در حساب وشمار نیست وبا اینهمه لاف زنی علمای قوم باید دید تا کجا رسیده بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه
غیر از انکه در امثال این مقام تبکذیب روایات سابقه پردازند ومجاب خلفای اشدین مائل شوند یا حقیقة
بنسخ محکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاشن بر نهیم با بی ثبات وقرار نهند وداد فرار ندهند واگر اصدر از اعلام خالفا
منفطن بتوجیه وجهی شود به بیان آن ممنون احسان سازد واین معامله که جناب سید الشهدا را بالشکر یزید
سر آمد اشقیا پیش آمده برای عارفان بصیر ومتوقدان بصیر در باره اثبات خلافت خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین دلیلے است روشن وحجتے قاطع ومبرهن بیانش بر سبیل
اجمال آن است که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه واجبار بودے با آنکه خلاف

بداهت عقل است زیرا که سعد را که مختلف از بیعت صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احدی
از اصحاب کبار و بی قتل و رسوائی اونشده بلکه تمامی حضار آنوقت از نزدیک و دور روخوش
و بیگانه در جواب امام حسین گفتند که بیعت یزید بسبب فسق او جایز نمی دانست و می گفتند
که والد ماجد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع ایشان
بودند مرتها بعد از دیگری بیعت بکسانی نمودند که قرآن مجید را تحریف و شریعت را
تبدیل و جناب سیده را خوار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد امام کلثوم را به بعضی از آنها
رد و اداشت و هم در نماز با آنها اقتدا کرد و هم تحریم متعه بگوش خود در محفل آنها شنید حضرت را
در مسلک پدر بزرگوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که خیر عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد
اختیار نمی فرمائید و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصف مکنت و مقدرت صلح معاویه اختیار کرد
شما چرا از بیعت یزید انکار مینمائید اما بر شما حکمی دیگر نزول یافته و شریعت جدید مقرر گشته
یا در مسلک بزرگان قباحتی بوده و چون اینکلام از زبان احدی از اعداء و احباب برنیامده
بالیقین دانستم که اصل نصائح مذکور ساخته و پرداخته سر آمد یهود اشقیا اعنی عبد الله بن سبا است
که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار لئام نمکی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سرش
بیخته بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و هو ببیان حاله اظهر الاسلام ابتغاء لنفسه
و تضلیلا للاسلام فسعی اولا باثاره الفتنه علی عثمان ثم انضوی الی الشیعه فاخذ فی تضلیل جهالهم حتی
اعتقدوا فی علی المعبودیه فاستتابهم فلم یتوبوا فاحرقهم مبالغه فی الکنایه و در اینجا اگر شعر مشهور را
باین عنوان خوانند نهایت زیباست ؎ هر خس و خار که در راه نمودی دارد ۔ آخر ای ابن سبا
اینهمه آورده تست ۔ و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان تشیع مضر افتاده سراسر
برای پیروان شیعه اولی مفید بوده فللہ حمن الطاف خفیه علاوه زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
برای خود نموده از دست مروانیان و اخلاص و وفای فدای شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شده و قد ثبت ان
من ادعی الامامة سوی الاثنی عشر فهو کافر مخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصبیت مسلم نباشد
نهی امام وقت از بین خروج و بودنش موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه و شیعیان ایشان
بشهادت کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل اهلبیت رسول الثقلین چیزیست که بهیچ تدبیر نتوانند از شیعه
پس اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالفتها قطع نظر از اینکه خروج زید شهید نزد شیعه
از جنس رضی الخصمان و لم یرض القاضی باشد هر کدام مشق از این مشتق مذکوره محمول خواهد بود بنیوا توجروا
خاتمه هر گاه راقم هیچمیز از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی واجب الالتماس است
معروض میدارد اولی آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب و خلافت

بلا فصل جناب امیر و ما یاتیه از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته اهل سنت را مهبوت و محجوج
ساخته اند پس جناب همین مقدار نصب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص ایشان نمایند
و بعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای شیعه لبغته او بمثله او باخش وجوهه منقلب نگردد فانه لا یرمی الجاحد
من کان بیته من الزجاجة دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش متوهم ادنی لحوق ضرر شیوه تقیه را
مختار میدانند مشتمل بر بعض تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبادرت بآن واقع شده و اگر
در جواب باین عجاله که ظاهر الماخطه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول خواهد انجامید
یا سخنش بهمان عنوان بلکه زیاده ازان خواهد رسید ☜ کین سخن بر اخود تو مبد البود ☜ گر فزون گردد ازو افزود ☜ و اگر بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند از یک طرف هم مراعات آداب القاب با فصاحت
بظهور خواهد پیوست که گفته اند ☜ ازان کز تو نرسد بترس ای حکیم ☜ وگرنه جوابد بر آئی بخنگ ☜ سوم آنکه
در بعضی از مقامات استفتا نام کتاب ذکر نفرموده بودند هیچدان هم ارخاء عنان نموده بذکر محفوظ
خاطر خود اکتفا کرد اگر بذکر اسامی کتب معتمده التزام نمایند مؤنت طرفین کمتر خواهد شد ☜ من انچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ☜ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ☜ والسلام علی من اتبع الهدی انتهی
قوله هرگاه درین اوراق مطابق انچه در عنوان اشارتے بدان رفته **اقول** بر اهل انصاف و تارکان
سبیل اعتساف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که درین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب
بنا بر هر مسلکی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت
سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا بنا بر اصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لا جرم
لمیعات شیخ الانامی مصداق آیت وافی هدایت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ**
مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر متبعین کتب و عبارت اهل سنت
مخفی و پوشیده نیست کما سیاتی و قوت احتمال تقیه و توریه عامه شاه فرقه امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت
در جواب دهین مجیب ظاهر خواهد شد **وَقُولُوا لَهُمَا الَّتِي هِيَ أَقْوَمُ فَوْزًا عَظِيمًا** بر زبان کسیکه مجتهد
و خلیفه زاده او و جهاد حضرت سید الشهداء المحمول بر طلب دنیا نموده باشد و بعد شهادت آنحضرت خروج عبد الله
بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم عذر ها شمارند از قبیل تقوه خلفای متغلبین بالکلیه طیبه شهادتین است
اللهم الا ان یحمل علی التقیه و التوریه **قوله** وجه اول آنکه انیعنی موقوف بر نیست که لفظ مذکور فقط بر السنه
متاخرین اهل سنت آلخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند
که در اکثر کتب معتمده علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهداء علیه
افضل التحیة و الثنا است تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه ابن حجر
در فتح الباری نوشته کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی هذا الحدیث و از جمله

تائیده لقوله فی بعض طرقه الصحیحه کلهم یجتمع علیه الناس وانضاح ذلک ان المراد بالاجتماع القیام بالبیعة
والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم اما
ان وقع امر الحکمین فی صفین فلیس بمعاویه یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویه
عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قتل ذلک الخ وبرنظاهر است که استعمال
لفظ قتل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت مخالفت بزید وعدم ثبوت خلافت جناب سید الشهداء است
دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت وعدم صحت اطلاق لفظ شهادت دارد وبر تقدیر تسلیم در متعاب
در ترجمهٔ آنحضرت نوشته کان الحسین علیه السلام فاضلا دینا کثیر الصوم والصلوة والحج قتل علیه السلام یوم الجمعه
لعشر خلت من المحرم یوم عاشورا سنة احدی وستین بموضع یقال له کربلا من ارض العراق بناحیة الکوفة وقیل غیر
الموضع ایضا بالطف قتله سنان بن انس النخعی وهو جد شریک القاضی ویقال بل الذی قتله رجل من
مذحج وقیل بل قتله شمر ذی الجوشن وکان شمر ابرص الخ وجلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته ولما قتل الحسین
غضب الدنیا سبعة ایام والشمس علی الحیطان کالملاحف المصبغة والکواکب یضرب بعضها بعضا وکان قتله
یوم عاشورا وکسفت الشمس ذلک الیوم واحمرت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لازالت الحمرة ترمی فیها بعد
ذلک ولم تکن ترمی فیها قبله وابن حجر گفته ونقل سبط ابن الجوزی عن السدی انه اضافه رجل بکربلا فقتله اکردا
انه ما شرک احد فی دم الحسین الا اصابه الجذام موته فکذب المضیف بذلک وقال انه ممن حضر فقام آخر اللیل یصلح
السراج فوقعت النار فی حسده فاحرقته قال السدی فانا والله رأیته کانه حممة وعن الزبیری لم یبق ممن قتله
الا من عوقب فی الدنیا اما بالقتل او عمی او سواد الوجه او زوال الملک فی مدة یسیرة الخ الی غیر ذلک مر العبارات
الواردة بلفظ القتل فی حقه کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر پس هرگاه بعد وهابیت وسلطنت سلاطین صفویه ورایران
که تسمیهٔ ایشان در آنوقت اول من الیهود بودند ودر لباس تصوف وغیره خود را بقطبورات مختلفه ظاهر میساختند لفظ
قتل بجای شهادت در کلام ایشان واقع است قبل ازان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود
وهرگاه مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ مذکور است فعلیه البیان هرچند که در صورت وارد عبارات وخطب قدیمه
ایشان لفظ شهادت قبل از غلبت صفویه کبری احتمال تقیه ولقیه یا مخافت شیخ بهائی که بنابر تصریح فاضل عزیزانی
رسم عاشورا البود باقی خواهد ماند لیست حال وجه اول مجیب غیر مصیب اما وجه دوم پس جواب ان در تحریر جواب
مستفتا ظاهر وباهر خواهد شد قوله فی الاستفتا چه بنابر اصول موضوعهٔ ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادها الله شرفا وهم از مکه بجانب عراق بهجت وجوب تقیه سمت جواز نداشت الخ اقول اما اولا
این یاوه گوئی وژاژ خائی مستلزم البطال صحت نسبت واحقای سید ابرار در غار وقعود آنجناب
از جهاد در بدایت حال ثبوت است چه معلوم است که این امور مبنائی اظهار وترک
تقیه است که نزد شیعیان واجب ولازم است پس بر طبق مقالش بیتوا نگفت

که بنا بر اصول موضوعهٔ سنیان اختفای آنجناب بجهت لزوم ترک تقیه صورت جواز ندارد پشت خلاصه انکه
تکالیف الهیه باختلاف اصول و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد و از اصول اصلیه
فرقه حقه اینست که قول و فعل و تقریر هر امامی حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک کند
عین حکمت و بیان حکم الهی است در باب آن امام چنانچه حال انبیا بر منوال است و از کلام او تبعیت
اجنبیت او اصول شیعه بلکه باصول اسلامیست کیف ایامی بیند که در غزوهٔ احد جناب رسالت مآب
مشورت کرد از شهر مدینه بیرون رود و جنگ همانجا واقع شود لکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ چون
مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند بنا بر مصلحت
قبول مشوره آنها فرموده لباس حرب را پوشیده بیرون دولت سرا آشریف آورد و در آن وقت که صحابه
آنحضرت را بآن هیئت بدیدند و همه پشیمان گشتند از داعیه خروج و گفتند یا رسول الله هر چه خاطر مبارک میخواهد
آنچنان بکن ما را نمیرسد که خلاف رضائی تو کنیم آنحضرت فرمود اول با شما گفتم نشاید پیغمبر را
که چون سلاح پوشد آنرا از خود دور کند تا آنکه خداوند تعالی حکم کند سیان او و دشمن او کما ذکر فی السیر
المعتمده چه ظاهر است که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و بعد از مصلحت بدان حکم خروج و مویده
آنچه گفته شد احادیث صحیحه صریحه در کتب معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقوب
کلینی در کافی بروایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة نزلت من السماء
علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه محمد یک
فی اشتک عند اهل بیتک فقال رسول الله ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته لیترک علم
النبوة کما ورثه ابراهیم و میراثه لعلی فدفنک من حسابه فقال و کان علیها خواتیم فتح علی الخاتم الاول و مضی
لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فوجد فیها
ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج بأقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معک قال فتفعل علیه السلام و نیز در همان کتاب کوراست
احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن بشیر البکندی عن محمد
بن احمد بن عبد الله العمری عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل علی نبیه کتابا قبل فنائه فقال
یا محمد هذه وصیتک الی النجباء من اهلک قال و ما النجباء یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب و ولده علیه السلام و کان علی الکتاب خواتیم
من ذهب فدفعه النبی الی امیر المؤمنین و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففتح امیر المؤمنین خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن
ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک و تشتر
نفسک لله عز و جل ففعل الخ از این قبیل احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار وارد گردیده و این احادیث آنقدر مشهور و متواتر است
که فاضل عزیز پیر در عقیده سیزدهم باب نبوت تخته مسرود خود بآن تصریح نموده حیث قال و از آنجمله آنکه
[illegible] ب بسوی پیغمبر زمان و آن جناب بامیر رسانیده و امیر

بحضرت امام حسن و همچنین و همچنین الی المهدی و هر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک جا هم ازان کتاب نگاه نمایند
و بمضمون آن عمل نمایند و علم ائمه از همان کتاب است آه پس هر گاه بنا بر اصول اهل سنت شیعهٔ امامیه حکم هر یکی از ائمه
معصومین علیهم السلام مختوم باشد چگونه جهاد جناب سید الشهداء امنافی وجوب تقیه و مخالف قوانین شرعیه خواهد بود فافهم
ما ذکرنا هذا العجیب اذهن عن بیت العنکبوت و اضعف من وهن البیوت و اما ثانیا پس بعد تنزل و مماشاة میگوئیم
که غالب احکام شرعیه مبنی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بینه از مدعی و احلاف مدعی علیه
و انتباذ فصل خصومات و منازعات غالب اوقات بر ظاهر حال است الا ماندر و ظاهر است که اقامت حدود و اجرای
قصاص بر همین امور ظاهریه است پس نبی و امام بعلوم لدنیه اجرای احکام نمی فرمایند و بنداء ما اتفق علیه الفریقان
و هر گاه این مقدمه مهد شد پس میگوئیم که چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و مواثیق مستحکم بر نصرت
و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد گو بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده بتفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد می شود که بعد وفات امام المبرور حضرت
امام حسن شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهداء را بالحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر باینکه
زمان سلطنت معاویه طاعنه بود قبول نفرمود و تشریف فرما نگردید چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه باز اهالی
متوالی و متواتر که مختوم بخواتیم اعزه کوفه بود در باب طلب آنجناب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
عقیل را برای ملاحظه حال اهل کوفه فرستاد و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت مسلم نمودند و مسلم
بن عقیل را آنقدر اطمینان از طرف اینها حاصل شد که عریضه در باب اطاعت و انقیاد اهل کوفه و طلب
آنجناب نوشت پس در اینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود که لشکر حر رسید و مانع و مزاحم شد
و آن جناب بلا اختیار گی میل بطرف کربلا نمود و چنانچه جناب
سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء و الائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی
ظنه انه یصل الی حقه و القیام بما فوض الیه لم یجز من الفعل و وجب علیه ذلک و ان کان فیه ضرب من المشقة
یتحمل مثلها و سیدنا ابو عبد الله صلوات الله علیه لم یسر الی الکوفه الا بعد ان وثق من القوم و عقود و عهود
و بعد ان کاتبوه علی العین غیر مکرهین و بعد ان غیر مجبین و قد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفه و اشرافها
بعد ان تقدمت الیه فی ایام معاویه و بعد الصلح الواقع بینه و بین الحسن علیه السلام فوقفهم فی الجواب باوجب
تم کاتبوه بعد وفاة الحسن و معاویه باق فوعدهم و مناهم و کانت ایام معاویه منعه لا لظهر فی مثلها فلما مضی
معاویه و اعادوا المکاتبة و بذلوا الطاعة و کرروا الطلب و الرغبة و رای من قوم علیه من کان بینهم

فی الحال مقتل یزید وتعجم علیه وضعفه عنه مافوی فی ظنه ان المسر هوالواجب وقد تعین علیه ما فعله
من الاجتهاد والتسبب ولم یکن فی حسبانه ان القوم بقدر بعضهم ولضعف اهل الحق عن نصرته وتفرق
من الامور الغریبه فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفه اخذ البیعه علی اکثر اهلها والماور دیها عبد الله بن زیاد
وقد سمع بخبر مسلم ودخوله الکوفه وحصوله بهانی دار بانی بن عروه المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک
بن الاعور بها جاره ابن زیاد عابد اوقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضوره
لعباده شریک الکنه ذلک وتیسر له فما فعل واعتذر بعد فوت الامر الی شریک بان قال ذلک فتک دان
النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الایمان قید الفتک ولو کان فعل مسلم من قبل ابن زیاد ما کان منه
ووافقه شریک علیه لبطل الامر ودخل الحسین علی الکوفه غیر مدافع عنها وحسد کل احد قناعته فی نصرته
واجتمع له من کان متاخرا فی نصرته وظاهره مع اعدائه وقد کان مسلم بن عقیل ایضا لما حبس ابن زیاد هانیا ساء
الیه فی جماعه من اهل الکوفه حتی حصر فی قصره واخذ بکظمه واغلق ابن زیاد الابواب دونه خوفا وجبنا
حتی بث الناس فی کل وجه یرغبون الناس ویرهبونهم ویخذلوا عن نصرة ابن عقیل فتقاعدوا وتفرق
اکثرهم حتی امسی فی شرذمه قلیله وانصرف وکان من امره ما کان وانما اردنا بذکر هذه الجمله ان اسباب
الظفر بالاعداء کانت لابحه متوجهه وان الاتفاق الشی عکس الامور قلبه حتی تم فیه ماتم وقد سهم سیدنا
ابو عبد الله الحسین لما عرف مقتل مسلم واشیر علیه بالعود فوثب الیه ابناء عقیل فقالوا والله لا نبرح
حتی ندرک ثارنا او نذوق ما اذاق اخونا فقال لا خیر فی العیش بعده فلما تم لحقه ابن یزید ومن معه من الرجاله
الذین القدهم ابن زیاد ومنعه الانصراف وسامه ان یقدمه علی ابن زیاد نازلا علی حکمه فامتنع ولما رای
ان لا سبیل له الی العود ولا الی دخول الکوفه سالک طریق الشام سائرا نحو یزید بن معاویه لعلمه بانه علما
به ارق بهم من ابن زیاد واصحابه فسار حتی قدم علیه عمر بن سعد بالعسکر العظیم وکان من امره ما قد ذکر سطر فیما
تعال لیته الفی بیده الی التهلکه وقد روی انه قال لعمر بن سعد اختر دامنی اما الرجوع الی المکان
الذی اقتلت منه او ان اضع یدی فی ید یزید فهو ابن عمی لیری انه فی واما ان یسیر فی الی ثغر من
ثغور المسلمین فاکون رجلا من اهله لی مالهم وعلی ما علیهم وان عمر کتب الی عبید الله
بن زیاد بما سمعل فالی وکاتبه بالشاجره وتمثل بالبیت الی اخر ما قال ازین عبارت چنانچه
می بینی ظاهر می شود که آنحضرت را ظنی بر عهود ومواثیق اهل کوفه وبیعت آنها با مسلم بن
عقیل حاصل شده بود وبر ظاهر بست که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدرش
میدانست تقیه میفرمود پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف تقیه نخواهد بود
باقی مانده اینکه چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقیه نموده بیعت نفرمود پس در ان دو احتمال است اول آنکه
چنانچه بنابر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر اگر هر گاه سلاح پوشد آنرا دور کند تا وقتیکه حق سبحانه وتعالی

حکم کند میان او و دشمن او سزاوار نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
دوم آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب کینه دیرینه و ضغائن مدرته و احدیه آنقوم کمینه ثابت بود که این بلا عنه
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و مؤید این احتمال است اینکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که مرا زنده نزد یزید ببرید تا اجازت رجوع بطرف
وطن دهید یا مرا بحضرت کنید که ببلاد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنم و آن
ملاعنه هرگز قبول نکردند پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میسا ختند یا هتک
آنجناب میخواستند و هذا فی غایة الظهور اما آنچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطلح ننموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمیبود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که انهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضرور نیست و المدعی لطلب
بالبینه و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالت مآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و وادی الرمل و قرار اکابر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و آنچه صحابه بجناب ولایت از قسم ترک
معیت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور لعجل آوردند مشهور و بر السنه خواص و عوام مذکور است پس معلوم شد
که کار امام و پیغمبر اتمام حجت است و در یافت حال صمیم قلب ضرور نیست و از اینجاست که امام البشر و قدوة
حضرت امام حسن علیه السلام اوّل اراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و چون حال فوج
دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینه منوره روانه شد و اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر مصالحه نمیفرمود و آنچه از ابن بابویه
نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم یزید اراده قتل
و هتک من نمیتواند کرد و تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلامیکه
آنجناب با مروان و محمد بن حنفیه نموده بود و معیت معدودی چند هم کاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در اثنای آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر مجیب بجائی رسد بلکه برای وصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میفرمود
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید
یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و علم آنحضرت در باب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا اظهر من الظهور و آنچه
آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صحیح است بر اینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
و یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبوده قوله اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت آنچ

اقول مردود است اولا بانکه لانسلم که جناب سیدالشهدا علیه افضل التحیه والثنا در مقام تقیه
بوده باشد چه دانستیکه در بدو حال بنابر اجتماع اعوان وانصار وعدم انتظام ریاست یزید وتمالی
وتتابع رسل ورسائل اهل کوفه شرائط قیام بجهاد واتمام حجت بران حضرت لازم گشته بود وسابق
مفصلا بتحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه والاانبیای طلب بیعه
ازمدعی واخلاف منکر وغیره احکام شرعی راسادر عمد معصومین ساقط باشد وهو خلاف الواقع وایضا
حصول ظن ضرر فلکت عمد از قوم مورد لوم نیز مقام تقیه نبود لما اولا وانا علیه سابقا وثانیا بالبداهه تسلیم کون المقام
مقام التقیه لانسلم کونها واجبه علیه علیه السلام کیف وجهاد نمودن آنجناب دلیل ظاهر وبرهان باهر
بر عدم وجوب تقیه است لکونه معصوما عن الصغائر والکبائر عندنا ومحفوظا عندکم فلا حاجة الی
شاهد آخر وانقسام تقیه باقسام خمسه مسلم لکن نسبت باین عبارت جناب شهید اعلی الله درجته در این مقام
ناشی از عدم فهم مرام ومرام ومرام وصول ذهن او بمبادی کلام علمای اعلام است زیرا که آنچه از افراد
هر قسمی از اقسام در ان مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصر والشاهد علی ذالک عدم وجوب
التقیه فی سبب الائمه علیهم السلام نعوذ بالله منه وشرب الخمر ومشاکلها وثالثا بانکه این شبهه دامنگیر ایشان
میماند که کسی گوید که قتل نفس محترمه حرام است وحق سبحانه وتعالی در قرآن مجید فرموده ﴿وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا
فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ پس حضرت ابراهیم که پیغمبر پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود ومعاذ الله مرتکب امر
حرام ومصداق آیت مذکور شده زیرا که ظاهر است که نزد فرقه اثنا عشریه حال ائمه دین در اختلاف
احکام آلهیه مثل حال انبیاء سابقین است کما اولا وانا الیه فیما سبق پس فتیکه حکم منصوص من الله در امری
بخصوص وارد شده باشد بتطبیق آن بامور ممیته انکر ودچون فاضل بدین ست اعتنای کلام ارشد عظم راقص خود ولعمری
علیه فرقه واجبه قرار داده پس تا که ثابت نماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده ترک واجب بعوذ بالله منه
فرموده سعی او مشکور نخواهد گردید وانه ولی کل خیر وبرهان مثال است جواب استدلال اول وبر دلیلیکه دلالت بر وجوب تقیه دارد
نظر استدلالش باین احادیث استدلال بآیات واحادیثی است که در باب عدم جواز نکاح خامسه بعد از نکاح
ملاک یابین مثلا وارد شده زیرا که بر طبق کلام این بجیب ذی فهم می توان گفت که از کلام حضرت
ملاک علام واحادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود
پس از جناب رسالت مآب حکم خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه وحلت من
واهب نفسها واقع شده واین امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخر ما مشی به
وهمانا این مزیتی است که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق والاحق
برین منهج مورد اعتراض نشوند وهمچنین می توان گفت که لعظیم مساعدة بالاتفاق
واجب است قال الله تعالی ﴿وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ﴾ الایه وقال

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ پس جناب رسالت مآب که بامر الهی مسجد ضرار فرمود و اسباب آن را بسوزانید ماذا اللہ خلاف قواعد شرع بعمل آورد و ما ذکر اعمال مقبول پیغمبر که اشاره بطرف تقیه کردن آنحضرت ست و اسناد تقیه بطرف جناب ولایتمآب که این مجیب بطریق تعریض فرموده پس از احادیث متفق علیها ثابت ست و سابق در همین رساله اشاره بآن نموده شد فلا یطول الکلام بذکرها و سوی ادب که در لفظ کاسه لیسی از نفس رسول و سید عرب نموده و با وجود آنکه اهلسنت آن حضرت را خلیفه چهارم و واجب الاطاعت میدانند دلیل ظاهر ست بر آنکه مجیب بجهت غایت تعصب از مشرب خود دست بردار شده و مذهب خود را ضروریت اختیار نموده فجزاه الله شر الجزا و آنچه نوشته که اطلاق لفظ شهادت بالاولی آن که احیانا بر السنه علماء امامیه الخ از قبیل بناء فاسد علی الفاسد ست گویا معارضه دارد باین الفاظ آورده که بندست و الا تمسک فرقه اثنا عشریه بجمل المتین عترت حضرت سید المرسلین و تشبث سنیان بدامن عمر دیگر امر لیست که از عنادم علماء فریقین ظاهر میشود و الا منی بینیم که این اثر در جامع الاصول حضرت علی بن موسی را مجدد دین امامیه قرار داده نه مجدد دین اهلسنت و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته و العجب انهم یزعمون فی الفقه و الفقه و الحسن العسکری انهم کانوا اعالمین بجمیع المسائل الاصولیه و الفروعیه جلها و دقها صلها مع انهم کانوا فی زمان کثیر الخوض العلماء فی اصناف العلوم و کثرت تصانیفهم و مع ذلک لم نظهر من احد منهم شیء من العلوم لا بالتعلیل و لا و لم یحفظ احد و لا تکلموا فی شیء من المسائل من المخالفین و لم یظهر منهم تصنیف ینتفع به کما ظهر من الشافعی و محمد بن الحسن و غیرهما من المعتمدین و المتکلمین و المفسرین پس متمسک بجمل المتین مجیب اهلبیت شیعیان خواهند بود که ائمه دین را افضل و اعلم از تمام خلایق دانند با سنیان که چنین حضرات را از شافعی و غیره کمتر دانند لاکن هر گاه چشم انصاف کور باشد چه چاره ست اما طعن ادبرسیاه پوشی پس ناشی از سیاه دروئی باطن اوست سبحان الله سرمه کشیدن و خانبستن و رسوم اعیاد را بعمل آوردن محل طعن نباشد و سیه پوشیدن که از آثار ماتم ست جای طعن و ملام باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافتشان بنا بر تصریح سیوطی مجمع علیه بلکه منصوص بود سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و آنچه نوشته که بسبب آن تباهی نسل سیادت ست پس مباد المرء یقیس علی نفسه عیب خود در پسران خود را بر دیگران حمل نماید زیرا که کسانیکه جناب سید دو سرا در عالم را در منادی در حرب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند ذلت و خواری از بقاء حیات انجناب دامادان و احفادش بود و هکذا من تبعهم و اقتفی آثارهم فوائد و ثمرات ایشان بمقتضای کل را ایتیج بما فیه حکم بتوسعه طعام آفق الهم شادی و نشاط است اقول الذی اراده از توسعه تقسیم نمودن آن باهل مجلس و دیگر سادات و مومنین ست پس استحسان و استصواب

آن بالاجماع و بروایات فریقین ثابت ست و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح ناشی از کمال شقاوت
و از اینجاست که تقریب وفات اعزه و اقربا نیز فاتحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رائج ست و
مراد از توسعه طعام توسعه آن برای خود و عیال خود ست لا نسلم که کسی از خواص شیعه بلکه عوام انها
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن ندانند بلکه اکثر عوام ترک نمایند نمیدانند و گوشت و روغن و غیره ترک میکنند
ما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رائج ست پس تمسک با فعال عوام در باب اعتراض بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام ست و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه میتوانند گفت که پایه
باب بنا بر روایات تنها پیروی و تقلید جناب رسالتمآب نهاده ایم چنانچه در صحیح بخاری مذکور ست حدثنا
خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی فجلس
علی فراشی کمجلسک منی وجویریات یضربن بالدف ینذبن من قتل من ابائی یوم بدر حتی قالت
جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تقولی هکذا وقولی ما کنت تقولین قبل هذا
جناب رسالتمآب که افضل اولین و سید انبیا و مرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف و آلات باطل
مقتولان کفار می نمودند مسموع فرموده باشد تا مردم عوام نیز اگر نوحه فرزند آنجناب با دف و طبل و غیره
استماع نمایم چگونه مورد الزام باشم و علاوه بر آن انچه مجیب اسناد آن بطرف نا نموده قبیح و اشنع
ازان در میان اهل نحله او شایع ست ایا نمی بیند که در تقریب عرس مشایخ صوفیه معمولست که خلق کثیر
از فقرا و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و بان نموده بتوهم دلالت کریمه وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
بر کل مسجد بر قبور پیر آن خود جمع میشوند و قوال ها در ترانه های موسیقی که از اسباب سرور انبساط و آلات
شادی و نشاط ست غزلیاتیکه مشتمل بر حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان بمثال و
سروشان شیرین مقال ست میخوانند و بعض مشایخ که اظهار معرفت با کینه مینمایند بارش کشف
کرامت بلند و بالا گشته رقص کنان و دستک زنان بامروان دست و گریبان میشود و بنا دمادم کان لله
عند الست الامکار و لتصدیه از کفار جاهلست کولی لسبقت می رباید و در همان حال بحال تمسخر
مستانه و خسب و نیز محبوبانه که صریح لفظ حال ست مینماید و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته اند
برای تعظیم چنین شخص بر می خیزند و این حرکاتش لا از جمله معرفتهای باطنی او میشمارند و در روز نشست
که از اعیاد دنیویست بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس نفیس برنگ سفید پوشیده بر قبر او لیاقت
می نشینند و چند گل با شگوفه گندم در انجور ها گذاشته بر قبرش می نهند و به تعنی و ترانه های
موسیقی همان حال خلاف قال ست بعمل سی آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه
و اهلسنت ست که عوام شیعیان مرثیه در غنا شنیده میگریند و جلاجل زنی
و غیره را عبادت نمیدانند و اهلسنت اصلا پاس قبر پیر و عرس او نموده در ترانه های موسیقی

خرما شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و هر کات مسخره لعبل می آرند تکلیف بیرمغ بالجاره
و من کان بنیه من زجاجه در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافه شاه جهان آباد و غیره مشایخ
اهلسنت لباس نفیس پوشیده بان ریش دراز سرمه دار چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمع میشوند
و بسیاری از امردان اهلسنت تشبه باین سنت مشایخ کرده خود را بالیسه فاخره اراسته حاضر میکنند و مردان
او باش سر راه جمع انداخته می نشینند و در پرده نظاره جوانان و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر ناظران
می آرند و همه کس تا عصر دو از ده روز از سرور و انبساط و شادی و نشاط افزائی کنند بهانا بسبب
انیفرح و سرور وفات سید کائنات انتزاع خلافت از نسل طاهر آنحضرت بسوی خالفه اولست و بس
قول ۱۰ در روایت فضایل عاشورا الی **القول** کیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه نموده میداند که تمام کتابها
مملو و مشحون از احادیث و روایاتیست که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب گریه و حزن
بر مصائب آنحضرت دارد و نخوست این روز بجهتیکه حاجت مومن برآورده میشود و اگر برادر دینی
برای او مبارکی مینیست و در آن خیری در شدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن از برای عدم یمن
در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس اینچه بسبب غیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جعل
یا تجاهل اوست آری علمای اهلسنت و کبرای امنا بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال دلیل
فضائل روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال
خود از بر و زر نقل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه
جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعاظم محدثین امنا ست در صحیح خود حکم صوم عاشورا
باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالتمآب از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن بصحابه
داد و پیر پیران که مسمی بعبد القادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم ست فصلی علحده در غنیة الطالبین
برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و دران فصل مذکورست عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم من صام یوم عاشورا کتب الله له عبادة سنین سنة
لصیامها و قیامها و من صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا کتب له
اجر اهل سبع سماوات و من افطر مومنا یوم عاشورا فکانما افطر عبده جمیع امة محمد صلی الله علیه
وسلم و اشبع بطونهم و من مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له فی کل شعره علی راسه درجة فی الجنة
فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم عاشورا قال نعم
خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا و الارضین کمثله و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کمثله و خلق
العرش یوم عاشورا و الکرسی کمثله و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کمثله و خلق جبرئیل یوم عاشورا
و الملائکة کمثله و ولد آدم ع فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم ع فی یوم عاشورا و نجاه الله من النار

یوم عاشورا و فدی ابنہ یوم عاشورا و غرق فرعون یوم عاشورا و رفع ادریس یوم عاشورا و کشف الضر
من ایوب فی یوم عاشورا و رفع عیسی فی یوم عاشورا و اول الغیث فی یوم عاشورا و تاب اللہ تعالی علی آدم فی یوم عاشورا
غفر ذنب داود فی یوم عاشورا و عطی اللہ تعالی الملک لسلیمان فی یوم عاشورا و استوی الرب و تعالی تبارک
علی العرش فی یوم عاشورا و یوم القیامۃ یوم عاشورا و اول سطر نزل من السماء یوم عاشورا و اول رحمۃ نزلت یوم عاشورا
و من اغتسل یوم عاشورا لم یمرض مرضا الا مرض الموت و من کحل یاثمد یوم عاشورا لم ترمد تلک السنۃ کلها و من عاد
مریضا یوم عاشورا فکانما عاد ولد ادم علیہ السلام و سقی شربۃ من ماء یوم عاشورا فکانما لم یعص اللہ تعالی
طرفۃ عین الحدیث انتہی و نیز در ہمان کتاب مذکور ست عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنۃ و ہو یوم عاشورا العاشر من المحرم فصوموہ و صوموا
فیہ علی عیالکم من وسع علی اہلہ من مالہ فی یوم عاشورا وسع اللہ علیہ سائر سنۃ الخ و نیز عوث مذکور
در فصل دیگر نوشتہ و قد طعن قوم علی من صیام یوم عاشورا و ما ورد فیہ من التعظیم زعموا ان الاصل
صیامہ لاجل قتل الحسین بن علی رضی اللہ عنہ فیہ و قالوا معنی ان یکون المصیبۃ فیہ عامۃ علی جمیع الناس
فلقد دانہم تتخذونہ یوم فرح و سرور و تامرون فیہ بالتوسعۃ علی العیال و النفقۃ الکثیرۃ و الصدقۃ للفقراء
و المساکین و لیس ہذا من حق الحسین رضی اللہ عنہ علی جماعۃ المسلمین و ہذا القائل مخطی فی ذلک
قبیح فاسد لان اللہ تعالی اختار لنبیہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم الشہادۃ فی اشرف الایام و اعظمہا
و اجلہا و ارفعہا بعد ہ فیہ دلک رفعۃ فی درجاتہ و کرامۃ مضافۃ الی کرامتہ و تبلیغ منازل الخلفاء
الراشدین الشہداء بالشہادۃ و لو جاز ان یتخیر یوم موتہ یصیبہ لکان یوم الاثنین او لعلہ بذلک
لانہ قبض اللہ تعالی نبیہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فیہ و کذلک ابوبکر الصدیق قبض فیہ الخ پس
آنچہ مجیب استاد ان بطرف فرقہ حقہ نمودہ و بآن طعن فرمودہ احق بآن محدثین و مفسرین و مبرزین
خواہند بود نہ علماء و محدثین فرقہ حقہ بلکہ ببطلان برکت روز عاشورا و بعض احادیث فرقہ حقہ
مصرح ست چنانچہ ابن بابویہ در امالی روایت کردہ عن جبلۃ قالت سمعت مسیم النہار قدس اللہ
روحہ یقول و اللہ لیقتلن ہذا الامۃ ابن بنت نبیہا فی المحرم لعشر یمضین منہ فلیتخذن عباد اللہ ذلک الیوم
یوم بؤس و ان ذلک لکائن قد سبق فی علم اللہ تعالی اعلم ذلک بعہد عہدہ الی مولانا امیر المومنین صلوات اللہ
علیہ و لقد اخبرنی انہ یبکی علیہ کل شیء حتی الوحوش و الفلوات و الحیتان البحار و الطیر جو السماء حتی
علیہ الشمس و القمر و النجوم و السماء و من فی السماء و من الانس و الجن و جمیع ملائکۃ السموات و رضوان و مالک و
حملۃ العرش و تمطر السماء دما و رمادا ثم قال و جبت لعنۃ اللہ علی قتلۃ الحسین کما وجبت علی المکذبین
الذین یجعلون مع اللہ الہا آخر و کما وجبت علی الیہود و النصاری و المجوس قالت جبلۃ فقلت
لہ یا مسیم و کیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیہ الحسین بن علی یوم برکۃ فقال مسیم

رضی اللہ عنہم قال سمعون بحدیث تقولون انہ الیوم الذی باب اللہ علی ادم فیہ وانا بابہ اللہ علی امتہ
شدیدہ ویزعمون انہ الیوم الذی قبل اللہ فیہ توبۃ داود وانا قبل اللہ توبۃ ذریتہ ویزعمون انہ الیوم الذی
افرج اللہ فیہ یونس من بطن الحوت وانا اخرجہ اللہ لقائم من بطن الحوت ذی القعدہ ویزعمون انہ الیوم
الذی استوت فیہ سفینۃ نوح علی الجودی وانہ استوت علی الجودی یوم التاسع عشر من ذی الحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی فلق اللہ
البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی عشر من المحرم الاول ثم قال یتیم یا جبلہ اعلی ان الحسین بن علی بن ابی طالب الشہید
یوم القیمۃ لاصحابہ علی سایر الشہداء درجۃ یا جبلہ اذا نظرت علی الشمس حمراء کانہا ادم سبیط فاعلم ان
سیدک الحسین قد قتل فقال جبلہ فوجدت ذات یوم وراحت الشمس علیہ الحیطان کانہا الملاحف المصفرۃ
فصحت حینئذ وبکیت وقلت واللہ قتل سیدنا الحسین بن علی الی انتہی از حدیث مستفاد کردید اصل
روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعہ است پس اگر احیانا روایتی در کتب شیعہ
موافق آن وارد شدہ باشد محمول بر تقیہ وماشات باسنیان بودہ باشد مہما امکن است کہ بعض
فضائل این روز قبل از سنوح سانحہ کربلا بودہ باشد بہر گاہ چنین رزیت عظمی وسنیت کبری در آن روز
واقع شد نحوست وشومی الفضائل سابقہ را محو ومنسی گردانیدہ باشد اما آنچہ نوشتہ کہ انکار وصول
رنج بجناب علی مرتضی وفاطمہ زہرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش است اولا بانیکہ
سابق خودش بتصریح نمودہ کہ خطب وعبارات قدیمہ اہل سنت مملو ومشحون از ذکر واقعہ است
پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضی وفاطمہ زہرا است چرا قدمای اہل سنت
بذکرش اقدام نمودند فما ہو جوابہم فہو جوابنا فانا نقول بانیکہ لانسلم کہ ذکر این امور مستلزم رنج وملال باشد
بلکہ بسا اوقات ماتداری عزیزان مسکن احزان اقربا وبزرگان میباشد یعنی کہ بعد از غروب احد
چون زنان انصار بر شہدای احد گریہ وزاری نمودند جناب سالت مآب فرمود اما حمزہ فلا بواکی لہ
وچون انصار زنان خود را بخانہ حضرت حمزہ فرستادند آنحضرت آواز گریہ انہا شنیدہ دعای خیر
در حق انہا فرمود پس چگونہ آنجناب دعای خیر در حق کسانیکہ ماتداری فرزند آنجناب می نمایند
نخواہد فرمود این حوزی نوشتہ انین عباس وہو ماسور بید سنع البنی الیوم فلیف ما بین الحسن وعلی
اسلم وحسبے قاعل حمزہ قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم غیب وجہک عنی فلیف لبقایل الحسین
وموید اینمعنے ست احادیثیکہ بطرق فریقہ وارد شدہ ومحصل مضمون آنہا اینست کہ چون جناب
رسالتمآب جناب سیدہ را از وقوع سانحہ کربلا خبر داد جناب سیدہ عرض کرد من بکی علی ولدی
آنحضرت فرمود کہ مردان امت من بر مردان اہلبیت من گریہ خواہند کرد وزنان امت من بر زنان
اہلبیت من پس چون روز قیامت خواہد شد من دست گریہ کنندگان گرفتہ وبہشت داخل
خواہم کرد یا مانند تعزیہ خانہ بفر ونقش وقنادیل وتنیقہ آلات پس بالجملہ خالی از تعظیم صریح وضمنی

نیست وازینجاست که در روضهٔ مقدسهٔ حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین چنین
زیبنده و زوشنی تمادیل مولست و در تقابر اکابر صوفیه نیز چنین رسم جاری پس اگر ابن سعد و امثال
فرح و سرور می بود البته علمای حنبلیین و دیگر بلا واز ان حمالت نمودند و خلاصهٔ آنکه تعرض ما بین امور دینیه
بدان مانند شایان علما و ارباب تحصیلین نیست قول او سابجمله مجتهدان امامیه غیر از بیکه در استدلال این مقام
بیکه بیت و ایات سابقه پرداخته اند و بجماعه خلفای راشدین مایل شده اند الخ اقول معلوم نیست که مراد فهم
ناقص خود کدام وجه وجیه منجر و تعمیم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که نفی امکان که جواب زانمانی فرموده
و خواهش مثل بطرف خلفای خود گردیده بچاره سنی نمیداند که پیروان صاحب منزلت بارد دلی زار
و سالهٔ پرستی پیکاره متولان عزیز مصر را از حبشی چه رو زبازار کجا خطیب منبر ساوی و کجا قابیل
قیلوی اصیلوی کجا مربع نشین چار بالش لوکسرت الوساده و کجا جاهل یعنی ابا و کلالو و کجا مصداق

علی خیر البشر و کجا قابیل لولا علی لهلک عمر این القران الناطق و این من هو للقرآن سارق این سنن
الله الولایة و الامامة و این المتخلفون عن جیش اسامة این النواصب و این المیامین الزکی
نیست مجملی از حال شقی اول مرد بد اسم مهیب مفید اما شق ثانی تردید مس کرد یعنی قول بنسخ محکمات قرآن
پس مصداق اقل المعنی فی بطن الشاعر است کاشف بیان سیمود که در صورت انکار محامد خلفا پس نسخ آن
آیت محکمه لازم می آمد و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار در بنمقام چون مرکز فرار مشایخ کبار از جناب احدیت
بنین و عرض است باعث خنکی خاطر گردید قول او سیانش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر
از جهت اکراه و اجبار بود الخ اقول مخفی نماند که این دلیل و متضمن دو مضمون است اول انکه بیعت
جناب امیر از راه اکراه ببداهت عقل باطلست زیرا که کسی از معاویه متوقع حال سعد عباده نشاید
دوم انکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود تکریز ندبلکه تمامی حضار جناب سید الشهداء را در ترک جهاد اخجام مینمود و ملام میداد و ندپس میگوییم که هر دو امر مقدوح است اما اول پس از ان جهت که اگر وقوع بیعت نکرده و دیگر خلاف بدیهه عقل بود می لازم آمدی که محدثین و رواة معتمده اهلسنت سوفسطائیه بوده باشند چه بیعت نمودن آنحضرت با کراه از احادیث معتمده اهلسنت است
چنانچه بعض احادیث که درین باب وارد شده سابق بتحریر آمد و بعضی دیگر در بنمقام نقل نمود
مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نمود که بعض فقرات آن اینست و کان لعلی من الناس
وجه حیوة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته و لم یکن یبایع
تلک الاشهر فارسل الی ان ائتنا و لا یاتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لا تاذن
لا تدخل علیهم وحدک فقال ابو بکر و ما عسایهم ان یفعلوا الی و الله لاتینهم فدخل علیهم ابو بکر فتشهد
علی بن ابیطالب ثم قال انا عرفنا یا ابا بکر فضیلتک و ما اعطاک الله و لم ننفس علیک خیرا ساقه الله

ایک و لکیک استبدرت علینا بالامر وکنا نحن نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فلم نزل یکلم ابابکر حتی فاضت عنا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیدہ لقرابۃ رسول
احب الی من ان اصل من قرابتی وما الذی شجر بینی وبینکم من ہذہ الاموال فلم آل فیہا عن الحق ولم
اترک امرا رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ یصنعہ فیہا الا صنعتہ قال علی لابی بکر موعدک العشیۃ للبیعۃ فلما
صلی ابو بکر صلوٰۃ الظہر رقی علی المنبر فتشہد وذکر شان علی وتخلفہ عن البیعۃ وعذرہ بالذی اعتذر الیہ ثم
استغفر اللہ وتشہد علی من ابطا الیہ بغظم حق ابی بکر وانہ لم یحملہ علی الذی صنع نفاسۃ علی ابی بکر ولا انکار
الذی فضلہ اللہ بہ ولکنا نری ان لنا فی الامر نصیبا فاستبد علینا بہ فوجدنا فی انفسنا فسر بذلک المسلمون
وقالوا قد اصبت وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر المعروف انتہی باید کہ حضرات اہانت
بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند کہ کلام مجرد نظام انحضرت لیکیک استبدرت وکنا نحن نری
ان لنا حقا لقرابتنا من رسول اللہ دلالت صریح بر دعوی او است واستحقاق خود دارد وہمچنین لفظ
فلم نزل تکلم ابابکر صریح ست در اینکہ انحضرت تا دیر کلمات بسیار کہ دلالت بر استحقاق خود داشت
از ابو بکر بیان فرمود ولفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد وعقیلے از ابو الطفیل عامر بن واثلہ روایت نمودہ ست قال کنت علی الباب یوم السقیفۃ
فارتفعت الاصوات بینہم فسمعت علیا یقول یا بی الناس لا بی بکر وانا واللہ اولی بالامر منہ
واحق بہ منہ فسمعت واطعت مخافۃ ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضہم رقاب بعض بالسیف
ثم بایع الناس عمرا وانا واللہ اولی بالامر منہ واحق بہ فسمعت واطعت مخافۃ ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضہم رقاب بعض بالسیف ثم انتم تریدون ان یبایعوا عثمان اذا سمع واطع ان عمر جعلنی
فی جنسہ نفرا ناسا وسہم لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونہ کلا فانہ شرع سواء وانتم اللہ
لواسباران اتکلم تم لا یستطیع عربیہم ولا عجمیہم ولا المعاہد منہم ولا المشرک او خصلۃ وفضلتہ منہا
لفعلت ثم قال انشدکم باللہ انا النفر جمیعا فیکم احد لہ عم مثل عمی حمزۃ اسد اللہ واسد رسولہ ولہ
وسید الشہداء وقالوا اللہم لا فقال افیکم احد لہ اخ مثل اخی جعفر الذی یطیر مع الملائکۃ الحدیث آخر الی آخرہ
اوبکا مرمنہ وحق بہ منہ واطعت مخافۃ ان یرجع الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفا خلافت وارد
وجلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن شیبہ روایت کردہ عن اسلم
انہ حین بویع لابی بکر بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان علی والزبیر وغیرہما یدخلون علی
بنت رسول اللہ فیشاورہا ویرتجعون فی امرہم فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمۃ
فقال یا بنت رسول اللہ واللہ ما من احد احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منکم
وایم اللہ ما ذلک بالغی ان اجتمع ہولاء النفر عندک ان امرتہم ان یحرق علیہم البیت فلما خرج عمر

جاؤ با قالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللہ لئن عدتم لتحرقن علیکم البیت وایم اللہ لیمضین
با حلف علیہ فانصرفوا راشدین فروا رایکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا عنها ولم یرجعوا الیها حتی بایعوا الا بکر
دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز مستغنی عن البیان است وجمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته جمعی از اہل تواریخ آورده اند که چون از هم بیعت فراغت حاصل شد
ابوبکر صدیق رضی اللہ عنه از وجوه مهاجرین واعیان وانصار مجمعی ساخته کس فرستاد و علی مرتضی را طلبید
طلبیده وی اجابت فرمود در آن مجمع حاضر شده در محلی لائق خود بنشست واز موجب طلبیدنش پرسید
عمر فاروق رضی اللہ عنه فرمود موجب آنست که مخواهیم چنانچه سائر اصحاب ابوبکر بیعت کرده اند تو نیز بیعت کنی
علی رضی اللہ عنه گفت من بان سخن که شما بر انصار حجت ساخته اید نمیتوانم راگر قتیدیر شما حجت میگیرد
راست گوئید که بحضرت رسالت صلی اللہ علیه وسلم اقرب کیست عمر گفت تراگذاریم تا بیعت نکنی
علی گفت اول این سخن مرا جواب باید گفت بگوئید بعد از ان از من بیعت جوئید ابو عبیده گفت اے
ابوالحسن تو بواسطه سبقت در اسلام وفضل وقرابت قریبه با سید انام علیه الصلوة والسلام سزاوار
خلافت وحکومتی ولیکن چون صحابه کرام بر ابوبکر اجماع واتفاق نموده اند مناسب آنست که
تو نیز قدم از دائره وفاق در نیاری علی گفت ای ابوعبیده تو امین این امتی بقبول رسول مختار مقتضای امانت
راستی ست در گفتار وکردار مومنیکه حق سبحانه ولقای بجماعتی از ان نبوت کرامت کرده اند بیکبار دیگر
نقل کنند ضبط قرآن وحی ومور وامر ونهی ومنبع علم وفضل ومعدن عقل وحلم ما ایم وبواسطه این امور
راشائسته امامت داریم بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابوالحسن این دلیل که تو امر وزظاهر میکنی پیش ازین
اگر معلوم مردم شدے هر آئینه که با تو مضایقه ومنازعه نمیکردند الی ان قال ابوبکر صدیق چون دید که کلمات علی
رضی اللہ عنه جمله محکم داستوار وهر یکی از انها مقابله صد کلمه بلکه صد هزار کلمه مسکت است از راه رفق ومدارا
گفت ای ابوالحسن مرا گمان این بود که تراورین امر با من مضایقه نباشد واگر میدانستم که از بیعت با من تخلف
خواهی کرد بر گز ان را قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمائی وطن مرا
مطابق واقعه ساخته باشی اگر حالا توقف کنی مخواهی که درین امر تامل وفکر نمائی هیچ چیزی بر تو نیست پس علی علیه السلام
بر خاست ومتوجه خانه خویش گشت انتهی دلالت این عبارت نیز بر ما سخن فیه ظاهر ست ودر کتاب ما ست وسیاتی
این جمیع مذکور ست فبایعوه علی التسلیم والرضا وشرط علیهم کتاب اللہ وسنة رسوله قال فجاء رجل من منتحلی
علی بالیع علی کتاب اللہ وسنة نبیه قال لا ولکن ابایعک علی کتاب اللہ وسنة نبیه وسنة ابی بکر وعمر فقال
وما یدخل سنة ابی بکر وعمر مع کتاب اللہ وسنة نبیه انما کان عاملین بالحق حیث عملا فابی الا ان یبایع
وعمر وابی علی ان یبایعه الا علی کتاب اللہ وسنة نبیه فقال له حیث انع علیه نابع قال فلما ذکرت لعلی
فقال له علی ما فاوسعک لکاسر بک قد نفرت بی یا ابن اللخناء وکاخوافر خیلے قد شدخت وجهک قال ملحق

الخوارج فنقتل یوم النهروان قال فقصه فرایته یوم النهروان قتیلا وقد وطئت الخیل وجهه ورأسه وشلت یده فذکرت
قول علی رضه وقلت اللہ ابو الحسن ما جرک تنفیذه بسی قط الا کان کذلک انتہی وسند یدا این روایت ست قال ابن
حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده عن ابی وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بالقیم عثمان فعل
ترکتم علیا قال ما ونبی قد بدات لعلی فقلت ابا لیک علی کتاب اللہ وسنة رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم
وسیرة ابی بکر وعمر فقال فیما استطعت ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم ودلالت این هر دو روایت
بر عدم رضای آنحضرت وظالم دانستن خلفای ثلثه اظهر من الشمس است اما روایت اولی پس ظاهر ست واما روایت
ثانیه فلعدم الالتفات علی الافکار من اتباع سیرة الشیخین علی سبیل الاطلاق کما لا یخفی وناصحی خال المومنین کیف بجناب
ولایت مآب نوشته وجواب آنرا که آنجناب رقم فرموده نیز دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت دارد وچند سطر
اول بعض فقرات نامه معاویه در ینمقام نقل نموده میشود وبعد از ان عبارت نامه نامی جناب سید
الوصیین که در پاسخ آن شقی بیدین مرقوم فرموده مذکور خواهد شد من عبد اللہ معاویه بن ابی سفیان
الی علی بن ابیطالب اما بعد فان اللہ تعالی جدد اصطفی محمدا صلی اللہ علیه وآله وسلم بالرسالة واختصه
لوحیه وتادیه شرعه فانقذ به من الغوایه وهدی به من الضلالة ثم قبضه اللہ رشیدا حمیدا قد بلغ الشرع و
محق الشرک واحمد نار الافک فاحسن اللہ جزاه وضاعف علیهم النعمة والآء ثم ان اللہ سبحانه اختص محمدا
صلی اللہ علیه وآله وسلم باصحاب ایدوه وازروه ونصروه فکانوا کما قال اللہ تعالی سبحانه اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ افضلهم مرتبة واعلاهم عند اللہ والمسلمین منزلة خلیفة الذی
جمع الکلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة ثم الخلیفة الثانی الذی فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب
المشرکین ثم الخلیفة الثالث المظلوم الذی نشر الملة وطبق الآفاق بالکلمة الحنفیة فلما استوثق
الاسلام وضرب بجرانه عرفت علیه فبغة الغوائل ونصب له المکاید وضربت له الامور وظهره ودست
علیه واغرتب به وقعدت من حیث استنصرک عن نصرته وسالک ان تدرکه قبل ان یغرق یوم الدار
فما ادرکته ومایوم المسلمین منک لواحد لقد حسدت ابا بکر والتویت علیه ورمت افساد امره
وقعدت فی بیتک عنه واستعبدت اعصابة من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافة عمر
وحسدته واستطالت مدته وسررت بقتله واظهر الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه
قتل قاتل ابنه ثم لم یکن اشد حسدا منک ولا بن عمک عثمان یتشرب مفاتح دطویت محاسنه وملغت
فی فقهه وفی دینه ثم قمت فی امره ثم قعدت عن نصرته واغریت به السفهاء عن اصحابک وشیعتک حتی قتلوه
بحضرتک لا تدفع عنه بلسان ولا بید وهو لا یراک الا من لعنت علیه وتلکات فی بیعته حتی حملت الیه
فحر لسان بجرایم الافتار کما یساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان لتطلب الخلافة اه وجواب
این نامه که جناب ولایتمآب بنفس نفیس رسول قلمی فرموده بعض فقراتش انیست وکتاب اللہ

یجمع لنا باشد عناد و هو قوله سبحانه یؤتی الآیة حاکم بعضهم سوا لے بتعصب فی کتاب الله
قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا و ولی الله
و رسوله المؤمنین سخن مرتاد لی بالقرابة و ثمارة اولی بالطاعة و لما احتج المهاجرون علی الانصار یوم السقیفة
برسول الله صلی الله علیه و سلم فلجوا علیهم فان یکن الفلج فالحق لنا دونکم و ان یکن لغیرنا فالانصار علی
دعوتهم و رضیت انی للخلفاء حدرت و علی کلهم لعنت فان یکن ذلک کذلک فلیس لجانیا ان یکون الا
و لیک و تلک شکاة ظاهر عنک عارها و قلت ان کنت اقادکما قیاد الجمل المخوش حتی بایع و لعمر الله
لقد اردت ان تذم فمدحت و ان تفضح فافتضحت و ما علی المسلم غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن
شاکا فی دینه و لا مرتابا بیقینه و هذه حجتی الیغیرک قصدها و کنی الله لک مثابة و رائح من دکرنا
فیما و در کتاب نهج البلاغت کہ صحت آن در ہمین رسالہ شہادت علمای بلدست ثابت شدہ چنین مذکور
فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهلبیتی فضننت بهم عن الموت فاغضیت علی القذی و شربت علی الشجا
و صبرت علی اخذ الکظم و علی امر من طعم العلقم انتهی الکلام صلوات الله و سلامه ابن ابی الحدید معتزلی
در ذیل شرح آن نوشته قال ابو جعفر الطبری صاحب التاریخ ان الانصار لما ذکروا من بطلان
الخلافة فقالت او قال بعضها لا نبایع الا علیا و ذکر نحو هذا علی بن عبد الکریم المعروف بابن الاثیر
فی تاریخه فاما قوله لم یکن لی معین الا اهلبیتی فضننت بهم علی الموت فیقول لم یزال علیه السلام
بقوله و لقد قال عقیب وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لو وجدت اربعین ذوی عزم منهم
ذلک لنضر بن مزاحم فی کتاب صفین و ذکر کثیر من ارباب السیر انتهی موضع الحاجة من کلامه عبارات
این خطبه و عبارت ابن الحدید بر دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه و
تدابیر خلیفه ثانی که در باب اخذ بیعت نموده و مکالماتیکه فیما بین آنحضرت و ابو عبیده واقع
و آنجا در رساله علیحده که شارح مقاصد شهادت بصحت آن داده وارد است و عنوان
رساله انیست امثل الی علی و اخفض جناحک له و اغضض من صوتک عند اعلم انه
سلالة ابی طالب و مکانه ممن فقدناه بالامس صلی الله علیه و آله و سلم مکانه و قال البحر ملوه
و البر مفرقه الی آخره دلیل صریح است از انکار آنحضرت از بیعت و ترک محاربه و مقاتله آنحضرت
یوم الدار و ترک نمودن نماز جنازه قتیل الدار و عدم شرکت در تجهیز و تکفین آن مقبول تسعه او
و خرابی جسم شریف آن رئیس یوم نشوری از ریمین شواهد بر غاصب دانستن آنحضرت
الی غیر ذلک من الروایات و المقدمات پس با وجود چنین احادیث متفق علیها دعوی رضای
جناب امیر علیه السلام بر بیعت خلفای ثلثه از درجه اعتبار ساقط است و در چنین مقدمه شریفه البطلان
و دعوی ندامت دلیل سفاهت ست اما عدم تعرض سعد عباده پس بمنوع و منع قتل او ست

بہ تیر تا ہیر کہ مصداق انہ کان من عمل الجن بودہ و چگونہ آن سہم از عمل جن نباشد چہ بلا شبہہ کار شیطان بودہ و الشیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعرض بحالش از قسم رمی السہام فی الظلام بلکہ انکار بدیہیات اولیا نیست و بعد از تسلیم میگوییم قیاس حال جناب ولایتمآب بحال سعد بن عبادہ قیاس مع الفارق است زیرا کہ سعد عبادہ از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب نبودہ و قرابتے از جناب سید المرسلین نداشتہ و آیتی و حدیثی کہ دلالت بر امامتش نماید وارد نگردیدہ بود پس کار کنان سقیفہ بیک حدیث موضوع اعنی الائمہ من قریش از کار این بیچارہ فارغ گردانیدند و اگر چنین شخصے بیعت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواہد کرد بخلاف جناب ولایتمآب کہ بنص الٰہی لحمے لحم نفس رسالت پناہی و در نسب منسوب پیغمبر آخر الزمان و شوہر سیدہ نساء عالمیان و والد سیدے شباب اہل الجنۃ بودہ و سوابق اسلامیہ و اجہاد تام در جہاد کفار لیالی و ایام برائے آنحضرت ثابت بودہ و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت بر امامت آنحضرت می نمودہ پر ظاہر ست کہ اگر چنین بزرگے بیعت خلیفہ نمی نمود در خنہ عظیم در سلطنتش پیدا میشد و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواہد دانست کہ اہتمامے کہ بزرگانش در باب اخذ بیعت از آنحضرت نمودہ اند دلیل دانے بر ضرورت اخذ بیعت ست چہ اگر اکابر شان ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک بیعت سعد عبادہ میدانستند ابو عبیدہ را نجدست آنحضرت نمیفرستادند و غلطیکہ از اخطا اغلاط از آنحضرت نمودہ نمی نمود اما در زمانے پس بطلانش نیز ظاہر ست زیرا کہ اولا دعوی مذکور بحکم تحت است و شہادت علی نفی غیر مقبول و ثانیا بعد تسلیم مفید مطلوب لان السکوت لا یستلزم تسلیم المسکوت عنہ اما آنچہ نوشتہ کہ چون این کلام از زبان احدی از اعداء احباب بر نیامدہ و ایستیم کہ اصل فضایح مذکورہ ساختہ عبد اللہ بن سبا ست الخ پس قطع نظر از عدم ظہور وجہ ملازمت میگوییم کہ ہر گاہ دعوی رضای جناب ولایتمآب و سیدی شباب اہل الجنۃ و سیدہ نساء عالمیان و سلمان و ابو ذر و مقداد و سعد عبادہ و دیگر انصار بر خلاف خلیفہ اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبد اللہ بن سبا چہ باید سایہ حال خسران مآل اہلسنت نخواہد کرد و ما نقلہ عن مجمع البحرین فہو لنا لا علینا چہ آن بعض صریح بر برائت فرقہ حقہ از آن ملعونست فکیف نظن اتباعہم لہ علیہ ما علیہ **قولہ** علاوہ بر ین زید بن علی بن الحسین رضی اللہ عنہم دعوی امامت برای خود نمودہ **اقول** چون فاضل مجیب بنائے استفتا بر زعم ناقص خود بر اصول اہل فرقہ حقہ ایدہم اللہ بنصرہ قرار دادہ بر دلازم ست کہ از احادیث و عبارت کتب معتمدہ فرقہ ناجیہ ثابت نماید کہ زید بن علی دعوی امامت خود نمودہ نمود لیکن چون مقام تحریر دعاوی بالایہ ست در مقام تفصیل و اجمال نمودہ بالجملہ دعوی امامت زید از کتب معتبرہ ثابت نمیشود بلکہ عدم دعوی زید در کتب معتبرہ مصرح ست چنانچہ جناب سید علی ملقب بصدر الدین مدنی در شرح صحیفہ سجادیہ چنین تحریر فرمودہ

الحلال واستة فلا شك ان كان عارفا بما صح فقد روى الصحابي باسناده عن عمرو قال قال زيد بن
علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب عليهم السلام كل زمان رجل منا اهل البيت يحتج الله به على خلقه وحجته
ابن اخي جعفر بن محمد عليهم السلام لا يضل من تبعه ولا يهتدي من خالفه وروى الصحابي باسناده عن عمار الساباطي
قال كان سليمان خالد الحلال خرج مع زيد بن علي حين خرج فقال له رجل ونحن وقوف في ناحية ويزيد واقف تحت
ما يقول في زيد هو امام جعفر قال سليمان قلت والله كل يوم من جعفر خير من زيد امام الدنيا قال فحركت دابته
وجاء الى زيد وقصه القصة قال فمضيت نحوه وانتهيت اليه وهو يقول جعفر امامنا الحلال والحرام اهـ الى ان قال
من الاحاديث عن الصادق والرضا عليهم في تحقيق الرجال ورد ترجمه زيد مذكور است وفي الارشاد والمفيد كان زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام عين اخوته
بعد ابي جعفر وافضلهم وكان ورعا عابدا فقيه . . . . . .
ويطلب بثارات الحسين وا معتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه الى
يدعو الى الرضا من آل محمد وظنوا ان ذلك نفسه ولم يريد بذلك لمعرفته باستحقاق غيره الامامة من قبله وبعد
عند وفاته الى ابي عبد الله عليه انتهى موضع حاجه من كلامه وقاضي نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنين
نوشته مولف ميگويد كه تحقيق آنست كه زيد بن علي مدعي خلافت نبود وبيقين سيد انست كه مستحق خلافت
در زمان او حضرت امام جعفر صادق عليه السلام است بلكه مقصود او از خروج بر متغلبان آن زمان انتقام
كشيدن ثارات اهلبيت عليهم السلام بود وبهر طريق ميخواست كه مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود بپردازد پس هرگاه از احاديث وعبارات علماي فرقه دعوي امامت زيد ثابت نشد
اسناد آن بطرف زيد بمقتضاي عصبيت وعناد خواهد بود نه انكاران كما زعمه بذا المتعصب المفرط
اطلاق نفط شهادت بر قتل زيد قبا حتي نخواهد بود اما آنچه نوشته كه نهي امام وقت از ين خروج وبود
موجب زيادت وصول مكروهات بجناب امام الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهي تحريمي از جانب امام
فقيه ست ودونه خرط القتاد والروايات الدالة على خذلان الامام بقتله ايين شاء على مسلكه بنا في متن الاقناع
ولما قتل بلغ ذلك من ابعد الله كل مبلغ وخزن لخزنا شديدا غيظا حتي بان عليه وفرق من ذلك
عيال من اصيب مع زيد من اصحابه الف دينار انتهى قول الفقير بسر گاه را تمم هيچ ميرزا جواب استفتا
اول آنكه مطابق ارشاد والد ماجد نش الخ اقول انچه جناب عليين مآب آية الله في العالمين آقا علي مدرس
ارشاد فرموده مطابق واقع ست وهر كسكه متتبع كتب كلاميه علماي امامية نموده سيد انست
نقل مطاعن خلفاي ثلثه وروايات دال بر امامت جناب ولايتمآب از كتب معتمده اهلسنت مي نمايد
پس اگر علماي اهلسنت پرده عصمت وعناد از چشم بصيرت بردارند البته معجم ومجموع خواهند شد فلا تكن
اهل بحران مصداق آيت اتاني هدايت فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم الاية خواهد بود ومعلوم

که در افراد بنی آدم کسے افضل و اعلم از سید عالم نبوده پس اگر چند تقرار مستفتین
نصارے از تقریر انحضرت منفجم و مجروح نشوند این امر دلیل حقیقت مقصد نمے تواند شد
و بحمد الله جناب معلی و مقدس القاب فضلاے فضاے مجتهد العصر و الزمانے دام ظله در تحریر
تحریر فقره مسوده مراعاة للطریقه القدیمه القویمة از مسلمات اهل سنت بر انشاء عرض کرده پس تفهم
افهام بآن برامیه باشی از سفاهت مجیب ست کما لا یخفی علی من طالع هذه الرساله و پر ظاهر ست که برگاه
تحریرات رشید الفضلا کز شیوخ و اکابر مجیب ست در جواب رساله متعکه جیان باشد پس وای بر
تحریرات این مجیب که نجوز رشادت اسمی هم نرسانیده و لنعم ما قیل ؎ آنچه پوشیده ترخاش بود
کو عدو آفتاب فاش بود دقیق اول دوم آنکه کلام مستفتے باوجودیکه علمای سبیتش بتوهم ادے الحوق ضرر شده
تقیه را مختار سید انداقل اسناد تقیه بتوهم ادے ضرری لایق و اجری بحال اورد ع صحابه ست که از عهد خلیفه
پنجم راضی بر بیعت یزید بوده و ابو یوسف ست که برای یاردن رشید تجویز دخول بمادخواه پدرش نموده
کما فی تاریخ الخلفا شاه ولی الله دهلوی در رساله انصاف فرموده و روی آن ابا یوسف و محمد اکابا بکر
فی العیدین تکبیر ابن عباس لان یاردن الرشید کان یحب تکبیر جاء پس البته این صاحبان علی الشان بتوهم ادے
الحوق ضرر حین سوء بعمل آورده اند بار خدایا مگر گویند بتوهم ضرر نبود بلکه برای تحصیل زر و جاه اشنع واقع شده علیه
حال کتمان مولف الرساله اسمه فیها اما انچه در خصوص تحریر بعض تعریضات و الهامات که در استفتا مرقوم
نوشته اگر مراد ازان تعریض بحال صحابه عظام ست پس تعریض بلکه تصریح بما طعن شان طریقه فرقه حقه است
بارها گفته ام و بار دگر میگویم از منع مولف شتمات امتناع ازان علی وجه داد نمیتواند که در رد قابله اش حرفے
بزبان آرد مگر انکه فرار از حسن تحسین سلام نماید بکافر سن فرد اگر مراد تعریض نسبت بعلمای عامه ست پس اگر
وفا بعهد از حال مولف معلوم میشد مصالحه بر عدم تعرض بشان علما امکان داشت و لیکن بنکث بیعت
غدیریه و کذب بیعت غدر کذابین غادرین احتمال وفا بر اصح و در احسن بعید بهبات بهبات لیس منکم ربل رشید
و انچه در وجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی ست و اگر جای اجمالا گذاشته کتاب
نشده باشد نظر بعدم حاجت بآن بوده باشد بنظور الامر و وضوح الحجة و لیس الامر کذلک من قبل من
عن قریب انجته و تحفه الکلام بحمد الله الملک العلام و الصلوة و السلام علی سید الانام و آله البرره الکرام
الا یوم الاثنین عشر شفعا یوم العشر اللهم ان نشهدان هوالاء ائمتنا و سادتنا فاذ تتاالحجة بهم تتولی و من اضللتهم
تبرا الے یوم القیامة و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین آتی امر الله فلا تستعجلون و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر
یا لیتنا اگر مراد از اشاره در کلامش که در ین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب آمده رساله قدیمه جواب
استفتای خود تش که بعبارة الیمین بانبات تنهاده الیمین نام نهاده باشد پس کلام او از کلمات
این بینه در سفاهت و بلاهت گوی سبقت ربوده پر واضح ست که موضع آن رساله همین ست که بر هر یکی از

زمسالک حقیت خلافت نیز بثبوت و شهادت جناب سید الشهداء ازاد گردنی میرسد
و دلیل دیگر بر این حق فقط برای آنست که مجتهد الزمان در تشیید المباني
مذهب منفرد ایجاد عبد الله بن سبا السوفسطائیه بسته و اگر واقعش این رساله نکوین
پیش چشم خود را باید که بکشاید و اندک غور نماید فحل قوی لهم من بأفیلوکا تهم
آثار تحالیش تا این فاتحه هیچ کلامی از او و عیت کرشانه و اقدسی از و بروز نفرموده باشد بلکه همه رفضه را
بمجتهد مصداق این آیت کریمه شمرده عالمانکه سب و زور بلکه این واقعه مشغول اند و هیچ تغیری از
غم و شادی نیست که در آن انموا قعه را بترانه سوسیتی نسرایند گویا انیمه اهتمامات برای آنست که
آنچه بزرگان شان در باره جناب امام حسین علیه السلام آورده اند که شما خرمین هم میگوید و کتاب
شیعه کوفه جمع شده هزاران مکاتیب فرستاده اند و مراتب مهاندارے چنانچه باید مرتب شده اند
تدارک آن فرمایند و نزد عقلا برای ریا سمه خویش علم بر آسمان افراخته اند فقاره بزیر قدم چنانچه نمود آن جناب
ایزدے درین اوراق و انسنے و در تالیفات کتورے کیا و که حال زیاد سعاد بر همگنان ناخورند گے
و ظاهر که قرآن مجید بر سر نهاد که من خفتے اجر و گاهے فتوے بر افادات الهدات نداد و اضح است
که شیاد و راز لفظ شیعه فرقه ناجیه اثنا عشریه مے باشد و التباد در دلیل الحقیقه کما قال المجتهد
انما نے ایضاً فے طعن الرماح وغیره مرار الاجرم تلمیحات شیخ الانامے مصداق همان آیت کریمه
خواهد بود که در اصل رساله قدیمه بسمت تلاوت یافته وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ
بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا فلذت بلکه عرایب
اطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهداء خامس آل عبا علیه افضل التحیه
و الثنا برا صول موضوعه مدعین مزید و لا برا هل دانش و بینش مانند را بعد النخاها بهات
و قوت احتمال قفیه و تلویه و حاشا ذا هل حق در باب اطلاق شهادت از ناصبه بروز
این کتاب عیان و پیدا باشد مانند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمانے که خود را از سادات
کرام و اولاد امجاد ائمه عظام میداند دیگران هم بلفظ سادات اورا فریه میسازند تا انکه او در پیشین
مسجد و حق انیست که شیخ در گلستان منبر باید و در آستانه مسجد منبع زر بنهاد گمان مبر که
یهودی شریف خواهد بود تو پس حضرت جعفر که رفضه او را کذاب میگویند و مولانا و آقاے او
و جماعے علیه ما علیه در حق الیقین و غیره قمار باز و طنبور نواز محقق هستند و بعضے از متقدمین
رفاض دیگر مدمن و خمر رقاص نوشته اند گما عرفت مرار اسلسلا و در اهم قطع کرد اگر چه مجتهد الزمانے
امر در ادر ابرای سلسله جنبانے قواب حی نامد و بکاهے جناب امام اعور المحدثین زبوع منبر باید جا
در اند امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکاتی پس طویل نقل کرده که در اثنای آن این عبد

قال رجل بعض من حضر مجلسه من الاشعريين يا ابا بكر فاجزاه جعفر فقال من جعفر فقال من خبره اوفقرن باكسن
جعفر معلن الفسق فاجرا جن شريب للخمر راقل من رايته من الرجال واتهمكم لنفسه خفيف قليل في نفسه
يخ طرفا انكه بعضى از نقطاء امام اعور كرده برآورند بايد گفت كه اعوريت او در كتب تحقيقه موجود ست كما في التحفة
ونقطاء امام در رساله اساس الاصول ونزهه بكلمه يا كلبي گفت وهو خافي وانا عليما بزبان كسيكه فرزند خايفه
اولش حضرت امام حسين عليه السلام از سفر عراق شنيد باوجوديكه جهاد بر حضرت امام حسين واجب شده بود بروايات كثيره
تمام مسلمانان قبل تفرد افقه الستة وشيطان آفاق كه اولين خاصته بود كه امام صادق را در پيرايه سالي
مجوسي گرداند معاذ الله دومي از جهت شقاوت وفتنه پردازي برآنجناب از عقبه عليا بارگاهش
مطرود گردد بكلمه طيبه شهادتين على صلى الله معلم رسول الله ست اللهم الا ان يحمل على التقية من الله تقية
حيث وضع الاول كتاب الله على صدره وقال هذا هو امامي دون غيره وقت الاحتجاج كما في
كتاب المختار فذهب الى النار على عقيدة المجتهد حامل الاسفار ايضا حيث تيقنت ان من لم يعرف امام
زمانه بعد من الكفار طرفه انكه فرزند ارجمند خليفه اول قطع نظر از آنكه خود از رفاقت امام
محروم شده بود ممنوع خير هم شد وشايد بخيالات آيد كه آن بزرگ مدعي امامت در بروي
حضرت سجاد نگشته بود فقط زيرا كه تعليمات دال برآنست كه او داد جهاد در حروب داده نشان
بردار بوده چنانچه جناب اميره در صحابه حضرت بشير وند ير اگرچه ديگران هم شريك بودند بخلاف
محمد بن حنفيه كه درين باب وحده لاشريك بود وتخصيص نشان بردارے براے آنكه عمده مقاصد
امامت جهاد آنست بابل فساد وچون مادة انحراف دعوے اعلاے از انشان مرتضوي بخيال
خامش پخته بود حضرت امام حسن عليه السلام خطابش بچها درين باب جلوه وقت احتضار يا دنفرموده
ولكن مصرع نهان كه ماند آن رازے كه دساتند محفلها بتكيف كه نوبت حكومت داستغنا
بحر اسود كثرت معنے نقصان ما بد وشماتت همسايه نزد فرقه مخالفه شيعه كما سبق بظهور مے رسد
پس در اباعبد الله بن عمر اما چه نسبت كه عبد الله بر يزيد خروج كرد بعد واقعه كربلا داد براے
زيارتش دو اسپه بشام رفت وبر صبح وشام از موارد بدش محفوظ بود ونقد وجنس سالك در هم
خون بهاے امام حسين عليه السلام حاصل فرمود كما سبق مفصلا في المجلد الاول اما نسبت معلى حضرت
پيغمبر صلعم بسوے امير پس امريست كه علماے اماميه در مناقب وتصفيه بكمال شتافته واز افادات
مثل شيطان الطاق وهشواتش لبطلان اراق برفتند ومعامله را برعكس كردند كه حضرت وتعليم
جناب اميره مشاق ومحض باظهار مجتهد درين كتاب واعتراف ديگران در كتب ديگر چنان گشته
كه طائران در خورانيدن غذا بچه هاے خويش وليكن كاسه ليس سوفسطائيه چنان از احاديث
خويش كه مارت اليه الاشارة قرار دادند كه چون خبر ولادت جناب مرتضوي بحضرت محمد مصطفى صلى

علیہ علی ایمہ رسید حضرت رونق افزود و در کنار شریف گرفت پس علی مرتضی تبسم فرمود و تلاوت تجوید نمود
و این تلاوت در حقیقت تعلیم بود قبل از نزول سورہ اقرا یا فاتحہ بدہ سال و ہر گاہ این واقعہ در وقوع صحیح بود
و آتش افروزد گاہ سوز علمای منافقین در توجیہات تشنیع نطاق ہمت بر میانجان محکم بر بستند پس بعضے
لوح محفوظ را بطالعہ جناب امیر پیش نہادند و برخی با قلم کلام نفسی مثل کرکی بر گشادند و گفتند کہ اگر مقدم
دہ سال باشد چہ بعید و اگر ہزار سال بود چہ عجیب بستر دلیل آن شد ند کہ اینعلوم بدیہی را تا باید ذکر و نظر مشترک کردہ
مجملا یقینی ثابت کنند کہ محدثین اہلسنت ہم آوردہ اند و پس امری مشترک شد و خصوصیت اشکال نہمال
شیعہ نماند و کسانی را کہ برای رد رسیا در مرہ سنیان در کشاکش مکر فراہم گرد آیندہ بود مقصد مذکور را با تمام رسانند
و رفع شبہات مقتدایان شیعہ و غاد و غل و طول این بحث را در تحقیق کلام باری عز و جل پایانیست
و مسئلہ ہم از معضلات فن ست الغرض کیسکہ جناب امیر را سر اعلم کلام اللہ و اعلم قبل از نزول و بعد
و مبعوث شدن حضرت بداند در کفر او شکے نتوان کرد و لنعم ما قال تعالی وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ اِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَهٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ و مراد از اعجمی غیر مبین ست
چنانچہ صاحب صافی گفتہ و بر ظاہر ست کہ طفل تا بحوالے نرسد و بدرجہ کمال علوم فایز نگردد و چگونہ بآن درجہ
تواند رسید کہ علمای رفضہ بدان مباحث جناب امیر مثل ابن طاؤس بکمال تفتیش نگاہ خیال خویش بستابند
و لیکن بعد از فور بدیہی کمال فریاد و مبالغت کہ برای آنجناب حاصلست بلا فظہ آن البتہ تواند گفت ابو تکمیہ
باشد چنانچہ قمی در تفسیر خویش گفتہ یا بلعام رومی النصرانی بروایت عبد اللہ بن عباس با سلمان فارسی بقول
ضحاک یا یسار رومی بقول عبد الکریم بن مسلم کما نقل صاحب اجمع البیان ہمانیا بست با آنجناب ہیچ نمی ارزند
خصوصا نزد ابن طاؤس برجلہ و دیگر محققین شیعہ کہ در بلاغت قرآنی اختلاف ست مجملا بلاغت مرتبوی
کرم و اصحابہ کہ قطعا اجماعی و الفاقی ست بعد ازین شکی در آن نیست کہ چون تلاوت کرد جناب امیر تجوید را کہ
ہر کسی معنی ستاد در آنزمان بیداند چنانچہ می آید قبل از دہ سال از بعثت شریف پس البتہ رسولنا صلی اللہ علیہ وسلم
کہ ابلغ بلغا نزد ما بود حقائق و دقائق آنرا دانست و بکمال شوق آنرا یاد کردہ باشد بلکہ از اوراد و ہر ورد گردانیدہ باشد
مذکور شب و روز در تلاوت آن خط و افی گرفتہ باشد پس بروایات فریقین قوت و وفور آن بتوسط روح الامین حضرت حکم
فرمودہ ما انار بقارہ و نوبت نہم ضمیمہ و لزوم عظیمہ رسیدہ کمافی کتب الفریقین کہ متیقن از مسلمین چنین گفتند کہ حضرت
قوت حافظہ مذکور آنہمہ را فراموش ساخت چنانچہ نتواند کسی از ایشان حرف زدن کہ تسکوری دارد و در نتواند دید ان مقالات
تا آنجناب را بسواری براق پیش خود طلبیدند و حضرت مرتضوی بر بستر خود ہمہ عجائب غرائب بلکہ عوالم اربعین و بیشتر
درین سیر و سفر ہم ندید پس حقیقۃ الامر آنچہ بعد از تعلم و تعلیم بتوسط روحی و بتوسط حضرت جبرئیل ہم متحقق نشود
و نہ حاجت بدنبی نظر کہ جوابات مسائل مردم را برتر و بیش متوقف دارند بلکہ تمام طرفین محدثین اتفاق بر بندہ حال تلاوت
قرآن مجید و ختم آن از جناب امیر بارہا در کتب فریقین بنا قبہ تشریفیان دیدہ باشی گویا حضرت رب العالمین تلاوت فرمود

وجود لفظی و فنای دیگری را دران مدخلی نباشد بحیثیکه تا پای دیگری در رکاب داخل نشود قران مجید میشد
وقتیکه تعلیم و تعلم و قرات حفظ و وظیفه گردانیدن قران مجید را قبل ازدواج و ما تعلق بذلک معین شد
بین بمقتضای العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب از ایت کریمه سابقه چه لازم آمد و پیداست که حال
اوقی در طفلی و جوانی مختلف است چون در طفلی معلم بود در جوانی بطریق اولی فالعجب که بدیگران تعلیم
نسبت کردند بجناب امیر و امر مذکور نظر بحکایت ولادت شریف اوست در نه مشهور بر که علما در کتب
دینیه اورده اند چنین است که پیر کتب خانه تعلیم یعنی جبرئیل بار بهم ذهن و ذکا طفل دبستان شما است پس
برین تحقیق جناب امیر استاد الاستاد شد کما لا یخفی این مباحث طویل الذیل بود بقدر ضرورت
که تلمیحات و فضه ازان تواند شد و حصول رسالت برای جناب مرتضوی بوضوح تواند انجامید و سلب
لیاقت حضرت معاذ الله و موید است قران اهل بیت جمع کرده جناب امیر در بطلان ختم نبوت که یارا معلوم شد اکنون متوجه بتقیه کلام مجتهد الزمانی میشوم و میگویم قوله بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زکیه
اقول این مغلطه از جناب مجتهد بعنوانی صدور یافت که عوام طلبه بی تعلیم هم پی تواند برد که اورا
لیاقت آن نیست که الفاظ قران مجید و احادیث شریف تواند فهمید تلمذ قابل چه رسد تفصیل اجمال
انکه اول در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
در آیات قرانی از قتل تعبیر فرموده اند قال اعز من قائل و یقتلون النبیین بغیر الحق و یقتلون الذین یامرون
بالقسط من الناس و قتلهم ایاهم و قتلهم ایاهم فریقا کذبتم و فریقا تقتلون الی غیر ذلک و اگر مراد اذاعه آن
انبیا باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی اذاعه
کردند و بالاخر نوبت بشهادت شان رسید پس مآل هر دو بوحدت کشید یعنی بیان شهادت مثل حضرت
زکریا و یحیی را بلفظ قتل آورده و لفظ شهادت نیاورده پس برفهم این رئیس المتفهما توان گفت که آیا خداوند
عالم در شهادت انبیا عبد ست یهود و اشال شان متردد بوده یا منکر شهادت چنانچه بعضی از شیعیان
بر زعم او بلی فرق نیست میانه یهود و شیعه بر تفسیر یکه اشاره کردیم که انها اذاعه کرده بودند و غیر قبول
و شیعه با وجود یکه هزاران مانند کلینی امامیه شنیده بودند که دین ما را اذاعه نکنند و هر که چنین کند خدا او را ذلیل
گرداند و هر که پیوشد او را عزیز کند چنانچه نمونه آن در رساله قدیمه دانستی و ایشان بحد این عهد و وصیت را
برباد دادند که هزاران رسائل و کتب در روایات و مسایل خلافیه سب و تبرا که اثر از مذهب ائمه
اظهار و اسرار شان دانند نوشتند و بدین جد اکاذب از مذهب اهل حق قرار دادند نیست حرفی ازان و اذاعه
اما قتل پس یاد بکن قصه مامون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل بوق از اهل تشیع و ذوی البصائر
که بقول مجتهدین و غیرهم نیز دو امام را اردست خود کشت کما عرفت مجملا و مفصلا و سهم ما تم نیز بجا اورده ایم تعلق
بقران مجید داشت اما احادیث پس ما را باثبات ان از کتب رفضه ضرورتی نیست بسبب انکه خود

از نقل وحکایت این منقصه واضح است مثلا در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکواعب از حیله باعیر اقتر
روایت کرده ومبین آن ترداد میثم تمار بوده در ریخ مقام لفظ قتل ومشتقات ازان مرتب اضافه
مصدر است بقسم شرعی والله لیقتلن بهذه الامة این نیست تبها دعائیکه بعد چندی از سیطور
حدیث جناب امیر مروی ذکر نموده واین جمله وارد است وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین واجر میخواهد
ترکیب فارسی وعربی تحقیق لفظ قتله گاهی دیده باشد که جمیع قاتل است وآن ماخوذ از تقبل میست مقابل
معروف که از قبل صیغه ماضی آنرا ساخته اند ولفظ قاتل آنان برآورده اند بحذف علامت مضارع
چنانچه برخوانندگان میزان الصرف از اطفال دبستان ظاهر است شاعر هندی چه خوش گفت
در شش تها مکتب مین محکوآه کا ۞ یه سبق تحا پہلی بسم الله گا یعنی روزیکه در مکتب نشستم
زبان وقت آه عشق از دروتم برمی خاست مجتهد این سبق ماضی ومضارع واسم فاعل را بمن فرا میگرفت
پس درعین بسم الله بسم الله محبوبه خود را نیز گنجانیده اعوذ بالله من ذلک ونعوذ بالله من
یده المهالک سوم لفظ ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی چهارم قول راوی سمعت اذنای
روجه فاعلمی ان سیدک الحسین قد قتل بلفظ تحقیق پنجم قول جمله که قلت والله قتل سیدنا
الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین نابینا نمیده باشی که در روز روشن این
الفاظ را در حدیث نقل کرده خود نه بیند وچنین اعتراض را بر علمای اهل حق برگزیند که ایشان
شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید کمالش انکه علمای شیعه مثل ابن بابویه
اگر این لفظ می آرند انچه بر مدح آنجناب واآلست نیز روایت میکنند وجوابش از عبارت شیخ
جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او وجوه ظاهر است به بین بار دیگر که میگوید ولما قتل الحسین
بکت الدنیا سبعة ایام والشمس علی الحیطان کالملاحف المصفره الخ واین چه فرق دارد که نمایا
بالبعد لفظ قتل مناقب هم باشد واگر جناب رئیس الحمقا اورین تعمیم شکی باشد باید که در وزرے
رجال اهل محمود در ستم نگریزد از ندوا از محله مهره خود بهره نبرده بکاوی حضرت اعور الدجالین
مشغول شوند واول عبارت او بهره دو چشم به بینند بعد ازین حد تیکه قاصر النظر مذکور تلمیذ حضرت
شاکر ذوالجار دسر حوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کاوی عبارت خود شد
تولیسد مولد حسین بن علی علیهما السلام ولدی سنة ثلث وقیض فی شهر المحرم من سنة احدی
وستین من الهجرة وله سبع وخمسون سنة واشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنة الله فی خلافة
یزید بن معویه وهو علی الکوفة وکان علی الخیل التی جاربته وقتلته عمر سعد بکربلا یوم الاثنین
لعشر خلون من المحرم وامه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الخ مزید بر
او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم دشمن اهلبیت باشد انکه اول لفظ قتل نوشته یا لفظ

قبض آورده بهر حال نفس شهادت مجرد یا مزید استعمال دران نکرده و بر شوی صورت بمعنی خود باقی
در نیمه که ابی و استکبر و کان من الکافرین اما ثانی پس بدانکه متصل آن عبارت سابق نیست سعد و ابن
بن محمد جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن ابن مسکان عن ابی بصیر
ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشورا و هو ابن بضع و خمسین سنة
بدین که بر حضرت امام صادق چه تهمت نهاده یعنی حضرت صادق چون منکر شهادت یا متردد دران بود چنین
افاده فرمود که آن روز درجه علیای شهادت یافت غیر از قبض و قتل که برای قبیله انجناب نیز می آرند بعد ازین
حدیثی ازان امام عالیمقام باید شنید بروایت همین قاصر النظر محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الوشا و الحسین
بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشا عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت
فاطمة ع بالحسین ع جاء جبرئیل ع الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتک
من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله و حزنت وضعته کرها ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
هو فی السنیام تلد غلاما تکرهه و لکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال و فیه نزلت ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی امام صادق ع فرمود
که چون حضرت فاطمه ض بار دار شد بامام حسین ع جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد که پسر بیدا شود طفلی
که امت تو او را خواهد کشت پس از انجا غرض کراهیت جناب فاطمه ض هر دو وقت بود در هم وقت
بارداری و نیز در وقت تولد فرزند و ازینجاست که امام فرموده که در دنیا هیچ زنی ندیده شد که بزاید
بپسری و ناخوش کرده دیگر فاطمه زهرا ع چون میدانست که امت او را میکشند موافق اخبار حضرت و
کراهیت به پیدا شدن پسر بوقوع آمد بعد از انکه رانمی گشته بود دلشنیدن درجه علیای امامت و اولاد
او و این اعور جال چون عداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تیغ بیود است عداوتش است
که اول مرتبه ضد تسلیم برای شان یکفته حضرت ع مسلم می دارد بعد ازان بالنسبت رد وحی رد نقص عهود
و مواثیق ظاهر آل عبا باثبات میرساند چنانچه در قصه توشتن وثیقه و فارغطی پیش سید المرسلین
و ملائکه مقربین باز کشتی جناب فاطمه ض با هاجرین و انصار خصوصا ابو بکر اخذ تلبیب باعمر فاروق
عیان گشته در بنمقام نیز نصب و عداوت این بیت همانیش آمد که تفصیلش بعض وجوه از حدیث دیگر
عیان تواند شد که آن اصل چهارم است از چهل امام ابو عبد الله صادق قال ان جبرئیل نزل علی
محمد صلی الله علیه و سلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من ولد فاطمة یقتله امتک من
بعدک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة یقتله امتی فعرج جبرئیل ع ثم
هبط علیه السلام فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یقتله
امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یبشرک

بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمة ان احمد یخبرنی بمولود یولد لک یقتدا امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود یقتدا امتک من بعدک فارسل الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت فحملت بالحسین وحملته کرها ووضعته کرها وحملته وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی فلولا انه قال لی فی ذریتی لکانت ذریته کلهم ائمة یعنی جبرئیل آمد و فرمود خدا ترا بشارت میدهد که پیدا شود از فاطمه فرزندی که امت تو بعد از تو بگشند اورا بعد از جواب سلام عرض نمود که مرا بچنین مولود حاجتی نیست و دو بار چنین فرمود و صعود و هبوط نمود جبرئیل رود اد در آخر فرمود که امامت و ولایت و وصایت در ذریه او خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمه را خبر داد بعد از انکار نص نمود و بر رضای خود و نص امام صادق بر این صد دلیل است بر آنکه حضرت فاطمه در وقت تولدش راضی نبود و قاعده رضا بقضا از دست برداشت محدثین و مجتهدین رفضه احادیث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الاولین والاخرین را مگر لفظات مجاذیب و بعضی از سالکین قرار دارند که چون خلاف مذهب ایشان و حق حریدان نظر بود بر جمعه گفتند بخطاب ایزدی والعهدة علی الراوی خرقه فقر را که بر تن ما راست کردی نکردی الی غیر ذلک من هذا الباب و رفضه بران طعن در ارکنند و استین انصاف را کوتاه کرده اند و وقت مذکور انهم یاد ندارند که حسنات الابرار سیات المقربین و اکراز واج مطهرات با خلفای راشدین تحریر رضای قضا در نمیداد مورد جیا مطاعن رفضه می شدند بالجمله جسارت اعور را بدیده که رب العالمین منتشر کرد و او نسبت کند نقیض آنرا بجناب سرور عالم حالانکه مقام رضا و تسلیم بود پس بایستی گفتن علی الراس والعین که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة زیاده برین نیست که بعد از ان سوال میرفت و میفرمود ولکن لیطمئن قلبی غرض که بداستلوت مذکور هم دال برانست که قاصر النظر نبت خالص ندارد و این معنی از کتابش بعد از دقت کتابت جنان وثیقه و نقص آن که سیدانی عیان ست معنی اطف المصباح فقد طلع الصباح فکیف که معنی رضا چنان قرار دهند که ترا باطمینان تعبیر کردم باز جناب فاطمه زهرا بضعه خاتمیه دو سه ار وقت دلالت عدم هم بر معنی اطمینان و رضا نیابی نبرند پس بهر حال ادراک آن فرموده بانه ولکن مجتهد بحسن المنافقین باید که خود را برناصب اعور فدا سازند که انکار بشارت را اگر حضرت دو بار در تمام استاد کرد بجناب سیده فقط یکبار پس از خرسن موی بس است کتب ما را اگر تصفح کنند خواهند یافت که چون این ناصبی اعور و گمانده بد گهر او مرد و ند معنی بتکه مجتهد درین کتاب آورده که بداحال ان مرد تیره روان که مرکس بود شادی دیگران چنانچه قبل ازین بحایش بدانستی در حق ایشان بوضوح انجامیده و چون مجتهدین ازرفضه این نواصب باهستند و ستارنجوم را از برای ایشان مستفاد اید فاثل علیهم ما جاء فی القرآن المبین و مکروا و مکر الله والله

خیر هم المکرمین من بعد مخفی نماند که مقصود اصلی از ایراد اخبار اعور را غالبا طلبه علوم هنوز نیافته باشند یعنی در خصوص
هم اشاراتی که بیت المثل بعد از امور سابقه بسکنند که ترجیح سبط اصغر بر سبط اکبر یا نعینی حاصل است
که هیچ کس در دورتیش لیاقت و استحقاق امامت و وصایت نداشته بلکه انعینی مخصوص بسبط اصغر
گشته که امامت از نسل او بیرون نرود و بذریات اکبر مابل گردد و در ضمن ادا شود انچه در احادیث
دیگر وارد شده که حضرت حسن مجتبی از اولاد مخصصه جناب سیده نبود که سبع سنابل نزد حضرات
ائمه ملقب بوده اند و از مطالعه این کتاب پی برده باشی که بعضی ازین نوع احادیث وارد شروح
جامع الزیارات توانی یافت و اگر ادنی غور و تامل بکار بری خواهی دانست که با وصف بذل عنایت
اعور بحال حضرت خامس ال عبا بطور خود کما اشرنا ثابت کرد که در نسل مطهرش غیر از بزرگ کسی لایق
امامت نبود پس حال حضرت زید شهید هم از نجا معلوم توان کرد بلکه بضم حدیثکه بطور مجاز
بر اصول شیعه واقع شد میانه زید شهید و حضرت امام باقر و اعور از در کافی نشیند یذکر تمود صدور انکار امامت
امام باقر دعوی امامت خویش و لا اقل اصرار بر خروج با وجود منع شدید امام باقر از ان مثل افتاب نیم
روز روشن است پس حکم کفار از برای زید در احکام اخروی چنانست که بهیچ حیله نفضه از جای خود نمی جنبند
و هو خلاف ما تقرر عند المفید و المستفیدین المحققین بل هو تقیض ثابت من القران المبین و احادیث
سید المرسلین و ایمه الدین پس به بین که اعور با وجود تصور نظر چه مرتبه از غضب و اعداوت اهل بیت
مضمر دارد و برای تاسیس رفض چه قدر میکوشد در بست سال این کتاب را ساخته و پرداخته که در
حقیقت قران مجید بر وی کتاب مختوم بحقیقت گردانیده وَاللّٰهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ بالجمله سخن دران
بود که بر گمان مجتهد الزمانی خود از کافی انکار شهادت جناب سید الشهداء بسبب استعمال لفظ قتل بر
آید و آن بعنوان شایسته به ثبوت رسیده یعنی از احادیث متعدده به بیان مجتهد عیان گشته و هنوز احادیث
ایمه هدی بمضمون درین باب که مولد امام حسین است مذکور یافت ازان جمله قصه ماتم کلبیه است
و چون بیشتر مردم ازان غافل اند و امر بیست که فی الجمله عجبی و غرابتی دارد بذکر ان جسارتی مینمایم که
از شروح این کتاب بوضوح پیوسته که از ازواج طاهره جناب امام حسین امراه کلبیه است که او را
در سفر کربلا همراه نبردند جناب اعور دجال باعتراف شارح قزوینی در اصل دهم روایت میکند و دران
نیز لفظ قتل بحدیث امام صادق موجود است سمعت اباعبد الله یقول ما قتل الحسین الا قامت امراته الکلبیه علیه ماتما دبکت و یکین النساء
والخدم حتی جفت دموعهن و ذهب فنیاهن کذلک اوزات حارثة من جواریها حکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها مالک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة تد
سویق قال فامرت بالطعام والاسوقه فاکلت و شربت واطعمت فرسقت و قالت انما یزید بذلک
ان تقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت چون کشته شدن

امام حسین علیه السلام رسانید کرد زال مبتلا امر القیس که از بنی کلب بود و با او در کربلا نبود و بهاد ماتمی
و گریه کرد و گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید لغیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای
او روان میشد پس طلبید او را و پرسید گفت او را چه حالست ترا که تو از میان روان میشود
اشکهای تو گفت بدرستیکه من چون رسید مرا تا توانی اشامیدم یک شربت قاوت امام گفت پس
امر کرد او را زن بخور و فی و قاد تها پس اول خود و اشامید باز خورانید و اشامانید زنان دیگر را قال و امامه
الی الکتابة چون تسعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فنمارات بجون قالت مانده قالوا بدة ابدا با فلان
تسعینی بها علی ماتم الحسین ع فقالت نسانی عرش فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن
من الدار لم یحس بهاحسن کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن
من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و بهدیه فرستاد و شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخوار باید و جوید
بگشتن ایشان بر لجج آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دیدان مرغان سنگخوار را گفت چیست این
گفتند بدرستی است که فرستاده و آمر فلانکس تا بدو جوهم مان بر ماتم امام حسین پس گفت نستیم ما در عروسی
که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد ازان امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون پرده
شد نداز خانه پس چون بیرون پرده شد نداز خانه شنیده نشد از برای ان مرغان آوازی تا یعنی که کسی
از شدت ماتم با نها ملتفت نشد که بذخیره برای وقتی دیگر نگاه داشته شود و مردم بتاراج برند چنانچه گویا
که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشدند برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت بدینجا کشید یاد آمد امر یکه اکثر سائلین ازان می پرسند و ان اینکه حال حضرت شهربانو
بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعلامش نقل می کنند و قتیکه در زندان
حضرت فاروق اعظم در بسبی آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را با امام حسین داد و فرمود که بازار مدینه را
بیارایند و خود انجناب در جلو ارابه حضرت سید اصغر همراه شد و امر اسعاوت خود و نست و در قصه مطرود دین
همه ظلما را با و نسبت میکنند و قاذورات شیاطین در حق او نسبت میخورند که خود مجلسی این قصه را در کتب خویش
روایت ننمایند که من باختصارش نشان دادم العرض قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان چنان نوشته که حضرت امام سجاد
عقد نکاح خود با شخص غلام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود و بر لبست و درین باب عبد الملک بن مروان که خلیفه
وقت بود خرده اشتی فرستاد و حاصلش انکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بخواب بشر
داد تقه و اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم در داد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش عنقریب می ایداظهار اینمقدمه است که آن امام در همچنین آبای کرامش بر روش حضرت جد ماجد
خود زیستند و هرگاه بر سنت جد امجد شان رفته بود و با و رکنی که جمله سنی بودند و رقصه بعد از وقوع

تقیہ یعنی ظاہر ائمہ نشستن بود اگر انسان بریں را باطبقہ اسفل سافلین بدوزند نتواند چراغ رفض را برای آنحضرت
برافروزند زیرا کہ دعوی مذکور بتقیہ دون قید نیست بہ بین کہ شیخ الطایفہ امام اعظم اول در صدہا مقام ہمین
ترانہ می سراید کہ محمول علی التقیہ ہر کہ خواہد بکتاب صغیر و کبیر او رجوع نماید کہ ہیچ شرطی از شروط و قیدے
از قیود در انجا نیافت و ہنوز کسی بی نمی بردہ کہ اصحاب را بدعاوی کاذبہ متغیر و مبدلین و انگفتند و اہل بیت
بلکہ ایمہ عظام را بطیب خاطر بجا مغیر و مبدل دین دانستند و مدار مذہب خود بران بنا نہادند و ہم یحسبون انہم
یحسنون صنعا و ترجمہ اروے مگر یادنداری در حق امام الایمہ نائب و خلیفہ حضرت پیغمبر بلکہ
بلکہ امامتش اصل امامت ایمہ است کہ معلی عرش در پہلوی عرش بنا یابد مگر بر انیکہ از روز ایمان تا وفات مظہر
کفر و کاتم ایمان بود سر اصول امر و مبدین تا بایمہ متاخرین از اولاد امجادش چہ رسد کہ آثار اقدام بنجابت
پیمودند و زندگانی بران بسر نمودند چنانچہ در ہزار کتاب دیدہ باشی و آن موجب مباہات و افتخار شان
بود اللہم الا ان یکید والنفوس بعد ازین نسبت دائمی و قتی کجا ماند کہ برای استماد رفض سوی حضرات
ایمہ بکار آید فرق انیست کہ در بحث نحن نتکلم بکتاب طعن الرماح کہ محل زمان رازی مجتہد الزمانی است بر روات
فرقہ یقین کلام جانبین را در انہم ما و بر ثابت کردم در مجلد اول و ابحاث حملہ مذکور را متوجہ کردن بنفی
بتقیہ فی ہذا المقال مثلا بدلایل بیان کردم بخلاف اظہار کفر مانند شہادت کہ انی ورانی نکنجد و اگر بفرض محال ثابت
گردانید وحی رارد کردہ باشند فانہ صلی اللہ علیہ وسلم ما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی الحدیث
النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر آن ان سیال را اعتبار کنند پس باید کہ برای بعض
ارکان خویش کفر بواح را معتقد باشند مثلا چون کفار حضرت عمار یاسر را بقا بو کر فتند و او بعذاب دیدن مصیبت
شدید تن برضای کفار دران وقت داد باید کہ معاذ اللہ ہمیشہ مرتد و کافر باشد و آن ان سیال بدرجہ
اعتبار ماند و امتداد و کثیر ایمان و اسلام او را مانند سنن ایمہ در عرہای شریف اعتبار می نباشد معاذ اللہ لازم
می آید در صورت مذکورہ کہ نابان معصومین ہمہ ورانام معاذ اللہ ذوی العجمین باشند با لیہ ابہت
حالانکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث خویش بروایت ثقہ المحدثین طایفہ ذوی العجمین را لعنت
فرمودہ فیکیف کہ ہیچ کی معاذ اللہ مدۃ العمر راہ در دفع پیماید و گاہی ہجرت نفرماید و احکام شرعیہ
مغیر گردانند مثلا سنیان را بگوید کہ استنجا بسبتی در بیت الخلا کردہ باشند کہ اسامی مقدسہ الہی
دران خاتم کندہ باشد و بزرگان ما ہم چنین کردہ اند چنانچہ امام اعظم اول در تہذیب الاحکام
بتفصیل آن پرداختہ حالانکہ بعضے از ایمہ نجابت بلکہ اولوالعزمی ہم رسیدند و میدان داری
تا دہہا تعمل آوردند و مدار امامت را کہ مدار نجات بران است چنان بیان کردند کہ بیعت
ثابت مشیوے آنکہ نصی و معجزہ در میان باشد و اجتماع اہل حل و عقد در وقتی ضرور نیست
ورنہ امامت صورت نہ بندد و اگر از اجتماع مومنین کسی سر تابد باید او را کشتن و خدا او را سزا

اعمالش رساند الی غیر ذلک من احکام تتقول بعد طالعه فی نهج البلاغة وغیرها انتهی والله اعلم
اکنون مطابق وعده عبارت کتاب وقتاب الاعیان که مجملا معنی آن دانسته بود ی مفصل استماع نمود
اول دلیل بران قائم شد که ایمان بیت متبعین سنت بودند ولغایت اصی منزه از حدثات رفضه وخشت
چون حال حاتون شهر بانو یافتی پس کجا باقی ماند روبروی طالبین حق که بعضی از نمالبان گویند
که زن امام اکبر بیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افتروا علیهم وتقولوا خصما لهم
الینی حضور صاحب بارو مادر معظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن معظمه بود چرا میگویند
که استماع ان اهل زمن را موجب دل تنگی وگرانی است واصل حقیقتش نزد رفضه اینست که بعضی برحسب
قاعده مذکوره گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد نسبی بر نیامد که از نیجهان انتقال فرمود وجمعی بر انند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شهر بانو اضطراب زاید واشت
تا بحیکه بخدمت ان امام الصابرین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفاکار بخیمه درآیند تا نم که بر من چه بیاید
رود حضرت سید الشهدا فرمود غم مخور که بعد از شهادت من ذوالجناح بر در خیمه آید باید که همه فرزندان
مرا گرد اناث وخواهران متشتین مرا بجا فظ حقیقی بسپاری وسوار شوی که او ست رهبر تو گوید چون
ذوالجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظر بر سواری افتاد خواستند که سر راه بگیرند و
طریق شوند شهر بانو متوجه بدرگاه مجیب المضطرین شد وسواری را دید که بجانش متوجه است وفوج
مخالفان از پی او روی بخیمه نهادند وان سوار با عظمت وقار حضرت امام حسین بود که لاساد او دعا نیشته
ذوالجناح به تیز رفتاری می آمد ان رشت روبه جبال می آورد ونا پدید گشت وامروز در انجا بنائی از
خلاصه فضه خواهی دید که انرا مقام غیبت جناب شهر بانو قرار داده زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سمت
رای سرداب قصر امام حسن ثانی را موضع غیب غائب عن الابصار گردانیده اند وقبل ازین هجوم
شیعیان بر وقت دران بود که شاید حضرت صاحب الزمان ازان جا خروج فرمایند واعوان وانصار را
بیابند ودرین انتظار بجدی بسر می برند که رعایت اوقات نماز هیچگاه نه هم فوت میشد انیها که بگوشت
در آمد جاه وجلال امور وجال او دو بتصریحات علمای اهل دغل وگر حال او وبالتخصیص از تصریح مجتهد الزمانی توقع دارد
باری بکتاب این بناح که نامش طعن الرماح است وشکلین وفقهای شیعه از جمیع تالیفاتش ارجح وبهتری دانند
بدرجه کفر تواند رسید بیانش انکه مجتهد جا ملیکه بحث منازعت حضرت مرتضوی وعباسی یاد کرده وتحوالله
امرا در کتاب مذکور سیر رو بجا رتش چنین است سیوم فسق وکفر قائل قول وند البطلب میراث امرانه من
ایها یزکه مستلزم اسارت اولاد است بحضرت فاطمه که تعبیر از جناب بلفظ زن کرده وهم بحضرت جناب سلطنه
که تعبیر از انحضرت بلفظ پدر او نموده واز نجاکه امور المحدثین همین لفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که مشتمل
بر اسارت اوست باشد باعتراف او ودر باره ربابه کلمه آورده البته در فسق او شکی باقی نماند فکیف چنین

زوجه که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام بآن اهتمام بجا آورده وگریه درگلوی مبارکش
کره گریده تا مجدی درین ماتم عم اندوز جانسوز گریسته که هیچ تری در چشمانش باقی نماند
واگر باشد ضرورت سوق را باب امیخته واشامیده فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم
تواند کرد که بر مجرد تباکی وتعیب له الجنه مرتب شده پس نا مصیبت این دشمن نکهنه بادید که لفظ
امراة آورده ودر باره چنین محبه ومحبوبه دیرینه بی انداقی صریح نموده عداوت خویش را مبرهن
کرد انیده گر فتم که کجا مرتبه علیای جناب سیده وکجا رتبه رماه کلبیه ولیکن اساءت
ادب نسبت بجناب آستانه سلطان کربلا موجب فسق باشد چه جای زوجه طاهره آنجناب
وازینجاست که اگر علوی را بی ادب وبسوء ادب علویک گوید تکفیرش میکنند وحقیقه
الامر اینست که لفظ مذکور زینهار در محاورات عرب ولالتش بر تحقیر وتذلیل ندارد وغایه مایحتمل
محتمل است که بنیاد دعاوی خویش بر امثال این خرافات از راه حسد وعداوت خلفای راشدین
راشدین میگزارد وبآقران مبین واحادیث ایمه معصومین کاری ندارد وگمان میکند
که باری خود چیزی دریافته اند در قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که وَاَمَرْتُكَ
فَاَقِمْ فَصَحِكَتْ الی غیر ذلک من الایات واللاحادیث ولیکن چون
اساس کلام احقر الناس بر الزام وجدل با مجتهد طغام است برای تحقیر دجال اعور بکار آمد
واین مغالطه مجتهد ازان قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجید گذشت که محاوره عرب
این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند ومجتهد این محاوره را از غلبه حسد یکه نسبت
بعلمای اهل حق دارد نفهمید ونیز می تو انگفت که این نوع مغالیط اوراصیراث پیر دهقانی
صاحب صوارم علی الاتصال میرسد وکیکه کتاب مذکور را تصفح نموده میداند که او از اجتهاد
خویش در بیان معانی قران با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی
قران مجید برای خود نگوید واین پیر خرف چون در کتاب الله دیده که قید بغیر الحق در قتل
انبیا مفید انیمعنی است که در بعضی از صور تهاریختن خون حضرات انبیا عین حق باشد پس
در کتاب مذکور حکم بانیمعنی کرد که بوجوه محسنه قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود
از اضافه این کلمه بر محاورات عرب عربا نقیض حکم مجتهد فانی پیر دهقانی است که هیچ صورتی قتل هیچکسی
از حضرات انبیاء درست نتواند بود چنانچه عنقریب از کتب معتمده اکابر فرقه تفصیل این امر می آید بحول الله وقوته
اول عبارت پیر دهقانی را ذکر کنم باز بکشف مغالطه او پردازم پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علامه
دهلوی قدس سره العزیز درین عبارت مصدر است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه جمهور
اهل سنت است وشیعه قاطبه متفق الکلمه اند که خیرهای بسیار بر ذمه حق تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل تصریح غالب کار خانه الله

و حاکم بحکم عقل تعالی اللہ من ذلک علو کبیرا این نمیفهمند که بادشاه با محکوم بحکم بودن نقصان مرتبه بادشاهی است همچنان خدا را محکوم بحکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدائی هر کدام این مرتبه شایان مرتبه الوهیت نیست بلکه باید پیاکه بر مالک حقیقی خود حزمی واجب داشته باشد بر چیزی که بفضل او دست و بر چیزی که بعدل دست

الغرض محمد جانسی ره ازین عقیده و تمسک میکند باز متفرعات آن را ذکر خواهد کرد و تمهیدش آنکه باید دانست

که یکی از اصول خمسه دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است و آن بحسب اصطلاح

عبارت از آنست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل آن

نزد حکیم مستحق ذم میشود مراد از واجب آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد ازین چند

گفته که ترجمه کلام امام رازی اینست پس مدار این عبارت اورده که حق تعالی تکلیف بایمان نمود بکسیکه

میداند که او ایمان نخواهد اورد و این تکلیف است بما لا یطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم

ایمان موجب استحاله ایمان نمیشود بار تکلیف تعالی از قباحت نیست بیان آن نکته عقلا قبیح میداند فعلی را که برای غرضی واقع

شود باوجودیکه فاعل عالم باشد بانکه این غرض و غایت واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود بدلیل آنکه

این ست که پیغمبر والد هر گاه بداند از حال ولد خود که هر گاه دباء سکین داده شود دیان سکین پیغمبر ما را

از پیغمبران اخواهد گشت و یا خود را امان هلاک خواهد کرد و او با این لعن و قطع سکین بدست او دهد و گوید

که غرض من از دادن سکین آن بود که بدان او قلم تبرا شد پس از نجا ظاهر شد که هر که امری صلاح بکند و داند

که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود و بحسن چون

این را دانستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود علم حق تعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح

نخواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات واضح نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحده منسوب

مداوم بمضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد ازان پیرد هقانی در جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت این در نظر

عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر یک پسر دارد و بس و بسنت جناب الهی بمکلفین عباد

چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر با اگر با جهات محسنه

نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این

داشته باشد که چون آن پسر ان نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن ابدا آبا نیست و بسبب چشم زدن

بران لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تبلیغ درجات نبی که انهم پسر بیان پدر باشد مخالفت نماید

لیکن بعد چشم زدن بعوض ان قتلی حیات ابدی ان پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سرور ان مخلوقات

گرداند و سلطنت لازوال با بخت و با انواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان

دادن سکین مستحسن می شود هر گاه برین مقدار احاطه کردی پس چه گویم که در بیان مغالیط این

پیر فرتوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش بیزند و چون آن مغلطه ما در بادی النظر بر عوام طلبه

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل بر همین مقدار قصر کرده شود تا هر کسی بمقدار دانش خود بداند که اکابر مذهب بشر
بر فهم و ادراک این پیرو هقانی داد تنبیه و تفضیح داده اند و بشده مد بیان کرده اند که بر هیچ تقدیری قتل
انبیا علیهم السلام بجز نتوان کرد چه جای استحباب و استحسان و ان انیکه علم الهدای فضه در مغز در رحمی نوید
مجلس اختر دیل ان سال سائل فقال ما الوجه فی قوله تبارک و تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ
وَیَقْتُلُوْنَ النَّبِیّٖنَ بِغَیْرِ حَقٍّ وفی موضع اخر وَقَتْلِهِمُ الْاَنْبِیَآءَ بِغَیْرِ حَقٍّ وظاهر هذا القول یقتضی ان
قتلهم قد یکون بحق و قوله تعالی وَمَنْ یَّدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهٗ بِهٖ وقوله تعالی اللّٰهُ الَّذِیْ
رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وقوله تعالی وَلَا تَکُوْنُوْٓا اَوَّلَ کَافِرٍ بِهٖ وقوله تعالی وَلَا تَشْتَرُوْا بِاٰیٰتِیْ ثَمَنًا
قَلِیْلًا وقوله تعالی وَلَا یَسْئَلُوْنَ النَّاسَ اِلْحَافًا والسوال عن هذه الایات کلها من وجه واحد وهو الذی
تقدم والجواب ان للعرب فیما خرجی هذا المجری من الکلام عادة معروفة ومذهبا متبوعا عند من تصفح
کلامهم فهم عنهم ومرادهم بذلک المبالغة فی النفی وتاکیده فمن ذلک قولهم لا یرجی حمره لیس یریدون ان فیه
خیرا لا یرجی وانما عرضهم انه لا خیر عنده علی وجه من الوجوه ومثله قول من رایت مثل هذا الرجل وانما یریدون ان مثلهم
یری لا قلیلا ولا کثیرا وقال امرؤ القیس ؎ علی لاحب لا یهتدی بمناره اذا سافه العود الدیاتی جرجر
جرجر الصیف طریقا دارا دلقوله لا یهتدی بمناره انه لا منارة فیهتدی به والعود المسن من الابل والدیاتی
منسوب الی الدیاف قریه بالشام معروفه وسافه شمه والجرجره مثل الهدیر وانما اراد ان العود اذا شمته عرفته
واستبعده وذکر ما یتقه من المشقة بجرجرته لذلک قال ابن احمر ؎ لا تفزع الاریبا هوالها ولا تری
الضب بها ینجحر ارادلیست بها هوال فیفزع وقال النابغه ؎ تحقه جانبا نیق وتتبعه مثل الزجاج
تکحل من الرماد لیس بها رمد فتکحل له وقال امرأ القیس ایضا ؎ وصم حوام بالقین من الوحی کان
مکان الکدوف منه علی رانل نضب حواخر فرست وقوله بالقین من الوحی فالوحی الخفاء والقین الماهر
بتوقین یقال وفی الفرس اذا بات المشی فاراد انه لا وجا یجوافره فتبین الارض من اجله والزال فرخ
النعام وشبهه اشراف عجره بعجر الزال وقال الاخر ؎ لا یغمز الساق من اینٍ ولا وجب ولا یعض علی شرسوفه الصفر
اراد لیس لساقه این ولا وجب فتغمزها من اجلهما وقال سوید بن ابی کاهل ؎ من اناس لیسر
من اجلا قهم عاجل الفحش ولا سوء بجزع ولم یردان فی اخلاقهم فحشا اجلا ولا جزعا غیر سری وانما اراد
نفی الفحش والجزع عن اخلاقهم ومثل ذلک قولهم فلان غیر سریع الی الخنا وهم یریدون انه لا تقرب
الخنا لا نفی الاسراع حسب قال الفرزدق وهو یهجو ابنی جعفر بن کلاب ولعیرهم نفتلی منهم اصیبوا
فی بعض حروبهم محملت النساء هولاء القتلی حین ابین فهم الحی فقال ؎ ولم یات غیر الماء کالذی
اتت به جعفر یوم القتیبات غیرها انتهم لعیر لم تکن بجوبه ولا حنطه الشام المزیت جمیرها یعنی ان
العراتحمل التمر او الطعام الی الحی محملت غیر هولاء القتلی وقوله لم یکن بجرته ای لم یحمل التمر وذلک

فترة الحبر ثم قال ولا حنط السام المزيت خمير ها ولم يرد ان هناك حنطة ليس في خمير ها ريت لكنه اراد
انها لم تحل تمرا ولا حنطة ثم وصف الحنطة بما يجعل في خمير ها من الزيت وعلى هذا تاويل الآيات التي ترقد
السؤال عنها لانه تعالى لما قال وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ دل على انه لا يكون قتلهم الا بغير حق
ثم وصف القتل بما لا بد ان يكون عليه من الصفة وهي وقوعه على خلاف الحق وكذلك مَنْ يَدْعُ
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ انما هو وصف الدعاء وانه لا يكون الا بغير برهان وقوله تعالى اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فوجه ايضا انه لو كان هناك عمد لاهتدى به فعصار نفي الاهتداء
بالمنار نفيا للوجود المنار وقوله تعالى وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ تعليط وتاكيد في تحذيرهم من الكفر وهو ابلغ من ان يقول ولا تكفروا به وكذلك مجرى قولهم فلان لا يسرع الى الخنا وقتل ما رايت مثله اذا
اراد به تاكيد نفي الخنا ونفي رويته المثل المذكور وكذلك قوله تعالى لَا يَكْلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا معناه لا يسئلون
فيقع منهم ومثل لَا تَقُلْ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا والفائدة ان كل ثمن لها لا يكون الا قليلا فصار
نفي الثمن القليل نفيا لكل ثمن وبهذا اضح بحمد الله تعالى ومنه الغرض كلام اين پيشوا ى رفضه از نصوص
قطعيه بيمعنى است كه قيد بغير حق كه در قتل حضرات انبيا واقع است مفيد انميعنى نيست كه در هيچ صورتے
قتل نبى درست تواند بود بلكه براى كمال مبالغه است در عدم جواز و پير و هقانى خلاف ان بجواز مبرهن و بلكه
انرا در صورت مذكوره مستحب و مستحسن قرار ميدهد و هيچ مدعى اسلام كه دين متين در دلش موثر باشد
چنين نتواند گفت پس معلوم شد كه پير و هقانى در جرابات معان از زياده علو رفض مدهوش و بعجوزه
دنيا مغرور شد كما قال الله تعالى وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ وازينجا
غرض اصلى اين پدر و پسر بر همه كس روشن شد كه مقصود فانى فريب عوام است كه جواب باب پنجم
آلوسيات را از تحفه بكمال طمطراق نوشته و مدعاى زمانى انكه شهرت يابد كه جواب رساله قديمه را
داده تا انجام بتفصيل تمام رد كرده حالانكه نزد عقلاء در هر مقام خيال خام بخته آب بى لجام
خورده و در هيچ مقامى گوئى مدعا نبرده و مخفى نيست كه انچه از عبارات علما مثل شيخ ابن حجر در باره
شاه شهيدان نوشته ابحاث متعلقه انمقام را در مجلد اول بتفصيلى دانستى كه غالبا مزيدے
بران در وهم و خيال نگذرد پس بهتر انست كه در رد تقيه بهفوات او سخن گوئيم و طريقه اقتضا و را
دران بحكم قوله بس هر گاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطين صفويه در ايران كه متسنن
دران وقت انخ بر كسيكه فى الجمله بعلم تاريخ خصوصا واقعه خروج اسمعيل صفوى
نظر دارد مخفى نيست كه انهم از قبل مقالية عظمى مثل سابق و لاحق است بلكه ناظرين مجتهد را
از مجانين و اهل خبط خواهد شمرد بلكه نام او را بد فتراهل جنون مطبق خواهد برد زيرا كه خود ش
كثرت ثواب شهادت را براى خامس آل عبا عليهم التحية والثنا از كتاب مالقل كرده كه در وقت

تالیفش نامی او مفقود بر عنوعالم بود و ما را حاجتی بدان نمانده که از کتب خویش بمنوت جدید و ایجاد علما
کند او از غایت سفاهت از من طلبیده بر آرم و دفتری جداگانه درین باب از کلک تحقیق بر نگارم
شیخ شیراز در بوستان چه خوش فرموده ؎ سوم برده پیچاپی متن که خود میبرد پرده خویشتن
تفصیل این مجمل و تشریح این مبهم آنکه مجتهد الزمانی مشهد حضرت سید شهدا را نیز یارب شود نایش
بجهت روز عاشورا از سلطان العاصرین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه بزعم خود می نویسد درنجا
واین خود فراموش از ان غفلت می کرنیدانم مقصود او فقط گرفتن عوام است بدام دو انه یا انکه چون
او درین کتاب معتمد اکاذیب گشته حافظه را بمقتضای مثل مشهور از دو مسلوب ساخته اند
فان الحفظ تفضیل من الله و فضل الله لا یعطی لعاصی و قید زعم از ان افزودم که نسبت این کتاب
عنقا الطالبین بسیوطی حضرت شیخ اختلافی است اتفاقی مگر باد ندارد می که در کتب اهل سنت و نخصوص نقل
میکنند انچه دلالت برین اختلاف دارد و انکه نسبت کتاب مذکور لیتیم نیست از انجمله انکه شیخ عبد الحق
دهلوی در اغاز ترجمه سفر پایه که هر گز ثابت نشده که این کتاب تصنیف انجناب است اگر چه انتساب
آن بجناب شهرت دارد یعنی رجب مشهور لا اصل له و اگر کسی گوید که تصنیف وقت از بر چیست شیخ موصوف
فرمود چنانچه میر حسین میبدی در دیباچه دیوانیکه نسبت بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
منسوب ساخته کرده که شاید چیزی از کلام انجناب باشد بلی و یعنی از کتب بنظر حقیر رسیده
که کتاب مذکور را بجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب دروغ و افترا نباشد والله اعلم
و علمه احکم چون اختلاف معلوم شد ترجیح یکی بر دیگر مشکل است لکن که مدعای کثیرین انام خوش شد نیز بر که مدعای این فصل
ایراد و نقل شهادت است بر ای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صفویه
تا دهن سگ بلقمه دوخته و خرمن مبتدعان سوخته شود و ان عالم است که از کتاب خلعت
شیخ مرحوم الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قیلیت کتاب مذکور نزد ان سلاطین پس اظهر من الشمس است
است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمة الله علیه فی الجمله تقدمی دارد چنانچه از شروح گلستان هویدا
این پیر نابالغ از اینجا هم ندیده و از استادی شنیده که نسخه صحیح انیست که شیخ عبد القادر را دیده نه بلفظه دیده
حالانکه نسخه دوم خیر دال بر تقدم است که با لاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اقوی از سلاطین مذکور
بنود و ما اینگا چه حاجت که بتر احسم مشغول شوم و قصه گوتا دراز نجامم و دران وقت از شما ها تحصیل
نشانی داشتی بنود کما لا یخفی و آن عبارت که این محبنا بعد از نقلش درین کتاب بلکه در همین
مقاله از ان غافل شد انیست که نیز عترت شاهد کور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صام
یوما الیوم التعظیم و ما در فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز حیاه مدلا جل قتل الحسین ابن علی
رضی الله عنهما فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده و انهم

تحذه نیروم فرح وسرور وتامرون فیه بالتوسعه علی العیال والنفقه الکثیره والصدقه علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین وهذا القائل المحلوم
ومذموم قبیح قاسد لان الله تعالی اختار لبسیط نبیه محمد صلی الله علیه وسلم الشهادة فی اشرف الایام
واعظمها واجلها وارفعها عنده لیزید بذلک رفعه فی درجاته وکرامته مضاعفه الی کرامته وبلغه
منازل الخلفاء الراشدین الشهداء بالشهادة الی اخر العباره لبطولها انیمه را مجتهد الزمانی
تسلیم خود نقل کرد لیکن خشاوه رفض ونصب چنان بردیده او تنیدکه هیچ ندید وفی اذاته وقبح
علیکم هذا الوعید یوم یقول لهم ان حسنات ویقول کل من مرتبه اذا انچه دولت اهل حق یک حرف چاد بدیر
منقلب است برادا محسن مجوه بیانش بالاختصار نسبت کراول اصل خروج از اسمعیل صفی است وبر ظاهر است کراوا
صوفیه بوده ومریدان ایشی اوکردند نزد مجتهدین صوفی دیکفر بدانجا رسیده کهیچ کافری نرسیده وچنانچه ازوجیز
والفخار وکتب دیگر ازخانی مثل شبهات ثاقب بعید است پس سرمایه افتخار مجتهد باقی نماند وحال کفاره دنیا نیچه هست
خوب معلوم ولیکن ع چون شر در ملک هستی یکدو جولان کرد ورفت صفویه ازاکابر علمای
ایران پدر تو رحیل یعنی تقی مجلسی بود واو خود رساله در اثبات تصوف نوشته وانچه ازان مستفاد میشود
انکه تصوف مسلک اهل بیت علیهم السلام بود این یا صنت از اصحاب آنرا قبول کردند ومشیخت وپیری ومریدی
ومتعلقات آنرا خود بنفسه وبتقلید ساتذه دران رساله ثابت گردانیده ومجتهد فانی دیگر علمای رفضه بدان
اقرار دارند واول این رساله را وقتیکه بتوسط بعضی از شیعه بهم رسیده بود در فیض آباد نوشتم خلاصه انکه چون
انها بدتر از کفار بودند در حقیقت اول خلایق ایشان خواهند بود وچه اجماع اهل اسلام برانست که اشر شیاطین
است چنانچه اول همه کفر است فکیف کفیکه بانها مجتهدین جانش معلوم گردید ولباس تصوف در بر کردن وراه
اضلال شیعه وغیرایشان سپردن ودر اطوار مختلفه زیستن وکاسه صوفیه لیسیدن بر مجتهدین رفضه عموما وملا تقی
پدر تقی مجلسی خصوصا ختم شده بیا از روزیکه رساله گاو پرواری در لکهنو شهرت گرفت که متعلق باعتقادات
اوست واعتراض دران موجود است که مدرس لباس تصوف بر خود راست کرده بود وچنانچه عبارتش عقیب می آید
وعقده های قلوب شیعه رامی افزاید واگر راست پرسی بر فرزند سعادتمند میش که پدر خود را دران رساله لباس
نفاق پوشانیده کوه الموند افتاده که دعایم ندیش بران سرمه سا گردیده زیرا که قبل زین اعتراف چنان
یقین کامل در صوفی بودنش بنوعه حالیا هست از بام او فتاد وآتش بر اعلام روشن شد زیرا که هر عاقل
دانست صوفیت او را قطعا ویقینا فاولئک یعلمون ما یفعلون کما مر والله هو العلیم بذات الصدور
مع هذا مجتهد الزمانی در نیجا اقرار نمود بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم باقیماند انکه در باطن
ملای تقی مذکور تکفر صوفیه بود این او عاجلا دلیل وتاویل علیل انهم بعد رد وسیاه ومعیبت
تقیل فلا یعبا به وهرگاه رساله اعتقادیه ثور علیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی

رسید از دیدنش ملول شد پرسیدم که وجه ملال چیست قصه دیدن رساله مذکور و انقلاب و ذلیل مسطور
پسر فرزندش بعنوان مزبور یاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مواد خبیث خویش را
که درین باب بر دفاتر ریخته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم رفته بود که صوفی ملعون است
و هر که مائل بتصوف باشد و نیز باین حکم مقرون است پس نوبت شایع شد و بمیر علیصاحب رشته
خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابله لاف و گزاف مجتهدین
کوششی باید فرمود تا مبحث تصوف را نوشتم و اینهمه بزرگان خصوصاً ابو جعفر فیض آبادی و
بعضی از صوفیه دیدند و پوچ آمدند اگر بیات مستعار باقی است در خاتمه این کتاب خواهی دانست
پیچ و تابی و چرخ و بازی مجتهدین در مباحث ان خواهی دید انشاء الله تعالی بعد ازین بقیه قصه باید شنید که من بعد
از شنیدن رنج جبلی از سید یا دعلی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای رفته دیده
که در نیمواد پی باین امور می برند و چون بهمین دلیل ما ایشان را بهدایت مینامیم کج میگویند
و شتر گربه می آرند و از رفض حضرات ائمه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رودلی
که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از ان روز تقلب تشیع باقی نماند
و لیکن بعصب و تقلب مجتهد مقتضای اختیار و النار علی النار روز
افزون است چنانچه مجتهد دهقانی و منجم چنگیز خانی بجهت شرکت در مرض واحد
این بلا زده و بحال حرید ضلالت مجتهد الزمانی از ینجا خصوصاً پی توانی برد که ذخیره جلال سفار و
کتب مناقب اهل بیت و مقابل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب الخیر فیض
حضرت امام حسین دیده باز چنین کلمات مهمله جاویده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل بجای
شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل ازان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
مستعمل خواهد بود و ختم الله علی قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوة طفل دبستانی هم بعد از
دیدن قولش بدو حرف قلت تواند کرد که چون اهل حق بعد آبادی ایران از اهل خرابات لفظ
قتل گویند پس تقیه و توریه و مداهنه نواصب شیعه امامیه کجا راه داشته باشد و هر گاه مجیب
مصیب از تطویل نترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اکتفا نمود تا بدانی
که باعتراف این همه زور گهای کردنش شکستم و از هر طرف راه تسویل را بر دلیش بستم ورنه از صد
کتاب یکدهنیش بند کرد عبارات نموده قلوب مقلد نیلش راضی نیستم و در کثرت تصانیف کتب فضایل
و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که اند علمای ما صد و یا زیاده مطالعه تذکره الائمه
کافی است بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این اصلی نزاهل بیت است

که در مقابله خوارج و نواصب قایم گردند دیگران چه مجال داشتند که این جهاد قلبی برزبانی کار آیند که بود
کذب بقیه قابل اند کار شطر منه و این جهاد بکدی رسید بالاخر محققین رفضه بی اختیار بر زبان آوردند
که محدثین سنت این امر را بکمال امانت و دیانت طی نمودند فاقول الفضل ما شهدت به الاعداء بخلاف
رفضه که جز قرائی و سرقت و شتم محترمات خویش با نواع لطایف حیل و دناوت عمل کاری نداشتند
و ازین کتاب و لا و آخر آسکا یا یشان و نصب این بر اندیشان نه بینوائی پیدا است که کسے را امر
مجال چون و چرا باقی بلکه الی یوم القیامة باقیماند تقیه از مختار پس امریست که تاریخدانی مجتهد
ایا از زبر نویا دمیده باشد مگر هنوز این نکته نفهمیده اند که مختار خود از اهل حق داشت تا مکاتیب جعلی
بنام بزرگان دین پرداخته صورتی پیدا کرده و از انجا که اهل حق از فدائیان اهلبیت بود و ندا مور این
جرح و تعدیل شد و شاید که ازین اوراق هم دانسته باشی که اغراز این سعادت از اهل حق بود و لیکن از انتقام
امام حسین بمقتضای احادیث از دست مختار بر گرفته و اعاقل یکفیه الاشارة دو هر گاه تلعاب او مکشوف شد
و مضمر آتش انتقام بود انجا میدید راست بگو آنکه بر سر خون شکر کشیده و سر خش از تنش بریده از اهل سنت بود یا از فرقه
دیگر پس سفیان چگونه تواند بر تقیه کردن او این قول هم غلط شد هر که خواهد بواقعه قتل مختار کذاب
که حضرت امام سجاد او را بدین لقب خواند و کتب معتمده امامیه بران دلیل است چنانچه هنوز در ذهن ناظر راسخ
باشد رجوع نماید و بر پیش این سیر نیز بالتمام نجنبد و رسم ماتم خود کوفیه از راه نفاق بر داشتند تا خود را از دفاع یزیدیان
دارا نمایند چنانچه این روایات از کتب مجتهدین برخواندم و ازین در هم بنان سخن راندم که فیه بیت الذی کفر کانه انتقام
الحجر اگرچه رسم تعزیه مصطلح مختار نهاده باشد سخن همانست که گفته ایم که کوفیه ان بوزراه سمعه در بیابان و رفتند و فتنه
اسیران اهل بیت را باختراع مجتهد فانی و موضوعات سینه بکوفته برند و ادراک این معنی که کتب حدیث کی باتفاق نهاده
و غیبت امر مهدی کبری بعد از تحجیل سالها و از نزد رفضه در قرن سوم رو داده و در زمان امام رضا رضی الله عنه این
در قالب تحریف در آورده و هنوز غیبتهای اصلیت و از بوده که آن در زمان امام تاسع ده و این غیبتها و زمان غائب
و نموده و از امام هشتم تا دوازدهم امتداد بعدیت بسیار است و درین مقام خاص تقریرات دیگر است که اصل آن غیبتها
اختراع مجتهد سیه کار را بر مختار میکند که صاحب دانش و بینش آن را از اشارت سابقه استنباط تواند کردن و بعد اصل
موضوعه فقهه و علوم متعارفه و لیکن ضیق مقام خست تفصیل نمیدهد و قول اما و الا نخ این بادوده کوئی مندرآ
بیائی الخ سبحان الله سفیان کجا گفته اند که جهاد بر حضرت پیغمبر قبل از هجرت واجب گشته بود اگر در جائی دیده باشی
بر مجتهد واجب است جمیع کتب سیر از فریقین بکذب او ست زیرا که اجماع الیشان بر انست که وجوب جهاد بعد از هجرت
است پس اقامت دو سه روزه خارج برای اماوگی اسباب سفر مثل سواری و غیره و جهاد نکردن در مکه
سبب دمنافی باشد این همان جنون ست که او را بر رد مقامی بمیرانشار سیده و درین کتاب
ضرورت سر زبان تمام آمده چون حافظه از دست مسلوب است باز و کر خشته کرده میشود که غازی الدین حیدر را

ظلمونوزی در بادی سلطنت بروزیر خود معتمد الدولہ خشمناک شدتا او را بزندان برند و در آن
ایام مادر او رخت اقامت از دنیا بربست مجتہد فانی بلاحظہ آنکہ کہ امید رہائی نیست چہ منزور کہ بہ
سامان اخروی امور و دمعہذا اندیشہ صدور عتاب از طرف پادشاہ بود ناگاہ بعد چندی بتقدیر
ایزدی رہائی او صورت بست و باز بہ مسند وزارت نشست پس مجتہد ما دغدغہ در دل پیدا شد
را و شتر کینہ ہست باید دید کہ چہ آفت پیدا شود و درین بود کہ وزیر مذکور مولوی یا دعلی را طلبید و
فرمایش تالیف تفسیری نمود کہ منہج السداد نام آن ست کہ بقدر دو سہ پارہ از قرآن مجید تفسیر
رسیدان اندیشہ مبدل بیقین شد کہ دشمن سر افراختہ و مقرب گردانیدہ پس شب و روز میکاہید
وشدہ شدہ نوبت بجنون رسید و یواگی پیش باید دید کہ مقصود مجیب این ست کہ از اصول رفتہ
وجوب بیعت یزید بر جناب امام حسینؑ ثابت کند کہ حاکم مدینہ منورہ طلبید آنجناب استحقاق خود
وعدم لیاقتش بیان فرمود و یزید برآشفت و برنوشت کہ اگر بیعت نفرماید باید کشت و
امام ستر باید و از مدینہ بمکہ آمد بعد از انکہ بمحل جنگ فرموده بود کہ اگر ملجاهم نیابم بیعت نخواہم کرد و چیز
باد اباد در وقت توجہ بعراق نیز غیر از معدودی همراہ نداشت و قطعاً و یقیناً میدانست کہ
کوفیان بیعت مسلم خواہند شکست و ہر گاہ خبر شہادت مسلم وغیر او شنید حضار را مطلع و مختار
گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اہل بیت و معدودی از مخلصین کسے همراہ نماند و زنہار
تقیہ تقرر نموده محارب شد و تقیہ را باوجود وجوب از آغاز ترک نمود بر خلاف ما تقرر فی الشرع فضر
کما فی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شہیدا کما فی الکافی و قد مر بحثہ فی المقالۃ السادسہ
اکنون بشنو کہ مجتہد دیوانہ میگوید کہ ازین استفتا لازم می آید کہ اختفای حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم در غار و جایز نباشد پس دانشمندان زمانہ را ازین مجنون باید پرسیدن کہ مجیب تر الزام میدہد
بر اصول تو پس عذری بر مذہب خویش از برای امام حسینؑ بنید پیش ذکر مذہب سنیان چہ
در کار ست تو کار زمین را نکو ساختی کہ با آسمان نیز پرداختی و معہذا قبل از ہجرت شریعت جہاد
بر حضرت باجماع فریقین کی واجب شدہ بود تا چنین گوئی پس باید بدلیلی آنرا ثابت نمودن و این از
دایرہ امکان بیرون ست لاجماعهم علی عدم وجوبه الا بعد الہجرة لاجرم اشتد جنون برای او بہ ثبوت میرسد
صاحب بذل القوة فی سنی النبوة میگوید فصل فی غزوات من السنة الثانیة من الہجرة انما لم تذکر السنة الاولی
فی باب الغزوات والسرایا لما قدمنا ان القتال لم یکن اشیع فی السنة الاولی فلهذا لم یقع فیها شیء من
الغزوات والسرایا و از نجا بظہور پیوست کہ جہاد مباح نشدہ مگر بعد گزشتن سال اول از ہجرت پس
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جہاد قبل از آن چگونہ شروع میفرمود تا این مجتہد گوید در مکہ در بدایت نبوت
جہاد و گرنہ لی خیر ذلک و ایضاً بتقریر دیگر دان اینکہ عجیب میگوید درین استفتا چون وجوب تقیہ بر جناب

امام حسین وجوب بیعت یزید بحکم او در باب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس اگر مجتهد گفتی ما
او را شبهه ایست عامه الورود زیرا که هر کسی از سنی و معتزلی و خارجی و ناصبی در باره کتاب مخالف
این تقریر تواند کرد که اگر کتاب و خطاب توضیح باشد باید که رب العالمین را دعوی خدائی نرسد چه
سید المرسلین را دعوت است باسلام تزید فما هو جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه مجتهد را
ضرور بود بعد از آنکه دعوی کرد که تقریر مجیب در استفتای مفید مستلزم آنست که اقامت حضرت
در مدینه و قعود و تشریف در مکه معظمه از حرب کفار سمت اباحت و جواز ندارد پس حضرت درین اقامت
و ترک جهاد مرتکب حرام شد معاذ الله ملازمت را باید بیان کردن و چون از ان دست بر داشت
بر هر شخص عیان شد عجز او از دلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل قوله خلاصه آنکه
کلیات آلهیه باختلاف اصول و افادات و اشخاص منافات و مخالفت ندارد باشد این کلام مجمل
است بر داب فرو مایگی او پس بیان نکند و بار حضرت امام حسین کدام اصل مختلف افتاد و کدام امر
جدید نزول جلال یافت تا نظر نموده شود که سخن متین است یا امری است که بلاف و گزاف مجتهد و عالمیت
او تعلق دارد و هر گاه حاکم مدینه طلبید و حضرت امام قدری مهلت درخواست و او اجازت داد و
حضرت برخاست و رو بخیمه گاه آورد حالت منتظره باقی نماند زیرا که او حکم یزید نموده بود که اگر بیعت نکند
سر مبارکش باید فرستاد و مردان در اثنای راه درین باب کوشید و حضرت شهید کربلا قبول نفرموده
و آنچه بخطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگرچه میدانیم باز هم بیعت او نخواهیم نمود اول هم صریح بر بطلان
مجتهد چنان قرار داد که حضرت دانسته بود تا حکم یزید فرارسد من از قابلیت شان بدر میروم و هم علوم
نیست که این علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد یا از علوم کسبیه که معمول بها است و اگر اول غور کنی
خواهی دانست که مجتهد ناصب عداوت اهل بیت رضی الله عنهم نسبت جهل با نجناب نموده زیرا که حکم یزید او را
بود و مشتمل بر آنکه اگر قبول نکند از قتل دریغ نکند و چون آنجناب رفت به بیان بلیغ ارشاد نمود که خلافت
بر یزید حرام است پس لاجرم باید گفت که این ناصبی بسبب انتساب جهل با نجناب از دین بدر رفت
و بمرتدین پیوست و مخفی نماند که چون اصول امامیه فرقه حقه بلکه قلبان نیست که قول و فعل و تقریر
برامام حجت است الی آخره پس چنین عالم متبحر که او را بعلم الهدی لقب داده اند و بند و بست نه
را بدست او نهاده اند چرا بر ین اصول نرفت و تقریری خلاف این اصول مطابق اصول اهل سنت
مرتب فرمود چنانچه عنقریب بیاید و معلوم میشود که او را هیچ اعتقادی بر ین اصول نبود
هر که آمد بر آن مزید کرد حالانکه ضرور است که آدمی اصول خود را اقرب الیقین گزارد و بزیان
خلاف آن نگوید و رای بر عکس آن نجوید چون رفضه هنوز در تراشش و خراشش نه بیست
خود گرفتار و تابع بر خزان او بر بهار اند و در هیچ جا امری محکم و مبین نگفته اند جای

دعوی امری کنند و دیگران برخلاف آن حرف زنند و بعقده‌ای بیچ بیچ در افتند در راه بمنزل مقصود نیز خدشه و مشکل ترین جمله مشکلها آنکه حضرات ایمه را نیز مثل خویش ساختند و در بحار حیرتها سپردند بحدیکه ناظرین افادات شان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی یقین را بکمال زیب و زینت حی آراید و دیگری باهتمام تمام پایمال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کند که خود آن یکی زیب و زینت داد سعی در ضد آن شد دفع کرد عنقریب ایراد باب حیرت بلکه مزید عجائب و غرائب میکشاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتهاد میباید و ما بر مسند نیابت امام غائب عن الابصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ایمه دعوی نیابت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دارند و انهم تصریح میکنند که امام را نسخ احکام میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من در هیچ کتاب ندیدم که کسی از علمای ایشان ازین عهده برآمده این تناقض را از میان برداشته بجای خود سیدان را رفته باشد چون خود اصول ایشان همه گر ربطی ندارد و بیچاره عجیب را از راه تعصب و حسد اینی قرار دادن خود بمقتضای اصول متناقضه و قواعد متهافته خواهد بود و در نیمقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم آمد بخیال گزشت که مبادا حاسدین لم ولا تسلم دخل دهند تا ازین دار و گیر چندی بیاسایند پس ضرور افتاد بعضی از اصول معتمده دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگویم که از انجمله است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بحضرت امام ابی عبدالله صادق عرض کردم چه حال است قومی را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تهمت کرده نمیشود بر دروغ لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث منسوخ میشود چنانچه قرآن منسوخ میگردد و منسوخین خارم گفت که من می پرسم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهم مردم را بزیادت و نقصان راوی گفت گفتم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند گفتم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی می آمد و سوال میکرد پس جواب میدادند بانچه چیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعض او ناسخ شد بعض دیگر را و زراره بن اعین منتخب از منتخبین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی ارشاد کرد شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جواب او بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام فرمود انچه مخالف جواب باهر دو بود و چون ایشان رفتند عرض نمودم که ای پدر و از شیعه شما بودند باشندهٔ عراق آمدند برای تحقیق دفتر هر یکی را بخلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما است و اگر متفق میشدند بر امری واحد مردم تصدیق شما میکردند بر این موجب کمی بقای ما و شما بود باز

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را سؤال فرمائی در مسئله نمی‌دانند
چون وجه اگذرند و امر شریف را بدیگرند و چون میروند از نزد شما اختلاف دارند پس جواب داد
چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود این حدیث چنار کافی نشان دادم که پیروی مجتهد
اول بسر حلقه ارباب فضول در کتاب خود اساس الاصول نقل برداشته بود و سبب مختلف گردیدن
شیعه غیر ازین نیست که گفتم ورنه لازم آید که امیه هدی معاذ الله بر اصول این دشمنان دوست
نامفضل مخلوقات خدا باشند و این لزوم هم بافاده معصومین است نه از حکم ما و شما زیرا که این بابویه
در کتاب علل خود نفس امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب اختلاف است و اختلاف عین ضلال است
لاجرم بر اصول رفته عیان شد ناسخ بودن امیه بعد از ختم نبوت بر اصول خدا فاختر وا یا اولی
النهی سبحان الله خلفا باشند بامیه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین مابودند یعنی استنباط مسایل
فروعیه از ادله شرعیه میکردند و چراغ هدایت فراراه امت افروختند و مسنبر و بتاکید تمام
همه کس را چنانچه باید آموختند که ما را چه مجال که بشیخ چیزی از احکام نامیم و جزء مبتدئین و بیان مسئله
نداریم اینقدر هست که در بعضی از اجبان انظر لعلم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
دین که در کمین بودند دست سخن درازداشتن انصاف کوتاه نمودن لاحول الا قوة الا بالله
و مثالیکه از غمزه احداورده و در آن هم جای ابحاث و ابطار است چه از نجهت که چون سر کلام حضرت
وحی آلهی است تا مطاعن واقعه قرطاس را بسوی فاروق اعظم منطبق گردانند و الی فهم ذلک
کما اشر جنانی بعض طعن الرماح و بازدرین وحل در افتند که حضرت وقت نزول کتاب مختوم
پیش ملایکه مقربین از آل عبا فاز مخطی بر گونه دعوی مسجل فرمودند و جمیع آل عبا سیما حضرت علی
مرتضی و فاطمه زهرا النفس ان عهد موکد و میثاق مشید نمودند پس انچه کات بطریق اولی رسوی
الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود عصمت را از جمیع صغایر و کبایر عمداً و سهواً الی اخرها قالوا
نشانی و اثری بجا نماند القصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آمده نبود و این
کلمات و اراده شریف مکر وحی آلهی و اتباع ان و عین صورت معین بود پس حاجت مشورت
چه باشد مگر آنکه بر گمان این منافق معاذ الله در وحی آلهی متردد بودند چنانچه در بعضی از
اوقات شیطان را لنقص را نشانخته و شد انچه شد علی ما نقلنا عن کنتم و با اتهمه بر نا
طعن الرماح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب بکفار ضرور شد که برای
خونخواری ما محو کردن دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس نگفتند که

اهل اسلام از خانهای خود بقدر گردهی بر نباید بایستی ما را تا یکدو منزل رفتن و داد شجاعت دادن
یا مقصود ایشان آن بود که زیر سقفی و سایه دیواری و درختی صورت استراحت یابند بخلاف دشت
بیابان که سایه نه آبی در و سر و جز زهر ناب و نه مهری در و کرم جز آفتاب و اگر کفار مغلوب شوند
فهما در نه قتل بر و رها نیم و بیاسایم و اگر مردم لشکر ظفر یابند و بهر در و دیوار ما بر آیند و دو
غارت و نهب نهند بهتر از تلطیه و اختیار عبادت لات و غزی چیزی دیگر نیست و چه از این سبب
که متبوعین بسانی اما میه در بین زمره که ارباب شوری بودند مدخلی داشتند یا نه براول را
ایشان چه بود دیا از اینان در بعضیات پیچ استشاره نمیرود بحکم آنکه هزاران نصوص امامت خواهند شنیدند و
لیکن از کوساله پرستی و دست نخواهند کشید و با تیغ نعلی سر تند خواهند گردید اگر چه اول ارکان
یعنی سلمان محمدی که امامیه بتقبش باب اند مطابق احادیث بسیار گذاشتند و غیر از کثرت علوم
دیگر چه سر او خواهد بود و اینقدر بهست که جناب امیر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم آنهی
و از بشر تا خالق اکبر فرق بسیار است و در فرق مراتب سنگی زندیقی در آن وقت حاضر نبودند
تا شرف اسلام و صحبت شریف طاهر از نسیدند و بالفرض اگر می بودند البته از سیمای ایشان
چنان لامع بود که چنانچه در دیگر معارک که زمین با وصف کشادگی بر ایشان تنگ شد کافی
الجبار و غیره من الاسفار البته مثل حضرت عمار و مقداد میگریختند پس عجبکه ایشان ابتداع حضرت
در بین مشورة نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر نمیداشت عدم و وجود ایشان
را برابر میپنداشت و چه از این علت که جناب امیر از آغاز امر مزاج شناس بلکه معلم انجناب
بودند متبع حضرت شدند یا همراه اصحاب دیگر ثاقب و ثقیفه و خوشامد داود نتار و زمی مرا بجذافت
شناسند و اگر مغیر مودند که من باب علم و جبریل بحکم او اتوا البیوت من ابوابها ازین در میگذرم و نه
مرا ی الباب چنانچه طرائقی در لوامع صاحقران بشرح و بسط بیان نموده و پس یقینا حضرت هم
در موعین وحی و صوابست و امری الاجواب باید بحکم خدا و رسولش زین خدمت بوسیدن نه کاشته
و بلیس بوسیدن اما آیت و آتی هر آیت در باب استشاره حکایة عن علم الهدای میگوید پس در
هر امر برای وجوب باشد کما ذکرنی الاصول فما تعین الوجوب و بالفرض اگر واجب هم بود
اتباع شان چه ضرور بلکه بایستی باین آیات لا تطع الکافرین و اتبع ما یوحی الیک من ربک بر ابها
شنیده کار بستند و بجای صحابه گفتند و چشم طرفه آنکه خدا و رسولش شرم نکرده میگوید که آنها خلاف رای حضرت
شوری دادند و آنجناب بنا بر مصلحت بقول فریق دوم عمل نمودند و چه تناقض درین کتاب بار بار دعوی معصومیت نمایند
و قدرت بیان آن زنهار چنانچه جا بجا دانستی مدار و این لفظ را عوام هم بر زبان می آرند و بعضی شرح
آن هم میکنند مجتهد چون از تفسیح مذهب خود می اندیشد قفل سکوت بر لب زند حالانکه چون قضیه فسخ

منعکس شد و سبب آن اضطراب بود و ندیا بالضرورت بعد وجد بایستی خلاف رای ایشان نمودن و هرگاه که آیت کریمه وشاورهم نمود یاد آمد که مجتهد نباید در طعن قرطاس جواب این آیت آورده و در این مقام با وجودیکه کاسه مغز بحار فی علم این ملکوت نیست بنده مصدر بنا لیظ گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش نقل نمایم باز آنرا بقدر مساعدت وقت از بیخ بر کنم و آن عبارت همراه ذکر قول صاحب تحفه قدس سره الغیر منیست **قوله** و نیز در نیصورت امر مشوره صحابه که در آیت وشاورهم فی الامر وارد است چه معنی خواهد داشت **اقول** کافی است در رد این کلام که نشانه طعن و ملام است کلام شیخنا السعید الفقید طاب ثراه که در وقت مناظره جمعی از قزلباش اعتراض فرموده و حکایه که روزی جناب شیخ بخانه شریف بغدادی ابو عبد الله محمد بن محمد بن طاهر رحمهم الله رفت یکی از مقلده که او را ابراهیم ثانی میگفتند حاضر شده و از شیخ پرسید که مذهب شما آنست که حضرت رسول معصوم از خطا و میرا از زلل و مامون از سهو و غلط و کامل بنفس نفیس و مستغنی از مشورت بود و حال آنکه خدای تعالی او را باستعانت در مشورت از رعیت خود امر فرموده و گفته وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود نه از جهت حاجت او به رای ایشان و افتقار او بآن بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از هر گزر امری دیگر است که بیان آن خواهم نمود ظاهر است که هرگاه معصوم از کبایر باشد باتفاق و مامون از صغایر باشد نزد مخالفان تو و باتفاق نیز اکمل خلق باشد رای او بهتر و عقل وافرتر و تدبیر او محکم تر باشد و مواد وحی و الهام میان او و خدای تعالی متصل باشد و ملایکه متواتر بر او نازل میشده باشند و او را از خبایای امور اخبار میکرده باشند چگونه گنجایش دارد که او را حاجت افتد باقتباس از رعیت خود که بچندین مرتبه در صفات از و کمتر اند و مقرر است که حکم کار ی از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشورت مینماید بیقین داند یا ظن کند که آن دیگری در رای و تدبیر و کمال عقل از و بهتر است و الا هرگاه داند که پایه او در امور مذکوره فروتر است استعانت او از و بظاهر وجهی نخواهد داشت و از مضمون آیت کریمه نیز نتیجه برابر آنچه گفتم حاصل است زیرا که خدای تعالی گفته وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله و وقوع فعل بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای و مشورت ایشان و اگر امر خدای تعالی بمشورت ایشان جهت استفاده او از رای ایشان می بود فاذا اشاروا علیک فاعمل و اذا اجتمع الیهم علی امر فامضه و امثال آن از عبارتیکه دلالت کند بر معلق ساختن بمشوره و رای ایشان میفرمود نه آنکه انرا معلق سازد بعزم آنحضرت که متحقق بالوست و اما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر را بمشورت ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که ازان مشوره سبب الفت ایشان کرده و از انجا طریق تدبیر امور را یاد گیرند و باداب خداوندی متادب شوند نه آنکه حضرت را بمشوره ایشان حاجت بود و ایضا میتواند که وجه آن باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت را

آگاه ساخته بود و از نکه بعضے از منافقان صحابه در فساد مقام فرد و کفار اند و دوستی او را ظاهر میسازند و خلاف آنرا
پنهان میدارند و هم جنین بسیارے آرند و ایشانرا باعیانهم بآنحضرت نشناسانیده بود چنانکه وَمِنْ
أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ
از آن خبر میدهد پس عز و جل وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا
صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ و بعد از آن فرمود وَيَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا
رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ
مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ
قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ و قال عز قائلا وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ و قال جل ذكره وَإِذَا قَامُوا
إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا و بعد از نکه علی الاجمال احوال
آن منافقان خسران مآل رسول متعال را خبر داده باو گفته وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ لو آنحضرت را باین آیات راه نمود و باینشان و سیماے حال ایشان و صادرات اقوال
و افعال ایشانرا طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد ازین تفاصیل و حمل آنحضرت را امر بمشورت ایشان
نموده تا انکه بخفان نپیوندد عرض آنوده کرا ازیشان ظاهر شود و بر باطن ایشان اطلاع باید زیرا که ممکن
ضمیر هر یک ز ناصح خیر اندیش و منافق جفا کیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خداے
تعالی مشورت انجماعت را طریق معرفت حال ایشان نموده و مشورت ایشان در اسارای بدر ناشی از
منتهای آنوده بودن لاجرم دران مقام کشف اسرار و هتک ستار ازیشان نموده و جهت تسکین آنحضرت سر زنش
ایشان کرده فرموده مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا
وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
انتهی ما اردنا من حکایة السید علیه الرحمة و ایضا علامه در رفعت شان آنحضرت متفق علیه فریقین است لهذا
مخالفین در تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجوه مشترک مبنا و منهم کما یظهر من الرجوع الی التفسیر الرازی و غیره
لیس لاحد ان گوید که مسئله مذکوره صلاحیت احتجاج در مقام نداشته باشد بتفصیلش آنکه فخر رازی در تفسیر خود چند وجه
در بیان مصلحت مشاورت انجناب ذکر کرده از انجمله است انکه مشاورت رسول خدا باینها موجب
علو شان آنها و باعث ارتفاع مدارج شان بود و باین سبب شدت محبت و خلوص طاعت اصحاب نسبت بآنجناب
زیاده تر متوقع بود لهذا مامور بمشاورت گردید اگر چنین نمی بود و برائیه امانت انها تحقق نمیشد و معجز بود
خلق و غلظت و فظاظت انها میگردید و انا انجمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده و ان اینست که خبر بیست که
آنحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران باو اقتدا نمایند و این طریقه مقبول درامت آنحضرت متبع جاریه باشد از انجمله است اینکه

باسرو بمشاورت برای آن بود که رای وعلمی از همایان استفاده نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد برای حضرت
مقدار علم وفهم صحابه وبعد از محبت وخلوص طویت واخلاص طاعت شان تا حاصل از مفصول تمیز نماید
وجناب رسول الله صلی الله علیه وسلم بروفق قدر ومنزلت هر یکی را در امر دین ایجاد نماید تا آن میباشد
اینکه امر باستشاره برای آن بود تا قدر ومنزلت صحابه نیز معلوم شود وسوال ادبه همکنان ظاهر شود وآن
وجوه اربعه که مذکور شد پیر ومرشد شیعیان در تفسیر کثیرش ذکر کرده واهل انصاف با معتقدین
شیعیان ندارد وهر گاه آیت مذکوره برین محامل صحیحه محمول شود هرگز دلالت بر انتفای حی ورسان
مشاورت نخواهد نمود پس از اینجا معلوم شد که قول شما جهی اگر به اقوال آنحضرت معتبرون بوحی باشد
پس آیت وشما هم چه معنی خواهد داشت همین محض است ودلالت بر جهل وبانجلال او از کلام علمای اعلام
اهل سنت او وارد **قول المجتهد علیه ما یستحقه** کافی است در رد این کلام کرشمه ملعون
وملام است الی آخر الخذیان مردود است زیرا که عنقریب بشنوید دلایل مکشوف ومبرهن خواهد شد
که کلام پیشوای مجتهد لحظام حارثی که اکذاب عارثی مطرود تو ان گفت که چیزی باشد که او معلم
بن معلم ملکوت است وابلیس رئیس المضلین بست بالتفات مغلظه صرفست وعین وغل وبدیهی
واضح میگردد انشاء الله تعالی که درین عبارت کلمات او نامربوط ومهمل پس چگونه کلام مجتهد لایق و
قبول ومنزه وعقلا متحق استماع است ودر رد کلام علامه قدس سره العزیز که سطری بیش نیست ومصداق
کالجمل الذی لا یحمل که او صف باشد کفایت تواند کرد ودر نقض آن وافی تواند شد **قوله**
علیه ما یستحقه وبنده حکایه که روزی جناب شیخ الی نفس صریح است در انکه شامل دران مجلس
ناصبی بود پس اگر مراد از ناصبی آنست که دشمن اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد وخونخوار و
لاعن ایشان عیاذا بالله چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد بالمعنی دیگر که عداوت با شیعه ایمه
هدی دارد وبا غض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل بحضرات اهلبیت دارند پس البته از
عادات شان محال مینماید که شیخ مزخرافات کثیره وخرافات شهیره در تقریر خویش ترتیب دهد وآن شیعه
خونخوار وناکار او را زنده بگذارد وبعد ازان هر چه باد باد وکلام او را که لطلان از سرگوشه واضح میشود
درین عبارت طویل رد نکند واو اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاهرین باشند
ابولهب وابوجهل باشند گرداند ومخاطب نقش دیوار باشد سبحان الله امام مرگ او با وجود
در عالم غیب رد او را مردم نه بیند واو همه را بچشم سر معاینه کند وصاحب لک بلا دباشد بر ان
بر من مشکل بود وسلطنتی دارد که دوالقرنین در خواب بیند وبا نیهمه تقیه فرماید چنانچه در سابق از کتاب
عناد الاسلام پیر دهقانی تقریر چین عارثی مطرود دیدی داد در بغداد بجانه نقیب الاشراف که
که البته نبی خواهد بود یا در لباس ایشان تقیه رونق افزاید وتقیه نکند ومخالفت قواعد خویش روا دارد وهر چه خواهد

از تصریحات نماید کالکنایة ابلغ من الصراحة بجا آرد و بر مذهب خود متمسک جوید و در آنوقت محال بود
که بمنصب مهد وزارت و دیگر مراتب جلیله عطا شود تا تسنن او را نداند خدایگان در تقیه بازی بر وجهانچه کنند
و بعد از حلف در سر کار انکه نیز بی اتفاق او فتاد و پس بهر دو صورت مستبعد است که خانه سنی باشد و
شیخ مغلوب تقیه چنین تقریر کشاده پیشانی بنظم خود منتظم نماید و در طل بوق چنان تقیه را البته دهد که عالم
سایه گستر دو اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش که از کافی اعور نیز استطاعت
میکنند یعنی امیر از راه شکایت گفتند بخطاب شیعه که آنها یعنی مخالفین بکی را امامی گردانیدند و مفترض الطاعة
نداشتند و فرمایش بردند و شما را امام مقرر گردانیدید و مفترض پنداشتید بلیکن اطاعت نمیکنید که از جمع
سینان را هم شامل است پس بطریق اولی این حکایت را ساختند و در حال شیخ نجدی بر خلاف تقیه واجب پرداختند
و بالانکه امیر اصحاب خود را ازین امور منع نمودند و هر که خلاف ان ورزند مثل کشتی از فقهای ستروی او را
ندیدند و او را ندیدند و قائل خود عمدا پنداشتند کما سبق هذه المباحث و صاحب خانه بطیب خاطر چنین تقریرات
شنیدند و انهم نفرمود که مناسب نیست مجرد بکالمت میشود پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز انگیزاختند و اگر راست پرسی با این
حکایات هم براه سفاهت شتافتند چنانچه بزرگان گفته اند بمجانق و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را شعر هذا اعبارت سوالش شاهد برانست که سائل جناب رسالتمآب را نه معصوم از
خطا و مبرا از تزلل میداند نه مامون از سهو و غلط نه کامل بنفس نفیس نه مستغنی از رعیت خود چال
انکه مجتهد میگوید که او یکی از متفقهین و مثل فاروق بود و اگر این کلام را بر نکات محمول گردانند پس
هر گاه شیخ نجدی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و مفحم فرماید از کیسه چه میکاهد و بازار کاسد رفضل
چه رونق میزاید بلکه و لیکن اجمالی بر بعض نقاد براو میدهد که شاید آن جاهل شیخ را اجهل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت در باره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خطل و مبرا از لغزش و زلل مامون
از سهو و غلط و کامل بنفس نفیس و مستغنی از رعیت خویش بود چنانچه از تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رسالة
منفرده مثل افتاب در رابعة النهار است همچنین از سفای قاضی عیاض و شرح قصیدهٔ نمیریه و کتب معتبرهٔ
دیگر از محدثین سینیه کثرهم الله تعالی فی البریه و فرح تمام دارد و از انجا که حضرت آفریدگار عالم بیرکی را از بنی
آدم مدنی الطبع آفریده و بهر بنی و رسول را از بنی نوع انسان پیدا فرمود چنانچه حدود و جامعه و مانعه بران
اول دلیل است می توانگفت که حضرت در غذا لباس و در دعوت دینی از وحدت اراده و وحدت تصوری محتاج طباخ و خدام
و خدام و فوج و لشکر بود و هم تخمین و تخمین و امثالهم حاجت داشت و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
و در تبلیغ احکام و ادای پیام از اقامت و اثبات نبوت و رسالت که ذات دالا صفات او را مستقل نمودند
و برای ان مبعوث و همراه محتاج او گردانیده اند لیس در امور یکه متعلق بوحی باشد و منصوص گردد حاجت استشاره

چیست بلی حاجت مشورہ بامور لیست کہ تعلق بحروب وامور دنیوی دارد ومشترک است میناو بیچہ مثال منتظام
وسیاست وپیش شکر گرد انیدن وسر نزول ساختن وامور دیگر از ترقی دولت اسلام وغلبہ کفار بخلاف آنکہ
تارہ اشارہ بطلی وازجملہ آن وصنوبت وفرقیت روزہ ماہ رمضان متعلق ست بمنشوال الی غیر ذالک من
معالم الدین والعبادات وامور یکہ اشتراک دارد نیز بجای خود مذکور ست واز نجاست کہ حق تعالی متعلقا
بشر بحر اور کتاب مستطاب براجمیع انبیاء ورسلا وخصوصا نابت فرمودہ گفتہ وما جعلناھم جسدا لا یاکلون الطعام
ونیز کانا یاکلان الطعام نے غیر ذالک من آیات لا تحصی کنایۃ ومرانیۃ صاحب تحقیق راضرور ست کہ در
سوال سائل غور فرماید مثل شیخ جی وسکسیری نہ نماید **قول الشیخ النجدی** مشورہ حضرت رسالت پناہی
خود وزارت جہت امتیاز او برای الیشان وافتقار اوبان بود چنانکہ تو توہم کردہ بلکہ از ہر کار امری دیگر ست
کہ بیان خواہم نمود وانتی شاید کہ سائل از نفی امامیہ حاجت شریف را از انجناب مراد نمیتی گرفتہ کہ حضرت
چنانچہ حاجتی بمشاورت نبود در امور دنیوی وامور متعلقہ وحی در امور دنیوی ہیچ امری حاجتی نداشت
جواب آن انچہ تقریر کردیم واضح شد کہ اگر در امور دنیوی باشد ہیچ مضایقہ عاید چنانچہ فرمودہ انتم اعلم
بامور دنیاکم وتفصیلش عنقریب می آید انشاء اللہ تعالی وہر گاہ وعدہ خود را شیخ جی وفا کنند بجواب ترا
تواند بود وخدمتشان بجا خواہم آورد وبحمد اللہ کہ شیخ الروضہ اینقدر را اقرار کردند کہ انجناب از کبایر معصوم بود
بالاتفاق یعنی اجماع سنی وشیعہ بر آنست پس بعضی کہ از ہمینی ہم انکار نماید البتہ کلام شان باطل خواہد بود وعلی
عداوت وعناد ولی راست گفتہ اند کہ از خرس موی بسر اما اینکہ انجناب نزد شیعہ معصوم اند پس نظر باصول متواتر
لمعتبرہ اوران کلام است زیرا کہ نزد اکابر شان مثل مجلسی وفاضل کاسی مستفیض از رسالت شدند وقتیکہ محکوم شد
بنصب جناب امیر در معاملہ غدیر واین امور کہ الیشان در حیات انقلاب وتغییر صافی بطریق آوردند معلوم میشود
کہ جناب شیخ نجدی آن را از صغایر میداند یا از کبائر وبہر حال تحقیق شیخ جی از پا در آمد وبر ظاہر ست کہ ہیچ
عاقلی این عہدہ دست بردار ومستعفی نمیشود تا آنرا ناقص وکمتر نشمارد وموجب مضرت نداند پس از استعفای شیخ
نیز بہ ثبوت رسید کہ معاذ اللہ رسالتیکہ برای حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مقرر بود از بین جلس یعنی ناقص با
از انجناب بتوسط روح الامین خواہش سلب آن بالحاح نمود کہ دست انسان بردارد ولیکن زیر دست باز بر دست
چیزہ نتواند کرد کما لا یخفی واین امر از سابق ہم عیان شد زیرا کہ تعلقات شریف در نصب جناب بتقوی باوصف
عزیمت تاکید ما خود استعفاست معنوی فکیف کہ در کتب معتبرہ لفظا استعفا ہم موجود باشد کما اشرنا پس کامل بود
رسول خدا بنفس نفیس وبکمال نبوت ورسالت بر کتب معتمدہ نیز مقام بحث وتفتیش وحاشا کہ از تعالیت واستعفا
ندکور ... تیرہ کہ بندہ را چہ یارا با حضرت رب العالمین علی شان ... است
یتفکر ... ایشان ... پس ہر سوزیدہ خواہد بندہ را آنچہ باید چنانچہ کتاب اللہ از ہمہ نمونہ پیراست
ومقصود از ان اظہار فضائل یاران است در عالم شہادت عیانا کما لا یخفی واینہم بر عقلا مخفی نیست کہ اگر

احتمالی در تعلل و تسویف حضرت گنجایش میداشت کرامی جبرئیل در شهای چگونه علی را خلیفه کنم کاش اجازت باشد
که در مدینه رسم و ازین جهم عظیم فارغ شوم الی غیر ذالک این بود که جناب مرتضوی را کراهت میداشت از خلافت
حالانکه حریص علی الامارة بحق بود که چون کتاب اجر آمد و مشتمل بود بر صحف اثنا عشریه و بر وفق ارزوی ائمه
پس هر گاه مهر از صحیفه خود بر داشت و است که فارغ خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبند خوشی طاری
شد و بر زمین افتاد و ما بعد آن با خالد و فاروق نوبت سب و دشنام و صنعت مصارعت رسید پس
تسویف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود و دیگر چگونه از علو معدات آن که رعایت او بالغ است
ماندم اندر ارزو فهم درست ۔ اینکه میگویم بقدر فهم تست اصول رافضه مقتضی آن امور بست که
شایع از تقریر و تحریر بست اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجارت دهند بذکرش از جهت اشتهار و
جسارت توان نمود که دریغ مذهبی از مذهب کفار ستار هم نخواهی یافت لاحول ولا قوة بالله العلی العظیم
و بعد ازین چون شیخ جی دعوی کرد ند اتفاق را بر اجماعی که حضرت اکمل خلق بود گویم اتفاق اهل سنت را
بر آن خود قبول داشت فالحمد لله پا قیاند اتفاق رفضه بران جوابش آنکه اینچه کمال است تا با کمالیت
چه رسد که شخص محتاج باشد بقرارت و تلاوت قرآن مجید بر غبت خود و با تشیخ جی او را اکمل داند خود
اعتراف دارند بسبب ان از کسی محتاج باشد و شکی نیست در اینکه روایات شیعه موجود است که جناب امیر وقت
ولادت خویش رو بروی رسول آقرآن مجید را با جناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر اکمل بود در وقت
که حضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش بر غبت خویش و بمجنین عقل جناب پیغمبر نزد رفضه لجا بهتر بود و تدبیر بهتر
تحکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که جواب سائی بهمت و رباب عایشه صدیقه پیش آمد حضرت استشاره فرمود با حضرت
امیر که چه می باید کرد ن چنین هدایت نمود که عایشه را طلاق باید داد و زنان بسیار اند یکی را باید برگزید و حضرت
صلے الله علیه وسلم چنان اهناک داشت و محبت او که رای معلم خود بلکه استاد لا ستاد خویش را نپسندید نه
حالانکه جمیع امور نالایق از علم و شاید بر بود ند عایشه صدیق و در دولت سرا مترتب گشت زیرا که تربیتیان بخود گر
بر غبت خلافت از حضرت مرتضوی و مبدا ی ان قطع نظر از امور دیگر داب دلبود که در بهمای حضرت بلال گفت از حضرت
میفرماید با مامت صدیق پس او امام شد در نماز و ان دلیل شد در و ثیقه و نیز ساکنه شهادت حضرت از دست
او بود و چنانچه از تفاسیر شیعه موسسه بر اصول امامیه پیداست در تالیفات فقیر غالبا در نقض طعن ارام مفصل
گشته و شاید که پاره ازان درین مجلد بهم آمده باشد و ان بدیهی نزد هر اهل بود و دو سه حرف بتو گفتم و شرح آن
انچه منافقان در کتب خود آورده اند که اطاعت باشد که بالاستیعاب بنظر ما گنجاید العرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم انچنان بر عایشه شفقی داشت که غمخواری دیگر خواهی حضرت امیر را نه شنیدند و قس علی هذا چون چشم
خم روز احد بر شکست حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که حمله شوند و حضرت اجارت نفرمود امیر بار نخیط
فرموده اجازت داده که وجود و عدم ایشان برابر است چنانچه بتفصیل این قصه نیز در حاشیه مذکور یاد می آید در بیت

نیز حضرت بر مشورہ اتالیق و استاد الاستاد گوش مبارک نہاد و اگر کار بران می بست بسیاری از مشکلات را
میکشاد و مثلاً جنگ جمل کہ وقوع آمد و این نوع فتن بجہار و نمودی الی غیر ذلک مما لا یتناہی و از اینجا ایہم واضح شد کہ عصمت
جناب امیر را از ولادت تا وفات از معاصی و کبایر عمداً و سہواً قبل الامامۃ و بعدہا حضرت معتقد نبود و در منہاج فرمودہ
در صحیح امری نمیفرمود و ہمہ امور بجای خود مستلزم گشت کہ شرح آن در مطولات ہم نمی توان نمود و چون ابن مطہر حلی اعتقاد آن
نداشت غیر از مقابلین ابن بسا کسی نیست کہ درباره جناب امیر چنین اعتقاد داشتہ باشد و جناب را بدرجہ الوہیت رسانند
از تقریر شیخ جی چنان مترشح است کہ اصول خود ہم چیزی ندارد و در مناظرہ ہنوز طفل دبستان است بلکہ
بعد فن ہم نخواندہ و آنچہ در نیمقام گفتہ اساس آن بر مغالیط افتادہ **قولہ** و معاد وحی و الہام میان او
و خدای تعالی متصل باشد الخ در اینجا جناب شیخ المتفلسفین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامین
ہم یاد نماند کہ در مجمع البیان طبرسی و صافی فاضل کاشی موجود است زیر دا منزل الا بامرہ بکسر و سوال حضرت
امین بود ہر گاہ روح الامین رفیق افزود و بعد از مدتی کہ ای جبرئیل مانع چہ بود از زیارت ما پس بیان نمود
آنچہ در بین آیت کریمہ نازل شد کہ ما نتنزل الا بامر ربک لہ ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک و ما کان ربک نسیا
یعنی گروہ در زمانے و دون زمانے دیگر مگر بامر خالق لیل و نہار و ہر چند بطرز سوال و کلامے و غیرہ بیتاخر باشد از
شیخ المتفلسفین بزبانہای بیاز و لیکن کلام در آیات و احادیث است کہ تقدم آن بر شیخ چیست صاحب تفسیر اصفی
کما لا یخفی و ہر جا کہ مبتدی را چنین وہم و خیال در گیرد جواب ہمین است و غیر از مجتہد و امثالش کسے را امر و زخواہد
یافت کہ ذوالقرنین یا امام حسین بچگانہ ذالی غیر ذلک من المغالیط استاد شیخ المتفلسفین ایشیم ندانستند کہ آیت مذکور
جواب سوال سوم ابو دریحان قرار سجود است و قالع مواد تقریر او است یا اغماض صحیح بکار برد ند و خود و اتباعہای تفاوت
زدند باعتقادی خلاف این قرار میبر داشتند کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام ہر گاہ ارادہ فرمایند روح الامین
حاضر شود و از بقیہ اقتدار حضرت است ای دشمن عقل این مرتبہ بغیر جناب شکل کشائیت و پر ظاہر است
کہ حضرت پیغمبر ملایکہ را کی بر خدمات شان مامور ساختہ و بجا بر عہدہای آنہا مسلط گردانیدہ این امر را جناب مرتضوی
از کمن بطون بارگاہ شہود آوردند پس انجناب را می رسید کہ ہر فرشتہ کہ اشارہ فرماید باز بان را بنجا باید جبرائیل
ندارد کہ منبر تا بد بجاے دای صورت اتحاد و رجوع امری نماند چنانچہ استاد شیخ جی یعنی ابن بابویہ در معجزہ بسیار
مفصل گردانیدہ و دیگران ہم ساندہ صدوق از اساتذہ اند و مطابق ضمایر قلوب خویش پرداختند و از زمان
راست گوئی جناب مرتضوی آوردند و این امر مجمل و کلی را بید کہ غیر بیانات ہم شرح و بسط دادند حتی کہ بارشاد انجناب ایشیم
دران مذکور ست کہ اگر کسے از فرشتگان برای ملاقات کسے رود یا در عمری دم زند بدون پروانگی من ہمان دم بیاد اشیم
آن رسد پس اجتماع مواد وحی و الہام نزد شیخ مفید برای رسول خدا چہ مفید و حال ہر دو جناب در انچیز
ورق ظاہر شد کہ علی مرتضی چیزی بخیر خواہی مرتب می فرمود و حضرت بگوش قبولش جا نمیداد
و حضرت میخواست کہ طلحہ و زبیر را اجازت سفر ندہد و علی مرتضی منقیض آن امر میفرمود پس

استحاد آزا کیا او وتا بیین چه رسد ما اختیار جناب رقیه ی را بین اختیار حضرت مصطفی می دانند و بران
حکم را نند و از جناب است که جناب نام رضا ارشاد نمود و استاد شیخ جی در علل الشرائع روایت
کرد و ند که دو کس را نشان نتوانی داد در عالم که بهر دو در بهر باب متفق الکلمه و متفق الاراده باشند
پس خیال شیخ جی تمام باطل برآمد و ثابت شد که در امور یکه از عالم دین دار مضین عبادات
نباشد و تعلق دارد بنده امیر عساکر و افواج و فرستادن و لشکا بداشتن لشکر اگر در مدینه مشوره فرمایند
از اهل اصحاب و قتیکه وحی الی دران وارد نشده باشد و علاج چنین امور از اصحاب لزام بجویند
و هر چه در ضمیر مقدس داشته باشد بگویند هیچ اندیشه نیست و اگر آدمی در مشوره طالب خیری
باشد برای خود نگوید باظهار برای خویش نیز یکی را بپروانگی ندهد چگونه از آنرا مشوره توانگفت
و قد انجمیه بیان ناطق است و مفسرین مذکورین که تفاسیر را بر روایات ایمه پر کرده ی نویسند زیر آیت مذکور
لِتَشَاوُرْهُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ بَرَائِي حَتَّى يَشَاوِرُوا الخ در مجمع الیبا نست از حضرت که یا من رجل
یتیا در امرا الا بدی الی الرشد که مشوره میکردند و حق تعالی جابجا بندگان خود را مستوده خصوصا
در سوره مشوری که درین خصوص چنین فرموده که و امرهم شوری بینهم و انچه گفته چگونه گنجایش دارد که او را
حاجتی افتد الخ ای دشمن عقل مگر انیهم ندانی که حضرت رسول اگرچه خاتم المرسلین بود آخر از جمله بشر است
چنانچه گاهی در کتاب الله دیده باشی پس اگر بامور یکه بارها بان تصریح کرده حاجتی آرد و بعینی وحی
نازل نشود چه اندیشه و چه باک و اگر اصول خود را مد نظر داری و مقصود نظر از خلق نهی بدان اصول آنرا قیاس
دیگر نازل میشود زیرا که سایل می تواند گفت که الناس که اهل مشوره کنند بچه بین مدارج در صفات حمیده آیا
نمی بینی که حضرت امیر معلم قرآنیه بوده سال بیشتر از وحی خود و در صوارم و حسام قواعد مذهب شیعه را بیان
کرده و بالیقین مؤسس آن اصول قواعد از او بیشتر گذشته و یکی از آن قواعد و مبانی از آن عقاید است
که حضرت امیر دوش بدوش جناب پیغمبر بوده امر امامت از رسالت هم بهتر است فکیف که اگر صفات را بر شماری
گوی سبق ربوده اند اگر در بیان علم را اختیار میکنی جمیع علوم دینیه را جمع بکتاب مستطاب است و آن قبل از
نزول امونته حضرت مرتضوی است و اگر شجاعت را مد نظر داری رتبه ان بدانجا رسیده که اگر نه جبرئیل با پیغمبر خود
را بذوالفقار ملقب کردانیده ان بود که ذوالفقار گاو زمین را دو پاره کرد اند پس زور و شجاعت را پایانی
نباشد و در هر غزوه بر خوارق رخصه در فتح و ظفر وحده لا شریک ایوده و در خیبر را او قلع کرده و سپر خود
با حضرت پیغمبر دور راه خدا او خود را پاره پاره شده و خته و متوجه اخروی را که زیاده از نیا نست او اندوخته
پاکسی دیگر بیاره شیخ المتغلفین از عقاید خود هم خبر ندارد و با انهمه بی خبر پیاهیت بر جدل بر میگمارد و آنها
که در صحبت ایمه بوده اند و ماهر این فنون ایمه بر انها از حد جدل و جدال لعنت کرده اند این مهمل گورا
الطریق اولی که ضروریات فن را فرا گیرد و برای مجادله و مطارحه بیرون خیزد و مقرر است که حکیم کاری

ازدگیری بطریق استفاده و استعانت مشوره می نماید الخ درین افاده هم شیخ جی از امور نفس الامریه غافل شده مدار است
بفرمایند کیون رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بیان عائشه صدیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود الخ جناب
موصوف را قطعاً یا ظناً در رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کمتر بر تقدیر اول با لیستی اتباع فرمود از
حالانکه خلاف آن صورت بست و مفاسدی بران ترتب یافت که تا امروز بلکه الی یوم القیامه و بالش بر تمامی خلق
محیط است که خلفا مذهب و ملت تبدیل کردند و با تباع شان معاذ الله تا امروز اکثر افراد عالم بجار زار ضلالت
گرفتار اند و انانکه اقل قلیل و اذل ذلیل بر مذهب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام دارند آنهارا کافر و فاسق میشمارند
پس انچه بر اصول شما لازم آمد معاذ الله گفتنی نیست که زبانم از تقریر آن میسوزد و روایتیکه دران حکم جناب امیر
است بعد الشوری که عائشه را طلاق بده جمهور شیعه خصوصاً پیر و هقانی پدر مجتهد الزمانی آنرا می ستاید و اگر
کمتر از خود در صفات مذکوره فهمیده قاعده که در نجا شیخ جی قرار دادند باطل شد و از عجائب انکه صفات عقل
هم پی نبرند در قلیلی از ایام که فلانیه از ازواج با محمت اهلبیت است و فلانیه دشمن و ناصبیه واجب الطلاق بلکه
بادی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه بخس العین است و هزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از صدیقه
صدور یافته کما فی الاصول سیما فی البحار و حیات القلوب رسول خدا با وجود ان صفات حالش معلوم نفرمود
لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد لنصب پیغمبر معاذ الله و بنال بر فضه
تا سر من نمیگذارد و تکلیف که سلمت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان مینمایند طرفه بر انکه چون حضرت
زوجه دیگر را که حفصه بود در شرکت نصب با صدیقه داشت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود انما صوالله
خوامه و هیچ نه نخاطر کسی نگذرد که این سفارش برای ناصبیه بدون پروانگی جناب احدیت باشد پس این نصب
از کجا بکجا می کشد و این بدان ماند که چون شکست در بعضی نمازاوقات بر پیغمبران افتاده جمله ایشان نقصیر
که خدارا نقضی شد و در نیصورت علمای رفضه از نصب این بزرگان و خداوند عالمیان خبری نیافته بلکه مستاء
پرستند و اگر کسی را دغدغه باشد بجمع البیان رجوع کند که سفارش جبرئیل همان الفاظ خواهد یافت
انشاء الله تعالی و از نجا بالوضوح پیوست که روزه و نماز ناصبی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه صفیان
و دیگر عباد ات خالق الارض و السموات بالطریق اولی که محب اهلبیت اند و نواصب را بدترین کلمه گویان
میدانند و عصبیت اعور المحدثین کان من الکافرین بهرد و هیچم باید نگریست که حدیث امام صادق بدینمنی
روایت میکنند که نماز دزدای ناصبی هردو برابر است فاعتبروا یا اولی الابصار لکیلا تکونوا من الغافلین کرفضه مطابق
حق الیقین و بجار الانوار بلکه جمیع کتب مذهب دین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه بدی ماخوذ از امیر المومنین است
و علم انجناب از جناب سید المرسلین و علم حضرت از روح الامین و علم او از علم حضرت رب العالمین و لیکن در نخصوص که بهرد و
امام صادق از کافی نقل کردم سلسله مذکور را هم گسیخت و خاک مذلت بر سر مدعیین و لای اهلبیت الطاهرین بیخت

بقبول است پس فضه هرچه میگویند از مفید تا مستفید

وزرارہ باایں ہمہ پایمال ہر پیر و زال گردید والحمد للہ رب العالمین و در ہیچ مقام بسیاری از اسباب شیخ کز مذہب رفضہ دریدہ دہن در بحر خاطر احقر موج زنست از لوازم باطلہ بر مذہب معلوم حرفی گوش بکن کہ کہ ہرگاہ سال سکیم بر کلام شیخ نجدی چنین است کہ استشارہ نمیکند مگر بکسی کہ او را بہتر از خود داند پس در علوم دینیہ چسان از کسی استفادہ خواہد فرمود کہ از و کمتر خواہد بود پس کتابی کہ از تصانیف ایمہ دعوی نسبی صدور رواج یافتہ بود این شیخ الناصبین انرا زیر و زبر و بسیاری از تحقیقات آنرا ابتر گردانید حالانکہ ہرود صنف بالذات و بالواسطہ اوستاد او بود نذیر اکہ اسامہ کہ از اوانی اصحاب است و در ارتداد او وقت خلفا شکی و شبہ نیست کہ مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود کما روی الحلی فی نہج الحق و صدقہ الکشوری و بارہا گذشتہ کہ غیر از دوازدہ امام ہر کسیکہ مدعی امامت شود کافر است پس استفادہ امام رضا در کتاب مذکور از اسامہ البتہ دلالت کرد بر قاعدہ شیخ جی کہ انہا بہتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تخفی پس کجا ماند آنکہ ایمہ ہا در میان سبل بہتر اند از انبیا بلکہ اولوالعزم من الرسل فافہم و ایاک اولی الابصار ما ذا فی کتب ہولاء الاشرار **قولہ** دار مضمون آیت کریمہ نیز تبنہ بر آنچہ گفتم حاصل است الخ در ہیچ مقام نیز شیخ نجدی از اوج رحل در قعر گل سیاہ بجال تباہ فرو رفتند چنانکہ شیخ در گلستان فرمودہ ؎ پاکدامن چون زید بیچارہ بناوفتادہ تا گریبان در وحل ۔ تفصیل این اجمال آنکہ اگر مراد از این تنبیہ معنی حدث اوست کہ قائلش میگفت کہ ہر حدیث کہ کذب است الخ پس عجب نیست کہ این احادیث کہ کفر معنوی عبارت ازان باشد او را در قعر گل سیاہ مصداق ظلمات بعضہا فوق بعض اذا اخرج یدہ لم یکد یریہا از مقام قاردن بر اصول مسلمین مگزراند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزہ ہای کہ از دست حضرت امام سجاد زین العابدین صدور یافت تا مقام حضرت ذو النون رساند زیرا کہ رفضہ ہم از معصومین احادیث متواترہ المعنی نقل کردہ اند کہ ہر کہ در بیان معنی آیات قرانی رای خود را دخل دہد و باب تعمیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت برہان بر گشاید ماوای او دوزخ خواہد بود و این وعید ہا را پایانی نیست از انجملہ انکہ محدثین و مفسرین امامیہ مثل صدوق و غیر او اورده اند از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من فسر القران برایہ فاصاب الحق فقد اخطا و از انجملہ انکہ من فسر القران برایہ فلیتبوء مقعدہ من النار و امثال این احادیث چنانست کہ مفسرین ایشان بران اتفاق دارند و اختلافی میان ایشان نیست چنانچہ از بحار الانوار و غیران نیز واضح است اکنون برجوع بکن بتفاسیر ایشان پس بسیاری را خواہی یافت کہ معانی قرانیہ را از ہر مفسر آورده اند و ہر چہ نزد ایشان مقبول نیست در قدح از میکوشند و نہ بر جالش میگزارند و جمعی ہر یہ بحضرات معصومین فرموده اند بران اکتفا میورزند از جملہ گروہ ثانی فاضل کاشانی است کہ در تفسیر خویش را در دیباچہ آن بدین حشت اورده بالجملہ در معنی مذکور از دیگران گوی سبق در ربوده آمدم بر آنچہ درین مقام مقصود است یعنی سرہ گردان و عیار مقولہ استاد الشیخ و السید را دیدن پس بدانکہ محدث مذکور در تفسیر صافی زیر آیت وشاورہم فی الامر حی لو لیسید فی امر الحرب و غیرہ مما یصح ان یشار

فیه استظهار رایرا بهم و تکمیلها لنفوسهم و تمهید السنة المشاورة للامة عن النبی صلی الله علیه وسلم لا وحده
اوحش من العجب ولا ظاهره اوثق من المشاورة وفی صحیح البلاغة من استبد برایه هلک ومن شاور
الرجال شارکها فی عقولها وفی الاستشارة عین الهدایة وقد خاطر من استغنی برایه ونعد سطری زیر فاذا
عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین امضا امرک علی ما هو
اصلح لک فانه لا یعلم سواه و ازین عبارت چنانچه می بینی امری چند برآمد یکی انکه مفسر مقید و خاص گردانید
امر طلب مشوره را بامهات حروب و امور یکه لایق شوری باشد از غیر معالم دینی که رای اصحاب را دران
بجویند و هرچه در خاطر شریف بابت روبروی ایشان بگویند و ان نیست مگر وقتیکه وحی الهی دران
نازل نشود که دریں جنگ چنین طور می باید کرد و بعد از ورود وحی و بیان آلهی طور آنرا از صحابه پرسیدن
چه معنی داشته باشد که حاجت مشوره باقی نماند بدیهی است که در شایر معالم دینی اصحاب مشوره نتوانند کرد
که نماز صبح قبل از طلوع گزارند یا بعد ازان و زکوة بقدر حصه چهلم دانند زیاده بران و فرضیت روزه متعلق
بشهر رمضان است یا شوال الی غیر ذلک دوم انکه عزم شریف را مفسر مذکور مقید گردانید بعد یت از مشوره
اصحاب کرام سوم انکه فواید استشاره بسیار است بعضی را بیان کرد که قوی گردانیدن است امر سیرا
که دران رای یاران طلب فرمایند و ایشان نیز خوشوقت خواهند شد که حضرت سرور دو جهان از کمال عنایت
و غور شفقت رای ما میطلبد و اگر رای کسی پسند آمد مفتخر و مباهی خواهد شد چنانچه علمای شیعه از جناب مرتضوی
در دو سه امر روایت کرده اند و انشاء الله تعالی درین اوراق مجملا یا مفصلا میآید و دیگران هم بر اوصاف
جلیله و مناقب جزیله او مطلع خواهند شد و او را امیر سیم ممتاز خواهند کرد ان شاء الله تعالی و هر که متاخر است تا قیامت
او را مطمح نظر خواهد ماند که مشوره و طریقه حضرت است باید انرا محکم گرفتن و از دست ندادن و انکه شنیدی از تنبیه
صافی امر سیت محقق که الحق در تفاسیر مفصل آورده اند از انجمله صاحب لباب میفرماید انچه حاصلش و فارسی بدان
میرسد که علما اتفاق دارند بر انکه هرچه نازل شد دران وحی از جانب رب العالمین نمیباید بود حضرت صلی الله علیه وسلم
را از امت خویش رای جستن و مشورت طلب ساختن و خبرین نیست که حکم مشاورت دران بود که وحی شریف دران نرود
اجلال نباشد و انها از امور دنیوی و مصالح اخروی که کدام میدان مختار گردد و فوج جا بجا متفرق یا مجموع ان مقابل
دشمنان باشد و راتم مثالی ازان میگوید و بیرون شهر یا اندرون آن اتفاق افتد و مانند این امور و در تیمقام و سبب
است اگر عبارات مفسرین بلکه محصل معانی آن بقلم آید البته اوراق کتاب تطویل کشد العرض چون انقدر بدین سامعین رسوخ
یافت بکلمات طیبات حضرت معصومین موید و مشید گشت اکنون بکلام شیخ الشیوخ رفضه ناگزیر است توجه نمودن و سیر را
از ناسره ممتاز گردانیدن پس بعد از شق اول میگویم اگر مراد انبیه انست که موید باشد باقوال عترت طاهره از حضرات
معصومین پس انچه محقق بود در تفسیر مذکور دانستی از تخصیصیکه مفسر مذکور بعمل آورده و بنقل احادیث ازان خبر داد
که مشوره در امور دینی نمی بود بلکه در امور جهاد و حروب و این امر از اجلای بدیهیات است بعد از وحی حاجت باحتراج

رای اصحاب نیست و شیخ جی انچه گفتند نه امری بدیهی است زنهار مستند خود را بزبان اورند و هر چه گفتند
بی تامل و غور بود حتی که دلیلی بر تنبه تر اشیده خویش ترتیب دادند انهم ازین باب است که یک وجه
بر نقیض مدعایش دال میگردد و آن اینکه خدا تعالی گفته وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله
وقوع فعل را بالعزم الحضرت منوط ساخته نه برای مشورت شان لیکن عزم نمیشود مگر بلحاظ اطراف نسبت
و قرار فقین السورة عند الاطلاق فتح ما هو ضد المفید والمستفید کلیهما که و تحقیق عزم چنانکه گفتم عقیب تقلا
از کتب رفضه میاید علاوه در کلام شیخ جی هنوز گنج و کاه باقی است نه بینی که از عبارتیکه شیخ جی نوشته
و بتقلید حضرات ایمه در گمان خود اصلاح قرآنمجید بعمل آورده اند ازانعبارت پیداست که هرگاه جمع شوند و
متفق الرای گردند آن امر را جاری بکن و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم خدا در اسارای بدر داد
حالانکه مشوره خارو و سعدین معاذ قتل اسارای بود و در روایات فریقین آمده که حضرت خرمود که اگر
عذاب خرود آمدی عمر و سعدین معاذ فقط نجات یافتندی که ان هر دو بر قتل اسارای رای میزدند و فدیه را
تجویز نمیکردند رسیدم برانکه شاید متوهمی سر برآرد و گوید که حاشا که ایمه اهلبیت گاهی بر محاورات اعتراض
کرده باشند تا صحیح شود و انچه مولف دعوی تقلید ایمه برای مفید میکند و جوابی مختصر انکه قصور متوهم است
که اصول خود را نمی بیند که در بسیاری ازان خواهد یافت که حضرات معصومین بر آیات بینات اعتراض کردند
و محاورات قرانی را التفاتی نمودند بر گمان رفضه بیدین و کار مسلمین نیست که تعزیرات اعتراضات می نویسید
و جوابهای دندان شکن بلکه شکننده رگهای گردن میرتب میفرمایند آما بر ناظرین تفاسیر اهلبیت این امر
مخفی نواند بود و لله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین ابواب ساخته اند و از عجبیکه کتاب شیخ عبد القادر
خزرند قدوه اهل مفسرین ابو بکر رازیست که صدها اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای رفضه که گویند و از تحیر
شان پیداست که ایمه اهلبیت طاهرین محدثیت معجزه باقی جد امجد خویش را در زمانه یادگار گذاشته اند حیرت ازان
با تو میگویم که ضریر قمی زیر آیت کریمه که معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله
می نویسد قرات عند ابی عبد الله فقال لقاریها ای الستم عربا فکیف یکون المعقبات من بین یدیه اذا عقب
من خلفه فقال الرجل جعلت فداک کیف فقال هذا انما نزلت له معقبات من خلفه وترقیب من
بین یدیه یحفظونه بامر الله ومن ذا الذی یحفظ النبی من امر الله وهم الملائکة الموکلون
بالنبی و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار روسیاهی قمی رد کرده ام تا عقلا و نقلا دانی
که این منافقین خواسته اند که با بطال قرآنمجید پرداز ند و ظاهر سازند که انشا و املا هر دو غلط است
نادین و شریعت همه بر هم شود و لا حول ولا قوة الا بالله بلکه بر ابطال آن دلیلی قایم توان کرد
دان انیکه حرف خابر فاو اتصال و بعدیت را میخواهد و چون مترتب شد بما قبل بعدیت بی تکلف
برآمد و ازینجاست که در صافی بعد از دیدن احادیث و ورودین نشیب و فراز مقام قید مستوره

افزوده که صاف ازین کلام پیداست وکلفتی در فهم ان نیست یعنی بعد از مشورة اصحاب امضا کن ولذا بعد توکل
بدا ریضا نچه حضرت باعرابی امر خت که شترش رمیده بود که نیت توکل کن وزانوی شتر را به رسن محکم گردان
ودر مثنوی ترجمه آن نظم فرموده ؎ بر توکل زانوی اشتر ببند ؛ این سعدیث که بادیگر روایات آید بیاید در امر
شیعه مرویست شیخ جی را یاد نماند وتحقیقات حضرات معصومین که کتب اربعه وشروح آن ازان پر است
باانهمه تغفلتها که عوام طلبه هم ازان منکر اند شیخ جی را لقب مفید بحصول انجامید واین از حضرات رفضه بعید
نیست امروز بین مجتهد الزمانی را که حالش درین کتاب ناگفته بکجا رسانیدند حتی که نام اورا از مزید
تعظیم نه ازجهت کفر ولغت جز قبله وکعبه وسلطان العلما تغیر نمیکنند حالانکه او از طعن الرماح که همه کس از شیعه
بر تالیف آن میناز ند انهم ندانسته که جناب امین در کدام وقت بعالم شهادت رو نق افزود ند ودر یدا
ماقه شریک جناب امیر وکارگر از توانمند شده وانهم قبل از جنگ بدر فاعتبروا یا اولی الابصار واین تحیر
بحال مرتیز خوانی چقدر مشابه است که عمرش گذشت ونه دانست که سواری امام حسین ع در فیض آباد در سرای
یونس آمد یا بسرای امرزا الغرض اگرچه عزم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن خامی نصیب واقعال ندای
غیبی باواز بلند میدهد که آن عزم مرتب نیست بمشوره اصحاب کرام معهذا در قرارات اهلبیت عزت
حقیقة متکلم است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالفهم ودر مجمع البیان بصیغه
روایة کرده ومشهور باعتراف کاشانی طبرسی آنکه چون ترا من توفیق بخشم وارشاد کنم پس توکل کن بر خدا وحاصل
قول باری عزوجل انکه اگر وحی نازل نشود حاجت استشاره واستخاره نیست بر خدا توکل کن در امضا
وار نچکسی چیزی مپرس ورنه باصحاب خویش استشاره بکن وبعد از مفاوضه کلام بالیشان امری را که
محقق ومعین گشته بجا ارد الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع ادا شد واز شیخ جی سیخ استادی
بظهور نرسید وشاید که شیخ نجدی چنان بسخن پروری منهمک شدند که ازان هم خود را مقابل بتغافل
ساختند ودیر بر هر کس عیانست که نسبت با سباب منافی توکل نمیباشد وشیخ جی از صیغه خطاب چنین
عبارت فرمودند که حالش نپیرا ز قرارات معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون
حال ایفای وعده که با مخاطب خویش فرموده بودند مختصر آبا یدشنید که حقیقت انیست که مرا توقعی ازین جا بود
نبود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات هویدا گشته که هر بلائی که بحضرت ایمه رسیده از تمامی دیرفضه
رفضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل الیشان عمدا نموده اند نه سهوا وانهم درین
بحث بیان گردیده نکایة از اقوال ایمه که کمتر از هزار دشنام نباشد که مارا نصب گردیده برای امامت و
مفترض الطاعت دانسته ولیکن ریسمان بدان وفا نمودند ودر اذاعت چه عهود وتاکیدات از جانب
ایمه رفته که همه را یکان یکان شکستند وبر اصحاب لگار ولفتش مطاعن بر بستند پس ازین مجا سیمین
توقع الیفای مواعید وعهود بمراصل دور ست لاجرم الیفای وعده را نفی در خطاب تا عیبی التبه از باب کرامت

خواهد بود خرق استمرار و انا علی ذلک من الشاهدین و انچه گفته که وجه امر مشاورت آنست که مراد و تعالی آنست که سبب الفت گردد و طریق تدبیر امور را بدست گیرند و با داب خداوندی متادب شوند الخ بالیتی اول از معنی مشاورت خبر دادن که استخراج رای باشد و هرچه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد و هر دو باقی نماند بجده و جهد بجا آرند و شیخ جی بی انکه انیمعنی را معین گرداند در پی تعلیلات گشتند و در مغالیط بروی خود در افتادند و شکی نیست که از مشاورت طلب چیزی است که حاصل نبود و آن مشتمل است بر خواهد یکی انچه افشار و انستی و از اینجاست که اهل لغت نوشته اند و محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع القمرین نیز تصریح کرده که اصل مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل منه یعنی استخراج کردم شهد از نحل و مشاوره و استشاره بیک معنی می آید پس معاودنه کلام برای قرار یافتن امر لیست و رفع تردد و هیچین فواید دیگر که بعضی چیزها نوشته اند و بعضی هیچ الی غیر ذلک چنانچه مفصل خواهی دانست و معنی و شاورهم فی الامر ای فی مرآة الاسلام لتطیبنا العلوم چنین است بر بیان او که رای اصحاب را استخراج بکن و مطلع شوکه در قلوب ایشان چیست تا امری بی عنایه قرار یابد و شیخ جی این راه را قبل ازین مسدود کردند که زنهار جایز نیست حکیمی را چیزی از کتری اخذ کردن پس شیخ رفضه در وحل مخالفت قرانی افتادند بعد ازین باید دانست که اهل لغت صراحة گفتند که عزم نام تصمیم قلب است بکردن چیزی مثلا و صاحب مجمع البحرین بعد تلاوت آیت کریمه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا میگوید ای رایا مصمما و عزما علیه یقال عزمت عزما بالضم و عزیمه اذا اردت فعله و قلعت علیه و حدیثی که ایم بشنو که در مثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل مینماید که مشتمل بر رفعت شان حضرات انبیا باشد و نامناسبت و انکار و عداوت ایشان را بجناب پیغمبر خدا و عترت معصومین ثابت گردانند و ازان واضح شود بزعم روافض که نواصب بر جاده قدیم حضرات انبیا و رسل میروند و معذور بلکه ماجور اند و ان حدیث اینست عن الباقر ع قال عبد الله الیه فی محمد و الا کیمه من بعده فترک و لم یکن له عزم انهم یجدوا العزم و العزیمه ما عقد علیه قلبک انک فاعله و هیچ دانی که حضرت امام محمد باقر ع که در کتاب مختوم الذهب الاحمر مامور باظهار حق بودند لفظ فترک چرا آوردند و داد بلاغت دادند نا معلوم نشود که لفظ قلیس در آیت کریمه مذکوره بر نسیان و سهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بملا آلاف ازین لوث پاک تواند ساخت بلکه بمعنی ترک است یعنی از وعهد و میثاق گرفته بودیم که باید در حق این سنیزده تن چنان اعتقاد مصمم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند و بدرجه ختم رسالت و امامت رسیده اند و مهدی نزد کسی چنان و چنین است کما فی الاخبار لمستفیضه بلکه نام جناب امیر ع و فاطمه ع و امامین و ذریات درین آیت نازل بود حتی که در بعضی ازین تفاسیر بقسم شرعی موجود پس آدم این عهد را نقض نمود و ترک کرد و زنهار اعتقادی

چنان نداشت که بدان مامور شده بود پس شیعه که نامیت نشان در سابق ولاحق میدانی و شب و روز
منشوی چگونه در باره حضرات ائمه خصوصاً و مخلوقات خدا عموماً وفا بعهد فرمایند و این بحث را
پایانی نیست و متعلقات آن نهایتی ندارد پس اجازت بده که در انچه بودیم یعنی خدمت شیعه اکنون
توجه کنیم که چون معنی عزم تصمیم قلب ست ان را باستشاره چنان ربط و مناسبتی ست که بدیهی تواند
که بعد دوران کلام و استخراج آرا امریکه دران تردد می باشد بتعین می انجامد و غباری باقی
نمی ماند و بعد ازین غیر از امضا چاره نیست و قبل ازین از احادیث ائمه معصومین برگرفتیم که مصالح
امور را غیر از جهان آفرین که میداند اگر آدمی در حالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود در اغاز که فلان امر مصیبتی جانکاه بود و بعد از
ده سال بلکه چهل سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی وَعَسٰۤى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْـًٔا وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و اینکه شنیدی در دنیا ست و اگر مصالح اخروی را میدانستی میگفتی
انرا بدایتی و نهایتی نیست و انانکه بعضی از امور را در باره حضرت رسالت شنیده بودند و از مخبرین
حال غزوات و مجاهدات را پرسیدند و انها که گاهی چشم زخمی هم بلشکر حضرت میرسد زبان بتصدیر
گشادند که در کتب سابقه چنین دیدیم و شنیده بودیم که شما میگوئید باقی ماند درین مقام
انچه طبرسی مولای رفضه خصوصاً اقای این پدر و لیه تحقیق کرده پس بدانکه زیر ایت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ میگوید ای استخرج رایهم و اعلم ما عندهم و استخرج
فی فایده مشاوریه ایاهم مع استغنائه بالوحی عن تعرف صواب الرای من العباد علی اقوال
احدها ان ذلک علی وجه التطییب لنفوسهم و التالیف لهم و الرفع من اقدارهم لیبین انهم ممن یوثق
باقوالهم و یرجع الی ارائهم عن قتادة و الربیع و ابن اسحق و ثانیها ان ذلک لتقتدی به امته
فی المشاوره و لم یرد به النفیه کما مدحوا بان امرهم شوری بینهم عن سفیان بن عیینه و ثالثها ان ذلک
لامرین لاجلال الصحابه و لتقتدی امته فی ذلک عن الحسن و الضحاک و رابعها ان ذلک لیستخرج
المشاوره لیتمیز الناصح عن الغاش و خامسها ان ذلک فی امور الدنیا و مکایده الحروب و لقاء
العدو و فی مثل ذلک و یجوز ان یستعین بارائهم عن ابی علی الجبائی و از ضمیمه این خامس ظاهر
ست که در بیان فواید مشاوره حصر مقصود نیست و اصل همانست که بار بار گفتم معنی استخراج
رای صحابه کرام و توثیق و تفتیح مرام باواره کلام و بدین مشاورت خواید لبیار ست غیر
محضور باز طبرسی متصل العبارت می نویسد عن جعفر بن محمد و عن جابر بن یزید فاذا عزمت بالفتم
فتعلی هذا یکون معناه فاذا عزمت لک و وفقک و ارشدتک فتوکل علی الله ای فاعتمد
علی الله و ثق به فوض امرک الیه ان الله یحب المتوکلین یعنی الواثقین و المعتمد علیه

والمنقطعین الیه الواکلین امورهم الی لطفه وتدبیره چون برین عبارت اطلاع یافتے
وانچه داب برین مفسرین است بتصریح احقر الانام بالاشناختی از سکوت ورزیدن در
انچه مقبول است وبردو قدح لب جنبانیدن در انچه مقدوح است عیان شد
که مولای واقای مجتهدین را در هیچ مقامی جای سخن نبوده ورنه باب قیل
وقال را می کشاد وفریاد جدل وجدال می نهاد چنانچه زیر آیت کریمه اِنَّكَ لَا تَهْدِیْ
مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ در تفسیر مذکور دیده باشی الی غیر ذلک
من الآیات پس عیان شد انچه بالای این مقام بخوبترین وجوه تمهید یافته که حکم مشوره در
حروب بود یعنی استخراج آرای صحابه وعلوم انسان نه در معالم دینی کما بینا امثلته و
در فواید استشاره مذکور کمال عنایت بحال اصحاب ورفع درجات شان لحوظ انکه این
عروه وثقی را از دست ندهند که خدای عزوجل مدح کسانے میفرماید بلی مصلحت ان بود که زنهار
این مردم را در حضرت تقرب نمیداد ودرازی با لیشان نمیکشید که حلما گفته اند خیث را چو لقمه کنی وخوارتر
بدولت تو نکه میکند با نبازی وغیر از جناب امیر که چنان معصوم بود که دانی هرگز راه مشاوره نمی
وچون اکثر مشاورت با شیخین بود البته مذهب رفضه باطل گردید وطریق الفت با اهل دنیا غیر
ازین نبود که در هر باب سران اهل نفاق را بحضرت فراوان را میخشیدند که سهل هر که زر دید سر فرو آورد ودر ترازوی
آهنی دوش است شکه برین سنت میرفتند ونیز نمیدانستند ناصح از غیر ناصح وحضرت را استعانت در امور مذکور
جایز بود وامر جدید انکه خود حضرت در بعضی از امور مثل تابیر النخل باصحاب کرام فرمودانتم اعلم بامر
دنیاکم پس استخراج رای اصحاب وبعد از مشاورت شان امضاء امر منافی شان حضرت نباشد
اکنون ثابت ونابود شد انچه رئیس العناکب یعنی شیخ بخدع تبار داود خود بافته وتافته بود ورئیس اهل
حیاکب یعنی خرزند مومن جالسی لب افتخار کشود واین وجه اول بود متقدم الشرف وموجود واکه
راست پرسی بر اصول ما موجب مزید الغت شد دوم سبب ارتفاع مدارج اصحاب کرام که یا داب الهی
ورسالت پناهی مثابرت شدند وائمه را یاد گرفته انچنان بعمل آوردند که به برکت آن عالم
بنور دین اسلام منور گردید ودنیا را باغ وبهار گردانیدند وبر اصول رفضه وخیالات شان
هرگاه مشاوره با اهل نفاق بود مشاورت مذکور زیاده تر موجب نفاق وشقاق وعصمت
خلافت شد که رزاه ارتداد گرفتند معاذ الله پس قصه مصلحت بفساد کشید کما لا یخفی حالا باقی
نماند از کلامش بجز کردن ایا بیتکه که در کمال مذمت اهل نفاق وارد شد وشیخ مفسرین
وهر کس که براه رفض قدم نهاده انرا بر وسائی مهاجرین وانصار از راه نفاق راجح ساخته
ودر تمیم این امت تحقیق کما عرفت از دره مثالب برامده کما فی البصائر والبحار وغیرهما پس

مناسب انکه درین باب نیز از نظر اجمالی دریغ ندارم قوله وایضا می تواند که وجه آن باشد الخ این وجه تا آخر قول شیخ المهلبین که بعد ازین تفاصیل وجمل آنحضرت را امر مشوره ایشان نموده دلالت بران دارد که سوره توبه که اکثر این آیات دران است قبل سوره آل عمران باشد که امر مشوره دران نازل گشته وفساد ان خود از کتب ایشان وتصریح وقبول قدوه المفسرین ایشان کالشمس فی کبد السماء واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده بگر بقول بعض خاتمه ان که لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ یک دو آیت بیش نیست وزینهار دران وخلی ندارد دلیل نبود بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر ما نزل من القرآنست ومفسرند کور هرگز این قول را رد نکرده واز مطالعه تفسیر کبیر رفضه آنرا تفسیر اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صادق نیز عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالآخر نزول اجلال یافته واگر با اینهمه درین باب تردد ی داری باید که بحفظ این دلیل همت برگماری که سورهٔ توبه قطعاً ویقیناً بر ذکر غزوه تبوک شامل است واهل سیر وتواریخ نوشته اند ونیز از تصریحات ایشانست که در ماه رجب الخلاق سفر افتاد واین غزوه را سه نام نهاده اند عروة العسرت وساعة العشرت وفاضحه زیرا که منافقین تخلف ورزیده ورسوا شدند وتبوک بتاء تانیث وبا ابجد موضعی است در جهت شام چهارده منزل از مدینه قریبه از انجا تا دمشق یازده منزلست وعشرت این غزوه را در جاهای دیگر یاد کرده ام وتازه انیکه میتوانا در مدینه رسیده وزرا انجا تعریب درو گردیده برلسان بشری این سفر بسیار شاق بود وزاد وراحله بسیار قلیل وتعداد افواج کفار پیش از پیش ودشتی عظیم یعنی دشت شام در پیش که تا چهل روز دران درختی بنظر نمی آمد وآب نیز نایاب مگر اندکی ثبات مسلمین را باید دید که کسی از ایشان تخلف نکرد جز سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول فایز گردیده وکار منافقان بکمال فضیحت وذلت انجامیده وجمعیت لشکر شریف درین سفر بسی هزار نشان میدهند وبعضی هفتاد هزار وغالبکه این شمار با همراه خواهیم واتباع باشد واول بدون آن وبرای تصدیق آن در مذهب شیعه مجلدی از بحار الانوار فاضل مجلسی واسفار غزاوکه در سیر شریف است کافی ووافی است الغرض چون در مذهب ما رساله بدل القوه فی سنی البنوة بتحقیق چون حال تبوک آخر غزوات حضرت در این سوره مذکور شد مدعای مفسرین چنانچه باید بحصول انجامید سوره آل عمران بالیقین بران مقدم است درین موخر پس شیخ جی انچه ارشاد نموده بود مدرین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که در آیات مذکور سرود است حکم استشاره بحبیب خود فرموده مذته ذبالا وبرهم وورهم شد ونقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده مدبر شیخ المهلبین منطق افتاد

ای اگر تو قرآن بدین نمط خوانی ۞ به بری رونق مسلمانی ۞ قطع نظر از تجسر شیخ و کرامتش بسیر و تواریخ دانی
نیز بر جناب شان ختم شد و جناب مجتهد الزمانی از وهم پا فراتر می نهد و ذوالقرنین را با حضرت امام حسین
منجگاند یعنی در تشیید المبانی چنین افاده می فرماید که نص قطعی باشد بنزول آیت مشاوره
قبل از احد که در سال از هجرت ست و آن عبارت این ست ولکن بمقتضای وشاورهم فی الامر
چون مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند
و بالا معلوم شد باحادیث معتبره که کار عقلا مشاورت ست و حضرت اعقل الناس بود باعتراف
این سفها نیز اعقل چون اینقدار کلیه در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در جزئیات بتفصیل
باجمال قیل و قال می رود که دوم انکه انچه شیخ بحضرت رب العالمین و روحی یا الهام نسبت
کرده که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد و مدد کفار و در هدم بنیان ساعی بسیار الخ
خلاف واقع می نماید زیرا که صحابی کسی ست که دلش معتقد باصول اسلامیه باشد و زبانش
بدان گواهی دهد و خاتمه او بر اسلام شود و خلاسی من الاصحاب بمنافق و لا مرتد فکیف که
که او با وجود نفاق امداد کفار نماید و دوستی حضرت ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد
و اساس اسلام را برانداز چنانچه در ترجمه عبارت شیخ المعاصرین حضرت رئیس المجتهدین
بیان فرمود اینقدر بست که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند و نفاق او هنوز بظهور نیامده
او را مسلمان و صحابی می توانند گفت رب العالمین دانای نهان و آشکارا ایشان را چگونه اصحاب
تواند فرمود کالا یخفی بالجمله کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای راشدین بطیب خاطر
اسلام بنمودند یا آنکه راه ارتداد پیرگزیدند و او از روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود
و مردود است و کارش از سوفسطائیه در انکار هدایت برگزشته چون ایشان ایمه مومنین نه
باشند دیگر که بود که اساس دین و ملت را محکم گردانید و درین مقام در صولة حیدریه
علی المجوس القدریه بجثها در ازطی شده بسبب مجملها که از اثار هجرت پیش امده و بارها
گفتم تعرض بند کرامتها بکردم پس در تقیه خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظر می کنم اما انچه
شیخ جی فرمودند که ذوات منافقین را بحضرت نشناسیده بود پس دران هم نظر است
زیرا که در همین سوره این هم بر حضرت حکم رفته و لا تقل علیهم و لا تقم علی قبره
و ازین ایت پیداست که انجناب انقوم خانه خراب را چنانچه باید باعیان هم میشناخت
و محکم بدان بود که نماز بر جنازه منافقان نگزارد و بر قبر ایشان نه استد و دعا نکند پس اگر
اصحاب منافق میبودند حضرت چرا بر جنازه اصحاب می استاد و بر قبر ایشان دعا میفرمود و ناچار
نهی لازم آمد معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که بعد ازین هرگز بر جنازه

جنازہ ہیچ منافقی نہ ایستادہ نہ دعا فرمودہ ہم چنین آیات دیگر مثلاً بار بار فرمودند یا ایہا النبی جاہد الکفار والمنافقین واغلظ علیہم ظاہرش دلیلی بر آنست کہ گفتہ و از نیجاست کہ معتقدایان رفضہ در تفسیر این سورہ ہم اقرار بدان نمودند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در روز جمعہ منافقین را بکمال ذلت و رسوائی از مسجد شریف بیرون کردند و اجماع اہل اسلام بر آنست کہ کار اصحاب روز بروز در ترقی بود لیغیظ بہم الکفار ایمنہم را رفضہ و برادران شان در قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال ائمہ می بینند لیکن دانہ و دام خود را نمی چینند اما آیت اولی پس حجۃ الی در آن قائم است بر ین اقوام ہر سہ کانہ زیرا کہ برای منافقین و من اہل المدینہ فرمودند و ایشان اہل مکہ و منا دیدشان بودند و تا امروز شیخ الغافلین ازین ہم بخبر است کہ سبب وجود نفاق چہ بود و کجا رو داد در مکہ ہر کہ مسلمان میشد کفار او را باجتماع امت اذیتہا میدادند پس نفاق بکفار کہ در مکہ غالب بودند چگونہ راہ یابد و این خود امر لیست ہم عقلی و ہم نقلی و از نجاست کہ چون یکی از مقتدایان رفضہ را پرسیدند کہ ہست یگانہ ایمان شیخین در مکہ شریفہ بطیب خاطر بود یا باکراہ بجز و شنیدنش نقد حواس در باخت کہ اگر مائل شود اول ایمان حقیقی برائے شیخین بہ ثبوت رسید و اگر نباتی و اگر این خلاف بداہت است زیرا کہ اگر آہ از جانب کفار بود نہ از حضرت سید ابرار پس بیچارہ حدث کنان بگریخت گوئیدچون بدار الامامت رسید کہ حضرت امام ہر کسی در گمارہ بود لیکن او را فرمود بگو کہ ایمان شان بطیب خاطر بود یا سید خلافت و شہریاری کہ از مبشرین و کاہنین شنیدہ بودند چنانچہ ہمواہ جواب دندانشکن قبل ازین دیدہ یا شنیدہ باشی غرض اینست کہ در مکہ معظمہ صورت نفاق بوجود نیامد بلکہ ہر گاہ حضرت ہجرت فرمود و حکم جہاد در رسید و غلبۂ دین اسلام روز افزون شد یہود مدینہ کہ ریاست اہل کتاب داشتند و ذلت خویش دیدہ راہ مکر پیش گرفتند و از رفضہ و نفاق برآمدند بسبب مغلوبی و این امور را علمائے مثل صاحب منہاج و غیر او در کتب خویش مبسوط گردانیدند کہ تو شنیدن عبارات شان وجب تطویلست و در زمان خلفائے راشدین نیز کلمان برین یہود ہر بسیار لباس اہل اسلام و ہم در مدینہ را بحکم کتاب مختار و مجمع البحرین تازہ کردہ و ہم علی اثارہم یہرعون معنی این آیت و آئی ہدایت دہران ایت کریمہ اگر رفضہ تا امروز در جواب آنہیچ دقیقہ مساعی نامرعی نگذاشتند و بالاخر چنانچہ مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند کہ انصاف اینست کہ بعد از سابقین اولین مہاجرین و انصار ہمہ اہل ایمان و اخلاص سابق ایشانند و حق تعالی بر ائے ایشان جنات خویش را اماوہ فرمود پس از ینجا شان متحسن باید دید و غالبا کہ این بحث لنقض طعن الرماح مفصل قلمی شد خیال نفاق سوی ایشان بدیہی البطلانست علاوہ بر اینکہ رفضہ دعوی ایمنی در ہر کتاب فن کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمنہم را بہما ہم قبل از نزول سورہ توبہ بہادر ازیشانست و در احادیث بسیار از حال شان خبر دادہ بود و ابو بکر را بحکم ضرورت ہمراہ گرفت تا کفار را براہ عاری دلالت نکند الی غیر ذلک پس حق ایشان

لا تعلمونهم الله يعلمهم ثم يعذبهم مرتين يعني دو بار عذابشان كرده شوند و بعد از مهلت بعذاب دائمي گرفتار گردند و مقتضاي ما لهم في الارض من ولي ولا نصير نيز كه در شان منافقين در سوره واقع است آنست كه در دنيا عذاب و خواري اينان را نراگيرد و خلفاي راشدين و مهاجرين و انصار و تابعين اينها را بستي و وجاهتي كه در عالم دنيا يافته اند كسي از ان انكار نتواند كرد حتي كه مجوسيان ايران نيز والحق لسنا ما آيت دوم كه در اخر اين سوره واقع است و شيخ بي در رعايت تقيد قراني هم ملحوظ داشتند كه شايد در شيعه اثنا عشر را در جواب مسايل طرا المبهمة حسب مسئلت پس ازين ايت ظاهر است كه عادت منافقين وقت نزول قرانميد تا رسوا ل اينان بنبات سند قرار بود بطوريكه اهل ايمان اينان را نه بينند محرم كه فايده شيخ جي در ذكر ان چيست بلكه القدر هم نيست كه در اول بخيال اورده بودند كه از ان ثابت شد كه حضرت ذوات شان را نمي شناخت پس حكم مشورت نمودن تا معرفت حاصل شود حال انكه جوابش بوضوح انجاميد كه ايت مشوره مقدم است و اين ايات متاخر پس خيال شيخ طعام محض خيال خام است ع دماغ بيهده پخت خيال باطل بست ازين آيت چه فايده اند ليشيده و چگونه مفيد براي حالتي مفيد گرديده شرحش بايد كرد و فرو مايگي را بايد گذاشت بلي فايده اين ايت براي اهل حق انست كه بذكر ان رفضه را مخنوق گردانند كه اصحاب حضرت شب و روز ملازم حضرت بودند در مدينه وقت نزول آيات قراني گوش دل برآن نهادند بخلاف منافقين كه چون ميديدند كه كسي اينشانرا نميبيند ميگريختند لاجرم حجت الهي در نيمقام نيز بر رفضه قايم شد و اگر بشري هست براي شيخ مجدي دامتثال اوست كه در روايات اينشان موجود است كه اركان اينشان حضرت را محتضر گذاشتند بلكه از مدينه گريختند و بعد از مراجعت گرد فتنه و بلا ميانه اصحاب و اهل بيت برانگيختند و اين روايت را محدثين اينشان آوردند و صاحب گوهر مراد محقق لاهيجي بنمودن اينشان وقت سانحه وفات شريف بدين تقريب اورده كه اجماع كجا شد كه اينشان داخل بودند هر كه خواهد بدان رجوع نمايد پس عدم ذكر ان اولي بود و ليكن شيخ حارثي زنهار باين و آن نمي پردازد و حالش مثل غريق است كه حواس گم كرده درين لجه با دست و پا ميزند دخل دادن اينشان در مهمات حروب و مجاهدات سراسر براي انتظام امور مذكور و براي حضرت مضر كه برراز شريف واقف شوند و مجالس با ياست مقرون نمايند و بكفار خبر رسانند كه امروز در محفل مقدس چنان قرار يافته و انها تدارك نمايند و از نجاست كه حضرات معصومين براي القوم كه استشاره از انها نمايند چنين فرموده كه خدا ترس باشند و عبارتش در كتاب خصال مروي از حضرت امام جعفر انيست و شاورفي امرك الذين يخشون الله و صاحب صافي نيز انچه بيعت را ذكر كرده بخلاف منافقين كه چون در مدينه ترقي اسلام شروع شد لباس مكر و فريب بر خويشتن راست كردند و براي فتنه گري كلمه اسلام بر زبان

آورده اند که واز خلق نرسیدند واگر خوف خدائی داشتند مصدر زقرارت چرا میشدند وقسمهای دروغ
چرا میخوردند حاشاکه مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند مصداق و
انما انفرد فوصف لتقولهم باشند خصوصا حضرات خلفای راشدین دیگر مهاجرین را زوار وخمکسار
سید المرسلین که حضرت امام صادق مداح شان باشد وابوجعفر اول وثالث درکافی ومتذیب بورقی
چند طبراق تمام روایت کنند وزاید برهمه انکه حق تعالی مهاجرین وانصار را وهم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اکبر نعم الهی برای شان است ثابت میفرماید واگر بنور صبح
المنافقین وماوعین اولی بمقصود نمی برند باید که بعد فی تفسیر این ایت را ملاحظه نمایند که معنی ان
اینست محصلا درعبارت سلیس فارسی که چون سورهٔ از فرا المجید فرود می آید منافقان بجهت انکار
چشمک میزنند می خندند یا بتیز وخشم می آیند که عیوب ما را اشکار میکنند وباخود ها میگویند از اهل
اسلام کسی شمارا می بیند اگر برخیزیم که صبر نداریم بر سماع ان وتدبیر خروج می نمایند پس اگر کسی
ندیده برخاستند واگر کسی دیده ثاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی باز مانند
حق تعالی صرف کرد قلوب شان را از ایمان پس باول منقبض می خیزند وابروی خود می ریزند اینکه سیمای
حال منافقین بود وبنده میگویم که بخلاف اصحاب درین امور چنانچه از آثار سیر فریقین واضح شده کما عرفت
اما ایت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ میخورند برای خوشنامد واگر شما راضی شوند
بسبب انکه حال قلوب ندانید خدا چگونه راضی شود از انمردم که از حدود شرعی برگشته اند یعنی چون خدا
ازینجا بیزار باشد رضای شما فرضا چه کار امد بعد ازین فرمود که الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجماع مفسرین
برانست که مهاجرین وانصار که صاحب استشاره حضرت بودند ضد ایشان قوم عرب بودند نه اهل بیت که قلوب
داشتند وصحبت علم را ندیدند الی غیر ذلک وحال اصحاب ممدوح از ایت اخر نا واوصاف لشیعه یعنی التابعین
لهم باحسان الایه تفتیش حیفریه سابقا معلوم شد که ان خلفای راشدین اند که بنیاد سلطنت
کفار رنگونسار از کسری وقیصر کندند کما مر مشروحا فی اول بدا المجلد وبرظاهر است که ایت کریمه مصداق
بحرف شرط کما اشرنا پس برصدورهم دلالت ندارد وحاشا که ایشان بعد از علم بنفاق راضی شوند
فکیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی درحق انحضرت معلوم شد درهمان ساعت کردنش زد
وخدا ورسولش مستحسن دانستند ومرتبه اورا بلند گردانیدند بقصه رفضه انهم ایات را درحقیقت منحوانند
که بحضرات خلفا برگردانند وحق تعالی درکلام مقدس خویش دربرمقام رفضه یهود امت را مثل بنی نضیر
رسوای گرداند قاتلین منافقین ومرتدین را ایشان منافق میگردانند قاتلهم الله انی یؤفکون اما ایت
چهارم پس ترجمهٔ آن کفایت میکند برای شیخ المنافقین وبال ونکال دنیا واخرت می افزاید
زیرا که محصلش نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد درخصوص که ایشان را درزمره مومنین وانصار

سید المرسلین داخل اند و حالانکه باسلام و دین کاری ندارند و انچه میگویند از راه تقیه است و انچه ار
معانی صاف عیان میشود و ازین آیت انهم عبان شده که در اصحاب حضرت منافقین و کافرین نبوده
زیرا که خرمودای اصحاب بنی انها قسم میخورند که از جمله شما هستند حالانکه از جمله شما نیستند شما نمیدانید
ایمان دارید و انها خوشامد و تقیه می نمایند و الحمد لله که در نیجا بتهریه بثبوت میرسد که رفضه بر طریقه پیشوایان
خود که منافقین باشند میروند و انرا اقدام شان می پیمایند و هرگاه با الیتیان را نصیحت میکنیم که بدین
تقیه مذهب و دین شما است که منافقین سابقین ایجاد میکردند بکمال غیظ و غضب درمی ایند و کامل رفضه
بر خود قصر میکردند انهم نشسته بلکه ایمه دین و اسلام را که گاهی خوشامد و تقیه کردند و در انواع مصائب
و بلاها افتادند بر نفوس خبیثه خود قیاس کردند بلکه از انهم در گذشتند که دین دولت را متغیر ساختند و هم
یکی را بر تنگ دیگر فرافتند و دیده و دانسته اختلاف در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
کما فی الکافی و الله عز و جل یدیر و ینتقم و حق تعالی در کتاب مستطاب حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
که شما ایمان اریدبان پیغمبر در اخر زمان و بالاخر انکار کنید و بگویید اوصاف رسالت و خاتمی در او
نیافتیم پس از دین او برگردیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شنعته بر
بوده است احادیثا من بکاید هم و ایت کریمه اینست وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اٰمِنُوا بِالَّذِیْٓ
اُنْزِلَ عَلَى الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ و حال راستی اصحاب کرام خود از کتب رفضه و شمنان
الیتیان بر ظاهر است چنانچه در علل الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرمین در باره فدک خاستند که جناب
سیده خبار میکه دارند از خانه شریف دور گردانند و علی مرتضی شفیع شده و الیتیان را نزد حضرت فاطمه رضی
و انجناب از الیتیان ارشاد نبوی را پرسید که بیان کنند که او دنیی من آ و بضعة منی چگونه بعد و اند بیرین که
هر چند نزد شیعه مفترت شنیده بالیتیان و الیت بهمان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و نه حرفی
کاستند نه افزودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام ایمن برای شهادت نزد فدک
امد گفت که تا ابو بکر را در تقرر عاجز نکنم گواهی ندهم پس حدیث مناقب خود ذکر کرد و گفت از حضرت شنیدند
یا نه الیتیان الوقت هم از راستی دست نه برداشتند و هر چه بود انرا بگذاشته پیشوائی بیان فرمودند و از
بجا رهم همین صدق و راستی صدیق برمی اید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دلنشان داد و
تحدیر نمود قبول کرد و بر سخن دیگران گوش نه نهاد و گفت بلی از من آن امر صادر شده و بر من می برم
الغرض راستی موجب رضای خدا است پس کس ندیدم که گم شده از ره راست و این از ان قبیل است
که رفضه ارجناب مرتضوی در نهج البلاغت می ارند که علامت ایمان انست که هر جا که دروغ سرامر میشد
باشد تو راستی اختیار کنی و لیکن وای بر مذهب و دین الیتیان که دین جناب امیر را تا مدت الحیات
به تقیه و دروغ ادا نموده و انجناب پیرامون مضمون حدیث نگردانند و سخن را متبع آن بیان کنند

دشب در وزر در تبری از ایشان بسر نمایند پس بعد از امور علمای ایشان لایق آن نماندند که مناظره
کرده راه دینی بایشان نموده شود بلی مقصود آنست که عوام سنیان هرگاه اینمطالب زمالی اهل استعداد
بشنوند بر عقاید خویش قوی شوند و در نیقام انچه فرد بشری گفته حقیقت آنست که در ریای بلاغت سفته
واز اغاز تا انجام بر طایفه فاحشه رفضه تعبیره و توطیره منطبق گشته ۵ اگر بفیه زاغ ظلمت مشربست
پنهنی زیر طاوس باغ بهشت ۱۲ الی اخر ما قال اما آیت پنجم که شیخ جی بسیاری از آیات ذمایم را ازین سوره
گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان موسوم گشته طعنه کردند و نظام را گذاشته بسبب
نظام اعتبار نمودند پس خاتمه ان دال برانست که حق تعالی عیب خود را از صعبت ایشان تر سانیده
و پر حذر گردانیده و دعای بد و کمال ندمت نموده پس عقل چگونه تجویز نماید که حضرت این اشقیا
را در صحبت مشوره مهمات طلبیده یعنی از ایشان رای بجوید و ایشان را دانسته باشد که از علم و نظر بی بهره
اند چنانچه بانمیعنی در صافی تصریح کرده و نسبتیه کاهنم را منطبق گردانیده این دو امر بعید بگر بلکه باهم
هر دو نقیض اند و این امر از ایت کریمه خود ظاهر است وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ وَلَا يَعْلَمُوْنَ
ایا صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب نشیند بلکه منفرد بین باشند
واین را اطفال خورد سال میدانند ولیکن پیر نابالغ از انهم محروم بودند و از مواعظ تبلیغیه پیر دهقانی
هم از دو لفقار عیانست که ع از دشمن خائن حذر باید کرد ۱۲ و خود از تقریرات شیعه جائیکه اخبار
سقیفه را جمع کردند و از تقریرات قاضی شیعه تراش نیز واضح است که مردم را خیال اینمعنی راسخ شد
که ایشان مقرب حضرت و محل مشاوره اند هرچه کرده اند راه صواب خواهد بود اما ایت ششم و هفتم پس
اینها خود علامات نفاق اند بالبستی بملاحظه ان از ایشان حذر فرمودن و احتراز نمودن و در اینجا غلطی
از قلم صادر شد که مقصود شیخ جی نمانیست بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امور
در کسی فراهم شود لائق مذمت تر است بلکه غیبت اسرار خواهد بود پس مجتهدین شیعه کلهم اجمعین مجانین شدند
که در کتب خویش مثل سجار و حیات القلوب خطبه اخیر حضرت در سفارش انصار اوردند که این غیب اسرار
و محل مشاورت من اند احسان کنید محسنین ایشان و تجاوز نمایید از بدان طرفه انکه چون سال خوارج را از جناب
شاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند انجناب فرمودند که از کفر دور تر میروند پرسیدند مگر منافق
خواهند بود فرمودند که ایشان لَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا خوارج ذکر خدا مینمایند بکرة و اصیلا پس لوان
فهمید که منافقین بلاریب بد تر اند از خوارج کفر بن حضرت علی مرتضی و عین رجس اند لاجرم مقام تحیر است
که کفار نزد امامیه حسن العین باشند سبب انکه فقط نجس در حق ایشان امده و لفظ رجس که عین نجاست را گویند

لایق ان نباشند که در مشوره طلبیده شوند معاذ الله عاده دارند بجا هم یافته باشی که اهل صفین چون
عبارت بقول خوارج نگرده اند باید که کارشان بخطا و اشتباه کشد و نه لازم آید بمقتضای انچه
دانستی که در مجمع بحثی هم موجود است انقلاب امر عظیم که تکفیرین مخطی باشند و اوشان کافر مجاهر
حضرت عقیل را لعید ازین چه می باید گفت که نا موت همراه شان بوده اند و امید حسن خاتمه میدارند
چنانچه در کتاب مذکور است اما آیت هشتم که بعد از فاصله یکدو سطر آورده نوشت الا یه پس دران تحریفی است
ظاهر بجای دو نوشت و لو شتنامی باید چنانچه لا ریب و لیکن حقیقت امنیست که این شکایت بلی اختیار صادر
شده و از باب اغلاط امین است زیرا که شیخ نجدی و مقلدش را با قران مجید چه کار تا در وقوع غلط املائی
بایشان متوجه باشند و قبل ازین بعضی از امور موید انیمعنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه وسلم
ایشانرا نبذ و اهتم می شناخت فکیف که عادل و منصف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بر یاد
من آن آیات را آورده و این کتاب از خاذ مجتهدین نزد من بتوسط احباب فقیر رسیده بود اکنون در
تحریر انمقام موجود نیست معهذا از روی تعرفتهم توان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
در فلتات نسائی و ایضا خود آیت ماقبل اَمْ حَسِبَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
اَنْ لَنْ یُخْرِجَ اللّٰهُ اَضْغَانَهُمْ دلیل بر انست که چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاهر نمود حضرت
بلکه مومنین هم شناختند که ایشان اهل نفاق اند و نیز معرفت حضرت از روی لتعرفنهم فی لحن القول
صاف ظاهر است و انیمقدار قبل ازین بوضوح انجامید که حکم استشاره بعد از سوره توبه است و لتعلیم علامات
و سوره توبه در اخر نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه وسلم نیز مدتی است و قبل از سوره توبه فرود
آمده کما تبین من البیان پس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفتها
حکم مشاورت لطلب شان برای این امر نازل فرمود و در صحبت شان مضرتهای بسیار بود و فایده
متوهم و انهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبدبه حضرت و اصحاب کرام می تبره و تقیه میکنند پس رعایت تقیه
البته نا گزیر بلکه از و اتیات شان پس خلوص آنرا چگونه صادر باشد بلکه بخرق عادت توان گفت و انیمعنی علمای
امامیه خصوصا شیخ الشیوخ و رئیس المحققین بوجوه بسیار نحو بتر میدانند حاجت شرح و بسط نیست و در همقام
امری موعود بیاد آمد و آن انیست که جناب امیر افتخار بدان میکردند که چار قول من مطابق وحی
افتاده از انجمله انکه المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تکلم ظهر حق تعالی مطابق آن فرمود و لتعرفنهم فی لحن
القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول شان واضح میشود که این آیت کریمه نص دران نیست
بلکه لحن را به بعض جناب مرتضوی نیز تفسیر کرده اند از انجمله روایت ابو سعید خدری که صاحب
مجمع البیان هم آورده و بر یاد من در صافی هم منقول است و از انجمله روایت جابر انصاری که انهم بر ین
تفسیر دلالت دارد که مراد ازان عداوت آنجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جهان اطفال را

وحاصلش اینست که من اختیاری ندارم انیمردم مرا مغلوب کردند یعنی اهل طوی بر عثمان برمن غالب اند
ومن مغلوب انشانم والیشان مالک ومن مملوک ایشان هستم پس بر طور ایشان ابراهیمی اظهار قبایح
وفضایح مذهب این بداند ایشان توان خواند که ۹ دریرینین شهریار چنان پاپهان چون
تکسیر دقرار چنان ۹ این نمونهای لوازم رفض است که هرجا انچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفته می شود چنانچه باثنای تقریر پی می بری واگر مجتهد در جوالش قلم بدست گیرد چنانچه درمثل
اهل هند مشهور است که چون مخنث را عار و ننگ محیط گیرد و شمشیر بدست گرفته برای جنگ برمیخیزد
خواهی دانست که اگر زندگی باقی است انچه براغاز وانجام اصول قوم لازم گشته هرمحلی را مفصل گوئیم
ورنه احباب تلامذه خود را وصیت کنم که دقیقه ازان بحجت لحوق اشد ضرورت باقی نگذارند و هرچه برایشان
شنامیگزارم ازمباحثیکه هنوز اکثرش در پرده است برای الزام پیروان رفضه از مجتهدین ومتکلمین الیشان
همه در مناظره وجدال الیشان صرف کنید و درینمقام انچه پیشوای مفسرین قوم یعنی طبرسی بعد نزول
آیات قصه بدرگفته اگر بغیبها طاقت استماع ان نداری قلیلی ازان بشنو که چیست پس درین آیت
کریمه مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ که شیخ در اخر کلام خویش اورد تمنی نویسد که بعد از نیست پیغمبر را و نه عهدی از خدا
بسوی اورفته که مشرکین را مفید کند تا فدا گیرد از الیشان یا احسان نهد بر انها تا مبالغه کرده باشد در قتل
انها از برای انکه مشرکین عبرت گیرند واز دست درازی وعدوان باز مانند که این قتال اول است با مشرکان
پس باید که بخوبی انتقام ظلم وعدوان از ایشان بستاند این خطاب حضرت پیغمبر بود و اکنون با صحاب متوجه
میشود که راغب میشوند باخذ فدا در قتال اول که هنوز مشرکین چنانچه باید کشته نشدند وخدا میخواهد نصیب
اخروی را برای شما وخدا غالب است و غلبه انصار خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از افعالش
خالی از حکمت نمی باشد اگر نه حکم سابق گشتی که عذاب بغیر ما بد بر قومی تا بیان نکند البته تا بشما
می رسید عذاب بزرگ و غیر مراد انست که خدا فرمود تا بینی در الیشان باشد معذب بشوند پس بخورید از
انچه غنیمت گرفتید از اموال مشرکین در حالیکه حلال و پاک است واز خدا بترسید و خلاصه قصه انکه در جنگ بدر بعضی
باختلاف روایات از روسای قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند واز مسلمانان چهارده کس شهادت رسیدند
وحضرت چون بر کفار گرفت وحال محبوسی شان دید خواهش بر لو داصحاب پرسیدند فرمود نا له عباس را پریشان کرد
تا از وفید و هند را برداشتند با خداوان مشوره فرمود و ارشاد کرد فدیه بگیرند و شهید شوند اصحاب لقد زان واگر
خواهند قتل نکنند واصحاب خصوصا انصار بر خدا راضی شدند بعد ازین ایت مذکوره نازل شد و فدیه کمتر هزار درهم
چهار هزار درهم روایتی آمده که نزد حضرت اخذ فدا کراهیت داشت درین اشاره سعد و عمر قتل الیشان عرض کردند یعنی الیشان ترا اخراج
کردند از وطن پیشوایان کفار و عمر انهم گفت اقارب مرا بمن بدید تا قتل کنم واقارب علی را العلی وابو بکر عرض کرد که
فدیه بگیرتا اصحاب قوی شوند و شاید که الیشان بعد ازین مسلمان شوند حضرت درین واقعه فرمود

که اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر فرمود که فلان جاهل
او دقیقه بود و هر او قیه چهل مثقال نکر خدای حضرت عباس که صد او قیه بود بست از و گر فتند و قتیکه اسیر کردند
بار حضرت فرمود این غنیمت بود فدا بده از طرف خود او اولاد برادر خود یعنی تو فلان و عقیل و برادر عباس
نزد من هیچ نیست فرمود مگر فراموش کردی نزدیکه بام الفضل دادی که اگر نوعد یگر شود ترا و فرزندانت
را بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
بر این امر دا تعقف نبود مگر خدای عزوجل ازین بیان معلوم شد که حضرت مشورة صدیق حکم نمودنا خدا
و اطلاق قیدیان و مدارج اصحاب حضرت صفا و در باره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی و انیهم
معلوم نشد که محل مشورة اجلة اصحاب بود و مذ و قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تقریرا
شروع کردند دارکانی و تهذیب و جامع الاصول رفضه و کتب دیگر که نهایتی ندارد و مراتب عالیه مهاجرین
و انصار نه بحدی معین گشت که کسی استیعاب آن تواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه گذشت پس
دلاف و گزاف مجتهد رئیس اهل عتساف و یافه درای این قوم انصاف ریزه ریزه گشته و هم آنچه
فرزند مومن جا یسی یافته و تافته هر گاه حال این آیت و شان نزول ش از تفاسیر معتبره قوم نشان
دادم اکنون بر دوح پر فتوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیان کن که مقصود تو از من
تقریر چیست ظاهر است که ثابت میکنی و شاد رهم برای آن بود که مشورة فرمایند با منافقین و برای
ایشان پس حالانکه از آیت قصه مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که برای اجلة اصحاب در خواست
و بران حکم تشریف در داده اند که حکم بتحیر بود و پیر ظاهر است که اگر جمیع اقوال حضرات وحی باشد حاجت
مشورة چه باقیماند کما مر مفصلا ای حق فراموش حاجت مشورة در هیچ نیست که وحی نیامده باشد الحمد لله
که از رد و قدح خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارت خود نجته بود و مجتهد با جتیاط تمام ترجمه آن نمود
فراغ یافتم اکنون حال لاف و گزاف مجتهد شروع میشود **قوله** علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
متفق علیه فریقین است آه بالا دانستنی که اتفاق و اجماع الحق بامعنی آنچا نیست که جمیع کتب انیسان
بر آن گواهی میدهد بلکه اهل انصاف میگویند که رفضه بر آن کجا اتفاق کردند و بخطاب مجتهد تواند گفت
که آمدی و کی پیر شدی محال پیران قوم و شیخ سیده شیخ هر گاه چنین است از دیگران چه حساب بردارکم
بر هر قدم سے لغزند بلکه در تقریر کلی تحت الثری فرو میروند مجتهد را باید اول درد و اشکال را بر مذهب
اهلسنت بیان کردن باز شرح آن نمود که امام راضی هر چه خواهد شوری بیان کرد قابل آیت کریمه
است حالانکه اصل این مشاورت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فوائد اختلاف است و اهم
غیر محصور و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن یعنی که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هر گاه
تفصیل این مباحث گوش کردی ز جا خبط شیخ منسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس واضح شد

پیش لامحالا ہنوز قول صاحب تحفہ کہ اگر جمیع اقوال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وحی باشد امر مشورہ صحابہ
کہ در آیت وشاورہم فی الامر وارد ہست چہ معنی داشتہ باشد گوئیم کہ بنا بر جای خود قائم کہ بسبب
شیخ نجدی تنزل نشد تا بکوشش این کوچک بدال کفر چہ رسد و بالقطع والیقین صلاحیت استدلال
و احتجاج رویزدی اہل خصومت و لجاج دارد کما مینادہ شرخناہ الحمد للہ علی ذلک **قولہ** در تفسیر خود چند وجہ قبل ازین بعلوم شد قدح ملفق بعبارہ طعن الزاج کہ مجتہد چار وجہ نقل کردہ اگر امام بے چیز ازان
نمی آورد و برای ما چہ نقصان متصور بود و کاسہ لیسان شیخ را چہ مفید چنانچہ بالا معلوم شد بحث درین بود کہ این
تواند یا نتواند کہ جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من السماء یا نہ حکم آید در قرآن مجید کہ مشاورہ با اصحاب خود بکن و ایشان
ازان گفتہ کہ در ما قبل این آیت وارد گشتہ فاعف عنہم واستغفر لہم یعنی از تقصیر شان صحابہ بگذر و برای شان
استغفار بطلب رد بالقاء فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجہ آنمقصود کہ متصور نیست قال اللہ تعالی
ان تستغفر لہم سبعین مرۃ فلن یغفر اللہ لہم پس معین شد ما صحاب کرام برای ضمیر وشاورہم ایشیکہ
میانہ اصحاب منافقین ہست و قبل ازین گذشت **قولہ** از انجملہ آنکہ الخ از تشبیث این وجہ عیانست
کہ مشاورت با اصحاب بود نہ آنچہ شیخ نجدی گفتہ بود کہ مشاورہ از نخبت قرار یافت کہ حضرت مضمرات
منافقین بداند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آمد و ہو باطل قطعا پس معین شد امر مشورت بہ
اصحاب کرام و مراتب جلیلہ ایشان نزد خدای عزوجل در سولش علیہ الصلوۃ والسلام و ہو یوید نا و
یوید قول صاحب التحفہ کما عرفت سابقا و لاحقا و از بیان طبرسی کاشی ہویدا گشتہ کہ ایشان ازین امور
چیزی را رد نکردند خصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قدح اینوجہ بنفیسا دند و درین ورق معنی
آیت کریمہ ما کان للنبی الا یہ و متعلقاتش را از عبارت طبرسی مفسر آوردم اگر تماشا کس بینی ازان ہم
واضح ست کہ چانیکہ میداند کہ از مخالفین ادخطای او صادر گشتہ تعرض بدان ننماید و در نیمقام نیز
بلاحظہ تریدون عرض الدنیا واللہ یرید الآخرۃ نیز برآرد و قول مجبرہ بر داشتہ بخلاف این امور کہ او
رد و دی در نقص آن ندانستہ حتی کہ بحال مدح فاروق عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نیز راہ قبول و فا
یافتہ و نیز از یتوجہ کہ اگر چنین نبودی اہانت اصحاب متحقق شدی عقلا بے برند کہ منافقین را درین امور
دخلے نمیدادند و ورنہ لازم آمدی عدم اہانت منافقین حالانکہ حضرت اہانت آنہا بجدی فرمود کہ حضرت
وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعہ از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود کہ ناظرین تفسیر طبرسی بتحریر وجوہ سیاق
منافقین المطلوب و عدم دخل منافقین در متعلقات آن ہمہ بدیہی بود و مقتضای عقل تبر عاہر جا
دلیل ہم آوردم و مبرہن گردانیدم و ہر چند رفتہ رفتہ بیان آیت کریمہ یشاور ربہ ھو بطول انجامید دمن
شرمندہ گشتم لیکن دو حرف مختصر بخدمت شیخ جی دیگر گفتنی ست کہ چون سو لخدا صلی اللہ علیہ وسلم
ایشان را اخراج کرد شاید در مہماتیکہ بعد ازان پیش می آید ایشان را از دور یا نزدیک یاد نمیطلبیدہ

هرچه خواهی بگو اگر کوشی حاجتی نماند بعد اخراج دعدعا حاصل شد گوئیم قبول ازین نمیکند عرفت دلیلنا در جمیع کتب شیعه مذکور ست که وقت بتخیر جنیش اسامه مدعای شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستند و امیر را در مدینه نصب کنند ایشان باز از کجا آمدند و در غدیر از عهده خود مستعفی شدند اکنون نصب بعد ظهور نصب و عداوت امیر معاذ الله یاد آمد و پس از گرفتن قار غطی از آل عبا باز فکر خلافت و نصب مرتضوی بود تا وفات لاحول ولا قوة الا بالله یقین ست که روح شیخ چه که صدر نشین جهنم بود اکنون در سایه منافقین بدرک اسفل نار باشد وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و حیرت بر حیرت اینکه اسامه چه گناه کرد بود که همراه او همه منافقان باشند یا بگریزند و او کشته شود و هر تحمل باز تسلط یابد و مار از اهل سلام برآرد والحمد لله که خانه ای راشدین مستلزم طور استشاره بود ند و در روایات فریقین در کتب هر فرقه تائید اینمعنی میکند پس شکر ایشان بالبستن گزاردن و ایشان را مستلزم سنت سنیه حضرت خیر البریه صلی الله علیه وسلم اعتقاد کردن ؎ چشم بد اندیش که برکنده باد عیب تمامیتش در نظر ؛ قوم رفضه گویند که اینها در مسائل فقه نیز جاهل بودند و مقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند و حال مطاعن شان قبل ازین معلوم شد که کسے بر طور متعرضین و طاعنین از معصوم و غیر معصوم اصحاب پاک دامن نمیماند بلکه کلام در انبیا علیهم السلام ست حتی که نصب شان هم بر طور رفضه ثابت شده و بیان آن درین اوراق آمد و گذشت حالانکه نا صبے هم ملعونست و هم بحر العین زیاده برین چه میگویم و از تصنیف امام رضا هم بظاهر ست که مسائل فرد عیه را نیز از دیگران یافته اند و در رتبه تحقیق در ذات عالیه نداشته و در نسبت چه گویم که قطع نظر از اوائے اصحاب از امثال رواداما میه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی من راد و لعن شیطان الطاق حرفے از ان خواهد بود و حال غلو رافضه درباره آنجناب نیز چنین ست که علم ما کان و یکون و عمود نورے مشتمل بر همه جزئیات و تنزیل بر روح اعظم همراه خود در رو برد داشته اند قال عارف النیشاپوری شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد معلوم نیست که اخذ علوم دینے ازین دیگران که بقول فردوسے ازان دیگران مرد را کار نیست چگونه بوده ست ایشان را بهتر از خویش یا برابر پیدا شدند معاذ الله یا کمتر اے آخر نقل المتقیف عن المفید **قولہ** از آنجمله ست وجهیکه که از حسن دابن جلینه نقل کرده الخ بدانکه انچه صاحب مجمع البیان نقل کرده از ان معنے حضر زنهار پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافتے و از انجا که بر حافظ و ذهن مجتهد اعتماد نتوان کرد لکثرة اغلاط لاجرم حضر یکه در معنے آن آورده مقبول نتواند شد سلمنا که لفظ انما در عبارت امام باشد ولیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما نص در معنے حضر نیست و این بحث در نهایة العقول موجود ست و پیرو معانے مجتهد فانے در غداد الاسلام دیده و دران گفتگو کرده و این بحث نیز بطول مے انجامد پس تطویل مناسب ندانم العرض

نزد این مفسرین چنانست ایشود در کتب خویش نوشته علمای ثقات نقل آن کرده اند مقبول و کلام
مفسرین نهین قرار یافته بلکه بوراجماع بمقتضای تقریح مفسرین بدان تا فقه کما اشرنا کہ بعد نزول
وحی در امرے هیچ حاجتی بمشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از وحی در امور غیر معالم دینیه
در استشاره هیچ حاجتی نیست و هریکی از مفسرین امری را بطور تمثیل در فوائد آن بیان کرده
حصر امد نظر نداشته اوامر الهی فواید بسیار دارد و ما به محال کہ حصران نمائیم **قوله** و از انجمله
اینکه آنجناب مامور نباشد و زشت برای آن بود الخ چون نفی استفاده در اینجا واقع شده است برامور
دینی محمول قواعد بود و اختلافے باقی نه ماند و مخالف اصول هرگز شد بعد ازین اینجا در بابت
نقض بر نمیتوانیست کہ شوری زینهار از منافقین نمیکرد و منحصر نبود باصحاب و مقصود اینست
هم باشد کہ هرگز رعایت رای او بیشتر باشد تو قیر اکرام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل صافی مفهوم
بنظور میرسد کہ مجلس صدیق و فاروق همین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام می بود و هیچ
در مرتبه تو قیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر اربعه زیاده
از بر بهه اصحاب شکے نیست و اینچه مجتهد بتقلید شیخ نجدی مقصود دارد زینهار از ان لازم نمی آید
و المدعی مطالب یا بینه و البرهان قس علی هذا انچه باقیست کما لا یخفی **قوله** و از این وجوه الخ
الخ منافقانے کہ باید دعای مغفرت و استغفار در پیرامون ایشان اصلا و لقلا مبین گردید و با اینهمه نازل
شنود کہ در ما قبل آیت مشهوره این کلمات طیبات در قرآن مجید وارد است کہ فاعف عنهم و
ی استغفر لهم و شاورهم فی الامر همچنی اکلامی پس قطع نظر از نکه چون غیر منافقان باز گردد البته
استشار ضایع خواهد بود استغفار برائے منافقان کجا درست است کہ خود قرآن مجید بیان
ما طق است ان تستغفر لهم سبعین مرة لن یغفر الله لهم یعنے اگر هفتاد بار برای ایشان
استغفار کنی و آمرزش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این مغایر همه با صحاب راجع است
و هو المدعا و ایضا مقصود آن بود کہ خلاف منافقین بعمل آید در مواد مذکور بر طور شیعه پیروے
موافقت بود و با وصفیکه قرآن مجید جا بجا منع کرد ازان کما لا یخفی **قوله** و هرگاه آیت الخ باید
مفصل گفتن کہ مراد از محامل صحیحه چیست آیا انچه شیخ نجدی رد بر وے نشانیتین بعد از ذکر
بیان رد جمله اول افاده فرمودند در رد جمله ثانی آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان
کردند با مراد وجوه از یکه است کہ امام در فوائد امر مشاوره اورده الغرض مجمل نمانیده گذاشت
و رنه فرمایش لازم خواهد آمد و سفاهت و تمندی او نسبت بپیدرش نیز باقی نخواهد ماند مذالک استفاده
وحی از آثار معلوم شده و در اینجا زینهار احتمال نزول وحی نمانده بداهت و دلالت عقلی
حتی کہ اطفال هم نتوانند تجویز کردن کہ از وحی یقین امری شود باز رجوع کنند بمشوره مردم

صاحب تحفہ بالیقین مانند کوہی ہست لایحرک القوا صف ولا یزیلہ العواصف قولہ قول و فعل و تقریر ہر امامے
حجت ہست الخ ازین بیان بلاغت تبیان عیان میشود کہ مذہب اہل سنت حق باشد زیرا کہ ہزاران
کس از ایشان در خدمت چہار امیہ ہدی از متاخرین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر العلوم
و امام صحق ناطق جعفر صادق مشرف میشدند و مثل ابو حنیفہ باستفادہ علوم دینیہ مشغول و مصروف البتہ افادات
این بزرگان ازین شقوق ثلثہ خالی نبود و اگر تصنیف فقہا و محدثین شیعہ کہ شب و روز بران می نازند مثل
تالیفات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی کہ شہرتش مستغنی از توصیف و بیانست و حاجتی نیست کہ از تراجم
ایشان کتاب را بس مغتنم گردانم مثل لوامع صاحبقرانی بینگ یعنی و فوائد رازان چینی بوضوح خواہد پیوست
کہ زیادہ تر از شیعہ اہل سنت زین خدمت مے بوسیدند و از بلاد دور دست برای استفادہ میرسیدند
و این سخن از قبیل بداہت تو انگفت زیرا کہ شیعہ اگر در بند استفادہ باشند بسیار قلیل خواہند بود بحیثی کہ
در آن وقت بدلالت کافی کلینی آنمقدار در بلاد نبود ند کہ تعداد بست کس بر بستند و لایق آن باشند
کہ معیت امام در واقعات اختیار کنند و از بیت ند ہند پس نزد ہر عاقل و منصف بندرت و شذوذ اتصاف داشتند
و ظاہر ہست کہ چون فقہای ہستہ را حضرات ائمہ از صحبت خویش راندند و وظیفہ بعثت برای ریئس شان
ہمی خواندند فما ظنک بغیرہ و ہما حکم الکتاب المختار لعبید العزیز الکشی و امثالہ انہیم از لوامع مے تابد
کہ تقیہ ائمہ ربتہ عموم داشت ہم از سنیان بود و ہم از شیعہ و بریں قدر چہ موقوف کہ خود شیخ معلم
بن معلم ملکوتی در غیبت امام بر کسی این مبحث با دلہ و براہین و بسط و تفصیل کما ینبغی نور دیدہ و احقر
العباد چنانچہ باید از عماد الاسلام نقلا و جوابا فارغ گردیدہ و مجتہد الزمانی ذریں قول نص فرمودہ کہ
قول و فعل و تقریر امام ہر امامی حجت ہست اگر تقیہ نماید عین صواب و اگر ترک تقیہ کند عین حکمت الخ چون
حال چنین ہست پس افعال اہل بیت کہ البتہ بباس تسنن در بر داشتند مگر زرگہ شاید دہ خیاط دوختہ
آورد نزدیکے آنکہ ہر سوزنش در دو بر حضرت و آل مجاد خواہد بود دیگری تبراہی و ایشان بر روایت
رفضہ دوم را برگزیدند حالانکہ در قرآن مجید منع شدید ہست عین حق خواہد بود لاجرم مانند پیر غیر می غیم و
بالفرورۃ حکم میکنم کہ مذہب تسنن حق ہست و بالفرض اگر چیزی امید را فضہ باستدلال نادر کالمعدوم مع
احتمال التقیۃ کما لا یخفی پس با عتراف مجتہد مذہب سنیان حق و حجت شد بعد ازین ہوس حقیت
رفض و ما یتعلق بہ بلا دلیل بر صبی اہل الحق ہر کی مسموع فانہ کما یسمعہم و کما یفی من حقوقہ
بالجملہ روز قیامت حجت ما پیش احکم الحاکمین قایم میشود کہ خدایا این بزرگان ہر چہ ما امر خشتند بگذشتیم
و ندہیکہ ایشان دران بودند بر گزیدیم پس دست ما ست و گریبان پیر و بیقانی و مجتہد متبع خطوات
شیطانی آن خروقت جز شیطان الطلاق و زرارہ منفصل افاق کیست و خواناب بر شیطان بگرید
و ابو بصیر مشعر کلاب بر ریش شان بخند و طرفہ آنکہ از کلامش معلوم شدہ کہ مجیبا زندہ

شیعه اینست دارد حالانکه نظر بامینه وبصولی وا قامی او یعنی طبرسی قدوة المفسرین در تفسیر خود تحقیق
کرده اند آن اجنبی بودن مجتهد ظاهر میشود زیرا که درین قول بعد از بیان آنچه کرد تقیه ایمه وترک
ان چنین صواب وحکمت او میگوید که همین است حال انبیاء ومفسر مذکور بلفظ انما میگوید تقیه را برای
امام وانهم بمعنی از یعنی میگوید که ابو علی جبائی زیر آیت کریمه فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفته بود که
دلالت میکند بر بطلان قول امامیه که تقیه برای ایمه جایز است او در رد کلامش میگوید که ایمه
جایز ندارند تقیه را برای امام اتقی معتبر الحصا پس انصاف باید کرد که مجیب اجنبی شد یا مجتهد پیر
پیر وهقانی که از اصل الاصول خود اجنبی گشته یاوه گوئی وشاخ چالی را برا جنبیت افزوده دانا آنچه
قدر که در سرزنش واکفاست بر قدر ضرورت ورنه در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر وهقانی یاوه
بسیار آید که گفته که از آن بر می آید که تقیه در کلام انبیا متطرق نمیشود گفتم پس سعادتمندی
او نیز روز افزون است کما لا یخفی قوله آیا نمی بینید که در مجزوه احد الخ مجتهد بی خبر در عین تقریر
دلیل خود الزام میخورد راست گفته اند ؎ اگر نا خدا جامه بر تن درد ناخدا کشتی آنجا کند
بر وجه تفصیل اجمالی که از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وسلم را ضرور بود بحکم
کریمه وشاورهم فی الامر مشوره با اصحاب نمودن او وعاقل خواهد گفت چون قرار دادین باب عقلا بنفتا
باجماع عقلا وهم بداهت عقلی چنان است که چون بادشاهی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه
برو وهمچنین فرمایم بجا آر پس او را درین تقدیر زینهار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه بهمان راه
خاص باید کام برداشتن که بادشاه آنرا خاص فرموده فیکف شاهنشاهی که همه حاضر وغائب
نزد او یکسان باشند وبر جمیع مصالح ومفاسد علمش محیط باشند پس بحال مخالفت وعدول
حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود وچیزی درین تقدیر او را مشوره از زید وعمر که من ازان راه آمدم
یا از راه دیگر وای شما چیست مضحکه الیست که بالاتر ازان نزد عقلا متوانند بگفتن مجتهد بی تمیز چه
پرده از چهره ظلمانی خویش برانداخته هر چه خواهد گفته باشد کما قال التعیت حلیاب الحیا فاصنع ما
شئت که در انوقت کران قاصد را بسفیر ان راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود انهم نفرمود
که با یاران خود مشوره کرده باش واگر بالفرض انهم فرموده باشند که در بعض امور مشوره با یاران
بکن ولیکن بجا عام وبجا خاص ایا فقیه حضرت موسے حضرت خضر را در قرآن مجید نخواندند
که حضرت خضر با آنکه سید السنت که قتل نفس زکیه که بکسی را کشته دیگری را بداد دیگریرا از کسی پرد لیکن
چون حکم رسیده بود که در اثنای راه پسری را که چنان وچنین ست بکش حضرت خضر در بجا آورد
آن دریغ نفرمود وانیجا گفته اند ع که سالکے بخبر نبود زراه ورسم منزلها ۱۲ وآیا حضرت ابراهیم
نمیدانست که اجنبی را ذبح آدمی حرام وگناه کبیره است پدر را ذبح پسری خاصه پسر چو حضرت اسمعیل چگونه روا دانست

لیکن چون فرمان آلهی متحقق شد و بخصوص بعد ازان هیچ تقصیری و تقاعدی در انجاح آن نفرمود
بخلاف جناب سید الشهدا بر اصول طایفه هرزه در ایچه کوشش‌ها فرمود که از اتباع صحیفه خود ذات
خود را ایکسو فرماید چنانچه عنقریب می آید و العجب که مجتهد درباره جناب امام حسین خواهد گفت که بر گاه امر خاص
قرار شد بلا خطه عمومات نمیفرمایند و عنقریب خواهی دانست که درباره جناب امام حسین مغدر تیکه نهاده و زینهار بر
اصول موضوعه را فضله دلیل نتواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضش یافته نشود و الی غیر ذلک
چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی و اطراف آنکه خود گفته که سیر معتبر بر انچه ذکر کرده دلالت دارد و از
جمله تقریر او انیست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود و از خانه هدایت کاشانه بیرون آمد
این مزاج شناسان و خیر اندیشان نمیدیدند که آنجناب یکه رست پس معذرت نهادند و خواستند که قتال در
مدینه طیبه باشد و آنچیزیکه حضرت فرمود نمیدانستند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست جناب
امیر را آن احاطه علوم نواقض و صور اجاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و حال
اصحاب چنین بود در مزاج شناسی بلی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقرارت صحف و
تورات ندیده و تغیر چهره مبارک را و صدیق شناخته منع کرد و چون سر برداشت باز نافرد و رضینا بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا نخواهد پس این الفطانت خود بمشاورت حضرت دانستند که اگر وحی بودی
زینهار مشوره نفرمودی و چون رای خود را اظهار ساخت و رای ما را می جوابد اگر ظاهر نکنیم نوعی از
خیانت خواهد بود و هر چه در دل داشتند بی کلفت گفتند و از اظهار ان دریغ نکردند چنانچه معمول اهل اسلام است
القصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کند گان انظر علی رد سهم در روایات تقریر
شان ایشان بوده ست و مجال نداشتند مگر در غیر وحی قصه بریره کنیز ام المومنین که بالایاد کردیم مگر از یاد
رفته که گفت یا رسول الله اگر بوحی می فرمائی و شفاعت شوهرم می نمائی سر بر آستانم و در نه چون ام المومنین
مرا آزاد کرده اختیار دارم و بودن خود تر او مصلحت ندانم قول الله کما ذکرنی الیسیر المعتمد الخ اقول
لا نسلم که در سیر معتمده چنین وارد شده باشد و غالب انیست که اگر مجتهد کیا و سیدی مجمل نمیگذاشت
بلکه بکمال لن ترانی و خوش بیانی نامه می نوشت و عبارت را بنقل مینمود و لاف زنی و کاوکاو
این دهن از شور و شغب زاغ و زغن میگذشت مغذلک عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با وصف
حکم آلهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرموده و هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلا عن الکتب
المعتبره و باز چه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله رد فرماید که از اول مشیخ تر و چون مجتهد
غفلت شعار تیره روزگار بدان قائل ست با نکه جمیع اقوال خصرت وحی می باشد و آنجناب ماموربود
بقتال در شهر مدینه و حکم آلهی برای عدم خروج از مدینه بود و الکنون حکم بکفر دارند و فاروق را
در طعن قرطاس چگونه جائز باشد الی غیر ذلک من امثاله الغرض چون مجتهد دعوی آن نموده که

گفته است مطابق سیر معتمده ست مناسب آنست که کتاب مجلسی که باعتران علمای فیض آباد دلکشا
در نقض اقوال فاضل ارزندرانی از سیر معتمده ست حال آغاز جنگ احد باید شنید سیگوید که برگشتم بروایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود والیشان را خبر داد که حق تعالی مرا
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و آمده مدینه دار شده و ترتیب نمود والیشان را بر جها دلیس عبد الله بن
ابی و جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون نرویم که چهای مدینه با الیشان جنگ بکنیم و زنان
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان دیشان کو چهار ایگیرند و با جها سنگ بر الیشان بیندازند و ما اتفاق کنیم
بر دفع الیشان بدرستیکه هرگز گروهی بر سر مدینه نیامدند که بر ما ظفر یابند در وقتیکه ما در قلعها و خانه خود
بودیم و هرگز از مدینه برای جنگ بیرون نرفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت باین رای با اکثر
پس سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما متهرک بودیم و دست
می پرستیدیم کسی از عرب ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان ما در
البته از مدینه بیرون میرویم با الیشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود شهید خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول صلعم الیشان قبول کرده بیرون رفت با گروهی از
اصحاب خود که موضعی برای جنگ تعیین نماند چنانچه حق تعالی فرموده ست وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ
تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِيْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بامداد بیرون آمدی
از اهل خود میساختی و مهیا میکردی برای مومنان جاهای ایستادن برای کارزار و خدا شنوا است گفتار شما
را و داناست بنهای شما الخ رسیدم بر انکه گویند که حضرت مائل بود بقتال در مدینه آن خواشعار دارد بر تضعیف جهالت
راوی در وقتیکه خبر داده از اخبار خدای عزوجل بر انفراد مخبر که مرا مامور نموده اند یا قاعست مدینه تا کسی بر نگیرد خلاف آن نگفته
دیدی حال سیر معتمده و اصول رفضه را و با اینهمه مخبط چه گفت که اول حکم الهی بر ای عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و اینهمه را گوارد کرد که جهت خلاف حکم الهی بجا آورد و معاذ الله بمشوره اصحاب
که حال شان بر اصول شیعه معلوم ست عمل فرمود و مقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نزد ما
بنا بر حکم الهی صلعم اقامت مدینه نا نزل نگشته از روایات صحیحه قول الله چه ظاهر ست الخ این ظاهر
هنوز مخفی ست زیرا که با اینجا مجتهد الزمان بهیچ دلیلی ثابت نکرده که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود یا وحی متلو علی الامامیه متواترا یا غیران و در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد از ثبوت
حضرت را در انحکم شوره با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از مصلح شدن این امر خاص بطول انجامید
یا آنجناب از سابق میدانست که بعد از مصلح گردیدن اورا حرب باید کشودن اعری بر این امور
تفصیل باید کرد و فرمایش را بحکم پدر خود در صوارم و غیران باید گذاشت و رنه سعادتمندی بهم برسد
مجتهد الزمانی رضا قرون خواهد بود کما اشرنا قول الله و سوید انچه گفته شد الخ اقول مرتبه تائید بعد از

شبی نمیباشد منهزمان از تقاعل کردن و در پی بیان مویدات گردیدن مغلط دیگر است که از مجتهد الزمانی
بعید و در آمد خدای عزوجل حواس سلیم عطا فرماید تا مجتهد چیزی بنویسد که درین معرکه بکار آید **قولہ**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده الخ **اقول** چون از اصول فریقین واضح است
که وصیت بمعنی امامت تعلق ندارد بدیگر جال پس شکی نیست که جناب امیر از اهلبیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که رواه بنام حضرت وضع کردند که آنجناب از جبرئیل علیه السلام پرسید که ای حبیل
کدام اهل بیت من حالانکه رفضه هزار جا تصریح کرده اند بحصر اهلبیت در دوازده امام و بهم خلافت بلا
آنجناب و تفرع امامت دیگران بران حتی که از احادیث کلینی وغیر او برمی آید و در خاتمه منتهی الکلام انشاء
بر آن رفته و مفصلا در صواعق محرقه وغیره بحث آن گذشته و ایضا معرکه وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
طی شده یعنی حضرت اهلبیت خود در ابرعم رافضه در آل عبا حصر فرموده ازین سوال مذهب شیعه باطل شد
که این سوال حضرت صریح است در نکه اهلبیت غیر ایشان نیز بوده اند تا جناب نجیب الله در تشیش از انجمله
باشند چنانچه بمقتضای لفظ منهم قضیت قول اهل السنة و بطل قول الرافضه و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقصود حضرت تعیین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را معین
بکند و معنی نجیب الله منهم و ذریته چنین باشد که بمه مراد اند پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رفضه
بالاطراق و شد و مد وضع نمودند که حضرت هر کس را تا مهدی غازی نام می برد متواتر و نزول کتاب
موعود برای شان بے سهو و نسیان میدانست کما هو مبسوط فی الاصول و هر گاه این امر مقرر بود بنصوص
حضرت حتی که اهل کتاب در پس آن میدانند یَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ پس چگونه در نبوت جبرئیل
مشتبه و ملتبس گردید فکیف که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج برای جناب پیغمبر و ذریت طاهره
مذکوره که ایشان مصداق آیت تطهیر آمده اکنون عذرے نیست مگر آنکه برای تفهیم مگران بود چنانچه مجتهد جایگاه منفرنیافته
درین کتاب گفته که ان مرا زان قبیل است ع که ای تبو میگویم دیوار تو هم بشنو اتا بداند که جبرئیل جناب رسالتمآب
نجیب الله نام نهاد وارث علوم نبوت گردانیده وقت عطای کتاب مختوم مهر آنرا بردن حضرت ابراهیم انداز
حضرت و وارث گشتن حضرت امیر اسے غیر فلک گویم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقارب
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سیده و امامین نیز
جدا بودند چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص بر امر معنی موجود که حضرت جبرئیل چنان اهتمام کرده بود که
کسے بین خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد اقارب باشند
یا اصحاب و انشاء الله تعالے عنقریب بیان آن می آید و هر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوے بهمین
دلیل است که انرا درین اوراق بفارغطی بغیر میکنم زیاده برین نیست که سوء فطانی این امت مضمون
آنرا که هر چند الخلاف بردم کعبه نمایند خطا و خلل ندهند دعوی کنند این را وثیقه امانت نام نهند و چون غیری را

وخلی نبود و در آن خلوت احتمال تفہیم دیگران سوال حضرت و مستحق ندارد الجرم قبل حضرت بر اصول شیعہ
و مبنی اہلبیت و مصداق آن شوید اشہد جا فاللہ من ذلک لم العلم یعلمون علی اللہ کما لا یخفی مع ہذا علمای شیعہ
و چنیکہ مرزین ہمہ را معین و بدو کار خود گردانیدہ در رسائل نوشت و ہر کس اصلاح آن کہ شنیدہ موجود ہم رسانید
تحقیق او کہ اطلاق لفظ اہلبیت بر واحد درست نیست پس میباید کہ ان جا عمتی باشد کہ این تجیب اللہ در
در پیش باز رود امام بر اصول شیعہ بعضی از ان جماعت شود این صورت نمی بندد دگر وقتی کہ دیگران
گروہی باشند تا ایشان از انہا خاص کردہ شوند و از ینجا ست کہ یعقوبان عالی کہ بر کمال ذکاوت و فطانت
او معترفند علمای شیعہ را تخطیہ نمودہ یعنی این غرض کہ پیش نہاد شیعہ ست بر نمی آید مگر وقتی کہ جماعتی
دیگر غیر اہلبیت باشند و ال عبا از آنہا چیدہ شوند پس شیعیان کہ جا بجا گفتند کہ غیر ایشان کسی از اہلبیت
حضرت نبود غلط شد و راقم گوید کہ البتہ باید کہ بحکم این آیت ہمہ معصوم باشند زیرا کہ در قرآنمجید بعد لفظ اہلبیت
حکم تطہیر واقع ست و عقل تجویز نمیکند کہ اگر بمعنی دختر و داماد و نواسگی باشد چنین ست و بمعنی زوجیت
و عمیت و اخوت حکم تطہیر نخواہد بود باز در تطہیر درجات را معین گردانند برای ہر نوع و صنف و افراد بلکہ مزاج
شخصی را ہم بحدی کار آرند و گویند کہ برای علاقہ مزاج کیفیت و کمیت تطہیر مفہوم نمودہ اند اگا اینقدر ست و برای
عمیت اینمقدار الی غیر ذلک و زیر فرزندرج کنند و معلوم نیست کہ برای جناب امیر ہم کہ از آغاز اسلام تا وقت
شہادت اظہار کفر و ارتداد و ابطال ایمان خالص منظر نظر او ست چہ فن قرار یابد مثل فرد لایتجزی یا کوہ الوند
و مقتضای عمیت چہ خواہد بود کہ تا دم واپسین حضرت حمایت و حمد از و مدد دریغ نمی یافت کہ فاعتبروا
یا اولی الابصار یوم یلقونہ کما مستعرفہ نمود و جہ غرض کہ ہر جا غلو و تعصبات را دخل ساختہ دین قویم را از تحریفات
و تغییرات مزاج معجون ابلیس و خبث ہای دیرینہ خبیث جا غلو ہیود را نمیم گردانیدند و بتقریری دیگر قریب ہمہ گراوا
توان کرد شاید کہ مجتہد چنانچہ باید بفہم آن رسد و او را اختلاجی پیش نیاید و مدعا در دلش بخوبی رسخ
یابد کہ او ذکر تقرر و آن اینکہ سوال حضرت ای اہل بیتی یا جبرئیل چنانکہ دانستی از صورتی چند خالی نیست
یکی آنکہ ای جبرئیل من ندانم اہلبیت خود را پس چنان کن کہ بستند و این بدیہی البطلان ست چنانچہ گذشت
نیز گویا قلب موضوع ست یعنی بایستے فرمود کہ ای برادرم جبرئیل من اہلبیت خود را فی الجملہ میدانم عجب اللہ
کیست کہ نہ در قرآنمجید دیدم نہ در حدیث قدسی و نہ ظاہر ست کہ در جواہر الحدیث علمای شیعہ احادیث
قدسی را جمع کردند و ہم در کتب دیگر لیکن این لفظ بنظر نیامدہ بلی بمبنا برای المبنی فضیلت و برگزیدگے
مذکور ست پس بدون اثبات شہرت آن در آن زمان چنانچہ برای لفظ امیر المومنین مدعی میباشند البتہ
سوال حضرت از ان ضرور بود و الحاصل آنچہ از ان سوال بایستے کہ از ان سوالی نفرمودند و آنچہ پرسیدنی بود
از ان سوال نمودند کہ ہم در قرآنمجید ست جا بجا در احادیث چنانست کہ نہایتی و پایانی ندارد و در آیات
غیر یقین دوم آنکہ اہلبیت من بسیار اند آل عبا و عباس و اولاد شان و دیگر بنی اعمام ع را معین بلکہ البتہ

آن بود زیرا که عنقریب سبب از اصول اهل فضول خواهی دانست که بخاطر شریف بود که اگر عمر بزرگش قبول نمی
دیگری را از نیابت عهده وصایت هرگز عطا نمی نمایدپس جبرئیل فرمود که حضرت نجیب الله و صفتیش از
آنها متعدد اند ایشان مراد اند پس از بسم الله حدیث مذهب شیخ باطل شد علی لسان الرفضه ثابت شد
قول اهلسنت زیرا که ذریتش بسیاری اهلبیت آن داشتند که رفضه منکر اند والحمد لله سوم آنکه اهلبیت
من که امامت و وصایت با ایشان تعلق دارد فی الحال سه کس اند مراد از نیا کیست جبرئیل فرمود
سه مراد آنند و هم متاخرین از ذریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اول است که حالش معلوم کرد
که پهلو باشتمال میزند زیرا که بیانش را احادیث الله که ماخذان علم بنو لیست در ابواب بحار الانوار و کتاب
حسن صفار و حارثی و طوسی و بطرسی مکمل است که حضرت چنانچه باید یقینا و قطعا آنهمه را میدانست
و هم ترتیب را که اول آنحضرت نجیب الله است و آخر آن مهدی آخر الزمان و کیفیت امامت هر کس و آغاز و انجام
و حال و عدد این کتاب در شب معراج و تخصیص اسامی مقدسه ائمه و در اجرای این کتاب این مباحث
بعنوانی یافتی که بدین تفصیل در کتب کلامیه ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل امری باقتیست احوال
حضرت عباس ست از تنگ حوصلگی و حسد و عداوتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبد الله بن
سبا یهودی پس آنرا از کتب معتمده رفضه بقدر یک روایت به بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات القلوب
بباب شصت و سوم که تعلق بمرض و وفات شریف دارد مینویسد که حضرت تندرست بود و قتیکه خبر وفات
خویش از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بحکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدارا بیاد
میدهم که والی شود بر امت من که رحم نماید بضعفای امت و پیران را بزرگ شمارد و عالم ایشان را تعظیم
نماید و غافل نشود از حال ایشان و بسر حد کفار چندان مقیم گرداند لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع شود
بعد ازین مجلسی کثر جابانه مذهب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده
رقم میکند که ایشان سند های معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیهم روایت
کرده اند که چون هنگام وفات رسول خدا شد و بیماری آنحضرت سنگین شد حضرت امیر المومنین و عباس را
طلب نمود و خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجران و انصار و سر مبارک خود را در دامن امیر المومنین گذاشت
و عباس در پیش روی حضرت ایستاده بود و بطرف دای خود نگریست از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت
چشم گشود و فرمود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زمان من و بگیر میراث مرا و ادا کن
دین مرا و وعده های مرا بعد از من و ذمه مرا بری کردان عباس گفت یا رسول الله من مرد بسیار عیال دارم و تو از
ریخ حاصف باد و دست تهی از ابر بهاری بخشنده تری مال من وفا نمیکند بوعده های تو و بخشش های تو این را
از من بگردان بسوی کسیکه طاقتش از من بیشتر باشد و حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد و هر مرتبه او چنین
جواب گفت پس بعد از ین بعد طلسم غدیر هنوز وصیت امور خانگی ناتمام بود کسی را که خلیفه بلا فصل باشد حاکم

همه امور شد پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را بکسی میدهم که قبول کند تا چنانچه حق قبول کردنست سزاوار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگوید پس با حضرت امیرالمومنین خطاب کرد و فرمود که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص تست و کسی را در آن نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و عمل آور بوعده که مرا دادی کن، قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من همچو من پس حضرت امیرالمومنین فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک حضرت را دیدم که در دامن از حیرتی میلرزید بیتاب شدم و آب از دیدهای من ببردی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس باز حضرت سخن را اعاده فرمود و باز گریه در گلوی من گره شد بنهایت دشواری بصدای حزینی گفتم که بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا بنشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسبانید پس گفت یا علی تو برادر من در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت من تا انجام این حدیث کلفت مجلسی آوردم و اکنون از جهت تطویل معطل میگویم که بلال را فرمود تا خود و زره و فدائیت شریف که نامش عقاب بود و ذوالفقار و خود و عمامه و بردا و برقه و عصای کوچک و چوب دستی نعلین شریف و دو پیراهن شب معراج و زره احد و کلاه سفر و عید و هر روزه و دو استر شهباء و دلدل و دو ناقه عضباء و صهباء و جناح و خبردم و یعفور و راز کوشن با همه را احضار گردانید جناب امیر بحکم شریف قابض شد و همه را نبذ زود احضار حضرت دید و انگشتر خود را در دست حق پرست او کرد و بصدای بلند فرمود که علی وصی و خلیفه من است در اهل و امت من وای مسلمانا حسد مکنید پس فرمود ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت مرد پیری را برمیخیزانی و طفلی را بجای او مینشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر در جای او نشست الی آخر الاقرا انیم بعبارت مجلسی بود یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس با جناب سرور دو جهان و آنچه در خلافت فاروق داد و کالت و کفالت بنکاح او و با جناب کلثوم بعد آن در دو گفتنی و شنیدنی نیست سبحان الله شرم نمی آید این علما را که راه ابلیس در اضلال خلائق زیاده تر کوشیدند که آنچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند از آغاز تا انجام را وحی ست باغیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او بر اصول این شیاطین از فاروق هم در گذشت که او قطعاً و یقیناً نگفته بود که حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰهِ اَنْتُمْ بخطاب کسانیکه میخواستند که حضرت را در آنوقت حرکت دهند و نمیدانند حالانکه مشتقت عظیم بود و یار نفهمیدند که حضرت طلبیده حضرت علی و عباس را نتوانستند عرض کرد که حاضر شدیم چونکه شدت مرض او دانسته بودند لیکن در قیامت با اهل حق ست و گریبان این مطرودین و امثالهم فقط نمونه بود از مطاعن حضرت عباس و در اصول و غصب فجر و چسان گویم انچه دیده ام لیکن در بعضی از تالیفات بلوق اشد ضرورت چیزی زان ایراد کردم سبحان الله با عصمت پر ضرر بود و در وصایت و امامت و آنهم بطور یکه بار بار این

اوراق دانستی و هم شروط دیگر و خصائص آخر که در رساله منفرده نتوان گنجانید یا فوت امامت بجای رسید
که مرتدین و کافرین را بار بار عنایت میکردند و بالاخر عالمش بمفراخ وستی افتاد که اگر قلیلی از سیم و زر نثر حضرت
عباس میکردی بودکه تعدادش در ضبط مقام کردم حضرت عباس بازی می ربود و معاذ الله همه امور مفضی بخلیفه
از فروع تا باصول بر مخالفت ظاهر و باطن ست دگر هیچ خواه انبیا و رسل باشند خواه حضرت نجیب الله
صاحب هدایت سبل مانصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین بسر بردیم اگر نیاید بگوش قوم یهود
لعنت الله علیهم مرحوم و انیکه شنیدی آغاز حدیث کلینی ست رسیدم بر عبارت مابعد که حضرت جبرئیل در
فواید کتاب مختوم بیان فرمود تا وارث شوند حضرت نجیب الله از تو علم نبوت را چنانچه وارث شد حضرت
ابراهیم آزاد میراث او برای جناب مرتضی و ذریت تست که از پشت اوست احتیاج انتقام خاص نیاز
ضبط و احصا بیرون ست مگر بالاختصار چیزی ازان باید شنید که اگر مراد از علم نبوت علوم دینه احکام شرعیه
ست پس چون آنجناب را قاضی زمن گردانیدند و حکم سفر دادند و او عذر نمود و یا رسول الله من فیصله خصوص
را نمیدانم و بدعائے شریف نبوت بدان رسید که اقضاکم علی درحق او درود یافت در قصه بدان شد لال
گردند که چون قاضی را جاسعیت علوم دینی می باید پس از نجا دیت کمال جامعیت جمیع علوم نبوت انجا میرسد
مندلک در اصول شیعه که مناقب آنجناب ضبط کردند بتواتر رسیده که در بیان آیتی چند از قرآن مجید
حضرت امیر هفتاد و هفتاد و شتر الاماده نمود و جمیع معانی قرآن مجید را احاطه گشته بود و بر هر نقطه قرآن شریف
یافاده حضرات ائمه معصومین هفتاد هزار معانی وارد پس تبحر آنجناب چگونه برین کتاب و علوم مذکور موقوف باشد
و اگر علوم لدنیه اراده کنند یعنی علوم باطنیه که ببطن تعلق دارد پس درین صورت که دیگران تعلم این علوم مثل سلمان
فارسی باب الله گفتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه پدر مجلسی در رساله تصوف نوشته و باطنیین نشدند
البته جناب امیر اگر باطنین شوند معاذ الله تنگی حوصله و تنگ ظرفی لازم آید و ما اعتقاد بدان داریم سه تو چون
ساقی شوی و درد تنگ ظرفی نمی ماند بقدر جا باشد وسعت آغوش ساحلها بلاجرم معین شناکثرت علوم باطنی
اصطلاح باطن شریف بتحقیق شیخ المشائخ صدوق الکواذب کما مر از اکثریت آن علوم قبل
از نزول کتاب مختوم بدهتماے دراز منتفع گردید چنانچه از روایات بحار هم این قبلیت عیانست اکنون
گنجایش کجا معهذا لازم آمد که بنور کمال علم نرسیده بود و قصه عطائے این کتاب بفلان خواهم
و تخصیص بر صحیفه بنام هر امام خاص ظاهر دال بر آنست که جناب امیر مطلع بود بر صحیفه خود
و از مضامین صحف دیگر بے چیزے نداشت بلکه هر چیزے از ائمه اطلاع حاصل نفرمود و بانچه در
صحیفه دیگر بوده ست و نه حکم فک خاتم خاص هر امام معنے نداشت و قرار داد در قصه مقتضاے
اصول شان اینست که جناب امیر همه را میدانست و جمیع ائمه متاخرین بمراتب علومیکه رسیدند
ازان جناب و از حرمن آن علے قباب فیض یاب و خوشه چین گشتند معهذا آنجناب را علومے

ما صل بود کہ آنحضرت ہزار ہزار ابواب علوم کشادہ شد انہم مقتضی آنست کہ گنجایشے نماند مقتضی
در وقوع زنان را بر اصول و فروع شان باوجود اختصار و ایجاز تا بنوانہ شان رسانیدہ و از ہر طرف
طریق بر روی شان سدہ کردانیدہ ام و اگر معنے چنان قرار دہند کہ نصیب الانبیاء توریث بود
علم نبوت ما چنانچہ حضرت ابراہیم ہ میراث برد از سائر الیقین گوئیم پس بزبان ہم باید گفتن کہ حضرت
مرتضی و مہتر بود از حضرت زیرا کہ حضرت خلیل بعد تمنا در شیعت علے داخل گشتہ بود و تصدیق آن در
کتاب بواسطہ حضرت جبرئیل کہ سمن در کاہش سیر و ذا نازل شد و ان من شیعتہ لابراہیم و در احیاء
و جاء ربہ بقلب سلیم چنانچہ قصہ آن در کتب اخبار نقل کردہ اند و بخفے ہم در مجمع البحرین
او در دو شیعہ را یعنی تابع گرفتہ پس ثابت شد بحکم آیت سابقہ اتباع حضرت ابراہیم خلیل
او شیعہ و تابع حضرت امیر شد و قد تقرر ان تابع التابع تابع بعد ازین در تشبیہ نظر باید نمود
حضرت ابراہیم ہ بکمال دلیل و برہان میراث حضرت یافتہ بود کما ہو الظاہر حالانکہ خود در کنار
از حضرت ائمہ مسرور دست کہ حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داؤد و در رسول خدا صلی اللہ علیہ و علیہم میراث آن از حضرت سلیمان یافتہ و چون حضرت آنجا
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفتن کہ مورث المورث مورث حالیا کدام یکے را ازین
احادیث اعتقاد باید کرد دلہذا و انصاف باید داد و کج فہمے را باید گذاشت و ایضاً در تفسیر المجید
موجود دست بخطاب شریف کہ اتباع ملت احنفے باید نمود چنانچہ فرمودہ اند ثم اوحینا الیک
ان اتبع ملۃ ابراہیم حنیفا و پر ظاہر ست کہ این مستلزم تقدم ست فالامر صار منعکسا
نیست حال ان فادات حضرت معصومین و جناب روح الامین ورافاضۂ وحی حضرت رب العالمین
بر اصول متشیعین علاوہ احتمالات دیگر بر اصول شیعہ بسیار ست و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای ہر دیار
نمونہ اش آنکہ چنانچہ ابراہیم وارث حضرت گشتہ بود و تا بحدیکہ میراث و فیض او بہ نصیب اللہ و امہ
رسید بواسطہ او کہ میراثہ لعلی آہ اکنون کہ این کتاب سید ہے او را و بکذا الی المہدی
وارث تو خواہد شد نصیب اللہ و ذریت بلا واسطہ لیکن فیض حضرت بلا واسطہ بست سال
نبوت رائیگان میرود گوئیم آن فیض قرآنے بود کہ اعتبارش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختوم کہ بر ہفوات شیعہ قطعا معمول بہ ست اگر فیض سابق بردہ باشد باز اگر کسی
کہ مشکلات قرآن تصوے حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات بدینا کافی الکفایہ
پس این کتاب جدید ہم رفت و گزشت گوئیم کہ حضرت در بیمارے دگر یہ وزارے
بلیبت کجا فرصت تعلیم یافت بلے بعد تعلق دنیا و حصول فتوت بعد الرجعت
ہمہ مشکلات این لال کتاب را حل فرمودہ اگر بعد ازین کسے گفتگو کند صوام

میکنایم کم الی ہمکم الا امتی و بران این خبر و حجت می آرد ایم لنجعلہا لکم تذکرۃ و تعیہا اذن واعیۃ الا بصار و کید الیہود فی الحمار و شاہد و ان قالا تحم عجلا جلالہ خوار ایضا کہ شنیدے یعنی بران بود کہ ارلفظ ابراہیم حضرت خلیل اللہ مراد باشد و اگر مراد از ابراہیم فرزند رسول خدا باشد صلی اللہ علیہ و رضی اللہ عنہ پس حال موت او قبل ازین بمدت دراز از ہمہ کتب در سیر مذہب و یقین واضح ست بالاجماع و نزول ۱۲ این کتاب مذہب بدہب احمر جنت را محدثین رفضہ در تقریب وفات در عین بیماری حضرت می نویسند نگرند انے کہ مجلسی ہم در حیات القلوب درین ابواب آوردہ کہ متعلق بوفات شریف ست و بعد ازین معلوم خواہد شد کہ فارغ خطی از دعویہای امامت بحجر و نزول لال کتاب مختوم بود پس ابراہیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار برد و ذکر امیراث عطا کردہ انا این امر کمتر ست از حکایت عارے کہ اعتقاد میکرد بہر عوام ناقلین کہ سکندر ذو القرنین در کربلا بملاقات امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیہ و عہود نور دت سدید روح اعظم و الفتاح لوح محفوظ دایما حال تاریخ دانے بر اصول مطرد دین نیز بوضوح انجا مید چنانچہ باعتراف مجتہد مجتہدین ایشان نوشتند کہ امامین در عطا و استیفاے قیمت ناقہ پیش دستے جناب مرتضوی در عہد ہ کرامت محمد مصطفوے بجا آورد نگفتہ شرح این بار بار چگونہ تواں کرد و بار خدایا اگر چہ عبارت ترجمان لوحی کہ از عہد حضرت آدم این عہد و میراث ست دانے نباشد لیکن چنین ورہاے ناسفتہ را باید سفت و برائے ادراج معانے در آن الفاظ باید گفت کما عرفت کہ معنی چنین ست کہ مقصود ازین کتاب مختوم انکہ علم نبوت را از تو حضرت نجیب اللہ میراث بگرد چنانچہ فرزندت ابراہیم گرفت اگر فرزند مے ماند ولیکن تو گفتے کہ چون اجتماع ابراہیم علیہ السلام نتواند شد در تقدیر اسلے ابراہیم را فدا کردم بر ایشان کہ اگر ایشان بمیرند من و پدر و مادر شان ہمہ آل عبا اند و یکین خواہیم شد و اگر ایشان خواہند مرد و فقط بر من خواہد بود پس اگر فرزندے از اولاد تا قتے کلی عہد و ذریت او ہمہ وارث نمی شدند ہر گاہ واسطہ نماند اکنون وارث علم نبوت نجیب اللہ صاحب ذریت او خواہند شد بدون واسطہ احدے و فاصلہ کسے اگر برین کتاب کہ در تعقب معراج موعود شدہ بود عمل کنند و آن را بالعین گردانند پس معلوم شد کہ قرارت و تعلم قرآن و انچہ بدان تعلق داشت موجب حصول این درجہ علیا نبود و ہر مرتبہ عظمے کہ ہست یعنی تحصیل علم نبوت برین کتاب ست و بس و حسبنا کتاب اللہ و در تتمے انچہ فریقین آورند ہمہ مہمل و بیمعنے بود زیرا کہ این لال کتاب متاخر ست از ہمہ بر احکام مخالفہ قرآن ہم شامل ست خلافا ظاہرا کما یدل علیہ حدیث الجعفر الصادق عن ابیہ

موسی الکاظم رضی اللہ عنہم وسیجئ انشاء اللہ تعالے بقلا عن الکلینی تقتالا ایمان و مخفی نماند کہ تفسیر سابق
و ہر صورت بسوی ابراہیم گردانیدہ شد کہ مستقل ست ولیکن احتمالے دارد کہ بسوی علم نبوت اہل بیت
ولیکن بہر حال سالیکہ نگوست از بہارش پیدا ست این امر کہ جا گزین فرمان نبریں و ساتمین شد
تعلق داشت بمیراث کہ از ارث ماخوذ ست و اگر ماخوذ از ارادت بمعنی مودون باشد بمعنے آن چنین خواہد بود
کہ فرود آمدن این کتاب محتوم برای آنست کہ بجذب اللہ تر اسرار علم نبوت بنماید لیجاز عمل کردن بر
لال کتاب و ارکتب اما میہ مراجعہ خواہی یافت مثل بہار و حق الیقین کہ حضرت را ملکہ خبر اعمال بندگان
خصوصا شیعیان میدہند پس حضرت شکر بر اعمال نیکان ادا میفرماید و امر دی بدان استغفار مے نماید
پس اخبار از مال صبر و رضا و تسلیم امر برای خوشدلی حضرت بطریق اولی و قرار از وارث شدن
حضرت ابراہیم علیہ السلام بجناب ست بر اصول رفض بر آتش نمرودی تا مقام توکل محض بظہور پیوست
و توسل جبرئیل قبول نفرمود کہ اما الیک فلا علمہ بحالے حسبی من سؤالی و در کتب تفسیر و تم تفاسیر
دیدہ باشے کہ نمرود مطرود چون زبانے حضرت ابراہیم کہ حال دوزخ می شنید اینجمت قرار یافتہ بود کہ مناسب
نیست کہ او را در آتشے باید انداخت کہ از دوزخ کمتر باشد جنابرآن بحکم او در دوزخے کہ عرض و
طولش یک فرسخ بود این آتش مشتعل شدہ بود و داعی از دوزخی انسیات را محال نمود کہ از چار فرسخ
سمت آتش قلمی نہد و در بابہ الزراع و تشبیہ تام حاصل شد کہ گلوی حضرت امیر المومنین را مجمع بستہ
تا دار الخلافت چنان گفتند کہ بیائیم و امی گشتند بود و در بہار سہ شاہیدہ انشاء اللہ تعالے زیادہ خواہد یافت
امر ان القی امر است معلوم نے کہ کاد فی القلی نہی بخطاب حضرت ابراہی غیر ذلک اگرچہ بمقتضائے مثل مشہور
رد و عناد را حافظ نباشد اگر بشیوہ بصیرتی در روحی اہم نقل میکنند از کشتی حال او گفتن بجریان فارزین و شنا
او دشت کہ از جناب امیر صدور یافتہ و مما یشتی ذکا بتحقیقش حق الیقین غیر و بسیرہ بروایت دیگران نیز بہ تفسیر رسیدہ چنانچہ
سابق دیدہ باد این اسرار باعلم نبوت میراث کہ از حضرت ابراہیم برای نجیب اللہ حاصل گشتہ و ہمانا این معنی را بقبول
یکی زسبز و سران باب سخن آرای برائی خامی خود کہ عادت لاف گزاف بصحبت امیری داشت نیکنتا نا ہنار دری
کہ در شکار گاہ افرود برا تو تری چنان زدم کہ باتش نرسید و اگر شش ہزار سخا بدہند کہ تیر ربط مستقیم مرور دہے
و چگونہ متصور و سخن را جواب طاکہ آنبو در آنوقت گوشش ما از پائی خود بیخبر اشتید بر عادت جانوران پس سمہ گفتند کہ
سخن خوب گفتی و او باد آن چاکری را کہ اشتہار امری نہایتی ہست مگر در وقع پائی جناب بسترای کہ مہملات
تا ویلے کرد و ما ہم در تحریر ما این نسخہ اخیر بدین سبب ست کہ بسبب محنت کتاب تسہیل بہر شنیدہ باد کہ معتمد
آن را ذریعہ و بہانہ ست خود درست کردہ و نقاط و حرکات لفظ مذکور را بدین طریقہ معین کردہ اند و بدین سبب
چنانچہ عادت او ست لیعرفا کہ و قیمہ حصول این نسخہ بکوشش احباب آغاز کتاب انتسبی حاجت ذکر شرائی نماند
بہر حال خواہ نسخہ اول باشد خواہ ثانی از افادات مجتہد ثانی عجائب و غرائب بسیار بدہ ہے شنود

ولیکن بضرورت ختم جواب کتاب ابحاث دیگر که تعلق دارد بافضائح علوم سوی نبوت ساقط کرده شد
که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود درین وقت که اعلی مدارج حضرت نجیب الله و ذبیح الله را بیان فرماید
دکتری رانشان دهد واز مطالعه کافی وهم صوارم پیروهقانی عیان می شود که برابر مرتبه امامت
هیچ مرتبه از نبوت ورسالت وخلت نیست تکلیف که سخن در فضائل ائمه ورسانیدن لال کتابی باشد
که برای این بزرگان نازل گشت وهمچنین سافظ گردانیدم امور را که تعلق دارد بتخصیص الامت باولاد
حضرت شهید کربلا دون اولاد الحسن المجتبی چنانچه قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
فاطمه زهرا آورده ولیس علی هذا الا نچه با براهیم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش امتداد
می یافت وبه نبوت میرسید ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر با کسی از اولاد امجادش وبهرصورت
اگر فرصتی واطمینانی می یافتم در اصول اهل فضول انچه دیده بودم همه می گفتم تا دعوی مفرند ولامی این همه
بزرگان عموما خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهول زیاده تر عیان میگردید اکنون سخنے
دیگر بیاب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریف انچه کرد بر خیال فاسده رفضه مطابق آن کتاب بود
واصول اهل فضول حالیست که هرچه فرمود آنهمه مخالف قرآن وعقل بود وتفصیل هر امر را تطویل بالغ است اما
مخالفت پس رفضه اتفاق دارند که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد اگر تقیه نکند توبت بجان میرسد
الی غیر ذلک من المصائب تقیه واجب است واخبار متواتره بر مزعوم شان دلالت بران میکند که تقیه
سپر مومن است باید که جان خود وعیال خود را بحمت تقیه محفوظ نماید چنانچه از سپر وقت حرب در پناه
می باشد وابنهم عیانشد از قواعد شهید که چون نوبت بقتل کسے رسد تقیه حرام میشود وجناب امیر
هرگز تقیه نفرمود تا جناب سیدة النساء بود چون فاروق معاذ الله انجناب را لعنة الله علی الکافرین قتل کرد
وخانه را سوخت الی غیر ذلک مما لایلیق ذکره آلوقت تقیه فرمود پس قلب موضوع لازم آمد ازان سبب
که قرآن مجید بر تحقیق شان انجناب دین وایمان اوّل دلیل بران است که در صورت مذکوره تقیه را ترک کردن
ترک واجب است وهم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعه مروی است که تارک تقیه تارک صلوة است عمداً وهیچ عبادت ازوی قبول نیست
خواه نماز باشد یا زکوة وروزه وحج بود چه جای آنکه جماعتی از مخالفان بدان دارند که جناب امیر چنان تارک
تقیه بود که گاهی بیعت ابوبکر نکرد به تقیه چنانچه از شروح نهج البلاغة معلوم می شود ومن می گویم باید که این
گروه قاتل بدان شوند که در خلافت صدیق اکبر اهمی نبود وجناب امیر بطیب خاطر بیعت فرمود وذلک
من المقصود الحاصل قرآن مجید ودلالت عقلی بعد از نزول لال کتاب یکسر مفقود وحضرت امام الائمه
چنان بهار علم نبوت بهر کس عموما وبجناب سرور وجهان خصوصا بتوسط ملائکه نمود چنانچه جبرئیل
خبر داده بود وشاید که در قلب تو اختلاجی بهم رسد ووغرغره پیدا شود که چون بعضی از صحابه رجوع کردند بطرف امیر کبیر
فوتے بر مجد والکار یافت واز تقیه دست بر داشت وجوابش بر اصول اهل فضول بعد

از ملاحظه کتب معتمده طایفه خصوصاً مجلسی امام المتاخرین نزد علمای ظلوم وجهول اول مراجعین ابو ساسان
و ابو عمره و شبر بودند چنانچه مجلسی در حیات القلوب که مرجع فضلای امامیه از کتب معتمده و رفیع سیر است
جای میگوید که مثل اصحاب نقل میکنند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین رضی عبارتش
در باب ششصت و یکم این است و ایضاً بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده یعنی کشتی که
بعد از رسول صلی الله علیه وآله مرتد شدند مگر سه نفر سلمان و ابو ذر و مقداد رضی و راوی گفت که عمار چه شد
حضرت فرمود که اندک میلی کرد بزودی باز گشت پس فرمود اگر کسی را خواهی که بهیچ شک نکرد
و شبهه او را عارض نشد او مقداد است اما سلمان رضی در دل او عارض شد که نزد امیر المؤمنین اعلم
الهی هست اگر تکلم نماید بآن همانند زبین این منافقان را فروی برد پس چرا چنین مظلوم در دست
ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش را گرفتند و رسنی در گلویش کردند و بکشیدند
تا آنکه کند در حلقش بهم رسید پس حضرت امیر المؤمنین بر او گذشت و با او گفت که ای ابو عبد الله این کنده
گلوی تو از ان چیز است که در خاطر خطور کرد بیعت بکن با ابو بکر پس سلمان رضی بیعت کرد اما ابو ذر پس
حضرت امیر المؤمنین امر کرد او را که ساکت باشد و او را ملامت کنند گان از جا بدر
نیاورد پس قبول نکرد و پیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد ازان بعضی
از صحابه برگشتند بحق و اول کسیکه برگشت از ایشان ابو ساسان انصاری و ابو عمره و شبر بودند پس
هفت نفر شدند و در آن وقت حق حضرت امیر المؤمنین را بغیر این هفت نمیدانستند ازین حدیث صاف
صاف عیان شد که چون خلافت بعثمان رضی رسید و مردم دیدند بران گذشت و از دست او جوری
بر ابو ذر غفاری رضی رفت ابو ساسان و این دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند و بظلم و جفای او پی بردند
بجناب امیر رجوع آوردند و در خلافت عثمان رضی حضرت امیر چون سلمان محمدی باب الله را بر بغتش برانگیخت
پس خود چگونه دست از بغتش بر داشته تقیه را گذاشته باشد و ایضاً معلوم شد از تحقیق ملای مجلسی
که آنچه سابقین و لاحقین علمای رفضه اساس مذهب خود را بران نهادند که جماعتی از صحابه
هفده یا هیجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابو بکر بر منبر شریف
بر آید و خطبه خواند ایشان دادحق گوئی دهند و او را بزیر منبر آورند و رسوا سازند
و مدار مذهب رفض بر ایشان بود خود بتحقیق مجلسی این بنیاد متزلزل بلکه بخاک برابر شد
زیرا که هفتاد کس بعد از چند ان تلاشش اولین و آخرین شیعه در خلافت
خلیفه سوم بهم رسیده اند آنوقت کجا بودند که این حوصله داشتند و از بعد مدت
مذکوره این معنی بهم ظاهر است که عثمان رضی چون این امر شروع کرد قلوب
یک دو کس از اصحاب متنفر شد تا بسبعه سیاره نوبت رسید و این لفظا

ازان گفتم که محقق لاہجی ہم ارکان مذہب خویش را وقت اختصار شریف میداند که گرچہ
در سیر و سفر بودند سبحان اللہ اسامہ بن زید ہمیشہ مستدعی و متمنی قصاص پدر خود بود
ہرگاہ رئیس لشکر شود و خیمہ بیرون مدینہ زند و در امید بستد او کشادہ گردد بمجرد وخبر احتضار
شریف افتان و خیزان نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سامان غسل گردد و ایشان
کہ رفضہ نقد جان خود بر ایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذہب قراری دہند آنہا
از مدینہ برای سیر و سفر روند یا نگریزید و ایضاً عیان شد کہ ابوذر رضی اللہ عنہ ہمیشہ تا کہ در مدینہ بود مخالفت
جناب امیر کرد و ہرگز فرمایش نبرد و با ایمہ او را بانی چار رکن دین میدانند پس خلفا اگر بر فرض عموم
امامیہ مخالفت مرتضوی کنند احیاناً چگونہ کافر شوند حالانکہ بیچارگان در ہر مہم از گفتہ جناب
مرتضی سر نتابیدند الی غیر ذلک من الفوائد المہمہ والفوائد الجمۃ القصہ سخن درین بود کہ قدمای
رفضہ گویند کہ جناب امیر ہر چہ کرد بر وصیت شریف عمل نمود پس ما میگوئیم کہ اگر کتاب خدا معتبر باشد
و احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل بر کتاب اللہ جمل محدود من السماء عن وقوۃ الوقوف
لا انفصام لہا چہ خبر تواند بود کہ جمیع اہل بیت را نیز تابع آن گردانیدہ گفتہ بودند کہ بعد ما نمیشنوند
و از نجا بر اصول شہاد اضح گردانیدیم کہ ہر چہ از جناب امیر بعد در آمد قلب موضوع بود کہ ترک
تقیہ وقت پیش و از ما کاب در وقت حشر و اگر نہ در مستر دو باشی باید رجوع کردن حدیث در اعبارت
شہید کہ در قواعد ہست یعنی امام فرمود کہ انما جعل التقیہ لیحقن بہا الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیہ یعنی
کہ خانہ سوختہ شود و جناب سیدہ را قتل کنند و صدوق گوید در علل خود کہ قتل کرد او را عمر و امام حسین
فقط بر فاقت برادران مسلم انہم مصائب را در کربلا بر خود و اہلبیت خود قبول فرمایند چنانچہ می آید ان شاء اللہ
جناب امیر حق خدا و رسول را بہ نیطور بجا آورد کہ جناب سیدہ را کہ امانت رسول باشد حفاظت نکند حدیث
از طایفہ فاحشہ کسیدہ کہ دعوی اسلام کنند چہ جای تشیع و دوزخ از شعلہ زند آتش دل ما را سوزد
کہ منی سیر و اگر جوشش زند دریائی ۔ بارہا در دلم آمدہ کہ کسی از سنیان ہمراہ من شود تا بہ
روزی تنہا نزد مجتہد رئیس النواصب روم و بر او دو جہاد دہم کہ صد یزید و ابن زیاد را
کشتہ باشم کہ مطرود آن امور را نسبت مے کند بجناب بشیر یزدان کہ کسے
با کسے از اہل اسلام نکند پس طایفہ بیچارہ اگر لال کتاب از زنبیل عور المحدثین
و ابنان مشائخ خویش بر نیارند راست بگو سر پرستی ائمہ سمعہ و ریاء چگونہ شود و لیکن
البتہ ما را با تفاق عقلاء مے رسد کہ صلاے عام در دہیم و روبروی خلایق ایشان را
رسوا گردانیم کہ کتاب خدا را ہر کس دید آن لال کتاب را جز جاہل نشناسد
ہست تا بزیارت آن پردازیم از اولین و آخرین رفضہ تا امروز کسے ندیدہ

وخود واضح حدیث آنچه قصد کرده ازان صاف ظاهر است که هر امام بسیر صحیفه خود بوده صحیفه امام
دیگر و نتیجه بمساعی رفضه همین است که مدار دین وملت همان کتاب است وبس وشیعان دین همین قصد کرده
رفضه رابدام ودانه گرفتند و بخار ارضلالت کشیدند واین بوعهای شوم تا امروز بیکر بیشمار مضلین را پرورده
ای وای براسیری که بادر رفته باشد آمدم بر فقره دیگر که حضرت امام حسن مجتبی دوم را کشاد
از صحیفه خود وانچه در دستور العمل مرقوم بود بران عمل فرمود پس بدانکه از جمله اعمال حضرت حسن مجتبی
این بود که خلع خلافت فرمود ومعاویه را که بطور شیعه کافر حربی بود مخلع فرمود حالانکه جناب شهید کربلا
بخطبه نمود ورو سیاه شکر موجب عار دانستند وبر طبق کتاب کشف الغمه وسراج آن انچه فرمود
صاف صاف ازان بری آید که این خنجر تست که بر گلوی من میرود ورفقا بدلالت خلع مذکور حضرت
مجتبی را اعز المسلمین گفتند آنجناب درجواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه
باعلام الصحابه که منتخب استیعاب بزیادت بعضی از امور هست مفصل گشته ودر کتب شیعه جنابین
از امام حسین نقل میکنند مع زیادات شتی کما اشرنا الیه در فیقان بر اصول شیعه چنانکه گفتند حق که
لفظ مسود وجوه المومنین از جمله آنست واینهمه دلالت قوی دارد که زینهار خلع مذکور بنا چاری نبود
ورنه شکایتهای مسطور زینهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقض اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند
که در جای دیگر بکار شامی آید چنانچه در مجلد اول ودیگر گفت بنده دیده باشی فکیف صدور آن
از حضرت شهید کربلا واگر پا فراتر نهی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدمای مذهب بکتاب
مختوم پی برند وجناب سلطان کربلا بداند که خلع مذکور اتباع صحیفه هست پس آن الفاظ قبیحه را
کجا گنجایش ماند غرض که قدما ومتاخرین همه خلع العذار وشل شتر بی مهار میروند هرچه در جواب
سنیان مناسب دانستند بر اسلامی بیمه موضوع ساختند واساس دین وایمان خود را بران گذاشتند
وآنانکه سطوت وقوت احوال اهل سنت را دیدند وباد داشتند گامے بتامل وتدبیر
نهادند واصلا باین اصول متوجه نشدند ودانستند که منافقین بر هر قدم نسبت یا مثل
عرب را باد خواهند کرد بنی قصر اهلام مصر اچنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالے
وبهر حال رسوائی علماے ایشان دیدنی است که اگر توجیهی وتاویلے در افعال
امام حسین هم بکار برند اتباع اهل سنت وکاسه لیسی شان است واگر لال کتاب را دخل
دهند بنیاد دین اسلام از پاے در آمده اند که غور کن تا دریابی که در هیچ مقام
نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیرا که جهابذه متکلمین ایشان مجادلین
جناب مرتضوی را علے الاطلاق حکم تکفیر داده اند پس معاویه بن ابی سفیان
اول بلوک اسلام بر بن اصیل کافر حربی شد وخدا مے غریزاید

وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة وبر ظاهر است که با کفار حربی چون حکم مقابله ومقاتله
باشد خلافت وملک بایشان عنایت کردن ما جرای عجیب وغریب خواهد بود کجا صلح
مجرد وانهم مقید بقیود واشتراط شروط کجا وملک وخلافت دست برداشتن پس
مخالفت قرآن مجید را که غایتی نداشته باشند با تباع کسانیکه امام حسین آنرا اندکی کام
برگزیدن امریست که طفلان مکتب نیز بران قهقهه میکنند ودر تفاسیر سبعه از مجمع
تا صافی ببین که این آیت کریمه را ناسخ آیات دیگر دانسته اند کما لایخفی الحاصل مدار امهمه
عظایم امور بر لال کتاب نهست وبس ع این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت
بر در مجتهدی بادف دنی ترسائی ۔ گر مسلمانی ازین هست که شیعی دارد ۔ آه گر از پی
امروز بود فردائی ۔ بعد ازین راوی بر نام ایزد بست کیجز امام حسین مهر نام مبارک خود بر کشاد وبعد از حضرت امام حسن علیه السلام جکم لال کتاب
چنین یافت که قتال بکن پس بکشش لشکر یزید را وکشته شود وهمراه ببر آن چند قوم را برای
شهادت که شهادت شان مقدر نیست مگر همراه تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
چنانکه در صحیفه او بود وبرین امر وارد میشود ضروب من الکلام ولیکن بارادهٔ اختصار نمیگویم
آنکه لا نسلم که جناب سید الشهداء معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
وسند منع الفا گذشت که آنجناب بروایت اربلی مولای عیسی شما فرموده بود که معاذ الله اگر بنی
مرامی بر بدند بهتر می شد از انکه برادرم حسن بعمل آورد پس چگونه تجویز کرده شود بعد نزول
لال کتاب که او سنزول صحیفه برادر خود را نداند وتخطیه فرماید وعلمای شیعه بران کتاب
مطلع باشند واز طرف امام حسن منافقانه معذرت نهند ولکن المرء یوخذ باقراره وانکان یلقی
علی قلبه واین اخوت ایا اخوت اخوه حضرت یوسف بود که دیگران بر حالش رفیق شوند ورحم
آرند مراد آنکه سنگین دلان امت یعنی رفضه که اشک ایشان برشهید کربلا نریزد مگر وقتیکه
همچو میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزا باشد بلکه برائه او هم بکار نیاید تا بزنا کی رسمی معین نشود
غرضکه امام حسین آن لفظ ثقیل واعتراض قوی نمایند باوجود یکه حسن مجتبی متبع صحیفه خویش
باشند وشیعه که مخرج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب معذرت کشایند ان هذا لشی
عجاب فکیف که مجتهد بر تحقیق اربلی جا بجا درین کتاب وکتب دیگر نقد جان ودل را
نثار کند واعتراض او را بهمچو شیخ حارثی که استاد شیخ وسید بود قبول نماید
واره وسنانی در کتاب امامت باتفاق فریقین کتاب او را که کشف الغمه عن معرفة الائمه است
معتبر پندارد اگر دعوی اتفاق اهلسنت برجای خود نباشد باری در بارهٔ دعوی اتفاق شیعه هرگز شک آرد
مومن نباشد وانهمه که شنیدی علاوه بر انست که لال کتاب احکام کتاب الله را منسوخ میگرداند وبهار میراث ملت

ابراهیمی ومحمدی علیهما السلام منظار گیان تمامی امت مینماید باقیمانده فقره حکم لال کتاب
برای جناب سید الشهدا پس میگویم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد امام حسین در زمانش
برای ذاتیات امامت ورآنوقت مبعوث شده ومجاهد کفره شده وخون شیعه کوفه بجوشیده
وامامت امام از کمن فعلیت بظهور رسیده وانتظام حدود دینی ودنیوی در آنوقت بدات والامفاتش
متعلق گردیده علی ماذکرنی افادات الرضا وقد عرفت میانها وحال معاویه برهمگنان
که او خون هزاران کس برخطار یخته وغبار طغیان وبغاوت از هر طرف برانگیخته وهر چند
حضرت امام حسن زهر دهنده خویش را معین نفرموده ولیکن مدار دلیل بر تصریح محققین شیعه
که اذعان بدان دارند که این کار از معاویه بوده وازین هست که شیعیان در کوفه بجوشیدند
وبملاحظه این ظلمها بخروشیدند وحضرت امام حسین را بر جهادش برانگیختند والحاح را بزاری
آمیختند وآنجناب زنهار قبول نفرمود بلکه حکم امنعنی نمود که عهد یکه میانه آنجناب ومعاویه رفت
هنوز بر هم نگشته واز کتب شیعه مثل بحار وغیره بوضوح مے انجامد که آنعهد بارها شکسته
حالانکه از حق تعالے در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که پر ضرور بود امام حسین را بر معاویه
خروج فرمودن وهرگاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شکی وشبهه نبود ضرور شد او را هم کشتن
که سر افعی کوفتن وبچه او را نگاه داشتن کار خردمندان نیست تکلیف که امر فاعند واذ در کتاب
مستطاب ورود یابد وتامت قریب هیجده سال درین امر ضروری درنگها بوقوع آمد وهیچ مانعی
درمیان نباشد ونوجهای شیعه منتظم شود وبجناب امام حسین ذاتیات امامت تعلق کرد وزمان تقیه مثل
مثل زمان جاهلیت ماند پس علمای شیعه در مینی که معاویه مواثیق را شکسته کاذب باشند یا امام حسین
از حد ست منزل گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشند پس صورتی بخیال عقلا نمے آید
قال الله تعالے اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ لکن از کتب اصول رفضه واین هر دو حدیث
مجملاً ومفصلاً بدیدست که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بسته
می بیند وآمر انصب العین می گزارد بلکه روز ختم صحیفه عمر شریف امام ختم مے انجامد وبشارت همسایگی
رفیق اعلی فرامیرسد پس زمان چنین مجاهد فی سبیل الله باشند وامر دینی معطل ماند لاحول
ولاقوة الا بالله وبر صوابدید وتحقیق وتدقیق علم الهدی کجا نزول لال کتاب وکجا صحف مستطاب
مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یغنی من الحق شیا پس ملاک امر امامتش در زمان مقدس
شهید کربلا بالاتر از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر حسب مساعدت وقت می آید
انشاء الله تعالے واهل عقل البعد دیدن عبارت علم الهدای رفضه بملاحظه نظر دقیق نه بمطالعه نظر سرسری

بصیرت قلبی مرا فزاید بالجمله نیز بیشتی اگر بعد از ان زد و خورد باقی میماند باز خروج میرا و وقتی میفرمودند
کرا دانوشته بود بسا کم مدینه که باید امام انزد و خود خواندن اگر بیعت سلطنت من قبول فرمایند بهتر
ورنه سر مبارکش باید فرستادن و این تقریرات که گوش رس گردید بنی بران بود که زهرا تسلیم
معاویه بود قطعاً چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بپایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد مجتهدین
امر جناب امام حسینؑ بر کتاب مختوم و صحیفه معلوم بود در هر دو وقت امر رب العالمین را بایستی
نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن و شهید گشتن بعبیر امر قطعی یقینی مشوره و استشاره
و سستی در عزم و تصمیم اراده بر بلکه گشتن از مشهد خویش ببلاد و اقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
خدایا مگر فضه گویند که تهمل و اهمال در امور دینی خصوصا نصب مرتضوی کار نبوی بود معاذ الله
و امانور دیده خواجه هر دو سرا و علی مرتضیؑ و فاطمه زهراؑ با وجود که از هر جناب امر شهادت شنود و انهم
در کوچکی مرة بعد اخری و بارها باز این شهادت برای مغفرت شیعه بر دوش گذارد و بکمال طیب
خاطر در عهد طفولیت راضی برضا و بهدف تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این لطایف جلیل را
پیش آرد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از محبین هم روا نباشد الا از مجتهد که کارش بخبران
دین و دنیا جیعا رسیده بعضی از سفها که مجتهد او را بنا بر اغراض باطله خود بعرش برین رسانده البته
با اظهار اردوستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعه کربلا را روبروی فرزند برگزیده خویش
در طفولیتش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دفتر را روبرویش کشاید و قلوب مادر و پدر را
نیز اندوهگین گرداند ولیکن دیگران بجوابش نوشتند که این خیال و انکار ازان جهت صدور یافته
که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویشتن قیاس کردند که باید عیش و کامرانی دنیا باشند
و آن بزرگان و خردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند و بخصوص بر آشان چه استبعاد باید کرد
و من میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نماند که امامینؑ با وجود که چکی بدلالت آیات سوره هل اتی
با وصف آنکه هنوز قوت از شدا یه بهاری نیافته بود نذر فی سبیل الله بطعام خویش مسکین و یتیم
و اسیر چه پیشاق و محن و سختیها بطیب خاطر کشیدند پس تعجب از بیان واقعه شهادت پیش امام حسین اول
دلیل بر انست که پیشوایان نه فقط بلکه مجتهدین نیز کلیة از ملاحظه خصائص این طایفه علیه یقیناً و قطعاً گویا
بودند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور الزم در بحث سهوات مجتهد عنقریب بتفصیل مے آید انشاء الله تعالی
و قصه حضرت ابراهیم و اسمعیل هم یاد کرده اذ حکی الله تعالی عنهما فلما بلغ معه السعی قال یا بنی
انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت
افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین که این از ایمان و باره
جناب سید الشهداء و تشیع مجبول هم دست نشسته سبحان الله حضرت اسمعیل ذبح خود را

بگشاده پیشانی مهلت زمانی بجویز فرماید و امام حسین که در معارف ربانی بمدارج و مراتب بالا از دیگران
مذعن و لا باشد و بار شهادت را از سابق در طفلی بر گردن و دوش مبارک بکشد و خدای عزوجل از و عهد و میثاق
موکد بر گیرد از اشتراء نفس فی سبیل الله متکاسل شود آری راست گفته اند که ان الرخص لیسلیم الصید
آمدم بر روایت دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا قرب وفات خود نجمه اهلبیت را
مذانست گیستند و جبرئیل علیه السلام بیان فرمود و لفظ اهلبیت بجای اهل او بجهت نهاد و هم که محدث
بخفی این هر دو لفظ را بیک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهلبیت است چنانچه بالا مذکور شد
عجب است که لغویین و محدثین رفضه بداند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنوقت از مصداق
منجیه غافل باشد و افاضل و برگزیدگان اهلبیت خود را نداند و در سابق بر گزیدگان اهل خود را
بزعم رفضه در آل عبا حصر نماید فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشی عجاب و مبطا هر است که در حین
رسول خدا بهوش نبود بلکه در وقت غشی و شدت مرض وزی حسنین رضی الله عنهما میگیستند
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها گیستند و سابق این دلستی و عنقریب می آمد که در تحلیه
چندان اهتمام ملایک رود داد که بجویز نگردند در آغاز رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
مستطاب که جناب سید دو عالم نشنیده فتدکر و لا تغفل پس مجتهد و دیگر اتباع او از مقلدین خود را
که گویند مقصود از این سوال تفهیم اصحاب بود تا بلغت و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت ذوالجلال
پی برند و انکار ننمایند و چشم عبرت نگشایند الحمد لله که این شاهراه هم مسدود شد پس عیان شد حال سفاهت
وضع و لیکن بکار را می آید که اکابر مجتهدین و محدثین آزار میرد چشم می نهند و علاج خرافات مذهب باطل خود
ازان میجویند و قد تقرر ان المرء یلزم باقراره و ایضا مقام غور و لفاست که در هر دو تمام از بخاری حدیث مذکور را
که چون حضرت امیر با امام حسن وقت شهادت خود لال کتاب عنایت فرمود او بر گشود عمل کرد و صحیفه مذکور محضر
امام حسین و قتیکه مهر ازان برداشت بلا مهلت آنچه را دران دید که مراد بر قومی را که آرزوی شهادت دارند
و نصیب شان این نخواهد شد مگر بتبعیت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
واز مرگ خود می ترسید و در ادراک این معنی که اول من یمرم یا پیاده عمر شریف بسر رسیده شود و بمنزل مقصود نمیرسید
و مدبرین و مذماتن بتغیر در دادند و بالآخر خود معاویه پی بحل این مشکل برد پس بوزیر خود حکم نمود که سه کس
بفاصله روزی بکوفه روانه شوند و بر در کوفه ازین سمت چون پرسند البته سوال کنند از کجا میری پس بهر کسی
باتفاق لفظ و معنی چنین بگویید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چون است تا که لشکر کشی خواهد نمود و بر سر ما
خواهد رسید بگویند مگر منور شما را خبر موت او نرسیده پس البته از مرض طبیب و تعیین روز و موضع دفن سوال خواهند کرد
بگویند که مرض این بود و طبیب فلان و موضع قبر فلانجا باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالآخر
بعد شهرت خبر در سه روز حضرت مرتضوی چه فرمود القصه چون خبر بمحفل شریف سید انام سمرد و بلوده

روز دوم هر کسی ذکر کرد روز سوم شهره در کوچه و بازار افتاده و حاضرین مجلس برپا گفتند حضرت
امیر فرمود زینهار گوش نمیدهید من اول وفات کنم و امروز مهلتی دراز خواهد بود علمای شیعه نوشته اند
که او را برای خلافت خود اطمینان کلی بحصول نبود پس گفت برنیاید که حضرت امام حسن خلع
خلافت نمود و او را بخلعت حکومت نواخت و بعد از امام حسن ظالم و عدوان او را احدی نبود
اگرچه تضعیف این سخن طایفه دریده دهن قبل ازین دانستی و لیکن بمقتضای نظم مشهور سه حصه
از سخن تو گر نگردد ملزم ۞ او را بسخنهای خودش ملزم کن ۞ جناب امام السید الظالم الشهید
ذاتیات امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عمدا ترک فرمود حالانکه طغیان و عدوانش از یکے
بهزار کشید حتی که حضرت مجتبی عمر از بهر شهید گردانید کما عرفت فی نبذه الاوراق اورا خروج بر ظلم و جفاے
معاویه درست نبود تکلیف کار انیمه دواعی جمع شود که وجوب باقصی غایت رسیده و حضرت امام حسین
آنهمه نقص عهود و جور و ستم را میدید و باوجود تحریکات و تحریضات اکابر و عمائد کوفه از جاے مقدس خود
نه جنبید اینمقدار مهلت در حکم مذکور که جناب اعور المحدثین و دیگر جماعه قوم روایت کردند چنانچه از قول
مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در بن حدیث اینهم تصریح بود که واستر نفسک لتدعو جل باز
مهلت دران بعد از سفر کوفه هم واقع شد و غرض بلا دیگر فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار بار خدایا
مگر گویند که حضرت حسین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم فرضه قبل ازین ایراد
باو فی در دیوبندیان بیسرائیدند که امام معزول نمیشود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز
مهلت بهناور و در از باقی و در باره بعضی از اولاد امجاد شش حکم خاموشی فرا رسید آن چه حقیقت دارد
و اگر گویند که حضرت امام حسین در بدایت بهدایت گمراهان امت می پرداخت گوئیم درحقیقت این شان
علما ست مهذا الاصول خود را جمع کنید و به بینید که مرویات امام حسین ایا برای اصول کفایت میکند یا برای
فروع و حال اینست که اگر تمامی کتب را غربال نماید غیر از چهل تا پنجاه و اسم در تهذیب اخلاق و چندے
از مسائل متعلقه فقه دیگر چه از اصول شیعه برمی آید و حق اینست که چون آن جناب دشمن تقیه بود در بحث
او را کرسی مبارکش تا زمان یکی بود که می پرسد و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل بر اینست
چه دران مصائب لاعین رات و لا اذن سمعت تقیه را تجویز نکرد پس او داد آنش را که می بینید و از خرمنش
که خوشه می چینید الغرض بیباکی و فتاکی این نامشخص را باید دید که هیچ امر مرا یاد نکرده و الخام را نداشته
بر اهل حق که هنوز کاسه لیسی الیشان را علم الهدای نگذاشت چنانچه عنقریب از کلامش واضح خواهد شد طعن نمود
که قائل شهادت امام نیستند و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه می نمایند اکنون باید که در
هر کوچه و بازار که سوار می او بگذرد و نیکیان بکار خود مشغول شوند **فقوله** ازین قبیل
احادیث بسیار از ائمه اطهار دارد گردیده الخ حاشا که چنین تربیات و خرافات

از ائمهٔ اہل بیت وارد و یافتہ باشد کہ وقعی را برای کتاب اللہ اعظم تقلین باقی نگذارد
اہل انصاف خواہند دید کہ بطلان شیعہ بر ہر امامی بمخالفت قرآن مجید برگزیدہ این روایات صراحۃ وضع نمودند
کہ ہنوز آثار وضع از سیمای آن واضح است کہ فقیر بطور نمونہ آنرا بعد فترہا دم و آنچہ باقی است در
ابحاث و انظار مشتی انان خرد را مبین می شود بحول اللہ و قوتہ تکیف کہ ائمہ ہدی ہا دیان امت باشند
و محاورات اکابر تقلین را تلقین فرمایند کما مر غیر مرۃ و مضمون آیت کریمہ کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّۃٍ اُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ الایہ لکذیب فرمایند ہر کہ خواہد تفسیر قرآن را کہ نزد ایشان تفسیر اہل بیت است بہ بیند و وسیلے
کہ خود جعفا از طرف خود تراشیدند نام آن بزرگان گرفتند ملاحظہ فرماید کہ آدمی را از ذکر آن
شرم می آید قولہ و این احادیث الخ مقصود علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز ذکر آن الزام این طائفہ خباثت
نمایند کہ ماخذ علوم حضرات ائمہ نزد ایشان چنین موضوعات است کہ کلینی در بست سال آن را
جمع کردہ و مقصودش ابطال دین و شریعت بودہ کہ چنین دعوی کردہ کہ دستور العمل ائمہ اثنا عشر تقلین نیست
بلکہ لال کتاب است کہ چنین اہتمام حضرت جبرئیل ہمراہ امینان ایزدی آوردہ و مقام حیرت است کہ کتاب
برای استقرار دین و شریعت بدین طراق نازل شود و کسی آنرا نبیند حتی کہ چون فاضل مقام صاحب
منہج السداد کہ تفسیر دو سہ پارہ از قرآن مجید نوشت از من اینمقام را شنید خداشاہد حال است دکنی باللہ
شہید اگو یا خون در عروقش خشک شد بجہت آنکہ چون قرآن از دست رفت دیگر چہ باقی ماند
کہ اذا لم یکن راس المال عند جل تکیف میچ وجوہ آن اندک معلوم شد و اندک اندک مناسب
مقام گفتہ میشود انشاء اللہ تعالے و در حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکہ عقل ہر کس بادنی شقت
تعلیم بدان در میبرد کہ کتاب مختوم نازل نشد مگر قریب وفات شریف و احکامش مخالف قرآن مجید
پس برای منسوخیت این کتاب مستطاب ہمینقدر کافی شد و خود دستور العمل کہ نزد امام مقصود است
نامی نماند و این امر خود یقینی ست کہ سر او خویشتن گم است کرا رہبری کند تا کسی دیگر را بیند و بخواند
الغرض قرآن اہل بیت کسی تا امروز ندید معہذا بحکم امام جعفر علی ما فی الکافی منسوخ التلاوت گشت
کما قال صاحب الزہرۃ باقیماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود بے اعتبار گردید و مثل توریت
و انجیل گشت فیثبت ما قال صاحب الحق و العیاذ باللہ رفضہ اگر ہزار دست و باز نتوانند و کوہ الوند را برکنند
گاہی نتوانند بر آورد قولہ پس ہرگاہ بنا بر اصول اصلیہ شیعہ امامیہ الخ تا قضیکہ صراحۃ در بجا لازم آمد
بیانش باختصار تمام باید شنید کہ آنچہ بدرش دلدار علی مروت و دلبر بے فتوت در کتب مطبوعہ
غیر مطبوعہ و ہم این فرزندش مصداق بالقیہ کان من ثباتہ لیستر فی حفر اخوانہ نیز در
تالیفات خویش از غایۃ کافر کیشی و بداء و ناعاقبت اندیشی مطالب بسجار مجلسی
و حق الیقین و غیر آن بدرجۂ تحقیق رسانیدہ اند اینست کہ در احکام ائمہ زنہار

اختلافی نیست و از روایات و بیان علل شیخ المشائخ علت این حکم هم پیدا است و آن اینکه
اجتهاد فتح باب اختلاف است و برائمه زینهار مجوز نیست پس احکام ائمه انام اختلافی ندارد و القضا
اختلاف موجب گمراهی است و ائمة الدین واحد و در حکمیکه مجتهد الزمانی در بنجا افاده نموده از ان ظاهر است
که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بود و ماخذ علوم شان این صحف مکرمه باشد البته ضرور افتاد
که احکام شیعه الیشان مختلف ورود یابد مثلا طهارت و نجاست خمر چنانچه بالا دانستی و انتقاض وضو
و عدم آن از مذی همچنین مسائل بسیار و از بنجاست که اختلاف رفضه را در احکام فقهیه حدی نیست
پس مجتهد الزمانی هم تکذیب نفس شیطانی خود و هم تکذیب پیشرو پیروان و هم دیگران از غولان بیابانی و نیز
مجوسیان ایرانی فطهران ماذکره المجتهد بناقض لبعضه بعضا مع کونه اوهن من نسج العنکبوت اسحف
و من ورق التوت و هذا من فضل الحی الذی لا یموت و در بنمقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
که در لال کتاب برای ائمه مختوم شده بود و ان اختلاف و اثبات بعضی احکام بتقیه و بعضی احکام باظهار
هو الفضل الامریه و در احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در بر دو
لازم نیامد و این مغالطه و کیدی است که گرفتار نخشود و ران مگر کسی که کتب رفضه ندیده یا دیده و بمغز آنها
نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحف یافتند بعضی طهارت خمر را نزد شیعه بیان کردند و چنانچه است
البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سالبق از کتب شان دیدی و شنیدی پس بمرتبه بدیهی ادراک
رسید که احکام ائمه مختلف بود و بتحقیق متقدمین و متاخرین الیشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست فتنا
بلا ریب و نیز لازم آمد که ائمه مبلغ نباشند مطالق دستور العمل و آن مستلزم بغیر تبلیغ است و آن و حب تقبل
بعض اقاویل است و قد قال الله تعالی ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین
الآیة پس اخطاب سید المرسلین فما حال الائمة المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بود
البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد ورنه لازم آمد که باتحاد بودند و خود با همدگر اختلاف کردند
و هو الضلال و الاضلال و از برای کید مذکور مجتهد الزمانی لفظ علیحده درین عبارت آورده و گفته که هر
حکم هریکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد و لفظ مختلف نیاورده و لکن بعد کشف تلمیع او عیان شد
که از ایراد لفظ مذکور گره اعضال یعنی تناقض نمی کشاید که بحث ما بمعنی تعلق دارد
نه بلفظ مذکور و هو لیس من داب المحصلین قوله و اما ثانیا پس بعد تنزل و ماشاة
میگویم اه در بنجا معلوم نیست که لفظ ماشاة برای چه آورده ایا اهل سنت گاهی
گفته اند که برای ائمه کتابها و صحف نزول اجلال یافته تا لفظ ماشاة را دخل داد
هر کسی از ناظرین این کتاب میداند که رفضه قرآن و حدیث را بر طاق نهادند
که بمذهب پیشوائی الیشان یعنی عبد الله بن سبا موافق نبود پس ضرر اعتقاد

برائے ائمہ چنان قرار دادن کہ از برائی ایشان کتب بے دستور العمل مشتمل بر دوازدہ صحیفہ از آسمان فرود آمدہ کہ ماخذ علم و عمل ایشان ہمان ست و آنچہ ایشان را مجتہد اقرار کردہ بود اول اخبار است کہ بشہرت رسیدہ و نزد اہل سنت سنہ این امر موجب کفر کسی نیست کہ چنین گوید پس معنی ہمانا شاذ صورت ندبست و در حماقت بر روی رئیس علمای برنشمد بر کشاد و این محاورہ چنین نیست کہ مجتہد در خاتمہ بطور تفریع در اصل مستفتا گفتہ بود کہ پس اطلاق لفظ شہادت در السخن فیہ کہ احیانا بر زبان اہل السنن جاری میشود غالبا کہ محمول بر مسامحہ و مماشاۃ یا تقیہ و توریہ بودہ باشد پس تو انگفت کہ این لفظ سخن نکیرہ مجتہد ست کہ جا بجا واقع میشود و در انجا بر مزعوم او در ست افتاد و در ینجا بیجا شد یا در اکہ در عنفوان جوانی ہمراہ گروہی از یاران دشاگردان مجانست و محاوشت بسخن سنجی و لطیفہ گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت کہ بر دروازہ بود مدرس می پرداختم و پیشتر در بدایہ گوئی و ظرافت گفتار در تعیینی بود ہے کہ سخن نکتہ فلانی چیست تا معلوم شد کہ بعضی چنین ہستند کہ تا لفظ معتاد بر زبان نیارند نتوانند تقریر کردن و جمعی باشند کہ وقت محاوشت دست خود بر شکم می گردانند پس روزی یکی دست او ابست خود محکم گرفت و سوالی کرد ہرگز بر سخن قادر نشد و ہمہ کس خندیدند و او چندان متاثر شد کہ سہ روز از خانہ بر نیامد قضارا روزی بزرگی صاحب سجادہ قصبہ بردولی برای ملاقات آمد و ما در نشست بالآخر وقت نماز پیشین در رسید گفتم اما ست لیکن تا پشین رفت و ما پس نشست او صفت بر لیستیم ناگہانی فلانی کہ سخن نکتہ او لفظ اصلی بود آمد کہ کلام ترمذی ناگاہ بر ما خندہ غالب شد و امام بعد از نماز متوجہ گردید و گفت راست گوئید کہ از من در ارکان ما ہیچ نماز چہ امری صادر شد کہ شما بران خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم کہ ہیچ امری بصدور نیامد الا عادت ما از چندی چنین ست این او غریب بجنبانش راسخ نشد ما ہمہ احباب قسم خوردیم و صاحب سجادہ گفتیم کہ بعد ازان کلام کہ در بروی فلانی گفتی کجا رفتہ بودی پس او از آغاز تا انجام ان لفظ مہمل را در تقریر خویش اعادہ نمود و صاحب سجادہ را ہم خندہ در گرفت و فتنہ فرو نشست بیادی آمد کہ امروز توبہ کردیم و باز بر روی دوستی از نجہت ناس نخندیدیم آنانکہ صدور لفظ مذکور از امام بر کسی امر عجیب تر بود و دیدار گلزار و بہار دلم در ربود کہ بصد تمنا تا بینجا رسیدم و از گلبن تقریر و تحریر قدوۃ المجتہدین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن چنان مست کرد کہ دامن توبہ از دست رفت ؎ توبہ زمی کردم و آمد بہار ۔ ساقی توبہ شکن آمرزوست ۔ بعد ازین یاد مے آید کہ مجتہد فانی لفظ جمیع کہ سور تصیہ کلیہ ست میگوید و دیگر علما نیز یعنی محقق نوشان ست کہ بنیاد جمیع احکام شرعیہ بر ظاہر ست نہ بر علوم لدنیہ و معارف بلند او

بالجمله نفس غالب بنداری نمیدهد بر کرسیا بعض احکام بر علوم لدنیه میباشد بیاید آنرا شرح کردن که در شریعت مطهره کجاست و آن کدام کدام چیزیست که مخالفت قرآن مجید بود و حکم علوم لدنیه بران رود و قید مخالفت برای آن است که در موافق کسی از مانزاعی ندارد و هو ظاهر و اگر بفهمیه تحول والا ماندر معنی اینست که شاید و نادر در شما نیست پس تخالفیکه اشاره بدان کردم از میان برمیخیزد و مفهوم طالب بیانست در نخصوص نه امری دیگر کما لایخفی و در نجا بغور نگر که اگر صدیق بینه از جناب فاطمه رضی الله عنها طلبکرد و مطابق ظاهر علوم شرعیه چه بدی کرده باشد بهرگاه معصومین عالم ما کان و یکون بر بین راه روند او چگونه بلکه بالاولی نرود که این علوم او را کجا حاصل بود و این ابحاث را در نقض طعن الرماح مفصل نوشته ام چنانچه حق تعالی مرا توفیق تهذیب از ازالة العنین بخشید امیدوارم که توفیق تهذیب آن کتاب نیز همین عطا فرماید تا افتخار رفضه و غوغاء وجوشیدن شان بسکوت گراید بالنبی المطلبی و آله الامجاد و بعد ازین ناظرین و سامعین را باید اندک غور کردن و تامل بکار بردن که در جائیکه اتفاق فریقین باشد بر حکمی از احکام در انجا حماشاة نزد مجتهد کجا متحقق است و اگر باشد باید که در اطلاق لفظ شهادت در باب شاه شهید اتفاق فریقین باشد لاجرم اعتراض مجتهد در اصل استفتاء خود بخود از بهم پاشد زیرا که مدعای او در انجا از لفظ حماشاة آنست که سنیان در شهید گفتن آنجناب تقلید ما اختیار کرده اند در حقیقت این مذهب ندارند و اعتقاد شهادت نمیکنند و شهادت بر قول این شان منطبق نمیگردد پس حماشاة در انچه بران اتفاق فریقین باشد کجاست حالیا بمعرض ثبوت رسید نزد اهل انصاف که لفظ حماشاة از آن قبیل است که گفتم و انچه رو بروی من وقوع یافته بود و چگونه بیش برای تمثیل این مقام برای ظرفا نوشتم بلی در تلفظ باتفاق فریقین اتفاق شیعه البته ثابت شد و من در کتب شیعه خلاف آن بیش از بیش دیده ام و روایات اکابر محدثین شان دران باب باصول موضوعه موجود و بر حسب ازان دانهم بکمال اختصار اعلام می نمایم که کلینی و قمی و امثال او آورده اند که جناب امیر تکذیب ثمر سوء شنیده که لاف محبت سے زد که در عالم ارواح تراندیدیم پس این دعوی خلاف نفس الامر است باز گفت انچه اول گفته بود بالاخره عاجز شد و پر ظاهر است که احکام مجبین در دنیا و آخرت چیزی دیگر است و احکام نواصب و غیر شیعین چیزی دیگر است و بر این امر کتب شیعه چنانچه مخفی نماند که اسامه را از اموال قدر دو داد و عبد الله بن عمر را محروم گذاشتند حکم بر ظلم لدنی نزد شیعه از امامی صادر شد که امام الامامیه و خلیفه اول نزد امامیه بودند العجب که عبد الله را بسیاری از بنی امیه خواستند که خلیفه شوند قبول نکرد و اسامه مدعی خلافت بلا فصل گردید و از حروب مر تضوی هر دو گوشه گزیدند کما لایخفی و مخفی نماند که چون مجتهد الزمانی قول صاحب تحفه قدس سره العزیز را بقبول داشته تبا مید آورده که علوم ائمه علیهم السلام محصور بوده است در بیان کتاب محتوم در نصورت

نیز قرآن مجید بدست رفت و باقی نماند مگر همان لال کتاب برای علم رجال مفسر تا بمرا لباب بعبارتین گفته
بهرگاه امیقدمه مسلمه شد پس میگویم الخ حال مقدمه دلیل دوازدهم بجانب چهارم عبارتش مبهم است فلک گفت احسن ملاک
گفت و پس حال تقریع ناگفته بر وقطع نظر از رکاکت و سستی عبارتش یعنی چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و قوم غفیر و عهود و
مواثیق مستحکمه بر نصرت و حمایت آنحضرت محقق شده بود محل تقیه باقی نمانده بود الخ دارد مشهود که با بدایت
آنچه بر امام حسین از انواع مصائب برگذشته خود تصریح کرده اند که از وقت حضرت آدم تا امروز کسی را نرسیده
و با اینهمه بقای فریضه تقیه مکروه و اعتقاد وجوب تقیه از کجا که معتقد بجمیع انبیاء بوده باشند و سر داده و نداده
دست در دست یزید داده که بنای لاآلاست حسین پس برای آنجناب چنین گفتن که کوفیه خیلی بگرشته
شده محل تقیه باقی نماند که مبهم آنست که قبل ازین تقیه میسر موجود نیست حال تمییز المنافقین که امری را که
بطلانش اظهر من الشمس و ابین من الامس باشد بدین منظ بیان کردند با جناب نسبت دادند مصرع
این کار از تو آید مردان چنین کنند سبحان الله العلی العظیم از اجتناب وقت معرکه کربلا در لال کتاب امور
بقتل و قتال و سر فروشی و قرین تقوی نمی دانند و قبل ازآن متقی بمی بسیار و ادای زیاده و زیبا نکرده است
هیچگاه بمر دو این عمل که تو شده اد کرده و معلوم نیست که کلمه لو خبر الفی منظر این رئیس اهل النفاق در کتابچه و زیر
عیسی از بلی که مجتهد او را چنان میداند که قبل ازین یافتی هنوز دیده یا ندیده پس راستی را از کسی مستفاد
و بگوید کاین واقعی امر البته تقیه مخالف است و اگر با نمیه چنان اعتقادی کند مگر از روز اجتماع کوفیه تقیه
او دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیراز برای او کافیست اگر تشیع خود ازین است که این دوازده
آه اگر از پی امروز بود فردائی واینچه گفته کلا تمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد الخ سابق گذشت و
اتفاقا هم دانستی که بمجرد وفات حضرت حسن مجتبی خون شیعه در جوش و زبان ایشان در خروش آمد و
ظلم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال اندکی و کامرانی خویش از حد گذشت فکیف بعد از وفات امام
الشر العظیم حضرت امام حسین پس در وجوب جهاد با وجود و الحاح منت شان کدام وقیحه از وطن باقی
ماند اگر چه بروایت شیعه دوازده هزار از اخلاص نامه کوفیه بعد از موت معاویه اتفاق بیعت کرده
مذکور اکسی در اشتر اطی شمارد چه جای آنکه علاوه مبالغه اثنا عشریه در هر باب معلوم همگنان است
که سه صد رابد و از ده هزار رسانیدند و رعایت لقب خویش را نصب العین گذاشتند و لفظ
انهم بکثرت ازان آوردند که علم الهدای را فقه بمقتضای اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اثم کار امامت امام
حسین را باجتهاد و ظن رسانیده و قبل ازین امور بر تمامی رفقه حرام بود کما فی الاصول
ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بر اصول شیعه چنین طاغی و کافر حربی را گذاشتن البته ترک
واجب خواهد بود و انهم عمدا اذا السهو محال علی الامام عند المجتهد الطغام و اینچه گفته که بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بود او قول و درینمقام سخنی بطور استفاده گفته باشد و که در قرآن مجید از زبان

مقدس رسول خویش میفرماید وَلَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ واران
صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رو نمیداد و نیکی بکثرت تمام بوقوع می آمد و این
بدون عمل برآن چگونه درست میشود و مثالیکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچاری
او مطابق نفس الامر نیست حالانکه راست بود پس در انجاح مش سعی نکردیم البته تقصیری و تقاعدی رود و
اگر بر حقیقت کار مطلع میشدیم و کوشش مینمودیم خیر کثیر موجب مزید ثواب میشد و شخصی را از جهت تقوای
ظاهری متقی دانستیم و اماتی میپرورد و بهم برا خورد و بر پس شیمان گشتیم و بسختی مبتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
شدی چرا دو مخصمه گرفتار میشدیم التعرض تحقیق این امر چنان فرمایند که مستفیدان شکر کرده شوند و انچه جنا
مجتهد جایسی قائم مقام معلم این معلم حاری میفرمایند که زمان سلطنت معاویه طاعیه بود بر کمال مقتضای
حال و مقام انطباق می باید پذیرفت که ارکانی جناب ثقة المحدثین در افادات راوی تقاعن الرضا رضی الله عنه
معلوم شد که امام برای دفع غبن منصوب میشود و باید که انتظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
بکوشد پس بایستی بر او بالضرورت خروج فرمودن و مظلومین و ملهوفین را از ظلم و طغیانش نجات بخشیدن
پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح کردند و معنی کمال
بلاختار درین زمان همین است دون غیره والحاصل حون مدارک بوقوع نیامد ذمه آنجناب مشغول ماند
و انچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضرور بود هنوز باقی و اگر گویند که امام حسن خلافت را خلع فرموده بود
امام حسین چگونه بادی می چنگیدند گویم جوابش در حقیقت بخوبترین وجوه ازین اوراق معلوم تواند شد
معذا باز گفته میشود که چون جزائی فرموده بودند که تخطیه عظیم است ان خطا را باقی گذاشتن چه معنی دارد و ان
در حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه عزیمت
کردند و مجتهد نیز با وصف اجتهاد تقلید ایشان کرده و قرار او سواد گرفته بود چرا جنگیدن درست نباشد
فکیف که بانی مبانی بغاوت و هزاران احداث و آمر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جور و جفا در حق
جناب عترت مضی باشد و باو جهاد نفرمایند حالانکه فتنه یعنی و فساد و خون ریزی عباد او برانگیخته بود و ازینجاست
که در لال کتاب بالتخصیص نیز دشقی را امام نیز دند چنانچه فاکرین عبارت کتاب مختوم نیکو سیدند و کمال احتیاط
حضرت امام حسین ان بود بقول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل را وقتیکه نیز دفرستاد بود و ند و قت معاویه
میفرستادند باکه می دیگر را اگر شیعیان پاک بجهت طیدن و لاستن القاعد از نصرت می نمودند حجت امام بر انها تمام میشد
و نه دوازده زور گار باغی و طاغی چنان بر می آمدند که یزید را حوصله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بجا کم مدینه نوشته
که اگر امام بیعت کند فبها و الا سر مبارکش بفرست معاذ الله بعد ازین مقام استفاده نیست که در فارسی رعایت تذکیر
و تانیث نیست که علمای لکهنو در جواب بعضی اوراق ایضاح در تخصیص عبارت گلستان امر دشمن که سیاه را دران زمان
نفس طالب بود و شهوت غالب آمدم بر ترکیب عزلی پس بنیان چنین راسخ است که حرب رعایت تا نمانیت لفظی

دین تراکیب نمیکنند پس چنانچه در حواشی شرح عانوالدین عبدالرحمن جامی بر کافیه مصرح است که قالت طایفه میگویند
قائمه را کلمه نیز لاجرم معلوم شد که در دین ما بسبب غلبه اوقات این محاوره از جناب مجتهد الزمانی چند دور یافت نمیشود
الشاعر ع جون غلیواری کرشش ماده دشمش مزاست ۱۲ دنبه ره دور بر باب عیالی پایدار میشود و در بسیاری
از مقامات بعبارت فارسیه و گفتگو میکردم و الفاظ واجب الترک را نشان میدادم تا میدانستی که چنانچه در تاریخ
در اینجا بطولی دارد و عبارت فارسی سابقه اولی مگر چونکه او در عبارت نبنده بدون ذکر دلیلی تخطئه نمود و
بالاتفاق نمیخیال گزشت چنانچه تخطیه دیگر بطور استفاده و طلب سند درین ورق می آید تا تعرفه در تخطئه او و
دلکترین انام واضح شود که گفتگوی فقیر بعنایت ایزدی میرمن است مجتهد دیده دین و کاو و کاو او مثل زاغ
و زغن یا آوازبوم فانه کن و متوهم نشود که وراقان جوش شیعیان که وقت وفات امام حسن بود مکاتبی تحلیل
از شیعه فرومایه نزد امام حسین رسیده بود تا حضرت امام به خروج فرمودند کسی را فرستاد و زیرا که فقط باز والات
بران دارد که انها بین شیعیان بود ند از عاید و اکابر و نامه های ایشان بر دستور معروف رسیده بود و در سلطنت
یزید شقی بار دیگر جوشیدند و در طلب امام مظلوم کوشیدند و آنبسارت آنست چون در اوایل خلافت یزید
بازنامه های متوالی و متواتر الی مسمعه اگر چه ایشان عامه فرومایگان می بودند حضرت امام حسین بگونه که خود
شان کیفیت میکشیدند و معذرت میفرمود این خود شاهد بر انست که اعزه و اکابر بودند و بعنوان معتقد نامه
فرستادند کما لایخفی و این مضمون مشعر بر انست که امام حسین را بیعتی از روی دلیل شرعی لازم بود بدفع
باغی و طاغی کردن قطع نظر از ان امور فیجیه که مصدر آن گشته بود چنانچه در جلد اول مفصل گذشت که امام حسن
را با وصف چنان احسان در جهان باقی نگذاشت و مستقل دول حکومت زیر گلیم کوفت و میدان را پاک
بروفت آمد م بر نیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه رفضه درباره مناقب اصحاب احتمالات بر می آرند چنانچه
در کتب امامیه معنی ان الشطان لیفر من ظل عمر چنان قرار دادند که شیطان هم بکمرش معاذ الله نمیرسد و چندان مجعل
است که از سایه میگریزد و اینهم در کتب شیعه کلیته موجود که احدیث از ان مستنبط است در شان مرتضوی
و کشتن شیطان همراه انجناب نیز فاعتبروا یا اولی الالباب اکنون حرفی از ان پیش میکنم باید شنید که چنانچه بر اگر
مسلم بن عقیل این احتمال بود که از طرف شان مطمئن شده و عرض حال کرده این احتمال در نیجا هم قائم است نظر بحدت
اولاد سر لامیه یعنی چنانچه حضرت عقیل اجانت نفس بیغمبر را کرده است و رفاقت کافر حربی انجها ساخت که تا دقیقه
خویش ما بین مشغول بود پس حضرت مسلم فرزند سعادت مند او چنان تدبیری در نوشتن عریضه نمود که نام
نشان ما بین هست و جهان نماند که بدون انها اخلاص کوفیه آمدن حضرت امام الشهدا بطوریکه همه کس میداند چگونه
حاصل خواهد بست و بسا باشد که آدمی از مزید حسد چنان کوشد که از زندگی خویش هم دست بر می دارد که مصرعه
خاک با هم بر باد رفته باشد چنانچه در کتب تنقید حال ابن سبا دیده باشی پس جناب امام حسین که باید ظاهر شریعت بود بی
نبرد بلکه بالعکس ظاهر اخلاص حضرت مسلم معاذ الله فریب خورد و او درین پرده چنان قصد کرد که حضرت عقیل بر فاقت

معاویه اراده کرده بود ... ما از اشتداد ایشان اول فتنه تشیع که چون عایشه ام میگفتند خود دیده بود و بخانه حضرت
حسنین بسیار آمد و شد داشت گرفتند شد که فتنه خود و این احتمال بر مقالات رفته پیندیشه نیست نه یکه جناب امیر
امر کشتن او را جزم ترجیح کرده بفاروق دوم او را قتل کرده بدست بولولو نه غیر عثمان را باد جود هر گونه قرابت بکشتن هم
متهم خود و نه شریک هم بنود هم شیخ علی قایل شد ما نیکه او قاتل عثمان بود و قاعده ظن بود و در احقاق برین مثل
عمل نمود که برخیز و قایاتی داری بگیر نزد اگر این امور را بر شمارم رساله منفرده می ماید م نوشت و دانای نهان
و آشکار خوب میداند که نزد اتباع شیعه مخلصین گران این امور البته بکلیه محال باشد و لیکن بر اصول این زاده قه
دو جا جلا قرب است مع آن الاقرب کا لعقرب مجتمع فاند که آنچه مجتهد از تواریخ معتمده درین ورق نقل کرده
اتهم دران منع صحیح است که آن وقت که جناب سید الشهداء بعراق تشریف برده اخبار سلطنت یزید میرسید دیده شد
استقرار نیافته و بنده در بصاره بود چون این امور را تتبع نمود م و اقوال علماء اعلام مندرج ساختم مجتهد در آن مقام لم و انسلم در
انداخت و بچون و چرا پرداخت چنانچه خلاصه عبارتش باید دید و تناقض و تهافت تفصیل و قال و را بمیزان فرا
باید سنجید و هی هذه که در استقلا بود که خلافت یزید بقهر و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بدیهی است و مراد از قهر و استیلا
تسلط بر افراد مسلمین نیست که نادرست و مناط امامتی تواند شد بلکه مراد تسلط است که برای خلفا و اکابر و شاهان میباشد
و آن در وقت که امام حسین عراق رفتند حاصل بود و مراد من از علماء تصریح صاحب تحفه است در جواب بعضی از
استفتا که در آنوقت اهل مکه و مدینه و کوفه بیعت نکرده فقط یعنی آغاز سلطنت او بود و مستقر نگشته بود و این همان
مضمونست که در کتب معتمده آورده باز گفتگو دران چگونه او امی زید و اینجا نیز مانند مسفید صحیح صادق روشن شد که مجتهد
هیچگاهی از نزد ماهری نرفته و نزد استادی زانوی ادب نه تلمذ کرده مگر نزد پدر خود و کسیر و هقانی مذکر کتاب قریه بی اشک و
بلام ریه بود کا و حال اغلاطش در کتب مطبوعه چنانست که ناظرین و سامعین از اهل استعداد نیک میدانند بحدیکه
دندان بر جگرها می فشارند و فرزند پیر و هقانی تتبع خطوات شیطانی بسبب سماب حافظه مثل مجتهد خالی انیهم یاوند
در تشیید المبانی با لا چه گفته و چه خواهد گفت از این قسمت بالجمله مجتهد بعد از تمهید مقدمات از تواریخ معتمده مذکور از انچه معقول
محصلش آنکه بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین محل تقیه ثابت نشده و انیهم کشش
و کوشش او دال بر آن است که اگر این اسباب جمع نشدی انجناب با بایستی تقیه کردن و به بیعت یزید در آمدن چرا نکه
امام حسین پیش ما العیس از این سفر با لخصوص محمد بن حنفیه برادر انچه فرموده اکابر شیعه بیانش کرده ند و من تقلیش
نموده م آن همه دال بر تکذیب اینقضولست که دانستی بجهت آنکه حاصلش بدین عبارت میرسد اگر در دنیا با وصف
شجاعت و وسعت جای نیابم و مناقشت الارض بار حیث بیعت یزید نخواهم کرد چه با وا با و تقیه نخواهم نمود
یعنی پس مجتهد با لیقین در دروغ زن است و حال آنکه تمامی تلمیذانش چنان مکشوف است که تتبع در انچه بعد
از سطری گفته که هر گاه قریب بکوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود و پسران
قول همه صاحبه و پیرو اخته این رمیس المرتضین و انیس المسولین ناصبی ناپاک را بیحاک برابر نمود

چون امام حسین در صحیفه مکرمه کتاب مختوم ملاحظه فرمود خود را آنچه مکلف آمده بود کرده جهاد بکمال رسانیده
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم که دیدن کماحی حسین و اهل بیت خود را همراه ببرد کفایت
عالم میخواهد که ترا شهید و عیال ترا بدست دشمنان اسیر بیند انحراف را از حسین شهادت بدان سبب
ما یقتاب امام الصابرین والمجاهدین کرده ملائک شناخوان او و کرچن و بشر گشته قربان او نیست کردن
عذاب مصیبت خارجیست و در کل اسفل نار را برخویشتن واجب گردانیدند فکان کجرار الکلاب الی الماء و ایات و قد
فعل و ما طلبنا من اول الامر فلقد حصل و ایضا معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین سیر قافله بجائیکه سفر کرده بود
از آن حرمین یزید او را بمشهد رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر برد چنانچه می اید در عبارت علم الهدای
شیعه انا رشاد و سولنی است تا بید معاذ الله بین حضرت ابراهیم و حسین را که هر چند شیطان بهیچ خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش ننهادند و او را سرفروشی در راه خدا دادند و در کتاب مختوم در این امر کنایه و خطاب
مخصوص داشتند نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین می نزاید و معاذ الله بشرف شهادت آنجناب را گوارا
نگردید و جان خویش را عزیز داشت از انجا که مجتهد در حقیقام دامن دیگری نا صب اهل بیت با وجود دعوی سیادت
و پیشوای او محکم گرفته و او حقیقت امامت را ندانسته دشمنان جناب امام حسین را از اوج عرش اعلی معاذ الله بحضیض
افگنده لاجرم بقدر ضرورت بعد مسگاری او بجای آرم که این پیشوای نواصب یعنی اهل قتال در این باب
از آن یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی درجات بحمد الله شمرده اند و در احادیث ائمه طاهرین که خطاب
حضرت امام ناطق و جد امجدش علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین خود نمیفرماید چه کلمات حقه فرموده اند که سرمه بصیرت
اولی الابصار تواند بود و لکن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و محصل هر دو حدیث منیف چنان است که هیچ بنده
را بحضرت آفریدگار قرابتی نیست و منتهای بینای ما آنست که آنچه برای مادران مومنین قرار یافته که صاحب آن
را اجر عظیم باشد و کسیکه گناه را مرتکب گردد او را دوگونه معذب کنند و کنعان پسر صلبی حضرت نوح علیه السلام را بسبب
آنکه گوش بر فرمان واجب الاذعانش ننهاد و قال الله تعالی انه لیس من اهلک پس علم الهدای نواصب را بچشم عبرت کشادن نماند در سرکشی و خودرائی در آمدن بخیال بود که جوابش مطابق کلامست در عبارت عربی نویسم
و لیکن چون مجتهد بسیاری از مقامات رساله قدیمه را که متن تشیید بنیاد است تضمین چنانچه بارها آغاز تا انجام دانسته
ترجمه آن بعبارت سلیس بیاید کرد و نامیمنی موجب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم و از دو جهت
و احتضار در آمدم پس بدانکه شاید این بزرگ با وصف دعوی اتباع ائمه که پیروی اقوال و افعال و تقریرات ایشان
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده یا دیده و راه تجاهل منافقانه برگزیده که اگر براه و رسم ایشان رفتی
راه بهمین منزل میرساند که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر بالتمام باتمام ملائکه مقربین خصوصا حضرت
روح الامین در رسید و عهد موثق بعنوانی گرفتند که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و محصل
سخن بعد از رفع تکرارات حمل آنکه هر چه برای ایمان ازین وقت تا مهدی دستور العملها قرار یافته باید دانست

بجا آوردن دکر پیچ وحی نکردیدن وتعرضی نکردن اگرچه نوبت بهدم کعبه رسد وبتک ناموس اتفاق افتد
پس باید بصبر ورزیدن چنانچه عبارتش ازینجا باب که مجتهد در حدیث از آن نقل نموده ودلش اجازتی بذکر این
حدیث بمقتضای امور یکه نمونه آن خواهی دانست نداده الغرض سید مرتضی این طریق را از دست نه گذاشته
براه اهل سنت افتاده ودامن ایشان درگرفته ورنه تعصب ونسبت بالحق بجای رسیده که باظهار مجلسی در حق التقیین
وغیره ایشان را بمخالفت فقرات ایمه که همیشه لباس تسنن در بر داشتند واقتدا بسکه وند این نجس العین عین نجس
دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان در نخصوص نتواند ازین معرکه جان بسلامت بردن وراه
جواب بسیر دن پس از اول خود را مستجاب گردانیدند وگفت ما بالیقین میدانیم که چون بر گمان وخیال امام غالب میشود
که حق خود را خواهد رسید وبدایات امامت نبوعی از حرکات وافعال واجب میشود اتباع ظن اگرچه بمخت ومشقت کشد
که تحمل آن نتواند کرد وازین کلام بی کدورت ظاهر شد که از منصب امامت کلیه اغماض صریح کرده خدایا مگر افراد امامت
امام رضا هم بگوش او خورده وانیهم در قرآن مجید نخوانده که امامت باری عظیم است که آسمان بار امانت نتوانست کشید
ونه این حدیث را گاهی دیده وشنیده که اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل واین احادیث وروایات بر
سامعه او عبور نکرده که ابو علی طبرسی در مجمع آورده که من اثر انجرفی او اسکنم که حضرت را ابو لهب لعین رحم ولعین
سنگسار میکرد وخون بر بدن مبارکش جاری میشد وبعد از نجه آیت اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا نازل شد
آمد وجهاد واجب شد واز نجاست که جهاد از ذایتات امامت گشته بسبب آنکه انتظام امور عباد بدون کشیدن
مشاق ومحن وسر فروشی در راه خدا چگونه تواند شد ودر نفس نبوت بافاده علما ومجتهدین که از تصریحات
حضرات ایمه باخود بجا آن امور را شرط گردانیده اند واگر او حقیقت این امور را نمیدانست چه ضرور بود
محنت تالیف تنزیه الانبیا بر خود کشیدن بالیتی مثل حضرات ایمه در ثبوت خود بقول زید شهید در مقابله حضرت
امام محمد باقر آرمیدن واین مجادله با مناظره مرچه گویند در کافی بنحوانی مذکور است چنانکه میدانی که از تصریحات
در گذشته ودر حقیقت کم از شاهها نبوده واز زید شهید سر زده که زمان صدق تر حمان نبوی صلی الله علیه وسلم
از منا قبش تر بوده چنانچه از تصانیف صدوق ومعلم بن معلم حارثی که معلم این مدعی سیادت است در فرخ شاه پسر
از روح بر فتوح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام را ظن شود بوصول الی الحق وقیام بامور امامت
نبوعی از فضل واجب میشود وباین وقت انقلاب دول وتبدل در تحول سلطنتها وبهم رسیدن افواج مومنین
پاک که نام سنیان دران نباشد ودر ریاست صفویه وقاجار وغیر ایشان ظنی نیز بهم نرسید صاحب
چابلقا را که هفت اقلیم در وسعتش کم شود ودرین وقت سید مرتضی را هم وودی نمی ماند جز آنکه لال
کتاب بکشاید فلیکف که وجودش نزد شیعه هم نباشد فکان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
مبعهد اگر قاعده او ماخوذ از احادیث پس بیان کند که این قاعده را حضرات معصومین کی بیان
کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه ندست نموده از نجا که مشهور است واز ینجهت اجتهاد حرام گشته چنانچه

می آید انشاء الله تعالی اگر اتحاد تعیین شد خلاف تصریح تست در هر کتاب که لایوجب علما و لاعلما و کتب
اصول از متقدمین و متاخرین بیان پرگشته و اگر از متواترات باشد بیان آن بنای خاطر انانکه در بیت
معرکه قدم نهاده اند چه ضرورست و بدون بیان چگونه اطمینان تواند شد سبحان الله علمای رتبه اعلم
حاصل شود بامر مذکور و حضرات ائمه هدی که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و لو کشف الغشاء ما ازدوست
بقیاسات ایشان در وجوب آن فعل تابع ظن باشند و خون شکایت بریزید و سر خود را انشار کنند و بنا
یقین بنا شد آن هذا شی عجاب الیفنا احادیثی را که مجتهد مشهور دانست او چه اذکر نکرد در ظاهر بست اگر ذکر
میکرد البته سائلین می پرسیدند که در صحیفه خود ان جناب قائل و اقتل و تقتل دیده و بودیانه اگر دیده پس
انمقام ظن است تا بیقین اگر فرض کنیم طفلی را و این الفاظ برای او گوئیم آن طفل ممیز شیر میکه از اهل میدان باشد
یقین خواهد کرد که مراد مخاطب این افعال امر کرد بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را در نفس
وضع کردند پس تشبث باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت برباد و گفته
لازم افتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم نمود بحجت واستفاضه و شهرت پس کلام
این بزرگ دشمن عقل همچو که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بحصول انجامید لاجرم معرکرا
ضرور افتاد و لاحول ولا قوة الا بالله بلند بالا و چه ان حال احادیث کافی چنین باشد که لاعیب بها ست یا
سوم نیست که نسخه مسلیم را التماس خواهد کرد که الکتاب موضوع بشان آنست و کتاب نزد من بحجت شد لیکن
بهم رسیده بود حاشا که در آن باشد که سفر انجناب فقط باجتهاد و ظن بود کر هیچ پس ظاهر همین ست که
چنانچه معرکه کربلا تفرع گشت بر ظن نه بحصول یقین معرکه جناب امیر همچنین بوده باشد که نوبت
کشتگان از هزاران گذشت پس صحیح شد انچه علمای اهل سنت گفته اند که نصوص در میان نبوده
بلی اجتهاد جناب امیر مقرون بصواب بود و انچه یعنی را محدثین از جناب مرتضوی منعقن آورده اند که اجتهاد
بوده نصوص چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و میترسم که هر گاه یکی هر دیگر را در وقت
موت خود وصیت میکرد و خبردار برگفته کوفیه عمل میکرد و در احادیث فریقین بیش از بیش
برجای خویش که لایلدغ المومن من جحر واحد مرتین ایا حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفتند که اگر موسی اشعری بحکومت مقرر نشود معاذ الله خون حضرت امیر
میریزیم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد جمع بوحی انیعنی بدماغ میرسد و ذکر باندازه
بالا گزشت حتی که یاد می آید که دلدار مجتهدین قریب باین روایت آورده در مواعظ حسنیه از بین الفقیر
که صاحب سنیه بترتیب داد عیان ست که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد و در نه مدار دو بنا
حضرت امام حسین بر یقین بود نه ظن فان ذا من قبل بعض الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان نپندارم که کوفیه ترا بر انگیزد زنهار زنهار بر حروف هر

ایشان مغرور نشوی پس در حقیقت خلیفه ثانی هم نبوده و نه کان معصوما لا مجتهدا و تو ثق عهود ایشان را که با فاده
مر تشوی چنانکه مکتب شیعه کمافی نهج البلاغه مجا اعتبار بلکه مثل مشهور که هرگاه قسم خورند بالیقین انقسم که دروغ
گفته اند و حیرت است که کوفیه در وطن خود باشند و امام را طلبند میباید که امام هر جا که باشد حاضر شوند و همرکاب
سعادت انتساب شده بجهاد حاضر باشند خواه حضرت براه شام روند خواه بکوفه داخل شوند و سلمنا که
ابتدای مکاتیب از کوفیه بود لیکن چنین کسان را که بار بار بیوفائی کرده مدحیه اعتبار چنانچه در وقت سید النبیین
و راشدین معروف بود که برادران حضرت یوسف چون در آغاز دروغ گفتند بعد ازان سخن ایشان
بقبول نمیرسید اگرچه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن هم خوشیده بودند ازین جهت هم و
معلوم شد که کتاب مختوم را اصلی نبود و آنجناب فصل برادر بزرگ را تخطیه فرموده و شیعیان هم نداشتند
او مطابق لال کتاب ستم و لم و لا تسلم را گنجایشی نیست نه کلیه و حربیه چه جای جزا نقی الی غیر فلک و هر گاه
امام معذالک خود باشد بر اهل بیت و اتباع شان امام را ضرور است ان صعب و مشکل را آسان کردن
و دست و پا زدن و سعی را بظهور آوردن که السعی منه و الاتمام من الله تعالی اگر این کار دیگری بود سبحان الله
حلال مشکلات امام میباشد او درین وقت بتاریکی گرفتار بعد از آسانی و سهولیت و انهیم حق امام بود یا نه که
بر سستی و درستی سائلین را جواب بدهد حال آنکه قلب شریعت میمنود و حکام غرضکه صاحب نشریه یا هیچ ندیده و دیده
تکلم کرده یا بعلم حدیث معرفتی نداشته یا غیر معتبر پنداشته علیه العذار و میرود و هنوز از نوم غفلت منتبه
نمیشود و قلم در دست دارد و هر چه میخواهد عامیانه سخن می نگارد و کسی را چنین جرات نباشد از محققین شیعه
اینچه رود و خود را از اجله سادات و علماء دانسته برابری بلکه تفوق بر گوشواره عرش مجید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهداء امام الصابرین فی البأساء و الضراء موسسین برظن
خاموش باش و قلوب اهل اخلاص را مخراش و کلمات بی ادبی دلی اندامی مگو که روز حشر ترا سوی جهنم کشند مگر
مجنون شدی خواص و خصائص حضرات ائمه خصوصا رکب و وش سرور عالم را نمیدانی ایا بامعنی بلم قال
نیستی که برای هر امام علم ما کان و یکون و تشدید فلک اعظم و عمود نوری مقرر است فتاوی ایشان مجمول
نظر باشد و تحریر و تقریر و احکام تو بر یقین هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون گناهها که در عقائد تصنیف شده و هر
بدان عقائد ما مور است ما خذ ان را هم ندانی و سطری ازان نخوانی که در حق حضرات ائمه گفته اند که بهتر اند از جمیع انبیاء و امید
و یقین میکنند هر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان بامر خداست و هم
میدانست حضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم فرمود جناب امیر را و همچنین هر امام متاخر میداند علم متقدم را و
هیچ چیزی برای مجتهد نمیگوید بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعا و یقینا از جانب رب العالمین
نه بظن و تخمین معاذ الله دو جواب هیچ سوالی حالت منتظره ندارند و جمیع اصناف مردم را بایمان و
کفر و نفاق و اخلاص می شناسند و اعمال امت بر ایشان امروز هم معروض می شود نیک باشد یا بد

وسهو ونسیان بر ایشان روا نیست و اخباریکه دال بر سهو و نسیان ایشان باشد همه اش محمول بر تقیه است
از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خصائصهم و خواصهم پس حضرات امامیه
در روغا گفتند و حق آنست که است ابن سبا و عین مزید و لاصور خیالیه خویش را بآسمانی مقدسه بر بسته و دانستند
که عصمت لازمه اهل نبوت است یافتند و پیگان شریعت را تا قوفار غرق شدند و روغ گفته فا عجب کل العجب که احوال ائمه اطفال
و جهاری امامیه بطهارت ثوب و روزیاد میکنند و این بیچاره علم الهدای امامیه بسبب فقدان حواس و نیکیب
یا دمنفر ماید تیمم که دیگر ائمه عموماً فرزند خاتون نرگس و سوسن و ریحان خصوصاً چنان باشند که در کتب دین
و ایمان شان حتی رساله منفرده لیلیه بقدر مجلسی بران شامل است و من در بین سطور بعضی ازان را نقل کردم و ورود العبیر
الرسول و البتول مقدمات شهادت خود را لتطهن و تحمین و اندیا حسین را کبد و ش رسول الثقلین راس و رئیس
کوفیه مزید عین مزید را بچنین نا صبیت و عداوت اختیار کرده و هنوز معتقدین او ازان توبه نمیکنند و قلم در بست
دارند و زیاده تر موجب حیرانیست که حضرت امام حسین ازین گمان حمال چنان اند شید که با لفعل مبعوث فوالیان تیغ
را که مقتل و قریب اند بشکر کوفیان کفایت میکند پس گمان وحوب سفر عراق چیستی شد و در آن وقت خاص
معین نفضه تعداد فوجهای نزیلیا لعبد از هزار و دو صد سال دانند که لا تناهی معبر ازان است و حضرت امام
با وصف اراده جهاد ازان هم بی خبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت بست ایشان را ازان چه
سود و کدام روز بهبود و کدام شکر شام بر صبح و شام خواهد رسید چنانچه بچشم خویش میدان صفین را دیده باشند که فوج
شامیان در هر بار بکثرت تمام مقابله میکرد و حیله ها و خدعات شان بر تدبیر مدبری همچو جناب امیر را بر هم می نمود و
ملکها از دست در ربود و شکست آمد و قتح و ظفر رفت و گرشت و از نجا گفته اند عم که مرد آخر بین مبارک بنده ایست پس عقل و
فراست فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم را تماین نا صبی و پیروان او انکار میکند و دل بر کلیم میگوید با انکار صریح از علم و
معرفت انجناب کرده میگوید که خدر و بیوفائی کوفیه هرگز بخیالش نمیگذشت و دلیلی که ذکر کرده از دعوتی عوشتر که مسلم
در کوفه داخل شد و ابن زیاد مسلط و بعبادت شریک آمد و شریک با مسلم شریک شد که او را بایه گشت و این امر صورت
بست و لیکن مسلم او را قتل نکرد و ندر آور د که حضرت صلی الله علیه و آله ازین منع فرمود و اگر ابن زیاد کشته شدی مسلم
در میدان بازی می برد یعنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد اهل خلوص که در فوج بودند و ظاهر شان با یزید بود
و باطن شان با امام شریک میشدند و میگشتند فوج بنی امامیه را که در کوفه بود و قابو یافتن و حسین و دشمن دین را
گذاشتن قرینه بلکه دلیل برا کنست که نیت حضرت مسلم بر اصول نفضه که مطاعن حضرت عقیل را بر ملا گویند مشوش
بود و کما اشتهر الامیه علی اصول الطائفه الفاحشه و اگر حضرت از فیکس منع فرمود و انهم ارشاد کرد و چنانکه فریقین نقل
میکنند که الحرب خدعه پس بر سخن وقتی و برنکته دار د و چون بزید حضرت امام حسن را شهید کرد و قریب اراده
جهاد خدعه با صوبه دار بدگوهر دشمن خونخوار اد بر او رست بنا شد فلا تقتل و اهل کا شتن تا کار میتوانی کرد چنانکه گفته
اند ۵ مکدار کرته کند کمان را و دشمن چو به تیر میتوان دوخت معهذا اگر حسین امامیه تجدد و من در صدد بیعت

او کرده اند انا بخلاف حدیث یحیی است که گفته در حدیث آمده که من فیک یک بدن یزید نفسه و مالت یزید مبلغ شاید
کرد یزید نیاد با آنهمه شهرت نصب و دشمنی این بیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس یزید که کمتر از ابن زیاد
نبود چرا نزد شان مومن نباشد و چون ثمانینی درین باب خاموش ماند باید معتقدین او را جواب
دادن فکیف که شیعه نقل میکند در باب یزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زهرا که از یزید کسی سادر
شرارت زیاده نیافتم و حقیقت آنست که در باب خود نص ثمانینی می آید که یزید در رحم در وقت از ابن زیاد
زیاده تر بود و در جور و جنا کمتر الغرض دلیل مشعبد ثمانینی بلفظ فان مسلم بن عقیل الخ چگونه بانتظام
رسد زیرا که مدعای ناصبی آن بود فکیف که ثابت کند که در خیال شریف امام محظور هم نمیشد بیوفائی کوفیه
زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هرگاه ابن زیاد آید او را باید کشت آه شاید نتیجه آن نزد این ناصبی
منکر علم و تعیین امام همام ان باشد که مسلم اگر خیال شکست و مغلوبی خود میداشت در کشتن ابن زیاد
پس نظر خود او را اطمینان حاصل بود پس امام را نیز فلان هم مثل سایر هر فرقه را مضمون واحد شمرده اند
که جنگ و سردار و جوان و پیران حتی مجهادانیا بلکه سیدانیشان نیز صلوات الله علیه و علیهم کما سبق و
پر ظاهر است که این قیاس اولویت نبود سیما نزد این منکر علم امام حسین پس تواند بود که مسلم متیقن باشد بفضل
و فاقه کاری فجار و حضرت امام حسین را که فعل آنجناب مبنی بر ظن باشد بقول ناصبی تیر کجا فانه کان غائبا و اگر مدعا
چیزی دیگر است و دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کوچک بدانش مستند بیان فرمایند که بدون
فهم و ادراک چگونه کلام او را نقل فرموده باشند بلکه توان گفت که احتمال قریب اینست که مسلم فرمود که
سبب عدم قتل همین بنی حضرت بود و اگر این مانع نبودی ضرور بود کشتن او که با چنین دشمن در قابو لی
می آید پس قیاس بجا بطور اولویت باشد یا بدون آن و سخنی نماند که عبارت سرزنیکه حاصلش آنست که اگر
کشت ابن زیاد را مسلم غالب میشد که از فوج یزید انا نکه ظاهر و باطن شان مخالفت بود شریک میشدند و منصور و منظفر
میگشتند لالت ان ابن زیاد کان من اهل تقیه بودند و بنا مذهبا همراه حر بن یزید ریاحی مگر برای محصور کردن مجتهد گردانیدن امام
و باتفاق فریقین معلوم است که فقط رئیس ایشان دیگر و دیگر شریک امام حسین شدند بندرت و همه ایشان مقاتلین
آنجناب گشتند اینست حال متیقن پس چه عجب که بجهت تقیه امام را بکشته و نزد خدا اکرم باشد چنانچه از رساله قدیمه برمی آید
و عبارت تیز بیوید دلیل ان باشد کما لا یخفی بعد ازین دلیل دیگر بلفظ ایضا نوشته که هرگاه ابن زیاد طائی الجبوس کرد حضرت
مسلم جاسوسی را از کوفه همراه گرفت و تصریح ابن زیاد را احاصره نمود و گویا مخرج نفس او را فشرد و ابن زیاد از جهت
خوف و نامردی در وادی هلاک بست تا انکه مردم متفرق شدند و مردم را ترغیب میداد و ندا بانعامات یزید و تخویف
میداد و ندا از خط و عصب او در رسیدن فوج فوج میکردند از رفاقت مسلم بن عقیل پس بر تقصیر و نفاق کردند کوفیان
و اکثر شان جدا گشتند پس وقت شام تقلیلی باقیماندند و نوبت بتنها رسید انا لله و انا الیه راجعون مولف
تمت یا صبر عداوت امام من بعد عذر تطویل مینماید که مقصود از ذکر این تفصیلات بود که بظاهر اسباب نظر بود بار

قضیه منعکس شد و این کلام را بهمی قاطع قیاس سابق است که مسلم مجاره گمان غالب است نفع خواهد شد و
عفو و امام را یقین کما یا و بهت نیست فالتقلب ما قرنه الناهبی فی ذلک المقام کما لا یخفی و ابراء این قصه بلفظ
همان صورت خواهد که بیان کردم تا بدانسان رعوی و دلیل پیدا شود و حالش نیز مثل دلیل سابق است و مباحثت
یا ماه تدارد بیع که قیاس کن زگلستان او بهار مش را میگوید که هر گاه امام همام بر شهادت حضرت مسلم خبر یافت
بر سیکه قصد مشیم نمود که از سفر و جهاد و فد کور صرف احبت فرماید بر جستند فرزندان عقیل برادران مسلم شهید و در خواست
این امر قسم شرعی خورند و گفتند که ما مر احبت خواهیم کرد یکدیگر تا معلوم اقتضام با شهادت امام همام فرمود و در ترددی خواهد
نیست بعد ازین مردم بر اصول میکه رفته بقول مجتهد البته بتصمیم رجوع از جهاد و شهادت حرام بود و بسبب پیچ شبهه
تصریح نمود کر براسی آنجناب در لال کتاب این امر تا کید تمام نوشته بود که خروج بکن و بعد جهاد کشته شود و قبل ازین
منصل گذشت از کتب مجلسی که حضرت پیغمبر درین باب تا کید شدید فرمود پس انحراف ازان چنانچه عنقریب تفصیل
آن می آید قطعا و یقینا بر مذهب امامیه حرام خواهد بود و تکلیف بر روایات ایشان که سابقا و لاحقا ذکر آیات
کرده ایم درین باب نازل گشته بود کما مینه المجلسی فی تالیفاته و قد تقلب فی البحار اول بار تمامی میگوید که بعد مسلم
خبر آمد بحر اه خود امام را از رجوع کردن بجائی که از آن آمده بود باز داشت و گفت جناب با نزد و این زیاده خواهم بر
امام قبول نکرد و هر گاه دید که بهیچ وجه بهم نه سفر کوفه نمیخواهم راه شام بر گزید که میدانست که یزید در رحم زیاده تر است
از ابن زیاد و یا ران اول پس سفر کرد بشام تا رسید عمر بن سعد با لشکر عظیم و قصه مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
خود را بهلکه انداخت حالانکه مر و یست بتحقیق که از سه چیز یکی قبول کنند که برویم از جائیکه آمدم یا بیعت یزید کنم کز و نزد
عمر من است تا بمیدشد انچه رای اوست یا بسوی ثغر یجنگ رود و اسلام و یکی از ایشان با شم عمر سعد نوشت تا من با
آن مرد و د انکار کرد و حکم جنگ داد ازین عبارت اعتراضیکه بر مجتهد بود زیاده تر قوی شد زیرا که انصراف و
انحراف آنجناب هم حکم از لال کتاب بظهور پیوست و هم از ایات کریمه قرانی و هم از تا کید رسول یزدانی معاندت
پیچ مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نماند کما لا یخفی بعد الحمد از کلام سید السادات بر فقه که در لباس دوستی دشمنان این بیت
جهل ساخته و کار شان از مخالفت ایمه هدی در گذشته یا لقای نتوه خدمتگزاری او فراغ حال شما کنون با تیمهای تا
این زمان متوجه باید شدن که همچقدر مخالفت که بعد از کشادن لال کتاب این چه خرافت است کرا و متمسک آن گردیده
ازین عبارت چنانچه حق بینی ظاهر میشود که حضرت رضا علیه السلام بر عهود و مواثیق اهل کوفه ابی بی خرد زر و تو خود لال کتاب میگوید
پیش عقلا و علمای فریقین کشادی و باع بسر نموی تا درین روز سیاه بکار آید و این کتاب داغ سفیدیه پیشانی تو نهاد
ثابت کرد بر اصول مذهبیه رفقه که حضرت شهید کربلا از اختیار شهادت کرد بروی جناب بصیر الکروبین بکال طیب قلب
جو هر دی بار این امانت بر سر دوش مقدس بر داشته بوصیت کشید و سفر شام برای بیعت یزید بر گزید فاد ابرار خود قرار
داد و با وجودیکه او بهتر از نصیحت لازمت نداشت کما یلزم قبه ابهری و اورا با پدر رش در نسبت شریک گردانید و لال کتاب مجوم مذبوح را
که بدیهیست جنت مزین بود از بهت مبارکه یافته و بشارت رسول یزدان از بهتر بشهادت معاد الله پس لیهت اند اخت و با

قرائی را میکا نسبخ و انست و بهر چنان باشد کلام در اسلام او سست چه جای ایمان چون ایمان قطعاً نماند پس او نیست
و امامت و شهادت به نام توان برد و کسی که بر امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شقی ابدی است
علم الهدای تمامینی باشد بازاری و مجلسی اصفهانی باشد یا مجتهد فانی و زمانی پس ازین کلام که انجناب را شفی حاصل
شد غیر از آنکه عقلای ذی لیقین بر ریش در آرند تو بخندند و مقلدین تو بویل و ثبور نگویند فایده نیست مگر آنکه طریق
ناصبند کور بر گزینی و مانند کور موصلی مسلوب البصر و البصیرت گردی خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران
المبین و چون این امر را بالاجمال دانستی تفصیلش را که بدفاتر طوال آمده و در قرطاس بسواد و بیاض رود دل مرز
اجازت نمیدهد بگر آنقدار که اهل کوفه هزاران هزار دل بر جهاد نهند و در مقابله لشکر یزید از جان بکوشند
و از هر گوشه بر خیزند و بجوشند و یزید دوزراوندای او را بکشند بعد ازین ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی ز و نماید و آب رفته بجوی آید که غالب اوقات بشکست و ذلت بمقرین بودند و گاهی لذات دنیوی را
چنانچه باید ندیدند بلکه بگوش و هوش هم نشنیدند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بتر فه و آرام عمر خود بسر نمایند و از علت متعه و ثواب آن معنی هم خرما و هم ثواب دریابند که صبحی تا شام
چلتا ہو منی گلگون کا دور ہے شب جو ہو تو ماہ رویون ہی کنار و بوس ہے و اپنچه گفته که پر ظاهر ست الخ کلامی است
مجمل پس صاف صاف باید گفت که زمان معاویه که دریای خون اهل اسلام در آن جاری شد و هر گونه بدعهدی
در آن پدید آمد تا آنکه بجلافت خلافت تخلع گردید و در مقابله چنین احسان انچنان اسارت که حضرت امام حسن را
بتر هر ملل شهید نمود و بعمل آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل نداشت چنانکه در سابق بحالش از کلام مجتهد مفصل گذشت
و ترک ذکر شر آوری نماید و در زمان یزید هنوز تجربیت ستانی که هر بادشاهی در آن اول میکوشد و در مبادی
سلطنت معمول و مرسوم همگنان ست بصدد رنیامده معهذا کاتبین و طالبین در ین وقت هما جماعت
سابقه بودند پس حصول ظن در ین زمان و عدم حصول در آن از امور معقول نیست مگر آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوب
شان محیط و لوح محفوظ مکشوف و عیان و نوری منوب و تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را مجتهد قبول نمیکند
و میگوید که عمل باید بر امور ظاهر ست نه باطنی پس این راه خود بسبب قصر سجایاتش مسدود و او اینقدر خود بعد است
معلوم که بعد از استحکام خلافت هر چه از ممکنات خاطر بادشاهان ست بوقوع می آید و هنوز خدام
کار سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط ظهور نرسیده بود چنانچه قبل ازین از عبارت این بی خبر
بوضوح پیوست خروج امام در ین وقت نیز دلیل بر آنست که بعلوم لدنیه حکم کرده اند و دیگر واقعات
بحکم یزید پلید صدور یافته مثل واقعه حره و وضع منجنیق بعد ازین ساخته و نموده چنانچه در رساله
قدیمه نیز مبین گشته و کتب طرفین از فن سیر بر آن شهادت داده و محصل تقریر اصول قوم
بے سبب آنکه در وقت یزید بی دینی و بی اعتدالی را حدی نبود پس ضرور افتاد خروج را گر چنین کند
بایستی جناب امیر را خروج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا جری الدم فلا تقیم

حدیث معلوم است و نیز وقت احراق حدیث و تفریق کتاب ائمہ در علل شیخ و بحار و حق الیقین و کتب مبسوطہ
و غیرہا مذکور است و فوج کثیر ہم مرور نبود و دہ لیست کافی بود کما فی الکافی و اربع البلاغت کفایت
امیر المومنین بمقابلہ ہزاران مبارزین و در تخصوص ہم کلمات ثمانینی موجب ناصبت اوست و رسائی
و غیران پس معلوم شد کہ غرض سید الشہدا شہادت بود چنانچہ از لال کتاب بر آید کہ قومی را
بمبرکہ شہادت شان ہمراہ تو مقید ست الی غیر ذلک طرفہ آنکہ مجتہد میگوید کہ سفر شریف مخالفت تقیہ نخواہد
حالانکہ بر اجہل خفتہ حکم بمخالفت میکند و ہم قواعد شہید کہ موقوش در حکم زندگانست و عنقریب می آید
انشاء اللہ تعالی و اینجا واضح شد کہ این مجتہد حرف کافی کلینی را چنانچہ باید ہیچ ندیدہ الحق آنکہ ایجاب
طویل در آن مقام مسرود ست و آوازہ بلای متعصب این نظری نکردہ رد سوی الکلینی با ستادہ اے
الکاظم قال قلت لابی عبد اللہ لیس کان امیر المومنین کاتبا لوصیۃ رسول اللہ صلی علیہ و جبرئیل و الملائکۃ
المقربون شہود قال فاطرق طویلا ثم یا اباالحسن فذکان ما قلت ولکن حین نزل برسول اللہ نزل الوصیۃ
و عنداللہ کتابا مسجلا نزل بہ جبرئیل من اللہ تبارک و تعالی من الملائکۃ فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول لک
ہذا وصیک فی اہلک و مالک و ابنتک و ابنیک فاطمۃ و الحسن و الحسین و ہذا ما عہد الیہ ربہ یشہدک علی ما
فعلا علیا و فاطمۃ فیما بین الستر و الباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول لک ہذا کتاب ما کنت عہدت
الیک و شرطت علیک و شہدت بہ علیک اشہدت بہ علیک ملائکتی و کفی بی یا محمد شہیدا فاذا قعدت مقعدک
من النبی و قال یا جبرئیل ربی ہو السلام و منہ السلم و الیہ السلام صدق عز و جل و بر بات الکتاب فدفعہ الیہ و امرہ بدفعہ
الی امیر المومنین فقال ان اقتراہ فقراہ حرفا حرفا فقال یا علی ہذا عہد ربی تبارک و تعالی الی و شرطہ علی و امانتہ و
قد بلغت و نصحت و ادیت فقال علی و انا اشہد لک بلی و امی انت بالبلاغ و النصیحۃ و التصدیق علی ما قلت و نشہد لک بہ سمعی
و بصری و لحمی و دمی فقال و انا معکما علی ذلک من الشاہدین فقال رسول اللہ یا علی اللہ وصیتی و عرفتہا و نمت اللہ
الموفار جا فیہا فقال علی نعم بابی انت و امی علی مما نہا و علی اللہ حولی و توفیقی علی اداہا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
یا علی انی اتریدان اشہد علیک بموافانی بہا یوم القیامۃ فقال علی نعم اشہد فقال النبی ان جبرئیل و میکائیل
فیما بینی و بینک الان و ہما حاضران معہا الملائکۃ المقربون لاشہدہم علیک فقال نعم لیشہدہم و انا بابی و
امی اشہدہم فاشہدہم رسول اللہ و کان فیما اشترط علیہ النبی بامر جبرئیل فیما امر اللہ عز و جل ان قال لہ یا علی انی بما
فیہا من موالاۃ من والی اللہ و رسولہ و البراءۃ من عادی اللہ و رسولہ و البراءۃ منہم علی ان یصبروا منک علی الظلم الغیظ
و علی ذہاب حقک و غصبک حمک و انتہاک حرمتک فقال نعم یا رسول فقال امیر المومنین و الذی فلق الحبۃ و برء
النسمہ لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفہ انہ بانتہاک الحرمۃ و ہی حرمۃ اللہ و حرمۃ رسول اللہ و علی بجنب
الحجۃ من رأسہ بدم عبیط قال امیر المومنین فصعقت حین فہمت الکلمۃ من الامین جبرئیل سقطت علی وجہی
و قلت نعم قبلت و رضیت و ان انتہکت الحرمۃ و خطمت السنن و مزق الکتاب و ہدمت الکعبۃ و نقضت

لحیتی من راسی بدم بمیرم ضمائر احتجا ابدا حتی اقدم علیک ثم دعا رسول اللہ علیہ وآلہ فاطمۃ
والحسن والحسین واعلمهم مثل ما اعلم امیر المومنین فقاموا مثل قوله فحمت الوصیة بخوایم من ذهب لم
تمسه النار ودفعت الی امیر المومنین فقلت لابی الحسن بابا انت وامی الا تذکر ما کان فی الوصیة فقال
سن اللہ وسن رسوله فقلت اکان فی الوصیة توقیتهم وخلافهم علی امیر المومنین فقال نعم وایم اللہ
شیاد حرفا حرفا ما سمعت قول اللہ عز وجل انا نحن نحی الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء
احصیناه فی امام مبین واللہ لقد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآله لامیر المومنین وفاطمة علیهما السلام السیر
قد فهمتما فقد مت به الیکما وقبلتماه فقالا بلی نقبوله وصبرنا شاکرین وما غاطنا بنده واما وی آید که در مجلد
اول نظر باحتیاط ترجمه این حدیث طولانی را از حیات القلوب بقدر مجلسی آورده ام ولیکن بقدر
ضرورت ناظرین وسامعین را در نیجا بر بن وجه واقف میسازم که مجتهد البته باوجود علم انچه
حاکم خدا و رسول اند بهر چه امر فرموده اند ام را باید بجا آوردن وائمه را بقول مجتهد احکام مختلف
بود حضرت امام حسین ما مور بود بخروج وعدم تقیه ولیکن چون در نحدیث مذکور شده که از جمع
آل عبا مهر کنانیدند مدبر انیکه تعرض نکنند بخلیفا اگرچه انواع ظلم نمایند حتی کعبه را منهدم گردانند
وکتاب را پاره پاره کنند وهتک حرمت بوقوع آرند البته دانست که حکم خروج با امام حسین عنا فضی
دیگر است بعبارتیکه بطور باید قد لکذ الحساب بران مقام مکتوب بود و آل عبا بران مهر
کردند امانک خاتم صحیفه که دستور العمل باشد برای امام پس نبود مگر وقتی که سابق از جهان رخت
اقامت بکشد ولاحق بر مسند او نشیند چنانچه از روایات منقوله مجتهد مفهوم است که خواهم بود بدان
امیر المومنین در خود نکشاد وعمل کردبران وامام حسن مهر نام خود بکشاد وما مور بجا آورد چون او
برگذشت خاتم سوم آنرا امام حسین شکست ومضمون یافت که قاتل وتقتل اه پس مجتهد را در تردد وعدم ذکر آنرا
غیبت شهر وغرضیکه تمامی مذاهب ایشان متناقض است متحیر اند تا چه گویند وتطابق بجانب این حدیث بسیار است
اگر از راشدین این امور سر میزد ومنادی برای ان میگردانیدند پس حرفی نبایدشنید که حضرت از جبرئیل
پرسید ندای جبرئیل ای اهل بیتی وقتیکه این کتاب قرار سید وهمچنین نجیبه اهل بیت را نمیدانستند
ورفضه هزار بها تصریح کردند که اهل بیت بحکم حضرت نبودند مگر آل عبا ودر نصب بست ارنصب بردانشتند
ولیکن وصی را با وصف استفاده باو دانشتند وبپرسیدندای جبرئیل وصی کیست حالانکه در قرب وفات شریف
نیز در توصیت متردد بودند واول حضرت عباس را سه بار حکم کردند بشرط طها چون او قبول نفرمود برای امیر
معین کردند طرفه انکه حضرت عباس در اخر فرمود بجناب امیر بیا تا بپرسیم خلافت برای کیست فاعتر وا یا اولی الابصار
که مقدمه نصب وتوصیت روز بروز که طلسم خم غدیر عمارت از آنست باز بر حضرت عباس معروض شد در جمیع شهر کا فیضر جناب
امیر تحقق یافت باز چه افت رسید که حضرت عباس فرمود سخن همین است برای اهل از علمای رفضه که اذا لیقت جلباب الحیاء

قاصر ماشت قوله اول آنکه چنانچه بنابر نفس صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح پوشد آنم العجب که مجتهد الزمانی در تجویز
اخذ حدیث راذکر میفرماید و از احادیث متواتر تقیتا عمل صریح بکار می برد خصوصا آن روایاتیکه نصوص قطعی است در
وجوبش و پاره از آن در رساله قدسیه و این اوراق سمت ذکر یافته و نور قبول بر امام بران تافته و محصلش آنکه
چون ظن هلاک پیش آید ضرور است تقیه کردن و اگر نکند نه دین او مقبول و نه عبادتی از و بدرجه قبول میرسد
و در ما نحن فیه یقین قطعی بود و جمیع شیعه اورا در وقت مذکور که عمر سعد با لشکر عظیم در راه شام ملاقی شد و روحوب
باقصی الغایت رسید اکنون بشبهت بحدیث سلاح و فتنی می رسید که امام را ضرور است اقتدار بر سر امر با جناب سید المتقین تمسک جستن حال آنکه
تفسیر مجمع البیان مولای طبرسی ایشان اینقدر دین باب است که تقیه مبیحه است مگر برای امام نه انبیا علیهم السلام پس ایا
آیا امامت جناب سید الشهدا را انکار توانند کرد چنانچه زید شهید انکار امامت برادر خود نمود و اجناث این امور رسایر
برگذشت و نیز می آید درهر گاه حکم امام درین باب چنان بود که از تقیه مذکور عیان گشت همان روز سیاه با این مجتهد پیش آمد
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فکیف
حدیث سلاح را که ذکر کرده در عین وقت جهاد بوده باشد چون جناب مجتهد الزمانی بوجوب میدانی مسلوب الحافظه را بحکم ضرورت اعاده آن عبارت خود مینمود میگوید که در احد جناب سالت میخواست که بیرون شهر رود و اصحاب مشورت
خروج دادند بنابر مصلحت قبول فرموده لباس لامه پوشیده بیرون دولت سر از تشریف آورد پس بجماعتیکه ارده در عین وقت
جهاد کفار و بجای سفر شام اراده بیعت یزید شقی رئیس لعام و قمع عترت جناب فاطمه و ایا اولی الابصار متعهد اورا آن وقت که
امام حسین سلاح جهاد بر تن مبارک راست کرده بود لباس لامه پوشیدن مجتهد دون عین اختلال حواس بلکه اشد جنون و الجنون
فنون دور تر چراحی باید رفت که در همین صفحه عبارت نقل کرده از کلام سید مرتضای ثمانینی نمکنونست ان عمر کتب الی
عبد الله بن زیاد عامل فارس کاتبه بالشاجره یعنی چون شاه کربلا فرموده که اجازت دهید که رجوع کنم بجایکه از آن
آمدم یا آنکه دست بیعت بدست یزید دهم یا ببلاد مسلمین بطور رعیت زندگی بسر کنم عمر سعد در مکتوبی ازین سوالات
این زیاد شقی منحوس را خبر داد او در نهار قبول نکرد و مجتهد محتمل الحواس کلام مرتضای ثمانینی را هم یاد نمود و شاید
که بمعنی آن پی نبرد در انوقت سلاح جهاد کی پوشیده بود تا کلام این بحث مطابق شود که سزاوار نباشد امام را
که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود و در سازد ای بی خبر این وقت که بالیقین معلوم شد که مسلم
بن عقیل را شهید کردند و شیعه شیعه کوفه برگشتند و بیعت امام را شکستند و در رفوع یزید در آمدند کجا ظن ظفر
بود و کجا عزم جهاد بلکه بجمیع وجوه وقت وجوب تقیه بود و فکیف که این مدهوش عنقریب خواهد گفت که در حقیقت
آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نمود بلکه اراده آن داشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید الخ و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اثنا عازما مدان لشکر کفار عزیمت جهاد مصمم داشت و آنها قریب مدینه رسیده مشوره بران قرار گرفت که بیرون
مدینه جهاد دهند پس سلاح پوشید تا در احد محاربه نمایند حضرت امام حسین کجا سلاح
جهاد پوشیده بود غرض که حواس او مختل است نه اقوال ثمانینی را یاد دارد نه عبارات خود را ملاحظه کند

و در عجب اضطراب و پریشانی گرفتار است و بر این قیاس پر ظاهر است که خروج امام حسین قبل از دخول کوفه
بود بر این تحریر رفضه مشهور کردند که مجتهد جواب رساله ابصار العین بعین البصیرت نوشته اگر این سخن راست
باشد باید نشان دادن که بلای کوری و کورانگی چه میباشد و شاید که متحقق نمیشود مگر وقتی که دوشاخ
بر پیشانی و دمی از پس مجتهد برآید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا قوله دوم انکه از کجا که آنحضرت
را بسبب کینه دیرینه الخ هر جا ذهن این متصف بکجی میگراید و در اینمقام اینقدر یاد دارد که حکم ایمه بر ظاهر
شرع میباشد پس صاف صاف نمیگوید که آنجناب در صحیفه خود دیده بود و نیز زبانی رسول خدا شنیده بود
ع ما را باین گیاه ضعیف این گمان نبود ۱۲ القصه چون نوبت بقول مرتضای علم الهدای رفضه بدان جمعه
رسید که یزید را در نسب شریک نمرمایند و این غم خود قرار دهند و این همه از باب اتمام محبت باشد پس در این
امر که بیعت یزید را اختیار کردم کدام قباحت بوده عقلا و نقلا ایا جناب امیر بیعت را شدین نکرده بودند که
بر پشیانیت امامیه بچه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذاشته باشند حتی که بارها نوبت
تنگ ناموس اکبر رسیده و بالضرب تازیانها کشیده معاذ الله بر اصول رفضه امام حسین را ازان امر غفلت رو داد
که اطفال خواری رفضه ان را یاد دارند پس قبل ازین قیاس آنجناب بود بر جناب رسالتمآب امروز قیاس
آنجناب بست بر نفس اماره خبیثه خود باید دید که خدا از دوج شیطان الطاق او را چه تعلیم کند و بر تقدیر یکه کلمه
مذکور را بر زبان مقدس جاری کردند ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجتهد آنرا انکار میکند
و خار را بر عار اختیار مینماید در نکته شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نه بینی که ارباب تاریخ از محققین
نوشته اند که چون سعید بن حضرت امام حسین قریب کوفه بزبان مردم افتاد و عبید الله زیاد بران مطلع
شد این مضمون با نجناب نوشت که غیر از بیعت نزید چیزی دیگر نمیخواهم امام آن مکتوب خواند و از دست حق
پرست خود بر زمین انداخت و بجواب این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود مشتعل شد و فوج را بیاراست و عمر سعد
را رئیس افواج گردانیده و ازین خدمت استعفا خواست پس خطاب عتاب کرد او را و گفت قبول کن و در
سند حکومت ملک ری باز بده و در خانه خود بنشین حب جاه دنیا بر او غالب شد تا آن شقی ازلی سند حکومت
ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد الغرض مجتهد را چاره در نمیماند که
بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام هر گز بدست نمی آید و حقیقة الامر را نمیداند یا وصفیکه شب و روز در
مجلس عزا می نشیند و کار او سینه کوبی میرسد و در پنجابی باکی او باید دید که باز قول ثمانینی را از راه فتاکی اعاده
مینماید که حالش را باید دیدی و شنیدنی است نه قال بلکه حال بعیده دال بر انست که تا امروز بحقیقت
واقعه کربلا نمیرسد مانند پسر کلان میر ابو مناقب خوانی که چون بمکتب ما می آمد و مردم خرمالیش میکردند سنور قدیم
را بتبر زنی می کشید صبح قیامت ما نی عرم سر این چو شاه دینمی سوآر می ایی پس مردم می پرسیدند که از سر کدام
سر امراد است بعد اندک از عور میگفت که در فیض اباد همین دو سر است پس علیخان بنا کرد یا میرزا حسن رضا کرده

وتمام عمر چنین پیشه سوزناک داشت و ندانست که حقیقت عمر که کربلا سیست هنوز مجتهد الزمانی درین احتمالات
گرفتار است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازین رفضه را عنقریب بلای عظیم پیش می آید که از ابوبکر صدیق
و خلافتش رفضه بابت بیزارند و قضیه کربلا معلی بر حقیت خلافتش دلیل است روشن و مانند کل مشکلست
در گلشن و بعد از تفصیلش البته خواهی گفت که الطباق فقه مرتضوی طالبی الفعل بالفعل است بعد ازین باید دانست
که اگر اندکی تصفح و کار فرمائی و محنت مطالعه کتب پیش نظر داری لبسا خواهی یافت که خود جناب امیر شیر مردان شاه مرتضی
سلاح بر تن مبارک راست کردند قنبر شمشیر بدست گرفتند روز یکه غاصبین بر اعتقاد شیعه قصد کردند تعویذ شریف
را بکنند و نماز جنازه بگذارند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشد و از هیبتش لرزه بر کوه و دشت
می افتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه ماند پس بین که این قاعده کجا باقی ماند مترجم که خاصه و عامه روایات متواتره
می آرند که صبحدم روز عاشورا سلاح بر تن مقدس راست کردند و تقیه قبل ازین واجب نشده و خصوصا از روز یکه
شنیدند و بنص کتاب تنزیه میفرستد لتامن بحیث بیعت کردن نپذیرد اگر فرض کنم که بدین ارادت که سلاح از بدن
بپوشیدند باری عقل چگونه تجویز کند که از آن روز باز گاهی جدا نکردند و این حکایت چه ماماست با خیال که کار
طویل و عریض بست میدانست و در هیچ وقتی جدا نمی کرد کسی علتش پرسید گفت مرد سپاهی را می باید همه وقت
گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قابض روح خواهم کرد هر چه باداباد پس لبسی بر نیامد که مفلس و بیسلاح
و در خس پوشی بیمار میماند اتفاقا وقت موت دیدند که حمله کرد موافق طاقت خویش و خاروش بر خس راند
و جان بحق تسلیم کرد **قوله** همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست الخ سخنی میپرسم که در قبیله عرب بمثل قبیله بنی هاشم
در کثرت و شجاعت نبود جناب امیر ابن حسین را طائی بود از ایشان یا نه خصوصا بعد از انکه بر رئیس فدک که از
طرف ابی بکر صدیق رفته رتق و فتق امر انتظام ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بمجرد اشاره
آنجناب اورا گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول دالتی اگر ظن انهم نبی لبود که رفیق خواهند
چنانچه از تصانیف مجلسی و تصانیف تو انهم نبی عیانست که آنها مقتدای جناب امیر بودند و بیعت صدیق کردند
و قتیکه او بیعت نه نمود و بیعت ندکور بجا نیاوردند و هرگاه او بیعت نه نمود ایشان نیز دست کشادند بلکه انهم
ازین عبارات علمای شیعه ست که بودند بنی هاشم کیفیش واحده و امام رازی رضی الله عنه تیز بنیاد بر بعضی
از اوله خلافت برآن نهاد و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مرافقت انها با جناب مرتضوی ذکر نمودند
لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نظر مود و قتیکه قرا نخبیده را که معجزه دایمی رسول خدا بود خراب کردند
و شریف نمودند ابی غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاته و خلافته پس چون این ظن بلکه یقین هم رسیده بود
اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست بگرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت بایشان
بقلب شریف نرسید ای برایمان و دین ایشان که انها ملحق بمرتدین و غاصبین بلکه بمنافقین باشند تا انکه
دیگران در استند که بنی هاشم با نجناب راه خلوص می پیمایند و فی الحقیقت نزد جناب مرتضوی منافق باشند

وبرین تقدیر قاضی رطل بوق راچه افتاد که اونشان رادر احقاق ومصائب النواصب وغیران ازحدیث
روت اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی معقول درانهان خود صنادیق بزرگان خویش مانند صدوق نگاه داشته
باشی اظهار بکن ورنه خاموشی بهتر باشد ازگفتار بحکم شیخ از اهل تجربه روزگار چوسعدی سخن کوتاه دم مزن و
ریش دراز خود را بدست اهل حق مکن وانچه گفته که درحقیقت انحضرت خروج بمعنی مصطلح نموده الخ درینمقام
بایستی ازمعنی مصطلح بعد ازعاقبت اندیشی وملاحظه بلندی وپستی ازمعنی مصطلح خبرداون وبیان کردن
که باوجود جمع فرمودن رفیقان برای جهاد ونائب خویش رابکوفه فرستادن وچون اونوشت که من ازمردم
که هزاران کس ازاهل کوفه بیعت بران کردند که یزید را ازتخت سلطنت جدا کنند وهمراه جناب بر لشکر او بتازند
حرم ازمکه کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست ایا رئیس اهل بیت است یا خرطوم فیل چنانکه
دلدار مجتهدین ودلربای متکلمین زیر مشق مغولیین درمعنی کسب بعقیده خلق افعال گفته ودرینمقام سخنی است
طویل بیانش بطور اختصار انکه اهل یکبیت درمطاعن علمای ما نوشته بودند که فلانی ازاهل سنت جناب امام حسین را
خارجی نوشته ودرباره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذالله وکشف این تلبیس انکه نواصب
مفتریان بلفظ خارجی یا می نسبت اضافه کرده خارجی ساختند باقیماند معنی اصل لفظ دران نیست که اول کسی
که از محققین هرکسی ازمبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود وحقیقة الامر چنین است که این ترعه اویست بنام نامش
نزدند ورنه اگر خوگر کنی باآن زبان بسا کس ازمبطلین بودند که برمحققین خروج کردند وعلما احوال شان نوشتند
مثلا برحضرت عثمان ذی النورین اهل مصر وغیرهم خروج کردند وگفتگوی شان این بود که خود را معزول
گرداند یعنی ازخلافت دست بردارد وحضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه درروایات معتبره موجود است ورضای
خود ذی النورین را ازینمعنی منع فرمود پس او قبول نکرد که تمیص خلافت را برکند پس اورا قتل کردند بعد
ازانکه بلوی برو نمودند وتا مدتی آب ودانه را ازچنین محسنی که ازاحسانات او عالمی کامیاب گشته وسوابق
اسلامیه اورا نهائتی درینج کردند نبوده وایضا نسبت جناب مرتضوی بسیاری ازظلمه واشقیا راه خروج پسر عم
حتی که قوم مطرودین بتکفیر آنجناب پرداختند پس علما چگونه چنین توانند گفت که معاذالله حضرت امام حسین
اول ایشان بست ایا ازعلم تاریخ هم مثل مجتهد بهره نداشتند تو لیکه سروینی نداشته ومخالف الامر بوده و
علمای شیعه دیگران را ازاجله اصحاب نیز چنین دانسته اند پس این اولیت برمذهب احدی انطباق نمی یابد
الغرض اگر معنی مصطلح انچه درنیاب علمای اهلحق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود واگر معنی
دیگری ازاوهان خود تراشیده اند بالضرورت بیان باید کرد وازسرکشی اجتناب باید نمود وسرگاه انکار از بیعت
عین خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر در بیعت ابوبکر صدیق در مبادی خلافتش بحجت پیش آمدن حادثه عظمی
وسانحه کبری یعنی وفات سید انبیا صلی الله علیه وسلم ومتعلقات آن چرا خروج تواند نمود که انکار استحقاق هم
دران نبود وکیف که بنقل صاحب سیاسه حضرت مرتضی بعثمان این امت ابوعهده فرمود که من درین مصیبت مصداق

ذا مترجم گردیدم علاوه بهم شامل جمیع آیات قرآنی بعنوانی پیش آمد که تحقیق مجلسی و غیر او قسم بهر زبان بیار کش
جاری شده که بیاد بر دوش نه افکنم تا ازین هم فارغ نشوم و از بجا مشقت آنجناب را بجان دانست که دگیران
مثل زمین ثابت معطل گمنه اند که اگر امور دینی گشته که کوه را از مقامش بجای دیگر لقل کنم کمتر بود از جمع قرآن مجید و تلفیق
آیات شریف آما آنچه گفته که اگر آنحضرت را لکن بیعت اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد پس
بر منظر استکبار جلوه ظهور میدهد مگر انهم نمیداند که چون احباب و اصحاب گفتند که بناه بجرم که بمعظمه بهتر میتوانید یافت
ازینجا سفر کنی امام فرمود که می ترسم که بدان کیشی من باشم که خونش در حرم شریف بریزد حرمت مکه از میان باقی
نماند و مصداق این کیش که او را دانسته کردند در خلافت بنی مروان عبد الله بن زبیر بود ولیکن چون امری
مبهم بود کمال احتیاط فرمود و از مکه معظمه برآمد و سفر عراق بوجوه سالقه برگزید و این امر را اکابر رفضه بعنوان
طعن بر ابن زبیر نوشته اند پس اکنون باجتهاد مجتهد از مانی این طعن از وی برخاست ورنه نامبیت مجتهد بد و وجبلازم
می آید یکی انکه تجویز کرد جهاد را در حرم شریف با وصف توسعه که ظن میت کفایت میکند و امام حسین بر حایت آن از
مکه بدر آمد دوم انکه جناب امیر رضوی بقتل حاکم فدک حال ابو بکر و فوج او امتحان هم کرده بود کما هم حسب مسئله کمام
پس بالیستی جهاد در مدینه شروع کردن و قاتل امیر سد که بگوید که فریاد رسی نمود که پیشوای شیعه نبود کما فی الکشی
واجب بود نه فریاد رسی بعنده حضرت اگرچه غالبین انجناب را شهید کردند کما مر غیر مرده و قبل ازین معلوم شده و در
رساله قدیمه که سبب برآمدن از مدینه منوره چه بود بعد ازین آنچه میگوید که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
گوییم واقعی نه کثرت ضروری نه جهاد ضروری نه اجرای حدود و قصاص نه فصیله حضومات نه لفظ انوار اسلام نه خوزه
خلافت نه مذهب مومنین با نچه مامور اند از شرائع و احکام دین نه اهتمام جمعه و جماعت پس این امامت است یا قیامت
ولیکن بر نائب او ضرور است تحقیق با نچه گفته که سابقین او از سکنه مدینا باز اند یار ستم نگر و بر او لاد او انهم ضرور
نیست که خلاق باشد یا حجام ای بی خبر مگر روایت ائمه المحدثین را از صبر فی درکانی سره کردی یا عبارتش از تقیید
هنوز ندیدی که از قسم شهر و است تمام عیار یا تقیید کرده اولی الابصار که صبر فی ندکور پیش امام حضر رضی الله عنه
آمد و بخلوت گفت که اکنون خانه نشینی مناسب نیست پرسید بش حیست عرض کرد قرابت روم از کثرت موالی شمرده
چه قدر شتابد بخیال او گفت پنجاه هزار التجب میکرد امام او می افزود با لاخر گفت نصف دیگر پس سوار شده و همراه او را
گرفت و نوبت نماز پیشین رسید تا چون فارغ شد و گله دید فرمود تعداد شن بکن شاید که گوسفند بیفزوده میرسید فرمود
اگر شیعه اینقدر می بودند خروج میکردیم الغرض چون جناب امیر را حروب بغاة پیش آمد و نوبت تحکیم رسید چنان قوم
بی باک کلمه هولناک بزبان آوردند که هیچ خاسنی و کافری چنان نگوید و مهاندازی شاه شهیدان انچنان که تا
روز قیامت غافلان هم فراموش نکنند امر و زعاقلان بحر دلقصورش میگیرند باز معاملة الشیطان بحضرت زید شهید
بنگرا انجا میدید که چه تواند کرد شیعیان این باید چنین شیعیان بباید ساخت بعد ازین میگویم که چون انهم ضرور
نیست پس باعث چیست که ایمه هدی خصوصاً حضرت امام باقر سیما حضرت جعفر صادق در نواحت جناب بسر کردند که هجرت

هم یاد نمانده و در تراجم خرایج مفصل است و شاید که در انجاح سابقه دیده باشی که برای تعلیم شیعه نحو میفرمود و مجبر دار
باشروه و جوه مخالفین خود را امتحان میکرد مگر بگوش خود تبرا از جد خویش یعنی علی مرتضی می شنوم و دست ایشان میبوسم
سالانکه آنجناب را در لال کتاب مامور باظهار حق و عدم تقیه بود چنانچه در کافی مرویست از جائیکه مجتهد و محدث را نوکر
کرده که ایمه را باحکام مختلفه امر فرموده بود نه چه جای آنکه امام جعفر شیعه پیغمبری صلی الله علیه وسلم بذات مقدس ایشان
منسوب ساخته اند در باره مجاهدین این شرط شرط را ذکر فرموده که اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ
السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وانیهم ارشاد فرموده که کاسرین سلطنت کسری و قیصر
مراد اند و آن اصحاب پیغمبر جامع این اوصاف اند پس بر قول مجیب معیب که فقط صمیم قلب را ذکر کرده بود و تبنیه خالص و سوخ
لازم آن است نفس عفیفی را رد نمودن و جامه ناحیت را در بر کردن است همین که رد کردن ابصار ناظرین عین
او را کور گرداند قوله و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر بصمیم قلب نزد جناب رسالتمآب هم نبود الخ اقول اول
کلیه باید دانست که از روز یکه آیت جهاد اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بتصریح علمای سیر که در سنه نهم
از هجرت حضرت خیر البشر سیزدهم صفر فرود آمد یا حین جهاد شروع شد پس بنزول این آیت کریمه و دو آیت کریمه در تحریم
قتال بود منسوخ گشته بعد از این آیت السیف نزول اجلال فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ و گفته اند که این کریمه ناسخ یکصد و بیست آیت شد
که پیشتر نازل شده بود زیرا که این آیت ناسخه در فرضیت جهاد است پس هر آیتکه فرود آمده در تحریم قتال همه را منسوخ
گردانید و نیز ان آیات را که در تحریم بود مگر همراه کسی که آغاز کرد قتال را یا آنچه دراباحت قتال آمد بعد دون فرضیت
چنانچه آنفا معلوم شد همه درین سطور و از کتاب الجهاد یعنی مقدمه مذکور که اباحت قتال با کفار از آیت اُذِنَ لِلَّذِينَ
بود و بر ظاهر است و بالاتفاق فریقین همه امور که تعلق بجهاد داشت و بزبان قلم رفت بعد از هجرت تشریف آمده و ثابت
که بران در خصوص مناظره یا مجتهد الزمانی پدید ار گشت اعتراضات او در باره جناب رسالتمآب بود که در غزوه
در مکه معظمه صدیق را کفار از دیهار سانیدند که حق چهره او بسبب ضربه و شقاق مشروم بود و موی سرش و قت
دست کشیدن جدا میشد و حضرت همه را دید و با کفار جهاد نه نمود و انهمه قبیل و قال او از آغاز تا آخر سیاه مشورا
وگمان این نیشتاند کور اشد بلکه از ان جهالت شدید او بطور پیوست که نه کتب خویش را دیده نه از کتب ما
چیزی دیده و شنیده اما جواب از هفوه او که حضرت پیغمبر خدا حنین فوج کجا بهم رسیده که از صمیم قلب و قلب صمیم
جمع شوند یعنی نیز بر کوری و کورانگی و دلیل استعیابش کلمه اکثر اتفاق تمامی عقلاست بر معنی که اگر پادشاهی مدة العمر
با دشمنان بشمشیر جنگد و در قضای او در همه واقعات همراه او باشند و بای ثبات افشارند و هر که را فرماید او سعادت
خود بداند و مجبترین بملوک دنیا رسانند که چنین اصحاب مطیع و منقاد و جان باز در هیچ وقتی نزد پادشاهی فراهم نشده اند
و در یکدو وقت لشکر و مدت متفرق شوند و باز رجوع نمایند و پادشاه غدر شان بنشود و شاهنشاه عفو

نماید و باین پادشاه مشورتی فرماید و شفاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفاقت خویش مهجور
نکند بلکه پیچ جنگی و جهادی بنا نشاند که مدبر و مشیر دران نباشد ایشان را نامردی نتوان گفت فکیف که
شاهنشاه مراتب ایشان را در بر و بحر بشناسد و در امور متعلقه و وقت و اوقات خصوصاً در حروب توقیع شایسته
خود که باایشان مشورت فرماید چنانچه دانستی پس عیان شد که در مردی و مردانگی و ذوی الرائی بودن ایشان
هیچ شکی و شبهتی نیست خصوصاً وقتی که فرماید اصحاب خود را آن نائب شاهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من نشسته
تکلیف کنید بعد از و از ممکن تجاوز نفرمود آن امور را که او برای ان مبعوث باشد از طرف شاهنشاه ابر منصه ظهور رساند
و طریق امور را رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب امم سالفه و لاحقه از موافق و مخالف گواه باشد که چنین ترویج و
رونق گاهی اتفاق نیفتاده که آنچه بالسنه شاهنشاه میکرد و مقصودش بود بخوبترین وجوه بجا آوردند و در وقتیکه نفرقه
اتفاق افتاده کالبرق الخاطف تصدیق کتب سماوی و علمای اهل کتاب بود کما فی صحاح الاخبار پس ما عنین ایشان بهره
از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد میکارند و دروغ لفاق و کفر و کینه دیرینه ایشان بمقتضای یکیفظ یوم
الکفار در جوش میاید حال دلیری و مردانگی ایشان هرگز امنظور افتد باید باصول کلینی ثقة المحدثین رجوع کنند
تا بداند که هریکی از اصحاب خصوصاً مهاجرین که سالمات کسری و قیصر را درهم شکستند شیر نیستان و غاو نهنگ دریا
هیچا بود اگر مجتهد از دیدنش کور مادرزاد شوند و بالاخر ندای یا ایتها النفیه ادرکنا در ضمیر که پردازند کما سبق
صفحات المقدسه و تاویلات المرکیه من الرفضه و اگر بکتب الحق گرایند تو اند دانست که نهایتی و پایانی ندارد و حرفی
ازان با تو گویم و بعد ازان راه اختصار بجویم و باز برمیگردم بمیسر و طاعنین مهاجرین و انصار بتازم و لشکر
اولین و اخرین ایشان را تته و بالا سازم ارباب سیر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غزوه
بدر در صحرای روحا سیر میفرمود و قریب وادی صفرا همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگوش
حق نیوش این خبر رسانیدند که مشرکین مکه معظمه اماده پیکار گشته آراده خونخواری دارند و عنقریب میرسند پس حضرت
صلی الله علیه وسلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسب است اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقداد بن اسود
کندی عرض کرد جوابی نگفت احسن کلک گفت زده محصل سخن ما این بود که یا رسول الله ما را مجالی
نیست که بگوئیم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون
یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس پیکار کنید با دشمنان ما از نجا حرکت نمی کنیم و سخن ما اینست که برو همراه
پروردگار خویش و جهاد کن با جمه همراه شما با دشمنان قتال می نمایم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست راست
تو و دست چپ تو و رو بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بغایت پسندیده روی مبارک بشاشت روشن
شد و سخنین کرمین همین جواب دادند و بر جوابش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه رای
میزنید سعد بن معاذ اشهلی از ایشان سبقت کرده عرض نمود که بالیقین ایمان بتو اورده ایم یا رسول الله
و بتصدیق تو کرده ایم و گواهیم بر انکه هرچه آوردی از دین و شریعت حق است و بار بار مواثیق و عهود نموده ایم

که کلام تو خواهیم شنید و الحاحت خواهیم نمود هر چه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدل
و جان فرمان می بریم قسم میخورم بخدای عزوجل که ترا مبعوث گردانیده و فرستاده بحق اگر فرمائی که درین بحر
ذخار ناپیدا کنار درآئید همراه تو با شتابیم و کسی از ما تخلف نتواند کرد ما همه تن اصبریم عند الجهاد و صدق و
راستی بستیم وقت کارزار و ملاقات دشمن و عنقریب خدا تعالی ترا چیزی می نماید که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان دین را گردن میزنیم و ببرکت خدا پیکار مینمائیم چون سعد بن معاذ این قول سعید حضرت
بغایت مسرور گشت و مصمم خروج غزوه بدر را و بعضی برانند که تقریر مقداد که مذکور شده وقتی بود که اراده
غزوه حدیبیه نموده بودند و محدثین باب تطبیق روایات برگشادند که در هر دو غزوه مقداد همین جواب را
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعه خیبر و حنین و وادی الرمل که رئیس اهل عمل بر زبان آورده پس جوابی
مختصری که دندان رفضه بشکند و دنبال دلن ترانی و بالاخوانی شان بکند و گرد دهنای اکابر قوم را بشکنجه
عذاب بپیچ و تاب دهد و داغ حسرت بر پیشانی طائفه نهد یاد کنم و قصه تالیف آنرا نیز بدفتر سپارم
انکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل خصم و مانند سلسله خصومت بخنبانند در
پی تقریر و تشهیر فاضل بدادی شد و استفتای جدید بتوسط مزین دایره گردانید خیال اینمعنی بدلم راسخ
بود که اگر الیتیان ازین گیر دار و کشاکش دشمنان خونخوار در عمل انگریزی بی السلامت بیرند چه الیس مطالبو
عادت خود تحقیقا و الزاما دانفلا باچنان بنولیسم تو گوئی که تشهیر و تقریر مجتهد بیابان رسیده و نه اندیشه
مضرت برای ما هرد و زیاده تر است لیکن بمجرد رسانیدن شان دایره کانپور کمر همت بر جهاد و بر بستم چنان توانستم
که مجتهد درین شکنجه آرزوی موت میکرد که یَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور را اول بشارتیکه بمجرد قدوم در کانپور رسید جواب این استفتا بود
که صد مجتهد بتقریر بالا عدد نمجتهد در انهم بر اصولش دران منقلب شده و ذلک هو الخسران المبین و خنیران جواب
در رد این استفتا که بعد از عدتنا فاضل موصوف نوشتند لکا راه کما لا یخفی علی الناظرین و نقل این رساله
دران اوان لقدر پنجاه و شصت عدد از کاهین برداشته تقسیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع
اولین و آخرین است چندانکه دلم میخواست شهرت نیافت پس نظر همت بران گماشتم که مطبوع شود و چنان مشهور
گردد که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عوام افتد پس حاجی محمد حسین طابع نمونه ان همراه دایره نام صاحب
فرمانش مزین کرده آورد اتفاق عجیب انکه کسی حاجی مذکور را تحویف کرد که دایره مذکور مشابه تاج پادشاه الصید سید
است و خیر این خبر مولوی مرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افتان و خیزان رونق افزودند و فرمودند که از
مرحوم چنین شنیدم و خیلی پریشانم همین وقت مشار الله را باید طلبید و دایره را سور را متغیر باید گردانید که خطر عظیم
است شاید که بخیال رسید که مجتهد ما را بچنین عبارات یاد کردند و کلام او را رد نمودند و تاج مرا نیز ربودند تا احدی
گردم و نه اندیشه گزند شدید بود و مثل مشهور است که ماده بر عضو ضعیف میریزد العرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

چگونه کرحال عجمه در شهر چه بود که هر که سواری او را میدید بر زیش او می خندید و ملول و افاغنه بی باک چه امیکشت
و هر کس دانست که چنان عاجز شد که تبسان نزد کرد اینست قصد طبع رسائل لطیف ایجاز و اختصار و رسالت تعین متصف بعینه
قطع نظر از انکه در مدار دار الاجتهاد و توسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی اکبر اباد و لکنو فرستادم و چون
اول را در صندوق تقیه گذاشت انکار کرد باز درین شهر چه دست حافظ غلام مصفی پوری روانه کردم تا از آن نیز
اینسا لیکه با حافظه مذکور از راه قدامت داشت باقی نماند امدم بر انکار آن جواب مختصر چه بود لیس بدانکه قیاس
اولین و آخرین بر قصه در مباحث فهرا صحابا اینست که فلان و فلان در معرکه احد گریختند و هر که بگریخت او چنین و چنان
و بعد ازین بر خوانی و دلن ترانیهای ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که داد بر کوئی
و عیب جوئی داده دار کجا بکجا رسیده بخیال بود که ر شمهای متکلمین ایشان اظهار سازم و لیکن اختصار مرجح
است که در یک سطر گنجایند م و محصل جواب انکه اگر اصحاب کبار درین جهاد با گریخته بودند ارکان حضرات بر قصه که
بنای سقف مذهب شان بران بزرگانست کی قیام و زید مطالب اصول مذهب ایشان که بمانده شان در
کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیر او در علل الشرائع و تفسیر اهل البیت او رده اند لاجرم این قیاس در حق شان
حرف بحرف مرتب توان کرد الکنون هر سه فکر جواب از طرفان اصحاب بکنند از طرف ما هم بدانند و قصر مسافت
نمایند طرفه تر انکه مطابق کتب تنقید طائفه مدار الطاقت از کتب بر حضرت مقدار اسود گندی بود چنانچه کتاب مختار
کشی و دیگر کتب متقدمین بران اول دلیل است و با انهمه مقدار اول کسی است که قصه شتابزده و در جواب حضرت
رسالتمآب با فرار سیع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لیه گشاده و در کتب
شیعه هم لقدم در جواب معلوم کار او بوده باز در احد و غیران از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذاشته
راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فریقین است بوضوح پیوسته که در هر مشهد شریف شریک بوده و چنین
است حال خمارین یا سر قطع نظر از انکه بعد از وفات شریف خدمت اهلبیت و رسوخ اعتقاد نیز در اگذاشته بصوص
حضرات معصومین مصداق حاصل حقیقه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تا بلست بخیال بود اقرار بما معاذ الله بجاره
بمیدار نگشته مگر وقتی او را انتباه نصیب شده که صورت معاش بی کلفت پیدا آمد و یعنی جناب امیر مرتبه خلافت نشسته
هیچ کسی از مقبولین نشانی امامیه بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که خود کرده
را درمانی نیست و انهم بتحقیق این بابویه در علل و استاد کلینی در تفسیر اهل البیت الی غیر ذلک من المحدثین که غیر از ابی ذر غفاری
و سماک بن خرشه در احد کسی باقی نماند و عاقبت الامر او هم از میدان در فاقت خاتم پیمبران رفت و گریخت
و تنها امیر المومنین باقی ماند و هم نسبیه مازنیه چنانچه از تالیفات فقیر بروایات معتبره شیعه واضح گردیده و در تفسیر
مذکور هم دلالت نام بران داشت و ازین سلسله ازین دو تا یافت کس رسیده که بر تصریح محاسی در حیاط القلوب صحابه
را جمعین بسبب امیر المومنین تا خلافت عثمان از حرکت دوامی بسبب سیاره میر سید و خال تزلزل ارکان ارتعه
چنانست که در ابتدا از میران که عوام دران لوث دبار او را بجهت مذکور اخراج نمودند و یکی دیگر را بجایش گذاشتند

تا او هم در تند باد بسپرید و شریک مرتدین گردید حیرت بر حیرت است که رفضه این معماران را از لنکا باز جا بلقا آورد
که سقف مذهب شان از جبار محکم ساخته که با وجود تصادم بهاطلین هنوز بر عهم شان مانند بنیان هر مانست تا بعد از دیدنش گوئے
بجا و رات اهل هند که مگر دین ایشان از موم می باشند که یعنی ازان درست گردید و دانستند که شمع کافوری درین
زور سیاه روشن تر خواهند گردید غرض در منتهی وصوله حیدریه قصه ارکان شان یعنی از عیش گفته ام و عبارات کتب معتبره
شان آورده ام و برای ایجاز و اختصار نتوانم که حال تقیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قدر مشترک همین بود که حضرت را
وقت غلبه کفار نگو نسار در دست دشمنان خونخوار میگذاشتند و راه فراری پیمودند به بین که آن دو سطر مختصر چه مقدار
رفضه را لبخیر و زلونی همه دشمنی و بدلت و رسوائی هم آغوش گردانیده که اگر علمای شان تا قیامت درین باب دفتر ها
مثل نامه اعمال خویش پر سیاهی گردانیده همان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند و بخوبترین وجوه بکار
اهلسنت میاید فکیف که دران رساله ماده دیگر را جمع کردم و حدیث شیخ المشائخ صدوق را که مرسل علی الاطلاق و
نمای آفاق است یعنی لم یرنی الیقین مبنله در ترجمه او عبارت امام اعظم تا نیست از صدوق شیعه باز گشادم که قرار
حضرت امیر را چنان مدلل گردانده که تشنه برهان را برآن ابلغ بلغا بر اصول رفضه بالاتفاق سر منبر قایم فرموده اند
و در برهان ششم اختلاف دارند که ایا ذکر حضرت نوح علیه السلام دران بوده یا نه کتاب صدوق الطائفه بشبانی نظر
دارد و باذل رومی صاحب علل الشرائع انه حدثنا حمزه محمد بن العلوی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی فضل
بن جناب الحجی قال حدثنا محمد بن ابراهیم الجعفی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطلحی عن ابیه عن ابن مسعود قال انجوا فی
مسجد الکوفه فقالوا ما بال امیر المومنین لم تنازع الثلثه کما نازع طلحه والزبیر و عائشه و معاویه فبلغ ذلک علیا فامر ان
یهادی الصلوة جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال معاشر الناس انه بلغنی عنکم کذا و کذا قالوا صدق
امیر المومنین قد قلنا ذلک قال فان لی فی لبسته الانبیاء اسوة فما فعلت قال الله تعالی فی محکم کتابه لَقَدْ كَانَ لَكُمْ
فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قالوا نعم یا امیر المومنین قال اولهم ابراهیم اذ قال لقومه واعتزلکم و ما تدعون
من دون الله فان قلتم ان ابراهیم اعتزل قومه لغیر مکروه اصابه منهم فقد کفرتم و ان قلتم اعتزلهم لمکروه راه منهم فالوصی
اعذر لی بان خالفته لو اسوة اذ قال لقومه لوان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید فان قلتم ان لوطا کانت له منهم قوة
فقد کفرتم و ان قلتم لم یکن له بهم قوة فالوصی اعذر لی بیوسف اسوة اذ قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه فان قلتم
ان یوسف دعا ربه و سأله السجن لیسخط ربه فقد کفرتم و ان قلتم اراد بذلک کیلا یسخط ربه فاختیار السجن علیه فالوصی اعذر لی
بموسی علیه السلام اسوة اذ قال فخرجت منها خائفا فان قلتم ان موسی خرج من قومه بلا خوف کان له منهم فقد کفرتم و ان قلتم
خاف منهم فالوصی اعذر لی باخیه هارون اسوة اذ قال لاخیه یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فان
قلتم لم یستضعفوه و لم یشرفوا علی قتله فذلک سکت عنهم فالوصی اعذر لی بجد صلی الله علیه الا اسوة حسنة فمن قومه بخوف
یا لغار و انا منی علی فراشه فان قلتم فر من قومه بغیر خوف منهم فقد کفرتم و ان قلتم خافهم و انا منی علی قراشه و لحق بلوبا
من خوفهم فالوصی اعذر خلاصه حدیث اینست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلثه

وارکان آن باصحاب جمل و مخالفین گفتگو میکنند و چون حجت را تمام نمودند فرمود تا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر سهله آمد بعد از حمد و ثنا فرمود که در وقت خلفای ثلثه در کنار دریا کشتی با ابراهیم علیه السلام و در ازدی قوت بلوط علیه السلام و در اختیار زندان یوسف علیه السلام و در فرار و خوف موسی علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اظهار شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام و از نجا حال استدلال عمده متکلمان امامیه یعنی علیه بافضلیت امیر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام معلوم شد و الحاقل کفت الاشاره و چون عصمت باب شان علی رؤس الاشهاد فرار خود را بالای منبر بالافتخار گردانیده باشند برای حضرات رفضه مقام انیهه انکار و عناد و غضب نبوده باشد بجهت انکه نظر بروایت در عشور که فاروق اعظم رو بروی مردم اقرار اقتدار خود کرده زبان تشیع و تعریض در مکاتیب مذکوره میکشانیده و فرار جناب امیر را که بروایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است نظر نمیفرمایند فرض این است که عمر فاروق بسبب شمه انصاف و صفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام خالی نبوده و بر تقدیر صحت و ثابت مطابق محاوره عرب اقرار بقرار خود دلوکان ساعة فرموده و علی مرتضای شیعیان که معتبر قرار بوده فقط برای تنزیه ویل خود و ذات مقدسه انبیا اولی العزم را بتهمت نالایق مکدر نموده پیه مراد شان از اقتدای حضرت موسی و جناب سید الانبیا در فرار اگر بحرت از بلاد کفار است فهو تخالف الواقع بالاتفاق الفریقین و اگر مراد لوکی از رجف و رد کردانیدن در وقت بهادست پس برای علی مرتضای شیعه کما شهدت به اخبارهم و الفت اخبار هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حروب کفار اشرار کاهی فرار اختیار فرموده باشند و اگر در اصول و اخبار رفضه انهم امده باشد امید که از استماع آن بهره در تسویم و تمزیه ایشان و احسان مجتهدین قائل کردیم و بعید از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر دلتنگ شوند و گویند کران اعتبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که تمامی عصبیت و عناد علی سفیان را از علی شیعیان جدا کرده و گفته انچه گفته چه حاشا و کلا که مبنای آن عصبیت و عناد بلکه انیقسم تقریر ماخوذ مستفاد و از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضربت حیدر ریه وارد نموده اند مضمون حدیث انکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا علیه السلام فایز شده و پرسید که پیه میکوئی در حق کرده و پیکه بر دعوی آنها کرده و دیگر از مخالفین شهادت داده اند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت کرده و دیگر بر دعوی خود اقامت شهود نمی توانند کرد ارشاد نمود که مطلوب شان ثابت نکشت نصرانی گفت که کرده اول ما ایم که بر رسالت پیغمبر ما شما گواهی میدهید و کرده دیگه شما ایم که ما بر نبوت دین شما شهادت نمیدهیم پس دین نصاری حق باشد و دین و ملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن عیسی علیه السلام گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده و مبشر لقدوم او بوده و از عیسی شما که انکار نبوت و شریعت پیغمبر ما کرده میزاریم پس نه دعوی نصاری به ثبوت گردیده و نه ملت اسلامی را آسیبی رسیده هر گاه امیر علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند ما دار مقابله شیعه از نیکونه ما عتبار

چه باک خواهد بود و از نجا دریافت شد که میدان جدال و الزام برای اهل حق در مناظره و مخالفین بسیار تنگ است
فتدبر و لا تکن من الغافلین انتهی ما نقلناه من کاشف الانام عن تلقیبه بالمجدد الاعظم فی الجدید که از سلسل شیخ المشایخ نقل کردم
باز تفریقی مجمل نمودم برای اهلسنت طالب تفصیل است نه برای شیعه که اصول و فروع خود را می دانند بخلاف
اهل سنت که بیچارگان عامه بمقدمات جدلیه نمی پردازند و شاید که برای انتباه مجتهد الزمانی نیز کفایت کند
در نشانی باجتهاد خویش سه هوش و بخواب خرگوش مبتلا می باشند و آن اینکه بعضی از متاخرین حدیثی مذکور را
از طرق دیگر بشهرت و استفاضه میرسانند و متقدمین و متاخرین عذر را که برای جناب امیر در امر مذکور بر می انگیزند
ملاک امر ان این حدیث و افادات ایمه است و از ارشاد حضرت خلیفه اول امامیه شنیدی ما بقیه بر هان هویدا شد که
آن جناب عصمت قباب از انبیای کرام مفضول بوده اند زیرا که لفظ اغدا بر خاتمه هر قیاس مذکور شده و معنی آن
بذهن هر کس در آمده که چون این انبیا چنان کنند من که مرتبه وصایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده تر معذورم
خواهم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفضول باشد مثلا مردم گفتگو کنند و افعال عادلی او در جواب میگوید که این
کارها از معصومین صدور یافته پس تقدیر من بالطریق اولی باید شنید و هر گاه افضل باشد چگونه بگوید چنانکه شنیدی
و ازین امر از بدیهیات است و در حسام و کتب دیگر از مجتهدین چنین قرار یافت که حضرت امیر امام الامیه و جمیع اولاد
معصومین ایشان تا امام نرگسی از جمیع انبیای متقدمین افضل اند پس این بنا مانند بنای سقفیه بر ارکان
اربعه نهاده اند از پا در آمد فتبا خاویة علی عروشها و عمده متکلمات امامیه که در نیاب مورد افتخار قوم نسوان بنده
الامه بود در حقیقت بدان مناظره شکست خورد و این قصد در باب مکاید رفضه در تحفه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
ذکر نیست مگر همین قدر که موسی خائف بود از قتل خویش بسوی مدین و دیگر یحیی و علی رضا و قتیکه حضرت اورا در خانه
گذاشتند بی کلفت و بی خوف بر فرش حضرت مطمئن بخفت و در عذر چیزی نگفت و البته صاحب اطمینان بهتر است
از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده متکلمات انکه دلیل او خلاف مرتضویست که من مقلد حضرت موسی
هستم در خوف و فرار معهذا مابین حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر فرقها می بسیار بود یکی انکه بمقتضای حال الانسان
علی نفسه بصیرة میدانست درباره خود که مرا کفار بسبب کتمان ایمان از زمره خود میدانند و بجهت اظهار کفر از راه تقیه
در کرده خویش مینمازند پس در پی اذیت من بخواهند شد و باخذ این احادیث باخذ بحار الانوار است یعنی
جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار چه جای قبل دوم انکه پدر بزرگوارتا وفات خویش که عنقریب گذشته
شریک و دخیل مراسم و اعیادشان بوده و بارهای احسان بر سر و دوش انها گذاشته و انواع قرابتها با هم
ذکر دادیم در باب قبیل و قیل نخواهم کوشید و این امور نیز در حق الیقین در میان ان موجود است قطعا نه بلطن و تخمین
سوم انکه بحبت علم ما کان و یکون حتی روز ولادت قبل از نزول قرآن مجید کلام شریف را در کنار رسول خدا
صلی الله علیه وسلم تلاوت فرمود همه بر انجناب اشکار بود انچه واقع شد که غیر ارشادی لا یعبا بهم و انهم چندرت و عبرت
از راه نقب ضرب و شلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را فریب دهند که ادهم مثل صید تقوا

در الوقت جفای کفار کشیده و در مذهب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار رجوع رسد الی غیر ذلک من الوجوه قوله و اینچه صاحب جناب ولایتمآب از قسم ترک معرفت عدم توجه بلوازم جواب الخ بحمد الله کرجناب مجتهد الزمانی لبعد از آبادی کوفه و حرای البعره و الکنون دیرانی هر دو شهر لبعد از بهار غیبت کبری از سال قدمای خویش حرفی گفتند و قصه پیوفائی ایشان بکمال اجمال ادا کردند و دل ایشان نداد که فصلی دور از انچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر را جست و خیزه الی الله بقبا آورده نزد معاویه سپارند و زود تحکیم صاف صاف گفته که مقرر کردن حکم لبعد ابد بیعه ما باشد ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد بلاد فتنه از اکناف عالم می انگیزیم ایا این عداوت دل اندامها کمتر از ان بود که انجناب را در راه خدا البته بخشد.. کرمر به روایات شیعه معتمد بار خود را در راه خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی ملاحظه نفرموده که از تقالیب میل و نهاز صورت است و از حضرت امیر بر روایات معتبره چه مانده و رفضه مثل علم الهدای شیعه یا برادرش در نهج البلاغه بطرق متعدده آورده این گرگ کمنه و بیوفائی قدمای خویش را تا قیامت یادگار گذاشته و دیگران هم بذکر ان در مولفات خویش برای سیاه روئی جاوید نقش بلاغت بستند یعنی از مستحدثات قدما توبه نکردند و لی نبردند که بانی مبانی اینمذهب همین مکاران و عذار ان از اتباع عبد العدین سبا بوده اند نبازم بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بردارند پس در جواب انچه مفصل گفته بود در اینجا بیک حرف اوامی کنم که مقصود از این مناظرات عرایض و طویل همین بود که مجلسی نور عیل بعد از تحقیق فرمودند پس بر دیده همین مذهب تشیع و بر آثار موجدین که خوب رفته آید فادخلوا ابوابها خالدین و بر ظاهر است که هرگاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه سهل بود بلکه الزم بود بطریق اولی و ان کلمات طیبات که فیه ما اراده قید و بند بدون اندک رشوت از معاویه چگونه باشد و در فصول اراده حبس امام حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و هر خبر خواه با امام حسین همین گفتند که کوفه با پدر بزرگوارش چه کردند و با برادرت چه بعمل آوردند و سید مرتضی عذر یکه از طرف امام حسین مرتب نمود و مفصل بنقل معتمد و انسی و معتمد از طرف امام حسن لبصلح معاویه در ستر پنهان نوشته نیز دلالت برین عذر و خیانت شیعه دارد و کلمه خصوصا به تصریح کشور دل و جمله اول که از لفظ شیعه علی الاطلاق همین معنی مشهور متبادر میشود فاعتبروا یا اولی الابصار حقیقت غیبت که اگر مهاجرین و انصار که انجناب را باعتراف صاحب کشف الغمه وغیره بر مسند خلافت نشانیدند مخالفت انجناب میکردند البته بجلت هر چه تمام از ایشان صدور می یافت انچه می یافت و چون حال نفاق و فریب ایشان با ینحد رسیده بود انجناب در عبارات نهج البلاغت داد فصاحت در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده اینهم فرموده که دل مرا جواب کرده و خصما در ان اندا ختند و نیز مرا مملوک خویش گردانیدند و خود بر من حاکم شدند و انتهای شکایات این منافقین انکه جناب امیر را بوصف ان اخلاق که داشتند استغاثه بجناب احدیت برده و حضرت در ان خواب که بهتر از بیداری بود با وصف الطاف بخلق عظیم خبر فرمود که اکنون که حال بر ین منوال رسید دعای بد چرا نمیکنی تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین وغیره در تالیفات خویش مفصل نوشته ام تا حال قدمای رفضه طشت از بام باشد نخود بالله مرز
التفاق در فضه متاخرین امروز هم در صفوف مقتدیان استاده میشوند و نماز با اقتدای ما میگزارند و اعتقاد ایشان
بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ان ندانشی عجاب بیچاره مجتهد چون
اینحالات قدمای خود در تالیفات علمای خویش و پدر فانی خود علی المشهور دیده گویا حرکات بسمل در گندم بسم الله
بود که از وصد و یافت تا اهل زمینه کلیم بگوفت و گفت که انچه اصحاب جناب ولایتماب الخ و این امر بغایت بایزدی
خود پسند است که مهاجرین و انصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رفضه قرآن را پیش نظر گذارند و حالات وفا
و اخلاص شان که بارها ان عقیر بیان گذشت به بینند گاهی بطرف شان خیال بدی در خواطر نگذرد و من بتصدیق
اولب گشودم و بشرح آن اجمال در دو سه فقره متوجه شدم و اکنون بر این قدر نیز داد تصدیق و تائید کلام
بزرگانش میدهم و میگویم که شکی نیست که اگر مانیان مبانی تشیع بر قید و بند و شهادت جناب امیر و امام پیرو
علن تسلطی می یافتند بمقتضای دین عقیدشان ذکر خیر نده کنند نام را البته رسم ماتم و مراسم نوحه و شیون نیز
انتظام میدادند و کارا و لاد معنوی شان چنانچه امروز دیده میشود به بتاکی و لی باکی میکشید قوله و از اینجا
که امام السر و العلن اه و درین افاده تازه که تعلق بحال امام السر و العلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که همها
مغالیظ و تناقضات دار احیف راه یافته اول انکه قبل ازین بده پانزده سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
ضرور و حالیا چنین میخاود که امام حسن آراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و بدیهی است
که آراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود بخیال فتح و ظفر یا انکه معاذ الله که شکست رود بهد و سر نگان
فوج انجناب را بمعاویه سپارند و از عقل و دین دست بردارند فکیف که شافی سید مرتضی بدان ناطق باشد
و از ملاحظه آن چنان حاصل که ادمی محتاج به نوع خود می باشد و مدنی الطبع است و بتعاون و تشارک
صاحب شمشیر دارد و پادشاه با تمتی چند اگرچه گیو و نریمان و جهان پهلوان باشند در مقابله لشکر سے
همچو مور و ملخ چه می تواند کردن و مزین تقلید او در رسایل خویش با وجود مشوره مجتهد و برادرش
ضریب این عبارت نوشته پس بهار تناکرد تناقض در هر دو قول باید دید و انهم و ریگ صفحه قریب همه گر
و اگر بنیاد قول اولش که ضرور نیست اه بر احادیث اصول است کما شرحناه فی المنتقی و غیره من المولفات لیس
معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمع فوج کثیر لو بچه معنی دارد دوم انکه از کتب دین و ایا لنش
چنان لو ضوح می انجامد که جوش و خروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که مایه النزاع اغیار
همه باشد و واقعه کربلا معلی پایان ان لود و درین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل پانجاه هزار
میرسیدند گویا کفن بوسیده دست بدست حق پرست امام حسن داده اکنون انجناب را طفی بهم رسیده لود
یا به مقتضای عقل و نقل است که بطریق اولی بحصول پیوست و علم العدای رفضه و این کاسه لیس
اومی نولیند که جناب امام حسین علیه السلام حصول الی الخ بجز و شیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن عقیل بهم سیده بود پس درین خصوص حصول آن قطعی و یقینی باشد که گفته اند عصر شنیده کی بود مانند
دیده ۴ هرگاه چنین ظن حاصل شود پس در وجوب جهاد سالق منتظر باقی نماند حالیا انکه چون زغانی برزمین
زنید دیگر فرجی بعد تلاقی طرفین دارا ده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتم خلافت را حواله کردن چگونه
روا باشد پس در ترک وجوب وزوال عصمت بر اصول رفضه شکی و شبهه نیست معاذ الله بچه جامی انکه نتیجه اشتر
حیالا چندی دیدند که این خبر بر گلوی حق جوئی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعین ریا و سمعه برای
آن علم و نقاره می نهند و اگر فرض کنی که ظن بحصول نه انجامیده بود پس حضرت امام حسین چرا تن بر فتنه داد
و فعل جناب پدر بزرگ خویش را نه پسندید ندایا معتقد این معنی هم نبودند که برای هر ایا می صحیفه دستور العما
می باشد و هر چه میکنند مطابق ان کتاب مختوم بعمل می آرد و خود نزول آن وقت و فات شریف دیده
بران وثیقه دفاتر خطی هر خود ثبت فرمودند و یا انیمه کلمه مائله که از دشنام کمتر نیست بر زبان مبارک
آوردند و کسیکه از علما سهو و نسیان برای ایمه همراه انبیا بیان کرده او را علمای شیعه ناسنی و ناهی
قرار دادند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نمائیتی مخفی نیست و ذکر سهو و نسیان درین خصوص بالذات
نباید دانست زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر هم ذهول رود و مصحف جناب والد
معظمه هم ندیده باشند که جمیع اخبار آیته تا روز قیامت دران گردانده بود کما فی الجار و حق الیقین و غیرها
سوم انکه خود عبارت سید خویش نقل کردن که چون امام را گمان این معنی حاصل نشود که من بحق خود
خواهم رسید و بدایات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگر چه
دران مشاق و محن رو نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند و بچه شنود و درین باب بکوشند و ابتدای
جوش و خروش از ایشان بوده باشد و انهم لبیب خواطر نه باکراه خود دست بیعت بدهند نه با مضطرار
و الجا چهارم انکه خود میگوید که دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد آراده
جمع لشکر که خود جوشیده و کوشیده باشند بار حال شان دیدن که یکرنگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شنید
عین ادراک صمیم قلب است و توانکار ازان میکنی راست گفته اند که منافق هر چه گوید پریشان گوید
و چگونه اضطراب نکنند که دانش بازیان یکی نیست فکیف وقتیکه که در دفع اعتراضات اهل دانش
و بینش بکوشند که درین وقت حواس او محتج نمی باشد و مثل این مقام مستحسن است چگوئیم و چه تو سیم تخم انکه
ادعای این معنی که امام حسن ناچار شد در وقت مذکور بصلح معاویه این معنی را مجتهد دانست با وجود
گرشتن یکهزار و زیاده از دو صد سال دانهم در غیبت کبری و وقتی صاحب الزمان خبر نامی ندارد و انهم
لعنوا نیکه اگر بر بالا گوئید موجب لغت شود نزد مدعین مزید ولاد جناب امام حسین را که حاضر و واقف باشند
خبری نباشد ان دانشی عجاب تا شکایت بجدی رسد که یار بار دانستی لغوذ بالله من ذلک ولیکن
فائده که از عبارت بوح مجتهد یعنی بلاچاری صلح با معاویه طاعنه نمود حاصل شد انست که حال

قدمای شیعه بمرتبه عیان رسید واز نجاست که ایمه متاخرین ایشان را بدتر از نواصب دانستند واز شکایت
ایشان رطب اللسان واز لغت این بداندیشان غذب البیان نرستند کما مر سابقا ولاحقا وایضا از فوایه
عبارتش چنان بوضوح گرائید که اقامت کوفه نه پسندید والحمد لله که ازینجا دانستم که امام حسن بحقیت تسلیم
قائل بود واقامت کوفه بر او از جهت نفاق شیعه بستاق شد ونیز بظهور رسید که اگر جناب امیر علیه السلام شهید نمیشد
البته بکوفه نمی ماند زیرا که دل لوزان آنجناب چنانچه کتاب نهج البلاغت هم دلیل بدانست از ملاحظه احوال
واقوال شیعه لئیم دونیم بود واعتقاد جناب امام حسین بحقیت تسلیم خود از عدم اختیار تقیه بر ظاهر است پس چگونه
برای متاخرین ایمه دهم توان کرد که مذهب بغض داشتند وتخم عداوت اصحاب کرام در مزرع قلوب میکاشتند
پس دهقانی از کراهیت گوشت خرگوش وبخوردنش تشبیث ببغض ایمه ثابت کرده ودر غیر او این قیاس جاری
نموده از خواب خرگوش بیدار گشته وکیدوا را آغاز فرموده شاید خلجانش در قلوب ایمه ندیده ششم انکه اتمام
حجت را سبب این بود که کوفیه مطرود دین عزم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که تصمیم قلب جمع نشدند بر ایشان
اعتماد نظر مودود بر زعم رفضه ازین جهت تن بتقیه در داد هفتم انکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن علیه السلام بر زبان
می آرد نه بزیادت اوصاف آنجناب قصد میکند تا اهانت دنبال او بگذارند واین معنی مخلص او نزد عوام
تواند بود وخواص که کتب کلامیه از مباحث سنی وشیعه دیده اند ایشان را بدام ودانه نتوان گرفت کیف
که در احادیث رفضه انعم دیده باشند که امام حسن در اولاد خاص وفخر زنان با اختصاص جناب فاطمه
زهرا داخل نبود کما مر مجملا ومفصلا هشتم انکه عبارت او را لوح ازان گفتم که در نیمقام بارها بلفظ لاجاری
بزبان آورده کسانیکه تحقیق لغات ومحاورات فارسی نموده اند تغلیط این لفظ میکنند هم گلایه وهم
جربزه که لاکلمه عربی است یا فارسی چگونه پیوند شود پس ناچار ناچار باید گفتن نه لاچاری ولاچار وشاید که
قیاس را در محاورات هم دریغ ندارد پس نمالبا بخیال آورده که لفظ لاعلاج در فارسی هی آرند پس لاچار
را از عربی وفارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد ونه است انچه تحقیق گفتند واز اتفاقات
است که شخصی از فضلای شیعه نزد من آمد وستایش مباحث وعبارات منتهی الکلام بدیش از بیش نمود بعد ازین
گفت که ازالة العلین را دیدم جامعیت مباحث دران از حد افزون است ولیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من
در هیچ علمی دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند ودر رد مذهب اهلسنت کوشیدند بعد از آنکه
رشید المتکلمین انار الله برهانه رخت از دنیا بر بستند ومردم دست بدامنم آویختند پس ناچار برای تقویت
اهل اسلام قلم بدست گرفتم ودر تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا مهارتی ندارم اگر کلمات من موافق
محاورات اهل لسان افتد فذاک تقدیر العزیز العلیم ورنه چون مشتمل باشد بر واجب الترک باصلاح آن پردازند
ومرا معذور پندارند واگر مستحسن الترک باشد دران کلامی نیست که در کلام اساتذه بدین نهج قیل و
قالی توان کرد ونشان توان داد که تلمیح را آورده اند وابلغ را نیاورده اند ومقتضای حال ومقام

چنان بود که با بیچارہ روند و انما با المتاب مایل شدند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضرر فوری بود باید بیارد
کردن چون این قید افزودم نیازست مقامی را نشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که مقلد
بود دلیلی تشبث مجتهد را در عبارات من دیده بود چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حالانکه نتوانست که دلیلی بران
بیان کند او کاسه بتقلید لیسند که عبارت از اله لایق ستایش نیست بعد ازین گفتم که در باره عبارات مجتهد الزمانی
هرچه در دلت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاورتی چند را نشان دادم که بین فصحاء
اساتذه و تلامذه بهر تقلید و محاورات کرده میشود با امثال این امور تا مقدور بحث نمیکنیم و لیکن چون الدالضمام در
عبارات من گفتگوی نمایند بناچاری بقدر ضرورت میکوشم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر هم نمیکند
فلانی با فلانی می گوید بلکه بجای حرف با ازمی نویسد که فلان از فلانی گفت وان کس از فلان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مردان و محمد بن حنفیه نموده بود باری
چون امثال این کلمات را با نمودم عاجز شد و دانست که درین بیرایه همپا مجیب نتوانیم او گفت قوله و انچه
ازاین باطویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ در نیمقام مغالطه مجتهد بسیار است مغالطه اول انکه
حاصل استفتای بنده از مجتهد الزمانی بعد ازانکه از جواب استفتای او فارغ گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج و لشکر نداشتند که در مدینه نه در مکه زادهما الله شرفا بلکه در کربلای معلی معدود دکه همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حرمین خصوصا در کربلای معلی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست چه جای حصول شهادت که فرع ایمان است و در تفصیل اجمال گفتم که چون معاویه مردنیا
بحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیرد یا سر ایشان بفرستد اما فسق یزید بر ما گفت
و یزید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل آنجناب فرستاد امام درین وقت نیز از بیعت او ضرر
تا فت حالانکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شد و در انجا هم فوج همراه نبود پس خروج چگونه رو
بود و حال کوفیه حضرت را معلوم گشت و در کربلا محصور شد و زنهار بیعت و تقیه نفرمود مجتهد در جوابش
گفت چنانکه دیدی که انچه ازاین بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب را ضرری نمیدهد زیرا که
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند کما عرفت
و این جنون مجتهد است و هیچ دانی که علتش چیست علت اینست که نفس ناطقه او نور عیلی در ضربت حیدر بر
جنون را بفاروق اعظم نسبت داده بود مصدق المثل المشهور علیه من ضحک ضحک لاجرم این شعر برای
او باید خواند ؎ فکر زنجیر و فسون گر کن و همراه ببر ۔ هر که در خانه بنا چار با ستاد روی ۔ مغالطه دیگر
انکه دران وقت که حاکم مدینه آنجناب را طلبید حکم یزید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من بر او عرض داشتن اگر قبول فرماید فبها و رنه سر او باید فرستادن و حضرت امام
دران وقت با شی چند از اجلا اصحاب در مسجد شریف بود پرسید از اصحاب هیچ میدانید که حاکم

چرا امیر طالبید گفتند ماندانیم خرمود معاویه مرد و حاکم برای بیعت یزید می طلبد دیگران بلطایف رفتند
و امام حسین را از رفتن باز گرفت و حکم نمود که شما اینجا بنشینید و من نماز او میروم اگر بنشنوید که آواز من بلند
شد بی تکلف داخل شوید هر چه حال من باشد شریک باید شد ورنه در اینجا انتظار من بکنید یا رسی
حاکم رقعه یزید درباره قتل آنجناب نمود و امام سالا سنجانه آمد و بسوی مکه معظمه سفر نمود و دیگران هم سفر
مکه شریف نمودند ولیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین بی دلیل مدعا باز گردیدند و امام بمکه رسید
انتهی مختصر و در اینجا غرض ما اثبات این معنی ست که حکم یزید درباره قتل امام قبل از ان رسیده بود
که آنجناب را طلب نمود پس پیش حاکم شریف برد و صاف صاف بیان کرد که خلافت یزید خلاف
حدیث حضرت ست و انهم میدانست که انکار از بیعتش موجب مضرتهای شدید و سبب قتل است
پس علت وجوب تقیه البته یافته شد بالیقین لسبب حکم قتل که یزید نوشته بود حالانکه وجوب تقیه
دایر است بر ضرر شدید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد الشهید و از اینجا مغالطه
دیگر عیان شد زیرا که مدار مجتهد وجوب تقیه را به هلاک نفس دانسته و گفته که حضرت امام دانسته بود که
تا حکم یزید رسد من سفر کرده باشم من بعد مفصل خواهی دید که از انهم خواهد گریخت و دست بدامن
عدم تسلیم وجوب آن خواهد آویخت فلا تغفل و از کتب امامیه جنات الخلود ست که در وقت سلطان حسین
صفوی محمد رضا امامی نوشته و الواقع تراجم ایمه را جدا جدا در جدا اول مرقوم کرده از مولد و وفات
و دیگر امور او را در سبب وفات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم یزید نامه بولید
بن عتبه بن ابی سفیان نوشته بود که از انحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سر آنحضرت را برای او بفرستد
والی کار را بر آنحضرت تنگ گرفته پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد قبلت حکم یزید
بقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه در این باب اکنون در وجوب چه انتظار باقی ماند و همچنین از کتب
دیگر عیانست که حکم قتل قبل از سفر آنجناب بسوی مکه معظمه بر اصول شیعه بود و ان امام بالاتفاق
بیعت نفرمود و اگر بر این قدر قناعت نکنی حزن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
بن محمود بن غلام علی النجفی بایدید اول در دیباچه گفته که علما در کتب خویش روایات حزن و بکا از صحیح
و ضعیف بسیار آورده اند ولیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
نموده انچه را دیده نوشته و انچه را نوشته فهمیده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسین از مدینه
بسوی مکه زاد هما الله شرفا می نویسد مردی ست که پس از معاویه خلافت بیزید مستقل گردید
و ان پلید مروان بن الحکم را عزل نمود و پسر عم خود را ولید عتبه را نصب کرد و نامه باو نوشت
که از هر چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از جمله من یکی ابن زبیر و یکی عبد الله بن عمر و دیگری
عبد الرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی هر که بیعت نکند سرش را بفرست چون نامه یزید بولید رسید

ایشان را طلبیده هر یکرا بهانه نرفتند اما ابن زبیر از راه خیر مرفوق گرفت و بمکه رفت و بنها با امام حسین
سی نفر از کسان خود را مسلح نمود و بخانه آن بجود رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه بمانند
هرگاه آواز بلند شد بخانه در آیند و خود تشریف فرما گردید و ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
من چه بود ولید صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوئیم و شنویم
و دیگر انکه چون من کسی مناسب نیست به تمنای بیعت کند او سخن آن جناب را پذیرفت مروان گفت
که دست از وی بدار و الا دیگر بر او غالب نخواهی شد او را حبس کن تا بیعت نماید یا انکه بقتل ما تا سرش
را بر دارند حضرت از روی غضب بمروان نگریست و فرمود یا ابن الزرقاء انت تقتلنی ام انت
یعنی ای پسر زرقا زنیه تو مرا میکشی یا او بدان ای ولید که ما خانواده رسالتیم و نزید مردیست
فاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت برخاست به تشویش انکه مبادا غلامان و متعلقان
در آیند و مقدمه شود و فرمود باشد تا فردا که مجلس منعقد گردد و بتکریم خلافت از کیست و که سزاوار است
پس ولید وقایع را بعرض یزید رسانید در جواب نوشت فاما ابن زبیر و هر جا که باشد بخدا بلوی خواهد
و سر حسین علی را معجوب نامه بفرست ولید چون نامه یزید را خواند گفت لاحول و لا قوة الا بالله اگر تمام
ربع مسکون را بمن دهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر یزید باک ندارم پس آن نامه را
با محرمی بحرم سید الشهدا فرستاد و پیام داد که من در کار خود حیرانم و بسی اسباب باعث نفار فیما بین امام
بنام و نزید بد فرجام شده ذکر شر طولا نیست پس انجناب لاعلاج عازم مکه معظمه گردید و از نیما بروایات معتبره
شیعیه یافتی که حکم نزید پلید در قتل امام شهید تکرار رسید و اگر ولید مردی فهمیده و سنجیده هوشمند و ورزومند
و دیگران دشمن خونخوار نبده در هم و دینار نمی بود و نه چنانچه واقع شد فتنه قایم نشده بود پس امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد بلغام رئیس فساق لیام بوده جاهل دانست انیمه بچشم مبارک دید و چنان در دل قرار داد
تا حکم نزید رسد من بسفر عراق خواهم بود حالانکه عازم مکه معظمه بود خیال انحقار بیش نفرست و نه عبارت
صدر کتاب درین معنی نوشتی جواد التفضیح مجتهد دادی و انتقام تجهیل امام الشهدا بخوبی گرفتی معلوم نیست مجتهد ما
در کدام کتاب دیده که تا آن وقت حکم قتل نرسیده بود تا میگوید که حضرت نمیدانست که عشیره حاکم مدینه بدون
حکم نزید اراده قتل و هتک من نمیتوانند کرد تا وقتیکه حکم نزید آید من رد انه لطرف عراق خواهم شد و این عبارت
نیز مجمع مغالیط او را شرح نکردم ننگ میاید بجوابش قلم بر داشتن لیکن ناچار ضرور تیکه میدانی بجواب
خرافاتش قلم فرسائی میشود پس مجتهد را درین معرکه جوابش در ربود و مانند افیونی در گلو بسم الله
اسود که شناع میگوید ۵ چو محرابش سجود خاص و عاست ۵ فلک گفته که این بیت حرام است ۵ بیدار
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان بکن حالانکه از کتب معتبره امامیه پدید آمد که حکم قتل
یا ربار در رسید و تنگی و سختی پیدا شد که آنجناب در مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بوقوع آمد و هر گز بجهت

نیز قبول نفرمود و لقبه نمود و معذالین مصدر مقالیه را در ذیل نام مقاطعه دیگر پیش آمده زیرا که می پرسم که امام
علامه مذکور چگونه مجهول انجامید اگر گوید بعلم ظاهری گوئیم این در موضع بیفروع است چه از کتب معتبره و امامیه
خلاف آن عیان شده که اظهر من الشمس و ابین من الامس باید گفت که چون حکم قتل در رسید و حاکم بران حمل نمود یعنی
بیعت نیزید ما لیزید و امام را حقیقت حال آگاه گردانید بلکه بقول مولف حیات القلوب سختی و تنگی نیز ظهور رسید و انجناب بیعت
نیزید نکرد و اگر گوید بعلم لدنی و اشراق باطنی پس لفو است سابق و منافی است زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات معصومین
بر علوم ظاهریه و مسایل شرعیه بنیاد شده نه علوم لدنیه شبیه و ازین باب است عبارتیکه در تخصیص گفته که سابق مفضلا
بنجبر تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه فکیف که در حقیقت نقول بقول مذکور تجهیل دشمنان جناب
سید الشهداء باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تخصیص این غفلت شعار یا نمیدانم که حضرت میدانست که تا حکم او آید
نمود هم در سفر خواهیم بود دلالت بر بیعت حکم نیزید از سفر مذکور دارد و قضا و قدر و جهل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
دانستند قبایل حکم را یا وصف پیدا شدن الیتیان در زمان متاخر و حضرت امام حسین را بدان خبر دادن این جمله
است بر اظهار مجتهد شقی که پا یا لنش پدید نیست نعوذ باللہ من ذلک ع اینکار از تو اید مجنون چنین کند باز مغلط
دیگر باید شنید که امام را معلوم نبود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد آمد علم الیقین آن نیست مگر علم غیبی و افتخار
نفس الامر زیرا که این سفر بکجا بود نه بعراق نزد فریقین اما نزد اهل حق پس یقین که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز
در سر الشهادتین مینویسد انچه حاصلش در فارسی اینست که چون نیزید بجای پدر خود نشسته در ماه رجب سنه شصت بحکم
مقدس در دمشق مکاتیب شوخت بهر اقلیم که بیعت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که ولید بن عقبه بود رقم کرد که بصیغه بگیرد
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب انکه نیزید فاسق بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد بهم
شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر باهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی انجناب اخلاص نامها
فرستادند که رونق باید افزود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب باشیم و درین جهاد فوان و مالی خویش فدا کنیم و درگاه
این نامهای متواتر رسید انجناب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفیه را بر نصرت و حمایتش سر بر انگیخت بعد ازین در بیان انقلاب
حکیر سوز در خود طاقتی نمیابم که بنویسم و درینجا حاجت همین قدر است که مدت اقامت انجناب و تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر انجناب بر خزمی بود که اهل نفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توثیق بحفظ
و امان رو بروی هزار زیاد بر دندان شقی در بارد نایب امام بعجلت تمام حکم کرد تا شهید کردند و هانی را بر دار کشیدند و این واقعه
سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت رو داد بحکم ان یدنهاد همان روز هر دو فرزند او را که محمد و ابراهیم بودند نیز همراه
او شهید کردند قضا را جناب امام حسین همان روز از مکه معظمه سفر نمود پس اقامت انجناب در مکه معظمه بقدر چهار ماه
تخمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسل بعد ازان بود که خبر بالیقین رسید
که حضرت امام در حرم تشریف آورد پس مجتهد انیمه را فراموش کرده بسوی جناب امام منسوب کردن من بسفر عراق باشم و
و حکم نیزید در رسد تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم نیزید آنوقت حجت لقیه نمود در مدینه طیبه

داین کسر سیزه گاهی بود که مجتهد الزمانی برای این روز سیاه بنا کام اند شید لند الحمد که بنیاد این مکر و فریب
چنانچه از سابق و لاحق بزمین افتاد و در نجا نیز همان رو داد و مجتهد را یک بینی و دو گوش هم باقی نماند فمن را
انشاء الله تعالی او را زیاده تر مخنوق میکنم الیس الصبح بقریب و در نوقت کلام شیخ را برای او که سفر مکه را
سفر عراق و انهم بزعم خود بفریب و نفاق قرار داد میخوانم ۵ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کین ره که تو میروی
بتر کستانست ۱۲ طرف انکه با انهمه خزاین که گنج قارون بران رشک میبرد سفر عراق هم نمود تا بزیارت
عتبات عالیات مشرف شدی سخن انیست که آن ناصب عداوت سید الشهداء و دیگر شهدای کربلا که بدان
شده و دیده تحمیل او نماید و برای زیارت آنجناب چگونه نه از گمنید بسم الله بر آید آمدم برجرف دیگر که میگوید همین
حال است در کلامیکه انجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود منی این جمله غیر ازین بشهادت سیاق و سباق
نیست که چنانچه روایت این باطویه معانی تقیه تواند بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد پس ضرور
افتاد در نجا مغلطه اوراحل کردن که محصول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر بیعت نیز نکنی او
زنهار زنده نخواهد گذاشت و انجناب هرگز متاخر نشد و این هم البته منافات دارد بالبته حتی که مجانین
و اطفال بر کلام مجتهد عدیم المثال توانند خندید و دیدان انیست که چون حاکم مدینه ولید بن عقبه
بیعت را طلب نمود و بقول بعض علمای شیعه کما مر آنفا سبحی و شدت از طرف او پیش امد پس وجوب
تقیه چه انتظار تواند بود الغرض دران وقت مروان حاضر بود چنانکه اکثر علما نوشته اند که چون امام حسین
رخصت میشد او را نجا که حکم نیز ید و سال دشمنی اوست با نجناب و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
معلوم است گفت انیما الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکر بن یعنی امام حسین و پسر ابو بکر و عمر و
زمین نزنند تا دیگری را حوصله انکار باقی نماند بالجمله چنین دشمن خیر از نیابت نیز ید چه خواهد کرد
لیس البته می گفته باشد امام را که بیعت بکن ورنه کشته خواهی شد پس مناسب نیز ید را بر شمردن و مناقب
خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد و انما انچه حضرت امام با
حضرت محمد بن حنیفه افاده نمود پس از تفهیم امر در منافات است زیرا که الکلام و لالت مطابقی بران دارد که اگر در
هیچ جا ماوی و ملجا در دنیا نیابد زنهار بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متنوعه بجواب رساله
بعبارة العین گردید تا همه کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابو بصیر که کور نادر زاد است
که امام صادق را بنده دنیا گفت تاسگی بر روی ان ملعون شاشید کمانی فختار اللکنی بلکه بمقوق پدری
هم گرفتار است که در صوارم و حسام با هنگ بلند میگوید که ادمی را باید تا استعداد کامل نه داشته باشد
قلم بدست نگیرد و خاموش باشد و خصوصا در فن کلام هیچ نتواند و این کلام من هر چند سخت و درشت
می نماید چنانچه کلام پدر شفیق و لیکن عین مصلحت و خیر خواهی است که شیخ صاحب تجربه میفرماید
که ع ملامت کنان دوستدار تواند ۱۲ و پر ظاهر است که اگر تغفل سکوت بر لب خود

بیشتر نزد مقلدین لم بمقتضای یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم احتمالی می بود که شاید این رساله
لائق جواب ندانسته و یا گمراهی تقلید عرصه را از شش جهات براو تنگ میساخت میگفت که من درین
امور سیر دهی پدر بزرگوار خود میکنم در تالیفات خویش که فرموده است که آنچه نوشته ام در جواب تحفه
اثنا عشریه مسکت حسام است و اگر کسی قصد جواب کند یقین باید دانست که لافی و گزافی هیچ نیست
و تا زندگی بر همین عمل نمود و از انجا که رساله بصارة العین نزد هر سر سریا دکی دارد اهرا نمی باید بجوابش
پرداختن و وقت خود را ضائع ساختن مگر بعد ازین مشکل اینست که مجتهد در کتب دیگر خود اعتراضاتی
کرد تلامذه علامه دهلی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه معتقدین ارکان ثلثه نوشتند بر ستوده و درین صح
مجتهد تکذیب پدری فرموده کما عرفت خدایا اگر مقلدین این تقریر میکرد نه مجتهد میگفت که مستفید ان من
طریق محدث آن اعتراضات نورسیدند و مرا کجا فرصت بود که من باصلاح ضربت حیدریه که مشتمل بر شالثه
این اعتراضات است متوجه شوم فاعتبروا یا اولی الابصار فانه کمقولات الکفار واللہ ربنا ما کنا مشرکین
قول و معیت سعد و سی چند بهر کاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است الخ ازین کلام بوضوح
تمام میرسد که فکر مجیب تمام میشد اگر امام حسین با این قلت فوج در جهاد شروع میکرد و چون آنجناب دران
وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض مجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشت دارد و نمیشود
ازین قول مغلطه او باعتراضش به ثبوت میرسد زیرا که اعتراض مجیب قوی نشد مگر نه بینی که او درین مقام
ثابت کرد که فوج امام حسین در آغاز سعد و سی چند بود یعنی بسیار قلیل و ایشان را هم جدا کرد و فرمود که
شیعه وست از نصرت باز داشتند و نائب فرزندانش را شهید کردند بر تمامی حجت پس آن فوج قلیل
هم نماند و وجوب تقیه را بخیال نیاید ورود و داد جهاد با صف و حمله شدن بکرر یا بقا بکه و مقاتله بر دشمن فوج کثیر که مثل
مور و ملخ بودند در نقای امام نسبت ذره بصحرا هم نداشتند پس فکر مجیب بجای خود رسید و مجتهد درین میدان
نقاره نواخته باعتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر باز گردید فاعتبروا یا اولی الالباب و
نیز ازان هزار شی عجاب اما استعجال امام حسین علیه السلام اگر مراد شان علت شریف است قبل ازان که در اثنای
راه حضرت امام حسین را خبر برگشتی شیعه نشنیده رسید که مسلم را با هر دو فرزند شهید کردند ایشان را برداشتند
و سرهای ایشان بجا سوگرد انیدند پس دلالت بران دارد که آنچه رفضه در خصایص امامت و شرایط
ان کتابها نوشتند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان و ما یکون میداند و بروی او عمود نوری نصب
کرده میشود مخلص و منافق بر او ممیز میکرد و الی غیر ذلک مما لا ینتهی کما ذکرنا قبله من عبارات المجلسی
وغیره ایضا مما یدل علی ما قلنا مجموعا او منفردا همه اش غلو و لاف و گزاف است و در ینمقام قطع نظر ازان
را که شارحین کلینی وغیر او قرار داده بودند نیز بر باد رفت که مراد ازان علوم و اسباب ان قدرت و قوت
ایمه است یعنی بر وقتی که خواهند بحجره و توجه شان اخبار عیبه و لطایف لاریبیه پر تو ظهور می تابد آنهم صورتی

زیرا که کوچ امام حسین کی روزی بود از مکه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را امان داده نزد عبید الله زیاد
بد نهاد بردند و عهد و پیمان را شکسته دران بیچاره مظلوم و بردبار ستم بسیار نمودند حق تعالی
گواه است که بمجرد ذکر این خبر حال من بسبب جوش اشک متغیر است و شیعه کوفه متاثر نشدند بعد هزار و چهار
صد سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صغیر و کبیر را
همراه گرفتی اول دلیل بران انکه چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عزیمت نمود و چگونه نکند را
این توهم در کیست که آدمی درین وقت و این سفر خطر متوجه باد راک حال نائب و فرستاده خویش شود پس حضرت
امام را همان خبر در ذهن شریف اصح بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت ایشان
و انتظار قدوم میمنت لزوم و باوصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان مرتب
همان را چنانکه باید بتقدیر رسانیدند و نائب آنجناب را با برادر و فرزندانش کشتند گویند بزرگی متردد بود در انکه
بعد از اسلام کدام مذهب برگزیند چون این واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند دانست
که مذهب منافقین است جرات بران نمود و مذهب تسنن اختیار کرد که دران زبان شان یکی است بر طریقه افتصاد
و اعتدال می روند و حضرات ایمه نیز بر همین مذهب بودند و در فضه بتاویل و تسویل میگویند که تقیه میکردند
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و بعد ازین فریب لئیم المکارین باید دید که میگوید حیات
فارسی را البلوریلغا و فصحا کما سبق الیه الاشاره و او امیدوار باید که برای اصول بکوفه تعجیل تمام میفرمود ناگاه
لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه الی اخر الایه الکریمه ازین عبارت مترشح
میشود که اگر آنجناب محصور نمیشد بر کز قتال نمیکرد و قبل ازین عبارت لال کتاب نوشته بود مشتمل بر انکه
ای حسین همره سیر حاعتی را که مشتاق شهادت شدند و قاتل و مقتل و مقتل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگر بیاید
یا نه با بضرورت قتال بکن و علم الهدای رفضه میگوید چنانکه مفصل دانستی که در رنجال امام مشهد شریف
بشام رفتند که یزید نسبت باین زیاد حلیم است مرا نخواهد کشت لشکر عمر سعد او را از راه شام باز داشت عبث
لیکن هرگاه حضرت ابراهیم دانست که حکم رب العالمین بذبح فرزند دارد شد بهیچ حیله و حواله نکرد و امام حسین
دیدن کتاب محتوم بجد و جهد خواست که خود را بشهادت باز دارد پس ان توابها و اعیدها کجا ماند فضه تقریر
آن کرده اند و ریحانش است و ما یتعلق به بالاخوانی نمه دنیای غیر ذلک من الامور و وجه قریب اینه از بالا تا
باینجا واز اخر تا انجام کلام او دلالت بران دارد که امام را اتمام حجت مقصود بوده است پس باید که از قوت
بفعل آید و ان بسیالش زنهار صورت نبست زیرا که روسای لشکر یزید شقی متفق الکلمه بر معنی بودند و سعد
شقی هم بارها گفت که بیعت و بروی بیا یه کرد بعد ازین هیچ مصیبتی نیست ازین لفظ چرا خدمه فرمود و باوصف
وجوب تقیه و احادیث این باب که هر که تقیه نکند او کافر است و هیچ عبادت از و مدی و مالی در مرکب انهر دو
مقبول نمی شود چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل رساله قدیمه دیدی یا شنیدی پس اتمام حجت

بر بیعت بود و باتفاق شیعه و سنی لفظ بیعت تا دم شهادت بزبان مقدس نگذشت تا بصیغه بیعت چه رسد
پس حجت کجا تمام شد با وجود وجوب تقیه و لشکر شقاوت اثر که طالب دنیا گشته می گفتند که ما را آنچه رئیس حکم فرماید
بجا می آریم اگر بیعت بکنی خدمت می کنیم ورنه قطره از دریا نمیدهیم و جز آب شمشیر علاج تکلیم پس القای ابدی
بمثلکه متحقق شد و در ترک تقیه با وجود وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عهد و میثاق بود نقض
آن زینهار درست نمی شد گویم قطع نظر از آنکه جوابش از سابق و لاحق واضح گشته هم اجمالا و هم تفصیلا خصوصا از
که یزید بلا اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد با جماع شیعه کجا باقی ماند
با مراعات آن کرده شود و سبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهر دارے بود و چنانچه تحت
اکراه سیما در این مصائب این انفاق میشود جناب امیر بالانفاق بار شهدین مرة بعد اخری بیعت می نمود
و کیف یفرض و در اصول فضه ثانوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث بلطایف الحیل رسید چنانچه بارها از کتب شیعه
گزشت فلیس هذا اول قارورة کسرت فی مذهب الشیعه پس امام را بالیقین بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
امام بیعت کرده بودند و اولاد طیبین آن کارزار تستند و نیز امام حسین منتظر وقت می ماندند و برای تمرق دین
و دولت سفر می خودند و برای جمعیت لشکر رسوت یا می زدند و حاجت فوج بجمع لکوک مردم هم نبود بسبب مزید تهور و شجاعتی
که بنی هاشم را حاصل بود و پس بعد جمعیت فوج ضرور می انجناب برادران و هواخواهانش بعد از بیعت از هر طرف متفرق
و بیشتر در یزید پلید تاختند و لشکر او را متفرق میساختند و حق بر مرکز خود می نشست تا شهید شدند یکی از احدی الحسنین
نبود چنانچه حال این امت تو از یکه نمیشود که بسیاری از هوشمندان بلند فطرت کنج چشم نداشتند و بعد از کوشش از کجا بکجا رسیدند و مقام
تحیر است که از نقض عهد و میثاق حی ترسیدند چون رسم تقیه در میان امد معاملات قلبی کجا ماند پس نیت
مگر کین گاهی و اخذ ملک بادشاهی و یا نیمه اول نقض عهد موکد آن بود که کتاب محتوم عند الوقات
نزول اجلال فرموده حضرت صلی الله علیه وسلم روبروی ملائکه مقربین عهد موثق از آل عبا گرفته که اگر
کعبه را منخالفین بدم نمایند و قرآن مجید را پاره پاره کنند و هتک ناموس اکبر بوقوع آید از جای خود نه جنبند و هیچ
دعوی بر زبان نیارند و امام حسین هم درین عهد و میثاق و فا رغ خطی شریک بود ند چون آن عهد بالنقض
کردند این عهد بیعت و انهم بعد این مصائب چه حقیقت داشته باشد امی مجتهد از خدا بترس و ازین معاملات بیهوده
و رنه مقلد چند که رقبه تقلید را از رقبه خویش برنیاورند و هنوز ترا ائمه امام سوسنی میدانند لباس بدخواهی
خلیفه پوشیده و در تخریب دودمانت خواهند کوشید یکاد یمیز بهم کرا لاستان و رائی لا الذکری تشکر ایزدی بجا آر
که اگرچه در کوفه هند چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و مجتهد الزمانی و لیکن
یزید پلید تا ترا می یافت زینهار حکومت کوفه عبید الله زیاد بدنهاد را نمیداد و از اتفاقات حسنه انکه آبی را
که یکدو بار برزه بانش گذشت چون ریاست اهل انفاق دارد خیله بحالش مناسب باشد زیرا که استاد کلینی انچه
زیران از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن صاحب وافی در صافی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از ان واضح

میشود که انچه حق تعالی از بعض منافقین در انتقام نقل فرموده که در قیامت که در میدان محشر گویند
ندا مرا ازین آفات گاه است که همه دشمان شوم و اگر فتح به و فیروزی بحصول انجامد تمنا میکنند که اگر بودی شریک
ایشان و نصیبت شدی پس حضرت صادق قسم خورد که بخدا اگر این کلمه با اهل مشرق و مغرب می گفتند البته ایشان را
داخل بهشت می ساختند ولیکن خدا ایشان را مومن نامید بجهت اقرارشان و در حقیقت ایمان ندارند بل اهل
سنیه را میرسد چنین تمنا کردن و آیت کریمه مذکور خواندن که برطبق شان شهادت امام الصابرین فی البلاء
والضراء منطبق میشود و کما ذکرنا بموجب تقیه قائل نشدند چنانچه رفضه و نمیگویند که اگر تبرا کنند فاقد ایمان
بهشت ندارد و بلکه عمل میکنند بر عرفی که مقتضای کمال ایمان ست نه اولاد کوفیان بی وفا را که ظاهر شان ایمان
و باطن شان کفر و طغیان تکلیف که مجتهد امروز در حقیقت حاکم کوفه و زیاد بر نشست که بجای ابن زیاد هست و از راه تقیه
و خوف سنیان بظاهر تدبیر اثبات شهادت میکنند و هنوز سعی او بجای نمیرسد لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله و علم قطعی انجناب در باب خلع نائب خویش غیر مسلم ست الخ **اقول** بهین ناصب عداوت اهل بیت را
که تکمیل الطائفه شیعه ست که اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را مکذب سوگند دروغ گرداند و ازدایره دین و
ایمان خارج کرداند زیرا که در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید به بسط تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا
و اخبار را بانجام خود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رو بروی امام حسین بحضور حضرت علی مرتضوی و فاطمه زهرا
به تفصیل تمام بیان فرمودند حتی که بعضی از بزرگان دانش و بینش در کتب خویش استبعاد کردند که چگونه تجویز کنم که او
با وصف که چکی نور دیده خود یعنی امام حسین و واقعه کربلا بیان فرمایند و او را در طفلی اندوهناک گرداند و مشوش
خاطر بصفحه خود و نفس مقدس خویش پسندد و دیگران کفتند که ازین استبعاد ما را استبعاد دیگر می آید زیرا که امام حسین
اگرچه کوچک تر باشد لیکن در معارف الهیه بارج تحقیق رسیده بود و دل آن پدر و مادر شنیدن این قسم واقعات
میسود که از مشهودات اخروی بهره دارند و نیاز دانستان مهلک باشند در روایات دیگر بطور تصوص قطعیه فراتر
که اهل کوفه جمیع شوند و مدعیان تشیع باشند و بکمال الحاح طلبند و محروم الشفاعت اند و مسلم بن عقیل اول در کوفه
داخل کرد و بر سیم بیعت آن طرو دین بعد جمعیت و استوار کردن عهود و مواثیق بر کردند او را شهید نمایند
و فرزندان او را نیز در کمال بیکسی ذبح کنند و بدین توقع که شیعه بیعت کردند بکوفه رود و بازدر کربلا محصور شود
و نوبت بدان رشد که آن قوم مطرود بقطره از اب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربای تستر گردند بر
شهادت فائز گردی و همه بران راضی شدند و امام حسین هر گاه در طفلی تن بر رضا و بدیگری کیست
که با وصف جلالی هر تسلیم بر حقه تقدیر الهی تر نشد انهمه بزرگان که راضی بر رضا و بدیگر نیز قضا بودند
و بهزار تمنا این مراتب از خدا میجستند و بران نازان و شادمان بودند بکر قصه حضرت ابراهیم یاد ندارد که تفا
ایجاز و اجمال از کتب شیعه نقل میکنم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیه و ملاحم
اخرویه از حضرت ابراهیم و فرزندانش زیاده تر باشند و بدین شدائد دست بر خویشتن نبالیدند و بهمه حظه مصائب

دنیویه از سخنهای نافه دگر سنگی و تشنگی بنا لند بر یکی از ایشان کوه صبر و تمکین بود لاجرم که العوام صف ولایزال الهوا
سخنهای ایشان و رجوع و عطش با فتیا خود که مورد دل ای بود و گذاز ما دوت رفت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و مشهد بعمل آورند که بر مبلغی کثیر میدان کربلا
برای خود و اولاد و اقرباء و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بچند روز زیاده و محدثین و مکلمین تعداد
آن نیز در ذیل بیان معتبره بیان کرده اند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یاد نیست آنکه بارگاه حضرت امام حسین ع
بکربلا رسید زمینداران آن زمین را طلب فرمود و اراده خود را بایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خرید این
زمین است ایشان قصه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
بر این زمین افتاد در تنگها کشیدند و در مصائب مبتلا ماندند مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند ولیکن امام قبول نمود پس بشصت هزار درم آن زمین را خرید که قبر شریف و قصور دیگر شهدا نزدیک
و دور در آنست انتهی خلاصه و طلب شهادت و اشتیاق زائد الوصف ان برای شهدای کربلا در کافی و آنه
عن الکتاب الاحمر المختوم بخوبی مذکور است جائیکه مجتهد از ان یکدو حدیث آورده و امروز مجتهد سر امده مخیلین
میخواهد که علوم جناب خامس آل طه و یس را از صفحه هستی بر باید پس انکار می نماید و می گوید که زنهار جناب شهید
کربلا نمیدانستند حال مسلم بن عقیل را امی ناصبی شقی انهم میدانستند که فرزندانش نیز در ین شهادت تا قیامت فاتر
باشند و اگر بر فرض محال انجناب بر صورخیالیه و هواجس نفسانیه تو بعلم قطعی نرسیدند بار سی بگو که دغا و دغل
شیعه کوفیه که باید ربنر کوارش چه کردند و با برادر معظمش چه اندیشیدند نشنیدی یا بود یا نبود یا نه و ظن آن حاصل
یا نشد که امام تبصر ریح پیشوای تو در تنزیه الانبیا و اعراف تو در ین کتاب تالیف ظن باشود و اجتهاد و میکند و میگوشد
پس همه مساعی امام حسین ع بنفع این ناصبی کور مشعله دار این زیاد و شمر لعنوشد حتی که هیچ ناصبی را
تواند نوشت و انهمه بی اندامیها خود را فرع ان شجره طیبه میداند و دمان خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
در قاضی و ناصبیت جد خود را در بغداد و کوفه که منصوص ایمه در حقیقت قاطع این سلسله بود یاد نمیکند
اینها که گفته شد متعلق بود به بیداری بعد ازین منامات جناب سید الشهدا را که از بحار مولای مجلسی
او در سابق نشان دادیم هم نیا فسیا ساخت که حضرت فرمود که ای حسین در سفر عجلت بکن و همه
کس و کور را همراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا بدست دشمنان اسیر ببیند
و انجناب بدیدن این خواب مطمئن شد چنانکه گفته اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر سخن
ناصحین حتی برادر خود محمد بن حنفیه کوش نهاد در روانه شدن اما هنوز در دهی وظنی بود معاذ الله دم قطعی حاصل شد
که کوفه غدر کردند و با وصف نصرت دعوت حصول چنین شهادت و اسیر اهلبیت چه ممکن هر که این احادیث را
نشنود او را یقین میشود که شیعیان مزدوغا و دغل باختند و امر توقع و امید ظاهر بر ی منقطع شد
و قضیه تدبیر انعکاس پذیرفت و ان همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتواند شد که خواب تو ریم

رسول او هم درین واقعه مشغلانی و نقصانی باشد یا احادیث منامات ائمه یا دنداری که حکم آن حکم سید ابن سید
چنانچه همه سید ان خاتون بر کس نمی دانم علی نقی و بحار و غیران از اسفار اول دلیل برانست و شیطان در
لباس و صورت شیعه نتواند آمد چه جای حضرات ائمه هدی و رسول خدا انکه بزیارت حضرت رسالت
الغرض گمان بیجایی و بیهوده سرای است که مجتهد دربارهٔ جناب سید الشهداء دعوی ظن را بجناب
اختیار ساخته و انکار علم قطعی آن سلالهٔ اهلبیت اطیاب بدنظر داشته و بنوعی ظاهر غایة الظهور من ابن
مجتهد باز راه اجمال در میان سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر انکه علم انجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و جبهی خواهند شد و این
عمل بر علم لدنی شد و او انکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش آمد سخن بر اصول رفضه است
که شهدا را نیز نام بنام میدانست بلی فائده که بر ترجیص مترتب شد انکه بهبود قتال را مهلتی هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد و گرفتن رفاقت
از کاب معصیت شدیده است پس حرجی بر انها بطریق اولی نماند که رفضه نام انها گرفتند که فلانی را در
سید الشهداء تخلف کرد و مستحق تبرا شد و بدین تقدیر مقبولین لسانی که چند کس که بهزار جستجو
بدست شیعه آمده بودند دران وقت سمار دست ایشان فتند و نقبولین افعال امام حسین و قتی باشد
که رسول خدا تاکید نمیفرمود علاوه ما راچه کار است باین امور بیتا قصی که در تقریرات اولین و اخرین
شیعه واقع شود دلیل لطلبان این مذهب خواهد بود اللهم زد و لا تنقص و انچه گفته که آنحضرت بنا
مصلحت از حاضرین فرموده انچ بر که دلیل صریح بران تواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
و هانی یقین میوافائی اهل کوفه حاصل نبود زیرا که فرمودن امام حسین بقبول و مبنی بر مصلحت بود پس
دیگری هم این لفظ را اعاده تواند کرد و تواند گفت که وقتیکه خواب مذکور دیدند و دانستند که فوج کوفه
بر گردید مصلحت ندانستند که چنین بگویند که شیعه چنین کردند و فوج باقی نماند که اگر کسی تصدیق
این خبر نمی کند از دائره ایمان بدر رود و ذات امام برای هدایت و نفع است می باشد نه از برای
مضرت و شاید که اجازت درین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کنید کما لا یخفی بالجمله علم سابق
که تدبیر منقلب شد با این علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافاتی میانه بر دو نیست و هر گاه معاینه
یا کالمعاینه بر گردیدن کوفیه از عهود و مواثیق متحقق شد با حاضرین فرمودند بینانکه دانی
اولا مرده و است با نیکه لا نسلم که جناب سید الشهداء را مقام تقیه بوده باشد انچ حال یعنی اقامت
وطن و وطن اقامت و محصور شدن در کربلا معلی آنقدر تفصیل گفته شد که زیادت بران بخیال قاصر
و ساعین هر گز نگنجد پس مجتهد را ازام مرور نیست سوء فسطائیه باید گفت نه نائب امام اویسیه و انچه ذکر کرد
تخصیص بنائی است یعنی وقتی که در مکه اقامت بود دران وقت هم خوج کما بود اما انچه از عدم انضمام

وتسلط یزید نام برده وجواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای ما وکرکردند کما عرفت سابقا که حجت
بر آن محکم برایست اکنون خود دان را معذرت آوردن انچرفی بود که بیاد خاطرین دادم و بنا بیت یزدی در سابق
هر باب و فصل را مبسوط گردانیدم و امید چنان دارم که اگر قصد جواب کند رسوای او از هزار بلا شنای خواهد
رسید که در هیچ جا بجواب نجیب مصیب سخن انصاف نگفته و اعتساف را پیش نظر داشته و بحمد الله که حال اتمام
حجت که مجتهد در مقام دعوی کرده نیز بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج وصف آرای هیچ دقیقه نمانده بود و غیر لوقاره افواج اشقیا که مانند ابر غرنده بفلک رسیده
ولکن امام زمان از ایشان نه ترسیده و لفظ بیعت هم بزمان نیاورده و مقام حیرتهاست که میگوید که بعد
از حصول ظن ضرر و شکست عهدان قوم سور و لوم نیز مقام تقیه نبود و از نیجا در انکار بدیهیات درجه او از
قوم سوفسطای هم در گذشت و علی ای تقدیر که مرتبه او از نیشان در گذرد یا برابر باشد انچه دعوی ایمانی
سابق کرد حالش با متعلقات و تقیدعیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خشک دماغ
مجتهد با وصف تر زبانی او بر هر کس لایح گردید که اگر او اشارتی نهان کرده بود و چون اشاره ابرو در انجا نیز
آبروی او بند کرد ادله عقلیه و نقلیه پیش هوشمندان چیز بر خاک مذلت ریخته و شور دار و گیر بر او از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیخته و هر چند او بعقوق پیر و مقانی گریز گاهی در اجمال و همال برای خود
قرار داده بود من هر طریق را بر او مثل سد سکندری بر بسته و قلوب رفضه را از گرد انیین بشکسته تا دا
وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ قول ثانیا بعد تسلیم المقام مقام التقیه لان کو نها در اجبه علیه علیه السلام انچ هر گاه
حال چنین است که بر امام معصوم است ضم مقدمه دیگر انکه بر امام افضل است از هر نبی متقدم پس واقعی
که اکنون علمای اهل حق را مجال گفتگو نماند و از نجا عیان تواند شد که بیچاره هیچ کتابی را بغور ندیده تا بکتاب
چه رسد کاشف بحقه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلالت عبارت و سهو تلفش بر مشارق
و مغارب ارض مجیده است اگر بر بین قدر اکتفا میکرد البته دماغ علما از جهت یاوه گی و لاف و گزاف او نمیسوخت
پس مجتهد را ضرور نبود و ست تشبث بطرف هر تمام در هر مقام آویختن ای و شمن عقل و دین نبین
که از عبارت تنزیه منقول تو چیز ثمانینی نمیدهد همیشه و که حالانکه معرض غیر از ایفای نفس در تهلکه چه گفته
بود که بیچاره دانست که اگر بجوالش دست بدامن کتاب مختوم آویزد بر کس فخواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی نبیند حتی که رفضه هم می بینند و بیاض عثمانی دانند مگر ملحا گشته اخر بدان مانند منافقین رجوع
می آرند فکیف که بسیاری از آیات که بمه را علمای رفضه که از انجمله تو باشی برای وجوب تقیه بر آورده اند
وانهم عمدا حتی که انبیاء را هم دران زمره داخل گردانیده اند در این لال کتاب مختوم بدست جنت و دلالت
بران کرده بی سلطنب که با وصف هلاک نفس و جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نخیسته پس تکلیف حضل
اوراحمد التمدین سیاهه و گر باید بجز رفضه نا هموار که قران مجید متواترا گزاشته بصدوق شیخ الطائفه

واستاد الاستاد یعنی صدوق صاحب رقعه فرود و رجوع کنند و چون حکم این کتاب بجاری شدن البته بعینه
منسوخ گردید احکام قرآن اسلامیت ازین رو جهت منسوخ گشت یعنی فکان و فلان و چنانچه از کلمات
کلینی و هم از تبرئه کشمیری واضح شده پس خاتمی او متقلد سنیش منضم گردید و بالآخر بطن و اجتهاد امامیین
قائل شده و کتاب معتوم را چنان پس پشت انداخته کانهم لا یعلمون و بر طور را هلست تقریر کردند کانهم لا
سر فضون و بهین سنت و عادت قدیمه تابع فقر و غنا و ناظر بهار و خزان بیهاشه محمد بن حسن الطوسی
شیخ الطائفه که امام اعظم اقدم ست و نسبت خواجه ناشائی با صاحب تنزیه الانبیا حالا که دار بین
که تا بدار السلام نبداد سکنیم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیت چه دعوی میکرد و درین پکیدن مستند
و پیشوا مانده و در کمین بود و چه جلوه می نمود بعد از مدتی که در صحبت حارثی معلم بن معلم ملکوت رخت
اقامت انداخت و انهم بصیاده مکر ظاهر ساخت که مذهب تسنن باطل ست تا بابطال رفض و لوازم
و عوارض آن پرداخت سر گذاه این مکاران و غداران برای شکست اهل ایمان را فعدلهم بسیاسند
و انواع مکیدت را لنعب العین سازند و تقلید ابن سبا یهودی را پیش نظر دارند ظاهر آن بود که ناقوسی
نشانی از مذهب سنت باقی نماند لیکن سرمایه افتخار اهل سلام اینست که باتفاق اهل حق و اهل باطل
حدیث خاتمیت سالت مآب صلی الله علیه وسلم مخیر میانه طریق راست و کج گردیده و این هر دو راه بهدگر جدا گردانده
که ناگزیر ست که مذهبی تا قیامت غالب ظاهر ماند و الحمد لله که اینمذهب راهبر خاص و عام گالشمس فی کبد السماء
بوضوح تمام میداند که آن مذهب غیر از طریق اهلسنت مذهب دیگری نیست اگرچه اهل بدعت هزاران عوام را
بدام و دانه شکار گردند و اکنون در دیار هند خصوصا این بلده دعوت مذهب خود اشکارا نمودند تا نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه را بهمت تمام فراهم نمودم و کتابی چند مثل ساعقه حسامیه علی عدو الملته
الاسلامیه و صوله حیدریه علی الجویس القدریه و منتهی الکلام فی ان الغین عن عبارة العین و ظاهر الحق
علی من اخرج من اهل البیت فاطمه و نقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سواد و بیاض دیگر از دو مجلد
تجاوز نخواهد بود و حواشی سوارم و غیره تبقصیکه دانی تالیف کردم پیشوایان این فضله را دیدند ان دست بسر شدند
و گران سنگی آن مباحث را اعتراف کردند و بسکار گشتند و هر کس به فرومایگی قدما و متاخرین
شیعه یقین جازم نمود و از نجا هم دانسته باشی که امور یکه بسراد و جز اظهار تعلق دارد و بحیز از گذارده گاه
منافقین ست که شیعه از ان یهودی نفاق پیشه ضلالت اندیشه شب و روز یاد گرفته
و در هیچ زمانه دست از ان بر نداشتند پس امید وارم از درگاه حضرت باری همین است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده سر کشی نهاد و نهایت انجامیده مهدی امت بعین عنایت
پیدا فرماید تا خس و خاشاک ایشان را از بسیط زمین بر چیده و سرپای منافقین را که از گرد هجا از یکدیگر
امروز هم بر خوان اهلسنت می نشستند لاف دوستی میزدند و اساس مذهب خویش را در صحبت ایشان خاطر میکنند اللهم عجل

بالشرح علی الاطلاق نموده بعد ازین مقام حیرت دیگر است که عامه و خاصه از رساله قدیمه و جدیده نوشته و نکته بافی
هم و گفته بسم الله اقرار کردند که بجیب معیب دین استفتا قلب افادات مجتهد را باحواش مدنظر دارد و پس ذکر آنچه
که جناب حلمان کربلا نزد اهل حق از مآثم محفوظ است اگرچه در جامی خود و بر جای خود است لیکن در بیخبر جای
خود نیست کما لایخفی طرفه تکه در بعض مقامات شرکت سنیان را ذکر کنند و در جاهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند و گویند که از خست شرکا پرهیز باید بود حالانکه این امور سنیان را می زیبد که گویند اردو دشمن
خاکی خطر باید کرد و منع کنند از صحبت متقین که لباس را متغیر سازند و در دام و دانه خویش جنسیان را
بانواع مکاید و حیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت بایشان اسوه دارند آری راستی موجب رضای خدا
و انچه گفته که انعام تقیه باقسام خمسه مسلم الخ الحمد لله که بایشان امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن بقطع
استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات و ایضاح و اصحات می توان گفت چه
مولف قواعد را ضبط میکند و انچه از امثله و جزئیات را ذکر می نماید البته چون نهایت نمیرسد غیر از
تمثیل چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهداء و هر کیکه از ایمه هدی و مومنین بی رو و ریا باشد
دران داخل است و لاریب تقیه و اگر جناب سید الشهداء را مجتهد بحکم لال کتاب مختوم استثنا کند لایق
ان نیست که رو بروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف ان نمود باو ادله تقلیه از قرآن شریف
و احادیث منیف و بادله عقلیه بثبوت رسیده و کتاب مختوم را جز اهل ختم که ختم الله علی قلوبهم در شان
انها وارد است الی غیر ذلک من الآیات که دیده و مضامین مضاده و مخالفه آن که نمیده و قد تقرر ان
الیقین لایزول الا بیقین مثله که مدار فایده اولی از رساله متعاوله یعنی بارقه ضیغمیه بر است و می باید
که چنانچه محبب مجتهد رفضه را ازان ادله الزام میدهد الزام مجتهد بعد از خبر کرتقن خانه خود همچنان باشد
که از مدتی این امر متصریح مجتهدین در صوارم و حسام و بارقه و ضربت حیدریه همچنان باشد و لو سلما
که مجتهد ازان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کربلا که مبدای سعادت چنین
شهادت بود و بسنوی شام مصداق مطلعات تبعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک من الموضوع
اگر مجتهد مرد میدان است باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قرآن مجید و احادیث ایمه رد بروی اکابر
فریقین سر دست نگشد و ذایقه مخالفت از دست اهل حق نچشد که از وقت تصنیف کتب این فن
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
نقل اکبر که ایمه هدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی استاد کلینی
و بحار مجلسی و غیره برآن اول دلیل برانست که قرآن مجید ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر اند و این همه
اجتهاد را اعتقاد را هم شرم نیست که غور کنند کما کابر علمای طالیفه از علم الهدای شیعه باین فضله خوار زار ده بلکه
ساکنین مقام پیر بخارا همه در اثبات شهادت سید الشهداء اعاجیب اند نام شهادت مولف لمعه یا شارح الیکن

نفیست نامحوان نپندید و بیمات هیمات شهادت همین است که لباس را تغیر و پندو و فتاوی بر پندیکه نشر آمده
نواصب و اند و باطل انگار ند میپسند و وجاهت در روم مقام پیدا کنند و بداغ مخالفت ایکه کمتر وی
بود ند و اغذ ار باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی مذهب ایکه بوده چنانکه
مجلسی در رساله بدر خود بابت اختیار مشیخت و پیری و مریدی و اختیار رقاصی که بر تصریح صاحب عموام
وحسام از لوازم است و هم قول بوحدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمیرسد اگرچه نجو ولوی در او صاف
الاشراف خاستید ایشان ببرد و ستن کشد و حلقه بگوش باشند در رساله لیلیه بعد جمع حواشی بیان کرده
گوئیم پس چه عجب که عبد الله بابلی بن سلول منافق نیز و پیروانش همین نیت کرده باشند بلکه قرآن مجید
ناطق است که یهود را از نفاق مقصود همین بود و اکه ظاهر را می بنیم و باطن را نمیدانیم و در هر دو جا حکم میرانیم که طالب دنیا بودند و آخر بجهت نفاق چنانچه منافقین را رسوا کرد شهدای رقصه را هم بسزا
و جزای شان رسانید بلکه توان گفت و لعذاب الاخره اشد و ابقی فان الدنیا لیست بدار الآخره
والجزا همی که کاظم رشتی را بنا بر یکیدت و اجلالیت ملت فرمایش امراء و بارة تالیف میرسید و علمای اهل سنت را کسے
ازیشان نمی پرسید امی بی خرد اسلاس دین بر اطراح است نه بر یکیدت و وفا خصوصا شهادت و درجه علیا
پس این مکاران و نیا طلب دین فروش را فقط بر محاورهٔ اهل هند شهید توان گفت کما مانا الیه سابقا
و عقلا نیک میدانند که بیچاره مجتهد خانی و بعد ازان زمانی از عبارات تربیه و تقلید مولف آن با وجود نشاء
اجتهاد لفظ ناشی و مانند ان از طور بیانش آموختند و چون بر یکی ازین پدر و پسر قوت تدریسیه بنا بر منصب
اجتهاد داشته تک خویش را هم فراموش ساخته حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی اینقدر دارد که
ازینهمان میداشتند و این هر دو هقانی ازین هم محروم اند کما مر عنقریب اما ذکر شاید پس انهم مبنی بر مغلطه
ایست که آن را ناظرین اصول و اصبار طائفه میدانند و بیانش درین مقام بدو وطور کرده میشود و هو المقصود
اما اول پس انانکه صاحب جامع الاصول رقصه یعنی صاحب دانی که نشیب و فراز میدان خبازنود یده در تفسیر
صافی نباشد گذاشته زیر آیت کریمه لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک
فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیة از احتجاج طبرسی و غیره نقل نماید انچه حاصلش اینست که جناب امیر
بخطاب بعضی فرمودند که امر میکنم ترا بتقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این آیت کریمه را تلاوت نمودند
بترده و مارفرمودند که خبر دار خود را بسلاکت نسپاری و از تقیه که بدان امر کرده و بستایش نموده ای که درین صورت خود را
خود کشتی و هم برادران را دعوت کردیدی برای نعمت آخرت و نعمتهای شان و دلیل کشتی و دوست و دشمنان خدا
و خدا امر فرموده باعتراز و حیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر فرموده که ایمان نیست مر کسی را که
تقیه نکند و این آیت تلاوت می نمود که الا ان تتقوا منهم تقیة و کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سپر خداست
میان او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیزیست که مضطر شود بنی آدم بدان در جائیکه خدا علم

ملال کردانید مرا می او و اخبار این مقام خارج از اندازه احصا و شمار است و وجه دلالت آنست که جناب
امیر فرموده بود که امر کردم ترا بتقیه و امر باظهار مجتهد الزمانی در تالیفاتش برای وجوب است کما فی الاصول
تکلیف که بتجدید مرة بعد اولی و کره بعد اخری بر سبیل تقیه در مقامیکه ظن بالاک باشد واجب گشت و ترک آن حرام و جناب
امام حسین را لتعیین بالاک خویش و اولاد و اقارب و اصحاب خویش حاصل بود خصوصا در مشهد معلی چنانچه
در تصانیف امام اعظم طوسی و طبرسی و تالیفات نیر اعظم اربلی و نعمانی و کاشانی و شهداء ثلثه سیما شهید ثانی مجلسی و فاضلی
ذهب الله بنوره مشهور و متواتر است و ایضا هر گاه جناب پیغمبر فرمودند که تارک تقیه ایمان ندارد دلالت بر وجوب
آن دارد پس بر اصول رفضه دین و ایمان دشمنان امام حسین که فضه ناهنجار باشند در مقام مصائب
سلوه مسلوب شد اذا لم یکن راس المال فکیف یربح کما عرفت فی الاستفتاء قلبنا والزاما امر ثانی پس از انکه
هر چند امر اول دلالت بر وجوب دارد لیکن تفصیل را رنگی دیگر است و بیانش انکه جناب امیر بخطاب اصحاب
فرمودند که وقتی شما را دستگیر کنند بسبب من پس سب من کنید که بر شما حرجی نیست پس کجا ماند انکه مجتهد بر جواز
و احتمال کار حرجی بندد و میگوید که شاید نیست تقیه در سب ایمه واجب نخشنود باشد جناب امیر را که امام الائمه است
امام نمیداند پس شقاوتی است که بالاتر از ان شقاوتی نخواهد بود بدیهه نیز اگر بعد از ین امامت دیگر ایمه کجا باقی ماند
که متفرع بران بود و این امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعة النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
تواند بود یا انکه در اصول این قاعده را انکار مینماید پس بسیاری از امور فقهیه از دست این مجتهد الزمانی و مجتهد
فانی حی و دکما لا یخفی الغرض هر گاه بحدیث مرتضوی و اقوال ایمه دیگر نیز تقیه واجب شد در سب الشیخین
نعوذ بالله در شرب خمر چون اضطرار و اکراه رود هر بطریق اولی وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق تکلیف
که شرب خمر منافی مذهب نباشد یا نمی بینی که طل بوق در مجالس و غیره بیان کرده اند که چون جمعی از اصحاب
در عیب شیعه بیان کردند که می نیم بعضی از شیعه را که خمری نوشند و از امامی امام صادق فرمود الحمد لله
که بر راه اید اگرچه خمری خورند و این حدیث از نظر فقیر بگذشته که بر طریق تشیع اند اگرچه ایمه را معاذالله بشتام
میدهند قوله ثانیا با انکه این شبهه دامنه بدان میماند الخ در نیجا هم مغلطه این مقدمه مغالطیه بنصوص
ایمه ثابت میشود مختصرا باید شنید که اگر مقصود اعتراضی است نظر بلفظ متعه پس از تفاسیر فریقین جناب
بوضوح می انجامد که قتالیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در ان نیست بلکه معنی متعمدا است
که قتل مومن بعقیدت ایمان باشد و البته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او را بکشد
و از مجمع البیان و تفسیر قمی نیز این معنی میتوان یافت و از صافی هم صاف ظاهر است که حضرت
ابو عبد الله صادق در تفسیر معتمد الفاظ علی دین الله فرموده اند و مالش نیز یعنی خذ کور میسر سد باقی ماند معامله حضرت
خلیل و حضرت اسمعیل پس جواب آن بر مذهب ما انکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله بنام تحقیق ثابت گشت که
مراد ذبح ولد نبود پس دریغ در ذبح نفرمود و هر گاه در نصوص قرآنی موجود که قد صدقت الرؤیا انا کذلک

بخرمی الحسنین اکنون چه اعتراض باقی ماند کار انبیا همین است که بهر چه ما موشوند بجای آرند هر گاه شاگرد او
امر استاد بجای آرد و مرید او امر شیخ خود همی کرده گفته اند ۵ بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک خبر نبود
زراه و رسم منزلها پس نسبت بحضرات انبیا که از بارگاه الهی ما موشوند و هر یکی بحسب بالغه ایده یکسان توانائی کردن ذبح حضرت
اسمعیل معاذ الله متعذر کجا بود بلکه ازین جهت که حضرت آفریدگار ما مور به بود و بحسب آدم بر صدور امر از باری عزوجل
پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل گوسفندی آمد مقصود امتحان بود یعنی چنین معامله فرمایند تا بر مردم عیان شود
که نفس خلیل مستعد کدام مرتبه است و از هر جنانچه باید صورت بست خداوند تعالی شانه هر چه امر فرماید بر بندگان خود واجب
میرسد کسی را چه مجال که چون و چرا نماید در کتاب مستطاب فرموده اند که کسی را مجال نیست که بپرسد که چرا کردی و نمی
عزوجل پرسیده خواهد پرسید از بندگان قال الله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اما انکه صدور چنین امر از باری
تعالی شانه قبیح است جواب آن است که علمای اهل حق نوشته اند که هر چه بصدور آید بنهاد قبیح نیست و قبح امر
است اضافی گشتن نه بذات نسبت گناه کبیره است مثلا نسبت بباری کجا قبیح است و قبل هذا مارا کی رسد
دکشتی شستن و ما تخته کشتی که کبار را آید شکستن چون حضرت خضر ما مور بود بشکست و وجه آن العلوم لدنی بیان فرمود
و نفس علی نفس کس امر پر کار بود و دریغ نه نمود و چون معلوم شد که نزد علمای باحسان قرار یافته که هر چه صادر شود
از حضرت الهیت قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی امامیه ظاهر گشت که نقل میکند از علمای سنت که صدور قبایح را از باری عزوجل
قائل شده اند اگر معنی آنست که آنچه بزعم شیخ حلی و مانند قبیح است و صدور آن از باری تجویز می کنند پس دریغی چه قباحت
است و حجت بر ما چیست بسا چیزها که شیخ حلی قبیح کرده پیدا اند و در واقع قبیح و مکروه نیست اما گر این معنی دعوی
علم غیب هم دارد قال الله تعالی عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم العرض فهم ما و شما را دران چه مدخل است بر امر یکه
از جناب باقدس ایزدی بصدور آید چنین گوئی و استحسان نستاپس کجا لازم آمد قول صدور قبایح چه جای آنکه او میگوید
مذهب ایشان است چنانچه در نهج الحق از عبارات اوست که مذهب الاشاعره کافة الی ان الله تعالی قد فعل القبایح
باسرها من انواع الظلم والشرک والجور والعدوان ورضی بها وامر بها بلکه امام فخر الملة والدین رازی در کتابیکه در خوارزم
نوشته و سعدین الحکمه نامش گذاشته اران واضح است که اول مسئله کلامیه ایست که حق تعالی ظلم را پیدا نتواند کرد زیرا که
هر چه کند تصرف در ملک اوست و شیخ حلی چنین گفته فکیف که لزوم هم ممنوع باشد حالانکه علما در هر کتاب فن تصریح کرده اند
که آفریدن چیز قبیح قبیح نیست پس اگر قبیح را نسبت نیست مگر بحالیکه میباشر فعل است و دلیل هذا الکذب صریح الحاصل حضرت
ابراهیم بنص قرانی بتصدیق منام نمود و هر چه بران ما مور شد بجا آورد و در حد خلت قیام نمود پس ملک داوا مر شارع تقدس
و تعالی عیان شد پس معاذ الله آنجناب که مرتکب حرام شده و بمصداق ایت کریمه ومن قتل مؤمنا متعمدا الایه
گردیده و باشد این سبیل المنافقین هر چه میخواهد میگوید و دست بدامن ما الحق می آویزد و حقیقت امر نیست جنون مطبق
این ننگ براو می ریزد بلی امر سابق الیه و معاندین جنون باقی است که چون جناب امام حسنین در مال کتاب بامر
بقتل و قتال مشهادت نبود پس از مشهد خود تخلف کردن و بشام رفتن و معاذ الله دل ازان برداشتن و بیطیا

حیوان بر داختن چگونه دست باشد و این حرکات را اگر بغیر بنی بدان کناهی پیر سد که تفصیلش مناسب نخی نماید ایضاً
بتقدیر نیکو قریب بعد کر که اعتراض بر حضرت ابراهیم زنهار دارد و نمیشود پیرا که آنجناب امر الهی را فیا نچه باید تبقدیم رسانید
و حق تعالی بنص قطعی فعل مذکور را پسندیده و خلیل خویش را بمصداق رویا فرمود کما عرفت آنفا پس اگر این آیات مزخرف
کلام باری است تعالی شانه و جاعلین در ان از طرف خود نه چیزی کاستند نه حرفی افزودند لاجرم اعتراض نمانه بلکه تنقیص
مدیحت کستری و ثنا خوانیست و بر گاه دامن صاحب جلت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مکر بحضرت
رب العالمین که چنین صعب و ظلم را برای پسندیده حالانکه ذبح کردن آن فرزند که در عقوق والد خود انگشت نما باشد بجز
مغفرت و نسبت باسمعیل که مصداق فلما بلغ معه السعی بود مامور نه کرد اند حالانکه اگر اعتقاد بعدالت باری عز و جل
حاصل نشود هیچکسی مومن نمیگردد و عدل بر اصطلاح امامیه نیست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم مثبت
بران کمند و هر چه واجب است انرا فرو نمیگذارد چنانچه حاصل تصریح پیر دهقانی در صوارم است اکنون غور کن که
در عالم چه افعالها می الی بعد و رآمد که بمثیر بر اخلاف این قاعده کلیه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم ارتکاب
قبیح شمار افاوات معصومین و نصوص ایشان موجود است که نمرود را چنان بر تمام عالم مسلط کردند و کلیه یاهی
هفت اقالیم در اختیار او سپر دند و بنده میگویم که حال نو دست و کیاست او بدان درجه بنص قرانی رسیده بود
که چون بمجادله حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوة والسلام بر خواست یکی را که واجب القصاص بود دریابد و خشید
دیگر را که مرتکب خطائی نبود کردن بخطاب حضرت خلیل و گفت دیدی که اجیاد امانت در دست من است
و تو حصر میکردی که باختیار خویست پس و رب الغرت در کتاب مستطاب جا لمکه این قصه را بیان فرمود
گو شواره و اغماز آن نیست که الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان اتیه الله الملک یعنی سبب دعوی خدائی برای او آن
بود که خدا او را ملک و سلطنت مذکور عطا فرموده بود پس بیان باید کرد و که حکیمی چنین در عالم باشد که تجویز کند که در عطای
ریاست جمیع اقالیم سبعه مذکور بکتاب قبیحی شده نه ترک اجیبی و آنهم بدست چنین بخیر دی که امانت و اصحاب اندانست
و مدعی آن شد و نوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را کشت ای غیر ذنک حالانکه حکمای اسلامیین میگویند
نه سگ و امن کاردانی دیده که دهقان و انا که سگ پرورید و اگر پیر دهقانی در عالم رجعت همراه رشود و طرز
الطاق گوید که مراد ما از حکیم حکیمی است که مذهب با باب اعتزال یا مذهب اهل تشیع داشته باشد پس عجز متحقق شد
نزد اهل هنر و بیت الذی کفر فهم چنین سخن میرود در سلطنت هر ظالمی مثل نمرود بدکردار و ریاست همچو عبد الله بن زیاد
بد نهاد و امام حسین و سیوطی و امثال آنها پیدا کند برای انکه اختلاف هست را از میان بردارد و جهاد کند با ین ظالمین
و بلاد و عباد را منتظم گرداند و هر گاه نائب او کشته شود و هم فرزندانش و او عاجز شود و فرشتگان بر حال او بگریند
و خواهند که نصرت کنند ایشان را چنین توفیقی نبخشد که او را دستگیری فرمایند بلکه در امر دگی اسباب مبتلا شوند
و وقت انرا دست ندهد و هیچ حکیمی تواند گفت نه ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و غیرهم که این افعال قابل مدح و ستایش
و تقرب باشد که بعد ازین ظلم ستم بر شهدای کربلا و رئیس ایشان گزشت که اطفال صغیرین بر امی قطره آبی جان دادند

پدید آمد حرفی ازان نیست که همه شیعه دو سه کس در دایره ایمان نماند و همه راه روست پیش گرفتند چنانچه
در منهج المقال است و قصه ترسکان در کافی کلینی بنسخه صفوانی این عدل و داد برای خالق العباد تجویز کردن بلکه
واجب دانستن و بعقول ناقصه قیاس شیدن بارد و رطبات مذکوره خوطه ها خوردن کار است این سبا و دیگر شیاطین
اشقیاست ستایش عقل انچه از کافی و دیگر اصول طایفه معلوم شد که خدا او را پیدا کرد و فرمود اقبل فاقبل
فرمود او برتابید رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل جز عقل زاده و بزاد و رانش را باید که بر یاری عزوجل
حکم رانی نماید آنرا حال ایشان دیدی بمقتضای اصول کافی کلینی و روایات عبد العزیز کشی و مختار که این پیشوایان
امامیه ترک تجارت کرده و در دکاکین مدینه نشسته برای انمعنی بها یا تامی گرفتند که معلوم نبود که بعد از امام صادق
امام ایشان کیست پس از تمنا های شان که میگویند این بود که بلحق میشوند بخوارج بکفر من جناب امیر المومنین و بیزار
شدن از عدای او بر تعالی است که در صوارم فتوی داد که قتل انبیا علیهم السلام در بعضی از صور مستحسن است چنانچه
دیده باشی لاحول ولا قوة الا بالله المختصر سخن انیست که چون اعتراض متوجه حضرت ابراهیم را دو جواب یافت پس
اعتراض نیست که بحضرت افرید کائنات لیس کما یتیا که بدان اشاره کردیم مثل لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون
و نیز لا مسئلب لحکمه الی غیر ذلک کلام باری عزوجل است بی تغییر و تحریف این اعتراض کجا ایشی در میان ایزد بے
نماند ورنه جواب ملحدی زندیقی بر ذمه ما نیست که بر برکان دین گفته اند ۵ انکس که بقران و خبر زد نه بی است
جوابش که جوابی نهی تواند و پیه طاهر است آنچ قبل ازین علمای شیعه همین میگفتند و ملعنها بر
بر اهل سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و همین عقیده داشتند که این اختلافات موجب گمراهی است بخلاف
حضرات ایمه که اختلافی ندارند و هر چه یکی حکم میکنند دیگری همان میگوید و همه متبع طریقه امیر المومنین بودند پس
باب اختلاف از مجتهدین اهلسنت کشاده شد و ایمه ضلال و گمراهی بود و از علل حضرت شیخ المشایخ نیز همین
با فادات حضرات عیانست که انما الدین واحد و انهم بنکر ارتفض فمیمه انمعنی که مراد از رحمت اختلاف است آمد و
رفت ایشان است در بلاد و دیار نه اختلاف دینی و جناب مجتهد الزمانی اکنون چنین رای میزنند و فکر میکنند
که حضرات ایمه چه کنند که خود محکوم اند باحکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض او نیز بحضرت خداوند
عالمین سر میکشد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و مبعوث فرمود ایشان را برای
رفع اختلاف است تا بر شریعت محمدی بطور واحد بروند چنانچه از تصریح کنتوری صاحب غفائر و تسنیم ایضا
واضح میکرد و این اختلاف ایمه مثل انبیای سابقین از کجا پیدا شد پس معلوم شد که بجهت نزول بر صحیفه برای
ختم نبوت حقیقة باقی ماند نه اثری از الیوم اکملت لکم دینکم و بامر امامی بطوری دیگر حکم نمود و اختلاف فرق شیعه
القدر از اختلافات ایمه پیدا شد که قریب بدو صد فرق ضاله نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب ضخیم وفا
نکند حرفی برای نمونه مطابق ایمای سابق انکه بعضی بر ملائکه بجهت جناب امیر میکنند و بعضی بذوایم حضرت سر
کائنات نیز زبانی میکنند و من حرفی که نتیجه این دو آن و اصل الاصول انهمه فرق ضاله از کتب اثنا عشریه تو میگویم

بعد نشنود و نگوید کن که بالآخره کتب شیعه غیر ازین چه که ایمه مراعات تقیه میکردند و معبر این ها کل الامر غیر ازین چیست که بحسب
سایلی موافق حال و مقالش چیزی میگفتند اگر سنی آمد بها امامان عادلان الی آخره فرمودند اگر شیعی آمد از نیشر او سیرت ایشان
و فقرها که شنود و حدیث قیمض یاد نمودند چنانچه مشهور و معروف و حدیث اول در اخلاق و مصاحب رسالت الوفی
و مانند آن مبسوط الی غیر ذلک مما اقر و اعلی ایمه الهدی و بر دو یگر حدیث فارحظی نهادند که حضرت ازال عبا فارغ خط
گرفتند و بعضی افزودند که نماز پس سنی در جماعت شان چندان توانی دارد که گویا با قتدای پیشوای عالم نماز کرده
و دیگر ان چنانچه در کافی است اینچنین تقریر فرمودند که ازان برابری نماز شان باز نمایان میکرد و پس اگر اختلاف
شیعه بهزار فرقه میکشد عجبی نبی بود و این جا بنده بیچارگان با وصف گریه و زاری کاسبق اگر نماصبی کردند موجب
حیرت نیست و اگر رافضی شوند سبب مدهوشی هیچ نخواهد بود که ایمه دین این چنین اختلاف داشتند پس
ایشان معذور شدند لیکن سخن را خود تو مبدا بود + گر فزون گردد تو شش افزود + پس بیچاره مجتهد آجزا
بر سو فرو ماند و بران استقرار کرد که واقعی و سخن درست همین است که ایمه هدی مختلف بودند مانند انبیای سابقین
و کسی مان او را نیکرد که انبیای لا السلم سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند و نزد شیعه در امامت اختلاف
افتاد که اصل الاصول الشیان تواند بود و بر اینکه هیچ اصلی از اصول بکار آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد امامت ملا فضل
خرم بر وصایت و دارد که کسی از اولاد حضرت امام حسین که مجتهد در اثبات شهادت انجناب بنور سخنی و درست و فقره
چست نمیکوید اکنون نسبت به نمعنی میکند که انجناب را چون امر خاص در باره شهادت فرار سیده بود
باز صوصیکه بعموم دارد شد کاری نبود جوابش بار با مجملا و مفصلا دانستی که پس بعد از نصوص صریحه و رسیدن
وحی و خواب سفر شام و ما تعلق بذلک و هم رفتن بجدود اهل اسلام ذرنگ بطور عادیا بسر کردن که فی العالم آه
خیال انیمعنی که یزید رحمی و ترحمی دارد پیش او سبردم که برادر من است معاویه عم بود چه معنی داشته باشد
و این هر دو قول و فعل چگونه جمع شود الی غیر ذلک مما نقلوه عن الامام و اسس علیه علم الهدی و غیره من ائمتهم
و در سابق و لاحق برای ابطال امور یکه مجتهد بهمان نسبت کرده انقدر تفصیل و بسط بکار رفته که قلوب شیعه میدانند
چنانکه شیخ میگوید سه شبی یاد دارم که شمع تخفت نشستیدم که پروانه با شمع گفت بلکه نزد عقلا برهانی عجز
مجتهد چنان قائم است که همه مسلم تواند بود و احدی دران تکلم نتواند نمود که چون حواس او در جواب سالهٔ مختصر
که دو سه جزو بیش نباشد و بکمالش کما سبق مفصلا فی هذا المجلد عزاز و عادی چیزی دران مذکور نشود احتمال بذیرد مثلا
گاهی بگمان جناب امام حسین در تکیه کردنش بر جماع اهل کوفه دل بندند و بیدانند که فوج را که همراه بود حضرت فرمود
و رنالی مرکتاب مختوم از غایت جسارت بشکنند و حدیثی اطوال را نه بینند که فارحظی انجناب از هر دعوی و اختیار
خاموشی از هر سه بود بدیگر یکه کعبه را اگر منهدم کنند او مرخموشی بر لب زند و قران مجید را پاره پاره کنند و او زنهار
مخالفت نکند و هتک ناموس رخ دهد و او قفل سکوت بر لب و مهر نهادن غیر ذلک مما فیه فساد صراحة و دقیقة
مزایل سند سه را عزبال نماید و غوطه دران زند که شاید از للته بای کهنه خیری بدست آرد و چندان مدهوش گردد

کہ کتاب ہای مجلسی را ہم در جواب ملا خلیل نمکند او حی تواند در جواب این مجلدات ضخیمہ کہ افادات قدما و متاخرین
در ہمہ ابواب و فصول تہ و بالا و زیر و بم کردید حکم کردن و سخنی بر کرسی نشاندن روا و تحقیق دادن این خیال محال است
بلکہ اگر مجتہد در کمند بسم اللہ و محراب او بیاساید زندگانی تلخ شود و کسی کہ در اغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیاری از ادلہ بران خواہد یافت کہ امام حسین را تقیہ واجب نبوده و بر وجوب تقیہ دلالت ندارد و با ایشان بسبب کوچکی کاری
نبود و نباشد لیکن چون دعوی این امر محوالی محیل بود ایشان را ہم دران شریک گردانیدند چنانچہ حسن مجتبی
را پس اگر بر خلاف آن خبر دہ کہند چنانچہ وقوع پذیرفت البتہ بر اصول رفضہ تا قعر ناکث میثاق
قطعا و یقینا و از نجا نیز محکم توان کرد نسبت بہ مجتہد حکایۃ و نقلا بر طبق کلام پیر دمقانی در صوارم کہ
در پیشہ بزرگانش ہر کہ شک آرد و مصداق الحاک لا است گردد کہ بسا دلیل و سابق بر وجوب تقیہ برای جناب
امام حسین ذکر کردم و نیز خراجات و اشارات در رسالہ قدیمہ نمودم بعد ز گنجائش و چنین میگوید
کہ چون فاضل مجیب او دمتوہم نشود کہ بر جناب امام حسین تقیہ حرام بود و از انجا است کہ بر
خلع خلافت راضی نشد و فرمود اینچہ فرمود و جوابش انکہ در آن ایام این غلبہ بنی امیہ کجا بود
و معاویہ کی خواست کہ ہر کہ بیعت نکند سرش جدا کنند الغرض ہر چیز را باعتبارات و جہات خواہیم در
شریعت حکمی است چون علت وجوب تقیہ چنانچہ مفصل و انتی تحقیق یافت البتہ تقیہ ضرور شد بین کہ از
کلام مجتہد نیز تقیہ جناب امام حسین بہ ثبوت میرسد جائیکہ ابن عباس نوشتہ رعایت علم المدی خود کہ از این عبارت چنانچہ
حی مبنی ظاہر میشود کہ آنحضرت را ظنی بر عہود و مواثیق اہل کوفہ و بیعت آنہا با مسلم بن عقیل حاصل شدہ بود و پر ظاہر است
کہ اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدرش دانست تقیہ میفرمود و پس لاجرم روانہ شدن آنحضرت بطرف
کوفہ مخالف تقیہ نخواہد بود و از اینجا بہ ثبوت میرسد کہ امام حسین رضی اللہ عنہ در زمان معاویہ تقیہ میفرمود
بلکہ از آن ایام ثابت شد کہ روانہ شدن بکوفہ نیز تقیہ بود زیرا کہ واسطہ در بیعا یافتہ نمیشود پس تقیہ باشد
یا عدم تقیہ در اینجا نیز حواس مجتہد گم گشتہ زیرا کہ جملہ تقیہ میفرمود کہ خبای شرط است یعنی اگر زمان یزید مثل
زمان معاویہ نیست تقیہ میکرد لاجرم تقریر ہمین باشد کہ روانگی آنجناب خلاف تقیہ بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و قبول ان کلام مجتہد منوط بہ اظہار زیرا کہ ہر گاہ مغفر کور برای ارادہ جہاد و غزل کردن یزید بود بالاتفاق خلاف تقیہ
باشد و پسر در تقیہ کہ نعوذ باللہ مبتلا شد عداوت امام شہید کہ در عہد خویش باقی نماند و دشمن شد ند و مانند فرزند ان را شہید کردند
اکنون میباید کہ تقیہ سابق اگر از آنجناب بود جواب کردن زیرا کہ یقین بلاک حاصل شد باز میگوید کہ ہنوز وجوب یقین بر جناب
نرسیده و دلیلی بران قایم نگشتہ جوابش غیر ازین چہ باشد کہ قیام دلیل وقتی او را نظر آید و معقول نشود
کہ در شاخ بر پیشانی او پیدا شود و دو میکہ عورت او را بہ پوشد بر پیشانی حواس او را نا پیدا پیدا
کہ از کجا بکجا رسید کہ بعد ترتیب مقدماتیکہ نتیجہ آن اظہار حق و ترک تقیہ باشد از تو تقیہ

میکند و در وقت مصطفوی برداشت کرده او حصول یقین هلاک نفس را لاجرم بحکم وجوب تقیه بکار می نماید لاجرم امر
انایب و حال توان دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و دجال شقی بیان کرده
آید که معاملات او بالعکس خواهد بود و لیکن نه بطوریکه فاصله میان مشرقین و المغربین
نمودار شود چنانچه در مجلد اول در ذکر دابة الارض دانستی که رفته آنرا برای جناب امیر کرم الله وجهه
قرار میدهند و ادعای لعنت بر پیشوای خود می نمایند و کتابیکه نزد من است نقل آن رساله است که خود مجتهد
بتصحیح آن پرداخته و من بعد نقلش در مقابله آن با اصل مشغول گشتم و بنهایت تصوری کوشیدم چنانچه
در سابق بحکایت حصولش بعنایت ایزدی و آنچه بدان متعلق بود مفصلا دانستی بالجمله از شور و شغب مجتهد
کسی از عقلا نمی هراسد اگرچه او و قلوب اهل اسلام را بذکر خرافات مسیله کذاب می خراشد نزد اهل عقل
واجب برادر درین مقام دانستن است که بر اینکه درین مجلد بوجوب تقیه قایم کرده گفته ام که جناب امام حسین با وصف
وجوب تقیه بر اصول امامیه تارکش بود خطاست از آغاز تا بانجام تبقریر اینکه علما آنرا قبول کنند پس از دو بدو آن
آن قتیل و قاتلش متحد مشتری نخواهد گردید اگرچه او و تمامی رفقایش دیده و من پرستاران امام و همین را جمع کنند و انالله ذلک قوله
در برهان سنوالست جواب ستار لال او انچ حقیقت انست که مجتهد چون شب و روز مجالس عزای امام حسین
می نشیند اگرچه ریا و سمعه امر فرض شهادت آنجناب را بر رفق و حصول خود کرسی نمی نشاند بلکه بر قواعد
مقرری اندیشش دین و ایمان آنجناب محل گفتگوی مومنین پاک میباشد و اما کتاب الله و تفسیر آن
چه حاجتی ماند تا گاه گاهی مطالعه آن بردازد و خود را ازین بیهوده سرای بوالهوسی و خامه فرسای
باز دارد و پس بداند که رفضه اثنا عشریه که این تقشف بی هنر خود را از مجتهدین الیشان میشمارد و قوه قضاییه
را برای اجتهاد و شطر میکند چنانچه در من کتاب بارها دانستی انچه در تفاسیر آورده اند و بعد ذکر آن کردن
این بناح را در شکنجه عذاب بیچ و تاب توان دانست که ملا محسن بهاء صافی آورده دیگران در
تفسیر آن زیر آیت کریمه لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج و لو اعجبک
حسنهن الا ما ملکت یمینک انکه نوشته اند معنایش بعضی میگویند و معنی آن که حلال نیست ترا
بعد ازان زنان که حاضرشان منصوص ست از برای تو و نه حلال ست از برای تو که الیشان را بدل کنی
بدیگر زنان اگرچه بشگفت آرد حسن آنها و بعضی گویند که حلال نیست بعد ازین زنان تو الیشان را اختیار
داده بودی که اگر خدا و رسول را برگزینند و فقر و فاقه در خانه من اختیار کنند بتر و نه طلاق بگیرد و الیشان را
خدا و رسولش را اختیار گردانیدند و محنت و سختی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
الیشان را و نکاح دیگران نپذیرفتی و در همین صفحه سطری چند پیشتر ازان نام الیشان برده و عائشه و حفصه
ام سلمه و زینب بنت جحش و میمونه بنت الحارث و ام حبیبه بنت ابی سفیان و صفیه و جویریه و سوده
این نه در خانه حضرت بودند و حضرت در فات یافت و نزدیست افضلیت شان انست که افضل

شان خدیجه کبری بازام سلمه بازمیمونه ام المومنین ام حبیبه ام سلمه کنانش مشهور بود بازام عبدالله عایشه بنت ابوبکر
خدیجه بنت خویلد بازسوده بنت زمعه بازام سلمه کنانش مشهور بود بازام عبدالله عایشه بنت ابوبکر
حفصه بنت عمر بازینب بنت خزیمه بن الحارث ام المساکین بازینب بنت جحش وحبیبه بنت ابوسفیان را
برشمرده که آخران خولد بنت حکیم سلمی ست که حقتعالی بارای دفرموده وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ اِنْ اَرَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
هنتم ایشان میمونه که حقتعالی عقد نکاح ابارسول خویش تدبیر جبرئیل بعهده سفارش او مورگشته ومفسر مذکور گفته که در
روایات آمده که زینب درافتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی ازان انست بامهای پرگاه نزد وجه مطهره
درخانه حضرت باعتراف جمابده مفسرین محدثین مرفعه بودند وان بفعل آنهی باعتراف شیعه حلال شده وعقد
نکاح وخلوت گشته بامصداق وَاَلَّتِي وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ سزوار بودند پس نکاح هفتم تقرر بالطریق اولی جاری خواهد شد که
خدای عزوجل درحق او بلفظ تزویج وعمرام المومنین فرموده وجلنا کها وازین کتاب عیان شده که تعریفی
باعتبار معنی بنصوص ائمه در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در روایات ائمه علیهم السلام نزد خیکبا بوده وهر حال
حق تعالی این تزویج خاص را درکتاب مستطاب باقاده معصومین بیان فرموده وحقیقه دهن سگ بناخ
نیابرد وخته ولیکن بهمایی مجتهد زندیق دیده نیست که بازهم ازعوعو نبوراقشانی ما وبازنمانده درنکاح خامس
حضرت اینچنان گفته که دیدی وشنیدی دیده ابلاخطه آن دلش خوناب نشود که این تزویج مادختر فاروق اعظم
بوده که جبرئیل دربارها وقوامه ومعاونه فرموده ومناسب حال این مزدیق آن بود که درنکاح حضرت که
امام المومنین عایشه صدیقه بنکاح چهارم بودخنزیل وفال میکرد وبتعلم حضرت پیمبر اخت وحوصله خود را کبرالنوعی
رسول مقبول ست نیزخالی نمیبود که زدامن ناصبی عداوت اهلبیت حضرت نبی نگاهداشتن او درخانه چگونه
درست بود خدیجه را کناحبیت عایشه یعنی عداوت باجناب امیر وحضرت فاطمه وحسین رضی الله عنهم
اجمعین درکتب شیعه باظهار مجالسی دیگران از علماء رفضه علیهم بالتحقیم بجای خود ثابت کرده ایم
هم کافرست وهم بنص لعین فکیف که امام المومنین حفظه الله معاذالله یاد معه این تبنا چنانچه بمطالعه بحار حیات القلوب
وغیران از کتب غیر متناهی عیانست که ناظرین وسامعین بدیدن وشنیدنش لاحول میگویند پناه بر رب اصبر میجویند
زوجه خامس باشد علاوه دانکه چنانچه این هر دو خاصه دشمنان آل عبا بودند دشمن حضرت خدیجه نیز بودند
طائفه خاشه بود ملند حتی که حضرت را بهر بار شهید کرده چنانچه در تفاسیر ایشان مثل انا مسدد عیاشی
مفصل ست وانیقام الاکل تفصیلش نیست ودر نیقام نیز حقتعالی بعلم ازلی خویش فرمان کلب عقور بریده
جائیکه بر خرافات ایشان برای رفعت شان امهات المومنین عموما وخصوصا برای حضرت عایشه صدیقه

مجموعه مطهره است میفرماید الخبیثات للخبیثین پس در حقیقت شمنان ایشان نخبیث العین گردیدند و چگونه چنین
نباشد که الخبیثات للخبیثین اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم و از عجائب و غرائب آنکه
مفسر مذکور زیر تفسیر لا یحل لک النساء من بعد پس از تحریم معلوم افادات حضرت معصومین مقتضای مذهب
خویش نقل کرده و در حل آن رو بجای نبرده بلکه خود را و انجا بچاره موجه حیرت سپرده بیانش آنکه میگوید که کلینی
در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست مگر آنکه حلال نباشد برای تو ان زنان که حرام گشتند بآیت
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اگر چنین نبود می گوید که مردم میگویند که لازم آمدی که حلال باشد
مر شمار الابحرامی حضرت نباشد زیرا که هر کس را شاید بدل تواند کرد و حضرت را بر آن قدرت نباشد و چنین نیست
که آنها میگویند و راه غلط می پویند خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را بر زنیکه اراده او کند بگر انچه مذکور شد بسوره نساء و حدیثی چند
درین باب از امام صادق هم مرویست و در بعضی از انهاست که گمان می برم که بشما خیال کنند که حلال شد
برای شما اینکه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث ما خلاف احادیث مردم میباشد
و قمی استاد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد تحریم آنکه حرام شد عز و جل در سوره نساء بقول او تعالی ولا ان تبدل بهن من
تبدل بهن من آنرا که اجماع مفسرین است بر قصد ام المومنین زینب که زن زید بود و گفتند عجبا لحسین یعنی حلال
نیست ترا زن مردی که تعرض کنی برای آن او طلاق دهد و تو نکاح کنی نبی و ار انیکار کن بعد ازین ملاحسن زیر ان
میگوید که حال این اخبار چنانست که می بینی و همچنین انچه قمی گفته ما طاقت فهم آن نداریم خدا رحم فرماید و بما
ما را بفهم آن و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ ست بقول او تعالی ترجی من تشاء منهن و تؤوی الیک من تشاء زیرا که این اگرچه مقدم ست در قرأت لکن مسبوق ست در نزول ازینجا هم حال اصول صحیحه
و معتبر ایشان که ملا مذهب این بدکیشان تواند بود توان دانست که خود اکابر رفض خود ها در مزابل
مندرسه زوند و لباسی که شرمگاه ایشان ازان مستور شود بر بنا در و نمیزند طور خویش فهمی امام المحدثین
این بداند یشان استاد کلینی باید دید که تهتش بکجا معطوف گشته که خود ملا در توجیه آن تن بحر و قصور جوش
که در حقیقت بکجا می نجامد در داده پس قول خواجه در باره امام و مقتدا یانش بدینطور باید خواند که در
همه دیر مغان نیست چو او شیدائی ۱۲ خرقه جامی کرو باده و دفتر جائی و دیگران درین عطف التفاتی نمیفرمایند
کجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنین اقربرا گذاشتن و ان ابعد را مد نظر داشتن باعتبار کدام توجیه تواند بود
الحاصل در عطف دار جلکم بر وجوهکم چه فریادها کردند و ان را موجب تحریف دانستند که امام رضا از ابتو سط
روح الامین نزل من الله در رفعه خود دانسته دانطف فرموده و این را قمی و دیگران حسن تحقیق قرار داده اند
افسوس که اجنبیت مقام زیاده تر رخصت نمیدهد و رنه این قسم خرافات این اجزا را پر کردمی و دل خود
را ازین غم و غصه خالی نمودمی والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق اکنون عبارت فالائق مجتهد را بترجمه
میسر قلب میکنم بیانش آنکه بر طبق کلام این عجیب ذی فهم می توان گفت که از کلام حضرت ملک علام

واحادیث صحیحہ حضرت خیر الانام علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام حوالہ نمائند علی الاربع مستفاد بلکہ منصوص میشود پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الٰہی در باب ازواج تسعود خلت زمن ذہب بنفسہا واقع نشد وبراین ہر نظر بقواعد شرع سور واعراض نکردہ مہما امکن این اعتراض است کہ متمسک در حق آنجناب بسبب نافہمی مجیب لازم آمدہ اگرچہ انبیاء سابق ولاحق برین نہج سور واعراض میشوند مگر بحسب ملحدی چند خارج از دایرہ اسلام کہ گبہ خورده باشند وازواج مطہرات را کنندہ حضور سرور کائنات ومعاذ اللہ از گروہ نواصب العین قرار دہند واگر سخا طرت گذرد کہ این بحسب از کتب رفضہ مفصل دانستہ معلوم نیست کہ مفسرین اہل حق در منصوص چہ نوشتہ اند تا بالاتفاق فریقین بہ ثبوت می انجامید پس بدانکہ استیعاب آن موجب اطالہ کلام است پس ناگزیر بعبارت مفسر بیضاوی رحمۃ اللہ علیہ قناعت میکنم کہ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ بالیاء ولان تانیثہ الجمع غیر حقیقی وقرء البصریان بالتاء من بعد من بعد البقیۃ وہو فی حقہ کالاربع فی حقنا او من بعد الیوم حتی لو ماتت واحدۃ لم یحل نکاح اخری الی تبدیل بہن من ازواج فیطلق واحدۃ وتنکح مکانہا افرد ومن فرد لتاکید الاستغراق ولو اعجبک حسنہن تحسن الازواج المتجددۃ وہو حال من فاعل تبدل دون مفعولہ من ازواج لتوغلہ فی التنکیر او تقدیر ومفروضا اعجابک بہن الی عز ذلک التقدیر اما تقاسیر اہل حق پس بعبارت ضروری از کتاب اتقانی می کنم کہ شاید مقلدین مجتہد گویند قیل قولہ محمد از بیضہ خاص یعنی الزام بود وبباید دانست قاضی صدر الدین بیضاوی رحمۃ اللہ علیہ در انوار التنزیل واسرار التاویل بفرماید قولہ ومن بعد ای من بعد ہؤلاء المسمیات بالنساء المذکورات وہن اللاتی نکحہن فی وقت من الاوقات او من بعد التسع بالموت او الطلاق فانہ کان محرما علیہ الزیادۃ علیہن بعد ما اختار ہن وہذا ہو المروی عن ابن عباس رضی اللہ عنہ وقیل من بعد الیوم من الاجناس بعد ہذہ الاصناف الاربع الکتابیۃ والمملوکۃ والعربیۃ والاعجمیۃ وقیل من بعد ہذہ التسع من نساء امتک بالتزویج او التسری

جماعة منهم فبنوا مسجدا الى جنب مسجد قبا و قالوا لرسول الله وهو بخير ائتنا بتبوك ما يحب ان نتخذ
فتصلي لنا فيه فقال اني على جناح سفر و لما انصرف من تبوك نزلت فارسل من يدرم المسجد
واحرقه وامر ان تتخذ مكانه كناسة يلقى فيه الجيف والقمامة فرارا من ضرار حه للمومنين اصحاب مسجد قبا
كفرا وتقوية لمكفر الذي كانوا يصرونه وتفريقا بين المومنين الذين كانوا يجتمعون للصلوة في مسجد
قبا اراد ان يتفرقوا عنه ويختلف كلمهم وارصادا واعدادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل
يعني عامر الراهب قبل بنوة على قصدان يامهم فيه ابو عامر او اقدم من القمام في الجوامع انه كان
قد تنصب في الجاهلية وليس المسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه وآله المدينة حسده وحزب عليه ثم
حرب بعد فتح مكة وخرج الى الروم وتنصر وكان يوهل ان يتجمعون عليهم و اعدوا هذا المسجد له
ليصلي فيه ويظهر على رسول الله وانه كان يقال رسول الله في غزاته الى ان هرب الى الشام لما
من قيصر بجنوده يحارب بهم رسول الله عاب تقصيرهم وعهدوا ليحلفون ان اردنا الا حسنى والله
بنيانه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في خلفهم الغنى كان سبب نزوله ان نفرا قوم من المنافقين الى رسول الله فقالوا يا رسول الله انا
لنا ان بني مسجدا في بني سالم للعليل والليلة المطيرة والشيخ الفاني فاتنا فصل لنا فيه فقال لهم رسول الله وهو على
الخروج الى تبوك فقالوا يا رسول الله لو اتيتنا فصليت فيه قال انا على جناح السفر فاذا قفلت
انشاء الله اتيته فصليت فيه فلما قفل رسول الله من تبوك نزلت عليه هذه في شان المسجد وابي
عامر بن الراهب وقد كانوا خلعوا الرسول الله انهم يبتغون بذلك المصلاح والحسنى فانزل الله على رسوله
والذين اتخذوا مسجدا ضرارا قال وارصادا لمن حارب الله يعني ابا عامر بن الراهب كان
بايتهم فيذكر رسول الله اصحابه وفي تفسير امام عندنا قوله لا تقوم فيه ابدا من سورة البقرة ان رسول الله كان بايته الاخبار ان
صاحب دومة الجندل وكان تلك النواحي له مملكة عظيمة ما بين الشام وكان يهدد رسول الله بقصده وقتل اصحابه وكان اصحاب
رسول الله خائفين وجلين من قبله ثم قال ان المنافقين الفقراء بالنوا لابي عامر بن الراهب الذي سماه رسول الله
الفاسق وجعلوه اميرا عليهم ويخوفه بالطاعة فقال لهم الراعي ان اغيب عن المدينة ليلا انتم الى
ان هم تدبيركم وكاتبوا صاحب دومة الجندل ليقصد المدينة فاوحى الله الى محمد صلى الله عليه وآله ما هموا
عليه من امر عامر به بالسير الى تبوك وكان رسول الله كلما اراد غزاة وري بغيرها الا عراة فيقول
فانه اظهر ما كان يريده فامر ان تتردد الاخبار حتى اتى الخبر فيما المنافقون وقد صحوا لله
فيه بتنظيم عنا واظهر رسول الله ما اوحى الله تعالى اليه ان الله ينتظره حتى ياخذه وليصالحه
على الف اوقية وعلى ان يرحب في رحبة وماتي حلة والف اواق غزى صفرا وماتي حلة ويتصرف سالما
الى ثمانين يوما فقال لهم رسول الله عن موسى وبعد قومه اربعين ليلة وانتم اعدكم ثمانين

لیلۃ ارجع سالما غانما ظاهرا بلا حرب یکون فلا یشاکک احد من المومنین فقال المنافقون لا واللہ لئن
اخر کرۃ التی لا یحر کنا بعدہا ان اصحابہ لیموتنا لجشعہم فی ہذا الحر وریاح البوادی وضناہ المواضع المتوحشۃ
الفاسدۃ ومن سلم من ذلک قتلہ اسیرفی ہذا کید رو قتل وجرح واستاصلہ النبا فقون بالعلل ذکرہا
بعضہم القتل بالحر ولبعضہم بمرض یجدہ ولبعض بمرض عیالہ وکان باذن لہم فلما اصبح وصح عزم رسول اللہ
علی الرحلۃ الی تبوک عدہولاء المنافقون فبنوا خارج المدینۃ مسجدا وہو مسجد الضرار یریدون الاجتماع
فیہ ویقولون انہ للصلوٰۃ وانما کان لیجتمعوا فیہ لبعلۃ الصلوٰۃ فیتم تدبیرہم ویقع انہاکہم بما یبیتون بہ لہم ویریدون
ثم جاءوا جاءہ منہم الی رسول اللہ وقالوا یا رسول اللہ ان بنو تنا قاصیۃ عن مسجدک فانا نکرہ الصلوٰۃ فی غیر
جماعۃ ویصعب علینا الحضور وقد بنینا مسجدا فاما رایت ان تقصدہ وتصلی فیہ لنتمن وتشرک
بالصلوٰۃ فی موضع مصلاک فلما عزم رسول اللہ باعزفہ اللہ عن امرہم وفاقہم وقال انبتونی
بحماری فانا بالبقیع فرکبہ یرید نحو مسجدہم فلما بقیۃ ہوا صحابہ لم ہبیت ولم لمیش فاذا ہم رہا
عنا لے غیر سارا حسن سیرہ وایطیبہ قالوا لقل ہذا الحمار قد رای من الطریق شاکریہ ولذلک لا یثبت
بنحوہ فقال رسول اللہ انبونی بعرش فرکبہ فلما بقیۃ نحو مسجدہم لم یثبت وکلما حرکوہ نحوہ یتحرک حتی وا

ہما لغیرہ من المواضع حفت حرکاتہم نعت ابدانہم وبسطت قلوبہم فقال رسول اللہ ہذا امر قد اراد
ولیس بیدہ الان وانا علی جناح سفر نا وسا وحتی ارجع انشا اللہ تم الفدا فی ہذا النظر ایرجناہ اللہ
ویجدنی الغزم علی الخروج الی تبوک وعزم المنافقون علی اعلام مخلفیہم اذا مرجعوا الیہم بما اسلاوا
ویقول اما ان تخرج معنا فیخاقصہ حدیث سنرلت آورد ہ کہ دخلی تعلیم محتہا ندارد ذکر قصہ رسول اللہ ضم
مع الکید رواحدہ لہ وصلہ معہ علی راہ ذکرہ ثم قال رعا در رسول اللہ تعالے وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَّکُفْرًا
وامر رسول اللہ بہادراق مسجد الضرار فانزل اللہ تعالے وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَّکُفْرًا
ثم ذکر ان ابا عامر الراہب کان اعجل ہذہ الامۃ کعجل قوم موسی وانہ دعا اللہ علیہ وانصابہ لقیح وہ
برمس وفالج ولیقوہ ولبقی اربعین صباحا فی اشد عذاب ثم صار الی خراب اللہ لا یقوم فیہ ابدا اے
لا تصل فیہ ابدا یقال فلان لقوم باللیل اے یصلی بمسجدا سس علی التقوی من اول یوم من امر
وجود وفی الکافی عن الصادق عن العباشی عنہا والقی یعنی مسجد قبا قیل اسسہ رسول اللہ
وصلی فی ایام مقامہ بقبا احق ان تقوم فیہ او لے بان یصلی فیہ العباشی قال یعنی من المسجد
النفاق وکان علی طریقہ اذا تی مسجد قبا مقام فیفتح بالما ودالسدر ویرفع ثنایہ عن ساقہ ویمشی علی
جمر غی ناحیۃ الطریق وبکرہ المشی وبکرہ ان یصیب ثنایہ من نساتہ قل کان البنی یصلی فی

مسجد تبا قال ثم فیه رجال یحبون ان یتطهروا واللہ یحب المطهرین افمن اسس بنیانه علی
تقوی من اللہ ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم واللہ لا
یهدی القوم الظالمین وبعد ازین نیز در مذهب شان سیفرماید لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة
فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم واللہ علیم حکیم زیرآن مفسرند کور طور اعراق آن رقمی بیان مینماید
بذکر اسامی اصحاب بعثت رسول اللہ مالک بن حشم الخزاعی وعاصم بن عدی اخا بنی عمرو بن عوف علی
ان یهدموه ویحرقوه فهدموه وحرقوه فقال العاصم امرنی حتی اخرج نارا عن منزلی قد دخل وجاء نهارا اشعل فی
سعف النخل ثم اسقطه فی المسجد فیضرمواه وقعدوا بین حارته حتی احترقت النبعة ثم ابرمه حائطه انتهی مختصرا
یعنی در تفسیر جوامع مروبست که چون بنی عمر بن عوف مسجد قبا بنا کردند حضرت نماز گزاردند در ان بنی
بنو غنم بن عوف حسد بردند وگفتند که مسجدی بنا کنیم ودر آن نماز گزاریم ودر جماعت حضرت حاضر نشویم
پس بنای مسجد تمام کردند به پهلوی مسجد قبا وگفتند بجنگ وی حالیکه آنجناب مصروف بود بسفر تبوک که
ما دوست داریم که تشریف آری ودر آن امام شوی حضرت عذر ند کور بیان نمود چون از سفر باز گشت
این آیت نازل شد پس اصحاب را برای هدم آن مسجد فرستاد تا بخاک برابر کردند وستف آنرا سوختند وکتاب
قرار دادند ونجاست دخس وخاشاک دران ریختند وبنای آن مسجد برای ضرر اهل اسلام بود وتقویت کفر
که در دل خود پنهان داشتند وقصد تفریق مومنین کردند که در مسجد قبا جمع میشدند خواستند که جمعیت
موحدین پریشان گردد ومیدانستند که مسجد خود را برای عاصر راهب که محارب کرده بود بخدا ورسول افتتاح
وگفته اند که قصد ان کردند که او در ان امامت کرده باشد چون از شام بیاید ونیز در جوامع ست که او طریق
رهبانیت اختیار کرده بود ولباس خشن پوشیده در جاهلیت چون حضرت در مدینه آمد حسد نمود وبعد فتح مکه معظمه
بروم رفت ونصرانی شده پیر وره هوا خواهانش توقع داشتند که می آید واین مسجد برای او مهیا کردند
که در آن نماز گزارد وطور خود در ارواج وبهد وبر حضرت غالب گردد وقبل ازین قتال کرده بود با حضرت
صلے اللہ علیه وسلم وگریخته بود وبشام تا نصرت آرد از روم وبا آنجناب قتال کند وچون بقیصر تن رسیده
تنها بمرد بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست پس جان بلب آمد که بر وکس نگریست و
این مخلصانش قسم میخورند که بنای مسجد قصد ما غیر از نیکی وگزاردن نماز وعبادت وکشاده کردن جا
برای عبادت اهل اسلام چیزی دیگر نیست وخدا شاهد است که من گواهم که ایشان در وضع زنانند وعلی
بن قمی که استاد کلینی ست در تفسیر خود نوشته که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از منافقین آمدند
سوی حضرت وگفتند ما را اجازت میدهی که در قبیله بنی سالم مسجدی بنا کنیم برای کسی که بیمار باشد
ودر شبی که باران بارد ودر حینا حاضر نشود وسوم برای پیران که بی تکلف در آن نماز گزارند حضرت پروا نکرد
داد ودر اراده سفر تبوک بود چون فارغ شدند گفتند چه خوش باشد که رونق افزای ونماز گزاری

آنجناب فرمود که بالفعل سفر متوکل پیش آمد چون مراجعت کنم خواهم آمد و نماز خواهم گزارد و وقت مراجعت
حضرت این آیت نازل شد در حال مسجد و حال حاضر اهب و قسم خورده بودند که مقصود نیست اگر
امر نیک و مراد از کسیکه تعریب کرده بود عامر ست که می آمد و غیبت حضرت و اصحاب از سایبان میکرد
و در تفسیر امام حسن عسکری زیر قول او تعالی لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتا از سوره بقره مذکور ست که اخبار رئیس
دومة الجندل نزد حضرت می آمد و راست او تا متصل ملک شام میرسید و حضرت را تخویف و تهدید
میکرد و که قصد تحریف و قتل اصحاب دارم و یاران حضرت از جانب او خوف میداشتند و در بینا
منافقین جمع شدند و دست بدست عامر دادند که حضرت او را فاسق سفر سود او را امیر گردانیدند
و به اطاعت عهد بستند و او گفت مصلحت آن می که غیبت اختیار کنم و تدبیر نمایم که بودیم در بینا حب
تهمت ست پس نامه بصاحب دومة الجندل نوشتند که نام او کید بود تا قصد مدینه نماید و فوج کشد تا منقطع
پیغمبر خود را تنها ساگردانید فرمود که حضرت به تبوک رود و معمول شریف آن بود که چون جهاد پیش آمدی
حضرت آن اراده را اصلا صاف نگفتی مگر غزوه تبوک که ظاهر فرمود و در آن آنچه در قلب شریف
پنهان میداشت تا فرمود که سبب این جهاد اراده کنند و این جنگ آن بود که رسوا شوند منافقین و در آن
و نسبت درنگ کردن الیشان خدای نهانی مذهب شان نمود و هر چه وحی آمد بسوی حضرت ظاهر فرمود
که تعقیب رسول خدا غالب خواهد گردانید مرا تا آنکه او را بگیرد و صلح کند بر آنکه داده باشد هزار اوقیه
زر در ماه رجب و دو صد حمله و هزار اوقیه در ماه مغرور و دو صد حمله و رجوع خواهد فرمود رسول خدا در تبوک
پس حضرت فرمود که موسی علیه السلام وعده کرده بود با قوم خود چهل شب را و من وعده مینمایم بشما
هفتاد شب که رجوع کنم چون بسلامت و غنیمت تلف بی آنکه جنگی کنم شود و گزندی بکسی رسد مرا نگویید
که بگاری گوسفندی گلهٔ و منافقین خلاف آن میگفتند که چنین واقعه نا پیش آمد که بعضی از اصحاب او در
مصیبت گرمی و آب و هوای موذیه بمیرند تا آنکه بعد از رنجها جان بسلامت برند و دست اکید گرفتار و قتل
و جریح باشند و این منافقین انواع حیلها انگیختند از قتل در اشتند اخگری و بعضی بر زبان می آوردند
که خود مریض اند و بعضی عذر بیماری اهل و عیال مینمودند و حضرت اجازت اقامت میداد چون صبح شد
و عزم سفر تحقیق یافت الیشان بنا مسجد شروع کردند تا در آن بر آنچه اغراض فاسده مجتمع شده باشند
و مردم را دهم شود که برای نماز فراهم میشوند پس در بین کید و زور تدبیر الیشان بر هم خواهد شد و عمل
بر مضمرات شان اسان گردد و بعد از بنای نزد حضرت حاضر شدند و گفتند که خانه ایست نا دور ست از مسجد
تو کرده میدانیم گذاردن تا ما نیز بنای مسجد نمودیم اگر بخاطر مبارک آید که قدم رنجه فرمائی و نماز گذاری
بمین متبرک برای تو حاصل شود و رسم ملامی تو حضرت بدانست آنچه در ضمیر الیشان بود فرمود که
بیاید خواهیم اینجا بعد سوار شدن پس هر قدر که پاره از راه بروی مسجد ضرار بر حوالی انگیخته قدم بر سیدن

وچون براه دیگر قصد سفر نمود چنانچه باید میرفت گفتند شاید در راه خیری بکرده دیده که قدم بر نمیدارد در فرمود
اسپ بیارید حالش نیز مثل بیفور بود پس مردم در باره او نیز گفتند آنچه گفته بود دیده اسے حمار حضرت از
فرد آمده وخواست که همراه مردم پیاده رود قدرت بر حرکت نیافتند سوی مسجد مذکور وچون بجانب
دیگر میخواستند بردند هیچ تقلی در بدن نبوده فرمود که خدا این حرکت را مکروه میدارد ومن ارادهٔ سفر
بوک میدارم چون بعنایت ایزدی سیر من فکر رفتن بمسجد خواهم کرد که حق تعالے بدان راضی باشد
وسفر بتبوک کرد ومنافقان چون میدان را خالے یافتند عزم استیصال دین واسلام کردند وقصه حضرت
بلاکیدر را خاذ وصلح بالا مذکور شد بستر حضرت مظفر ومنصور باز گردید وکید منافقان جاری نشد
امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت والذین اتخذوا مسجدا الآخر آیات نازل شد باز حکایت
عامر راهب در میان آمد که گوساله ابراهیم بود گمراه کننده مردم چنانچه گوساله قوم حضرت موسے
علیه السلام وحق تعالے مهم او را بکفایت فرمود که در امراضی چند از فالج ولقوه وبرص گرفتار شد وجهل او
در بین امراض صعب معذب گشت در دنیا وعذاب آخرت را پایانے نیست باز حق تعالی میفرماید
لا تقم فیه ابدا یعنی بگذار اے نبی در آن مسجد نماز را گاهی که محاوره عرب است که گویند فلانے در شب
قیام میشود وای نماز میکند لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه در کافی از امام صادق
آمده وعیاشی از ان امام وپدر بزرگوارش ونیز قمی در تفسیر شان آورده اند که مراد مسجد قباست که پیغمبر
را حضرت پیغمبر نها دو نماز در آن گذارد وتا در آن مقیم بود که نماز گزاردن او بهتر است در آن چنانچه عیاشی تصریح
کرده بآن واز اتفاقات ست که بود مسجد ضرار در راه آنجناب چون بمسجد قبا رفتی پس حضرت کمال احتیاط مرعی
دامن بدان نیالودے اگر احیانا دامن آنجناب رسیدے وسبب ترشیح نمودی ودر گوشه راه آن سنگ
پاے مبارک بران گذاشتے را دی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارد
فرمود بلے فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین آیا من اسس بنیانه علی
تقوی من الله ورضوان آیا من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله
لا یهدی القوم الظالمین ولعدا زین نیز حق تعالی در مذمت منافقین میفرماید لا یزال بنیانهم الذی
بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم در مسجد قبا آن مردم اند که دوست
میدارند کمالات را وخدا چنین قوم را تواب عظیم افزاید خیال کنند که شخصی بنیاد عمارت خود نهاد بر خوف از خدا وجوئے
او بهتر ست یا کسے که عمارت خود را بنیاد بر کناره خندقی که در صدد انهدام ست پس ان بکنار سے افتاد و
آتش دوزخ را وخدا راه دین نمی نماید قوم بے انصاف را جاودان خواهد ماند شیخ از عمارتیکه قائم کرد
در لهای الیشان مراد قبیله دلهای شان از هم بریزد وخدا میداند حال دلهای الیشان وصاحب حکمت ست زیرا این آیت
که خاتمه قصه منافقین ست از کافی منقول مذکور ست نام آن اصحاب از امر شریف حضرت

فیر الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام اہتمام سوختن مسجد ضرار اطلاق رود زمانہ کہ فرستاد حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ مالک بن دخشم خزاعی و عامر بن عدی کہ ہر دو برادران عمر و بن عوف بودند بر گماشت
بردیدم و تخریب مسجد چون براے انہکار رو در رسید عامر گفت کہ مملکت دہ تا آتش بیارم از منزل خویش
آورد و آتش تا افروختہ شد و جانب نو قبا و بنی سالم رسید دو مسجد مذکور و منافقین متفرق و پریشان شدند
و در بین خانہ براے فریب اہتمام نشستہ بود تا انکہ عمارتش از صفہ و ستونہا بسوخت باز حکم نمود تا ہر
دیوار ہا را بخاک برابر کردند نتیجہ حاصلہ مختصر اعجب دارم از مجتہدیکہ قوت تدقیقیہ را در اجتہاد شرط
بر حضرت پیغمبر اعتراض نماید و در دنیا سبی و در آخرت عاصل کند و گوید کہ خدای تعالیٰ فرماید انما
یعمر مساجد اللہ من آمن باللہ والیوم الآخر و اقام الصلوٰۃ و آتی الزکوٰۃ و لم یخش الا اللہ الایۃ
پس جناب سالت مآب کہ حکم باندام مسجد ضرار فرمود و اسباب آنرا سوزانید بقول شما خلاف قواعد
شرع بود آن در دلہاے بے خرد این قیاس و تجویز را نیکو و دلپذیر نماید کہ چون تلاوت
و مذہبت کتاب اللہ گذاشتہ و شب و روز ہمت بر اتباع ضرار و دیگر شیاطین برگماشتہ کہ بر افعال
امام صادق و آنہم در وقت کمال ماہیت آنجناب کہ وقت پیری او بود و نطاق ہمت بستند تا باستدلال
و افترا نت چہ رسد چنین متجاوز از اجتہاد بر آمد دی اکنون اتباع اول من قاس در بارہ حضرت امام صادق
چرا نکہ لال کتاب مختوم را نمائی کہ جز ابن سبا دجال کسے آنرا ندیدہ ہیچ نتوانی کرد مخالف اہلسنت کہ
از کتاب مستطاب ثابت کردند کہ حضرت انچہ بعمل آوردہ عین اتباع وحی الٰہی بود کہ ایہ ہدی خود و اعراف
بہا بدہ مذہب تو نوشتند در روایت کردند این امر چنان نیست کہ فقط مغیرین تو نوشتہ اند
انیک از علماے خویش چیزے چند در بارہ النزاع می نگارم پس یقین باید کرد کہ افترا کہ در متن علیہ
فریقین ہست اگرچہ تو براتباع وحی لعلے کہ از حضرت صدور یافت از امر لبسوختن و بدام مسجد ضرار
اعتراض کردہ باشے قاضی ناصر الدین بیضاوی در انوار التنزیل مینگارد زیر این آیت والذین
اتخذوا مسجدا اعطف علی واخرون مرجون او مبتدا خبر محذوف ای و منہم من وصفنا الذین
و منصوب علی الاختصاص و قرا نافع و ابن عامر ضرارا مضارۃ للمومنین روے ان بنی عمرو بن عوف
لما بنوا مسجد قبا ارسلوا الی اخیہم بنی غنم بن عوف فبنوا مسجدا علی قصد ان یومہم فیہ العوام الراہب اذا قدم من الشام فلما اتموہ اتوا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقالوا انا بنینا مسجد الذی لحاجۃ و اللیلۃ المطیرۃ و الشاتیۃ فصل فیہ
حتی نتخذہ مصلی فاخذ ثوبہ لیقوم فنزلت فدعا بمالک بن الدخشم و معن بن عدی و عامر بن السکن
و امرہم ان یحرقوہ ففعلوا و خربوہ و کان یقال لہم الظلمۃ و اسکنہ المسجد الظالم اہلہ فامر بہ ان یتخذ کناسۃ تلقی فیہ
و لقولہ للکفر الذی یضمرونہ و تفریقا بین المومنین بریما لدین کانوا یجتمعون الصلوٰۃ فیہ مسجد قبا

دار حصاد اترجيا لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال المرسول الله يوم احد لا
قوة لنا لقتالهم دلنا على ثنية نقاتلهم منها الى حنين انهزم مع هوازن وذهب الى الشام لياتي من
قيصر لجنود يحاربهم رسول الله ومات بقنسرين وحيدا وقيل كان يجمع اليهود ليوم الاحزاب
فلما انهزموا خرج الى الشام ومن قتل متعلق بحارب او باتخذوا اى اتخذوا مسجدا من قبل ان يأتي
به مولاه بالتخلف لما رد من انه نهى قبل غزوة تبوك فسألوا رسول الله ان ياتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قدمنا ان شاء الله صلينا فيه فلما رجع فقال له عليه فرلت ليحلفن ان اردنا الا الحسنى والله
يشهد انهم لكاذبون بيانه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في خلفهم لا تقم فيه ابدا الصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسسه رسول الله وصلى
في ايام اقامته بقبا من الاثنين الى الجمعة لانه اوفق للقصد او مسجد رسول الله يقول ابو سعيد سألت
رسول الله عنه فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يوم الزمان
والمكان كقوله لمن الديار المحرقوين من الحج ومن وهد اى ان يقوم فيه اولى بان تصلي
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرضات الله تعالى وقيل من
الجنابة فلانيا مون عليها فالله يحب المتطهرين اى يرضى عنهم ويثيبهم من جنابة او دار الحب حبيبه قيل لما
نزلت سمع رسول الله وسعه المهاجرون حتى وقف على باب قبا فخافوا الانصار جلوس قال اى مؤمنون
انتم فسكتوا فاعادها فقال عمر وعنهم مؤمنون وانا معهم فقال اترضون بالقضاء قالوا نعم قال التصبرون
على البلاء قالوا نعم قال الشاكرون في الرخاء قالوا نعم قال مؤمنون ورب الكعبة مجلس ثم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد اثنى عليكم خيرا في الطهور عند الغائط فقالوا يا رسول الله سمعنا الغائط
الاحجار الثلثة ثم تتبع الاحجار الماء فكان رجال يحبون ان يتطهروا فنزل لمسجد اسس بنيانه على التقوى
من الله ورضوانه خير ام من اسس بنيانه على شفا جرف هار على قاعدة هي اضعف القواعد واسخاها فانهارت
به في نار جهنم فاستوى به قعره واجتمع عليه البناء والباني والله لا يهدي القوم الظالمين لا يرشدهم
الى استقامة في البناء او وضع شفا الجرف وهو جرفه الوادي الماء في مقابلة التقوى تمثيلا لما بنوا عليه
امر دينهم في البطلان وسرعة الانقلاب ثم رشحه بانهياره في النار ووضعه في مقابلة الرضوان بنيانهم على
تاسيس ذلك على حرصهم عن النار وبوصله الى رضوان الله تعالى ومقتضاه التي الجذاذ وما يتبعه
هذا على ما هم عليه بسببه على صدد الوقوع في النار ساعة فساعة ثم ان سقوطه اما الا محالة قريب او بعيد
اسس على بناء للمفعول وقرئ اساس بنيانه واسس بنيانه على الاضافة واسس واساس
بالكسر وتثليثها جمع اس وقرئ بالتنوين على ان الالف للالحاق لا للتانيث كقتري وقرا ابن عامر وحمزة و
ابو بكر جرف بالتخفيف والله لا يهدي القوم الظالمين اتجا فيه صلاح ونجات كما ان بناءهم الذي

هوانباسم الذی ینبوء مصدر از ید یبا المفعول ولیس بجمع وکذلک قدید خلاف النار وصفا بالمفرد وانه عنه بقوله تعالی فی قلوبهم مرض ای شکا وفاقا والمعنی ان نباسمهم هذا الانزال سبب شکهم وتزایدنفاقهم فانه علمهم علی ذلک ثم لم یهدهم الرسول ولم یرفع ذلک فی قلوبهم وازداد بحیث لا تزیل وسمه عن قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم قطعا بحیث لا یبقی بها قابلة الادراک والاضاء وهو فی غایة المبالغة والاستثناء من اعم الاز منة وقبل المراد بالتقطیع ما هو کان بالقتل وفی بقدادفی النار وقیل التقطع بالتوبة بنداد اسفاد وقرئ یقوب انی بحرف الانتهاء وتقطع بمعنی تقطع وهو قراءة ابن عامر وبزة وحفص وقرئ یقطع بالبناء للمفعول وتقطع قلوبهم علی خطاب الرسول علیه السلام او کل مخاطب ولو قطعت علی البناء للفاعل والمفعول والله علیم بنیاتهم حکیم فیما امر بهدم بناتهم من المعاندة والمشاقة

چون خوش فهمی مجتهد در هر مقام سیدانی ایتقام را هم خللی از ان تصور نباید کرد والا جرم مطلب اصل عبارت رساله قدیمه نوشته میشود که مضمون قول مجیب مصیب دهما این فریق است که تنها در حق سید الشهداء ازاصول ایشان لازم آمد اگرچه سابق ولاحق ازان بی بهره باشد اینست که هرچند در فضائل منافقین ومذمت امام حسین زیاده تر ظاهر میکنند ودریاد وسمه دفع عار از قدماء سیه کار خویش میخوانند که دوازده هزار مشاهیر فرستادند بلکه عهود ومواثیق در آن بستند روبروی حضرت مسلم بن عقیل شکستند یازده هزار نامه حضرت امام حسین بنوعی بجا آوردند که خود علمای ایشان بدان اعتراف دارند که زمانی کسی هیچ بجا نیاورده لیکن خدایم جناب امام حسن مذهب باطل شان نیست بدیگر اینکه چندان زیاده تر است که ساعتین لاحقین الله بدان درجه عظمی نمیرسند مثلا در حق جناب امیر مرتضی را که نشان سید سند کل سرسیدان اینست که حضرت شب معراج لمعان نور انجناب را زاید الوصف دیده وجه آن حضرت جهان آفرین چنین ارشاد نمود که ایمان را پوشیده وکفر را تا دم وفات ظاهر نموده بر گزیده اگرچه این مذمت چنانست عقلا کربالا ترازان بحیال مسلمانی نگنجد ونقلا تمامی کتابها بدان پر خواهی یافت خواه کتب سنت باشد خواه کتب رفض از تفاسیر معتمده مثل تفسیر بیضاوی وامام رازی وصاحب لباب ومجمع البیان وسبائک البیان وصحاح ستة واصول اربعه مستفدین وارکان ثلثه بهی غیر ذلک ودر معامله آنچ ایمانست که معتبر در آن در عالم چیزی نیست دانچه عجب که رفضه از برای خویش آنرا ثابت کنند وائمه هدی سلب نمایند ولیکن با اینهمه اهل نفاق بر اصول موضوعه وعلوم متعارفه خویش خواهند گفتیا خود ذهن تنبیه را که اصل الاصول است جناب امیر ودیگر ائمه دین را حق پرست نگذاشتند اگرچه بعضی ازان اکابر ورجال کتاب ممنون ازان باشند وثواب آنرا یابند پدیده نیست ودر خصوص برای جناب امام حسین که گردن تقیه مشهد گریبان دریده اند این توجیه نیز میسر نمیتواند هرگاه ضرورت از برای شرح مقامات حضرت امام حسن ریحان رسول الثقلین پیش آمد وبود ومقدار معلوم دیده قدر وده بنظر مقدس جناب مجتهد الزمانی گزرانیدم وعذر جسارت خواستم اگر بعد ازین اشکالی ضرورت داشتن من کشانچه دیده ام ودرد دلمن است بشرط سیمه آمدن ومسدد کتاب دیگر برای تطابق مذهبان خواهم نوشت

کرا بعد از دیدنش توانی گفت کہ حق انیست کہ در فضہ از مجوسیان بدتر اند و در مذہب کسی از ملاحدہ
زنادقہ آن ہلات و خرافات نیست نعوذ باللہ من ذلک و نستغفر اللہ من ملک الملک سبحان اللہ
حال این ایلدہ با وجود کثرت اغنیائے ایشان در مسایز بدان درجہ رسیدہ کہ حالمن میدانند کہ مقدار
مذکور از کتب و درین شغل حاجتی شدید دارد مردم و زنان ایشان را در مراسم و مناہی در بلاغت صرف میکنند و گاہی بجائے
ایشان این امر منظور نکرد حالانکہ در آغاز این شغل عہود و مواثیق متعددہ برا یمنی بود کہ تالیف
شروع بکنن ہر این تائید دینی از جان و مال و ریغ نخواہم کرد فَاسْتَبِقُوا اللّٰهَ تَعَالٰی وَهُوَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِيْنَ
اکنون بعد از انکہ کتابہائے مذکور نوشتم مناسب نداہم کہ اینطور را از دست بدہم کہ امت عبد اللہ سبا
خصوصا مجتہدین آنقدر سر خود بر داشتہ اند و بالا خوانے میکنند کہ عامہ گمان برند کہ این سطر و دین دعوے
مزید دلای اہلبیت طاہرین نشاید کہ راہ نفس الامری می پیمایند و حقیقت را نمیدانند کہ خدای عزوجل
گواہی میدہد در کتاب مستطاب وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا اگر یقولون بافواہہم ما لیس فی قلوبہم و
ذکر اعمال مقولہ پیغمبر کہ اشارہ بطرف تقیہ فرمودن آنحضرت ست الخ بلکہ اشارہ بہ تناقض دشمنا کہ نیز نزد ہاشمیہ
کہ شیعہ شیعہ حضرت را باوصف کشیدن مختہائے شاقہ از دست زنادقہ و از زر و حکم جہا در ایشان کہ
مدت عمر شریف در آن بسر شد در تقیہ میدانند سما در مکہ معظمہ کہ ابولہب لعین و اشتالے و اقران او از کافرین
سنگساری نمودند و خون از بدن مبارکش جاری ساختند و حضرت بر این ایذاہای شدید صبر نمود و از بیان
بگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصوری و فتوری نمیفرمود کما فی مجمع البیان و از انجاست
کہ حضرت در بعض اوقات در مجمع خواص و عوام صدہا بار می پرسید بل بلغت و است حقیقی حضرت کہ از
مہاجرین و انصار و ہم است مجاری آنجناب کہ دیگران بودند تصدیق آنجناب میکردند کہ اللہم نعم و ہا انیہمہ
کہ شنیدی منافقین امت در حق حضرت از انتساب تقیہ بنا بر رنگ قلوب سیاہ خویش مع ذلک نوشتہ اند
و بالا خر سخن شان بر این محقق شد کہ تا نزول آیت کریمہ عصمت یعنی وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ کہ در غدیر بعضے
آخر عمر بود تقیہ مینمود و باز حرام شد حالانکہ دشمنان عقل و دین خفاش طینت و منافقین ابہیم بچشم ندیدند و بگوش
نشنیدند کہ از غایت تقیہ لتقل را در نصب جناب مرتضوی حدی نبود تا انکہ در خم غدیر چنان طلسمات
بر اصول قوم بے پیر نمایان شد کہ استعفای لفظی و معنوی ہر دو را از رسالت ہر کسی کتب شیعہ جید و
اگر کسے بوے از اسلام داشت ہمچو بید لرزید من بعد انچہ از حضرت متعلقات ان نصب بالاجمال صدق ما
غیر از تقیہ چہ بود کہ ہر چند دل حضرت نمیخواست و لیکن چیزے از مناسبات و علامات ان از قوت بفعلیت
رسید چنانچہ ذلت نخواہد و بخوف حاکم زبر دست بعمل می آری و بار تکاب آن جان و سلامت ایمنہ بے
و ملاک الامر و غایت قصوی آنکہ رسول مقبول خود در وفات نزدیک و قریب آن رحلت دری بر خی دیگر
بعد از طلب قرطاس نیز طور تقیہ بر اصول اہل فضول مرعی داشتند تا بحدیکہ بجای قم عنی با بن الخطاب

بالانفراد وقصواعنی بالاشتراک ارشاد فرمودند الی غیر ذلک پس کجا ماند بیت آیت عصمت چنانکه دانسته
وخواهی شنید در باب تقیه وهل بست زیر کلیم کار ارباب فضل وضعفا بین در طعن الرماح وتشنید المطاعن بلکه طعن طا
را بوجه امتحان آن هم وقت سرقت توانی یافت و دیگران وهل زیر گلیم نمیگویند بلکه در آن روز هم تقاضای تقیه
می نوازند فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا لشئ عجاب پس محب مصیبت مضامین تشنید را نمی پسندد
بلکه بر پریشی مجتهد می خندد وکه یاد کند اعمال مقبوله حضرت را وبچشم عبرت ببیند که حضرت امام حسین بر مذهب تو
در ترک تقیه چه کرد انیست نتایج بر مذهب رفض که شاد وتشنه بر اصول موضوعه او انطباق نمی یابد سر اسر دران
مخالفت اعمال مصطفوی هم افعال حضرت مرتضوی است کما لایخفی وانچه گفته که سابق در همین رساله اخ جوابش آنکه
چون در سابق ولاحق از کلام مجتهد دین مجدد ومجدد اول حرفی باقی نماند پس اعاده آن افاده مباحث دیگر
تطویل کتاب را وانگاه بر روی بی خروی بی دینی نمی پسندم گر والخ واسهاب نمیکنم فهم
بکجا رفت لفظ کاسه لیسی الخ اقول درین عبارت از مبتدا تا منتهی هم مغالیط را دیافته وهم بر تو کمال خرافت پدید
بجوابی ادبی اندامی بجناب امام الائمه کرم الله وجهه تا فتح خود تو در ضمن عبارت گوش دار وتپنه غفلت از
گوش هوش برآر پس بدانکه کاسه لیسی بمعنی اتباع پیروی مستعمل است وحضرت امیر در خلافت خود نیز در مبادی
کار از پیش و برد و پس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی ومجتهد بدان قرار کرد که در خلافت خود نیز تقسیم
مینمود چنانچه ازین کتاب طعن الرماح وغیره وهم از کلمات علم الهدای وقاضی جائیکه این برد و تشنه خلافت
جناب امیر مراد المعنی نوشته اند فضل الله فواهم ونسرکتب ینبیه رفعه مثل بحار وحق الیقین ومنهج الصادق وسبع المثانی
وکتب دیگر از احادیث معصومین دلالت بران میکند که امیر المومنین اقتدای صدیق دبرادر انش نیز موهم
در وقت خلافت خود چندان اهتمام نمینمود که فدک را بر ورثه جناب سیده فاطمه زهرا تقسیم نمود پس را ست بگو
که کاسه لیسی شد بانشد وهمین اقتدا به نماز شخصی که با وصف از تداد مبدل ومغیر دین بود وانواع ظلم بحکم او
جناب پدر رضی الله عنها رفت واگر نیست اقتدا تقرر مو نیمنی بر اگر تو ندانست فانه لا یعلم الغیب الا الله وگر
اصحاب میدانستند که منبد بست در نماز وانگاه باختیار نه اضطرار واقتدا هم در قیام وقعود وتوبهم رکوع وسجود
مثل دیگران فی الجمله امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالتزام هر وقت در صف اول پشت بسر صدیق و
دگر خلفا وبر اوقات واقتدای امام چنانچه در وقت رسیدن خبر اصلی الله علیه وسلم وهم در سلام دادن امام نماز
فارغ شدن وبر نمنی عقبه لا تفعلن یا خالد اصل دلیل بست چنانچه حق الیقین وغیره ازین شاهد کاسه لیسی خود
خود را غنایم گرفتن وباز خواستن پس همین بی خرد باوصف چنین اصول واحکام لفظ کاسه لیسی شناق
ولبیار گران آمد واگر میگفتم که متبع خلافت در مرتبه چهارم از دختر عزیز خود پاره مگر بتول بلکه جناب رسول
مقبول در بیع نفر موده انگاه بنکاح شخصی ولد الحرام ونجس العین رئیس النواصب مغیر دین وملت معاذ الله
الی غیر ذلک حالیستهم فکره علی ندمها وهو من اسنی مناقبه عند المنافقین البته این دشمن دین

بذکر این امور خوشوقت و مبسوط میگردید و قس علی هذا و قتیکه گفته باشند که بر جناب فاطمه زهرا نهایت نهادند
و آنهم بر سر سنا بر دامام الائمه شیعه بر خویشتن نجنبند و تا زنجا بها نمازیانها نزنند و پهلوی مبارک نشکنند و
بر جناب امیر بحسب ظاهر صدمه نرسید مگر صدمه باطنی که تعلق بیان دارد و قتیکه جناب بتول فرمودند افتخارات
آنجناب را ذکر کرد که مانند چنین رحم پرده نشین شدی و مثل خاتمان در خانه گرنجتی گرگان می بزیدی و می درید
تو از جای خود حرکت نمیکنی الی اخر الایراد و الشکایه و قوم بحسب امیر امیر و مناقب جلیله و فضائل جزیله عشیرا
و اهل البیت البعر بافیده را نیز نسیاً و منسیاً ساخته اکنون از ین بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که مارد از
اوصاف غیر متناهی او شنیده در عرف عرب چه میگویند در هند او را چه می نامند فکیف که در کافی
باو معتقد بود که هر که خود را ذلیل کند او چنین و چنان است و جناب فاطمه در آن اذیت و شکایت میفرماید که
خود را ذلیل کردی اگر مجتهد را ازین اصول تنقیح و تنقول فیضه شرم و ننگ می آید بمقتضای آنکه بطلان لازم
موجب بطلان ملزوم است با لیستی مثل ابو الحسن هارونی تائب گردیدن و از انجا که عیب سعیب
بر لفظ کاسه لیسی مکتفی شده تضمین او بلوسیدن نا احد از دائره تسنن خارج گردانیدن بیا از بیرون
طعنه زنی بر بایزیده و زر درونت تنگ میدار دیزیده کنب خویش باندیدن و دامن برای مناظره بر
چیدن کار چیایی ست که فقیهت در سوای او را حدی نباشد به خوش گفت ظریفی که ربروی
چنین مضل خلائق و مضار دیزیده و ستم دابن زیاد را المعون نتوانگفت در نیمقام بر حدیثی نقلا از مذیل بالمام
اعظم اقدم اکتفا کرده تا بر آن قیاس کنی که در کتب لیتان چه اغتراست و بهتانها بلعل آورده اند آن
اصولی ست که امور غریبه اهی بران متفرع شده که من فرنه آن دریتی ابنا بر لحرق الله خفر فرست بیان کردم
شیخ الطائفه روایت میکند در اخر کتاب کوه و آنرا باب الزیادات می نامد ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن
عقده و الحافظ الهمدانی عن ابی جعفر محمد بن الفضل بن ابراهیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد
و هو الوشاء الخزاز و هو ابن بنت الیاس و کان قف ثم وجح قال سمع عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی عن عجلان ابی
بن ابی یعفور و معلی بن خنیس عن ابی الصامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکبر الکبایر سبعة اشیاء
بالله العظیم و قتل نفس التی حرم الله الا بالحق و اکل مال الیتیم و عقوق الوالدین و قذف المحصنات و
الفرار من الزحف و انکار ما انزل الله فاما الشرک بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فیه و ما قال و سول الله
صلی الله علیه و آله و فروه صلی الله علی و رسوله و ما تنزل النفس فقتل الحسین و اصحابه و اما اکل مال الیتیم
فقد ظلمنا فیه و قد ذهبوا به و اما عقوق الوالدین فان الله عز و جل قال فی کتابه النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم فبوایهم لهم فعقوق فی ذریته و فی قرابته و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمة علیها السلام
علی منابرهم و اما الفرار من الزحف فقد علم امیر المؤمنین علیه السلام البقیة الطاهرین غیر کثیر ثم فروا عنه و اما انکار
ما انزل الله عز و جل فقد انکروه و جحدوه و نبذوه و لا یتعاجز احد من الله لقوله ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم

وقد خیلم مدعا کہ بودرین حدیث را انعطاے دیگر چون نقل کردہ بودم از برطرف ہیچ نزاع و درغبن بیع
کردند و کاد و کاد نمودند و جوشیدن ایشان را حدے نبود و دہم تاویلات علیل و ترک سواد السبیل
پس بخیال آمد کہ باتمام سند کار را از پیش برم و پردہ ناموس مذہب ایشان را بالبطلان دریدہ
از جانبین امام معظم پدرم و دلیل ظہور شرف آنکہ صدوق و دیگران از اکابرین بدکیشان چنانچہ
در سابق گفتہ ام ابواب و فصول در کتب اصول معقود کردہ اند در ضمنے کہ گاہے جناب
مرتضوے بارادت دین برشتر جدال تو خصومت نگشتہ و آنجناب بگوسالہ جناب سیدہ از
جاے خود بنیدہ و کتب فریقین حاضر است کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام در قضیہ تہمت
ام المومنین عائشہ بگوش حق نیوش رسید و آیات قرآنی در نزول جلال فرمود کما ینبغی مراجعت
احکام کوشید و امر متحرک نگردید و قبل ازین دامنگیر شد کہ جناب امیر مرہ برائے حفظ حیات خود
اقتدا را تہام فرمود کہ در مسجد شریف خالد را بالابرد و برزمین فرو کوفت و این امور واقع شد
و برائے حفظ و صیانت ناموس اکبر جناب سیدہ کہ حضرت دست مبارک شکستہ اسد اللہ
سپر دہ ہیچ کششے و کوششے بظہور نیامد تا آنکہ بہ دران افادات حضرت شیر امور دست کہ گرگان
سیدرند تو پیرے ندانے کہ عرفت و شکایت و استغاثہ رو بروے رسولنما کنم انعت مثال امیر
بعد ازان امور کہ رفتہ و بعد در آن از صدیق اعتقاد دارند و اگر رعایت لال کتاب ملحوظ بود و مراعات
حفظ خویش چگونہ باین کشتی بوقوع آمد کما ردی العمی و الاستاد المجلسی و غیرہ فی تالیفاتہم نیز اگر
در کتاب احمر پر اختیار سکوت و صبر خویش بر شہادت و محتسب بودن محاسن شریف
و سرخ گردیدنش بخون خود مصرح کردہ بود کما سبق بیانہ مفصلا علماے شیعہ در کتب
خویش شہادت حضرت امام حسین علیہ السلام روز سقیفہ تقریحات کردہ اند و ایشہم در زمن
مجلد دیدہ باشے حاجتے باعادہ و تفصیل ندارد و اگر مدعے اجتہاد در البہم حدیث نہند مغور
و تامل رود و بدہد برائے اسانے حل مشکل رد بعبارت فارسے سے نمایم تا خلاصہ اش در دہن او
بے تامل در آید کہ ابوالصامت زبانی حضرت امام جعفر شنید کہ گناہان کبیرہ بہفت میرسد اول آن شرک بخدائے
عظیم دوم قتل نفسیکہ حرام گردانید آنرا مگر بحق سوم خوردن مال یتیمان چہارم نافرمانی پدر و مادر پنجم تہمت
فعل حرام نہادن بر زنان آزاد ششم گریختن از جہاد ہفتم انکار چیزیکہ خدا نازل فرمود اما شرک باللہ العظیم
پس بالیقین در رسید بشما انچہ نازل فرمود تعالی در بارہ ما در رسولنما صلی اللہ علیہ وسلم ارتداد و کرد
و انہا را کردند بر خدا و در سولش اما کشتن نفس مذکور پس شہید کردن امام حسین و اصحاب بجہاد و مکردند سقیفہ
کہ دیگری را بر سند خلافت نشانیدند غدہ جناب امیر را مردم گردانیدند و اگر خلافت در اہلبیت بود نوبت بواقعہ کربلا
نرسیدی و در نجا مجوہیرتم کہ کہ شہادت امام حسن کہ نیز مستفرع بر واقعہ سقیفہ تواند بود از یاد رفت حالانکہ امام سہو نمیکند

اگرچه در احادیث شان منصوص باشد که آدم فراموش نمود از نجیت اولاد او تغیر در نسیان گرفتار نمود ظاهر است
که کلام در اصحاب سیرت که مرتکب کبائر متعمدانه شدند و چون یزید قاتل امام حسن و باعتبار زمانی بزرگ است
امام حسن را با نظر مودود از نجا نیز و امن معاویه پاک شد از زهر داون اگرچه شیعه بران اصرار دارند و الینا
امام حسن خود خلع خلافت نموده بود اگر امام جعفر حسن مجتبی را یاد میفرمود کسی میگفت که خلع انجناب سبب قدر بیت برای
واقعه امام حسین بود پس نسبت شهادت انجناب با مام حسن معاذ الله اولا نسبت البته جوابش بطریق
انصاف خارج از دایره امکان نیست پس امام ذکر انجناب عمدا نظر مودود نماند کراین اعتراض نشود یا خایا گر
نشنیده بلال کتابکاری برآرد لیکن جلالش معلوم است که رفضه اگر سر خود پیوشند پا نمی ایشان برهنه ماند
و بالعکس اگر نواک من الوجوه محاسن را الیه سابقا و لاحقا توهم نشود که واقعه شهادت امام حسن چنان مشهور
نیست که واقعه شهادت امام حسین کسی انکار آن نکند زیرا که بعضی از فرق رفضه بودند و هنوز در بلاد بعیده
موجود اند گو امروز در این دیار یافته نشوند که مذهب ایشان است که مثل حضرت عیسی بر قاتلین خود مشتبه شد تا
دیگری را کشتند و حضرت امام را ملایکه باسمان بردند چنانچه کتب مقالات عالم بران گواه است و نیز کتب تفسیر و اما
اکل مال یتیمان پس مال بازار بودند چنانچه شیعه در مطاعن خلفا بیان کردند و چنان نیست که ببینند گان این کتاب
مخفی باشد اما نا فرمانی و مخالفت والدین پس این نیست که خدا فرموده بود که نبی اولی بمؤمنین است و ازواج
او مادران مؤمنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس نافرمانی او کردند درباره زینب طاهره و اهل قرابت او
و اما قدف محصنات پس تهمت نهادند بجناب فاطمه سر منابر اما اگر چنین از جهال پس بیعت کردند با جناب امیر
بر غیبت باز گرد یکمند از رفاقتش و او را خذول ساختند اما انکار چیزیکه خدا نازل کرد پس از جمله است که انکار کردند
که کسی در آن حرف نتواند زد و در نیمقام هر چند این مقامه را خواستم که بقابو در آید مگر از تو سنی و حروفی باز
نماند بیانش آنکه مجتهد و بعضی از هواخواهان او که ایشان را از سابقین اولین بعد از اهل بدر شمرند توان شمرد غالبا
در جواب یکتو فاضل بدانوانی آنچه نوشته اند حاصلش بدان میرسد که فرار یکه دران بحث میرفت فرار
من الجهاد است بخلاف امریکه از جناب امیر صدور یافت در وقت خلفای ثلثه خصوصا ابو بکر که
اولین شان بود و جوابش انکه از نفس امام جعفر که در آن بر گمان رفضه ثابت کردند کبائر متعمدانه
از مشرک بالله العظیم و قتل نفس زکیه یعنی امام حسین تا آخرش برای اصحاب کرام فرار مبحوث عنه چگونه نه بتبوت
می رسد که این مرحله خروان دادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح خود و مبادی آن منتظم گردد
فرار جناب امیر بر اصول رفضه از جهاد بمثابه بتبوت پیوست و انهم به شهادت جناب سید اهل دو عالم
که ماتند خانان در خانه گریخته و گرگان می برند و میدرند تو از جای خود حرکت نمیکنی
بعد از انکه شجاعان دهر را بر خاک افگندی و از نیجا قوت و طاقت جناب امیر و قدرت امیر المؤمنین
بر جهاد در اشدین واضح و لایح گشت ورنه عقل چگونه تجویز کند که در عالم عجز ناچاری کسی از اطراف

وجایین شکایت نماند از کسیکه نقاند اشته باشد و مویدات آن در اصول پیش از پیش مروی تا بجهد یکه امیر فاروق
را دشنام داود گریبانش گرفت و فرمود که اگر وصیت رسول خدا نبودی بصبر و سکوت البته میدانستی کیست کمترین
جست الناصرین و اضعف و اقل از روی عدد و موالین چون وصیت شریف در نیوقت چنان باشد البته معلوم
شد که شیعه در خرافات و یاد گیها فرو رفته اند زیرا که ازین جا استحقاق متقدمین و افترائات متشیعین بثبوت میرسد
الغرض سیاق حدیث جعفری در فرار من الزحف بود و بیانش نکرده و میبوث نبود و اگر باشد چه ترسالہ
قدیمه مذکور شد بطریق اولی فرار از جهاد خواهد بود مع الجمله و پیش آنکه جناب امیر کرد دعوی خلافت نکرد
بدلیلی که گذشت و نیز بدلیل فارتحظی پس خلفا از رفاقتش چگونه بگریختند مع ذلک ان موقوف است بر اثبات
نصب غدیری و آن مشتمل بود بر استغفا از رسالت که البته تعلیل و تسویف حضرت در پیرباب بجمع روایات اصول
شیعه و زمانی شان متواتر المعنی است فکیف که از بحار و تبراجم آن و از صافی استغفا لفظا و معنی مانند آفتاب
تابان باشد و موضوع بلکه مجال بود پس خود از حسام پیر و هتاکی بجمال شد و مدعتلا و نقلا ثابت من
حیث الروایه و اگر بر فرض مجال کشریکی لبناری انیم بدرجه ثبوت رسد و شیعه که در ترک دعوی خلافت
از آل عبا گرفتند و بارها دانستی سنانی آن پس در کدام وقت جناب امیر قصد جهاد مرتدین فرمود و مسلح از دو
سرا نا نذر رسول خدا بداد تا بگویند که خلفا فرار کردند او در خف اما جهاد خلفا با مرتدین پس سوفسطائی هم
انکار نتواند نمود و بالیقین بمذهب شیعه مامور باتباع خلفا بودند و در زمان ایشان اعظم اصول امامت
جهاد بود که امیر المومنین از آن فرار نمود خواه از کناره کشی گویند تراشیده مجتهد بی خبر و دیگران از قوم بی علم
دلی هنر و هرگاه خلفا شرک بالله العظیم را ارتکاب کردند و اولین و آخرین متحابه پیروی ایشان نمودند و بهمه
راه دین و کیش ایشان پیمودند الا چندی لایعبا بهم و آنهم در باطن پس ذبیحه و نکاح و آنکاح ایشان
چگونه درست افتاد و ممکن است که امام جعفر چنین فرماید و باز در احادیث مطوله ایشان را بستاند چنانکه
در مقاله سادسه خصوصا دانستی پس معلوم شد که امام صادق از مفتریان تقیه کرد و موافق صور
خیالیه شان گفت آنچه گفت و تقیه امیه از شیعه باعتراف معلم بن معلم تلامذه او مدلل قبل ازین
معلوم کردی متعین الافتراء و هو المطلوب ببین حال منافقین که ایشان را هرگاه از اطراف
احاطه کنی گویند حاشا که ما ایشان را مشرک و مرتد اعتقاد کنیم و حال اصول شان بر روایت
امام اعظم و مرشد افخم چنین است اما نفاق پس لطلان آن از غالبین غاصبین و ظالمین و محرفین
مهبط وحی و صابین اسواط و محرقین ایات بمراحل بعید تر هر اکه آن مبنی بر خوف و تقیه چنین
کسانرا خوف خالق و مخلوق کجا است و نیز افاده نمایند که بعد از ظهور رایها مور ایشان را
بکدام معنی و منافق تو انگفت اصل نفاق از یهود مدینه پدید آمد چون ترقی اسلام دیدند پس
بخوف و تقیه و پرده اسلام در آمدند و رسوا شدند کفر ایشان متحقق شد و علنا با لانهمه اظهار و غلبه

منافق ماندند و حکم اسلام بلکه حکم ایمان بر ایشان موافق تجرید جاری ماند فاعتبروا یا اولی الابصار کیه هیچ سخنی
از مذهب ایشان با کلامی دیگر مربوط نیست و سبب غیر ازین چیست که عادت بلاف و گزاف دارند و
دروغ زن را حافظه نجا بعد ازین حیرت دیگر آنکه از حضرت صلی الله علیه وسلم در کتب شیعه متواتر المعنی
دشمنی و ناصبیت اصحاب جا بجا مروی است و ازینجا تعلیل و تسویف میرفت صبح و شام بر زبان پیغمبر
علیه و الصلوة و السلام می آمد که اگر علی مرتضی را بنص مصطفوی نصب کنم دین اسلام باقی نماند و مردم بجا
برگردند پس رغبت قلوب ایشان بر بیعت مرتضوی محال بود و ازینجا است که در بخار وغیره مصرح است
بروایات عدیده و طرق کثیره که شیخین بیعت نمیکردند و ناخوش بودند و عقل نیز مقتضی همینست بر اصول
رفضه زیرا که از معذرت و تسویف حضرت ابیهم در نصب ظاهر است که ای برادرم جبرئیل غره متوکه در لشکر
صد و پنجاه هزار کس فرامی اند انیهمه تابعین شیخین اند پس من در شهای چگونه بهم نصب بی سر کنم کاش
مهلتی یابم که بمدینه برسم و در انجا امر بخام دهم پس کسانیکه چنین جمعیت داشته باشند و از سابق اسباب
عداوت و حسد بیش از بیش ایشان را بر اصول بداند یشش چگونه بطوع بیعت کنند و با انهمه فوج
قاهره و عساکر غالبه کسی ایشان را کره تواند کرد چون بجبر و نصب عهده امامت بر قدرت نماید
از فواید حدیث امام اعظم صاحب تهذیب چیزهای بسیار است حرفی را بتو گویم در راه اختصار چون گفت که
اصحاب حضرت را در بعضی از مغازی بدست دشمنان می سپردند و میگریختند البته حضرت جعفر رضی
الله عنه در فصل فرار من الزحف ذکر احد و خیبر و حنین میفرمود چنانچه مجتهد بادی آن شد و حاجت
بدان نمی افتاد که باین امور ضعیفه که جالش دانستی لب گشاید و از در هدایت و ارشاد در آید و حال
روایات مطاعن از عادات متقدمین امامیه بعد از تتبع کتب عیان شد که بسیاری از علما چه وقیحه و سخ
باقی ماند که نا بر یهودیت و مجوسیت تکردند و چنان مخفی می بودند که میخواستند که مکیدت خویش را خود هم ندانند
تا بد بگران چه رسد و عاقل را باید اندک غور کردن که بمقتضای احادیث کلینی معاذ الله حضرت انکر المنکرین
در بارگه میفرمود که در شریعت درست نیست و ورنه من چنین بودمی و شاید که این مضمون مفصل یا مجمل بر
گذشته و انهم ضمیمه آن بوده یا نه که این خلیفه اول شیوه بیکند و فقره چست دو خلیفه را در زمین سپر دند و جان
بابا شجاع الدین امامیه را بالفرو غ یک قسم دروغ گویا همراه خود بسفر و معراج بردند تا انکه شیعیان شوم
آن هر دو یوم زن جمیله را بعد از طعام نفاس لقمانیز به پهلوی او خوابانیدند تا طفلان از بجلت سر چه تمام مهر تر اورد
و مردم دانستند که این زمان شهادت فاروق بدینه نبود و شیعیان باقتضای امامت کامل العنوان مثلا حجر
الافکار و اوهام فن ذکر چنان داوند که اگر حضرت بعلوم لدنیه سر اخبر بدر تو غل ایشان نمیماند
گاهی آن لفظ که کلینی اعور جامع آنست بر زبان مبارک نمی راندند طرفه انکه بادم شهادت و حال جناب شان معلوم
بود مگر بمسکه مویند مذهب تقیه بود و شیعه دعوی میکنند که مذهب داشتند لعنة الله علی من قال بذلک و بخو

جیگیر متعلق بآنار حدیث جعفری که اصحاب مرتکب کبیره کبائر که شرک بالله العظیم است گشتند پس بیم آنکه مراد از آن
فرد کامل علی الاطلاق خواهد بود و رنه شرکت خلفا به حضرت آدم ابوالبشر لازم خواهد آمد زیرا که تفسیر این بیت
[illegible] بیان میکرد که حضرت آدم نگفته ابلیس لعین
[illegible] بدر آمد عبارت فنی مذکور نیست حدیثی الی
قال حدیثی الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الاحول عن یزید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال علقت
حوا من آدم وتحرک ولدها فی بطنها قالت لآدم علیه السلام ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی
بطنک علقة منی استقرت فی رحمک فجاءت منها خلقا لیبلونا فیه فاتیهما ابلیس فقال لها کیف اشتهیه فقالت یا اما قد
علقت وفی بطنی من آدم ولد قد تحرک فقال لها ابلیس اما انک ان تبوحی بتسمیة عبد الحارث ولدته علاما وقد بقی فعاش
وان لم تبوحی بتسمیة عبد الحارث مات بعد ما تلدینه لستة ایام فوقع فی نفسها حزنا فقال لها شی فاخبرت بما قال لها
آدم فقال لها آدم قد حارک الخبیث لا تطیعیه منه فانی ارجو ان یعیش لنا ویکون خلاف ما قال لک ووقع فی نفسه
آدم مثل ما وقع فی نفس حوا من مقالة الخبیث فلما مضت علما مالم تعلم الا ستة ایام حتی مات فقالت لآدم قد حارک
الذی قال لنا الحارث فیه وخلها من قول الخبیث ما شکلها فلم تلبث ان حملت من آدم حملا آخر فاتاها ابلیس
فقال لها کیف انتم فقالت لقد ولدت غلاما ولکنه مات یوم السادس فقال لها الخبیث اما انک لو کنت ابوحت باسم عبد
الحارث لعاش ویقی واخا هبوطی فی بطنک کبعض ما فی بطون بهیمة الانعام التی بحیرتکم اماناة واما لقرة واما ضان
واما معز فدخلها من قول الخبیث ما استلها الی تصدیقه والرکون الی ما اخبرها الذی کان تقدم الیها فی حمل
الاول فاجرت بمقالة آدم فوقع فی قلبه من قول الخبیث مثل ما وقع فی قلب حوا فلما انقلب وعوا الی ربهما لیغفر
آمتثالا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما اتاهما الحالم تلد ناقة او لقرة او ضانا او معزا فاتاها الخبیث وقال
لها کیف انتم فقالت لقد اقلقت وقریبا الاولی فقال اما انک ستلدین مرتین وترین من الذی فی بطنک
ما یکون من ید خل آدم منک من دلک متاعا وقد ولدته ناقة او لقرة او ضانا او معزا فسمتها لها الی طائفة مما الجبوا
لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نوبت ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی فیه نصیبا ولدته علاما سویا وعاش
وبقی لکم فقالت قد نوبت لک ان اجعل لک فیه نصیبا فقال لها الخبیث لآدم حتی ینوی
مثل ما نوبت ویجعل لی فیه نصیبا ویسمیه عبد الحارث فقالت نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الخبیث
وبما قال لها فوقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لآدم لیس ابت
لم تنوان تسمیه عبد الحارث ویجعل للحارث نصیبا لم ادعک تقربنی ولا نفسانی ثم لم یزل یمنیهما ویعدهما
فلما سمع ذلک منها آدم قال لها انک سیئ المعصیة الاولی وسیدلیک بغرور تا لیتک واجبت ان اجعل للحارث
فیه نصیبا وان سمیه عبد الحارث فاسر الیه بعض ما یذلک قلما وضعته سویا فرحا مذبذ لک امنا ما
کانا تا قا من ان یکون ناقة او لقرة او ضانا او معزا وعلما ان یعیش لها ویبقی ولا یموت السابع یوم

فلما کان یوم السابع سماه عبد الحارث مخترا یعنی حدیث امام باقر رضی الله عنه آنکه چون بار دار شد
حضرت حوا ابتدا کرد فرزند در شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این جنبش از نطفه من است که خدای
تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوقی را بما یارماید ما را در بار داد و ابلیس نزد حوا در رسید پرسید که چه حال است قصه
باز گفت ابلیس جواب داد که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث نمی زنده ماند و نه بعد از ولادت در شش روز
بمیرد در خاطرش وسوسه پدید آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار وسوسه را قبول مکن من امید وارم که این
فرزند باقی ماند و لیکن اثر گفته ابلیس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر حوا چون فرزند پیدا شد در بیست و شش روز
حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که این امر مشکوک شد در خاطرشان و
بسی بر نیاید که ابلیس در حمل دیگر پرسید چه حال است پس حوا حکایت موتش بیان نمود گفت یاد داری
که چه گفته بودم و اکنون بجای اشان خواهی زائید مانند شتر یا گاو یا گوسفند حوا مائل شد بتصدیق
اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد که حوا بود چون حوا ثقیل شد نماز و دعا کردند هر دو که خدا و ندا
اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگزاریم چون فرزند صالح پیدا شد ابلیس آمد و پرسید که حال چیست
فرمود ولادت قریب شد گفت عنقریب ندامت خواهی کشید و خواهی دید فرزندی یکه از ان ناخوش
شوی و در دل آدم شکی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مائل شد با طاعت ابلیس
و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زائید فرزندی
شایسته و خواهد زیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ابلیس گفت
مگذار آدم را تا چنین نیت کند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث نام گزارد پس متوجه شد
با آدم و خبر داد پس بخاطرش واقع شد آنچه خوف آن بود و مایل بمقال ابلیس گشت و حوا گفت اگر
چنین نیکنی نگذارم که قریب من آئی و محبتی میانه من و تو نماند فرمود سبب معصیت اول تو بودی و عنقریب
او ترا پشت میگرداند بقریب و من مانع تو شدم و نصب ابلیس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوی الخلقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
شدند از خونی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و نیمه روز
ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گزاشتند و ایضا بروایت دیگر از همان امام عالی
مقام که مراد از جعلا له شرکا آدم و حوا بود و مصدر ک شرک طاعت شدند و شرک عبادت
انتهی مختصرا و منفی نتواند بود که رفقه معتقدین روایات ما عور دجال ترا نه مسابق و بخصوص تواند
سرد و که امام ابو جعفر علیه السلام پیروی محدثین سنیان بجا آورد و تقیه کرد زیرا که انجناب بعد
تسلیم صحت این روایت نزد ما میگوئیم که در لال کتاب ما مور باظهار حق بود و از تقیه ممنوع معهذا
برین تقدیر ثابت باید کرد ن که اصل قصه از سنیان بهت دانی لهم ذلک بسنیان را باید که دعوی

تقیہ یقین نمی فرماید شما کہ خوی بدو رطبیعتیکہ نشست ہ نرود جز بوقت مرگ از دست فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان ہذا من یقلب اللیل والنہار کہ شیعیان تقیہ را پیش کنند و شیعیان را بخشونت و سکوت بلا اخلاص اصول سکوت بر لب بندند معہذا در حدیث امام باقر رضی اللہ عنہ اگر ادنی غور کنی مغلطہ عامۃ الورود را در انتساب شرک باللہ العظیم باصحاب کرام راہ دادند زیرا کہ ہر چند فرق ضال از روافض و خوارج و نواصب قائل بر دو کلام خدا تعالی و رسول مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نشوند مگر در زمرہ آن شکی نیست خصوصا وقتیکہ گفتگو در صحت قرآن مجید نمایند با وجود وکذلک انکتاب عزیز لا یاتیہ الباطل من بین یدیہ ولا من خلفہ تنزیل من حکیم حمید و مانند ان از آیات کریمہ کہ بحفظ و صحت آن وعدہ حتمی تبا کیدات بلیغ فرمودہ اند و دلدار بی مروت میگوید کہ احتمال تحریف دارد پس استدلال کجا تمام شود و لیکن این موعظت بلیغ را بجناب روح علم الہدای خود و پیروان او مثل طبرسی و میر باقر اشراق وغیرہ گاہی دلدار بی مروت او انکردند و ہر چہ در باب کشف تلبیس شتر عمر نما جناب پیر دہقانی میفرماید محضور در موعظت اہل اسلام ست و لبس و مقالات علمای خود را مثل لتہ ہا ستدر نمایند و ہر کسیکہ در پی تطبیق ماخذ افتد بگوکہ چندی بشہر نرعقران زار کشمیر یعنی نزہہ پرواز دتا معلوم شود کہ در ذکر این استدلال ہم براہ تحقیق گام بر داشتہ و ہم بالزام رفیقہ طغام پرداختہ اند بالجملہ ہر کسے ازین فرق یکی مرد بگیرد کہ مستدل میشود بقران کریم و احادیث الفریقین تو جہات رکیکہ مادل میسازد و در حقیقت آہل بر دو کلام خدا و رسول حق کہ اہل بغاوت نیز باظہار جناب مرتضوی ذلیل فاسد را دخل میدادند و از ہمین جہت اخوت اسلامی شان را مسلم داشتند و آنہا را کافر نہ پنداشتند و حدیث را ہم نقل کردند اگر چہ بعضے لایق احتجاج نہ دانند کہ علی قتال طواہد کردہ بتاویل قرآنجیدہ چنانکہ جہاد کردم بر تنزیل آن بالجملہ فرق مذکور درین بلاگرفتار اند و قس علی ہذا پس دعوی شرک باللہ بسہم عامۃ الورود باشد بخلاف آنچہ از تفسیر قمی آوردم کہ باعتراف ہمہ اہل بیت لاسیما باقر علوم دینی یقینا بلا واسطہ از نوع شرک ست فافہم و درین مقام بحثی دیگر ست بیانش انکہ ازین مجلد دانستہ باشی کہ این امر بارہا اتفاق افتادہ کہ مردم بگریبان عمر آویختند و در وقت خصومت دست بگریبان او دراز کردند چنانچہ جناب امیر علیہ السلام جناب فاطمہ اطہر بروایت کلینی اعور و لیکن نہ درین کتابت کتابی دیگر دیدہ باشی کہ کسی بگریبان صدیق آویختہ باشد حالانکہ درین باب اصول موضوعہ دیگر دربارہ مباحث عین امامت و خلافت یاد دارم اگر مشتاقی بگوش دل بشنو دیاد دارکہ برای الزام اہل بدعت بیکار خواہد آمد پس بدانکہ بروایت امام اعظم قدم کہ بحلیہ بیان در تراجم بجا رمی نازد و انکہ اصبغ بن نباتہ روزی بخدمت امام حسین علیہ السلام عرض کرد کہ میسلم امری را کہ یقین بان دارم و از سر رخدست و صاحب سران قوی حضرت فرمود میخواہی بینی کہ

چگونہ مخاطبہ کرد رسول خدا با حشم پدرم در مسجد قبا گفتم بلی باین رسول اللہ ہمین را میخواہم پس فرمود کہ
برخیز و من و آنحضرت در کوفہ بودیم ناگاہ پیش از آنکہ چشم بر ہم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم
آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالے باد را مستخر گردانیدہ بود بدست حضرت سلیمان و بما زیادہ ازان
گفتم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نمیداند آنچہ میدانیم ما محل را زپہنان خدا یم لعلذر بیان
فضائل خود فرمود داخل شدیم کہ رسول خدا انشستہ و ناگاہ دیدم کہ امیر المومنین بگریبان ابو بکر
چسپیدہ و حضرت انگشت خود بدندان میگزد و با بو بکر لعنت میکند کہ بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو
و ان بیعت تو بر شما باد لعنت خدا و لعنت من انتہی مختصرا من الوسط و عینا من الاول و الاخر مخفی نماند
کہ اصبغ بن بنانہ بصاد مہملہ و یای موحدہ و غین معجمہ و نون مضموم و یای موحدہ و تای مثناۃ فوقانی
مطابق تصریح حدیث بخفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نام راوی اختیار ست کہ متمنی آن بود کہ کشتی
جناب امیر را بر صدیق در مسجد قبا کہ جالس آنفا از کتب فریقین دانستی پیش رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ببیند چنانکہ واقع شدہ بود و با عتراف خود ش یقین آن داشت لیکن اطمینان می خواست تا امام
حسینؑ آن واقعہ را بچشمش نمود و او مطمئن شد و بندہ میگویم کہ معروضہ اصبغ بن بنانہ و یقین او بامر
مذکور اگرچہ مبسوط باشد بعوالم الربعین کہ جناب امیر در آغاز امر مرلی آنہ بود کافی معجزہ المبسوطہ ہی
مبسوطہ فی المجلد الاول من ہذا الکتاب و غیر مع الضمایم الآخر زد و حال خالی نیست و اقعی بود یا خلاف
نفس الامر بر تقدیر ثانی ہیچ طعنے بر صدیق و اصحاب و اہل بیت او نماند بلکہ شیعہ را باید از نقل این خرافات
توبہ کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان متردد نشوند کہ از دروغگوئی پرسیدند
کہ راست بگو کہ بریدن دروغگوئی ترا چہ فایدہ حاصل شد گفت ہمینکہ اکنون راستی من نیز عین کجی می نماید و بر تقدیر
اول بیان فرمایند کہ توشتہ کہ حضرت در قبا بود چنین رو داد مغدلک قصہ خصومت و آویختن بگریبان
منافی فارغ خطی می نماید کہ اول دلیل بر آنست کہ اگر خلفای راشدین زیادہ بران میکردند کہ در خلافتہای خود و تقی
بر اقرار نہ فضہ نبایستی مجادلہ و نساکردن تا بخصومت نمودن ان بگریبان صدیق آویختن پیش رسول خدا
کہ حضرت برای دفع امثال این امور چنان فارغ خطی مکمل مشتمل بر قواعد دینی و دنیوی از امیر بلکہ
از جمیع آل عبا علیہم السلام حسین با وصف کوچکتر بودنش گرفتہ بود و روی ملایکہ مقربین بلکہ روح
الامین بکم ربنا العالمین و ازین جہت حضرت انگشت بدندان میگزید و فرمود آنچہ فرمود کہ نتیجہ تقص
عہد و میثاق ہمین بود بمجاورہ کہ محمد در آن میگوید تصدیقا عرکہ ای در بتو میگویم دیوار تو ہم بشنو
پس چگونہ متصور شود کہ جناب امام حسین ہمہ دفتر طویل الذیل و ہوش کردہ ما تم آبا خصوصا مادر
جناب مرتضوی بر روی مبارک و روی زمین باز خلاف آن و زریدن کہ ہیچ طعنے از مطاعن از جناب
در کتب فضہ مبین با عتراف شان حالا و مقالا در واقعہ قرطاس برامدن نتوانستہ الا آنچہ جامع الاثار

بران شامل است و قس علی هذا بالتکرار و بر تقدیر یکه راوی طور صوفیه برگزیده مثل سلمان فارسی و علمای
ظاهر را مجروح کردند کافی رساله المجلس الاول پس روایت او را چه اعتبار کنز و کلینی و طوسی و مجلسی الحاد است
و ما ازین گوچه خبر نداریم و در این مجلس بحث هم گذشته که سلمان رکن اول بود از ارکان اربعه چون او را مجروح
کردند اضیع که نه حضرت را دیده نه بصحبت شریف و مشهدی از مشاهد فایز گردیده چه رتبه داشته
باشد و اگر حکایت بهار دانش را ترتیب دهند که زن در اخر گفت که باب حشیم من و اشکنگویم در بن عالم
بسیار باشد که بقیه و گاهی بیاوین و بعد و اعجاز امام که میخواهی واقعه جبار دیدن و او تصدیق نمود نفر
قطعی است در اول پس باید که محکی عنه بوده باشد و هو محال و اگر تبر خاتمی دیگر شنوی بگوئی که حقیقة الامر است
بیانش آنکه راوی از حضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرد و احتمال دارد اول آنکه عمرانی شریف
و نکوهش بحال خلیفه اول اهل سنت متوجه باشد معاذ الله دوم آنکه بخلیفه اول امامیه نعوذ بالله و
هر دو باطل است اما اول پس از آنکه بارها درین مجلد نیز منقولا از کتب اکابر امامیه دیده باشی که صدوق
و علل و غیر او و غیر آن ابواب و فصول منعقد کردند که جناب امیر تبها دعوی لسانی و مجادله زبانی
با خلفا نکرده تا کتبی مخصوصا با صدیق چه رسد که گفته بود علی در بیعت مختار است خواه بعمل آرد خواه
نیارد و چنانچه ابن قتیبه رافضی در کتاب السیاسة الامامة نقل کرده فکیف بیش رسول خدا و مسجی قبا الذی
اسس علی التقوی که هنوز آب ندیده و موزه بر کشیده و زیاده ازین چه تصریح خواهد بود که
خود مستبر قرار از خود را با دله تعلیلیه بنیای سسته مدلل خرموده کار مفصلا و کسیکه فرار کند او چگونه
بگریبان طرف مقابل دست تواند او گفت و عقل چگونه تجویز کند که امیر المومنین از تقیه دست بردارد که موجب فزدیاد
تورش گردد و عیاذا بالله از دایره ایمان بخارج شود چون این همه احتیاط در فرار از حرب و عیار و دروغ گفتن و کشیدن
گریبان صدیق از دست محال باشد پس این گفت بدندان گزیدن چگونه معقول شود و چون حضرت صلی الله علیه وسلم
ابو بکر و اصحاب اهل بیت او را تکفیر کنند نصوص جعفری که پیش ازین در اخاز این جلد از روایات اصول
امامیه برگزشت و انهمه بآیات قطعیه قرانیه موید باشد و باستفاضه رسد و بتواتر الی امام اعظم بلکه کلینی و امثالش آرد
چگونه موضوع و مفتری شود و بروایت آنچه که صورت بهین ندارش میرس فکیف که حضرت امام جعفر در
کتاب مخصوص از تقیه ممنوع باشد پس عیاذا بالله شکایت این حدیث را بر نام مقدس شهید کربلا افتراء کردند و حال آنکه
در وقوع امام اعظم شیعه قبل ازین مذکور شد که مکاری و غداری و ابا بانی نیست که در بغداد چه اندیشید
و چون او بصحبت معلم بر معالم الملکوت رسید در اضلال خلایق چه قدر کوشید اگر چه شیعه او بر این امور افتخار کنند
و او را ضلالت دهند و اگر گویند که در قیامت چنین رنگ خواهد بخشت که اصبغ متروک الحدیث در مسجد قبا
دید و بر پیش خود در ماند گوئیم بخز خدا عادل است نه ترک اولی چه میکند بخلاف طور عقل میرود و در نتیجه
حکیم مستحق مذمت شود کما مر و در جلد اول دیده باشی که حضرت ازما میر خواهد پرسید با تقلین چه کردی

فرماید کہ اتباع اکبر نمودم و در محبت اصغر جانبازادم و بر اصعل رفضہ کذب محض بود و کما عرفت مرا را اہل لیلا و
نہار الیس البتہ لازم آمد کہ دشمنانش کہ رفضہ باشند در دو مصیبت گرفتار آیند پس چہ یارا کہ بادیگری
کشتی گیرد و در اویزد و عیش جاودانی را مکدر یا سوقوت بر قیصلہ کردند و چون از خلفا سوال کنند بروایت
رفضہ گویند مخالفت و عداوت با تقلین کردیم عدل ایزدی باید دید کہ ذریات چنین صادقین و مروجین
دین را در پایکوبد و زخ بریدہ فایف کہ مقتضای یوم ینفع الصادقین صدقہم معاملہ بعکس کشد چنانچہ دانستی
و نزد معتقدین کلام اللہ آیت کریمہ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ در صلحای امت وارد است ۵
بہشت انجا کہ آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد و اعجب از ہمانکہ فارغ خطی کہ پیش ملایکہ نوشتہ
بکار خلفا ناید و ملایکہ نیز از شہادت سکوت در رد دہن یکتم بانہم قلبہ را یاد نکنند و خلفا و صحابہ
جہاد بر تنزیل قران مجید نمودند از حجاز شریف تا روم و شام و ایران نور ایمان را منتشر کردند خدا انہا کہ وجہ
فارغ خطی بیان کنند غیر ازین چہ بود کہ عامہ خلاصہ خدا این مخالفت ما را از رو میکردند پس حضرت بر اہل بیت شدند با
در انوقت نمودند تا ما را از کفار برآوردیم و غیر از فدک چہ ملک در دست ما بود در آنہم رزق ہر کس از ما بہت و غیر ہم
رسانیدیم و در باقی کہ نسبت بدولت کفار ہیچ نبود چنان داد جہاد دادیم کہ از حجاز شریف تا روم و شام و
و ایران نقارہ فتوح اسلام نواختند و در فارغ خطی این ہم مندرج بود کہ اگر چہ کعبہ را منہدم کنند نباید تعرض کنیم
الی الخرہ و ما مناسک کعبہ را رواج دادیم و بنیاد انہدم فیما بعد را بر آیات متلوہ کتاب اللہ نہادیم و اگر مسلمان را ہدم
نمیکردانیم و ایشان ہمدگر را خلاف میکردند چنانچہ بعد از خلاف ما بوقوع آمد البتہ ہمہ اہل اسلام طعمہ تیغ کفار
میشدند و اثری از اسلام و مسلمین باقی نمیماند و اہل ارتداد کعبہ را منہدم می نمودند و از قران مجید متلو حرفی را باقی
نمیگذاشتند و قبور مومنین را می کندند و جثہای شان را میسوختند الحمد للہ کہ چنین تدبیر ما خون مسلمانان
از زلال شقاوت در رعاف ہم صرا بر یخت و سلسلہ دین و ملت را ہم نگسخت و شیر و شکر با ہم آمیخت و در ہر بلد
پیغمبر خدا تا نشی سال با بل استحقاق رسید ع بر ین حکم ران قران گر حکمت لطف نامیم حیف نباشد گر بنا مش گزاریم
و در آریم از ہر ملک کہ خسف گیرد زمین و فلک ہر گاہ کلام منجز باین مباحث شد و تا با نجا ثبوت رسید یاد آمد تقیہ ہا
مجتہد مصدر لات و گزاف اکنون عنان خامہ بسوی آن مستطف میسازیم قولہ و جواب اینکہ اہل سنت آنحضرت را خلیفہ
چہارم و واجب الطاعت میدانند از حضرت تحفہ در بارہ جناب امیر این اعتقاد میدانند و مقتدای اہل سنت بود و خوارج
و نواصب را تکفیر مینمود و ہمہ مجتہد فانی پیرو ہمقدانی و ہم این ہمہ خطوات شیطانی و زبیر مہر قولش نامبی قرار دادند و
بقول خویش لیکن بعنایت الہی و مقتضای وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ کردند انجا افادہ کردند نکند
نفسر خود شاند زیرا کہ مذہب خوارج و نواصب تکفیر و دشمنی انجناب ہست العیاذ باللہ و اینہم ہر کسی را المعلوم نیست بلکہ اہل
فرمود کہ باب استاویل مفتوح علی الیقین کما لا یخفی بخلاف نفس الامری کہ بر معنی خود ہر جا در کلام علمای ما محصول
و زینہار روزی را در آن سرا نیست کہ ارفض البتہ کسی ہست کہ اصحاب را بد گوید و محصل معنی آن در تحریم الحریر بر زنان

محدث شیخی متین میرود پس در راستی اہل حق کجی اہل باطل و در تجتہ حکی ع بشمانند جناب خاتم الخلفا الراشدین بن سبب
المتقین جانشین جناب سید المرسلین و شیر یزدان و شاہ مردان و عالم علوم و کاشف مغضلات و حل
مشکلات بر ندہب بلست کہ گاہی مثل آنحضرت کلمہ در فوع بر زبان صدق ترجمانش نرفتہ و نفس پیغمبر بود و دوستے
از دعا و دخل در قلب مقدس او نیامدہ چہ جای آنکہ مدت العمر بکفر و ارتداد و نفاق مبتلا و در آن ماند و ہم سید
مجتہد را پسر در راہ و ہو شر من ابیہ و الفساری و شیطان الاطلاق انگشت نمای نفاق کرد است بگوید کہ از زبان
ہر رو مذہب کدام یک نزد عقلا مقبول تواند شد بقول دشمن ہمان روست کہ بہ بین کہ از کہ بریدے
و با کہ پیوستی و بہ نہمہ تعصبات و خرافاتش دلیل ظاہر است بر انکہ مجتہد از مالی کفر بواح درین کتاب و طلر ریاح
انتہا ساختہ و فخر اللہ شر الجبار و قد ابتلاہ بمر فلیس الاشفار ہ انچہ گفتہ کہ گویا بمعارضہ ہمین الفاظ
او از کجہ ہست الا لیکن او از کجہ بسم اللہ یا محراب بیت الحرام بر گفتہ شاعر انشاد حال تمسک فرقہ ضالہ المتعہ
عترت طاہرہ انان قبیل ست کہ مشرکین قریش بجان و مال خود را بزمام حضرت خلیل خدا میکہ چند و مدعی
پیروی آنجناب با وصف محتشات بودند و حق تعالے در رد ایشان فرمود اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيْمَ
لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ پس چنانچہ او عامی محبت کفار را در
خلیل خویش چیزی تحریر ندہم تجنین دعوی ولای رفضہ کہ بدگہر کہ جناب امیر چنین و بی اندامی کردند و بجناب
ایمہ طاہرین جان طریق سپردند ہیچ ندیدند سر موی بکار پس اقرب بحضرات ایمہ این بیت باشند کہ پیروی
شان نمایند و بر اخلاق این بزرگان بصدق و صفا میروند و از غبار و کینہ منزہ اند و شب و روز دعا از خدای تعالے
مینمایند وَلَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و از عجایبات انکہ در مجلس از مجالس جناب ایشان
سیر فت و با وجود سر اولہ جانبین ہیچ ہیچ بودند چنانچہ شیخ در بوستان گفتہ ع در حلہ آن رہ شبرو دیر ہیچ
اتفاق بندہ را بسبیل بحث و اتفاق بر این مجلس گزارا نشاد پس ہمگنان تعظم من ہتدہ گشتند گفتم این
بلند آوازی و بالا خوانہا چہ بود بعد از بیان دعوی دلیل ہر فرقہ استدعا کردند کہ مختصر ترین ہم چیزی گویم
گفتم کہ در این معنی شکے نیست کہ ہر دو فریق محب و مولی اہلبیت رضی اللہ عنہم اند بلکہ شیعہ بمحبت مزید بالا ہم ہمت
میگمارند و لیکن در بین محبت بچہ ہم چنان تفاوت ہست کہ این ہر دو گونہ ہست اتباع سیرت و اتباع صورت او ہم بسیار مشکل
ہست چنانچہ رسالہ ملاقی مجلسی در تصوف و بیان اخلاق و ریاضات حضرات ایمہ برآن دلالت دارد و غیر مجتہد
در تالیفات خود بدین رسالہ اقتران میکند و الیقین رسالہ صفات شیعہ منکار ست کہ اختیار زہد و قناعت و تقشف و تعفف سینہ
پیشہ را سمی متروک در زمانیکہ سراسر سفید باشد و بر گزیدن صدقہ میکہ ہر گونہ مضرتی دارد و کاہ کہ بیت و شانے
با دل بسیار نسبت آسانست و چون ہمہ از حضرات ایمہ در اختیار این امر سہل قدوہ ماندہ اند دعوی اتباع سیرت
از ایشان پس بعید ست چون این سخن بطور معاکمہ بین الفریقین منتظم رد ہمہ کار بر مجلس کہ مذہب تشیع
داشتند سرنگون شدند زیرا کہ دلیش تراش بودند و لیکن بکلام امامت بیان در نفوس شان قدر نشد

که بعد ازین در مباحثه قدمی نه نهادند و دمی اگر نه داشتند دمی به قدم نداشتند شوخی و دون نشانی و لبه و لهار
دهقانی باید دید که در مقابله اهل سنت که از جان و دل بر آل و اصحاب قدم نهادند و در سفینه النجات بعد ذکر
خاطر نشین شد و سالما و غانما به وطنی بخوم هدی در گرفتند چنین دعای حمله و بلند پرواز نیها میناید و جانا ایراد نشاید حضرت
کذاب طنبور نواز و رقاص عندالرقاص خواهد بود که بداهت را انکار دعوی سیرت آغاز نهاد و اهل دین
بر مجرد ذکرش در مجلس و زرای عباسیه بر ریش شامل که حال جعفر پرسید خندیدند که در جایکه سخن کار حسن ثانی
بگذرد ذکر چنین فساک و بی باک فاسق معلن بد کردار ما جن پیه منصرف دارد چنانچه اعور و عالی در کافی بلطمط
تمام می آرد پس پرسنده را قفل مجلس ساختند و باز ده ها ملی دلی که رفع نکرام پاره پرخاشند و فرستادگان خلیفه برای
علاج روز و شب در نگ نمودند بنیاد فرقه اصولیه بر بداهت این اباطیل گذاشتند این جمله که حالیا میخواهیم که جعفر
کذاب را تواب کرده اند و الحاد زندقه خویش را که در میراث یادرسیده از صفحه هستی محو نماید و احادیث امام الائمه
محدثین شیعه را مهجور دم گردانند و نیمه تخیر بر دروازی ریش نهاده اند که فرمایچه لطیفه گفته اند که حریفان ترانه جعفری
رایاد نموده شعر گویند چنان میخوانند ریش دراز دارد این مجتهد ولیکن ترکغایت درازی و هر نیش متین
خوانند تا دامن صدیق و فاروق پیش ایشان دستی داشت که کسی از آن مجتهد تواند بود مگر بینید کاران
کتب سیر و تواریخ مخفی تواند شد که بعد از واقعه کربلا یعنی وفات خواجه هر دو سرا از اقاصی و ادانی لشکر
داشت که زده ها اند و عرضه ها موسان دست بر دا هل ارتداد اسلیم باشد که زیاده از صد هزار مرتد و مدعی نبوت با فواج
خویش هر یکی اتفاق داشتند که سر کوبان را از اهل اسلام در کور تگزارند تا بندگان چه رسد و درین سواد اعظم کسی مجالی داشته
که از خاطر خاطر یاد حالت سلسبیلی بدفن شریف پردازد این رای جهان رای تخیر بود که کار حفظ و حراست از صحابه
گرفتند بر کسی را بر عهده او گماشتند و مار از کفار نگونسار کرار از هر گوشه بر داشتند برآورند. و اگر ایشان با نیکار موفق
نمیشدند در این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول افضلیت تعلق استند که خانه خود را بندبیری نگاهدارند بیری تقیه
بداران وقت از دست رفت و حدیث جامع الاخبار نبوی از فکر آقتاد و چنین احادیث کلینی کز تر آن عمداً چه حال دارد
و امام از نسیان و سهو بر بیباشد و حمایت خاتون جنت فرمایند و اگر این حفظ و حراست بوقوع می آمد ممکن نبود
که خاتون جنت بانچنان شکایت لب مبارک کشاید که هر حرفش دشنام علیحده باشد الغرض چون انتظام و حراست خانه خود را
بوجه احسن حفظ نتوانند بلکه بدیگر بلاد و عظم آورده اند که چون وزیر شاه جهان محتضر شد و بادشاه موصوف انا لله بر نه
سلامت تا توان سلطنت بعبادت اورد تن افزود و بعد از عبادت فرمود ای وزیر نیک مخضر بعد از تو این کوه گران
بر دوش که نهم بعد از تامل گفت این بر کسی باید نهاد که خانه اشرار آباد و از بی انتظامی محفوظ باشد و بر بیر مقتدر بر
اصول طایفه چه موقوف که خود مردم در خلاف جناب تصوی محادیث میکردند که امیر المومنین بشجاعت و سطوت مضبط
دارد و لیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را صلاح نمیشود تا نوبت بحوایج فتاد و این جنگ دوسردارد
الغرض در روضة الصفا که شبه بیشتر مجبارات او را و کرسیکنند نویسیکه در ان ایام توقع زندگی بعید بر یکه چشم

بهیچ رندیه بهشت مختصر گفتم و نتیجه اش برآوردم که نزد اهل انصاف بیماند کار احسان عمر و بگیرد دست بر دامن
چنین بزرگان دون مین انصاف خواهد بود و از همه بالاتر تدبیر سرور عالم بود هر گسی که جنبش هوا تر
خلافت ممکن بود فاتح خطی محکم نویسایند تا تدبیر شیخین مصداق افتد و ایا لذین کرا کابر رفتم هم بعبد و رشد
در عنوان اعتراف بدان دارند و تا امروز پیچ تاب گرفتار اند و آهن سرد در تاویل و تحریف آن میکوشند
و مانند کرین و مضطرین بتهای پریشان میگویند نتوری و قصوری ارند هد و چون سے آنچنان نزد رسول خدا احبر بود
هرچه در بیان خلافت ایشان مرتبه تقدیم و اوند و کان ذلک حتما مقضیا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت ارادت و
رضای جهان آفرین بود دور نه لازم آمد مخالفت رسول امرسل که برای استحالا آن امام اعظم ثانی رواض بعنی شیخ علی
فصلے مستقل در فتح الحق و کشف الصدق پرداخته ولیکن بمقتضای ان لکل واحد فظه اد در بسیاری از مطالعین بیمار طعین
تجویز مخبر معتبر تحقیق غریب علم اجتهاد برانداخته هر که خواهد بدین کتب دامنش بر دارد و قول نبده اسر سازد و نمونه
تحقیق او باعلم الهدای قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافته من شاء فلیرجع الیه فاینجا تقلید نقال کشمیری که او ستاد
پدر اوست در باره مجدد بودن حضرت علی بن موسی الرضا سطری چند نوشته و او مقلد قدمای خود بود جواب آنکه
از کرده عقلای حق پژوه رجای ان دارم که ساعی خود را از کارهای دنیا پرداخته به پرسند که تقی مجدد بیمذهب
سنت از کجا لازم آید دگر اثبات وصفی خاص برای بزرگی موجب نفی وصف دیگر میشود بعد از تسلیم ان چون جناب امام
موصوف در چمستان بهار صبح گل بیخزا میدمد چه عجب باشد چنانچه مجدد دین امامیه باشد
مجدد دین بهبهت هم باشد مثلا در اختلاف سنی و شیعه متعلق بتحسین و تقبیح فعالیکه از اجلهای مهاجرین و انصار
در خلافت صدور یافت یا بقول یا در مرتبه تحلت شیعه در جواب بعضی از مقامات الیضاح لما فاته القال زیاده مبین
هم مسئله گلو سوز حتی که صاحب تجرید در فقره مخالفوه فسقه ایمان خلفا ثابت نمود برای جناب امام
همام رضا رضی الله عنه چنین باشد که حب و بغض هر دو فرقه چون مبنی بر قاعده الحب و البغض لله
است هر یکی معذور باکه تواند شد دیرا که اهل سنت مدایح الیشان از جهت بیان میکنند که ایات قطعیه قرآنیه
منتفی همین بهت که بسیار چو اسبسیار و کوشتهای بیشمار در ترویج دین مبین و شریعت بجا اورد ند و ستها
و مصائب لا تعد و لا تحصی کشیدند و رضای الهی تا کید یکه فوق ان متخیل نباشد از قرآن مجید برمی اید بخصوص
ایشان بسبب البته لاحق مدح باشند و از انجا که نزد شیعه مناقب اهل سنت را پایانی نیست استحقاق زیاد الوصفه
در باره خلافت جناب امیر نیز در بعضی مجموعه علیه است و بن سلام بیش از بیش الیشان بظهور انجامید و چون
خلافت را از انجناب صرف کردند لایق تذمیم گردیدند پس حضرت علی رضا کنز العلوم و میانه قابلیت
کالشمس بین النجوم بودند اگر برای امت جد امجد خود چنین راه توجیه کشایند و از در محاکمه در ایند و بهر یکی
را بمزید شفقت و رافت خود بستایند و قدر الیشان بفزایند باعث حیرت نخواهد بود یا مجتهد در عیش نکامرا
از افادات رضوی رضی الله عنه فقه الرضا اهم ندید که صد قیس از و جهان کوشش در تجدید و تدوین آن بکار برند

ودیگران در تصحیح آن راه تغریب و تحریف سپرده و باد اوه و باطل خویش قول مستقل و ابواب منفصله پرداخته
و هر یکی از مجتهدین را مامور بمطالعه آن ساخته پس باید دید که این جناب در مسئله غسل مسح چه
چه فرموده باوجود یکه اولین و آخرین شیعه و فرامیاه گردند یعنی سنیان را بامر غسل پا بقبح و گمراه دانسته
و زراره را واقعة الفقهاء گفته و اصدق الصادقین رفضه و بار کعبه و رد وضوی خود نشوید چها از راه عصبیت
و محصل سخن بدان میرسد و غایت تقبیح و تذمیم ایشان بدان میکشد که ایشان تحریف قرآن مجید میکنند
الغرض تحقیق و تحکیم این جناب درین باب چنین است که قرارت نصب جر هر دو بتوسط حامل وحی جبرئیل
امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آمده و اقتضای اول حکم غسل بایست و مقتضای
ثانی مسح پاست و عبارت سر سر بایست و بشارت را برای تکمیل رساله دیگر نگاه میدارم اگر توفیق رفیق گردد
شامل حالی باشد و آن یاد میکنم که این مقام تطفلی است بخلاف آن کتاب که تسوید بدش شروع
نموده ام و در آن بحث غسل و مسح پا بالذات میدانه من و در ین جا ری گشته و در ینجا صنادا و تطفلا آمده
این حرفی که شنیدی تعلق بدان داشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجدد دین امامیه باشند تواند شد که برای
مذهب سنیان جبرین طور مجدد شوند که تا سر سنیان از راه افتخار بارج عرش برین رسد و هر یکی
مضمون این بیت او انماید کاله گوشه دهقان بآفتاب رسیده که سایه بر سرش افگند چو نتو
سلطانی بذوا گر کلام در معراج شیعه نمایم کلام بطول انجامد که مسئله متعه عبارت از آن است و تصورش چنان
بینت که از نظر عامه پوشیده باشد که اگر شیعی بدون آن از دینار و دانق کسی بر خیزد که بینی او بریده باشد
و پر ظاهر است که گوش بریده در اجتماع غیب خویش تواند کوشید بینی بریده و مع علاجی تواند یافت بالجمله جناب
موصوف در کتاب مذکور انچنان شقشقه برجال بر کسی از سنیان مبذول داشته که عهده شکر شنیع را آید که
بی اختیار حکایت سبزواری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه رو خراب کرده اوست و آنجا مقام او ذکر سر مفصلا
بالغ است و اگر فرض کنم که تحدید مذهب سنیان بر کی از انجناب که کلش همیشه بهار صلاح گلگشت او بود محال است خواهم گفت
که از نفی مجتهد که حضرت رضوی خود مذهب سنت بود لازم نمی آمد که از سلب این قید سنی هم نباشد چه بسا کس از
علمای متجرین سنی بودند و مجدد و مصلح نبودند که در آن این قید هم ملحوظ باشد که علی راس کل مائة و مجاور ة عرب
عربا که در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی و مواهب لدنیه و دیگر کتب مذکور است همین است که بمعنی خاتمه
میباشد شلا قاضی جا بجا میفرماید که لمحافظه رؤس آی لای و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب رسالت
حاصل شد علی رأس الاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قید مؤکد کلامی باشد و نفی بران واقع شود
قید منفی میگردد و مراد حکم بایجاب مقرون میباشد چنانچه در جاری زید را کبا لفی رکوب است نه نفی مجرد و همچنین در لم
یأت القوم اجمعون نفی جمعیت مقصود است نه سلب اتیان چنانچه علامه تفتازانی در شرح تلخیص مفصل فرموده
الغرض اگر جناب رضوی مجدد دین باشند ضرری از نفی بالیشان نمیرسد که وصف تشرع

ہنوز برای ایشان موجود است کہ شیعیان را برای افتخار در دین و دنیا بکار می آید و خون را در عروق شیعہ بعد از
ملاحظہ فقہ الرضا خشک نماید یعنی کہ امام ابو حنیفہ و محمد رحمہ اللہ نشمردہ و نام حسن بن زیاد لولوی بردہ و قسر علی
مالک را نیاوردہ و شاگرد او را درین جماعت نوشتہ اگر ایشان درین اصطلاح دخل نباشتہ اجتہاد پسندیدہ کہ بجای
خود است کذا ہذا و صوفیہ اہل سنت کہ اتفاق بر آن دارند کہ ایشان بہ طریقت است و در اتباع او میکوشند و بران افتخار
دارند و میجوشند و از دست رفضہ بیخبر و شدند کہ رکن اول ایشان ہمین تبرہ بکوی می نمایند بہ بداہتی می فروشند
و ہرگاہ مجاورہ راس الحالیہ را در نجا از کتب معتبرہ نشان دادم بعد ترش پیر و ہقانی کہ ہر جا از معنی آن غافل گردیدہ بہ تشر پاہا
خورده و مزاع بحقیقت نبرده مثلا بعد از نقل عبارت کتاب مذکور نیز صاحب تبیان یعنی امیر تیمور میگوید کہ مثل این اثیر
و از علمای علام مذہب اہل سنت و جماعت شہادت میدہد کہ مجدد دین و مذہب امامیہ در مائہ ثانیہ جناب علی بن موسی الرضا علیہ
السلام است و نیز پیش ازین گفتہ و قتیکہ مضمون عبارتش را بیان کردہ کہ در مائہ ثانیہ مجدد مذہب امامیہ امام موصوف
بود و ندانی غیر ذلک من المقامات الخ ذکر فیہ تجدید الکلینی و اتمامہ فی علو اعتقادہم و این برہان الزمست و اول دلیل بر آن
است کہ ہمہ شیعہ یا یقین و بر تجدید این پیشوایان متفقہ ملحوظ است و رنہ از اطفال اہل سنت صد و نہ تواند یافت کہ
ایشان کلینی و شیخ صدوق را کہ قرآن مجید را بیاض عثمانی داند کما فی الکافی الذی یقول فی مقدمتہ بعینی و بین السید و
و دیگری خلافت مرتضوی را بصفحہ اعتقاد کند و اہل سنت را خسر الدین پندارند و چون در تجدید این ہر دو معنی چنین باشد
کہ ایشان مجدد دین پنجم اند نزد شیعہ ثابت شد کہ تجدید رضوی برای تشیع و اہمیت نیز محمول بر زعم رفضہ است
و در ہیچ جا از ہیچ دین نتواند گفت فکیف حسب جامع الاصول کہ باعتراف پیر و ہقانی از علمای اہل سنت است اما در
ہم در کتب دیدہ کہ شیعہ را قدوہ اہل بیت یعنی زید شہید رافض لقب دادہ کہ برابر ہزار سال و شام است کما مر
و نسبت قدوہ شان عداوت اصحاب سالت آب از ازواج مطہرات و اذواج جناب سید ازان بیت است الی غیر
ذلک من تحریفاتہ در پیر عبارت مذکور را چہ عتبار بر ندارد یا مگر رسایل شان را کہ در وقت تقیہ تالیف کردہ باشند مطالعہ او در وقت
حضور و القرض بہ بیان وافی و خیال شافی بجستہ پیر و ہقانی را استاد و ساقط شد و ہوالمراد انہم بخیال نیاورد کہ در ہر گاہ
امام محمد باقر رضی اللہ عنہ بر مائہ اولی مجدد باشند امام رضا در مائہ ثانیہ چگونہ مجدد تواند بود پس بخیال او ہمین است کہ آن امام و نکذ
او از اہل سنت مثل قاسم و حسن بصری و غیرہم حسبما یلیق البلغیر و در اخر مائہ اولی دران شمردہ شدند چنانچہ عنقریب بعبارت
صاحب جامع الاصول می آید پس در مائہ ثانیہ کہ دستش مبتا و دست امام رضا پیگونہ مجدد خواہند بود و ہر گاہ معنی مجاورہ
مذکور ہمین است کہ پیر و ہقانی بار بار بیفرماید معنی عبارت مذکور کہ در آغاز بحث آورده یعنی و کان علی راس المائۃ الاولی
من اولی الامر عمر بن عبد العزیز چنین خواہد بود کہ در سر صد اولی عمر عبد العزیز حاکم و رئیس بود و این باطل است بداہتہ
لازم خواہد بر خلافت او در مائہ اولی حالانکہ معاویہ بن ابی سفیان در سال ہفتم رخت ازینجا برداشتہ باز چہار سال در تعقب
یزید بر گذشتہ باز عبد اللہ بن زبیر کامرانی تخت نشست کردہ باز عبد الملک و اولاد او تقدیم تا آخر و میان ایشان عمر
عبد العزیز بود پس سر صد کہ پیر تیمور نوشتہ پیر و ہقانی بتحریر او تمسک جستہ و دیدی است و برای مجدد ہقانی چیست

که قطع نظر از اجتهاد و تاریخ دانی بر او متم گشته و جناب پیر عارف بالله قطع نظر از کشف و عرفان در این قبیل
کمال داشتند و ندا عجیب جداً و زیاده از همه تقلید این مجتهد و ملهای معتمدین می خراشد که بدون تحقیق
این دکان خود را بکالای دیگران از داشتند او دکان غارتیدن را مدنظر نداشتند این کار یهودیان است
نه دیگران چنانکه بزرگان نوشته اند که یهودی مسیحی را تراشد و دکان غارتیدن بران سود کرد
الغرض مضرت اهل سنت از نفی تجدید هیچ نیست چون اصل تسنن باقی است بعنایت ایزدی و اگر در نیمقام
اندک فتور را کار فرمای مضرتی شدید برای شیعه از نسبت تجدید مذهب امامیه بوی حضرت رضویه پدید آید
بیانش آنکه تجدد و تیرویج مذهب دعوی بسعی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عادة متصور تواند شد
و آن بدون ترک تقیه بمعنی داشته باشد پس اگر ترک آن سهوا بوده باشد البته منافی مذهب جمهور است
که امامیه منزه اند از سهو لسان و اگر عمدا بود لازم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه اولا آن به
اصول فقه رفت و دشمن نکیف که مخالف لال کتاب و سنت و اجماع بود نیز میکرد و زیرا که جند و دکس
یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق بزبان کتمانی یعنی کسی از تقیه مستثنی نبوده و کما مر فی هذا الکتاب و مامور باظهار حق مادام الا
نگشته کما لا یخفی و چون دعوت الی المذهب نشد مگر بعد وفات آیا باجداد امجاد و پدر و برادر و پسر و عمو و خویش و تبار
درست الشرعی فرو رفته اتمام حجت چگونه شود و این نجاست که آیات بینات و مانند آن در قرآن مجید میخوانی
و نیز من بعد مابینا ه للناس الخ غیر و لک سیدی و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس این همه گویند که اجداد ما
ایشان باستقامه و تواتر نرسد و حکم کرده اند معاذ الله که راقضی بوده اند قریب است که زمین تا تحت الثری شود
و از تلامذه عبد الله بن سبا و قد و یا نیش بمقام قاردن برسد و صحیح دانی که مجتهد شوی و مقلد و پیرو هقانی گوشواره
عبارت جامع الاصول را چرا احداث کردند سبش آنکه اگر ذکر سیکردند مکاید ایشان بیشتر منکشف و تلبیسات ایشان مثل زدند
سیوطی مناکشف میگشت تفصیلش آنکه محشی مشکوة شریف بعد طبع از جامع الاصول میکند که علما در تاویل بیانش کلام او
کرده اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب ما باشد و حدیث را بر او حمل کرده و اولی آنست که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر واحد و جمع اطلاق کرده میشود و مختص بفقها نیست اینچه انتفاع امت به فقها اگرچه بسیار است انتفاع ایشان
از روساء و اصحاب حدیث و قاریان و عظان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و داد بجا آوردن وظیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
آیات قرآن مجید و احادیث که اصول و ادله شرعی است و زاهدان نفع میدهند بموعظه و پرا تیختن پرهیزگاری
و بی رغبتی از دنیا و لیکن کسیکه بدین کار مبعوث شود و مناسب آنکه مشار الیه و مشهور باشد در هر فرقه از این فرقها
پس خاتمه بادلی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر و حسن البصری و محمد بن سیرین و غیرهم من طبقاتهم و من القراء
عبد الله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهری و غیر من التابعین و تابع التابعین و من

راس المائة الثانية من ولي الامر المامون ومن الفقهاء الشافعي واحمد بن حنبل لم يكن مشهورا ولا الحسن بن
زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة ولا شهب من اصحاب مالك ومن الامامية علي بن موسى الرضا ومن القراء
يعقوب الحضرمي ومن المحدثين يحيى بن معين ومن الزهاد والمعروف الكرخي وفي المائة الثالثة من ولي
الامر المقتدر بالله وغيرهم من الطبقات شان وازقاريان عبد الله بن كثير بود واز محدثين ابن شهاب
زهري وغيره واز تابعين وتبع التابعين ودر خامسة مائة دوم از صاحبان حكم مامون است واز
فقهاء شافعي واحمد بن حنبل در اين وقت شهرت نداشت وحسن بن زياد لؤلؤي از اصحاب ابي حنيفة وشهب از اصحاب
مالك واز امامية علي بن موسى كه لقبش جناب رضا است واز قاريان يعقوب حضرمي است واز محدثين
يحيى بن معين واز زاهدان معروف كرخي ودر خامسة مائة سوم از حكام مقتدر بالله است واز فقهاء ابو العباس بن
شريح شافعي وابو جعفر طحاوي حنفي وابن جلال الحبلي ابو جعفر السراج الاماء متكلمين ابو الحسن اشعري واز
قاريان ابو بكر احمد بن موسى بن مجاهد واز محدثين ابو عبد الرحمن النسائي ودر خامسة صدي چهارم از صاحبان
رياست قادر بالله است واز فقهاء ابو حامد اسفرائيني شافعي است وابو بكر خوارزمي حنفي وابو محمد عبد الوهاب مالكي وابو
عبد الله الحسن البخيلي ومرتضى موسوي برادر شاعر رضي واز متكلمين قاضي ابو بكر الباقلاني وابن فورك واحمد بن
حامد بن البيع واز قاريان ابو الحسن الحمامي واز تابعان ابو بكر الدينوري ودر خامسة صدي پنجم از صاحبان رياست
مستظهر بالله است واز فقهاء امام ابو حامد غزالي شافعي وقاضي محمد بن علي الرازي الحنفي وابو الحسن الماوردي
حنبلي واز محدثين زرين العبدري واز قاريان قلانسي اينها كه مذكور شدند بودند از مشهورين در اين مدت مذكور مراد
اينست كه مگر كسي كه صدي بگذرد واو دران زنده باشد وعالم ومشهور ومشار اليه باشد والله اعلم اينست
آنچه طيبي نقل كرده وجامع الاصول راست نيست در ترجمت كرده ميشود رجوع بعلوم پيروي بقاني چنان بود صنوح
ايجاد كرد واصل عاقل ايستاد كشميري نمود ودر ثاني عنوان خويش آمد اغليمت شمرده وليكن آنچه معلوم ميشود
اينست كه كجيها وحق پوشيها مخصوص متاخرين ايشان ست كه بسبب كم مائگي در علوم همت خود را مصروف
بتقليد وتمالي جا كرده جهت جهل خود ها را مستور ميسازند والا قدماي ايشان باز بالمره از حق نميگذشتند چنانچه صاحب
جامع الاصول كه عبارت از صحاح ستة شده واشاعت شرح سنت اكنون در كتابت جامع الاصول بعد از نيكه حديث ان الله
يبعث لهذه الامة على راس كل مائة من يجدد لها دينها نوشته وترجيح داده لازم نيست كه مجدد دين يكي از
باشد بيگمان بر آنكه ما اين مذهب المشهور في الاسلام التي عليها مدار المسلمين في اقطار الارض وهي مذهب الشافعي وابي حنيفة ومالك
واحمد ومذهب الامامية ومن كان المشار اليه من هو الراس على كل مائة سنة وكذلك من كان المشار اليه
من الطبقات واما من كان المشار اليه المذهب المذكور فلم يكن الناس مجتمعين على مذهب امام معينة ولم يكن قبل
ذلك الا الائمة الاولى وكان على راس المائة الاولى عمر بن عبد العزيز ويحيى الامة في المائة الثانية وجوده خاصة فانه
فعل في الاسلام اليسير الذي كان من الفقهاء بالمدينة محمد بن علي الباقر والقاسم بن ابي بكر الصديق

وسالم بن عبد الله بن عمر وکان بمکه منهم مجاهد بن خیر وعکرمه مولی عباس وعطا بن ابی رباح وطاوس
بالیمن ومکحول وبالشام ومکحول وبالکوفه عامر بن شراحیل الشعبی وبالبصره الحسن البصری ومحمد بن سیرین
واما القرار علی راس المائه الاولی فکان القائم بهذا عبد الله بن کثیر واما المحدثون فمحمد بن شهاب الزهری
وجماعه کثیره مشهورون من التابعین واما من کان علی راس المائه الثانیه فمن اهل الامر المامون بن الرشید
ومن الفقها الشافعی والحسن بن زیاد اللولوی من اصحاب ابی حنیفه واشهب بن عبد العزیز من اصحاب مالک
واما احمد فلم یکن له مذهب مشهور فانه مات سنه احدی واربعین ومائتین ومن الامامیه علی بن موسی الرضا
حاصل مضمون این عبارت اینست که در سر مایه بمقتضای حدیث نبوی میباید که بادشاه وقضاها وغیره
مجتهد باشند از مذاهب خمسه که مذهب شافعی وابی حنیفه ومالک واحمد وامامیه باشند بهم رسید ودر مائه ثانیه
مجتهد باشند از مذهب امامیه جناب علی بن موسی الرضا بودند وحسن بن زیاد لولوی مجتهد مذهب ابی حنیفه و
همچنان اینکه گفته که محمد مذهب امامیه در مایه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی بود ودر مایه رابعه سید مرتضی
علم الهدای عرض کنم این امام اینست که پیر دهقانی مجتهد فانی نیز العبارت صاحب جامع الاصول را
از میان انداخته که مذهب شیعه ومخرب استدلال الشیطان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن
مجتهد مذهب شیعه است پس ضرور شد که همه ائمه اهلبیت شیعه باشند زیرا که به تشیع بعضی وتسنن بعضی
کسی قایل نگشته وآنچه عبارت محدوفه از تلخیص نبیده بفارسی معلوم شد که ابن اثیر در جامع الاصول گفته
بود که علما در بیانش کلام کرده اند وهر یکی اشاره بموده بسوی کسی که از مذهب او باشد وحدیثه را
براو حمل کرده چه این مضمون دلالت بران میکند که حنفیه حسن بن زیاد لولوی را مجتهد میدانند ومالکیه
اشهب بن عبد العزیز را وشافعیه امام شافعی را وامامیه امام رضا الخ یعنی هر فرقه تخصیص مجتهد کرده بکمان خود
پس استدلال مذکور ساقط شد زیرا که موقوف بران بود که ابن اثیر اعتقاد بدان دارد که امام رضا
مجتهد مذهب امامیه بود پس مدعای رفضه ثابت نشد وآنچه ثابت گشت مدعا یا مستلزم مدعا نیست
اول دلیل این باب را بتر عاسابق دانستی که کلینی رجال وعلم الروای اهل ضلال را هم در خانه صدر
ثالث ورابع برشمرده یعنی بخیال رفضه کما لایخفی واین کار که از مجتهد جالسی واداستادش صادر شد
خیانتی است که بادنی عذر بر هر عاقل ظاهر میشود وبعد از ادنی امعان بلکه بمجرد دیدن عبارت مطروحه
بلهذا می انجامد که ائمه تطویل کردن وآنچه پر ضرر بود در ادای امانت انرا ترک نمودن کار گرگ کهن همه
مکر وفن است دگر شیری عذار ودریده دهن اما آنچه پیر دهقانی از راه کوری وکورانگی ویاوه درائی
وهرزه چانگی گفته بود که ائمه هدی را سنی دانستن لاف وگزاف متاخرین سنیانست که بسبب فرط جهالت
خویش دعوی نمود کور آغاز کردند همچو صاحب تحفه ولیکن قدمای اثنیان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند
به بین که ابن اثیر گفته که امام رضا محمد مذهب شیعه بود پس همه ائمه شیعه باشند وجواب این هذیان معتمد

طلبام از اکثر مقالات این مجلد بوضوح پیوسته که قدمای اهل سنت سنیه نیز ایشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکرد
حتی که این مرعار ابرای تکذیب این شیعیا از کتب رفضه باثبات رسانیده ام و اعاده آنرا موجب اطویل میدانم و در
نزدیکی تازه تر از قرنین میاید انچه وقتی عبور امام رضا در نیشاپور کرده شست که تبعیت هزار محدث اهل سنت حدیث
ایشانرا تبرکا نوشتند و معاذالله اگر انجناب را دشمن اهلبیت و اصحاب گمان میکردند چنین تعظیم و توقیر چگونه می نمودند
هم در دنیا و هم در دین پس باید از روح پر فتوح این کنده دهن پرسیدن که آن هجوم و خروش از قدمای سنیان
بود و مثل باصاحب تذکره تلامذه او قدس سره الله بر ای غیر ذلک من الشواید و این مثل آن مرثیه خوانست که چون سنور
مشهور خواندی ۹ قیامت آمی حرم سر این چو شاه و نیکی سواری آمی و مردم می پرسیدند در کدام مهاق سر اسواری
امام حسین آمد میگفت در سرای مزاحسن رضا یا سرای یونس علیمان زیرا که در فیض آباد غیر از این دو سرای دیگر
نیست باقیماند انکه کسی قایل نگشته که یکی از حضرات ایمه سنی بوده خود یکری برادر رفض رفته بنده برادران نیچنی است
ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قایل بنقل نبودند که یکی سنی و دیگری رافضی باشند چنانکه گفتی من تکذیب
نفسه مرحبا بالوفاق و اگر مراد اهل نفاق اندلیس از ایشان زنهار مستبعد نیست و در ترجمه امی باید رفت و سخن را دراز
میباید کرد در همین ایجاز غنیمت گذشته و از کلام پسر شش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این بزرگان بارگاه کبریا
مثل حضرات انبیا علیهم السلام با مور مختلفه امور بودند و شرائع جداگانه داشتند و دیده در این ورق از کتاب مستطاب
فقه الرضا باثبات رسانیدم که چیزی را که بزرگان دیگر باظهار علمای رفضه تحریف ایت کریمه قرانی و علامت باطنیت
میپنداشتند یقینا حضرت امام رضا از احکم ربانی و وحی اسمانی دانستند قطعا یعنی غسل پا را در وضو مدلل نمودند
و ستو و مسعه را که حضرت ایمه از امعراج المومنین بلکه از ان هم فایق تر یقین میکردند امام رضا برای امتثال خویشتر
تجویز هم نفرمودند پس تو انگفت که چنین نیست که ایمه هدی بر اصول شیعه مختلف المذاهب و الشرائع باشند و بر این قدر
خود این طایفه اتفاق دارند که ظاهر ایشان تقیه بود جائیکه تقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرمودند
ایمه هدی بعد از تمیم عبدالملک بن مروان زبروی سائلی که بعد از شنیدن ستالیش راشدین احتمال تقیه نقل
کرده بود که بعقل خود رجوع نمیکنی که از سلطان ظالم این زمان تمیز سیم از سنجین که بر موت سنان قرون گذشت
چگونه خواهم تمید سکا گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ایمه هدی ولیکن رفضه را گوش شنوا کجا
اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که لفظ امامیه باشد سالانکه چون تالیفات متکلمین رفضه مینی هم از قدما و هم از معاصرین
مثل بزین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه در نقل از کتاب مذکور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
امامیه بودی چون لفظ امامیه بلبست شیعه خاص ست و افرادش تخلیل نسبت بادل البته لفظ امامیه برای ایشان حلوای دو
میبود و متحرین اثنا عشریه در تعداد طوایف شیعه گفته اند که از یکصد و نیم در گرشتند و این متحرین را عجبی نیست که قریب
سه صد سال میگذرد این فرق محدثه که بعد از ایشان بهم رسیده اند کی دیده بودند پس میدان قیل و قال برای
مناظرین اگرچه باضافت لفظ شیعه کمتر شد لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه قریب چهل میرسد البته آنها نیز بر یزید

مدعی تجدید مذہب خویش بہ ای امام موصوف نسبت داند شد لاجرم مالش بدین مغالطہ میکشد کہ دعوی تجدید مذہب امامیہ شیعہ
خاص است و دلیل عام ہست و لا دلالۃ للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث ایا از نقلہ ایشان نگذشتہ کہ اہل مقالات
عالم فرق ایشان بیش از بیش بر بیشمارند کما ان آنچہ پسندی را برای تنبہ مجتہد للمقام در نیمقام نام بریم ما بدون اقامت
برہانی تخصیص نکنند از آنجملہ اند حسنیہ کہ از امام حسن امامت را در اعقاب آنجناب جاری میکنند بدین ترتیب کہ بعد امام حسن
امامت بحسن مثنی رسید کہ رضا من آل محمد بلقبش نمایند بوصیت حسن مجتبی باز با امامت عبد اللہ پسرش قائل اند باز
با امامت نفس زکیہ باز با امامت برادرش کہ ابراہیم بود و ہر دو برادر در خلافت منصور دوانیقی خروج کردند و بصرح
شہادت رسیدند از آنجملہ نفسیہ کہ بنفیب نفس زکیہ قایل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاہر خواہد شد از آنجملہ
حکمیہ بالقین ہشام بن حکیم کہ گویند امامت از امام حسین با اولاد امجادش منتقل شد و تا امام جعفر صادق این سلسلہ را
بترتیب حرکت میدہند و منسوب الیہ خرافات بسیار در توحید باری عز و جل مطابق اصول رفضہ پدید انگیختہ بلکہ توحید را
بر ہم زدہ و مصداق نکوہش و نفرین ایمہ گشتہ بود اگرچہ او را اثنا عشریہ بعرشش بر ین رسانیدند از فقہای
ستہ گردانیدند از آنجملہ اسماعیلیہ کہ پیروان ہشام بن سالم اند کہ بروایت امام المحدثین رفضہ در کافی و حدیقہ شیخ
کشی و مختار بعد از امام صادق حیران ماندہ گشتہ بود و بمراہ شیطان الطاق مایوس گردیدہ بالآخر در ربقہ طیبہ ترک
تجارت کردہ بدکانی نشستہ۔ پایہای میگفت بیت و آزروی اختیار مذہب خوارج مکفرین و دشمنان امیر المومنین
یعسوب المتقین منمود و در دشمنی او اولاد اکبر امام صادق ہر کہ شک آرد کافر گردد زیرا کہ او را بدم و طعن تناول نمودہ
و جاہل و کودن میدانست و آن بزرگ بسبب دشمنی اہلبیت و اضلال مردم کہ شب و روز او میدرید چندی را برای قتل
یا ضرب شلاق او بر گماشت علی ما فی الکشی المذکورین لیکن معنی ایت کریمہ وَلَئِنْ لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ نمودار شد
از آنجملہ شیطانیہ کاسہ لیس شیطان الطاق کہ امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود پس راندہ ہر دو عالم
شد چنانکہ فرمودہ اند ؎ عزیزیکہ ہر گز درش سر نتافت ۔ بہر در کہ شد ہیچ عزت نیافت ۔ و اصحاب آنجناب بسعی و سفارش
پیر داختند مگر امام زنبیل را بوصف آن اخلاق عظیم سوی خود او را ہی ندادہ چنانچہ در منتہی و غیرہ از کتب معتبرہ طالب نقل
کردہ ام و اگر گویند کہ انیمنی ہر غیر ابلیس صادق نمیباید گوئیم مگر مقالات اہل عالم را ندیدہ اند کہ جمیع ابلیس را ستایش میکنند
پس اگر امامیہ سر پیچی او نمایند و او را مسعود و سازند بیچ عجبی ندارد و اعتراضی دارد نمیشود کما لا یخفی او مارانیہ انہ
کان عندہم من الفقہاء السبعۃ و افقہم زرارہ و ہو مشترک بین الیہود و النصاری علی لسان جعفر صادق و ہو من الائمۃ الجبر
الفاذق از آنجملہ زراریہ باتباع زرارہ موصوف مشترک بین الیہود و النصاری و غیرہ من الاوصاف الکمالیہ منبوش جعفریہ
کما فی مختار الکشی فی عدہ من الاوراق شیطان الطاق کہ خواستہ بود کہ امام جعفر را در وقت امامتش ہم پیرانہ سری
آنجناب گمراہ گرداند و باعجاز جعفری در عین سرگشتگی مانند ابن سبا در جہنم خاکستر شد و در کتب بامتیاز ثابت او یعنی زراہ
از ائمہ ہدی منقول است و این سلسلہ از کجا بکجا کشید و ہنوز از اپا پانی نیست و چون بمعرض سخن رسی بنسبت تجدید این
مذاہب بجناب رضوی میشود بسبب محمد و بودن مذہب امامیہ لازم بلکہ از انتساب فقط کہ بدگوی مہاجر

والانصار واز واج مطهرات بسوی آنجناب باشد که اندیشه مذهب اثنا عشریه چنین است و لم یعجبه میلیز و چه جای کفر یاد
مذکور پس باید بود دی این دفتر را نوردیدن که بایجوز بالضرورة بقدر یقدر پس مناسب انکه بر اصل بحث رجعم کنه
سخن درین بود که معاصرین امثال مزین وغیره اگر لفظ امامیه مینیافتند لفظ شیعه نمی نوشتند که دایره آن نظر بقرائد
منطبقه فراخی بسیار دارد و کثرت افراد در ضمن آن بیشمار است چنانچه بتوضیح آن یافتی واز موییات احتمال اندکه در
کتب اهل سنت چها دیده باشی که میگویند فلان من الشیعة و من شیعة علی و از فقهای اهلسنت است که شیعه مخلصین باشند
نه شیعه منافقین و اگر بدین قناعت نکنی و وزری و دلیل الزامی میجوی از اهم شیعتو که مرهون احسان خواهی شد و
وآن اینکه بحرانی در شرح نهج البلاغت که در آغازش بتاکید گفته که هرچه دران گوید بسخن انصاف تعالی از
لاف و گزاف باشد مینویسد که رفقای جناب مرتضوی مهاجرین و انصار معتقد بخوبی و بزرگی شیخین بودند و
وجناب امیر پیش انها مناقب و فضایل شان بیان میکردند و مناقب هم بدانسان که بلاطه هر حرفی ازان مذهب
وبجانب رفضه نجاکشد عبد القدیر سیار یکین سیهو و اشقیا را برگرداز اقامت سنت و از ارادت بدعت و راست کردن
او دود مداد ای عمر ای عزیز لکما و ملا خلیل فروتنی شارح کافی کفینی و دیگر یکه تبریان جازی نوشته مهاجرین
وانصار اصحاب حضرت سید ابرار را بحکم امت حقیقی محکوم مساحته و تشیع ایشان و انهم مقصورون باخلاص
از معاملات پیداست که جناب امیر را بر اریکه خلافت نشانیدند و انجنابرا بخلافت خود بیعت ابوبکر و عمر
عمل گردانیدند و بیعت شان دلیل حقیت خلافت تولیشان می فهمیدند و موجب رضای ایزد میدانستند کسی را از شیعه مجال نیست که روبروی خلافت و تشیع ایستاد و هم از تشیع غیر پیدا زد مگر کسی که از دین خاتم المرسلین و دست
شوید و بر چیز از کفر و زندقه در خاطرش پیاید بگوید و این امور را ازان شمرد که نزد معاصرین مردود و
ومنهم محتمد الزمانی قرائنید بر کفریات قوم سواد الوجه فی الدارین عیانست که ازان باعتراف طبرسی صاحب مجمع البیان
پیداست که کسی برابر مهاجرین نتواند بود زیرا که اهل بیت همه تابعین ایشانند که از جمیع انسان گوی سبقت
دربرده اند قال الله تعالی وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ من بعد کسانیکه نظر بکتب سیر و تواریخ دارند البته یقین میکنند بلکه
بمجرد دیدن مواعظ حسنیه بود تواند کرد که شیعه کوفه بارها خواستند که جناب امیر را بدی النورین ملحق گردانند و انجنابرا
شکست دهند که آدم رئیس بزرگان بلا اشد ضرورت خالی از سوی ادب نتواند بود و از نجاست که از اهلبیت مطهر
هر کس که رخت از دنیا می بست میگفت که هرگز بسخنان ایشان گوش نباید نهاد و صاحب تذکره الائمه نوشته که
همه منافق بوده اند و من میگویم از نجا گفته اند که دلی را دلی می شناسد سبحان الله بعضی از حقارا دیده ام
که میگفتند از این طرفه تماشاست که سنیان شیعه علی باشند و دیگران را خلیفه دانند و معتقد بحسن سیرت شان شوند
وسفاهت این سخنور احدی نماند که بمجرد احداث این استبعاد کلمات طیبات وارشادات جناب امیر را در فضائل
شیخین مکررین باطل می گردانند این متحیرین و متعجبین را حشری نخواهد شد مگر همراه بزرار و این امین که در

دیعین بیرانی بحتم رفت کما مر را و ذلک بالحسان المبین ای شنان عقل و دین تشیع عبارت از پیروی امیر المومنین است در لفظ
لاف و گزاف لسانی و ابتداع هوا جس نفسانی یعنی با فادات آنجناب را برخوشامد و دروغ حمل کردن چون جناب امیر مراحم
شان باشد و منبر ایشان را بنگاه بلند قبل ذلک شیعه مخاصمین پیروی او نکنند نگاه مکین با صحاب حضرت انبیا
که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین اعتقاد تمام داشتند و کما انزل الینا و انزل من قبلک مقولهٔ کشان حق
چنانچه در قرآن مجید جا بجا می بینی و نیز بمقتضای فضلنا بعضهم علی بعض بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
ترجیح میداد و الغرض در پیروی ضرور است اتباع متبوع را تقدیم رسانند تا ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
بلکه انچه ارباب عقل و نقل گفته اند محصل اینست ۵ یا تن بر خدای دوست میباید داد ۵ یا قطع نظر میباید کرد و نیز
اطلاق شیعه امامی بر قدمای اهلسنت در مثل شیخ ابو العباس جا بجا ند کور است هر که خواهد بدان رجوع نماید و غرابت
علوم و تبحر او خود از کتابش پیداست و دیگر متحیرین فنون دینیه و عقلیه نیز بدان اعتراف کرده اند کما لا یخفی و این بزرگ
معاصر شیخ حلی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بدیده خود کالعهن المنفوش گردانیده و صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ حلی فرستاد غیر از پیچ و تاب خوردن چیزی از وی بظهور نیامد و این داغ
در گور خود برد و حرکت مذبوحی هم از و و مقلدین او صادر نشده و همین است حال هر ین مذهب فضل از و قتیکه هر دو
جلد منتهی الکلام پیش و بعد از طبع مکرر فرستادم و بعضی از اخبار در آغاز تصنیف از ازالة العین بغبار رفته بود و قتیکه کاغذ
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بیچاره در مرض سکته گرفتار است لا یموت فیها و لا یحیی و بسبب آنکه با جمیع طرق
و اخبار به کنگاش میکند و بقول خودش غیر از اساطیر اولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر مکتوب خویش عجز و
زبونی خود با جمیع متکلمین خبر میدهد و نوشتن بجز این غیر از حضرات ایمه کسی را قادر نمیداند و حال حضرت امام الایمه از شرح
آن مکاتیب بحکایت الطیف دیده باشی کبدی بیچاره سبز واری پس دریده و بینی بریده صاف صاف میگفت که خانه روی
من خراب کرده است دانیمه اصحاب تا امر در میان یکدگر اند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی نگنجیدم
و حالیا انجام کار زین فرو مایه که بهدایت پیر و مرشد خویش یعنی نور الدین جهانگیر و جهانگیر بیچاره در تحت نوشتن رساله
امامت گرفتار است تا اول مشق قلم بکلم بسر ساند باز قلم بجواب منتهی بردارد حالانکه رفضه از منتهی سال اور اعقل اول و
رئیس المتکلمین قرار داده اند و وقت فکر او از مجتهدین خویش حسابی برنمیدارند چنین عقل کل انهیم نمیداند که صاحب تخفه در باب
امامت چه نوشته یعنی چنین تقریر ات جامع افاده فرموده که مباحث مزین بهمه مرد و د و فقیر الست پس او در رساله الامامت
تا خود در پیچ و تاب است فاعتبروا یا اولی الالباب و از مثالیدا و حرفی مناسب این مقام باید شنید که چون او در مثل نزهه پیرو
که حضرت امام رضا را صاحب جامع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدان بخجل نماید حاصلش آنکه علمای
اهلسنت مثل صاحب تحفه و جواب مسایل عشریه شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قدمای اهلسنت تشیع را
برای آن امام به اثبات رسانیدند پس عترت و حرمت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نمی ماند و هنوز هر ین انهیم نمیدانند
که صاحب تحفه قدس سره الغیر چرا بجا اطلاقات شیعه را بنا بر چه باید تقدیم میرساند از جمله الغبارات یکی آنکه در باب اول

کربرای کیفیت حدوث تشیع وانتشابات آن بفرق مختلفه متفقد گردانیده میفرماید که ابتدای این مذهب بنی شیعه برای
جماعتی از مهاجرین وانصار وتابعین ایشان باحسان در سنه سبعین وستمائة بود از هجرت بازبعد از دو صد سال شیعه تفضیلیه
ظاهر شده واز جمله ایشان ابو اسود دولی است واضع نحو واو تلمیذ امیر المومنین بود وبامر وتعلیم او اشتغال علم قواعد نحو نموده واز
جمله ایشان ابو سعید یحیی بن یعمر عدوانیست واو تابعی بود با عبد الله بن سوید عدوی ملاقات داشت وعالم بود بقرارت وتفسیر
نحو ولغات غریبه یکی از قراء بصره است ودر نحو شاگرد ابو الاسود مذکور است قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان
گوید کان یحیی بن یعمر شیعیا من الشیعة الاولی القائلین بتفضیل اهل البیت من غیر تعرض لذی فضل من غیرهم واز جمله ایشان سالم بن
ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام واز جمله ایشان عبد الرزاق است صاحب مصنف
که حدیث مشهور است در اهل سنت وجماعت واز جمله ایشان ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است معروف بابن السکیت صاحب کتاب
اصلاح المنطق ودر سایر دیگر نیز لقب شیعه را برای قدمای اهل حق نوشته پس از قیاس مزین که در شرح منده ساقین ایشان مزین
کرده بود نامی ونشانی نماند والحمد لله علی استیصال ما جروا واسمات ما غمروا وآنچه اطلاق لفظ شیعه بر کسانی آمده
که حضرت امیر را بجناب ذو المنورین ترجیح داده اند وحاکم باین معنی محکوم کما قال صاحب التحفه فی لسان المحدثین الغرض
تواند شد که تجدید مذهب شیعه بمعنی مرجوح جناب امام رضا صادق امید ومنافی مذهب اهلسنت نباشد وقبل ازین گذشت که اگر
امام موصوف مجدد نباشد ضرر باصحیت نباشد چنانچه بامثله وشواهد گذشت وتازه تر آنکه بسیاری از متجرین وماهرین در زاد گرفته
مثل حضرت زید شهید که مقتدای اهلسنت بودند در اصطلاح تجدید دین شمار نگشته اند المختصر چون تجدید مذهب شیعه
باتجدید مذهب سنت جمع تواند شد وقد اسبلنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نمونه اش در السنتی وبعض آن تمة السنتی یا با معنی
ومعنی رفاقت وصحبت مرتضوی در حضور بلغاه در اعتقاد وامامت راشده آنجناب وبث مناقب آن عالی جناب کما رواه الائمة
بل اجمع علیه الوعاه چگونه ممتنع الاجتماع خواهد بود اگرچه پیرو هتانی در ذوالفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
در دعوی امتناع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المومنین افترا کند وهوس پیرو فقای ما بخورد واگر شواهد بر تجدید
میخواهی که امام رضا نزد قدمای ما سنی بود بیاری قطع نظر از انکه انتساب نیز مثل دیگر ایمه اطهار تسنن میکرد والبته قول
ایمه هدی قابل اعتبار است حتی که ساکت علیه المعصوم فحجة ومقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را ارشاد
نمایند ودر ضلالت نیندازند ودر تلبیس بر روی ایشان مفتوح نسازند از جمله که بیانش بطور دوزده از صحاح وخلاصه آنرا
باشد لیشنو وبراه انصاف برود که محدثین فریقین نوشته اند ودر تحفه اثنا عشریه نیز مرقوم است انکه چون سواری حضرت
علی بن موسی الرضا بنیشاپور رسید وعلما ومشائخ الشهر بپایرتش هجوم کردند ومیدان مذکور مثل عرصه قیامت شد
آمد منتهای ازدحامی هرکسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش بشنود وانرا بآب زر بر صفحه خاطر بنویسد
وهر امامی ازانکا بر فن حدیث انمضمون ومانند آن ادا فرماید که اگر انرا بمجنونی بخوانند از جنون خویش بخبا یه
ومریض را از مرض مهلکش شفا بخشد این حسن اعتقاد واین محبت وستایش با اعتقاد رفض امام معاذالله بهم تواند
ساشاد وکالیس عیان شد که ائمه بیمانند اهلسنت آنجناب را مثل جناب مرتضوی معتقد خلفای راشدین دانسته اند

مطهرات سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین سید انستند و از و راضی و خوشنود بودند و خاک پای سم
استرش را برای مرید بصیر و بصیرت او در چشم میکشیدند بخدا قسم کریم وانہ لقسم لو تعلمون عظیم
کہ اگر کتب مناقضین را غربال کنی و از انحراف و انجام تتبع تمامی غیر ازین نخواہی یافت کہ بنی امیہ دو کس را
از ایمہ ہدی بواسطہ این مرجانہ و بتوسط دیگران از اقران و امثالش بتبریہ و خیر کشتند و لیکن فرزندان
حضرت عباس کہ طرفدار عمر بن الخطاب در وقت خطبہ اش بام کلثوم بر اصول رفضہ کشتند و سبب آن
غیر از فلاح و نبوی یعنی لقای سقاہت رمزی چیزی دیگر نبود و ہمہ ایمہ را بزہر کشتند اگرچہ در تصانیف
مقید بچیزی چند در شہادت ایمہ از قسم شبہات و وسوسہ ابلیس نظر آمدہ و لیکن جمہور کی بدان مایل گردیدند و ہیچ یک دیگر درباره ایمہ
دیگر کہ او را انکذب احادیث بر طوجی حجابی امام سیزدہم توان گفت الغرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا علیہ السلام بر روایات معتبرہ رفضہ صحیح و ملیح امامیہ را با پہلوانان تہمتن مسلط گردانید کہ پدر غرور
خودشان اعضای مقدس او را ریزہ ریزہ کردند اگرچہ مدعای شان تبقدیر پاک خالق ارض و افلاک
چنانچہ دانی بر نیامد لیک بعد ازین از حرست خود خوشہای انگور خوردند کہ جگر آنجناب را خون گردانید و آنجناب
مضطرب شد و برخاست گفت کجا میروی فرمود جائیکہ فرستادی باز بر روایت کفایۃ المومنین بہ داماد
دیگر کہ فرزند ارجمندش امام محمد تقی بود بلب رح ام الفضل سعایت دختر خود چنان متوجہ شد کہ اعضای
مقدس او را از ہم جدا کرد و لیکن چنانچہ امام رضا داماد اولش کہ در نکاح او ام حبیبہ دخترش بود مجروح ہم نشد و نزدہ
ماند ہمچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثر ہای تیغ سمیہ ریزہ ریزہ او اگرچہ متاثر گشت و لیکن چون او را انچنین دیدند تسلیم
یافتند و او شکرانہ ہم ادا کرد و راوی میگوید کہ اظہار ندامت ہم نمود چنانچہ بعد از کشتن امام رضا نسبت گواری و ماتمداری
بجا اورد ندامت کجا چون میدانست کہ خبر زہر پوشیدہ ماند نتیجہ این مقدمات بر عاقل تیز ہوش مخفی نمی ماند لیکن برای متبصره
عامہ یہ حرفی چند قصر میکنم کہ از من احادیث کلینی و شرح فروعی و دیگر جا ندہ رفضہ کما عرفت ہم عیان شد کہ نوبت بدلیل فارق
از دست زبان یعنی دشنام دادن و بگریبان او بخون امیر المومنین چنان رسید کہ میدانی و جنابتان جهت گریبانش علی
روس الاشہاد بدان قوت و زور کشید کہ بارہا حاجت اعادہ آن نیست و از ذہر رضا و تسلیم و سخنی معقول کہ ای دختر پیغمبر چون بار
خلافت بگردن ما نداختی در فدک گفتگو مکن ورنہ خلافت را بستان چیزی صدور نیافت پس بر انہا را کا برزفضہ نیز انچہ بعظیم
و اوفیر خدمت و اطاعت اہلبیت خلفای راشدین بجا اوردند کہ اسامی مقدسہ ائمہ دین ہمایمن سر دفتر عطا نوشتند و غاشیہ اسپ
امام حسین بر دوش کشیدند و دربہ غلامی را ابو بکر و عمر تبقدیم رسانیدند چنانچہ نعامہ خطبہ فاطمیہ نیز دال بر است از کسی ظاہر شده
و امروز در اقلیم ایران کہ سلطنت قوم تاجیک است با وصف دعوی مزید و الای حضرات اہلبیت طاہرین داد عای حضرت تشیع جناب ایمہ معصومین
و رطاکفہ خویش کہ ایمان بود کہ سادات رفیع الدرجات را بر تخت می نشانیدند و مقالید ملک و حکومت را روبروی شان بر زمین میگذاشتند ندانستند
خدمت نمیگیرند بلکہ در ادنی امور مورد توبیخ و عتاب و عضب قتل و اسیر و زندگانی موس میگیرد و اتفاقا پس تا امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامده
کہ عمل بر قول امیر المومنین نماید و با اینان در مہمات مشورہ فرماید و فرموده اینان را بتقدیم رساند چنانچہ قصہ بی او بے

[illegible] ادبی خاتون شهر بانو نسبت بفارروق باز اطاعتش بنیاب امیر را ولالت بران میکند بهر نهج امر مود تا او حضرت امام حسین
را برگزیدا لی غیر ذلک مما لا یتناهی والحمد لله که خواجه خواجگان رفضه و خانه تجرید ایشان را بدایره مومنین یا
مخالفت داخل نمود و مزین معلوم همراه برادران صوری و معنوی خویش تا وقتیکه برادر همین او که رئیس قوم کما
بود کیفیه را از جاروب رحلت خود بروقت و راوراق بیاض بعضی از مباحث الصلح الطاق و القال مشویه انچه مختصر تر
بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا دقیقه در تعظیم و تکریم اهلبیت علیهم السلام فروگذاشتند مگر انچه شیعه طمع چند ترتیب
میدهند که هنوز سخن دران میرود و هیچ مجلسی خالی این تعظیم و توقیر را چنان میدانند که خداوند تعالی شانه گویا ازراه
جبر و قهر از ایشان برگرفته و ایشانرا با وجود یکه خلق افعال از بندگان میدانند دران دخلی نبود و بالجمله در حق الیقین
او میر تعظیم و توقیر ایشان حق تعالی بر زبان قلمش جاری ساخته و چنانچه ناظرین بران نخندیدند که کلام حق را بهر چند ایرا
دشمنان دین بکمال اهتمام پوشند و لیکن اخر نه نه رفته خرد و کتاب هم می شود و در حقیقت لعبد او راک ان عزت دناموس و
ادعای دین و ایمان باین منافقان بیاد میرود و با قیاله سخنی چند و آن صاحب جامع الاصول جائیکه ترجمه حضرت علی رضا
نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود است حالیا تفتیش باید نمود که او در خطاب امامین اعتقاد دارد و در نجا از انجا
اعتقاد دزدم رفته را مثل سیاق دخلی نمیدهد پس اگر مراد ازان تشیع مرفوض است یعنی اعتقاد امامت راشده دیت
فضایل انجناب و انچه بدان متعلق است از خصوصیات مقدسه و اوصاف کمالیه که اهل حق برای جناب مرتضوی نوشته اند
و خود انجناب برای هدایت امت بیان آن فرموده و علمای رفضه نتوانش ربلیغ اللسان و عذب البیان اند عاقل
را برای تحویل ایشان برسالت قطعی حجتی است قوی که عنعنات قوم شیعه چنین است و رفضه بهر گام برخلاف ان میروند
و بمیدان دشمنی ایمه میدوند پس بر حیغ عباری و الفجاری در میان نماند بلی شک که انجناب مجدد دین متین باشد
در وقت معلوم بوده اند و اگر مقصود انست که امام اهل سنت تبرا مکرده و علی بوده اند یعنی بدیهی البطلانست زیرا که در
صورت رضای اهلسنت که عشر عشیر بیان آن از کتب شیعه می اید با مام رضا و خدای ایشان برانجناب چگونه ممکن تواند
شد لک منی باین تشیع که بالفعل نزد عامه و خاصه ست از ملل و نحل شهرستانی و الملل الباطل صدر الدین الفهمانی و
غیرهم البلور می انجامد انیست که این فرقه خود را با هلبیت رضی الله عنهم نسبت میدهند پس شیعه بودن انجناب یا معنی دیست نمی گردد
بسبب لزوم اضافة الشیئ الی نفسه و قس علی هذا امامی بودنش پس معین شد معنی اولش و عباری بشکی در آن نماند
والحمد لله علی وضوح الحق و زهوق الباطل و در نیمقام برای تکمیل این فضل از افادات رشید المتکلمین بعضی از امور
محصلا منقول میشود که نسخه آن صحیح و معتمد بهم رسیده پس بدانکه مزین لعبد و کر عبارت جامع الاصول نحو قیاسی که ازان
مرتب ساخت گفته بود که چون تشیع جناب مرتضوی ثابت شد تشیع باقی ایمه هدی علیهم السلام از ابای کرام و ابنای
عظام جناب امامت مآب هم ثابت خواهد بود و لا قایل بالفصل هر البش انکه تشیع رضوی تشیعا مجوثا مغنه نرسیده پس تشیع دیگر ایمه کجا بلکه این دلیل که مزین برای تشیع دیگر اورده برای تشیع شان توان اورد با چنین
تشیع حقیقی که منافات با السنن ندارد و نیا نچه از کلام [illegible] ظاهر میشود که او امام محمد باقر را در [illegible]

مانند اول از فقهای مدینه معدود و ستوده و گفته که از فقهای مدینه محمد بن علی الباقر و قاسم و سالم بودند و در مکه مجاهد
و ابن جبیر و عکرمه مولای ابن عباس و عطاء در یمن طاؤس و در خراسان یعنی بصفت اطلاق است
بدون تقیید بمذهب تشیع بقرینه سیاق که محمد و دین ما را بلا قید مذکور ساخته و دیگران نیز ان امام را از فقهای مدینه
مشهوره گفته اند از جمله علما صاحب مفتاح النجا در ترجمه امام محمد باقر میگوید که نالبی جلیل القدر امام بازع محمد علی بحلالته
معدود فی فقهاء المدینه پس خیال اینجنی که امام از رفضه بوده هیچ سنی نتواند کرد و لاجرم تسنن ان امام نزد این اشرر
عیانست و تسنن باقی ایمه بران متفرع شد و همه امامی کرام و اجداد عظام سنی گردیدند زیرا که احدی بقول
مزین قایل نیست که کسی از ایمه سنی و کسی شیعی بوده بلکه نزد سنیان همه سنی بوده اند الی غیر ذلک من العبارات الرشیدة المنخلعة
والعجب که علمای شیعه چنین گویند از سابقین و معاصرین که لاقایل بالفصل و پیرو هقانی تکذیب شان نموده چنانکه
گفت این کی حق پوشی کار متاخرین مثل صاحب تحفه است که ایمه را سنی قرار میدهند زیرا که از ان واضح شد که در
سنیان اختلاف هست متاخرین همه را سنی میدانند و حدا شیعی میگویند لبعضی را طرفه انکه پیرو هقانی را چنان در صوارم
مخیل است که افراط تشیع مامون موجب خلع شد اولا و ولی عهدی حضرت امام رضا ثانیا و من میگویم که سبب قتل
امام شد بدست خود ش در خوشنهای انگور ثالثا و قتل فرزندش گردید رابعا باز ماتم امام ضامن ثامن خامسا
کما عرفت سابقا و ای بر افراط تشیع که روز بروز بر ظهور فرموده و بصیرت در فرقه ناجیه امامیه چنانچه
از مجالس رطل بوق واضح است قطعا و العجب که انچه مولی و اقای مجتهد فانی یعنی مجلسی و غیر او محقق گردانیدند
محصلش بدان میرسد که مقصود مامون از ولایت عهد امام رضا دتر و بیچ دختر خود با انجناب آن بود که بر مردم
خویش و بیگانه عیان شود که آنجناب تارک دنیا نبوده به بینند که چون خلیفه او را بکمال اعزاز و اکرام طلبیده و
بولایت عهد خود نواخت و موتمن برادر خود را از بین ولایت عهد معزول گردانید اقبال و دولت دنیوی را قبول
فرموده زهد و قناعت را ترک نموده پس معاذالله متروک الدنیا بوده نه تارک آن اینها که بذهن سامعین جاگزین
شده تعلق دارد بنسخه که لفظ شیعه دران مرقوم است و هرگاه کتب شیخ جلال الدین سیوطی را استیعاب کنی علامه مذکور را فقط
ایمه آورده و من الایمه علی بن موسی الرضا نوشته طرفه تر انکه مجتهد ثانی گفته انچه دال بر اختلاف مذهب ایمه است کما اشرنا
پس دلیل تحقیقی در مذهب امامیه نماند کما لایخفی و الزامی فرع تحقیقی است کما فی مطبوعات النجا بیی الغرض علامه سیوطی
نشان داد پس محصل تقریر صاحب جامع الاصول چنان خواهد شد که از اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین دو بزرگ مجدد دین
اند که حضرت صلی الله علیه وسلم بر رایت ابو داود خبر داده بود امام محمد بن علی الباقر و امام رضا فرزند امام موسی
کاظم و شیعه در خاتمه مایه ثالثه کلینی را مجدد میدانند و در خاتمه مایه رابعه سید مرتضای ثمانینی را از مجددین
اعتقاد میکنند و چرا چنین ندانند که روز بازار رونق و رواج مذهب ایشان بذات اعور دجال از انست
که قرانجید را ناقص و متغیر مثل استاد خویش علی ابراهیم صاحب تفسیر میدانند و ثمانینی را بدخیبت که اهل سنت را
کافر و بخس العین میخواند و اگر این کلام محمل است باری مفصل نشنوند که پیرو هقانی در صوارم باین مقام چنین

گفته که اینها قول باینکه امام رضا امامی نبوده اند و ان محمد بن علی الباقر علیه السلام فرق اجماع مرکب است کما لا یخفی
و حال این هرزه و عبارت که پیرو مرید یعنی مجتهد و مفتین گفته یکی است اعنی همه سنیان همه ایمه را سنی میدانند و کسی از
ایشان قایل بتفصیل نیست که یکی از ایمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد قالی بتکذیب بعض خود پرداخته
زیرا که میگوید که قدمای سنیان ایمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس خرق اجماع کجا زیرین طایفه آنهم
فراست و تکلم شیرون شیعه اورا در عقول عشره مکذب بلفس خود گشته و اگر مقلدین او زبان تاویل کشایند که مجتهد ما
معتقد همین است که جمیع سنیان همه ایمه را شیعی میدانند و کی وحی پوشی متاخرین سنیرا اعتبار کرده گوییم از همروز باز خواهیم گفت که رفضه
معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود بیوفای جناب امیر متواتر نیست بحضرت زهرا حتی که معاذ الله عمر قتلش کرد و بضعه پیغمبر
استغاثه نموده در اتر و امیر المومنین لجرش بیرون رسانیده بود و علی مرتضی تماشای آن پرداخت ذوالفقار برای ترتیب
شان در دست نگرفت پس همه رفضه کالمیل الکلیه اند مذهب ایشان چنانچه بدگوی خلفای متقدمین است قس علی هذا
الغیر بالیقین امیر المومنین ولیکن کسیکه انکار ان مذهب کند تو دما اعتباری ندارد فالجواب الجواب والنقض النقض چنانکه
بزرگان گفته اند سه زگرگان بگرگی توانیم رست ؛ شوله و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته او اقول این
عبارت را نیز نقال کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیر عبارت از دست آورده و پیرو مقالی بدون اشعار نقل
ازان برداشته و دیگران همه کشمیری را بمذهب و جلد شلت گردانیدند کما یجی بیان خطایهم انشاء الله تعالی و تعلیم
کیدون فیه کیدا و افتاده گفته که پیرمذکور اعتقاد اینمعنی داشته که متاخرین اهل سنت همه ایمه اثنا عشر را بطرف
خود و زراه کجی وحی پوشی میکشند و پیشوای خود میگردانند و قدما بالکل چشم از حق نمی پوشند یعنی که این شاعر
امام رضا را مجدد امامیه دانسته پس کلیب قدما از نجا بهم میرسید ورنه متاخرین تو انند گفت که ما بمذهب قدما هم مذهب نکردیم
اکنون باید پرسیدن که امام اهلسنت فخر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما بر تقدیر اول یا لیتنی بتا لیتنی پرداخته
نه در قدح در ساختن بخلاف متاخرین که جمیع ایمه را پیشوای خود میدانند و مقتدای رفضه و نقضا یل الیشان
رطب اللسان اند و کتب کلامیه تصنیف میکنند و الیشان را شفیق کتاب المدی نامند و اورا النقض میخوانند و بر تقدیر
تنزل بلسی تنقیص کردن الغرض انچه بعد از تتبع و تحقیق این سفیه را معلوم شده بود معکوس و مقلوب گردید لک
دیگران از متکلمین امامیه انچه از قدمای سنیان نقل کرده اند بر غم شان دلالت بران دارد که الیشان در عیب جویی ایمه
افتاده اند و بدگوی سبقت ربوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما باعتساف مبدل شد و جمل مرکب
برای مجتهدین عیان گردید هم بذات خود ش که در صوارم این عبارت را از امام موصوف آورده و هم از دست پاسخ دیگر
یعنی مجتهد الزمانی علی المشهور که از جهت مزید سعادتمندی تحقیق بدیر خود را بر باد داده و دلیل که مجتهد قالی بر البطال
اینمعنی قایم نموده بود که بعضی راسنی و برخی را شیعه شناختن و سنگ لقمه در زمره مقتدیان ایمه طاهره انداختن رهبار
مذهب کسی نیست صورت لبطلان پذیرفت و کلام فخر المتکلمین بر جای خود ماند و مجتهدین نقض صوارم را هم ندیدند
قطع نظر از ان اکنون در ضمن این اوراق بدیده بصیرت قلبی باید دیدن و بمیزان فطانت باید سنجیدن رسیدیم بر انکه اصول

شیعه درباره ایچه بر می آمد پس بدانکه اظهار علمای امامیه است که حضرات ایمه خصوصا جناب امام صادق صدها نسخه اصول
را بتوسید اصحاب خویش جمع فرمود نه نبی که درین مقام که بحث مجدد بیت امد واند ک تفصیلی دران رفت پیر دستگانی
بتقلید معلوم همین گفته وقس علی هذا بلکه دیگران انیم نوشتند بفرمایش جناب امیر المومنین تصنیف و تالیف حدیث
شروع شده و روز بروز در ترقی بود و لیکن ان کتب را اهل خلاف اندوختند و سوختند و بدریا انداختند و بنی نام
و نشان ساختند کما فی اللوامع وغیرها مگر کتاب حضرت امام مجدد که از خزانه مشهد مقدس بچون آبجیات از ظلمات بدر آمد و
بتوسط صدوقین رواج تمام گرفت ندیدی باید منصفی را درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را دران
درج فرمود و هر چند ضروری نبود مگر تصریح هم نمود که برای هدایت خلق می نویسم حالانکه بر اصول رفضه قلت علم بلکه فرمایش انجناب
معاذ الله بر اصطلاح مجتهد القدر عیانست که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا یعنی نمونه
آن در سابق دیدی و شنیدی و بمیزان تحقیق علمای رفضه سنجیدی و چون مبلغ علم جناب مجدد خاتمه مایه تا نه چنین باشد پسر
علم فرزند انجناب اولاد اطیبش بچه درجه رسیده باشد که ماننده علم پدر بزرگوارش بفقهای سنه که حال شان عنقریب دانستی
میرسد که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز بتمنای اینمعنی نمیکردند که بخوارج ملحق شوند پس حال دوسه امام بابی بچه
خواهد بود بجاست ایمه از هزار سال چنان بگرداغ نبیت بر اصول رفضه غلبا از تحریف فرو رفته اند که نکاح والده معظم ایشان بزید پلید
بدلیشان با امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود و انهم در شکر خواب بیداری انگاه بنوانیکه حضرت رسول خدا ایمیر
نپرسیده که او مسلمه است یا هنوز مشرکه کما فی حق الیقین و غیره و جناب فاطمه زهرا بعد از چندی تبدارک مافات پرداخت و اورا
بگمند عشق و عاشقی و وعده وصل و حال مسلمان ساخت و متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر خدا بسبیل ندرت واتفاق
رو داد زیرا که چون خطبه نکاح ریحان خود با شاه زنان مشهور بشهر بانو خواند در انجا نیز چنین غفلت واقع شد حالانکه
مذهب کمیش دودمان تزویر بهمه را معلوم است که گبر بود و آتش پرستی دستور ایشان قدیما و جدیدا تراجم بحار الانوار
به بین که در این واقعه هم جناب سیده مدارک مافات فرمود تفصیل این مجمل انکه قطب الاقطاب رفضه یعنی راوندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام بر اقلیم ایران لشکر کشید عمد و غالب گشتند دختر یزدجرد
شهر بار را که شهر بانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را و بروی عمر حاضر آوردند و دختران مدینه مشتاق جمال
شان خصوصا شهر بانو گشته از خانها بپیرون برامدند و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله از نور جمالش روشن شد عمر خواست
که نقاب از روی او بردارد و جمالش به بیند پس منع کرد و گفت که سیاه باد روز هر مرکه تو دست بدختر کرد از کنی عمر خواست
که اورا اذیت دهد پس گفت ای کنیز مرا دشنام میدهی امیر المومنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدهد بعد ازین عمر
گفت که اورا البغر و شند امیر مایل شد و فرمود که بنات ملوک را نباید فروخت هرگاه کافر باشند و باید گفت اورا که از
اهل اسلام هر کرا خواهی بشوهری قبول کن عمر اورا از بیت المال بده عمر قبول نمود و اختیار داد تا شهر بانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد امیر پرسید چه نام داری جواب داد که جهان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهر بانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین درباره اکرام و مراعات او تاکید کرد و لیتا ارث داد

کرا زو فرزندی پیدا نشود کہ افضل خلایق باشد پس از تو تا امام سجاد از و متولد شد۔ اینکہ شیخ مفید در روایت قطب الدین
است کہ راوی دران جہالت فاروق را بزعم خود ثابت کرد کہ او را این مسئلہ معلوم نبود کہ بنات ملوک را چون کافر باشند
نباید فروخت چنانچہ جناب امیر فرمود کہ او را ثابت کرد پس خریدن دختر قیصر چگونہ درست خواہد بود کہ خصوصات امیہ بران کار است
و بعد ازان بجناب بیداری نکاح می اورد و مدتہا نیز او می تشنہ شہر بانو را ہم ثابت نمود کہ خلیفہ وقت را کہ غاصب و ظالم
بود از و بیدان خویش مانع گردید چون در حجاب نقاب بود مسجد شرف چگونہ روشن شد و ہرگاہ نقاب پردہ نداشت
از منع عمر مال تشیع و عصمت عفت او پی توان برد کہ از مرد پیری چنان اجتناب و باجوانان آن سوال و جواب کہ می آید
و عصمت و عفت می افزاید این روایت چنانکہ دال از مرویات قطب الدین راوندی بود کہ از جائی جستہ و دیگران شدہ پدید
بظہور دیگر دران خلی دادہ اند کہ بیاید از ذکر کمالش بینیاز است لیکن قوم حیا دار میگوید کہ بعد از اختیار داد دلش عمر بر و بر و بلند
گرشہ گفت پیر ست خوشم نمی اید چون جناب امیر رو بر و آمد پسندید و گفت لیکن فاطمہ زہرا از من رنجیدہ خواہد شد بندہ میگویم
کہ چون لطف مبارکش از کثرت علوم منقطع بود بخلاف اعضای دیگر حق کہ جناب فاطمہ زہرا فرمود انچہ فرمود از تشبیہ اعضای
بعیر بش کمانی الجمار پس صورت مبارکش را چگونہ پسندیدہ باشد در مدتہ ذاتی و قدر افزائی شہر بانو در باب علوم زیادہ تر مؤید بود
نسبت بحضرت زہرا در ین اعتقاد از رضہ مدین مزید علا تا بعید باشد بعد از وقت ولادت امام حسن گفت خوبست لیکن طلاق
بسیار مبید پس جلوہ امام حسین را قبول کرد سبحان اللہ حرف در اسلام میرود و ظاہر کلام امیر المومنین دلالت بر کفرش دارد
کہ خسرو دختران بادشاہان را کہ گاہ کافر باشند نباید فروخت او حقوق جناب زہرا در انوقت رعایت کرد و جناب امیر وقت
شہادت آنجناب کہ بر دست خسر بعمر گمان قوم بدگہر معاذ اللہ وقوع پزیرفتہ زبان را ہم بخبانید صد افرین بر نیت
شیعیان اہل بیت کہ در حق دختر نیز جہد و آکش پرستہ چقدر مراعات کردند و درباره جناب امیر المومنین ان کنایہ اختیار
نمودند کہ ابلغ من التصریح تو ان گفت فَاَنْزَلَهُ بِضْعَةً كَانَ مُعَانِقَهُ لَمْ يُفَارِقْ بِلَطْ گفتم کہ در انوقت او چہ میدانست حقوق جناب
فاطمی را در رعایت کردن بلکہ رسولخدا وقت خواستگاری شہر بانو امام حسین نورعین خود را ہمراہ داشت او مذہب و دین
او را ہیچ نہ پرسید نہ اسلام او را تعلیم و تلقین کرد پس در حالت مجوسیت او را بنکاح چنین فرزند دلبند خود در آورد و در کنار
امام حسن عسکری مشکر پسندید و قد قال اللہ تعالی وَلَا مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
بمسند عاشقی گرفتار بود تا انکہ وقت شب بزیارت جناب خاتون قیامت مشرف شد یعنی دید کہ تشریف آورد و اسلام عرض نمود
و شہر بانو ارشاد فیض بنیادش مسلمان گردید جناب فاطمہ او را التماس بخشید کہ غفریہ از دست مسلمانان بدر رفتہ تا ان محبوبہ
و تو اسیر مشتری دل ذلت و کدورت نزد فخر زنان حسین میرسی پس شہر بانو حقوق جناب سیدہ را چون میدانست بجای خود
نیست قال اللہ تعالی کُلُّ اللَّهِ دِينِي وَعَلَيْكُمْ إِنَّ هَذَا لَكُمْ لَبِدَاءٌ ثَمَانٍ پس حق کہ بود جناب سیدہ و ابرا بود نہ دیگر برا از خلق
و خود از شہر بانو سبب عجلت را در دست فعول بر دوش امام حسین گذاشتن پسندیدہ بود مدتہا این قصہ را بیان کرد
و گفت چون شوہر من ادیب دانا گاہ بتزویج رسولخدا او را شناخت و سلم بن معلم الملکوبہ حاری این قصہ را در تالیفات خویش
چنان محقق گردانیدند کہ زنہار حاروق و غیر او را مثل عثمان دحلی دران نباشد و بیانش اینکہ مثل قصہای سابق بر نقل

مجلسی در جلد الیسوان این جناب امیر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را نامزد آنجناب نمود چون
گرد پس یکی را با امام حسین بخشید و دیگر برادر امجد پس ابو بکر صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شده از دوم قاسم پیدا شده از
امام صادق بهم رسید آنجا هر کسی را ادعائی حاصل شد که در خلافت جناب امیران فتح عظیم رو داد که دختران کسری در بندی در افتند
و حضرت امیر چنانچه عوالم الاربعین را می پرورید در بن تعلیم هم تعرف تمام داشتند بلکه هیچ توسطی هم درمیان نبود که این دو شیخین
جناب مرتضوی ذکر او نمود بلکه چنانچه با قوام عادت و زمینه بساط تن تنها جهاد فرمود ارکان رفعه آن معرکه را دیده بیهوش
در باختند و گویا قالب عنصری را تهی ساختند قس علی هذا جهاد ایران و اگر زمانه فاروقی بود بالیقین عیان شد که اولیت
امیر المومنین به نیک مخبری خیر خواهی در خلافت خود بجا می آورد و کار گزاری را بتقدیم میرسانید و انهم از باب قدیم میرسانیدند
بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم عمده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از صولت او می ترسیدند
و از دره او می لرزیدند ولیکن جائیکه رئیس الکروبین کاری در اسمان نتوانند کرد بدون پروانگی جناب مرتضوی
و ملائکه مقربین اگر بدون اجازتش عملی نمایند خواه برفلک خواه در زمین غیرت الهی ایشان را خاکستر گردانند کما فی
معجزه البسطا علی المجدثین ابو بکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب احتساب در چه حساب و از عجائب و غرائب آنکه چون حضرات
ائمه تابع شریعت غرای جناب سید انبیا بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر محترمه خود را با غلام
آزاد کرده خویش با پدر بزرگوار خود عقد بستند و درین باب عبد الملک ابن مروان خطی نوشت و شکایت این عمل در ان
درج کرد و امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیا رستاران نمودن چنانچه در وقیات الاعیانست علماء ایران عموما متفق اند
و لوم امر مشهور و معروف شرعی را خواستند که تبدیل و تغییر کنند تا هفوات مذهب خود را مشید و موکد نمایند چنانچه مشهور کرده اند
که زوجه امام بعقد دیگری نمی آید شهر بانو و لکتکوی از واجب می بجاده راه واقعه کربلا بود و اسپ امام حسین بعد از شهادت آمد
سوار شده و اسپ او را بوصیت آنجناب در کربلا در کوه همراه او در بود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با انهم
دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیئا می گرداند و نمیدانند که جهاد امیر برتا ویل
قران مجید بود نه تبدیل چنانچه عنقریب خواهی دانست و ان روایت اینست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
کرد دو دختر یزدجرد شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از ان هر دو با مام حسین داد امام زین العابدین
زد بهم رسید و او بر حمت الهی واصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می پرورید و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا ان کنیز را امام سجاد که او را مادر میگفت بعقد نمود پس از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
که حضرت سجاد مادر خود را بمولائی خود انکاح فرمود بعد ازین مجلسی تبقدیر الهی بیدار شده و دانست که هر یکی از ان
قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند خندید میگوید که اقوی همین است که شهر بانو را در خلافت عمر آورده اند و احتمال دارد
که یکی از رواه ان را اشتباهی پیش آمده بجای عثمان گرفت ولیکن غلط اول که علامه معلم الملکوت حارث
روایت نموده که جناب امیر یکی را والی گردانیده و چنین کار بزرگ را امر نیز بعمل اورده که دو دختر یزدجرد
را نزد جناب مرتضوی فرستاده تا آنجناب بقسیم هر دو بهر دو نمود علی بن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر میدانستند

زیاده ترست بسبب آنکه مخالفت قرآن بمخالفت فارق نسبت بمخالفت مرتضوی نزدیک تر بود و ذم اهل هر سه اجون
بروایت صحیحه ثابتی و دیگر اکرس از سلف داخل تواند بود پس هر چه از امور بر خیل سلف دلالتی داشته باشد آنرا
بالضرورت بامثال بدکرده و در مخصوصیت و خیل جناب مرتضوی اگرچه خلاف بداهت و اجماع پیش آمد باید لو قوعا آن
او غان کردن و توجیهاتی نمودن که مصداق عذر بدتر از گناه بوده باشد چنانچه در طعن الرماح مجتهد الزمانی هم دیده
باشی که امری ست مخالفه اجماع امت و بر دو صوح بودنش هر عام و خاص اتفاق دارند و مجتهد الزمانی ان حدیث
را صحیح میگوید و نعوذ بالله من تلک الخرافات و قس علی هذا اسمران ابی بن کعب که از قراء اصحاب کرام ست و انجناب
قرارت او را پسروی کرده اند بجای عبد الله ابن مسعود رئیس الثانیتین نزد فریقین الی خیر ذلک مما صهد رمن
المجتهد الظلوم الجهول مخالفا للمعقول و المنقول و چون کلام در اشتباه رواة پدید آمد که باعوان مجلسی بجای لفظ عمر
لفظ علی یا در دند مجاهد ثقه فاروقی را مجاهد ثقه مرتضوی گمان برده دران جهادات نواه باظیم شام باشد یا متعلق و
بایران و روم همه لغایش داشت به شهیل کتاب حروب امیر المومنین برتاویل قرآنجید بود و بر شهادت لغات آن کفار
منگرین نبوت و قرآن مجید یا این از اهل اسلام بودند پس اگر کسی از رد و اشته باشد شبهات و اشتباهات رواة
و حمل کردن امام انخطا احادیث مصنفین را بران به بنیند باید که کتاب تهذیب الاحکام بر و آرد حتی که انهم در تعیین
مقدار از چیزی گفته که دوشت فرموده بودند و راوی دو رایکی فهمیده و یاد داشته و چون در روایت فدک الحق
میگوینید که وحدت راوی بحق غصب دانسته و لفظ را بامعنی آورده گاهی گردن رگهای ایشان نمودار میشود و زبان
تاه تاه میکنند کجا این اشتباهات و کجا روایت بالمعنی فاعتبروا یا اولی الهی بالبرا کار نواصب و دشمنان اجله اهلبیت
و اصحاب امری پس عجب و صد هزار یه تضحیک ست زیرا که حضرتا امام رضا محمد و دین شیعه در کتاب فقه الرضا که صهد و قین
رفضه از ابکمال طراق رواج دادند انچه نوشته دلالت بران دارد که امام ممدوح اولی اصحاب را ماخذ علوم گردانیده
پس چگونه تصور کرده شود که علم انجناب و علوم جناب امیر برابر باشد چنانکه شیعه بحدیث زمان بسیاران علم حضرت
نبی دو وصی قایل شده اند که یکه اندر اردکی و زیادت گنجایشی نیست و متاخرین و قدمای بر ابر اند و بعضی علوم جناب
مرتضوی را به علوم مصطفوی زیاده میدانند و مدلل میکنند کانی المناقب ایراد الرضویه و انیکه دیدی و شنیدی نسبت
باصحاب بود که لایق آن بودند که ایمه پیروی شان کنند که وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ اجرای عجیب و غریب انکه واحده
و زنادقه را که در انضلال و تلبیس مثل زراره و شیطان الطاق انگشت نمای افاق بودند انها را تیر از اساخته
خویش قرار داده اند حال امام مجتهد تا بمتاخرین مقلدین چه رسد پس مجتهد الزمانی که عبارت امام فخر الدین را ذکر
میخاید و ما در طعن بران می نویسد در حقیقت تاریخ بود پدید خویش را بر هم می زند که بر غم خود گفته بود که حق اجماع
لازم می آید تکلیف که خود را اصول رفضه بر قلت علم دلیلی است روشن چون شمع در انجمن و ایضا انچه شیعیان
در باره فدک مناظره جناب فاطمه آورده اند دال بر انست که انجناب بعد از شنیدن حدیث لا نورث سکوت
تام اختیار کردند و التزام خورد ند چنانچه در تالیفات فقیر لقلاعن اصول الشیعه دیدی و درین مجلد و هم مجملا

دانستی و انیهم ازین قصه سمت وضوح دارد که بر یکه و آیت قرانی هم احاطه نداشتند و بعد از سکوت و الزام آنرا از
جناب امیر امو نخفتند و اگر این سلسله را خط در قصه فدک و بیان اغلاط معصومین از دعوی میراث و هبه و وصیت منتشر عات
آن حرکت بهم پایانی ندارد و لطف اینکه نقل قول امام رازی مرغوم مجتهد خانی دامثال او را از معاصرین پایمال میکنند
هیچ بحر اغنی بر فخر المتکلمین وارد نمیشود چه زیاده برین نیست که متاخرین امیه در تبحر مانند قدمای خویش نبوده اند
و این اسرخندان بعید از عقل و گلو سوز نتواند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندان مساوی باشد که دانستی که بقاوت
دیگر آنه بنا شد مستبعدی نماید و کمی و بیشی علوم انیشان البته مستغرب نیست بلی این امر گ جان و ایمان را می خراشد
که در کتب دین و ایمان خویش جهالت جناب بضعه پیغمبر را درج کردند و نقض عهد و دروغ برای انجناب در کافی
وغیره افزودند و بعجب رسانیدند فاین تذامون ذاک کجا گشتگوی حضرت سید النسا نزد ما که تعلق تخصیص و تعمیم آیت
و حدیث دارد و پیشه مجتهدین است و کجا مرتبه جهل و سلب ایمان از دو حرف و فا غلطی و خلاف آن نمودن و بگریبان
فاروق او سخنین و انزالبسوی خود کشیدن الی غیر ذلک مما لا یتناهی و الحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تجهیل
ندارد و لیکن در معنی آن اتفاق مسلم است که ائمه که چنانچه تبحر ندانستند سهائیکه قدما و شافعی وغیر او را حاصل بود دانستند
است که مجتهد نیز همین معنی اضافی فهمید و هرگاه کتاب امام رضا را تتبع کنی افتخار میفرمایند بر شافعی که محمد بن ادریس
مطلبی بود معذا اگر کتب اصول رضه بر کشائی عیان تواند شد که در نمینی استبعادی نباید کرد که در قران اول
بعضی از اداوانی اصحاب حکم خیر نمی میدانستند و اجله ندانستند و انمینی اضافی سبب استبعادی نیست مگر نه بینی که
شیخ المفضلین در تهذیب آورده که حضرت امیر که نفس رسول مقبول بود مسئله القضع ضوارندی نمیدانست الا بحر تفصیل لغو
توسط مقداد که تشبه او گاهی بکوه و زمانی بقولاد و افادات ایمه هدی مردیست و انهم بعد از نکاح آنجناب بحضرت
زهرا و مرور مدت بران که نفر میانه سنی سال از عمر شریف گذشته باشد و در حصول علوم لدنی نظر بانچه ستار زمین
کلینی وغیر ایشان منقح کرده اند بحکیمی کلامی نتواند کرد و آنهنا نتیجه سلسله امامت حضرت امام نه کسی هستند
که اگر در بیابان فرخنده بنا همین قمر انجید تلاوت میفرمایند چنانچه از تصریح تمامی ظاهر است که قران همین
است و همین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده پس البته اگر پای
الضاف در میان باشد مرهون احسان جامعین نشده نه و اگر قران مجید اهل بیت میخوانند لاجرم
مسیله را هنوز بعد هزار سال تقریر میاندانستند زیرا که آن نسخه منسوخ التلاوت هست نه تنها ای جدا مجدش یعنی
امام صادق علی ما روی لقه الاسلام عندهم فی الکافی و علت این امر آنکه هنوز وقتش نرسیده زیرا که الموقوف
هست بر ظهور امام نه کسی و ریحانی و اگر شاید حکمی جدید فرا رسیده مخالفت انچه امام صادق فرموده ند پس
این گل دیگر شگفت یعنی عیان شد که ایمه هدی شرائع جداگانه داشتند و مانع این شریعت نبودند
لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را دران بلاد نتوانند رسید و این سیر و تماشا نتوانند دید چه جای
سنیان خوبی آن بود و لطافت که ما هم همراه معاصرین میرفتیم و ندانم از دل میکشادیم و آن گلزار و بهار را

میدید یکم بهار عمر اوقات دوستدار انست بچه خلد کند حضرت عمر جاودان تنها و دلپاک را دان عمر می بالد اما که
باغبان همه مستند و بوستان تنها پایین بنا بالام ترکی ریحانی سوسنی درین بهار خجسته رایحان مرموش گردیدند که احوال
خود حسابی بزگرفتند کور غیب امیر یابلور تا بنیا بلیت رائی خوانند و ظهور و غیب را نمیدانند و لقد اجادوا الی ما حیث
با تال سه حسن گل وش چنان بر دور شبنم هوشش ۔ کز همین پرتو خورشید بروی دوشش ۔ با بلبل کلام رازی چنین مست
که مورد عیاد و عضب مجتهد شود و برای او مفید افتد افسوس است که کتب مذهب شیعه در این وقت متداول نبود بلکه یافت
نمیشد و در تعقیبش از یکی پلیساری میرسید اگر خواص ایمه را در کتب شیعه عموماً و خصوصاً میدید و با استفاضه و
شهرت می شنید که هر امام تسدید روح اعظم همراه دارد و اسم اعظم زیاده از پیغمبران میداند و تصرف بر عوالم اربعین
او را حاصل است و لوح محفوظ بر روی بسیار کش گشاده و جمیع علوم بالکلیا تما و جزئیا تما در عمود نوری پیش او آماده
و با ایمه اسباب غیب او در زوایای خمول نشستن و برای اقامت امور دینی بهتر به برخاستن و هرگاه با انهمه تحمیل
و تکلف اجله اهلبیت معاذ الله شیعه تبرا نه که رئیس الشان مجتهد الزمان است متمسک باشند بحبل متین محبت اهلبیت ما و
اهلسنت که پیرو شیعه اولی باشیم جمیع اهلبیت نبوی را دوست داریم و هر یکی را در رتبه بدرجه ستایش کنیم و هر امام
را موافق واقع بستائیم و ایشان را از تهمتهای رفضه پاک و مصاب دانیم چرا منتسب باذیال مقدسه ایمه عترت و دوا
نباشیم و لیکن بر گاه چشم انصاف کور باشد چه چاره است بلکه بجای استشاره و نه مقام استخاره علاوه آنکه مجتهد شیعه را دانسته که بر هر علمتر زیاد
فضلیت عند الله بجانب اوست حالانکه چنان نیست که او بیداشته بلی کثرت علم نیز از اسباب اوست و اگر مدار
افضلیت فقط کثرت علم بودی بر حضرت موسی چرا عتاب آمدی چون برای نفس خویش پنداشت که من اعلم
بنی اسرئیل ام و چرا ماموز بسفر و تعلم گشتی و درین معنی البته شبهه نیست که حضرت موسی افضل بود از حضرت
خضر و جمیع معاصرین خود کما لا یخفی و نیز علم حضرت جبرئیل زیاده تر است از علم حضرات انبیا و رسل متعلق
بشرائع حتی حضرت رسالت مآل با نکه موصول است از ایشان تنزل رفضه نیز ختم که در اثنای جمهور ایشان بکاسه لیسی
متفرقه اعتقاد افضلیت ملائکه داشتند باز قائل شدند با فضلیت انبیا تا نوبت انجمنی رسید که متاخرین ایشان
نیز از جمیع انبیای متقدمین افضل اند کما فی تفسیر الکبیر و التحفه و الصوارم علی الترتیب قوله اما طعن او بسیاه پوشان
پس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی است الخ اقول سیاه پوشان و دنیا خوران و دین فروشان و تیره
باطن و فتاک و ماجن آن قوم مطرود اند که در کتب دنیه خود شان نوشته اند که نور شاه ولایت در زمان خلفا
اهلبیت مبدل شد بظلمت و ما میگوئیم که بجهت اعانت خلفا و تدابیر مهمات دینی نور حضرت یعسوب المتقین در ترقی
مصداق نور علی نور بود و امت محمدی آیت کریمه و الذین اذا عوفی در باره پیشوایان کفار میدانند و رفضه
سیه کار و تیره درون در مجلد سیزدهم از همین روایت مذکور را برای جناب شیر یزدان و نور درخشان روایت
میکنند و عجب مصیبت بلفظ مذکور اشاره میکنند بکوفیان بیوفا سلف رفضه انتقیا موحد نور سمعه و ریا
کر عنبش همچو مجلسی ارباب نفاق و لقمه بوده اند کما نقلنا سابقا و دارد و هزار دفتر و اجیان امتعال و

فرستادند وجناب امام حسین را از مدینه طیبه طلبیدند وحق مهمانداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه در حیرت بان بر صغیر وکبیر است بلکه بدلالت متقل ابو مخنف عمده الاخبار بین نزد جناب امام حسین صد هزار ولیست پنجهزار نامه کوفیه نامه جمع شد که این طاوس میگوید که در روز دی شش صد عرضی رسید وقس علی هذا وچون اسیران اهلبیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که نراغ ورنج ازان شرمنده باشند سنیه کوبلی وماتمداری بجامی آورند تا اهل بیت حضرت سید الشهداء لعنت ونفرین ایشان بدین عبارت بیان کردند که چون شما سوگواری وماتمداری می نمائید باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل نمودند وموجب چنین مصائب گردیدند پس مجیب مصیب بدین حدیث ومانند ان اشاره میکند ذهن سلیم رفضه سیاه درون را کجا حاصل است تا مدعای او مجتهد لفهمد در وبراه انصاف نهد ع نکته ایست ولی محرم اسرار کجا است واز عبارتش قیدی که مانع از تعمیم باشد یافته نمیشود بلکه هم بر قدمای رفضه که چنین احسانات باهلبیت نمودند صدق ان اولی والنسب ومطابق واقع است که مقصودشان همین بود که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند ومتاخرین نیز که مصداق علی اثارهم بهرعون اند درجه بتمول دارد ومدعا اینست که اگر اتفاق بر زبان سابقین ولاحقین لفظ شهادت جاری شده ومیشود عمدا از خوف اهلسنت وفحشا مدنشان خواهد بود وخوف رفضه قبل ازین زیاده تر بود وکما لایخفی وقس علی هذا ناگوار بود بقای نسل منکور کوفیه مطرود چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواستند والبته تابع منافق منافق است نه مخلص پس حکم مذکور برای همه خواهد بود بهمین که مامون بعد ازان چه کرد وهمین میخواست کسی باقی نماند وقس علی هذا ملوک ایران کی میخواهند که شیخین ریاست باقی مانند واز کتب اهل تحقیق چند بار دانستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست والصاف بکن که چون محدثین باچنین حکم کردند پس احتمال عید از ما مردم کلته بر خاسته که روزه عید همدگر که جمع نمی شود داری احتمال عید برای شیعه باقی ماند که یقین حرمت روزه در سر دارید وبرامام صادق افترا کردند وهر که روزه دارد حشر او همراه این مرحانه دشمر خواهد بود کمانی واقعات کربلا وهم میگویند که اهل سنت قایل بروزه اند خود ندانند که چون طعن بر ایجاد عید بود وروزه در عید حرام است پس طعن مذکور بر که میرسد فاعتبروا یا اولی الابصار واز لباس عباسیان که سیاه بود لازم نیامد که سیاه پوشی سنت است بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هر چه را عباسیه بعمل آوردند سنت باشد ومرتبه استحباب دارد این قول را بدون دلیل کسی اقناعا نتواند کرد حالانکه در کتب شیعه از ایمه هدی مرد لیست که لباس اهل سیاه باز است پس الزام محقق شد ومجتهد دلیلی قائم نکرد که هر چه صدور یافته از خلفای عباسیه بدرجه استحسان میرسد واگر تفصیل بندد وبست شریعت مطهره میخواهی وحجت الزامی را تمنا داری در تفاسیر خویش باحادیث حضرت رسالت پناهی متوجه شو که ثقه الاسلام در کافی باظهار صاحبانی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکه معظمه مفتوح شد مردان بیعت حضرت

خبر شد تا بار نوبت زنان رسید و آیت کریمه فرود آمد یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک
علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین ببهتان
یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله
ان الله غفور رحیم پیغمبر گفت که اما الولد پس سه دیدم در حالت صغر که یتیم انیسانند بزرگ شدند و حاکم و خبر شدند
بن هشام گفت که مرد پسر ابو جهل بود پرسید رسول الله امر معروف را بیان فرما که خدا ما را خبر نمود که عصیان تو
دران نکنم حضرت فرمود که طمانچه بر روی خود مزن و رو و مخراش و موی مکن و گریبان مدر و لباس سیاه بر تن مکن و در
گریه و نوحه و ش پس برین عهد بیعت کردند و استاد کلینی درین باب ایهام افزوده که نزد قبر ایستاده مشود و نیز
در کتب شیعه موافق اهلسنت مرد است که سه روز برای مقیم عزاداری عموما مقرر است و برای مسافر فقط از روز
که بر مولش دران برسد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین عهد از زنان گرفته که کم عقل و کثیر الخبر
می باشند و عادت شان گریستن است لویل و بثبور و امثالش پس مردان بالطریق اولی کما لا یخفی و متواتر
در روایات شیعه و سنی به بیان واقعه کربلا مسلی و صیت حضرت امام حسین سید الشهدا دیده باشی که بار بار فرمود
که درین مصیبت ازین امور احتراز باید کردن لیکن مجرد گریستن را منع نمیکنم و چون این حدیث جامع این احکام
است و حال سواد الناس بهتر ازان معلوم شد حاجت بدلیل دیگر نماند و الحمد لله اما آنکه از کلام شیخ جلال الدین
معلوم میشود مخصوص بودن خلافت بخلفای عباسیه پس آنچه متعلق بدان بود قبل ازین چنانکه باید درین بحث
و امثالش مفصل گذشت هر که مشتاق باشد در انجا نگاه فرماید اعادهٔ اش بجا ضرور نمی نماید حالا برای فهمانیدن
مجتهد اینچه ذکرش ضرور بود انهم بعمل آمد چنانچه در بعضی از مقامات میرفت بحث نبود و در خیال حضرت ابراهیم خلیل مگر
بخیال اغنی که شاید مجتهد که در مناظره حواس خود گم میکند و هر چه ناگفتنی باشد هم میگوید ذکر ابراهیم فرزند دلبند حضرت
ختم رسالت پیغمبر لعل آمد تا مخفی برای او باقی نماند قس علی هذا پس بر ما قبل حواله کردم و هرگاه الزاما و تحقیقا بدرجه
بداهت اولی رساندم که آنچه شیعه از بیوفائیها و دغا در حق اهل البیت نمودند کسی از اشقیا چنان نکرد و البته جای انست
که گفته شود که سیه پوشی و ماتداری فقط بملاحظه انست که امام ادم ثانی یعنی حضرت سجاد درین سلسله چرا باقی
ماند که این وجه برای شان و خلعت شان می نرسید نه بینی که پیر دهقانی در ضوارم بجای خود ثابت کرده که
مامون بجهت افراط تشیع امام رضا را بدان الحاح و تقاضا طلبید که همه کس میدانند و در کتابها این قصه را
بخصوصها مینویسند که بران امام منصرف مدینه بسوی مامون مصیبتی عظیم بود که بمجلس مباد هم از جهت فراغ خاطر
بوطن هم حضورش بزیادت بعد انچه نویسنده معهذا انجناب را انهم معلوم بود که نوبت بزیر خواهد رسید و بعد اظهار
باظهار مجلسی و غیره گفتگو شروع شد در قبول حکومت و کامرانی که ناگزیر است اختیار کرد پس امام رضا باظهار رغبت
ناچار شده ولایت عهد را قبول کرد چنانچه کرغبه از هر طرف جوشیدند و بهزار طلب و تقاضا جناب سید الشهدا را بسته
کوفه باعث گردیدند و چنان خدمت بجا آوردند که هیچکسی از کفر هم چنین خدمت ایرا نتواند کرد قس علی هذا

بجهت فراغ تشیع حضرت امام رضا را از دست خود قتل نمود باز ماتمداری بعمل آورده متوجه شد لقبل حضرت امام محمد تقی
پس درست شد که ماتمداری و سوگواری فقط برای ابقای این نسل طاهر بود که قدمای شان این کفر و نفاق را
ایجاد کردند و خلف شان بران میروند لاجرم مجیب بمقتضای محاوره قرآنی و فریقا تقتلون گفت که بجهت ابقای
نسل معصومین این جوش و خروش و سیاه پوشی و ماتم داری میکنند و تقلید سلف خویش مینمایند بالجمله مجتهد رونق خود در
دنیا بهمین امر محصور میداند که هر چه سنی گوید و باید کرد اگر کلمه طیبه باشد من بعد از خرافات مجتهد مضمونی تازه تر باید شنید که
از تفضیح مذهب خود کمتر روز و شب در ترقی است زنهار نرانده باشید ترانه واقعه احد و غیره که بخوبترین وجوه درین مجلد
هم بیان شد که موجب سوالی مذهب شیعه و سبب نکوهش دلنشین ایشان است بار دیگر شروع کرد و بسبب چهل مرکب که بر
مجتهد محیط گفته اند است که رفضه چندین کس را در چند هزار صحابی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
هر دو بلکه دیگران نیز همراه جناب امیر بودند و قتیکه آنجناب بر بساط ابر همراه این رفقا سوار شد پس بصحبت شریف
سیر بامی عجیب تماشای غریب را مشاهده میکردند و در کمال التزاد بودند و هر گاه با قوم عاد تلاقی رو داد و معنی فلما تراءی
الجمعان بمنصه ظهور رسید و جناب امیر ایشان را باسلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیق نیافت که بر مخالفت جناب مرتضوی
پردازد پس آنجناب تنها بمقابله شان قیام فرمود و دو باز ایشان برآورد و در دریای خون جاری نمود طرفه آنکه
معنی مقاتله کجا صورت نبست که ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر ارواح
شان پرواز نمود و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استمالت ایشان مراجعت نمیکرد و دست مبارک بر سینهای
ایشان که بعضی بشصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال بیشتر داشتند نمیگذاشت کفن و دفن ایشان
نیز بر حضرت امیر می افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عاد را بر زور زبر
گردانیدند و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر زور این قوم چو فرو تق گذشتم
بر اصول رفضه نطاق همت بر میان جان می بستند و عهد و میثاق را فرای آن می شکستند تا آنکه تیز بزدان
بان اخلاق شخیم علی رؤس الاشهاد این قوم روباه سیرت را لعنت فرمود چنانچه در جلد اول کما ینبغی در
گذشت و از نجاست که آنجناب از وجود و عدم شان حسابی بر نداشت و ایشان را بر ابر پیشه نه پنداشت
و مانند پیران نابالغ انگاشت و دانست که من جرب المجرب حلت به الندامه و هر جیزادمی بدنی الطبع محتاج
بتشارک و تعاون است پس هیچ عقیدتی از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از انچه ایشان مصدر امور ندکوره گردیده
انانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهده مشترکه بودند در عین کارزار و اشتعال نوایر پیکار حضرت سید ابرار
بدست و دشمنان خونخوار سپرده مصداق قولی ادبار مشنید ند و در کفر ارمی آورند و از عیدان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار نمی اندیشند در استفتا گفته اند حکمای ملت اسلامی که سه ادمی را زنهار نصیحت کردن چون زلی مهر است سبک ساری و بنده
بجای آنکه مصراع اول لفظ مجتهد بخوانم و بنایت الهی وزن از جهت سبکساری دیر هم نمی شود حیف باشد که اینهمه اصول را بچشم
خویش در کتابهای عنیده و بار تر انان این مطاعن را از سر میکرد و اند هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد انچه براد با فحش و جوه منقلب

می گردد که پس بمفاد الم یلیس علی نفسه حبیب خود و پیروان خود را بر دیگران می بندد چه کسانیکه جناب سید سرور عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند البته کاره از ابقا و حیات آنجناب و اولاد امجادش بوده اند و کذا من تبعهم و اقتفی آثارهم و ان کانوا یردون معجزه البساط و کانوا فی ارغد عیش و نشاط ارسیدم بحاشیه منیفه که در ینمقام جناب مجتهد الزمان مزید تحقیق خود را در ان درج نموده اند و الفاظش چنانچه دیدی انیست فخر زاری که از اعاظم علمای اهل سنت و ملقب امام ست در تفسیر کبیری فرماید و من المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اول المنهزمین ولم یطل ثبات علی الجبل الی ان صعد النبی صلی الله علیه وسلم وهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار فقال لیاسعد وعقبه انهزمواحتی ملوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلثه ایام فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم لقد ذهبتم فیها و اتیتم بعرا بعیده بدانکه از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عثمان رضی الله عنه در صحبت شریف ماند زیرا که صاحب بذل المجهود فی سنی ابی داود مینویسد عن فقلا الروایات انچه دلالت بر لقای ایشان بر فاقت حضرت صلی الله علیه وسلم دارد و امر عقلی ست که در واقعه احد رئیس مشرکین بعد از ابوجهل ابوسفیان بود و چون آوازه قتل جناب پیغمبر بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بوده خاصة پس برای ادراک شهادت حضرت خود بنفسه متوجه شد و ایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگرچه از خاموشی اصحاب و قیکه پرسید از حال حضرت شادان و خرامان گشته بود که حضرت شهید شد چنانچه می آید و عرض این ست که چون در انوقت فاروق رفیق حضرت بود پس بعد از انکه مسلمانان رجوع کردند و بحرب شدید بکفار غالب گشتند و او خود هجوم کفار را از مقابله حضرت پریشان گردانید کما هو مروی فی الکتب چرا شریک نخواهد بود و این امر مثل بدیهی ست کما لا یخفی و هرگاه بصحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین و ارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم شمشیر منظمین بودند و چون ابن قمیه ضرب شمشیر بر حضرت زد و شهرت یافت که حضرت را شهید کرده ابوسفیان برای تحقیق در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه وسلم زنده ست یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظ او این بود فی القوم محمد حضرت بیاران خود فرمود جوابی بدهید پس از حال ابوبکر پرسید که فی القوم ابن ابی قحافه پس همه خاموش گشتند و جوابی ندادند و سوال او ثانیا از عمر بن الخطاب خاصته بود که فی القوم عمر بن الخطاب درین وقت هم کسی جوابی نداد پس ابوسفیان گفت اما هؤلاء فقد قتلوا که این همه کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد الگاه عمر بیقرار شد و با واز بلند گفت ابوسفیان راکه دروغ گفتی ای دشمن خدا حق تعالی انهیه را بالقید حیات گذاشته برای کشتن تو ابوسفیان مدح صیتی که بهبل نام داشت شروع کرد و اعل هبل حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جواب نمیدهید پرسیدند چه جواب گویم حضرت تعلیم نمود که الله اعلی و اجل ابوسفیان در جواب گفت لنا العزی و لا عزی لکم یعنی برای اعانت ما عزی موجود ست و برای شما مددگار نیست حضرت فرمود جواب بدهید پرسیدند چه جواب دهیم فرمود بگویند که الله مولانا و لا مولی لکم یعنی خدای عزوجل ناصر ماست و برای شما ناصر دهنده و نصرت کننده نیست و این کتابی ست در ضبط احوال متقدمین که از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده تر می خواهی پس بدانکه مقصود

بازارات برای کفاران بود که حضرت را بکشند که دین ابای ایشان را بحکم الهی برهم زده بود پس ابو سفیان نزد فتیله
چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت خیمه برداشت شیراز شکستن و ندای از ربا علیه زبیر بن عوام جانب بسیار کرد چون
ابن نمیه سنگی زد بروی مبارک و در خلقه خود در رخسار شریفش داخل شد و صدمه عظیم رسید و دندان اصحاب
التماس کردند که یا رسول الله وقت دعا بر قوم کفار نیست که مرا اذیت داده اند در جنگ گویند حضرت دعا
فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون یا خدایا قوم مرا که ایشان جاهلند و این امر چنان نیست که دیگران
باشند و قتیل مقابل را دران راهی بود و متنوعین صحت نیک دل و یک زبان نه مانند اهل ریا و سمعه از کرده منافقین
واقعه را بهمین طور نقل مینمایند و در سوخ قلبی و ثبات قدمی برای شیخین معظمین و قتیل و قال ابو سفیان و فاروق را
روایت میکنند و تاکیدات جناب ایزدی را در حق اصحاب بتتبع و تحقیق می آرند عنوان قوم عیسی را باید دید
که این روایات صحیحه را که اشتهار بکتب دیگر که التزام صحت دران نیست متوجه میشوند یعنی از درجه مشهور
روایتی تجسس کنند که جوابش در کاشف الالتام عن تلمیع المجتهد المقام تفصیل مذکور است و تازه شد انکه
در انهم شبهات اقدام شیخین مروی لضمیمه قبیل و قال حضرت عمر ابو سفیان و امثالهم ازان بدلالت آن کلمات حق را
ظاهر و باهر که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم در مساعی قلیش غیض و غصب و عداوت و حسد چنانکه باصدیق
و فاروق داشتند باکسی نداشتند و بر اینها میکه ایشان را در عداوت انجناب بود با این همه بود انچه در اصول و
معقول و منقول سیرایه تحقیق و بر پوشید غیر ازین نیست که تعارض در مخالفت فرع تکافوست پس چنانچه اعتراف
مجتهد الزمانی در ضربت حیدریه بجا موجود است ترجیح برای روایات صحاح البته حاصل است تکیف کنون ما
مثال این بزرگان اهتمام رفضه معلوم است آتش و بنوعی ایشان را نیز قبول است چنانچه ابن سبا لعین بعمل آورد و
که حدیث مذهب سبعه بود و دیگران هم برای ترویج مذهب رفض چها مساعی که نفرمودند و اگر قصه اهل کتاب
و مثنوی مولوی معنوی معلوم نخیشد میگفتند که نظیرش را در دنیا قصه های باستانی نشان باید داد و
الحمد لله که اکنون بسیے منتظور بتفاوت نتوانند گفت چه جای ان که خود حق تعالی فرماید انچه و لالت بران داشته
باشد که حال بر نفسه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لیغیظ بهم الکفار و قس علی هذا
در تفاسیر که ازان زنهار بطریق صحیح ثابت نشده که این بزرگان حضرت را دران معرکه گذاشته و بفرار نهاده
باشند و از کتب معتمده انهم عیان شده که سبب واقعه چنان بود که حضرت را نشناختند و دیدند که دران
صدمات بر زمین افتاد و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بحر و دیدن نعمت غیر مترقبه مردم را
شاد و راه داد که انیک حضرت پیمبر بعنایت ایزدی موجود است تا جمع شدند و دیدند که ابو بکر و عمر و علی
و جماعتی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت اند و در مجاهدات دینی و تحصیل مثوبات
یقینی مصروف اند و اگر در مقام اسامی کتب را ضبط کنم موجب تطویل شود و چه باک نقل عبارات
کمال تخفی و اگر گویند که نام دمی الغورین نگرفته اند پس عیان نشده دگر فقه بود گو اهم جا نیکه عبارات معتمد

از کلینی و اساطین مذهب رفضه رونق افزود و در و نیمقام اگر از اقوال فقها چیزی نشنیدی باشتباه نگر
دل شبوکه صریح است در آنکه جماعت مستفرقین از جهت فوج کفار که از عقب هجوم کرده محیط گشتند پس مفر نیست
زیرا که ارض قرآنی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت مخالف از تضعیف بگذرد و یقین هلاک رو دیدهٔ اهل
اسلام رو تبا بند کبیر و نیست بهین صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابو القاسم قمی صاحب شرایع
چه می نویسد و چه نقل مینماید باز میفرماید که در نجا همین صورت بود زیرا که در کمین گاه نیک از هر دو طرف
زیر خم سهام مشرکین آمده بودند هر گز نمیگریختند و اینها خطا نمیکردند تا چار عقب باز گشتند تا کفار در میدان
برآیند یا از راه فرار حمله نمایند و در نمقام حال پریشان گوئی و سراسیمگی مجتهد الزمانی باید دید در بعضی
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعه بنده در آمده و من خط او را می شناسم زیرا که رقعات و تخطی
او در معاملات آمد و رفت کتب که بتوسط احباب فقیر بود نزد من موجود و در حقیقت آن افاداتش حرکات
بسکون بکسند بسم الله توان گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قولهم ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا و حاصله وجوب ثبات الواحد فی مقابلة العشرة
فالفائدة فی العدول عن هذه اللفظة الوجیزة الی تلک الکلمة الطویلة و جوابه ان هذا الکلام انما ورد علی وفق
الواقعة و کان الرسول علیه السلام سمع انه سیرایا و العالب ان تلک السرایا ما کان ینقص عددها عن العشرة
و ما کان یزید عن المائة فلهذا السبب ذکر الله تعالی هذین العددین خلاصة الکلام این کریمه و کریمه ناسخه آن در باره
حکم سرایا بعوث ارد شده و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام و صف جهاد دران مذکور نیست ما کلا ینافیه و چگونه
عاقل توهم می تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا بنفس نفیس شریک معرکه قتال بوده باشند قرار یاران آنحضرت از نهاد گذاشته
مبادرت نمایند و سبحان الله بدینی تعقل بکار می ملاحظه کردنیست که در هر دو تادیل و توجیه قرار صحابه کبار خود چنان بهوتش شده که
اعتراض بپیغمبر خدا گشاده یعنی صحابه که قرار کرده اند امر واجب یا مستحب بجا آورده اند و پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرآنی نموده
اعتبار فرار بر قرار کرده اند مخالف اهل الحق و مستحق عقاب الهی شده اند نعوذ بالله من ذالک پاس حق صحابه بالتمر تبه
می باید که پاس آنها جناب رسالت مآب را عاصی قرار ندهند فلا تفعل و امید بین جا گفته بر لفظ حلت لا الرمه در بعضی
فتاوای اهل سنت هم مثل انچه از مختصر نافع و شرایع آورده مذکور است و بنده عبارته قال محمد رح لا احب لرجل
من المسلمین به قوة القتال ان یفر من رجلین من المشرکین و لا باس ان یفر من ثلثة و اکثر و اعلم ان فی الابتداء کان
لا یحل للمسلم الواحد الفرار من العشرة من المشرکین و کان یلزمه الثبات علی ذلک علی فنا لهم کما قال الله تعالی
ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفا ثم خفف الله تعالی کما قوله
الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا قال شیخ الاسلام ابن الواحد لا فرمن الاثنین اذا کان المطیقها فاما اذا
کان لا یطیقها الا باس بان یفر منها حتی الیصیر ملقیا نفسه فی التهلکة و الیه اشار محمد رح فی الکتب حیث قال لا احب لرجل
المسلمین به قوة القتال ان یفر من رجلین من المشرکین انتهی چون این مسئله متفق علیه است و اختصاصے

باشیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نشان چرا میگوید که صحابه کبار که قرار نمود ند موافق
مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب نمود ند رسول خدا و بعض صحابه و اهل بیت که برقرار ماند عاصی و عاقب
و مرتکب امر حرام نامکرده شدند این چنین جزو - وافضلیت صحابه ابلغ است فلا التفعل خلاصه آنکه از جائیکه پیغمبر جدا نفس
نفس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد و تمهید نموده عقل عاقل نتجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها گذاشته قرار
باران از انجا استحباب باد اجب بوده باشد و مسئله مذکوره بر مفاد و امن عام الا و قرص مخصوص است
بما عدای حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب باید دانست که این هفتوات تعلق دارد
باو راقیکه مجتهد باشد و جواب جمع میکند برای رد مکتوبه که دامن شد و بر عبارات رساله قدیمه
که حالش مفصلا در دیباچه کتاب دانستی و درین کلام نیز بنده را نظر است ببالش انکه چون فضلا انچنان بوده
که در اصحاب سید ابرار صلی الله علیه وسلم یعنی مهاجرین و انصار گذاشت حقیقی بود ند چنانچه سار حین کلینی مثل
خلیل قزوینی بیان کرد ند از توت ان پاک میشود و غرت و ناموس حضرت مقداد و عمار باقی می ماند که بالیقین
در واقعه احد شریک بود ند و بدلالت کتاب علل الشرایع و تالیفات اقدامی شیعه و باقر مجلسی این ارکان
امامیه متزلزل شد ند و رو بقرار نهاد ند و باقی نماند مگر جناب امیر و مروان پس البته جناب مجتهد الزمانی
و دشمن اصحاب رسالت مآب ستند خصوصا دشمن ارکان دین و مذهب خود که قطع نظر از نص قرآنی از خاطر
جعفریه عیان است که مهاجرین مصداق ایات بینات قرآنی ستند از انجمله آیت یرتون الفردوس که ایمان و
اخلاص ایشان از ان به ثبوت می پیوندد و البته هر که در عیب جوی ایشان افتد از دائره عداوت خارج میگردد
بلکه اگر کتب شیعه را تصفح کنی مثل کتاب جامع الاخبار بنص بنوشی خواهی دانست که محرر این عبارت لائق
ضرب و سزاوار آنست و پس مجتهد درین تقریر مشیر بپای خود می زند و اصل نجلت خویش را می کند چنانکه
شیخ در بوستان میگوید بیت یکی بر سر شاخ دین می برید ۔ خداوند دهقان نگه کرد و دید ۔ بگفتا که این
مرد بد میکند ۔ نه با من که با نفس خود میکند ۔ زیرا که بودن رسول خدا در ین غزوه باجماع فریقین ثابت
است و همچنین تشرکت و مقداد و عمار را اجماعیات ایشان و آنفا و سابقا از کتب معتمده شیعه بوضوح انجامید
که غیر از جناب مرتضوی کسی از مروان در واقعه احد باقی نماند پس ارکان شیعه حضرت را درین معرکه
که بدست دشمنان خونخوار گرفتار شدند تا آنکه صدمه عظیم بحضرت سید انس و جان بخلاف روزهای دیگر رسید
و نفاق ارکان امامیه آنروز چنان بظهور پیوست که آفتاب در کبد آسمان روشن کردید حالیا انصاف بدست
ناظرین است که رفضه را درست بود و نطاق همت بر میان جان بستن و در پی ترتیب انیمطا عن کردیدن و انهم
در حواس شان رسوخ نیافت که اکثر ارباب ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی منتخب شده بودند منافق
شدند که اگر یکی از ایشان از مقام خود بر افتد شقشقه مذهب شان بتخت الثری پیوندد و فکیف که اکثر ارکان
شان چون خشب مسندة و میم سوند و هر قدر که در تائید و تشیید انیمطا عن بکوشند خسران عظیم و نقصان

فیهم بجال پریشان ایشان را مشغول میکرده والله اعلم بحقیقة احوالهم جاهلون وانچه مجتهد الزمانی گفته که اصحاب امر و جهاد و مستعد ایجاد آورده مدائح جوانش بر ظاهر است که ابعاد نفر قدر حضور و غیبت شریف و همچنین در سرایا و بعوث و جیش عظیم که مجتهد از راه بلاهت کرده غایة الامر چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر فتوی عمل کردند و حضرت در نقاب تقوی مثلا حضرت امام حسین که بیعت فاسق مسلمان نفرمود که کمال عزیمت بود و دیگران که بیعت کردند بر جواز در خصت رفتند از نجا هم وارعضال برای مجتهد عدیم المثال بود فتوح پیوست و بر اگر فضه تا نزول آیت عصمت که در قصه غدیر بود برای حضرت پیغمبر استنجاب و وجوب تقیه ثابت شد پس بر مذهب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین و جد امجدش انچه گفتی نیست لا تفضیل الغرض چون جناب امیر با وصف آن عهد و فا عنطلی رد وحی الهی فرماید صاحبان انچه سبب در زوال ایمان دیگران چگونه تراخی روا دارند پس هر چنان منافقین گویند ایشان بعید نماید فهمید و در مقام نقض المرام مجتهد طعام انکه چون در ایات کریمه نسخ حکم اول بوضوح پیوست که یک مسلمان بمقابله ده کافر بایستند و داد مردانگی دهد و حق تعالی حکم راسخ کرد انید که یکی از اهل اسلام بدو کافر قتال کند و حضرت نوحیکه بیفرستاد قلیل یا کثیر کافران را سرایا و بعوث میگویند و تعداد اشهار ارباب سیر بیان می کنند و امام سرایا لفظ سرایا آورد و بعوث را ذکر نفرمود پس بر خیال مجتهد در نجا هم تفرقه تواند کرد که در اول حکم قتال و قرار مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فرستادن سرایا و بعوث گاهی انبود که قوافل کافران را غارت کنند چنانچه اشعار او نمی میکرد و گاهی که رفتن مقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشتند مثلا اگر حکم بر این مسلمانان که اشتا میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار دو چند باشند کریختن نه مقابله شان حرام است و اگر بر تضعیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست و هرگاه حضرت در معرکه قتال بنفس نفیس حاضر شوند و نوبت بدان کشد که کفار ده چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ خواهد شد و قس علی هذا اگر کافران از تضعیف زیاد باشند چون تفصیل مرام مجتهد بذهن خاص و عام رسید اکنون جوانش باید شنید که این فهم و ادراک مجتهد مخالف دین و شریعت است زیرا که خداوند عالم حکم سابق را که ثقیل بود که یک مسلمان از ده کافر سر نتابد و نکریزد آسان فرمود مجتهد از ابا بر کران کرد انید و حکم قرانی را هرگز نه پسندید و این بدان ماند که بر مسافر روزه را فرض نفرمود و حکم بقضا نمود و ایمه را ملامت فرمود اگر مسافر روزه دارد چنانچه از تهذیب امام اعظم اقدم فقهای مشهور می انجامد پس مجتهد که چنان فهمید که دانستی البته حکم قرانی را رد نمود زیرا که از قران مجید تعمیم ظاهر شد یعنی حضرت پیغمبر قتال باشد یا نه حکم همین است که مسلمان از مقابله ده کافر فرو گریزد و قبل ازین چنان بود که از ده کافر فرنگردد و قدمی نه قرار کند گناه خواهد بود اما امام رازی که نکته بلاغت بیان فرموده در این باب که سبب چیست

لفظ مختصر رکنه اشته و تویل را انتیا ساختند بس لازم نیست که ان نکته موجب این حکم باشد که اگر حضرت در معرکه باشند هرچند فوج کثیر از جانب کافران محیط باشد گریختن او نیست بلکه مصداق وعید معلوم ست چنانکه مجتهد فهمیده من ادعی فعلیه البیان نمیکند که سیاق آیت کریمه برای نسخ حکم اول و تخفیف اهل اسلام باشد و مجتهد انرا موجب تفرقه حکم قرار دهد و ایضا بسا نکته‌های بلاغت که بیان آن بات قرآنی را بمجاز میرساند یعنی بعد از درک آن ادمی یقین میکند بلکه علمین میشود و این دقایق خارج از طوق تحریر است و لاریب که کلام باری ست و آن نکات سبب اختلال حکم نمیشود مثلا در باب النزاع علم الهی و رافت غیر متناهی در باره اصحاب بسالت پناهی مقتضی ایراد لام قسم و قد تحقیق و صیغه ماضی شده که و لقد عفا الله عنهم و اگر اخبار الهی محروی بود از این امور باز حکم همان بود که بعد از رعایت انیهمه اتیاست کالا یخفی و ایضا بتقریر دیگر که آیت کریمه یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا لایه و سوره توبه نازل است و ان در اخر عمر حضرت نزول اجلال فرموده زیرا که حال جنگ بعد مکه که اخر غزای حضرات است دران سمت ذکر یافته و تخلف منافقین از ان و سوء اعمال و صدور همه

چو شمع کشته روشن شد جهانیان را که هر دیده بود بر نهان بود جانها و انیها تقریر میکند که چون نیست
حکم اول اعتراف کردیس دیگر سخن کنه بیان کنند که حکم اول چه بود اگر گویند سوانح آیات قرآنی قرار داد سایر
این بود که هر مسلمان مقابله کند تا بده کافر حالا باید پرسید که غیبت بود در نیکه حضرت همراه ایشان باشد یا نباشد
یا تخصیص که چون حضرت بذات والا صفات شریک سفر کفتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان
با ده کافر بجنگد و اگر راه فرار پیماید کناهکار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال کریز اختیار دارد و بعد ازین
اگر مجتهد با دل قایل شود کوییم مرحبا بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت مینمنا
هر دو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت
در لشکر امری دیگر و دعید معلوم قرآنی در صورت ثانی است و اگر شق دوم را اختیار کند باید از کتب
خود ثابت کرد انیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات
شیعه کی کوشش می نمنهند و این متاخرین البته نسبت بمتقدمین زیاده بر فضائل و فواضل
رفعنه مطلع کشته اند که من جرب المجرب حلت به الندامة و نزد متاخرین البته مجتهد بران قدرت
ندارد بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قرآن مجید این قیود
یافته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند العز یقین درست نمیکرد و کما فی الاصول معهذا لازم
آمد القای نفس در تهلکه عظیمه و خدای عزوجل میفرماید وَلَا تُلْقُوا بِاَیْدِیکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ
و بیانش اینکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رفعت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
این حکم تقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف مالا یطاق بود اگر چه بفراخی حوصله قبول کردند و شکایتی
نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر جه واقع شود
از کثرت فوج مشرکین و کافرین حراست نفس خود نکنند و خویشتن را بکشتن در دهند خصوصا
وقتیکه کفار بر ایشان مثل مور ملخ بر بزند تا هم باید ثبات ورزیدن و کرد فرار نکردیدن و این
البته القای نفس در تهلکه عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از
شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر باشد نه آنکه مشقت زیاده تر شود
در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد القا فلان کرد و فرسخ رفته بود و ندا کرد که
منجر بکلفت شد رئیس کفت مکریاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه وسلم مرا رئیس کردانید و شما را باطاعت
من تاکید فرمود کفتند بلی پس امر کرد تا آتش افروختند و اشاره نمود بداخل کشتن خود شتند که خود را
در آتش افکنند کسی کفت اسلام آوردیم تا در آتش نه افتیم اکنون معامله بعکس کشید باید کس فرستاد
تا حضرت هر چه فرماید بجا آورند حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تهلکه باز داشتند و کرنه
همیشه با آتش میسوختید بلاوه در کدام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد جهاد اختیار

دارد و در ثبات و رزین و کرسختین معاذ الله و ایضاً در نجا بتقریبی دیگر است که اکنون انچه قرار گرفت
یعنی بعد از نسخ حکم اول جا صلش نیست که مسلمانی با دو کافر مقابله کند و از نجا صاف ظاهر است که چون
کافران سه چند باشند در فرار حکم لاباس ست و در کثرت فوج کافران هیچ شبهه از اغاز واقعه نبود خصوصاً اینکه
جماعتی متعین بحراست رخنه کوه احد بمقتضای بشریت و حکم مثل مشهور سخن درست بگویم نمیتوانم دید
که میخوندند حریفان و من نظاره کنم فی اختیار بر خاستند و عنان بمالک نفس از دست رفت و خالدبن ولید
و عکرمه از پی اهل اسلام هجوم آوردند بحربه زنی شروع کردند و دادتیغ زنی دردادند و آوازه شهادت حضرت
ختم رسالت بگوش لشکر اسلام رسید و طاهر حواس پریده و جمعیت ایشان بر رسم قدیم فوج نمانده حتی در دقت
قیام بمعرکه السلم که واجب باشد و با انهمه چون بعضی حضرت را دیدند داهل سراسیمگی را صلای کرم در دادند با صحاب
کرد آمدند و تیغ زنان و حمله های جهان پهلوانی در جرخوانی شروع شد و کفار نگونسار منکوب و مخذول گردیدند
و جز انهزام و فرار چاره ندیدند و معنی ظهر الحق و غلب الدین نمودار و آشکار شد و مثل علی هذا التقریر این نگته که اجتناب
آن پس و شمار تا بر این اقتصار کرده شد و انچه گفته چگونه عاقلی الخ گوئیم انهمه استبعادات بر قلب استعداد
مجتهد در علوم دلالت میکند مگر معجزه بساط که معراج ارضی و آسمانی رو بهیت فاروق بود از بارویش نرفته
و صدمه بسیان بر خاطرش غالب آمده که چنین امر واقعی نزد محققین کما فی ازاله الغین زوال نپذیرفته کار کان بدر
امیه همراه جناب امیر بودند و چون وقت جهاد با قوم عاد در رسید شریک نشدند فرق نیست که اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بجان و دل حاضر گشتند و قتال با کفار نمایند و هر علمدار ایشان را گشتند و علم شانرا بخاک
برابر گردانیدند و البته جنگ دو سه روز میشد بحمیت خالی گشتن رخنه کوه و جنان غم داده و پیش آمد که علم آن مدار شدند بخلاف
رود معجزه بساط که صلای سمر قندی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دانسته باشند که انگه جنگ آرد بخون خویش
بازی میکند و روز میدان انگه بگریزد بخون لشکری پس بر قله کوه بلاوی منع برای دیدن سپر حمله های حیدری
بدست آوردند و مراد نیهم کلامی است تعین که ابا در امده و چنین و امثال ان چنان پهلوانی جناب شاه مردانی و
شیر یزدانی ندیده بودند تا بر بلندی کوه البته بنظاره این تماشا مشغول شدند و معلوم نیست که بعد از دیدن شیر
در مرغزار شجاعت حیدری اطمینانی نمیرسانیدند تا هنوز در ان مثل سوسطای متردد بودند غلط گفتم حقیقة
نزد و ایشان بر جای خود مدلل است زیرا که در ان قصه انهم مردیست کما سبق الیه الاشاره که حال ایشان بمشاهده
این جهاد و گرگون بود تا انکه حضرت اسد الله در عین اشتغال نایره قتال بر حال تباه شان مشرف شد و بمقتضای
اول خویش بعد از ان در رویش و قاعده حکما الا نهم فالا نهم برای تسلیه و علاج ایشان آمد و بزودی دستمالی
بر سینه های ایشان مرده دلان زنده تن مالید و رفت پس بالیقین این کرده شجاعت پیشه تصور اندیشه را لائق دعوت
هم ندانست بلکه مستحق را گمان نبرد که اگر حضرت سلمان در نجا بوده باشند عمر ایشان از دو صد هم متجاوز بوده
و شاعری از حکمای اسلام در تجربه امور دارین انچه تمنا داشته خلاصه اش نیست که دو صد سال اگر عمر آدمی

قرار گرفتی و صد سال تجربه کردی و در باقی تجربه بعد و گشتی سبحان الله حضرت سلمان را چنین تجربه بحصول انجامید و لائق سیر این مجاهدات هم نباشند و باب الله نام ایشان نهاد و شیوه ای غیر ذلک من المناقب سبحان الله بدین تسخر شخصی که بگفته طبعی نمی و با تف لا ریبی باد تاریخ او دانستی که مشهور است باید دید که تقریر خود را بعنوانی میکند که از کجا بکجا میکشد و بارکان مذهب ردین نوبت میرسد و چون در بارهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز قائل بتقیه هستند و هم بدت العمر حتی تا نزول آیت عصمت که باتفاق فریقین در مبادی ملحمات خم غدیر اتفاق افتاد و البته انچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندی پوشیده نیست اگر مجتهد تبعات و تقریرات این اوراق خواهد دید عنیز از رحم مادری یا کمند و محراب معلوم سفری او را الهم نخواهد رسید و ازان جا که قبل ازین بارها دیدی که ایشان از انتساب کفر سوی جناب مرتضوی باد قناعت و ریغ ندارند بلکه انرا موجب مزید نورانیت و ضیا قرار میدهند در این مقام که خلاف تقیه برای انجناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که از حس چه آیات نصیریا باد چه خواهند چاوید و کسیکه دیباچه این کتاب و عذر تیز زمانی من دیده و یا شنیده و هم با غاز این مجلد در مقاله ساده فاخره کرده دیده و زینهار قدرت بر شکایت نداشته که در مسائل فقهیه اجتهادیه این والد و سولود و شاهد و مشهود انچه در حق سلاله سادات سنیان شیخ سید عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه نوشته اند ایا کمتر از نسبت سخن است که بعضی از اخبار یقین قطع نظر از انکه حضرت جعفر فرزند جناب امام علی نقی این سلسله را بر اصول نواصب قطع کرده و باختیار عداوت اهل بیت ازین دو دمان جدا شده نوشته اند نسل او کجا بهم میرسد بدا لغرض چون دودمان فرتوت را انقطاع کلی از سادات رفیع الدرجات حاصل شد هر چه از دیصه آید از خیرگی و شوخی و بیهودگی دور نباشد که در عقیده خود نیز حتی خود را ازیشان جدا گردانیده به بین که از که بریده و با که پیوسته بعد ازین که اگر هزار بار تدبیر بکند و بکنایتها نماید این انقطاع به اتصال مبدل نتواند شد کما مر الیه الاشاره فی موجب السابقه و یحیی ما ینا سبنی للاجانب الباقیه و ایضا بوجه انقلاب تیوم گفت که چون این مسئله متفق علیه نیست و اختصاصی شیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نصیریا بادی چرا نمیگوید که صحابه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نمودند موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب نمودند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یا مکروه شدند معاذ الله این خود وزر افضلیت صحابه مانند مقداد که بنص ایمه هدی مستثنی از ارتداد بعد النبی گشتی بودند نیز حضرت عمار که مصداق جلده و یا مین عینی و اوراالحق معه حیث ما وار بوده اند ابلغ است زیرا که هر چه از مدارج علیه و مراتب قصوی بکسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه قرار نگیرد که فرع خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن درجه اعلی تواند بود فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها گذاشته فرار باران از انجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگرچه فارین نزد این گدا به مسکین دین فروش

دنیا خصوصاً کرامات عالیہ بود و مندوحہ مذکورہ بہ مقتضائے مقام الا وقد حص مخصوص است
و در نواب سقیفہ باعدائے حضور آنحضرت ﷺ در معرکہ جہاد و لا یخشے بطلان علی المنصف اللبیب کما عرفت
و ایراد و ظاہر ہست کہ ہرگاہ مقتدا و کہ مانند او کسے در ارکان اربعہ پاک پاکیزہ از ہر جنس ارتداد بود و
مصداق آن وعید قرآنے کردد کہ بار بار دانستے و انکار آن ہیچ طور سے متوانستہ لاجرم مرتکب ما قالہ
بدلالت حال و مقال از طرف او قال و قیل و توجیہ و تاویل بکار بردن بخلاف صحابہ دیگر برائے
شان آن امور بسیار آسان بود و در دنیا سخت مشکل زیرا کہ معاملہ فرار شان قبل از ہمچو قوانند شد
کما اشرنا الیہ فی التحفہ و در بارہ بعضی از ارکان شیعہ مثل عمار ہمچو سمت خواہند داد و مقصد ہم نیست
چہ اگر در خصوص امرے قرار دہیم در جائے دیگر کہ بر جہل کسی جناب امیر ؓ سر ہنر بعض نمودند و بدون
عمار در ایشان تقیہ ست استشہاد عمار و غیرہ بکدام دلیل توانند بود و نعوذ باللہ الغرض تحفہ عجیب کتابیست
کہ اگر راست پرسے سخن انیست کہ نزد سنی چون مادہ الزامی نباشد فقط باعانت تحفہ چنان جواب در
تواند داد در اصول و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز روافض بعد از شنیدن نشنیدند انسان
فرومے شود و لوگوئے جان بلبش رسیدہ و عازم معراج عنقے خود گردیدہ و در بارہ تالیفات خود ہمچو
نیست کہ نحو دستاے کنم مگر در مقابلہ فرین مجتہد کہ عین این سلسلہ و مصداق این غلغلہ میباشند
نزد در فضہ بر من قدر مناعت توان کرد کہ او رسے گفتہ و ہمین بہر ستہ تو بسے کہ چہ پس از عمد و بنا نامومن کفر خیز
شکست العجب کہ مجتہد غالبا آنچہ در باب تحفہ نوشتہ نیز قبیل ست و آن عبارت انیست کہ بجواب
تحفہ شرف صوارم و نثر یہ تصنیف نشدہ سیف ناصرے در جواب اول و تقلیب المکائد و تشیید
المطاعن و مصارع الافہام و برہان السعادۃ از مصنفات مفتے محمد قلی اعلی اللہ مقامہ و
دار الکرامۃ و حسام دا حاد السنۃ و ذوالفقار از مصنفات اماتہ اللہ فی العالمین و نثر یہ مجلد سوم
و چہارم و پنجم در مصنفات علامہ دہلوے و کسر الصنمین و نتیجہ البرہان بوسے علے خان
بنارسی و جواب جملہ ابواب مولوی خیر الدین الہ آبادے و ذکر کتب کہ بجواب تحفہ تصنیف شدہ
حال آنہا از محققین خود باید پرسید و بسبب مہمل گوئی انیست کہ صوارم و نثر یہ را یاد میکند و جواب انہا را
کہ بتوسط رسالہ قصبہ کاکورے فرستادم و مجتہد الزمانے بعد از دیدن حواس در باخت از راہ تعصب
بزبان نمی آرد کہ فاضل ملتانے کہ خوشہ چین از خرمن فیض حجۃ اللہ علی البریہ مصنف تحفہ اثنا عشریہ
قدس سرہ العزیز نمودہ قدر بادلہ عقلیہ و نقلیہ و اد تحقیق پیر دہقانے دادہ و مرد آزاد جامع کمالات
و معتقد و دودمان آنجناب در تحقیر تضلیل کثیرے نقال و سر گوئی او چہ نوشتہ کہ مجتہد رفضہ با آنہمہ سامانے
کہ داشتند نتوانستند صوارم و نثر یہ را تائید کردن و نفس علی ہذا صاحب فیضہ البنی در رد مباحث حسام
چہ تحقیق و تدقیق فرمودہ و مولانا رشید المتکلمین بر ہر سہ کتاب یعنی صوارم و حسام و ذوالفقار چہ تعریضات

که بالاخره حضرت حیدریه ستایش آن از زبان مجتهد بمسجت الهی تمام گشت و اگر مجتهد الزمانی را حوصله باشد آنچه
احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که متعهد من بران هر دو بوده به بیند چه خوجها و شکریا بر اصول مفروع
پیروهقانی کشیده ایم که غیر از نوای یا ایتها النفقه در کنی آهنگ نتواند کشید و خرجی بر زبان نتواند آورد و یقینا
هر کسی که به بیند خواهد گفت که این ذوالفقار مصنوع ر در گار و آن ذوالفقار حیدر کرار و اینکه گفتم در باره
فهرستدان و مقلدان اوست که هنوز بر سند او قیام دارند و طبنور قدیم مینوازند و مجلد یکه من بجواب ذوالفقار
مصنوع مجلدی ضخیم ست یعنی صولة حیدریه علی الموسوس القدریه و حامل المتن ست که حرفی را از خرافات
مومن جایسی باقی نمیگذارد بلکه مباحث قدمای شیعه را نیز فراگرفته و قبل ازین یکدیبار بتوسیط اصحاب
حال کتاب مذکور را بیان کردم تا اگر مجتهد الزمانی مشتاق شود اجزائش را فرستاده باشم و سپس این
گزارد و بهار را به بیند و هل من مزید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و پس مجتهد ترسید
که دبال جان خواهد بود و هرگز نه طلبید و حال قلب استعدادش از تشنید روشن شد که او نرخواندن اجزا عایت
پس در نفهمیدن چه بین احباب فقیر را ایزد تعالی توفیق بخشد که البته بی اعانت روسا کار تالیف تکلمین
بر نمی آید و نویسانیدن کتب شیعه و تحلت مداخل و کثرت مصارف بجای رسیده که شیخ در گلستان سعدی را
ست شب چو عقد نماز بربندم چه خورد بامداد فرزندم تا امروز اینقدر سیلغی از در ایم نزد من فراهم نشد
که امکان سکونت کهنه خشت پوش ست سقف آنرا از چوب و کلی درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلای
آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نمیکنم که الحق نزد من غیر از کتب و فاتر دیگر چیست اینمقدار وسعتی یابم که خس
پوشی را بپردازم این یکدو حرف بذیل کلام از زبان شاعر ساخته برآمد تخن در آن بود که بعد از کتاب جوم الشیاطین
مولانا رشید الملة والدین روح انچه از ظلمن قوت بفعلیت رد پرظاهر ست که در زمان سعادت اقران علامه بعد
نتایج افکار خود را اول بملاحظه علامه موصوف قدس سره الغریز مطابق رسم عادت تلامذه رسید گذرانیده
بیشتر در کشمیری نقال ارساله داشته تا او چندی از بیغوات خود را که حرکت مذبوحی عبارت از انست ترقیم داد
و بعد از تعاقب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که فارغطی تعبیر واقعی از ان خواهد بود و بعد از ان چون
بلب آمد که هر اد کس نگریست چون اینمیدان طی شد و از پا کوبی کشمیری نقال و رقاصی آن هزال پاک گردید
متکلم موصوف سوی ساکن دو دکنور متوجه گشت تا با مباحث کتاب اول کتاب را که جواب کافی باب اول تحدرا
قرار داد و جواب کشمیری نقال را اجابجا در تقریر قطب بتخانی که قسم شتی تقسیم شود و قسیم شتی قسم میکرد و پیرساخته
دکانی ندانسته سیف ناصری نامش نهاد و بود زیر و زبر کرد و درین حدیه رانی المطبع خطوات شیطانی را
دهن و دندی باقی نگذاشت و بر کسی واضح فرمود که ایخیوان لایعلم و شی سطلق و مطلق آتشی تیاز نیکند
الی غیر ذلک تا لب هزرد رای او را بدوخت دخرمن هوا تش را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز خضرت حیدریه واقعه
عجز و زبونی هر یکی از سکان پیر و جوان نمودار ست عبارت آنمقام نوشته میشود تا بدانی که هر چند قلم بدست دشمن دین باشد

خبر و بجا بگی هر سه چیز جوان در مقابله آن جهان پهلوان ظاهر است و هی بنده الضعیف العباد در مقام اعتذار
انجاح ما سول شان یعنی انمرد مرد طالب جواب شوکت فارد قیه بود مذکر شدم که چون آنچه مباحثات و
مشاغبات از مادات معهوده مستمره سوء لفهد سالهاست حاکی علمای اعلام شیع الاعلام منظر بوجوده شده زده
عدیده کز فکر آن موجب تطویل کلام است از جواب کلام شان اعتراض فرموده داشتکاره نموده اند چنانچه
سابق ازین هرگاه فاضل رشید بعضی شبهات مشبه فرقه بخدمت سید علمات کرام ایراد ان قال سیدنا
و مولانا السید دامدار علیه ارساله داشته بودند جناب کردیه انتساب بعد از اتمام حجت نظر بعوائق عدیده
از جواب آن اعتراض فرمودند و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال شبهه اثنا عشریه که در تحفه
اثنا عشریه است نوشته بخدمت مصنف آن فرستاده بودند و جناب ایشان نیز بعد از طی یکدور مرحله
از نقص کلام شان اعتراض نموده بودند و بهمین منوال هرگاه ۰ باب مباحثه و مناظره در بعض مقامات با
فاضل المعی سید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین مآب مشار الیه منتظم بوده اند جناب ایشان
هم نظر بوجوه متعدده مناسب ندیده اند بمباحثه فاضل مرسید کاره و مستفسر گردیده این حقیر سراپا تقصیر را بمختصر ادبیه تجا استصوابی
همین بود فرموده اند که متکلم موصوف دهن بریکی را ازین مثلث متساوی الاضلاع چنان نبرد و خت که قدرت
نداشته از پس و پیش گاه غوغو بردارد بدو در نشرح عبارت غریبه حیدریه چنانچه بایستی در رد آن که باسم
حسامیه نام دارد خصوصا در نسخه بیضه آن که از دست خود بعنوانی نوشته ام که ناظرین بالطافت و مباحثی
نتوانند برد و خواهند گفت که چنین خطابا کسی را از علما شیعه هم اتفاق افتاد و بحمد الله که درین کتاب آن
معنی را جمع کردم که هر کس بخواند بیش ازین بفرشاه تو سعیل را گو سالهٔ سامری نام تواند نهاد که عجلا جسدا له خوار
و مقدمات این قیاس همه درین تحریر جمع نموده فقط دیدن آن سر کار است فکیف که خود بمجرد آن
اعتراضات رامدح هم کرده کنتوری راستی تحریر جواب تحفه ندانسته باشد پس انکار سکوت هم ایما عابه ثبوت پیوسته
و معنی عدد شمو صحت چیز که خدا خواهد بهمی کردیدانیم که گو سالهٔ لائق انکار نمی بیقدار نمی نقطه نیست که بر خلاف اجماع
اکابر امامیه تیشق سمیق آغاز کرده فلا تفعل و هر که خلاف آن نماند بنص ائمه کلام در ایمان او دست چنانچه از اساس جاسی
هم هویداست و بر ظاهر است کسیکه در فنون عقلیه چنین استعدادی ندارد که از آغاز سیف ناصری متعلق باب اول
تحفه اثنا عشریه پیداست کما اشرنا او درین مباحث چه مصارعت تواند کرد و مصارع الاقدام تواند نوشت کرد
تدارک علماء فتی پیدا کنند پس مصارعت او درین علوم همانا از مصارعت و کشتی گیریان فاروقی که احوره و مجال
درکافی بر جناب سیده نساء عالم افترا کرده خبر سیده و چنانچه آن کشتی بعد از فار غطی کمل رو نمود این مصارعت
هم بعد از فار غطی مدلل جلوه نما و رد و خیلی بر اصول رفته بجای خود واقع شده و از محاورات فارسی مثل
بهار عجم بسند اهل لسان پیداست که دانستن بند باسه این فن در استعمال لفظ کشتی ضرور نیست
بلکه بمعنی آویختن نیز در کلام بلغا مستعمل شده فلا تفعل اما بعنوانات دیگر سخن که متعلق بمکاتبه و مخاطبه

رقعه و دلائل محدثه ابن بسیار در باره امامت مختصر عه باشد پس حاجت تفصیلش نیست که جا بجا درین تالیف خصوصا
تقطع عن الرجاء وغیره بذکر نامش گاهی و بشیر بالاجمال می آید و دل میخواهد که وقت را ضائع نکنم ولیکن بخاطر داری سائلین
می پردازم و بدانسان می نویسم که هر کس که آن را می بیند رحم میکند مخالفین کا نهم اعجاز نخل خاویه منقل ترے
لهم من باقیه والعجب کتالیف تقال کشمیرے همین ۳ نسخه را نام بر وجه باب باب دانش که در صدد تشیع
وانتساب ان است مرهم باب فقه را که نهم است در نیقام بشمرد معذلک حاجت بر دوش ما را باقی نیست
زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیبکه بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده کنتوری را بالقلت استعداد
یاد نموده وصاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که دیرو تحفه اثنا عشریه بقلم بردارد چنانچه انهم جمله
تبرح وبسط تمام در مقاله سادسه ازین مجلد بر گزشته من شاء طلع الیها وازینجا معلوم توانی دانست که مناقشه
با دوستان و حریفان خود بی غیرتی نباشد ولیکن اظهارش بکار ما نمی آید که مجتهد رفقاء وست نه دیگرے
ولیاقت نیابت امام هر کسی مخصوص بدانش گشته نیست هیچ کسی پس از رفقاء باو در دین استحقاق احدے را
سر کشے نیست اگرچه باقر مجلسی یا دوا ما و شیعه باشد نزد هر یکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
مجتهد الزمانی نیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین کنتوری نوشته البته تقریرش
روبروی تحقیق مجتهد چه رتبه دارد که هم پایه آن شود اما حسام پس حالش از مباحث قصیده الغبی معلوم
تواند شد که از مفتهای کتاب تنبیه السقیه نیست و احیاء السنه را نیز قیتکه من در دهلی بودم کسی نام آن
نمیدانست وحق اینست که چون از اهل کهنو با وجود نزدیک بودن ایشان کتر میدانستند که وطن
اقامت مجتهد باشد پس دهلی هور دور است بلی بنده آزاد بیده ام اگر سامان ان از تالیفات مثل امام
رادی یابم که جامع معقول و منقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باز این متفرق تا معاد
بهم نه پیوندد و انشاء الله تعالی ۵ در نماند عذر ما بهند برای بسا آرزو که خاک شده که از توجه ضعیف
پیری چنان میگویم که حکایت از حال زکریا علیه السلام تواند بود که رب انی وهن العظم منی و
اشتعل الرأس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
نزهه که نقاشش را هیز اکاظم علی صاحب بدانشمند و متعلق باب اول و نهم بود چرا ذکر نکرد غالبا
غیر از غفلت شعاری و صرف همت در عیش و کامرانی و شب زنده داری چیزی دیگر بنا شد که
هر گاه خمار نزد پیر دهقانے صورت اجتماع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در جنبش
آمد و اهتزاز حاصل شد و شاید که مراد از اهتزاز حصول استعداد باشد ولیکن انهم در پرده تا کسی
با قیاس نیز تبی نبرد و هل هذا الا السرقه النجا لعله کما لا یخفی و سانی چند میگذرد که مزرائی موصوف
با من فرمود که نگر شنیده ام که مسودات نزهه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
وچنان بخیال آمده بود که البته این ماده بروز خواهد کرد ولیکن باز کسی ذکر آن نه نمود و چنان دانم

که هر که ازا گرفته باز تا سن نیز بان نیاورده که سار تعین که چنین نیست داشته باشند حد اظهار
آن چگونه بگوشند که ۵ بروز اتشی کس نیارست کرم که دارد همین دیده باز دیده ستم
ولیکن ظن غالب آن ست که ستوطن کنتور که در میرٹه قریب دهلی بود کذ خیره مسودات تحریر
پیشتر یافت واز همه جمله خویش ارا استه وچیزی ازان مرو نگذاشت واین مقلد پیر دهقانی
بود کذ درین میدان قدم داشت یعنی پنج کتاب درست کرد که حسام وحسام واحیا را استه تحفه حسام
وذوالفقار باشد فرق انیست که او هر پنج را کشکول گدائی ساخته پیر فروت وذوالفقار بدون دیدنش
پرداخته بلکه مجالس رطل بوق همدران زمان نیافته مراز نجات که لفظ قریه را در عبارت ملک که بر کتاب
نظام حمل کرده کما مر از مکتوبات بو علی بنارسی بپیر ارشد تلامذه صاحب تحفه قدس سره العزیز دماغ
او را که پر از خیالات خام گشته بود چندان خالی فرمود که نرمه های استقامته او را که در خدمت
بادشاه دهلی میفرستاد از نظر بنده برگزشته والبته چون تو بیت فریاد تا بدینجا رسید عیان شد که عجز و نیستی را
حدی نبود الغرض از علمای وقت کلکته میشنیدم که او چندان استعدادی ندارد و کتب فن را کمتر دیده است
و درین باب اگر تصریح علمای شیعه درکار باشد باید میفرستاد و زین جهتش که جای انچه نوشته اند
درحالش دلیل بر قلت استعداد است ولیکن بقول شیخ که خوی بدش در نظر است
ازین رگذر با خود را سوا کرد تا آنکه حالش دانستند و بر ریش او هوش خندیدند و قدر یکه بنده او را ق
مسوده و مبیضه او دیده ام از عان دارم که تحریرش قابل التفات نبوده است لیکن رشید المتکلمین بالحاح احباب
توجه فرمود باقی ماند تحریر خیر الدین که بشیر الدین او را باید گفت حقیقت حال آنکه در زمان جناب
عالیه او را در فیض آباد دیده ام که چیز پریشان کوئی و قلت علوم حدی جامع و مانع براسی او کسی تجویز نمیکرد
حتی کماز جناب میر نجف علی صاحب و دیگر فضلا انچه یاد دارم لیکن نیست که براسی او موجب اعتبار تواند
بود و چون جناب شان ثمة الانصاف داشتند تقریر پیر دهقانی را در مقابله تحفه نمی ستودند و یکدیه بار که
نوبت پرسش رسید حسام را از خانه برادر خود میر غلام رضا طلبیدند و را غاز کتاب مذکور را که علاقه
بوجوب معرفت الهی تعالی دارد نزد اهل سنت و عقلاً نزد اهل بدعت کار لیسان نخلت اهل حکمت کشودند و چون سید غلام
رضا این خبر شنیدند شریک صحبت شدند و جناب میر صاحب در بعضی از امور قصور او را بیان میفرمودند تا تقریر
تا نتیجه السفیه را بیان اوردم میر صاحب تقریر او را ستودند که متعلق بقوه عقلیه بود و کسی نتوانست آنرا رد کردن و مطلب پیر دهقانی
بر کرسی نشاندن اگرچه سید غلام رضا و دیگران از مقلدین جائیکی بود ند و علم درسی هم داشتند الغرض انیست
تا نتیجه صاحب الزمان که تحریرش را جناب شان پسند کردند تا بشیر الدین چه رسد که چنون مطبوع او را بر کرسی اثبات
میکنند القصه کتابش را که متعلق باب احیر تحفه بود بصعوبت تمام یافتیم و از دست کاتب نقلش بر داشتیم
و نظر مردم ذوی الاستعداد از شیعه و سنی گذاشتیم چون دیدند که مطالب کتاب او غالبا ماخوذ است

بزرد و انتقام بر دشمن دین رانش و تسلیم می نمودند و هرگاه مطالعه باین میپردازی کشید که صاحب تحفه مذهب تشیع داشت و خواست که مذهب سنیان را ایمال کند پس این کتاب را تصنیف فرمود هرگاه ناظرین این امر را بتطویل اللطائل شنیدند هر یک از ایشان واقف شدند هر کسی از فریقین قاه قاه میکرد و چندان میخندید که آزرده و درد سر میرسید که واقعی جنون ماوا از کتاب او پیداست که تصنیف این کتاب دلیل تشیع قرار میدید بدالقصه شرف الدین مذکور که جنونش بدینمرتبه رسید از مجتهدین تحفه شمردن جنونست که شاید از جنونش بالاتر باشد که خالیا مجتهد و مقلدین کنتوری را پیش آمد نعوذ بالله من ذلک و هیچ دانی که تعمیم لفظ در کتب و در آخر عبارتش برای کیست و سبب اضافت این چیست انیهم بیان قصه موقوف است پس چنانچه همه امور را مختصر گردانیدم نسبت بانچه وقوع یافته و در خاطر جاگزین گشته این را نیز مختصر گردانم تا ضبط و ربط یاد داری و آن اینکه مرزا محمد اکبر بادی که پسر عبد النبی خان قلعه دار بود و حال عدم طیب دلائش و هم مابونیت او از کتاب آینه حق نمای که از املای مجتهد جایسی است درین کتاب مفصل حالتی پس بعد از انکه بطهران رسید و تقرب شاه ایران بهم رسانید او نیز بجواب تحفه پرداخته بود بنده از انیز نزد خود داشتم که با شتیاق و محبت تمام بافهم و تشیعه نمودم که برای خدا انصاف بلکه کرده که کسی از اهل عقل این بشناعتهای مادر و خواهر که کنیگان هند بجارات خویش در وقت غیظ و غضب میدهند و ندامت میکشند و اسم ناپاکیه هندی در کتاب دینی تواند نوشت که از شنیدنش قلوب دانشمندان شیعه میلرزد تا با اهل حق چه رسد الغرض احقر او را نیز مثل شرف الدین بولوانه میدانم و جلد یکم او دستیاب شد جواب مکاید رفضه بود و سیم علامت متن گزاشته بود و شین بشان شرح و در اثنای تقریر و تحقیق برای اهل سنت مثل هندی میگوید چماچ بولی تو بولی چمانی کیا بولی که سنی زاده او سمین چیده امری دیگر یاد آمد که برای ثبوت جنون شرف الدین و امثالش بکار آید و دلیل الزامی بر شیعه باشد بلکه توان گفت که حجة الهی بر ایشان قائم شد بیانش بالا یجا انکه مجتهد و مقلدین او صاحب تحفه را سارق کتاب صواقع محرقه قرار میدهند و لغرض محال اگر صاحب تحفه سارق است از خانه ایشان و کیسه ایشان که ایشان سارق نیست بلکه از خانه دوستانست و در مثل مشهور آمد و که خانه دوستان بردب و ورود نکوب حالانکه او متقبس است و دیباچه تحفه برین دال است کما مر الغرض مجتهدین و مقلدین ستایش کتاب صواقع می کنند و بمتانت دلائل و لطافش قائل اند که چنین کتاب کاهی در مذهب سنیان تالیف نگشته چون ستایش بدینجا رسید از برای مضامین کتاب تحفه پس از اینجا چه عتاب دیدن و محال دانستن که شرف الدین التزام ان کرده البته موید جنون او خواهد بود و هم رد آن نمودن و هو فرسبیل البداهة الاولیه و اگر او را پیروان گویند که ما متبوعین در غیر ضد مبتلا خواهند بود و ناظرین توانند گفت ۵ این خانه تمام آفتابست ۵ بین سلسله از طلاسی نالبست چنانچه بعضی از حکایات مزبوره قبل ازین بدفتر سپرده شد تا موجب دلبستگی مذیمان باشد القصه صورخیالیه شرف الدین که اساس تصنیف

است حکایت آن افیونی را زنده میکند که گزرش در اثنای راه بر دواعظی افتاد که بر منبری نشسته بود و این مستمعین گرد
گردش ایستاده و افیونی بیمار شقاوت دران هجوم داخل شده و مدتی که فضائل نکاح و مساوی معاشرت و مباشرت بیان میفرمود
که مشغولی بصحبت زوجه خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرده اند پس تفصیل این اجمال و مزید ثواب را می شنید
و خرسندی را علامت میکرد که از ذریعه استعمال افیون تربی کرده این سعادت خرد هم حاصل باید ضرورت می باید برین
اساس و ریا نهادن و یا علامی دیوار عرش بر داشتن بعد از تمامی مجلس و انقضای صحبت بخانه رسید و زن انتظار
معاودتش میکشید پرسید که امروز سبب درنگ چیست تا قصه و نیت خویش اعاده کرد زن گفت خداوند کریم
اکنون ماهر دو را توفیق بخشاد دیوار عرش را کامل کرد ایم افیونی گفت تحفظ در کیفیت افیون مرا نمیگذارد و
که تفصیل این ثواب بر دارد زن گفت هیچ غم مخور که من بیدار کنم گفت بغایت لطف و کرم باشد بارها زان چون
وقت نصف اللیل دید که شوهرش بفراش منهمک هست باز وسی او تبلطف گرفت و گفته بر خبرد فرصت را
غنیمت بشمارتا افیونی بر خاست و بجد و جهد تمام فارغ گشته دعا کرد که الهی توفیق ارفیق دران که از ثواب خرد هم بنا
چون خوابش در ربود زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی گفت شد و گفت که وا اول هنوز خشک
شده تو سخنهای که دیوار عرش بخشکی رود بمقام انچه بعد از ملاحظه حال علامی رفضه بجوابات تحفه اثنا عشریه که تو سعیه
کثیر بکار برده و اغلب این امر دین بلده از مجتهد جانبی بود که بدون ممارست کتب فن حتی تالیفات رطل بوق
مولای خود قلم بجوالش فرسود و انهم تحقیق نه فرمود که ایا فریه نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرد اند
و چنین نام کزارد پس بعضی از علما بمجرد دیدن ذوالفقار بروایت مولوی غلام یحیی احیاه الله تعالی و جواب ذوالفقار
مصنوع جلبیاری را اجزا نوشتند و نامش بزاق الغول فی دیر الحانک المفعول گزاشتند و دیگران نیز در بین نامه
چگویم که چه کرده اند که عبارت بلکه مضامینش را اعاده کردن موجب عار و ننگ سید انم و هرگاه غور کنی که خواهی دانست
افاضل بگوشه ی و بی اندامی و عیب جوی از وقت عبد الله بن سبا تا امروز از شیعه سلبیه و بتر ائمه است فضل
انواهم و تحریر دیگران را چنان دیدم که اگر میرزا محمد اخباری بمطالعه که در عراق عرب بسرای خود رسید آن مشرف
نشدی جنان بندارم که بشیشه خود را فراموش کردی و بالیقین فارغطی نوشتی و لیکن اخیر دم توفیق ان یافتید
کلاین مضمون از دست ندادند لکین سخن را خود تو بهتر دانی که فرمون کرد تا شما فرموده تو این امر خود از
تسمیه شان هم اظهر من الشمس و ابین من الامس است گویند شاعری را از هندیان پرسیدند که بسیاری را از شعرا
دیدیم که بجز و غیظ و غضب بر کسی هجو او را ضروری پندارند مگر تو با کسی از افراد عالم سروکاری نبوده جواب داد
که آدمی بدانی الطبع است و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
طی کنند و حسن معاملات از هزاران کس یکدو مستغنی تواند شد و لیکن پیش انکه اول دبال هجو برنام ناظم
می افتد مثلا میگویند که هجو مرزا فسخ است و این هجو صاحبران الی غیر ذلک و با اینهمه که تقیه در مذهب شان
ضروریست و انهم ناظر حضرت مهدی و چرا نشود که خود امام زمان محکوم است به غیب و انهم از هزار سال

واگاه روز بروز بر عقیده تقیه می افزایند ولیکن با نیمه آتش این نقشه ها ایشان می افروزند و بخیر طبیعی آن سر رسانند زنهار
هرکس شکایت میکنند و مثل صاحب صوارم و اولادش در این کتاب میگوید به بینند تحریر علمای سنیان را این
الفاظ شنیع می نویسند حالانکه تقیه امامیه در مذهب شان بمراحل دور است کما لایخفی و چنان پرده عصبیت
اجهل و بصیرت ایشان را زائل میگرداند که تا امروز همین جهالت و بلاهت از این قوم مورد لوم معاینه کرده میشود
که شکایت سنیان میکنند و در پی یابند که البادی اظلم علمای ایران خصوصا مجلسی علیه مالیستحقه چنان عادت
گرفته که اسامی مقدسه خلفای راشدین خلفای حق و تقیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بی سب و دشنام نمی
نویسند و مقررات ایشان را عدی و نهایتی نیست و مخفی نماند که شواره این تقریر بعد از ذکر مجتهد لفظ غالبا افزوده
و در اثنای تقریر لفظیکه شعر بعدم حصول تعین ذکر کرده ام تا بدانی که در اثنای تقریر اول بمجتهد که علاقه با حکام
محاربین داشت بحث نداق تقریرش و شناختن تحریرش حکم حتمی نمودم و چون امر ثانی که علاقه اش بجوابات
تحفه اثنا عشریه باشد بمرتبه یقین نرسیده بطور تردد خسرازان دادم و قرینه بر هر دو انتساب دلالت دارد شلا
مجتهد را که بسبب تعیش و کامرانی کاری ازین الحاح نمانده چنانچه مزین در مکاتیب جا بجا میگوید و دیگران نیز
چنانند انشاء الله اگر در بیان این امور اغلاط پیش آمد عجبی نیست این قرینه است بر انکه مجتهد را هم آنست و لفظ علامه
دهلوی برای صاحب نزنبه گفتن قرینه نمیشی است که کاتب عبارت مذکور کسی متقدمین بلکه متقدمین صاحب
نزنبه باشد خواه از اقارب خود اجانب کتنوری الی غیر ذالک من القرائن الجزم حکم جازم و در مرتبه ثانی نگردد مفتقد
من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سدید نخامه در نیمه دران متعلق بعبارت مجتهد مقام جهاد تعیینا و
عبارات دیگرش متضمن جوابات تحفه اثنا عشریه طنا و تخمینا تا بمنجار رسید یاد آمد تقریر انقلاب که جا بجا در
اوراق نیز مرقوم گشته ولیکن در بعضوص متروک شده تقریرش انکه ایت کریمه منسوخه و کریمه ناسخه آن در
باره حکم سر ایا و بعوث دارد شده که اهل اسلام را باید که از مقابله کفار نگریزند بلکه با وجود تنهائی خود دو
کس از کفار بریزند و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر روی نتابد و پای ثبات در مقابله
شان فشارد و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد دران مذکور نیست و انما کلامنا
فیه و چگونه عاقلی توهم تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم نفس نفیس شریک معرکه
قتال بوده باشد و هر چند چنانچه دیگران صبر نگنید مذنب نشوید ولیکن امام بلا فصل که امامتش از آیاتیکه در مکه معظمه
مثل فاذکروا نعمت الله لکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم و غیر آن در تصانیف حلی و غیر او ثابت شده بهر دو دست قتال می نمود و دو اسپه
بر کفار می تاخت و نسبیه مازنیه برای حراست حضرت سنبلیا کیند اسپر ساخت و هم در معرکه استعمال سیف و التقاط
بلیش قدم بود حتی که پسر خود را که دران وقت سپکر بخت فرمود که در جهاد بکوشش تا جامه زنان نپوشی ای نامرد
از خدا و رسولش سپکریزی و خون جنگران توحید نمیریزی تا اورا گ غیرت و حمیت جوشید و مزید تهور بحصول
انجامید و داد جهاد داده شهادت فایز گردید پس در بعضور تا فرار یاران آنحضرت مثل مقداد و عمار که ایمان

و اخلاص شان از عار بعشوه بدای رسالت نزد مجتهد و مقلدین او امری است یقینی بی، و هی و عاریه پرده پوشی عیب
گذاشته گرفتن جایز نباشد و حاشا و کلا زیرا که ایشان ایمان آورده بودند و تصدیق قلبی نمودند بس دعوی مجتهد بیکار
غیر ایشان نباین موضین مستلزم کمال نفاق برای این رئیس الغابرین نباشد بود که چنین دروغ بزرگ بر خدا
کمانی منهج الصالحین و غیره من کتب المتقدمین که پیش حضرت بود و از نجا هر ناظر با علم فطرتی بهر سید که بگرفتن ارکان امامیه
مذهب مجتهدین مصداق مخسفنا به و بداره الارض شده در فضه مصور گشتند دین و امر نفاق ارکان لازم آمد گمان نبود القیاس
و اگر بتاویل تقیه ایشان را رهای دهند برگ واجب و عقاب و عذاب معاذ الله بسوی حضرت امیر و عامه هرد و جناب
و بعض انصار مقبولین برمی گردد و دلالت حین مناص سبحان الله بدیهی حین یقین بغیر آبادی ملاحظه کردنی است
که در نشین جهم همقرین جنین زاده خمول برگزیده توجیه و تاویل صحابه کبار از مهاجرین و انصار بلکه ارکان
مذهب خود از مقداد و عمار که واداد فرار دادند امر واجب را قطعا بر اصول مجتهد بکار آورند که خوف و تقیه مبنای
ان بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلاف نصوص قرانی از کان تقوا منهم تقیة و نیز و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
الی غیر ذلک من الایات شاهی ذکر بانی رساله التقیه للاستدلال نموده العیاذ بالله مستحق عقاب باشند الحق پاس
صحابه و اکثر ارکان اربعه بان مرتبه می بایه که ثابت کنند که انها بحیث حکم وجوب تقیه در گوشه های کوه و باسون
موافق آن آیات قرانی خزیدند و منزوی شدند و حضرت پیغمبر و وصی اکبر از ترک تقیه محروم گشتند که لم یبق معه الا علی ع
و بیاس آنها جناب رسالتمآب و شاه عرش قباب نزد ایشان عاصی و خاطی و تارک تقیه شوند که حقیقة اصل الاصول
و مدار مذهب شانست حالانکه آیت عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که مانع از تقیه حضرت بود بدیر نیامد بگر
در قصه خم غدیر که هنوز علمای رفضه و دور تسلسل آن دارند حالانکه بر طور آن هفت هشت سال باقی بود کما لا یخفی
و هر کدام این مسئله متفق علیهاست و اختصاصی باسنان ندارد و در قران مجید نیز منصوص پس ناصب عداوت
چرا نمیکوید که صحابه کبار و ارکان مذهب که فرار نمودند موافق اصل الاصول و مطابق نص قرانی ادای واجب
نمودند و رسولخدا و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند یقینا این خود در
افضلیت صحابه عموما بلکه ارکان رفضه خصوصا بالغ است فلا تغفل خلاصه انکه در جائیکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده با شمشیر
و قیام بجهاد نمانده چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد حالا با مقالا کارکان امامیه یاران قدیم و دوستان صمیم بحضرت را تنها
گذاشته فرار یابند چه و مقلدان عمار را نجا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بمفاد مامن عام الا و قد خص منصوص است بالم ترا
حصول الخضرت در مکه جبارا کما لا یخفی علی المنصف اللبیب اینکه شنیدی تمام تقریرات برایشان مجتهد نما عاقبت اندیش بود و بنا
اصل گفتگو نمود و تادیشش باقی یعنی مقام تعجب نیست که مجتهد شیعی عقل و اخر تقریر مقدمه اولی می نویسد که قاعدة ما من عام الا و قد خص
منصوص شد الخ و بیادش نماند که چون فی اشتریف مجتهد عدیم المثال منصب استدلال دارد ضرورت بر او که دلیل و برهان ابراز دهد و نه
خود القاء بالجمله انچنان باوجود کثرت تتبع که درین چند سطور و بعد ملاحظه مانی چنانچه باید نورسیده شد و هیچ فائده نماند کرسی که با فضلا
تعلق بکتاب فی المنور بن دارد و جواب بعد از رجوع بکتب سیر و تواریخ شیعه ظاهر است که از بعض عبارت جناب او مفهوم می گردد که بر ذات شریف حاضر بود

چنانچه از کتاب پیداست بحالا بخود و اگر فرار او را بعضی از روایات صحاح تصحیح و بهند حیرانم که از نص قرآنی که بدان تأکید و تحقیق دارد دست بگونه اهل ایمان نخشت توانند کرد و تکیف که از آن روایات خود واضح و لائح است که در صدر اول این قیل و قال جلد اصحاب را پیش آمده بود و مسائل از آخر تیر ترکش در باخت و بعد از شنیدن نص قرآنی در هوا حبس نفسانی چیزی نباخت که بدان چنگ دندند و میتر و نماید که در حقیقت محاربه با خدا و رسول بوده و سبب آن چنان گناه کبیره بصدور آمد و حضرت بروایت تفسیر کبیر چیزی فرمایند اگرچه در آن تعریضه واقع منصب حضرت رسول نیست حتی شاید صدمه نیست بلکه تدارک مافات و بیان و معالجات و حکم توبه و ندامت و سرزنش و توبیخ و تقبیح وقت پیدست تا همه را عبرت شود از آن باز مانند و دیگر بار خود را گرد آن نگردانند یا در روایت قمی در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند و حضرت علی مرتضی رض دان بودند حضرت بعد از اطلاع بران چه قدر اهتمام در دفع آن فرمودند بمنبر برآمد و هیچ و قیقه سرزنش و تذکر و عید باقی شاید فروگذاشت منصب حضرت همین بود و برای اینچنین برگانه خلائق از جن و بشر مبعوث شدند والحمد لله علی ظهور الحق و زهوق الباطل انبیا که با ذهان سامعین و ناظرین برآمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع کوفیه را بر آن آورد که در دوران ائمه هدی را بآنچه نگذاشتند و همه را طلبیده خدمت واقعی بجا آوردند و اینها کمال تشیع و افراط آن مامون با کمانی العوام باعث قتل معصومین از دست او شد چنانچه از کفایت الامین پیداست بنده گناهگار چنان پنداشتم که باز ماتداری و سوگواری کوفیه و مامون نبود و باشد دیگر بر بقای نسل مطهر و اهتمام متاخرین در بیناب مصداق همان خواهد بود که در کتاب الله فرموده اند که قوله تعالی ذکره وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ الغرض سیاه پوشی و ماتداری لوازم آن هر چه از قضیه دیده میشود برای بقای نسل سادات است کثرهم الله فی البریه علی رغم انف الامامیه باقیماند آنچه از سوید اشعر بعضی چیزها عجیب معیب در رساله قدیمه نوشته و مجتهد بر عادت قدیمش که جاهل و ناعاقبت اندیشی است رفته قوله اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن آن با اهل مجلس الخ اقول باید دانست که چون عجب معیب در کتب شیعه از قدما و متاخرین دیده بود که ایشان بتصریح کرده اند که اهلسنت در روز عاشورا توسعه طعام میکنند و غسل مینمایند و سرمه بچشم میکشند و عطر میمالند در روزه میدارند و این همه اسباب عید و شادی و نشاط است عجب معیب برای الزام شیعه شیعه برخاسته و خواسته که ایشان را بآنچه بتصریح بدان کرده اند الزام دهد و آن امور را بر ایشان مقلوب و معلوبش سازد و در اینمقام ملاحظه کتب مجلسی و دیگران از رساجرین در کار ست مثل زاد المعاد مجلسی و رساله تحفه الزائر و غیر آن که احکامیکه عجیب درین فصل یاد کرده همه اش درین کتب و رسائل بالتفصیل بدلیل و برهان مروی مذکور راست و مجتهد در نقول فتوی باستحباب داده یعنی برای آنمومنین که حاضر مجلس غم شده اند طعام برای شان میباید نه برای عیال و اقارب حال آنکه ایشان احق و اولی باین احسان هستند چنانچه از قرآن مجید و حدیث شریف سمت وضوح دارد و جا بجا ذکر القربی یاد میفرماید و شیعه در بیناب

چنان تقریرات طولانی مینمایند که در بسیار دیگر اسفار از مجلسی غیره دیدنی و بیزان خرد پسند نیست حتی در ادای حقوق ذوی القربی شعار عین کلینی بدان قائل شده اند که آیت آت ذا القربی حقه در بکه مخاطب آنحضرت باوجودیکه فدک حاصل فتوحات بود دیگر در مدینه و انگاه دیزمان دست از خناب نمیدده فاطمه زهرا را بهر نوع چنانچه دانسته باشی حالانکه خود مجتهدا قرار بدان کرده که هبه بدون قبض کلا هبه نیست الغرض اهل و عیال تخصیص البته بدین امر لائق تر اند از اینجا که آدمی بلکه هر ذی حیات محتاج بطعام ست اهل و عیال که دخلی در تقسیم و آمادگی اسباب ندارند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را اولاد دیگران را نمانیگ ولیکن چون وهابیات را در مذهب شیعه دخلی تمام ست چنانچه در قوانین نساوا زنیست که در کتب کلامیه مثل تحفه اثنا عشریه بطور نمونه آن را یاد فرموده اند و نزد عرب این مثل شایع شده که الشعبه نسوان هذا لامه جناب مجتهدا نیز خیال فرموده باشند چنانچه واهمه نسوان حکم بدان میفرماید که چون در تقریبات فاتحه دیگ طعام را از آتش جدا کردند و طفلی یتیمی از اقارب فاقه کشی بعد از دعدنش مضطرب گشت و برای انیمنی گریه زار بلکه فریاد و بیقراری شروع کرد کسی از زنان پابند بهمیات پیش حکم میتواند کرد که دهن دیگ را بر بکشایند و لقمه از ان این طفل را بدهند که معنی آزردن و صول ثواب بمیت می شود پس نزد شان همه سعی صاحب خانه باطل خواهد شد اگر اولا در ازان دیگ بدهند بلی تقسیم وقتی صورت جواز پیدا خواهد کرد که دیگ را در مکانی نهند یا طعام آن در ظروف مرتب ساخته چار قل بخوانند و پنج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده با یصال ثواب بردارند و بدون این امور اتصال ثواب معنی ندارد و انیمردم خواه ذکور باشند خواه اناث غافل شدند از انکه بدلالت قرآن مجید و احادیث شریف چنان به ثبوت رسیده که ایصال ثوبات بارواح بزرگان در اختیار کسی نیست و انیقدر سه البته بدیهی ست که موصیل در عالمی دیگر و روح آن بزرگ در عالم دیگر بعد ازین چون ریا و سمعه این تقریب بجای آرد و قوات سا نام و نشان نزد اهل عقل و نقل کجا پس چون نیت خالص دعوت مومنین نمود و محدثات خویش را دخلی ندادد ایشان از اطعام خورانیدن بالیقین ثواب بران مرتب یافت اکنون اختیار دست برای خود آن ثواب ذخیره گردانند یا دیگران پیرا دان نیز شریک نمایند که موجب تقریب او بدرگاه خواهد شد کما لا یخفی اما انچه در ضمن گفته که ادعای دلالت ان بر فرح سرور و ناشی از کمال غفلت است شنوا از کمال غفلت است که جناب مصنف کتب افضل خواسته که ایشان را بر دوات خویش ملزم گرداند و انمعنی بدون آنکه مقبول افتند آن امور نزد اهل حضام چگونه قیاس منتظم تواند شد و از کتب روافض چنانکه اسامی چندی از ان نوشتم کالشمس فی رابعه النهار پیدا است که علمای خفه بر اهلسنت طعن کرده بودند که ایشان توسعه طعام میدهند و حکم بر استحسان آن میزنند پس میباشد که بر عادت خود جناب ملکزمانی مدعا عجیب مصیب را تقیید فرمایند یا خود ابوادی تجاهل و تغافل بر وده اند و انیم از بجادات و سوم ایشانست چنانچه ناظرین و سامعین این کتاب بیاند انند الحاصل از انجا که علمای ما بیده انیحکم کرده بودند که توسعه طعام را سینان از باب مستحبات پیدا نند و ان دلالت بر سرور و انبساط مینمایند پس مجیب مصیب علو

الزام رافضه پیدا کرده و در مقام آنم دم را که کتب ندارند بنده آگاه گردانیدم و حقیقت آنست که چون جناب مجتهد
توسعه طعام را مستحب فرموده حاجت باثبات آن از کتب شیعه نماند نظیر آرا که در رساله قدیمه فقط لفظ حکم مذکور است
و مجتهد حکم را باستحباب مقید کرده پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسرور و فرحت پس مقارنت
و نسبت آن بتوسعه طعام ضروری نیست چه تجمل که تعلق داشته باشد بانچه قریب تر است بدان که بطبل نوازی
و جلاجل بی دقتی تبر انهای موسیقی باشد پس اول را چرا از دست میباید داد و شبهه نیست که این امور نزد اهل اسلام
که بمقتضای شریعت اند در مجلس ماتم مفاد و مرسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و سرور است فکیف که لفظ الاباحه دارد
و انشاط در آن منعدم باشد پس معلوم شد که کلام در طبل نوازی و جلاجل رقی و تغنی تبر انهای موسیقی است و توسعه
طعام را در عرف از الات شادی و نشاط نمیگویند و بر این هر سه چیز مجموعا و فرادی لفظ آلات بر زبان می آرند علی
احتمال نمیدهد و کدام مجموع را بحیث مجموعیت دخلی باشد یعنی توسعه مذکور را با سه چیز دیگر چنین است و ایضا توان فهمید
که اگر نشر مرتب باشد یعنی اسباب سرور و انبساط تعلق یابد بتوسعه طعام و شراب و الات شادی و نشاط تعلق گیرد
بدان سه چیز مذکور پس حکم بشفاهیت عین سفاهیت مجتهد الزمانی خواهد بود معذالک امری دگر هم بسفاهیت او
دلیل است که میگوید که توسعه طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن نمیباشد در ده روز محرم
و لیکن از انجا که آن روزها را مثل سوگواری و ماتم داده ی حقیقه قرار داده اند قید سوم را چرا اگذاشتند و دو روز
چرا انگفتند یا سه روز را از عاشوره میشمرند و ناظرین در تحیر اند که رسم ماتمداری تا سه روز یا یک روز برای مقیم
و مسافر در شریعت قرار گرفته بالوازم و عوارضش و در روزه از کجا معین توان کرد و اگر بلاحظه انسداد راه
آب و دانه ست پس کتب معتبره شیعه انیک حاضر ست دلالت بر آن دارد که جناب امام حسین سبط نبی در
شب عاشورا خلوت فرمود باعم سعد شقی و هر گونه حجت را بر او تمام نمود و او را مواعظ بسیار ارشاد کرد و او در
جواب گفت که اگر ابتباع حکم عبید الله زیاد نکنم خانه من و ارض عقار از دست رود حضرت امام حسین فرمود
که خیر آن نقصان نبود ز من ست و نیز فرمود که جسمه بنعیج که معاویه تمنای اشترای آن داشت و صد هزار اشتر نقره
میداد و قبول نکردیم تو بدین هیچ چون سر باز زده حضرت امام حسین دعای بد نمود و هر گاه شنود و غوغای لشکر یزید از حد گذشت
حضرت امام حسین بحضرت عباس فرمود که استنصت ما یعنی باید طلبیدن یاران بیعت خواهد کرد یا خواهند جنگید و این ملت بقتال قائل
بهر سبب پس حکم کرد آنشب حجاج حمیری را همراه چهار هزار سوار که در یابند آب را بجنود و ضبط کنند تا قطره آبی ندهند و بعضی گفته اند
که از روز هفتم محرم آب را بستند و ذکر کردند از حدیث امام صادق که در کتب مقال آورده اند و در منع
روزه عاشورا امر و بسیت ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسین و اهل بیت و اصحابش را روز نهم
محاصره کردند و روز دهم شهید گردانیدند ای غافل و مخفی نماند که محدث بخفی در تحقیق چشمه مذکور که حضرت
امام میخواست که عمر سعد مطرود اگر از من قتال باز آید عنایت فرماید چنین نوشته البضع فی الحدیث
لبعث امیر المومنین علیه السلام الی رجل ضعفه او ساق من سر الخبثه بابین موحدتین و عینین مهملتین

ومرقی الوسلیا وشناوه وفی الاخبار سبعة اوصین بالمدینة غیر وکثیر النخل لآل الرسول علیه السلام وفی تاریخ الائمة
النیفة تصغیر البنغ وهی البیر القریبة الرشا وبالبقیعات والمبغة عیون علما علی بن ابیطالب بینبع اول امارات
الیه وتصدق بها وبلغ جذادها فی رسنالف وسبق وسمها احنف الاراک وحنف لیلی وحنف الناصح واعطاها
حسین بن علی وعبدالله بن جعفر بن ابیطالب کل ثمرها وستین بعیرا علی دیة علی ان شروع ابنته من حمیدة
معنونة بالجملة کلام در توسعه طعام بود وتقسیم آن بر اهل مجلس غرا وپر ظاهر است که چون المجلس لم یحفل غرا قرا وفی
البقیة شهید نوشیکه فوردرعا ستین بیستم سه رتقدا بعضو شیکه مباحث دران نباشد وملایحه بر رخسار یا غرنده سینه را نگوید
وگریبان را ندرند چنانچه از تقریر وهم از کتب معتبره درین اوراق دیگر بوضوح پیوسته پس قطع نظر
ازین مغلطه که خلاف شریعت بنویه علی صاحبها الاف الصلوة والتحیة طعام خانه صاحب مصیبت چگونه مستحب ومستحسن
تواند بود بلکه معامله بعکس میباید یعنی چون امام درعین مصائب رخت دنیا بر بسته بدست ظالمین شهید گشته
واین اسلوب الفعل بعد از هزار وچند صد سال در ماتمش لباس سیاه پوشیده ودر زاویه غم افتاده نشسته
موسنین واتقیا والمومنات مهم بالصلح را بایستی خوان طعام مرتب گردانیده برای او فرستادن از ابتدا
صیانت خویش گردانیدن وازین مجتهد بلاوت کیش تا عاقبت اندیش باید پرسید که هرگاه مستحب نیست که
لذا لذا ترک نمایند پس اطعمه گوناگون هم آش نزد تو حرام یا مکروه خواهد بود وهل هذا الا الاحداث من الله
فکل قدح یعوذ الیه والعجب که مجتهد هنوز نیندانده وصف روایت اسناد کلینی وتفسیرش که هرگاه امام
وخلیفه بلافصل را باگروهی وصل اتفاق افتاد که گوشت وجربی دوگر لذا لذا ترک کرده بود ودگر
زنان نیگرویدند الی غیر ذلک خواه جماخواه فرادی حضرت الیقان احمدث دانست ونزیش غایت
قصوی فرمود ومنه مه آیت کریمه انه لا یحب المعتدین نازل گشت وبا ایمه مجتهد چنین جهالت اختیار کردبار
رفضه اباید برمزین دبراوسان صوری ومعنوی او جان دل خویش را فدا کردن که این فرقه دلان ند
تن انیقدر در رسائل خویش یاد داشتند که احداث گناهی هست که باید در میان معنی آن کفر معنوی
گفتن واین جماعت را که مرتکب چنین گناه عظیم میشوند داد جاهلیت میدهند ومفاسد را مصالح نام مینهند
می ستایند وقلوب مقلدین خویش را بدکر چنین هفوات می رباید نعوذ بالله من افساد الجهل فی قلوب العلماء
واگر او در تجویز معنی احداث شریک مزین بود چنانچه از منتهی وازالة خصوصا رسالة المکاتیب شرکت او بصلاح
رسائل مزین ظاهر است پس تناقض صریح هم در کلام او راه مے یابد کما لا یخفی وبرین تقدیر اگر حد اقتضای
عشر محرم تفرقه بیش آمد مثل نکاح موسینے با حضور مسلمانے از موسنین وتوسعه طعام واجتماع
اغره واقربا رد دهد باید که ایشه مهمانان ومیزبانان مرتکب گناهی نباشند بدین که در کتاب مستطاب برای
کسانے که از افعال خویش خیرے مے ترا شیند بدو پیروے آن مے کردند چه نکوشیها فرموده اند
که مشهور است الغرض چنین افادات مجتهد در مولفات او نسبت بدیگران موجود باشد واینهم باید مغتنم

وتیز ربانی وخود را ازان مشتهر دارند وبستر الطاختیار کہ یکی ازان قوت قدسیہ باشد ذات خود را منصف
کرد اند پس مثل نہ مشہور کہ خود فضحت و دیگران را نصیحت بر مجتہد چنان راست و درست آید کہ طابق النعل
بالنعل قال اللہ تعالے قل من حرم زینۃ اللہ التی اخرج لعبادہ والطیبات من الرزق وایضا
ما جعل اللہ من بحیرۃ ولا سائبۃ ولا وصیلۃ ولا حامی ولکن الذین کفروا یفترون علی اللہ الکذب
واکثرہم لا یعقلون واذا قیل لہم تعالوا الی ما انزل اللہ والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیہ
اٰبآءنا اولو کان اٰبآؤہم لا یعلمون شیئا ولا یہتدون الی غیر ذلک من ایات البینات والعجب کہ مجتہد در
فتاوای مجتہدین پیران ہنوز ندیدہ و ملاحظہ نکردہ کہ طبل غرا دارند ما مستثنے کردہ اند پس ان رسائل و احکام را بین
کار عوام کالانعام ست یا مجتہدین طعام بعد ازین انچہ از راہ بیخبری گفتہ و بطور استہزا آوردہ کہ اری عوام فرقہ شیعہ
میتوانند گفت ایخیاران انصاف بدست شماست عوام را فقہ غرا زخود دل جاضری مزدن رفع لعن و سب گوی خواندن از
احسان دیگر چہ پیدا نند کہ چون او بدر بار شمس الدولہ رفت و معرفان گفتند نگاہ دارید و ندیدیان عرض کردند کہ
احسان مرتبہ کوفہ سود این ہمان کس ست کہ آچار تغریبہ مے انداز دو ہمہ کس خندیدند و او متاثر ہم نشد
مقصود انیست کہ غایت استعداد عوام شیعہ چنین ست کہ مرتبہ احسان الخ نمیدانند و بالجملہ نمیس رئیس و ضمیر کہ خالی
از تشبہات و مراعات صناعت شاعری نباشد نیز سند نہم و ادراک شان نا بہ صحیح بخاری چہ رسد تو انند بر سید
الا بہ بیان و تعلیم علما پس راجع شد این استنباط بذات شریف مجتہد الزمانے نائبہ امام سرگسے ریعاے
لاجرم تو انگفت کہ اگر این کنایہ باشد بذات خود پس میتوانگفتن کہ این کلمہ بی اختیار از زبانش آید
البتہ از جای خود خواہد بود و ذکر ہر چہ درین کتاب گفتہ ہمہ اش جہل و بیخبر اگر چہ او آنرا اشکر ف و نظر
میداند بالجملہ چون این استنباط نیست مگر کار این مجتہد اکنون حال این صناعت از کجا تعین نا سم باید
شنیدن کہ مجتہد را در محراب کند بسم اللہ اگر فرصت مطالعہ روایات صحیحہ و شروح و حواشے
آن بحکم رسیدہ بود کاش بر رسالہ ذخیرہ بذل القوۃ فی سنے النبوۃ بالینتی مشتمل نشدہ کہ آرا باو جود
سلاست و سہولت عبارات فہرست کتابہاے حدیث حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کتابہا
سیر تو انگفت تا مغلط مجتہد از دیدنش بقدر سطرے چند حل میشد و بعیان میرسید کہ استدلال مجتہد
بامر منسوخ و کسی کہ ناسخ و منسوخ را نداند و چگونہ از زمرہ علما شمردہ شود بلکہ برائے امر و عید ہاے
شدید در کتب مجلسی از بحار و عین الحیات مرد لیست کہ تفصیلش موجب تطویل و بیادنمی آید کہ
مجتہدے درین بلاد از مجتہدان رفضہ با وصف قلت علوم منسوخ را برائے دلیل بر گزیدہ باشد
حضرت پیغمبر خاتم المرسلین بعض احکام آسمانے را بحکم رب العالمین باتے نگذاشت تا بر سوم جاہلیت
چہ رسد و فقرا فادہ و اما و الشیخ فی بستانہ ۵ از زلات عزے برآورد گرد ۵ کہ تو یت و انجیل
منسوخ کردہ اکنون حال انیمقام بشنو کہ صاحب بذل القوۃ فی سنے النبوۃ تے تو لید و فیما

بعد الفراغ منه عن غزوة احد وقع الامر بحزنهم النساء حتى على الميت وحبس الحزن ودموع الجزع ذلك ولم يكن
حرمت قبل ذلك الا في ايام غزوة احد فلهذا ناحت النساء على قتلى احد وبكين عليهم فلما سمع النبي صلى الله
عليه وسلم بكائن قال ان حمزة لا بواكي له فناحت النساء على حمزة بكين عليه كما صنعن على قتلاهن ثم لما فرغ
عن ذلك نزل تحريم النوح يومئذ ومنعهن عن النياحة بعد ذلك اليوم كما صرح به الحافظ ابن كثير في
البداية والنهاية والعلامة الشامي في سيرته وفيها بعد فراغ غزوة احد مثل المشركون بحمزة رضي الله عنه
فلما رأى النبي صلى الله عليه وسلم ذلك قال لاشفين بسبعين رجلا منهم مكان حمزة فانزل الله تعالى وان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به الآية يعني در سال سوم از هجرت شريف بعد فراغ از جنگ احد نوحه كردن
حرام شد بر ميت طمانچه زدن بر رخسارها و گريبان دريدن و قبل ازين جرام نبود درين
غزوه احد ازين جهت نوحه كردند زنان بر شهداء احد و گريه و بكا بر ايشان نمودند هرگاه رسول خدا آگاه شدند
در اشتند فرمود كه بر حمزه زنان نگريستند پس نوحه كردند بر حضرت حمزه و گريستند چنانچه بر شهيدان خويش
باز چون فارغ شدند ازين گريه و نوحه در همان روز حرمت اين افعال نازل شد و حضرت صلى الله
عليه وسلم منع فرمود زنان را ازين نوحه بعد ازين روز چنانچه حافظ ابن كثير فرموده در بدايه و نهايه
و نيز علامه شامي در سيرت خود در همين سال بعد از فراغ جنگ احد مثله كردند مشركين حضرت حمزه را
چون حضرت صلى الله عليه وسلم چنان ديد فرمود من هفتاد كس را از مشركين مثله خواهم كرد يعني كوشش
دينى سان خواهم برند متعاقب حق تعالى نازل فرمود آيتى كه حاصلش آنست اگر مثله كنند همان قدر
باشد كه كفار كردند اگر صبر كنند بهتر باشد براى صابران و مقام حيرت ست كه در وسعت طعام
اينمقدار گفتگو ميكنند و نداند كه گريه و بكا و سينه كوبى و هر چه باشد صاحب غزا و اولادش را و بالذات
ميشود و هجوم ديگران بالفرض تا بلواسطه مثل مشهور ست كه گرسنه را گريه سم نمى آيد زياده برين نيست
كه غذاى عدم ضياع شد پس تو سوء طعام را تا خود صاحب غزا و المثل دل نخورند كه مانع تواند شد و اگر
حقيقة پرسى معنى اين مثل در عرب هم معمول همين ست گريه و غذاى كه حديثى كه كلينى در كافى متعلق
باتمدارى جناب امام حسين آورده و عنقريب درين اوراق گذشته و هنوز از آنجا ناظرين ما سمين
محو نگشته از انعم اينمعنى مستفاد ست و اگر جناب مجتهد الزمانى را در فهم معنى آن صعوبتى پيش آمد
كه در عيش و كامرانى خود را مهمك ساخته اند حتى كه در تابستان از ورود ماه مبارك رمضان محروم ميشوند
بحاسبتى مرارا و بر طور امام الفقهاء و المتكلمين سيد مرتضى علم الهداى ثمانينى چيزهاى غير معتاد از
زاد غير معتاد كما فى حواشى المنتقى النافع و شروح الحديقة در روزه زمستان خورند يا نخورند و هر
خلوت يا جلوت اما كارهاى ديگران قبول فرمايند كما روى فى الثالث عشر من مجلدات البحار
عن الشيخ المفيد فى محالسه عند رؤس الاشهاد و لكن افطار روزه تابستانى بميوه آبدار و شاقول

دیخ بستہ کواب فرستادہ امراد انشیا پر ضرور ست بنابران ترکیبش بعبارت فارسی باوجود حل لغات از
شرحش می نویسم اگرچہ بتکرار منجر ے گردد باین کم مایہ کہ ترجمہ بعضے از عبارات رسالہ قدیمہ بطور ترکیب
نحوی از فاضل بداونے بار بار مینخواست دست دہا کم نکند کہ لماتم بفتح میم وسکون ہمزہ وفتح تاے دو
در بالاجتماع زنان برای غیر النساء والخدم عطف بیان ضمیر مرنگین ست الجمد بالفتح جیم وسکون نا و
دال بے نقطہ مشتقت السویق بفتح سین بے نقطہ وکسر واو وسکون یاے دو نقطہ در ماہین فادت کہ ازا
لیست ہزمی نامند وشرب ان باعتبار انیست کہ ازا داخل شربتی میکنند وے انشا مندو لفظ جون بضم
جیم وسکون واو ونون در آن واقع ست جمع جونے بتشدید یا قسمی از مرغ سنگ خوار کہ شکم وبالہاے
آن سیاہ ست وجائز ست بضمیر راجع بجمع مذکرے کہ از غیر ذوی العقول باشد اینکہ مفرد ومونث باشد یا جمع
جمع مونث باشد لم یحسن بجاے بے نقطہ وتشدید سین بی نقطہ بصیغہ مجہول از باب افعال ست الحسن
بکسر حا آواز نرم وفوائد این حدیث بسیار ست از انجملہ آنکہ از ردآن ہدیہ چنان ظاہر شد کہ در ماتم تکلف را
نباید داخل کردن ودرین بلدہ شیعہ تکلفات زیادہ ترم سوم ست کہ در بلاد دیگر نیست کہ اگر از بزرگ
پان دہاندان دست کشیدند بانواع لذایذ دیگر دست کشادند کہ گاہے در غیر محرم صورتش بدان نرسید
وزینت از زر ونقرہ ونقش ونگارہا در عالم خواب ندیدہ باشند از انجملہ آنکہ ظاہر شد کہ این چیزہا بقتضاے
عید وسرور بودہ ست پس طبل نوازے وجلاجل زنے کہ علماے ایران در رسائل عزاداری ماتم
گذارے نوشتند کما مرت الیہ الاشارۃ بطریق اولے از اسباب شادی ونشاط خواہند از انجملہ آنکہ امام
صادق رضی اللہ عنہ بجاے لفظ شہادت لفظ قتل استعمال فرمودہ ومجتہد الزمانے برای چنین کس
متعقد ناصب گشتہ وحاجت اعادہ باقی نماندہ بسبب آنکہ سبحت مذکور عنقریب درین مجلد بسر گذشتہ
وچون ناصبیت حضرت صادق محالست فتعین الثانے وہو المطلوب از آنجملہ آنکہ قزوینی ناصبے
شارح کلینے اعور سر جمہ قتل کرد ولفظ کشتہ شدن بلفظ شہادت وانچہ مناسب مقام باشد چون خصوصت
امام حسین اصل الاصول شیعہ یعنی تقیہ را گردن زدہ بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی نماند
از انجملہ آنکہ حضرت امام صادق لفظ امراہ برائے زوجہ حضرت امام حسین آوردہ حالانکہ از ضمیغی غایت
بے ادبے وبے اندامی نزد مجتہد شیخ الانامے سر زدہ حتی کہ از کتاب طعن الرماح او پیدا ست کہ موجب
کفر دانستہ وایراد این سخت موجب تطویل ست فارجع الے تفصیل الکتاب المذکور الذے سمیتہ
بنقض الرماح نے کیدا لنباح از انجملہ آنکہ زوجہ طاہرہ حضرت امام حسین کہ در سفر کوفہ ہمراہ بود این
زن کلبیہ ست نہ مادر معظمہ حضرت سید الساجدین یعنے شاہ زمان مشہور بشہر بانو کہ حضرت رسول
مقبول عقد نکاحش وانکاہ در عالم خواب بارہا خود بستند وحضرت زہرا متکفل طلاف آنحضرت
وکانا تحنکوا المشیبۃ کانت حتی یوم من در شب دیگر بر کشادند باز فضہ برائے حفظ قواعد محترمہ خویش حاضر

منکشف الاقوال والاحوال اند نادیلات رکیکه بروایات ضعیفه میکنند اگر سر خود بپوشت یا برہنہ اند و بالکسر
و صاحب وفات الاعیان نوشته کہ امام زین العابدین او را با غلام ارزانی کرد و امام حسین او را نکاح بست
و خلیفه وقت خطی بشکایت نوشت و آنجناب چنان جوابے از قرآن مجید و حدیث شریف و افعال اصحاب کرام
کہ مجوج شد چنانچہ دانے و در ذہن ہر یکے از رفضه کہ قصه ہای قدیمه یاد دارند و بطریق اولی می آید کہ خاتون
شہر بانو تمامی دودمان اہلبیت خصوصاً فرزند خود را در شدائد مرض و نہب و غارت انتقیا گذاشته رنج سفر را
بنفس خود کہ در کتب شیعه از جناب امیر المومنین منقول بات ۱۲ یقولون ان الموت سبب و انا مفارق
الاحباب والله اصعب ۱۲ سعدی در گلستان گوید ۱۲ پای در زنجیر پیش دوستان به کہ با بیگانگان
در بوستان ۱۲ پس جناب امام حسین علیه السلام زوجه موصوفه را بحبتے و مصلحتے موافق روایت کلینی در سفر کوفه ہمراه نبرد و این
مانده کہ بعضے اولاد اناث را در مدینه طیبه گذاشت پس البته خان تواند شہر بانو ہمراه او بوده باشد چه رفضه گویند کہ او
بعد شہادت امام حسین علیه السلام بر دوش جناح سوار شده در کوه و دشت بی غیبت اختیار کرد یعنی والله خود را
در غارات انداخت و این موت را بر گرفتار شدن بجهل کہ از کنیز انش مستبعد است الی غیر ذلک من ہفوا تهم و مزاد
از قواعد مخترعه آنست کہ مثلاً زن امام شیعه نباشد و مکلف کہ عقاد او درست نشود و بر زوجه محبوبه سید عالم
تهمت کنند کہ در سفر بصره چه اندیشید کہ استاد کلینی با تعاسبش در تفسیر اہلبیت کافر شد کما سبق شطرا من
خرافاتهم بعد ازین مخفی نماند کہ علماے رفضه بنا بر ریا و سمعه کہ شیوه قدیمه قوم ست چنان قرار داده اند کہ
آدمی را باید کہ جویا ماند کہ حضرت ائمه ہدات کدام روز خوش بودند و کدام روز ملول تا موافق ایشان بندگان
بسر کند و ہر کار از لاف و گزاف ایشان چیزے دیده نیک میدانند کہ تا امر در ظاہر حال خوشی را بر ملول ائمه
درست نگزارنده اند کہ بر ہر کسے آسان ست تا با تباع سیر شریف آن برگزیدگان چه رسد کہ متکلم بین جلیست کما
افادات صفار و تالیفات نعمانے و بحار الانوار جلسی موجود و فہم تصانیف دیگران نیز از قدما و متاخرین دال
بر آنست کہ حضرات ائمه یکی بعد دیگرے چنان افاده فرموده اند کہ در روزہای عید مسلمانان بمصیبت امام
زیاده تر میباشند تا بمیعنے کہ ہنوز چشمش نگرانست کہ نلکش با دگرانست یعنے الی الخلاف بدان طرفه در
تنعم و اوج و ترقی باشند و ایشان بنوا یای خمول در انواع غم و اندوه و اصناف مصائب خاک آلام و محن
بر سر رفضه باشند شاید رفضه غافل شدند از آنکه چون حال ائمه چنان بود اہتمام شادی روز شہادت فارقے
رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه آنرا بجامی آورده و دعا و نماز بلند صلا میداد جگر گوشگان خود را بمقتضاے
احادیث زاد المعاد مجلسی کہ درین باب فرمود و آنکه فاذا سمعوه صدمه برادر شمار نمایند و بپدر شما چنان
کنند ای غیر ذلک پس بجوز ند بار بار نعوذ بالله من خرافات المرفضه لیکن کسی نگفت کہ این صلابت یا بلا
کہ جوانے بعد از شنیدن این مصائب لقوه از لغای بشت بردارد فکیف این اطفال از طعام و نیا پس و بعضے
ازین بدبیات ہم کرده کرده شنیده اند و ہنز اہتمام روز عدیر چگونه او را کرده باشند کہ نتیجه آن غضب و تلاقت و بیان

مفاسدش باشد بحاعرفت از ارتداد تمامه است یعنی اجتنابی از ارکان در حقیقت مذهب بدتر از گناه است
بحالا تخفی علی من نظر الی هذا الکتاب فذلک الحساب و نتیجه حاقعه کربلا و نماید بعد از آنکه خلافت بدودمان
بنی امیه رسید و ظلم اولین ایشان عالم را تاه و بالا گردانید بحاقی نهج البلاغه بالجمله چگونه لعقل کسے رسوخ یابد
که برخلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اعیاد طول میعوبحالمه پرستش نرود بلکه
نوازم عید بلا تقیه بجا می آورد و حکام آنرا از پوشیدن البسه فاخره و استعمال طیب و عطر و لقای احباب
بیان می فرمود بلکه منادی میگردانیدند که این روزها مهمانی چنان آخر من ست ولیکن باد نمی آید که بزربان
مبارکش گاهی جاری شود که در ین ایام که عمر مقتول شود هیچ گناهی بدفتر منبدرج نمیگردد پس شوره شوره
دلی نمی آید دید که آخر کسی بدربای قضا حاجت بکند بر رویش می آید و قبل از نیز دم چنان می فهمیدند که بعد
از شهادت تهمه صورت استراحت برای آل عبا بهم رسیده باشد امروز در آن عالم نورانست و ضیا و بهان شیون و ماتم
در کاست اگرچه پرندگی جناب سیده و دیگران و زغم در بنج عقب خلافت و فدک گذشت اکنون حال بقضیه
کتب معتمده رفضه امنیست که در عالم برزخ بعبرهای رستخیز مثل و سیدن صور بر پاست و یا رهبا بالعرش
جذاست که کسی از شیعیان را می نمی آسایند بلکه فرشتگان تسبیح و در و خویش را ساعت بساعت فراموش
می سازند تا باستراحت دیگران چه گفته آید در آحادیث ایمه که در کتب مقاتل مصائب مبین ست یا دندارے
که جناب سیده با وجودیکه قبل از ولادت امام حسن را رضای بر ضای الهی سبب تنیدن نتایج و ثوابهای تمنای
این شهادت شده بود چندان نعبرهای جانکاه میگرید که ملائکه از تسبیح الهی دست بر میدارند و شریک این ماتم
میشوند و صورت سکوت رو نمیدهد تا بحدیکه جناب رسالت مآب با چشم گریان و دل بریان رونق می افزاید و
بار بار میفرماید که ای نور چشم من یکی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تهلیل را ترک نکنند بلکه فراموش کردند و در آن وقت
گویا تمام عالم بهوشی این سکوت رو میدهد باز بهان حالت رجوع میکند بلکه با تمام ساعت و ساعت قیام این
حال و نعره جانکاه در پیش ست و در عالم حشر انچه در بخصوص محشری برپا شود و داور بیارد و کسی را چه مجال که
بمیزان بیان سنجد و اگر کتب مصائب را جمع نماید و واقعه شهیدان را بر کتابی بر دایات صحیحه و احادیث
معتمده خواهی دید که تا یکروز روز جناب خامس آل عبا با اهلبیت و تمامی رفقا محضور شد بعد از آنکه سفر آنجناب
برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی بر ضا و هدف تیر قضا و دیر تقدیر محاب رئیس المجتهدین
معاد الله میرفت از کجا بکجا با وجودیکه در لال بکتاب منزل السماء آنچنان برآمد که بارها و انستی باز جا معین تقتلها
متفق میگویند که قتال از هر دو طرف بود و رفیقان و غیر زان امام بعد از دستوری هزاران کس را بالتکرار
شهادت اثر بکشتند و چون آنجناب فی و الفقار کشید تمامی میمنه و میسره ملاعین را بر بیم زد حتی که کشتگان را جناب
بتوان کرد و قیاس کن که از دستانے در کتاب امامت میگوید که از شجاعت و قوت آنجناب تهور جناب امیر
از یاد مردم رفت و دیگر علماء متبحرین گفته اند که عبارت طویله را تا کی اختصار نمائم و عدد لشکر ملاعین را

از سوار و پیاده بلوحتف در مقتلی که نوشته میزیاده از شش صد هزار ضبط کرده که کار زار از سکندر و دارا
هیچکاره شد حیرانی ما نیست که ما معدن لشکرهای ملاعین تنها چنگیزند و بحیال نیاید که بیست مجموعی این بیشتاد
و شتاد کس یکبار بتازند و جمعیت معاندین نیات التفش سازند و بمصر اصلی شتابند که در نیمه
تهور هر کس نیز باتمای پیر سید شاید مقصود حاصل در شهادت باشد پس او چه بلاد دیگر چه معنی دارد و ما ذا
گویند پادشاهی سراه جاسه عنی کفن پوشید و بقابل تیمور آمد و حواس گم شد و زیر تیر سید که گاهی این مقدار
پریشان نبودی امروز چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن می آیند و این از سر کشته شدن
و همچنان واقع شد که در نهزیمت و قیقه باقی نماند و لیکن بهزار جهد و مشقت تردد ی
یافت پس بمبر و قرار امام غائب الدار و دیگران با وصف امتداد هزار سال
متواتر ملاحظه کرد بر اصول شیعیان نگذر صاحب بصیرت و ابصار باید دید که چه بلا با از دست ما
خود دیده قطع نظر از همه چون از زبان مادر معظمه این کلمه براشتی و درستی او برآمد که باز دارد و که غلامان و چاکران
عباسیه محیط گشتند و نوبت بقا حنفی شتوراب رسید بروایات محدثین کما اشرت الیه سابقا و لاحقه هر کرا دیدند
نمیدند و چندان صبر بر گزیدند که اینهم ندانست که این واقعه چه چیز است حال ما هم بر کسی پوشیده نیست غائب الدار که
اگر بفوج خود اشاره میکرد از انجا ما خلیفه عباسی شام را الصبح فتح و فیروزی امام بدل میکرد تا پس صبر
و شکیبای او باید سنجیده اگر کسی در جمله صابرین حقیقی نام حضرت ذی النورین داماد حضرت رسول المقبول
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را ببرد فعه از غایت جاهلیت جلا از بیکر انسانی جاده تاریخ مرگ پیر
و بهلانی داخل میشوند حالانکه زمانه مصائب او را چهل روز بیلکه زائد هم گفته اند و غلا با نفس از غایت
استقامت او دندان بر جگر میفشرد و اهل مدینه دستوری قتال میخواستند داد قبول نفرمود مدلک
در طلب ثواب شهادت چنان بود که هر گز تزلزلی بپراسون خاطرش راه نیافت و مطابق تقدیر
سابق و تصریح علما بند و بست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت و بیچاره چه میدانست که
نقاب رائی خواهند کرد بخلاف حضرات ائمه که بپرتوی از علم شان غائب نبود و کما لا یخفی جالیا بر عقلای عالم
بعد از این مباحث و اعتراف علمای ما بیه که ما متباع ائمه معصومین ما هستیم که از سر شان بسط شتویم و اغراض و اندوه
شان منقبض گردیم در حال عیان ائمه معلوم همکنان شد پس یکی از رفقه در دنیا هم مصداق لا یموت فیها و لا یحیی
فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان هذا شئ لا یسمع و لا تری سبحان الله بلیت اسلامی را فریقین مطابق
اخبار بیت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم سهل و گشاده و استه اند کما فی النهایة الابتریة
و مجمع البحار الهندیه و البحار المجلسیه از جمله شان محدث بحقی که فخر الدین لقب او نهاده اند در مجمع البحر
و مطلع القمرین نقل میکند بالبتت بالرهبانیه الشاقه و لکن بالحنیفیه السمحة هی بفتح فسکون ای
السهلة التی لا ضیق فیها و لا حرج اکنون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقات نواصب بدین ملت بیضا

گوی سبقت و ربوده ای ابن سبا اینهمه آورده لست ؛ مگر شاید بتقضای ظرافت ظرفا مثل ملا دوپیازه
باید علمای رفضه از ورمتعه النساء در آیند و وسعت متوبات انرا چنانچه بعضی از اکابر ایشان بر سبیل
افتخار بدان میکردند امید بهر ابی امام غایب لدار میدانستند بیان کنند پس علمای سنیه سنیه را
باید که کتاب مستطاب حضرت سلطان مستهد مقدس که امام شافعی خط فیض بالطبع را بیشتر
از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکشایند و قیود و آن عبارت علمای ایشان را بنمایند تقول الله
و علاوه بران انچه مجیب استناد آن بطرف نموده واقع و اشتباه ازان در میان اهل نحله او
شایع ست الخ اقول مخفی نماند که بحث مجیب در هر مقام مخصوص ست بوبیره متکلمین یعنی علمای
شریعت و قیل و قالش با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه چندیکی از انجمله آنکه اهل تصوف صاحب طور
اشراق و وجد و حال اند و امور ایشان بمکاشفات و ریاض تعلق دارد و ابحاث و تحقیقات
و متکلمین متعلق بادله شرعی ست و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخلی نیست و
متوهم نشود که ایشان مدعیهٔ و رای سنی و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب فتوحات که سر دفتر
این گروه و زبان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گوید رسالهٔ متفرده در عقائد دارد که مقصود ش
از جمع و تالیف آن اظهار از معتقدات خویش ست و من انصفنی را کرامت آن بزرگوار میدانم
و در نهزاران کس از علماء و ربما دیده آثار اقدامش میروند و کمال حسن عقیدت بیادارند ملحق بجماعتی میشدند
که از و منحرف اند الغرض عقائد صوفیه و اصول شان همین ست که اهل کلام از اهلسنت در معتقدات
خویش نوشته اند مثل بخفی و تشفی و عضدی و علامه و تفتازانی و علامه شریف جرجانی و دوانی شرح
و بیان داده اند و قس علی هذا از رسائل تقی و غیره بوید اینقدر که اصلش از حضرات اهلبیت ست
علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلترین مشکلهاست هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد و اختیار
آن می نمود بعد ازین تقی مجلسی پدر یقصر عصیل هر جا که راه طعن بر صوفیه منفتوح میشد آنرا مسدود گردانیده
پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجد و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران
بر انچه او افزوده اند حتی که تصوف او کرده خویش محصور فرمودند لیکن پیروهای از جهت قلت علم و
معرفت و فرومائگی آنطور را بخیال خویش نیاورده و تقلید پسر ملا لقی اختیار ساخته که پدر خود را در
رساله لیلیه بظلمت نفاق منهمک دانسته و در کینگاه متر صد نهب غارت اعتقاد میکنند لاحول ولا قوة
الا بالله دوم آنکه مجیب درین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور تصوف خبری ندارم و از انجا که در
کتب درسیه اولا منهمک بودم و باز بحسب ضرورت تشیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی و شاگرد رشید
شان نور الله مرقدهما حوصله تصنیف زاید الوصف یافتند و کتابها پرداختند و غیرت دینی و الحاح دوستان
مرا بدین وادی کشیدند که قلم بدست گرفتم و هر چه مناسب افتاد در عالم تنهای نوشتم و کسی را که کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد یا نه فقیر و یقین است یعنی ندانستم علما خواهند پسندید یا نه بحث و اتفاق چنان واقع شد
که خام گل یاسمن نیامد پس فرصتی کجا بود که ریاضتها کشتم اگر با لجاج دوستان بخدمت بزرگان نشستمی بیاران
خالی شد که بس از گذشتن عمری در توبه بفتوح و اختیار و اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین خطی از من
امور باطن توان برد پس چون در انتخاب تقلید و تصویب و تصحیح فرصتی بهم نرسید چنان ساماندی پدید نیامد که بکار
از کارهای مذکوره بر کسی گذارم که باستعداد خود سر انجام آن عهده بدهد پس بسبب تنهایی و تحیر نشستم
که در میدان ریاضت قدم نهم لاجرم ازین دولت محروم ماندم چون اینطریقه پسندیدهٔ ما نیست چه بگویم مگر همین مقدار
که فقها و محدثین و متکلمین با این اعراس و قبر پرستی را تجویز نمیفرمایند پس هر چه مخالفت ظاهر شریعت باشد بدعت
بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشایخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کنه دهلی آسوده اند ذکر
فرمودند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند و اگر طریقت بدست نیامد در شریعت خواهی بود
و چون شریعت معاذ الله رفت و گذشت باز مقامی کجاست که در آن بسر بریم و دینار الفروشی
دین را بخری چون این امر مهم شد بتصریر مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو در نیمقام
این بود که علمای رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علمای سنت و جماعت
سخن دراز میکنند گاهی میگویند که ایشان بمحبت عداوت اهلبیت معاذ الله توسعه طعام در روز عاشورا
بماهل و عیال خود مسنون و مستحب میدانند و زمانی میفرمایند که روزه و غسل و پوشیدن لباس فاخر
و مالیدن عطر مستحسن میشمارند الی غیر ذلک از مکروهات و اختلاقات پس مجیب مصیب بر ایشان این امر را
به اشارات و کنایات موافق گفتاریش در رساله قدیمه قلمبند نموده چنانچه بارها بر زبان رانده شده و در نیمقام باز تکرار
بتصرف دارد نپرداخت پس مقام حیرت است که مجتهد الزمانی چرا بادی ذکر افعال و اعمال صوفیه شود و جد
و حال را شروع کند و الحال آن البدعة انما تمات بترک ذکرها کما افاده ابو شامة المشهور فی المکتوب المعروف
حین ارسله الی رشید المتکلمین رحمة الله علیه فی جوابه پس اینچه نوشته که ایا نمی بینند که در تقریب عرس مشایخ صوفیه
معمولست که خلق کثیر از فقرا و غیر و لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده و سوم دلالت کرده
خذوا زینتکم عند کل مسجد هر قبور پیران خود جمع میشوند الخ باید نشان داد این امر را از کتب فقها و مسائل
فروعیه مجتهدین ما حاشا که این امور را جایز یا مستحسن نوشته باشند و اگر مجتهد الزمانی بر خلاف عادت
قویش رجوع بکند ایشان آورده بود بایستی نشان دادن که فلانی از فقها در فلان کتاب بدین دو امر
کرده و فتوی داده که اجتماع مشایخ و فقرا که در اعراس صوفیه لباس های فاخره و جاهای رنگارنگ
منظره در مجالس معظمه و استماع تراانهای مطربین بستاریخهای وفات مشایخ کبار در بادیه ها و دیار
جائز است بلکه مستحسن و مستحب ست تا امروز در این امر یعنی اظهار تاخذ و تعداد و در هیچ کتابی بسیر من تقدم
نرسیده کاش اگر بصراحت نمیگفت بر اشاره و اکتفا مینمود پس دست بر عادات در سوم از سنه متاخره که

کتابی از ریا و سمعه نباشد و از ایجاد و اختراع عوام بود و اندا ختن مجتهد را کسید دین ملاحظه ناخدا ترس عبید پیرنی
در کتب کلامیه و فقیه نگار و زیبا نباشد بخلاف کلام مجیب مصیب مثلاً نقاره عزاداری و سرود و مرثیه با بستر انحاء
موسیقی در کتب تالیف کرده اهل ایران جا بجا موجود و کتب و رسائل مجالسی خاتم الفقهاء و المجتهدین و المتکلمین
استدلال بآیت که بیوته خدوه و یتلی عندکل مسجد میر بطرز اق در آن موجود پس کما ذکر مجالس فقیر اوحد آبادی عفا
بر قبور مثل کتب زیارات مسرود مشایخ و بنی اشعار باجداد ان کردن و کجا امویکه مجیب با قوال فقهاء اشاره نموده مجتهد دوران
انقلاب آنچه گفته بهانه اوازگبندی باشد که بی اصل محض تواند بود زیاده برین نیست که از آواز گبندی قرار دهند که
مشتمل جناب مجتهد الزمانی ست و ایضاً در تخصوص اصل مری میگردست بیانش بر سبیل ایجاز و اجمال آنکه از مجالس فقیر
مطبوع که پیر بهائی در آغاز شغل تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلید عناد الاسلام آنرا ندیده بود و ندچنانچه از
عبارت ذو الفقار توانی یافت و عبارت اینست که نویسنده نماند که کلام این بر تقریر صحیت و صدور آن
فاضل مذکور قادح مقصود و مفید مطلوب اینشوع الخ که در جواب مقدمه ششم ست ظاهر ست محصلش بدانمین که در رساله امامیه
دو کرده اند یکی جمعی باشند که علوم ظاهر حضرات ائمه را بالقوت در سر تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ایمان
معبر آنست و جماعتی دیگر اند که علوم لدنی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت بمین آنست و فرقه اول
شیعه موسوم اند کمتر اند از درجات عالیه از فرقه ثانیه که سوسن ممجن لقب شان است و رفعت منازل و کثرت
فضائل شان در مجلد اول بچشم عبرت بین دیده و در میزان فطانت سنجیده و نیز از کلام رطل بوق که سوائے
این پدر و پسر ست چنانچه از تالیفات ایشان بر ظاهر و رتبه او نزد علمای ملا بخفامی ماند که در جواب کتابش
یعنی احقاق الحق مسمی بسم نقیضه جورت و معنی او اظاهر ساخته اند اختصاص فرقه امامیه بدان درجات قدسیه
بوضوح می پیوندد و درین دعوی نیز بر عاقلی بر رشتها موجود و مفقود ایشان می خنده که این قوم دیده و دین
طایفه منحرف انصاف دشمن بدین بروج رسند حالانکه هنوز نفس تشیع و در حضیض مذلت گرفتار اند بر حمه ندارند
مجتهد بالجمله از کلام ضیغم الاختصاصی باهلست از راه مسخریه و استهزا اظاهر مینشود پس تعرض بمضامین کلمات حاضی
مذکور از ان کردم تا استهزای او منقلب کرد و ایضاً از اعتقادات قاضی مذکور ست که جمیع صوفیه مذهب
تشیع دانسته اند و چگونه ندارند که خود بدرجات عالیه اخروی مختص بفرقه شیعه ست پس هیچ سنی صوفی نبود
مگر فرقه نقشبندیه بر تصریح این مضمل شیعه امامیه از انجا که اغاز مجالس المومنین اینست که همیشه اهل تشیع
از زبان جناب مرتضوی تقیه میکردند و نیز از ان کتاب واضح ست که خود امام الائمه در خلافت خویش
تقیه میفرمود مظهر امامیه در لباس اهلست و اعتزال بود خوب سیدی که اهل اعتزال الا لغز یا نماند و بمقتضای کثرت
می ثبات در زمانه اخیر شیعه را رونق و رواج ست و جناب امیر در وقت شهادت معاذ الله در اظهار کفر جهد بلیغ
فرمود کما فی جامع الاخبار لمن هو مثل صادق الکواذب الاشرار پس تو انگفت که باعتبار اصول موضوعه امامیه
سمه مخلوقات کثیر که لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر دیان نموده بتوهم دلالت کرمه خدوی یتلی عندکل

کل مشتمل بر قبور جمع میشوند و قوالان و نوازندهای موسیقی که از اسباب سرور و مایه ملالات شمارند
بشارت است غزلهای که مشتمل بر مدح حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پیر و جوان بی مثال و در شان
شیرین مقال است میخوانند و صفه باشند از اهلست فکیف که غیر از تقشف پذیرد کسی در عالم شهادت صوفی
نماند و جایشان از مجالس مذکور البته اجتناب میدارند کما لا یخفی من بعد گذارش است که این حرفی چند بود
در علوم مقامات فرقه صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطل بوق اتفاق افتاد و در نه او بدو در تمامی بسیار
را از مجالس المومنین بذکر صاحبدلان مشک آگین گردانیده که در کتاب صبوا حیدریه نیز بست مجتهدین
پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
مانند بزرگان خویش از علمای معتقدان شان بکمال اخلاص و مزید اختصاص بست انست حال مولی
و آقای شان از متاخرین و از قدما و اساتذه ایشان رطل بوق جمی لا یخفی باشد که خاک پای صوفیه را
بکحل الجواهر تعبیر میکنند و شاید که در این اوراق هم بمقتضای کلام سنجر الی الکلام ذکر بعضی از آن رود و هذا
بطور اکتفا بمضامین بادیدن عبارت رساله مذکور که جا بجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرده و بوده
ورنه امروز آن رساله بر دست نیست که یاران از من گرفتند و باد صعب طلب و شدت غرور ایشان
و برای ناموری خویش نگاهداشتند کما مر اسیر باد گردانید یقینا مضامینش را در جواب المکتوب خیر مجتهد اکنون حرف میکنند
و از مکاتیب مزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمه المکاتیب بست میکنیند بدانند
که از افادات شانست پس صبر و خاموشی فقیر را باید دید که با وصف آن احسانات که در دیباچه داستان
آن بزرگ رو بروی مزین چه مواد دشمنی درباره من با فقیر ریخته و آنچنان مکاتیب که سبین حال او بست
در مباحث فیر یقین نزد من برای حفظ ناموس او مخفی بود مگر چون صدر اعلی خادم حسین خان
و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کردند و مدل نمودند که تا کی این مکاتیب علامی در زاویه خمول مخفی
خواهد بود که بالاخره روزی از خانه صباحت و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد پس بعد از سفر مزین که مردم
را بد گمانی خواهد بود که اگر واقعی بود روی کاتب ظاهر میکرد و در پنهان داشتن غیر این عنوانی
بنود و مکه آن بزرگ رسوا نشود ولیکن چه میباید کرد که خود میدرد پرده خویشتن را فتاید که بعد ظهور مکاتیب جناب
مزین رود بحقیقت پی برد که مزین چند مالیش او را نقل مجلس میگرداند من بعد چون مزین میله انست بگفت
که الصوفی لا مذهب کما فی الرساله المذکوره پس احسانی چند بعمل آورد که سفارس او پیشتر امرا باشد و چندان
در پین دام و دانه پاشند نمود که خود مینویسد که اگر مفلس نمیشد او در تالیفات دستگیری میکرد و حق اینست
که در لسان او شبهه نیست ولیکن بیچاره مغلوب شد بحیث بجا او در دل فکر اشتات اهل و عیال از ارتفاع عمارات
و تزیین مکانات که بزرگان گفته اند ✽ هر چه بهست از فقیه پیر و مرید ✽ دور زبان آوران پاک نفس ✽
چون بدنیای دون فرود آمد ✽ بعسل در بماند همچو مگس ✽ از انجا ذکر قدما در فضله که بانی مبانی اند سبب

اند درمیان آمده بود دبنا بر آن باید در بیاب هم اندک تتبع نمودن که هرگاه فرزاخمند دم خیر یعنی در بواقعض
گفته بود که اینطائفه از صوفیه انکار و اعتراض دارند قاضی رطلبوق که مولای مجتهد عرلوق ست در مصاب خود
پیچ وتاب بسیار می خورد و در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح فصوص که نقش
النصوص نام دارد و غیر تصانیف بعض علمای شیعه ست در رساله اوصاف الاشراف که محقق طوسی
تالیف کرده و کلام امام ربانی کمال الدین بن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه و همچنین کلام استادش
علی بن سلیمان بحرانی نیات عادله اند بر آنکه صاحب نواقض راه و روغ پیمایند و میگوید که شیعه منکر
صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی انمیعنی دارد که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی حقیقی نیست مگر صوفی
این خلاصه کلام رطلبوق پیشوای مجتهدین لکهنؤ بود در حق صوفیه نیچ دانی که امام همام رطلبوق کیست
این همان امام قمقام ست که در شرح نهج البلاغه بعد تاکید انمیعنی که رعایت کسی نخواهد کرد و کلمه حق خواهد گفت
رضای جناب سیده مانحه صدیق گفته بود و درباره فدک آورده و شیعه و سنی را درین قضیه که دست
سخن دراز کرده مجدانگشته و تو نیک میدانی که اقرار العقلاء علی انفسهم حجه فقط و این امور در مقامات دیگر سمگذشته
تا بیدار باشی و غفلت نکنی و نیز در اینجا باب فقیر اینچه متصوف تعلق دارد در رساله ملا تقی مجلسی پدر بقر عیل است
که در نیفزا باد از جناب مرزا فتح علی صاحب سلمه تعالی نقلش گرفتم که چرخ و بازی صوفیه را که در حال وجد
ایشان را بهم میرسد بر محامل صحیحه فرود آورده اند که اینقسم حالات از ینیان بسبب ملاحظه جدال احدیت
بوقوع می آید که از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که در وقت ورود و تجلیات دست خود را بلند کرد
چون از احوال فاقه حاصل شد ما غانت اصحاب آن دست را نیز بزیر آورد و تا بزیر آوردن مانند بلند گردانیدن
نباشد و قبل ازین انیم ازین رساله دانستی که ملای مذکور صاف صاف اقرار کرده که طریق تصوف راه اهلبیت
حضرت خیر الانام بوده و از اینجا که موصوف بریاضت شاقه بوده و غیر انه موصوفین بتحریر و صاحبدلان از ریاضین کسی
انرا برنگزیده و از حماقات علمای ظاهر خویش این سعادت را بر شمرده که ایشان از جهت سلب بصارت
سلمان که رکن اول مذهب راست مجروح کرده اند و بسمراه او قنبر و غیر او را که صاحبدلان و ریاضت کشان بوده اند
از دائره و ثاقب بدر نموده اند از افادات محمد الزمانی ستفید اگه در بعض حواشی خویش در امثال نیمقامات نوشته
و خلاصه اینکه سمچنانچه دانستی سابقا بعد نقل عبارت علامه یافعی در باب شیخ اکبر و آنکه جماعتی امور از جهت
مضامین فصوص بن گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و جرح رجال در کتب فریقین متداول ست و الجرح
مقدم علی التعدیل کما تقرر فی الاصول الی آخره الغرض چون مضلین رساله ملا محمد تقی در کبد بقر عیل مثل خار بغیلان
میخلید چرخ و بازی صبیار در آن نموده زیرا که فتوای او در ایران از ان قبیل بود و کذلک یفعل الله بمن یشاء
جل جلاله و عم نواله که هم صوفی ملعونست و هم کسی که مایل بایشان باشد و پیرو ایشان و در و الفقار اتباع او کرده و در احکام
اخروی و دنیوی برای شان چها انگفته چنانچه تفصیلش از رساله حیدریه علی المجوس المسمی بالفقاریه که جواب و الفقار

بقدر ضرورت آنچه بر سبیل اجمال در [illegible] اجمالا چون از کتب معتبره ایشان مسموع شد
رساله فارسی ملاقی پدید آمد مجلسی مسلوم شد که حالات صوفیه را که بلا حظه تجلیات قدسیه میدانند و از اسرار علی
صوفیه میشمارند و این بزرگان را غیبه اسرار البیت نبویه علی صاحبها الاف التحیه میپندارند و پس محتاج به مثالی
بود در حال و قال صوفیه طنزی کردن تکلیف که مطالعه او در شیعه متوجه شود و نا هاست سینه چنانچه
که در تصریح مولا و آقای او در شیعه اند لاجرم تو انگفت که مثل مجتهد الزمانی مثل فیلی شد که اشکر خود در آتش
و پامال سازد و امر محقق اینست که بنده در ایام تدریس کتب درسیه در بعضی از اوقات این امور را آزموده ام
و در مانیکه بگور کپور بودم پس طلبه که نزد من فراهم میشدند و در حلقه درس می نشستند ذکر بزرگی میشد که در آن دیار
بعد انیکه دو سال در سفر و حضر همراه قوم انگریز می آمد و مبلغ قتل مردم بفتوای او بود پس اشتیاق از حد خیبا
و تحریص ایشان یوما فیوما بلکه ساعة فساعة می افزود که آن بزرگ وقتیکه در وجد بجوش و خروش می آید بر کسی
که از اهل مجلس نظر شش می افتد او را از حیطه اختیار و قدرت بدر میرود من میگفتم که امشب را بار بار نشیدم حاجت بتکرار
و اعاده باقی نماند ولیکن چنین نیست که مراد قدوم آن بزرگ باید خبر کردن و بجذبه شش باید رسانیدن بلکه من در
نظر فیض اثر شش باتری می باید یافت حالانکه چون در مجالسی احیانا اتفاق میشود و شخصی بر از خرین غرلی میسراید یقینا و قطعا
و لتغیر میشود لیکن آنچه خ و بازی مرسوم بالغ میشود و بر این امر قابو دارم الغرض بیشتر بعد از تدریس این امور مذکور
میشد دل بلقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه خبر قدوم او بگوشم خورد و او از محرمین و مرشدین آغا تشی نزد
من جمع شدند که امشب مجلس منعقد میشود بالضرورت قدم رنجه کنی و فرحت افزائی و بعضی از نشانها
بجذبه شش قبل از ملاقات رسانیده بودند که فلان در باره فقیر و سید احمد کبیر و دیگر بزرگان بر فتوای علامه دهلوی
قدس سره العزیز چنست مناسب آنکه چون ملاقات دست دهد بالضرورت مطارحه این امور شود حالانکه سر
در مناظره فکر کرده بود و بم رسی همراه این طلبه صحبت بهم رسید و محاورت اشتیاق و مزید شوق در میان آمد بنده را
در امر موعود انتظار شدید روداده تا انکه غالبا نصف شب گذشت و چون نظر این مدیم که آن سر بر جدا از من
موقوف ست رخصت طلبیدم و برخاستم چنان یاد می آید که بار دیگر هم نوبت افتاد لکن همان اش کاسه بود چون
صبح شد و انطلبه بر دستور قدیم جمع شدند میگفتند وا ویلا و احسرتا که بعد از برخاستن مجلس سماع انعقادات بر تخصر
از حاضرین من جوش و خروش بود یکی از رفقا طلبین میگفت بحالمن باید نگریست که در نشست و برخاست غافل دان
و افتادن بر زمین چه صدمات رسید گفتم بلی می بینم و عیان را چه بیان و لیکن سخنی که در این حسرت و افسوس گفتنی است
آنکه اگر من نمیبودم بعد از شنیدن ترانه غزلی متغیر میشدم و لیکن از تغیر کلمات البته بلبیت خویش را باز نمیدانستم و
این تفسیر جلالین بر سر شما هم راست باید گوید که اگر شما در آن وقت از این امور خود را باز دارید ممکن ست یا نه پس تا کید
شرعیه گفتند که حقیقت وجد و تغیر باز بهمین قدر ست و بی اختیار محض نیست و از اینجا بوضوح می انجامد که غالب
اوقات در این زمانه نیست و در اینجا لس صوفی و مناسب فقی چنان بهم میرسد که آدمی نمیخواهد بغلط دار

پهلو به پهلو بگردد ولیکن عنوان بحث تحمل والزام بود مقالات علمای معتقدین مجتهدین ذکر نمودم وازانکات وافی ام مجتهد فارغ گشتم والبته در مقام شکرگذاری نتوانم گفت که حق تعالی مرا ازین امور محفوظ داشته که عهده شکرش بدر نتوانم آمد اما آنچه از حاضرین اینجا لس سخنی بزربان مقدس مجتهد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین مردم سخن اندالی آخره پس اول باید مرای لکنهؤ الی تعلیم تلقین فرمودن که من بچشم دیدم و نکات هم مشاهده کرده اند که روسائی لکنهؤ جمع میشدند واین تعظیم وتکریم بجامی آوردند واحکایات سابقه درخانهای مجتهدین بگذشته ومعتقدین چنین گفته اند که چه بسیار کرفتیم اسمان بیداد است حول مرای شیعه چنان تکریم وتعظیم روا دارند معلوم نیست که نتیجه بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم چه باشد وزایشان جاریست یا نه تکلیف برای نواب شجاع الدوله واصف الدوله که در عیدین خطبه اهلسنت میشنیدند ونماز مذکور بطور ایشان میگذاردند وقت حضرات راست بین بگوش میکردند ولیکن برای ایشان همین احادیث کافی خواهد بود که من صلی خلف عالم فکانما صلی خلف نبی که ازمن لایحضره الفقیه واضح تواند بود الی غیر ذلک واخذ در احادیث دیگرست قبل ازین دانسته که حاجت اعاده نیست وحال روایات ایشان از کثرت اختلاف که یکی مردیگر را رفع میکند پرظاهرست بعد ازین مخفی نماند که کتاب مسوله حیدریه علی المجوس القدریه بر هم زن تار و پود الفقار حانک امامیه در ابحاث تصوف هم بعنایت الله مختار بیست جامع بسبب آنکه پیرو فرتوت نیفتاده لعاب عنکبوت تصوف را در رساله مذکور بعیوب حضرت علامه وهادی شمرده واد ضاع واطوار صاحبدلان صحیح النفس بطریقت شناسان حقیقت رس اجذلت ورسوای نام برده حالانکه حضرت رسول الثقلین از جناب رب المشرقین بکمال تنا درخواسته اللهم احشرنی فی زمرة المساکین ومحدثین انرا منصف آورده ودر کتب فریقین مدون گردیده از علماء شیعه ومولف مجمع البحرین در ماده سکن میگوید وفی دعاء النبی صلی الله علیه وآله اللهم احیینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین پس البته میباید که اهل زهد وقناعت وخضوع وفقر را بحقارت ننگرند خصوصا خاندان علم وشیخیت مشیخت اما ایها الناگزیر شد بعضی از مضامین مناسبه درینمقام آوردن تا برای مرید بصیرت وفراست دانشمندان روزگار بکار آید وبمقتضای قول بزرگان سه یار چنان باش که گدا معتبر شود گفته آمد که شخصی بود وبا از فرومایگان وعمر پدرش بسر گذرد چون ابهکان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه اورا بنظر استحقار دیده بود قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی هر دو بیست خانه او سود تار و پود شان بود واو بمجرد توسل بر اکبر مصداق بیت گلستان سه چند باشد جو صبر بعد اوش ۔۔ آب در زیر و آدمی بر پشت ۔۔ از جهت نشیعهای دلبری و دلیریهای دلداری خود پابرین نگذارد و بجهت علو کعب هیچکسی را از همنشان و پیشینه های طرازی مثل خود نه پندارد و در تکبر و رعونت قایم مقام این شهر آشوب بازندرانی باشد و با ائمه در کتاب مذکور چنین بادی و هرزه درائی را بنیاد نهاد و انهم مانند رمی فی الظلام در کمال بیخبری خیره سری بوقوع آرد و سرمایه استهزاء طلب و یا بس و طور جمع تلفیق هنوز بدست ندارد پس در آغاز رساله ذوالفقار نداند که مصنف تحفه کیست تا تغییر باسم شاه

بعد از آنکه از ترجمه یعنی بزعم خود فارغ شد میگوید که اما حقیر مذاهب تمام مختلفه دانسته و چون اکثری را اهل آن مذاهب متعرض شده لهذا بیان یعنی از اصول و فروع صوفیه کرد الحال شیوه و دارندگانی لباس تشیع آمده عوام شیعیان بالکول سید هند کترین انام بمقتضای ان الامثال مصابیح الاقوال میگوید چنانچه ملا محمد تقی پدر ساقر را اثر نقد کرد دلالت میکند رساله لیلیه این مجنون پیرخرف بدانکه لباس تصوف باعتراف علما عوام و پسر بدگمان شده بوشیده و پای کوبی و وجد در قاضی نمیتوانست کرد لیکن با این همه اختلاف و رنگارنگی صوفیه کمتر از شیعه بود که در ابتدا زیاده از صد فرقه باشند حتی کامله و فضیه نیز که مطاعن سیدانبیا و شاه اولیا بیان کنند کما فی کتب التشیع مثل الشیعه و غیره این حرف گفتم و رجوع کردم بذکر عبارت رساله ذوالفقار شیر یزدانی یعنی سید العلماء المجتهدین امام تزکیه یکه در جرح و تعدیل توضیح و بیان می افزایم و گاهی بمقتضای وقت اظهار تسنن نموده عالم مخالفت شیعیان برمی افراشته گرچه لال کتاب موعود بحفاظت و حراست باشد (آیة المهدی معاصیح الدجی اکتفا پیمایند پس باید دانست که آنصوفی کسانی که قائل بوحدت وجود باشند و حاصل آن مذهب آنست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه تعالی است و فرق اعتباری است گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه وسلم گاهی بصورت سگ و خوک گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدد با عالم را با مواج و گاهی خدا را کل و مخلوق را بکور و گاهی او سبحانه را ابداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج هست و کل عین کوزه و مداد عین حرف همچنین خدا عین خلق هست و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند در رقص میکنند و وجد و حال را نمایند و از آن جمله اشعار بزرگان ایشان آنست ؎ با مریدان آنفقیر محتشم ۔ با پیر زید آمد که یک نیران منم ۔ گفت مستایا عبادی آن فی و فنون ۔ و کالا الله الا انا فاعبدون ۔ و هم از آنجمله هست ؎ نیست اندر عالم غیر از خدا ۔ چند جوئی در زمین و در سما ۔ و هم از آنجمله هست ؎ در ذات صفات هر کرا باشد بشیر ۔ هر گز نبود در نظرش صورت غیر ۔ در شش جهت یکی شود با ده واب ۔ در مذهب او یکی بود مسجد و دیر ۔ صاحب فتوحات مینویسد صوفی گوید که حضرت سید بشیر شریف قدس سره العزیز میگوید متکلم و صوفی مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدائی که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن خدائی که در سگ و گربه ظهور نکند و از آنجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته است فرد ؎ تو ذات و خدای پاک هستی ۔ پیکره در شکستی ۔ و هم از اشعار اینهاست ؎ گاه کوه قاف و گه عنقا شوی ۔ گاه خورشید و گهی دریا شوی ۔ و از جمله ابیات فرید الدین عطار این دو بیت است ؎ خویشتن شد دیده آمد گشت خود ۔ کافرید و دیده انگار خود ۔ خود کند باز خود استغفار خود ۔ محی الدین عربی که پیشوای قائلین بوحدت وجود است و در نصوص خود را افضل از انبیا و خود را خاتم الاولیا شمرده و بجناب حضرت صاحب الزمان یا گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد گاهی مرعوب ظاهر و مظهر میداند و بابی بکر متوکل ملعون را که دشمن خاندان اطهار بود معتبر که کارکنان خود را حکم نمود که نشان قبر حضرت امام حسین را برطرف سازند و بنا کاشت و کار و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن و البته و غزالی که یکی از سرکردگان اهل تصوف و تسنن است گفته که هر که بریزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر اشیاست

و غنیة الطالبین گفته که روز عاشورا عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر افضل [illegible]
عید دو شنبه بر طرف نشد همچنین نسبت وفات امام حسین عید عاشورا موقوف نخواهد شد و هم در غنیه گفته که عایشه
خلیفه حق بود و بالجمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هر کدام استینای کلام
اینها نمودن و شوار است لهذا اینقدر کردم سه حدیث که از جناب المعصومین ما در مذمت آنها وارد شده اکتفا مینماید از خدا
که روایت کرده از شیخ جلیل بهاء الدین محمد العاملی کقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی
الصوفیة یسمون اباهتی و آخرهم یهودا مسحی آن قال هم اخبث من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون اینکه پیغمبر خدا
قائم شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت از امت من نیستند
بلکه در جرگه یهود ان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند از اینجهت اقوام آنها را مسخ نکرده در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه موجود است
که ضرور نیست که روایت حدیث مستلزم اعتقاد و راوی باشد چه بسیار اند شد که نزد او روایتی دیگر باشد قوی از آن
و اعتقاد وش مطابق آن و اختلاف روایات شیعه از همه فرق زیاده تر است حتی که امام اعظم اول ما میه آغاز
تهذیب آورده که کم در دینی باشد که خلاف آن در وی نباشد باز صحبت رفاعی میگوید مراد از انجمله حدیثی است
که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث طولانی که ضرور نیست که
کلهم من عند الله فیما و طریقهم مغایرة الطریق و ان هم الا انصاری محوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون اینکه
جناب امام علی النقی میفرمودند صوفی تمام آنها خواه اظهار تشیع کنند و خواه تبیین مخالف طریق اهل البیت هستند
و طریقه آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سنگ مخلوق میدانند و آنچه از حق تعالی حرام کرده حلال میدانند و
بلکه از اعیاد خود میدانند و نیستند آنها مگر همچو نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس این امت اند که قایل بدو خدا
هستند یزدان و اهرمن و ایضا روایت کرده ست از امام رضا که فرموده اند لا یقول بالتصوف احد الا الحمد الا ضلالت
او طرفه حاصل آنکه جناب امام رضا فرموده اند که هیچکس قایل مذهب التصوف را اختیار نمی نماید مگر از زردی مکر و خباثت یا از
ضلالت یا جهل و حماقت و ایضا روایت کرده ست از حضرت صادق قال قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام
قد ظهر لهذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما یقول فیهم فقال انهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم
و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الی علیهم یشتهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یلبسون لباسهم فیمشی الرجل منهم
و اصحاب آنکه شخصی در جناب حضرت صادق عرض نمود که قومی در زمان ما پیدا شده اند که آنها را صوفیان مینامند و ما شما را
آنها چه میفرمایید جناب صادق فرمودند بدرستیکه آنها دشمنان ما اهل البیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف آنها از جمله آنها
و با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی خواهد پیدا شد که ادعای دوستی ما کنند و با ما دشمنی ورزند و بر غیبت ما مشغول شوند
لباس گفتار خود را بآنها متشبه سازند و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تا دل
نمایند پس آنها نیستند از آنها پس از آنها کسیکه آنها را انکار نماید در دین آنها کند ثواب مستقل ثواب کسی ست که با رسول خدا
جهاد کرده باشد از انجمله حدیثی ست که روایت کرده این حمزه و سید مرتضی و شیخ شهید و شیخ محمد بن محسین بن المظفر

انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینة فاتاه وجاعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری کان جلا
نبقاوة وکانت اسیر لغلیظ عندهم وحمل السیوف جماعة من الصوفیة وجلسوا حانبة مستدیرا ناحیته واخذوا بالتهلیل فقال لا
الی هولاء الحمقاء فلما هم خلفاء الشاطین وفجروا قوا عدین یتهودون للرباحة الاجسام یتقیدون للتقشف الاجسام تجوعون
عمرا حتی یذهبوا الایکاف حمر الا یملون الا نفور الناس ولا یقتلون بغداد الا الملاء الدساس حلاس قلب
الدقیاس لا یتکلم الناس بالاسهم فی الحرب لیسر خواتهم بادلاتهم فی الحرب راعوهم الرقص والتصدیة واذا کار هم الرقص
والتغنیة فلا یغنو نهم الا اسفاد لا یتقدد ونهم الا الحقاء ولمن وسب آرماره احد منهم حیا او میتا فکاما وهب آریا زوجلی
وعبادة الاوثان ومن اجاز احد منهم فانما اعان یزید ومعاویة وابا سفیان فقال اجل من اصحابه انکان سقر فانهم
قال فنظر الیه شبه المغضب قال فرع واعلم من اعترف حقوقنا لم یذهب معقوقنا اما تری انهم اخس طبقات الصوفیة
والصوفیة کلهم من المخالفین فی طریقتهم المغایرة لطریقتنا وانهم الانصاری فی محوس مذهبه الا ترانک یهدون الظلم
نور الله واحد ستم نوره ولو کره الکافرون حاصل مضمون آنکه محمد بن حسین بن خطاب میگوید که با بودیم همراه جناب
امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آنحضرت آمدند از انجمله ابو هاشم جعفری بود نزد آنحضرت
عظم داشت و بسیار بلیغ بود بعد از ان جماعتی از صوفیه در آنمجلس داخل شدند و در یک گوشه مسجد حلقه زدند
نشستند شروع کردند بلا الا الله گفتن جناب معصوم گفتند که التفات مکنید بطرف این جماعت مکار پس بر پشت
انها بنیان و خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین اند و بی انصاف ترند از اهل دنیا بجهت آن اظهار میکنند
تا بدینهای خود را راحت میدهند یعنی اظهار اندایشان برای تسخیر عوام کالانعام است و معلوم است که هرگاه خلق
معتقد انها گردیدند بحسن سلوک با ایشان طبیش می آیند و اینمعنی موجب راحت بدن ایشان میگردد بعد از ان
جناب معصومین فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب بر میخیزند منظور انها از ین برخاستن این میباشد
که مردمان یعنی العقول را که حکم حیوانات دارند فریب دهند و عمرها گرسنگی برای این میکشند تا انها را که ببینند علنی
مثل حمار اند زیر بالان فرمان خود سازند و تحلیل ایشان نیست مگر برای فریب دادن فرمان و تقلیل عدد ایشان
نیست برای آنکه تا کاسهای هوا و هوس خود را پر سازند و دلهای دیوانها را بربایند تا مردمان بجهت ظاهر
میزنند و در حقیقت انها را بچاه ضلالت می اندازند و وظیفه آنها رقص کردنست و دست بر دست زدن کسان
سرود و دست و غنا تابع ایشان نمیشود مگر کسیکه سفیه ست نادان و معتقدان نمیشود مگر کسی که احمق و بیعقل میباشد
پس کسیکه برای زیارت احدی از انها برود و خواهد که حال خود را بجناب امام بعد ما چنانست که بزیارت شیطان و بتان
عبادت بنهاد و کسی که اعانت کند یکی از انها را پس چنانست که رعایت کرده یزید و معاویه و ابو سفیان را پس شخصی
از اصحاب آنحضرت گفت اگر چه آنصوفی اعتراف کند بحقوق شما را وی میگوید که جناب معصوم غضبناک شدند
و بتندی گفتند و فرمودند که این جمله انها را بگذار که کسی حقوق ما را نمیشناسد مگر کسیکه موجب آمرزیدگی او و استحقاق خلود جهنم باشد
نمیکند ما نمی بینی که انها بدترین طایفه اند و حالانکه جمیع صوفیه مخالفان هستند و طریقه الداعیه مخالف

طریقه بامت نیستند آنها گویند نصاری و مجوس این امت و آنها جماعتی هستند که میخواهند که نور خدا را خاموش کنند
وحق سبحانه تعالی میخواهد که نور خود را تمام کند هر چند کفار مکروه داشته باشند چون علامی مجتهد فانی پدر محمد ثانی الاتا
اجماع شیعه نقل میکند بر استاد و موقعه و خرقه ایشان بجناب تصوی عجب نیست که صحابی امام معین معنی نثار دکرد
باشد و امام بر الفاظ صوفیه از سر دیگران چنان گوید چنانچه در باب اصحاب حسین مثل زیاره شب و روز میفرمود لعنة الله علی
زیاره و یلعن الیهود و النصاری فتذکر یا مجتهد میشنوید آنرا حاصل آنکه صوفیها که بسبب خیانت طینت و
عداوت دیرینه که با خاندان رسالت البیت عصمت و طهارت میدارند هر چند میخواهند که اظهار تشیعه و سخریه
و عبادت فخر عه فضل و کمال جناب ائمه اطهار را که انوار آلهی ندارند در چشمهای ظاهر بینان جلوه دهند نمیشود لیکن حق
سبحانه تعالی التزام نموده که انوار خود را بهر نوعا هست در نظرهای خلائق روشن و جلوه گر سازد و در مذهب ائمه معین متین را
بطور حضرت صاحب الزمان رسمه هدایت تلی طلبه ظاهر و غالب گرداند که کوهها و ابل بدعت این را مکروه و انسته باشند
و از انجمله حدیثی که روایت کرد آن را مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن سنان عن الرضا علیه
من ذکر عند الصوفیه و لم ینکر بهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من اکرم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله
صلی الله علیه و آله و سلم حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که شخصی که نزد او ذکر صوفیه بیان آید و آنشخص آنها را انکار
نبرباند نقل کنند آنشخص از شیعه ما نیست و کسی که برآنها انکار نماید پس مثل او مثل مرتبه کسی هست که در رکاب جناب
حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد و راقم آثم در اینجا حرفی چند بایجاز تمام میکوید که بعد ثبوت و دوام صوفیه نقوا
و تحاسد بود و میانه صوفیه و حضرات ائمه هدی لیکن چون باعتراف جمیع شیعه کما مستعرفه مستند ایشان امام الائمه و اولاد
امجاد ایشان بوده اند این تحاسد را عقل چگونه تجویز کند قطعین اقرار و هو المطلوب و از رساله ملا محمد تقی تمیز اینمعنی نمیشود
و بعد از تسلیم حسد اگر صوفیه آغاز حسد میکردند استناد و توسل ائمه البته نمی نمودند و حضرات ائمه حاشا که با وجودیکه مرجع
ایشان بودند حسد ورزیدند پس ضرور است حمل حسد در اینمقام بر غبط چنانچه از احسام مومن جالبیش و قتیکه
حسد حضرت آدم با جناب ائمه و حسد حضرت حوا با جناب فاطمه زهرا واضح تواند شد و در اینصورت اقرای مولای او اینمعنی
شوشتری لازم نمی آید و بذا خاتمه التحقیق فلا التفات با مجتهد میکوید و بالجمله از امثال این احادیث مستفیضه کوا بستیعاب آن موجب
تطویل کلام ست و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمه دین و اصحاب اسرار آن حضرت اند و ضوح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید
و از اصحاب ثلثه بتبرا کند و خواه سنی باشد و از مریدین حسن بصری چون اصول و معتقد او کفر الحاد ست احتراز و جنون واجب و لازم
خصوصا از صوفی شیعی که دشمن خانگی ست بیزاری از دشمن اجنب و ضرور تر خواهد بود حاصل آنکه از دشمن خانگی حذر باید کرد و طریق
تشناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکلست لهذا بچند دستخوان معین که التفات بطرف دین داشته باشد ملتمس میکردد
چنانچه متاع دنیوی را از صراف آن و جوهر یان رجوع نموده نیک را از بد امتیاز میکنند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتقاد میکنند
همچنین میباید که از علمای دین و صلحای غلامان خاندان ائمه طیبین و طاهرین کسی صراف متاع مذاهب و دین را مذاهب کشاف نموده
سمان شیعی واقعی شیعی تجلی امتیاز دهند و اگر این معنی متصور باشد طریقی از آن سان ترست که ملاحظه نمایند که صحابی و

انکه دام و قدامنه یا ایمن سلوکه پیش آیند پیش بیشکه بمقتضای الهیس تمثیل الی الجنس این تقریب حوالی دلالتی بر
مکشف میگردد والا ملیتا الا البلاغ تمام شد کلام سپور و علام مجتهد طغام هر چند آغاز شش را مذخر نمود و ختم مختصر آمدم پس ختم میتوان بر
و تائید الهی کلماتی چند که در مقام سبب کشف تلبیسات این پیر حرف کرده و دستر شدین را باعث تنبیه و استبصار شود ملتقم
می آید که تدلیل متکلمان اهل تصوف سپهی هیچ خالی نیست یکی آنکه مجتهد فانی چنانچه در این رساله مفصل گشته مدعوم و هیچ است پا
نوشته که مذهب صوفیه از جمیع مذاهب مدکفره بدتر است بسبب اختیار کردن قول بوحدت وجود و دوم متعولات
پیشوای ایشان شیخ محی الدین عربی سپور کلمات امام الهمام غزالی چهارم آنکه از تلبیس الطالبین نقل نموده و
داده و پنجم بعد از ستوده آمدن اینها از اوایت الله بگمان خویش نقل بر داشته سوار انچه در کتاب صوفیه بدیه جواب
حوالات او بعنایت الهی مفصل گشته چنانچه عادت فقراست یعنی هیچ احتمالی ندگ بر نشته از کلام
باقی نماند پس انچه مدعیفصل بکار آمد ما به ابتدا نقض و تناقض او در کلام مجتهد طغام بر وجی تاخیر نام بر کشاید بیان آن بر
بلانکه هر گاه ضرور است که اخبار و اعلام حضرات معصومین علیهم السلام مطابق واقع افتد لابد ما گزیر است بهر سایند ان
آنقوی که دعوی محبت الله معصومین نمایند حایل و مائل شوند بحدثات و مقالات صوفیه و انها نیستند بگویا عتی که مجتهد
از برای اعانت شان هر سمای خام پخته و بیچ و تاب داده و با ایمه جبر براه الحاد زندقه و ابتداع نیز بدو شیعی بر دوش امر دم عمر از
بیار الله و الدین جامی شیخ المحققین التقین ملای محمد تقی و مولای مجتهدین قاضی نور الله شوستری کیستند که دشمنان
خانگی باشند و نمک بیگانگی بر جراحت بیگانگان بپاشند و اقوال و محدثات چنان ملحده و زنادقه را که حال شان بکرات بر اصول
شیعه و نصوص ائمه دانستی تاویل کنند و بیچ دین و ایمان خویش را بکشند و مجتهد الزمانی در سیاحت این کتاب یعنی آنتباه الما
مقلد پدر فانی گرفتار ست یعنی چنانچه او در صوارم غیر و اعتقاد او نیز بدو دلالت مطابق میگوید که تصوف شیعه
از تسنن و خصوص من ان این اختصاص و خصوصیت از کلام او کر حرفی ان میز نیز پیدا ست اورد و ما باید جواب ترا ان این
عادات و رسوم صوفیه را چه انوشتی و بدین وسیله چگونه پیوستی و انچه فانی و زبانی خان اعتقاد دارند پیشوایان
ایشان در بندان اعتقاد ند که امر تصوف مخصوص بمذهب شیعه بیباشد پس میانه هر دو تناقضی ست صریح او
پس بیار تش از صوارم باید شنید که بالجمله قبل ازین واضح کردیم که در اصل تصوف شیعه تسنن ست بعد ازین فکر
عبارت نفحات ملای نامی عبد الرحمن جامی قدس سره السامی آورده و بیچیدن بعضی عبارات مگر نوشته و از کتب خویش بنا بر سهو
خبری نگرفته میگوید که بنا بر مذهب امامیه اثنا عشریه این اسم و اهل این اسم علی الاطلاق مسموم و منکر انچنانکه کلینی ما ست بسند ان
انکه باب قول الصوفیه علی اعبد الله و اصحابهم علیه و انچه در بیابست دلالت و انحو و امر بر سوء حال خسران اهل ایشان ما تمر کرده
که دلالت نه کرد بیچ سنخ ست بنا بر طالب حق بعد از رجوع چنین نتواند گفت با حدیث رضوی را کرده و بعد حایت تقدیم
عبارتها و عقود ایشان انیست که مخالف ما هستند و نصاری مجوس انکه ما نیستند پس از این عبارات انچه گفتم عیان شد و حقیقت حال
پدید خروت الامر تا بیچ پس بالا و استی که سهو و آفاتی آدمی ست سهو و قول علمای معتبرین نقلی ما بین مذهب شیعه ثابت کرده
حقیقت حال صوفیه ثابت شد متصوفه بدعلی التبع چنانچه سید بعبارت حبیب السیر نقل کرده بنا بر مذهب شیعه اند و ما بر مذهب شیعه

پس شاقص بجهت لازم آمد که این پسر و پدر نتوانند ازان مضرتی بهم رسانیدن و مدعای خود را چنانچه انفاقا دانستی
بحاصل نشانیدن **وایضا** هرگاه پدر باقر مجلسی در رساله تائید صوفی نص قطعی بران می نماید که این
طریق صوفیه طور حضرات اهل بیت نبویه است پس قطعا بگمان او و مقلدین او تصوف مخصوص و مختص بایشان خواهد بود
زیرا که مذهب اهل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بزعم ایشان کسی جز شیعه برنگزیده
بگمان آن هم نرسیده چنانچه مدبر کتاب این شقاهت کیشان که تعلق بعقاید دارد مذکور است بحدیکه از غایت
طهورش پنهان نتوانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد بوحدت وجود
بحصول نپیوندد چنانچه انفاقا دانستی زیرا که اتباع شریعت و برگزیدن ابتار و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
که تعلق باخلاق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و مامور بها است و مدایح و مجاهدین باطوار
و اوصاف نیز درین کتاب و سنت نزد هر کسی می تابد و گفتگو نیست مگر درین امر لوازم آن که ارباب تصوف
بدان رفته اند پس وحدت وجود و انچه مخصوص تصوف فیه است طور حضرات ایمه هدی خواهد بود و مجتهدین قائل
بدان شده اند که هیچ کفری و الحادی برابر ان نتواند شد بلکه کمتر از انست چنانچه از صوارم و حسام ذو الفقار و
شهاب ثاقب و هفوات مجتهد ثانی عیانست که مختار صوفیه است باعتراف ملا محمد تقی و قاضی شوستری
و غیرهما و بر ظاهر است که هر که طور اهل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد گوید البته او خود ملحد و کافر است
پس بر طور مجلسی اول و ستاننده و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند هل هر که ازایشان کمتر
کافر گردد **وایضا** پیروی و مریدی را ازین مجتهدین از بدعات میشمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
چنانچه خاتمه رساله ذو الفقار مبین است اختصار و عبارتش اینست که **وایضا** در بعضی احادیث وارد شده
است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون
او را میسر نشد تا یکساعت دیگر از وجه حرام بذل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم مرادش
نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا مدت که از هر حلال و حرام طلب دنیا کردی و مرادت میسر
الحال اگر بگفته من عمل بنمای البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین میتوانی
ساخت چون آن شخص ازان امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را بضلالت
انداخت بعد روزی چند برین بگذشت که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از انچه متمنای
او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واقعا
کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم متحیر و پشیمان بر گرفت و بصحرا
رفته هیزم را فروکوفته خود را بآن ببست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی بپیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

اینقدر بسته نگاه داری کرد گوشت و پوست و استخوانت نیز هم بداشود تا که نشمار او رضا انداخته باشد نه بخالی توبه
مقبول نیست اینکه شنیدی تحقیق پیر فتوحیت است و بارها صاحب تحفه قدس سره العزیز که علم و فضلش بر مجتهدان زمانی
در طعن الرماح زیاده تر از معاصرین او مسلم الثبوت است و در خاتمه کتاب خود بدستور بندگان صالح بدرگاه احدیت
جل شانه عرض کرده بود که امیدواری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه را مقبول درگاه خود ساخته جمیع
مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید در اتمام این رساله ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کمال کرمه
و مسئول العبد تضرع و زاری از جناب او تعالی است که اگر فلته لسانی یا العرش تلمی در ثنای تقریر و تحریر بانچه
مرضی او تعالی نباشد صنع خود و ستار جنود و دین رساله واقع شده باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان بگذرد
و تجاوز کند و در دنیا و اخرت بدان مواخذه نفرماید ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا و الی اخر الایة الشریفه
و الصلوة المنیفه پس مقام تحیر است که باب وسیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفه بند شود و برای مضلین
عالم و شیاطین بنی آدم مثل شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از جمعین آفاق گشاده
گردد که هزاران مبرات و کفر الحد اشکر دند و زیاده و شیطانیه را در عالم یادگار گذاشته و تس علی تا الاکار
دیگر که باعتراف فریقین هزاران محدثات را در عقاید اختراع نمودند که شیاطین جن و انس ازان خجل شوند
تکلیف رئیس طاعین انقد از قوم بی دین بر روایت رئیس المنقدین خواسته باشد که حضرت امام صادق علیه السلام را
مجوسی کردند عاذ الله پس باعجاز انجناب در عین سرکشی بمرد و بنار رکسی سقت ایمه معصومین
از رعایت ضلالت بی نصیب ختم الله علی سمعه الجید و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون
مخفی نماند که این بحث تعلق داشت بابیعت مستر شدن بمرشدی و مریدی متصوفین پس خدارا
ملاحظه عبارتی از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رساله فارسیه پیر ضروریست که او از بزرگان خویش
دران نقل میفرماید که تا سالهای بسیار پیر کاملی معین و مددگار نباشد و مرید ریاضتها نکشد در حقیقت
وحده الوجود بهره بر و الفاظش دیده شود که شیخ بهاء الملة و الدین ایشان چه افاده میفرماید که بروزی
یکی از فضلای این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من دیشب فکر بسیار کردم تا
وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم که اخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال
است که ریاضت کشیده اند گفت هیچ گفتم پس اینچنین که شما یافته اید چیزی آن معنی است که صوفیه
میگویند پیر اکه همه متفق اند که اگر پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت
کشد ممکن است که بر دی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته
انچه یافته اید غیر آن چیزی است که صوفیه میگویند الی آخر العباده ایا شیخ بهاء الملة و الدین
که ممدوح جمهور اکابر متاخرین شیعه هستند در واردات سفر مبارک خود مین شرفین
و قبیکه محمل بر شتر بسته بودند و قدم درین راه گذاشتند تراجمالین درین وادی بسر نبرده

بوقوع کشف وغرفان برساخت صدر الیشان تافت وهر کسی از سوالی ورفقا او فی ازان یافت تا درخواست
قطره افشانی از ساقی ازل کردند واین نظم دلکش دران وقت از عالم بالا فائض شد که خاتمه آن جمیع
پر وبار از میان برانداخت ۵ ساقیا یک جرعه از راه کرم بر بهائی ریز از جام تم تا کنم شت پر دیبندیز
هم بچشم یار بنید یار دین واد ات غیبه ولطایف لاریبه را غیر از مضمون وحدت خبری دیگر را اراده
فرمودند که بدون یار دچشم بار دل یار و دلدار بدون وحده الوجود دیگر شمه دیگر تواند بود والله اعلم
بالواقع ۵ بهتاد و دو ملت کردش چشم تو یکباره بیک پیمانه رنگین کرده صد شهر و
نخلها الخ بعد باید دانست که بیر فرتوت در عبارت شهاب ثاقب که نزد تصوف وتنفر ازان
نوشته چنان عصبیتی اختیار کرده که هر عاقلی که آشنای بنیان کلمش ونفرت از بر میکند زیرا که نسبت
بواقع مخالفت صریح دارد وایا کسی را بعد از دیدن کلمات مذکور سابقه واقادات اتیه هرگز می تواند بود که نور الله شوشتری را
تواند بود که نور الله شوشتری را در عبارت شهاب ثاقب که نزد تصوف مقبول ومدوح میداند ووصفه
عنوانی را دایما النصب العین میکرد ند حقا که تحریر از نصوص قطعیه بر است که صوفیه از جهت
تصوف مدوح اند قطع نظر از جهات دیگر کما لا یخفی پس او لائق صراحات نیست وعبارت شهاب
ثاقب طویل است لکن در نمیگرد دیدنش بالاختصار ذکر میرود تا مبلغ فهم ودانش پیر خرف زیاده
تر عیان شود پس از تالیفات خویش تقلش بر میدارم که برای تکذیب پیر دهقانی در عهد سعید
اورده بودم وکتاب دران زمان عزیز الوجود بود پس هر قدر که بهم رسید غنیمت شمردم وآن
این سته وطئی ان الشیخ بهاء الملة والدین ایضا یحسن الظن باشال هولای الزاد قدوکذا مولانا
محمد تقی والسید نور الله الشوشتری والحاصل ان من تتبع کتب مولانا السید نور الله الشوستری
والشیخ بهاء الملة والدین ومولانا محمد تقی کمجالس المومنین والاربعین ولکشکول ورو ضة المتقین در رساله
فارسیه مشتمله علی رد بکلام مولانا الظاهر القمی یتعین بان لهم حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه
لیس لسدید فالتقیل خاقولک فی باب هولاء الجماعة من العلماء الامامیه قلنا تلک الجماعة من علمائنا
علی تخوین احد حامن ضل واضل حیث اختار القول بوحده الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
ونظرایه وانا منهم بری وهم لیسوا من علمانیا حقیقه ومنهم السید حیدر علی الاعلی وقد ذهبت طرف من
زندقیه ومنهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعه والشواهد الربوبیه فان من تابع لدین
الکتابین نحرم خزانه فضله الاعرابی واظن ان المحسن الکاشی منهم ولیس بذاک من بعض الوجوه فان کثیرا
ما نری یمدح استاده صدر الدین الشیرازی مدحا کثیرا ولقبه الاستاد فی العلوم الحقیقه مع کونه صوفیا
قائلا بالوحده الوجود وقد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائلا بالوحده الوجود فی بعض
تصانیفه والصنایع یظهر من کلامه فی الوافی وهو من تصانیفه المشهوره المعتمده حیث قال فالقبیل

فما معنی الحدیث اعنی اعرفوا اللہ بالله والرسول بالرسالة وهم امامات احوال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وتبقی فی محل النظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی وغیره واخواتهم
لعلما الذین لم یکونوا قائلین بوحدة الوجود لکن کان لهم حسن ظن بتعض الصوفیة کما یظهر مما سبق من بعضهم
انهم لم یکونوا من الصوفیة وهذا الزعم خطاء بیجا ذر الله عن سیاتهم وانما قلنا انهم لم یکونوا قائلین
بوحدة الوجود لما وجدنا بعض کلامهم الدال علی خلاف مسلک الصوفیة انتهی بلفظه حالیا البعض از امور
که تعلق به عصبیت وعناد دیگر دری ولداد این هر دو یعنی محمد تکمنو و باقر مجلسی یاد نگارنده و شداد
دارد باید شنید از انجمله آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عاملی وتقی مجلسی وقاضی سوشتری بصوفیه
دلالت بران دارد که قلوب ایشان مائل بتصوف بود پس انچه شورنیلی باقر مجلسی در رساله خود گفته
وتاویلی برای پدر خود دران کرده که خواهی دانست هذیانی بیش نیست زیرا که حاصلش اینست که پدرش حسن
ظنی نداشت بلکه لباس تصوف پوشید که صوفیه باو بوس شوند داو ایشان را در تصوف براند و راه
منکرین تصوف متوجه کرداند پس کراهت قلبی وکجا حسن ظن که البته خند بهد کرد اند فلا التفات الیه انجمله انکه
اگر مراد از لفظ بعض اظهر از بعض است که این جماعت را از علمای امامیه حسن ظنی بود با فراد قلیلی از صوفیه که شاذ و
لایعبا به باشند پس بگذریش کلام مولی واقای اوست که در مجالس المومنین میگوید که مولف را اعتقاد اینست که
که بحکیم از طائفه صوفیه صوفیه سنی مذهب نبوده مگر شرذمه قلیله ضاله نقش بندیه پس الیراد الانصاف باید کرد که چون
صوفیه سنی مذهب نباشند پس ثابت شد که حسن ظن نیست مگر بهمه صوفیه وقلیل مستثنی میشود بکثرت اقل قلیل وخود این پیر خرف
انچه محقق کرداند چنین است که از دشمن خانگی زیاده و تیز حذر باید کرد والعرض می باید انسان هرگاه شعوری داشته باشد اراده
تصنیف وتالیف ننماید علی الخصوص که قابلیت هم نرساند بالجمله با متحان رسیده و که ناسب بهمداوت بلیت هرگاه مثلا علمیه
که اندکی توقی داشته باشد و قضای تحریران دست پاکم میکند و تا دیه مراد خیر بلکه مراد خود تسمی کرده باید نمی نماید الهم کما ین سبب
قصوریست بالکلیه اعتبارات را منتفع ساخته مذکور نکرده باید و وقت دارد که ایراد اساطیل حق برای خود کرد نگاهی و حمای
پناهی داشته باشد وکتب خویش را هم ندید که خالی از منصب و شقت نیست و امر دیگر اینست که باد راک حقائق امور می پردازد
وتصمیم که هرگاه آتش تعرا لی مورد و مستوقد کرد بهمه تر و خشک و خواهد رسید و باد نخواهد داد و هیچ حیله و مکر و تقیه
دران دفتنه و هذا فتاد و هر کسی معلوم خواهد کرد که هنوز مجتهد فانی از ذاکره فرو مایگی یا بردن بگذاشته و خود را محقق فن میداند
حالانکه شنیدی که شیر نر صوارم بقید قلم آمده بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز بی شقت هرجا انما منقلب
توانی کرد و کشف تلبعا لک توانی نمود حال انکه تجربی چنین است کداراده انمینی نموده که هرگاه مسئله و قیقی پیش آید بنا حسب
تحفه رفتای تحریران منجر بیشود و عبارتش تا وجود قطول انجامد چنانچه باید و انمیکنند الی غیر ذلک از انجاست که گاه گاه با منتقد
در صور حدیه بی عقلا شمار کرده ام پس کمال نادانی تو مهمل کیست عبارت اینست اهل ادبه ثبوت رسیده که سلیقه تحریر زبان هم
در صاحب تحفه که عبارتش سلاست و صفا ضرب المثل و در تحقیقت و مقام شهرت علمی میکند و نیز کمال فهم ثابت کرده که هیچ کدام

کلامش بحیرت میجوده و هر نکوهشی که نوشته بسوی او باز میگردد و مقلوب طریقه مشهوره در رساله خود را
مخفی نگاشته و رحمه جامع مانع اشتباهش فرموده که از او فضی فوارده لعنت که از وحی نیز و هر وحی ریزه و حالیا تا بروز
او و نخبوص ربیعی خاندکه مجتهد فانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تا می برد هر جا که خاطر خواه اوست مقصود
علما از تالیفات خویش هدایت انام میباشد ولیکن پیرو هتانی زیر مشق مخولان میباشد بر خلاف آن بمحبت
خود را مصروف گردانیده مورد وجله لعنا و بیلا و مصداق قیلوا تقیلا گشته سبحان الله حسین و دشمن دین
و بر هم زن مشوبات تلقینی را بر چار بالش نیابت امام الزمان نشانیدند که از فیض او گلستان ارم
ذات العماد سر بسر و شاداب و گلزار دولت دوین مبین با آب و تاب است کما لا یخفی و او در میان حضرات ائمه چون
آفتاب بین النجوم ست چنانچه حدیث کوکب دری با یقین در اصول شان مروی و هر قوم ازان جمله آنکه
حسن ظن نمی یابد مگر با اهل ایمان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میدانی که تسبیح کفری و الحادی
در مرتبه شناعت و لعنت برابر مقالات صوفیه نتوانند شد پس حال حسن ظن با چنین مجتهدین و زندیقین
معلوم شد که چون است و تشبه اهل کفر موجب دخول جهنم ست چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی و ای بر کسانیکه
که بمجتهدین حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فافهم اذا تشابهم کما هو منصوص فی الکتاب لمستطاب
و خواهش دارار دت حسن ظن از فعال قلوب ست چنان مسلمت که ترا بر تقیه و کرامیت محمول سازند
و خواهند که بازی بسر بندبلی توجیهات الزامیه و براورون امثالش از کتب امامیه چیزی دیگر ست مستلزم اعتقاد
بوحدت وجود موافق بیان اهل خلاف نیست فکیف که بر یاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از انجمله
انکه همرگاه امام رضا و حضرات ائمه دیگر از اولاد انجناب نص بر امامی فرمایند که همه صوفیه کلیه محیا لفیض و شیعه
دین اند و محوس این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محفوظ اند تفصیل آنرا در افاده
خویش آورده اند پس حسن ظن با ایشان قطعا و یقینا کار همان قوم خواهد بود که محوس باشند و مبطل توحید و یگانگی حضرت
رب العالمین و عابدین اهرمن لعین فان الجنس یمیل الی الجنس شاعر فارسی مناسب اینمقام گفته کبوتر با کبوتر باز با باز
کند هم جنس با هم جنس پرواز پس ازینجا معلوم شد که اکتفا در باره تذمیم ایشان که حسن ظن بصوفیه دانند
بر همین مقدار یعنی والحال انه لیس لسید لیس لسید بدل هو عین النقمة والعناد الشدید مع العترة الطاهرین و الائمة
الطیبین از انجمله انکه مجتهد فانی المصنف بعباشی و بدکاری مینویسد که کمامر چنین است پس معلوم شد که بیر حرف یقین ایمنی هم ندارند
که بهاء الدین عاملی را بعضی از صوفیه کامل نیک بد و پس مفصل ما یدگفت که وارد است و تجلیات قلبیه او که در سر حرمین شریفین
پیش آمد و در چند ازان بطور رمز و ایما و در جاهای دیگر و بالا و ما علیه دیده باشی از آنجا عرفان او دیدا از هو الجسر و سایر
شیطان برادر اکاسر لیس لاهل التصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی نکته مستدرکه تقریر شیخ جلیل او البته لازم گردید
و بهر حال کار بر مجتهد حروف سخت شد و اینکه شیخ قطع نظر ازانست که دیگران مرا از اهل تصوف شمرده اند نمیدانم و لا
کلامش ما فوق آن خواهد بود از انجمله انکه مجتهد ثانی میگوید که جماعت مذکور همه و فضیحه اند سید رضی و نظرای

ومعدان ضلال وضلال اندوا زیشان منبر ارتفاعات بود وازامثال شان اعتراز باید نمود بسبب آنکه در قول بوحدت
وجود اتباع شیخ محی الدین اختیار کرده اند حالانکه مولی وافانی اوضح ازینها بیش ازین ازهمین جهت مذمومه دور است
انیتی مثل الشمس فیکفیه البساط زیرا که مجالس المومنین از عبارات ومحاورات حضرت شیخ مملو ومشحون است واین
امر را وربعض مقالات سابقه که تعلق بمجلس اول داشته چنانچه مایدیافتی والحاد وزندقه میسنه کور را اگرچه
مجتهد فانی در کتب خویش ذکر کرده ولیکن انصاف نیست که اورا هم از تبعین شیخ موصوف خوشه چین چنانچه از کلمات
مولای مجتهدین در مجالس المومنین ظاهر وباهر وهرگاه بت پرستی عین توحید باشد چنانچه از توجیهات اکابر
مجتهد مثل قاضی مجد اشتهرد مجلس اول معلوم شد وشاید که در ینمقام نیز بزبان رود پس دیگر الحاد وزندقه را
چه نام می برمی وپرده سادات واکابر سولای خود چند بدری عمر ورکفر هم ثابت شد نازار سوا ایکن بنا از انجمله
انکه بانیمه اقامت اول در مجلس اول بنا بمعنی که ملا محسن کاشی از مزوقا بلین بوحدت وجود است هنوز در بین نبوده
خاص نیز کمالی هست که او از مزوا ولی است که بالیقین ضالین ومضلین ومحدین ومزندیقین باشند والی الان او را
بیقین بامزند کور حاشا نگشته وکسی از کتب او را دیده درین باب بهتر ین از خان بلکه اطمینان گردیده لاکحول ولا
قلبه طن ولا تحسین ظ هو فی ذلک علی التصدیق والیقین وشاید که ظن مذکور بها وجود انیمه جمع قطعیه که در بیان
عبارت ذکر کرده وبا بی خود بدایه لیقین نگذاشته مبنی بران باشد که تصانیف او در تفسیر وحدیث بنا بر آنست
که صوفیه اند وآنچه حقیقت جامع الاصول باشد لازم مراعات این سلسله نبوده لیکن بنی تعالی کتاب عزیز مبین
قل لا اسئلکم علیه اجرا ان هو الا ذکری للعالمین ان هذا لهو القصص الحق وما من الله الا العزیز الحکیم
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک
سبیلا ان الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون واذا رایت الذین یخوضون فی اعراضنا فاعرض عنهم
حتی یخوضوا فی حدیث غیره وقل ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین ان الذین یلحدون فی
آیاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیامة اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر
ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم وانه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم
حمید ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل من قبلک ان ربک لذو مغفرة وذو عقاب الیم ولو جعلناه قرآنا اعجمیا
لقالوا لولا فصلت آیاته ءاعجمی وعربی قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء والذین لا یؤمنون فی آذانهم وقر وهو
علیهم عمی اولئک ینادون من مکان بعید ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی
بینهم وانهم لفی شک منه مریب من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها وما ربک بظلام للعبید الیه یرد علم
الساعة وما تخرج من ثمرات من اکمامها وما تحمل من انثی ولا تضع الا بعلمه ویوم ینادیهم این شرکائی قالوا
آذناک ما منا من شهید وضل عنهم ما کانوا یدعون من قبل وظنوا ما لهم من محیص لا یسئم الانسان من دعاء
الخیر وان مسه الشر فیئوس قنوط ولئن اذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته لیقولن هذا لی وما اظن الساعة
قائمة ولئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی فلننبئن الذین کفروا بما عملوا ولنذیقنهم من عذاب غلیظ
واذا انعمنا علی الانسان اعرض ونای بجانبه واذا مسه الشر فذو دعاء عریض قل ارءیتم ان کان من عند الله ثم
کفرتم به من اضل ممن هو فی شقاق بعید سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط
وغیره از آیات بینات وبراهین ساطعات ودلائل قاطعات که در مذمت بدعت وضلالت وارد شده ومجتهد از
تصانیف شیخ وملا عیان میکرد پس مجتهد از اولا لفضول بر رعایت این مذهب که او را بر سند
اجتهاد نشانید بجا آورد وفرو زدانست وخیالی نکرد که شیخ او در دشمن خانگی بودن ابتین کرد مصرع
سابق الاقدام است کما لا یخفی علی ذوی الافهام ازانجمله انکه بالاخر پیر فرتوت نابینا روبود عنکبوت

در بیان حال علمای مذکورین بمقابله ضالین و مضلین چنین اجمال در اجمال و اجمال در اجمال مقتضی آنست
همینگوید و میگوید که جماعت دیگرانند که قایل بوحدت وجود بنودند و بر حسن ظن در حق بعضی از صوفیه
قناعت ورزیدند و گمان تصوف شان نداشتند یعنی اگر این گمان میداشتند از حسن ظن مذکور اجتناب
میکردند و گردان نمیگردیدند پس از روح این پیر فرتوت باید پرسید که ترا چه افتاد که چنان نسخه نظر را از مطالعه
مجالس المومنین وقت تالیف رساله ذوالفقار قاصر کردی و آن عبارتی است که از آن مستفاد میشود که
یا وصف کار گهه چنها و در مجالس المومنین لکهنو کتاب مجالس المومنین را ندیدها لانکه بیشتر تمهید جواب رصوارم المهاک
همین است که آدمی تا کتب فریقین کما ینبغی نه بیند و نه شمارد تالیف را بزرگ نه بیند و هم وقت تالیف شهاب ثاقب
نگاه ازان دوختی و فرمن فیض مولای خود را اکسیر سوختی و این اجمال همانست که منت آن بر حضرت صاحب
تحفه اثنا عشریه مرشد البرهه در رعیقده چهار دهم بدستی و این عبارت فصحه بلیغه دران نوشتی مصداق
قدر دانی سادات بارهه که بعد از شنیدن نظم فرزند خود گفته بودند که اگر توانی بقران مجید ملحق گردان تا قیامت
یادگار طاعت تو باشد که ایضا قول او اینکه و حالا انکه بقصد ایشان در معنی اعتراف است بانکه اهل سنت
قایل استحاد و منند و این در حقیقت تصحیح استاد دیست که از علامه حلی بوقوع آمد پس تخطیه استاد و بجاست نهایت
انکه بگوید که اهل سنت قایل باتحاد و شفعه اند لیکن مراد ایشان ازان معنی صحیح است نه باطل
همانا که این قسم اجمال و عبارت را از افاده مرام ایشان جهت آن رونه دیده است که چون شیعه ما را منتقص
و منکر سازد و برای ایشان جای قرار نماند و بگوید که غرض ما ازین عبارت چنین است نه چنین فاعتبروا یا اولی
الابصار بلاخت این کلمات بر عقلای منصف مخفی نیست و اصلاح این عبارت فقط بوضع لفظ سنی بجای امامی صورت
انصافی پذیرد و مسکار عذار لفظ بعض موقوفیه بگوید و حسن ظن را بظن خود نه باذعان و یقین خویش
استناد می نماید حالانکه باعتراف ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی انیهمه علمای امامیه از خرمن شیخ اگر خوشه می چینند و اطاعت
و انقیاد ارشاد و سهو ارجان و دل او می گزینند که مجتهد و حقانی او را شیخ الکفر وصف نمی نماید پس انیهمه علما
مثل شیخ بهائی و تقی مجلسی و دیگران از اهل بتاهی همه فضله اعراب باعتراض خواهند بود و در حق ایشان
از اهل صداق این آیت کریمه خواهد شد خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه معنی آیت کریمه این است که بگیرید زنین جهنم خواهند فرمود که گردنش کنند
او را طوق در گردنش بیندازند و در انبار آتش جهنم در آرید باز زنجیری که پیمانش ان هفتاد گز باشد محکم ببندند تا پشت نگردد و اند استاد کلینی از امام صادق در تفسیر خود نقل کرده
که اگر یک حلقه ازان سلسله که طولش هفتاد گز است بر دنیا بنهند البته تمامش از التهاب
و سوزش آن گداخته شود و در کافی آمده که معاویه صاحب این سلسله خواهد بود و چرا نباشد
که فرعون این امت بوده است و صاحب سلسله ازامام باقر روایت نموده که بود م

پس پدر بزرگوار ایشان سوار پس استر بگریخت ناگاه او پیری مست که زرگردنش زنجیری بود
و مردی در پی او است پس گفت ای علی بن الحسن مرا سیراب کن آنمرد گفت سراب بجز خدای
تعالی او را فرمود که شیخ مذکور معاویه بود و پیر مرد پسر است ازان امام که او نازل شد در وادی مبنجان
پس گفت سه بار که خدا ترا نه بخشد باز فرمود که هیچ سید اینگونه نگفته پس پرسید که ترا بچه گناه
چرا فرمودی فرمود گذشت نزد من معاویه بن ابی سفیان گرسنه میشد بسلسله پس دو گرده برای
من زبان خود درحالیکه سوالی می نمود که استغفار کنم و امر زشش طلبم از برای او گفته میشد که این
وادیست از وادیهای جهنم و قتی میگوید که معنی سلسله در باطن اینست که بفتاد کس از ظالمین باشند
در اقوم میگوید که پیر مجتهد و بقالی در آغاز ذوالفقار را احادیث خویش ثابت کرد انچه دانستی از وعید بار
شدید برای تارکین صوفیه کلا و بعضا او نمز از برین ایشان جهادیتا دهم موجبین اقوال ایشان و کسانیکه
رعایت بسهم شان نمایند و تصانیف شان را بدیده نظر دارند و هر که را قدرت بران باشد که نگذارد انها نماید
و عمل بران نکند و مائل شود باحدی از صوفیه یا طایفه صوفی یا او را بجلالت بستاید و به بنالت موصوف
گرداند پس البته این پیر مغان و پیر خرابات و اولادش رئیس آن جامعی باشند که صاحبان سلاسل
و اغلال خواهند بود کما عرفت آنفا و پیشتر این معدن نشینان جهنم از گروهی بودند که تعداد شان
و اسمی اشتمال ابوسفیان و معاویه و یزید و عبد الملک بن مروان و مانند ایشان و هم از خاندان و دوستان
ایشان که بتفصیل همه را وفا نمیطوال گنجایش ندارد والحاصل بعد از جمع کردن تا یفات مجتهد فانی از صوارم
و حسام و ذوالفقار و شهاب و ذکر عبارات خواجه خواجگان مجتهد طغام و اساقی کسانیکه حلقه قرار بر دار
صوفیه خصوصا شیخ اکبر در گوش انداختند و غاشیه طاعتش بر دوش کشیدند بهاری عجیب و
گلزاری غریب نمودار میشود که نظارگیان دقیقه رس از دیدن تناقض و تهافت فادات دلدار
و دلدل ریا بیهوش میشوند و هر گاه مقدمات سابقه باین امور ضمیمه میگردد و جهت شدا و گردان
نمیرسند و علاج گردش چشم این نابکار نمیکند و ریحانی و سوسنی خبر ندهد خواجه حافظ شیرازی
نظر تمنی آید که کس بدور نگشت طرفی نه بست از عاقبت به که بفرهشند مستوری مستان
شما بسیاری ازین تقریرات را چنان دانسته باشی که از سوانح است و لعنوانی بر سر دوش مجتهد مذکور
افتاده که غایم بدیس سر مستا گردیده از انجمله انکه این علما که حسن ظن به بعضی از صوفیه متهم
داشتند و مجتهد را با انهمه کج و کاو عیان نشد که آن اکابر صوفیها که نابودند حالا که حضرات معصوم
هم صوفیه را بر اصول شنیعه امامیه در یک سلک کشیدند و همه را بداغ عداوت خویش داغدار نمودند
پس در ایراد صوفیه نظر را بهام هیچ فایده و ترتیب نمی یابد یا بسبب حسن ظن شان نزد مجتهد
مومنان آن بود که ان بعض را صوفی نگویند این تعلیل عجیب تر از همه عجایب است

تیاز همه عرایب تواند بود کرشایا ابولهب و ابوجهل که در تمرین مجتهد ریاست کفر و شرک و عداوت حضرت
سید الاولین و آخرین با ایشان منتهی میشود و در احادیث صحیحه بلفظ فرعون تعبیر میرود اگر زنده می بود در چنین
یاوگی و کنز و گوئی همکر و ندیر اکه نصوص قطعیه در مجالس المومنین شوستری و کلام ملا محمد تقی مجلسی و غیر ایشان
موجود دال بر آنکه سبب بدیخت گشتن ایشان همین است نه سببی دیگر که مدار علیه این امر شنیع باشد و هو
علی البدیهیات الاولیه پس منکرش را سوفسطای و مسخره آفاق تواند گفت معهذا یاد داری که ملای موصوف
متقدا این معنی در رساله مذکور ست که طریقه تصوف طریقه ترنیه و مطهر حضرات اهل بیت نبویه علیهم السلام
است و همه مخلصان به پیروی آن مامور بودند پس کسانیکه خطه دانی در نصیب ایشان بود از امجد و جهد
فراگرفتند و بمدارج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثنا از ین سبب شد و لین سبب دیگر و
اعتقاد نیک و گمان خوبی صوفیه از ین جهت بهم رسید یا بوجهی آخر و ابواب و فصول در کتاب قاضی القضات
شهید ثالث از ین رهگذر منتظم کردید یا از آهنگ این رئیس طایفه غنیا گردد مطربی دور از ین خجسته سیر
کس و بارش ندید در یکجای ۱۲ راست چون با کش از ذهن برخاست ۱۳ خلق را سوی بدن برخاست
مرغ ایوان رهبر ل ۱۴ پیر پرید مغز ماخورد و خلق خود بره ۱۵ و کسانیکه تتبع کتب پیشتر پای تحقیق و تخصیص
این مورد سای موفور تقدیم رسانیده اند لطف این تقریرات خصوصا اشعار گلستان بلبل شیراز ایشان مخفی
نیست که منقدین تراجم رجال مثل صاحب منهج المقال و غیره در احوال جد اعلای این عبد نفاق پیشه مکرر
ابواب ایراد کرده اند که بظهور نوازی و دیگر لعب بازی بر اصول و روایات این رافضی عبارت از نست و آنچه در حق
از قلم هدایت رقم مجلسی چکیده حرفی هم از ان جنس بطور منونه نتواند بود خدارا ای ناظرین منجتنب از اعتساف و متصف
بصفت انصاف لحتی از در دین باستماع عبارت مولی و اقای این مقتدای رفضه گوش حق نیوش فرا دارید و بلکه
تقریر عجیب و غریب و اکاذیب آن اهل حسن ظن بعض صوفیه را که محل گمان مذکور بودند صوفی نمیدانستنیا دارید که ایا این
عقیده شهید ثالث امامیه که در حکم زندگانست و در چندی از سطور بر شما انکار کرده میشود از جهت صوفیت هست یا از
وجوه دیگر و در چنین امر بدیهی غیر از سوفسطائی کسی چنین یاوه را تواند کرد و کرد نا بت حضرت صاحب الامر بسبب
قدرت قدسیه اخیار نمود و عبارتش بقدر ضرورت بیاد شما میدهم که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صاحب طریقت که در
سالکان مسلک طریقت و موصوفان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد
جواهر زواهر انبیا ایمه هدی صلوات الله علیهم وجود فایض الجود بیطایفه کرام و اصفهای عظام کرضهم الله تعالی
عن الانام ست که بمیامن توفیق از ادنی مراتب خاک با علی مدارج افلاک ترقی نموده اند و از خصیص خصوص
بشریت باوج قبول ملکیت متلقی فرموده اند تا آخر کلام او که طویل ست و هر که تهذیب المنطق دیده
باشد میداند که وصف عنوانی در ین باب بی فضل و قضایای مندرجه این عبارت بلا هر ایحیت
حتی که اعتراف بسیر کلانش کار هر ذی مسکه اجتهاد را سهل آراید بکتاب طعن الرماح در مبحث

فدک جائیکه حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث مسرود ست عنوانش را بچه طور مزین می فرماید حقیقت این است
که چون مجتهد دهقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هر چه خواسته بسبب دهن دریدگی گفته و
اگر دید چنین چاوید پس برای ثبوت جعل مرگیش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید کما لا یخفی
انهمه غفلت و بی تمیزی را کسانیکه صحبت استادی سید نجف علی فیض آبادی دیده یا باخبار متواتره شنیده اند
یاد دارند که چون جناب شان در تقریب کردن خدائی فرزند خود در لکهنؤ قدم رنجه کردند و برای ملاقات پیر
حرین تشریف بردند و رفته رفته مباحث عقاید نجفیه را بپای تحقیق پیمودند و نوبت بدان افتاد که
بهر طریق مجتهد جایسی تغییر عنکبوت پنادجی بر دمعداق دلالت عین مناقض میشد ولیکن بکتاب رجوع
نه نمود و معنی عبارات موالی خود را چیچ نشناخت و شهاب ثاقب را بعضی از تلامذه سید موصوف بفیض آباد
آوردند و قرارت آن شروع کردند پس خمار مدرسه روبروی نفیر مثل میر امان علی میخندیدند و قس علی
هذا چون اساس الاصول را میدیدند و صوارم را از غلاف میکشیدند دو این امور قبل از زمان بود که سفر
بلده شاه جهان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق بحث
اتفاق افتاد الحاصل این امور عجیبه کمتر از کسی صدور یافته باشد که پیر دهقانی بدان مبتلا شد مگر اولاد او
چنانچه طعن الرام فرزند اکبرش حزین چار باب اجتهاد و ناظم هفوات مهملات غرور و وشداد بران رسوایها
دانست و تفصیلش در نقض طعن الرام نگیا بنماخواهی یافت و بی اختیار خواهی گفت که طشت از بام
افتاد و نیز تفسیر بر دیباچه باشد که بی شائبه مبالغه عینه عادله است بر سفاهت و خطای این عدیله واز
مطالعه این کتاب ثانی اگر شخص نام اتفاق شود اعتقاد او همین قوانی کرد که مولف آن جناب سالیانه تمیما
و بغلا شهرت گرفته که فقط سید علی برادرش در هر دو جلد بتوضیح هواجس نفسانی بالاستقلال و پرداخته
جابجا در امضامین عبارات عناد الاسلام را مذکور ساخته و قلت استعداد شان از کثرت یاوگی ظهور یافته
و اگر اغلاط طعن الرام را کم نزور فضه بالیقین از مجتهد ثانی است بی شرکتی بر مشق مفعول ایرانی برشماری حکم
خواهی کرد که ؎ گفتم جوانی نه کم از گفته سعدی بلکه این دو مثل خوبتر از یکدگر افتاده میخواهم که چگونه
اغلاط هر دو را بپایه اظهار رسانم و از حقایق هر دو بحر دو هم که غیر متناهی را در متناهی کجا یابند ست و متوهم
نشود که او در سن از مجتهد ثانی بسیار کمتر است بلکه برابر است مگر بیک سال و هر گز خردی او بالیقین
بحولین کاملین نمیرسد و در صحبت پدر و استفاده از وی نیز بسیار کمتر نسبت بلکه آنچه سید مرتضی
تمامی یا دهی برادر را در منهج البلاغه آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضی
الله عنهما مقتضی ست ذکرش در اینجا مناسب مینماید و این عبارت را هر چند رفضه میخوانند که
از صفحات کتاب محو کنند ولیکن منصف و عادل مجتهدین و حکیم بحکمت الهیان یعنی عمده
مشهور بابن ابی الحدید مدائنی آنرا آورده و نبذه بسیاری از فسخ آن جمع کردم و در هم

نسخه آنرا یافتم هرکه خواهد بدان رجوع فرماید و اگر رفضه اصرار ورزند که باید عبارت معلوم از شرح علمای شیعه آوردن بعنایت الهی این آرزو هم از شرح ابن میثم بدست می آید پس عبارت بلیغه حضرت امیر بقدر ضرورت از آن شرح باید شنید و من کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس الیه وشکوا ما نقموه علی عثمان وسألوه مخاطبته عنهم واستعتابه لهم قد دخل علی عثمان فقال ان الناس ورائی وقد استفسروني بینک وبینهم والله ما ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه انک لتعلم ما نعلم سبقنا الی شیء فنخبرک عنه ولا خلونا بشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا وصحبت رسول الله صلی الله علیه وآله کما صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن الخطاب بأولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وآله رحما وقد نلت من صهره ما لم ینالا یعنی فرمود که مردم می آیند پس از من و مرا میفرستند و میان من و تو خویشتن بخدا که هیچ ندانم چه گویم با تو چیزی که تو ندانی و دلالت نتوانم کرد بر امری که من نشناسی البته تو میدانی آنچه ما میدانیم و بر چیزی سابق قدم نبودیم نسبت تو پس خبر دهیم ترا و نه بچیزی خلوت کردیم تا برسانم ترا البته تو دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی چنانچه ما شنیدیم و صحبت داشتی یا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه ما صحبت داشتیم و نه بتر بود و نه در عمل کردن اولی از تو و تو قریب تری بحضرت در رحم و قرابت و از دامادی حضرت رسیدی بدرجه که ایشان نرسیدند انتهی رفضه در ابطال حدیث و پشت تاز زدند و بدنام شدند که اگر حدیث مستلزم مساوات دران امور نبود عرق ریزی و ران یعنی چه فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلٰلُ فَاَنّٰى تُصْرَفُوْنَ علاوه جناب امیر در مناظره حضرت پیغمبر فرمود هر چه از کلام مخالف مفید شود بر چین و خبرش را هرگز مبین تکیف معامله تقریر بآقرار تغیر نفس بستا الی خیر ذلک کما لا تجفی علی اولی الابصار العرض در رتبه تالیفات هر دو نزد من نسبت بکور بر اندلی سید علی در وجاهت و صورت غالب است و در حسن تقریر هم پایگاه او رفیع تر است وغیر از فهرستی و لاغری تفرقه نتواند کرد چنانکه در باب کمال خجندی و اصفهانی که یکی از ایشان دار زیش بود نظم کرده اند دو کمال اندر جهان مشهور ۱۲ آن یکی زاصفهان ذکر خجندان یکی در غزل عدیم المثل دان ذکر در قصیده بی مانند در میان علوم یکیرا نسبت فرقی مگر بموالی چند و تقریر بیانی انچه از هنر دو بگوشم رسیده با یقین طلا تفتش زیاده بر اول مگر انصاف اینست که بسا دیده باشی که عالمی در عربی و فارسی دستگاهی در تحریر دارد و در زبان هندی چندان حماست ندارد و چون هر دو را در تحریر آرد و تمرینی نیست اگر بجبهت دهقانت باصل خود کرایند دلیل بر کمال اینی ایشان خواهد آمد که بار بار انتهی الغرض هر کسی را کار دراکی پایه بلاغت در سر باشد بتفسیر زیر و بینات رجوع فرماید که در حقیقت کتاب مذکور بحیث حصول قوت قدسیه که بشرط اجتهاد دست کمامر از مجتهد ثانیست و بر تقدیر تسلیم تو انگفت که دو برادر یعنی در امور دینوی شریک یکدگر باشند تکلیف در کتاب دینی که پیکانگان هم برای تحصیل ثواب اخروی اعانت و شرکت مینمایند از عجائب نیست بلکه تفضیل آن ما بسته از غرائب است و

دانیم دیده باشی که دو برادر چیزی شریک باشند و در بجا آوردن امری دینی یا دنیوی عرق ریزی کنند
برند بعد از آن بوجوهی چند در چند مختلف شوند و بعداوت برخیزند که خون یکدیگر بریزند و این امر خیلی بلکه
دیده و شنیده است که از خاندان اجتهاد باشند چنان گویند که مثل فارسی هر کس را یاد ایدکه در فرع گوید بزرگ
کما اشرنا و در نیمقام بکاشف اللثام عن تلمیح المجتهد المتقدم گفته ام ۱۲ تا کی میسر شود اینمقام با
کربا بن است خلاف ست و جنگ و تای لفظ است خطابی است اقتباس از آیت کریمه یا یحیی خذ الکتاب
بقوة و لا بن لهیعة اعتبر فی نتیجه تقریر مجتهد کنیز باید دید که اصل کلام او این بود که سرور فخر مجتهدین
المعنوی شیخ بهاء الدین و ملا تقی و قاضی شوستری را از اصرد شمرد که حسن ظن به بعض صوفیه دارند
نه از جهت صوفیت لبنایت لم یزلی و اتحاد له و براین تقیض آن خواندنشد و ایضا موید فهم هوشمندان
چیزیست که فضلای نامدار شیعه از باب حسن ظن از شیخ بهائی نقل میفرمایند که او همراه شاه عباس بود
تا بزیارت تربیت ابو یزید بسطامی نور الله حضرته رفتند و سخن عالم شیرازی را که گفته بود مناسب
نمی ماند بر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکه کرامت ان بزرگ و ماتمداد انکه مثنوی ملای روم
قدس سره در انجا گزاشته بود و شیخ بهاء الدین گفت که حال ابو یزید بسطامی را از این مثنوی بجوییم و
بادشاه اشاره فرمود تا در آغاز صفحه برآمد سالا ادبروا لطعنه زنی سر بازیزید بود زور دنت تنگ بیدار
بزید پس بادشاه منتبه شد و مانع شرمنده گردید و هیچکس از زیارت ان بزرگ فارغ شد پس ان قضیه
حاضر و ست و از نیمقام عبارت حدیث طولانی که در آن حضرات ائمه فرموده بود تا هر که بزیارت شان رود در حیات
خواه بعد ممات او برای زیارت شیطان و عبادت او شان رفته باشد و هر که به صوفیه اشتناد نماید و چنین و چنان
حالانکه ایشان امر مذکور را توسل بارواح بزرگان میدانستند و هر کرامات و خرق عادات محمول میدانستند
و الحمد لله که بسیاری از امور دین اوراق بطرز جدید ادا شد و حالیا از مباحث اینمقام به بعض از وجوه فراغی هم سند و بحمد
که قاضی در مصاحب خویش نوشته بود و تعلق تبوا فض سید مخدوم شیر لفوز دار دیبا آمد پس اول از عبارات نشان هم
باز بعذر ضرورت بر نقض جواب قاضی اکتفا کرده با پنجه مناسب ایم پذکرش مصروف شوم پس بین انکه صاحب
تواضع میگوید بر نقل قاضی و هب الله نبوره لاعتقاده فی خاتم الخلفاء الراشدین ما هو سجایت لان
به و من هفوات انکارهم الصوفیه حتی ان شیخنا المقبول قال فی درسه دیحرم تصفیه ابیاطن قول
من فی تصفیه باطنه و ازتاضل و ذکر اسم الاربعین یجتمع علی قبله اکثر من اربعمائة و من طنوه مراقبا یقولون انه
تستبدی یوجبون قتله و من طالع کتاب الصوفیه فهو رد عندهم من العامل بالانجیل و التوراة
و لذلک لا تری بینهم الا من قسی قلبه بحیث لو صفعت مرآة ضمیره بصیاقل النور الف سنته
عما زال عنه الصدی قد یقته ابره و ان انکرت ذلک فاذکر اسمهم را قضی بطن فیه صفار و کرامه و من بطن
فیه صفار و کرامة و اشهرت سنه کرامة فهو من اهل السنة با تفاقهم معنا فی ذلک بل هو داخل

فی سلسلہ یعنہم الی شملت کل بروقتی وامّا امیر فضل اللہ الاسترابادی فہو اول دلیل علی عدم امکان ان یکون نحو
ضمیر رابشد در منہ عارق عادۃ لانہ جاور التحف المشرفۃ عشرین سنۃ وہم یجمعون علی انہ اسلم
الرافضۃ واربدہم واعبدہم واعلمہم ومع ذلک فتلہ مسیلۃ الی السب واللعن لم یجعل منہ فی تلک المدۃ
ما یدل علی انہ من زمرۃ المسلمین فی الصغار فضلا عن الاولیاء وامثلہ کثیرون فانکان عالم یہ فیکیف
حال غیرہم وقد یقع ملن متبع السلف الصالح ولم یفارق الجماعۃ فی الاربعین الاولی ولا یقع
لمن اتبع الہوی وفارق البدعۃ فی البعین سنۃ ولانی اربعمایہ حکی مرید الدہی مرشدہ من عدم
الانفساح لہ مع توفی الارتیاض فقال لعلک فی قلبک شیء ممن ہو متناع المعرفۃ یعنی ابابکر الشبلی
فرفعہ عن قلبہ وانفتح لہ وشل نہ دالحکایۃ فی سالاولیاء کثیرۃ لایخفی علی من تتبعہا وبحثی فی خصوصیات
الروافض مایوید ذلک تحصل قول میرزا مخدوم شریفی رحمۃ اللہ علیہ وعلی ابایہ درفارسی انکہ دراز یادکردہا
رفضہ ایشست کہ انکار صوفیہ صافیہ میکنند باانکہ شیخ شان کہ ازکمر فریب کشتہ شد یعنی در لباس تقیہ
دام پلنے پیچید و دانہای رفض وی افشاند و پس از مدتی انیعنی محقق شد و بسزائے خود رسید در زجر گوید
کہ تصفیہ باطن حرام ست پس دلیل ست مرکسے راکہ بکوشد دران و ریاضت اختیار کند و نام اربعین بر
زبان آرد کہ ہجوم بر قتل او نمایند و اگر گمان کنند کہ کسی حرافہ میکند گویند کہ نقش ہندی ست
و قتل او واجب شمارند و ہر کہ رابینند کہ کتاب بقصوف بدست دارد و بدرند انند کفرش از کسیکہ عمل کند بتوریت
و انجیل و از ینجاست کہ نخواہی از روافض دید بگرایل قساوت راکہ اگر رنگ قلبش زدائی تا ہزار سال
قادر نشوی ہر انکہ نوری حاصل شود او را بقدر سوراخ سوزنی و اگر باور ست بنا بیدباری یا کون
نام چیکسے از روافض راکہ صفائے و کرامتے دانشہ باشد و ہر کہ صفائی دارد و کرامتش مشہور باشد
نخواہد بود مگر بسبب بالاتفاق بلکہ او نزد ایشان ملعون ست کہ ہر مومن شیعے او را لعن میکند
اما امیر فضل اللہ استرابادی پس حالش برابر ہزار دلیل ست بر انکہ ہیچ کسے را از روافض صفائی
حاصل نمی شود و نہ از وے خرق عادتے بظہور میرسد نگاہ کن کہ او تا بست سال مجاور خیزر و
حضرت مرتضوی بود کرم اللہ وجہہ و اجماع بر آن دارند کہ مثل او در طایفہ ایشان چنین عابدی و زاہدے
و عالمی ہم نرسیدہ با انیہمہ قلت مثلث بسبب طعن صادر نشد از و درین مدامیر کہ ولادت کند بر آنکہ
او از زمرہ مسلمانان باشد در صفا چہ جائے اولیا و مانند اولیاء ے باشند کہ نام صفا حاصل
نخنند تا بدیگران چہ رسد و حاصل میگردد بسے راکہ ترک نکنند جماعت را و اتباع سلف و
صالح نماید در اربعین اول کہ حاصل نشود تابع خواہش نفس راکہ مبتدع باشد در چہل سال
ندر بیاید قصد سال آوردہ اند کہ مریدی نالید پیش مرشد خود کہ باوجود کشیدن ریاضتہا چیزی مفتوح
نشد فرمود کہ شاید در دولت غباری باشد از شیخے کہ او واسطہ فیض حضرت پیغمبر ست علیہ الصلوۃ والسلام

بسوی امت یعنی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پس ہمین کرا آن اجتناب کرد در نور معرفت بر روی او
بکشاد و این حکایات بیش ازین بسلوک اولیا راہ نمایش آمدہ بنظر تفحص کنندگان مخفی نیست و در عقوبتہای
رد و نقض مویدات آن خواہد آمد و راقم گوید کہ حکایت مذکور مشاکل حکایت من باجناب استادی سید
نجف علی نیض آبادی است کہ چون ذکر شاہ عبد الرحمن نجابی کہ سنی بود در مسجد ہند این در ین
بلدہ یعنی لکھنو در فیض آباد آمد تصویبہ قال شارح صوف یعنی قول بوحدۃ الوجود فرمودند گفتم بر فقیر چگونہ حالے
شود آنچہ در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود کہ بالا دانستی یعنی صوفی حقیقی نشود مگر شیعی و
بالعکس تا برای مباحث شیعہ وسعی وقت نصف النہار قرار داند و فاصلہ برد و مکان گویا بعد المشرقین
بود پس در وقت مذکور کہ لب دہان نخوشیدی و مغرور استخوان بجوشیدی میر فرمودند چیزے چند رد بروی
سید غلام رضا و پسر میر مشار علی از امر مباحث بسیار آنچنان بوقوع آمد کہ بے اشد ضرورت ذکرش
مناسب نمی بینم کہ حق استادی شان بر گردن منست رسیدم بر ذکر عبارت مصنف قائلے کہ تن بقضا دردہ و
بلکہ ریاست مقامات بردہ ثمن امیہ ہدات علیہم من السلام والتحیات شد اقول فیہ نظر للان نسبۃ انکار نا
الصوفیۃ افتراء وذلک لان الشیخ قد قال فی کتاب المکاسب من الدروس عند تعداد بعض المحرمات کالکذب والکسب
لغیر بمتہ قال اللہ وجہا لمومنین الا غیر ذلک مما یحرم لصفۃ النفس او ازالۃ النفس والظہار وہو ادعاء السود والریب انہ ممنوع عقلا
وشرعا بقولہ تعالے فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ فالقول بحرمۃ تزکیۃ النفس بہذہ
المعنے عین التصوف وتصفیۃ الباطن وہذا الرجل فہم منہ حرمۃ التصوف ثم دعاہ الجناۃ والتعصب الی
تبدیل لفظ النفس بالباطن بصیر ظاہرا فیما فہمہ ونعم ما قیل ؎ وکم من عائب قولا صحیحا وآفتہ من
الفہم السقیم ؎ وکیف یعقل نسبۃ انکار الصوفیۃ الی مشائخنا مع انہم ما سرہم ذکروا فی باب الامۃ من
کتبہم الکلامیۃ من فضایل علی ان جمیع الصوفیۃ وارباب الاشارات والحقیقۃ یستندون الیہ فنعم
ما ذکرہ العلامۃ الحلی فی کتاب کشف الحق ونہج الصدق علی طایفۃ من الصوفیۃ حیث قال فی بحث
الصفات الشریفۃ انہ تعالے لا یحل فی غیرہ ولا یحل غیرہ فیہ خلافا لبعض الصوفیۃ حیث قالوا بالاتحاد
الشیئین بشیء واحد وخالف فی ذلک جماعۃ من الجمہور فجعلوا بانہ تعالے یحل فی عباد العارفین حتی تمادی
بعضہم وقال انہ تعالی نفس الوجود وکل موجود فہو اللہ تعالے وہذہ عین الکفر والالحاد انتہی کلامہ
وارد مثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمہور من المتکلمین بل من محققی الصوفیۃ ایضا
حتی ان الشیخ علاء الدولہ السمنانی قال فی مکتوب الی وصلت یوما فی مطالعۃ کتاب الفتوحات فی
مباحثہ الی قولہ سبحان من اظہر الاشیاء وہو عینہا فکتبت علی حاشیتہا ان اللہ لا یستحی من الحق
ایہا الشیخ لو سمعت من احد یقول فضلہ الشیخ عین وجود الشیخ لاستاء منہ البتہ بل تعصب علیہ
فکیف یسوغ للعاقل ان یشیب ہذا الہذیان الی الملک الدیان تبالے اللہ توبۃ نصوحا

لتخرج من هذه الورطة البوعيرة اى يستكف منه الدهريون والطبيعيون والبوتانيون والسلام
على من اتبع الهدى اى تتبع الهدى وايضا فان كثيرا من الفقها المتشرعين من اهل السنة والجماعة حكموا
بتحريم التصوف ايضا فان ابن الجوزى كفر الغزالى لاستحسانه طريقة الصوفية قال صاحب
المواقف رايت لمولى عبد الرزاق الكاشى فكان ينكر الحلول والاتحاد ويقول ليس في
الدار غيره بارو هذه العذر اشد من الجرم لى قوله ومن هذه كلامه كيف تبالى بسند انكار الصوفية
فان هذه العبارة مرت قبل ذلك فلا حاجة الى ايرادها ثم قال القاضى مجيبا واما ما ذكره من
ان الامير فضل الله الاسترابادى لم يحصل له صفاء الباطن مع قلة تامله الى آخره والطعن
فلعل ذلك يوجد احيانا كان لاصل شامة قلبه مثلا الى آخره من سبق من اعداء الله تعالى لاته
شرك خفى لا يجتمع مع الصفاء الحقيقى كما لا يخفى واما ما ذكره اخرا من عدم افتتاح بعض المرتدين و
واستكانة عند مرشده فلعل ذلك المريد والمرشد من الطائفة النقشبندية الذين يوجبون عليهم و
على الناس بعض على ثارة بقدر بانته وثارة بقدر شعره ونحن نعتقد انهم من جنتم الله على اقوالهم
وعلى امتهم وعلى انصارهم عياذا بالله من اعادنا الله من العناد والغواية ثم من المضحكات ان يكون
ابا بكر مفتاح باب المعرفة مع الاتفاق على ان الصوفية منسوبون الى على عليه السلام وان الخرقة
منسوبة اليه وهذا امر احدثه النقشبندية ثم نعم القاضى رطل بوق على الغنيمة الرفضة وقال فى صفة
النقشبندية الماوراء النهرية وخاصة سلاطين الازبكية الذين يوجبون على القسطلانية بعض الجهة العلية و
هذا هو السر فى انكار الشيعة الامامية لبيك اطال الله تعالى المفضلة الجهنمية حاصل جواب جناب قاضى رطل بوق
انكم دعوى انه معنى كه ما انكار صوفيه مى نماييم افترا ميست بر ما كه شيخ كتاب در مكاشيف ما در دس چنانكه تعداد
محرمات از دروغ و دشنام غير مستحق و تهمت و هجو مسلمان وغيره ميكند ميگويد كه حرام است نه كبيره نفس يعنى
انها ستايش خويش فى بى شك اين امر عقلا و شرعا در ست نيست حق تعالى فرمود فلا تزكوا انفسكم
هو اعلم بمن اتقى يعنى خود ستائى مكنيد كسى اخوب ميداند كسى را كه متقى ميباشد پس چنين حكم ممنوع عين
تصوف و تصفيه باطن ميست و صاحب فواتح خلاف تصوف راست و خيانت او متعلق شد كه بجاى
لفظ نفس ما طن آورد تا ظاهر باشد در فهم او چنانچه شايد گفته كه ببايد باشد كه سخنى درست باشد و عيب ان
بيان كنند از جهت فهم ناقص پس صاحب فواتح سبب اين آفت و اين مغلطه گرفتار شد و چگونه
تواند شد عقلا كه علماى ما انكار تصوف نمايند حالانكه شيعه بالتمام در باب امامت بكتب كلاميه
ذكر كرده اند كه از فضايل جناب امير ميست كه جميع صوفيه و ارباب اشارات و حقيقت مستند امد
بسوى آن جناب راقم گويد كه از ينجا باستشهادت معلى مثل مشهور الكفر ملة واحدة عيان ميشود يعنى جناب
محدثين ايشان سبب تابانى و درخشانى نور جناب امير را اظهار كفر و كتمان ايمان قرار داده انند

متکلمین رفضله از فضایل شریف این نسبت برگزیدند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع الحاد و کفر است
بخدای عزوجل که بار دیگر که بزیارت آنجناب مشرف گشتم دیدم که صاحب تحفه در لباس فاخر بخدمت آنجناب
ایستاده هفوات فقیه میرزا را بیارجی مجتهد حضرت شاه مردان بر خلاف عقول شان میخواند و بازقاضی شوستری
برای تصدیق مردم دایمه در پرگوئی و دغن پروری لفظ تحقیق مینهد و که همه شیعه صوفیه را مستبد بآنجناب میدانند
بلی اینقدر نیست که شیخ علی در تنبیه الحق و کشف الصدق انکار کرده بر گروهی از صوفیه جائیکه گفت بمساوات
صفات تنزیهیه که خدای تعالی متحد نمیشود بغیر خود و اتحاد بدیهی البطلان است که محالی است کشتن دو
چیز یکی از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته اند که او تعالی یکی تواند شد با جسام عارفین یا آنکه مبالغه
کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است
و چنین ردود قدح از متکلمین بسیار وقوع پذیرفته بلکه از محققین صوفیه نیز شیخ علاء الدوله سمنانی در مکتوبی
نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدا که ظاهر کرد اشیا را
حالانکه او عین اشیا است در انجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فضله خودی نخستناک
نواهی شد عاقل را چگونه جایز بود چنین ندیان تو به خالص بکن و ازین بیار سوی به هلاکت رسانی
شوکه ازان و هر سین و طبیعین و دیونامیین بیزار میشوند و نیز اهل سنت تجریم تصوف قائل اند
و ابن جوزی تکفیر میکند امام غزالی لسبب انکه تصوف را مستحسن میدانست و صاحب واقف گفت دیدم
مولی عبد الرزاق کاشی را که انکار حلول و اتحاد مینمود و میگفت لیس فی الدار غیره دیار بعد از ین
قائمه اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان برشمرده و توصیف ایشان در رجه بدرجه بعمل آورده چنانکه
اولا داستان حاجت اعاده باقی نمانده و انکار صوفیه از علمای امامیه مستغرب و مستعجب تعیین کرده باز گفته که
اما انچه از حال امیر فضل الله استرآبادی آورده که او را صفای حاصل نشد با وجودیکه قلب میلش بسوی سب
و طعن پیش شاید که اگر صحیح باشد نبوده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سب اهل استحقاق از
دشمنان خدای تعالی زیرا کان شرک خفی است صفای جلی با او کی مجتمع شود و حکایت شکایت بعضی
مرتدین نزد مرشد خود شاید ازان باشد که مرشدش از کرده نقش ندیده خواهد بود که واجب میگرداند عموما
و خصوصا بعض جناب امیر اگاهی بقدر انار و زمانی بقدر جو و ما اعتقاد داریم که ایشان مصداق این آیت اند
خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ پناه میجوئیم بخدا از
تلاوت و کجروی باز انا مور مضحکه انست که ابو بکر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر انکه صوفیه
منسوب اند بسوی جناب تقوی و حرفه منسوب است بآنجناب و این امریست که احداث کرده اند از نقش ندیده و در مقام
حضرت قاضی رطل بوق جنا سوق الشوح از غایت جوع و هیجان آمده دشنامهای غلیظ داده و هو سنا بگفته و
فضلات خنازیر خورند باز در لعن و تبرا علمای ما دار الظهریه و سلاطین ما بکته که تسلط تمام هر گونه بر مظلومین

نیاسیتند تحقیق نمودند اقول و بالله التوفیق قید نقل قاضی نور الله بشوره در صدر کلام از آنجهت بتوقف
آمد که جمعی از ثقات نامبرین هم نوافض الرفض را کتابی مبسوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی سوشتری
مولای دهقانی فانی و زمانی در دعوی تشیع اکابر اهل سنت چنانچه دأدأ دعوی کرده حتی که خود بعض علمای شیعه نام او
شیعه تراش نهاده و باجداد این لقب قبل ازین نقل جرده اند کتاب مرزا محمد دهم را نیز در بعض مقامات بطور خود ساخت
ما صور تی چو البش بهم ساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا سازگر خویش را تدارک هم فرماید نعوذ بالله
من هذا کالبیس اللعین و ما هو من المفترین بعید و کسیکه در امر مذکور بفیاد کلام خود بر ساخته و پرداخته شیخ مجدی مهند و
دعاوی را برای اثبات قدامت مذهب تشیعه بسوی خود کشد و او در بن امور چگونه دین نماید و بفرض محال اگر صاحب ورد
چنان نوشته و اراده کرده باشد انکار ظاهر فمی را در رساله فارسیه که در اربعین شتم و چیزی مفتوح نشده و همچنین انکار
متمالات صوفیه در دو قدح بر مذهب ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ملا محمد تقی گفت که
سبب عدم افتتاح آن ست که تدابیر موجوده در معنی همان ست که صاحب نوافض یاد فرموده و از بنجا حالی از بکار صوفیه در زهد و
عبادت هم توان دانست که ملای ظاهر فمی را صوفی کش لقب داده اند و مثل مشهور ست که خود کرده را دوا نیست
و اعجب کل العجب که کلینی امام المحدثین هم مذهب صوفیه را محدث می پندارد چنانچه مجتهدین بلده مدانند پس معلوم نیست
که از طرف قاضی چه جواب توان داد و کیفیت که مجتهد دهقانی بدل الاحتجاج چنین نماید بر کفر صوفیه و باز کر احادیث عترت طاهره
بنویه علی صاحبها و علیهم الاف التحیة و السلام و الاتحیة کفر و زندقه ایشان ثابت می فرمایند کجا عرفت سابقا و لاحقا و پیشوای
مجتهدان مولا اسوسنی آنچه تحقق و قطع کرد اول دلیل البته که این طریق نزد جمیع امامیه از جناب مرتضوی ماثور ست پس
قدم بکر رشته بر طور امامیه یعنی هم تصحیح پدر باو عجایب و هم باعتراف مولای دهقانی ثابت شد که امام امامیه این بیت
مقدسین بحر و معلم صوفیه بوده اند و کسیکه صوفیه را بکفر و الحاد نسبت کند و شیعی باشد خارج از دایره دین و ایمان است
و اگر علمای رفضه در نیمقام نیز چرخ بازی و کاوه سازی بعمل رندو فرمایند که لازم نمی آید که بر صوفیه صوفی باشد
گویم که اکنون هر چند رفضه اثنا عشریه زمین را بآسمان برد و زند و هن فولاد سر در را بگویند
لازم نمی آید که مذهب ایشان معاذ الله مذهب حضرت خاتم الخلفا الراشدین باشد فکیف که بر ات عصمت
بر شاخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بست پنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه
و روایات ایشان در نهج البلاغت و کشف المعمو غیرهما از نوع مجمع علیه فریقین وزارت خلفای
متقدمین بجان لبیک حضرتی منتظم میفرمودند و در حقیقت بر زبان منافقین تشنه خون ایشان بودند کما عرفت فهموا
پس اینهمه لاف زنی مجتهدین و مرزبن که هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که هزاران کس در مشارق و مغارب
در دیار قریه و بعیده رائی مذهب شیعه باشند و با اینمذهب مستند باسنجناب و ذریه طیبه اشتهار داشته
شان بیکار و رایگان رود منقلب ست و بعین هذا التقریر بلکه بطریق اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند
که هر صوفیه یا جمیع سلاسل غیر از نقشبندیه مستند باسنجناب بید و خرقه صاحبدلی و در دیشی را باسنجناب

میرساند دبدیہی البطلان است در مشارق و مغارب منتشر شد و از اشاعشریہ کمتر یقین حالانکہ مجتہدان
کثرت ایشان اعتراف نمود و کما مر آرمی رفضہ کلمات متناقضہ میگویند کہ جناب امیر را اولاد انجاد ش تقیہ میکرد
پس اختلاف می اند تقدیر سایلی را جواب میدادند و دیگر بر اختلاف آن و سوم را خلاف ہر دو کما فی الکافی
و آن مستلزم ضلال بل اضلال شائست معاذ اللہ و از نجا دلیل صوفیہ جاری شکل بر حقیت خویش بطریق اولے
و بدین عنوان است دلیل تمسک امیہ چہ کمر مت اہل سنت و قلت رفضہ خود از کتب فریقین واضح است و عیان را
چہ بیان ہمانا و قتیکہ بہ تشیل شیر و سگ نیز مبین شد فلا یعنی ان یتبع کلب الان یکون کالجلسے المتقول و کسا کہ
لکستور پس محال است کہ قول علما و شیوخ و سادات ما کہ نسبت بجمیع عوام و خواص رفضہ در ہر طبقہ بزار چند
و ایمہ را در چہ بدرجہ اکابر خود شمار ند قائل اعتبار نشود و ہر چہ رفضہ کالعدم یا دگی نمانیا تعین کرد و تکلیف
کہ محدث بود و کما مر مرا گاہ حالانکہ امیہ را صنی بر فضا دہ دف نیز قضا باشند و دینا را پشت ہمیار نشند چہ جای تقیہ و ضلال
امت محمدیہ حالانکہ متصفح نیک میداند کہ چنانچہ ایمہ پیشوایان نے رفضہ را لعنت تبرا میکرد ند انہا دارد لعن و
و یگفتند کہ امر امیہ ہمین است و عذر شان ہمانا عت نزد شیعہ نزد یکر ست یعنی حفظ جان و ناموس
بخلاف عذر شیعہ در بارہ لعنت مقتدیان خویش زیرا کہ سنیان دوستدار اہل بیت بود ند چون ایمہ کسے را
از رفضہ لعنت نمود ند البتہ زندگی او بحز ساایمہ قسم میخورند از دست سنیان مشکل شد کما مر مجملا و مفصلا فی
ہذا الکتاب وغیرہ پس ہر دو دلیل بعنایت باری بطریق اولی جاری است و اگر بخن شیخ علے امامیہ در کتاب
مذکور رد و قدح در بارہ اتحاد و حلولیہ کردہ و در حقیقت بر صوفیہ اہل سنت وارد می شود بر حلولیہ و اتحادیہ رفضہ ہا فرض
وجوہ متوجہ است چنانچہ بر ناظرین کتب تفتیش نیست کہ بسیارے از شیعہ حلولیہ و اتحادیہ گوشہ گفتہ اند کہ بر اعتقاد شان ناسوت
بلاہوت یکی شد و محققین رفضہ فضایل جناب تصور را از مفہوم نشمرو میفرماید و دادا فتر ابر امام شافعی میدہند کہ چیز
عالم را ماہیت مرد بود کہ خالق او کیست خداوند تعالی شانہ یا حضرت علی کرم اللہ وجہہ بین بینند کہ شان آنجناب بکجا
رسید و قول شاعر مزبور بین دلیل خوب مطبق شد عرسایلیکہ کریست از بہار ش چیدہ است و برای شکستن رگ
گردن شان حربے کافی ست کہ کار جناب امیر را بلو بیت کشند بخلاف جناب خاتم کہ بدان مرتبہ متر تی نگردند
سخن ہمین است کہ مقرر می را علاجی ممکن نیست و چنین شاگردان جلد لتدین بسیار اخصوصا کہ با وجود کمال
در شاگردی اورسند و مورد صلہ صحت و آفرین او باشند زیرا کہ اسلم کہ آنہا از صوفیہ حقیقت اہل سنت
باشند نہ ہمین کہ آنہا باعتراف مجتہدین کسے را غیر نمیدانند و حلول و اتحاد دلیل غیریت ست چنانچہ
از کلام شیخ علی نیز بوضوح می انجامد و فقید مذکور ما خوذ از تفسیر ہائے علمائے شیعہ و کبرای ایشان است
چنانچہ دانستی کہ صاحب جامع الاسرار باعتراف جناب قاضی رطل بوق ہمین مے سراید کہ معنے
حقیقے کسے نیست مگر شیعہ امامی پس چنانچہ کسی او را الزام نتواند داد کہ پیشتر ہی ما دیدیم
کہ شیعی امامے بود و صوفی نبود و بالعکس در نجا نیز الزام اہل سنت بعد از تقیید مذکور

وارد [illegible] که قبل ازین گزشت که خود کرده را دوا نیست فکیف که خود اهل کمال گفته باشند انچه
دال بر آنست که اشکال اتحاد و حلول مع هذا در کلام شیخ علی و فهم و ادراک قاضی شوستری نجاری
دیگرست بیانش بر سبیل ایجاز انکه تمید جمهور سر اسر برای ایشان مغفرست زیرا که همه شیعه بوده اند
بدو جهت یکی انکه جمیع علما را خواه متکلم باشند خواه غیر ایشان نظر بواقعیت مرغوم بسوی خود دیده اند
خصوصا صوفیه را که عرفت مراد دوم انکه انها قطعا و یقینا نقشبندیه بوده اند و قیند کور میفهمد است
ازبرای مانه می بینی که غایة الامر آنست که گویند که چون ظاهر شان تسنن بود ازین سبب مقید
کردیم گوییم ظاهره ایمه نیز تسنن بود و ورنه نسبت تقیه بایشان معنی ندارد چه جاے آنکه این بزرگان
بانی مبانی رفض را تیقنا ماوقعوا و علی جنوبهم لعنت میکردند و از صحبت خویش میراندند و
دشمنان را در حق ایشان گوش منیفرمودند کما عرفت سابقا و لاحقا فثبت لنهم و هو المدعا بتاید

اے اذهان و صدر شبیهم محتاجا اے التقیه لا کیف کان و انچه علاء الدوله سمنانی گفته جوابش
از کلمات صوفیه ظاهر است که دریا خس و خاشاک و نفیس پاک همه وارد و از همه منزه است عارف
کاشی میگوید ؎ عالم بخروش لا اله الا هوست ؎ غافل بگمان که دشمن است این با دوست ؎ دریا
بوجود خویش موجی دارد خس نپندارد که این کشاکش با اوست ؎ و ذکر قاذورات و فضلات
اهل تحقیق را زیبد نماید که نزد صوفیه خلق و ایجاد همه چیز ظهور چیزی دیگر است کما فی بیته المیفینه
پس ذکر خیس و نفیس را یگان است بقول بزرگے ؎ بچشم مصلحت بنگر نظام ملک هستی را که هر جا
درین وادی ورفش کاویان بینی گویند بطبیب حاذق فکر میکرد که کرم فضله انسان را انچه مصلحت
هر چند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتے نابینا گشت پس از چندی در آن شهر کجا پی در رسید
چشم نابینایان را از سرمه روشن ساختی طبیب نیز بینا شد روزی نسخه آن پرسید بحال از بیان او درین
ریغ کرد طبیب فرمود از سر همه بزبان نهاد و بیان آن شروع کرد و باقی نماند مگر جزوی بحال اول
گفت بعد از غور آن را نیز بیان خواهد کرد گفت ای طبیب حاذق انکرم فضله انسان ما دامت حکمت این بود
مقام تحیر آنکه عارف سمنانی از نوع عرمی فی الظلام است یعنی از بحاد است که شیخ اعرفت مانه خود
تعنت بندی شاید که بر مزید فطانت عارف سمنانی تبسم نمودی و حکایت ملای نامی عبدالرحمن جامی
تازه کشتی روزی این مضمون در وجد خود بزبان حال داشت که هر که پیدا اے شود از دو رو
پندارم تو اے بوالفضولے گفت اے ملا اگر حزے از دو رو پیدا شود ملا فرمود
پندارم تو اے استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه و نیز مناسب این مقام زیر
آیت کریمه وَعَوْرَاتِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این سبعث رامیست رابع
گفته اند خزان سه میت معلوم که معلوم متکلمانست یعنی حق تعالے با همه فرد ها

بذات خود موجود است نه چون معیت اجسام با اجسام که او چشم نیست نه مثل معیت عرض با عرض که عرض نیست به مانند معیت جوہر بجوہر که جوہر نیست نه چون معیت جوہرے اجسام نه چون معیت عرضی با جوہر معیت آرائی روح با جسد که درین بحث می تواند شد زیرا که روح عرض دل قالب است نه بیرون آن به متصل نه متفصل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و بر روح عوارض جسمانی از دخول و خروج و اتصال و انفصال و جزان هیچ وارد نیست و با آنهمه هیچ ذره از ذرات قالب تواند بود که روح با او بحقیقت موجود نباشد معیت او هم چنانه با ذرات عالم بدین مثال است و حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که وارد شود که او تعالی بذات خود در مواضع قاذورات هم باشد گوئیم که اتفاق جمله مسلمانان بران است که آنهمه را خدای عزوجل پیدا میکند و نگاه میدارد و در نه بقائی او محال باشد و این عینی نیست پس معیت مذکور چرا عینی باشد یا آنکه معلوم است که هیچ فعلی از فاعلی در هیچ صفتے موصوفی نیست و ایضاً روح با تصرف دارد در همه اجزای قالب که زندگی بدو منوط است و با آنهمه تعلق بخون و مانند آن پاک است بلکه اگر ذره بدشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است پس فی الجمله معیت او تعالی با همه ذرات غیر متناهی بی تجزی و حلول و غیره بزرگی در امر معنی چه خواهش گفتند گفت تو کجا بدان خسا و خشم مجنون یابد آن دیدار را تا نیابد عشق محبوب پدید کی شود لیلی بجا تونی پدید گر بچشم من نبینی روی او تو بنا سازی ز خاک کوی او انتهی مختصراً من بعد باید دانست که علمائے کلام اعلام از ماهرین فن معبدا نا فکار صحیحه آنچه در کتب معتبره گفته اند بدان میرسد که سالک بر کشف و ریاضات چنین کلمات بمقتضائے بشریت بر زبان می آرد و مظنه اثمینی است که تعبیر از بیان آن قاصر میشود و مطلب چیزے دیگر است چنانچه علامه جرجانی وغیره او در شرح مواقف و غیران تصریح کرده اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت صمدیت تعالی شانه نظم فرموده اند و ستائی زبان از تبیان آن تاز کوتاه از سلسلان نگویند باز یکی باز را دیده بر دوخته گردیده بال و پر سوخته او بنده درمانده رساله علامه شریف قدس سره بچشم خود دیده ام که او در صحبت صاحبدلا رنگے دیگر و رائے دیگر اختیار کرده پس چگونه گفته شود که این اکابر الحاد ورزیده باشند حالانکه بعد از ابتاع شریعت کما ینبغی بطریقت در آمدند و بنده در حق ایشان بطریق احتیاط رائے پیمائیم و بسبب انکه من بسبب اشتغال معلوم که بضرورت شرعے اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که باظهار تحقیق و تعلم می باید که یار اید بکنار ما درین دولت سر همه کس را نرسد یعنی با انهمه ریاضات نیز امرے اختیاری نیست که قطعاً و یقیناً بهر جا برسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و بسیار و سیده

بقول صاحب فتوحات که سالک درجه بلند پروازی بکجا می کشد و عمری فوالیقای انواع ریاضتها چشند
ونقد ایمان بسلامت نمی برد ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ بعد ازین مقام فریدحیرت است که
قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین می گوید که بسیاری از علمای
شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت وجود و انکه وجود خالق همان وجود
مخلوق است و در انکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده
و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملایم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بانکه
وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی
از متألهان ارباب حکمت و کلام بران رفته اند که وجود حقیقیه حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب امکانی است بان حضرت و میگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا زید
متمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتألهین از حاشیه قدیمه بر تجرید تحقیق آن
نموده اند پس حاصل کلام شیخ موجد حکم بوحدت وجود باشد چنانچه اذواق المتألهین اهل اشراق
بان کردیده اند نه حکم بوجود نیز چنانچه مورد فهمیده دمی توانند بود که مقصود از قول شیخ کل
عابد صنم عابد خدا است آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خدا است و صنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدما
بران رفته اند نه انکه صنم خدا است تعالی عن ذلک علوا کبیرا ابن حمدی چند از تاویل
این غلامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشید و بالآخره این سخن بر دیدها
می چشید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس انچه قاضی گفته بود که غدر بدتر از گناه است خواه انشاء
خواه حکایته سر تر جمان فکر فرو برد و درست بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کمتر ازان و هر که بقول
جالینوسی افادات حضرات معصومین ملاحظه کرده البته نیک دانسته که قاضی رطل بوق از دایره تشیع بدر رانده و
دیوار نصب بلکه دشمنان خانگی پیوسته که بدتر ازان باعتراف طالفه کسیبه فاحشه کسی نیست بمفر خود فقه و مشکل تر انیست
که در مصایب و غیره هر دشمن اهلبیت را برعایت قواعد واقیه منطعنه ولدا لزنا قرار داد و پس برای اشاره امر نافرجام
انچه این طغام نوشته بود ۱۲ هر کسی از روی با تمیز دوان نچه کرد ۱۲ گر همه آهوی تاتار است در اصلش خطا است
بسوی او باز میگردد و ازین اشکال مشکل دیگر زیاده تر مانند آتش قمر الی بر مجتهد فانی بدگر دود بالش دین فروش
دنیا خر چنان افتاد که فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ زیرا که چنین جنیث دشمن اهلبیت نبی صلی الله علیه و اله را که چنین
اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی دافای خود قرار دادند و الشان نیز همراه بزید و ابن مرجانه بدرک اسفل نار الحمو
التشریف بردند که قال الله تعالی لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ بعد ازین هر که برین اوراق
نظر خود دریغ ندارد تواند فهمید که قول صاحب نواقض الروافض و من یدافعهم الخ ازین مباحث اصبحت میرسد زیرا که مجتهد فانی
انچه در تالیفات خود شنیده است بزعم اول بر نسبت همچنین تحقیق مجتهد ثانی درین کتاب اشاره و سپاس گزیدن انچه جناب قاضی اقتضا

القضات مفتی خیفه فی الحیات عند الممات دشمن خدا و پیغمبر بسبب کوری الروایات المستفیضة عند اهل الحدیث
فرمودند که نیز اهلسنت تجریم تصوف قایل اند الخ جمله است و تفصیلش آنکه خود اهلسنت بعضی از صوفیه را بردار
کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بدون تکفیر چگونه متصور است و سبب آن غیر از قول بوحدة الوجود
چه تواند شد گویم محمل کردن این فقره ها را مومنین متقین که یومنون بالغیب الصغری والکبری شان شان بود کما هو مقصود
قبل ان الایمه بپا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کرد اران شان گشته و بالیقین در لباس اهلسنت
درکمین بوده اند چنانچه قاضی رطل بوق در تالیفات خود نظر مت بران گماشته و اعتقاد بدان داشته و این
متشبهین بمقتضای مثل مشهور با مریدان رو بسوی کعبه چون اریم چون بترو بسوی خانه خار دارد پیرا
توقیعات مسوله در رقعات مزوره را که بتوسط وکلا جاعلین انواع وحی ارض و سما از ناحیه مقدسه پیامی میرسید چنانچه
کتب امام اعظم طوسی و نعمانی و مجلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی از قدما و متاخرین بران گواهیست نصب العین گرداشتند
و صاحب الامر با قضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود بحکم ظاهر فتوی بران
داد و پیاتکم اهل طریقت لنا کرده اند گفتم ان یار کزه گشت سنوار بلند جبرئیل آن بود که اسرار هویدا میکرد
معهذا احتمال دیگر در قتل و صلب متطرق است یوجوه بسیار که ناظر این اوراق را در ان امعان و غوری بسیار درکار
نباشد و در وقت فتنه ها و مشاجرت پیش می آید و از انجا که خود کرده را درمانی نیست قاضی را در دین معارک چه
مجال که تواند گفت انچه درین عبارت نقل کردیم فان المقری لا یستطیع ان یان یقیل علیه و هو بحر الجمیع البیه
حتی انه یقول فی باب العلامة الشریف ان تصنیف شرح المواقف تصفیح مذهب اهل السنة لیعلم الناس ان اقوالهم و اعتقادهم
شنیعة قبیحة و سلایلهم ضعیفة و معلوم نیست که این جزری رحمة الله علیه کجا تصریح بر تکفیر امام غزالی بجهت استحسان
تصوف کرده و دلالتش قولت ما ازان قبیل که خودش استنباط می نماید و جبر لسبیل است که در میان معنی عبارات
کتاب بخوش گشته بود که آفته من الفهم السقیم و متضمن تحریف و تبدیل یعنی در اصل چه بود و او بکجا برد یا لجمله بدون
ذکر ما خذ و قوت دلالت و تائید نسخ صحیحه حکم قاضی رطل بوق زنهار نتوان شنید که او بیشتر برای سخن پروری
خویش و شکست مذهب مخالف مرتکب امور می میشود که بدیهی البطلان است و نسبت بدان مینماید و معنی هفوات بر کلا
کالنعل بالنعل المطابق دارد دلیس بر بقل و حکایتش که هفوات او فراوان میباشد لقب مبارکش که شیعه تراش است
نزد فریقین نیز هویدا است کما مر مجملا و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر کس هزاران کس را در طائفه شیعه برای
انتساب قدم مذهب خود تراشید و قلوب صاحبدلان امت مرحومه را خراشیده او از تراش و خراش اقوال و
عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هراسد که گفته اند ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد
و عند التحقیق تصوف مذهبی جدا گانه نیست و از عقاید اقوال و اعمال جدید بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زهد
و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب و ورزیدن و چون این امور در اهل سنت سینه رایج و معمول
بود بیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گذشتند آری محققین شیعه نیز دعوی آن دارند و ارکلام

محققین ایشان نیز برمی آید که تصوف طریقی و طوری جداگانه نیست مگر یاد نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته که این طور اهلبیت طاهرین است پس همه شان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات اهل بیت در عقاید و اعمال باتفاق فریقین بر سنن نبویه علی جدهما الف الف صلوة و السلام و الاف التحیه میرفتند و آثار اقدام مبارکش شب و روز می بیمودند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کشد و عقاید ایشان جدا نیست صاحب فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریق اهلسنت و جماعت است و این معنی را از کرامت او توان دانست ورنه رفضه زینهار نمیگفتند که او سنی است بلکه میگفتند که این طور از مخترعات اوست و بحمد الله که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زمان مشهور و معروف است که از انجمله است قوت القلوب و رساله قشیریه و منازل السائرین و کشف المحجوب و احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلاباذی و آداب المریدین و شرح ان و عوارف المعارف و فتوح الغیب و غیران که اگر از اینها عقاید حافظیه و السفینه و غیرالیه و عضده نه عرضه دهند البته توانی گفت که مطابق است و قس علی هذا اعمال و عبادات را که دران مذکور است مقابله کنی با کتب مذاهب اربعه مطابق خواهد افتاد و زینهار کسی نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجرید نصیر طوسی و نهج الحق و منهج الکرامه و شرائع نجم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه انیهم گفته اند که از خواص الامیه است چنانچه بتفصیلش بالا معلوم همکنان گشته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هر چند این امر تعصبی پیش نیست و نزد اهل انصاف بجوی نمی ارزد و لیکن برای شکستن زگهای گردن منکرین که این طور را از ایجاد ملاحده و زندیقین میدانند کجا می آید و حال شطحیات متصوفین قبل ازین نگارش یافته که در بعضی اوقات از صوفیه سر میزند و مبنی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عبارات است چنانچه از شرح مواقف و غیره کلمات عارفین پی بردی و ایضاً بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرف ندای انا الله و لنعره انا الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و ما لکم من الهٔ غیری که از عرفا و عشاق خدای عزوجل بظهور رسیده و از فرعون بصدور آمده چه ها گفته و در های شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات العارفین و مثنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را لفظها و نثرا چنان بیان کردند که قلوب اهل صدق و صفا بر دلنش مطمئن میگردد اگرچه لبسا فقه ها در جهان برخاسته که مردم دران بحقیقت پی نبرده اند الغرض هفوات قاضی بسبب عصبت و تناقض لایق ان نمانده که فضلا بدان التفاتی نمایند و بر دران همت خویش الا باشد ضرورت مصروف سازند حق تعالی از عوائد عبادت بفضیل و کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد و اما انچه قاضی رطل لوق درباره فاضل وزاهد استرابادی چیزی گفته و بیان و اصطلاح بزعم خود بجا آورده پس مضحکه عقلا بیش نیست

و هم بر کمال عصبیت او دلیل خواهد بود این همان خشک دماغی است که در هر قدم بروز می نماید یا وداری
یا نه که قاضی در مجالس المومنین وغیره از تکفیر صحابه بکمال تحاشی میکند و تحقیق خواجه نصیر را در خاتمه تجرید
یعنی مخالفوه فسقه و حمار بوده کفره را ملجاء و ماوای خود میگرداند و عوام طلبه نیز بدین کتب کلامیه
بحقیقه و الزامیه متاخرین مثل تحفه اثنا عشریه و افادات رشیدیه و انچه در تالیفات احقر العباد از مشهور
و غیر مشهور دیده و شنیده اند نیک میدانند که اجله علمای شیعه مثل محقق طوسی و دیگران از اهل
تتبع صاف صاف بایمان حضرات شیخین و اتباع ایشان قایل شده اند و نصوص حضرات ایمه خصوص امامت
جعفریه در مقاله سادسه ذخیره کردم ایا فراموش کردی که عمده ایات مدحیه قرانجید در باره خلفائے
راشدین و موحدین شان پیرایه ورود در بر پوشیده و مذهب الحق و الیقین مثل افتاب نیمروز روشن
گردیده زیرا که چنین مدائح در کتاب الله برای صحابه کرام بافق و فجور چگونه جمع تواند شد پس کمال
ورع و تقوی نیز بمدارج علیا بدرجه ثبوت رسیده و درین مقام قاضی رطل بوق ایات قرانے
و روایات اهل بیت رسول نیز دانی که سر پیش نیست انداخته و تحقیقات اجله علماء خود را کان
لم یکن پنداشته در باره عالم استر آبادی چنان میگوید که دانستی پس انصاف بکن که قلب مثل بدم
و طعن اصحاب کرام و تنزل از مذهب زمره طعام البته سبب قیضان نوری از انوار و حصول مصاحه
کشف اسرار خواهد بود یا موجب عدم آن فاعتبروا یا اولی الابصار و هرگاه امت تحقیقی حضرت رسول
مختار که باعتراف شارح کلینی زمره قادسه مهاجرین و انصار بودند و دین اسلام را با قالیم عالم
رسانیدند و نور دین و ملت را در جهات عالم منتشر ساختند دشمنان خدا نزد این شهید ثالث
بالخیر جمع شر و فساد و بنا باشند معلوم نیست که در دوستان خدا تعالے غیر از اراده شر من الیهود
و النصاری و شیطان الطاق خبیث ترین افاق در طائفه اهل نفاق دیگر که باقی ماند که خرابات
مغان و اشکدهای ایشان را آباد گرداند که شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبره
رفضه بچشم عبرت بین دیدی و بگوش هوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اول از اصحاب کبار
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان و اساطین امامیه که سابقا بار بار مجمل و مفصل در السنه
زیرا قوال این دشمن خدا و رسول عنقریب بملاحظه می آری ان شاء الله تعالے آری فرق است
که در اول جمع بین المحققین و الالزام است و در ثانی فقط افحام الدا الخصام زیرا که هیچ کتاب
جامع در احادیث شریف نیابی که بر روایات و فضایل ایشان متامل نباشد حضرت سلمان فارسی
و ابو ذر غفاری باشند با مقداد اسود کندی و از محققین ایشان جابر انصاری اینها که بگوش حق
نیوش در آمد مقوله قاضی رطل بوق ابن البیشم و الیاتزده بود و اگر تامل او را بدقت نظر رسیدے
یعنی قولد زیرا که ان شرک حقی است صفای جلی با او کی مجتمع شود محض اتباع محدثات ابن سبا می

کما فرگیش وند مذهب نحلت خویش و تمر اشیده امثال و اقران و رجال بداند یش است اهل حق کی کوشش بر تحقیق
غرائب طنین ذباب می نهند و اگر ازین باب برای کشف تلمیحات شان چیزی گویند گویا بقمه باشد که کلب
غفور را بدهند و اگر سامعین و ناظرین را حرفی چند ازین چیستان و نظم و معمای قاضی چیزی شنیدنی باشد
که بهار گذار ایشان را در نظر نظارگیان بشگفاند پس بغور و فکر سخنی ازان باختصار و ایجاز بشنوند تا
تلمیحات قدما و متاخرین خصوصا قاضی رئیس المنافقین زیاده تر مکشوف شود زیرا که آن اساس
جمیع متفرعات این باب و قذلکه الحساب است پس بدانکه اصل مقولات این دریده دهن آنکه اکابر این
طائفه فاحشه خانه کن در تفاسیر خویش که آنرا از افادات حضرات ایمه قرار داده اند و بنیاد محدثات
مذهب بران نهاده می نویسند زیرا یت کریمه وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ
لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ
فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ولیکن من بربیان صافی ملاحسن که مختصر است قصر میکنم فی الجوامع
روی انهم قالوا استلم بعض المتناولون من بالمک نعرلت التی هذه مخاطبة للنبی صلی الله علیه و اله والمعنی
لامته وهو ما قال الصادق ان الله عز وجل بعث نبیه بایاک اعنی واسمعی یا جاره والدلیل علی ذلک
قوله تعالی بل الله فاعبد وکن من الشاکرین وقد علم ننبه بعیده ولیشکره ولکن استعبد بالدعاء الید
تادیبا لامته وعن الباقر انه سئل عن هذه الایه فقال لغیره والله مرت بولایة احد مع ولایته علی
من بعدک لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین وفی الکافی عن الصادق یعنی ان اشرکت فی الولایة
وغیره قال بل الله فاعبد وکن من الشاکرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعة وکن من الشاکرین
آن عضد تک تاجیک وابن عمک یعنی در تفسیری جوامع که تفسیری کوچک است نسبت بمجمع البیان و در
عربیت نزد در فضه زیاده تر چنانچه مولفش ابو علی طبرسی که معاصر صاحب کشاف است مفاخرة
بدان اشاره کرده مذکور است که نازل شد این آیت بدین جهت که مشرکین گفته بودند بعض پیغمبر
علیه الصلوة والسلام که بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو علی بن ابراهیم قمی
که شیخ کلینی میگوید که خطاب است درین آیت شریف بحضرت ﷺ ولیکن مراد است آنجناب است چنانچه حضرت
صادق فرموده که قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بحماره ایاک اعنی واسمعی یا جاره یعنی خطاب بحضرت
می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچه شاعری گفته ع ای دریغو میگویم دیوار لو تهم بشنوده
و دلیل بر انکه اگرچه خطاب بحضرت است ولیکن مراد غیر او ست آنیست که زیر آن فرموده اند بلکه
عبادت کن خدایرا و شکر او بگزار که خدا میداند که نبی او هم بعبادتش مشغول است و هم شکر
او میگزارد پس طلب کرد عبادت از نبی خویش یعنی ادب آموخته امت او را و از امام محمد باقر رسیده
بودند ازین آیت پس تفسیر سنی بیان فرمود که اگر امر کنی بخلافت کسی نمیرا د ولایت علی ع بعد خود

البته عمل تو بکار نیاید و از زبان کاران خواهی شد و مروی است که کافی از امام صادق که اگر شریک گردانند تو را در ولایت امیر غیر او را سال چنین خواهد بود باز فرمود الی الله فاعبده وکن من الشاکرین یعنی بلکه عبادت ایزدی بجا آر و شکر بگزار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عم تو انتهی حاصله بالجمله چون افادات حضرات ائمه در تفسیر این آیت بدرک سامعین چنانچه باید جاگزین شد اکنون از متفرعات این اصل حرفی چند که اصول این سبا رئیس الیهود را درهم زند و بیخ آنرا قطعاً و یقیناً بکند و قاضی رطل لوق را در بارهٔ اشاره این امور بسزای اعمالش رساند و دست و پایش را با هوش و حواسش گم گرداند بعد از غربال کردن کتب روافض باید شنید که امت یقینی حضرت رسول ایزدی اعنی مهاجرین و انصار که قلوب خود را از دین ابای که عبادت لات و منات بود پرداختند و همت والای خویش را با تباع اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی برگماشتند و در وقت عاجزی و سختی انجناب پیروی شریعت منیفه قرانی الذین اتبعوه فی ساعة العسرة بجای آوردند جان و مال و ربع نمیگردند و لیکن از نصب شریف مرتضوی بر تصریح این سبا یهودی و شاعر حمیری و غیر هما ناخوش بودند و حضرت طرفداری شان میفرمودند و بجائل وحی الی وقت نزول امر نصب کردن جناب مرتضوی مفاسد این خلافت بلا فصل را یگان یگان بشمرد که اگر او را ولی عهد گرداند مخت بست سه سالهٔ من را یگان شود و اصحاب را بدروت بگیرند کما سبق بیانه مفصلا تا آنکه طرفداری و دلداری اصحاب بجائی رسید که حضرت از تبلیغ چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستعفی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه یا دمیدارد پس امری از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش ازین مصیبت عالمگاه خیلی اندوهگین بود و بالفرض والتقدیر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی عهدی نباشد پس اثری ازان و ریشه ان بنظر کسی نیامد زیرا که آخر حکم الهی مطابق رای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود حضرت سید کائنات فارغطی حکم که در دو قرن هیچ دفتری برابر نتوانند شد از جناب امیر نو لیسانید بلکه از جناب هر دو امامین همامین نیز بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور در همین دو قول بود که خلافت بلا فصل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را جز نافی نمی شنوی پس البته صدیق متعین شد اکنون کجا ماند این روایات بی سر و پای رفضه هرزه در مخالف کتاب الله و مضاد ما قبل و ما بعد آیت مذکوره کما سیجیئ ان شاء الله تعالی که حضرت را کمال ناکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو حبط شود و هیچگی بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتب گردد معاذ الله و خود از کتب معتبره مثل لوامع وغیره عیان گشت که آیت کریمه دران نازل شد که مشرکین گفتند بود که ای نبی عبادت بعضی از معبودان ما اختیار بکن تا ما ایمان آریم بمعبود تو پس درین مقام بجوابش دفع شرک

واشراک از حضرت آفریدگار مقصود است و اثبات توحید و یگانگی حضرت خالق کائنات با ولایت و خلافت مخلوق
فکیف که اولاد حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق نقاد که و تناقض صریح همگردارد و یکی مردیگر را مکذب
است نه بینی که حدیث حضرت امام ابو جعفر حاکم با نیمی است که خطاب بجعفر نه بپیغمبر است و هم مراد انجناب است زیرا که
فرموده اند که اگر امر کنی آسمانی مخاطب که پس از من در ولایت علی شریک کنند غیر او را اعمال تو حبط شود و میبود
است که ایشان بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امثال چه مجال که چنین بگوید که اگر کسی را شریک
علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانستی بخلاف حدیث امام صادق که در ان غیر آنجناب متعین است
و از قبل ایاک اعنی واسمعی یا جاره پس بحکم تعارض لبسا قط بوقوع آمد و باقی نماند مگر بیان معنی که در جواب
مشرکین فرود آمد و ایرا با خلافت صدیق و مرتضی تعلقی نیست چه جای آنکه بل الله فاعبد وکن من الشاکرین
برابر هزار دلیل بر انست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین امده بود تا چنین فرموده اند که خدا را عبادت
کن و دلشکسته او به پردازنه چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که اسلم بعضا و اعتنا ذو مت یا رفیقا پس کجا
قصه امامت امیر المومنین و کجا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف ایات بینات و زیر دین و ارکان
و ضبط ما قبل و ما بعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را بر مدلست انیکه دیدی و دانستی حال ایست که بمیچ
باعتبار را قبل بود که مضمون ولایت و خلافت استیناسی ندارد و بعید هم بحال بالبدیهه دان ایست که
فرموده اند وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌ بِیَمِیْنِهٖ سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ و مدعا ازین بیان
تنبیه حضرت باری عز و جل است از مشارکت اندادو مساهمت اضداد و رفعت شان او تعالی است از قیاس
مقدرین و خیال مجددین که برای او حدود مقرر کردند حالانکه وصف کرده بمنیوی دیگر که او اعظم و ارفع
است از ان چنانکه جناب امیر المومنین در خطبه شریفه و اولاد طیبش در احادیث مبینه بیان کرده اند
و تفسیر ملا محسن کاشی هم بران شامل است و ایضاً در قول او تعالی و تقدس والارض جمیعا قبضته یوم
القیمة تنبیه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخوانند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم لطاعت و عبادت شان پردازد معاذ الله من ذلک پس اهل سفاهت از قوم سیه کار پرستان
روزگار چنین کلام مربوط را ایا ما قبل و ما بعد نابود ساختند و بر اساسی مقدسه حضرات اهلبیت طاهرین داد افترا دادند و شاید
بحمت غلو و مذهب غلو از لفظ جلاله که در آیت و ما قدروا الله است ذات والا صفات حضرت شاه ولایت
که مستجمع اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت کما مر غیر مرة مراد گیرند چنانچه لفظ رب را در
قرآن مجید بر انجناب محمول میدارند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در د
اشرقت الارض بنور ربها بر امام غائب عن الابصار منطبق گردانیدند نزد جناب نور الانوار مقتدای
مهاجرین و انصار یا منکر شدند و رتبه رفیعه امام صادق مصدوق رسانیدند و سلسله روایت

تا آنجناب مستغیث مرفوع نمودند که صاحب الزمان مفقود است چون خروج کند پس اصحاب پرسید نه چه حال
خواهد بود فرمود در آنوقت نه حاجت بنور شمس باشد نه بنور قمر کسی محتاج گردد در صافی هم این سه بیت با اختصار
مزدلیت کما لا یخفی انچه نور صاحب الامر موجب فریره العین است لیکن غم و عین بلکه مزید ظلمت حضرت ابو عبد الله الحسین
را که اهل لجاج در بحار الانوار روایت نمودند و داد نا صیب دادند چه علاج ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة و لهم عذاب عظیم و مقام حیرت است که چنین ابیات را صحابه اهل لسان در نسخه خویش چگونه باقی گذاشتند
و جواب این بر اصول طایفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیعاب کرده که نازل شده بود و در
این اشتراک احد الولایة علی و این بدان ماند که گویند که در آیت نار علی رسوله بود لیکن بر ضمیر کفایت کردند
تا رجوع ضمیر مانی مگر متحمل شود چنانچه در السنه و این سفوات اهل خرابات را پایانی نیست معهذا شرک و اشراک
که از این اشتراک تبدیل هر کس در امر بر معنی تبادر الی الاذهان مجعول نوا نند شد یا اصطلاحات مقفده بدین
و انهم لبئس و تحمین فاعتبروا یا معشر المسلمین قاضی رطل بوق کجا بود و در باره فاضل استرابادی کجا افتاد
گفتگو دران میرفت که چنین زاهد دعا رکا با وصف محاورت حظیره مقدسه امیر المومنین و انگاه تا قرون
و دهور صفای بحصول انجامید و قاضی بر شرک خفی و جلی و انهم بر اصطلاح حمد نه خویش قدم نهاد و از
مایه النزاع بمراحل دور دور افتاد و بعد از فرض تسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت ولیکن این
تسویل و تاویل بعید نباشد از قومیکه گویند قرانیکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بتوسط
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بیش نبود حضرت برای استمالت اصحاب خویش که منافقین بودند
و اخلاص ندا شتند این نسخه ساختند پس عقلا از انجا نتیجه می برند که این کتاب چگونه بر نصوص
امامت جناب امیر و ذریت طاهره شامل خواهد بود تا علمای قوم را زیبد صد با آیاتش را در نصوص
امامت ذکر کردن دوست سخن کوتاه و را دراز نمودن پس امر مذکور البته تهمت محض باشد یا دعوی نصوص
بی سود گردد و مخالف نفس الامر شود لاجرم خالی ازین احد الامرین نباشد و از نجا که برین تقدیر عناد
و جبار احضرت تشیر و نذیر رئیس المحرمین میگردد عیاذا بالله مجتهدین خصوصا پیر دهقانی در عناد الاسلام
قیدی می فرمایند که نسخه واحده را دو نسخه گردانیدن و به تسلیه صحابه منافقین کوشیدن به پیروانگی
حضرت رب العالمین بود پس عقل چگونه انیمعنی را تجویز تواند کرد بیچه کتاب مجید حکم می نماید که بجهاد کفار و
منافقین باید کوشیدن و اطاعت شان نکردن پس حضرت چنان مرتکب این امر عظیم شده باشد و بر فرض
این محال و تقید نکور اکنون ضرور افتاد این امر ا بحیائی قرار دادن که اقوال و افعال او منبر داست از عیب
پس عدیله شیعا طین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت آیت کریمه افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم
الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق لا الله الا هو رب العرش الکریم چه بیان روا نباشد
که حقیقته رسوائی مذهب خویش است القصه حال دلالت قرانمیدانیست و اگر با فادات اهل البیت طاهرین بپردازی

ازان لبراست تمام ظاهر است که افعال الهی را از تعصب و تعنی منزه دانستن و مذهب دین رفضه برین امور مهمله رکیکه و مختلفه متفاده موسس و مبنی گشت حالانکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت جرومه نازل فرموده ع
کہ خلق را وصف او چه امکانست ۱۲ و بر رسول خود جا بجا ارشاد نموده که وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و مجتهدین فانی و زمانی چنان مضامین از علمای
خود نقل کرده و عناد والاسلام و غیران که حضرت تابع خواهشهای عثمان بود و یک نسخه را دو نسخه گردانید و بفضایل
مهاجرین و انصار پرداخت پس خدا و رسولش هر دو را تقیه از اصحاب به ثبوت میرسید و در صوارم
خلافت ان می گوید که تقیه در کلام ایشان جاری نمیشود و بخزا میدان قدمی چه انهم یاد نمانده که
کنادم وفات و احتضار همین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعای خود را بر کسی نتوانست نمشا پندان
و دیگران نیز بعد از نزول عصمت بشرح و بسط تمام تقیه را نشان داده بعد از دعوی اجماع بر معنی
که بعد از ورود ایه بعصمک ازین اتفاق مرغوم رو برتافته اند لزوم تقیه نبود و اجماعا اینکه تعیین
حال حضرت بود وحی بلا فصل پس حقیقتہ و جناب وصی خلیفه بلا فصل یکی را اراده کرده و دوم را اجبار کرد یعنی
بمجرد وفات شریفه قسم خورد که ردا بر دوش نه افگنم تا قرآن مجید را درست نگردانم و هرگاه حضرت
یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نایب برحق همان طریق پیموده تتبع اقدام شریفه چنانچه
باید نموده باشد فصدق بالقلب بلکه برهان عقلی و نقلی از ما قبل و ما بعد بیان قائم است زیرا که چون
تابانی لور بعنوانیکه مزیدی بران تصور نتوان کرد منوط به اظهار کفر دارتداد بود و انهم با وقات کما مر
پس کثرت نسخ و ابتاع خواهشهای اصحاب زیاده تر مدنظر خواهد بود و هو المقصود و لیکن
مجتهدین و متکلمین برفضه تیز زمان و دریده دهن خصوصا جناب مجلسی لوم خانه کن در سجار و حق الیقین
می نویسند که نسخه مذکور از قبایح و شنایع مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمتولی
خلافت برای مطالعه عنایت فرمودند ایام مهاجرین و انصار را دیدند حالانکه در قرآن مبین که نسخه
ساخته رسول کریم بود کما عرفت آنفا علی اصولهم هیچ خبری نباشد که از انواع مدائح شان خالی
بوده نباشد پس کتاب را بحجت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین النبی و الوصیت
عیان شد و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطور بر آیات منسوخه التلاوت مشتمل است
و زینهار درین زمان بکار نمی آید و بعد از تکرار و تداول این مسئله نزد عقلا بظهور انجامید که ذایم
اصحاب و قرارت اسم مقدس جناب امیر ع که رفضه تا عاقبت اندیش مبرساختند بحدیکه کسی دیگر
هم بدام شان افتاد منسوخ التلاوت هست چه جای انکه لایق استدلال باشد لا یحضره فی ایام
واحده بالاتفاق و هرگاه کتب قوم از زیاده تر بملاحظه آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت
جمع کردن مبنا معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت برباد گناه لازم

بل کاد الکفر ان یکون فاعبرہ وایاہ ولی الکتاب لحکم القیوم واین امرا بدیعی تو ان گفت کہ خدا تلاوت را منع
فرماید وایشان منع نباشند وجمع کنند ورفضہ غلیظ شقاوت وعداوت الیہ لعنی از سوء آثار وکتب خویش می نویسند
چنانچہ گذشت واگر مقصود حضرت امیر المومنین از جمع وتالیف وخلط واختلاط بود کہ منسوخات در یک شیرازہ فیما بعد
تا مردم از قرارت ان محترز باشند ودست کشند پس تو ان گفت کہ این امری عجیب وغریب است کہ خبر رفضہ منافقین کسی
از مسلمین جسارت بدکران نتواند کرد کہ مبطل علم ضروری جناب مرتضوی است دیگر چہ گویم معذا بجای خود کفر
شنیعہ مدلل ومبرہن شد کہ بسیاری از علماء وصلحا کہ بتلاوت ان شعری پردازند وبقرارت سورہ ولایت ونور پر
مشغول می باشند ہمہ کفار ومرتدین نامزد فقہ ہای تلاوت شان سابق عیان شدہ حاجت اعادہ وباقی نگذاشتہ وفرض
ہم اگر نفیش رود القای رفضہ بنور بدان مساوی ومعادل وخود کتب شان بران اول دلیل سبحان اللہ انجناب
در قربات الیاب ان نسخہ را چنان پوشیدہ کہ در زیارہ جا بلقاہم تلاوت ان بہ تحقیق بانیان مبانی الشیع سمت
جواز ندارد بلکہ ممنوعیت کما مر ودیدن وخواندنش بہ خروج وعروج صاحب الامر کہ بعد چنان اہتمام برای
ہدایت وتلاوت اہل ایمان جمع فرمودند موکول است چنانچہ از کلینی ونہ ہیہ پیدا ست کشمیری ہویدا است ودر ظہور
این امام ہنوز مہلت قرون ودہور است تا بجایکہ دولت وترقی این مذہب ونحلت بسال منقادم از ہجرت بود
وارشامت اعمال شیعہ کہ امتداد حضرات ایمہ اطہار را بنا بر سبکساری بلکہ ارادہ خونخواری وآنہم عمداً غلطا
فاش کردند چنانکہ بارہا والتی بخت کیری رو داد کہ ان را انتہای معلوم نیست کما فی الکافی الکلینی
لاحول ولاقوۃ الا باللہ ع ای تو مجموعہ خجول کرامت گویم نا طرفہ انکہ از کتب شیعہ حتی عماد الاسلام نیز توانی یافت
کہ قرارت فاتحہ از تکبیر وتامینت وتشدید وتخفیف وغیران کہ حضرت رب العالمین بدعای حفیت خود برای سہولیت
تجویز فرمودہ بود بدفع فتنہ شدید کہ حدیفہ رضی اللہ عنہ تقریر ان کرد در خلافت ذی النورین موجب تحریر بیاز
قرارت واکتفا بر اصل شد وحضرت امیر از پسندید ورفضہ بر انجناب چنان افترا کردند کہ فاتحہ منسوخ التلاوت
تا معمول التلاوت شد وخود اصول شان در صافی وغیرہ اول دلیل بر انست کہ حضرت بکمال شدت ومدفرمودہ بود
کہ یا علی کمال اہتمام در جمع قران مجید بعمل آری پس این وصیت ہم پایمال گردید الا بقدر اللہ علی المقصرین
الغرض این مسئلہ را بر خرابات اکابر رفضہ وملاحظہ تحقیقات ثمانینی در مسایل طرابلسیہ ومحدثات وگیران در کشف
کلامیہ واصول امامیہ جدد اصم ومعمر کہ الاولی نسبت بظہور اند بایارت شان الی یوم الخراب باید گفت کہ ہر چہ حضرت ایمہ
بجلوس خویش ارایک خلافت را بار بار بعد رنگارنگی امام زکسی وسوسنی وریحانی تا ہشتاد ونہ ہزار رسال رسید
در رفیت نفرمودند ولیکن بیزانکہ بر عاقل بر الجاد واعدات ایشان خفی ودلیلیقی در خرافات شان تصور شد مبنی
امری شدنی نیست پس انچہ بر ایشان خواستہ بودند کہ جامعین کتاب مجید را در زمین مباحث از دایرہ ایمان
بیرون آرند بر ایشان سوابق نصوص بیدار صراحی عظیم چنان افتادہ کہ بہ مجددہ تدبیر نخفقی نیست دہ ہزار تقریر
تمام گفتنی چون کلام رفتہ رفتہ بدنیا کت پیدا آمد کہ سخن در حقیقت ابقائی رجل لوق وکشف تعرد معمای اولیو

پس میگویم واویلا واویلا علمای شیعه یا دعوی دانش و بینش با تیم خیال نکرده که خود صدر آیت کریمه یعنی
وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ مقتضی است که بر انبیای متقدمین این مضمون نیز ظاهر
راست نتواند شد که اگر در ولایت مرتضوی کسی را شریک کنند اعمال شما حبط خواهد شد و هل هذا الا سقط بلکه از
افادات حضرات معصومین در بحار الانوار و غیره از اسفار ایشان بوضوح میگراید که در متقدمین از انبیا و رسل
علیهم السلام هر یکی را با تحاد دو وزیر حکم بود و این آیت اول برانست که طور سابق و لاحق یکسانست و برای
حضرت ختم رسالت حکم باری چنان شرف انفاذ یافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی خازنت و نیابت
براهم و حیات و هم ممات بپیغمبر خدا صلی الله علیه و اله بکمال نیک محضری سرانجام نماید و برای دیگر انبیا در زندگی شخصی
باشد و بعد از ممات شخصی دیگر پس یگانگی و یکتائی کجا ماند و بدایت و نهایت چگونه برابر شد انیمه الذامات جماعتی
باشد که بهره از مروت و حیا داشته باشند نه قومیکه هر جا دست سخن دراز و استین انصاف را کوتاه کنند و بر نام
ایمه هدی هر چه خواهند بر بندند ذربان اقتدار بر کشایند و دامن بر گزیدگان درگاه ایزدی را با بواب افترا
مجدثات خود ملطخ گردانند طرفه انکه در معنی این آیت خاص نیز ذخیره های شیخ نجدی و این سبای یهودی
را بکار خویش آمدند و قلوب منافقین و شیاطین را بر بایند فالمشتکی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
الطائشة الفاحشة سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم ندیده بلکه انحراف ازان بر گزیدند
و اگر ادنی غوری و فکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هر چند دار الغرا بنا شد ولیکن چاه کننده را چاه در
پیش و لب دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود بکردار خویش بر علمای رفضیلی کلفت صادق
می آید بیانش بحدیث حضرت صادق مصدوق انکه خطاب درین آیت کریمه اگرچه بظاهره سوی حضرت
صلی الله علیه وسلم متوجه است ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر غیری را در ولایت جناب امیر
شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان حبط شده و صدق این معنی بی کلفت بر ستیان
ضرور است زیرا که ایمه متاخرین را که نسبت دیگی پیش خورشید امامت بلا فصل دارند شریک این منصب گردانید
الله و هو بیهی حبط بلکه چون استیعاب اصول اهل فضول تمامی تو انی دانست معاذ الله که کجا پیر مطلع و کجا
قصور مشیده و کجا انور و ظهور و کجا شب دیجور وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ
و سند این امور قبل ازین تکرار گذشته و الرجعة شیعه شنیعه فیران اعتدال را برهم کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول بعمل آری حکم تو انی کردن و این نوع تقریرات بیروی کار آوردن که مراد از اشراک
غرور در ولایت و امامت که موجب حبط اعمال صالحات است شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس فضیلی کما ینبغی
برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کافری را کسی بدرجه مومنی شریک گرداند برای او نفع
انچنین وعید از قران مجید و حدیث شریف استنباط می توان کرد و اگر مومنی است بر گزیده و امام معصوم
و عادل اینده باز خدایا چون مرید لسان نور از انهار کفر بر اصول هم منتظره لود و باوقات دیگر ضروری

عندهم اجماعهم علی التقیه ایشان را چه ضرر باشد بلکه این امر ایشان مثل بعضی نه مانند فقری پس معاذالله که کسی
از اهل دین و ملت تجویز این کند اگرچه نزد شیعه قبای نداشته باشد کما مر صراحة و اشاره تنبیه آنکه در زمان
خلافت جناب امیر رضی الله عنه فتنها که برخاست و تدارک ان بعمل نیامد نهایتی ندارد از تحریف کتاب الله اکبر
اثقلین و سوختن ابیات مشمول التلاوت بادی کردن و واهیه حاطمه یعنی احراق بیت حضرت فاطمه و کشتن کسیکه
وسقط شدن محسن بگناه و ندبه و لغو یا اتباه بلکه مثل اینها خواهد برد بسر اکمانی علل صاحب ادعات المزوره
و شکایات و صدور دشنامها از حضرت زهرا در باره حضرت مرتضی شیر خدا که مریدی بران بخیال کسی نگذرد و برگاه
بر سکوت حضرت بتول بمقتضای ولم یتکلم حتی نابت متفرعات غیر متناهیه تردر فضه پدید آمد سالانکه نفس سکوت
نفس ردعای مخالفین نیست بلکه دو پهلو دارد بخلاف ان کلمات طیبات معصومیه که آغازش تشیه چنین
وانجامش را نهایتی پدید نمیشود و جز ایذا و حصول اذی محلی ندارد و آنهم تا وفات قبعه سرور کائنات
چنانچه بر ناظرین جواب طعن الرماج مسمی بنقض الرماج فی کبد الباج خصوصا و این اوراق عموما مخفی نتوانند شد
بر روایات اهل ثمرات و هفوات که اگر بتفصیل آن لب کشایم و از در استیعاب درایم ع مثنوی هفتاد من
کاغذ شود الغرض همه این امور و امثالش بر اصول رواضف در زمان امامت و ولایت جناب شاه مردان
و شیر یزدان بود که لقد ابسش در کتب قوم بسی سال میگذرد خلاصه انکه چون طائفه شیعه ولایت جناب
را حقیقة بسجاک ملاعین میدود و مجوس برابر بلکه بدتر می گردانند پس درجه اعمال ایشان چه گمان توانی کرد
و دخول جنت چگونه متصور بلکه محال اگرچه جنت شدا و باشد و هو شدید المحال ایضا فی محدث رفضه
مقتضی است انکار ولایت و هو خلاف الاصل بخلاف منکر شرک علی المعنی المتبادر المشهور فی الکتاب المتلو و
امثالش نیز در قرآن کریم بیش از بیش مسرود و بنحوی بعد ذکر شریف حضرات انبیاء مرسلین و دیگر بزرگان
دین میفرماید ولئن اشرکت لیحبطن عملک و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک
من الآیات البینات علاوه هنوز گفتگو در مناظرات فریقین می میرود و شتر به پهلوئی نشسته که اوان ولایت
و امامت ایمه هدی همچو اعتقاد توحید خدا و نبوت حضرات انبیا در اصول معدود است پس اشراک در ان چون
حبط اعمال چگونه شود قطعا و یقینا مثل شرک و کفر کو لی شبهه سبب احتیاط است و در نصوص قرآنی و احادیث
رسول ربانی در ولایت فاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی درین آیت چگونه انحراف توان کرد
و از معنی مدلل بمبرهن چسان رو توان گردانند آمدم بر انکه از کلام قاضی رطل بوق شرک خفی و نور جلی
پیدا است که گفته بود که شرک خفی با صفای جلی محتج نمیشود و جوابش بالاجمال اینست که آن کدام شرک
بود که با اهل بیت طاهرین و طیبین که سراسر نور الهی بودند محشر شد بر تخریج صدوق ولد الصدوق که
معانی الاخبار کتاب خود را بدان زیب و زینت داده و پسندیده استناد چنان آورده که مراد از رجس
که نفوس قدسیه ازان بعد نزول آیت تطهیر کثیف شدند شرک بود پس اگر شرک جلی قائل شوند نعوذ بالله الاجرم

میتوان گفت که بلی راست گفته اند بزرگان دین که ان الرفض لیستلزم المنصب والخروج زیرا که ازان صریح بقای شرک
خفی در ذوات شان عیان میشود و این مذمت ایمه معصومین شده یا محمدت فاقبالک الامر رجیت لا لشعرون معتمد ایز
مژده باشد برای اهل حق که ایشان درین شرک شریک اصطلاحی بهر نوعی که باشد غیرت مقدسین گشتند و قلع نظر
از انکه جمله سنی بود نه چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی و عنقریب بر اصول یاجوج و ماجوج مفسدین فی الارض باز
این امر حالی رای عالی میشود و اگر دقایق شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمدی را باوصف
و نواح دور زمره مطهره اهل بیت بمقتضای حدیث سلمان منا اهل البیت تردوی رود اد در امامت جناب خلیفه اول
امامیه کما مر سابقا پس درین معنی کدام مانع تواند بود که نفاق هم دقایق بسیار دارد که بیت المثل علی اصول اهل الحق
و قواعد اهل الدغل فلیف که حقیقت نفاق بحجت ستر و استتار خود امر دقیقی باشد کما لا یخفی علی الرقیه که گفته اند
ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان ۞ مگر یاد نداری که بنیاد نفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار
رئیس المتقدمین و اظهار مجلسی ورحق الیقین اصل رفض توان گفت و کل شی یرجع الی اصله ففیه المسیت
که اتفاق موالف و مخالف بر انست لاجرم بر ین بیان که مبنی بر دقایق شرک و نفاق بود بنیاد کلام قاضی
از پا در آمد که شرک خفی با صفای جلی مجتمع نتواند شد پس مقاربت شرک ندکور با اهل نورانیت و صفا یعنی
عترت سید الانبیا صلی الله علیه و علیهم چگونه متصور شد یا مگر چنانچه قاضی رطل بوق این البشم والیا نزده
صراحة خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر بسبب نور و صفای اهلیت قایل شود عجبی نباشد که محمد ثر
شان آنجناب را مصداق و اللیل اذا یغشی گفته اند کما فی الجار والفیاض نبوی در روایت مے کنند که
امیر المومنین اظهار کفر و اطلاق ایمان نمود تا وم دفات کما مر غیر موضع و بیان امور یکه بران این افادات
متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت و غیر اهلبیت رضی الله عنهم می رسانند باید که تردد رفضه موحد خالص
باشند که اشتراک و اشراک یعنی وجود امامت و مقاربت آن با صحاب و اهل بیت بر دو شعر آنها خارج از دایره
امکانست و همچنین اختلاط آن در تابعین و عترت محیل نتواند بود پس آغاز و انتهای ان اختلاط و اشتراک
در محدثات شیعه در مذهب اهلسنت است که جناب امیر و امام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتمه ان می شمارند
و قس علی هذا امر امامت را در مابعد بحضرت امام مهدی می سپارند و ازینجا بالاجمال دانسته شد وجه
بشارتیکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم والحمد لله که قاضی انچه بطور نثر و معما ادا کرده بود
از شرک خفی و لوزی جلی و نتوانست که شرح آن بکند و چنان بگوید که بی کلفت فهمیده شود تلمیع آن مکشوف
شد و اگر زینهار فرصت رو دهد بتفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقل دران باشد و هر عالیکه موجب
این مصطلحات گشته در لباس تقیه مصطلح و نفاق محدث تاویل و تسویل را در ایات قرانی شعار خود ساخته
نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین گردد و الله ولی التوفیق و بنده ازمه التحقیق درین
اوراق نیز تر شح قلم رفته رفته تا این حد انجامید حالانکه هنوز از کلمات نامربوط قاضی رطل بوق چیزی

باقی ہست پس مناسب آنکہ در انہم نظر سرسری نمودہ حدیقہ آرزوہای ناظرین و سامعین را سرسبز و شاداب گردانم
وگویم کہ آنچہ قاضی گفتہ کہ حکایت تکایت بعض مریدین نزد مرشد خود شاید از ان باشد کہ مرشد شان از گردہ خشنود
خواہند بود کہ واجب میگردانند لقلا تعقیقا البعض جناب امیر را گاہی بلقب رامارد گاہی بلقب رواہ ہوج الخ جوابش
حقیقہ در قرآن مجید نازلست فَجَعَلَ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ این بغض وعناد را باخاتم الخلفاء الراشدین
یدان طائفہ فاحشہ کسیہ نسبت توان داد کہ از مضمار عدہ انجناب اظہار کفر را والعیاذ باللہ دم شہادت روایت مینمایند
ومسلوب می گردانند نور آن امام ایمہ اہلبیت را وآیت وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ را برای آنجناب خصوصا می نویسند
وبرای ایمہ عموما در کافی وغیرہ بنام حضرات نسبت می کنند کہ فرمودند امامیکہ در تقیہ باشد آدمیر معطلہ ہست
واگر برای انصاف درمیان نہی البتہ توانی گفت کہ ہرگاہ امام محمد باقر وصادق محفوظ بحفاظت الہی علی ما فی
الکافی الکلینی برنہایات شیخ الطائفہ وامام اعظم امامیہ کہ او را بدین لقب مخصوص نمیدانند ندا مدی را از ایمہ
ہدی بیمر معطلہ بلکہ مضل خلایق معاذ اللہ بودہ باشند لبیب کذب واقترا سیما بر آبا طاہرین خویش کما بینا فی
مقام بات من ہذا المجلد فما لک بغیرہما من الائمۃ الطاہرین المامورین بالتقیہ عند المتبعین پس اگر بعد روایت
حدیث زبان کہ در کافی ودیگر اصول است ودلالت دارد بر سادات علم جناب رسالت مآب وجناب شاہ ولایت
مآب نا محرم تعظیم بعض ابواب علوم جناب امیر المومنین شدند بخلاف حضرت کہ تعلیم او ابواب را گویا بست قطرہ دارد
بدان دریا بر حال خود بود علمای امامیہ بعض جناب مرتضی را برابر دانند چہ چند ارند یا بیفہ خفاش
قرار دہند ہمہ بر اصول این جوفروشان گندم نما جو فروشان گندم نما میباشد وہر گز موجب عذاب وعتاب نیست بخلاف انکار بعض
تشنیعہ یکہزار ان ہزار مخلوقات در صحبت ایشان بمدارج عالیہ مزید ولای حضرات اہلبیت فائز شدہ اند
کہ قبل ازارادت مثل عوام بودند سلسلہ ارباب کشف وشہود حلال مشکلات خفی وجلی شاہ غلام علی
رئیس خانقاہ مظہری نور اللہ مرقدہ ہمارا درخیال دیدم وبخدمتشان رسیدہ چنان یافتم کہ بر دودمان سادات
رفیع الدرجات ازجان ودل فدا بودند حتی کہ نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خالی نشد
واز مزید محبتش داد ایجادش ترلو دلبساری دیگر ازین صاحبدلان مثل مولوی مراد اللہ تہانیسری رحمۃ
اللہ علیہ آثار اقدام بزرگان خویش می بیمودند وبچشم دیدم ولسبت باطفال وادانی سادات از تاجران
وسپاہ خویشتن برابر غازی نمی شمردند غرضکہ بعضی از ایشہا مسافر ملک نورانیت وضیاگشتہ اند وہر چی اوان تحریر
رونق دین ودنیا می افزایند وخاک در غلامان سادات را سرمہ دیدہ میگردانند وہمہ این بزرگان در دنیا
فیضیاب سبق ربودند وہی را بایہ ومرزا عبد القادر گروہی کہ جوانی بسیار بلند بالا وواقف دیدہ بود ودر
وکباب یکدفعہ میخورد وبعد اقامت نماز نعناع غذایش مانند غذای حکمای حاذقین ست کہ مقدارش در
گلستان مذکور ست صاحب کرامات بلکہ استقامت بود ومیرزا عبد القادر گروہی با نہیہ پیش ایشان مثل خدام قدسی
وذقیقہ فرد تنہی باستے نگذاشتی ودر حال حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نور اللہ مرقدہ

نشاید که دیده باشند انچه در وقت وفات فرمود اول برانست که عنایت بی نهایت حضرت اهلبیت را تحدی ست
وتوسل این عروة الوثقی بنیل مدعا بحصول آمد ومثل آن بزرگ که رفته اود رسوره پس مذکور است مطابق
افتاد که چون قومش شهید کردند ناملائکه او را زنده بر اسمان بردند بواسطه این وسیلگی حق حاصل شد
ارشاد نمود یالیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین مراد شیخ رحمة الله علیه کمالا یخفی
انکه روافض مدعیان مزید ولا محبت مخلصین حقیقی را که اهل سنت اند نمیدانند وملاف وگزاف برای خویش
میرسند وبر ظاهر است نزد هوشمندان غیر انانکه در بحر وذهاب وحور وقصور بر ابتاع حضرت بگوشند از بغض جناب
مرتضوی چگونه دین را بدنیا فروشند قاضی رطل بوق سینان را بعض حضرت مرتضوی متهم میگرداند
ومقداران بغض را از راه وقاحت خود بیان کرد پس بالیقین بر نفس خبیثت خود قیاس میکند
نعوذ بالله من کل فساد فی الارض بعد اصلاحها انجا که مولوی مراد الله مرحوم که هر صحبت ایشان
خالی از عبادت نبود بمجرد ذکر جناب سید الشهدا وشیعیان شان چنان میگریستند که رقت را مدت العمر
در ایام عزا اتفاق نیفتاده باشد وپدر مرحوم که معتقد بزرگان طریقت بود واقعه کربلای معلی بیان
می کرد از غایت گریه تا ب بیان نمیداشت نور الله مرقده وحال بنده چنان میگریست که وقتیکه پدر رحمه الله
واقعه جناب سید الشهدا بیان میفرمود سلاح را در خانه میگذاشتم تا میاد از ان حال که بر من طاری
میشد خود را بکشم والکنون بمقتضای واما بنعمة ربک فحدث میگویم که بارها یاران صحبت خواستند
که واقعه شاه شهیدان بیان کنم از غایت گریه طاقت نیافتم که بیان قادر شوم وبهمنیکه خیال بکشتی اهلبیت
رضی الله عنهم آمد طاقت بیانی وطلاقت لسانی رفت پس در ایام محرم شریف قمر انجمید میخوانم
ومیگریم خصوصا روز عاشورا ۵ خدایا بحق نبی فاطمه ۵ که بقول ایمان کنی خاتمه ۵ اگر دعوتم
رد کنی در قبول ۵ من ودست ودامان آل رسول ۵ بخلاف اهل زیاد سمعه که اگر آبی بر کفند بر اطهارش
علم وانقاره نمی نهند ودره محبت را بدرالله اکبری سنجند وبمقتضای دلالت احادیث بنوید
خدای عزوجل خواهد فرمود که چون نقاره ماتم نواختی وبخود راه شیعیان کوفه ملحق ساختی اکنون اجرت
ماتم فرزندان رسول مطلبی ازمن چه مطلبی ۵ بعبد یشکر به پیش این سباه بایزید وعبید راهل حفاظ القصه
طریقه تقتدیباقوانین شرعیه ضیلی موافقت ومطابقت میدارد ودر ابتاع سنن نبوه صلی الله علیه وسلم
دارا جتناب محدثات سبابه ایشان را بدطولی حاصل ست ودیگر امور که در عالم ذوق وشوق وبیهوشی
صوفیه را رومیدهد دیگر امر ایسا ست وایشانرا اندک چنانچه بر اهل انصاف پوشیده نیست ۵ تو نقد
نقشبندان را چه دانی ۵ تو شکل پیکر جان را چه دانی ۵ تو خود را می نشوی بانگ دهل را ۵ بر مرد سهل باشد
چه دانی ۵ تو آنکه قاضی مذکور درین مقام خواهد ست التبه بر ناظرین این اوراق معلوم است که
مصداق آن کیست بدلیل متین وایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین

بعد ازین انچہ قاضی ہفوات دچند نوشتہ کہ بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکہ است سبب
انکہ خرقہ تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شدہ اگر متقدمین
نفہمیدہ باشند قاضی باید کہ آنرا بنور وانصاف باز ملاحظہ فرمایند داز شوخ چشمی وتیرہ سندی
باز ایند وانمرا وترابش وخرابش را کہ وتیرہ قدیم او بود بگذارند وبدانند کہ حقیقت انتساب
تصوف وخرقہ آن نزد ارباب اجتہاد ومحدثین ایشان چیست کما مر مجملا ومفصلا واگرچہ نزد
قاضی در عظمت وجلال جبرئیل عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را کہ می پرسد کاش
برین قدر اکتفا ورزند کہ نسبت الحاد ورزندقہ نکنند چنانکہ دانستی ودرو آن متوالیتی اما انچہ قاضی
حقیقت نشناسش بلکہ نپسندش دراد عای استحالہ باب معرفت بودن صدیق مادہ ہفوات می ریزد
ولیکن کسی از رقعہ مجانی ندارد کہ بعد از فہمیدن خوانش کہ می آید بتائیدش برخیزد زیرا کہ در کتب
ایشان ہرچہ از فضایل وکمالات حضرت سلمان فارسی بہ روایات معتبرہ رسیدہ وہر کسی در بحار
وتراجم آن بچشم خود دیدہ یا بگوش ہوش شنیدہ بودن آنجناب است باب اللہ بادو یک وعدہ
حتی بر خلافت حضرت امیر کردہ آنجناب را بہ بہاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان مترلزلہ
بر انگیختہ بود باز قرین تخلف وتردد بمقتضای نصوص حضرتی گردیدہ وسرہم بر وقت نتراشیدہ اگرچہ
جناب امیر بارہا فرمودند کہ سر خود بجو دست مرسی سفید بکن کما فصلنا فی المجلدات السابقہ پس باب اللہ
بودنش نزد قاضی محیل البتہ مستحیل تواند بود بخلاف ابو بکر صدیق عند العقلا
کہ ہمیشہ ملازم صدق وصفا ماند اگرچہ برای او مغفرت شدید رساند وعلامت کمال ایمان بگواہی
حضرت مرتضی این امر در نہج البلاغت مذکور است کما مر البجا وتازہ تر آنکہ در واقعہ
فدک ہرچہ ازو پرسیدند بکمال راستی ودرستی در توصیف حضرت زہرا بیان نمود
کہ قلوب شیعہ نیز گواہ است چنانچہ بعضی ازین امور را در نقض الزماح فی کبد البناح
مبسوط گردانیدم فیکون رضی اللہ عنہ واحدانی زمانہ متوحدا نے بقیہ وشانہ
وایضا صدیق اکبر گاہے از ہیچ احدی تخلفی بعمل نیاوردہ وکتب شیعہ بدان ناطق
گشتہ حتی عہدیکہ در فدک با جناب فاطمہ زہرا داشتہ بود باعتراف طبرسی وبحرانی ودر
شرح نہج البلاغت کما مر مفصلا چنانچہ باید بجا آوردہ انگاہ در زمانیکہ ہجوم مرتدین اعراب
ودعبنان خانہ خراب زا بدالوصف بود وقدم مرتموذج فضایلہ فی الاکتاب تنزل علی
انہ دربت الفرد وسس بلا ارتیاب لان خلافۃ الخلفای المدوحین لتقرعت علی خلافتہ
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب لبعد نبدا الانقلاب بہ بینم
کہ مجتہدین کہ چشم بینا وگوش شنوا ندارند کلام ابتدای خود کہ بدین تقریر

مختبر بی نشان دیپه نشان می گردانیدم چگونه منتظم میگردانند واین اقرام را چسان از میان بر میدارند فلیضحکوا
قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون بعد ازین قاضی دلیلیکه بر نیستی نوشته که بودن صدیق
باب حضرت مفتخر است اورا بمنزل مقصود نمیرساند زیرا که اگر معنیش این است که هرچه را مردم بنجناب امیر رسانند بالاجماع
ضرور است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد محدثین
سابقین و مجتهدین معاصرین بالحاد و زندقه بودنش و استدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیلا
و ثانیا لازم آید که هرکس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او بهر طور مرتضوی باشد و آن مستلزم
انیستی است که هر فرقه شیعه با وصف پیمان اختلافیکه قبل ازین دانستی سالک راه نجات باشد و بطلانش
بدیهی است که حاجت ببیان ندارد و اگر مطلبش چنان قرار یابد که هرچه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس اینهم باطل است بلکه بهیچ اتساولیه تقریری که افادیدی و شنیدی بعد ازین
از کتب بسیار حتی از نقل صاحب صوارم و غیر او بی چون و چرا که ثبوت میرسد که صوفیه بد و صد هجری بسمیه
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را بعد یت زمانه ظهور رود هیچیم و چه باک بهوت اینست بر قرار
و اگر نه فضه که ایمه و اسد بعد واحد بعد دو صال هجری بلکه زیاده بران بعد دو دوازده رسیده اند تا
منسوب اند بانیشان قبل ازان حالانکه حضرات ایمه مختلف بودند یا خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده فاعتبروا یا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم نمیدانستند که بعد
از دقات امام سابق امام لاحق کیست و در خار از ضلالت مبتلا بودند و اسداه الیشان واقع شده
به تحقق نسبت بدون طرفین کیف که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا گانه نیست
تحقیقا و الزاما زیرا که باطنا بدر بار مجلسی در یافتی که تصوف طور اهلبیت بود و ایضا از کتب تصوف
جا بجا پیدا است که صوفی کسی است که عمایش بر تقوی باشد و کلمات ایشان که در حالت سکو و بیهوشی صدور
یابد بهر طور یکه باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضویست
و از بسکه این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد و وقت ختم شدن محصل عبارت
نصایح دانستی انچه بجوابش مجملا بکار اید و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بهر گاه قلما بانجا رسید
بقیه افادات مجتهد عصر را در رساله الشهید ورق گردانی کردم و برین مقدار اکتفی شده و
بر آن می پردازم و اگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی و وسوسه شیطانی پیش آید پس در طلب
رساله التصوف که من حیث الجامعیت بر عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه با آرا استم و چنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق و الزام و القلاب مگر سته باشد چنانچه خواجه میفرماید مستقل
خویش بر پیر مغان بردم و دوش که بتاید نظر حل معما میکرد ۵ که الناس الله تعالی ان رساله را
بسبب تخلو رو بمقتضای من جد وجد حلال معضلات خواهی یافت ۵ دادیم نشان گنج مقصود تبرا ۵ گر ما

نویسیم تو شاید بپرسی ؛ واین امر کیفیتی است نه تقریری چنانکه سابقا دلالت دانستی که یاران برای مامور ی خویش
چه اندیشیده اند اینقدر است ورقی چند از بحث تصوف که مجتهد لاعن شعور ادی آن شده حالانکه مدار گفتگو بر مباحث
کلامیه بود نه اهل تصوف پس بحکایت عید رسم نسبت که جناب مجتهد الدورانی اورنده و باین گلگشت خرامیده اند بیان
فرموده اند که از رسوم هنود است یاد از حکایت فاضلی از امامیه میدهد که نامش میر کلو بود و گاه گاه بمدرس کتب درسیه
فارسی نیز مشغول گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را مسرور و شادمان ساختی و لفظ گجاوه تشنیعی که در قصها
گلستان آمده از گجاوه پرسیدی یعنی خواندی یعنی گجاوه زرد و رنگ پسندیدی چنانچه در بعضی از دیار هندوستان معمول
و در سوم است که روز هندکور دهم در عید بلوز و زر لباس خویش ولباس سواری را بزرگ زرنگین میسازد و نیز
هولی و دوالی هنود که سلاطین لکهنو مقلدین مجتهد بجامی آورند و رونق می بخشیدند حالانکه کلام مجیب حصیب
عادات و محدثات مدعیان اسلام نبود تا بپرسد چه رسد چنانچه تفصیلش بعنوان مناسبت فهم المقصود اهل التحقیق
و انصاف بدلیل و برهان میاید اگر خدای عزوجل عنایت خود دیگر باره بدین پیدا است که حال مشایخ این زمان که پیشتر در بلای جهل
گرفتار اند و شیعه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند دانچه متواتر محسوس است انکه هزاران کس از امامیه در
رسم و عادت بالیده فاخره و زیب و زینت شریک همت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در ز
و اینساط پا فراتر می نهند بالجمله حال این رسم تقلیدشان بنا بر علیه هوا جس نفسانی مینمایند قریب آنست
که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر افادات خویش نگاشتند پس بگوش ایشان موعظت پدر بزرگوار خویش با
و میدهد که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بعضی از موبد آتش غضب بر گرشته کما لایخفی و از انجا که بقول
خاص انیقام اندر مجتهد انه مینماید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که ا
تقریر جناب مجتهد محرر از ارباب حرق عادت و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکلل بجواهر بر سر سلاطی
آن ملوک می نهادند که رسم هولی و دوالی نزار و نق وافر و زینت متکاثر می بخشیدند و اگر از موعظت شر
بمقتضای امر بالمعروف والنهی عن المنکر که قران مجید و حدیث شریف از ان مملو و مشحون است دریغ نمی
البته سخن شان ملوک مینشنیدند و از کفر و شرک باز می ماندند و بر فرض تسلیم اگر گوش بران نمی نها
باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته بهتر از الکبار یر میرسد الغرض یاد ندارم که در بسیج تقریر
مراعات نفس الامر یه بعمل آمده باشد چندانکه درین خصوص بعمل آمد ولیکن نبنده در امری کلام میکند
که علما بجواز ان فتوی داده باشند لاجرم توقع ایمنی دارم و بصد دل امید وارم که بیان فرمایند که
کدام کتاب دیده اند که فقهای اهل سنت رسم تسبت را جائز نوشته اند بنویسند چه دانند خلاف انچه
بدان اشارات و تصریحات نموده ام و انچه از دوازده ربیع الاول الخ خبر داده اند اگر مقصود ازین
که بکثرت مشعر است انست که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیده اند جوابش انکه درین خصوص تعیین
روز بخوبی بالیقین نمیشود ولیکن چنان اختلاف نیست که محققین شیعه دران گرفتار اند که ماه را هم سیا

که بسیاری از خضر گفته اند و قلیلی که مثل کلینی در ان داخل است دوازدهم ربیع الاول را مدعی گشته در کافی
این اختلاف را در کتب محققین اهل حق نشان نمیدهند و اگر مقصود و بیان طعن است که صوفیه اهل سنت
چنین میکنند جواب آنکه وقتیکه بنده در شاهجهان آباد در سفر دوم که همراه کس و کور رخت اقامت در انجا
انداختم و ختم در تفسیر فیوضات حیدری تکمله تفسیر عزیزی مشغول بودم تا عاید شهر مخصوصا با بزرگی که عبدة
کوتوالی بلده مذکور داشت در دفع این محدثات که کمتر از ان محدثات است که در ایام عزای محرم در لکهنؤ
خصوصا امام باڑه کلان و امثالش بوقوع می آید و مردم امور نالایق مستهجن ذکر را بچشم خویش دیده
اند و محصلش بطوریکه در یای محیط را بقطراتی چند گنجایم انکه جمیع عشاق از بدعات ان مذکور و اناث
انچه آرزو ها میدارند دران ایام ولیالی علی رؤس الاشهاد بعمل آید پس بعد از گفتگوی بسیار همراه
بزرگ مذکور چنان محقق شد که در محو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم و فتنه شدید است و حکام ازان
می ترسند و زینهار تن بر رضا نمیدهند پس شکوا و استغاثه ان خبیر بدرگاه باری عز و جل علاجی ندارد اما جواب
طعن خالفه پس تحقیقا یا الزاما در مجلد اول دانستی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بخوبترین وجوه چندان عیانست که محتاج بیان نباشد زیرا که بارها دانستی که با وصف نوشتن فارغطی
که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان منهاج کسی ننوشته باشد حرص و طمع خلافت را با وجود نون زیدی
بشمسیر و صنعتهای مصارعت حدی نبود لاجرم تغییر امامیه از خلیفه اول خود بلفظ خالفه اول و آنهم مبالغه
دیگر هیچ نتواند شد و الگاه دبتا قض روایات یعنی این شوره شوری و ان بی نمکی که رانده جنین در رحم پیرو
نشین شد و لیکن از اهل وقاحت بعید نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان تناقض و تهاکر
هرچه بود بجاست و حمقا هنوز ندانند که مضمون فارغطی چه بود و این همان مثل است که تمام شب قصه حضرت
یوسف و زلیخا شنیدند ند صبحدم پرسیدند که زلیخا زن بود یا مرد و ظریفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
که آراده جهاد و جنگ بعنوانی داشت که اگر افواج مهاجرین و انصار جمع میشدند کارزار جهان پهلوانان از قتل
عالم محو میشد و تو میپرسی زن بود یا مرد نعوذ بالله من تلک الخرافات و چون این قصه تقدم زمانی دارد هر که
بعد ازان اراده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود کما لا یخفی قوله کسیکه متبع کتب معتمده فرقه حقه
نمیده میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب
گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نخوست این روز را الخ اقول بیهوده گوئی این هرزه چابا بلاغت این ابلغ
بلغا باید دید که انچه در بنجا نوشته دلالت دارد بر انکه آنشخص که عمر خود در تفحص کتب معتمده امامیه بسر کرده
و در زمان سلاطین صفویه یی مثل جبل نظیر در تفحص و تتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه ما علیه ما واقف ازین
فنون باشد زیرا که در زاد المعاد دعای عاشورا از حضرات ایمه نقل نمیکند قال النبی صلی الله علیه وآله
من قرء هذا الدعاء یوم عاشورا لا یموت فی تلک السنة ولو قدر وفاته لم یقبض الا بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک وسلم وعلی جمیع الانبیا والمرسلین سبحان الله رب العزة عما یصفون وسلام
ارنیا وذریته الحرض بالحاء والمیم من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر عدد کلمات الله التامات
اسیدالسلام برحمته ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
وصلی الله علی محمد واله اجمعین ثم اقول عشر مرات اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم وتقول یا قابل توبة آدم
یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع
شمل یعقوب یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی
وهارون یوم عاشورا یا زاید الخضر فی علمه یوم عاشورا یا خالق الجنة والنار یوم عاشورا الخ وبعد از دیدن
اصول رفتند در مناقب روز مذکور چنان معلوم توان کرد که انچه نوشتم نمونه کامل هم تواند بود ومجتهد الزمان
مصدر امورا لا یعنی میگوید برخلاف آن که در جمیع کتب نحوست آن مذکور است پس شرح چشمی وغیره که
ورا غیر متناهی توان گفت که بیچاره بمقتضای مثل مشهور هم طبیب خطره جان وهم ملاحظره ایمان شد
نتاید بخیالش چنان رسوخ یافته که این دعا قبل از انست که حکم نحوست برای یوم عاشورا بشود پس چنین ملاک
مثل باد را لسی در خواب نشنیده باشد بر منسوخ چنین احکام جاری تواند کرد وحکم تواند نمود که هر که بران
عمل کند چنین امور بر او ترتیب خواهد شد وهل یهدا الا الذی یعبد الله سول داولاد البتول وزوجها و
البتول وصریح نکوهش والفیرین حضرات ایمه طاهرین درین صورت باین ملای بی ندیده چی نظیر متوجه میشود
که اگر نه بیانش از احادیثی که او در کتب خویش مثل عین الحیات نقل کرده یکو شم کلام تطویل می انجامد پس تحریر
مجتهد مختل الحواس دیدنیست ویاد داشتنی بلکه اگر غور کنی دران دعا نمودن بدرگاه الهی باقتلازم آمد غلط
گفتم بلکه باذارت کثیره پس رفضه که این دعا از زاد المعاد مخیرانند مثل مشهور بر ایشان منطبق افتاد که دروغ گو
بیرودی تولاحول ولاقوة الا بالله معهذا چون این دعا را حضرات اهل بیت واصحاب خود تعلیم فرمود فضائل عاشورا
ثابت شد وبدون نحوست پس البته حکم نحوست نیاید مگر بعد از وفات تعریف پدرتای مرد از پس ثابت شد که ایمه ناصبی
دین محمدی بوده اند یا بر خرد عجد خود اقرار کردند علی ای التقدیر سلسله دین وملت از هم گسیخت واساس شیعیت
از هم ریخت واگر این امری واقعی بود از اغاز حضرت آدم ودیگران از انبیا علیهم السلام پس شهادت امام ومصیبت آن روز
بالفراد چگونه مقادم ورافع این همه فضایل گشت بمجموعها غرض اینست که بعد اثبوت بدست انسان انرا ازین دو
متین دامنه ایمه باقی نماند ای ابن سبا انچه آورده است بیان این امور نیز از خیر مفصلا صورت نتواند بست
تکلیف کی عدد تمام گشت بپایان رسید عمر ۲ اگر الهی را بنی خواهی گفت که هرگز مومنی را درست نیست دشمنی
یا روزی داشتن ونجوست قایل شدن حتی که اورند دشنه نیز نحس نیست در حقیقت دشمنی او با حضرات ایمه
میرسد که ستالیش دوشنبه وغیره ازینان ثابت است والعجب که مجتهد میگوید که حاجت هیچ مومنی برگورده
نمیشود هزاران بار مکذبان ازین بلده تا ایران دیده باشی که حاجات مومنین هم از لقد وجنیس چنانچه باید

بلکه غیر مترقب نیز بر آورده میشود که هم در ایام و نا نیز می یابند و هم طعامها و حلوا یا می لذیذ خصوصاً مرثیه خوانان
الی غیر ذلک نظر لیلی در ایران روزی صبحدم که برف باشند ادی بارید نشد و سستی آمد که او در ایران روز عاشورا
برای زوجه بعد الاقرار و نا نیز طلبیده بودند پرسید که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجه کردی گفت صاحب
امشب خوابی عجیب دیدم که گویا داور قیامت برپا شده است و قنبر حضرت امام حسین را بکمال
جاه و جلال طلبیدند چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود در گذشت و با یزید صلح اختیار کرد پیدا نیست
که درین وقت بمجلس خواهی رفت و کلفتها خواهی کشید پس ضرورت خبر دادن بالجمله هر چه بخیال مجتهدی آید
میگوید و عادت اند لیشی نمیکند و ایضاً چون حاجت کسی برآورده نشود پس باید که مبیع تشنه و گرسنه آبی دهای
ندهند اگرچه بمیرد و این مذهب البته مذهب عبید الله زیاد و ابن سعد باشند که اهلبیت را قطره آبی ندادند
و ذبح کردند و معاذ الله که این راه و رسم ظالم را خدا و رسول پسندیدند فعلیهم لعنة الله الی یوم القیامة و بر خلاف
آن کتاب الله و حدیث شریف ناطق است عموماً پس بالیتی و اضعین را چنین ساختن که احدی را از ان قوم
که نزید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت الیشان نباید بر آوردن الی غیر ذلک
من المفاسد و البته در کتب شیعه بنظر نرسیده است و انچه در مذهب فرقه قلیلان کتابان که ایشان را
مجتهد فرقه نسبت میگوید و اهل طرافت از الفهم ضمیمه میخواهند بلغا نباید اثنا عشریه میگویند پس انچه مجیب بلغیی
مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست و حال روزه عاشورا و انچه متعلق آنست لیعلم
ازین القلم آمده و بر عقلا در انجا هم توضیح انجامیده که چون رفض روزه آن روز حرام دانند موجب تعیید ایشان
خواهد بود و سبب تشیع که در معنی اتحاد و عید است و انهم یحبب بقای حضرت آدم ثانی کما لا یخفی علی الاقاضی و الادانی
و در باره رئیس المحدثین بخاری همین تشنیع را مدلل نگردانیده ظاهرش همین است که قدری بر آن نیافته
پس حیرت بر حیرت می افزاید که این اجمال را مفرط نشمرد و مثل مشهور را بر خود منطبق میگرداند که خود فضیحت
و دیگران را نصیحت و حال کتاب غنیة الطالبین نیز عنقریب گزشت مطالبی لفر سخیات مزین و بر اورش سیما
اوراق جواب ایضاح که مقتضای جوابنردی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است برسیدی
یا تبریح میدادی یعنی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از ان نقل حکایت میکرد معهذا استطراداً بقسم روایات
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را عنقریب ذکر شد و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رفضه
نقل کنم کلام بتطویل انجامد و خیاذکر نه کفایة للمستبصرین و الحمد لله رب العالمین و حال وسعت طعام نیز در
ابحاث سابقه عیان گشته و باید آن نکته را یاد داشتن و بر صفحه خاطر باید زر نوشتن که در مقام و بیکر
از کافی امام المحدثین نقلش برداشتیم و از انجا که مومن جالیسی در ذو الفقار مصنوع خود باین عبارات حساب
کرده بود جواب شش در صولة حیدریه آنچنان مبسوط گشته که گوئی که گرد نهای مجتهدین رفضه را در شکنجه عذاب
دائمی بیچیده ام فرمت و فا نمیکند که اعاده آن بعمل آید و با وجود چنین اختصار و ایجاز هفت تا نظر بنا

راز مطالعه این کتاب قاصری یابم و اعتقاد راسخ دارم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
فضائلش بر اساد یث فریقین و السنهٔ امتیاز فرموده و نور علی نور گردانیده و العجب که انبیا و اولیا بسیاری روز جمعه
وفات یافته خود در روایات شیعه در کتب شان ہمین که شہادت امام حسین روز جمعه بود دالی غیر ذالک فصلیک بمطالعه
جنات الخلود و بعد از دیدنش اجمالاً ہم واضح است که اصح روز جمعه است و ہمچنین کتاب حقیقة المنصفه بران دلالت
کرد که شہادت آنجناب روز جمعه است و بلا نزاع این است پس بر تقریر مجتہد متعوس نحوست جمعه ثابت میشود و این
امر برای او مانند متشهر است و نیز وفات امام کاظم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام
ثانی پس نحوست تحکمی یعنی مجتہدین عروش دنیا خواہد دید و این دقتر مولد و وفات انبیا و اولیا اگر
یک ایم بعد دیدنش مجتہد مبهوت خواہد شد پس بگوید فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ و قول مجتہد پس آنچه مجیب اسناد آن بطرف
حقه کشان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را نفهمید سالانکه از عبارتش سمت ظهور دارد که بر اصول رفضه
در پی الزام شده یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشورست پس مشترک الورود چنانچه مدلل و مبرہن
شده و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پندارند پس آنهم بر جای خود است که رفضه در تاویل
و تسویل مجالی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتہد اظهر من الشمس و ابین
من الامس است حتی که ادای طلبه تنزل بمکاید مجتہد پای بند و بر ریش او مخندند و در تحدیث اگر طالبه علوم دینی
ادنی غور بکار برند ہم نقائص زعم مجتہد موجود است که شہادت جناب امام حسین را بلفظ قتل تعبیر کرده و از
کتاب اعتقاد او پیداست که اکرم عند الله آنکس است که تقیه را بیش از بیش بجا آرد پس قیاس کن از اینجا
که درباره جناب سید الشہدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور بجای چند لفظ قتل موجود است و للا کثر حکم الکل
و آنچه دران جا بجا انکار فضایل عاشورا مر دلیست مخالف حدیث نبوی است کما لا یخفی فلا یلیق به عند العقلا
فکیف که اعتبار حدیث امام منضبط بدان باشد که موافق کتاب و سنت آنه بجای آنکه صریح مناقض حدیث جد
بیمه گردد و طبرسی دیگر موالی مجتہد تقیه را بر انبیا روا ندانند فضلا کرد از قصره سنیر عون سیحدیث لفیعوشه
الخ صریح معلوم میشود که واضعین این حدیث بر نام مبارک نبوی صلی الله علیه و اله وسلم بر اصول منافقین جسارت ایمه
خواہند بود ورنه در کتب دین و ایمان شیعه چگونه مندرج شد خصوصاً در کتاب چنین متعصب عنید متقشف عنید گوید
قرب چنین از بیخبیت است که حضرت خواست عذابا لایشان بخلاف العیر و مانند سع گونه مناقضا القول رطل بلوق فی مناقبه و
باز ہمه اش در کاسه که مجتہد از فقدان حواس بالایق تالیف نمانده و بالاخر مقالات مجتہد باصل الاصول او کشیده
که تقیه و مماشاة شده باشد ای دشمن عقل و دین حضرات ایمه معصومین برای ہدایت بودند یا برای اضلال و
تلبیس پس ایمه اہل بیت چگونه دین را برای تحقیر سنیان متبدل گردانیدند حالانکه دوستی اہلسنت خود
از کتب سنیان بلکه باعتراف مخالفان بجای خویش بلکه نهر اقرار قوم بدانه لیس کمانی تذکرة الایمه و غیرها حتی انهم
از کتب شان ظاہر که بر طور سنیان بوده اند والحمد لله که این کتاب از ان نقول و حکایات پست که خلفا و قت عتاب

الطلبیدند دایمہ ہرگز زبان خود را بدروغ نیالودند وازین جہات بلای کہ بر امام محمد باقر و رثقای آنجناب رسید
اول رسید کہ با وصف دو واسپہ فتنہ مانند رودبلی آب دوازبود و کمانی الکافی و امام رضا بدیہ بلا با دیہ حق کہ از دست
مامون شہید شد ولیکن خلافت او را نگرفت کما فی العیون شرش نمی آید کہ از رسوای اولین و آخرین خویش را مستثنی
ہست لعنت بر آنکس تا قیامت باد کہ ایمہ را بزبان حال یا قال مضرورین دانند و خویشتن را مصداق لعنت لا یعلمون
گردانند و آنچہ مجتہد مرفوع القلم والقدم بعد از حدیث مقیم نماز بمقتضای مثل مشہور ہم خرما و ہم ثواب گفتہ کہ از ترک
حدیث مستفاد گردید کہ اصل روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعہ اہل سنت است الخ این استفادہ دایر
خصوصیتہ چگونہ ثابت شود امید وار اتمام تقریب ام افادہ فرمایند و احسان بر احسان افزایند اگر ادنی شعور بکار برد
مطمئن خواہند شد کہ چون فضایل ان از اصحاب معتمن عند دمار سیدہ ضرور بود بخلاف نحویش فرمودن تعمد
وضعوہ نہ یضعونہ و سیر عمون فتعین الرفضہ فانہم متاخرون ظہور او دولو باجر و جا و حال تقیہ با دعای این
منافقین بر ہر دوم و ہر قدم قیاس خلت را جاری میگرداند کما سابقا و لاحقا اگر بعد ازین تحقیقات و الزامات و القاء
باز نزد تو این انصاف دشمن پرستاران بوم و شوم خانہ کن کاوکاو کنند و بدامنت دست او نیز ند قل
تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتہل فنجعل
لعنت اللہ علی الکاذبین قولہ مخدوش ہست اولا با نکہ الخ اقول محل ہست از نکہ بدعای
مجیب مصیبہ بنہاد تفصیلہ و تفصیل اجمال آگر مجیب درین عبارت بر دستور خویش بالزام علمای شیعہ می پردازد
کہ از نجا مثل الصبح اذا استعر متجلی و ہویدا گردید کہ اطلاق لفظ شہادت یا املاء آن کہ احیانا بآلسنہ علمای ما یا میہ
و اقلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم فلتت لسانی و نقرش قلمی بتصور تو انکرد و بر فرض و لتقدیر اگر
تعمد را در ان دخلی باشد بلا شک و شبہہ از خوف اہل حق و توریت و تقیہ از ایشان یا ممانعاۃ و خوشامد سیان
و سیاہ پوشی با آنکہ ممنوع ہست بجہت بقای نسل سید عالمیان خواہد بود بعد ازین مجیب امور ی را ذکر میکند کہ
موید این ابواب باشد و کلام او را تائید میکند پس میگوید کہ از موجبات انمیفی بمقتضای کل انا یترح
بما یشتہیہ حکم بتوسعہ طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی و لعنی بتراشہای موسقی کہ از ارباب سرود
و ابساط و آلات شادی و نشاط ہست در روایت فضائل عاشورا و ثواب روزہ آن و انکار وصول و رنج
آنجناب علی مرتضی و فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہما وقت استماع سوانح کربلا ہست و حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال
عطر در روز مذکور بتوہم دلالت آیت کریمہ خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوہ بر ین در تعیین زینت فروش
و روشنی قنادیل و طیاری شیشہ آلات و آراستگی مکانات و جریان آب جوش فوارہا و دیگر مکلفات معمول و مرسوم
عوام در حساب و شمار نیست و با انہمہ لاف زنی علمای قوم باید دید تا کجا رسید یعنی کتب خویش را ندیدہ و طاعن
بی گناہان آغاز نہادند و دقت شکایت بر گشادند انیست عبارت مجیب بہ نقل مجتہد در تشنیع و تقبیح و تقریع و تفضیح
برای رفع ابہام و خیال نباید کہ لفظ دہ بمعنی از طغیان قلم ناسخ ہست و مقصود دشمن از نکہ علمای امامیہ بر ابتدا

مسیگردند از جهت آنست علماء و غیران که سنیان آنرا روز عید دسر و رمیگیرند حالانکه این امور در کتب شیعه مسطور
از قبیل نوحه گری و جامه چرنی و غیر آنها موسیقی که از اسباب نشاط است و در کشف الغطاء و تالیفات او علی نبارکی و غیر
او در عزاداری مذکور است پس بر تقدیر شان منقلب شده عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری سیا
چنانست که کوفیه و عباسیه بر اصول ائمه ایمه را گذشته و ماتم نمودند و ائمه فرمودند که چون تمام ماتم کنید دیگر گیست که ما
گفته پس صادق آمد بر کلمات که این امور بلا خلاف نشان اهل حسین است و مقصود از ما بعد لفظ بچنین که از طغیان قلم ناسخ
است اینکه مجید کلمات عوام را در پایه اعتماد نگنجاند و با اینهمه زیارتها علمای شیعه از غایت سفاهت میکنند و سال
عبارت نبده ملاحظه کرد یعنی که در زمان سلطنت رئیس المتعصبین از سلاطین لکهنو با وجود یکه دیگر بزرگان را بچه بلا با
پیش آمده و بر فاضل بدادنی بجرد تحریر چندی از رقعات جو حکم رفته بود کما ذکرنی الدیباچه این رسایل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقانش انکه بزرگی را دیدم که افغان و غیران بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر الاعدا زیارت
چه آنست که سبب چندین خصومت است فرمود شنیدم که بر اوج رساله قدیمه وجیزه طالع آن نقشی کشیده که مشاکل تاج بادشاهی
است مبادا بخیال بگذرد که کسی چنین رسایل و انهم خلاف دا سلطنت گفتم عین مصلحت و احسانست که بعمل آمده بالجمله من از
عادت عوام چنانچه دانستی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت دران تکلفات میکند و معلوم شد که سخن را تمی فهمد و شاید که بنیاد از
بر لفظ بچنین می نهند که حالش دانستی و شارحین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را نشان میدهند و اگر از ذی
عوکنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم تواند شد لیکن ضرور است که مقدمات مغلوبه بر تجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زاید نباشد لازم آید که چنانچه محیط اعتبار نیست بسبب اینکه از عادات ما بعدش عوام است ماقبل آن نیز بحث منع
تشبیه و هو لا یخور عند فحصین کو نه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود ازین عبارت که و
انکار و صول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا الخ امریست که از روستانی هم نوشته دانستی معلوم گشته که بعضی از عمائد
علمای شیعه گفته بودند که بعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخواب امام حسین یا وصف کوچکی او واقعه کربلا عرض
والدین مکرمینش بیان فرماید و دیگران جواب داده اند که چون انهیه بزرگان و خوردان برضای بقضا و طالب رجحان علما
بودند ذکر مصائب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
امنیتی است که پیروی ائمه میکنند و سر و رشادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصول شان روز عید شد فکیف که روزه
عاشورا را و اندازه بخلاف اهلسنت که بروز حکم می نمایند که ابهم موید عید شیعه گشت علی ما الیخفی و محصل تقریر اینکه انچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش و جوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که انچه مجتهد در جواب گفته اولا
اینکه عجیب گفته بود که خطاب کتب اهل سنت پیست از واقعه کربلا پس اگر تو از این امور مستلزم وصول رنج بجناب امیر
و حضرات زهرا است چرا اقدام علی اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا این بنقبه هم رشت
بران میسرود الغرض آن عبارت که بجیب مینویسد تمامش اینست که اول الیمنی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد لزوم بابت و سلطنت سلاطین بمنفیه در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان می یافت

وهو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت وشیعه جمیعه وعیدین ایشان از ذکر واقعه وشهادت انجناب خالی
است الخ الفقیه هیچ صورتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود ومن ادعی فعلیه البیان پس انصاف باید کرد
که مسرور وملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا در عالم دنیا در عبارات مجیب
کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بران ریخته وحدیث کنان از میدان بگریخته وانچه مجیب گفت از سرور وانبساط
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت برجای خود ثابت شد پس شیعه را باید به اصول خویش استدلال کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدلیل وحصل المطلوب علاوه ایالل عباء ار مرتبه الوهیت بهرسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا معلی ذکر کرده وهرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که پیش مجتهد مستلزم خوشی است فیر علیه اختیار السرور
لا الکبار بالویل والثبور وازجواب ثانی یعنی لا نسلم الخ توان نهمید که هنوز در برزخ ماتم امام بپا است
حضرت زیرا که تبسکین پیغمبر خدا را احیانا ساکت میشود کما اشتر نا سابقا وحدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاقی را
که میخواست بر سقف مسجد شریف همراه مردوران برآید که چه خواهی دید خیر انکه حضرت در نماز است تا متوجه بازواج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید والحمد لله که مستوجبتا نوحه وشیون معلوم قبل ازین مذکور شده آمد بر وجه ثانی مجتهد الزمانی
که میگوید ثانیا بانیکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسکن انز الست پس بنیاد وجه اول ازهم جدا شد وذکر بکا وتوجه
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی وحال حضرات ایام حسین علیه السلام از خوشحالی وفراغ خاطر باعتراف آزردگان
وغیر او چنان بود که مردم قبل ازان در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب وامین انجناب کجا راه داشته باشد
که هریکی را از اهل بیت نادم شهادت بتسلی میداد وباختیار صبر امر میفرمود وپیدا است که هرکه خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه تسلی دهد فکیف که یقینا امید الست که منتهای آرزوی خود عنقریب میرسد یعنی بخدمت جد امجد خویش وهرگاه بحکم
شریف این تقریر ضروری شد یعنی لو نهمردان بذکور وکریه زنان براناث پس مقام حیرت است که مجتهد بهر
اتمام این امر نه فرمود وانچه گفت که امارنیت تقریر خانه الخ مشعر بدالست که از فهم وادراکش هنوز بوی دور است
مجیب ازین امور بیخبر اند پس تعرض بذکر ان چه ضرور که سالها پرستی بجدی شده مطالبق تفسیر اهلبیت که حضرت امیر
بر عباس را بدان ارشاد فرموده ومعاذ الله بر اصول شیعه الذین هم فی صلاتهم ساهون ومثل من ضحک ضحک ومن اتاکم باسته نجیال تقریرها
شب وروز مشغول ان بر اصول دشمنان بود پس ایت وانی برایت یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بر روی مجتهدین رفضه باید خواند وحکم
تاصیب بر ایشان باید راند وانچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام وجه ومعیه معتبر ومنهم مجتهدین فرقه
حقه کنتان یعنی بدساتشان بتجویز نموده که نفی امکان جواب ازانها فرموده الخ جواب انست که الکون از مجتهدان
اولین واخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه وبراهین یقینیه بر بطلان آن نای نماند راست بگو که معلوم شد یا همان
دستور قدیم است از کوری وکورانگی دریغ زدن ودیوانگی بیچاره را فتوی نمیدانند که در نیمه ام که فقره بعد از بدان
کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که هیچکسی از اهل سنت بدان قدرتی نداشته چنانچه شیطان با انها

جناب مرتضوی بر قلب ابن سبا مجیا گشته بود و مدانسته که حضرت باید بدی حل این مشکل هم برای پیروان اولی نمودند
وایشان را متحیر نگذاشته سجدیکه اگر قلم بدست گیرند انقلابات عظیم رو دهد و از علمای رفضه کسی در مقاومت آن
قدمی نه نهد خصوصا حضرت امام رضا علیه و اولاده التحیه والثنا متکفل و ضامن آن شده و در اغاز منتهی الکلام بیان
وافی مبین گشته و بر مطالعه منتهی چیه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعا حکم نمود و مصداق این است که علی مرتضی
برای سفیان بزرگی دیگر است و برای رفضه شخصی اخر و هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود باقی از ان دو کسر
مائل است س که تو دطوبی و ما و قامت یارنه فکر هر کس بقدر همت اوست پس تو ان گفت که پیشوای ما امیر المومنین
خاتم الخلفا و الراشدین است و رهنمای شان مظهر کفر دارند او بر کافه مخلوقین از مسلمین و کافرین که خود بر
بر روایت دجال اعورین در کافی میفرمود که اگر کفر و زور در دین متین روا بودی از من کسی زیاده تر درین
فن نبودی که بر فاروق بتوسیط فیروز فیروزی یافت و چون دانست که مردم برای تحقیق آینده از جای اول
لقمه رشیری بنهیده و گفت دلنده تا من درینجا نشسته ام او را ندیدم حالانکه او بسوی معلم خویش گریخت و گفت
که من کار فاروق را بضرب ذوالفقار تمام کردم پس مرتضای شیعه برگردیا خرش را بر تاریکی و او را بر سواری
دلدل فرستاد تا او در بلاد شیعه داد متعه دوریه را بتقلید امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار بدور
دوار داد و نزد ما حضرت مرتضوی بالنسبت نیک مخصری بزیارت فاروقی داشت چنانچه از کشف النعمه هم مکشوف است
که آنجناب طالبین عهد بود و ایضا او نزد اهل حق غالب کل غالب مظهر العجایب والغرائب مطلوب هر طالب
بود و امام شان نزل جمیع البیت سید انبیا بود زیرا که او خود را ذلیل کرد و در کافی برای چنین شخص کوشش
آمد لیس او را هر چه خواهند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
چنان ذلیل شد که دختر خود بعمر دید بلکه با شاره او جنی متمثل شد فصار بشرا سویا و ازین قصه قبل از
بوضوح پیوست چنانکه گوئی س انچه دانا کند کند نادان لیک بعد از خرابی بسیار عهده او پرده پشین گشت مانند
حسین ابی غیر ذلک من الاوصاف عند التوصیف الملاعین و نیز امام شان تارک میت لیفه اطهر بود بلکه قاتل انجا
نیز ذکر جرحه خلیفه اخری و هم یتصارعون و حسین و ایضا در خاسین در آمد و الگاه در امانت جناب سید المرسلین
خیانت نمود که لیفه مطهره سلاله البیت خود را بدست او بجوایت پیر و حالانکه حاجتی نبود و هو مما لا یخفی علی العقلا و ایضا
ماحی فار عظمی شد که بار بار حالش دانستی دنیا و دم عهد و میثاق مصداق و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و تحریر فقرات مقابله در هر مقام ضرور نیست کما لا یخفی علم کل من کان من اهل النهی و از انجا که هر سر نقطه قرانی هفتاد و هشتاد
هزار معانی را احتمال است کما مر بر تقدیر صحت روایت در حق صدیق موجب ابتهاج دینی و عزایتی تواند شد و مقتضای
احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را بر قی با سناد خودش از امام صادق آورده که لیس شی ابعد
من قلوب الرجال من تفسیر القران و فی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا ماشاء الله انتهی مختصر اندیم که چرا امت
ازین مطاعن دست بر نداشت و مباحث کاشفه اللثام ندید که قبل ظهور مهدی چنین امور رخ نیست

واز انصاف نباید گزشت که ایا اقتلونی در اماله زیاده تر ست از طلب وزارت پنک مخصری و معلوم نیست که از
چشتی کلام یک را خواسته اما کسی را که صورتش مثل عمر و عیار بر اصول رفض بوده یا کسی را که راسه زجیب و لبلبه عظیم
در بنجا بالبستی دعوی خدای را از کتب جامعین مباحث مرتضویه نقل کردن نه دعوی عبودیت مشرکه و تحقق
علی خیر البشر در منتهی و دیگر کتب مبسوط است علیه حج الیه و رست بگو که سرقه و کتمان قران مجید انیست که بار بار میبر
شد و درین سطور هم می آید یا سرقه و کتمان آنست که در قران مجید خلفای راشدین خلفای حق و تعین
تمام عالم باعتراف معصومین روشن گشت کما عرفت مرارا و سوف تعرف ایضا و تشبیه بقران ناطق بر ای ان
شخص تواند بود که صدق و عفا الشب روز نصب العین گزارد یا کسی که در عین خلافت نیتز نزد بانی مبانی
تشیع یعنی علم الهدای شان تمانینی و رطل بوق مولای مجتهدین احکامش بمعتبر و بی معنی باشد پس حالش
در خلافت دیگران چه خواهد بود بخبر مضمون حدیث شریف که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
نقد ایمان چگونه بخانه خویش تواند اورد یعنی تمایند باطل و تخریب حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
تماشی در باخت بعد ازین باید دید که کلام مجتهد چنان درست میشود چه از میر کتاب مباحث دینی مثل تفسیر
و حدیث و کلام شان پیداست که جناب امیر بعد از عرق ریزی و منقت کشی چون از جمع قران مجید فارغ شد
و در مجالس مهاجرین و انصار بر دو صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است بیان ما ارم و سمیش
آنکه چون او بر کشاد در دوغ بر گردن رفضه که مدت مهاجرین و انصار دید و رو در هم کشید پس راوی رفضه
انهم یاد نکرد که مگر خدای عزوجل را از مدائح مهاجرین و انصار که در بر جزو قران مجید فرمود غفلت رود اد و خدا
میفرماید لا تاخذه سنة و لا یوم جناب امیر بنجا التش فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مستطاب را مگر معصومین و حقا که بعد
ازان چنان پوشید که بجوابه عنقا شد مگر بر لفظی که در امانت امام رضا خیانت نمود و بر خلافت امر شریف
آن امانت را کشاد و چیزی را یاد کرد و حضرت امام العلوم خویش ازین مطلع شد و چنان تقرفی بغایت
ازیردی نمود که حرفی ازان در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سیاهش اثری پدید نیاید و شخصی اجنبی بر
مسلط شد و این قران المبین معصومین را از دستش در ربود و از نامی و نشانی نگذاشت الخ ایرو روایات در العوا
شان مثل کافی و غیره از نظرم گزشته بود و وقت بمساعدت تفصیلش چنانچه در لم میخواست دانی نگشت باختصار
پرداختم معهذا در سابق هم گزشته اگرچه دلم فارغ نگشته و از استثنای او در بنمقام نیز خبر دادم تا قلوب نفضه نجوشد
در زبان الیتان نخزه شود و بر بطل و مجنون هم واضح است که انتقاد ارا یعنی دیدن بر نظمی مرید انیعنی نیست
که فایده بر من مترتب یا فت پس سرقه قران مجید و غارتگری بمقتضای این اصول خبیثه که آنرا
مفصلا و مبسوطا نتوان گفت انیست یا انچه از حضرات راشدین بعمل آمد که انهم نیز مداح آن بودند چنانچه حضرت
امام رضا در حدیثی طویل که قبل ازین در تجدید و تعریف امام لقلقش بر داشتم بارها ارشاد نمودند و انهمار کافی
یعنی بعرض بیان آمد لیس مثل افتاب رابعة النهار از مشرقستان تحقیق و افاده حضرت رضا روشن شد که درین نسخه

جامع ہر چیز از حلال و حرام و حدود و احکام بین ست و در ہیچ امری تعریفی بعمل نیامده و دقیقه باقی نمانده و
اکمال دین و اتمام نعمت چنانچه باید و شاید بعنوان شایسته صورت بسته و اینجا کجا شخصی که رایش در اکثر ابواب مخالف
کتاب مستطاب شده و کجا انکه رفضه در امالی وغیره موافقت جناب امیر را در چهار پنج امور انحصاری آرند و درین فصل خاص
مناسب انکه گفته شود لمزاما که کجا ان موافقتها از روایات غیر یقین کتاب و کجا اقرار امنعی که من برخطا بودم او بزعم خود
و کجا امور گشتن با امامت در مصارع المومنین و کجا تخلف از جیش در زمره متخلفین کما بیانی حال ارکان الخالفین تحصل
مخفی نماند که مجتهد در ینمقام حاشیه نوشته که اعطاه الله الولاته و الامامته اشاره ست بطرف آیت وافی هدایت انما ولیکم الله و
الآیه امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر این آیت چنین نوشته الثانی روی سلمة عن ابن عباس نمازلت فی علی بن ابیطالب
روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآیة قال یا رسول الله انا رایت علیا التصدق بخاتمه علی محتاج وهو راکع فنحن تتولاه
و روی عن ابی ذر قال صلیت مع رسول الله صلوة الظهر فسأل سایل فی المسجد فلم یعطه احد فرفع السایل یده الی السماء فقال اللهم
انی اشهدک انی سالت فی مسجد الرسول فما اعطانی احد شیئا و علی رضی الله عنه راکع فاومی الیه بخنصره الیمنی وکان فیها خاتم فاقبل
السایل حتی اخذ الخاتم من قرله النبی فقال رب اشرح لی صدری الی قوله فالقیت علیه مقالتک سنشد عضدک
باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا انت و من اتبعکما الغالبون اللهم و انا محمد نبیک و صفیک فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله بذه الکلمة حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرا انما ولیکم الله الی آخرها انتهی کلامه بلفظه مخفی نماند که
اگر چه این امام اهلسنت ما اول روایت نزدال این آیت در حق ابوبکر نقل کرده لیکن چونکه تائید آن بر روایت دیگر مثل روایت ثانی
ننموده و اگر مفسرین اهل سنت غیر اکتفا بذکر روایت ثانی فقط نموده اند دلیل بر عدم روایت اول نمیشود خواهد بود و علی آیت
معارضه بروایت ثانیه که متعلق علیها ست نخواهد داشت منعنی عنه اقول دل نمیخواهد که باین بحث که غلام ریم عبارت ازان
باشد تعرض کند ولیکن تا نگوئیم که عاجز شدند ان اینکه مرا بادی بآید امام در جواب روایت ثانی کوشیده و اگر اکثری بر روایت
دوم اکتفا کرده باشند تا هم عجبی نیست که علمای شیعه در لباس ناموسی بودند کمافی مجالس المومنین فلیکف که چون تائید
روایت اولی در حقیقت بیش از پیش واقع شد و ضعف روایت خاتم بیچه تردد باقی ماند و ان کدام سایل پاک و منزه خواهد باشد
که شریک جماعت نشود و دست بیش معلمان دراز کند و فقر و گدائی بیش خالق ارض و سما کشاید حالانکه از جناب امیر نقل کنند علم الله
کوبی سایل مسجدی حضور سایلی که حسن از حالش گوش کردی با الجمله من چنان یاد دارم و ہمیشه کلام مجتهد درین مقام دیده
متحیر شدم باری کتاب ہم سید و عیال الله انچه مرا یاد بود یعنی امام رازی بجهتای بسیار ربط نیافته و آیات اولی بر انگیخته اولا و ثانیا از
و ایضا خاموشی و سکوت بکردن گفتم که اگر نقل تمام عبارتش از متعلقات بحث ندکور پردازم یکده ورق دیگر باید که بتطویل و ملالت
چنانشد که کتاب چنان عزیز الوجود و کمیاب نیست که در مکان سابق بود و این نسخه که بدست آمد بخط غبارست مخوا الاغلاط بسیار دارد و بسیار
کلام را مجمل گذاشتم یعنی بتفصیل نپرداختم باید بنسخه صحیحه رجوع کردن تا بدانی که او در ابطال مدعای شیعه للطوری کوشیده و که یا دست بران
نمثل نیاشد و هر کس گوید که اغلاط انجام نسبه مجتهد بسیار کذب و زور است او ہیچ تقریری در نیکنامی نکرده که آنرا توان پسندید ولا حول ولا قوة
الا بالله و از عجایب انکه حاشیه که چیکی در ینمقام دیگر است متضمن عبارت شرح بخاری در واقعه جنین آزانهم قرار ارکان شیعه و اصحاب

و مجتهد در مدارک آن نیز باشند الاغ در وحل ماند و سیخ علاجی و دفع دخلی از و ظهور نرسید و الحمد لله علی عجزه **قوله** آنچه ثانی تردیدش اعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرآن پس مصداق المعنی فی البین الاشاعرست جوابش آنکه این وقتی تواند بود که ثبوت مجاهد خافاء در میان مانده باشد و چون مجاهدان بزرگان منصوص من عند الله بسط گشته هم مجملا و هم مفصلا و از اخبار راهی مجتهد نامی نمانده در اصول فریقین اقرار یافته و نوراد اعقلیه و نقلیه بران ناطقه که اختیار مورد نسخ نمیشوند و نه کذب لازم آید معاذ الله پس در صحت قول محب تردد دی نماند عجب ست که جناب مجتهد پیشه استباط دارند و خود را بتغافل می زنند فلیرجع الی المقالات السابعه و از انجا که علمای شیعه واقعه احد و امثالش جا بجا ذکر میکنند و حالانکه بر اصول شان خود جناب امیر بر عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند ضرور افتاد خاطر متقبض مجتهد را شکفته ساختن **قوله** مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه اکراه بداهت عقلیه باطل است الخ **اقول** درین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر از انکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی نمی نویسد کما مر سابقا نیز بوجوه و بسیار نظر است هر چند ما اقتصار و رزم و کرد و اطناب و اشتهاب نکردم اولا دانکه سلمنا که بعضی از احادیث را جناب مجتهد الزمانی نوشته اند و لیکن بتسهیل عنایت ایزدی در هر مقام مغالیط او چنان بیان کردم که اثری و نشانی از غبارش باقی نماند در هر کس که بمنع سخن بنده رسید بخوبی و لطافت و رساقت و متانت آن اقرار کرد و دانست که کلمات یاوه مجتهد در مقابله ان بیهوده در انکان است اگرچه باظهارش مثل گنج شائگان باشد و ازین جهت در گوشواره بحث آیت کریمه خواندم که **فهل تری لهم من باقیه** و بعد از دیدن این کلمات تازه بتقین انیمنی توان کرد که هر کس که شبهات واهیه این داعی مکاید می بیند نقاب سفسطای بر ای او می گزیند و علمای رفضه را که اصرار بران مغلطها دارند مصداق حکایت این رمشقه می فهمد چون اعاده این ابحاث و جوابات خالی از اطناب نیست تکذیب مجتهد را بران حواله کردم ثانیا انکه ظاهر کلام مجتهد لاثانی نیست که حدیثی تازه که بر صدور دعوی امامت از جناب امیر و غصب حق آنجناب دلالت کند خواهد نوشت حالانکه این حدیث را سابقا وارد کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در معرض بیان آمد بحدیکه نبیاد نبایانش از هم ریخت و اگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل دجال اعور تقلید امام المحدثین خود دار مکابره و مجادله دست بر نمیداری رجوع بدفتر سابق بکن تا برای العین به بینی که ان اعتراضات مثل پرنده جانکی و بیهوده گی میباید کذاب و عنی نانه خواب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل الحواس جا نیست که این حدیث را آورده بود و نشان میدیم باید دید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب اهلسنت مملو و مشحون است از روایاتیکه بر عدم رضای جناب ولا تتاب بر بیعت ابوبکر و غصب او دارد الی اخر کلامه القصه تا اخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام احقر الانام

بحسبول انجا مذنا انکه انچه مجتهد متحمل الحواس فرمود بعد ذکر حدیث مسلم که حضرات اهل سنت بنظم
انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام منجر بنظام انحضرت لکتاب استبدوت وکنا نحن ترمی ان لنا حقا
تقرا بتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و انچنین بنظم فلم ینزل یکلم ابا
صریح است در انکه انحضرت نادیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابو بکر بیان فرمود و لفظ
فوجد نانی انفسنا دلالت صریح بر غصب انحضرت از غصب خلافت دارد دگر ترین امام را درین وعلوی بحث
ونظر است زیرا که از ابواب وفصول کتب شیخ المشایخ اعنی صدوق امامیه مثل علل الشرایع وغیره چنان
جلوه ظهور میدهد که گاهی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیاورده پس وجوهی
شما انتصدیق کنیم یا دعوی شیخ را که شما را و انچنین لقب سر فراز کرده بر که خواهد بکتابش که علل الشرایع
نامش نهاده رجوع فرماید و هرگاه جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیاورد غیظ و غصب مذکور کجا
راه داشته باشد بلی شکایت دوستانه بود با صدیق حال تنلی وقت و مانند آن بیان کرده و صدر الدین
اصفهانی نقاش فرمود در ابطال الباطل الی غیر ذلک در نیمقام انهم ضرور است که انچه علما در مغالیط شوستری
مقرری کرده آورند به بینند یا از خرمن مالیفات امام رازی انباده را که اچینند. فاقول حیث الی ما یجد انهار ابعا انکه
امام المحدثین بر کافی خویش ابواب منعقد کرده اند اند ر نمیعنی که وقت نزول ال کتاب و حضور ملائکه مقربین
حضرت رسول سید النبیین امیر المومنین فاغنی نویسانیده تا کیات و شهادات چنانکه از حضرت آدم حضرت خاتم
مثل آن را ندیده و نشنیده و باشد که زنهار مطالبه و مجادله نکنی و تن بر ضا و تسلیم بدهی اگرچه بفرض محال
کعبه را منهدم کرده اند و حرمت و عزت را باقی نگذارند چنانچه درین مباحث مجمل و مفصل آن همه دانستی
پس اگر غیظ و غصب در میان آمده و دعوی و نزاع بر زبان رسانیده رد وحی الهی لازم آید و حرفی از تصدیق
رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین رفضه دشمنان دین و کاسه لیسان ابن سبا لعین در کتب خود مثل
جامع الاخبار و مختصر بحار الانوار و امثال بیشمار می نوشتند که جناب مرتضوی قسم الجحیم والنار ایمان را می
وکفر را ظاهر میکردند و مثل مرتدین زندگانی بسر می نمودند پس صورت تصدیق قلبی اعتقاد اهل اسلام
مثل رمقی در حالت احتضار و قت انار موت باقی مانده بود اکنون از انهم نامی و نشانی بگوش نمیرسد
اعاذنا الله ذلک زیرا که رد وحی و نقض چنین عهد میثاق وقت نزول کتاب احمر و حضور هزاران ملائک مقربین
از بارگاه رب العالمین عند سید المرسلین کفری دارتداد یست که بالاتر از ان بخیال هیچ مسلمی نگذرد و تا مسا انکه
کلام راوی قصه که قلم ینزل یکلم ابا بکر را کرد دلالت بران دارد که مجتهد دعوی غیظ و غصب و ظلم و غصب بر زبار
می آرد بعموم مدلول دلیل بر مینعنی هم خواهد بود بمقتضای عموم که تا دیر جناب مرتضوی معذور تها بدر نکی و
بیرانگیختگی و بملاوت فصاحت و بلاغت آن مدعا را آمیخته بعنوانکه صدیق اکبر از ا مسلم داشته و بر و حرفی
از جهت بر نگاشته و در نجا بسبب وجود قرائن بلکه برهان قطعی کما اشرنا الیه همین امر اله مذهب اهل صدیق صفت

ثابت و متعین شد لاریب فیه و اگر روایات دیگران بگویند بلکه دارد استقرا و هند صد و غیر از صد نمیخواهد
و در دینی چیزی از شیخین بگریزی بوقوع نیامده اینک گوواینک سامیدان اگر میخواهی دائل زنده بودی
و مجتهد روایات این باب بالبداهه از کرد آدای رو بروی او نهادی و پرسیدی که راست بگو که بر دعوی خلافت و غیظ
غصب بحمیت ظلم و عداوت دلالت دارد یا نه بریش او خندیدی و گفتی که غایة الامر شکایتی هست دوستانه
و شمنانه و بر ظاهر است که چون کوه غم و اندوه زیاده از حد کسی افتد و او دست از معاملات بردارد خواهد که از کوشه خود
بیرون نیامد و شریک مهمات جانبانی از یاران نشود مردم این و دوستان قدیم را متوسط میکرد انید تا تشبیب
و فراز را میفهمانید و صاحب غم و ترک و تجرید را که از احاطه عموم و هموم نتواند غور و فکر کردن تسلی و دلاسائی شیند
و بهر حال او را شریک در خیل المهمات خصوصا امور یکه بعثت انبیا و رسل علیهم السلام بران باشد شریک میکردند
و بسا باشد که در مزاج یکی از یاران اندک تیزی و کم حوصلگی مثل حضرت ابوذر غفاری علی ما فی شرح الکلینی للخلیل
افقر دینی می باشد او را در بین باب شریک نمیکنند که مبادا صحبت فردی شود پس ابوبکر فتنها آمده عذر های مرتب
در امر معلوم شنید و حقیقة الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی درین نکرد پیرامون خاطرش نبود و الحمد لله
که بعد ازین امور دینی و دنیوی را بشرکت امیر المومنین سر انجام میدادند و در هر کار دینی و دنیوی کوی سبقت
می بردند چنانکه فردوسی نظم کرده ع فلک گفتا احسن ملک گفتا زه ساد سا الخ قطع نظر ازان شیخین در
تقریر دانشی خود در احادیث فریقین که متعلق بامامت و خلافت است و اطاعت روسا و در باره اند بیعت
و مانند آن چه تاکید امر دینی گشته حتی فاقتلوه کائنا من کان در کتب فریقین وارد و امیر المومنین انچه در غیر اتباع
مهاجرین و انصار در کلمات طیبات خویش اورده در نهج مرضی و نهج البلاغت آورده مانش غیر ازین نیست
که فان ابی فقاتلوه لاتباعه غیر سبیل المومنین ما نحن و در نیجا غیر از مدارات و صدق و صفا و تعظیم و تکریم همدگر
که آخر علمای لکهنو بدان اقرار کردند و از خرافتهای خویش تنزل نمودند چیزی درمیان نبود و کما قیل و خیال
و استعمال سیف و نصال و الحمد لله الکریم المتعال و اگر عبارکینه و عداوت در قلوب بودی انچه متقدمین کردند
از سیاست بدن و ترویج دین و اسلام و اعلای ملت و شریعت محال کسی بین که چون معاویه سر
بکبید از بیعت اعراض نمودند امیر المومنین بکار نیامد و ترقی ملک از دست رفت اما انچه گفت که دلالت
بر استحقاق انجناب داشت پس توان گفت که مجتهد ما بالتشراح را در فریقین نیافت و یافت در یکی
نزاع ایشان در نمیشی نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند و ازینجاست که در هیچ کتابی از کتب اهل
حق انمعنی را ندیده باشی بلی نواصیب و خوارج البته معترض اند و معاذ الله تکفر آن عالی جناب پیرداند
و سید روی و ازین برای خویش جمیع میسازند کلام درین است که صدیق مستحق خلافت نبود المقصود
هذا دون ذلک و بحمد الله که در حدیث جمله نیست که دلالت بر بالتشراح داشته باشد و اگر می بود مجتهد
که آنرا معطل میکذاشت بلکه آغاز این فواید میکرد انید و اویس فلیس و چگونه چنین تواند بود

اگر میگفت اهل حق بر ریش او می خندیدند کجای و شمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاهل کردی
که درآن فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و اغاز انست انا عرفنا یا ابابکر فضیلتک و ما اعطاک الله
ولم تفض علیک خیرا شافه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت هم بعنوانی که شوق
آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از حیث مخلوقات چنانچه رفقه بران می نازند که مهاجرین و انصار او را
مثل گوساله سامری ساختند بی انکه شرفی و فضلی داشته باشد و درین اوفتا اتباع این سباء مخالفت
اجماع اهل بیت حضرت سید انبیاست ایا در اساس الاصول و اساس دلیل باز اصول خود از حضرات ایمه
نقل نکرده که حاشا که منکر فضیلت ابوبکر باشیم و از عوام دلدار ظاهر و پیداست که ایمه بر طور و اجد
بوده اند پس چگونه در خاطر الفاظ ان کز راندین که جناب جد اعلی معتقد فضیلت صدیق باشند و ایمه متاخرین
منکر فضیلت یار غار پیغمبر خدا باشند معاذ الله استغفر الله و ایضا در تحفه چنین امر لیست که بمنع مذهب
رفض را برمی آرد یعنی ابوبکر را ملا فرموده که در مقدمه فدک وغیره همان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه الصلوه
والسلام رایافته و شیر خدا همه را شنیده و برخود نه بینید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرموده گفت
موعدک العشیه للبیعه و وعده بیعت را و فاکرد و تا بعد ظهر رونق افزود درین مجلس و حق ابی بکر را معظم
و مکشوف کردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود در تیامدن که میدیدیم که در مشوره شریک خواهند کرد
چون را نه طلبیدند و در مشوره شریک نکردانیدند در قلوب خویش متنفر گشتیم حاضرین مجلس مسرور و شاد
کام شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفضه بود می چگونه حاضرین لفظ اصیت برای جناب
امیر میگفتند خوشوقت میگشتند دهرگاه بران قطعی بران قائم شد که عهد موثق و اقرار موکد از جناب
ایزدی و رسول مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفا زینهار مخالفتی نه نماید و امر
معروف همین بود و هم نهی منکر فاعتبروا یا اولی الابصار که مجتهد اصول خویش را هم فراموش کرد و
از اغاز تا انجام بی راهه رفت و گفت حضرات اهل سنت منظر انصاف تامل فرمایند پس در مقام بالفعل
اهل اسلام را باید ز انوی ادب تکردن و بطیب خاطر و انبساط باطن و ظاهر معروض داشتن که تو خود
داد انصاف بده که انچه فلانی تقریر کرد در نخصوص لائق انست که کسانی اهل اسلام منیر تواند تابیه
لا و الله ثم لا و الله بلی ازان لنا حقا انقدر ثابت میشود که از بزرگان اهلبیت مشوره باستی اگر مستدرب
ابوبکر بجا نبود ی درین امر نیز مخصوص بجناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میانه انجناب و حضرت
عباس فما بقی غبار و اعتراض بتوفیق الله تعالی **قول** و عقبلی الخ جناب محتهد را که قبل ازین
بدیدن مناقب عظامی راشدین از روایت بخارین سید النبین صلی الله علیه و اله و سلم جوش فضل ایشان
آورده بود که در روایت صدق خویش کتب تشیید کشاده و صاف صحاح افاده نموده اند که در کتب فریقین
هرگونه روایت وارد شده باید کتب تشیید را برای تمام سند کشادن و مقالات ایشان را کوش کردن لازم

نقشه میشود که اوراق تقیه سند باید آورد تا اول نظر دران نگنجد بعد از ورود در سر هر تقیه سخن را تمام و بهر گاه در مقالات علماء کلام اینک تحقیق کنیم البته بعضی ضعیف پنداشته اند و انهم جایا می آید که برخی تصریح بوضع کرده اند و بعضی گویند اگر فرضه کویند که این کلمات طیبات نزد ما مقبول نیست ولیکن ایراد ش فقط برای الزام از روی ایلیت سنیان است جوابش انکه تکذیب اصول ازین کلام لازم می آید چنانچه از بحار و دیگر اسفار ظاهر و ماهر است که بسیاری از محدثین شان اورده اند و افتخار بران کرده و غایة الامر انیست که اصحاب درین امر تارک اولی گشته اند و بالفرض اگر جناب امیر را خلیفه اول میساختند لازم آمدی بنص نبوی چنانچه جا بجا درین مجلد هم دانستی فسادهای عظیم برمی خاست خصوصا بر قرار داد و فرضه که همه اصحاب بزشادی مصداق الایمان یعلا نکه ایشان بعد از تفتیش و تحقیق اصول شیعه بهتر از اولین و آخرین بوده اند بنسبت اثارت فتن و حوادث و محن و عداوت انجناب داشتند پس در هر امری خصوصا جهاد که شاق برین عبادت و عمده ترین مهمات است تن برچنانمیدادند و مسلمانان طعمه شمشیرهای مرتدین و کافرین میکردید و فجرنامی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس البیت بالبیت خلیفه اول به بداهت عقلی رسید عند العقلا و معولی و اقامی همه فرضه متاخرین در اخذ شرح خویش بر نهج البلاغت که هر گه کتابی نوشته با مداد و اعانت عمر خویش بسر برده شکر و حمد الهی بران بجا آورده پس فرضه را بایستی تقلید او کردن نه در ننگ و عار انمعنی که وعی سمت و گواهیست بایستن یعنی هر عاقلی میگوید که جناب امیر بسمع و اطاعت بر وارد و فرضه گویند که ما بر روش جناب امیر ایا و امهاتها میگویم باز مبتوعین جناب امیر المومنین را این ملاعین واجب اللعن نمی پندارند پس معلوم شد که ایشان کاسه ابن سبا می لیسند و بر تحلیت و محدثات و کیش او میرینند و می میرند و هر گاه اجماع اصحاب نه کبیره ایست نه صغیره و ازین امر حضرات انبیا نجات نیافته اند چنانچه از غرر ثمامینی و تالیف علم الهدای رازی نیز واضح است پس امامیه بپای خویش در کوره افتاد و نصوص صریحه ایمه در اصول شان پی دریی موجود است که ایمه در عالم برزخ اختیاری ندارند پس کما یموت فیها و کما یحیی در عالم مذکور شان ایشان است من بعد گزارش است که از ملاحظه جمیع عبارتها انحدیث بوضوح می انجامد که جناب امیر را تا وقت مذکور بر روایات فریقین مجالی نشده که هیچ طعنی را سر انجام دهند مگر بر موضوعات قوم و اگران بدرجه ثبوت رسد پس اصول شان بلکه جمیع آن که از وقت و مجال اعور بران اصرار دارند سنجاک برابر گردد مثلا اگر شقشقیه را پیش کنند سنیان احادیث دیگر را از همان کتب چنان نشان دهند که حاجت چراغ باقی نماند و آن یکی باشد و معارضانش توده توده ازان کتاب بتواتر معنوی میرسد و ادله عقلیه نیز امر امیدهست الی غیر ذلک کما عرفت من کل ورق و فی تضاعیف من هذا الکتاب فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بعد ازین غور می و فکری بکن که مقام مذکور دلالت بر آن داشت که خطایای منکره و مانم کبیره را برای جلفادزان و قت تمام برند که اکثرش برای العین دیده بودند و برای خویش امور می فرمایند که فضائل ذاتیه

عبارت ازان ست و اجماع عقلا بران انعقاد یافته که ما بالذات اقوی لا بالعرض و الوهن عبارت
بلاک امر است که امیر حمزه رضی الله عنه ثم ارضاه الله و اسد رسوله و سید الشهدا باشند حالانکه
اگر رویروی شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق و لا ینبئک مثل خبیر میشوند و این امر البته اعتقاد
کردنی و در وعای خاطر نگاهداشتنی است نه این سیه کاران در اصول خویش ضبط کرده اند که در
حق جناب امیر فرو آمده چنانچه از بحار و غیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
گشت و اصول دیگر مقتضی آنست که شجاعت شان نیز فائق بود زیرا که جناب مرتضوی بارها فرموده
اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من نیافتندی و غصب خلافت نتوانستندی فیکون اشجع
از اصول کلینی هم اکثیر این مرتب برای انجناب واضح است کما لا یخفی پس تعجب بر تعجب از اصول
رفضه می افزاید که فضائل ذاتیه را گذارند و اوصاف اضافیه را در تخصوص بر شمارند عرق میگوید
اما نبود وصف اخافی هنر ذاتی این فتوی همت بود ارباب هم را و از انجا که حضرت مرتضوی
از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل انجناب را بیش از بیش محدثین نامدار کتب خویش
آورده اند و آن منافی مذهب ما نیست چنانچه بکثرت ثواب شیخین مکرمین که جناب امیر بر طور ایشان
بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته است
که خورشید بعد از رسولان مثل نتابید بر کس جو صدیق بدعمر کز دین نبی اشکاز بر آست گیتی جو باغ
بهار و هزاران دلیل عقلی و نقلی بالا موجود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
نویسند که دجال کنایان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شقی میشود همین است و امام الائمه بر سر منبر
فرماید که هر که ایشان را مقبول گوید او مقبری است و سویدات این حدیث منبری جا بجا درین
اوراق هم گزشته که خواهد مراجعت فرماید و فقیر را بد جایا دارد و از نجا انهم عیان شد که چنانچه مجتهد
الزمانی در شیخ یعنی تشیید المبانی بمعرض تحقیر نرسیده در حاشیه منهیه هم پایی نفسش لغزیده چه در
نزد عقل جزئی نیست که اصدر الامر و زرایی خویش چنان خلعت نبایت بخشند که قسیم الجنه و النار شود و از
طرف حضرت کاتب قرطاس علی الفور الباشد بل مقام التعجب از هفوات رفضه است که هنوز ده سال از بیعت
شریف باقی ماند و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفوی را قرآن مجید تعلیم فرمایند سبحانک هذا
بهتان عظیم اما روایت جمع الجوامع پس بنگار مجتهد وقتی آید کز دران انکار استحقاق و افضل
خلائق باشد و هو ممنوع و هرگاه بمقابله بمنکر بیعت اما میکه مهاجرین و انصار او را بقبول جناب
مرتضوی بردارند درست باشد این تهدید تا احراق چرا جائز نباشد و انکه شنیدی بعد از فرض تسلیم
صحت سند است و نه هم اندیشه اهل روت بوده است و هم جهاد با اهل بغی چنانچه بارها از کتب فقهیه

دانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه باظهار مورخین مدد دخته النصفا در آن بلوی بقای خویش بقدر
ساعتی بخیال کسی نمیگذشت و بدیهی ظاهر است که این امر بدون اتفاق مسلمانان بر شخصی که امت مامل
باشد چگونه خواهد شد پس ضرور است انرا محکم کردن والحمد لله که جناب سیدة النساء این رای را پسندیده و از
مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف کرد انیده دیگر تاش می پرداختند
که مقدمه ریاست بود و انسان بالطبع مائل بدان است انهارا باز داشت و آنجناب البته خلافت
صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت باعمر که آنچه میگوئی که فدک را بدست ما نگاهدارتا با مقتضای
پردازیم ورنه باز خلافت از دوش ما بردار چنانچه از کلام شارح کلینی یعنی قرد بینی معلوم توان کرد چنانچه
بالاگذشت زنهار قبول نیست فدک از من بدهید کار خلافت را با نجام رسانید والبته این امر در عالم
اسباب بسفسطه میش نیست **قوله** دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتمآب نیز مستغنی عن البیان
است **اقول** معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر از این روایت چگونه حاصل میشود و مستغنی
از بیان گشت آنچه از این روایت بمعاونت عقلی معلوم توان کرد آنست که امیر المومنین در آن زمان بنا بخانه
خویش نشسته بود که تصریح آنجناب در روایات مسطوره که از صدمه و فات شریف و متعلقات آنش از ماتم
فاطمه زهرا در بحامین خواجه هر دو سرا از استعرب گشتم و البته خانه فاطمی دولت سرای او بود پس دیگران
برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیده بعد از تهدید فاروقی مانع شد و مقصود که برای رجوع
رجوع کنید و از من مشوره بگیرید در کار خیر حاجت بهیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام
و بدیهی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بضعه شریف در همان وقت بجا آورند ورنه لازم آید که امیر
تا مدتی در خانه قدم نه نهاد خصوصا بر طوریکه اسباب تخییل دجال و عزائیل و ما را مجالی نیست که از ضعفه
عهد و میثاق باشند و بقصد قلبی نباشد رفع خوارج این بزرگان خلاف چنان بود و ذلک ظن المنافقین
و بتقریر دیگر میگوئم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقبول مجتهد استاد رئیس اهل نفاق تا بسوی صدیق
رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا با کراه و التیانی یا طوعا والبته
زیرا که سعد منکر خلافت بود و بادی اکراه بوقوع نیامد حالانکه ریاست مدینه داشت و زمین دار
بود فتحقق الرضا و هو المطلوب بلی شق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از چیزهائیکه
بردن است کما لا یخفی بلی ازین روایت بلی توان بردن که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیده
نبود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت مرض جناب سیده نیز همراه شیخین ماند برای ادای گفالت
و وکالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جهانده مشیعین گذشت و هیچ خانه
بروایات فریقین در بخصوص باقی نماند و فارغ خطی رفضه از طعن فدک که در حق الیقین و غیر آن
داهیه عظمی و مصیبت کبری قرار دادند صورت بست و با عتراف ابن مثیم بحرانی رئیس اهل رفض و غنا

خبط علمای شیعه بکمال وضوح پیوست و نیز حجته بالغه الهی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت صدیق اکبر در زندگی جناب سیده فاطمه زهرا حاصل شده و بوده که بعد جناب سید المرسلین
متشیعین دو ماه و هفته در دنیا ماند و تطبیق بدت بیعت مرتضوی و رفع اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محققین بتحریرین وجوه در منتهی نیز دانستی و هم ازین کتاب پس حاجت اعاده نیست **قوله** جمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند الخ **اقول** داد انصاف باید مجتهد باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که ازان واضح میشود که استدلال بر روایتی باشد که از ثقات مهر سد
و سندش را ارباب تنقید قبول کنند پس بروی خود درگریبان مدلولش که مرا باد و تراز فراموشش نشان بده که آن
جماعت مورخین کیستند و سند این روایت بکجا میکشد و بر یکی از رواة را مام بیر چون امیر اجل راطی
کردی اعاده قول تو ما را کافی است که روایت بر قسم در کتب فریقین آمده و بر روایت لائق استدلال نمایند
و این اعتراف تست یا نه و بعد از تذکر کجا دلیل تو قائم تواند شد **یحرفون الکلم عن مواضعه** و **ویقولون سمعنا و عصینا**
یا اولی الابصار اما انچه نقلا از فاروق درین روایت آورده اند بظاهره مخالف متانت فاروق است
که سخن از اسمان و جلب از ریسمان که خود عقلا از بدیهه می پسندند که فرشته تیز زبانش سخن گوید کافی الحد است
و چنین افاده نماید با انیهمد و محمل دارد یعنی مراد قید دینی است یا بی تکلفی همه گراست که خداوند
تعالی ترا مرجع مومنین گردانیده بدون شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بندوبست توانیم کرد هرچند
تو تجدید اختیار کنی و گوشه برگزینی ترا نمیگذاریم چنانچه مدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محیی الدین محمد
در شاهره بیانش کرده و بنده کنا هگار شرمسار اگر دران محفل مقدس می بود چون از انا راین روایت
و استشمالهای ان چنان بدا نعم میرسد که یقینا بر تصرف مضحکین که امامیه باشند مشتمل است اعتراض
میکردم که اگر الزاما چنین نفرمایند چنانچه معمول شیعیانست جوابش انیست باید که اول ایشان نفوس
خویش را ازین اشکال سبکدوش گردانیدن ورنه این بنده کنا هگار شرمسار را چه یارا که با مری دین
و ایمان خویش ارادهٔ همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از دیر بار امید دارم که بدین
شرف رسم کنم تا انش دوزخ مرا نرسد پس آنجناب برخاست و مرا بسینه مقدس کشید تا سینه کمترین بسینه
شریف پیوست و این ناچیز دست خود را به پشت مبارکش گردانید تا ازان روز در جه حل اشکالات بمن
حاصل شد و خلاصه تقریر انکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصه تنقیحه نبی ساجده فرموده بود که ایشان
از چه راه طالب خلافت گشتند حالانکه حضرت در حق ایشان فرمود کسیکه والی امت شود حقوق انصار را
پیش نظر دارد احسان کند بسوی محسنین و در گذرد از مسیئین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و از انجاکه در تصانیف صغار و بحار الانوار مجلسی از آغاز تا انجام و قیتهای حسان در باره اهل بیت طاهرین
خلوده وقوع پر یفته و در اصول کافی کما بیشا قریب وفات شریف مروی گشته که مهاجرین و انصار را

بیران طلبید و بر منبر فرمود که از دالی است نمیخورم مگر بمین احسان علوما و خصوصا بین خلافت ما پیشین سفارش
و وصیت چگونه جمع تواند شد و انصاف باید کرد که آن دالی و کارساز است فرمود غیر از صدیق کیست که حضرت
بشارت خلافت او با خلافت فاروقی با مهات المومنین و بیان فرمود کما فی مجمع البیان و در کتب شیعه متواتر
مفتوی رسید که تقدیر مبرم است زنهار هیچ مرملی زائل نشود و قبل ازین هم مجمل و مفصل معلوم کردی که ائمه عظام
امامیه در کتب کلامیه مبسوط کرده اند که زنهار جایز نیست بلکه محال است که مرسل مخالفت امر مرسل نماید کما لا یخفی
علی من نظر فی تالیفات الحلی وغیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه وغیره مذکور است و دشمنی
او نسبت باصحاب کرام چنان است که بعد از دیدن ورقی از تالیفاتش آدمی در ترفض او متردد نمیشود
بلکه در هر قدم بر او لعنت کند کلام ابو عبیده بر طوری نگجه آلهی مذکور شده که کسی نتواند بران عنان رضی افشاند
هر که خواهد بدان رجوع کند اطراف آنکه آنچه حضرت بحکم حدیث اصول کافی از دالی است بکمال جد و جهد در خواسته بود
زنهار بر اصول رفضه از جناب امیر صورت نه بسته پس در مقصود بر اسلیشان چگونه کشاده شد و من بعد همه
حیرتم که هرگاه اساس بیعت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنهم تا وفات خلیفه اول امامیه کما عرفت
مرا پس صفقه بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس دست بردست گذاشتیم و نبض بنوی
که تقیه سپر مومن است مانند سفینه صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
تقیه بعد از قتل جناب سیده و هتک ناموس الی غیر ذلک یعنی چه که فاذا بلغ الدم فلا ایا این مسئله ضروریه
هم از خاطر بدر رفت تا بعد از سوختن دولت سرا و قبل مذکور بیاد آمد این امور از عامه تجویز نتوان کرد و تکلیف
از ائمه معتمدین از سهو و نسیان و عهد تقیه ایا از عهد فارغ خطی معلوم که روبروی هزاران ملائکه مقربین بحکم
سید الثقلین نوشتند بالاتر بود که این هر بار منقوض شد و آن تا وفات محکم و مصون ماند فاعتبروا یا اولی
الالباب حما یقول بنو لاء النصاب و از قول شبه بن سعد انصاری عیان شد که رفضه مثل قدره و سلف امامیه
سلیم بن قیس هلالی داد افتراء دادند جائیکه ثابت کردند که جناب امیر و حضرت زهرا بعد دفن حضرت سید انبیا
در بدر برای فوج کشی گردیدند ورنه با لسی فرمودن از خدا بترس که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شما رفاقت
اختیار نساخته و از پریشان گوئی دست برنداشته و هر چه صدیق برای مهلت و فکر و غور نمودن فرموده
مقتضای کمال رفت و صدق صفا بود چنانچه از کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایات دالت
بر خلاف ما تقرر عند الفریقین دارد یعنی بیعت فرمودن و در دایره معلوم داخل شدن و بکسوی گوشه کرنیتی را
ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تدقیق خود درج کردن یا دار سلیقه تصنیف و تالیف
مفید هد پس توان گفت که شفاهت و خرافت مجتهدین ازان ظاهر است و از نجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جا بجا بیعت آنجناب قائل است و لیکن بعد هم رضا پس معلوم شد که بعد از
تامل و تفکر و استشاح فکر جناب امیر چنانچه ازین روایات هم بثبوت رسید پس فکر جناب امیر همین نتیجه داد که ابو بکر

صدیق مستحق این منصب است بعقش باید کرد و شمر مهمات دینی باید شد و دگر گوشمگر تنی و ترک و تجرید چنین مزید
ثواب و رفع درجات نیستاین مقاستن جناب امیر برای ملاحظه نشیب و فراز و حصول اطمینان در استحقاق مذکور
بود نه از برای انکار و اعراض کما لا یخفی پس حیلت یافتن بر ست بدست گرفتن دلیل بر رضا نباشد نه اکراه و سوء ادب
روایات بسیار است عند اهل البصار و امر عقلی بر سوء بین معنی است که بیعت صدیق بعد انکر و غور بود و حصول
اطمینان در استحقاق و اگر بدون ترتیب امور دفعته بودی شاید احتمال اهل نفاق راه یافتی که زیاده اخبار و اکراه بتوقع آن تقیه
بتحقیق و تعمق و تدقیق بکنند از روایت فارسیه نیم ظاهر است که علی مرتضی را مهلت دادند تا بمراجعت سوی او و ملاحظه
کمر صایبش متفق شده بیعت چنانچه معلمین و شمنان عقل و دین خیال بدان بستند که سه مرد ان رشید رسید
معاذ الله مدفتید و تشکر مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال کتاب امامت و سیاست و وجه
اشتباه دران که در اخبار مشتمل است بر مزاح اصحاب قبل ازین چنانچه باید گزارش یافته و اثار و قرائن بلکه دلائل
نقض بران تافته خصوصا انیمعنی که او در روایات انواع ظلم را بر جناب سپید و مستبر و صحیح پندارشته و مظنون و مدانسته که
بر بن تقدیر از دین و ایمان و شرم و حیای امام الایمه دقیقه باقی نمی ماند که حضرت سبعه مطهره خود را امانت سپارد
و حضرت مرتضی نیز بحالش دارد و شیخ حلی و امثالش فریاد کنند از اصحاب در بین باب و کسی که بر ذمه او واجب
تر باشد و او مالک امور ارض و سما باشد با دالتفاتی نکنند و حق انست که متبعین سیو در امامت امر موجه کار بلکه بر قبح
غلبت و حقارت باین بیت مطهرین باز کرد و ایشان را روز بازار مناسب آن بود که اول با دله و رجوع بانصاف ثابته
میکردند تبسن امر اعتبار این روایت را می نوشتند انصاف و عقل کجا بود تا مجتهد بران عمل می نمود و بر انیمه
آثار خرافت مجتهدین و مقلدین ازان پدید است زیرا که کتاب تشیید نیز دال بر انست که جناب امیر در خلافت خویش
هم تقیه و پیروی متقدمین میکرد و علم الهای و غیر ازین جهت خلافت انجنابرا یعنی قرار دادند فلقد فر الحجة
من المطرود وقف تحت الباب والعجب کما سابق ازین در بین مجلد هم بار بار گذشته که شیخین عدل و داد کردند بر هم
عکس میکرد بر من و اکنون چنین تعمیم جور کردند که حیث عملا و معنی حصر کرد انما کانا عالمین بالجور عیاذا بالله لیس توان گفت
بر اصل اصول اهل بیت که هر چه کردند شیخین عین جور بود و مقلدانشان کاسب ظلم و جور نیستیا دم و فاشه حیف
بسبب انکه شیخین متبعین سنت سنیه نبویه بودند علیه الاف السلام والتحیه تمنای انیمعنی داشتند که خلفای
بر روش شان بروند و انتظام بلاد چنانچه باید و حق دین دران باشد بعمل آید اما این عمل کوکبا دو خروج در
داشت بحمد الله که استعدادا و ظاهر شد و شکایت من از علمای رفضه بدین جهت است که در اصول خود این حوالت
می ستانید و بوعی از بن شکایت پیش ازین مذکور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقیه
جناب مرتضوی بنوده و مجتهد قابل بتقیه است کما عرفت و بدل علیه کتابه الصلح ایضا و اگر فیما
انیمعنی است که غور کنند که ذکر روایت مناسب یا نیست یا مصدور کرامت از شاه ولایت پناهان منکران مذاقیه
و ناصبی و خارجی است نکسی از اهل سنت و گفتگو ولا دلیل بر انست که تقیید تعلق دارد کما لا یخفی و ما قضی رقاب

ازان دادم که در کتب دینیه شان از راه افتخار و بیان فضائل خویش مزین است که جناب مرتضوی تا دم
وفات ایمان را اظهار نفرموده و همیشه کفر را اظهار فرموده تا بدرجه اعلی رسیده بخلاف دیگران از خوارج
ونواصب که در نخصوص چنین هرزه گوئی نمیکنند والحمد لله که اهل حق انیهمه را پشت پا زده براه مستقیم میروند
وبر عقیده پاک وصاف بسلامت میگذرند ومقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد ذکر روایت
بتقریب تائید میفرمایند که اما روایت اولی پس ظاهر است ولی نبرده اند که کتاب ازان این قبیله است که در
رفض اوبیی وتردد نیست کما اشرت الیه وبقول قاضی شوشتری در امثال این مقامات قول وبول او هر دو
برابر است وشخص مذکور که بادهٔ خبث او سمت ظهور یافت البته از خالیان درباب شیخین نمیرمین بود چون در فضیله
وحق امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ولیکن روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که کاهی بانجناب اظهار ایمان نکرده وحق را همیشه پوشیده حتی قول علم الردی وبازال تحقیقیه وجه محال
داشته که بسبب خوف تشیخین فرماید وبر ملا برده تقیه بدرد ونیز جناب مجتهد درباره روایت دیگر می نویسند
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حالانکه قید فیما استنطعت دران موجود است وهکذا
نیک میدانند که نیست تکلیف خدا الا بالطاقت قال الله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم ودر نیمقام لفظ انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بلی بر میرنفتن عثمان ذی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق توان
گفت کما لایخفی چنانچه مذهب بعضی نقل کرده اند **قوله** ونامه های خال المومنین الخ **اقول** این تقریر هم
از قبیل خرافات زید است که معاویه اگر هزار تقریر کند وصورت شوریدگی نظر بحصول ملک وکامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم رساند اهل سنت بر خطا بایش وصواب رای جهان آرای خاتم الخلفا اجماع دارند وهیچ مرد بی ازین
اعتقاد از جای خود نمی جنبد وجناب امیر را ازینمعنی که سبب بلوی ذی النورین شد نارد وموجب قتل او
گردید پاک وصاف میدانند وصادق ورشید در اقوال وافعال می فهمند که قاتلین او در العین میفرمود
ودر بیمعنی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم وقسم خورم
که نه کشم نه شریک قاتلین گشتم چنانچه در شروح نهج البلاغت ودیگر کتب معتبره از فریقین بتفصیل
ومفصل است وبیانش درجای بجا گذشت واگر آنجناب اعانت او نفرمودی نوبت بلوی بدان امتداد نکشیدی
بلکه قبل ازین کشته شدی پس اهل سنت بتحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین بنصوص
صریحه موکده بخبری از نوع تمتهما التفاتی نیست پس اختفای ان برای رفضه بهتر از اظهار است **ع** خود تو
در ضمن حکایت کوش دار واین امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه وقوم او بر بلابود که جناب
امیر چنگ کرد وچنان اندیشه وهنوز قصاص نمیگیرد وبتدارک مافات نمی پردازد واین چه معنی دارد که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند وچه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه او یافتند
وهرگاه از قاتل پرسیدند فرمود قتله الله وانا معه این امر ومانند ان را موجب یقین دانستند حالانکه احتمال

ماند و بگذاین معنی متعین است که مراد هم رضی در پیش است یعنی مثل عثمان شهید خواهم شد نه انکه من قاتل ایم
و سابق دانستی که جناب امیر لعین بیکر و بر قاتلانش در سهل باشد یا جبل و هر که در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنفیه و دیگران ازین دو دمان روایت کرده اند و لیکن انیمه متکلمان بر
علمای رفضه متوجه است که نهایده و علمای شان انجناب را قاتل عثمان گفته اند و این ایجاث را در ابطال اباطیل
باید دید و حیرانی قاضی مطل بوق را و احقاق الحق نمیران عقل باید سنجید و قس علیه جاحظ خری که اگر سر از زیر
کلیم پوشد پای شان برهنه می ماند و بالعکس و صان صان نمیگویند دازکیدت خویش باز نمی آیند کلام را
محیط میگردانند و انها که شنیدی البته بعد از انست که مجتهد سند این فقرات و مرویات نهاید و از در تنقید
و تحقیق بدر آید ورنه بسیاری از روایات معارضه در کتب فریقین بقولش مندرج گشته کما عرفت مرارا پس اهل
اسلام را نشاید بشنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کمین اند و اهل دغل در شتاب گوشه
نشین و هر وقت اراده خونخواری دارند و مکائد را از ضروریات مذهب می انگارند و من همه حیرتم که هر گاه علمای
رفضه باظهار قاضی شوشتری کتابها نوشتند در رد مذهب خویش و این نوع امور تعمل ارد و نه انها بر ساختند
تا نامه نام امیر شام یا جناب مرتضوی تا مقدور دریغ نوانند کرد لاحول ولا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید در مثل این ایجاث به نهج البلاغه متوجه گردیدن و عبارت سد بلاد فلان اقام الستة و ازال البدعة
بتدر و سوله او بغور دیدن که بر اصول رفضه نیز می نشیند بخلاف مقابل ان که گر رافضی قدر دان دانایی
آزمائی کرند و قس علی هذا عبارات اخر و مناقب دیگر و از همه اول باید رو بکتاب الله آوردن و با احادیث نبوی
و مناقب این بزرگان دران دیدن که در ترویج امور دینی و مهاجرت از اوطان و بریدن از برادران و خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبران چه کوششها کردند و حق تعالی این همه کارنامه تا قیامت منبوع یکان کرده اند
و بالاخره باید مفسرین شیعه دست و پا گم کرده و این مضامین را در تفاسیر خویش آورده اند کما عرفت
سابقا بعد ازین بچیزی چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب داده اند تقضایای شرطیه و غیرها امری مصنوع
نیست که بدرجه صحت رسد و محقق کردد و مدار ادعان و ایقان بران باشد پس با وجود یافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق در موضوع پیغمبش در رضا و غیبت عدم مدت سبوق و قعود بخیال نمی آید اما انچه از نهج البلاغه
بطور فذلکه الباب آورده پس اولش شکایت از نبی هاشم باشد که مجتهد ایشان را از اهل وفا و اخلاص حتی
که مثل نفس رسول خدا پنداشته بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و انجناب نفس حضرت بشیر و نذیر
و نفس النفیس نفس پس کسی از ایشان چنین نماند که در دینیات بر او اعتماد می توان کرد و چیزی در مذهب
و ملت از و توان گرفت با وجود یکه نفس نفیس سید المرسلین بود و سوید این باب اصول این فروع الانجاب
انکه حضرت رسول مقبول صلعم امامت بلا فصل را چنان فرمودند که حرف اولش انیست که اگر نصب کنم همه
امت مرتد شود و سعی بست سه رساله بر باد کرد که کسی معین آنجناب نبود و همه داد بیوفای دادند

ید الکہ مراد انہا ایشان آل عبا باشند پس البتہ ہیچ شکی بوقوع نیامدہ مگر یاد نکنی وقتی را کہ چون کشتا کشتی فیمابین اصحاب و اہلبیت رو داد و امیر المومنین و حضرت فاطمہ را سپر خویش ساختہ در پناہش ایستادہ تا آنکہ صدہا سر از مہاجرین و انصار در آن جناب متقادمت نیاورند و در عین کشتا کشتے فالمی بر زمین می افتاد و حسنین را طفل بودند انہا چہ میکردند و این میدان جولای و معرکہ آرای را سابقا از کتب معتمدہ رفضہ چنانچہ باید دیدہ و دانستی پس شجاعت و تہور فاطمی را برائے حفظ و حراست جناب امیر علی ما حیات الخلود و المقام المحمود حدی نبود و ہر گاہ بر جناب سیدہ مصائب شدیدہ افتادہ تا آنکہ تا زیانہا نہ زدند و بازوی مبارک را نشکستند حضرت امیر بر اصول این دشمنان دین مانند جنین رحم پردہ نشین شدہ الخ مانسبت الیہ ایس المنافقین کالمجلسی الحمار فی بحار الانوار غرضکہ ہر چہ مجتہد تو لیسد موجب تفضیح و تقبیح این مذہب مجتث زیادہ ترے شود و فاعتبروا یا اولی الابصار و از انجا کہ معمول مجتہدین جا بجا در تالیفات ہمین ست کہ در امثال این اشکالات حلال مشکلات را یا دے میفرمایند یا ابن الحدید پشتی بان شود و متل عصار سنگین بر دیوارے آہنین جایل گردد لاجرم ضرور افتاد بمقالات اوادنحتن و بمرد و نالش دست نشیب و راز کردن زیرا کہ او مطابق تصریح آقای ایشان مجلسی حق الیقین از اعاظم علمائے اہلسنت بودہ مکر او و مکر اللہ و اللہ خیر الماکرین و آدمے بسیا چیز ہا وقت یاس بزبان مے آرد و متکلم را باید کہ وقت مناظرہ ہوش و خواس در قابو داشتہ باشد قدمائے رفضہ وقتے کہ بر دوکانے نشستند و ترک تجارت گرفتند و قوت عیار در ہم و دینار از شیطان الطاق حراف مشہور فی الافاق مسلوب شد آزردے ناصبیت و خارجیت و تکفیر جناب مرتضوی العیاذ باللہ ہمیکردند اے مجتہد بیدار باش و سر از خواب خرگوش برآر کہ ہنوز توبہ بارست و العجب کہ جناب امیر با وجود کثرت بنی ہاشم و حمزہ و شجاعت و تہور شان و علوم لدنیہ مخصوصہ و نصب عمو فوری بین یدیہ ہفدہ ہیجدہ کس را علی ما فی الاصول نیافت کہ در آن وقت دادا عانت بدہند چنانچہ از کلمے بوضوح میرسد کہ امام صادق علیہ السلام نرسید و جناب امیر علیہ السلام محتاج بجود چہ رسد کہ او را عدد عشرہ کاملہ کفایت میکرد کما شرحنا بلکہ تن تنہا و ہم طلاع الارض کلہا و لیکن قاضی طلبوفی قد اصحابے در مجالس المومنین چگونہ ہم سید از شیعیان مخلص و معین صاحب درد و دین بعد ازین ہر کہ عقل سر سرے دارد میباید کہ واضعین را یاد نمایند کہ تلاوت آیت اول لا لسلم کہ مفید مدعا باشد بوجود العلم ہو العباس المطہر من الادناس فانہ العم بنص البنی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم حضوا بابیہ و از مناقب او حرفی در مقتل جناب سید الشہدا نیست بروایت شیخ المفید از ہشام کہ پیش ہارون الرشید گردنش میزدند و قصہ بسیار طویل ست یعنی حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود عمی العباس بقیۃ الاباء و الاجداد

ایہا الناس احفظونی فی عمی العباس من زادہ و قد زادونی و من اذاہ فقد اذانی یا معشر الناس انی انا عمی العباس

او ظلمہ او ظلم اہل بیتی آیت دوم یعنی انما السبیل علی الذین یظلمون الناس بشنہ بر پای خود زدنست یعنی کسیکہ آن فلان محل را

که بصفوف هزاران ملائکه مقربین نوشت پایمال کنند و با بانت سید المرسلین را بدست جفا کاران سپارد و جبر
کفر و ارتداد و انکم تا وفات پیری از ایمان بظهور نیامد و مانند خائنان در وقت غصب حق سیده
نساء عالمیان نگریزد چگونه او و اولاد القرابه و سزاوار تر بطاعت تواند بود و مراقضی الکلام در اسلام اوست
چه جای ایمان و امامت و دعوی حق خود و بعد نوشتن و فترا دعوی دیگر چه گفته آید که در تفصیلش قفل سکوت
بر زبان قلم زده اند و این نیز از اشتهار خبر درست استغفر الله ربی من کل الذنوب کلها و اتوب الیه بعفو امام حیا
ایا مرتکب چنین امور گشته بود که او را کذاب لقب دادند و پیوندا و را رفضه ناپاک پاک پرهیزند و حال
دعوی امامت بعد از سفارش و وصیت نبویه صلی الله علیه و آله وسلم در حق اهلبیت عموما و خصوصا که بتواتر
معنوی در کتب قوم رسیده کما عرفت مرار انیاده تر از دعوی انصار شد که از نیامت اخبار و استشهاد قرین بود
که زینهار مهاجرین از مصیبت وفات فارغ نخواهند شد و کفار مسایل خواهند گردید شما بر خیزید و بخلافت او مبادرت
دینی مشغول گردند و این امر قریب برگذشته در منتهی الکلام حاجتی باعاده ندارد و یعنی انصار انچه در اثنوت
خاص بر زبان آوردند مصلحت دینی مقتضی آن بود و رفت و گذشت بخلاف مقالات امام الائمه البد
از بیعت صدیق که مخالف مصلحت و هیچ قواعد اسلام میکند پس دعوی اهل سنت ملتزم ادعای انصار بله
خلافت معین شد یکدورت و غبار برای ان مهاجرین که حضرت ایشان را در قرطاس هم فرمود که مشرکین را از
جزیره عرب برانند و نسبت بوافدین در اجازه وفد مثل من باشید و در فرستادن لشکر اسامه سعی
وافر شقایم رسانید و احسان و حسن سلوک با اهلبیت من بجا آرید و قبل ازین بشارت خلاف شان
روز خندق با هلال سلام عموما رسانید باز اهبات المومنین را خصوصا فقین الصدیق بالتحقیق و الحمد لله
علی التوفیق بعد ازین انچه از عبارات بنام نامی تیسیر پروان شاه مردان فتح اردوان بالشتن بلند حلیه اصول کلینی و امثال
و نظایر او ذکر حضرت سرور کائنات بلکه نصوص آیات بینات مانند ابو النهاء خوانند افادات نهج البلاغه پیدا است و ضرورت
مباحث کلامیه جوابش در هر نقش نموده ام فلا تعقل و در مقدمه حسبنا است حال و اشتغلین آن بود که گویند اما انتساب احمد
من پسر ابی معاویه مگر از حضرت صلی الله علیه و سلم نشنیدی که اول حضرت آدم ابو الاباء است و من اولاد امجاد و من پشت
برین بر دوام الاهبات بر مراتب جلیله نامیه صعد کرده تا ظهور دور ارجوانه خود در رب العالمین بدنیا اند اخت پس من
ایشان نیستم بزعم تو لاجرم در حقیقت سر زنش تو بعد از تسلیم نیز من متوجه نیست اگر تو یا دعای ایشان را اصحاب یابید
و تحقیق کردن شاید بدرم رو صد رضوان بدو کند م لیکن بخت نا مساعد باشم اگر من بجوی نفروشم و متوهم نشود که این روایات
از حضرات ائمه متاخرین است آنرا که بر اصول شیعه این امه از اولاد و احفاد امیر المومنین بدون استیذان ابای کرام
بیان کرده اند پس لا محاله علم ایشان بجناب امیر رسیده و هو المطلوب و اگر ائمه متاخرین معصوم بودند از اصحاب استیذان چنانچه پس
از امور را حضرت امام رضا در کتاب خود آورده و دیگران نوشتند منتهای علوم شان بحضرت پیغمبر میکشید و سلسله ایشان
بانجناب منتهی میشود و لاریب فیه و علی ای تقدیر مقید ا باطل و لیقین ست بلکه بر تقدیر تسلیم زیاده تر ست

که اصحاب سید داشتند در الزام معاویه بیشتر در این بود و انچه گفته که عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد فقیر را در آنهم نظر است بیانکه آنکه جناب امیر علیه السلام در مقابل این خارجی را دین متین رب العالمین دانستند چنانچه نهج البلاغت دلالت بر آن دارد و قتیکه استشاره کرد که مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقاتله شهریار ایران و روم بیاید یا لشکر بفرستد حضرت امیر فرمود این دین خدا است و خدا وعده فتح و ظفر این دین ارشاد فرموده چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غیر از اهل نفاق کسی از مومنین نخواند گفت که بیعت امیر برین معنی که برین خلفا حجت بگیریم و در اطاعت بکوشیم که از قوانین مذهب و ملت است از قول نمود معاذ الله من ذلک پس مزید قوت این هم برای جناب مرتضوی این دشمنان دوست نما بتاراج بروند و هیچ عاقل تجویز نکند که عمر خود در بن طوفان بسر کنند و بهجرت را که از سنن مرسلین بود و متوباشش را به بین مقاتلین که پایانی ندارد از دست دادند این اسد الحدید اقتدا و مولای پیر دستانی ندانست نزد ما تجویز و تحکیم او بجوی نمی ارزد و تکلیف که برای وی فرمانش علقمی پیش نظر گرانست و بعد از چندی پیرده از سکاندش برافتاد دوم آنکه شارح مذکور چنانچه دانی خدای عزوجل را وصیت کرد در آغاز کتاب خود که مختار گرداند مفضول را برای ما است بلا فصل برای عباد و آن عین مصلحت بود پس جناب امیر اگر راضی بمصلحت نباشند باید که خلاف از اعین مصلحت دانند و ذلک بعید عند ارباب العقول قوله و تدابیر خلیفه ثانی الخ اقول ملاکل در این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده غیر ازین نیست که خواستند که جناب مرتضوی را لمهات خلافت مشغول سازند تا علی فهم و اندوه نماند و بمشیت امور بخوبترین وجوه و انتظام مهمات دینی حسب دعا بانظم رسد کما لا یخفی و مطیع است بی تعاون و تشارک کارش بر نمی آید بالخصوص مهمات دینی و دنیوی خصوصا در آن زمان که خوف عظیم در پیش است و جهاد با هزاران از بد معاشان واقع شده و رزنشانی و اشتری از دین داد بیم دین باقی نمی ماند پس بعد از توکیل و تکفیل آنجناب بوعده امین است و در مقالات امارت تجربه دست برتر فرمود که عنقریب بیاید و چنان نیستم که وعده را بوفا برسانم پس بیعت نمود در مشاورات امور مذکور داخل شد و بظاهر است که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر سیدار و چنانچه قبل ازان انچه گفتم مطابق همین کتاب است و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی این بزرگان را اوصاف باطن می انکار بر نخیزد بعد از عهد و میثاق در قصه برکدورت نفاق حمل میکنند ارے المرء تقیس علی نفسه شرح حق را دان منزه بر دغل پس بنیاد ما از صدق و صفا و اساس قضیه بر سمعه و ریا نعوذ بالله منها ذکر عبارت کتاب مسطور که از صاحب فتوحات است و طولانیت دار لغات و محاورات عرب محلو و مشحون که شاید جناب مجتهد الزمانے در فهم و ادراک معانے آن روزے چند از عیش و کامرانے محروم ماند پس نظر به تخفیف کردن محنت از ایشان که غالبا از غایت آن بعمل می آرم ذکر کردم عاقل را اعتبار

مجتهد الزمانی که در خصوص نوشته و نقش و نگار بلاغت و بیان بسته غور و فکر در کار ست که میگوید که این
دلالت صریح بر آنست که جناب امیر مومنان از بیعت بودند پس صادق آمد بر او مثل سائر عرب که خفلت تنبا
و غایت عنک اشیاء زیرا که مجتهد الزمانی فی آثارش را دیدند و بمقتضای سفاهت و ناعاقبت اندیشی
از انجا مش غفلت تامه در رسیدند و کار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر نیارد و در جمیع امور
و دینوی تامل شود و مثل و عکس اگر در امرے گفتگو کنند و بالا واسطه یا بتوسط رو با صلاح آرند و با
هر گز بر پیوندند در حق شان چنین میتوان گفت انهم یادعون کمر و آخرین مبارک بندوالیست پس از
جناب مجتهد الزمانی چنین خرافت صدور یافت و او را هنوز خبری نیست گویند چندی از احباب بر
اسپهای تیز رفتار سوار بودند بسوئے قصبه کرسی گذشتند و گفتم که متواتر شنیده ایم که نواب آن اتر
شدید در حماقت و سفاهت دارد مبادا او را بهم تاثیرے کند پس دستار ها از سرها برداشتند و کلاه ها
عبور کردند کسی گفت اینچه حال ست که برهنه سر و بدین عجلت گذشتند مبادا درین دویدن دستار ها از
سر جدا شود گویند خندید و گفت از حماقت اینچنین ظاهر شده و هنوز نفهمیده که هفته اسپ را دوانیدند
و سر برهنه بودند از همین نوع ست قول دیگرش که میگوید ترک محاربه و مقاتله آنحضرت یوم الدار و ترک
نمودن نماز جنازه الی آخره سبحان الله جواب همه هذیانات رفضه بتشریح و بسط در کتب کلامیه خصوصاً
تحفه اثنا عشریه مذکور و مشهور ست مجتهد اگر مرد میدان بود ے البته برائے تکمیل مقام و تاسیس
مرام بذکر آن پرداختے و بر رد و نقض آن خود را اسکندر وش ساختے ولیکن شاید بحیاش گذشته باشد
که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی مهر مختصر مقلد امام اعظم ابو حنیفه نوشته و در سمر سایندت
اینخدمت دین فروش و دنیا خر گردیده و استعداد ے چنان نداشته که در بروی صاحب تحفه
قلم بگیرد و در میدان مناظره اش شتاب و قرار پذیرد پس گوه الوند بر من خواهد افتاد و ازین
دار و گیر و مصیبت رهاے مشکلست پس مناسب همین مینماید که بدون چون چرا ازین دعاے دیگر زور
و بنده میگویم که قطع نظر از انچه گفتم در کتاب نهج البلاغت و دیگر کتب معتمده ناچاری جناب مرتضوے
در مقاتله اهل بلوے قاتلین ذی النورین بحدی مذکور ست که انها محیط و ایشان محاط باشند
و انها مالک و انها مملوک کردن بغیر اختیاری ندارند پس حد چنین بے اختیاری این قیاسات
را منتظم گردانیدن که از قوت مقاتله و محاربه و نماز جنازه معلوم شد که عثمان را غاصب میدانستند
از عجایب ست بالجمله چون حال بے اختیاری بدین حد رسید و بود چنین تقریر ها کردن به تقبیح خویش
عند العقلا پرداختن ست پس هر کس تواند دانست که چون از جناب ایشان بسبب سعدود ے این
امور متروک ماند البته فعل انجناب سرد این قیل و قال نتواند بود و بحمد الله سلوک از نهج البلاغت قبل
این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین ع و از نگاه بحد مستور یعنے معلوم کے از نهج البلاغت قبل

زمین مجلاو منصلا برگذشت حاجت باعادہ ندارد و با انیمہ بی اختیار رہیا و انچہ در آنوقت از اصحاب
کرام صدور یافت در بارہ سامان اخروی ذی النورین بر کرامت و خرق عادت حمل توان کرد
چنانچہ دفن جناب امام حسین ؑ در میدان کربلا از ارباب تواریخ نوشتہ اند و صاحب تحفہ ہم نقل فرمودہ
کہ فتنہ عظمی بعد از قتل او رو داد و کہ اہل بلوی ہر کس را بی قابو کردند و سکنہ مدینہ منورہ باختیار
خود نماندند لیکن چون بد معاشان بخواب فتند پیر مین عوام و حکیم بن حرام و مشہورین محرمہ و چیرین
مطعم و ابو جہم بن حذیفہ بدرے و یسار بن مکرم و مانند ایشان بجاہاے خون آلود و بدستور
شہیدان بعد از نماز جنازہ دفن کردند و امام جنازہ چیر مذکور بود و بر حی از تابعین نیز شریک شدند چون حسن
بصری و مالک جد امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و مرفوعا از جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
معلوم شد کہ روز یکہ عثمان خواہد مرد نماز خواہند گزارد بر او ملائکہ آسمان راوے عرض کرد کہ بر سیدم
عثمان ؓ خاصتہ یا مردم عموما فرمود عثمان ؓ خاصتہ و بر اصول شیعہ کما سبق فی بجزۃ الیساط چون
از ملائک بدون اجازت جناب امیر ؑ نتواند بر خود جنبید نماز فرشتگان بجاے نماز جناب امیر ؑ خواہد بود
محال لا یخفی و از انجا کہ مجتہد الزمانے را قوت قدسیہ حاصل است اطراف و جوانب را این بیچارہ التفاتے
نمیفرماید و کلامش بر اصول انطباق نمی یابد پس حقیقتہ نزد عقلای از درجہ اعتبار ساقط میگردد
و در رضای جناب امیر ؑ اگر در اغاز امر بر دزدی چند بطور برسد برای اہلحق چہ مضرت میدارد و از برای
اہل باطل مقلدین معلم بن معلم شیطان حارثے کہ حال تقریرات حملہ اش در رسالہ اخیر نیز نجو بہتر بن موجود
دانستی چہ مفید و انچہ جناب مجتہد الزمانے در بارہ سعد بن عبادہ دماغ خود را سوختہ و آتش کذب
و افترا بر افروختہ و در حقیقت چنانست کہ حق تعالے بکتاب مجتہد خویش در تنزیل بیتوایانش
بیان فرمودہ مثلہم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حولہ ذہب اللہ بنورہم و ترکہم فی ظلمات لا یبصرون
کر و صم و عمی فہم لا یرجعون یا ظلمات بعضہا فوق بعض بیانش بر سبیل اجمال آنکہ رفضہ بر اصول موضوعہ و علوم معروفہ
جنیان را در بسیاری از امور دخل داده اند چنانچہ بر ناظرین کتب ایشان مخفی نیست از انجملہ باب
فضل حضرت آدم علیہ السلام ست کہ محققین شان و گویند در ازدواج بنے آدم بعضی از بنیان
داخل شدہ اند از انجا کہ قصہ ہا طویل ست مختصر ش بر انشان سید ہم کہ ابن بابویہ صدوق امامیہ در تصنیفات
خویش این بیدان اطی کردہ و در علل الشرائع اشکالات اصول خود را بر طور مذکور اصل ساختہ
و از انجملہ روز یکہ فاروق ؓ پیام کہ خدای از بہر جناب ام کلثوم ؓ فرستادہ جبی با امر امام الانس و الجن
بصورت خواہر سطرہ حضرت امام حسین ؑ متمثل گشتہ حالانکہ اصول شان بر آن قرار گرفتہ کہ ہیچ
طاقت یران ندارد کہ بصور شیعہ در خواب در آید تا بہ بیداری و ترتب آثار چہ رسد و لیکن ہر حال
خود را انجمن بہ پیکر عروس در لباسہاے فاخرہ و زیورہای فوشنہ آراستہ بصیغہ نکاح بر صدیق

معلوم در آمد و مدتها بران گذشت و آبستن شد و زید بن عمر و قیه خواهرش زائید چنانچه حال ولادت
از کتب فریقین یافته میشود مگر فرق همین است که اهل حق منصف صاف نوشتند بر رفته و اظهار
و ابهام را فگذارند و بکار خود پرداختند و بنزاع حضرات ائمه محفوظین و منع ننمودند که چون رسائی ستیغ
شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این دسلت و قرابت اعزه کلام گردانیده اند که در رست نشستند
و تحاشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین ذلیل شده بود که دختر یک کافر خود را بعمر دهد و بدین عار و ننگ با
زندگانی کند بلکه جبه شمل شد الی آخر القصه و این حضرات علاج آن بذلت و خواری فرمودند هیچ
صورت نه بست ز پیرا که این حقیقت ذا از سکنه مدینه منوره اما میه که دانست خبر محفوظین از حضرات ائمه
که چنود و نکیر ملائکه شب اول در قبر با موسر ایشان آمد و رفت داشتند و تو دهای پر و بال ایشان کز ایشان
شان جدا شده بر زمین می افتاد جمع میشد چنانچه در کتب اصول مروبست پس تدارک آن مذلت
و عار و ننگ چگونه شد غرضکه دادا این حضرات تبتا که و سین پاک مادر ادا احجاد و شاد و لولاک نسبت کردند
بحر مقسم حقیقی از که توان خواست بالجمله چون حضرات حلال مشکلات و عویصات بتیر پیر بلکه کمان پیر
فاروق را مرغوب و مسخر ساخته بعد از ماهی تا سالے چند بتوسط آتش مجوس نژادی ابولؤلؤ ملقب
و فیروز گشتند بخانه فاروق داخل شدند و آن جن را بخانه خویش برده تا بسوگواری در عدت
بنشاند خانچه در تتبع امام اعظم را فقه مروبست و منقولست و همچنین واقعات دیگر متعلق بنیابت
و جهاد جناب میر بایشان در ممالک تنها ے که شرح و بسط آن را پایانے نیست اگر وزد واقعه سعد بن عباده غور
کرده شود واضح خواهد شد که توسط عین نجس و کار سعد را تمام کردن کمان را زده نمودن نیز کار جناب
پیر بست و بس کار دیگر کس که ملائکه و جن را چنان زیر فرمان خود مسخر ساخته بود ند چنانچه عالم ملائکه را
حتے که کسے را دون سبا رکشش نمی تواند بر خود جنبیدن و گردکاری گردیدن چنانچه در قصه این فاروق را
در مناقب مرتضویه بپایان رسانیده اند و حقیقت این امر تقریری است و در رتبه تحقیق اهمیت نهایت اختصار
و ایجاز در مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر و ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم و بتقریر این امر
عجب بی نظیر نظر با صول قوم بے پیر آنکه چون جناب امیر ما دعوی خلافت از زبان دار مدینه منوره
شنیدند و دانست که او چنانچه از کار از امامت صدیقی سینماید از خلافت بلا فصل من نیز منکر است و
واقعه غدیر را هم دیده و دانسته پامال سینسازد و مدعی این عهده برای نفس خویش است پس
آنجناب ساده تر بجوشید و بکسے از جنبان اشاره فرمود تا کارش بپیرے تمام کرد که در اصول ما مینه
بجز سے کفرش مقصود حق نست که برائے تعمیم آن چنین مضمون را بحد تواتر رسانیده اند که هر که غیر از دوازده
امام دعوے امامت نماید کافر است اگرچه فاطمے و علوے و محمدے باشد چنانچه از کافی کلینی
و تصنیف صدوقین و شیخین مثل رابعه النهار روشن است المختصر این تیر و تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست واز مویدات اینمعنی آنکه سید مرتضی صاف صاف
گفته که او رجوع از دعوی خود کرده افسوس که مجتهد نه منتهی را دیده و نه استیعاب این مجلدات نموده
طرفه تر آنکه حدیث الائمة من قریش را که انصار بجالی نیافتند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حالانکه
در آنوقت کلام صدیق متوجه با نصار بود و کسی ازان انصار نگفت که بر بین حدیث اعتماد نتوان کرد
پس حدیث لائق جرح و قدح نبود معذالک انچه شیخ در علل الشرائع نیز موجود است و دور تر چرا میباید رفت
که خود از تصریح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشریه امیر ضمیمه روایاتست کلهم من قریش پس چون ائمه محصور
شدند در دوازده پس البته در صحبت آن که ائمه از قریش اند کلامی نماید کما لا یخفی و این بحث در سابق
گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این تسالیع از و بصدور می آید یا آنکه در وقت تصنیف بهم
رسیش در دست دیگری دارد اعاده این مباحث را موجب اطناب دانستم و گرد تطویل نگردیده پیش متقل
اهل هند درست آمد اگر کماهو بین کلکلون سی پر میرسد این و در تیقام بخیال آید که شنیدن و نوشتن این را نخواند
تواند گفت که چنانچه صدیق به بیان انحدیث دعوی انصار بجال رودی و آسانی از ادعا جهان
انداخته و تقسیمات سبق از میدان مناظره در ربوده بحثیکه کسی را مجال انکار نمانده جناب مقصود
نیز را بلاغت داده که چون حضرت پیغمبر یکدو روز قبل از وفات فرموده که والی امت را
باید بر انصار من رحمت و شفقت بتقدیم رسانیدن و بحسن احسان کردن وارسیکلین تجاوز نمودن
درگذشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی ولیکن
فرق انیست که این تقریر بعد از ملاحظه و حیتهای شریف در باره حسن سلوک و احسان بسوی
اهلبیت طاهرین منقلب شد بخلاف تقریر صدیق که لا یحیر که العواصف و لا یزیلها الزعاصف و اعجب
که نجس اکبر اسیفتی مجتهد الزمانی را اینهم یاد نماند که بعد از صدور چنین کفر شدید از سعد بن عباده او
لائق رحم و عطوفت ماند تا طرفداری او بدین الفاظ نمودن مفاد الله بر اصول رفضه خبر از نصیبت
یا طفیه میدهند یا بمعنی که چون جد علمای مجتهد نیز مدعی امامت خویش گردیده و پی آن شد که حق برادر زاده
خود را نداده و مکان اقامت را نیز غصب کرده و مستعد بجنگ و پرخاش شده و جناب مجتهد از جهت
مذکور در صدد طرفداری او افتاده بعوض کذاب ضرمن حمر و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
تواب یاد کرده پس این بزرگوار نیز بر همان طور محل شفقت و عطوفت گردانیده و یاد نماند که لازم آمد در
هر دو مقام ناصبیت و ذلک هو الخسران المبین و مویدا اینمعنی ست انچه مفسرین و متکلمین شیعه
مثل این بطوس یعنی شیخ حلی اورا بامور می یاد کرده که ازان واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
سلول ابلاست یعنی رئیس المنافقین برای نفیس قرار کرده که حقتعالی بر اسم نشان نفاق جنس کتاب
خود آورده که برای خبیر بر یاد کرده بهر حال طرفداری سعد بن عباده او را در دائره تشیع بدر آورده

وشرّه وسور داخل نمود و هم لاشه حرون بعد ازین اگر جناب مجتهد عقل رسا فکر فرسا پسند افتد ایستی
ان وصاف را برای جناب امیر در مقابله این عباده میشمرد که کسی از آن از اهلسنت کلامی نمیکرد لیکن
بقول حافظ در خرابات پیر سبکه هشیار کجاست اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلافصل است
این از محدثات ابن سباست اهلسنت آنرا کی در کردند و مهاجرین و انصار کی راضی شدند و اگر
دلالتی ندارد و آیتی که در آن شریک خلفا باشند نزد ما رفضه میگویند برای امام مهدی است و اوصافش منطبق
بر جناب امیر نمیشود بر اصول منافقین کما لا یخفی و در یعنی شکی نیست که اگر جناب امیر شریک امامت نمیبود
و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بمعاون و مشارک هست البته سخت مشکل حل امتا و بس الحمد لله که
خود میگوید که ضرور بود البته ابوبکر صدیق ابوعبیده جراح بروایات معلوم فرستاد و همچنین تقریر بادبان
آمد که قبول کردن بیعت و شریک و وکیل بودن آنجناب در آن ضرور افتاد تا بمراجع عالیه و منصوبات متبحر
عالمرتبه در هر جا و شریک گشتند و ازینجا که صاحب صواقع نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع سعد
البته نحوست فراق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق پاینده ی شریک این منصوبات شد
و از فرستادن ملین است نیز آشکار شد که جناب امیر از بیمار دلی استحقاق صدیق و انصار آن در وقت خوشتر
کلامی نبود بعد ازین مجتهد بیندیشید که کلام مجیب مصیب بی غبار ست مگر اقتالیفات سید مرتضی را هم بدید
که مثل این تقریر سخن تکیه او ست همچنین سائل مزین که مجتهد در اصلاح آن شریک بود و نیست که این دلیل از انها
منقول ست خلفا عن سلف که در فلان امر قیل و قالی نگردند جز الا دواعی مقتضی نقل بود و از لیس فلیس
عرفه تر آنکه در این اوراق لفظ عدم رضا هر جا دیده میشود چنان دانم که این منقول نیز مثل منقول است
که طولی و شارک حکایت مینمایند و تحقیقش پای نمی برند یعنی حال آدمی مختلف ست وقت تردد حالتی
دیگر ست و وقت اذعان و اطمینان حالتی دیگر شعر اگر درویش بر حالی بماند سر دست از دو عالم بر فشاندی ✤ فکیف در زبان طوق است مصائب و ضیق فرصت
و بعد از غور و تامل بهنگام فرصت چنانکه صدیق حلتی داد و جناب امیر هر سعادتی خود در وقت افزود و بالاخر
خود شریک همات شد و عین مصلحت دانست و اگر حالت دائمی معتبر نباشد و حالت اولی بر قرار ماند که نسبت بدی
آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و از اینجا و رسم توفیق ارجمان برخیزد پس ارکان اربعه امامیه
که سابقه در بیت پرستی مشغول بودند بشرب خمر زنده و مستی میکردند و فقهای همین الیشان از تمامی و بلعیدن
ائمه هدی مدتها مبتلا گردیدند و اعتراف علمای شان در کتب تنقید مثل سنبح و نزهه استاد پیر دهقانی مسجل است
چگونه مومن باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکوره مانند طولی از حقیقت حال بیخبر بیباشند
متوهم نشوند که ائمه چگونه متغیر شوند که از برای الیشان کمال نقصان ست نیز اگر اصول کافی امام محمد یعقوب
الیشان را رباب کرا بهته التوقیب دلالت بر آن دارد که بدا در اعتقاد ائمه هم جاری و ساری بود

برکه خواهد بدان رجوع فرماید پس امیر المومنین علیه السلام اگر شکایت برادرانه تقریر کرد از احالت دائمی نتوانگفت
چنین حالات از اطفال و مجانین صدور نیابد از مجتهدین دیده میشود و یقیناً برین تقدیر قباحتی
دیگر است که صاحب فهم و ادراک بخیر بات آن بی میبرد و ایضاً در تقریر مجتهد باد جود بداهت مقدمات اولیه
عجیب مغلطه لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبل ازین انکار دلیل اسا بود بحمد الله که در سابق استعمال
آن چنانچه باید بوقوع آمد و تکذیب او بر همگنان بظهور رسید پس از چنین مقوات غیر از سوای او را چه فائده
بات بلکه بعد از وضوح متانت کلام مجیب در هر جا از لفظ مذکور هر کس می خندد من انچه شرط بلاغت
یا نه میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ و ذکر عبد الله بن سبا که بزبان قلم مجیب آمد منظور و جهتش
پیر اسون خاطرش صورت نمی بندد که بر تصریح امام المتقدمین مجتهدین در کتاب مختار اصل الاصول رفض
را احداث کرده یعنی خلافت بلا فصل و تبرا اصل بلکه خلاف عقل و نقل و برهمین و امر اساس
مذهب شیعه ست کما لا یخفی پس ذکرش برای آنست که تا بداند که جناب امیر ان سطور در ابا تلامذه اش بدست
آمد ند خاکستر گردانید و حقیقتاً تهدید بنهری فرموده بود که هشتاد تازیانه بر مفضل خود خواهم زد و از وهبی بدیگر میگریخت پس عیانست که او را بسبب احداث رفض و دعوی نبوت از برای ذات سواد بهت از
برای امیر المومنین بسوخت و چراغ هدایت فرا راه ایمان نمیرفت پس چون اینوا قعه مجتهد را از کتب
خود یاد می آید دلش بران سطور دمیسوزد و هر چند میخواهد ضبط کند و لیکن عنان تمالک از دستش میرود
امر واقعی اینست که جناب امیر اگر مجتهد را میسیافت او را نیز مثل ابن سبا از رجعت تکفیر اصحاب و اضلال و
غلو میسوخت و لیکن با اینهمه و قتل لشکر بغات و احراق اهل حمدثات انجناب بزعم مجتهد در خلافت خود
تقیه را کار می بست و فائده مجیب ازین بیانات پر ظاهر ست که مجتهد خفا بش طینت از دیدنش کمال
و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاهر میشود از مجتهدین امامیه بران و توقی نمانده که خوفا و تقیه مرتکب آن
میشوند و این نسبت اولی ست ببداهت اولی از نسبت آن بجناب مرتضوی چنانچه از کلام مجتهد عنوی
عیان میشود و هم از اکابر ند هبش که تقیه را انجناب امیر هم در عین خلافتش نیز ترک ندارند پس بر
جهد مجتهد ابو العنت کند مگر حال درونش را علام السر و العلن میداند که فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ
اِلٰی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ و مخفی نماند که مجتهد الزمانی در ین صفحه از تشیید المبانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست

قولہ غلطیست که الخ **اقول** در صواعق محرقه مذکور ست دخل علیه بعض اصحابه فقال له قائل منهم
کانت قائل ابرمک اذا سالک عن تولیة عمر علینا و قد نری غلطه الخ مخفی نماند که در بعض روایت اهلست
این تصریح واقع ست بانیکه طلحه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی در نیمقام اجمال
و ابهام در نیقام مناسب دیده چنانچه حسن بنا بر مذهب شان صحابه همه عدول اند البته در غلطت خلیفه ثانی
شتباهی نیست دهو بدا نیعنی آن را ایتکه همین معاضل در همین کتاب ایت کرده که خلیفه ثانی در اول خطبه

که خوانده و موجود بود والله اعلم شدید علیهی دانی بخیل مستغنی الخ پس اگر بمقتضای روایت اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم رشدتم هر کسی اقتدا بطلحه که از عشره مبشره بود یا صحابی دیگر که قائل قول مذکور شده و موجود و لفظ غلیظ بزبان آرد یا تحریر سزا نماید یا دفتر اهانت بهم مشتمل قیاب تواند شد و در عتاب کمالا یخفی علی اصحاب الانصاف منه اعفانا الله عنه سبحان الله مجتهد را شهر مئی آید که عمرش در تالیف مباحث کلامیه بگذرد و قبل از وقتیکه بمطالعه کتاب آئینه حق نما و اجتلاب ملازمت مقتدی و مرشد اکمل غافل فیض آباد ی ابراهیم را نگفته و بکتاب دین وقت پناه نامه در نه غبار تشویش بر گوشتم ایمنه ملکه که ملکه زبانی را بهان مشتق و مهارت حاصله حتی که متهاتر مشتق بیلوانان روزگار گشته تا امروز خلیفه نوشتن عبارت فارسی حاصل نشده و بر صاحب تحفه در بعضی مواضع طعنها زده فلهذا بنحوی که بطور نمونه همراه جوابش در مقالات سابقه و لاحقه مسطور است و درین رساله که جزوی چند بیش نیست ایحاد و الزام مشتمل آمده اگر بیانش کم از البته الطفال مکتب از شنیدنش قاه قاه خواهند کرد چون این بمقتضای لفظی است بوجه سابق اشاره بدان کرده باصل مدعا می پردازم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن ابن امت یعنی ابو سعید ابن الحراح بشاید مستبعد این نکته نباشد که گفته اند در شتی و نرمی بهم در بهست چو زنگ زدن که جراح مرهم است معذا گوشته گردین حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم شود که از جهت علم استحقاق است یا بوجه دیگر و احتمال آمد که بفرستادن ابو عبیده عیان شده که هر گز ازین جهت نبود دگر کثرت معیت پس تبارک آن چنانچه باید بعمل آورده تا در مهمات داخل شود دانست که عم دین خوردن بهتر است و بسبب کثرت تواب نه انهماک در معیت فراق جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون پای انصاف در میان باشد لوکیست که غلطی از وی بعمد در نیاید باید و تیره انصاف را با ستعاره گرفتن و داد عدل و انصاف دادن که در روزیکه جناب سید عالم خطابهای درشت باعتراف ملا بقر مجلسی علیه ما علیه با جناب سیدنا و مولانا و مولی ما نموده و همچنین حمیر پرده نشین شده و مثل خانیان حرمخانه گرنجته باهمه عصمت که از آیت تطهیر بهره سیده و اخلاق عظیم که بصفعه شریف حاصل شده بود غلطی از وی دیانه حالانکه از سهو و نسیان هم منزه بود بدیگر چه تواند گفت مگر آنکه جناب امیر نیز در چنین حالات معذور غیض و غلظت میشدند چنانچه در بعضی مواضع خواستند که ریحان حضرت را تلخ کام کنند و تاریانه زنهار وحشت فزای مکافی الاخلاق الناشره طرز آنکه درین عبارت حاشا که چنین الفاظ در میان آمده باشد پس هر که خواهد بکتاب مذکور رجوع نماید و دیانه بداند که با کلام جناب سیدنا الله تعالی توبت رسیده چه رسد با تقسیم اسحابات نیز درین فقیره ملاحظه کرده ها و حاجتی نماند که بار بار گویم و لیکن چه تواند کرد در طلبیاری ای استنبا الا نبی بلیغم اسپس بار میگویم که البته مردم بهست فاروقی که برتبه و فتق مدینه منوره بحکم شریف در دست او بود تر سناک بود و لیکن جهاد نفس را بدین که بمقدار تواضع در وقتی اختیار فرموده که حکمای اسلام مرحوا گفته و در ثنا هوار صدق و صفا در اوصاف سفته و چه مضایقه بزرگان دین بوده اند که با زیر دستان چنین بوده اند تواضع کنند هوشمندگزین نهند شاخ پر میوه سر بر زمین و تمامی اصحاب سیرت فاروقی را می ستود و بذا الحمد لله که از اصول معتبره دشمنان

دین و انصاف مثل اصول کلینی نیز این مجاهدات نفسانی و اتباع اخلاق رسول نیز دانی چنان ظاهر است
که هرگاه جناب سیده فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا با خدا تلاقی نصیب نوبت رسانیدند فاروق سه فرو انداخت
و حرفی چرا آمنا و صدقنا بر زبان نیاورد و قس علیهذا چون آنجناب همراه زنان نبی یا تعم تشریف دو سر سبز
خطبه بلیغه چنان انشا فرمود که هیچ از بحر متی بزعم رفضه دقیقه فروگذاشت مجلس بطول کشید پس عقل بکلی رخت
مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله الصلوة والسلام باشند و فاروق در میعه که
حاضر نباشد و این از زمین قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تخیل کرد که جناب امیر هم حاضر نباشد چون دیدند که بر این تقدیر
بر بعض وجود طعن مذکور عاید خواهد شد بالجمله هم حاضر بود و هیچ دقیقه بر پا نشد حالانکه از الطرف دقیقه از تیز بینی
و تدقیم باقی نماند اینکه شیندی من حیث الزام گفتم علی ما اشرت علیه ورنه در وضع واقعه انطبه مذکوره و اینکه
بر اصول فریقین هیچ ریبی و شکی نیست کافی المنتهی و اگر این خرپات را بر شمارم عمر به پایان رسد و ذکر تمام نشود
و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن بس اجمل گذاشتند و به عبارت فاضل خلاصه
عسقلانی تا ختند زدند و سری نجنبانند و گفتند که مرتکب اجمال شد و این ابر کرامت مجتهد حمل میکنم که تردد و دسته
جد النبت ع ما را با این گیاه ضعیف این گمان نبود و به و مقصود آن بود که ما حصل آن نیز نقل کند گویا بمقتضای فراست
مؤمن اشراقی بود که از جناب صدیق وصف حمیده دریافت یعنی آنچه بگانم از و اخلاق حمیده و انتظام مهمات
خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقتعالی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور را نمیدارد و نیست
محامر مشطر من آثار الفاروق تا آنکه از مهاجرین و انصار است حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
از زیده داشتند که ائمه متاخرین بر آثار اقدام شیخین بزرگوار و این امور از متواتر است و پاره از آن نیز در معلات
سابقه بسبت وضوح رسید و اتم دلیل بر کمال ایمان امت مذکور است که هر که از آغاز تا انجام زیاده تر
پیرو حضرت پا فتند سیرت او را در خواستند و در نه دریا دلی ذی النورین ندا الوصف بود و هر گاه از حال فاروق
و انستی باید و در نمیتی بحثی کردن لطافت دهر می صدیق و فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
تشبیهات این بزرگان مذکور در احادیث بثبوت رسیده جایکه مشاکلت شیخین بحضرت ابراهیم و نوح
علیهما السلام در معرض بیان آمد و مفسرین فریقین بذکر آن رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
طبرسی و کاشانی باید دید و قدر و مرتبت این بزرگان در میزان فراست باید سنجید الغرض ستایش و توصیف هر یک
بر پهلوی خود نشیند و زینهار ذمتی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه الخ محمول او بر استثناء باشد
فاعفو و اصفح ان الله یحب المحسنین و ورنه اینجا هلین و ورنه اینجا مرد و انیست مگر بحجت بالغه الهی که از ان صاف پیداست که
منافات با عدل ندارد و در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الهی بعنوان دیگر است که آن تواضع و فروتنی باشد
و هم اجابت دعای او چنانچه سر عیر بحضور اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در اسجار هم تقلاً
عن الکابر هم دیدم انچه بر دریا دلی در سخاوت او دلیل تواند شد و در نیمعنی شکی نیست که هر که اقتدا بالصحابه نماید

بلکه ریاست ست و نه در قرآن مجید برای تابعین ایشان عنوان الهی و منبت عدل و فرد و بس بلکه نوع
گوفتی چنانچه نزگواهی تفسیر مجمع البیان و سابق هم مذکور شد و لیکن بد گو و عیب جو بالیقین و تابعین شان خارجین اند
پس رافضی و خارجی هر دو ازین جهت خوارج میشوند قطعاً و یقیناً فعلک قیاس شیشت اساس حدیث فرقه ناجیه
تا شناس بدان ماند که کسی بلاحظه احادیث مناقب اهلبیت طاهرین کما بالیقین و دلالت بران دارد که هر که پیرو
ایشان کند بدون سمعه و ریا البته او هم بسبب و منتی بعد ازین آنکس جناب و لایتمآب یاران و اوصاف بستایم
که جناب سیده فاطمه زهرا آنجناب را بدان ستوده بود بوبار یا تمال کردن فاخطی را یا دآوردن آخر فلک مالا تعد و لا تحصی
پس باید که از برای وسیب حصول درجات عالیه کرد و این پیرنا بالغ رافضه و شیعان دینی بر سند امام مسجد
نشانیدند و لایق و یعنی هم نبود که بر مکتبی مسلط گردانیدند که اطفال در آن بخوانند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
قول مصنف گاه عدم رضای امام مصرع و لاورست ندوی که بکف چراغ دارد بسحان الله جناب امیر المومنین سر بر
حدیث تقریر بالفعل خویش بر شیخین بلکه رضین بر زبان مبارک آرند حضرتیان را یکه شنوند بخوبند و حکم تورم بملت سنه
بر طاق بگویند و بسبب اتباع آن یهودی و بسیاری از تلامذه اش را بسوزند و خاکستر گردانند و با ائمه مجتهدین تراویح
خود را ترک نگیرد در سفاهت ترقی نمود که باز عدم رضای امامین ابا بکر و عمر طعن ایشان کرد میکند انگار و شنیده
افاده جناب امیر چنانچه شیخ المشایخ یعنی صدوق الکواذب علل الشرایع بالاطراق سے آرد کما یشان
بمقتضای طفولیت فرمایش گفتند کاین منبر بدست که در وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم حنوف را در ده
بر دوش مبارکش سوار شدند حاشا که این حرکات بتعلیم من باشد و تمن تصدیق کردند و اصحاب آنها و شنا
گفتند و تصدیق کلام مرتضوی نمودند پس مطلع صاف شد و مجتهد هنوز نکرد ست که نام حضرت فاطمه ذکر میکنند
حالانکه حضرت زهرا در واقعه فدک امنیت و الله ارشاد نمود و بدو باز در بیاب گفتگو فرمودند و مولا ایشان و پیر
بلکه صاحب زهرا بتصریح کرد که ابو بکر حقوق هر کسی میداند و جناب سیده راضی شدند و این متیم بحر ائمتبحر در شرح کلام
امیر المومنین حیدر بعد از سبعا و اینمعنی در آغازش که حق خود اهم گفت و کجی نحو اهم کرد چنین افاده نموده البته خصوص
علمای افرنگستان ارتکاب خبط نمودند پس خبط علمای رافضه مبرهن شد که اقرار آدمی بر نفس خود حجت است لو علی
نفسه او علی غیره ذلک ما صار منصلا قابلی شتی بین الکذوبة قطعاً چه جای ذکر حضرت سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار که حضرت عمار که چون امام صادق سابقه در حق اصحاب بیان فرمود نام عمار بر زبان مقدس جاری کرد سادات
مکرر اعوش کردی و جناب امام هدایت نمود فانه عامه حیث دمن این لفظ را حد بارده بلکه زمانی بضاد بسوخته
بهر حال مجتهد خود فروش واقعات را چنانچه باید ذکر نمیکنند و نزد عقلا مبتلا بفضیحت روز افزون میگردد و نیستند
که این مردم اگرچه انار کلی باشند و لیکن در بین کتاب میبرده از فقه انگریزی ایشان بر افتاد کمامر مشروحاً و بعد
عباده در کتب حلی رمیلی الاتفاق بوده که حضرت حوریات در واقعه افک بتعبیر آنکمین پرداز و در ایجاد بلیت در کر
پس قرن سعه عین سنت بر اجتهاد بوده و جمیع را مصر و ست بر هر دم و هر قدم مجتهد مذهب شیعه را یاد کردن

ما این بخیر دان که در دامش گرفتار شد حقیقت خویش را فراموش نساز ثم العجب که بنور مجتهد را این بیهوده میگذارد
و اهل سنت را که بر محدثات این محدثات نکوهش و نفرین میکنند لفظ خسران مال را طلاق مینماید و حال محدث
مذهب خویش را که خاتم الحفاظ است و ابا جمیع تلامذه اش خاکستر گرداند یاد نمیکند پس در حق او حسبی الله
قال الله خیر ذالک کلوا مخصص ان المؤمنین باید خواند و مقام حیرت است که از برای امامیه که در تقیه شب و روز سنمانند
و ثوقی کجا ماند تا اهل حق بالله که رفضه و نکوهش محدثان دل طریق صدق و صفا بر گزیده اند محدثی آثار هم
یحسبون قاتلهم الله انی یؤفکون قول الله چون فاضل مجیب بنای استفتا الخ اقول الحمد لله رب العالمین
بنا در و الا دیدن فاضل مجیب دیانا ملحوظ و مرعی ست جناب مجتهد الزمانی از راه کوری و کورانگی اغماض از آن نمیفرمایند
در نه چگونه نخویز توان کرد که اصول کلینی اهم نبینند و این امور را یاد نفرمایند که طفلان هم شب و روز در کتاب دارند
مثل تراجم مجالسی و غیره دیده باشند بیاد من ست که حدیث مذکور در مقالات سابقه یا متعلقا تش نیز کرده باشند
و الیکن مقام ضرورت را باز نشان میدهم که کلینی در کتابیکه بینه و بین الله حجت دانسته ثابت کرده ملاقات زید در حالیکه
سکاتیب بسیار از اهل کوفه همراه داشت امام باقر رسید که انیمه جوابات مکتوب تست یا ابتدا نوشتند
سر سود ابتدا اگر دند که حق ما را میدانند و حال عسرت و بلای ما می نشنوند امام فرمود مغرور مشو و عجلت مکن
در نه مبتلا شوی پس غضب کرد زید و گفت آنکس امام نیست که در خانه نشیند و در پرده باشد و در نک باید
در جهاد بلکه امام کسی ست که مجاهد باشد و واقع شود از رعیت پس وی که گوید که فرید دعوی امامت نکرده و
منتقد امامت برادر بود البته او مسخره افاق و کاسه لیس شیطان الطاقست بسبب آنکه خروج او بعد
زین کلمات و امتناع او از مواعظه مبتلا گشتن او در کیود رفضه از اجا گیا نست پس مجتهد بیس الناقلین
مردم را فریب میدهد و انیمه کتب را می بیند و باز مدعی میشود که فاضل مجیب آنچه نوشته بی دلیل ست اعتصم الله
علی الکاذبین و خاتمه مواعظ امام را نمیباید دید که دلالت بر کمال سفاهت این بیدین ملحد بی یقین دارد
اعوذ بالله من امام ضل عن قعة فکانت تابع فیه اعلم من المتبوع اتریدیا اخی عن شیء یلة قوم کفروا بایات الله
و جحدوا رسوله و ابتغوا اهوائهم بغیر هدی من الله و ادعوا الخلافة بلا برهان من الله و لا عهد من رسوله و اعتدوا بالله
یا اخی ان یکون غیر المطلوب بالکلیة ستقم از فضت عناه و سالت دموعه تم قال الله بیننا و بین من هتک
سترنا و جحدنا حقنا و افشی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا بعد از ین بحدیکه دلم جوش میزند
که تمامی حدیث را برای اختصار نویسم و فائده بر هر لفظ بیان میکنم تا عامه هم بدانند که هر چه رفضه امروز بگویند و مجتهد پیرو
گمراهی میکنند و زید را مدعی امامت و خلافت بر اصول خود نمیدانند و معتقد انیمه ست که زید شهید نزد امام صادق
و صادق بوده ست بر اصول آن قوم ملعون چنین ضلالت ست که پایانی ندارد و در هر لفظ امام باقر تفریق
می نقول ست و از ینجاست که امام الائمه محمد ثمین این افادات او را در پایان طویل الذیل آورده که تفرقه میکنند میان
امام حق و امام مبطل پس البته زید از المدعون الکذابین بر اصول و حال شد و پدر مجتهد در آئینه حق نما اعتراف کرده

اینچه حاصلش اینست که اگر روایات کافی کلینی حق باشد مذهب ما مذهب باطلست و قبل ازین بارها گفته ام که
این بزرگ که سلسلهٔ رافضیان شد عداوتهٔ خطا و تکلیف که دعوی امامت هم نمود و امامت
ائمه را منکر شد خصوصاً حضرت امام باقر العلوم الی غیر ذلک و اساس دین ما بر آنست که منکر یکی از ائمه منکر جمیع
ائمه است و مثبت فضیلت جمیع پس قصد میکردم که زیر هر قول و هر لفظ و هر تهانوی لیکن ایمیطر دین و جمعی از حاسدین حق آگفتند
کلام فلانی که طول بسیار دارد و اطناب بی شمار و از سیهم از آغاز تا انجام پس هر قدر ضرورت اقتضا کرد مقدار
زیرا که طور استیناف فوائد اهم جا بجا طلبهٔ علوم را فهمانیدم و السلام علی من اتبع الهدی اقول چنانچه سید علی
ملقب بصدر الدین الخ اقول چون بحدیث کلینی که بنیه و بین الله حجت بالغه است صراحتاً ثابت امامت
امام محمد باقر رضی الله عنه از حضرت زید برآمد و برهنی امام اصرار و زید دیگر بدین روایات التفات کردن شان
عقل و ذراست نیست اگر دفتر ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین برگشتاییم پایانش نظر نمی آید
تکلیف که پدر تن سیر و همتانی در سائینه حق نما اینچه گفته بود ما لائق یاد کردم سعادتمندی پسر باید دید که کلام
پدر خود را که بتعلیم او حال شده و بر سند اجتهاد نشسته کان لم یکن میشمارد و زید بن علی امامت حضرت ابو جعفر را
بمراجعهٔ غازی نشمرده و صراحة از ان سنگر گشته او امامت امام صادق اینگونه اقرار تواند کرد و این همه امامات
باینچه محمد بن حنیفه و بروی حضرت سید الساجدین اصول رفضه گفت اینچه حاصلش بدان میرسد که هیچ سنت نمی آید
که ما وصف حداثت سن دعوی امامت روبروی من کسی که آمدی و پیر شدی الخ غیر ذلک مما یتعجب منه کنایة مانی الباب
انکه زید برادر زاده خود را فقیهه مجتهد در مسائل حلال و حرام دانسته باشد و لا کلام فیه و مقام حیرتست که بعد از
در خلافت خود بجنگ صفین پرداز و دو هزار ان لشکر را از لشکر مخالفین به تیغ بیدریغ بکشد و بقیهٔ را بجان فدای
و احکام از دست نگذارد پس اگر حدیث شهید باو صف بعرکه آرای مقابل اهل جود مردان مجهول بر تقیا باشد
چه عجب کدام حیرت خواهد بود مجتهد خود فراموش جا اصل خود را پیش نظر نهادن دهبر گی پیر داردن کما حدیث کلینی
فقه الاسلام و امام الائمه المتبحرین علوشانه کجا النقل در روایة ابن بابویه مع جبل لما خذ والتقریر بین مدارج کتبهم کالا یخفی
اهل الاخبار و الاحادیث طرفه تر آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم در او ساخته مما تردیه الزیدیه دار دندانست کلینی که
در کافی بطمطراق تمام آورده و ثابت کرده عین مذهب زیدیه ست بوی از کذب و افترا ازان بدماغ عقلا نمیرسد تکلیف که مناقض
آن در عترت حیدریه یافته شود جائیکه تو در حقیر پر زبان تو عیل یعنی بقرشاه گفته که حنیفه حال الامام خود را نمیدانست
و امامیه حال ائمه خویش را الی غیر ذلک پس زیدیه اینچه در حال زید شهید ضبط کرده اند که قطعاً و یقیناً بشمشیر خروج فرموده
و معتقد امامت خویش بود و هر کس که در پرده نشیند و جهاد را ترک کند و بندگان خدا را بدست ظلمه سپارد و نهانی
او بر گزار امام نیست عین تحقیق است لا بشتویه شی من التشکیک و اگر اندک غور دامعان درین عبارت کند از منهج العقل الی
یکسی برآید اهل فراست مفید است و برای رفضه منفعت مضرت دار و زیرا که شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج پسندیده
آید زید در رتبهٔ فی الجمله و پر ظاهر است که چنین متقی و فقیهه صاحب فضیلت قدسیه مرتبهٔ المعروف ناهی عن المنکر چگونه در دفع ظالمان

در هر کسی اثر تواند کرد و انگاه در سعر که شهادت حالانکه قطعاً و یقیناً ثابت است که ان بزرگوار در مقام
تسلیم و تبیع پیشوایان امامیه را بالقبی ملقب ساخته که یا امروز رواج لعنت بر پیشوایان خود دارند یعنی رواج
رفض که قوم مذکور پیش ائمه شکایت تفتیش میکردند چنانچه از مجمع البحرین هم سخت و شیوع دارد و مطابق
المغل بالعقل و الحمد لله که در بیان مدائح زید شهید از علم بن العلم الملکوت حارثی لفظی برآرد یعنی امر بالمعروف و
عن المنکر که حقیقت دلالت بر وصف امامت دارد که جاهلست از ذاتیات امامت که بر اصول فضه ائمه اهل بیت
ازین دولت محروم مانده اند حقیقه زهرا که پیر و امیر المومنین بوده اند در کتاب ایمان که خرق آسمان و زمین دارد و لون
باین از امامت و هدایت پس چند رفضه ازان اجتناب دارند لیکن بحجت بالغه آلهی از زبان فیشان اختیار می آید
فرمان تقدیر العزیز العلیم و صفت سلب مذکور از امام الائمه غائب الدار پر ظاهرست معذا مرسوم همین بود
له الائمه در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی بعمل می آورند چنانچه از کتب امام اعظم اول ما التشیع امر
بالمعروف و النهی عن المنکر کجا راه داشته باشد بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله دهر گاه حال الاعتراف
و مخالف اظهار حق باشد پس التباس و اشتباه هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل ست تا در و حقیقت را
که اظهر من الشمس و ابین من الامس چگونه توان گذاشت و این امر خود از طعن الرماح مجتهد بنواح هم عیانست اما دعوی
وصیت پس از هر کس که باشد پس بسبب عدم بیانش عین علامت فرومایگی ست کما لا یخفی و بعد از اثبات نفس وصیت
فی نفسها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امامت برادر زاده خود بوده چه جای برادر زاده قوله
و قاضی نور الله در مجالس المومنین الخ اقول قاضی رطلبوق عوج بن عوق ست الله نبود و بنیت منقوش
خود که بارها دانستی هزاران کس از اعاظم از متقدمان و هم از متاخرین سلفا عن خلف بسوی مذهب حق پیش کشیده تا بعد ازین
بیند و بست سورت مناظره در وبر دی اهل درست کند و ندانست که امیر المومنین ع بارها فرموده انچه دانست
و اگر که قریب اهل مکالمه نمی ماند اول و بالش بر آن تشخص نمی افتد و الحمد لله که خود علمای رفضه او را مفتری کذاب
پنداشتند حالیکه شیعه تراش لقب او گذاشتند هر که خواهد تالیفات برادران مزین او را از صوری و معنوی بر بیند
بلکه هر عاقل بنور عقل اتمیزی را سیاه بد حاجت نظر هم نیست پس در جواب تو باید گفت که ای بیخبر و هنوز از احادیث و کلمات
با اینهمه که دیدی و شنیدی نیافتی که او را کی معرف امامت برادر زاده خویش تواند شد که صریح انکار امامت حضرت امام ما
و الد ماجدش بر اضراعات و محی ذات رفضه فرسوم العجب که این تبره درون که زمان امامت امام صادق ع پیش نظر
دارد و نمیداند که وقتیکه انتقالات در میان آن مدکه حاجب اعاده ندارد و کافی فقه الاسلام بر آن گواهست البته
جناب سید الساجدین نبود و ندوان انکار صریح ست از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما و چگونه عقل
تجویز کند بقول پیر دهقانی او در صوارم و غیره که مذهب آنجناب در باب امامت مخالف طور پدر بزرگوار باشد و اگر کسی
خواهد که بمنزل مقصود پی برد با دنی غور تواند رسید که حضرت امام حرین تنبیه که حال عم محترم را مریست که بر جناب امیر
گذشته چنانچه در مجالس و غیره ثابت گشته دعوی امامت و واقعه شهادت مجاهد داشته پس زید البته مدعی امامت بوده اصالة و هم سید

از دوست اهل جور و جفا مثل جناب امیر مرتضی اصول رفض البته زید لائق امامت نیست بتبوت
شهادت یقیناً لاجرم برای رفضه ابنیا متعه شنوی باید خواند فی فروعت محکم آمدنی اصول شرم بادت
افتاد و هم رسول و همین ست حال جناب امام حسین علیه السلام سلطان کربلا برجزئیات اشتغال دارد الحمد لله که بعد ازین بتفصیل
که درین اوراق بعون الله فهم ایمقام عوام طلبه را آسان شد زیرا که تفصیل وصول کردیات بالله هذا ازین رو
زید در حدیث امام محمد باقر رضی الله عنه چنانچه باید بلکه فرمودی بران متحیل نباشد مرتب نگشت و وجه اینمعنی هم
عیان شد که حال زید موصوف مانند آن خاصی ست که مدعی و مدعا علیه هر دو همگی را خود گشته و او هنوز
عبوس قمطریره منصف نشسته زیرا که زید مدعی امامت برای نفس خود و نزد این فضله با دلین مسلولین نبوده بلکه از
نیابت ائمه و رضا از آل محمد دم میزد و ایشان او را از زجر و توبیخ و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچه بچشم خود دیدی
پس مثل مشتهر براد مسابق افتاد که رضی آنجمعان و لم یرض القاضی و مراد از اهل خصومت حضرات ائمه اثنا عشریه
طاهرین نواصب جابرین اند که ایشان را پناه شان امدند و امنها بودن شان از آن بلاد تجویز کردند بلکه خروج نفرستادند را
فوج کشتی سد انداز نمایند و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله خیر الوری اجمعین و آله الطیبین و اصحابه المقدسین
سند خاتمة الله الغنی عن بصارة العین بانبات شهادة سیدنا الحسین
ریحانی رسول الثقلین صلی الله وسلم علیه و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین
الی یوم یقوم الناس لرب العلمین قوله جناب علیین مآب اقول باقی که مادهٔ تاریخ ایکوش
اهل فراست و سید چنانچه در عبارت سابقه هنوز یاد باشد بر خلاف این امر دلالتی دارد و از نظر ناظرین محو نشد
تعنیف بالغ نگذشته که رجس را در جنت دخلی باشد چه جای عالی علیین که متصور و ملیس المجتهدین ست و لیکن از آنجا
که فقهای امامیه توسعه بسیار درباره اجنس حیوانات جنیه کرده اند حتی که رشید المتکلمین و مرشد المسلمین رح محمد ست
برای متشیعین از اجزایش فراهم آورد و بر روایات اصول موضوعه و تالیفات خود صور تش را قرار داد تا
حیرت نباشد پس حکایت مجتهد الزمانی در ینمقام اینست که مضمون مذکور را یاد داشتند و از جوابش
که در تبنیه الغافیه و مانند آن مثل فتیحة البغی ست چشم پوشیدند زیرا که از کتب شیعه در آن ثابت کرده که ائمه
ز مطاعن را بر روایات رفضه نهاده اند که دانشمندان شیعه از امثال سته ها پوشیده اند البته اگر ان تهمات ثابت
باشد انچه بر آن امور عایده دارد و میشود و بنیاد دوایان و عدالت بلکه شرم حیای امام الاکرام بر جای امام الاکرام بر جای امام الاکرام
معاذ الله من ذلک و ذکر این کتاب هر چند در ینمقام بر جای خود ست زیرا که مواد آن بنظر مجتهد رسید جای دیگر لیکن
بخیال انمعنی که عامه خواهند گفت که مجتهد این کتاب را کی دیده بود تا از افاده خوشتین باز ماند بالجمله از ملاحظه این دو صورت
همه هفوات مجتهد محکمانه دیگر شیا مذکور فلیدعوا الیوم تبین را باز نبنده میگویم که چرا بر احمل بعید و میرود و چنین دعاوی
از ملاحظه نمیفرمائی که مجتهد از باب مطاعن اشتین فقط دو طعن را نیز همه مثالب الستة برگزیده و هر کدام را تنی
طعن الرماح بیده البته خواهد گفت که او نمیتواند آغاز دعوی عصب و اثبات کند و لهذا قرطاس سکوت نمودن تا تنبیه نفرماید

واوزار کلمات استدلال و احتجاج و بیان خصوصت لجاج بپرسد مگر بمقتضای اتمام قیامت با توفیق را بر روی مراد انعنا مسدد و نستعین و زنده خواهد
مذکور و بعد از انتظام و ترتیب تنبیه الیقه لذت اندازه و کلام جهان و جهانیان می اندازد کار گاه مجتهدین و تار و پود ایشان را تا بد بالا بیند
و هر کس را از ناظرین و سامعین بین مضامین مانع نمیگردانند که چنان مخالیا از مدعین اجتهاد و قوت قدسیه صعد و یابد که از عوام طلبه هم مطرز
بخیال کهی در نیایا لذا کر آیت مباهله و اهل بحران پس این عقلی دیگر است عظیم که عوام طلبه هم میدانند که در خاتمه منتهی الکلام چون مناظره تمام
گشت اینمعون البشد و مدادا شد لیکن مجتهد الزمان مثل سکنه بحران پی بحقیت کلام فقیر نبرده نزد پادشاه شریا جاه فریاد کرد که چنین کتاب
در زبان تو نوشتند و از برای تشهیر بقالب طبع ریختند چون پادشاه مذکور از حقایق دین و ملت خبری نداشت و نه بدام مجتهد گرفتار نخواهد
و قطعا و یقینا میرسید که اگر بر جواب آن قدرتی داری پدید و قدحش پر و اتقن و نه بر و تیرو قدیمه در پرده نشستن و در پرده مردم نشستن
و اگر ابتدا از سنیان است باید بقدر ضرورت سر زنش کردن تا بازگیر کردن این امور نکردند و اگر ابتدا از شیعیان باشد پس باید ساخت و باید
سوخت این جنگ متعلق است بکاغذ و قلم و رقیه و بند و امثالش رسوائی بیشتر از زیاده تر است که همه خواهند گفت که چون مجتهد الزمان در مناظره
بمیرنا مد بجنگ نیز نتوانستند و بر همگنان معلوم است که جناب مجتهد برای فرار در فتند و قید و بند فقیر در خواستند پس در بعوث و مجرح کشتن او هیچ
شبهه باقی نماند و هر که قصد ارادهٔ مباهله در کتب شیعه دیده میداند که مجتهدین در اقتصاص نسبت اهل بحران پا فراتر نمادند زیرا که قصه شان
موافق تفسیر صافی و فی بروایت امام صادق رضی الله عنه نیست که چون آمدند بمدینه منوره و وقت نماز ایشان رسید ناقوس نواختند و از نماز فارغ شدند
و اصحاب خبر رسانیدند حضرت فرمود بگذارید پس حاضر شدند و گفتند بچه چیز دعوت میکنی فرمود بتوحید و رسالت و بآنیکه حضرت عیسی بنده خدا و
محتاج باکل و شرب و حدث گفتند پس بگو پدرش کیست چون آمد که سر بر ایشان کشید و آدم که بی پدر و مادر بوجود آمد نه حضرت فرمود چون امر اینمیکنند
مباهله واقع شود پس وعده کردند و رخصت خواستند و در فرودگاه آمدند و سالار شان گفت اگر پیغمبر باشد با فرزندان خویش و جمیع کنبه اینها را
مباهله بکنید که نبی نیست و اگر با اهلبیت خود بر آید و از نبوتش شکی نباشد چون صبح شد دیدند او با اربعه منا سبه را پس صلح کردند و مجتهد با آنهمه عجز و زبونی
در جواب اراده قید و بند من نمودند بدین حیله که فلانی که باقیات ملک برگردن اوست کیسهای شرفی از خزانه مولی میفرستاد تا من این همه
ترسیده بحرت نکردیم و تا وقتیکه روایات سابقه بدون این تهمت می شنیدم باعانت مولی خویش حضرت شاه مردان و شیر یزدان دل قوی داشتم
و یقین میکردم که بهر گاه صورت مناظره بین ما و شاه رو نماید غالب و مقهور گردم مسابقتی بایم بالجمله بسنت حضرت انبیا عمل کردم و اهل عیال و کتابها را
بخدا سپردم و بکانپور رسیدم پس کجا وی مجتهد که در حدیث مذکور شیعه و نصرت شیعه و دشمنی او با اهل اسلام عیان گشت قال الله تعالی
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا الشده تقلیبهم و تضاعف کفرهم و انهماکهم فی اتباع الهوی
و رکونهم الی التقلید و بعدهم عن التحقیق و تمرنهم علی تکذیب الانبیاء و معاداتهم ایاهم وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ للین جانبهم و رقت قلوبهم و قلة تعصبهم علی الدنیا و کثرة اهتمامهم بالعلم و العمل ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ
و رهبانا فی الدین و العلم و بِأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عن قبول الحق اذا فهموه و تواضعون این عبارت صافی است که برای نفع عبارت رنگ
قلب مجتهد نوشتم وَلَٰكِنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ والله تعالی کریم است اگر این کتاب بنظر رشد برسد و بر اکثر تقریرات او سلط آید و قدحا القلم آید یا دمی آید امروز که هیچ سخنی بی غبار دل پذیرفته باشد اگر او
مراعات طریقه قدیمه مینمود و چرا بتفضیح اینچنین تفضیل کار میرفت پس این دعوی که او رعایت طریقه قدیمه فرموده الخ از قبیل آوردن الکلام بدیهی خواهند

واسال ان یجعله خالصا لوجهه الکریم ثم بعد ازین پنجه در باره رشید المتکلمین از راه عدالت نوشته که عالش از تقریر مجید ما عبر آنست
ایده الله تعالی محب الدولت که او را سلطانی قرار داده هند زیرا که دین و غیره و مانند آن انهم عیان گشته باعتراف مجتهد و مفتی و بادران مورخ و مسلم
که رشید المتکلمین چنین کتابی نوشته کجای مثل او فی الفور بیاد آمد که مجتهد در جواب رخود جیب علی انچه گفته دلالت میکند رانگاه گفتم در بن وقت
تحقیر آن کوشیده و بزرگان سنت را فرموده اند که در وقور احافظه نباشد هرگاه کلام مجتهد از زبان رسید که ذکر شیخ چه سیان آید پس بگو
حرف این باریم مرد افتاد و آن انکه مقصود اصلی از سفر دهلی زیارت حجة الله فی الارض حضرت شاه غیور قدس سره العزیز بود برای تحقیق مذهب اهل سنت
و امامیه چون مجتهد شیعی را التزام کردم شبهاتیکه پیرامون خاطر میگردید بیان نمود شد و دران روز ها از غایت ناتوانی و شدت امراض
جسمانی طریقه تدریس سوم مسدود بود و درین اثنا حاجی الله و یاسوبی از حرمین خبر لیفین دنی آمد فرقه بشارت منای حضرت سرور عالم صلی الله علیه
و اله وسلم که اگر تحقیق کنی معراج القدس غزالی آنده داری باید بدهلی رفتن بالیقین آنجا موجود رسالی این کتاب قبل یافته بود مولوی محمد اسحق
سلمه الله تعالی و مولوی حمد الله مثل فقیر ملتزم این مجلس بود ند و گاه گاه مولوی محمد یعقوب دران صحبت حاضر میشد رشید المتکلمین دیان
زمان بیشتر بیماری تظهر قبلا بود در عالم صحت بدرس صحیح بخاری کرم الله بیشتر و بدرس کتب دیگر بسیوی مولوی رحمة الله
شاهجهان پوری و مولوی مملوک العلی در تعلیم فرح چغمینی وغیره و شغل داشت و استفاده من تقطع از تالیفات رشیدیه بقلم رانی بود که در مقابله
مرزا محمد کشمیری و مفتی کنتور شتی تو گوی سبقت ربوده بود و انهم وقتی که در دلم سفر سوی وطن سوخ یافت و من بغایت مالی از فیض حضرت
صاحب تخفه ملتفین گشتم و کلیم خود از موج بدر بردم و لیکن ضرور شد که دست غریق را هم بگیرم لاجرم تالیفات رشید العلمای دوستم بعد از آن
تنبیه السفیه در جهوم الشیاطین را بختم رسانیدم در گاه بلکنو برای تکمیل و تحصیل بقیه کتب در رسیدم و مجتهد را شغل تالیف تمرینی دید
پیش لود هریه برای تحقق حالش رشید المتکلمین از مزید استیناق می پرسید که تا کجا رسید و رشتی تیز زبانی بطرف شیدا زالی غیر ملک
حمایتعلی لکنوی دیوانخانه مجتهد بچشم دیده و بگوش خود شنیده خبر میداد م و جوابهای کتب مطلوبه برای الزام و افحام رفضه لودم
و اول قلم برای رد هریه رشیدیه بر داشتم و قبیکه در لکنو از سفر مشرق برگشته رخت اقامت انداختم و هریه نوشتم لبی شرکت غیری
اتفاق افتاد که پیش بلند میدان نخریده باشد مجیب المضطرین دستگیری فرمود یعنی فیض ایمه هدی سیما خاتم الخلفاء
مهدی بنود که اگر مفصل گویم ملفوظات مومنیه بالیقین تمسک بران بر دو هر سالکی جیب و دامان پر تا تشنید و از ده کتاب تفسیر و کسیر
چند سال تالیف در آمد بعد اخراج سیزده سال تقریبا بجمیع اسباب بالگاه الهور اسرار و شغل مناظرات انتخاب مقامات برای حوالجات
و تعلیم احباب فقیر و اطفالش و درس طلبه اقامت سیزده ماه در ملیح آباد دیهاداری بعد از تاهل و خانه داری رسوما نجارت بدل
دیگری حالانکه مجتهد ورق را زکوچکیرین سال الی الان اجتماع سابقین و تلامذین خویش حتی کمونن از احمد بن رام و لچهمن درسالی چند
شکستن درخشنده رخنهای اصول و فروع خویش بر بستن چنانچه تا اینمقام دیده که هر چه گفت مهمل گفت بلیتر هر یکی دید و بگوش خود شنید کراز
مزید عداوت خود بجر و لیغ منقول الکلام چه کرد دیانه نشد تا نوبت بحیرت کانپور رسید که یکدو نفر از لکنو با شده و دیگر اجاد ایشان حالا علی
اخرج من الباب فاطر در رسالا الکاتیب نوشتم و انرا ضمیمه تالیفات لکنو گردانیدم قوله انسا د تقیه بتوهم اولی مضرر انخ اقول و اضی است
که قید مذکور از من بعد و یافت پس من غلط خود سپلے بردم که امروز اور آنمقدر تی حاصل است که ملوک اقالیم سبعه را
کی بحصول پیوسته بود چنانچه احادیث کلینی بضمیمه اصول دیگر بران آمال دلیل است کما مر و انصاف کین که سرمایه از حضرات ایشان بیدم

مسئلہ استنجا بدینکہ انگشتری در نست داسامی متبرکہ آنرا نقش ائمہ الفاظ قرآن بران کندیدہ فرمودند کہ درست است و بزرگان ما ہم چنین میکردند تو ہم مزبر کجا بودان غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصی و انیہمہ بعد از آنکہ لال کتاب فرمود آمد حضرت امام محمد باقر و صادق را کما ینبغی بحفظ دامان مطہرین گردانیدند شیاطین دریں اوقات نیز از نسبت تلبیس بایمہ ہدی کوتاہی نکردند و شنیدہ کہ عبید اللہ بن عمر راضی بر بیعت یزید وقتی بودہ کہ ہدیہ کثیرہ مرسلہ را قبول نفرمودہ و محمد بن حنیفہ وقتی از بیعت یزید دست کشیدہ کہ او را امیر المومنین بہیچگفتہ و نقد و جنس سہ صد ہزار درہم و اقمشہ و خون بہای جناب سید الشہداء بر گردنش بود و بہ ہیچ اطلاق لفظ امیر المومنین بر غیر جناب مرتضوی کم نکردہ کما لا یخفی علی المجتہد رئیس المناصب العالی بالسید سیدم بزد کر قصہ کنیز کہ جناب مجتہد در ضمن ذکر فرمودہ و عبارتش اینست اخرج البیہقی فی المبسوطات بسندہ عن ابن المبارک قال لما اقضیت الخلافۃ الی الرشید وقعت فی نفسہ جاریۃ من جواری المہدی فاراد ہا علی نفسہا فقالت لا افعل لکان ابا ک قد طاف بی فاستعف لما فارسل الی ابی یوسف فسالہ عن ذلک فی ہذا الشی فقال یا امیر المومنین او کلما ادعت علیک شیئا ینبغی ان نصدق لا لقد قما فانا لیست بامونۃ قال ابن المبارک فقلم ادر من من ہذا الذی قد وضع یدہ فی مال المسلمین اموالہم نحرت عن حرمتہ ابیہ و من ہذہ الامتہ التی رغبت بنفسہا امیر المومنین اجمن ہذا فقیہ الارض فاضیہا قال اہتک حرمتہ ابیک و اقض شہوتک و صیرہ فی رقبتی اقول مجتہد را نمی رسید بر فقہای حنفیہ دست طعن دراز کردن کہ بزرگان بلکہ ائمہ عظمین او طور تالیفات شان ایں پسندید مذکر ایشان لیسندند و از حرمتہای شان نخوشنا چیند چنانچہ علمای متحیر شیعہ بدان تنصیص کردہ اند و از کتاب اساس رسن نیز نقل و حکایت ایراموضح تو اند شد و ہر چند مجتہد ین داد کنران نعمت میدہند و لیکن عقلا نیک میدانند کہ از تاویلات بلکہ تشویلات محنت بر باد گنہ لازم افتاد الغرض محصل تقریر قاضی ابو یوسف رحمتہ اللہ علیہ بدان میکشد کہ کنیز مدعی گشتہ پس او را بینہ درکار است ازین دعوی مجرد دعوت قطعی بہ تہمت نیز سزا کہ او مامون نیست ہر گونہ احتمال در سنجش راہ می یابد و اگر کسی گوید کہ چون کنیز معذرت نہاد و خود را از صحبت خلیفہ باز داشت سالانکہ نہایت مناصب دیگر است پس بسبب کثرت فوائد نبویہ و چگونہ عقل تجویز کند کہ عاقلی بالغی ہاشمی را پسندد و پس خبر تصدیق چارہ نباشد و بوجوب حرمت قطعا و یقینا ثابت شود و جواب اینکہ طالب و اغراض بنی آدم مختلف است بعضی از ایشان مزاج یا شند کہ بر یکہ انواع عقوبت شدید را بر خود تجویز کنند تن بر ضا ندہند مگر در بوستان حکایت پسر ہارون مذکور شد ای ۵ چو دو در خلافت بما مون رسید ۔ یکی ماہ پیکر کنیزی خرید ۔ شب خلوت آن بہتی چہر زار ۔ بگفتن با غوش مامون نداد ۔ بگفت از چہ بدل گرفتہ آمدت ۔ چہ خصلت زمن ناپسند آمدت ۔ بگفت ار کشی در تنگنائی سرم ۔ ز بوی دہانت بر نج اندرم ۔ و برخی را دل بدیگری ارنخیتہ باشد و نخواہد صحبت محبوب چہ بری نخواہد دراز دل بکسی نگوید چنانچہ مولوی معنوی قصہ کنیزی نظم فرمودہ پس عجب نیست کہ عذران کنیزی واقعی نباشد و دانست کہ امروز اینہمہ عشق و عاشقی ہست بعد ازین نخواہد ماند و پردہ داری دیگر چیست ای ۵ وفاداری مجو از بلبلان ۔ چشم ۔ کہ ہر دم بر گل دیگر سرایند ۔ پس کنیز بدعوی محبت پدر تعرض لب کشود کہ در ذہن او عظمت این علاقہ باقی ماند و وقت لغزشہا کار آید و قاضی ابو یوسف این ہمہ را بلفظی ادا کرد کہ فانہا لیست بامونۃ الغرض چند زیارت خلیفہ محصور در امور مذکورہ نیست و العجب کہ مجتہد قصہای ازواج مقدسہ امام ہر کسی را ہم فراموش کرد کہ با وصف کثرت

لذاد زیست عیش و کامرانی در مشکوی پادشاه یعنی فقیه بر حضرت غایب الدار قناعت نورزیدند از زمرهٔ چهوتیان بدر رفته چنانچه در جاهای دیگر بسط و تفصیل بکایات متواتره یاد کرده ام و عقلا اینک میدانند که هر چه این طلسمات در زمان نصیر الدین حیدر پادشاه و غیر او بعمل درآمد بر اصول شیعه و تجویز مجتهدین بوده ورنه اگر او منع کردی که آباد کردن بلاعیب و ملاهی دنیوی را هیچ نبود که اینهمه برای ضیافت بلیت بفعلیت درآمد و لفظ مذکور گویا معاذ الله ترجمهٔ لفظ مقدس ست کریطمس من الناس ما یلهو به جاکن که کارپردازان قصور شاهی بزربان می آورند زینهار بیدماغی نباید کرد که از راه طرافت بزربان قلم رفت که هنر دربان است ولیکن عیب حکیمان کمالا یخفی عبد الصمد بن مبارک که در زهد و عبادت منهمک بود و بر کمال احتیاط و عمل می نمود این امور را نه است در بان طعن بر کشود و محدثین رفضه و فقهای ایشان همه گرد آورده اند و در تردد ارسائل علمای فیض آباد و مجتهدین لکهنو چیزی بینین و حکایتها اینقدر تمام گنجایش آن ندارد و این حرفی چند که بگوشت رسید یا قطع نظر از انست که مجتهد گفته بود که هر روایت از کتب غیر شیعین لایق استدلال نمیباشد حالانکه کلام در روایت صدوق جامع الاصول صحیحتین است هر دو عنهما میرفت که خلفای راشدین بمنزلهٔ سمع و بصر و قلب و جگر حضرت پیغمبر بودند و این روایت متعلق بقصه کنیز است که قتل آن باشد پس توان گفت که برای اتمام مرادند تقیه باید کرد این نیز قطع نظر از انست که از سلاطین لکهنو کفر و شرک بصدور می آمد و جناب مجتهدین باز عوی نیابت ایمه هدی سکوت ورزیدند حالانکه چون شخصی از چنیان متوسط شد از هر چه می ترسیدند باز می ماندند کجا وهم و خیال در باره چنیان و شیاطین و کجا یقین مواخذهٔ مجتهدین دار الفنا قطع نظر از این است که پیر و مقلد پیر بزرگوار مجتهد الزمانی بلوازم علت معلوم مبالغه در قدیم نعوذ بالله چنان قیاسی ترتیب داده اند و حیله جوازان بر انجار متوجه چنان آموخته اند که جوان همتی شمشیر بر میبست گر فته در خلوت بزنده و تندی داخل شود بصورت تجرد و اکراه طالب مدعا گردد و از دست درازی وعده و فاش چنان نماید که اگر کارش بر نیاید در حریر انی و خون ریزی ریبکی و شکی نیست و تفصیل هر دو امر از حالات و معاملات ازواج امام منتظر آنچه بتواتر مسکوس ست بال علوق رسیده و آثار و لوازم عقیقه البلور میدهد و از مزید این محدثات اطوار پرگار نیکی در آن نوایند دعوی از برای مجتهدین انتظام می یافت خود رکتابی مستقل صورت توانست بست پس الغرض انکه حرفی چند بر اصول اصلیه شیعه در تخلیه این پده رو پسر بگریم تا خود بران کار بندد و برای مقلدین او نیز کار آید که حضرات ایمه در اصول و افادات خویش و ذات مقدسه خود را از میان آن معذور داشتند و آن همه اشخه ضرب جنر و دست که مقالات سابقه نشان دادم آن اصول را گزاشتن و بدین حیله دست اندا ختن جز تحصیل رد و جمع کردن گنج قارون چیزی بخیال نمیگنرد و این حکایت گویا از غایت تواتر و شهرت در اقالیم شیعه مشهور شده و ملا نور الدین از قوم حیله چه گویم که پیسازد و در کتاب دبستان مکرر و ضمیر انچه نظم کرده کیست که استیعاب آن تواند نمود و این اشعار هنوز بسیاری را در دهن است ؎ مرد نابینه بچه می زاینده ۔ عاقلان اندران چه فرمایند ۔ گر ضرورت بود روا باشد ۔ قبل قصر در چنین جاها باشد ۔ و انچه از اوستاد البر پیشتر شنوده ام و الله اعلم بصحته و سقمه مجموع اشعار از راه می مجهول میدهد پس مجتهد را باید خود انصاف کردن که بگاه استدلال الحق در روایات رواة معاریف در بست نشود و در مرویات جماعیل بگوشه ننشیند و بتتبع کردو تالی دینی این اکابر بملاحظهٔ ان اثبات کنی خصوصاً حضرت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین که چون او محبوب و تلمیذ جناب مرتضوی بود چنانچه قبل از مجتهد الزمانی این بحث را بسط کرده ایم حالش چنان بودی که خلاف آن جناب در مسائل

نسته عیبه فتوه داوی و دل خود را به مخالفت آن امام الائمه نهادی و هرگاه را خذ این امر گلو سوز آتش افروز را خواهی که به بینی
باید بکتاب مستطاب حضرت امام علی رضا رضی الله عنه ملقب بفقیه الرضا رجوع آری و برای وخدا از این معنی خود را بجهت اشتباک
در عیش و کامرانی معذور نداری مگر بیادت نیست که هرگاه مردم در تحفه وغیره خلاف ابن عباس را دیدند و پسندیدند غیر
از معنی که علمای اهل سنت برای رونق بازار مجتهدین خود بر ابن عباس افترا کردند و از همین جهت مانحدثش نتوانستند
دیگر چه گفتی پس بسیاری از علمای مکتب خویش از مقلدین و معاصرین کتب فقیه را غربال کردند چون بهم نرسید لاف
زنی و دلن ترانی متشیعین از بلندی عرش بر این بگذشت ولیکن بمقتضای قول شیخ سعدی بود کز حکیم روشن
رای بپرسیا بد درست تدبیری پگاه باشد که کودکی نادان بلغاط بر بدف زند تیری پس از کتاب امام موصوف
ثابت کردم که حضرت ابن عباس باجتهاد خود خلافت حضرت مرتضوی بعمل آورده تا آتش غیظ و غضب فرو نشست
و نزاع بر خاست از این جهت لفظ گلو سوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختم و امیدوارم که اکنون دست بدعا
بر نداری که یارضا یا بحق شاه مردان این واقعه را در رفع گردان و اگر خواهی از این هم غریب تر بشنوی که جناب
امام الائمه بر اصول اهل عز ابن عباس را بالفعل که خود مدت العمر بجا آورده مرتد و گوساله پرست میدانستند و شرح
این امر عالم سوز بر اذهان و السنه اهل رفض محول ساختم که ایشان مشق سخن سازی بیش از پیش کردند هم در مطاعن
صحابه و هم مثالب اهل بیت معاذ الله با یکدیگر را بر پهلو نشانیدن و کتاب قمی که امروز بلقب تفسیر اهل بیت یاد میکنند
لقب العین گردانند خیر از متمم حقیقی سزای این ناصبت عداوت جناب مرتضوی از که توان خواست شوخ چشمی
مجتهد باید دید که از حال پدر و علمای خویش و افعال ذات خود کوری و کورانگی اختیار ساخته اهل حق را باوصاف
خویش یاد مینماید و تحصیل زرد تو هم ضرر را بایشان منسوب میسازد ولیکن چون کلینی قدوه پیشوایان ایشان
وصیت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم را بامید زر اساس نهادند که قریب فات امامت گبری را بای نام شخصی میگرداننده
که بر اصول رفضه مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا بود بامید زر و شر را ادای قرض داد
هرگز از پستی حوصله و مزید نفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را رد نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب
خویش ساخت پس بیداری چه وری بگو که چراغ بکش که سفیده صبح دمید و آفتاب روشن شد قوله پس هرگاه الخ این
ترانه مثل بر بانه باشندگان شهر مسعود غازی است که عمرشان تمام سیری میشود و شمانه مطابق اصول نعیا شده و مومنین
یعنی حاکمین باصطلاح اهل هند نشنیده نیش التذاذ تمام برمی دارند آری برکنده بیری را کنده خوری است و از حدیث
امام محمد باقر انهم طاهرات که گفتگوی هر دو برادر در خانه بوقوع آمد بلکه در خلوت بود بدیهی است این معنی که اگر دیگران
می بودند اهل سنت و اخلاص البته اصلاح ذات البین بهم رسانیده جستند و معرکه نزاع را میرفتند و کلمات مناسب حال میگفتند و
اگر از اهل نفاق می بودند تخطیه زید بلکه بکفرش می پرداختند و امری ازین هر دو منقول نیشد و اولیس فلیس
پس عیان شد که مردم دیگر باظهار یکی ازین هر دو جناب سراغ باین حکایت بردند پس لقیه منافق شقی را
در این چه گنجایش تکلیف که زید برای مشوره آمده بود و مکاتیب طالبان خویش را آورده که البته در وقت

خلوت می باید بارخدایا مگر از خدا هم تقیه بود حالانکه هر دو بزرگ ایزد تعالی و تقدس را عالم الغیب والشهادة
میدانستند نه چنانچه خدای شان میگفتند لا یعلم شیئا الا بعد تکونه معاذ الله الغرض جنون این مجتهد را العیاذ بالله
بقان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئی حرفی مربوط را در کلامش وسعتی نیست واز
منبع المقال هزار اشرفی معلوم شد از عطای حضرت امام صادق و پدرش نقل صد هزار دینار در ذوالفقار آورده فلیحرر
الیه قوله وقس علیه حال کتمان مولف الرساله اسمه فیما بدانکه معنی این عبارت بتفهیم الفاظ ما قبل چنین است که تقیه
کردن از برای قوم ادنی ضرر لایق بعبد الله بن عمر است که راضی بود به بیعت یزید از وقت خلیفه پنجم یعنی معاویه تا
ابی سفیان وهم لایق است بقاضی ابو یوسف تلمیذ نعمان وهم لایق باین بزرگ وامام محمد خواجه تاشان وهم لایق
بحجت بحجت کتمان نام خود پیش مردمان وجواب از اول سابقا ولاحقا معلوم شد مجملا ومفصلا و در اینجا بتقریر
جدید هم ملاحظه کردی ومتوهم نشود که این تقریر فقط بالنظر لقائلست زیرا که چون غور کنی بدلیل عقلی ونقلی
ظاهر است اما اول پس از انانکه اگر راضی بودی بیعت کردی وجه یه معاویه رد نفرمودی والبته ظاهر را
نتوان گذاشت بدون اقامت دلیل قطعی برخلاف آن کما فی الاصول واساسها فلا بد من تقریره حتی نقلعه وه
نجذافیره اما ثانی پس کتب تاریخ را ببین و هر کتاب فن همین می نویسند که چار کس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
بن صدیق وعبد الله بن الفار وق وامام حسین شهید کربلا بن علی المرتضی وعبد الله بن الزبیر وانها هجرت کردند
بحرم شریف مکه معظمه پس تقریب دلیل تمامیت که تقریرش الفا معلوم شد والعجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر ثابت
کنند نخواهد بود مگر بعد از واقعه حره وحرب ریحان رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چنانچه سابقا ولاحقا گذشت بتفصیلیکه
مزیدی بران وخیال بحکیس نگذرد وشکی ووهمی بخاطر کسی بعد از دیدنش نکرد پس اگر احدی از عقلا بلکه عامه نیز توهم
ادنی ضرر بتعبیر نتواند کرد الا مجنونی یا غبی ماجونی مصداق تحل جنابذا یتاب با فهم اجنبی شافی جنابذا لا تحظر فی فلیتامل فسانه
واما حال قاضی ابو یوسف وامام محمد پس بغیر تقیه والتجا بخدا چاره ندارد واما حال کثیرین از امام پس بسبب مذکور من سخت کوری و
کورانگی است زیرا که زمان نصیر الدین حیدر پادشاه بود و محدثات امور از مراسم تقریبه بحدی نمیرسید که دو ماه دوران بسر شود
و چنین الحق در آن وقت هم بقا بلد رفضی نمیتواند و بجنگ وجدال نمیرد انتند مگر او را نجیت مزید عناد در بیخ از اجان حکم
میکند که فوج جمع کنید و تو بیار اسر دهید و چون فاضل بداؤنی با وصف منع فقیر چندی از الفاظ آن را نوشت و پیش تشهیر شدند تا امور
ضروری چند در خانه خود مخفی نگاه داشتم ولکا بنور رسوانه کردم و در دیباچه کتاب مفصل نوشتم و نزد مجتهد از بهوپال ستادم بعد از
ادراک این امور او را نسبت بامر مذکور بمن و بهم لحوق ادنی ضرر چگونه جائز شد پس کوری و کورانگی او احدی نماند و چون او امر
بنده را انتکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پسر بیاد آورد حال پدر خود را که در ذوالفقار مصنوع نام خود را چنان تشهیر کرده که مدتها
تیاورد و اگر او را اندیشه بود از رساله واز قندهاری عبد الرحمن خان بدرجه که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت برای فقیر زیاده
که کسی و قت آمد و رفت من رفیق از سیاه پوش بخلاف پدرش و هفالی که عادت سواری و معیت رفقا داشت و امامت مسجد نائب
الصفی الی غیر ذلک اما آنچه کلامش بران دلالت دارد که شیعه را در ذکر ملاعن هیچ اندیشه نیست واز منع عجیب تمنع نخواهند شد

محابی ندارد و مقابله شیعه و بخصوص کرد پس انیم دلالت بر کوری یا کورانگی و یافته در آنی و هرزه چانگی او دارد زیرا که انیمیسیا انها
در منتهی الکلام و ازالة الغین در نور دیدم و قضیه این خفته را بیدار کردم بحدیث امام رضا که تبری خویش از معتزت مسیح ع
اظهار فرمود که مسیح ما بنده خدا و رسول است بشتر بقدوم شریف و مسیح سفما چنین و چنان است ما بد و ایمان نیاورده ایم آیا
بتقلید این امام ما یم ایراد تقریر نوایم کرد که علی مرتضی نزده اسنیان آن خاتم الخلفاست که نسبت بخلفای متقدمین معین و وزیر
و منصب وزارت و نیک محضری داشت و مجاهد بجهاد اصغر و اکبر نکسیکه معاذ الله مانند حسین رحم پرده نشین کشته و فاطمه
و عهد و میثاق نبوتی و خداوندی را پایمال نموده الی غیر ذلک مما یعرفون قاتلهم الله انی یؤفکون من بعد تا امروز که قرن
میگذرد امیدوارم که در مناظره اهل سنت چگونه بر اصول شیعه و بتری الشان کرد زیرا که شتر و گوسفند را جایز است و در نصوص چرا نیم
خود را بر در رساله بحدیده یعنی کاشفة اللثام عن تلبیح المجتهد القمقام مصروف کردند و مهر سکوت بر دهنهای خویش زدند و بنهان
فاضل مذکور از حصن حصین باسلام بیرون نیامد بلکه طریقه بحجت بر گزید که رفضه ازان اجتناب کردند و از دایره
ایمان بر آمده فاولئک ماواهم جهنم و ساءت مصیرا و حیرانی انیست که چگونه ثابت کرد که متقدمین بیعت امامت
برای جناب امیر کردند و بر گزیدند چون خود حضرت پیغمبر مستغنی شدند از رسالت بر اصول اهل ضلالت این مجنون در دار الاجتهاد
هر قدر که خواهد تار و پود افترا نافته و نافته باشد و رین کتاب که ذخیره و مباحث فریقین ست آنچه خواهد بتراود مناظره گفتگو کند و حاشا
که بر اصول بلکه بر اصول رفضه کسی کذب عذر ثابت تواند کرد چنانچه از فدک و متعلقات آن بهر جا که عیان ست که شیخین میگیرند
بهر جا مقرون بصدق و صفا بوده چنانچه از علل العشر الربع و بحار هم در مکالمه جناب فاطمه و غیر و قصه ام ایمن ظاهر ست الی غیر
ذلک مما لا تحصی و اگر عذر و کذب در کتب شیعه بر آید سخن خود و روایات طائفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود کما اعترف
به اکابرهم فی التهذیب و غیره و ما نشر آنکه روایت بل معاصر نیامده پس با وجود معارضه دلالت بکاست و لیکن در کتب شیعه بسیار و حیات القلوب مانند
عیانا و جهرة هم نوشتن فارغ خطی بیش ملایکه مقربین و هم نقض آن کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا و فاضل
رشید المتکلمین بعد از عهد زمخشری از تذلل الشدید لیکن امت ابن سبا در تخصیص هم پیروی مخترعات نحو و گردند فاد خلوی جهنم
خالدین فریئس المثوی المتکبرین انچه در وجیه سوم گفته از طرق ما بدیشنید زیرا که کتاب و صحیح شیعه
و تکرار مباحث نیز تکرار مجتهد انجا میبد لطول الام و وضوح الحجة و لیس الام کذلک من قبل من عدل عن قویم المحجة و الیوم الکلام

بحمد الله الملک العلام و الصلوة و السلام علی سید الانام و الابرار و اصحابه الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر کما و فاخر

الراشد یزالمتقدیر اللهم اغفر لشهداء الاسلام و لکل من جهد لاعلاء کلمتک و ساد قادتنا و قادتنا فی الجنة المقیر بن الی نوم اتبعوا سنة سید الاولین و الاخرین
فتقبل یم و نبترا من اعدائهم الی یوم الیقین و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
مخفی نماند که مجتهدین در بیمقام نیز از تحریر حاشیه منیعه خود را معذور و معاشته الفحاشی باید دید و مقصود شرح باید فهمید که در اثنای
مراجعت چون بغدیر خم که از نواحی جحفه رسید نماز پیشین را در اول وقت گذارد و بعد از ان بسوی یاران کرد و گفت
الست اولی بالمؤمنین لنفسهم یعنی ما نیستم من اعلی بموسنان از نفسهای ایشان در روایتی آنکه فرمود کونیا مرالبام
بقا خواندند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگ است قرآن

واهل بیت من واحیتا لکنید که بعد از من باین دو امر چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهید کرد و آن دو امر هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند نگاه فرمود بدرستیکه خدای تعالی مولای من است و من مولای جمیع مومنان بعد از این دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و الدور مدار بر معیت کان و مردی است که قدوه اصحاب عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت ای علی بامداد کردی و مولای هر مومن و مومنه شدی ۵ رو از برای سر دین خویش تاجی سازه خاکپای جوانمردان آل من الا و ذلل عداوت او و در عبارتی دیگر بتغیر لفظ بنی زخم عادمن عاداه گواه باکی اصلت ولای میری دان که هر کمال معالیتر بل تمامیت گواه روضة الاحباب جمال الدین محمد ث اقول معلوم نیست که مجتهد مختل الحواس از این حاشیه چیست و از تحریرش چه فایده برداشت اگر مرادش اینست که دران روز فعلیت خلافت بالفعل متحقق شد پس چه البته از مقدمات مسلم است که مجتهد اول باید دانست که اجتماع خلیفه و مستخلف لازم آمدن و من در علل شیخ صدوق دیدم حدیث امام رضا که در آمدن دو امام چنان است که لن تکاد آیتان اجتمعتا الا تعقب احداهما صاحبتها بالقتل او غیر ذلک من الاصول و بمقتضای سیاق و سباق انکه در مفهوم درجات والا صفات سرور کائنات بالفعل موجود باشد برای جناب مرتضوی بالفعل حاصل بود و ما هو الا وجوب الولا فاین الدلیل و این المدعا طرفه تر انکه مدعین تشیع گویند که ان وصف حضرت را موجود بود و بعد سه یا چهار ماه برای حضرت مرتضی مفقود لکنا که بروایات ضعیفه قایل بغیبت شدند از سر آمد اهل قم گاه از ای سهم رزد اول آن حدیث مفرقست ابن بزوج طلسم غدیر خم و بیر تقدیر نزد دیدر بند گوار مجتهد امر لیست اتحک علیه الکلی ففلا عن الفضلا زیرا که خلافت مفعول نیست الا بعد از سید الانبیا و دویه التش قبل ازین گذشت لا تعد لا تحصی و اگر مراد شان آنکه قدوه اصحاب عمر بن خطاب معیت کرد من بعد بکثت نمود و باحکام خلافت صدیقی پرداخت پس این تهمت چنانست که حجة الاسلام غزالی قلم تبا لیه سر العالمین بر داشته که امر در حق مجتهد لا تبالی از غایت پریشانی بصیغه جمع میخوانند و گویر چوگان می بازند کما عرفت سابقا و لا حقا گر اچه ضرور که با رجوع البش بر دو شر خود کشیم بلکه بر سر پیرش نهیم تا سعادتمندی آخر زندش نیز لطهور انجامه زیرا که از تالیفاتش تکذیب دلالتش هم عیانست معهذا بر فرض محال اگر ادنی غور کنی خواهی دانست که چون حضرت صلی الله علیه و اله وسلم مطابق اصول شیعه مفاسد خلافت مرتضویه بر اختراع محدثین بیان فرموده و از تبلیغ این رسالت استعفا نموده و عند الوفات بچهره دو دلال کتاب یادی بذا بکم خدا از اربه تمنا سبال عبا فارغ خطی نویسا نیده و قوع احکام خلافت صدیقی از فاروق تعیین دسودنی و تواب یقینی خواهد بود و بی اختیار از زبان هر کسی خواهد بر مدزهی کوشش عمر بن الخطاب ارزی کان رایه موافقا للوحی و الکتاب که اگر او بعد اقاته اطلاق همت بر بستی نشانی از دین و ملت یافته نشد و تدبیر مورخین کسی را از اهل بیت و اصحاب تعین ابقای خود و تا روزی دشمنی نبوده پس عدل و داد و حسن و تدبیر ایشان باید دید که با وصف ان مجاهدات گوناگون محتاج بلنج قارون و حشمت افریدون و اند خزون از حق کسی نگاشتند و بیا قین ملت محمدی صلی الله علیه و اله وسلم را که بهمن دوی از تراود و کفر بنیان و اعراب افسرده کرده بود در رشک گلزار ارم ذات العماد للتی لم یخلق مثلها فی البلاد ساختند

وحجت بالغه آلهی را باید دید که غایه مافی الباب از کلام مجتهد عالی قباب عی مزید دلالی اهلیت اجتناب آنکه دست
حسن سلوک و خدمت از خیمه بیعت برآرے اهل بیت مقتدیین ازین حدیث برآمده که تشیش عالی دشمنان عشق تو
باشد زیرا که در سابق بارها بر گزشته که جناب امیر وصیت را در حق کسی منافی خلافتش دانسته و ازو دعوی انصاف
سخت استبعاد فرموده و مخفی نماند که جائیکه بحث معرفت امام آمده مجتهد ناشسته رو از امامت قرآن پیچ و تاب
خورده و در بیان معنی ره بجای نبرده ازین تنبیه که خامه تکلم اوست نیز ظاهر شده که بمعتبر سخن نرسیده
و درین ریت فقط دست گرفتن بست و در اصول خویش آنچه علمای شیعه بطریق اتفاق تمام اوردن کما عرفت
سابقا و در دوار است فاعتبروا یا اولی الابصار تا بحدیکه راوی گفته که تبا شی بازوی مرتضوی را کسی بست
بقوت هر چه تمام گرفته را تحریکی میداد ند که پای او بسینه مبارکش تکانی میداد و میخورد هر بار بلفظ هذا اما کم اعلام
میفرمود مقصود انیست که امیر انتهما شده و خامه اثر بهم نویسا یندن فارغ خطی بود و دگر هیچ پس هم خاطر
دارسی مانند اطفال انظهور آمد و هم انتظام و نیز دفتر از لاد عوی و فارغ خطی بحصول انجامید ار سر فعل الحکیم
لا یخلو عن الحکمة و معلوم عیست که ان قران کدام بود که جدائی ایمه ازو مستحیل شد حالانکه امام رضا از خود جدا
کرد و بسے داد که ان مطرد و رادیدنش در شت نبوده و چون مخالفت امام کرد و دیدو چیزے حفظ نمود مسلوب
الحافظه گردید حرفی هم او را یاد نماند و اگر مقصود اتباع احکام بود گو یم تلاوتش درست نبود زیرا که
هنوز منسوخ است بلکه جمع آن در کتاب مستطاب عین عدوان و کفر منصوص پس لازمست بدرو بر طبق رفضه
دین بپیوندد عجیب وصل عریب است که جناب امیر اظهار کفر و ارتداد فرموده و ندانم وفات و قران شان جامع
نسبه خلت معاذ الله من تلک الاباطیل التجمل الدجال مغرازیل پس ثواب تخیین و جمع ایات قرانی و تحریر
و جهاد بر تنزیل آنرا باتباع رسول ربانی خدی و مناجی نباشد بخلاف جناب امیر مسرور و مثل شهور حجت بر باد
بر اصول اهل خرافات و از نجا انهم عیا نگشته که چنانچه اهل سنت تابع قران مجید چنان حقیقه تابع اهل بیت
نبی حمید و ایشان تابع کتاب عزیز و تابع التابع تابع و پر ظاهر است فیضیع انهم از اهل بیت و هم از قران الی
حتے که رفضه مثل حلے و مسیح الحق و خیر او در غیران بقصر مذکور مدعی اند و الحمد لله در فضه را بسبب اتباع
ابن سبا و شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از هر دو نون بعید بلکه هیچ یکی از ایشان
حقیقه نسبت بدو از ده امام نیز دشمن شدند پس بر آنا صب عداوت اهل بیت و کتاب مجید نظم سابق را
اعاده باید کرد شاید که از نصب باطل ثابت شود و بمجیب حقیقی گراید و مهادن تاج بر سر ملوک و فقیکه بر تخت
می نشستند از یاد ش رود و پس اگر صاحب نظر یا قلبش سنی باشد بر جا خود باشد و اگر در لباس تعیه تغیر بعض میکند بر تنبیه
کار جهند و ناقص کار بهر دو را کافی گردد قطعه و از برای سر دین خویش تاجی نساز خاکپای جوانمرد ان من و الاد
زدل عداوت اهل و دور و از تا نخورد شی نیتم نفظ بمن زخم عاد و من عاد او گواه پاکی اصلی لای بیگردان که بر
کمال معالیش دل تا ست گواه و در نیمقام چگویم که در دلم چهل مضمون بر ای تفصیل و تکفیر طایفه

بجوشد و دگر را از آن باید شنید که شیعه را ازین امور خوفی هیچ نخواهد بود مگر آنکه تمامی کتب اصول خود
را در بحار شور در اندازند و بهتر آنکه اندازند این سیاهکاشته بسازند بلکه مصداق آیت کریمه گردانند لشتم لکنسفنه
فی الیم نسفا که در مذمت است و نابود کردن گوساله سامری دارد دست بیانش آنکه جناب تعصبی تحقیق کرده
آیات قرآن اهل بیت نورزیدند بیانش خود از اصول اهل فضول کاشف زوایه الهداست که دران زمان بکسه
روایات را بدو شرط انداختند تا جمع نیافتند کما مر و چون قسم شرعی از عزم بالجزم خورند اگر بدان اصرار دارد
سر بیرون می آمدند سبهنه می بودند پس چنین صحف عزیز را که نه قرآن از کاستند و نه لفظی زاید بدان لگاشتند چگونه از
خویشتن بر انداختند پس البته هر چه از آن جناب بعد وفات رسالت مآب صدور یافت عین اتباع آن قرآن خواهد بود و
از آن جناب باعتراف طایفه دوم الا آنچه بوقوع آمد عین اتباع قرآن خواهد بود و
رسالتمآب پسر موسی برای محافظت جان و ناموس گردانیده بود و ایشان تا خانه فاطمه عنهم السلام سوخت و
مقبول نشد و چنین جزئیات دیگر مما لا یتناهی عمل بران نکردند که اگر بادنی غور بینی خواهی دانست که دیده و دانسته
بضعه پاک را خود کشتند و آثارش درین کتاب از کتب دینیه ایشان توده توده آوردم پس نتیجه مواد این قید
از من نیابد بیاید پرسید و خود را راه انصاف بگیرد که حیلت لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هر گاه قلم نامه نگار
بدینجا رسید بتوفیق الهی مواعید خاتمه یاد آمد از آنجمله ذکر مناظره مامون بن هارون الرشید خلیفه عباسی
که صدوق الکذوب در کتاب عیون اخبار آورده نموده بیاید الی که چنین متکلم از کرده مانوده که محدثین متکلمین را از خانه
مانکست فاش داده تا همه جهانیات بهوت گردیده از مناظره او بجز زبونی رد برنا فتند و امید بر سیدن
بخانهای خود ندیدند پس اول اهتمام را بفارسی ذکر کنم باز بهر چه ممکن باشد در خیبق فرصت از تحقیق
و وجه ذکر قصه در عبارت فارسی آنیست که فهمش مجتهد را آسان خواهد شد کما مر و از معهذا نسخه عیون الاخبار بقیم بود و زاید
کوشیدم و بهم نرسید بدین که مجتهد با وصف نایاب بودنش از امام الحاضر فی الامصار شکایت میکند که نسخه صحیح بدست نمی
آید پس آنکه صدوق الکذوب میگوید یا سناد خود که یحیی بن اکثم گفت که با جر مامون جماعتی از اهل حدیث و جماعتی را از
کلام و فقرا آوردم و نزد حاجب نشانیده خبر کردم تا فرمود که حاضر شوند پس از هر دو صنف چهل مرد شرف حضور
پس مشغول شد با نفس تا مرغوب نشوند و فرمود که تحقیق مباحث دینی میخواهم اگر کسی را ضرورتی و حاجتی باشد یا میکه فا
شود تا من کرد و پیشتر گفت که سبب طلب اینست که هر چه در دل آید و نگوئی باید هر کس من زبان اردو جلال من مانع از ا
و سر چه بدل گذرد آنرا حق و اظهار آن دریغ نداره و باطل را رد بکنند و خوف از دروغ داشته باشد و تقرب خیبر امنظور دارد
که تقرب جوید سوی مخلوق و بمعصیت خالق نگردد که خدا مسلط فرماید بر او مرغوم من نیست که حضرت مرتضی خیبر است بعد الله
اگر راست است نفوذ بکنید و رنه رد بگنید بر من و شما اعتبار ندارید خواه پیر سند از من و خواه من بپرسم از شما مجددین گفتند
ما سوال دایم فرمود بپرسید و باید که سوال کنید از شما مرا و اگر کسی زیاده بدان از تو یاد ما بگوید و تشدد خلل نماید پس شخصی گفت
مرغوم ما نیست که بهتر ین امت بعد الانبیا ابو بکر صدیق است که در حدیث مجمع علیها وارد است که اقتدا کنید بدان دو

که بعد از من ابو بکر و عمر چون حضرت با اقتدا کردن ایشان حکم فرمود معلوم شد افضلیت ایشان و هو المطلب یا مامون گفت
احادیث بسیار آمده ضرور است که همه حق باشد یا همه باطل یا بعض حق است و بعض باطل است پس اگر از جهت
آنکه نقض میکند بعض هر بعض دیگر را و اگر همه باطل بود لازم آید بطلان این و اندراس شریعت چون این هر دو باطل است
و امر سوم که بعضی حق باشد و بعضی باطل ما را بدان حاجت نیست اکنون دلیلش را باید دید و آنچه از آن منفی از آن اخبار ریبی است که او ان باطل
است فی حد ذاته اما چه حضرت احکم الحاکمین بود و محال است که امر فرماید بمحال او مردم را برانگیزد بر خلاف حق و واجب این معنی است که ایشان
دو کس از هر وجه متفق بودند یا مختلف بر اول باید که واجب باشد در عدد و صفت و صوت و جسم و این نیز نمیتواند شد که دو کس
در عالم چنین باشند از هر وجه و اگر مختلف بودند پس چگونه اقتدا جایز باشد مر ایشان را این تکلیف بما لا یطاق است زیرا که
اگر اقتدا کنی یکی را مخالف خواهد شد دیگری را آدم بر اختلاف این هر دو ابو بکر حکم شی فرمود اهل روت را و عمر دگر این
حکم را و اشاره نمود که عزل نماید خالد را بسبب آنکه مالک بن نویره را کشت ابو بکر هرگز قبول نفرمود و عمر متعه را حرام گردانید
و ابو بکر چنین نکرد و عمر دیوان عطا مقرر نمود و ابو بکر از انجا نیاورده بود و ابو بکر از طرف خود و عمر را خلیفه گردانید و عمر کسی را
خلیفه نمود و این اشاره اگر بر شمارم پایانش پدید نیست و نیز مقام جناب شیخ المشایخ یعنی ابن بابویه صدوق القمی سید
امام المتکلمین خویش را که مامون بن هارونست و آن انیکه در نجا فرموده است که مامون از او اگر داشت و پاسخ فرمود و بر وی
خصم نمود و پیانش آنکه محدثین روایت نکردند اقتدا دا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بلکه روایت آنکردند که ابو بکر و عمر یعنی برفع
یا آبا بکر و عمر یعنی منصب پس اگر روایت صحیح میشد البته معنی درست آنصیب چنین میشد اقتدا کنید بعد از من کتاب خدا و سنت
من ابو بکر و عمر و معنی رفعی نیست که ای مردم و ابو بکر و عمر بدو پس بعد من کتاب الله و عترت را کابت اوراق میگوید
چون صدوق الکواذب را دیدند که تا هیچ نگذارد مراجعه نمود که نقض سکوت بنسبکم که حضرت بطور بشارت خطاب با ام المومنین حفصه را
که ابو بکر خلیفه خواهد شد بعد از من و پدرت عمر بعد از و این امر را که ترا بشارت دادم مخفی دار و بهر کس بگو و این چنان بود
که یعقوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که جواب خود را بر برادران ظاهر مکن مدعا آنیست که ترا اکنون خشنود
شد بسبب تحریم ماریه و بعد از من نیز خشنود بیست باین دو خلافت گویا از این حدیث بشارت نیز امر اقتدا نمودن
زیرا که اگر امر باقتدا نبا شد بایکدیگر اختلاف پس خلافت چگونه متحقق بود و اگر مراد هر دو باشد اجتماع ضدین و چون
این هر دو محذور بعقل نمی آید امر بالاقتدا حاصل شد و نزد ما بر آنکه تنزیل حکم اقتدا است فرق آنیست که این هر دو ترتیب
نزد ما چنین عظمت و جلالت دارند و اصل این باب اندر نجلاف رفته که انشورانده اند و از این طرف و اماندند چنانچه
می آید انشا الله تعالی و حدیث بشارت مذکور بسیار در این اوراق مذکور شد از کتب معتبره دین و ایمان شان محکم و مخفق
و حال آن دور بیست اگر شیخ صدوق الکواذب بزبان آورد چنین رئیس المتکلمین نحو و اتلمیذ خویش گردانید مذکور کتب و لعنه
فقیر بجا مذکور ست اگر فقره مذکور را یاد کنم موجب اطناب میشود و بنده را باید که نعمت عظمی بجا آورد زیرا که نعمت گرم و نرم جناب
صدوق دلالت بران دارد که از جانب دیگر یکی متکلمین او را اگر تعرضی محبوب البته از آن دریغ نمیرفت پس باید که بمیمنت این
مقبول افتاد حالش عنقریب خواهد شد که هیچ کس تن بر جنا از آن سخن باز داد پس همراه تلمیذش حال تکلم جناب صدوق تیز

انجا میدهد ایضاً انچه مامون فرمود که عمر تحریم متعه نمود نه ابوبکر دلالت بر آن دارد که جناب شیخ الشیوخ تحقیق کتاب
مستطاب فقه الرضا را فراموش کرده اند زیرا که از دیدنش بیاد من چنان بود که کوفیان خولسته بودند که بزنار ق
ملوی کنند ولیکن خبر در رسید که عمر منع کرد و این کتاب بیان در جه پیش صدوق رسیده که بسا کتابها بدرجه ان نرسد
چنانچه از افادات انحواهر زاده ملا باقر مجلسی که بسیاری از فوائد را در آن جمع کرده واضح میشود و بعد از نقسمه مذکور
شیخ جی میفرمایند که رجوع کردیم سوی حدیث مامون خادم و دیدیم شیخ بعد مراعات ادب عرض میکند که چون عیان گردید
که تقریر کنیم فرقه اثنا عشریه را یعنی مامون ابن هارون قابل امام رضا امر واقعی است پس جوابش باید شنید تا بعد برافاده
او حال عمل بود نش بزودی حاصل شده باشد که محدثین در باره فضایل یکدیگر متحقق گردانیده اند که این هر دو
امام اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته اند و حال اختلاف این هر دو جناب چنین بود که یکی تن بر ضای صلح معاویه
در داد و جناب سید الشهداء بر دست اکابر ایشان در کتابی که اجماع امامیه بر اعتبارش منعقد گما اعترف به الاردستانی
و قدم مرا مفروده الله لو خبر الفی لکان احسن مما فعل اخی الی خیر فوالله ما کنت حال اجلالی بین یدیه و عترته و اکرمه
از بعد که مرتبه ایشان تالی حضرات ائمه هدی بود و ایشانرا باظهار لسانی و دلکوکی اصحاب برگزیدند چنانچه از تذکره
الائمه نیز بر می آید بعد از تحقیق حدیث کلینی مغیره از عماید چنان بود که اگر یکی از ایشان بضمیر دیگری خبر می یافت البته
او را نوازشی گشت یا در حق کشده او دعا خیر شیخ فرمود مثلاً حضرت ابوذر و قس علی هذا بعد از تتبع اخبار رسیدم
که این جمله هم در مقام از مقادات این کتاب برگزیده قدمه کرده ذکر ارکان و حقیقتاً جایی نیست کما استرتب له فکیف بسلمان
منا اهل البیت و همچنین بودن ابوذر در زمره قانتین کما لا یخفی علی من تصفح تالیفات المجلسی فقط و اگر این دفتر را باز کشایم
تحرم که چگونه بپایان رسانم و بالآخر حیرت دست که علمای رفته تحقیق امام رضا از تالیفات شیخ المشائخ لاحظه فرمایند و سر خود را
پشت پا بکجات هر دو زند اکنون بمناظره مامون رجوع کن که صدوق میگوید که شخصی دیگر از محدثین بسر برآورده گفت
کما الیقینا حضرت در باب صدیق فرمود که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا مامون در جواب گفت این محال است از بهت
که شما روا میدانید حضرات سوالات کرد سیانه اصحاب خود و چون او درین تاخیر گفتگو کرد فرمود سوگند دهنده م ترا
بر آنوات خود پس برو اتیکه ثابت میشود دیگری باطل میگردد جوابش نه چنان است که حاجت باستدلال دلستان من را
بخوض کردن و تامل نمودن زیرا که کلام در خلت نیست بسبب انکه فرموده الله غیر زنان پس معلوم شد که آنمنزله یعنی
اعتماد نمودن در هر کلی و جزئی بر او باشد نیست مگر بر او تعالی و اگر این حق بود بر کسی آن ابوبکر است پس هیچ غباری در ان نیست
بلی اگر کلام در دستی بود می بایستان مبنا نقیادی پس معلوم نیست که آن محدثین را چه رو داد که در هیچ مقامی از مباحث
هیچ گفتگو نکردند و عنان خود را بدست مامون سپردند پس جنگی را گرگی نیابد بثبوت میرسد و ان حجت آنست که هر کرد رستاخیز
جناب امیر تنبر غوری بکار برد که نزدیکی آمد و شهرت او درین فن بعرش بر میرسید و تشقیقات و جوابات او را حد
نبود و لیکن بعد از مجالست او در هیچ امری هیچ علمای نگفت و چرا مستاد صدقتا حرفی بر زبان نیاورد و ذلک اول دلیل علی ما ادعیناه
و لو کان ذلک لکنت لک بر جنب کرده الفقیه فی معجزاته کرم الله وجهه و خاتمه هذه الحکایات ایضاً تدل علی هذا

تمثیل اے مطاعن اصحاب الکرام والمقصود بالذات ہی ہذہ وان القطع انا قصم کما بہ ذموم الحاسدین فانہم
علیہ الحسد لا یمیزون بین الرعفران والعضلان باز دیگر ی از اہل حدیث سر برآورد و گفت کہ جناب
مرتضوی سر منبر فرمود کہ یقیناً معلوم شد بہترین این امت بعد از نبی آن ابوبکر و عمر اند مامون گفت این
محال است کہ اگر حضرت میدانست کہ بدین درجہ رسیدہ اند بر ایشان حاکم نمیگردانید گاہی عمر و بن عاص و زمانی
اسامہ بن زید را و حدیثی کہ مکذب آن حدیث باشد خود مقولہ حضرت مرتضوی بود آنکہ من اولی بودم بتمییز خلافت
ولیکن مطیع شدم و بیعت کردم تا مبادا مردم از اصل دین منکر شوند کا ذکر کردند و نیز قول دیگرش کہ ایشان چگونہ بہتر امت
از من حالانکہ عبادت کردم قبل ایشان و بعد ایشان و راقم الحروف میگوید کہ خود اکابر علمای ارفض این حدیث را
بدرگاہ سلطان خدا بندہ قبول کردند و بتاویل آن کوشیدند والبتہ تاویل بعد از قبول می باشد کما قالوا غیر مرۃ
و انچہ گفتند محصل آن اینست کہ جناب امیر بعد از اجتماع مردم بر منبر انچہ فرمود بہ کہ مرا افضل گوید از شیخین شاد تا زیانہ
بر و خواہم زد و جبش الی البیتا از مرتد بودند پس دعوی افضلیت امیر مستلزم حصول ارتداد جناب است والبتہ او
لایق بشتاد تازیانہ باشد پس در صدور این قول از آنہم بر منبر و بعد اجتماع مردم تمکن نماند و احتمالیکہ بحضور خدا بندہ
تقریر برش را امام اعظم علی بجا آورد خود جناب شیر خدا حل مشکلات درین حل نمود جائیکہ مامون رئیس متکلمین
شیعہ بیان کرد کہ خود امیر المومنین فرمود من آنی بودم از ایشان و انہا مرتد بودند نعوذ باللہ پس درین تاویل
حمل زیادتی روت بجناب این منافقین محسوب میشود و ہذا ہی الجحد البالو علی الافضیۃ نیکیف کہ کتاب مقبول و معتمد علیہ
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا اول دلیل بر آن باشد کہ حضرات شیخین کمر مین بر روایت ہمامین سمع و بصر جناب
امجد شان نبی الحرمین باشند پس رد کفر بر اہر کس از امامیہ کہ بایشان نسبت کرد البتہ او بالیقین باعوان
این تبقیہ باشد نزد ما یا شیخ علی باشد نزد ہمہ فاعتبروا یا اولی الابصار اعلموا ان مقال کواحد من الرفضۃ تشیق و
الحمار کما لا یخفی فکیف بر مذہب فرقہ کہ قایل بتقیہ جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز پس چگونہ عقل رفیق
خصوصاً مجتہد الزمانی کہ تقیہ جناب امیر در خلافتش در ین کتاب و ہم در طرس الرماح و غیر آن بیان کردہ تحویز
کہ آنجناب از اویت و افضلیت خود علی رؤس الاشہاد بمبین فریاد بلا حول لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و در نہ تقیہ
چگونہ بر اینمقدار اکتفا و رزم و کرو آمر دیگر نکرد م کہ مضامین بسیار از موضوعات و موہومات و خاطر پیچ شد از انجملہ انکار از
و نشر وحش عیان میشود کہ چنانچہ جناب امیر از اولین اہل اسلام اند ابو بکر نیز فرق آنست کہ ابو بکر ظاہر میکرد و داد و
پس ابو بکر در ایمان و اسلام کوی سبق در ربود باعتراف جناب نصوی فان اللہ ہو العلیم بذات الصدور و
کہ در شریعت باعتراف مجتہد درین کتاب نیز مدار امور بر ظاہر ست پس بطن را کہ مرجع پرسد و بدہی ست کہ چون
جہت خوف و تقیہ خواہ اند پدر بزرگوار خواہ از دیگران نیز تواند اقرار توحید رسالت را بر زبان آورد ن البتہ
عادی نیز پوشیدہ در ظلمات شب دیجور خواہد بود بخلاف صدیق اکبر کہ بار ہا خود را علانیہ بر حضرت فدا کردہ و بالاخر
کافران چنان او را ایذا رسانیدند کہ صورتش را نمیتوانستند و امیمہ را مجتہد نیز بدون دیگر در کتاب حجج آورد

واز غایت نفاق ورزش سرمایه باری چند سرمایه را بشمند گردانیدند والیضا محدثین را میرسد که چون اظهار
ایمان تا دم وفات نموده جناب امیر چگونه می تواند فرمود بدون سایدی که من چنین عبادت میکردم سبحان الله
جناب امیر را اصول اهل نفاق چنین تقریرات فریاد فانه ارفع شانا واعلی مکانا واز غرائب آنکه کسے
شاهدی بهم نرسید چنانکه در بعضی جاها در حق ابوبکر گفته و بالاخر دبال منافقان اول بر ایشان سبقت
و در ینمقام مناسب آنکه اساس الاصول رئیس المجتهدین را بر کشائی کرانیمه متاخرین نقش میفرماید که
عاشا که فضائل ابوبکر را منکر شویم ولیکن این نتواند شد که دانای مهان و آشکارا از و میرسد که من را نمیفهم
تو از من راضی هستی یا نه و چون ائمه بعد صلوات سال متعرض فضائل او نباشند بین که از مذهب منصفه قائلین بالا بازدانه
نشانی بجا نماند مگر الیه معرض کورانگی لاعلاج است طرفه انکه بیتا خرین از بعضی متحیر نشدند و ملک بیمسک
یاموسی و نیز من بیمار شدم عیادت نکردی و گرسنه نبودم نیرسیدی در انجا صورت مجاز پیدا نموده و در بیتا یا
مسند و بعضی نتواند شد که تفوق او مقصود بود بر دیگران الغرض از قاضی یحیی بن اکثم بسیا بعید است
که با وجود تسنن و التزام و احکام مامون در متعه تامل و رد او که متعه حرام است بسیا بعید است بسیا که گران و کور را
ما از اهل سنت برای مناظره بر سیده و این برابر هزار دلیل است بر صحت این روایت کما نقل قول الشاعر فی شرح
تلخیص المفتاح و نیز مقام حیرت است اگر حضرت امتحانا یا بوجهی دیگر از مصلحتی عمر و بن العاص را بر شیخین
یا اسامه را امانتا بر عمر در ابارت بر گزیدند که با آن جلالت سر نتابیدند اگر به دیگران شکایت کردند و در افعال
خداوند سبحانش کسی را مجال گفتگو است حضرت جعفر طیار با وجودیکه حضرت دا و از نور و ابعد بود و نه امارت زید بن
حارثه پدر اسامه بر او بر گزیدند کما فی کتب الفریقین و شجاعت و تدبیر من بحدی بود که امیر فرمود اگر او زنده
بودی ابوبکر را بر عمر نصب بقدرت نیافتی و کلمات فقیر تا کسی ست که فهم و دانش او بر قرار مثل خود تمیز نکند در
ابی بن کعب مقبول ابن سلول مردود فتدکر فی طعن ابن ناج و تفقه فی کبد السماح الی عمر تلک حما لا تجز
و اعجب که جناب قابل امام رضا که رئیس المتکلمین و امامیه بود عذر نفرمود که از ان استحالة امامت انتخاب لازم
می آید زیرا که فصول ایمه در بعضی مکتب دینیه شیعه را هم رسیده و بشهرت و استفاضه انجامیده که حضرت پیغمبر صلعم
کرا امامت مرتضوی موجب ارتداد و کفر امت ست تا نوبت باستعفا رسید و این خود مثلی ست مشهور در عالم
که زیر دست باز بر دست چگونه مستره نماید و هر گاه رسول خدا امامت بلافصل امر موجب کفر و ارتداد بداند و لفظ ان بر
نفرماید امیر المومنین چگونه دعوی آن اغاره خصوصا بعد از نوشتن فارغ خطی که هیچ و شیقه در جهان برابر بوسکا نم
نتواند بود و پس بدرجه غایت ظهور رسید که اصحاب کافر بود نه مرتدین و سلب نفاق از معین مظهرین دشوار
چندان عیان ست که لا یحتاج الی البیان پس لطلبان مذهب فقه کالشمس فی الظهیرة خواهد بود تروا ولی الالباب
والحمد لله علی ما فعل المهاجرین والانصار بار دیگری از محدثین فرموده که در انجا نیامده که خلافت صدیق بدان
درجه رسید که او در روی مردم واقاله نمود و ابن ابی الحدید بر طور انکه خلافت را بر لفظ و مجرد مقصود ندانند متحیل

نیز است چنانچه شرح نهج البلاغه بر آن دلالت قطعی دارد شیر خدا کرم الله وجهه فرمود که رسول خدا تا مقدم کرد آن کیست که تو را پس اندازد چون خود موید خلافت او باشد و او را بر خویش مقدم بدارد و مذهب شیعه باطل شما مون گفت این امر باطل است بدین جهت که جناب مرتضوی برای بیعت نیامد و گوشه بر گرفت و در روایات شما آمده که تا زمان فاطمه زهرا بیعت نکرد و وصیت فرمود او که مرا دفن کنید در شب تا حاضر نشود بر جنازه او و جواب این اندک طولی دارد و در مقالات این کتاب بشرح و بسط مذکور شد که از آن تطبیق روایات مختلفه چنانچه باید بر مذهب فریقین پدید آمد و چون بر اصول شیعه قیل و قال و تکفیر و اضلال در ارکان بشیعه جاری تواند شد و همه بخلد برین خرامند اگر در احتجاج بوجه من الوجوه در آمد از امور فقط اختلاف بی استعمال سیف و نضال بوقوع آمد چه باک که او محدور من الحجاج الله نور افاده من الغرض ضرور بود و مامون را که اول ثابت منکر و محصور بودن امامت را در نص و معجزه چنانچه در آن هنوز صورتی نه بست پس از روح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که گوشه گزینی فقط از جهت عدم استحقاق بود و نه بر عظمت مصیبت آل عباد هم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین بر یقین ما تحتین نقل آن میکنند الی غیر ذلک و هر گاه مامون آن روایات را تر جیح میدهد باید بتمام از املاحضه کردن که در آن تاکید تام مرقوم است که زینهار زینهار شک نبری و هم بر فضیلتی که حق تعالی بسوی تو ای ابوبکر جاری کرده و اگر غصب بود آنرا بلفظ مذکور چگونه تعبیر خیر مودود دست بدست او دهند بدین شرایه نیکی یاد کنند چه کفر از کعبه بر خیزد کجا افتد مسلمانی بهر حال مامون را باید بر هلاکت امت و از رسالت مستعفا کرد و خدا خاطر شریف را معدوم داشت و فارغ خطی نوشت من بعد که ام دلیل بر استخفا قایم شد که آدمی بجهت ورود مضایقت فرصت غور و فکر نماید در بیعت امامی و بعد چندی بالفعل امام غور نماید در امام اول بر گردد و چنانچه واقع شد که صدیق گفت من تعجیل نکردم و مهلت میدهم بار و نوق افزود و بعد معذرت صدیق در باره شکایت را عنی شد و شرح گذشت که آدمی اگر چه از اوصیاء علیا بلکه منتخب الهیان باشد و او را فرصتی غور و امعان بهم نرسد در بیعت امام نباید باز ان امر را دایره کوتاه کرد و اینها بعد از تسلیم عدم بیعت است و نه جماعتی از محققین بتطبیق روایات مخالفه موفق شدند چنانچه باید بذکر آن پرداختم هر کس که خواهد بدان رجوع فرماید در هر گاه ذکر نماز جنازه جناب سیده در بقیع قائم آمد بسبب فقدان قوت ضرور شد که تقریری مختصر نمود که اگر روایات این باب را جمع کنی واضح خواهد شد که نماز است از سوال قبر قتل عشر و ملاوت غیر تر آن چنانچه باید بحصول نمی آید و جناب سیده عالمیان البته شب و روز برای حضور در خدمت پدر بزرگوار صلے الله علیه و آله وسلم فرصت میکرد است نه برای فدک و غیره چنانچه اهل انصاف می خیال ان دارند و از مزید خط دست سخن را در از گردانیده اند پس وصیت در عجلت دفن هر چیز بوقوع آمد بر جای خود است و شرح این امور و مقدماتش عریض و طویل است بر امری مختصر اکتفا ورزیدم اگر باهنمه زبان سخن را بکشانند دفتر باید شد نکته جناب را نسبت بحضرت امیر چنان منقوح میسازم که دایره قیل و قال بر اهل جدال و جنگ باند روزان سوزان تنگ میشود کما لا یخفی علی من نظر الی مباحث الکتاب و آنچه از تقریر مامون تحصیل روایت اهل سنت

مفهوم شد که شما روایت میکنید که بیعت بعد از وفات فاطمه زهرا بود شاید مبنی بران باشد که از روایات شیعه خلاف
ان ظاهر میشود و از انجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریر یافت بعمل مد بالجمله از حال تقریر یا مامون قلب
استعداد ش بهر جا پدید می آمد که صدوق الکواذب بران نیارد و آن را از عداوت باطنی حضرات ایمه سر باید دین و
مذهب خود نسازد که کار بتعییر و کاسه لیسان قائلین ایمه هدی همین است بعد از ان که حال کلام مامونی فی وجهی دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد در حقیقه که ای انصار
من بدان راضی هستم برای شما که بیعت نمایند با بو عبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون اینهم ندانست که در سقیفه چه
واقعه رو داد تحقیق ورد هلیز دولت سرای شریف بمصیب حضرت و اتمام غسل شریف بود ند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند معذرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابو بکر خلافت قریش بیعت
من قریش ثابت کرد و کسی نتوانست در سقیفه انکار کرده شاید بسبیل امتحان فرمود ایچه مامون گفت و عمر ابو عبیده را تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند مجوز اهلسنت کی میگویند که حضرت ابو بکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود چون میدانست که البته
بیعت شده نیست و متی خلافت بعد اجماع میشود پس نشستن است بلی وقتیکه حرمان امامت بر اصول شیعه دیده باشند فارغ خاطر کامل
نویسانید این علایق را بر بیدو هر چه از جانب امیر منقول است در فضایل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ همه مردود شد بر لور تا
بخلاف برفقه که ناظم مذهب شان میگوید که مفضل می جنداردکه ابو بکر قایل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر او ظلم و عدد
وحیرت اینست که امام اعظم ثانی شیخ حلی امامیه گفت انچه بر گذشت دلالت دارد قائم فی کل واد یهمون و اگر مراد امامت الله است
فلا شک فیه کما فصلناه فی المنتهی وغیره و این باشد برای خلافتش و الا نخلصیل البیت الهاشمیه هیچ یکی قدمه را از لقمه بر
دکردند و بجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المومنین فرمود که حضرت برادر کار
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را بیچ حال که تر ا بستر گردانند بعد ازین در اختلاف مذکور مسند و کشت و کسی نیارست دم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند تو امور وحیدیه لایحاست روبسی رو در دانه و دام شیعه نسبت مثل مشهور که هم خرما و هم ثواب
و منعه را حلال گردانید و روزی حکم تحریم نمود الی غیر ذلک مما مر و اگر پخته و پر کار بود ی البته استعفای انبیا خصوصا
سید مسرور شان را یاد کردی درگاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لا یمری بالجاره من بیته من رجاحه و الفضا
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران نصوص قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر کمان رفته
جناب امیر با وصف استیداد و امرار ال بلوی چرا دست از چنین خلافت بازکشند که خاصه او بود و فرمود و در آخری حسن الاداء
با اینهمه چنین اراده کرد که با علمای اهلسنت در اویخت و تشمیر مناظره انجیخت و متحیر م که مجتهدین و متکلمین اهلسنت را چه ماند
سیما قاضی القضاة با وصف چنان توانای و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان با نه گاه
گردن مخالف را بتلکند ای عزیز حقیقت اینست که شیخ میگوید سمع و لیکن قلم در کف دشمن است و صدوق و مفید و شاگردانشان
دیدم که با وصف چنان ملکات و آن ساما نها که یافتند اطفال دبستان بودند و مزو میدان مرد آزمایند و لو سلمنا که
ماهرین خود فالقین بوده اند حقیت و الحالات ایچه کند ممکن هست که شخصی مهارت بهود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

از کشف تلبیس ابن بجوز زبونی زده بهند رطل بوق را در کتب او سیاه مجالس المومنین دیدم که در تراجم علمای خویش بسته
مناظرات شان را با فخار نظام دخل میدهد و خداوند عالم شاهد است که مرا بر ریش دراز شان خنده می آید مامون را چه گویم
که بیچاره اصلا مذهب شیعه را نمیداند و دماغ بحث گفت زعم انیست که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
هر که دانست که مذهب ما بر سبار خیر الخلق بعد الانبیا است از انبیا تا بدینجا مذکور چه رسد این غفلتها و تمیزی را تا کجا شرح کنم بهتر
آنکه بینیم که بعد ازین چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمر دین عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوستترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عایشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و در دلیلش سگ بچه که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائری بریان که اجب
جناب مرتضوی بود کمترین امام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
چنان نیست که شمرده آید باحادیث بیشمار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواتر
و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگوکه اجب پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل
باحضرت یا شخصی که تا دم وفات صاد الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی منظر کفر و مبطن ایمان پس
ازینجا غور بکن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جائی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر انست
پس بریں اصول چه باقی می ماند پس اورا بجز انکه از میدان مناظره فرار میباید کرد چیزی بدست نماند و قصر
در کتب خویش دیده ام که چون از عایشه صدیقه پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا از مردان شوهرش و وقتیکه از جناب
سیده همین سوال نمودند فرمود که عایشه و پدرش و از انجاکه واجبه حاطمه آرکتب دینه رفضه بوجوه بسیار
معرض ثبوت رسیده که حقیقة البیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول محارم ایشان داخل است نه از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چهارلک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از انتخاب
نشان میدهند کما فی الله کرده و در وضع اینحدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در نیمعنی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف لیاست و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین ما آورده اند
لفظ اللهم ایسر عبدا یحب کذا و جائیکه راویان ذکری نیست و چون انهمه را دانستی حدیث مذکور را این استدلال
نماند و قول مامون ساقط شد که فای روائیکم قیل و شاید بملاحظه ما گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کرد و باهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در بعضه
جناب امیر خود تجاوز فرمود از حدود الهی و عامل شد بغیر امر خدا صاد الله و ابوبکر گفت که والی کرده خدم
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک صدق باشد نزد شما ابوبکر بر وایت خود یا علی بر ابوبکر با وجود یکه
حدیث فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول نه که رصادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه دانست بوحی یا بدون وحی وحی منقطع شده اگر بخبر بوده است پس نظر بخبر است و اگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود و احکام را بیان کند و حدود را اقامت نماید در دروغگوئی و تغیر بر اصل
نسخه الفانی بود که مالش بدان میکشد که متمکن بود و چنین کس خود متحیر است و جوابش بر ظاهر است که جایز
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که ببیند که بعد ازین چه واقع میشود و بعد الله که بیچ فتنه بر نخاست
و حضرات ائمه بتصریح آنچنان فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نهج البلاغت است که بلوا بیان
حاکم اند بر من و من بر ایشان مالک و حاکم نیستم چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد عنان خود
را بدست شیطان داده خلاف لیق بالامامته الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در احادیث آمده است
که ابو بکر و عمر کهول اهل جنت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که بیچ کهل در جنت نخواهد بود
و مرد نیست که زنی نبود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون حضرت فرمود بیچ عجوز در جنب داخل
نخواهد شد او گریست و حضرت فرمود قرآن مجید دلالت بران دارد که وقت دخول جنت بیچ زنی عجوز نخواهد بود
و اگر گمان کنید که ابو بکر نشود و نخواهد یافت در حالت جوانی چون به بهشت در آید پس شمار روایت دارید
که حضرت فرمود برای ریحانین خویش که ایشان سرداران جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
ایشان بهتر است از ایشان جواب آنش انکه لا نسلم که ازان لازم آمد که ابو بکر و قتیکه این حدیث صدور یافت در
جنت بود و داخل شدن جنت موقوف است بر مردن و در عالم برزخ بودن من البعدیات کما فی الکتاب و
هر گاه گفته شود که فلان پیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیری در جنت با
صورت اعتراض پیدا نشود و حضرات ائمه لاریب که بهترین اهل جنت و جناب مرتضوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شدند و تخصیص از حدیث تهای لبیار که حضرت فرمود و امیر المومنین بروایت ان نمود و لابد راسرار بود و هم از حدیث
منزی و جاری کردن حد افترا الی غیر ذلک چرا مستغنی نشوند و خداوند عالم گواهست که تقصیر و قتیکه مختصرات
کتب و سیر بخدمت استاذ میگزرانیدم و این اعتراض را بر امانی بعضی از رافضه شنیدم متبادر بذهن خود جواب
دادم که در آمدن در حالت کهولت به بهشت برای شیخین از کجا لازم شد تا چنین پرزها میگویند و راه اعتراض
میجویند غرضکه پیران نابالغ را شرم و حیا نمی آید از ذکر چنین لاف و گزاف مامون پس ازو انچه کرد و قلم
معصومین از دستبرد او را رفته هنوز اهل بصله میدانند و شیخ القمیین بر او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
با و بسر سانند کمتر است بوجیکه والسنی اعادنا الله تعالی من بذه الاباطیل یکی دیگر از اصحاب حدیث سبز بر او رد
و گفت التیه الحدیث در مناقب فاروق مرد نیست که اگر من مبعوث نشدی مبعوث میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده و نیز
فرمود و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم
ایا جایز تواند بود که میثاق گرفته نشود شخصی بر نبوت و مبعوث گردد و آن که بود که نبی نشده و میثاقش گرفته

بعد از ثبوت جواب انکه ضرورست مامون را از تعریف یعنی جاری کردن دلیل بر مدعا و اگر او بران قدرت
نیافت و بیان آنرا بمقتضای سخن تکیه مجتهد الغنی فی بطن الشاعر گذاشت ضرورست مقلدین رطبا لبق
را که بتدارک مافات پرداختن و در بیجا بجنبانی و گیر است بلکه زیر هر حدیث که رگمای کردن رفضه را در شنجه
عتاب پیچ و تاب دهد مگر از نبودن فرصت و فقدان اسباب و قصور همت ناظرین اختصار ضرور انتقاد بالجمله چندی
از سخنها تا گزیر بود گفتن و در سای طرافت زیر هر یکی سفتن ولیکن بمقتضای عجلت دایجاز هر یکی از ان اکتفا میرود
که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از نسخه حضرات اهل بیت سرور کائنات رسالت جناب وصی مطلق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم میثاق پر ضرورست بر مبعوث گشتن پس ضرورست صدوق الکواذب و مقلدین
او را باصول فریقین کاش باصول نویش بیان فرمودن والی الهم ذلک پس نبوت و رسالت بحصول انجامید
بدون میثاق بر طرامت ابن سبا و شیطان الطاق و حیرانی نیست که جناب امیر مظهر کفر بود معاذ الله و منطوی انها
الی یوم الوفات پس بیان فرماید که انهم این میثاق بالطان بود یا اظهار نیوا تو جرو آباز دگیری ازین جمله
امتثال امر مامون بجا آورد و انچه در ذهن او زیادتی بود شرح آن فرمود که در احادیث منافقین فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه و اله وسلم که عمر را در روز عرفه دید و تبسم فرمود گفت که او تعالی مباهات کرد بهمه
بندگان عموما و بعمر خاصته مامون گفت محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است مباهات بعمر و گذاشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام ولیکن تعجب نیست از محدثین سنیان زیرا که اعجب اینست که
غلام ابو بکر را بر حضرت فوقیتی بخشیده اند که داخل شدم در جنت و آواز نعلین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که بلال
ازاد کرده ابو بکر پیش میرود از من در جنت و شیعه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابو بکر و شما میگوید که غلام
ابو بکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق و مثل اینست حدیثی دیگر
که شیطان میگریزد از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر بریخت و جواب انکه مجتهد بر عمر بیادبی مامون
تصریح کرده بود و حالش اینکه محاوره عرب را نداشت که متکلم پیشتر تاج میباشد در همین نزدیکی گرشته حدیث
علی خیر البشر و ضمیمه اش انکه من شک فقد کفر فما هو جوابکم فهو جوابنا و معلوم نیست که رفضه و کاسه لیس شان یعنی مامون
رسول خدا را از منکرین میدانند یا مقرین بر تقدیر ثانی تبعیج حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و اله
وسلم ضرور افتاد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم میاید و ثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کمتر است او محاورات عرب را تواند شناخت و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
والمسلم که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم شنید که چون حضرت آراده فرماید
که داخل شود در جنت علی مرتضی نشان بردارد و در سایه ان مهاجرین و انصار امت تحقیق سرور کائنات باشند تا بیخ
و عذاب رفضه نابکار دو بالا شود و علم را اول در جنت در آرد و هم رفضه پس اگر خادم خود را سابق از خود نیستن
در جنت دیدند کدام محذوری در دنبال دارد بلکه معمول است و هم یکی از بجا آوردن شرط خدمتکار که خادم پیش پیشتر

میبرد و شاید مامون را انکار بدیهی حال یا بیان درگاه راهم فراموش کرد از انفراد و استغنا و جواب از امر دیگر انکه در مثالات سابقه امثال این بیانها مفصل گذشت یعنی القای کلمات از شیطان و این سابقه ماخوذ از جد امجد مامون است که مفسر پیشوای مولای مجتهد صاحب مجمع البیان نقل میکند یعنی ابن عباس که حال عداوتش در این کتاب با جناب امیر المومنین علیه السلام گذشته بر اصول شیعه کدیگری بدان در سبه نصب و عداوت نرسیده باشد و العجب که از تفسیر کاشانی التباس بسوء لذا هم عیان است یعنی شیطان ایمن لفظه ابلیس علیه اللعنة و العذاب بلباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این سخن شد و حضرت سرور عالم در التباس افتاد و عیاذا بالله پس مامون هنوز از غلامی خویش جلالی کوری و کری و هرزه گری گرفتار است و بپایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروحا و مبسوطا در مباحث سابقه رجوع نماید چه هفوات این نامیمی را در اینجا به بیند و جرات او را بیمزان فراست بسنجد طرفه تر آنکه از کلمات جنیات او بلفظ انما تصور رفضه همین قدر بر می آید که جناب امیر از ابو بکر بهتر باشد و بیچاره مامون هنوز در امن و امان نیست میکند و لقب باب رافضه را در ان محصور میداند ای لوامور و جدید الایمان تو هنوز بدقایق و متقایق این مذهب محدث این سپاهی نیمروزی و کی آمدی و کی بیر شدی کتابها در مناقب مرتضویه وضع کرده اند و از جمله علمای خویش مثل این شخص یعنی صدوق الکواذب و شاگرد از داد سادات او با ثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطن مادر مکرم تلاوت قرآن مجید میفرموده ده سال و بیشتر از بعثت شریف و چون حضرت او را بعد از تلاوت با خوش در گرفت سلام کرده و تبسم فرموده و بتلاوت و تعلیم قرآن مجید از سوره مومنون در کنار شریف پرداخت ع معذور دارمت که تو او را ندیده پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم هم خادم او هم شاگرد او است اکنون از خواب غفلت بیدار باید شد و بحق گوئی و نیک جوئی مائل باید گردید ولیکن او مصداق این بیت است ۵ نصیحت کن ورا چندانکه خواهی بکه نتوان شستن از زنگی سیاهی پند و ایات محدثه رافضه اگر جمع میکردی بدقایق این مذهب میرسیدی از غرائب اتفاقات و رسوا دالوجه فی الدارین انکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را از راه دور بقصد مشقت دمحن نزد خود طلبیدی و چندان جسد بحث مزید تشیع بر تو غالب افتاد که هنوز طوق لعنت بگردن تست وای بر تو که بر اصول خویش از نیرید سبقت بردی در راه جهنم مصداق وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ سپردی وا ویلا قصور شیعه بلفظ انما بهما لقدر اثبات گردد خود در بحث ایغار چنان کلمات بیهوده آورده که به تعلیق و تکفیر معلق بتوبت رسانید چنانچه خواهی دانست و در آغاز بحث گفت زعم من انست که جناب مرتضوی بهتر است در بشر بعد از انبیا پس او را خود فراموش باید گفتن اما انچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلامی کرده آنهم بر شیعه منقلب است زیرا که در قوانین کلیه بدانستان و هم خرد مایات فروعیه ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرتضوی را گاهی بزیادت و زمانی بنقصان و وقتی به تبدیل بر نامهای خلفای خویش راست کردند یعنی در اصل نفیر من ظل علی بود که بجای نام او نام فاروق نهادند و اگر بر فرض محال نام عمر بود معنیش انکه او در فسق و مجرد و ظلم و عدوان بمثابه رسیده که شیطان هم پناه از وی برد و میگریزد و حال این واقعه از من بشنود و دور دور مرد که هر گز از پهلوان

چنان تبرسند کز سایه او بگریزد او چسان باوی کشتی کند پس تناقض صریح است که در احادیث خویش تقریباً
الی الله وللرسول معاذالله بجا آورد و بمصداق فلیتبوء مقعده من النار لایق دخول جهنم خالدین فیها
گردیدند عبارت حدیث که سطری چند بیش نیست منقول میشود باید که این زخم کاری را باد داری و فراموش نسازی
پس مخفی مباد که بهمین حدوق الکواذب یا مبناد خود از جناب مرتضوی در همین کتاب روایت میکند قال کنت جالسا
عند الکعبة فاذا الشیخ قد سقط جاباه علی عینیه من شدة الکبر وفی یده عکازه وعلی رابه پیش احمر وعلیه مدرعة
عن الشعر فدنی الی النبی والنبی مستند ظهره الکعبة فقال ادع لی بالمغفرة فقال النبی طب سبیکا یا شیخ وقبل عکاک فلما تولی الشیخ
قال لی یا اباالحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس فقال علی فعدوت خلفه حتی لحقته وصرعته الی الارض
وجلست علی صدره ووضعت یدی فی حلقه لاخنقه فقال لی لاتفعل یا اباالحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم والله یا علی انی لاحبک جدا وما انفک احد الا شرکت اباه فی امه فحصار ولد زنا یا علی فضحکت وخلیت سبیله
واعجبا که شیطان از سایه امیر کبیر بگریزد و از رسول خدا آشتی سد و با لیستی که گاهی صورت نخود نه غاید فلیف که فریب
شود بهر صورت حضرت حلال مشکلات را که گاهی سهو و نسیان پیرامون انجناب نمی گشت آیت قرانیه یاد دهانید
و بدو کلمه خوشامد خندانید و خشنود گردانید طرفه تر قصه دیگر است که رفضه بمقتضای کورنگی و شور شتوری وضع
کردند مجملا انکه چگونه از شیر نر دران بخیال کسی بگذرد که بر رویش نیاید یعنی در ایام رجعت پر ضرورت است که لشکری
برای مقابله او آراید و او زینهار نه هراسد و در پیکر انسانی مثل روز اول بماند و رومی خود از و نپوشاند
و بگمان رکابی داد کار زار دهد تا نوبت بشکست رسد که بکمال ذلت و خرابی بدان مرتبه انجامد که هزاران هزار
شیعیان بدریای کوفه غوطه خورند و جان بسلامت نبرند ناگاه حضرت بامداد جناب امیر غالب کل غالب فرا رسد
و همراه حضرت فوج لایکه باشند و آنجناب بسواری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشد
شتند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گزشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتبروا یا اولی
الابصار و بسیج دانی که این لطیفه لاریبه و گر شمه غیبیه بچه مناسبت جلوه ظهور و پرتو نور داد که سواری سحاب ابر
جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و لمعات ماری مرکوم آسمانی بر اصول ابن سبای خیفانی قرار یافته بود و بارقه لامعه
تازیانه او و صاعقه شرر بار یک روایتیکه شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بران داشت که گوید که چون دیر بجه
برهم زدند بیدار شدم و انتری ازین جنگها ندیدم قال الله تبارک وتعالی کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون اما انچه از نفاق فاروق بخبری پیش گرد پس قطع نظر از انکه او مطابق
روایات شیعه که کاشانی هم نشانش داد و تفسیر خویش یعنی خلاصة المنهج و دیگران در غرر آن داده اند و اهلسنت
دفاتر کتب دینیه رانیز گران مزین نموده اند گشنده منافقین و کاشف تلبیسات و مفضح رئیس المعاندین عبدالله بن ابی
بن سلول بود در مقالهای سابقه تحقیقش خیلی بسوط است که خواهی گفت که چراغ مکش که سفینه صحیح در دست
داد از ان نماز خود در سیر نیز اکابر مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع از جناب پیغمبر در مناقب فاروق آورده اند که اگر عذاب اجمع

نجاحه مناقبی مکرر و سعد بن معاذ الی غیر ذالک بالاشتراک فلذا جمع بینهم حتی لا یتوهم غیاره و لا غمه و دیگری گفت
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قتال با و فرمود عمر در بیعت است همراه ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
که شما گمان می برید یعنی پرسیدی از حدیقه که ما از منافقین شمرده ایم پس اگر حضرت میفرمود که تو در بیعت باشی را
تصدیق نمیکرد او را و تزکیه می نمود حدیفه پس او را تصدیق میکرد و حدیفه را التصدیق حضرت نمی نمود پس چنین کس
مسلمان نیست اگر حضرت را تصدیق کردی چرا حدیفه پرسیدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جواب اگر مفصلا
و مشروحا خواهی فهرست کتاب متتبع شود و بعضی مقالات رجوع کن که ذخیره این بحث چنانچه باید در السنت و در کتب
شیعه مناظره حضرت مرتضوی و زبیر رضی الله عنهما مذکور است که تو اقرار داری که من دران ده کس که فی الجنه
شان انهاست من ظالم نیستم که تو در آئی الغرض زبیر را میرسید که میگفت بر طور شیعه که ازین چه میکشاید
زیرا که بارها دنایم خویش بر خصومتی و نقضی که این چنین اعمال ازمن صدور یافته و در قیامت کسی نیست که ولی و قرین
من باشد و این شان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه آفاده می نمود و الحمد لله که از حدیفه
که از مقبولین لسانی بر فضیلت است کما قال ابن ابی الحدید الشیخ الحلی وغیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دقایق نفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه و المسلم که کلام در نفاقی بوده که منافی ایمان بوده باشد
چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهل البیت تنزیه ایشان از شرک است یعنی اقسام خفی کذبیت النمل که منافیات
با ایمان ندارد پس بیچاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی بحیلت متعه قائل است و روزی بحرمت مذهبین
بین ذلک و البته کسی که چنین باشد احقیقة الامر را چه داند فکیف که ابن ورد دولت و خلافت خود گرفتار باشد
غدری منما ایدل که تو درویشی او را با مملکت حسن سر تا جوری بود پس چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مراد یک پله میزان نهادند و امت مراد و زپله دیگر پس پله من غالب آمد باز در پله من ابوبکر را گذاشتند
و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد باز میزان غائب شد مامون گفت محال است زیرا که
وزن ذات بود با وزن اعمال اول محال است نزد همه که دو چشم برابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد اعمال است
آن هنوز تحقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که تفاضل میانه مردم چگونه عیشود گفتند که
باعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داده شد بدو زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز مفضول بجا اور بعد
وفات شریف زیاده از شخص فاضلی در زمان حضرت یعنی لاحق شد باو اگر گویید بلی ایجاد کردند درین عصر کسی را که
اکبر است از روی جهاد و حج و صوم و نماز و صدقه از احدی ازانها گفتند راست میگوئی که لاحق نتواند شد فاضل این
زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس ببینید در انچه روایت کردند ایمه شما ادیان شما را در فضائل مرتضوی
پس قیاس کنید در اعمال دو کس از اهل بیت اگر باشد خردی از افرای کثیر بش قول شما معتبر است و اگر فضائل
مرتضوی اکثر مردی باشد پس بگیرند و تجاوز نکنند درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که چیزی
دیگر بگوئیم مامون گفت حالیا خبر دهید که وقت مبعث شریف کدام عمل فایق تر بود گفتند اسلام که ندا فرمود والناس

السابقون الاولون آیه گفت آن کیست گفتند جناب مرتضوی ولیکن بحیث مدانش من جاری نشد بر وی حکم بخلاف ابوبکر
که دران زمان بکهولت رسیده بود و میان این دو امر فرقی ست عظیم گفت مگویید که اسلام انجناب بالهام بود از حضرت
رب العالمین یا بدعای حضرت پیغمبر اگر بالهام قایل شوند تفضیل بر حضرت لازم شد که آنحضرت عالم نشد بلکه جبرئیل
آمد برای اعلام تا دعوت نمود و تعریف کرد و اگر گویید که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود بیان کنند که دعای
حضرت از خاطر شریف بود یا بامر الهی اگر گویید که بخاطر شریف بود این خلاف آیت قرانی ست در وصف حضرت که وما
ارسلناک الا کافة للناس و هم خلاف و ما ینطق عن الهوی و اگر بامر خدا میانه اطفال پس تخصیص ثابت شد پس دعوت
فرمود و براو اعتماد کرد و السنت تائید ایزدی بعد ازین خبر دهید که چگونه امر کند مخلوق خود را بامریکه تحمل آن
نتواند کرد اگر گویید بلی کافر شدند و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه جایز شد پیغمبر را که فرماید دعوت طفلی را که بجا نیارد
مامور به را نسبت بصغر خود معذا پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداده پس همه متقدی علی مرتضی شدند پس اگر گمان برند
که جزا و طفلی دیگر را تکلیف نداد پس این فضیلت او شد بر جمیع صبیان اوّل مردم باز گفت که ادام عمل افضل است بعد از
سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر بظاهر است به بینند که در بدر مقتول شدند کفار
زیاده از شصت کس علی قتل فرمود زیاده از بیست کس را و چهل کافر را کشتند سایرین کسی گفت که ابوبکر همراه
حضرت بود در عرش بتدبیر جواب داد آمد عجیب گفتی ایا ابوبکر بتدبیر میکرد و بدون انجناب یا بشرکت او یا حضرت
محتاج بود برای ابوبکر گفت اعوذ بالله که بگویم بتخلف او از حرب پس ضرور افتاد که بر تخلف فضیلتی و انتفاء بابت
بر مجاهد و خدا فرموده لا یستوی القاعدون من المؤمنین الآیه جوابش نیز بر اهلسنت
آسان است ولیکن در تحریر قصه ندکور قلم در کف دشمن لرزد و اگر صدوق الکواذب نام مناظرین را از محدثین و متکلمین
بخوبی بیان می نمودم میکردم که از تصانیف بعض شان عجز مامون بر هر دم و هر قدم باثبات میرسانیدم که ایشان
با انهمه کثرت محال عاد لیست که در کتب دینیه از جواب این همه امور تن بعجز و زبونی در دهند بالجمله مقصود از قیام
میزان و وزن ان بود تا بر اهل ایمان و اسلام ثابت گردانند زمانی رسول مقبول که در خلافت و مسند نشینی تخمین معظم
اصل این باب و عقد الکلا الحساب بعد حضرت اند چنانچه حضرت اصل اصول همه اند و در اهم مهمات امامت و ذاتیات خلافت
و یقینیین خواتین دینی و تنزیع ان و نظیه شریعت غرا آنشیه اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند دلی مثل و بے
نظیر اند و در مزید ثواب بد طولی و سابقه اولی ایشان را حاصل است کما لا یخفی و در نبرد اصول رفعه فضائل جناب
امیر خیر عناهی است چنانچه سابقا و لاحقا اشاره الیه رفته و کتب ایشان موجود است هر کسی که رجوع کند خواهد دانست
که فضایل جناب خاتم الرسل بعشیر عشیر آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف شان میخواهی آنهم از گوبر مراد و غیره
حاصل که این فضایل نسبت بمناقب حضرت زیاده تر نزد شیعه رسیده و انمعنی که جناب امیر حضرت پیغمبر را خاتم الرسل
اعتقاد میفرمود هیچ دلیلی قوی از ان نخواهی یافت سخن گوته اکنون قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل است
و آن کفر است نزد مامون چنانچه از کلامش ظاهر و باهر است فکیف که در فضائل دیگران بغیر انبیا کسی مستثنی نباشد العرض

کثرت روایات چیزی دیگر بهست آنقدر هست که فضائل او اکثر است ولیکن کافر باشد اگر کسی امیر را افضل گوید از پیغمبر و مشابه
فلط آنکه اکثریت روایات را موجب افضلیت دانستند خلاف آنکه سبب آن اکثریت تواند بود عبد الصمد در حدیث فرزندان موجود امر
ملی اگر کسی مسلمان شود ثوابش بمرتبه ای است پس قیاس کن ثواب متقدمین بخصوصا شیخین را که جهانی را به بهشت برند
ثواب آن چگونه شمرده شود و قس علی هذا انچه ابو بکر همراه حضرت در دعوت دینی پیروی نمود حرفی ازان نی آید
و بنده مجرم که آن قدر انجید که رفضه از اقران اهلبیت نامیده بگمان ان کوشیده و همه افادات آن بر که عیان
توانه شد ولیکن جسته جسته جائیکه نظر تقصیر بران افتاده انکار ختم نبوت ازان ظاهر است مامون بچاره که نوکر فقیر را
خود چه دیده و شنیده و چگونه بگویم که او از خدمت امام رضا این امور را انتظام داده و از خرمن علومش همه امور اندوخته
و از صحبتش این تحقیقات اموخته و همه چیز شنیدند چراغ بلاغت ازان افروخته زیرا که بالا معلوم شده که ائمه اهلبیت
معاذ الله بی انصاف نبودند و هر صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند تکلیف حضرت امام رضا که فریقین از انجناب راضی
بودند بخلاف این دریده دهن عذار رشوخ و شنگ که هر چه بزبانش میآید بی امرزه میرود و خشتیرب حالی رفضا و انکار را
میشود و نیز احتمال دارد عالا انکه مدعی انچنین قبل ازان گفته بود که جناب امیر را بر جمیع اصحاب مرتبه تفضیل است و بعد
ازان توبت تکفیر و تضلیل اصحاب رسانید پس چگونه اهلسنت این بدانجام تقلد امام بود بجناب موصوف راضی گشتند بخلاف رفضه
که ایشانرا حاضری حضرت عباس و لوازم ان از نخچه و خام می باید دیگر هیچ الغرض ازانجا هم پی توان برد که میاند انجناب
مامون بن هارون مخالفت شدید بود و امام هدایت او هر چند خواست ولیکن او بر امور دینی هم رای خود را مقدم میداشت
و سخن تکیه او در فضایل اصحاب همین بود که محال است که چنین باشد و درین مقالیط غوطه خوردن پس ما چار علمای رفضه
مخالفت صعب دارند از انسبت با امام رضا با ظهار آورند و صاف صاف قتل انجناب را با و مسندت دادند و بعضی از ایشان
بملاحظه این امور که علمای اهلسنت را عاجز میکرد به نیکی یاد کردند و معذور داشتند و دانستند که در روایات رفضه را
چه اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی در روایات دروغ و مقامات بیفروغ را خواهد در روایات شیعه را ملاحظه
نماید اعاذنا الله من تلک الخرافات و القرار و الافراط خانه مصداق ذلک هو الخسران المبین لیکن متصل
معلوم نیست که بالاخره بین فلسفی که کتب ما را بر جمه آورده چه بود در احادیثیکه علمای رفضه با سناد خود جمع کردند
بران افتخار دارند که مستجمع حضرات اهلبیت ما نیم و لبس و در سوگواری و لگاد اری مصائب شان نظیر ما نیست بچگس اعتقاد سخن
بود مثلا انچه که حضرت میر مثل آورد و خفیف می نمود و هر چند خواستند که بردارند نتوانستند که بردارند و امام حسین با وصف کوچکی از النزاع
خاطر بر سر و دش کشیده چه بود و العاقل یکفیه الاشاره غالبا که انچه را از باب محال می پندارد و بر د حدیث میزان است میگوید
و بنابات یزدی انچه درین سطری چند که بطور اختصار مهیا کردم را جواب تقریر التش مشکوک و مفتوح است ادنی غور در کار
است و مرا از سکوت قوم خیر حیرت چیزی نمیفزاید مگر چون این بی باک و قتاک هر جا لاف زنی کرد و خاطبین ازهمین آزرده
کرده باشند که بعنوان شایسته ازین صحبت بنجات یابند مبادا بخون ریزی نوبت رسد چون کلام مامون هنوز باقی است
بحکم مشتی نمونه از خروار البقیه را هم از نظر اجمالی فارغ گردانم و میگویم که لبسا چیزیست بر حیرت می افزاید که مامون در سبقت اسلام

میکشاید دار اصول بهبش تجری ندارد که جناب امیر المومنین خود بمقتضای آفاقات و آساعات ذایه امجاد فرموده که اسلام اورد دم
دیم ابوبکر مسلمان شد ولیکن تفرقه میانه ما هرد واین بود که او اظهار میکرد و من می پوشیدم و هرگاه روایات بفرمجلسی و دیگران از تواریخ
عیل مخزان دجال و تلاند و غرایل جمع کنی توانی دانست که جناب امیر درین اظهار و اخفا مقلد پدر خویش بوده و مقلد اصحاب کبار و
آثار اقدام شان در زنار داری و اختلاط مشرکین بمبوده و بالاجماع انیه امور در ایجات کلامیه تعلق بشریعت محمدی صلی الله علیه و آله
وسلم نظاهر دارد پس اگر تصدیق قلبی با عدم اعتراف لسانی کجا در بارهٔ کمان ایمان بسیاری از احادیث در کتب معتبره توانی یافت
یا منصفان بین که کمان ایمان نا شهادت بالوهیت کجا مانع الاخبار رمیرین قدر چه موقوف که امامیه در خلافت دعوی تقیه دارند تا بدان
وقت که هم شوکت کافرین دهم طفلی بود چه رسد پس انصاف باید کرد که متبع حضرت در انوقت ازین هر دو که بود و سه زعمای پیر حشیم آخرت مدار
چه در خانه زید باشی بکار پز و تحریر عظیم است که چون جناب مرتضوی بر اصول این بساری یهودی حفاظت جناب فاطمی یا وصف قوالفقار
و سواری دلدل بجانیاور د حفاظت و اتباع آنجناب چه تواند کرد حالانکه ابوبکر در انزمان بدعوت اسلام و در پیروی اسم
انام میکوشید و ضاویه قریش از توسط او بحضرت رجوع می آوردند پس آیت لا یستوی که اعلیک اعظم در جه در السنت براعی و رعیت
وساوس قاتل امام رضا باید خواند ذلک تقدیر العزیز العلیم و بخریات این قانون را اگر بر شمارم خواهی گفت اطفئ المصباح
فقد طلع الصباح اکنون بخر قدری اطفال حیه باقی ماند والحمد لله که در خصوص مخاطبین مامون اشاره کرده بودند که مامون
بر روان تاور نشد ایضاً بطیر تقی دیگر وان ماخوذ از جناب امام صادق است بروایت کافی کلینی که مخلوقات بر سه قسم اند
کما قال الله تعالی وکنتم ازواجا ثلثة بعد ازان ارشاد نمود که سابقون فقط حضرات انبیا هستند که هیچ روح را بایشان
تعلق است که یکی روح القدس دوم روح الایمان سوم روح القوة چهارم روح شهوت که دران طاعت بخار ارعیت میکنند و معصیت را
مکروه میدارند پنجم روح مدرج که بحیوانان مردم میروند و می آیند و در مومنین اصحاب میمنه فقط روح اول غیبت و بر هر تقدیر که جناب امیر
را در ابیاء گویند کمافته مرا یا در اصحاب میمنه میشمارند روح الایمان ضرور است که حالش دانستی فتدبر و لا تقل و از نجا عیان
میشود که گفتگو در سبقت اسلام باعتبار تایید و پیروی حضرت خیر الانام است و الا از مجرد تقدم ساعتی بار ذوری در مقصود نمیکشاید
بروایت فیر لقین در اسفار دینه یا نیه ملاحظه کن که ایمان حضرت ام المومنین خدیجه کبری بیشتر است و بلاریب یا لنش از ایمان امیر
هر دو خرد و بزرگ مقدم تر است و باتفاق فیر لقین با بقا و مت ندارد پس کلی محصور در فرد واحد است که آزادی صاحب و جاهتی
معتمد علیه و صاحب تجربه و مردم جاندیده و مشار الیه غیر او که بود لکابر قریش باوی رجوع کنند و بر گزیده اول و هنداو در ین
باب قد لک الحساب باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و از همین رهگذر است که عداوت کفار چنانچه
با حضرت سرور عالم بود همچنان با یار غمگسار او هر دم و هر قدم و اجب دشمن دین می پرسد که اسلام جناب مرتضوی با الهام خدا بود
یا بدعوت حضرت مصطفوی و من متحیرم که هرگاه وحی الهی او را رسید قبل از صحبت بده سال از الهام چه حسابی باید برداشت اما بدون
اسلام و ایمان انچه حاصل توان نورزید و بمدارج ولایت و امامت توان رسید که نزد شیعه مرتبه قصوی و درجه علیا است
و افضلیت مذکور را در احادیث حضرات ایمه دیده و همه اش یا اکثرش را شنیده و اجتنی گردیدن کجا را اهل اسلام نیست
و چون تجویز کردن اسلام حضرت مرتضوی یا الهام موجب کفر قایل باشد صدوق و امامیه و امام اعظم شیخ صلی الله علیه اکفر

خواهند بود که قایل شده اند مامور نه کوره و انداد و فضایل مرتضوی منبع بلکه موجود نه مفرد لک ابکلام من حبه یالایمان توان دانست
کوره و جهول از الهام کمتر باشد و لک عجب عجب ا التخصیص جناب مرتضوی در الفضال پس شاکمانی مذهب باشد کلام من در
تحمل ان امور بود و الکبر توانست کردن و از امیر المومنین در اوقت خواند سرانجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پشیمانی اورا
بانکار بدایت و سقطی بود نشاید داغداد ساختن بر اصول هر چه در باب فراست و متانت در اختیار ایمان و برگزیدن صدق
وصفا و اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر بجاست بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات فرمودند فانظر
راپایمال فرماید و هزاران امانی را در ضمن آن مرتکب گردد که هر یکی بسر حد کفر رساند بلکه سبب عدوان و تجاوز باشد از فرمید
تقریرش تخصیص انجناب در الفضال است ولا کلام فیه لاریب که اثار رشد و هدایت یوما فیوما در و میرسید و بالای سر شر
زهو شمندی بی می تافت ستاره بلندی بی بر اصول موضوعه و امامت محترمه کلام در این است که در آخر عمر شریف از کفر و نفاق
پاکیزه بود ند یا دانسوس که اگر این جماعات بدربار مامون بار یاب نبود ند باری قاضی القضات یحیی بن اکثم را چه شد که او در
سوراخ موش دشتی خزید و از حکومت و تایید حق دست کشید غالب است که آثار غیظ و غضبش دیده خاموشی برگزیده باشد که من سکت
سلم دمن سلم نجا اما اجتهاد پس لاریب که جناب مرتضوی را بسیاری از اقران و امثالش تفوق تام بود حتی شجاعت ان جناب
در در تواتر مثل سخاوت حاتم شمرده اند و کسی را چه یارا که در ان کلامی کند مقام اینست که حضرت امیر بالشجعت صدیق
دلیل قایم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عرش بحفاظت و حراست حضرت رسالت پناه پردازد
که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در شبهای تشنه خواهان بود و کسی را با وجود و شهای صدیق یارا نشد که حمله برانی کند همراز
ابو بکر مرغوب گشتند و العجب که هزاران بار واقعه کربلا دیده و شنیده باشد که چون حر بن یزید ریاحی جناب امام حسین را
در دشت کربلا محصور گردانید و صمیم قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و داد قتل
و قتال دهد و معمول شاهانست که هم اجازت به بهادران میدهند و هم رؤسای اهل تهور و تدبیر را همراه می دارند پس رفاقت
او در عرش چنانست که جناب امیر بمقتضای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود مبسوط است درین ذخیره از قرآن مجید
و حدیث شریف مدلل و مبرهن که بارها تاکی گفته شود و هر که صحابه کرام خصوصا شیخین مکرمین را از جوانمردان
داند معلوم شد که سخت بی شرم و حیا ست باید اینچه در معنی و این ذخیره نوشته ام بچشم بصیرت دیدن دوم در
گذشتن خود تخصیص صدیق بشهادت جناب امیر از واقعه عرش پیداست و انهم از کتب فن هویدا است
که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صف آرا شدند بخلاف ابو بکر که این تهور خاصه اوست و مقام حیرت است
که شیعه را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بتشریف است همچنان جدید بادشاهان بیشتر بجهاد ثانی مشغول شدند
و از اینجا است که از حضرت کمتر منقول است پس کسیکه چنان خیال در سر داشته باشد لایق خطاب
نماند به بین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمین نشده بودند او به تنها اسلاح بر تن آراسته
میرفت تا او را سر راه شدند و باز آوردند و شاید که ایت کریمه کانت راشدة فقلوبهم
هنوز بهر سامعه این رئیس الامامیه مزه نکرده باشد شجاعت اصحاب بدیدید که در وقتیکه کی از اهل

مامور بمقابله کسی لب در دهن نپوشیدند و مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة گردیدند و حق تعالی در آیات بسیار در خصوص ان
اصحاب خصوص جعفریه در کلینی فرستاد که بر ناظرین مقالات سادسه ازین مجلد پوشیده نیست پس کمال بخردی و سیادت و عفت
که آن نفوس را بر طاق حقیقت گذارند و از مذهب جعفری دست بر دارند ۹ جعفری باش گر خدا خواهی ۹ ورنه در
هر طریق گمراهی ۹ که ازان نصوص صریحه ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر خیان مرتبه دارند که بحسب
فردوس را بمیراث یافته اند و خداوند عالم حیات خود را بدست ایشان فروخته بتاکیدی که مزیدی بر ان
نباشد و در کتب آسمانی ذکر آن فرموده و انهم که آن بشکات کامل بایشان عنایت فرموده کیست که زاید باشد
و وفا بعهد از خدا الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع وساوس و خیالات را از ضمایر بیرون دارد در سوره هل اتی کجا لفظ
یرثون الفردوس و مانند ان از الفاظ جامعه بر انواع تزکیه گواه و هر که سوره هل اتی را در شان اهل بیت میداند
البته امامین را خارج ازین شان نزول نمیگرداند معلوم نیست که در باب آیت الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم چه خواهد گفت از کی دمدنی بود دلش و هرگاه کتاب امام رضا را ببیند البته تصاب و درین مایاب بت
میشود لانخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل کما یکون التفصیل بعد الاجمال و لا یقول عاقل المعنی فی بطن
الشاعر و در اختلاف شیعه از کتاب منتهی روایات متعلقه سوره هل اتی گویا رساله بر اسهاء فراهم شده حقیقت جالشتر
ازان رساله عیان میشود فلیراجع الیها باز باصل قصه رجوع کن که مامون گفت با اسحق گواهی میدهی بحقیت
عشر مبشره گفت بلی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست محتشش کافر تواند شد گفت نه و اگر گوید این سوره در
قران نیست کافر شده گفت بلی گفت خبر ده که حدیث طاهر بر بان صحیح است گفت بلی گفت پس شایان بود که حضرت
دحیه نمود نامرد و شد یا خدا دانست فاضل را و مفضول نزد او محبوب تر بود یا ندانست فاضل را از مفضول
اسحق گوید که ساعتی تامل کردم و گفتم که خدا تعالی اثنین می فرماید فرمود استعداد کم داری و دانست را نمیشناسی
اما کافر مصاحب مومن نتواند شد که قال لصاحبه الایه پس چه فضیلت ماند اما معیت الهی پس برابر است همراه بت
و هرگز نشنیدی ما یکون من نجوی ثلثة الا یه اگر گمان داری که حزن ابوبکر طاعت بود پیغمبر چگونه منع کرد اگر گوئی
معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت و خبر ده از فانزل الله سکینته علیه اسحق گفت ضمیر ابوبکر است که حضرت مستغنی
بود ازان گفت خبر ده از یوم چنین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرد سکینه خود را بر ایشان گفت
ندانم گفت همه گر بخشند مگر هفت کس از بنی هاشم که علی بقبر پیغمبر مشغول بود و عباس بجام در دست داشت و آن
پنجکس بجراست بودند پس برین رفقا سکینه نازل شد بخلاف صاحب غار که لیاقت آن نداشت و کیست افضل
صاحب غار یا انکس که جان نثار کرد و بر فرش حضرت استراحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذار پرسید
اگر بجوانم سلامت مانی فرمود بلی پس جان خود نثار کرد و کفار جمع شدند از هر بطن قریش خواستند که
تا بنی هاشم قادر نشوند بر قصاص او هیچ جزع نکرد و الگو یکبار جزع نمود حالانکه پیغمبر همراه بود و علی تنها بود
پس خدا لایکه را حافظ گردانید وقت صبح پرسیدند پیغمبر کجا رفت گفت من چه دانم گفتند تو ما را فریب دادی

بار بحضرت ملحق شد پس بهت بود به نیکی باوقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد
فرمود واجب گردانید مر علیؑ را آنچه واجب گردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود
نسبت بزید بن حارثه پرسید کجا فرموده بود گفتم بعد ببر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقبول شد زید
گفتم در غزاده موته فرمود بپذیر بود بدعای حضرت آنگه ای مردم علیؑ از ماست پس متوجه شد وحضرت بکر بفرمود
ما تیز به میکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهای خود را از باب گردانیدند خدای فرماید اتخذوا احبارهم
ورهبانهم بخدا نه روزه داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها سلم کردند وایشان الی اعنق میروند
باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتم گفت اماندانی که هارون برادر موسیؑ بود یعنی گفتم بلی فرمود علی همچنین
است گفتم نه گفت هارون نبی بود وعلیؑ نبی نیست پس منزلت سوم نیست مگر خلافت واین وقتی بود که منافقین گفتند
که حضرت لالی دارد تا اورا در مدینه گذاشت پس خواست که خاطر داری واین ناست حکایتی را که خدا بیان میکند
از موسیؑ که میگفت مرا هارون را که خلیفه من شود در قوم من الی اخر الآیة من گفتم موسیؑ خلیفه گردانید در قوم
در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات حضرت خلیفه کرد حضرت علیؑ را چون رفت بجاد گفت خبر ده از حضرت موسیؑ
وقتیکه خلیفه کرد هارون را با همراه او بود وقتیکه رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه
گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علیؑ را در امر دم که در مدینه ماندند ضعیفان وزنان
واطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند وبعد وران باز پس ماندند ودلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود به بهمه زندگی
خود چون غایب شود وبعد موت خود قول آنجناب هست علی من بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی او نبی
نبی بود منزلت این قول زیرا که موسی دعا کرده بود که اجعل لی الی آخر الآیه چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله هارون
از موسیؑ پس او وزیر باشد چنانچه هارون بود از موسیؑ او خلیفه بود چنانچه هارون خلیفه بود از موسی وجواب این
قطوعات نیز بتوفیق الهی بسیار است بر طفل دبستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بخالد بن خویش که سفارش
شیطان الطاق کن که اینچنین مناظره است کطفلی اورا می تواند مفحم کردن پس میگویم مای مامون میمون اگر کسی
گوید که مرا معلوم نیست که پای حدیث طیر ثابت هست یا در هر سبب انکه بعضی موضوع گفته اند واختلاف بسیاری در او
آورده اند طاهر مشوی که کدام صفت بود از خبازی وخجل باغیر ان واگر ایت ثانی اثنین ومضمونش را منکر
شود البته باعتراف خودش کافر خواهد شد پس کجا دلالت قرآنی وکتاب آسمانی وکجا ثبوت نوم بر فراش وشب
بجرانی واز غایت سجال انکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر اند انتشار تا ابحاث آیت غار را بحقانیت وی دقایق چنان
مبسوط گردانیدم بلکه بهر بحث را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریر بر ما نوشتند وگر پای متعین شیطانی چنانچه
باید شکستند سبحان الله این چه انست وفطانت مامون میمون خوبست که انواع معیت ایزدی را با شقیا واصفیا برابر گردانید
واز قرآنجید او را این آیت وهم یاد نماند ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون واگر وجوه واقسام این
معیت را وتفرقه هر یکی از دیگری بر وایات ائمه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

بگذشته بیان کنم کتاب با وجود ختم ناتمام ماند روزی یکی از اهل فضول در محل آمد و میگفت از بسیاحا المتحیر رسیدم که چه
در معسکر کربلا همراه حضرت سید الشهداء ابو دیا همراه یزید بسر آمد اشقیا همه تن بخجر در داد و ناد و سکوت کرد ند امر ز در سن
شاه عبد العزیز دهلوی را عاجز میگر دانم باری نزد آنجناب آمد و پرسید فرمود همراه هر دو بود ولیکن صلاح آنجناب را
ملاحظه میفرمود در شقاوت یزید شکے را میدید و چون سائل محیص نیافت سر بر آستان ارادت نهاد و رفته گردید مقصد
مامون از غایت احترام و تعظیم و ولایت عهد حضرت امام رضی الله عنه نمونیز از انتقاد مجلسهای مناظره آن بزرگوار
بداند که او تارک الدنیا نیست بلکه متروک الدنیا است و آنکه او عاجز است در علوم و از بن امتحانات و آزمایشها عاجز
آنجناب و در بلاشته و دیگ حسد او بجوشید و بماوای خود رسید صدها حدیث نه امروز در اصول رفضه او دلیل
بر ایمان و اخلاص اصحاب عموماً و خصوصاً قایم است فتی که در کلینی عورت رجال حالانکه یمین از ایمان و اخلاص صدیق باد اتکبا
دارد و با وجود سوگند خلفه بدوش مصداق کان من الکاذبین میشود من متحیرم که چون برای حضرت موسی جابجا موجود است
لانخف پس معلوم نیست که یمین در باره آن چه خواهد گفت مع شتی زاید زیرا که خوف چیزی دیگر است هر کس انیکه در دماند و ده
عاست داگر گوید در ین ماده خاص کرد ن اند ده ست چیزی بگو پس میگویم جا نهم دلالت بر بقای دکورانگی
یمون دارد تا بعد از دید نش انشا خواهی کرد مع انچه انسان میکند نورینه هم حقتعالی بخطاب حبیبش میفرماید
لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون و مقام میر ست که چون عمر دار لفظ ثانی اثنین کی منصوب ست بنا بر
حال بود نشد و طوری دیگر ندارد و دلالت بر آن میکند که صدیق حفظ او حراست حضرت رسالتمآب زیاده تر از ذات خود
میخواست زیرا که ثانی بودن در غار حال از نجنابست نه ابو بکر قال الله تعالی اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین پس
معلوم شد که ابو بکر در آنشب تاریک غار اول خود در آمد تا از خس و خاشاک بر و بدر فضه ها را بیند و معلوم نیست که نزد
یمون انچنین دولسوزی خیر خواهی مقتضی احسان بود کما فهمنا یا کفر کما صرح به المنافق بالجمله حزن اندوه با یقین
بر ذات سرور کائنات بود و قتیکه کفار بر غار رسیدند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا تحزن ان الله معنا حالانکه اگر ثانیه
منافق و کفر بود می مقام کمال سرور کنتی که مقصود شان حاصل شده بلکه بعنوانی شعور و تعجب کردی ظاهر داری و روئے
و لطیفه گوئی هم از دست نرفتی یعنی از غار آخر از دادی که ای اشقیه پیغمبر شما را گذاشت و شما بنور در پی او افتاده اید
القصه بمقتضای صدق و صفا نه دو ایمنی در پیش است لمسبا دا میگفتند گر او ند تا قتل کنند یا بطور خود اخراج نمایند
چنانچه در خبر امید وار دست کما لیقتلوک او یقتلوک او یخرجوک و بهر حال از یمنت شریف محرومی و دیعه چنانچه جناب
تاب نیاورد و با وجود علم همه امور از دولت سر ابر آمد که حال شریف در یابد کما اشتهر نادر بنقام و امنیه است که هر چه
نواصب و رتبعین فکر ها کرد ند که سبب چه بود که جناب مرتضوی را نهاد رخانه گذاشت صدیق را همراه برد ابجواب و غایت افکار
ان ملاعین این نیست که دانسته بود که مخمار اد راخواهند کشت و درین امر رفع فساد ست صدیق را همراه گرفت که دین اسلام
از و بر میخواهی یافت الی غیر ذلک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای اتمام این بحث و مطالعه
کردم سه سکندر بگر اگه آمدم بحساب ؛ از محبان آل و هم اصحاب بخصوص آنکه چار عنصر دین خلفای رسول حق

بالجمله اگر کسی را این بحث خاص منظور باشد باید سنا اوراک نفاق و کفر اهل شقاق و مختل الحواس
گشتن رفضه درین معرکه مرد از ما باید بکتاب ستتی رجوع آورد ون هم کتاب طعن الرماح فی کید النباح را دیدن و
انچه گفته که نهی طاعت بوقت معصیت باید قطع نظر از لاتخف التخرکین در خطاب موسی و هرون کائنات دارد دست نمی برداشت
منبر رفض چنانچه در لم یتحرکا بها جلال الله ملک گفته اند حالانکه برای سر زنش نمی آید اینجا بست که هر سخن و قتی هر نکته مقامی دارد
با لجمله اگر در نخبه و صن آنکه جا بجا بیمون تصریح نمیکند که اگر خلاف گوئی کفر لازم می آید لاکابر جزا القران درین جا
علمای رفضه بر دراک مدعیان استند که علیه لفظ قرآنیست بلکه نازل بود علی الرسول جا میر علیه ساقطست
نازکانی و عیاشی ظاهر است کتقرارت ائمه علی رسولست معمول قوم همین ست که چون در آیات قرآنی تحریف یابند
گفتند ائمه را موخته اند که آیت محرف ست ایمون قوم میگوئی که ابو بکر لائق سکینه بود و جد تو میگوید بخلاف آن مگر
فی التفاسیر مدلل ما بگوئیم جدت سلطان المفسرین ایمان نداشت چنانچه صدیق فی اگر با ما نشست قائل شود همینها
ورنه لازم آید شرکت جناب امیر با اهل ردت و نفاق و این بحث مفصل گذشت فتذکر ایضا شکی نیست
که آیت غار چنانست که بهیئه ابو بکر را بدان می ستودند کما فی المنتقی بر فهم بیمون لازم که اهل لسان معنی آیت را
نفهمیده باشد لزوم کفر چو ابی از انکار جزء قرآنی حال مشیوع البته از انکار لفظ قرآن مجید بطریق اولی خواهد بود و ازینجا
که من حضر سیر الاحبه فقد وقع فیه بعد ازین چون بیمون خود اقرار دارد که غیر از هفت کس همه رسول الله را گذاشتند
و بدست دشمنان خونخوار سپردند پس جمعیت ارکان رفضه پریشان شد و نفاق و کفرشان البته لازم آمد
و باب روایت هم مسدود گشت و بطلان دین و شریعت بر قیاسات رفضه دیث مطاعن الیشان مثل
آفتاب نیمروز روشن شد و احتیاج بالزام استعاره نمیکند و ان امور ازین امر عظیم سبک آمد پس اگر چشم بکشا
و اندک غور فرمای کفر امامیه و مامون نا بیمون بهر دم و هر قدم لازم می آید فقد فرمن المطروح قف تعلم
الصواب فاعتبروا یا اولی الالباب اجناب امیر پس البته در صحیح واقعه نگریخته و امام چگونه بگوید که هر وقت بسوی
ملائکه مخصوص و لوح محفوظ او را ملجوا و قائل خود را هم دانسته بود بلکه قرآنیکه قبل از نزول وحی در لطیف با و بود
میخواند لیکن متحیرم که قیام حضرت با وجود عمی و قیامی یعنی کوری و کوراتی چنانچه در اصول شیعه مبین است
متی تفسیر قمی و قدر مرار اداستان لیلاو سهار از چه زاده بود شاید از راه ریا و سمعه و ملاحظه ثبات از بیعت
چنانچه دیگران را کرده هم سابق نوشته در پیش آمد و اصول شیعه بدان ناطق ست که از جهت جمعیت بود پس
چه عجب که اگر مقبولین همسایه باقی میماندند این احتمال در آنها هم میرفت الغرض از جهت مطاعن اصحاب کرام
این روزسیاه علمای رفضه را پیش آمده البته خود کرده را درمانی نیست دارا نیجا ایمیم توان فهمید که چون
حضرت عباس را وصف منصاق بود نشنید من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
حامرت فی غیر موضع اگر دیگران نمیرند مصداق نشنیدن سکینه باشند چه عجب پس شتر بیمون هیچ پهلو نمی نشیند و در
مثل سائر شتر و گربه نشیند بودیم از امر و زشتر بیمون تو انگفت فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا القصه

مقام حیرت است که چون دلیل بر خبر صدیق موجود باشد و هم تسلیه حضرت در رفع اضطراب صدیق ورنه با بستن
کفار اشرار را خبر کردن سه یار در خانه شما گر جهان میگردند پس تا بت شد که سکینه بر قلب صدیق اکبر وارد آمد
پس گفتن میمون که بیان کند افضل کیست کسیکه همراه ماند و سکینه بر او هم نازل نشد جناب امیر که فرشتها حراست
نمودند و کفار هجوم کردند و هیچ خبری نداشت و نداند دهی یا ابوبکر که لائق نزول آن بود و همه را ایگان رفت مقصود
و وقتی که روایت کتب شیعه در بیقراری جناب مرتضوی فراهم شود کما فی المنتهی میگیر واپس بعد از جمع و تلفیق
قلم باید گرفتن و حسبه خسته نباید در سد در جواب گفتن و این امر نیست که پیر و همانند شرط کرده بود در جواب
رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون شرط العمل آمده باشد چنین رحم پرورده نشین شد و مثل خائنین غایب الدار
در خانه کریخت و آبروی اجتهاد علی رؤس الاشهاد در یخت و از دیدن مباحث منتهی و غیره با فادات ائمه خود آری
که چنانچه جناب مرتضوی بقبول فرمود ائمه تکالیف بهجرت را صدیق هم قبول نمود چنان نیست که از راه ملحق شد
الی غیر ذلک مما یقولون وقاتلهم الله انی یؤفکون و آنچه میمون بخیالات آستحی بیان کرد در اصول راست
از مناقب مرتضوی و حال اصول را فضه عیان است که تا دم وفات اظهار کفر و ارتداد بود معاذ الله راست میگوید
اطفال سنیان هند در امتثال امتعالات سه تجی حضرت علی سے کام کیا ہی ہے تو اپنی شیخ سدو کو منا لے
یعنی شیعه را با جناب مرتضوی کاری نماند هر غرضی که هست با محدثین انیذ هب هست که ابن سبا و شیطان
زراره بودند و قبل ازین در بحث تخلف جد امجد ما سول الی جناب سید الشهداء با اعتراف پدر مجلسی گذشت که
شیعه را با اصحاب مصطفوی و مرتضوی حاجتی نیست انتهی حاصله المختصر نزول سکینه بر حضرت در قرآن مجید
بر هر مقام خبر و نیست که بمقتضای حال در کلام بلغا خصوصا کلام رب الارباب مختلف میباشد گاه
یاد نداری که در آیت بیعت رضوان یا وجود ذکر سکینه بر مومنین و کسکینه آنجا کجاست قال الله تعالی لقد رضی الله
عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا
قریبا پس در بیعقا ضرور که خود تسلیه پیغمبر بار او موجود پس چنانچه ذکر سکینه حضرت در سوره انا فتحنا
نیامد در بیعقا نیز که خود تسلیه حضرت مستلزم است پس ابوبکر عقلا و نقلا معین شد و چگونه نشود که امام المهاجرین
بود که میراث فردوس برند منصوص جعفریه کما فصل فی المقالة السادسة و هی الاولی من هذه المجلدات باز
میگویم که هر قدر که از فضائل مرتضوی شمردیم باید فخر کردن که ایمان او را کامل میدانیم بلکه ایمان
غلاة المشرب بخلاف رفضه که اگر یک جزوی از ایمان او معتقد باشند جزوی دیگر را انکار میکنند و مدار اشتراط عقد
بر السنت و هم ایضا یحلفون الظاهر هو الا مور و هو ان الله هو العلیم بذات الصدور و متوهم نشود
که فقط فضائل مرتضوی چنین نیست برای جناب امام حسین اظهار و لا بسیار ست تا مخالفت قبل را از قبله
خود دفع کنند در اینجا هم حالات عجیب دیده میشود و حری باید شنید که هر گاه مقام شهادت می آید رفضه
گویند باز شهادت را کسی جز بسط اصغر نیز داشته حالانکه باز شهادت جناب امام با اظهار تضرع زیاده تر ثقیه بود

دہم بار بمبر دیہتای شریف تا بیست پنج سال بخلاف امام حسین کہ ہزاران کس را در معرکہ کربلا در روزے پیش بود و ہزاران بروم تعیش آمدند مالیشان را غارت گذاشت و بعد زمانی سیش با نماند اردستانی و غیر ہیتان یافتہ شد کہ حضرت امام حسین سید است کہ در اصلاب شان نطفہای شیعہ متمکن ست پس ازین رعایت ہزاران را باوجود قابو فروگذاشت در زمہ را میکشت و بندہ میگویم کہ ایمہ آنجناب را امتحن شدہ باشند کہ آنہا تا خاتمہ الائمہ بعد ہیوفائے نخواہد شد زیرا کہ در واقعات کربلا موجود ست کہ چون خبر شہادت حضرت مسلم و ہانی متحقق شد و بیوفائے شیعیان حضرت امام حسین فرمود کہ شیعیان دست از یاری کوتاہ کردند اگر شما ہم خویدیاک نیست الی آخرہ پس امام حسین بروانست باز شہادت را نہ جناب قانع باب ہمہ الغرض من ہمہ میمون فی قدما او ہر جا درین مناظر ظاہر ست و شاید از بیحیت نیز سنیان او را متمکن نہ کشیدند و در عدل زائد بگردند و ہر بار می پرسیدند چنانچہ تلامذہ استفادہ میکنند تا عقلا ندانند کہ لائق تعرض نیست و از نیجا ست کہ بندہ میگویم کہ واقعی بر اصول رفضہ کہ ایمان امیر کبیر را پوشیدہ مثل پدر نیش محمود العاقبتہ و مسعود الخاتمہ بود و ما احادیث الولایت پس اگر دلالت بر فعلیت کند لازم آید گویا وجود شریک الباری کما اشتر نا پس معنے آن نماند مگر وجود محبت و آن مستلزم امامت بحدیث کلینی و غیر او از امام باقر رضی اللہ عنہ نیست نیز اگر نیز تہ برای کہ فردی از اہلبیت ہم مسلم ست حتی کہ حضرت زید شہید و در نیباب تقریرات بندہ در تبعی این کتاب و بعض رسائل منفردا کاشتہ و اثبات ست کما لا یخفی بعد ازین ایچہ از حدیث سفینہ راندہ باکلام علمای او قدیما و حدیثا مخالف ست زیرا کہ آنہا دعوی حصول جمیع مراتب میکنند بجناب امیر خصوص بثبوت داد و ہر یکی را خود گفتہ کہ در روات دالا صفات جناب مرتضوی ہمو و کما لا یخفی و اختلاف قدمای شیعہ از ارکان و اساطین و تبسم و ضحک متاخرین از شیعہ نشان عیانست بلکہ تہمہ از نیکہ پیر ش پیر و چنانچہ بالا بطور اجمال و التفتی نکیف کہ گویند کہ بعد از مدتے در حدیث غدیر ہم فعلیت مراد نیست کما لا یخفی و صحیح مرکہ در کتاب الاکتفا بسیاری از روایات دال بر آنست کہ استثنا منقطع ست فاعتبر و یا اولی النہی نکیف کہ اگر در اصل نیز تشیعہ کما تمام شد کہ حضرت ہارون رو بروی حضرت موسی وفات یافت بالاجماع الی غیر ذلک پس کجا دلالت این احادیث و کجا دلالت اجماع جمیع مہاجرین و انصار بر خلاف صدیق با صفا چنانچہ بیان این اجماع در اصول رفضہ ہم ثبوت می انجامد و زندگی حضرت فاطمہ زہرا و از انجملہ تفسیر اہلبیت ست در

عنہم از استاد کلینی حیث روی عن ابی عبد اللہ قال لما بویع لابی بکر و استقام لہ الامر علی جمیع المہاجرین و الانصار بعث الی قنفذ من اخرج وکیل فاطمۃ بنت رسول اللہ منہا فخارت فلما اتی ابی بکر قالت بئسما صنعت حین اخرجت وکیلی فقد جعلت لک علیہ یمینا ان لم ترد فدکا الی فاطمۃ و تخرج وکیلہا منہا لاحلفن علی یمین فاتیہا فی قبرہا و ہو قائم و عمر جالس فقال لہا ما یمنعک ان

که مقصود این فصل ست پس از حدیث منزلت اجماع مذکور چگونه باطل شده و در اساس الاصول [illegible]
چنان مذکور شد که حضرت امام نقی در رساله اهل اهواز نوشتند و قتیکه پرسیده بودند از جبر و تفویض و مضمون
اینست که تمامی امت اجماع کرده اند و اختلافی ندارند بر معنی که قرآن مجید کتابیست لاریب فیه نزد جمیع فرق
پس انسان وقت اجتماع بران صعبیت اند و بر تصدیق کتاب الله راه یافته اند زیرا که حضرت فرموده اند
که اجماع امت من هرگز بر گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که هر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد بقرآن
ایشان مر بعض را همان ست حق پس اینست معنی حدیث نه آنچه تاویلش کرده اند جاهلان و به آنچه گفته اند دشمنان
از ابطلان حکم کتاب دسپیروی حکم احادیث فروره و روایات مزخرفه و رای مهلکه که مخالف نص کتاب الله
و تحقیق آیات و اصحاب حوار بود و ما از ایزد تعالی سوال میکنیم که توفیق و بدارا بصواب و هدایت نماید
براه مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد تصدیق جزو تحقیق آن و انکار کرد جماعتی از امت
و معارضه آن نمود با احادیث مزوره بسبب انکارش و رفع کتاب کفار شدند و راه دین را گم کردند
که بعد از تلخیص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیارت و نقصان صادق آمد
میگوید کمترین ا نام کاشف تلبیسات میمون نافرجام که چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشارات داده
بودیم باسهات المومنین و هم باصحاب رضوان جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلفای
من آمد کما ذکرنا فی بصارة العین و هو اصل کتاب ازالة العین و ناگزیر شد که این بشارت برقرار کعبت
جلوه ظهور و هد برای امت حقیقی یعنی اصحاب که انواع مشتاق و محسن در اعلاء کلمة الله نور و هدند نور علی نور
باشند و قرآنجید هم تصدیق آن فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اِلٰی آخِرِ الْآیَةِ
اُولٰٓئِكَ هُمُ الْبَرِیَّةُ پس بر بیانات مامون که از غایت رکاکت ملعبه میمون باشد چگونه مطابق نفس تقوی
رضی الله عنه گوش توان نهاد که عین کفر و ضلالت خواهد بود و نصیب بر و افض در تلبیس ایشان یعنی
میمون نامبارک افتاده که چنانچه نفاق او بشهادت فرزند رسولخدا ابن عمه عیان ست تقریر پرتو پذیرش عین
ضلالت بوده که تشیعه راست می آید و نه فعلیت بنظور میرسد غایة الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی مذهب ما نیست فلیکف که قدمای شان گفته باشند که اسم جنس مضاف ست بعلم و نص ست بعموم
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که رسائل تحصیل کرده باشند بر آن مبتنی و دانند که مستثنی
تواند شد وقت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت و در نجا عدم نبوت را استثنا می کنند بحکم آن که بسبب
دخول آن حکم مفرد پیدا کرده و حرف نفی در آن موجود لا الا لا تنبی بعدی مستثنی پس نبوت شد یا عدم
نبوت و خلافتیکه بود در نساء و صبیان بود اگر زعامت کبری و خلافت فخمه شیعه بود می امیر المومنین
چگونه فرمودی که مرا در نساء و صبیان میگذاری مرا باید همراه بردن نه این خلافت مرا سپردن پس حضرت
تسلی فرمود که از جنب برادری و قریب و کارگذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جواب آنست که اگر حضرت هارون زنده می ماند خلافت
بیچه معنی دارد که او بنفی بود بالاستقلال و عزل کجاست زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
خلافت در امور خانگی تا معاد و تست دکر هیچ و اینمعنی را انسار و صبیان نیز میدانند گو شیعه هنوز پی خبر مانده باشد
و فهمیده اینست که آنانکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیر فرمان هارون بودند فاعتبروا یا اولی الابصار شلاحت
موسی نمرود و ستارخوان بکشند و آب بیاورند و طعام را مرتب نمایند یا من تنها میروم شما محافظت اثاث بجا آرید
و امور چنان حکم شده و فردا چنین کنید این اتباع حضرت موسی بود یا حضرت هارون پس این سنیسطی را که چیکو
منطق دان تواند دانست و اعجب این بیهوده اهل لشکر را که همراه رسول خدا در آن سفر بودند کرا بایدین سفیر
در از رفتند و مکالیفی بود که گفتنی نیست و نشاید که قبل ازین بروایات فریقین شمه ازان ذکر کردم و رجعت
و سکنات و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خود تابع فرمان جناب امیر بودند که ازان روز
فعلیت امامت بر تصریح بعضی اساطین و ارکان مذهب میمون بحصول انجامیده بود الغرض لاف زنی و
بیخردی اورا تا کی علاج کنم که بی سود است زود بر بود رسیدم بریان وزارت بر اصول میمونی اهل
احداث و خسارت و این حیدا گرچه فریبست ولیکن تفصیلش ناگفته بهست آغاز و انجامش را بسطرے
چند نشان میدهم فَاِنَّ الْمُتَّقِیَ سَلَّمَاتٌ بِنَیِّمَا عَلَیْهِ مُتَّکِئًا بَیِّنَهٗ پس بدانکه وزیر بر مقتدرات قوم مرتبی پیغمبر ایمان
بعد از بعثت شریف قبول کرد دگر بخوف کفار بزبان نیاورد و دام عقلی ست که چون کسی در عین خلافت
خویش برنگ کفار و اهل ارتداد رنگین باشد لاجرم وقت تسلط متیرکین چگونه هراست و درین روش
خاص فیض اختصاص تقلید پدر بزرگوار اختیار فرمود که او در حمایت تقلید اصحاب کهف در قوم در سر
داشتی و در مراسم و عادات مشرکین زنار در گردن انداختی و در پرستیگاه بتان تبذلل و کمال
اطاعت سر فرود انداختی چنانچه کافی کلینی و شروحش و بحار مجلسی و حق الیقین و دیگر کتابهای دینی
بران گواه ست و بر ظاهر ست که وزیر مشتق از وزر ست بمعنی بار عظیم را برداشتن و چون این شخص
مهمات مالی و ملکی و سیاست بدن را بطرف پادشاه بجای آورد و کارگزار او میباشد او را وزیر میگویند
خواجه که سلطانش بدعوت دینی و اعلامی کلمه توحید و اعلام مراسم شرعی معروف باشد و این وزیر
بنقض و قدح آن پردازد و مقلد سلطان خود نباشد که عیانا و جهرة کلمه توحید بزبان براند و مردم را
بقبولش بخواند و کفار نگونسار را در اسفل السافلین کرد کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید و تسمیه طریق
شرک باز نماند طرفه آنکه اصحاب کهف در قیم بر اخبار قرآن مبین از صحبت مربی و شهریار خویش بگریزند
و هجرت گزینند و این وزیر دست ازان مدة العمر برندارد و عمر خود را در تقلید گدائے که خیاسے باطل
بلیتش بود بسر کند ان هذا لشیء عجاب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق تواند بود که باعتراف جناب امیر ایمان
آورده و در اظهارش هیچ دقیقه ناصرعی نگذاشته و از جان و مال دریغ نکرده و وقت هجوم کفار خود را بار

تمنائی وقایه حضرت ﷺ بانظهار سوء عنین وارباب سیر ساخته ودر مقالمه شان بتاید شریف چنین گفت
وپیر داخته اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ واز دعوت دینی برنداشته وبسیاری از صنادید قریش را
ببارگاه رسالت راجع گردانیده ومنزل مقصود رسانیده حتی که بالاخر منافقین تعلیم امور دین گفتند کما سیجیء
باتباع اخبار کاذبین بود وبس ومخالفان عقل ندانستند که منبت آن بقیه اولاد پاک حضرت صلی الله علیه
وسلم بملاحظه کوشش شیخین فرمود که ابوبکر وعمر وزیر من اند بر روی زمین چنانچه جبرئیل ومیکائیل بر آسمان
برین ومیرمن مذهب شیعه مصداق مَا یَنْهَمُ الشَّیْطَانُ اَنْ اَکُونَ وزارت علی الاطلاق انکار داشته
وبسیار خندیده وچون حدیث وزارت از کتب شان نشان دادم تمسک بتضعیف متل مشهور من تحک ضحک
اندوده وجالت بیشمار برداشته حتی که فکر بربادی علاقه معاش از امثال این غم والم از یادش رفته کما
فی رسایله ومکاتبه التی ارسلها الی استاده نور الدین ومال من قلبه الی اهل الحق والیقین زیرا که چون
بتصریح او مسلمانان دریمن دو فرقه محصور ست پس توحش از هفوات شیعه البته موجب رغبت او به اهلسنت
خواهد بود اگرچه پیشوایانش بحبت نصب باطنی رجوع بخوارج ونواصب میکردند کما فرنقلا عن اصوالهم واگر او بطریق
سابق منصلب باشد پس در توجیه دو دقیقه نماند واز عجائب ست که امامیکه برای مقلد مقلدین اصحاب
کهف قرار یافت در باره نساء واطفال نبود که پشت پرده نشین اند وشاید جناب سیده تشبیهات معلومه بخطاب
انجناب از نجا اخذ کرده باشد لیکن چون استنباط از براصول اهل خرابات بر جناب بضعه سید کائنات هم مثل
ائمه جائر نبود پس باید گفت لعنی قطعی در آن باب یافته باشند وذلک اول دلیل علی السنة المذکوره خیلی
ست این عجائب وغرائب که در هر مقام دیده میشود وچون آستین بالا داری واین وزارت که مامون امامیه بکمال جد
وجهد بر آن نازیده ودر مقابله جماعات بالیده برای اهل خسارت سبکباری ست تا سربازی اینکه
شنیدی آغاز وزارت بود باعتقاد شیعه مدعین مزید ولای ائمه طاهرین وانجامش آنکه نسخه تریاق
رافع ضلالات راجناب اشرف المخلوقات نتوانستند که بنویسند واین فریر نیک محضر بر مقالات دین
فروشان دنیا خر بعد فعلیت خلافت بلافصل خود تدارک نفرموده ورنه حاجتی بترتیب طعن قرطاس نبود
تا آنکه معاذ الله سقط حنین کردند ومنتبه بالمنین والخائنین از جای خود نجنبید ندالی غیر ذلک مما لا یخفی
ای عزیز وزارت چنانک حضرتی نزد دشمنان دین همینست که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
امامت خویش بتقدیر سایند ندانچه از صدیق سر زد که اول موت شریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
مبادی غسل دادن وقس علی هذا امور دیگر را ثابت کرد بترتیب وعیان گردانید ومیت شریف را
که غسل شریف باهتمام حضرت مرتضوی میباشد وهمچنین دفن منیف درین حجره بوقوع آید تا آنکه شیخین انیکا
ضروری را از دست آنجناب وحضرت عباس میگرفتند ودر بزید دولت سر الود ندتا انجر مسموع شد که
انصار ومخلصین این مدومان در سقیفه سعدین عباده رئیس خویش را برای خلافت اراده فتنه بیعت

دارند که ماجرین در مصیبت حضرت چنان ہناک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و عذر را ہر یکی بتقدیم رسانیدہ
و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار شریف خواہد بود که امامت قریش فرموده بودند و آن نسبا
صورت بست پس متوجه شدند بسقیفه بنی ساعده و مقدمات فتنه الامر بعیان شد خلافت قریش فی انکه
تخصیص احدی از ایشان بر دیگری کار آمد تا صدیق فرمود ازین ہر دو یعنی عمر و ابو عبیده ہر کس که خواہند
ایشان تحاشی نمودند پس بیعت ایشان مهم انصار صورت بست و جهاد دشمنان دین پیش آمد در زبر
عوایل دعنار ہا رفت و گذشت و ہر کسی دانست که تدبیر چنین بنیاد شد که این فسیر نک محضر بر اندیشید در
سیاست بدان جهاد و انتظام حال عباد و اینهمه امور بر منظر استحسان جلوه داده و دوست و دشمن ہمه گواہی
دادند و اگر منافقین فوائی کو جهین مصداق سوا الوجه فی الدارین تن در ضمانده ہند در برابر گذشته
بمیرتا بر می ای حسود کین رنجی ست + که از منتست او جز مرگ نتوان رست + چون یاسون میمون از قتیل
و قال محدثین فراغ یافت بحال متکلمین پرداخت که از شما چیزی بپرسم یا شما از من گفتندی پرسم که ہر گاه
امامت مرتضوی از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت چنانچه در نماز ظهر چهار رکعت ست و در دو صد درہم
پنج درہم زکوة صورت بسته و بسفر حج نبوی که معظمه قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نکنند
و متواتر شد و تخلف افتاد در خلاف آنجناب فقط پس معلوم شد که موضوع و مصنوع ست جواب داد
که رغبت مردم در خلافت بسیار بیباشد پس انصار بر ئیس خویش سعد بن عباده مائل گردیدند حضرت
عباس چنان اندیشیدند که بخطاب حضرت مرتضوی در اثنای غسل شریف فرمودند ای برادرزاده دست
خود دیکشاد بیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخالف نشوند و شیخین برای دفع مفسده سوی
سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا مزید علیه درین کتاب و غیران بر زبان خامه رفت بروایات
شیعه خصوصا که اساطین و ارکان مرغوب ایشان چنان تخلفات در سواعید خویش بعمل آوردند
که بالاخره جناب مرتضوی ایشان را بدا غبای لعنت معاذ الله چنان داغدار ساخت که نتوان شست
از زنگی سیاہی پس رجوع ہمه کس در آیات و عرضیات بصدیق شد که ہر تدبیر او موافق کتاب و سنت
و سواعید الهی افتاد و بعنوانی بجا آورد که ہمه اولین و آخرین سیرت شیخین ستودند و نام کجی و ضلالت
باقی نماند فتم الدست و حصل المطلوب و الحمد لله عز و جل علی بطلان مذہب اہل الدغل جاگرفته
خادم و شائق مجتہدین در آن مجلس عظیم بود می گفتی ای میمون آنچه میگوئی که رغبت مردم بخلافت
زیاده ترمی باشد راست گو تر باد وصف تشیع و اعتقاد آنچنان که خلافت حق اہلبیت ست و دیگر کس
رو بری ایشان لیاقتے ندارد تر اچه باعث شد که بر تخت نشستی و رفت خلافت بر خویشتن بر بستی
دار عدل و داد پر داختی و خود را پیش عقلاء سواساختی از مسند حکومت بر خیز و حقوق معصومین باز
دار اگر ایشان ترا بجبر و ناخوشی خلیفه گردانند بگو نصی می آرم نه بر معجزه قدرتے دارم پس من زمره طیفه

بنا شتم و بدون عصمت و شرط دیگر چگونه خلیفه توانم شد و اگر ایشان جایز باشد چنین چه بدی کرد بد سیرم
نزد امام رضا و او را بر چار بالش حکم می نشانم بر خلاف شیعه گوید که حضرت امام حسین را پیش خود طلبید پند و انواع
جنا ابعال آورد و نه پیغامبر است که این مناظرات قبل از طلب امر رضا باشد و در نه البته بر زبان گذشتی که چنین
مردم کفار و فجار را از ظالمین خلافت روا باشد بعد از آنکه خدا فرماید لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ
سبحانه پس چه کسی و شوخی این خدا را چنانکه باید دید که چنین گفتگو با کند و فرزند رسول خدا مقبول را بکشد و نعوذ بالله
من ذلک دیگری گفت خواند بود که چون حضرت رافت در حمت زاید الوصف بر حال امت داشته اند شاید باشد
که اگر من فیلسفه بگویم و کسی انکار تش کند و مقابله نماید معذب خواهد شد لاجرم مناسب افتاد خلافت را بر رای
یاران برگذارم پس امامت از ان قبیل نشد که حضرت مثل فرایض بیان فرماید و متواتر کرد و مامون جواب داد
که رافت و رحمت خدا زیاده تر است از حضرت حالانکه خدا مبعوث فرمود پیغمبر خود را و میداند که فلانکس پیغمبر خواهد
آمد و فلانی اطاعت خواهد ورزید چون این امر مانع نشد از بعثت آن پس مانع نشود از نص امامت جواب آنکه
هنوز مامون پخته کاری نیست بلکه نو آموزه و خوشه چین است او نمیداند که این امر منصوص است در کتب و صفحه
نیز اکه در هر کتاب فن موجود است زیر آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل عیشان لات و عزی
را می پرستید بدا کنون توحید او تعالی و نبوت من قایل اند و باد امر نواهی من سر نهاده اند من اگر علی را
نصب کنم و ایشان خلافت در زمان دین بر هم کرد و سعی بست سه ساله من رایگان رود پس مرا از ین رسالت
معذور باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستعفی شو چنانچه بارها دانستی و جواب اینکه مامون بیان کرد از احادیث
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و چنان نیست که او فهمید و بر نیمقدار چه موقوف که خود قصیده
عمار جیری موجود است و در رتبه قصیده نزد اخس حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرد و بخواند ضمان
بهشت برای او فرمودند و حضرات معصومین روایت آن کردند و در خواب و بیداری از ان خبر دادند
که حضرت فرمود ای اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیش آید ارتداد و کفر پس ترک آن
مناسب است الی غیر ذلک مما اجلوه و فصلوه و از ینجا تقریر مامون منقلب شد و معامله با لعکس رود و او
و کوبا رب العزت را از مفاسد ان خبری نبود و لیکن الحمد لله که خود العمد تین الیشان خشک و تر این باب
سوخته یعنی فارغ خطی بکمال شده مدبا ستا و چیده آورده اند خاصی مامون را باید دید و شوخ چشمی دیدی بلکه
او را باید ملاحظه کرد که میلقه مناظره نداشت و حاطب اللیل است و علمای امصار را جمع کرده و فرق در طب
و یا پیش نمیکند باز علت دیگر قرار میدهد و میگوید که اگر اختیار میداد همه را بیان کنند که مختار که بود کسی گفت
که مرد لیست که حضرت فرمود هر چه امیر المومنین بهتر داند نیک است و بر هر چه رابد گویند بد است مامون گفت اگر جمیع
مراد باشند این مفقود است زیرا که اجماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشند پس شیعه در باره علمای
مرتضی روایتی دارند و حشویه در غیر او پس امامت کجا به ثبوت رسید و جواب ش قطع نظر از آنکه اجماع امت

از مامون نقل میکنند کہ اگر استماع مفتریات واکاذیب را قصد کنی با فبار شیعہ مائل شوی آنگاہ الحال دلیل
سنیان تواند گفت کہ اجلہ اصحاب مراد اند اولی الامر چنانچہ تفصیلش از تفسیر امام مدلل و مبرہن است
و ہم کتب دیگر و جناب امیر در نہج البلاغت فرمودہ بلفظہا کہ مشورہ امامت امنیست مگر برای مہاجرین کہ
وار کلینی در شروح آن قوائی و انست کہ امت حقیقی اجلہ اصحاب اند پس متبادر اسے الاذہان ایشان
شدند و التبادر دلیل الحقیقہ سخن تکیہ کلام مجتہدین ست در ضربت حیدریہ و ہم طعن الرماح و غیر آن و علما
در کتب کلامیہ بلفظ اہل حل و عقد تعبیر میکنند و غیر بجا آن مفصلاً لفظ علما و مشائخ و سادات می آرند و پر ظاہر
کہ ہر عامی چگونہ مراد تواند بود و ہنوز بدیہی جدا و ارکان نظر یا عند المامون و نزد اہل نظر بروایات فریقین چون
کہ صدیق مراد ست زیرا کہ در کتب ہر دو فرقہ متلو امام اعظم ثانی قوم کہ شیخ علی ست در نہج الحق و کشف الصدق
و از جناب رطلبوق در شرح آن مفصل ست کہ مرسل خلافت مرسل در ہیچ چیزے نمیکند و حضرت را معلوم
بود کہ بعد از من خلافت ابوبکر معین و محقق ست دادہ آن در زمین خیر و بیش از بیش کتب فریقین برجائے
قریش مروی ست و استحقاق این بزرگان از نصوص جفر یہ نسبت مخصوص بودن ایشان در زمرہ ائمہ
جا دارند ہر کاب سعادت انتساب با قبائل کفار و ہم از کسبری و قیصر محکم و مرصوص دیگری گفت پس
جائز ست کہ ان تو کہ اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خطا کردند فرمودہ چگونہ گمان کنم کہ ایشان
خطا کردند و بر گمراہی دینی اجماع نمودند حالانکہ نہ مرخص و انستند نہ مست آمد کہ تو گمان داری کہ امامت
نہ پیمبر ست از خدائے عزوجل نہ منتہی ست از خاتم المرسل پس چگونہ واقع شد خطا در چیزی کہ بیاشد
نزد تو فریضے و سنتی جواب آنکہ چون خدا فرماید کہ بر خلافت فلان نص کن پس وجوب آن با تخصیص
یقینے ست ابوبکر یا عثمان یا علی رضی اللہ عنہم اگر چنین نباشد بلکہ حضرت را اختیار دہند و حضرت آنرا
تبدیر ساند در سنت بود و نشن چہ انتظار تو ان کرد و شکی نیست کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
مستحقین خلافت را بیان فرمودہ و کتب حدیث از ان مبرہن گشتہ و تقدیر در حدیث آن امر و امیر برائے
شیخین معتقدین بر دو نمودہ ایضاً از تاسیر مردم بر سر ایا و بعثت ایشان سمت ظہور یافتہ کہ ہر کرا مصلحت
دانند امیر گردانند چنانچہ در سابق حوالہ گذشت و از معصومین نیز بدرجہ ثبوت رسانیدیم کہ البتہ حضرت
در حدیث صحیح فرمودہ کہ امت من ہیچ بر گمراہی جمع نخواہند شد تکلیف مہاجرین و انصار امامت حقیقی حضرت
سید ابرار صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پس مامون باعتراف خویش مجبور شد زیرا کہ در کتب حدیثیہ شیعہ
باثبات رسیدہ کہ محال ست کہ امت محمد ﷺ بر ضلالت اجماع نمایند پس ضرور اختیار او در اخلافت صدیق
قبول نمودن و ہرگاہ او راضی نشد گمراہی عیان گشت یقیناً دیگر بے گفت تو دعوی خلافت مرتضی
میکنند بدون دیگری پس بنا قائم کن بر آن جواب داد من مدعی نیستم بلکہ مقرم و بنا بر مقر نیست و
مدعی شخصے ست کہ زعم کند کہ برادر ست عزل و نصب و اختیار و بنیہ عاری از ان نیست کہ از خبر گاہی

پاشند بر ایشان خصم او شد نه یا باشد از غیر شان و آن معدوم است پس چگونه عطا کرده شود بینه بر ان این کلام
چنانچه می بینی نزد اهل عقل پسندیده نیست زیرا که سنی و شیعه هر دو بر دعوی خود که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خلیفه بلافصل صدیق است و مرتضی اول قایم میکنند و کسی را ندارم که وقت طلب دلیل چنین گفته
باشد که بیانش بر ذمه من نیست بلکه بر ذمه کسی است که امام را قایم کند و مثل نماید و این بحث با کلام امام در تفسیر
کبیر دارد است اگر کسی را از منصفین این رئیس النواصب و الروافض دمی و دودی باشد باید که تحقیق
و تدقیق او را باطل سازد و بنده ذمه جوابش دارم و در نیمقام مناسب نمی نماید که کتاب شتر بار سازم
و خیال دارم که شاید نمونه ازان در جلد اول این کتاب کبیر نگرشته القصه یاد ندارم که کسی مناظره چنین گفته باشد
و بالفرض اگر کسی گوید پس در حقیقت آلمشخص میخواهد که از سیدان مناظره فرار نماید و حالش در کتب مذکور
دیده حاشیه ۵ که بنگار و بخواهی بیش بآید میکنند روز سیدان از آنکه بگریز نجوان الشکری یعنی فرار سی مجسب فرار
یکدیگر ان هم مشو و پس نمیدان ازین رو و زیاد باید از بیان آنچه اعتقاد کردن که دوست را از دشمن امتیاز
و پامال سازند المختصر چون چشم انصاف بکشائی توانی دانست که خلاف خلفای راشدین با حضرت حسنین
مجتبی را کسی انکار نتواند کرد حتی که شیعه هم انکار متقدمین هم نتوانند کرد و کما فعل منقولا عن اکابرهم بلی از برای
شان نفی استحقاق را دعوی میکنند و درین ذخیره و جا بجا تفصیل مقوله شان چنان آشکار است که کوه بے
آفتاب رابعه النهار و دعوی خلافت و تصوی که شیعه از روز وفات شریف مینمایند البته خلاف هدایت است و
حال عاد و لا طائل مضمحل است محو رشته و حمایت نخرعه ایشان معلوم است که در زیر لطلان من تخلا بلکه پوچ و بیا
در هوا است دیگری گفت که بیان بکن چه واجب بود بر جناب مرتضوی بعد از وفات شریف ایا واجب نبود
بر او که تعلیم فرمایا بر مردم را که او ست امام در نجا هم بمون قصه را مختصر گردانیم که امامت فعل امام باشد فی نفسه
نه فعل مردم هر چه کهان واجب بود بلکه فعل خدا چنانچه فرمود انی جاعلک للناس اماما و فرمود یا داؤد انا جعلناک
خلیفة فی الارض و فرمود بلا انی جاعل فی الارض خلیفة پس امام نمیشود مگر از جانب خدا و برگزیدان او حنیف
شریعت النسب و طهارت منشا و عصمت در مستقبل را گر میشند بفعل او بیشتر از کردن فعل مستحق امامت و
هر گاه خلاف میکرد معزول میگشت پس میشد خلیفه از قبل افعال خود و چون آنکه مامون این متالها که
آورد و در مایه النزاع نیست زیرا که بالیقین در نیمقامات امر ثبوت موجود است و اینجا ما میگوییم که ماده امامت
و صلاحیت بمه بفعل آلهی ست تعالی شانه و شیعه میگوید که از روز ولادت باید که معصوم باشد اگرچه بعد ازان خود
اظهار کفر نماید بے اختیار بحرت بلکه ضرورت نیز چنانچه ازین اوراق جا بجا پیدا است که الله عز و جل فعالی شده ناند
که صدور آن بکسار از دیگران ابسر حد کفر و شرک میرساند پس داده و صلاح دامادگی آن از جانب خدا ست
مقرون به نص باشد یا باجماع اهل حل و عقد و برگزیدن ایشان و برایه بیعت کاشف آن ماده ست
علت تامه کما مر و ادین ابحاث در مقالات سابقه بالا مزید علیه مندرج شد میمون نامراد از وقات خود و

و مخاطبین صنایع نمود و از کلامش هر دم و بر هر قدم عیانست که بمنزل ذات حکما نمیرسد و مصطلحات
شان را بر زبان می آورد و خود را حکیم می پندارد چنانچه اوائل طلبه در مبادی علوم عقلیه بشبر طبیکه تنگ ظرف
و فرومایه باشند و دیگری گفت چرا واجب گردانیدی امامت را برای جناب امیر بعد از حضرت گفت از این جهت
است که از طفولیت بسوی ایمان خروج کرده اند حضرت و سر ایشان از ضلالت قوم و اجتناب از شرک مثل
آنجناب نمیرا که شرک ظلم است و ظالم امام نتواند شد گفت گوید که زینها اصل بسیار مفید و نفس محکوم که بود که ابعاد اغوا
بذهن قاصر آمد انتهی هم بدلیل عقل نمیرا که اگر حکم کرده شد بر کسی یکبار او حاکم نتواند شد پس حاکم محکوم علیه شد پس فرق
میانه حاکم و محکوم علیه چه و این سخن ظاهر است که در سلسله ائمه باید دید که آن کدام امام بود که مقتدی نشد کدام امام مقتدی
امام نشد نظر امام سابق و لاحق معدا قیاس بر حضرت مع الفارق است زیرا که در اینجا هم تصدیق ست و هم اظهار و اتفاق قلب
و زبان و باید الزام بر اصول اهل فضول مدار علیه احکام شرعی منقول و مفهوم نه هم چنین چنانچه از جامع الاخبار گذشت بروایات
و تمثال حسین پیر و بی یقین بلکه بر اجماع شان نمیرا که در کتب فن حکم کردند بر تنگین بودن سینه تنگ بلنفاق و ابتداء
چنانچه فاضل کاشانی نقل میکند در صافی از جناب امیر که در حق اهل بصره فرموده اند ما کم نفاق و اهلا کم خا
و تکم ختم النفاق و اهل عقل گمان داشته که چون اهل کوفه جلی ذی المجاسن و غیره آن شیعه بودند صدق این اوصاف
ایشان باشند خانه اهل بصره که حضرت امیر در میان خانه ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچه در مجلد اول گذشت
و خدمتی زاید الوصف بجا آورد نیز تا کابر شان بمقتضای حکمیکه النقا بگوشت آمده میگویند که عازل تغییر نیافته
بالنفاق و بر ظاهر است که چون اصل الاصول چنین ست دیگر متفرعات چگونه صحیح تواند بود و از اینجاست که
هر کسی از مخالفین هم میگوید و میداند که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث صدق
واضح شد که مراد از تطهیر کثرت امام اهلبیت نه شرک ست بلکه از همین متعلقات این امور از حقانیت و فضایل
چنان ست که بپندند گمان این فقیر مختفی نباشد و از لغویت شریف تا سال هجرت تحریف تقلید
اصحاب کهف که حال شان بار بار بر روایات احداد مین گفته شد چه خبر بود و کیف که بعد فعلیت امامت
تقیه منهوم زیاده تر خدمتی که از خط تا موس اگر هم دست برداشت بر اقتدا یان که امام ائمه اهلبیت را
چنان ذلیل کردند تا قیامت لعنت مستدل و تقریر عن قریب بل بارها دیگر چه گوئیم که تحمل سکوت نیز بانمیزد و ما
بعد از این معلوم نشد که مقتدی شد و کدام یک بقدمی رسید که ظالم شد و مظلوم کیست تیغ گوئی گفته
که چون شیخین بر مسلک شیعه چنین ست چرا جناب مرتضوی عم چنگند با ایشان چنانچه معاویه مقاتل در
گفت این سوال محالست زیرا که لفظ لم مقتضی وجود ست و لم یفعل نفی ست و نفی علت نمیباشد بلکه
بر اینکه اثبات میباید علی در امر مرتضوی نظر کرده شود که از جانب خدا است یا غیر و اگر اول صحیح ست پس
مقتدی میرا د کفر ست که خدا میفرماید فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ الی آخر الآیه و افعال فاعل تابع اصل میباشد
پس اگر قیام از جانب خدا بود پس افعالش نیز از خدا ست بر مردم تسلیم در مناست بپندند که حضرت

در حدیبیه قتال را ترک کرد و قتیکه مانع شد مردم را از زیارت بیت الله و هر گاه مددگاران یافت و قوی شد
محاربه فرمود و حقتعالی ارشاد نمود وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّٰهِ بعد ازان فرمود بکشتن مشرکین هر جا که یابید
گفت خوب گفتی چون گمان شما این است که امامت مرتضوی از جانب خدا است و طاعت او فرض است
پس اگر جائز نباشد دگر تبلیغ و دعا برای انبیا جائز خواهد بود و در ترک ادای امر از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان ما چنین نیست که او مامور بود به تبلیغ پس رسول شد و لیکن نشان هدایت است مر او را از خدا
و مخلوقات هر که مانع او شد مطیع است و هر که خلافش ورزید عاصی است اگر قوت باعوان بهم رسد باید جهاد
کردن ورنه نفیرین بر رعیت است نه بر او زیرا که آنها مامور باطاعت او بودند بهر حال دعا او در بجا بوده نیست
اگر بقوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج است اگر مردم بجا آورند فارغ شدند ورنه بر کسه هیچ ملامتی نیست
دلیلا و اصیلتا انیست تقریر سیمون خلیفی او اینهم ندانست که خود جناب امیر را وقتیکه در کوفه بود از چنین
باتها پرسیدند و آن جناب منبر عذرهای خود بشمرد و عیب است از صدوق که در بنی امیه هم چیزی نگفت و دعوی
وجود وی نداشت بگوید که سیمون مجال داشت و حضرت امیر چنین افاده نموده الیهگا دلیل و سیمونت بر فضه
اینست جناب فاطمه زهرا شب و روز تا مدت عمر مرتکب علی مرتضی همه خوابها دینی و دنیوی می بیند و بر نمی خیزد
نمی خنید و روی خاصیین بر منبر خطبه خواند و اراده خروج کشتی فرمود کما فی المنتهی و غیر منتهل هذا الکتاب
و سیمون نامبارک چنین میگوید که جناب امیر علیه السلام مامور بود بتبلیغ و نه بامامت و هم بسیار دین ای آخر التقریر جائز که
مبلغ نیست مگر حضرت جناب امیر کما فی ادا سورت التوبة و نه معنی الا وحی الیه و نه شنیدن آن جز حضرت امیر طالب
جمع کردن با خادمات امام رضا که سابق ازین در حال امام نقل نمودیم و کلام سیمون را از همه برآوردن و اینجا تواند دانست که به حضرت امام رضا
چنان بود که این شیعی را حاضر شد قتلش پس بعنایت ایزدی حق بر مرکز خویش قرار گرفت که امام رضا
سننی بود و ایضا مقام حیرت به پایان نمیرسد از آنجمله آنکه اگر اعوان نیافت حالانکه خبر دری نبود و گفتند
مس و غایة الامر بست شخص چنانچه در سقیفه و غیر آن دیده باشند و کلمنی گواهی میدهد بر اقل از ان پس
ضرور افتاد که همه مرتد شوند زیرا که هر بار متخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقعه کربلا واقع نشد
تا امام حسین را زنده دگرفتار انواع مصیبتها بودند و درین دغیرت بنی هاشم همه ببار رفت و حیا نشد و این
مذهب مصداق اشد عذابا و گویا وضع کرده شده و مشهور نیز همین است چنانچه از مختار امام المتقدمین کشف علی
و ذلک هو المقصود از انجمله آنکه مبعوث شده بود امام بود برای رفع اختلاف از است کما مر و ان صورت
نه بست و سبب اینهمه امور از کتب رفضه ظاهر است که امام الائمه بیچاره مقلد مقلدین اصحاب کشف و قیم
بود و آنهم بزعم رفضه کما عرفت مرار اپس در حال عدم اطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و دیگر شنا عت
کبیره رفت بیانش نتواند رسید هر که آفتاب و از آنجمله آنکه نسخه اهلبیت از قرآنجید حاکم رسالت آنچنان است
کما عرفت بیانه و اینکه مثنوی همچنین ظاهر است حرره رفضه و بیان امامت چنانچه دانستی و درین و خیره و دیدی

چنان تنوع کردند که در تقابل آن خدائے را نامی و نشانے نماند تا بنبوت و رسالت چه رسد بجناب
امیر عسر مبر بار با جمیع صفات واجب را بسوی خود کشیدند و وحده الوجود مقصود نبود کما عرفت فی
ابحاث التصوف و از انجمله آنکه میمون را نشرم نیامد که آنجناب را در باب مذکور تشبیه دارد بکعبه منعلم ایمان
امیر المومنین تنها بجهاد قوم عاد مامور شد کما مر و بجهاد دعاصیین او را پیروانگی نهادند که دین را تغییر ساختند
و حلال خدا را بحرام بدل کردند که تفصیل آن بر اصول شان هر جا بالضرورت شدید گفتنی نیست لاحول
ولا قوة الا باالله العلی العظیم الے غیر ذلک من الاعتراضات دیگرے گفت که چون واجب میداند
امامی مفروض الطاعت را بالاضطرار بگوید که آن امام بدین صفت حضرت مرتضوی است نه غیر او
گفت از نجهت که خدا طاعت مجهول را فرض نتواند کرد پس ضرور ست دلالت حضرت پیغمبر تا عذر باقی
نماند میانه خداوند بندگانش مثلا اگر فرض میکرد در روزه و بیان نمیکرد دو مرد می بردند که ماه رمضان است
حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکند از پیغمبر بسوے شان و در هر مقام خانهاے
بیشمار ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن دارد مشود و بر دلیتے نداشته اند بر حرفی گوش بدار دو
رفض را از خاطر برآر تا مانع از شنیدن حق نگردد و پیر دهقانی در آغاز مجلد امامت از کلینی امام الموحدین نقل میکند
که راوی میگوید که با نفری چند نزد امام صادق بحر خازق حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام داد
عمرو بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یارا سے بیان ندارد و فرمود چون نفرمائیم بجا یا ما آورد
گفت شنیدم روزے که در حلقه می نشستید و مردم بر او هجوم میکنند باری اینحال در مسجد بصره دیدم و بعد از
جازت پرسیدم ترا چشمی هست پس خندید گفتم ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میگفتی بدان گفت
می بینم البوان و اشخاص را از ین جوارح می پرسیدم او خصایص آن را نشان میداد گفتم میز دانی
گفت قلب جواب دادم که چون برائے این جوارح امام افشان را آفریده که بالاضطرار بر حجت
باید دارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرو داند اخت نبده میگویم که بلاحظه این حدیث
ضرورت بسوے امام ثابت شد تا برای او بسقیفه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکز خود قرار گرفت
لیکن مذهب رفضه باطل گشت به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایت نتواند شد رسانیدن
امام علم لسان از هزار سال بدریائے غیبت غوطه خورد مهذا نشست امام برای رفع اختلاف ست
چنانچه در بیان وفات شریف جاگزین ذهن سامعین گشت اختلافی امور در زمان امه زیاده شده
و تدارک آن صورت نه بست و ایضا تقیه که اصل الاصول مذهب رفض بود باقی نماند زیرا که اظهار خلاف
نفس الامر ست که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم گسلد و حضرت را چون سفینه آخرت
در پیش آمد قرآن مجید و حدیث شریف را میانه است گذاشت تا آنرا وسیله گردانند و احادیث را بر آن
عرض نمایند موافق قرآن و حدیث نگیرند و مخالف را اند اعتبار ساقط گردانند و آل اصحابرا وسیله

این فیض دانند و مثل سفینه نوح و نجوم آسمان اعتقاد کنند و محمود العاقبت ازین دریا بکنار رسند سیمون
ازین امور بے خبر بود و لیکن علماے رفضه بهجو صدوق در بیان این مناظرات چه اند لیشند و او را
بمرش بدین رسانیدند آرے برای مانند مذهب محدث و اهل قساوت و تشقاوت چنین کس قابل
امجاد امام باید و کسی ازین جماعت هم نمیرسید از مامون که امام الائمه بر اعتقاد شیعه تقلید اصحاب کهف اختیار کرد
او را تقلید حضرت چه امنون شد دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی مانع بود
وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود و بحد بلوغ نرسیده گفت ازینجهت که در آنوقت
همین دو احتمال هست که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر ادعوت تواند کرد و ابراے فرض
قدرت دارد یا نه بر اول مدعا تمام هست و بر دوم قول بارے لازم میشود و لکن تقول علینا آلے
آخر الآیه نیز تکلیف مالا یطاق محالست از شان حکیم بعید هست و اینوقت این متکلمین هم سرفرود
انداختند و تیر و ترکش در باختند و از مناظره میمون مجیبے و مفرے نیافتند و این کلام نیز بعنایت یزدانے
بس سهلست چون مناظره در میدان اهل هست و کار ابو لهب و ابو جهل که بر حق صریح پشت پا زدند
و پنج دین و انصاف را بر کنند لاعلاج و رد و قدح صلات شان حقیقة غیر محتاج گفتگو در اصل چنین
هست که گر فتیم که اسلام جناب امیر مثل صدیق از قدیم هست و میان اسلام هر دو تا خیر روزی یا قلیلے
ازان باشد بر آن باشد باشد و لیکن قوله‌ای غیر متناهی که بر کوشش صدیق ترتب یافته کجا و تقلید اصحاب کهف را بآن مشوبات چه نسبت هست که بارها ازان دوسه حرف مبین گردید و حضرات الله الله جلا
آن داد انصاف دادند که انکار فضلیش نتوان کرد انصفے را اهل علم نیک میدانند که اطفال چون
بهفت سال رسند امر نماز باید کردن و ضرب و شلاق نمودن وقتی که بده سال رسند و نگذارند بهانه
در نیجا بحث میانه اطفال نبود بلکه میانه علی مرتضی و ابو بکر صدیق بود که اهل نفاق ما چار شد حدیث کالشمس
را ائمه متاخرین می آرند غلط گفتم بلکه شخصے رئیس اهل نحوست یعنی سعد بن عبد الله قمی آنرا بر اساسے
سقد سه شان ساخته و گفته کیکی از نواصب میگفت که چون حضرت سید است که کار دین اسلام را ابو بکر
ترقی گیر داد و را همراه خویش گرفت و علی را در خانه گذاشت که اگر کشته شود حرجی در اسلام و دین نیست
بعد ازان از من پرسید که شما میگوئید ابو بکر و عمر اراده کشتن حضرت معلم کردند و در راه پر خطر و بهانداختند
نامانده شریف بر مدار است بگو ایمان ایشان بطیب خاطر بود تا مجبور و اکراه متحیر شدم و نزد امام رفتم الخ
القصه چون مامون همه را عاجز کرد اینند فرمود شما اعتراضها بر من گرفتید اجازت میدهید که از شما چیزے بپرسم
گفتند بسم الله بپرس هر چه خواهے فرمود ایا در حدیث نبوے صلی الله علیه وسلم دانسته که هر که بر من دروغ
گوید عمدًا باید که جاے خود اماده کند در دوزخ همه گفتند بلی فرمود اینهم روایت نموده اند که هر که گناهان
فرزند صغیر یا کبیر یا از مادر دین خود گرداند و بر اصرار ازینجهان بگذرد همیشه در طبقات جهنم باند گفتند راست

و درست فرمود و خبر دهید مرا از کسیکه بر گزیند کسی را خلیفه برای امت او را خلیفه رسول تواند گفت
و از جانب خدا تواند دانست حالانکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویید تواند شد ظاهر شود
مکابره شما و اگر گوید هرگز نتواند بضرور افتاد و اعتقاد اینکه ابوبکر خلیفه حضرت بود و نه بود نه صواب
خدای عزوجل بلکه شما را مقر آرد بر پیغمبر دروغی شدید و نیز خبر دهید کدام سخن ما صادق است که
حضرت رحلت فرمود بدون استخلاف تا آنکه ابوبکر خلیفه حضرت است بر دو قول متناقض صادق
نتواند شد و اگر یکی صادق است البته دیگرے کاذب است پس از خدا بترسید و تفکر کنید بر خویشتن
و تقلید را بگذارید و از شهادت اقرار نمایید بخدا قبول نخواهد کرد خدای عزوجل مگر از کسی که قول و
فعلش مطابق باشد و داخل نشود مگر در آنچه یقین در آن دارد که حق است و در ریب شک نیست و
مصر نبودن بر آن کفر است بخدای عزوجل و صاحبش در دوزخ باشد و از نیم خبر دهید مرا که اما جائز است
آنکه نجرد کسے بنده را که چون او را خرید او را قاے شد و مشتری غلام او گفتند شاید شد این صحیح و پس چگونه جائز شود
که اجماع کنند بر شخصے و خلیفه سازند او را او خلیفه شود بر شما باید شما را بر او حکم را نباید باز او را خلیفه رسول گردانند
باز چون غیظ و غضب آید شما را بر او قتل کنند او را چنانچه کرده شد برای عثمان شخصے از ایشان خواهد
سببش آنیست که امام وکیلست از جانب مسلمین بشرط خشنودے تولیتش میکنند و در وقت غیظ و
غضب او را معزول میگردانند یا مون جوابش فرمود که مسلمین و شهرها و بندگان برائے کیستند گفتند
برائے خدا گفت پس او ولی است خدا که وکیل کردند بندگان خود را و بلا دخود را از غیر خود و زیرا که باجماع
امت ثابت است هر که احداث کند در ملک دیگرے چیزی را پس منا من خواهد شد و احداث او را
درست نخواهد شد اگر کند گنهگار خواهد شد و تاوان خواهد داد باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند هیچکسے را خلیفه نکرد گفتند این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت بود
گفت پس ما مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
چرا مردم در پے استخلاف شدند بعد حضرت حالانکه ترک کرده بود و ترک فعلش ضلال و محال
که باشد خلاف هدایے و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابوبکر چرا نص نمود بر خلافت عمر و حضرت
نکرده بود پس چرا عمر خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش گمان دارید که حضرت خلیفه نکرد
و عمر ترک نمود چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نکرد چنانچه ابوبکر نمود و امر سے ثالث برگزیند پس بگویید کدام یک
جواب بود و اگر درست گویید فعل حضرت را بتطبیه ابوبکر لازم شد بیقین در یقینه قولها و نیز خبر دهید مرا ازین
دو کدام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود در شش ماه استخلاف که بعضی بجا اورند فیز خبر دهید
که ترک استخلاف هدایت بود از رسول خدا و نیز معزول و عزیدے پس هدایت شد پس گمراهی و غوایت شد
گمراهی و غوایت شد بین که کسے بجا اورد و باختیار آن صواب از وفات حضرت تا امروز اگر گوید نمیدانم

پیشتر ضرور دانستیم ضلالت را برای همه بعد حضرت واگر گویید بلی تکذیب کردیداست راه باطل شد قول شما
الوجود الذی لاید فع وینیز خبر دهید قول ایزد سبحانه که آسمانها و زمین از برای کیست بگوای نبی برای
خداست الزاست ست یا دروغ گفتند عین صدق و صواب است گفت ایا نیست ما سوای خدا برای خدا
که محدث و مالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذهب شما رفت و گذشت یعنی بر گزیدن خلیفه که فرض میکنید
اطاعت او را و عمل بخلاف محتکم و هو متقول از ذا بے الاغزال و یل بر ای شما ست اتقه ا لکنید بر خدا که
و بالش پیش آید شما افتراچون رو بروی خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه افترای
شما باشد عمدًا حالانکه حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دیده و دانسته باید مقرر کند جای خود
در آتش باز مامون متوجه بقبایش شد و دست بر داشت گفت خدایا من خواهم ایشانرا بجا آورد م انیست تقصیر
امام المتکلمین رفضه قاتل حضرت اهلم ضا که این نواصب بی حیا خصوصًا تمی رئیس این قوم مورد
ملامت و لوم و شمن اهلبیت رسول خدا که با فتخار تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانستے در حدیث
اقتدا قصوری از دسر زده و هر گاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشند از تلامذه شاگردان این قوم
صدوق الکذوب خواهی دانست که برساخته و پرداخته مامون میروند و زینهار خجل نمیشوند و بسوے
مقر اصلی خویش میدوند که او دو امام معصوم را بزهر و شمشیر کشته اگرچه دیگری با عجاز و حراست الهی او جمعے
بر نداشته و مدتها از بقیه کامر مجملاً و مفصلاً و با وجود بسیاری از نصوص نبویه علی صاحبها الاف الصلوات والتحیه
که فلانی فرزند مرا خواهد بقتل میرساند و آن غریب و مسکین را خواهد کشت نظر بتشیع و پیشتی او این نواصب
در حق او مختلف شدند فَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَفِي كُلِّ بَيْدَاءَ يَتِيهُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
اکنون جواب هذیانش مجملاً و مفصلاً گوش بکن و تعصب خود را و کمی فراموش مخفی نماند که درین عبارات نهایت درجه
خبط مامون منظور میسازیم زیرا که چون کتب اصول و فروع بینی خواهیے دید که بسیاچیزها ست که حمل و ترک
آن برابر میباشد و بسا اشیاست که گرفتنش بهتر ست از ترک آن و بالعکس و کردن یا نکردن برابر و ادراک
مصلحت و عدم آن موقوف ست و هر گاه کتب حدیث و سیر ملاحظه کنی واضح تو اند شد که حضرت در بعضے
از جنگها رفت و در بعضی خلیفه ساخت و همچنین تابعین را برای عمده قضا و افتا و تعلیم مسائل فرستاد
پس ایشان را نیز اختیاری حاصلست که هر چه مصلحت در ان بینند هر گز نبینند و نبز خواهی یافت که بیشتر
امور را خود متکفل شد در زندگے و برخی را بر یاران خویش بگذاشت که بعد از وفات بجا خواهند آورد
مثلاً جمع و تالیف قرآنیکه مجموعه مستدام و اصل همه ادله شرعے ست و جمع کردنش بقدر نزدیکش
زحمات بود و حضرت بر طبق فریقین تالیف و ترتیبش بر توجه اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
داشت وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا پس مصلحت دران دانست که خلافت را بطور راز مکنون فرمود و اتفاقًا
بطور بشارت خلافت شیخین را بر زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالآخر معلوم شد که اصحاب را

پیراق طلبیده واز وصایا انچه با خلیفه مطلوب بود فرمود و نامش نگرفت ع رموز مملکت و ملک خسروان
داند و چون عصمت باتفاق حاصل بود حتی کذا امر و زد اهل تلونات کو خلاف آن در قلب خویش
داشته باشند بگر بزبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت تقیه نداشت اگر میمون باحاطه جهالت عجب
چند بر دامنهای اصحاب فشاند هرگز بر آنها میرسد بلکه قلبشان بهرهٔ کلفت حاصلست که حضرت از روز
مبعث گاهے در رنگ مخالفان نیامد همیشه مثل نباحث توحید و معاد جاری ماند الا اندرو ذاکر
آدمی بیماری و عوائق دیگر هم دارد و جناب امیر در تقلید اصحاب کهف و رقیم چه اندیشید کما مر فی الاصول
و در حالات متوسطه نوبت بکجا رسید و در قرب خدیر با بعضے رنجیدگے بهم رسید پس حضرت بخاطر دارے
جناب امیر کوشیدند و در اظهار وجوب محبتش کوشش بلیغ بتقدیر میرسانیدند لیکن مفاسد نصب تعین
گردانیدند حتی استعفا از رسالت نمودند رب العالمین بجاے زانت و ای پیغمبرے و استحکام خلافت
شیخین هزاران ملایک را فرستاد تا فاز غطی مکمل گردند بعد از آنکه شاه و مهران برزمین افتادند و مأتم برپا
شد و همان امر مستقر ماند انچه سرور عالم اندیشیده بود تا مدت پنجسال در خلاء ملا باطاعت خلفا ماند
و بعد شهادت ذی النورین فعلیت خلافت را بر بیعت اهل بدر معلق نمود اگر نهج البلاغت را بینے
زینهارات طریق اهلسنت خواهی یافت و در سفرهای جناب امیر بهر شوت ستانے این مدعیان دلاپچان
دستخط را سفید گردانیده بودند که امیر را بدست معاویه بسپارند و بالآخر تحکیم رد داد و از خاطر میمون محو شد
که زمین و آسمان با در ملک خداست تقرر حکمین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصب و خروج
را تقویت بخشید و حسن مجتبی صلح بر گزیدند حضرت شهید کربلا و جرا لفی بر زبان آوردند و هر چند از جد امجد
حکم عجلت میرسید رخت سفر بسوے بلاد دیگر بر بست باز اختلاف اهلیت تا حجر اسود و مرفوع شد و سنان
زدند شهید با امام باقر انجامید آیا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافیات اصحاب را در استخلاف و حدوان
بار بار آورد و بخنا خورد و خلق خود بدرید با یستی اورا عاقبت اندیشی نمودن نه زبان خود در باره مطاعن
شیخین مطعین بر گشودن که هر چه کردند در وقت خود با عین مصلحت بود که اصحاب را و تدابیر و سیر انسان
را بسنجند با این زبان دراز بها که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه بر بالا که اینقدر
بالاتفاق میانه او مجتهدین مسلم است که المجتهد یخطی و یصیب و خطای او هم خالے از اجر نیست و مستحق
اجتهاد بر آنها حرام باشد برائے شان غور و فکر باید کردن که عصمت بعد از چنین اختلافات و تقابض
کجا باقے ماند فتدبر ازل الدین و الارکان بالیقین پس در ماده و فضائل امامین همامین اگر تقریر را تقلب کنیے
یقین ست که اگر ماده حیا اندکے هم داشته باشند پیروان او در مذهب نتوانند سر بر داشتن پس مطابق
تقریر شان توان گفتن که روایات بسیار و احادیث بیشمار ست پس بالضرورة البته از سه حال خالی نیست
یا همه حق ست یا همه باطل یا بعضے از ان حق ست و بعضے باطل اگر چه حق ست باید که همه باطل بود زیرا که بعضش ناقض

واگر ہمہ باطل بود بطلان دین واندراس شریعت ضرور افتد وچون این ہر دو باطلست شق سوم
عیان میشود کہ برخی حق وبرخے باطل پس البتہ دلیلے باید کہ معین کرداند کہ از انہا حق چیست تا اعتقاد
بنفی خلاف آن بجمول انجامد ودرو ایتیکہ در مناظرہ با امامت آن دو بزرگ توان آورد اینست کہ ہر دو امام
اندخواہ ایستادہ باشند خواہ نشستہ ومقصود اقتدای ہر دو جناب ست یعنی تمامی امت را باید اقتدا
ایشان کردن کہ ہر چند ظاہرش خبر باشد مگر مقصود امر باقتدائے شان ست تا مہدی وسیرت شان
راہ یابند پس گفتہ میشود کہ معاذ اللہ آنچہ ذکر کردی باطل ست اولان فی انفسہا بیانش آنکہ حضرت
احکم الحکماء بود واصدق الصادقین چگونہ عقل تجویز کند کہ حضرت امر فرماید بمحال وامت را بر انگیزد بہ
تدین بامور متناقضہ وسیئش آنکہ این دو برادر خالے نبود ندازانکہ متفق بودند از جہت تا متخالف ہر اول
باید کہ واحد باشند در عدد وصفت وصورت وجسم واینجا لست کہ دو کس از ہر جہت یکی باشند واگر مختلف بودند
پس اقتدا بہر دو چگونہ جایز باشد واین تکلیف شد بالا یطاق زیرا کہ اقتدا بر یکی خلاف دیگری ست ودلیل
بر اختلاف شان انیست کہ حسن مجتبی رضی اللہ عنہ وقتیکہ دولشکر متقابل شدند با معاویہ کہ از کفار عرب بودند نیز
صلح اختیار فرمود وتن بخلع در داد وجناب شہید کربلا قسم شرعی خورد کہ اگر دینی دشمنان ناپاک مرا
پاک می برید بہتر بود از سیفعل کہ بر آورد وایں در حقیقت بعد چند بے خنجر بگلوی من راندنست
اے غیر ولک من الوجوہ الموجبہ للاختلاف وقس علی ہذا اقتدائے جناب امیر را باتباع حضرت رہبر
وآن دیگران کہ حالات شان مجملا مذکور شد از حضرات ائمہ وکسانیکہ در حکم شان ہستند وحضرت رسالت
بر شہادت شان افتخار فرمودہ وبر سیکسی شان بر روایت اہل فسادت گرایستہ وبر محبت وولای شان
زیستہ بعد ازین تمہید وتنبیہ طلبہ علوم بر انیچنند کہ ہر گاہ او نے امعانے نمایند بالیقین رسالہ صدق را
کہ از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کردہ وبرائے قوت روحانے خویش تا قیامت یادگار گذاشتہ
از آغاز تا انجام ہمین عنوان قلب نوانند کرد واگر اشتیاق جواب ہر قول قولش میخواہے آنہم بعنایت
ایزدی ممکن الحصول ست فقیر خبر دہید مرا کہ خود کسے را برائے امامت بر دارند وگویند کہ او خلیفہ
رسول اللہ ست جوابش آنکہ در کتب فریقین اینمضمون در احادیث وارد ست کہ ہر گاہ بیعت کردند
بایکی دیگرے مدعی امامت شد فاقتلوہ کائنا من کان واین احادیث را مجتہد الزمانے در ہمین کتاب
آورده بگمان آنکہ مخصوص ومحصور اند در احادیث سنیان حالانکہ مثل جاہای دیگر دانستے کہ تصفح
او قاصر وتتبع او ناتمام ست آری فرق ہمانست کہ بار بار گفتہ شد یعنی ذو الوجہین ومطابقت قلب
وزبان ومقام حیرت اینست کہ مامون احادیث حضرت یاد داشتہ نہ آنچہ از جناب امیر تو جا بجا باستفاضہ
رسیدہ کہ مشورہ خلافت نیست بگیر برائے عظماء ہر گاہ بر مروی گردانند امام میشود مرضی الٰہی میگردد واین بحث
ورین فخر رہ بانواع تقریرات لال ست کہ ہفوات امامیہ وزنادیلا تشن بجوی نمی ارزد واز ان معلوم میشود

که کلام مرتضوی اقتباس احادیث نبویست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس چنانچہ او خلیفہ شود و قتال
با شخصی درست گردد بعد بیعت و اجماع شان که سر از فرمان بتابد پس حیرت مامون میباید که بیفزاید
نیز اگر متحیر بود که این مختار اصحاب خلیفہ حضرت چگونہ شد و در نیجا باد صف خلافتش از حضرت و جواز
قتال با شخصے مذکور انیم بہ ثبوت رسید که میمون بر ضای خدا اعتراض می نماید پس مخالفت با قوانین شرع
در بالا گردید و فائدہ عدم نقص که از افادات کتب شیعہ مثل قصیدہ حمیری ظاہر شد آنکہ اگر کسی منحرف
شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن انسب نمود و ابو بکر صدیق این کجا رتبہ داشت
که ہر که عصیانش در زر و جہنم رود و انچہ از وجوہ ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد از ین او در این
باب دخلی و شرکتی باشد که میدانست که میزان با قے نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
بود است که امیر المومنین بعد از دیدنش بحیرے شد و میفرمود که از کسے نتواند شد چنانچہ قصہ ازان در زین خبیر
ہم دانستہ باشی بالجملہ چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف ست انچہ بران متفرع شود ضرور است
که انہم مختلف باشد بلکہ اگر متخلف نباشد موجب حیرت ست و از کتب فریقین چنانچہ درین کتاب
جا بجا نمذکور ست ظاہر ست که در بارہ تامیر اصحاب گاہی حضرت نص فرمودہ گاہی باختیار اصحاب
خود گذاشت در ورری که لشکر بجنگ موتہ فرستاد زید بن حارثہ را رئیس گردانید حالانکہ حضرت جعفر طیار
برادر بزرگ جناب امیر علیہ السلام از نو واحد مودران لشکر موجود و بعد از ترتیب تامیر که فلانی بعد فلانے
باشد اختیار داد که ہر کرا اہل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و با طاعت او بکوشند و بہیچان
بوقوع پیوست پس انچہ شیخین بجا اورد ند ہیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف انتظار
در امور یکه مرکز دایرہ امامت ست از جہاد و انتظام بلاد و در نہ اعتراض شیعہ بحضرت راجع شود و برائے
مامون خصوصاً لقد ایمان باقی نماند و در نیمقام اہلسنت را باید سوال نمود ن که جناب امام حسین
بعد از صلح امام حسن لو جز انفی الخ چرا فرمود و در اصلی نشد و این صلح را سبب شہادت خود دانست
که شرح آن از کتب شیعہ خیلے طویل و عریض ست حتی که دست سخن در از کردہ اند و نظم و نثر
در آن مرتب گردانیدہ باز بے انصافے شیعہ در میزان عقل سنجیدہ شود که شیخین را قاتل امام حسین
قرار دادند و از سبب اقرب دست بر داشتہ اند در نیجا ہم ظلم و عدوان و نفاق شان بدستور قدیم
عیان ست تکلیف که چون عوانے را بر بخشانے مدح امام حسن در بارہ صلح مذکور نص حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہے یافت پس لازم نیست بلکو که اعتراض حضرت امام حسین بلکہ انکار
و ہتوز عصمت ائمہ ما بین ہمہ شیعہ بر جای خود ست و اگر این دفتر در بارہ ارکان اربعہ منصوص
ائمہ کہ اف الکلیتے بار کنی چنانچہ گذشت ہر یکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و بیمار
مامون باد صف احاطہ جہل و نادانے در جوش و خروش ست و صدق الکواذب بر تحریر و تقریر

بنا بر شدت رفض مثل ابن طاؤس می رقصد **قولہ** و نیز خبر دہید الخ مارا نیز باید خبر دادن
کہ صلح حسن مجتبیٰ صواب بود یا تشنیع حضرت شیخ کہ بلا مراجعت کتب شیعہ بتقریب رعایت ادب فیما بین
ہر دو برادر مذکور ست کہ روزی میانہ امامین بحثی بود قوع آمد من بعد کسی گفت کہ ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود کہ در حدیث آمدہ کہ ہر کہ در اصلاح آغاز نماید اول در بہشت
داخل شود پس نمی توانم کہ از برادر بزرگ در بہشت سبقت کنم امام حسن شنید و نزد امام حسین
برای اصلاح قدم رنجہ فرمود و لیکن باتفاق شیعہ بر آنست کہ سبقت **قولہ** خبر دہید کہ کدام یک افضل بود ترک
کہ فعل شریف بود یا بجا آوردنش الخ شمار ا باید اعلام فرمودن کہ ترک جدل و جدال و قیل و قال
در فدک افضل بود کہ از امیر المومنین صدور یافت حتی کہ بیعت جناب فضہ پاک بگذاشت
و گوشہ بر گزید و در خلافت رعایت آن فرمود و امامیہ تا امروز نزد عقلا در آن دست پاگم کردہ اند
یا غایۃ السعی در بجا آوردنش کہ جناب سیدہ با ہتمام تمام در مسجد شریف رونق افزود و برای
خطبہ طویل و عریض کہ در بحار الانوار و دیگر کتب مفصل بیان کردہ اند و در حل لغاتش سعی بسیار
بتقدیم رسانیدہ اند بر منبر بر آمد و با وصف نوشتن فارغطی آنہمہ مجادلات را بر گزید و وقت را صائع
فرمود و خالفت وصی مطلق اختیار نمود و این امر را پایمالے چنان وثیقہ در ردحی تواں گفت
یا لفظ حسبنا کتاب اللہ کہ ایمان بدان کار ہر مسلمان ست و اتمام حجت کار ہر دان
میباشد باطور لسنوان چہ جای ارادہ فوج کشی و مصارعتہا و میدان داریہا کہ ہر جا تفصیلش
مناسب نماید فاعتبروا یا اولی الابصار ما فایقول فی الک الحارتم با لتکرار و انیم بر دہ میمون و مقلدین صدوق
ایشان ماند کہ بیان فرمایند کہ این امور را جناب فاطمہ زہرا احداث فرمود یا ائمہ معصومین علیہم السلام
کہ بود و مقلد کدام و این تقصیر در امت مرحومہ ست ورنہ از کتب شیعہ عیاں ست کہ در زمانہ
پاشانے دختر حضرت شعیب کہ زوجہ مطہرہ حضرت موسیٰ بود خروج را بر وحی آنجناب ایجاد کرد
کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیرہ من الاسفار **قولہ** خبر دہید کہ چون ترک استخلاف
از حضرت ہدایت پناہ شد و گردنش از دیگرے ہم ہدایت بود پس ہدایت ضد ہدایت شد فضلالت
را ہیچ نشانے نماند و آن خلاف اخبار قرآنیست یضل من یشاء و یہدی من یشاء عرائے
صراط مستقیم و ما یضل بہ الا الفاسقین الے آخر الآیات ما میگوئیم کہ آنمنوائے جناب
امیر المومنین و انگاہ مثل حسنین علیہما السلام فی البحار و حق الیقین ہدایت بود و ما چنین کلمات شنیعہ
در حق امیر المومنین بتصریح تمام بر زبان آوردن نیز ہدایت است سرور اجداد بود و عموماً یا خصوصاً
برای معصومین پاک اعتقاد اکنون ضلالت را نشانے جز جا بلقا و جزیرہ خضرا کجا باشد کہ ممالک
محروسہ و مقبوضہ غایب الدار الحاضر فی الامصار ست و زبان ساکنین آن بمقتدا نہ امیر سدد کسے

اشتراک الفاظ را در آن نامی اثری نمی بیند کما فی الکافی و چرا چنین نباشد که او هنوز بیاض عثمانی را در آن تلاوت می فرماید نامه آسمانی و کتاب جاودانی یعنی نسخه اهلبیت رسول را نمی کشاید و خوشه ازان نمی چیند استغفر الله مما تفترون بالجمله اگر کاریکی را درین انتساب صواب دانند خطای دیگری و بنالش نمیگذارد و در اگر بر دروغ صواب گویند مکابره صریح است که میمون خود بزبان می آرد و درلزوم این مکابره بدایته دلیلی در کار نیست خصوصا بعد از اجازت دادن سید یعنی حدیث نبوی ان لو تمروا و ارشاد مرتضوی اعنی فان اجتمعوا لم یقتلوا عهم علی بیعت السید الی آخر الاستیفاء و قول التقاریر و اسقاط الالزام الضعیفه و اتفاق الرفضه علی نقل صاحب هذا الکتاب فی تالیفاته مثل علل الشرایع النینفه ان الامیر الکبیر ما ادعی امامته و ما ناظر هم و لو جاز هذا بمثل ان جمیع ما فی نهج البلاغه الذی کتبها الامیر و بقیة آل العباس و ربیبه الطیبه النظیفه هین نزل الکتاب لتحتم الامر علی من بعث الی الجن و البشر قول الله جل و علا قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله صادق ست یا کاذب مخالفین گفتند در صدق آن ریبی نیست فرمودکه پس در بطلان مذهب شما انتظاری نماند که برگزیدن خلیفه در اختیار بندگانست و فرض گردانیدن طاعت او و قتل کردن چون از عزلت انکار نماید ولیکن حضرات ائمه آنچه درین باب فرمودند شیعه در روائی و کافی ضبط کردند در ردخرافات میمون جواب کافی و دوای بست شافی که امر نصب مشترک است میانه شما و مخالفین ولیکن آنها اطاعت و انقیاد بجا آوردند شیعه رو برتافتند کما مر پس آخرین فروعش و دنیا خر قول تر التصدیق کنیم یا حضرات ائمه را و بریں قدر چه موقوف هر قدر که غور کنی غفلت و تعصب و تظلم شیعه مدعین مزید دلالت از قرآن مجید ظاهر میشود و حق تعالی در بارهٔ ناشزه فرمود که فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَصْلِحُوا ذَاتَ بَیْنِکُمْ و اهل بیت و مفسرین قوم مکرر در ایات تفسیر آیات می نویسند گفتند که هر چنانچه ایشان گویند باید عمل بران کردن قس علی هذا بعد ازین در راست بگوکه آنانکه حضرات امیر را برابر انگیختند هر چهار دوبار هادتخالف دادند از شیعه بودند یا از اهل خلاف ما هلکوفه چه مذهب داشتند که بعد واقعه یا اسیدی آغاز کردند و اهلبیت گفتند اکنون بگویید که خبر شما را که کشته و بدین مذلت رسانیده و از رفاقت باز شهید فرزند حضرت زین العابدین که پاره و حشش آنقدر از احادیث سیف برگذشته که اعراض و زیاد و ملقب بر دافض که از شیعه نشنس کمر قدمای شیعه شکسته کما فی مجمع البحرین که نام قوم گردیده و دلیل مقلدین صدوق و رئیس المتکلمین میمون قسم میدهم که آن سطر و دکه امام رضا از زبان خود خوانده و دلیل الطاعت گفته و در اثبات هر یک اهل گشته بر جمهور امامیه چنین حقی دیگر که بوده و حاشا که اصحاب کبار که بیعت ذی النورین کردند و در اریکه خلافت نشاندند کسی از آنها او را کشتنی شود بیان کنید که طلحه و زبیر و غیرها از حواریین و اصحاب سید النبیین بودند یا نه که قتل قاتلین ذی النورین را طلب می کردند

و مائید مدعین قصاص می نمودند اگر از یاد شما نسیا منسیا شده باشد باز نقل و حکایت مختصر از آن شنید
جهد باید نمود ۵ از آن پس کنانه بنامی رسید که بودش عمودی بکف از جدید از آن گرز را
بر سر پیشوا ما که از صدمه او در آمد زجا مقارن بآن تیغ الماس فام بر فرق دیگری مرد جهان بنام
پس آن لاشه را جمله کینه ور آن گرفتند از چار سو در میان بضرب دم خنجر و تیغ تیز نمودند اندام او ریز ریز
و ایضاً صد ها حدیث در کتب معتبره قوم بدان ناطق ست که الله هدی فرمودند که مراد از
قتل انبیاء در کتاب الله این نیست که بدست خود کشتند بلکه اسرار شان را فاش کردند سبب
قتل شد شما بر دینی هستید سر که آن را فاش کند خدا او را دلیل کرداند و هر که اظهار نماید بار القتل
عمدی کشد نه بقتل خطا که چنانچه کلینی و صافی و بحار و شرح احادیث پر ظاهر ست عجب دارم از گروه
بی شرم و حیا که این مذهب را از مشرق تا بمغرب رسانیدند و اصول خود را ندیدند که موجب وبال و نکبت
و اخروی بر ایشان بسبب قتل ائمه هدی گشته ذالک هو الخسران المبین و اگر دفتر لزوم کفر قوم
بر گشاییم که پهلو با لزام شاید بلکه از آنهم ترقی نماید خواهی گفت ۵ مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر
ما بچندان و رادل وصف تو ماند ایم ۱۲ منه در کتب طائفه رفاضل فخار شان در افضلیت جناب
امیر المومنین بار بار دیدی که حضرت فرمودند یا علی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی
تنزیله حالانکه این حدیث چنانچه دلیل افضلیت جهاد حضرت ست حکم میکند بافضلیت جهاد خلفای
متقدمین نیز زیرا که جهاد شان هم بتنزیل قرآن مجید بود فکیف بعد الجمع و الترتیب و اگر گویند که جناب امیر
کی نیت و جهاد کرد و اجتماع مبرست از انفراد و بسیشتر آنکه هزار جا از نصوص ائمه دانستیم که فلان
آیت چنان نازل شد و جا مین چنین تصرفات کردند چنانچه از تفسیر قمی و کتب اصول مثل کافی
شاکر داد و اضح ست و چند آیت درین نوع معدود ست مثل ارکی و ازلفی و مستخف بالیل
و سارب بالنهار و علیه و علی رسوله الی غیر ذالک مالا نهایة له پس از تقیاس هر چند نظیری باشد لیکن
برین اصول بدیهی گفته پس جهاد جناب مرتضوی چه حیثیت مذکور و جهاد شدهم پر بان اهل جمل و هم
با اهل صفین و در حصول افضلیت رهی نماند گوئیم درین تقدیر سر قطع نظر از انکه خطای حضرت لازم می آید
زیرا که با بیستی هر دو را ذکر فرمودن کار بنجا چنین نیست که مقتضای حال اجتماع دو ضد باشد و بر یکی اکتفا
ورزند و آنهم ادنی جهاد حضرت منقول شده و سمون فرقها معمول بار بار میگوید پس آنچه ازان واضح است
که هر کسی که فعل احدی را افضل گوید از کار حضرت او کافر است و هو الموجب گاه در آیت نسخه اهلبیت یعنی ائمه
بنی از کم من التیکم که در صافی هم تحریف مذکور شده نظر کنید خالی از فائده نیست که افضلیت ایشان
بر ائمه قریش به ثبوت رسید و تقریر یکه شیخ حلی امام اعظم شما نوشته متبعین خطوات شیطان نوشته در حدیث منزلت
از احادیث شیر خوارند یعنی من فضلنی الی آخر التقریر نموده باطل گشت و جرم مفضل لازم نگشت

ونیز لزوم کفر قوم کہ سخن مدآن لود بوجہ دیگر ست کہ جمیع مفسرین الملق ہر جا کہ راہ اعتراض ملاحدہ
وزنادقہ بسوی کتاب اللہ می یابند جوابش عقلاً یا نقلاً مرتب میکنند و بیخ آن میکنند در ضمن
مفسدین فی الارض را بند مے فرمایند بخلاف مفسرین رفضہ کہ اعتراضات الرفضل محیا میدہند یعنی
ائمہ ہدا التقلیط ما در ات قرآنے میکنند و آنرا معطل و مہمل میگزارند چنانچہ در آیت سالبقہ کہ لفظ
لیل و نہار در آن واقع ست وقس علی ہذا والبتہ این شان کفار ست نہ اہل اسلام و ایمان پس
اہل افترا یقیناً کافر باشند الزاماً چہ جاے آنکہ قول بتحریف قرآن مجید موجب کفر حقیقی باز مزید حیرت
انیست کہ میمون با وجود اختیار مذہب تشیع بیکہ یعلم ما فی السموات والارض را برای ابطال
اختیار دلیل مے آرد و مذہب جبر اختیار میکند و مجتہدین از ہمہ مذہب الکار شدید دارند و صاحب جواہر
پیرو ہمانے خیلی متحیر میشود از اینکہ کسی شیعہ مذہب دارد و چنین گوید و چنین داند و اگر این آیت
دلالت کند بر انچہ میمون گفت اختیار بندگان در ایجاد افعال کجا باقی ماند عموماً الغرض ہفوات و
لاف و گزاف میمونے را نہایتی نیست و ہمت مردم قاصر ست از استیعاب آن بدلائل
پس باید کہ بر دعاے حضرت ابراہیم علیہ السلام قصر کنم و بہ تلاوت آیت قرآنی اکتفا ورزم ربنا
اجعلنی مقیم الصلوٰۃ ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین یوم
یقوم الحساب واز آنجملہ بحث تصوف کہ وعدہ ذکرش در خاتمہ برزبانم رفت لیکن چون مقامے
مناسب تر در مقالہ عاشرہ پدید آمد کہ کتاب بر آن مختوم ست گرد انتظار خاتمہ نگردیدم و ہر چہ
فراہم بود در ذہن پارہ ہاے قرطاس در لیغ نکردم و از انجملہ وعدہ بحث روایت خائناً غادراً الم کہ بعدم
بیانش بعلت ہر تمام ہر زبانم رفتہ بود اکنون تفصیل مغدراتش نزد عقلا چنین ست کہ رسالہ
مختصری متعلق بحث آن از تالیفات رشید المتکلمین نور اللہ مرقدہ در سفر اول دہلی دیدہ بودم
و لقلش بر داشتم و تا مدتی بنجالہ ماند کہ اگر فرصتی یابم شرح آن بہ بسط و تفصیلش نویسم و انچہ در کتب
شیعہ از اولین و آخرین در ین نزاع بکتب معتبرہ محقق ست بیان کنم تا بدانی کہ اصول و فروع شان
ہمہ سوختنی ست و بجوی و دانہ خرد نیاند و ختنی و خاکستر اینطور اصل مذہب رفضہ را بر می اندازد و دشمنی
عبد اللہ بن سبا یہودی برابر میسازد اتفاقاً بعد از زمانی قبل ازین وعدہ در رسالہ دیگر مبسوط و
مفصل از نظرم گذشت کہ جناب موصوف داد تجرد تکلم دادہ و حاجت تقریری و تحریرے
باقی نگذاشتہ و چنان پندارم کہ گنتوری یارای قیل و قالے بعد ازان نیافتہ و تیر و ترکش ہر دو را
بمیدان مذکور در باختہ و سکوت تام ورزیدہ باز کہ بحث و اعتراض نگردیدہ چنانچہ شہادت
سکوت او از ضربت حیدریہ سمت وضوح دارد پس اکنون ز ذکر آن ایجاب مغدر گشتم من غیر
التفصیل علاوہ ان یرجع الیہا بانیہ اگر حقیقت آن از من پرسے انیست کہ از مشاہیر کتب رفضہ

مضمون آن ہر سہ لفظ بلکہ زیادہ بر آن نسبت بجناب امیر کرم اللہ وجہہ بشہادت حضرت
سید ہ نساء عالمین از کتب رفضہ بے دین وقت تالیف رسالہ قدیمہ چنان برآوردم کہ اصل
حاجت را مثل رگ جان رفضہ منقطع گردانید بلکہ بطریق اولے زیرا کہ کلمات طیبات بضعہ پاک
بشہادت معلوم یقینی ببراہین عقلیہ ونقلیہ بر اصول موضوعہ شیعہ قطعًا منطبق والبتہ از جناب
امیر المومنین ع صادر شدہ وریبے و شکے در آن نماند چنانچہ بر ناظرین این مجلہ مثل آفتاب
نیمروز روشن ومانند شمع کافوری در انجمن ست پس اولویت ازین جہت حاصل است
کہ در حدیث فانما غادر گاہ صدور این امور بخیال وگمان ست عند المحققین ودرین جا آن صدور
از جناب معصومہ بر سبیل یقین واگر کتب رافضہ مثل احتجاج وشرح آن بہم رسد چہ گویم کہ درین
نزاع خاص چہ خواہے دید از انچہ بوقوع آمد میانہ حضرت امیر ع وعباس ع کہ آثار قویہ اش
ظاہر ست از جوارح وقرائن باب خیبر نسبت بعم حضرت پیغمبر ع کہ منافقین امت بجنگ زرگرے
بلکہ سحر سامرے میگردانند واگر بہ بینی البتہ بگوئی انہ من الاراجیف فی جواب الاشکالات العویصہ
والالزام حضرت عباس ع باتمام این قیاس ست یعنی اگر علے مرتضے چنان باشد ای عباس
کہ تو گمان مے کنے چون او تقسیم در تولیت فدک مثل ما جائز نمی شمارد باید کہ تو ابو بکر صدیق
ومرا ہمچنان پندارے واللازم باطل فالملزوم مثلہ وبطلان لازم بر ظاہر ست کہ امام سید الطیبین طاہر
بیعت کردہ ودر اجماع داخل کشتی واین نوع تقریر ما خوذ ست از کلمات جماعہ رفضہ در زیر بعض
احادیث معتمدہ کما لا یخفے علی الناظرین چون حضرت عباس ع بہیچ یکی ازین امور جوابی نتوانست
داد ومعتقد حصول امامت بہ بیعت ہم بود نہ فقط بہ نص قطعی ونہ باظہار بیعت از حضرت مرتضوی ع
زیرا کہ دست خود دراز کرد وفرمود در اثنائے غسل شریف کہ بیعت از من بگیر تا مردم بگویند
کہ عم پیغمبر بیعت کرد پس نتواند کسے خلاف در زیدن بسبب تقدیم بیعت بجد یکہ در عین غسل
واقع شد ومستلزم کمال عجلت گردید ورفضہ بر فعل تسخین مے خندیدند کہ چگونہ بہ بیعت قبیلہ دویدند
حالانکہ در انجا بیعت غیر قریش قرار یافتہ بود کہ مخالف احادیث الائمۃ من قریش وکلہم من قریش بود وجناب
امیر علیہ السلام عالم ما کان وما یکون بر اصول اہل جنون انہم مذانست کہ از مدتہائے دراز
این کنگاش ہا دشوار میانہ ایشان میرود کہ منتہای بتغائے شان اخراج از بلیت
ازین دائرہ ست وصحیفہ ملعون در صحن کعبہ مدفون می شود پس فرمودای عم کسے ہست
کہ طالب آن گردد واو جواب داد کہ عنقریب معلوم خواہد شد کہ درین اثنا خبر بیعت صدیق
بگوش آمد وکمال ندامت محیط گشت لکا سبق منا انہم از تعقلات بوضوح می انجامد کہ حضرت عباس
نیز مثل جناب امیر علیہ السلام غیر از مذہب اہل سنت معتقد نبود وہ سیدانست کہ از علما اگر کسے

بیعت کند کافے تواند شد چنانچہ سابقاً دیدی و دانستے و حضرات ائمہ و منجزات و نصوص
ہرگز نبود و الحمد للہ علے ثبوت مذہبناء و بطلان مذہب المخالفین برد ایتم عن المحدثین کما سبق
عند التنبیہ من المناکرین من ورنہ مے فرمود اے عم مگر نص غدیر سے از یاد رفت کہ چنین عجلت
روا دارے و درین مصیبت جان کاہ این امور را یاد مے فرمائی و بعد از عقد و چنین عجلتہا
و عدم نکیر از حضرت امیر و اگر شیعہ واقعہ را مطابق نصر الامر یاد ندیدند و در حقیقت معذور
بلکہ ماجور اند و در فقہ در بیان آن کہ دست سخن و کلمات مستہجن در حق رؤسائے مہاجرین
و انصار مدوحین حضرت آفریدگار دراز مے کنند موجب وبال ایشان روز شمار خواہد بود
انشاء اللہ تعالے القصہ وعدہ فقیر در امر موعود قبل از دیدن رسالہ موصوف بود بعنوان خاص
و اہتمام بلیغ تمام بر یاد خود دارد اگر این امر پیش نیامدی سید السنی کہ از ارکان مذہب رفیعہ و اساس
متینہ لزل سے گردانیدم و لعنا شیعہ ایشان می گشتیم کما اشرت الیہ و بہذا التقدیر ہر ہر حادث عرب است
و درین صورت ہم استدلال رفیعہ صورت نمی بندد و حضرت عباس از ان روز بید خلل شد
و حضرت مرتضوے و شاذان و فرحان باز گشت از انجملہ آنکہ در تالیف این فقیر و نیز در زمانہ
نصیر الدین حیدر پیش آمد و سنی و ناصبی کاد انو الملوظ گشت چنانچہ یازدہ کتاب صغیر و کبیر
از صوارم حیدریہ علی المجوس القدریہ و صاعقہ حسامیہ علے عدو المدینۃ الاسلامیہ و منتہے و ازالہ و
اثبات الخرافۃ صاحب ثمرۃ الخلافۃ و نقض الرماح فے کبد النباح و کاشفۃ الشام عن تلبیس
المجتہد التمام و در رسالہ ہندیہ گروہ حاطمہ و رسالہ الکمائب کہ در کانپور وقت ہجرت اتفاق افتاد
حالیاً کہ خوف و ترس مذکور باقے نماند وعدہ مے کنم کہ اگر علمائے شیعہ از تیر زبانے باز آیند
و مراعات آداب نمایند بر خلاف زمان سابق یبتغون الی ذی العرش سبیلا قطعاً
و یقیناً ازین طرف رعایتش بعمل خواہد آمد و بندہ ہر بار درین خصوص عرض کردہ
لیکن نزد مجتہدین مقبول نشد کما عرفت و از فوایدش یکے آنکہ چون سلامت رد
در میان آمد یعنے آنچہ حضرات ائمہ قرار دادند کہ تا ظہور مہدے بے رنج و گزند باید بود
و ہر کہ این مذہب را اظہار کند خدائے تعالے او را ذلیل گرداند کما فے الاصول پس
نوبت جہان نخواہد انجامید کہ مہدے موعود عجل اللہ فرجہ قیامہ محمدیہ بر شیعہ کند و بقتل
و اخراج شان حکم در رہد کما فے کتاب المختار و غیرہ و از ان جملہ آنکہ تا مدت ہا
جستجوے این کتاب نمودند تا مقالات و اوراق پریشان ہم رسید پس ہر جا پیوند
اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار رو داد و مقالات جدید بعنوان قدیم مفقود و
بر باد خود نوشتم و چہ گویم کہ از جہت تنہائے و فقدان کاتبین و مصححین چہ گذشتہ کہ کشتہ

نہ جوانے ماند کہ کارزدہ کس بلکہ زیادہ تنہا سے کردم واگر بیانش نمایم جزو اقصین اسرار
کسے تصدیق نہ کند بحمد اللہ کہ این ذخیرہ موجود چنان مطابق شد کہ اگر ازان
بزرگان کہ کتاب را درین شہر یا شہر دہلے دیدند و اسباب تیو عبارات مے پرسیدند و
ذکر مباحث آن مے نمودند مثل مولوے امیر حسن سہسوانے و دیگران از اہل ولایت اخفائے
خواہند گفت کہ اعادہ معدوم عیان شد و اقل مراتب آنکہ لفظ کما نہ گویند و اتباع کتاب
مستطاب بجوینده امید انیست کہ از تکرار امور بے دماغے نہ فرمایند کہ پیرایا بالغ را در
مکتب نشانیده ام و بگمند بسم اللہ ہمقرین گردانیده ام الحمد للہ تعالے اولاً و آخراً
و ظاہراً و باطناً کہ بہ عنایت ایزدے عنقریب کتاب نفحۃ المرباح فی گلشن النباح مطبوع
مے شود کہ شیعہ آن را مستغرب مے شمرند کہ اصلے ندارد و مؤلف برائے تخویف ما این
نوع اسامے بر زبان مے آرد و حال قوت قدسیہ مجتہد الزمانے زیادہ تر بشہرت مے رسد
و طشت از بام مے افتد و ازان جملہ کہ موجب فریب بصیرت طلبہ علوم دینیہ شل
بعض امور سابقہ باشد آنکہ رفضہ امام را بعرش برین رسانیدند کما عرفت لیلاً
و النہاراً باز گویند کہ سلیغ نمے باشد چنانچہ از تصریحات امام المتکلمین شیعہ بتصویت
صدوق امامیہ پیے بردے حالانکہ خداوند تعالے شانہ بہ تصریح و نص تمام او را
مبلغ قرار داد و دلیلش ادائے قرارت سورہ برارت ست بر اہل مکہ و نیز
در اصول ثابت ست زمانے حضرات ائمہ خصوصاً جناب امیر کبیر علیہ السلام
کہ امام مبلغ ست از طرف حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم الے غیر ذلک من الروایات
بہر حال در مناظرہ و بیان ناگزیر ست چیزے گفتن نفے باشد یا اثبات از ہفوات
ازان جملہ آنکہ در بعضے از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتم مثل صولہ حیدریہ و جمع
حواشے طعن الرماح و لیکن مہم تکملہ تفسیر عزیزے پیش آمد تا آنکہ بشمول رافت و عنایت
ایزدے در شہر دہلے در بروے خلائق بر بستم و در بست و ہفت مجلد صغیر و کبیر
از آغاز آیت کریمہ شہر رمضان تا آخر سورہ تحریم لم یکن الذین کفروا تمام رسانیدم
باز از کجا بکجا افتادم و تنہا و بدیار غربت مے گردیدم و سامانے نیافتم و ازین ست
کہ در بعضے از جاہا راہ تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مرا بران صحت روایت
نباید پنداشت کما لایخفے و قصہ تفسیر کہ چگونہ با وصف تشتل کتب کثیرہ کلامیہ پیش آمد
و چرا ازان دیار باز گردیدم کہ در انجا شروع کردم و بدہلے اقامت گزیدم و بہ اتمام
رسانیدم بس طویل ست در اعنان یا خاتمہ کتاب بے یاد کنم انشاء اللہ تعالے

وبعنایت وتائید سبحانی در رنجاح این مہم کوشم اللّٰھم ارحمنی بالقرآن واجعلہ لی اماما ونورا وھدی ورحمۃ اللّٰھم ذکرنی منہ ما نسیت وعلمنی منہ ما جہلت وارزقنی تلاوتہ حق تلاوتہ یا رب العالمین والصلوٰۃ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ الطیبین الطاہرین

خاتمہ

تقریظ بنظم فارسی بر تصنیف کتاب مستطاب ازالۃ العین عن لبصارۃ العین تعریف مصنفش شتمل بر تاریخ چکیدہ خامہ بلاغت ختامہ فاضل لوذعی کامل المعی المتکلم بکل لسان المفہم بانواع البیان المشہور فی الاعلام بسمہ والاکمان مستودع العلوم والافہام جسمہ فالاظہر اغنی من التصریح لان الکنایۃ ابلغ من التصریح لازال بقاءہ والی المستفیدین منہ دعاءہ

وہو

شیخ حیدر علی عالیجاہ ✤ آفتاب فضائل تحقیق ✤ ماہتاب جلائل تدقیق
فخر اقران ومفخر شاہ ✤ در کلامش بود مدید طولی ✤ ہمچو رازی بطبقہ اولی
شارح مشکلات منقولات ✤ کمر حق نیوش بستہ او ✤ جگر دین فروش خستہ او
جارح معضلات معقولات ✤ در تصانیف خود بزور قلم ✤ گردن رفض را نمود قلم
متکلم بپیش او مسکوت ✤ کلماتش ہدایت آگین است ✤ رہنمای حیران سبیل دین است
غالبا با مجوس این امت ✤ دوستانرا بدست دشمن داد ✤ دشمنانرا شکست ناچیز
زاہنمان ازالۃ العین است ✤ واہ واوزکی بلند اینجا است ✤ آہ آہ نجبی وچند اینجا است
حرف حرفش دلیل ازلی است ✤ گشت چون قبلہ شما منسوخ ✤ لیس شمار اگرچہ ہست رسوخ
رفت بد گوہر سیہ در مطلوب ✤ سید وشیخ وخان وقدم مغول ✤ تحتش را نمودہ اند قبول
ایہا القوم ان قبلتکم ✤ حجت این کتاب نا تمام ✤ ہست مسلوک سوء الزام
کیست اینجا کہ خامہ بردارد ✤ این کتاب است لایق تصنیف ✤ آفرین بر شرافت وتصنیف
این کتاب است رد ہر مرتاب ✤ مدعی ترا بکیش خودش ✤ باد کالاش بد برلیش بدش
ایہا الیلمی السلام علیک ✤ یا الٰہی بجاہ پیغمبر ✤ یا الٰہی بر اہ پیغمبر
آن زبون ترین السنہ این توبیخ ✤ در جہان یابد این کتاب شیوع ✤ در زبان باشد از لطافت مجموع
بطفیل ایمۂ الحیاب ✤ دوستان بہرہ ور ازان باشند ✤ دشمنان چشم تر ازان باشد
اہل دین را معین دین باشد ✤ ہر کہ قداح این کتاب نبود ✤ نبود در جہان قرین امان
ہر کہ قداح این کتاب بود ✤ ہمہ کام کامیاب بود ✤
حرف بر امید عاقبت خوش انجام ✤ ختم شد والسلام والاکرام

الحمد للّٰہ والمنۃ کہ بتاریخ ہفتم ماہ جمادی الاولی سنہ ۱۲۹۵ ہجری شریف تکملہ کتاب ازالۃ العین عن لبصارۃ العین باثبات شہادت سیدان سبطین وسبطین صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم اعنی امام حسین رضی اللّٰہ عنہ کہ از بحر طبع جناب میر المتکلمین

قدوه مناظرین صفوه مفسرین المستغنی عن التوصیف والتبیین قاطع شبهات الغامرین حافظ کلام رب العالمین حاجی حرمین الشریفین زائر نجف اشرف وکربلا معلی وکاظمین مظلمین مولانا مولوی حیدر علی صاحب فیض آبادی لازالت شموس ارشاده طالعه علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین فطره ایست از گلشن ذهن اوگلی وثمره که بلا واسطه فیض صحبت علامه دهلوی حضرت حجت بریه صاحب تحفه اثنا عشریه نور الله مرقده مدتها یافته وامروز کسی از مستفیدانش بلا واسطه باقی نمانده ادام الله تعالی فیضه الی یوم الدین که اول رساله که بهنوز چندی از مجلدات صاعقه حسامیه علی عبده الملة الاسلامیه بر دضربت حیدریه در زمان نصیر الدین حیدر بادشاه نوشته بود وهمچنین صواعقه حیدریه علی الجوس القدریه بجواب رساله مجتهد اول یعنی ذوالفقار مصنوع در مجلد ضخیمی تالیف فرمود نقض وطعن الرماح مجتهد ثانی بدو مجلد ضخیم که نامش نقض الرماح فی کبد النباح است برجواشی آن بتسوید آورد که عنقریب لعل التبیض للتبیت وتوفیق ایزدی مطبوع میشود ونیز دائره حاطمه علی من اخرج من اهل البیت فاطمه رضی الله عنها که ازمدتها مهذب ومبیض است وطبع آن بزودی خواهد شد انشاء الله تعالی والیضا کتاب مستطاب منیه اهل الحوض لاعدمهم علی حدیث الحوض که در مشارق ومغارب بمنتهی الکلام شهرت گرفته دو مجلد ازین کتاب کبیر در قلعه دهلی شاهجهانی انار الله برهانه قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شده بود که این دو جلد تکمله آنست والیضا کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمره الخلافه ورساله المکاتیب لروضة الطالبین والغرایب وبا اینهمه کوششها وجان نثاریها در تائید اهل حق امرا ورؤسا اعانتش نکردند تا چندی از تالیفاتش در سانحه مذکوره تلف شد مگر بگوشم رسیده که بعضی از مجلدات صاعقه در بلاد دور دست یافته شده وتفسیر فیوضات حیدریه تکمله تفسیر عزیزی که مولانای موصوف در بیست هفت جلد صغیر وکبیر در شهر دهلی تمام فرمود هفت مجلد آنرا از آغاز در حیدرآباد دیافته زبانی ثقات بارها بگوشم خورده که غیر از سوره یوسف علیه السلام همه اش در بنارس سپرده ونیز مناسک حیدریه مشهور بانوار بدریه واین کتاب در عبارت هندیه است وهمچنین رسائل مناظرات دیگر تا کجا نشر حش کرده شود حقتعالی امرا ورؤسا را توفیق این سعادت بخشد در مطبع شمس هند مطبوع شد وبانجام رسید آمین ثم آمین یارب العالمین ۞

اشعاری چند در تاریخ طبع تصنیف کتاب ارجمند مستطاب مبارزالله الغین عن لصاره الملحدین از نتائج افکار بلند شاعر ارجمند رنگین خیال گنور چندی سهای متخلص بهنهال خلف راجه جیالال سهای مرحوم متخلص بگلشن رئیس لکنهو

نامی حیدر علیٔ عالی منصب	عالم اهل حشم رئیس ابن رئیس

از فہم و فراستش جہاز است یقین — دارد صد گونہ جوہر عقل و تمکیس
در فطرت و ذہن ہر ارسطو بالاست — در حکمت و فن بہ از ارسطا طالیس
از دیدہ بہ کلام او روشن شد — بے شبہہ یہ عرصہ ہنر ہست الیس
روباہ صفت زپیش شیر سخنش — بگریختہ مدعی بصحرا اے لقیس
آن کیست کہ بر زبان او ذکرش نیست — مصروف بمدح ہر جوان ہست و خلیس
در فضل و کمال خویش فخرے دارد — تصنیف کتاب کرد در نثر سلیس
حقا کہ وثیقہ ایست اہل دین را — دارد طلبش جہان بشوق تدریس
از فیض بہار بندش مضمونش — چون گل خندان شدند دلہای قریس
روئی خود زین کتاب نسیان برتافت — چون از متبرکان گریزد ابلیس
از عیب چو پاک معترض دید این را — بر لبست زبان ز اعتراض تلبیس
با صد حسن است بس عزیز دلہا — محفوظ بود ز طعن اعدای خبیس
از بسکہ تسلسل مضامین دارد — ہر صاحب علم را بدل گشت انیس
تا چرخ بلند شد چو بیت وصفش — خیل ملک آمدہ بدرس تقدیس
ہر کس دیدش بصد تمنا بخرید — از لقد دل باشتیاق تانیس
مطبوع بجو شخطی و صحت گردید — از حسن صفای کاغذش شد تاسیس
شد طرفہ سواد از مداد ش روشن — کحل البصرست از پے دفع دنیس
شد طبع چہ خوشنما کتابے بدو جلد — مانند دو فرع شد ز یک اصل سمیس
پروانہ شدند طالبانش چو برو — خوانندش شمع بزم یاران جلیس
زین ہمچو ان کہ بے کمال است کمال — ارشاد جناب شد کہ تاریخ نویس

بنوشت نہال سال طبع و تکمیل — ماہ ایمان ازالۃ الغین نفیس
۱۲۸۶ھ

اغلاط نامه

مثال اغلاط کاتبین معلوم است که در کتب چه می باشد چه نویسندگان در کتب خود باشد که بنا بر بی نظمی کرده اند تقطیعا اگر فقیر زیر و زبر عاقلان پیروی نقطه گفته بود و قلم علی هذا زیادت و نقصان و حرف مفروض و مکسور و مشبوه را که می رسد بالجمله این امور قطع نظر فرموده طالب قرائن صحیحه باید بود تا نقد مدعا بدست آید

		غلط	صحیح			غلط	صحیح			غلط	صحیح
۲	۳	نه	به	ح	ح	اجبال	اجبار	ر	ر	للغر	للغر
۳	۲	لائق	لائق	=	ح	ظاهره	ظاهره	=	ه	خیاثیت	خیاثت
۳	۲	وفی	وقی	=	۲	سبت	نسبت	=	۲	نصیر	نصیر
۵	ر	خلاف	خلافت	=	۲	یاول	ماول	=	۲	تکفر	تکفیر
=	۳	یده	بدو	ر	ر	استفاد	استقاد	=	۲	کفته	کفته
ح	۲	یاتیهانی	یاتیهافی	=	۲	یای	یای	=	۲	شرم	شرح سفر السعادة
=	ر	آن	ان	=	۲	استبعاد	استبعاد	=	۲	تتیز	نیز
۲	۵	نیظلم	بنظلم	=	ر	العقبی	العقبی	=	ر	کفته	گفته
=	۲	غر	غیر	=	۲	اسلامه یوم	اسلامه کان یوم	ح	ح	رایه اهتو	راهویه
=	۳	تقا	نقا	=	=	عین کار	عین ظهر	ر	۳	ماثیات	باثبات
=	ر	اوا	اا	ر	۲	دیکی	دیکی	۳	۲	بیابع	بیابیع
=	۵	فر	هز	=	۲	ماییکنک	ماییکیک	=	۳	تقوه	تقوه
=	ر	الکا	انکا	=	۳	لایبد	لایبد	ر	۳	ترک قول	ترک قول
=	۲	للیتی	للیتی	=	۳	فرضی موجود	وجود فرضی	۵	۲	براه	ایراد
=	۲	نهم	لهم	=	=	گنج	گنج	ح	ح	برند	نیزند
=	۲	متلقون	متلقفون	ر	ر	اتاکلین	تاکلین	=	۳	اوجال	وجال
۲	۲	لیطفوا	لیطفو	=	۳	نفضل	فضل	=	۳	واهل	اهل
=	=	موسی	حضرت موسی	=	۳	ابن المیر	ابن المنیر	ر	۳	شناسی	شناسی
=	۳	شیخ	شیخ	=	=	لایکیف	لایکلیف	=	۳	وشنام	وشنام
ر	۲	×	×	=	ح	بقبل	بقبل	=	۵	ادعای	ادعای
=	۲	کورانه	کورکورانه	=	۲	جنبل	جنبل	ر	۳	یمد	یمد
=	۳	بت	بت	=	۲	القمه	الفقیه	=	۳	نگزار	نگزارد
=	۳	کداولا	اولا	=	۳	تذکر	تذکر	ر	۳	رسد	رسد
=	۳	قم	قم	۳	۳	یلیس	یلبس	۳	۳	اورار	آوازار

		غلط	صحیح
ح	۲	آغا	آغاز
=	۳	ادر	از
=	۳	ازو در	ازور
=	۳	نقه	بود
		هوهداشم	هذهبش
		هذهبش	هذا مذهبش
۳	۳	بولیش	بولش
=	ح	ملقا	جایلقا
=	۲	تما	بقا
=	۲	دام	دم
=	۳	مور	امور
=	۳	لسبب	لنسب
۳	۳	خلانکه	حالانکه
۳	۳	اوکجروی	کجروی
۳	۳	انقطع	منقطع
=	۲	ر	در
=	۳	تتاد	اوتناد
=	۳	اور	او
=	۳	ازنیز	نیزار
۳	۳	می شوی	پیشوای
=	۳	فاضل	واضل
۳	۳	مجبث	مبحث
۳	۳	فتح السبل	فتح السبیل
=	ح	اولا	اورا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۲۵	الاباست	الارباب
۲۷	۱۰	ای برا	برای
//	۱۷	محاربہ	محاربہ فی ما
//	۲۵	بر دند	برند
۲۸	۷	در مجتہد	مجتہد
//	۱۵	مذکورا	مذکور را
//	۲۱	طرف	اطراف
//	۲۲	ملولا	فولا
۲۹	۲۲	یقین مسئلہ	یقین مسئلہ
۳۰	۲	ازین محو	از ہیچ محو
//	۴	اعتراض	اعراض
//	۹	زراورہ	زرارہ
//	۱۲	اقوال	اقول
//	۱۷	معاضات	معارضات
//	۱۹	میقول	یعقون
//	۲۰	مجیب مفید	مجیب لیفید
//	۲۵	لافصل	بلافصل
//	۲۷	وتمام	ثابت
۳۱	۱۹	انخرف	انحراف
//	۲۰	مباطبہ	معارضہ
۳۲	۷	مقبوان	مقبول دون
//	ایضاً	اقوال	اقول
//	۲۵	یعنی	تعمیم
۳۳	۴	درست	درایت
۳۴	۵	کافلیہ	کالیہ
//	۱۱	مجتہدرا	مجتہدین
//	۱۲	میسر	بیسر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۴	۱۶	رواند	روند
۳۵	۱۶	و	در
//	۲۱	چرا	حربی
//	۲۲	لہ	کہ
۳۶	۱	دمی	فی
۳۷	۲	ر	از
//	۹	الحیات	الجہات
//	۲۲	لنن اسعوب	لنن الی سعوب
۳۹	۲۳	وبدان	بدان
۴۰	۸	مناظرہ فانون مناظرہ	قانون مناظرہ
//	۱۰	چہ	چرا
//	۱۷	از	بار
۴۹	۶	ضربیت	از ضربت
//	۱۳	مرار	مراد
۵۰	۴	وانصاک	انصار
//	ایضاً	حضرت	از حضرت
//	۵	ازسید	سبید
//	۲۵	انجوان	انجیوان
۵۱	۶	لرزاید	لرزید
//	۱۳	حیت	چیست
۵۲	۱۳	کسرو	کبیرہ
//	ایضاً	سفر	اجقر
//	۲۲	ہمران ہران	ہجران
۵۳	۲۳	مفتی	مفتی بہ
//	۸	ارقائم	ارقام
۵۵	۱	اذان	ازان
//	۸	اوباہم	اوہم
//	۱۶	اسوم	تنویم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۲۳	ورود	درود
۵۸	۱	بیرآن	برآن
//	۲۱	بودوں	بودن
۵۷	۱۲	تانحام	ناانجام
۵۸	۵	حولیش	جدایش
//	۱۱	صواق	صواعق
//	۱۶	صلی علیہ	صلی اللہ علیہ وسلم
۵۹	۵	الاحطہ	ملاحظہ
//	۱۳	دلوند	دانند
//	۱۹	تابقین	بالتقین
//	۲۱	دواں	دواں
//	ایضاً	صاحب	جناب
//	۲۶	بنانی	بسامانی
۶۱	۱	محنت	مجیب
//	ایضاً	اسخن	سخن
//	۲	خلافت	خلاف
//	۳	بکیہ	کہ
۶۲	۱	حنفے	جعفی
//	۷	بنیک	بایک
//	۱۲	تحریک	تحریر یک
//	۲۱	تحفہ با	تحفہ را
//	۲۳	قراں	قرن
۶۳	۱۷	نظر مصلح	مطلع نظر
//	۲۰	ولیت	اولیت
//	۲۲	تحبس	تحجس
//	۲۶	انکاک	الشکاک
۶۴	۸	کیثر	کبیرا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۹	۱۴	میدنم	میدانیم	۹۹	۱۶	اسقبا	اشقیا
۷۲	۱۰	[illegible]	[illegible]	″	۲۲	اسلب	علیات
۷۳	۲	گوعدالله	لوعدالله	″	۲۳	مرا	امر
۷۷	۵	رسوال	رسول	″	ایضاً	ویہیات	بدیہیات
۸۰	۱	مران	پیران	″	ایضاً	گواہی	بگواہی
″	۱۶	ایاد	آیا	۹۰	۱۳	یقنا	یقیناً
۸۱	۲	رہا	رہبا	″	۱۸	العقرات	الفقرات
۸۲	۱۴	حفر	جفر	″	۲۷	المسداد	امتداد
″	۲۴	اوبو ۰	وابو	۹۱	۱۳	متفیر	متغیر
۸۳	۷	سیعاین	شیعہ ابن	۹۳	۱۶	سس	تدین
″	۸	محرثات	محدثات	″	۲۱	زیدا وبجا	زہدا وبجا
″	۱۸	والسن	والسنن	″	۲۲	دگر	دیگر
″	۲۰	ورطبر	ورطہ	۹۴	۵	مکراتا	سکرات
″	۲۲	ماوجین	ماوحین	۹۵	ایضاً	بفادہ	بغادہ
۸۴	۱۳	امانت	اماننت	″	۱۸	مستجرجین	متجرین
۸۵	۶	ذوی اذا مات	ذوی الدنیا	″	۲۱	فخاطسن	فخاطبین
″	۸	ثمانینی	ثمانینی	۹۶	۴	ارتانات یا	ارتفاف یا
″	۲۱	طرف	اطرف	″	۲۰	پیدایت	پیدایت
″	۲۴	یتوقف	نتوقف	″	۲۴	ارنہا	افنیہا
″	ایضاً	تقتہ	لعنتہ	۹۹	۲۰	ہیت	ہست
″	۲۵	انات	امانات	″	۲۱	لعمن	یقین
″	۲۷	درح	روح	″	۲۳	وواملا	واویلا
۸۶	۱	مجل	خجل	″	۲۵	کتاب احکم ارانست	کتاب احکم است وبس
″	۲۰	برسیدم	پرسیدم	۱۰۰	۲	مفترمین	مقربین
۸۷	۷	حدمی	حدثنی	۱۰۱	۲۰	رواز	از
۸۸	۱۹	ہلت	ہاست	″	۲۳	وقوت	وقوف
۸۹	۱۶	ہوا	ہو	۱۰۳	۲۷	ونیز بد	ویزید
۹۳	۱۰	ایصاً	ایضاً	۱۰۴	۵	مداہنہ	مداہنہ
″	۱۵	کلیم اللہ	کلیم اللہ	″	۱	مدے	مدعا
″	ایضاً	حمد کہ	حمد کہ	۱۰۵	۱۵	کلیم اللہ	کلیم اللہی
۹۴	۱۴	دیابرون	دیابرون	۱۰۶	ایضاً	حمد کہ	حمد کہ
″	۲۵	لولیک	اولیک	″	۱۴	دیابرون	دیا مرون
″	۲۶	اشتم	تم	″	۲۵	اولیک	اولیک
۹۵	۴	بیاکم	بیاکم	۱۰۷	۴	امتداد	امتداد
″	۱۳	ولنا	والنا	″	۱۳	متغیر	متغیر
″	۲۴	ظلمہم	ظلمہم	″	۲۴	ظلمہم	ظلمہم الکفار
۹۶	۳	مجاہر	مجاہر	۱۰۸	۳	مجاہر	مجاہر
″	۱۵	ہدیجا	یجاہد	″	۱۵	ہدیجا	یجاہد
″	۱۶	بجہاد او	بجہاد او	″	۱۶	بجہاد او	بجہاد او
″	۲۰	حادیث	حادث	″	۲۰	حادیث	حادث
″	۲۱	الفرنض	الفریض	″	۲۱	الفرنض	الفریض
″	ایضاً	الاولون	الاولون	″	ایضاً	الاولون	الاولون
″	۲۲	لیس	لیس	″	۲۲	لیس	ولیس
″	۲۳	الماذوا	الماذوا	″	۲۳	الماذوا	الماذونین
″	۲۵	بیترآبہ	بیترآبہ	″	۲۵	بیترآبہ	بیترای
″	۲۷	بالمرا	بالمرا	″	۲۷	بالمرا	بالمرء
″	۴	الفون	القران	۱۰۹	۴	الفون	القران
″	۱۳	صلی اللہ	صلی اللہ	″	۱۳	صلی اللہ	صلی اللہ علیہ
۱۱۲	۴	ایصافی	الصافی	″	۴	ایصافی	الصافی
″	۷	بعوض جنت	بعوض جنت وحرایدہ	″	۷	بعوض جنت	بعوض جنت فرمودہ
″	۱۱	طیبہ	طیبہ	″	۱۱	طیبہ	طیبہ
″	۱۵	رؤس الشہدا	رؤس الشہدا	″	۱۵	رؤس الشہدا	رؤس الشہدا
″	۲۲	ہذایان	ہذیان	″	۲۲	ہذایان	ہذیان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	۲۲	دین	این
۱۱۴	۱۱	بدریار	بدیار
۱۱۶	۱۹	گزیدند	گزیدہ
″	۲۰	کاردانیان	کاردانیان
″	ایضاً	مکشد	بکشد
″	۲۳	ماہ می	بادی
۱۱۸	۳	ودخیمہ	درخیمہ
″	۱۲	قت	وقت
″	۱۵	اومسید	امید
″	۱۶	ہ	ہرکسے
″	۱۸	صواہر	سواہر
″	۲۶	دو	وارد
۱۱۹	۲۱	قطعہ	قصیدہ
″	۲۲	ذلک	ذالک
۱۲۰	۱۴	بیدان	بیدماغی
″	۲۷	بشنود	بشنوند
۱۲۱	۲	زیرپہلو	زیرپہا
″	۱۱	اخوان	اخوں
″	۲۰	ثابت است	ثابت است
۱۲۲	۲۷	یقیدو دشتند	یقینی دانستند
″	ایضاً	مہات	مہات
۱۲۳	۸	گرداگرد	گرداگرد
″	۱۵	نبودن	مؤذن
″	۲۶	باوانجان	بادنجان
۱۲۴	۲	تقسال	تقسال
″	۶	یقولوا	یقولوا
″	۱۱	محتدی	مھندی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۴	۱۳	التعلمون	یتعلمون
″	ایضاً	بدمند	بدہند
″	۱۴	وَاذا	وَاذا
″	۱۵	عند	یہ عند
″	۲۱	کہ بحمت	بحمت
″	۲۴	فارسی	فارسی
″	۲۵	مانند	
″	۲۷	ازرغایت	ارغایت
۱۲۵	۱	ازتین	ازتن
″	۴	طیبر	طیبہ
″	۷	گمگل	کما
″	۸	ذیرور	دیبرور
″	۲۰		
″	۲۲	بمثل	مثل
۱۲۶	۱	مبر	مبر
″	۳	نمر	بیر
″	۵	حیرنیست	حیرانیست
″	۱۸	نبر	منبر
″	۲۰	بدمن	بدامن
″	۲۲	کینی	کلینی
۱۲۷	۱	حدیث	حدث
″	۲	قدرط	قدرو
″	۱۴	مطلمہ	فصلمہ
″	۱۹	مجمد	مجتہد
″	۲۰	اعتقاد	اعتقاد
۱۲۸	۶	بداست	ہویداست
″	۱۴	منتہ	منتہیہ
۱۲۹	۲۴	متاب	آفتاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۱	۳	المہدالہ	العدالہ
″	۱۶	تقسمت النسب	انقسمت النسب
۱۳۳	۲۰	کنندہ	کنند
″	۴	فیوجوبنا	فوجوابنا
۱۳۴	۱۸	موروی	مورد
″	۱۹	زراکہ	زیراکہ
″	۲۱	میر	میرا
″	۲۵	منتعین	متشعین
″	ایضاً	تواند	توانند کرد
۱۳۵	۶	ہمگرد	ہمدگر
″	۲۲	کر	گردد
۱۳۶	۵	اقوال	اقول
″	ایضاً	یاجلارہ	باجارہ
″	۱۸	محموطع	محفوظ
″	۲۷	رفضہم	رفضہم
۱۳۸	۲	نصار	انصار
″	۱۹	سرایشان	سرانشان
″	ایضاً	ویکدست	میگذشت
″	۲۲	چشم	بچشم
۱۳۹	۶	اغزال	اعتزال
″	۱۰	سرا	آرا
″	۲۳	نیفین	تیقن
۱۴۰	۲۱	جواہرتین	حوارتین
۱۴۲	۹	مود	برد
″	۱۷	من مر	من
۱۴۳	۲۱	بجمال	بکمال
″	۲۲	بکمال	کما

صحیح	سطر	غلط	صحیح	سطر	غلط	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	سطر	صحیح
۱۴۳	۲۷	دالد	دائد	۱۰	لمن	۱۷۲	۱۰	ممکن	ممتن	۱۱	الوصیین
۱۴۴	۲۴	جبوا	جراءۃ	۷	اردردہ	۱۷۹	۷	اوردہ	اوردہ	″	ابن
″	ایضاً	اما	اِنّا	″	ایضاً	″	″	محمل	محتمل	۳	ابن
۱۴۵	۵	الزما	الزاما	۱۷	دروزی	″	″	درروزی	دررورے	۱	بابوشہ
″	۱۹	بیاخل	بیاض		وقوبار			وہ بار		ایضاً	معضی ابی
۱۴۶	۲	کثیر	کبیر	۱۵	دا	۱۸۳	۱۱	ر		۲	یذکر بحکمات
۱۴۰	۲	آفتاب	قباب	۶	برخدا	۱۸۶	۶	پرحذر		۵	در
″	۱۰	وجات	زجاجات	″	والی	″	۷	الی		۶	بالاد
″	۲۷	نبمر	نیز	۷	نا	۱۹۷	۷	ناصبی		۱۱	منہ
۱۵۰	۴	ظاہر	ظاہرہ	۱۶	عقامت	۱۹۸	۱۶	عقل است		۱۶	اشتمال
″	۱۶	حتمیہ	معتمدہ	۲۳	الی	۲۰۰	۲۳	آئی		۲۰	مجیحت
″	۲۴	مومنون		۱۶	وھی ھاویۃ	۲۰۹	۱۶	وھی خاویۃ		۲	قلعہ
۱۵۱	۵	آتمن	اِتّمن	۴	اوزاہم	۲۱۹	۲۳	اوزارہم		۵	اتینا
″	۸	عبدالحیا	عبدالجبار	۱۷	ومیخواہد	۲۲۱	۴	ومیخواہد		۸	آن
″	۱۷	انیقام است	انتقام است	۱۳	ز	۲۲۲	۱۷	از		۱۳	گفتہ
۱۵۲	۱۰	قواع	تورع	۱۴	بن عنقا	″	″	بابک شد	بہ بانگ بلند	۱۶	الترندینی
″	۲۶	است	امت	۱۵	بذہ یانی	۲۲۳	۱۳	این اعتقاد	ہزیانی	۱۹	التقی
″	۱۳	است	امت	۵	الطبیب	۲۴۰	۵	الطبیب	البطیب	۲	قسم
″	۱۴	خلالفت	خلافت	″	ایضاً	″	″	بیعت	بیعت	۱۶	لم یعرفت
″	۱۶	اولیشان	واستادان	″	۶	″	″	سفیان	سفیان	۲۵	من الروایات
۱۵۵	۱۴	سرازنش	سرزنش	″	۱۴	″	″	لغات	بغات	۴	فرمود
″	۱۵	کہ دہدبان	کہ ہزیان	۲	طائفہ	۱۴۱	۲	طائفہ	طائفہ	۶	مبنی
۱۶۹	۱۲	علل التقرب	علل التقریب	″	ایضاً	″	″	بین الشیطان	من الشیطان	۱۷	اسم
۱۷۰	۱۵	میگردید	میکردند	″	۸	″	۸	فضلت	فضیلت	۲۰	ماکنت
″	۲۰	عسل	عسل	″	۱۰	″	۱۰	ان الاقرب	ان الاقرب	ایضاً	علیہ
۱۷۱	۵	ماکراتہ	ماکرستہ	″	۱۱	″	۱۱	شهسه	شهید	۲۲	طاعتنا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵۹	۲۹	یقین	یبقین
۲۶۰	۳	ہا	ہدا
//	۷	اپنہ	ہمہ
//	۱۲	در	داد
//	۲۵	اسا	اسامہ
۲۵۰	۵	کردیگر	گردگمر
//	۶	حیفہ	حنفیہ
//	۷	رسود	اسود
//	۱۳	محرعہ	محترعہ
//	۲۵	والالامتہ	والامامتہ
۲۵۱	۱۰	وضوضا	وضوحا
//	۲۳	بید	بیند
۲۵۲	۶	ابن متم	ابن ہیثم
۲۵۳	۲۲	ازکنا	اذکیا
//	ایضاً	استعادے	استعداد
۲۵۴	۱	وبرای	برای
//	//	روایات	روایت
//	۴	ازدرگار	دوراز کار
//	۹	مامعترض	معترض اما
//	۱۰	تقدد	تعدد
//	۱۲	نمایند	نماید
//	۱۴	اسغاب	استعجاب
//	۲۲	شبت	شثبت
۲۵۵	۴	اتباع	اشباع
//	۸	معزز	مغز
۲۵۶	۱	ترابات	تربات
//	۲	او	وعذراو
//	۳	مسحاب	مستحبات

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵۶	۹	اورا	ادا
//	۳	نبت	تبت
//	۲۷	تحقیقین	تحقیق
۲۶۰	۳۴	آن رنکر	ان انکر
۲۶۱	۲۰	نمایند	نمانید
//	۲۱	مواقت	مواقف
//	۲۴	امنت	امنک
۲۶۲	۲۱	تقتیر	تقیر
//	۲۷	ساختہ	ساختند
۲۶۳	۱	سیحان در	شیعیان
//	۵	بنبوت	مبہوت
//	۱۰	بودند	بود
۲۶۴	۷	من الات	من الات
//	۸	مشمارد	میشمارند
//	۱۲	تفتی	تفتیحا
//	۱۹	میشد	میبیند
//	۲۶	قابو	قالو
۲۶۵	۱	اقرات	قرات
//	۷	ابتک	اینک
//	ایضاً	اسد	اخذ
//	۹	انبتی	آتیتنی
//	ایضاً	الحقت	لحقت
//	۱۴	جالیہ	جلالیہ
//	۱۶	تردینی	دینی
//	۲۵	دبد	تدرا
۲۶۶	۱	اما	ربا
//	۸	غصیب	غضبیت
//	۱۳	انامی	امامی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶۶	۲۰	للبثات	الجبتیات
۲۶۷	۱۶	اشنیاف	استیناف
//	۲۶	کاوسنین	کاذبین
۲۷۰	۱۳	کوار	لور
//	۱۶	ة	قطا
۲۷۱	۳	فاناتر	آنانر
//	۶	زخیر	دخیر
//	۷	نید	نند
//	۱۸	نایاکان	ناکان
//	۲۲	لغزہ	طفرہ
۲۷۶	۱۷	مفتین	مفتیین
۲۷۸	۹	بنجرد	بجبر
//	۱۶	تعلمون	تعلون
۲۷۹	۲۲	دران	ذرا
۲۸۰	۲۰	بحر	تجر
۲۸۱	۳	الارنوار	الانوار
//	۴	مانتخاب	بانتخاب
//	۶	لساقی	بشتاق
//	۴	بمغز	بمغز
//	۱۵	بکذناب	کمذبات
//	//	شان	نشان
//	//	ریش	رئیس
//	19	الورد	الورود
//	//	سنتی	سنتی
۲۸۲	۱۴	درفتہ ورفتہ	رفتہ رفتہ
//	۱۷	بغاوت	بغاوت
//	۱۹	فائف	طائف

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۲	۲۱	شوق	شہیق	۲۹۱	۱۴	بحرالحر	الجرایح	۳۰۸	۲	ندار	ندارد
″	۲۵	بنایند	نیابند	″	۲۱	این خاطر	این خرد	″	۴	جسدم	جدم
″	۲۷	المحققین	المحصلین	″	۲۶	راہیم	رمیم	۳۰۹	۱۷	محمدہ	محمودہ
۲۸۳	۳	گردانم	میگردانم	۲۹۲	۶	کہ ہنبقہ	ہنبقہ	۳۱۱	۱۲	نفن	تغن
۲۸۴	۳	رمی	می	۲۹۳	۱	آخرہ	آخر	۳۱۲	۲	جمہد	ممہد
″	۴	کردم	گرم	۲۹۴	۱	د	رد	″	″	بہ	چہ
″	۱۳	بی	منی	″	۲	ردودر	روبرو	″	۱۳	دوالوجہین	ذوالوجہین
″	۱۴	حب	اجب	″	۹	وباطن	وفلن	″	۲۵	بدفتر	بدفر
″	۱۵	علیؑ	ابن علیؑ	″	۲۵	اذ	رد	۳۱۴	۵	ومشغول	مشغول
″	″	کلامہ	کلاما	۲۹۷	۸	ابرے	اشری	″	۶	تاہ	تاہ
″	۱۶	ولبضہ	لبضہ	″	۱۶	اا	ما	۳۱۵	۲	نینطر	سبطر
″	۲۵	سدن	یشہدن	″	۱۷	انطلقہ	انطلقوا	″	۹	طالین	ظالین
۲۸۶	۱	شد	اشد	″	۱۸	فیہ علے	یصلی فیہ علے	″	۱۹	بدیخیا	مدیحتہا
″	۱۷	شائین	سائلین	۲۹۷	۶	فیہا	فما	″	۲۳	راعور	اعور
″	″	میر	متر	″	۹	عمر	عمران	۳۱۶	۱۸	اداد	اد
″	۲۶	فما	فیما	۲۹۸	۱	لبسہ	لبہ	″	۲۶	صرود	برود
۲۸۷	۱	سابقہ	صاعقہ	″	۲۱	امر	صرر	۳۱۷	۲۵	لفتا	مفتا
″	۱۶	خبثیات	حیثیات	۳۰۰	۱	وسلم	وسلم ۱۲ منہ	۳۱۹	۱۲	سی حقیقت	حقیقت
۲۸۸	۷	ازفا	ازرفا	۳۰۲	۱۶	ذبیر	ذمیہ	″	۲۱	حدیث	وحدیث
″	۱۲	دو	دور	۳۰۴	۳	طاوا	وما	۳۲۰	۸	کہ جعل	جعل
۲۸۹	۲۴	عطیق	منطبق	″	۲۲	اخول	احتمال	۳۲۱	۱۴	عصد	وعقد
۲۹۰	۱	نوستی	توسنی	۳۰۵	۲۷	وبدہد	بدہد	۳۲۲	۱۵	ازکی	زندگی
″	″	تشنع	تشنیع	۳۰۶	۹	اجوالش	وجوالش	″	۲۴	پرسیدند	ترسیدند
″	۵	نیہا	ہہنا	″	۱۵	وسطم	وسلم	۳۲۳	۹	بنقوص	منصوص
″	۹	لمستمعین	المستمعین	″	۱۷	لتناسیر	التفاسیر	″	۱۹	الشمالے	الثمالے
″	۱۷	کہ رد	رد	۳۰۷	۱۱	خشبت	خشب	″	۲۴	لہ	لہا
″	۲۳	نسبید	نشہید	″	۲۰	بعدالتحرہ	بعدالہجرہ	۳۲۴	۴	زبان	زنان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲۴	۸	دہند	وہندہ
″	۲۴	انگریزی	انگیزے
″	۲۶	مخز	مخبر
۳۲۵	۱۳	بالبد	بالبد
۳۲۶	۸	نمیفہید	بمی فہمد
″	″	خرنشار	خرنشار
″	۲۵	بالنرض	بالفرض
۳۲۷	۲	متنزلی	متعزلی
۳۲۸	۲	شتقاش	شتقاش
۳۳۱	۲۰	اہل سنت	انیست
″	۲۱	مانند	نامند
۳۳۲	۲۷	بجان دل	بجان و دل
۳۳۳	۱	الرونفض	الروافض
″	۴	سفید	سیاہ
۳۳۸	۱۰	تجیر	تجسر
۳۳۹	۲۲	اللتیام	اللثام
″	۲۶	مجتتی	مختتی
۳۴۰	۸	در	بر
″	۲۵	فتاما	فیاما
۳۴۱	۹	اولا	اولاد
۳۴۲	۲	منطق	منطبق
۳۴۵	۶	بعقید	بعتقد
″	۱۹	ر	زر
۳۴۶	۳	قرلیش	قریش
″	۲۲	شتر	مثل
۳۴۷	۲۶	امام الفقہا	امام الفقہا
۳۵۰	۱	انکرد ید	نکردند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۵۰	۸	اندکم	ایدیکم
″	۱۰	لم	لہم
۳۵۱	۵	تنش	پیش
″	۱۲	بعر	بفر
۳۵۲	۱	تمتہا	تمتہا
″	۹	یدلوشن	یدلوش
″	۲۰	مستبعد	مستبعد
″	۲۳	نوسعہ	نوسعہ
۳۵۳	۲۷	تسموی	قصوی
۳۵۵	۱۶	پیرید	پرند
″	۲۵	مستجل	مستحیل
۳۶۰	۱	ولارائتہ	ورائتہ
″	۳	من	من
″	۱۳	محمدجات	محترجات
″	۲۱	انزل	انزل
۳۶۱	۶	الو	او
″	۷	فو	بنو
″	″	سبہتیان	یہتمان
″	۱۰	فاعتروہ	فاعتبروہ
″	۲۳	وفرار	وزار
۳۶۲	۴	لاماتیہ	لامامتیہ
″	۳	بقینہ	تقیہ
″	۱۶	وایت	روایت
″	۱۵	امرہ	دائرہ
″	۲۰	التسعہ	الشیعہ
۳۶۳	۸	صلوتاہم	قلوبکم
۳۶۷	۱۸	کانیکیت	کانیجیت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۶۸	۱۴	الیقو	لتقو
″	۱۸	اوجتنب	واجتنب
″	۲۲	وسلم لہم مالہم	وبسلم لنا مالنا
″	۲۲	یتیرلرہما	یتیرونا
″	۲۵	یقفرالہ	یغفرالہ
″	۲۶	بالبد	البد
۳۶۹	۱۵	خبہ	وجہہ
۳۷۰	۲۰	النمو	النعمہ
۳۷۱	۷	عدو یعنی	یعنی
۳۷۲	۱۱	علامتہا و ہو القنین	ہذا القنین
″	۲۲	نامدارد	بدان دارد
۳۷۳	۱	خصوم	معصوم
۳۸۱	۴	عضیا	بعضہا
۳۸۲	۱۰	انزولا	ان نزولا
″	″	یحکما	حلیما
۳۸۳	۱۶	مفسیر	مفتر
۳۸۴	۲۱	در نزدان	شیر مردان
″	۷	تشانش	لسانش
۳۸۵	۱	بجار	بجار
۳۸۶	۱۰	بلبجار	بیشمار
″	۱۲	اللہ	اللہ
″	۱۹	انز	ازر
۳۸۷	۱۹	اکر	البر
۳۸۸	۱۷	آہرس	براہین
۳۸۹	۱۸	اکثار	ثما
۳۹۰	۶	ار	آزر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۹	۶	در	رد
۴۱۱	۱۹	شود	سود
۴۱۶	۴	خطنا	خطبا
۴۱۷	۱۷	مادس	بامن
۴۱۸	۵	میداوید	میداند
〃	۱۰	نوربد	بودند
〃	۱۳	عنا	عبا
۴۲۲	۱۶	مانتی	باختی
۴۲۵	۳	اماسد	بابالسه
۴۲۶	۱۰	اول	دل
〃	۲۲	بالکل	گل
〃	۲۳	بسطو	یابنطور
۴۳۷	۱۷	رضا	قا
۴۳۸	۴	لش	کیش
〃	۲۴	ا	را
〃	۲۰	افلاوت	التلاوت
〃	〃	ندندانستند	ندانستند
۴۴۱	۱۶	داه	ده
〃	۲۰	خویش	خوش
۴۴۲	۲۲	لان	الآن
۴۴۳	۱۴	کلیهم	کلهم
〃	۲۷	عدیم	داریم
۴۴۴	۱۷	دام	دامر
۴۴۵	۱۴	راالوجود	الوجود
۴۴۶	۱۹	خو	خود
۴۴۸	۲۳	بخام	انجام
۴۴۹	۱	نهند	بنیند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۱	۱۸	بین	ببین
〃	۲۱	مدار	هذا
〃	۶	او	داد
〃	۹	وجاول	دعادل
〃	۱۵	اماظهار	اظهار
〃	۲۱	گل	کل
〃	۲۶	تسن	تسنن
۴۵۲	۱۰	زمردم	بنزمزم
〃	۱۸	اختیا	اختیار
۴۵۳	۱۵	رامی	یامی
〃	۲۹	اما عاد هود	اما دعوی
۴۵۴	۳	نامش را بر	نامش بر
〃	۶	گیر عون	پیر عون
〃	۹	دریافت	یافت
۴۵۶	۶	بار روی	بازوی
〃	۱۷	حکم	مکم
〃	۲۱	آر	آرد
۴۵۷	۹	بلقب	تلف
〃	۱۹	نبیر	سر
۴۵۸	۲۷	نوشته	تشته
۴۵۹	۱۴	یزید	مزید
〃	۷	ازمتد	ازمنه التحقیق
〃	۳	وجمله	جمله
〃	۲۷	ابی	الی
۴۶۰	۲	صدور	خداوند
〃	〃	عهدی	احدی
۴۶۷	۱۳	به	نه سر
۴۶۸	۷	داند	داوند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۰	۱۱	اوحلا	حالا
۴۶۳	۷	اطراف	اطرف
۴۶۴	۲۷	ذاتی	اذانی
۴۶۴	۳	سدا	شد
۴۶۴	۱۶	انتهی	آتی
۴۶۴	۹	بتقیتی تین	تبعین
〃	۱۶	بشما	بشمار
۴۶۵	۱	قلت	قلت
〃	۱۹	علی	علی نور
〃	۲۷	منخنش	سنخنش
〃	۲	اعناد	عناد
〃	۳	میخوارم	میخورم
〃	۱۲	ماندن	ماندن
〃	۱۳	قصه	وجه
۴۶۵	۱۴	را	را
۴۶۵	۵	منجره	منجرد
〃	۷	ازا	از
〃	۱۳	ماهست	هست
〃	۲۴	راونده	دیده
۴۶۶	۶	الیضا	ایضا
〃	۲۷	سائل	رسائل
۴۶۷	۵	تتوا	تتوان
۴۶۷	۱۳	نمودش	خودش
۴۶۷	۱۲	نی	حرفی
۴۶۷	۲۶	درا	در
۴۶۷	۱	رخط	خط
〃	۴	دودی	دوی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۵	دند	درند	۱۵	۵	نمودون	نمود	۲۳	۲۳	اندانذ	مذاند
〃	۶	یام	بامام	〃	۹	او	لو	۵۷۰	۲۲	ابن العاص	ابن العاص
۲۵	۲۲	نبوذند	لبوذند	〃	〃	ر	تر	۵۷۶	۱۶	ولیعان	ورریعان
〃	۲۵	ہجرات	ہجرت	〃	۱۲	کل	بکل	۸	+	×	×
۲۵	۱۱	یانہ	یار	۲۵	۱۴	مقبول	متقبو	۳	۳	نمونہ از	نمونہ از
۲۵	۶	اورطنا	اوردنا	〃	۲۶	غفاہ	عفاہ	۲۴	۲۴	کھرو	لغرہ
〃	〃	بلرشرکین	مشرکین	۲۵	۱۱	قید	این قید	۳	۳	ابو	او
۲۶	۲۶	مالمحلد	مافی المجلد	〃	۲۵	تعا	تا	〃	۶	حنفیہ	فضیلہ
〃	〃	مافی الجار	البحار	۲۶	۵	بلاتنا	بآیاتنا	〃	۲۴	چاکور	چار نور
۲۵	۱۵	وغیر	وغیرہ	〃	۶	انبا	اسناد	۲۷	۱۳	وسی	موسی
〃	۸	مستلزام	استلزام	〃	۲۱	ہ	دہر	۲۸	۲	کمالا	کما
〃	۱۰	دہم	ہم	۲۶	۲۳	علیہ السلام	رضی اللہ عنہ	〃	۵	لتسا	لتنا
۲۵	۱	فقالو	فقالو					۲۸	۲	بردوت	بردت
〃	۲۳	فضع	وضع	〃	〃	〃	〃	〃	۲۶	خوارج	خوارج
۲۵	۲۱	رخصت	رجعت					۲۹	۱۴	وظمون	دبوظلمون
〃	۲۷	دیگرا	دیگر	۲۷	۸	ست اظہار	بیت اطہار	〃	〃	صحائف	رصحائف
۲۶	۱۸	قبیل	قلیل	〃	۹	لبعد	بعدی	۳۰	۲	دلالتہ	دلالتہ
〃	۶	و	او	۲۸	۸	افقد	افقہ	۳۱	۸	ازو	واز
〃	۲۲	والحق	الحق	۲۸	۱۱	عالم	عام	〃	۱۱	ورای	وای
۲۸	۱۱	انست	النسب	〃	۲۲	چہ چگونہ	چگونہ	〃	۱۸	سپند	چند
۲۸	۸	انقیاد	نقیاد	۲۹	۱۰	در	و	۳۲	۷	مرد	مرادی
〃	۱۸	اورا	رادر	۳۰	۴	علجلت	عجلت	۵	۵	خلاف حلاقت	خلافت
۲۸	۱۱	تقید	تقیہ	〃	ایضاً	صد	صدر	۵	۵	چینندر	چیند
〃	۱۲	الی	لی	۳۱	۱	والنحیین	الحنین	۳۲	۴	احوع	رجوع
۲۸	۲۲	نماید	نماند	۳۱	۱۸	تدرک	تدارک	۳۰	۲۰	وبخوبترین	بخوبترین
۲۵	۲۲	ہ	و	۳۰	۱۷	لنا	ازا	۳۰	۳	نزد	برد
۲۸	۲	مرا	مرا	۳۰	۲۵	مرضوی	مرتضوی	〃	〃	پنیش	نیش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۶	انهم	انیهم	۲۵	۱	اهل بیت	انیست	۲۵	۱۷	عوام	تا عوام
۲۵	۸	وستقلب	منقلب	۲۵	۱۱	دلالزم	دلازم	۲۵	۱۸	او	از
۲۵	۱۱	براقبول	براه قبول	۲۵	۵	خیر	خیرة	۲۵	۲۴	وصعیت	وصیت
۲۵	۲۷	ودر	در	۲۵	۴	را	لورا	۲۵	۲۵	نزم	نزنم
۲۵	۱۰	نفصیدند	نقصیدند	۲۵	۷	او	داد	۲۵	۹	قطعا	او گفت قطعا
۲۵	۱۷	نمیدانو	نمیداد	۲۵	۲۳	مستوری	مستوی	۲۵	۷	گفتن	کفن
۲۵	۲۷	است	شب	۲۵	۳	الانصاری	انانصاری	۲۵	۱۱	بدفترزند	بدفترزوند
۲۵	۳۵	تواضع	لوامع	۲۵	۶	الصادق	الصادق	۲۵	۱۹	وما نند	وما نند ایشان
۲۵	۱۳	اهل بیت	اهل سنت	۲۵	۱۰	خرج	خراج	۲۵	۱۹	ایضا	ارا رسد اعتقاد دارند
۲۵	۱	هلاک	ملاک	۲۵	۸	ویلقیون	ویلقون	۲۵	۲۰	ذرا	ذرا
۲۵	۵	کشادن	کشان	۲۵	۱۰	بلقیهم	ملاقیهم	۲۵	۵	حوالش	حواس
۲۵	۱۹	لطاق	الطاق	۲۵	۱۴	تما	نما	۲۵	۸	بریات	بزیارت
۲۵	۱	بابابراهی	برای	۲۵	۱۰	سیای	سیاتی	۲۵	۱۶	الحا	الجا
۲۵	۹	وله	وبه	۲۵	۲۱	حوکرند	خوگر	۲۵	۱	مقتقر	مضیق
۲۵	۳	ببریے	پیری	۲۵	۹	الخفا	لحقا	۲۵	۸	کاتکله	کاملیه
۲۵	۴	بی برا	بلی	۲۵	۱	عد	عدد	۲۵	۱۴	الدد	الا
۲۵	۶	همان سفیدخانه	همان	۲۵	۲۶	خصوت	حضرت	۲۵	۱۲	مالی	عالی
۲۵	۱۰	اما	بامامیه	۲۵	۱۳	ری	خدای	۲۵	۱۶	شتواب	شتواب
۲۵	۱۵	را	را	۲۵	۴	برحا	چه جا	۲۵	۲۰	حتی کلیج	کلیج
۲۵	۲۱	ان	آن صفت	۲۵	۲۳	بصه	بضعه	۲۵	۱۲	میشو	میشود
۲۵	۲۱	مطرودد	مطرود	۲۵	۲۷	فا	قا	۲۵	۲۱	علی	بلی
۲۵	۲۵	روایات	روباب	۲۶	۸	توانیان	تورانیان	۲۶	۹	متدی	تندی
۲۵	۹	روخله	روفته	۲۵	۱۰	حدیث	حدث	۲۵	۱۳	آدره	آورده
۲۵	۱۵	مذهب	یذهب	۲۵	۲۵	تمایشی	تمثیلی	۲۵	۱۹	پیه	پدر
۲۵	۱۰	خبشا	خبثا	۲۶	۲۳	سور	سوره	۲۶	۶	چنین بلما	چنین بلید
۲۵	۴	موردد	مورد	۲۶	۱۱	ر	را	۲۵	۱۰	راپلیو	را
۲۵	۲۱	تراست	ترست	۲۵	۱۶	رفضه	کرفضه	۲۵	۱۳	بکمال در	کمال دارد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰۲	۱۲	اہلیت	البیت المحجاب
ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
۲۰۳	۲	گرفتند	فتذکر
ایضاً	۳	من تفاوتیر	من التفاوتیر
۲۰۴	۲۳	برا	بردا
۲۰۶	۴	افاق را	افاق
۲۰۷	۱۳	زمان	خزرمان
۲۰۸		وخبر در	ودر
۲۰۹	۱۳	نمیخوانم	نمیخواهم
۲۱۰	۲۰	قرساس	قرطاس
۲۱۱	۸	عنکم	نمیکنم تا
۲۱۲	۱۷	یافته	تافته
۲۱۳	۱۱	ابر	وابر
۲۱۴	۱۱	لفوف	صفوف
۲۱۵	۱۴	بی	الی
۲۱۶	۱۱	شنید	شنیده
۲۱۷	۱۸	درسا	رمیا
۲۱۸	۸	ارائش	ارآتش
۲۱۹	۱۱	جداوا	جلاوا
۲۲۰	۶	خواستند	خواستند
۲۲۱	۲۴	دیگر و دیگر	دیگر
۲۲۲	۱۴	عاشیه پایان	عاشیه پایان
۲۲۳	۱۹	را	از
۲۲۴	۹	یاشبلاه	بامتلاه
۲۲۵	۵	حرکے دہ	خروری
۲۲۶	۶	نقلا	مرنقلا
۲۲۷	۱۳	ایضاً	ایضاً
۲۲۸	۱۴	ایضاً	ایضاً
۲۲۹	۱۵	ایضاً	ایضاً
۲۳۰	۱۶	ایضاً	ایضاً

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۲۷	فانس العبا	فانس العبا علیہ کما انا	۵۹	۳	ئین	عن	۶۲	۳۰	تمنی	متمنی
				″	۴	یذکرو	الذکر	۶۳	۱۶	بتمیمی	متمنی
″	″	نخوسنت	نحوست	″	۶	الحجہ	مھم الحجہ	۶۵	۱۸	ازین	زرین
۵۶	۱۶	بو	بود	″	۷	الرابا	الزانا	۶۶	۱۲	فالغط	فالغلط
″	۲۴	دفتن	رفتن	″	۷	نیھار	زینھار	″	۲۳	موصلہ	موصولہ
۵۷	۷	۱۷	بر	۵۸	۱۳	بعید	یعبد	۶۷	۱۹	مضحفہ	مضجعہ
۵۷	۲۲	د	در	″	۲۳	فسنتر	فتنتر	۶۸	۱۲	فھمید	فھد
″	۲۴	نارو	تاسہ	″	۲۴	واکلا	والاخرۃ	۶۹	۲۲	کہ کہ	کہ
۵۷	۱۹	مملشت	ممکشت	ایضاً		ایضاً	ایضاً	۶۹	۲۴	محذف	محذف المضاف واقیم
″	۲۶	نصرہ	بصیرۃ	۵۹	۹	مقتضہ	مقتضے				المضاف الیہ مقامہ
۵۷	۳۰	بیر یتعقوب	حضر اسپر	۶۰	۴			″	″	المغی	المعنی
۵۷	۲۷	فرمو	فرمود					″	۱۱	واذ	واذا
۵۸	۱	وارحم	واریم	۶۱	۱	ناصحین	ناصحین	″	۵	فمن	ممن
۵۸	۲۷	ولیاے	ولیلے	″	۸	نکہ	بلکہ	۶۲	۱	تحمل	یحتمل
۵۸	۳۰	دلاالثنین	اولاالثنین	″	۲۳	سمرم	ھیزم	″	۱۸	صیل	حیل
۵۹	۱۹	الینا	نبینا	۶۲	۱۱	نوشم	نوشتم	۶۵	۵	متغال	مثقال
۵۹	۵	الا	الی	″	″	علاد	علاوہ	″	۸	منھک	منھک
۵۹	۱۲	ارخاضر	ازحاضرین	″	۱۳	کلالم	کلام	″	۹	قشب	قشبت
۶۰	۲	کردن	کردند	″	۱۴	وادر	وارد			اقرابھم	اقترابھم
″	۳	افض	رفض	۶۲	۲	لید	للہ	″	۲۷	کا بحکم	بحکم
″	۹	انکسب	اھل بیت	۶۵	۲۲	فولا	فلولا	۶۶	۲۰	نشند	شد
″	۲۲	سمت	تمت کہ	۶۰	۲۲	انا	امام	″	۲۲	تنغث	شغب
″	۲۴	بودنے	بودے	۶۰	۱۵	الاداب	قراءت	″	۲۳	بالعرنہ	بابویہ
″	۲۵	نبوت را	ثبوت را	۶۰	۷	نغیر رنمایند	تغیر ننمایند	″	″	فارعطی	فارغطی
″	۲۷	تختنا	تخمینا			دانہ	وراندہ	۶۵	۲	دست	دست
″	۶	یناورد	بناورده	۶۱	۳	الکتابے	رکتاب	″	۱۴	کمابر	کمامر
۶۰	۲۶	اکہ	اگر	۶۲	۹	رسان	اسان	″	۱۷	ر	در

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۷	صخیم	ضخیم
〃	〃	تارب	مغارب
〃	۱۸	بعوانی	لعنوانی
〃	〃	لم کم	لم
〃	۲۰	باراند	پازدند
〃	〃	جرفاری	فارخطی
〃	۲۱	چناندارم	چنان دارم
۶	۷	السیا	السبید
〃	۹	الفضه	الفقه
۷	۵	اوراق	اتفاق
〃	۱۵	فبکت	فبکیت
۸	۵	تد	نبه
〃	۸	لو	بوجه
〃	۱۸	اجماعیات	اجماعیات
〃	۲۷	انصاری	انصاری
〃	۲۸	می	بی
〃	۴	اخوه	اخوه
〃	۸	ر	را
〃	۱۰	الاند	الذ
۹	۱۵	نشیمن	نشیمن
〃	۲۲	بجنتانند	بجنباند
〃	۸	مج	بزرج
〃	۲۳	متعد	منعقد
〃	〃	دانشمند	دانشمند
〃	۲۵	یا	باد
۱۰	۶	یرلمان	نربان
〃	۳	انکا	انکار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۵	می آرند	می آرد
〃	۱۶	تثنا	شانه
〃	۱۷	دور	در
〃	9	وتکفیه	یکفیه
〃	۱۰	عنقریب	بی عنقریب
〃	9	کمان بین	کران
〃	۵	یمان	ایمان
〃	۱	می دارند	مسارعون فی الخیرات
〃	۲	رقصاصی	رقاصی
〃	۱	لبیار	بسیاری
۱۱	۱۶	طلبیدن	طلبیدن
〃	۲۲	لایب	لاتیب
〃	۲۴	اکه	که
〃	۱۴	محلی	مخفی
〃	۱۱	دیدیعون	دیدوقون
〃	۲۴	الابصاه	الابصار
〃	۲۶	انکاکلار	ازاکابر
〃	〃	منبرله	معتزله
۱۲	۱۵	مولجدر	دهرجا
〃	۱۵	در	زر
〃	۱۶	امید	الیه
〃	۲۲	مجای	مجلسی
〃	۲۲	اذابان	آوان
۱۳	۱۷	خنفیه	ابن حنیفه
〃	۱۹	شیعه	بزشیعه
۱۴	۲۱	تلیقه	تقیه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۵	شهر	هر
〃	۲	آذ	اذ
〃	〃	اجنبة	اجنة
〃	〃	لبطوا	لبطون
〃	۲۴	الوصف	الوصف بالاتوصف
〃	۱۷	وتکفیه	یکفیه
〃	۲۴	حقیقی	حقیقتے
۱۵	۱۵	صوام	صوارم
〃	۱۶	یجعلهم	یجعلهم
〃	۱۷	یجعلهم	یجعلهم
〃	۲۰	کی	کی
〃	〃	عنها	عنها
〃	〃	فق	حق
۱۶	۱۴	والشعرا	والشعراء
〃	۷	تعبیه	بقیه
〃	۴	قیل	قتل
〃	۱	جاهم	خاتم
〃	۵	رسنا	رساله
〃	۲۶	نا	انا
〃	۱۵	حذدا	خذوا
〃	۲۲	یوم	یقوم
〃	۱۴	عاشورا	عاشورا
〃	۱۸	عنیه	عنیه
〃	۲۱	نصیا	نصیا
〃	۲۲	اوقطر	فطر
۱۷	۵	اغتل	اغتسل
〃	۱۰	صیام	صیام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۱۰	پدر	بد	۱۵	۱۳	انزلهم	نزلهم	۱۵	۲۳	نقل	نقل
۱۵	۱	باب	تاب	〃	۱۵	بهم	لهم	〃	۲۶	زنکاب	ازنکاب
〃	〃	ایضاً	ایضاً	〃	۱۶	اشر	شر	۱۵	۱۲	اول	باول
〃	۲۲	قاعل	قائل	〃	〃	بعض	نقض	〃	〃	واگراین	این
۱۵	۲	باتبعوه	اتبعوه	〃	۶۹	لی	الی	〃	۱۹	وجب	موجب
۱۵	۱۵	بحکم تحت	تحکم بحت	〃	۲۳	القبض	ابیض	〃	۲۱	دانی	دانی
〃	۲۵	نموده کود	نموده	〃	۲۴	طعن الراح	طعن	〃	〃	اکه	که
۱۵	۹	اوروخ	اورع	۱۵	۲۱	لنسلم	لانسلم	〃	۲۴	مدافعین	متبوعین
۱۵	۲۷	لرلهد	سولد	۱۵	۱۵	مبر	مبرا	۱۵	۲۰	کریه	کریمه
۱۵	۳	لمتسهر	المنتهی	〃	۲۱	بغیزیه	بهمزیه	〃	۲۲	جعت	عت
〃	۹	اختصا	اختصار	〃	۲۲	کثره	کثر	۱۵	۷	نشته	نشد
۱۵	۱۶	اجع	مجمع	۱۵	۶	کاز	از	〃	۹	دانستند	دانسته
〃	۲۱	مذکو	مذکور	〃	۹	بالبد	الابالبد	〃	۲۰	جکنم	نکنم
۱۵	۳	ابن نیست	ابن بنت	۱۵	۴	مطلولات	مطولات	〃	۲۳	دبر	و
〃	۸	درش	درس	۱۵	۲	شیر	شتر	۱۵	۱۳	اورنک	اورنگ
〃	۲۵	فتوج	فعرج	〃	۳	وایات	روایات	۱۵	۲	ابرای	وبرای
۱۵	۴	متغیر	مغیر	〃	۱۱	تعصب	تعقیب	〃	۷	مجلی	مجمل
۱۵	۳	اهن بیت	اهل بیت	〃	۱۴	ودایاد	اوذکر	۱۵	۱۶	حضرات	حضرت
۱۵	۵	اندانی	اندامی	〃	〃	وعسیر	وذکر مغیثه	۱۵	۱۰	بره	مره
۱۵	۱۸	عالم	عام	〃	۲۲	ویرفادار	وبیوفائی	۱۵	۱۲	گرنمود	نمود
۱۵	۷	و	دو	۱۵	۲	مایذ	یاد	۱۵	۱	ومولی	مولی
〃	۸	محسن	فحش	〃	۶	مر	امر	۱۵	۲۰	ومیدید	میدید
۱۵	۱۳	انصاب	تعصب	〃	〃	لعلو	بقلو	۱۵	۶	تقسکا	تقیدنا
۱۵	۱۸	عارد	غار	〃	۷	تردین	ترین	۱۵	۲۴	اورد	ار
〃	〃	لزام	الزام	〃	۲۷	الغت	لغت	〃	۳	یخلوسن	کاذبین
۱۵	۱۷	اولی	اونی	〃	۲۴	رراه	راه	۱۵	۳	نبوت	نبوت
〃	۲۷	اوبر	و	۱۵	۱۲	نشفا	شفا	〃	۹	دانسی	دانستی
				〃	۲۶	فرمودند	فرمودند				

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۵	۵	واین	این
″	۱۹	سمرحد	بسمرند
۵۶	۷	ویس	وقس
″	۷	بہ بلکہ	بلکہ
″	″	گشتن	برگشتن
۵۸	۹	اسحف	واسخف
″	۹	ومن	من
۵۹	۹	کردد کد	کردند
″	۴	مش	مارمش
″	۲۲	الصاعد	تقاعد
″	۲۴	دکہ	کہ
″	۲۷	تانیت	تانیث
۶۰	۳	ماده	مه ماده
″	۶	اود	او
″	۱۹	ملبط	متنبط
″	۱۳	الکد	الا
″	۱۵	کر	دگر
۶۱	۱۶	بہ ای	بری
″	۴	تو زار	سوفار
″	۲۳	امامیہ	امیہ
۱۴۰	۱۲	خبر	حبر
″	۱۳	ات	است
۶۲	۱۶	بیدشد	پیدا شد
″	۲۰	لسے	کسے
۶۳	۲۱	نداد	نداند
۶۴	۱	ہزاوا	سزاوار
۶۵	۱۵	خا	نا
″	۲۴	کیکہ	رکیکہ
۶۶	۲۶	ای	وای
۶۷	۶	بدان	آن
″	۲۴	خا	فا
″	۲۴	+	+
۶۸	۲۴	د	او
″	۱۵	و	در
″	۱۸	المومنین	المبین
″	۲۵	وایرط	دایره
۶۹	۶	فرا	قرار
″	۱۷	ضا	فا
۷۰	۸	اخذا	اعذر
″	۱۶	بطرل	بطریق
″	۱۷	پدر بزرگوار	پدر بزرگوار
″	۲۴	حواب	خوناب
۷۱	۹	پیرو	سر
″	۱۷	بتقادن	بتعادن
″	۲۶	کہ کہ	کہ
۷۲	۱۱	نہائین	بہائی
″	۲۰	گویدد	گوید
″	۲۴	صاحب	کہ صاحب
۷۳	۱۷	شودا	شود
۷۴	۱۱	باطوبہ	بابویہ
″	۲۳	المثل	لمثل
۷۵	۷	ز	از
″	۱۵	جیفند	بیعت
″	۱۸	فان ومانی	جان ومال
۷۶	۳	سپردے	پیروے
″	۵	مر	من

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۶	۵	امرا	مرا
″	۱۷	بمقابکہ	بمقابلہ
۷۷	۳	جوبش	جوش
″	۱۷	ہمرہ	ہمراہ
۷۸	۱	بصفعہ	بصفعہ
″	۳	کمان	کمال
″	۶	درحال	داحال
۷۹	۱۴	قرا	قرار
″	۵	وعادت	عادت
″	۲۰	بتفصیلکہ	بتفصیلیکہ
۸۰	۶	اشرلف	اشراف
″	۱۱	را	از
″	۱۳	مانا	اومانا
″	۲۶	مخلوق	ومخلوق
۸۱	۶	ندار	ندارد
″	۱۵	ود	رود
۸۲	۱۹	احتہا	احتیہا
″	۱۱	الا	لا
۸۵	۱	بشود	بشنو
۸۶	۲۳	شدندند	شدند
۸۷	۱۲	چلنا	جنا
۸۸	۴	ببردو	نزد
″	۳	امرتی	مرتی
″	۱۲	حا	حال
″	۲۴	کفرفوا	کفرا
″	۲۷	مشہد	مسجد
✕	✕	✕	✕

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۰	۲۲	صیها	صبا	۲۰۰	۳	از	ازار	۲۰۰	۶	قفا	بقا
۲۰۰	۱	بجیوان	بجیون	۲۰۰	۱۲	تحفه	صاحب تحفه	۲۰۰	۷	لیا	لها
۲۰۰	۱۲	کتاب	کتا	۲۰۰	۲۳	مینو	متبع	۲۰۰	۲۰۰	بلقو	بلغو
۲۰۰	۸	می	می بینم	۲۰۰	۱	درهمام	درینجا هم	۲۰۰	۲۰۰	رجیو	رجعو
۲۰۰	۲۰	میدانشت	نمیدانشت	۲۰۰	۱۳	که بد	بد	۲۰۰	۹	عن نقلا	نقلا عن
۲۰۰	۲۳	کما	کمال	۲۰۰	۲۰۰	ولی	بی	۲۰۰	۸	بندد	بنده
۲۰۰	۲۶	الیشا	ایشان	۲۰۰	۲۷	بعد	بقد	۲۰۰	۴	بود	مود
۲۰۰	۲	بلک	ذلک	۲۰۰	۴	عنوان	عیون	۲۰۰	۹	تحتلف	تختلف
۲۰۰	۳	ایلده	یلده	۲۰۰	۳	عصبیت	عصبیت تلقیت	۲۰۰	۲	اوا	روا
۲۰۰	۴	دنابنر	ودنابیر	۲۰۰	۴	شهادت	شهاب	۲۰۰	۱۱	لوا	فوز
۲۰۰	۵	مواکد	موکد	۲۰۰	۷	حضرت	حضرتی	۲۰۰	۱۸	او	و
۲۰۰	۱۸	راب	از	۲۰۰	۱۳	اهدان	زاهدان	۲۰۰	۲۱	سطا	فسطا
۲۰۰	۳	کونقار	نقاره	۲۰۰	۷	مهاق	مهان	۲۰۰	۳	نمیی	فنیی
۲۰۰	۶	سئا	شها	۲۰۰	۱۱	در	دور	۲۰۰	۳	میکوید	فخرالفین میکوید
۲۰۰	۲۰۰	سرروان	سرروان	۲۰۰	۱۱	رسالم	سالم	۲۰۰	۸	م	هم
۲۰۰	۲	تارنانهاتار نانهازند	تارنانها روند	۲۰۰	۹	ساقین	ساختن	۲۰۰	۱۰	دو	او
۲۰۰	۱۵	لعل	لعمل	۲۰۰	۱	خروق	خرق	۲۰۰	۱۷	کرده	کرد
۲۰۰	۲۳	علی در سوله	وعلی رسوله	۲۰۰	۱۲	دیبت	غیبت	۲۰۰	۲۵	بقی	بپی
۲۰۰	۲۴	دما	واما	۲۰۰	۱۶	لبعد ادرا	لبعده ابداد	۲۰۰	۹	دیر	پر
۲۰۰	۲۵	ازدا جهم	ازواجه	۲۰۰	۱۷	مر	د	۲۰۰	۱	دتبسم	تبسم
۲۰۰	۲۶	البعه	البیعه	۲۰۰	۵	موضوح	موضوع	۲۰۰	۱	گرد	گردا
۲۰۰	۲۷	مجد	محمد	۲۰۰	۹	مگرمحال	بگریبان	۲۰۰	۱۹	بمالعله	بمطالعه
۲۰۰	۶	خایا	خدایا	۲۰۰	۲۴	طور در	ظهور	۲۰۰	۲۰	نشد	شد
۲۰۰	۲۲	کردم	کرام	۲۰۰	۲۴	بار	نار	۲۰۰	۱	وصی	ووصی
۲۰۰	۱۲	اکر	اکراه	۲۰۰	۴	کیتم	وکیتم	۲۰۰	۱۱	الهی	التی
۲۰۰	۱۹	نصب	نقب	۲۰۰	۲۷	کفر	کفره	۲۰۰	۲۵	یرا	بران
۲۰۰	۲۳	مصدک	مصدر	۲۰۰	۱۹	عشیم	عظیم	۲۰۰	۶	هضب	مضب

۱۳	۶	وز	و	۱۳	۲۰	نبعتم	معهم	۱۳	۹	تناقب	تهافت
″	۲۵	راست	است	″	۲۱	ال	مال	″	۱۵	بکنند	بکنند
۱۴	۹	طعلم	طعام	″	″	بنا	منا	″	۲۶	دہ توت	فرتوت
۱۳	۹	خان	خا	″	۲۴	پین	پس	۱۴	۸	صنوف	صوفیہ
۱۳	۹	صاحب	صاحب	″	۲۵	قو	قہ	″	″	ذتوت	فرتوت
۱۳	۱۱	شوراب	ابوالشوراب	″	۲۶	ارنہا	ازانہا	″	۷	پیواند	پیوند
″	۸	بوجہ	بوجہی	″	۲۶	ممثل	ومثل	۱۵	۱	او	خطاو
۱۳	۲۱	رتیسکم	رئیسکم	″	۲۷	دود	دور	″	۶	بہبک	ببک
۱۳	۴	خذوہ	خذوا	″	″	ازتخ	از	″	۱۰	غد	ند
۱۳	۲	کرد	گردد	۱۵	۱	اند	انہ	″	۱۶	قد	قہ
″	۲۱	مخقص	مختص	″	۵	بصراخو	یطرحو	۱۴	۱۴	الد	رلگر
″	۳	دست	دت	″	۷	فا	فکا	″	۲۰	میصب	مصیبت
۱۵	۷	حقیتے	حقیقی	″	″	حل	رجل	″	۲۱	ر	ق
۱۳	۴	طن	عن	″	۹	الطفا	الطفا	″	۲۲	دہند	مفیدگوہند
″	″	صومی	صوفی	″	۱۱	با	ما	″	۲۵	لثنا	اثنا
″	۱۱	ملحی	سنحی	″	۱۴	بنانیان	نانیان	″	″	ر	د
۱۳	۱۶	مصلن	مضغن	″	۲۲	جمیقل	بی عقل	۱۴	۱۳	ارارت	ارادت
″	۲۶	محرری	بحری	″	۲۵	لبسوی	لسبوی	۱۵	۱۵	لے	الی
۱۳	۸	لال	درلال	″	۲۷	ابنہاج	انہا	۱۵	۲۰	قرضا	فرضنا
″	۹	مصابح	مصابیح	″	″	طائفہ	طوائف	″	۲۱	بلتیمان	یتیوان
۱۳	۳	کفو	کفر	۱۵	۱۳	رجناب	جناب	۱۴	۶	امرزش	امرزش
″	۹	جو	جملہ	″	۱۴	منا	ما	″	۱۴	امثل	اشل
″	۱۴	تام	تمام	″	۱۵	مستوقہ	ستوقہ	۱۵	۷	صین	حین
″	۱۵	پندارد	پندارند	″	۲۰	با	مار	″	۱۵	پنبہ	پنبینہ
″	۱۶	طرقہ	حماقہ	″	″	کو	کہ	۱۳	۱۲	یکر	ابوبکر
″	″	رومی	روی	″	۲۷	مبان	جبان	″	۱۵	الحکیم ظہیر	الحکیم
″	″	گراہی	گمراہی	۱۵	۸	مہا	مہما	″	″	عز	مز

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۱۶	باستتا	باستثار	۱۵	۱۱	منزلت	فنزلت
″	۲۳	نت	نیت	″	۱۷	خدا	خدای
″	۲۵	نیت	نیست	″	″	ارارہ	زرارہ
″	۲۷	البسہ	البتہ	″	۲۱	الاسب	امتب
۱۶	۱	بکاب	بکار	۱۶	۱۰	مالهنک	بالهنک
″	۳	ببری	روی تو	″	۲۳	الله	البدر
″	۵	بائین آکر	بائیں آکر	″	″	ضات	صفا
″	۲۴	الرسوہ	التوریۃ	۱۷	۱	بصراست	بصراحت
۱۷	۲۲	لسبب	لسبب	″	۱	بل کاوالکفر	بل کادان
″	۱۱	للا	لا	″	۱	ان یکون	یکون کفرا
″	۱۳	درا	اراد	″	۲	غلہ ہنفا	غایت سفا
″	۱۴	تزکوا	تزکواہ	″	۱	وشیا	مصیبتا
″	۱۹	الکلامۃ	الکلامیہ	″	۱	المنصب	لنصب
″	۲۴	اسمنای	السمنانی	″	۲	شمس	ش
″	۷	است	النسب	″	۱۱	الشیعین	المتسیعین
″	۱۵	التحیہ	الخضر	″	۵	مخصلینی	مخلصین
″	۸	دار	درار	۱۸	۸	نشاس	نشناس
″	۱۹	دہن	واہن	″	″	بلکہ نشناس	بلکہ نشناس
″	۱۹	منبطق	منطبق	″	۲۴	الاکتاب	الکتاب
″	″	کو	نکو	″	″	نذل	تنزل
″	۲۰	وقول	و	۱۹	۷	نجان	نجات
″	۲۱	عارف	قول عارف	″	۹	بہ بہیدا	بہ بدا
″	۲۳	دورو	دور	″	۱۲	دوازہ	دوازدہ
″	۶	تشہ	نفسہ	۲۰	۶	بستنی	بستنی
″	۱۴	علا کلام	علما	″	۲۵	رادر	روز
″	۲۰	صاحبدلا	صاحبدلان	″	۲۳	ناصیب	ناصیبت
″	۲۷	اصطلاح	اصلاح	″	۲	گذاشتنہ	گذاشتہ
۲۱	۱	حرف	حر	۲۱	۲۳	ہ بدر	
″	۱۰	بیوتہم	بیوتکم	″	″		
″	″	بایا	یا	″	″		
″	۴	معتقد	معتقدہ	″	″		
″	۳	شدا	شدین	″	″		
″	″	تلامذہ	ازتلامذہ	″	″		
″	۱۴	قع	رفع	″	″		
″	″	زین	ازین	″	″		
″	۱۶	نست	نست	″	″		
″	۱۹	تحتی	تحتی	″	″		
″	″	کفر	کفرو	″	″		
″	۴۰	لہو	لہ	″	″		
″	″	عنده	عینہ	″	″		
″	۲۱	المطلوب	المصلوب	″	″		
″	۲۵	اصول آنہ	اصول	″	″		
″	″	بہ	ہر	″	″		
″	۵	کلاهم	کہ کلام	″	″		
″	″	کہ طول	طول	″	″		
″	″	ازین	این	″	″		
″	۱۲	ببرا	برابر	″	″		
″	۱۴	یستحق	یستجن	″	″		
″	۱۶	بقیہ	تقیہ	″	″		
″	۱۹	علو	مع علو	″	″		
″	۲۰	اہل	علی اہل	″	″		
″	۲۲	عیل	عیل	″	″		
″	۲۷	بد	بده	″	″		
۲۲	۱	ہر	بر	″	″		

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
بدیہ	۲	با	تا	〃	۲۱	〃	ذوارب	〃	۱۹	〃	فی عدہ
〃	۳	تقیش	تفتیش	بدیہ	۱	〃	الفاظ	〃	۱۹	〃	نکرد
〃	〃	جمع	جمع	〃	۲	〃	فرمود	〃	۲۰	〃	بندای
〃	〃	سخت	سمت	〃	۱۰	〃	مد	〃	۲۱	〃	ترانہ
〃	۶	مز	فر	〃	〃	〃	ماہ	بدیہ	۲	〃	جنون
〃	〃	لو	لو	〃	〃	〃	امیر	〃	۳	〃	واز
〃	۹	وصف سلبا	سلب وصف	〃	۱۳	〃	س	〃	۴	〃	عطای
〃	۱۰	درست	سنت	〃	۱۵	〃	بہبہ	〃	۷	〃	تلمیذ
〃	۱۱	قر	فر	〃	۱۸	〃	وجوب	〃	۹	〃	بجیب
〃	〃	اول دو باش	دو باش اول	〃	〃	〃	شود دو	〃	۹	〃	بلاحظہ
〃	۲۱	ف	فت	〃	۱۹	〃	تن	〃	۱۱	〃	فقاعہ
بدیہ	۱	زید	نہ زید	〃	۲۳	〃	کنیزی	〃	۱۷	〃	شافی
〃	۲	متنوی	مثنوی	بدیہ	۱	〃	عبد	بدیہ	۱	〃	شیعہ
〃	۵	گشت	گشت	〃	۷	〃	از	〃	۷	〃	وارم
〃	۱۰	جابرین	جابرین	〃	۸	〃	یا	〃	۸	〃	تلمع
〃	۱۱	باشد	نباشد	〃	۱۶	〃	نیست	〃	〃	〃	نکردند
〃	〃	عالی	اعلی	〃	۱۷	〃	انچہ	〃	۱۲	〃	تافتہ
〃	۲۲	دو	د	〃	۱۹	〃	اطوار	〃	۱۳	〃	جاکہ
〃	۲۳	بمقام	بمقام	〃	۲۰	〃	الست	〃	〃	〃	کہ سخن
〃	۲۶	نیز	سہر	〃	۲۱	〃	خبر	〃	۱۴	〃	وقصہ
〃	۲۷	تا	تابہ	〃	۲۲	〃	نچہ	〃	۱۵	〃	سخن خود
بدیہ	۱۶	بش	تش	〃	۲۴	〃	اور	〃	۱۸	〃	فاد
بدیہ	۱۹	وبر	نبر	بدیہ	۱	〃	نتوی	〃	۱۹	〃	انچہ
〃	۵	مز	ضر	〃	۲	〃	وخدا	〃	۲۰	〃	لحم
〃	۱۰	بود	بودو	〃	۶	〃	بود	〃	۲۴	〃	مجتہدین
〃	۲۰	سال	درسال	〃	۸	〃	خلاف مقتضیت	〃	۲۵	〃	حجفہ
〃	〃	بجمع	بجمع	〃	۱۴	〃	ناصبت	〃	۲۶	〃	من اعلی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پیدرد	۲۶	اما	ایا
″	″	نفسهم	من النفسهم
پیدرد	۱	بد	بهد
″	۲	نگاه	انگاه
″	۶	هر	بر
″	۷	بل	،ل
″	۹	آمدن	آمد
″	″	صندوق	صندیق
″	۱۰	نفسه	نفسکة
″	″	بقتضا	مقتضا
″	۱۱	وردات	درذات
″	۱۳	بروایات	برروایات
″	۱۴	الکلی	آلکلی
″	″	مفعو	معقو
″	۱۷	کوچگان	گوچوگان
″	۱۸	را	مارا
″	۲۱	یادی بدا	بادی بدا
″	۲۳	اقاقه	افاقه
″	″	بریشه	برنیت
″	۲۴	تعین	یقین
″	″	وتا	تا
″	۲۵	وتدبیر	تدبیر
پیدرد	۴	قران	قران حمید
″	۷	یاشی	یاسی
″	″	مگر	یامگر
″	۸	گرفته را	گرفته
″	۱۱	فی میداد	فی میداد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
″	۹	اش	این
″	″	،میچ	،میچ
″	۱۰	وفرار	ازدفتر
″	۱۲	نبوده	نبود
″	۱۴	برد	بردو
″	۱۵	غریب	غیرمنسوب
″	۱۷	خرافات	خرامات
″	۱۹	لج	نج
″	″	تبیض	بفیض
″	۲۰	نون	بون
″	۲۱	شدند	شدید
″	۲۲	بجیب	بجبت
″	۲۳	تعیه	تقیته
″	″	رحم	زحم
″	۲۶	چهل	چها
پیدرد	۱	عویغی	عویصی
″	۱۰	مقبول	مقتول
″	″	لبسو	نسو
″	″	جنتها	یتنها
″	۱۱	قبنه	اقیه
″	۱۳		
″	″		
″	۱۴	ورد	دارد
″	″	لو	بلو
″	۱۵	زد	رد
″	۱۶	ندا شتند	نداشتند
″	۱۷	حیوان	حیون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
″	۲۰	صف	صنف
″	۲۲	شود	شودو
″	″	شود	نشود
″	۲۵	بپرسند	بپرسید
″	۲۶	آث بد	تدید
″	۲۷	فرخوم	فرخوم
″	″	بیان	بآن
پیدرد	۱	المطاب	المطلوب
الحمد	۲		
″	۳	نقض	نقض
″	۴	وامر	وثابت شد
″	۶	نا	یا
″	″	فصه	صفت
″	۸	شی	سی
″	۹	غز	عز
″	۱۳	بالدین	بالذین
″	۱۵	خیرتعبیر	خیرتعبیر
″	۱۸	جواب	خواب
″	″	ماجود	ماخوذ
″	۲۰	ضدین	ضدین است
″	۲۱	ختین	ختین
″	۲۲	آلنسو	ازآن سو
پیدرد	۱۹	حضرات	حضرت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پیشگفتار	۲۱	زبی	ربی
پیشگفتار	۱	تمثل	تمثیل
〃	۲	علیه	غلبة
〃	۱۲	صرین	دراین
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
〃	۱۷	تشیق	شهیق
〃	〃	ن	ان
〃	۱۸	بل	یل
〃	۲۳	فَانَ	فَانَّ
〃	〃	لعلیم	لتعلیم
〃	۲۷	رد دیگر	دیگر
پیشگفتار	۱۸	عایت	عایت
〃	〃	سرمایه	سر
〃	۲	سامدی	شاهدی
〃	۸	ملک	تلک
〃	۹	نبو	بو
〃	۱۲	است	بیست
〃	۱۴	کرمیشد	کرنیشند
〃	۱۷	وغصب	غصب
〃	〃	یا	با
〃	۱۸	ابن	وابن
〃	〃	فی	مافی
〃	〃	یخفی	تخفی
〃	۱۹	قابل	قائل
〃	〃	استحاله	استحاله
〃	۲۲	نوشتن	نوشتن آن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	۲۶	ربی	ربی
〃	۲۷	مردم	مردم بست
〃	〃	طور	طور ما
پیشگفتار	۲	ومذهب	مذهب
〃	۵	وچون	چون
〃	۶	قیل وقال	قتل وقتال
〃	〃	بشیعه	شیعه
〃	۷	آمد	آید
〃	۸	منکر	میکرد
〃	۱۹	بود	بودند
〃	۱۱	ما	یا
〃	〃	یاتمام	تمام
〃	۱۲	فرمود	فرمود باید
〃	۱۳	اند	ماند
〃	۱۴	کت	ک
〃	〃	استغفا	ستغفا
〃	〃	معدم	مقدم
〃	۱۵	بفعل	بقول
〃	۱۶	با	تا
〃	۱۷	بهم	بهم
〃	19	جناب رسیده	جناب سیده
〃	۲۰	که تقر	تقر
〃	〃	مت	میت
〃	۲۲	آن	ان
〃	〃	البته	که البته
〃	۲۶	سوزان	سوزن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	۲۷	میشو	میشود
پیشگفتار	۱	روات	روایات
〃	۲	قلب	قلبت
〃	۳	آمد	آید
〃	〃	نیارد	نیارد
〃	۴	نا	یا
〃	〃	ازان	ازین
〃	۵	بود و	بود
〃	۷	بمصیب	بمصیبت
〃	۱۳	می جر	جرے
〃	۱۵	فصلنا	فصلنا
〃	〃	ازین	این از
〃	۱۸	نسبت	بسبب
〃	〃	افتاد	درافتاد
〃	۲۷	ابطا	بطا
〃	〃	کند	کنند
〃	〃	مهارات	محدثات
پیشگفتار	۴	تا بعد	تا بعد
〃	۱۶	داینه	در داینه
〃	۱۸	محار	مجاز
〃	۲۰	در	که در
〃	۲۱	اجنبیه	اجنبیه
〃	۲۲	ما	یا
〃	۲۶	نیستم	نیستم
پیشگفتار	۳	متطنن	متطنن
〃	۹	جنب	جنب
〃	۱۱	شمار	شما

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۳	آمد	آید	〃	۱۱	و	وو	〃	۱۹	چشم	جسم
〃	۱۴	بودن من	بودن ای	〃	۱۶	روند	رند	〃	۲۰	محقق	تحقق
〃	۱۵	بیت ای	بیت ای	〃	〃	نبردند	نبرند	〃	۲۵	پیش	پس
〃	〃	بیت ای	بیت ای	〃	۱۸	شدند واقعه	وواقعه	〃	۲۶	بگیرند	بگیرند
〃	۲۴	گفت	گفت که	〃	۲۱	ایک روا	ایک روا	〃	〃	نکنند	نکنید
〃	۲۷	اما	آیا					۵	۳	با	یا
۴	۱	تعریب	تقریر	〃	۲۰	صیفا	صنا	〃	۸	ند	ید
〃	۲	المعنی	المعی	〃	۲۵	مصر	مفضی	〃	〃	گفتند	گفتید
〃	۴	عتا	عقا	〃	۲۷	اذا	ادا	〃	۹	نسبت	سبب
〃	۶	ار ملاحظه	ملاحظه	۵	۱	فارا	فلیرا	〃	۱۱	گفت او	گفت سبق او
〃	۱۰	انهم	انهم که	〃	〃	یبغی	یبقی	〃	۱۲	باش	ناس
〃	۲۳	است	است که					〃	۱۳	عرش	عریش
〃	۲۶	آمد	آید	〃	۴	اقوا		〃	۱۴	ب	ه
۴	۱	درگاه	درگاه خود	〃	〃	تصدیق	تصدیق	〃	۲۱	یقین	تقنن
〃	〃	افراد	امرا	〃	۵	اگر	واگر	۵	۲	توانست عید	توانست عند
〃	۲	الفا	آلفاً					〃	۵	وهمه	انمه
〃	۱۳	سدا	ستا					〃	۶	حسنه	حسنه
〃	〃	تلاوت	دلاوت	〃	〃	وجز	خبر	〃	۸	میشبوند	می شنید
〃	۲۱	گر	کر	〃	۶	کرا	کتاب	〃	۱۲		
〃	۲۵	حجور	فجور	〃	۸	فاتلهم	قاتلهم				
۴	۳	با	یا	〃	〃	آلے	آنے	〃	〃	بود و	بود و اهل
〃	۵	بیش	سه	〃	۱۳	تنزید	تنزیه	〃	۱۴	مامون	وامون
〃	۶	حلب	خاب	〃	۶	کذبیت	کذبیت	〃	۱۷	بین	این
〃	۷	القر	القر	〃	〃	فسا	فا	〃	۱۸	دانستند	دانستند
〃	〃	واک	ذاک	〃	۱۴	ندهد	نذید	〃	۱۹	خا	فا
〃	۹	خیک	حیکی	〃	۱۹	سنه	سنه	〃	۲۰	در	دور
〃	۱۰	غا	غا	〃	〃	کلام	کلام	〃	۲۴	متکوک	مسلوک

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۳	حقا	خفا
//	۴	ت	ث
//	۷	اخرت	اجرت
//	۱۳	ایضًا	والیضًا
//	۱۷	ہیشما	شما
//	۱۸		
//	۲۱	ببہ	بہ نہ
۲۵	۷	جہر	بعز
//	۱۸	وخیرہ	ذخیرہ
//	۲۳	باد	وباد
//	//	شوند	می شوند
۲۵	۱	بہر	بہر بہر
//	۲	عمۃ یعسر	عمۃ العسر
//	۵	اورد	درد
//	۶	خیات	جنات
//	۱۰	ہمشکات	تمسکات
//	//	مایا	با
//	//	بست	پست
//	۱۱	لا	ولا
//	۱۲	اما	ایا
//	۲۴	چینین	جنین
۲۵	۲۵	نم	یم
//	۲	پس	پس ہمیشہ
//	۳	مقبو	مقتو
//	۵	از	ار
//	//	اما	ایا
//	//	ند	بند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
//	//	لفتم گفت	گفتم بلے
//	//	اما	اما
//	۱۲	اما	اما
//	۱۴	لبعد	معذ
//	۱۶	ایمہ	لایتہ
//	۲۱	صفت	صنف
//	//		
//	//	ما	یا
//	//	وہم	ہم
۲۵	۱	ما	با
//	//	متجیر	متحیر
//	//	حدیث	خدا
//	۳	وبہراہ	ہمراہ
//	۴	میدید	میدید
//	۵	احرام	احترام
//	۷	امر	امر
//	۸	متی	حتی
//	۱۰	اخلاقہ	الخاقتہ
//	//		
//	۱۱	تخف	تخفت
//	//	نمیکر	نمیگیر
//	۱۲	والہم	آنہم
//	//		
//	۱۳	یمون	ہمون
//	//	انشاء	انشاد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
//	//	لبو	لیو
//	۱۴		
//	//	از	از
//	۱۷	خیر	وخیر
//	//	اجان	ایمان
//	//		
//	۲۰		
//	۲۱	بمقتضا	بمقتضا
//	//	بندوہ	اندوہ
//	//	بلسا	تا مبادا
//	//	تا	یا
//	۲۲	لبیوک	لبیتبوک
//	۲۶	برمنجواہے	ترقی جواہر
//	//	در	رد
//	۲۷	سکر و مکر	شکر دیگر
//	//	حق تقیز	حق بالیقین
۲۵	۲		
//	//	کید	کبد
//	۳	تا	یا
//	۴	باجل	ما اجل
//	۵	جز	خبز
//	۷		

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰	۹	ما	یا
//	//	فیها	فبها
//	۱۱	لازم که	لازم آید که
//	۱۲	ندآمد	ندولزوم
//	۱۶	ستعاذه	ستعاذه
//	//	آمد	اند
//	۲۰	حضرت امیر	حضرت امیر
//	۲۶	شهرو	شهر
//	۲۷	ایضاً	ایضاً
۵۱	۲	کرے	
//	۳	کنیم	کنیم
//	//	شد جناب	شد جناب
//	۵	روایت	روایات
//	۶	حسته	حسته
//	۲۰	ستدیم	ستدیم
//	۲۳	قبلی	قتلی
//	۲۷	بجاز	بجاز
//	//	نیز	نیز
//	//	بنشسته بود	قربود
۵۲	۱	ورورد	گه رزوز
//	۵	هد	هند
//	۶	ن	نرا
//	//		
//	۷	بازی	بار
//	۱۲	وجود	وجب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
//	//	وانی	ودانی
//	۱۷	ازینکه	زنیکه
//	۱۹	استشا	استثنا
//	۲۱		
//	//		
//	۲۷	خبیثه کرد	خبیثه کرد
۵۳	۲	شد	شده
//	۴	انسان	البشان
//	//	مصیبت	مصیب
//	۷	درای	دآزای
//	۸	خوار	خواهد
//	//	سیکنم	سیکنیم
//	۱۰	سرصوبه	مزوره
//	//	رفع	دفع
//	۱۱	جناب امیر	جناب معصوم
//	۱۳	بم	هم
//	۱۸	بهاد	نهاد
//	۱۹	سید	سعید
//	۲۲		
//	۲۴	موجود	موجود که
//	//		
//	۲۸	جنب	جهت
//	//	قریب	قربت
۵۴	۴	وفهمیده	فهمیده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
//	//	بود	بودند
//	۹	خودت	حروب
//	۱۵	هرات	هراسد
//	۲۰	بد	بد
//	۲۲	کرد	کردند
۵۴	۴	با	یا
//	//	کسے	کس
//	۱۱	صولهم	صولهم
//	۱۲	توجهی	بوجهلی
//	۱۶	ست	پس
//	۱۷	تا	یا
//	//	بازی	باری
//	۲۴	کرود	کرد
//	۲۷	اراده	آورده
۵۴	۴		
//	۵	دارد	داود
//	۶	نیز	سر
//	۱۰	منم	سیم
//	۱۳	ف	فت
//	۲۳	شا	سا
//	//	تی	می
//	۲۷	ایکونه	بکونه
۵۵	۱	کردید	کردند
//	۲	کوند	کوفه
//	۵		

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	نیز	سر	//	۱۴	ہد	بد
//	۱۰	برا	چرا	//	۱۷	نباشد	نمی باشد
//	۱۴	فت	ف	//	۱۹	یدصنف	او صنعت
//	۱۷	کرد	گیرد	//	۲۰	ا	د
//	۲۱	کوبا	گویا	//	۲۵	بکبار	یکبار
//	۲۲	ستا	سنا	//	//	ورا	اورا
//	۲۳		علامت ظاہر	۶	۱	کلامش	کلماتش
//	۲۴	پاپش	یابس	//	۲	آورد	آرد
//	۲۴	پاپش	یابس	//	//	علوم	علوم
//	۲۶	ہ	ہ	//	۳	کررا	کرد ا
۶	۴	پش	پس	//	//	بہت	جہت
//	۷	عبد	عند	//	۴	جہت کہ	کہ
//	۱۱	نسبت	بسبب	//	//	مسرا	مبرا
//	۱۵	فہ	فر	//	۵	کابت	کاتب
//	۱۶	نیتیتی	حی	//	۸	نفا	لفا
//	//	آن لو	ان تو	//	۹	در	دور
//	۱۹	ستحتیر	مستحقین	//	//	ہو	نیو
//	۲۰	ایضا	وایضا	//	۱۰	وارا	زیرا
//	۲۵	ہی حیان	ہی وحیات	//	//	درکتب	ہر کتاب
//	۲۶	سنیہ	بینہ	//	۱۱	فا	قا
۷	۱	س	پس	//	۱۲	قتکم	فیکم
//	۶	کتاب	کتاب را	//	//		
//	۱۰	ببلا	پیلا	//	//		
//	۱۱	ف	فت	//	۱۳	رئیس	رئیہ
//	۱۲	یین	مین	//	۱۴	دندو	دندہ
//	۱۳	تفصیل	تفیض	//	//	آند	برآمد
//	//	ہی	می	//	//	تحقیہ	تحقیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
//	۱۶	میدا	نمیدا
//	۲۲	بقدرگے	بقدرگی
//	//	کہ	وکہ
//	۲۳		
//	//	مخاویہ	بمساویہ
//	۲۴		
//	۲۵	بری کہ ا	برای انہا
//	//	با	یا
//	//	و	او
//	۲۷	بر	وبر
۸	۲	بکشند	بکشید
//	۶	مانع	تابع
//	۷	ماورد	مامور
//	۸	گفتہ	کعبہ
//	۱۰	وعجب	عجب
//	۱۱	بلکہ	کہ بکو
//	//		
//	//		
//	۱۲	جناب	کہ جناب
//	۱۵	سورت	صورۃ
//	۱۶	ہیچ	بیخ
//	۱۷	ابروی	ایزدی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ج۱ ص۱	۲۱	درین	دین
//	۲۳	[illegible]	[illegible]
//	۲۵	عت	عنها
//	//	هر	بر
//	۲۷	مثنو	میثنو
ص۲	۳	دارد	داد
//	۱۱	برداتی	پیرایی
//	//	بدارد	بدار
//	۱۳	غادق	غادق
//	//	الزام	التزام
//	۱۴	نفر	بفر
//	۱۵	که ودر	که او در
//	//	اینجال	اینجال
//	۱۶	بجای	بجای نقطه
//	۱۹	تمام	تمامه
//	۲۲	شت	بشت
//	۲۳	اختلافی امو	واسوار اختلاف
//	۲۷	نکرند	نگیرند
ص۳	۱	محمو	محمود
//	۲	مانند	تائید
//	//	قائل	قائل
//	۴	باید	می باید
//	۵	حب	جب
//	//	مانع	بانع
//	۱۴	ما	یا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
//	۱۶	این	وابن
//	۲۳	تا	یا
//	۲۵	تشدد	شده
//	//	بر	هر
//	۲۷	نماند	بماند
ص۴	۳	کوبر	بگو
//	//	وا	ا
//	//	نمبورنماز	نماز
//	۵	بر	هر
//	۷	شهادت	شبهات
//	۹	اما	ایا
//	۱۰	گفتند تواند	گفتند نتوانند
//	۱۲	جواب	جواب
//	۱۳	[illegible]	[illegible]
//	۱۵	کروند	گردانند
//	۱۷	نحو	نحو
//	۲۰	چزا	چرا
//	۲۴	تحطبه	تخطیه
//	۲۵	پشنیا	هم پشنیا
//	۲۶	هدایت چند	هدایت
ص۵	۱۹	گر	گر
//	۲۲	هر	بر
//	۱۶	جزا	جزا
//	X	+	+

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ص۶	۱۹	انجام	انجامش
//	۱۰	لح را	لح
//	۲۶	بردو	بردو
ص۷	۱۷	دو	د
ص۹	۱	اما	تا
//	۱۱	شاید	سایه
//	۲۵	نبی	هجر
ص۱۰	۹	[illegible]	[illegible]
//	۱۷	راتش	رتش
//	۱۹	[illegible]	[illegible]
//	۲۱	[illegible]	[illegible]
ص۱۱	۱۰	وقایع	قالع
//	۱۴	[illegible]	[illegible]
//	×	×	×
//	۲۳	شاذ	ساز
ص۱۲	۱	حضر	حصر
//	۱۵	تلمنع	تلمیع

